I'm smaller than to be mentioned with this great work...but i leave a heart here for you! :) Solaymanhaim@gmail.com

# מִלּוֹן
# עִבְרִי־פַּרְסִי

מאת

## סוֹלֵימָן חַיִּים

מחבר מילונים דו־לשוניים שונים
ומשלי פרס עם תרגום אנגלי

---

מילון זה נדפס בתרומתם הנדיבה של
האחים אלקניאן
התשכ״ו

# فرهنگ
# عبری ـ فارسی

گردآوردهٔ

## سلیمان حییم

مؤلف فرهنگ های انگلیسی فارسی ـ
فارسی انگلیسی ـ فرانسه فارسی
و امثال فارسی به انگلیسی

---

انتشار این فرهنگ با سرمایهٔ
برادران القانیان امکان پذیر گردید
۱۳٤٤

©

כל הזכויות שמורות לאחים אלקניאן – טהרן
נדפס בדפוס סיון בע"מ – ירושלים תשכ"ו

حق طبع و تقلید و عکس برداری محفوظ و مخصوص است
به برادران القانیان ـ تهران
درکشور اسرائیل بچاپ رسید

All rights reserved by Elghanayan Bros., Tehran
Printed in Israel
1966

נ פ ש

למנוחת אמנו היקרה

**באנמג'ان אלקניאן**

שנפטרה ביום ראשון, כ"ג בחשון

שנת התשכ"ד - יהי זכרה ברוך

האחים אלקניאן

بیادبود

مادر عزیز مان خانم جان القانیان

که روز یکشنبه ۱۹ آبان ۱۳٤۲

درگذشت. روانش شاد باد

برادران القانیان

מוקדש לזכרו היקר

של **יצחק בן־צבי** ז"ל,

הנשיא השני של מדינת ישראל,

שעודדני לנסות את כוחי בחיבור

מילון זה.

ה מ ח ב ר

اهـداء

بروان پاك اسحق بن صبی

دومین رئیس جمهور اسرائیل

ونخستین کسی که مؤلف را تشویق کرد

تابتألیف این فرهنگ مبادرت ورزد

**س. حییم**

# הקדמה

מיותר לציין את חשיבותם של מילונים דו־לשוניים עם קיום יחסים תרבותיים בין עמים שונים. יחסים כאלה מתפתחים והולכים בין מדינת ישראל לבין הארץ הקדומה של פרס, ונראים כאילו הם המשכם של היחסים ההיסטוריים שהתחילו להירקם בין שתי המדינות מאז הקמת ממלכה בפרס על־ידי כורש הגדול.

מילון זה, שנתחבר לפי הצעתו של יצחק בן־צבי ז״ל, הנשיא השני של מדינת ישראל, יוצא לאור בסיועם הכספי הנדיב של האחים אלקניאן מטהרן, ונועד לעזור לשלושה סוגים של מעיינים:

א) ללומדי השפה העברית בפרס המתכוננים לגור או להשתקע בארץ.

ב) לעולי פרס במשך תקופה מסויימת אחרי עלייתם לארץ עד שיתאקלמו בה ויסתגלו ללשונה ולתרבותה.

ג) לסטודנטים בקתדרה ללשון הפרסית באוניברסיטאות בארץ.

תקוותו של המחבר היא שגם החוקרים בשדה הבלשנות יראו במילון זה ספר־עזר, ביחוד לשם השוואתן של השפות־האחיות זו לזו, כמו עברית לערבית או הפרסית החדשה לפרסית הקדומה.

השפה העברית, השייכת למשפחת הלשונות השמיות, שונה במידה רבה מכל הלשונות ההודו־אירופיות בכל הנוגע ליסודותיה הדקדוקיים. עובדה זו חייבה את המחבר לבחור שיטה פחות או יותר חדשה בעריכת תוכנו של המילון, וגרמה להגדלתו היחסית. לדוגמא נזכיר את המילים ״נָבוֹז, בְּכְלָל, אוֹתוֹ״, שבדרך כלל אינן מופיעות במילונים עבריים לפי הסדר האלפביתי, אולם המעיין הפרסי, המתחיל ללמוד את השפה העברית, יקשה לו לדעת שהאחת נמצאת בערך בָּזַז, השנית ניתנה בערך כְּלָל, והשלישית היא רק צורה מיוחדת של אֶת בכינוי. לכן מכניס מילון זה גם צורות כאלה, ועם זאת מראה את המקומות הנכונים שבהם ימצא המעיין את המילים המבוקשות.

המחבר רואה חובה לעצמו להודות למילונאי מר אברהם אבן־שושן, שיעץ לו וגם עזר לו מפעם לפעם לפתור בעיות לשוניות שונות, וכן לחכם אוריאל דוידי מטהרן, שהפיץ אור על המלים והביטויים הדתיים והשייכים לכתבי הקודש, ולכל אלה שתרמו במידה כל שהיא לעבודה המילונית.

ירושלים, אדר התשכ״ו

ה מ ח ב ר

# دیباچه

حقیقتی است بی نیاز از بحث واثبات که مبادلات فرهنگی بین ملل موجب نزدیك شدن دلها وافکار وایجاد حسن تفاهم میگردد واحتمال رفع اختلافات را تقویت میکند. امروزه در سایهٔ عنایات ذات اقدس شهریاری شاهنشاه آریا مهر **محمد رضا شاه پهلوی** وتوجهات اولیای گرامی دولت شاهنشاهی ایران وعلاقه ای که در کشور نو بنیاد اسرائیل ابراز گردیده روابط فرهنگی روز افزونی بین ملت باستانی ایران وقوم یهود برقرار است وخاطرات تاریخی بین دو ملت را که از بدو تأسیس شاهنشاهی در ایران توسط کورش کبیر موجود بوده زنده میسازد.

لازمهٔ گسترش این روابط کوشش هائی است که باید برای تألیف فرهنگ های دو زبانه از عبری بفارسی وبعکس بعمل آید زیرا اگر چه برای تعلیم وتعلم هر زبان اصولا سه عامل قائل شده اند که عبارتند از کتاب درسی خوب ومعلم آزموده وروش صحیح لکن فرهنگ دو زبانه از لحاظ کمکی که بیاد گرفتن زبان میکند باید بعوامل نامبرده افزوده شود. اینجانب نیز بنوبهٔ خود پس از فراغت از فرهنگ های انگلیسی وفارسی وفرانسه بنا به توصیه شادروان **اسحق بن صبی** دومین رئیس جمهور اسرائیل در صدد بر آمدم که قدمی نیز در راه تألیف فرهنگ عبری بفارسی بردارم وبا نداشتن مایه ای ارزنده تر از عشق بخدمت عموم به ایفای این وظیفه مبادرت ورزیدم.

اگر چه در نخستین مراحل انجام کار گاهی فکر فقدان وسائل مادی وقحط رجالی که حاضر باشند سرمایه های هنگفت روی این گونه انتشارات بگذارند مانند دیوی هولناك در نظرم مجسم میشد لکن نزدیك شدن جشن های دو هزار وپانصدمین سال شاهنشاهی ایران مرا همچنان به ادامهٔ کار تحریص مینمود گوئی احساس میکردم که این خدمت فرهنگی ناقابل نیز باید در خاطرات قدر شناسی جماعت یهود نسبت به بشر دوستی بنیان گذار شاهنشاهی ایران بیادگار بماند وبرای اینکه تاریخ اتمام کتاب با بیست وپنجمین سال سلطنت شاهنشاه آریا مهر وارث آن بنیان گذار مصادف شود زحمات شبانه روزی را در طی مدت شش سال برای خود ناچیز شمردم.

سر انجام بتوفیق الهی مشکل مالی هم حل شد ومشیت پروردگار بر این قرار گرفت که گره این کار بدست با سخاوت **برادران القانایان** گشوده گردد. آری آنها بطیب خاطر ونیت‌پاك تعهد کردند بودجه لازم را برای تألیف وانتشار این فرهنگ تأمین کنند وتا لحظهٔ آخر در وفای عهد خود از پای ننشستند.

فرهنگ حاضر گلچینی است از فرهنگ بزرگ تری که در طی چند سال اخیر بدست اینجانب گرد آمده و با این حال کلیه مواد حساس وآنچه را که درخور حجم یك فرهنگ یکجلدی است دارا میباشد. متن فارسی نه تنها زبان اهل ادب بلکه لغات مصطلح روز را بدون توجه به اینکه فارسی سره باشند یا از عربی ودیگر زبانهای بیگانه اقتباس شده باشند منعکس میسازد. لغات واصطلاحات عبری بمراتب از حدود زبان متداول تجاوز کرده به قریب چهل هزار ماده بالغ میگردد اما ایکاش آن دسته از مردم که با فرهنگ ها سر وکار

دارند رفته رفته عقیده به کمیت را از یاد برده بجای اینکه بپرسند فلان فرهنگ چند هزار لغت دارد کیفیت را مهم دانسته سؤال کنند تا چه حدود برای مراجعین سودمند واقع میشود وچند در صد از نیازمندیهای ایشان را رفع میکند.

اکنون باید توجه داشت به اینکه عوامل سودمندی هر فرهنگ عبارتند از تشریح حالات گوناگون لغات وبحث دقیق در جنبه های دستوری آنها وتفکیك معانی مختلف از مترادفات وتشخیص لغات یا معانی مصطلح از غیر مصطلح وذکر عبارات نمونه در موارد حساس بمنظور نشان دادن طرز استعمال کلمات و همچنین درج اصطلاحات (*idioms*) وتعبیرات متداول وبرای نیل باین هدف یعنی سودمندی همان رویه ای که از دیر باز در فرهنگ های سابق مؤلف بکار رفته وموجب کثرت انتشار آنها شده بود در مورد این فرهنگ نیز معمول گردید منتها چون زبان عبری که از زبانهای قدیم سامی وبا عربی همریشه است دستوری پیچیده تر ودقیق تر از دستورهای السنهٔ آریائی دارد بهمان نسبت مستلزم دقت وکوشش بیشتری بوده است.

از طرف دیگر برای حصول اطمینان از درستی معانی جدیدترین ومعروفترین فرهنگ های عبری را مأخذ قرار داده تعریفات گوناگون آنها را بمیدان مقابله آوردم وبوسائل مختلف کوشیدم تا معانی صحیح را از زبان زندهٔ دانشگاهیان ودانشمندان دیگر عبری زبان بدست آورم.

اما در قسمت سبك وشیوه تقلید از هیچکدام از فرهنگ نویسان عبری زبان را روا نداشتم زیرا آنها برای کسانی که زبان مادری ایشان عبری است نوشته اند در صورتیکه این فرهنگ در وهلهٔ اول برای فارسی زبانان تهیه شده است که بعضی خصوصیات زبان عبری از جمله تذکیر وتأنیث برای ایشان مفهومی ندارد ودرك چگونگی بابهای مختلف افعال برای ایشان ثقیل ودشوار است مگر آنکه با دستور زبان فرانسه یا صرف ونحو عربی کما بیش آشنا باشند. از این گذشته با سبك آن فرهنگ نویسان نمیتوان هر واژهٔ مشتق را در ردیف الفبائی پیدا کرد زیرا فرض مسلم برای ایشان چنان است که مراجعه کننده ریشهٔ آن واژه وجای پیدا کردن آنرا در فرهنگ میداند. اما در غیر این صورت اگر کسی مثلا دو فعل נִבּוּז و הִתְפּוֹרֵר را خواست در فرهنگ جستجو کند وجای آنها را در ردیف الفبائی خالی دید مشکل بتواند حدس بزند که باید برای آن یك به בָּזַז وبرای این یك به פָּרַר رجوع کند. همچنین است دو کلمهٔ עִמְּדִי و אותו که اولی به עִם ودومی به אֶת مربوط میشود ولی در فرهنگ هائی که بدانها اشاره شد اینگونه واژه ها در ردیف الفبائی پیدا نمیشوند. از اینها مهمتر کلماتی هستند که با گذاردن حرف اضافه بر سر آنها معنی خاص ومستقلی از آنها گرفته میشود مانند כְּלָל و זוּל که با حروف اضافه بصورت בִּכְלָל و בְּזוּל در می آیند لکن در فرهنگهای کنونی عبری جای دو کلمهٔ اخیر در ردیف الفبائی خالی است. پس بناچار طبق سبك نوینی که در این فرهنگ بکار رفته اینگونه کلمات نیز در جاهای خود به ترتیب الفباء وارد شده منتها به مراجعه کنندگان دستور داده میشود که هر کدام را در کجا جستجو کنند (۱)

در قسمت لغات کتاب مقدس (תנך) که نخستین منبع وغنی ترین گنجینهٔ زبان عبری است گرچه از بحث در موارد مبهم ودشواری که حتی مفسرین گذشته وحال بر سر آنها اختلاف نظر دارند خود داری شده معهذا موادی که ریشهٔ زبان امروزی عبری را در آنها باید جستجو کرد حذف نشده سهل است اصطلاحات

---

(۱) صیغه های مختلف افعال وصیغهٔ جمع یا مؤنث در اسم وغیره مشمول این بحث نمیشوند.

فقهی ومذهبی نیز اکثراً بدانها مزید گردیده وتا فرصت هست از جناب حاخام اورئیل داویدی استاد زبان عبری در ایران که در تشریح اینگونه اصطلاحات راهنمای حقیر بوده اند سپاس گزاری میکنم. نیز از دوستانی که کمك های غیر مستقیم کردند تا تسهیلا تی برای انجام این خدمت فراهم شد از جمله آقایان موسی کرمانیان وع. امیریان ونورالله خرمیان کمال تشکر را دارم. ضمنا آقایانی که مشغول پاکنویسی فرهنگ وکارهای مشابه آن بوده اند بویژه آقای صیون منظورالله منت بزرگی بر مؤلف داشته ودارند.

چون انتشار این فرهنگ نخستین آزمایش بمنظور بدست آوردن صحیح ترین معادل های فارسی جهت لغات واصطلاحات عبری وبحث دستوری آنها میباشد وتا اندازه ای میتوان اقدام مؤلف را به قدم نهادن در جادهٔ ناهموار تشبیه کرد بعید نیست که لغزش ها واشتباهاتی در آن راه یافته باشد واز این رو انتظار دارد مراجعه کنندگان گرامی هنگام کشف نادرستی ها (آنچه که از ناحیه کارکنان مطبعه نباشد) بزرگ منشی نشان داده تذکر مستقیم وصراحت را جانشین خرده گیری غیابی فرمایند تا زمینه ای برای اصلاحات در آینده فراهم شود.

با این همه امیدوار است انتشار این مجموعه موجب شود که از اشکالات محصلین ایرانی ضمن فرا گرفتن زبان عبری کاسته گردد، ایرانیان مقیم اسرائیل برابر های صحیح فارسی را برای لغات واصطلاحات عبری بدست آورند تا زبان مادری ایشان فراموش نشود، دانشجویان کرسی فارسی در دانشگاه های اسرائیل بهتر بازبان شیرین فارسی انس گیرند وضمناً محققین زبان شناسی را برای درك رموز زبان اصیل عبری امکانات بیشتری موجود گردد.

س. حییم

# توضیحات و راهنمائی

## (اصول پنجگانه)

اصل اول - هیچ زبان بیگانه را نمیتوان صرفاً از روی فرهنگ دو زبانه یاد گرفت واین حکم شامل فرهنگ حاضر نیز میگردد. مراجعه کننده یا باید دانش آموزی باشد که ضمن تحصیل زبان عبری میخواهد معنی واژه ای را که در کتاب دیده است در فرهنگ پیدا کند ویا مترجمی باشد که معادل فارسی یك واژه عبری را میخواهد جستجو کند واحیاناً نیز ممکن است سیاحی باشد که کلمه یا عبارتی را شنیده واحتیاج بدانستن معنی آن دارد.

اصل دوم - هدف فرهنگ اصولا درج معانی لغاتی است که مراجعه کننده با آنها آشنا نیست. چه بسا اشخاص که بر اثر دیدن یك واژه غیر مأنوس در فرهنگ تعجب کنان گفته اند "ما چنین واژه یا چنان معنی را هرگز ندیده ونشنیده ایم!".

اصل سوم - فرهنگ نویس نمیتواند عین معانی را که یك نفر نویسنده یا مترجم یا ناطق برای منظور خود لازم دارد هنگام تألیف فرهنگ پیش بینی کند. در بسیاری از موارد فرهنگ "سرِ رشته" را فقط بدست مراجعه کننده میدهد یعنی یك یا چند معنی را بطور نمونه مینویسد ومراجعه کننده خود باید آن معنی را که در خور عبارت اوست در زبان فارسی که بدان تسلط دارد پیدا کند.

اصل چهارم - در فرهنگ عبری- فارسی کوشش میشود تا معادلهای لغات عبری در فارسی بدست آید نه آنکه اکتفا به نوشتن تعریف definition بشود والبته شرط آن اینست که اولا در زبان فارسی امروزی معادل هایی وجود داشته باشد وثانیاً فارسی زبانان با آن معادلها که جزو زبان خودشان است آشنا باشند والا بهتر است برای درك مفهوم لغات عبری بیك فرهنگ عبری بعبری مراجعه کرده از تعریفات آنها چیزی بیاموزند. گاهی قضیه عکس اینست بدین معنی که مراجعه کننده فقط میخواهد معادل یك کلمه عبری را در فارسی بداند چیست. او میداند که שִׁיזָף نام میوه ایست لکن نمیداند که بفارسی آن را عناب یا شیلان میگویند. همچنین ممکن است مفهوم חַלּוֹן־רַאֲוָה را بداند لکن کمترین حدسی نزند که کلمهٔ فرانسه "ویترین" را درایران برای آن بکار میبرند.

اصل پنجم - پایه فرهنگ بر رعایت قواعد دستور قرار گرفته زیرا اگر معلوم نباشد که فلان کلمه مثلا اسم است یا صفت یا فعل متعدی است یا لازم طرز بکار بردن آن نا معلوم ودشوار خواهد بود. اگر کسی حوصلهٔ توجه به نکات دستوری را ندارد باید آنها را نادیده بگیرد ودنبال جستجوی معانی برود. حال تا چه اندازه نتیجه بگیرد نا معلوم است.

## (سبك فرهنگ)

کلیات ۱) لغات عبری مطلقا به ترتیب الفباء ردیف میشوند ولو اینکه یك لغت با لغت قبلی یا بعدی از لحاظ ریشه ارتباطی نداشته باشد چنانکه רְפוּאִי (طبی) بوسیلهٔ کلمهٔ خارجی רְפוּבְּלִיקָה از רְפוּי (معالجه) جدا گردیده است. نقطه گذاری لغات عبری هم در تقدم وتأخر آنها دخالتی ندارد.

۲) اصطلاحات وتعبیرات idioms and expressions با حروف ریز تر زیر کلمه ای قرار میگیرند که وابسته بدان میباشند (رجوع شود به עַל־יַד زیر יָד و יְשׁוּב־הַדַּעַת زیر יְשׁוּב و מַדְעֵי־הָרוּחַ زیر רוּחַ).

۳) عبری مانند سایر زبانهای زنده دنیا بمنظور رفع نیازمندیهای علمی وفنی خود واژه های زیادی از زبانهای بیگانه وبخصوص آنها که از ریشه های لاتین ویونانی مشتق شده اند اقتباس کرده است. مؤلف بدین فرض وامید که مراجعه کنندگان با آن کلمات بیگانه کما بیش آشنا باشند (وهم بمنظور صرفه جوئی در جا) از ذکر مأخذ آنها خود داری کرده وتنها بیگانه بودن آنها را با علامت ستاره (*) نشان داده است. لغت بیگانه ای که معادل عبری دارد ترجمه نشده ودر جلو آن همان معادل عبری گذاشته شده است. مثال: צִינְק* = אָבָץ. لغاتی که از زبان آرامی از قدیم با عبری آمیخته شده ودر این فرهنگ با دایرهٔ کوچکی مشخص گردیده اند از این بحث خارج میشوند.

٤) بسیاری از لغات بیشتر از یك معنی دارند. از آن جمله است معنی اصلی ومعنی مجازی ومعانی دیگری که از رشته های مختلف علم وصنعت برای آنها بوجود آمده است. اینك دو نمونه: ـ

(الف) שָׁקַע ا.ر. فرورفتگی ـ [در برق] پریز

(ب) שָׁלָב ا.ر. پله (نردبان) ـ ∴ مرحله [معنی آخر معنی مجازی است]

٥) دو معنی مختلف را یك خط کوچك (-) ولی دو معنی مترادف را یك ویرگول (،) از هم جدا میکند. مثال: חָרֵב (חֲרֵבָה) ص. خشك ـ ویران، خراب

ترتیب بالا میفهماند که برای این صفت دو معنی مختلف ذکر شده است (۱) خشك (۲) ویران یا خراب

٦) کلمات زیادی مانند לְפָנִי و מִזְמַן در ردیف الفبائی فرهنگ دیده میشوند که ترجمه ای برای آنها نوشته نشده است. این گونه کلمات بوسیلهٔ نشان تیر (←) به کلماتی که ریشهٔ آنها را تشکیل میدهند ـ در این دو مورد פָּנִים و זְמַן ـ ارجاع میگردند.

۷) در بسیاری از موارد که دو کلمهٔ عبری کاملا در معنی مترادف هستند آنکه بیشتر متداول است بجای ترجمه فارسی در جلو آن دیگری نوشته شده است. مثال:

כְּמָהוֹן ا.ر. = כְּמִיהָה ـ وگاهی علاوه بر کلمهٔ مترادف معنی فارسی هم نوشته شده که میرساند آن دو کلمه عبری هر دو بیك درجه مهم ومتداول هستند.

۷) آوردن مثال برای فهماندن طرز استعمال یك لغت اکثراً منحصر به موارد مهم وحساس است که عبارت عبری کلمه بکلمه با ترجمه فارسی تطبیق نمیکند، مثال:

כָּאַב ف.ل. دردکردن، دردناك بودن: כּוֹאֵב לִי הָרֹאשׁ سرم دردمیکند

۸) در جاهائی که بعد از ذکر مثال فارسی معنی تازه ای برای کلمهٔ مورد بحث می آید علا متی بدین شکل || بین آن مثال ومعنی تازه گذاشته شده است. مثال:

נְעִירָה ا.ث. عرعر: נְעִירַת הַחֲמוֹר ||عمل تکاندن

ترتیب بالا میفهماند که "عمل تکاندن" معنی دوم נעירה است وبعبارت عبری که بطور نمونه برای "عرعر" ذکر شده است ربطی ندارد.

۹) عبارات نمونه اگر بین گیمه باشند از کتاب مقدس اقتباس شده اند مانند "וְכִי יִפְתַּח אִישׁ בּוֹר".

۱۰) بعضی لغات از حیث املاء دو صورت دارند مانند יְקַר و יוֹקַר; לֵדָה و לֵידָה; מוּכְרָח و מֻכְרָח در این فرهنگ بطور کلی صورت دوم که כְּתִיב מָלֵא گفته میشود بصورت اول (כְּתִיב חָסֵר) ارجاع گردیده است. مثال:

מוּכְרָח [شکل دیگرِ מֻכְרָח]
(מוּכְרָח وصورتهای همانندآن بیشتر در کتابها وروزنامه ها وهر جای دیگر که کلمات فاقد نقطه گذاری هستند بکار میرود تا در درست خواندن کلمات تسهیلی فراهم کند)
۱۱) برای رعایت اختصار وصرفه جوئی در جا تدابیر زیر در این فرهنگ بکار برده شده است: ـ
اول بکار بردن حروف اختصاری چون ا.ث. (اسم مؤنث) ـ ف.م. (فعل متعدی) ـ ج (جمع) ـ همچنین הָיָה לִצְ׳ بجای הָיָה לִצְחוֹק به اعتبار اینکه قبلا کلمه צְחוֹק ذکر شده بوده است.
دوم کوتاه کردن کلمات طبق دو نمونهٔ زیر: ـ
الف) מֶרְכָּבָה ا.ث. [־כֶּבֶת; ־כַּבְתּוֹ] ـ ج מֶרְכָּבוֹת [מַרְכְּ־] که اگر بطور کامل بحث میشد بدین صورت در می آمد: ـ
מֶרְכָּבָה اسم مؤنث [מֶרְכֶּבֶת: מֶרְכַּבְתּוֹ] ـ جمع מֶרְכָּבוֹת [מַרְכְּבוֹת]
ب) פַּרְקְלִיט*(־לִיטִית) که می فهماند صورت کامل مؤنث آن פַּרַקְלִיטִית است
سوم استعمال پرانطز برای احتراز از مکررات. مثال: (باقی) ماندن [بجای ماندن، باقی ماندن]
چهارم احتراز از ذکر مثال یا عبارت نمونه بشرح زیر: ـ
הוֹרִיד پائین آوردن (بها) ـ خم کردن (سر) ـ ریختن (اشك)
در اینجا گذاردن مفعول هر فعل در پرانظر احتیاج ما را به ذکر عبارات وجمله های نمونهٔ عبری رفع کرده است: ـ
پنجم صرف نکردن همهٔ اسماء وصفات وافعال وارجاع صرف آنها بصرف کلمه ای که بطور نمونه انتخاب شده است. مثال: ـ
חָצָב ا.ر. [چون חָכָם] یعنی חָצָב مانند חָכָם صرف میشود (والبته חָכָם در جای خود صرف شده است)
דָּלִיל ص. [چون בָּהִיר] ـ אָבַד ف.ل. [چون אָכַל]
ششم بکار بردن این نشان (") *ditto* برای احتراز از مکررات. مثال:
כַּרְפַּס[1] ا.ر. [چون גַּן]
כַּרְפַּס[2] " ["]
این ترتیب میفهماند که اولا כַּרְפַּס[2] مانند כַּרְפַּס[1] اسم مذکر است وثانیا آنهم مانند גַּן صرف میشود.
هفتم بکار بردن کلمه "الخ" (الی آخر) برای احتراز از تکرار بعضی اشکال صرفی. مثال:
צַוָּחָן, צַוָּחָנוּת, צַוָּחָנִי = צַעֲקָן الخ
میفهماند که همان سه شکل که اول آنها צוחן است درمورد צַעֲקָן نیز موجود است
۱۲) در قسمت فارسی تك وتوك کلماتی پیدا میشوند که تلفظ صحیح آنها را قرائنی نیست که نشان دهد مانند حیز (*hayez*) وصغرسن (*seghare-sen*). تلفظ این گونه کلمات با حروف لاتین نمایش داده شده وقواعد مربوط به آن در صفحه XVIII آمده است.

## راهنمائی در نکات دستوری

ا ـ اسم در حالت مضاف اسم گاهی چون به اسم دیگر اضافه شود ومخصوصاً هنگامی که در سر ضمیر

متصل در آید تغییر شکل میدهد مثلا שֹׁעַר با اسم دیگر بصورت שַׁעֲרֵי در میاید وبا ضمیر שְׁעָרָו میشود ـ יָד با اسم دیگر بصورت יַד در میاید وباضمیر יָדִי، יָדְכֶם وغیره میشود ـ סֵפֶר با اسم تغییر شکل نمیدهد ولی با ضمیر بصورت סִפְרִי در می آید.

☜در مورد اسم مؤنثی که مانند הַבָּעָה به ـָה منتهی شده باشد ـָה در حالت مضاف تبدیل به ـַת میشود چون הַבָּעַת תּוֹדָה وبا ضمیر متصل بصورت תּוֹ در میاید مانند הַבָּעָתוֹ این یك قاعدهٔ کلی است ودر فرهنگ منعکس نمیشود.

۲ ـ جمع اسم مذکر | اسم مذکر غالباً به ִים جمع بسته میشود (گاهی با تغییر شکل مانند סֵפֶר־סְפָרִים وگاهی بدون تغییر شکل). بعضی اسماء مذکر هم مانند اسم مؤنث به ות جمع بسته میشوند چون אָב – אָבוֹת و מָקוֹם – מְקוֹמוֹת

☜هر اسم مذکری که در صیغهٔ جمع فقط ִים بدان افزوده شده وتغییر شکل دیگری پیدا نکرده باشد مانند סְנִיף – סְנִיפִים ذکری از جمع آن در فرهنگ نشده است

۳ ـ جمع اسم مؤنث | بسیاری از اسماء مؤنث به ـָה یا וֹת یا ִית منتهی میشوند مانند עוֹנָה و זְכוּת و חֲצָאִית وجمع بندی آنها باین سه صورت است: עוֹנוֹת – זְכֻיּוֹת – חֲצָאִיּוֹת. بعضی اسماء مؤنث هم مانند اسم مذکر به ִים جمع بسته میشوند چون שָׁנָה که بصورت שָׁנִים در می آید.

☜هر اسم مؤنث که طبق این سه نمونه: עוֹנָה (עוֹנוֹת) – זְכוּת (זְכֻיּוֹת) – חֲצָאִית (חֲצָאִיּוֹת) جمع بسته شود وتغییر شکل دیگری [مانند עֵדָה (עֵדוֹת)] پیدا نکند ذکری از جمع آن در فرهنگ نمیشود.

٤ ـ حالت مضاف جمع مذکر | סְפָרִים و חֲדָשִׁים در حالت مضاف סִפְרֵי و חֲדְשֵׁי می شوند ولی עֲצַבִּים و אַלְמָנִים درحالت مضاف بصورت עֲצַבֵּי و אַלְמְנֵי در می آیند. هر چهار اسم یکجور ختم میشوند لکن دواسم اولی تغییر شکل پیدا میکنند.

☜اگر جمع مذکر در حالت مضاف بشکل עֲצַבֵּי و אַלְמְנֵי در آمده یعنی اساساً تغییر شکل دیگری پیدا نکرده باشد ذکری از آن در فرهنگ نمیشود.

٥ ـ صرف فعل | الف) فعل همیشه بصورت سادهٔ خودش که آنرا בִּנְיַן פָּעַל یا קַל (باب سبك) مینامند در ردیف الفبائی فرهنگ پیدا میشود چون שָׁמַר و קָרָא و חָנַן و בָּא و קָם که همهٔ آنها سوم شخص مفرد در زمان گذشته هستند. بابهای دیگر بعد از בִּנְיַן פָּעַל می آیند. ب) بقیه اشکال صرفی فعل عبارتند از زمان آینده واسم فاعل وفعل امر با صیغه مؤنث آن که در پرانطز گوشه دار [ ] گذاشته شده وآخر از همه مصدر مطلق ومصدر قابل صرف (یا اسم فعل) در بیرون پرانطز نوشته شده است.

مثال: שָׁמַר [יִשְׁמֹר; שׁוֹמֵר; שָׁמֹר (שִׁמְרִי)] ـ م שָׁמֹר، שָׁמוּר; לִשְׁמֹר

ندرةً صیغهٔ اول شخص مفرد فعل در زمان گذشته نیز درج شده است مانند הֲרִיחוֹתִי یا הֲרַחְתִּי در جلو (רִיחַ) הֵרִיחַ

# دستور واژه جویی

(۱) پیش از آنکه کلمه ای را در فرهنگ جستجو کنید ببینید در آنجا که استعمال شده چه حالتی دارد یعنی آیا اسم است یا صفت یا چیز دیگر واگر مثلا فعل است متعدی است یا لازم. سپس آن معنی را انتخاب کنید که با حالت ویژه کلمهٔ مورد بحث مناسبت دارد.

مثال اول: הִבְרִיק را فرهنگ یکبار فعل لازم وبار دیگر فعل متعدی معرفی میکند وبرای هر کدام معنی یا معانی ویژه ای را می آورد.
مثال دوم: דָּטִיט دو دفعه در ردیف الفبائی وارد شده است: دفعهٔ اول דָּטִיט[1] که اسم وبمعنی "سفیدار" است ودفعهٔ دوم דָּטִיט[2] که صفت وبمعنی "قابل ارتعاش ولرزنده" است.
مثال سوم: עַד[1] ا.ر. [بمعنی ابد] و עַד[2] ح‌ا. [بمعنی "تا"].
(۲) حروف زائد عبری را که فرمول آنها אֵיתָן מֹשֶׁה וְכָלֵב است ودر تشکیل بابهای مختلف افعال وهمچنین در تغییر دادن شکل لغات نقش مهمی دارند باید بشناسید واگر فعل یا چیز دیگری را در ردیف الفبائی پیدا نکردید حدس بزنید که یك یا چند حرف زائد موجب تغییر شکل آن کلمه شده اند. در این صورت اگر کلمه فعل است باید ریشه آن را که باب פָּעַל است جستجو کنید. مثلا برای جستجوی נֶעְכַּר و הִתְעַפֵּר باید حروف زائد را از جلو آنها برداشته به עָכַר که با حروف درشت تر ضبط شده است مراجعه کنید. یا اگر صفت כְּחֻלָּה را پیدا نمیکنید باید حرف زائد را که علامت تأنیث است از آخر آن برداشته بسراغ כָּחֹל بروید. با همین رویه میتوانید לִפְרָקִים را زیر פֶּרֶק پیدا کنید زیرا ל از حروف زائد و יִם علامت جمع است و בְּחֻשְׁבוֹנוֹ را زیر חֶשְׁבּוֹן جستجو کنید چون ב حرف اضافه و וֹ ضمیر سوم شخص است.
(۳) یك کلمهٔ بی نقطه را در همهٔ اشکال احتمالی آن باید جستجو کنید مثلا רחק ممکن است רָחַק یا רְחֹק یا רַחֵק یا רָחֵק یا רְחֵק باشد که هر یك از آنها معنی ویژه ای دارد ودر ردیف الفبائی ماده جداگانه ای را تشکیل میدهد.
(٤) مراجعه به اصطلاحات وتعبیرات مثلی (proverbial expressions) که بدنبال یك واژه آمده ودر زیر آن درج شده اند ضرورت کامل دارد چه گاهی اتفاق می افتد که معنی مورد نظر در معانی ای که برای خود واژه نوشته شده است پیدا نمیشود واز اصطلاحات وتعبیرات استنباط میگردد.
(٥) دستورهای فرهنگ را دایربه مراجعه بفلان ماده یا مقایسه با فلان واژه اجرا کنید وبکوشید تا با سبك مؤلف آشنا شوید.
(٦) به فهرست اول کتاب مراجعه وبا اختصارات وعلائمی که در متن فرهنگ بکار رفته است هر چه زودتر آشنا شوید.
(۷) مراجعه به فصل מִלּוּאִים یا "اضافات" بعد از متن فرهنگ بویژه در موردی که واژه یا اصطلاحی را در متن پیدا نکنید قویاً توصیه میشود.
(۸) توجه به فهرست اغلاط را نیز حقیر نشمارید وصورت صحیح آنها را قبلا به متن فرهنگ انتقال دهید ومطمئن با شید نتیجهٔ زحمت خود را تحصیل خواهید کرد.
(۹) اگر تازه آموختن عبری را شروع کرده اید از آموزگار خود بخواهید تا بعضی دستور های مقدماتی را برای استفاده از فرهنگ ودرك توضیحات بالا به شما بدهد.

# תַּעְתִּיק הַמִּלִּים הַפָּרְסִיּוֹת בְּאוֹתִיּוֹת לָטִינִיּוֹת

نمایش تلفظ لغات فارسی با حروف لاتین

## (1) הַתְּנוּעוֹת حروف صدائی

a = פַּתָּח (ַ) زبر یافتحه: تبر (*tabar*)

a = קָמַץ (ָ) الف یا مد: عقبی (*oghba*) ـ آسمان (*aseman*)

e = סֶגּוֹל (ֶ) زیر یاکسره: پهن (*pehen*)

i = חִירִיק (ִ) ی: دیر (*dir*)

o = חוֹלָם כְּמוֹ בַּמִּלָּה הָאַנְגְּלִית *November* پیش یا ضمه: تنك (*tonok*)

ú = שׁוּרֶק (וּ) و: هوو (*havú*)

## (2) הָעִצּוּרִים حروف مصمت یاگنگ

g = ג

gh = ע׳ (غ בְּעַרְבִית): غلیان (*ghalayan*)

h בְּסוֹף הַבָּרָה הִיא אוֹת אִלֶּמֶת: گوه (*goveh*)

h = ה אוֹ ח: الیه (*elayh*)

kh = כ: اخ (*akh*) (אַךְ)

w נֶהֱגֵית כְּמוֹ و בְּעַרְבִית: ابوالهول (*abol-howl*)

y = י: بین (*beyn*) (בֵּין)

y = י (עִם דָּגֵשׁ חָזָק): حیز (*hayez*) (חַיֵּז)

## (3) עִצּוּר בְּאוֹת זְקוּפָה

עִצּוּר בְּאוֹת זְקוּפָה (בְּנִגּוּד לְאוֹת מְשֻׁפַּעַת) נֶחְשָׁב כְּעִצּוּר כָּפוּל אוֹ מְדֻגָּשׁ בְּדָגֵשׁ חָזָק, כְּמוֹ p בַּתַּעְתִּיק (*tapeh*) تپه אוֹ y בַּתַּעְתִּיק (*hayez*) حیز

## (4) גֵּרֵשׁ

הַסִּימָן (׳) הַנִּקְרָא בְּאַנְגְּלִית apostrophe אַחֲרֵי תְּנוּעָה עוֹצֵר אֶת הַנְּשִׁימָה וּמְשַׁמֵּשׁ לַהֲגִיַּת אוֹת גְּרוֹנִית בְּסוֹף הַהֶבָרָה. לְמָשָׁל: *la'* נֶהֱגֵית לַע אוֹ לַאְ (וְלא לַ).

# בִּבְלִיוֹגְרַפְיָה  کتابهای مورد استفادهٔ مؤلف

| | | |
|---|---|---|
| מִלּוֹן חָדָשׁ מְנֻקָּד וּמְצֻיָּר | מאת | אברהם אבן־שושן |
| מִלּוֹן עִבְרִי | ״ | יהודה גור |
| מִלּוֹן הַלָּשׁוֹן הָעִבְרִית | ״ | אליעזר בן־יהודה |
| מִלּוֹן הַתַּנַ"ךְ | ״ | יהושע שטיינברג |
| מִלּוֹן עִבְרִי־אַנְגְּלִי שָׁלֵם | ״ | ראובן אלקלעי |
| מִלּוֹן אַנְגְּלִי־עִבְרִי שָׁלֵם | ״ | ״ ״ |
| מִלּוֹן עִבְרִי־אַנְגְּלִי שָׁלֵם | ״ | ראובן גרוסמן |
| מִלּוֹן אַנְגְּלִי־עִבְרִי | ״ | ד״ר בן־עמי שרפשטין ורפאל ספן |
| מִלּוֹן חָדָשׁ וְשָׁלֵם עִבְרִי־צָרְפַתִּי | ״ | אברהם אלמליח |
| מִלּוֹן חָדָשׁ וְשָׁלֵם צָרְפַתִּי־עִבְרִי | ״ | ״ ״ |
| מִלּוֹן כָּל־בּוֹ לְחַקְלָאוּת (עִבְרִי־לוֹעֲזִי) | ״ | ד״ר מ. זגורודסקי |
| מִלּוֹן הַטֶּכְנִיקָה (עִבְרִי־לוֹעֲזִי) | ״ | שלמה אטינגן |
| נִיבּוֹן עִבְרִי | ״ | ט. כהן |
| שִׂפָתֵנוּ בְּמַרְאוֹת עִם תַּרְגּוּם אַנְגְּלִי | ״ | דוד אטינגר |
| לוּחַ הַשָּׁמוֹת הַשָּׁלֵם | ״ | ד״ר שאול ברקלי |
| לוּחַ הַפְּעָלִים הַשָּׁלֵם | ״ | ״ ״ ״ |
| לוּחוֹת הַפֹּעַל | ״ | יצחק צדקה |

Hebrew and English Lexicon of the Old Testament

by Francis Brown

Hebrew and Chaldee Lexicon to the Old Testament

by Benjamin Davies

Dictionary of Talmud, etc.

by Marcus Jastrow

The Mishnah (English translation)

by Herbert Danby, D.D.

Persian & English translations of the Bible

English-Persian & Persian-English dictionaries

by S. Haïm

# רָאשֵׁי־תֵבוֹת וְסִימָנִים اختصارات و علامات

| | | |
|---|---|---|
| ا. | اسم | שֵׁם; שֵׁם עֶצֶם |
| ا.ث. | اسم مؤنث | שֵׁם נְקֵבָה |
| ا.ر. | اسم مذكر | שֵׁם זָכָר |
| ا.ف. | اسم فعل | שֵׁם הַפֹּעַל |
| ا.فا. | اسم فاعل | בֵּינוֹנִי פּוֹעֵל* |
| الخ | الى آخر | וְכוּ׳ – עִם שְׁאָר הַצוּרוֹת |
| ا.م. | اسم مشترك (هم مذكر وهم مؤنث) | שֵׁם מְשֻׁתָּף לְזָכָר וְלִנְקֵבָה |
| ا.مف. | اسم مفعول | בֵּינוֹנִי פָּעוּל* |
| ب | بودن | הָיָה (פֹּעַל עָוֵר) |
| پ. | پيشوند | תְּחִלִּית |
| ت | تثنيه | רִבּוּי זוּגִי |
| ج | جمع | רִבּוּי |
| ج.ش | جانور شناسى | זוֹאוֹלוֹגְיָה |
| جغ | جغرافيا | גֵאוֹגְרַפְיָה |
| ح.ا. | حرف اضافه | אוֹת יַחַס; מִלַּת יַחַס |
| ح.ع. | حرف عطف | אוֹת חִבּוּר; מִלַּת חִבּוּר |
| ح.ن. | حرف ندا | מִלַּת קְרִיאָה |
| د | دستور (زبان) | דִּקְדּוּק |
| د.م. | در محاوره | בִּלְשׁוֹן הַדִּבּוּר |
| ر | رياضيات | מָתֵמָטִיקָה |
| ش | شماره | שֵׁם מִסְפָּר |
| ص. | صفت | תֹּאַר; שֵׁם תֹּאַר |
| ص.ا. | صفت اشاره | תֹּאַר רוֹמֵז |
| ص.پ. | صفت پرسش | תֹּאַר שְׁאֵלָה |
| ص.م. | صفت مبهم | תֹּאַר סְתָמִי |
| ض. | ضمير | שֵׁם גוּף; כִּנּוּי |
| ض.ا. | ضمير اشاره | כִּנּוּי הָרוֹמֵז |
| ض.پ. | ضمير پرسش | כִּנּוּי הַשְׁאֵלָה |
| ض.ش. | ضمير شخصى | כִּנּוּי גוּף |
| ض.م. | ضمير مبهم | כִּנּוּי סְתָמִי |
| ض.مو. | ضمير موصول | כִּנּוּי הַזִּקָּה |
| غ.م. | غلط مشهور | טָעוּת שְׁגוּרָה |

| | | |
|---|---|---|
| ف | فيزيك | פִיסִיקָה |
| ف.ل. | فعل لازم | פֹּעַל עוֹמֵד |
| ف.م. | فعل متعدى | פֹּעַל יוֹצֵא |
| ق. | قيد | תֹּאַר הַפֹּעַל |
| ق.پ. | قيد پرسش | תֹּאַר הַפֹּעַל לִשְׁאֵלָה |
| ك | كردن | עָשָׂה (פֹּעַל עוֹזֵר) |
| ك ش | كالبد شناسى | אֲנָטוֹמְיָה |
| گ ش | گياه شناسى | בּוֹטָנִיקָה |
| م. | مصدر | מָקוֹר (מְחֻלָּט אוֹ נָטוּי) |
| م.ا | معنى اصلى | הוֹרָאָה מְקוֹרִית אוֹ עִקָּרִית |
| مج. | مجهول | בִּנְיָן סָבִיל |
| م.ش. | مقايسه شود | הַשְׁוֵה |
| مو | موسيقى | מוּסִיקָה |
| ن | نظام | צָבָא |
| ه | هيأت | אַסְטְרוֹנוֹמְיָה |
| ه.ت | هميشه تثنيه | תָּמִיד בְּצוּרָה זוּגִית |
| ه.ج | هميشه جمع | תָּמִיד בְּצוּרַת רִבּוּי |
| هن | هندسه | גֵאוֹמֶטְרִיָה |
| ה׳ | مختصر הַשֵּׁם خدا | מְקֻצָּר מִן "הַשֵּׁם" |
| ∴ | مجازاً | בְּהַשְׁאָלָה |
| ~ | كمياب، نادر | נְדִירָה |
| ° | آرامى | אֲרָמִית |
| * | خارجى يا بين المللى (سواى آرامى) | לוֹעֲזִית אוֹ בֵּינְלְאֻמִית |
| ☞ | تبصره | הֶעָרָה; עַיֵן הֵיטֵב |
| ← يا → | رجوع شود به | רְאֵה; עַיֵן |
| : | (١) مثال (٢) يعنى | א) לְמָשָׁל<br>ב) דְהַיְנוּ; כְלוֹמַר |
| ״ | مانند بالائى ـ طبق قاعده اى كه در بالاذكر شد | כַּנַ״ל – לְפִי הַכְּלָל הַנַ״ל |
| = | (١) مساوى است با (٢) هست ـ است | א) שָׁוֶה<br>ב) is (פֹּעַל אַנְגְלִי) |
| ؟ يا ؟ | مشكوك | מוּטָל בְּסָפֵק |

* در مقام اسم وصفت هردو بكار برده مى شود

# א

**א׳** شمارهٔ ۱ - اول: **כְּתָה א׳** ‖ [دراعد اد مربو ط بسال] هزار: **א׳תתקס״ד**=1964

**אָב**[1] ا.ر. [אֲבִי یا אַב; אָבִי, אֲבִיכֶם] پدر - ∴ رئیس: **אַב בֵּית־דִּין** ‖ بنیان گذار - اساس، سابقه ‖ ج **אָבוֹת** [אֲבוֹת]

**אָב**[2] ״ آب: ماه یازدهم سال یهود از **תִּשְׁרִי** دارای ۳۰ روز

**אֵב** ״ نهال تازه - سبزه - ∴ **בְּאִבּוֹ** در عنفوان شبابش ‖ ج **אִבִּים**

**אַבָּא**° ״ بابا [پدر - بزبان کودك] - **א׳ שֶׁלִּי** = **אָבִי** بابای من، آقا جانم

**אָבַד** ف‌ل. [چون **אָכַל**] گم شدن: **אָבַד לִי כַּסְפִּי** پولم گم شد ‖ ∴ نابود شدن - آواره شدن

- **אָבְדָה עֲצָה מִמֶּנּוּ** گیج شد

- **נֶאֱבַד** ف‌ل. [چون **נֶאֱסַף**] گم شدن

- **אִבֵּד** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] گم ك - ∴ نیست ك - ویران ك

- **אִבֵּד עֲצָמוֹ לָדַעַת** خودکشی ك، انتحار کردن

- **מְהִיר לְאַבֵּד** کم حافظه

- **הִתְאַבֵּד** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] خودرا نابودکردن

- **הֶאֱבִיד** ف‌م. [چون **הֶאֱכִיל**] نابود کردن

**אָבֵד** ص. [چون **אָשֵׁם**] گمشده - ∴ از بین رفتنی

**אֲבֵדָה** ا.ث. چیز گمشده - ∴ فقدان - زیان

- **אֲבֵדוֹת כְּבֵדוֹת** تلفات سنگین

**אֲבַדּוֹן** ا.ر. فنا - گور - دوزخ

**אָבְדָן** ״ [־דַן] فنا، هلاکت

**אָבָה** ف‌ل. [יֹאבֶה; אוֹבֶה; אֲבֵה (אֱבִי)] م. **אָבָה; לֶאֱבוֹת** راضی شدن، مایل شدن - آرزو کردن - [با ל] اطاعت ك

**אֵבָה** ا.ر. نی - پیزر ‖ ج **אֵבִים**

**אַבְהוּת** ا.ث. پدری

**אַבּוּב** ا.ر. نی - لوله - [مو] اُبوا

**אִבּוּד** ״ فنا - اتلاف

- **א׳ (עַצְמוֹ) לְדַעַת** خودکشی، انتحار

- **הָלַךְ לְא׳** فنا شدن - برباد رفتن

**אָבוּד (אֲבוּדָה)** ص. [ا. مف. از **אָבַד**] گمشده، مفقود - ∴ فاسد ‖ ج **אֲבוּדִים(־דוֹת)**

**אֲבוֹי** ح‌ن. وای! افسوس!

**אַבּוּל** ا.ر. پاساژ

**אִבּוּן** ״ تحجیر - تحجر

**אֲבוּס** ״ [אֲבוּסוֹ] آخور ‖ ج **אֲבוּסִים**

**אָבוּס** ص. [چون **אָבוּד**] پرواری

**אָבוּץ** ص. [״] روی اندود، سفید کرده

**אִבּוּק** ا.ر. گرد گیری - سم پاشی، گرد پاشی - عمل گرد آلود کردن

**אֲבוּקָה** ا.ث. مشعل

**אָבוֹת** ← **אָב**[1]

**אַבְזֵם** ا.ر. قلاب کمر - چفت

**אַבְזָקָת** ا.ث. [چون **אַרְנֶבֶת**] قسمی بید - فلج پای حیوان

**אַבְזָר*** ا.ر. [־זַר] قطعهٔ منفصله [ج قطعات منفصله]، جزء [ج اجزاء] - دیگ افزار ‖ ج **־זָרִים** [זְרֵי یا זָרֵי]

**אִבְחָה** ا.ث. کشتار ‖ ج **אֲבָחוֹת** [אִבְּ־]

**אִבְחוּן** ا.ر. تشخیص (بیماری)

**אִבְחֵן** ف‌م. [چون **עִנְיֵן** ولی درصیغهٔ مؤنث **אִבְחֲנָה**] تشخیص دادن (بیماری)

**אַבְחָנָה** ا.ث. تشخیص (بیماری)

**אִבְטוּחַ** ا.ر. تأمین بی خطری

**אִבְטַח** ف‌م. [چون **צִחְצַח**] امن ك

**אַבְטָחָה** ا.ث. امن سازی، تأمین

**אֲבַטִּיחַ** ا.ر. [־חִי; ־חֲכֶם] هندوانه ‖ ج ־חִים
– א׳ צָהֹב شهری و خربوزه و مانند آنها
**אַבְטָלָה** ا.ث. بیکاری
**אָבִיב** ا.ر. [אֲ־] سنبله، خوشه ـ بهار ‖ ج אֲבִיבִים
**אֲבִיבִי** (ת) ص. بهاری
**אֶבְיוֹן** (־יוֹנָה~) ص ـ ا. مسکین، فقیر
**אַבִּיזָר** [شکل دیگر אַבְזָר]
**אָבִיךְ** ص. [چون אָדִיב] غبارآلود
**אֲבִיסָה** ا.ث. عمل پروارکردن
**אָבִיק**[1] ا.ر. [چون אָבִיב] زیراب، مخرج ـ مجرا
**אָבִיק**[2] ص. [چون אָדִיב] خاك آلود
**אַבִּיק** ا.ر. انبیق
**אַבִּיר (אַבִּירָה)** (۱)ص. جلیل القدر، بزرگ مرتبه ـ توانا، قدیر ـ بهادر، دلیر (۲)ا. شوالیه knight ـ رئیس ~ ـ مرد سخت دل ـ گاو یا اسب (قوی)
– א׳־לֵב مرد متهور و سرسخت
**אָבִיר** ~ ا.ر. [אֲ־] خدای قدیر
**אַבִּירוּת** ا.ث. دلیری ـ رتبهٔ شوالیه
**(אָבַךְ) הִתְאַבֵּךְ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] متصاعد شدن (چون دود)
**אֹבֶךְ** ا.ر. [אָבְכוֹ] غبار یا مه مختصر
**אָבַל** ف‌ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. אָבֵל] عزا دار بودن، سوگواری ك
– הִתְאַבֵּל ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] سوگواری ك
– הֶאֱבִיל [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. عزا دار کردن ‖ ف‌ل. عزا داری ك
**אָבֵל (אֲבֵלָה)** ص ـ ا. عزادار ‖ ج אֲבֵלִים(־לוֹת)
– א׳ בֵּין הַחֲנִים کسیکه نشاط جمعی را برهم میزند
**אֵבֶל** ا.ر. [چون עֵדֶר] سوگواری ـ سرود عزا
**אֲבָל** ح‌ع. ولی، اما، ولیکن
**אֲבֵלוּת** ا.ث. سوگواری، حالت شخص عزا دار
**אֶבֶן** „ [אַבְנוֹ] سنگ ـ خاره ـ وزنه ‖ ج אֲבָנִים [אַבְנֵי]
– א׳־בָּרָד دانهٔ تگرگ
– א׳־דּוּד = אַבְנִית
– א׳ הָרֹאשָׁה سنگ میان طاق ـ سنگ زاویه
– א׳ חֵן; א׳ חֵפֶץ = א׳ טוֹבָה
– א׳ טוֹבָה; א׳ יְקָרָה سنگ گرانبها، گوهر
– א׳־סְפוֹג سنگ پا
– א׳־שָׁפָה سنگ جدول، سنگ حاشیه
– הָיָה לְא׳ سنگ شدن ـ ∴ مبهوت شدن
**אִבֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] (تبدیل به) سنگ ك ـ مبهوت ك
– אֻבַּן مج. [چون סֻבַּן] سنگ شدن
– הִתְאַבֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] تبدیل بسنگ شدن
**אַבְנֵט** ا.ر. کمربند ‖ ج ־נָטִים [נְטֵי]
**אַבְנִי(ת)** ص. سنگی ـ ∴ سخت
**אָבְנַיִם** (ה ת) ا.ر. [־נֵי] چرخ کوزه گری ـ میز یا محل کار ـ خشتی که زائو روی آن می نشست
**אַבְנִית** ا.ث. جرم
**אָבַס** ف‌م. [چون אָגַר] پروار یا فربه ك
**אֲבַעְבּוּעָה** ا.ث. دمل، تاول، جوش، کورك
**אֲבַעְבּוּעוֹת** „ آبله
– א׳ קָר ورم سرما زدگی
– א׳־רוּחַ آبله مرغان
– הַרְכָּבַת א׳ آبله کوبی
**אָבָץ** ا.ر. [אֲבַץ] روی
**אִבֵּץ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] روی اندود یا سفید کردن
– אֻבַּץ مج. [چون אֻשַּׁר] روی اندود شدن
**(אָבַק) נֶאֱבַק** ف‌ل. [چون נֶאֱחַז] کشتی گرفتن ـ گلاویز شدن ـ ∴ تقلا یا مبارزه ك
– אִבֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] گرد آلود کردن ـ گرد گیری ك ـ گرد به (درخت) پاشیدن
– הִתְאַבֵּק ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خاك آلود شدن
– הת׳ בַּעֲפַר רַגְלֵי פְּלוֹנִי نزد فلان تلمذ کرد
**אָבָק** ا.ر. [چون חָכָם] گرد، غبار ـ باروت
– הַעֲלֵה א׳ شاط و شوط یا مغلطه ك
– אֲבַק־שְׂרֵפָה باروت
**אֹבֶק** „ [אַבְקוֹ] (جا) مادگی ‖ ج אֲבָקִים [אַבְקֵי]
**אֲבָקָה** یا אַבְקָה ا.ث. گرد، پودر ‖ ج אֲבָקוֹת [אַבְ־] یا אַבְ־
– אַבְקַת־הֶדֶף باروت سنگ ترکانی
– אַבְקַת חָלָב شیر خشك

**אַבְקִיק** ا.ر. ذره (غبار)
**אֵבֶר״** [چون **עֵדֶר**] اندام، عضو- بال - ∴ ماده
– **א׳ הַזִּכְרוּת** آلت رجولیت
– **אֵבְרֵי הַמִּין** جهاز (یا دستگاه) تناسلی
**אבֵּר** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] سخت ك
– **הֶאֱבִיר** [چون **הֶאֱכִיל**] ف‌ل. پرواز کردن || ف‌م. سخت ك
**אֶבְרָה** ا.ث. [چون **עֶגְלָה**] بال (و پر)
**אַבְרוֹמָה** ״ ماهی سیم
**אַבְרִזִין*** ا.ر. پوست گاو- برزنت
**אַבְרֵךְ** ״ [چون **אַבְנֵט**] جوان (تازه عروسی کرده)
– **א׳ מֻשִׁי** نوجوان، نو نهال
**אַבְרָקִים** (ه ت) ا.ر. [־רֵקִי] تنبان، شلوار گشاد
**אַבְרָשׁ** ״ [چون **עַכְבָּר**] خاربن، خلنگ
**אֶבְשִׁים** (ه ج) ״ [אֶבְשִׁי] قسمی انگور گندیده
**אַגַב°** (۱) ح‌ا. درضمن - درحین - از طریق - در نتیجهٔ (۲) ق. ضمناً، راستی - تصادفاً
– **א׳ אוֹרַח** یا **א׳ אוֹרְחָא°** یا **א׳ אָרְחָא°** ضمناً، تصادفاً، اتفاقاً
**אָגַד** ف‌م. [چون **אָגַר**] (بهم) بستن - گره زدن
– **נֶאֱגַד** مج. [چون **נֶאֱסַף**] بسته شدن - بهم پیوستن
– **אִגֵּד** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] بستن - ∴ متحد کردن
– **אֶגַּד** مج. [چون **אֶשַּׁר**] متحد شدن
– **הִתְאַגֵּד** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] بهم پیوستن
**אֶגֶד** ا.ر. [چون **עֶבֶד**] دسته، ∴ اتحادیه - گره. خرپا، پایهٔ مشبك - پارچهٔ روی زخم، لحاف
**אַגָּדָה** ا.ث. افسانه
**אֲגֻדָּה** ״ دسته، گروه - اتحادیه
**אַגָּדִי(ת)** ص. افسانه ای
**אֶגוֹאִיסְט*** (־אִיסְטִית) ا. خود خواه، سودجو
**אִגּוּד** ا.ر. عمل بستن - ∴ گروه، اتحادیه
**אֲגוּדָל** ״ [چون **עוֹלָם**] شست دست یا پا
**אֱגוֹז** ״ گردو- میوهٔ هسته دار
– **א׳־אֲדָמָה** بادام زمینی، پستهٔ شامی
– **א׳־הֹדּוּ** نارگیل || ج **אֱגוֹזֵי־הֹדּוּ**
**אֱגוֹזָה** ا.ث. درخت جوز یا گردو

**אָגוּר** [چون **אָבוּד**] ا. مف. از **אָגַר**
**אֲגוֹרָה** ا.ث. اگورا: واحد پول اسرائیل برابر با یك صدم لیره [جانشین "غروش" سابق]
**אָגִיד** ا.ر. [אֲ־] آلت تنفس ما هی [جمع آن **אֲגִידִים** متداول تراست]
**אֲגִידָה** ا.ث. عمل گره زدن یا دسته کردن
**אֲגִירָה** ״ جمع آوری
**אֵגֶל** ا.ر. [چون **עֵדֶר**] قطره
**אֲגַם** ״ [**אֲגַם; אֲגַמּוֹ**] برکه یا آبگیر (گل آلود) - دریاچه- نی - زمین باطلاقی || ج **אֲגַמִּים** [אֲגָמֵי]
**אָגֵם** ص. [چون **אָשֵׁם**] افسرده
**(אָגַם) אִגֵּם** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] جمع آوری ك
**אַגְמוֹן, ־מֹן** ا.ر. علف بوریا - قلاب ما هی گیری - مهار
**אַגָּן** ا.ر. [אַגַּן] کاسه، جام - لگن - تپه گل، با غچه || ج **אַגָּנוֹת** [אַגְּ־]
– **אַגַּן־הַחֲלָצִים, א׳־הַיְרֵכַיִם** لگن خاصره
– **אַגַּן־הַנָּמָל** بندرگاه
– **אַגַּן־נָהָר** حوضهٔ رود
**אֹגֶן, אוֹגֶן״** [چون **חֹדֶשׁ**] لبه - دسته - پیچ سرتنبوشه
**אַגָּס** ״ [אַגַּס] گلابی - آب‌دزدك، پوآر || ج **אַגַּסִּים**
– **א׳ חַשְׁמַלִּי**=**נוּרָה**
– **אַגַּס־אֲדָמָה** یر الماسی || ج **אַגַּסֵּי־אֲדָמָה**
**אֲגַף** ״ [אֲגַפּוֹ] بال، جناح - طرف - ∴ شعبه - [درساختمان] قسمت الحاقی || ج **אֲגַפִּים; ת אֲגַפַּיִם** [אֲגַפֵּי]
**אֶגֶף** ״ [چون **עֶבֶד**] چوب عمودی چار چوب
**אִגֵּף** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] حملهٔ جناحی به (دشمن) ك
**אֲגַפִּי(ת)** ص. جناحی
**אָגַר** ف‌م. [יֶאֱגַר; אוֹגֵר; אֶגֹּר (אִגְּרִי)] ـ م. **אָגֹר, אָגוּר;** לֶאֱגֹר جمع ك، انباشتن
– **נֶאֱגַר** مج. [چون **נֶאֱסַף**] جمع آوری شدن
**אַגָּרָה** ا.ث. حق، پول: **אַגְּרַת דְּרָכוֹן**
**אִגָּרוֹן, אִגְּרוֹן** ا.ر. کتاب نامه نگاری || ج **־רוֹנוֹת**یا**־נִים**
**אַגְרוֹן** ״ لغت نامه←**מִלּוֹן**
**אֶגְרוֹף** ا.ر. مشت (گره کرده)
– **א׳ מַתֶּכֶת**=**אגרופית**

– בַּעַל א׳ مشت‌زن، زورآور، جابر
**אִגְרוֹף** ״ مشت بازی، بوکس
**אֶגְרוֹפִית** ا.ث. بوکس برنجی
**אֶגְרוֹפָן** [־פַּן] (־פָנִית) ا. بوکسور، مشت باز
**אֶגְרוֹפָנוּת** ا.ث. بوکس، مشت بازی
**אֲגַרְטָל** ا.ر. گلدان ـ طاس ـ باطیه ـ ظرف نان ـ میوه خوری || ج ־טָלִים [טְלֵי]
**אִגֵּרֵף** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] گره کردن (مشت)
– הִתְאַגֵּרֵף ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] بوکس بازی ك
**אִגֶּרֶת** ا.ث. [אִגַּרְתּוֹ] نامه، رساله ـ فرمان ـ سند
– א׳־אֲוִיר نامهٔ هوائی
– א׳־שׁוּם حکم تامین مدعابه
– אִגְרוֹת חוֹב اسناد یا سهام قرضه
**אֵד** ا.ر. بخار ـ گاز
**(אָדַב) הֶאֱדִיב** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] متالم یا غمگین ك
**אִדָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] تبختر و متصاعد کردن
– הִתְאַדָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] تبختر شدن
**אֵדֶהָם** ا.ر. [چون עֵקֶרֶב] بوی سوخته، بوی دود
**אַדְוָה** ا.ث. موج کوچك
**אִדּוּי** ا.ر. تبختر ـ [در شیمی] تصعید
**אָדוֹם** الخ = אָדֹם الخ
**אָדוֹן** ا.ر. [אֲ־] آقا، [با اسم شخص] آقای ـ مولی، خداوند ـ ارباب، صاحب || ج אֲדוֹנִים
**אֲדוֹנוּת** ا.ث. آقائی، سلطه
**אָדוֹק** ص. [چون אָבוּד] (دقیق در رعایت فرائض) مذهبی ـ [در مقام اسم]: אֲדוֹקִים مذهبیون افراطی
**אֵדִי(ת)** ص. بخار مانند ـ بخاری
**אָדִיב (אֲדִיבָה)** ص. مؤدب ـ مهربان || ج אֲדִיבִים (־בוֹת)
**אֲדִיבוּת** ا.ث. ادب، نزاکت، خوشروئی ـ مهربانی
**אֲדִיקוּת**״ دقت در رعایت فرائض مذهبی
**אַדִּיר (אַדִּירָה)** ص. بزرگ ـ نیرومند ـ متمکن ـ متشخص
– א׳ חָפְצִי نهایت آرزوی من (است)
– אַדִּירֵי הַתּוֹרָה علمای بزرگ (روحانی)
**אַדִּירוּת** ا.ث. بزرگی ـ توانائی
**אָדִישׁ°** ص. [چون אָדִיב] خونسرد ـ بی‌علاقه ـ [در شیمی] خنثی

**אֲדִישׁוּת** ا.ث. بی علاقگی ـ خونسردی
**אָדָם** (غیرقابل صرف) ا.ر. آدم ـ انسان ـ شخص، کس
– בֶּן־א׳ آدم، انسان
– א׳ מִן הַשּׁוּק آدم بازاری یا بی تربیت
**אָדַם** ف‌ل. [יֶאֱדַם; אָדוֹם; אֱדֹם (אִדְמִי)] ـ م. אָדֹם, אָדוֹם; לֶאֱדֹם سرخ ب، سرخ شدن
– אִדֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] رنگ قرمز زدن
– הִתְאַדֵּם ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] سرخ شدن
– הֶאֱדִים [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. سرخ ك || ف‌ل. سرخ شدن
– הֶאֱדִימוּ אֶת פָּנָיו اورا خجالت دادند
**אָדֹם (אַדְמָה)** ص. قرمز، سرخ || ج אֲדָמִים (־מוֹת)
– אֲדֻמֵּי־הָעוֹר سرخ پوستان
**אֹדֶם** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] سرخی ـ عقیق (جگری) ـ ماتیك لب
**אַדְמְדַם (־דֶּמֶת)** ص. مایل به سرخی ـ صورتی || ج ־דַּמִּים (דַּמּוֹת)
**אַדַמְדֶּמֶת** ا.ث. = אֲדָמֶת
**אֲדָמָה**״ [אַדְמַת; ־מָתִי] زمین ـ خاك ـ خطه، کشور || ج אֲדָמוֹת [אַדְ־]
– אִישׁ (עוֹבֵד) א׳ = אִכָּר
– עֲבוֹדַת א׳ کشاورزی = חקלאות
– תַּפּוּחַ־א׳ سیب زمینی || ج תַּפּוּחֵי־א׳
– עֲלֵי־אֲדָמוֹת در زمین، در جهان
**אַדְמוּמִי(ת)** = **אדמדם** الخ
**אַדְמוּמִית** ا.ث. رنگ (مایل به) قرمز
**אַדְמוֹן** ا.ر. شقایق پرپر
**אַדְמוֹנִי (־נִית یا ־נִיָּה)** ص. سرخ مو ـ سرخ رو
**אַדְמִירָל*** ا.ر. دریا سالار
– סְגַן־א׳ دریا بان
– תַּת־א׳ دریا دار
**אַדָּמַת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سرخجه، سرخك
**אֶדֶן** ا.ر. [چون עֶבֶד] پایه (مجسمه) ـ پی (دیوار) ـ زیردستی ـ زیر اطوئی ـ تراورس
**אַדְנוּת** ا.ث. آقایی، سلطه
**אֲדֹנָי** ا.ر. خداوند ← אָדוֹן
**אֶדֶק**״ [چون עֶבֶד] قطره چکان ـ گیره

(אָדַר) נֶאְדַּר ف.ل. [چون נֶחְפַּז] بزرگ وتوانا بودن ـ بزرگ جلوه ك ←נֶאְדָּר

– הֶאְדִּיר ف.م. [چون הֶחְכִּים] تكريم ك

אֶדֶר ا.ر. [چون עֶבֶד] ردا ـ شنل ـ ∴ افتخار ـ شكوه ـ [گ ش] افرا

אֵדֶר °זז [چون עֵדֶר] پوست، خيك

אֲדָר זז آذر: ماه ششم سال يهود از תִּשְׁרִי← كه در سال غيركبيسه ۲۹ روز دارد

– א׳ רִאשׁוֹן ماه ششم سال يهود در سال كبيسه كه داراى ۳۰ روز است

– א׳ שֵׁנִי ماه هفتم سال يهود در سال كبيسه كه داراى ۲۹ روز است

אַדַרְבָּה [از אדרבא °] بر عكس ـ [د.م.] چه بهتر

אִדְרָה ا.ث. استخوان ماهى || ج אֲדָרוֹת [אִדְּ־]

אִדְרִיָּה זז قوى شمالى، مرغابى شمالى

אדריכל = ארדיכל

אַדַרְכוֹן ا.ر. درهم || ج ־כוֹנִים يا כוֹנוֹת

אַדֶּרֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] ردا ـ فراك ـ شنل ـ پالتو ـ ∴ شرافت، بزرگى

אָדַשׁ [چون אָמַץ ولى در صيغهٔ ا.فا. אָדִישׁ] ف.ل. خونسرد بودن

– הֶאֱדִישׁ ف.ل. [چون הֶאֱכִיל] سرد يا خونسرد شدن

אָהַב ف.م ـ ل. [יֶאֱהַב; אוֹהֵב; אֶהַב (אֶהֱבִי)] ـ م. אָהֵב, אָהוּב; לֶאֱהֹב دوست داشتن، عاشق ب

– נֶאֱהַב مج. [چون נֶאֱסַף] محبوب واقع شدن ـ يكديگر را دوست داشتن

– אִהֵב ف.م. [چون טִהֵר] زياد دوست داشتن

– אֹהַב مج. [چون טֹהַר] = הִתְאַהֵב

– הִתְאַהֵב ف.ل. [چون הִתְנַהֵל] عاشق شدن ـ محبوب واقع شدن

– הֶאֱהִיב ف.م. [چون הֶאֱכִיל] تحبيب ك

אַהֲבָה ا.ث. دوستى، محبت ـ عشق ـ ∴ محبوبه || ج אֲהָבוֹת

– א׳ עַצְמִית خود پرستى

אֲהַבְהֵב ف.ل. [יֵאַ־; מַאַ־; אֲהַבְהֵב (־הֵבִי)] ـ م. לַאֲהַבְהֵב لاس زدن

אֲהַבְהָבִים ا.ر. [־הֲבֵי] لاس

אֲהָבִים זז [جمع אֲהַב ~] = אהבה

אָהַד ف.م. [چون אָהַב] هواخواه يا هم فكر با (كسى)ب ـ متمايل به (كسى)ب

אַהֲדָה ا.ث. همفكرى ـ تمايل ـ جذبه

אֲהָהּ ح.ن. آه!

אָהוּב ص. [چون אָבוּד] محبوب

אָהוּד ص. [چون אָבוּד] قابل همدردى يا همفكرى

אֵהִי ق. = אֵיפֹה كجا؟

אָהִיל ا.ر. [چون אָבִיב] (۱) שמשיה (۲) מגנור

אֲהִילָה ا.ث. نصب خيمه

אֹהֶל ا.ر. [אָהֳלִי] خيمه، چادر ـ ∴ اهل بيت ـ مسكن ـ قوم || ج אָהֳלִים [אָהֳלֵי]

–יוֹשֵׁב א׳ چادر نشين

אָהַל ف.ل. [چون אָהַב] خيمه زدن

– הֶאֱהִיל ف.ل. [چون הֶאֱכִיל] چادرزدن ـ سايه انداختن، [با עַל] پوشا ندن، حائل شدن

אָהָל ا.ر. [אֲהָלִ] صبرزرد ـ (چوب) عود || ج אֲהָלִים يا ־לוֹת

אָהֳלִיָּה ا.ث. اردوگاه

אוֹ ح.ع. يا: פָּחוֹת אוֹ יוֹתֵר كم يا بيش، كما بيش

– אוֹ אָז فقط در آنموقع، شايد آنوقت

אוֹב ا.ر. مشك ـ جادو ـ جنى يا ديو || ج אוֹבוֹת يا אֹבוֹת

– בַּעַל א׳ كسيكه بوسيلهٔ احضار ارواح غيبگوئى ميكند، صاحب اجنه، جنگير

אוֹבֵד ص. [چون שׁוֹמֵר] ←אָבַד گمشده ـ ∴ سرگردان، پريشان

– א׳ עֵצוֹת گم كرده تدبير ـ گيج

אוֹבְּיֶקְטִיבִי * (ת) ص. بيطرف ـ بيطرفانه ـ داراى وجود خارجى ـ معقول در خارج

אוּבָל ا.ر. [چون עוֹלָם] نهر ـ آبرو

אוֹבְּלִיגַצְיָה * ا.ث. سهم قرضه

אוֹבְּסְטְרוּקְצְיָה * זז كار شكنى

אוֹג ا.ر. (درخت) سماق

אוֹגוֹסְט * זז اوت: ماه هشتم فرنگى

**אוֹגֵר** ״ [چون שׁוֹמֵר]←אָגַר گرد آورنده
**אוֹד** ״ نیمسوز ـ سیخ چوبی
**אוֹדָה*** ا.ث. قصیده
**אוֹדוֹת** (ه ج) ״ بابت، باره ـ علل ـ [مختصر עַל אֹדוֹת] بخاطرِ ـ دربارهٔ
**אוֹדִיטוֹרְיָה*** ״ تالار سخنرانی وکنسرت ومانند آنها ـ ׳׳ جمعیت شنوندگان، حضار
**אוָּה** ف م. [چون צִוָּה] آرزو کردن، مشتاق (چیزی)ب ـ **הִתְאַוָּה** ف ل ـ م. [چون הִתְגַּלָּה] اشتیاق یا شهوت (چیزی را) داشتن
**אַוָּה** ا.ث. آرزو، خواهش
**אוֹהֵב (אוֹהֶבֶת)** ا.فا. از אָהַב دوست دار(نده) ـ دوست دار ـ عاشق || ج אוֹהֲבִים (אוֹהֲבוֹת)
**אַוּוִי** ا.ر. =אַוָּה
**אַוּוֹר** ״ =אֲוִרוֹר
**אַוָּז** ״ [אַוָּז] قاز نر || ج אַוָּזִים [אַוָּזֵי]
ـ אַוַּז־הַיָּם =בַּרְבּוּר
ـ בַּר־אַוָּז=בַּרְוָז
**אַוָּזָה, אַוָּזָה** ا.ث. [אַוָּזַת] قاز ماده || ج אַוָּזוֹת [אַוַּ־]
**אַוָּזוֹן** ا.ر. [אַוַּ־]جوجه قاز || ج אַוָּזוֹנִים
**אוֹחֵז**[چون אוֹהֵב ] ا.فا. از אָחַז (نگاه) دارنده
**אוֹטוֹמָט*** ا.ر. قسمت خود کار ماشین ـ آدم فنری یا ماشینی
**אוֹטוֹמָטִי(ת)** ص. خود کار ـ غیر ارادی
**אוֹי** ح ن. وای: א׳ לוֹ وای براو، وای بحال او
ـ אוֹי וַאֲבוֹי وای و واویلا
**אוֹיֵב (אוֹיֶבֶת)** ا. [אוֹיְבִי (אוֹיַבְתִּי); אוֹיְבֵךְ (אוֹיְבֵךְ)] دشمن || ج אוֹיְבִים(־בוֹת)
**אוֹיָה** ح ن. وای
**אֱוִיל (אֱוִילָה)** ص ـ ا. نادان، احمق
**אֱוִילוּת** ا.ث. نادانی، حماقت
**אֲוִיר** ا.ر. هوا ـ דַּאֲר א׳ پست هوائی
ـ חֵיל (הָ)א׳ نیروی هوائی
**אֲוִירָאוּת** ا.ث. هوا نوردی
**אֲוִירַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] هوا نورد ـ سرباز نیروی هوائی
**אֲוִירָה** ا.ث. هوا، جوّ ـ ׳׳ محیط ـ وضع، اوضاع
**אֲוִירוֹן** ا.ر. هواپیما، طیاره
**אֲוִירוֹנוּת** یا ־רָ־ ا.ث. (علم) هوانوردی
**אֲוִירִי(ת)** ص. هوائی
**אֲוִירִיָּה** ا.ث. نیروی هوائی
**אוֹכֵל** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از אָכַל خورنده: מָה אַתָּה אוֹכֵל? چه میخوری؟
**אוּלַי** ق. شاید
**אוֹלִימְפִּיָאדָה*** ا.ث. فاصلهٔ بین دو مسابقهٔ قهرمانی (المپیك)
**אוּלָם**[1] ح ع. = אֲבָל
**אוּלָם**[2] ا.ر. [־לַם; ־לַמִּי] سالن، تالار || ج ־לַמִּים
**אוּלָר** ״ [چون עַכְבָּר] قلمتراش، چاقوی جیبی
**אִוֶּלֶת** ا.ث. [אִוַּלְתּוֹ] نادانی، حماقت || ج אִוֶּלוֹת
**אוֹם** = אֹם[2]
**אוֹמֵן** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] مربی ـ لله ـ [م‌ش. با אומנת مؤنث آن]
**אוֹמָן** ״ [־מַן] ردیف محصول درو شده
**אוּמָן** [־מַן] (־מָנִית)ا. صنعتگر (ماهر) ـ رگزن
**אוּמָנוּת** ا.ث. صنعت ـ پیشه
**אוֹמֶנֶת** ״ [چون חוֹתֶנֶת] زن پرستار ←אוֹמֵן || گرمخانه برای جوجه های تازه در آمده
**אוֹן**[1] ا.ر. زور ـ ثروت
ـ אֵין־אוֹנִים بی زور، بی نیرو
ـ רַב־אוֹנִים زورمند، قوی
**אוֹן**[2] ״ غصه ـ ماتم
**אוּן** ״ کلاف ـ گلولهٔ نخ
**אָוֶן** ״ [אוֹן] حیله ـ غصه، محنت ـ تبه کاری ـ اضطرار ـ بطالت || ج אוֹנִים
ـ אִישׁ א׳ شخص تبه کار یا بد کار
ـ שְׁפַת א׳ دروغگوئی
**אוֹנָאָה** ا.ث. فریب، خدعه
ـ אוֹנָאַת דְּבָרִים زخم زبان
**אוֹנָה** ا.ث. سند واگذاری، قباله
**אוּנִיבֶרְסִיטָה*** ״ دانشگاه || ج ־טוֹת یا ־טָאוֹת
**אוֹנֵן** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] عزاداری که مرده اش هنوز دفن نشده است

**אוֹנֵס** ״ [چون שׁוֹמֵר] مرتکب زنای بزور - [م] مجبور کننده

**אוּנְקַל*** ״ [چون עַכְבָּר] میخ سرکج، قلاب

**אוֹפֶה(־פָה)** ا. نانوا ←אָפָה || ج ־פִים (פּוֹת)

**אוֹפְּטִי*(ת)** ص. مربوط به باصره

**אוֹפְּטִימִי*(ת)** ص. خوش بین (نسبت به آینده)

**אוֹפְּטִימִיוּת** ا.ث. خوشبینی

**אוֹפְּטִימִיסְט(־מִיסְטִית)** ا. آدم خوشبین

**אוֹפְּטִיקַאי*** ا.ر. [چون גַּבַּאי] سازنده و فروشندهٔ عینك (های طبی)

**אוֹפִי** [شکل دیگر אֹפִי]

**אוֹפְיוֹם** یا **־יוֹן*** ا.ر. (۱) افیون (۲) פָּרָג

**אוֹפְּנִי** [شکل دیگر אָפְּנִי]

**אוֹפַן, אוֹפָן** ا.ر. [־פַן ; ־פַּנֵי] چرخ || ج ־פַּנִים

**אוֹפַנּוֹעַ** ״ [چون תַּפּוּחַ] موتور سیکلت

**אוֹפַנּוֹעָן** [־עַן] (־עָנִית) ا. موتور سیکلت سوار

**אוֹפַנַּיִם** (ه ت) ا.ر. [־פַּנֵי] دو چرخه ←אוֹפַן

**אוֹפַנָּן** [־נָן] (־נָנִית) ا. دوچرخه سوار

**אוֹץ** [امر و مصدر אָצַר]

**אוֹצָר** ا.ر. گنج - خزانه - مخزن - منبع || ج אוֹצָרוֹת [אוֹצְ־] – א׳ בָּלוּס یا א׳ בָּלוּם دریای علم

– שַׂר הָא׳ وزیر دارائی

– אוֹצַר־מִלִּים (دایره یا حدود) لغت، اطلاعات لغتی vocabulary || مجموعهٔ لغات

– (בֵּית־)אוֹצַר־סְפָרִים = סִפְרִיָּה کتابخانه

**אוֹקְטוֹבֶּר*** ا.ر. اکتبر : ماه دوم فرنگی

**אוֹר**[1] ف ل. [יָאוֹר ; אוֹר ; אוֹר (אוֹרִי)] – م. לֵאוֹר روشن شدن - روشن ب - درخشیدن

– נֵאוֹר ف ل. [יֵאוֹר ; נָאוֹר ; הֵאוֹר (הֵאוֹרִי)] – م. לְהֵאוֹר روشن شدن

– הֵאִיר [יָאִיר یا (بطور مختصر) יָאֵר ; מֵאִיר ; הָאֵר (הָאִירִי)] – م. לְהָאִיר ف م. روشنك، منوّر ساختن - تابانیدن، متجلی ساختن - سوزانیدن - ∴ روشن ضمیر ساختن || ف ل. روشنائی دادن

– פָּנִים מְאִירוֹת خوشروئی، قیافهٔ بشاش

– הוּאַר مج. [יוּאַר ; מוּאָר] – م. הוּאֵר ~ روشن (کرده) شدن

**אוֹר**[2] ا.ر. روشنائی، نور - ∴ خوشی - نجات - لحاظ؛ نظر : לְאוֹר הָעוּבְדוֹת הָאֵלֶּה با در نظر گرفتن این حقایق || ج אוֹרוֹת یا אוֹרִים

– יוֹם א׳ روز آفتابی

– א׳ לְיוֹם שֵׁנִי شب دوشنبه، یکشنبه شب

– א׳ פָּנִים خوشروئی، حسن برخورد

– יָצָא לָא׳ منتشر شد

– הֵפִיץ א׳ עַל הַדָּבָר مطلب را روشن کرد یا توضیح داد

**אוּר** ا.ر. (شعله) آتش - روشنائی - ∴ نور ایمان یا مکاشفه

– חַג הָאוּרִים جشن חנכה←

– אוּרִים וְתֻמִּים وسیلهٔ مکاشفه - [م] انوار و کمالات ←תֹּם

**אַוָּר** ״ [אַוִּר] منفذ، هوا کش

**אִוֵּר** [چون דִּבֵּר] = אִוְרֵר

**אוֹרֵב** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←אָרַב کمین کننده

**אוֹרֵג** ״ [״] ←אָרַג بافنده

**אוֹרְגָנִי*(ת)** ص. آلی - ∴ اساسی

**אוֹרָה** ا.ث. روشنایی - خوشی

– לְכְאוֹרָה ق. در بادی امر، ظاهراً

**אוֹרָה(־רָה)** ا. میوه چین || ج ־רִים(רוֹת)

**אִוְרוּר** ا.ر. تهویه

**אוֹרֵז** ״ [چون שׁוֹמֵר] ←אָרַז بسته بند، عدل بند

**אוֹרֶז** [شکل دیگر אֹרֶז]

**אוֹרֵחַ (אוֹרַחַת)** ا. [אוֹרְחִי (אוֹרַחְתִּי)] ←אָרַח مهمان- مسافر، رهگذر || ج אוֹרְחִים(־חוֹת)

– א׳ פּוֹרֵחַ شخص ولگرد یا خانه بدوش || ج אוֹרְחִים פּוֹרְחִים یا אָרְחֵי פָּרְחֵי°

**אוֹרְחָה, אֹרְחָה** ا.ث. کاروان، قافله

**אוֹרִיגִינָל*** ا.ر. اصل - نسخهٔ اصلی

**אוֹרִיגִינָלִי(ת)** ص. = מְקוֹרִי(ת) اصلی

**אוּרִים** (ه ج) ا.ر. چراغانی ←אוּר

**אוֹרִיֶנְטַצְיָה*** ا.ث. حس تعیین موقعیت

**אַוְרִירִי(ת)** ص. هوا مانند: لطیف و سبك

**אוֹרִית** ا.ث. رادیوم

**אוֹרַיְתָא°** ״ =תּוֹרָה

**אוּרָן*** ا.ر. اورانیوم
**אִוְּרֵר** ف.م. [چون פִּרְנֵס] تهویه کردن، هوا دادن
– **אְוְרַר** مج. [چون שְׁחְרַר] تهویه شدن
– **הִתְאַוְּרֵר** ف.ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] تهویه شدن ـ هوای خوب استنشاق ك
**אַוְרָר** ا.ر. [־רַר] بادبزن برقی، پنکه ـ هواکش || ج ־רָרִים [רְרֵי]
**אוֹרְתוֹפֵד(־פֶּדִית)** ا. متخصص اصلاح اندامهای ناقص
**אוֹרְתוֹפֶדְיָה*** ا.ث. فن اصلاح اندامهای ناقص
**אִוֵּשׁ** ف.ل. [چون דִּבֵּר] صدا کردن (باد)
**אִוְּשָׁה** ا.ث. صدای باد ـ همهمه
**אוֹת**[1] „ حرف || ج אוֹתִיּוֹת حروف
**אוֹת**[2] ا.ر. نشانه ـ نشان، علامت ـ علم ـ عبرت ـ آیت، معجزه || ج אוֹתוֹת
**(אוֹת~) נֵאוֹת** ف.ل. [יֵאוֹת; נָאוֹת; הֵאוֹת (הֵאוֹתִי)] ـ م. נֵאוֹת; לְהֵאוֹת موافقتك، متفق شدن ـ مناسب ب، مناسبت داشتن ـ استفاده ك
☜ این فعل همیشه با ל به مفعول میرسد
אוֹתוֹ (אוֹתָהּ)←אֵת[1] אוֹתִי←אֵת[1]
אוֹתְךָ (אוֹתָךְ)←אֵת[1] אוֹתָם (אוֹתָן)←אֵת[1]
אוֹתָנוּ←אֵת[1]
**אוֹתֵת** ف.م. [אוֹתַתִּי; יְאוֹתֵת; מְ־; אוֹתֵת (אוֹתְתִי)] ـ م. לְאוֹתֵת (با علامت) مخابره یا ابلاغ ك
**אָז** ق. پس ـ آنوقت، آنگاه
– **מֵאָז** (۱) ق. از آنوقت تا بحال، در خلال این مدت ـ در قدیم، از قدیم (۲) حع. از وقتی که: מֵאָז קִבַּלְתִּי אֶת מִכְתָּבְךָ (۳) حا. از زمان، از موقع: מֵאָז קִבָּלַת הַמִּכְתָּב
– **מֵאָז וּמֵעוֹלָם** یا **מֵאָז וּמִתָּמִיד** تا دنیا دنیا بوده، از ابتدای عالم
**אַזְבֶּסְט*** ا.ر. پنبهٔ نسوز
**אַזְדָּרֶכֶת*** ا.ث. آزاد درخت، شالسنجان، زیتون تلخ || ج ־רָכוֹת
**אַזְהָרָה** „ اخطار
**אָזוֹב** ا.ر. [چون אֵזוֹר] زوفا
– **א׳ הָהָרִים** اویشن ـ گلپر

**אֲזוֹבִיּוֹן** „ (۱) قسمی سنبل (۲) اسطوخودوس
**אֲזוֹבִית** ا.ث. اویشن شیرازی ـ گلپر
**אִזּוֹן** ا.ر. سنجش ـ (برقراری) موازنه
**אֵזוֹר** „ [אֲזוֹרוֹ] کمربند ـ ∴ منطقه، ناحیه || ج אֲזוֹרִים
**אָזוּר** ص. [چون אָבוּד] ←אָזַר (کمر) بسته
**אִזְכּוּר** ا.ر. راده، نشان
**אַזְכָּרָה** ا.ث. مجلس تذکر یا دعا برای روح شخص در گذشته
**אָזַל** ف.ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. אוֹזֵל] رفتن، رد شدن ـ تمام شدن: אָזַל מִן הַשּׁוּק تمام شده است، دیگر در بازار موجود نیست
**אִזְמֵל** ا.ر. [־מְלִי] چاقوی جراحی ـ نیشتر ـ تیغه ـ اسکنه || ج ־מֵלִים [מְלֵי]
**אֹזֶן** ا.ث. [אָזְנוֹ] گوش ـ [در کوزه] دسته ـ [در قلب] دهلیز || ت ـ ج אָזְנַיִם [־נֵי; ־נָיו]
– **א׳־הָמָן** گوش هامان: نان شیرینی سه گوش که در جشن پوریم درست میکنند
– **א׳־הָעַכְבָּר** گل مرافراموش مکن
– **עוֹמֵד אֲחוֹרֵי אָזְנֶיךָ** پشت گوشت است، خیلی بتو نزدیك است
**אָזַן** ف.م. [چون סָבַן] کشیدن، وزن ك، سنجیدن ـ بحال موازنه در آوردن، میزان ك ـ افقی قرار دادن
– **אְזַן** مج. [چون סְבַן] هم وزن شدن ـ تراز شدن ـ بحال موازنه در آمدن ـ افقی قرار گرفتن
– **הִתְאַזֵּן** ف.ل. [چون הִתְאַמֵּן] بحال موازنه در آمدن
– **הֶאֱזִין** [הֶאֱזַנְתִּי (הֶאֱזַנּוֹ); יַאֲזִין; מַאֲזִין; הַאֲזֵן (הַאֲזִינִי)] ـ م. לְהַאֲזִין ف.ل. گوش دادن
**אָזֵן** ا.ر. [אֲ־] جای اسلحه در کمربند ـ اسلحه ـ پاسار [قسمتی از در] ـ ج אֲזָנִים
**אָזְנִיָּה** ا.ث. گوشی [در تلفن وطب]
**אָזְנִית, אוֹזְ־** „ (۱) پوشش گوش (۲) گوشی [در تلفن]
**אַזְעָקָה** „ آژیر
**אֲזָקִים** (ה ج) ا.ر. کندو زنجیر، بخو
**אָזַר** ف.م. [چون אָגַר] بستن (کمر)

– א׳ חַיִל (بخود جرأت داد و) آمادهٔ کار شد
– נְאֻזַר مج. [چون נֶאֱסַף] کمر بستن
– אִזֵּר فم. [چون דִּבֵּר] کمر (کسیرا) محکم بستن ـ ∴ تقویتك ـ تشویق ك
– הִתְאַזֵּר فل. [چون הִתְאַמֵּץ] کمر خود را بستن ـ ∴ خود را تقویت ك ـ مسلح شدن
**אֶזְרָח** ا.ر. [־רָח] بومی، متوطن، تابع[ ج اتباع، تبعه] ـ ج ־רָחִים [רְחֵי]
– מִלְחֶמֶת אֶזְרָחִים جنگ داخلی
**אִזְרַח** فم. [چون צִחְצַח] تابعیت دادن، بومی ك
– אֶזְרַח مج. [چون צֻחְצַח] بومی شدن
– הִתְאַזְרַח فل. [چون הִתְגַּעְגַּע] قبول تابعیت ك
**אֶזְרָחוּת** ا.ث. تابعیت
**אֶזְרָחִי(ת)** ص. کشوری ـ متعلق به اهالی ـ بومی
**אֶזְרְחָן(־חָנִית)** ا. شخصی، سیویل
**אֶזְרְחָנִי(ת)** ص. شخصی، کشوری
**אָח**[1] ا.ر. [אַחֵי یا אָח; אָחִיךָ, אֲחִיכֶם] برادر ـ אָח לְצָרָה شریك رنج، همدرد || ج אַחִים [אַחֵי; אַחַי, אַחֶיךָ, אֶחָיו]
– אִישׁ אֶל אָחִיו به یکدیگر، بهمدیگر
– אִישׁ אֶת אָחִיו یکدیگر را
**אָח**[2] ا.م. منقل (برای گرم کردن اطاق) ـ ج אַחִים [אַחֵי]
**אָח**[3] ح‌ن. آه! وای!
**אָזְנַי** ا.ر. [אָזְנֵי] جغد (درازگوش) ـ ج אָזְנַיִם
**אָחָא** „ داداش، برادر، رفیق
**אֶחָד** ش. یك [بعد از اسم مذکر] ←אַחַת: סֵפֶר אחד یك کتاب [←אחדים جمع آن]
– א׳ בְּנִיסָן روز اول ماه نیسان
– בְּאֶחָד לַחֹדֶשׁ در روز اول ماه
– כָּל א׳ هریك ـ همه کس
– הוּא בְּא׳ یك دنده است، در عقیدهٔ خود ثابت است
– א׳ בְּשַׁבָּת روز یکشنبه
– אַחַד־עָשָׂר [پیش از اسم مذکر] یازده
– לְאַחַד אֶחָד یکی بعد از دیگری
– כְּאֶחָד ق. متفقاً ـ ما نندهم، بیك اندازه
**אֶחֵד** فم. [چون כִּחֵשׁ] یکی کردن ـ متحدالشکل ك
– אֶחַד مج. [چون רֻחַם] یکی شدن، بهم پیوستن ←מְאֻחָד
– הִתְאַחֵד فل. [چون הִתְנַהֵל] یکی شدن، بهم پیوستن
– הֶאֱחִיד فم. [چون הֶאֱכִיל] متحد الشکل ك، یکسان ك
– הֶאָחֵד مج. [چون הֶאָכֵל] متحد الشکل شدن
**אֲחָדוֹת** [جمع אַחַת] (۱) ضم. بعضی (ها) ـ (۲)ص. چند
**אַחְדוּת** ا.ث. یگانگی، وحدت ـ احدیت
**אֲחָדִים** [جمع אֶחָד] (۱) ضم. بعضی (ها) ـ (۲)ص. چند: יְמֵי אֲחָדִים چندروزی، روزی چند، سه چهارروز (۳) ا.ر. آحاد، یگان
– לַא׳ ق. بطور خرده فروشی
**אָחָה** فم. [چون צָוָה ولی درصیغه مؤنث אִחֲתָה] بخیه زدن ـ ∴ بهم پیوستن ـ هم آهنگ ك
– אֶחָה مج. [چون צֻוָּה] بخیه شدن ـ بهم پیوستن
– הִתְאַחָה فل. [چون הִתְגַּלָּה ولی درصیغهٔ مؤنث הִתְאַחֲתָה] بهم کوك شدن ـ بهم پیوستن
**אָחוּ** ا.ر. [אַחְוֵי] گیاه مردابی ـ مرغزار || ج אֲחָוִים [אַחְוֵי]
**אִחוּד** „ عمل یکسان ك یامتحد الشکل ساختن ـ اتحاد
**אַחֲוָה** ا.ث. برادری، اخوت
– נָהַג א׳ دوستانه رفتارکردن، دوستی ك
**אַחֲוָה** „ = הוֹדָעָה; חַוַּת־דַּעַת
**(אִחָּוֶה) הִתְאַחֲוָה** فل. [יִתְאַחֲוֶה;; מִתְ־ הִתְאַחֲוֵה(־וִי)] م. לְהִתְאַחֲוֹת دوستی و برادری ك
**אָחוּז**[1] **(אֲחוּזָה)** ص. [ا.مف. از אָחַז] گرفته شده، نگهداشته ـ بسته ـ گیرکرده ـ نشانده || ج אֲחוּזִים
**אָחוּז**[2] ا.ر. [אַ־] (چند) درصد، صدی چند [مختصر אָחוּז לְמֵאָה]: אַרְבָּעָה אֲחוּזִים چهار درصد ـ מֵאָה אָחוּז صد در صد
**אָחוּי** ص. [چون אָבוּד] بهم بسته یا دوخته ـ ∴ متحد
**אִחוּי** ا.ر. دوخت، بخیه ـ ∴ پیوند ـ هم آهنگی
**אִחוּל** „ دعای خیر، تبریك: אִחוּלִים לְבָבִיִּים تبریکات قلبی، ادعیهٔ خالصانه
**אָחוֹר** „ پشت، عقب || ج ـ ת אֲחוֹרַיִם [־רֵי] ۱) پشت ۲) کفل

– לְאַ׳ ق. بعقب ـ ازاین پس
– קְפֹץ לְאַ׳ رم ك
– אָחוֹרָה به عقب ـ به قهقراء
– מֵאֲחוֹרֵי גַּבּוֹ بدون اطلاع او ، درخفاء
– פָּנִים וְאָחוֹר (از) دوطرف
**אִחוּר** ا.ر. تأخیر ، درنگ ، دیرکرد
**אֲחוֹרָה** ا.ث. پشت پاشنه (کفش)
**אֲחוֹרִי(ת)** ص. عقبی ، پشتی : פֶּתַח אֲחוֹרִי درِعقبی
**אֲחוֹרַנִּי(ת)** ص. رو به عقب ، عقبی
**אֲחוֹרַנִּית** ق. به قهقراء ، پس پس ـ به پشت ـ وارونه ـ ∴ چنا نکه عطف بماسبق کند
**אָחוֹת** ا.ث. [אֲ–: אֲחוֹתִי]خواهر ـ [مختصر א׳ רַחְמָנִיָּה] پرستار بیمارستان ‖ ج אָחָיוֹת [אַחְ–]
– אִשָּׁה אֶת אֲחוֹתָהּ یکدیگر را (با قرائن مؤنث)
– אֲחוֹת־הַשֶּׁמֶשׁ گل آفتاب گردان
– לְשׁוֹנוֹת אֲחָיוֹת زبانهای هم ریشه
**אָחַז** [יאחַז یا יֶאֱחֹז; אֹחֲז; אֱחֹז (אֱחֳזִי)] ـ م. אָחֹז, אָחוֹז; לֶאֱחֹז ف.م. گرفتن ، نگاه داشتن ـ אָחַז בְּאֶמְצָעִים חֲרִיפִים دست به اقدامات شدید زد ، به اقدامات شدید متوسل شد ‖ ادامه دادن (به) ـ استوار کردن ، متمکن ساختن ‖ ف.ل. درگرفتن (آتش)
– אָחוֹז אֶת הָעֵינַיִם چشم بندی ك
– נֶאֱחַז مج. [ چون נֶאֱסַף] گرفته یا گرفتار شدن ـ گیر کردن ـ مستقر شدن
– אִחֵז ف.م. [چون כִּחֵשׁ] پوشانیدن ، محصور کردن
– אַחֵז אֶת הָעֵינַיִם چشم بندی ك
– הִתְאַחֵז ف.ل. [چون הִתְנַהֵל] ساکن یا مستقر شدن ـ ∴ تقویت یافتن
– הֶאֱחִיז ف.م. [چون הֶאֱכִיל] گیراندن (آتش) ـ موجب گرفتن (چیزی) شدن
**אֶחָז** ا.ر. [چون עֶבֶד] = יָדַיִת
**אֲחָזָה** ا.ث. ملك ـ دارائی
– אֲחָזַת אָבוֹת ترکه ، دارائی موروثی
**אֶחָיד** ص. [چون אֶדִיב] یکسان ـ متحد الشکل ـ یك نواخت
**אֲחִידוּת** ا.ث. وحدت شکل ـ یك نواختی

**אֲחִיזָה** " نگاهداری ، قبض ـ گیر ـ تصرف ـ ∴ پشتیبان ، شاهد
– בֵּית־אַ׳ = יָדִית دسته ، دستگیره
– נְקֻדַּת אַ׳ نقطهٔ اتکاء یا اعمال قوه
– אֲחִיזַת־עֵינַיִם چشم بندی ، تردستی
**אַחְיָן** ا.ر. [־יָן]پسر برادر یا پسر خواهر
**אַחְיָנִית** ا.ث. دختر برادر یا دختر خواهر
**אִחֵל** ف.م. [چون כִּחֵשׁ] آرزو کردن ، (بدعا) خواستن : הֲרֵינִי מְאַחֵל לָךְ שָׁנָה טוֹבָה سال نیکو را (از خداوند) برای شما مسئلت میکنم ، سال نورا بشما تبریك میگویم
**אַחֲלַי** یا **אַחֲלֵי** ح.ن ـ ق. =הלואי
**אַחְלָמָה** ا.ر. یاقوت ارغوانی ‖ ج ־מִים
**אִחְסוֹן** " نگاهداری (میوه وغیر آن) در انبار یا سردخانه
**אִחְסֵן** ف.م. [چون עִנֵּן] در مخزن نگاهداشتن ، انبار کردن
**אַחְסָנָה** ا.ث. نگهداری در انبار
**אַחַר** (۱) ح.ا. پس از ، بعد از ـ در عقبِ ، در پشتِ ـ به دنبالِ (۲) ق. بعد ، بعداً ـ در عقب ـ از عقب
– אַ׳ כָּךְ ←כָּךְ
– לְאַ׳ הַמַּעֲשֶׂה پس از انجام عمل
– לְאַ׳ שֶׁ بعد از آنکه
– מֵאַ׳ ! از آنجائی که
– כִּלְאַחַר־יָד بطور ضمنی یا سردستی ـ سرسری
– כִּלְאַחַר־עַיִן بطور سطحی
**אָחַר** ف.ل. [יֶאֱחַר یا יֹאחַר; אוֹחַר; אֱחַר (אִחֲרִי)] ـ م. אָחֹר, אָחוֹר; לֶאֱחֹר ماندن ـ درنگ ك ، تأخیر کردن
– אִחֵר [יְאַחֵר; מְ־; אַחֵר (אַחֲרִי)] ـ م. לְאַחֵר ف.ل. تاخیر کردن ، دیر کردن ، دیر آمدن ، دیر رسیدن ‖ ف.م. به تاخیر انداختن
– אֶחַר مج. [چون רִחַם] دیرشدن ، عقب افتادن ←מְאֻחָר
– הִתְאַחֵר ف.ل. [چون הִתְנַהֵל] دیر کردن ، تاخیر کردن
**הֶאֱחִיר** ف.م. [چون הֶאֱכִיל] به تعویق انداختن

**אַחֵר** (**אַחֶרֶת**) ص. (۱) دیگر، بعد: **הוֹצָאוֹת אֲחֵרוֹת** سایر مخارج، هزینه های دیگر (۲) بیگانه، اجنبی || ضم. دیگری، یکی دیگر: **תֵּן לִי אַחֵר** || ج **אֲחֵרִים** (**־רוֹת**)

– **זֶה מַשֶּׁהוּ אַחֵר** این چیز دیگری است، این مطلبی است جدا گانه

**אַחֲרַאי**(**־רָאִית**) ص. مسؤول (مسئول) ـ ضامن، پایندان ـ رهن گذاشته شده، رهنی: **נְכָסִים אַחֲרָאִים** || ج **־רָאִים** (**רָאוֹת**)

**אַחֲרוֹן** (**־רוֹנָה**) ص. آخر

– **א׳ א׳ חֲבִיב** آخر ولی مهم

– **הַיָּם הָא׳** دریای مدیترانه

– **בִּזְמַן הָא׳** اخیراً، دراین اواخر

– **בָּאַחֲרוֹנָה** یا **לָא׳** در پایان ـ اخیراً

– **מַיִם אַחֲרוֹנִים** آبدست بعد از خوراك

– **הָאַחֲרוֹנִים** ا.ر. متأخرین

**אַחֲרֵי** ح.ا. [**אַחֲרַי; אַחֲרֶיהָ**] پس از، بعد از: **אחרי הַצָּהֳרַיִם** بعد از ظهر

– **א׳־כֵן** بعداً، بعد از این

– **א׳ שֶׁ** یا **א׳ אֲשֶׁר** بعد از آنکه ـ نظر به اینکه

– **מֵאַחֲרֵי** از پشتِ ـ بعد از

**אַחֲרָיוּת** ا.ث. مسئولیت: **עַל אַחֲרָיוּתִי** به مسئولیت من || ضمانت

**אַחֲרִית** ″ آخر، عاقبت ـ باقیمانده ـ.: اولاد واعقاب

– **א׳ דָּבָר** پایان، خاتمه، آخرین بخش ـ ختم کلام ـ عاقبت کار

**אַחֶרֶת** ق. وگرنه، والا، در غیر اینصورت ـ طور دیگر، غیر این

**אַחַת** ش. یك [بعد از اسم مؤنث] ←**אֶחָד**: **אִשָּׁה אַחַת** یك زن [←**אֲחָדוֹת** جمع آن]

– **א׳ עֶשְׂרֵה** یازده [پیش از اسم مؤنث]

– **א׳ הִיא** یکسان است، فرق نمیکند

– **א׳ אֶחָת** یکی یکی، یکی پس از دیگری

– **א׳ שְׁתַּיִם=תֵּכֶף**

– **הוּא בְּא׳=הוּא בְּאֶחָד←אֶחָד**

– **בְּא׳** ق. باهم، متفقاً ـ مانند هم

– **בְּבַת א׳←בַּת**[1]

– **א׳ לְחֹדֶשׁ** ماهی یکمرتبه

**אַט~** (۱) ا.ر. [אִטִּי] آهستگی (۲) ق. آهسته [معمولاً **לְאַט**]

– **לְאַט לְךָ** آهسته! مواظب باش!

**אֵט** ″ [אִטּוֹ] فالگیر، غیبگو || ج **אִטִּים**

**אֶטֶב** ″ [چون **עֶבֶד**] گیره [برای کاغذ ورخت شسته شده وکراوات وامثال آنها]

**אָטָד** ″ [چون **חָכָם**] قسمی بتهٔ خار دار

**אָטוּם** ص. [چون **אָבוּד**] بسته ـ توپر ـ حاجب ماوراء، پشت پوش

– **מִבְּי א׳** رودهٔ کور

– **עָמַד מוּל כֹּתֶל א׳** با در بسته مواجه شدن، فریاد رس نداشتن

– **אֲטוּם־אָזְנַיִם** سنگین گوش ـ ∴ سخت دل

– **אֲטוּם־אַף** فاقد شامه یا دارای شامهٔ ناقص

– **אֲטוּם־לֵב** کند ذهن ـ ∴ بی عاطفه

**אִטּוּם** ا.ر. درزگیری ـ آب بندی

**(אָטַט) הֶאֱט** ف‌م. [چون **הֶחֱל**] کند کردن

– **הוּאַט** مج. [چون **הוּחַל**] کند شدن، آهسته شدن

**אִטִּי**(**ת**) ص. کند، آهسته

**אִטִּיוּת** ا.ث. آهستگی، کندی

**אָטִים** ص. [چون **אָדִיב**] رطوبت نا پذیر ـ مانع عبور آب یا گاز، کیپ

**אֲטִימוּת** ا.ث. خاصیت جسمی که رطوبت نا پذیر یا بی منفذ با شد

**אִטִּית** ق. = **לְאַט←אַט** آهسته

**אִטְלוֹלָא°** یا **־לָה** ا.ث. خنده واستهزاء

**אִטְלִיז*** ا.ر. دکان گوشت فروشی

**אַטְלַס*** ″ نقشه نامه ـ اطلس || ج **־לָסִים**

**אָטַם** ف‌م. [چون **אָגַר**] بستن، مسدود کردن

– **נֶאֱטַם** مج. [چون **נֶאֱסַף**] بسته شدن

– **אִטֵּם** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] آب بندی کـ ـ رخنه (چیزی را) گرفتن

– **הֶאֱטִים** [چون **הֶאֱכִיל**] (۱) **אִטֵּם** (۲) **אָטַם**

**אָטֶם** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] (۱) پی یا طبقهٔ زیر (۲) סגירה

**אֲטֵם** „ [چون עֲבֵד] درزگیر، لایی

**אַטְמוֹסְפֵּ(י)רָה*** ا.ث. (۱) אוירה (۲) جوّ

**אָטַר** ف‌م. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. אוֹטֵר] مسدود کردن

**אָטֵר** ص. [چون אִלֵּם] عاجز از یکی از اعضای بدن - چپ دست، دست چپ [مختصر א׳ יַד־יְמִינוֹ]

مؤنث این کلمه =**אִטֶּרֶת** [אִטַּרְתּוֹ] ج **אִטְרוֹת**

**אִטְרוּת** ا.ث. چپ دستی

**אִטְרִיָּה°** „ [ج **אִטְרִיּוֹת**] رشته فرنگی

**אַטְרַקְצִיָּה*** „ چیز دیدنی یا تماشائی

**אִי**[1] ا.ر. [אִיִּי] جزیره

**אִי**[2] „ [„] =**תַּן** شغال

**אִי**[3] ح‌ن. =**אוֹי** وای!

- **אִי־שָׁמַיִם** ای وای! خدایا!

**אִי**[4] ح‌ع. = **אִם** اگر

**אִי**[5] پ. عدمِ، فقدانِ - سوءِ - [در سر صفت] غیرِ، نا: **אִי אֶפְשָׁר** غیرممکن: **אִי־אֶפְשָׁר לַעֲבֹר** نمی‌توان عبور کرد

- **אִי־אֱמוּן** عدم اعتماد، بیم و تردید

- **אִי־הֲבָנָה** عدم تفاهم، سوء تفاهم

- **אִי־זְהִירוּת** بی احتیاطی

- **אִי־טִבְעִי=לֹא־טִבְעִי** غیر طبیعی

- **אִי־כָּבוֹד** خواری، بی حرمتی

- **אִי־כֹשֶׁר** عدم اهلیت - عدم توانائی

**אֵי = אֵיפֹה**

- **אֵי־לָזֹאת** آیا باین سبب؟ چگونه (برای این)؟ بچه عنوان؟ - بنا براین

- **אֵי־פַּעַם** (یك) وقتی - هیچ، هرگز

- **אֵי־שָׁם** در یك جائی

**אָיַב** ف‌م. [יֵאָיֵב; אוֹיֵב; אֵיֵב (אִיְּבִי)] - م. **אֹיֵב**, **אָיוֹב**; **לֶאֱיֹב** دشمن داشتن، دشمنی با (کس) ك

**אֵיבָה** ا.ث. دشمنی (سخت)، کینه

**אֵיבָר** ا.ر. [־בַר] (۱) جمله [در جبر] - (۲) **אֵבֶר** || ج **אֵיבָרִים** [אֵיבָרַי]

**אֵיד** „ بلا، مصیبت - هلاکت

**אִיֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تبخیر کردن

- **הִתְאַיֵּד** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تبخیر شدن

**אִידֵאָה*** ا.ث. =**רַעְיוֹן; מֻשָּׂג**

**אִידֵאוֹלוֹגְיָה*** „ مبحث فکریات یا معنویات

**אִידֵאָלִי*(ת)** ص. اید آل، مطابق کمال مطلوب یا نمونهٔ واقعی

**אִידְיוֹט*(־יוֹטִית)** =**שׁוֹטֶה** الخ

**אִידָךְ°** ص. (۱) = **הַהוּא** (۲) = **הָאַחֵר**

- **מֵא׳ גִּיסָא°** از طرف دیگر

- **וְא׳=וְעוֹד** ← **עוֹד**

**אִידָן** ا.ر. [־דַן] الیاف زیر پوست درخت

**אַיָּה** ا.ث. (جنس) باز یا قوش

**אַיֵּה** ق‌پ. =**אֵיפֹה** کجا: **אַיֶּכָּה** کجائی؟

**אִיּוּד** ا.ر. تبخیر

**אִיּוּם** „ شرح چگونگی، توصیف

**אֵיוּם** „ تهدید - ارعاب

**אֵיזֶה (אֵיזוֹ)** (۱) ص‌پ. کدام؟ چه؟: **אֵיזֶה לֶחֶם אַתָּה רוֹצֶה?** چه (جور) نانی می خواهی؟ (۲) ض‌م. هرکدام: **תֵּן לוֹ א׳ שֶׁהוּא רוֹצֶה** هرکدام را که می خواهد به او بد هید (۳) ص‌م. یك (=یاء وحدت): **רָאִיתִי אֵיזוֹ שְׁמֻלָּה שֶׁ...** || ج **אֵילוּ: א׳ סְפָרִים**

**אֵיזֶהוּ (אֵיזוֹהִי)** ض‌پ. (۱) کدام (یك)؟ (۲) که، کی: **אֵיזֶהוּ חָכָם?** خردمند کیست؟

**אֵיךְ** چطور؟ چگونه؟ (۱ - ق‌پ): **א׳ בָּרַח הַגַּנָּב?** (۲ - ص‌پ): **אֵיךְ מַרְגִּישׁ הַחוֹלֶה** حال بیمار چطور است؟

- **א׳ קוֹרְאִים לְךָ?=מַה שִּׁמְךָ?** اسم تو چیست؟

[م‌ا] چطور ترا صدا می زنند؟

**אֵיךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] چگونگی (چیزی را) تعیین ك، توصیف ك

**אֵיכָה** ق‌پ. (۱) **אֵיךְ** (۲) **אֵיפֹה**

**אֵיכוּת** ا.ث. چگونگی، کیفیت: **מֵא׳ מְעֻלָּה** از جنس اعلا

**אֵיכוּתִי(ת)** ص. کیفیتی، کیفی

**אַיִל** ا.ر. قوچ، :. شخص مقتدر و متنفذ - ستون چار گوش - برجستگی در دیوار یا نمای عمارت || ج **אֵילִים**

– אֵיל בַּרְזֶל قوچ. قلعه خراب کن
– אֵילֵי הַכֶּסֶף صاحبان ثروت، توانگران
אַיָל „ نیرو، قوت
אַיָל „ [אַיַל] گوزن نر || ج אַיָלִים [אֵילֵי]
– א׳ בִּיתִי گوزن شمالی
אַיָלָה ا.ث. [אַיַלְתּוֹ] گوزن ماده || ج אַיָלוֹת [אֵי־]
– אַיֶלֶת אֲהָבִים غزالهٔ محبوب، معشوقه
– אַיֶלֶת הַשַּׁחַר غزالهٔ صبح ← ستارهٔ صبح
אֵילוֹ [جمع אֵיזֶה یا אֵיזוֹ]
אֵילָנוּת، אֵי־ ا.ث. زن نازا ومرد مانند
אֱיָלוּת „ نیرو مندی
אֵילֵךְ ق. بالا تر ـ بعد از آن: מִן הַיּוֹם הַהוּא וְא׳ از آن روز ببعد ـ מִכָּאן וְא׳ از حالا ببعد، از این ببعد
– א׳ וְא׳ اینجا وآنجا ـ از اینطرف به آنطرف
אִילָן ° ا.ر. درخت || ج ־לָנוֹת
– אִילַן־הַיִחַס شجره، نسب نامه
– רֹאשׁ הַשָּׁנָה לָאִילָנוֹת جشن درخت کاری در پانزدهم שְׁבָט
אַיֶלֶת [شکل دیگر אַיָלָה ونیز حالت مضاف آن]
אֵים ص. [چون אָדֹם] سهمناك
אִים ف‌م. [چون דִּבֵּר] ترسانیدن ـ تهدید کردن
– אָיֵם مج. [چون קָיֵם] ترسانده یا مورد تهدید واقع شدن
– הִתְאַיֵּם ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] وحشت ناك شدن
אֵימָה ا.ث. وحشت، ترس || ج ־מוֹת یا ־מִים
– אֵימַת מַיִם گزیدگی سگ هار
אֵימָל* ا.ر. مینا
אֵימָתַי یا אֵימַת = מָתַי
– כָּל אֵימַת שֶׁ=בְּכָל זְמַן שֶׁ هر وقت که
אֵימְתָן [־תַן] (־תָנִית) ا. تروریست
אַיִן[1] ا.ر. نیستی، هیچ: יֵשׁ וְאַיִן هستی ونیستی [← به حالت مضاف آن یعنی אֵין]
– כְּאַיִן مانند هیچ ـ چیزی نمانده (بود) که، نزدیك است (یا نزدیك بود) که
אָיִן[2] (۱) قپ. کجا؟ (۲) نیست
– מֵאַיִן ازکجا؟: מֵאַיִן הוּא؟ اوازکجا یا اهل کجا است؟

אֵין[1] نیست: א׳ לֶחֶם یا לֶחֶם א׳ نان نیست [← متضاد יֵשׁ]
– א׳ דָּבָר چیزی نیست، اهمیت ندارد
– אֵין לִי כֶּסֶף پول ندارم
– א׳ ל [با مصدر] کردن (فلان کار) مجاز یا صحیح یا لازم یا ممکن نیست: א׳ לְדַבֵּר جای صحبت (کردن) نیست
אֵין با ضمائر متصل: אֵינִי یا אֵינֶנִּי نیستم; אֵינְךָ (אֵינֵךְ) نیستی אֵינוֹ یا אֵינֶנּוּ (אֵינָהּ یا אֵינֶנָּה) نیست; אֵינֶנּוּ نیستیم; אֵינְכֶם (אֵינְכֶן) نیستید; אֵינָם (אֵינָן) نیستند
– אֵינִי יוֹדֵעַ (= אֵין אֲנִי יוֹדֵעַ) نمیدانم (که در زبان مردم بغلط אֲנִי לֹא יוֹדֵעַ بجای آن گفته میشود) ـ
– אֵינוֹ חָכָם او عاقل نیست
אֵין[2] [حالت مضاف אֵין] عدم، نبودن: מֵאֵין מָקוֹם بواسطهٔ نبودن جا، از بی جائی ـ בְּאֵין אוֹנֵס بدون اکراه، بطیب خاطر
אֵין[3] ح‌ا ـ پ. بی، بدون: א׳ מִסְפָּר וְלֹא׳ מ׳ بیشمار ـ א׳ לֵב بی شعور یا بی عاطفه
אֵיֵן ف‌م. [چون סֵבֵּן] نفی کـ ـ رد کردن
אֵין־אוֹנוֹת ا.ث. عنن ـ بی زوری
אֵין־אוֹנִים ص ـ ا. بی قوه ـ عنین
אֵין־סוֹף ا.ر. فضای نا متناهی ـ ذات ابدی
– עַד א׳־ס׳ تا بی نهایت
אִינְסְטַלַטוֹר* (־טוֹרִית) = שְׁרַבְּרָב الخ
אִינְסְטָלַצְיָה* ا.ث. دستگاه، تأسیسات
אִינְפוֹרְמַצְיָה* „ = יְדִיעוֹת; יְדִיעָה
אִי־סִיבּוּב ا.ر. چرخ فلك || ج אִיֵּי־ס׳
אֵיפָה ا.ث. ایفا: کیل ویژهٔ غله
– א׳ וְא׳ تبعیض، یك بام و دو هوا
אֵיפֹה ق. کجا: א׳ עוֹמֵד הַיֶּלֶד?
– א׳ שֶׁ=בְּמָקוֹם שֶׁ جائی که
אֵיפוֹא، אֵיפוֹ = אֲפוֹא
אִיָּר ا.ر. ایار: ماه هشتم سال یهود از תִּשְׁרֵי دارای ۲۹ روز
אִירוֹנִי(ת) ص. طعنه آمیز
אִירוֹנְיָה* ا.ث. طعنه

**אֵירוֹפָּה*** ״ اروپا
**אֵירוֹפִּי(ת)** ص. اروپائی
**אִירִיס** یا **־רוֹס** ا.ر. (جنس) زنبق یا سوسن
**אִירַצְיוֹנָלִי*(ת)** ص. گنگ، اصم: **שֹׁרֶשׁ א׳**

**אִישׁ** ا.ر. مرد ـ شوهر ـ شخص، نفر، کس، [با قرائن منفی] هیچکس: **א׳ לֹא יוֹדֵעַ** || ج (۱) **אֲנָשִׁים** [אַנְשֵׁי]־(۲) [بمعنی ״شخصیت ها״ یا ״اشخاص بزرگ״] **אִישִׁים**
– **א׳ יְרוּשָׁלַיִם** اهل اورشلیم، اورشلیمی
– **אֵשֶׁת־אִישׁ** زن شوهر دار، محصنه
**אִישׁ** فم. [چون דִּבֵּר] تهیهٔ نفرات برای (کاری) ك
**אִישָׁהוּ** ق. یك جائی [کوتوله
**אִישׁוֹן** ا.ر. مردمك چشم، بی بی ـ ∴ آدم کوچك،
– **בְּא׳ לַיְלָה** درنیمهٔ شب
**אִישִׁי(ת)** ص. شخصی: **בְּאֹפֶן אִישִׁי** شخصاً
**אִישִׁיוּת** ا.ث. شخصیت
**אִישִׁית** ق. شخصاً

**אֵיתּ** فم. [چون אִמֵּת] هجی ك، حرف بحرف گفتن
**אֵיתָן**[1] (־תָּנָה)ص. نیرومند ـ محکم ـ پا برجا ـ دائمی ـ سخت
– **א׳ בְּדַעְתּוֹ** سرسخت درعقیده، یك دنده
– **נַחַל א׳** رودخانه ای که همیشه آب دارد
**אֵיתָן**[2] ا.ر. [چون הֵיכָל] جریان منظم وپیوسته ـ وضع عادی ـ نیرو، قوه ـ اساس
– **חָזַר לְאֵיתָנוֹ** ا.ث. بحال طبیعی خود برگشت، بهبود یافت
**אֵיתָנוּת** ا.ث. محکمی، نیرومندی

**אַךְ** حع. = **אֲבָל** || ق (۱) فقط (۲) حقیقةً، بدرستی که، هرآینه (۳) بکلی ـ بسیار (٤) همینکه، بمجردی که: **אַךְ בָּא הַשּׁוֹטֵר הֵם בָּרְחוּ**
**אֲכוּל** ا.ر. احتراق ـ مصرف ـ هضم = **עִכּוּל**
**אָכוּל** ص. [چون אָבוּד] ←**אָכַל** خورده شده
– **אֲכוּל־תּוֹלָעִים** کرم خورده، کرمو
– **אֲכוּל־עָשׁ** بید خورده، بید زده
**אַכְזָב** ص. نا پایدار، فریبنده یا مأیوس کننده || ا.ر. [بجای **נַחַל א׳**] نهری که آب همیشگی ندارد || ج **־זָבִים** [זְבֵי]

**אַכְזֵב** فم. [چون פִּרְנֵס] مأیوس ك
– **אָכְזַב** مج. [چون גֻּלְגַּל] مأیوس شدن
– **הִתְאַכְזֵב** فل. [چون הִתְפַּרְנֵס] مأیوس شدن
**אַכְזָבָה** ا.ث. یأس ـ سرخوردگی
**אַכְזָר** (۱) ص. سنگدل، بیرحم ـ بی باك، متهوّر ـ زیان آور ـ قاتل، کشنده [برای مؤنث این صفت باید از مؤنث **אַכְזָרִי** استفاده شود] ـ (۲) ا.ر. شخص بیرحم [مونث آن = **אַכְזֶרֶת** (چون אַרְנֶבֶת)]
**אִכְזֵר** فم. [چون פִּרְנֵס] بیرحم ك
– **הִתְאַכְזֵר** فل. [چون הִתְפַּרְנֵס] بیرحمی ك
**אַכְזָרִי(ת)** ص ـ ا. (شخص) بیرحم
**אַכְזָרִיוּת** ا.ث. بیرحمی
**אָכִיל** ص. [چون אָדִיב] خوردنی، مأکول
**אֲכִילָה** ا.ث. اکل: عمل خوردن
**אָכִיף** ص. [چون אָדִיב] قابل اجرا
**אֲכִיפָה** ا.ث. فشار ـ اجرا
**אָכַל** فم. [יֹאכַל; אוֹכֵל; אֱכֹל (אִכְלִי)] ـ م. אֲכֹל, אֲכוֹל; לֶאֱכֹל خوردن: **אֲנִי אוֹכֵל** من میخورم
– **נֶאֱכַל** مج. [چون נֶאֱסַף] خورده شدن
– **אִכֵּל** فم. [چون דִּבֵּר] مصرف ك ـ هضم ك = **עִכֵּל** || تباه ك
– **אָכַל** مج. [چون אָשַׁר] خورده شدن ـ هضم شدن = **עָכַל**
– **הִתְאַכֵּל** [چون הִתְאַמֵּץ] = **אָכַל**
– **הֶאֱכִיל** فم. [יַאֲ־; מַאֲ־; הַאֲכֵל (־כִּילִי)] ـ م. לְהַאֲכִיל خورانیدن، غذا دادن: **הָאֵם מַאֲכִילָה אֶת בְּנֶיהָ**
– **הָאֳכַל** مج. [יאֳ־; מָאֳכָל] ـ م. הָאֳכֵל ~ خورانیده شدن
**אֹכֶל** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] خوراك ـ اکل: خوردن
– **כְּלֵי־א׳** لوازم سفره [چون کاردوچنگال]
**אָכְלָה~** ا.ف. از **אָכַל** خوراك، طعمه
**אֲכִלּוֹסִיָּה*** ا.ث. جمعیت، نفوس
**אַכְלָן** [־לַן] (־לָנִית) ا. آدم پرخور
**אִכְלֵס*** فم. [چون פִּרְנֵס] دارای جمعیت یا سکنه ك
**אַכֶּלֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] (بیماری لاغر کننده چون) سل

**אָכֹם** ° ص. [چون אָדֹם] قهوه ای کمرنگ، گندم گون
**(אָכַם) הִתְאַכֵּם** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تیره شدن
**אָכֵן** ق. مسلماً، حقیقةً ـ لکن ~
**אִכְסוּן** ا.ر. دادن منزل (به مهمان)
**אֶכְסְטָזָה*** ا.ث. وجد، نشأه (نشئه)
**אֶכְסְטְרָה*** ص. اعلا، فوق العاده [اشکال صرفی ندارد]
**אֶכְסְמְפְלָר*** ا.ر. =טֶפֶס نسخه
**אִכְסֵן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] منزل دادن
– **הִתְאַכְסֵן** ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] منزل ك
**אַכְסַנַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] =אוֹרֵחַ
**אַכְסַנְיָה*** ا.ث. (۱) בֵּית־מָלוֹן (۲) محل اجتماع (دانشمندان در خانهٔ مهمان نواز محل)
**אֶכְסְפְּרֶס*** (۱) ص. ویژه وتند رو: רַכֶּבֶת א׳ (۲) ا.ر. نقلیهٔ ویژه وتند رو || ج ־רֶסִים
**אָכַף** ف‌م. [چون אָגַר وאָכַל] مورد فشار قرار دادن ـ. بموقع اجرا گذاشتن
– **אִכֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] زین ك
– **אֻכַּף** مج. [چون אֻשַּׁר] زین (کرده) شدن: סוּס מְאֻכָּף اسب زین کرده
**אֹכֶף** ا.ر. [چون עֹבֶד] بار ـ. فشار
– **אֹבֶן א׳** وزنه (برای نگهداشتن کاغذ)
**אָכֶף** ״ [אַכַּף] زین || ج אֲכָפִים [אֲכָפַי] یا אֲכָפוֹת [אֲכָ־]
**אֲכָפָנוּת** ا.ث. زین سازی، سراجی
**אִכְּפַת** ° ״ فشار ـ. ربط، دخل
– **מָה א׳ לִי?** بمن چه (ربطی دارد)؟
– **לֹא א׳ לִי** بمن دخلی ندارد، مربوط بمن نیست
**אִכָּר [אִכַּר]** ا.ر. دهقان، برزگر || ج אִכָּרִים [←אִכָּרָה و אִכָּרֶת مؤنث آن]
**אִכֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بکار زمین گماشتن، اسکان ك
– **הִתְאַכֵּר** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] برزگری ك
**אִכָּרָה** [چون אֲיָלָה] [مؤنث אִכָּר]
**אִכָּרוּת** ا.ث. دهقانی ـ. طبقهٔ دهقانان
**אַכְרָזָה** ״ آگهی (هراج)
**אִכָּרִי(ת)** ص. مربوط بدهقانی، فلاحتی
**אִכֶּרֶת** [چون צַמֶּרֶת] [مؤنث אִכָּר]

**אַל** ق. نه [کلمه نفی که صیغه مخاطب زمان آینده را نفی میکند]: אַל תִּשְׁכַּח فراموش نکن
– **אַל־תִּגַּע־בִּי** گل حنا || ج פְּרִחֵי אַל־תִּ׳־בִּי
**אַל²** ا.ر. =אַיִן¹ هیچ
– **שִׂים לְאַל** هیچ ك ـ خنثی یا خراب ك
**אַל־** پ. غیر، نا: הִתְנַהֲגוּת אַל־אֱנוֹשִׁית رفتار غیر انسانی یا بیرحمانه
**אֶל** ح‌ا. به: הָלַךְ אֶל הַשָּׂדוֹת || نزد، پهلوی، پیش ـ سوی، بطرف
– **נָלַךְ אֶל הַשֻּׁלְחָן** برویم سر میز
– **מֵאֶלָיו** از خودش ـ خود بخود ←מוּבָן
**א** **אֶל** با ضمائر متصل: אֵלַי; אֵלֶיךָ (אֵלַיִךְ); אֵלָיו (אֵלֶיהָ); אֵילֵינוּ; אֲלֵיכֶם(־כֶן); אֲלֵיהֶם(־הֵן)
**אֵל** ا.ر. خدا ـ.: قوه: אֵין לְאֵל יָדֶךָ برای تو مقدور نیست
– **בְּנֵי אֱלִים** پسران خدا: فرشتگان
**אֶלָּא** ح‌ع ـ ح‌ا. مگر، جز ـ بلکه: לֹא אֶחָד א׳ אֶלֶף نه یکی بلکه هزار || لکن یا فقط [با שׁ]
– **א׳ אִם כֵּן** مگر آنکه
– **וְלֹא עוֹד א׳** ونه تنها این بلکه
**אַלְבּוֹמִי*** (ת) ص. دارای قطع آلبوم
**אֶלְגֶּבִישׁ** ا.ر. بلور ـ (چیز منجمد شده چون) تگرگ یا یخ ـ سنگ آسمانی
**אַלְגֶּבְרָה*** ا.ث. جبر (ومقابله)
**אַלְגֶּבְרִי*(ת)** ص. جبری
**אַלְגּוּם** ا.ر. چوب صندل || ج ־גֻּמִּים
**אֱלֶגַנְטִי*(ת)** ص. = הָדוּר; נָאֶה
**אֵלָה** ا.ث. درخت سقز ـ بلوط || ج אֵלִים یا אֵלוֹת
**אַלָּה** ״ چماق یا عصای سرگرد ـ باتن ـ میل چوبی برای ورزش
**אָלָה** ״ سوگند (لعنت آمیز)
**אָלָה** [چون הָמָה] ف‌م. لعنت یا نفرین ك، دشنام دادن || ف‌ل. ماتم گرفتن
– **הֶאֱלָה** ف‌م. [چون הֶעֱלָה] سوگند دادن، قسم دادن
**אֵלֶּה** [جمع זֶה و זֹאת] (۱) ض‌ا. اینان، اینها (۲) ص‌ا. این: הַדְּבָרִים הָאֵ׳ این سخنان

**אֱלֹהַּ, אֱלוֹהַּ** ا.ر. خدا
**אֱלֹהוּת, אֱלָהוּת** ا.ث. الوهيت
– **חָכְמַת הָא׳** الهيات، علم دين
**אֱלֹהִי** يا **־הִיי(ת)** ص. الهى، خدائى
**אֱלֹהִים** ا.ر. [אֱלֹהֵי; ־הַי] خدا ـ .: (۱) שׁוֹפֵט (۲) מַלְאָךְ
א׳ بمعنى "خدا" جمع تجليلى אֱלֹהַּ است ـ جمع واقعى نيست
– **אִישׁ א׳** مرد خدا: فرشته يا پيغمبر يا مرد با خدا
– **בֶּן א׳** پسر خدا [در תנ״ך به معنى فرشته]
– **״עִיר גְּדוֹלָה לֵאלֹהִים״** شهر خيلى بزرگ
– **הָאֱלֹהִים!** بخدا قسم!
**אֵלוּ = אֵלֶּה**
**אִלּוּ** حرع. اگر، ولو [با زمان گذشته]
– **וְאִלּוּ** و حال آنكه، در صورتيكه
– **כְּאִלּוּ** مثل اينكه، انگار (كه)، گوئى
**אֱלוֹהַּ** [شكل ديگر אֱלֹהַּ]
**אָלוּחַ (אֲלוּחָה)** ص. آلوده || ج **אֲלוּחִים(־חוֹת)**
**אִלּוּחַ** ا.ر. آلودگى ـ آلوده سازى
**אֱלוּל** ״ ايلول: ماه دوازدهم سال يهود از תִּשְׁרִי داراى ۲۹ روز
**אִלּוּלֵי** يا **־לֵא** حرع ـ ق. اگر نه، اگر جز براى اين بود (كه)
**אֲלוּם, אָלוּם*** ا.ر. = צְרִיף
**אַלּוֹן** يا **אֵלּוֹן** ״ درخت بلوط
– **אַלּוֹן־הַשַּׁעַם** درخت چوب پنبه
**אִלּוּסְטְרַצְיָה*** ا.ث. (۱) צִיּוּר (۲) דְּגְמָה
**אַלּוּף¹ (אֲלוּפָה)** ا. رئيس قبيله ـ يار، همسر ـ دوست (صميمى) ـ بزرگ جماعت ـ قهرمان مسابقه ـ گاو يا جانور اهلى ديگر ـ [ن] سرتيپ
– **א׳־מִשְׁנָה** سرهنگ
– **סְגַן־א׳** سرهنگ دوم
– **רַב־א׳** سرلشكر
**אַלּוּף² (אֲלוּפָה)** ״ ص. رام، اهلى ـ دست آموز
**אִלּוּף** ا.ر. عمل تربيت يا اهلى ساختن
**אָלוּץ** ص. [چون אָבוּד] مجبور، ناگزير

**אִלּוּץ** ا.ر. اضطرار، اجبار
**אָלַח** ف‌م. [چون אָרַח] آلوده‌ك
– **נֶאֱלַח** مج. [چون נֶאֱנַח] آلوده شدن ـ .: فاسد شدن
**אֶלַח** ا.ث. [چون סֶלַע] آلودگى
**אַלְחוּט** ا.ر. (تلگراف) بيسيم، راديو
**אַלְחוּטַאי** ״ [چون גַּבַּאי] متخصص بيسيم يا راديو
**אַלְחוּטִי(ת)** ص. بيسيم ـ راديوئى
**אַלְחוּשׁ** ا.ر. بيهوشى
**אִלְחֵט** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] با بيسيم مخابره‌ك
**אִלְחֵשׁ** ״ [״] بيهوش‌ك
**אַלְטֶרְנָטִיבָה*** ا.ث. چاره، شق (ديگر) ←בְּרֵרָה
**אֵלַי←אֶל**
**אַלְיָה** ا.ث. دنبه ـ نرمهٔ گوش || ج אַלְיוֹת [אַלְי־]
**אֲלֵיהֶם(־הֶן)←אֶל**
**אֵלָיו (אֵלֶיהָ)←אֶל**
**אַלְיוֹן** ا.ر. = אֲגוּדָּל
**אֲלִיחָה** ا.ث. آلوده سازى ـ تباه سازى
**אֵלֶיךָ (אֵלַיִךְ)←אֶל**
**אֲלֵיכֶם(־כֶן)←אֶל**
**אֱלִיל** ا.ر. بت ـ .: بطالت ـ بى ارزشى
– **רוֹפֵא א׳** پزشك دروغى يا ناشى
**אֱלִילָה** ا.ث. بت ماده ـ الهه
**אֱלִילוּת** ״ بت پرستى
**אֱלִילִי(ת)** ص. وابسته به بت پرستى ـ بت پرست
**אַלִּים ◦ (אַלִּימָה)** ص. زورمند، قلدر
**אַלִּימוּת, אַלִּי־** ا.ث. اعمال زور، قلدرى
**אֲלַכְסוֹן*** ا.ر. قطر (چهارضلعى) ـ خط مورّب يا اريب
– **בַּא׳** ق. بطور مورب يا اريب، كج
**אֲלַכְסוֹנִי(ת)** ص. مورّب، اُريب
**אָלַל** ف‌م. [چون הָלַל] = חָקַר
**אַלְלַי** حن. = אוֹי واى
**(אָלַם) נֶאֱלַם** ف‌ل. [چون נֶאֱסַף] گنگ شدن ـ سكوت‌ك
– **הִתְאַלֵּם** يا **נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] گنگ شدن
**אִלֵּם (אִלֶּמֶת)** ص. گنگ، لال || ج אִלְּמִים(־מוֹת)
**אִלֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بستن (بافه)
**אֵלֶם** ا.ر. [چون עֵדֶר] گنگى ـ .: سكوت

**אַלָם [אַלַם]** (**אַלָמֶת**) ا. زور آور، مشت زن، قلدر || ج **אַלָמִים** (**אַלָמוֹת**)

**אַלְמֻג** یا **אַלְמוֹג** ا.ر. چوب صندل ـ مرجان || ج **־מֻגִים**

**אַלְמֻגִי(ת)** ص. مرجانی

**אֲלָמָה** ا.ث. دسته (گندم)، بافه || ج **אֲלָמוֹת** یا **־מִים**

**אַלְמוֹן**[1] ا.ر. [گ ش] توسه، راژ دار

**אַלְמוֹן**[2] „ بیوگی

**אִלְמוֹן** „ [אִל־]=**אַלָם**

**אַלְמוֹנוּת** یا ـ **נִיוּת** ا.ث. گمنامی

**אַלְמוֹנִי(ת)** ص. نا معلوم ـ بی نام ـ گمنام

– **פְּלוֹנִי אַלְמוֹנִי** فلان (کس)، فلان و بهمان

**אִלְמוּת** ا.ث. گنگی، لالی

**אַלְמוּת** „ (اعمال) زور، بی قانونی

**אַלְמֻוֶת** ا.ر. [־מוּת] بقا، زندگی جاویدان ـ قسمی گل با دوام || ج **־מוּתִים**

**אִלְמָלֵא** یا **־לֵי** حع. (۱) اگرنه، اگرجز برای این بود (که) [دراین معنی **א׳ לֹא** و **א׳ שֶׁ־** نیز آمده است] ـ (۲) **אִלּוּ; אִם**

**אַלְמָן** (۱) ا.ر. [־מָן] مرد زن مرده، بیوه مرد (۲) ص. متروك، بی کس

**אִלֵּם** ف‌م. [چون **עִנֵּן**] بیوه ك

– **הִתְאַלְמֵן** ف‌ل. [چون **הִתְעַנֵּן**] بی زن شدن ـ [در صیغه های مؤنث] بیوه شدن

**אַלְמָנָה** ا.ث. زن بیوه || ج **־מָנוֹת** [מְנוֹת]

– **דֶּלֶת א׳** در یك لتی یا یك لنگه ای ـ در ناقص

**אַלְמָנוּת** ا.ث. بیوگی

**אַלְמֶנֶט*** ا.ر. (۱) **יְסוֹד** (۲) **עִקָּר**

**אַלְמֶנְטָרִי*(ת)** ص. ابتدائی، مقدماتی ـ اصلی = **יְסוֹדִי(ת)** ـ ساده

**אַלְנְטִית*** ا.ث. = **מַגֶּבֶת; סָדִין**

**אַלְנַקַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] متصدی حمل مجروحین به بیمارستان ـ حامل **אלנקה**←

**אַלְנָקָה°** ا.ث. برانکار، تخت حامل

**אַלַסְטִי*** = **קְפִיצִי; גָּמִישׁ**

**אֲלַסְטִיוּת** ا.ث. = **גְּמִישׁוּת**

**אִלְסָר** ا.ر. [־סַר] فندق || ج **־סָרִים** [סְרֵי]

**אָלַף**[1] ف‌م. [چون **אָמַן** ولی در صیغهٔ ا.فا. **אוֹלֵף**] یاد گرفتن، آموختن = **לָמַד**

– **אִלֵּף** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] تربیت ك، رام ك ـ یاد دادن = **לִמֵּד**

– **אֻלַּף** مج. [چون **אֻשַּׁר**] تربیت شدن، رام شدن

**(אָלַף**[2]**) הֶאֱלִיף** ف‌ل. [چون **הֶאֱכִיל**] (هزار بار) زیاد شدن

– **בְּרָכוֹת מַאֲלִיפוֹת** تبریکات فراوان، هزار بار مبارك (باشد)

**אֶלֶף** ش. هزار ـ [در جمع] رمه، گاو (یا جانور اهلی دیگر) ـ ج **אַלָפִים** [אַלְפֵי]; ت **אַלְפַּיִם** دو هزار [אַלְפֵי]: **שְׁלֹשֶׁת־אֲלָפִים** سه هزار

**אֶלֶף־בֵּית** ا.م. الفباء ـ ∴ مبادی || ج **־בָּתִּין°**; **־תוֹת**

**אֶלֶפְבֵּיתִי(ת)** ص. الفبائی

**אַלְפוֹן** ا.ر. کتاب ابتدائی

**אֶלְפְּטִי*** = **בֵּיצָתִי** بیضی

**אַלְפִּית** ا.ث. (یك) هزارم

**אֶלְפָּן** (از **אוּלְפָּנָא°**) ا.ر. آموزش ـ کارگاه، استودیو ـ [مختصر **בֵּית־אֶלְפָּן**] آموزشگاه (ویژهٔ تعلیم زبان)

**אֶלְפָּנִית** ا.ث. آموزشگاه کوچك

**אִלְפָּס*** ا.ر. [چون **עִכְּבָּר**] دیگ دسته دار ـ قابلمه

**אֶלְפְּסָה*** ا.ث. شکل بیضی

**אֶלְפְּסוֹאִיד*** ا.ر. بیضی مجسم، جسم بیضی

**(אָלַץ) נֶאֱלַץ** ف‌ل. [چون **נֶאֱסַף**] مجبور شدن، ناگزیر شدن

– **אִלֵּץ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] مجبور کردن، تحت فشار قرار دادن

– **אֻלַּץ** مج. [چون **אֻשַּׁר**] مجبور شدن

**אַלְקָלִי*** ا.ر. قلیا

**אַלְרְגִיָה*** ا.ث. الرژی، حساسیت مفرط نسبت بجسم [خارجی

**אַל־תִּגַּע־בִּי** ←**אַל**[1]

**אִלְתּוּר** ا.ر. بدیهه گوئی، بدیهه سازی

**אִלְתִּית°** ا.ث. آزاد ماهی

**(אַלְתַּר) לְאַלְתַּר°** ق. (۱) فوراً، بیدرنگ = **תֵּכֶף** (۲) فی المجلس، جابجا = **עַל הַמָּקוֹם**

**אִלְתֵּר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فی المجلس ساختن، بالبداهه گفتن

**אֵם** ا.ث. [אִמִּי] مادر ـ ∴ بانی، مؤسس ـ اساس، مرجع، مبدأ ـ زهدان || ج אִמָּהוֹת یا אִמּוֹת

– אֵם הַדֶּרֶךְ محل انشعاب راه ها

– אֵם־מַרְגָּלִית صدف

– עִיר וָאֵם شهر عمده

**אִם** حع. (۱) اگر: אִם אַתָּה רוֹצֶה לִרְאוֹת אוֹתוֹ בֹּא אֶצְלֵנוּ (۲) یا: "הֲלָנוּ אַתָּה אִם לְצָרֵינוּ" (۳) آ یا [درسؤال غیر مستقیم]: שְׁאַל אוֹתוֹ אִם הוּא רוֹצֶה לָבוֹא از او بپرس (آیا) ما یل است بیاید (یا نه)

– אִם... אִם خواه...خواه، چه...چه

– הַאִם آیا: הַאִם הוּא צוֹדֵק?

– בְּאִם [در اسناد] هر آینه (اگر)، هرگاه

– אִם כִּי اگر چه

– אִם כֵּן در اینصورت، اگر چنین است

– בִּלְתִּי אִם جز، مگر، به استثنای، غیر از

**אֹם**[1] ا.ر. [אִמִּי]=אֻמָּה || ج אִמִּים

**אֹם**[2] ا.ث. [״] مهره || ج ״

**אִמָּא**° ״ ننه، نه نه [مادر ـ بزبان کودك] ←אַבָּא

**אַמְבּוּלַנְס*** ا.ر. آمبو لانس، نقلیه بیماران وزخمی ها

**אַמְבָּט*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] طشت گود ـ وان: ظرف تنشوئی

**אַמְבַּטְיָה*** ا.ث. اطاق وان دار، گرمابه [بخود وان نیز اطلاق میشود] ـ || ج ־יוֹת یا ־יָאוֹת

**אַמְבִּיצְיָה*** ״ = שַׁאֲפָנוּת

**אָמַד** ف‌م. [چون אָגַר] ارزیابی ك، تقویم ك ـ برآورد کردن، تخمین زدن ـ سنجیدن

– נֶאֱמַד مج. [چون נֶאֱסַף] ارزیابی شدن: הַשִּׁלְחָן נֶאֱמַד בְּ־100 לִירוֹת میز صد لیره ارزیابی شد

– הִתְאַמֵּד ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را دولتمند نشان دادن ـ دولتمند شدن

– הֶאֱמִיד ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] =אָמַד

**אֹמֶד** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] تخمین

– בְּאֹמֶד ق. تخمیناً

**אָמְדָן** ا.ر. [־דַן]=אמדנה

**אָמְדָנָה** [از אָמְדָנָא°] ا.ث. تخمین

**אָמָה** ״ [אֲמַת; אֲמָתִי] کنیز، خادمه || ج אֲמָהוֹת [אַמְ־]

**אַמָּה**[1] ״ ذراع، [امروزه] واحد درازا در حدود ۲۸ سانتیمتر ـ ارش، ساعد [مختصر אַמַּת־יָד] ـ انگشت میان، وسطی (*vosta*) ـ ∴ اندازه، پیمان || ج אַמּוֹת ـ ת אַמָּתַיִם [برای معنی اول]

– אַמַּת־סַף باهو، عمودِ چار چوب

**אַמָּה**[2] ״ ناوسمان ـ ترعه [مختصر אַמַּת־מַיִם]

**אֻמָּה** ا.ث. امت، قوم

– אֻמּוֹת הָעוֹלָם "امت‌ها": ملل غیر یهودی

**אִמָּה** ״ قالب (حروف ریزی) ـ ج אִמָּהוֹת [אִמְ־]

**אִמָּהוֹת** [جمع אֵם و אִמָּה]

**אִמָּהוּת** ا.ث. (رابطه) مادری

**אַמָּהוּת** ״ کنیزی

**אֲמָהוֹת** [جمع אֻמָּה]

**אִמָּהִי(ת)** ص. مادرانه، مادروار

**אֲמוֹדָאוּת** ا.ث. غواصی، آب بازی

**אֲמוֹדַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] غواص، آب باز

**אָמוּל** ص. [چون אָבוּד] ضعیف، بیچاره

**אִמּוּם** ا.ر. قالب کفش و کلاه

**אָמוֹן** [چون אָדוֹן] (۱) חִנִּיךְ (۲) אָמָּן یا אוּמָּן

**אָמוּן (אֱמוּנָה)** ص. ←אָמַן تربیت شده، پرورده || ج אֱמוּנִים(־נוֹת)

**אִמּוּן** ا.ر. کار آموزی ـ تمرین

– אִמּוּנֵי־שָׂדֶה عملیات صحرائی

**אֱמוּן** ״ امانت، درستی ـ وفا داری ـ اعتماد

– הַכְּנֶסֶת הִבִּיעָה א׳ مجلس رأی اعتماد داد

**אֱמוּנָה** ا.ث. ایمان، اعتقاد، عقیده ـ کیش، دین ـ اعتماد، اطمینان ـ درستی، امانت

– אַנְשֵׁי א׳ مردمان امین یا با ایمان

– אִישׁ אֱמוּנוֹת آدم درست یا امین

**אֱמוּנִים**[1] [جمع אֱמוּן و אָמוֹן]

**אֱמוּנִים**[2] (ه ج) ا.ر. وفا داری، ∴ اهل وفا ـ امانت

– אִישׁ א׳ شخص با وفا ـ آدم امین

– שָׁמַר לִי א׳ نسبت بمن با وفا بود

אָמוּץ = אָמֹץ

**אִמּוּץ** ا.ر. تقویت، تحکیم

– א׳ לֵב بی باکی ـ قوّت قلب ـ سخت دلی

– א׳ לְבֵן, א׳ לְבַת تبنی: قبول بچه ای بفرزندی

**אֲמוּר** ... =שְׁכִיתָה **اعتصاب**

**אָמוּר** [چون אָבוּד] ا.مف. از אָמַר گفته شده

**אֲמוּת** ا.ر. تصدیق، اثبات

**אָמִיד** ص. [چون אָדִיב] مرفه الحال، آسوده

**אֲמִידָה** ا.ث. =אֹמֶד; אֲמִדָּן

**אֲמִידוּת** „ وضع مالیِ نسبةً خوب

**אָמִין** ص. [چون אָדִיב] موثق

**אֲמִינוּת** ا.ث. موثقیت، اعتبار

**אַמִּיץ (אַמִּיצָה)** ص. ←אָמֵץ سخت، نیرومند

– א׳־כֹּחַ توانا

– א׳־לֵב با جرأت ـ متهور در اقدام بکارهای بزرگ

**אַמִּיצוּת** ا.ث. بی باکی، تهوّر

**אָמִיר** ا.ر. [چون אָבִיב] سر شاخه ـ قلهٔ کوه

**אֲמִירָה** ا.ث. گفتار، سخن ـ مذاکره ـ تقریر، ادا ـ قرائت

**אִמֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] مینا کاری ك ـ لعاب دادن

**אֲמַלְגָּמָה*** ا.ث. ترکیب (فلزات) ـ فلز آمیخته باجیوه

**אֲמֵלוּת** „ افسردگی ـ بیچارگی

**אִמְלֵל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بیچاره ك، بدبخت ك

– אָמְלַל مج. [چون גָּלְגַּל] سست شدن ـ پژ مرده شدن

– נִתְאַמְלֵל ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] خانه خراب شدن ـ رنج فراوان دیدن

**אָמְלָל** یا **אֲמֵלָל (־לָלָה)** ص. افسرده ـ ضعیف، زبون، بیچاره، بدبخت

**אֲמְלָלוּת** ا.ث. افسردگی ـ سستی ـ زبونی

**אָמַן**[1] ف‌م. [יֶאֱמַן; אוֹמֵן; נֶאֱמָן (אֲמִנִי)] ـ م. אָמָן, אָמוֹן; לֶאֱמֹן بزرگ ك، پروردن، تربیت ك

– אִמֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] تربیت ك، تمرین دادن

– אָמַן مج. [چون סָבַן] تربیت شدن، عادت داده شدن

– הִתְאַמֵּן ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְאַמֵּן (־אַמְנִי)] ـ م. לְהִתְאַמֵּן تمرین‌ك، عادت ك

(אָמַן[2]) נֶאֱמַן ف‌ل. [יֵאָמֵן; נֵאָמֵן; הֵאָמֵן (הֵאָמְנִי)] ـ م. לְהֵאָמֵן محکم شدن (یابودن) ـ ایمن یا مطمئن ب ـ ثابت شدن، تأیید شدن ـ ثابت یا پایدار ماندن ـ مزمن ب ـ امین ب، معتمد بودن ←נֶאֱמָן

– לֹא יֵאָמֵן כִּי יְסֻפַּר هرچند تشریح شود باور کردنی نیست

– הֶאֱמִין [چون הֶאֱכִיל] (۱) ف‌ل. ایمان آوردن یا باور کردن [با ב یا ל] ـ (۲) ف‌م. بطور محرمانه گفتن یا سپردن ـ امین دانستن

**אָמָן** یا **אָמָּן** ا.ر. [אָמַן یا אָמַן] صنعتگر ماهر، هنرمند، هنرپیشه ـ معمار [←אמנית] ـ [درمقام صفت] ماهر، ورزیده، متخصص ـ حاذق: רוֹפֵא א׳ – מַעֲשֵׂה יְדֵי א׳ کار صنعتی

**אֹמֶן** „ [אֱמוּנָה] امانت، درستی ـ ایمان ←אמונה

**אָמֵן** ق. آمین، چنین باد ـ مسلماً

– א׳ וְאָ׳ یا א׳ כֵּן יְהִי רָצוֹן انشاء الله، کاش میشد، کاش بشود

– עָנָה אַחֲרָיו א׳ بااو موافقت کرد

**אֱמָנָה** ا.ث. پیمان، عهد ـ اعتماد ـ ایمان ـ اقرارنامه

– אִישׁ א׳ مردامین ومعتمد

– בַּעַל־א׳ آدم امین وقابل اعتماد

– כְּתַב־א׳ استوار نامه

– שְׁטַר־א׳ =שטר־חוֹב

**אֹמְנָה** ا.ث. =עַמּוּד ستون، جرز

**אֻמְנָה**[1] = אֻמְנָם

**אֻמְנָה**[2] ا.ث. تربیت، پرورش

**אַמְנוֹן־וְתָמָר** ا.ر. بنفشه فرنگی || ج פְּרָחֵי א׳־ותמר

**אֳמָנוּת, אָמָּ־** ا.ث. هنر (زیبا)، صنعت (مستظرفه)

**אָמָנוּתִי(ת), אָמָּ־** ص. هنری، صنعتی

**אָמָנִית, אָמָּ־** [مؤنث אָמָּן یا אָמָן]

**אָמְנָם** ق. براستی، فی الحقیقه

**אֻמְנָם** [شکل دیگر אָמְנָם در پرسش یا تعجب]

**אֲמַנְצְפַצְיָה*** ا.ث. =שְׁחִרוּר

**אַמְפּוּלָה*** „ آمپول

**אִמְפּוּלְס*** ا.ر. قوهٔ محرکهٔ آنی

**אֲמְפִּירִי*(ת)** ص. تجربی

**אַמְפִיתֵאַטְרוֹן*** ا.ر. نما یشگاه گرد یا بیضی || ج ־רוֹנִים یا ־רָאוֹת

**אִמְפְּרוֹבִיזַצְיָה*** ا.ث. =אִלְתּוּר

**אִמְפֶּרְיָאלִיזְם*** ا.ر. استعمار طلبی

**אִמְפֶּרְיָאלִיסְט (־לִיסְטִית)** ا. استعمار طلب، طرفدار حکومت امپرا طوری

**אָמַץ** ف‌ل. [יֶאֱמַץ; אַמִּיץ; אֱמַץ (אִמְצִי)] ـ م. אֹמֶץ, אָמוּץ; לֶאֱמֹץ دلیر بودن ـ قوی‌ب

– **אִמֵּץ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] قوی کردن ـ استوار کردن ـ دلیر کردن ـ تشجیع ك ـ سخت ك: **אִמֵּץ אֶת לִבּוֹ** || بفرزندی اختیار یا قبول‌ك

– **הִתְאַמֵּץ** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְאַמֵּץ (־אַמְצִי)] ـ م. לְהִתְאַמֵּץ سخت کوشیدن، زور زدن ـ مصمم‌ب، یك دنده‌ب ـ خود را تقویت‌ك ـ متمسك شدن

– **הֶאֱמִיץ** ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] تقویت یافتن

**אֹמֶץ** ص. [چون אָדֹם] قرمز مایل به قهوه ای

**אֹמֶץ** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] جرأت

– **א׳־לֵב, א׳־רוּחַ** بی باکی، قوت قلب، جرأت

**אַמְצָאָה** ا.ث. اختراع

– **בַּעַל אַמְצָאוֹת** (۱) ممتاز (۲) متهور در اقدام بکارهای بزرگ

**אֻמְצָה** ״ تیکه یا ورقه (گوشت) ـ بیفتك

**אֶמְצַע** ا.ر. [־צָעוֹ; ־צַעֲכֶם] میان، وسط، مرکز || ج אֶמְצָעִים[־צְעֵי]

**אֶמְצָעוּת** ا.ث. وسط، میان ـ وسیله

– **בְּא׳** بوسیلهٔ

**אֶמְצָעִי(ת)** ص. وسطی، مرکزی ـ ∴ غیر مستقیم

– **בְּאֹפֶן בִּלְתִּי אמצעי** مستقیماً، بی واسطه

– **דֶּרֶךְ אמצעית** میانه رَوی، بر کناری از افراط و تفریط

**אֶמְצָעִי** ا.ر. وسیله: **אָחַז בְּאֶמְצָעִים חֲמוּרִים** بوسائل شدید متشبث شد

**אָמַר** ف‌م. [יֹאמַר; אוֹמֵר; אֱמֹר (אִמְרִי)] ـ م. אֹמֶר, אָמוּר; לֶאֱמֹר گفتن ـ فرمودن، امر کردن ـ دستور دادن ـ اعلام داشتن ـ قصد کردن

– **לֵאמֹר** بدین مضمون، ازاین قرار

– **כְּלוֹמַר** یعنی، بدین معنی که

– **רוֹצֶה לוֹמַר** یعنی

– **זֹאת אוֹמֶרֶת** یعنی، از این مطلب چنین بر می آید که

– **הֲוֵה אוֹמֵר** چنین نتیجه بگیر، بنا براین

– **נֹאמַר** فرض کنیم، حالا بگوئیم

– **יֵשׁ אוֹמְרִים** بعضی میگویند (یاعقیده دارند)

– **נֶאֱמַר** مج. [چون נֶאֱסַף] گفته شدن ـ نامیده یا موسوم شدن

– **הָאֱמֶת נִתְּנָה לְהֵאָמֵר** حقیقت امر اینست یا حقاً باید گفت (که)

– **שֶׁנֶּאֱמַר** زیرا مکتوب است که، باین دلیل (نقلی) که

– **אֲמַר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] = **שָׁבַת** اعتصاب ك

– **הִתְאַמֵּר** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] فخر کردن، بخود با لیدن

– **הֶאֱמִיר** ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] زیاد بالا رفتن یا ترقی‌ك

**אֹמֶר** ا.ر. [אִמְרִי] گفتار، قول ـ امر، مطلب || ج אֲמָרִים [אִמְרֵי]

– **גָּזַר א׳, גָּמַר א׳** عزم خود را جزم کرد

**אֵמֶר** ا.ر. [چون עֵמֶק] = אֹמֶר

**אַמְרָאָה** ا.ث. (۱) המראה (۲) מְרִי

**אִמְרָה**[1] ״ گفتار (کوتاه وپر مغز)، [در جمع] کلمات قصار || ج אֲמָרוֹת [אִמְ־]

**אִמְרָה**[2] ״ سجاف، لبه (توگذاشته)

**אֲמֶרִיקַאִי(ת)** یا **־נִי(ת)** ص ـ ا. امریکائی

**אָמֶשׁ** ق. دیشب ـ درگذشته یا اخیراً

**אֶמֶשׁ** [چون אֶשֶׁם] =חֲשׁוֹךְ; אָפֵל

**(אָמַשׁ) הֶאֱמִישׁ** ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] تاریك شدن، شب شدن

**אַמְשִׁי(ת)** ص. دیشبی

**אֱמֶת** ا.ث. [אֲמִתּוֹ] راستی، حقیقت، حق ـ ثبات، دوام ـ وفا (داری) ـ [درمقام صفت] راست: **א׳ הַדָּבָר** || ج אֲמִתּוֹת

– **אִישׁ א׳** مرد درست وقابل اعتماد

– **שְׂפַת א׳** سخن راست، حرف راست

– **א׳ כְּמוֹ שֶׁהִיא** حقیقت عریان

– **עוֹלַם הָא׳** عالم عقبی، سرای جاویدان

– בְּאֱ׳ ق. براستی ـ بحق (قسم)
– לַאֲמִתּוֹ שֶׁל דָּבָר حقیقت امر اینست که، راستش را بخواهید
**אֵמֵת** ف‌م. [אֲמַתִּי; יֶאֱמַת; מְאֻמָּת; אֻמַּת (אֻמְתִּי)] ـ م. לְאַמֵּת اثبات ك ـ تأیید کردن
– אֲמַת مج. [چون צֲמַת] اثبات یا تأیید شدن
– הִתְאַמֵּת ف‌ل. [הִתְאַמַּתִּי; יִתְאַמֵּת; מִתְ־; הִתְאַמֵּת (־אַמְתִּי)] ـ م. לְהִתְאַמֵּת محقق یا ثابت شدن
**אֲמִתָּה** ا.ث. حقیقت، امر مسلم ـ قضیهٔ بدیهیه
**אֱמִתוּת** ״ راستی، صدق ـ درستی
– הֶעֱמִיד דָּבָר עַל אֱמִתּוּתוֹ صحت وسقم مطلبی را معلوم ك
**אַמְתַּחַת** ״ [چون מִטְפַּחַת] کیسه، جوال
**אֲמִתִּי(ת)** ص. واقعی ـ راستگو، صادق ـ خالص، پاك، ناب: זָהָב אמתי ‖ صمیمی، بی آلایش
**אֲמִתִּיּוּת** ا.ث. راستی، حقیقت
**אֲמַתְלָה** (از ־לָא°) بهانه، عذر ‖ ج ־לוֹת یا ־לָאוֹת
**אָן** قپ. کجا ـ [در مقام اسم]: לְאָן אַתָּה הוֹלֵךְ؟
**אָנָא** ح‌ن. خواهش دارم (یا داریم)
**אַנְגְּלִי(ת)** ص ـ ا. انگلیسی
**אַנְגְּלִית** ا.ث. زبان انگلیسی
**אִנְדּוּקְטִיבִי*(ת)** ص. استقرائی
**אִנְדּוּקְצְיָה*** ا.ث. استقراء ـ [در برق] القاء
**אִנְדִּיבִידוּאָלִי*** = אִישִׁי; פְּרָטִי
**אִנְדִּיגוֹ*** ا.ر. نیل
**אִנְדֶּכְּס*** ״ نما، نماینده ـ فهرست
**אַנְדְּרוֹגִינוֹס*** ״جانور یا گیاه نر و ماده
**אָנָה** قپ. = לְאָן بکجا؟
– עַד אָ׳ = עַד מָתַי تا کی؟ تا چند؟
– אָנָה וָאָנָה این طرف و آن طرف
**אָנָה** ف‌ل. [چون הָמָה] = סָפַד
– אִנָּה ف‌م. [چون צִוָּה] سبب شدن، فراهم ك ـ باحیله بر (کسی) پیشدستی ك
– אָנָה مج. [چون צָוָה] رخ دادن
– הִתְאַנָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] بهانه جوئی ك
**אָנָה** ا.ث. لخته، قسمت مجزا، فصّ، پرّه
**אָנוּ = אנחנו**
**אִנּוּךְ** ا.ر. لحیم کاری
**אָנוּן** [چون אָבוּד] = עָצוּב
**אַנּוֹנָה*** ا.ث. سالواره
**אִנְוֻנְטָר*** ا.ر. (صورت) موجودی، سیاهه
**אֲנוֹנִימִי*(ת)** ص. بی نام
**אָנוּס** ص. [چون אָבוּד] ←אָנֻס مجبور (شده)، تحت فشار قرار گرفته ـ [در صیغهٔ مؤنث: אֲנוּסָה (زن) هتك نا موس شده یا بی صورت شده]
– אֲנוּסִים ا.ر. یهودیانی که تحت فشار تغییر مذهب میدادند
**אִנּוּס** ا.ر. هتك ناموس
**אֲנוֹרְמָלִי*** (۱) לֹא־תַקִּין (۲) אִי־טִבְעִי
**אָנוּשׁ** ص. [چون אָבוּד] درمان نا پذیر
**אֱנוֹשׁ** ا.ر. [اسم جمع] انسان، بشر
**אֱנוֹשׁוּת** ا.ث. نوع بشر، بشریت
**אֱנוֹשִׁי(ת)** ص. انسانی، شایستهٔ انسان
**אֱנוֹשִׁיּוּת** ا.ث. انسانیت، آدمیت
**(אָנַח) נֶאֱנַח** ف‌ل. [יֵאָנַח; נֵאָנַח; הֵאָנַח (הֵאָנְחִי)] ـ م. לְהֵאָנַח آه کشیدن، نالیدن
– הִתְאַנַּח ف‌ل. [יִתְ־; מִתְאַנַּח; הִתְאַנַּח (הִתְאַנְחִי)] ـ م. לְהִתְאַנַּח آه کشیدن
**אֲנָחָה** ا.ث. [چون אֲדָמָה] ناله، آه
**אֲנַחְנוּ** ض‌ش. [جمع אֲנִי] ما
**אַנָּטוֹמְיָה*** ا.ث. کالبد شناسی، تشریح
**אַנְטוֹנִים*** ا.ر. متضاد
**אַנְטִיסֶפְּטִי*(ת)** ص. پلشت بر
**אַנְטִישֶׁמִי(ת)** ص. مخالف نژاد سامی (بویژه یهود)
**אַנְטִישֶׁמִיּוּת** ا.ث. مخالفت با نژاد سامی
**אִנְטֶלֶקְטוּאָלִי*(ת)** ص. روشن فکر، تحصیل کرده
**אִנְטֶלֶקְטוּאָלִיָּה*** ا.ث. روشن فکران
**אַנְטֶלְיָה*** ״ قسمی چرخ آبکشی
**אִנְטֶלֶקְטוּאָלִי*(ת)** ص. عقلانی ـ خردمند
**אַנְטֶנָּה*** ا.ث. = מְשׁוֹשָׁה
**אַנְטַרְקְטִי*(ת)** ص. وابسته بقطب جنوب، جنوبی: הָאוֹקְיָנוֹס הָאַנְטַרְקְטִי اقیانوس منجمد جنوبی
**אֲנִי** ض‌ش. من ‖ ج אֲנַחְנוּ

**אֳנִי** ו. [אֳנִיִּי] (۱) ناوگان [در این معنی مذکر است] ـ (۲ ـ معنی کمیاب) کشتی یا کرجی [در این معنی مؤنث است] ـ ج **אֳנִיִּים**

– **א׳ שִׁיט** کرجی پارویی

**אֳנִי** ا.ر. [אֳנִי; אֳנִיו] سوگواری

**אֳנִיָּה** ا.ث. کشتی

**אֲנִיָּה** „ = **אֵבֶל; מִסְפֵּד** سوگواری

**אָנִין** ص. [چون **אָדִיב**] نازك طبع، حساس، مشکل پسند

–**אֲנִין־הַדַּעַת** = **אָנִין**

**אֲנִינוּת** ا.ث. یا **א׳ הַדַּעַת** نازك طبعی

**אָנִיץ** ا.ر. [چون **אָבִיב**] لیف [در جمع: الیاف] ـ ساقه (کتان) ـ کلاف

**אַנָּךְ** „ شاقول ـ خط عمودی

**אִנֵּךְ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] شاقول ك ـ لحیم ك

**אָנֹכִי** [بیشتر در ادبیات و اشعار] = **אֲנִי**

**אֲנָכִי(ת)** ص. عمودی

**אָנֹכִיוּת** ا.ث. سود جویی برای خویش

**אָנֹכִיִּי(ת)** ص. خود پرست یاخود پسند

**אֲנָלִיטִי*(ת)** ص. تجزیه‌ای ـ تحلیلی

**אֲנֶמְיָה*** ا.ث. = **חֹסֶר־דָּם** کم خونی

**אָנַן** ف‌ل. [چون **אָמַן**] ماتم دار یا متألم‌ب

– **הִתְאוֹנֵן** ف‌ل. [چون **הִתְבּוֹנֵן**] غرغریا شکایت‌ك

**אָנַס** ف‌م. [چون **אָגַר**] مجبور کردن، تحت فشار قرار دادن ـ هتك نا موس(نسبت بزنی) ك ـ غصب ك

– **א׳ אֶת עַצְמוֹ** یا **א׳ נַפְשׁוֹ** خود داری‌کرد

– **נֶאֱנַס** مج. [چون **נֶאֱסַף**] مجبور یا نا گزیر شدن ـ [درصیغهٔ مؤنث] بیصورت شدن

**אֹנֶס** ا.ر. [چون **חֹדֶשׁ**] اجبار، اضطرار، فشار

– **נְחִיתַת־א׳** فرود اجباری (هواپیما)

– **בְּאֹנֶס** یا **מֵאֹנֶס** ق. به اکراه، اجباراً

**אַנָּס** ا.ر. [אַנַּס] جابر ـ غارتگر ـ مرتکب زنای بعنف

**אִנְסְטִינְקְט*** „ = **יֵצֶר טִבְעִי** غریزه، فراست حیوانی

**אִנְסְטִינְקְטִיבִי*(ת)** ص. غریزی

**אַנֶּסְתֶּזְיָה*** ا.ث. = **אַלְחוּשׁ**

**אָנַף** ف‌ل. [چون **אָמַץ** ولی در صیغهٔ ا.فا. **אוֹנֵף**] متغیر یا خشمگین شدن

– **הִתְאַנֵּף** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] = **אָנַף**

**אֶנֶף** ا.ر. [چون **עֶבֶד**] = **כַּעַס**

**אֲנָפָה** [چون **אֲדָמָה**] و **אֲנָפִית** ا.ث. ما هیخوار، حواصل

**אִנְפּוּף** ا.ر. ʼغنه [تو دماغی حرف زدن]

**אַנְפִּילָה*** ا.ث. کفش سر پایی با آستر نمدی یا پشمی || ج **־לָאוֹת**

**אִנְפֵּף** ف‌ل. [چون **פִּרְנֵס**] تو دماغی حرف زدن

**אֶנְצִיקְלוֹפֶדְיָה*** ا.ث. دائرة المعارف

**אָנַק** ف‌ل. [چون **אָגַר**] و **נֶאֱנַק**[چون **נֶאֱסַף**] = **נֶאֱנַח**

**אֲנָקָה** ا.ث. [چون **עֲגָלָה**] ناله ـ قسمی سوسمار

**אִנְקוִיזִיצְיָה*** „ دادگاه کاتولیکی در قرنهای میانه که مرتدین را اعدام میکرد

**אַנְקוֹל*** ا.ر. =**אוּנְקַל**

**אַנְקוֹר°** „ گنجشك

**אֲנַרְכְיָה*** ا.ث. هرج‌و مرج

**אֲנַרְכִיסְט (־כִיסְטִית)** ا. هرج‌و مرج طلب

**(אָנַשׁ) נֶאֱנַשׁ** ف‌ل. [چون **נֶאֱסַף**] سخت نا خوش شدن

**אֱנַשׁ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] با صفات انسانی توصیف‌ك

**אֲנָשִׁים←אִישׁ**

**אַנְתּוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. گلچین ادبی

**אָסוּךְ** ا.ر. [چون **חָלוּץ**] روغن دان ـ الکل دان

**אָסוּם** ص. [چون **אָבוּד**] پر، مملو ـ ∴ پر برکت، پر حاصل: **שָׁנָה אֲסוּמָה**

**אֲסוּם** ا.ر. جمع آوری در انبار

**אָסוֹן** „ [אֲ־] سانحه ـ زیان || ج **אֲסוֹנוֹת**

**אִסּוּף** „ جمع آوری

**אֲסוּפִי(ת)** ا. بچهٔ سر راهی

**אָסוּר (אֲסוּרָה)** ←**אָסַר** (۱) ص. ممنوع، قدغن (شده)، غیر مجاز: **"אָסוּר לְעַשֵּׁן"** استعمال دخانیات ممنوع است || حرام: **מַאֲכָל א׳** || بسته، زنجیری (۲) ا. (شخص) زندانی یا بندی || ج **אֲסוּרִים(־רוֹת)**

**אִסּוּר** ا.ر. نهی، کار قدغن شده، خلاف

**אֵסוּר** „ [אֲסוּרוֹ] دست بند ـ بخو ـ کند وزنجیر || ج **אֲסוּרִים**

**אָסוּתָא°** (۱) ا.ث. = **רְפוּאָה** (۲) ح‌ن. عافیت باشد!

אַסְטְרוֹלוֹג(־לוֹגִית) ا. نجوم بين
אַסְטְרוֹלוֹגְיָה* ا.ث. نجوم بيني
אַסְטְרוֹנוֹם*(־נוֹמִית) ا. هيأت‌دان ←תּוכן
אַסְטְרוֹנוֹמִי(ת) ص. نجومي - خيره كننده، سرسام آور
אַסְטְרוֹנוֹמְיָה ا.ث. علم هيأت
אַסְטְרָטֶגִי(ת) ص. سوق الجيشي
אַסְטְרָטֶגְיָה* ا.ث. علم لشكركشي - ∴ تدابير
אֶסִימוֹן* ا.ر. ژتن - سكه اى كه صورتش محو شده باشد
אָסִיף „ [چون אָבִיב] (موسم) خرمن برداري، حصاد
– חַג־הָאָסִיף عيد حصاد ←סֻכָּה
אֲסִיפָה ا.ث. جمع آوري
אָסִיר ا.ر. [چون אָבִיב] زنداني [مؤنث آن אֲסִירָה]
– אֲסִיר־תּוֹדָה رهين منت، ممنون
אַסִּיר„ =אָסִיר زنداني
אַסְיָתִי(ת) ص - ا. آسيائي
אָסְכַּדְרוֹן* ا.ر. اسواران، بخش
אַסְכָּרָה ا.ث. ديفتري
אַסָּל ا.ر. [چون עֵדֶר] چان - شاهين ترازو
אָסָם „ [چون חָכָם] انبار (غله)
אָסֻם„ [چون חָדָשׁ] فراواني (محصول)
אִסֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] انبار كردن، جمع آوري‌ك
– אֻסַּם مج. [چون אֻשַּׁר] جمع آوري شدن
אַסְמַכְתָּה (از ־תָּא°) ا.ث. مجوّز، مدرك - منبع موثق - شرط - آشناى طرف مراجعه، معرّف || ج ־תּוֹת يا ־תָּאוֹת
אָסַף ف‌م. [چون אָגַר] جمع‌ك، جمع آوري‌ك - داخل‌ك - گرفتن (جان)، قبض‌ك - شفا دادن و وارد اجتماع‌ك - بر داشتن، زائل‌ك، وا گرفتن
– אוֹסֵף בּוּלִים (אוֹסֶפֶת ב׳) تمبر جمع كن
– נֶאֱסַף مج. [יֵאָסֵף; נֶאֱסָף; הֵאָסֵף (הֵאָסְפִי)] - م. לְהֵאָסֵף جمع (آوري) شدن - داخل شدن - دور شدن، زائل شدن - شفا يافتن - بجاى خود برگشتن - در گذشتن
– נ׳ אֶל עַמָּיו (يا אֲבוֹתָיו) در گذشت
– אִסֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] جمع (آوري) ك
– אֻסַּף مج. [چون אֻשַּׁר] جمع (آوري) شدن
– הִתְאַסֵּף ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] اجتماع‌ك، جمع شدن - داخل شدن
אֹסֶף ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] جمع آوري - حصاد - مجموعه، كلكسيون
אֲסֵפָה ا.ث. مجمع يا جلسه: אֲסֵפַת־עַם جلسه يا مجمع عمومي
אֲסֻפָּה „ مجموعه، جنگ - مجمع دانشمندان
אַסְפָּן [־פַּן] (־פָּנִית) ا. جمع كننده: אַסְפַּן־בּוּלִים تمبر جمع كن
אַסְפָּן ا.ر. [־פַּן] سگ ماهي
אַסְפָּנוּת ا.ث. جمع آوري اشياء نفيس
אֲסַפְסוּף ا.ر. توده، عوام الناس
אַסְפֶּסֶת* ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] يونجه
אַסְפָּקָה „ ما يحتاج، تداركات
אַסְפַּקְלַרְיָה* „ = רְאִי آئينه
אַסְפֶּרְג [چون דֶּרֶךְ] يا אַסְפָּרָגוֹס ا.ر. ما رچوبه
אַסְפַּרְגֵל „ [چون מַסְמֵר] = חֲבוּשׁ
אָסַר ف‌م. [چون אָגַר] در بند نهادن - زندانى‌ك. يراق‌ك و بگردونه بستن - ∴ نهى‌ك، قدغن‌ك: אֹ׳ עָלָיו לְשַׂחֵק قدغن كرد كه بازى نكند || حرام دانستن
– אָסְרוּ מִלְחָמָה آغاز جنگ كردند
– אָסַר (אִסֵּר) עַל נַפְשׁוֹ بر خود قيد گذاشت، از كردن آن كار خود دارى كرد
– נֶאֱסַר مج. [چون נֶאֱסַף] بسته شدن - زندانى شدن - قدغن يا حرام شدن
– אֲסַר مج. [چون אֻשַּׁר] بسته يا زندانى شدن
אִסָּר ا.ر. [אִסַּר] نهى، قدغن - قيد، الزام - نذر يا سوگند براى خود دارى از انجام كارى
אִסְרוּ־חַג „ روز بعد از פֶּסַח← يا שָׁבוּעוֹת← يا סֻכּוֹת← || ج יְמֵי־אִ׳־חַג
אֶסְתֵּטִי*(ת) ص. مبنى بر (زيبائى) شناسى - زيبا
אַסְתְּמָה* ا.ث. = קְצֶרֶת تنگه نفس
אַסְתֵּר* ا.ر. =כּוֹכְבִית گل مينا
אַף[1] ا.ر. [אַפַּי] بيني، دماغ - ∴ خشم، غضب - نفس || ج אַפַּיִם [←تثنيهٔ آن (אַפַּיִם)]

– בַּעַל־אַף کم حوصله، تند خو
– עַל־אַף علی رغمِ = לַמְרוֹת
– עַל אַפּוֹ וְעַל חֲמָתוֹ علی رغم او، بر خلاف میل او

**אַף**[2] ح‌ع. هم، نیز ‖ ق. (۱) بلکه ـ البته، و البته ـ اما ـ فی الحقیقه، راستی [در پرسش] ـ چند مرتبه زیادتر، بطریق اولی ـ تا چه رسد

– אַף אֶחָד هیچکس: אַף אֶחָד לֹא בָּא هیچکس نیامد
– אַף פַּעַם هیچگاه، هرگز، یك بار هم
– אַף כִּי با وجود اینکه ـ تاچه رسدبه
– אַף־עַל־פִּי־שֶׁ, אַף־עַל־גַּב־שֶׁ, אַף שֶׁ با وجود اینکه، با اینکه، اگرچه
– אַף־עַל־פִּי־כֵן با وجود این، معهذا

**אָפַד** ف‌م. [چون אָגַר] بستن (کمر) ـ پیچیدن (به بدن)
– נֶאֱפַד یا נֶאְפַּד مج ـ ف‌ل. [چون נֶאֱסַף یا נֶחְפַּז] کمر بستن ـ خود راپیچیدن، ملبس شدن

**אֵפֻדָּה** ا.ث. (۱) אֵפוֹד (۲) סְוֵדָר (۳) חֲזֵיָה (٤) כִּסּוּי پوشش

**אַפְּדָן** (از "آپادانا" کلمهٔ فارسی) ا.ر. [אַפַּדְנוֹ] کاخ، قصر ـ خانه ییلاقی ـ کلاه فرنگی: عمارت تکی ‖ ج אַפַּדְנִים

**אָפָה** ف‌م. [יֹאפֶה; אוֹפֶה; אֱפֵה (אֱפִי)] ـ م. אֲפֹה; לֶאֱפוֹת پختن (نان)
– נֶאֱפֶה مج. [چون נֶהֱנָה] و הִתְאַפֶּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] پخته شدن

**אֵפוֹ, אֵפוֹא, אֵיפוֹא** ق. در این صورت، بنابراین

**אֵפוֹד** ا.ر. [چون אֵזוֹר] ایفود: یکی از جامه های رسمی کاهن بزرگ یهود ـ قسمی جلیقه یا ژاکت کوتاه

**אָפוּד** ص. [چون אָבוּד] کمر بسته ـ محاط

**אַפּוֹטְרוֹפּוֹס** [شکل دیگر אֶפִּטְ־]

**אָפוּי** ص. [چون אָבוּד] پخته (شده)

**אִפּוּי**[1] ا.ر. = אֲפִיָּה

**אִפּוּי**[2] „ توصیف با نشانهای اختصاصی

**אִפּוּל** „ تاریکی ـ تاریك سازی ـ اختفا

**אִפּוּן** „ شکنجه درزیر چرخ

**אֲפוּנָה** ا.ث. نخود (سبز) ـ ج ־נִים

**אָפוּף** ص. [چون אָבוּד] احاطه شده ـ ∴ غرق شده

**אָפוּץ** [„] ا.مف. از אָפַץ

**אָפוֹר** [شکل دیگر אָפֹר]

**אִפּוּר** ا.ر. عمل گریم ك

**אַפּוֹתֵיקַאי*(ת)** ص. رهنی

**אָפַז** ف‌ل. [چون אָגַר] = לָעַג

**אַפְּטָרָה** ا.ث. تودیع، خداحافظی ـ ∴ دسر =פַּרְפֶּרֶת

**אֶפִּטְרוֹפּוֹס*** ا.ر. [־רוֹפְּסוֹ] قیم ـ مدیر (تصفیه) ـ وکیل ـ مسئول ‖ ج ־רוֹפְּסִים

**אֶפִּטְרוֹפְּסוּת** ا.ث. قیمومت ـ وکالت ـ سمتِ مدیر تصفیه

**אַפִּי(ת)** ص. انفی

**אֹפִי** ا.ر. [چون חֹלִי] طبع، حالت، خوی

**אֶפִּי*(ת)** ص. رزمی، حماسی

**אֶפִּידֶמְיָה*** ا.ث. ناخوشیِ همه جاگیر

**אֶפִּידֶרְמִיס*** ا.ر. پوست برونی، فوق الجلد

**אֲפִיָּה** ا.ث. پخت (نان و امثال آن)

**אִפִּיטְרוֹס*** ا.ر. دام پزشك

**אָפִיל** ص. [چون אָדִיב] دیررس

**אֲפִילוּ, אֲפִלּוּ** ح‌ع. حتی، حتی اگر، ولو (آنکه)

**אֶפִּילֶפְּסִיָה*** ا.ث. = חֲלִי נְפִילָה; מַחֲלַת הַנְּפִילָה

**אַפַּיִם** (هت) ا.ر. [אַפַּי] منخرین ـ بینی ـ رو، صورت ـ ∴ خشم، غضب ـ حضور، پیش [←אַף[1]]
– אֶרֶךְ־אַפַּיִם دیر غضب، پر حوصله
– קְצַר־אַפַּיִם زود غضب، کم حوصله
– מָנָה אַחַת אַפַּיִם دو برابر، مضاعف
– "בְּזֵעַת אַפֶּיךָ" با عرق جبینت

**אִפֵּין** ف‌م. [چون עִנֵּין] خوی(کسی را) نشان دادن، معرفی کردن

**אָפְיָנִי(ת)** ص. مشخص: تشخیص دهنده، نشان دهنده، اختصاصی

**אֲפִיסָה** یا **אֲפִיסוּת** ا.ث. نیستی، عدم ـ زوال

**אֲפִיפָה** „ = הֲקָפָה

**אַפִּיפְיוֹר*** ا.ر. پاپ (اعظم)

**אֲפִיפִית** ا.ث. نان بستنی، بیسکویت نازك

**אָפִיק** ا.ر. [چون אָבִיב] کف یا بستر رودخانه ـ روگاه ـ جوی، نهر ـ لوله، میله، شمش

**אֲפִיקוֹמָן*** ا.ر. [־מַן] (۱) پاره ای از فطیر که در شب عید فصح کنار گذاشته پس از شام میخورند (۲) פַּרְפֶּרֶת (۳) تفریحات بعد از شام

**אֶפִּיקוֹרְסִי(ת)** ص. ابیقوری- مبنی بر فلسفهٔ ابیقور

**אִפְּכָא°** ا.ث. = הֶפֵךְ عکس

– **א׳ מְסְתַּבְּרָא°** عکس آن معقول بنظر میرسد (یا صدق میکند)

**אֹפֶל** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] تاریکی - ∴ جهل

– **חֲדַר־א׳**=**חֶדֶר אֹפֶל**→

**אָפֵל** ص. [چون אָשֵׁם] تاریك، تیره

– **חֶדֶר א׳** تاریك خانه

**אָפֵל** ف‌ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. אָפֵל] تاریك شدن - غروب ك - افول ك

– **אִפֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تاریك ك

– **אָפֵל** مج. [چون אָשַׁר] تاریك (کرده) شدن

– **הֶאֱפִיל** [چون הֶאֱכִיל] ف‌م - ل. تاریك ك یا شدن

– **הָאֳפַל** مج. [چون הָאֳכַל] تاریك کرده شدن

**אֲפֵלָה** ا.ث. = אֹפֶל; חֹשֶׁךְ

**אֲפִלּוּ** [شکل دیگر **אפילו**]

**אַפְלוּלִי(ת)** ص. تیره، کمی تاریك

**אַפְלוּלִית** ا.ث. هوای گرگ ومیش یا تاریك وروشن

**אַפְלָטוֹנִי*(ת)** ص. افلاطونی - ∴ بی آلایش

**אַפְלָיָה** ا.ث. = **הפליה** تبعیض

**אָפַן** ف‌ل. [چون אָמַן¹] دوچرخه سوار شدن، چرخ سواری ك

**אֹפֶן** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] طریقه، طرز، سبك، اسلوب، شیوه: **בְּא׳ רִשְׁמִי** بطریق رسمی، رسماً

– **בְּכָל א׳** بهر حال، در هر حال

– **בְּשׁוּם א׳** به هیچوجه، ابداً

– **עַל אָפְנָיו** بجا، بموقع

**אַפֶּנְדִּיצִיט*** ا.ر. ورم ضمیمهٔ اعور، آپاند یسیت

**אָפְנָה** ا.ث. مُد، سبك روز

– **יָצָא מִן הָא׳** از مد افتاد

**אָפְנִי(ת)** ص. متداول، مد [غ‌م]

**אָפֵס** ف‌ل. [יֶאֱפַס; אָפֵס; אֶפַס (אִפְּסִי)] - م. **אָפֹס, אָפוֹס**; לֶאֱפֹס تمام شدن

**אֶפֶס** (۱) ا.ر. [چون עֶבֶד] انتها، آخر- کرانه: **אַפְסֵי אָרֶץ** اکناف عالم || هیچ، صفر- ∴ نیستی، عدم (۲) ح‌ع. لیکن، اما

– **בְּא׳** ق. بی سبب، برای هیچ || ح‌ا. بدون

– **א׳ מַעֲשֶׂה** بیکاری

– **"עַד א׳ מָקוֹם"** تا اینکه دیگر جائی باقی نماند

– **בְּא׳ יָד** بی دست - به آسانی

– **א׳ כִּי** چه فایده که - جز اینکه

**אִפֵּס** ف‌م. [چون דִּבֵּר] هیچ‌ك، صفر کردن

– **הִתְאַפֵּס** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] هیچ شدن

**אֹפֶס** ا.ر. قوزك یا مُچ پا || ج **אֲפָסִים[־סִי]** - ت **אֲפֻסִּים[־סִי]**

– **מֵי אֲפָסִים** آب کم عمق

**אַפְסוּת** یا **אַפְסִיוּת** ا.ث. هیچی - ∴ نا چیزی

**אַפְסִי(ת)** ص. ناچیز

**אַפְסָנָאוּת** ا.ث. سررشته داری، تصدی خواربار یاتدارکات

**אַפְסָנַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] سررشته دار، خواربار رسان

**אַפְסַנְיָה*** ا.ث. تدارکات، خواربار

**אַפְסָר*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] افسار- ریسمان سگ

**אֶפַע** " [اسم غیر قابل صرف] هیچ - امر باطل

**אֶפְעֶה** " [־עֵה] (نوعی) افعی || ج **־עִים**

**אָפַף** ف‌م. [چون אָגַר] احاطه ك

**אָפַץ** " ["] محکم بستن

**אָפָץ** ا.ر. [چون חָכָם] مازو

**(אָפַק) הִתְאַפֵּק** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود داری ك، تحمل ك، بر اعصاب خود مسلط شدن

**אֹפֶק** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] افق - ∴ وسعت یا حدود (فکر)

**אָפְקִי(ת)** ص. افقی، ترازی

**אֶפֶר** ا.ر. [چون עֵדֶר] خاکستر

– **רוֹעֶה א׳** کسیکه پیرامون چیزهای پوچ میگردد

**אֵפֵר** " عصابه - ماسك

**אָפֹר (אֲפֹרָה)** ص. خاکستری- تیره || ج **אֲפֹרִים (־רוֹת)**

**אִפֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] گریم ك

– הִתְאַפֵּר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] (خود را) گریم ك
**אַפָּר** (**אַפָּרֶת**) ا. متخصص گریم، گریمور
**אֶפֶר** ا.ر. [אֲפַר] چمن (زار) ـ چراگاه
**אֶפְרוֹחַ, ־רֹחַ** „ [־חִי] جوجه || ج ־חִים
**אַפְרוּרִי(ת)** ص. مایل به خاکستری
**אַפִּרְיוֹן** ا.ر. تخت روان
**אַפְרִיזָה** ا.ث. مجموع تیرها و خرپاهای شیروانی
**אַפְּרִיל*** ا.ر. آوریل: ماه چهارم فرنگی
**אַפְרִיקָאִי(ת)** یا ־קָנִי(ת) ص ـ ا. افریقائی
**אֶפַרְכֶּסֶת** ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] قیف ـ گوش خارجی ـ گوشی تلفن
**אֶפַרְסְמוֹן*** ا.ر. بلسان ـ خرمالو
**אֶפַרְסֵק*** „ [چون אַבְנֵט] هلو
**אֶפַרְפַּר(־פֶּרֶת)** ص. خاکستری کمرنگ || ج ־פָּרִים (פָּרוֹת)
**אַפֶּרֶת** [چون צַמֶּרֶת ـ مؤنث אַפָּר]
**אֶפְרָתִי(ת)** ص. وابسته به سبط אֶפְרַיִם || ∴ =אָצִיל
**אֶפְשָׁר** (۱) ص. ممکن، امکان پذیر، شدنی: א' לְהָבִין میتوان فهمید، میشود فهمید ـ אִי־אֶפְשָׁר לַעֲשׂוֹת כָּכָה نمیتو ان اینطور (یا این کار را) کرد (۲) ق. شاید
**אִפְשֵׁר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] امکان پذیر کردن
– הִתְאַפְשֵׁר [چون הִתְפַּרְנֵס] امکان پذیر شدن
**אֶפְשָׁרוּת** ا.ث. (۱) امکان: אֵין בְּאֶפְשָׁרוּתִי برای من امکان ندارد (۲) احتمال
**אֶפְשָׁרִי(ת)** ص. امکان پذیر، ممکن، شدنی
**אַפְתָּעָה** ا.ث. چیز انتظار نداشته، رسیدهٔ غیر مترقب
**אָץ** ف‌ل. [چون קָם] شتاب کـ ـ عجولب ـ [با ב] شتا با نیدن
– אָצָה לוֹ דַּרְכּוֹ در رفتن عجله کرد
– הֵאִיץ ف‌م. [چون הֵעִיר] شتا بانیدن، فشار بر (کسی) وارد آوردن ـ تند کردن
– הוּאַץ مج. [چون הוּקַם] شتاب پیدا کردن ـ دور برداشتن
**אֶצְבַּע** ا.ث. [چون קֶרֶקַע] انگشت (در دست یا پا) ـ انگشت سبابه، انگشتِ نشان
– א' פְּלוֹנִי בְּאֶמְצַע دست فلان در کار است
– בְּאֶצְבָּעוֹת יִסָּפְרוּ انگشت شمار هستند
**אֶצְבָּעוֹן** ا.ر. [چون גָּאוֹן] انگشتانه
**אֶצְבָּעוֹנִי(ת)** ص. کوچولو، کوتوله
**אַצָּה** ا.ث. جلبك
**אֲצָוָה** „ پخت: نان پخته شده در یك وهله
**אִצְטַבָּה*** ا.ث. طاقچه (قفسه)، رف ـ سکو || ج ־טַבּוֹת یا ־טַבָּאוֹת
**אִצְטַדְיוֹן*** ا.ر. ورزشگاه، استادیوم ـ اسپریس
**אִצְטְוָנָה*** ا.ث. استوانه
**אִצְטְוָנִי(ת)** ص. استوانه ای
**אִצְטְלָה*** ا.ث. ردا، جبه ـ خلعت ـ فراك || ج ־לָאוֹת
**אִצְטְרֶבָל*** ا.ر. [־בַּל] جوز کلاغ ـ مخروط || ج ־בָּלִים [בְּלֵי]
**אַצִּיל** ا.ر. و אֲצִילָה ا.ث. =זְרוֹעַ
**אָצִיל** „ [چون אָבִיב] عضو طبقهٔ اشراف ـ شخص نجیب و مهذب ـ طرف، کنار
**אֲצִילָה** ا.ث. واگذاری، اعطاء
**אֲצִילוּת** „ اصالت (اشرافی) ـ طبقهٔ اشراف
**אֲצִילִי(ת)** ص. اشرافی، بزرگ منش
**אֲצִירָה** ا.ث. =אגירה
**אֵצֶל** ح‌ا. [אֶצְלִי] نزدِ، پهلویِ، پیشِ ـ درخانهٔ ـ بخانهٔ: תְּבַקֵּר אֶצְלֵנוּ بدیدن ما بیائید
**אָצַל** ف‌م. [چون אָגַר] بطور وفور دادن (به) ـ کنار گذاشتن، نگاه داشتن ـ دریغ داشتن، مضایقه ك
– נֶאֱצַל مج. [چون נֶאֱסַף] صادر شدن ـ نازل شدن ـ جدا شدن
**הֶאֱצִיל** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] جدا کردن
**אֶצְעָדָה** ا.ث. دستبند ـ بازو بند ـ خلخال || ج ־עָדוֹת [עֲ־]
**אָצַר** ف‌م. [چون אָגַר] جمع آوری ك، ذخیره ك
– נֶאֱצַר مج. [چون נֶאֱסַף] جمع شدن ـ ذخیره شدن
**אֶקְדּוֹחַ** ا.ر. [چون אֶפְרוֹחַ] =אֶקְדָּח [معنی اول]
**אֶקְדָּח** „ [چون אֶזְרָח] رولور، هفت تیر ـ یاقوت آتشی
**אֲקַדֶּמַאי** „ [چون גַּבַּאי] عضو آکادمی، دانشمند
**אַקְדָּמָה** ا.ث. درآمد، پیش درآمد

אֲקָדֶמִי(ת) ص. مربوط به آکادمی - فرهنگی
אֲקָדֶמְיָה* ا.ث. آکادمی، فرهنگستان
אַקוֹ ا.ر. بزکوهی || ج אַקוֹיִים یا -אִים
אַקְוַרְיוֹן* „ نما یشگاه جانوران وگیاهان آبی
אַקְטוּאָלִי*(ת) ص. واقعی
אַקְלִים* ا.ر. آب وهوا، [م ا] اقلیم
אִקְלֵם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] به آب وهوای تازه خو دادن
- הִתְאַקְלֵם ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] به آب وهوای تازه خوگرفتن - ∴ با محیط آشنا شدن
אַקְרַאי° ا.ر. = מִקְרֶה اتفاق، تصادف : בְּאַקְרַאי تصادفاً
אֶרְאֶל „ [-אֶלֶם] فرشته - ∴ گرد، شخص دلیر || ج -אֶלִים
אָרַב ف‌ل. [چون אָנַר] کمین ك [با עַל یا ל]
אֹרֶב ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] کمین گاه
אֶרֶב „ [چون עֶבֶד] = אֹרֶב
אַרְבֶּה „ [-בֶּה] (نوع) ملخ
- אַרְבָּעָה (בְּנֵי-) אַרְבֶּה چهارملخ
אֶרֶבָּה ا.ث. دودکش - پنجرهٔ مشبك - روزن، دریچه - کبوتر خان
- כְּסוּמָה° בָּא' کورکورانه - بطور غیر عمدی
אָרְבָּה „ [چون חָרְבָּה] تاب دادن (دست) - فن، حیله
אַרְבָּה „ دوبه || ج אַרְבּוֹת [אַרְ-]
אַרְבַּע ش. چهار [بااسم مؤنث] : א' יְלָדוֹת
- א'-מֵאוֹת چهارصد
- א'-עֶשְׂרֵה [بااسم مؤنث] چهارده
אַרְבָּעָה ش. چهار [بااسم مذکر] : א' יְלָדִים
- א'-עָשָׂר [بااسم مذکر] چهارده
- אַרְבַּעַת אֲלָפִים چهار هزار
- אַרְבַּעְתָּם(-תָּן) هرچهار نفر آنها
אַרְבָּעִים ش. چهل [برای مذکر ومؤنث]
אַרְבַּעְתַּיִם ق. چهار برابر
אָרַג ف‌م. [چون אָנַר] بافتن (پارچه یا موی سر) - تنیدن
- נֶאֱרַג مج. [چون נֶאֱסַף] بافته شدن
- הִתְאָרֵג ف‌ل. [چون הִתְפָּרֵד] بافته شدن
אֶרֶג ا.ر. [چون עֶבֶד] پارچه، منسوج - [در با فندگی] ماکو یا نورد
אִרְגּוֹן* „ سازمان، تشکیلات
אִרְגּוֹנִי(ת) ص. تشکیلاتی، سازمانی
אַרְגּוֹנִי(ת) ص. ارغوانی
אַרְגָּז ا.ر. [چون עַכְבָּר] صندوق
אַרְגִּיעָה „ =רֶגַע لحظه
אַרְגָּמָן „ [-גְּמַן] (رنگ یا پارچه) ارغوان || ج צִבְעֵי א' یا בִּגְדֵי א'
אַרְגָּמָנִי(ת) ص. ارغوانی
אִרְגֵּן ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تأسیس ك - سازمان دادن، دارای تشکیلات ك
- הִתְאַרְגֵּן ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] متشکل شدن
אַרְגָּעָה ا.ث. (نشان) آرامش
אָרָד ا.ر. [אַרְד] برونز
אָרֹד ص. [چون אָדֹם] دارای رنگ برونز، برونزه
אַרְדִּיכָל ا.ر. [چون עַכְבָּר] مهندس معمار
אַרְדִּיכָלוּת ا.ث. معماری
אָרָה ف‌م. [יֵאָרֶה; אוֹרֶה; אֱרֵה (אֱרִי)] - م. אָרֹה; לֶאֱרוֹת چیدن (میوه) - جمع ك
אֲרוּבָּה ا.ث. تخته ای که چانهٔ خمیر را روی آن پهن میکنند
אָרְוָה „ (جای یك چارپا در) طویله
אָרוּז ص. [چون אָבוּד] بسته (بندی) شده
אֲרוּחָה, אֲרֻחָה ا.ث. خوراك
- אֲרוּחַת בֹּקֶר صبحانه - א' עֶרֶב شام - א' צָהֳרַיִם ناهار - א' מִנְחָה عصرانه
אָרוֹךְ [شکل دیگر אָרֹךְ]
אֲרוּכָה ا.ث. گوشت نو- التیام
- הֶעֱלָה א' شفا یافت
אָרוֹן، ا.ر. کمد، جارختی - صندوق - گنجه - تابوت - دولا بچهٔ تورات || ج אֲרוֹנוֹת
- אֲרוֹן לַיְלָה میز پاتختی
- אֲרוֹן רַאֲוָה قفسهٔ شیشه ای (تودیواری)

**אָרְוָן** [־וַן] (־וָנִית) ا. مهتر
**אֲרוֹנִית** ا.ث. ميز پاتختی، كمد كوچك
**אָרוּס** [چون חָלוּץ] (אֲרוּסָה) ا. نامزد
**אֲרוּסִים** يا **־סִין°** (ه ج) ا.ر. [־סִי] نامزدی، شيرينی خوران
**אֲרוּעַ** „ =מְקֻרֶה || ج **־עִים**
**אָרוּר** ص. [چون אָבוּד] ملعون
**אָרֶז** ا.ر. [چون עָבֶד] سروآزاد، ارز
**אָרֶז** „ [چون חֹדֶשׁ] برنج
**אָרַז** ف‌م. [چون אָגַר] بسته بندی‌ك، پيچيدن
– **נֶאֱרַז** مج. [چون נֶאֱסַף] بسته بندی شدن
**אַרְזָה** ا.ث. (تخته كوبی با) چوب سرو || ج **אַרָזוֹת** [אַרְ־]
**אַרְזָף** ا.ر. [چون עַכְבָּר] گل آلاله
**אֹרַח** ا.م. [אָרְחִי] راه، جاده ـ :. رفتار ـ وضع، حالت ـ طريق: **בְּאֹ' רִשְׁמִי** بطور رسمی، رسماً
– **אֹ' נָשִׁים** عادت زنان، قاعدگی
**אוֹרַח** [شكل اصلی אוֹרֵחַ]
**אָרַח** ف‌ل. [יֶאֱרַח; אוֹרֵחַ; אֵרַח (אִרְחִי)] ـ م. אָרְחָה, אָרוֹחַ; לֶאֱרֹחַ راه پيمودن، سفركردن ـ سالك ب
– **אֵרַח** ف‌م. [چون גֵּרַע] منزل به (كسی) دادن، پذيرائی از (كسی) ك
– **הִתְאָרַח** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְאָרֵחַ; הִתְאָרַח(־אָרְחִי)] ـ م. לְהִתְאָרֵחַ منزل ك، مهمان شدن
– **הֶאֱרִיחַ** ف‌م. [יַאֲ־; מַאֲ־; הֶאֱרַח (־רִיחִי)] ـ م. לְהַאֲרִיחַ (كسی‌را) منزل دادن يا مهمان ك
**אֲרֻחָה** [شكل ديگر ארוחה]
**אֲרִי** يا **אַרְיֵה** ا.ر. شير(نر) ← לביאה ـ [ه] اسد || ج **אֲרָיוֹת** [אַרְ־] يا **אֲרָיִים**
– **חֶלֶק הָאֲרִי** بزرگترين يا بهترين سهم
**אֲרִיאֵל** „ گرد، قهرمان ـ كنيهٔ اورشليم يا معبد
**אָרִיג** „ [چون אָבִיב] پارچه، منسوج
**אֲרִיגָה** ا.ث. بافندگی، پارچه بافی
– **בֵּית־אֹ'** كارخانهٔ بافندگی يا نساجی
**אַרְיֵה←אֲרִי**
**אֲרָיָה** ا.ث. چين وجمع آوری: **אֲרַיַּת פֵּרוֹת**

**אֲרִיזָה** „ بسته بندی، بارپيچی
**אָרִיחַ°** ا.ر. [אֲרִיחַ; אֲרִיחִי] آجر (باريك) ـ تختهٔ باريك وضخيم ـ پرانطزگوشه دار [ ] ـ ج **אֲרִיחִים־** ت **אֲרִיחַיִם** پرانطزهای‌گوشه دار
**אָרִיךְ** ص. [چون אָדִיב] مطوّل ، دراز
**אֲרִיכָה°** ا.ث. =**אֲרִיכוּת**
**אֲרִיכוּת** „ درازی، طول
– **בֹּאֹ'** ق. بتفصيل
**אֲרִינְמָל** ا.ر. [چون דֹּבֶר] آسيابانك
**אָרִיס** „ [چون אָבִיב] اجاره كار زراعتی
**אֲרִיסוּת** ا.ث. اجاره كاری
**אָרַךְ** ف‌ل. [چون אָמַץ ولی درصيغهٔ ا.فا. **אוֹרֵךְ** يا אָרֵךְ] طول كشيدن ـ دراز بودن ياشدن
– **הִתְאָרֵךְ** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] درازتر شدن
– **הֶאֱרִיךְ** [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. دراز (تر) ك ـ بوقت ديگر موكول ك || ف‌ل. زيادتوقف ك، [با **ב־**] زياد شرح وبسط دادن ـ دراز بودن (ياشدن)
– **האריך אַפּוֹ** (يا **רוּחוֹ**) كظم غيظ كرد، خود داری كرد
– **האריך יָמִים** زياد عمركرد
– **הָאָרֵךְ** مج. [چون הָאָכַל] دراز (تر) شدن ـ عقب افتادن
**אָרֹךְ (אֲרֻכָּה)** ص. دراز ، طويل ـ طولانی، مديد || ج **אֲרֻכִּים(־כוֹת)**
**אָרֵךְ** ص. [چون אָבֵל ولی در تركيب אֶרֶךְ (אֲרֻכַּת)] =אָרֹךְ
– **אֶרֶךְ־זָנָב** دُم دراز
– **אֶרֶךְ־אַפַּיִם** ديرغضب، پرحوصله
– **אֶרֶךְ־רוּחַ** شكيبا، صبور، حليم
صفات تركيبی بالا را ممكن است به **אָרֹךְ** نسبت داد
**אֶרֶךְ** ا.ر. (۱) **אֹרֶךְ** (۲) تأخير، تعويق
**אֹרֶךְ** „ [אָרְכוֹ] درازی، درازا، طول || ج **אֲרָכִים** [אָרְכֵי]
– **לְאֹ'** ح‌ا. در طولِ ـ درامتدادِ
– **אֹ' אַף** يا **אֹרֶךְ אַפַּיִם** حلم، شكيبائی
– **אֹ' רוּחַ** حلم، متانت
**אֲרֻכָּה = אֲרוּכָה**

אֲרָכָה [مؤنث אָרֹךְ]
אַרְכּוּבָה, אַרְכֻּבָּה ا.ث. زانو- هندل - نهال
אַרְכּוּף ا.ر. ركاب || ت ־כּוּפִים[פִּי]
אֲרָכוֹת ق. بتفصيل
– א׳ וְקִצָּרוֹת اینطرف وآنطرف، ازهردر
אָרְכִּי(ת) ص. طولی
אַרְכֵּיאוֹלוֹג(־לוֹגִית) ا. باستان شناس
אַרְכֵּיאוֹלוֹגְיָה* ا.ث. باستان شناسی
אַרְכִּיוֹן* ا.ر. بایگانی
אַרְכִּיטֶקְט* =ארדיכל
אַרְכִּיטֶקְטוּרָה ا.ث. =ארדיכלות
אַרְכִּיפֶלָג* ا.ر. مجمع الجزایر
אַרְכָּן(־כָּנִית) ا. شخص روده دراز
אַרְמוֹן ا.ر. کاخ، قصر || ج ־מוֹנוֹת یا מִ־
אֲרַמִּי(ת)، אֲרָמִי(ת) ص. ارامی
אֲרָמִית ا.ث. زبان ارامی یا سریانی
אָרֹן =אָרוֹן
אֶרֶן ا.ر. [چون חֶדֶשׁ] کاج وسرو ومانند آنها، درخت صنوبری
אַרְנָב „ [چون עַכְבָּר] خرگوش نر
אַרְנֶבֶת ا.ث. [־נַבְתּוֹ] خرگوش ماده || ج ־נָבוֹת [נָ־]
אַרְנוֹנָה „ مالیات بر دارائی واموال غیر منقول (اصولاً برای جبران خسارات جنگ)
אָרְנִיָּה „ قسمی قارچ خوراکی
אַרְנָק ا.ر. [چون עַכְבָּר] کیف پول - کیف دستی
(אָרַס) נֶאֱרַס ف.ل. [چون נֶאֱסַף] نامزد شدن
– אֵרַס ف.م. [چون בֵּרַךְ] نامزد کردن
– הִתְאָרֵס ف.ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] نامزد شدن
אָרַס ف.م. [چون אָגַר] اجاره کردن (زمین)
אֶרֶס ا.ر. [چون עֶבֶד] زهر
אַרְסִי(ת) ص. زهر دار - ∴ نیشدار، زهرآگین
אַרְסָן* ا.ر. [־סַן] زرنیخ
אָרַע ف.ل. [چون אָרַח] رخ دادن، اتفاق افتادن
– אֵרַע ف.ل. [چون בֵּרַךְ] رخ دادن - افتادن، مصادف شدن
אַרְעִי(ת) = זְמַנִּי(ת)
אַרְעִית° ا.ث. =תַּחְתִּית
אֶרֶץ „ [אַרְצִי] زمین، ارض - کشور || ج אֲרָצוֹת [אַר־]
– א׳ אָבוֹת, א׳ מוֹלֶדֶת میهن
– אַרְצָה بزمین - بر زمین
– אַרְצוֹת הַבְּרִית کشورهای متحد امریکا
אַרְצִי(ת) ص. زمینی - کشوری - جسمانی
אַרְצִית ا.ث. موریانه
(אָרַק) הֶאֱרִיק ف.م. [چون הֶאֱכִיל] بازمین متصل کردن (سیم برق)
אַרְקְטִי*(ת) ص. وابسته به قطب شمال
– הָאוֹקְיָנוֹס הָאַרְקְטִי اقیانوس منجمد شمالی
אָרַר ف.م. [יָאַר; אוֹרֵר; אֹר (אִרִי)] - م. לָאַר لعنتك
– נֵאַר مج. [נֶאֱרוֹתִי یا נֵאַרְתִּי; נֵאָר; הֵאַר (הֵאָרִי)] - م. לְהֵאַר لعنت شدن، ملعون یانفرین کرده شدن
* این بابرا مانند افعال سالم نیز صرف کرده اند یعنی נֵאֲרַר; יֵאָרֵר; נֵאָרֵר; הֵאָרֵר(־רִי) - م. לְהֵאָרֵר
– אֵרַר ف.م. [چون בֵּרַךְ] لعنتك، نفرینك
– הִתְאָרֵר ف.ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] لعنت برخود قبول ك
אֵרַשׁ =אֵרַס
אֲרֻשָּׁת ا.ث. [אֲרַשְׁתּוֹ] اظهار، بیان - عبارت، تعبیر- آرزو، مراد || ج אֲרֻשׁוֹת [אַר־]
– א׳ פָּנִים سیما، قیافه، حالت
אַרְתְּמֶטִיקָה* „ (علم) حساب
אֵשׁ ا.ث. (وندرةً ا.ر.) [אִשּׁוֹ] آتش - ∴ گرما - غضب || ج אֵשִׁים یا אִשּׁוֹת
– אֵשׁ אֱלֹהִים = בָּרָק برق
– אֶבֶן־אֵשׁ = אֶבֶן טוֹבָה
– בֹּא בָּאֵשׁ וּבַמַּיִם خود رابه وآب وآتش انداختن
– הֶעֱלָה בָּאֵשׁ =שָׂרַף
– עָלָה בָּאֵשׁ=נִשְׂרַף
– פָּתַח (בְּ)אֵשׁ شروع به تیر اندازی ك
אֶשְׁבּוֹל ا.ر. خوشه (ذرت)
אַשְׁבֻּרְן „ [چون כִּתֵּל] جلگه - حفره آب

אַשְׁגָּרָה ا.ث. (۱) شِگْرَه (۲) سهو در نتیجهٔ عجله
אֶשֶׁד ا.ر. [چون עֶבֶד] آبشار
אֲשֶׁדָּה ا.ث. [אַשְׁדַּת; ־דָּתוֹ] دامنه، سرازیری ـ آبشار ‖ ج אֲשֵׁדוֹת [אַשְׁדוֹת]
אִשָּׁה „ [אֵשֶׁת; אִשְׁתּוֹ] زن ‖ ج נָשִׁים [נְשֵׁי] و נָשׁוֹת [נְ־]
– א׳ אֶת אֲחוֹתָהּ ← אָחוֹת
– לָקַח לוֹ לְאִשָּׁה بحبالهٔ نکاح درآورد
אִשֶּׁה ا.ر. [אִשּׁוֹ] قربانی. سوختنی ‖ ج אִשִּׁים
אַשָּׁה ا.ث. قرقرهٔ نخ
אַשְׁחָה ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] کاج ـ صنوبر
אִשּׁוּם „ اتهام
– גִּלְיוֹן־א׳ یا כְּתַב־א׳ کیفرخواست، ادعانامه
אֶשּׁוּן „ عین، وسط
אָשׁוּן ° ص. [چون אָבוּד] سخت ـ زبر
אָשׁוּר ا.ث. [چون חָלוּץ] گام، قدم ـ جای پا
– לַאֲשׁוּרוֹ بطور کامل یا واقعی
אִשּׁוּר ا.ر. تأیید، تصدیق، گواهی ـ جواز
אִשּׁוּת ا.ث. =חפרפרת
אִשּׁוּת „ (حالت یا وظیفه) زنانگی ـ (وضع یا مناسبات) زناشوئی
אִשִּׁי(ת) ص. آتشی، آتشین
אָשִׁיָּה ا.ث. پی، پایه ـ .: اساس، شالوده ‖ ج אֲשָׁיוֹת [אָשְׁ־]
אָשִׁיחַ ا.ر. [אֲ־] مخزن آب ‖ ج אֲשִׁיחִים
אֲשִׁישָׁה ا.ث. بطری (شیشه ای) ـ کیك میوه دار ‖ ج ־שׁוֹת یا ־שִׁים
אֶשֶׁךְ ا.ر. [אָשְׁכּוֹ] خایه، بیضه ‖ ج אֲשָׁכִים [אָשְׁכֵי] ـ ت אֶשְׁכַּיִם [אָשְׁכֵי]
אַשְׁכָּבָה ا.ث. (مراسم) دفن ← הַשְׁכָּבָה
אֶשְׁכּוֹל ا.ر. خوشه (انگور و خرما) ـ دسته، مجموعه ‖ ج אֶשְׁכּוֹלוֹת, و אַשְׁ־[אַשְׁכְּלוֹתָיו]
– אִישׁ אֶשְׁכּוֹלוֹת علامه
אֶשְׁכּוֹלִית ا.ث. (قسمی) دارابی grapefruit [جمع آن אֶשְׁכּוֹלִיּוֹת بیشتر مصرف میشود]
אֶשְׁכָּף ا.ر. [־כַּף] (۱) סַנְדָּלָר (۲) چرمساز ‖ ج כָּפִים [־כְּפֵי]
אֶשְׁכָּר „ [چون עֶכְבָּר] پیشکشی ـ باج
אֶשְׁכְּרוֹעַ „ [چون זְרוֹעַ] شمشاد ‖ ج ־רוֹעִים
אֶשֶׁל[1] „ [چون עֶדֶר] درخت گز
אֵשֶׁל[2] „ [״] مهمانخانه، مسافرخانه [حروف اختصاری אֲכִילָה (خوردن) و שְׁתִיָּה (نوشیدن) و לִינָה (منزل کردن)]
אַשְׁלָג „ [چون עַכְבָּר] پوطاس محرق
אָשַׁם ف‌ل. [چون אָמַץ ولی درصیغهٔ ا.فا. אָשֵׁם] خطا یا جرم ك، مقصر یا مجرم ب
– נֶאְשַׁם مج. [چون נֶאֱסַף] متهم شدن
– הֶאְשִׁים ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] متهم ك، مجرم قلمداد کردن، مقصر دانستن ـ ویران کردن
אָשֵׁם (אֲשֵׁמָה) ص. خطا کار، مقصر، مجرم ‖ ج אֲשֵׁמִים(־מוֹת)
אָשָׁם ا.ر. [چون חָכָם] تقصیر، جرم، خطا ـ قربانی جرم
אַשְׁמַאי ص. [چون נַבַּאי] بی فرهنگ ـ بد کار
אַשְׁמָה ا.ث. گناه، تقصیر، جرم ‖ ج אֲשָׁמוֹת [אַשְׁ־]
– כָּתַב א׳ کیفر خواست
אַשְׁמוּרָה, אַשְׁמֶרֶת „ =אשמרת
אַשְׁמָן ا.ر. [چون עַקְרָב] تا ریکی ـ .: گور
אַשְׁמָצָה ا.ث. بد گوئی
אַשְׁמֻרֶת „ پاس: הָא׳ הָרִאשׁוֹנָה یا רֹאשׁ אַשְׁמֹרוֹת پاس اول شب
אָשְׁנָב ا.ر. [چون עַקְרָב] پنجرهٔ کوچك ـ باجه
אֶשְׁנַבַּאי „ [چون נַבַּאי] متصدی باجه
אַשָּׁף [אַשַּׁף] (אַשָּׁפִית) ا. جادو (گر)
אַשְׁפָּה ا.ث. زباله، آشغال، خاکروبه ـ ترکش
אִשְׁפּוּז ا.ر. (۱) منزل دادن به مهمان ـ بستری کردن بیمار دربیمارستان
אָשְׁפָּר „ [چون עַכְבָּר] پاره (گوشت)
אַשְׁפָּר „ [״] لباس تعمیرکن، وصال ـ دکوراتور
אַשְׁפָּרָה ا.ث. مرحلهٔ نهائی، عملیات تکمیلی
אַשְׁפַּת یا ־פּת„ مزبله، تودهٔ زباله وکود ‖ ج ־פַּתוֹת
אָשְׁקְ ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] امونیاك
אָשַׁר ف‌ل. [چون אָמַץ ولی درصیغهٔ ا.فا. אוֹשֵׁר] پیش رفتن، سالك ب

– אִשֵּׁר ف‌م. [چون דִּבֵּר] تصدیق ك، تأیید كردن ـ گواهی دادن ـ ستودن ـ خوشبخت خواندن، تبریك گفتن (به)

– אְשַׁר مج. [יְאַשֵּׁר; מְאַשֵּׁר] ـ م. אֲשׁוּר ~ تصدیق یا تأیید شدن ـ سعید یا مبارك ب

– הִתְאַשֵּׁר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تأیید شدن ـ خوشبخت ب

אֹשֶׁר ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] خوشی، سعادت ـ كامیابی، [موفقیت

– לְאָשְׁרִי, לְאָשְׁרֵנוּ الخ خوشبختانه

אֲשֶׁר (۱) ض‌مو. كه: הָאִישׁ א׳ בָּא شخصی كه آمد || آنچه كه: הֲבַנְתָּ אֶת אֲשֶׁר אָמַרְתִּי؟ آیا آنچه را كه گفتم فهمیدی؟ (۲) ح‌ع. تا، تااینكه، برای اینكه ـ چنانكه، همانطور كه

– א׳ ל متعلق به، مال، گفتهٔ

– בַּא׳ در (هر) جایی كه ـ از آنجهت كه

– בַּא׳ ל از بابت، دربارهٔ ـ וַאֲשֶׁר ל وامادربارهٔ

– כַּאֲשֶׁר (۱) چنانكه، بطوریكه ـ هرچه (بیشتر)، هرقدر ـ چون، وقتی كه، همینكه [امروزه بیشتر כְּשֶׁ: כְּשֶׁחָזַרְתִּי לְטֶהֶרָן چون (یا همینكه) به تهران برگشتم]

– מֵאֲשֶׁר از آنچه كه ـ از جائی كه

אַשְׁרַאי° ا.ر. [چون גַּבַּאי] اعتبار ـ نسیه

–בְּאַשְׁרַאי =בַּהֲקָפָה ←הַקָּפָה

– בֵּנְק א׳ بانك اعتبارات یا استقراضی

– מִכְתַּב א׳ اعتبارنامه (بانكی)

אֲשָׁרָה, אַשְׁרָה ا.ث. تصدیق، گواهی ـ روادید، ویزا || ج אֲשָׁרוֹת یا אַשְׁרוֹת [אַשְׁ־]

אָשְׁרוֹשׁ ا.ر. ساقهٔ زیرزمینی

אַשְׁרֵי ح‌ن. خوشا (بحال): אַשְׁרֶיךָ خوشا بحال تو، خوشابتو

אִשֵּׁשׁ یا אוֹשֵׁשׁ ف‌م. [יְאַשֵּׁשׁ یا יְאוֹשֵׁשׁ; מְאַשֵּׁשׁ یا מְאוֹשֵׁשׁ; אַשֵּׁשׁ یا אוֹשֵׁשׁ (אַשְׁשִׁי یا אוֹשְׁשִׁי)] ـ م. לְאַשֵּׁשׁ یا לְאוֹשֵׁשׁ تقویت ك ـ محكمك

– הִתְאוֹשֵׁשׁ ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] جرأت بخود دادن، مردانه ایستادن

אֶשֶׁת = (حالت مضاف) אִשָּׁה

אָשְׁתַּדָא° ق. امسال

אָשְׁתַּקַד° ق. پارسال

אֵת[1], אֶת (۱) را [نشان مفعول صریح مشخص]: אָכַל אֶת הַתַּפּוּחַ سیب راخورد; רָאִיתִי אוֹתְךָ ترا دیدم (۲) همان یا آن: אוֹתוֹ הַסֵּפֶר همان كتاب; בְּאוֹתָהּ שָׁעָה درهمان ساعت; בְּאוֹתָם הַיָּמִים درآن (یا همان) روزها; זֶה אוֹתוֹ הַדָּבָר این همان (چیز) است; هردویكی هستند

אֶת درسرضمائر: אוֹתִי مرا; אוֹתְךָ (אוֹתָךְ) ترا; אוֹתוֹ (אוֹתָהּ) اورا; אוֹתָנוּ مارا; אֶתְכֶם(־כֶן) شمارا; אוֹתָם(־תָן) ایشانرا

אֵת[2] ح‌ا. همراهِ ـ پهلویِ ـ پیشِ، نزدِ ـ با ـ به شركت، و: בֵּית־מִסְחַר שְׁלֹמֹה אֶת־דָּוִד

– מֵאֵת ازطرفِ، ازجانبِ، ازپیشِ ـ ازناحیهٔ ـ بقلمِ، نگارشِ

אֶת با ضمائر متصل: אִתִּי־ אִתְּךָ (אִתָּךְ) ־אִתּוֹ (אִתָּהּ) ـ אִתָּנוּ־אִתְּכֶם (־כֶן) ־אִתָּם (אִתָּן)

אֵת[3] ا.ر. [אֵתוֹ] بیل ـ گاوآهن || ج אִתִּים یا אֵתִים

אַתְּ ض‌ش. [مؤنثِ אַתָּה] تو: מִי אַתְּ؟ تو(ای زن) كی هستی؟ || ج אַתֶּן

אָתָא ف‌ل. [چون חָטָא] = בָּא آمدن || سپری شدن

אֶתְגָּר ا.ر. [چون עֶכְבָּר] انگیزه یا بهانه ای كه فرصت فعالیت به شخص میدهد

אָתָה [چون הָמָה ولی درصیغهٔ امر אֱתֵה (אֱתִי)] =אָתָא

– הֶאֱתָה ف‌م. [چون הֶעֱלָה] =הֵבִיא آوردن

אַתָּה ض‌ش. تو [مؤنث آن =אַתְּ] ـ ج אַתֶּם(אַתֶּן) شما [جمع واقعی "تو"]، شماها

אִתָּהּ, אִתּוֹ←אֵת[2]

אָתוֹן ا.ث. [אֲ־] ماده الاغ || ج אֲתוֹנוֹת

אִתּוֹת ا.ر. مخابره با پرچم وعلامات دیگر

אִתִּי←אֵת[2]

אֶתִּיקָה* ا.ث. علم اخلاق

אִתְּךָ (אִתָּךְ); אִתְּכֶם(־כֶן)←אֵת[2]

אֶתְכֶם(־כֶן)←אֵת[1]

אַתְלֵט* ا.ر. ورزشكار، قهرمان ورزش

אַתְלֵטִיקָה ا.ث. ورزش های قهرمانی

אַתֶּם←אַתָּה

אִתָּם (אִתָּן)←אֵת[2]

אָתְמוֹל ق. دیروز

– א׳ בָּעֶרֶב دیشب، دیروز غروب

– א׳ שִׁלְשׁוֹם چندی پیش - [م] دیروز پریروز

אַתֶּן[مؤنث אַתֶּם]←אַתְּ

אַתָּן ا.ر. [אַתַּן] دارو یا شربت مقوی

(אִתֵּן) הִתְאַתֵּן ف.ل. [چون הִתְאַמֵּן] قوت گرفتن، بهبود یافتن

אִתָּנוּ←אֵת[2]

אֲתַר° ا.ر. =מָקוֹם جا، محل || ج אֲתָרִים

אֶתְרֹג یا אֶתְרוֹג „ [־רְגִי یا רוֹגִי] اترُج، ترنج || ־רְגִים یا ־רוֹגִים

אִתְרַע ف.ل. [از תְּרַע فعل ارامی] شکست [در عبارت א׳ מַזָּלוֹ ] بختش برگشت

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

א־א = אִי־אֶפְשָׁר

אא־כ = אֶלָּא אִם כֵּן

אב־ד = אַב־בֵּית־דִּין

אד־ר = אֲדָר רִאשׁוֹן

אד־ש = אֲדָר שֵׁנִי – אַחַר דְּרִישַׁת שָׁלוֹם پس از عرض سلام واحوال پرسی

אוה־ע = אֻמּוֹת הָעוֹלָם

או״ם = אֻמּוֹת מְאֻחָדוֹת سازمان ملل متحد

אחה־צ = אַחֲרֵי הַצָּהֳרַיִם

אח־כ = אַחַר־כָּךְ

א״י = אֶרֶץ־יִשְׂרָאֵל

אי״ה = אִם יִרְצֶה הַשֵּׁם←רָצָה

א״נ; א.נ. = אָדוֹן נִכְבָּד

אֲנַ״שׁ = אֲנָשֵׁי שְׁלוֹמֵנוּ خیر خوا هان ما

אע״פ = אַף־עַל־פִּי

אעפ״כ = אַף־עַל־פִּי־כֵן

ארה״ב = אַרְצוֹת הַבְּרִית

אֵשֶׁ״ל←אֵשֶׁל [درمتن]

# ב , ב

**ב׳** (۱) شمارهٔ ۲ (۲) دوم: **כְּתָה ב׳** (۳) شمارهٔ ۲۰۰۰ [در اعداد مربوط بسال]: **ב׳ תת״ק** = ۲۹۰۰

**ב** ح ا. در [توی]: **בְּבֵיתִי** || با: **הוּא כּוֹתֵב בְּעִפָּרוֹן** || به: **אַל תִּגַּע בּוֹ** || با، به، نسبت به: **מַה לַּעֲשׂוֹת בַּמַּלְכָּה וַשְׁתִּי״** || از روی: **קָרָאתִי בַּסֵּפֶר** || بر: **מָשַׁל בָּהֶם**

(۱) **ב** چون در سر اسم معنی در آید ترکیبی مانند قید بوجود میاورد: **בְּלַחַשׁ** به آهستگی، آهسته. **בֶּאֱמֶת** براستی، حقیقةً ـ **בְּזְהִירוּת** با احتیاط، بدقت (۲) **ב** با ضمائر متصل: **בִּי; בְּךָ (בָּךְ)** ; **בּוֹ (בָּהּ)**; **בָּנוּ; בָּכֶם (בָּכֶן)**;**בָּהֶם (בָּהֶן)** یا **בָּם (בָּן)**

**בָּא**[1] ف ل. [**יָבוֹא** یا **יָבֹא; בָּא; בֹּא** یا **בּוֹא (בֹּאִי)**] ـ م. **בּוֹא; לָבוֹא** آمدن: **אַתֶּם בָּאתֶם** شما آمدید ـ **בֹּא הֵנָּה** بیا اینجا || غروب‌ك ـ واقع شدن

– **בּוֹא אֶל אֲבוֹתָיו** مردن

– **בּוֹא בְּ** آوردن، ذکر یا مطرح‌ك

– **בּוֹא בִּדְבָרִים** وارد مذاکره شدن

– **בּוֹא בַּיָּמִים** سالخورده شدن (یا بودن)

– **בּוֹא בְּדָמִים** مرتکب قتل (غیر عمدی) شدن

– **בּוֹא עַל** رخ دادن برای ـ متهم‌ك ـ مقاربت‌ك با ـ رسیدن به: **בָּא עַל עָנְשׁוֹ** به کیفر خود رسید

– **הֵבִיא** ف م. [**יָבִיא ; מֵבִיא; הָבֵא (הָבִיאִי)**] ـ م. **לְהָבִיא** آوردن: **תָּבִיא לִי אֹכֶל** برای من خوراك بیاور || داخل‌ك ـ گذاشتن ـ .: بوقوع رساندن ـ حاصل‌ك ـ موجب شدن

– **הוּבָא** مج. [**יוּבָא; מוּבָא**] ـ م. **הוּבֵא** ~ آورده یا برده شدن ـ داخل شدن ـ .: مطرح شدن

**בָּא**[2] **(בָּאָה)** ا.فا. از **בָּא**[1] آینده، آمدنی: **אֲנִי בָּא** من می آیم || ج **בָּאִים (בָּאוֹת)** ـ **בַּשָּׁבוּעַ הַבָּא** در هفتهٔ آینده ـ **לַשָּׁנָה הַבָּאָה** برای سال آینده ـ در سال آینده

– **מִן הַבָּא לְיָד** از هر چه که بدست می آید، از دم

– **בָּא (בָּאָה) בַּיָּמִים** سالخورده

– **הַפְּעָלִים הַבָּאִים** افعال زیر

– **בָּרוּךְ הַבָּא** ← **בָּרוּךְ**

– **לְהַבָּא** از این پس، منبعد، در آینده

**בְּאָבוֹ** ← **אָב**

**בֵּאוּר** ا.ر. توضیح، تفسیر

**בָּאוּשׁ** ص. [چون **בָּדוּק**] ← **בָּאַשׁ** گندیده ـ نارس ← **בְּאֻשִׁים**

**בָּאוּת־כֹּחַ** یا **בִּיאַת־כֹּחַ** ا.ث. نمایندگی، وکالت

**בְּאַחַת** ← **אַחַת**

**בְּאִישָׁה** ا.ث. گندیدگی

**בָּא־כֹחַ (בָּאַת־כֹּחַ)** ا. نماینده، وکیل || ج **בָּאֵי־כֹ׳ (בָּאוֹת־כֹ׳)**

**בֵּאֵר** ف م. [چون **פֵּאֵר**] واضح ك، روشن‌ك، تفسیرکردن

– **בֹּאַר** مج. [چون **פֹּאַר**] توضیح داده شدن

– **הִתְבָּאֵר, נִתְ־** ف ل. [چون **הִתְפָּאֵר**] (با توضیح) روشن شدن

**בְּאֵר** ا.ث. چاه (آب)، قنات || ج **בְּאֵרוֹת** یا **בֶּאֱ־**

**בָּאַשׁ** ف ل. [چون **שָׁאַל**] گندیدن

– **נִבְאַשׁ** مج. [چون **נִשְׁאַל**] منفور یا مکروه شدن

– **הִתְבָּאֵשׁ** ف ل. [چون **הִתְפָּאֵר**] مکروه شدن، بد جلوه ك

– **הִבְאִישׁ** [چون **הִשְׁאִיל**] (۱) ف ل. گندیدن، متعفن شدن ـ .: [با **ב**] خود را نزد کسی مکروه‌ك (۲) ف م. متعفن ساختن ـ .: مکروه ساختن

– **הִבְאִישׁ אוֹתוֹ** (یا **אֶת רֵיחוֹ**) **בְּעֵינַי** او را در نزد من بد (سابقه) جلوه داد

**בְּאֹשׁ** ا.ر. [**בָּאְשׁוֹ**] بوی بد، تعفن || ج **בְּאֻשִׁים**

**בָּאְשָׁה** ا.ث. گیاه بد بو، گرگاس ـ بوی بد

**בְּאֻשִׁים** ا.ر. انگور بد یا گندیده [م‌ش. با مفرد آن **בְּאֹשׁ**]

**בַּאֲשֶׁר** ← **אֲשֶׁר**

**בָּבָה** ا.ث. مردمك چشم، بی بی

**בָּבָה** „ عروسك
– **מֶמְשֶׁלֶת בָּבוֹת** دولت پوشالی
– **תֵּאַטְרוֹן־בָּבוֹת** (نمایش) خیمه شب بازی
**בָּבוּאָה** „ عکس، تصویر- ∴ عین: **הוּא בְּ׳ שֶׁל...** شباهت کامل به.....دارد، جلد دوم.....است
**בִּבְלְיוֹגְרַפְיָה*** „ کتابهای وابسته به یك مبحث - کتاب شناسی
**בִּבְלְיוֹתֵקָה*** „ کتابخانه - مجموع کتابهای وابسته به یك مبحث
**בְּבַקְשָׁה** ← **בַּקָּשָׁה**
**בְּבַת אַחַת** ← **בַּת**[1]
**בָּבַת־עַיִן** ا.ث. مردمك چشم || ج **בָּבוֹת־ע׳**
**בָּגַד** ف.ل. [چون **פָּקַד** یا **רָכַב**] خیانت ك
**בֶּגֶד** ا.ر. جامه، لباس - پارچه - ∴ خیانت - فریب || ج **בְּגָדִים** [**בִּגְדֵי**]
**בְּגִדוּת** ا.ث. خیانت (کاری)
**בָּגוֹד (בְּגוֹדָה)** ص. خیانت کار
**בִּגִידָה** ا.ث. خیانت
**בְּגִידוּת** „ خوی خیانت کاری
**בְּגִין** ° = **בִּגְלַל; בִּשְׁבִיל** بخاطر
**בַּגִּיר (בַּגִּירָה)** ا. بالغ قانونی
**בְּגִירָה** ا.ث. بلوغ
**בַּגְרוּת** „ (سن) بلوغ
**בִּגְלַל** ← **גָּלָל**

**בָּגַר** ف.ل. [چون **רָכַב**] به سن بلوغ رسیدن
– **נִבְגַּר** مج - ف.ل. [چون **נִפְקַד**] بالغ یا سا لمند شدن
– **הִתְבַּגֵּר** ف.ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] به سن بلوغ رسیدن - قیافهٔ سالمندان را پیدا کردن
– **הַבְגִּיר** ف.ل. [چون **הַזְכִּיר**] = **נִבְגַּר**
**בַּגְרוּת** ا.ث. (سن) بلوغ
– **תְּעוּדַת ב׳** دیپلم دبیرستان، گواهینامهٔ متوسطه
**בַּד**[1] ا.ر. [چون **גֵּן**] کتان (سفید) - پارچه - پردهٔ سینما
**בַּד**[2] „ [״] شاخه - تیر (چوبی) - الوار - عصا - حصه - دستگاه روغن کشی، چرخشت [**בֵּית־(הַ)בַּד** نیز بهمین معنی است] - اندام، عضو- ∴ پشتیبان، رکن، قطب
– **בַּד בְּבַד** دربخش های مساوی- یکجا
– **לְבַד** ق. جدا، علیحده - فقط - تنها، بدون کمك دیگری
– **בִּלְבַד** ق. فقط
– **וּבִלְבַד שֶׁ־** فقط بشرطی که
– **לְבַד מִן** یا **מִלְּבַד** ح ا. جز، غیر از، سوای، علاوه بر
**בַּד**[3] „ [״] سخن بیهوده یا دروغ
**בָּדָא** ف.م. [چون **קָרָא**] (ازخود) درآوردن
**בַּדָּאוּת** ا.ث. سخن جعلی، دروغ
**בַּדַּאי** [چون **גַּבַּאי**] = **שַׁקְרָן**
**בַּדָּאִי(ת)** ص. کاذب، جعلی
**בִּדְבַּר** ← **דָּבָר**
**בָּדַד** ف.ل. [چون **פָּקַד**] تك ب؛ مجزا بودن
– **בִּדֵּד** یا **בּוֹדֵד** ف.م. [چون **הִלֵּל** یا **סוֹבֵב**] جدا کردن - عایق دار کردن (سیم) - درجای جدا نگاه داشتن
– **בְּדַד** مج. [چون **הָלַל**] جدا یا مجزا شدن
– **הִתְבּוֹדֵד** ف.ل. [چون **הִתְגּוֹלֵל**] عزلت گزیدن، تنهائی اختیار کردن
**בָּדָד** ق - ص. تنها - ∴ بی کمك - درانزوا - ایمن
**בַּדָּד (בַּדָּדַת)** ا. کار گرروغن کشی || ج **בַּדָּדִים (בַּדָּדוֹת)**
**בָּדָה** ف.م. [چون **קָנָה**] = **בָּדָא**
– **בִּדָּה** ف.م. [چون **צִוָּה**] = **בָּדָא**
– **בְּדָה** مج. [چون **צָוָה**] دروغگو درآمدن
– **הִתְבַּדָּה** ف.ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] دروغ (گو) درآمدن
**בִּדּוּד** ا.ر. جداسازی، عایق کاری
**בְּדִוְחַ** ص. [چون **גְּרוּעַ**] خوشدل، شوخ
– **דַּעְתּוֹ בְּדִוְחָה עָלָיו** سر ِخلق است
**בִּדּוּחַ** ا.ر. ایجاد سرگرمی یا خوشی
**בְּדוּי** ص. [چون **בָּדוֹק**] جعلی، من درآوردی- ساختگی - مستعار : **שֵׁם בְּדוּי**
**בִּדּוּי** ا.ر. جعل - سخن جعلی، دروغ
**בְּדָוִי*(ת)** ا. (عرب) بدَوی
**בִּדּוּל** ا.ر. تشخیص، تفکیك
**בַּדּוֹנֵג** „ [چون **גֵּן**] پارچهٔ موم اندود، مشمع فرشی
**בָּדוֹק (בְּדוּקָה)** ص. امتحان شده، مجرب || ج **בְּדוּקִים (־קוֹת)**

**בְּדוּר** ا.ر. رفع ملالت یا افسردگی، سرگرم سازی ـ تفریح
**בְּדוּת, בְּדוּתָה** ا.ث. دروغ، سخن جعلی ـ افسانه
**בָּדַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח ولی در صیغهٔ آینده יִבְדַּח] دلخوش‌ب، خوش‌ب
– **בִּדַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] سرگرم ك، خندا نیدن
– **הִתְבַּדַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] تفریح ك، سرگرم شدن
**בָּדֵחַ** ص. [چون שָׁמֵחַ] خوش، خوشدل
**בִּדְחִית** ا.ث. نمایش مضحك، تقلید
**בַּדְחָן [חַן]** (־חָנִית) ا. بذله گو، لطیفه گو
**בַּדְחָנוּת** ا.ث. مسخرگی ـ بذله گوئی
**בְּדִיד** ا.ر. حفرهٔ دور درخت ـ بیل برای کندن چنین حفره
**בְּדִידָה** ا.ث. دستگاه روغن کشی کوچك
**בְּדִידוּת** „ تنهائی ـ گوشه گیری
**בְּדָיָה** „ = בְּדוּת
**בְּדִיוֹק** ← דִּיוֹק
**בְּדִיחָה** ا.ث. حکایت خوش مزه، لطیفه
**בְּדִיחוּת** „ خوشدلی
**בְּדִיל** ا.ر. قلع ـ کف فلز، دُرد
– **אֶבֶן־(הַ)בְּ׳** = אֲנָךְ
**בְּדִיעֲבַד** ° ق. حال که کار انجام شده است
**בְּדִיקָה** ا.ث. جستجو ـ معاینه ـ بازپرسی
**בָּדַל** ف‌ل. [چون דָּבַק ولی در صیغهٔ ا.فا. בּוֹדֵל یا בָּדֵל] جداشدن ـ فرق گذاشتن، تشخیص دادن
– **נִבְדַּל** ف‌ل. [چون נִפְקַד] جداشدن ـ ممتاز بودن، ممتاز شدن
– **הִתְבַּדֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود راجدا کردن
– **הִבְדִּיל** ف‌م ـ ل. [چون הִפְקִיד] جدا کردن، تشخیص دادن، فرق گذاشتن
– **לְהַבְדִּיל** بلا تشبیه!
– **הֻבְדַּל** مج [چون הֻזְכַּר] جداکرده شدن
**בֶּדֶל** ا.ر. [چون דֶּבֶר] قطعهٔ ول وآویخته ـ [درجیب] نقاب یا رکاب
– **בֶּדֶל־אֹזֶן** نرمهٔ گوش
**בָּדֵל (בְּדֵלָה)** ص. جدا ـ کناره گیر || ج **בְּדֵלִים(־לוֹת)**

**בְּדֵלוּת** ا.ث. کناره گیری، جدائی
**בְּדֹלַח** ا.ر. [בְּדֶלַח׳] مقل ـ بلور || ج **בְּדֹלְחִים**
**בַּד־לָשׁוֹן** ا.ر. سنباده || ج **בַּדֵּי־לָ׳**
**בַּדְלָן(־לָנִית)** ا. طرفدار عدم مداخله
**בַּדְלָנוּת** ا.ث. عدم مداخله [مداخله
**בַּדְלָנִי(ת)** ص. طرفدار عدم مداخله ـ مبنی بر عدم
**בָּדַק** ف‌م. [چون פָּקַד] وارسی ك، تفحص ك ـ امتحان یا معاینه ك ـ تعمیر یا اصلاح ك
– **בָּדְקוּ (ف‌ل) אַחֲרֵי הָאִישׁ** دراطراف آن شخص تحقیقات بعمل آوردند
– **נִבְדַּק** مج. [چون נִפְקַד] مورد بازجوئی قرار گرفتن ـ تعمیر شدن
– **בִּדֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سانسور کردن
**בֶּדֶק** ا.ر. [چون פֶּגֶל] شکاف، درز ـ .: معاینه وتعمیر (کامل)
**בַּדָּק [בַּדַּק] (בַּדָּקִת)** ا. سانسور، بازرس مطبوعاتی یا پستی || ج **בַּדָּקִים (בַּדָּקוֹת)**
**בְּדִקָּת** ا.ث. [چون בְּקִרָּת] سانسور، بازرسی
**בִּדֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پراکنده ك ـ .: ازخیال بیرون ك، سرگرم ك
– **הִתְבַּדֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] سرگرم شدن، از افسردگی بیرون آمدن
**בַּדְרָן(־רָנִית)** ا. بذله گو
**בָּהּ** [مؤنث בּוֹ←ב]
**בָּהָה** ف‌ل. [چون רָאָה] = תָּמַהּ
**בְּהוּ** ا.ر. وضع درهم وبرهم ـ جای تهی ـ ویرانگی ـ [درمقام صفت] ویرانه ـ بائر
**בָּהוּל** ص. [چون בָּדוּק] مضطرب ـ دست پاچه ـ عجول ـ کم فرصت
**בְּהֻחְלֵט** ← הֻחְלֵט
**בַּהַט** ا.ر. [چون בַּעַל] مرمرسفید ـ سنگ سماك
**בְּהָיָה** ا.ث. = תְּמִיהָה شگفت
**בְּהִיוֹת** ← הֱיוֹת
**בְּהִילוּת** ا.ث. دست پاچگی، عجله
**בָּהִיר (בְּהִירָה)** ص. روشن ـ بور ـ درخشان، تابان ـ صاف ـ .: واضح، روشن، خوانا || ج **בְּהִירִים(־רוֹת)**

**בְּהִירוּת** ا.ث. روشنی ـ درخشندگی ـ صافی ـ :. وضوح
**(בָּהַל) נִבְהַל** ف.ل. [چون נִשְׁאַל] مضطرب شدن، دست پاچه شدن ـ شتاب ك
– **בִּהֵל** ف.م. [چون טִהֵר] مضطرب ك، ترسانیدن ـ تسریع ك (در)، شتابانیدن
– **הִבְהִיל** ف.م. [چون הִשְׁאִיל] هراسانك ـ شتابا نیدن
**בֶּהָלָה** ا.ث. وحشت، اضطراب، دست پاچگی || בֶּהָלוֹת [בַּהֲ־]
**בֶּהֱם (בֶּהֱן)** ← **ב**
**בֶּהָם (בֶּהֱמִית)** ا. دام دار: نگاهدارنده چارپایان اهلی || ج **בֶּהָמִים** (־מִיוֹת یا ־מוֹת)
**בְּהֵמָה** ا.ث. [בְּהֵמַת; בְּהֶמְתְּךָ] چارپا، حیوان یا جا نورا هلی ـ گله‌ورمه || ج **בְּהֵמוֹת** [בַּהֲ־] حیوانات اهلی، دام، بهائم، چارپا یان
**בְּהֵמוֹת** ا.ر. [בַּהֲ־] اسب آبی || ج ־מוֹתִים
**בַּהֲמוּת** ا.ث. جانورخوئی، حیوانیت
**בַּהֲמִי(ת)** ص. حیوانی ـ جسمانی ـ جانورخوی
**בַּהֲמִיוֹת** ا.ث. =בַּהֲמוּת
**בֹּהֶן** ا.ر. [בָּהֳנִי; בָּהֳנְךָ] شست || ج **בְּהוֹנוֹת**
**בָּהַק** ف.ل. [چون שָׁאַל] سفید شدن ـ درخشیدن
– **הִבְהִיק** [چون הִשְׁאִיל] ف.ل. درخشیدن ||ف.م. تا بانیدن ـ درخشان ك
– **הֶבְהֵק** مج ـ ف.ل. [چون הֶרְעִל] درخشیدن، برق زدن
**בֹּהַק** ا.ر. [چون פֹּעַל] بهق، پیسی ظاهر پوست، [برص جلدی
**בַּהֶקֶת(־קֶנֶת)** ا. مبتلای برص، جلدی
**בַּהֶקֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] =בֹּהַק
**(בָּהַר) הִבְהִיר** [چون הִשְׁאִיל] ف.م. روشنك ـ :. توضیح دادن ||ف.ل. روشن شدن
**בַּהֶרֶת** ا.ث. [בַּהַרְתּוֹ] لکهٔ براق [دریکی ازانواع برص] ـ ج **בְּהָרוֹת** [בַּהֲ־]
– **טִיפּוּס הַבְּהָרוֹת** محرقه، تیفوس
**בּוֹ (בָּהּ)** ← **ב**
**בּוֹא** یا **בֹּא** [مصدروا مر واسم فعل از فعل **בָּא**]
**בּוֹגֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.ف. از **בָּגַד** خائن
**בּוֹגְדָנִי(ת)** ص. خیانت آمیز

**בּוּגֶנְוִילִיאָה*** ا.ث. گل کاغذی
**בּוּגָר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] جوان (سالمندیا بالغ) ـ فارغ التحصیل، با شلیه
**בּוֹדֵא(ת)** ا.ف. از **בָּדָא** || ج **בּוֹדְאִים(־אוֹת)**
**בְּוַדַּאי** ← **וַדַּאי**
**בּוֹדֵד** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ص. تنها، منفرد ـ مجزا ـ تکی، تك، کمیاب (۲) ا.ر. کسیکه زندگی مجرد دارد
**בּוֹדָה** [چون מוֹרָה] ا.ف. از **בָּדָה**
**בּוֹדֵל** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] دروغگو ـ جعل کننده
**בּוֹדֵק** " ["] وارسی کننده، معاینه کننده
**בּוּז**[1] ا.ر. خواری، اهانت ـ ننگ، رسوائی ـ (آلت) استهزا ـ [در مقام ح ن] مرده باد!
– **הַב׳ לְהּ!** خاك برسرت!
– **הָיָה לָב׳** رسوا شدن
**בּוּז**[2] [مصدروا مر ازفعل **בָּז**]
**בּוּזָה** ا.ث. =בּוּז[1]
**בּוֹזֵז** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] غارتگر [بازرس
**בּוֹחֵן** " [چون אוֹהֵב] ←**בָּחַן** آزمایش کننده، ممتحن ـ
**בּוֹחֵר** " ["] انتخاب کننده ـ کسیکه واجد شرائط انتخاب ك است
**בּוֹטֶה** ص. [چون מוֹרֶה] زننده، تند ←**בָּטָה**
**בּוֹטֵחַ** ا.ر. [چون אוֹרֵחַ] اعتماد کننده، متوکل
**בּוֹטָנִי(ת)** ص. وابسته به گیاه شناسی
– **גַּן בּוֹטָנִי** باغ گیاه شناسی
**בּוֹטָנִיקָה*** ا.ث. گیاه شناسی
**בּוֹיְקוֹט*** ا.ر. تحریم، با یکوت
**(בּוֹךְ) נָבוֹךְ** ف.ل. [יִבּוֹךְ; נָבוֹךְ; یا נָבוּךְ; הִבּוֹךְ (הִבּוּכִי)] ـ م. **לְהִבּוֹךְ** سرگردان یا گمراه شدن ـ مشوّش ب
– **הֵבִיךְ** ف.م. [چون הֵפִיר] سرگردان ك ـ گیج ك
– **הוֹבַךְ** مج. [יוֹבַךְ; מוּבָךְ] ـ م. **הוֹבַךְ ~** سرگردان یاحیران شدن
**בּוּכָה** [چون מוֹרָה] ا.ف. از **בָּכָה**
**בּוּל*** ا.ر. تمبر ـ کلوخ ـ چیز غلنبه یابد شکل
– **בּ׳־עֵץ** کندهٔ درخت ـ :. آدم کودن

**בוּל** „ محصول
**בוּלָאוּת** ا.ث. جمع آوری تمبر
**בוּלַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] تمبر جمع کن
**בוּלָט** ص. [چون שׁוֹמֵר] برجسته، برآمده: **עֵינַיִם בּוּלְטוֹת** || ... یا برزخ، میرز
**בוּלֶטִין*** ا.ر. اعلامیه، آگاهی نامهٔ رسمی
**בוּלֵל←בָּלַל**
**בוּלָם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] گیره، عایق
**בּוּלְמוּס** [شکل دیگر בֻּלְמוּס]
**בּוּלֶשֶׁת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] ادارهٔ آگاهی
**בּוֹן** [ریشهٔ בָּן مانند בֵּין]
**בּוֹנֶה**[1] ا.ر. [چون מוֹרֶה] بنا کننده، سازنده ـ بنا ـ .: بانی
**בּוֹנֶה**[2] „ [בּוֹנִי] سگ آبی || ج **־נִים**
**בּוֹנֵן** ف‌م. ←בָּן
**בּוֹס** [امر و مصدر از فعل בָּס]
**בּוֹס*** ا.ر. = מְנַהֵל; רֹאשׁ
**בּוֹסֵס**[1] [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از בָּסַס
**בּוֹסֵס**[2] ←בָּסַס
**בּוּעָה** ا.ث. حباب ـ آبدان، مثانه، بادکنک ـ بر آمدگی (در ریه)
**בּוּעִית** ا.ث. برآمدگی یا حباب کوچک
**בּוּץ = בַּץ**
**בּוּץ** ا.ر. کتان نازک
**בּוּצִית** ا.ث. کرجی (ماهی گیری) کوچک
**בּוֹצֵעַ** ا.ر. [چون אוֹרֵחַ] ←בָּצַע پاره کننده (نان) ـ .: خوانندهٔ دعای اول سفره
ـ ב' בָּצַע سودجو، استفاده چی، طماع
ـ סַכִּין בּוֹצַעַת چاقوی نان بُری
**בּוֹצֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] انگورچین
**בּוּקָה** ا.ث. ویرانی
**בּוּקִיצָה, בּוּ־** „ نارون
**בּוֹקֵעַ** [چون אוֹרֵחַ] ا. فا. از בָּקַע
**בּוֹקַעַת־קָרַח** ا.ث. کرجی یخ شکن || ج **בּוֹקְעוֹת־ק'**
**בּוֹקֵק**[1] ص. [چون שׁוֹמֵר] ←בָּקַק بی حاصل ـ تهی
**בּוֹקֵק**[2] ف‌م. ←בָּקַק
**בּוֹקֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] رمه دار

**בּוֹקֵר** [شکل دیگر בָּקָר]
**בּוֹר** ا.ر. چاه ـ گودال ـ منبع یا آب انبار ـ .: زندان یا گور || ج **בּוֹרוֹת**
ـ ב' לֶאֱפֹר خاکستردان
**בּוֹר**[1] **(בּוּרָה)** ص. آبش، نکاشته ـ .: بی فرهنگ ـ [درمقام اسم] زمین آبش ـ .: شخص بی معرفت یا بی فرهنگ
**בּוֹר**[2] [امر و مصدر از בָּרַר]
**בּוֹרֵא** ا.ر. [בּוֹרְאִי; ־אֲךָ] آفریننده، خالق ←בָּרָא || ج **בּוֹרְאִים**
**בּוֹרֶג** [شکل دیگر בָּרֶג]
**בּוֹרְגָנִי** [شکل دیگر בָּרְגָנִי]
**בּוֹרְדָּם** ا.ر. اسهال خونی، دیسانتری
**בּוֹרוּת** ا.ث. بیدانشی
**בּוֹרֵחַ** ا.ر. [چون אוֹרֵחַ] ا.فا. از בָּרַח گریز نده، [فراری
**בּוֹרְסָה, בּוֹרְסִי, בּוֹרְסְקִי** = בָּרְסָה الخ
**בּוֹרָק, בּוֹרָק** ا.ر. بوره، تنکار
**בּוֹרֵר** „ [چون שׁוֹמֵר] داور، حَکَم ـ بوجارگندم
**בּוֹרְרוּת** ا.ث. داوری، حکمیت
**בּוֹשׁ**[1] [امر و مصدر و اسم فاعل از בּשׁ]
**בּוֹשׁ**[2] ا.ر. یا **בּוּשָׁה** ا.ث. شرمندگی، ننگ، رسوائی
ـ עַד ב' تا حد شرمندگی، .: زیاد
**בּוֹשֵׁשׁ ←בּשׁ**
**בַּז** ا.ر. [چون מַס] غارت ـ غنیمت
ـ הָיָה לָבַז غارت شد، تاراج شد
**בַּז*** „ قوش، باز || ج **בַּזִּים**
**בַּז ←בָּזַז**
**בָּז** ف‌م. [چون קָם] خوارشمردن، تحقیر کردن
**בָּזָא** „ [چون קָרָא] ویران ك ـ بریدن
**בִּזְבּוּז** ا.ر. اتلاف
**בִּזְבֵּז** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بیهوده خرج ك، تلف ك
**בַּזְבְּזָן(־זָנִית)** ا. شخص ولخرج
**בַּזְבְּזָנִי(ת)** ص. ولخرج ـ اسراف آمیز
**בַּזְבְּזָנוּת** ا.ث. ولخرجی
**בָּזָה** [چون קָנָה] ف‌م. حقیر شمردن || ف‌ل. سهل یا ناچیز (بنظر) آمدن

– נִבְזֶה مج. [چون נִגְלָה] خوارشدن ـ حقیر یا نالا یقب
– בְּזֶה ف‌م. [چون בְּצֶה] خوار شمردن
– הִתְבַּזֶּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] خودراخوارو سبك ك
– הִבְזֶה ف‌م. [چون הִקְנָה] خوار شمردن، تحقیر کردن
בִּזָּה ا.ث. = בַּז غارت ـ غنیمت
בִּזֵּה־נַפְשׁ ص. خوار (درانظاریا پیش نفس خود)
בָּזוּז ص. [چون בָּדוּק] ←בָּזַז غارت شده
בָּזוּי ص. [״] خوار، محقر
– בְּזוּי־נַפְשׁ خوار
בִּזּוּי ا.ر. خواری، تحقیر
בְּזוֹל←זול
בָּזוֹק ص. [چون בָּדוּק] ←בָּזַק پاشیده، ریخته ـ∴ پر
בַּזּוֹקָה* ا.ث. تفنگ ضدّتانك
בִּזּוּר ا.ر. عدم تمرکز
בָּזַז [יָבֹז یا יִבְזֹז; בּוֹזֵז; בַּז (בְּזִי) یا בָּזוֹ (בְּזֵזִי)] ـ م. לָבֹז یا לִבְזֹז ف‌م ـ ل. غارت ك ـ ربودن
– נִבְזַז یا נָבַז مج. [יִבָּזֵז یا יִבַּז; נָבָז; הִבָּזֵז (הִבָּזְזִי) یا הִבּוֹז (הִבּוֹזִי)] ـ م. לְהִבָּזֵז یا לְהִבּוֹז به تاراج رفتن
– הִתְבּוֹזֵז ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] غارت شدن ـ ∴ برباد رفتن
בִּזָּרוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] خواری ـ افتضاح
בָּזִיךְ ״ [چون פָּקִיד] فنجان یاروغن دان کوچك
בַּזְרָר* ״ [־יַר] بازدار، قوش باز
בָּזָךְ ״ [چون דָּבָר] =בָּזִיךְ
בַּזֶּלֶת* ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سیاه سنگ
בֶּזַע ا.ر. [چون פֶּתַח] شکاف، پارگی
בָּזָק ״ [چون דָּבָר] برق
– מִלְחֶמֶת בָּזָק مبارزهٔ انتخاباتی
בָּזַק ״ [چون דָּגָל] مخابرهٔ تلگرافی وتلفنی ورادیوئی
בָּזַק ف‌م. [چون פָּקַד] پا شیدن، ریختن
– נִבְזַק مج. [چون נִפְקַד] پا شیده شدن
– הִבְזִיק [چون הִפְקִיד] ف‌ل. چون برق عبور کردن ‖ف‌م. پخش‌ك (با نیروی برق) ـ ازارتفاع کم بمباران ك
בָּזַר ف‌م. [چون פָּקַד] پا شیدن، بذل ك

– בְּזַר ف‌م. [چون דִּבֵּר] پراکنده ك، تارومارکردن
בַּחַן ا.ر. برج دیدبان، دیدگاه
בָּחוּר¹ ״ [בַּ־] (نو)جوان ـ عزب ‖ ج בַּחוּרִים
בָּחוּר² (בְּחוּרָה) ا.مف. از בָּחַר برگزیده، منتخب ‖ ج בְּחוּרִים(־רוֹת)
בְּחוּרָה [مؤنث בָּחוּר]
בְּחוּרוֹת ا.ث. یا בְּחוּרִים ا.ر. (دورهٔ) جوانی
בְּחֻזַּקת←חֲזָקָה
בְּחַיֵּי←חַיִּים
בְּחִילָה ا.ث. تهوّع ـ ∴ نفرت
בְּחִינָה ״ امتحان، آزمایش ـ وارسی، تفحص ـ عیار، میزان ـ لحاظ، نظر: מִבְּחִינַת כַּמּוּת از لحاظ کمیت
– בִּבְחִינַת بعنوان، به سمت ـ بمنزلهٔ
– עָמַד בִּבְחִינָה ازامتحان خوب درآمد
– עָמַד לִבְחִינָה درامتحان شرکت کرد
בָּחִיר (בְּחִירָה) ص ـ ا. برگزیده، منتخب ‖ ج בְּחִירִים (־רוֹת)
– בְּחִיר־לֵב محبوب، معشوق، نامزد
– בְּחִירַת־לֵב محبوبه، معشوقه، نامزد
בְּחִירָה ا.ث. انتخاب ـ اختیار، ارادهٔ آزاد
– זְכוּת ב׳ حق انتخاب (شدن)
– מִקְצוֹעַ ב׳ حرفهٔ اختیاری
–בְּחִירוֹת انتخابات←בְּחִירָה
– מִלְחֶמֶת בְּחִירוֹת, מַאֲבַק ב׳ مبارزهٔ انتخاباتی
בְּחִישָׁה ״ عمل بهم زدن: ב׳ בְּכַפִּית
בָּחַל ف‌ل. [چون שָׁאַל] (۱) نفرت داشتن، بیزار بودن: נַפְשׁוֹ בָּחֲלָה בִּי جان اوازمن بیزار (یاسیر) شد (۲) حال تهوّع داشتن
בָּחַן ف‌م. [چون שָׁאַל] امتحان ك، آزمودن ـ محك زدن ـ تشخیص دادن (بیماری) ـ تصفیه ك، قال‌ك، ذوب ك
– נִבְחַן مج. [چون נִטְמַן ولی درصیغهٔ مؤنث נִבְחֲנָה] آزموده یامحك زده شدن
– הִבְחִין ف‌ل. [چون הִזְקִין] فرق گذاشتن، تشخیص دادن: אֵינוֹ מַבְחִין בֵּין טוֹב לָרָע خوب را از بد تشخیص نمیدهد

**בְּחַן** ا.ر. [چون פֹּעַל] آزمایش، امتحان
– **אֶבֶן ב׳** سنگ محك
**בֶּחַן** ا.ر. [چون בַּעַל[1]] برج دیدبان، دیدگاه
**בָּחַר** [چون שָׁאַל] ف‌م. برگزیدن، انتخاب ك‌ـ اختیار كردن، پسندیدن ـ آزمودن || ف‌ل. [با בְּ, אֶל, עַל] برگزیدن، انتخاب ك‌ـ [با עַל یا מִן] ترجیح دادن
– **נִבְחַר** مج. [چون נִשְׁאַל] برگزیده یا انتخاب شدن
**בַּחֲרוּת** ا.ث. جوانی ـ :. طبقهٔ جوان
**בַּחֲרָן(־רָנִית)** ص. مشكل پسند، خرده گیر
**בַּחֲרָנוּת** ا.ث. خرده گیری، مشكل پسندی
**בָּחַשׁ** ف‌م. [چون שָׁאַל] بهم زدن (با قاشق)
**בַּחֲשָׁה** ا.ث. [چون טַחֲנָה] ملاقه، آب گردان
**בָּטָא** [چون קָרָא] =בָּטַה
– **בִּטֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] تلفظ ك‌
– **בֻּטָּא** مج. [چون מֻלָּא] تلفظ شدن
– **הִתְבַּטֵּא** ف‌ل. [چون הִתְנַשֵּׂא] مقصود خودرا فهما ندن
**בִּטָּאוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] ارگان: وسیلهٔ نشرافكار حزبی وما نندآن
**(בִּטְבֵּט) הִתְבַּטְבֵּט** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] بادكردن، [ورم ك‌]
**בָּטָה** ف‌م‌ـل. [چون קָנָה] سخن (بیهوده) گفتن
**בָּטוּחַ** ص. [چون נָרוּעַ] مطمئن، یقین، خاطر جمع ـ حتمی ـ قابل اعتماد، معتمد، معتبر ـ امن
– **בְּטוּחַנִי=בָּטוּחַ אֲנִי** مطمئنم
**בִּטּוּחַ** ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] بیمه: ב׳ חַיִּים بیمهٔ عمر
– **דְּמֵי ב׳** حق بیمه، پول بیمه
**בִּטָּחוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] اطمینان، اعتماد ـ امنیت ـ تأمین ـ وثیقه
– **בַּעַל ב׳** متوكل (بخدا)، امیدوار
– **חֲגוֹרַת־ב׳** كمربند اطمینان
– **סְכִּין־ב׳** سنجاق قفلی
– **כּוֹחוֹת הַב׳** قوای تأ مینیه
– **מִשְׂרַד הַב׳** وزارت دفاع ملی
**בִּטְחוֹנִי(ת)** ص. تأ مینی، مربوط به امنیت
**בַּטָּטָה*** ا.ث. سیب زمینی شیرین
**בָּטִיל** ا.ر. [چون פָּקִיד] كارگر بیكار
**בְּטִילָה** ا.ث. = כְּלָיוֹן
**בַּטִּישׁ** ا.ر. زمین كوب، تخماق
**בְּטִישָׁה** ا.ث. عمل كوبیدن ولگدزدن
**בָּטֵל** ف‌ل. [چون דָּבַק ولی در صیغهٔ ا.فا. בָּטֵל و בּוֹטֵל] موقوف یا تعطیل شدن ـ از كار افتادن ـ دست ازكار كشیدن
– **נִבְטַל** مج. [چون נִפְקַד] موقوف شدن
– **בְּטֵל** ف‌م. [چون דְּבַר] باطل‌ك، موقوف ك‌
– **בָּטֵל** مج. [چون כָּבֵד] باطل یا موقوف شدن
– **הִתְבַּטֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] موقوف شدن ـ بیهوده وقت صرف‌ك، ول گشتن ـ خودرا ناتوان پنداشتن
**בָּטֶה** ف‌ل. [יִבְטַח; בּוֹטֵחַ; בְּטַח (בִּטְחִי)] ـ م. בִּטָּחַ, בְּטוֹחַ; לִבְטֹחַ اعتماد یا توكل ك‌، پشت گرم‌ب‌ـ مطمئن‌ب‌، خاطرجمع‌ب‌، اطمینان داشتن
– **בְּטַח** ف‌م. [יְבַטַּח; מְבַטֵּחַ; בַּטַּח (בַּטְּחִי)] ـ م. לְבַטֵּחַ بیمه ك‌
– **בֻּטַּח** مج. [چون שֻׁלַּח] بیمه شدن
– **הִתְבַּטַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] خودرا بیمه ك‌
– **הִבְטִיחַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌ل. قول دادن || ف‌م. مطمئن یا متوكل ساختن ـ تأمین‌ك‌ ـ بیمه ك‌
– **הֻבְטַח** مج. [יְבֻטַּח; מְבֻטָּח] ـ م. הֻבְטַח~ مطمئن شدن ـ تأمین شدن
**בֶּטַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] امنیت، آسایش ـ اطمینان، خاطر جمعی || ق. مطمئناً، البته ـ با اطمینان خاطر
– **לְבֶטַח** ق. با اطمینان خاطر ـ بطور قطع
**בִּטְחָה** ا.ث. اطمینان ـ آسایش
**בִּטָּחוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] اطمینان، اعتماد ـ امنیت ـ تأمین ـ وثیقه
– **בַּעַל ב׳** متوكل (بخدا)، امیدوار
– **חֲגוֹרַת־ב׳** كمربند اطمینان
– **סִכַּת־ב׳** سنجاق قفلی
– **כּוֹחוֹת הַב׳** قوای تأ مینیه
– **מִשְׂרַד הַב׳** وزارت دفاع ملی
**בִּטְחוֹנִי(ת)** ص. تأ مینی، مربوط به امنیت
**בַּטָּטָה*** ا.ث. سیب زمینی شیرین
**בָּטִיל** ا.ر. [چون פָּקִיד] كارگر بیكار
**בְּטִילָה** ا.ث. = כְּלָיוֹן
**בַּטִּישׁ** ا.ر. زمین كوب، تخماق
**בְּטִישָׁה** ا.ث. عمل كوبیدن ولگدزدن
**בָּטֵל** ف‌ل. [چون דָּבַק ولی در صیغهٔ ا.فا. בָּטֵל و בּוֹטֵל] موقوف یا تعطیل شدن ـ از كار افتادن ـ دست ازكار كشیدن
– **נִבְטַל** مج. [چون נִפְקַד] موقوف شدن
– **בְּטֵל** ف‌م. [چون דְּבַר] باطل‌ك، موقوف ك‌
– **בָּטֵל** مج. [چون כָּבֵד] باطل یا موقوف شدن
– **הִתְבַּטֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] موقوف شدن ـ بیهوده وقت صرف‌ك، ول گشتن ـ خودرا ناتوان پنداشتن
**בִּטָּל** ا.ر. [چون פִּקָּד] بیكاری
**בִּטֵּל** ف‌م. [چون פִּקֵּד] بیكار كردن، عزل كردن
**בִּטֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] بیكار شدن
**בִּטֵּל** ف‌م. [چون כִּבֵּד] باطل كردن، موقوف ك‌
**בִּטֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] باطل

– הִבְטִיל ف‌م. [چون הִפְקִיד] بیکار کردن
**בָּטֵל (בְּטֵלָה)** ص. بیکار ـ بلا استفاده ـ باطل، بیهوده، پوچ ‖ ج **בְּטֵלִים(־לוֹת)**
– **בְּ׳ וּמְבֻטָּל** از درجهٔ اعتبار ساقط، کأن لم یکن
– **הוֹלֵךְ בָּטֵל** تنبل، بیکاره
– **בְּ׳ בְּשִׁשִּׁים** مقدار غیر قابل ملاحظه یا غیر محسوس
**בַּטָּלָה** ا.ث. بیکاری، تنبلی ـ بطالت، پوچی
– **לִבְ׳** ق. بیهوده، مفت
– **בְּרָכָה לִבְ׳** دعای باطل ـ .: کوشش بیفایده
**בַּטַּלְיוֹן*** ا.ر. [ن] گردان
**בַּטְלָן [־לַן] (־לָנִית)** ا. آدم بیکاره یا بیعرضه یا غیر معا شروبی خبراز جریا نات دنیا
**בַּטְלָנוּת** ا.ث. بیکاری، تنبلی ـ بی خبری از جریانات دنیا ـ عدم آشنائی به آداب معا شرت
**בַּטְלָנִי(ת)** ص. بیهوده ـ غیر عملی
**בֶּטֶן** ا.ث. [چون דֶּגֶל] شکم، بطن ـ رحم، زهدان ـ کاسهٔ ساز ـ .: اندرون، جوف ـ جسم
– **פְּרִי־בִ׳** میوهٔ رحم: فرزند، اولاد
– **תַּאֲוַת בִּ׳** شکم پرستی، پرخوری
– **מִלֵּדָה וּמִבִּ׳** از موقع تولد ـ از بدو امر
– **עֹבֵד בִּטְנוֹ** شکم پرست، "شکم بنده"
**בִּטֵּן** ف‌م. [چون סִכֵּן] آستر کردن
**בִּטָּן** ا.ر. [چون חִדָּשׁ] پستهٔ شامی ‖ ج **בִּטָּנִים**
**בִּטָּנָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] آستر
**בָּטְנָה** " درخت پستهٔ شامی ‖ ج **־נִים**
**בָּטְנָה** ا.ر. =בָּטְנָה ‖ ج **־נִים**
**בַּטְנוֹן** " ویولن کنترباس
**בַּטְנוּנִית** ا.ث. ویولن سل
**בָּטְנִים** ا.ر. (۱) بادام زمینی، پستهٔ شامی [مفردآن בָּטְנָה کمتراستعمال میشود] ـ (۲) [جمع בֹּטֶן و בָּטְנָה یا בָּטְנָה]
**בָּטַשׁ°** ف‌م. [چون פָּקַד] له کـ زدن
**בִּי¹** ← **בְּ**
**בִּי²** ح‌ن. (۱) ای، یا [درمقام تضرع و برای گرفتن اجازهٔ صحبت] ـ (۲) אָנָּא
**בִּי°** ا.ر. [اسم مضاف] خانهٔ ← **בִּידאר** و **בִּידִּיו**
– **בִּי־סִיגָרִיוֹת** قوطی سیگار ← קְפְסָה
**בִּיאָה** ا.ث. ورود، آمدن ـ مدخل ـ مقاربت
– **בִּיאַת הַשֶּׁמֶשׁ** غروب (کردن) آفتاب
**בִּיב** ا.ر. لوله ـ ترعه ـ مجرا ـ گنداب رو
**בִּיֵּב** ف‌م. [چون קִיֵּם] مجاری فاضل آب در (محلی) احداث کـ
**בִּיבָר** یا **בִּיבָּר*** ا.ر. [چون עִכְבָּר] (۱) גַּן־חַיּוֹת (۲) בּוּנָה²
**בִּידאַר, בִּי־דאַר** " پستخانه ‖ ج **בָּתֵּי־דאַר**
**בִּידָּיוֹ** " =קֻפְסַת ‖ ج =בָּתֵּי־דְ׳
**בִּיוּב** " احداث مجاری فاضل آب
**בִּיוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. شرح زندگی، ترجمهٔ احوال
**בִּיוֹלוֹג (־לוֹגִית)** ا. زیست شناس
**בִּיוֹלוֹגִי(ת)** ص. مربوط بزیست شناسی
**בִּיוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. زیست شناسی
**בִּיוּם** ا.ر. کارگردانی نمایش
**בִּיוּן** " درج، ادخال
**בִּיוֹקֵר, בְּיֹקֶר** ← **יֹקֶר**
**בִּירוֹקְרַטְיָה*** ا.ث. رعایت تشریفات اداری بحد افراط
**בִּיוּשׁ** ا.ر. خجالت دادن [درمقام اسم]
**בִּיוֹתֵר** ← **יוֹתֵר**
**בִּיַּחַד و בִּיחוּד** ← **יַחַד و יִחוּד**
**בִּיֵּל** ف‌م. [چون קִיֵּם] تمبرزدن
– **בְּיֵל** مج. [چون קִיֵּם] تمبر خوردن
**בִּיֵּם** ف‌م. [چون קִיֵּם] روی صحنه گذاشتن ـ .: برای (چیزی) صحنه سازی کـ
– **בְּיֵם** مج. [چون קִיֵּם] روی صحنه گذاشته شدن ـ [درصیغهٔ ا.مف.] صحنه سازی شده، ساختگی
**בַּיָּם [בַּיַּם] (בַּיָּמֶת)** ا. کارگردان (نمایش) ـ ج **בַּיָּמִים(־מוֹת)**
**בִּימַאי** ا.ر. [چون נִגַּאי] متصدی امورفنی صحنه نمایش
**בִּימָה** ا.ث. صحنه، سن ـ سکوی بزرگ دروسط کنیسهٔ یهود ـ کرسی خطابه ـ .: صحنه
**בִּימָר [־מַר] (־מָרִית)** =בִּימַאי الخ
**בֵּין** ح‌ا. درمیان، بین
– **בֵּ׳ עֵינַיִם** بین دوچشم: روی پیشانی

– בֵּין...וּבֵין, בֵּין...לְבֵין, בֵּין...ל و בֵּין...וּל درمیان...و، بین...و
– ב׳...ב׳ خواه... خواه، چه...چه، هم...هم: ב׳ עָנִי ב׳ עָשִׁיר
– ב׳ כָּךְ וּבֵין כָּךְ درهرحال، بهرجهت
– ב׳ כֹּה וָכֹה دراین اثنا
– בֵּינוֹ לְבֵינוֹ دوبدو، بین خودشان
בֵּין چون بضمیر جمع متصل شود بصورت جمع درمی آید: בֵּינֵינוּ یا בֵּינוֹתֵינוּ بین ما
בֵּין ف‌م. [چون סִבֵּן] درمیان (دوچیز) قرار دادن، درج‌ك
בִּינָה ا.ث. فهم ـ تشخیص
– אִישׁ בִּינוֹת شخص فهیم
– בִּינַת הַלֵּב اشراق، درك مستقیم، مکاشفه
– שֵׁן הַבִּינָה دندان عقل
בֵּינֵי וּבֵינֵי ق. دراین اثنا، دراین بین
בֵּינוֹנִי(ת) ص. میانه، متوسط، میان حال
– מִשְׁקָל בֵּינוֹנִי میان وزن
בֵּינוֹנִי ا.ر. حال [دراسم فاعل یا اسم مفعول]
– ב׳ פּוֹעֵל اسم فاعل [چون אוֹמֵר (گوینده)]
– ב׳ פָּעוּל اسم مفعول [چون אָמוּר (گفته شده)]
בֵּינוֹנִיוּת ا.ث. میان حالی، حالت متوسط
בֵּינַיִם (ه ت) ا.ر. میان، وسط ـ فاصلهٔ بین دوسپاه
– אִישׁ ב׳ واسطه، دلال ـ مبارز میدان
– מִלְחֶמֶת־ב׳=דּוּ־קְרָב
– תַּקְצִיב ב׳ بودجهٔ موقتی
– יְמֵי־הַבֵּינַיִם قرنهای میانه، قرون وُسطی
בֵּינְלְאֻמִּי(ת) ص. بین المللی
בֵּינָתַיִם, בֵּינְתַיִם ق. درضمن، ضمناً، دراین اثنا ـ عجالةً ـ دروسط، درمیان
בֵּיפַר ا.ر. گاودان، گاوسرا || ج ־פָּרִים
בֵּיץ ف‌م. [چون קֵים] تخم مرغ به (چیزی) زدن
בֵּיצָה ا.ث. تخم مرغ ـ بیضه || ج בֵּיצִים
– בֵּיצֵי כִּנִּים رشك، تخم شپش
בֵּיצִי(ת) ص. تخم مرغی، بیضی
בֵּיצִיָּה ا.ث. نیمرو یا خاگینه

בִּיצִית [گ‌ش] تخمك
בִּיקֵר←פִּקֵּר
בַּיִר ا.ث. [בֵּיר]=בְּאֵר || ج בֵּירוֹת
בַּיָּר ا.ر. [בַּיִר] مباشر یا متصدی (کشیدن آب از چاه ها [مؤنث آن ← בַּיֶּרֶת (בַּיָּרוֹת)]
בִּירָה ا.ث. پایتخت [עִיר הַב׳ نیزگفته میشود] ـ دژ، قلعه، بارو ـ عمارت بسیار بزرگ، کاخ ـ هیکل: معبداورشلیم
בִּירָה* ״ آبجو
בִּירִית ״ بند جوراب ـ بست
בִּירָנִית ״ دژ، قلعه ←בִּירָה
בִּישׁ یا בִּישָׁא° ص. بد || ج ־שִׁין° یا (بصورت عبری) ־שִׁים
– ב׳ גַּדָּא° بد بخت، بی طالع
– עֵינָא° בִּישָׁא° چشم بد
בִּיֵּשׁ و בְּיֵשׁ←בּשׁ
בַּיְשָׁן(בַּיְשָׁנִית) ص ـ ا. (آدم) کمرو یا خجول
בַּיְשָׁנוּת ا.ث. کمروئی
בַּיִת [حالت مضاف בֵּית]
בַּיִת ا.ر. [בֵּית] خانه ـ خانواده، سبط ـ مجلس ـ جا، محفظه، ظرف ـ [درترکیب] کارگاه یاکارخانه ـ [درشعر] بند || ج בָּתִּים
– הַב׳ הַלָּבָן کاخ سفید، کاخ ابیض
– הַב׳ הָעֶלְיוֹן וְהַב׳ הַתַּחְתּוֹן مجلس لردها ومجلس نمایندگان انگلیس
– הַב׳ הָרִאשׁוֹן خانهٔ قدس یامعبد اول
– הַב׳ הַשֵּׁנִי خانهٔ قدس یا معبد دوم
– הַבַּיְתָה بخانه: בּא הַב׳
– בַּהֲמוֹת הַב׳ جانوران اهلی، دام
– בֵּית־אָב خانهٔ پدری ـ خانواده || ج בָּתֵּי־אָבוֹת
– בֵּית־אוֹצַר־סְפָרִים=סִפְרִיָּה
– בֵּית־אֹכֶל=מִסְעָדָה
– בֵּית־אֶלְפָּן ←אֶלְפָּן
– בֵּית־אֲסוּרִים=ב׳־סֹהַר ج || בָּתֵּי־א׳
– בֵּית־אֲרִיגָה کارگاه بافندگی || ج בָּתֵּי־א׳
– בֵּית־אֲרִיזָה کارگاه بسته بندی || ج בָּתֵּי־א׳

בֵּית־בַּד کارگاه یا دستگاه روغن کشی ‖ ج בָּתֵּי־בַד یا בָּתֵּי־בַּדִּים
– בֵּית־בְּלִיעָה حلق ـ خزانه تفنگ ‖ ج בָּתֵּי־ב׳
– בֵּית־גַּרְעִינִים ثفل، تخمدان ‖ ج בָּתֵּי־ג׳
– בֵּית־דַּאַר پستخانه ‖ ج בָּתֵּי־ד׳
– בֵּית־דִּין دادگاه ‖ ج בָּתֵּי־דִינִים
– בֵּית־דְּפוּס چاپخانه، مطبعه ‖ ج בָּתֵּי־ד׳
– בֵּית־הַבְרָאָה آسایشگاه صاحبان نقاهت یا اشخاص خسته از کار ‖ ج בָּתֵּי־הב׳
– בֵּית־הַמִּקְדָּשׁ قدس شریف یا معبد اورشلیم ـ [م׳] بیت المقدس
– בֵּית־זוֹנוֹת فاحشه خانه ‖ ج בָּתֵּי־ז׳
– בֵּית־זִקּוּק پالایشگاه، تصفیه خانه ‖ ج בָּתֵּי־ז׳
– בֵּית־חוֹלִים بیمارستان ‖ ج בָּתֵּי־ח׳
– בֵּית־חַיִּים = בֵּית־קְבָרוֹת
– בֵּית־חֲרֹשֶׁת کارخانه ‖ ج בָּתֵּי־ח׳
– בֵּית־יְצִיקָה کارخانهٔ ذوب فلز ‖ ج בָּתֵּי־יְצִיקָה
– בֵּית־יְתוֹמִים پرورشگاه یتیمان ‖ ج בָּתֵּי־יְתוֹמִים
– בֵּית־כְּבוֹד,בּ׳־כִּסֵּא = בֵּית־שִׁמּוּשׁ ‖ ج בָּתֵּי־כ׳
– בֵּית־כּוֹסוֹת نگاری ‖ ج בָּתֵּי־כוֹסוֹת
– בֵּית־כֶּלֶא=בּ׳־סֹהַר ‖ ج בָּתֵּי־כְּלָאִים یا בָּתֵּי־כְּלָא
– בֵּית־כְּנֶסֶת کنیسه: معبد یهود ‖ ج בָּתֵּי־כְּנֵסִיוֹת یا בָּתֵּי־כְּנֶסֶת
– בֵּית־מִדְרָשׁ[־רַשׁ] مرکز درس وعبادت ـ دانشکده (علوم معقول ومنقول) ـ ج בָּתֵּי־מ׳ یا בּ׳־מִדְרָשׁוֹת یا בּ׳־מִדְרָשִׁים
– בֵּית־מוֹעֵד میعاد (گاه) ـ ج בָּתֵּי־מ׳
– בּ׳ מוֹעֵד לְכָל חַי آرامگاه ابدی
– בֵּית־מַחֲסֶה نوان خانه ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מִטְבָּחַיִם کشتارگاه ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מֶכֶס گمرک (خانه) ـ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מְלָאכָה کارگاه (تعمیر) ـ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מָלוֹן مسافر خانه، مهمانخانه ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מִסְחָר فروشگاه (بزرگ) ـ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מִסְחַר סְפָרִים کتابفروشی ‖ ج בָּתֵּי־מ׳ ס׳
– בֵּית־מַרְגּוֹעַ =בֵּית־הבראה ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מַרְזֵחַ= מִסְבָּאָה ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מֶרְחָץ ←מֶרְחָץ
– בֵּית־מַרְפֵּא درمانگاه (مجانی) ـ ج בָּתֵּי־מַרְפָּאוֹת
– בֵּית־מִרְקַחַת داروخانه ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מְשֻׁגָּעִים تیمارستان ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־מִשְׁפָּט دادگاه ‖ ج בָּתֵּי־מ׳
– בֵּית־נוֹרָה سرپیچ لامپ الکتریکی ‖ ج בָּתֵּי־נוֹרוֹת
– בֵּית־נְכוֹת موزه ‖ ج בָּתֵּי־נ׳
– בֵּית־נְתִיבוֹת [در راه آهن] ایستگاه یادوراهی ‖ ج בָּתֵּי־נ׳
– בֵּית־סֹהַר زندان ‖ ج בָּתֵּי־ס׳
– בֵּית־סֵפֶר آموزشگاه، مدرسه ‖ ج בָּתֵּי־ס׳
– בֵּית־ס׳ לִמְסְחָר دبیرستان بازرگانی
– בֵּית־ס׳ לִרְקוּדִים هنرستان رقص
– בֵּית־עָם تالار عمومی، تالار شهرداری ‖ ج בָּתֵּי־עָם
– ב׳־קִבּוּל (شکم یا مخزن) ظرف ‖ ج בָּתֵּי־ק׳
– בֵּית־קְבָרוֹת قبرستان، گورستان ‖ ج בָּתֵּי־ק׳
– בֵּית־קָפֶה° کافه ‖ ج בָּתֵּי־ק׳
– בֵּית־קָרוּר سردخانه ‖ ج בָּתֵּי־ק׳
– בֵּית־שִׁמּוּשׁ مستراح، دست شوئی ‖ ج בָּתֵּי־ש׳
– בֵּית־תַּבְשִׁיל=מִטְבָּח ‖ ج בָּתֵּי־ת׳

**בַּיִת** ف‌م. [چون קַיִם] اهلیك، رام ك

**בֵּיתִי(ת)** ص. خانگی، اهلی

**בִּיתָן** ا.ر. [־תַן] (۱) غرفه (۲) ساختمان موقتی (۳) אפדן ‖ ج בִּיתָנִים [בִּיתְנֵי] یا [־תָנֵי]

**בְּךָ (בָּךְ)**←ב

**בָּכָא**[1] ا.ر. =בֹּשֶׁם; צְרִי ‖ ج בְּכָאִים

**בָּכָא**[2] ״ (۱) בְּכִי (۲) אֵבֶל

**בִּכְדִי**←(כְּדִי)

**בָּכָה** ف‌ل. [יִבְכֶּה; בּוֹכֶה; בְּכֵה (בְּכִי)] ـ م. בְּכֹה; לִבְכּוֹת گریه ك

– **בְּכָה** [چون צְוָה] ف‌ل. گریه‌ك ‖ ف‌م. برای(کسی) عزاداری‌ك ـ به گریه انداختن

– **הִבְכָּה** ف‌م. [چون הִקְנָה] بگریه انداختن

**בֶּכִי** ا.ر. [בִּכְיִי] گریه ‖ ج בְּכָיִים

**בָּכוּי** ص. [چون בָּדוּק] اشك آلود

**בְּכוֹר** ا.ر. پسرنخست زاده ‖ ج בְּכוֹרוֹת یا ־רִים

בְּכוּר ״ رسیدگی یا رسیدن (میوه) ـ [درصیغهٔ ج یعنی בְּכוּרִים] نوبر ـ ∴ ترجیح
בְּכוֹר־אָבִיב ״ پا مچال ‖ ج בְּכוֹרֵי־א׳
בְּכוֹרָה (۱) ا.ث. ارشدیت ، (حق) نخست زادگی ـ ∴ (حق) تقدم ـ سابقه خدمت (۲) دختر نخست زاده
– הַצָּגַת ב׳ عرضه داشت نمایش برای نخستین بار
– מָנָיוֹת ב׳ سهام ممتاز
– נְאוּם ב׳ نخستین نطق هرکس
בְּכוּרָה, בֵּ־ ״ نوبرانجیر ـ میوهٔ زودرس یا پیشرس
בְּכוּרִים ا.ر. نوبر : בְּכוּרֵי עֲנָבִים ← مفرد آن בְּכוּר
בְּכָחַ ← כֹּחַ
בְּכִי ا.ر. [בְּכִיוֹ] گریه ‖ ج בְּכָיִים
בְּכִיָּה, בְּכִיָּה ا.ث. گریه
בַּכְיָן(־נִית) ص ـ ا. (کسی) که پیوسته آمادهٔ گریه واظهار عدم رضایت است
בַּכְיָנוּת ا.ث. آمادگی برای گریه و غرغر
בָּכִיר ص. [چون בָּהִיר] بزرگتر ، ارشد
בַּכִּיר (בַּכִּירָה) ص. زودرس ، پیشرس
בַּכִּירָה ا.ث. باران اول موسم
בְּכִית ״ گریه ـ سوگواری
בְּכָל זאת ← כֹּל
בִּכְלָל ← כְּלָל
בָּכָם (בָּכֶן)← ב
בְּכֻנָּה ا.ث. پیستون ، سنبه ـ دستهٔ هاون
בִּכֵּר [چون דִּבֵּר] ف‌م. حق نخست زادگی به (کسی) دادن ـ ∴ برتری یا ترجیح دادن ‖ف‌ل. زود رسیدن ، پیش رس بودن
– הִתְבַּכִּיר ف‌ل. [תִּתְבַּכִּיר ; מִתְבַּכִּירָה] ـ م. לְהַתְבַּכִּיר بچهٔ اول : رازائیدن
בֶּכֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] شترجوان ← בִּכְרָה
בִּכְרָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ماده شترجوان
בִּכְרִים [شکل دیگر בְּכוּרִים]
בַּל ق. نه [بیشتر بازمان آینده]
– לְבַל که نه ، تا اینکه نه ، مبادا : הִזָּהֵר לְבַל תִּפֹּל (یا שֶׁלֹּא תִּפֹּל) احتیاط کن که نیفتی
– בְּבַל יֵרָאֶה וּבְבַל יִמָּצֵא با لکل پیدا نمیشود

בְּלֹא←לֹא
בַּלָּאט, בַּלָּט ← לָט
בְּלַאי ا.ر. استهلاک ـ (کاهش بها بعلت) فرسودگی
בְּלָאִים (ه ج) ״ لباسهای پاره و ژنده ، رخت کهنه
בִּלְבַד←לְבַד [زیر בַּד]
בִּלְבּוּל ا.ر. درهم برهمی ـ بی نظمی ـ افترا
– ב׳ הַדַּעַת گیجی ـ دست پاچگی
בִּלְבֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] درهم برهم ك ـ گیج ك ، به اشتباه انداختن
– הִתְבַּלְבֵּל ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] گیج یا دست پاچه شدن
(בָּלַג) הִבְלִיג [چون הִשְׁאִיל] ف‌ل. تسلی یا فتن ـ خودرا تقویت دادن ، خود داری ك ـ [با עַל] بر (چیزی) فائق آمدن ‖ف‌م. وارد آوردن ، رساندن
בַּלָּדָה* ا.ث. بالاد : نوعی قصیده
בַּלְדָּר* ا.ر. [چون עַכְבָּר] =דָּוִר
בָּלָה ف‌ل. [چون קָנָה ولی در صیغهٔ ا.فا. בָּלֶה] پوسیدن ، فرسوده یا مندرس شدن
– נִבְלָה [چون נִגְלָה] =בָּלָה
– בִּלָּה ف‌م. [چون צִוָּה] پوسانیدن ، مندرس ك ـ صرف ك ، گذرانیدن (وقت) ـ از (کسی) بیشتر زنده ب
– בַּלֵּה בַּטּוֹב, ב׳ בַּנְּעִימִים انشاء الله خوش بگذرد!
– תְּבַלֶּה וּתְחַדֵּשׁ مبارك باشد! [م!] انشاء الله پاره کنی و نو کنی!
– הִתְבַּלָּה [چون הִתְגַּלָּה] =בָּלָה
בָּלֶה (בָּלָה) ص. پوسیده ، مندرس ‖ ج בָּלִים (בָּלוֹת)
בִּלָּה ا.ث. مخلوط ، ترکیب
בַּלָּהָה ״ ترس ، وحشت
בְּלוֹ׳ ا.ر. مالیات دخانیات و رسومات ‖ ج בְּלוֹאוֹת
בְּלוֹאִים, בְּלוּיִים [جمع בְּלוֹא یا בְּלוּי] ا.ر. =בְּלָאִים
בַּלּוּט ا.ر. بلوط ـ غدّه
בַּלּוּטָה ا.ث. غدّه
– בַּלּוּטַת בַּת־אֹזֶן غدهٔ بناگوشی
– בַּלּוּטַת־כָּרֵס لوزالمعده
בְּלוּי ا.ر. ساییدگی ـ صرف : ב׳ זְמַן صرف وقت ، وقت گذرانی
בָּלוּי ص. [چون בָּדוּק] پوسیده ، مندرس
בָּלוּל ص. [״] سرشته ، آمیخته

**בָּלוּם** ص. [״] بسته ـ پر ، لبالب
**בִּלּוּם** ا.ر. عمل نگهدا شتن یا ترمزکردن
**בַּלּוֹן*** ״ بالن ـ بادکنك
**בָּלוּס** ص. [چون בָּדוּק] آمیخته ـ الك نکرده
**בָּלוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] بلعیده ـ ∴ نهفته
**בְּלוֹקָדָה*** ا.ث. محاصره
**בְּלוֹרִית** ״ کاکل یا دستهٔ مو برروی پیشانی
**(בָּלַח) הִבְלִיחַ** ف‌ل. [چون הִגְבִּיהַ] سوسوزدن: הַנֵּרוֹת מַבְלִיחִים
**בָּלַט** ف‌ل. [چون רָכַב] برجسته یا نمایان‌ب ـ پیش‌آمدگی داشتن ـ بیرون آمدن ← בּוֹלֵט
**–הִבְלִיט** ف‌م. [چون הִפְקִיד] برجسته کردن ـ ∴ تأکیددر (چیزی) ك، اهمیت دادن
**– הִתְבַּלֵּט** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] برجسته شدن، خود را برجسته ك
**בַּלָּט*** ا.ر. بالت: قسمی رقص
**בְּלִי** (۱) ح‌ا. بدون، بی: בְּ׳ סָפֵק بدون تردید، بن شك (۲) ح‌ع. بدون آنکه، بی آنکه ـ [درمقام اسم] فنا ـ عدم: מִבְּלִי דַּעַת از بیدانشی
**– בְּ׳ עַיִן הָרָע** یا **בְּ׳ עַ׳ רָעָה** چشم بد دور!
**– עַד בְּ׳ דַּי** بی اندازه ـ الی غیر النهایه
**בְּלִיָּה, בְּלָיָה** ا.ث. پوسیدگی، فساد
**– בְּ׳ וְקִרְיָעָה** فرسودگی عادی، حدّ مجاز فرسودگی
**בְּלִיטָה** ״ برجستگی، برآمدگی
**בְּלִיטוּת** ״ برجستگی
**בְּלִיל** ا.ر. (علوفه) مخلوط ـ ∴ آمیختگی
**בְּלִילָה** ا.ث. مخلوط (سازی) ـ ترکیب ـ اختلاط
**בְּלִימָה**[1] ״ عمل مسدود کردن یاترمزکردن
**– בְּלִימַת־פֶּה** = שְׁתִיקָה
**בְּלִימָה**[2] ״ هیچ، نیستی
**בַּלִּיסְטְרָה*** ״ منجنیق ـ خمپاره انداز || ج ־טְרָאוֹת
**בְּלִיעָה** ״ بلع ـ پرخوری ـ جذب
**– בֵּית־(הַ)בְּ׳** خزانه (تفنگ) ـ حلق
**בְּלִיַּעַל** ا.ر. بی ارزشی ـ پستی، خباثت ـ هلاکت ـ ∴ آدم بی وجود یاشریر [مختصر בֶּן־בְּלִיַּעַל] ـ [درمقام صفت] خبیث، لئیم

**בְּלִישָׁה** ا.ث. تحقیق (اداره آگاهی)
**בָּלַל** [יִבַּל یا יִבְלַל; בּוֹלֵל; בַּל یا בְּלֹל (בְּלִי یا בִּלְלִי)]. م. בָּלַל, בָּלוּל; לָבַל یا לִבְלֵל ف‌م. درهم برهم ك، مشوّش ك ـ مخلوط ك ||ف‌ل. آغشته یاسرشته شدن
**– נִבְלַל** مج. [چون נִפְקַד] مخلوط یا سرشته شدن
**– בּוֹלֵל** ف‌م. [چون סוֹבֵב] مخلوط ك ـ ∴ مستهلك ك، تحلیل بردن
**– הִתְבּוֹלֵל** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] آمیخته یا مخلوط شدن ـ ∴ مستهلك شدن
**בָּלַם** ف‌م. [چون פָּקַד] نگهداشتن، جلوگیری از (چیزی) ك ـ ترمزکردن ـ افساریا مهارکردن
**– נִבְלַם** مج. [چون נִפְקַד] نگهداشته شدن، ممنوع شدن ـ ترمزشدن
**בֶּלֶם** ا.ر. [בֹּלֶם] سدّ، بند، راه بند
**בֶּלֶם** ״ [چون דֶּגֶל] ترمز
**בַּלָּן*** [בַּלָּן] (בַּלָּנִית) ا. استاد یا کارگرگرما به ـ متصدی جایگاه آبتنی
**בַּלְסָם*** [چون עַכְבָּר] و **בַּלְסָמוֹן*** ا.ر. بلسان
**בָּלַע** ف‌م. [چون שָׁלַח] بلعیدن، غورت دادن ـ ∴ جذب ك ـ فرا گرفتن [میکند
**– כְּבוֹלְעוֹ כָּךְ פּוֹלְטוֹ** زود یا دمیگیرد وزود فراموش
**– נִבְלַע** مج. [چون נִשְׁלַח] بلعیده شدن ـ جذب شدن ـ مغلوب شدن
**בִּלַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] بلعیدن ـ ∴ نا بود کردن ـ با طلك ـ برهم زدن، مشوش ك
**– בָּלַע** مج. [چون גָּרַע] فنا شدن
**– הִתְבַּלַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] فنا شدن ـ زایل شدن ـ سرگردان شدن
**– הִבְלִיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] فرو بردن ـ ∴ مخفیانه جا دادن، سراندن ـ له کردن (کلمه در تلفظ)
**בֶּלַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] بلع ـ چیز بلعیده (شده)
**– דִּבְרֵי בְ׳** سخنان زیان آور: بدگوئی وفریب
**בַּלָּע (בַּלָּעִית)** ا. آدم پرخور
**בִּלְעֵד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס ولی درصیغهٔ مؤنث בִּלְעֲדָה] منحصر (به فرد) ك

**בִּלְעֲדֵי** ح ا. [همیشه با ضمیر متصل و بصورت جمع یعنی בִּלְעָדַי, -דֶיךָ الخ] جز، سوای ـ بدونِ ـ بدون اجازهٔ ـ در غیابِ

– **מִבַּלְעֲדֵי** جز، غیراز، سوایِ

**בִּלְעָדִי(ת)** ص. انحصاری

**בַּלְעָן (-עָנִית)** = גַּרְגָּרָן الخ

**בַּלְעָנוּת** ا.ث. =גרגרנות

**בָּלַק** ف‌م. [چون פָּקַד] ویران ك

**בָּלַשׁ** " [" ] جستجو یا وارسی ك

– **נִבְלַשׁ** مج. [چون נִפְקַד] وارسی شدن

– **בִּלֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خوب وارسی ك

**בַּלָּשׁ [בַּלַּשׁ] (בַּלָּשֶׁת)** کار آگاه ـ با زرس || ج בַּלָּשִׁים (-שׁוֹת)

**בַּלָּשׁוּת** ا.ث. با زرسی نهائی

**בַּלָּשִׁי(ת)** ص. مربوط به ادارهٔ آگاهی ـ پلیسی: סֶרֶט בַּלָּשִׁי

**בַּלְשָׁן [-שַׁן] (-שָׁנִית)** ا. زبان دان

**בַּלְשָׁנוּת** ا.ث. زبان شناسی ـ مبحث زبان

**בַּלֶּשֶׁת** " [چون צַמֶּרֶת] =בולשת

**בִּלְתִּי** (۱) پ. غیرِ: בִּ-חֻקִּי غیر قانونی || نا: בִּ-טָהוֹר ناپاك (۲) ح ا. جز، غیر از [با ضمیر متصل]: "אֵין בִּלְתֶּךָ"

– **בִּ' אִם** مگر (اینکه)

– **לְבִ'** برای اینکه نه، برای عدمِ

– **מִבִּ'** بواسطهٔ عدمِ

– **עַד בִּ'** (۱) تا اینکه نه: "עַד בִּ' הִשְׁאִיר לוֹ שָׂרִיד" بحدّی که کسی برایش باقی نماند (۲) تا نیست شدن

**בָּם (בָּן)** = בָּהֶם (בָּהֵן)

**בַּמָּאוּת** ا.ث. کارگردانی، رژیسوری

**בַּמַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] کارگردان (نمایش)، رژیسور

**בָּמָה** ا.ث. جای بلند [کوه یاتپه]، بلندی ـ صحن، سن || ج בָּמוֹת [בָּמוֹת یا בָּמֹתַי]

– **בָּמַת מַטְבֵּחַ** سکوی اعدام [اندام ك

– **עָלָה עַל הַבִּ'** روی صحنه آمدن ـ مشهور شدن ـ عرض

– **הַעֲלָה עַל הַבִּ'** روی صحنه گذاشتن ـ عرضه داشتن

**בְּמָה** [چون צְוָה] = בְּיֵם

**בְּמוֹ** =ב در

**בְּמוּי** ا.ر. = בְּיוֹם

**בַּמְיָה*** ا.ث. بامیه

**בֵּן** ا.ر. [בֶּן; בְּנוֹ, בִּנְךָ] پسر ـ پسربچه ـ فرزند، ذرّیه، بنی: בְּנֵי יִשְׂרָאֵל || اهل [ج اهالی]، سکنه ـ عضو: בְּנֵי בֵיתִי خانواده ام، زن وبچه ام || شاگرد، مرید ـ کرّه: בֶּן-אָתוֹן ـ دارای: הַחֹדֶשׁ אָב הוּא בֶּן 30 יוֹם ماه آب دارای ۳۰ روز است ـ שְׁטָר בֶּן חֲמֵשׁ לִירוֹת اسکناس پنج لیره ای ـ בֶּן-מָוֶת سزاوار اعدام ـ בֶּן-חָלוּף قابل تبدیل

– **בֶּן-אָבוֹת** شخص اصیل یا پدرو ما در دار

– **בֶּן-אָדָם←אָדָם**

– **בֶּן-אוּמָנוּת** همکار، هم پیشه

– **בֶּן-אֲכִילָה** خوردنی، مأکول

– **בֶּן-אָרֶץ** هم میهن، هموطن

– **בֶּן-בָּטֶן** بچه، فرزند [زاد

– **בֶּן-בַּיִת** عضو خانواده، شخص خودمانی ـ غلام خانه

– **בֶּן-בָּקָר** گوسالهٔ نر، گاو جوان

– **בֶּן-דּוֹר** همزمان، معاصر

– **בֶּן-זוּג** همسر، شوهر ـ یار

– **בֶּן-טוֹבִים** شخص شریف یا اصیل، راد مرد

– **בְּנֵי-חֲבוּרָה** همقطارهای انجمنی

– **בֶּן-יוֹמוֹ** یك روزه ـ بیدوام

– **בֶּן-לְוָיָה** همراه، رفیق راه

– **בֶּן-מִינוֹ** همجنس

– **בֶּן-מֶלֶךְ** شاهزاده، شاهپور

– **בֶּן-מְשָׁק-הַבַּיִת** ناظرخانه

– **בֶּן-סָמֶךְ** شخص یا منبع موثق

– **בֶּן-עִיר (בַּת-ע')** همشهری

– **בֶּן-פַּטִּישׁ←פַּטִּישׁ**

– **בֶּן-פֹּרָת** شاخهٔ بار آور، نهال تازه ـ ∴ جوان براز نده ومحبوب

– **בֶּן-שִׁבְעָה** بچهٔ هفت ماهه به دنیا آمده

– **בֶּן-שִׂיחָה** هم صحبت، طرف گفتگو

**בֵּן ~** [شکل دیگر בֶּן]

**בָּן** ف‌م. [יָבִין; בָּן; בִּין (בִּינִי)] ـ م. בִּין; לְבִין فهميدن، دريافتن = הֲבִין ‖ تأمل در (چيزى) ك ـ تشخيص دادن ـ مشا هده ك ـ احساس ك ـ درك ك

☜ اول شخص ماضى בָּן يعنى בַּנְתִּי بصورت בִּינוֹתִי هم ديده شده است

– **נָבוֹן** ف‌ل. [יִבּוֹן; נָבוֹן; הִבּוֹן (הִבּוֹנִי)] ـ م. לְהִבּוֹן فهميم ب [بيشتر در صيغهٔ ا.مف. يعنى נָבוֹן←]

– **בּוֹנֵן** ف‌م. [יְבוֹנֵן; מְבוֹנֵן; בּוֹנֵן (בּוֹנְנִי)] ـ م. לְבוֹנֵן مورد توجه قرار دادن

– **הִתְבּוֹנֵן** [יִתְּ־; מִתְּ־; הִתְבּוֹנֵן(־נְנִי)] ـ م. לְהִתְבּוֹנֵן ف‌ل. تأملك ‖ ف‌م. مورد تأمل قرار دادن، سنجيدن ـ درك ك

– **הֵבִין** ف‌م. [יָבִין; מֵבִין; הָבֵן (הָבִינִי)] ـ م. לְהָבִין فهميدن، ملتفت شدن: אֲנִי הֵבַנְתִּי אֶת דְּבָרָיו ـ אַתָּה מֵבִין אוֹתִי؟ آيا مقصود مرا مى فهمى؟

– **הוּבַן** مج. [יוּבַן; מוּבָן←] ـ م. הוּבֵן ~ فهميده شدن

**בִּנְאוֹם** ا.ر. عمل بين المللى ك

**בִּנָּאוּת** ا.ث. بنائى، معمارى

**בַּנַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] بنا، معمار

**בִּנְאֵם** ف‌م. [چون פִּרְנֵס ولى در صيغهٔ مؤنث בִּנְאָמָה] بين المللى ك

**בָּנָה** ف‌م. [چون קָנָה] ساختن، بنا كردن ـ :. بر پا كردن، تأسيس ك

– **נִבְנָה** مج. [چون נִגְלָה] ساخته شدن، بنا شدن

– **בִּנָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] (از نو) آباد يا تعمير كردن

– **בְּנָה** مج. [چون צְוָה] ساخته يا تعمير شدن

**בְּנוֹ←ב**

**בָּנוּי** ص. [چون בָּדוּק] ←בָּנָה ساخته (شده) ـ آباد

**בִּנּוּי** ا.ر. بنا ـ تعمير

**בָּנוֹת** [جمع בַּת دختر]

**בִּנְיָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ساختمان (ها)

**בְּנִיָּה** ״ ساختمان، كارساختمانى

**בִּנְיָן** ا.ر. ساختمان، عمارت ـ آبادى ـ [د] باب: בִּנְיַן פָּעַל ‖ ج בִּנְיָנִים [־ָיְ يا ־ַיְ]

**בָּנְלִי*(ת)** ص. مبتذل، پيش پا افتاده

**בָּנְלִיוּת** ا.ث. ابتذال ـ چيز مبتذل

**בֶּן־לַיְלָה** ق. شبانه، يك شبه

**בַּנָּה*** ا.ث. [ج בַּנָּוֹת] موز، بانان

**בַּנְק*** ا.ر. بانك

**בַּנְקָאוּת** ا.ث. بانك دارى، كار با نكى

**בַּנְקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] بانك دار، مدير بانك

**בַּנְקָאִי(ת)** ص. بانكى

**בִּנְקֵל** ←(קַלַּל)

**בֶּן־רֶגַע** ق. بيك چشم برهم زدن

**בָּס** ف‌م. [چون קָם] پا يمال ك، لگد زدن ـ :. نفرت داشتن از

–**בּוֹסֵס** ف‌م. [چون קוֹמֵם] پايمال ك ـ :. ويران ك

– **הִתְבּוֹסֵס** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] غلتيدن، آغشته شدن

– **הֵבִיס** ف‌م. [چون הֵפִיר] شكست دادن

– **הוּבַס** مج. [چون הוּקַם] پا يمال شدن

**בְּסֵדֶר←סֵדֶר**

**בְּסוּם** ا.ر. (مطبوع ساختن چيزى بوسيلهٔ) استعمال عطر

**בְּסוּס** ״ پى ريزى ـ تحكيم ـ شالوده

**בָּסִים** ص. [چون בָּהִיר] دلپذير، مطبوع

**בְּסִימוּת** ا.ث. مطبوعيت

**בָּסִיס*** ا.ر. [چون פָּקִיד] پايه، اساس، شالوده ـ [هن] قاعده ـ [ن] پايگاه

**בְּסִיסִי(ת)** ص. اساسى، اصلى ـ قليائى

**בָּסִיר** ص. [چون בָּהִיר] نارس، خام

**בָּסַם** ف‌ل. [چون רָכַב] دلپذير يا گوارا بودن

– **יְבֹסַם לְךָ!** نوش جان! گوارايوجود!

– **בִּסֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] معطر يا گوارا كردن

**בַּסָּם** [شكل ديگر בַּשָּׂם]

**בָּסַס** [چون פָּקַד] =בָּס; בּוֹסֵס

– **בִּסֵּס** ف‌م. [چون הִלֵּל] بنياد گذاردن ـ برشا لودهٔ محكم گذاردن

– **בָּסַס** مج. [چون הָלַל] برشا لودهٔ محكم گذارده شدن

– **הִתְבַּסֵּס** ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] برشا لودهٔ محكم قرار گرفتن

**בֹּסֶר** ا.ر. [בָּסְרוֹ يا בִּסְרוֹ] غوره ـ ميوه نارس ‖ ج בְּסָרִים [בָּסְרַי]

בְּסְתָּן* ״ [־תַּן]=גַּן

בְּסְתָּנַאי ״ [چون גַּבַּאי] =גַּנָּן

בַּעְבּוּעַ ״ [־בּוּעִי]=(אֲבַעְבּוּעָה ‖ ج ־בּוּעִים

בִּעְבּוּעַ ״ تولید حباب یا جوش (درآب) ـ غلغل ‖ ج ״

בַּעֲבוּר ← עֲבוּר

בִּעְבַּע [چون צִחְצַח] ف‌ل. غلغل زدن، جوشیدن ـ (درآب) دست وپا زدن ‖ف‌م. بجوش آوردن

– הִתְבַּעְבַּע ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] جوشیدن، غلغل زدن

בְּעַד ح‌ا. [با ضمیر בַּעַד] از راهِ : בְּ׳ הַחַלּוֹן ‖ از میانِ، از توی ـ به روی : ״סְגֹר דַּלְתְּךָ בַּעֲדֶךָ״ ‖ ∴ درازای، بعوضِ، درمقابلِ : לֹא קִבֵּל כֶּסֶף בְּעַד הַסְּחוֹרָה ‖ بخاطرِ، برایِ، درحقِ ـ لهِ، بنفعِ : הִצְבִּיעוּ בְּעַד הַתָּכְנִית

– קוֹלוֹת בְּ׳ וְנֶגֶד آراء موافق ومخالف

– מִבַּעַד לְ از پشتِ

בָּעָה [چون רָאָה] ف‌ل. جوش زدن ‖ف‌م. بجوش آوردن ـ سؤال ك، طلب ك ـ آرزو کردن

– נִבְעָה مج ـ ف‌ل. [چون נִגְלָה ولی در صیغهٔ مؤنث נִבְעֲתָה] طبله ك، ورآمدن ـ ∴ آشکار شدن

בְּעוֹד ← עוֹד

בְּעוּלָה ا ـ ص. [ا.مف. از בָּעַל بصیغهٔ مؤنث] (زن) شوهر کرده

בְּעוּר ا.ر. عمل دور کردن یانابود ساختن یا سوزاندن

בְּעוּת ״ ترس ناگهانی، هراس

בָּעַט [چون שָׁאַל] ف‌ل. لگد زدن ـ [با בְּ] پایمال ك ‖ ف‌م. زدن (توپ) ـ ∴ ناچیزشمردن، پشت پا به (چیزی) زدن

– בִּעֵט ف‌ل. [چون כִּחֵשׁ] سخت لگد زدن ـ ∴ متمرّد شدن

בְּעָטָיו שֶׁל ← עֲטִי

בַּעֲטָן(־טָנִית) ص ـ ا. لگد زن

בְּעָיָה ا.ث. مسئله، اشکال

בַּעֲיָה یا בַּעְיָה [شکل دیگر בְּעָיָה]

בְּעִיטָה ا.ث. لگد ـ زدن (توپ)

בְּעִילָה ״ مقاربت

בָּעִיר ص. [چون בָּהִיר] آتشگیر

בְּעִיר ا.ر. چارپا ـ چارپایان زراعتی، دام

בְּעִירָה ا.ث. احتراق ـ عمل سوزانیدن

בְּעָיָתִי(ת) ص. نامعلوم، مشکوك

בָּעַל ف‌م ـ ل. [چون שָׁאַל] بنکاح خود درآوردن ـ ∴ مسلط شدن [با ל یا בְּ بر]

– נִבְעֲלָה مج. [תִּבָּעֵל; נִבְּעֲלָת; תִּבָּעֲלִי] ـ م. לְהִבָּעֵל بعقد نکاح درآمدن، شوهر کردن

בַּעַל[1] ا.ر. [בַּעֲלָה] ـ ج בְּעָלִים [בַּעֲלֵי] صاحب ـ شوهر ـ رئیس، پیشوا ـ ساکن، اهل

☙ ב׳برابر است با ״مند״ و ״دار״ در آخر کلمهٔ فارسی یا ״با״ و ״دارای ـ״ پیش از کلمهٔ فارسی: ב׳־הוֹן سرمایه دار ـ ב׳־עֵרֶךְ دارای ارزش

– ב׳־בַּיִת صاحب یا مالك خانهٔ شخصی ‖ ج בַּעֲלֵי־בָּתִּים

– ב׳־הַבַּיִת صاحبخانه

בַּעַל[2] ا.ر. بعل: نام خدای کنعانی

בַּעֲלָה [־לַת] ـ ج בְּעָלוֹת [בַּעֲ־] [مؤنث בַּעַל معنی اول]

– בַּעֲלַת־בַּיִת زن خانه‌دار یامالك‌خانه

– אִשָּׁה בַּעֲלַת־יוֹפִי زن زیبا یا صاحب جمال

בַּעֲלוּת ا.ث. مالکیت

בְּעָלִים ا.ر. [בַּעֲלֵי]←בַּעַל[1] مالك، صاحب ـ شخصیت [حقوقی]

בְּעָלְמָה ← עָלַם یا עֶלְמָא

בַּעֲלָן(־לָנִית) ا. طالب، مشتاق

בַּעֲלָנוּת ا.ث. اشتیاق

בַּעַל־פֶּה ← פֶּה

בַּעַץ ا.ر. [چون בַּעַל] بابیت، فلز نسای

בְּעַצְמִי, בְּעַצְמֵךְ الخ ← עֶצֶם

בָּעַר[1] [چون שָׁאַל] ف‌م. سوزاندن ‖ف‌ل. سوختن (وتمام شدن) ـ ‖مشتعل شدن، [با בְּ] سوزاندن ـ ∴ برافروختن: ״בָּעֲרָה חֲמָתוֹ״

– בִּעֵר ف‌م. [چون כִּחֵשׁ] روشن ك ـ سوزانیدن ـ دورکردن، نابود کردن

– בֹּעַר مج. [יִבַּעֵר; מְבֻעָר] ـ م. בְּעוֹר~ روشن (کرده) شدن ـ روشن یا افروخته‌ب ـ دور (انداخته) شدن

- הִתְבַּעֵר ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] دور انداخته شدن، پاك شدن
- הִבְעִיר ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] روشنك ـ آتش زدن
**בָּעַר**[2] ف‌ل. [چون שָׁאַל] وحشی‌ب (یا شدن)، احمق‌ب (یا شدن)
- נִבְעַר مج ـ ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] وحشی شدن یا بودن
**בֵּעַר** ص ـ ا. [چون בַּעַל[1]] وحشی، نادان، ابله
**בַּעֲרָה** [چون בַּעֲלָה ـ مؤنث בַּעַר]
**בְּעֵרָה** ا.ث. آتش سوزی
**בַּעֲרוּת** ״ بیدانشی، نادانی، ابلهی ـ بی تربیتی
**בְּעֵרֶךְ ← עֵרֶךְ**
**בַּעַת** ا.ر. [چون בַּעַל] ترس یا تنفر [در کلمات مرکب]: בַּעֲתֵי־זָרִים تنفرازبیگا نگان
**(בָּעַת) נִבְעַת** ف‌ل. [چون נִכְרַת ولی در صیغهٔ مؤنث נִבְעֲתָה] هراسان یا لرزان شدن
- בִּעֵת ف‌م. [چون אִמֵּת ولی در صیغهٔ مؤنث בִּעֲתָה] مضطرب ك ـ مستولی شدن بر
- הִבְעִית [چون הִשְׁאִיל] = בִּעֵת
**בְּעָתָה** ا.ث. ترس ناگهانی
**בִּפְנֵי و בִּפְנִים ← פָּנִים و פְּנִים**
**בִּפְרוֹשׁ ← פְּרוֹשׁ**
**בִּפְרָט ← פְּרָט**
**בִּץ** ا.ر. [چون תֵּל] (۱) ـگل ـ با تلاق
**בִּצְבֵּץ** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] درآمدن ـ جوانه زدن ـ فوران ك ـ تراوش ك
**בִּצָּה** ا.ث. مرداب، با تلاق
**בִּצּוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] انجام ـ عملی ساختن ـ سازش، مصالحه
**בָּצוּר, בָּצֵר** ص. [چون בָּדוּק] دارای استحکامات، محصور، حصار دار ـ منیع، غیر قابل دسترسی
**בְּצוּר** ا.ر. احداث استحکامات
**בְּצוּרִים** (هج) ״ استحکامات
**בְּצִיעָה** ا.ث. بریدن یا پاره کردن (نان)
**בָּצִיק** ص. [چون בָּהִיר] خمیری
**בָּצִיר** ا.ر. [چون פָּקִיד] (فصل) انگور چینی
**בְּצִירָה** ا.ث. انگور چینی

**בְּצִית** ״ = בּוּצִית
**בָּצָל** ا.ر. [چون דָּבָר] پیاز
- בְּ׳רוֹק پیازچه
**בִּצֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پیاز به (چیزی) زدن
**בְּצַלְצוּל** ا.ر. موسیر
**בְּצַלְצַל** ״ = בְּצַלְצוּל || ج ־צָלִים[צְלֵי]
**בָּצַע** [چون שָׁלַח] ف‌م. پاره‌ك، بریدن (نان) ـ ∴ منقطع‌ك ـ طمع‌ك || ف‌ل. سود جویی ك
- בִּצַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] بسوقع اجرا گذاشتن ـ انجام دادن ـ بریدن، پاره ك ـ جدا کردن ـ مرتکب شدن ـ مال (کسیرا) غصب ك
- בְּצַע مج. [چون שֻׁלַּח] انجام (داده) شدن ـ عملی شدن
- הִתְבַּצַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] جامهٔ عمل پوشیدن
**בֶּצַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] (۱) سود (ناروا)، ∴ فایده، نتیجه: מַה בְּ׳? چه نتیجه ای دارد؟ (۲) طمع، حرص
**בָּצָע** ״ [چون דָּבָר] = בְּצָעָה
**בָּצַק** [چون דָּבַק] و הִתְבַּצֵּק [چون הִתְקַשֵּׁר] ف‌ل. باد کردن، آماس ك
**בָּצֵק**[1] ا.ر. [בְּצֵק] خمیر || ج בְּצֵקוֹת
**בָּצֵק**[2] ص. [چون בָּדֵל] برآمده، باد کرده
**בֶּצֶר** ا.ر. [چون בֶּגֶל] کلوخه یا شمش زروسیم ـ ∴ استحکام، قوت ـ پشتیبانی
**בָּצַר** ف‌م. [چون פָּקַד] چیدن (انگور) ـ ∴ منقطع ك ـ کم ك ـ پست ك
- נִבְצַר مج. [چون נִפְקַד] ممتنع‌ب: נ׳ מֵהֶם הַפְּעֻלָּה از کردن آن کار عاجز شدند یا فروما ندند || چیده شدن ـ ∴ نا بود شدن
- בִּצֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] محصور و مستحکم ك
- בְּצַר مج. [چون פֻּקַּד] مستحکم شدن
- הִתְבַּצֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] موضع خود را مستحکم ك
**בָּצְרָה** ا.ث. آغل گوسفند
**בִּצְרוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] دژ، قلعهٔ نظامی ـ خشکسالی
**בַּצֶּרֶת** ا.ث. [בַּצַּרְתּוֹ] خشکسالی || ج בַּצָּרוֹת
**בִּצְתִּי(ת)** ص. مردابی، با تلاقی

**בַּק** ا.ر. [چون גֵּן] پشهٔ ریز

**בַּקְבּוּק** ا.ر. بطری، شیشه

**בִּקְבּוּק** „ غلغل، صدای آب

**בַּקָּה** ° ا.ث. [בַּקַּת] پشهٔ ریز

**בְּקִיעַ** ا.ر. [چون תְּפִיסָה] عمل شکافتن یا شکستن - شکاف

**בְּקוּר** „ دیدنی، عیادت - سرکشی

**בְּקוּשׁ** „ تقاضا: **הֵצִיעַ וּבְקוּשׁ**

**בָּקִי, בָּקִיא (בְּקִיאָה)** ص. متخصص، متبحر || ج **בְּקִיאִים(־אוֹת)**

**בְּקִיאוּת** ا.ث. تبحر، استادی

**בְּקִיעַ, בָּקִיעַ** ا.ر. [בְּקִיעַ; בְּקִיעוֹ] شکاف، ترک || ج **בְּקִיעִים**

**בְּקִיעָה** ا.ث. شکاف، رخنه - (عمل) شکستن یا شکافتن

**בָּקַע** [چون שָׁלַח] ف‌م. شکافتن - شکستن - مورد تاخت وتازقرار دادن || ف‌ل. رخنه ك، [با ב] شکافتن - جوجه از تخم در آوردن

- **נִבְקַע** مج. [چون נִשְׁלַח] شکافته شدن، ترك خوردن .. "**וַתִּבָּקַע הָעִיר**" در شهررخنه کردند || از تخم بیرون آمدن، .. طلوع ك

- **בְּקַע** ف‌م. [چون שְׁלַח] شکافتن، چاك زدن

- **בָּקַע** مج. [چون שָׁלַח] شکافته شدن

- **הִתְבַּקַּע** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְבַּקֵּעַ; הִתְבַּקַּע (־בַּקְּעִי)] - م. **לְהִתְבַּקֵּעַ** پاره شدن - شکافته شدن - ترکیدن

- **הִבְקִיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] رخنه ك (در)، با حمله گرفتن

- **הַבְקַעַ שַׁעַר** [در فوتبال] گل‌ك

**בְּקָעָה** ا.ث. [چون שְׁמָלָה] درّه - جلگه

**בְּקַעַת** „ [בְּקַעְתּוֹ] خرده چوب || ج **בְּקָעוֹת**

**בָּקָק** [چون פָּקַד یا חָגַר] ف‌م. خالی ك - .. ویران ك || ف‌ل. برومند شدن، پرپشت شدن

- **בּוֹקֵק** ف‌م. [چون סוֹבֵב] (بکلی) تهی یاویران ك

**בָּקָר** ا.م. [چون דָּבָר] (جنس) گاو

**בִּקֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌م - ل. معاینه ك - بازرسی ك - رسیدگی ك - سانسور کردن - انتقاد کردن - دیدن ك، عیادت ك - تأمل یا تفحص ك

- **לְבַקֵּר אֶצֶל מִישֶׁהוּ** بدیدن کسی رفتن

- **הִתְבַּקֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مورد جستجو قرارگرفتن

**בַּקָּר [בַּקַּר]** ا.ر. گاو چران یا گاو دار

**בְּקָר** „ [چون כְּתָל] صبح، با مداد

- **בּ׳ טוֹב** صبح بخیر! [در پاسخ آن گفته میشود **בּ׳ טוֹב וּמְבֹרָךְ** یا **בּ׳ אוֹר**]

- **הַבּ׳** امروز صبح

**בַּקָּרָה** ا.ث. (۱) **בְּקֹרֶת** (۲) تفقد

**בְּקִרּוּב, בְּקָרוֹב** ←**קִרּוּב** و **קָרוֹב**

**בַּקְרָן(־רָנִית)** ص - ا. (شخص) خرده گیر یاعیبجو

**בַּקְרָנוּת** ا.ث. انتقاد سخت - خرده گیری زیاد

**בְּקֹרֶת** „ [בְּקָרְתּוֹ] بازرسی، بازدید، معاینه - انتقاد با نظر تجزیه وتحلیل - سانسور - [دربلیط] کنترول || ج **בְּקוֹרוֹת**

**בִּקְרָתִי(ת)** ص. انتقادی

- **בְּרוּחַ בִּקְרָתִית** با روح (یا لحن) انتقاد

**בִּקֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خواهش ك: **בִּקַּשְׁתִּי מִמֶּנּוּ** از اوخواهش کردم ||آرزو یا طلب ك - مطالبه ك - جستجوکردن

- **בּ׳ אֶת נַפְשִׁי** قصد جان مرا کرد

- **בּ׳ עַל נַפְשׁוֹ** برای جان خود التماس کرد

- **בָּקַשׁ** مج. [چون כָּבַד] جستجو شدن - خواسته شدن

- **הִתְבַּקֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] دعوت شدن - مورد خواهش یا درخواست قرارگرفتن: **הַתַּלְמִידִים מִתְבַּקְּשִׁים לְהִכָּנֵס לְפִי הַתּוֹר** از دانش آموزان تقاضا میشود به نوبت داخل شوند || طالب زیاد داشتن، مرغوب ب

- **נִתְבַּקֵּשׁ בִּישִׁיבָה שֶׁל מַעְלָה** دعوت حق را اجابت کرد

**בַּקָּשָׁה** ا.ث. خواهش، در خواست - تقا ضا - دعا، تضرّع

- **כְּתָב בּ׳, מִכְתַּב בּ׳** تقا ضا نامه، در خواست کتبی

- **בְּבַקָּשָׁה** (۱) خواهش میکنم، لطفاً (۲) [در پاسخ کسی که چیزی‌را خواهش میکند] بفر مائید، خواهش میکنم، با کمال میل

**בַּקְשָׁן(־שָׁנִית)** ا. شخص مصر و مزاحم

**בְּקִתָּה** ا.ث. [چون שְׁמִלָּה] خانهٔ چوبی (موقتی)
**בָּר**[1] ا.ر. [בַּר; בָּרוֹ] غله، گندم ـ صحرا ـ ∴ بیرون، (صورت) ظاهر
– **צֶמַח בָּר** گیاه بیا با نی، گیاه خود رو
– **חַיּוֹת הַבָּר** جانوران وحشی، وحوش
– **תּוֹכוֹ כְּבָרוֹ** ظاهروبا طنش یکیست
**בָּר**[2] ف‌ل. [چون קָם] بایر ماندن
– **הַבִּיר** [چون הֵפִיר] یا **הוֹבִיר** [چون הוֹרִיד] ف‌م. آیش یا بائر گذاشتن
**בַּר**[1] **(בָּרָה)** ص. پاك ـ صاف ـ برگزیده ‖ ج **בָּרִים (בָּרוֹת)**
– **בַּר־לֵבָב (בָּרַת־לֵ׳)** پاك دل
**בַּר**[2] [شکل دیگر בָּר[1]]
**בַּר**[1] ا.ر. [בְּרִי] = **בֵּן** پسر ‖ ج **בָּנִים [בְּנֵי]** ـ [در ترکیب ـ صاحبِ ، دارایِ : **בַּר־דַּעַת** صاحب معرفت ـ قابلِ : **בַּר־אֲכִילָה** قابل خوردن، خوردنی
**בַּר**[2] ق. دور، سوا: **בַּר־מִן** دور ازما
– **מִלְּבַר** از بیرون، از خارج
**בַּר*** ا.ر. بار: محل تحویل یا فروش نوشا به ‖ ج **בָּרִים**
**בֹּר** " پاکی ـ نمك قلیا، اشنان
– **בֹּר־לֵבָב** پاکدلی
**בָּרָא** ف‌م. [چون קָרָא] آفریدن
– **נִבְרָא** مج. [چون נִקְרָא] ـ م. **לְהִבָּרֵא** یا **לְהִבָּרְאוֹת** آفریده شدن، خلق شدن
– **בֵּרֵא** ف‌م. [יְבָרֵא; מְבָרֵא; בָּרֵא (בָּרְאִי)] ـ م. **לְבָרֵא** بریدن یا انداختن (در خت) ـ پاره (پاره) ك
**(בָּרָא) הִבְרִיא** [چون הִמְצִיא] ف‌ل. بهبود یا فتن، فربه شدن ‖ف‌م. شفا دادن، فربه ك
**בְּרֵאשִׁית ← רֵאשִׁית**
**בַּרְבּוּר (בַּרְבּוּרָה)** ا. قو، غو
**בַּרְבָּר*(־בָּרִית)** ا. آدم وحشی، بربری
**בַּרְבָּרִי(ת)** ص. وحشی ـ وحشیانه
**בַּרְבָּרִיּוּת** ا.ث. وحشی گری، بربریت
**בָּרָג** ا.ر. [چون כֹּתֶל] پیچ ـ میخ پیچ
**בָּרַג** ف‌م. [چون פָּקַד] پیچ دادن، با پیچ فرو کردن
– **נִבְרַג** مج ـ ف‌ل. [چون נִפְקַד] پیچ خوردن
– **בֵּרַג** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] پیچ (چیزی را) بازکردن
– **בֹּרַג** مج. [چون בֹּרַךְ] با پیچ باز شدن
– **הִתְבָּרֵג** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] پیچ خوردن
– **הִבְרִיג** ف‌م. [چون הִפְקִיד] = **בָּרַג**
– **הֻבְרַג** مج. [چون הֻקְצַר] = **נִבְרַג**
**בָּרְגִי(ת)** ص. حلزونی، مارپیچ
**בִּרְגָנוֹת*** ا.ث. طبقهٔ چیز دار
– **בִּ׳ זְעִירָה** طبقهٔ متوسط، کسبه
**בִּרְגָנִי(ת)** ا. عضو طبقهٔ چیز دار
– **בִּרְגָנֵי זְעִיר** عضو طبقهٔ متوسط، کاسب
**בָּרָד** ا.ر. [בְּרַד] تگرگ
– **אֶבֶן בִּ׳** دانهٔ تگرگ
**בָּרַד** ف‌ل. [چون פָּקַד ولی در صیغهٔ آینده יִבְרַד یا יִבְרֹד] تگرگ با ریدن
**בָּרֹד (בְּרָדָה)** ص. ابلق، دورنگ ‖ ج **בְּרֻדִּים (בְּרֻדוֹת)**
**בַּרְדְּלָס*** ا.ر. [־לַס] یوز پلنگ
**בַּרְדָּס*** " [چون עַכְבָּר] با شلق
**בָּרָה**[1] ف‌م. [چون קָנָה] (۱) **אָכַל** (۲) **בָּחַר**
– **הִבְרָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] خوراك دادن (بشخص ماتم دار)
**בָּרָה**[2] [مؤنث בַּר[1]]
**בְּרוּאִים** (ه ج) ا.ر. آفریدگان، مخلوق
**בַּרְוָז** " [־וַז] اردك نر ـ ∴ شایعه (بی‌اساس) ـ ج ־וָזִים [וְזֵי]
**בַּרְוָזָה** ا.ث. اردك ماده
**בְּרוּטוֹ*** [دروزن یا بها] نا ویژه [اشکال صرفی ندارد]
**בָּרוּךְ** ص. [چون פָּדוּק] متبارك، مبارك، آفرین: **בִּ׳ אוֹמֵר וְעוֹשֶׂה** آفرین بر کسیکه گفتارو کردارش یکیست
– **בִּ׳ הַבָּא** [ ج **בְּרוּכִים הַבָּאִים**] خوش آمدید!
– **בִּ׳ הַשֵּׁם** خداراشکر، الحمدلله
**בָּרוֹמֶטֶר*** ا.ر. هواسنج، میزان الهوا ‖ ج ־מֶטְרִים
**בְּרוֹנְזָה*** ا.ث. = **אָרָד**
**בַּרוּץ** ا.ر. زیادتی، مازاد
**בָּרוּר** ص. [چون פָּדוּק] روشن، صاف ـ ∴ صریح، واضح ـ پاك ـ برگزیده ـ [در مقام تصدیق] البته، بدیهی است

**בְּרוּר** ا.ر. وضوح، روشنی - توضیح - داوری- انتخاب - تصفیه
- **בְּבֵרוּר** ق. بدون شك، بطور وضوح، محققاً
**בְּרוּרוֹת** ق. بطور وضوح، واضحاً
**בְּרוֹשׁ, בְּרוֹת** ا.ر. (چوب) سرو
**בָּרוּת, בָּרוֹת** ا.ث. خوراك، طعمه
**בָּרָז** ا.ر. [چون בָּזָל] شیر
- **ב׳ כִּבּוּי (אֵשׁ)** شیرِ آتش نشانی
**בַּרְזֶל** „ [چون גַּרְזֶן] آهن
- **מְסִלַּת־ ב׳** راه آهن، خط آهن
**בַּרְזְלִי(ת)** ص. آهنی
**בָּרַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] گریختن، فرار کردن - ‖ طفره زدن
- **הִבְרִיחַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] گریزاندن
- **הִבְרִיחַ אֶת הַמֶּכֶס** کالای خود را قاچاقی رد کرد
- **הִבְרִיחַ אֶת נְכָסָיו** خود را ورشکست نشان داد
**בָּרִי** ص. مسلم، واضح
**בְּרִי** ا.ر. [בְּרִי; בְּרִיּוֹ] (۱) **בְּרִיאוּת** (۲.) تمامیت
- **עַל בְּרְיוֹ** بطور کامل - چنانکه باید وشاید
**בָּרִיא (בְּרִיאָה)** ص. تندرست، سالم - موجب سلامت یا تندرستی ‖ ج **בְּרִיאִים(־אוֹת)**
**בְּרִיאָה** ا.ث. آفرینش - چیز بدیع
**בְּרִיאוּת** „ تندرستی، سلامت
- **מִשְׂרַד הַבְּרִיאוּת** وزارت بهداری
- **לִבְרִיאוּת** نوش جان! - [در مورد عطسه] عافیت باشد!
**בְּרִיגָדָה*** „ تیپ
**בְּרִיגָדִיר*** ا.ر. = **אַלּוּף** سرتیپ
**בְּרִיָּה** ا.ث. = **מַאֲכָל**
**בְּרִיָּה** „ = **בְּרִיאָה**
**בְּרִיָּה, בְּרִיָּה** „ مخلوق ‖ ج **בְּרִיּוֹת** مردم، مخلوق
**בְּרִיוֹן** ا.ر. آدم متمرد یا تروریست
**בְּרִיוֹנוּת** ا.ث. عملیات تروریستی
**בְּרִיזָה*** „ نسیم
**בְּרִיחַ** ا.ر. [בְּרִיחוֹ] پشت‌بند - کلون در - میله - چفت یا کشو فلزی - آسه، محور - چنبر، ترقوه ‖ ج **בְּרִיחִים**

**בָּרִיחַ, בְּרִיחַ (בְּרִיחָה)** ص. گریزنده - تیزرو ‖ ا. شخص فراری یا گریز پا ‖ ج **בְּרִיחִים (־חוֹת)**
**בְּרִיחָה** ا.ث. گریز - ‖ طفره - ورشکستگی
**בְּרִיטִי*(ת)** ص. انگلیسی
**בְּרִיכָה** ا.ث. عمل زانو زدن - همهٔ جوجه هائیکه یکبار از تخم بیرون می آیند - نهال
**בְּרִירוּת** „ روشنی، وضوح
**בְּרִית** „ پیمان، عهد، شرط - آلتِ رجولیت ‖ ج **בְּרִיתוֹת**
- **ב׳ מִילָה** ختنه (سوران)
- **כָּרַת ב׳** پیمان بستن (یا منعقد کردن)
- **בַּעַל ב׳** هم پیمان، متفق
- **בּוֹא בִּבְרִית** پیمان منعقد کردن
- **בְּרִית־הַמּוֹעָצוֹת** اتحاد جماهیر شوروی
- **אַרְצוֹת הַבְּרִית** کشورهای متحد امریکا
**בְּרִית** „ قلیا (ی گیاهی)
**בָּרַךְ** ف‌ل. [چون כָּבַד] زانو زدن
- **בֵּרַךְ, בֵּרֵךְ [יְבָרֵךְ; מְבָרֵךְ; בָּרֵךְ (בָּרְכִי)]** ـم. **לְבָרֵךְ** ف‌م. دعای خیر به (کسی) کـ - متبارك خواندن، آفرین خواندن - برکت دادن - تبریك یا شاد باش گفتن، مبارك خواندن - خوشامد به (کسی) گفتن ‖ ف‌ل. دعا کردن، دعای ویژه (برای چیزی) خواندن
- **בֹּרַךְ** مج. [יְבֹרַךְ; מְבֹרָךְ←] ـم. **בָּרוּךְ** ~ مبارك خوانده شدن - مشمول دعای خیر شدن
- **הִתְבָּרֵךְ** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְבָּרֵךְ (־בָּרְכִי)] ـم. **לְהִתְבָּרֵךְ** برکت یا فتن - بخود دعا کردن - بخود با لیدن
- **הַשֵּׁם יִתְבָּרַךְ** خداوند تبارك وتعالی
- **הִבְרִיךְ** ف‌م. [چون הִפְקִיד] خواباندن (شتر)
**בֶּרֶךְ** ا.ث. [בִּרְכֵּי] زانو ‖ ج ـ ת **בִּרְכַּיִם[־כֵּי]**
- **שְׁפַל־ ב׳** افتاده، متواضع
**בְּרָכָה** „ [בִּרְכַּת; בִּרְכָתִי] دعای خیر، [در جمع] ادعیه - تبریك، شادباش - برکت - پیشکشی، هدیه - ستایش - دعا (ی ویژه) - ج **בְּרָכוֹת [בִּר־]**
- **נְשָׁם ב׳** باران بموقع وسود مند
- **בִּרְכַּת הַמָּזוֹן** شکرانهٔ بعداز غذا، دعای دوم سفره

בְּרֵכָה " آبگیر، برکه، استخر، حوض
בְּרַם° حع - ق. ولی - با این حال
בַּר־מִצְוָה ا.ر. پسری که به سن ۱۳ سالگی یا سنّ تشخیص خوب ازبد رسیده است
בַּרְנָשׁ یا בַּר־נַשׁ° " شخص، آدم [درمقام تحقیر] - ج בַּרְנָשִׁים یا בְּנֵי־נָשָׁא
בָּרְסָה* ا.ث. بورس
בָּרְסִי* ا.ر. دباغ
בָּרְסְקִי " دباغ خانه || ج ־קִיוֹת یا ־קָאוֹת
בֵּרַץ ف‌م. [چون בֵּרַךְ] لبریزکردن
- בֹּרַץ مج. [چون בֹּרַךְ] لبریز شدن
בָּרָק ا.ر. [چون דָּבָר] برق، آزرخش
בָּרַק ف‌م. [چون פָּקַד] جهانیدن (برق)، تا با نیدن
- הִבְרִיק [چون הִפְקִיד] ف‌ل. برق زدن، براقب - درخشیدن - ∴ چون برق‌خطورکردن || ف‌م. برق انداختن - تلگراف ك
בַּרְקִית ا.ث. [طب] آب سبز
בַּרְקָן ا.ر. [־קַן] خارخسك
בָּרֶקֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] زمرّد
בָּרַר ف‌م. [יִבְרֹר یا יָבֹר; בּוֹרַר; בְּרֹר یا בֹּר (בְּרִרִי یا בְּרִי)] - م. בָּרֹר، בָּרוֹר; לִבְרֹר، לָבֹר سواکردن، برگزیدن، انتخاب ك - پاك ك، تصفیه ك - آزمودن
- נִבַּר یا נִבְרַר مج - ف‌ل. [יִבַּר یا יִבָּרֵר; נָבָר یا נִבְרָר; הִבַּר یا הִבָּרַר (הִבָּרְרִי)] - م. נָבוֹר ~; לְהִבַּר یا לְהִבָּרַר خود را پاك یا تصفیه کردن - سوا شدن، انتخاب شدن
- בֵּרַר ف‌م. [چون בֵּרַךְ] روشن ك، توضیح دادن - برگزیدن - انتخاب ك - پاك ك: לְבָרֵר אֹרֶז || تصفیه ك
- בֹּרַר مج. [چون בֹּרַךְ] واضح شدن
- הִתְבָּרֵר ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] روشن یا معلوم شدن - خود را پاك (قلمداد) ك
- הֵבֵר ف‌م. [יָבֵר; מֵבֵר; הָבֵר (הָבֵרִי)] - م. לְהָבֵר پاك کردن (گندم) - صیقل زدن
בְּרֵרָה، בְּרִירָה ا.ث. شق، چاره - اختیار، انتخاب - داوری
- בְּאֵין ב׳ بناچار، از روی ناچاری
- לֵית° ב׳ چاره ای نیست، شق دیگری ندارد
בֵּרַשׁ ف‌م. [چون בֵּרַךְ] بروس زدن
בּשׁ, בּוֹשׁ ف‌ل. [יֵבוֹשׁ; בּוֹשׁ; בּוֹשׁ (בּוֹשִׁי)] - م. בּוֹשׁ; לְבוֹשׁ شرمنده شدن - ∴ مأیوس شدن - گول خوردن - رسوا شدن - دست پاچه شدن
- בּוֹשׁ־פָּנִים با شرم حضور، با حیا - خجول
- בּוֹשֵׁשׁ ف‌ل. [چون קוֹמֵם] در نگ ك
- הִתְבּוֹשֵׁשׁ ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] شرمنده شدن
- בִּיֵּשׁ ف‌م. [چون קִיֵּם] شرمنده ك، خجل ك
- בֹּיֵשׁ مج. [چون קֹיַם] شرمنده شدن
- הִתְבַּיֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] خجالت کشیدن
- הֵבִישׁ یا הוֹבִישׁ [יָבִישׁ یا יוֹ־; מֵבִישׁ یا מוֹ־; הָבֵשׁ (הָבִישִׁי)] - م. לְהָבִישׁ یا לְהוֹ־ ف‌م. شرمنده یا خجل ك - ∴ مأیوس ك - فریب دادن - رسوا کردن || ف‌ل. دزدانه رفتارکردن
- הוֹבַשְׁתָּ אֶת פָּנַי روی مرا زمین گذاشتی
בִּשְׁבִיל ح‌ا. برای ←שְׁבִיל
בְּשׁוּל ا.ر. پخت - رسیدگی (میوه)
בְּשׂוֹרָה ا.ث. مژده، بشارت - مژدگانی
בָּשַׁל ف‌ل. [چون דָּבַק] پختن - [درمیوه] رسیدن
- בִּשֵּׁל ف‌م. [چون דִּבֵּר] پختن، جوشاندن - رسا ندن (میوه)
- בֹּשַׁל مج. [چون כֹּבַד] پخته شدن
- הִתְבַּשֵּׁל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پخته شدن - رسیدن
- הִבְשִׁיל ف‌م. [چون הִפְקִיד] رسانیدن (میوه)
בָּשֵׁל ص. [چون בָּגֵד] پخته، رسیده
בְּשֶׂל ←שֶׂל
בֹּשֶׂם ا.ر. [چون כֹּתֶל] بلسان - عطر (بلسان). [م‌ش. با جمع آن בְּשָׂמִים]
בֶּשֶׂם " [چون בֶּגֶל] =בֹּשֶׂם
בֹּשֶׂם (בַּשְׂמַת) ا. عطر فروش - عطر ساز || ج בַּשָּׂמִים (בַּשָּׂמוֹת)
בִּשֵּׂם ف‌م. [چون דִּבֵּר] معطر ساختن، خوشبوکردن
- בֹּשַׂם مج. [چون כֹּבַד] معطر شدن
- יְבֹרַךְ לְךָ نوش جان! گوارای وجود!
- הִתְבַּשֵּׂם ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] بخود عطر زدن

– הִבְשִׂים ف‌م. [چون הִפְקִיד] خوشبو کردن

**בָּשְׂמִי(ת)** ص. خوشبو، معطر

**בְּשָׂמִים** ا.ر. [בָּשְׂמֵי] عطریات ـ ادویه ـ [م‌ش. باבֹּשֶׂם]

**בִּשְׂעַת←שָׂעָה**

**בִּשֵּׂר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بشارت یا مژده به (کسی) دادن

– בְּשַׂר مج. [چون כָּבֵד] بشارت یافتن، خبر خوش شنیدن

– הִתְבַּשֵּׂר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׂר] بشارت یا فتن

**בָּשָׂר** ا.ر. [چون דָּבָר] گوشت، [درمیوه] مغز.
∴ جسم، بدن ـ بشر ـ خویشاوند

– בְּנֵי בָשָׂר آدمیزاد، موجود فانی

– לֵב בָּשָׂר دل نرم، عاطفه

**בְּשָׂרוֹנִי(ת)** ص ـ ا. (آدم) گوشتخوار

**בָּשָׂרִי(ת)** ص. گوشتی ـ جسمانی، شهوانی

**בֹּשֶׁת** ا.ث. [בָּשְׁתּוֹ] خجالت، ننگ ‖ ج בְּשָׁתוֹת [בָּשְׁ־]

– בּוֹשֶׁת־פָּנִים شرم حضور، حیا ـ شکسته نفسی ـ یأس، سرخوردگی

– לְבָשְׁתִּי باشرمندگی، شرمنده ام که

**בַּת** „ [בִּתִּי] دختر ـ دختربچه ـ اهل [در گفتگوی اززن و دختر]: בַּת חֵיפָה ‖ ج בָּנוֹת [בְּ־]

– יְרוּשָׁלַיִם וּבְנוֹתֶיהָ اورشلیم وحومه

– בַּת כַּמָּה הִיא? (آن دختریا آنزن) چند ساله است؟

– בַּת־אָבוֹת دختریازن اصیل وپدرومادر دار

– בַּת־אֹזֶן غدهٔ بناگوشی ‖ ج בְּנוֹת־אָזְנַיִם

– בַּת־זוּג همسر، عیال ـ یار، شریك ‖ ج בְּנוֹת־ז׳

– בַּת־עַיִן مردمك چشم ‖ ج בְּנוֹת־ע׳

– בַּת אַחַת ق. یکجا، باهم، دریك وهله

**בָּתָּה** „ [בְּתַּת] ویرانه ‖ ج בַּתּוֹת

**בַּתָּה** „ ویرانه ـ پرتگاه

**בְּתוּלָה** „ باکره، دوشیزه ـ [ه] سنبله ـ [در مقام صفت]: קַרְקַע בְּתוּלָה زمینِ بکریا بیاض، ∴ موضوع بکر یا تازه

– בְּתוּלַת הַיָּם ماهی یونس ‖ ج בְּתוּלוֹת־הַיָּם

**בְּתוּלִים** (هج) ا.ر. بکارت، دوشیزگی

– מַסַּע בְּ׳ نخستین پرواز ـ نخستین سفر

**בְּתוּר** ا.ر. دونیم سازی

**בָּתִּים** [جمع בַּיִת]

**בַּת־יַעֲנָה** ا.ث. شترمرغ ‖ ج בְּנוֹת־

**בַּת־לָשׁוֹן** „ لهجه ‖ ج בְּנוֹת־

**בַּת־צְחוֹק, בַּת־שְׂחוֹק** „ تبسم ‖ ج בְּנוֹת־

**בִּתֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پاره پاره ك ـ سوراخ ك

– בְּתַּק مج. [چون כָּבֵד] پاره پاره شدن

**בַּת־קוֹל** ا.ث. انعکاس صدا ـ ندای آسمانی ‖ ج בְּנוֹת־

**בָּתַּר** ف‌م. [چون פָּקַד] شقه ك

– בִּתֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] شقه ك ـ شکافتن

– בְּתַּר مج. [چون כָּבֵד] شقه شدن ـ شکافته شدن

**בֶּתֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] پاره، برش ـ شقه ـ شکاف ـ ناسور

**בִּתְרוֹן** ا.ر. درهٔ تنگ وگود ∴ ـ اختلاف بزرگ

**בַּת־שִׁיר ←שִׁיר**

**בְּתַשְׁלוּמִים←תַּשְׁלוּם**

---

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

בג״י = בְּגִימַטְרִיָא

ב״ה = בָּרוּךְ הַשֵּׁם — בְּעֶזְרַת הַשֵּׁם

בְּשֵׁם הַשֵּׁם

בה״כ = בֵּית־הַכְּנֶסֶת

בהמ״ק = בֵּית־הַמִּקְדָּשׁ

בה״ס = בֵּית־הַסֵּפֶר

ב״י = בְּנֵי־יִשְׂרָאֵל

ביה״ח = בֵּית־הַחוֹלִים

ביהח״ר = בֵּית־הַחֲרשֶׁת

ביהכ״נ = בֵּית־הַכְּנֶסֶת

ביהמ״ד = בֵּית־הַמִּדְרָשׁ

ביהמ״ש = בֵּית־הַמִּשְׁפָּט

בי״ח = בֵּית־חוֹלִים

בימה״ש = בֵּית־מִשְׁפַּט הַשָּׁלוֹם

בימ״ס = בֵּית־מִסְחַר סְפָרִים

בי״ס = בֵּית־סֵפֶר

ב״כ = בָּא־כֹחַ

בל״ל = בֵּנְק לְאֻמִּי לְיִשְׂרָאֵל

בְּלַעַ״ז←לַעַז

בל״ר = בִּלְשׁוֹן רַבִּים

במז״ט = בְּמַזָּל טוֹב

במ״ס = בֵּית־מִסְחַר סְפָרִים

בסה״כ = בְּסַךְ־הַכֹּל

בס״ט = בְּסִימָן טוֹב

בע׳ = בְּעֵרֶךְ

בעה״ב = בַּעַל־הַבַּיִת

בעה״ש = בְּעֶזְרַת הַשֵּׁם

בע״מ = בְּעֲרָבוֹן מֻגְבָּל

בע״ע = בְּרִית עִבְרִית עוֹלָמִית

בע״פ = בְּעַל־פֶּה

בפי׳ = בְּפֵרוּשׁ

בצ״ע = בְּצָרִיךְ עִיּוּן

احتیاج به مطالعهٔ بیشتری دارد

ב״ק = בְּקִצּוּר

בק״ח = בְּקוּר חוֹלִים

ב״ר = בַּיִת רִאשׁוֹן

ברה״מ = בְּרִית הַמוֹעָצוֹת

בש׳ = בִּשְׁנַת

ב.ש. = בֶּרֶז־שֶׁרְפָּה

בתה״ס = בָּתֵּי־הַסֵּפֶר

# ג , ג

ג׳ شمارهٔ ۳ ـ سوّم ـ [در اعداد مربوط به سال] ۳۰۰۰

**גּא** [شکل مختصر גֵּאָה]

**גָּאָה** ف‌ل. [چون רָאָה ـ در صیغهٔ ا.فا. **גֵּאֶה** یا **גּוֹאֶה**] بالا آمدن، بلند شدن ـ نموّ کردن

– **גֵּאֶה** ف‌م. [چون זֵרֶה] سربلند و بزرگ گرداندن

– **הִתְגָּאָה** ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] بالیدن، فخرکردن

**גַּאֲה** ا.ث. = גַּאֲוָה

**גֵּאֶה** (גֵּאָה) ص. متکبر ـ سرافراز ‖ ج **גֵּאִים** (גֵּאוֹת)

**גַּאוּרְפִּי(ת)** ص. جغرا فیائی

**גַּאוּרַפְיָה*** ا.ث. جغرا فیا

**גַּאֲוָה** " تکبر ـ فخر ـ بزرگی

**גָּאוּל** [چون בָּדוּק] ا. مف. از גָּאַל

**גְּאוּלָה** [شکل دیگر גְּאֻלָּה]

**גֵּאוֹלוֹגִי(ת)** ص. وابسته به زمین شناسی

**גֵּאוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. زمین شناسی

**גֵּאוֹמֶטְרִי(ת)** ص. هندسی

**גֵּאוֹמֶטְרִיָּה*** ا.ث. هندسه

**גָּאוֹן** ا.ر. [גְּ־] بزرگی، شکوه ـ غرور ـ طغیان (آب) ـ ∴ نابغه، علامه ‖ ج **גְּאוֹנִים**

**גְּאוֹנִי(ת)** ص. دارای نبوغ یا استعدادفوق العاده

**גְּאוֹנִיּוּת, גְּאוֹנוּת** ا.ث. نبوغ

**גַּאוּת** " جلال ـ تکبر ـ [در آب] مدّ یا طغیان ـ صعود (دود) ـ ∴ کار عظیم

**גַּאוְתָן(־תָנִית)** ص ـ ا. (آدم) متکبر

**גַּאֲוְתָנוּת** ا.ث. تکبر، نخوت

**גְּאֵיוֹן (־יוֹנָה)** ص. = גאותן الخ

**גַּאֲיוֹת←גַּי** یا גַּיְא

**גָּאַל**[1] ف‌م. [چون שָׁאַל] بازخریدن، فدیه (برای چیزی) دادن ـ نجات دادن

– **נִגְאַל** مج. [چون נִשְׁאַל] باز خریده شدن ـ نجات یا فتن

**גָּאַל**[2] [چون שָׁאַל] و **גֵּאַל** [چون פֵּאֵר] ف‌م. آلوده ك، ملوث ك

– **נִגְאַל** مج. [چون נִשְׁאַל] آلوده یا ملوث شدن

– **גֹּאַל** مج. [چون פֹּאַר] ملوث یا آلوده شدن

– **הִתְגָּאֵל** ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] خود را نا پاك ك

– **הִגְאִיל** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] ملوث ك

**גְּאֵל** [شکل اصلی גּוֹאֵל]

**גְּאַל** ا.ر. [چون פְּעַל] بیحرمتی

**גְּאֻלָּה** ا.ث. نجات ـ فدیه، بازخرید ـ فك، انفکاك

– **גְּאֻלַּת דָּם** کینه جوئی یا خونخواهی

**גַּב** ا.ر. [גַּבְּי] پشت: **גַּב יָד** ‖ قبه (سپر)، گلمیخ ـ کمانه یا دوره (چرخ) ـ طاق، گنبد ـ تلّ خاك، پشته ‖ ج **גַּבִּים** یا **גַּבּוֹת**

– **עַל גַּב** یا **עַל גַּבֵּי** با لای ـ پشت

– **אַף־עַל־גַּב** ° ש اگرچه

– **לְגַבֵּי** ح‌ا. نسبت به، دربارهٔ

**גֵּב** " الوار ـ حفرهٔ آب با ران ـ نوعی ملخ

**גֹּב** ° " [چون חֹב] حفره، غار ـ منزل جانور

**גַּבָּאוּת** ا.ث. تحصیلداری ـ مدیریت [در کنیسه]

**גַּבַּאי (גַּבָּאִית)** ا. تحصیلدار یا مدیر [در کنیسه] ـ ج **גַּבָּאִים (גַּבָּאִיּוֹת)**

**גָּבַב** ف‌م. [چون זָכַר یا חָגַג] کپه ك، توده ك

– **נִגְבַּב** مج. [چون נִזְכַּר] کپه شدن

– **גִּבֵּב** ف‌م. [چون הִלֵּל] جمع ك، توده ك، کپه ك

– **גִּבֵּב דְּבָרִים** وراجی ك، یاوه سرائی ك

**גַּבָּה** ا.ث. [چون נַדָּה] کاهبن ـ خرده

**גַּבָּה** " [مختصر גַּבַּת־עַיִן]

**גָּבַהּ** ف‌ل. [יִגְבַּהּ; גָּבְהָה; גָּבַהּ (גְּבַהּ)] ـ م. גָּבְהָה, גְּבוֹהַּ; לִגְבָּהַּ بلند بودن (یا شدن) ـ ∴ گردن افراشتن

– **הִתְגַּבָּהּ** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] بلند (تر) شدن ـ فخرکردن

– הִגְבִּיהַ [יַגְ־ ; מַגְ־ ; הַגְבֵּהַ (־בִּיהִי)] ـ م. לְהַגְבִּיהַ ف‌م. بلند کردن ـ دور کردن ـ کنارگذاشتن ‖ف‌ل. بلند شدن، قد کشیدن

– הַגְבֵּהַ עוף بلند پروازی ك

**גָּבַהּ** ا.ر. [גָּבְהוֹ] بلندی، ارتفاع: גׄ הָעֵץ ‖ جای‌بلند ـ ∴ بزرگی ـ کبر [مختصر גׄ־אַף و גׄ־לֵב و גׄ־רוּחַ] ـ ج גְּבָהִים [גְּבָהֵי]

**גָּבֹהַּ (גְּבֹהָה)** ص. بلند، مرتفع ـ ∴ متکبر ـ زیاد، گزاف ـ تند، شدید ‖ ج גְּבֹהִים(־הוֹת)

**גָּבָה** ف‌م. [چون בָּכָה] وصول ك ـ مطالبه ك ـ تصفیه ك

– נִגְבָּה مج. [چون נִגְלָה] وصول شدن

**גַּבְהָה** ا.ث. سخن تکبرآمیز

**גַּבְהוּת** „ (۱) גֹּבַהּ (۲) גַּאֲוָה

**גַּבְהָנוּת** „ خود فروشی

**גְּבוּב** ا.ر. =אֲסוּף جمع‌آوری

– גׄ דְּבָרִים =פִּטְפּוּט ورّاجی

**גָּבוֹהַּ** [شکل دیگر גָּבֹהַּ]

**גָּבוּי** [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּבָה

**גְּבוּי** ا.ر. =גְּבִיָּה

**גְּבוּל** „ مرز، سرحد ـ حد ـ حاشیه، لبه، کنار ـ ∴ حدود، قلمرو ‖ ج גְּבוּלוֹת

– עַל גׄ مجاور، نزدیك به، درسرحد

– בְּלִי גׄ; לְלֹא גׄ بی انتها

– עַל הַגְּבוּלִין° سر دوراهی، درحیص بیص

**גִּבּוּל** „ عمل سرشتن ـ גׄ טִיט گل سازی

– מְכוֹנַת גׄ ماشین بتن سازی

**גְּבוּלָה** ا.ث. حد، مرز

**גְּבִין** ا.ر. انعقاد (شیر)، پنیرسازی ـ قوز، خمیدگی

**גִּבּוֹר** (۱) ا.ر. شخص دلیر ـ جبار ـ پهلوان ـ قهرمان (داستان) ـ (۲) ص. زورمند، قوی ـ شجاع

– גׄ־חַיִל مرد جنگی یا زورآور ـ مرد غنی

– גׄ־צַיִד صیاد ماهر

– שִׁיר גִּבּוֹרִים شعر رزمی

**גִּבּוֹרָה** [مؤنث גִּבּוֹר]

**גְּבוּרָה** ا.ث. توانائی، زورمندی ـ دلاوری ـ جبروت ـ پیروزی ـ کار برجسته

– גְּבוּרוֹת بنیه ـ پیری [در حدود ۸۰ سالگی]

– בִּגְבוּרוֹת ق. خیلی شدت کند، بزور

**גְּבוּשׁ** ا.ر. تبلور ـ تمرکز

**גַּבַּחַת** ا.ث. [چون צַלַּחַת] طاسی جلوسر ـ ریختگی درورویهٔ پارچه

**גְּבִיָּה** „ وصول، مطالبه

– גְּבִיַּת עֵדוּת استشهاد

**גְּבִיהָה** „ برجستگی ـ قوز

**גְּבִינָה** „ پنیر

**גְּבִינִי(ת)** ص. پنیری

**גָּבִיעַ** ا.ر. [גְּבִיעַ] گیلاس پایه دار ـ جام، گلدان ـ جاتخم مرغی ـ [درگل] کاسه ‖ ج גְּבִיעִים

**גְּבִיעוֹנִית** ا.ث. گل سرنگون

**גִּבְעִי(ת)** ص. فنجانی

**גִּבִּיר (גְּבִירָה)** ا. سرور، بزرگتر ـ شخص دولتمند

**גְּבִירָה** ا.ث. [גְּבֶרֶת; גִּבְרָתוֹ] بانو ـ زن متمول

– גְּבִירוֹתַי וְרַבּוֹתַי بانوان وآقایان!

**גְּבִירוּת** „ =עֲשִׁירוּת

**גָּבִישׁ** ا.ر. [چون פָּקִיד] بلور

**גְּבִישִׁי(ת)** ص. بلوری، بلورین

– סֹכָּר גבישי نبات

**גָּבַל** [چون זָכַר] ف‌م. تعیین کردن (حد) ـ درمرز (چیزی) واقع شدن ـ سرشتن، مخلوط ك ‖ ف‌ل. مجاور یاهم مرز بودن

– נִגְבַּל مج. [چون נִזְכַּר] محدود یا مجزا شدن

– הִגְבִּיל ف‌م. [چون הִזְכִּיר] حدود برای (چیز یا کسی) معین ك

– הָגְבַּל مج. [چون הָזְכַּר] محدود شدن ← מֻגְבָּל

**גַּבָּל [גַּבָּל] (גַּבָּלֶת)** ا. خمیرگیر ـ گلساز ‖ ج גַּבָּלִים (־לוֹת)

**גַּבָּלוּת** ا.ث. بهم پیچیدگی، تا بیدگی

– "שַׁרְשֹׁת גׄ" زنجیرهای بهم با فته شده

**גְּבִלִית** „ شاه نشین پنجره دار ـ نوعی با لکن

**גֶּבֶן¹ (גֶּבֶנֶת)** ا ـ ص. قوزی، (آدم) کوژ پشت ‖ ج גְּבָנִים(־נוֹת)

**גִּבֵּן²** ف‌م. [چون סִכֵּן] قوز یاخمیده ك ـ پنیر کردن

– הִתְגַּבֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] قوز شدن ـ پنیر شدن

– הִגְבִּין ف‌م. [چون הִזְקִין] پنیر کردن
**גַּבָּן** [גַּבָּן] (**גַּבָּנִית**) ا. پنیر ساز ـ پنیر فروش || ج **גַּבָּנִים**(־נוֹת)
**גַּבְנוּן** [شکل دیگر **גִּבְנוֹן**]
**גַּבְנוּנִי**(ת) ص. محدّب ـ قوز پشت
**גַּבְנוּנִיוּת** ا.ث. تحدب ـ بر آمدگی
**גִּבְנוּת** " بر آمدگی، قوز
**גַּבְנֹן** ا.ر. [גַּבְנוֹן] بر آمدگی، قوز ـ [در کوه] قلهٔ گرد || ج **־נִּים**
**גִּבְנֵן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] قوز کردن، خمیده ك
– הִתְגַּבְנֵן ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] خود را قوز کردن
**גֶּבֶס** ا.ر. [چون דֶּגֶל] (سنگ) گچ
**גִּבֵּס** ف‌م. [چون דִּבֵּר] گچ گرفتن
– **גֻּבַּס** مج. [چون כֻּבַּד] گچ گرفته شدن
**גָּבַע** ا.ر. [چون פָּתַח] = **גִּבְעָה**
**גִּבְעָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] تپه
**גִּבְעוֹל, ־עֹל** ا.ر. [گ‌ش] ساقه
**גָּבַר** ف‌ل. [چون רָכַב] غلبه یا فتن، غالب آمدن ـ زور آور شدن ـ زیاد(تر) بودن یا شدن
– **גִּבֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نیرومند ساختن
– **הִתְגַּבֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] فائق آمدن ـ پیروز شدن ـ خود را قوی نشان دادن
– **הִגְבִּיר** [چون הִזְכִּיר] ف‌م. استوار یا محکم ك ـ تقویت ك || ف‌ل. غالب آمدن، حریف بودن
**גֶּבֶר** ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] مرد ـ خروس
– **נַעֲלַיִם לַגְּבָרִים** کفشهای مردانه
**גַּבְרוּת** ا.ث. مردی، رجولیت
**גַּבְרִי**(ת) ص. مردانه، مردوار
**גַּבְרִית** ق. مانند خروس
**גְּבֶרֶת** ا.ث. [גְּבִרְתִּי] با نو ـ دوشیزه || ج **גְּבָרוֹת** یا **גְּבִי־**
**גְּבַרְתָּן**(־תָּנִית) ص. نیرو مند ـ سخت، مردانه
**גָּבַשׁ** ف‌م. [چون זָכַר] با قلوه سنگ پر کردن
– **גִּבֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] متبلور ساختن ـ ∴ متمرکز کردن ـ شکل قطعی به (چیزی) دادن
– **גֻּבַּשׁ** مج. [چون כֻּבַּד] متبلور یا متمرکز شدن ـ شکل قطعی یا فتن
– **הִתְגַּבֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] = **גִּבֵּשׁ**

**גַּבְשׁוּשִׁית** ا.ث. پشته (خاك)، تپهٔ کوچك
**גִּבְתָּה** " لوله (خرطومی)، شیلنگ
**גַּבַּת־עַיִן** ا.ث. ابرو || ج **גַּבּוֹת־עֵינַיִם**
**גַּג** ا.ر. [גַּגּוֹ] بام، پشت بام ـ پوشش، سقف || ج **גַּגּוֹת** یا **גַּגִּים**
**גַּגּוֹן** " سقف کوچك ـ سایبان
**גַּגִּית** ا.ث. طشت (گود)، لاوك ـ تغار
**גָּדַד** ف‌م. [چون קָם] بریدن ـ مورد حمله قرار دادن
**גַּד**[1] ا.ر. [چون גַּן] گشنیز
**גַּד**[2] " (نام خدای) خوشبختی
**גָּדַד** [چون זָכַר یا חָגַר] ف‌م. چیدن ـ بریدن، قاش ك ||ف‌ل. اجتماع ك
– **גֻּדַּד** یا **גּוֹדַד** ف‌م. [چون הֻלַּל یا סוֹבַב] بریدن ـ ∴ نابود کردن
– **הִתְגּוֹדֵד** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] خود را زخمی ك ـ اجتماع ك
**גָּדָה** ا.ث. [چون שָׂנָה] لبه، لب، کنار ـ ساحل
– **מָלֵא עַל כָּל גְּדוֹתָיו** لبریز، مالامال
**גְּדוּד** ا.ر. دسته، عده ـ [ن] هنگ ـ شیار، بریدگی ـ مرز ـ پشته
**גָּדוּד** [چون בָּדוּק] ا.مف. از **גָּדַד**
**גְּדוּדָה, גְּדָדָה** ا.ث. خراش
**גְּדוּדִית** " دیوار خراب شده ـ دسته، کاروان کوچك
**גְּדוּדָן** [־דָּן] (**־דָּנִית**) ا. نفرهنگ، سرباز هنگ
**גָּדוֹל** (**גְּדוֹלָה**) ص. بزرگ، کبیر ـ عظیم، توانا ـ زیاد ـ مهم، خطیر ـ بلند (قد) ـ ارشد، بزرگتر || ج **גְּדוֹלִים** (־לוֹת) ـ [در ترکیب **גְּדַל־**: **גְּדַל־חֶסֶד** کثیر الاحسان]
– **גְּדוֹלוֹת** کارهای بزرگ ـ سخنان تکبر آمیز
**גִּדּוּל** ا.ر. (عمل) بزرگ ك، تربیت ـ نموّ ـ پرورش ـ رُستنی ـ آماس
– **בֵּית־גִּ׳** پرورشگاه گیاهان یا جانوران || ج **בָּתֵּי־גִּ׳**
– **גִּדּוּלֵי בָּר** گیاهان خود رو
**גְּדוֹלָה** [شکل دیگر **גְּדֻלָּה**]
**גָּדוֹם** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **גָּדַם** بریده ـ ∴ کمتر از اندازهٔ مقرر
**גָּדוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از **גָּדַע** بریده ـ تراشیده

**גְּדוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] قطع ـ شاخهٔ بریده
**גְּדוּף** „ ناسزا، کفر ـ دشنام ـ سرزنش، مذمت ـ استهزاء
**גְּדוּפָה, גְּדוֹפָה** ا.ث. = גְּדוּף
**גִּדּוּר** ا.ر. (عمل) دیوار کشیدن ـ حصار
**גָּדוּר** ص. [چون בָּדוּק] محصور ـ :. تعریف شده، معین ـ مجزا، محفوظ ـ پر هیز کار
**גָּדוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] پر تا بلب، لبریز
– מָלֵא וְג׳ مملوّ از دانش، دانشمند
**גְּדִי** ا.ر. [גְּדָיִים; גְּדָיוֹת] بزغاله (نر) ـ [ه] جَدی || ج גְּדָיִים ← גְּדָיָה
**גְּדִידָה** ا.ث. بریدگی ـ عمل بریدن
**גְּדִיָּה** „ بزغالهٔ ماده
**גְּדִיל** ا.ر. [چون פְּקִיד] شرابه، ریشه ـ زنجیره، حاشیهٔ گل نما
**גְּדִיעָה** ا.ث. قطع، برش
**גְּדִיפָה** „ = גְּדוּף
**גְּדִישׁ** ا.ر. [چون פְּקִיד] توده، کومه
**גְּדִישָׁה** ا.ث. (عمل) کومه کردن
– גְּדִישַׁת הַסְּאָה افراط در انجام کاری، مبالغه
**גָּדַל** [יִגְדַּל; גְּדֵל; גְּדַל (גְּדְלִי)] ـ م. גָּדֵל, גָּדוֹל; לְגַדֵּל ف.ل. بزرگ شدن ـ نمو کردن ـ :. زیاد شدن ـ گرامی شدن || ف.م. [יְגַדֵּל] بافتن
– **גִּדֵּל** ف.م. [چون דִּבֵּר] بزرگ ك، تربیت ك ـ رویا نیدن ـ :. ترفیع رتبه دادن ـ بلند کردن ـ ستودن
– **גֻּדַּל** مج. [چون כֻּבַּד] بزرگ شدن، تربیت شدن
– **הִתְגַּדֵּל** ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خودرا بزرگ ك، بزرگ شدن ـ مورد تجلیل واقع شدن ـ فخر فروختن
– **הִגְדִּיל** [چون הִזְכִּיר] ف.م. زیاد کردن، پرورش دادن ـ توسعه دادن ـ بلند کردن || ف.ل. بزرگ شدن ـ :. تکبر کردن
– **הַגְדֵּל לַעֲשׂוֹת** کار های بزرگ ك
– **הַגְדֵּל פִּיו** سخنان تکبر آمیز گفتن، لاف زدن
– **הָגְדַּל** مج. [چون הָזְכַּר] بزرگ شدن
**גָּדֵל** ص. [چون בָּדֵל] ← גָּדֹל (۱) بزرگ (شونده): "וַיִּגְדַּל הַלּוֹךְ וְגָדֵל" وپیوسته بزرگ میشد (۲) بافته ـ [درتر کیب גְּדַל (גְּדֵלַת) ـ ج גְּדֵלִי (גְּדֵלוֹת): גְּדַל־בָּשָׂר فربه = שָׁמֵן]

**גֹּדֶל** ا.ر. [גְּדָלוֹ یا גְּדָלוֹ] بزرگی، اندازه ـ حجم ـ سنّ بلوغ ـ :. عظمت ـ [ر] کمیت ـ [ه] قدر
– גֹּבַהּ לֵב = גַּאֲוָה تکبر
**גַּדָּל** „ [چون חַיָּט] سلمانی (که در فردادن مو متخصص است) ـ کلاه گیس ساز ← גְּדִלַת
**גְּדֻלָּה** ا.ث. بزرگی، عظمت ـ شهرت ـ کار بزرگ [بیشتر در جمع: גְּדוּלוֹת]
– נָהַג גֹּ׳ בְּעַצְמוֹ متکبرانه رفتار کرد
– עָלָה לִגְדֻלָּה حائز مقام شدن
**גַּדְלוּת** „ (۱) גְּדֻלָּה (۲) גַּאֲוָה
**גַּדְלָן(־לָנִית)** ا. متکبر(ی که میکوشد تا خودرا درز مرهٔ اعیان ومتمولین درآورد)
**גַּדֶּלֶת** [چون צַמֶּרֶת] [مؤنث גַּדָּל]
**גִּדֵּם** ص. [چون גִּבֵּן] دست بریده
**גֶּדֶם** ا.ر. [چون זֶגֶל] کنده یا با قیماندهٔ درخت
**גִּדַּם** ف.م. [چون זִכַּר] بریدن
– נִגְדַּם مج. [چون נִזְכַּר] بریده شدن
**גַּדְנָעִי(ת)** ا. محصلی که تعلیمات مقدماتی نظام را فرا می گیرد
این کلمه را از גַּדְנַ״ע حروف اختصاری גְּדוּדֵי־נוֹעַר "هنگ های جوانان" ساخته اند
**גָּדַע** ف.م. [چون שָׁלַח] بریدن (درخت) ـ زدن (مو) ـ شکستن
– נִגְדַּע مج. [چون נִשְׁלַח] قطع شدن ـ :. منقطع شدن
– גִּדַּע ف.م. [چون שִׁלַּח] شکستن، خرد کردن
– גֻּדַּע مج. [چون שֻׁלַּח] شکسته یا خرد شدن
**גִּדְּעַ (גִּדַּעַת)** ص. بریده شاخ || ج גִּדְּעִים (גִּדְּעוֹת)
**גִּדַּף** ف.م. [چون דִּבֵּר] (به کسی) ناسزا گفتن یا فحش دادن
**גַּדְפָן (־פָנִית)** ا. آدم بد دهن وکفرگو
**גַּדְפָנוּת** ا.ث. ناسزا گویی، فحاشی
**גָּדַר** ف.م ـ ل. [چون זָכַר] دیوار یا تیغه کشیدن، محصور کردن ـ سد کردن ـ گرفتن (رخنه) ـ تعمیر کردن ـ :. جلو گیری از (چیزی) ك
– גֹּ׳ אֶת עַצְמוֹ خود داری کرد
– נִגְדַּר مج. [چون נִזְכַּר] محصور یا مجزا شدن

– גִּדֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] دیوار کشیدن، محصور کردن
– הִתְגַּדֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خودرا برجسته ك‍ـ لاف زدن
– הִגְדִּיר ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] تعریف کردن (لغات)
– הֻגְדַּר مج. [چون הֻזְכַּר] با تعریف توضیح داده شدن

**גֶּדֶר** ا.ث. [גֶּדֶר; גְּדֵרִי] حصار، جدار، دیوار‌ـ ‌. پناه ـ حدّ ـ مانع، وسیلهٔ جلوگیری (از گناه‌ك) ـ ج גְּדֵרִים [גְּדֵרֵי] یا גְּדֵרוֹת
– פֶּרֶץ גּ׳ درجدار رخنه ك‍ـ ‌. خلاف‌ك
– יָצָא מִגְּדֵרוֹ از جا در رفت، ازکوره در رفت
– בִּגְדֵר יְכָלְתִּי درحدود توانائی من
**גֶּדֶר** [شکل دیگر גֶּדֵר]
**גְּדֵרָה** ا.ث. [גְּדֵרַת; גְּדֵרָתוֹ] پرچین، حصار ـ آغل || ج גְּדֵרוֹת [גִּדְּרֹת]
– גְּדֵרַת תִּינוֹקוֹת قفس کودك
**גִּדֵּשׁ** ف‌م. [چون זִכֵּר] توده ك‍ـ لبریز کردن
– נִגְדַּשׁ مج. [چون נִזְכַּר] توده شدن ـ لبریز شدن
– גֵּדֵשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] بحد وفور دادن
– הִגְדִּישׁ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] = גִּדֵּשׁ
**גֹּדֶשׁ** ا.ر. [چون כֹּתֶל] زیادتی، مازاد
**גַּהַאי** ״ [چون גַּבַּאי] متخصص بهداشت
**גָּהָה** ف‌م. [چون רָאָה] رفع‌ك، دورکردن
**גֵּהָה** ا.ث. شفا ـ بشره، چهره
**גֹּהוּץ** ا.ر. اطو (کشی)
**גָּהוּץ** ص. [چون בָּדוּק] اطوزده ـ ‌. مرتب
**גֵּהוּק** ا.ر. آروغ
**גֵּהוּת** ا.ث. بهداشت
**גֵּהוּתִי(ת)** ص. بهداشتی
**גָּהַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] اطو [وضع چیز اطو کشیده] ـ ‌. وضع مرتب وپاکیزه
**גֵּהַץ** ف‌م. [چون טִהֵר] اطوکردن، اطوکشیدن
– גֹּהַץ مج. [چون טֹהַר] اطو (کرده) شدن
– הִתְגַּהֵץ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] اطو خوردن
**גַּהְצָן(־צָנִית)** ا. اطوکش
**גָּהַק** [چون שָׁאַל] و **גֵּהֵק** [چون טִהֵר] ف‌ل. آروغ زدن

**גָּהַר** ف‌ل. [چون שָׁאַל] خم شدن
**גַּו** ا.ر. [גַּוְּךָ] میان، میانه
**גַּו°** ״ [גּוֹ یا גּוֹא; גַּוָּהּ] میان ـ ‌. بطون
**גֵּו** ״ میان، میانه ـ پشت
**גּוֹאֵל** ״ [چون אוֹהֵב] ا. فا. از גָּאַל نجات دهنده ـ فدیه دهنده ـ کسیکه زن نزد یکترین خویشاوند خود را که بی اولاد مرده باشد بنکاح خود درمیاورد
– גּ׳ הַדָּם خونخواه ـ [م‌ا] ولیّ خون
**גּוֹב, גּוֹבַאי, גּוֹבַי** ״ [چون גַּבַּאי] (نوعی) ملخ
**(גּוֹב°) הֵגִיב** ف‌ل. [چون הֵפִיר] عکس العمل نشان دادن
**גּוֹבָה** ا.ر. [چون מוֹרֶה] تحصیلدار
**גּוֹבַיְנָא°** یا **־נָה** ا.ث. = גְּבִיָּה وصول
**גּוֹבֶל** [چون שׁוֹמֵר] ←גָּבַל (۱) ا.ر. مرز (درکردو مانند آن) ـ (۲) ص. مجاور، هم مرز
**גּוֹד** ا.ر. =**נאד** مشك
**גִּוּון** ״ رنگ‌زنی ـ ‌. تنوّع
**גּוֹז** [امر ومصدراز גָּזַז]
**גֹּוָּזָז** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←גָּזָז پشم چین
**גּוֹזָל** ״ [־זַל] جوجه (کبوتر) ـ ج גּוֹזָלִים [גּוֹזָלֵי]
**גּוּזְמָה** [شکل دیگر גְּזֵמָה]
**גּוֹי** ا.ر. [גּוֹיִי; גּוֹיְךָ] امت، قوم ـ گروه ـ شخص غیر یهودی || ج גּוֹיִם یا גּוֹיִים ״ امت ها״: ملل غیر یهودی [←גּוֹיָה]
**גּוּיָבָה*** ا.ث. قسمی میوهٔ شبیه بگلا بی
**גּוֹיָה** ״ [مؤنث גּוֹי]
**גְּוִיָּה** ״ جسد، نعش ـ جسم
**גְּוִיל** ا.ر. پوست (نوشتنی)، رِق ـ سنگ قواره || ج גְּוִילִים یا **־לִין°** [־לֵי]
**גְּוִיעָה** ا.ث. نزع ـ رحلت
**גּוֹלָה** ״ جلای وطن، غربت
– הַגּ׳ یا בְּנֵי גּ׳ اسراء ـ ساکنین خارج از اسرائیل
**גּוֹלָה** ا.ر. [چون מוֹרֶה] ←גָּלָה شخص اسیر یا تبعید شده
**גּוֹלָל** ״ سنگی که درمدخل غار یا قبرمی گذاشتند ـ سنگ لحد || ج גּוֹלָלִים

גֹּלֶם [شکل دیگر גֻּלֶם]
גוּלָש* ا.ر. خورش گوشت با سبزی وادویه
גוּמָה ا.ث. سوراخ، حفره
גוּמִי [شکل دیگر גֻּמִּי]
גוֹמֵל ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ← גָּמַל (۱) بجا آورنده: גּ׳ חֲסָדִים احسان کننده (۲) تلافی کننده
– בִּרְכַּת הַגּ׳ شکرگزاری بمناسبت رهائی از خطر
גּוֹמְלִי(ת) ص. متقابل، دوجانبه
גּוֹמְלִין° یا ־לִים (هج) ا.ر. معاملهٔ متقابله، تعاون
– בִּקּוּר גּוֹמְלִין باز دید
– מִשְׂחַק גּוֹמְלִין بازی متقابل (برای ایجاد تعادل)
גּוּמָּץ „ [چون עוֹלָם] چاله، حفره
גּוֹמֵר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از גָּמַר←
– וְגוֹמֵר [بطور مختصر וגו׳] ←גָּמַר
גָּוֶן ا.ر. [גּוֹן] رنگ ـ اختلاف جزئی در رنگ یا معنی [مختصر בְּ־גּ׳] ـ ج גְּוָנִים [גּוֹנֵי]
– כְּגוֹן مانند، از قبیل
גִּוֵּן ف‌م. [چون כִּוֵּן] رنگ زدن ـ .: متنوع ك
– גָּוַן مج. [چون כָּוַן] رنگا رنگ یا متنوع شدن
– הִתְגַּוֵּן ف‌ل. [چون הִתְכַּוֵּן] تغییر رنگ دادن
גִּוָּנוֹן ا.ر. اختلاف جزئی درمعنی
גּוֹנֵן¹ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از גִּוֵּן
גּוֹנֵן² [باب פִּעֵל از גָּנַן]
גּוֹסֵס ص. [چون שׁוֹמֵר] ←גָּסַס محتضر، مردنی
גּוֹסְסוּת ا.ث. احتضار
גָּוַע ف‌ل. [چون שָׁלַח] جان سپردن
גּוּף ا.ر. بدن، تن ـ جسم ـ جماد ـ کالبد ـ .: مفاد، اصل ـ ذات، عین، متن
– גּ׳ רִאשׁוֹן [د] اول شخص، متکلم
– גּ׳ שֵׁנִי [د] دوم شخص، مخاطب
– גּ׳ שְׁלִישִׁי [د] سوم شخص، غائب
– בַּעַל־גּ׳ آدم فربه ـ شخص مادی یا نیرو مند
– מִלַּת־גּוּף [د] ضمیر
גּוּפָה ا.ث. لاشه، جسد ـ تنه (مجسمه)
גּוּפִי(ת) ص. بدنی، جسمی
גּוּפִיָּה ا.ث. زیرپیراهنی
גּוּפִיּוּת یا גּוּפָנִיּוּת „ جسمانیت
גּוּפָנִי(ת) ص. جسمی ـ جسمانی
גּוּץ (גּוּצָה) ص. قدکوتاه
גּוּר¹ ا.ر. شیر بچه ـ [درجانوران] توله، بچه
גּוּר² [امر ومصدر از גָּר وهمچنین از יָגוֹר]
גּוֹר ا.ر. شیر بچه
גּוֹרִילָה* ا.ث. گریل: قسمی نسناس بسیار بزرگ
גּוֹרָל ا.ر. [چون מוֹסָד] قرعه ـ فال ـ .: سرنوشت ـ سهم
גּוֹרָלִי(ת) ص. قاطع، قطعی، تعیین کنندهٔ سر نوشت ـ دستخوش تقدیر یا سرنوشت
גּוֹרָלִיּוּת ا.ث. قاطعیت ـ جبر و تفویض
גּוֹרֵם [چون שׁוֹמֵר] ←גָּרַם ا.ر. عامل [درجمع: عوامل] ـ [ر] سازه، عامل
גּוֹרָן [شکل دیگر גָּרָן]
גּוֹרֶרֶת ا.ث. یدك کش ـ تراکتور || ج גּוֹרְרוֹת
גּוֹרֶשׁ ا.ر. کلوخ ـ بلوك [رشته (عمارت) ـ گروه، دسته]
גּוּרְשִׁישׁ „ ذره، خرده
גֵּז „ [גִּזּוֹ] پشم چینی ـ پشم چیده شده ـ علف چیده شده ـ علف چینی || ج גִּזִּים
גַּז* „ [גַּזּוֹ] گاز || ج גַּזִּים
גָּז [چون קָם] ف‌ل. گذشتن ـ گریختن ـ نا پدید شدن || ف‌م. بیرون آوردن ـ پرواز دادن
– נָגוּז مج. [יִגּוֹז; נָגוֹז; הִגּוֹז (הִגּוֹזִי)] ـ م. לְהִגּוֹז نا بود یا نا پدید یا منقطع شدن
– הֵגִיז ف‌م. [چون הֵפִיר] پرواز دادن
גִּזְבָּר [־בַּר] (־בָּרִית) ا. تحویلدار، خزانه دار
גִּזְבָּרוּת ا.ث. تحویلداری، خزانه داری
גָּזָה ف‌م. [چون קָנָה] بریدن ـ بیرون آوردن
גִּזָּה ا.ث. پشم چیدنی یا چیده شده
גַּזָּה* „ گاز، تنزیب
גַּזּוֹז*، גָּזוֹז ا.ر. سوداواتر، آب گاز دار (بااسانس)
גָּזוּל [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּזַל
גִּזּוּם ا.ر. تراش (سرشاخه)، هرس ـ اغراق (گویی) ـ تخویف
גָּזוּר [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּזַר
גִּזּוּר ا.ر. عمل بریدن یا چیدن

**גָּזַז** ف‌م. [چون **פָּקַד** یا **חָגַג**] چیدن (پشم) ـ زدن (مو) ـ ∴ منقطع‌ك

– **נִגְזַז** مج. [چون **נִפְקַד**] چیده شدن

**גֵּזָּז (גֵּזָּזֶת)** ا. پشم چین || ج **גֵּזָּזִים (גֵּזָּזוֹת)**

**גְּזוֹטְרָה*** ا.ث. بالکن ـ گالری || ج **–רוֹת** یا **– רָאוֹת**

**גָּזִי(ת)**، **(גַּזִּי)ת** ص. گازی ـ گاز مانند

**גְּזִיזָה** ا.ث. پشم چینی ـ چیدن (مو)

**גָּזִיר** ص. [چون **בָּהִיר**] قابل بریدن، بریده شدنی

**גְּזִירָה** ا.ث. برش

**גְּזִית** „ سنگِ تراش

**גָּזַל** ف‌م. [چون **פָּקַד**] غصب کردن ـ غارت كـ ربودن ـ منحرف کردن (داوری)

– **גֹּ' זְמַן רַב מְמֶנִּי** خیلی از وقت مرا گرفت

– **נִגְזַל** مج. [چون **נִפְקַד**] غارت شدن ـ ربوده شدن

**גֵּזֶל** ا.ر. [**גֵּזֶל; גֵּזֵלוֹ**] غصب ـ دزدی || ج **גְּזֵלוֹת**

– **גֵּזֶל מִשְׁפָּט** بیعدالتی در قضاوت

**גְּזֵלָה** ا.ث. مال دزدیده یا غارت شده

**גַּזְלָן(–לָנִית)** ا. غاصب ـ دزد

**גַּזְלָנוּת** ا.ث. غصب ـ غارتگری

**גִּזֵּם** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] تراش دادن، هرس كـ ∴ تهدید کردن ـ اغراق آمیز کردن

– **הִתְגַּזֵּם** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] اغراق آمیز شدن

– **הִגְזִים** [چون **הִפְקִיד**] ف‌م. اغراق آمیز کردن || ف‌ل. اغراق گفتن

– **הֻגְזַם** مج. [چون **הֻזְכַּר**] اغراق آمیز شدن

**גֶּזֶם** ا.ر. [چون **דֶּבֶר**] ملخ پر درنیاورده

**גְּזֵמָה** ا.ث. اغراق، مبالغه، گزاف گوئی || ج **גְּזֵמָאוֹת** یا **–מוֹת**

**גַּזְמָן(–מָנִית)** ا. اغراق گو

**גְּזֹמֶת** ا.ث. [چون **כְּתֹבֶת**] تراش، شاخه های هرس شده

**גֶּזַע** ا.ر. [چون **פֶּתַח**] تنه (درخت) ـ ∴ نژاد ـ ذریه

– **הַגֶּזַע הָאֱנוֹשִׁי** نوع بشر

**גִּזְעִי(ת)** ص. نژادی ـ صاحب اصالت نژادی

**גִּזְעָנוּת** ا.ث. اصالت اختلاف نژاد

**גִּזְעָנִי(ת)** ص. مبنی بر اختلافات نژادی

**גָּזַר** [چون **פָּקַד**] (۱) ف‌م. بریدن، ∴ منقطع کردن ـ شکافتن ـ تقسیم كـ ـ تصمیم در (چیزی) گرفتن، جزم كـ ـ صادر کردن ـ مقرر داشتن ـ [د] مشتق كـ (۲) ف‌ل. حکم كـ

– **נִגְזַר** مج. [چون **נִפְקַד**] بریده شدن ـ ∴ صادر یا مقرر شدن ـ منقطع شدن ـ مشتق شدن

**גֵּזֶר** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] پاره، قطعه ـ بخش ـ قسمت ـ کنده (چوب) ـ هویج، زردك، گزَر

**גַּזָּר (גַּזֶּרֶת)** ا. متخصص برش || ج **גַּזָּרִים (גַּזָּרוֹת)**

**גְּזַר–דִּין** ا.ر. =**פְּסַק–דִּין** || ج **גְּזֵרֵי–דִּין**

**גְּזֵרָה** ا.ث. حکم، قدغن ـ تصمیم، رأی ـ قضای آسمانی ـ قیاس

– **אֶרֶץ גְּזֵרָה** ویرانه ـ تبعید گاه

**גְּזָרָה** „ [چون **שְׁמָלָה**] قواره، برش، اندام ـ الگو ـ قطاع دایره ـ [ن] قسمتی از جبهه ـ [د] صرف، بنا

**גְּזָרוֹן** ا.ر. علم اشتقاق

**גְּזַרְקֵשׁ** „ [**–קֶשֶׁם**] ما شینِ علف خردکنی || ج **–קְשִׁים**

**גָּח** [چون **שָׂח**] ف‌ل. بیرون جستن ـ وضع حمل كـ || ف‌م. بیرون ریختن

– **הֵגִיחַ** ف‌ل. [چون **הֵנִיעַ**] بیرون جستن ـ طغیان كـ

**גָּחָה** [چون **רָאָה**] ف‌ل. شکم دادن || ف‌م. بیرون آوردن

**גִּחוּךְ** ° ا.ر. پوزخند

**גָּחוֹן** „ [چون **גָּאוֹן**] شکم (خزنده)

**גָּחוּן** ص. [چون **בָּדוּק**] خمیده

**גִּחֵךְ** ف‌ل. [چون **כִּחֵשׁ**] پوزخند زدن

**גַּחְכָּן(–כָּנִית)** ا. استهزا کننده ـ لوده

**גַּחְלִילִית** ا.ث. کرمِ شب تاب

**גַּחְלִית** „ سیاه زخم، گنده تاول

**גַּחֶלֶת** „ [**גַּחַלְתּוֹ**] زغال افروخته ـ اخگر ـ سیاه زخم || ج **גֶּחָלִים** [**גַּחֲלֵי**]

– **מַגְהִיץ גֶּחָלִים** اطوی زغالی

**גַּחְמוֹן(–מוֹנִית)** ا. مسبب آتش سوزی

**גָּחַן** ف‌ل. [چون **שָׁאַל**] دولا شدن، خم شدن ـ خزیدن

**גֵּט** ا.ر. [**גִּטָּה**] طلاق نامه || ج **גִּטִּים** یا **גִּטִּין** ° [**גִּטֵּי**]

**גֶּטוֹ*** „ محلهٔ کلیمیان || ج **גֶּטָּאוֹת**

גַּי یا גַּיְא ״ [גַּיְא; גַּיְאֵי] درهٔ تنگ، شکاف بین‌دوکوه ‖ ج גֵּיאוֹת یا גֵּיְאוֹת

גִּיד ״ پی، وتر- رگ- ∴ آلت رجولیت

– גִּ׳ הַנָּשָׁה عرق النساء

גִּיֵּד ف‌م. [چون קִיֵּם] پی (کسیرا) بریدن

גֵּיהִנּוֹם, גֵּיהִנֹּם ا.م. دوزخ، جهنم

גִּיוּס ا.ر. بسیج - تجهیز- سرباز گیری- ∴ جمع آوری - استخدام

גִּיוֵּץ ״ عمل کنگره دار کردن (مسکوکات)

גִּיוֹר (גִּיּוֹרֶת) ا. تازه یهودی ‖ ج גִּיּוֹרִים(־רוֹת)

גֵּיזֶר* ا.ر. آب فشان، چشمهٔ آب گرم

גִּיחַ [امر ومصدر از גָּחַ]

גִּיחָה ا.ث. جهش، بیرون جستن - حمله

גִּיטָרָה* ״ گیتار

גִּיל[1] ا.ر. سن، سال: בְּנֵי שֵׁשׁ در سن شش سالگی

– בֶּן־גִּ׳ همسال - هم دوره

גִּיל[2] ״ =גִּילָה

גֶּיל[3] ״ زبانهٔ زنگ

גִּיל[4] [امر ومصدر از גָּלַל]

גִּילַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] شخص (فلا نقدر) ساله: גִּילָאֵי 5 بچه های پنج ساله

גִּילָה ا.ث. شادی، خرّمی

גִּימַטְרִיָּה* ״ حساب حروف ابجد - تفسیر ابجدی ‖ ج ־רִיּוֹת یا ־רִיָּאוֹת

גִּינֵקוֹלוֹגְיָה* ״ علم بیماریهای زنانه

גִּיס ا.ر. برادر زن - برادر شوهر - باجناغ - شوهر خواهر [←גִּיסָה]

גִּייֵס ف‌م. [چون קִיֵּם] بخدمت (سر بازی) فرا خوا ندن - تجهیز کردن، بسیج دادن - ∴ جمع آوری کردن - استخدام ك

– גִּייֵס مج. [چون קִיֵּם] بخدمت فرا خوانده شدن - تجهیز شدن - جمع آوری شدن - استخدام شدن

– הִתְגַּייֵס ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] داو طلبانه بخدمت (سربازی) رفتن - بحالت بسیج در آمدن

גֶּיס ا.ر. [גֵּיס] سپاه - هنگ ‖ ج גֶּיסוֹת [גֵּיסוֹת]

– גִּ׳ חֲמִישִׁי ستون پنجم

גֵּיסָה ״ [גֵּיס] ا. مأ مورسربازگیری ←גֶּיסֶת

גִּיסָה ا.ث. خواهر زن - خواهر شوهر- زن برادر- جاری [←גִּיס]

גֶּיסֶת [چون צַמֶּרֶת - مؤنث גֶּיס]

גִּיץ ف‌م. [چون קִיֵּם] کنگره دارکردن

גִּיר ا.ر. گچ - قلم گچ

גִּייֵר ف‌م. [چون קִיֵּם] بدین یهود آوردن

– הִתְגַּייֵר ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] دیانت یهود را قبول ك

גִּירִית ا.ث. شغاره، گورکن

גִּירְפָּה* ״ = גֶּמָל נְמֵרִי←גֶּמָל

גִּישָׁה ״ (راه) ورود بچیزی یا موضوعی- راه، معبر- ∴ طرز برخورد

גַּל ا.ر. [چون גַּן] توده - تل، پشته - چشمه - موج - [در موی سر] فر- [در ماشین] اهرُم

– גַּל שֶׁל אֲנָוזִים دریای علم

– גַּל שֶׁל עֲצָמוֹת پوست واستخوان، نی قلیان

– גַּל אַרְכּוּבָה میل لنگ

– גַּלֵּי רַדְיוֹ امواج رادیو

– הִכָּה גַּלִּים مانند توپ صدا کرد، سرو صدائی راه [انداخت

גַּל[1] ا.ر. [גְּלָהּ] مهره، تیله - کاسه، ظرف (روغن) - ج גְּלִים

גַּל[2] [امرو مصدر از גָּלַל]

גָּל ف‌ل. [چون שָׂם] شادی ك

גַּלַּאי ا.ر. یخهٔ باز ‖ ج גְּלָאִים

גַּלַּאי ״ [چون גַּבַּאי] موج یاب، آشکار ساز

גַּלָּב [גַּלַּב] (גַּלֶּבֶת) = סַפָּר الخ ‖ ج גַּלָּבִים(־בוֹת)

גִּלְגּוּל ا.ر. چرخشی - چرخ، غلت - (رقص) والس - نیم بند یا عسلی کردن (تخم) - ∴ سرگذشت، مصیبت - تکامل، تحوّل - مسخ - تسلسل

– גִּ׳ נְפָשׁ تناسخ (ارواح)

גַּלְגַּל ا.ر. [־גַּלּוֹ یا ־גִּלּוֹ] چرخ، گردون - قرقره - گرد باد - کاه، کاهبن ‖ ج ־גַּלִּים یا ־גְּלִים

– גִּ׳ ־חַמָּה کره یا قرص خورشید

– גִּ׳ הַמַּזָּלוֹת منطقة البروج

– גִּ׳ הָרָקִיעַ گنبد آسمان، فلك

– גִּ׳ ־הָעַיִן تخم چشم

– גִּ׳ חוֹזֵר בָּעוֹלָם دنیا پستی وبلندی دارد

– רֹאשׁוֹ עָלָיו כְּגִ׳ سرش دَوران دارد

**גִּלְגֵּל** [چون פִּרְנֵס] ف‌م. غلتانیدن، پیچیدن ـ سرشتن ـ نیم بند یا عسلی کردن (تخم) ـ ∴ فراهم آوردن، باعث شدن ـ تحمیل ك || ف‌ل. ساختن، سازش‌ك ـ گذران ك

– גִ׳ רַחֲמָיו دلش سوخت، ترحم کرد

– גִּלְגַּל مج. [יְגַלְגֵּל; מְגַלְגֵּל←] ـ م. גִּלְגּוּל~ غلتانده شدن ـ سرشته شدن ـ نیم بند یا عسلی شدن

– הִתְגַּלְגֵּל ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְגַּלְגֵּל(־גְּלִי)] ـ م. לְהִתְגַּלְגֵּל غلتیدن ـ دور زدن ـ ∴ تحوّل پیدا کردن ـ مسخ شدن ـ اتفاقاً رخ دادن ـ تحریك شدن ـ (به) جوش آمدن: נִתְגַּלְגְּלוּ רַחֲמָיו עָלַי دلش بحالم سوخت

**גַּלְגַּלָּה** ا.ث. (طناب خور) قرقره

**גַּלְגַּלִּי(ת)** ص. کرَوی، گرد

**גַּלְגַּלִּים** (ه ت) ا.ر. [־גְּלִי] چرخ لی لی

**גַּלְגַּלִּית** ا.ث. کفش اسکیتینگ skate

**גַּלְגֶּלֶת** ״ [چون אַרְנֶבֶת] طناب و قرقره

**גֻּלְגֹּלֶת** ״ [גֻּלְגָּלְתּוֹ] جمجمه || ج ־גֻּלּוֹת [גֻּ־]

– מַס גִ׳ مالیات سرانه

– לַגִ׳ ق. برای هرنفر، سرانه

**גֶּלֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] پوست، جلد ـ پوستهٔ زخم ـ ورقهٔ پیاز

**(גָּלַד) הִגְלִיד** ف‌ل. [چون הִפְקִיד] و הָגְלַד مج. [چون הָקְצַר] پوست بستن

**גִּלְדָּה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] زیرهٔ کفش

**גִּלְדִּיוֹלָה*** ״ گلدیول، سیف الغراب

**גָּלָה** [چون קָנָה] ف‌م. فاش‌ك ـ برهنه ك ـ باز کردن ـ سرگوشی گفتن || ف‌ل. دور شدن ـ به غربت رفتن

– גִ׳ אֶת אָזְנוֹ مطلب را به او فاش (یا گوشزد) کرد

– נִגְלָה مج. [יִגָּלֶה; נִגְלֶה; הִגָּלֶה(־לִי)] ـ م. לְהִגָּלוֹת آشکار یا مکشوف شدن ـ ظاهر یا معلوم شدن ـ برهنه شدن ـ دور شدن ـ کنده شدن

– גְּלָה ف‌م. [چون צְוָה] آشکار یا برهنه ك ـ کشف ك ـ پرده از روی (چیزی) برداشتن، پرده برداری ك ـ لو دادن، گیر انداختن ـ تبعید کردن

– גִ׳ אֶת דַּעְתּוֹ عقیدهٔ خود را اظهار کرد

– גִ׳ אֶת פָּנַי مرا شرمنده یا رسوا کرد

– גָּלֻה مج. [چون צָוֻה] برهنه شدن ـ فاش یا آشکار شدن ـ به غربت برده شدن

– הִתְגַּלָּה ف‌ل. [יִתְגַּלֶּה; מִתְ־; הִתְגַּלֵּה(־גְּלִי)] ـ م. לְהִתְגַּלּוֹת برهنه یا آشکار شدن ـ پیدا شدن

– הָגְלָה ف‌م. [چون הִקְנָה] به اسارت بردن

– הָגְלָה, הָגֻלָּה مج. [יִגְלֶה; מְגֻלֶּה] ـ م. הָגְלֵה~ به غربت برده شدن

**גֻּלָּה*** ا.ث. جشن (باشکوه)

**גֻּלָּה** ״ مهره، تیله ـ حباب، آباژور ـ قپه [درعصا] ـ ظرف (روغن) [نهائی

– גֻּלַּת הַכּוֹתֶרֶת قپه یا پیا له [در سر ستون] ـ ∴ شاهکار

– גֻּלַּת־הָעַיִן تخم چشم

**גְּלוֹבְּלִי*(ת)** ص. یك کاسه، یك قلم

**גָּלוּד** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּלַד پوست کنده ـ یخ زده، منجمد، افسرده

**גִּלּוּחַ** ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] تراش، تراشیدن ریش

– מְכוֹנַת גִ׳ ماشین اصلاح صورت، خود تراش

**גָּלוּי** ص. [چون בָּדוּק] آشکار، معلوم ـ سرگشاده: מְכֻתָּב גִ׳ || [درترکیب גְּלוּי־עֵינַיִם گشوده چشم، هشیار]

– בְּגִ׳ ق. آشکارا، درملاء عام

**גִּלּוּי** ا.ر. کشف، افشاء ـ پرده برداری ـ اکتشاف ـ ظهور، تجلی ـ مکاشفه

– גִ׳ דַּעַת اعلامیه، بیانیه

– גִ׳ לֵב صراحت (لهجه)

– גִ׳ עֲרָיוֹת زنا (با محارم)

– גִ׳ פָּנִים گستاخی، بیشرمی، جسارت

– גִ׳ רֹאשׁ برهنه کردن سر، بی کلاهی

**גְּלוּיָה** ا.ث. یا גְּלוּיַת־דֹּאַר کارت پستال

**גְּלוּלָה** ״ حب

**גְּלוּלִים** (ه ج) ا.ر. بت ها، اصنام

**גְּלוֹם** ״ لباس گشاد، ردا ـ بسته، دسته

**גָּלוּם** ص. [چون בָּדוּק] مدفون ـ بی شکل ـ تمام نشده، پرداخت نشده ـ نا مفهوم، غامض

**גִּלֵּן*** ف‌م. [چون עִנֵּן] (باروی) سفید کردن

**גַּלְוָנִי*(ת)** ص. – רְפוּי גִ׳ معا لجه با برق

**גִּלּוּף** ا.ر. قلم زنی، گراوور

**גְּלוּפָה** ا.ث. کلیشه

**גָּלוּת** „ جلای وطن، غربت ـ „ گالوت": پراکندگی (یهود درکشورهای جهان)

**גַּלָּח** ا.ر. [גַּלַּח] راهب کاتولیك

**גִּלַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] ترا شیدن

– **גֻּלַּח** مج. [چون שֻׁלַּח] ترا شیده شدن

– **הִתְגַּלַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] صورت خود را ترا شیدن، اصلاح ك

**גַּלְגִּלִי(ת)** ص. موجی : קַו גַּלְגִּלִי

**גְּלִיד** ا.ر. یخ (پاره) ← קֶרַח

**גְּלִידַאי** „ [چون נַבַּאי] و **גְּלִידָן(־דָנִית)** ا. بستنی فروش

**גְּלִידָה** ا.ث. بستنی

**גְּלְיוֹטִינָה*** „ گیوتین : ماشین گردن زنی

**גִּלָּיוֹן** ا.ر. [גִּלְּי־] (یك) نسخه یا شماره (از روزنامه) ـ ورق کاغذ ـ لوحه، تختهٔ صاف || ج **גִּלְיוֹנוֹת** یا **־נִים**

– **גִּלְיוֹן־דְּפוּס** کاغذ برای یك فرم چاپی

– **גִּלְיוֹן הַשְּׁכָר** لیست حقوق

**גֶּלִיל**[1] ا.ر. [גִּ־] استوانه ـ نورد، غلتك ـ میله ـ طومار ـ سیگاری (یا گلولهٔ نخ) ـ بلوك، منطقه || ج **גְּלִילִים** یا [در آخرین معنی] **־לוֹת**

– **גְּלִיל מַיִם** آبگیر، حوضهٔ رود

– **הַגָּלִיל** نام قسمت شمالی اسرائیل، جلیل

**גָּלִיל**[2] ص. [چون בָּהִיר] گردنده ـ تاشو ـ غلتك دار ـ کشوی، کرکره‌ای : דֶּלֶת גְּלִילָה

**גְּלִילָה** ا.ث. بلوك، منطقه، حوالی

– **גְּלִילַת אֶגֶד** باند، زخم بند پیچیده

**גְּלִילִי(ת)** ص. استوانه ای

**גְּלִימָה** ا.ث. بالا پوش گشاد، ردا

**גְּלִיפָה** „ حکاکی، قلمزنی ـ گراور

**גְּלִישָׁה** „ عمل سُر خوردن ـ اسکی

**גָּלַל** ف‌م. [چون פָּקַד یا חָנַן] غلتانیدن ـ پیچیدن (طومار)، لوله ك ـ ∴ رفع ك، دور کردن

– **גָּגַל, גִּגַּל** مج. [יִגַּל یا יִגָּלֵל; נָגַל یا נִגְלַל; הִגַּל (הִגַּלִּי) یا הִגָּלֵל (הִגָּלְלִי)] ـ م. לְהִגּוֹל یا לְהִגָּלֵל غلتا نیده یا پیچیده شدن ـ موج وار غلتیدن ـ دور شدن

– **נָגְלוּ רַחֲמָיו** دلش سوخت، رحمش بجوش آمد

– **גּוֹלֵל** ف‌م. [چون סוֹבֵב] غلتا نیدن

– **גּוֹ אֶת הָאַשְׁמָה עָלַי** جرم را از خود سلب کرده بمن نسبت داد

– **גּוֹלַל** مج. [چون עוֹלַל] غلتیده شدن

– **הִתְגּוֹלֵל** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְגּוֹלֵל(־לְלִי)] ـ م. לְהִתְ־ غلتیدن ـ هجوم ك

– **הִתְגַּלֵּל** ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] موج زدن

– **הֵגֵל** ف‌م. [چون הֵסֵב] غلتا نیدن، بیك سو بردن

**גֶּלֶל, גֵּלֶל** ا.ر. [גִּלַּל] سرگین، پشکل ـ غلت، گردش || ج **גְּלָלִים** [גִּלְלֵי]

– **בִּגְלַל** ح‌ا. بخاطر، برای، بسبب

**גָּלַם** ف‌م. [چون פָּקַד] پیچیدن ـ تاه‌ك

– **נִגְלַם** مج. [چون נִפְקַד] و **הִתְגַּלֵּם** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] شکل (جنین) بخود گرفتن

**גֶּלֶם** ا.ر. [چون כֶּתֶל] جنین ـ کرم حشره ـ جسم بی شکل ـ آدم نا هنجار و بی فرهنگ ـ آدم برفی

**גֵּלֶם** „ [چون דֵּגֶל] (۱) مادهٔ خام (۲) **גֶּלֶם**

– **חֳמְרֵי־גֶ** مواد خام، مواد اولیه

**גַּלְמוּד(־מוּדָה)** ص. بیکس ـ نازا ـ ∴ بی ثمر

**גֻּלְמִי(ת)** ص. خام، عمل نیامده: **חֳמָרִים גֻּלְמִיִּים** مواد اولیه || ناویژه، غیر خالص

**גַּלְנְטֶרְיָה*** ا.ث. خرده ریزِ مورد نیاز

**(גִּלַּע) הִתְגַּלַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] از جادر رفتن ـ درگرفتن (نزاع)

**גַּלְעִין** ا.ر. و **גַּלְעִינָה** ا.ث. هسته

**גַּלְעִינִי(ת)** ص. هسته دار

**גָּלַף** ف‌م. [چون פָּקַד] حکاکی‌ك، قلم زدن، گراوور کردن

– **גִּלַּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] =גָּלַף

**גַּלָּף** ا.ر. [גַּלַּף] گراور ساز ـ حکاك ـ سنگتراش [مؤنث آن גַּלָּפֶת (چون צַמֶּרֶת)]

**גַּלְרְיָה*** ا.ث. (۱) יְצִיעַ (۲) اطاق نقاشی یا موزه

**גָּלַשׁ** ف‌ل. [چون פָּקַד] سر رفتن: הֶחְלֵב גּ׳ || سُر خوردن ـ سر از یر شدن

– **הִגְלִישׁ** ف‌م. [چون הִפְקִיד] (به) جوش آوردن

**גַּלָּש** ا.ر. [גַּלַּש] اسکی باز
**גִּלְשׁוֹן** ا.ر. هوا پیمای مشقی بی موتور
**גַּלֶּשֶׁת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] اکزما
**גַּם** (۱) حع. هم، نیز، همچنین: **גַּם הוּא לֹא יָדַע** اوهم نمیدانست (۲) ق. حتی، هم
– **גַּם כִּי** یا **גַּם אִם** اگرهم، حتی اگر
– "**גַּם לִי גַּם לָךְ לֹא יִהְיֶה**" نه مال من باشد نه مال تو
**גְּמָא** ف‌م. [چون מְלֹא] بلعیدن ـ سرکشیدن
– **הִגְמִיא** ف‌م. [چون הִמְצִיא] نوشا نیدن
**גֹּמֶא** ا.ر. [גֹּמְאוֹ] پیزر، نی ـ بردی، پا پیروس ‖ ج **גֹּמְאִים** [גֹּמְאֵי]
**גְּמָגֵם** " لکنت .: ـ دودلی
**גִּמְגֵּם** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] با لکنت حرف زدن ـ .: دودلب، دلدل ك
**גַּמְגְּמָן(־מָנִית)** ا. آدم الکن
**גַּמָּד (גַּמֶּדֶת)** ا. کوتوله ‖ ج **גַּמָּדִים (גַּמָּדוֹת)**
**גֻּמָּה** [شکل دیگر גּוּמָּה]
**גָּמוּל** ص. [چون בָּדוֹק] از شیر گرفته
**גְּמוּל** ا.ر. عمل، رفتار، معامله ـ پاداش، تلافی
– **הֵשִׁיב לוֹ כִּגְמוּלוֹ** اورابه سزای خود رسا نید
**גְּמוּלָה** ا.ث. تلافی، پاداش، مکافات
**גְּמוּם** ا.ر. قطع (درخت)
**גְּמוּנִית** ا.ث. نوار، قیطان
**גְּמוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] = גְּמִיאָה
**גָּמוּר** ص. [چون בָּדוֹק] ←**גָּמַר** تمام شده ـ کامل، یك پارچه ـ **שֶׁקֶט גָּמוּר** سکوت محض
– **בְּסֵדֶר גָּ׳** بسیار خوب، کاملاً درست
**גַּמְחָה** ا.ث. تورفتگی دردیوار
**גַּמְחוֹן(־חוֹנִית)** ص. دمدمی ـ خودرأی، کله‌شق ـ متمرد
**גֶּמִי** ا.ر. [גְּמִיוֹ] علف یا کنف (که از آن طناب میسا زند) ـ ج **גְּמִיִּים**
**גְּמִי*** " لاستیك ـ صمغ
**גְּמִיאָה** ا.ث. عمل نوشیدن یا سرکشیدن ـ جرعه
**גְּמִיָּה** " بند یا حلقهٔ لاستیکی
**גְּמִילָה** " (۱) رسیدن میوه (۲) فطام: ازشیر گرفتن (۳) **גְּמִילוּת**
**גְּמִילוּת** " انجام ـ اجراء ـ پاداش
– **גּ׳־חֶסֶד** یا **גּ׳ חֲסָדִים** نیکوکاری، احسان، انجام امور خیریه
**גְּמִיעָה** " = גְּמִיאָה
**גְּמִירָה** " پایان یا ته: **עַד גּ׳**
**גָּמִישׁ** ص. [چون בָּהִיר] کش دار، قابل ارتجاع، قابل انعطاف ـ دارای خوی سازگاری
**גְּמִישׁוּת** ا.ث. خاصیت ارتجاع، قابلیت انعطاف، نرمی، .: خوی سازگاری
**גָּמַל** [چون פָּקַד] ف‌ل. رسیدن [درمورد میوه] ـ پاداش دادن، تلافی درآوردن ‖ ف‌م. از شیرگرفتن ـ بجا آوردن، (عمل) کردن: **גָּמַל רָעָה** یا **גּ׳ רָעָה** بدی کرد ‖ پاداش به (کسی) دادن
– **נִגְמַל** مج. [چون נִפְקַד] از شیرگرفته شدن ـ .: ترك عادت ك، [با מִן] ترك ك
– **הִתְגַּמֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را ترك عادت دادن، خود داری ك
**גָּמָל** ا.م. [גְּמַל] شتر ‖ ج **גְּמַלִּים** [←גְּמַלָּה]
– **גּ׳ נִמְרִי** زرّافه، شترگاوپلنگ ‖ ج **גְּמַלִּים נִמְרִים**
– **גּ׳ פּוֹרֵחַ בָּאֲוִיר** دروغ شاخ دار
**גַּמָּל [גַּמַּל]** (**גַּמָּלִית** یا **גַּמָּלֶת**) ا. ساربان، شتربان
**גְּמַלָּה** ا.ث. شترماده، ناقه ←**גָּמָל**
**גְּמֻלָּה** " خسارت قابل پرداخت [دربیمه] ـ ‖ استفادهٔ نقدی ‖ ج ־**לוֹת** یا ־**לָאוֹת**
**גַּמְלוֹן** ا.ر. سه گوشی کنار شیروانی
**גַּמְלוֹנִי(ת)** ص. شتری، خرکی
– **גַּג גַּמְלוֹנִי** شیروانی
**גְּמֻלוּת** ا.ث. رسیدگی ـ .: نضج، بلوغ
**גַּמָּלָת** " [چون צַמֶּרֶת] کاروان شتر ـ [مؤنث גַּמָּל]
**גִּמְנַסְיָה*** " دبیرستان
**גָּמַע** ف‌م. [چون שָׁלַח] سرکشیدن ـ بلعیدن
–**גִּמַּע** [چون שִׁלַּח] =גָּמַע
**גֶּמֶץ** [شکل دیگر גּוּמָּץ]
**גָּמַר** [چون פָּקַד] ف‌م. تمام ك، بپایان رسانیدن ـ تکلیف (چیزیرا) معین‌ك ‖ ف‌ل. بپایان رسیدن ـ نا بود شدن ـ تصمیم گرفتن

ג׳ אִמֶּר عزم خود را جزم كرد
– ג׳ בְּדַעְתּוֹ (یا בְּלִבּוֹ) تصميم گرفت
– וְגוֹמֵר [مختصر آن וג׳] الی آخر [الخ]، وغيره، وقس عليهذا
– נִגְמַר مج. [چون נִפְקַד] تمام شدن، بپايان رسيدن
גְּמָר ا.ر. اتمام ـ پايان، آخر
–גְּמַר־דִּין یا גְּמַר־ד׳ = גְּזַר־דִּין
– הֵבִיא לִידֵי ג׳=גְּמַר
גָּמָר ״ [چون דָּגָל] دست كاری تكميلی، مرحلهٔ نهائی ـ پايان
– בְּחִינוֹת ג׳ امتحانات نهائی
גְּמָרָא °, גְּמָרָה ا.ث. تفسير מִשְׁנָה← در تلمود || ج־רוֹת
גִּמֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] قابل ارتجاع ك، قابل انعطاف ك، نرمش دادن
– הִתְגַּמֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] نرم شدن، قابل ارتجاع يا قابل انعطاف شدن
– הִגְמִישׁ ف‌م. [چون הִפְקִיד] نرم وقابل ارتجاعك
גְּמִשָּׁה ا.ث. [چون נְדָבָה] زنگار، گِتر
גַּן ا.ر. [גַּנִּי] باغ || ج גַּנִּים
– גַּן־חַיּוֹת باغ وحش || ج גַּנֵּי־ח׳
– גַּן־יְלָדִים كودكستان || ج גַּנֵּי־י׳
– גַּן־עֵדֶן باغ عدن ـ بهشت
– גַּן־עִיר; גַּן־עִירוֹנִי; גַּן־צִבּוּרִי پارك شهر، باغ ملی
– גַּן־שַׁעֲשׁוּעִים باغ كودكان، محل بازی وورزش كودكان || ج גַּנֵּי־ש׳
גְּנַאי ״ [چون תְּנַאי] رسوايی، ننگ، سرشكستگی ـ زشتی
גָּנַב ف‌م. [چون פָּקַד] دزديدن
– ג׳ אֶת לִבּוֹ (یا דַּעְתּוֹ) مرا اغفال كرد
– נִגְנַב مج. [چون נִפְקַד] دزديده شدن
– גִּנֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] كراراً دزديدن ـ ربودن
– גָּנַב אֶת לֵב... (كسی را) اغفال ك
– גָּנַב דְּבָרִים انتحال ك
– גָּנַב مج. [چون כָּבַד] دزديده شدن
– הִתְגַּנֵּב ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] دزدانه حركت ك
– הִגְנִיב ف‌م. [چون הִפְקִיד] مخفيانه داخل ك يا جا بجا كردن، سر اندن

גַּנָּב ا.ر. [גַּנָּבִי] دزد، سارق [مؤنث آن גַּנֶּבֶת چون צַמֶּרֶת]
גְּנֵבָה ا.ث. دزدی، سرقت
– גְּנַב ق. دزدانه، مخفيانه
– גְּנֵבַת דַּעַת یا ג׳ לֵב اغفال، فريب
גִּנְדֵּר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بزك ك، آراستن
– נִגְנַדֵּר مج. [چون שְׁחַרַר] بزك شدن
– הִתְגַּנְדֵּר ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] خود را آراستن، بزك ك ـ عشوه (گری) ك
גַּנְדְּרָן(־רָנִית) ص ـ ا.(آدم) خود سازيا طناز و عشوه گر
גַּנְדְּרָנוּת ا.ث. خود سازی ـ عشوه گری
גִּנָּה[1], גַּנָּה ا.ث. باغ چه، باغ سبزيكاری
גִּנָּה[2] ف‌م. [چون צִוָּה] تقبيح ك ـ سرزنش ك ـ از (كسی) عيبجوئی ك
– נִגְנָה مج. [چون צֻוָּה] تقبيح شدن
– הִתְגַּנָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] مورد تقبيح واقع شدن، خوار شدن
גָּנוּב ص ـ ا. [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּנַב (مال) دزديده (شده)
גְּנוּגֶנֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] = גְּנוּנָה
גָּנוּז ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از גָּנַז پنهان، پوشيده، مستور
גְּנִיזָה ا.ر. تقبيح، سرزنش
גִּנּוּן ״ طرز رفتار، آداب
גַּנּוֹן ״ كودكستان بچه های دوسه ساله
גְּנוּנָה ا.ث. چادر ياحصير (برای پنجره)، سايبان
גְּנוּת ״ زشتی، رسوائی ـ ذم، بدگوئی
גָּנַז ف‌م. [چون פָּקַד] پنهانك ـ اندوختن ـ بايگانی ك
– נִגְנַז مج [چون נִפְקַד] نهفته شدن ـ ذخيره شدن
גָּנָז, גִּנְזָ ا.ر. [چون דָּגָל] خزانه ـ گنجينه
– בֵּית־גְּנָזִים خزانه ـ موزه ـ بايگانی
גַּנָּז ا.ر. [גַּנָּזִי] بايگان، ضباط ـ حافظ اشياء نفيس [مؤنث آن גַּנָּזִת چون צַמֶּרֶת]
גִּנְזָךְ ا.ر. [־זַכִּים] خزانه ـ (محل) بايگانی اسناد ومدارك كشوری || ج ־זַכִּים
גִּנְזַכְנִי(־כָנִית) ا. متصدی بايگانی كشوری

**גָּנַח** פ‌ל. [چون שָׁלַח] آه کشیدن، نا لیدن ـ سخت سرفه ك

**הִתְגַּנַּח** פ‌ל. [چون הִתְבַּקַּע] آه کشیدن

**גְּנַי** [شکل دیگر גָּנָאי]

**גְּנִיזָה** ا.ث. عمل پنهان ك ـ با یگانی ـ مخزن ـ [در کنیسه] جای نگهداری ورق پاره های کتب مقدسه

**גְּנִיחָה** " آه، ناله ـ سرفه (با اخراج خلط)

**גָּנַן** פ‌ل. [چون חָנַן] [با עַל یا בְּעַד] حمایت ك

– **גּוֹנֵן** פ‌ل ـ م. [چون סוֹבֵב] حمایت کردن

– **הִתְגּוֹנֵן** פ‌ل. [چون הִתְכּוֹנֵן] خود راحفظ ك، پناه جستن

– **הֵגֵן** [چون הֵחֵל] =גָּנַן

– **הוּגַן** مج. [چون הוּחַל] حمایت شدن

**גַּנָּן** ا.ر. [גַּנְגַן] باغبان، بستانکار ←גַּנָּנוּת

**גַּנָּנוּת** ا.ث. باغبانی [کود کستان

**גַּנֶּנֶת** [چون צַמֶּרֶת] (۱) [مؤنث גַּנָּן] ـ (۲) معلمهٔ גַּנֶּרְלִי*(ת) =כְּלָלִי یا כּוֹלֵל الخ

– **חֲזָרָה גַּנֶּרְלִית** ریتیسیون ژنرال، تمرین عمومی یا نهائی

**גֶּס** (גָּסָה) פ‌م. [چون הֵפִיר] = בָּחַשׁ

**גַּס**[1] (גַּסָּה) ص. درشت، کلان ـ زبر، خشن ـ ∴ نا هنجار ـ خشونت آمیز || ج גַּסִּים (גַּסּוֹת)

– **תֶּפֶר גַּס** کوك [دردوزندگی]

– **גַּס רוּחַ** متفرعن، باد درسر

– **אֲכִילָה גַּסָּה** پرخوری

– **בְּהֵמָה גַּסָּה** چارپایان بزرگ چون گاو

– **דַּעְתּוֹ גַּסָּה עָלָיו** خودش را گم کرده است

– **מֵעַיִם גַּסִּים** رودهٔ بزرگ

**גַּס**[2] ←גָּסַס

**גָּסָה** [چون קָנָה] =גָּהַק←גָּהַק

**גַּסּוּת** ا.ر. و גַּסָּיָה ا.ث. = גָּהוּק

**גַּסּוּת** ا.ث. خشونت، درشتی، بی تربیتی

– **גּ׳ רוּחַ** تفرعن، نخوت

**גִּ׳סְטָה*** " ژست ـ ∴ حرکت یا اقدام (برای تظاهر یا جلب توجه)

**גְּסִיסָה** " نزع

**גָּסַס** פ‌ل. [چون פָּקַד] درحال نزع بودن ـ خشونت ك [در این معنی גַּס نیز آمده است]

– **גֵּס** פ‌م. [چون הֵסֵב] زمخت یا خشن ك ـ سخت ك

– **הֵגֵס לִבּוֹ, הֵגֵס דַּעְתּוֹ** گستاخی کرد

**גַּע** [امر فعل נָגַע]

**גַּעְגּוּעִים** (ه‌ج) ا.ر. دلتنگی ـ اشتیاق (دیدار)

**גִּעְגֵּעַ** פ‌ل. [چون צִחְצֵחַ] (چون قاز) صدا کردن

– **הִתְגַּעְגֵּעַ** פ‌ל. [יִתְ־; מִתְגַּעְגֵּעַ; הִתְגַּעְגַּע(־גְּעִי)] ـ م. לְהִתְגַּעְגֵּעַ دلتنگی ك [با עַל یا לְ برای] ـ اشتیاق داشتن

**גָּעָה** פ‌ل. [چون רָאָה] ماغ کشیدن ـ شیون ك

**גְּעוֹל** ا.ر. کراهت ـ آبکشی با آبجوش

**גְּעִיָּה** ا.ث. ماغ ـ ∴ شیون

**גְּעִילָה** " کراهت

**גָּעַל** [چون שָׁאַל] פ‌م. مکروه داشتن ـ رد کردن || פ‌ل.: גּ׳ בּוֹ از آن متنفر بود

– **נִגְעַל** مج. [چون נִשְׁאַל] مردود یا منفور شدن

– **הִתְגַּעֵל** פ‌ل. [چون הִתְנַהֵל] نفرت انگیز شدن ـ کثیف شدن

– **הִגְעִיל** פ‌م. [چون הִשְׁאִיל] متنفر ساختن ـ با آب جوش آبکشی ك

**גְּעַל** ا.ر. [چون רֹחַב] نفرت ـ [مختصر גּ׳־נֶפֶשׁ] چیز تهوع آور یا نفرت انگیز

**גָּעַר** פ‌ل. [چون שָׁאַל] تشر زدن (در مقام سرزنش) ـ [با בְּ] نهیب ك

**גְּעָרָה** ا.ث. [چون קְצָרָה] نهیب ـ سرزنش

**גָּעַשׁ** פ‌ل. [چون שָׁאַל] متزلزل شدن، تکان خوردن ـ ∴ بهیجان آمدن، مشوّش شدن

– **הִתְגַּעֵשׁ** פ‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְגַּעֵשׁ(־עַשִׁי)] ـ م. לְהִתְגַּעֵשׁ متلا طم شدن ـ لرزیدن ـ تلو تلو خوردن

– **הִגְעִישׁ** פ‌م. [چون הִשְׁאִיל] لرزانیدن

**גָּעַשׁ** ا.ر. [چون בַּעַל] تکان، لرزه

– **הַר־גַּעַשׁ** کوه آتش فشان

**גַּעֲשִׁי(ת)** ص. آتش فشانی

**גָּעַת** [ا.ف. از נָגַע]

–**אַל גּ׳** "دست زدن ممنوع است"

**גַּף** פ‌م. [چون קַם] در (شیشه ای را) بستن ـ سر (ظرفی را) گذاشتن

– הֵגִיף ف‌م. [چون הֵפִיר] بستن
– הוּגַף مج. [چون הוּקַם] بسته شدن
גַּף ا.ر. [چون אַף] بال ـ دست یا پا ـ بازو ـ دسته ـ ساحل رود || ج גַּפַּיִם ـ ת. גַּפַּיִם دستها و پاها
– בְּגַפּוֹ=לְבַדּוֹ (خودش) تنها
– עַל גַּפֵּי=עַל גַּבֵּי بالای، روی
גַּפָּה ا.ث. ساحل رود ـ سنگچین ـ پرچین
גְּפוּף ا.ر. = חִבּוּק
גְּפוֹר ״ گوگرد پاشی ـ سم پاشی
גֶּפֶן ا.ث. [גַּפְנוֹ] تاك، مو، رز || ج גְּפָנִים [גַּפְנֵי]
גֶּפֶס ا.ر. = גֶּבֶס
גִּפֵּס [چون דִּבֵּר] = גִּבֵּס
גַּפָּס ا.ر. [גַּפַּס] گچ کار ـ سازندهٔ مجسمه‌های گچی [مؤنث آن גַּפָּסֶת چون צַמֶּרֶת]
גִּפַּף ف‌م. [چون הִלַּל] درآغوش گرفتن، نوازش‌ك
גֹּפֶר ا.ر. [چون כֹּתֶל] نوعی کاج که از چوب آن کشتی نوح ساخته شد
גִּפֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] گوگردزدن
– גֻּפַּר مج. [چون כֻּבַּד] گوگردی شدن
גַּפְרוּר ا.ر. کبریت
גָּפְרִית ا.ث. گوگرد
גַּפְתָּן(־תָּנִית) ا. شخص متفرعن و خشن
גֵּץ ا.ر. [גִּצּוֹ] جرقه، شراره || ج גְּצִים
גֵּר (גֶּרָה) ا. بیگانه، اجنبی ـ غریب، مهمان ـ مقیم موقتی
– גֵּר צֶדֶק بیگانه ای‌که صمیمانه دیانت یهود را قبول کند
גָּר¹ ف‌ل. [چون קָם] منزل ك، ساکن شدن، زندگی‌ك ـ ترسیدن
– הִתְגּוֹרֵר ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] ساکن شدن ـ هجوم ك، اجتماع ك ـ مضطرب شدن
גָּר² ا.فا. از גָּר¹ ساکن، مقیم: הִיא גָּרָה בְּתֵל־אָבִיב او در تل او یو زندگی میکند
גָּרַב ا.ر. [גֶּרֶב; גָּרְבּוֹ] بشکه، چلیك ـ جرب، سودا، اکزما || ج גְּרָבִים [גַּרְבֵי]
גָּרֶב ״ [גַּרְבּוֹ] جوراب || ت ـ ج גַּרְבַּיִם [גַּרְבֵי]: שָׁלֹשׁ זוּגוֹת גַּרְבַּיִם سه جفت جوراب

גַּרְבַּיִם←גָּרֶב

גָּרֶבֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] = גָּרֶב [معنی دوم]
גִּרְגֵּר ا.ر. غرغره: شستشوی گلو
גַּרְגִּיר ״ دانه، حبه ـ میوهٔ انگوری ـ تره تیزك آبی
גַּרְגֵּר ״ [چون מַסְמֵר] دانه، حبه ـ ذره
גִּרְגֵּר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] غرغره ك
גַּרְגְּרָן(־רָנִית) ا. آدم پرخور ومیگسار
גַּרְגְּרָנוּת ا.ث. پرخوری ومیگساری
גַּרְגֶּרֶת ״ [چون אַרְנֶבֶת] نای، قصبة الریه ـ [در صیغهٔ ج] گردن = צַוָּאר
גִּרְגֶּרֶת [شکل دیگر גְּרוֹגֶרֶת]
גָּרַד ف‌م. [چون פָּקַד] خارانیدن ـ خراشیدن ـ صیقل دادن ـ ∴ تحریك ك
– גֵּרַד ف‌م. [چون בֵּרַךְ] (سخت) خراشیدن، سخت خارا ندن
– הִתְגָּרֵד ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] خودرا خاراندن
גַּרְדּוֹם یا גֵּרְדֹם ا.ر. [־דְּמוֹ] کندهٔ درخت، ∴ سکوی اعدام ـ ته شاخه || ج ־דֹמִים
גַּרְדָּן(־דָּנִית) ا. کسیکه عادت بتن خاراندن دارد
גָּרֶדֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] خارش، سودا
גָּרְדֶת ״ [چون כָּתֹבֶת] برادہ ـ خرده چوب رنده شده
גֵּרָה¹ ״ نشخوار
– הַעֲלֵה גֵּרָה نشخوار کردن
– מַעֲלֵה גֵּרָה نشخوار کننده
גֵּרָה² ف‌م. [چون זֵרָה←זֵרָה] تحریك ـ انگیختن (فتنه) ـ متغیر یا خشمگین ك
– גָּרָה مج. [چون זָרָה←זֵרָה] تحریك شدن
– הִתְגָּרָה ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] به هیجان آمدن. منازعه ك
גְּרוֹגֶרֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] انجیر خشك
גֵּרוּד ا.ر. عمل زدودن: גֵּרוּד חַלָּדָה زدودن زنگ
גְּרוּטָאוֹת* ا.ث. اشیاء قراضه، خرت وپرت
גֵּרוּי ا.ر. تحریك ـ انگیزه، محرّك
גָּרוֹן ״ [גְּ־] گلو، حلق ـ گردن || ج גְּרוֹנַיִם
– קָרָא בְּגָרוֹן فریاد زد
– עָמַד כְּעֶצֶם בִּגְרוֹנוֹ خار راه او شد
גְּרוֹנִי(ת) ص. حلقی: אוֹתִיּוֹת גְּרוֹנִיּוֹת حروف حلقی א־ה־ח־ע وگاهی ר

גָּרוּעַ (גְּרוּעָה) ص. بد (تر)، پست (تر) ـ تر اشیده || ج גְּרוּעִים(־עוֹת)

גֵּרוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] کاهش، نقصان

גֵּרוּף „ عمل رُفتن وجمعك

גָּרוּר[1] ص. [چون בָּדוּק] ←גָּרַר کشیده شده، ربوده شده ـ .: مجذوب

גָּרוּר[2] ا.ر. [גְּ־] واگن یدك || ج גְּרוּרִים

גֵּרוּר „ کشش ـ ربایش

גֵּרוּשׁ „ اخراج ـ تبعید ـ طلاق

גָּרוּשׁ „ [גְּ־] مردی که زنش را طلاق داده است || ج גְּרוּשִׁים←גְּרוּשָׁה

גְּרוּשָׁה ص ـ ا. (زن) مطلقه

גֵּרוּשִׁים یا שִׁין° (ه ج) ا.ر. [־שֵׁי] طلاق

גַּרְזֶן ا.ر. [־זֵנוֹ] تبر || ج ־זְנִים

– ג׳־גַּרְזִים تیشه

גָּרִי (גְּרִיָּה) ص. قابل تحریك، حساس || ج גְּרִיִּים(־יוֹת)

גְּרִידָה ا.ث. تراش، حك

גְּרִיָּה „ تحریك ←גֵּרוּי

גְּרִיוּת „ حساسیت

גְּרִילָה* „ یا מִלְחֶמֶת ג׳ جنگ غیر رسمی و غیر منظم

גְּרִימָה „ تولید: باعث شدن

גְּרִיס ا.ر. بلغور ـ بن شن خرد کرده

– גְּרִיסֵי אֶבֶן سنگ ریزه

גְּרִיסָה ا.ث. تبدیل به بلغور ـ خوراك بلغور

גְּרִיעָה „ کاهش

גְּרִיעוּת „ نا مرغوبی، بدی

גְּרִיפָה „ عمل پاك کردن یا رُفتن: גְּרִיפַת הַשֶּׁלֶג

גְּרִירָה „ (روی زمین) کشیدن

– גְּרִירַת גֶּרָה بالا آوردن نشخوار

(גָּרַל) הִגְרִיל [چون הִפְקִיד] ف‌م. به لا تارگذاشتن ـ (دربخت آزمائی) بردن ـ .: [د.م] مفت بچنگ آوردن || ف‌ل. قرعه کشی‌ك، بخت آزمائی‌ك

– הַגֶּרֶל הַגְּרָלָה قرعه کشی‌ك

גֶּרֶם ا.ر. גִּרְמוֹ استخوان ـ جرم ـ جسم ـ مهره ـ .: نفس امر || ج גְּרָמִים [גַּרְמֵי]

גָּרַם [چون פָּקַד] ف‌م. باعث شدن، موجب شدن ـ شکستن (استخوان) ـ ف‌ل. [با ל] باعث یا موجب شدن

– נִגְרַם مج. [چون נִפְקַד] تولید شدن، فراهم آمدن

– גֵּרַם ف‌م. [چون בֵּרַךְ] (بادندان) پاك ك (استخوان)ـ ما نند موش جویدن

גֶּרְמָנִי(ת) ص ـ ا. آلمانی

גֶּרְמַנְיָה* ا.ث. آلمان

גֶּרְמָנִית „ زبان آلمانی

גֶּרֶן „ [גְּרָנוֹ] زمین خرمن کوبی || ج גְּרָנוֹת [גְּרָ־]

– חֲצִי ג׳ עֲגֻלָּה نیم دایره ـ آمفی تآتر

גֶּרְנִיוֹן یا ־נְיוֹם* ا.ر. شمعدانی عطر

גֶּרְנִיט* „ سنگ خارا، گرانیت

גָּרַס [چون פָּקַד] ف‌م. کوبیدن ـ (فلان) نسخه را قبول ك ـ یا دگرفتن || ف‌ل. خرد یا کوبیده شدن

– נִגְרַס مج. [چون נִפְקַד] کوبیده شدن

– הִגְרִיס ف‌م. [چون הִפְקִיד] خرد کردن

גִּרְסָה (از גִּרְסָא°) ا.ث. نسخه، صورت، روایت ـ متن، نص

– ג׳ אַחֶרֶת نسخه بدل، نسخهٔ دیگر ـ روایت دیگر

גָּרַע ف‌م. [چون שָׁלַח] کاستن ـ مضایقه ك ـ تفریق ك ـ زدن یا تراشیدن (مو)

– נִגְרַע مج. [چون נִשְׁלַח] کاسته شدن ـ باز داشته شدن ـ نیست شدن

– גֵּרַע ف‌م. [יִגְרַע; מִגְרַע; גְּרַע (גִּרְעִי)] ـ م. לְגָרְעַ برداشت ك، کم ك

– נִתְגָּרַע ف‌ل. [چون הִתְאָרַח] بد تر یا کمتر شدن

גֵּרָעוֹן ا.ر. [גִּר־] کسر (عمل) ـ ج גִּרְעוֹנוֹת

גַּרְעִין „ هسته، دانه، تخمه ـ خستو، هستهٔ مرکزی

גַּרְעִינִי(ת) ص. دانه دار ـ دانه دانه ـ هسته ای، مغزی ـ .: اساسی = יְסוֹדִי(ת)

גַּרְעֶנֶת ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] تراکم، گوشت زیادی در پیلهٔ چشم

גָּרַף ف‌م. [چون פָּקַד] باخود بردن ـ پاك ك، رُفتن ـ (با خاك انداز) جمع ك ـ پاك ك یا گرفتن (بینی) ـ گره کردن (مشت)

– נִגְרַף مج. [چون נִפְקַד] کشیده شدن ـ رُفته یا پاك شدن ـ گره شدن: יָדוֹ נִגְרָפָה

גֶּרֶף ا.ر. پیشاب دان، گلدانِ ادرار

גְּרָפָה* ا.ث. گریپ

גְּרָפִי*(ת) ص. ترسیمی – תֵּאוּר גְּרָפִי نمودار

**גְּרָפִיט*** ا.ر. سرب سیاه، گرافیت
**גְּרָפִיקָה*** ا.ث. فن استعمال گرافیك یا نمودار
**גָּרַר** ف‌م. [چون בָּרַר یا פָּקַד] کشیدن، (با خود) آوردن، ∴ باعث شدن، منجر شدن به ـ خرد کردن
– **נִגְרַר** مج. [چون נִפְקַד] کشیده شدن
– **גֵּרֵר** ف‌م. [چون בֵּרֵךְ] (بسختی) کشیدن ـ تر اشیدن
– **גֹּרַר** مج. [چون בֹּרַךְ] تر اشیده شدن
– **הִתְגָּרֵר** [چون הִתְבָּרֵךְ] = התגרד←גָּרַד
**גָּרָר** ا.ر. کشش ـ دنباله
– **דֶּלֶת־ג׳** در ِ کشوی، در کشو دار
– **סְפִינַת ג׳** کشتی یدك کش
**גְּרָרָה** ا.ث. در شکهٔ برفی
**גֶּרֶשׁ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] حاصل، محصول
**גֵּרֵשׁ** ״ [نام این نشان (׳) یا (ִ)] ـ ت גֵּרְשַׁיִם [نام این نشان (״) یا (ֵ)]
**גָּרַשׁ** ف‌م. [چون פָּקַד] راندن
– **נִגְרַשׁ** مج. [چون נִפְקַד] رانده شدن ـ اخراج شدن ـ متلا طم شدن
– **גֵּרַשׁ** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] طلاق دادن ـ راندن
– **גֹּרַשׁ** مج. [چون בֹּרַךְ] رانده شدن ـ [در صیغهٔ مؤنث] طلاق داده شدن
– **הִתְגָּרֵשׁ** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] جدا شدن، [با מ] طلاق دادن: הת׳ מֵאִשְׁתּוֹ ‖ در صیغهٔ مؤنث] طلاق گرفتن
**גָּשׁוּם** ص. [چون בָּדוּק] بارانی، پر با ران
**גִּשׁוּם** ا.ر. اجراء، عملی ساختن چیزی
**גִּשׁוּר** ״ پل سازی ـ ∴ ایجاد روابط
**גִּשׁוּשׁ** ״ کورمالی، تحبس بالا مسه
**גָּשׁוּשׁ** ״ آلت تعمیق ـ متخصص عمق پیمائی
**גָּשִׁישׁ** ״ [چون פָּקִיד] پشت بند (برای تختخواب) ـ تختهٔ شکسته بندی
**גֶּשֶׁם** ״ [چون דֶּגֶל] با ران، رگبار ـ ماده، جسم
**גָּשַׁם** ف‌ل. [چون פָּקַד] با ریدن
– **גִּשֵּׁם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] عملیك ـ بصورت انسان یا جا نور درآوردن
– **הִתְגַּשֵּׁם** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مجسم شدن ـ ∴ عملی شدن، جامهٔ عمل پوشیدن
– **הִגְשִׁים** ف‌م. [چون הִפְקִיד] بارانیدن ـ ∴ بموقع اجرا گذاشتن، اجرا کردن ـ مجسم کردن
**גַּשְׁמִי(ת)** ص. جسمی ـ مادی ـ وابسته‌به باران
**גַּשְׁמִיּוּת** ا.ث. مادیت، وضع جسمی
**גֶּשֶׁר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] پل، جسر
**גָּשַׁר** ف‌م. [چون פָּקַד] ساختن یا زدن (پل) ـ ∴ متصل ك
– **נִגְשַׁר** مج. [چون נִפְקַד] با پل متصل شدن
– **גִּשֵּׁר** [چون דִּבֵּר] = גָּשַׁר
**גַּשָּׁר** [גַּשַּׁר] (גַּשָּׁרִית) ا. نگهبان پل ـ پل ساز
**גִּשְׁרוֹן** ا.ر. پل کوچك
**גָּשַׁשׁ** ف‌ل. [چون פָּקַד] به گل نشستن
– **גִּשֵּׁשׁ** ف‌م ـ ل. [چون הִלֵּל] مانند کور لمس ك ـ کورمالی ك
– **הִתְגּוֹשֵׁשׁ** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְגּוֹשֵׁשׁ (־שְׁשִׁי)] ـ م. לְהִתְגּוֹשֵׁשׁ کشتی گرفتن
**גַּשָּׁשׁ** [גַּשַּׁשׁ] کسیکه درگرفتن رد پای انسان یا حیوان تخصص دارد [مؤنث آن גַּשֶּׁשֶׁת ־چون צַמֶּרֶת]
**גֶּשֶׁת** ا.ف. از נָגַשׁ
**גִּשֵּׁת** ف‌م. [چون אִמֵּת] باسیفن خالی ك
**גִּשְׁתָּה** ا.ث. سیفن ‖ ج גִּשְׁתּוֹת [גִּשְׁתוֹת]
**גַּת** ״ [גִּתּוֹ] چرخشت ـ دستگاه آب گیری وروغن کشی وشراب سازی ‖ ج גִּתּוֹת یا גִּתִּים

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**ג״א** = גִּרְסָא אַחֶרֶת روایت یا شکل دیگر
**גב׳** = גְּבֶרֶת
**גַּדְנָ״ע**←تبصره: גַּדְנָעִי
**ג״כ** = גַּם כֵּן
**ג.נ.** یا **ג״נ** = גְּבֶרֶת נְכְבָּדָה
**ג״ע** = גַּן־עֵדֶן

# ד, ד

**ד׳** شمارهٔ ٤ یا چهارم: כְּתָה ד׳ ‖شمارهٔ ٤٠٠٠ [در اعداد مربوط به سال]

**דָּאַב** ف‌ل. [چون שָׁאַל] اندوهگین شدن ـ سست یا بیحال شدن

- **נִדְאַב** [چون נִשְׁאַל] = **דָּאַב**
- **הִדְאִיב** ف‌م. [چون הִפְקִיד] متألم ك

**דְּאָבָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] = **דְּאָגָה**

**דְּאָבוֹן** ا.ر. [דַּאֲ־] غصه، تألم ‖ ج **דַּאֲבוֹנוֹת**

- **לְדַאֲבוֹנִי, לְדַאֲבוֹן לִבִּי, לְדַאֲבוֹן נַפְשִׁי** متأسفم که

**דָּאַג** ف‌ل. [چون שָׁאַל] نگران‌ب، ناراحت شدن، غمگین شدن، [با ל] در فکر (چیزی) ب: **אַל תִּדְאַג** غصه نخور، اهمیت نده، در بندش نباش

- **נִדְאַג** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] غمگین شدن
- **הִדְאִיג** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] نگران ك ـ غمگین ك
- **הִדָּאֵג** مج. [چون הִרָּעֵל] غمگین شدن

**דְּאָגָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] دل واپسی، نگرانی

**דָּאָה**[1] ف‌ل. [چون רָאָה] (تند) پریدن

- **הִדְאָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] پرواز دادن

**דָּאָה**[2] ا.ث. کرکس، لاشخور

**דָּאוּג** ص. [چون בָּדוּק] مضطرب، نگران

**דְּאַר*** ا.ر. پست ـ پستخانه ـ **דּוֹאַר־אֲוִיר** پست هوائی

- **דִּבְרֵי־דּ׳** پست: نامه ها یا امانات پستی

**דֹּב** ا.ر. [דֻּבִּי] خرس ‖ ج **דֻּבִּים** ← **דֻּבָּה**

- **הַדֹּב הַגָּדוֹל וְהַדֹּב הַקָּטָן** دُب اکبر ودب اصغر
- **לֹא דֻּבִּים וְלֹא יַעַר** چنین چیزی وجود خارجی ندارد، چه کشکی چه پشمی؟ حرف مفت است

**(דָּבַב) דּוֹבֵב** [چون סוֹבֵב] ف‌م. بسخن آوردن

**דְּבְדְּבָן** ا.ر. [־בַן] گیلاس ـ آلوبالو

**דִּבָּה** ا.ث. بدگوئی، غیبت ـ عیب

**דֻּבָּה** " ماده خرس [مذکر آن = דֹּב]

**דָּבוּב** ص. [چون בָּדוּק] مورد بغض یا دشمنی

**דִּבּוּב** ا.ر. (عادت دادن به) صحبت ومحاوره

**דִּבּוֹן** " تو له خرس ـ خرس باز یچه ای

**דָּבוּק** ص. [چون בָּדוּק] چسبیده

**דִּבּוּק** ا.ر. چسبندگی ـ چسب ـ ∴ روح خبیث

**דִּבּוּר** " گفتار، سخن ـ گفتگو، صحبت ـ قول

- **תּוֹךְ כְּדֵי דִּבּוּר** در ضمن صحبت ـ فی المجلس
- **חֶלְקֵי הַדִּבּוּר** [د] اقسام کلمه

**דָּבוּר** [چون בָּדוּק] ا.مف. از **דִּבֵּר** گفته شده

**דְּבוּר** ا.ر. = **צִרְעָה**

**דְּבוֹרָה** ا.ث. زنبور (عسل) ـ ج ־רִים یا ־רוֹת

**דְּבוֹרִי(ת)** ص. محاوره ای، گفتگوئی

**דְּבוֹרִית** ا.ث. مجموع زنبورهای یك کندو

**דָּבִיק** ص. [چون בָּהִיר] چسبناك

**דְּבִיקוּת** ا.ث. چسبندگی

**דְּבִיר** ا.ر. قدس الا قداس ـ تالار ـ سالن موزه

**דַּבְלוּל** " چیز غلنبه وبر آمده

**דִּבְלֵל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تنك ك (*-tonok*)، گشاد گشاد قرار دادن ـ رقیق ك

- **דְּבְלַל** مج. [چون שְׁחְרַר] تنك شدن، رقیق یا نازك [شدن

**דָּבַק** [יִדְבַּק; דְּבֵק; דַּבֵּק (דִּבְּקִי)] ـ م. **דָּבָק, דָּבוּק;** לְדַבֵּק ف‌ل. چسبیدن ـ ∴ پیوستن، متصل یا ملحق شدن [با אֶל یا ל یا ב] ـ فرا رسیدن، همراه‌ب ‖ ف‌م. دنبال ك [گاهی با אַחֲרֵי] ـ درك ك، در گرفتن

- **דּ׳ הַכֶּסֶף בְּיָדוֹ** پول را کش رفت
- **נִדְבַּק** مج. [چون נִזְכַּר] چسبیدن ـ متصل شدن ـ واگیر داشتن ـ [با ב] مبتلا شدن (به ناخوشی از طریق سرایت)

– דִּבֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] چسبانیدن ـ دنبال ك
– דָּבַק مج. [چون אָשַׁר] چسبیده شدن
– הִדַּבֵּק ف‌ل. [יִדַּבֵּק; מִדַּבֵּק→; הִדַּבֵּק (־בְּקִי)] ـ م. לְהִדַּבֵּק چسبیدن ـ[با ב] گرفتن (ناخوشی از طریق سرایت)
– הִדְבִּיק [چون הִזְכִּיר] ف‌م. چسبانیدن ـ ∴ ملحق ك ـ به (چیزی) فرا رسیدن ‖ ف‌ل. [با אַחֲרֵי] دنبال ك
– הָדְבַּק مج. [چون הָזְכַּר] چسبانیده شدن

דָּבֵק (דְּבֵקָה) ص. چسبنده، ∴ باوفا ـ چسبیده ‖ ج דְּבֵקִים (־קוֹת) [اتصال ـ پیوند
דֶּבֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] چسب، سریش ـ محل
דִּבְקוֹן ״ کشمشك، کولی، کاولی
דִּבֵּקוּת ا.ث. پیوستگی ـ چسبندگی ـ ∴ جذبه، خلسه
דָּבָר ا.ر. [דִּבֵּר] سخن، کلام، حرف ـ چیز، شیء ‖ ج דְּבָרִים [דִּבְרֵי] ـ דִּבְרֵי עֶרֶךְ اشیاء بهادار ـ דִּבְרֵי כֶּסֶף نقره آلات ـ דִּבְרֵי־דַּאַר←דַּאַר
– ד׳ אַחֵר تفسیر دیگر ـ ∴ آن کار (بد) دیگر
– אֵין ד׳←אֵין[1]
– עַל לֹא ד׳ خواهش میکنم، کاری نکردم، قابل نبود [پاسخ کسی که سپاس گزاری میکند]
– דְּבַר־מָה چیزی ←מַה
– בְּדִבַּר ح‌ا. در بارهٔ، در خصوص
– עַל דְּבַר بخاطر ـ بعلت ـ در بارهٔ [است
– דְּבָרִים בְּגוֹ یك چیزی هست، کاسه ای زیرنیم کاسه
– דִּבְרֵי הַיָּמִים (کتاب) تواریخ ایام

דָּבַר[1] ف‌م ـ ل. [چون זָכַר] (سخن) گفتن [فقط در دو صیغه: דֹּבֵר و דָּבוּר]
– נִדְבַּר ف‌ل. [چون נִזְכַּר] گفتگوکردن، قرارگذاشتن: נִדְבַּרְנוּ לְהִפָּגֵשׁ מָחָר قرار گذاشتیم که فردا همدیگر راملا قات کنیم
– דִּבֵּר [יְדַבֵּר; מְדַבֵּר; דַּבֵּר (דַּבְּרִי)] ـ م. לְדַבֵּר ف‌ل ـ م. صحبت ك، حرف زدن: דִּבֵּר עִבְרִית
– דַּבֵּר שִׁיר سرود یا شعر خواندن
– דָּבַר مج. [چون אָשַׁר] مورد گفتگو بودن، مورد موافقت واقع شدن، قرار داده شدن←מְדֻבָּר ‖ [با ב] مورد خواستگاری واقع شدن

(דָּבַר[2]) הִדְבִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] مطیع کردن، [با תַּחַת] تحت انقیاد (کسی) در آوردن ـ فراری ك ـ قلع وقمع ك
– הָדְבַּר مج. [چون הָזְכַּר] تحت انقیاد در آمدن ـ قلع وقمع شدن

דִּבֵּר ا.ر. [דִּבְּרוֹ] سخن، کلام ‖ ج דִּבְּרוֹת
– עֲשֶׂרֶת הַדִּבְּרוֹת احکام عشره، ده فرمان

דַּבָּר [דַּבַּר] (דַּבָּרִית) ا. رهبر
דֶּבֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] وبا، طاعون
דְּבָר ״ [چون כְּתֶל] = מִרְעֶה چراگاه
דִּבְרָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] قضیه، دعوی ـ رَوِش
– עַל דִּבְרַת بخاطرِ، بعلتِ
– עַל דִּבְרָתִי قول (شرف) میدهم
דִּבְרָה ״ کلك = רַפְסוֹדָה
דַּבְּרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. ناطق ـ آدم وراج
דַּבְּרָנוּת ا.ث. نطاقی ـ وراجی
דַּבֶּרֶת ״ [چون צַמֶּרֶת] وراجی بی اندازه، جنون حرف زدن
דְּבַשׁ ا.ر. [דִּבְשִׁי] عسل، انگبین ‖ ج דְּבָשִׁים [דִּבְשֵׁי]
(דָּבַשׁ) הִדְבִּישׁ ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] ترشیدن
דִּבְשָׁה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] شیرهٔ قند ـ [گش] ناخنك
דִּבְשִׁי(ת) ص. عسلی ـ شیرین
דִּבְשָׁן ا.ر. [־שַׁן] کلوچهٔ عسلی ـ شانهٔ عسل
דִּבְשָׁנִית ا.ث. کلوچهٔ عسلی کوچك
דַּבֶּשֶׁת ״ [چون צַמֶּרֶת] کوهان

דָּג[1] ا.ر. [דַּג] ماهی (نر) ـ ج דָּגִים [דְּגֵי]
– דָּג מָלוּחַ (یا מָלֵיחַ) ماهیِ نمك زده، شاه ماهی
– דָּג מְעֻשָּׁן ماهی دودی
– דַּג־מֹשֶׁה רַבֵּנוּ ماهی پهن، ماهی پیچ
– מַזַּל דָּגִים برج حوت
– הִרְגִּישׁ עַצְמוֹ כְּדָג בַּמַּיִם در محل خود راحت یا از محیط خود راضی بود

דָּג[2] ←(דִּיג)
דִּגְדֵּג ف‌م. [چون פִּרְנֵס] غلغلك دادن
דִּגְדּוּג ا.ر. غلغلك
דָּגָה[1] ا.ث. [چون שָׁנָה] (۱) ماهی (بطور کلی) [(۲) ماهی ماده

דָּגָה² ف‌ل. [چون קָנָה] زیاد شدن، با روَر شدن
דָּגוּל ص. [چون בָּדוּק] برجسته ـ افراشته
דִּגּוּל ا.ر. افراشتن (پرچم)
דָּגוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] نقطه دار، منقوط
דָּגִיג ا.ر. [چون פָּקִיד] ماهی کوچك
דְּגִילָה ا.ث. اجتماع درزیر یك پرچم
דְּגִימָה " نمونه گیری
דְּגִירָה " عمل روی تخم خوابیدن ـ نهفتگی، کمون
– דּ' מְלָאכוּתִית جوجه کشی مصنوعی
דָּגַל ف‌م ـ ل. [چون זָכַר] افراشتن (پرچم)
– נִדְגַּל مج ـ ف‌ل. [چون נִזְכַּר] زیر پرچم جمع شدن
– דִּגֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] افراشتن (پرچم) ـ ∴ تجلیل ك ـ اغفال ك، گول زدن
– דַּגֵּל נֵשֶׁק [ن] پیش فنگ!
– הִדְגִּיל [چون הִזְכִּיר] ف‌ل. مباحثه یا مشاجره ك ‖ ف‌م. تجلیل ك ـ فرا خواندن، با پرچم احضار کردن
דֶּגֶל ا.ر. [דְּגָלוֹ] پرچم ‖ ج דְּגָלִים [דְּגָלַי]
דַּגְלַ[דַּגַל] (דַּגְלָת) ا. پرچم دار (هنگ) ـ ج דַּגְלִים (דַּגָלוֹת)
דְּגָלוֹן ا.ر. پرچم کوچك سه گوش
דַּגְלָן [־לַן] (־לָנִית) ا. پرچم دار
דַּגֶּלֶת [چون צַמֶּרֶת ـ مؤنث דַּגְלַ]
דִּגֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] نمونه قرار دادن
– הִדְגִּים ف‌م. [چون הִזְכִּיר] با مثال فهماندن
דֶּגֶם ا.ر. [چون דֶּגֶל] نمونه، الگو
דְּגָמָא، ־מָה ا.ث. نمونه ـ الگو ‖ ج דְּגָמָאוֹת، ־מוֹת
– כִּדְגְמַת مانند، نظیر
– לְדֻגְמָה بطور نمونه، منباب مثال
דְּגָמָאִי(ת)، ־מָתִי(ת) ص. نمونه ای : מֶשֶׁק דגמאי مزرعهٔ نمونه
דְּגָמָן ا.ر. [־מַן] نمونهٔ کالبد انسان درلباس فروشی
דְּגָמָנִית ا.ث. مانکن: زن نمونه پوش
דָּגָן ا.ر. [چون דָּבָר] غله، حبوبات
דְּגָנִיָּה ا.ث. گل گندم
דָּגַר [چون זָכַר] ف‌م. درزیر پروبال خود جمع کردن ‖ ف‌ل. روی تخم خوابیدن
– הִדְגִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] خواباندن (مرغ)
דָּגֵשׁ ا.ر. نقطهٔ درون حرف مصمت ‖ ج דְּגֵשִׁים
– שִׂים אֶת הַדָּגֵשׁ تأکید کردن
דִּגֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] نقطه دارکردن
– נִדְגַּשׁ مج. [چون נִזְכַּר] نقطه دار شدن
– הִדְגִּישׁ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] باتشدید تلفظ ك ـ ∴ تأکید کردن (در)، اهمیت دادن (به)
–הֻדְגַּשׁ مج. [چون הֻזְכַּר] نقطه دار شدن ـ باتشدید تلفظ شدن ـ ∴ مورد تأکید واقع شدن
דַּד ا.ر. (نوك) پستان ـ پستان جانور ـ سر پستانك ـ شیر [در چلیك] ـ برآمدگی در نوك لیمو ‖ ج דַּדִּים
דָּדָה [چون צָוָה] ف‌ل. جست وخیز کردن ‖ف‌م. باتاتی بردن (بچه)
דַּדוּקְטִיבִי(ת) ص. قیاسی
דְּדוּקְצְיָה* ا.ث. قیاس، استنتاج
(דָּהַב) הִדְהִיב [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. متألم ساختن ‖ ف‌ل. سرخ شدن (از شرم)
דָּהָה ف‌ل. [چون רָאָה] رنگ رفته شدن
– דְּהָה ف‌ل. [چون צָוָה] کمرنگ شدن
– הִדְהָה ف‌م. [چون הִקְנָה] رنگ رفته ك، کمرنگ یا مات ك
דַּהֳ (דַּהָה) ص. کمرنگ، کدر ـ بیرنگ، مات ـ رنگ رفته ‖ ج דַּהִים (דַּהוֹת)
דָּהוּי (דְּהוּיָה) ص. رنگ رفته
דְּהוּי ا.ر. ازالهٔ رنگ ـ بیرنگی
דְּהִירָה ا.ث. تاخت، چارنعل
(דָּהַם) נִדְהַם ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] مبهوت یا متحیر شدن
– הִדְהִים ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] مبهوت ك
דְּהַן ا.ر. [چون פְּעַל] روغن، جلا
דִּהֵן ف‌م. [چون סִבֵּן] روغن زدن، جلا دادن
דָּהַר ف‌ل. [چون שָׁאַל]چار نعل رفتن
דָּהַר ا.ر. [چون בַּעַל] =דְּהִירָה
דְּהָרָה ا.ث. [چون קְצָרָה] تاخت ـ جست
דּוּ* پ. دو[← به کلمات زیر]:
– דּוּ־חַי← דּוּחַי
– דּוּ־יָדִי(ת) ا ـ ص. ذوالیمینین

– דו־יַרְחוֹן ا.ر. مجلهٔ دوماهه
– דו־כְּנָפִי(ת) ص. دوباله
– דו־לְשׁוֹנִי(ת) ص. دوزبانه
– דו־מַשְׁמָעִי(ת) ص. دارای دو معنی، دوپهلو
– דו־סִטְרִי ص. دو طرفه: רְחוֹב דו־סִטְרִי
–דו־פַּרְצוּפִי(ת) ص. دو رو ـ دارای دوشکل
– דו־צְדָדִי(ת)ص. دو طرفه ـ دو ضلعی
– דו־קְרָב ← דּוּקְרָב
– דו־שָׁבוּעוֹן ا.ر. مجله یا روزنامهٔ دو هفتگی
– דו־שִׂיחַ ا.ر. گفتگوی دو نفری || ج ־שִׂיחִים
– דו־שְׁנָתִי(ת) ص. دو ساله
– דו־תְּנוּעָה ا.ث. صدای ترکیبی diphthong
דוֹאֵג ص. [چون אוֹהֵב] نگران ـ ناراحت
דַּוָּאר [شکل دیگر דַּוָּר]
דוֹבֵב ←(דָּבַב)
דּוֹבֵר ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←דָּבַר سخنگو ـ گوینده
– דּוֹבְרֵי־הָאַנְגְּלִית انگلیسی زبانها
דּוּג ←(דִּיג)
דַּוָּג [چون דַּיָּג وبهمان معنی]
דּוּגָה ا.ث. کرجی ماهی گیری
דּוּגִית ا.ث. کرجی کوچك (ماهی گیری)
דּוּגְמָה [شکل دیگر דְּגְמָה]
דּוֹגְמָה* ا.ث. عقیدهٔ دینی
דּוֹגְמָטִי(ת) ص. جزمی، قاطع
דּוּד ا.ر. دیگ (بخار) ـ آب گرم کن، دوئوترم ـ سبد || ج דּוּדִים یا דְּוָדִים [־דֵי]
דּוֹד ا.ر. عمو ـ دائی ـ شوهر عمه ـ شوهر خاله ـ دوست
דָּוִד ا.ر. [דַּוִד] دیگ ساز یا دوئوترم ساز [مؤنث آن قیاساً باید דַּוֶּדֶת (چون צַמֶּרֶת) یا דָּוָדִית باشد]
דּוּדָא ״ مهرگیاه ـ سبد || ج דּוּדָאִים
דּוֹדָה ا.ث. عمه ـ خاله ـ زن عمو ـ زن دائی
דּוֹדִים, דֹּדִים (ه ج) ا.ر. عشق (جنسی): ״מִשְׁכַּב דֹּדִים״ بستر عشقبازی
– עֵת דֹּ׳ موقع یا سنّ از دواج
דָּוָה ف‌ل. [چون קָנָה ولی درصیغهٔ ا.فا. דָּוֶה] نا پاك ب، قاعدگی داشتن

דָּוֶה (דָּוָה) ص. متألم، غمگین ـ [درصیغهٔ مؤنث] حائضه، نا پاك || ج דָּוִים (דָּוּוֹת)
דִּוּחַ ا.ر. تسلیم گزارش
דָּוּי ص. [چون בָּדוּק] =דָּוֶה – אָבֵל
דִּוַּח ف‌م ـ ل. [چون שִׁלַּח] گزارش دادن [فعل جعلی از דו״ח حروف اول דִּין וְחֶשְׁבּוֹן بمعنی گزارش]
דַּוָּח ا.ر. [דַּוָּח] مخبر، خبر نگار [مؤنث آن דַּוָּחַת چون צַלָּחַת]
(דּוּחַ) נָדוֹחַ ف‌ل. [יִדַּוֹחַ; נָדוֹחַ] ـ م. לְהַדּוֹחַ آبکشی شدن
– הֵדִיחַ ف‌م. [چون הֵנִיעַ] طرد کردن ـ آبکشی‌ك
דּוּ״חַ ا.ر. || ج דּוּ״חוֹת ← דִּוַּח
דּוֹחֶה ص. [چون מוֹרֶה] ←דָּחָה راننده، دافع: כֹּחַ הַדּוֹחֶה قوهٔ دافعه
דּוּחַי ا.ر. جانور دوزیست || ج דּוּחַיִים
דּוֹחַק [شکل دیگر דֹּחַק]
דַּוַי ا.ر. [דְּוַיִ; דְּוַיּוֹ] بیماری ـ ∴ چیز نفرت انگیز
דּוֹךְ [امر ومصدر از דָּךְ]
דּוּכִיפַת ا.ث. [־פַּתִי] شانه بسر، هدهد || ج ־פַּתִּים یا ־פוֹת
דּוּכָן ا.ر. [־כַּן] سکو، صحن ـ کرسی خطابه ـ غرفه ـ پیشخوان ـ [در کنیسهٔ یهود] جایی که کاهن ایستاده قوم را دعای خیر میکند
דּוּכְנַאי ״ [چون גַּבַּאי] فروشنده‌ای‌که پشت پیشخوان می ایستد
דּוֹלֵק ص. [چون שׁוֹמֵר] ←דָּלַק روشن: נֵר דּוֹלֵק
דּוֹם [شکل دیگر דֹּם]
דּוּמָה ا.ث. خاموشی، ∴ وادی خاموشان
דּוֹמֶה ص. [چون מוֹרֶה] ←דָּמָה ما نند، شبیه: הוּא דּוֹמֶה לְךָ او شبیه شما است، او بشما شباهت دارد || نمودار، ظاهر: דּוֹמֶה שֶׁהוּא אָשֵׁם چنین مینماید که او مقصر است
– דּוֹמַנִי=דּוֹמֶה אֲנִי بنظرم میرسد، گمان میکنم
– וְכַדּוֹמֶה ومانند آنها، وامثال آنها
דּוּמְיָה (۱) ا.ث. سکوت ـ تسلیم ـ آرام (۲) ص. خاموش، ساکت
דּוּמָם [صفت شبیه به قید] خاموش

דוֹמֶם[1] (۱) ص. [چون שׁוֹמֵר] جامد، بیجان (۲) ا.ر. جماد، مادهٔ معدنی

דוֹמֶם[2] ←דָּמַם

דוֹמֶנִי←דוֹמָה

דוֹמֵעַ ص. [چون אוֹרֵחַ] اشکبار

דוֹן←(דִּין[2])

דוֹנַג ا.ر. [چون אוֹפֶן] موم

דוֹנָם* " دونام: ۱۰۰۰ مترمربع

דוֹפֵק " [چون שׁוֹמֵר] سنگی که روی دیوار قبر میگذاشتند

דוֹפָק [شکل دیگر דֹּפֶק]

דוֹץ [امر ومصدر از דָּץ]

דוֹק [امر ومصدر از דָּק]

דַּוְקָא°, דַּוְקָה ق. عیناً ـ علی رغم، برعکس

– לָאו דַּ׳ نه عین این، نه حتماً اینطور

דוֹקְרָב ا.ر. جنگ تن بتن

דוֹקְרָן " [־רַן] دو شاخه

דוֹקְרָנִי(ת) ص. خار دار

דוֹר ا.ر. دوره، نسل، پشت ـ عصر ـ طبقه، دسته ـ قرن || ج דוֹרוֹת و ־רִים

– לְדוֹר דּוֹר, לְדוֹר וָדוֹר, לְדֹר דּוֹרִים, לְדוֹרוֹת نسلاً بعد نسل، برای ابد

– בֶּן־דּוֹר همزمان، معاصر

דוֹר[1] [امر ومصدر از דָּר]

דוֹר[2] ا.ر. دایره ـ حلقه ـ گوی ـ دوره، چنبره ـ رگ، رج ـ توده

דָּוָר ا.ر. [דַּוַּר] فراش پست، نامه رسان [مؤنث آن דַּוֶּרֶת ـ چون צַמֶּרֶת]

דּוֹרָה ا.ث. ارزن هندی

דּוֹרוֹן° ا.ر. ارمغان ـ هدیه || ج ־רוֹנוֹת

דּוֹרֵס ص. ←דָּרַס درنده، شکاری: עוֹף דּוֹרֵס

דּוֹרֵשׁ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از דָּרַשׁ

דּוּשׁ [امر ومصدر از דָּשׁ]

דִּוֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] به (رکاب) پازدن

דַּוָּשָׁה ا.ث. [چون יַלָּדָה] رکاب [در دوچرخه وپیانو] ـ [در ماشین تحریر] فاصله زن

– דַּוְשַׁת הַבֶּלֶם (پدال) ترمز

דְּוִינְפֶּקְצִיָּה* " گند زدائی

דָּחָה ف‌م. [چون רָאָה] دفع کِ، راندن ـ پرت کِ ـ به تعویق اند اختن ـ ∴ معزول کِ

– דֹּ׳ אוֹתִי בְּקֻנָּה (یا בְּקַשׁ) با جواب سر بالا مرا از سر واکرد

– דָּחָה אֶבֶן אַחֲרֵי הַנּוֹפֵל به افتاد گان وضعفا ستم کِ

– נִדְחָה مج. [יִדָּחֶה; נִדְחֶה; הִדָּחֵה(־חִי)] ـ م. לְהִדָּחוֹת بوقت دیگر موکول شدن: הַהַרְצָאָה נִדְחֲתָה || سر نگون شدن ـ رد یا با طل یا موقوف شدن

– דֹּחֶה مج. [יִדֹּחֶה; מִדֹּחֶה] ـ م. דְּחִיָּה~ سر نگون شدن ـ رد شدن

– הִדַּחֶה (=הִתְדַּחֶה) ف‌ل. [יִדַּחֶה; מִדַּחֶה; הִדַּחֵה (־חִי)] ـ م. לְהִדַּחוֹת افتادن ـ رانده یا رد شدن

– הִדְּחָה [چون הִקְנָה]=דָּחַף

דָּחוּי ص. [چون בָּדוּק] ←דָּחָה دفع شده ـ معوّق ـ متمایل به افتادن ـ مردود

– מִיתָה דְּחוּיָה مرگ بعد از دو روز نا خوشی

דְּחוּי ا.ر. تعویق ـ تعلل ـ رد

דָּחוּס ص. [چون בָּדוּק] بهم فشرده، متراکم

דָּחוּף ص. [״] فوری: מִכְתָּב דְּ׳ || چابك

דָּחוּק ص. [״] ←דָּחַק در تنگی قرار گرفته، ∴ دچار مضیقه ـ ناراحت ـ ساختگی، نچسب: תְּשׁוּבָה דְּחוּקָה

דְּחוּק ا.ر. توضیح غیرکافی وغیر قابل قبول

דְּחִי " [דֶּחְיוֹ] لغزش ـ سقوط

דְּחִיָּה ا.ث. تعویق ـ درنگ ـ رد، بطلان ـ عمل پرت کِ ـ ∴ طفره

– דֹּ׳ בְּקַשׁ جواب سربالا

דְּחִילוּת ا.ث. ترسناکی ـ ترسوئی

דְּחִיסוּת " تراکم، چگالی، غلظت ـ قابلیت تراکم

דְּחִיפָה " عمل هُل دادن یا بجلورواندن ـ تحریك ـ انگیزه، قوهٔ محرّکهٔ آنی ـ حمله

דְּחִיפוּת " فوریت ـ شتاب

דְּחִיקָה " فشار

דַּחְלִיל ا.ر. مترس، مترسك، لولوی سرخرمن

דְּחַן ״ [چون פְּעַל] ارزن
דְּחַס ف‌م. [چون שְׁאַל] چپانیدن، فشردن ـ زیاد بار کردن
דְּחַס ا.ر. [چون רְחַב] چگالی، غلظت
דְּחַף ف‌م. [چون שְׁאַל] هل دادن، بطرف جلو فشار دادن یا راندن ـ .. شتا با نیدن ـ تحریك ك
– נִדְחַף مج. [چون נִשְׁאַל] شتا با نیده یا هل داده شدن
דָּחַף ا.ر. [چون בַּעַל] انگیزهٔ آنی
דַּחְפּוֹר ״ کانال کن
דְּחַק ف‌م ـ ل. [چون שְׁאַל] فشار آوردن (بر)، از دحام ك ـ سخت گرفتن
– דָּחוֹק אֶת הַשָּׁעָה بکار زور آوردن
– דָּחַק אֶת רַגְלָיו بحق او تجاوز کرد یا نانش را از دستش گرفت
– נִדְחַק مج. [چون נִשְׁאַל] راه خود را بزور باز کردن
– הִדְחִיק ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] بزور داخل یا خارج ك، چپاندن
דְּחַק ا.ر. [چون רְחַב] تنگی، مضیقه، فشار، اضطرار
דָּחַק ״ [چون בַּעַל] (۱) דְּחַק (۲) زور ـ پیچ
דְּחָק״ [דְּחַק] = דְּחַק
– מְנַת־דְּחָק جیرهٔ هنگام تنگی
דַּחֲקוּת ا.ث. تنگدستی، فشار (ما لی)
דַּי (۱) ا.ر. [דַּי; דַּיִ] کفایت ـ مقدار کافی (۲) ص. کافی، بس (۳) ق. بقدر کفایت: אֵין לִי דַּי (یا דַּיִ) זְמַן לֶאֱכֹל وقت کافی برای غذا خوردن ندارم
– דַּיְּךָ ترا بس است ـ بس کن
– דַּיֵּנוּ ما را بس است (یا بس بود)
– יוֹתֵר מִדַּי بیش از اندازه، زیاد، ˈپر: הוּא מְדַבֵּר יוֹתֵר מִדַּי زیاد حرف میزند
– עַד כְּדֵי כָּךְ تا این اندازه
– בִּכְדֵי שֶׁ بقدریکه ـ برای اینکه
– כְּדֵי לְ برای، بمنظور: כְּדֵי לִלְמוֹד برای آموختن
– כְּדֵי שֶׁ برای اینکه: כְּדֵי שֶׁיָּכוֹל לִישׁוֹן برای اینکه بتواند بخوابد
– מִדֵּי יוֹם בְּיוֹמוֹ روز بروز، همه روزه
– תּוֹךְ כְּדֵי درحین، درضمن
– לְמַדַּי ق. بقدر کفایت: טוֹב לְ׳
– עַד בְּלִי דַּי بی اندازه، بینهایت
– כְּדַי ← כְּדַאי
– דַּיּוֹ (דַּיָּהּ) بقدر کفایت: הָעִנְיָן אֵינוֹ בָּרוּר דַּיּוֹ
דִּיאָגּוֹנָל* ا.ر. =אלכסון
דִּיאַגְנוֹזָה* ا.ث. = אַבְחָנָה تشخیص (بیماری)
דִּיאֵטָה* ״ رژیم غذائی
– שְׁמוֹר עַל דִּ׳ رژیم گرفتن (یا نگهداشتن)
דִּיאָלוֹג* ا.ر. =דּוּ־שִׂיחַ ← דּוּ
דִּיאָלֶקְט* ״ لهجه
דִּיאֲמֶטֶר* ״ = קֹטֶר ‖ ج דִּיאֲמֶטְרִים
דִּיאַפְזוֹן* ״ رسائی یا دانگ صدا
דִּיבִידֶנְד* ״ سود سهام ‖ ج־דֻּנְדִּים
(דִּיג) یا (דּוּג) דָּג [יָדִיג یا יָדוּג; דָּג; דִּיג یا דּוּג( דִּיגִי یا דּוּגִי)] ـ م. דִּיג یا דּוּג; לָדִיג یا לָדוּג ف‌ل. ماهی گرفتن ‖ ف‌م. صید کردن
– דַּיֵּג ف‌ل. [چون קַיֵּם] ماهی گیری ك
דַּיָּג ا.ر. [דַּיָּג] ماهی گیر ـ مؤنث آن = דַּיָּגֶת چون צַמֶּרֶת
דָּיִג ا.ر. [דַּיִג] و דַּיָּגוּת ا.ث. ماهی گیری، صید ماهی
דִּיו ا.م. [דִּיוֹאִי] مرکب ـ جوهر ‖ ج דִּיוֹאוֹת
– דַּג־הַדִּיו = דִּיוֹנוֹן
דִּיוּג ا.ر. ماهی گیری، صید ماهی
דִּיוֹטָא* یا ־טָה ا.ث. =קוֹמָה اشکوب، طبقه ‖ ج ־טָאוֹת یا ־טוֹת
דִּיוּל ا.ر. مهمانداری [در هواپیما]
דִּיוּן ״ رسیدگی ـ بحث، مذاکره
דִּיוֹנוֹן, ־נוֹן ״ ماهی مرکب
דִּיוֹפַן ״ (گردونه) دوچرخه ‖ ج ־פַּנִּים
דִּיוּק ״ دقت ـ وقت شناسی ـ نکته
– בְּדִ׳ ق. درست، دقیقاً، عیناً ـ بدقت
דִּיוֹקָן* ״ [־קַן] تمثال ‖ ج ـ קָנָאוֹת یا דִּיוֹקָנִים [דִּיוֹקָנַי]
דִּיוֹקַנַאי ״ [چون גַּבַּאי] پیکر نگار، صورتگر ـ .. اوصاف نویس ـ هنر پیشهٔ ماهر
דָּיוֹר (דָּיוֹרֶת) = דַּיָּר الخ [דָּיוֹרֶתدر جمع = ־רוֹת]
דִּיוּר ا.ر. عمل جادادن یا ˈسکنی دادن ـ سکنی، منزل ـ اجاره نشینی

**דְּיוֹת** ا.ث. يا د׳ סִינִית مركب چين ‖ ج דְּיוֹתוֹת
**דִּיוּת** „ ترشح - رتوش، دست كارى
**דַּיּוּת** „ كفايت
**דִּיֶּנְטֶרְיָה*** „ =בּוֹרְדֶם
**דַּיָּל** ا.ر. [דַּיָּל] پيشخدمت - [در هوا پيما] مهما ندار [مؤنث آن דַּיֶּלֶת چون צַמֶּרֶת]
**דִּילְמָה*** ا.ث. حيص بيص
– עָמוֹד בִּפְנֵי ד׳ در حيص بيص گير كردن
**דִּימוֹס*, דִּימוּס** ا.ر. عفو عمومى
– יָצָא בְּדִימוֹס كناره گيرى ك - بى كيفر خارج شدن
**דִּין**[1] „ داورى، قضاوت - دادرسى، محاكمه - امر قضائى، مرافعه - بحث، مجادله - قياس - حكم، قانون، قاعده، آئين، [در جمع: آداب، مراسم، قواعد، قوانين] - عدالت، حق. הַדִּין עִמּוֹ حق با اوست
– ד׳ וְחֶשְׁבּוֹן گزارش [مختصر آن =דו״ח←]
– מָסַר ד׳ וְחֶשְׁבּוֹן گزارش دادن
– בַּעַל־דִּין طرف دعوا
– בְּדִין הוּא שֶׁ منطقاً لازم مى آيد (ياصحيح است) كه
– הוּא הַדִּין وهمچنين (است)
(דִּין[2]) يا (דּוֹן) דָּן ف م - ل. [יָדִין يا יָדוֹן; דָּן; דִּין يا דּוֹן (דִּינִי يا דּוּנִי)] - م. דִּין يا דּוֹן; לָדִין يا לָדוֹן داورى ك - رسيدگى ك، مورد بحث قرار دادن - فتوى دادن - فيصل دادن - محاكمه ك - مجازات ك
– נָדוֹן يا נִדּוֹן مج. [چون נָבוֹן يا נִצּוֹד ←בָּן و צָד] مورد رسيدگى قرار گرفتن - محاكمه شدن - منازعه ك - محكوم شدن: הוּא נִדּוֹן לְמַאֲסַר חֹדֶשׁ יָמִים بيك ماه زندان محكوم شد
– הַנ׳ موضوع مورد بحث
– בִּנְדוֹן זֶה در اين زمينه - در اين خصوص
– דִּיֵּן ف ل. [چون סִכֵּן] مباحثه يا مجادله ك
– הִתְדַּיֵּן ف ل. [יִתְדַּיֵּן; מִתְדַּיֵּן; הִתְדַּיֵּן (הִתְדַּיְּנִי)] م. לְהִתְדַּיֵּן وارد مرافعه شدن
**דַּיָּן** [דַּיָּן] (דַּיָּנִית) ا. دادرس، قاضى [דַּיָּנִית چون צַמֶּרֶת صرف مى شود]
**דַּיָּנוּת** ا.ث. دادرسى، قضاوت
**דִּינָמוֹ*** ا.ر. دينام ‖ ج ־אוֹת
**דִּינָמִי*(ת)** ص. قوه اى - متحرك
**דַּיְסָה** ا.ث. [דַּיְסַת يا דַּיַּ־] شوربا يا فرنى
**דִּיסְקוֹנְט*** ا.ر. = נְכָיוֹן
**דִּיצָה** ا.ث. شادى
**דַּיֵּק** ف ل. [چون קִיֵּם] با دقت كار كردن، دقيق بودن: הַשָּׁעוֹן מְדַיֵּק ساعت دقيق است يا خوب كار ميكند
**דֶּיֶק** ا.ر. [דֶּקֶר] سنگر، پناه، ديوار - برج ديدبان ‖ ج דְּיֵקִים
**דַּיְקָן(־קָנִית)** ا. شخص دقيق وخوش قول ووقت شناس
**דַּיְקָנוּת** ا.ث. دقت - وقت شناسى، خوش قولى
**דַּיְקָנִי(ת)** ص. دقيق ووقت شناس
**דִּיר** ا.ر. آغل - انبار
**דִּיֵּר←דָּר**
**דַּיָּר** ا.ر. [דַּיָּר] مستأجر [مؤنث آن דַּיֶּרֶת چون צַמֶּרֶת]
– דַּיַּר מִשְׁנֶה مستاجر جزء
**דִּירָה** ا.ث. آپارتمان
**דַּיִשׁ** ا.ر. [דִּישׁ يا דֵּישׁ] (موقع) خرمن كوبى - خرمن كوبيده شده ‖ ج דִּישִׁים يا דֵּי־
**דַּיֵּשׁ** ا.ر. [דַּיָּשׁ] خرمن كوب [مؤنث آن דַּיֶּשֶׁת چون צַמֶּרֶת]
**דִּישָׁה** ا.ث. خرمن كوبى
**דִּישׁוֹן** ا.ر. بزكوهى
**דַּיִת** ف م. [چون אֵמֵת] رتوش ك - بامركب سياه ك
– הִתְדַּיֵּת ف ل. [יִתְדַּיֵּת; מִתְדַּיֵּת; הִתְדַּיֵּת(־יְתִי)] م. לְהִתְדַּיֵּת ترشح ك - قطره قطره بيرون آمدن
**דַּיָּת** ا.ر. [דַּיָּת] رتوش كننده [مؤنث آن דַּיֶּתֶת - چون צַמֶּרֶת]
**דַּךְ (דַּכָּה)** ص. كوفته (شده) - ∴ صدمه ديده، مظلوم، بد بخت ‖ ج דַּכִּים (דַּכּוֹת)
**דָּךְ** ف م. [چون קָם] كوبيدن، ساييدن، نرم ك
– נָדוֹךְ مج. [יָדוֹךְ; נָדוֹךְ; הָדוֹךְ (הָדוֹכִי)] - م. לְהָדוֹךְ كوبيده يا ساييده شدن
**(דָּכָא) נִדְכָּא** ف ل - مج. [چون נִקְרָא] كوفته شدن - ∴ افسرده شدن - پست يا ذليل شدن
– דְּכָא ف م. [چون מְלֵא] كوفتن - پايمال ك - ∴ سركوبى ك - ذليل ك - (بر كسى) ستم ك

– דָּכָא مج. [چون مָלָא] کوفته شدن ـ مظلوم واقع شدن ـ سرکوبی شدن

דַּכָּא (דַּכָּאָה) ص. پست، فروتن ـ [م] پایمال شده ‖ ج דַּכְּאִים(־אוֹת)

– עַד דַּ׳ تاشکست قطعی

דִּכָּאוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] افسردگی

דִּכְדּוּךְ ״ افسردگی ـ سر افکندگی

דִּכְדֵּךְ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] خرد کردن ـ ‖ شکسته ك ـ درهم شکستن

– דְּכְדַּךְ مج. [چون גְּלְגַּל] خرد شدن

– דַּךְ מְדֻכְדָּךְ بی نهایت فقیر یا مفلوك

דָּכָה ف‌ل. [چون בָּכָה] کوفته یا شکسته شدن ـ تن در دادن

– נִדְכָּה ف‌ل ـ مج. [چون נִגְלָה] شکسته شدن[←נִדְכְּכָה]ـ افسرده شدن

– דִּכָּה ف‌م. [چون צִוָּה] کوفته ك ـ سرکوبی ك

– דְּכָּה مج. [چون צֻוָּה] کوبیده یا خرد شدن

דַּכָּה ا.ث. عمل کوبیدن یا شکستن ـ کوبیدگی ـ پا ره

דִּכּוּי ا.ر. سرکوبی

דִּכֵּךְ [چون הִלֵּל] = דִּכְדֵּךְ

דַּל (דַּלָּה) ص. فقیر ـ لاغر ـ کم حاصل ـ ذلیل ‖ ج דַּלִּים (דַּלּוֹת)

דֶּלֶב ا.ر. [چون כֶּתֶל] چنار

דָּלַג ف‌ل. [چون רָכַב ولی در آینده יִדְלַג] جستن، پریدن ـ [با עַל] حذف‌ك، اند اختن

– דָּלוֹג עַל כִּתָּה دو سال را در یك سال خوا ندن

– דִּלֵּג ف‌ل. [چون דִּבֵּר] جست وخیز کردن ـ [با עַל] حذف‌ك، انداختن

דַּלְגִּית ا.ث. طناب ورزش وبازی

דַּלְגַּצְיָה* ״ =משלחת هیأت اعزامی یا نمایندگی

דַּלְדּוּל ا.ر. انحطاط، زوال، تنزل ـ گوشت زیادی، عضو آویزان

דִּלְדֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] سست ك، متزلزل ك ـ فقیر کردن ـ آویزان ك

– דְּלְדַּל مج. [چون גְּלְגַּל] سست شدن ـ لغ یا آویزان ب ـ فقیر شدن

דַּלָּה ا.ث. طره (مو)، کاکل، چتر (زلف) ـ گلوله پشم ریستنی ـ ∴ فقر

– דַּלַּת הָעָם, דַּלַּת הָאָרֶץ تودهٔ فقیر

דָּלָה [چون קָנָה] ف‌م. کشیدن (از چاه) ـ ∴ درك ك ‖ ف‌ل. آب کشیدن

– נִדְלָה مج. [چون נִגְלָה] کشیده شدن ـ ∴ درك شدن

– דִּלָּה ف‌م. [چون צִוָּה] بالا کشیدن، بیرون کشیدن ـ رهانیدن

– הִדְלָה ف‌م. [چون הִקְנָה] روي چفته اند اختن (مو)

דִּלּוּג ا.ر. جست (وخیز) ـ ∴ حذف

דִּלּוּגִים (ه‌ج) ״ بازی‌اکر دو کر

– בְּדִלּוּגִין° (بطور) جسته وگریخته

דָּלוּחַ ص. [چون גָּרוּעַ] گل آلود، کدر

דָּלוּל ص. [چون בָּדוּק] تنگدست، فقیر ـ رقیق ـ کم (عمق) ـ تنك (*tonok*)

דְּלוּעִים [جمع דלעת]

דָּלוּק ص. [چون בָּדוּק] روشن: נֵר דַּ׳

דַּלּוּת ا.ث. فقر، درویشی

– דַּלֵּי דַּלּוּת منتهای فقر

דָּלַח ف‌م. [چون שָׁלַח] گل آلود یا تیره ك

– נִדְלַח مج. [چون נִשְׁלַח] گل آلود یا کدر شدن

– הִדְלִיחַ [چون הִגְבִּיהַ] = דָּלַח

דַּלֶּחֶת ا.ث. [چون צַלַּחַת] گنداب رو ـ فاضل آب، آب گل آلود

דִּלֶּטֶר ف‌ل ـ م. [چون פִּרְנֵס] سخن چینی‌ك [فعل جعلی از דֵּילָטוֹרְיָה* سخن چینی]

דְּלִי ا.ر [דָּלְיִי] ستل، دلو ‖ ج דְּלָיִים [דְּלָיֵי] ـ ت דְּלָיִים [דְּלָיֵי]

–מַזַּל דַּ׳ [ه] برج دلو

דְּלִיָּה ا.ث. =דְּלוּג

דַּלְיָה* ״ گل کوکب

דְּלִיָּה ״ عمل آب کشیدن

דָּלְיָה[1] ״ = דָּלִית

דָּלְיָה[2], דָּלִיּוֹת ״ دوالی (پا)

דְּלִיחָה ״ عمل گل آلود کردن

דְּלִיחוּת " تیرگی، کدَر
דָּלִיל ص. [چون בָּהִיר] رقیق، آبکی ـ کم پشت، کم مو ـ تنك (*tonok*)
דְּלִילוּת ا.ث. کیفیت چیز رقیق وآبکی، کم مایگی ـ تنکی (*tonoki*)، کم پشتی
דְּלִיפָה " چکه (کردن)
דָּלִיק ص. [چون בָּהִיר] قابل اشتعال، آتشگیر
דְּלִיקָה ا.ث. عمل روشنك ـ تعقیب [با אַחֲרֵי] ـ آتش (سوزی)
דְּלִיקוּת " قا بلیت اشتعال
דְּלִית " ترکه یا شاخه (تاك)
דָּלַל یا דַּל ف‌ل. [יִדְלַל یا יִדַּל; דּוֹלֵל یا דַּל; דְּלֹל (דְּלִי) یا דַּל (דַּלִּי)] ـ م. דָּלַל, דָּלוֹל; לְדַלֵּל یا לָדַל کم شدن، ته کشیدن، خشکیدن، ∴ ضعیف یا فقیر شدن ـ ذلیل شدن ـ و ل ب، آویزان ب ـ با بیحالی نگاه ك
ـ דַּלֵּל ف‌م. [چون הִלֵּל] رقیق ك ـ وجین ك ـ فاصله بین (در ختان) گذاشتن
ـ הֵדַל یا הִדְלִיל ف‌م. [چون הֵתַל یا הִכְלִיל] شاخه های (در ختی) را زدن، خلوت ك
דְּלַעַת ا.ث. [דְּלַעְתּוֹ] کدوی قلیانی یا رشتی ‖ ج דְּלוּעִים
דָּלַף ف‌ل. [چون פָּקַד] چکه‌ك، آب پس دادن ـ ∴ اشك ریختن ـ گداخته شدن
ـ הִדְלִיף ف‌م. [چون הִפְקִיד] پس دادن (نم یا آب)
דֶּלֶף ا.ر. [چون דֶּגֶל] تراوش آب، چکه
דִּלְפָּה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ناودان
דָּלַק [چون דָּבַק] ف‌ل. سوختن ـ شعله ور بودن ـ ∴ ملتهب ب ـ [با בְּ] سوزانیدن ‖ ف‌م. سخت تعقیب ك [گاهی با אַחֲרֵי]
ـ נִדְלַק ف‌ل ـ مج. [چون נִפְקַד] سوختن ـ روشن شدن
ـ הִדְלִיק ف‌م. [چون הִפְקִיד] روشن کردن (چراغ)
ـ הֻדְלַק مج. [چون הֻקְצַר] روشن (کرده) شدن
דֶּלֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] سوخت
ـ תַּחֲנַת ד' جایگاه بنزین
דְּלֵקָה ا.ث. آتش سوزی
ـ נְפִלָה ד' בַּבַּיִת خانه آتش گرفت

דַּלֶּקֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] التهاب، ورم
ـ ד' הָרֵאוֹת ذات الریه، سینه پهلو
ـ ד' שְׁקֵדִים ورم لوزتین
דַּלַּקְתִּי(ת) ص. التهابی ـ توأم با تب زیاد
דֶּלֶת ا.ث. [דַּלְתּוֹ] در: סָגַרְתִּי אֶת הַד' ‖ ستون، صفحه ‖ ج דְּלָתוֹת [דַּלְ־] ـ ت דְּלָתַיִם [דַּלְתֵי]
דַּלְתִּית " در بچه، درِ کوچك
דָּם ا.ر. [דַּם; דָּמִי; דִּמְכֶם یا דַּמְ־] خون ‖ ج דָּמִים [דְּמֵי] ←דָּמִים
ـ אִישׁ דָּמִים آدم کش، قاتل، جانی
ـ בָּא בְּדָמִים مرتکب قتل غیر عمدی شد
ـ שְׁפִיכוּת דָּמִים خونریزی، قتل نفس
ـ אֵין לוֹ דָּמִים باز خواست خون برای او (یعنی برای قاتل) نیست
ـ דָּמוֹ בְּרֹאשׁוֹ (یا עַל רֹאשׁוֹ) خونش بگردن خود اوست
דַּם و דַּם←דָּמֵם
דָּמְגוֹג* (־גוֹגִית) ا. شخص عوام فریب
דָּמְגוֹגִי(ת) ص. مبنی بر عوام فریبی
דַּמְגוֹגְיָה ا.ث. عوام فریبی، هوچی گری
דִּמְדּוּם ا.ر. روشنائی کم ـ ∴ افول
ـ דִּמְדּוּמֵי זִכְרוֹנוֹת خاطرات ضعیف
ـ דִּמְדּוּמֵי חַמָּה شفق
ـ דִּמְדּוּמֵי עֶרֶב بین الطلوعین
ـ דִּמְדּוּמֵי שַׁחַר فلق
דִּמְדֵּם ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] گیج ب
דַּמְדְּמָנִית ا.ث. (۱) פֶּטֶל (۲) کشمش
דָּמָה[1] ف‌ل. [چون קָנָה] (۱) مانند بودن، شباهت داشتن، شبیه‌ب: הוּא דּוֹמֶה לְךָ او شبیه تو است، بتو میماند، بتو شباهت دارد (۲) بنظر آمدن: דּוֹמֶה שֶׁהֵם אֲשֵׁמִים چنین بنظر میرسد که آنها مقصرند
ـ נִדְמָה ف‌ل. [چون נִגְלָה] مانند شدن
ـ דִּמָּה ف‌م. [چون צִוָּה] مانند کردن ـ تشبیه ك ـ تصوّر کردن ـ قصد یا نیت ك ـ تدبیر کردن
ـ דֻּמָּה ف‌ل. [چون צֻוָּה] بنظر آمدن
דָּמָה[2] ف‌ل. ["] آرام گرفتن ـ (باز) ایستادن ‖ ف‌م. منقطع ساختن

– נִדְמָה مج. [چون נִגְלָה] نا بود شدن
דֶּמֶה ا.ر. چیز مصنوعی یا تقلیدی‌یا صوری
דמה اشکال صرفی ندارد
– בְּצוּרַי־ד׳ استحکامات تقلیدی یا صوری
דְּמָה ا.ث. خاموشی، ∴ وادی خاموشان ـ ویرانی ـ گویه، رهنمای شناور
דְּמוֹבִילִיזַצְיָה* ״ انحلال تجهیزات ارتشی
דְּמוּי ا.ر. =הַשְׁוָאָה – דְּמְיוֹן
דָּמוּי ص. [چون בָּדוּק] مانند، شبیه
דָּמוּם ص. [״] خاموش ـ آهسته
דְּמוּם ا.ر. خون رَوی، نزف الدَم
דְּמוּמִית ا.ث. شقایق نعمان
דְּמוֹנְסְטְרַצְיָה* ״ تظاهر ـ نمایش
דָּמוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] اشکبار
דְּמוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] اشك ریزی
דְּמוֹקְרָטִי*(ת) ص. مبنی بر دمکراسی
דְּמוֹקְרַטְיָה ا.ث. دمکراسی
דְּמוּת ״ شکل، ترکیب ـ نمونه، مثال
– כְּדְמוּת ح‌ا. مانند، بشکل
דְּמִי ا.ر. [چون קִשְׁי] آرامش ـ سکوت
– בִּדְמִי יָמֶיהָ در بهار عمرش
דָּמִי(ת) ص. خونی، دَموی
דִּמְיוֹן ا.ر. شباهت، همانندی ـ تشبیه ـ مثل ـ (قوه) تصوّر، قوهٔ واهمه ‖ ج ־יונות
– ד׳ כּוֹזֵב یا ד׳ שָׁוְא وهم، تصور موهوم، خطای حس
– בַּעַל ד׳ رؤیا بین ـ صاحب‌قوهٔ تخیل
דִּמְיוֹנִי(ת) ص. موهوم، تصوری، خیالی
דַּמְיוּת ا.ث. همانندی، شباهت
דָּמִים (ה־ج) ا.ر. [דְּמֵי; דָּמָיו] پول، حق: דְּמֵי חֲבֵרוּת ‖ بها ـ عیدی ـ خونریزی [←דָּם مفرد آن]
– דְּמֵי־חֲנֻכָּה عیدی [در جشن حنوکا]
– דְּמֵי־חֲכִירָה مال الاجاره
– דְּמֵי־כִיס پول جیب، پول توجیبی
– דְּמֵי כְנִיסָה ورودیه، حق الورود
– דְּמֵי "לֹא יֵחָרֵץ" حق السکوت
– דְּמֵי מַפְתֵּחַ سر قفلی
– דְּמֵי קִדִּימָה بیعانه، پیش بها، پیش قسط
– דְּמֵי שְׁתִיָּה پول چائی، انعام
דְּמִימָה[1] ا.ث. سکوت ـ فرونشینی
דְּמִימָה[2] ״ خون رَوی جزئی
דְּמִין ف‌م. [چون עֲנִין] مجسم‌ك
דְּמִיעָה ا.ث. اشك ریزی
דָּמַם یا דַּם ف‌ل. [דָּמַמְתִּי یا דַּמּוֹתִי; דַּם; דּוֹמֵם; דֹּם (דמי)] ـ م. דָּמוֹם; לָדֹם خاموش‌ب ـ ساکت شدن ـ ∴ مبهوت ماندن ـ آرام گرفتن ـ بیحرکت شدن ـ موقوف شدن
– דֹּם! خاموش! ساکت! بیحرکت!
– עֲמֹד דֹּם [ن] خبردار!
– נִדַּם مج. [چون נִסַּב] خاموش یا ساکت شدن ـ خراب یا ویران شدن ـ نا بود شدن
– דּוֹמֵם یا דְּמֵם [چون סוֹבֵב یا הֵלֵל] ف‌م. خاموش یا ساکت ك
– הִדְּמִים ف‌م. [چون הִכְלִיל] (۱) הִשְׁתִּיק (۲) بی حرکت ك
– הֵדֵם ف‌م. [چون הֵסֵב] ساکت ك ـ نا بود کردن
דֶּמֶם ا.ر. [דְּמָמוֹ] خونروی
דְּמָמָה ا.ث. [چون נְדָבָה] خاموشی، سکوت ـ نجوا
– דְּמָמַת מָוֶת سکوت مرگ ـ ∴ سکوت محض
דֶּמֶן ا.ر. [چون כֶּתֶל] پهن (*pelen*) ـ کود
דִּמֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] کود دادن
דָּמַע ف‌ل. [چون שָׁלַח] اشك ریختن
– הִדְמִיעַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. اشك آوردن: מַדְמִיעִים گاز های اشك آور ‖ ف‌ل. اشك‌ریختن
דָּמַע ا.ر. [چون פֶּתַח] اشك ـ ∴ شیره
דִּמְעָה ا.ث. [چون שִׂמְלָה] اشك
– דִּמְעוֹת תַּנִּין اشك تمساح
דָּן←(דִּין[2])
דָּנָא یا דְּנָה °=זֶה
– מִכְתָּבְךָ מִיּוֹם 6 ד׳ نامهٔ مورخ ۶ ماه جاری شما
דִּנֵּג ف‌م. [چون דִּבֵּר] موم گرفتن
דַּנְדַּנָה ا.ث. نعناع

דָּנִי(ת) ص. دانمارکی

דִּסְקָה* ا.ث. صفحه ـ خواست‌برگ، احضاریه || ج ־קוֹת یا ־קָאוֹת

דִּסְקוּס* ا.ر. صفحه یا حلقه (آهن) ـ قرص ـ بشقاب، [دوری

דִּסְקִית* ا.ث. واشر، صفحهٔ فلزی کوچك

דִּסְקִפְּלִינָה* „ انضباط

דַּע [امر از فعل יָדַע]

דֵּעָ ا.ر. [דֵּעִי; דַּעֲכֶם] رأی، عقیده ـ دانش، معرفت || ج דֵּעִים

– תְּמִים דֵּעִים هم عقیده، موافق

דֵּעָה ا.ث. [דַּעַת; דַּעְתּוֹ] دانش، معرفت ـ خرد (*kherad*)، عقل ـ رأی، عقیده، تصمیم ـ ذوق

– בַּעַל ד׳ خردمند و صاحب رأی ـ متنفذ

– חֲסַר ד׳ نادان ـ دیوانه

– בְּדֵעָה אַחַת با یك زبان، به اتفاق آراء

– תְּמִים דֵּעוֹת هم عقیده، موافق

דְּעִיכָה ا.ث. خاموش شدگی ـ :. زوال

דָּעַךְ ف.ل. [چون שָׁאַל] سوسو زدن ـ :. نا بود شدن

– נִדְעַךְ ف.ل. [چون נִשְׁאַל] نا بود یا خاموش یا خشك شدن

דָּעַת ا.ث. [דַּעְתִּי] دانش ـ شناسائی، معرفت ـ عقل ـ عقیده: לְדַעַת פְּלוֹנִי بعقیدهٔ فلان شخص || قصد، اراده، نیت: בְּדַעְתִּי לְטַיֵּל قصد دارم گردش کنم

– חֲסַר־ד׳ کم عقل، بیخرد

– קַל־ד׳ بی ملاحظه، عجول ـ سبك مغز

– עַל ד׳ از طرف، بنام =מִטַּעַם

– מִתְקַבֵּל עַל הַדַּעַת معقول، باور کردنی

– לְפִי עֲנִיּוּת דַּעְתִּי بعقل ناقص من

– יָצָא מִדַּעְתּוֹ دیوانگی کرد

– עָלָה עַל דַּעְתִּי (یا בְּדַעְתִּי) بخاطرم خطور کرد

דַּעְתָן(־תָּנִית) ا. آدم با معرفت ـ صاحب عقیدهٔ ثابت

דַּעְתָּנוּת ا.ث. معرفت، خردمندی ـ رسوخ در عقیده

דַּף ا.ر. [چون גַּן] ورق، برگ ـ تخته، لوحه ـ لنگه (در)

דְּפְדוּף „ ورق زنی ـ ورق کنی

– לוּחַ יוֹמִי לְד׳ تقویم جدا برگ روزانه

דִּפְדֵּף ف.م. [چون פִּרְנֵס] ورق زدن در (کتاب یا دفتر)

דַּפְדֶּפֶת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] دستهٔ یاد داشت یا مجموعهٔ جدا برگ

דָּפוֹן ص. [چون בָּדוֹק] توی دیوار کارگذاشته، توکار

דְּפוּס* ا.ر. قالب ـ چاپ، طبع

– בֵּית־ד׳ چاپخانه، مطبعه

– דִּבְרֵי־ד׳ مواد چاپی

דָּפוּף ص. [چون בָּדוּק] ورقه ورقه

דְּפוּפָה ا.ث. قفسه ـ جعبهٔ کشو دار

דֻּפִּי [در حالت مکث דֻּפִּי] ا.ر. [چون קֻשִּׁי] عیب، نقص ـ زشتی ـ رسوائی

– נָתַן (یا הֵטִיל) בּוֹ ד׳ از او بد گوئی کرد

דִּפְיָצִיט* „ =גֵּרָעוֹן کسر

דְּפִיקָה ا.ث. دق الباب ـ ضربان

דַּפִּית „ ورق کوچك

דִּפְלוֹמָה* „ دیپلم

דִּפְלוֹמָט*(־מָטִית) ا. =מְדִינַאי الخ

דִּפְלוֹמָטִי(ת) ص. دیپلماتیك، سیاسی

דִּפְלוֹמַטְיָה ا.ث. دیپلماسی

דֹּפֶן ا.م. [דָּפְנוֹ] دیوار(ه)، بدنه ـ طرف || ج דְּפָנִים [דְּפָנֶיהָ] یا דְּפָנוֹת [דַּפּ־]

– יוֹצֵא ד׳ ص. غیرعادی، غیر طبیعی || ا.ر. بچهٔ تودلی [در جانور] ـ ج יוֹצְאֵי־ד׳

דַּפְנָה* ا.ث. درخت غار || ج דְּפָנוֹת [דַּפּ־]

(דָּפַס) נִדְפַּס مج. [چون נִזְכַּר] چاپ شدن

– הִדְפִּיס ف.م. [چون הִזְכִּיר] چاپ ك، بطبع رسانیدن

– הֻדְפַּס مج. [چون הֻזְכַּר] چاپ شدن

דַּפָּס ا.ر. [דַּפָּס] متصدی ماشین چاپ

דַּפֶּסֶת [چون צַמֶּרֶת] [مؤنث דַּפָּס]

דִּפֵּף ف.م. [چون דִּבֵּר] صفحه گذاری ك

דָּפַק [چون זָכַר] ف.م. راندن ـ کوبیدن || ف.ل. در زدن، دق الباب ك: ד׳ עַל הַדֶּלֶת درزد || زدن، تپیدن، ضربان داشتن ـ کار کردن [در ساعت]

דְּפָק ا.ر. [چون כְּתָל] نبض
– בָּדַק אֶת הַדֹּפֶק שֶׁל... نبض (کسیرا) گرفتن
– מַשַּׁשׁ אֶת הַדֹּפֶק שֶׁל... نبض(کسیرا) گرفتن ـ ‌.: مزهٔ دهن (کسیرا) چشیدن
דֶּפֶק ״ [چون דֶּגֶל] ضربان
דַּפְרוֹן* ا.ر. دفترُنت
דִּפְתָּר* ״ [־תַּר] پوست نوشتنی، رِقّ ـ دفتر ‖ ج ־תָּרִים [־תְּרֵי] یا ־תְּרָאוֹת
דִּפְתֶּרְיָה* ا.ث. =אַסְכָּרָה
דָּץ ف.ل. [چون קָם] جست وخیز یا شادی ك
– הֵדִיץ ف.م. [چون הֵפִיר] بوجد درآوردن
דֶּצֶמְבֶּר* ا.ر. دسامبر: ماه دوازدهم فرنگی
דַּק ف.ل. [چون קָם] رسیدگی دقیق به عمل آوردن
דַּק[1] (דַּקָּה) ص. نازك، لاغر ـ باریك: מְעַיִם דַּקִּים ‖ ریز، کوچك: בְּהֵמוֹת דַּקּוֹת چار پا یان کوچك: گوسفند وبز ـ نرم، رقیق ـ ضعیف، آهسته، ملا یم
דַּק[2] ا.ر. [چون גַּן] (۱) דַּקָּה (۲) אָבָק (۳) ذره (٤) חרדלית
דַּק[1] ״ [چون תַּף] نازکی ـ ‌.: پردهٔ نازك: آسمان
דַּק[2] ←דַּקָּק
דִּקְדּוּק ا.ر. دستور (زبان)، صرف ونحو ـ نکته (با ریك)، دقیقه [ج دقایق] ـ دقت
דִּקְדּוּקִי(ת) ص. دستوری، صرف ونحوی
דִּקְדֵּק [چون פִּרְנֵס] ف.م. بدقت رسیدگی ك، مداقه ك ـ بدقت ملاحظه ك ـ نرم کوبیدن ‖ ف.ل. دقت‌ك ـ سخت گیری ك ـ خرده گیری ك
דַּקְדָּקָן(־קָנִית) (۱) מְדַקְדֵּק الخ (۲) דַּיְקָן الخ
דַּקָּה[1] ا.ث. دقیقه
דַּקָּה[2] [مؤنث דַּק]
דָּקוֹר ا.ر. اسکنه ـ مته
דֶּקוֹרָטוֹר* (טוֹרִית) ا. دکوراتور ـ دکر ساز
דֶּקוֹרַצְיָה* ا.ث. دکور ـ دکوراسیون
דַּקּוּת ״ نازکی ـ لطافت ـ ظرافت
דִּקְטָטוּרָה* ״ =רוֹדָנוּת
דַּקִּים (ה ج) ا.ر. رودهٔ با ریك ـ ادرار
דַּקִּיק (דַּקִּיקָה) ص. بسیار نازك یا لطیف

דְּקִירָה ا.ث. عمل چیزی که اثر سوراخ کردگی بجای می گذارد ـ ‌.: کنایهٔ نیشدار
דֶּקֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] نخل
דִּקְלוּם* ״ دکلاماسیون: ادا یا قرائت چیزی بصورت خطابه
דִּקְלֵם ف.م. [چون פִּרְנֵס] دکلامه ك
דַּקָּן* ا.ر. مقدم السفرا ـ نمایندهٔ موقتی استادان دانشگاه
דָּקַק [יָדֹק یا יִדַּק؛ דּוֹקֵק یا דַּק؛ דַּק (דְּקִי) یا דַּק (דַּקִּי)] ـ م. דָּקַק یا לָדַק ف.م. نرم‌ك، ساییدن ‖ ف.ل. نرم شدن
– נָדַק مج. [چون נָסַב] نرم شدن ـ خرد شدن
– הֵדַק ف.م. [چون הֵסַב] ساییدن ـ ‌.: پا یمال ك
דָּקַר ف.م. [چون פָּקַד] سوراخ ك ـ ‌.: زخم زبان زدن
– נִדְקַר مج. [چون נִפְקַד] سوراخ شدن ـ نیزه یا شمشیر خوردن
דָּקָר ا.ر. [چون גָּנָל] کلنگ (دوسر)
דְּקִרוּר ״ درد یا جای سوزن
דִּקְרֵר ف.م. [چون פִּרְנֵס] کمی سوراخ ك
דָּר ف.ل. [چون קָם] ساکن شدن، منزل ك ـ ساکن ب
– דִּיֵּר [چون קִיֵּם] ف.م. منزل دادن ـ در آغل ك
דַּר ا.ر. [דְּרִי] صدف مروارید ‖ ج דָּרִים
דַּרְאוֹן ״ [چون גֶּרְעוֹן] کراهت ـ ننگ
דָּרְבּוֹן ״ سیخك، سُك ـ مهمیز ‖ ج דָּרְבּוֹנוֹת
דִּרְבּוֹן ״ سُك زنی ـ ‌.: تحریك
דַּרְבָּן ״ [־בַּן] جوجه تیغی
דָּרְבָּן ״ [־בַּן]=דָּרְבּוֹן ‖ ج ־בָּנוֹת [בָּנוֹת]
דִּרְבֵּן ف.م. [چون עִנְיֵן] سُك زدن، سیخ زدن ـ مهمیز زدن ـ ‌.: تحریك ك
דָּרַג ف.م. [چون בָּרַח] پله پله ك، درجه بندی ك
דָּרֶג ا.ر. [چون בָּרָח] مرحله، پله ـ مرتبه
דַּרְגָּה ا.ث. [چون יַלְדָּה] پله ـ درجه، پایه، رتبه
דַּרְגָּשׁ° ا.ر. [چون עַכְבָּר] نیمکتی که بجای تختخواب بکار میرود
דַּרְדּוּר ״ بشکهٔ چوبی
דִּרְדּוּר ״ غلت (بسوی پا ئین)
דַּרְדָּס ״ [چون עַכְבָּר] کفش سرپائی

דַּרְדַּק „ [־דַּקוֹ] کودك || ج ־דַּקִּים

דִּרְדֵּק ف‌م. [چون פִּרְנֵס] با فهم کودك تطبیق ك

דַּרְדְּקָאִי(ת) ص. بچگانه

דַּרְדַּר ا.ر. خسك، بتهٔ خار || ج ־דָּרִים

דִּרְדֵּר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] (بسوی پائین) غلتا نیدن یا غل دادن

דָּרוּג ص. [چون בָּדוּק] پله پله، مدرّج

דָּרוּג ا.ر. درجه بندی- پله بندی در دا منهٔ کوه

דָּרוֹךְ (דָּרוֹכָה) ا. کارگر روغن کشی یا شراب‌سازی

דָּרוּךְ ص. [چون בָּדוּק] ←דָּרַךְ کشیده [در گفتگوی از کمان] ـ کوبیده یا سنگ‌فرش شده

דָּרוֹם ا.ر. [چون גָּאוֹן] جنوب ـ با دجنوب

- דְּרוֹם אֲמֶרִיקָה امریکای جنوبی

- דָּרוֹמָה ق. به (سوی) جنوب

דְּרוֹמִי(ת) ص. جنوبی

- דְּרוֹמִי(ת)־מִזְרָחִי(ת) جنوب شرقی

- דְּרוֹמִי(ת)־מַעֲרָבִי(ת) جنوب غربی

דָּרוּס [چون בָּדוּק] ا.مف. از דָּרַס پایمال شده ـ شکار شده

דְּרוֹר[1] ا.ر. آزادی

דְּרוֹר[2] „ گنجشك ـ [بجای ד׳ הַבַּיִת] پرستوك، چلچله

דְּרוּשׁ „ تفسیر موعظه آمیز ـ سخنرانی

דָּרוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] مطلوب ـ مورد نیاز، لازم:

- עָשָׂה כָּל הַד׳ آنچه لازم بود کرد

דְּרִיכָה ا.ث. عمل فشردن (انگور) ـ آمادگی یا کشیدگی (کمان) ـ بلند کردن چخماق

דְּרִיכוּת „ آمادگی، حالت آماده باش

דְּרִיסָה „ پایمالی ـ عمل زیر گرفتن

- דְּרִיסַת־רֶגֶל حق دخول ـ جاپا، رخنه

דְּרִישָׁה „ در خواست، تقاضا ـ جستجو، تحقیق

- דְּרִישַׁת־שָׁלוֹם [با حروف اختصاری ד״ש] سلام و احوالپرسی

דָּרַךְ [چون פָּקַד] ف‌ل. گام نهادن، پا گذا شتن [با בְּ یا עַל] ـ لگد زدن ـ طلوع‌ك ||ف‌م. پا یمال ك، فشردن ـ .: سلوك ك در ـ کشیدن (کمان یا پا شنه تفنگ)

- נִדְרַךְ مج. [چون נִפְקַד] پا یمال یا فشرده شدن ـ کشیده شدن

- הִדְרִיךְ ف‌م. [چون הִפְקִיד] رهبری ك، راهنمائی کردن، هدایت ك ـ تمرین دادن ـ پا یمال ك ـ کوبیدن ـ کشیدن (کمان)

- הִדְרִיכוּ מְנוּחָתוֹ مخل آسایش او شد ند

- הִדְרַךְ مج. [چون הִקְצַר] رهبری شدن

דֶּרֶךְ (۱) ا.م. [דַּרְכּוֹ] راه ـ .: طریق، رَوش ـ وسیله ـ رسم، آئین ـ سیر، سفر ـ [د] وجه || ج דְּרָכִים [דַּרְכֵי] ـ (۲) ح‌ا. از راه: ד׳ הַחַלּוֹן از (ر اه) پنجره || از میان ـ از طریق ـ منباب.

- ד׳ מָשָׁל منباب مثال، مثلا.

- ד׳ אַגַּב تصادفاً، بطور ضمنی

- ד׳ אֶרֶץ تربیت، ادب ـ کار، کسب

- הָלַךְ בְּדֶרֶךְ כָּל הָאָרֶץ دار فانی را وداع گفت

- ד׳ נָשִׁים عادت زنان، قاعدگی

- ד׳ צְלֵחָה! با موفقیت! خدا بهمراه!

- כְּדֶרֶךְ שֶׁ همانطور که

- אֵינוֹ דֶּרֶךְ این رسمش نیست، شایسته نیست

- כְּדַרְכּוֹ بطریق معمول، چنانکه عادت اوست

- יוֹצֵא דְּרָכִים مسافر (راه دور)

דַּרְכּוֹן ا.ر. گذرنامه

דְּרָמָה* ا.ث. = מַחֲזֶה; חִזָּיוֹן

דְּרָמָטִי*(ת) ص. درام ما نند ـ .: تکان دهنده

דֶּרֶן ا.ر. [چون דֶּגֶל] کرم یا نوزاد [درسوسك]

דָּרַס ف‌م. [چون פָּקַד] فشردن، له ك ـ دریدن، پاره ك (با چنگال یا ناخن)

- נִדְרַס مج. [چون נִפְקַד] له شدن ـ دریده شدن

דַּרְקוֹן* ا.ر. اژدها ـ [ه] تنین

(דָּרַר) הִדְרִיר ف‌م. [چون הִכְלִיל] آزاد کردن

דְּרָרָא° یا ־דָּרָה ا.ث. =עֶסֶק – עִנְיָן – הֶפְסֵד || ج דְּרָרוֹת

- ד׳ דְּמָמוֹנָא° مخاطرهٔ مالی، ریسك

דָּרַשׁ [چون פָּקַד] (۱) ف‌م. تقاضا کردن، خواستار شدن، مطالبه ك ـ جستجو کردن، استفسار یا تحقیق ك، جویا شدن از: דָּרַשׁ שְׁלוֹמָהּ یا (בְּשֶׁ־) از سلا متی او جویا شد یا سلا مت اورا خواستارشد (۲) ف‌ل. موعظه ك

– דָּרַשׁ אַחֲרֵי מִישֶׁהוּ کسیرا جستجوکردن
– דָּרַשׁ בָּרֹפְאִים به پزشکان مراجعه ك
– נִדְרַשׁ مج. [چون נִפְקַד] طلبیده شدن ـ باز خواست شدن ـ مورد استفساریا مشورت قرارگرفتن
דְּרָשׁ ا.ر. تفسیرآزاد وموعظه آمیز
דְּרָשָׁה ا.ث. (۱) דְּרָשׁ (۲) موعظه، خطابه
דַּרְשָׁן [–שַׁן] (–שָׁנִית) ا. واعظ ـ نا طق
דַּרְשָׁנוּת ا.ث. (فن) موعظه وتفسیر
דָּשׁ [چون קָם] فم. کوبیدن (خرمن) ـ .: له کردن، نا بود کردن || فل. عادت ك، خوگرفتن ـ بغل خوابی کردن
– דָּשׁ בַּעֲקֵבָיו پشت پازد، نا چیز شمرد
– נָדוּשׁ مج. [چون נָסוּג] کوبیده یا پایمال شدن
דַּשׁ° ا.ر. [چون גַּן] برگردان (یقه) ـ نقاب (جیب)
דֶּשֶׁא „ [چون פֶּלֶא] چمن، سبزه ـ گیاه
דָּשָׁא فل. [چون קָרָא] سبز شدن (از چمن)

– הִדְשִׁיא فم. [چون הִמְצִיא] رویانیدن
דִּשְׁאָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] چمن (زار) ـ چراگاه
דִּשְׁדֵּשׁ° فل. [چون פִּרְנֵס] (درگل) دست وپا زدن
דָּשׁוּא ص. [چون בָּדוּק] سبزه زار، پوشیده ازچمن
דֶּשֶׁן ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) روغن، چربی، .: برکت (۲) کود
דְּשָׁן „ [דְּשָׁנוֹ] (۱) زمین حاصلخیز (۲) דֶּשֶׁן || ج דְּשָׁנִים [דְּשָׁנֵי]
דָּשֵׁן[1] ص. [چون בָּדֵל] چرب ـ شاداب، پر آب ـ تروتازه ـ حاصلخیز، با رخیز
דָּשֵׁן[2] فل. [چون זָקֵן] فربه شدن یا بودن
– דִּשֵּׁן فم. [چون סִבֵּן] فربه ك ـ کود دادن
דָּשַׁשׁ فم. [چون פָּקַד] لگد کردن ـ بلغور کردن
דָּת ا.ث. [דַּת یا דָּת] دین، مذهب || דָּתוֹת یا דָּתִים
דָּתִי(ת) ص. مذهبی، دینی ـ پای بند مذهب
דָּתִיוּת ا.ث. دینداری ـ احساسات مذهبی

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

ד״א = דָּבָר אַחֵר – דֶּרֶךְ אֶרֶץ
דבה״י = דִּבְרֵי הַיָּמִים
דו״ח = דִּין וְחֶשְׁבּוֹן گزارش ← דִּוַּח
דמ״ז = דְּרוֹמִית־מִזְרָחִית
דמ״ע = דְּרוֹמִית־מַעֲרָבִית
דר׳, ד״ר = דּוֹקְטוֹר دکتر
ד״ש = דְּרִישַׁת שָׁלוֹם
ד״ת = דִּבְרֵי תוֹרָה

# ה

**ה׳** شمارهٔ ۵ ـ پنجم: כְּתָה ה׳ ‖ ۵۰۰۰ [در اعداد مربوط بسال]: ה׳תשכ״ה=5725

**ה׳** [مختصر הַשֵּׁם] اسم اعظم ـ [مختصر הָאָדוֹן] آقای.

**הַ** [حرف تعریف در سر اسم معرفه و صفت آن برابر با the در انگلیسی]: הַיֶּלֶד הַגָּדוֹל پسر بزرگه، آن پسر بزرگ

۱) הַ در جلو حرف حلقی تبدیل به הָ یا הֶ میشود: הָאָדָם; הֶרְחוֹב; הֶחָדָשׁ

۲) حرف تعریف گاهی کار ضمیر اشاره را میکند: [הַיּוֹם امروز= این روز] ـ صفت را بدرجهٔ عالی میرساند: [הַיָּפָה בַּנָּשִׁים زیبا ترین (درمیان) زنان] ـ وعدد اصلی را تبدیل به عدد وصفی میکند: הָאַחַד־עָשָׂר یازد همی

۳) ה درآخر بعضی اسامی کار ל یا אֶל را میکند که با یستی در جلو آنها آمده با شد: הַבַּיְתָה بخانه ـ יְרוּשָׁלַיְמָה به اورشلیم

**הֲ, הַ, הֶ** ق‌پ. = הַאִם آیا: "הַעוֹד לָכֶם אָח?"

**הַ** ح‌ن. ای، یا: "הוֹשִׁיעָה הַמֶּלֶךְ" پادشاها (= ای پاد شاه) اعانت فرما

**הֶאֱבְדוּת** ا.ث. انعدام: نیست شدن

**הֶאֱבִיד; הֶאֱבִיל; הֶאֱבִיר←אָבַד; אָבַל; אִבֵּר**

**הַאֲבָקָה** ا.ث. گرده فشانی ـ سم پاشی

**הֶאְבְּקוּת** " کشتی (گیری) ـ .: تقلا، مقاومت

**הֶאֱדִיב; הֶאֱדִים; הֶאֱדִיר; הֶאֱדִישׁ←(אָדַב); אָדַם; (אָדַר); אָדַשׁ**

**הַאֲדָרָה** ا.ث. تجلیل

**הֶאֱהִיב, הֶאֱהִיל←אָהַב, אָהַל**

**הֶאֱזִין←אָזַן**

**הַאֲזָנָה** ا.ث. عمل گوش دادن ـ .: توجه

**הֶאָח** ح‌ن. وه، زهی، به

**הֶאֱחִיד, הֶאֱחִיר←אָחַד, אָחַר**

**הֶאֱטִיט←(אָטַט)**

**הֶאִיץ, הֶאִיר←אָץ, אוֹר**[1]

**הֶאֱכִיל, הָאֳכַל←אָכַל**

**הֶאֱלָה←אָלָה**

**הַאֲלָחָה** ا.ث. عفونت ـ فاسد شد گی، تباهی

**הֶאֱלִיף←(אָלַף**[2]**)**

**הַאֲלָמוּת** ا.ث. گنگی ـ سکوت

**הַאֲלָצוּת** " ناچاری، اضطرار

**הַאֵם←אִם**

**הַאֲמָדָה** ا.ث. ارزیابی، تخمین

**הֶאֱמִיד; הֶאֱמִין; הֶאֱמִיר; הֶאֱמִישׁ←אָמַד; (אָמַן**[2]**); אָמַר; (אָמַשׁ)**

**הַאֲמָנָה** ا.ث. تأیید، تصدیق ـ ایمان

– כְּתַב־הַא׳ استوار نامه

**הַאֲמָתָה** " تصدیق، اثبات

**הַאֲנָחוּת** " عمل آه کشیدن

**הֶאֱפִיל←אָפַל**

**הַאֲפָלָה** ا.ث. تاریکی کامل (در زمان جنگ)

**הֶאָצָה** " تسریع ـ [ف] شتاب

**הֶאֱצִיל←אָצַל**

**הַאֲצָלָה** ا.ث. تجلی، ظهور ـ علوّ

**הָאָרָה** " عمل نور دادن یا روشن ك ـ پرتوافکنی ـ چراغانی ـ .: توضیح

– הֶאָרַת פָּנִים خوشرویی، گشاده رویی

**הַאֲרָחָה** " مهمان داری، پذیرائی در منزل

**הֶאֱרִיחַ, הֶאֱרִיךְ←אָרַח, אָרַךְ**

**הֶאֱרֵךְ** ا.ر. قسمت الحاقی، دنباله

**הָאֳרַךְ←אָרַךְ**

**הַאֲרָכָה** ا.ث. تمدید ـ مهلت ـ تطویل

**הַאֲרָקָה** " اتصال (سیم برق) بزمین

הֶאֱשִׁים←אָשַׁם

הַאֲשָׁמָה ا.ث. اتهام

הַב [امر از فعل יָהַב]

הָבֵא [امر از فعل הֵבִיא]

הֲבָאָה ا.ث. آوردن [در مقام اسم] ـ انتقال ـ تقديم ـ نقل قول، اقتباس

– הֲבָאָה לִידֵי מַשֶּׁהוּ فراهم كردن موجبات چيزى

הֲבַאי ا.ر. سخن اغراق‌آميز ـ حرف پوچ [معمولاً דִּבְרֵי הבאי به همين معنى]

הִבְאִישׁ←בָּאַשׁ

הַבְאָשָׁה ا.ث. رسوائى، شرمسارى ـ نفرت ـ بوى بد

– הַבְאָשַׁת רֵיחוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי בְּעֵינֵי אַלְמוֹנִי انداختن كسى از نظر ديگرى

הַבְגָּרָה ״ (رشد تاسن) بلوغ

הִבְדִּיל ←בָּדַל

הֶבְדֵּל ا.ر. فرق، تفاوت ـ تفاضل، باقى مانده

הַבְדָּלָה ا.ث. امتياز، فرق ـ تفكيك ـ دعابمناسبت خاتمهٔ روز شنبه وعيد

הִבְדְּלוּת ״ جدائى؛ دورى ـ اختلاف در تلفظ

הָבָה←יָהַב

הִבְהֵב ف‌م. [چون פִּרְנֵס] كز دادن، كمى سوز اندن

– הָבְהַב مج. [چون גְּלְגַּל] برشته شدن ـ كز خوردن

הִבְהוּב ا.ر. عمل كز دادن يا برشته ك

הִבְהִיל; הִבְהִיק; הִבְהִיר←(בָּהַל ; בָּהַק; (בָּהַר)

הִבְהֲלוּת ا.ث. دست پاچگى، سراسيمگى

הַבְהָרָה ״ توضيح ـ روشنى، وضوح

הִבּוּר ا.ر. ادا، تلفظ صحيح

הִבְזָה←בָּזָה

הִבְזִיק←בָּזַק

הַבְזָקָה ا.ث. بمباران برق آسا (ازارتفاع كم)

הִבְחִין ←בָּחַן

הַבְחָנָה ا.ث. تميز، تشخيص، قوهٔ مميزه

הִבָּחֲרוּת ״ انتخاب (شدن)

הַבָּטָה ״ نگاه ـ .. ملا حظه، توجه، دقت

הַבְטָחָה ״ اطمينان، قول، وعده ـ وثيقه ـ بيمه

הֶבְטַח←בָּטַח

הִבְטִיחַ و הִבְטִיל←בָּטַח و בָּטֵל

הַבְטָלָה ا.ث. بستن كارخانه بروى كارگران

הֵבִיא ←בָּא

הִבִּיט←(נָבַט)

הֵבִיךְ←(בּוּךְ) נָבוֹךְ

הָבִיל ص. [چون אָדִיב] دَم دار [صفت هوا]

הֵבִין←בָּן

הִבִּיעַ←נָבַע

הֵבִיר و הֵבִישׁ←(בָּר²) و בּשׁ

הִבְכִּירָה←בִּכֵּר

הֶבֶל ا.ر. [הֲבַל; הֲבָלִי] بطالت ـ امر باطل، چيز پوچ. دم، نفخه ـ بخار || ج הֲבָלִים [הַבְלֵי] اباطيل ـ .. بتها، اصنام

– הֶבֶל הֲבָלִים باطل اباطيل، هيچ و پوچ

הָבַל ف‌ل. [چون חָכַם و لى درصيغهٔ ا.فا. הוֹבִיל] كار بيهوده ك ـ سخن بيهوده گفتن ـ اميد باطل بستن

– הֶהְבִּיל ف‌م. [چون הֶחְכִּים] به بطالت واداشتن ـ گمراه ك ـ بخار (پس) دادن

הַבְלָגָה ا.ث. خود دارى، تسلط برنفس

הַבְלָטָה ا.ث. تأكيد ـ [م‌ا] عمل برجسته ك

הַבְלִי(ת) ص. مزخرف، محال

הִבְלִיג; הִבְלִיחַ; הִבְלִיט←בָּלַג. בָּלַח); בָּלַט

הִבְלִיעַ ←בָּלַע

הַבְלָעָה ا.ث. درج، ادخال ـ بلع يافر و بردن ـ احتساب ضمنى ـ [د] ادغام

הַבָּנָה ״ فهم، درك ـ تفاهم

– אִי־הַבָּנָה سوء تفاهم

הָבְנָה ا.ر. آبنوس || ج ־נִים

הִבָּנוּת ا.ث. ساخت: ساخته شدن

הַבָּעָה ״ بيان، اظهار: הַבָּעַת תּוֹדָה || ادا، تلفظ ـ تعبير، عبارت

– הַבָּעַת פָּנִים سيما، قيافه

הִבְעִיר و הִבְעִית←בָּעַר و (בָּעַת)

הֶבְעֵר ا.ر. (توليد) آتش سوزى

הַבְעָרָה ا.ث. (۱) הַדְלָקָה (۲) בִּעוּר

הִבְקִיעַ ו ←בָּקַע
הַבְקָעָה ا.ث. شكستن سدّ يامانع
הֶבֵר ←בָּרַר
הָבַר פ.م. [چون עָבַר] افراز كردن، تقسيم ك ـ درست تلفظ ك، خوب ادا كردن
הַבְרָאָה ا.ث. تجديد قوا ـ نقاهت ←בֵּית־הב׳
הִבָּרְאוּת " آفرينش
הַבְרָגָה " فرو بردن ميخ پيچ ـ پيچ
הֶבֶרָה " هجا، سيلاب ـ ادا ـ تلفظ
הִבָּרוֹן ا.ر. [הֶבְ־] صدا شناسی، فنتيك
הַבְרָחָה ا.ث. عمل پنهان ك يا گريزاندن
– הַבְרָחַת גְּבוּל عبور قاچا قی از مرز
– הַבְרָחַת מֶכֶס قاچاق كالای وارداتی
הִבְרִיא ו הִבְרִיג←(בָּרָא) و בָּרַג
הִבְרִיחַ ו הִבְרִיק←בָּרַח و בָּרַק
הַבְרָקָה ا.ث. برق انداختن [در مقام اسم] ـ برق، درخشندگی ـ .: خطور ناگهانی
הִבָּרֵר ←בָּרַר
הִבְשִׁיל ו הִבְשִׁים←בָּשַׁל و בִּשֵּׁם
הֶבְשֵׁל ا.ر. سر رسيد، انقضاء
הַבְשָׁלָה ا.ث. رسيدن (ميوه)
הַגַּאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] متصدی رُل يا فرمان، [در كشتی] سكان گير، راننده
הִגְאִיל←גָּאַל
הֶגְבָּה ا.ث. واكنش، عكس العمل
הַגְבָּהָה ا.ث. بلند كردن وگرداندن (تورات در كنيسه) ـ بلند كردن (چيزی) باجك
הִגְבִּיהַ; הִגְבִּיל; הִגְבִּיר←גָּבַהּ; גָּבַל; גָּבַר
הִגְבִּיל←גָּבַל
הַגְבָּלָה ا.ث. تحديد: تعيين حدود ـ تعريف ـتضييق ـ [كاهش
הַגְבָּרָה " تقويت، تحكيم ـ بسط
הַגֵּד [امر از فعل הִגִּיד←(נָגַד)]
הַגָּדָה ا.ث.(۱) نقل، شرح: הַגָּדָה שֶׁל פֶּסַח شرح خروج يهود از مصر(۲) אַגָּדָה
הַגָּדִי(ת) ص. افسانه ای

הִגְדִּיל; הִגְדִּיר; הִגְדִּישׁ←גָּדַל; גָּדַר; גָּדַשׁ
הִגְדַּל و הִגְדַּר←גָּדַל و גָּדַר
הַגְדָּלָה ا.ث. عمل بزرگ ك ـ توسعه ـ .: تجليل
הֶגְדֵּר ا.ر. شرح، تعريف
הַגְדָּרָה ا.ث. تعريف definition
הָגָה[1] [چون חָסָה] ف.ل. ناله ك ـ زمزمه ك ـ بغبغو كردن ـسخن گفتن ـ انديشه ك || ف.م. تلفظ يا بيان ك ـ در (چيزی) تفكر كردن
– הוֹגֵה דֵּעוֹת شخص فكور وفيلسوف منش
– נֶהְגֶּה مج. [چون נֶחְפֶּה] تلفظ شدن
– הֶהְגֶּה ف.ل. [چون הֶעֱלָה] ورور يا من من ك، ورد خواندن
הָגָה[2] ف.م. [״] دور ساختن، زائل ك، برداشتن
– הֻגָּה مج. [چون זֻרָה] برداشته يا برده شدن
הֶגֶה ا.ر. [הֶגְיוֹ] من من ـ غرغر ـ ناله ـ زمزمه ـ صدا، لفظ ـ فرمان، رُل، [دركشتی] سكان، [دردوچرخه] فرمان || ج הֶגְאִים يا ־יִם
– הוּא עוֹמֵד לְיַד הַהֶגֶה فرمان بدست اوست
הַגָּהָה ا.ث. غلط گيری، تصحيح ـتفسير، (ياد داشت در) حاشيه
הָגוּי ص. [چون אָבוּד] ←הָגָה ملفوظ، تلفظ شده
הֲגוּי ا.ر. تلفظ، ادا
– תּוֹרַת הַהֲגוּי صدا شناسی، مبحث تلفظ
הָגוּן ص. [چون אָבוּד] شايسته، درخور، لا يق
הָגוּת ا.ث. تفكر
הִגְזִים و הִגְזַם←גִּזֵּם
הַגְזָמָה ا.ث. اغراق، مبالغه
הַגָּחָה " طغيان
הֵגִיב←(נוּב ٥)
הָגִיג ا.ر. [چون אָבִיב] = הֶגְיוֹן–محسبه
הִגִּיד و הִגִּיהַּ←(נָגַד) و (נָגַהּ)
הֲגָיָה, הַגְיָה ا.ث. تلفظ، ادا ـ مطالعه، تفكر
הֶגְיוֹן ا.ر. [הֶגֶ־] تفكر ـ منطق || ج הֶגְיוֹנוֹת
הֶגְיוֹנִי(ת) ص. منطقی
הֵגִיז و הֵגִיחַ←גָּזַז و גָּחַח
הִגִּיחַ←נָגַח

הַגִּיס←(גָּס)
הִגִּיעַ←נָגַע
הֵגִיף←גָּף
הִגִּיר←(נִגַּר)
הֲגִירָה (از "هجرت" عربی) ا.ث. مهاجرت
הִגִּישׁ←נִגַּשׁ
הֵגֵל←גָּלַל
הִגְלָה←גָּלָה
הָגְלָה یا הֶגְלָה←גָּלָה
הִגְלִיד←(גָּלַד)
הִגְלִישׁ←גָּלַשׁ
הֶגְמוֹן* ا.ر. اسقف ـ حکمران، شهریار
הֶגְמוֹנִיָּה ا.ث. اسقف نشین ـ .: سلطه
הִגְמִיא←גִּמֵּא
הֶגְמֵלוּת ا.ث. شیرواگیران ـ .: ترك عادت
הֵגֵן←גָּנַן
הֶגֶן, הֲגֶן ا.ر. شایستگی ـ کار شایسته
– כְּהֶגֶן ق. بطور شایسته، چنانکه باید
הֲגָנָה, הֶגֵּנָה ا.ث. دفاع ـ حمایت
– צְבָא־הֲגָנָה לְיִשְׂרָאֵל ارتش (دفاعی) کشور اسرائیل
הִגְנִיב←גָּנַב
הֵגֵס←גָּסַס
הֲגָסָה ا.ث. = בחישה
הַגָּעָה " لمس، برخورد، تماس
– הַגַּעַת־יָד دسترسی، امکان
הִגְעִיל←גָּעַל
הַגְעָלָה ا.ث. آبکشی در آب جوش
הֲגָפָה " (صدای) بستن یا بهم خوردن دو چیز
הִגֵּר ف.ل. [چون דִּבֵּר] مهاجرت ك
הֲגַר←(נָגַר)
הַגָּרָה ا.ث. خونرَوی
הִגְרִיל و הִגְרִיס; ←(גָּרַל) و גָּרַס
הַגְרָלָה ا.ث. قرعه کشی، بخت آزمائی
הִגְּרְרוּת ا.ث. کشیده شدگی یا ربودگی
הֲגַשׁ←נָגַשׁ
הַגָּשָׁה ا.ث. عمل نزدیك آوردن، .: تقدیم، ارائه

הִגְשִׁים←גָּשַׁם
הַגְשָׁמָה ا.ث. مجسم ساختن (خدا یا چیزهای روحانی) ـ .: جامهٔ عمل پوشاندن به (چیزی) یا اعطای شخصیت به آن ـ تجسم ـ شخصیت
הַד ا.ر. انعکاس صدا ـ فریاد شادی ـ [در صیغهٔ ج] اخبار، شایعات
– דְּבָרָיו מָצְאוּ הַד בְּלִבִּי (یا אָצְלִי) سخنان او بدل من اثر کرد
הֵדַאג←דָּאַג
הִדְאָה←דָּאָה[1]
הִדְאִיב و הִדְאִיג←דָּאַב و דָּאַג
הִדְבִּיק و הִדְבִּיר←דָּבַק و (דָּבַר[2])
הִדְבֵּק و הֵדְבֵּק←דָּבַק
הַדְבָּקָה ا.ث. عمل چسباندن ـ .: تعاقب ـ سرایت
הִדְבְּקוּת " چسبیدگی ـ .: سرایت
הִתְדַּבְּקוּת " پیوستگی یا علاقهٔ شدید ـ چسبندگی ـ .: واگیره، سرایت
הֵדְבֵּר←דָּבַר[2]
הַדְבָּרָה ا.ث. (مبارزه برای) قلع وقمع
הִדְגִּיל; הִדְגִּים; הִדְגִּיר; הִדְגִּישׁ ←דָּגַל; (דִּגֵּם); דָּגַר; דִּגֵּשׁ
הַדְגָּמָה ا.ث. نمایش چیزی بامثال یا نمونه
הַדְגָּרָה " عمل خواباندن مرغ، جوجه کشی
הֵדְגֵּשׁ←דִּגֵּשׁ
הַדְגָּשָׁה ا.ث. گذاردن דָּגֵשׁ← درحرفی ـ .: تأکید
הִדֵּד [چون הִלֵּל] ف.ل. صدارا منعکس ك ـ منعکس شدن
– הִתְהַדֵּד ف.ل. [چون הִתְהַלֵּל] طنین انداز شدن
הֲדָדִי(ת) ص. دوسره، متقابل، تعاونی
– עֶזְרָה הֲדָדִית تعاون
הֲדָדִיוּת ا.ث. معاملهٔ متقابله
הָדָה ف.م. [چون הָמָה] درازکردن (دست)
הִדְהֵד ف.ل. [چون פִּרְנֵס] منعکس شدن، پیچیدن، طنین انداز بودن (یا شدن)
הִדְהֵה←דָּהָה
הִדְהוּד ا.ر. رسانیدن انعکاس صدا (ازدور) ـ انعکاس

**הִדְהִים** ←(הָדַהַם)

**הַדְהָמָה** ا.ث. توليد حيرت، گيج سازى

**הַדְהָרָה** „ عمل چار نعل بردن، تاخت

**הִדּוּ** „ هندوستان، هند

**הֲדוֹם** ا.ر. عسلى، چارپايه ـ پاى انداز ـ زير پائى

**הִדּוּק** „ عمل سفت بستن ـ بند، بست، حلقه ـ .: (وسيله) تحكيم

**הִדּוּר** „ تكريم، تجليل ـ اجرا بطرز مجلل

**הָדוּק** ص. [چون **אָבוּד**] محكم (چسبيده)، بهم بسته

**הָדוּר**[1] ص. [چون **אָבוּד**] باشكوه، فاخر

**הָדוּר**[2] ا.ر. [چون **חָלוּץ**] جاى ناهموار

**הִדַּח** ←**נָדַח**

**הַדָּחָה** ا.ث. اخراج، انفصال ـ .: گمراه سازى، فريب

**הֲדָחָה** „ آبكشى، شستشو

**הִדְחִיק** ←**דָּחַק** [آنرا ميگيرد

**הֶדְחֵק** ا.ر. مقدار آبى كه جسم شناور پس زده جاى

**הִדִּי(ת)** ص. هندى

**הִדִּיד** ←**נָדַד**

**הֶדְיוֹט*** ا.ر. شخص غير وارد (در يك حرفه معين) ـ آدم نادان يا عامى ـ [بطور مضاف اليه ولى در مقام صفت] متداول، معمولى ـ عاميانه ـ عادى

**הֶדְיוֹטוּת** ا.ث. عدم آشنائى به حرفه اى

**הֶדְיוֹטִי(ת)** ص. ساده ـ غير وارد در حرفه

**הֵדִיחַ** ←(הוֹחַ)

**הִדִּיחַ** ←**נָדַח**

**הִדִּין** ←(דִּין[2])

**הַדִּיפָה** ا.ث. عمل جلوبردن ـ پرتاب (وزنه)

**הִדִּיר** ←**נָדַר**

**הִדִּית** ←**דִּיֵּת**

**הַדְכָּאָה** ا.ث. عمل پا يمال ك

**הֵדַל** ← **דָּלַל**

**הִדַּלְדְּלוּת** ا.ث. بينوائى ـ .: سستى

**הַדְלָיָה** ا.ث. روى چفته قرار دادن مو

**הִדְלִיק** و **הֶדְלֵק** ←**דָּלַק** [چراغانى

**הַדְלָקָה** ا.ث. (۱) روشن ك: **הַדְלָקַת נֵרוֹת** (۲)

**הֵדֵם** ←**דָּמַם**

**הִדְמוּת** ا.ث. همانندى، شباهت

**הִדְמִים** و **הִדְמִיעַ** ←**דָּמַם** و **דָּמַע**

**הַדְמָמָה** ا.ث. ايجاد سكوت يا وقفه

**הֵדַס** ا.ر. [چون **אֵגֶז**] مورد (*mûrd*)

**הִדֵּס** ف‌ل. [چون **דִּבֵּר**] پنجول زدن ـ جست وخيز كردن

**הַדָּסָה** ا.ث. = **הֲדַס**

**הָדַף** ف‌م. [چون **חָגַר** ولى در آينده **יֶהְדֹּף**] راندن ـ پراكنده ك ـ دفع ك ـ هل دادن

ـ **נֶהְדַּף** مج. [چون **נֶחְפַּז**] رانده شدن، دفع شدن

**הֶדֶף** ا.ر. [چون **עֶבֶד**] تكان، هل

ـ **אַבְקַת־הֶדֶף** باروتِ سنگ تركانى

**הִדְפִּיס** و **הֶדְפֵּס** ←(דָּפַס)

**הַדְפָּסָה** ا.ث. طبع، چاپ (كردن): **הַדְפָּסַת סְפָרִים**

ـ **בְּהַדְפָּסָה** زير چاپ، تحت طبع

**הֶדֶק** ا.ر. [**הַדְקִי**] گيره ـ ماشه‖ ج **הֲדָקִים** [**הַדְקֵי**]

**הֵדֵק** ←**דָּקַק**

**הִדֵּק** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] محكم ك ـ سفت بستن

ـ **הָדַק** مج. [چون **אָשַׁר**] محكم بسته شدن

ـ **הִתְהַדֵּק** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] محكم بسته شدن

**הָדַר** ف‌م. [چون **חָכַם** ولى در صيغهٔ ا.فا. **הוֹדֵר**] احترام به (كسى) گذاردن، طرفدارى از (كسى) ك ـ آرايش دادن

ـ **הָדַר פָּנָיו** به او احترام گذارد

ـ **נֶהְדַּר** مج. [چون **נֶחְפַּז**] مورد احترام قرار گرفتن

ـ **הִדֵּר** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] تجليل ك ـ بادقت‌وتشريفات انجام دادن

ـ **הִדֵּר בְּסִגְנוֹנוֹ** انشاء عالى در نويسندگى بكار مى‌برد

ـ **הֻדַּר** مج. [چون **אֻשַּׁר**] با تشريفات انجام داده شدن ←**מְהֻדָּר**

ـ **הִתְהַדֵּר** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] بخود با ليدن

ـ **הֶהְדִּיר** ف‌م. [چون **הֶחְכִּים**] بار ديگر چاپ ك، تجديد طبع ك

**הָדָר** ا.ر. [چون **חָכָם**] شكوه ـ آرايش ـ ميوه اى از خانوادهٔ مركبات: پرتقال وما نند آن

**הֶדֶר** „ [چون **חֶדֶק**] شكوه ـ زينت، زيب

**הַדְרָגָה** ا.ث. تدریج ـ انتقال تدریجی ـ تصاعد
– **בְּהַדְרָגָה** ق. بتدریج ـ منظماً
**הַדְרָגִי(ת)** ص. تدریجی ـ منظم
**הֲדָרָה** ا.ث. [چون **אֲדָמָה**] شکوه ـ زینت
– **הַדְרַת פָּנִים** نورانیت، وقار
**הִדְרוֹלוֹגְיָה*** „ مبحثِ آب، آب شناسی
**הִדְרוֹלִיקָה*** „ علم آب رسانی، علم خواص آبِ متحرك
**הִדְרוֹמֶטֶר*** ا.ر. مایع سنج || ج **־מֶטְרִים**
**הִדְרוֹסְטָטִיקָה*** ا.ث. علم تعادل ما یعات
**הִדְרִיךְ** و **הֶדְרֵךְ** ←**דָּרַךְ**
**הַדְרָכָה** ا.ث. راهنمائی ـ رهبری ـ کار آموزی
**הַדְרָן°** ح‌ن. [مو] دوباره bis
**הִדְרַנְט*** ا.ر. شیرِ آتش نشانی
**הֶדְרֵסוּת** ا.ث. له شدگی ـ زیر گرفتگی
**הִדְשִׁיא** ←**דָּשָׁא**
**הָהּ** ح‌ن. آه: „**הָהּ לַיּוֹם**“ آه از آنروز!
**הֶהְגָּה** ←**הָגָה**[1]
**הֶהְדִּיר** ←**הָדַר**
**הַהוּא (הַהִיא)** ←**הוּא (הִיא)**
**הֶהֱל** ←**הָלַל**
**הֶהְפְּכוּת** ا.ث. تبدیل شدگی ـ ∴ واژگونی ـ ویرانی [کامل]
**הֶהֳרְסוּת** „ خراب شدگی ـ لغزش
**הוֹ** ح‌ن. آه، وای ـ ه، ا
**הוּא (הִיא)** (۱) ض‌ش. او (۲) ض‌ا. آن [برای اشاره به شیئ] ـ (۳) ص‌ا. آن [همیشه باحرف تعریف]: **הָאִישׁ הַהוּא** آن مرد ـ **״בְּעֵת הַהִיא״** در آن وقت || ج **הֵם (הֵן)**
– **כָּל שֶׁהוּא** و **מַשֶּׁהוּ** ←**כָּל** و **מַה**
**הוּאַט** ←**אָטַט**
**הוֹאִיל** و **הוֹאֵל** ←**יָאַל**[2]
**הוּאַץ** ←**אָץ**
**הוּאַר** ←**אוֹר**[1]
**הֶהָאֵשׁ** ←**יָאַשׁ**
**הֶהָאֲשׁוּת** ا.ث. یأس، نومیدی

**הוּבָא** ←**בָּא**[1]
**הוֹבִיל** و **הוֹבִיר** ←**יָבַל**) و **בָּר**[2]
**הוֹבִישׁ** ←**בּשׁ** و **יָבֵשׁ**
**הוֹבָלָה** ا.ث. بارکشی، حمل و نقل
**הוֹגָה** ←**יָגָה**)
**הוֹגִיעַ** ←**יָגַע**
**הוֹגֵן** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] شایسته ـ مناسب [در بها]
**הוּגַן** ←**גָּנַן**
**הוֹגָעָה** ا.ث. عمل خسته ك ـ خستگی
**הוֹד** ا.ر. شکوه، جلال ـ عظمت ـ زیبائی
– **הוֹד מעלתו; הוֹד קדשתו** – **הוֹד רוממותו** ←**מַעֲלָה; קְדֻשָּׁה; רוֹמֵמָה**
**הוֹדָאָה** ا.ث. اعتراف ـ سپاس گزاری
– **נָתַן הודאה** سپاس گزاری ك
**הוֹדָה** ←**יָדָה**)
**הוֹדוֹת לְ־** ←**יָדָה**)
**הוֹדִי(ת)** [شکل دیگر **הִנְדִּי(ת)**]
**הוֹדָיָה** ا.ث. سپاسگزاری، تشکر ـ اعتراف
**הוֹדִיעַ** و **הוֹדַע** ←**יָדַע**
**הוֹדָעָה** ا.ث. اخطار، اعلام، اطلاع
**הוָה** „ **אָסוֹן; צָרָה**
**הָוָה = הָיָה** ف‌ل. [**יֶהֱוֶה; הֱוֵה; הֱוֵה** یا **הֱוִי (הֱוִי)**] ـ م. **לִהְיוֹת** یا **־יי** بودن، وجود داشتن، زیستن ـ شدن
– **לִהְיוֹת יָדוּעַ** ←**יָדוּעַ**
– **הִוָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] پدید آوردن ـ تشکیل دادن
– **הִתְהַוָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] بوجود آمدن
**הֹוֶה (הוָה, הוֹוָה)** ا.فا. از **הָיָה** موجود، حاضر || ج **הוִים (הוֹוֹת)**
– **זְמַן הֹוֶה** زمان حال
زبان عبری از اسم فاعل برای صرف زمان حال استفاده میکند: **אֲנִי אוֹכֵל** من میخورم، [م‌ا] من خورنده هستم
**הוֹזָלָה** ا.ث. کاهش (بها)، تخفیف
**הוּחַג** ←**חָגַג**
**הוּחַל** ←**יָחַל**

הוּחַם; הוּחַן; הוּחַס; הוּחַק; הוּחַשׁ; הוּטַב; הוּטַל; הוּטַס ←חָמַם; חָנַן; (יָחַס); חָקַק; חָשׁ; טוֹב וְיָטַב; (טול); טָס

הוֹי ח׳ן. وای! آه! ـ وای بر!

הֲוַי, הֲוָי ا.ر. [بدون اشکال صرفی] طرز زندگی ـ محیط

הֲוָיָה[1] ا.ث. هستی، وجود ـ وضع، چگونگی

– שֵׁם הויה اسم اعظم پروردگار

הֲוָיָה[2], הַוָּיָה ״ =וְכוּחַ

הוּכַח←(יָכַח)

הוֹכָחָה ا.ث. دلیل ـ اثبات ـ تأدیب

הוֹכִיחַ←(יָכַח)

הוּכַן←(כּוּן)

הוֹל* ا.ر. سرسرا

הוּלַד←יָלַד

הֻוָּלַד [ا.ف. از נוֹלַד] ولادت

הוֹלָדָה ا.ث. =לֵדָה

הוּלֶדֶת [شکل دیگر הֻלֶּדֶת]

הוּלַט←לָט

הוֹלִיד, הוֹלִיךְ←יָלַד, הָלַךְ

הוֹלֵךְ [چون שׁוֹמֵר] ا.ف. از הָלַךְ

הוֹלָכָה ا.ث. بردن [در مقام اسم] ـ انتقال

הוֹלֵל[1] ص. [چون שׁוֹמֵר] احمق ـ متکبر

הוֹלֵל[2] ف.م. ←הָלַל

הוֹלֵלוּת ا.ث. دیوانگی، حماقت

הוֹלֵלוֹת (ה״ג) ״ = הוֹלֵלוּת

הוֹם [امر و مصدر از הָם]

הוֹמָה ص. [چون מוֹרָה] ←הָמָה خروشنده ـ پر صدا

הוֹמוֹגֶנִי*(ת) ص. همجنس

הוּמוֹר* ا.ر. شوخی: חוּשׁ הומור حس درک شوخی

הוּמוֹרִיסְטִי(ת) ص ـ ا. فکاهی (نویس)

הוּמַט←מָט

הוֹמִיָּה[1] =הוֹמָה [مؤنث הוֹמָה] ←הָמָה

הוֹמִיָּה[2] ا.ث. جای شلوق ـ میدان

הוּמַךְ←מָךְ[1]

הוּמָנִי*(ת) = אֱנוֹשִׁי(ת)

הוּמָנִיוּת ا.ث. = אנושיות

הוּמָנִיזְם* ا.ر. دلبستگی به ادبیات و فرهنگ باستانی و علوم آزاد

הוּמָנִיסְט(־נִיסְטִית) ا. دانشجوی ادبیات و فلسفه و علوم آزاد (یا ادب نفس)

– לִמּוּדִים הוּמָנִיסְטִיִּים علوم آزاد چون ادبیات و فلسفه

הוּמַס←(מָסַס)

הוּמַק←(מָקַק)

הוּמַר←(מוּר) הֻמַּר

הוּמַת←מֻת

הוֹן[1] ا.ر. سرمایه ـ ثروت

– הוֹן חוֹזֵר تنخواه گردان

הוֹן[2] ق. = דַּי بس (است)

הוֹנָאָה, הוֹנָיָה ا.ث. =אוֹנָאָה

הוּנְגָרִי(ת) ص. مجار، مجارستانی

הוּנְגָרְיָה* ا.ث. مجارستان

הוּנַד←נָד

הוּנָה←יָנָה

הוּנַח←נָח

הוּנַס; הוּנַע; הוּנַף←נָס; נָע; נָף

הוּסַב←סָבַב

הוּסַד←יָסַד

הוּסַט←(סוּט)

הוֹסִיף, הוּסַף←יָסַף

הוֹסָפָה ا.ث. افزایش ـ شمارهٔ اضافی یا متمم

הוּסַר←סָר

הוּסַת←(סוּת)

הוּעַד←יָעַד, (עוּד)

הוֹעָדָה ا.ث. دعوت

הוֹעִיד, הוֹעִיל←יָעַד, (יָעַל)

הוּעַם, הוּעַף←עָמַם, עָף

הֻוָּעֲצוּת ا.ث. =התיעצות

הוּעַר←עָר

הוּפַג←פָּג

הוּפַז←(פָּזַז[2])

הוֹפִיעַ←(יָפַע)

**הוֹפָעָה** ا.ث. ظهور، تجلی ـ حضور ـ انتشار، اشاعه ـ نمایش ـ پدیده ـ هیبت یا نفوذ ظاهر

**הוּפַץ** و **הוּפַק** ← **פֻּץ** و **פֻּק**

**הוּפַר** ← (**פֻּרַר**)

**הוּצָא** ← **יָצָא**

**הוֹצָאָה** ا.ث. اخراج ـ استخراج ـ هزینه، خرج ـ صدور ـ انتشار، چاپ، طبع: **הַמְּלוֹן זָכָה לְאַרְבַּע הוֹצָאוֹת** فرهنگ چهار دفعه چاپ شد || ناشر، بنگاه مطبوعاتی [مختصر **הוֹצָאַת סְפָרִים**] ـ ج **הוֹצָאוֹת** [הוֹצְ־] مخارج، هزینه (ها)

– **הוֹצָאָה לְאוֹר** طبع و نشر

– **הוֹצָאָה לְפֹעַל** اجرا

**הוּצִיא** ← **יָצָא**

**הוּצִיק** = **הִצִּיק** ← **יָצַק**

**הוּצַל** ← **צָלַל**[3]

**הוּצַף** و **הוּצַץ** ← **צָף**[1] و **צָץ**[1]

**הוּצַק** ← **יָצַק**

**הוּצַר** ← **צָרַר**[1] و **יָצַר**

**הוּקַד** ← **יָקַד**

**הוּקִיעַ** ← (**יָקַע**)

**הוּקִיר** ← **יָקַר**

**הוּקַל**; **הוּקַם**; **הוּקַע** ← (**קָלַל**); **קָם**; (**יָקַע**)

**הוֹקָעָה** ا.ث. عمل بدار آویختن ـ ‌.: رسوا سازی

**הוּקַר** ← **קָרַר** و **יָקַר**

**הוֹקָרָה** ا.ث. افزایش بها ـ ‌.: تقدیر، تکریم

– **בְּהֹ' רַבָּה** با (تقدیم) احترامات بیکران

**הוּקַשׁ** ← (**קִישׁ**)

**הוֹרָאָה** ا.ث. آموزش، تعلیم ـ آموزگاری ـ دستور، امر ـ معنی، مفهوم

– **מוֹרֵה־הוֹרָאָה** فقیه

– **הוֹרַאַת שָׁעָה** قانون یا حکم موقتی

**הוֹרֵג** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **הָרַג**

**הוּרַד** ← **יָרַד**

**הוֹרָדָה** ا.ث. عمل پائین آوردن ـ ‌.: کاهش، تخفیف ـ تنزل رتبه

**הוֹרָה**[1] ا.ث. [چون **מוֹרֶה**] پدر، والد ← **הוֹרִים**

**הוֹרָה**[2] ← **יָרָה**

**הוּרִיד** ← **יָרַד**

**הוֹרִים** (ה ج) ا.ر. والدین، پدر و مادر ← **הוֹרֶה** و **הוֹרָה**

– **הוֹרִים סָבִים** پدر بزرگ و مادر بزرگ

**הוּרִיק** و **הוּרִישׁ** ← **יָרַק** و **יָרַשׁ**

**הוּרַךְ**; **הוּרַם**; **הוּרַע**; **הוּרַץ**; **הוּרַק** ← (**רָכַךְ**); **רָם**[1]; (**רָעַע**[1]); **רָץ**[1]; (**רִיק**[1])

**הוֹרָשָׁה** ا.ث. ایراث: به ارث گذاردن

**הוּשַׁב** ← **יָשַׁב** و **שָׁב**

**הוֹשָׁבָה** ا.ث. عمل نشاندن یا گذاردن

**הוּשַׁד**; **הוּשַׁח**; **הוּשַׁט** ← **שָׁדַד**; **שָׁחַח**; (**יָשַׁט**) یا **שָׁט**

**הוֹשָׁטָה** ا.ث. عمل درازکردن: **הוֹשָׁטַת עֶזְרָה לְ...** دست کمك سوی (کسی) درازکردن

**הוֹשִׁיב** و **הוֹשִׁיט** ← **יָשַׁב** و (**יָשַׁט**)

**הוֹשִׁיעַ** ← (**יָשַׁע**)

**הוּשַׁם** و **הוּשַׁם** ← **שָׁמַם**[1] و **שָׂם**

**הוֹשַׁעְנָא** [־נַת] = **הוֹשַׁע נָא** ← **הוֹשַׁעְנוֹת**

**הוֹשַׁעְנוֹת** ا.ث. دعاها و سرودهائی که با کلمهٔ **הוֹשַׁעְנָא** شروع میشوند [**הוֹשַׁע נָא**= تمنی اینکه نجات بده]

– **הוֹשַׁעְנָא רַבָּה** روز هفتم عید **סֻכּוֹת**

**הוּשַׁר** و **הוּשַׁת** ← **שָׂר** و **שָׂת**

**הוֹתִיר** ← (**יָתַר**)

**הוּתַל** ← **תָּלַל**

**הוֹתָר** ا.ف. از **נוֹתַר** ← (**יָתַר**)

**הַזָּאָה** ا.ث. عمل پاشیدن یا افشاندن

**הִזְדַּבֵּל**, **נִזְדַּבֵּל** ← **זָבַל**

**הִזְדַּבֵּן** ← **זָבַן**

**הִזְדָּנָה** ا.ث. ارتکاب عملی باسوء نیت

**הִזְדַּהֵב** ← **זָהַב**

**הִזְדַּהָה** ← **זָהָה**

**הִזְדַּהוּת** ا.ث. تعیین هویت

**הִזְדַּהֵם** ← **זָהֵם**

**הִזְדַּוֵּג** ← **זָוַג**

**הִזְדַּוְּגוּת** ا.ث. پیوستگی ـ زناشویی ـ مقاربت

**הִזְדַּיְּנוּת** „ تدارك تسلیحات

הִזְדַּיְפוּת ״ جعل، تقليد
הִזְדַּכְּה←זָכָה
הִזְדַּכֵּךְ, נִזְדַּכֵּךְ←זָכַךְ
הִזְדַּכְּכוּת ا.ث. روشنی ـ تصفیه
הִזְדַּמֵּן, נִז־←זִמֵּן
הִזְדַּמְּנוּת ا.ث. موقعیت، فرصت ـ تصادف
ـ בְּהִז׳ بر حسب تصادف (وبابهای ارزان)
הִזְדַּעְזֵעַ←זְעְזֵעַ
הִזְדַּעְזְעוּת ا.ث. تکان (ناگهانی)
ـ ה׳ הַמַּח ضربت سخت بر مخ
הִזְדַּקֵּן←זָקֵן [بصورت فعلی]
הִזְדַּקְּנוּת ا.ث. پیری، پیر شدگی
הִזְדַּקֵּק, נִז־←זָקַק
הִזְדָּרֵז←נִזְדָּרֵז [زیر זֵרֵז]
הִזְדָּרְזוּת ا.ث. فعالیت، سرعت عمل
הָזָה ف.ل. [چون הָמָה] هذیان گفتن ـ افکار پریشان داشتن
הִזָּה←נִזָּה
הַזָּהָבָה ا.ث. مطلا کاری، تذهیب
הִזְהִיב, הִזְהִיר←זָהַב, (זָהַר)
הִזְהַם←זִהֵם
הַזָּהָרָה ا.ث. = אַזְהָרָה
הַזָּוָגָה ״ عمل اتصال دادن یا گرفتن کلاچ
הִזַּח←(זָחַח)
הִזִּיד←זָד
הַזָּיָה ا.ث. = הַזָּאָה
הַזָּיָה ״ خیال خام، تصور با طل
הִזִּיז, הִזִּיחַ←זָז, (זָחַח)
הִזִּיל←זָל
הִזִּיל←זָל, נָזַל
הִזִּין, הִזִּיעַ←זָן, זָע
הִזִּיף; הִזִּיק; הִזִּיר←נָזַף; נִזַּק; נָזַר
הִזִּךְ←זָכַךְ
הִזָּכָה←זָכָה
הִזַּכּוּת ا.ث. پاك شدگی ـ تصفیه ـ برائت
הִזְכִּיר, הִזְכִּיר←זָכַר

הַזְכָּרָה ا.ث. یاد آوری، تذکر ـ اخطار ـ (تلفظ) اسم اعظم پروردگار [به אזכרה نیز رجوع شود]
הַזָּלָה ״ ریزش ـ ترشح
הַזָּלָה ״ = הוֹזָלָה
הִזֵּם←זָמַם
הִזְמִין, הִזְמַן←זִמֵּן
הַזְמָנָה ا.ث. دعوت ـ دعوت‌نامه ـ سفارش (کالا) ـ احضار ـ خواست برگ، احضاریه
הִזְנָה←זָנָה
הַזָּנָה ا.ث. تغذیه
הַזְנָחָה ״ ترك ـ غفلت ـ اهمال ـ بی نظمی
הִזְנִיחַ, הִזְנַח←זָנַח
הַזָּעָה ا.ث. ترشح (نادیدهٔ) عرق
הִזְעִים, הִזְעִיק←זָעַם, זָעַק
הֶזֵּעַ ا.ر. بسیج فوری
הַזְעָקָה ا.ث. = אַזְעָקָה
הֶזֵּק ا.ر. زیان || ج הֶזֵּקִים یا ־קוֹת
הִזְקִין; הִזְקִיף; הִזְקִיק←זָקֵן[2]; זָקַף; זָקַק
הַזְקָפוּת ا.ث. گذاردن وجهی به حساب
הַזְרָחָה ״ عمل تا با نیدن ـ تابش
הִזְרִיחַ; הִזְרִים; הִזְרִיעַ; הִזְרִיק←זָרַח; זָרַם; זָרַע; זָרַק
הַזְרָעָה ا.ث. بذرکاری ـ القاح: باروَر ساختن
הַזְרָקָה ״ تزریق
ـ הַזְרָקַת צֶמֶנְט سیمانکاری باتلنبه
הַחְבָּאָה ״ پنهان سازی، عمل پنهان کِ
הֶחְבִּיא, הֶחְבִּיר←(חָבָא), חָבַר
הֶחְבֵּר ا.ر. تداعی معانی
הֶחְדִּיל, הֶחְדִּיר←חָדַל, חָדַר
הַחְדָּרָה ا.ث. عمل داخل کِ یا فرو کردن، القاء ـ نفوذ، تراوش
הֶחְוִיר←חָוַר
הֶחְזִיק, הֶחֱזִיר←חָזַק, חָזַר
הַחֲזָקָה, הַחְ־ ا.ث. نگهداری، تصرف ـ تقویت
ـ הַחְזָקַת טוֹבָה=הַכָּרַת תּוֹדָה←הַכָּרָה
הֶחְזֵר ا.ر. برگشت ـ انعکاس
הַחֲזָרָה, הַחְ־ ا.ث. اعاده ـ بازتابش، انعکاس

– הַחֲזָרַת שָׁלוֹם جواب (دادن به) سلام
הַחֲטָאָה ا.ث. اغوا بكار بد ـ خطای تیراندازی
הֶחֱטִיא←חָטָא
הַחֲיָאָה ا.ث. احیاء، ابقاء
הֶחֱיָה←חָיָה
הַחִיל, הֶחִישׁ←חָל, חָשׁ[1]
הֶחְכִּים, הֶחְכִּיר←חָכַם, חָכַר
הַחְכָּרָה ا.ث. (واگذاری به) اجاره
הָחֵל, הֶחֵל←חָלַל
הֶחֱלָה←חָלָה
הֶחְלֵט ا.ر. تصمیم (قطعی)
– בְּהֶחְלֵט ق. مطلقا، اکیداً ـ مسلماً
הַחְלָטָה ا.ث. تصمیم
– דֶּרֶךְ החלטה, ד׳ הֶחְלֵט [د] وجه اخباری
הֶחְלֵטִי(ת) ص. قطعی
הֶחֱלִיא; הֶחֱלִיב; הֶחֱלִיד; הֶחְלִיט; הֶחֱלִים; הֶחֱלִיף; הֶחֱלִיץ; הֶחֱלִיק; הֶחֱלִישׁ←חָלָא; חָלַב; חָלַד; חָלַט; חָלַם; חָלַף; חָלַץ[2]; חָלַק[2]; חָלַשׁ
הַחְלָמָה ا.ث. بهبود، شفا
– בֵּית־החלמה=בֵּית־הבראה
הַחְלָפָה " مبادله، معاوضه، تعویض ـ تغییر جهت (جریان برق)
– הַחְלָפַת כֹּחַ تجدید قوا
הַחְלָצוֹת " پیشقدمی ـ رهائی
הַחְלָקָה " عمل سُر خوردن (روی یخ) ـ صیقل
– הַחְלָקַת לָשׁוֹן چرب زبانی
הַחְלָשָׁה " تضعیف ـ سستی
הַחְלָשׁוֹת " سست شدگی، سستی
הֶחֱם←חָמַם
הֶחֱמִיא; הֶחְמִיד; הֶחֱמִיץ; הֶחֱמִיק; הֶחֱמִיר←(חָמָא); חָמַד; חָמֵץ; חָמַק; חָמַר
הַחְמָצָה ا.ث. عمل ترش ك ـ ترکیب با اکسیژن
– הַחְמָצַת הַהִזְדַּמְּנוּת از دست دادن فرصت
הַחְמָרָה " تبدیل به بدتر ـ سخت گیری
הֶחֱנָה←חָנָה
הֶחֱנִיף, הֶחֱנִיק←חָנַף, חָנַק
הַחְנָקָה ا.ث. عمل خفه ك ـ [در شیمی] ترکیب با نیتروژن
הַחְנָקוּת " اختناق، خفه شدگی
הֶחְסִין, הֶחֱסִיר←(חָסַן), חָסַר
הַחְסָנָה ا.ث. جمع آوری در انبار
הַחְסָרָה " (۱) חִסּוּר (۲) הַמְעָטָה
הֶחְפִּיר←חָפַר[2]
הֶחְצִיב←חָצַב
הַחֲרָבָה ا.ث. تخریب، ویران سازی
הַחְרָבוּת " خراب شدگی ـ ویرانی
הַחֲרָדָה " تولید وحشت
הֶחֱרָה←חָרָה
הֶחֱרִיב; הֶחֱרִיד; הֶחֱרִיז; הֶחֱרִים; הֶחֱרִישׁ←חָרַב; חָרַד; חָרַז; חָרַם; חָרַשׁ
הַחְרָמָה ا.ث. تحریم ـ توقیف ـ تکفیر
הַחְרָפָה " تیره سازی یا تیرگی
הַחְשָׁבָה " تشخیص اهمیت ـ تقدیر، قدردانی
הַחָשָׁה " تسریع
הֶחֱשָׁה←חָשָׁה
הֶחְשִׁיב; הֶחְשִׁיד; הֶחְשִׁיךְ; הֶחֱשִׁיל; הֶחְשִׁיף; הֶחְשִׁיר←חָשַׁב; חָשַׁד; חָשַׁךְ; חָשַׁל; חָשַׁף
הַחְשָׁכָה ا.ث. عمل تاریك ك
הֶחְתִּים←חָתַם
הַחְתָּכוּת ا.ث. بریده شدگی
הַחְתָּמָה " تعهد اشتراك یا آبونمان
הַטָּבָה " نیکو کاری ـ بهبود ـ جایزه ـ اصلاح ـ گلگیری [در شمع]
הִטְבִּיל, הִטְבִּיעַ←טָבַל, טָבַע
הַטְבָּלָה ا.ث. عمل فرو بردن (در مایع) ـ تعمید
הַטְבָּעָה " ضرب سکه ـ نقش برجسته ـ عمل غرق ك: הַטְבָּעַת סְפִינוֹת
הִטָּה←נָטָה
הִטַּהֵר←טָהַר
הַטָּחָה ا.ث. برخورد، تصادم ـ ضربت
– הַטָּחַת דְּבָרִים گستاخی در کلام
הֵטִיב←טוֹב[2]

**הַטָּיָה** ا.ث. میل، خمیدگی ـ عمل تکان دادن:
**הַטַּיַת רֹאשׁ** ‖ منحرف ساختن
– **הַטָּיָה אַחֲרֵי רַבִּים** پیروی از اکثریت
– **הַטַּיַת אֹזֶן** گوش فرا گرفتن، اصغا
**הֵטִיחַ**←**טָח**
**הִטִּיל**←**נָטַל**
**הִטִּיל, הֵטִיס**←(**טוּל**) **, טָס**
**הִטִּיף**←**נָטַף**
**הֶטֵּל** ا.ر. مالیات (تآتروسینما) ـ [هن] تصویر
**הַטְלָאָה** ا.ث. عمل وصله ك
**הַטָּלָה** ״ انداختن: **הַטָּלַת גּוֹרָל** ‖ گذاردن (تخم) ـ وضع: **הַטָּלַת מְסִים**
– **הַטָּלַת אֵימָה** تولید وحشت
– **הַטָּלַת מַיִם** ادرار کردن
**הֲטָלָה** ״ عمل پرت ك ـ تصویر
**הִטַּלְטְלוּת** ״ سرگردانی ـ حرکت به این سو و آن سو
**הִטְלִיא**←(**טָלָא**) **טְלֵא**
**הִטְמִא**←**טָמֵא**[1]
**הִטְמִין, הִטְמִיעַ**←**טָמַן, (טָמַע)**
**הִטַּמֵּן**←**טָמַן**
**הַטְמָנָה** ا.ث. عمل پنهان ك
**הַטְמָעָה** ״ عمل آمیختن یا مستهلك ك
**הִטָּמְעוּת** ״ جذب و استهلاك
**הַטָּנָה** ״ قسمی کفش راحتی
**הֲטָסָה** ״ پرواز دادن (هوا پیما)
**הַטְעָאָה** ״ = **הַטְעָיָה**
**הִטְעָה**←**טָעָה**
**הַטְעָיָה** ا.ث. گمراه سازی ـ غلط اندازی ـ مغالطه
**הִטְעִים, הִטְעִין**←**טָעַם, טָעַן**
**הַטְעָמָה** ا.ث. تأکید ـ (گذاردن نشان) تکیهٔ لغت ـ دکلامه
**הַטְעָנָה** ״ بارگیری
**הַטָּפָה** ״ عمل چکانیدن
– **הַטָּפַת מוּסָר** موعظه، نصیحت اخلاقی
**הִטְפִּיחַ, הִטְפִּיס**←**טָפַח, טִפֵּס**
**הֶטְפֵּס** ا.ر. چاپ (بوسیلهٔ) کلیشه
**הַטְפָּסָה** ا.ث. نسخه برداری عینی، عمل کلیشه ك

**הַטְרָדָה** ״ تولید زحمت
**הֶטֵּרוֹגֵנִי*(ת)** ص. نامتجانس، جوربجور
**הֶטְרֵחַ** ا.ر. [چون **הֶכְרֵחַ**] = **טֹרַח**
**הַטְרָחָה** ا.ث. (تولید) زحمت
**הִטְרִיד; הִטְרִיחַ; הִטְרִיף**←**טָרַד; טָרַח; טָרַף**
**הִטַּשְׁטֵשׁ, נִטַּשְׁטֵשׁ**←**טִשְׁטֵשׁ**
**הֵי** ا.ر. = **נְהִי** ‖ ح‌ن. = **הוֹי; אֲבוֹי**
**הֵי** ح‌ن. اینك، ها!
**הִיא** [مؤنث **הוּא**]
**הֵיאַךְ, הֵיאָךְ, הֵיךְ** = **אֵיךְ** چگونه
**הִיגְיֶינָה*** ا.ث. = **תּוֹרַת הַבְּרִיאוּת** بهداشت
**הִיגְיֶינִי(ת)** ص. بهداشتی، صحی
**הֵידָד** ح‌ن. زهی، آفرین، هورا!
**הָיָה** ف‌ل. [**יְהֶיֶה** (بصورت مختصر **יְהִי**) ; **הֱוֵה; הֱיֵה** یا **הֱוֵה (הֱיִי)**] ـ م. **הֱיוֹת**; لِהְיוֹת بودن ـ وجود داشتن، زیستن ـ بوجود آمدن، شدن ـ باقی‌ب، ماندن ـ واقع شدن، رخ دادن: **"מֶה הָיָה לוֹ?"** چه براو واقع شد، چه بسرش آمد؟
☜ فعل **הָיָה** دو مورد استعمال ویژه دارد: اولا برای بنای ماضی استمراری بکار میرود: **הָיִיתִי אוֹמֵר** میگفتم. ثانیا با **ל** معادل فعل "داشتن" میشود: **הָיוּ לִי הַרְבֵּה סְפָרִים** کتابهای زیادی داشتم
– **הָיָה ל** (۱) داشتن ←تبصره بالا (۲) شدن: **"יְהִי לְגוֹי גָּדוֹל"** امت بزرگی خواهد شد
– **הָיָה הָיָה** یکی بود یکی نبود
– **יְהִי רָצוֹן** انشاء الله، کاش... بشود
– **הָיָה בְּדַעְתּוֹ** قصد داشت
– **אֵיךְ שֶׁיִּהְיֶה** هرطور که باشد، درهر حال
– **יְהִי מַה שֶּׁיִּהְיֶה** هرچه بادا باد
– **הֱיוֹת וְ־** نظر با ینکه، چون
– **הֱיוֹת שֶׁ־** یا **בִּהְיוֹת שֶׁ־** [در اسناد] نظر با ینکه
– **נִהְיָה** مج. [زمان منحصر بفرد ازباب **נִפְעַל**] شد ـ واقع شد، اتفاق افتاد ـ زائل یاتمام شد ـ ضعیف یا بیحال شد
**הִיסְטוֹרִי*(ת)** ص. قدیمی ـ بی شکل
**הֱיוֹת**←**הָיָה**

הֵיטֵב ق. بخوبی، خوب، کاملاً : בָּדְקוּ אוֹתוֹ הֵיטֵב
הֵיטִיב←טוֹב וְיָטַב
הַיְינוּ [شکل دیگر הֵינוּ]
הֵיכָל ا.ر. [־כַל] کاخ، قصر ـ هیکل [معبد اورشلیم] ـ (محراب) خانهٔ قدس || ج הֵיכָלִים [הֵיכְלֵי] یا הֵיכָלוֹת [הֵיכְ־]
הֵיכָן ق. = אֵיפֹה ; אַיֵּה کجا؟ بکجا؟
הֵיכֵר = הֶכֵּר
הֵילִיל←יִלֵּל
הֵילָךְ ح‌ن. اینك، اینست || ق. اینسو، اینجا
– מִכָּאן וְהֵילָךְ از اینجا ببعد، از حالا ببعد
הֵילְכָךְ [شکل دیگر הִלְכָךְ]
הֵילֵל ا.ر. تابش ـ ناهید، زهره
הֵימִין←יָמִין
הֵימֶנּוּ = מִמֶּנּוּ از او
הִין ا.ر. هین: پیمانهٔ مایعات در حدود شش لیتر و نیم (הִין) یا (הוֹן) הֵהִין ف‌ل. [יָהִין; מֵהִין; הָהֵן (הָהִינִי)] ـم. לְהָהִין جرأت كـ ـ عزم كـ
הַיְנוּ° ق. یعنی ـ اینست
– הַיְנוּ דְאָמְרִי° אֱנָשֵׁי° مثلی است مشهور که میگویند
הִיסְטוֹרִי(ת) ص. تاریخی
הִיסְטוֹרְיָה* ا.ث. تاریخ
הִיסְטוֹרְיוֹן(־יוֹנִית) ا. مورّخ
הַיְשָׁרָה ا.ث. قرار دادن (چیزی) بخط مستقیم ـ رفتن بخط مستقیم
הָכָא° ق. = פֹּה اینجا
הַכְאָבָה ا.ث. تولید درد ـ.. اندوه، محنت
הַכָּאָה " (حمله با تهدید به) ضرب
הִכְאָה←(כָּאָה)
הִכְאִיב←כָּאַב
הַכְבָּדָה ا.ث. (تولید) مزاحمت یا مانع
הִכְבִּיד; הִכְבִּיר; הִכְבִּישׁ←כָּבֵד[1]; (כָּבַר); כָּבַשׁ
הַכְבָּשָׁה ا.ث. سرکوبی، فرونشانی
הִכָּה و הֻכָּה←(נָכָה)
הִכָּהָה و הֻכְהָה←כָּהָה
הִכְוִין←כִּוֵּן

הִכּוֹן [امر از נָכוֹן زیر (כּוּן)]
הַכְוָנָה ا.ث. عمل میزان كـ یاهم آهنگ ساختن
הַכּוֹת ا.ف. از נָכָה ضرب [زدن]
– "בֶּן הַכּוֹת" سزاوار تا زیانه
הַכְזָבָה ا.ث. تکذیب، انکار ـ سر خوردگی
הִכְזִיב و הֶכְזֵב←כָּזַב
הַכְחָדָה ا.ث. = הַשְׁמָדָה
הִכְחִיד; הִכְחִיל; הִכְחִישׁ←(כָּחַד); כָּחַל; כָּחַשׁ
הַכְחָשָׁה ا.ث. انکار، تکذیب
הֲכִי←כִּי
הָכִי° ق. = כָּךְ چنین
– אֲפִילוּ הָכִי=אַף־עַל־פִּי־כֵן
הַכָּיָה ا.ث. = הַכָּאָה
הִכִּיל و הֵכִין←כָּלַ[2] و (כּוּן)
הִכִּיר و הִכִּישׁ←נִכַּר و (נָכַשׁ)
הַכְלָאָה ا.ث. پیوند دو جنس یا دو نژاد باهم
הַכְלָבָה " کوك (زدن) ـ ته دوزی
הֲכָלָה " گنجایش، ظرفیت
הִכְלִיא←כָּלָא
הִכְלִיב; הִכְלִיל; הִכְלִים←(כָּלַב); כָּלַל; (כָּלַם)
הֶכְלֵל ا.ر. اصل کلی، [در جمع: کلیات]
הַכְלָלָה ا.ث. تعمیم ـ تضمن ـ دخول
הַכְלָמָה " عمل شرمنده كـ یا رسوا ساختن
הֻכְלְמוּת " شرمندگی، خجالت زدگی
הִכְמִישׁ←כָּמַשׁ
הַכְמָנָה ا.ث. پنهان سازی ـ گماشتن شهود درجای پنهان برای استراق سمع
הָכֵן[1] ق. درحال آماده باش
הֶכֵן[2] [הֶ־] ا.ر. تدارك برای عید یا سبت
הֲכָנָה ا.ث. تدارك، تهیه ـ (عمل) حاضر کردن یا روان کردن (درس) ـ آمادگی
הִכְנִיס; הִכְנִיעַ; הִכְנִיף←כָּנַס; (כָּנַע); כָּנַף
הַכְנָסָה ا.ث. در آمد، عایدی: מַס הַכְנָסָה مالیات بر در آمد
– הַכְנָסַת אוֹרְחִים مهمان نوازی
הַכְנָעָה " تواضع ـ تسلیم

הַכְנָעוּת " تسليم
הַכְסִיף←כָּסַף
הַכְסָפָה ا.ث. آب نقره كارى- روكش نقره
– הַכְסַפַּת פָּנִים توليد رنگ با خجالت يا خجالت
הִכְעִיס, הִכְעִיר←כָּעַס, כִּעֵר
הַכְעָסָה ا.ث. (توليد خشم و) اوقات تلخى
הִכְפִּיל, הִכְפִּישׁ←כָּפַל, (כָּפַשׁ)
הַכְפָּלָה ا.ث. اضعاف: دوبرابر كردن - افزايش - ضرب
– מְכוֹנַת הַכְפָּלָה ماشين پُلى كپى
הֶכֵּר ا.ر. نشانهٔ تشخيص - شناسائى
– הכר פָּנִים روگيرى، طرفدارى
הָכַּר←(נָכַר)
הַכָּרָה ا.ث. تشخيص - شناسائى - معرفت - آگاهى، وقوف - معارفه
– אִבֵּד הכרה بيهوش شدن، از هوش رفتن
– בָּא לִידֵי הכרה باين نتيجه رسيد
– הַכָּרַת טוֹבָה (يا תּוֹדָה) حق شناسى، پاس حقوق
הַכָּרַת פָּנִים سيما، قيافه، بشره - وسيلهٔ تعيين هويت - روگيرى، طرفدارى
הֶכֵּרוּת " آشنائى، شناسائى
הַכְרָזָה " اعلام، آگهى - هراج، مزايده
הֶכְרֵחַ ا.ر. [־רְחִי] اضطرار، ناچارى، اجبار - نيازمندى، احتياج || ج ־ רְחִים
– בְּהֶכְרֵחַ ق. (يا מִן הכרח) اجباراً، اضطراراً
הַכְרָחָה ا.ث. اجبار، مجبور سازى
הֶכְרְחִי(ת) ص. اجبارى - ضرور (ى)، صرفنظر نكردنى
הֶכְרְחִיוּת ا.ث. لزوم حتمى، ضرورت كامل
הִכְרִיז; הִכְרִיחַ; הִכְרִיעַ; הִכְרִית
←כָּרַז; (כָּרַח); כָּרַע; כָּרַת
הֶכְרַע ا.ر. [چون הֶכְרֵחַ] برترى، فزونى - غلبه - تمايل (كفه ترازو) - حكم يا رأى قطعى
הַכְרָעָה ا.ث. تصميم - قطعيت - تمايل يا چربيدن (كفه ترازو)
הִכְרַת ا.ر. مرگ نا بهنگام
הַכְרָתָה ا.ث. = הַשְׁמָדָה

הַכָּרָתִי(ת) ص. شناخته شده، مسلم - آگاه [در علم روان شناسى]
– תַּת־הכרתי نيمه آگاه يا ناخود آگاه
הַכָּשָׁה ا.ث. ضرب - عمل چكش زدن
הִכְשִׁיל, הִכְשִׁיר←כָּשַׁל, כָּשֵׁר
הַכְשָׁלָה ا.ث. (توليد وسيله) لغزش وسقوط - عدم موفقيت
הִכָּשְׁלוּת " لغزش - ∴ ناكامى، شكست
הֶכְשֵׁר ا.ر. جواز حليت يا مطابقت با قواعد شرعى
הַכְשָׁרָה ا.ث. (توليد) استعداد يا آمادگى
הֶכְשֵׁרוּת " حليت، مطابقت با مقررات (شرعى) - درستى
הַכְתָּבָה " ديكته (كردن)
הִכְתִּיב; הִכְתִּים; הִכְתִּיךְ; הִכְתִּיר
←כָּתַב; (כָּתַם); כִּתֵּךְ; (כָּתַר)
הַכְתָּרָה ا.ث. تاج گذارى - ∴ اعطاى نشان يا امتياز - تعيين عنوان
הַל ا.ر. [הִלּוּ] تابش || ج הִלִּים
הַלָּא, הֲלוֹא [←اصطلاحات وابسته به לֹא]
הָלְאָה ق. دورتر، بالاتر - [د.م] ادامه بده! بعد!
– וְהָלְאָה ببعد: מֵהַיּוֹם והלאה
– גְּשׁ הלאה دور شو!
– וְכֵן הלאה وقس عليهذا
הֶלְאָה←לָאָה
הִלְאִים←(לָאַם)
הַלְאָמָה ا.ث. عمل ملى ك
הִלְבִּין, הִלְבִּישׁ←לָבַן, לָבַשׁ
הַלְבָּנָה ا.ث. عمل سفيد كردن، سفيد كارى
– הַלְבָּנַת פָּנִים رسوا سازى، شرمنده سازى
הַלְבָּשָׁה " عمل پوشاندن - پوشاك
הֻלֶּדֶת " [הֻלַּדְתִּי] تولد: יום הלדת روز تولد، ميلاد، مولود
הִלָּה " هاله، خرمن (ماه) - حلقهٔ نور
הַלְהָבָה " التهاب - دامن زدن آتش
הִלְהִיב←לָהַב
הֲלוֹא [شكل ديگر הֲלָא]
הַלְוָאָה ا.ث. (دادن) وام يا قرضه
– הַלְוָאַת חֵן וָחֶסֶד قرضهٔ ارفاقى، قرض الحسنه

**הַלְוַאי, הַלְוַי** ح‌ن ـ ق. کاش! ای‌کاش! خدا کند! الهی! [بیشتر با ! میاید]: **הלואי וְיִהְיֶה כָּךְ** کاش اینطور باشد!

**הִלְוָה←לָוָה**

**הַלְוָיָה** ا.ث. مشایعت ـ تشییع جنازه

**הִלּוּךְ** ا.ر. (طرز) راه رفتن، مشی ـ دنده [در ماشین]

– **הִלּוּךְ מֵעַיִם** بکار افتادن امعاء

– **הִלּוּךְ (לְ)אָחוֹר** دندهٔ عقب

**הִלּוּל** „ تسبیح (خوانی) ـ (سرود) شادمانی

**הִלּוּלָא°** یا **־לָה** ا.ث. جشن (عروسی) ـ سرود عروسی ـ شادمانی، وجد || ج **־לֵי**

**הִלּוּלִים** (ه ج) ا.ر. شادی، جشن

**הֲלוֹם** [شکل دیگر **הֲלַם**]

**הָלוּם** ص. [چون **אָבוּד**] ←**הָלַם** مغلوب

**הַלָּזָה** ا.ث. بدگوئی و شایعهٔ بی اساس

**הִלְחִים و הִלְחִין←לָחַם و לִחֵן**

**הַלְחָמָה** ا.ث. لحیم (گری) ـ جوشکاری

**הֶלְיוֹן** ا.ر. مارچوبه

**הִלִּיז و הֵלִיט←לָז و לָט**

**הָלִיךְ** ا.ر. [**הֲ־**]گام، رفتار ـ.. رسم ـ مرحله || ج **הֲלִיכִים**

**הֲלִיכָה** ا.ث. (عمل) راه رفتن، .. رفتار، روش، طریقه، رسم ـ مشی، گام ـ کاروان

– **הֲלִיכוֹת הַבַּיִת** تدبیر منزل، خانه داری

**הֲלִימָה** „ ضربان

**הֲלִימוּת** „ جوری، مناسبت

**הֵלִין و הִלִּין←(לוּן)**

**הֵלִיץ←לָץ**

**הָלַךְ** [**יֵלֵךְ; הוֹלֵךְ; לֵךְ (לְכִי)**] ـ م. **הָלוֹךְ, הָלֹךְ; לְלֶכֶת**

(۱) ف‌ل. رفتن ـ راه رفتن ـ .. گذشتن ـ شایع شدن ـ توسعه یافتن ـ سلوک ک ـ جاری شدن ـ کار کردن ـ عمل ک (۲) ف‌م. طی ک، پیمودن

☜ این فعل چون بوسیلهٔ (۱) با فعل دیگر ترکیب شود حالت استمرار و تقریبا معنی "ادامه یا فتن" را پیدا میکند. در این صورت فعل دومی بصورت ا.فا. یا مصدر یا صفت در میاید: (الف) **וְהַמַּיִם הָיוּ הָלוֹךְ וְחָסוֹר־** آب بتدریج کم میشد (ب) **הַיְחָסִים הָאֵלֶּה מִתְפַּתְּחִים וְהוֹלְכִים** این روابط پیوسته توسعه پیدا میکند

– **הָלוֹךְ וָשׁוּב** رفتن و برگشتن ـ بتدریج ـ پیوسته

– **הָלוֹךְ וְחָזוֹר** رفتن و برگشتن، دوسره

– **הָלַךְ רָכִיל←רָכִיל**

– **הָלַךְ שׁוֹלָל←שׁוֹלָל**

– **הוֹלֵךְ־רֶגֶל** پیاده، پیاده پا

– **לֹא הוֹלֵךְ לִי** [د.م.] شانس ندارم

– **נֶהֱלַךְ** ف‌ل. [چون **נֶהֱרַס**] گذشتن، نابود شدن

– **הֵלֵךְ** [چون **דִּבֵּר**] (۱) ف‌ل. گردش ک، قدم زدن ـ رفت و آمد کردن ـ .. سالک شدن ـ جاری‌شدن ـ طالب زیاد داشتن، زیاد فروش رفتن (کالا) ـ همه جا را گرفتن: **מַחֲלָה מְהַלֶּכֶת** ناخوشی همه جاگیر (۲) ف‌م. بکار انداختن (شکم)

– **הוֹלִיךְ** ف‌م. [چون **הוֹרִיד**] بردن ـ رهبری ک ـ جاری ساختن ـ ربودن ـ برگرداندن (آب‌دریا)

– **הִתְהַלֵּךְ** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] گردش ک، خرامیدن ـ .. رفتار یا سلوک ک ـ معاشرت ک ـ منتشر شدن ـ جاری شدن ـ سرگردان ب

**הֶלֶךְ** ا.ر. [**הֲלָכוֹת**] رهگذر ـ جریان چکه چکه || ج **הֲלָכִים** [**הֲלָכִי**]

**הֲלָךְ°** „ (عوارض) راهداری، حق العبور

**הֲלָכָה** ا.ث. [**הֲלָכַת; ־כְתִי**] سنت، قانون، قاعده ـ تئوری || ج **הֲלָכוֹת** [**הֲל־**]

– **הלכה לְמַעֲשֶׂה** دستور العمل

– **כַּהל'** ق. یا **כְּהִלְכָתוֹ** موافق قاعده، بنحو شایسته

**הִלְכָּךְ=לָכֵן; לְפִיכָךְ**

**הַלְכָּן (כְּנִית)** ا. راه پیمای ورزیده

**הֲלַךְ־נֶפֶשׁ** ا.ر. حالت روحی ـ فکر

**הָלַל** ف‌ل. [چون **חָגַג**] فخر کردن ـ درخشیدن

– **הִלֵּל** [**יְהַלֵּל; מְהַלֵּל; הַלֵּל (הַלְלִי)**] ـ م. **לְהַלֵּל** ف‌م. تمجید کردن ـ ستودن || ف‌ل. تسبیح خواندن ـ فخر کردن ـ شادمانی ک

– **הוֹלֵל** ف‌م. [چون **קוֹמֵם**] احمق ک ـ رسوا کردن، بور کردن

– **הִתְהַלֵּל** ف‌ل. [**יִתְ־; מִתְ־; הִתְהַלֵּל (־הַלְלִי)**] ـ م. **לְהִתְהַלֵּל** قابل ستایش ب ـ فخر یا خود ستائی ک

– **הִתְהוֹלֵל** ف‌ل. [چون **הִתְגּוֹלֵל**] دیوانگی ک ـ خود را به دیوانگی زدن

– הֵהַל [چون הֵחֵל] ف‌ل ـ م. در خشیدن ـ تا با نیدن
הַלֵּל ا.ر. شکر گزاری، تمجید، تسبیح، ستایش ـ (مزامیر ویژهٔ) تسبیح وشکر گزاری || ج הַלֵּלִים
– גָּמוֹר אֶת הַהַלֵּל עַל بطور کامل ستودن
הַלָּלוּ = (הָ)אֵלֶּה و הָהֵם اینها ـ این [با جمع]
הַלְלוּיָהּ ح‌ن. سبحان الله !خدا را حمد!
הָלַם [چون עָבַד] (۱) ف‌م. زدن ـ خرد کردن ـ زیبنده‌ب، آمدن به: הַחֲלִיפָה אֵינָהּ הוֹלֶמֶת אוֹתִי آن لباس بمن نمی آید (یا برای من زیبنده نیست) ـ (۲) ف‌ل. پا به زمین زدن ـ زدن [در قلب]
– נֶהֱלַם مج. [چون נֶחֱרַס] (وحشت) زده شدن
הֶלֶם ا.ر. [چون חֶדֶשׁ] کوبیدن (سندان)
הֶלֶם " [چون עֶבֶד] ضربه (سخت) ـ تکان زیاد
הֲלֹם ق. به اینجا =הֵנָּה
הַלְמוּת ا.ث. = דפיקה – פַּטִּישׁ
הַלָּן, לְהַלָּן ق. دورتر، پائین (تر) ـ در زیر، ذیلاً ـ بعداً
– דְּלֶהְלַן ص. زیر، ذیل
– כְּלְהַלָּן ق. بشرح زیر ـ بطریق زیر
הַלָּנָה ا.ث. غرغر، شکایت، بهانه جوئی
הַלָּנָה " موکول کردن (کاری) بروز بعد ـ منزل دادن بکسی در شب
הַלְעָזָה " بد گویی، افترا ـ ترجمه بزبان بیگانه
הַלְעָטָה " عمل خوراندن یا پروار کردن
הִלְעִיב; הִלְעִיג; הִלְעִיז; הִלְעִיט
←(לָעַב); לָעַג; לָעַז; לָעַט
הֲלָצָה ا.ث. شوخی ـ استهزا ـ سخنوری
הֲלָצִי(ת) ص. شوخی آمیز
הַלְקָאָה ا.ث. عمل شلاق زدن
הִלְקָה←לָקָה
הֶלֶקְט ا.ر. غلاف، تخمدان
הִלְקֵט ف‌م. [چون פִּרְנֵס] چپاندن خوراك درحلق (مرغ)
הִלְשִׁין←(לָשׁוֹן)
הַלְשָׁנָה ا.ث. چغلی، سخن چینی
הֵם (הֵן) ض‌ش ـ ض‌ا ـ ص‌ا. [جمع הוּא (הִיא)] ایشان، آنها
הָם ف‌م. [چون קָם] پریشان ك، آشفتن
– נֶהוֹם مج. [چون נֵעוֹר←עָר] مضطرب شدن
– הֵהִים ف‌ل. [چون הֵעִיר←עָר] نالیدن ـ ولوله ك
הִמְאִים و הִמְאִיר←מָאַס و (מָאַר)
הִמְגִּיד←מִגֵּד
הָמָה ف‌ل. [יֶהֱמֶה; הוֹמָה; הֲמֵה (הֲמִי)] ـ م. הָמֹה; לַהֲמוֹת خرخر کردن ـ خروشیدن، جوشیدن ـ ماغ کشیدن ـ بغبغو کردن ـ زمزمه ك ـ همهمه ك ـ :. مضطرب ب
– הִמָּה ف‌ل. [چون צִוָּה] هوس ك [با אַחַר]
הֵמָּה (הֵנָּה) [شکل دیگر הֵם (הֵן)]
הִמְהֵם ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] من من ك
הִמּוֹל←מָל
הָמוּם ص. [چون אָבוּד] مبهوت یا ترسان
הִמּוּם ا.ر. گیجی، حیرت زدگی، دست پا چگی
הָמוֹן " [چون אָדוֹן] صدا، سر وصدا ـ غوغا، همهمه ـ :. جمعیت (زیاد)، ازدحام ـ توده، عامه، عموم ـ وفور
– הֲמוֹן דְּבָרִים سخنان بسیار، حرف زیاد
הֲמוֹנִי(ת) ص. عامیانه، عوامانه، متداول ـ پست ـ ساده ـ مبتذل، پیش پا افتاده
הֲמוֹנִיוּת ا.ث. سادگی، پیش پا افتادگی
הִמָּזְגוּת " آمیختگی، ممزوج شدگی
הַמְחָאָה " چك، حواله، برات
– הַמְחָאַת־דְּאַר حوالهٔ پستی
הִמְחָה←(מָחָה) ۱ ـ ۴ ـ ۵ ـ ۶
הַמְחָזָה ا.ث. روی صحنه گذاردن نمایش
הִמְחִיז←(מָחַז)
הַמְחָשָׁה ا.ث. [در تدریس] ارائهٔ واقعی اشیاء
הִמְטִיר←(מָטַר)
הַמְטָרָה ا.ث. آبیاری بشکل باران باریدن
הֶמְיָה " [چون עֶגְלָה] صدا ـ همهمه، ولوله
– הֶמְיַת הַלֵּב اشتیاق ودلتنگی
הֵמִיט و הֵמִיךְ←מָט و מָךְ
הֵמִיק و הֵמִיר←(מוּק) و (מוּר)
הֵמִישׁ←מָשׁ و מָשַׁשׁ
הֵמִית←(מוּת)
הֵמֵךְ←מָכַךְ

**הַמְלָה** ا.ث. هنگامه، هیاهو ـ غرَش
**הַמְלָחָה** „ عمل نمك زدن
**הַמְלָטָה** „ تخم گذاری ـ بچه گذاری
**הִמְלִיחַ; הִמְלִיט; הִמְלִיץ←מָלַח; (מָלַט); (מָלַץ)**
**הַמְלָכָה** ا.ث. اعطایِ سمت یا دشاهی
**הַמְלָצָה** „ توصیه، سفارش
– מִכְתַּב המ׳ توصیه نامه
**הָמַם** ف‌م. [چون חָנַן] آشفتن ـ منهزم ك ـ نابود کردن
– רַעַם הַמַמַנ׳ ای داد و بیداد!
– נֵהוֹם ف‌ل. [יֵהוֹם; נָהַם; הִמּוֹם (הִמְמִי)] ـ م. לְהַמּוֹם بر آشفتن
**הֲמָמָה** ا.ث. آشوب ـ آشفتگی
**הִמְנָה←מָנָה**
**הִמְנוֹן*** ا.ر. سرود (ملی)
**הִמָּנוּת** ا.ث. شمرده یا محسوب شدن ـ آبونمان
**הִמְנִיעַ←מָנַע**
**הִמָּנְעוּת** ا.ث. خود داری ـ عدم امکان
**הֶמֶס** ا.ر. [چون עֵבֶד] خرده چوب، شاخ و برگ خشك
**הֵמֵס←(מָסַס) נָמַס**
**הֲמָסָה, הֲמָסָה** ا.ث. عمل گداختن یا آب ك
**הִמְסָה←(מָסָה)**
**הֶמְסֵס*** ا.ر. هزارلا
**הַמְעָדָה** ا.ث. عمل لغزاندن ـ لغزش
**הַמְעָטָה** „ کاهش، تقلیل
**הִמְעִיט←מָעַט**
**הַמְצָאָה** ا.ث. اختراع ـ حضور ذهن
– בַּעַל הַמְצָאוֹת صاحب هوش اختراع، مبتکر
**הִמָּצְאוּת** „ موجودیت
**הֵמֵק←(מָקַק) נָמַק**
**הֵמַר←מָרַר**
**הַמְרָאָה** ا.ث. پرواز ـ تمرّد ـ سرکشی ـ شرط بندی ـ عمل خوراندن و پروارکردن جانوران
**הַמָּרָה** „ تغییر: הֲמָרַת דָּת
**הִמְרִיא, הִמְרִיד←(מָרָא) מָרַד**

**הַמְרָיָה** ا.ث. =הַמְרָאָה
**הִמְרִיךְ; הִמְרִיץ; הִמְרִיר←(מָרַךְ); (מָרַץ); מָרַר**
**הַמְרָכָה** ا.ث. =הִתְרַכְּכוּת
**הַמְרָצָה** „ عمل شتابانیدن یا فشاربر (کسی) آوردن، کوشش در تسریع
**הֵמֵשׁ←מָשַׁשׁ**
**הִמְשִׁיךְ و הִמְשִׁיל←מָשַׁךְ و מָשַׁל**
**הֶמְשֵׁךְ** ا.ر. دنباله ـ ادامه، تمدید
– בְּהֶמְשֵׁךְ הַשִּׂיחָה در ضمن گفتگو، در طی مذاکره
**הַמְשָׁכָה** ا.ث. تمدید، ادامه
**הֶמְשֵׁכִיוּת** „ پیوستگی، تسلسل
**הַמְשָׁל** ا.ر. (۱) שִׁלְטוֹן (۲) اقتدار
**הֶמְשֵׁל** „ تشبیه، مقایسه ـ شباهت
**הַמָּתָה** ا.ث. اعدام، قتل
**הִמְתִּין و הִמְתִּיק←מִתֵּן و מָתַק**
**הַמְתָּנָה** ا.ث. انتظار ـ متانت، آرامش
**הַמְתָּקָה** „ (عمل) شیرین ك ـ .: تخفیف
**הֵן**[1] ق. اینك، هان ـ بله [امروزه فقط כֵּן]
– הֵן וְהֵן مسلماً
– בְּהֵן צְדָקוֹ׳ قول شرف میدهم
– הֵן...הֵן خواه...خواه، چه...چه
**הֵן**[2] [مؤنث הֵם]
**הִנְאָה←נָאָה**
**הֲנָאָה** ا.ث. لذت، حظ، راحت ـ سود ـ جلوگیری ـ عمل خنثی ك، ابطال
– בַּעַל־הֲנָאָה (آدم) عیش طلب
– טוֹבַת הֲנָאָה حق شناسی ـ استفاده (جزئی)
**הִנְאִיף←נָאַף**
**הִנְגִּין←נִגֵּן**
**הַנְגָּנָה** ا.ث. تکیه گذاری (کلمات) ـ بصدا در آوردن (رادیو و مانند آن)
**הַנְדָּסָה** ا.ث. هندسه ـ مهندسی
**הַנְדָּסִי(ת)** ص. هندسی ـ مربوط به مهندسی
**הֵנָּה** ق. اینجا، به اینجا: בֹּא הֵנָּה بیا اینجا
– עַד הֵנָּה تا کنون ـ هنوز
– "כֵּהֵנָּה וְכָהֵנָּה" واز این قبیل، چنین وچنان

**הִנֵּה** ح‌ن. اینك، هان، ببین، اینها!
**(הָנָה) נֶהֱנָה** ف‌ل. [יֶהֱנֶה; נֶהֱנָה; הֵהָנֵה (הֵהָנִי)]ـم. **הֲנָיָה; לְהֶהָנוֹת** استفاده ك ـ لذت بردن
**- הֲנָיָה** ف‌م. [چون **צְוָיָה**] مستفیض ك
**- הִתְהַנָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] استفاده ك، لذت بردن
**הַנְהָגָה** ا.ث. اداره (کردن) ـ رهبری ـ عمل را ندن
**הִנְהִיג و הִנְהִיר←נָהַג و נָהַר**
**הַנְהָלָה** ا.ث. اداره (کردن) ـ مدیریت ـ هیأت مدیره
**- הַנְהָלַת חֶשְׁבּוֹנוֹת** حسابداری
**הִנְוָה←נָוָה**
**הִנּוּחַ** ا.ر. [-חו] وضع: گذاردن یا قرار دادن
**הִנּוּמָה*** ا.ث. روسری (عروس)
**הִנְזִיר←נָזַר**
**הִנָּזְרוּת** ا.ث. خودداری، پرهیز
**הָנַח و הַנַּח** [صیغه های امر از **הִנִּיחַ** و **הִנְּיחַ←נָח**]
**הַנָּחָה** ا.ث. وضع (گذاشتن، قرار دادن) ـ کار گذاشتن ـ ن. تئوری، فرضیهٔ علمی
**הֲנָחָה** " تخفیف (در بها) ـ بخشودگی ـ آسایش
**הִנְחָה←נָחָה**
**הַנְחָיָה** ا.ث. دستور، راهنمائی
**הִנְחִיל و הִנְחִית←נָחַל و נָחַת**
**הַנְחָתָה** ا.ث. عمل پائین آوردن یا پیاده ك
**הִנָּטוּת** " تمایل ـ [د] صرف
**הֵנִיב و הֵנִיד←נָב و נָד**
**הֵנִיחַ و הִנִּיחַ←נָח**
**הֵנִיס; הֵנִיעַ; הֵנִיף←נָס; נָע; נָף**
**הִנְמִיךְ←נָמַךְ**
**הַנְמָכָה** ا.ث. عمل کوتاه ك
**הַנְמָקָה** " اقامهٔ دلیل، بیان داعیه
**הֲנָסָה** " عمل گریزاندن یا قاچاقی رد کردن: **הֲנָסַת טוּבִּין**
**הָנָע** ا.ر. [چون **הָכָרַח**] (تولید) حرکت
**הֲנָעָה** ا.ث. عمل حرکت دادن
**הִנְעִיל و הִנְעִים←נָעַל[2] و נָעַם**
**הַנְעָלָה** ا.ث. (پوشاندن) کفش ـ ختم: خاتمه دادن

**הַנְעָמָה** " مطبوع ساختن [در مقام اسم]
**הֲנָפָה** " عمل جنبانیدن یا تاب دادن یا بیختن ـ عمل بر افراشتن (پرچم)
**הִנְפִּישׁ←נָפַשׁ**
**הֶנֵּפֶק** ا.ر. گواهی (دادگاه)
**הַנְפָּקָה** ا.ث. انتشار (اسکناس)
**הֶנֵּץ** یا **הֵנֵץ** ا.ر. تابش ـ طلوع
**הֵנֵץ←נָצַץ**
**הֲנָצָה** ا.ث. ظهور یا خروج جوانه
**הִנְצִיחַ←נָצַח**
**הַנָּצָלוּת** ا.ث. رهائی
**הֲנָקָה** " رضاعت: شیر دادن
**הִנָּשְׂאוּת** " بر افراشتگی، علوّ ـ بر آمدگی
**הַנְשָׁמָה** " ایجاد تنفس (مصنوعی)
**הַס** ح‌ن. خاموش! ساکت باش!
**- הָשְׁלַךְ הַס** سکوت حکم فرما شد
**הֵסֵב[1]←סָבַב**
**הֵסֵב[2]** ا.ر. جیرو، پشت نویسی ـ انحراف (کشتی) از جادهٔ خود
**הֵסֵב** " مجلس مهمانی ـ دور (میز) نشینی ـ تکیه بر متکا
**- כִּס הֵסֵב** صندلی دسته دار، فوتوی
**הֲסָבָה** ا.ث. (۱) **הֵסֵב** (۲) جیرو، انتقال
**הֶסְבֵּר** ا.ر. توضیح، تفسیر
**הִסְבִּיר←סָבַר**
**הַסְבָּרָה** ا.ث. توضیح (دادن)
**- הַסְבָּרַת פָּנִים** خوشروئی، حسن برخورد
**הַסָּגָה** " انتقال (بجای دورتر)
**- הַסָּגַת גְּבוּל** حد شکنی، تجاوز ـ رقابت نا بجا
**הִסְגִּיר←סָגַר**
**הֶסְגֵּר** ا.ر. توقیف (کشتی در بندر) ـ قرنطینه || ج **-גֵּרוֹת** یا **גְּרִים**
**- מַחֲנֵה הסגר** باز داشت گاه
**הַסְגָּרָה** ا.ث. باز داشت ـ تسلیم مقصری بدولت خودش
**הִסְדִּיר←סָדַר**
**הֶסְדֵּר** ا.ر. و **הַסְדָּרָה** ا.ث. تنظیم
**הֲסָה** ف‌ل. [چون **צְוָיָה**] سکوت ك

– הֶהֶסָה ف‌م. [چون הֶעֱלָה] ساکت ك
הַסְוָאָה ا.ث. استتار، پوشش
הִסּוּי ا.ر. =הַרְגָּעָה
הִסּוּס " دو دلی وتأمل
הֶסֵּחַ " [הֶסַּח; הֶסֵּחִי] انحراف، دوری
– הֶסֵּח־הַדַּעַת عدم توجه، غفلت
הַסָּחָה ا.ث. عمل منحرف ك یا دور کردن
– הַסָּחַת־הַדַּעַת=הֶסֵּח־הדעת
הֶסֵּט ا.ر. تکان (دادن چیزی از جای خودش) ـ ج הֶסֵּטוֹת
הֲסָטָה ا.ث. =הֶסֵּט
הִסִּיג←נָסַג
הֵסִיחַ , הִסִּיחַ←סָח , נָסַח
הֵסִיט , הֵסִיךְ←(סוט) , (סָךְ)
הִסִּיעַ←נָסַע
הֵסִיף←סָף
הִסִּיק←נָסַק
הֵסִיר←סָר
הֵסִית , הִסִּית←(סוּת)
הֵסֵךְ←סָכַךְ
הֲסָכָה ا.ث. عمل ریختن ـ ذوب ـ روغن مالی
– הֲסָכַת רַגְלַיִם قضای حاجت
הַסְכִּיל; הַסְכִּים; הַסְכִּין; הַסְכִּית ←סָכַל; סָכַם; סָכַן; סָכַת
הֶסְכֵּם ا.ر. قرار داد ـ توافق، موافقت
– בָּא לִידֵי הסכם توافق حاصل ك
הַסְכָּמָה ا.ث. موافقت ـ رضایت
הַסְכָּנָה " خوگرفتگی ـ قابلیت سازگاری
הִסְלִיל←סָלַל
הִסְמִיךְ , הִסְמִיק←טָמַךְ , (סָמַק)
הַסְמָכָה ا.ث. اعطای درجه
הֶסְנֵן ا.ر. چیز صاف شده
הַסְנָנָה ا.ث. =סִנּוּן
הִסֵּס ف‌ل. [چون דִּבֵּר] دو دلب
הַסְסָן(־סָנִית) ا. آدم بی اراده یا دو دل
הַסְסָנוּת ا.ث. دو دلی، بی ارادگی
הֶסַּע←נָסַע

הִסְעִיד , הִסְעִיר←סָעַד , סָעַר
הַסְעָרָה ا.ث. تولید طوفان ـ .: تولید هیجان
הַסְפָּגָה " جذب یا خشکاندن
הֶסְפֵּד ا.ر. سوگواری ـ شرح حال شخص متوفی
– קִשֵּׁר הֶסְפֵּד=הִסְפִּיד
הַסְפָּדָה ا.ث. شرح حال و ستایش شخص متوفی
הִסְפָּה←סָפָה[2]
הִסְפִּיג; הִסְפִּיד; הִסְפִּיק←סָפַג; סָפַד; סָפַק
הֶסְפֵּק ا.ر. کارآیی، نیروی کار، راندمان
הַסְפָּקָה ا.ث. تهیه، (عمل) رساندن: הַסְפָּקַת חַשְׁמַל לַבָּתִּים
הֶסַּק←נָסַק
הַסָּקָה ا.ث. عمل سوزاندن یا (تنور) روشن ك ـ .: اخذ نتیجه
– הַסָּקָה מֶרְכָּזִית دستگاه حرارت مرکزی
הֲסָרָה " ازاله ـ .: اخراج
– הֲסָרַת אָבָק گرد گیری
– הסרה זְמַנִּית تعلیق (از خدمت)
הַסְרָטָה " فیلم برداری
הִסְרִיחַ , הִסְרִיךְ←סָרַח , (סָרַךְ)
הֶסֵּת ا.ر. اغوا || ج הֲסָתוֹת
הִסְתָּאֵב←סָאֵב
הִסְתַּבֵּךְ←סָבַךְ
הִסְתַּבְּכוּת ا.ث. گرفتاری، آلودگی ـ پیچیدگی
הִסְתַּבֵּל←סָבַל
הִסְתַּבֵּן←סִבֵּן
הִסְתַּבְּנוּת ا.ث. عمل صابون زدن (بخود)
הִסְתַּבֵּר←סָבַר
הִסְתַּגֵּל←סִגֵּל
הִסְתַּגְּלוּת ا.ث. اعتیاد (به اوضاع و احوال محیط)
הִסְתַּגֵּף←סִגֵּף
הִסְתַּגְּפוּת ا.ث. ریاضت
הִסְתַּגֵּר←סָגַר
הִסְתַּגְּרוּת ا.ث. کناره گیری (از اجتماع)، انزوا
הִסְתַּדֵּר←סָדַר
הִסְתַּדְּרוּת ا.ث. سازمان، تشکیلات

הִסְתַּדְּרוּתִי(ת) ص. تشکیلاتی
הֶסְתֵּה یا הַסְתָּה ا.ث. اغوا ـ گمراه سازی
הִסְתּוֹבֵב←סָבַב
הִסְתּוֹבְבוּת ا.ث. دور زنی، طواف ـ چرخش، گردش ـ دوار، سرگیجه
הִסְתּוֹדֵד←(סוד²)
הִסְתּוֹלֵל←סָלַל
הִסְתּוֹלְלוּת ا.ث. = התעללות
הִסְתּוֹפֵף←(סָפַף)
הִסְתּוֹפְפוּת ا.ث. مراجعه و رفت و آمد زود بزود
הִסְתַּחֵף←סָחַף
הִסְתַּחֲפוּת ا.ث. سیل گرفتگی
הִסְתַּחֵר←סָחַר
הִסְתַּחְרֵר←סְחְרֵר
הִסְתַּחְרְרוּת ا.ث. سرگیجه، دوار
הִסְתַּיֵּג←סְיֵג
הִסְתַּיְּגוּת ا.ث. خود داری ـ فاصله گیری ـ تحدید
הִסְתַּיֵּם←סְיֵם
הִסְתַּיְּמוּת ا.ث. اختتام: پایان پذیرفتن
הִסְתַּיֵּע←סְיַע
הִסְתַּיְּעוּת ا.ث. (قبول) کمك
הִסְתִּיר←(סָתַר²)
הִסְתַּכֵּל←(סָכַל²)
הִסְתַּכְּלוּת ا.ث. مشاهده، نگاه ـ مطالعه ـ اندیشه
הִסְתַּכְּלוּתִי(ת) ص. محسوس، مرئی ـ بصری
הִסְתַּכֵּם←סָכַם
הִסְתַּכְּמוּת ا.ث. خلاصهٔ کلام ـ حصول موافقت
הִסְתַּכֵּן←סָכַן
הִסְתַּכְּנוּת ا.ث. عمل مخاطره آمیز
הִסְתַּכְסֵךְ←סִכְסֵךְ
הִסְתַּכְסְכוּת ا.ث. دعوا (کردن)
הִסְתַּלְסֵל و הִסְתַּלֵּף←סִלְסֵל و סִלֵּף
הִסְתַּלְפוּת ا.ث. کج شدگی، انحراف
הִסְתַּלֵּק←סִלֵּק
הִסְתַּלְּקוּת ا.ث. دوری ـ کناره گیری ـ ترك ـ ∴ زوال ـ درگذشت، رحلت

הִסְתַּמֵּא←סְמֵא
הִסְתַּמְּאוּת ا.ث. کوری، کور شدگی
הִסְתַּמֵּךְ←סָמַךְ
הִסְתַּמְּכוּת ا.ث. اتکاء
הִסְתַּמֵּם←סִמֵּם
הִסְתַּמֵּן←סִמֵּן
הִסְתַּנֵּן←סִנֵּן
הִסְתַּנְּנוּת ا.ث. تصفیه (با صافی) ـ ∴ نفوذ
הִסְתַּנֵּף←סָנַף
הִסְתָּעֵף←סִעֵף
הִסְתָּעֲפוּת ا.ث. انشعاب ـ توسعه
הִסְתָּעֵר←סָעַר
הִסְתָּעֲרוּת ا.ث. یورش (ناگهانی) ـ تشویش
הִסְתַּפֵּג←סָפַג
הִסְתַּפְּגוּת ا.ث. خشك کردن تن پس از شستشو
הִסְתַּפֵּח←סָפַח
הִסְתַּפְּחוּת ا.ث. پیوستگی
הִסְתַּפֵּק←סָפַק
הִסְתַּפְּקוּת ا.ث. اکتفا، قناعت
הִסְתַּפֵּר←סָפַר
הִסְתַּפְּרוּת ا.ث. اصلاح (بدست خود یا سلمانی)
הֶסְתֵּר ا.ر. نهان سازی، اخفاء
– בְּהֶסְתֵּר ق. در خفا، مخفیانه
הַסְתָּרָה ا.ث. نهان سازی، اخفاء
הִסְתָּרַח و הִסְתָּרֵט←סָרַח و (סָרַט²)
הִסְתָּרְסוּת ا.ث. بهم خوردگی، بی ترتیبی
הִסְתָּרֵק←סָרַק
הִסְתָּרְקוּת ا.ث. شانه کردن موی سر
הִסְתַּתֵּם←סָתַם
הִסְתַּתֵּר←(סָתַר²)
הִסְתַּתְּרוּת ا.ث. پوشیدگی، اختفاء
הַעֲבָדָה " بکارگماری، استخدام
הֶעֱבָה←עָבָה
הֶעָבָה ا.ث. تیره سازی
הַעֲבָטָה " دادن وام با گرو
הֶעֱבִיד; הֶעֱבִיט; הֶעֱבִיר←עָבַד; עָבַט; עָבַר

הַעֲבָרָה ا.ث. انتقال، واگذاری ـ .: تغییر شکل ـ استعاره، مجاز
הֶעְגִּיל و הֶעְגִּים ← עָגַל و עָגַם
הַעֲדָאָה ا.ث. اقامهٔ شهود، ارائهٔ گواهی
הֶעָדָה " واخواهی، پروتست
הֶעֱדָה ← עָדָה
הֶעְדִּיף ← עָדַף
הַעֲדָפָה ا.ث. ترجیح ـ فزونی
הֶעְדֵּר ا.ر. عدم، فقدان ـ غیبت
הֶעָדְרוּת ا.ث. نبودن، عدم، غیبت
הֶעֱוָה ← עָוָה
הַעֲוָיָה ا.ث. ادا و اصول، دهن کجی
הֶעֱז ← עָזַז
הָעָזָה ا.ث. پرروئی، جسارت ـ بی باکی
הֶעֱטָה ← עָטָה
הֶעֱטִיף و הֶעֱטִיר ← עָטַף[2] و עָטַר
הַעֲטָרָה ا.ث. = הַכְתָּרָה
הֵעִיב; הֵעִיד; הֵעִיז; הֵעִיף; הֵעִיק; הֵעִיר ← (עוּב); (עוּד); עָז; עָף; (עוּק); עָר
הַעֲלָאָה ا.ث. ترفیع ـ افزایش ـ انتقال ـ (عمل) روشن ك
– הַעֲלַאת גֵּרָה نشخوار کردن
הַעֲלָבָה " توهین، تولید رنجش
הֶעֱלָה ← עָלָה
הֶעֱלִיב; הֶעֱלִיל; הֶעֱלִים; הֶעֱלִיץ ← עָלַב; עָלַל; (עָלַם); עָלַץ
הַעֲלָיָה ا.ث. = העלאה
הֶעְלֵם ا.ر. عدم توجه، غفلت
הַעֲלָמָה ا.ث. پنهان سازی، اخفاء
– הַעֲלָמַת עַיִן غمض عین، چشم پوشی
הֶעְלְמוּת " پوشیدگی ـ فقدان
הֵעֵם ← עָמַם
הַעֲמָדָה ا.ث. وضع ـ نصب ـ نگاهداری ـ وانمود سازی
– הַעֲמָדַת פָּנִים تولید وپرورش فرزند (ان)
– הַעֲמָדַת פָּנִים تظاهر، ریا کاری

הֶעֱמִיד; הֶעֱמִיס; הֶעֱמִיק ← עָמַד; עָמַס; עָמַק
הַעֲמָסָה ا.ث. عمل بارکردن، بارگیری
הַעֲמָקָה " تعمیق ـ .: غور (رسی)، تعمق
הֶעֱנִיף ← (עָנַף)
הֶעֱנִיק و הֶעֱנִישׁ ← עָנַק و עָנַשׁ
הַעֲנָקָה ا.ث. اعطا ـ انعام
הֶעֱסִיס و הֶעֱסִיק ← עָסַס و עָסַק
הַעֲסָקָה ا.ث. بکارگماری، استخدام
הֶעְפִּיל ← עָפַל
הַעְפָּלָה ا.ث. بی پروائی در مبادرت بکار دشوار
הֶעֱצִיב و הֶעֱצִים ← (עָצַב[2]) و עָצַם
הָעָקָה ا.ث. فشار، مضیقه
הֶעֱקִיר ← עָקַר
הַעֲרָאָה، ־יָה ا.ث. تماس جنسی، کشف عورت
הַעֲרֵב ا.ر. غروب (کردن)
הָעָרָה ا.ث. تبصره ـ حاشیه، تفسیر
הֶעֱרָה ← עֵרָה
הֶעֱרִיב; הֶעֱרִיךְ; הֶעֱרִים; הֶעֱרִיף; הֶעֱרִיץ ← עָרַב; עָרַךְ; (עָרַם[2]); עָרַף[2]; עָרַץ
הַעֲרָכָה ا.ث. ارزیابی، تعیین ارزش ـ تقدیر
הַעֲרָמָה " حیله و طفره (بوسیله کلاه شرعی)
הַעֲרָצָה " تجلیل، احترام
הֶעֱשָׂה ← עָשָׂה
הֶעְשִׁיר ← עָשַׁר
הַעֲשָׁרָה ا.ث. ایجاد وسائل دولتمند شدن کسی
הֶעְתִּיק و הֶעְתִּיר ← עָתַק و עָתַר
הֶעְתֵּק ا.ر. رونوشت، سواد ـ نسخه
הַעְתָּקָה ا.ث. نسخه (برداری) ـ رونویسی ـ چاپ (عکس) ـ ترجمه ـ انتقال
– נְיַר הַעְתָּקָה یا נְיַר הֶעְתֵּק کاغذ برگردان، کاربن
הַעְתָּרָה " تضرّع، التماس ـ اصرار ـ زیادی
הִפְאָה ← (פָּאָה)
הַפָּגָה ا.ث. تسکین، آرامش ـ کاهش
הַפָּגָה = הפוגה
הִפְגִּיז و הִפְגִּין ← (פָּגַז) و (פָּגַן)
הִפְגִּיעַ و הִפְגִּישׁ ← פָּגַע و פָּגַשׁ

הַפְגָּנָה ا.ث. تظاهر (دسته جمعی) ـ اعلام
הַפְגָּנָתִי(ת) ص. توأم باتظاهرات
הַפְגָּעָה ا.ث. = תְּחִנָּה تصرّع ، لابه
הַפְגָּשָׁה " مواجه کردن اشخاص باهم
הַפּוּגָה " وقفه، متارکه (موقتی)
– לְלֹא הפוגה, מֵאֵין הַפּוּגוֹת لا ينقطع ، پيوسته
הַפּוֹדְרוֹם* ا.ر. اسپريس
הָפוּךְ ص. [چون אָבוּד] ←הָפַךְ برگردانده ـ وارونه، معکوس ـ واژگون، سرنگون
– קָפֶה הָפוּךְ شير و قهوه
הַפּוּךְ ا.ر. تبديل، تغيير ـ ضدّ، عکس. وارونه ـ [ه] انقلاب، تحويل
– וָו הַהִפּוּךְ واوی که گذشته را به آينده وآينده رابه گذشته مبدل ميسازد چون וְ درسر וְאָמַר (وخواهد گفت) و וַ درسر וַיֹּאמֶר (وگفت)
הַפְוֵן←(פְּוַז׳)
הַפְוֵיל←פָּוַל
הַפְחָדָה ا.ث. تخويف، تهديد
הֲפָחָה " فوت، دم ـ وزش ـ باد ـ اخراج گاز از شکم، تيز، ضرطه
– הֲפָחַת כְּזָבִים انتشار اکاذيب
הַפְחִיד; הִפְחִיז; הִפְחִית←פָּחַד; פָּחַז; פָּחַת
הַפְחָתָה ا.ث. کاهش، تقليل
הַפְטִיר←פָּטַר
הֶפְטֵר ا.ر. تبرئه ـ مفاصا ـ بخش آخر
הַפְטָרָה ا.ث. فصلی از صُحف انبياء که پس از خواندن تورات موسی خوانده ميشود ـ پايان
– הַפְטָרַת שָׁפָה بدگوئی
הֵפִיג; הֵפִיחַ; הִפִּיחַ←פָּגַ; פָּח; נָפַח
הַפִּיכָה ا.ث. واژگون سازی ـ کودتا ـ تحويل (کسر)
הַפִּיל←נָפַל
הַפִּיץ←פָּץ
הַפִּיק←נָפַק
הַפִּיק←פָּק
הַפִּיר←(פּוּר׳)

הָפַךְ [چون חָגַר يا עָבַד] ف‌م. برگرداندن ـ وارونه ك ـ مبدل ك ـ ويران ك ـ نابود ساختن ـ منحرف ك ـ بدتعبير کردن ـ [در کسر] تحويل ك || ف‌ل. برگشتن ـ روگرداندن ـ گشتن، شدن: "הָפַךְ לָבָן" سفيدشد ـ [با ב] (۱) زيروروکردن، خوب جستجو يا تأمل ك (۲) اشتغال ورزيدن
– הָפַךְ יָדוֹ تغيير جهت داد
– הָפַךְ לִבּוֹ تغيير عقيده داد، منصرف شد
– הָפַךְ הַקְּעָרָה עַל פִּיהָ بکلی منکر شد
– הָפַךְ עוֹלָמוֹת آسمان وزمين رابهم دوخت
– הָפַךְ פָּנָיו אֵלַי روی خوش بمن نشان داد
– הֵפֵךְ! ورق بزنيد
– נֶהְפַּךְ مج. [چون נֶחְפַּז] برگردانده شدن، وارونه شدن ـ برگشتن ـ گشتن، شدن
– הִפֵּךְ [چون דִּבֵּר] ف‌م. بهم زدن ـ برگرداندن ـ تبديل دادن ـ جستجوکردن ـ طرح ك، ترتيب دادن || ف‌ل. تقلا يا تلاش ك ـ اشتغال ورزيدن
– וָו הַמְהַפֵּךְ (يا הַמְהֻפָּכֶת) =וָו הַהִפּוּךְ←הַפּוּךְ
– הֻפַּךְ مج. [چون אֻשַּׁר] =נֶהְפַּךְ
– הִתְהַפֵּךְ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] گشتن، چرخيدن ـ وارونه شدن، منقلب شدن ـ مبدل شدن
הֶפֶךְ, הֻפָּךְ ا.ر. [הֻפְכוֹ] ضدّ، عکس || ج הֲפָכִים [הֻפְכֵי]
– לְהפֵךְ ق. برعکس
הֻפָּךְ ا.ر. [הֻפְכִּי] = הֶפֶךְ || ج הֲפָכִים [הֻפְכֵי]
הֲפֻכָה ا.ث. ويرانی ـ واژگونی
הַפְכִּי(ת) يا הֻפְכִּי(ת) ص. متضاد، معکوس ـ متقابل
הֲפַכְפַּךְ(־פֶּכֶת) ص. کج، غير مستقيم ـ ∴ دمدمی، متلوّن || ج ־פַּכְפְּכִים (־פַּכְפֻּכוֹת)
הֲפַכְפְּכָן (־כָּנִית) ا ـ ص. (آدم) دمدمی
הַפְלֵא (וְהֶפְלֵא) ح‌ن. عجيب! شگفتا!
הַפְלָאָה ا.ث. توليد شگفتی ـ تبعيض
הֶפְלֵג ا.ر. فاصله ـ دوری
הַפְלָגָה ا.ث. عزيمت (کشتی) ـ کشتی رانی ـ دوری، دور شدگی ـ تفرقه ـ اغراق، مبالغه
– עֶרֶךְ הַהס׳, דַּרְגַּת הַהס׳ درجهٔ عالی در صفت
הִפְלָה←(פָּלָה׳)

הַפָּלָה ا.ث. (۱) השלכה (۲) اسقاط جنين
הַפְלָטָה " عمل انداختن يا پرت ك: הַפְלָטַת הָרֹק انداختن آب دهان
– הפלטַת כַּדּוּר (یا יְרִיָּה) تیر اندازی غیر عمدی
הַפְלָיָה " تبعیض
הִפְלִיא; הִפְלִיג; הִפְלִיט; הִפְלִיץ; הִפְלִישׁ ←(פָּלָא); (פָּלַג); פָּלַט; (פָּלַץ); פָּלַשׁ
הַפְנָאָה ا.ث. = הפניה
הִפְנָה←פָּנָה
הַפְנָזָה* ا.ث. حالت خواب مصنوعی
הִפְנוּט* ا.ر. تنویم بوسیلهٔ هیپنوتیسم
הַפְנוּת ا.ث. فراغت
הִפְנֵט* ف.م. [چون פְּרֵנֵס] بوسیلهٔ هیپنوتیسم خواب ك
הַפְנָיָה ا.ث. طرز خطاب - [م] بیك سومتمایل ك
הֶפְסֵד ا.ر. زیان، ضرر، خسارت
הֶפְסָה ا.ث. (۱) פְּיוּס (۲) הגרלה
הִפְסִיד; הִפְסִיל; הִפְסִיק←(פָּסַד); פָּסַל; פָּסַק
הֶפְסֵק ا.ر. مکث، توقف: לְלֹא הפסק پیوسته، لاینقطع [توقف
הַפְסָקָה ا.ث. تنفس، آنترکت، ریسس - قطع - مکث -
הִפְעִיל←פָּעַל
הַפְעָלָה ا.ث. عمل بکارانداختن - [درشیمی] واکنش
הַפְעָלוּת " تأثر، انعکاس
הַפָּצָה " انتشار، توزیع - تیراژ
הִפְצִיל; הִפְצִיעַ; הִפְצִיץ; הִפְצִיר ←פִּצֵּל; פָּצַע; (פָּצַץ); פָּצַר[1]
הַפְצָצָה ا.ث. بمباران
הֶפְצֵר ا.ر. و הַפְצָרָה ا.ث. اصرار - لابه
הַפְקָדָה ا.ث. تودیع: سپردن - تعیین - تکلیف
הֶפְקָה " حصول - استخراج - انجام - موافقت، رضایت
– הֶפְקַת רָצוֹן=הַשְׁבָּעַת ר' ←הַשְׁבָּעָה
הִפְקִיד; הִפְקִיחַ; הִפְקִיעַ←פָּקַד; פָּקַח; פָּקַע
הַפְקָעָה ا.ث. مصادره - تبرئه ازبدهی
– הַפְקַעַת שְׁעָרִים گران کردن استفاده چی ها نرخهای اجناس را

הֶפְקֵר ا.ر. مال بی صاحب، مال مباح - هرج ومرج - افسارگسیختگی
– יֶלֶד הפקר بچهٔ متروك وولگرد
– עוֹלָם שֶׁל הפקר یا עוֹלַם הפקר دنیای بی نظم، شهر هرت
הַפְקָרָה ا.ث. چشم پوشی یا صرف نظر ازمالکیت (چیزی) - تسلیم، واگذاری
הֶפְקֵרוּת " افسارگسیختگی، هرزگی
הֵפֵר←(פָּרַר)
הֶפֵר ا.ر. [הֵפֵרוֹ]=הַפָּרָה; بُطول
הַפְרָאָה ا.ث. = הפריה
הֶפְרֵד ا.ر. فرق، امتیاز
הַפְרָדָה ا.ث. تفکیك - تجزیه
הַפָּרָה " الغاء، ابطال - نقض
הִפְרָה←פָּרָה
הֶפְרֵז ا.ر. کاریکاتور
הַפְרָזָה ا.ث. اغراق، مبالغه
הַפְרָחָה " عمل پروازدادن - .. نشر، انتشار
הַפְרָטָה " تشریح جزء بجزء - پی بردن ازکل بجزء
הִפְרִיא←(פָּרָא)
הִפְרִיד←פָּרַד [با یکدیگر
הַפְרָיָה ا.ث. بارورسازی - پیوند یاخته های نروماده
הִפְרִיז←(פָּרַז)
הִפְרִיחַ; הִפְרִיךְ; הִפְרִיס←פָּרַח; פָּרַךְ; פָּרַס
הִפְרִיעַ; הִפְרִיץ; הִפְרִישׁ←פָּרַע; פָּרַץ; פָּרַשׁ
הַפְרָכָה ا.ث. ردّ
הַפְרָעָה " مزاحمت، تولید مانع
הֶפְרֵשׁ ا.ر. اختلاف، فرق - باقی مانده
הַפְרָשָׁה ا.ث. اختصاص - جداسازی - دفع، ترشح
הֶפְשֵׁט ا.ر. پوست کنی، سلخ - کندن لباس
הַפְשָׁטָה ا.ث. کندن (پوست یا لباس) - تجرید
הִפְשִׁיט و הִפְשִׁיל←פָּשַׁט و (פָּשַׁל)
הִפְשִׁיעַ و הִפְשִׁיר←פָּשַׁע و פָּשַׁר
הַפְשָׁלָה ا.ث. بالا زدن (آستین)
הֶפְשֵׁר ا.ر. و הַפְשָׁרָה ا.ث. عمل گرم کردن یا گداختن - گدازش، آب شدن

**הִפְתָּה**← פָּתָה

**הִפְתִּיעַ**←(פָּתַע) [تعجب

**הַפְתָּעָה** ا.ث. غافلگیری- چیز غیر مترقب ـ شگفت،

**הֶפְתֵּק** ا.ر. انبارخواربار ولوازم

**הֶצַב**←(נָצַב)

**הַצְבָּאָה** ا.ث. فرماندهی

**הַצָּבָה** " نصب، تعیین

**הִצְבִּיא , הִצְבִּיעַ** ←צָבָא[2] **, צָבַע**

**הַצְבָּעָה** ا.ث. دادن رأی- اشاره با انگشت

**הֶצֵג**←יָצַג

**הַצָּגָה** ا.ث. نمایش [نشان دادن یاروی صحنه آوردن] ـ ارائه ـ معرّفی ـ سه آنس [درسینمایا نمایش]

**הַצְדָּאָה** " جنگ با شمشیربا جانور یا انسان

**הִצְדִּיעַ , הִצְדִּיק**←(צָדַע) **, צָדַק**

**הַצְדָּעָה** ا.ث. سلام نظامی (دادن)

**הַצְדָּקָה** " توجیه، تصدیق، تبرئه

**הֶצְדֵּק** ا.ر. توجیه ـ عذر

**הִצָּה**←נָצָה

**הַצְהָבָה** ا.ث. رنك زنی برنگ زرد

**הִצְהִיב; הִצְהִיל; הִצְהִיר**←**צָהַב; צָהַל; צָהַר**

**הַצְהָלָה** ا.ث. (تولید) خوشی یا نشاط

**הַצְהָרָה** " اعلامیه: הַצְהָרַת בַּלְפוּר

**הִצְחִיחַ**←צָחַח

**הִצְחִיק , הִצְחִיר**←צָחַק **, צָחַר**

**הִצְטַבַּע**←צָבַע

**הִצְטַבֵּר**←צָבַר

**הִצְטַבְּרוּת** ا.ث. تراکم ـ کپه، توده

**הִצְטַדֵּד , הִצְטַדֵּק**←צִדֵּד **, צָדַק**

**הִצְטַדְּקוּת** ا.ث. تبرئه جوئی، دفاع ازخویشتن ـ پوزش (طلبی)

**הִצְטַהֵב , הִצְטַהֵל**←צָהַב **, צָהַל**

**הִצְטַוַּח**←צָוַח

**הִצְטוֹפֵף**←(צָפַף)

**הִצְטוֹפְפוּת** ا.ث. فشار، ازدحام

**הִצְטַחֵצַח**←צִחְצַח

**הִצְטַיֵּד**←צִיֵּד

**הִצְטַיְּדוּת** ا.ث. تهیهٔ توشه یا لوازم

**הִצְטַיֵּן**←צִיֵּן

**הִצְטַיְּנוּת** ا.ث. امتیاز

– **אוֹת הצ'** نشان افتخار، مدال

**הִצְטַיְּרוּת** ا.ث. تصوّر ـ نقش بستن ـ ظهور

**הִצְטַלֵּב**←צָלַב

**הִצְטַלְּבוּת** ا.ث. (محل) تقاطع یا انشعاب:

הִצְטַלְּבוּת־דְּרָכִים چارراه

**הִצְטַלֵּל , הִצְטַלֵּם**←צָלַל **, צִלֵּם**

**הִצְטַלְּמוּת** ا.ث. عکس اندازی (ازخود)

**הִצְטַלַּע**←צָלַע

**הִצְטַלְצֵל**←צִלְצֵל

**הִצְטַלֵּק**←צִלֵּק

**הִצְטַמְצֵם**←צִמְצֵם

**הִצְטַמְצְמוּת** ا.ث. انقباض، تراکم ـ تنگی، مضیقه ـ میانه رَوی، کم خرجی، قناعت

**הִצְטַמֵּק**←צָמַק

**הִצְטַמְּקוּת** ا.ث. چوروك شدگی، خشکیدگی

**הִצְטַנֵּן**←צָנַן

**הִצְטַנְּנוּת** ا.ث. سرماخوردگی، چائیمان

**הִצְטַנַּע , הִצְטַנֵּף**←צָנַע **, צָנַף**

**הִצְטַעֵף**←צָעַף

**הִצְטַעֵר**←צָעַר

**הִצְטַעֲרוּת** ا.ث. تأسف

**הִצְטָרֵב , הִצְטָרֵד**←צָרַב **, (צָרַד)**

**הִצְטָרֵךְ**←צָרַךְ

**הִצְטָרְכוּת** ا.ث. نیازمندی، احتیاج

**הִצְטָרֵף**←צָרַף

**הִצְטָרְפוּת** ا.ث. پیوستگی، وابستگی

**הִצְטָרֵר**←צָרַר[1]

**הִצִּיב; הִצִּיג; הִצִּיל**←(נָצַב); יָצַג; **נִצַּל**

**הִצִּיעַ**←(יָצַע)

**הִצִּיף; הִצִּיץ; הִצִּיק**←צָף[1]; **צָץ; (צָק[2])**

**הִצִּיק , הִצִּית**←יָצַק **, יָצַת**

**הֵצֵל , הֻצַּל**←צָלַל[3] **, נִצַּל**

**הַצְלָבָה** ا.ث. پیوند دوجنس باهم

הַצָּלָה " رهایی ـ فرجه ـ تخلیص
הַצְלָחָה " کامیابی، موفقیت ـ خوشبختی
– בְּהצ׳ باموفقیت ـ انشاء الله موفق باشید
הִצְלִיב; הִצְלִיחַ; הִצְלִיל; הִצְלִיף
←צָלַב; צָלַח[2]; צָלַל; צָלַף
הַצְלָלָה ا.ث. عمل زلالك، تصفیه ـ غوطه در آب
הַצְלָפָה " عمل شلاق زدن
הַצְמָדָה " عمل متصلك ـ .: پیوستگی
הַצְמָחָה " عمل رویا نیدن، پرورش
הִצְמִיא; הִצְמִיד; הִצְמִיחַ; הִצְמִית
←צָמֵא; צָמַד; צָמַח; צָמַת
הַצְנָחָה ا.ث. فروریختن (چیزی) باچتر
הִצְנִיחַ; הִצְנִיעַ; הִצְנִיף←צָנַח; צָנַע; צָנַף
הֶצְנֵעַ ا.ر. [چون הֶכְרֵחַ] فروتنی ـ حیا، عفت
– בְּהֶצְנֵעַ ق. بی سروصدا، درخفا
הַצְנָעָה ا.ث. پنهان سازی، پوشیده داری
הֶצֵּעַ ا.ر. [چون הֶכְרֵחַ] عرضه: הֶצֵּעַ וּבְקוּשׁ عرضه وتقاضا
הֶצַּע←(יָצַע)
הַצָּעָה ا.ث. پیشنهاد ـ توصیه ـ طرح ـ عرضه (کالا) ـ گستردن رختخواب
–הַצָּעַת־חֹק لایحهٔ قانونی
הִצְעִיד; הִצְעִיף; הִצְעִיק; הִצְעִיר
←צָעַד; צָעַף; צָעַק; צָעַר
הַצָּפָה ا.ث. طغیان (آب) ـ پوشاندن جایی باسیل ـ .: (آوردن کالا ببازار بحد) وفور
הַצָּצָה " نگاه اجمالی ـ نگاه دزدانه ـ ظهور شکوفه یا جوانه
הֶצַּק←יָצַק
הַצָּקָה ا.ث. فشار، تولید زحمت
הַצָּקָה " = הַתָּכָה
הֵצַר←צָרַר
הִצְרִיחַ←צָרַח
הִצְרִיךְ←צָרַךְ
הֶצְרֵךְ ا.ر. =חִבּוּר; קְשׁוּר
הֶצַּת←יָצַת

הַצָּתָה ا.ث. افروزش: روشنك
הַקָּאָה " قی (کردن)، استفراغ
הִקְבִּיל←קִבֵּל
הִקְבִּיעַ←קָבַע
הַקְבָּלָה ا.ث. توازی، موازات ـ مقابله ـ ترادف عبارات
– הַקְבָּלַת פָּנִים =קַבָּלַת פ׳←קַבָּלָה
הַקָּדוֹשׁ־בָּרוּךְ־הוּא خدای قدوس وتبارك وتعالی
הַקְדָּחָה ا.ث. عمل کز دادن یا سوزانیدن
– הַקְדָּחַת הַתַּבְשִׁיל زیاده رَوی در چیزی چندانکه موجب خراب کردن آن بشود
הִקְדִּיחַ; הִקְדִּים; הִקְדִּיר; הִקְדִּישׁ
←קָדַח; קָדַם; קָדַר; קָדַשׁ
הֶקְדֵּם ا.ر. تقدیم، تسریع ـ پیشدستی
–בַּהֶקְדֵּם הָאֶפְשָׁרִי در نخستین وهلهٔ امکان، هرچه زودتر
הַקְדָּמָה ا.ث. مقدمه، دیباچه
– בְּלִי הַקְדָּמוֹת! بدون مقدمه (صحبت کنید)!
הֶקְדֵּשׁ ا.ر. موقوفه (اماکن مقدسه) ـ بیمارستان ـ نوان خانه ‖ ج הֶקְדֵּשׁוֹת یا ־שִׁים
הַקְדָּשָׁה ا.ث. تقدیس ـ تخصیص، وقف ـ اهداء ـ شرح اهداء (در اول کتاب)
הִקָּהָה و הִקְהִיל←קָהָה و קָהַל
הִקָּהֲלוּת ا.ث. اجتماع
הִקָּוָה←קִוָּה
הַקָּזָה ا.ث. [مختصر הַקָּזַת־דָּם] رگزنی، فصد
הִקְטִין و הִקְטִיר←קָטֹן و קָטַר
הַקְטָנָה ا.ث. کاهش، تقلیل ـ [د] تصغیر یا مصغر ـ کوچك کردن عکس
הֵקִיא←קָא
הֵקִיז←נָקַז
הֵקִים←קָם
הִקִּיף←נָקַף
הֵקִיף←(קוּף[3])
הֵקִיץ و הֵקִיר←קָצַץ[2] و קָר
הֵקִישׁ←(קִישׁ)
הִקִּישׁ←נָקַשׁ
הֵקַל←(קָלַל)

הַקָּלָה, הֲקָלָה ا.ث. تخفيف، تسكين ـ آرامش ـ تسهيل، [درجمع] تسهيلات [بكسى
– הקלה בְּכְבוֹד מִישֶׁהוּ بى احترامى يا توهين نسبت
הִקְלָה←(קָלָה)
הַקְלָטָה ا.ث. ضبط (صدا)
הִקְלִיט و הִקְלִיף←קָלַט و קָלַף
הַקְלָשָׁה ا.ث. ترقيق: رقيق كـ
הַקָּם←נָקַם
הֲקָמָה ا.ث. اقامه، نصب ـ تجديد، بنا، مرمت اساسى ـ استقرار ـ تأسيس ـ تصديق، تأييد
הִקְנָה←קָנָה
הַקְנָטָה ا.ث. اغضاب، تحريك
הִקְנִיא←קִנֵּא
הַקְנָיָה, הַקְנָאָה ا.ث. انتقال، فروش ـ [مختصر הַקְנָיַת יְדִיעוֹת] تعليم
הִקְנִיט←(קָנַט)
הִקְסִים←קָסַם
הַקְסָמָה ا.ث. عمل شيفته كـ
הַקָּעָה " دررفتگى، رگ برگ شدگى، خلع مفصل
הֶקֵּף ا.ر. پيرامون، محيط ـ .. وسعت ـ [در كسب] قسمتى از سرمايه كه برميگردد
הַקַּף←נָקַף
הִקְפִּא←קָפָא
הַקְפָּאָה ا.ث. عمل منجمد ساختن ـ .. بلوكه كـ: הַקְפָּאַת הוֹן
הַקְפָּדָה " سخت‌گيرى ـ اوقات تلخى ـ (دقت زياد ازروى) فضل فروشى
הַקָּפָה " دورزنى، طواف ـ گردش
– הַקָּפַת רֹאשׁ اصلاح دورتادورسر، اصلاح كشيشى
הֲקָפָה " معاملهٔ نسيه ـ בְּהקפה نسيه
הִקְפִּיא; הִקְפִּיד; הִקְפִּיץ←קָפָא; קִפֵּד; קָפַץ
הַקְפָּצָה ا.ث. عمل جهانيدن يا تند بالا بردن
הַקְצָאָה " تخصيص، جدا سازى
הַקְצָבָה " تخصيص ـ بودجهٔ اختصاصى
הֲקָצָה " بيدارى
הִקְצָה←קָצָה
הִקְצִיב; הִקְצִיעַ; הִקְצִיף; הִקְצִיר ←קָצַב; קָצַע; קָצַף; קָצַר[2]
הַקְצָעָה ا.ث. عمل رنده كـ
הַקְצָפָה " اغضاب: خشمگين ساختن ـ زدن سفيدهٔ تخم يا خامه
הִקֵּר←קָרַר
הִקְרָא←קָרָא
הַקְרָאָה ا.ث. بلند خواندن ـ ديكته ـ دكلمه
הַקְרָבָה " تقديم قربانى ـ تقرّب
– הַקְרָבָה עַצְמִית فدا كارى
הִקְרָה←קָרָה
הִקְרִיא; הִקְרִיב; הִקְרִיחַ; הִקְרִים; הִקְרִין; הִקְרִיס; הִקְרִישׁ
←קָרָא; קָרַב; קָרַח; קָרַם; קָרַן; קָרַס; קָרַשׁ
הַקְרָנָה ا.ث. تشعشع ـ عمل برق گذاشتن
הַקְרָשָׁה " عمل منجمد ساختن
הֶקֵּשׁ ا.ر. قياس ـ [در منطق] شكل
הַקָּשָׁאָה, הַקָּשָׁיָה ا.ث. تشديد: سخت كـ
הֶקֵּשֵׁב ا.ر. قوهٔ تمركز حواس، توجه
הַקְשָׁבָה ا.ث. اصغاء: گوش دادن ـ توجه
הַקָּשָׁה " دَق، زدن (در) ـ ضرب
– כְּלֵי־הקשה [مو] ادوات ضربى
הֲקָשָׁה " قياس منطقى
הִקְשָׁה←קָשָׁה
הִקְשִׁיב و הִקְשִׁיחַ←(קָשַׁב) و (קָשַׁח)
הֶקֵּשֵׁר ا.ر. ربط ـ قرينه، قرائن
– בְּהֶקֵּשֵׁר ל با اشاره به، عطف به
הַר ا.ر. [הָרֵי; הַרְכֶּם] كوه ـ كوهستان ‖ ج הָרִים
–הַר־אֵשׁ, הַר־גַּעַשׁ كوه آتش فشان
–הָהָרָה يا הֶרָה بكوه، بطرف كوه
הֶרְאָה و הֲרָאָה←רָאָה
הֲרָאוּת ا.ث. ظهور ـ حضور ـ جلوه
הַרְבֵּה (۱) ق. زياد، خيلى، پُر، بسيار: הוּא מְדַבֵּר מְעַט וְעוֹשֶׂה הרבה اوكم حرف ميزند وزياد كار ميكند ـ אָכַל הרבה پرخوردن ـ הרבה יוֹתֵר קָשֶׁה خيلى سخت تر (۲) ص. بسيار، زياد، خيلى: יֵשׁ לִי הרבה סְפָרִים كتابهاى زيادى دارم، خيلى كتاب دارم

–בְּהרבה ق. بمراتب
הִרְבָּה←רָבָּה
הַרְבּוֹת ا.ف. از הִרְבָּה افزايش ـ كثرت
הַרְבָּיָה ا.ث. تكثير
הִרְבִּיעַ و הִרְבִּיץ←רָבַע و רָבַץ
הַרְבָּעָה ا.ث. تخم كشى (درجانوران)
הַרְבָּצָה „ آب پاشى ـ كتك ـ خواباندن (شتر) ـ
∴ انتشار، ترويج
הֶרְבֵּרְיוֹן* ا.ر. =עשׂביה
הָרַג ف.م. [چون עָבַד] كشتن، اعدام ك
–הוּצָא לַהוֹרֵג اعدام شدن
–הָרְגֵנִי נָא הָרֹג! اگرسرم راببريد اين كار رانميتوانم [بكنم
נֶהֱרַג مج. [چون נֶהֱרַס] كشته شدن
הֶרֶג ا.ر. [چون עֵבֶד] اعدام بوسيله سربريدن با شمشير
הָרֹג (הָרֶגֶת) ا. آدم كش، قاتل || ج הָרְגִים(־גוֹת)
הַרְגָּה ا.ث. كشتار ـ آدم كشى
הַרְגָּזָה „ اغضاب، توليد خشم
הִרְגִּיז; הִרְגִּיל; הִרְגִּיעַ; הִרְגִּישׁ
← רָגַז; רָגַל; רָגַע; רָגַשׁ
הֶרְגֵּל ا.ر. عادت، خو(ى)
הַרְגָּלָה ا.ث. عادت دادن (كسى بچيزى)
הַרְגָּעָה „ تسكين ـ اسكات
הֶרְגֵּשׁ ا.ر. (قوه) احساس
הַרְגָּשָׁה ا.ث. احساس ـ حس ـ عاطفه
הַרְדּוּף ا.ر. خرزهره
הִרְדִּים←(רָדַם)
הַרְדָּמָה ا.ث. عمل بيحس ك ـ بيهوشى، حالت خواب
(הָרָה) הָרְתָה ف.ل. [תִּהֶרֶה; הָרָה; הֲרִי] ـ م. הָרֹה; לַהֲרוֹת آبستن شدن (يا بودن) ـ ∴ درخاطر پروردن، انديشيدن
– הֹרָה مج. [چون זֹרָה] در رحم قرارگرفتن
הָרָה ص ـ ا. [הֲרַת] (زن) آبستن || ج הָרוֹת [הֲ־]
– הַיּוֹם הֲרַת עוֹלָם روزتاريخى وبحرانى (است)
הַרְהָבָה ا.ث. بى باكى، قوت قلب
הִרְהוּר, הַרְהוֹר ا.ر. انديشه، فكر ـ هواى نفس

הִרְהִיב; הִרְהִיט; הִרְהִין←רָהַב; רָהַט; (רָהַן)
הִרְהֵר ف.ل. [چون פִּרְנֵס] فكر يا انديشه ك ـ خيال واهى ك
– הרהר אַחֲרָיו (يا עָלָיו) خيال بد در بارهٔ او كرد
– הִתְהַרְהֵר ف.ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] بفكر خطوركردن
הָרוֹג (הָרוֹגָה) ا. =הָרַג الخ || ج הָרוֹגוֹת
הָרוּג ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از הָרַג كشته (شده) ـ ∴ خسته ومانده
הִרְוָה←רָוָה
הַרְוָחָה ا.ث. آرامش، تسكين، راحت، فرجه ـ گشايش ـ سود، فايده
הִרְוִיחַ←רָוַח
הָרוֹס ص. [چون אָבוּד] ←הָרַס خراب شده، ويران
הִרְזָה←רָזָה
הַרְחָבָה ا.ث. بسط، توسعه ـ تطويل
– בְּהַר׳ ق. بتفصيل ـ توسعاً، با بسط معنى
הֲרָחָה „ شامه، بويايى ـ استشمام
הִרְחִיב; הִרְחִיק; הִרְחִישׁ←רָחַב; רָחַק; רָחַשׁ
הַרְחֵק ق. دور ـ تامسافت زيادى
הֶרְחֵק ا.ر. فاصله ـ دورى ـ ∴ نسبت دور
הַרְחָקָה ا.ث. طرد، نفى ـ دورى، كناره گيرى
הַרְטָבָה „ عمل ترکردن يا خيس ك
הִרְטָה; הִרְטִיב; הִרְטִיט←רָטָה; רָטַב; רִטֵּט
הֲרֵי[1] ح ن. اينك، هان ـ بدين وسيله: הֲרֵינִי לְאַשֵּׁר קַבָּלַת מִכְתָּבְךָ بدين وسيله وصول نامه شمارا تأييد ميكنم
הֲרֵי[2], הֲרֵי ا.ر. كيفيت ـ مورد
הֵרִיב←רָב[1]
הֲרִיגָה ا.ث. كشتار ـ اعدام
הָרִיָּה „ زن آبستن
הֶרְיוֹן ا.ر. [הֵרְיוֹן] آبستنى، حاملگى || ج הֶרְיוֹנוֹת
הֵרִיחַ و הֵרִים←(רִיחַ) و רָם[1]
הֲרִיסָה ا.ث. تخريب ـ ويرانى ـ ويرانه
הֲרִיסוּת „ ويرانى
הֵרִיעַ; הֵרִיץ; הֵרִיק←(רוּעַ); רָץ; (רִיק[1])
הֵרַךְ←(רָכַךְ)
הֶרְכֵּב ا.ر. تركيب، مركب ـ ∴ هيأت

**הַרְכָּבָה** ا.ث. عمل سوار كردن ـ پيوند (زدن) ـ تركيب ـ مايه كوبى، تلقيح
– **הַרְכָּבַת אֲבַעְבּוּעוֹת** آبله كوبى
**הַרְכָּזָה** ا.ث. =רְכּוּז
**הִרְכִּיב** و **הִרְכִּיל**←**רָכַב** و **רָכַל**
**הִרְכִּין** و **הִרְכִּישׁ**←**רִכֵּן** و **רָכַשׁ**
**הַרְכָּנָה** ا.ث. عمل خم كردن (سر)
**הַרְכָּשָׁה** " تصرف ـ .: تعليم
**הַרְמָה** " عمل بلند كردن يابر افراشتن
– **הַרָמַת יָד** دست (روى كسى) بلند كردن ـ .: تمرّد
– **הַרָמַת רֹאשׁ** خويشتن افرازى
**הַרְמוֹן** ا.ر. كاخ ـ حرم (سرا) ـ ج – **מוֹנוֹת**
**הַרְמוֹנִי(ת)** ص. هم آهنگ
**הַרְמוֹנְיָה*** ا.ث. هم آهنگى
**הַרְנוֹג** ا.ر. كشمشك ـ مرغ اقاقيا خوار
**הִרְנִין**←(**רָנַן**)
**הָרַס** [چون **עָבַד**] ف‌م. خراب كَ، ويران كَ ـ واژگون كَ ـ شكستن || ف‌ل. تجاوز كردن ـ جسارت كَ
– **נֶהֱרַס** مج. [**יֶהֱרַס**; **נֶהֱרָס**; **הֶהָרֵס** (**הֶהָרְסִי**)] ـ م. **לְהֵהָרֵס** خراب شدن ـ منهدم شدن ـ نا بود شدن
– **הֵרַס** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] بكلى ويران كَ
**הֶרֶס** ا.ر. [چون **עֹבֶד**] ويرانى ـ هلاكت
**הַרְסָן (־סָנִית)** ا. مخرّب
**הַרְסָנִי(ת)** ص. مخرب
**הֵרַע**←(**רָעַע**)
**הַרְעָדָה** ا.ث. توليد لرزش
**הֲרָעָה**[1] " بد كارى يا بداندیشى ـ تبديل به بدتر
**הֲרָעָה**[2] " كرنانوازى
**הִרְעָה**←**רָעָה**[1]
**הִרְעִיב**; **הִרְעִיד**; **הִרְעִיל**←**רָעַב**; **רָעַד**; (**רָעַל**)
**הִרְעִים**; **הִרְעִיף**; **הִרְעִישׁ**←**רָעַם**; **רָעַף**; **רָעַשׁ**
**הַרְעָלָה** ا.ث. (توليد) مسموميت
**הַרְעָמָה** " (توليد) خشم وغضب
**הַרְעָפָה** " عمل چكانيدن
**הַרְעָשָׁה** " توليد لرزش يا ارتعاش ـ حمله وگلوله باران (براى تسخير شهرى)

**הֶרֶף**[1] ا.ر. وقفه، مكث، ايست
– **בְּהֶרֶף עַיִן** يا **בְּהֶרֶף עַיִן** دريك چشم بهم زدن، آناً
– **בְּלִי הֶרֶף** لا ينقطع، پيوسته
**הֶרֶף**[2]←**הִרְפָּה** [زير **רָפָה**]
**הִרְפָּה**←**רָפָה**
**הַרְפַּתְקָה** ا.ث. سانحه، حادثه، سر گذشت، ماجرا || ج **־קוֹת** يا **־קָאוֹת**
**הַרְפַּתְקָן** ° [־קָן] (**־קָנִית**) ا. شخص مخاطره جو يا ماجراجو
**הַרְפַּתְקָנוּת** ا.ث. ما جراجوئى
**הַרְצָאָה** " سخنرانى
**הֵרַץ** و **הִרְצָה**←**רָצַץ** و **רָצָה**
**הַרְצָה** ا.ث. بكار انداختن ماشين نودرمدت و شرايط معين به منظور روان شدن آن
**הִרְצִין**←(**רָצַן**)
**הַרְקָבָה** ا.ث. تجزيه، تلاشى ـ فساد
**הַרְקָדָה** " عمل رقصانيدن يا بيختن
**הַרְקָעָה** " تخليه: خالى كَ
**הִרְקִיב**; **הִרְקִיד**; **הִרְקִיחַ**; **הִרְקִיעַ**←**רָקַב**; **רָקַד**; **רָקַח**; **רָקַע**
**הֶרְקְמוּת** ا.ث. تشكل، تكوّن
**הַרְקָעָה** " گسترش ـ صعود
**הֵרַר** ا.ر. [**הַרְרוֹ**] كوهستان ـ كوه || ج **הָרָרִים** [**הָרְרֵי**; **הָרָרַי**]
– **הַרְרֵי־אֵלֶף** كوه هاى بسيار بلند ـ كوه هاى آلپ
– **הָרָרִים הַתְּלוּיִם בְּשַׂעֲרָה** خيالات خام
**הָרָרִי(ת)** ص. كوهستانى
**הַרְשָׁאָה** ا.ث. اجازه (نامه)، وكالت (نامه)
**הִרְשָׁה**; **הִרְשִׁים**; **הִרְשִׁיעַ**←(**רָשָׁה**); **רָשַׁם**; **רָשַׁע**
**הַרְשָׁמָה** ا.ث. ثبت (نام)، نام نويسى
**הַרְשָׁעָה** " محكوم ساختن [درمقام اسم]
**הַרְתָּחָה** " عمل جوشاندن ـ .: تهييج
**הִרְתִּיחַ** و **הִרְתִּיעַ**←**רָתַח** و (**רָתַע**)
**הַשָּׂאָה** ا.ث. عمل انتقال دادن يا بلند كردن ـ .: شوهر دادن دختر يا داماد كردن پسر
– **הַשָּׂאַת מַשּׂוֹאוֹת** بردن مشعل

– הַשָּׁאַת עֵצָה دادن مشورت یا پیشنهاد
הַשָּׁאָה „ فریب (دادن)
הִשְׁאָה , הִשְׁאִיב←שָׁאָה , שָׁאַב
הִשְׁאִיל ; הִשְׁאִיף ; הִשְׁאִיר←שָׁאַל ; שָׁאַף ; שָׁאַר
הַשְׁאָלָה ا.ث. عاریه (دادن) ـ .: مجاز ، استعاره : בְּהַשְׁ־ (یا בְּדֶרֶךְ הַשְׁ־) مجازاً
הַשְׁאָרָה „ ابقاء
הִשָּׁאֲרוּת „ بقا ـ عقب ماندگی
הָשֵׁב ا.ر. [הֲ־]=הֲשָׁבָה
הִשְׁבָּה←שָׁבָה
הֲשָׁבָה ا.ث. اعاده : برگرداندن
– הֲשָׁבַת גְּמוּל تلافی
– הֲשָׁבַת חֵמָה فرونشاندن خشم ، کظم غیظ
– הֲשָׁבַת פְּנֵי אִישׁ روی کسیرا بزمین انداختن
הִשְׁבּוֹן ا.ر. [הִשְׁ־]=הֲשָׁבָה
הַשְׁבָּחָה ا.ث. اصلاح ، تبدیل به احسن
הִשְׁבִּיחַ ; הִשְׁבִּיל ; הִשְׁבִּיעַ ; הִשְׁבִּיר ; הִשְׁבִּית
←שָׁבַח ; (שִׁבֵּל) ; שָׁבַע ; (שָׁבַע) ; שָׁבַר ; שָׁבַת
הַשְׁבָּעָה ا.ث. اشباع : سیر کردن
– הַשְׁבָּעַת רָצוֹן ارضاء خاطر ، جلب رضایت
הַשְׁבָּעָה „ تحلیف : قسم دادن ـ افسون
הַשְׁבָּרָה „ فروش (خوار بار)
הַשְׁבָּתָה „ ابطال ـ بیکار کردن (کارگر)
הֶשֵּׂג ا.ر. موفقیت (در کار بزرگ)
– הֶשֵּׂג־יָד دسترسی ، توانائی
הִשַּׂג←נָשַׂג
הַשָּׂגָה ا.ث. نیل : رسیدن ـ .: درك ـ انتقاد یا اشکال کردن در چیزی
– הַשָּׂגַת־יָד دسترسی ، توانائی ، وُسع
הִשְׁגָּה←שָׁגָה [زیر שָׁגָא]
הִשָּׁגָה←שָׁגָה
הַשְׁגָּחָה ا.ث. سرپرستی ، نظارت ـ مواظبت
הִשְׁגִּיא ; הִשְׁגִּיב ; הִשְׁגִּיחַ ; הִשְׁגִּיר
←שָׁגָא ; שָׁגַב ; (שָׁגַח) ; שָׁגַר
הַשְׁגָּרָה ا.ث. (ایجاد) سلاست و روانی
הִשָּׂה , הִשְׁהָה←נָשָׂה , שָׁהָה

הַשְׁהָיָה ا.ث. (۱) عکوب (۲) توقف
הַשְׁוָאָה, הַשְׁוָיָה „ برابری ، تساوی ـ موازنه ـ مقایسه
– סִימַן הש׳ نشان تساوی [=]
– הַשְׁוַאַת הַחֹרֶף [ه] اعتدال خریفی
הַשְׁוָאָתִי(ת) ص. تطبیقی
הִשְׁוָה←שָׁוָה
הִשְׁוִיץ, הִשְׁבִּיץ [فعل جعلی از schweiss کلمهٔ آلمانی بمعنی „عرق“] ف‌ل. پز دادن ـ لاش گذاشتن
הִשַּׁח←שָׁחַח
הִשְׁחָה , הִשְׁחָה←שָׁחָה , שָׁחָה
הַשְׁחָזָה ا.ث. عمل تیز کردن
הִשְׁחִיז ; הִשְׁחִיל ; הִשְׁחִים ; הִשְׁחִין
←(שָׁחַז) ; (שָׁחַל) ; (שָׁחַם) ; (שָׁחַן)
הִשְׁחִיק ; הִשְׁחִיק ; הִשְׁחִיר ; הִשְׁחִית
←שָׁחַק ; שָׁחַק ; שָׁחַר ; (שָׁחַת)
הַשְׁחָרָה ا.ث. (۱) عمل سیاه کُ (۲) سحر خیزی
הַשְׁחָתָה „ تبه سازی ـ تضییع
– הַשְׁחָתַת הַמִּדּוֹת فساد اخلاقی ـ لطمه بروحیه وحس [شهامت
הִשְׁטִין , הִשְׁטִיף←שָׁטַן , שָׁטַף
הִשִּׁיא , הִשִּׁיא←נָשָׂא , (נָשָׂא׳)
הֵשִׁיב , הִשִּׁיב←שָׁב , נָשַׁב
הִשִּׁיג←נָשַׂג
הֵשִׁיחַ , הֵשִׁיט←שָׂח , שָׂט
הִשִּׁיךְ , הִשִּׁיל←נָשַׁךְ , נָשַׁל
הֵשִׂים←שָׂם
הִשִּׂים یا הֵשֵּׂם←שָׂמַם
הִשִּׁיק←(שׁוּק׳)
הִשִּׁיק , הִשִּׁיק←נִשַּׁק , נָשַׁק
הֵשִׁישׁ , הֵשִׁית←שָׂשׂ , שָׂת׳
הֵשִׁךְ←שָׂכַךְ
הַשְׁכָּבָה ا.ث. عمل خوابانیدن ـ دعابرای آسایش روح شخص درگذشته
הִשְׁכִּיב ; הִשְׁכִּיחַ ; הִשְׁכִּיל ; הִשְׁכִּיר
←שָׁכַב ; שָׁכַח ; שָׁכַל ; שָׁכַר
הִשְׁכִּים ; הִשְׁכִּין ; הִשְׁכִּיר ; הִשְׁכִּיר
←(שָׁכַם) ; שָׁכַן ; שָׁכַר ; שָׁכַר

**הַשְׂכֵּל, הַשְׂכִּיל** ا.ر. هوش، فطانت
– **מוּסַר הַשְׂכֵּל** نتيجهٔ اخلاقی
**הַשְׂכָּלָה** ا.ث. دانش، فرهنگ ـ تعليم
**הַשְׂכָּלְתִי(ת)** ص. فرهنگی، علمی
**הַשְׂכֵּם** ق. زود – **בַּבֹּקֶר הִשְׂכִּם** صبح زود
**הַשְׂכָּמָה** ا.ث. سحر خيزی ـ (اشتغال بكاری) صبح زود
**הַשְׂכָּנָה** „ اسكان: جا دادن ـ برقراری
**הַשְׂכָּרָה** „ اجاره (دادن) ـ كرايه (دادن)
**הִשְׁלָה ← שָׁלָה**
**הַשָּׁלָה** ا.ث. عمل انداختن يا ريختن
**הַשְׁלָטָה** „ عمل تسلط دادن ـ ‖ تعميم يا تقويت
**הִשְׁלִיג ← (שָׁלַג)**
**הַשְׁלָיָה** ا.ث. وعدهٔ اغفال آميز ـ اميد با طل
**הִשְׁלִיט , הִשְׁלִיךְ ← שָׁלַט , (שָׁלַךְ)**
**הִשְׁלִים , הִשְׁלִישׁ ← שָׁלַם , שִׁלֵּשׁ**
**הַשְׁלָכָה** ا.ث. عمل انداختن ـ [هن] تصوير
– **הַשְׁלָכַת יְהָבוֹ עַל מִישֶׁהוּ** اميد بكسی بستن
– **הַשְׁלָכַת נַפְשׁוֹ מִנֶּגֶד** بخطر انداختن جان خود
**הַשְׁלָמָה** „ تكميل ـ اصلاح: آشتی دادن
**הַשְׁלָשָׁה** „ وديعه گذاری نزد شخص ثالث
**הִשֵּׁם ← שֵׂם**
**הֵשֵׁם ← שָׁמֵם**
**הַשְׁמָדָה** ا.ث. عمل نابود ساختن
**הַשְׁמָטָה** „ حذف، الغاء ـ صرف نظر ـ نكول
**הִשְׁמִיד ← (שָׁמַד)**
**הִשְׁמִיחַ , הִשְׁמִיט ← שָׁמַח , שָׁמַט**
**הִשְׁמִין; הִשְׁמִיעַ; הִשְׁמִיץ ← שָׁמַן; שָׁמַע; שִׁמֵּץ**
**הַשְׁמָנָה** ا.ث. فربه سازی ـ فربهی ـ روغن زنی
**הַשְׁמָעָה** „ اعلام با صدای رسا
**הַשְׁמָעוּת** „ عمل شنوانيدن
– **הִשְׁמִיעַ אָזְנַיִם** رساندن مژده وغير آن به سمع كسی
**הַשְׁמָצָה** „ بدگوئی، افتراء
**הַשְׁנָאָה** „ (توليد) دشمنی
**הִשָּׁנוּת** ا.ث. برگشت، عود ـ تكرار
**הִשְׁנִיא ← שָׁנֵא**
**הִשְׁעָה ← שָׁעָה**
**הִשְׁעִין ← שָׁעַן**
**הִשָּׁעֲנוּת** ا.ث. تكيه، اعتماد
**הַשְׁעָרָה** „ فرض، حدس
**הַשְׁפָּה** „ سايش ـ مالش
**הִשְׁפִּיל; הִשְׁפִּיעַ; הִשְׁפִּיק ← שָׁפֵל; שָׁפַע; שָׁפַק**
**הַשְׁפָּלָה** ا.ث. عمل پست كـ ـ ‖ اهانت
**הַשְׁפָּעָה** „ تأثير، نفوذ
**הַשְׁקָאָה** „ آبياری ـ اسقاء
**הַשָּׁקָה** „ تماس ـ به آب انداختن كشتی
**הִשְׁקָה ← (שָׁקָה)**
**הַשְׁקָט** ا.ر. آسايش
**הַשְׁקָטָה** ا.ث. (ايجاد) آسايش يا فراغت بال
**הִשְׁקִיט; הִשְׁקִיל; הִשְׁקִיעַ; הִשְׁקִיף ← שָׁקַט; שָׁקַל; שָׁקַע; (שָׁקַף)**
**הַשְׁקָיָה** ا.ث. =השקאה
**הַשְׁקָעָה** „ بكار انداختن (سرمايه) ـ سرمايهٔ بكار رفته ـ عمل فرو بردن يا ته نشين كـ
**הַשְׁקָפָה** „ مرور، نگاه، نظاره ـ نظر
– **הַשְׁקָפַת עוֹלָם** نظر كلی به (اوضاع) جهان از لحاظ فلسفی
**הַשְׁרָאָה, הַשְׁרָיָה** „ الهام، تجلی ـ [ف] القاء
**הִשְׁרָה ← שָׁרָה**
**הַשָּׁרָה** ا.ث. عمل ريختن يا انداختن
**הִשְׁרִיץ , הִשְׁרִישׁ ← שָׁרַץ , שִׁרֵּשׁ**
**הַשְׁרָצָה** ا.ث. تكثير يا تخم ريزی حشرات
**הַשְׁרָשָׁה** „ ريشه دار كردن (گياه) ـ ‖ سكونت دائمی
– **הַשְׁרָשָׁה בַּלֵּב** تلقين
**הָשַׁתָּא** ° ق. =הַשְׁתָּא امسال
**הִשְׁתָּאָה ← שָׁאָה**
**הִשְׁתָּאֵר ← שָׁאַר**
**הִשְׁתַּבַּח ← שָׁבַח**
**הִשְׁתַּבֵּל; הִשְׁתַּבַּע; הִשְׁתַּבֵּץ ← (שִׁבֵּל); שָׁבַע; שִׁבֵּץ**
**הִשְׁתַּבֵּר ← שָׁבַר**
**הִשְׁתַּבְּרוּת** ا.ث. [ف] انكسار
**הִשְׁתַּבֵּשׁ ← שִׁבֵּשׁ**

הִשְׁתַּבְּשׁוּת ا.ث. اشتباه یا تغییر شکل براثر مرور زمان
הִשְׁתַּגַּע←שִׁגַּע
הִשְׁתַּגְּעוּת ا.ث. دیوانگی
הִשְׁתַּדֵּךְ و הִשְׁתַּדֵּל←שִׁדֵּךְ و שִׁדֵּל
הִשְׁתַּדְּלוּת ا.ث. کوشش
הִשְׁתַּדֵּף←שָׁדַף
הִשְׁתַּדְּפוּת ا.ث. بادخور دگی، زنگ زدگی
הִשְׁתַּהָּה←שָׁהָה
הִשְׁתּוֹבֵב←שָׁב
הִשְׁתּוֹבְבוּת ا.ث. شیطنت ـ حرکت بچگانه
הִשְׁתַּוָּה←שָׁוָה
הִשְׁתַּוּוּת ا.ث. همانندی- برابری
הִשְׁתּוֹחַח←שָׁחַח
הִשְׁתּוֹלֵל←שָׁלַל
הִשְׁתּוֹלְלוּת ا.ث. اختلال حواس، دیوانگی
הִשְׁתּוֹמֵם←שָׁמֵם
הִשְׁתּוֹמְמוּת ا.ث. حیرت، بُهت
הִשְׁתּוֹנֵן←שָׁנַן
הִשְׁתּוֹקֵק←שָׁקַק
הִשְׁתּוֹקְקוּת ا.ث. اشتیاق ـ دلتنگی
הִשְׁתַּזֵּף←שָׁזַף
הִשְׁתַּזְּפוּת ا.ث. سیاه یا برونزه شدن در آفتاب
הִשְׁתַּזֵּר←שָׁזַר
הִשְׁתַּחֲוָה←שָׁחָה
הִשְׁתַּחֲוָיָה ا.ث. سجود، تعظیم، کرنش
הִשְׁתַּחֵז و הִשְׁתַּחֲזֵר←(שָׁחַז) و שִׁחְזֵר
הִשְׁתַּחֵם←(שָׁחַם)
הִשְׁתַּחֵץ←שָׁחַץ
הִשְׁתַּחֵק←שָׁחַק
הִשְׁתַּחֲרֵר←שִׁחְרֵר
הִשְׁתַּחְרְרוּת ا.ث. آزاد شدگی ـ بخشودگی
הִשְׁתַּטָּה←(שָׁטָה)
הִשְׁתַּטּוּת ا.ث. رفتار دیوانه وار
הִשְׁתַּטַּח←שָׁטַח
הִשְׁתַּטְּחוּת ا.ث. پهن شدگی یا دراز شدگی روی‌زمین
הִשְׁתַּטֵּף←שָׁטַף
הִשְׁתַּיֵּךְ←שִׁיֵּךְ
הִשְׁתַּיְּכוּת ا.ث. وابستگی ـ ارتباط
הִשְׁתִּיל; הִשְׁתִּין; הִשְׁתִּיק← שָׁתַל; (שָׁתַן); שָׁתַק
הִשְׁתִּית←(שָׁתַת[2])
הִשְׁתַּכַּח←שָׁכַח
הִשְׁתַּכֵּל←שִׁכֵּל
הִשְׁתַּכְלֵל←שִׁכְלֵל
הִשְׁתַּכְלְלוּת ا.ث. (نیل به) کمال ـ تکمیل
הִשְׁתַּכֵּן←שָׁכַן
הִשְׁתַּכְנֵע←שִׁכְנֵע
הִשְׁתַּכֵּר و הִשְׁתַּכֵּר←שָׁכַר و שָׁכַר
הִשְׁתַּכְּרוּת ا.ث. مست شدگی، مستی
הִשְׁתַּכְשֵׁךְ←שִׁכְשֵׁךְ
הִשְׁתַּלֵּב←(שָׁלַב)
הִשְׁתַּלְּבוּת ا.ث. بهم پیوستگی، جفت شدگی
הִשְׁתַּלְהֵב←שִׁלְהֵב
הִשְׁתַּלֵּט←שָׁלַט
הִשְׁתַּלְּטוּת ا.ث. تسلط، سلطه، غلبه
הִשְׁתַּלֵּם←שָׁלַם
הִשְׁתַּלְּמוּת ا.ث. تکامل ـ تکمیل
הִשְׁתַּלֵּף; הִשְׁתַּלֵּק; הִשְׁתַּלֵּשׁ←שָׁלַף; שָׁלַק; שִׁלֵּשׁ
הִשְׁתַּלְשֵׁל←שִׁלְשֵׁל
הִשְׁתַּלְשְׁלוּת ا.ث. تسلسل ـ تحوّل، تکامل
הִשְׁתַּמֵּד←(שָׁמַד)
הִשְׁתַּמְּדוּת ا.ث. تغییر دین
הִשְׁתַּמֵּט←שָׁמַט
הִשְׁתַּמְּטוּת ا.ث. گریز، طفره
הִשְׁתַּמֵּן←שָׁמַן
הִשְׁתַּמֵּעַ; הִשְׁתַּמֵּץ; הִשְׁתַּמֵּר←שָׁמַע; שִׁמֵּץ; שָׁמַר
הִשְׁתַּמֵּשׁ←שִׁמֵּשׁ
הִשְׁתַּמְּשׁוּת ا.ث. استعمال، مصرف ـ استفاده
הַשְׁתָּנָה " عمل ادرار کردن
הִשְׁתַּנָּה←שָׁנָה[2]
הִשְׁתַּנּוּת ا.ث. تغییر، تبدیل
הִשְׁתַּנֵּן←שָׁנַן
הִשְׁתַּסַּע←שָׁסַע
הִשְׁתַּעְבֵּד←שִׁעְבֵּד

הִשְׁתַּעְבְּדוּת ا.ث. انقیاد، بردگی ـ .: انتقال
הִשְׁתָּעָה←שָׁעָה
הִשְׁתַּעֵל←(שָׁעַל)
הִשְׁתַּעֲמֵם←שִׁעֲמֵם
הִשְׁתַּעְמְמוּת ا.ث. احساس کسالت ودلتنگی
הִשְׁתָּעֵר←שָׁעַר
הִשְׁתַּעְשַׁע←שִׁעֲשַׁע
הִשְׁתַּעְשְׁעוּת ا.ث. سرگرمی، امراروقت
הִשְׁתַּפָּה←שָׁפָה[2]
הִשְׁתַּפֵּךְ←שָׁפַךְ
הִשְׁתַּפְּכוּת ا.ث. ریزش
– הִשְׁתַּפְּכוּת הַנֶּפֶשׁ ابراز احساسات، دردِدل
הִשְׁתַּפֵּל←שָׁפֵל
הִשְׁתַּפֵּעַ←שָׁפַע
הִשְׁתַּפֵּר←שָׁפַר
הִשְׁתַּפְּרוּת ا.ث. بهبود
הִשְׁתַּפְּשֵׁף←שִׁפְשֵׁף
הִשְׁתַּקֵּל; הִשְׁתַּקֵּם; הִשְׁתַּקַּע←שָׁקַל; שִׁקֵּם; שָׁקַע
הִשְׁתַּקֵּף←(שָׁקַף)
הִשְׁתַּקְּפוּת ا.ث. بازتابش، انعکاس ـ شفافیت
הִשְׁתָּרֵב و הִשְׁתַּרְבֵּב←(שָׁרַב)
הִשְׁתָּרְעוּת ا.ث. عمل درازکشیدن ـ امتداد
הִשְׁתָּרֵר←שָׁרַר
הִשְׁתָּרֵשׁ←שֵׁרַשׁ
הִשְׁתָּרְשׁוּת ا.ث. سکونت دائمی ـ [م] ریشه‌گیری
הִשְׁתַּרְשֵׁר←שִׁרְשֵׁר
הִשְׁתַּתֵּף←שִׁתֵּף
הִשְׁתַּתְּפוּת ا.ث. شرکت، انبازی: בְּהִשְׁתַּתְּפוּת... باشرکتِ...، به اشتراکِ...
הִשְׁתַּתֵּק←שָׁתַק
הִתְאַבֵּד←(אָבַד)
הִתְאַבֵּל←אָבַל
הִתְאַבְּלוּת ا.ث. سوگواری
הִתְאַבֵּן←אִבֵּן
הִתְאַבֵּק←(אָבַק)
הִתְאַגֵּד←אָגַד
הִתְאַדָּה←אִדָּה
הִתְאַדֵּם←אָדַם
הִתְאָה و הִתְאַהֵב←תָּאָה و אָהַב
הִתְאַהֲבוּת ا.ث. عشق ورزی
הִתְאַוָּה←אִוָּה
הִתְאַוּוּת ا.ث. اشتیاق
הִתְאוֹנֵן←אָנַן
הִתְאוֹנְנוּת ا.ث. شکایت، گله، ناله
הִתְאַוְרֵר←אִוְרֵר
הִתְאוֹשֵׁשׁ←אִשֵּׁשׁ
הִתְאוֹשְׁשׁוּת ا.ث. تلقین قوّت قلب بخود
הִתְאַזֵּן←אִזֵּן
הִתְאַזֵּר←אָזַר
הִתְאַזְּרוּת ا.ث. آمادگی برای کار
הִתְאַזְרַח←אִזְרַח
הִתְאַזְרְחוּת ا.ث. قبول تا بعیت
הִתְאַחֵד←אִחֵד
הִתְאַחְדוּת ا.ث. اتحاد ـ اتحادیه
הִתְאַחָה←אִחָה
הִתְאַחֵז←אָחַז
הִתְאַחְזוּת ا.ث. تصرف ـ استقرار
הִתְאַחֵר←אָחַר
הִתְאַחֲרוּת ا.ث. درنگ، تأ خیر
הִתְאִיב←תָּאַב
הִתְאַיֵּד←אִיֵּד
הִתְאַיְּדוּת، הִתְאַדּוּת ا.ث. تبخیر شدگی
הִתְאִים←תָּאַם
הִתְאַכְזֵב←אִכְזֵב
הִתְאַכְזְבוּת ا.ث. مأ یوس شدگی، یأس
הִתְאַכְזֵר←אִכְזֵר
הִתְאַכְזְרוּת ا.ث. رفتار بیرحمانه
הִתְאַלְּמוּת ا.ث. گنگ شدگی ـ .: وقفه، سکوت
הִתְאַלְּמֵן←אִלְּמֵן
הִתְאַלְּמְנוּת ا.ث. بیوگی ـ زن مردگی

הֶתְאֵם ا.ر. مطابقت، موافقت
– בְּהֶתְאֵם לְ برطبقِ، برحسبِ
הִתְאַמֵּד←אָמַד
הַתְאָמָה ا.ث. هم آهنگی، توافق، مطابقت
הִתְאַמְלְלוּת ا.ث. افسردگی ـ ∴ خانه خرابی
הִתְאַמֵּן←אָמַן
הִתְאַמְּנוּת ا.ث. تمرین، آمادگی
הִתְאַמֵּץ←אָמַץ
הִתְאַמְּצוּת ا.ث. کوشش، زحمت
הִתְאַמֵּת←אָמֵת
הִתְאַנָּה←אָנָה
הִתְאַנּוּת ا.ث. بهانه جوئی
הִתְאַנַּח و הִתְאַנֵּף←(אָנַח) و אָנַף
הִתְאַסֵּף←אָסַף
הִתְאַסְּפוּת ا.ث. اجتماع
הִתְאַפֵּק←(אָפַק)
הִתְאַפְּקוּת ا.ث. خود داری، تحمل
הִתְאַפֵּר←אִפֵּר
הִתְאַקְלֵם←אִקְלֵם
הִתְאַקְלְמוּת ا.ث. اعتیاد به آب و هوای تازه
הִתְאַרְגֵּן←אִרְגֵּן
הִתְאָרַח←אָרַח
הִתְאָרֵס←(אָרַס)
הִתְאַשֵּׁר←אָשַׁר
הִתְבָּאֵר←בֵּאֵר
הִתְבָּאֲרוּת ا.ث. روشن شدگی ـ وضوح
הִתְבָּאֵשׁ و הִתְבַּגֵּר←בָּאַשׁ و בָּגַר
הִתְבַּגְּרוּת ا.ث. (رسیدگی به سنّ) بلوغ
הִתְבַּדָּה←בָּדָה
הִתְבַּדַּח و הִתְבַּדֵּל←בָּדַח و בָּדַל
הִתְבַּדְּלוּת ا.ث. جدائی ـ تنهائی ـ تجزیه
הִתְבַּדֵּר←בָּדַר
הִתְבּוֹדֵד←בָּדַד
הִתְבּוֹדְדוּת ا.ث. تنهائی، عزلت
הִתְבּוֹלֵל←בָּלַל
הִתְבּוֹלְלוּת ا.ث. استهلاك (در سایر ملل)

הִתְבּוֹנֵן←בָּן
הִתְבּוֹנְנוּת ا.ث. تأمل، تفکر ـ توجه
הִתְבּוֹסֵס←בָּסַס
הִתְבּוֹשֵׁשׁ←בּשׁ
הִתְבּוֹשְׁשׁוּת ا.ث. تأخیر ـ احساس شرمندگی
הִתְבַּזֶּה←בָּזָה
הִתְבַּזּוּת ا.ث. خواری، خوار شدگی
הִתְבַּטֵּא←בָּטָא
הִתְבַּטְבֵּט←(בִּטְבֵּט)
הִתְבַּטֵּל←בָּטֵל
הִתְבַּטְּלוּת ا.ث. احساس عدم فضیلت نفس ـ اتلاف وقت، بیکاری
הִתְבַּיֵּשׁ←בּשׁ
הִתְבַּיְּשׁוּת ا.ث. (احساس) شرمندگی ـ کمرونی
הִתְבַּלְבֵּל←בִּלְבֵּל
הִתְבַּלְבְּלוּת ا.ث. دست پاچگی، گیجی
הִתְבַּלָּה←בָּלָה
הִתְבַּלֵּט←בָּלַט
הִתְבַּסֵּס←בָּסַס
הִתְבַּעֵר←בָּעַר
הִתְבַּצַּע←בָּצַע
הִתְבַּצֵּר←בָּצַר
הִתְבַּקֵּא←(בָּקָא)
הִתְבַּקַּע و הִתְבַּקֵּשׁ←בָּקַע و בִּקֵּשׁ
הִתְבָּרֵג←בָּרַג
הִתְבָּרֵךְ و הִתְבָּרֵר←בָּרַךְ و בָּרַר
הִתְבַּשֵּׁל←בָּשַׁל
הִתְבַּשֵּׁם←בִּשֵּׁם
הִתְבַּשֵּׁר←בִּשֵּׁר
הִתְגָּאָה←גָּאָה
הִתְגָּאוּת ا.ث. تکبر، غرور
הִתְגַּבֵּה←גָּבַהּ
הִתְגַּבֵּר←גָּבַר
הִתְגַּבְּרוּת ا.ث. تقویت ـ افزایش ـ غلبه، پیروزی
הִתְגַּבֵּשׁ←גָּבַשׁ
הִתְגַּבְּשׁוּת ا.ث. تبلور ـ ∴ تمرکز

הִתְגַּדֵּל←גָּדַל
הִתְגַּדְּלוּת ا.ث. اتخاذ حالت بزرگی یا نخوت
הִתְגַּדֵּר←גָּדַר
הִתְגַּהֵץ←גָּהַץ
הִתְגּוֹדֵד←גָּדַד
הִתְגּוֹלֵל←גָּלַל
הִתְגּוֹלְלוּת ا.ث. غلت: غلتیدن ـ .: بهانه جوئی
הִתְגַּנְּנוּת " تنوّع، گونا گونی
הִתְגּוֹנֵן←גָּנַן
הִתְגּוֹנְנוּת ا.ث. دفاع (از خود)
– כְּלֵי הִתְגּוֹנְנוּת اسلحهٔ دفاعی
הִתְגּוֹרֵר←גָּר
הִתְגּוֹרְרוּת ا.ث. سکونت، اقامت
הִתְגּוֹשֵׁשׁ←גָּשַׁשׁ
הִתְגּוֹשְׁשׁוּת ا.ث. (۱) האבקות (۲) התעמלות
הִתְגַּזֵּם←גִּזֵּם
הִתְגַּיֵּס←גִּיֵּס
הִתְגַּיְּסוּת ا.ث. پیشقدمی (درانجام کاری) ـ دخول در خدمت نظام
הִתְגַּיֵּר←גִּיֵּר
הִתְגַּלְגֵּל←גִּלְגֵּל
הִתְגַּלָּה←גָּלָה
הִתְגַּלּוּת ا.ث. تجلی ـ مکاشفه ـ پدیدار شدگی
– בְּהִתְגַּלּוּת לֵב با صراحت (لهجه)، رُك
הִתְגַּלַּח←גִּלַּח
הִתְגַּלֵּל←גָּלַל
הִתְגַּלֵּם←גָּלַם
הִתְגַּלַּע←(גִּלַּע)
הִתְגַּמֵּל←גָּמַל
הִתְגַּמְּלוּת ا.ث. ترك عادت، خود داری
הִתְגַּמֵּשׁ←גִּמֵּשׁ
הִתְגַּנֵּב←גָּנַב
הִתְגַּנְדֵּר←גִּנְדֵּר
הִתְגַּנְּדְרוּת ا.ث. خود آرائی ـ عشوه گری
הִתְגַּנָּה←גִּנָּה[2]
הִתְגַּנּוּת ا.ث. =הִתְבַּזּוּת

הִתְגַּעְגַּע←גִּעְגַּע
הִתְגַּעְגְּעוּת ا.ث. اشتیاق، دلتنگی
הִתְגַּעֵל←גָּעַל
הִתְגָּעֵשׁ←גָּעַשׁ
הִתְגָּעְשׁוּת ا.ث. تلاطم ـ ارتعاش ـ .: هیجان
הִתְגָּרֵד←גָּרַד
הִתְגָּרָה←גֵּרָה
הִתְגָּרוּת ا.ث. ابراز هیجان (و بهانه جوئی برای آغاز جنگ)
הִתְגָּרוּת " عمل چانه زدن، چانه‌بازاری
הִתְגָּרֵשׁ←גָּרַשׁ
הִתְגָּרְשׁוּת ا.ث. جداشدگی (از زوج یا زوجه)، طلاق ـ مفارقت
הִתְגַּשֵּׁם←גָּשַׁם
הִתְגַּשְּׁמוּת ا.ث. تجسم ـ .: انجام
הִתְדַּבְּקוּת ا.ث. پیوستگی، .: تأسی ـ سرایت، واگیره
הִתְהַדֵּק و הִתְהַדֵּר←הִדֵּק و הָדַר
הִתְהַדְּרוּת ا.ث. خود آرائی ـ تفاخر
הִתְהַוָּה←הָוָה
הִתְהַוּוּת ا.ث. تکوّن، پیدایش
הִתְהוֹלֵל←הָלַל
הִתְהוֹלְלוּת ا.ث. دیوانگی، بی پروائی
הִתְהַלֵּךְ و הִתְהַלֵּל←הָלַךְ و הָלַל
הִתְהַפֵּךְ←הָפַךְ
הִתְהַפְּכוּת ا.ث. دگرگونی ـ واژگونی
הַתְוָאָה " نشان گذاری ـ طرح، رئوس مطالب
הִתְוַדָּה←(יָדָה)
הִתְוַדּוּת ا.ث. اعتراف، اقرار
הִתְוַדַּע←יָדַע
הִתְוַדְּעוּת ا.ث. معرّفی خود
הִתְוָה←תִּוָּה
הִתּוּךְ ا.ر. گدازش یا ذوب(فلز)
הִתְוַכֵּחַ←(יָכַח)
הִתְוַכְּחוּת ا.ث. مباحثه، مشاجرهٔ لفظی
הִתּוּל ا.ر. تمسخر ـ طعنه

הִתּוּלִי(ת) ص. فکاهی ـ طعنه آمیز ،مسخره آمیز
הֲתוּלִים (ه ج) ا.ر. استهزاء، مسخره
הִתְוַעֵד←יָעַד
הִתְוַעֲדוּת ا.ث. اجتماع
הִתּוֹקֵד, נִתּוֹקֵד←יָקַד
הֵתֵז←(תָּזַז)
הַתָּזָה ا.ث. قطع ـ عمل پا شیدن
הִתְחַבֵּא←(חָבָא)
הִתְחַבֵּב←חָבַב
הִתְחַבֵּט←חָבַט
הִתְחַבֵּק←חָבַק
הִתְחַבֵּר←חָבַר
הִתְחַבְּרוּת ا.ث. بهم پیوستگی، اتفاق، ائتلاف
הִתְחַדֵּד; הִתְחַדֵּק; הִתְחַדֵּר; הִתְחַדֵּשׁ
←חָדַד; חִדֵּק;חָדַר; חִדֵּשׁ
הִתְחַדְּשׁוּת ا.ث. تجدید ـ تازه شدگی
הִתְחוֹבֵב و הִתְחוֹלֵל←חָב و חָל
הִתְחוֹנֵן و הִתְחוֹפֵף←חָנַן و חָפַף
הִתְחַזֵּק←חָזַק
הִתְחַזְּקוּת ا.ث. تقویت (شدگی)
הִתְחַטֵּא←חָטָא
הִתְחַיֵּב←חִיֵּב
הִתְחַיְּבוּת ا.ث. تعهد، التزام ـ الزام
הִתְחַיָּה←חָיָה
הִתְחִיל←(תָּחַל)
הִתְחַכֵּךְ و הִתְחַכֵּם←חָכַךְ و חָכַם
הִתְחַכְּמוּת ا.ث. تظاهر به حکمت
הַתְחָלָה ״ آغاز ، ابتدا
– כָּל הַתְחָלוֹת קָשׁוֹת هر کاری در ابتدا دشوار است
הִתְחַלָּה←חָלָה
הִתְחַלּוּת ا.ث. تمارض
הִתְחַלְחֵל←חִלְחֵל
הַתְחָלִי(ת) ص. ابتدائی، مقدماتی
הִתְחַלֵּף←חָלַף
הִתְחַלְּפוּת ا.ث. تغییر، تبدیل ـ تعویض
הִתְחַלֵּק←חָלַק

הִתְחַלְּקוּת ا.ث. قابلیت تقسیم
הִתְחַלֵּשׁ←חָלַשׁ
הִתְחַמֵּם←חָמַם
הִתְחַמֵּץ←חָמֵץ[1]
הִתְחַמְּצוּת ترش شدگی ـ تبدیل به اسید
הִתְחַמֵּק←חָמַק
הִתְחַמְּקוּת ا.ث. طفره
הִתְחַנֵּךְ و הִתְחַנֵּן←חָנַךְ و חָנַן
הִתְחַנְּנוּת ا.ث. لابه، طلب بخشش
הִתְחַנֵּף←חָנַף
הִתְחַנֵּק←חָנַק
הִתְחַסֵּד و הִתְחַסֵּן←חִסֵּד و (חָסַן)
הִתְחַסְּנוּת ا.ث. تأمین مصونیت در برابر بیماری
הִתְחַסֵּר←חָסַר
הִתְחַפֵּשׂ←חָפַשׂ
הִתְחַפְּשׂוּת ا.ث. تغییر قیافه، هیأت (یا لباس) مبدّل ـ ∴ تلبیس
הִתְחַצֵּף←(חָצַף)
הִתְחַצֵּץ←חָצַץ
הִתְחַקֵּה←חִקָּה
הִתְחַקּוּת ا.ث. تقلید ـ جستجو ـ تعقیب
הִתְחָרֵה←חָרָה
הִתְחָרוּת ا.ث. مسابقه ـ رقابت
הִתְחַרְחֵר←חִרְחֵר
הִתְחָרֵט←חָרַט
הִתְחָרְטוּת ا.ث. پشیمانی
הִתְחָרֵשׁ←חָרַשׁ[2]
הִתְחַשֵּׁב←חָשַׁב
הִתְחַשְּׁבוּת ا.ث. ملاحظه، رعایت، توجه
הִתְחַשֵּׁק←חָשַׁק
הִתְחַתֵּן←חִתֵּן
הִתְחַתְּנוּת ا.ث. از دواج، عروسی
הִתְיָאֵשׁ←(יָאַשׁ)
הִתְיַבֵּשׁ←יָבֵשׁ
הִתְיַבְּשׁוּת ا.ث. خشك شدگی
הִתְיַגַּע←יָגַע

הִתְיַדֵּד←(יָדַד)
הִתְיַדְּדוּת ا.ث. دوستی
הִתְיַהֲדוּת „ قبول دیانت یهود
הִתְיַהֵר←(יָהַר)
הִתִּיז←נָתַז
הִתְיַחֵד←יָחַד
הִתְיַחֲדוּת ا.ث. خلوت گزینی با کسی - پیوستگی
הִתְיַחֵם و הִתְיַחֵס←יָחַם و יָחֵס
הִתְיַחֲסוּת ا.ث. ارتباط - رفتار، معامله
הִתִּיךְ←נָתַךְ
הִתְיַלֵּד←יָלַד
הִתְיַמֵּר←(יָמַר)
הִתְיַסֵּד←יָסַד
הִתְיַסְּדוּת ا.ث. پایه گذاری، تأسیس
הִתְיָעֵץ←יָעַץ
הִתְיַעֲצוּת ا.ث. مشورت
הִתְיַפָּה←יָפָה[1]
הִתְיַפּוּת ا.ث. خود آرائی - عشوه گری
הִתְיַפַּח←(יָפַח)
הִתְיַצֵּב←(יָצַב)
הִתְיַצְּבוּת ا.ث. عمل ایستادن - ∴ پا یداری، ثبات
-התיצבות לַצָּבָא ورود بخدمت وظیفه
הִתִּיק←נָתַק
הִתְיַקֵּר, נִתְּ־←יָקַר
הִתְיַקְּרוּת ا.ث. گران شدگی
הִתִּיר←נָתַר و (נָתַר)
הִתְיָרֵא←יָרֵא[1]
הִתְיַשֵּׁב←יָשַׁב
הִתְיַשְּׁבוּת ا.ث. سکونت - مستعمره - ∴ اندیشه، تعمق
הִתְיַשֵּׁן←יָשַׁן[1]
הִתְיַשְּׁנוּת ا.ث. کهنه شدگی - مرور زمان
הִתְיַשֵּׁר←יָשַׁר
הִתְיַשְּׁרוּת ا.ث. راست شدگی، راستی
הָתַךְ←נָתַךְ
הִתְכַּבֵּד←כָּבֵד[1]
הִתְכַּבְּדוּת ا.ث. لاف، فخر - (قبول) افتخار
הִתְכַּבָּה←כָּבָה
הִתְכַּבֵּס و הִתְכַּבֵּשׂ←כָּבַס و כָּבַשׂ
הַתָּכָה ا.ث. گدازش، ذوب
הִתְכַּוֵּן←כִּוֵּן
הִתְכַּוְּנוּת ا.ث. تدارك، تهیه - آمادگی
הִתְכּוֹפֵף←כָּפַף
הִתְכּוֹפְפוּת ا.ث. خم شدگی
הִתְכַּוֵּץ, נִתְּ־←כָּוַץ
הִתְכַּוְּצוּת ا.ث. فشردگی - تراکم - چوروك شدگی - ∴ میانه روی
הִתְכַּחֵשׁ←כָּחַשׁ
הִתְכַּחֲשׁוּת ا.ث. انکار - تجاهل
הִתְכִּיף←תָּכַף
הִתְכַּלְכֵּל←כָּלַל[2]
הִתְכַּנֵּה←כִּנָּה
הִתְכַּנֵּס←כָּנַס
הִתְכַּנְּסוּת ا.ث. (۱) התאספות (۲) تقارب، هم گرائی
הִתְכַּסֶּה←כָּסָה
הִתְכַּסּוּת ا.ث. پوشیدگی، پنهان شدگی
הִתְכַּסֵּף←כָּסַף
הִתְכַּעֵס, נִתְּ־←כָּעַס
הִתְכַּעֵר←כִּעֵר
הִתְכַּפֵּל, נִתְּ־←כָּפַל
הִתְכַּרְבֵּל←כִּרְבֵּל
הִתְכַּרְכְּמוּת ا.ث. زرد شدگی
- הת' הַפָּנִים زرد روئی، خجالت
הִתְכַּשֵּׁר←כָּשַׁר
הִתְכַּשְּׁרוּת ا.ث. (حصول) تخصص یاآمادگی
הִתְכַּתֵּב←כָּתַב
הִתְכַּתְּבוּת ا.ث. مکاتبه [ج مکاتبات]
הִתֵּל ف.ل. [چون דִּבֵּר] ریشخند یا استهزاء کردن - گول زدن [با ב]
- הָתַל مج. [چون אָשַׁר] مسخره شدن - فریب خوردن
הִתֵּל←תָּלַל

הִתְלַבָּה, נִתְ־ ←לִבָּה[1]
הִתְלַבֵּט וְהִתְלַבֵּן←לָבַט וְלָבַן
הִתְלַבְּנוּת ا.ث. سفید شدگی یا تابش در اثرگرما ـ .: روشن شدگی
הִתְלַבֵּשׁ←לָבַשׁ
הִתְלַבְּשׁוּת ا.ث. عمل لباس پوشیدن ـ .: تجسم
הִתְלַהֵב←לָהַב
הִתְלַהֲבוּת ا.ث. اشتعال ـ آماس، ورم ـ .: التهاب، شوق و ذوق ـ جذبه، نشئه
הִתְלַהֵט←לָהַט
הִתְלַהֲטוּת ا.ث. اشتعال، التهاب، تابش
הִתְלַהְלַהּ←(לְהַלַּהּ)
הִתְלוֹנֵן←(לוּן)
הִתְלוֹנְנוּת ا.ث. = התאוננות شکایت ـ غرغر
הִתְלוֹצֵץ←לָץ
הִתְלוֹצְצוּת ا.ث. مسخرگی ـ متلك گوئی
הִתְּלוּת " آویختگی ـ .: بستگی ـ اتکاء
הִתְלַחְלַח←לִחְלַח
הִתְלַחֵם וְהִתְלַחֵשׁ←לָחַם וְלָחַשׁ
הִתְלַטֵּשׁ←לָטַשׁ
הַתְלָיָה ا.ث. تعلیق، موقوف الاجراء گذاشتن
הֲתָלִים = הַתּוּלִים
הִתְלִיעַ←תָּלַע
הִתְלַכֵּד←לָכַד
הִתְלַכְּדוּת ا.ث. چسبندگی ـ .: همبستگی، اتحاد ـ انطباق
הִתְלַכְלֵךְ←לִכְלֵךְ
הִתְלַכְסֵן←לִכְסֵן
הִתְלַמֵּד←לָמַד
הַתְלָעָה ا.ث. کرم خوردگی ـ پاك کردن (چیزی) ازکرم
הִתְלַקַּח←לָקַח
הִתְלַקְּחוּת ا.ث. (آغاز) افروزش یا اشتعال
הִתְלַקֵּט←לָקַט
הִתְלַקְלֵק←לִקְלֵק
הַתֵּם←(תָּמַם)
הִתְמָאֵס←מָאַס
הִתְמַגֵּל, נִתְ־ ←מִגֵּל

הֶתְמֵד ا.ر. دوام
– עוֹבֵד בְּ(שֵׁרוּת) התמד کارمندی که جویای تأمین (carrière یا) پیشینه است
הַתְמָדָה ا.ث. پشت کار، استقامت ـ پیوستگی
– כֹּחַ הַהׇ' یا כֹּחַ הַהֶתְמֵד خاصیت جبر
הַתְמָדִי(ת) ص. دائمی ـ ثابت
הִתְמַהְמַהּ←מִהְמַהּ
הִתְמַהְמְהוּת ا.ث. درنگ ـ معطلی
הִתְמוֹגֵג וְהִתְמוֹדֵד←מָג וּמָדַד
הִתְמוֹדְדוּת ا.ث. عمل دراز کشیدن ـ .: رقابت، زورآزمائی
הִתְמוֹטֵט←מָט
הִתְמוֹטְטוּת ا.ث. لغزش، ویرانی
הִתְמוֹסֵס←(מָסַס)
הִתְמַזֵּג←מָזַג
הִתְמַזְּרַח←(מִזְרַח)
הִתְמַחָה←(מָחָה°)
הִתְמַחוּת ا.ث. حصول تخصص
הִתְמַחֵשׁ, נִתְ־ ←(מָחַשׁ)
הִתְמִיד←(תָּמַד)
הִתְמִיהַ וְהִתְמִים ←תָּמַהּ و ←(תָּמַם)
הִתְמַיֵּן←מִיֵּן
הִתְמַכֵּן וְהִתְמַכֵּר←מִכֵּן וּמָכַר
הִתְמַכְּרוּת ا.ث. از خود گذشتگی
הִתְמַלֵּא, נִתְ־ ←מָלֵא
הִתְמַלְּאוּת ا.ث. پر شدگی ـ .: انجام، تحقق
הִתְמַלֵּט←(מָלַט)
הִתַּמֵּם←(תָּמַם)
הִתְמַנּוּת ا.ث. انتصاب
הִתְמַסְמְסוּת " تلاشی، تجزیه ـ پوسیدگی
הִתְמַסֵּר←מָסַר
הִתְמַסְּרוּת ا.ث. سر سپردگی
הִתְמַעֵט, נִתְ־ ←מָעַט
הִתְמַעְטוּת ا.ث. کاهش، کم شدگی
הִתְמַצֵּא←מָצָא
הִתְמַצְּאוּת ا.ث. جهات یابی ـ .: آشنائی (بچیزی)

הִתְמַצָּה←מָצָה
הִתְמַצְמֵץ←מִצְמֵץ
הִתְמָרֵד←מָרַד
הִתְמָרְדוּת ا.ث. تمرّد، یاغی گری
הִתְמָרֵט←מָרַט
הִתְמַרְמֵר←(מְרָמֵר)
הִתְמַרְמְרוּת ا.ث. گله، اوقات تلخی
הִתְמַשֵּׁךְ←מָשַׁךְ
הִתְמַשְּׁכוּת ا.ث. کشیده شدگی، ادامه
הִתְמַשֵּׁל←מָשַׁל[2]
הִתְמַתֵּח←מָתַח
הִתְמַתֵּן و הִתְמַתֵּק←מִתֵּן و מָתַק
הִתְנַאֵץ←נָאַץ
הִתְנַבֵּא←נִבָּא
הִתְנַבְּאוּת ا.ث. نبوّت، پیشگوئی
הִתְנַבֵּחַ←נָבַח
הִתְנַגֵּב←נָגַב
הִתְנַגֵּד←נָגַד
הִתְנַגְּדוּת ا.ث. مخالفت ـ مقاومت
הִתְנַגֵּחַ←נָגַח
הִתְנַגְּחוּת ا.ث. گلاویزی ـ مجادله ـ [م‌ا] بهم شاخ زدن
הִתְנַגֵּעַ و הִתְנַגֵּף←נָגַע و נָגַף
הִתְנַגֵּשׁ←נִגַּשׁ
הִתְנַגְּשׁוּת ا.ث. تصادف ـ بر خورد ـ زدوخورد ـ ∴ مجادله
הִתְנַדֵּב←נָדַב
הִתְנַדְּבוּת ا.ث. داوطلبی، تبرّع ـ بخشش یا اعانهٔ تبرّعی ـ בְּהתְ' ق. داوطلبانه، با رضا و رغبت
הִתְנַדָּה←נִדָּה[2]
הִתְנַדְנֵד←נִדְנֵד
הִתְנַדֵּף←נָדַף
הִתְנַדְּפוּת ا.ث. خروج بووطعم ـ تبخیر ـ ∴ خالی شدگی
הִתְנָה و הִתְנָה←תָּנָה
הִתְנַהֵג←נָהַג
הִתְנַהֲגוּת ا.ث. رفتار، سلوك
הִתְנוֹדֵד←נָדַד
הִתְנוֹדְדוּת ا.ث. جنبش ـ تلو تلو
הִתְנַהֵל←נָהַל
הִתְנַוְּלוּת ا.ث. بد شکل شدگی ـ پژمردگی
הִתְנַוֵּן←נִוֵּן
הִתְנַוְּנוּת ا.ث. فساد (نژادی)، انحطاط
הִתְנוֹעֵעַ←נָעַע
הִתְנוֹעֲעוּת ا.ث. جنبش، حرکت نوسانی
הִתְנוֹפֵף و הִתְנוֹצֵץ←נָף و נָצַץ
הִתְנוֹצְצוּת ا.ث. درخشندگی، زرق و برق
הִתְנַזֵּק و הִתְנַזֵּר←נִזַּק و נָזַר
הַתְנָחָה ا.ث. ایجاد وقفه ـ ایست موتور
הִתְנַחֵל←נָחַל
הִתְנַחֵם←נִחַם
הִתְנַחֲמוּת ا.ث. تسلی (یافتن)
הַתְנָיָה ا.ث. تعیین شرائط
הִתְנַיֵּעַ←(תָּנַע)
הִתְנַכֵּל←נִכַּל
הִתְנַכְּלוּת ا.ث. توطئه، اسباب چینی ـ حیله ـ خیانت
הִתְנַכֵּר←נִכַּר و נִכֵּר[2]
הִתְנַכְּרוּת ا.ث. نمود خویش بصورت بیگانه
הִתְנַמְנֵם←נִמְנֵם
הִתְנַסָּה←נִסָּה
הִתְנַסֵּר←נָסַר
הַתְנָעָה ا.ث. بکار انداختن موتور
הִתְנַעְנֵעַ←נִעְנַע
הִתְנַעֵר←נָעַר
הִתְנַעֲרוּת ا.ث. عمل تکاندن و پاك ك ـ ∴ بیداری ـ تجدید (جوانی)
הִתְנַפֵּחַ←נָפַח
הִתְנַפְּחוּת ا.ث. تورّم ـ نفخ ـ ∴ خود نمائی
הִתְנַפֵּל←נָפַל
הִתְנַפְּלוּת ا.ث. حمله، یورش
הִתְנַפֵּץ←נָפַץ
הִתְנַצַּח←נָצַח
הִתְנַצֵּל←נִצַּל
הִתְנַצְּלוּת ا.ث. پوزش (طلبی) ـ دفاع از خویشتن

הִתְנַצְנֵץ←נִצְנֵץ
הִתְנַצֵּר←נִצֵּר
הִתְנַקָּה←נִקָּה
הִתְנַקֵּם و הִתְנַקֵּשׁ←נָקַם و נָקַשׁ
הִתְנַקְּשׁוּת ا.ث. دام گذاری- ∴ سوء قصد
הִתְנַשֵּׂא←נָשָׂא
הִתְנַשְּׂאוּת ا.ث. خویشتن افرازی، فخر
הִתְנַשֵּׁל و הִתְנַשֵּׁם←נָשַׁל و נָשַׁם
הִתְנַשְּׁמוּת ا.ث. تنفس (تند یا سخت)
הִתְנַשֵּׁף و הִתְנַשֵּׁק←נָשַׁף و נָשַׁק
הִתְנַתֵּז و הִתְנַתֵּח←נִתֵּז و נִתֵּח
הִתְסִיס←תָּסַס
הִתְעַבֵּד, נִתְ־ ←עָבַד
הִתְעַבָּה←עָבָה
הִתְעַבּוּת ا.ث. کلفت شدگی ـ غلظت ـ تراکم
הִתְעַבֵּר←(עָבַר[2])
הִתְעַבֵּשׁ←עָבַשׁ
הִתְעַדֵּן←עִדֵּן
הִתְעָה و הֻתְעָה←תָּעָה
הִתְעוֹדֵד←(עוּד)
הִתְעוֹלֵל←עָלַל
הִתְעוֹפֵף←עָף
הִתְעַוֵּר, נִתְ־ ←עִוֵּר
הִתְעוֹרֵר←עָר
הִתְעוֹרְרוּת ا.ث. بیدار شدگی ـ ∴ جنبش ـ هیجان ـ شور، التهاب
הִתְעַוֵּת, נִתְ־ ←עִוֵּת
הִתְעַטֵּף←עָטַף
הִתְעַטֵּר, נִתְ־ ←עָטַר
הִתְעַטֵּשׁ←עָטַשׁ
הִתְעִיב←תִּעֵב
הַתְעָיָה ا.ث. گمراه سازی، گول زنی
הִתְעִיל←(תָּעַל[2])
הִתְעַיֵּף←עָיֵף
הִתְעַיְּפוּת ا.ث. خسته شدگی، خستگی
הִתְעַכֵּב, נִתְ־ ←עִכֵּב
הִתְעַכֵּר←עָכַר
הִתְעַלָּה←עָלָה[1]
הִתְעַלּוּת ا.ث. = הִתְרוֹמְמוּת
הִתְעַלֵּל←עָלַל
הִתְעַלְּלוּת ا.ث. رفتار بیرحمانه
הִתְעַלֵּם←(עָלַם)
הִתְעַלְּמוּת ا.ث. چشم پوشی، غمض عین
הִתְעַלֵּף←עִלֵּף
הִתְעַלְּפוּת ا.ث. بیهوش شدگی، ضعف
הִתְעַמֵּל←עָמַל
הִתְעַמְּלוּת ا.ث. ورزش
הִתְעַמֵּק←עָמַק
הִתְעַמְּקוּת ا.ث. تعمق، غور (رسی)
הִתְעַמֵּר←(עִמֵּר)
הִתְעַנֵּג←עִנֵּג
הִתְעַנְּגוּת ا.ث. تلذّذ، تمتع، بهره مندی
הִתְעַנָּה←עָנָה
הִתְעַנּוּת ا.ث. ریاضت، تحمل رنج
הִתְעַנְיֵן←עִנְיֵן
הִתְעַנְיְנוּת ا.ث. دلبستگی، علاقه مندی
הִתְעַנֵּף←(עָנַף)
הִתְעַסֵּס←עָסַס
הִתְעַסֵּק, נִתְ־ ←עָסַק
הִתְעַסְּקוּת ا.ث. (۱) اشتغال (۲) تَפּוּל
הִתְעַצֵּב←עָצַב
הִתְעַצְּבוּת ا.ث. غمگینی، تأسف
הִתְעַצְּבֵן←עִצְּבֵן
הִתְעַצֵּל←(עָצַל)
הִתְעַצְּלוּת ا.ث. تنبلی، سستی
הִתְעַצֵּם ←עָצַם
הִתְעַקֵּל←עִקֵּל
הִתְעַקֵּם, נִתְ־ ←עָקַם
הִתְעַקְּמוּת ا.ث. کج شدگی
הִתְעַקֵּר, נִתְ־ ←עָקַר
הִתְעַקֵּשׁ←עָקַשׁ
הִתְעַקְּשׁוּת ا.ث. سرسختی، لجبازی، بی گذشتی

הִתְעָרֵב←עָרַב
הִתְעַרְבְּבוּת ا.ث. درهم برهمی
הִתְעָרְבוּת " مداخله ـ شرط بندی
הִתְעַרְבֵּל←עִרְבֵּל
הִתְעָרָה←עֵרָה
הִתְעָרְעֵר, נְתְּ־ ←עִרְעֵר
הִתְעַרְפֵּל←עִרְפֵּל
הִתְעַשֵּׁן←עָשַׁן
הִתְעַשֵּׁר←עָשַׁר
הִתְעַשְּׁרוּת ا.ث. نیل به ثروتمندی، غنی شدن
הִתְעַתֵּד←עִתֵּד
הִתְעַתְּדוּת ا.ث. آمادگی برای آتیه
הִתְעַתַּע←תְּעַתַּע
הִתְעַתֵּק←עָתַק
הִתְפָּאֵר←פִּאֵר
הִתְפָּאֲרוּת ا.ث. فخر فروشی ـ خود ستائی
הִתְפַּגֵּל ו הִתְפַּגֵּר←פִּגֵּל ו פָּגַר
הִתְפּוֹגֵג←פָּג
הִתְפּוֹצֵץ←(פָּצַץ)
הִתְפּוֹצְצוּת ا.ث. انفجار ـ پراکندگی
הִתְפּוֹרֵר←(פָּרַר)
הִתְפּוֹרְרוּת ا.ث. خرد شدگی ـ .: انقراض
הִתְפַּזֵּר←פִּזֵּר
הִתְפַּזְּרוּת ا.ث. پراکندگی، باد بردگی
הִתְפַּחֵד←פָּחַד
הִתְפַּחֲדוּת ا.ث. وحشت
הִתְפַּחֵז ו הִתְפַּחֵם←פָּחַז ו פִּחֵם
הִתְפַּטֵּם←פִּטֵּם
הִתְפַּטֵּר←פָּטַר
הִתְפַּטְּרוּת ا.ث. کناره گیری، استعفاء
הִתְפִּיל←תָּפַל
הִתְפִּיס←תָּפַס
הִתְפַּיֵּס←פִּיֵּס
הִתְפַּיְּסוּת ا.ث. اصلاح، آشتی
הִתְפִּיר←תָּפַר
הִתְפַּכֵּח←פִּכֵּח

הִתְפַּכְּחוּת ا.ث. هشیار شدگی ـ .: وارستگی از اغفال
הִתְפַּלֵּל←תָּפַל
הִתְפַּלֵּא←(פָּלָא)
הִתְפַּלְּאוּת ا.ث. حیرانی، تعجب
הִתְפַּלֵּג←(פָּלַג)
הִתְפַּלְּגוּת ا.ث. شقاق
הִתְפַּלַּח ו הִתְפַּלֵּט←פָּלַח ו פָּלַט
הִתְפַּלֵּל←פִּלֵּל
הִתְפַּלְפֵּל←פִּלְפֵּל
הִתְפַּלֵּץ ו הִתְפַּלֵּשׁ←(פָּלַץ) ו פָּלַשׁ
הִתְפַּנָּה, נִתְּ־ ←פִּנָּה
הִתְפַּנּוּת ا.ث. فراغت، فرصت، آزادی
הִתְפַּנֵּק←פִּנֵּק
הִתְפַּנְּקוּת ا.ث. ناز پروردگی
הִתְפָּסוּת " گرفتاری ـ .: ابتلا
הִתְפַּסֵּק←פָּסַק
הִתְפָּעֵל←פָּעַל
הִתְפָּעֲלוּת ا.ث. ابراز احساسات ـ هیجان ـ شور، وجد
הִתְפַּעֲמוּת ا.ث. اضطراب
הִתְפַּעְנֵחַ←פִּעְנֵחַ
הִתְפַּצַּע; הִתְפַּקֵּד; הִתְפַּקַּח, נִתְּ־ ←פִּצַּע; פִּקֵּד; פִּקַּח
הִתְפַּקְּחוּת ا.ث. روشن بینی
הִתְפַּקֵּעַ ו הִתְפַּקֵּק←פָּקַע ו פָּקַק
הִתְפָּרֵא←(פָּרָא)
הִתְפָּרֵד←(פָּרַד)
הִתְפָּרְדוּת ا.ث. جدائی ـ تجزیه ـ تلاشی
הִתְפָּרֵט←פָּרַט
הִתְפָּרֵךְ←פָּרַךְ
הִתְפָּרֵם←פָּרַם
הִתְפָּרֵנֵס←פִּרְנֵס
הִתְפָּרֵס←פָּרַס
הִתְפָּרֵסֵם, נִתְּ־ ←פִּרְסֵם
הִתְפָּרְסְמוּת ا.ث. شهرت، معروفیت
הִתְפָּרַע←פָּרַע
הִתְפָּרְעוּת ا.ث. بی انضباطی ـ افسارگسیختگی

הִתְפָּרֵץ←פָּרַץ

הִתְפָּרְצוּת ا.ث. طغیان، تمرّد ـ دخول بزور ـ بروز (جنگ) ـ .. غلوّ در ابراز احساسات

הִתְפָּרֵק, נִתְ־ ←פָּרַק

הִתְפַּרְקֵד←פִּרְקֵד

הִתְפָּרְקוּת ا.ث. فراغت ـ تخلیه ـ تجزیه ـ پیاده شدن (اجزای ماشین) ـ عمل کنار گذاشتن

הִתְפָּרֵר ו הִתְפָּרֵשׂ←(פָּרַר) ו פָּרַשׂ

הִתְפָּרֵשׂ, נִתְ־ ←פָּרַשׂ

הִתְפַּשֵּׁט, נִתְ־ ←פָּשַׁט

הִתְפַּשְּׁטוּת ا.ث. انبساط، اتساع ـ پراکندگی ـ .. انتشار ـ عمل دور ساختن یا کندن (لباس)

הִתְפַּשֵּׁל←(פָּשַׁל)

הִתְפַּשֵּׁק ו הִתְפַּשֵּׁר←פָּשַׁק ו פָּשַׁר

הִתְפַּשְּׁרוּת ا.ث. مصالحه، سازش

הִתְפַּתָּה←פָּתָה

הִתְפַּתּוּת ا.ث. فریب خوردگی

הִתְפַּתֵּח, נִתְ־←פָּתַח

הִתְפַּתְּחוּת ا.ث. توسعه ـ نموّ ـ تکامل تدریجی

הִתְפַּתֵּל←פָּתַל

הִתְפַּתְּלוּת ا.ث. پیچ (خوردگی) ـ .. کجروی، طفره

הִתְקַבֵּל, נִתְ־ ←קִבֵּל

הִתְקַבְּלוּת ا.ث. پذیرش ـ قبول شدگی

הִתְקַבֵּץ←קָבַץ

הִתְקַבְּצוּת ا.ث. اجتماع، جمعیت، گروه

הִתְקַדֵּם←קָדַם

הִתְקַדְּמוּת ا.ث. پیشرفت، ترقی

הִתְקַדֵּר←קָדַר

הִתְקַדֵּשׁ←קָדַשׁ

הִתְקַדְּשׁוּת ا.ث. پاکی و آمادگی ـ تقدّس

הַתָּקָה ״ عمل دور ساختن یا جدا کردن ـ تجزیه ـ انتقال ـ قطع

הִתְקַהֵל←קָהַל

הִתְקַהֲלוּת ا.ث. اجتماع (گروه زیاد)

הִתְקוֹטֵט←קָט

הִתְקוֹטְטוּת ا.ث. منازعه، نزاع، ستیزه

הִתְקוֹמֵם←קָם[1]

הִתְקוֹמְמוּת ا.ث. قیام ـ طغیان، تمرّد ـ مخالفت

הִתְקוֹשֵׁשׁ←קָשַׁשׁ

הִתְקוֹשְׁשׁוּת ا.ث. = הִתְאַסְּפוּת

הִתְקַטֵּן←קָטַן

הִתְקַטְּנוּת ا.ث. کوچك شدگی ـ کاهش، نقصان ـ [در ماه] محاق

הִתְקַטֵּעַ ו הִתְקַטֵּף←קָטַע ו קָטַף

הִתְקִיל←(תָּקַל)

הִתְקִיֵּם, נִתְ־ ←קָם

הִתְקַיְּמוּת ا.ث. تحقق ـ استواری ـ بقاء

הִתְקִין ו הִתְקִיף←תָּקַן ו תָּקַף

הִתְקַלּוּת ا.ث. برخورد (بمانع)

הִתְקַלַּח←קָלַח

הִתְקַלְּחוּת ا.ث. شستشو با دوش، دوش گرفتن

הִתְקַלֵּל, נִתְ־ ←(קִלֵּל)

הִתְקַלֵּס←קִלֵּס

הִתְקַלֵּף←קָלַף

הִתְקַלְקֵל, נִתְ־ ←קִלְקֵל

הִתְקַלְקְלוּת ا.ث. فساد، فاسد شدگی

הִתְקַמֵּט←קָמַט

הִתְקַמְּטוּת ا.ث. چورولك شدگی، چین خوردگی

הִתְקַמֵּץ←קָמַץ

הִתְקַמְּצוּת ا.ث. جمع شدگی ـ .. امساك، میانه روی

הִתְקַמֵּר←קָמַר

הֶתְקֵן ا.ر. دستگاه، اسباب

הִתְקַנֵּא←קִנֵּא

הִתְקַנְּאוּת ا.ث. رشك ورزی

הַתְקָנָה ا.ث. ترتیب، تنظیم ـ آمادگی ـ تأسیس ـ نصب ـ اصلاح، تعمیر ـ دستگاه

הִתְקַנַּח←קִנַּח

הִתְקַנְּחוּת ا.ث. عمل طهارت گرفتن

הִתְקַנֵּן←קִנֵּן

הִתְקַעְקַע←קִעְקַע

הִתְקַעֵּר←קִעֵּר

הֶתְקֵף ا.ر. اصابت (ناخوشی)

הַתְקָפָה ا.ث. حمله، يورش ـ اصابت ناخوشی
– הַתְקַפַּת לֵב سکتهٔ قلبی
– הַתְקַפַּת הַלַּיְלָה شبیخون
הִתְקַפֵּל←קָפַל
הִתְקַפְּלוּת ا.ث. تاه (خوردگی)
הִתְקַפֵּץ, נִתְּ← קָפַץ
הִתְקַצֵּף←קָצַף
הִתְקַצְּפוּת ا.ث. = התרגזות
הִתְקַצֵּר[2]←קָצַר
הִתְקַצְּרוּת ا.ث. کوتاه شدگی
הִתְקָרֵב←קָרַב
הִתְקָרְבוּת ا.ث. نزدیك شدگی
הִתְקָרַח←קָרַח
הִתְקָרְחוּת ا.ث. طاسی، ریزش مو
הִתְקָרֵם, הִתְקָרֵן←קָרַם, קָרַן
הִתְקָרַע, נִתְּ← קָרַע
הִתְקָרֵר, נִתְּ← קָרַר
הִתְקָרְרוּת ا.ث. سرد شدگی، سردی ـ سرماخوردگی ـ ∴ تیرگی
הִתְקָרֵשׁ←קָרַשׁ
הִתְקַשֶּׁה←קָשָׁה [اشکال
הִתְקַשּׁוּת ا.ث. سخت شدگی، تصلب ـ ∴ گرفتاری،
הִתְקַשֵּׁט←קִשַּׁט
הִתְקַשְּׁטוּת ا.ث. خود آرائی ـ آرایش
הִתְקַשְׁקֵשׁ←קִשְׁקֵשׁ
הִתְקַשֵּׁר, נִתְּ← קָשַׁר
הִתְקַשְּׁרוּת ا.ث. ارتباط ـ انعقاد (پیمان) ـ قید، الزام
הֶתֵּר ا.ر. جواز، پروانه ـ اعلام حلیت ـ عمل مجاز ـ گشایش (گره) ـ حل (مسئله) ـ ابطال
הִתַּר←נָתַר[1]
הִתְרָאָה←רָאָה
הַתְרָאָה ا.ث. اخطار (یه) ـ او لتیماتوم
(הִתְרָאוֹת) לְהִתְרָאוֹת ←הִתְרָאָה [زیر רָאָה]
הִתְרַבָּה←רָבָה
הִתְרַבּוּת ا.ث. افزایش، افزودگی
הִתְרַבְרֵב←רִבְרֵב
הִתְרַבְרְבוּת ا.ث. تظاهر به بزرگی، غرور، کبر
הִתְרַגֵּז←רָגַז
הִתְרַגְּזוּת ا.ث. خشم، اوقات تلخی
הִתְרַגֵּל←רָגַל
הִתְרַגְּלוּת ا.ث. اعتیاد (بوسیلهٔ تمرین)
הִתְרַגֵּשׁ←רָגַשׁ
הִתְרַגְּשׁוּת ا.ث. ابراز احساسات ـ هیجان
הִתְרַדֵּד←רָדַד
הִתְרָה, הֶתְרֵה←(תָּרָה)
הַתְרָאָה ا.ث. گشایش (گره) ـ اعلام حلیت، اعطای اجازه یاپروانه ـ ابطال، فسخ
הִתְרַהֵט←רָהַט
הִתְרַהֲטוּת ا.ث. روانی
הִתְרַוָּה, הִתְרַוֵּחַ←רָוָה, רָוַח
הִתְרוֹמֵם←רָם
הִתְרוֹמְמוּת ا.ث. خویشتن افرازی ـ بلندی، رفعت، امتیاز ـ برجستگی
הִתְרוֹנֵן←(רָנַן)
הִתְרוֹסֵס←רָסַס
הִתְרוֹעֵעַ←(רוּעַ), (רָעַע[2])
הִתְרוֹעֲעוּת[1] ا.ث. مرافقت
הִתְרוֹעֲעוּת[2] „ شکستگی، انکسار ـ ∴ ویرانی ـ هلاکت
הִתְרוֹפֵף, נִתְּ← רָפַף
הִתְרוֹצֵץ← רָץ, רָצַץ
הִתְרוֹצְצוּת ا.ث. دوندگی ـ منازعه ـ تصادم
הִתְרוֹקְנוּת „ خالی شدگی
הִתְרוֹשֵׁשׁ←(רָשַׁשׁ)
הִתְרוֹשְׁשׁוּת ا.ث. تنگدستی
הִתְרַחֵב←רָחַב
הִתְרַחֲבוּת ا.ث. اتساع ـ توسعه
הִתְרַחֵם←רָחַם
הִתְרַחֵץ←רָחַץ
הִתְרַחֲצוּת ا.ث. شستشو ـ آبتنی
הִתְרַחֵק←רָחַק
הִתְרַחֲקוּת ا.ث. دور شدگی ـ ∴ کناره گیری
הִתְרַחֵשׁ←רָחַשׁ

הִתְרַטֵּב←רָטַב
הִתְרַטְּבוּת ا.ث. تر شدن جای بچه از ادرار
הִתְרִיג←(תָּרַג)
הִתְרִים, הִתְרִיס←תָּרַם, (תָּרַס)
הִתְרִיעַ, הִתְרִיף←(תָּרַע), (תָּרַף)
הִתְרַכֵּב←רָכַב
הִתְרַכֵּז←רִכֵּז
הִתְרַכְּזוּת ا.ث. تمرکز (حواس)، توجه کامل
הִתְרַכֵּךְ←(רָכַךְ)
הִתְרַכְּכוּת ا.ث. رقت، نازکی، نرمی
הַתְרָמָה „ ترغیب بدادن کمك یا اعانه
הַתְרָסָה „ مقاومت، مخالفت
הִתְרַסֵּן; הִתְרַסֵּס; הִתְרַסֵּק←רִסֵּן; רָסַס; רִסֵּק
הִתְרַעֵב←רָעַב
הִתְרַעֲבוּת ا.ث. احساس گرسنگی
הַתְרָעָה „ فریاد (خطر)، آژیر
הִתְרַעֵם←רָעַם
הִתְרַעֲמוּת ا.ث. غرغر، سرو صدا
הִתְרַעֲנֵן←רִעֲנֵן
הִתְרַפֵּא←רָפָא
הִתְרַפְּאוּת ا.ث. بهبود (یا فتگی)
הִתְרַפָּה←רָפָה
הִתְרַפְּתוּת ا.ث. سستی
הִתְרַפֵּט, הִתְרַפֵּס←רִפֵּט, רָפַס
הִתְרַפְּסוּת ا.ث. فروتنی
הִתְרַפֵּק←רִפֵּק
הִתְרַצָּה←רָצָה
הִתְרַצּוּת ا.ث. (حصول) رضایت ـ مصالحه، آشتی
הִתְרַצֵּח, הִתְרַצֵּעַ←רָצַח, רָצַע
הִתְרַקֵּב←רָקַב
הִתְרַקֵּם←רָקַם
הִתְרַקְּמוּת ا.ث. نقشبندی، تکوّن
הִתְרַקַּע←רָקַע
הִתְרַשֵּׁל←רִשֵּׁל
הִתְרַשְּׁלוּת ا.ث. سستی، غفلت
הִתְרַשֵּׁם, נִתְ־ ←רָשַׁם
הִתְרַשְּׁמוּת ا.ث. حالت کسیکه تحت تأثیر قرار گیرد
הִתְרַתֵּךְ←רִתֵּךְ
הַתֵּשׁ←תָּשַׁשׁ
הָתַשׁ←נָתַשׁ
הַתָּשָׁה, הֲתָשָׁה ا.ث. قلع و قمع، نابود سازی
הֲתַשָּׁה „ سست شدگی، ناتوانی
הִתְשׁוֹטֵט←שָׁט
הִתְשׁוֹטְטוּת ا.ث. دوندگی ـ آوارگی

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

הבעה״ח = הַבָּא עַל הֶחָתוּם امضاء کننده
ה״ג = הַגָּאוֹן←גָּאוֹן – הַגָּדוֹל←גָּדוֹל
הג״א = הַגְּנָה אֶזְרָחִית کار های دفاعی در داخله
הגב׳ = הַגְּבֶרֶת – ה״ה = הָאֲדוֹנִים
הוח״ס = הַלְוָאָה וְחִסָּכוֹן
הועה״כ = הַוַּעַד הַכְּלָלִי
הועה״פ = הַוַּעַד הַפּוֹעֵל
הח״מ = הֶחָתוּם מַטָּה
הי״ו = הַשֵּׁם יִשְׁמְרֵהוּ וְיחַיֵּהוּ
הכנ״א = הַכְּנֶסֶת אוֹרְחִים
ה.מ. = הוֹד מַעֲלָתוֹ – הוֹד מַלְכוּתוֹ
הַמוֹכ״ז = הַמּוֹסֵר כְּתָב זֶה حامل، آورنده
המלבה״ד = הַמֵּבִיא לְבֵית־הַדְּפוּס
הנ׳ = הַנִּזְכָּר
הנה״ס = הַנְהָלַת הַסוֹכְנוּת
הנה״צ = הַנְהָלַת הַצִיוֹנִית
הנז׳ = הַנִּזְכָּר – הנ״ל = הַנִּזְכָּר לְמַעְלָה
ה.נ.צ. = הִסְתַּדְּרוּת נָשִׁים צִיוֹנִיוֹת
הס׳ = הִסְתַּדְּרוּת
הסוה״י = הַסוֹכְנוּת הַיְהוּדִית
הסת׳ = הִסְתַּדְּרוּת
העוה״ב = הָעוֹלָם הַבָּא
העוה״ז = הָעוֹלָם הַזֶּה
הק׳ = הַקָּטָן – הַקָּדוֹשׁ
הקב״ה = הַקָּדוֹשׁ בָּרוּךְ הוּא
הקהק״ל = הַקֶּרֶן הַקַּיֶּמֶת לְיִשְׂרָאֵל

# ו

ו شمارهٔ ٦ ـ شماره ٦٠٠٠ [در اعداد مربوط به سال]
וְ, וּ, וַ, וָ, וֶ, וִ ح ع. (۱) وَ: שִׁמְעוֹן וְלֵוִי (۲) با:
"אֲנִי וְנַעֲרוֹתַי" (۳) وحال آنکه: הוּא מֵת מֵרָעָב
וְאָחִיו חָיָה עָשִׁיר (٤) ولی = אֲבָל

ו(ה) ضش. [در آخر اسم و فعل وحرف] סִפְרוֹ
(־רָהּ) کتابش ـ בֵּיתוֹ (בֵּיתָהּ) خانه اش ـ יְדָעוֹ (יְדָעָהּ)
شناخت او را یا آنرا ـ לוֹ (לָהּ) باو یا برای او
וְאִלּוּ←אִלּוּ

וּבְכֵן←בְּכֵן [زیر כֵּן]

וּגְמַר [مختصراً וגו׳] ←גָּמַר

וְדַאי ف م. [چون מְלֵא] بطور قطع گفتن، تأیید کردن

וַדָּאָה ا.ث. اطمینان ـ حقیقت، قضیهٔ بدیهیه

וַדָּאוּת " اطمینان ـ حتمیت ـ حقیقت

־בְּוַדַּאי ق. در حقیقت، فی الحقیقه

וַדַּאי (۱) ا.ر. امر مسلم ـ حقیقت، حق ||
ج וַדָּאוֹת (۲) ق. = בְּוַדַּאי یقیناً، بدون شك

וַדָּאִי(ת) ص. حتمی، مسلم، قطعی

וִדּוּא ا.ر. تعیین قطعی، تأیید، اثبات

וִדּוּי " اعتراف (بگناه)

וַדַּי, בְּוַדַּי* = וַדַּאי الخ

וָדִי یا וָאדִי ا.ر. بستر رود ـ دره || ج וְדִים یا וְדִיוֹת

וָהּ ح ن. وه، هلا ـ آه!

וָו ا.ر. قلاب، میخِ سرکج

וָוִית ا.ث. قلاب کوچك (قزن قفلی)

וולְגָרִי*(ת) یا וֶלֶ־=המוני(ת)

וֶטֶרִינָר* (־נָרִית؟) ا. دام پزشك

וַי, וָי ح ن. وای! آه!

וִילּוֹן ا.ر. پرده ـ نقاب || ج וִילּוֹנוֹת یا וִילָאוֹת

וְכַדּוֹמֶה [مختصراً וכד׳] ←דּוֹמֶה

וְכוּ׳←וְכֻלָּהּ

וְכוּחַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] مباحثه، مناظره ـ استدلال

וכולי(ה)=וְכֻלָּהּ

וְכַח [چون שָׁלַח] =הִתְוַכַּח←(יָכַח)

וַכְּחָן (וַכְּחָנִית) ا. جدلی، شخص مباحثه جو

וַכְּחָנוּת ا.ث. میل مفرط به مباحثه

וַכְּחָנִי(ת) ص. جدلی، جدال دوست

וְכִיוֹצֵא←יָצָא

וְכֻלָּהּ° [مختصراً וכו׳] الی آخر، وقس علی هذا، وغیره

וָלָד ا.ر. [چون זָנָב] بچه (انسان یا جانور)

וַלְדָנִית ص. پرزا ـ چند شکم زا ئیده

וִלּוֹן ا.ر. تهیه یا آویختن پرده

וִלֹּן ف م. [چون סִבֵּן] پرده در (محلی) آویختن

וָלֶנְסִיָה* ا.ث. والنسیا: نوعی ازمرکبات

וַנְדָּל*(־דָּלִית) ا. دشمن علم و صنعت

וַנְדָּלִי*(ת) ص. آمیزشی، زُهروی

וִסּוּת ا.ث. تنظیم

וָסִית [چون בָּהִיר] = סָדִיר

וָסֶת ا.م. [چون שֶׁמֶשׁ] رویه، روش ـ عادت ـ خو،
خُلق ـ عادت زنان، قاعدگی

וִסֵּת ف م. [چون אִמֵּת] منظم کَ

וַסָּת ا.ر. [וַסֶּת] آلت تنظیم یا تعدیل

וְעַד ف م. [چون כְּחַשׁ] = יָעַד

־וְעַד مج. [چون בַּעַר] = יָעַד

־הִתְוַעֵד←יָעַד

וַעַד ا.ر. [چون בַּעַל] انجمن، شورا

־וּ׳ פּוֹעֵל هیأت یا کمیتهٔ اجرائیه

וָעֶד←עַד

וַעֲדָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] کمیسیون، کمیته ـ هیأت

וְעִידָה ا.ث. کنفرانس، مجمع (موقتی)

וֶרֶד ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] گل سرخ (و انواع آن)، رز

**וֶרֶד** ف‌م. [چون בֶּרֶד] برنگ گل سرخ رنگ ك

**– הִוְרִיד** ف‌ل. [چون הִקְצִיר] گلی (رنگ) شدن

**וָרֹד (וְרָדָה)** ص. صورتی، گلی (روشن) - ج **וְרֹדִים (דוֹת)**

**וָרִיד** ا.ر. [چون פָּקִיד] ورید، سیاهرگ - وداج، ورید وداج

**וְרִידִי(ת)** ص. وریدی

**וָשֶׁט** ا.ر. [چون סֵפֶר] مری

**וְתוֹר** " گذشت، اسقاط حق، صرف نظر از حق - واگذاری، تفویض - تمکین

**וָתִיק** ص. [چون בָּהִיר] جدّی - با وفا - کهنه کار، سابقه دار، قدیمی، آزموده

**וְתִיקוּת, וָ־** ا.ث. کهنه کاری، آزمودگی - جدیت

**וָתָק** ا.ر. [چون דָּגֶל] (۱) سابقه خدمت، آزمودگی (۲) **וְתִיקוּת**

**וְתַר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] صرف نظر کردن، چشم پوشیدن، گذشت ك: **וְתַרְתִּי עַל הָרֵוַח** از آن نفع صرف نظر کردم

**וַתְּרָן(־רָנִית)** ا. شخص با گذشت

**וַתְּרָנוּת** ا.ث. گذشت - بخشندگی - حاضر خدمتی

**וַתְּרָנִי(ת)** ص. مقرون به گذشت

---

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**וְגוֹ'** = וְגוֹמֵר ← גָּמַר

**ודל־ב** = וְדַי לְחַכִּימָא בִּרְמִיזָא عاقلان را اشاره‌ای

**וה־ה** = וְהוּא הַדִּין – וְהָאֲדוֹנִים

**וה־ל** = וַעַד הַלָּשׁוֹן

**וה־פ** = וַעַד הַפּוֹעֵל

**וחכ־א** = וַחֲכָמִים אוֹמְרִים

**וי־א** = וְיֵשׁ אוֹמְרִים

**וי־ג** = וְיֵשׁ גּוֹרְסִים در بعضی نسخه ها چنین است

**וי־מ** = וְיֵשׁ מְפָרְשִׁים (מְבָאֲרִים)

**וכד'** = וְכַדּוֹמֶה

**וכו'** = וְכֻלֵּה یا וְכֻלְּהוּ (וְכֵן הַשְּׁאָר) و غیره

**וכיו־ב** = וְכַיּוֹצֵא בּוֹ; וְכַיּוֹצֵא בָּזֶה ← יָצָא

**וע'** یا **וְעי'** = וְעַיֵּן رجوع شود به

**ועה־ל** = וַעַד הַלָּשׁוֹן

**ועה־פ** = וַעַד הַפּוֹעֵל

**ועי־ש** = וְעַיֵּן שָׁם (בַּמָּקוֹם שֶׁהִזְכַּר) بهمانجا رجوع شود

**ושות'** = וְשֶׁתָּפוֹ ( یا וְשֻׁתָּפָיו)

# ז

**ז׳** شمارهٔ ۷ ـ شماره ۷۰۰۰ [در اعداد مربوط بسال]

**זְאֵב** ا.ر. گرگ (نر) ←**זאבה**

– בֶּן ז׳ לְכֶלֶב هوای گرگ و میش، تاریك وروشن

– ז׳ בְּעוֹר כֶּבֶשׂ گرگ در لباس میش

**זְאֵבָה** ا.ث. ماده گرگ [←**זאב**] ـ خناق

**זַאֲטוּט** ا.ر. پسر بچه ـ دانش آموز

**זאת←זֶה**

**זָב**[1] ف‌ل. [چون קָם] روان شدن، جریان پیدا کردن: אֶרֶץ זָבַת חָלָב וּדְבַשׁ زمینی که شیر و عسل در آن جاری است

– הֵזִיב ف‌م. [چون הֵפִיר] جاری ساختن

**זָב**[2] **(זָבָה)** ص. [ا.فا.از זָב[1]] دچار جریان (خون حیض یا منی) ـ سوزاکی

**זָבַד** ف‌م. [چون זָכַר] بخشیدن، عطا کردن

– נִזְבַּד مج. [چون נִזְכַּר] بخشیده شدن

**זֶבֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] بخشش، هدیه ـ یادگاری

**זִבְדָּה** (از عربی) ا.ث. [چون שִׁמְלָה] سر شیر، خامه

**זְבוּב** ا.ر. (یا ז׳ הַבַּיִת) مگس

**זְבוּבָה** ا.ث. مگس ماده

**זְבוּל** ا.ر. جایگاه، مسکن

**זִבּוּל** „ عمل کود دادن ـ ذبح ناپاك

**זִבּוּן** „ = מְכִירָה

**זִבּוּרִי(ת)** ص. پست و ساده

**זִבּוּרִית** ا.ث. زمین بد، خاك بد ـ .: چیز نا مرغوب

**זְבוֹרִית, זְבוֹר** „ چیز سنگینی که در ته کشتی یا با لن میریزند تا آنرا ثابت نگهدارد

**זְבוּת** „ سوزاك ـ جریان

**זָבַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] ذبح ك، قربانی ك

– נִזְבַּח مج. [چون נִשְׁלַח] ذبح شدن

– זִבַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] زیاد ذبح ك

**זֶבַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] ذبح، ذبیحه ـ سور ـ خوراك

– זִבְחֵי מֵתִים قربانیهائی که برای بت می گذرانیدند

– זִבְחֵי רִיב ضیافت توأم با نزاع، پلو با موش مرده

**זְבִיחָה** ا.ث. (عمل) ذبح

**זְבִיל** ا.ر. [چون פְּקִיד] موسم کود دادن ـ بیلچه

**זֶבֶל** „ [چون דֶּגֶל] کود، رشوه ـ زباله

**זָבַל** ف‌م. [چون זָכַר] زندگی یا اقامت با (کسی) ك

– נִזְבַּל مج. [چون נִזְכַּר] کود داده شدن

– זִבֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] کود دادن

– זְבַל مج. [چون כְּבַד] =נִזְבַּל

– הִזְדַּבֵּל, נִזְ״ ف‌ل. [چون הִזְדַּקֵּף] کود خوردن

**זַבָּל [זַבַּל] (זַבָּלִית)** ا. کود بر ـ کود دهنده

**זַבָּלִית** ا.ث. سرگین غلتان ـ کرم زباله

**זַבֶּלֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] مزبله

**זָבַן**[3] [چون טָמַן] = קָנָה

– זִבֵּן [چون סִבֵּן] = מָכַר

– הִזְדַּבֵּן [چون הִזְדַּקֵּף] = נִמְכַּר ←מָכַר

**זַבָּן [זַבַּן] (זַבָּנִית)** ا. فروشنده [در مغازه]

**זַבָּנוּת** ا.ث. فروشندگی

**זִבְרָה*** „ گور اسب، اسب کوهی

**זָג** ا.ر. پوست (انگور) ـ زنگوله ـ زاج

**זַגָּג [זַגַּג] (זַגָּגִית)** ا. شیشه بر ـ شیشه گر || ج **זַגָּגִים (זַגָּגוֹת)**

**זִגֵּג** ف‌م. [چون הִלֵּל] جام یا شیشه انداختن

**זַגְדָן [זַ־דַּן] (זַ־דָּנִית)** ص. لوچ، احول

**זִגּוּג** ا.ر. شیشه بری ـ لعاب شیشه ـ مینای دندان

**זְגוּגִית** ا.ث. شیشه، جام ـ مهره یا تیلهٔ شیشه ای

**זִגְזֵג** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] شفاف‌ك، برق انداختن

**זִגְזַגִּי(ת)** ص. جناغی

**זָד** ف‌ل. [چون קָם] جسارت یا یاغی گری‌ك ـ دانسته کار بد کردن، قصد بد داشتن

– הֵזִיד [چون הֵפִיר] ف‌ل. دانسته بد کردن ‖ ف‌م. جوشانیدن ، پختن

זֵד (זֵדָה) ا ـ ص. (شخص) متکبر و جسور یا گستاخ و بیشرم یا شریر و مرتد

זָדָה ا.ث. [זְדַת] شکاف ‖ ج זָדוֹת [זְ־]

זָדוֹן ا.ر. [זְ־] تکبر ، غرور ـ جسارت ـ تمرّد ـ قصد بد ‖ ج זְדוֹנִים یا ־נוֹת

– בְּזָדוֹן ق. عمداً ، دانسته ـ متکبرانه ـ جسورانه

זֵדוֹן (זֵדוֹנָה) = זֵד (זֵדָה)

זְדוֹנִי(ת) ص. جسور (انه) ـ متکبر (انه)

זֶה (זֹאת) (۱) ضا. این : זֶה סֵפֶר این کتاب است ـ זֹאת קוֹפְסָה این قوطی یا جعبه است ـ (۲) ضا. این : הַנֵּר הַזֶּה וְהַמְּנוֹרָה הַזֹּאת این شمع و این شمعدان ‖ ج אֵלֶּה یا אֵלּוּ

– זֶה חֳדָשַׁיִם שָׁ اکنون دو ماه است که

– זֶה עַתָּה همین الان ـ بتازگی ، اخیراً

– זֶה אֶל זֶה یکی بدیگری ، بهمدیگر

– זֶה אֶת זֶה همدیگر را ، یکدیگررا

– בָּזֶה بدین وسیله ـ بدین ترتیب ـ در این مکان

– מִלּוֹן כָּזֶה یك چنین فرهنگی

– מִזֶּה וּמִזֶּה از این سو و از آن سو ، از دو طرف

– זֹאת אוֹמֶרֶת یعنی

– בְּכָל זֹאת با اینهمه ، با وجود این

– כָּזֹאת וְכָזֹאת چنین و چنان

זָהָב ا.ر. [זְהַב ; זְהָבִי] زر ، طلا ـ وزنه یا سکهٔ طلا ‖ ج זְהָבִים [זַהֲבֵי]

– ז׳ לָבָן طلای سفید ، پلاتین

– דַּג־ז׳ ماهی طلائی یا قرمز

– חֲתֻנַּת־ז׳ جشن پنجا همین سا لگرد عروسی

– נַעַר ז׳ جوانان پولدار و خوش گذران

– עֵגֶל ז׳ گوسالهٔ زرّین ، گوسالهٔ سامری ـ ∴ توانگر لئیم ، خرپول خسیس

– עֲלֵה ז׳ زرورق

– תּוֹר־הַזָּהָב عصر طلائی

זָהֹב ص. [چون צָהֹב] طلائی (رنگ)

זָהַב ف‌ل. [چون שָׁאַל] مانند طلا برق زدن

– הִזְדַּהֵב ف‌ل. [چون הִזְדַּקֵּף] طلائی رنگ شدن

– הִזְהִיב [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. مطلا یا مذهب ك ، زر اندود یا زربفت ك ‖ ف‌ل. طلائی شدن

זְהַבְהַב(־הַבָּה) ص. (مایل به رنگ) طلائی ‖ ج ־הַבִּים (הַבּוֹת)

זָהֳבִי(ת) ا. زرگر

זִהָּה ف‌م. [چون צִוָּה] هویت (چیزی یا کسی را) تشخیص دادن

– הִזְדַּהָּה ف‌ل. [יִזְדַּהֶּה ; מִזְ־ ; הִזְדַּהֵּה(־הִי)] ـم. לְהִזְדַּהוֹת (از لحاظ هویت) تشخیص داده شدن ـ هم آهنگی داشتن

זֶהֶה (זֵהָה) ص. یکسان ، همانند ، یکی ‖ ج זֵהִים (זֵהוֹת)

זֶהוּ [=זֶה הוּא] اینست ، همین است [مؤنث آن= זוֹהִי]

זָהוּב ا.ر. سکهٔ طلا در برخی از کشورهای امروزی ‖ ج זְהוּבִים

זְהוּב ״ مطلا کاری

זְהוּי ״ تشخیص یا تعیین هویت

– תְּעוּדַת ז׳ = תְּעוּדַת זֶהוּת →

זְהוֹם ״ آلوده سازی ـ آلودگی ، کثافت

זְהוֹרִית ا.ث. ابریشم مصنوعی ـ ارغوان

זֶהוּת ״ هویت ـ عینیت ، برابری کامل

– תְּעוּדַת ז׳ شناسنامه ، برگ هویت

זָהִיר ص. [چون בָּהִיר] محتاط ، مواظب

זְהִירָה ا.ث. درخشندگی ، تابش

זְהִירוּת ״ احتیاط ، مواظبت

– בִּזְהִירוּת ق. با احتیاط ، با دقت

זְהֵם ف‌م. [چون טִהֵר] مکروه ساختن ـ چرك ك. با روغن بد بو آلودن

– זֻהַם مج. [יְזֻהַם ; מְזֻהָם] ـ م. זְהוֹם~ (با روغن بد بو) آلوده شدن

– הִזְדַּהֵם ف‌ل. [چون הִזְדַּקֵּף ـ در صیغهٔ مؤنث הִזְדַּהֲמָה] آلوده یا کثیف شدن

– הֻזְהַם مج. [چون הֻרְעַל] آلوده یا نفرت انگیز شدن

(זָהַר) נִזְהַר ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] احتیاط ك ، مواظب ب ـ متنبه شدن

– הִזְהִיר [چون הִשְׁאִיל] ف‌ل. درخشیدن ‖ ف‌م. آگاهانیدن ، بر حذر یا متنبه ك ، اخطار دادن (به) ، تهدید کردن ـ روشن ك ، تعلیم دادن

– הֻזְהַר مج. [چون הֻרְעַל] آگاها نیده یا متنبه شدن ـ ∴ روشن شدن
זָהַר ا.ر. [چون פָּעַל] درخشندگی، نور ـ فجر ← זוֹהַר
זַהֲרוּר " روشنی یا نور (ضعیف)
– זַהֲרוּרִים یا זַהֲרוּרֵי חַמָּה نور ضعیف فلق یا شفق
זַהֲרוּרִי(ת) ص. مایل به سرخی
זַהֲרוּרִית ا.ث. روبان یا ابریشم (تا بیدهٔ) قرمز ـ روشنی
זֹ یا זֶה [مؤنثِ זֶה] ضا ـ صا. این
זּ صا ـ ضا. این [در ادبیات]
זִו ا.ر. [نام باستانی ماه] אִיָּר
זוֹאוֹלוֹג(־לוֹגִית) ا. جانور شناس
זוֹאוֹלוֹגִי(ת) ص. مربوط به جانور شناسی
– גַּן ז׳=גַּן־חַיּוֹת ← גַּן
זוֹאוֹלוֹגְיָה* ا.ث. جانور شناسی
זוּב [امر و مصدر از זָב¹]
זוֹב ا.ر. جریان (خون یا منی)، سوزاك
– ז׳ הַלָּבָן سوزنك مزمن غیر مسری زنان
זוּג " (۱) جفت، زوج: ז׳ נְעָלַיִם یك جفت کفش ـ
– שְׁתֵּי זוּגוֹת גְּרָבַיִם دو جفت جوراب (۲) زوجین، دو همسر ـ [در جانوران] نر و ماده
– ז׳ מֻלְקָחַיִם یك (عدد) انبر
– ז׳ זְפָרֶט (بازی) طاق یا جفت
– בְּזוּגוֹת یا זוּגוֹת־זוּגוֹת ق. جفت جفت
זֵוֵג ف‌م. [چون דִּבֵּר] جفت یا متصل كـ وصلت دادن، زن و شوهر کردن
– הִזְדַּוֵּג ف‌ل. [چون הִזְדַּקֵּר] جفت شدن ـ متصل شدن ـ مقاربت كـ ـ جفت گیری‌ك
זוֹגָה ا.ث. زن، زوجه
זוּגִי(ת) ص. جفت، زوج: מִסְפָּר זוּגִי ‖ دونفره
– רִבּוּי זוּגִי [د] تثنیه
זוּד [امر و مصدر از זָד]
זַדָּד [זַוַּד] (זַדָּדִית) ا. چمدان ساز
זוֹהִי [مؤنثِ זֶהוּ]
זוֹהַר ا.ر. (۱) نام کتابی در تصوف یهود (۲) [شکل دیگر זֹהַר]
זְהוּג " عمل جفت كـ یا اتصال دادن ـ ∴ از دواج

זוּז " سکهٔ نقره و وزنهٔ قدیمی
זוֹחֵל, זֹחֵל " [چون אוֹהֵב] ← זָחַל خزنده
זוֹט " قعر، کف
זוֹטָה ا.ث. چیز کوچك ـ [در صیغهٔ ج] مینیا تور ـ مرقعات ـ کلمات قصار
זָוִית " گوشه، زاویه، کنج
זוֹכֵר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از זָכַר
זוּל [امر و مصدر از זָל]
זוֹל¹ (זוֹלָה) ص. ارزان ـ ∴ پست
זוֹל² ا.ر. ارزانی، بهای کم
– בְּזוֹל ق. ارزان: קָנִיתִי אוֹתוֹ בְּזוֹל
– בְּזוֹל הַזּוֹל, בְּזִיל הַזּוֹל به قیمت آب جو
זוֹלוּת ا.ث. ارزانی
זוֹלֵל ا ـ ص. [چون שׁוֹמֵר] ← זָלַל (شخص) پر خور ، عیاش و مسرف
זוֹלְלוּת ا.ث. پر خوری ـ عیاشی ـ پستی
זוּלַת ح‌ا. جز، غیر از
– אַהֲבַת הַזּוּלַת محبت بد یگری یا دیگران
זוּלָתִי(ת) ص. دیگر، غیر
זוּלָתִיוּת, זוּלָתָנוּת ا.ث. رعایت حال دیگران، نوع دوستی
זוֹם ا.ر. شیرهٔ گوشت، آب خورش
זוֹמֵם ا ـ ص. [چون שׁוֹמֵר] ← זָמַם اندیشه کننده ـ بد اندیش
– עֵד ז׳ گواه ساختگی، شاهد دروغ (گو)
זוֹן [امر و مصدر از זָן]
זוֹנָה ا.ث. فاحشه
זוֹעַ [امر و مصدر از זָע]
זָוֵעַ ص. [چون שָׁמֵחַ] موحش ـ لرزنده
זְוָעָה ا.ث. [זְוֵעַת; זְוָעָתוֹ] لرزه، وحشت، نفرت ـ زلزله ـ کولاك، بوران
זוֹעֵף (־עֶפֶת یا ־עַפָּה) ص. عبوس، اوقات تلخ ـ زشت و لاغر ‖ ج ־עֲפִים(עֲפוֹת)
זְוָעָתִי(ת), זַוְ־ ص. موحش
זוּר¹ [امر و مصدر از זָר]
זוֹר² ا.ر. دایره ـ حلقه

זֵר (זְרֶת) = פֵּזֵל الخ || ج זֵרִים(־רוֹת)
זוֹרֵחַ ص. [چون אוֹרֵחַ] در خشنده ـ طلوع كننده
זוֹרֵם ص. [چون שׁוֹמֵר] روان، جارى
זוֹרֵעַ [چون אוֹרֵחַ] ا.ر. زارع، برزگر، كشتكار
זוֹרֵר ف‌ل. [چون סוֹבֵב] عطسه ك
זָז ف‌ل. [چون קָם] جنبيدن، تكان خوردن، حركت ك
ـ הֵזִיז ف‌م. [چون הֵפִיר] جنبانيدن، تكان دادن، حركت دادن
זָח ف‌ل. [چون נָח] مغرور شدن
זָחוֹחַ ص. [چون גָּרוּעַ] و זְחוֹחַ־הַלֵּב مغرور
זַחוּת ا.ث. غرور، تكبر
(זָחַח) נָזַח ف‌ل. [יִזַּח; נָזָח; הִזַּח (הִזַּחְתִּי)] ـ م. לְהִזָּחַ جابجا شدن
ـ הֵזַח، הֵזִיחַ ف‌م. [הֵזַחְתִּי; יָזַחְ; מֵזַח; הָזַח (חָזַחְתִּי)] ـ م. לְהָזַח جدا كردن ـ جا بجا كردن ـ .: خفت دادن
ـ הִזְחִיחַ ف‌م. [יַזְ־; מַזְ־; הַזְחֵחַ(־חִיחִי)] ـ م. לְהַזְחִיחַ تو دهنى به (كسى) زدن
זָחְחָה (זְחִיחָה) ص. متحرك ـ كشوى: דֶּלֶת זְחִיחָה || ج זְחִיחִים
זָחִיל ص. [چون בָּהִיר] خزنده ـ .: قوزكننده از ترس
זְחִילָה ا.ث. عمل خزيدن ـ .: فروتنى با تملق
זָחִיר ا.ر. [چون פָּקִיד] زور، پيچ (در روده)
זָחַל ف‌ل. [چون שָׁאַל] خزيدن ـ .: از ترس جمع شدن ـ آهسته جريان ك
ـ נִזְחַל ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] (آهسته) جارى شدن ـ به سنگينى راه رفتن، خودرا كشيد ن
זַחַל ا.ر. [چون בַּעַל] كرم حشره ـ كرم صد پا
זַחְלִיל ״ كمر بند چرخهاى تراكتور و تانك ـ كرم سفيد
זַחְלָם ا.ر. [־לַם] تانك زره پوش || ج ־לָמִים [לְמֵי]
זַחְלָן(־לָנִית) ص. خاضع ريا كار
זַחְלָנוּת ا.ث. فروتنى توأم با ريا، چاپلوسى
זַחְתָּן (־תָּנִית) ا. لاف زن
זִיבָה يا זִיבוּת ا.ث. جريان (ممتد) خون يا منى ـ سوزاك
זִיג ا.ر. فراك، ردنگت
זֵידוֹן(־דוֹנָה) ص. جوشان، خروشان

זִיו ا.ر. روشنى ـ شكوه ـ طراوت، تازگى
זִיוּן ״ تجهيز ـ آرايش، تزيين ـ آذين، زينت
זִיּוּף ״ جعل، تقليد
זִיוְתָן (־תָּנִית) ا ـ ص. (شخص) زيبا يا نورانى وباشكوه
זִיוְתָנִי(ת) ص. با شكوه، نورانى
זִיז ا.ر. جانور(ان) كوچك ـ قسمى كرم ـ و فود ـ شاخك حشره ـ پيشا مدگى [در بنا]، ديوار كوب
זִיזָה ا.ث. حركت خفيف
זִיזִית ״ ديوار كوب، پايه، طاقچهٔ عاريه
זִיל[1] ا.ر. جريان يا ريزش (آب)
זִיל[2] ←בְּזִיל הַזּוֹל [زير זוֹל]
זִים ا.ر. = אָגִיד
זַיִן ״ [זַיִן] سلاح، اسلحه || ج זֵינִים
זִיֵּן ف‌م. [چون סִפֵּן] مسلح ك ـ آرايش دادن
ـ זֻיַּן مج. [چون סֻפַּן] مسلح شدن ـ زينت شدن
ـ הִזְדַּיֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] مسلح يا مجهز شدن
זִיעַ ا.ر. [چون שִׁיחַ] لرزش
זִיף ״ موى زبر ـ [در غله] داسه
זִיֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] جعل ك ـ [مو] خارج ك
זַיָּף (זַיָּפֶת) ا. جاعل، امضا ساز || ج זַיָּפִים (זַיָּפוֹת)
זַיָּפוּת ا.ث. جعل اسناد، امضا سازى
זַיְפָן (־פָּנִית) = זַיָּף الخ
זַיְפָנוּת ا.ث. =זַיָּפוּת
זִיק ا.ر. جرقه ـ طوفان ـ شهاب
זִיקָה ا.ث. جرقه
זִיר, זֵר ا.ر. دستهٔ علف يا علوفه ـ ريسمان تابيده ـ [گ ش] ميلهٔ پرچم
זֵרָה ا.ث. ماشين اطوى بخار
זִירָה ״ گود (زورخانه) ـ ورزشگاه ـ سيرك
זַיִת ا.ر. [זֵית; זֵיתוֹ] زيتون || ج זֵיתִים
זַיִת [זַיִת] (זַיָּתֶת) ا. زيتون كار || ج זַיָּתִים (זַיָּתוֹת)
זַךְ (זַכָּה) ص. پاك ـ صاف ـ شفاف، روشن ـ .: پاك، منزه ـ بى غل و غش
זֹךְ ا.ر. [چون תֹּךְ] پاكى ـ شفافيت
זַכַּאי (זַכָּאִית) ص. بى گناه، پاك ـ درست كار ـ شاسيته، مستحق ـ بستانكار || ج זַכָּאִים(־אוֹת)

**זָכָה** ف‌ل. [چون **בָּכָה**] بی گناه‌ب ـ تبرئه شدن ـ بردن (جایزه) ـ موفق شدن ـ استحقاق پیدا کردن
– **תִּזְכּוּ לְשָׁנִים רַבּוֹת** صد سال باین سالها!
– **זְכֵה** ف‌م. [چون **צֵא**] تبرئه ك ـ حق به (کسی) دادن ـ طاهر ساختن ـ موفق ساختن ـ بستانکار کردن: **הַבְּנֵק זְכָה אֶת חֶשְׁבּוֹנִי בְּ־200 לִירוֹת** بانك ۲۰۰ لیره به بستانکار حساب من گذاشت
– **זָכֶה** مج. [چون **צָאֶה**] تبرئه شدن ـ ذیحق (شناخته) شدن: **חֶשְׁבּוֹנִי זָכָה בְּ־200 לִירוֹת** ۲۰۰ لیره به بستانکار حساب من گذاشته شد
– **הִזְדַּכָּה** یا **הִזְדַּכֵּךְ** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] پاك شدن ـ تبرئه شدن
**זְכוּ** ا.ر. تبرئه ـ توجیه، تصدیق ـ واگذاری، انتقال
– **כְּתַב זְ'** برگ بستانکار
**זְכוּךְ** ″ تطهیر ـ تصفیه ـ پاکی
**זָכוּךְ** ص. [چون **בָּדוּק**] پاك ـ مصفا ـ روشن
**זְכוּכִי(ת)** ص. شیشه ای ـ شفاف
**זְכוּכִית** ا.ث. شیشه ـ جام (پنجره)
– **נְיַר־זְ'** سنباده
**זְכוּר** یا **זָכוּר** ا.ر. [זְ־] ذکور، نرینه
**זָכוּר** [چون **בָּדוּק**] ←**זָכַר** یاد کرده شده ـ بخاطر دارنده، متذکر ـ درنظرگیرنده
– **זְ' לְטוֹב** یادش بخیر
– **זְ' לִי** یا **זְ' אֲנִי** [مختصراً **זְכוֹרְנִי**] بخاطر دارم، یاد [دارم
**זְכוּת** ا.ث. حق ـ امتیاز، فضیلت ـ بیگناهی، برائت ـ شایستگی ـ (ستون) بستانکار
– **לְכַף זְ'** با دادن احتمال بی گناهی
– **לַמֵּד זְ' עַל** دفاع ك از
– **בִּזְכוּת** ح‌ا. بحق، بخاطر ـ در سایهٔ، بواسطهٔ
**זַכּוּת** ″ پاکی، صافی ـ روشنی
**זְכִיָּה** ″ حق ـ توفیق ـ اقبال ـ برتری، مزیت
**זְכָיוֹן** ا.ر. [چون **זְכָרוֹן**] امتیاز ـ شایستگی
**זְכִירָה** ا.ث. یاد، خاطره، حافظه ـ تذکر یا دعا برای درگذشتگان
**זָךְ، זַךְ** ف‌ل. [چون **חָגַר**] پاك‌ب ـ صاف‌ب ـ روشن ب ـ خوش (بنظر) آمدن
– **זֵךְ** ف‌م. [چون **הֵלֵל**] پاك ك ـ تصفیه ك
– **זַכַּךְ** مج. [چون **אָשַׁר**] تصفیه یا تهذیب شدن
– **הִזְדַּכֵּךְ، נִזַּ־** ف‌ل. [چون **הִזְדַּקֵּף**] صاف شدن ـ تهذیب شدن
– **הִזֵּךְ** ف‌م. [چون **הִסֵּב**] پاك ك، طاهر کردن
**זָכַר** ف‌م. [יִזְכֹּר; זוֹכֵר; זְכֹר (זִכְרִי)] ـ م. **זֵכֶר, זִכָּרוֹן; לְזִכְּר** بخاطر داشتن ـ بیاد آوردن، بخاطر آوردن
– **נִזְכַּר** مج. [יִזָּכֵר; נִזְכָּר; הִזָּכֵר (הִזָּכְרִי)] ـ م. **לְהִזָּכֵר** یاد کرده شدن ـ بیاد آمدن ـ ذکر شدن: **הָאִישׁ הַנִּזְכָּר לְעֵיל** شخص مذکور یا نامبرده
– **נִזְכַּרְתִּי שֶׁ** یادم آمد که، بخاطر آوردم که
– **הִזְכִּיר** ف‌م. [יַזִּ־; מַזִּ־; הַזְכֵּר (הַזְכִּירִי)] ـ م. **לְהַזְכִּיר** ذکر کردن، متذکر شدن، تذکر دادن ـ بخاطر آوردن ـ یاد آوری‌ك، بیاد (کسی) آوردن: **תַּזְכִּיר לוֹ שֶׁיָּבוֹא בַּזְּמַן** او را یاد آوری‌کن که بموقع بیاید
– **הִזְכַּר** مج. [יִזָּכֵר; מִזְכָּר] ـ م. **הִזָּכֵר** ~ یاد کرده شدن ـ یاد آوری شدن
**זָכָר** ا.ر. [چون **דָּבָר**] نر ـ (جنس) ذکور ـ [د] مذکر
**זֵכֶר, זִכָּרוֹן** ″ [چون **סֵפֶר**] یاد، ذکر ـ خاطره ـ یادگار، یاد بود ـ نام، شهرت ـ نشانه
**זִכָּרוֹן** ″ [זִכְּ־] یادگار (ی) ـ یاد بود ـ خاطره ـ حافظه، هوش ـ تذکاریه، یاد داشت || ج **זִכְרוֹנוֹת**
– **מַצֶּבֶת זִ'** اثر یا بنای یادگاری ـ سنگ قبر
– **סֵפֶר זִ'** دفتر یاد داشت ـ دفتر یادگار (ی)
– **זִכְרוֹנוֹ לִבְרָכָה** مرحوم، خدابیامرز، [م‌ا] یادش بخیر
**זִכְרוֹת** ا.ث. (آلت) رجولیت
**זִכְרִיָּה** ″ گل مرا فراموش مکن
**זַכְרָן־(רָנִית)** ص ـ ا. صاحب حافظهٔ قوی
**זָל** [چون **קָם**] ف‌ل. ارزان‌ب، کم ارزش‌ب ||ف‌م. بیهوده خرج ك
– **הֵזִיל, הִזִּיל** [יָזִיל, יַזִּיל; מֵזִיל, מַזִּיל; הָזֵל, הַזֵּל (הָזִילִי یا הַזִּילִי)] ـ م. **לְהָזֵל, לְהַזִּיל** ف‌م. ارزان ك ـ خوار یا پست ك ||ف‌ل. [بشکل **הֵזִיל**] ارزان شدن
– **הוּזַל** مج. [چون **הוּקַם**] ارزان شدن
**זָלַג** [چون **שָׁמַר**] ف‌ل. جاری شدن ـ چکیدن

זְלוּחַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] آب پاشی - عطر پاشی
זְלוּף „ = זְלוּחַ
זָלוּת, זַלּוּת ا.ث. ارزانی - پستی
זְלוּת „ کم بهایی - خواری
זְלְזוּל ا.ر. بیحرمتی - تمسخر
זִלְזֵל [چون פִּרְנֵס] ف.م. بیحرمتی به (کسی) ك، تمسخر کردن - بیهوده خرج ك || ف.ل.: זִ' בִּכְבוֹדוֹ به مقام او توهین واردآورد
- זְלְזֵל مج. [چون נְזְלַל] مورد تحقیر (یا توهین) واقع شدن
זָלַח [چون שָׁלַח] ف.ل. خیس شدن || ف.م. عطر بر (چیزی) پاشیدن
- זִלַּח ف.م. [چون שִׁלַּח] آب یا عطر پاشیدن (در)
זְלִילָה ا.ث. پرخوری، خوراك سنگین
זְלִיפָה „ عمل چکانیدن یا پاشیدن
זָלַל [چون שָׁמַר] ف.م. بر باد دادن، تلف ك - زیاد خوردن - ناچیز شمردن || ف.ل. ناچیز بودن
- נָזַל ف.ل. [נְזַלְתִּי; יְזַל; נָזַל; הַזַּל (הַזְלִי)] - م. לְהִזָּל لرزیدن
זַלְעָפָה, זְלַ־ ا.ث. گرمای زیاد - .: حدّت - التهاب، غیرت - لرزه || ج ־עָפוֹת [עַפּוֹת]
- רוּחַ זְלָעָפוֹת باد سموم، باد سوزان
זָלַף ف.م. [چون שָׁמַר] پاشیدن، چکانیدن
- נִזְלַף مج. [چون נִשְׁמַר] پاشیده یا چکانده شدن
- זִלֵּף ف.م - ل. [چون דִּבֵּר] آب روی (چیزی) پاشیدن یا چکانیدن
זֶלֶף ا.ر. [זְלָפִים] عطر یا آبی که پاشیده باشند || ج זְלָפִים [זְלָפֵי]
זַלְפָּן [־פַּן] (־פָּנִית) ا. مأمور آب پاشی
זִמָּה ا.ث. تدبیر - حیله - کار زشت
זָמוּם ص. [چون בָּדוּק] پوز بند زده، دهن بسته
זִמּוּן ا.ر. دعوت - احضار - تعیین وقت ملاقات - انتصاب
זְמוֹרָה ا.ث. شاخه (مو) - نهال، قلمه
זְמִזוּם ا.ر. وِزوز - .: زمزمه
זַמְזוֹם „ زنبور درشت

זַמְזוּמִית ا.ث. گل استکان
זַמְזָם ا.ر. [چون עַכְבָּר] شیپور الکتریکی
זִמְזֵם ف.م - ل. [چون פִּרְנֵס] وزوز یا زمزمه ك
זָמִין ص. [چون בָּהִיר] قابل تبدیل بپول نقد - موجود (در بازار)
זָמִיר ا.ر. [چون פָּקִיד] بلبل - آواز، سرود
זְמִירָה ا.ث. سرود، مزمور - قدرت، جبروت - هرس (کردن) درخت مو
זְמִית „ آب نمك
זָמַם ف.م - ل. [چون חָנַג یا שָׁמַר] اندیشه ك، قصد یا اراده ك - توطئه چیدن - پوز بند به (جانور) زدن
- נָזַם مج - ف.ل. [چون נָסַב] دروغگو درآمدن
- זִמֵּם ف.م. [چون הִלֵּל] محکوم به‌دروغگویی ك
- הֵזֵם ف.م. [چون הֵסֵב] = זִמֵּם
זְמָם ا.ر. اندیشه (بد) - پوزبند
זְמַן, זְמָן „ [זְמַן; זְמַנּוֹ] وقت، زمان، موقع - وعده، وقت معین || ج זְמַנִּים اعیاد، جشن‌ها
- כָּל זְ' שֶׁ مادام که، تا وقتیکه
- כַּמָּה זְ' چند وقت؟
- כָּל כַּמָּה זְ' چند وقت یك بار؟ چند وقت بچند وقت؟
- בֶּן־זְ' = בֶּן־דּוֹר ← דּוֹר
- לִפְנֵי זְ'־מָה چندی قبل
- לְפִי רוּחַ הַזְ' به مقتضای زمان
- בְּזְ' שֶׁ هنگامی که، وقتی که - بشرطیکه
- בְּוֹ בְּזְ' שֶׁ و حال آنکه - درحالی که
- מִזְ' ق. از مدتی پیش، مدتی است
- בִּזְמַנּוֹ بموقع - بموقع خودش
- בְּלֹא זְמַנּוֹ بی وقت، نابهنگام
- בֵּין הַזְּמַנִּים تعطیلات (آموزشگاه)
- לֹא עָבַר זְ' רַב ز طولی نکشید که
זְמַן ف.م. [چون סִבֵּן] آماده ك، تهیه ك - وعده گرفتن - تعیین ك - قرار ملاقات (دو نفر را) دادن
- זְמַן مج. [چون סֻבַּן] آماده یا تعیین شدن - مدعوّ بودن
- הִזְדַּמֵּן, נִזְ־ ف.ل. [יִזְ־; מִזְ־; הִזְדַּמֵּן (־דַּמְנִי)] - م. לְהִזְ־ דַּמֵּן تصادفاً ملاقات ك یا (به محلی) رسیدن
- בְּהִזְדַּמֵּן ق. تصادفاً

– הִזְמִין ف‌م. [چون הִזְקִין] دعوت ك، وعده گرفتن ـ سفارش دادن (كالا) ـ ذخيره ك: הֲאִם לֹא הִזְמַנְתָּ כַּרְטִיס מֵרֹאשׁ ? || آماده ك ـ تعيين ك ـ احضار كردن

– הֻזְמַן مج. [יְזֻמַּן; מְזֻמָּן] ـ م. הֻזְמַן~ دعوت شدن، مدعوّ بودن: הַמְּזֻמָּנִים مدعوّين، دعوت شدگان || احضار شدن ـ سفارش داده شدن ـ آماده يا تعيين شدن

**זְמַנִּי(ת)** ص. موقتى: בְּאֹפֶן ז׳ موقتاً

**זָמַר** ف‌م. [چون שָׁמַר] هرس ك

– נִזְמַר مج. [چون נִשְׁמַר] هرس شدن

– זִמֵּר ف‌ل. [چون דִּבֵּר] خواندن، سرائيدن ـ ساز زدن ـ [با ל يا אֶל] مدح ك، تسبيح خواندن

**זֶמֶר** ا‌ر. [چون גֶּמֶל] نغمه، آهنگ، آواز ـ سرود ـ موزيك

– כְּלֵי־ז׳ آلات (يا ادوات) موسيقى

**זַמָּר** ا‌ر. [זַמָּר] خواننده، آوازه خوان || ج זַמָּרִים [مؤنث آن = זַמֶּרֶת→]

**זִמְרָה** ا‌ث. [چون שִׁמְלָה] آواز، سرود، موزيك ـ بهترين محصول

**זִמְרָת** „ [–רַת] (موضوع) سرود يا تسبيح ـ قدرت، جبروت

**זַמֶּרֶת** [چون צַמֶּרֶת] ←זָמַר

**זָן**[1] ف‌م. [چون לָן←לוּן] تغذيه ك ـ روزى دادن

– נָזוֹן يا נִזּוֹן مج. [چون נָבוֹן يا נִצּוֹד] تغذيه شدن، زيست ك

– הַזָּן ف‌م. [چون הַבָּן] خوراك يا روزى دادن

**זָן**[2] [چون קָם[2]] (١) ا.فا. از זָן[1] غذا دهنده (٢) ص. روزى‌رسان، رزاق ـ غذائيت دار، مقوّى

**זַן** ا‌ر. [זָנוֹ] نوع، گونه || ج זִנִּים

– מִכָּל אֶל זַן از همه نوع، از هرگونه

**זַנַּאי** „ [چون גַּבַּאי] زانى

**זָנָב** „ [זָנַב; זָנְבוּ] د‌م: זָנַב כֶּלֶב || ت‌ه: זָנַב סִיגָרִיָּה || تەمانده ـ آدم پست، نخاله || ج זְנָבוֹת [זַנְ–]

– יוֹצֵא(ת) ז׳ تك، بى قرينه

**זָנַב** ف‌م. [چون דִּבֵּר] از عقب مورد حمله قرار دادن ـ سر شاخه (درخت را) زدن

**זָנְבִי(ת)** ص. د‌م مانند ـ دنباله دار

**זַנְגְּבִיל*** ا‌ر. زنجبيل

**זָנָה** ف‌ل. [چون קָנָה] مرتكب فحشا شدن، زناى غير محصنه ك

– זָנָה אֶל (يا עַל) زنا كردن با [شدن

– זְנֻה ف‌ل. [چون צְנֻעָה] (عادةً يا غالباً) مرتكب زنا

– הִזְנָה ف‌م. [چون הִקְנָה] وادار به زنا كردن

**זֹנֶה** ا‌ر. [זֹנֶה; זְנֵי, זְנֵיךָ] گونه، نوع || ج זְנָאִים يا זְנִיִּים

**זְנוּב** „ حمله به مؤخر سپاه ـ هرس

**זְנוּנִים** (ه ج) ا‌ر. زنا (كارى)

– אֵשֶׁת ז׳ زانيه

– יֶלֶד ז׳ بچهٔ حرامزاده، زنا زاده

**זִנּוּק** „ پرش، جهش ـ جريان تند ـ چشمه يا فواره

– בְּזִנּוּקִים ق. بطور غير منظم، جسته جسته

**זִנּוֹק** „ = זִנּוּק چشمه يا فواره

**זְנוּת** ا‌ث. زنا

**זָנַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] دور انداختن ـ ترك ك

– נִזְנַח مج. [چون נִשְׁלַח] دور انداخته يا متروك شدن

– הִזְנִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] دور انداختن ـ پشت گوش انداختن ـ معزول ك ـ بى حرمت ساختن

– הֻזְנַח مج. [چون הֻבְטַח] متروك يا كنار گذاشته شدن

**זְנִיחָה** ا‌ث. ترك، دور اندازى

**זְנִיקָה** „ جهش، پرش ـ شروع (مسابقه)

**זְנִית*** „ سمت الرأس ـ .: اوج

**זָנַק** [چون דִּבֵּר] و הִזְדַּנֵּק [چون הִזְדַּקֵּף] ف‌ل. بيرون جستن، فواره زدن

**זָעַ**[1] ف‌ل. [چون נָח] جنبيدن ـ لرزيدن

– הֵזִיעַ [چون הֵנִיעַ] ف‌م. جنبانيدن، تكان دادن

**(זָעַ[2]) הֶזִּיעַ** [چون הֵנִיעַ] ف‌ل. عرق ك ||ف‌م. عرق به (بدن) آوردن

**זֵעָה** ا‌ث. عرق، خوى: בְּזֵעַת אַפֶּיךָ با عرق جبينت

– מֶרְחַץ ז׳ حمام بخار

**זַעֲוָה** „ [چون טַחֲנָה] اضطراب، (اسباب) وحشت

**זָעוּם** ص. [چون בָּדוּק] مغضوب، منفور ـ ملعون ـ عبوس، خشم آلود ـ كم، ناچيز

**זָעוּף** ص. [„] خشمگين ـ افسرده، ملول

זְעָזוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] تكان، شك ـ صدمه يا ضربت سخت (بر مخ)
זְעְזַע ف‌م. [چون צְחְצַח] لرزانيدن ـ مضطرب ساختن
– זְעְזַע مج. [چون צְחְצַח] تكان داده شدن ـ مضطرب شدن
– הִזְדַּעְזַע ف‌ل. [יִז־; מִזְדַּעְזֵעַ; הִזְדַּעְזַע (־זְעִי)] م. לְהִזְדַּעְזֵעַ تكان خوردن ـ هراسان شدن
זְעִיר ص. [چون בָּהִיר] كوچك، مينيا توري
זְעֵיר ° ق ـ ا.ر. =מְעַט; קְצָת
זְעִירוּת ا.ث. كوچكي
זָעַף ف‌م. [چون שָׁאַל] خاموش ك ـ .: فرو نشاندن
זָעַם [چون שָׁאַל ـ در آينده יִזְעַם و יִזְעֹם] ف‌ل. غضبناك شدن ‖ ف‌م. مورد غضب قرار دادن ولعنت ك
– הִזְעִים ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] خشمگين ك ـ لرزانيدن
זַעַם ا.ر. [چون פַּחַד] خشم، غضب، قهر
זָעֵף ف‌ل. [چون שָׁאַל] خشمگين يا شدن ـ افسرده يا رنجيده شدن
זַעַף ا.ر. [چون פַּחַד] خشم، قهر ـ تلاطم، حدّت
– נְשָׁם ז׳ باران سيل آسا
– רוּחַ ז׳ باد شديد، طوفان
זָעֵף ص. [چون בָּדֵל] اوقات تلخ ـ پريشان
זַעְפָּרָן* ا.ر. [־רַן] زعفران
זָעַק ف‌ل. [چون שָׁאַל] فرياد يا استغاثه ك
– נִזְעַק [چون נִשְׁאַל] فرا خوانده شدن، احضار شدن، جمع شدن، گرد آمدن
– הִזְעִיק ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] فرا خواندن، (بخدمت زير پرچم) احضار كردن ـ جمع ك ـ به (كسي) ندا در دادن
זְעָקָה ا.ث. [چون קְטָרָה] فرياد ـ استغاثه ـ تشر
זַעֲרוּר ا.ر. خفجه، عوسج
זַעֲרוּרִי(ת) ص. ريز، كوچولو
זָפוּף و זְפוּפוֹת ص. [چون בָּדוּק] قير اندود
זְפוּת و זִפּוּף ا.ر. قيركاري ـ قير ريزي
זִפֵּף ف‌م. [چون הִלֵּל] قير اندود كردن
זֶפֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] چينه دان، حوصله
זַפֻּקַת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] گواتر: بزرگ شدگي غدهٔ درقي

זֶפֶת ف‌م. [چون כָּרַת] با زفت يا قير اندودن
– נִזְפַּת مج. [چون נִכְרַת] قير اندود شدن
– זִפֵּת [چون אִמֵּת] = זִפֵּף
זֶפֶת ا.ث. [זְפָתוֹ] زفت، قير
זַפָּת [זַפַּת] (זַפָּתִּת) ا. قيركار ـ كارگر اسفالت سازي ‖ ج זַפָּתִים (זַפָּתוֹת)
זַק ا.ر. [זַקּוֹ] جرقه، برق ـ زنجير، بند ‖ ج זַקִּים
זִקָּה ا.ث. رابطه، بستگي، نسبت ـ قيد، الزام ـ وظيفه
– כִּנּוּי ז׳ [د] ضمير موصول
זְקוּנִים, זְקֵנִים (ه ج) ا.ر. پيري: בֶּן ז׳ يا בַּת ז׳ فرزند (سر) پيري
זָקוּף ص. [چون בָּדוּק] ←זָקֵף راست، كشيده ـ عمودي
– זְקוּף קוֹמָה داراي قامت رعنا
זְקוּף ا.ر. راستي: راست‌ب، عمود بودن
זְקוּפָה ا.ث. تير راست، عمود
זָקוּק ص. [چون בָּדוּק] ←זָקֵק بسته ـ .: نيازمند، محتاج ـ تصفيه شده، پالوده
זְקוּק ا.ر. پالايش، تصفيه ـ تقطير ـ جرقه ـ فشفشه
– בֵּית־ז׳ پالا يشگاه، تصفيه خانه
– זְקוּקִין ° דְּנוּר ° (يا דִּי ° נוּר °) آتشبازي
זְקוּקִית ا.ث. موشك
זְקִיף ا.ر. [چون פְּקִיד] پاسدار
זְקִיפָה ا.ث. عمل راست نگهداشتن ـ گذاردن (وجهي بحساب كسي)
זְקִיפוּת ا.ث. راستي، كشيدگي
זָקִיק ص. [چون בָּהִיר] زلال، شفاف
זְקִירָה ا.ث. عمل پرتاب ك
זִקִּית ״ حرباء، بوقلمون، آفتاب گردك
זָקֵן¹ (۱) ص. [چون בָּדֵל] پير، سالخورده ـ .: كهنه ـ آزموده (۲) ا. [זָקֵן; זְקֵנִי] پير مرد ـ پدر بزرگ، جد، نيا ـ .: شخص بزرگ و محترم ‖ ج זְקֵנִים [זְקֵנַי] پيران، مشايخ، بزرگترها
– ז׳ וְרָנִיל = וָתִיק كهنه كار، آزموده
– אַב ז׳ [אֲבִי זְקֵנִי] پدر بزرگ، نيا، جد

– אֵם זְקֵנָה [אִמִּי זְקֵנָתִי] مادر بزرگ، جده

זָקַן² ف‌ل. [יִזְקַן; זָקַן; זְקַן (זְקִנִי)] ـ م. זָקוּן، זְקֹן؛ לְזָקֵן پیر شدن ـ .ه کهنه شدن

– הִזְדַּקֵּן ف‌ل. [יִז־; מִז־; הִזְדַּקֵּן (־דַּקְנִי)] ـ م. לְהִזְדַּקֵּן پیر شدن ـ .ه کهنه شدن

– הִזְקִין [יַז־; מַז־; הַזְקֵן (הַזְקִינִי)] ـ م. לְהַזְקִין ف‌ل. پیر شدن ـ .ه کهنه شدن || ف‌م. پیر کردن

זְקָן ا.م. [چون דָּבָר] ریش ـ چانه، زنخدان، ذقن ـ [گ ش] داسه

זְקֹן ا.ر. [چون כֹּחַל] پیری

זְקֵנָה¹ ا.ث. זְקֵנַת یا זְקֵנָת؛ זְקֵנָתוֹ] پیر زن ـ مادر بزرگ

זְקֵנָה² [مؤنث זָקֵן¹]

זְקֻנָה [چون שְׁמֻלָה] و זְקֻנוּת ا.ث. پیری

זָקַף [چون שָׁמַר] ف‌م. راست ك، بلند کردن ـ بحساب (کسی) گذاردن: זְקֹפוּ בְּחֶשְׁבּוֹנִי לְזְכוּתִי סַךְ 200 לִירוֹת ۲۰۰ لیره به بستانکار حساب من گذاشتند ||ف‌ل. بلند شدن، راست شدن ـ [با ל] تقویت ك

– נִזְקַף مج. [چون נִשְׁמַר] راست شدن، بلند شدن ـ بحساب گذاشته شدن

– הִזְדַּקֵּף ف‌ل. [יִז־; מִז־; הִזְדַּקֵּף (הִזְדַּקְּפִי)] ـ م. לְהִזְדַּקֵּף خود را راست ك، راست ایستادن

– הִזְקִיף ف‌م. [چون הִקְצִיר] راست ك، بلند کردن

זָקַק ف‌م. [چون חָגַר یا שָׁמַר] تصفیه ك، ذوب ك ـ صاف ك، پالودن ـ تقطیر کردن ـ مقید کردن، مجبور یا ملزم ك ـ نیازمند کردن

– נִזְקַק مج. [چون נִשְׁמַר] نیازمند یا محتاج ب (یا شدن)ـ بسته یا مقید یا ملزم شدن ـ [در مقام ف‌ل.] توجه ك ـ پیوستن، ملحق شدن ـ خوابیدن، مقاربت ك

– זִקֵּק ف‌م. [چون הִלֵּל] تصفیه ك، پالودن ـ .ه تهذیب ك ـ تقطیر کردن

– הִזְדַּקֵּק، נִז־ ف‌ل. [چون הִזְדַּקֵּף] تصفیه شدن ـ محتاج یا نیازمند شدن ـ ملحق شدن

– הִזְקִיק ف‌م. [چون הִכְלִיל] مجبور کردن ـ مقید یا ملزم ك

זַקָּק (זַקָּקִת) ا. کارگر پالا یشگاه ـ مشك ساز

זָקַר ف‌م. [چون שָׁמַר] پرت ك

– נִזְקַר مج. [נִשְׁמַר] پرت شدن

זָר¹ (זָרָה) (۱) ص. بیگانه، اجنبی ـ .ه عجیب (و غریب)، غیر عادی ـ بی‌نظیر ـ مکروه ـ گناه کار ـ حرا مزاده (۲) ا. (شخص) بیگانه یا غریب ـ شخص غیر وارد یا بی اطلاع ـ (شخص) گناهکار ـ [در صیغهٔ جمع مؤنث (זָרוֹת)] غرائب – הַכְּנִיסָה לְזָרִים אֲסוּרָה ورود اشخاص متفرقه ممنوع است

– אֵל זָר خدای بیگانه، خدای نا بر حق، بت

– עֲבוֹדָה זָרָה بت پرستی

זָר² ف‌ل. [چون קָם] بیگانه شدن ـ .ه دوری جستن، قهر کردن

– נָזוֹר مج ـ ف‌ل. [چون נָסוֹג] بر گشتن، مرتد یا منحرف شدن

– זוֹרֵר ف‌ل. [چون קוֹמֵם] عطسه ك

– הוּזַר مج. [چون הוּקַם] بیگانه شدن

זָר³ ف‌م. [چون קָם] له ك ـ فشردن

– זָרָה مج. [יִזָּרֶה؛ מִז־] ـ م. זָרֹה~ بسته شدن (با باند یا نوار) ـ فشرده شدن

– הוּזַר مج. [چون הוּקַם] له شدن

זַר ا.ر. دسته یا حلقه (گل) ـ حاشیه، دوره

זָרָא " چیز نفرت آور و موجب تهوّع

– הָיָה לְזָ׳ موجب نفرت شد

זָרַב ف‌ل. [چون בָּרַח] (در اثر گرما) آب شدن

זֶרֶב ا.ر. [זַרְבּוֹ] (آستر نمدی) کفش سر پائی || ج זְרָבִים [זַרְבֵּי]

זַרְבּוּבִית ا.ث. لوله (در قوری و مانند آن)

זַ׳רְגוֹן* ا.ر. زبان مخلوط ـ لهجهٔ محلی

זָרַד [چون שָׁמַר] ف‌م. هرس ك، تراش دادن || ف‌ل. زوزه کشیدن

– זֵרַד ف‌م. [چون בֵּרַח] هرس ك

זָרֶד ا.ر. [چون זֶרֶב] ترکه نازك ـ سرشاخهٔ تازهٔ درخت

זָרָה ف‌م. [چون קָנָה] پاشیدن، ریختن ـ باد دادن یا پاك کردن (گندم) ـ .ه منهزم ساختن

– נִזְרָה مج. [چون נִגְלָה] پاشیده یا پراکنده شدن ـ باد افشان شدن

– זֵרָה ف‌م. [יְזָרֶה; מְ־; זָרֵה (זְרִי)] ـ م. לְזָרוֹת بکلی پراکنده ك ـ ∴ خوب وارسی ك
– זָרָה مج. [יְזֹרֶה; מְ־] ـ م. זֹרֶה ~ پراکنده یا گسترده شدن
זֵרוּד ا.ر. =זְמִירָה
זֵרוּז ” تسریع ـ تشویق
זֵרוּי ” عمل پراکندن ـ پراکندگی ـ ∴ انتشار
זָרוּי [چون בָּדוּק] ا.مف. از זָרָה
זְרוֹעַ ا.ث. [זְרוֹעוֹ, זְרוֹעֲךָ] بازو ـ [در چارپا] پای جلو، دست ـ [در مرغ] بال، ∴ نیرو ـ پشتیبان ـ شاخه (دریا) ـ دسته ‖ ج זְרוֹעוֹת یا ־עִים
– ז׳ עֶלְיוֹנָה بازو
– ז׳ תַּחְתּוֹנָה ساعد، ارش
– ז׳ קִיר دیوارکوب، طاقچهٔ دیواری
– אִישׁ ז׳ مرد نیرومند و زورآزما
– בַּעַל־ז׳ مشت زن و نیرومند ـ زورآزما، جابر
זָרוּעַ [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از זָרַע
זֵרוּעַ ا.ر. [چون תָּפוּחַ] تخم کاشته شده، مزروع ـ کشت، زرع
זָרוּק [چون בָּדוּק] ا.مف. از זָרַק
זָרוּת ا.ث. غرابت ـ بیگانگی ـ امر خلاف قاعده ـ استثناء
זֵרַז ف‌م. [چون בֵּרַךְ] شتابانیدن ـ تشویق یا تشجیع ك
– זֹרַז مج. [چون בֹּרַךְ] شتابانده شدن ـ تحریك یا تشویق شدن
– נִזְדָּרֵז, הִזְדָּרֵז ف‌ل. [יִז־; מִז־ הִזְדָּרֵז (־דָּרְזִי)] ـ م. לְהִזְדָּרֵז عجله ك ـ با شوق و ذوق کار کردن
זַרְזִיף ا.ر. رگبار
זַרְזִיר ” سار [پرنده] ـ بوکسور، پهلوان بوکس
– ז׳ עֵט نویسندهٔ مطالب کم ارزش (در روزنامه)
זְרֵזִף [چون פְּרֵנֵס] ف‌ل. سر رفتن ‖ ف‌م. (زیاد) ریختن ـ سیراب ك
זָרַח ف‌ل. [چون שָׁלַח] درخشیدن، تابیدن ـ طلوع ك ـ ∴ پدید آمدن، ظاهر شدن
– הִזְרִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] تابانیدن
זָרַח ا.ر. [چون יֶרַח] درخشندگی ـ طلوع
זַרְחָה ا.ث. [چون יַלְדָּה] فسفات
זַרְחָן ا.ر. [־חַן] فسفر
זְרִיבָה ا.ث. گدازش ـ جریان
זְרִיָּה ا.ث. عمل پاشیدن ـ باد افشانی (گندم)
זָרִיז ص. [چون בָּהִיר] زرنگ، فرز، چابك
זְרִיזוּת ا.ث. زرنگی، چابکی، جلدی ـ سرعت
זְרִיחָה ” طلوع ـ درخشندگی
זְרִימָה ” جریان
זְרִיעַ ا.ر. [זְ־] فصل کشت ‖ ج זְרִיעִים
זְרִיעָה ا.ث. بذرکاری، کشتکاری
זְרִיקָה ” عمل پرتاب ك یا پاشیدن ‖ تزریق ـ آمپول
– זְרִיקַת רְפוּי مایه کوبی، تلقیح
זְרִירָה ” = עֲטִישָׁה عطسه
זָרַם [چون שָׁמַר] ف‌ل. جاری شدن، روان ب ‖ ف‌م. شستن و بردن (چون سیل)
– זֹרַם مج. [چون בֹּרַךְ] ریخته یا جاری شدن
– הִזְרִים ف‌م. [چون הִקְצִיר] جاری ك
זֶרֶם ا.ر. [چون גֶּבֶל] جریان : ז׳ הַדָּם; ז׳ חַשְׁמַל ‖ سیل ـ طوفان ـ ∴ نهضت، جنبش
– ז׳ בָּרָד (باریدن) تگرگ سخت
– שָׂחָה עִם הַזֶּרֶם همرنگ جماعت شدن
זַרְנוּק ا.ر. لولهٔ آتش نشانی
זָרַע [چون שָׁלַח] ف‌م. کاشتن ـ زیر کشت درآوردن ـ ∴ پراکنده ك ‖ ف‌ل. زراعت ك
– נִזְרַע مج. [יִזָּרַע; נִזְרָע; הִזָּרַע (הִזָּרְעִי)] ـ م. לְהִזָּרַע کاشته شدن ـ [در صیغهٔ مؤنث] حمل گرفتن، آبستن شدن
– הִזְרִיעַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. دادن یا آوردن (تخم) ـ ف‌ل. [در صیغهٔ مؤنث] حمل گرفتن، آبستن شدن
זֶרַע ا.ر. [זַרְעִי, זַרְעֲךָ] تخم، بذر، دانه ـ نطفه ـ ∴ ذریه، نسل ـ شجره ـ کشت، زرع ‖ ج זְרָעִים [זַרְעֵי] وگاهی זְרָעוֹת [זַר־]
– בַּעַל־ז׳ (گیاه) تخم دار
זֹרַע [شکل دیگر זְרוֹעַ]
זֵרַע [شکل دیگر זֵרוּעַ] ا.ر. مزروع
– זֵרְעִים بقولات، سبزیجات
זַרְעוֹן ا.ر. [זַר־] [گ ش] فندقه

– זְרעוֹנִים بقولات، سبزيجات

זַרְעִי(ת) ص. تخمی ـ تخم دار

זַרְעִית[1] ا.ث. ذريه، اعقاب

זַרְעִית[2] " غزلاغ، چكاوك

זָרַק [چون שָׁמַר] ف‌م. انداختن، پرت ك ـ دور انداختن ـ پاشيدن، ريختن || ف‌ل. پاشيده شدن ـ تك تك نمودار شدن

– זָרַקְתִּי בּוֹ מָרָה زهر چشم از او گرفتم

– נִזְרַק مج. [چون נִשְׁמַר] انداخته شدن ـ (دور) ريخته شدن

– זָרַק مج. [چون פָּרַד] پاشيده يا ريخته شدن

– הִזְרִיק ف‌م. [چون הִקְצִיר] تزريق ك

– הָזְרַק مج. [چون הָקְצַר] تزريق شدن

זֶרֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] مايه، واكسن، سرُم

זַרְקוֹר يا זָרְקוֹר " نور افكن || ج זַרְקוֹרִים

זַרְשָׁק* " [چون עַכְבָּר] زرشك

זֶרֶת ا.ث. [זַרְתּוֹ] وجب ـ انگشت كوچك، خنصر || ج זָרְתוֹת [זָרְ־]; ت זְרָתַיִם [זִרְתֵּי]

זֵרַת ف‌م. [چون פֵּרַת] وجب ك

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

ז׳ = זָכָר

ז״א = זֹאת אוֹמֶרֶת يعنى

זא״ז = זֶה אֶל זֶה – זֶה אֶת זֶה

זו״נ = זָכָר וּנְקֵבָה

זי״ע = זְכוּתוֹ יָגֵן עָלֵינוּ

זיע״א = זְכוּתוֹ יָגֵן עָלֵינוּ אָמֵן انشاء الله فضيلت آن مرحوم حامی ما باشد

ז״ל = זִכְרוֹנוֹ לִבְרָכָה يا دش بخير

זצ״ל = זֵכֶר צַדִּיק לִבְרָכָה

ז״ר = זָכָר רִבּוּי

# ח

**ח׳** شمارهٔ هشت (و گاهی هشتم) ـ شمارهٔ ۸۰۰۰ [در اعداد مربوط بسال]

**חֹב** ا.ر. [חָבִי] سینه، آغوش ـ ∴ دل ـ جوف، درون، تو ‖ ج **חֲבִים**

**חָב**[1] ف‌ل. [چون קָם] ملزم‌ب، مسئول یا موظف ب ـ بدهکاربودن ـ مقصر بودن (یا شدن) ـ [با ל] دچار زیان ك

– **הִתְחוֹבֵב** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] متعهد شدن

**חָב**[2] **(חָבָה)** ا.فا. از **חָב**[1] ملزم، موظف ـ مدیون

**(חָבָא) נֶחְבָּא** ف‌ل. [יֵחָבֵא; נֶחְבָּא; הֵחָבֵא (הֵחְבִּיא)] ـ م. **לְהֵחָבֵא** پنهان شدن ـ ∴ ساکت یا آهسته شدن

– **הֵחָבֵא אֶל הַכֵּלִים** در گمنامی بسر بردن، طالب مقام نبودن

– **בְּהֶחְבֵּא** ق. در نهان، مخفیانه

– **חִבֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] پنهان ك

– **חָבָא** مج. [چون מָלֵא] پنهان شدن

– **הִתְחַבֵּא** ف‌ل. [چون הִתְנַשֵּׂא] خود را پنهان ك، پنهان شدن

– **הָחְבִּיא** ف‌م. [יַחְ־; מַחְ־; הַחְבֵּא (הַחְבִּיאִי)] ـ م. **לְהַחְבִּיא** پنهان ك

**חֻבַּב** [چون חֻגַּר] =**אָהַב** [فقط در صیغهٔ ا.فا. یعنی **חוֹבֵב**←]

– **חִבֵּב** ف‌م. [چون הִלֵּל]: **אֲנִי מְחַבֵּב אוֹתָהּ** از او خوشم می آید – **חִבַּבְתִּי אוֹתוֹ** او را نوازش کردم

– **חָבַב** مج. [چون אָשַׁר] محبوب (واقع) شدن: **מְחֻבָּב עַל הַבְּרִיּוֹת** محبوب القلوب خلق

– **הִתְחַבֵּב** ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] خود را محبوب ك، محبوب شدن

**חִבָּה** ا.ث. تمایل (دوستانه) ـ محبوبیت

– **חִבַּת־צִיּוֹן** (نهضت) حب صهیون یا کشور اسرائیل

**חָבָה** ف‌ل. [چون חָסָה] پنهان شدن

– **נֶחְבָּה** ف‌ل. [چون נֶחְפָּה ولی اول شخص مفرد آن درگذشته =**נֶחְבֵּיתִי**] پنهان شدن

**חָבוּא** [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבָא** پنهان (شده)

**חָבוּט** [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבַט**

**חִבּוּט** ا.ر. عمل (بزمین) زدن

**חָבוּי** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבָה** پنهان

**חָבוּל** [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבַל**

**חֲבוֹל** ا.ر. گرو، گروی

**חִבּוּל** " (۱) הַשְׁחָתָה (۲) הֶרְיוֹן

**חִבּוּץ** " کره گیری، کره سازی

**חָבוּק** ص. [چون אָבוּד] ←**חָבַק** درآغوش گرفته. ∴ متصل

**חִבּוּק** ا.ر. درآغوش گیری

– **ח׳ יָדַיִם** دست روی دست گذاشتن، دست به سینه نشستن، بیکاری

**חָבוּר** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבַר** پیوسته، چسبیده

**חִבּוּר** ا.ر. اتصال (دادن) ـ پیوستگی ـ ارتباط ـ انشاء ـ تألیف ـ [ر] جمع، افزایش ـ [د] عطف، ربط: **מִלַּת ח׳** حرف عطف یا ربط [چون וְ و אוֹ و אֲבָל]

– **ח׳־קִיר** [در برق] پریز

– **חַיֵּי ח׳** همزیستی، زندگی اجتماعی

– **וָו הַחִבּוּר** واو عطف

**חֲבוּר** " ته چك ـ دسته، باند

**חֲבוּרָה**[1]**, חַבָּרָה** ا.ث. (جای) زخم ـ کوفتگی

**חֲבוּרָה**[2] " دسته، باند ـ گروه

– **בַּח׳** ق. متفقاً، با هم، دسته جمعی

**חֲבוּרָה** " ضربت، کوفتگی ـ تورّم

**חָבוּשׁ** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از **חָבַשׁ** زین شده ـ کلاه بر سر ـ ∴ اسیر، زندانی

**חַבּוּשׁ, חֲבוּשׁ** ا.ر. به [میوهٔ معروف]

**חָבוּת** ا.ث. =**חוֹב** بدهی

**חָבַט** [چون **חָגַר**] ف‌م. زدن ـ کوبیدن (گندم) ـ تکاندن (میوه) ـ بزمین زدن || ف‌ل. پائین آمدن و خوردن (بچیزی)

– **נֶחְבַּט** مج. [چون **נֶחְפַּז**] زده یا کوبیده شدن ـ تکانیده شدن

– **חִבֵּט** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] پرت ك (با زور)

– **הִתְחַבֵּט** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] بزمین افتادن (در لا به) ـ تقلا یا دست و پا کردن

**חֶבֶט** ا.ر. [چون **עֶבֶד**] شیر قلاب ـ ضربت ـ شك

**חֲבָטָה** ا.ث. ضربت، تصادم ـ شك، تکان سخت

**חָבִיב** ص. [چون **אָדִיב**] محبوب ـ دوست داشتنی

– **חֲבִיבִי** (**חֲבִיבָתִי**) عزیزم!

**חֲבִיבוּת** ا.ث. محبوبیت

**חֲבִיוֹן** ا.ر. مخفی گاه ـ پرده ـ راز

**חֲבִיוֹנָה** ا.ث. چلیك کوچك

**חֲבִיטָה** " عمل زدن یا کوبیدن ـ ضربت

**חֲבִילָה** " بسته ـ دسته، گروه ـ دستهٔ کاغذ ـ وثیقه

– **דְּאַר הַחֲבִילוֹת** دفتر امانات پستی

**חָבִיץ** ا.ر. [چون **אָבִיב**] کوفتهٔ آردی ـ پودینگ

**חֲבִישׁ** " [چون **אָבִיב**] بند هزار ورقی

**חֲבִישָׁה** ا.ث. (نوار) زخم بندی ـ عمل زین ك ـ حبس ـ گذاردن (کلاه بر سر)

**חָבִית** " بشکه، چلیك

**חֲבִיתָה** " اُملت یا خاگینه

**חֲבִיתִית** " ساندویچ تخم مرغ و پنیر

**חָבַל** [چون **חָגַר**] ف‌م. (به) گرو گرفتن ـ زخمی ك || ف‌ل. آسیب رسانیدن ـ کج رفتاری یا مخالفت ك

– **נֶחְבַּל** مج. [چون **נֶחְפַּז**] زخمی شدن ـ آسیب دیدن، .: خانه خراب شدن ـ به گرو رفتن

– **חִבֵּל** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] خراب ك، آسیب رساندن، ضربت زدن (به) ـ [در صیغهٔ مؤنث] به ....آبستن شدن، زائیدن ـ .: در دل اندیشیدن، جعل کردن

– **חֻבַּל** مج. [چون **אֻשַּׁר**] آسیب دیدن ـ کوبیده شدن

– **הִתְחַבֵּל** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] (۱) **חִבַּל** (۲ ـ در صیغهٔ مؤنث] درد زائیمان داشتن

**חֶבֶל** ا.ر. [**חֲבָלָה**] اثاثهٔ کشتی شراعی || ج **חֲבָלִים**

**חֶבֶל** ح‌ن. افسوس! حیف!

**חֶבֶל** ا.ر. [چون **עֶבֶד**] طناب ـ کابل ـ ریسمان کار ـ .: دام ـ منطقه ـ گروه، دسته

– **חֲבְלֵי שֵׁנָה** سنگینی خواب

**חֶבֶל** " [چون **חֵלֶק**] درد (زائیمان)، درد زه

**חֲבָלָה** ا.ث. آسیب ـ ضربت ـ تاوان، غرامت

**חַבָּלָה** " خرابکاری ـ زیان

**חַבְּלָן(־לָנִית)** ا. عامل خرا بکاری ـ راهزن

**חֲב־מֻכָּס (חֲבַת־מ׳)** ص. مشمولِ حقوق گمرکی || ج **חֲבֵי־מ׳ (חֲבוֹת־מ׳)**

**חֹבֶץ** ا.ر. [چون **חֹדֶשׁ**] و **חֲבָצָה** ا.ث. شیری که کرهٔ آنرا گرفته باشند، دوغ

**חֲבַצֶּלֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] سوسن ـ زنبق

**חָבַק** ف‌م. [چون **חָגַר**] در آغوش گرفتن ـ احاطه ك

– **חָבַק יָדַיִם** دست بسینه گذاشتن ـ .: دست روی دست گذاشتن، بیکار نشستن

– **חִבֵּק** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] در آغوش کشیدن

– **הִתְחַבֵּק** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] یکدیگر را در آغوش گرفتن

**חֻבָּק** ا.ر. [**חֻבָּקוֹ**] تنگ (اسب) ـ بند جوراب ـ روبان. دور گردن || ج **חֻבָּקִים [חֻבָּקֵי]**

**חֻבָּק** ا.ر. [چون **חֻכָּם**] پودنه، پونه

**חָבַר** ف‌ل. [چون **עָבַד**] متصل شدن، .: متفق شدن، ائتلاف ك ـ اجتماع ك، جمع شدن

– **נֶחְבַּר** مج. ـ ف‌ل. [چون **נֶחְפַּז**] بهم پیوستن، ترکیب شدن

– **חִבֵּר** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] متصل ك، بهم بستن ـ متحد کردن ـ تألیف ك ـ جمع ك، جمع زدن

– **חֻבַּר** مح. [چون **אֻשַּׁר**] بهم پیوستن ـ تألیف شدن ـ جمع (زده) شدن

– **הִתְחַבֵּר** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] ائتلاف ك ـ رفاقت یا آمیزش ك ـ گرد آمدن

– **הֶחְבִּיר** ف‌م. [چون **הֶחְפִּיז**] بهم پیوستن ـ پشت هم انداختن ـ ارتباط دادن

**חֶבֶר** ا.ر. [چون עֶבֶד] گروه، هیأت: **ח׳ עוֹבְדִים** پرسنل، (گروه) کارمندان یا کارکنان ‖ دسته، باند ـ سازمان ـ افسون، طلسم

– **ח׳ הַלְאֻמִּים** مجمع اتفاق ملل

**חָבֵר** ״ رفیق، دوست ـ شریك ـ عضو ـ همقطار ـ همدرس ـ همنوع، دیگری: **אוֹהֲבִים אִישׁ אֶת חֲבֵרוֹ** یکدیگر را دوست دارند ‖ نظیر، مانند ‖ ج **חֲבֵרִים** [חַבְרֵי]←**חֲבֵרָה** [مؤنث آن]

– **מַס ח׳** حق عضویت

– **חֲבֵר־כְּנֶסֶת** نمایندهٔ مجلس

– **חֲבֵר שֻׁלְחָן** هم سفره، شریك سفره

**חַבָּר** [חַבַּר] (**חַבָּרִית**) ا. موبد ـ ساحر

**חִבַּרְבּוּר**(־בּוּרָה) ص. مخطط، راهراه

**חִבַּרְבּוּרָה** ا.ث. [در ببر] خط ـ [در پلنگ] خال

**חִבַּרְבָּרִי**(ת) = **חברבור** الخ

**חֲבֵרָה** ا.ث. [چون שְׁכֵנָה] رفیقه، girl friend ـ شریك ـ متفق ـ همدرس ـ همقطار ـ نظیر ـ عضو ـ همنوع، دیگری: **אִשָּׁה אֶת חֲבֵרְתָּהּ** یکدیگر را [←مذکر آن **חָבֵר**]

**חֶבְרָה** ״ [چون עֶגְלָה] شرکت ـ انجمن ـ اجتماع، جمعیت ـ مصاحبت، صحبت

– **הַח׳** (**הָאֱנוֹשִׁית**) جامعه (بشریت)

– **אִישׁ ח׳** مرد اجتماعی و قابل معاشرت

– **ח׳ קַדִּישָׁא°** انجمن امور متوفیات

– **מַדָּעֵי הַח׳** یا **לִמּוּדֵי הַח׳** علوم اجتماعی

– **הוֹרַת הַח׳** جامعه شناسی

**חַבְרוּר** ا.ر. رفیقِ رفیق، دوست ״دست دوم״

**חֲבֵרוּת** ا.ث. رفاقت، دوستی، هم زیستی، معاشرت ـ عضویت ـ دسته، جمعیت

**חַבְרוּתָא°** [شکل عبری آن = **־תָּה**] ״ زندگی اجتماعی، معاشرت ـ انجمن ‖ ج **־תָּאוֹת**

**חַבְרוּתִי**(ת) ص. اجتماعی ـ همگانی، دسته جمعی

**חָבַשׁ** [چون חָנַר] ف‌م. بستن (زخم)، باند پیچیدن، ∴ التیام دادن ـ زین ك ـ بر سر گذاشتن (کلاه) ـ زندانی ك، ∴ پنهان ك ـ تنگ هم قرار دادن ‖ ف‌ل. باند پیچیدن، زخم بندی‌ك ـ ∴ فرمان روایی ك

– **נֶחְבַּשׁ** مج. [چون נֶחְפַּז] بسته شدن ـ زندانی شدن

– **חִבַּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بستن (زخم) ـ ∴ التیام دادن ـ مانع شدن

– **חֻבַּשׁ** مج. [چون אֻשַּׁר] بسته شدن [در مورد **زخم**]

**חַבָּשׁ** ا.ر. =**חוֹבֵשׁ** [معنی اول] ـ [مؤنث آن **חַבֶּשֶׁת** چون צַמֶּרֶת]

**חֶבֶת** [شکل دیگر חֶבֶט]

**חֲבִתִּים** (ه ج) ا.ر. خوراك های پخته یا سرخ کرده ـ کیك، کلوچه

**חַבְתָּן** [־תַּן] (**־תָּנִית**) ا. چلیك ساز، بشکه ساز

**חָג** ف‌م. [چون קָם] (دایره وار) کشیدن

**חַג** ا.ر. عید، جشن ـ [در قدیم] قربانی ویژهٔ عید

– **הֶחָג=חַג הַסֻּכּוֹת** عید سایبانها

**חַגָּאם** ״ جشن عمومی، فستیوال ‖ ج **חַגָּאמִים**

**חָגָב** ״ [چون חָכָם] جیر جیرك دشتی

**חָגַג** یا **חַג** [חַגּוֹתִי; יָחֹג; חוֹגֵג; חֹג (חְגִי)] ـ م. **חג; לָחֹג** ف‌ل. عید گرفتن، جشن گرفتن ـ ورجه فروجه ك ـ گیج خوردن ‖ف‌م. نگاه داشتن (عید)

☜ **חָגַג** چون חָנַר نیز صرف میشود

– **הוּחַג** مج. [چون הוּסַב] [در مورد جشن] گرفته شدن

**חָגָו** ا.ر. [چون חָכָם] شکاف (کوه)

**חָגוּר** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از חָגַר (کمر) بسته ـ ∴ مسلح، مجهز

**חֲגוֹרָה** ا.ر. کمر بند ـ دیوار دور تا دور

– **חֲגוֹרַת־בֶּטֶן** شکم بند

– **חֲגוֹרַת־הַמַּזָּלוֹת** منطقة البروج

– **חֲגוֹרַת־שֶׁבֶר** فتق بند

**חֲגִיגָה** ا.ث. جشن ـ تشریفات

**חֲגִיגִי**(ת) ص. در خور عید یا جشن: مجلل، توأم با شادی

**חֲגִיגִיּוּת** ا.ث. تشریفات جشن، سرور و شادمانی

**חֲגִיגִית** ق. برسم عید، با شادی

חֲגִירָה ا.ث. بستن كمر- بستن (شمشير)
חָגַר [יַחְגֹּר; חוֹגֵר; חֲגֹר (חִגְרִי)]_ م. חָגַר, חָגוֹר; לַחְגֹּר ف‌م. بستن (كمر يا شمشير) -ف‌ل. كمر بستن - لنگان لنگان رفتن - معطل شدن
- ח' שַׂק پلاس در بر كرد
- נֶחְגַּר مج. [چون נֶחְפַּז] (كمر) بسته شدن
חִגֵּר (חֲגֶרֶת) ص. لنگ || ج חִגְּרִים(־רוֹת)
חִגְּרוּת ا.ث. لنگى
חַד (חַדָּה) ص. تيز: חֶרֶב חַדָּה || نوك دار - باريك - ∴ تيز هوش، زيرك - [هن] تند، حاد: זְוִית חַדָּה || [طب] حاد || ج חַדִּים (חַדּוֹת)
- חַד־רְאִיָּה (חַדַּת־ר') تيز بين
חַד ° = אֶחָד [در تركيبات: חַד־שְׁנָתִי يكساله]
חָד ف‌م. [چون קָם] (معما) طرح كه
חַד ا.ر. [چون חֹב] نوك - رأس زاويه
חַדְגּוֹנִי(ת) ص. يك رنگ - يك نواخت
חַדְגּוֹנִיּוּת ا.ث. يك نواختى
חָדַד ف‌ل. [چون חָגַג] تيز بودن - تيز رو بودن - ∴ تيز هوش ب
- חִדֵּד ف‌م. [چون הִלֵּל] تيز كردن - ∴ ورزيده ك [در هوش]
- הִתְחַדֵּד ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] تيز شدن - ∴ تند شدن
- הֵחֵד ف‌م. [چون הֵחֵל] تيز كردن - ∴ تند كردن
חָדָה ف‌ل. [چون חָמָה] شاد شدن
- חִדָּה ف‌م. [چون צִוָּה] شاد كردن
חִדּוּד ا.ر. عمل تيز كردن - (جاى) نيش يا سوزن - نوك - ∴ شوخى كنايه دار
- חִדּוּדִים חִדּוּדִים احساس سوزن سوزنى شدن
חַדּוּד " تيزى، نوكِ تيز
חַדּוּדִי(ת) ص. مخروطى، كله قندى
חַדּוּדִית ا.ث. مخروط
חֶדְוָה " شادمانى
חַדּוֹפֶן ا.ر. [چون אוֹפַן] زنبه يا خاك كش يك چرخه
חִדּוּק ا.ر. (۱) פְּקָק (۲) حلقه
חָדוּר [چون אָבוּד] ا.مف. از חָדַר
חִדּוּשׁ ا.ر. تجديد - تازگى - خبر تازه - نكتهٔ بديع - نادره - بدعت (گذارى)

חַדּוּת ا.ث. تيزى، حدت - ∴ تندى - زيركى
חַד־זְמַנִּי(ת) ص. همزمان
חֲדִירוּת ا.ث. آمادگى براى عبور دادن چيز قابل نفوذ
חָדִישׁ ص. [چون אָדִיב] (خيلى) تازه، نو ظهور - مُدرن
חֲדִישׁוּת ا.ث. تازگى، نو ظهورى
חָדַל [چون חָכַם ولى در صيغهٔ ا.فا. חָדֵל] ف‌ل. باز ايستادن، موقوف شدن - دست كشيدن، [با מִן] خود دارى ك - نيست شدن || ف‌م. دست بر داشتن از، ترك ك
- נֶחְדַּל مج. [چون נֶחְפַּז] موقوف شدن
- הֶחְדִּיל ف‌م. [چون הֶחְכִּים] موقوف ك - مانع شدن
חָדֵל ص. [چون אָשֵׁם] زود گذر، فانى - مردود
- חֲדַל־אִישִׁים مردود نزد مردم، بيكس
חֶדֶל ا.ر. [חַדְלִי] دنياى فانى - آرامگاه (ابدى) - ج חֲדָלִים [חַדְלֵי]
חִדָּלוֹן " [چون זִכָּרוֹן] نيستى، نابودى
חֹדֶל־פֶּרָעוֹן " در ماندگى از جهت پرداخت قروض
חַד־מַשְׁמָעוּתִי(ת) ص. داراى معنى معين، غير قابلِ كش آوردن، تفسير نا پذير
חַד־מַתַּכְתִּי(ת) ص. يك فلزى
חַד־סְטְרִי(ת) ص. يك طرفه: רְחוֹב חַד־סִטְרִי
חַד־פְּסִיגִי(ת) ص. يك لپه، تك لپه
חַד פַּעֲמִי(ת) ص. منحصر بيك بار، واحد
חַדְצְדָדִי(ת) ص. يك جانبه، يك طرفه
חַדְצְדָדִיּוּת ا.ث. تمايل بيك طرف
חֶדֶק ا.ر. [چون עֹמֶק] خرطوم
חֶדֶק, חֶדֶק " [چون חֶלֶק] بتهٔ خار - خار بست
חִדֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] فرو كردن
- הִתְחַדֵּק ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] فرو رفتن
חָדַר ف‌ل. [چون חָגַר] نفوذ كردن، داخل شدن - ∴ درك ك - [با ל يا אֶל] احاطه ك
- חֲדוֹר אַהֲבָה سر شار از محبت
- הִתְחַדֵּר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] داخل شدن، نفوذ كردن
- הֶחְדִּיר ف‌م. [چون הֶחְכִּים] داخل ك، القاء ك - ∴ ديدن

**חֶדֶר** ا.ر. [חֶדֶר یا חֲדַר; חֲדָרִי] اطاق ـ خلوتگاه ـ مهبل ـ دبستان مذهبی ـ درون، داخل
– חֲדַר־(הָ)אוֹרְחִים سالن پذیرائی، مهما نخانه
– חֲדַר־(הָ)אֹכֶל ناهار خوری، سفره خانه
– חֲדַר־שֵׁנָה اطاقِ خواب، خوابگاه
– "חַדְרֵי בֶּטֶן" اعماق قلب
– דְּבָרִים יוֹרְדִים חַדְרֵי בֶּטֶן سخنان دلنشین یا دلپذیر

**חַדְרָן** [־רָנִית] (־רַן) ا. اطاقدار، متصدی اطاقها

**חִדֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تازه کـ ـ تجدید کردن ـ از نو (یا طور دیگر) تفسیر کردن
– חֻדַּשׁ مج. [چون אֻשַּׁר] تازه یا تجدید شدن
– הִתְחַדֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تازه یا تجدید شدن ـ چیز تازه آوردن
– תִּתְחַדֵּשׁ مبارک باشد! [بکسی که لباس‌نو میپوشد]

**חָדָשׁ (חֲדָשָׁה)** ص. نو ـ تازه، جدید || ج חֲדָשִׁים(־שׁוֹת) ←חֲדָשָׁה
– מֵחָדָשׁ ق. از نو، از سر

**חֹדֶשׁ** ا.ر. [חָדְשִׁי] ماه ـ هلال ـ اول ماه، غرّه || ج חֳדָשִׁים [חָדְשִׁי] ـ ت חָדְשִׁים [חָדְשִׁי]
– ח' יָמִים مدت یک ماه
– ח' חָסֵר ماه ۲۹ روزه
– ח' מָלֵא ماه سی روزه
– בֶּן־ח' بچهٔ یک ماهه
–בְּכַמָּה בַּח' درچندم ماه

**חֲדָשָׁה** ا.ث. [چون אֲדָמָה] چیز تازه ـ خبر (تازه) ـ [در صیغهٔ ج] (۱) اخبار (۲) امور تازه

**חָדְשִׁי(ת)** ص. ماهانه، ماهیانه

**חַד־שְׁנָתִי(ת)** ص. [گ‌ـ ش] یکساله

**חוּב**[1] [امر و مصدر از חָב]

**חוּב**[2] ا.ر. بخیه، دوخت ـ تنهٔ درخت

**חוֹב** " بدهی، دین || ج חוֹבוֹת
– בַּעַל ח' بستانکار ـ [د.م] بدهکار
– אֶגֶרֶת־ח' سهم قرضه
– שְׁטַר־ח' سند ذمه، سفته

**חוֹבֵב** " [چون שׁוֹמֵר] ←חָבַב دوستدار (نده) ـ آماتور

**חוֹבְבָן [־בַן] (־בָנִית)** ا. آماتور: کسیکه صنعت یا حرفه ای را فقط برای خوش آیند ذوق خود دنبال میکند

**חוֹבָה** ا.ث. وظیفه، عمل واجب ـ تعهد ـ ستون بدهکار
– דִּין מִישָׁהוּ לְכַף ח' با احتمال مجرمیت قضاوت در بارهٔ کسی کـ
– לַמֵּד ח' עַל... اعلام جرم علیه (کسی) کـ
– לִמּוּד ח', חִנּוּךְ ח' تعلیمات اجباری
– גִּיּוּס ח' سر بازگیری
– שֵׁרוּת ח' خدمت وظیفه
– יָצָא יְדֵי חוֹבָתוֹ تعهد خود را انجام داد، از خود رفع مسئولیت کرد

**חוּבָה** " کاکلی

**חוֹבֵט** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] گوشت کوب

**חוֹבֵל** " [چون שׁוֹמֵר] ملوان، ملاح
– רַב חוֹבֵל ناخدا

**חוֹבְלָנִי(ת)** ص. فنا کننده، خانمان برانداز، مخرب

**חוֹבֶץ = חֹבֶץ**

**חוֹבֵר** ا.ر. [ا.فا. از חָבַר]

**חוֹבֶרֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶמֶת] جزوه، رساله ـ کتابچه ـ نسخه یا شماره [در نشریات]

**חוֹבֵשׁ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←חָבַשׁ متصدی پانسمان ـ پزشک یار
– ח' בֵּית־הַמִּדְרָשׁ دانشجوی علوم معقول و منقول ـ ∴ شخص بی خبر از اوضاع دنیا

**חוֹבְשׁוֹת** ا.ث. زخم بندی، پانسمان ـ پزشک یاری

**חוּג** ا.ر. دایره ـ گنبد ـ افق ـ [ه] مدار ـ ∴ حلقه، محفل، انجمن ـ طبقه

**חוּגָה**[1] ا.ث. [در تلفن] صفحهٔ شماره گیر

**חוּגָה**[2] " چکاوک، غزلاغ

**חוֹגֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] کسی که اسلحه بکمر می بندد یا آمادهٔ جنگ میشود

**(חוּד) לְחוּד** ق. جدا (گانه)، علیحده ـ انفراداً، [منفرداً]
– יַחַד וְלְ' متضامناً

**חַוָּה**[1] ا.ث. دهکده (چادر نشینان)
– חַוַּת־לִמּוּד آموزشگاه روستائی

חַוָּה² „ (۱) הוֹדָעָה (۲) اظهار: חַוַּת־דַּעַת اظهار عقيده

חִוָּה ف‌م. [چون צִוָּה] اظهار يا اعلام كـ ـ آگاه كـ

חִוּוּי ا.ر. اعلام، اخبار، اظهار

– דֶּרֶךְ הַחִוּוּי [د] وجه اخبارى

חוֹזֶה [چون מוֹרֶה] (۱) ا.فا. از חָזָה بيننده، رائى، نبى (۲) ا.ر. قرار داد، پيمان ـ سند، قباله

חוֹזֵר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָזַר (۱) ا.ر. مراجعت كننده ـ تكرار كننده ـ دوره كننده ـ كمك آموزگار (كه درس را براى شاگردان دوره ميكند) ـ (۲) ص. [ر] دورى ـ [طب] راجع

– מִכְתָּב ח' [يا فقط ח'] بخشنامه

חוֹחַ ا.ر. [חוֹחוֹ] (بته) خار ـ قلاب، حلقه ـ غلّ ـ غار || ج חוֹחִים يا חֲוָחִים [חוֹחֵי]

חוֹחִית ا.ث. سهره

חוּט ا.ر. نخ ـ ريسمان ـ رشته ـ سيم

– ח' הַמִּשְׁקֹלֶת شاقول

– ח' הַשַּׁדְרָה مغز تيره، نخاع، مغز حرام

– ח' שֶׁל חֵן ملاحت، نمك

– ח' הַשַּׁעֲרָה تار مو ـ :. چيز خيلى كوچك

חוֹטֵא ا ـ ص. [چون רוֹפֵא] ا.فا. از חָטָא گناهكار

חוֹטֵב ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָטַב بُرنده ـ شكننده: ח' עֵצִים هيزم شكن يا چوب بُر

חוּטִי(ת), חוּטָנִי(ת) ص. سيمى، سيم دار

חוֹטֵף ا ـ ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָטַף رباينده ـ بچه دزد

חוֹטֵף־זְבוּבִים ا.ر. مرغِ مگس گير || ج חוֹטְפֵי־ז'

חֲוָיָה ا.ث. تجربه، سرگذشت، رويداد ـ احساس شديد، اثر عميق

חֲוִילָה „ خانهٔ ييلا قى، ويلا || ج ־לוֹת يا ־לָאוֹת

חוֹכֵר ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָכַר مستأجر، اجاره كار

חוֹל ا.ر. ريگ ـ ماسه || ج חוֹלוֹת

– אַדְמַת ח' زمينِ شن زار

חוֹלֵב [چون שׁוֹמֵר] = חַלְבָּן

– פָּרָה חוֹלֶבֶת گاوِ شيرده

חוֹלֵד [شكل ديگر חֹלֶד]

חוּלְדָּה [شكل ديگر חֻלְדָּה]

חוֹלֶה ص. [چون מוֹרֶה] ناخوش، بيمار

חוֹלֵה־אַהֲבָה بيمار عشق ـ – חוֹלֵה־רוּחַ = מְשֻׁגָּע

– בֵּית־חוֹלִים ← בַּיִת

חוֹלָה¹ ا.ث. [مؤنث חוֹלֶה]

חוֹלָה² يا חוֹלִית „ تودهٔ شن ساحلى (يا باد آورده)، ريگ روان

חוֹלָה³ „ زائو ← חָלָה

חוֹלָנִי(ת) ص. عليل ـ حاكى از كسالت

חוֹלֶץ ا.ر. گاز انبر ـ پيچ سر بطرى || ج חוֹלְצִים

חוּלְצָה [شكل ديگر חֻלְצָה]

חוּלְשָׁה [شكل ديگر חֻלְשָׁה]

חוּם (חוּמָה) ص. قهوه‌اى ـ خرمائى ـ گندم گون ـ تيره رنگ

חוֹם [شكل ديگر חֹם]

חוֹמָה ا.ث. ديوار، حصار ـ :. پناه

חוֹמֵס ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָמַס غاصب

חוֹמֶר [شكل ديگر חֹמֶר]

חוֹסֵם ص. [چون שׁוֹמֵר] ← חָסַם محيط

חוֹף ا.ر. ساحل دريا يا رود خانه

חוֹפְזָנִי(ת) ص. حاكى از شتاب زدگى، نسنجيده

חוֹפֵף ص. [چون שׁוֹמֵר] ← חָפַף منطبق ـ برابر ـ :. موافق، سازگار

חוֹפֵר ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ← חָפַר حفار ـ پى كن، گود بر دار

חוֹפֶשׁ [شكل ديگر חֹפֶשׁ]

חוּץ (۱) ا.ر. بيرون ـ خارجه: תּוֹצֶרֶת ח' || ج חוּצוֹת, חֲצוֹת كوچه، بازار ـ صحرا (۲) ق. (در) بيرون

– מִשְׂרַד הַח' وزارت امور خارجه

– מִבַּיִת וּמִח' از داخل وخارج، از درون وبيرون

– מִח' ל از بيرونِ ـ در بيرونِ [מִבַּח' نيز بهمين معنى آمده است]

– ח'(يا חוּצָה) לָאָרֶץ كشور هاى خارج از اسرائيل ـ ممالك خارجه

– מִשָּׁפָה וְלַח׳ از ظاهر، بدون حسن نیت
– ח׳ מִן غیر از، سوایِ ـ بدونِ
– ח׳ מִן הַכָּבוֹד ببخشید که این سخن رکیك را میگویم
– ח׳ מִכְּבוֹדוֹ دور از جناب ایشان
– (הַ)חוּצָה (به) بیرون ـ در بیرون ـ از خارج
**חוֹצֵב** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] سنگتراش ـ قواره کن
**חוֹצָה** [چون מוֹרֶה] ا.ر. نیمساز، منصف الزاویه [به חָצָה نیز رجوع شود]
**חוֹצֵל** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] حصیر باف
**חוֹצֶלֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] حصیر
**חוֹצֵץ** [چون שׁוֹמֵר] ص. دسته دسته، مرتب || ا.ر. برگ جدا کننده [در پرونده]
**חָזָק** ا.ر. [چون חָכָם] پلهٔ نردبان
**חוֹק; חוּקָה=חֹק; חֻקָּה**
**חוֹקֵר** [چون שׁוֹמֵר] ا.ر. [ا.فا. از חָקַר] محقق، تحقیق کننده، دانش پژوه ـ بازجو ـ بازپرس
– ח׳ הַנֶּפֶשׁ روان شناس
**חוֹר** [شکل دیگر חֹר]
**חוּר** ا.ر. پارچهٔ سفید کتانی یا ابریشمی
**חָוַר** ف‌ل. [چون חָזַק ولی در صیغهٔ ا.فا. חִוֵּר] سفید شدن، رنگ با ختن
**חִוֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سفید کردن ـ توضیح دادن
– נִתְחַוֵּר, הִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] روشن شدن
– הֶחֱוִיר [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. سفید کردن || ف‌ل. سفید یا کمرنگ شدن
**חִוֵּר** (חִוֶּרֶת) ص. رنگ‌پریده، کم خون ـ کم رنگ || ج חִוְּרִים (־רוֹת)
**חוֹרֵג** ص. [چون שׁוֹמֵר] ←חָרַג منسوب در نتیجهٔ از دواج مجدد یکی از دو نفری که زناشوئی با هم داشته اند: אָב ח׳ نا پدری ـ אֵם חוֹרֶגֶת نا مادری، زن پدر ـ בֵּן חוֹרֵג نا پسری ـ בַּת חוֹרֶגֶת نا دختری ـ אָח חוֹרֵג نا برادری، برادر نا تنی ـ אָחוֹת חוֹרֶגֶת نا خواهری، خواهر نا تنی
**חִוָּרוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] رنگ پریدگی
**חוֹרִים, חֹרִים** (هج) ا.ر. مردان اصیل و آزاده
**חוֹרֶף; חוֹרֶשׁ = חֹרֶף; חֹרֶשׁ**

**חוּשׁ**[1] ا.ر. حس ـ ذوق، استعداد ـ احساس، درك، فهم ـ هوش
– חֲמֵשֶׁת הַחוּשִׁים حواس پنجگانه
**חוּשׁ**[2] „ شتاب، عجله ـ اشتیاق، هیجان
**חוּשָׁם** ا.ر. (کنیهٔ) آدم خُل و بی عرضه
**חוּשָׁנִי(ת)** ص. حسی ـ جسمانی، شهوانی ـ احساساتی ـ محسوس [شهوانیت
**חוּשָׁנוּת** ا.ث. درك بوسیلهٔ حواس ـ .: جسمانیت،
**חוֹתֵךְ** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָתַךְ برنده، قاطع
– (שֵׁן) חוֹתֶכֶת دندانِ پیش، ثنیه || ج (שִׁנַּיִם) חוֹתְכוֹת ثنا یا
**חוֹתָם** ا.ر. [چون מוֹסָד ـ در جمع بصورت مؤنث] انگشتر خاتم ـ مهر
**חוֹתֵם** „ [چون שׁוֹמֵר] ←חָתַם امضاء کننده ـ مشترك، آبونه
**חוֹתֶמֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] مهر ـ جای مهر، اثر مهر
**חוֹתֵן** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] پدر زن
**חוֹתֶנֶת** ا.ث. [חוֹתַנְתּוֹ] مادر زن || ج חוֹתְנוֹת
**חָזָה** ف‌م ـ ل. [چون הָמָה] دیدن، مشاهده ك ـ درك ك ـ پیش بینی ك ـ نگاه ك
**חָזֶה** ا.ر. [חֵזֶה; חָזֵהּ] سینه || ج חָזוֹת [חֲ־]
– סְפַת ח׳ سنجاق کراوات یا سینه
**חָזוֹן** „ [חֲ־] رؤیا، خواب ـ الهام || ج חֲזוֹנוֹת
**חִזּוּק** „ تقویت، تحکیم
**חִזּוּר** „ = חֲזָרָה – הַקָּפָה
– ח׳ עַל הַפְּתָחִים گدائی بر درِ خانه ها
– ח׳ עַל (یا אַחֲרֵי) אִשָּׁה خواستگاری از زنی
**חָזוּת** ا.ث. نمایانی ـ رؤیا ـ بینائی ـ ظاهر ـ پیمان
**חָזוּתִי(ת)** ص. مربوط به بینائی، بصری
**חֲזֵיָה** ا.ث. سینه بند [پستان بند] ـ جلیقه ـ نگاه
**חִזָּיוֹן** ا.ر. [חֲזִיוֹן] رؤیاء ـ پدیده ـ نمایش || ج חֲזִיוֹנוֹת
**חָזִיז** „ [چون אָבִיב] برق (ورعد) ـ ابر غلیظ
**חֲזִינָה** ا.ث. قپه (در عصا)
**חֲזִיר** ا.ر. خوك (نر) [←חֲזִירָה[1]]
– ח׳ הַבָּר گراز یا خوك وحشی
– ח׳־יָם خوك هندی

**חֲזִירָה**[1] ا.ث. ماده خوك

**חֲזָרָה**[2] „ برگشت ـ استر داد

**חֲזִירוּת** „ خوك صفتی: پستی وكثافت

**חֲזִירִית** „ خنازیر

**חֲזִית** „ جلو، نما، سر در ـ جبهه || ج חֲזִיתוֹת

**חִזֵּן** ف‌ل. [چون סִכֵּן] سمت חַזָּן← را داشتن

**חַזָּן** ا.ر. [חַזָּן] پیشنماز یاراهنمای نماز در كنیسه

**חֲזָנוּת** ا.ث. سمت חַזָּן← || آهنگ هائی كه در كنیسه اجرا میشود

**חָזַק** ف‌ل. [יֶחֱזַק; חָזָק; חֲזַק (חִזְקִי)] ـ م. חָזוֹק, חִזּוּק; לַחֲזוֹק قوی‌ب (یا شدن) ـ سخت شدن ـ مستقر شدن ـ پیروز شدن ـ اصرار كردن ـ راسخ یا جدّی‌ب ـ گیر كردن، گرفتار شدن

– **חִזֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نیرومند ساختن ـ بهبود بخشیدن ـ محكم ك ـ سخت ك ـ تعمیر كردن

– **חִזֵּק מָתְנָיו** كمرخود را محكم بست، بخود جرأت داد

– **חִזֵּק אֶת יָדַי** مرا تشویق كرد

– **הִתְחַזֵּק** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را تقویت ك ـ دلیر شدن ـ [با בּ] تقویت ك

– **הֶחֱזִיק** [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. نگاه داشتن ـ معطل ك ـ توقیف ك ـ حراست ك ـ سخت ك ـ گنجایش (چیزی را) داشتن || ف‌ل. نگاه داشتن، گرفتن [با בּ] ـ ∴ متمسك‌ب ـ دستگیری ك

– **הַחֲזֵק טוֹבָה לְעַצְמוֹ** (چیزی‌را) بحساب لیاقت خود گذاردن

– **הֶחֱזַקְתִּי לוֹ טוֹבָה** نسبت باو حق شناس یا سپاس گزار بودم

– **הָחֵזַק** یا **הָחָזֵק** مج. [יְחֻזַּק یا יְחָזַּק; מְחֻזָּק← یا מְחֻזָּק] ـ م. הָחֵזֵק~ نگهداشته یا گرفته شدن ـ محسوب شدن ـ تقویت شدن

**חָזָק (חֲזָקָה)** ص. نیرومند، قوی ـ شدید، تند ـ سخت ـ محكم ـ درست، سالم || ج חֲזָקִים(־קוֹת)

– **חֲזַק־לֵב** سخت دل، قسی القلب

– **חֲזַק־מֵצַח** پررو، بیشرم

**חֹזֶק** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] نیرو، قوّت

– **בְּחֹזֶק יָד** با قدرت ـ بزور

**חֲזָקָה** ا.ث. نیرو ـ تقویت ـ تعمیر

– **בְּחֹזֶק** ق. بزور ـ سخت ـ [مو] محكم

**חֲזָקָה** „ [چون עֲגָלָה] [ر] توان، قوّه

– **מַעֲרִיךְ הַחֹזֶק** نما، نماینده

**חֲזָקָה** „ [چون עֲגָלָה] حق تصرف در نتیجهٔ مرور زمان ـ امر بدیهی ـ ظن قوی، فرض ـ عرف، عادت

– **הָעֲמֵד עַל חֲזָקָתוֹ** بوضع (فعلی) خود نگهداشتن

– **בְּחֲזָקַת** ح‌ا. در زمرهٔ

**חָזַר** ف‌ل. [چون עָבַד] بر گشتن، مراجعت ك ـ تكرار كردن ـ [با בּ] از (چیزی) صرف نظر كردن ـ [با עַל] مرور یا دوره ك، تمرین ك ـ رجوع به (كسی) ك ـ خواستگاری از (كسی) ك [در این معنی חָזַר אַחֲרֵי نیز گفته میشود]

– **חָזוֹר עַל הַפְּתָחִים** برای گدائی بهر در رفتن

– **הָלוֹךְ וְחָזוֹר** رفتن وبرگشتن، دوسره

– **חָזַר מִדְּבָרָיו** حرف خود را پس گرفت

– **חִזֵּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] جستجوكردن ـ دور زدن ـ [با אַחֲרֵי] خواستگاری ك

– **הֶחֱזִיר** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] برگرداندن، پس دادن ـ ∴ نقض ك

– **הַחֲזֵר לְמוּטָב** براه راست هدایت ك

– **הָחְזַר** یا **הֻחְזַר**[چون הָחְזַק] مج. برگردانده یا عودت داده شدن

**חֲזָרָה** ا.ث. بر گشت، مراجعت ـ تكرار ـ مرور، تمرین ـ ∴ انصراف، پشیمانی

– **נָתַן בַּח׳** پس دادن، برگرداندن

**חִזְרָן** ا.ر. [־רָן] خیزران، نی هندی

**חֲזֶרֶת** ا.ث. [חֲזַרְתּוֹ] (۱) חַפָּה (۲) ریشهٔ خردل || ج חֲזָרוֹת, [חֲזָ־]

**חֲזֶרֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] ورم غدهٔ بناگوشی

**חָח** ا.ر. [חַח; חַחוֹ] مهار یا حلقهٔ بینی || ج חַחִים

**חָט** ا.ث. [חַט] دندان پیش درگراز

**חָטָא** [יֶחֱטָא; חוֹטֵא; חָטָא (חִטְאִי)] ـ م. חֲטֹא, חֲטוֹא; לַחֲטֹא ف‌ل. گناه ك ـ اشتباه ك ـ لغزش خوردن || ف‌م. از دست دادن

– חִטֵּא ف‌م. [چون מִלֵּא] مبرّا کردن ـ گندزدایی ك ـ تاوان (چیزی را) دادن
– חָטָא مج. [چون מָלָא] گندزدائی شدن
– הִתְחַטָּא یا ־חַטֵּא ف‌ل. [יִתְחַטֵּא; מִתְ־; הִתְ־ (הִתְחַטְּאִי)] ـ م. לְהִתְחַטֵּא خود را گم ك ـ پاك شدن ـ .: خود را لوس ك ، لوس شدن
– הֶחֱטִיא [יַחֲ־; מַחֲ־; הַחֲטֵא (הַחֲטִיאִי)] ـ م. לְהַחֲטִיא ف‌م. وادار بگناه ك ـ محکوم ك ‖ ف‌ل. خطا کردن
חֵטְא ا.ر. [חֵטְאָה] گناه ‖ ج חֲטָאִים
חַטָּא (חַטָּאָה) ا. گناهکار ‖ ج חַטָּאִים(־אוֹת)
חָטַב ف‌م. [چون חָגַר] بریدن (چوب) ـ جمع کردن (هیزم) ـ راهراه ك
– נֶחְטַב مج. [چون נֶחְפַּז] بریده یا شکسته شدن
– חִטֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] کندن، نقش ك
חַטָּב (חַטָּבֶת) ا. سنگ‌تراش ـ مجسمه ساز ـ منبت کار ـ گراور ساز ‖ ج חַטָּבִים (חַטָּבוֹת)
חִטָּה ا.ث. گندم ‖ ج חִטִּים
חִטּוּב ا.ر. قلمزنی ـ حجاری
חֲטוּבָה ا.ث. پارچهٔ گلدوزی شده یا نقش دار
חָטוּט ص. [چون אָבוּד] خط خط، لك دار
– חֲטוּט־פָּנִים آبله رو
חִטּוּט ا.ر. عمل کندن یا پنجه زدن ـ .: کاوش
חֲטוֹטֶרֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] کوهان ـ قوز
חִטּוּי ا.ر. گند زدائی ـ تطهیر
חָטוּף ص. [چون אָבוּד] ربوده (شده) ـ جلب شده ـ .: ناگهانی: מִיתָה חֲטוּפָה ‖ سردستی، سرپائی
חֲטוּפוֹת ق. بطور ناگهانی ـ با عجله
חֲטוּפִי(ת) ا. بچهٔ ربوده شده
חִטְחֵט ف‌ل ـ م. [چون פִּרְנֵס ولی در صیغهٔ مؤنث חִטְחֲטָה] پنجول زدن
חָטַט ف‌م ـ ل. [چون חָגַר] کندن ـ پنجول زدن
– נֶחְטַט مج. [چون נֶחְפַּז] خراشیده یا گود شدن
– חִטֵּט ف‌ل. [چون הִלֵּל] کندن، گود کردن [با ב]، .: کاوش یا جستجوکردن ـ پنجول زدن
חַטָּט ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] شوره (سر)
חֲטִיבָה " برش (چوب ومانند آن) ـ .: چیز نفیس ـ [ن] تیپ
– בַּח' אַחַת یکجا، در یك وهله
חֲטִיטָה " عمل کندن یا پنجه زدن ـ کند وکاو
חֲטִיפָה " ربایش ـ بچه دزدی ـ عجله
חֲטִיפוּת " شتاب، دست پا چگی
חָטַם ف‌ل. [چون עָבַד یا חָזַק] خشم خود را فرو نشاندن، کظم غیظ ك
חֹטֶם ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] بینی ـ پوزه ـ نوك ـ [در میوه] دکمه، برجستگی
– נָתַר אֶת חֹטְמוֹ بینی خود را پاك کرد
חֲטָם " مهار بینی ـ پوز بند
חָטְמִי(ת) ص. انفی، تودماغی
חָטַף [چون חָגַר] ف‌م. ربودن، قاپیدن ـ .: روی دست بردن ‖ ف‌ل. عجله ك
– חָטַף אֶת לִבִּי مرا اغفال کرد
– נֶחְטַף مج. [چون נֶחְפַּז] ربوده شدن
– חִטֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] تند یا بزور ربودن
חֹטֶר ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] ترکه، شاخه ـ عصا
חַי[1] (חַיָּה) (۱) ص. زنده، حیّ ـ .: سرزنده، فعال ـ تندرست ـ تازه ـ روان، جاری ـ خالص، ناب (۲) ا. [חַי] آدم یا جانور زنده
– בָּשָׂר חַי گوشت خام ـ گوشت حساس
– סִיד חַי آهك آب ندیده، آهك زنده
– חַי אֲדֹנָי بحیات خداوند (قسم)
– כְּעֵת חַיָּה سال دیگر همین وقت
– כֹּה לְחָי صد سال باین سالها! پا ینده باشی!
חַי[2] (חַיָּה) ا.فا. از חָיָה
חִיֵּב ف‌م. [چون קִיֵּם] موظف ك ـ ملزم ك ـ مقصر یا متهم ك ـ ایجاب ك ـ پاسخ مثبت به (کسی) دادن ـ بدهکار کردن: חִיְּבוּ חֶשְׁבּוֹנִי בְּ־10 לִירוֹת ده لیره به بستانکار حساب من گذاشتند
– חַיָּב مج. [چون קַיָּם] موظف یا مجبور شدن: מְחֻיָּב לָלֶכֶת موظف به رفتن ‖ محکوم شدن
– הִתְחַיֵּב ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] خود را ملزم دانستن ـ متعهد شدن (یا بودن) ـ نا گزیر بودن ـ بدهکار شدن ـ محکوم شدن
– הת' בְּנַפְשׁוֹ جان خود را بخطر انداخت

**חַיָּב** (חַיֶּבֶת) ص. موظف، ملزم ـ محکوم، مقصر ـ بدهکار، مدیون ـ فرض، واجب || ج **חַיָּבִים** (חַיָּבוֹת)

**חִיֵּג** ف‌م. [چون **קִיֵּם**] گرفتن (شمارهٔ تلفن)

**חִידָה** ا.ث. معما ـ مسئلهٔ غامض ـ مثل، تمثیل ـ حیله

**חִידּוֹן** ا.ر. (فهرست چندین) معما

**חִיֵּדֵק** ״ [چون **גִּיֵּס**] میکرب، باکتری

**חָיָה** یا **חַי** ف‌ل. [**יִחְיֶה** (در دعا و تمنی **יְחִי**)؛ **חַי**؛ **חָיֵה** (**חֲיִי**)] ـ م. **חָיֹה**؛ **לִחְיוֹת** زنده‌ب ـ زندگی ك ـ عمر کردن ـ .: احیاء شدن ـ بهبود یا فتن

– **כֹּה אֶחְיֶה = בְּחַיַּי** بجان خودم!

– **יְחִי הַנָּשִׂיא** زنده باد رئیس جمهور!

– **חִיָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] زنده ك ـ .: احیاء کردن

– **הִתְחַיָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] زنده شدن ـ .: سازگاری ك

– **הֶחֱיָה** ف‌م. [چون **הֶעֱלָה**] زنده ك ـ .: احیاء کردن ـ شفا دادن

**חָיֶה** (חָיָה) ص. خوش بنیه ـ زرنگ || ج **חַיִּים** (חָיוֹת)

**חַיָּה**[1] ا.ث. جانور، حیوان چهارپا ـ جانور وحشی ـ زندگی، حیات ـ .: فعالیت ـ زن زائو ـ ماما

– **חַיָּתִי** عزیزم، جانم!

**חַיָּה**[2] [مؤنث **חַי**]

**חִיּוּב** ا.ر. اثبات، ایجاب ـ تعهد ـ وظیفه ـ بدهی ـ مجرمیت

**חִיּוּבִי(ת)** ص. مثبت ـ قطعی ـ مطلوب

**חִיּוּג** ا.ر. شماره گیری در تلفن

**חָיּוּד** ص. [چون **אָבּוּד**] بیطرف

**חִיּוּךְ** ا.ر. لبخند، تبسم

**חִיּוּל** ״ = **גִּיּוּס** سربازگیری

**חִיּוּנִי(ת)** ص. حیاتی ـ ضروری

**חִיּוּנִיּוּת** ا.ث. نیروی زندگی ـ .: فعالیت

**חִיּוּנִית** ״ ویتامین

**חִיֵּט** ف‌م. [چون **קִיֵּם**] دوختن

**חַיָּט** ا.ر. [**חַיֵּט**] دوزنده، خیاط، درزیگر [←**חיטת** مؤنث آن]

**חֵיט** ا.ر. [**חַיֵּט**] = **חיטות**

**חַיָּטוּת** ا.ث. دوزندگی، خیاطی

**חַיָּטֶת** [چون **צַמֶּרֶת**] = **תופרת** [←**חַיָּט** مذکر آن]

**חַיִּים**[1] (هج) ا.ر. [**חַיֵּי**؛ **חַיָּיו**] زندگی، حیات ـ معاش ـ دورهٔ زندگی، عمر

– **בַּעַל ח׳** جاندار، حیوان، جانور

– **ח׳ טוֹבִים** تندرستی

– **לְחַיִּים!** (به) سلامتی! [پاسخ آن **לְח׳ (טוֹבִים) וּלְשָׁלוֹם!** یا **לִבְרִיאוּת!** نوش جان!]

– **לְחַיֵּי הַמִּשְׁפָּחָה!** بسلامتی خانواده!

– **חַיַּי, בְּחַיַּי!** بجان خودم (قسم)!

**חַיִּים**[2] [جمع **חַי**]

**חִיֵּךְ** ف‌ل. [چون **קִיֵּם**] لبخند زدن، تبسم ك

**חַיִל** ا.ر. [**חֵיל**] نیرو: **חֵיל אֲוִיר** نیروی هوائی || ج **חֲיָלִים** [**חֵילֵי**] و [در معنی نظامی] **חֲיָלוֹת** [**חֵי־**]

– **אִישׁ חַיִל** مرد دلیر یا درستکار یا لایق

– **אֵשֶׁת־חַיִל** زن پاکدامن و نیکوکار و با کفایت

– **בֶּן־חַיִל** مرد دلیر یا نیکوکار

– **עָשָׂה ח׳** دلیری ك ـ صالحانه رفتار کردن ـ کامیاب یا ثروتمند شدن ـ پیشرفت ك

– **הָלַךְ מֵחַיִל אֶל ח׳** موفقیت پی درپی بدست آوردن

– **יִישַׁר חֵילֵךְ!** آفرین! زهی! دست خوش!

**חֵיל** یا **חֵל** ״ بارو، خندق ـ حصار یا دیوار کوتاه ـ دژ، قلعه

**חִיל** ״ درد زائیمان ـ لرزه

**חַיָּל [חַיֵּל] (חַיֶּלֶת)** ا. سرباز || ج **חַיָּלִים (חַיָּלוֹת) [חַיְ־]**

**חִיֵּל** ف‌م. [چون **קִיֵּם**] بخدمت سربازی فرا خواندن

– **הִתְחַיֵּל** ف‌ل. [چون **הִתְקַיֵּם**] بخدمت سربازی رفتن

**חַיֶּלֶת** [مؤنث **חַיָּל** ـ چون **צַמֶּרֶת**]

**חִימָאי** یا **חִימַאי** = **כִּימָאי**

**חִימִי, חִימִיָּה** = **כִּימִי** الخ

**חִין** ا.ر. = **חֵן**

**חֵיפָנִי(ת)** ص ـ ا. حیفائی، اهل حیفا

**חֵיץ** ا.ر. [چون **זַיִת**] دیوار (مشترك)، تیغه

– **מְדִינַת־ח׳** کشور میانگیر

**חִיֵּץ** ف‌م. [چون **קִיֵּם**] (از هم) جدا کردن

**חִיצוֹן (חִיצוֹנָה)** ص. بیرونی، خارجی ـ عام، غیر مقدس ـ .: مرتد، کافر پیشه

**חִיצוֹנִי(ת)** ص. خارجی ـ .: ظاهری، صوری

**חֵיק** یا חֵק ا.ر. آغوش، سینه ـ گریبان ـ .: اندرون ـ ته، جای گود
– **הָשֵׁב אֶל** (یا **שַׁלֵּם עַל**) **חֵיק**... موافق عمل (کسی) باو پاداش دادن

**חִישׁ** ق. زود، به تعجیل

**חִישָׁה**[1] [شکل دیگر **חוּשָׁה**] =**חֲרִשָׁה**

**חִישָׁה**[2] ا.ث. عجله ـ احساس

**חַיְשָׁן**(־**שָׁנִית**) ا. آدم بی اراده ودو دل

**חַיְשָׁנוּת** ا.ث. بی ارادگی، دو دلی

**חֵךְ** ا.ر. [חִכְּי] سقف دهان، کام ـ .: مذاق || ج **חִכִּים**
– **דָּבְקָה לְשׁוֹנוֹ לְחִכּוֹ** زبانش لال شد

**חַכַּאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] ماهی گیر قلاب دار

(**חָכָה**) **חִכָּה** [چون **צִוָּה**] ف‌ل. منتظر شدن: **חִכִּיתִי לְךָ שָׁלֹשׁ שָׁעוֹת** سه ساعت منتظر شما شدم || ف‌م. منتظر (چیزی)ب
– **חֲכָה** مج. [چون **צָוָּה**] مورد انتظار بودن

**חִכָּה**[1] ف‌م. [چون **צִוָּה**] با قلاب صید کردن

**חִכָּה**[2] ←(חָכָה)

**חַכָּה** ا.ث. ریسمان ماهی گیری

**חִכּוּי** ا.ر. انتظار: منتظر شدن

**חִכּוּךְ** " خارش ـ جرب ـ اصطکاك ـ .: نزاع

**חָכוֹר** (**חֲכוֹרָה**)=**חוֹכֵר** الخ || ج **חֲכוֹרוֹת**

**חֲכִירָה, חֲכִירוּת** ا.ث. اجاره

**חָכַךְ** [چون **חָגַר**] ف‌م. خاراندن || ف‌ل. دو دل‌ب
– **חִכֵּךְ** [چون **הִלֵּל**] ف‌ل. سینه صاف ك ـ .: دو دل‌ب || ف‌م. خراشیدن [مالیدن
– **הִתְחַכֵּךְ** ف‌ل. [چون **הִתְהַלֵּל**] خود را خاراندن یا
– **הת' בְּדַעְתּוֹ** دو دل بود

**חַכְלִיל** (**חַכְלִילָה**) ص. مایل به سرخی ـ تیره

**חַכְלִילוּת** ا.ث. سرخی (کم)

**חָכַם** ف‌ل. [**יֶחְכַּם; חָכָם; חֲכַם** (**חִכְמִי**)] ـ م. **חָכָם, חָכוֹם; לַחְכֹּם** ف‌ل. خرد مند وحکیم‌ب
– **הִתְחַכֵּם** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] خود را حکیم پنداشتن ـ تدبیر بکار بردن، بحکمت رفتار کردن
– **הֶחְכִּים** [**יַחְכִּים; מַחְ־; הַחְכֵּם** (**הַחְכִּימִי**)] ـ م. **לְהַחְכִּים** ف‌م. خرد مند ساختن || ف‌ل. عاقل شدن

**חָכָם** ص ـ ا. [**חֲכַם; חֲכָמוּ**] خردمند، عاقل، دانا ـ دانشمند، عالم ـ زیرك || ج **חֲכָמִים** [**חַכְמֵי**] حکیمان، علماء یا روحانیون
– **חֲכַם־לֵב** دانا دل، خرد مند || ج **חַכְמֵי־לֵב**

**חֲכָמָה** [مؤنث **חָכָם**] ص ـ ا. [چون **אֲדָמָה**] (۱) (زن) خرد مند ودا نشمند (۲) **מְיַלֶּדֶת**

**חָכְמָה** ا.ث. خرد مندی، حکمت، عقل ـ دانش، علم
– **חָכְמַת** (یا **תּוֹרַת**) **הַכּוֹכָבִים** علم نجوم

**חָכְמוֹת** (ه ج) ا.ث. = **חָכְמָה**
– **אַל־תַּעֲשֶׂה ח'** بازی در نیار، بد جنسی نکن

**חָכַר** ف‌م. [چون **חָגַר**] اجاره ك

– **הֶחְכִּיר** ف‌م. [چون **הֶחְכִּים**] اجاره دادن

**חל, חול** ا.ر. [**חֲלוּ**] (کیفیت) چیز غیر مقدس ودنیوی یا متعارفی || ج **חֻלִּים**
– **חוֹל הַמּוֹעֵד** روز غیر از روز اول وروز آخر در عید های **פֶּסַח** و **סֻכּוֹת**
– **לְמוּדֵי חֹל** علوم دنیوی یا غیر دینی

**חָל** ف‌ل. [چون **קָם** یا **שָׂם**] چرخ زدن ـ رقصیدن ـ درد زه کشیدن ـ لرزیدن، بیم داشتن ـ هجوم ك ـ افتادن، .: تصادف ك: **חָגַּג חָל** (**לִהְיוֹת**) **בְּיוֹם שַׁבָּת** عید با روز سبت مصادف شد || واجب الا داء شدن: **הַשְׁטָר חָל** موعد پرداخت برات رسیده است || شامل شدن: **הַמִּסִּים הֶחָלִים עַל הַמַּחְכָּר** مالیاتهائی که به مورد اجاره تعلق میگیرد || رخ دادن، واقع شدن
– **חוֹלֵל** [چون **קוֹמֵם**] ف‌ل. رقصیدن ـ (از درد) بخود پیچیدن ـ لرزیدن ـ وضع حمل ك ـ منتظر شدن || ف‌م. موجب شدن ـ فراهم ك ـ تولید کردن ـ آفریدن ـ بدرد (زاییمان) دچار کردن
– **הִתְחוֹלֵל** ف‌ل. [چون **הִתְקוֹמֵם**] چرخ زدن ـ (از درد) بخود پیچیدن ـ منتظر شدن ـ رخ دادن
– **הֵחִיל** ف‌م. [چون **הֵעִיר**] بلرزه درآوردن

**חָלָא** [چون **חָטָא**] =**חָלָה**
– **הֶחֱלִיא** [چون **הֶחֱטִיא**] ف‌م. بیمار کردن || ف‌ل. کثیف شدن

**חֶלְאָה** ا.ث. [چون **עֶגְלָה**] جرم ـ زنگ ـ کثافت ـ .: فساد اخلاقی

חֲלָאִים, חֲלָ־ ←חֲלִי ; חֲלִי

חֶלְב ا.ر. [חֵלֶב; חֲלָבִי] || ج חֲלָבִים[חַלְבֵי]

– אַבְקַת ח' شير خشك

– שֵׁן ח' دندان شيرى

– כְּלֵי ח' ظروف ويژهٔ خوردن لبنيات

חָלַב [چون עָבַד] ف‌م. دوشيدن || ف‌ل. شير دادن [فقط در صيغه هاى مؤنث]

– נֶחְלָבָה مج. [תֵּחָלֵב; נֶחֱלָבֶת; הֵחָלְבִי] ـ م. לְהֵחָלֵב دوشيده شدن

– הֶחֱלִיב ف‌م ـ ل. [چون הֶאֱכִיל] (شير) دوشيدن

חֵלֶב ا.ر. [چون חֵלֶק] پيه ـ چربى ـ ∴ فربهى ـ زبده، بهترين محصول

חַלְבָּה* ا.ث. حلوا ـ قسمى شيرينى || ج חֲלָבוֹת [חַלְ־]

חֶלְבּוֹן ا.ر. سفيدهٔ تخم مرغ ـ البومين

חֶלְבּוֹנִי(ת) ص. البومينى

חֶלְבִּי(ת) ص. پيه دار ـ شحمى

חַלְבָּן(־בָּנִית) ا. لبنيات فروش، شير فروش ـ كارگر لبنيات

חֶלְבָּנָה ا.ث. باريجه، بارزد

חַלְבָּנוֹת " لبنيات فروشى ـ كارخانهٔ لبنيات

חֲלַגְלוּגָה, ־לוּגָה ا.ث. ʼخرفه

חָלַד ف‌ل. [چون עָבַד يا אָמַץ] از زير نقب زدن ياكندن [با ב]

– נֶחְלַד ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] زنگ زدن، زنگ‌زده شدن

– הֶחֱלִיד ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] زنگ زدن

חֶלֶד ا.ر. [חֶלְדּוֹ] گيتى ـ عمر

חֹלֶד "[חֶלְדּוֹ] (۱) موشكور زير زمينى، ʼخلد || ج חֲלָדִים [חֶלְדֵי]

– ח' הָרִים قاقم

חֶלְדָּה ا.ث. راسو يا گربهٔ قطبى

– חֶלְדַּת הַבָּר سياه گوش، سياگوش

חַלְדָּה " زنگ (گياهى)، كپك ∴ ـ فراموش شدگى

– הַמַּסְמֵר הָעֲלָה ח' ميخ زنگ زد

חִלְדּוֹן ا.ر. [חֶלְ־] گياه قارچى || ج חֶלְדּוֹנִים

חָלָה ف‌ل. [چون הָמָה] ناخوش‌ب ـ احساس درد كردن ـ ضعيف شدن ـ غمگين شدن

– נֶחֱלָה مج ـ ف‌ل. [יֵחָלֶה; נֶחֱלָה; הֵחָלֶה(־לִי)] ـ م. לְהֵחָלוֹת بيمار شدن ـ غمگين شدن

– חִלָּה ف‌م. [چون צִוָּה] بيمار كردن ـ وارد آوردن (ناخوشى)

– הִתְחַלָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود را به ناخوشى زدن، تمارض ك

– הֶחֱלָה ف.م. [چون הֶעֱלָה] بيمار يا غمزده ك ـ ∴ سخت ك

חִלָּה¹ ف‌م. [چون צִוָּה] شيرين يا مطبوع ك

– חָלָה אֶת פְּנֵי מְשִׁיחוֹ نزد كسى تضرع ورضايت او را جلب ك

חִלָּה² ←חֲלָה

חַלָּה ا.ث. گرده يا قرص (نان) ـ نان ويژهٔ سبت واعياد ـ چانه اى كه هنگام پختن نان از خمير جدا كرده در آتش مى سوزانند

– חַלַּת דְּבַשׁ شانهٔ عسل، شان عسل

חָלוּד ص. [چون אָבוּד] زنگ زده

חָלוּט (۱) ص. [چون אָבוּד] با آب جوش خمير شده يا دم شده ـ ∴ قطعى (۲) ا.ر. [چون חָלוּץ] خميرى كه گلوله كرده در آب جوش بپزند

– לַחֲלוּטִים يا ־טִין° ق. قطعاً، بطور قطعى

חִלּוּי ا.ر. عمل شيرين ك يا مطبوع ساختن

– ח' פְּנֵי מְשִׁיחוֹ تضرع براى جلب رضايت كسى

חָלוּל (۱) ص. [چون אָבוּד] تو خالى (۲) ا.ر. [چون חָלוּץ] سوراخ، منفذ

חִלּוּל ا.ر. هتك حرمت ـ عمل عادى نسبت به چيز مقدس ـ نكول (برات) ـ نقض ـ تخلف

– ח' הַשֵּׁם ار تكاب عمل يا گفتن حرفى كه موجب اهانت به (اسم اعظم) پروردگار شود

חֲלוּלִי(ת) ص. ʼخلل وفرج دار

חֲלוּלִים ا.ر. منافذ، خلل وفرج ←חָלוּל

חֲלוֹם " خواب، رؤيا || ج חֲלוֹמוֹת

חַלּוֹן ا.م. پنجره || ج חַלּוֹנוֹת يا ־נִים

חִלּוֹנִי(ת), חֲלוֹנִי(ת) ص. عامى ـ غير روحانى ـ غير وارد (در حرفه يا پيشه اى)، بى تخصص ـ غير مذهبى

**חֲלוּף** ا.ر. = כְּלָיָה نابودی
– בֶּן־ח׳ موجود فانی
**חָלוּף** ص. [چون אָבוּד] مبادله شده ـ متبادل
– לַחֲלוּפִים یا ־פִּין° ق. در شق دیگر
**חִלּוּף** ا.ر. معاوضه، مبادله ـ تغییر ـ عوض، بدل ـ وارونه ـ فرق ـ کارگر نوبت کار، عضو علی البدل
– ח׳ דֵּעוֹת تبادل نظر
– בֶּן־ח׳ قابل تبدیل
– חֶלְקֵי־ח׳ اشیاء یدکی
– חִלּוּפֵי גְּבָרֵי تعویض کار کنان یا کار مندان
– חִלּוּפֵי דְּבָרִים گفت وشنید
– חִלּוּפֵי נֻסְחָאוֹת اختلاف نسخه ها، نسخه بدل ها
**חִלּוּץ** „ عمل رهانیدن، تخلیص ـ تقویت
– ח׳ עֲצָמוֹת تقویت جسمی ـ ورزش
**חָלוּץ** [חֲ־](חֲלוּצָה) ا. جلو دار ـ [در فوتبال] پیشرو ـ پیشقدم ـ شخص مسلح (برای جنگ) ـ ج חֲלוּצִים (־צוֹת)
**חֲלוּצִי(ת)** ص. مربوط به سازمان پیشقدمان
**חֲלוּצִיוּת** ا.ث. پیشقدمی، پیشروی
**חָלוּק**[1] ا.ر. [چون חָלוּץ] لباس کار ـ پیراهن کار ـ لباس خانه [חֲלוּק־בַּיִת] ـ زیر پیراهنی (زنانه)، لباس خواب [חֲלוּק־לַיְלָה]
**חָלוּק**[2] ص. [چون אָבוּד] مختلف ـ مخالف
– חֲלוּק־לֵב دو دل، مردد
**חִלּוּק** ا.ر. تقسیم، بخش ـ پخش، توزیع ـ ∴ فرق، اختلاف ـ بحث وموشکافی
**חֲלוּקִית** ا.ث. بلوز بچگانه
**חָלוּשׁ** ص. [چون אָבוּד] سست، نا توان ـ علیل
**חֲלוּשָׁה** ا.ث. سستی، ضعف ـ شکست
**חָלוּת** „ سر رسید، موعد پرداخت
**חִלָּזוֹן** ا.ر. [چون זִקָּרוֹן] حلزون ـ صدف حلزون ـ بیماری شبیه به آب مروارید
**חֶלְזוֹנִי(ת)** ص. حلزونی، مارپیچ
**חִלְחוּל** ا.ر. نفوذ، تراوش ـ زهر، سم ـ بیم
**חִלְחֵל** [چون פִּרְנֵס ولی در صیغهٔ مؤنث חִלְחֲלָה] ف‌ل. نفوذ یا تراوش ك ‖ ف‌م. تکان دادن
– הִתְחַלְחֵל ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל ولی در صیغهٔ مؤنث ־חֲלָה] وحشت ك، متزلزل شدن ـ نفوذ کردن
**חַלְחָלָה** ا.ث. درد شدید ـ لرز ـ دلتنگی
**חַלְחֶלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] رودهٔ راست
**חָלַט** ف‌م. [چون עָבַד] ربودن ـ تفحص ك ـ با آب جوش سر شتن
– הֶחְלִיט ف‌م. [چون הֶחְכִּים] تصمیم گرفتن
**חֶלְט** ا.ر. [חֲלִיטוֹ] خلط ـ آب ـ ترشح ‖ ج חֲלָטִים[חֲלָטַי]
**חֲלִי** „ [חֲלִיוֹ] زینت، زیور ‖ ج חֲלָאִים
**חֳלִי** „ [חֳלִיוֹ] نا خوشی، بیماری ـ ∴ مصیبت، بلا ‖ ج חֳלָיִים یا חֳלָאִים
**חֲלִיבָה** ا.ث. عمل شیر دوشیدن
**חָלִיד** ص. [چون אָדִיב] مستعد زنگ زدن، زنگ زن
**חֲלִיָּה** ا.ث. زیور، زینت، حلیه
**חֲלִיָּה** „ حلقهٔ زنجیر ـ فقره ـ بند ـ قطعهٔ منفصله ـ دانهٔ تسبیح ـ دیوارهٔ چاه ‖ ج חֲלִיּוֹת یا חֲלֵ־
– בַּעֲלֵי־חֲלִיּוֹת جانوران مهره دار یا ذیفقار
**חֲלִיל** ا.ر. [چون אָבִיב] نی، فلوت
**חָלִילָה** ق ـ ح ن. حاشا (که)! خدا نکند (که)! از تو بعید است (که)! استغفر الله!
**חֲלִילָה** ق. بطور مکرر یا مسلسل
**חֲלִילוֹן** ا.ر. فلوت کوچك با صدای خیلی زیر
**חֲלִילִית** ا.ث. فلوت، نی لبك
**חֲלִילָן(־לָנִית)** ا. فلوت زن
**חָלִיף**[1] ~ ا.ر. [חֲ־] کارد ویژهٔ ذبح ‖ ج חֲלִיפוֹת
**חָלִיף**[2] „ ترکه ای که از پائین درخت میروید ‖ ج חֲלִיפִים یا ־פוֹת
**חָלִיף**[3] ص. [چون אָדִיב] قابل مبادله
**חֲלִיפָה** ا.ث. (یك دست) لباس: کت وشلوار، [برای زنان] کت ودامن ‖ عوض [در نگهبانی] ـ ذخیره، اشخاص تازه نفس ـ مبادله
= חֲלִיפַת מִכְתָּבִים مکاتبه
– חֲלִיפַת־שֵׁנָה پیجامه، لباس خواب
**חֲלִיפוֹת** ق. متناوباً
**חֲלִיפִים, ־פִּין°** (هج) ا.ر. مبادله ـ تسعیر ـ ارز
– סְחַר־חֲלִיפִין معاوضهٔ کالا، دادوستد جنسی

– שְׁטָר חֲלִיפִין برات
– שַׁעַר־הַחֲלִיפִין نرخ ارز يا اسعار
**חֲלִיצָה** ا.ث. عمل كندن يا دور كردن ـ اسلحه وغنائم ديگرى كه از تن اشخاص (كشته شده) بكنند ـ بلوز يا پيراهن اسپرت كه كمر بند ميخورد
**חֲלִירָע**¹ **חוֹלִירָע** ا.ر. وبا
**חֲלִיקָה** ا.ث. نرمى، ملا طفت
**חֲלִישׁוּת** „ سستى، ضعف
– ח' דַּעַת افسردگى ـ حس برخوردگى
**חָלַל** ف.ل. [چون עָבַד يا חָנַג] سوراخ ب ـ مجروح شدن
– נִחַל مج. [יֵחַל; נְחַל; הֵחַל (הַחֲלִי)] ـ م. לְהַחֵל بيحرمت يا بى عصمت شدن
– חִלֵּל ف.م. [چون הִלֵּל] خوار يا بى حرمت ك، شكستن (سبت) ـ نقض ك ـ نكول ك، وازدن (برات) ـ بى عصمت ك ـ براى عموم حلال ك ـ فديه دادن ـ سوراخ ك، كشتن
– חוֹלֵל ف.م. [چون סוֹבֵב] سوراخ يا مجروح ك ـ (با نيزه يا شمشير) كشتن
– חֻלַּל مج. [چون אֻשַּׁר] بى حرمت يا بى عصمت شدن ـ نقض شدن ـ باز خريده شدن ـ كشته شدن
– חוֹלַל مج. [چون עוֹלַל] سوراخ يا مجروح شدن ـ كشته شدن
– הִתְחַלֵּל, נִתְ־ ف.ل. [چون הִתְהַלֵּל] بيحرمت يا خوار شدن ـ باز خريده شدن
– הֻחַל ف.م. יָחֵל; מֵחַל; הָחֵל (הָחֲלִי)] ـ م. לְהָחֵל بيحرمت ك ـ باطل ك، شكستن، وفابه (قول خود) نكردن ـ شروع ك
– הָחֵל מ از (تاريخ)
– הוּחַל مج. [יוּחַל; מוּחָל] ـ م. חוּחֵל شروع شدن
**חָלָל**¹ ا.ر. [چون חָכָם] كشته، مقتول
**חָלָל**² „ [„] جوف ـ سوراخ
– חֲלַל הָעוֹלָם, ח' הָאֲוִיר جوّ، فضا
**חָלָל**³ (חֲלָלָה) ص. بى عصمت يا بيحرمت شده ـ [در صيغهٔ مؤنث] حرام به كاهن || ج חֲלָלִים(־לוֹת)
**חֲלָלוּת** ا.ث. پوكى، حالت چيز تو خالى
**חֲלָלִי(ת)** ص. تو خالى، پوك

**חָלַם** ف.ل. [چون עָבַד] خواب ديدن
– חָלַם בְּהָקִיץ خيالات (خام) پختن
– הֶחֱלִים [چون הֶאֱכִיל] ف.م. سابقه (خوا بى را) بوجود آوردن ـ شرح دادن (خواب) ـ ف.ل. بهبود يافتن
**חֶלְמוֹן** ا.ر. زرده (تخم مرغ)
**חֶלְמוֹנִי(ת)** ص. مانند زرده تخم مرغ ـ زرده دار
**חֶלְמוֹנִית** ا.ث. گل اشرفى
**חַלְמִישׁ** ا.ر. [חַלְ־] سنگ چخماق ـ .. سنگ خارا || ج חַלְמִישִׁים
**חֶלְמִית** ا.ث. پنيرك
**חָלַף** [چون עָבַד] ف.ل. گذشتن ـ تمام شدن ـ تلف شدن || ف.م. از (چيزى) عبور يا تجاوز كردن ـ سوراخ ك ـ عوض ك
– נֶחֱלַף مج. [چون נֶהֱרַס] عوض شدن، تبديل شدن
– חִלֵּף ف.م. [چون דִּבֵּר] عوض ك
– הִתְחַלֵּף, נִתְ־ ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تغيير شكل پيدا كردن
– הֶחֱלִיף [چون הֶאֱכִיל] ف.م. تغيير دادن، عوض ك ـ تبديل به احسن ك ـ جانشين (چيزى) شدن ـ ردّ و بدل كردن || ف.ل. تجديد شدن
– הַחֲלֵף בְּדִבּוּרוֹ بد قولى ك، حرف خودرا عوض ك
– הַחֲלֵף כֹּחַ تجديد قوا كردن، نيروى تازه گرفتن
– החלף דֵּעוֹת تبادل نظر كردن
**חֵלֶף**¹ ح.ا. بعوض، در ازاى
**חֵלֶף**² ا.ر. [چون חֵלֶק] نى بوريا
**חֲלָף** „ [חֲלַף] كارد ويژهٔ ذبح
**חֲלִפָּן** [־פַּן] (־פָּנִית) ا. صرّاف، دلال ارز
**חֲלִפָנוּת** ا.ث. مبادلهٔ ارزى، صرافى
**חָלַץ**¹ [چون עָבַד] ف.م. در آوردن، كندن ـ برداشتن ـ برهنه ك || ف.ل. خود را كنار كشيدن
– נֶחֱלַץ مج ـ ف.ل. [چون נֶהֱרַס] رهائى يافتن ـ كنده يا درآورده شدن ـ برداشته شدن
– חִלֵּץ ف.م. [چون דִּבֵּר] رهائى دادن ـ كندن، در آوردن ـ غارت ك
**חָלַץ**² ف.م. [„] مجهز يا مسلح ك ـ تقويت ك
– נֶחֱלַץ مج. [چون נֶהֱרַס] مجهز يا آماده شدن

– הִתְחַלֵּץ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را مجهز یا آماده ك
– הֶחֱלִיץ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] تقویت ك
**חֲלָצָה** ا.ث. پیراهن، بلوز
**חֲלָצַיִם** (ه ت) ا.ر. [חֲלָצֵי] کمر، صلب
– יוֹצֵא ח׳ فرزند، ذرّیه
**חָלַק**[1] [چون עָבַד] ف‌م. تقسیم ك ـ سهم دادن ـ غارت ك || ف‌ل. [با עַל یا ב] مخالفِ ....ب
– נֶחֱלַק مج. [چون נֶהֱרַס] تقسیم شدن ـ منشعب یا تجزیه شدن ـ اختلاف داشتن ـ فرق گذاشتن
– חִלֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] تقسیم ك، بخش ك ـ جدا کردن ـ پراکنده ك
– חֻלַּק مج. [چون אֻשַּׁר] تقسیم شدن ـ تشخیص داده شدن ـ اختلاف داشتن
– הִתְחַלֵּק ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] قابل تقسیمب
**חָלַק**[2] ف‌ل. [״] نرمب، لیز یا صافب
– הִתְחַלֵּק ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] لیز خوردن، لغزیدن
– הֶחֱלִיק [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. نرم ك، صاف ك ـ صیقلی ك ـ تملق آمیز کردن ـ لغزانیدن || ف‌ل. لیز خوردن، سر خوردن
**חָלָק**[1] (חֲלָקָה) ص. صاف، نرم ـ لیز ـ بیمو ـ خالی، ننوشته ـ بی گیاه، لخت ـ .: چرب ونرم، تملق آمیز || ج חֲלָקִים(־קוֹת)
– הָעִנְיָן אֵינוֹ חלק مطلب باین سادگی نیست
– יָצָא חלק قصر در رفتن
– שָׂלָא לְהוֹצִיא אֶת הַנִּיר חלק برای خالی نبودن عریضه
– חַד וְחָלָק کوتاه وصریح، مختصر ومفید
**חֶלֶק**[2] ا.ر. [چون חֶכֶם] جای ننوشته یا خالی
**חֵלֶק**[1] ״ [חֶלְקִי] بخش، قسمت، [ر] بهر، خارج قسمت ـ جزء ـ نصیب، سهم ـ سود ـ فال ـ ملك، زمین ـ تاراج ـ .: خو، حالت || ج חֲלָקִים [חֶלְקֵי]
– לָקַח (یا נָטַל) ח׳ ב در ....شرکت کرد
– ח׳ כְּח׳ بطور مساوی، به تساوی
– חֶלְקֵי הַדִּבּוּר [د] اقسام کلمه
– שְׁלֹשָׁה חֶלְקֵי עֶשְׂרִים וְחָמֵשׁ سه بیست وپنجم
**חֵלֶק**[2] ا.ر. صافی، نرمی

**חַלָּק** (חַלָּקָה) ص. صاف
**חַלַּק←חַרְסֶת**
**חִלָּק** ا.ر. [חִלַּק] شاه ماهی، ماهی دودی
– ח׳ וּבְלָק حسن وتقی ونقی
**חֲלָקָה** ا.ث. [چون עֲגָלָה] قطعهٔ (زمین) افراز شده ـ نصیب، سهم ـ نرمه (گردن)، جای صاف وبیمو ـ صافی، لیزی ـ [در جمع] سخنان تملق آمیز، چاپلوسی [שְׂפַת חֲלָקוֹת و חֲלַקַּת לָשׁוֹן نیز بهمین معنی آمده اند]
**חֲלָקָה** ״ تقسیم ـ پخش، توزیع ـ اختلاف عقیده ـ [سابقاً] اعانه برای مهاجرین نیازمند
**חֲלָקוּת** ا.ث. نرمی، صافی ـ لیزی ـ برّ اقی
**חֲלַקּוֹת** (هج) ״ سخنان تملق آمیز یا مکر آمیز
**חֲלָקִי(ת)** ص. جزئی ـ کسری ـ جزء به جزء
**חֲלָקִיּוּת** ا.ث. نا تمامی، کسری
**חֲלַקְלַק** ص. [چون דַּק] زیاد لیز یا لغزان
**חֲלַקְלַקָּה** ا.ث. سرسرهٔ یخی، زمین اسکیتینگ ـ [در جمع] وعده های ظاهر فریب
**חָלַשׁ** [چون אָמַץ یا עָבַד ولی بجای ا.فا. חָלוּשׁ] ف‌ل. سست شدن ـ از پا در آمدن ـ (احساس) ضعف ك ـ قرعه انداختن || ف‌م. سست ك، ضعیف ك ـ تار ومار کردن ـ از پا درآوردن
– חָלְשָׁה דַּעְתּוֹ افسرده یا رنجیده شد ـ شرمنده شد
– נֶחֱלַשׁ مج. [چون נֶהֱרַס] سست شدن
– הִתְחַלֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] ضعیف وبیحال شدن
– הֶחֱלִישׁ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] ضعیف ك
**חֻלָּשׁ** ا.ر. [חֻלְשׁוֹ] قرعه ـ ورقهٔ رأی || ج חֲלָשִׁים [חֲלֻשֵּׁי]
**חַלָּשׁ** (חַלָּשָׁה) ص. ضعیف، سست
**חֻלְשָׁה** ا.ث. ضعف ـ سستی
**חֲלָשׁוֹת** ״ = חֻלְשָׁה – התעלפות
**חֲלִתִּית** ״ انقوزه (وباریجه ومانند آنها)
**חַם, חָם**[1] (חַמָּה) ص. گرم: מַיִם חַמִּים آب گرم
–דְּרִישַׁת־שָׁלוֹם חַמָּה سلام گرم یا صمیمانه
– מֶזֶג חַם تند خوئی
– חַם מְאֹד (هوا) خیلی گرم است
– חַם לִי گرمم است، احساس گرما میکنم

– חַמֵי חַמִּים آب زیاد گرم، آب داغ

חָם² ا.ر. [חֲמִי; חָמְיוֹ] پدرزن ـ پدرشوهر || ج חָמִים [חֲמֵי]

חֹם " [چون חֹב] گرما، حرارت ـ تب ـ .: التهاب

– כְּחֹם הַיּוֹם درگرمای روز : وقت ظهر

– אַרְצוֹת הַחֹם کشورهای گرمسیر

– מָדַד חֲמוֹ שֶׁל אִישׁ تب کسی را گرفتن (یا سنجیدن)

(חָמָא) הֶחֱמִיא ف‌ل. [چون הֶחֱטִיא] مداهنه ك، چاپلوسی ك

חֲמָאָה ا.ث. [چون עֲגָלָה] کره ـ .: چرب زبانی، مداهنه، چاپلوسی

חָמַד [چون חָגַר] ف‌م. طمع به (چیزی) ورزیدن ـ میل یا اشتیاق به (چیزی) داشتن || ف‌ل. [با ל] در (چیزی) رغبت داشتن

– נֶחְמַד مج. [چون נֶחְפַּז] مورد پسند واقع شدن ـ مورد آرزو وطمع ب

– חֲמֵד ف‌م. [چون דַּבֵּר] اشتیاق زیاد به (چیزی) داشتن ـ بناز پروردن

– נִתְחַמֵּד, הִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] اشتیاق یا رغبت داشتن، [با ל] پسند کردن

– הֶחְמִיד ف‌م. [چون הֶהְפִּיס] بهوس انداختن، آرزومند کردن

חֶמְד ا.ر. [چون עֶבֶד] آرزو ـ پسند ـ فریبندگی

חֻמְד " [د.م.] = יְפִי

חֶמְדָּה ا.ث. [چون עֲגָלָה] آرزو، اشتیاق ـ چیز نفیس

– חֶמְדַּת עֵינַי عزیزم!

חֲמֻדוֹת, חֲמוּ־ (ה ج) ا.ث. نفائس ـ لذائذ

– "אִישׁ ח'" مرد محبوب یا نازنین

חַמְדָן־(דָנִית) ا. آدم طماع یا شهوانی

חַמְדָנוּת ا.ث. طمعکاری ـ شهوانیت

חַמָּה " آفتاب ـ گرما

– יְמוֹת הַחַמָּה ایام تابستان ـ سال خورشیدی

חֵמָה " [چون עֵצָה] گرمی، تب ـ .: خشم، غضب ـ حدت، شدت

– אִישׁ ח' شخص تند خو وآتش مزاج

– מְהִיר ח' آتش مزاج

– מֵחֲמַת ح‌ا. بعلتِ، بخاطرِ ـ [م‌ا] از حدتِ

חָמוּד (۱) ص. [چون אָבוּד] دوست داشتنی، شیرین ـ دلپسند (۲) ا.ر. [چون חָלוּץ] چیز مورد پسند یا نفیس

חֲמוּד ا.ر. آرزو ـ شهوت ـ حرص

חֲמוּדוֹן(־דָנִית) ص. دوست داشتنی، مامانی || ج ־דוֹנִים (־דוֹנוֹת)

חֲמוּם ا.ر. عمل گرم ك ـ .: هیجان ـ شهوت

חָמוּם ص. [چون אָבוּד] زیاد گرم ـ .: ملتهب

– חֲמוּם מֶזֶג آتش مزاج

חֲמוּמִית ا.ث. قمقمه، ترمس

חֲמוּס ا.ر. ستم پیشگی، بیعدالتی

חָמוּץ ص. [چون אָבוּד] ترش ـ سرخ ـ .: عبوس

חֲמוּץ ا.ر. تخمیر، ترکیب با اکسیژن ـ .: از دست دادن (فرصت)

חַמּוֹק " گردی، انحناء

חֲמוֹר " خر، الاغ ←אָתוֹן || خرك

– ח' הַיָּם ماهی روغن

– ח' נוֹשֵׂא סְפָרִים "چارپائی بر او کتابی چند"

– שְׁעוֹל ח' سرفه سیاه، سیاه سرفه

– הָלְכָה חֲמוֹרָה از دست دادی ـ هرچه رشته بودی پنبه شد

חָמוֹר ص. [چون אָבוּד] سنگین ـ سخت ـ جدی

חָמוּשׁ ص. [چون אָבוּד] مسلح، مجهز

חֲמוּשׁ ا.ر. تسلیح، تجهیز

חָמוֹת ا.ث. [חֲ־] مادر شوهر ـ مادر زن || ج חֲמָיוֹת [חַמְּ־]

חַמּוֹת " گرمی، گرما

חֹמֶט ا.ر. [חָמְטוֹ] کرباسه: قسمی مارمولك || ج חֳמָטִים [חָמְטֵי]

חָמִים ص. [چون אָדִיב] تا اندازه ای گرم

חַמִּים (ه ج) ا.ر. چشمه (های) آب گرم ـ غذائی که از روز آدینه برای روز شنبه گرم نگه میدارند [در این معنی חַמִּין° نیز نوشته میشود]

חֲמִימוּת ا.ث. گرمی (متوسط)

חַמִּין←חַמִּים

חָמִיץ (۱) ص. [چون אָדִיב] ترش (شده) ـ نمك زده (۲) ا.ر. [چون אָבִיב] ریواس

**חֲמִיצָה** ا.ث. سوپ (چقندر)
**חֲמִיצוּת** „ ترش مزگی، ترشی
**חֲמִישִׁי(ת)** ص. پنجم، پنجمین
– **יוֹם חֲמִישִׁי** روز پنجشنبه
**חֲמִישִׁיָּה** ا.ث. دستهٔ پنج نفری
**חֲמִישִׁית** „ یك پنجم، خمس
**חָמַל** ف‌ل. [چون חָגַר] رحم كـ، دریغ داشتن
**חֶמְלָה** ا.ث. [چون עֶגְלָה] رحم، شفقت
**חָמַם** ف‌ل. [چون קָלַל یا חָגַג] گرم ب یا شدن ـ فحل آمدن، حمل گرفتن
– **נִחַם** مج. [יִחַם; נִחַם; הֵחַם (הֶחֱמִי)] ـ م. **לְהֵחַם** گرم شدن (در نتیجهٔ شهوت)، بحرارت آمدن
– **חִמֵּם** ف‌م. [چون הִלֵּל] گرم كـ
– **הִתְחַמֵּם** ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] خود را گرم كـ ـ گرم شدن ـ .: ملتهب شدن
– **הִתְ־ כְּנֶגֶד אוּרוֹ שֶׁל ...** از (کسی) کسب فیض كـ یا آموختن
– **הֵחֵם** ف‌م. [چون הֵחֵל] گرم كـ
– **הוּחַם** مج. [چون הוּחַל] گرم (کرده) شدن
**חֲמָמָה** ا.ث. گرمخانه (برای گل)
**חַמָּנִית** „ گل آفتاب گردان
**חָמַס** ف‌م. [چون חָגַר] بر(کسی) ستم یا ظلم كـ ـ زیان به (کسی) رسانیدن ـ تخلف از (چیزی) كـ ـ خراب كـ ـ غصب كـ
– **נֶחְמַס** مج. [چون נֶחְפַּז] مورد ظلم یا بی عصمتی قرارگرفتن
**חָמָס** ا.ر. [چون חָכָם] ستم، ظلم ـ غصب
– **אִישׁ חֲ׳, אִישׁ חֲמָסִים** مرد شریر وستمگر
– **זָעַק חֲ׳** فریاد از ظلم برآوردن
– **עֵד חֲ׳** شاهد کاذب، گواه دروغی
**חַמְסִין*** ا.ر. (باد) خمسین یا شرجی
**חַמְסָן** [־סָן] (־סָנִית) ا. ستمکار، غاصب
**חַמְסָנוּת** ا.ث. ستمکاری، زور، غصب
**חַמְעָה** „ ترشك ـ ریواس
**חָמֵץ**[1] یا **חָמַץ** ف‌ل. [چون חָכַם] ترش شدن، تخمیر شدن، ورآمدن ـ سرخ ب
– **חִמֵּץ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] ترش كـ، تخمیر کردن، ورآوردن ـ .: به تعویق انداختن
– **הִתְחַמֵּץ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] ترش یا تخمیر شدن ـ .: فاسد شدن ـ غمگین یا آزرده شدن
– **הֶחְמִיץ** [چون הֶחְכִּים] ف‌ل. ترش شدن || ف‌م. ترش كـ ـ در سیلو انبار کردن ـ از دست دادن (فرصت)
**חָמֵץ**[2] ا.ر. [חֲ־] خمیر یا نان ورآمده ـ خمیر مایه || ج **חֲמֵצִים** [درمقام صفت] ورآمده
**חֹמֶץ** ا.ر. [חֻמְצוֹ] سرکه || ج **חֳמָצִים** [חֻמְצֵי]
– **חֹ׳ בֶּן יַיִן** پسر نا خلف
**חֻמְצָה** ا.ث. تخمیر شدگی ـ اسید، حموضت
**חִמְצָה** „ نخود
**חַמְצִיץ** ا.ر. ترشك [نام گیاه]
**חַמְצַמֵּץ(־מֶצֶת)** ص. لب ترش || ج **־מְצִים (מְצוֹת)**
**חַמְצָן**[1] ا.ر. [־צַן] اکسیژن
**חַמְצָן**[2] **(־צָנִית)** ا. آدم جابر یا غاصب
**חִמְצֵן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] با اکسیژن ترکیب كـ
**חָמַק** ف‌ل. [چون חָכַם ولی در صیغهٔ ا.فا. חוֹמֵק] روگردانیدن ـ در رفتن، جیم شدن
– **הִתְחַמֵּק** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] اینطرف وآنطرف رفتن ـ .: طفره زدن
**חַמְקַמַּק(־מָקָה)** ص. طفره زن، زیرش در رو || ج **־מְקִים (מְקוֹת)**
**חַמְקָן(־קָנִית)** ا. آدم طفره زن یا زیرش در رو
**חָמַר** (۱) ف‌ل. [چون חָכַם ولی درصیغهٔ ا.فا. חוֹמֵר] جوشیدن، کف كـ (۲) ف‌م. [چون חָגַר] قیر اندود کردن
– **הֶחְמִיר** [چون הֶחְכִּים] ف‌م. سنگین كـ || ف‌ل. سنگین (تر) شدن، سخت (تر) شدن ـ سخت گیری كـ
**חִמֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌م ـ ل. راندن (خر)
**חֵמָר** ا.ر. [חֲמַר] (۱) قیر (۲) **חֹמֶר**
**חֹמֶר** „ [چون חֹדֶשׁ] گل رُس، خاك رست ـ گل، ملاط ـ مادهٔ لازم، مصالح [بویژه در صیغهٔ جمع] ـ جسم ـ توده، انبوه ـ سنگینی، سختی
– **חֹ׳ דְּפוּס** مواد چاپ کردنی، „اخبار“

– ח׳ הִיוּלִי, ח׳ קַדְמוֹן هیولای روز ازل
– בְּכָל ח׳ הַדִּין با قانون غلاظ وشداد
– קַל וָח׳ ق. بطریق اولی، تا چه رسد
– חֳמְרֵי בִּנְיָן مصالح ساختمانی

**חֲמָר** [חַמַּר] (חֲמָרִית) ا. خرك چی، خر ران
**חֻמְרָה** ا.ث. سنگینی ـ سخت گیری ـ مواد اضافی
**חַמְרָה** „ زمین رستی یا دارای خاك رس
**חָמְרִי(ת)** ص. جسمانی ـ مادّی، اقتصادی
**חָמְרִיּוּת** ا.ث. مادیت، اصالت ماده
**חַמָּרֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] کاروان الاغ
**חָמֵשׁ** ش. پنج [با اسم مؤنث] ـ **חֲמֵשׁ־מֵאוֹת** پانصد ـ **ח׳־עֶשְׂרֵה** پانزده
**חָמֶשׁ**[1] ا.ر. [چون קֶמַח] (۱) خمس (۲) **חֲמֵשׁ**
**חֹמֶשׁ**[2] „ [چون חֹדֶשׁ] کمر ـ تهیگاه
**חֲמֵשׁ** „ [چون מֶשֶׁק] نام هریکی از اسفار خمسه
**חִמֵּשׁ**[1] ف‌م. [چون דִּבֵּר] پنج بخش کـ با ه ضرب یا تقسیم کـ
**חִמֵּשׁ**[2] „ مسلح یا مجهز کردن
– **הִתְחַמֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] مسلح شدن
**חֲמִשָּׁה** ش. پنج [با اسم مذکر] ـ **חֲמִשָּׁה אֲלָפִים** پنجهزار
– **חֲמִשָּׁה־עָשָׂר** [با اسم مذکر] پانزده
– **חֲמִשְׁתָּם(־תָּן)** هر پنج تای آنها، هر پنج نفر
**חֲמֻשִּׁים** ص. مسلح، آماده
**חֲמִשִּׁים** ش. پنجاه [برای مذکر ومؤنث]: ח׳ שָׁנָה ۵۰ سال ـ ח׳ אֶלֶף ۵۰۰۰۰
**חֲמִשִּׁית, ־שֶׁת** ا.ث. یك پنجم، خمس
**חֵמֶת** „ [חֲמַת; חֲמָתוֹ] مشك ‖ ج **חֲמָתוֹת** [חֳמ־]
**חֲמַת־חֲלִילִים** „ نی‌انبان ‖ ج **חֲמָתוֹת־חלילים**
**חֵן** ا.ر. [חִנּוּ] التفات، آبرو ـ توفیق ـ خوبی ـ وقار، شخصیت ـ احترام ـ ملاحت، زیبائی ‖ ج **חִנִּים** یا **חִנּוֹת~**
– חֵן חֵן! سپاس گزارم
– אֶבֶן חֵן=א׳ טוֹבָה سنگ گرانبها، گوهر
– אֵשֶׁת חֵן یا אִשָּׁה טוֹבַת חֵן زن زیبا یا خوش اندام
– נְקוּדַת חֵן خال
– שִׂפְתֵי חֵן سخنان دلاویز
– הָאָרֶץ מָצְאָה חֵן בְּעֵינַי ازکشور خوشم آمد
– מָצָאתִי חֵן בְּעֵינָיו در نظرش التفات یا فتم

**חָנַב** ف‌ل. [چون עָבַד] بع بع کـ
**חָנָה** ف‌ل. [چون עָשָׂה] فرود آمدن ـ پارك کـ، توقف کـ ـ روبزوال گذاشتن ـ خیمه زدن ـ منزل کـ ـ [با עַל] محاصره کـ
– **הֶחֱנָה** ف‌م. [چون הֶעֱלָה] نگه داشتن، پارك کـ
**חֲנוּט, חָנוּט** ا.ر. [چون חָלוּץ] جسد حنوط شده
**חִנּוּךְ** „ تربیت، تعلیم ـ تخصیص ـ تقدیس ـ اهداء ـ (آئین) گشایش یا افتتاح
– שַׂר הח׳ וְהַתַּרְבּוּת وزیر فرهنگ
**חִנּוּכִי(ת)** ص. مربوط به تعلیم وتربیت
**חַנּוּן (חַנּוּנָה)** „ بخشنده، حنان
**חֲנֻנּוּת** ا.ث. خرده فروشی در دکان
**חֲנֻנִּי(ת)** ا. دکاندار
**חָנוּק** ص. [چون אָבוּד] خفه (شده) ـ .: در فشار
**חֲנוּת, חָנוּת** ا.ث. [חֲ־] دکان، مغازه ‖ ج **חֲנֻיּוֹת** یا **חֲנָיוֹת**
**חָנַט** ف‌م. [چون חָגַר] حنوط کـ، مومیائی کـ ـ رسانیدن (میوه)
– נֶחֱנַט مج. [چون נֶהֱרַס] حنوط شدن
**חֲנָיָה, חֲנִיָּה** ا.ث. توقف (گاه) ـ پارکینگ
**חֲנִיטָה** „ حنوط
**חָנִיךְ** (۱) ص. [چون אָדִיב] تربیت شده (۲) ا. [چون אָבִיב] نوآموز، شاگرد
**חֲנִיכָה** ا.ث. کنیه، شهرت ـ نام خانواده
**חֲנִיכַיִם** (ه ت) ا.ر. [־כֵּי] لثه یا حفرهٔ دندان
**חֲנִינָה** ا.ث. عفو عمومی ـ ترحم
**חֲנִיפָה** یا **חֲנִיפוּת** „ چاپلوسی، تملق ـ ریا، خدعه
**חֲנִיקָה** „ عمل خفه کـ
**חֲנִית** „ نیزه ‖ ج **חֲנִיתוֹת** یا **־תִים**
**חָנַךְ** ف‌م ـ ل. [چون חָגַר یا עָבַד] افتتاح کـ، گشودن ـ تربیت کـ، تعلیم دادن [ گاهی با ל] ـ اختصاص دادن
– נֶחֱנַךְ مج. [چون נֶחְפַּז] گشوده یا افتتاح شدن

– חִנֵּךְ ف‌م. [چون דִּבֵּר] تربیت ك، تعلیم دادن ـ گشودن
– הִתְחַנֵּךְ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تعلیم گرفتن، تربیت پذیرفتن ـ افتتاح یا گشوده شدن
**חֲנֻכָּה** ا.ث. (اجرای مراسم) گشایش ـ تخصیص ـ جشن هشت روزه که بمناسبت پیروزی خانوادهٔ حشمونائی بر یونانیان در سال ۱۶۸ پیش از میلاد و افتتاح مجدد معبد منعقد میشود و از جمله مراسم آن روشن کردن شمع است
**חֲנֻכִּיָּה** ״ شمعدان ویژهٔ חֲנֻכָּה
**חִנָּם** ق. مُفت، (به) را یگان، مجاناً، بلا عوض ـ ∴ عبث، بی جهت: **שְׁנֵאַת ח'**
– **דְּמֵי ח'** خونریزی نا حق، خون بی گناه
– **בְּחִנָּמֵי ח'** بقیمت آب جو، تقریباً مفت
**חָנַן** ف‌م. [چون חָזַק یا חָגַג] مورد شفقت قرار دادن، رحم ك بر ـ بخشیدن ـ ارزانی داشتن (به)
– **חִנֵּן** [چون הִלֵּל] ف‌م. مطبوع یا خوش صدا یا شیرین ك ‖ ف‌ل. تضرع ك
– **חוֹנֵן** ف‌م. [چون סוֹבֵב] مورد شفقت قرار دادن
– **חִנַּן** مج. [چون אִשַּׁר] مورد ترحم واقع شدن
– **חוֹנַן** ف‌ل. [چون עוֹלַל] دارای استعداد بودن
– **הִתְחַנֵּן** ״ [چون הִתְהַלֵּל] تضرع یا التماس ك
– **הִתְחוֹנֵן** ״ [چون הִתְגּוֹלֵל] شفیق و مهربان ب
– **הוּחַן** مج. [יוּחַן یا יְחַן; מוּחָן] ـ م. **הוּחַן ~** مورد ترحم واقع شدن
**חִנָּנִי(ת)** ص. زیبا، با وقار
**חִנָּנִית** ا.ث. گل مروارید
**חָנֵף** [چون אָמַץ یا עָבַד و در صیغهٔ ا.فا. **חוֹנֵף** یا חָנֵף] ف‌ل. ملوث شدن ـ بیدینی ك ـ منحرف شدن ـ ریا یا چا پلوسی ك ‖ ف‌م. ملوث یا آلوده ك
– **הִתְחַנֵּף** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] چا پلوسی ك، خود شیرینی ك
– **הֶחֱנִיף** [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. ملوث ك ـ منحرف ك ‖ ف‌ل. چا پلوسی ك، تملق گفتن
**חָנֵף** ص. [چون אָשֵׁם] متملق، چا پلوس ـ ریا کار ـ بیدین، منحرف
**חֹנֶף** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] چاپلوسی ـ دو روئی، نفاق ـ بیدینی
**חֲנֻפָּה** ا.ث. =חֹנֶף
**חַנְפָּן, חַנְפָּן(־פָּנִית)** ا. آدم چا پلوس و متملق
**חַנְפָּנוּת** ا.ث. چا پلوسی، تملق
**חַנְפָּנִי(ת)** ص. چا پلوس ـ تملق آمیز
**חָנַק** ف‌م. [چون עָבַד] خفه ك ـ ∴ در فشار گذاشتن ـ تهدید کردن
– **נֶחְנַק** مج. [چون נֶהֱרַס] (۱) خفه شدن (۲) **הִתְחַנֵּק** ‖ ∴ متألم و ناراحت شدن
– **חִנֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خفه ك ـ فشار آوردن بر، له ك
– **חִנַּק** مج. [چون אִשַּׁר] خفه شدن
– **הִתְחַנֵּק** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را خفه ك
– **הֶחֱנִיק** [چون הֶאֱכִיל] [د.م.] خفه ك
**חֶנֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל یا עֶבֶד] (اعدام بوسیلهٔ) خفه ك
**חַנְקָן** ״ [־קַן] نیتروژن، ازت ـ آلا گزنه [قسمی پرنده]
**חַנְקָנִי(ת)** ص. نیتروژن دار
– **חֻמְצָה חַנְקָנִית** تیزاب
**חַנֶּקֶת** ا.ث. ورم چرك دار لوزتین
**חָס** ف‌ل. [چون קָם] شفقت ك، رحم ك ـ دریغ ك ـ حیف دانستن
– **חַס וְחָלִילָה, חַס וְשָׁלוֹם!** استغفر الله! حاشا! خدا [نکند!
**חִסֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سرزنش ك ـ (با استهزاء) رسوا کردن ـ احسان به (کسی) ك
– **הִתְחַסֵּד** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را مهربان یا با تقوی (قلمداد) ك ـ شفقت ك
**חֶסֶד**[1] ا.ر. [چون עֶבֶד] احسان، نیکی، شفقت ـ التفات ـ زیبائی، فریبندگی
– **חוּט שֶׁל חֶסֶד** رشته ای یا اثری از لطف (الهی) ـ نورانیت، وقار
– **נָטָה ח'** احسان ك، نیکی ك
– **נָשָׂא ח' לְפָנָיו** در نظرش التفات یافت
– **בְּחַסְדֵּךְ** لطفاً، خواهش دارم
**חֶסֶד**[2] ״ [״] رسوائی ـ کار شرم آور
**חָסָה** ف‌ل. [יֶחֱסֶה; חוֹסֶה; חָסֵה (חֲסִי)] ـ م. **חֲסֵה;** **לַחֲסוֹת** پناه بردن ـ توکل ك

חַסָּה ا.ث. كاهو
חָסוּד ص. [چون אָבוּד] زيبا، برازنده
חָסוּי ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از חָסָה تحت حمايت، محمى
חָסוּךְ ص. [״] ا.مف. از חָסַךְ پس انداز شده ـ ∴ محروم، ممنوع
– חֲסוּךְ־בָּנִים بى فرزند
חִסּוּל ا.ر. تصفيه، بر چيدن يا بستن (كارخانه ومانندآن)
חִסּוּם[1] ״ پوزبند، پوزه بند
חִסּוּם[2] ״ عمل آب دادن (پولاد) ـ تيزى ـ تقويت (بدن)
חָסוּם ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از חָסַם پوزبند زده ـ مسدود ـ [هن] محاط ـ ∴ محدود
חִסּוּן ا.ر. ايجاد مصونيت ـ تقويت
חִסּוּר ״ كاهش، تفريق ـ فقدان
חָסוּת ا.ث. پناه (گاه) ـ حمايت
– אֶרֶץ ח׳ كشور تحت الحمايه
חַסְחוּס ا.ر. غضروف، نرمه استخوان
חָסִיד (۱) ص. [چون אָדִיב] پارسامنش، با تقوى ـ مهربان، رحيم ـ هوا خواه (۲) ا.ر. [چون אֲבִיב] پارسا، شخص پرهيزكار يا ديندار ـ حاسيد: عضو فرقه مذهبى חֲסִידִים
חֲסִידָה[1] [مؤنث חָסִיד]
חֲסִידָה[2] ا.ث. لگلگ، لقلق
חֲסִידוּת ״ پرهيزكارى، ديندارى ـ مهربانى ـ عضويت در فرقهٔ חֲסִידִים
חֲסִיָּה ״ پناه، پناهندگى ـ توكل
חָסִיל ا.ر. [چون אֲבִיב] سوس: قسمى ملخ ـ كرم ملخ
חֲסִימָה ا.ث. عمل بستن يا محاط ك ـ عمل فرو نشاندن ـ عمل پوز بند زدن (به جانور)
חֲסִין, חָסִין ص. [چون אֲדִיב] توانا، قدير ـ محفوظ، مصون
– חֲסִין אֵשׁ نسوز، نا سوز
חֲסִינָה ا.ث. سبد صندوقى، جا بطرى
חֲסִינוּת ״ نيروى مقاومت ـ مصونيت
חָסַךְ ف‌م. [چون חָגַר] پس انداز يا صرفه جوئى ك ـ از تلف شدن جلوگيرى‌ك
– נֶחְסַךְ مج. [چون נֶחְפַּז] پس انداز يا صرفه جوئى شدن
– חִסֵּךְ ف‌م. [چون דִּבֵּר] صرفه جوئى ك ـ گذشت ك از
חִסָּכוֹן ا.ر. [چون חִנָּיוֹן] پس انداز ـ صرفه جوئى
חֶסְכּוֹנִי(ת) ص. صرفه جو ـ مقرون به اقتصاد
חַסְכָּן(־כָּנִית) ا. صرفه جو، پس انداز كن
חַסְכָּנוּת ا.ث. صرفه جوئى
חָסַל [چون חָגַר] ف‌م. خوردن، تمام ك || ف‌ل. تمام شدن
– חִסֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] تمام ك ـ بر چيدن يا بستن (كارخانه) ـ تصفيه ك
– נִתְחַסֵּל ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] بر چيده يا بسته شدن
חַסְלָן [־לַן] (־לָנִית) ا. مدير (ة) تصفيه
חַסְלָנִי(ת) ص. مخرّب
חֲסֻלָּת ا.ث. [چون עֲצֻבַּת] پايان
חָסַם ف‌م. [چون חָגַר] بستن، مسدود كردن ـ پوز بند زدن ـ محاط ك ـ مانع شدن ـ لب (پارچه را) تو گذاشتن ـ آب دادن (پولاد)
– נֶחְסַם مج. [چون נֶחְפַּז] بسته يا محاط شدن
– חִסֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] آب دادن (پولاد)، سخت ك
(חָסַן) נֶחְסַן مج. [چون נֶחְפַּז] انبار شدن
– חִסֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] تقويت ك ـ مصون ساختن
– הִתְחַסֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] مصونيت پيدا كردن
– הֶחְסִין ف‌م. [چون הֶאֱזִין] انبار يا ذخيره ك
חָסֹן ص. [چون אָדֹם] زور آور ـ قوى
חֹסֶן ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] اندوخته، ثروت ـ قوّت
חִסְפּוּס ״ حالت چيز دان دان يا فلس فلس يا زبر
חַסְפָּנִית ا.ث. شورهٔ جلدى
חִסְפֵּס ف‌م. [چون פִּרְנֵס] زبر كردن ـ دان دان ك
חַסְפֶּסֶת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] قسمى ناخوشى ناشى از كمى ويتامين B
חָסַר [چون חָכַם ولى در صيغهٔ ا.فا. חָסֵר] ف‌ل. كم شدن ـ فاقد بودن، كم‌ب، نيازمند بچيزى شدن || ف‌م. كم داشتن، احتياج به (چيزى) داشتن
– נֶחְסַר مج. [چون נֶחְפַּז] كم يا كمتر شدن
– חִסֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] كم ك، تفريق ك، ∴ پائين تر قرار دادن ـ كسر گذاشتن ـ محروم ك ـ زيان رساندن ـ احساس فقدان (چيزى) را كردن

– הִתְחַסֵּר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] کم یا کوچك شدن ـ .: مختصر شدن ـ رو بزوال گذاشتن

– הֶחְסִיר ف‌م. [چون הֶחְבִּים] کم ك، تفریق ك

חָסֵר (חֲסֵרָה) ص. کم، منها (ی): מֵאָה חָסֵר אַחַת ‖ نیازمند، محتاج ـ ناقص: חֲסַר־דַּעַת یا ח׳ ־דֵּעָה نادان یا ناقص العقل ـ חֲסַר־לֶחֶם محتاج نان، فقیر ‖ ج חֲסֵרִים(־רוֹת)

– חֹדֶשׁ ח׳ ماه ۲۹ روزه

– שָׁנָה חֲסֵרָה سالی که دارای ۳۵۳ روز است

– חֲסַר־דָּם بی خون یا کم خون

– חֲסַר־תֹּקֶף باطل، کأن لم یکن

חֶסֶר ا.ر. [چون עֹבֶד] نیازمندی، فقر ـ نقص ـ نقصان ـ کسر عمل

– בְּח׳ ق. کم، کمتر از میزان واقعی

חִסָּר „ [چون חֹדֶשׁ] کمی، نقصان ـ عدم، فقدان

– ח׳־תֵּאָבוֹן بی اشتهائی

– ח׳־תְּנוּעָה بیحرکتی، فقدان حرکت

חִסָּרוֹן یا חִסָּרוֹן „ [چون חִנָּיוֹן] کمبود، نقصان ـ عیب ـ زیان ـ نیازمندی، مایحتاج

– חִסָּרוֹן כִּיס فقر ـ زیان مالی

חַף (חַפָּה) ص. پاك: חַף מִפֶּשַׁע بیگناه ‖ ج חַפִּים (חַפּוֹת)

חָף ا.ر. [חַף] زبانه یا دندانه (کلید) ـ کلاچ، چنگ ‖ ج חָפִים [חֲפֵי]

חִפֵּא ف‌م. [چون מִלֵּא] در خفا مرتکب شدن ـ بناحق نسبت دادن

חָפָה ف‌م. [چون חָסָה] پوشانیدن

– נֶחְפָּה مج. [יֵחָפֶה; נֶחְפֶּה; הֶחָפֵה (־פִּי)] ـ م. הֶחָפֵה; לְהֶחָפוֹת پوشیده شدن ـ اندوده شدن

– חִפָּה [چون צִוָּה] ف‌م. پوشانیدن ـ اندودن ‖ ف‌ل. [با עַל] حمایت ك

חֻפָּה ا.ث. آسمانه، سایبان ـ .: حجله ـ عروسی

– הִכָּנֵס לְח׳ ازدواج ك

חִפָּה „ آباژور

חָפוּי ص. [چون אָבוּד] پوشیده

– חֲפוּי־רֹאשׁ پوشیده سر ـ .: شرمنده، روسیاه

חִפּוּי ا.ر. روپوش ـ نما ـ محفظه ـ عمل سرپوش گذاشتن، روپوشی

חִפּוּשׂ „ جستجو ـ تغییر قیافه یا لباس

– ח׳מִן הַפְּרָט אֶל הַכְּלָל پی بردن از جزء بکل، استقراء

חִפּוּשִׁית ا.ث. سوسك سیاه ـ شپشه، شته

חָפוּת ص. [چون אָבוּד] ←חָפַת بالا زده: שַׁרְוִול ח׳ ‖ .: مناسب، درخور

חָפַז ف‌ل. [چون חָגַר] شتاب ك، دست پاچه شدن ـ رم ك، هراسان شدن

– נֶחְפַּז ف‌ل. [יֵחָפֵז; נֶחְפָּז; הֶחָפֵז (הֶחָפְזִי)] ـ م. לְהֶחָפֵז شتابیدن، عجله ك

חִפָּזָה ا.ث. عجله، شتاب

חִפָּזוֹן ا.ر. [چون חִנָּיוֹן] شتاب، دست پاچگی

חֻפְזָה ا.ث. جاروب کوچك

חֲפִיָּה „ عمل پوشانیدن ـ پوشش

חֲפִינָה „ برداشتن مشتی از چیزی

חֲפִיסָה „ کیف یا کیسه یا بستهٔ کوچك

חֲפִיפָה „ شامپو، شستشوی سر ـ پوشش ـ [هن] انطباق کامل ـ .: مطابقت

חֲפִירָה „ حفر، حفاری ـ چاله، گودال ـ سنگر ـ [در صیغهٔ جمع] حفریات

חָפַן ف‌م. [יַחְפֹּן; חוֹפֵן; חָפַן (חָפְנִי)] ـ م. חָפֵן, חָפוֹן; לַחְפֹּן با مشت برداشتن

– נֶחְפַּן مج. [چون נֶאֱמַן] بقدر مشت برداشته شدن

חָפֶן ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] مشت

– מְלֹא חָפְנַיִם دو مشت، .: فراوان

חַפָּן [חַפְּנִית] (חַפָּנִית) ا. ماساژ دهنده

חָפַף ف‌م. [چون חָגַר یا חָנַג] مستور داشتن ـ .: حمایت ك ـ [هن] منطبق ـ .: مطابقت ك با ـ شستن (سر)

– הִתְחוֹפֵף ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] خود را مالیدن یا [خاراندن

חֲפַפְּנִית ا.ث. سودا، اکزما

חָפֵץ[1] [יַחְפֹּץ; חָפֵץ; חֲפֹץ (חָפְצִי)] ـ م. חָפֵץ, חָפוֹץ; לַחְפֹּץ ف‌م. مایل به (چیزی)ب، به (چیزی) رغبت داشتن، دوست داشتن ـ طالب ب، خواستن ‖ ف‌ل. رغبت داشتن، راضی ب

**חָפֵץ**[2] ص. [چون אָשֵׁם] خواهان ـ راغب ـ راضی

**חֵפֶץ** ا.ر. [چون חֵלֶק] رغبت، میل ـ مراد، آرزو ـ شیئی، مال، اسباب، اثاثه، بنه

– **אַבְנֵי ח׳** سنگهای گرانبها

– **בִּגְדֵי ח׳** لباس های فاخر

– **דִּבְרֵי ח׳** سخنان دلا ویز

– **דָּבָר שֶׁל ח׳** چیز نفیس

– **ח׳ כַּפַּיִם** عشق به سعی و کوشش و کار

– **מְחוֹז חֶפְצִי** آرزوی من

– **בְּח׳** ق. (یا **בְּח׳ לֵב**) بطیب خاطر، با رضا و رغبت

**חֶפְצָה** ا.ث. [چون עֶגְלָה] مراد، آرزو

**חָפַר**[1] [چون חָגַר] ف‌م. کندن، حفر کردن ـ ∴ جستجو یا جاسوسی ك ‖ ف‌ل. پابزمین زدن

– **נֶחְפַּר** مج. [چون נֶחְפַּז] کنده شدن، حفر شدن

**חָפַר**[2] ف‌ل. [چون חָכַם ول در صیغهٔ ا.فا. **חוֹפֵר**] شرمنده یا نومید شدن

– **הֶחְפִּיר** ف‌ل. [چون הֶחְכִּים] شرمسار یا رسوا شدن ـ رسوائی آوردن

**חַפַּרְפֶּרֶת** ا.ث. [چون עַרְנֶבֶת] =**חֹלֶד**

**חָפַשׂ** ف‌م. [چون חָגַר] جستجو کردن ـ تدبیر کردن (در) ـ بررسی ك

– **נֶחְפַּשׂ** مج. [چون נֶחְפַּז] مورد جستجو یا تفتیش قرار گرفتن

– **חִפֵּשׂ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (بدقت) جستجو کردن، عقب (چیزی یا کسی) گشتن

– **חֻפַּשׂ** مج. [چون אֻשַּׁר] مورد جستجو قرار گرفتن

– **הִתְחַפֵּשׂ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تغییر لباس (یا قیافه) دادن ـ عوض شدن

– **הִתְחַפֵּשׂ בְּמַסֵּכָה** ماسك زدن

**חֵפֶשׂ** ا.ر. [چون חֵלֶק] =**חִפּוּשׂ**

**חִפֵּשׂ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] =**שִׁחֵרר**

– **חֻפַּשׂ** مج. [چون אֻשַּׁר] =**שֻׁחְרַר**

– **הֻחְפַּשׂ** ف‌م. [چون הֻחְכַּם] =**שֻׁחְרַר**

**חֹפֶשׂ** ا.ر. [**חָפְשׁוֹ**] آزادی ـ مرخصی ـ تعطیل: **הַחֹפֶשׂ הַגָּדוֹל** تعطیلات تا بستان ‖ ج **חָפָשִׂים**

**חָפְשָׁה** ا.ث. مرخصی

**חָפְשִׁי(ת)** ص. آزاد ـ بخشوده، معاف ـ فارغ ـ مطلق ـ آزاد فکر، غیر متعصب

– **בַּעַל בְּחִירָה חָפְשִׁית** فاعل مختار

– **בוֹנֶה חָפְשִׁי** فراماسون

– **לַחָפְשִׁי** ق. (بطور) آزاد

**חָפְשִׁיוּת** ا.ث. آزادی ـ وارستگی از قید دین

**חַפְשָׁן(־שָׁנִית)** ا. محقق، دانشجو

**חָפַת** [چون חָרַת] و **חִפֵּת** [چون אִמֵּת] ف‌م. بالا زدن (لباس و مانند آن)

**חֵפֶת** ا.ر. [**חֵפְתִּי, חֲפֹ־**] تا، چین ‖ ج **חֲפָתִים** [**חֲפָתֵי**]

**חֵץ** „ [**חִצּוֹ**] تیر ـ زخم تیر ‖ ج **חִצִּים**

– **חֵץ בְּעֵינָיו** علی رغم او، بکوری چشم او

**חֵץ** [امر و اسم فعل از **חָצַץ**]

**חֲצָאִים←חֲצִי**

**חֲצָאִית** ا.ث. دامن زنانه

**חָצַב** ف‌م. [چون חָגַר] بریدن، تراشیدن ـ کندن ـ استخراج کردن (سنگ) ـ شکافتن ـ ∴ نا بود کردن

– **נֶחְצַב** مج. [چون נֶחְפַּז] تراشیده یا کنده شدن ـ منقوش شدن ـ ∴ مقرر شدن

– **הֶחְצִיב** ف‌م. [چون הֶחְכִּים] نا بود یا منقطع ك

**חָצָב** ا.ر. [چون חָכָם] کوزه، سبو ـ پیاز عنصل

**חַצָּב** [**חַצַּב**] (**חַצָּבִית**) ا. قوّاره کن

**חֲצֻבָּת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سرخجه، سرخك

**חָצָה** ف‌م. [چون הָמָה] تقسیم ك ـ نصف ك ـ از وسط (چیزی) عبور کردن ـ ∴ فرق گذاشتن ـ با خلال پاك ك

– **הוּא חוֹצֶה אֶת הַנָּהָר** از وسط نهر عبور میکند

– **נֶחְצָה** مج. [چون נֶהֱנָה] دو نیم شدن ـ تقسیم شدن

– **חִצָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] دو نیم ك ـ تقسیم ك

**חִצּוּב** ا.ر. عمل بریدن یا استخراج (سنگ)

**חֲצוּבָה** ا.ث. سه پایه

**חָצוּי** ص. [چون אָבוּד] ←**חָצָה** دو نیم شده

**חָצוּף** ص. [چون אָבוּד] گستاخ، پر رو ـ جسور

**חֲצוֹצְרָה** ا.ث. شیپور ـ ترمپت ـ حفرهٔ گوش

**חֲצוֹצְרָן** [־רַן] (־רָנִית) ا. شیپور زن ـ ترمپت زن

**חֲצוֹצֶרֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] =**חֲצוֹצְרָה**

**חֲצוֹת** „ نیمشب، نصفه شب ‖ ج **חֲצוֹתוֹת**

**חֲצִי** [درحالت مکث חֵצִי] ا.ر. [חֶצְיוֹ] نیم، نصف، نصفه: בִּשְׁתַּיִם וָחֵצִי در ساعت دو ونیم ـ חֲצִי שָׁעָה نیمساعت ‖ ج חֲצָאִים یا ־יִים

– בַּחֲצִי פֶּה بدون خلوص، با دو دلی

– לַחֲצָאִין ق. نصفه کاره، بطور ناقص

– חֲצִי־אִי شبه جزیره ‖ ج חֲצָאֵי־אִיִּים

– חֲצִי־לְבָנָה ماه یکهفته

– חֲצִי־קֶטֶר شعاع، پرتوه، نیم قطر ‖ ج חֲצָאֵי־ק׳

**חִצִּי(ת)** ص. تیرمانند، دارای شکل تیر

**חֲצָיָה, חֲצִיָּה** ا.ث. تنصیف ـ عبور از وسط

**חָצִיל** ا.ر. [چون אָבִיב] باد نجان

**חֲצִיפוּת** ا.ث. پرروئی ـ تکبر

**חָצִיץ** ا.ر. [چون אָבִיב] جدار ـ حدفاصل ـ جدائی

**חֲצִיצָה** ا.ث. افراز، تقسیم ـ جدار، تیغه ـ مداخله

**חָצִיר** ا.ر. [چون אָבִיב] قصیل، علوفه ـ علف ـ تره

**חֲצֵל** „ [חֲצַל] حصیر باف [مؤنث آن =חֲצֵלָת (چون צַמֶּרֶת)]

**חָצֶן** „ [چون חֹדֶשׁ] آغوش، بغل

**(חָצַף) הִתְחַצֵּף** ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] گستاخی ك، پرروئی ك

– **הֶחֱצִיף** ف.ل. [چون הֶאֱכִיל] گستاخی ك

**חֲצָפָה** ا.ث. پرروئی، جسارت ـ تکبر

**חָצְפָן(־פָנִית)** ا ـ ص. (شخص) جسور وگستاخ ومتکبر

**הָצְפָנִי(ת)** ص. جسارت آمیز، گستا خانه

**חָצַץ** [چون חָגַר یا חָנַן] ف.م. افراز یا تقسیم ك ـ با خلال پاك ك ‖ ف.ل. دسته دسته شدن ـ جدا شدن ـ عایقب [پاك ك

– **חִצֵּץ** ف.م. [چون הִלֵּל] جدا یا تقسیم ك ـ با خلال

– **הִתְחַצֵּץ** ف.ل. [چون הִתְהַלֵּל] دسته دسته شدن

**חָצָץ** ا.ر. [چون חָכָם] سنگ ریزه ـ تیر

**חֲצָץ** „ محوطه، جای محصور

**חִצְצֵר** ف.ل. [چون פִּרְנֵס] شیپور زدن

**חֲצֻצְרָה** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سنگ کلیه

**חָצֵר**[1] ا.م. [חֲצַר; חֲצֵרוֹ] حیاط ـ صحن ـ دربار ‖ ج (۱) חֲצֵרוֹת [חַצְ־] ـ (۲) חֲצֵרִים [חַצְרֵי]

**חָצֵר**[2] „ [„] آبادی، دهکده ‖ ج חֲצֵרִים [חַצְרֵי]

**חֲצֵרִים** ا.ر. [חַצְרֵי] خانه ومضافات آن

**חַצְרָן** [־רַן] (־רָנִית) ا. درباری

**חַצְרָנוּת** ا.ث. شغل وآداب درباری

**חֹק** ا.ر. [חֹקוֹ, חָקְךָ یا חֻקְּךָ] قانون ـ فریضه، دستور ـ رسم، عادت ـ جیره، مقدار معین ـ دوره (تحصیلات) ـ وظیفه یا خدمت معین ـ زمان معین ‖ ج חֻקִּים

– **חֹק עֶזְרָ** آئین نامه، نظامنامه

– **הֶעֱמַד מְחוּץ לַחֹק** از حقوق مدنی محروم شد

– **לְחֶם חֹק** جیره، رزق معین ـ :. کارهمیشگی، عادت

**חַקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] مقلد

**חֻקָּה** ا.ث. قانون (اساسی)

**חִקָּה** ف.م. [چون צִוָּה] تقلید کردن ـ منقوش ك. تصویر یا تشریح ك

– **חָקָה** مج. [چون צָוָה] مورد تقلید واقع شدن. منقوش شدن

– **הִתְחַקָּה** ف.ل. [چون הִתְגַּלָּה] حدود چیزی را خطکشی ك ـ شبیه شدن

– **הִתְחַקֶּה עַל** جستجوی عمیق لـ ـ تعقیب ك، رد (چیزیرا) گرفتن

**חִקּוּי** ا.ر. تقلید، پیروی

**חִקּוּר** „ جستجو

**חִקִּי(ת)** ص. قانونی ـ לא־ח׳ غیرقانونی

**חַקְיָן(־יָנִית)** ا. مقلد

**חַקְיָנוּת** ا.ث. تقلید

**חַקְיָקָה** „ قلم زنی، گراوور ـ قانون گزاری

**חֲקִירָה** „ جستجو ـ تحقیقات نظری ـ استفسار

– **חֲקִירַת שְׁתֵּי וְעֶרֶב** باز پرسی دقیق

**חַקְלָאוּת** ا.ث. کشاورزی، فلاحت

**חַקְלַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] کشاورز، فلاح

**חַקְלָאִי(ת)** ص. وابسته به کشاورزی، فلاحتی

**חָקַן** ا.ر. [چون חָדַשׁ] تنقیه، اماله، حقنه

**חָקַן** ف.م. [چون חָפַן] تنقیه ك

**חָקַק** ف.م. [چون חָגַר یا חָנַן] نقش ك، گراوور یا حکاکی ك ـ وضع کردن (قانون) ـ تجویز کردن، دستور دادن

– נֶחְקַק مج. [چون נֶחְפַּז] منقوش شدن ـ کنده شدن ـ وضع شدن
– חוֹקֵק ف‌م. [چون סוֹבֵב] مقرر داشتن، وضع ك
– חָקַק مج. [چون אָשַׁר] مقرر گردیدن، وضع شدن
– הוּחַק مج. [چون הוּחַל] نقش شدن ـ وضع شدن
חֵקֶק ا.ر. [חִקְקֵי] اندیشه، فکر ـ قانون ‖ ج חֻקִּים [חִקְקֵי]

חָקַר ف‌م. [چون חָגַר] جستجو یا رسیدگی ك ـ آزمودن ـ از (کسی) تحقیق یا باز پرسی ك
– נֶחְקַר مج. [چون נֶחְפַּז] جستجو شدن ـ مورد باز پرسی یا تحقیق قرار گرفتن ـ باز دید شدن
– חִקֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] خوب تحقیق ك، غور رسی ك
חֵקֶר ا.ر. [چون עֵמֶק] جستجو، تحقیق
– עַד אֵין ח׳ بیحد، غیر قابل سنجش
חַקְרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. محقق، دانشمند
חַקְרָנוּת ا.ث. (افراط در) تحقیقات دانشمندانه
חֻקָּתִי(ת) ص. مبنی بر قانون (اساسی)
– מוֹנַרְכְיָה• חֻקָּתִית حکومت مشروطه
חֹר ا.ر. سوراخ ـ بیشهٔ شیر ـ کاسهٔ چشم
חָרַב[1] ف‌ل. [چون עָבַד یا חָזַק ولی در صیغهٔ ا.فا. חָרֵב] خراب شدن ـ خشك شدن، بی آب ماندن ـ ∴ مبهوت شدن
– נֶחֱרַב مج. [چون נֶהֱרַס] ویران شدن
– הֶחֱרִיב ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] خشك ك ـ ویران ك
חָרַב[2] ف‌م. [چون עָבַד] مورد حمله قرار دادن ـ نابود کردن
חָרֵב (חֲרֵבָה) ص. خشك ـ ویران، خراب ‖ ج חֲרֵבִים (חֲרֵבוֹת)
חֶרֶב ا.ث. [چون אֶרֶץ] شمشیر ـ [در گاو آهن] خیش، تیغه، کارد
– הֵכָּה לְפִי ח׳ از دم شمشیر گذرانیدن
חֹרֶב ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] خشکی ـ خشکسالی ـ گرمای سخت ـ ویرانی
חָרְבָּה ا.ث. ویرانه، خرابه ـ ویرانی ‖ ج חָרְבוֹת [חָרְ־]
חָרְבָּה ״ خشکی، زمین خشك
חָרְבָּה ״ خانهٔ خراب شده

חַרְבוֹן ا.ر. [חַרְ־] گرمای زیاد ـ خشکی ‖ ج חַרְבוֹנִים
חָרְבוֹן ״ [درزبان توده] نا کامی ـ یأس ‖ ج חָרְבוֹנוֹת
חָרְבָּן, חָרְ־ ״ [־בַּן] خرابی، ویران شدگی ‖ ج־בָּנוֹת [בְּנוֹת]
חִרְבֵּן ف‌م. [چون עִנֵּן] خراب ك ـ مأیوس ك
חָרַג ف‌ل. [چون חָגַר] (بیرون) جستن ـ لرزیدن
חַרְגּוֹל ا.ر. حرجوان [ملخ حلال گوشت]
חָרַד ف‌ل. [چون חָזַק ولی در صیغهٔ ا.فا. חָרֵד] لرزیدن ـ متزلزل شدن
– ח׳ לִשְׁלוֹמוֹ از جهت (سلامت) او نگران بود
– נֶחֱרַד مج ـ ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] ناگهان لرزیدن
– הֶחֱרִיד ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] تار ومار کردن ـ ترسانیدن
חָרֵד ص. [چون אָשֵׁם] هراسان، مضطرب ـ نگران ـ پرهیزکار، راشد
חֶרֶד ا.ر. [چون חֶכֶם] قفسهٔ تودیواری
חֲרָדָה ا.ث. [חֶרְדַּת; ־דָּתִי] ترس، لرز ـ ناراحتی ـ زحمت ‖ ج חֲרָדוֹת [חֶרְ־]
חַרְדוֹן ا.ر. مارمولك ستاره ای
חַרְדָּל ״ [چون עַכְבָּר] خردل
חַרְדְּלִית ا.ث. سیل در دامنه کوه ـ [طب] آب مروارید
חָרָה ف‌ل. [چون חָמָה] ـ
– חָרָה אַפּוֹ خشمش افروخته شد، خشمگین شد
– ״לָמָּה ח׳ לָךְ״ چرا خشمگین شدی؟
– ״אַל יִחַר בְּעֵינֵיכֶם״ اوقاتتان تلخ نشود!
– נֶחֱרָה مج ـ ف‌ل. [יֵחָרֶה; נֶחֱרָה; הֵחָרֵה (הֶחָרִי)] ـ م. הֵחָרֵה; לְהֵחָרוֹת خشمگین شدن
– חֵרָה ف‌م. [چون זֵרָה] ـ
– ח׳אַפּוֹ خشمش افروخته شد
– הִתְחָרָה ف‌ل. [יִתְחָרֶה; מִתְחָרֶה; הִתְחָרֵה (־רִי)] ـ م. לְהִתְחָרוֹת رقابت ك، مسابقه دادن ـ متغیر یا مشوش شدن، به هیجان آمدن
– הֶחֱרָה [יַחֲרֶה; מַחֲרֶה; הַחֲרֵה (־רִי)] ـ م. לְהַחֲרוֹת ف‌م. افروختن: הֶחֱרָה עָלַי אַפּוֹ بر من خشمگین شد ‖ ف‌ل. غیرت ورزیدن

חָרוּב, חֲ־ ا.ر. خرنوب
חָרוּבִית, חֲ־ ا.ث. درخت خرنوب
חָרוּז[1] ا.ر. [چون חָלוּץ] دانهٔ تسبیح ـ منجوق ـ [در جمع] گردن بند ـ .: قافیه ـ شعر
– חֲרוּזֵי מַרְגָּלִיּוֹת رشتهٔ مروارید یا جواهر
חָרוּז[2] ص. [چون אָבוּד] ←חָרַז برشته در آمده، به نخ کشیده ـ .: مسجع ومقفی
חָרוֹז (חָרוֹזָה) ا. قافیه ساز
חֲרוֹזָה ا.ث. [در شعر] بند
חֲרוּזִי(ת) ص. منظوم
חָרוּט (۱) ا.ر. [چون חָלוּץ] مخروط (۲) ص. [چون אָבוּד] ←חָרַט خراطی شده ـ منقوش
חֲרוּטִי(ת) ص. مخروطی، کله قندی
חָרוּל ا.ر. [חֲ־] بتهٔ خار ـ خلر ‖ ج חֲרוּלִים
חֲרוּם " سختی، مضیقه، اضطرار
חָרוּם ص. [چون אָבוּד] پهن بینی
חֲרוּמַף ا.ر. [چون אַף[1]] شخص پهن بینی
חָרוֹן " قسمی گیاه خار دار ـ خار وخاشاك ـ .: غضب
– חֲרוֹן אַף حدت خشم
חֲרוֹסֶת [شکل دیگر חֲרֹסֶת]
חֲרוּף ا.ر. نا سزا
– ח' נֶפֶשׁ فداکاری، سرسپردگی
חֲרוּפָה (۱) ا.ث. نامزد =אֲרוּסָה (۲) ص. خوار، پست ـ نامزد شده بغلام ارباب خود
חָרוּץ[1] (۱) ص. [چون אָבוּד] تیز ـ میخ دار، دندانه دار ـ مجروح (۲) ا.ر. [חֲ־] گردونهٔ دندانه دار برای خرمن کوبی ‖ ج חֲרוּצִים یا ־צוֹת
חָרוּץ[2] (חָרוּצָה) ص. زرنگ، ساعی ـ چابك
חָרוּץ[3] ص. [چون אָבוּד] قطعی ـ مقدر، معین
חָרוּק[1] ص. [چون אָבוּד] نوك دار، دندانه دار
חָרוּק[2] ا.ر. [چون חָלוּץ] =חָרָק
חֲרוּק " عمل بهم فشردن
– ח' שִׁנַּיִם دندان قرچه، دندان قروچه
חָרוּר (۱) ص. [چون אָבוּד] سوراخ سوراخ (۲) ا.ر. [چون חָלוּץ] بندهٔ آزاد شده
חָרוּשׁ ص. [چون אָבוּד] منقوش، کنده ـ شخم زده
חֵרוּת ا.ث. آزادی
– חַג הַח' عید آزادی، عید فصح ←פֶּסַח
חֲרוּת " شاخه یابرگ نخل
חָרַז [چون חָגַר یا עָבַד] ف.م. برشته در آوردن ـ .: مرتب ك ـ منظوم ك ‖ ف.ل. قافیه ساختن
– נֶחֱרַז مج. [چون נֶהֱרַס] برشته کشیده شدن ـ مرتب شدن
– הֶחֱרִיז ف.م. [چون הֶאֱכִיל] برشته درآوردن
חַרְזָן [־זַן] (־זָנִית) ا. قافیه ساز، شعر باف
חִרְחוּר یا חַר־ ا.ر. مشاجره ـ تحریك ـ خرخر شتر. بد گوئی، دو بهم زنی [ח' ריב بهمین معنی است]
חַרְחוּר[1] " کارد گاو آهن ؟
חַרְחוּר[2] " جای برشته در نان ـ گرمای تب ـ غانقرایا
חַרְחָר " (گرمای) تب ـ التهاب
חִרְחֵר ف.م. [چون פִּרְנֵס] بر انگیختن، آتش (نزاع) افروختن
– מְחַרְחֵר רִיב فتنه انگیز، دو بهم زن
– הִתְחַרְחֵר ف.ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] در گرفتن (آتش فتنه)
חַרְחֲרָן(־רָנִית) ا. شخص دو بهم زن
חָרַט ف.م. [چون חָגַר] منقوش ك ـ تراش دادن
– נֶחֱרַט مج. [چون נֶהֱרַס] منقوش شدن ـ خراطی شدن
– הִתְחָרֵט ف.ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] پشیمان شدن
– הֶחֱרִיט ف.م. [چون הֶאֱכִיל] منقوش ك ـ طرح بندی ك
חֶרֶט ا.ر. [חַרְטוֹ] قلم حکاکی ـ قلم تخته سنگ ـ قلم مو ‖ ج חֲרָטִים [חַרְטֵי]
חָרָט " [חָרַט] خراط، تراش کار ـ گراورساز
חֲרָטָה ا.ث. پشیمانی
חַרְטוֹם ا.ر. منقار ـ پوز(د) ـ پنجهٔ کفش ـ سینهٔ کشتی
חָרָטוּת ا.ث. صنعت تراشکاری یا خراطی
חַרְטֹם ا.ر. [چون חַרְטֹל] ساحر [در مصر وبابل]
– כְּתָב הַחַרְטֻמִּים حروف شکلی، خطوط تصویری
חַרְטָת ا.ث. [חֲרָטָתוֹ] 'برادہ ـ خراشه، تریشه، تراشه ‖ ج חֲרָטוֹת
חֹרִי ا.ر. [چون חָלִי] نان سفید ـ قسمی کیك

חָרִי־אַף „ [־אַפּוֹ] (شدت) خشم
חָרִיג „ [چون אָבִיב ] [د] شکل بیقاعده، استثناء
חֲרִיגָה ا.ث. عمل بیرون جستن ـ خروج از حد
חֲרִיגוּת „ [د] بیقاعدگی، استثناء
חָרִיט ا.ر. [چون אָבִיב] کیف، کیسه
חֲרִיטָה ا.ث. تراش، خراطی
חֲרִיכָה „ عمل برشته ك یا کز دادن
חֹרִים, חוֹרִים (هج) ا.ر. بزرگ زادگان، نجباء
חָרִיף ص. [چون אָדִיב] تند: הַחֲרָדָל ח׳ ‖ تیز: סַכִּין ח׳ ‖ ∴ سخت، شدید ـ حاد ـ زیرك
חֲרִיפוּת ا.ث. تندی ـ تیزی ـ زیرکی
חָרִיץ ا.ر. [چون אָבִיב] برش، قاش ـ گودال، شیار
חֲרִיצָה ا.ث. عمل تیزکردن (زبان)
חָרִיצוּת, חֲ־ „ پشت کار، سعی وکوشش
חֲרִיקָה „ غژغژ: صدای لولا
– חֲרִיקַת שִׁנַּיִם = חֲרוֹק שׁ׳
חָרִיר ا.ر. [چون אָבִיב] سوراخ، چشمه
חָרִישׁ „ [״] (فصل) شخم
חֲרִישָׁה ا.ث. شخم (زدن)
חֲרִישִׁי(ת) ص. ساکت ـ گرم وخفه کننده: רוּחַ חֲרִישִׁית
חֲרִיתָה ا.ث. گراور، کنده کاری
חָרַךְ ف‌م. [چون עָבַד] کز دادن ـ برشته ك
– נֶחֱרַךְ مج. [چون נֶהֱרַס] کمی سوختن، برشته شدن
חָרָךְ ا.ر. [חֲרַךְ; חַרְכּוֹ] پنجرهٔ مشبك ـ روزنه ـ باجه ‖ ج חֲרַכִּים
חֶרְכּוֹן „ [חֹר־] خشکی، گرمای زیاد ‖ ج חֶרְכּוֹנוֹת
חֶרְלָת ا.ث. [חֲרַלְתּוֹ] کهیر ‖ ج חֲרָלוֹת
(חָרַם) הֶחֱרִים ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] وقف ك ـ توقیف ك ـ تحریم ك ـ تباه یا نیست ك
– הָחֳרַם مج. [چون הָאֳכַל] توقیف یا ضبط شدن ـ وقف شدن ـ تحریم شدن ـ کشته شدن
חֵרֶם, חֶרֶם ا.ر. [חֶרְמוֹ] موقوفه ـ مال تحریم شده ـ لعنت ـ قدغن، حکم (تحریم) ـ هلاکت ‖ ج חֲרָמִים [חֶרְמֵי] یا חֲרָמוֹת (חֶרְ־)
חֵרֶם „ [چون חֵלֶק] تور یا حوض ماهی گیری
חָרָם „ [חָרַם] راهزن ـ ماهی گیرِ تور دار
חָרְמָה ا.ث. نابودی کامل
חֶרְמֵשׁ ا.ر. [چون אַבְנֵט] داس
חֶרְמֵשִׁית ا.ث. چاقوی شاخه زنی، دسقاله
חֶרֶס[1] ا.ر. [חַרְסוֹ] خاك رُس ـ خارش، خنش ‖ ج חֲרָסִים [חַרְסֵי]
– הֶעֱלָה ח׳ בְּיָדוֹ طرفی نبست
חֶרֶס[2] „ [״] خورشید [درزبان شعر وادب]
חָרָס „ [חָרַס] کوزه گر ـ تعمیر کنندهٔ سفالینه
חַרְסִינָה ا.ث. چینی
חַרְסִית „ = חַמְרָה
חֲרֹסֶת „ [چون כְּתֹבֶת] مخلوط میوه وادویه و شراب یا سرکه که در شب عید فصح می خورند، [درا صطلاح یهود یان ایران] חַלֵּק
חֹרֶף ا.ر. [חָרְפִּי] زمستان ‖ ج חֳרָפִים [חָרְפֵי]
– בֵּית־הַח׳ خانهٔ زمستانی ـ اطاق آفتاب رو
חָרַף[1] ف‌ل. [چون חָזַק ولی درصیغهٔ ا.فا. חוֹרֵף] زمستان را بسر بردن
חָרַף[2] ف‌م. [چون עָבַד یا חָזַק ـ درصیغهٔ ا.فا. חוֹרֵף ] نا سزا به (کسی) گفتن
– נֶחֱרַף مج. [چون נֶהֱרַס] نامزد شدن
– חֵרַף ف‌م. [چون בֵּרַךְ] طعنه به (کسی) زدن ـ اهانت به (کسی) ك ـ در خطر انداختن ـ خوار شمردن
– נִתְחָרַף ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] نا سزا شنیدن
חֲרֶף ح‌ا. با وجودِ ـ بدون توجه به
חֶרְפָּה ا.ث. [־פַּת] عار، رسوائی ـ سرزنش ـ مذمت ـ منت ‖ ج חֲרָפוֹת [חֶרְפּוֹת]
חָרְפִּי ا.ر. گل یخ ‖ ج ־פִּיִּים
חָרְפִּית ا.ث. سهره
חָרַץ [چون חָזַק ولی در صیغهٔ ا.فا. חוֹרֵץ] ف‌م. بریدن، ∴ قطعی ك، مقدّر کردن ـ تیز کردن ‖ ف‌ل. شتاب ك، بیدرنگ اقدام ك
– דְּמֵי "לֹא יֶחֱרַץ" حق السکوت
– נֶחֱרַץ مج. [چون נֶהֱרַס] بریده یا شیار شدن ـ ∴ قطعی شدن، مقرر یا مقدر شدن

חֶרֶץ ا.ر. [חַרְצוֹ] بريدگی، شيار- شخم - ‥ فنا، هلاکت - فتوی || ج חֲרָצִים [חַרְצֵי]

חַרְצֹב „ [-צָבוֹ] غدهٔ عصب || ج -צָבִים

חַרְצֻבָּה ا.ث. بند، قيد - درد، عذاب

חַרְצִית „ گل داودی

חַרְצָן ا.ر. [چون עַקְרָב] هستهٔ انگور و خرما

חָרַק [چون עָבַד] ف‌ل. غژغژ کردن || ف‌م. بهم سائيدن

– חֵרַק ف‌م. [چون בֵּרַךְ] بهم سائيدن يا فشردن (دندان)

חֶרֶק ا.ر. [חַרְקוֹ] حشره || ج חֲרָקִים [חַרְקֵי]

חֵרֶק „ [چون חֵלֶק] فاق، شکاف باريك

חַרְקָן(-קָנִית) ا. حشره شناس

חָרַר[1] ف‌ل. [چون בָּרַר] گرم و خشك‌ب

– נִחַר „ [چون נִחַל] سوختن، خشك شدن

חָרַר[2] ف‌م. [چون עָבַד] سوراخ ك

– חֵרַר ف‌م. [چون בֵּרַךְ] سوراخ ك - آزاد کردن

חָרֶר ا.ر. [چون חֹכֶם] سوراخ (سوزن)

חָרֵר „ [חֲרֵר] زمين خشك || ج חֲרֵרִים

חֲרָרָה ا.ث. قسمی کيك يا کلوچهٔ نازك - لختهٔ گرد (در خون)

חֶרֶשׁ ا.ر. [چون חֶרֶק] سفال - گل کوزه گران

– כְּלִי-ח׳ ظرف سفالی

חֵרֵשׁ[1] ق. درخفا - بدون سر و صدا

– שׁוֹטֵר ח׳=בַּלָּשׁ کار آگاه

חֵרֶשׁ[2] ا.ر. [چون חֶרֶק] سحر- صنعت

חֵרֵשׁ (۱) ا.ر. [חֲרְשׁוֹ] آدم کر يا سنگين گوش || ج חֵרְשִׁים [مؤنث آن =חֵרְשִׁית يا חֶרֶשֶׁת←] - (۲) ص. کر، سنگين گوش

חָרָשׁ ا.ر. [חָרַשׁ] صنعتگر، افزارمند، کارگر ماهر || ج חָרָשִׁים يا חֲ-

– חָרַשׁ-אֶבֶן سنگتراش، حجار- حکاك

– חָרַשׁ-בַּרְזֶל آهنگر- فلز کار

– חָרַשׁ-עֵץ (۱) נַגָּר (۲) נַגָּר

– חָרַשׁ-עֵצִים=נַגָּר

חָרַשׁ[1] [چون עָבַד] ف‌م. شخم زدن - کندن، نقش ك || ف‌ل. قصد کردن

– נֶחֱרַשׁ مج. [چون נֶהֱרַס] شخم شدن

– הֶחֱרִישׁ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] انديشيدن

חָרַשׁ[2] ف‌ل. [چون חָזַק ولی در صيغهٔ ا.فا. חֵרֵשׁ] خاموش‌ب، سکوت ك - کر بودن

– נֶחֱרַשׁ ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] کر شدن

– חֵרַשׁ ف‌م. [چون בֵּרַךְ] کر کردن

– הִתְחָרֵשׁ ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] ساکت ماندن - نجوا کردن - کر شدن

– הֶחֱרִישׁ [چون הֶאֱכִיל] ف‌ل. سکوت ك - کر شدن || ف‌م. کر کردن - ساکت ك

חֹרֶשׁ ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] درختستان، بيشه

חֹרֵשׁ, חוֹרֵשׁ „ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از חָרַשׁ شخم زن. صانع، سازنده

חֲרִישָׁה ا.ث. =חֲרֵשֶׁת

חֲרִישָׁה „ بيشه، جنگل مصنوعی

חֲרִישׁוּת „ کری- سنگينی گوش

חַרְשָׁף ا.ر. [-שַׁף] انگنار، کنگر فرنگی

חַרָשֶׁת ا.ث. صنعت، هنر

– ח׳ אֶבֶן سنگتراشی، حجاری

– ח׳ בַּרְזֶל فولاد سازی- آهنگری

– בֵּית-ח׳ کارخانه || ج בָּתֵּי-ח׳

חֲרֶשֶׁת „ [חֲרַשְׁתּוֹ] [مؤنث חֵרֵשׁ] - ج חֲרִישׁוֹת

חַרָשְׁתִּי(ת) ص. صنعتی

חַרָשְׁתָּן [-תַּן] (-תָּנִית) ا. اهل صنعت - صاحب کارخانه

חָרַת ف‌م. [חָרַתִּי; יַחֲרֹת; חוֹרֵת; חָרוֹת (חָרְתִּי)].

م. חָרוּת, חָרוֹת; לַחֲרוֹת نقش ك، گراوور کردن، تراشيدن - ‥ در ذهن سپردن

– נֶחֱרַת مج. [נֶחֱרַתִּי; יֵחָרֵת; נֶחֱרָת; הֵחָרֵת (הֶחָרְתִּי)].

م. לְהֵחָרֵת منقوش يا کنده شدن

חֶרֶת ا.ر. [چون אֶרֶץ] واکس (سياه دباغی) - نقش، کتيبه

חַרְתָּה ا.ث. مرکب چاپ || ج חֲרָתוֹת [חַרְ-]

חַרְתֶּת „ [چون כְּתֹבֶת] کتيبه، نقش

חָשׁ[1] ف‌ل. [چون קָם يا שָׂם] شتاب ك، عجله ك

– הֵחִישׁ [چون הֵעִיר] ف‌م. شتابانيدن، تسريع ك (در) - ف‌ل. (از ترس) فرار کردن

– הוּחַשׁ[1] مج. [چون הוּקַם] شتابانیده شدن
חָשׁ[2] ف‌م. احساس ك || ف‌ل. احساس درد کردن
– הוּחַשׁ[2] مج. [چون הוּקַם] احساس شدن
חֲשַׁאי ا.ر. آهستگی ـ خفاء
– בַּחֲ' ق. درخفاء، زیر جلی ـ آهسته
חֲשָׁאִי(ת) ص. پنهان، محرمانه ـ مرموز
– בְּחִירוֹת חֲשָׁאִיוֹת انتخابات با رأی مخفی
חֲשָׁאִיוּת ا.ث. پوشیدگی، جنبهٔ محرمانه
– בַּחֲ' ق. محرمانه، در خفا
חָשַׁב ف‌م. [יַחְשֹׁב یا יַחֲשֹׁב; הוֹשֵׁב; חֲשֹׁב (חִשְׁבִי)] ـ م. חָשׁוֹב, חָשׁוּב; לַחְשֹׁב یا לַחֲשֹׁב فکرکردن ـ گمان ك ـ قصد داشتن ـ حساب ك ـ محسوب داشتن ـ نسبت دادن، اسناد کردن ـ [با ל] پنداشتن : חֲשַׁבְתִּי אוֹתוֹ לְחָכָם
– נֶחְשַׁב مج. [چون נֶחְפַּז] محسوب شدن، بحساب آمدن
– חֹשֶׁב ف‌م. [چون דֹּבֵר] حساب ك ـ مورد مطالعه قرار دادن، سنجیدن ـ تدبیر کردن
– הִתְחַשֵּׁב ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] در نظر گرفتن، رعایت ك [بیشتر با ב] ـ در نظرگرفته شدن
– הֶחְשִׁיב ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] مهم دانستن، قدر دانی ك از
חֹשֵׁב (۱) [شکل اصلی הוֹשֵׁב ا.فا. از חָשַׁב] ـ (۲) ا.ر. صنعتگر (ماهر)، صاحب هوش اختراع || ج חֹשְׁבִים ـ [مؤنث آن חֹשֶׁבֶת || ج חֹשְׁבוֹת]
חָשָׁב [חַשַׁב]=חשבונאי
חֶשְׁבּוֹן ا.ر. حساب ـ صورت حساب || ج ־בּוֹנוֹת
– ח' עוֹבֵר וָשָׁב یا ח' שׁוֹטֵף حساب جاری
– בָּא בְּח' بحساب آمدن، قابل توجه‌ب
– בֹּאוּ ח' بیائید حسابمان را واریزکنیم
– עַד לַח' علی الحساب
– עַל ח' بحسابِ، بهزینهٔ
– הַנְהָלַת חֶשְׁבּוֹנוֹת دفترداری، حسابداری
– מְנַהֵל חֶשְׁבּוֹנוֹת دفتردار، حسابدار
– רוֹאֵה חֶשְׁבּוֹנוֹת حسابرس
חֶשְׁבּוֹן „ [חִשְׁ־] اختراع، تدبیر ـ منجنیق || ج חֶשְׁבּוֹנוֹת
חֶשְׁבּוֹנָאוּת ا.ث. حسابداری
חֶשְׁבּוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] حسابدار، رئیس حسابداری
חֶשְׁבּוֹנִי(ת) ص. مربوط به (علم) حساب، ریاضی
חֶשְׁבּוֹנִיָּה ا.ث. چرتکه، چتکه
חַשְׁבָּן(־בָּנִית) ا. حسابدان، ریاضی دان
חָשַׁד ف‌م ـ ل. [چون חָגַר یا עָבַד] بدگمان یا ظنین شدن ـ تردید در (چیزی) داشتن ـ احتمال دادن
– נֶחְשַׁד مج. [چون נֶחְפַּז] مورد سوءِ ظن واقع شدن
– הֶחְשִׁיד ف‌م. [چون הֶחְכִּים] مورد سوء ظن قرار دادن
חֲשָׁד ا.ر. بدگمانی، سوء ظن ـ تردید ـ حدس ـ احتمال || ج חֲשָׁדוֹת
חֲשָׁדָה ا.ث. سوء ظن، بدگمانی
חַשְׁדָּן(־דָּנִית) ا. شخص بدگمان
חַשְׁדָּנוּת ا.ث. بدگمانی، عدم اعتماد
חָשָׁה ف‌ل. [چون הָמָה] خاموش‌ب، سکوت ك ـ فرو نشستن
– הֶחֱשָׁה [چون הֶעֱלָה] ف‌ل. ساکت‌ب ـ ساکت نشستن، ∴ کوتاهی ك || ف‌م. ساکت ك
חָשׁוּב ص. [چون אָבוּד] مهم
– לא ח' مهم نیست، اهمیت ندارد
חֶשְׁבּוֹן ا.ر. عمل حساب ك، احتساب
– מְכוֹנַת ח' ماشین حساب
חָשׁוּד ص. [چون אָבוּד] ←חָשַׁד مظنون ـ مشکوك
חָשׁוּךְ ص. [„] تاریك ـ ∴ خشم آلود
חָשׁוֹךְ ص. [„] فاقد، محروم
– חֲשׁוֹךְ (חֲשׁוֹכַת) בָּנִים بی فرزند
חֶשְׁוָן [مختصر מַרְחֶשְׁוָן]
חָשׂוּף ص. [چون אָבוּד] برهنه، مکشوف
– חֲשׂוּף (חֲשׂוּפַת)־צַוָּאר یقه باز، دکلته
חָשׁוּק[1] (חֲשׁוּקָה)ص. محبوب (محبوبه) ـ مورد علاقه || ج חֲשׁוּקִים(־קוֹת)
חָשׁוּק[2] ا.ر. [חֲ־] حلقه (دورِ چلیك) ـ پشت بند || ج חֲשׁוּקִים
חִשּׁוּק „ (۱) חָשׁוּק[2] (۲) دورهٔ چرخ
חִשּׁוּר „ پرهٔ چرخ، میله
– עֶצֶם הַח' زنداعلی
חֲשִׁיבוּת ا.ث. اهمیت

**חָשִׁיל** ص. [چون אָדִיב] چکش خور، شکل پذیر
**חֲשִׁיף** ا.ر. گلهٔ کوچك
**חֲשִׁיפָה** ا.ث. عمل برهنه ساختن، کشف
**חָשַׁךְ** ف.ل. [چون חָכַם ولی در صیغهٔ ا.فا. חוֹשֵׁךְ] تاریك‌ب (یا شدن) ـ تار شدن ـ سیاه یا تیره شدن
– **נֶחְשַׁךְ** مج. [چون נֶחְפַּז] تاریك شدن
– **הֶחְשִׁיךְ** [چون הֶחְכִּים] ف.م. تاریك کـ .: پنهان کـ ـ مبهم کـ || ف.ل. تاریك شدن
**חָשׁךְ** ص. [چون אָדֹם] پست ـ بی فرهنگ
**חֹשֶׁךְ** ا.ر. [חָשְׁכוּ] تاریکی ـ .: ظلمت جهل ـ گمنامی || ج חֲשֻׁכִים [חָשְׁכֵי]
**חֹשֶׁךְ** (۱) ص. [چون אָשֵׁם] تاریك ـ .: عبوس، تیره (۲) ا.ر. تاریکی، جای تاریك
**חָשַׂךְ** [چون חָגַר] ف.م. دریغ داشتن، مضایقه کـ ـ منع کـ ـ نگاه داشتن، حفظ کـ ـ پس انداز یا ذخیره کـ ـ بستن || ف.ل. خود داری کـ ـ باز ایستادن
**חָשְׂךְ** ا.ر. [چون חָכָם] ایست، توقف : בְּלִי ח' پی در پی، لا ینقطع
**חֲשֵׁכָה** ا.ث. [חֲשֵׁכַת; ־כָּתוֹ] تاریکی ـ شبانگاه || ج חֲשֵׁכוֹת [חֲשָׁ־]
**(חָשַׁל) נֶחְשַׁל** ف.ل. [چون נֶהֱרַס] وامانده یا بیحال شدن ـ ضعیف‌ب، عقب‌ب
– **חִשֵּׁל** ف.م. [چون דִּבֵּר] خرد یا ضعیف کـ ـ بر سندان کوبیدن ـ .: دارای شکل قطعی کـ
– **חֻשַּׁל** مج. [چون אֻשַּׁר] چکش خوردن ـ .: شکل قطعی پیدا کردن
– **נִתְחַשֵּׁל** ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] شکل قطعی بخود [گرفتن
– **הֶחְשִׁיל** ف.م. [چون הֶאֱכִיל] ضعیف‌ك، عقب انداختن
**חִשְׁמוּל** ا.ر. عمل الکتریکی کـ
**חַשְׁמַל** " [چون מַהֲמַד] برق، الکتریسیته
**חִשְׁמֵל** ف.م. [چون פִּרְנֵס] الکتریکی کـ، تحت تأثیر برق قرار دادن ـ .: به هیجان آوردن
– **הִתְחַשְׁמֵל, נִתְ־** ف.ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] جریان برق پیدا کردن ـ برق زده شدن
**חַשְׁמַלָּאוּת** ا.ث. فن الکتریك ـ عملیات برقی
**חַשְׁמַלַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] متخصص برق
**חַשְׁמַלִי(ת)** ص. برقی، الکتریکی
**חַשְׁמַלִּית** ا.ث. تراموای برقی
**חַשְׁמָן** ا.ر. [چون עַקְרָב] کاردینال، مطران
**חֹשֶׁן** " [چون חֹדֶשׁ] سینه بند (کاهن)
**חָשַׁף** ف.م. [چون חָגַר] برهنه کـ، لخت کـ. استخراج کـ ـ آشکار کردن ـ کندن (پوست درخت)
– **נֶחְשַׁף** مج. [چون נֶחְפַּז] برهنه شدن ـ استخراج شدن
– **הֶחְשִׁיף** ف.م. [چون הֶאֱכִיל] برهنه کـ، نمودار کردن
**חֶשֶׁף** ا.ر. [חִשְׁפָּה] یقهٔ باز || ج חֲשָׁפִים [חַשְׁפֵי]
**חַשְׁפָנִית** ا.ث. هنر پیشهٔ لخت
**חָשַׁק** [چون חָגַר] ف.ل. علاقهٔ زیاد داشتن، مایل‌ب || ف.م. بهم چسبانیدن
– **נֶחְשַׁק** مج. [چون נֶחְפַּז] مورد عشق وعلاقه ب
– **חִשֵּׁק** ف.م. [چون דִּבֵּר] پشت بند زدن
– **הִתְחַשֵּׁק** ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] ـ **לֹא מִתְחַשֵּׁק לִי לֶאֱכֹל** [د.م.] میلم نمی کشد که از آن بخورم
**חֶשֶׁק** ا.ر. [چون עֶמֶק] میل (مفرط)، علاقه ـ شوق، ذوق ـ چیز مورد علاقه
**חָשַׁשׁ** ف.ل. [چون חָגַר یا חָגַג] بیم داشتن یا ترسیدن. احساس درد کردن
– **חוֹשְׁשַׁנִי** یا **חוֹשֵׁשְׁנִי** [=חוֹשֵׁשׁ אֲנִי] متأسفانه باید بگویم
**חֶשֶׁשׁ** ا.ر. بیم || ج חֲשָׁשׁוֹת
**חֲשַׁשׁ** " [چون אֲגַף] علف خشك
**חֲשַׁשָּׁה** ا.ث. انبار علف خشك
**חַשְׁשָׁן(־שָׁנִית)** ا. آدم دو دل یا بی اراده
**חַת** [در حالت مکث חָת] ا.ر. [חִתּוֹ] ترس
**חַת (חַתָּה)** ص. ←חָתַת شکسته ـ هراسان، وحشت زده || ج חַתִּים (חַתּוֹת)
**חָתָה** ف.م. [چون חָסָה] ربودن، برداشتن ـ جمع کـ، رُفتن ـ نفرت داشتن از
**חִתָּה** ا.ث. ترس
**חִתּוּךְ** ا.ر. قطع ـ تجزیه
– **מְכוֹנַת ח'** ماشین برش
– **ח' מַתֶּכֶת** حکاکی فلز، گراوور
– **ח' אֲבָרִים** شکل، ریخت، قواره
– **ח' הַדִּבּוּר** ادای صحیح کلمات، تلفظ شمرده

**חָתוּל** ا.ر. [چون חָלוּץ] گربه
– **בֶּן־חֲתוּלִים** بچه گربه

**חִתּוּל** " باند: نوار زخم بندی یا شکسته بندی ـ کهنهٔ بچه یا قنداق

**חֲתוּלָה** ا.ث. گربهٔ ماده

**חִתּוּלִים** ا.ر. قنداق یا کهنهٔ بچه

**חָתוּם** [چون אָבוּד] (۱) ا.مف. از חָתַם مهر شده ـ امضاء شده ـ ∴ پوشیده (۲) ا. امضاء کننده: **אֲנִי הָחְתוּם מַטָּה** این جانب امضاء کنندهٔ زیر || مشترك، شخص آبونه ـ پایان ـ خاتمه
– **בּוֹא עַל הֶחָ'** امضاء یا مهر کردن
– **חָתוּם זָקָן** تازه ریش درآورده

**חִתּוּם** ا.ر. عمل امضا کردن یا مهر کردن ـ پایان

**חֲתֻנָּה** [شکل دیگر חֲתֻנָּה]

**חַתְחַת** ا.ر. ترس ـ گودال
– **דֶּרֶךְ חַתְחַתִּים** جادهٔ پر از موانع

**חֲתִיכָה** ا.ث. تیکه، قطعه ـ قاش، برش
– **סֻכָּר בַּחֲתִיכוֹת** قند (کلوخه یا قالبی)

**חֲתִימָה** " امضاء یا مهر (کردن) ـ پایان ـ تکمیل ـ آبونمان، اشتراك
– **כְּתִיבָה וַחָ' טוֹבָה** سال نو مبارك باشد

**חֲתִירָה** " حفره ـ مخفی‌گاه ـ عمل کندن یا نقب زدن ـ عمل شکافتن (آب) وجلو رفتن در آن ـ ∴ (کوشش برای) پیشرفت
– **ח' תַּחַת מִישֶׁהוּ** توطئه علیه کسی

**חִתִּית** " ترس

**חָתַךְ** ف‌م. [چون חָגַר] بریدن، پاره کـ ـ [هن] قطع کـ ـ ∴ فیصل دادن
– **חָתַךְ דִּין** رأی (قطعی) صادر کردن
– **נֶחְתַּךְ** مج. [چون נֶחְפַּז] بریده شدن ـ ∴ مقرر شدن
– **חִתֵּךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بریدن، قاش کـ ـ نقش کردن ـ ∴ ادا یا تلفظ کـ

**חָתָךְ** ا.ر. برش: **ח' לְרֹחַב** برش عرضی || قطعه ـ جای بریده، بریدگی

**חַתָּךְ (חַתָּכֶת)** ا. کنده کار، حکاك ـ منبت کار || ج **חַתָּכִים (חַתָּכוֹת)**

**חָתַל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] قنداق کـ

**חֲתֻלָּה** ا.ث. قنداق، قنداقه

**חֲתַלְתּוּל (־תּוּלָה)** ا. بچه گربه

**חָתַם** ف‌م ـ ل. [چون חָגַר] به اتمام رسانیدن ـ [با עַל] (۱) امضا کردن (۲) آبونه شدن
– **נֶחְתַּם** مج. [چون נֶחְפַּז] امضا شدن ـ مهر شدن ـ ∴ پایان یا فتن
– **לְשָׁנָה טוֹבָה תִּכָּתֵבוּ וְתֵחָתֵמוּ** برای سال نیکو ثبت و مهر شوید [جملهٔ نمونه که برای تبریك در **רֹאשׁ הַשָּׁנָה** وپیش از رسیدن روز **כִּפּוּר** استعمال میشود]
– **חִתֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] مهر یا امضا کردن ـ ∴ بستن
– **הֶחְתִּים** [چون הֶחְכִּים] ف‌م. بامضا رسانیدن ـ وادار به امضا کردن ـ جزو مشترکین درآوردن ـ مهر کردن || ف‌ل. مسدود شدن

**חַתָּם** ا.ر. [חַתַּם] مهر دار، امین مهر ـ متصدی مهر کردن

**חִתֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] شوهر دادن ـ زن دادن
– **הִתְחַתֵּן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] ازدواج کـ، زن گرفتن یا شوهر کردن

**חָתָן** ا.ر. [چون חָכָם] داماد ـ ∴ قهرمان: **חֲתַן הַנֶּשֶׁף** یا **ח' הַיּוֹבֵל** کسیکه به افتخارش جشنی بر پا میشود
– **חֲתַן דָּמִים** (لقب) بچهٔ ختنه شده
– **חֲתְנֵי־פְּרָסִים** برندگان جوائز

**חֲתֻנָּה** ا.ث. (جشن) عروسی
– **חֲתֻנַּת־זָהָב** جشن پنجاهمین سالروز عروسی
– **חֲתֻנַּת־כֶּסֶף** جشن بیست وپنجمین سالروز عروسی

**חָתַף** ف‌م. [چون חָגַר] ربودن، دزدیدن
– **נֶחְתַּף** مج. [چون נֶחְפַּז] ربوده شدن

**חֶתֶף** ا.ر. [چون עֶבֶד] دزد، راهزن ـ دزدی

**חָתַר** [چون חָגַר] ف‌م. اززیر نقب زدن (یا کندن) ـ ف‌ل. سوراخ کـ [با בְּ] ـ پاروزدن ـ ∴ تقلا کردن
– **חָתַר תַּחַת מִישֶׁהוּ** زیراب کسیرا زدن

**חַתְרָן (־רָנִית)** ا. کسیکه نهانی به عملیات مخرّب دست میزند

חָתַת ف‌ل. [چون קָלַל] خرد شدن ـ ∴ زوال پذیرفتن ـ هراسان شدن

– נְחַת، נֶחַת مج. [چون נִחַל] هراسان شدن

– חִתֵּת ف‌م. [چون הִלֵּל] هراسان ك ـ شکستن

– הֵחַת ف‌م. [چون הֵחֵל] شکستن ـ هراسان ك

חֲתַת ا.ر. [چون מַחֲבַת] هراس

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

ח״א = חֵלֶק א׳ – חֵיל־אֲוִיר

ח״ב = חֵלֶק ב׳

חב״ר = חֶבְרַת בַּיִת רִאשׁוֹן

ח״ו = חַס וְשָׁלוֹם, חָלִילָה וְחַס

חוה״מ = חֹל־הַמּוֹעֵד

חו״ל = חוּץ־לָאָרֶץ

חו״ת = חִנּוּךְ וְתַרְבּוּת

חַזַ״ל = חֲכָמֵינוּ זִכְרוֹנָם לִבְרָכָה دانشمندان ما که یاد شان بخیر باد

ח״ח = חֲבֵרִים

חִי״ם = חֵיל מִשְׁמָר گارد داخلی

חִי״ר = חֵיל רַגְלִים

ח״כ = חֲבֵר כְּנֶסֶת عضو پارلمان، وکیل مجلس

חכ״א = חֲכָמִים אוֹמְרִים

ח.נ. یا ח״נ = חָבֵר נִכְבָּד

ח.נ.מ. = חָבֵר נִכְבָּד מְאֹד

ח״ק = חֶבְרָא° קַדִּישָׁא° = חֶבְרָה ← ק׳

# ט

**ט׳** شمارهٔ نه یا نهم ـ [در اعداد مربوط به سال] ۹۰۰۰
**טָאוּט** ا.ر. تنظیف با جاروب
**טָאַת** [چون פֵּאֵר] =טְאטֵא
**טָאטָא** ف‌م. [יְטַאטֵא; מְטַאטֵא; טַאטֵא (טַאטְאִי)] ـ م. לְטַאטֵא جارو(ب) ك، رُفتن
ـ **טְאָטָא** مج. [יְטָאטָא; מְטָאטָא] ـ م. טָאטֵא ~ جارو(ب) شدن، رُفته شدن
**טְאטוּא** ا.ر. تنظیف با جاروب
**טַבּוּ*** " ادارهٔ ثبت املاك
**טְבוּל** " عمل غُسل دادن، تعمید
**טָבוּל** [چون בָּדוּק] ا.مف. از טָבַל غسل داده (شده)
**טְבוּל** ا.ر. (۱) מִצְנֶפֶת (۲) תַּרְבּוּשׁ
**טְבוּעַ** " [چون תַּפּוּחַ] عمل غرق ك، ∴ زیان، نقدان ـ ضرب (سکه)
**טָבוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ←טָבַע غریق ـ نقش شده ـ برجسته ـ مهر خورده
**טַבּוּר** ا.ر. ناف، ∴ مرکز ـ بلندی، قله ـ [در چرخ] توپی یا قالپاق
**טָבַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] ذبح ك
ـ **נִטְבַּח** مج. [چون נִשְׁלַח] ذبح شدن
**טֶבַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] ذبح ـ قتل (عام)
**טַבָּח** " [טַבַּח] آشپز، طباخ ـ سلاخ ـ مأمور اعدام
برای مؤنث טבח بمعنی آشپز טַבָּחָה و טַבַּחַת و טַבָּחִית هرسه آمده است
**טִבְחָה** ا.ث. گوشت (جانور ذبح شده) ـ ذبح
**טַבָּחוּת** " آشپزی ـ سلاخی
**טַבָּחִית** [مؤنث טַבָּח]
**טַבַּחַת** [چون צַלַּחַת] ← تبصرهٔ טַבָּח
**טְבִיחָה** ا.ث. ذبح ـ طبخ
**טְבִילָה** " غسل ـ عمل فرو بردن ـ تعمید
**טְבִיעָה** " غرق ـ نقش، چاپ، سکه
ـ טְבִיעַת אֶצְבָּעוֹת انگشت نگاری
**טְבִיעוּת־עַיִן** " درك از راه نگاه ـ فراست
**טָבַל** ف‌م. [چون זָכַר] فرو بردن ـ غسل دادن
ـ **נִטְבַּל** مج. [چون נִזְכַּר] فرو رفتن (در مایع)، خیس شدن
ـ **טִבֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] فرو بردن (در نمك یا سرکه) ـ چاشنی زدن
ـ **הִטְבִּיל** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] فرو بردن (در مایع) ـ غسل (تعمید) دادن
**טַבְלָה** ا.ث. لوح، لوحه، تابلو، پلاك ـ تخته (شکلات و مانند آن) ـ جدول، فهرست
**טַבְלִית** " قرص (دارو) ـ پلاك، صفحه ـ تخته (شکلات و مانند آن)
**טַבְלָן** ا.ر. [־לַן] مرغ غواص
**טָבַע** [چون שָׁלַח] ف‌ل. غرق شدن ـ فرو رفتن || ف‌م. زدن (سکه) ـ ∴ مقرر داشتن ـ در ذهن سپردن
ـ **נִטְבַּע** مج. [چون נִשְׁלַח] غرق شدن ـ زده شدن [در گفتگوی از سکه] ـ منقوش شدن
ـ **טִבַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] غرق ك ـ فرو بردن
ـ **הִטְבִּיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] غرق ك ـ (سکه) زدن ـ منقوش ساختن ـ ∴ بر جا گذاردن
**טֶבַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] طبیعت ـ ذات ـ خو، عادت ـ کیفیت، ماهیت ـ (نقش) سکه، پول رایج ـ شهرت، نام
ـ בְּדֶרֶךְ הַט׳ بطور طبیعی یا عادی
ـ מַדְעֵי (یا חָכְמוֹת) הַט׳ علوم طبیعی
**טִבְעוֹן(־עוֹנִית)** ا. دانشجوی علوم طبیعی
**טִבְעִי(ת)** ص. طبیعی
**טַבַּעַת** ا.ث. [טַבַּעְתּוֹ] انگشتر ـ حلقه || ج טַבָּעוֹת [טַבָּ־]

– פִּי־הַטַּבַּעַת انتهای رودهٔ راست، سوراخ مقعد

**טַבַּעְתִּי(ת)** ص. حلقه مانند، گرد

**טִבְּעָתָן(־תָנִית)** ا. پیرو طبیعت یا غرائز طبیعی

**טַבָּק*** ا.ر. [טַבַּק] تنباکو، توتون

– טַבַּק־רִיחָה, טַבַּק הֲרָחָה انفیه

**טֵבֵת** „ کانون دوم: ماه چهارم سال یهود از תִּשְׁרֵי (که‌دارای ۲۹ روزاست)

**טִגּוּן** „ عمل سرخ کردن (در روغن)

**טִגֵּן** فم. [چون סִכֵּן] سرخ ك (در روغن) ـ ∴ زجر (روحی) دادن

– טֻגַּן مج. [چون סֻכַּן] سرخ (کرده) شدن: דָּגִים מְטֻגָּנִים ماهی سرخ کرده

– נִטְגֵּן فل. [יִטְגֵּן; מִטְגֵּן] ـ م. לְהִטָּגֵּן سرخ شدن

**טִגְרִיס*, ־רוֹס*** ا.ر. ببر (*babr*)

**טֵה** [شکل دیگر תֵּה]

**טָהוֹר (טְהוֹרָה)** ص. پاك، طاهر ـ ناب، خالص ـ حلال گوشت || ج טְהוֹרִים(־רוֹת)

– טְהוֹר־יָדַיִם, טְהָר־יָדַיִם پاکدست

**טְהוֹר** ا.ر. تطهیر ـ تصفیه

**טָהַר** فل. [چون שָׁאַל ولی بجای ا. فا. טָהוֹר] پاك شدن، پاك ب

– טִהֵר فم. [יְטַהֵר; מְטַהֵר; טַהֵר (טַהֲרִי)] ـ م. לְטַהֵר پاك ك ـ تصفیه ك

– טָהַר مج. [יִטְהַר; מִטְהָר] ـ م. טָהוֹר~ پاك شدن ـ شسته شدن ـ تصفیه شدن

– הִטַּהֵר فل. [יִטַּהֵר; מִטַּהֵר; הִטַּהֵר(־הֲרִי)] ـ م. לְהִטַּהֵר پاك یا صاف شدن ـ برای پاکی آماده شدن

**טָהַר** ا.ر. [چون פֹּעַל] پاکی، طهارت ـ صفا، روشنی ـ شکوه

**טָהֳרָה** ا.ث. پاکی، طهارت ـ تصفیه || ج טְהָרוֹת [טָהֳ־]

**טָו** ا.ر. [טַו] نخ ریسندگی || ج טָוִים [טָוְיִ]

**טַוַּאי** „ [چون גַּבַּאי] نخ ریس ـ پروانه (کرم ابریشم)

**טוֹב¹ (טוֹבָה)** ص. خوب، نیکو ـ خوش، مطبوع ـ سعید ـ شایسته، خوش آیند ـ درست، صحیح ـ خالص

– יוֹם ט׳ روز عید، روز شادی

– בֹּקֶר ט׳! صبح بخیر!

– לַיְלָה ט׳! شب بخیر! [خدا حافظی شب]

– עֶרֶב ט׳! سلام! [هنگام غروب یا شب]

– שָׁבוּעַ ט׳! [سلام شب یکشنبه] هفتهٔ نو بخیر!

– שָׁנָה טוֹבָה! سال نو مبارك (باشد)!

– בְּסִימָן ט׳ یا מַזָּל ט׳ مبارك باشد!

– אֶבֶן טוֹבָה سنگ گرانبها، گوهر

– טוֹב־לֵב خوش قلب، مهربان

– טוֹב־מַרְאֶה نیکو منظر، زیبا

**טוֹב²** ق. خوب[بخوبی]: הוּא מְדַבֵּר ט׳ اوخوب حرف میزند ←היטב

**טוֹב³** ا.ر. کار خوب، خوبی ـ خیر، سعادت، برکت

– דִּבֵּר ט׳ עַל מִישֶׁהוּ خوبی کسیرا گفتن، از کسی تعریف ك

– טוֹבֵי הָעִיר محترمین شهر

– בֶּן־טוּבִים شخص شریف، آقا، راد مرد

– בְּטוֹב ق. بخوبی، خوب: הִרְגִּישׁ אֶת עַצְמוֹ בְּ׳ احساس خوبی یا تندرستی ك

**טוֹב⁴** فل. [יִיטַב; טוֹב; טוֹב (טוֹבִי)] ـ م. טוֹב; לְטוֹב خوب‌ب، زیبا بودن ـ شادمان‌ب، خوش‌ب ـ خوش آیند یا پسندیده‌ب

– הֵיטִיב, הֵטִיב [ייטִיב; מֵיטִיב; הָטֵב (הָטִיבִי)]. م. לְהֵיטִיב فم. خوب ك، بهبود بخشیدن ـ شاد یا بشاش ك ـ آراستن ـ تعبیر کردن || فل. خوبی ك، احسان ك ـ خوب ك [کار صحیح را کردن]

– הֵטִיב לִרְאוֹת بهتر (می) دید

– הוּטַב مج. [چون הוּקַם] خوب یا بهتر شدن ←מוּטָב

**טוּב** ا.ر. خوبی، احسان ـ نعمت ـ سعادتمندی. زیبائی ـ [در مقام اسم جمع] (۱) اموال، دارائی (۲) نفائس

– ט׳ לֵב, ט׳ לֵבָב خوشدلی ـ خوش قلبی

– בְּטוּב פָּנִים با خوشروئی، با قیافهٔ بشاش

– תּוֹאִיל בְּטוּבְךָ لطفاً

– כָּל־ט׳! خوش و موفق با شید!

**טוֹבָה** ا.ث. خوبی، نیکی، احسان ـ طیب خاطر ـ خیر، سعادت

– בַּעַל ט׳ نیکوکار، محسن
– שָׁלֹא בִּטוּבָתוֹ اکراهاً، بر خلاف میل خودش
– לְטוּבַת بنفع: סָרַט לִ׳ הָעוּרִים
– טוּבַת עַיִן خوش طینتی، خیر اندیشی
– גַּם זוֹ לְטוֹבָה هر چه پیش آید خوش آید
**טוֹבֵעַ** ا.ر. [چون אוֹרֵחַ] (شخص) غریق
**טָוָה** ف‌م. [چون קָנָה] ریستن (پشم)
– נִטְוָה مج. [چون נִגְלָה] ریسته یا رشته شدن
– הוּא טוֹוֶה זָהָב پول قیچی میکند: کار و بارش خیلی خوب است
**טְוִיחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] ׳برد یابی، مسافت یابی
**טָווּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از טָוָה ریسته
**טָוּחַ** (טוּחָה) ص. اندوده: טוּחַ בְּזָהָב زراندود || ∴ پوشیده، مستور || ج טוּחִים (טוּחוֹת)
**טֻוַּח** [چون פֻּתַּח] و טְוָח ا.ر. تیررس، ׳برد
– טְוַח־זְמַן קָצָר اخطار کم مدت
**טוֹחֵן** ا.ر. [چون אוֹהֵב] آسیابان
**טוֹחֶנֶת** ا.ث. [چون פּוֹעֶלֶת] (۱) دندان آسیاب یا چارپایه (۲) [مؤنث טוֹחֵן]
**טוֹטָפֶת** „ [چون כּוֹתֶרֶת] (۱) پیشانی بند، عصابه (۲) תפלין || ج טוֹטָפוֹת [טוֹטְ־]
**טְוִיָּה** „ ریسندگی
**(טול) הֵטִיל** ف‌م. [چون הֵפִיר] پرت ك، انداختن ـ گذاشتن (تخم)
– הוּטַל مج. [چون הוּקַם] انداخته شدن
**טָוָס** ا.ر. [טַוָּס] طاووس (نر)
**טָוָסָה، טָוֶסֶת** [چون צַמֶּרֶת] ا.ث. طاووس ماده
**טוֹעֶה** ا.ر ـ ص. [چون מוֹרֶה] ←טָעָה (شخص) گمراه یا منحرف ـ اشتباه کننده
**טוֹעֵן** ا.ر. [چون אוֹהֵב] ←טָעַן مدعی ـ خواهان، دادخواه
**טוּר** „ ردیف ـ سطر ـ رگه، رج ـ [درکتاب] ستون ـ ∴ عنوان ـ بخش، قسمت
– ט׳ מַדְרֵגוֹת، ט׳ מַעֲלוֹת (یك) رشته پلکان
**טוּרַאי** „ [چون גַּבַּאי] تابین
– רַב ט׳ سرجوخه

**טוֹרֵד** ص. [چون שׁוֹמֵר] پی در پی، مداوم
**טוּרִית** ا.ث. (ماشین) بذر افشان
**טוֹרֵף** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] جانور درنده
– ט׳ אָדָם ماهی کوسه یا ارّه ماهی
**טוּרְפֵּדוֹ*** ا.ث. [ن] اژدر || ج ־דוֹת
**טוֹרְפָנִי(ת)** ص. درنده
**טָח** ف‌م. [چون נָח] اندودن، اندود کردن: טַחְתִּי אֶת הַחֶדֶר בְּסִיד اطاق را سفید کردم
– נִטּוֹחַ مج. [چون נִצּוֹד] اندود (ه) شدن
– הֵטִיחַ ف‌م. [چون הֵנִיחַ] اندودن
– הָטִיחַ דְּבָרִים جسارت ك، جسورانه حرف زدن
– הוּטַח مج. [چون הוּנַח] اندود(ه) شدن
**טַחַב** ا.ر. [چون בַּעַל] رطوبت
**טְחָב** „ خزه، جل وزغ
**טְחָבָה** ف‌م. [יְטַחֲוֶה; מְטַחֲוֶה; טַחֲוֵה(־וִי)] ـ م. לְטַחֲוֹת انداختن (تیر)
**טְחוֹל** ا.ر. طحال، اسپرز
**טְחוֹן** „ سنگ آسیاب
**טָחוֹן** ص. [چون בָּדוּק] ←טָחַן آسیاب شده
**טָחוֹר** ص ـ ا. [چون בָּדוּק] بواسیری
**טְחוֹרִים** (ه ج) ا.ر. بواسیر
**טָחַח** یا טַח ف‌ل. [יָטַח; טוֹחֵחַ و טַח; טְחִי] ـ م. טָחוֹחַ، טָחְחַ; לָטְחַ اندود شدن ـ بسته شدن (چشم)ـ تصادم ك
– טַחוּ עֵינָיו מֵרְאוֹת چشم بصیرتش بسته شد
**טְחִינָה** ا.ث. عمل آسیاب ك ـ کنجد کوبیده، ارده
**טְחִינִים** (ه ج) ا.ر. بلغور
**טָחַן** ف‌م. [چون טָעַן] آسیاب ك
– טָחַן קֶמַח טָחוּן کوشش بیهوده ك، کار غیر ضروری ك
– טָחַן אֶת פְּנֵי עֲנִיִּים بفقرا ستم ك
– נִטְחַן مج. [چون נִטְמַן ولی در صیغهٔ مؤنث נִטְחֶנֶת] آسیاب شدن
**טָחָן [טַחַן] (טַחֶנֶת)** ا. آسیابان ـ صاحب آسیاب || ج טְחָנִים (טְחָנוֹת) [טַחַ־]
**טַחֲנָה** ا.ث. آسیاب || ج טְחָנוֹת [טַחַ־]
**טַחְרָן(־רָנִית)** ا. شخص کند دست و بطی

**טִיב** ا.ر. چگونگی، کیفیت ـ ماهیت ـ خاصیت ـ خو، طبع ـ ربط ـ موضوع
**טִיֵּב** ف‌م. [چون קִיֵּם] بهتر کردن ـ خوب کود دادن
– **הִטַּיֵּב, נִטַּיֵּב** ف‌ل. [چون הִדַּבֵּק] بهتر شدن
**טִיָּן** ا.ر. [־נַן] ماهی تابه، یغلا
**טִיּוּב** „ اصلاح (زمین بوسیلهٔ کود)
**טִיּוּחַ** „ [چون תַּפּוּחַ] اندود کاری
**טִיּוּט** „ پیش نویسی
**טִיּוּטָה** ا.ث. پیش نویس، چرك نویس
**טִיּוּל** ا.ر. گردش، تفرج
**טִיַּח** „ [چون שִׂיחַ] (مصالح) اندود
**טִיַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] اندود کردن، اندودن
– **טֻיַּח** مج. [چون שֻׁלַּח] اندود شدن
**טַיָּח** ا.ر. [טַיַּח] اندودگر، سفید کار، گچ کار
[مؤنث آن = טַיָּחֶת چون צַמֶּרֶת]
**טַיָּחוּת** ا.ث. اندود کاری، سفید کاری، گچ کاری
**טִיט** ا.ر. گل
**טִיֵּט** ف‌م. [چون קִיֵּם] با گل اندودن ـ پیش نویس کشیدن
**טִיל** ا.ر. اسلحهٔ پرت کردنی ـ موشك
**טִיֵּל** [چون קִיֵּם] ف‌ل. گردش کردن ‖ ف‌م. بگردش بردن
**טַיָּל (טַיָּלֶת)** ا. گردش رو ـ شخص ولگرد ‖ ج טַיָּלִים (טַיָּלוֹת) [مؤنث آن = טַיָּלֶת چون צַמֶּרֶת]
**טַיֶּלֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] تفرجگاه
**טִין°** ا.ر. گل (رس)
**טִינָה** (از טִינָא°) ا.ث. کینه ـ زمین گلزار
**טִיֵּס** ف‌ل. [چون קִיֵּם] تند پرواز کردن
**טַיִס** ا.ر. [چون זַיִת] پرواز ـ هوا نوردی
**טַיָּס** „ [טַיַּס] خلبان ـ هوا نورد ← טַיָּסֶת
**טִיסָה** ا.ث. پرواز (با هوا پیما)
**טִיסָן** ا.ر. [־סַן] بازیچه بشکل طیاره
**טַיָּסֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] دستهٔ هوا پیما، اسکادرون هوائی ـ [مؤنث טַיָּס]
**טִיף** ا.ر. =טִפָּה
**טִירָה** ا.ث. اردوگاه ـ خانه (ییلاقی) ـ دهکده ـ چینهٔ سنگی، حصار
**טִירוֹן*** ا.ر. مبتدی ـ تازه سر باز
**טִירוֹנוּת** ا.ث. دورهٔ خدمت سر باز تازه کار
**טִכּוּס** ا.ر. ترتیب، تنظیم
– **ט׳ עֵצָה** استشاره، مشورت
**טֶכְנַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] متخصص فنی، هنرکار
**טֶכְנִי(ת)** ص. فنی
**טֶכְנִיּוֹן** ا.ر. هنرستان عالی فنی
**טֶכְנִיקָה*** ا.ث. فن ـ مهارت
**טֶכֶס, טֶקֶס** (از ریشهٔ یونانی) ا.ر. [چون דֶּגֶל] آئین، تشریفات، مراسم ـ زینت (آلات) ـ نظم
**טָכַס** [چون זָכַר] و **טִכֵּס** [چون דִּבֵּר] ف‌م. مرتب کردن ـ زینت کشیدن
– **טִכֵּס עֵצָה** مشورت کرد
**טַכְסִימֶטֶר*** ا.ر. مسافت نما ‖ ج ־מֶטְרִים
**טַכְסִיס*** „ تدبیر (جنگی)، تاکتیك
**טַכְסִיסָן(־סָנִית)** ا. متخصص تدابیر جنگی
**טַל** ا.ر. [טַלּוֹ] شبنم ‖ ج טָלִים [טַלָּיו]
– **אוֹתִיּוֹת (שֶׁל) טַל וּמָטָר** حروف خیلی ریز
**(טָלָא) טָלָא** ف‌م. [چون מָלָא] وصله کردن
– **טָלָא** مج. [چون מָלָא] وصله شدن: **נְעָלוֹת מְטֻלָּאוֹת** کفش های وصله دار
– **הִטְלִיא** [چون הִמְצִיא] =טָלָא
**טָלַאי** ا.ر. [טָלָאוֹ] وصله، پینه ‖ ج טְלָאִים
**טַלַּאי** „ [چون גַּבַּאי] وصال ـ پینه دوز ـ پیشه ور غیر ماهر
**טָלֶה** „ [טָלֶה; טָלְיָא برّهٔ کمتر از یکسال ـ [ה] حمل ‖ ج טְלָאִים, טְלָיִים
**טָלוּא** ص. [چون בָּדוּק] ابلق، ابری، لك لك
**טֶלֶוִיזְיָה*** ا.ث. تلویزیون
**טָלוּל** ص. [چون בָּדוּק] شبنم دار، مرطوب
**טִלְטוּל** ا.ر. انتقال (دادن) ـ .: در بدری
– **בַּר־ט׳** قابل حمل، قابل انتقال
**טִלְטֵל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] انتقال دادن ـ سرگردان کردن
– **ט׳ אֶת דַּעְתִּי** مرا گیج کرد، مرا پریشان کرد
– **הִטַּלְטֵל, נִטַּלְ־** ف‌م. خود را در بدر کردن، سرگردان شدن ـ انتقال یافتن
**טָלַי** [شکل دیگر טַלַּאי]

**טְלִי** ا.ر. [چون גְּדִי] =טָלֶה
**טַלְיָה** ا.ث. میش کمتر از یکسال || ج טְלָיוֹת [טַלְ־]
**טַלִּית** „ پارچه ای‌که یهود در نماز بامداد خود را بدان می پوشانند || ج טַלִּיוֹת یا טַלִּיתוֹת
**טִלֵּל** ف‌م. [چون הִלֵּל] مسقف ك ـ با شبنم پوشاندن
**טֶלֶף** ا.ر. [טַלְפוֹ] ’سم || ج ـت טְלָפִים[טַלְפֵי]
**טֶלֶפוֹנַאי** „ [چون גַּבַּאי] تلفن چی ـ متخصص تلفن
**טֶלֶפוֹנִי(ת)** ص. تلفنی
**טֶלֶפוֹנִית** ق. با تلفن، تلفنی
**טִלְטֵל** ف‌ل. [چون עִנֵּן] تلفن ك
**טֶלֶפַתְיָה*** ا.ث. انتقال حسیات ـ ارتباط دل بدل
**טָמֵא**[1] ف‌ل. [چون צָמֵא] ناپاك ب (یا شدن)
ـ **נִטְמָא** مج. [چون נִקְרָא] ناپاك یا ملوث شدن
ـ **טַמֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] ناپاك یا بیصورت ك
ـ **הִטַּמֵּא** ف‌ل. [יִטַּמֵּא; מְטַמֵּא; הִטַּמֵּא (הִטַּמְּאִי)] ـ م. לְהִטַּמֵּא خود را ناپاك ك، نجس شدن
**טָמֵא**[2] ص. [چون בָּדֵל] نا پاك، نجس ـ آلوده ـ حرام گوشت [شرارت
**טֻמְאָה** ا.ث. ناپاکی ـ قاعدگی ـ چیز نجس ـ :. خباثت،
**(טָמָה) נִטְמָה** ف‌ل. [چون נִגְלָה] بیحس یا خرف ونادان شدن
**טָמוּם** ص. [چون בָּדוּק] کودن ـ توپر، یك پارچه
**טָמוּן** [„] ←טָמַן (۱) ص. پوشیده، پنهان (شده) ـ ذخیره شده (۲) ا.ر. جای پنهان، تاریکی
**טְמוּנָה** ا.ث. چیز نهفته
**טָמוּר** ص. [چون בָּדוּק] پوشیده، پنهان
**טְמִטוּם** ا.ر. کسیکه فاقد آلت تناسلی مشخص باشد
**טְמְטוּם** „ عمل بستن ـ بستگی ـ :. کندی
ـ **ט׳ הַלֵּב** بی عاطفگی، سخت دلی
ـ **ט׳ הַמֹּחַ** کودنی ـ نادانی
**טִמְטֵם** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بستن ـ چانه کردن (خمیر) :. خرف یا کودن ك
**טְמִיוֹן** ا.ر. خزانه
ـ **יָרַד** (یا יָצָא) לְט׳ از بین رفتن
**טְמִינָה** ا.ث. عمل پنهان ك یا مدفون ساختن :. اندیشهٔ پنهان

**טָמִיעַ (טְמִיעָה)** ص. آمادهٔ جذب واستهلاك || ج טְמִיעִים [־עוֹת)
**טְמִיעָה** ا.ث. خلط ـ جذب، استهلاك
**טְמִיעוּת** „ امکان جذب و اختلاط
**טָמִיר** ص. [چون בָּהִיר] پنهان، پوشیده
**טָמַם** [چون שָׁמַר] =סָתַם
**טָמַן** ف‌م. [יִטְמֹן; טוֹמֵן; טְמֹן (טְמְנִי)] ـ م. טָמֹן, טָמוּן; לְטְמֹן پنهان ك ـ دفن ك ـ ذخیره ك، کنار گذاشتن
ـ **נִטְמַן** مج. [יִטָּמֵן; נִטְמָן; הִטָּמֵן (הִטָּמְנִי)] ـ م. לְהִטָּמֵן پنهان شدن ـ دفن شدن
ـ **הִטַּמֵּן** ف‌ل. [יִטַּמֵּן; מְטַמֵּן; הִטַּמֵּן (הִטַּמְּנִי)] ـ م. לְהִטַּמֵּן خود را پنهان ك، پنهان شدن
ـ **הָטְמִין** ف‌م. [چون הֶזְקִין] پنهان ك
**(טָמַע) נִטְמַע** [יִטְמַע; נִטְמָע; הִטָּמַע (הִטָּמְעִי)] ـ م. לְהִטָּמַע مج. آمیخته شدن ـ جذب یا مستهلك شدن
ـ **הִטְמִיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] در خود جذب ك
**טֶמְפּוֹ*** ا.ر. ضرب، میزان سرعت || ج ־פִּים
**טֶמְפֶּרָטוּרָה*** ا.ث. درجهٔ گرما
**טֶנֶא** ا.ر. [טַנְאִי] سبد ـ :. میوه ومحصول || ج טְנָאִים [טַנְאֵי]
**טַנְבּוּר** [از ارامی وعربی] „ قسمی دایره (زنگی) ـ طبل
**טִנּוּף** „ کثافت
**טְנִי** „ [چون גְּדִי] لاوك فلزی
**טָנַן** ف‌ل. [چون טָמַן یا חָנַג] خیس شدن
ـ **טִנֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] خیس ك
**טִנֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] چرك ك
**טִנֻּפֶת** ا.ث. [چون בִּקֻּרֶת] کثافت ـ فضولات ـ فضله
**טַנָּק*** ا.ر. تانك
**טַנְקַאי** „ [چون גַּבַּאי] رانندهٔ تانك
**טָס** ف‌ل. [چون קָם] پرواز کردن
ـ **הֵטִיס** ف‌م. [چون הֵפִיר] پرواز دادن
ـ **הוּטַס** مج. [چون הוּקַם] به پرواز آورده شدن
**טַס** ا.ر. [چون גַּן] سینی
**טָעָה** ف‌ل. [چون רָאָה] گمراه شدن ـ :. اشتباه ك : אַתָּה טוֹעֶה اشتباه میکنی
ـ **הִטְעָה** ف‌م. [چون הִקְנָה ولی درصیغهٔ مؤنث הִטְעֲתָה] گمراه ك ـ به اشتباه انداختن

**טָעוּן** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **טָעַן** بار کرده، بار شده ـ بار دار ـ پر کرده: **רוֹבֶה ט׳** ‖ دارا(ی): **עָנָן ט׳ גֶּשֶׁם** ابر باران دار ‖ مستلزم، نیازمند (به)
– **ט׳ מֶכֶס** گمرك دار، مشمول حقوق گمرکی

**טָעוּת** ا.ث. اشتباه، غلط ‖ ج **טָעֻיוֹת**
– **ט׳ לְעוֹלָם חוֹוֵר** (یا **חוֹזֶרֶת**) سهو و نسیان مرجوع است

**טָעִים** ص. [چون בָּהִיר] خوش مزه

**טְעִימָה** ا.ث. عمل چشیدن ـ خوراك مختصر

**טְעִינָה** ״ بارگیری، حمل ـ بار ـ شارژکردن (با طری)

**טָעַם** ف‌م. [چون שָׁאַל] چشیدن ـ .: آزمودن
– **נִטְעַם** مج. [چون נִשְׁאַל] چشیده شدن
– **הִטְעִים** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] چشانیدن ـ خوش مزه ك ـ با تکیه تلفظ ك ـ .: تأکید در (چیزی) ك ـ دکلا مه ك
– **הִטָּעֵם** مج. [יִט־; מִטָּעֵם] ـ م. **הִטְעֵם** ~ چشانیده شدن ـ خوش مزه شدن ـ با تکیه تلفظ شدن: **הַבָּרָה מְטָעֶמֶת** سیلاب تکیه دار ‖ مورد تأکید واقع شدن

**טַעַם** ا.ر. مزه، طعم: **חֲסַר־ט׳** بیمزه ‖ .: تشخیص، سلیقه ـ مورد ـ علت ـ وضع، رفتار ـ تکیهٔ صدا ‖ ج **טְעָמִים** [טַעֲמֵי]
– **חוּשׁ הַט׳** حس چشائی یا ذائقه
– **אִישׁ־ט׳, בַּעַל־ט׳** صاحب ذوق لطیف، با سلیقه
– **טוּב ט׳** قوهٔ تشخیص ـ سلیقه
– **מַה ט׳?** دلیلش چیست؟ بچه دلیل؟
– **מִט׳** از طرفِ، بنامِ ـ بفرمانِ
– **מִטַּעֲמֵי** از لحاظِ، منبابِ

**טָעַן** [טָעֲנוּ; יִטְעַן; טוֹעֵן; טָעַן (טַעֲנִי)] ـ م. **לְטָעֵן** (۱) ف‌م. بارکردن ـ بارگیری‌ك ـ حمل ك ـ پرکردن (تفنگ) ـ شارژ کردن (باطری) ـ ادعا کردن، مطالبه ك ـ مدعی‌ب ـ دفاع ك (از) ـ عرضه داشتن، اظهار کردن ـ مستلزم‌ب (۲) ف‌ل. محاجه ك ـ بار داشتن: میوه داشتن یا آبستن‌ب
– **נִטְעַן** مج. [چون נִטְמַן ولی در صیغهٔ مؤنث **נִטְעֲנָה**] بار (کرده) شدن ـ پر (کرده) شدن ـ شارژ شدن ـ متهم‌ب، مدافع (واقع) شدن ـ مستلزم‌ب
– **הִטְעִין** ف‌م. [چون הִזְקִין] بارکردن ـ بارگیری ك ـ .: ملزم ك ـ تحمیل ك بر
– **הִטָּעֵן** مج. [چون הִזָּמֵן] بار (کرده) شدن ـ .: مورد تحمیل قرارگرفتن
– **חֲמוֹר מְטָעָן סְפָרִים** خری که بارش کتاب باشد، .: عالم بی عمل

**טֹעַן** [شکل اصلی טוֹעֵן]

**טַעֲנָה** ا.ث. [چون טַחֲנָה] ادعا ـ مطالبه ـ استدلال، محاجه ـ انتقاد ـ افتراء ـ سوء ظن

**טָף** [چون קָם] = **צָף**

**טַף** ا.ر. [טַפְּכֶם] بچه ها، اطفال
☞ **טַף** اسم جمع است وصیغهٔ جمع ندارد

**טִפָּה** ا.ث. چکه، قطره ‖ ج (۱) **טִפּוֹת** (۲) **טִפִּים** یا **טִפִּין**°
– **כִּשְׁתֵּי טִפּוֹת מַיִם** مانند سیبی که دو نیم کرده باشند
– **טִפַּת חָלָב** بنگاه حمایت زنان بار دار وبچه های شیر خوار

**טִפּוֹגְרָפִי(ת)** ص. چاپی

**טִפּוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. فن چاپ (سربی)

**טִפּוּחַ** ا.ر. عمل بناز پروردن ـ .: پرورش ـ مواظبت
– **עוֹלַל טִפּוּחִים, בֶּן ט׳** بچهٔ ناز پرورده

**טָפוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] مرطوب

**טִפּוּל** ا.ر. توجه، رسیدگی ـ پرورش، تربیت ـ آرایش ـ روغن، پوماد ـ اندود ـ [در جمع] لوازم، اثاثهٔ فرعی

**טָפוּל** ص. [چون בָּדוּק] چسبیده، پیوسته

**טִפּוּס** [از یونانی] ا.ر. قالب، نمونه

**טִפּוּס** ״ عمل بالا رفتن

**טִפּוּס*** ״ نمونه ـ نوع، رقم، چگونگی

**טִפּוּסִי(ת)** ص. نمونه [نمونه ای]: **צַרְפַתִּי טִפּוּסִי** یك فرانسوی نمونه

**טָפוּף** ص. [چون בָּדוּק] به اندازه، بی کم وزیاد ـ پر حجم، حجیم ـ تو پُر

**טָפוּשׁ** ص. [״] کودن، ابله

**טַפּוּת** ا.ر. (زمان) بچگی یا کودکی

**טֶפַח** ״ [טְפָחוֹ] پهنای دست (باندازهٔ چهار انگشت) ـ وجب ‖ ج **טְפָחִים** [טְפָחֵי] یا **טְפָחוֹת** [טְפָּ־]

**טֹפַח** ״ [טָפְחוֹ] وجب ـ پهنای دست (باندازه چهار انگشت) ـ ج **טְפָחִים** [טְפָחֵי]

**טָפַח** [چون שָׁלַח] ف‌ل. زدن ـ باد کردن ‖ ف‌م. کمی تر کردن
– **ט׳ עַל פָּנָיו** زد بصورتش، ∴ او را مأیوس کرد یا نقشه اش را بر هم زد
– **טִפַּח** [چون שִׁלַּח] ف‌م. بناز پروردن ـ توجه ك از (جانور یا گیاه) ـ پرورش دادن ـ گستردن ـ کمی تر کردن ‖ ف‌ل. (دست) زدن

**טְפִחָה** ا.ث. [در شیروانی] لاپه ـ [در معماری] کتیبه، سرِ دیوار ‖ ج **טְפָחוֹת** [טְפָּ־]

**טְפְטוּף** ا.ر. نزول چکه چکه

**טִפְטֵף** [چون פִּרְנֵס] ف‌ل. چکیدن ـ نم نم باریدن ـ سوسوزدن [در چراغ] ـ ف‌م. چکانیدن

**טַפְטֶפֶת** ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] قطره چکان

**טְפִי** ا.ر. [چون גְּדִי] روغن دان

**טָפְיַח** ا.ر. [טְפִיחַ; טְפִיחוֹ] آفتابه ـ کوزه ـ پارچ ‖ ج **טְפִיחִים**

**טְפִיחָה** ا.ث. عمل زدن، ضرب، دق

**טַפְיט** ا.ر. فرش (دیواری) ـ پرده یا کاغذ دیواری ـ جل اسب

**טַפִּיל** ״ انگل، طفیلی

**טַפִּילוּת** ا.ث. زندگی طفیلی

**טַפִּילִי(ת)** ص. طفیلی، انگل وار

**טְפִיפָה** ا.ث. گام برداری با عشوه

**טַפִּיר*** ا.ر. خوكِ خرطوم دار

**טָפַל** ف‌م. [چون זָכַר] اندودن، مالیدن ـ افزودن، پیوستن ـ ∴ (۱) بستن، نسبت دادن: **טָפַל עָלַי שֶׁקֶר** نسبت دروغ بمن داد (۲) جعل ك
– **נִטְפַּל** مج. [چون נִזְכַּר] افزوده یا ملحق شدن ـ مشغول شدن
– **טִפֵּל** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] توجه ك، رسیدگی ك [با ב]
– **טְפַל** مج. [چون אָשַׁר] مشغول‌ب ـ عیال وار بودن
– **נִטַּפֵּל** ف‌ل. [چون הִדַּבֵּק] ملحق شدن ـ همدست شدن ـ مشغول شدن

**טָפֵל** ص. [چون בָּדֵל] فرعی ـ بی نمك، بیمزه
– **מִשְׁפָּט ט׳** [د] قضیهٔ تبعی یا فرعی
– **אֱמוּנוֹת טְפֵלוֹת** خرافات، موهومات

**טֶפֶל** ا.ر. [چون בֶּדֶל] بطانه، زاماسکه
**טְפֵלוּת** ا.ث. صفت چیز فرعی وفاقد اهمیت زیاد
**טְפֵלִי(ת)** ص. فرعی، فاقد اهمیت زیاد
**טְפָלִים** ا.ر. [טְפֵלִי] کودکان، اطفال
**טְפֵלָת** ا.ث. [چون כְּתֹבֶת]=טֶפֶל
**טִפָּס** ا.ر. [چون כִּתֵּל] نسخه، جلد ـ شماره ـ قالب
**טִפֵּס** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] بالا رفتن: **אַל תְּטַפֵּס בָּאִילָן** از درخت بالا نرو
– **הִטְפִּיס** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] استنساخ ك
**טַפְסָן(־סָנִית)** ا. قالب ریز، سیمان کار
**טַפְסָנוּת** ا.ث. سیمانکاری، بتن ریزی
**טָפַף** ف‌ل. [چون זָכַר] با عشوه راه رفتن
**טְפָר** ا.ر. [چون כְּתֹל] چنگال، پنجه، ناخن
**טָפַשׁ** ف‌ل. [چون רָכַב یا זָכַר] کند یا کودن شدن ـ زمخت شدن ـ [م‌ا] از چربی پوشیده شدن
– **טִפֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] کودن ك، ابله ك
– **הִטַּפֵּשׁ, נִטַּפֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִדַּבֵּק] ابلهی ك
**טִפֵּשׁ (טִפְּשָׁה)**ص ـ ا. احمق، ابله ‖ ج **טִפְּשִׁים (טִפְּשׁוֹת)**
**טִפְּשׁוֹן(־שֶׁנֶת)** ا ـ ص. احمق کوچولو ‖ ج **־שׁוֹנִים (־שׁוֹנוֹת)**
**טִפְּשׁוּת** ا.ث. ابلهی، حماقت
**טִפְּשִׁי(ת)** ص. احمق، نادان ـ ابلهانه
**טַצְדָּקָה** ا.ث. راه گریز، بهانه ـ تبرئه جوئی
**טַקְט*** ا.ر. کاردانی، حضور ذهن
**טִקְטֵק** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] (۱) تیك تیك یا تق تق ك (۲) **תִּקְתֵּק**
**טֶקֶס و טִקֵּס = טֶכֶס و טִכֵּס** [←טָכַס]
**טַרְבָּל*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] ماشین خرمن کوبی
**טַרְגִּי*(ת)** ص. غم انگیز ـ وابسته به تراژدی
**טֶרֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] باسترك
**טָרַד** [چون שָׁמַר] ف‌م. طرد کردن ـ هُل دادن ـ دنبال ك ـ زحمت دادن ـ گیج ك ‖ ف‌ل. پی در پی آمدن
– **נִטְרַד** مج. [چون נִשְׁמַר] رانده شدن ـ گیج یا پریشان شدن
– **הִטְרִיד** ف‌م. [چون הִקְצִיר] زحمت دادن ـ راندن ـ پریشان ك

**טִרְדָּה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] گرفتاری، زحمت ـ اشغال ذهن
**טַרְדָּן(־דָּנִית)** ا ـ ص. (شخص) مزاحم
**טַרְדָּנוּת** ا.ث. مزاحمت
**טַרְדָּנִי(ת)** ص. مزاحم، مزاحمت آمیز
**טָרָה*** ا.ث. وزن ظرف
**טֵרוּד** ا.ر. طرد، اخراج ـ مزاحمت
**טָרוּד** ص. [چون בָּדוּק] گرفتار، مشغول ـ مضطرب
**טָרוּט** ص. [״] قی گرفته [در چشم]
**טְרוּטָה*** ا.ث. ماهی قزل آلا
**טְרוֹם־** پ. ما قبلِ: **ט׳־הִסְטוֹרִי*** ما قبل تاریخ
**טֵרוּף** ا.ر. [یا **ט׳־הַדַּעַת**] اختلال حواس ـ گیجی، پرتی حواس ـ دست پاچگی، اضطراب
– **מַעֲשֵׂה־ט׳** کار جنون آمیز
**טָרוּף** ص. [چون בָּדוּק] ←**טָרַף** دریده (شده) ـ بریده یا قیمه شده ـ آمیخته ـ حرام قلمداد شده ـ آشفته، دیوانه
**טְרוֹפִי*(ת)** ص. گرمسیری
**טָרוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] سنگلاخ
**טַרְזָן(־זָנִית)** ص ـ ا. شیك پوشِ خود فروش
**טַרְזָנוּת** ا.ث. خود نمائی با لباس فاخر، جلفی
**טָרַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] زحمت کشیدن
– **הִטְרִיחַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. زحمت دادن ـ خسته کردن ـ بارکردن، سنگین ك ‖ ف‌ل. اصرارکردن
**טֹרַח** ا.ر. [טָרְחֲכֶם] بار (سنگین)، ∴ اسباب زحمت
**טִרְחָה** ا.ث. زحمت ـ خستگی ـ بار ‖ ج **טָרְחוֹת** [טִרְ־]
**טַרְחוּת** ״ زحمت ـ محنت، غم ـ سختی
– **בָּא בְּט׳ עִם** سخت گرفتن بر
**טַרְחָן(־חָנִית)** ا. شخص مزاحم
**טַרְחָנוּת** ا.ث. مزاحمت
**טָרִי (טְרִיָּה)** ص. تازه: **לֶחֶם טרי** ‖ ج **טְרִיִּים (טְרִיּוֹת)**
–**מַכָּה טְרִיָּה** زخم تازه یا چرکین
**טְרִיבּוּן*** ا.ر. عضو هیأت مدافعین حقوق وآزادی مردم ـ حامی ملت
**טְרִיגּוֹנוֹמֶטְרִיָּה*** ا.ث. مثلثات
**טְרִיּוּת** ״ تازگی

**טְרִיז°** ا.ر. گوه (اره کشی)
**טָרִיחַ (טְרִיחָה)** ص. پرزحمت ‖ ج **טְרִיחִים(־חוֹת)**
**טְרִיטוֹרִיאלִי*(ת)** ص. ارضی ـ داخلی
**טְרִיטוֹרְיָה*** ا.ث. زمین، خطه، قلمرو
**טְרִיס** [شکل دیگر **תְּרִיס**]
**טְרִית** ا.ث. ساردین، موتو ‖ ج **טְרִיתוֹת**
**טֶרֶם** (۱) ق. هنوز نه: **הַנֶּשֶׁם ט׳ נִפְסַק** باران هنوز نه ایستاده است (۲) ح‌ع. پیش از آنکه
– **בְּט׳** پیش از (آنکه)، قبل از (آنکه)
**טָרַם** ف‌م. [چون שָׁמַר] زودتر انجام دادن (از). پیشدستی ك (بر)
**טָרְמִיט*** ا.ر. موریانه
**טָרַף** ف‌م. [چون שָׁמַר] دریدن، نخجیر کردن. زخمی ك ـ بریدن ـ خرد کردن، قیمه ك ـ بُر زدن (ورق) ـ بهم زدن ـ مانع شدن ـ توقیف ك ـ حرام دانستن
– **ט׳ נַפְשׁוֹ** خودکشی کرد، انتحارکرد
– **נִטְרַף** مج. [چون נִשְׁמַר] دریده یا نخجیر شدن. توقیف شدن ـ (شکستن و) غرق شدن ـ حرام قلمداد شدن ـ بر زده شدن ـ آمیخته شدن
– **נ׳ לִבּוֹ** گیج شد
– **נִטְרְפָה הַשָּׁעָה** فرصت از دست رفت ـ اوضاع مغشوش شد
– **נִטְרְפָה (עָלָיו) דַּעְתּוֹ** حواسش مختل شد [بویژه بر اثر تکان روحی]
– **טֵרַף** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] دریدن ـ جنباندن
– **טֹרַף** مج. [چون בֹּרַךְ] دریده شدن ـ جنبانده شدن ـ گیج شدن
– **נִטְרַף** یا **הִטְרִף** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] (شکستن و) غرق شدن
– **הִטְרִיף** [چون הִקְצִיר] ف‌م. خورانیدن ـ حرام قلمداد کردن ‖ ف‌ل. حرام (قلمداد) شدن
**טֶרֶף** ا.ر. [چون בֶּרֶךְ] شکار ـ خوراك
– **חַיַּת־ט׳** جانور درنده
**טָרָף¹ (טְרָפָה)** ص. تازه (کنده): ״עֵצֵי־זַיִת ט״ ‖ ج **טְרָפִים(־פוֹת)**
– **לוּחַ ט׳** تقویم (دیواری) جدا برگ

**טָרָף**² ا.ر. [טְרַף; טְרָפוֹ] پهنهٔ برگ ‖ ج **טְרָפִים** [טַרְפֵי]

**טָרֵף (טְרֵפָה)** ص. حرام (برای خوردن) ـ ج **טְרֵפִים (־סוֹת)**

**טַרְפֻּדָּת** ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] اژدر افگن

**טְרֵפָה** " جانور دریده یا نخجیر شده ـ خوراك حرام

**טִרְפֵּז*** ا.ر. [در هندسه وورزش] ذوزنقه

**טַרְפָן(־פָנִית)** ا. شخص درنده خو ـ خورندهٔ خوراك حرام

**טַרְפֶּשׁ** ا.ر. حجاب حاجز ‖ ج **־פְּשִׁים**

**טָרַק** ف‌م. [چون שָׁמַר] با صدا بستن (در)

**טַרְקְטוֹרַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] راننده یا متخصص **ترا کتور**

**טִרְקְלִין*** " سالن (پذیرائی)، مهمانخانه

**טֶרֶשׁ** " [טַרְשׁוֹ] کلوخ ـ سنگلاخ ‖ ج **טְרָשִׁים** [טַרְשֵׁי]

**טִרַשָּׁה** ا.ث. سنگلاخ

**טַרְשִׁי(ת)** ص. سنگلاخ: پر از سنگ

**טָשׁ** ف‌ل. [چون קָם]=**טָס; עָף**

**טָשׁ** ف‌م. ["]=**שָׁף; שִׁפְשֵׁף**

**טִשְׁטוּשׁ** ا.ر. عمل لوث کردن یا از بین بردن واز صورت اصلی خارج کردن، ماست مالی

**טִשְׁטֵשׁ** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] از صورت اصلی خارج ك ـ لوث ك، پوشا نیدن

– **הִטַּשְׁטֵשׁ, נִטַּשְׁ־** ف‌ل. شکل اصلی خود را از دست دادن

---

# רָאשֵׁי־תֵּבוֹת

**ט״ב = ט׳ בְּאָב = תִּשְׁעָה בְּאָב** (روزهٔ) نهم ماه آب که درآن روزخانهٔ قدس ویران شد

**ט״ו = 15**

**ט״ז = 16**

**טל״ח** یا **ט.ל.ח. = טָעוּת לְעוֹלָם חוֹזֵר** (یا **חוֹזֶרֶת**)

**ט״מ = טוֹב מְאֹד**

**ט״ס = טָעוּת סוֹפֵר** اشتباه قلمی

י״ (۱) شمارهٔ ده یا دهم (۲ ـ در اعداد مربوط بسال) ۱۰۰۰۰ (۳) [مختصر اسم اعظم پروردگار]

ـ׳ ض ش. [برای مذکر ومؤنث]م، ام [مال من]: סִפְרִי کتابم ـ בֵּיתִי خانه ام ـ סִפָּרַי=הַסְּפָרִים שֶׁלִּי کتابهایم

יָאַב ف‌ل. [יִיאַב; יָאֵב; יְאַב (יַאֲבִי)] ـ م. יָאֹב, יָאוֹב; לִיאֹב اشتیاق داشتن

יָאֵב (יְאֵבָה) ص. ←יָאַב آرزومند، مشتاق || ج יְאֵבִים (־בות)

יָאָה ف‌ل. [چون יָרָה ولی در صیغهٔ مؤنث יְאָתָה] زیبنده یا برازنده‌ب، شایسته یا مناسب‌ب، آمدن: שִׂמְלָה זוֹ לֹא יְאָתָה לִי این لباس بمن نمی آمد

יָאֶה (יָאָה) ص. [ا.فا. از יָאָה] برازنده ـ شایسته || ج יָאִים (יָאוֹת)

יַאוּשׁ ا.ر. یأس، نومیدی

ـ אַל יַאוּשׁ! مأیوس نشو!

יָאוֹת (۱) ا.ث. ~ شایستگی (۲) ق. = הֵיטֵב (۳) ص. براز نده، شایسته

ـ כַּיָּאוֹת ق. بنحو شایسته

(יָאַל۱) נוֹאַל ف‌ل. [چون נוֹאַשׁ] ابلهی ك

(יָאַל۲) הוֹאִיל ف‌ل ـ م. [چون הוֹרִיד] (۱) (لطفاً) راضی شدن (یا قبول ك) ـ مبادرت ك ـ بر عهده گرفتن ـ عزم یا قصد (کاری را) ك، خواستن ـ جسارت ورزیدن

ـ הוֹאִילָה בְּטוּבֵךְ یا הוֹאֶל נָא لطفاً...، مرحمت فرموده...

ـ הוֹאִיל! نظر به اینکه

יְאֹר ا.ر. رود، نهر ـ ترعه یا شاخهٔ رود || ج יְאֹרִים یا ־רוֹת

(יָאַשׁ) נוֹאַשׁ ف‌ل. [יְיָאֵשׁ; נוֹאָשׁ; הִיָּאֵשׁ (־אַשִּׁי)] ـ م. לְהִיָּאֵשׁ نومید یا مأیوس شدن

ـ אָמַר נוֹאָשׁ اظهار یأس کرد

ـ יֵאַשׁ, יֵאֵשׁ ف‌م. [יְיָאֵשׁ; מְיָאֵשׁ; יָאֵשׁ (יַאֲשִׁי)] م. לְיָאֵשׁ یا לְיַאֵשׁ مأیوس ك

ـ יֹאַשׁ مج. [יְיֹאַשׁ; מְיֹאָשׁ] ـ م. יֹאוֹשׁ ~ = נוֹאַשׁ مأیوس شدن

ـ הִתְיָאֵשׁ ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] مأیوس یا نومید شدن

יְבֵא ف‌م. [יְיַבֵּא; מְיַבֵּא; יַבֵּא (יַבְּאִי)] ـ م. לְיַבֵּא وارد کردن (کالا)

יְבֵב ف‌ل. [چون הִלֵּל] شیون وزاری ك

יְבָבָה ا.ث. [چون נְדָבָה] (صدای شبیه به) ناله وزاری

יְבוּא ا.ر. (۱) کالای وارد شده || ج סְחוֹרוֹת יְבוּא واردات، کالا های وارد شده (۲) عمل وارد کردن

ـ מֵס יְבוּא گمرك واردات

יְבוּא „ عمل وارد کردن (کالا)

יְבוּאָן(־אָנִית) ا. وارد کننده

יְבוּב ا.ر. زاری، گریه ـ ناله

יְבוּל „ محصول، حاصل

יְבוּל „ وجین گاری

יְבוּשׁ „ عمل خشکانیدن

יָבִיל ص. [چون כָּהִיר] قابل حمل

(יָבַל) הוֹבִיל ف‌م. [چون הוֹרִיד] بردن، رهبری یا هدایت ك ـ انتقال دادن، حمل ك

ـ הוּבַל مج. [چون הוּרַד] برده شدن ـ رهبری شدن

יְבֵל۱ ف‌م. [چون דִּבֵּר] وجین ك ـ دارای پینه یا زگیل ك

ـ יְבַל مج. [چون אֻשַּׁר] وجین شدن ـ پینه خوردن: יָדַיִם מְיֻבָּלוֹת دستهای پینه خورده

יְבֵל۲ ف‌م. [״] جشن برای (کسی) گرفتن

יָבָל ا.ر. [چون דָּבָר] نهر

יַבְּלוּלִי(ת) ص. آبله دار ـ زگیل دار

יַבֶּלֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] زگیل ـ آبله (چرکین)

**יָבָם** ا.ر. [چون דָּבָר] برادر شوهر ←**גִּיס**

**יִבֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] حق برادر شوهری را طبق شریعت موسی در بارهٔ (زن برادر بجا آوردن)

– **הִתְיַבֵּם** ف‌ل. [תִּתְיַבֵּם; מִתְיַבֶּמֶת; הִתְיַבְּמִי] ـ م. **לְהִתְיַבֵּם** بنکاح برادر شوهر در آمدن [درگفتگوی اززنی که شوهرش بی فرزند مرده است]

**יְבָמָה** ا.ث. [יְבֶמֶת; יְבִמְתּוֹ] زن برادر ـ جاری ـ زنی که شوهرش بی فرزند مرده وباید یا بنکاح برادر شوهرش در آید و گرنه مراسم **חֲלִיצָה**← را اجرا کند || ج **יְבָמוֹת** [יְבִ־]

**(יָבֵר) הוֹבִיר** ف‌م. [چون הוֹרִיד] آیش یا بائر گذاشتن

**יַבְרוֹחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] مهرگیاه

**יָבֵשׁ**¹ ف‌ل. [יִיבַּשׁ; יָבֵשׁ; יְבַשׁ (יִבְּשִׁי)] ـ م. **יָבֹשׁ, יָבוֹשׁ; לִיבּוֹשׁ** خشك شدن

– **יִבֵּשׁ** ف‌م. [יִיבֵּשׁ; מְיַבֵּשׁ; יַבֵּשׁ (יַבְּשִׁי)] ـ م. **לְיַבֵּשׁ** خشك ك، خشکانیدن

– **יְבַשׁ** مج. [יְיֻבַּשׁ; מְיֻבָּשׁ] ـ م. **יְבוּשׁ** ~ خشکانیده شدن

– **הִתְיַבֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] خود را خشك ك، خشك شدن

– **הוֹבִישׁ** [چون הוֹרִיד] ف‌م. خشك ك || ف‌ل. خشك شدن

**יָבֵשׁ**² ص. [چون בָּדֵל] خشك ـ ∴ یك نواخت

– **מִדַּת יָבֵשׁ** پیمانهٔ خشکبار

– **נִקּוּי יָבֵשׁ** تنظیف با بنزین یا الکل یا مواد شیمیائی دیگر، خشك شوئی

– **עֲבֹדָה יְבֵשָׁה** شرح واقعی، شرح چیزی کما هو

**יֹבֶשׁ** ا.ر. [چون כֹּתֶל] خشکی ـ بی بارانی

**יַבָּשָׁה** ا.ث. [چون אַיָּלָה] خشکی ـ زمین

– **חֵילוֹת הַיַּבָּשָׁה** نیروی زمینی

**יְבֵשׁוּת** ″ خشکی ـ ∴ یك نواختی

**יַבֶּשֶׁת** ″ [چون צַמֶּרֶת] قاره ـ خشکی

**יַבַּשְׁתִּי(ת)** ص. قاره ای ـ خشك

**יָגֵב** ا.ر. [יֶגֶב] زمین مزروعی || ج **יְגֵבִים** [יְגֵבִי]

**(יָגָה) נוּגָה~** ف‌ل. [יֵיהָגֶה~; נוּגָה; הֶהָגֵה~ (הֶהָגִי)] ـ م. **לְהֶהָגוֹת~** غمگین شدن

– **הוֹגָה** ف‌م. [چون הוֹרָה] غمگین ك

**יָגוּאָר*** ا.ر. یوز پلنگ امریکائی

**יָגוֹן** ″ [יְ־] غصه || ج **יְגוֹנִים** یا **־גוֹת**

**יָגוֹר (יְגוֹרָה)** ص. ←**יָגֹר** ترسان || ج **יְגוֹרִים(־רוֹת)**

**יָגִיעַ (יְגִיעָה)** ص. خسته، مانده || ج **יְגִיעִים(־עוֹת)**

**יְגִיעַ** ا.ر. [־עוֹ] زحمت، رنج ـ نتیجه عمل ـ محصول || ج **־עִים**

– **יְגִיעַ כַּפַּיִם** دسترنج

**יְגִיעָה** ا.ث. رنج ـ خستگی

**(יִגֵּן) נִתְיַגֵּן, הִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] غصه خوردن

**יָגַע** ف‌ل. [יִיגַע; יָגֵעַ; יָגַע (יִגְעִי)] ـ م. **יָגֹעַ, יָגוֹעַ; לִיגֹּעַ** زحمت کشیدن، رنج بردن ـ واماندن، خسته شدن

– **"יָגַעְתָּ בִּי"** از من بتنگ آمده ای

– **יִגַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] خسته ك ـ زحمت دادن

– **יֻגַּע** مج. [چون שֻׁלַּח] زحمت داده شدن

– **הִתְיַגַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] خود را خسته ك، خسته شدن [خسته ك

– **הוֹגִיעַ** ف‌م. [چون הוֹכִיחַ] وادار بزحمت کشیدن ك،

**יָגֵעַ** ص. [چون שָׁמֵחַ] خسته (کننده)

**יָגַע** ا.ر. [چون דָּבָר] نتیجهٔ دسترنج، ثمرهٔ زحمت

**יָגֹר** ف‌ل. [יָגוֹר; יָגוֹר; גּוֹר (גּוּרִי)] ـ م. **לָגוּר** ترسیدن

**יָד** ا.ث. [יַד; יָדִי, יָדְךָ (יָדֵךְ), יָדוֹ (יָדָהּ), יָדֵנוּ, יָדְכֶם (־כֶן), יָדָם (יָדָן)] دست ـ دسته، گیره ـ زبانه ـ [در میوه] دُم، ساقه ـ [در صندلی] بازو ـ اثر یاد گاری یا تاریخی: ستون، علامت ـ پهلو، کنار، طرف ـ ∴ نیرو، طاقت ـ فرصت، موقعیت ـ استطاعت، بنیهٔ مالی ـ سلطه ـ کار بر جسته یا قدرت نما || ج ـ ت **יָדַיִם** [יְדֵי; יָדַי, יָדֶיךָ (יָדַיִךְ), יָדָיו (יָדֶיהָ), יָדֵינוּ, יְדֵיכֶם (־כֶן), יְדֵיהֶם(־הֶן)] ـ نیز در پاره ای معانی صنعتی ومجازی **יָדוֹת (יְדוֹת)**

– **יָד וָשֵׁם** یادگار، بنای یادگاری

– **עָשׂוּ יָד אַחַת** همدست شدند

– **יָד לְיָד** ق. قطعاً [با اشاره به دست دادن که نشانهٔ قول قطعی است] ـ بمرور ایام

– **אֶל־יַד, לְיַד** ح‌ا. پهلوی، جنب

– **בְּיַד** ح‌ا. بدست ـ توسط، بوسیلهٔ ـ نزد، نزدیك ـ در قوهٔ، در اختیار : **אֵין בְּיָדִי** برای من مقدور نیست

– כְּיַד بر حسب كرمِ
– מִיָּד ق. بيدرنگ، فوراً
– מִיָּד לְיָד مستقيماً، دست بدست ـ فوراً
– עַל־יַד ح‌ا. پهلوىِ، دركنارِ ـ نزديكِ ـ بخاطرِ
– עַל יָד ق. با دست ـ با دسترنج ـ كم كم
– עַל יָד עַל יָד كم كم، اندك اندك
– אֶבֶן יָד سنگى كه با دست بتوان آنرا برداشت
– מְלֶאכֶת יָד كار دستى، صنعت دست
– עֲבוֹדַת יָד, מַעֲשֵׂה־יָד كار دست، دستباف
– נָתַן יָד (دست) كمك دادن ـ شركت كـ ـ پيمان بستن ـ تسليم شدن
– חָכְמַת הַיָּד كف بينى، كف شناسى
– יֵשׁ לְאֵל יָדִי براى من مقدور است
– יָדַיִם עוֹבְדוֹת نيروى نفراتى، شمارهٔ كارگر
– אֵין יָדַיִם לַדָּבָר اين مطلب بى اساس يا بى ارزش است
– יָצָא יְדֵי הַבְּרִיּוֹת حق الناس را ادا كرد
– עַל־יְדֵי ح‌ا. بوسيلهٔ، توسطِ
– עַל־יְדֵי כָּךְ بدين وسيله، بدين ترتيب، از اين راه
– עַל־יְדֵי שֶׁ بعلت اينكه
– בָּא לִידֵי با (چيزى) مواجه شدن يا بكردن (كارى) وارد شدن: בָּא לִידֵי עֲבֵרָה مرتكب گناه شد
– הֵבֵא לִידֵי فراهم كردن، موجب...شدن

(יָדַד[1]) הִתְיַדֵּד ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] دوست شدن

יָדַד[2] ف‌م. [چون חָגַג] =הִשְׁלִיךְ

יָדָה[1] ا.ث. [יַד; יָדָהּ] سر آستين ‖ ج יָדוֹת [יְדוֹת]

יָדָה[2] [چون יָרָה] و יִדָּה [چون צִוָּה] ف‌م. انداختن، پرت كـ

(יָדָה[3]) הוֹדָה ف‌ل ـ م. [چون הוֹרָה] سپاس گزارىكـ (از)، ممنونب (از): אֲנִי מוֹדֶה לְךָ از شما ممنون يا سپاس گزارم ‖شكر كردن، شكر گزاردن ـ اقرار يا اعتراف كـ

– הוֹדוֹת לְ درسايهٔ، درپرتوِ، از دولت سرِ
– הִתְוַדָּה ف‌ل ـ م. [יִתְוַדֶּה; מִתְ־; הִתְוַדֵּה(־וַדִּי)] ـ م. לְהִתְוַדּוֹת اعتراف كـ ـ [با ל] شكرگزاردن
– וְדָה ف‌م. [چون צִוָּה] اقرار از (كسى) گرفتن

יְדוּג ا.ر. محصول ماهى گيرى (فصل)

יְדוֹד „ = זִיק; נִיצוֹץ

יְדוֹנִית ا.ث. خزِ دست ـ دستبند براى اشخاص جانى

יָדוּעַ ص. [چون נָרוּעַ] ←יָדַע شناخته شده، معروف ـ معلوم ـ معين ـ [د] مشخص، داراى علامت معرفه
– יָדוּעַ חֳלִי درد آشنا، عليل، رنجديده
– לִהְיוֹת יָדוּעַ مخفى نماند، دانسته باد
– בְּיָדוּעַ معلوم است، مسلم است

יְדוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] تبديل (اسم نكره) به معرفه بوسيلهٔ استعمال ה در سر آن
– הָא הַיְדוּעַ هاء معرفه ←ה و ידיעה

יְדִיד (۱) ا.ر. [چون פְּקִיד] دوست (۲) ص. [چون בְּהִיר] محبوب، دوست داشتنى

יְדִידָה [مؤنث יְדִיד]

יְדִידוּת ا.ث. دوستى، صميميت ـ محبوبيت ـ شخص مورد عشق، محبوبه

יְדִידוּת „ عشق، محبت

יְדִידוּתִי(ת) ص. دوستانه، صميمانه

יְדִיעָה ا.ث. شناسائى، معرفت ـ دانش، علم ـ آگاهى، خبر، اطلاع: יְדִיעוֹת אַחֲרוֹנוֹת آخرين اخبار ‖ [د] معرفه: הָא הַיְדִיעָה هاء معرفه←ה
– יְדִיעַת הַטֶּבַע تاريخ طبيعى، علوم طبيعى
– יְדִיעַת הַשָּׁמַיִם كيوان شناسى
– הֲבֵא לִידִיעַת... به اطلاعِ...رسانيدن

יְדִיעוֹן ا.ر. آگهى نامهٔ رسمى، اعلاميه

יְדִית ا.ث. دسته ـ دستگيره

יָדַע [יֵדַע; יוֹדֵעַ→ ; דַּע (דְּעִי)] ـ م. יְדֹעַ, יָדוּעַ; לָדַעַת ف‌م. دانستن ـ اطلاع داشتن ـ شناختن ‖ ف‌ل. آگاهى يافتن، اطلاع پيدا كردن، فهميدن ـ تشخيص دادن
– יָדַע אֶת אִשְׁתּוֹ با زن خود خوابيد
– נוֹדַע مج. [יִוָּדַע; נוֹדָע; הִוָּדַע (הִוָּדְעִי)] ـ م. לְהִוָּדַע دانسته يا معلوم شدن ـ مطلع شدن ـ خود را شناسانيدن يا معرفى كـ ـ معروف شدن ـ تشخيص داده شدن ـ تعليم گرفتن، تأديب شدن
– יִדַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] تعيين كـ ـ آگاه كـ، اطلاع دادن (به) ـ [د] بصورت معرفه درآوردن

**-יָדַע** مج. [چون שָׁלַח] معین یا مشخص شدن ـ مورد آشنائی واقع شدن ←מְיֻדָּע

**-הִתְוַדַּע** فل. [יִתְ־; מִתְוַדֵּעַ; הִתְוַדַּע(־וַדְּעִי)] ـ م. **לְהִתְוַדֵּעַ** خود را شناسانیدن یا معرفی کـ ـ شناخته یا معروف شدن

**-הוֹדִיעַ** فل ـ م. [چون הוֹכִיחַ] آگاهی دادن (به)، **اطلاع** دادن، مطلع ساختن ـ تشخیص دادن ـ تأدیب کـ، **گوشمالی** دادن

**-הוּדַע, הוֹדַע** مج. [چون הוּכַח] معلوم شدن ـ اعلام یا ابلاغ شدن ـ شناخته شدن

**יָדַע** ا.ر. [چون פָּתַח] (۱) ידיעה (۲) حس آگاهی، ضمیر

**-ידע־עַם** فولکلور folklore

**יָדָען** [־עַן] (־עָנִית) ا. دانشمند

**יְדָעוֹת** ا.ث. اطلاعات وسیع، تبحر

**יְדִעוֹנִי(ת)** ا. وسیلهٔ غیبگوئی: جنی یا روح ـ صاحب اجنه

**יָהּ**[1] ا.ر. [مختصر יְהוָה]

**יָהּ**[2] ح‌ن. =אוֹי; וַי

**יְהָא** =יְהִי یا יְהֶיֶה←הָיָה

**יָהָב** ا.ر. [יְהַב] قسمت، نصیب ـ امید، توکل ـ بار ـ [∴ با رغم]

**יָהַב** فم. [יְהַב; יוֹהֵב; הַב (הָבִי)] ـ م. **יָהֵב, יָהוֹב; לִיהוֹב** دادن ـ گذاشتن ـ تهیه کـ ـ [فقط در صیغهٔ امر و در مقام تشجیع یا تمنی] بیا، بیائید، بگذار: הָבָה נָגִילָה بیائید (یا بگذارید) شادی کنیم

**יְהַד** فم. [چون טְהַר] بدین یهود آوردن

**-הִתְיַהֵד** فل. [چون הִתְנַהֵל] یهودی شدن

**יַהֲדוּת** ا.ث. یهودیت: دین یا عالم یهود

**יְהוּדִי(ת)** ا ـ ص. یهودی

**יְהוּדִיָּה** ا.ث. زن یهودی، یهودیه

**יְהוָה** ا.ر. [نام اصلی خدای حقیقی طبق توریة]

این اسم را از لحاظ درجهٔ قدوسیت آن یهود بزبان نمیاورند وبجای آن در گفتگو הַשֵּׁם وهنگام دعا یا قرائت تورات אֲדֹנָי میگویند که ترجمه میشود "خداوند" واعراب آن همان اعراب יְהוָה است

**יְהִי** [مختصر יְהֶיֶה←הָיָה]

**יָהִיר** ص. [چون בָּהִיר] باد در سر، متکبر

**יְהִירוּת** ا.ث. تکبر

**יַהֲלוֹם, יַהֲלֹם** ا.ر. الماس

**יַהֲלוֹמָן** [־מַן] (־מָנִית) ا. الماس تراش ـ بازرگان الماس

**יַהֲלוֹמָנוּת** ا.ث. الماس تراشی ـ تجارت الماس

**(יָהַר) הִתְיַהֵר** فل. [چون הִתְנַהֵל] تکبر کردن

**יוֹבֵל** ا.ر. [יוּבָלוֹ] (شاخ) قوچ ـ (صدای) کرنا ـ نام هر پنجاهمین سال از تاریخ تصرف کنعان که در آنسال برد گانرا آزاد میکردند وزمین های واگذار شده را بصاحبان اصلی آنها بر می گرداندند ـ سالگرد [بویژه سال دهم یا بیست وپنجم یا پنجاهم (یا امثال آن) از تاریخ واقعه ای که بمناسبت آن جشن می گیرند وآن جشن را חַג יוֹבֵל یا חֲגִיגַת יוֹבֵל میگویند]: יוֹבֵל הַחֲמִשִּׁים לְקִיּוּם תֵּל־אָבִיב پنجا همین سالگرد بنیاد شهر تل آویو || ج יוֹבְלִים یا ־לוֹת

– פַּעַם בְּיוֹבֵל به ندرت، قرنی بقرنی

**יוּבַל** „ [־בָּלוֹ] نهر، رود فرعی || ج יוּבָלִים [יוּבְלֵי]

**יוֹגֵב** „ [چون שׁוֹמֵר] =אִכָּר

**יוֹדֵעַ(־דַּעַת)** (۱) ا.فا. از יָדַע: אֵינִי יוֹדֵעַ=אֵין אֲנִי יוֹדֵעַ نمیدانم (۲) ص. دانا، عارف || ج יוֹדְעִים (־עוֹת)

– בְּיוֹדְעַ یا בְּיוֹדְעִים ق. دانسته، عمداً

– בְּלֹא יוֹדֵעַ یا בְּלֹא יוֹדְעִים ندانسته، بطور غیر عمدی

**יוֹזֵם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָזַם مبتکر

**יוֹחֵס** „ نسب (*nasab*) || ج [بصورتی که در מִשְׁנָה آمده] יְחָסִין°

– מְגִלַּת יוחסין شجره نامه، نسب نامه

**יוֹטָה*** ا.ث. چتائی

**יוֹלֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָלַד

**יוֹלֶדֶת** ا.ث. [־לֶדֶת; ־לַדְתִּי] (زن) زائو || ج יוֹלְדוֹת

**יוֹלֶדֶת** „ [چون חוֹתֶנֶת] زن زائو ـ والده

**יוּלִי*** ا.ر. ژوئیه: ماه هفتم سال فرنگی

**יוֹם** „ روز ـ ∴ زمان || ج יָמִים [יְמֵי, יְמוֹת; יָמָיו] ـ ت יוֹמַיִם

– בּוֹ בַּיּוֹם, בְּאוֹתוֹ יוֹם در همان روز

– הַיּוֹם امروز ـ امروزه

– גִּבּוֹר הַיּוֹם مرد روز، قهرمان روز، بر جستهٔ عصر

– וַיְהִי הַיּוֹם יַ روزی واقع شد که ـ یکی بود یکی نبود
– מִכְתָּבְךָ מְיוֹם 3 בְּנִיסָן نامه شما بتاریخ سوم نیسان
– כַּיּוֹם امروزه ـ امروز ـ فعلاً
– "כַּיּוֹם הַזֶּה" در این وقت
– יוֹם יוֹם, מְיוֹם לְיוֹם, מִדֵּי יוֹם בְּיוֹמוֹ روز بروز، (مرتباً) هر روز، همه روزه
– שְׂכִיר יוֹם کارگر روز مزد
– כָּל יוֹם בְּסֵרוּגִין, כָּל יוֹמַיִם یك روز در میان
– בֶּן־יוֹמוֹ بچهٔ یك روزه ـ متداول آن زمان
– עוֹד לֹא בָא יוֹמוֹ هنوز اجلش نرسیده است
– בְּלֹא יוֹמוֹ بی وقت، نا بهنگام
– יָמִים (۱) عمر: אֹרֶךְ־יָמִים (۲) زمان، روزگار، ایام: "בִּימֵי אָחָז"
– שָׁבוּעַ יָמִים לֹא פָגַשְׁתִּי אוֹתָךְ یك هفته بود ترا ندیده بودم
– "מְיָמִים יָמִימָה" همه ساله
– מִיָּמֶיךָ در تمامی عمرت
– לְיָמִים یا מִיָּמִים پس از چندی
– יְמוֹת עוֹלָם روزگار قدیم
– יְמוֹת הַגְּשָׁמִים فصل بارندگی
– יְמֵי עוֹלָם, יְמֵי קֶדֶם روزگار پیشین، ایام سابق
**יוֹמָא** ° ا.ر. =יוֹם
– עִנְיְנֵי דְיוֹמָא موضوعات روز
**יוֹמוֹן** ״ روزنامه (یومیه)، جریدهٔ روزانه
**יוֹמִי(ת)** ص. روزانه ـ روزمزد
**יוֹמְיוֹם** ق. همه روزه
**יוֹמְיוֹמִי(ת)** ص. روزانه، یومیه ـ عادی، روزمرّه
**יוֹמִית** ق. روز بروز، روزانه
**יוֹמָם** (۱) ق. در (ساعات) روز (۲) =יוֹם [برای صیغهٔ جـ← جمعِ יוֹם]: יוֹמָם וָלַיְלָה شبانه روز
**יוֹמָן** ا.ر. [־מַן] یاد داشت روزانه ـ دفتر روزانه ـ سفرنامه ـ دفتر تمرینات درسی ـ دفتر حضور و غیاب آموزشگاه
– יוֹמַן חֲדָשׁוֹת رپورتاژ (اخبار)
**יוֹמָנַאי** ״ [چون גַּבַּאי] متصدی دفتر حضور و غیاب
**יַיִן** ״ [יֵיִן] گل، لجن [טִיט הַיָּוֵן نیز بهمین معنی است] ـ جـ יְיָנִים
– יֵיִן מְצוּלָה لجن ـ مرداب
**יָוָן** ا.ث. یونان
**יוֹן** ا.ر. کبوتر نر ←יוֹנָה
**יְוַן** ف.م. [چون סְפַן] یونانی مآب ك
– הִתְיַוֵּן ف.ل. [چون הִתְפַּלֵּל] یونانی مآب شدن
**יוֹנָה** ا.ث. کبوتر (ماده) ـ جـ יוֹנִים
– יוֹנַת דֹּאַר کبوتر نامه بر
– יוֹנַת הַיַּעַר کبوتر جنگلی، قمری
– בֶּן־יוֹנָה جوجه کبوتر || جـ בְּנֵי־יוֹנִים, בְּנֵי־יוֹנָה
**יְוָנִי(ת)** ص. یونانی
**יוּנִי*** ا.ر. ژوئن: ماه ششم سال فرنگی
**יְוָנִית** ا.ث. زبان یونانی
**יוֹנֵק** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] بچهٔ شیر خوار ـ نهال
– יוֹנְקֵי־שָׁדַיִם شیر خوارکان
– הַיּוֹנְקִים [ج ش] پستاندارها
**יוֹנֶקֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] ریشهٔ فرعی ـ نهال
**יוֹסֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָסַד
**יוֹסֵף** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָסַף
**יוֹסֵר** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָסַר
**יוֹעֵץ** [״] ا.فا. از יָעַץ رایزن، مستشار
– יוֹעֵץ מִשְׁפָּטִי مشاور حقوقی
**יוֹפִי** [شکل دیگر יְפִי]
**יוֹצֵא** [چون בּוֹגֵד] ا.فا. از יָצָא
**יוֹצְאָנִי(ת)** = יַצְאָנִי(ת)
**יוֹצֵק** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָצַק
**יוֹצֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָצַר مولد: تولید کننده، سازنده ـ کوزه‌گر ـ :. بوجود آورنده، آفریننده ـ بنیاد گذار، بانی
– פְּעִילוּת יוֹצֶרֶת فعالیت تولیدی یا مولد
– זְכוּת יוֹצְרִים حق الا متیاز ـ حق طبع
**יוֹצְרָנִי(ת)** ص. دارای نیروی تولید
**יוֹצְרָנִיוּת** ا.ث. نیروی تولید، قوهٔ خلاقه
**יוֹקֵר** [شکل دیگر יֹקֶר]
**יוֹקְרָה** ا.ث. حیثیت، پرستیژ
**יוֹקֵשׁ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←יָקֵשׁ صیاد دام گذار، توردار

**יוֹקֶשֶׁת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] اژدر افگن

**יוֹרֵד** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از יָרַד شخصی که (از توانگری) به بینوائی افتاده باشد - [م] پائین رونده، فرو رونده - پیاده شونده

- **יוֹרֵד יָם**=סַפָּן

**יוֹרֵד** در تداول امروزی بکسی نیز اطلاق میشود که پس از مهاجرت‌بکشور اسرائیل بار دیگر بکشور مبداء بر می گردد

**יוֹרֶדֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת یا כּוֹתֶרֶת] نهری که دارای شیب تند باشد

**יוֹרֶה**[1] ا.ر. [יוֹרֵה; -רוֹ] (فصل) نخستین بارندگی || ج -רִים

**יוֹרֶה**[2] „ [چون מוֹרֶה] ←יָרָה تیر انداز

**יוֹרָה** ا.ث. (۱) דּוּד (۲) تنور زمینی

**יוּרִידִי***(ת) ص. قضائی، حقوقی

**יוֹרֵשׁ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←יָרַשׁ وارث

- **יוֹרֵשׁ עַל-תְּנַאי** وارث بشرط یا مقدر

- **יוֹרֵשׁ-עָצֵר** وارث مسلم یا مطلق، ولیعهد

**יוֹשֵׁב** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←יָשַׁב نشیننده - ساکن

- **יוֹשֵׁב-רֹאשׁ** (יוֹשֶׁבֶת-רֹאשׁ) صدر، رئیس (هیأت مدیره وانجمن ومانند آنها)

**יוֹתֵר** ق. بیشتر - زیاد (ه از حد) - [با صفت برای درست کردن درجهٔ تفضیلی] تر: קָצָר יוֹתֵר یا יוֹתֵר קָצָר کوتاه تر || دیگر (آنکه)، علاوه بر این - [در مقام اسم] برتری، فضیلت - بقیه، باقی مانده

- **בְּיוֹתֵר** ق. (۱) [بعد از صفت برای درست شدن درجهٔ عالی] ترین: הָאִישׁ הַמְלֻמָּד בְּ׳ دانشمند ترین مرد (۲) بسیار، بی نهایت: הָעֲבוֹדָה קָשָׁה בְּ׳

- **פָּחוֹת אוֹ יוֹתֵר** کم یا بیش، کمابیش

- **לְכָל הַיּוֹתֵר** منتهی، حد اکثر، خیلی باشد

- **דַּרְגַּת הַיּוֹתֵר**=עֶרֶךְ הַיִּתְרוֹן ←יִתְרוֹן

- **יוֹתֵר מִדַּי**←דַּי

- **יוֹתֵר עַל כֵּן**=יֶתֶר עַל כֵּן

**יָזוּם** [چون בָּדוּק] ا.مف. از יָזַם

**יִזְכֹּר** [مختصر תְּפִלַּת יִזְכֹּר] دعا برای ارواح مردگان

**יָזֵם** (יָזֶמֶת) ا. مبتکر || ج יָזְמִים (יָזֵמוֹת)

**יָזַם** ف‌م. [چون יָסַד] قصد یا اراده ك - ابتکار در (چیزی) داشتن

**יְזָמָה** ا.ث. تهوّر در اقدام بکارهای بزرگ - ابتکار، پیشقدمی

- **נָטַל אֶת הַיְּזָמָה** ابتکار را در دست گرفت

- **בַּעַל יְזָמָה** (شخص) متهور در اقدام بکارهای بزرگ - صاحب ابتکار

**יָזַע** ا.ر. [چون פָּתַח] عرق، خوی - لباس مُعرق

**יָזַע** مج. [چون שָׁלַח] خیس عرق شدن ←מְיֻזָּע

- **הֵזִיעַ**←זָע

**יָזֵעַ** ا.ر. [יָזַע] داروی معرّق

**יַזְעָן(-עָנִית)** ا. شتابکار متظاهر (وُپز دهنده)

**יַזְעָנוּת** ا.ث. شتابکاری برای تظاهر

**יָחַד** ف‌ل. [چون יָחַם] پیوستن، متحد شدن

- **יִחֵד** ف‌م. [چون טִהֵר] اختصاص دادن، متمرکز ساختن - تنها گذاشتن - اقرار به یگانگی (خدا) کردن

- **יְחַד** مج. [چون רְחַם] اختصاص داده شدن - متمرکز شدن ←מְיֻחָד

- **הִתְיַחֵד، נִתְ-** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] تنهائی اختیار کردن - در خلوت مذاکره ك - تمرکز یافتن

**יַחַד** ق. [غالباً בְּיַחַד] با هم، متفقاً، دسته جمعی - بطور یکسان

**יַחְדָּו، יַחְדָּיו** ق. با هم، متفقاً - بطور یکسان، بدون تبعیض - با یك زبان

**יִחוּד** ا.ر. تخصیص - تنها گذاری - وحدانیت

- **בְּיִחוּד** ق. بویژه، مخصوصاً، بخصوص

- **אֱמוּנַת הַיִּחוּד** یکتا پرستی، توحید

- **יִחוּדוֹ שֶׁל עוֹלָם** (صفت) خدای یکتا

**יִחוּדִי(ת)** ص. انحصاری، اختصاصی، منحصر بیك عدّهٔ معین

**יְחוֹל** ا.ر. امید - انتظار

**יְחוּם** „ (موسم) فحل آمدن

**יְחוּס** „ اِسناد - شجره - نسبت

**יְחוּף** „ پا برهنگی

**יְחוּר** „ قلمه

**יְחוּשׁ** „ = יְחוּס

**יָחִיד**[1] ص. [چون בָּהִיר] یگانه - منحصر به فرد، بی مانند - [د] مفرد - تنها، منفرد، بیکس

יָחִיד[2] [יְחִיד] (יְחִידָה) ا. فرد ـ فرزند یگانه ‖ ج יְחִידִים(־דוֹת)
– יְחִידוֹ שֶׁל עוֹלָם (صفت) خدای یکتا
– בְּיָחִיד ق. تنها = לְבַד ‖ در خلوت
– חָדַר לְיָחִיד اطاق یك نفره
– לְשׁוֹן יָחִיד [د] صیغهٔ مفرد
– לִיחִידִים تك تك، بطور خرده فروشی
– יְחִידֵי סְגוּלָה یا יְחִידֵי עוֹלָם بزرگان یا اشخاص برجستهٔ جهان

יְחִידָה ا.ث. واحد ـ [در زبان شعر] جان
יְחִידוּת „ وحدانیت ـ انفراد ـ [د] وحدت
– בִּיחִידוּת ق. تنها
יְחִידִי(ת) ص. تك، تنها ـ منحصر بفرد ـ مفرد
(יָחַל) נוֹחַל مج. [יָחֵל یا יָיְחֵל ; נוֹחֵל ; הָחֵל یا הָיְחֵל (־חֲלִי)] ـ م. לְהָחֵל یا לְהָיְחֵל صبر کردن، منتظر شدن
– נוֹחֲלָה תִּקְוָתָהּ امیدش مبدل به یأس شد
– יָחַל [چون טָהֵר] ف‌ل. منتظر شدن ـ امیدوار بودن ‖ ف‌م. امیدوار کردن
– הוֹחִיל ف‌ل. [چون הוֹרִיד] انتظار کشیدن، امیدوار بودن
יָחַם (יָחֲמָה) „ [יָחַם (תֵּחַם) ; יוֹחֵם (יוֹחֶמֶת) ; חַם (חֲמִי)] ـ م. יָחֹם, יָחוֹם ; לָחוֹם ف‌ل. گرم شدن [به تحریك غریزهٔ جنسی] ـ [در صیغه های مؤنث] فحل آمدن، حمل گرفتن
– יְחֵם [چون טָהֵר] = יָחַם
– הִתְיַחֵם [چون הִתְנַהֵל] = יָחַם
יַחְמוּר ا.ر. گوزن نر، گوزن زرد
יָחַס „ بستگی، ارتباط، رابطه: יָחַסִים דִּפְלוֹמָטִיִּים روابط سیاسی ـ יַחֲסֵי מִסְחָר روابط بازرگانی ‖ نسب، سلاله ـ نسبت، تناسب ـ [د] حالت: יַחַס הַפָּעוּל حالت مفعولیت ـ יַחַס הַקִּנְיָן حالت مالکیت
– שֵׁם הַיַּחַס اسمی که منسوب بنام خانواده‌یا قومی باشد ـ صفت نسبی
– אוֹת יַחַס; מִלַּת יַחַס حرف اضافه [چون ב و ל و כְּלַפֵּי]
– בְּיַחַס نسبت به، دربارهٔ
– בָּא בְּיָחָסִים روابط برقرار کردن
יִחֵס ف‌م. [چون טִהֵר] نسبت دادن ـ نسبت (کسیرا) تعیین کـ
– יִחֵס חֲשִׁיבוּת اهمیت دادن، اهمیت قائل شدن
– יְחַס مج. [چون רְחַם] نسبت داده شدن ←מְיֻחָס ‖ اصیل یا مهم شناخته شدن
– הִתְיַחֵס ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] نسبت داشتن، مربوطب، منسوبب ـ رفتارکردن ـ [با ל] تلقی کـ. در زمرهٔ...شمرده شدن
– בְּהִתְיַחֵס ל نسبت به، عطف به
יַחֲסָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] [د] حالت
יַחֲסוּת „ نسبیت
יַחֲסִי(ת) ص. نسبی ـ تطبیقی
יְחַסִין←יוּחַס
יַחְסָן(־סָנִית) ا. شخص اصیل ‖ ص. اصیل، اشرافی. محترم ـ برجسته
יָחֵף ص. [چون בָּדֵל] پا برهنه
יַחֶפֶת ا.ر. [چون בַּעֲלַת] آبله یا زخم پا [درجانوران]. پا برهنگی
– בְּיַחֲפַת یا בְּיָחֵף ق. پا برهنه
הִתְיַחֵף, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] (پا) برهنه شدن
יַחֲפוּת ا.ث. پا برهنگی
יְחַשׁ ا.ر. [چون בַּעַל] نسب (*nasab*)
(יָחַשׂ) הִתְיַחֵשׂ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] در نسب نامه ثبت شدن
יָטַב ف‌ل. [ייטַב ; טוֹב ; טוּב (טוּבִי)] ـ م. טוֹב ; לָטוּב شاد شدن ـ بهتر بودن ـ خوش (بنظر) آمدن، خوش آیند یا پسندیده‌ب ـ التفات یافتن ـ [بدون فاعل معین] خوب شدن: "לְמַעַן יִיטַב לִי"
– הֵיטִיב [ייטִיב ; מֵיטִיב ; הֵיטֵב (הֵיטִבִי)←הֵיטֵב] م. לְהֵיטִיב ف‌ل. نیکی کـ، احسان کـ ـ نیکو یا سودمند بودن ‖ ف‌م. خوب انجام دادن: "הֵיטַבְתָּ לִרְאוֹת" خوب دیدی ‖ شاد کردن ـ بشاش کـ ـ درست کـ، خوب کـ. بهتر یا افضل کـ ـ بیشتر کردن
– הוּטַב مج. [چون הוּרַד] بهتر شدن

יְ [مختصر יְהוָה]

יַיִן ا.ر. [יַיִן] شراب، می ـ ‖ ج יֵינוֹת :. مستی

– יֵין שָׁרוּף, יֵין שָׂרָף عرق

– בֵּית־הַיַּיִן میخانه ـ مجلس شرب ـ تاکستان

יֵין (יֵינָת) ا. شراب ساز ـ شراب فروش ‖ ج יֵינִים (יֵינוֹת)

יָכוֹל (יְכוֹלָה) ا.فا. از יָכַל ‖ ج יְכוֹלִים(־לוֹת)

יְכוֹלְנִי←יָכַל

יְכוֹלֶת [شکل دیگر יְכֹלֶת]

(יָכַח) נוֹכַח ف‌ل. [יָכַח; נוֹכַח; הִוָּכֵחַ (הִוָּכְחִי)] ـ م. נוֹכֵחַ ~ ; לְהִוָּכֵחַ متقاعد شدن ـ بحق خود رسیدن ـ محاجه ك، استدلال ك

– נוֹכַחְתִּי לָדַעַת ש پی بردم (یا باین نتیجه رسیدم) که

– הִתְוַכֵּחַ ف‌ل. [יִתְוַכַּח; מִתְוַכֵּחַ; הִתְוַכַּח(־וַכְּחִי)] ـ م. לְהִתְוַכֵּחַ بحث ك، محاجه یا استدلال ك ـ محاکمه ك

– הוֹכִיחַ ف‌م. [יוֹ־; מוֹ־; הוֹכַח (הוֹכִיחִי)] ـ م. לְהוֹכִיחַ ثابت ك ـ نصیحت یا سرزنش ك ـ تادیب ك ـ متقاعد یا محکوم ك [با בְּ] ـ حکمیت ك [با לְ و בֵּין] ـ مقدر یا معین ك

– הוֹכַח مج. [יוּכַח; מוּכָח] ـ م. הוֹכֵחַ ~ تنبیه یا توبیخ شدن ـ ثابت شدن

יַכְטָה* ا.ث. کرجی مسابقه ای یا تفرّجی

יָכַל (יְכָלָה) [יוּכַל; יָכוֹל← تبصره] ف‌م. توانستن: לֹא יָכַלְתִּי וְגַם עַכְשָׁיו אֵינִי יָכוֹל (יְכוֹלָה) לִרְאוֹת אוֹתוֹ نتوانستم واکنون هم نمی توانم آنرا به بینم ‖ قادر بر (چیزی)ب ـ غالب آمدن بر، حریف... شدن ـ تحمل ك ‖ ف‌ل. پیروز شدن، غلبه ك ـ [با לְ] (۱) غالب آمدن بر (۲) رسیدن به، درك ك

☜(۱) این فعل امر و مصدر ندارد (۲) יָכוֹל אֲנִי گاهی بشکل اختصاری יְכוֹלְנִי یا יָכוֹלְנִי در می آید

– כְּבְיָכוֹל, כְּבַ־ (۱) اگر بتوان چنین چیزی گفت، اگر کفر یا اغراق نباشد (۲) نام خدا در مواردی که او را بصورت یا صفات انسانی توصیف می کنند

– כֹּל יָכוֹל شخص همه کاره ـ قادر مطلق

יְכֹלֶת ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] توانائی، امکان: אֵין בְּיָכְלְתִּי برای من مقدور نیست

יָלַד ف‌م. [יֵלֵד; יוֹלֵד; לֵד (לְדִי)] ـ م. יֶלֶד, יָלוּד; לֶלֶדֶת یا לֵילֵד تولید کردن، آوردن ـ [در صیغهٔ مؤنث] زائیدن ـ (تخم) گذاشتن ـ :. ببار آوردن ـ خلقت ك

– נוֹלַד مج. [چون נוֹסַד] زائیده یا متولد شدن ـ گذاشته شدن [در مورد تخم] ـ ایجاد یا پدیدار شدن

– יְלֵד ف‌م. [چون יְשֵׁב] زایانیدن ـ :. بچه پنداشتن ـ دارای حالات کود کانه ك

– יָלַד مج. [چون יָסַד] زائیده یا متولد شدن

– הִתְיַלֵּד ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] (ا ـ با עַל) نسب (نامه) خود را اعلام ك (۲ ـ در تداول عوام) کود کانه رفتار کردن

– הוֹלִיד ف‌م. [چون הוֹרִיד] تولید کردن، آوردن ـ بچه دار کردن ـ :. بارور کردن ـ آفریدن

– הוֹלַד مج. [چون הוֹרַד] متولد شدن

יֶלֶד ا.ر. [יַלְדוּ] پسر بچه ←יַלְדָּה ‖ [در جانور] بچه، توله ‖ ج יְלָדִים [יַלְדֵי] اطفال، فرزندان، اولاد [اعم از ذکور و اناث]

– יַלְדֵי הַזְּמַן تحولات و رویدادهای زمان

יֻלַּד [شکل اصلی יוֹלֵד]

יַלְדָּה ا.ث. دختر بچه ←יֶלֶד ‖ ج יְלָדוֹת [יַלְ־]

יַלְדוֹן(־דֹנֶת) ا. بچه [در مقام تحقیر] ـ ج ־דוֹנִים(־נוֹת)

יַלְדוּת ا.ث. بچگی ـ جوانی ـ :. طبقهٔ جوان

יַלְדוּתִי(ת) ص. بچگانه

יָלוּד (יְלוּדָה) ا. بچه، فرزند، [م‌ا] زائیده شده ‖ ج יְלוּדִים(־דוֹת)

– יְלוּד אִשָּׁה انسان فانی، [م‌ا] زائیده شدهٔ زن

יִלּוּד (יְלוּדָה) ص. تولد شده، متولد

יְלוּד ا.ر. مامائی، قابلگی

יְלוּדָה ا.ث. آمار متولدات

יָלִיד (יְלִידָה) ا. بچه، زائیده شده، اهل: יְלִיד (יְלִידַת) פָּרָס زائیده شدهٔ ایران، بومی یا اهل ایران ‖ ج יְלִידִים(־דוֹת)

– יְלִיד בַּיִת غلام خانه زاد

יְלִידָה ا.ث. ولادت، زائیمان

יְלֵל [چون הֵלֵל] = הֵילִיל [درسطر بعد]

– הֵילִיל ف‌ل. [چون הֵיטִיב] شیون وزاری ك، ناله ك ـ نعره زدن ـ زوزه کشیدن

יֶלֶל ا.ر. زوزه ـ ∴ ولوله

יְלָלָה ا.ث. [چون נְדָבָה] = יֶלֶל

יֶלֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) قسمی ملخ (۲) کرم ملخ

יַלְקוּט „ انبان، کیسه ـ کیف ـ ∴ مجموعه، جُنگ ـ جزوه

יָם „ دریا، بحر ـ رود (بزرگ) ـ باختر، مغرب || ج יַמִּים

– יָם־הַמֶּלַח بحر میت [دریاچه نمك]

– יַם־סוּף بحر احمر، دریای قلزم

– יָם כִּנֶּרֶת, יַמָּה שֶׁל טְבֶרְיָה دریاچهٔ طبریه

יַמַּאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] ملوان

יַמָּה ا.ث. دریاچه

יְמוֹת←יוֹם

יַמִּי(ת) ص. دریائی، بحری

יַמִּיָּה ا.ث. نیروی دریائی، بحریه

יְמִים←יוֹם

יָמִין ا.ر. [יְ־] (۱) سمت راست: לְךָ יְמִינָה بطرف راست بروید || دست راست = יַד יָמִין || جنوب = דָּרוֹם || سوگند = שבועה || [در مقام قید] بطرف راست

– מִימִין ל بطرف راستِ، در سمت راستِ

– הַחֲזֵק בִּימִינוֹ שֶׁל... (کسیرا) کمك یا تشویق ك

יְמִינִי(ת) ص. (واقع در سمت) راست ـ منسوب به سبط بنیامین

יְמָמָה ا.ث. روز تمام، روز ۲٤ ساعته

יִמֵּן [چون סִבֵּן] ف‌م. آماده ك ـ تعیین ك || ف‌ل. بسمت راست متوجه شدن

– הֵימִין ف‌ل. [יֵימִין یا יֵי־; מֵימִין یا מֵי־; הֵימֵן یا הֵימֵן(־מִינִי)] ـ م. לְהֵימִין یا לְהֵי־ بسمت راست رفتن ـ متمایل به (حزب) دست راست شدن ـ دست راست را بکار بردن

יְמָנִי(ת) ص. (واقع در دست) راست ـ وابسته بدست راست

(יָמַר) הִתְיַמֵּר ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] لاف زدن

יְמָרָה ا.ث. ادعا، لاف

יָנָה ف‌م. [چون יָרָה] ستم ك بر ـ هلاك ك

– הוֹנָה ف‌م. [چون הוֹרָה] اذیت ك ـ ستم ك بر

יָנוּאָר* ا.ر. ژانویه [ماه فرنگی]

יְנִיקָה ا.ث. عمل مکیدن یا شیر خوردن ـ جذب، ∴ اقتباس ـ نهال

יָנַק ف‌م. [چون יָסַד] مکیدن ـ خوردن (شیر)

– הֵינִיקָה, הֵנִיקָה ف‌م. [תֵּנִיק; מֵינִיקָה یا מֵינֶקֶת; הֵינִיקוּ] ـ م. לְהֵנִיק شیر دادن ـ ∴ مانند شیر خورانیدن

יַנְקוּת, יַנְקוּתָא° ا.ث. روزگار کودکی

יַנְקוּתִי(ת) ص. مربوط بزمان کودکی

יַנְשׁוּף ا.ر. جغد، بوم

יָסַד ف‌م. [ייסַד; יוֹסֵד; יְסַד (יְסָדִי)] ـ م. יְסֹד, יָסוֹד; לִיסֹד پی ریزی ك، بنیاد (چیزی را) گذاردن ـ ∴ تأسیس ك ـ وضع ك، قرار دادن

– נוֹסַד مج. [יִוָּסֵד; נוֹסָד; הִוָּסֵד (הִוָּסְדִי)] ـ م. לְהִוָּסֵד پی ریزی شدن ـ تأسیس شدن || ف‌ل. توطئه چیدن

– יִסַּד ف‌م. [چون יִשַּׁב] پی ریزیك ـ بنا کردن ـ تأسیس ك ـ تشکیل دادن ـ گماشتن ـ قرار دادن

– יֻסַּד مج. [יְיֻסַּד; מְיֻסָּד] ـ م. יְסוֹד ~ بنیاد نهاده شدن ـ تأسیس شدن ـ (بر اساسی) مبتنی‌ب

– הִתְיַסֵּד ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] تأسیس یا تشکیل شدن ـ بر اساسی قرار گرفتن

– הוּסַד مج. [چون הוּרַד] بنیاد گذارده شدن، تأسیس شدن ـ (بر اساسی) تنظیم شدن

יְסֹד, יְסוֹד ا.ر. تأسیس ـ آغاز

יְסוֹד „ پی، شالوده، پایه ـ اساس، رکن، جزء اصلی ـ جسم بسیط، عنصر || ج יְסוֹדוֹת

– חֲסַר־יְסוֹד بی اساس

– חֹק הַיְסוֹד قانون اساسی

– מִיסוֹדוֹ שֶׁל... تأسیسِ، مؤسسهٔ

– עַל יְסוֹד بر اساسِ، روی مأخذِ

יְסוּד ا.ر. تأسیس

יְסוֹדָה ا.ث. = יְסוֹד – מוֹסָד

יְסוֹדִי(ת) ص. اساسی ـ اصولی ـ اصلی ـ بسیط: גוף יְסוֹדִי

– בֵּית־סֵפֶר יְסוֹדִי دبستان، مدرسهٔ ابتدائی

- מִסְפָּר יְסוֹדִי عدد اصلی [چون שְׁלֹשָׁה "سه" در برابر שְׁלִישִׁי "سوم" که آنرا מ' סְדוּרִי "عدد وصفی" مینامند]
יְסוּר ا.ر. تنبیه ـ عبرت [م ش. با جمع آن יְסוּרִים]
יְסוּרִים, ־רִין ° (ه ج) ا.ر. عذاب ← مفرد آن יְסוּר
יַסְמִין* ا.ر. یاسمین، یاسمن
יָסַף [יוֹסִיף; יוֹסֵף; הוֹסֵף (הוֹסִיפִי)] ـ م. יָסֹף, יָסוֹף; לְסֶפֶת یا לְסִפּוֹת ف‌م. افزودن، علاوه ك، اضافه ك

☜(۱) آینده و امر این فعل از باب הוֹסִיף گرفته شده اند (۲) چون بعد از این باب اسم فعلی از فعل دیگر بیاید معنی "ادامه دادن و مکرر کردن" از آن گرفته میشود: "לֹא יָסְפוּ עוֹד לְהִלָּחֵם" دیگر بجنگ ادامه ندادند

- נוֹסַף مج ـ ف‌ل. [چون נוֹסַד] افزوده یا علاوه شدن ـ پیوستن، ملحق شدن
- הוֹסִיף ف‌م. [چون הוֹרִיד] افزودن ـ علاوه ك
- הוּסַף مج. [چون הוּרַד] علاوه شدن
יָסַר ف‌م. [چون יָסַד] تنبیه ك، تأدیب ك، تعلیم دادن
- נוֹסַר مج. [چون נוֹסַד] متنبه شدن، تأدیب یا تنبیه شدن
- יִסֵּר ف‌م. [چون יִשֵּׁב] (سخت) تنبیه یا تأدیب ك
- נִתְוַסֵּר [با ادغام = נִוַּסֵּר] ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְ־ (־וַסְּרִי)] ـ م. לְהִתְוַסֵּר تنبیه یا تأدیب شدن
- הִיסִיר, הֵי־ ف‌م. [יֵי־; מֵי־ הֵיסֵר (הֵיסִירִי)] ـ م. לְהָסִיר, לְהֵי־ تأدیب یا تنبیه ك
יָעַד ف‌م. [چون יָסַד ولی در صیغهٔ مؤنث יָעֲדָה] تعیین ك، معین ك ـ در نظر گرفتن ـ نامزد کردن ـ اختصاص دادن ـ وعده دادن
- נוֹעַד مج ـ ف‌ل. [چون נוֹאַשׁ] معین شدن ـ در نظر گرفته شدن ـ اختصاص داده شدن ـ قرار ملاقات داشتن ـ با هم جمع یا متفق شدن
- יִעֵד ف‌م. [چون דִּבֵּר] معین ك ـ در نظر گرفتن، نامزد کردن ـ وعده دادن
- יְעַד مج. [چون בֹּעַר] معین شدن، در نظر گرفته شدن، اختصاص داده شدن ـ نامزد شدن
- הִתְוַעֵד ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] (با هم) جمع شدن، (یکدیگر را) ملاقات ك

- הוֹעִיד ف‌م. [چون הוֹרִיד] احضار کردن ـ متوجه ساختن
- הוּעַד مج. [چون הוּרַד ولی در صیغهٔ مؤنث הוּעֲדָה] متوجهب (یا شدن)
- פָּנָיו מוּעָדוֹת אֶל... او عازم... است، [م] رویش متوجه ... است
יָעַד [چون בָּעַל] (۱) מַטָּרָה (۲) יְעוּד
יָעָה ف‌م. [چون יָרָה ولی در صیغهٔ مؤنث יָעֲתָה] رُفتن، (با خاك انداز) جمع ك
יָעָה ا.ر. [יְעֵה; יְעִי, יְעֵךְ] خاك انداز ـ بیل ‖ ج יְעִים [יְעֵי]
יְעוּד „ تعیین، تخصیص ـ اختصاص ـ نامزدی، وعده ـ [وظیفه]
יְעוּל „ ایجاد نتیجه و اثر
יָעוּץ ص. [چون בָּדוּק] ← יָעַץ مقدر (شده)
- עֵצָה יְעוּצָה بهترین تدبیر
יְעוּץ ا.ر. مشورت (دادن)
יְעוּר, יַעוּר „ تبدیل به جنگل ـ احداث جنگل
(יָעַז) נוֹעַז مج ـ ف‌ل. [چون נוֹאַשׁ] جسور یا متهور بودن ـ بیگانه یا وحشی‌ب
יָעַט ف‌م. [چون יָסַד ولی در صیغهٔ مؤنث יָעֲטָה] = עָטָה
יְעִידָה ا.ث. تعیین ـ نامزدی ـ مأموریت، بعثت ـ اجتماع ـ ملاقات
יָעִיל ص. [چون בָּהִיר] نتیجه بخش، مؤثر، سود مند
יְעִילוּת ا.ث. سود مندی ـ نتیجه ـ راندمان
(יָעַל) הוֹעִיל ف‌ل. [چون הוֹרִיד] مفید یا سود مند بودن، نتیجه بخشیدن ـ سود بردن، منتفع شدن
- לְלֹא הוֹעִיל بیهوده، بدون (اخذ) نتیجه
- יִעֵל ف‌م. [چون דִּבֵּר] با حسن نتیجه توأم ساختن، راندمان (چیزی) را افزودن
יָעֵל ا.ر. [יְעֵל] بزکوهی ‖ ج יְעֵלִים [יַעֲלֵי]
יַעֲלָה ا.ث. [־לַת] میش کوهی [بزکوهی ماده] ـ ج יְעֵלוֹת [יַעֲ־]
- יַעֲלַת חֵן زن زیبا و دلربا
יָעֵן ا.ر. [چون יָעֵל] شتر مرغ نر ← בַּת־יַעֲנָה
יַעַן (۱) ح‌ا. بسبب ـ در ازای، در تلافی (۲) ح‌ع. زیرا که، برای اینکه = מִפְּנֵי שֶׁ

– יַעַן אֲשֶׁר زیرا که، برای اینکه ـ تا، تا اینکه
– יַעַן כִּי برای اینکه، زیرا که
יַעֲנָה ا.ث. = בַּת־יַעֲנָה || ج יְעֵנוֹת [יַעֲ־]
יָעַף ف.ل. [יִיעַף; יָעֵף; יְעַף (יַעֲפִי)] ـ م. יָעֵף, יָעוּף; לִיעוֹף خسته شدن (یا بودن) ـ بیتاب یا ضعیف شدن
– הוּעַף مج. [چون הוּרַד ولی در صیغهٔ مؤنث הוּעֲפָה] خسته شدن
יָעֵף ص. [چون בָּדֵל] ا.فا. از יָעַף خسته
יָעָף ا.ر. پرواز ـ ∴ عجله
יָעַץ ف.م ـ ل. [چون יָסַד ولی در صیغهٔ مؤنث יָעֲצָה] مشورت به (کسی) دادن، توصیه به (کسی) ك ـ تدبیر کردن، اندیشیدن ـ نصیحت ك
– נוֹעַץ [چون נוֹאַשׁ] ف.ل. مشورت ك || ف.م. مشورت با (کسی) ك، نظر از (کسی) خواستن
– יֵעַץ ف.م. [יֶיעַץ; מְ־; יָעֵץ (יָעֲצִי)] ـ م. לְיָעֵץ به (کسی) مشورت دادن یا توصیه ك
– הִתְיַעֵץ ف.ل. [چون הִתְפָּאֵר] (با هم) مشورت ك ـ توطئه چیدن
יֹעֵץ [شکل اصلی יוֹעֵץ]
יַעַר ا.ر. [יַעְרוֹ] جنگل ـ شانهٔ عسل || ج יְעָרִים [יַעֲרֵי] یا יְעָרוֹת [יַעֲ־]
(יָעַר) יְעֵר ف.م. [چون טְהֵר] تبدیل به جنگل ك
יַעְרָה, יַעֲרָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] شانهٔ عسل ـ پیچ امین الدوله ـ پیچك جنگلی، ویشه
יַעֲרִי(ת) ص. جنگلی
יַעֲרָן(־רָנִית) ا. متخصص جنگل کاری ـ جنگلبان
יַעֲרָנוּת ا.ث. جنگلبانی ـ جنگل کاری
יַפַּאי (יַפָּאִית) ا. کارگر سالن زیبائی || ج יַפָּאִים(־אוֹת)
יָפָה[1] ف.ل. [چون יָרָה ولی در صیغهٔ ا.فا. יָפֶה] زیبا بودن (یا شدن)
– יְפָה ف.م. [چون צִוָּה] زیبا کردن ـ مزین ك ـ بهتر کردن، اصلاح ك
– יְפֵה כֹּחַ وکالت یا اختیار به (کسی) دادن
– יָפָה مج. [چون צָוָּה] زیبا شدن ـ بهتر شدن
– יָפָה כֹּחוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי به فلان اختیار یا وکالت داده شد
– הִתְיַפֵּה ف.ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود آرائی ك، خود را زیبا کردن
יָפֶה[2] [مؤنث יָפֶה[1]]
יָפֶה[1] (יָפֶה) ص. زیبا، خوشگل ـ شایسته ـ خوب. مطلوب، مناسب || ج יְפִים(יָפוֹת) ـ [در ترکیب: יְפֵה (יְפַת־) ـ ج יְפֵי (יְפוֹת)]
– אָמָנִיּוֹת יָפוֹת هنر های زیبا
– סִפְרוּת יָפָה آثار قلمی زیبا، ادبیات
– הַמִּין הַיָּפֶה جنس لطیف [زن]
– יָפֶה כֹּחוֹ اعتبار دارد ـ حق (قانونی) دارد
– יְפֵה־נֶפֶשׁ یا יְפֵה־רוּחַ نازك طبع، مشکل پسند
– יְפֵה־עֵינַיִם دارای چشمان زیبا
– יְפֵה־קוֹל خوش صدا، خوش آواز
– "יְפַת־תֹּאַר וְיִפַת מַרְאֶה" زیبا و نیکو منظر
– עַיִן יָפָה نظر بلندی، سخاوت
– בְּפָנִים יָפוֹת با خوشروئی
– דָּבָר יָפֶה تیکهٔ خوب [زن زیبا]
– הָעוֹלָם הַיָּפֶה دنیای زیبائی ومد
– יָפֶה שָׁעָה אַחַת קוֹדֶם هر چه زود تر بهتر
– יָפֶה עָשִׂיתָ کار خوبی کردی، خوب کردی
יָפֶה[2] ق. خوب [بخوبی]: הוּא מְדַבֵּר עִבְרִית יָפָה او خوب عبری صحبت میکند
יְפֵהפֶה, יְפֵה־פֶה یا יְפֵה־פִי (־פָה یا ־פִיָּה) ص. بسیار زیبا || ج ־פִים (פוֹת یا פִיּוֹת)
יְפִי ا.ر. عمل زیبا ساختن ـ تزئین
– יְפוּי כֹּחַ وکالت، اختیار
(יָפַח) הִתְיַפַּח ف.ل. [چون הִתְבַּקַּע] ناله ك
יְפִי ا.ر. [יִפְי; יְפִיוֹ] زیبائی ـ خوشگلی ـ شکوه || ج יְפִיִּים – מְכוֹן יְפִי, סָלוֹן יְפִי سالن زیبائی
יְפִיוּת ا.ث. = יְפִי
יְפֵיפֶה ف.ل. [چون יָפָה[1]] بسیار زیبا بودن
יַפָּנִי(ת) ص ـ ا. ژاپنی، ژاپونی
(יָפַע) הוֹפִיעַ [چون הוֹכִיחַ] ف.ل. تابیدن ـ ∴ پدیدار یا ظاهر شدن، حاضر شدن، آمدن ـ منتشر شدن || ف.م. تا با نیدن
יְפָעָה ا.ث. شکوه ـ زیبائی

**יָצָא** ف‌ل. [יֵצֵא; יוֹצֵא; צֵא (צְאִי)]ـم. יָצֹא, יָצוֹא; לָצֵאת **بیرون** آمدن، بیرون رفتن، خارج شدن ـ خرج **شدن**، مصرف شدن ـ طلوع ك ـ صادر شدن ـ اصابت **کردن** ـ پا یان یافتن

– **יָצָא לָאוֹר** منتشر شد

– **יָצָא לִבּוֹ** دلش تپید یا روی پایش ریخت

– **יָצָא שְׁמוֹ** یا **יָצָא לוֹ שֵׁם** مشهور شد

– **יָצָא כְּלְעֻמַּת שֶׁבָּא** بدون اخذ نتیجه برگشت

– **יָצְאָה אֵשׁ** حریق رخ داد

– **יָצְאָה נַפְשִׁי אֶלָיו** زیاد دلم برایش تنگ شد

– **יוֹצֵא מִן הַכְּלָל** ص. مستثنی، استثنائی || ا. استثناء: **בְּלִי** (یا לְלֹא) **יוֹצֵא מִן הַכְּלָל** بدون استثناء

– **פֹּעַל יוֹצֵא** فعل متعدی

– **וְכַיּוֹצֵא בָּאֵלֶּה** و مانند آنها، و امثال آنها

– **יְצִיאָה** ف‌م. [چون מְלֵא] صادر کردن

– **יְצִיאָה** مج. [چون מְלֵא] صادر شدن

– **הוֹצִיא** ف‌م. [הוֹצֵאתִי; יוֹצִיא; מוֹצִיא; הוֹצֵא (הוֹצִיאִי)]ـم. לְהוֹצִיא بیرون آوردن، بیرون بردن، خارج ك ـ بیرون ك ـ صادر کردن ـ ∴ رهائی دادن ـ استخراج ك ـ خرج ك: **הוֹצֵאתִי הַרְבֵּה כֶּסֶף בַּמִּסְעָדָה** || **تولید** کردن، بوجود آوردن ـ مستثنی ك ـ منتشر کردن ـ ابلاغ ك ـ ادعا یا مطالبه ك

– **הוֹצִיא לָאוֹר** منتشر کرد

– **הוֹצִיא שֵׁם רַע עָלֶיהָ** او را بد نام کرد

– **הוֹצִיא שָׁנָתוֹ** سال را به پایان رسانید

– **הוּצָא** مج. [יו־; מו־]ـم. **הוּצֵא** ~ بیرون آورده شدن، بیرون برده شدن

**יֹצֵא** [شکل اصلی יוֹצֵא]

**יָצְאָן (יַצְאָנִית)** ا. مرد یا زن دوری

**יַצְאָנִי(ת)** ص. دوری، کوچه گرد

**(יָצַב) הִתְיַצֵּב** ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] ایستادن ـ قرار گرفتن ـ در حال آماده باش ایستادن ـ قد علم ك ـ ∴ ایستادگی ك، مقاومت ك

– **הִתְ' לְתַפְקִיד** خود را برای انجام خدمت معرفی کرد، آمادهٔ خدمت شد

**יְצִיג** ف‌م. [چون יְשִׁיב] از طرف... نمایندگی داشتن: **אֲנִי יְצַגְתִּי אֶת הַחֶבְרָה בַּטֶּקֶס** در جشن من از طرف انجمن نمایندگی داشتم

– **יְצַג** مج. [چون יְסַד] نماینده داشتن

– **הִצִּיג** ف‌م. [چون הִצִּיב] گذاشتن، قرار دادن ـ بر پا داشتن، ∴ معرفی ك: **אַצִּיג לִפְנֵיכֶם אֶת נְצִיגֵנוּ** نمایندهٔ خودمان را بشما معرفی می‌کنم || در معرض نمایش قرار دادن، روی صحنه گذاشتن

– **הֻצַּג** مج. [چون הֻצַּב] بمعرض نمایش گذاشته شدن ـ معرفی شدن: **הֻצַּגְתִּי לִפְנֵי הַנָּשִׂיא** بریئس جمهور معرفی شدم || نشان داده شدن

**יִצְהָר** ا.ر. [־הַר] روغن (زیتون) تازه

**יְצוּא** „ صدور (کالا) ـ کالای صادر شده || ج **סְחוֹרוֹת יְצוּא**

**יְצוּא** „ عمل صادر کردن ـ صدور

**יְצוּאָן(־אָנִית)** ا. صادرکننده، بیرون بر

**יְצוּב** ا.ر. تثبیت: **יְצוּב הַמְּחִירִים**

**יְצוּג** „ نمایندگی

**יָצוּל** „ [יְ־] مال بند ـ دسته یا تیرگاو آهن || ج **יְצוּלִים**

**יָצוּעַ** „ [יְ־] بستر، فراش || ج **יְצוּעִים**

**יָצוּק** ص. [چون בָּדוּק] ← **יָצַק** ریخته (شده) ـ ∴ سخت، محکم، یك پارچه

**יְצוּקָה** ا.ث. ذوب (فلز)، ریخته گری

**יְצוּר** ا.ر. آفریده، مخلوق

**יָצוּר** [چون בָּדוּק] ا.مف. از **יָצַר**=**יְצוּר**

**יְצוּר** ا.ر. عمل آوردن یا ساختن، تولید ـ مصنوع

**יָצִיא (יְצִיאָה)** ا ـ ص. (شخص) بیرون آمده || ج **יְצִיאִים(־אוֹת)**

– **יְצִיאֵי מֵעָיו** ذریهٔ او

**יְצִיאָה** ا.ث. خروج ـ درِ خروجی، محل خروج ـ ∴ هزینه، خرج ـ انتشار ـ نتیجه، استنباط ـ انتقال ـ قضای حاجت

**יָצִיב (יְצִיבָה)** ص. ثابت، پابر جا ـ صحیح، موثق ـ غیر قابل تردید

**יְצִיבָה** ا.ث. عمل ایستادن ـ ∴ وضع

יְצִיבוּת " ثبات، استحکام ـ وضع تثبیت شده
יָצִיעַ ا.م. [יְצִיעַ; יְצִיעוֹ] بالکن، گالری ـ لژ بالا || ج יְצִיעִים
יְצִיקָה ا.ث. عمل ریختن ـ ذوب فلز، ریخته گری
– בֵּית־יְצִיקָה کارخانهٔ ذوب فلز
יְצִיר ا.ر. آفریده، مخلوق ـ شکل
יְצִירָה ا.ث. آفرینش، خلق ـ آفریده، مخلوق ـ اثر فکری ـ عمل صنعتی، مصنوع ـ کوزه گری
(יָצַע) הִצְיִעַ ف‌م. [יַצְיִעַ; מַצְיִעַ; הַצַּע (הַצְיִעִי)] ـ م. לְהַצְיִעַ پهن ك، گستردن ـ ∴ پیشنهاد کردن، مطرح ك ـ عرضه داشتن، دادن
– הֻצַּע مج. [چون שֻׁלַּח] گسترده یا آراسته شدن ـ پیشنهاد یا مطرح شدن
יָצַע ا.ر. [چون פֻּתַּח] زمینه، شالوده
יָצַק [יִצֹּק یا יִצַּק; יוֹצֵק; יְצֹק (יְצֻקִי)یا צַק (צֻקִי)] ـ م. יָצֹק, יָצוֹק; לְיָצֶקֶת ف‌م. ریختن: (۱) جاری ك (۲) ذوب ك ـ ∴ افاضه ك || ف‌ل. ریختن: جاری شدن ـ ∴ سخت ومحکم‌ب
– יָצַק מַיִם עַל יְדֵי פְּלוֹנִי نزد کسی تلمذ (یا شاگردی) ك
– נוּצַק مج. [چون נוֹסַד] ریخته شدن
– הִצִּיק یا הוֹצִיק ف‌م. [چون הִצִּיב یا הוֹרִיד] (بیرون) ریختن، (در معرض دیدن) گذاشتن
– הוּצַק یا הָצַק مج. [چون הוּרַד یا הָצַב] ریخته شدن ـ ∴ مستحکم شدن
יְצֶקֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] چدن
יָצַר ف‌م. [יִיצַר یا יִצֹּר; יוֹצֵר; יְצֹר (יְצֻרִי)] ـ م. יָצֹר, יָצוֹר; לְיַצֵּר سرشتن ـ ساختن (مجسمه) ـ تصویر کردن ـ بوجود آوردن، آفریدن ـ ∴ تنظیم یا تدوین ك ـ مقدر کردن ـ اندیشیدن
– נְיָר "אֲשֶׁר יָצַר" =נ' קְנוּחַ کاغذ طهارت ـ ∴ سند بی [ارزش
– נוֹצַר مج. [چون נוֹסַד] سرشته یا ساخته شدن ـ بوجود آمدن ـ تأسیس شدن
– יִצֵּר ف‌م. [چون יִשֵּׁב] ساختن، عمل آوردن ـ ∴ بوجود آوردن
– יְצַר مج. [چون יְסַד] ساخته شدن، عمل آمدن ـ ∴ بوجود آمدن ـ (از پیش) مقدر شدن
– הוּצַר مج. [چون הוּרַד] ساخته شدن ←מוּצָר
יֵצֶר ا.ر. [چون סֵפֶר] فکر، خیال ـ تمایل نفسانی یا طبیعی ـ قوهٔ محرکهٔ آنی ـ سرشت، خمیره. مخلوق
– יֵצֶר הַמִּין یا יֵצֶר מִינִי غریزهٔ جنسی
– יֵצֶר הָרַע تمایل نفس به ارتکاب عمل بد
יֵצֵר [شکل اصلی יוֹצֵר]
יִצְרִי(ת) ص. غریزی ـ ناشی از تمایلات نفسانی
יַצְרָן(־רָנִית) ا. تولید کننده ـ کارخانه دار
יַצְרָנוּת ا.ث. (اشتغال به) کار تولیدی
יָצַת ف‌ل. [יִצַּת; נִצַּת; צַת (צְתִי)] ـ م. יָצֹת, יָצוֹת; לְצַתֵּת افروختن، مشتعل شدن
– נִצַּת مج ـ ف‌ل. [יִצַּת; נִצַּת; צַת (הִצַּתִי)] ـ م. נְצֹת; לְהִצַּת سوختن ـ ویران شدن
– נִצְּתָה חֲמָתוֹ آتش خشمش بر افروخت
– הִצִּית ف‌م. [הִצַּתִי; יַצִּית; מַצִּית; הַצֵּת (הַצִּיתִי)] م. לְהַצִּית آتش زدن ـ سوزانیدن
– הַצֵּת אֵשׁ עַל یا הַצֵּת בָּאֵשׁ آتش زدن
– הֻצַּת مج. [יֻצַּת; מֻצַּת] ـ م. הֻצַּת ~ آتش گرفتن. سوخته شدن
יָקֵב ا.ر. [چون דֶּגֶל] سردابه ای که شیرهٔ انگور از چرخشت بدانجا جاری میشود ـ کارخانهٔ شراب سازی
יָקַב [چون יָסַד] ف‌م. کندن، سوراخ ك ||ف‌ل. درکارخانهٔ شراب سازی کارکردن
יָקַד ف‌ل. [יִיקַד یا יֵקַד; יוֹקֵד; יְקַד (יְקִדִי)] ـ م. יָקֹד, יָקוֹד; לִיקֹד مشتعل‌ب، سوختن
– נִתּוֹקֵד, הִתּוֹ־ ف‌ل. [יִתּוֹ־; מִתּוֹ־; הִתּוֹקֵד (הִתּוֹקְדִי)] م. לְהִתּוֹקֵד (مدت زیادی) سوختن یا روشن‌ب
– הוּקַד مج. [چون הוּרַד] سوختن ـ افروخته یا روشن‌ب
יֵקֵד [شکل اصلی יוֹקֵד]
יְקֻהָה ا.ث. اطاعت، شنوائی
יָקוּד ا.ر. [יְ־]=מוֹקֵד || ج יְקוּדִים
יְקוּם " موجود زنده ـ عالم هستی
יְקוּר " عمل گران ك

**יָקוּשׁ** (יָקוּשָׁה) ا. صياد پرندگان || ج יְקוּשִׁים(־שׁוֹת)

**יָקוּשׁ** الخ =יָקוֹשׁ الخ

**יְקִיצָה** ا.ث. بيدار شدگی ـ بيداری

**יָקִיר** (יְקָרָה) ص. گرامی، عزيز : דָּוִד יָקִיר; שׁוֹשַׁנָּה יְקָרָתִי

**יַקִינְתּוֹן*** ا.ر. سنبل

**יָקַע**¹ ف‌ل. [چون יָדַע] در رفتن، جا بجا شدن ـ .: بيزار شدن

**(יָקַע²) הוֹקִיעַ** ف‌م. [چون הוֹכִיחַ] دار زدن ـ .: برملا يا تقبيح ك

**ـ הוּקַע** مج. [چون הוּכַח] بدار آويخته شدن ـ .: برملا يا رسوا شدن

**(יָקַץ)** ف‌ل. [ייקץ]بيدار شدن ـ .: هوشيار شدن

از اين فعل فقط صيغه های آينده ديده شده و برای گذشته واشكال ديگر از باب **הפעיל** يعنی הֵקִיץ (از ريشهٔ קוץ) استفاده ميشود [←הֵקִיץ زير קָץ]

**יָקַר** ف‌ل. [ייקר يا יקר; יָקַר; יָקַר (יְקָרִי)] ـ م. יְקָר, יְקוֹר; לִיקַר عزيز بودن، گرامی ب ـ گران ب (يا شدن) ـ .: ارجمند يا محترم ب ـ سنگين ب

**ـ יֵקַר** ف‌م. [چون יֵשֵׁב] گران ك ـ گرامی داشتن، احترام ك

**ـ יֵקַר רֹאשׁ** گردن افراشتن، تكبر كردن

**ـ יֻקַּר** مج. [چون יֻסַּד] گران (كرده) شدن ـ محترم شدن

**ـ נִתְיַקֵּר, הִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] گران شدن

**ـ הוֹקִיר** [چون הוֹרִיד] (۱) ف‌م. عزيز يا كمياب ك ـ تجليل يا قدر دانی (از كسی) ك || ف‌ل. گران شدن

**יָקָר** (יְקָרָה) ص. گرامی، عزيز ـ گران ـ گرانبها، قيمتی، نفيس ـ ارجمند، محترم ـ مطلوب، مهم ـ كمياب، نادر ـ با شكوه، مجلل || ج יְקָרִים (יְקָרוֹת) ـ [در تركيب יְקַר (יְקָרַת): יְקַר הַמְּצִיאוּת كمياب، كم نظير]

**יֹקֶר** ا.ر. عزت، احترام ـ تكريم ـ چيز نفيس ـ بها

**יֶקֶר** " [چون כֶּתֶל] گرانی ـ حرمت

**ـ בְּיֹקֶר** ق. گران : קָנִיתִי אוֹתוֹ בְּ׳

**יְקָרָה** ا.ث. [יְקָרַת] چيز نفيس يا با شكوه ـ جسم درخشنده ـ شخص عزيز وارجمند ـ [در نامه نگاری] نامه (گرامی)، دستخط (مبارك) ـ ج יְקָרוֹת [יְקֹ־]

**יְקָרָה** " حيثيت، پرستيژ

**יְקָרוּת** " گرانی ـ .: عزت، شأن

**יַקְרָן(־רָנִית)** ا. گرانفروش

**יַקְרָנוּת** ا.ث. گرانفروشی

**יְקָרַת** " (۱) گرانبهائی (۲) [حالت مضاف יְקָרָה]

**יָקַשׁ** [ייקש; יוקש; יָקַשׁ (יְקַשִּׁי)] ـ م. יָקֹשׁ; יָקוּשׁ, לָקוּשׁ ف‌ل. دام گستردن، تله گذاشتن || ف‌م. نهادن يا گستردن (دام) ـ هدف بمب يا نارنجك قرار دادن

**ـ נוֹקַשׁ** مج. [چون נוֹסַד] بدام افتادن، گرفتار شدن

**ـ יֻקַּשׁ** مج. [چون יֻסַּד] (سخت) گرفتارشدن، بدام افتادن

**יָרֵא**¹ ف‌م ـ ل. [יָרֵאתִי; יִירָא; יָרֵא; יָרֹא (יִרְאִי)] ـ م. יִרְאָה; לִירֹא ترسيدن (از) : "לֹא־אִירָא רָע" از بدی نخواهم ترسيد ـ [با מִן يا מ] : אַל תִּירָא מִמֶּנּוּ

**ـ נוֹרָא** مج ـ ف‌ل. [נוֹרֵאתִי; יִוָּרֵא; נוֹרָא← ; הִוָּרֵא (הִוָּרְאִי)] ـ م. לְהִוָּרֵא ترسناك ب ـ مورد احترام واقع شدن

**ـ יֵרֵא** ف‌م. [יֵרֵאתִי; יִירֵא; מִירֵא; יָרֵא (יִרְאִי)] ـ م. לִירֵא ترسانيدن

**ـ הִתְיָרֵא, נִתְ־** ف‌ل. [הִתְיָרֵאתִי; יִתְיָרֵא; מִתְ־ ; הִתְיָרֵא (־יִרְאִי)] ـ م. לְהִתְיָרֵא ترسيدن، احساس بيم وترديد كردن

**יָרֵא**² (יְרֵאָה) [יִרֵא (יִרְאַת)] ترسنده ـ حرمت گزار || [ا. فا. از יָרֵא¹] ـ

ج יְרֵאִים (יְרֵאוֹת) [יִרְאֵי (יִרְאוֹת)]

**ـ יִרְאֵי אֱלֹהִים, יִרְאַ שָׁמַיִם** خدا ترس

**יִרֵא** [باب פִּעֵל از יָרֵא¹] ـ

**יִרְאָה** ا.ث. ترس ـ هيبت ـ شكل مهيب ـ .: معبود، بت ـ كيش، عقيده

**ـ יִרְאַת אֱלֹהִים, יִרְאַת שָׁמַיִם** خدا ترسی

**ـ יִרְאַת הַכָּבוֹד** ترس آميخته با احترام، شرم حضور

**יַרְבּוּעַ** ا.ر. [چون אַפְרֹחַ] موش دو پا، يربوع

**יָרַד** ف‌ل. [ייֵרֵד; יוֹרֵד; יֵרֵד (יְרִדִי)] ـ م. יָרֹד, יְרוֹד; לָרֶדֶת پائين آمدن، سرازير شدن ـ پياده شدن ـ فرود آمدن ـ باريدن : יָרַד גֶּשֶׁם || نازل شدن ـ .: تنزل ك ـ ارزان شدن ـ غروب ك

– יָרַד שְׁאוֹל مرد، [م!] بگور فرو رفت
– יָרְדוּ לְאוּמָנוּתוֹ با او رقابت ونان او را قطع کردند ـ بحدود او تجاوز کردند
– יָרַד לִנְכְסֵי מִישֶׁהוּ دارایی کسی را توقیف ك
– יָרַד מִנְּכָסָיו از هستی ساقط شد، بی چیز شد
– הוֹרִיד פ‌م. [הוֹרַדְתִּי ; יוֹרִיד ; מוֹרִיד ; הוֹרֵד (הוֹרִידִי)] ـ م. לְהוֹרִיד پائین آوردن، پائین ك ـ خم کردن (سر) ـ بارا نیدن ـ فرو بردن ـ روان ساختن، ریختن (اشك) ـ دور کردن، بیرون ك ـ پائین انداختن ـ تنزل (رتبه) دادن ـ پائین آوردن (بها)
– הוֹרִיד אוֹתִי מִנְּכָסַי مرا از هستی ساقط کرد
– הוֹרַד مج. [יוּרַד ; מוּרָד] ـ م. הוֹרֵד ~ پائین برده شدن ـ تنزل یافتن ـ دور شدن، زایل شدن
יַרְדֵּן (۱) ا.ر. [غالباً הַיַּרְדֵּן] رود اردن (۲) ا.ث. کشور اردن
יָרָה [יָרִיתִי ; יֵירֶה ; יוֹרֶה ; יְרֵה (יְרִי)] ـ م. יָרֹה ; לִירוֹת ف‌م. انداختن (قرعه) ـ پرت ك ـ نصب ك، کار گذاشتن || ف‌ل. تیر اندازی ك، شلیك ك
– נוֹרָה مج. [נוֹרֵיתִי ; יֵיָרֶה ; נוֹרָה ; הֵיָרֶה(־רִי)] ـ م. לְהֵירוֹת انداخته شدن، پرت شدن ـ تیر خوردن ـ تیر باران شدن ـ کار گذاشته شدن
– הוֹרָה [הוֹרֵיתִי ; יוֹרֶה ; מוֹרֶה← ; הוֹרֵה (הוֹרִי)] ـ م. לְהוֹרוֹת ف‌م. انداختن (تیر) ـ تر کردن، سیراب کردن ـ بارانیدن، ∴ بوفور بخشیدن ـ نشان دادن ـ آموزانیدن، یاد دادن، تعلیم دادن || ف‌ل. راهنمائی ك ـ تصمیم گرفتن
יִרְוָא ا.ر. تخویف : ترسانیدن
יָרוּד ص. [چون בָּדוּק] ←יָרַד پست، فرومایه، بی ارزش ـ غیر طبیعی یا غیر عادی
יְרוּד ا.ر. کاهش (نرخ ارز)
יְרוּדָה ا.ث. صاریغ [جانور کیسه دار]
יֵרוּט ا.ر. اجبار (هواپیما) به تغییر مسیر خود
יָרוֹק¹ [شکل دیگر יָרֹק]
יָרוֹק² ا.ر. =יֶרֶק ; יָרָק
יְרוֹקָה ا.ث. (۱) جلبك (۲) יֶרְקוֹן
יְרוּשָׁה [شکل دیگر יְרֻשָּׁה]

יְרוּשָׁלַיִם ا.ث. اورشلیم ـ בִּירוּשָׁלַיִם در اورشلیم ـ יְרוּשָׁלַיְמָה به اورشلیم
יְרוּשַׁלְמִי(ת) ص. اورشلیمی
יָרֵחַ ا.ر. [יֶרַח ; יְרֵחוֹ] ماه، قمر || ج יְרָחִים
– יֶרַח מָלֵא, יֶרַח בְּמִלּוּאוֹ ماه پُر، ماه تمام، بدر
– לֵיל יֶרַח شب مهتابی، شب مهتاب
– עַד בְּלִי יָרֵחַ تا ماه باقی است، همیشه
יֶרַח „ [יַרְחוֹ] ماه (قمری) ـ ج יְרָחִים [יַרְחֵי]
– יַרְחֵי קֶדֶם روز گار پیشین، ایام سابق
יַרְחוֹן „ مجلهٔ ماهانه
יַרְחִי(ת) یا יְרָחִי(ת) ص. قمری ـ ماهانه
יָרַט ف‌ل. [יִירַט ; יוֹרֵט ; יָרַט (יְרֵטִי)] ـ م. יָרֹט, יָרוֹט ; לְיָרוֹט تند رفتن ـ عجولب ـ کج ب، بد بنظر آمدن ـ متمردانه رفتار کردن
– יֵרֵט ف‌م. [چون בֵּרַךְ] مجبور به تغییر مسیر کردن (هواپیما)
יְרִי ا.ر. [چون גְּדִי] شلیك (دسته جمعی)
יָרִיב „ [چون פָּקִיד] حریف ـ دشمن
יָרִיד „ [״] بازار (مکاره)
יְרִידָה ا.ث. نزول ـ ورود (بمحل پائین تر) ـ کاهش، تنزل ـ ∴ انحطاط، زوال
– יְרִידָתוֹ מִנְּכָסָיו سقوط او از هستی، تنگدستی او
יְרִיָּה „ عمل انداختن ـ تیر اندازی، شلیك، تیر ـ نصب، کار گذاری
– כְּלֵי יְרִיָּה توپ و تفنگ ومانند آنها
יְרִיעָה ا.ث. پرده، ∴ چادر، خیمه ـ پارچهٔ کتانی یا کرباسی (برای نقاشی) ـ رِقّ، پوست نوشتنی
יְרִיקָה „ انداختن آب دهان
יָרֵךְ „ [יֶרֶךְ ; יְרֵכִי ; ־כָהּ] ران ـ ∴ صلب، کمر ـ ته، قاعده ـ طرف || ج יְרֵכַיִם[יַרְכֵי] و יְרֵכוֹת ـ ت יְרֵכַיִם[יַרְכֵי]
– מִכְנְסֵי יְרֵכַיִם نیم شلواری، شرت
– סָפַק עַל יָרֵךְ دست پشیمانی یا تألم بر ران خود زدن
– הַכֵּה שׁוֹק עַל־יָרֵךְ بی محابا فرو کوفتن، بکلی منکوب ك
יְרֵכָה „ [יַרְכַת ; יַרְכָתוֹ] کرانه ـ حد، طرف، انتها ـ قسمت عقب || ج ـ ت יַרְכָתַיִם [־כְתֵי ; ־כָתָיו ; ־כְתֵיהֶם]

-יַרְכְּתֵי סְפִינָה پاشنهٔ کشتی

دو شکل دیگر این کلمه =יַרְכָה و יֵרֻכָּה[چون יַלְדָּה]

יַרְכָתוֹן ا.ر. [־כְּ־] پاورقی || ج ־כְּתוֹנִים

יָרַק¹ ف.ل. [چون יָסַד] آب دهان انداختن : יָאסוּר לִירוֹק" انداختن آب دهان ممنوع است

יָרַק² " [چون יָסַד ولی در صیغهٔ ا.فا. יָרֵק] سبز شدن

-יֵרֵק ف.م. [چون בֵּרֵךְ] سبز (رنگ) ك

-הוֹרִיק [چون הוֹרִיד] ف.ل. سبز (رنگ) شدن ـ رنگ پریده شدن || ف.م. سبز (رنگ) ك

יָרֹק, יָרוֹק (יְרָקָה, יְרוֹקָה) ص. سبز ـ .: تازه ـ خام ـ غیر معتاد || ج יְרֻקִּים, יְרוֹקִים

יָרָק ا.ر. [יַרְקוֹ] سبزی ـ سبزیجات || ج יְרָקוֹת [יַרְ־]

-חֲנוּת יְרָקוֹת دکان سبزی فروشی (ومیوه فروشی)

יָרָק " [چون גָּנָב] گیاه ـ سبزیجات، بقول: גַּן יָרָק باغ سبزیکاری

יַרְקָאי " [چون גַּבָּאי] سبزی فروش

יַרְקוֹן " [چون גַּרְעוֹן] یرقان سفید ـ زردیان ـ زنگ گیاهی ـ رنگ پریدگی، زردی

יַרְקוֹן " سبز قبا ـ سبزی

יַרְקוּת ا.ث. سبزی، سبز رنگی

יַרְקָן(־קָנִית) ا. سبزیکار ـ سبزی فروش

יַרְקָנוּת ا.ث. سبزی فروشی (ومیوه فروشی)

יְרַק־עֵד (יְרָקָה־עֵד) ص. بی خزان || ج יְרֻקֵּי־עֵד (יְרָקוֹת־עֵד)

יְרַקְרַק(־רָקֶת) ص. مایل به سبزی ـ سبزه || ج ־רַקִּים(רַקוֹת)

יָרַשׁ ف.م. [יִירַשׁ; יוֹרֵשׁ; רַשׁ (רְשִׁי)] ـ م. יָרֵשׁ, יָרוּשׁ; לָרֶשֶׁת (به) ارث بردن، وارث شدن ـ تصرف ك، جانشین یا وارث (کسی) شدن ـ خلع ید کردن

-נוֹרַשׁ مج. [چون נוֹסַד] از دارائی محروم شدن، خلع ید شدن

-יֵרַשׁ ف.م. [יֵרֵשׁ; מְיָרֵשׁ; יָרֵשׁ (יָרְשִׁי)] ـ م. לְיָרֵשׁ بتصرف درآوردن ـ از دارائی یا ملك خود محروم ك، خلع ید کردن

-הוֹרִישׁ ف.م. [چون הוֹרִיד] به تصرف (کسی) در آوردن ـ به ارث گذاشتن ـ راندن، بیرون ك ـ فقیر کردن ـ نابود یا هلاك ك

יְרֻשָּׁה ا.ث. (۱) ملك (۲) יְרֻשָּׁה

יְרֻשָּׁה " میراث، ارث ـ توارث

יֵשׁ¹ ا.ر. هستی، وجود ـ موجود ـ دارائی

יֵשׁ² ف.ل. [بدون تغییرات صرفی] (۱) هست : יֵשׁ מִישֶׁהוּ בַּבַּיִת? (۲) هستند : יֵשׁ (אֲשֶׁר) אוֹמְרִים هستند که میگویند، بعضی میگویند، بعقیدهٔ بعضی

(۱) יֵשׁ دو مورد استعمال خاص دارد:
الف) با ל وضمیر متصل فعل "داشتن" را در زمان حال بوجود می آورد: יֵשׁ לִי שְׁנֵי סְפָרִים دو کتاب دارم [درگذشته: הָיוּ לִי...]

ب) با اسم فعل لزوم یا امکان کردن کاری را میرساند: יֵשׁ לִבְהוֹק אֶת זֶה מִיָּד باید فوراً باین کار رسیدگی کرد

(۲) برای نفی کردن יֵשׁ معمولا کلمهٔ אֵין را بکار میبرند: לֶחֶם אֵין نان نیست

(۳) יֵשׁ با ضمائر متصل چون נוּ و הּ و כֶּם و נָּם معنی میدهد "هست، هستی، هستید، هستند"

- יֵשׁ אֲשֶׁר, יֵשׁ שֶׁ, יֵשׁ וְ گاه میشود که، گاهی اتفاق می افتد که
- יֵשׁ לוֹמַר باید اینطور گفت یا تفسیر کرد
- יֵשׁ יוֹם روزی خواهد رسید که
- יֵשׁ וְיֵשׁ (۱) البته که هست، بیش از حد کفایت هست (۲) همیشه اینطور نیست، عمومیت ندارد
- מַה יֵּשׁ? چه خبر است؟ چیست؟ چه می خواهی؟
- מַה יֵּשׁ לְךָ? ترا چه میشود؟ چه اتفاقی برای تورخ داده است؟

יָשַׁב ف.ل. [יֵשֵׁב; יוֹשֵׁב; שֵׁב (שְׁבִי)] ـ م. יָשֹׁב, יָשׁוֹב; לָשֶׁבֶת یا לֵישֵׁב نشستن ـ ساکن شدن ـ (باقی) ماندن ـ خود داری ك ـ بر پا شدن ـ (کار) گذاشته شدن ـ درکمین نشستن

- יָשׁוֹב בְּדִין داوری یا دادرسی ك
- יוֹשֵׁב־רֹאשׁ صدر، رئیس [در جلسات وانجمن ها]
- יוֹשֵׁב אֹהֶל, יוֹשֵׁב אֳהָלִים چادر نشین

– נוֹשַׁב مج. [چون נוֹסַד] آباد یا مسکون‌ب
– יִשֵּׁב [יְיַשֵּׁב; מְיַשֵּׁב; יַשֵּׁב (יַשְׁבִּי)] ـ م. לְיַשֵּׁב ف‌م. نشاندن، مستقرّ کردن ـ آباد یا مسکون ساختن ـ کار گذاشتن ـ بر پا کردن (خیمه) ـ .: فیصل دادن ـ توضیح دادن ـ حل ك ـ آسوده ك
– יַשֵּׁב בֵּין אֲנָשִׁים حکمیت یا داوری ك
– יַשֵּׁב הַדַּעַת بعقل باور آمدن، آدم را قانع ك
– יִשַּׁב مج. [چون יִסַּד] منزل داده شدن، ساکن شدن ـ دارای جمعیت یا سکنه شدن : הָעִיר מְיֻשֶּׁבֶת בִּרְבָּהּ עַל־יְדֵי הָעֲרָבִים جمعیت آن شهر را بیشتر عرب تشکیل میدهد || نشانده شدن ـ فیصل داده شدن ـ روشن شدن
– הִתְיַשֵּׁב, נִתְ־ ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־: הִתְיַשֵּׁב(־יַשְׁבִי)] ـ م. לְהִתְיַשֵּׁב مستقر یا ساکن شدن ـ دارای جمعیت شدن ـ با هم مشورت ك ـ تأمل ك ـ سر و صورت گرفتن ـ آسوده خاطر شدن
– הִתְיַשֵּׁב בְּדַעְתּוֹ سر فرصت و با متانت فکر کرد
– הוֹשִׁיב ف‌م. [چون הוֹרִיד] نشاندن ـ خواباندن: הוֹשִׁיב אֶת הַתַּרְנְגוֹלֶת עַל הַבֵּיצִים || ساکن گردانیدن ـ خانه نشین ك
– הוּשַׁב مج. [چون הוּרַד] نشانده شدن ـ مسکون یا آباد شدن
יִשֵּׁב [شکل اصلی יוֹשֵׁב]
יִשְׁבָּן [־בַּן] (־בָּנִית) ا. مأمور اسکان و آبادی ـ آدم خانه نشین
יִשְׁבָּנוּת ا.ث. کارهای عمرانی، اسکان اراضی
יִשּׁוּב ا.ر. مستعمره، کوچ نشین، آبادی ـ کار عمرانی ـ قسمت مسکون کشور ـ جمعیت، نفوس ـ جامعه، دنیای متمدن ـ .: رفع اختلاف ـ توضیح
– יִשּׁוּב הַדַּעַת آسایش خاطر ـ متانت ـ قضاوت و فکر سنجیده ـ تجدید نظر
– יִשּׁוּב הָעוֹלָם تأمین رفاه جامعه ـ زندگی اجتماعی
– הַיִּשּׁוּב جمعیت یهودی کشور اسرائیل
יָשׁוּב ص. [چون בָּדוּק] ←יָשַׁב نشسته ـ آباد، مسکون، دارای جمعیت
יִשּׁוּבִי(ת) ص. وابسته به نفوس یا جمعیت ـ مربوط بجامعه (متمدن) ـ اهلی، رام ـ آرام، متین

יְשׁוּן[1] ا.ر. عمل خواب ك، تنویم
יְשׁוּן[2] „ عمل کهنه ك ـ کهنگی
יְשׁוּעָה ا.ث. نجات، رستگاری
יְשׁוּר ا.ر. عمل مستقیم ساختن، تسطیح، هموار سازی
יְשׁוּרוּן [شکل دیگر יְשֻׁרוּן]
יְשׁוּת ا.ث. هستی
(יָשַׁט) הוֹשִׁיט ف‌م. [چون הוֹרִיד] دراز کردن
– הוֹשִׁיט יָד לָאֶבְיוֹן دست صدقه (یا کمك) بفقیر دراز کردن
– הוֹשִׁיט עֶזְרָה ל به... کمك ك
– הוּשַׁט مج. [چون הוּרַד] دراز (کرده) شدن
יְשִׁיבָה ا.ث. نشست: عمل نشستن ـ اقامت ـ جلسه یا انجمن ـ مرکز مطالعات مذهبی (و تلمودی)
– בַּחוּר יְשִׁיבָה شاگرد مکتب مذهبی و تلمودی ـ .: کسیکه از جریانات دنیای روز بی خبر است
– נִתְבַּקֵּשׁ בִּישִׁיבָה שֶׁל מַעְלָה دعوت حق را اجابت کرد
יְשִׁימוֹן ا.ر. جای ویرانه، بیابان بی آب و علف
יְשִׁימוֹת (ه ج) ا.ث. ویرانی ها
יָשִׁיר ص. [چون בָּהִיר] مستقیم: מַס יָשִׁיר || [د] بی واسطه، صریح
יָשִׁישׁ ص. [چون בָּהִיר] سالخورده ـ .: آزموده یا دانشمند
יְשִׁישׁוּת ا.ث. پیری ـ .: ارجمندی
יָשַׁם ف‌ل. [چون יָסַד یا יָשַׁב] ویرانه‌ب (یا شدن)، بائر ماندن
יִשְׁמְעֵאלִי(ת) ص ـ ا. اسمعیلی، عرب
יָשַׁן[1] ف‌ل. [יִישַׁן; יָשֵׁן; יְשַׁן (יִשְׁנִי)] ـ م. יָשֵׁן, יָשׁוֹן; לִישֹׁן خوابیدن، (به) خواب رفتن
– נוֹשַׁן مج ـ ف‌ل. [چون נוֹסַד ولی در صیغهٔ متکلم جمع נוֹשַׁנּוּ] کهنه شدن ـ .: مزمن شدن ـ زیاد اقامت ك
– יִשֵּׁן ف‌م. [چون סִבֵּן] خواباندن، خواب ك ـ کهنه ك
– יְשַׁן مج. [چون סֻבַּן] خوابانیدن شدن، خواب رفتن ـ کهنه شدن
– הִתְיַשֵּׁן, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] کهنه شدن
יָשֵׁן[2] (יְשֵׁנָה) ص. (در) خواب، خوابیده || ج יְשֵׁנִים (־נוֹת): יְשֵׁנֵי עָפָר خفتگان خاك، درگذشتگان

יָשָׁן (יְשָׁנָה) ص. کهنه ـ سابق، پیشین || ج יְשָׁנִים(־נוֹת)

יֶשֶׁן ا.ر. [יְשָׁנוּ] کهنگی ـ ∴ وضع پیشین

יְשָׁנוּת ا.ث. کهنگی

יְשֵׁנִי(־נִית) ا. شخص خواب دوست یا پر خواب

(יָשַׁע) נוֹשַׁע ف.ل. [چون נוֹכַח] نجات یافتن، رستگار شدن ـ آزاد شدن

– הוֹשִׁיעַ ف.م. [יוֹשִׁיעַ; מוֹשִׁיעַ; הוֹשַׁע (הוֹשִׁיעִי)] ـ م. לְהוֹשִׁיעַ نجات دادن، رهائی دادن

יֶשַׁע, יֵשַׁע ا.ر. [چون פֶּתַח] نجات ـ پیروزی

יְשׁוּעָה [شکل دیگر יְשׁוּעָה]

יְשֻׁפָה, יְשֻׁפָּה „ [־פֵּה] یشم || ج ־פִּים

יָשַׁר ف.ل. [چون יָסַד ولی در صیغهٔ ا.فا. יָשָׁר] راست رفتن ـ راست یا مستقیمب، ∴ درست (کار) ب ـ شایستهب ـ پسند آمدن

– יִישַׁר כֹּחֲךָ (یا חֵילֵךְ) (۱) موفق شوید، موفق باشید! (۲) آفرین! تبریك میگویم شما را!

– יִשֵּׁר ف.م. [چون יִשֵּׁב] راست یا مستقیم ك ـ صاف یا هموار کردن ـ مسطح ك ـ تصدیق ك

– יְיַשֵּׁר כֹּחַךְ = יִישַׁר כֹּחֲךָ

– יֻשַּׁר مج. [چون יֻסַּד] راست یا مستقیم شدن ـ صاف یا هموار شدن ـ مسطح شدن

– הִתְיַשֵּׁר, נִתְּ־ ف.ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] راست شدن ـ در خط مستقیم قرار گرفتن ـ پسند آمدن، خوش آمدن

– הֱיְשִׁיר یا הֵישִׁיר [וַיְשִׁיר; מֵי־; הַיְשֵׁר (הֵישִׁירִי)] ـ م. לְהַיְשִׁיר ف.م. راست ك، مستقیم ك || ف.ل. راست رفتن ـ در خط مستقیم قرار گرفتن

יָשָׁר (יְשָׁרָה) (۱) ص. راست، مستقیم ـ درست (کار) ـ پسندیده، شایسته ـ عادل ـ [د] صریح، بی واسطه: מִשָּׁא יָשָׁר ـ [هن] قائمه، راست || ج יְשָׁרִים (יְשָׁרוֹת) ـ [در ترکیب יְשַׁר (יְשֻׁרַת) ـ ج יְשָׁרֵי (יְשָׁרוֹת): יְשַׁר־זָוִית راست گوشه ـ יְשָׁרֵי לֵב پاکدلان] ـ (۲) ق. مستقیماً، راست: הָלַךְ יָשָׁר (۳) ا.ر. کار صحیح و درست ـ حرف راست

יֹשֶׁר ا.ر. [چون כֹּתֶל] راستی ـ استقامت ـ درستی ـ تمامیت ـ کار درست و صحیح

– מֵלִיץ יֹשֶׁר مدافع

יִשְׂרָאֵל ا.ر. اسرائیل || ا.ث. کشور اسرائیل

יִשְׂרְאֵלִי(ת) ص. اسرائیلی

יְשֻׁרָה ا.ث. [چون שְׁמֻלָּה] صحت عمل، درستی

– יְשֻׁרַת לֵב راست دلی، پاکدلی

יְשָׁרָה „ [چون נְדָבָה] = יְשֻׁרָה

יְשֻׁרוּן ا.ر. یشورون: نام ملت اسرائیل در سبك های شاعرانه

יְשָׁרוֹת ا.ث. راستی ـ ∴ درستی، عدالت

יְשָׁרוֹת ق. مستقیماً

יַשְׁרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. آدم درست و عادل ـ شخص با شعور

יַשְׁרָנוּת ا.ث. درستی، راستی ـ شعور

(יָשַׁשׁ) יִשֵּׁשׁ ف.م. [چون דִּבֵּר] کهنه ك ـ پیر کردن

– יָשַׁשׁ مج. [چون אָשַׁר] پیر یا کهنه شدن

יָתֵד ا.م. [יְתַד; יְתֵדוֹת] میخ (چادر) ـ بیلچه ـ گوه (*goveh*) ـ ∴ رکن، محور ـ [درگاو آهن] تیغه، کارد || ج יְתֵדוֹת [יְתֵ־ یا יְתֵ־]

– כְּתָב הַיְתֵדוֹת خط میخی

יִתֵּד ف.م. [چون יִשֵּׁב] کوبیدن (میخ)

יְתֵדִי(ת) ص. گوه ای (شکل)

יַתּוּךְ ا.ر. قسمی انبر یا دو شاخه

יָתוֹם [چون גָּאוֹן] ا.ر ـ ص. یتیم ∴ بی سرپرست (مؤنث آن =יְתוֹמָה)

יִתּוּר ا.ر. چیز زائد یا اضافی ـ دم قیچی

יַתּוּשׁ (יַתּוּשָׁה) ا. [شکل دیگر آن יְתוּשׁ الخ] پشهٔ لعل، پشهٔ مالا ریائی

יַתִּיר (יַתִּירָה) °ص. زائد، غیر ضروری

יִתְכֹּן ← תָּכַן

יָתַם ف.ل. [چون יָסַד ولی در صیغهٔ ا.فا. יָתֹם] یتیم شدن (یا بودن)

– יִתֵּם ف.م. [چون יִשֵּׁב] یتیم ك

– נִתְיַתֵּם, הִתְּ־ ف.ل. [چون הִתְיַשֵּׁב] یتیم شدن

יְתוֹם ا.ر. و יְתֻמוּת ا.ث. یتیمی

(יָתַר) נוֹתַר ف.ل. [چون נוֹסַד] (باقی) ماندن

– יִתֵּר ف.م. [چون יִשֵּׁב] (بطور غیر ضروری) علاوه ك

– יֶתֶר مج. [چون יֶסֶד] زائد وغیر ضروری‌ب
– הוֹתִיר [چون הוֹרִיד] ف‌م. باقی گذاردن، زیاد آوردن ـ افزودن ـ زنده نگاه داشتن || ف‌ل. برتری یافتن
– דַּי וְהוֹתֵר بیش از حد کفایت
יֶתֵר ص. [چون בָּדֵל] اضافی ـ زیاد ـ برتر، افضل
– יֶתֵר עַל הַמִּדָּה ← יָתֵר
– מִטְעָן יֶתֵר اضافه بار
– יֶתֵר מִכֵּן, יֶתֵר עַל כֵּן ← יָתֵר
יֶתֶר[1] (۱) ا.ر. [چون בֶּגֶל] باقی (مانده) ـ پس مانده ـ بقیة السیف ـ اضافه، زیادی ـ برتری، فضیلت (۲) ق. زیاد (تر)
– סִימַן יֶתֶר نشان "بعلاوه" (+)
– בְּיֶתֶר ق. زیادی، بطور اضافی
– יָתֵר מִכֵּן, יָתֵר עַל כֵּן علاوه بر این ـ از این بیشتر [در این دو اصطلاح יֶתֶר نیز بجای יָתֵר آمده است]
– יָתֵר (یا יֶתֶר) עַל הַמִּדָּה زیاده از حد
– עַל יָתֵר زیاد، فراوان [در مقام قید]
– בֵּין הַיָּתֵר ضمن سایر مسائل، در جزء
יֶתֶר[2] ا.ر. ["] ریسمان، طناب ـ [در کمان] زه ـ [هن] وتر، زه
יִתְרָה ا.ث. وفور، دولت ـ باقی مانده، تفاضل ـ مانده، موجودی
יִתְרוֹן یا יִתָּרוֹן ا.ر. [יִתְרוֹן] برتری، فضیلت، رجحان ـ سود، نتیجه || ج ־רונות یا ־רונים
– עֶרֶךְ הַיִּתְרוֹן درجهٔ تفضیلی (که با کلمهٔ יוֹתֵר مشخص میشود): יוֹתֵר גָּדוֹל یا גָּדוֹל יוֹתֵר بزرگتر
יִתְרוּת ا.ث. =יִתְרוֹן [معنی اول]
יִתֶּרֶת " [چون כִּתֶּרֶת] زائده، ضمیمه
יַתֶּרֶת " [چون צַמֶּרֶת] زائده، ضمیمه

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

י״א = יֵשׁ אוֹמְרִים
י״ג = יֵשׁ גּוֹרְסִים ← גָּרַס [معنی دوم]
יה״ב = יְמֵי הַבֵּינַיִם
יה״ר = יְהִי רָצוֹן
יוה״כ = יוֹם הַכִּפּוּרִים
יו״ט = יוֹם טוֹב
יו״כ = יוֹם כִּפּוּר
יו״ל = יוֹצֵא לְאוֹר
יו״ר = יוֹשֵׁב־רֹאשׁ
יי״ש = יֵין שָׂרוֹף
י״ל = יֵשׁ לוֹמַר – יָצָא לָאוֹר
י״מ = יֵשׁ מְפָרְשִׁים بعضی چنین توضیح میدهند
ימ״ש = יִמַּח שְׁמוֹ نام او (از صفحه روزگار) محو شود
יע״א = יְכוֹנֶנָּה עֶלְיוֹן אָמֵן انشاء الله خداوند آنرا استوار گرداند
יפ״כ = יְפוּי־כֹּחַ
יר׳ = יְרֶמְיָהוּ – יְרוּשַׁלְמִי
י״ר = יְהִי רָצוֹן
י״ש = יֵין שָׂרוֹף
ית׳ = יִתְבָּרַךְ متبارك

# כ, כ (ך, ף)

**כ, כ** [در آخر کلمه ך، ף] یازدهمین حرف الفبای عبری ←כָּף

■ ۱) برای این شکل [כ, כ] صفت כְּפוּפָה بکار می برند یعنی "خمیده": כָּף כְּפוּפָה اما این شکل (ך, ף] با صفت סוֹפִית "نهائی" یا פְּשׁוּטָה "کشیده" مشخص میشود: כָּף סוֹפִית

**כ'** شمارهٔ ۲۰: קכ'= ۱۲۰

**ךָ, ךְ** (ךָ) ض‌ش. (ا- ملکی) ات، ت [مال تو]: בֵּיתְךָ خانه ات، خانهٔ تو (۲ - مفعولی) ترا: הוֹצִיאֲךָ = הוֹצִיא אוֹתְךָ ترا بیرون آورد - אֵלֶיךָ بسوی تو || ־כֶם (כֶּן)

**כְּ** ح‌ا. (۱) مانندِ، چون، مثلِ - در حدودِ: כְּעֶשְׂרִים שָׁנָה در حدود ده سال || هنگامِ: כְּשָׁמְעוֹ אֶת־דְּבָרַי || بعنوانِ، به سمتِ

■ (۱) کاف تشبیه در سر بعضی کلمات آنها را تبدیل بقید میکند چون در כָּרָאוּי و כִּנְרָאֶה وغیرآنها که هر کدام ازآنها زیرکلمهٔ مربوط بخودش جداگانه بحث شده است (۲) כְּ با ضمائر متصل به اشکال زیر در میاید: כָּמוֹנִי مانند من؛ כָּמוֹךָ (כָּמוֹךְ)؛ כָּמוֹהוּ(־הָ)؛ כָּמוֹנוּ؛ כְּמוֹכֶם(־כֶן)؛ כְּמוֹהֶם(־הֶן)

**כָּאַב** ف‌ل. [چون שָׁאַל] درد کردن، دردناك ب: כּוֹאֵב לִי הָרֹאשׁ سرم درد میکند || ∴ متألم‌ب، غمگین‌ب

- **נִכְאַב** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] دردناك ب - متألم شدن
- **הִכְאִיב** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] بدرد آوردن - ∴ متألم‌ك، غمگین‌ك، [در مقام ف‌ل.]: אַל תַּכְאִיבוּ לְאִמָּא مادر را غمگین نکنید
- **הִכְאַב** مج. [چون הִרְעַל] دردناك شدن

**כְּאֵב** ا.ر. درد - ∴ تألم، اندوه

- **כֹּ' לֵב** دلتنگی، غصه
- **כֹּ' רֹאשׁ** سر درد
- **גָּרַם לִי כֹּ' רֹאשׁ** تولید درد سر برای من کرد

**(כָּאָה) נִכְאָה** ف‌ل. [چون נִרְאָה] افسرده و دل شکسته شدن

- **הִכְאָה** ف‌م. [יַכְאֶה; מַכְאֶה; הַכְאֵה(־אִי)] - م. לְהַכְאוֹת غمگین یا افسرده ك

**כָּאוּב** ص. [چون בָּדוּק] ←כָּאַב دردناك - ∴ دشوار، پیچیده، صعب العلاج

**כָּאוֹטִי*(ת)** ص. درهم برهم، بی نظم

**כְּאִיבָה** ا.ث. (احساس) درد - ∴ تألم

**כְּאִלּוּ←אִלּוּ**

**כָּאן** ق. اینجا، دراین مکان

- **מִכָּאן** از این مطلب - از حالا - از اینرو
- **מִ' וְאֵילַךְ** از حالا ببعد، از این پس
- **מִ' וּמִכָּאן** از هر دو سو
- **לְאַחַר מִכָּאן=אַחֲרֵי־כֵן**
- **מִכָּאן וּלְהַבָּא** از این ببعد، زین سپس

**כַּאֲשֶׁר←אֲשֶׁר**

**כַּבָּאוּת** ا.ث. آتش نشانی

**כַּבַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] مأمورآتش نشانی

**כְּבֵב** ف‌م. [چون הֵלֵל] کباب ك

**כָּבַד**[1] ف‌ل. [יִכְבַּד; כָּבֵד; כְּבַד (כִּבְדִי)] - م. כָּבֹד, כָּבוֹד; לִכְבֹּד سنگین‌ب (یا شدن) - سنگینی ك - ∴ سخت‌ب (یا شدن) - اسباب زحمت‌ب - تار شدن [در چشم] - سنگین شدن [در گوش] - بی عاطفه شدن - محترم یا نیرومند شدن

- **נִכְבַּד** مج - ف‌ل. [چون נִזְכַּר] مکرم بودن (یا شدن) - فخر کردن - بقدر فراوان داشتن، سنگین یا پُر بودن - مزاحم یا بار سنگین شدن

– כִּבֵּד[1] فم. [چون דִּבֵּר] احترام گزاردن (به)، محترم داشتن ـ پذیرائی ك از: כִּבְּדוּנוּ אוֹתָם בְּפֵרוֹת میوه به ایشان تعارف کردیم، میوه پیش ایشان گذاردیم ‖ پذیرفتن، قبولی نوشتن برای (برات) ـ سنگین ك ـ کند یا بی عاطفه ك

– כָּבֵד مج. [יְכַבֵּד; מְכַבֵּד] ـ م. כִּבּוּד ~ مورد احترام قرار گرفتن

– הִתְכַּבֵּד فل. [چون הִתְקַשֵּׁר] افتخار کردن (یا داشتن): הִנְנִי מִתְכַּבֵּד לְהוֹדִיעֲךָ כִּי... افتخار دارم که بشما اطلاع دهم که... ‖ مورد پذیرائی قرار گرفتن، از خود پذیرائی ك: בְּבַקָּשָׁה תִּתְכַּבֵּד خواهش میکنم بفرمائید [در تعارف]

– הִכְבִּיד [چون הִזְכִּיר] (۱) فم. سنگین (تر) ك ـ کند کردن ـ محترم گردانیدن (۲) فل. بدتر شدن ـ تحمیل ك ـ زیاد و پر پشت شدن [در مو]

– הָכְבֵּד مج. [چون הָזְכַּר] سنگین (تر) شدن

כָּבֵד[2] (כְּבֵדָה) ص. سنگین ـ :. عظیم ـ سخت ـ زیاد ‖ ج כְּבֵדִים (־דוֹת) ـ [در ترکیب כְּבַד: כְּבַד־אָזְנַיִם سنگین گوش ـ כְּבַד־לֵב سر سخت، کله شق ـ כְּבַד־לָשׁוֹן یا כְּבַד־פֶּה کند زبان، الکن]

כָּבֵד[3] ا.ر. جگر (سیاه)، کبد ‖ ج כְּבֵדִים

כִּבֵּד[2] فم. [چون דִּבֵּר] جارو کردن

כֹּבֶד ا.ر. [چون כֹּתֶל] سنگینی، وزن ـ گرانی، ثقل ـ آوار، فشار ـ :. سختی، شدت ـ زیادی، کثرت

– כ' רֹאשׁ متانت، حالت جدّی

– כֹּחַ הַכ' گرایش، جاذبه، کشش

– מֶרְכַּז הַכ', נְקֻדַּת הַכ' گرانیگاه، مرکز ثقل ـ :. محور کلام، موضوع اصلی

כְּבָדָה ا.ث. اسباب، بنه ـ اشیاء بها دار

כְּבֵדוּת „ سنگینی ـ :. سختی، اشکال

– כ' עוֹדֵפֶת اضافه بار، بنهٔ اضافی

– בִּכְבֵדוּת ق. بسختی، با کندی

כָּבָה فل. [יִכְבֶּה; כָּבֶה; כְּבֵה (כִּבִּי)] ـ م. כִּבָּה; לְכִבּוֹת خاموش شدن ـ :. فرو نشستن

– נִכְבָּה [چون נִגְלָה] =כָּבָה خا موش شدن

– כִּבָּה فم. [יְכַבֶּה; מְכַבֶּה; כַּבֵּה (כַּבִּי)] ـ م. לְכַבּוֹת خا موش ك، نشاندن ـ :. فرو نشاندن

– כִּבֵּד مج. [چون צִוָּה] خا موش شدن

– הִתְכַּבָּה فل. [چون הִתְגַּלָּה] (خود بخود) خاموش شدن

כָּבוֹד ا.ر. [چون גָּאוֹן] احترام، حرمت، عزت ـ آبرو، شهرت ـ افتخار ـ [در زبان شعر] جان، روان ـ [در مقام اسم جمع] خواص، اشراف ـ [در حالت مضاف] مقام محترم، جناب آقای: כְּבוֹד נְשִׂיא בֵּית־הַדִּין

– אִגֶּרֶת כ' تقدیر نامه، تجلیل نامه

– חוֹב שֶׁל כ' قرضی که پرداخت آن منوط به خوش قولی بدهکار است

– נָהֲגוּ בוֹ כ' باو احترام گزاردند

– נָתַן כ' احترام گزاردن، احترامات بجا آوردن

– נְשִׂיא הַכָּבוֹד رئیس افتخاری

– שַׁעַר כ' طاق فیروزی، طاق نصرت

– בְּכָבוֹד ق. احتراماً ـ [در تعارف] بفرمائید

– בְּכָבוֹד רַב با تقدیم احترامات بیکران

– בְּכָל הַכ' با کمال افتخار ـ با تقدیم احترامات بیکران

– כָּלְהַכ' ל... آفرین بر...! زنده باد...!

– בֵּית־(הַ)כָּבוֹד مستراح، دست شوئی

– חוּץ מִן הַכָּבוֹד ←חוּץ

– בִּכְבוֹדוֹ וּבְעַצְמוֹ شخصاً، خودش

– לִכְבוֹד... (ا ـ در نامه نگاری) حضور محترم...، جناب آقای... ـ [در مورد بانوان] سر کار علیه بانو (یا دوشیزه)... (۲) به افتخار...

– בְּמְחִילָה מִכְּבוֹדוֹ ببخشید، جسارت نباشد

כִּבּוּד ا.ر. تکریم، احترام ـ تعارف ـ وسائل پذیرائی [خوراکی و مانند آن] ـ قبول (برات)، پذیره نویسی

כָּבוּד (כְּבוּדָה) ص. محترم (محترمه)، ارجمند ـ فاخر ـ مجلل

כָּבוּי „ [چون בָּדוּק] ←כָּבָה خاموش (شده) ـ :. خفته، خسته، بیمار

– סִיד כָּבוּי آهك کشته

כְּבוּי ا.ر. اطفاء [خاموش ك یا فرو نشاندن]

כָּבוּל[1] ص. [چون בָּדוּק] بسته ـ :. مقید

כָּבוֹל[2] ا.ر. [כְּ־] توری (برای گیس) ←רֶשֶׁת ‖ ج כְּבוֹלִים

כְּבוּל[2] „ [„] زغال سنگ نارس = טוֹרְף ‖ زمین لم یزرع ‖ ج כְּבוּלִים

כְּבוּל „ = גִּשְׁתָּה

כְּבוּל „ مخابره با کابل

כָּבוּן ص. [چون בָּדוּק] پیچیده، بسته

כְּבוּס ا.ر. عمل شستن: כ׳ בְּגָדִים

כְּבוּסָה ا.ث. آب رختشوئی، آب قلیائی

כְּבוּשׁ ا.ر. تسخیر، تصرف ـ فتح ـ ∴ جلو گیری، فرو نشانی

– כ׳ הַיֵּצֶר کشتن نفس

– צְבָא כ׳, חֵיל כ׳ [ن] عدهٔ اشغالی

כָּבוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از כָּבַשׁ تسخیر یا تصرف شده ـ در (آب) نمك گذاشته ـ ترشی گذاشته: מְלָפְפוֹנִים כְּבוּשִׁים خیار شور یا خیار ترشی ‖ فشرده ـ کوبیده: דֶּרֶךְ כְּבוּשָׁה ‖ نهفته: שְׂנְאָה כְּבוּשָׁה

כְּבוּשִׁים (هج) ا.ر. خیار شور وخیار ترشی ومانند آنها ـ کنسرو میوه یا سبزی

כְּבִיָּה ا.ث. اطفاء: خاموش ك

כְּבִיכוֹל←יָכֹל

כָּבִיס ص. [چون בָּהִיר] قابل شستن

כְּבִיסָה ا.ث. عمل شستن ـ لباس شوئی ـ رخت شستنی

כְּבִיר, כְּבִיד ا.ر. [כְּ־] متکا ـ فرش یا حصیر ‖ ج כְּבִירִים

כַּבִּיר (כַּבִּירָה) ص. توانا، بزرگ ـ زور آور ـ شدید ـ زیاد

– אֲנִי כ׳ יָמִים מִמֶּנּוּ من مسن تر از او هستم

כְּבִירָה ا.ث. عمل غربال ك یا بیختن

כַּבִּירוּת „ (۱) אַדִּירוּת (۲) רֹב

כְּבִישׁ ا.ر. جاده (شوسه)

כְּבִישָׁה ا.ث. تسخیر، تصرف ـ عمل کنسرو کردن یا ترشی گذاشتن ـ ∴ سرکوبی، جلوگیری

כַּבְכָּב ا.ر. [־כַּב] سر، سرپوش، در ‖ ج כַּבְכָּבִים [־כְּבֵי]

כָּבַל ف‌م. [چون זָכַר] بستن، زنجیر کردن، دستبند زدن ـ ∴ مقید یا دچار تضییقات ك

– נִכְבַּל مج. [چون נִזְכַּר] بسته شدن: נִכְבַּל בְּיָדָיו بدست هایش دستبند زدند

– כִּבֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] = כָּבַל

כֶּבֶל ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] زنجیر ـ طناب ـ کابل ـ ∴ قید، تضییق ـ بار سنگین

כִּבֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] نگه داشتن (مو) ـ پوشیدن، پیچیدن

כְּבֵנָה ا.ث. (۱) מַכְבֵּנָה (۲) قسمی روسری یا توری صورت

(כָּבַס) כִּבֵּס ف‌م. [چون דִּבֵּר] شستن (واطو زدن) ـ ∴ پاك ك

– כְּבַס مج. [چون כְּבַד] شسته (واطو) شدن

– הִתְכַּבֵּס ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] شسته یا پاك شدن

כַּבָּס (כַּבֶּסֶת) = כּוֹבֵס الخ [כַּבֶּסֶת چون צַמֶּרֶת]

כְּבָסִים ا.ر. [כִּבְסֵי] رخت های شستنی (یا شسته شده) ـ [مفرد آن כֶּבֶס مصرف نمیشود]

כְּבַע [شکل دیگر כּוֹבַע]

כָּבַר ف‌م. [چون זָכַר] غربال ك، سرند کردن

– נִכְבַּר مج. [چون נִזְכַּר] غربال شدن

(כָּבַר) הִכְבִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] زیاد کردن

– לְמַכְבִּיר←מַכְבִּיר

כְּבָר ق. هم اکنون: אֲנִי כ׳ יוֹדֵעַ אֶת הַסִּדֶּר من هم اکنون ترتیبش را میدانم، من که ترتیبش را... ‖ تا حال: לֹא יָבֹא אִם לֹא בָּא כ׳ اگر تا حالا نیا مده است دیگر نخواهد آمد ‖ تا حالا دیگر ـ قبلاً، پیش ازاین ـ دیگر [بمعنی بیش ازاین یا بعد ازاین]: כ׳ אֵין دیگر نیست

– בְּשֶׁכְּבָר הַיָּמִים با لمرّه، بمرور زمان

כְּבָרָה ا.ث. [چون נְדָבָה] غربال، سرند

כִּבְרָה „ —

– כִּבְרַת אֲדָמָה, כ׳ קַרְקַע یك قطعه زمین

כֶּבֶשׁ ا.ر. [چون דֶּגֶל] گوسفند ـ قوچ جوان

כֶּבֶשׁ[1] „ [כְּבָשׁוֹ] پله یا سکوی مایل ـ تخته یا پل موقت بین کشتی وساحل ـ راهرو ـ [در ماشین] رکاب ‖ ج כְּבָשִׁים [כַּבְשֵׁי]

כֶּבֶשׁ[2] „ میوه یا سبزی که در سرکه یا آب نمك به پرورند، کنسرو ـ ∴ راز ‖ ج „

– מֵי כְּבָשִׁים سرکه یا آب نمکی که میوه یا سبزی در آن می پرورند

**כָּבַשׁ** ف‌م. [چون זָכַר] پایمال ك، لگد كردن ، ∴ فرو نشاندن یا تحت انقیاد در آوردن و مطیع ك ـ تسخیر یا تصرف ك ـ غلتك زدن ـ شوسه كردن (راه)، سنگ فرش ك ـ احداث ك (جادهٔ شوسه) ـ بی عصمت یا بیصورت ك ـ پنهان ك ـ نگه داشتن ـ ترشی گذاشتن، كنسرو كردن [پوشانید

– כ׳ פָּנָיו (בַּקַּרְקַע) روی خود را از خجالت یا ترس

– קְרִיָּה כְּבוּשָׁה כָּבַשְׁתָּ تحصیل حاصل كرده ای، كار مهمی نكرده ای

– נִכְבַּשׁ مج ـ ف‌ل. [چون נִזְכַּר] تسخیر شدن ـ به بردگی در آمدن ـ فرو نشانده شدن ـ در ترشی یا آب نمك پرورده شدن ـ شوسه شدن

– כִּבֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] = כָּבַשׁ

– הִתְכַּבֵּשׁ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مسخر شدن ـ فشرده یا كوبیده شدن

– הִכְבִּישׁ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] تحت انقیاد درآوردن، سركوبی ك ـ بزیر افكندن (سر) ـ پوشانیدن

**כִּבְשָׁה**, ا.ث. [چون שִׂמְלָה] میش جوان

**כִּבְשׁוֹן** ا.ر. (۱) סוֹד (۲) כִּבְשָׁן

**כִּבְשָׁן** „ [־שַׁן] كوره ‖ ج ־שָׁנִים یا ־שָׁנוֹת

**כַּבֶּשֶׁת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] = כְּבוּשִׁים

**כְּבוֹן**←גָּבֶן

**כַּד**[1] ا.م. [چون גַּן] كوزه ـ سبو ـ آبخوری ـ شیر خوری ـ ستل ـ تاپو

**כַּד**[2] (כַּדָּה) ص. بیضی، تخم مرغی ـ محدّب ‖ ج כַּדִּים (כַּדּוֹת)

**כַּד** ا.ر. [چون חֹב] انتها یا نوك مدوّر

**כְּדַאי** (כְּדָאִית) ص. دارای ارزش: **לֹא כ׳ לָלֶכֶת** ارزش ندارد كه برویم، بزحمت رفتنش نمی ارزد ‖ مناسب، شایسته، قابل ‖ ج כְּדָאִים(־אִיוֹת)

**כְּדְאֶשְׁתָּקַד** ° ق. ما نند پارسال ←אֶשְׁתָּקַד

**כַּדָּד** ا.ر. [כַּדַּד] سازندهٔ كوزه وآبخوری وامثال آنها ‖ ج כַּדָּדִים [مؤنث آن = כַּדָּדֶת چون צַמֶּרֶת]

**כַּדּוּם** ا.ر. چنگك ـ اسباب ویژهٔ كلوخ كنی ـ قسمی جرّثقیل

**(כַּדּוֹמָה) וְכַדּוֹמָה**←דּוֹמֶה

**כַּדּוּר** ا.ر. گلوله ـ گوی ـ فشنگ ـ كره ـ [در ورزش] وزنه ـ [در دارو سازی] قرص

– חֲצִי־הַכַּדּוּר הַמִּזְרָחִי نیمكرهٔ شرقی

– כ׳ בָּשָׂר كوفته

– כ׳ יָד توپ بازی با دست

– כ׳ מִשְׁחָק توپ (بازی) ـ ∴ آلت دست، بازیچه

– כ׳־סַל←כַּדּוּרְסַל

– כ׳ עָף والی بال

– כ׳ פּוֹרֵחַ بالن

– כ׳־רֶגֶל←כַּדּוּרֶגֶל

**כַּדּוּרֶגֶל** ا.ر. فوتبال ‖ ج כַּדּוּרֵי־רֶגֶל

**כַּדּוּרַגְלָן(־לָנִית)** ا. فوتبالیست

**כַּדּוּרִי(ת)** ص. گوی مانند، كرَوی

– עֵט כ׳ قلم دكمه دار

**כַּדּוּרִיוּת** ا.ث. كرویت، گردی

**כַּדּוּרִית** „ گویچه (خون)، گلوبول ـ مهره

**כַּדּוּרְסַל** ا.ر. بسكت بال

**כַּדּוּרְסַלָן(־סַלָנִית)** ا. بسكت بال بازی كن

**כְּדַי** [شكل دیگر כְּדַאי]

**כְּדֵי; כ׳ ל; כ׳ שֶׁ; בִּכְדֵי שֶׁ; תּוֹךְ כְּדֵי**←דַּי

**כַּדְכֹּד** ا.ر. [چون חֹב] لعل، یا قوت آتشی

**כִּדְלְהַלָּן** = כִּלְהַלָּן←הַלָּן

**כִּדְלְקַמָּן**←לְקַמָּן

**כָּדַן** ف‌م. [چون טָמַן] بستن (اسب) ـ در زیر یوغ

– כִּדֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] سر نیزه به (تفنگ) گذاشتن

– כָּדַן مج. [چون סָבַן] بسته شدن [چون چار پا برای كار] ـ دارای سر نیزه شدن: רוֹבֶה מְכֻדָּן تفنگ سر نیزه دار

**כִּדֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] گرد كردن، كروی ك

– כָּדַר مج. [چون אָשַׁר] گرد شدن

– הִתְכַּדֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] شكل كروی بخود گرفتن

**כַּדֻּרֶת** ا.ث. [چون בַּצֶּרֶת] گویچه ـ توپ كوچك ـ قسمی بازی كه در آن میله هائی را با گوی می خوابانند

**כֹּה** ق. چنین ـ اینجا ـ اکنون
**ـ בֵּין כֹּה וּבֵין כֹּה** یا **בֵּין כֹּה לָכֹה** در این اثنا
**ـ עַד כֹּה** تا اینجا، تا کنون ـ تا آنجا
**ـ עַד כֹּה וְעַד כֹּה** در این ضمن، در این اثنا
**כְּהֻגֶּן** ق. بطور شایسته، چنانکه با ید ← **הֻגֶּן**
**כָּהָה** ف‌ل. [יִכְהֶה; כֵּהֶה; כֶּהֱה (כְּהִי)] ـ م. **כְּהֹה**; **לִכְהוֹת**
**ـ תֵּירָה شدن** ـ کمرنگ شدن، بینور یا کم سو شدن ـ سست شدن
**ـ כְּהֵה** ف‌ل. [چون **צְוֵה** ولی در صیغهٔ مؤنث **כְּהֵתָה**]
(۱) **כָּהֶה** (۲) کاهیده یا سست شدن (۳ ـ با ב) سرزنش ك
**ـ נִתְכַּהֵה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלֵּה** ولی در صیغهٔ مؤنث **כָּהֲתָה**] = **כָּהָה**
**ـ הִכְהָה** ف‌م. [چون **הִקְנָה** ولی در صیغهٔ مؤنث **כָּהֲתָה**] کمرنگ ك ـ تیره ك ـ تار کردن
**ـ הִכְהָה אֶת עֵינָיו** او را خجالت داد
**ـ הֻכְהָה** مج. [چون **הֻגְלָה** ولی در صیغهٔ مؤنث **כָּהֲתָה**] تار یا کمرنگ یا بینور شدن
**כֵּהֶה (כֶּהֱה)** ص. سیر: **אָדֹם כֵּ׳** ‖ تیره ـ تار، کم سو ـ کدر، افسرده ‖ ج **כֵּהִים (כֶּהוֹת)**
**כֵּהָה** ا.ث. کاهش، فروکشی ـ ∴ چاره ـ التیام
**כָּהוּי** ص. [چون **בָּדוּק**] تیره، تار (شده)، بینور
**כְּהוּי** ا.ر. تیرگی ـ بینوری ـ کمرنگی
**כְּהוּנָה** [شکل دیگر **כְּהֻנָּה**]
**כֶּהוֹת** ا.ث. تیرگی ـ کمرنگی ـ کم سوئی
**כְּהִיָּה** „ کمرنگی ـ تیرگی
**כְּהָיוֹן, כְּהֵ־** ا.ر. [כְּהֵ־] = **כְּהִיָּה** ‖ ج **כְּהִיּוֹנוֹת**
**כְּהָל** یا **כְּהַל*** „ [چون **פְּעַל**] الکل
**כְּהָלִי(ת)** ص. الکلی
**כֹּהֵן** ا.ر. [چون **אוֹהֵב**] کاهن ـ کشیش
**כְּהֵן** ف‌ل. [چون **סְבֵּן** ولی در صیغهٔ مؤنث **כְּהֲנָה**] کهانت ك، کاهن‌ب ـ انجام وظیفه (بزرگ) ك
**ـ כִּהֵן פְּאֵר** متصدی خدمت مهمی شدن ـ باشرافت خدمت ك
**כְּהֻנָּה** ا.ث. کهانت ـ ∴ (۱) جماعت کهنه (۲) خدمت، وظیفه، سمت
**כּוֹאֵב** ص. [چون **אוֹהֵב**] ← **כָּאֵב** دردناك ـ بیمار ـ متألم، غمگین

**כּוֹבֵס** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] رختشوی ـ صاحب کارگاه لباس شوئی
**כּוֹבַע** „ [כּוֹבָעִי] (۱) کلاه (۲) **קוֹבַע** ‖ ج **כּוֹבָעִים** [כּוֹבְעֵי]
ـ כ׳ **שֶׁמֶשׁ** کلاه آفتاب گردان دار، کلاه پا ناما وامثال آن
ـ כ׳ **קַשׁ** کلاه حصیری
**כּוֹבָעִי(ת)** = **כּוֹבָעָן** الخ
**כּוֹבָעִית** ا.ث. کلاه بره یا کاسکت
**כּוֹבָעָן(־עָנִית)** ا. کلاه دوز
**כּוֹבְשָׁן(־שָׁנִית)** ا. فاتح (بزرگ)، کشورگشا
**כּוֹבְשָׁנוּת** ا.ث. شهوت کشورگشائی
**כָּוָה** ف‌م. [چون **קָנָה**] داغ ك ـ سوزانیدن، تاول دار
ـ **נִכְוָה** مج. [چون **נִגְלָה**] سوختن، تاول زدن ـ ∴ مواجه با ناکامی شدن
ـ **כְּוֵה** ف‌م. [چون **צְוֵה**] سوزانیدن ـ داغ ك
**כַּוָּה** ا.ث. روزنه ـ دریچه ـ آدم رو
**כִּוּוּן** ا.ر. جهت: **בִּכְוִוּן יָשָׁר** ‖ عمل میزان ك ـ نشانه گیری، هدف گیری ـ کوك (کردن) ساز ـ ∴ توجه ـ قصد
ـ כ׳ **הַלֵּב** تمرکز فکر، توجه
ـ כ׳ **הַשָּׂעָה** تشخیص موقعیت، اغتنام فرصت
**כִּוּוֹץ** „ عمل چوروك ك یا منقبض ساختن ـ چین، چورو ك
ـ כ׳ **בַּבֶּטֶן** انقباض عضلات شکم، دلدرد
**כּוֹזֵב** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ← **כָּזֵב** دروغگو ـ ∴ باطل، بی اساس
**כּוֹחַ** [امر و مصدر از **כָּחַ**]
**כֹּוָיָה** ا.ث. سوختگی، داغ، تاول ـ ∴ سوز وگداز
**כָּוִיץ** ص. [چون **בָּהִיר**] چوروك شونده ـ قابل انقباض
**כְּוִיצָה** ا.ث. = **כִּוּוּץ**
**כְּוִיצוּת** „ قابلیت انقباض
**כּוֹךְ** ا.ر. دخمهٔ تنگ و با ریك، غار
**כּוֹכָב** „ [چون **עוֹלָם**] ستاره ـ ∴ بخت
ـ **בְּלִי כ׳** بد بخت ـ **בַּעַל כ׳** خوش اقبال
ـ **בֶּן־כ׳** خرده سیاره، سیارهٔ خرد

– כּוֹכַב חַמָּה (۱) שֶׁמֶשׁ (۲) تیر، عطارد
– חוֹזֶה בַּכּוֹכָבִים نجوم بین، طالع بین
– עוֹבֵד כּוֹכָבִים (וּמַזָּלוֹת) ستاره پرست، بت پرست
כּוֹכָבוֹן „ [כּוֹכָב־] ستارهٔ کوچك ـ خرده سیاره ـ نشان ستاره (*) ـ ج כּוֹכְבוֹנִים
כּוֹכָבִית ا.ث. گل مینا ـ خرده سیاره
כּוֹכֶבֶת „ [چون כּוֹתֶרֶת] ناهید، زهره
כּוֹל [امر و مصدر از כָּלַ۲]
(כּוֹלֵהּ) וְכוֹלֵהּ ° = וְכֻלֵּהּ
כּוֹלְכִית ا.ث. نوعی پشه
כּוֹלֵל [چون שׁוֹמֵר] (۱) ص. شامل ـ جامع، کل (۲) ا.ر. جماعت، کلنی
– חָכָם כ׳ دانشمند (در چندین رشته)، علامه
כּוֹלֵרָה* ا.ث. =חוֹלִירָע وبا
כּוֹלֵרִינָה* „ اسهال و بائی، قی و اسهال
כּוּמָז ا.ر. [چون עוֹלָם] قسمی زیور ـ کرست یا پستان بند (؟)
כּוּמָן „ [„] زین زنانه
כּוּמְסָה ا.ث. کومهٔ خرمن، بافه های انباشته روی یکدیگر || ج סָאוֹת
כּוּמְתָּה [شکل دیگر כְּמֻתָּה]
(כּוֹן) נָכוֹן ف‌ل. [יִכּוֹן; נָכוֹן→ ; הִכּוֹן (הִכּוֹנִי)] ـم. לְהִכּוֹן قرار گرفتن ـ استوار یا پایدار بودن ـ مقرر شدن ـ درست یا مستقیم‌ب (یا شدن) ـ آماده یا آراسته شدن
– כּוֹנֵן [چون קוֹמֵם ولی در صیغهٔ اول شخص جمع כּוֹנְנוּ] ف‌م. استوار کردن ـ پایدار کردن ـ بنیاد نهادن ـ آباد کردن ـ ساختن، سرشتن ـ کوك ك ||ف‌ل. توجه ك [مختصر כּוֹנֵן אֶת הַלֵּב]
– כּוֹנֵן مج. [יְכוֹנֵן; מְכוֹנָן] ـ م. כּוֹנוֹן~ آراسته یا استوار یا مستحکم‌ب ـ ساخته یا مهیا شدن ـ کوك شدن
– הִתְכּוֹנֵן ف‌ل. [چون הִתְבּוֹנֵן] خود را آماده ك، آماده شدن ـ تهیه دیدن ـ استوار یا برقرار شدن
– הֵכִין [چون הֵבִין] (۱) ف‌م. آماده ك ـ تهیه ك ـ روان ك، حاضر کردن ـ پایدار یا استوار کردن ـ منصوب ك ـ متوجه ساختن (دل ـ رو) ـ آراسته یا اصلاح کردن (۲) ف‌ل. تهیهٔ مقدمات ك ـ توجه ك
– הָכֵן לִבּוֹ دل (بچیزی) دادن ـ .: قلب خود را صاف ك
– הוּכַן مج. [יוּכַן; מוּכָן→] ـ م. הוּכֵן~ آماده شدن، تهیه شدن ـ استوار یا برقرار شدن
כִּוֵּן ف‌م. [چون דִּבֵּר] میزان ك (ساعت) ـ کوك ك (ساز) ـ (بطرف معینی) متوجه ك ـ هدف گیری ك ـ .: متمرکز کردن
– כִּוֵּן לַמַּטָּרָה هدف گیری ك، قراول رفتن، نشانه گیری ك
– כִּוֵּן אֶת לִבּוֹ حواس خود را جمع کرد ـ با نیت کار را انجام داد
– כִּוֵּן אֶת הָרוּחוֹת جهات یا بی ك
– כִּוֵּן אֶת הַשָּׁעָה موقعیت را تشخیص دادن
– כִּוֵּן לְדַעְתּוֹ שֶׁל מִישֶׁהוּ با کسی (در عمل یا فکر) هم آهنگی نشان دادن
– כֻּוַּן مج. [יְכֻוַּן; מְכֻוָּן] ـ م. כִּוּוּן~ میزان شدن ـ کوك شدن ـ بطرف معینی قرار داده شدن ـ نشانه گیری شدن ـ تمرکز داده شدن
– הִתְכַּוֵּן ف‌ل ـ م. [יִתְכַּוֵּן; מִתְ־; הִתְכַּוֵּן (־כַּוְּנִי)] ـ م. לְהִתְכַּוֵּן قصد داشتن، نیت داشتن، در صدد بودن: מָה אַתָּה מִתְכַּוֵּן? مقصود شما چیست؟
– בְּמִתְכַּוֵּן ق. عمداً، قصداً، دانسته
– בְּלֹא מִתְכַּוֵּן, שֶׁלֹּא בְּמִתְכַּוֵּן ق. بدون تعمد
– הִכְוִין ف‌م. [چون הִזְקִין] میزان ك، گرداندن ـ متوجه ساختن
– הֻכְוַן مج. [چون הֻזְמַן] میزان شدن
כִּוּן ا.ر. [כַּוָּן] قیافهٔ مصنوعی، سیمای ریاکارانه
כֻּוָּן [شکل دیگر כִּיוָּן]
כַּוָּנָה ا.ث. توجه، تمرکز (حواس) ـ نیت، قصد ـ [معنی]
– בְּכַוָּנָה ق. عمداً، قصداً
– כַּוָּנַת הַלֵּב تمرکز فکر و حواس
כִּוְנוּן ا.ر. تعدیل ـ عمل میزان ك ـ [مو] کوك: کوك ك
כִּוְנֵן ف‌م. [چون עִנְיֵן] تعدیل ك ـ میزان ك ـ کوك ك
כּוֹנֵן و כּוֹנֵן ←(כּוֹן)
כּוֹנְנוּת ا.ث. آمادگی
כּוֹנָנִית „ قفسه (کتاب) ـ پایه
כּוֹנֶרֶת „ [چون כּוֹתֶרֶת] ویولن آلتو
כַּוָּנֶת „ [چون צַמֶּרֶת] مگسك (تفنگ)

**כּוֹס**[1] " لیوان ـ استکان ـ گیلاس : כּ׳ יַיִן ‖ ∴ نصیب، **قسمت** ـ میگساری، مستی: "אָדָם נִפְקָר בְּכוֹסוֹ, בְּכִיסוֹ וּבְכַעֲסוֹ" باطن آدمی درسه مورد شناخته میشود : **هنگام** مستی ومعاملات پولی وخشمگینی ‖ ج כּוֹסוֹת
- כּ׳ חֲמִין یك استکان چای [بنوشند
- כּ׳ שֶׁל בְּרָכָה گیلاسی که به افتخار یا سلامتی کسی
- נָתַן בַּכּוֹס עֵינוֹ میگساری یا مستی کـ
**כּוֹס**[2] ا.ر. (قسمی) بوم یا جغد
**כּוֹסָיָה** یا **כּוֹסִית** ا.ث. گیلاس یا لیوان کوچك، استکان [اوقات تلخ
**כּוֹעֵס** ص. [چون אוֹהֵב] ا.فا. از כָּעַס خشمگین،
**כּוֹפֶה** ا.ر. [چون אֶזְרָח] اجاقی که جا فقط برای یك دیگ دارد، فرخوراك پزی کوچك
**כּוֹפֵל** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از כָּפַל (۲) ا.ر. بس شمر، مضروبٌ فیه
**כּוֹפֵר** ا.ر. ["] کافر، ملحد ـ حاشا کننده، منکر
**כּוֹפָר** [شکل دیگر כֹּפֶר]
**כָּוַץ** ف‌ل. [چون דָּבַק] چوروك شدن، منقبض شدن
- נִכְוַץ [چون נִפְקַד] =כָּוַץ
- כִּוֵּץ ف‌م. [چون דִּבֵּר] چوروك ك، منقبض ك ـ له ك، مچاله ك
- כָּוֻץ مج. [چون כָּבֵד] چوروك (کرده) شدن ـ له (کرده) شدن
- הִתְכַּוֵּץ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] منقبض شدن ـ خود را قوز یا جمع ك ـ چوروك شدن
- לִבּוֹ נִתְכַּוֵּץ دلش سوخت
**כּוּר** ا.ر. کوره ـ بوته (زرگری) ـ ∴ (۱) جای سختی وشکنجه (۲) امتحان سخت
**כּוֹרֶה** [چون קוֹנֶה] ←כָּרָה حفار ـ معدن چی
**כּוֹרֵךְ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←כָּרַךְ پیچنده، ∴ مخلوط کنندهٔ چیزهای نا جور با هم ـ صحاف، جلد گر
**כּוֹרֵם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] باغبان یا صاحب تاکستان
**כַּוָּרָן** [־רַן] (־רָנִית) ا. کندو دار ـ متخصص پرورش زنبور عسل
**כַּוָּרָנוּת** ا.ث. پرورش زنبور عسل
**כּוֹרְסָה** = כְּרִסָּה
**כַּוָּרֶת** " [چون צַמֶּרֶת] کندو
**כּוּשׁ** ا.ر. میله [در ماکو وماسوره] ـ محور
**כּוּשׁ** ا.ث. حبش، حبشه
**כּוּשִׁי(ת)** ا ـ ص.(سیاه) حبشی ‖ ج ־שִׁים یا שִׁיִּים(־שִׁיּוֹת)
**כּוֹשֵׁל** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از כָּשַׁל (۲) ص. لغزش خورنده ـ متزلزل، سست ـ ∴ شکست خورنده ـ مرتکب خطای غیر عمدی
**כּוֹשֶׁרֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] (۱) אֹשֶׁר (۲) قدرت
**כּוֹתֵב** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] نویسنده ـ نوك قلم
**כּוּתִי(ת)** ا. سامری، کسیکه معتقد به تورات شفاهی نیست
**כּוּתָנָה** = כֻּתֹּנֶת
**כּוֹתֶפֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] سردوشی، اپلت
**כּוֹתֶרֶת** " [־תַּרְתּוֹ] سر ستون، تاج ـ [در دندان] پوشش، تاج ـ [درگل] جام ـ سر صفحه، سطر درشت در بالای صفحه ـ سرکاغذ ‖ ج כּוֹתָרוֹת [כּוֹתְ־]
**כּוֹתֵשׁ** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از כָּתַשׁ (۲) ا.ر. =מַכְתֵּשׁ
**כָּזַב** ف‌ل. [چون דָּבַק] دروغ گفتن ـ ∴ کوتاه آمدن ـ خشك افتادن ـ غلطب ـ پوچ در آمدن
- נִכְזַב ف‌ل. [چون נִפְקַד] دروغ (گو) در آمدن ـ باطل وبی اساس ب
- כִּזֵּב ف‌ل. [چون דִּבֵּר] دروغ گفتن ـ ∴ خشك افتادن (رودخانه)
- הִכְזִיב ف.م. [چون הִפְקִיד] دروغگو در آوردن ـ ∴ سرخورده ومأیوس ك
- הָכְזַב مج. [چون הָזְכַּר] دروغ (گو) در آمدن ـ مأیوس شدن
**כָּזָב** ا.ر. [چون דָּבָר] دروغ: דַּבֵּר כ׳ دروغ گفتن ـ [در صیغهٔ جمع] چیزهای دروغ، ابا طیل، بت ها، اصنام
- "אִישׁ כ׳" شخص دروغگو
- "עֵד כְּזָבִים" گواه دروغگو، شاهد کاذب
- שֶׁקֶר וְכָזָב! دروغ محض است!
**כַּזְבָּן(־בָּנִית)** ا. (شخص) دروغگو
**כַּזְבָּנוּת** ا.ث. دروغگوئی
**כַּזְבָּנִי(ת)** ص. دروغ [در مقام صفت]، کاذب
**כְּזוּב** ا.ر. دروغگوئی

**כֹּחַ**[1] ״ [כֹּחוֹ; כֹּחֲכֶם] قوه، نیرو، زور- توانائی، اقتدار، مکنت - اختیار، وکالت - اعتبار = תֹּקֶף || ج כֹּחוֹת

– אֵין כֹּחַ, לֹא־כֹחַ نا توان

– אַמִּיץ כֹּחַ; גְּדֹל־כֹּחַ; רַב כֹּחַ نیرومند

– תַּחֲנַת כֹּחַ کارخانهٔ برق

– כֹּחַ עֶלְיוֹן فرس ماژور، قوّهٔ جابره

– בְּכֹחַ ق. بزور- بالقوه

– בְּכֹחַ הַחֹק به اتکاء قانون

– מִכֹּחַ در بارهٔ - از حیث

– יָצָא מִכֹּחַ אֶל הַפֹּעַל از قوه بفعل (در) آمدن

**כֹּחַ**[2] ״ نوعی سوسمار بسیار بزرگ || ج כֹּחִים

**כָּח** ف‌ل. [יָכוּחַ; כָּח; כּוּחַ (כּוּחִי)] - م. לָכוּחַ خلط از سینه درآوردن، تف ك

**(כָּחַד) נִכְחַד** مج - ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] پوشیده ماندن - هلاك شدن

– כִּחֵד ف‌م. [چون כִּחֵשׁ] پنهان ك - انکار کردن

– הִכְחִיד ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] پنهان ك - نابود کردن

**כָּחָה** ف‌ل - م. [چون רָאָה] (اخو) تف ك

**כָּחוֹל** [شکل دیگر כָּחֹל]

**כְּחוֹל** ا.ر. (۱) رنگ آبی (۲) כַּחַל

**כָּחוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] لاغر- بی قوت

**כְּחוּשׁ** ا.ر. انکار- عمل پنهان داشتن

**כֹּחִי(ת)** ص. عامل بالقوه

**כֹּחִיוֹת** ا.ث. نیروی ذاتی

**כְּחִילָה** ״ رنگ زنی برنگ آبی - عمل سرمه کشیدن

**כְּחִישָׁה** ״ (۱) כְּחִישׁוּת (۲) הַכְחָשָׁה

**כְּחִישׁוּת** ״ لاغری - بی قوگی (زمین)

**כִּחְכַּח** ف‌ل. [چون צִחְצַח] سینه صاف ك

**כָּחַל** ف‌م. [چون שָׁאַל] سرمه کشیدن

– כִּחֵל ف‌م. [چون כִּחֵשׁ] رنگ آبی به (چیزی) زدن

– הִכְחִיל [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. رنگ آبی به (چیزی) زدن || ف‌ل. آبی ب - کبود شدن

**כָּחֹל (כְּחָלָה)** ص. آبی || ج כְּחֹלִים (כְּחָלוֹת) - [در ترکیب כְּחַל (כְּחָלַת): כְּחַל־עֵינַיִם دارای چشمان آبی یا کبود]

**כַּחַל** ا.ر. [چون פַּעַל] سرمه - رنگ آبی

– כ׳ כְּבִיסָה نیل رختشوئی

– בְּלֹא כ׳: בְּלֹא שֶׁרֶק بی شاخ و برگ، بی پیرایه

**כְּחֹל** ״ (۱) כַּחַל (۲) پستان جانور

**כָּחֹל** ״ [כְּחַל] سبز قبا || ج כְּחָלִים [כַּחֲלֵי]

**כָּחַל** ״ [چون פָּעַל] رنگ آبی

**כְּחַלְחַל(־חֶלֶת)** ص. مایل به آبی || ج ־חַלִּים (־חַלּוֹת)

**כַּחֲלִילִי(ת)** = כְּחַלְחַל الخ

**כַּחֲלִית; כֹּחַ־** ا.ث. یاس کبود

**כָּחְנִי(ת)** = כֹּחִי(ת)

**כָּחַשׁ** ف‌ل. [چون שָׁאַל] لاغر شدن

– נִכְחַשׁ ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] خود را مطیع یا پست ك. لاغر شدن

– כִּחֵשׁ ف‌ل. [יְכַחֵשׁ; מְכַחֵשׁ; כַּחֵשׁ (כִּחֲשִׁי)] - م. לְכַחֵשׁ حاشا کردن، انکار کردن [با בְּ یا לְ] - دروغ گفتن - مکر کردن - خود را مطیع یا پست ك. چاپلوسی ك - عمل نیامدن، ضایع شدن

– הִתְכַּחֵשׁ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] تظاهر به اطاعت ك. چاپلوسی ك - [با לְ] دست از (چیزی) کشیدن

– הִכְחִישׁ [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. انکار کردن، حاشا کردن - تکذیب ك، رد کردن - لاغر یا بیقوت ك. کاستن (از) - ف‌ل. لاغر شدن - کاسته شدن

**כַּחַשׁ** ا.ر. [چون בַּעַל] لاغری- دروغ - مکر

**כָּחָשׁ** ص - ا. (آدم) دروغگو || ج כְּחָשִׁים [مؤنث آن = כַּחֲשֶׁת چون צַמֶּרֶת]

**כִּי**[1] (۱) حع. چونکه، زیرا که، برای اینکه: לֹא הָלַכְתִּי אִתּוֹ כִּי הָיִיתִי עָיֵף || که: נַנִּיחַ כִּי הוּא צוֹדֵק فرض کنیم (که) او راست میگوید || چون، نظر به اینکه: "כִּי שָׁמַעְתָּ לְקוֹל אִשְׁתֶּךָ..." || چنانچه، هرگاه: "וְכִי יִפְתַּח אִישׁ בּוֹר" || بلکه: "לֹא תִקְרָא אֶת־שְׁמָהּ שָׂרַי כִּי שָׂרָה שְׁמָהּ" او را ساری نخوان بلکه نامش سارا باشد || مبادا، شاید: "כִּי תֹאמַר בִּלְבָבְךָ..." (۲) ضم. = אֲשֶׁר که: "תַּחַת הֶבֶל כִּי הֲרָגוֹ קַיִן" (۳) ق. آیا (حقیقة): "וְכִי הִצִּילוֹ אֶת שִׁמְרוֹן מִיָּדִי" || مگر: וְכִי יָדַעְתִּי כִּי הוּא יָבוֹא؟ مگر میدانستم که او خواهد آمد؟

-כִּי אָז [در جزای شرط می آیدو ترجمه نمی شود]: לוּ רָאִיתִי אוֹתוֹ כִּי אָז דִּבַּרְתִּי אִתּוֹ (هر آینه) اگر او را دیده بودم با او صحبت میکردم

-הֲכִי ق. آیا ـ حقیقةً، واقعاً ـ بدرستی ـ چقدر بیشتر، چه بهتر: הֲכִי טוֹב שֶׁתְּדַבֵּר אִתּוֹ בְּעִנְיָן זֶה || [برای ساختن صفت درجهٔ عالی] ترین: הַתַּלְמִיד הֲכִי חָרוּץ زرنگ‌ترین شاگرد

-כִּי אִם جز، مگر ـ مگر اینکه ـ هر آینه اگر ـ یقیناً ـ بلکه ـ زیرا که

-כִּי עַל־כֵּן زیرا (به همین سبب)

כִּי² ا.ر. [כִּבִי]=כְּוִיָּה || ج כִּיִּים

כַּיָּאוּת←יָאוּת

כִּיב ا.ر. قرحه، زخم

כִּידוֹד „ =זִיק; נִיצוֹץ

כִּידוֹן „ نیزه (پرت کردنی) ـ [ن] سر نیزه

-הֲטָלַת כ׳ پرتاب نیزه

כִּיוּל „ مساحی وتعیین حدود (زمین) ـ تعیین عیار (اجزای جسم مرکب)

כַּיּוֹם←יוֹם

כֵּיוָן ق. مستقیماً ـ بلافاصله

-כ׳ שֶׁ چونکه، نظر به اینکه ـ همینکه ـ پس از اینکه

-מִכ׳ שֶׁ چونکه، نظر به اینکه

כִּיוֹר ا.ر. لگن ـ دست شوئی ـ ظرف شوئی (مطبخ) ـ حوض ـ دیگ ـ آتشدان ـ سکو، منبر || ج כִּיּוֹרִים یا -רוֹת

כִּיּוֹר „ روکوبی، از اره ـ گچ بری

כִּיּחַ „ [כִּיחוּ] خلط، بلغم || ج כִּיחִים

כִּיחָה ا.ث. اخراج خلط از سینه

כַּיְחָן(־חָנִית) ا. کسیکه عادت به تف کردن واخراج خلط از سینه دارد

כִּיָּל ف‌م. [چون קִיֵּם] اندازه گیری ك، مساحی ك، پیمودن ـ حدود (زمینی را) تعیین ك

כֵּיל ا.ر. [چون זַיִת] اندازه

כַּיָּל „ [כַּיַּל] مساح، زمین پیما || ج כַּיָּלִים [مؤنث آن = כַּיֶּלֶת چون צַמֶּרֶת]

כִּילָאוּת یا כִּילוּת ا.ث. خست

כִּילַי ا.ر. [چون גִּבַּאי] شخص خسیس یا جوکی

כֵּילָף „ [־לַף; ־לַפּוֹ] تیشه ـ تبر || ج ־לַפּוֹת

כִּימַאי „ [چون גִּבַּאי] شیمی دان

כִּימָה ا.ث. پروین، ثریا

כִּימִי*(ת) ص. شیمیائی ـ شیمی دان

– מְהַנְדֵּס כִּימִי مهندس شیمی

כִּימְיָה* ا.ث. شیمی

כִּינִּין* ا.ر. گنه گنه

כִּיס „ جیب ـ کیف

– לְפִי כִּיסוֹ باندازهٔ استطاعت یا پولم

– כּ׳־אֲוִיר چاه هوائی

– כּ׳ הָאֲשָׁכִים کیسهٔ خایه

– אֶבֶן כּ׳ سنگ یا وزنهٔ کوچك

– חַיַּת־כּ׳ جانور کیسه دار

– חֶסְרוֹן כּ׳ بی پولی ـ زیان مالی

– מִלּוֹן כּ׳ فرهنگ جیبی

– מָעוֹת (שֶׁל) כּ׳ پول جیب، پول جیبی

– שָׁעוֹן כּ׳ ساعت بغلی یا جیبی

כַּיִס „ [כַּיַּס] جیب بر || ج כַּיָּסִים [مؤنث آن = כַּיֶּסֶת چون צַמֶּרֶת]

כִּיסֹן „ [־סַן] خمیر گوشت پیچ، ساندویچ خمیر

כֵּיצַד ق. = אֵיךְ چگونه، چطور

כִּיר ف‌م. [چون קִיֵּם] روکوبی ك، تخته کوبی ك

כַּיִר ا.ر. [چون זַיִת] از اره (چوبی)، روکوب

כִּירָה ا.ث. اجاق یا فرخوراك پزی

כִּירוּרְגִ* (־רוּרְגִית) ا. ← מְנַתֵּחַ جرّاح

כִּירוּרְגִי(ת) ص. مربوط بجراحی

כִּירוּרְגְיָה ا.ث. جراحی

כִּירַיִם (ה ت) ا.ر. [כִּירַי] فرخوراك پزی

כִּישׁוּר „ آلتی که پشم ریستنی را نگاه میدارد

כָּךְ ق. چنین، اینطور

– כָּךְ וְכָךְ چنین وچنان ـ فلان وفلان: בִּשְׁנַת כָּךְ וְכָךְ در سال فلان، در فلان سال || فلانقدر

– כָּךְ שֶׁ بطوریکه، بقسمی که

– כָּל כָּךְ←כֹּל

– מַה בְּכָךְ چه عیبی دارد؟ چه اهمیت دارد؟

– דָּבָר שֶׁל מַה בְּכָךְ چیز جزئی وغیر مهم
– מִכָּךְ וְכָךְ به... قسم، یکی بکجا
– עַד כְּדֵי כָּךְ تا این اندازه
– עַל יְדֵי כָּךְ بدین وسیله، بدین ترتیب، از اینراه
– תּוֹךְ כְּדֵי כָּךְ در همان وقت، در ضمن
– מִתּוֹךְ כָּךְ در نتیجه، با لنتیجه
– אַחַר כָּךְ بعداً، پس از آن
– בֵּין כָּךְ וּבֵין כָּךְ ← בֵּין

**כַּךְ** [شکل دیگر כָּךְ]

**כָּכָה** ق. چنین، اینطور

**כִּכָּר** ا.ث. [כִּכַּר] میدان، دایره ـ چمن ـ قرص (نان) ـ قالب (پنیر) ـ وزنهٔ قدیمی در حدود ۲۱۰۵ کیلو || ج [در معنی آخر] כִּכָּרִים [כִּכְּרֵי] ـ ت כִּכָּרַיִם یا כִּכְּ [כִּכְּרֵי] ـ [در معنی اول] כִּכָּרוֹת [כִּכְּ] ـ [بمعنی قرص یا قالب بهر دو شکل]

– בָּא עַד כִּכַּר לֶחֶם بقرص نانی محتاج شد

**כָּל** (כֹּל) ← כֹּל [دادن

**כָּל** (کال) ف‌م. [چون קָם] پیمودن ـ (در خود) جا
– הֵכִיל ف‌م. [چون הֵפִיר] جا گرفتن، گنجایش (چیزی را) داشتن ـ در بر داشتن، دارا بودن ـ ∴ تحمل ك
– כִּלְכֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] خوراك دادن، تغذیه ك ـ پروراندن ـ بلند نگاه داشتن (مو) ـ ∴ گنجایش داشتن ـ تحمل ك ـ استوار کردن ـ مرتب ك
– הִתְכַּלְכֵּל ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] گذران ك ـ تغذیه شدن، خوراك خوردن ـ ∴ خود داری ك

**כֹּל** ا.ر. [כָּל (כُل)] ـ (۱ ـ در حالت مطلق) همه، همه کس: הַכֹּל אוֹהֲבִים אוֹתוֹ همه او را دوست دارند || همه چیز ـ هر چیز، چیزی [در سر ضمائر متصل כֻּלּוֹ; כֻּלָּנוּ الخ] ـ (۲ ـ در حالت مضاف) همهٔ، جمیع، تمام: כָּל בָּנָיו همهٔ فرزندانش || [با مفرد] تمام، تمامی: כָּל הַלַּיְלָה || [با مفرد یاجمع] هر: כָּל עֵץ־פְּרִי עֵץ هر درخت میوه || [با مفرد] هر یك، هر کدام ـ همه کس ـ هیچ: כָּל אֶחָד هر یك، هر کدام ـ همه کس ـ هیچ: "לֹא־תַעֲשֶׂה כָל־מְלָאכָה" || [با تکرار اسم] هر: בְּכָל עִיר וָעִיר در هر یکی از شهرها، در همهٔ شهرها (۳ ـ در اصطلاحات زیر): ـ

– כָּל אֲשֶׁר هر چه (که) ـ هر جا (که)
– כָּל־בּוֹ جامع، دارای همه چیز [کنیهٔ فروشگاه بزرگ]
– כֹּל יָכוֹל همه فن حریف ـ توانا، قادر مطلق
– כָּל כָּךְ [با صفت] اینقدر، اینهمه: כָּל כָּךְ קָשֶׁה باین سختی ـ אֵינָהּ כָּל כָּךְ יָפָה باین قشنگی نیست ـ [با فعل] اینقدر، چقدر!: כָּל כָּךְ אֲהַבְתִּי אוֹתוֹ!
– כָּל כַּמָּה هر قدر، هر چه
– כָּל מַה שֶׁ هر چه (که)، هر آنچه
– כָּל מִי שֶׁ هر که، هر آنکه
– כָּל עוֹד مادام که، تا وقتی که
– כָּל שֶׁ هر چه ـ هر که، هر کس
– כָּל שֶׁהוּא (־שֶׁהִיא) هر چه، هر قدر ـ کمی، قدری ـ چیزی ـ هیچ: אֵין לוֹ סְכוּם כָּל שֶׁהוּא לְהַצְלָחָה هیچ شانس موفقیت ندارد || هر: בְּמִדָּה כָּל שֶׁהִיא بهر اندازه ـ אֵיזוֹ סִבָּה שֶׁהִיא هر علت (که باشد)
– כָּל שֶׁכֵּן بطریق اولی، تا چه رسد ـ وهمچنین
– בְּכָל אֹפֶן در هر حال
– בְּכָל זֹאת با اینهمه، با وجود این، معهذا
– בְּכָל רַע در منتهای بدی
– מִכֹּל וְכֹל بکلی، به هیچوجه
– רַבּוּ כְּכֻלּוֹ ← רַב
– בַּכֹּל מִכֹּל כֹּל بدون هیچ کم وکسر

**כָּלָא** ف‌م. [چون קָרָא] (۱) زندانی ك، حبس ك ـ باز داشتن، منع ك ـ مضایقه ك ـ موقوف ك ـ پایان به (چیزی) دادن
– נִכְלָא مج. [چون נִקְרָא] زندانی شدن ـ باز ایستادن، موقوف شدن ـ باز داشته شدن
– הִכְלִיא ف‌م. [چون הִמְצִיא] با جنس دیگر جفت ك یا پیوند زدن

**כֶּלֶא** ا.ر. [چون פֶּלֶא] = בֵּית־כֶּלֶא زندان

**כִּלְאַי** " [چون תְּנַאי] = כִּלָּיוֹן

– קֶרֶן כ' وجوه یا سرمایهٔ استهلاکی

**כִּלְאַיִם** (ه‌ت) " [כִּלְאֵי] (پیوند) دو جنس نا جور ـ [در مقام قید] (۱) با دو جور تخم: "שָׂדְךָ לֹא־תִזְרַע כ'" (۲) با غیر جنس خود: "בְּהֵמְתְּךָ לֹא־תַרְבִּיעַ כ'" || [در مقام صفت] بافته شده از دو جنس: בֶּגֶד כ'

-בֶּן כ׳ جانور دورگه ـ گیاه پیوندی
כֶּלֶב „ [چون דֶּרֶךְ] سگ (نر) ←כַּלְבָּה
(כָּלַב) כִּלֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] کوك زدن
-הִתְכַּלֵּב ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] هار شدن
-הִכְלִיב ف‌م. [چون הִפְקִיד] کوك زدن
כַּלְבָּה ا.ث. [چون יַלְדָּה] سگ ماده
כַּלְבִּי(ת) ص. کلبی: سگ‌مانند یا وابسته به تیرهٔ سگ
-שִׁנֵּי כַּלְבִּיּוֹת انیاب، دندانهای نیش
כֶּלֶב־יָם ا.ر. (۱) خوك دریائی (۲) قسمی ماهی درنده خو ‖ ج כַּלְבֵי־יָם
כְּלַבְלָב „ [־לַב] سگ کوچولو، سگ دامن پرورده ‖ ج ־לָבִים [־לְבֵי]
כַּלְבָּן(־בָּנִית) ا. سگ باز
כֶּלֶב־נָהָר ا.ر. گربهٔ آبی، سمور آبی ‖ ج כַּלְבֵי־נָ׳
כַּלְבָּנוּת ا.ث. سگ بازی، تربیت سگ
כַּלֶּבֶת „ [چون צַמֶּרֶת] گزیدگی سگ هار
כָּלָה[1] ف‌ل. [יִכְלֶה; כָּלֶה; כְּלֵה (כְּלִי)] ـ م. כָּלֶה; לִכְלוֹת بپایان رسیدن، خاتمه یافتن ـ سپری شدن ـ فرو نشستن (خشم) ـ هلاك شدن، فنا شدن ـ بوقوع پیوستن ـ مهیا یا مقدر شدن ـ مصرف شدن، ته کشیدن ـ موقوف شدن ـ زائل شدن ـ تحلیل رفتن ـ پراکنده شدن ـ افسرده یا کاهیده شدن
-כַּלֵּה ف‌م. [چون צִוָּה] بپایان رساندن، تمام ك ـ مصرف ك ـ نابود یا هلاك ك ـ تار و کاهیده ك ـ به انجام رسانیدن
-כָּלָה مج. [چون צִוָּה] به پایان رسیدن
כָּלָה[2] ا.ث. فنا ـ عزم (راسخ) ـ [در مقام قید] بکلی، تماماً
-עָשָׂה כ׳ ב فنا کرد
כַּלֵּה [امر فعل כָּלָה (←כָּלָה[1])]
-עַד כ׳, עַד לְכַלֵּה تماماً، تا انتها
כָּלֶה (כְּלָה) ص. [ا.فا. از כָּלָה] فانی ـ زود گذر، نا پایدار ـ کاهیده ـ افسرده ‖ ج כְּלִים(־לוֹת)
כַּלָּה ا.ث. عروس: חָתָן וְכַלָּה – חֲמוֹת וְכַלָּתָהּ
כְּלָה „ پشه بند ـ آسمانه، پرده
כְּלֶהָלָן←הָלָן

כְּלוּא (כְּלוּאָה) ص. [ا.مف. از כָּלָא] زندانی ـ محصور، محاط ‖ ج כְּלוּאִים(־אוֹת)
כֶּלוּא ا.ر. یا בֵּית הַכֶּלוּא زندان
כְּלוּב „ قفس ـ سبد (میوه)
כִּלּוּי „ =סִיּוּם – הַשְׁמָדָה
כָּלוּל ص. [چون בָּדוּק]←כָּלַל (۱) گنجانیده شده، مشمول (۲) מְשֻׁכְלָל
כְּלוּלוֹת (هج) ا.ث. نامزدی یا عروسی
כְּלוֹם (۱) ا.ر. هیچ: לֹא עָנָה כ׳ (۲) ق. هیچ، اصلاً
-לֹא כ׳ [د.م.]=כְּלוּם هیچ
-אֵין בְּכָךְ כ׳ اهمیتی یا ضرری ندارد
-מַעֲשֶׂה שֶׁל כ׳ چیز یا موضوع غیر مهم
-פְּטַר אוֹתִי בְּלֹא כ׳ مرا دست خالی روانه کرد
כְּלוֹמַר←אָמַר
כְּלוֹנָס* ا.ر. [־נַס] تیر، پایه ـ چوب پا ‖ ج כְּלוֹנָסוֹת یا ־סָאוֹת
כְּלוֹת ا.ف. از כָּלָה پایان، انقضاء
-כ׳ הַנֶּפֶשׁ اشتیاق زیاد، دلتنگی
-אַחֲרֵי כְּכְלוֹת הַכֹּל سر انجام، آخر الا مر
כַּלּוֹת ا.ف. از כְּלָה←כָּלָה[1]
כֶּלַח ا.ر. [چون פֶּתַח] پیری (توأم با خوش بنیگی)
-אָבַד עָלָיו כ׳ دیگر متداول نیست، کهنه شده است ـ پیرو فرتوت شده است
כְּלִי „ [כְּלִיו, כֶּלְיָךְ, כְּלִיוֹ] آلت ـ اسباب، اثاثه ـ ظرف ـ جامه ـ کشتی ‖ ج כֵּלִים [כְּלֵי; כֵּלַי, כְּלֵיכֶם]
-כְּלֵי אֹכֶל لوازم سفره، ظروف و کارد و چنگال
-כְּלֵי זֶמֶר یا כ׳ נְגִינָה آلات یا ادوات موسیقی
-כְּלֵי מִטָּה لوازم تختخواب، رختخواب
-כְּלֵי מְלָאכָה ابزار یا اسباب کار
-כְּלֵי מִלְחָמָה سلاح [ج اسلحه]
-כְּלֵי נְשִׁימָה اندام یا جهاز تنفسی
-כְּלֵי קֹדֶשׁ اشیاء مقدس [در معبد یا کنیسه] ـ ∴ خدمتگزاران جامعه
-כְּלֵי־רֶכֶב وسائل (یا وسائط) نقلیه

– כְּלִי מַחֲזִיק בְּרָכָה اسباب برکت، چیز یا شخص مفید
– כְּלִי מָלֵא וְנָדוּשׁ دانشمند بزرگ، علامه
– כְּלִי שָׁרֵת آلت (دست)
– הַצֵּג מִישֶׁהוּ כְּלִי רֵיק کسیرا از هستی ساقط ك
– מִכְּלִי רִאשׁוֹן مستقیماً، از زبان اصلی
– יָצָא מִכֵּלָיו ازکوره در رفت
כֵּלַי [شکل دیگر כֵּילַי]
כֻּלּוֹ° =כֻּל همهٔ
– כ׳ הַאי باین زیادی ـ با همهٔ این احوال
– וְכֻלֵּי = וְכֻלָּהּ
כַּלְיָא־בָּרָק یا כ׳ ־ רַעַם ا.ر. برق گیر || ج כַּלְיָאֵי־
כֶּלְיָאָה ا.ث. حبس [زندانی ك]
כְּלִיבָה „ گیره ـ جا خیاطی، جعبه کار
כְּלְיָה „ گرده، کلیه، قلوه ـ .. مغز ـ مرکز احساسات: قلب یا وجدان || ج כְּלָיוֹת [כִּל־]
– מוֹסַר כְּלָיוֹת سرزنش وجدان، پشیمانی
כְּלָיָה „ فنا، نابودی، هلاکت
כְּלָיוֹן ا.ر. [چون זְכָרוֹן] نابودی، هلاکت
– כְּלְיוֹן עֵינַיִם اشتیاق وانتظار ـ [م] کاهیدگی چشم
כָּלִיל (۱) ص. [چون כָּהִיר] کامل، تمام ـ [در ترکیب כְּלִיל (כְּלִילַת): כְּלִיל הַשְּׁלֵמוּת کامل از هر جهت ـ כְּלִילַת יְפִי در زیبائی تمام، زیبا بتمام معنی] (۲) ا.ر. [כִּ־] تمامی، تمامیت (۳) ق. تماماً، بکلی
כְּלִיל ا.ر. اکلیل، تاج
כְּלִילָה (از ־לָא°) ا.ث. حلقه یا دستهٔ گل ←זֵר
– כְּלִילַת הַיּוֹם نیلوفر پیچ
– כְּלִילַת הַלַּיְלָה گل لاله عباسی
כְּלִימָה [شکل دیگر כְּלִמָּה]
כַּלָּךְ ح‌ن. دور شو! احتراز کن!
כִּלְכּוּל ا.ر. تغذیه ـ موی شقیقه
כִּלְכֵּל←כָּל
כַּלְכָּלָה ا.ث. (وسیلهٔ امرار) معاش ـ تغذیه، اعاشه ـ [اقتصاد
– כ׳ מְדִינִית اقتصاد سیاسی، علم ثروت
כַּלְכֵּלָה „ سبد، لوده

כַּלְכָּלִי(ת) ص. اقتصادی
כַּלְכָּלָן(־לָנִית) ا. متخصص اقتصاد
כָּלַל ف‌م. [چون פָּקַד] گنجانیدن، در جزء (چیزی) قرار دادن ـ تحت قاعدهٔ کلی در آوردن، تعمیم ك ـ کامل ك
– נִכְלַל مج. [چون נִפְקַד] گنجانیده شدن، در زمرهٔ (چیزی) قرار گرفتن ـ تحت قاعده کلی در آمدن
– כִּלֵּל ف‌م. [چون הִלֵּל] با تاج (گل) مزین ك. شامل ب ـ کامل ك، تمام ك
– הִכְלִיל ف‌م. [הִכְלַלְתִּי; יַכְלִיל; מַכְ־; הַכְלֵל (־לִילִי)] ـ م. לְהַכְלִיל تحت قاعدهٔ کلی در آوردن: در جزء (صورت) آوردن ـ بطور کامل انجام دادن. شوهر دادن
– הָכְלַל مج. [הָכְלַלְתִּי; יִכָּלֵל; מְכֻלָּל] ـ م. הָכְלֵל~ تحت قاعدهٔ کلی در آورده شدن ـ جزء کل قرار داده شدن ـ عقد شدن
כְּלָל ا.ر. [כְּלַל یا כְּלָל] قاعده (کلی) ـ مجموع کل. جمع، جماعت ـ جامعه ـ نتیجه (کلی) ـ حیز (*hayez*): יָצָא מִכְּלַל שִׁמּוּשׁ از حیز استفاده افتاد || تعمیم. شمول || ج כְּלָלִים یا ־לוֹת
– כְּלָל (וּכְלָל) بکلی، به هیچوجه
– בְּדֶרֶךְ כ׳ بطور کلی
– בִּכְלָל ق. به هیچوجه، ابداً، اصلا ـ بطور کلی
– בְּכְלַל ح‌ا. در جزو، مشمول
– מִכְּלָל שֶׁ از این مطلب چنین بر می آید که
– עַד... וְעַד בִּכְלָל لغایت: מִסְפַּר 5 עַד 15 וְעַד ב׳ از ۵ لغایت ۱۵
– יָצָא מִן הַכְּלָל مستثنی ب
– יוֹצֵא מִן הַכְּלָל ص. استثنائی ـ [در مقام اسم] استثناء
כֹּלֵל [شکل اصلی כּוֹלֵל]
כְּלָלוֹת←כְּלָלִיּוֹת
כְּלָלִי(ת) ص. عمومی ـ کلی ـ جامع
– מַטֶּה כְּלָלִי ستاد ارتش
– מְנַהֵל כ׳ مدیر کل
– מְכִירָה כְּלָלִית هراج، فروش عمومی

- שֵׁם עֶצֶם כְּלָלִי [د] اسم عام
כְּלָלִיוּת یا כְּלָלוּת ا.ث. عمومیت، کلیت
- הַסְּפִירָה הַכְּלָלִית مبدأ تاریخ میلادی
- בִּכְלָלוּתוֹ بطور کلی
(כָּלַם) נִכְלַם ف.ل. [چون נִפְקַד] خجل یا رسوا شدن، خجالت کشیدن
- הִכְלִים ف.م. [چون הִפְקִיד] خجالت دادن، شرمسار یا رسوا کردن ـ سرزنش ك ـ زجر یا اذیت ك
- הָכְלַם مج. [יִכָּלֵם; מְכֻלָּם] ـ م. הָכְלֵם ~ خجالت زده یا شرمسار شدن ـ اذیت یا آزار دیدن
כְּלִמָּה ا.ث. رسوائی ـ خجالت ـ سرزنش
- לְבַשׁ כ׳ جامهٔ رسوائی پوشید
כְּלִמּוּת „ = כְּלִמָּה
כְּלָנִית „ شقایق نعمان
כִּלְעֻמַּת←עֻמָּה
כֶּלֶף ا.ر. [چون כֶּנֶד] ککمك
כִּלַּפֵּי ح.ا. [כְּלַפֵּי; כְּלַפֶּיךָ] بطرف، سوی ـ در برابر، مقابل، درپیش. نسبت به ـ بر ضد
כִּמְדָמֶה و כִּמְדַמֵּנִי←מִדָּמֶה
כְּמָה ق. چنان: כ׳ שֶׁנֶּאֱמַר چنانکه گفته شده است
כַּמָּה (۱) ص. چند: כ׳ סְפָרִים ‖ چقدر: כ׳ כֶּסֶף יֵשׁ לָךְ? ـ כ׳ רָחְבוֹ? پهنای آن چقدر است؟ (۲) ق. چه، چقدر: כ׳ נֶהְדָּר הָיָה הַמַּחֲזֶה! (۳ ـ در مقام ضمیر) چند، چند تا: כ׳ אַתָּה רוֹצֶה? ‖ هر قدر، هر چه: תֵּן לִי כ׳ שֶׁיֵּשׁ לָךְ هر قدر داری بمن بده ‖ بعضی: כ׳ מֵעִיקָּרִים הָאֵלֶּה
- בְּכַמָּה בַּחֹדֶשׁ? در روز چندم ماه؟
- כַּמָּה הַיּוֹם בַּחֹדֶשׁ? امروز چندم ماه است؟
- בַּת כ׳ הִיא? چند سال دارد؟
- עַד כ׳ שֶׁ تا آنجائی که، آنچه که
- כָּל כ׳ هرقدر، هرچه
- זֶה כ׳ שָׁנִים اینهمه سال، تمام این سالها
- מִדֵּי כ׳? چند وقت به چند وقت؟ چند وقت یکبار؟
- כַּמָּה עוֹלֶה הַסֵּפֶר? بهای کتاب چند است؟
- כַּמָּה וְכַמָּה פְּעָמִים چندین بار، کراراً
- עַל אַחַת כַּמָּה וְכַמָּה بطریق اولی

כְּמַהּ ف.ل. [چون תָּמַהּ] مشتاق ودلتنگ ب، از مشتاقی بیحال شدن
כָּמֵהַּ ص. [چون שָׁמֵחַ] مشتاق ودلتنگ
כְּמֵהָה ا.ث. دنبلان: قسمی قارچ ‖ ج ־הִים یا ־הִין°
- כְּכְמֵהִין וּכְפִטְרִיּוֹת خود روما نند قارچ
כִּמָּהוֹן ا.ر. [چون זִקָּרוֹן] = כְּמִיהָה
כְּמוֹ ح.ا. = כְּ مانند، مثل، چون: כְּמוֹ אָבֶן
- כְּ׳־כֵן همینطور ־כְּ שֶׁ چنانکه (گوئی)
- כְּ׳ רֶגַע در لحظه ای
כָּמוּהַ ص. [چون גָּרוּעַ] مورد انتظار یا اشتیاق
כָּמוֹהוּ (־הָ); כְּמוֹהֶם (־הֶן); כָּמוֹךָ (כָּמוֹךְ); כְּמוֹכֶם (־כֶן); כָּמוֹנוּ; כְּמוֹנִי←כְּ [صفحهٔ 199]
כַּמּוֹן ا.ر. زیره (سبز)
כָּמוּס ص. [چون בָּדוּק] نهان، پوشیده ـ [در عکس] ظاهر نشده
- חֹם כ׳ گرمای نهان، حرارت ذوب وتبخیر
כְּמוּסָה ا.ث. کپسول یا کاشه
כְּמוּרָה „ کشیشی ـ جماعت کشیشان
כָּמוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] خشکیده، چوروك شده
כְּמוֹת ح.ا. [כְּמוֹתְךָ; כְּמוֹתוֹ الخ] = כְּמוֹ مانند، مثل ـ [در مقام اسم] چگونگی، وضع: לִכְמוֹת שֶׁהָיָה به وضعی که بود
- כ׳ שֶׁהוּא همانطور که بود (یا هست)، بهمان وضع
כַּמּוֹת ا.ث. کمیت، چندی، مقدار: אֵיכוּת הָעֲבוֹדָה חֲשׁוּבָה יוֹתֵר מִכַּמּוֹתָהּ
- כ׳ קְטַנָּה שֶׁל סְחוֹרוֹת مقدار کمی کالا
כַּמּוּתִי(ת) ص. کمی، مقداری
כְּמִיהָה ا.ث. اشتیاق ودلتنگی
כְּמִירָה „ (۱) عمل رسانیدن میوه درزیر خاك (۲) חֲמִלָּה
כְּמִישָׁה „ چوروك شدگی، خشکیدگی
כָּמַס ف.م. [چون פָּקַד] (پنهان) نگاه داشتن
- נִכְמַס مج. [چون נִפְקַד] (پنهان) نگاه داشته شدن
כִּמְעַט ق. تقریباً ←מְעַט
כָּמַר ف.م. [چون פָּקַד] گرم ك ـ در زیر خاك نگاه داشتن ورسانیدن (میوه) ـ گستردن (دام)

– נִכְמַר مج. [چون נִפְקַד] داغ شدن ـ در زمین نگهداشته شدن
– נִכְמְרוּ רַחֲמָיו رحمش بجوش آمد، دلش سوخت
כֶּמֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] میوه ایکه در زیر خاك میرسد
כְּמֶר ״ [چون כְּתֶל] کشیش
כְּמָרִיָּה ا.ث. (۱) מִנְזָר (۲) زن کشیش
כָּמַשׁ ف.ل. [چون פָּקַד ولی در صیغهٔ ا.فا. כָּמֵשׁ] خشکیدن، پژمرده یا چوروك شدن
– כְּמֵשׁ ف.م. [چون דְּבַר] خشکیده یا چوروك ك
– הִתְכַּמֵּשׁ, נִתְ־ [چون הִתְקַשֵּׁר] = כָּמַשׁ
– הִכְמִישׁ [چون הִפְקִיד] = כְּמֵשׁ
כָּמֵשׁ ص. [چون כָּבֵד] = כָּמוּשׁ
כִּמְשׁוֹן ا.ر. زنگ گیاهی ـ شته
כְּמִתָּה ا.ث. ـِبره [قسمی کلاه] beret
כֵּן¹ (۱) ق. (الف) بله [ضد לֹא وهمچنین هنگام جواب دادن بکسی که شما را صدا میزند] ـ (ب ـ با فعل) چنین، اینطور = כָּךְ (۲) چنین [در مقام صفت] : ״לֹא־כֵן עַבְדִּי מֹשֶׁה״ (۳ ـ مانند ضمیر) : ״לֹא־יֵעָשֶׂה כֵן בִּמְקוֹמֵינוּ״ این کار (یا چنین کاری) در محل ما کرده نمیشود ـ לִפְנֵי־כֵן پیش از این، قبلاً ـ אַחֲרֵי־כֵן بعد از این
– בְּכֵן, וּבְכֵן ق. در اینصورت، بدین ترتیب ـ همینطور
– (אָמֵן) כֵּן יְהִי רָצוֹן انشاء الله (چنین بشود)
– כָּל שֶׁכֵּן ← כֹּל
– וְכֵן הָלְאָה وقس علی هذا، وهمینطور تا آخر
– לְאַחַר מִכֵּן بعداً، سپس
– אַף־עַל־פִּי־כֵן ← אַף
– כֵּן...כַּאֲשֶׁר همانطور...که : ״כֵּן תַּעֲשֶׂה כַּאֲשֶׁר דִּבַּרְתָּ״
– כַּאֲשֶׁר... כֵּן (۱) همانطورکه... همانطورهم (۲) هر چه بیشتر... همانقدر هم [← כַּאֲשֶׁר زیر אֲשֶׁר]
– לָכֵן ق. از این جهت، بنا بر این
– עַל־כֵּן از این جهت ـ از همین جهت
כֵּן² (۱) ص. (כֵּנָה) استوار ـ درست ـ راستگو (۲) ق. بدرستی ـ البته
כֵּן כַּן ا.ر. [כַּנּוֹ] پایه ـ [در دو چرخه] ترك بند ـ ∴ مقام، منصب ـ وضع، حالت
כְּנֶגֶד ← נֶגֶד
כַּנָּה ا.ث. پایه [برای نگهداری مهرونت موسیقی و دستمال سفره و مانند آنها وهمچنین در پیوند]
– כ׳ מְשֻׁלֶּשֶׁת سه پایه
כְּנָה¹ ״ شپش ـ شپشه ـ شته ‖ ج כִּנִּים
כִּנָּה² ف.م. [چون צִוָּה] (با لقب یا اسمی) نامیدن، (لقب یا کنیه) دادن ـ کنیه به (چیزی یا کسی) دادن
– כֻּנָּה مج. [چون צֻוָּה] نامیده یا ملقب شدن
– הִתְכַּנָּה ف.ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود را (با کنیه یا لقبی) ملقب ك، معروف به (لقب یا کنیه ای) شدن
כִּנּוּי ا.ر. لقب، کنیه ـ واحد جنس، اسم جنس ـ [د] کنایه، ضمیر : כ׳ הָרֶמֶז ضمیر اشاره
– כ׳ סִפְרוּתִי نام عاریتی، نام مستعار
– כִּנּוּיֵי הַפֹּעַל ضمائر مفعولی متصل [چون נִי در מָצָאנִי مرا پیدا کرد]
כִּנּוּן ״ عمل پیچیدن یا کوك ك ـ تأسیس ـ عضو، اندام
כִּנּוּס ״ مجمع، کنفرانس ـ جمع آوری
– כ׳ רַגְלַיִם جمع کردن پاها، چار زانو نشستن
כִּנּוֹר ״ ویولون ـ [در قدیم] بربط، چنگ ‖ ج כִּנּוֹרִים یا כִּנּוֹרוֹת
כֵּנוּת ا.ث. راستی، درستی ـ صمیمیت
כִּנִּים [جمع כִּנָּה¹]
כְּנִימָה ا.ث. شپشه ـ کرم ـ شتهٔ مو
כְּנִיסָה ״ دخول، ورود ـ محل ورود، مدخل، درورودی ـ ∴ آغاز، شروع ـ مجمع
– בְּחִינַת כ׳ امتحان ورودی
– דְּמֵי־כְּנִיסָה ورود یه
כְּנִיעָה ״ تسلیم، انقیاد ـ فروتنی، شکسته نفسی [مختصر כְּנִיעַת נֶפֶשׁ]
כְּנִיעוּת ״ فروتنی
כִּנָּם ا.ث. [بدون صرف] جانوران انگلی مانند شپش
כִּנֵּן ف.م. [چون סִבֵּן] پیچیدن ـ میزان کردن (ساعت)
– כֻּנַּן مج. [چون סֻבַּן] پیچیده شدن ـ میزان شدن
כַּנֶּנֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] جرّ ثقیل کابلی
כָּנַס [چون פָּקַד] ف.م. جمع ك ـ ازدواج با (زنی) ك ‖ ف.ل. تو رفتن، کوچك شدن

- נִכְנַס مج ـ ف‌ل. [יִכָּנֵס; נִכְנָס; הִכָּנֵס (הִכָּנְסִי)] ـ م. לְהִכָּנֵס داخل شدن، وارد شدن: נִכְנַסְתִּי לַחֶדֶר داخلِ اطاق شدم، به اطاق داخل شدم
- הִכָּנֵס בִּדְבָרִים وارد مذاکره شدن
- הִכָּנֵס בִּבְרִית הַנְּשׂוּאִין از دواج ك
- הִכָּנֵס לִרְשׁוּת מִשֶּׁהוּ تحت اختیار کسی در آمدن ـ ∴ بحق کسی تجاوز کردن
- כִּנֵּס ف‌م. [چون דִּבֵּר] جمع (آوری) ك ـ فرا [خواندن
- כִּנֵּס مج. [چون אִשֵּׁר] جمع (آوری) شدن
- הִתְכַּנֵּס ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جمع شدن، گرد آمدن
- הִכְנִיס ف‌م. [چون הִפְקִיד] داخل ك ـ ∴ وارد یا آشنا کردن
- הַכְנִיס בִּבְרִיתוֹ שֶׁל אַבְרָהָם אָבִינוּ ختنه ك
- הִכְנִיס אֶת בְּנוֹ לַחֻפָּה برای پسر خود عروسی کرد
- מַכְנִיס אוֹרְחִים (شخص) مهمان نواز
- הִכָּנֵס مج. [چون הִזְדַּמֵּר] بداخلِ... آورده شدن
- כֶּנֶס ا.ر. [چون דֶּגֶל] اجتماع، جمعیت
- כְּנֵסִיָּה ا.ث. اجتماع ـ مجمع، کنفرانس ـ کلیسیا
- כְּנֶסֶת " [כְּנֵסְתָּה] مجمع، انجمن ـ مجلس شورا، پارلمان: חֲבֵר (הַ)כְּנֶסֶת نمایندهٔ مجلس ‖ ج כְּנֵסִיּוֹת
- כ' יִשְׂרָאֵל قاطبهٔ یهود ـ (لقب رسمی) یهود در فلسطین در زمان قیمومت
- בֵּית־כְּנֶסֶת ← בַּיִת [زیر בַּיִת]
- (כָּנַע) נִכְנַע ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] فروتنی ك، تواضع کردن ـ تسلیم شدن ـ شکست خوردن
- הִכְנִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] زیر دست ك، مطیع ك ـ شکست دادن
- הִכָּנַע مج. [چون הִבְטַח] زیر دست یا مغلوب شدن
- כְּנוּעָה ا.ث. (۱) بسته، بغچه (۲) סְחוֹרָה (۳) כְּנִיעָה
- כְּנַעַן " کنعان
- כְּנַעֲנִי(ת) ص ـ ا. کنعانی یا فنیقی ـ بازرگان
- (כָּנַף) נִכְנַף مج ـ ف‌ل. [چون נִפְקַד] پنهان شدن
- הִכְנִיף ف‌م. [چون הִפְקִיד] زیر پر و بال خود گرفتن ـ ∴ تشویق ك

- כָּנָף ا.ث. [כְּנַף; כְּנָפוֹ] بال ـ [در آسیای بادی] پرّه ـ [در اتوموبیل] گلگیر ـ [در لباس] دامن یا گوشه ـ [ن] جناح ـ ∴ پناه، حمایت ‖ ج כְּנָפַיִם [כַּנְפֵי] یا כְּנָפוֹת [כַּנְ־]; ت כְּנָפַיִם [כַּנְפֵי]
- אִמְרַת כ' گفتهٔ متداول، مثل مشهور
- בֶּן־כ', בַּעַל כ' (جانور) بالدار، پرنده
- פָּרַשׂ כ' עַל (ازطریق ازدواج) درزیر حمایت خودآوردن
- כַּנְפוֹת הָאָרֶץ اکناف عالم، اقصای زمین
- עָשָׂה לוֹ כְּנָפַיִם زود منتشر شد
- עַל כַּנְפֵי נְשָׁרִים روی با لهای عقاب ـ ∴ بسرعت باد
- כְּנָפָיָה " دسته، باند
- כְּנָפְיוֹן ا.ر. عضو باند ← כְּנָפָיָה
- כַּנָּר [כַּנַּר] (כַּנָּרִית) ا. ویولون زن
- כִּנֵּר ف‌م ـ ل. [چون דִּבֵּר] (ویولون) زدن
- כַּנְרָאָה ← רָאָה
- כִּנָּרִי(ת) ا. قناری
- כִּנֹּרֶת ا.ث. [چون בִּקֹּרֶת] ویولن آلتو
- כִּנֶּרֶת " نام شهری در جلیل
- יָם־כ' دریاچهٔ جلیل، دریای طبریه
- כִּנָּת ا.ر. همقطار، رفیق ‖ ج כִּנּוֹת
- כֵּס " کرسی ـ تخت [برای اشکال صرفی از כִּסֵּא استفاده میشود]
- כִּסֵּא ا.ر. [כִּסְאִי; כִּסְאֲךָ] صندلی، کرسی ـ تخت ـ ∴ اقتدار، سلطه ‖ ج כִּסְאוֹת
- כ' הַכָּבוֹד کرسی جلال [مقر خدا]
- בֵּית־כ' ← בַּיִת [زیر בַּיִת]
- כִּסְאוֹן " صندلی (بلند) بچگانه
- כִּסְבָּר " [چون עַכְבָּר] = גַּד گشنیز
- כֶּסֶה [چون בֶּכֶה] یا כֶּסֶא [چون פֶּלֶא] " (موقع) بدر یا ماه تمام ـ موعد
- כָּסָה ف‌م. [چون קָנָה] پوشیدن، پنهان داشتن
- נִכְסֶה مج. [چون נִגְלָה] پوشیده یا پنهان شدن
- כִּסָּה [چون צִוָּה] (۱) ف‌م. پوشیدن، پوشاندن ـ پنهان ك ـ ∴ پوشاندن: جبران ك ـ محو کردن، آمرزیدن (۲) ف‌ل. خود را پوشاندن
- כְּסָה مج. [چون צָוָה] پوشیده شدن ـ مستور بودن

– הִתְכַּסָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود را پوشانیدن: "וַיִּתְכַּס בַּשָּׂק" پلاس پوشید ـ [بدون حرف اضافه]: הַשָּׁמַיִם הִתְכַּסּוּ עֲנָנִים آسمان از ابر پوشیده شد

**כְּסוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل بریدن یا کندن ـ زمینی که خار و علف آنرا کنده باشند

**כְּסוּי** „ عمل پوشاندن ـ پوشش، در

**כָּסוּי** ص. [چون בָּדוּק] ←כָּסָה پوشیده شده ـ محو شده

**כְּסוּי** ا. ر. عمل پوشانیدن ـ پوشش، سر ـ اندود ـ اخفاء ـ استتار ـ پشتوانه

**כָּסוּף** ص. [چون בָּדוּק] مورد آرزو، مطلوب ـ سفید (شده)

– כְּסוּף שֵׂעָר سفید مو

**כְּסוּף** و جمع آن כְּסוּפִים ا.ر. اشتیاق، آرزو

**כְּסוּת** ا.ث. پوشاك، لباس ـ پوشش، ستر || ج כְּסוּתוֹת یا כְּסָיוֹת

– כִּ' עֵינַיִם تور صورت ـ ∴ ـ بهانه

**כַּסּוֹת** [ا.ف. از כְּסָה] ←כָּסָה

**כָּסַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] بریدن (خار یا علف)

– נִכְסַח مج. [چون נִשְׁלַח] بریده شدن

**כְּסָיָה** ا.ث. =כְּפָפָה دستکش

**כְּסִיָּה** „ عمل پوشانیدن

**כְּסָיוֹת** [جمع כְּסָיָה] دستکش

**כְּסִיל** (כְּסִילָה) ا ـ ص. نادان، احمق

**כְּסִילוּת** ا.ث. نادانی

**כְּסִיסָה** „ عمل جویدن یا خائیدن

**כְּסִכּוּס** ا.ر. مالش رخت [در رختشوئی]

**כַּסְכּוֹסִים** (هج) „ بلغور جو

**כְּסְכֵּס** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] مالش دادن [در رختشوئی]- (خرد خرد) جویدن، خائیدن

**כָּסַל** ف‌ل. [چون רָכַב] احمق ب

**כֶּסֶל** ا.ر. [چون חֶגֶל] کمر ـ تهیگاه ـ امعاء ـ ∴ نادانی، حماقت ـ توکل، اعتماد

– נָתַן כְּסָלָיו خود را فروختن، تسلیم شدن

**כִּסְלָה** ا.ث. (۱) אִוֶּלֶת (۲) תִּקְוָה

**כִּסְלֵו** ا.ر. ماه سوم سال یهود از תִּשְׁרִי← که ۲۹ یا ۳۰ روز دارد

**כֶּסֶם** ف‌م. [چون פֶּקֶד] چیدن، اصلاح ك

**כֻּסֶּמֶת** ا.ث. گندم سیاه، دیلار || ج כֻּסְמִים

**כֻּסְנוֹעַ** ا.ر. [-עוֹ] صندلی گهواره ای || ج -נוֹעִים

**כָּסַס** [چون פָּקַד یا חָגַג] ف‌م. =כִּרְסֵם || ف‌ل. حساب ك [با עַל] ـ تقسیم ك، سهم بردن

**כָּסַף** ف‌ل ـ م. [چون פָּקַד] اشتیاق داشتن

– נִכְסַף ف‌ل. [چون נִפְקַד] اشتیاق داشتن ـ رنگ باختن ـ مورد اشتیاق یا انتظار بودن

– הִתְכַּסֵּף ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] اشتیاق داشتن

– הִכְסִיף [چون הִפְקִיד] ف‌م. آب نقره دادن || ف‌ل. سفید شدن ـ ∴ خشك و بیحاصل شدن

– הִכְסִיף אֶת פָּנָיו مرا خجالت داد

– הִכְסִיפוּ פָּנָיו رنگش پرید، خجالت کشید

– הֻכְסַף مج. [چون הֻזְכַּר] آب نقره داده شدن

**כְּסָף** ا.ر. [چون כְּתָל] اشتیاق

**כֶּסֶף** „ [כַּסְפּוֹ] نقره، سیم ـ پول ـ [در صیغهٔ جمع یعنی כְּסָפִים [כַּסְפֵּי] وجوه، تنخواه، بودجه، دارائی

– דִּבְרֵי-כִ' نقره آلات

– כִּ' חַי=כַּסְפִּית

– שְׁנַת הַכְּסָפִים سال مالی

**כֶּסֶף (כְּסֻפָּה)** ص. نقره ای، سیمگون || ج כְּסָפִים (-פוֹת)

**כַּסָּף [כַּסַּף] (כַּסָּפִית)** ا. زرگر ـ صراف

**כְּסֻפָּה** ا.ث. تفاله ـ پس مانده، آشغال

**כַּסְפִּי (ת)** ص. نقره ای ـ پولی، مالی

**כַּסְפִּית** ا.ث. جیوه، سیماب

**כַּסֶּפֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] صندوق پول (شمار)

**כֶּסֶת** „ [כִּסְתֵּי] بالش، متکا ـ بالشتك بار بران ـ رفاده، لحافك || ج כֻּסָּתוֹת [כִּסֵּי-]

**כָּעוּס** ص. [چون בָּדוּק] خشمگین، اوقات تلخ

**כְּעוּר** ا.ر. زشتی ـ ∴ کار زشت

**כָּעוּר** ص. [چون בָּדוּק] زشت، نا پسند ـ نا چیز

**כְּעֵין**←עַיִן

**כְּעִיסָה** ا.ث. =רֹגֶז; כַּעַס

**כְּעִירוּת** „ زشتی

**כַּעַךְ** ا.ر. [چون בַּעַל] نان (شیرینی) حلقه ای

**כְּעִכְּוַע** ״ [چون תַּפּוּחַ] سرفهٔ خشك
**כְּעִכַּע** ف‌ل. [יְכַעְכַּע; מְכַעְכֵּעַ; כַּעְכַּע(־כְּעִי)] - م. לְכַעְכֵּעַ (تك) تك سرفه ك
**כָּעַס** ف‌ل. [چون שָׁאַל] اوقات تلخی ك، خشمگين شدن - **הִתְכַּעֵס, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] خشمگين شدن - **הִכְעִיס** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] خشمگين ك: **כְּדֵי לְהַכְעִיס** بمنظور توليد خشم، با سوء نيت
**כַּעַס** ا.ر. [چون פַּחַד] خشم، اوقات تلخی - غصه
**כַּעֲסָן(־סָנִית)** ا. شخص عصبانی يا آتش مزاج
**כַּעֲסָנוּת** ا.ث. آتش مزاجی، تندی
**כַּעֲסָנִי(ת)** ص. خشم آلود
**כְּעֵר** ف‌م. [چون כְּחַשׁ] زشت ك - **כֹּעַר** مج. [چون בֹּעַר] زشت (كرده) شدن - **הִתְכַּעֵר** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] زشت شدن - **הִכְעִיר** [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. زشت ك || ف‌ل. زشت شدن
**כְּעֵת←עֵת**
**כַּף** ا.ث. [כַּפּי] كف دست - [در جانور] پنجه - كفه (ترازو) - قاشق - كاسه - پاشنه كش - خاك انداز - پهنه (پارو) - دسته، دستگيره - [در تنيس] راكت || ج [بمعنی "دست و كف"] **כַּפַּיִם** [כַּפֵּי] و [در ساير معانی] כַּפּוֹת: ت [بمعنی "دست وكف"] **כַּפַּיִם** [כַּפֵּי] - **כַּף־יָרֵךְ** كف ران - **מָלֵא (הַ)כַּף** 'مشت :. "מ' כַּף קָמַח" مشتی آرد - **שָׂם כַּף לְפִיו** ساكت يا خاموش شد
**כֵּף** ا.ر. صخره، خاره - دماغه - دستهٔ گياه
**כָּפָה** ف‌م. [چون קָנָה] تحميل ك (بر)، مجبور كردن - فرو نشاندن - واژگون ك
- **כ' טוֹבָתִי** خوبی مرا ببدی پاداش داد
**כִּפָּה** ا.ث. گنبد - طاق - عرقچين، كلاه بی لبه - سر پوش، كلاهك - نوك - زندان يا اطاق كوچك - **מוֹשֵׁל בִּכְפָּה** صاحب امپراطوری وسيع
**כַּפָּה** ״ كف دست - شاخه درخت خرما - **כַּפַּת שׁוֹחַד** دست رشوه گير، ارتشاء
**כָּפוּי** ص. [چون בָּדוּק] مجبور، ناگزير - تحميلی - وارونه
- **כְּפוּי טוֹבָה** حق نا شناس، نمك نشناس
**כָּפוּל** ص. [چون בָּדוּק] دو برابر، مضاعف - دولا - دو نفره: **מִטָּה כְּפוּלָה** || توأم، جفت - چندلا - چند برابر - :. دو پهلو
- 6 כ' 4 شش ضرب در چهار
- **פִּנְקָסְנוּת כְּפוּלָה** دفتر داری مترا دف
**כְּפוּל** ا.ر. =הַכְפָּלָה; כֶּפֶל
**כְּפוּלָה** ا.ث. تاه، تا، لا - المثنی، نسخهٔ دوم - [ر] مضرب
**כָּפוּן** ص. [چون בָּדוּק] =רָעֵב
**כָּפוּף** ص. [״] خميده - دولا، كج - :. تابع، مطيع - موكول، مشروط - پريشان، درمانده
**כְּפוֹר** ا.ر. شبنم يخ زده - يخ بندان - جام، كاسه - כ' שְׁחוֹר سرما خشكه
**כִּפּוּר** ״ كفاره - آمرزش - جلب رضايت - **יוֹם כ'** يا **יוֹם (הַ)כִּפּוּרִים** روزكفاره: روزدهم תִּשְׁרֵי
**כָּפוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] له شده - بد شكل - :. زشت
**כְּפוּת** ص. [״] (دست و) پا بسته - :. بهم بسته
**כִּפֵּחַ** [شكل ديگر קִפֵּחַ]
**כִּפֵּי←פֶּה**
**כִּפְיָה** ا.ث. اجبار، تحميل - صرع، حمله - **כִּפְיַת טוֹבָה** حق نا شناسی، نمك نشناسی
**כִּפְיוֹן** ا.ر. (۱) כִּפְיָה (۲) כִּפְיָה || ج **־יוֹנוֹת** - כ' טוֹבָה=כִּפְיַת ט' ←כִּפְיָה
**כְּפִיל** ״ [چون פָּקִיד] جفت، جلد دوم در شباهت
**כְּפִילָה** ا.ث. عمل دولا كردن يا چند برابر كردن
**כְּפִילוּת** ״ دو تائی: دو تا بودن - تكرار
**כְּפִיס** ا.ر. [چون פָּקִיד] تير - تختهٔ باريك - (نيمه) آجر
**כָּפִיף** ص. [چون בָּהִיר] خم شو، قابل انحناء، نرم
**כְּפִיפָה** ا.ث. عمل خم ك - سبد - قفس - **בִּכְפִיפָה אַחַת** يكجا، با هم
**כְּפִיפוּת** ״ قابليت انحناء - :. تسليم، تابعيت
**כְּפִיר (כְּפִירָה)** ا. شير جوان
**כְּפִירָה** ا.ث. حاشا - كافر پيشگی
**כְּפִישָׁה** ״ سبد جگنی بزرگ

**כַּפִּית** „ قاشق چای خوری

**כָּפַל** ف‌م. [چون זָכַר] مضاعف ك ـ ضرب ك

– **כִּפֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] دو برابر یا مضاعف ك

– **הִתְכַּפֵּל, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] دولا یا دو برابر شدن

– **הִכְפִּיל** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] دو برابر کردن ـ ضرب ك ـ دولا کردن ـ پلی کپی ك

**כֶּפֶל** ا.ر. [כְּפָלוֹ] ضرب، بس شماری ـ تکرار ـ طرف یا قسمت مشابه، تاه، لا || ج כְּפָלַיִם یا כְּפָלִים [כִּפְלֵי]; ت כְּפָלַיִם [כִּפְלֵי]

– **בִּכְפָלַיִם** ق. دو برابر

– **כֶּפֶל** (یا כִּפְלֵי) **כְּפָלַיִם** چندین برابر

**כָּפַן** [چون טָמַן] ف‌م. خم ك || ف‌ل. گرسنه‌ب

**כָּפָן** ا.ر. [چون דָּבָר] = רָעָב گرسنگی

**כָּפַף** [چون חָגַג یا זָכַר] ف‌م. خم ك ـ .: مجبور کردن ـ فرو نشاندن || ف‌ل. خمیدن ـ از پا در آمدن

– **נִכְפַּף** مج. [چون נִזְכַּר یا נִסַּב] خم شدن ـ .: [با ל] سپاس گزاری از (کسی) ك [شدن

– **הִתְכּוֹפֵף** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] خم شدن، دولا

**כְּפָפָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] دستکش

– **בִּכְפִפּוֹת מָשִׁי** با ملایمت، بنرمی

**כָּפַר** [چون זָכַר] ف‌م. اندودن || ف‌ل. [با ב] منکر شدن، حاشا کردن

– **כִּפֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌ل. کفاره ك، [با حرف اضافه] آمرزیدن || ف‌م. جبران ك ـ فرو نشاندن

– **כַּפֵּר אֶת פְּנֵי מִשֶּׁהוּ** جلب رضایت کسیرا کردن یا خشم او را فرو نشاندن

– **כְּפַר** مج. [چون כְּבַד] کفاره شدن ـ آمرزیده شدن

**כֹּפֶר**[1] ا.ر. [چون כֹּתֶל] دیه ـ جریمه ـ فدیه

**כְּפָר**[2] „ [„] قیر، اسفالت

**כְּפָר**[3] „ [„] درخت حنا ـ کافور

**כְּפָר**[4] „ [„] = כְּפַר

**כְּפַר** ا.ر. [כְּפָרִים] ده، قریه

– **בֶּן־כ׳** دهاتی

**כַּפָּרָה** ا.ث. کفاره ـ فدیه ـ قربانی

**כְּפָרִי(ת), כַּפְרִי(ת)** ص ـ ا. دهاتی

**כַּפְרָן** [־רָן] (־רָנִית) ا. منکر ـ دروغگو ـ شخص کافر پیشه، ملحد

**כַּפְרָנוּת** ا.ث. انکار ـ دروغگوئی ـ کافری

**כַּפֹּרֶת** „ [כַּפֹּרְתּוֹ] پردهٔ بالای ארון← ـ [در تورات] سرپوش رحمت || ج כַּפּוֹרוֹת

**(כִּפֵּשׁ) הִכְפִּישׁ** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] له ك، پایمال ك ـ پوشانیدن

**כָּפַת** ف‌م. [چون כָּרַת] بستن، کلاف ك (پاهای جانور)

**כֶּפֶת** ا.ر. [چون כֶּתֶל] گره ـ گیره (پرده)

**כֻּפֶּת** „ [چون כֻּתֶּל] کندهٔ چوب

**כַּפְתּוֹר** „ دکمه ـ غنچه ـ جوانه ـ سرستون ـ پیچ (رادیو). [در آرایش ها] قپه، سیب

**כִּפְתֵּר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دکمه (چیزی را) انداختن

**כַּר** ا.ر. [כָּרוֹ] (ناز) بالش، متکا ـ [در لباس] لائی، اپل ـ زین ـ جهاز شتر ـ قوچ قلعه خراب کن. چکش تیرکوب ـ چراگاه || ج כָּרִים

**כָּרָאוּי←רָאוּי**

**כִּרְבֵּל**[1] ف‌م. [چون פִּרְנֵס] پیچیدن، پوشانیدن

– **הִתְכַּרְבֵּל** ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] خود را پیچیدن

**כִּרְבֵּל**[2] ف‌م. [چون פִּרְנֵס] غربال ك

**כַּרְבֻּלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֻלֶת] تاج (خروس). شانه (هد هد) ـ گل تاج خروس

**כָּרְגִּיל←רָגִיל**

**כרגע←רֶגַע**

**כָּרָה** ف‌م. [چون קָנָה] کندن ـ استخراج ك. .: اندیشیدن ـ خریدن ـ اجاره ك ـ ترتیب دادن (مهمانی)

– **נִכְרָה** مج. [چون נִגְלָה] کنده یا استخراج شدن. خریده یا اجاره شدن

**כֵּרָה** ا.ث. = מִשְׁתֶּה

**כְּרוּב**[1] ا.ر. کلم

**כְּרוּב**[2] „ کروبی

**כְּרוּבִית** ا.ث. کلم گل، گل کلم

**כְּרוֹז** ا.ر. ندا، جار ـ اعلام

**כָּרוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] ←כָּרַךְ پیچیده، بسته ـ .: چسبیده، دلبسته ـ همراه، توأم ـ وابسته، منوط

– כְּרוּכִים זֶה בָּזֶה لازم و ملزوم
**כְּרוּכְיָה** ا.ث. = עָגוּר
**כְּרוּכִית** " رولت [در شیرینی پزی]
**כְּרוֹנוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. شرح وقایع تاریخی به ترتیب زمان
**כְּרוֹנִי*(ת)** ص. مزمن، کهنه
**כָּרוּת** ص. [چون בָּדוּק] بریده ـ .: منعقد (شده)
(כָּרַז) **הִכְרִיז** ف‌م ـ ل. [چون הִפְקִיד] اعلام ك، جار زدن
– **הָכְרַז** مج. [چون הָפְקַד] اعلام شدن، جار زده شدن
**כְּרָזָה** ا.ث. آگهی دیواری (جالب توجه)
**כְּרָזִי(ת)** ص. دوزیست
(כָּרַח) **הִכְרִיחַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] مجبور کردن
– **הָכְרַח** مج. [چون הָבְטַח] مجبور (کرده) شدن
**כְּרַח** ا.ر. [כִּרְחִי; כִּרְחֲכֶם] اجبار، اضطرار، ناچاری
– (בְּ)עַל כָּרְחוֹ علی رغم میل او، بر خلاف ارادهٔ او
**כַּרְטוֹן*** ا.ر. = נְיָר
**כַּרְטִיס*** " بلیط ـ کارت، برگ، ورق
– כ'־בִּקּוּר کارت ویزیت
– כ'־בְּרָכָה کارت تبریك
– כ'־מָזוֹן برگ یا ورقهٔ جیره بندی
**כַּרְטִיסִיָּה*** ا.ث. (۱) کارت شماره دار که شماره های آن بجای بلیط مورد استفاده قرار میگیرد (۲) כרטסת
**כַּרְטִיסָן [־סַן] (־סָנִית)** ا. بلیط فروش
**כַּרְטֶסֶת*** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] برگه دان
**כְּרִי** ا.ر. [כִּרְיוֹ] تودهٔ گندم و سایر غلات || ج כְּרֵיִם یا כְּרָיוֹת
**כְּרִיָּה** ا.ث. حفر، استخراج
**כָּרִיךְ** ا.ر. [چون פָּקִיד] ساندویچ ـ جگن
**כְּרִיכָה** ا.ث. عمل پیچیدن ـ نوار پیچی ـ باند، نوار زخم بندی ـ صحافی ـ جلد
**כְּרִיכִיָּה** " کارگاه صحافی
**כְּרִיעָה** " رکوع: خم کردن زانو
**כָּרִישׁ** ا.ر. [כְּ־] قسمی ماهی درنده خوچون کوسه || ج כְּרִישִׁים
**כָּרִישׁ** " [כְּ־] تره (فرنگی) ـ ج כְּרִישִׁין°
**כְּרִית** ا.ث. بالشتك، جا سنجاقی ـ ناز بالش
**כְּרִיתָה** " قطع ـ طلاق ـ انعقاد
**כְּרִיתוּת, ־תָּת** " طلاق = גֵּרוּשִׁים
– סֵפֶר כ' = גֵּט طلاق نامه
**כָּרַךְ** ف‌م. [چون פָּקַד] پیچیدن ـ صحافی ك
– נִכְרַךְ مج. [چون נִפְקַד] پیچیده شدن ـ صحافی شدن
– הִכְרִיךְ אַחֲרֵי מִישֶׁהוּ دنبال کسی افتادن، بکسی چسبیدن
**כֶּרֶךְ** ا.ر. [כִּרְכּוֹ] جلد ـ طومار ـ لنگه، عدل، توپ || ج כְּרָכִים [כִּרְכֵי]
– בְּכֶרֶךְ אֶחָד یکجا ـ پی در پی ـ [م‌ا] دریك جلد
**כָּרָךְ** " [כִּרְכּוֹ] شهر (هزار نفر ببالا) ←עִיר || ج כְּרַכִּים
– בֶּן־כ' شهر نشین، شهری
**כַּרְכֹּב** " [چون קַרְסֹל] حاشیه، دوره ـ گچ بری زیر سقف، گلوئی
**כַּרְכּוֹם** " بارو یا حصار (برای محاصره)
**כַּרְכּוּר** " ورجه فروجه ـ رقص (گرد) ـ .: طفره
**כַּרְכֹּם** " [چون קַרְסֹל] زعفران
**כִּרְכֵּם** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] زعفرانی ك
– הִתְכַּרְכֵּם ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] زعفرانی شدن
**כִּרְכֵּר** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] ورجه فروجه ك ـ چرخیدن ـ رقصیدن ـ .: طفره زدن
**כַּרְכָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] فرفره ـ دوك
**כַּרְכְּרָה** ا.ث. [چون אֲיָלָה] درشکهٔ دوچرخه و تك اسبه ـ شتر جمازه
**כַּרְכֶּשֶׁת** " [چون צַמֶּרֶת] رودهٔ راست
– כ' מְמֻלָּאָה رودهٔ پر کرده
**כָּרַם** ف‌ل. [چون פָּקַד] در تاکستان کارگری ك
**כֶּרֶם** ا.ر. [כַּרְמִי] تاکستان || ج כְּרָמִים [כַּרְמֵי]
– כ' זַיִת باغ زیتون
**כָּרֹם** ص. [چون צָהֹב] زعفرانی (رنگ)
**כַּרְמִיל** ا.ر. رنگ قرمز
**כַּרְמִין*** " مادهٔ رنگی قرمز دانه
**כַּרְמֶל** " [چون גַּרְזֶן] نهالستان ـ کشتزار ـ خوشهٔ تازه (گندم و جو) ـ کوه کرمل [در اسرائیل]
**כֶּרֶס** ا.ث. [כָּרְסוֹ; כִּרְסוֹ] شکم ـ شکمبه ـ [در ساز] کاسه ـ .: جوف ـ برجستگی || ج כֶּרֶסוֹת [כְּרָ־]
– סְבָרַת הַכֶּרֶס فرض یا عقیدهٔ بی اساس
**כִּרְסָה** [از כִּרְסָא°] " صندلی دسته دار، فوتوی || ج ־סוֹת یا ־סָאוֹת

כִּרְסֵם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] مانند موش جویدن، قرض ك ـ دندانه دار كردن ـ ∴ ویران ك

כַּרְסְמָן ا.ر. [־מַן] جانور جونده یا قرّاضه

כַּרְסָן(־סָנִית) ا. آدم شكم بزرگ یا گنده شكم

כַּרְסְתָן(־תָנִית) = כַּרְסָן(־סָנִית)

כָּרַע ف‌ل. [چون שָׁלַח] خم شدن ـ تواضع ك (بوسیلهٔ ركوع یا خم كردن سر)، ∴ پست شدن یا شكست خوردن ـ (پاهای) خود را جمع ك

– הִכְרִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] خم ك، ∴ بزانو در آوردن، شكست دادن ـ پائین آوردن (كفه ترازو)، ∴ بر (چیزی) چربیدن یا فضیلت داشتن ‖ ف‌ل. اكثریت پیدا كردن ـ قاطع ب ـ [با בֵּין] فیصل دادن

– הָכְרַע مج. [چون הָקְצַר] بزانو در آورده شدن ـ فیصل داده شدن

כֶּרַע ا.ث. [כַּרְעוֹ] پاچه ـ ساق پا [در جانور] ـ پایه ‖ ج ـ ת כְּרָעַיִם [כַּרְעֵי]

– עַל כַּרְעֵי תַרְנְגֹלֶת متزلزل، سست

– עַל כְּרָעָיו וְעַל קִרְבּוֹ هر چه هست، تماماً

כַּרְפַּס[1] ا.ر. [چون גַּן] كرفس

כַּרְפַּס[2] ״ [״] كتان سفید ـ پارچه نخی لطیف

כֶּרֶם ״ [چون כֶּרֶם] كرم (روده) ـ [כ׳ שְׁלְשׁוּלִי نیز بهمین معنی است]

כְּרֵשׁ [شكل دیگر כֶּרֶס]

כַּרְשִׁינָה ا.ث. ماشك، كرسنه ‖ ج ־נִים

כָּרַת [כָּרַתִּי; יִכְרֹת; כְּרוֹת; כָּרֹת (כְּרָתִי)] ـ م. כָּרוּת, כְּרוֹת; לִכְרֹת ف‌م. بریدن، قطع ك ـ ∴ منعقد كردن، بستن (عهد) ـ نابود كردن ‖ ف‌ل. پیمان بستن

– נִכְרַת مج. [נִכְרַתִּי; יִכָּרֵת; נִכְרָת; הִכָּרֵת (הִכָּרְתִי)] ـ م. לְהִכָּרֵת بریده یا قطع شدن ـ منقطع شدن ـ نابود شدن

– כֵּרַת ف‌م. [כֵּרַתִּי; יְכָרֵת; מְכָרֵת; כָּרֵת (כָּרְתִי)] ـ م. לְכָרֵת = כָּרַת

– כֹּרַת مج. [כֹּרַתִּי; יְכֹרַת; מְכֹרָת] ـ م. כְּרוֹת ~ = נִכְרַת

– הִכָּרֵת ف‌م. [چون הִשְׁחִית] نابود یا منقطع ك ـ ویران ك ـ دریغ داشتن، مضایقه ك

– הָכְרַת مج. [چون הָשְׁחַת] منقطع یا موقوف شدن

כָּרֵת ا.ر. [כְּרֵתוֹ] مرگ نا بهنگام ‖ ج כְּרֵתוֹת

כַּרְתִּי ״ (۱) כָּרִישׁ (۲) سبز تره ای

כְּשׁ־ ← כַּאֲשֶׁר و שֶׁ

כָּשַׁב (כְּשָׁבָה) = כָּבַשׁ (כְּבָשָׁה)

כַּשְׂדִּית ا.ث. زبان كلدانی

כָּשָׁה ف‌ل. [چون קָנָה] فربه یا پروار شدن

כָּשֶׁה (כָּשָׁה) ص. فربه ‖ ج כָּשִׁים (כָּשׁוֹת)

כְּשׁוֹף ا.ر. جادو (ئی)، سحر، افسونگری

כְּשׁוּרִים (هج) ״ شرائط (لازمه)

כְּשׁוֹת, כְּשׁוּת ا.ث. ׳كرك ـ [گ ش] رازك

כַּשְׁיל ا.ر. تبر =גַּרְזֶן

כִּשְׁכּוּשׁ ״ دُم جنبانی

כִּשְׁכֵּשׁ ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] [با בּ] جنبانیدن، تكان دادن (׳دم)

כָּשַׁל ف‌ل. [چون פָּקַד] لغزش خوردن ـ ∴ منحرف شدن ـ متزلزل ـ رو به كاهش گذاشتن ـ ∴ موفق نشدن، شكست خوردن

– נִכְשַׁל ف‌ل. [چون נִפְקַד] لغزیدن، ∴ منحرف شدن ـ (به) زمین خوردن ـ لرزیدن ـ مردود شدن: נ׳ בִּבְחִינוֹת ‖ مواجه با شكست شدن

– הִכְשִׁיל ف‌م. [چون הִפְקִיד] لغزانیدن ـ ∴ منحرف ك ـ بزمین زدن ـ مردود كردن ـ ضعیف ك ـ زایل ك ـ لو دادن

כֶּשֶׁל ا.ر. [چون דֶּגֶל] لغزش ـ خطا ـ بلا

– מַעֲשֵׂי כ׳ اشتباهات، لغزش ها

כִּשָּׁלוֹן ״ [چون זִכָּרוֹן] لغزش ـ خطا ـ ناكامی ـ مردودیت [در امتحانات] ـ بد بختی ـ زوال

כְּשָׁם ← שֵׁם

כֶּשֶׁף ا.ر. [چون דֶּגֶל] سحر، جادوئی

כִּשֵּׁף [چون דִּבֵּר] ف‌ل. جادو (گری) ك، سحر كردن ‖ ف‌م. افسون ك، ∴ شیفتن

כַּשָּׁף [כַּשָּׁפָה (כַּשָּׁפִית)] ا. جادو (گر)، ساحر (ه)

כַּשְׁפָּן [־פַּן] (־פָּנִית) ا. = כַּשָּׁף الخ

כָּשֵׁר ف‌ل. [چون דָּבַק] نیك انجام شدن، توأم با موفقیت ب ـ قرین مصلحت ب

– נִכְשַׁר ف‌ل. [چون נִפְקַד] شایسته ب، بدرد خوردن

– כְּשֵׁר ف‌م. [چون דִּבֵּר] (موافق قاعده شرعی) آماده و مناسب ك

- הִתְכַּשֵּׁר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را آماده کردن ، آمادگی پیدا کردن ـ کوشا و جدّی‌ب، با شوق و ذوق کار کردن
- הִכְשִׁיר ف‌م. [چون הִפְקִיד] آماده ك ـ جایز یا حلال یا شرعی دانستن
- הִכְשֵׁר مج. [چون הִקְצַר] آماده شدن، شایستگی پیدا کردن ـ حلال یا כָּשֵׁר← خوانده شدن

**כָּשֵׁר** ص. [چون בָּדֵל] درست، صحیح، مقرون به مصلحت ـ موافق آداب مذهبی درست شده ـ دارای خوراك های כָּשֵׁר: מִסְעָדָה כְּשֵׁרָה || واجد شرایط

**כֹּשֶׁר** ا.ر. [چون כֹּחַל] (۱) כְּשֵׁרוּת (۲) قدرت (۳) قابلیت، استعداد، لیاقت، شایستگی

**כִּשָּׁרוֹן** ” استعداد، آمادگی ـ مهارت ـ موفقیت ـ سود، نتیجه || ج ־רוֹנוֹת

**כִּשְׁרוֹנוּת** ا.ث. استعداد (فوق العاده)

**כַּשְׁרוּת** ” شایستگی، مناسبت ـ مطابقت با آداب شرعی، حلیت ـ اعتبار

**כַּת** ” [כִּתּוֹ] فرقه، تیره || ج כִּתִּים یا כִּתּוֹת

**כָּתַב** ف‌م. [چون זָכַר] نوشتن: אֲנִי כּוֹתֵב מִכְתָּב מן نا مه می نویسم

- **נִכְתַּב** مج. [چون נִזְכַּר] نوشته شدن
- **לְשָׁנָה טוֹבָה תִּכָּתֵבוּ** سال نو (برای شما) مبارك باشد، [م‌ا] برای سال نیك ثبت شوید
- **כִּתֵּב** ف‌م. [چون דִּבֵּר] زیاد نوشتن ـ رقم زدن
- **הִתְכַּתֵּב** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مکاتبه ك
- **הַכְתִּיב** ف‌م. [چون הַזְכִּיר] دیکته کردن ـ ∴ تحمیل ك
- **הָכְתַּב** مج. [چون הָזְכַּר] دیکته شدن

**כְּתָב** ا.ر. [כְּתָב یا כְּתַב] ـ ج כְּתָבִים [כְּתְבֵי یا כְּתָבֵי] خط ـ نوشته

- כ׳ אָשׁוּם, כ׳ אַשְׁמָה کیفر خواست، ادعا نامه
- כ׳־יָד دستخط ـ کتاب خطی
- כ׳־עֵת, כ׳־עִתִּי ←עֵת و עִתִּי
- כְּתְבֵי הַקֹּדֶשׁ نوشته های (کتاب) مقدس، کتب مقدسه
- בִּכְתָב کتباً ـ [در مقام صفت] کتبی
- תּוֹרָה שֶׁבִּכְתָב توریة کتبی، تورات موسی
- דְּבָרִים בִּכְתָבָם عین مطالب، نصّ کلام
- הַעֲלָה עַל הַכְּתָב روی کاغذ آوردن

**כְּתֹב** [شکل اصلی כּוֹתֵב]

**כַּתָּב** ا.ر. [כַּתַּב] ا. خبر نگار || ج כַּתָּבִים [مؤنث آن =כַּתָּבֶת چون צַמֶּרֶת]

**כְּתֻבָּה** ا.ث. قبالهٔ نکاحیه، عقد نامه

**כַּתָּבָה** ” گزارش (خبر نگار روزنامه)

**כַּתָּבוּת** ” قطعهٔ فکاهی

**כְּתָבִי(ת)** ص. ترسیمی ـ گرافیك

**כַּתְּבָן** [־בַּן] (־בָּנִית) ا. کار مند ذقری ـ ماشین نویس

**כַּתְּבָנוּת** ا.ث. ماشین نویسی ـ (جنون) نویسندگی

**כְּתֹבֶת** ” [כְּתָבְתּוֹ] نشانی، آدرس ـ کتیبه || ج כְּתוֹבוֹת

- כ׳־הַקְדָּשָׁה (شرح) اهداء
- כ׳ קַעֲקַע کبودی، خال سوزنی

**כִּתָּה** ” کلاس ـ دسته ـ فرقه

- בֶּן־כִּתָּה همکلاس، همدرس

**כָּתוּב**[1] ص. [چون בָּדוֹק] ←כָּתַב نوشته (شده)، [مکتوب]

**כָּתוּב**[2] ا.ر. [چون בָּרוּךְ] آیه ـ فقره

**כְּתוּבִים** (هج) ” نام قسمت سوم תנ״ך←

- בֵּא בִּכְתוּבִים مکاتبه ك

**כְּתֻבֶת** [شکل دیگر כְּתֹבֶת]

**כְּתוֹר** ا.ر. احاطه ـ دور زنی

**כָּתוּשׁ** [چون בָּדוּק] ا.مف. از כָּתַשׁ

**כְּתוּת** ا.ر. عمل شکستن یا خرد کردن

- כ׳ רַגְלַיִם راه پیمائی خسته کننده

**כְּתִיב** ا.ر. املاء (صحیح) ـ صورت کلمه در متن کتاب [م‌ش. با קְרִי]

**כְּתִיבָה** ا.ث. کتابت، نوشتن، تحریر

- מְכוֹנַת־כ׳ ماشین تحریر
- מַכְשִׁירֵי־כ׳ نوشت افزار، لوازم التحریر
- שֻׁלְחַן־כ׳ میز تحریر
- כ׳ וַחֲתִימָה טוֹבָה [تبریك سال نو از اول תִּשְׁרִי← تا روز כִּפּוּר]، [م‌ا] در دفتر الهی به نیکی ثبت و مختوم گردید
- כְּתִיבַת הָאָרֶץ جغرافیا

**כְּתִיבוֹן** ا.ر. کتاب املاء یا دیکته

**כְּתִיבִי(ת)** ص. املائی، کتابتی

**כַּתִּישׁ** ا.ر. گوشت کوب کوچك

**כְּתִישָׁה** ا.ث. عمل نرم ك یا کوبیدن

– כְּתִישַׁת עֲצָמוֹת کتك کاری حسابی
**כָּתִית** ص. [چون בָּהִיר] فشرده، کوبیده
– שֶׁמֶן כ׳ روغن زیتون خالص
**כְּתִיתָה** ا.ث. (۱) כְּתִישָׁה (۲) گوشت ورقه شده
**כֶּתֶל** ا.ر. [כְּתָלוֹ] دیوار || ج כְּתָלִים [כְּתָלַי]
– הַכֶּתֶל הַמַּעֲרָבִי دیوار ندبه (در اورشلیم)
– הֵקִיז דָּם לַכֶּתֶל مگس در هوارگ زدن
– עָמַד וְגָבוֹ אֶל הַכֶּתֶל در مضیقه بود، راه چاره نداشت [شدن
**(כָּתַם) נִכְתַּם** ف‌ل. [چون נִזְכַּר] لك شدن ـ کثیف
– **הִכְתִּים** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] لك دار کردن ـ
∴ لکه دار یا بد نام ك
**כֶּתֶם** ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) זָהָב (۲) لکه یا خال
**כָּתֹם** ص. [چون צָהֹב] زرد (مایل به قرمز)
**כַּתָּן (כַּתָּנִית)** ا. بذرك کار
**כְּתֹנֶת** ا.ث. پنبه
**כְּתֹנֶת** یا **כֻּתֹּנֶת** „ [כְּתֹנְתּוֹ یا כֻּתָּנְתּוֹ] پیراهن ـ [در قدیم] بالا پوش || ج כְּתָנוֹת [כְּתָ־]
– כְּתֹנֶת לַיְלָה پیراهن خواب
– כְּתֹנֶת נָשִׁים زیر پیراهنی زنانه
**כֻּתֹּנֶת** ← כְּתֹנֶת
**כָּתֵף** ا.ث. [כָּתְפוֹ; כְּתֵפוֹ] شانه، دوش، کتف ـ ∴ طرف، ضلع ـ پایه || ت כְּתֵפַיִם [כִּתְפַי]; ج כְּתֵפוֹת [כִּתְ־]
– נָתַן כ׳ تن (بکار) دادن، شانه خم ك
– כ׳ אַחַת همدست، متحد، هم آهنگ
**כִּתֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بر دوش بردن
– הִכְתִּיף ف‌م. [چون הִזְכִּיר] بر دوش گذاشتن
– הַכְתֵּף שֶׁק! [ن] دوش فنگ!
**כְּתֻפָּה** ا.ث. [כִּתְפַּת] بند، رکاب || ج כְּתֵפוֹת [כִּתְ־]
**כְּתֻפָּה** „ [چون שִׂמְלָה] سر دوشی، اپلت
**כִּתְפִיָּה** „ شنل ـ رکاب، بند
**(כָּתַר) כִּתֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] احاطه ك ـ سر صفحه برای (چیزی) قرار دادن
– הִכְתִּיר [چون הִזְכִּיר] ف‌م. تا جگذاری ك ـ ∴ مفتخر یا ملقب ك ـ احاطه ك، ∴ پیشدستی بر (کسی) کردن || ف‌ل. حلقه زدن
– הָכְתַּר, הָכְתַּר مج. [چون הָזְכַּר] تاج گذاری شدن ـ ∴ ملقب یا مفتخر شدن [منجرشد
– הָכְתַּר בְּהַצְלָחָה با موفقیت انجام گرفت، به کامیابی
**כֶּתֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] تاج ـ هاله ـ پوشش (دندان) ـ آرایش (حروف)
– קַרְקַע הַכֶּתֶר خالصه (سلطنتی)
– נְאוּם הַכֶּתֶר نطق افتتاحی (پادشاه در پارلمان)
– קִשֵּׁר כְּתָרִים לְ־ زیاد ستودن یا تجلیل ك
**כָּתַשׁ** [چون זָכַר] ف‌م. کوبیدن، نرم ك || ف‌ل. (مشت) زدن
– נִכְתַּשׁ مج. [چون נִזְכַּר] کوبیده شدن
– כִּתֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] خوب نرم ك
– הִתְכַּתֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] با هم کشتی گرفتن یا گلاویز شدن ـ خرد شدن ـ ترك خوردن
**כָּתַת** ف‌م. [چون הָגַג یا קָבַב] کوبیدن، نرم ك. شکستن ـ اخته ك
– כִּתֵּת ف‌م. [چون אִמֵּת] (بشدت) شکستن ـ ∴ شکست دادن
– כִּתֵּת אֶת רַגְלָיו (از بس راه رفت) از پا افتاد
– הִכַּת ف‌م. [הִכַּתִּי; יַכֵּת; מַכֵּת; הַכֵּת (הַכְּתִי)]. م. לְהַכֵּת خرد کردن، تار و مار کردن
**כִּתָּתִי(ת)** ص. فرقه ای ـ کلاسی

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**כב׳** = כְּבוֹד
**כיו״ב** = כַּיּוֹצֵא בּוֹ – כַּיּוֹצֵא בָּזֶה و مانند آن
**כי״ח** = כָּל יִשְׂרָאֵל חֲבֵרִים
**כי״ר** = כֵּן יְהִי רָצוֹן انشاء الله، آمین
**כלו׳** = כְּלוֹמַר
**כ.מ.** = כְּבוֹד מַעֲלַת

**כמ״ש** = כְּמוֹ שֶׁכָּתוּב – כְּמוֹ שֶׁנֶּאֱמַר
**כַּנַ״ל** = כַּנִּזְכָּר לְעֵיל چنانکه در بالا گفته شد.
**כֵּן נִרְאֶה לִי** چنین بنظرم میرسد
**כפה״נ** = כְּפִי הַנִּרְאֶה چنا نکه به نظر میرسد
**כַּ״ץ** = כֹּהֵן צֶדֶק

# ל



**ל** ح‌ا. (۱) به، بـ: אָמַר לְשָׂרָה; הָלַךְ לִמְקוֹמוֹ (۲) بسوی، بطرف (۳) برای: עָשִׂיתִי לוֹ מִשְׁתֶּה (٤) به [نسبت به]: חָטָאתִי לַה׳ (٥) مال، متعلق به: לִי כָּל הָאָרֶץ (٦) را [بمعنی "برای"]: "לוֹ שְׁתֵּי נָשִׁים" او را دو زن بود، دو زن داشت (۷) برای، درحق: "מִי יִתְפַּלֵּל־לוֹ؟" (۸) با: "ה׳ לִי לֹא אִירָא" (۹) تا حدّ، بحدِ: לָשֹׂבַע بحد اشباع، بحد سیری (۱۰) بطور، منباب: לְמָשָׁל مثلا، منباب مثال (۱۱) با، شایستهٔ: אֵין לוֹ לְדַבֵּר با او نیست (یا به او نیامده است) که صحبت کند (۱۲) [برای ساختن ا.ف. یا مصدر قابل صرف (מָקוֹר נָטוּי)]: הוּא רוֹצֶה לִישׁוֹן میخواهد بخوابد، [م‌ا] خوابیدن را میخواهد ـ הָלַךְ לָדוּג رفت برای ماهی گرفتن، رفت که ماهی بگیرد ـ מַה לַּעֲשׂוֹת چه باید کرد؟

۱) ל با فعل "بودن" حاصل معنی "داشتن" را ببار میاورد: הָיוּ לִי הַרְבֵּה סְפָרִים کتابهای زیادی داشتم ـ אֵין לִי כֶּסֶף پول ندارم ←יֵשׁ[۲]

۲) با ضمیر متصل کار ضمیری را میکند که باید در آخر اسم بیاید: כּוֹאֵב לִי הָרֹאשׁ سرم درد میکند [بجای רֹאשִׁי כּוֹאֵב]

۳) گاهی اسم معنی را تبدیل به قید میکند: לְצֶדֶק بعد الت، عادلا نه

٤) با ضمائر متصل به اشکال زیر در میاید: לִי; לְךָ (לָךְ); לוֹ (לָהּ); לָנוּ; לָכֶם (לָכֶן); לָהֶם (לָהֶן)

**לֹא** ق. (۱ ـ بطور مستقل) نه، خیر، نه خیر [ضدّ כֵּן]: רָאִיתָ אוֹתוֹ? ـלֹא (۲ ـ با فعل زمان دار) نه: לֹא עָמַד نه ایستاد ـ לֹא יָבֹא نخواهد آمد (۳ ـ با اسم فعل) کردن (فلان کار) مجاز یا صحیح یا ممکن نیست: לֹא לְדַבֵּר جای صحبت نیست (٤ ـ با صیغهٔ مخاطب زمان آینده در مقام نهی وقدغن): "לֹא תִגְנֹב" دزدی مکن (٥ ـ با صفت) نا، غیر: בֵּן לֹא חָכָם پسری نا خردمند یا غیر عاقل ـ כִּימְיָה לֹא אוֹרְגָנִית شیمی غیر آلی

ـ לֹא וָלֹא ابداً، به هیچوجه، مطلقا خیر

ـ לֹא אֲלֵיכֶם دور از شما باشد، نصیب شما نشود!

ـ בְּלֹא ح‌ا. بدونِ ـ غیراز

ـ הֲלֹא ق. (۱) آیا نه؟ مگر نه؟: הֲלֹא שָׁמַעְתָּ؟ (۲) اینك، البته

ـ לְלֹא بدونِ

**לָאָה** ف‌ل. [چون רָאָה ولی بجای ا.فا. לֵאָה] خسته شدن ـ عاجز شدن

ـ נִלְאָה ف‌ل. [چون נִרְאָה] خسته یا عاجز شدن ـ کوشش زیاد کردن

ـ הֶלְאָה ف‌م. [چون הֶרְאָה] خسته کـ عاجز کردن

**לֵאֶה (לֵאָה)** ص. ←לָאָה خسته، مانده ـ عاجز ـ حاکی از خستگی

**לָאו** ق. نه: וְאִם לָאו وگر نه، والا

ـ בְּלָאו הָכֵי بدون این، هم اکنون

ـ ל׳ דַּוְקָא←דַּוְקָא

**לְאוּמִי** [شکل دیگر לְאֻמִּי]

**לְאַחַר שׁ←אַחַר**

**לֵאוּת** ا.ث. نا توانی، عجز ـ خستگی

**לָאט** [شکل دیگر לָט[۲]] [زدن

**לְאַט** [چون שָׁאַל] ف‌م. پوشانیدن ‖ ف‌ل. آهسته حرف

**לְאַט** ق. آهسته ـ ל׳ ל׳ کم کم ـ آهسته آهسته

**לְאַלְתַּר←(אַלְתַּר)**

**לְאֹם** ا.ر. [לְאֻמִּי] ملت، قوم

ـ חֶבֶר הַלְּאֻמִּים مجمع اتفاق ملل

**(לָאַם) הִלְאִים** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] ملی کـ

**לְאֻמִּי(ת)** ص. ملی

**לְאֻמִּיּוּת** ا.ث. ملیت ـ احساسات ملی

**לְאֻמָּנוּת** " ناسیونالیسم مفرط

**לְאֻמָּנִי(ת)** ص. دارای غرور ملی

**לֵאמֹר←אָמַר**

**לֵב** ا.ر. [לִבִּי] دل، قلب ـ ‖ جرأت ـ عاطفه ـ خاطر ـ عقل، شعور ـ رأی ـ اراده ـ میان، اندورن ـ ثفل یا سلف (میوه) ـ مغز (نان) ـ ج **לְבוֹת**

– **לֵב בָּשָׂר** رقت قلب، عاطفه

– **לֵב יְחָדָו** (به) یك دل

– **לֵב רֵיקָן** شکم خالی، گرسنگی

– **קָרָא בַּלֵּב** آهسته قرائت کرد

– **בְּלֵב אֶחָד** به اتفاق (آراء)

– **לֵב וָלֵב** دو روئی، دو رنگی، تزویر

– **בְּכָל לֵב, בְּלֵב שָׁלֵם** از صمیم قلب، از ته دل

– **יֵשׁ בִּלְבּוֹ עָלַי** با من لج دارد

– **אִישׁ־לֵב** شخص خوش قلب یا با عاطفه

– **בַּעַל־לֵב** (۱) **אִישׁ־לֵב** (۲) صاحبدل

– **בַּר־לֵב** (شخص) پاکدل و امین [شد

– **עָלָה עַל לִבּוֹ** بخاطرش خطور کرد ـ بدلش برات

– **הָפְכוּ לִבּוֹ** دلش مضطرب شد ـ پشیمان شد

– **דִּבֵּר עַל לֵב פְּלוֹנִי** (بقصد تسلی یا اغوا) سخنان دلا ویز با کسی گفتن

– **שִׂים לֵב** ← **שָׂם**

**לֵבָב** ا.ر. [לְבַב; לְבָבִי, לְבַבְכֶם]=**לֵב** ‖ ج **לְבָבוֹת** [לְבָ־]

– **אִישׁ־לֵבָב** شخص فهیم یا صاحب فطانت

– **בַּר־לְבָב**=**בַּר־לֵב** ← **לֵב**

– **כִּלְבָבוֹ** موافق دلخواه او

– **בְּכָל לְבָבוֹ** از صمیم قلب

– **רַע לְבָבוֹ** اوقاتش تلخ است، غمگین است

**(לְבֵב) נִלְבַּב** ف‌ل. [چون **נִזְכַּר**] شعور پیدا کردن ـ جلب رقت یا محبوبیت ك

– **לִבֵּב** ف‌م. [چون **הִלֵּל**] شیفته یا مفتون ك ـ دل (کسی را) ربودن ـ تشویق ك ـ تقویت ك ـ پختن (کیك)

**לְבָבִי(ת)** ص. قلبی، صمیمانه

**לְבָבִיוּת** ا.ث. صمیمیت، مودَت

– **בִּלְבָבִיוּת** ق. صمیمانه، با مودت

**לֶבֶד** ا.ر. [چون **בֶּגֶד**] نمد، فُتر feutre

**לָבַד** ف‌م. [چون **זָכַר**] بهم پیوستن، چسبانیدن ـ افزودن

– **לִבֵּד** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] یك پارچه ك، واحد اعلام ك

**לְבַד, בִּלְבַד**←**בַּד**[2]

**לָבָה**[1] ف‌م. [چون **צָוָה**] باد زدن ـ ‖ دامن زدن

– **הִתְלַבָּה, נִתְלַבָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] مشتعل شدن ـ ‖ دامن زده شدن

**לְבָה**[2] ا.ث. (۱) **לֵב** (۲) مغز چوب (۳) سیم میان

**לַבָּה** „ =**לְהָבָה**

**לָבוּב** ص. [چون **בָּדוּק**] پیچیده، بسته

**לְבוּב** ا.ر. کیك پزی ـ ‖ دلربائی، فریبندگی

**לָבוּד** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **לָבַד** چسبانیده، بهم پیوسته

– **עֵץ לָבוּד** تخته سه لا

**לִבּוּי** ا.ر. عمل باد زدن یا دامن زدن

**לִבּוּן** „ عمل سفید کردن (با گرمای زیاد) ـ آجر سازی، خشت زنی ـ ‖ توضیح

**לִבּוֹנָה** ا.ث. کندر

**לְבוּשׁ** ا.ر. لباس ـ پوست ـ ‖ پوشش ظاهر

**לָבוּשׁ** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **לָבַשׁ** ملبس، پوشانیده (شده): **לָבוּשׁ בְּגָדִים חֲדָשִׁים** لباس نو پوشیده ـ [در ترکیب **לְבוּשׁ (לְבוּשַׁת)**]

**(לָבַט) נִלְבַּט** مج‌ـ ف‌ل. [چون **נִזְכַּר**] افتادن ـ ‖ تلف شدن

– **הִתְלַבֵּט** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] تقلا کردن، دست بگریبان شدن: **הת׳ בִּבְעָיוֹת קָשׁוֹת** با مسائل دشوار دست بگریبان یا مواجه شدن

**לֶבֶט** ا.ر. [چون **בֶּגֶד**] عذاب ـ مصیبت

**לְבִיא** „ [לְ־] شیر نر ‖ ج **לְבָאִים**←**לְבִיאָה**

**לְבִיאָה** ا.ث. شیر ماده

**לְבִיבָה** „ کلوچهٔ آردی که در روغن سرخ میکنند

**לָבִיד** ا.ر. [چون **פָּקִיד**] تخته سه‌لا

**לְבִישָׁה** ا.ث. عمل پوشیدن

**לְבַל**←**בַּל**

**לְבְלֵב** ف‌ل. [چون **פְּרְנֵס**] جوانه زدن ـ غنچه در آوردن ـ ‖ تازه نمودار شدن

**לַבְלָב, ־לַב*** ا.ر. [־לַב] لوزالمعده ـ نیلوفر صحرائی، لبلاب ‖ ج **־לָבִים** [לְבִי]

**לַבְלָר** ا.ر. [־לַר] کارمند دفتری || ج ־לָרִים [לְרֵי]
☜ مؤنث این کلمه **לַבְלָרִית** میشود
**לַבְלָרוּת** ا.ث. کارمندی، نویسندگی، منشی گری
**לָבַן** [چون זָקַן] ف‌م. (خشت) زدن، (آجر) پختن || ف‌ل. سفید شدن
– **לִבֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] سفید کردن (از گرمای زیاد) ـ شستن ـ ∴ پاك كردن، محو کردن ـ توضیح دادن
– **הִתְלַבֵּן, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] سفید شدن ـ روشن شدن
– **הִלְבִּין** [چون הִזְקִין] ف‌ل. سفید شدن || ف‌م. سفید کردن ـ ∴ پاك كردن
– **הַלְבֵּן אֶת פְּנֵי מִישֶׁהוּ** کسیرا خجالت دادن
– **הַלְבֵּן שִׁנַּיִם** روی خوش نشان دادن، لبخند زدن
**לָבָן (לְבָנָה)** (۱) ص. سفید || ج **לְבָנִים(־נוֹת)** (۲) ا.ر. سفیدی ـ خال سفید ـ سفیدهٔ چشم || ج **לְבָנִים** [לִבְנֵי]
– **שְׂדֵה־לָבָן** زمین مزروعی، کشتزار
– **חֲרוּזִים לְבָנִים** شعر منثور یا بی قافیه
**לֶבֶן** ا.ر. [چون כֶּתֶל] سفیدی ـ سفیده (تخم) ـ سفیدهٔ چشم، صلبیه
**לַבָּן (לַבֶּנֶת)** ا. آجر پز، خشت زن ـ لباس شو
**לֶבֶן** ا.ر. ماست || **סוּגֵי ל׳** انواع ماست، ماست ها
**לְבָנָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] ماه
– **שְׁנַת הַל׳** سال قمری
**לְבֵנָה** ״ [לִבְנַת] خشت ـ آجر ـ سنگ فرش || ج **לְבֵנִים** [לִבְנֵי]
**לִבְנָה** ״ سفیدی ـ شفافیت ـ خلط آبکی
**לִבְנָה** ا.ر. [چون מִקְרָה] سفیدار ـ کبوده
**לַבְנוֹנִי(ת)** ص. مایل به سفیدی
**לַבְנוֹת** ا.ث. سفیدی
**לְבָנִים** (هج) ا.ر. [לִבְנֵי] جامه های شستنی (چون زیر پوش و ملافه)
**לַבְקָן(־קָנִית)** ا. زال: کسیکه پوست و موی فوق العاده سفید دارد
**לַבְּרִיאוּת ← בְּרִיאוּת**

**לָבַשׁ** [چون רָכַב] (۱) ف‌م. پوشیدن، در بر کردن (۲ ~) ف‌ل. ملبس شدن
– **לִבֵּשׁ** مج. [چون אִשֵּׁר] ملبس ب (یا شدن): **מְלֻבָּשׁ בְּגָדִים** ملبس بلباس، لباس پوشیده
– **הִתְלַבֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] لباس پوشیدن
– **הִלְבִּישׁ** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] پوشانیدن (به):
(۱) **הִלְבַּשְׁתִּי אֶת הַיֶּלֶד** لباس تن آن بچه کردم
(۲) **הִלְבִּישָׁה לוֹ אֶת הַמְּעִיל** کت را تن او کرد
**לְגַבֵּי ← גַּב**
**לְגִיוֹן*** ا.ر. لژیون، هنگ=גְּדוּד || ∴ گروه بسیار || ج **לְגִיונוֹת**
– **ל׳ הַכָּבוֹד** لژیون دو نور: نشان افتخار فرانسوی
**לְגִימָה** ا.ث. جرعه (نوشی)، میگساری
**לָגִין** (از לָגִינָא°) ا.ر. کوزه (کوچك) یا تنگ برای شراب یا شیر
**לִגְלֵג** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] مسخره ك [با עַל یا ב]
**לַגְלָן(־נָנִית)** ا. استهزاء کننده
**לַגְלָנוּת** ا.ث. استهزاء، طعنه
**לַגְלָנִי(ת)** ص. مسخره آمیز، طعنه آمیز
**לִגְלוּג** ا.ر. استهزاء، تمسخر، طعنه
**לָגַם** ف‌م. [چون זָכַר] جرعه جرعه نوشیدن
**לֶגֶמָה** ا.ث. لقمه
**לְגַמְרֵי°** ق. بکلی، تماماً
**לֵדָה** ا.ث. زائیمان، تولد
– **מְקוֹם ל׳** محل تولد، مولد، زاد و بوم
– **מִלֵּדָה** ق. بطور مادر زاد ـ ذاتاً
– **מִלֵּדָה וּמִבֶּטֶן** از هنگام تولد ـ ∴ همیشه
**לֶדֶת** ا.ف. از יָלַד: **בְּלִדְתָּהּ** هنگام زائیدنش
**לָהּ** [مونث לוֹ ← ל]
**לְהָאָה** ا.ث. زبان کوچك، لهات، ملازه
**לַהַב** ا.ر. [چون בַּעַל] شعله ـ تیغه (کارد) ـ پهنه (پارو) ـ برق، تلئلوء
– **ל׳ גִּלּוּחַ** تیغ خود تراش
**לָהַב** ف‌ل. [چون שָׁאַל] مشتعل شدن ـ برق زدن
– **נִלְהַב** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] مشتعل شدن ـ ∴ به هیجان آمدن

– הִתְלַהֵב ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] ملتهب شدن، به هیجان آمدن، ابراز احساسات ك
– הִלְהִיב ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] تولید حرارت در (کسی) ك، به هیجان آوردن، ملتهب ساختن
לְהַבָּא←בָּא²
לְהַבְדִּיל←הִבְדִּיל [زیر בָּדַל]
לֶהָבָה, לַהֶבֶת ا.ث. [לַהֶבְתּוֹ; לַהֲבָת] ـ ج לְהָבוֹת [לַהַ־] شعله ـ زبانه ـ [در نیزه] سر، نوك ـ [در شمشیر] تیغه، دم
לַהֲבִיוֹר ا.ر. آتش پاش
לְהָבִית ا.ث. شعلهٔ کوچك، شعلهٔ فندك
לַהַג ا.ر. [چون בַּעַל] ورور، سخن بیهوده، ورَ اجی ـ لهجه ـ مطالعه ـ تفکر
לָהַג ف‌ل. [چون שָׁאַל] ورور یا ور اجی ك
לָהָה ف‌ل. [יִלְהֶה; לֵהֶה; לְהֵה (לְהִי)] ـ م. לָהֹה; לְהוֹת بیحال شدن ـ از پادر آمدن
לֵהֶה (לֵהָה) ص. خسته، وامانده، بیحال || ج לֵהִים (לֵהוֹת)
לָהוּט ص. [چون בָּדוּק] دارای اشتیاق مفرط: לִ אַחַר מִשְׁחֲקֵי מַזָּל عاشق قمار || ملتهب، با حرارت
לְהוּט ا.ر. گرمای زیاد
לָהַט ف‌ل. [چون שָׁאַל] شعله و ر یا ملتهب ب
– לִהֵט ف‌م. [چون טִהֵר] شعله ور یا ملتهب ساختن
– הִתְלַהֵט [چون הִתְנַהֵל] = הִתְלַהֵב ← לָהַב
לַהַט ا.ر. [چون בַּעַל] گرمای زیاد ـ تیغه (کارد) ـ دم یا لبه (شمشیر) ـ برق (شمشیر) ـ .ه التهاب، شوق
לַהֲטוּט ״ شعبده بازی، چشم بندی
לַהֲטוּטָן [־טָן](־טָנִית) ا. شعبده باز
לְהִיגָה ا.ث. ورور، سخن بیهوده
לְהִיטָה یا לְהִיטוּת ״ عشق (مفرط)
(לְהַלָּה) הִתְלַהֲלָה ف‌ل. [چون הִתְנַעְנַע] دیوانگی کردن ـ کار بیهوده ك
לְהַלָּן←הַלָּן
לָהֶם (לָהֵן) ←ל ح ا.
לְהֶפֶךְ←הֶפֶךְ
לַהֲקָה ا.ث. دسته، هیأت، گروه
– לִ דְּרָמָתִית هیأت هنر پیشگان
לְהִתְרָאוֹת←רָאָה
לוֹ (לָהּ)←ל ح ا.
לוּ (۱) ح ع. اگر [با فعل گذشته] ـ (۲) ق. کاش
לְוַאי¹ ق. (ای) کاش
לְוַאי² ا.ر. [چون תְּנַאי] [د] فرع یا فروع اسم
– דִּבְרֵי לִ سخنان اضافی یا فرعی
– שֵׁם לִ کنیه، شهرت
לוּבְיָה, לוּבְיָה ا.ث. لوبیا
לוּדָר* ا.ر. [چون לַבְלָר] شمشیر زن [در رم قدیم]
לָוָה ف‌م. [چون קָנָה] وام گرفتن، قرض ك
– נִלְוָה مج. [چون נִגְלָה] بطور وام گرفته شدن
– לִוָּה ف‌م. [چون צִוָּה] همراه (کسی) رفتن ـ همراه ب (با) ـ مشایعت ك ـ توأم ك
– הִלְוָה ف‌م. [چون הִקְנָה] وام دادن، قرض دادن
לֹוֶה (לוֹוֶה) ا.فا. از לָוָה وام گیرنده، قرض کننده || ج לוִים(לוות)
לוֹהֵט ص. [چون אוֹהֵב] سوزان، مشتعل ـ .ه زیاد گرم ـ ملتهب، با حرارت ـ مبرم
לִוּוּי ا.ر. همراهی ـ مشایعت ـ اسکرت
לוּז¹ [امر و مصدر از לָז]
לוּז² ا.ر. با دام ـ غده
לוּחַ ״ [לוּחוֹ] لوح ـ لوحه ـ صفحه ـ پلاك، صفحهٔ عکس (در کتاب) ـ تخته، الوار ـ تقویم، گاهنامه [مختصر לִ הַשָּׁנָה] ـ جدول ـ فهرست، صورت || ج לוּחוֹת
– לִ שָׁחוֹר تخته سیاه
לִוַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] بشکل الوار بریدن، ارّه ك ـ جدول بندی ك
לוּחוֹתַיִם, לוּחֹתַיִם (ه ت) ا.ر. تخته بندی ـ بازی [دومینو]
לוּחִית ا.ث. پلاك
לוֹחֵשׁ ص. [چون אוֹהֵב] روشن: סִיגָּרָה לוֹחֶשֶׁת || سوزنده: גַּחֶלֶת לוֹחֶשֶׁת
לוּט¹ [امر و مصدر از לָט]
לוּט² (לוּטָה) ص. پیچیده
לוֹט ا.ر. پوشش ـ ضمیمه

לְוַי [شکل دیگر לְוַאי[1]]

לְוָיָה ا.ث. تاج یا حلقه (گل) ـ ج לְוָיוֹת [לְוָי־]

– לְוָיַת חֵן تاج و پیشانی بند و غیره که بر زیبائی بیفزاید

לְוִיָּה " همراهی، بدرقه، مشایعت ـ تشییع جنازه

در معنی اول حالت مضاف این کلمه לְוָיַת و جمع آن לְוָיוֹת [לְוָי־] ولی در معنی دوم حالت مضاف آن לְוָיַת و جمع آن לְוָיוֹת [לְוָי־] میشود

– בְּלְוָיַת همراهِ، در معیتِ

– בֶּן־לְוָיָה همراه، رفیق راه

– לְוָיָתוֹ שֶׁל אָדָם همسر، یار

לוֹיָה, לֵיָה " آرایش با گل

לְוְיָתָן ا.ر. [־יָתָן] بال ـ نهنگ ـ[در افسانه] (۱) اژدها (۲) جانور دریائی فوق العاده بزرگ || ج לְוְיָתָנִים

לוּל ا.ر. پرورشگاه مرغان ـ قفس بازی برای کودکی که راه رفتن نمیداند ـ گنداب رو ـ پلگان ما رپیچ

לַוָּל = לולן || ج לַוָּלִים [مونث آن = לַוֶּלֶת چون צַמֶּרֶת]

לוּלֵא, לוּלֵי [= לוּ לֹא] اگر نه: "לוּלֵי אֱלֹהֵי אָבִי... הָיָה לִי" اگر خدای پدرم... با من نبود

לוּלָאָה ا.ث. [לוּלָאַת; ־אָתוֹ] جا دکمه، مادگی ـ حلقه (در طناب) ـ ج לוּלָאוֹת [לוּלְ־]

לוּלַאי(־לָאִית) = לוּלָן الخ || ج ־לָאִים (לָאוֹת)

לוּלָב ا.ر. [چون עוֹלָם] ترکهٔ نخل، شاخهٔ درخت خرما

לוּלָב " [" ] پیچ ← אֹם[2]

לוּלִים (هج) " پلگان ما رپیچ

לוּלְיָן [־יָן] (־יָנִית) ا. بند باز، اکروبات

לוּלְיָנוּת ا.ث. اکروباتیک

לוּלְיָנִי(ת) ص. مارپیچ، حلزونی

לוּלָן(־לָנִית) ا. مرغدار

לוֹמֵד [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از לָמַד

(לוּן[1] یا לִין) לָן ف‌ل. [לָלוּן یا לָלִין; לָז; לוּן یا לִין (לוּנִי یا לִינִי)] ـ م. לָלוּן یا לָלִין منزل کردن، شب را بسر بردن ـ ساکن ب ـ (باقی) ماندن

– הִתְלוֹנֵן[1] ف‌ل. [چون הִתְבּוֹנֵן] منزل کرد، ماندن

– הֵלִין ف‌م. [הֵלַנְתִּי یا הֵלִינוֹתִי; לָלִין; מֵלִין; הָלֵן (הָלִינִי)] ـ م. לְהָלִין منزل دادن (به) ـ تا صبح نگاه داشتن

– בְּטוֹב תָּלִין انشاء الله بسلامت و راحت بخوابید

(לוּן[2]) נָלוֹן ف‌ل. [چون נָבוֹן] غرغر کردن

– הִתְלוֹנֵן[2] ف‌ل. [چون הִתְבּוֹנֵן] شکایت کرد: הִתְלוֹנַנְתִּי לְהוֹרָיו עַל הַהִתְנַהֲגוּת הַזֹּאת

– הֵלִין یا הִלִּין [הֵלַנְתִּי یا הִלַּנְתִּי; לָלִין یا יָלִין; מֵלִין یا מַלִּין; הָלֵן یا הַלֵּן (הָלִינִי یا הַלִּינִי)] ـ م. לְהָלִין یا לְהַלִּין ف‌ل. شکایت کرد || ف‌م. وادار به شکایت کرد

לוֹן[2] [امر و مصدر לָן←(לוּן[1])]

לוֹעַ [امر و مصدر לָע]

לוֹעֵג [چون אוֹהֵב] ا.فا. از לָעַג

לוֹעָה [چون מוֹרָה] ا.فا. از לָעָה

לוֹעֵז ا.ر. [چون אוֹהֵב] کسی که به زبان بیگانه یا غیر مفهوم صحبت میکند

לוֹעֲזִי(ת) ص. بیگانه، اجنبی، خارجی، دخیل: מִלָּה לוֹעֲזִית

לוֹעֲזִיוּת ا.ث. (استعمال) لغات بیگانه

לוֹעֲזִית " زبان بیگانه

לוֹעֵט و לוֹעֵס [چون אוֹהֵב] ا.فا. از לָעַט و לָעַס

לוֹף ا.ر. و לוֹפָה ا.ث. [گ ش] لیف

לוּץ [امر و مصدر לָץ]

לוֹצֵץ (לוֹצֶצֶת) ا. استهزاءکننده || ج לוֹצְצִים (־צוֹת)

לוֹקֵחַ [چون אוֹרֵחַ] ا.فا. از לָקַח (۱) گیرنده (۲) לָקוֹחַ

לוּשׁ [امر و مصدر לָשׁ]

לָז ف‌ل. [چون קָם] دور شدن

– נָלוֹז ف‌ل. [چون נָסוֹג] کج یا منحرف شدن

– הֵלִיז ف‌ل. [چون הֵזִיל] دور شدن ـ بد گوئی کرد

לְזֵז, לַז־ ا.ر. دوره، قاب، چار چوب || ج ־זִזִּים [זִזִּי]

לְזוּת ا.ث. کجی، انحراف

– לְשׁוֹן שְׁפָתַיִם تهمت، دروغ، بد گوئی

לַח (לַחָה) ص. مرطوب ـ سبز ـ تازه، نو || ج לַחִים (לַחוֹת)

לֵחַ ا.ر. [לֵחוֹ] رطوبت ـ شیره ـ تازگی ـ .: نیرو، قوت ‖ ج לְחִים

לֶחָה ا.ث. رطوبت ـ شیره ـ خلط ـ جراحت

לְחוּד ←(חוּד)

לְחוֹד [شکل دیگر לְחוּד]

לָחוּץ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از לָחַץ فشرده، متراکم ـ .: سخت ـ دچار مضیقه

לַחוּת ا.ث. نم، رطوبت ـ تازگی، سبزی

לְחִי, לֶחִי ه [לְחִי; לְחָיַי, לְחָיְךָ] ت ـ ج לְחָיַיִם [־יֵי] گونه، رخسار ـ آرواره

לֶחִי ا.ر. [לְחִי; לְחָיוֹ] تخته یا الوار نازك ‖ ج לְחָיִים

לְחָיַי; לְחָיַיִם←חַיִּים

לְחִיכָה ا.ث. لیس، لیسه ـ گاز (گرفتن)

לָחִים ص. [چون בָּהִיר] جنگ‌آزموده

לְחִימָה ا.ث. جنگ (کردن)

לָחִין ص. [چون בָּהִיר] خوش لحن، شیرین

לְחִיצָה ا.ث. عمل فشردن

– ל׳ אֶל הַקִּיר زجر و فشار برای گرفتن اقرار

לְחִיצַיִם (ת) ا.ر. [־צֵי] دکمهٔ چسبان، دکمهٔ قابلمه ای (که هر یك از دو قسمت آنرا לְחִיץ میگویند)

לְחִישָׁה ا.ث. نجوا ـ سخن رسانی ـ (صدای) هیس یا فیش ـ طلسم، افسون، جادو

– בְּל׳ ق. آهسته، سرگوشی

לָחַךְ ف‌م. [چون שָׁאַל] (خوردن و) لیسیدن

– נִלְחַךְ مج. [چون נִשְׁאַל] خورده یا تمام شدن

– לִחֵךְ ف‌م. [چون כִּחֵשׁ] (بکلی) خوردن ـ .: بلعیدن

לְחָלוּחַ ا.ر. [چون תָּפוּחַ] عمل مرطوب ساختن

לַחֲלוּחִית ا.ث. رطوبت کم ـ .: تازگی

לַחֲלוּטִים, ־טִין←חָלוּט

לַחֲלוּפִין←חָלוּף

לִחְלַח ف‌م. [چون צִחְצַח] نم به (چیزی) زدن

– הִתְלַחְלַח ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] مرطوب شدن

לָחַם[1] ف‌م ـ ل. [چون שָׁאַל] جنگیدن (با)

– נִלְחַם ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] جنگیدن

– לְהִלָּחֵם עִם, ב, אֶת جنگیدن با

– הִתְלַחֵם ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] با هم جنگیدن

– הִלְחִים ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] لحیم ك ـ بهم چسباندن

לָחַם[2] ف‌ل ـ م. [״] (غذا) خوردن

לֶחֶם ا.ر. [לַחְמִי] نان ـ خوراك ـ طعمه ـ مهمانی ‖ ج לְחָמִים [לַחֲמֵי]

לַחְמָנִיָּה, ־נִית ا.ث. نان کوچك (که گاهی شیرینی به آن میزنند)

לַחַן* ا.ر. [چون בַּעַל] لحن، آهنگ

לִחֵן ف‌م ـ ل. [چون סִבֵּן ولی در صیغهٔ مؤنث לִחֲנָה] خواندن، سرائیدن

– הִלְחִין ف‌م. [چون הִזְקִין] بلحن درآوردن

לָחַץ [چون שָׁאַל] ف‌م. فشردن، له ك، فشار دادن ـ .: مورد ظلم قرار دادن ـ پاپی شدن ‖ ف‌ل. فشار آوردن ـ .: زیاد اصرار کردن

– לָחַץ אֶל הַקִּיר در فشار گذاشتن

– נִלְחַץ مج ـ ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] فشرده شدن ـ مورد زجر و آزار قرار گرفتن

– הִלְחִיץ ف‌م. [چون הִשְׁאִיל]: הִלְחַצְתִּי אֶת יָדִי אֶל הָעֵץ دستم بدرخت خورده له شد

לַחַץ ا.ر. [چون בַּעַל] فشار ـ .: ستم، ظلم، آزار. تنگی، مضیقه ـ اضطرار

– סִיר לַחַץ دیگ زود پز

לָחַשׁ [چون שָׁאַל] ف‌م. نجوا کردن، آهسته گفتن ـ رساندن ←לַחְשָׁן ‖ ف‌ل. افسون خواندن. آهسته حرف زدن

– לִחֵשׁ [چون כִּחֵשׁ] ف‌م. آهسته گفتن یا خواندن. افسون ك ‖ ف‌ل. نجوا کردن ـ فیش ك

– הִתְלַחֵשׁ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] (با هم) نجوا کردن. توطئه چیدن

לַחַשׁ ا.ر. [چون בַּעַל] نجوا ـ سخن رسانی. دعای آهسته ـ طلسم، افسون

– בְּל׳ ق. آهسته

לַחְשָׁן [־שַׁן] (־שָׁנִית) ا. سخن رسان، سوفلور ـ نجواکننده

(לָחַת) הִלְחִית ف‌ل. [چون הִשְׁחִית] لهله زدن، زبان بیرون آوردن (ازگرما)

לָט[1] ف‌م. [چون קָם] پوشانیدن ـ پیچیدن

– הַלִּיט ف‌م. [چون הֵקִים] (۱) לָט (۲) ضمیمه ك
– הוּלַט مج. [چون הוּקַם] پوشیده یا پیچیده شدن
לָט², לָאט ا.ر. آهستگی ـ خفا ـ سحر
– בַּלָּט, בַּלָּאט ق. آهسته ـ در خفیه
לט یا לוט ا.ر. لادن (عنبری)
לְטָאָה ا.ث. مارمولك، بزمجه، سوسمار
לְטוּף ا.ر. نوازش
לְטוּשׁ „ (۱) הַשְׁחָזָה (۲) אַשְׁפָּרָה
לָטִינִית ا.ث. زبان لاتین
לְטִיפָה „ نوازش
לְטִישָׁה „ عمل تیزکردن ـ پرداخت
לְטִישׁוּת „ تیزی ـ پرداخت
(לָטַף) לְטֵף ف‌م. [چون דִּבֵּר] نوازش ك
לַטְפָנִי(ת) ص. توأم با نوازش
לָטַשׁ ف‌م. [چون שָׁמַר] تیزکردن ـ چکش زدن
– לָטַשׁ עַיִן نگاه طمع آلود یا خصمانه ك
– לָטַשׁ בָּצֵק آب سرد (با دست) بخمیر زدن
– לִטֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] زیاد تیز کردن ـ خوب پرداخت ك ـ اصلاحات نهائی بعمل آوردن
– הִתְלַטֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] تیز شدن
לַטָּשׁ [לַטָּשׁ] (לַטֶּשֶׁת) ا. پرداخت گر، جلا گر [לַטֶּשֶׁת چون צַמֶּרֶת]
לי←ל ح‌ا.
לִיבֶּרָל* ا.ر. عضو حزب لیبرال یا آزادیخواه
לִיבֶּרָלִי(ת) ص. وابسته بحزب لیبرال: آزادیخواه
לִיבֶּרָלִיוּת ا.ث. اصول حزب لیبرال، اصالت آزاد فکری
לִיגָה* „ مجمع
לְיַד = אֶל־יַד←יָד
לֵידָה [شکل دیگر לֶדֶת]
לִידֵי←יָד
לִיזָה ا.ث. = לַעַז; דִּבָּה
לֵיחַ; לֵיחָה = לֵחַ; לֵחָה
לִיטָאִי(ת) ص ـ ا. اهل لیتوانی ـ .ن. خشك و سخت گیر و منفی باف
לִיטוּרְגְיָה* ا.ث. آداب نماز

לִיטָר* ا.ر. لیتر ‖ ج לִיטְרִים
לַיִל یا לַיְלָה „ [לֵיל] شب ‖ ج לֵילוֹת
– לֵיל שַׁבָּת شب شنبه: از غروب جمعه تا صبح شنبه
– הַלַּיְלָה امشب ـ شب گذشته، دیشب
לֵיל [حالت مضاف לֵילָה]
לֵילִי(ת) ص. شبانه ـ شب خیز ـ شب بیدار
לִילִית ا.ث. دیو ماده ـ قسمی جغد
לִילָךְ* ا.ر. [־לַךְ] یاس بنفش، یاس شیروانی، یاس درختی ‖ ج לִילָכִים [לִילְכֵי]
לִימוֹן* „ لیموترش
לִימוֹנָדָה* ا.ث. لیموناد
לִין←(לוּן¹)
לִינָה ا.ث. عمل منزل ك (در شب)، توقف شبانه
– לִינַת צֶדֶק پناهگاه یا خانهٔ بینوایان
לִיף ا.ر. لیف ـ رشته
לִיץ [امر و مصدر לָץ]
לִיצֶיוֹן یا לִיצֶאוּם* ا.ر. لیسه: دبیرستان یا آکادمی
לֵיצָן [־צַן] (־צָנִית) ا. مسخره، لوده ـ استهزاء کننده ـ [در صورت مذکر] شوخ، جوکر
לֵיצָנוּת ا.ث. استهزاء، تمسخر ـ لودگی
לִיקֶר* ا.ر. لیکور liqueur
לִירָה* ا.ث. لیره
לִירִי*(ת) ص. غزلی ـ احساساتی [احساسات
לִירִיקָה* ا.ث. اشعار غنائی، غزلیات ـ بروز
לַיִשׁ ا.ر. [چون תַּיִשׁ] = אַרְיֵה
לִישָׁה ا.ث. خمیرسازی ـ گل سازی
לֵית ° = אֵין نیست
– ל' בְּרֵרָה←בְּרֵרָה
לִיתוֹגְרַפְיָה* ا.ث. چاپ سنگی
לֵךְ (לְכִי) برو [امرفعل הָלַךְ] ـ ج לְכוּ (לֵכְנָה)
לְךָ (לָךְ)←ל ح‌ا.
לְכְאוֹרָה←אוֹרָה

לָכַד ف‌م. [چون זָכַר] تسخیر کردن ـ دستگیر یا اسیر کردن ـ .ن. گیر انداختن، لو دادن
– נִלְכַּד مج. [چون נִזְכַּר] گرفتار یا دستگیر شدن ـ گیر افتادن

– לְכֵּד ف‌م. [چون דִּבֵּר] متحد کردن
– הִתְלַכֵּד ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] بهم پیوستن، متفق یا متشکل شدن
לֶכֶד ا.ر. [چون בֶּגֶד] دام ـ گرفتاری
לַכָּה* ا.ث. لاك الکل ـ روغن جلا، ورنی
– נְעָלֵי ל׳ کفش برقی، کفش ورنی
לִכָּה ف‌م. [چون צִוָּה] جلا دادن، لاك الکل زدن
לְכִידָה ا.ث. تسخیر ـ دستگیری
לְכִלוּךְ ا.ر. کثافت ـ عمل کثیف ك یا آلوده ساختن
לְכִלוּכִית ا.ث. زن و دختر شلخته
לִכְלֵךְ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] کثیف ك
– לְכְלַךְ مج. [چون גְּלְגַּל] کثیف (کرده) شدن
– הִתְלַכְלֵךְ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] کثیف شدن
לַכְלְכָן(־כָנִית) ا. آدم کثیف و شلخته
לָכֶם (לָכֶן)←ל ح‌ا.
לֶכֶן←כֵּן¹
לְכְסִיקוֹגְרַפְיָה* ا.ث. فرهنگ‌نویسی [دادن
לְכְסֵן ف‌م. [چون עִנֵּן] کج نگاه ك ـ اریب قرار
– הִתְלַכְסֵן ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] کج یا اریب ب
לִכְשֵׁ־←שֵׁ
לֶכֶת ا.ف. از הָלַךְ: "וּבְלֶכְתְּךָ בַדֶּרֶךְ" وهنگام راه رفتنت
– כּוֹכַב־ל׳ سیاره
– שִׁיר־ל׳ سرود مارش
לְכַתְּחִלָּה←תְּחִלָּה
לְלֹא ← اصطلاحات مربوط به לֹא
לָמַד [יִלְמַד; לוֹמֵד; לְמַד (לִמְדִי)] ـ م. לֶמֶד, לָמוּד; לִלְמֹד ف‌م. آموختن، یاد گرفتن ‖ ف‌ل. تحصیل ك، درس خواندن
– נִלְמַד مج. آموزانیده شدن، تدریس شدن
– לִמֵּד ف‌م. [چون דִּבֵּר] یاد دادن، آموختن، تعلیم دادن ـ تربیت ك ـ فهمانیدن
– לָמַּד مج. [چون אֻשַּׁר] تعلیم داده شدن ـ آزموده شدن، تربیت شدن [←מְלֻמָּד]
– הִתְלַמֵּד ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پیش خود تحصیل کردن ـ کارآموزی ك ـ تمرین ك
לָמֵד [چون בָּדֵל] (۱) ا.فا. از לָמַד بجای לוֹמֵד (۲) ص. = לָמוּד; נִלְמָד
לְמַדַּי←דַּי
לָמָּה, לָמָה ق. پ. چرا؟
– ל׳ זֶה پس چرا؟ چرا آخر؟
לָמוֹ [شکل دیگر לָהֶם وگاهی לוֹ]
לָמוּד ص. [چون בָּדוֹק] معتاد ـ درس خوانده، با سواد
לִמּוּד ا.ر. تعلیم، آموزش ـ تحصیل ـ درس: סִפְרֵי ל׳ کتابهای درسی یا تحصیلی ‖ علم: לִמּוּדֵי הַטֶּבַע علوم طبیعی
– שְׁנַת ל׳ یا ש׳ הַלִּמּוּדִים سال تحصیلی
– חָק־לִמּוּדִים دورهٔ تحصیلات، کورس
לִמּוּדִי(ת) ص. تحصیلی ـ اکتسابی ـ آموزنده
לְמַטָּה←מַטָּה
לִמְדָה ا.ث. تحصیل، آموزش، فراگیری
לְמִלּוּם ا.ر. من من ـ سخن نا شمرده ـ غرغر
לִמְלֵם ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] غرغر یا من من ك
לְמַעְלָה←מַעְלָה
לְמַעַן←מַעַן
לְמַעֲשֶׂה←מַעֲשֶׂה
לְמַפְרֵעַ ق. بطور نا منظم، پس وپیش ـ وارونه. در گذشته ـ [غم] جلو، قبلاً، پیشکی، بطور مساعده
לַמְרוֹת ح‌ا. با وجود ـ علی رغم
לָן←(לוּן)
לָנוּ [←ל ح‌ا.] بما ـ برای ما
לְסוּטָה ا.ث. بلوز زنانهٔ نازك
לְסָטוּת, לִסְטִיוּת ״ = גְּזֵלָנוּת
לֶסֶת ا.ث. [לִסְתּוֹ] آرواره، فك ‖ ج לְסָתוֹת [לִסְ־]
לְעַ ا.ر. [چون כַּחַ¹] حلق ـ دهان جانور ـ دهانهٔ تفنگ یا آتش فشان
לְעַ־אֲרִי ״ گل میمون ‖ ج פִּרְחֵי לְעַ־אֲרִי
(לָעַב) הִלְעִיב ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] اهانت یا استهزاء کردن
לַעַב ا.ر. [چون בַּעַל] اهانت ـ استهزاء
לָעַג ف‌ل. [چون שָׂאַל] استهزاء یا مسخره ك [با ל]: "לוֹעֵג לָרָשׁ" استهزاء کنندهٔ فقیر
– נִלְעַג مج ـ ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] مورد استهزاء واقع شدن ـ با لکنت حرف زدن

-הִלְעִיג פ"ל. [چون הִשְׁאִיל] استهزاء كردن
לַעַג ا.ر. [چون בַּעַל] استهزاء، ريشخند، سخريه - آلت استهزاء - سخن كفرآميز
לַעֲנוּת ا.ث. سخن استهزا آميز
לָעַד←עַד
לָעָה פ"ל. [چون רָאָה](۱) גָּמַם (۲) يا وەسرائی ك
לְעוּג ا.ر. = לִגְלוּג
לָעוּג ص. [چون בָּדוּק] مورد استهزاء (قرار گرفته)، خجالت زده
לְעוּז ا.ر. (استعمال) واژه های بيگانه
לָעוֹז (לָעוֹזָה) ا. بيگانه، اجنبی - متكلم بزبان بيگانه || ج לָעוֹזוֹת
לְעוֹלָם←עוֹלָם
לְעוּמַת [شكل ديگر לְעֻמַּת زير עָמָה]
לָעוּס ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از לָעַס←آسياب شده - جويده - ∴ مكرر، مبتذل
לָעַז פ"ل. [چون שָׁאַל] بزبان بيگانه (غير عبری) صحبت ك - نا شمرده حرف زدن - غرغر كردن
-לָעַז עַל מִישֶׁהוּ ازكسی بد گوئی ك
-הִלְעִיז פ"ل. [چون הִשְׁאִיל] بد گوئی ك: אַל תַּלְעִיז עָלָיו از او بد گوئی نكن
לַעַז ا.ر. [چون בַּעַל] زبان بيگانه (يا غير عبری) - ∴ بد گوئی
-הוֹצִיא ל' עַל بد گوئی از (كسی) ك
-בְּלַעַז بزبان بيگانه
לָעַט פ.م. [چون שָׁאַל] حريصانه خوردن، بلعيدن
-הִלְעִיט פ.م. [چون הִשְׁאִיל] خورانيدن - چپانيدن - پروار كردن
לְעִיגָה ا.ث. = לִגְלוּג: לַעַג
לְעִיזָה " بد گوئی
לְעִיסָה " عمل جويدن، مضغ
(לְעַלַּע) הִתְלַעְלַע פ"ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] خوراك را بجای مری وارد نای ك
לְעֻמַּת←עָמָה
לַעֲנָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] افسنتين، خارا گوش
לָעַס פ.م. [چون שָׁאַל] جويدن - ∴ روی(موضوعی) زياد تكيه ك
-נִלְעַס مج. [چون נִשְׁאַל] جويده شدن
לֶפֶד ا.ر. [چون בֶּגֶד] كمپوت - دسر
(לִפֵּד) הִתְלַפֵּד פ"ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] برق زدن
לִפּוּף ا.ر. عمل پيچيدن - عايق كاری
לָפוּף ص. [چون בָּדוּק] پيچيده - عايق دار
לִפּוּפִית ا.ث. نيلوفر پيچ
לִפּוּת ا.ر. عمل چاشنی زدن يا خوش طعم ك
לִפְחוֹת←פָּחוֹת
לִפְי←פֶּה
לַפִּיד ا.ر. مشعل - شعله
לִפְיָכָךְ ح ع ـق. ازاين جهت
לִפְיָפָה ا.ث. = לִפּוּף
לִפְלוּף ا.ر. قی چشم - چرك
לִפְלֵף פ.م. [چون פִּרְנֵס] (از چشم) جاری ك
לִפְנוֹת←פָּנָה
לִפְנֵי←פָּנִים
לִפְנַי ق. در درون، در داخل
לִפְנִים و לִפְנִים←פָּנִים و פְּנִים
לִפְעָמִים←פַּעַם
לָפַף [چون זָכַר] و לִפֵּף [چون הִלֵּל] פ.م. قنداق كردن - عايق دار كردن - ∴ در آغوش گرفتن
לְפָפָה ا.ث. (۱) כְּרִיכָה; חִתּוּל (۲) پيچ، دور (۳) پوشش
- ל' לְכַפַּיִם خز دست
לָפַת פ.م. [چون כָּרַת] دور (چيزی) پيچيدن، بغل ك
-נִלְפַּת פ"ل. [چون נִכְרַת] (بخود) پيچيدن
-לִפֵּת פ.م. [چون אִמֵּת] چاشنی زدن، با (قاتق) خوردن
לֶפֶת ا.ث. [לִפְתּוֹ] شلغم - سبزی خوردنی كه بجای قاتق بكار رود || ج לְפָתוֹת [לִפְ-]
לִפְתָּן ا.ر. [-תַּן] (۱) خوشاب، كمپوت (۲) לֶפֶת
לְפָתַע←פִּתְאֹם
לָץ פ"ل-م. [چون קָם يا שָׂם] استهزا كردن
-לוּץ [چون קוֹמֵם] = לָץ
-הִתְלוֹצֵץ פ"ل. [چون הִתְקוֹמֵם] خود را لوده نشان دادن، مسخرگی ك
-הֵלִיץ פ.م. [چون הֵפִיר يا הֵקִים] استهزا كردن

**לֵץ** (לַצָה) ا ـ ص. (شخص) استهزا كننده يا لوده ـ (آدم) ديو صفت

**לָצוֹן** ا.ر. [چون מָאוֹר] = לֵיצָנוּת

**לֵצָן, לַצָנוּת** = לֵיצָן الخ

**לָקָה** [چون קָנָה] ف‌م. خوردن (ضربه) ـ ف‌ل. صدمه ديدن ـ نا خوش شدن

– לָקְתָה הַחַמָּה آفتاب گرفت، كسوف شد

– הִלְקָה ف‌م. [چون הִקְנָה] (شلاق) زدن

**לָקוֹחַ** (לָקוֹחָה) ا. مشترى || ج ־חוֹת

**לָקוּחַ** (לְקוּחָה) ص. [ا.مف. از לָקַח] گرفته شده || ج לְקוּחִים(־חוֹת)

**לִקּוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] خريد ـ تحصيل

**לִקּוּט** „ جمع آورى

**לִקּוּטִים** (هج) „ قطعات برگزيده، گلچين

**לָקוּט** (לָקוּטָה) ا. خوشه چين، ريزه خوار || ج לָקוּטוֹת

**לָקוּי** ص. [چون בָּדוֹק] ناقص، معيوب ـ دچار، مبتلا ـ ضعيف، لاغر

**לִקּוּי** ا.ر. نقص ـ عيب ـ ضرب، ضربه

– לִ' חַמָּה كسوف، آفتاب گرفتگى

– לִ' לְבָנָה مهتاب گرفتگى، خسوف

**לָקוּנִי*(ת)** ص. موجز، 'لب'

**לְקוּת** ا.ث. عيب ـ نقصان

**לָקַח** ف‌م. [יִקַּח; לוֹקֵחַ; קַח (קְחִי)] ـ م. לָקוֹחַ, לְקוּחַ; לָקַחַת گرفتن ـ 'بردن ـ برداشتن: קַח אוֹתוֹ מֵעַל הַשֻּׁלְחָן آنرا از روى ميز بردار

– לָקוֹחַ עֵצָה مشورت كى، نظر گرفتن

– נִלְקַח مج. [יִלָּקַח; נִלְקָח; הִלָּקַח (הִלָּקְחִי)] ـ م. לְהִלָּקַחַ گرفته يا دستگير شدن ـ برده يا برداشته شدن

– לֻקַּח مج. [چون שֻׁלַּח] گرفته شدن ـ برده يا دزديده شدن، اسير يا گرفتار شدن ـ برداشته شدن

– הִתְלַקַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] آتش گرفتن ـ مشتعل شدن، درگرفتن

**לֶקַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] تعليم، دانش ـ درس، عبرت، پند ـ سخن

**לַקְחָן(־חָנִית)** ا. كسيكه عادةً دستش كج است ←גַּנָּב

**לָקַט** ف‌م. [چون שָׁמַר] بر چيدن، جمع كى ـ چيدن ـ وصله كى

– נִלְקַט مج. [چون נִשְׁמַר] (بر) چيده شدن ـ جمع (آورى) شدن ـ وصله شدن

– לִקֵּט [چون דִּבֵּר] ف‌م. جمع (آورى) كى ـ (بر) چيدن ـ برداشتن ـ كندن (مو) ـ ف‌ل. خوشه چينى كى

– לֻקַּט مج. [چون אֻשַּׁר] جمع (آورى) شدن

– הִתְלַקֵּט ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جمع شدن ـ گرفته شدن

**לֶקֶט** ا.ر. [چون בֶּגֶד] خوشه، ريزه، باقى مانده، سهم خوشه چين ـ مجموعه ـ وصله

**לִקְיָה** ا.ث. (خوردن) ضربهٔ شلاق يا چوب. (پيدايش) عيب يا نقص

**לְקִיחַ (לְקִיחָה)** ص. آتشگير، قابل اشتعال || ج לְקִיחִים(־חוֹת)

**לְקִיחָה** ا.ث. اخذ ـ تصرف ـ خريد

**לְקִיטָה** „ جمع آورى ـ خوشه چينى

**לְקִיקָה** „ ليس: ليسيدن

**לָקִישׁ** ص. [چون בָּהִיר] دير رس

**לַקִּישׁ (לַקִּישָׁה)** = לָקִישׁ الخ

**לִקְלֵק** [چون פִּרְנֵס] = לָקַק

– הִתְלַקְלֵק ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] لب و لوچه خود را ليسيدن، ملچ و ملوچ كى

**לַקְמָן°** ق. پائين تر، بعداً

– דִּלְקַמָּן° ص. زيرين، مذكور در زير

– כִּדְלְקַמָּן ق. بشرح زير ـ چنانكه بعداً خواهد آمد

**לָקַק** ف‌م. [چون שָׁמַר يا חָגַר] ليسيدن

– נִלְקַק مج. [چون נִשְׁמַר] ليسيده شدن

**לַקְקָן [־קַן] (־קָנִית)** ا. كسيكه ميل زياد بخوردن شيرينى دارد

**לִקְרַאת←קֶרֶא**

**לָקֹשׁ** ا.ر. [چون דָּגֶל] چين دوم، محصول بهار. محصول با ران متأخر

**לָרֹב←רֹב**

**לְרֶגֶל←רֶגֶל**

**לְרַע°** ق. = לְמַטָּה

- מִלְרַע ق. روی سیلاب آخر [در گفتگوی از تکیهٔ صدا]
לָשׁ ف‌م. [چون קָם] سرشتن، خمیر کردن
- נָלוּשׁ مج. [چون נָסוֹג] سرشته شدن، خمیر شدن
לְשַׁד ا.ر. [לְשָׁדִי] کلوچه (روغنی) - شیره - چربی - طراوت، نیرو || ج לְשָׁדִים
לְשָׁדִי(ת) ص. آبدار، شیره دار، روغن دار
לָשׁוֹן ا.ث. [چون מָאוֹר] زبان، ∴ سخن، کلام، سبك، انشاء - زبانه - شمش - شاخه: לְשׁוֹן הַיָּם خلیج - לְשׁוֹן יַבָּשָׁה دماغه || شاهین (ترازو) - برگه کفش
- לְשׁוֹן זָכָר [د] (جنس) مذکر
- לְשׁוֹן דִּבּוּר, לָשׁוֹן מְדֻבֶּרֶת زبان محاوره یا گفتگو
- לְשׁוֹן הַקֹּדֶשׁ زبان (کتاب) مقدس: عبری
- לְשׁוֹן הָרָע بدگوئی
- לְשׁוֹן רַבִּים جمع - לְ' יָחִיד مفرد
- בַּעַל־לָשׁוֹן ناطق - لفاظ - زبان دان
- לָשׁוֹן נוֹפֵל עַל לָשׁוֹן جناس، تجنیس
- לָשׁוֹן הָרַע بدگوئی
- לָשׁוֹן הַקֹּדֶשׁ زبان (کتاب) مقدس: عبری
- לָשׁוֹן רַבִּים جمع - לְ' יָחִיד مفرد
- בַּעַל־לָשׁוֹן ناطق - لفاظ - زبان دان
- לָשׁוֹן נוֹפֵל עַל לָשׁוֹן جناس، تجنیس
- לָשׁוֹן הַיָּם خلیج - לְשׁוֹן יַבָּשָׁה دماغه || شاهین (ترازو) - برگه کفش
- לָשׁוֹן זָכָר [د] (جنس) مذکر
- לָשׁוֹן דִּבּוּר, לָשׁוֹן מְדֻבֶּרֶת زبان محاوره یا گفتگو
- לָשׁוֹן הַקֹּדֶשׁ زبان (کتاب) مقدس: عبری
- לָשׁוֹן הָרָע بدگوئی
- לָשׁוֹן רַבִּים جمع - לְ' יָחִיד مفرد
- בַּעַל־לָשׁוֹן ناطق - لفاظ - زبان دان
- לָשׁוֹן נוֹפֵל עַל לָשׁוֹן جناس، تجنیس
- לָשׁוֹן הָרַע بدگوئی
- לָשׁוֹן הַקֹּדֶשׁ زبان (کتاب) مقدس: عبری

# מ, ם

מ׳ شمارهٔ ٤٠ ـ ם׳ شمارهٔ ٤٠٠

־ם (־ן) ض‌ش. [ملکی یا مفعولی ـ جمع ו (הָ)]: סִפְרָם(־רָן) کتابشان، کتاب ایشان، [در جمع] סִפְרֵיהֶם(־הֶן) – נְתָנָם=נָתַן אוֹתָם ایشانرا (یا آنهارا) داد

מִ یا מֵ [مختصر מִן] از: מִפָּרָס; מֵאֲמִירָקָה

מַאֲבוּס ا.ر. محل پرواری کردن چارپایان ـ انبار غله یا علوفه

מְאֻבְטָח ص. [چون מְצֻחְצָח] امن شده، مأمون

מְאֻבָּן ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از אָבַן سنگ شده ـ ∴ مبهوت || ا.ر. سنگواره || ج מְאֻבָּנִים [מְאֻבָּנִי]

מַאֲבָק ا.ر. [چون מַאֲזָן] مبارزه ـ [گش] بساك، گرد دان

מַאֲבֵק „ [מַאֲבָקוֹ] گرد پاش، سم پاش || ج מַאֲבָקִים

מְאֻבָּק ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از אָבַק [مجهول אִבֵּק] گرد آلود ـ سم پاشی شده

מְאֻגָּד ص. [„] ا.مف. از אָגַד بهم بسته ـ متحد

מְאֻגָּן ص. لبه دار: כּוֹבַע מ׳

מְאַגֵּרְף ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از אִגֵּרְף متخصص یا آموزگار بوکس

מְאֹד ق. بسیار، زیاد، خیلی: טוֹב מ׳ – מ׳ שָׂמַחְתִּי (בְּ)מְאֹד מ׳ بی نهایت

מַאֲדֶה ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] خوراکی که با بخار پخته با شند

מַאְדִּים ا.ر. مرّیخ، بهرام

מֵאָה (۱) ش. صد || ت מְאַתַּיִם دویست: מֵאָה אֶלֶף صد هزار (۲) ا.ث. [מְאַת] ـ ج מֵאוֹת [מְ־] شمارهٔ صد: אַרְבַּע מֵאוֹת שָׁנָה چهار صد سال ـ מֵאוֹת עֲנָיִים صدها موضوع || واحد صد تائی ـ قرن صد ساله، سده، منه: הַמֵּאָה הָעֶשְׂרִים قرن بیستم || [در جمع] مآت، صدگان: סִפְרַת הַמֵּאוֹת

– עֶשְׂרִים לְמֵאָה بیست در صد

מְאַהֵב(־הֶבֶת) ا. [ا.فا. از אָהֵב] عاشق ـ فاسق || ج ־הֲבִים(הֲבוֹת)

מְאֹהָב(־הֶבֶת) ص. [ا.مف. از אָהַב] عاشق || ج ־הֲבִים(הֲבוֹת)

– זוּג מְאֹהָבִים عاشق و معشوق، دو دلداده

מַאֲהָב „ [־הַב] عشقبازی || ج מַאֲהָבִים [מַאֲהֲבֵי]

מְאוֹד [شکل دیگر מְאֹד]

מְאֻוֶּה ص. [چون מְצֻוֶּה] مطلوب، مورد آرزو

מְאוּם ا.ر. (۱) מוּם (۲) چیز(ی)

מְאוּמָה „ چیزی، هیچ [با قرائن منفی]: אַל־תַּעַשׂ לוֹ מ׳ (רָע)״ کاری باو نداشته باش || ق. اصلاً، بکلی، به هیچوجه

מֵאוֹן „ عدم موافقت ـ عدم قبول

מָאוֹס „ [מְ־] چیز تنفرآور ـ فضولات، آشغال

מִאוֹס „ نفرت ـ مکروهیت

מָאוֹס ص. [چون בָּדוֹק] مکروه، زشت

מָאוֹר ا.ر. [מְ־] جسم روشن، نیر (*nayer*): הַמָּאוֹר הַגָּדוֹל וְהַמָּאוֹר הַקָּטָן نیر اعظم و نیر اصغر || نور، روشنائی ـ چراغ || ج מְאוֹרוֹת یا מְאוֹרִים

– מְאוֹר עֵינַיִם نور بصر ـ ∴ خوشروئی

– מְאוֹר פָּנִים خوشروئی، بشاشت

מְאוֹרָה ا.ث. لانهٔ جانور (موذی)

מְאוֹרָע [شکل دیگر מְאֹרָע]

מְאֻוָּרָר ا.ر. [ا.فا. از אִוֵּרֵר] اسباب تهویه ـ باد زن برقی، پنکه || ج ־רִרִים

מְאֻוָּרָר ص. [چون מְשֻׁחָרָר] تهویه شده، خوش هوا

מְאוּשָּׁשׁ(־שֶׁשֶׁת) ص. تقویت شده ـ ∴ اساسی، اصولی || ج ־שָׁשִׁים(שָׁשׁוֹת)

מֵאָז←אָז

מַאֲזִין(־זִינָה) ا. [ا.فا. از הֶאֱזִין] گوش دهنده، شنونده
מְאֻזָּן ص. [چون מְכֻבָּד] ترازی، افقی ـ بحال موازنه درآمده ـ موزون
מַאֲזָן ا.ر. [־זַן] موازنه ـ ترازنامه ـ تراز || ج מַאֲזָנִים [מַאזְנֵי]
מַאֲזֶנֶת ا.ث. تراز
מֹאזְנַיִם (ה ت) ا.ر. [־נֵי] ترازو ـ [ه] میزان || ج ־נַיִם [־נֵי]
מְאֻחָד ص. [چون מְכֻבָּד] متحد
מַאֲחָז ا.ر. [چون מַאֲהָב] دستگیره = יָדִית
מַאֲחָז " گیرهٔ فنری، کاغذ گیر || ج ־חָזִים
מַאֲחָזוּת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] حائل: מ׳ סְפָרִים حائلی که ردیف کتابهای ایستاده را نگاه میدارد
מְאַחֵל [چون מְאַהֵב] ا.فا. از אִחֵל
מְאַחֵר ا.ر. [״] تأخیرکننده
מְאֻחָר (۱) ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از אִחֵר دیر ـ متأخر (۲) ق. دیر: לָמָּה בָּאתָ כָּל כָּךְ מ׳? چرا باین دیری آمدی؟
ـ בְּשָׁעָה מְאֻחֶרֶת دیر
ـ לְכָל הַמְּאֻחָר בְּעוֹד חֹדֶשׁ منتهی تا یك ماه دیگر
ـ בְּמְאֻחָר ق. دیر (تر از موقع)، بعد از وقت
ـ בְּמֻקְדָּם אוֹ בְּמְאֻחָר دیر یا زود
מַאי* ا.ر. مه: ماه فرنگی
מְאֻיָּם ص. [چون מְכֻבָּד] ترسناك، وحشت انگیز
מֵאַיִן و מֵאַיִן←אַיִן[2] و אַיִן[2]
מְאֻיָּן ص. [چون מְכֻבָּד] منفی
מְאִיסָה ا.ث. تنفر
מֵאִיר[1] (מְאִירָה) ـ ج מְאִירִים(־רוֹת) ص. روشن کننده ـ ∴ روشن، واضح، [در حروف] درشت
ـ פָּנִים מְאִירוֹת بشاشت، خوشروئی
מַאִית ا.ث. (یك) صدم
מְאַכְזֵב ص. [چون מְפַרְנֵס] فریبنده، مأیوس کننده
מְאֻכְזָב ص. [چون מְעֻנְיָן] سرخورده، مأیوس
מַאֲכִיל (־כִילָה) ا.فا. از הֶאֱכִיל خورانده
מַאֲכָל ا.ر. [־כַל] خوراك ـ عمل خوردن، اکل || ـ מַאֲכָלוֹת [מַאַכ־] یا מַאֲכָלִים [מַאַכְלֵי]
ـ עֵץ מ׳ درخت میوه
מְאֻכָּל (־כֶּלֶת) ا.مف. از הֶאֱכַל خورانیده (شده) ـ ج ־כָּלִים(כָּלוֹת)
מְאֻכְלָס ص. [چون מְעֻנְיָן] دارای جمعیت (زیاد)، آباد: עִיר מְאֻכְלֶסֶת
מַאֲכֶלֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] سوخت، [م] خوراك آتش ـ قسمی سوسك یا کرم درخت
מַאֲכֶלֶת " [چون מִשְׁמֶרֶת] کارد (ذبح)
מֵאֵלָיו از خودش ـ خود بخود←מוּבָן
מְאַלֵּף ا ـ ص. [چون מְדַבֵּר] تربیت کننده ـ آموزنده
מְאֻלָּץ ص. [چون מְכֻבָּד] مجبور شده ـ تحمیلی
מַאֲמִין (־מִינָה) ا.فا. از הֶאֱמִין
מְאֻמְלָל ص. [چون מְעֻנְיָן] پژمرده ـ افسرده
מְאַמֵּן ا.ر. [چون מְדַבֵּר] تربیت کننده ـ راهنما
מְאֻמָּן ص. [چون מְכֻבָּד] ورزیده، تربیت شده، ماهر
מַאֲמָץ ا.ر. [چون עַקְרָב] کوشش، تقلا
מַאֲמָר " [چون מַאֲכָל] مقاله ـ گفته، قول ـ فرمان ـ [د] جمله یا قضیه
ـ מ׳ רָאשִׁי یا מַאֲמַר מַעֲרֶכֶת سر مقاله
ـ מ׳ מְסֻגָּר جملهٔ معترضه [یا بین الهلالین]
מָאן یا מַאן° = מִי
ـ לְכָל מָאן דְּבָעֵי° برای توجه هر کس که کار بدست او باشد، به عنوان هرکس که...
(מָאַן) מֵאֵן ف‌م ـ ل. [יְמָאֵן; מְמָאֵן; מָאֵן (מָאֲנִי)] ـ م. לְמָאֵן ابا کردن (از)، استنکاف ك (از)، امتناع ورزیدن (از)، قبول نکردن
מְאֻנָּךְ ص. [چون מְכֻבָּד] عمودی، شاقول شده
מְאֻנְקָל ص. [چون מְעֻנְיָן] سرکج
מָאַס ف‌م ـ ل. [چون שָׁאַל] طرد کردن، ترك ك ـ رد کردن ـ حقیر شمردن، نفرت داشتن از
ـ נִמְאַס مج. [چون נִשְׁאַל] رد شدن ـ منفور واقع شدن
ـ הִתְמָאֵס ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] منفور شدن
ـ הִמְאִיס ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] منفور ساختن

**מְאַסֵּף** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **אִסֵּף** جمع آوری کننده ـ [بصورت مذکر] ا.ر. مجموعه یا گلچین ادبی ـ [ن] عقب دار، پس قراول ـ وسیلهٔ نقلیه ای که در همهٔ ایستگاه ها مسافر میگیرد

**מַאֲסָר** ا.ر. [چون מַאֲזָן] حبس: **מַאֲסַר עוֹלָם** حبس ابد

**מַאֲפֶה** ״ [چون מַעֲשֶׂה] چیز پخته شده (در تنور)

**מַאֲפִיָּה** ا.ث. (دکان) نانوائی

**מְאֻפְיָן** ص. [چون מְעֻנְיָן] مشخص (ازحیث خو یا صفات اختصاصی)

**מַאֲפֵל** ا.ر. [מַאֲפֵלוֹ] پردهٔ تاریك، تاریکی ‖ ج **מַאֲפֵלִים**

**מְאֻפָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] تاریك

**מַאֲפֵלִיָּה** ا.ث. ظلمت غلیظ

**מְאֻפָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] دردرجهٔ صفر واداشته شده ـ منفی ـ نا چیز

**מְאֻפָּץ** ص. [״] میزان شده، تعدیل شده

**מְאֻפָּק** ص. [״] فرو نشانده، جلوگیری شده

**מְאֻפָּר** ص. [״] گریم شده

**מַאֲפֵרָה** ا.ث. زیر سیگاری

(מָאַר) **הִמְאִיר** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] سوراخ ك: بسوزش درآوردن

**מַאֲרָב** ا.ر. [چون מַאֲזָן] کمینگاه

**מְאָרֵב** ״ [چون מְבָרֵךְ](عدهٔ) کمین کننده

**מְאַרְגֵּן** ״ [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از **אִרְגֵּן** سازمان دهنده، مؤسس

**מְאֹרְגָּן** ص. [چون מְעֻנְיָן] متشکل، دارای سازمان یا تشکیلات

– **בְּמְאֹרְגָּן** ق. بطور متشکل

**מְאֵרָה** ا.ث. لعنت ـ بلا

**מְאָרֵחַ**(־רַחַת) ا.فا. از **אֵרַח** پذیرائی کننده ـ میزبان، مهماندار ‖ ج **מְאָרְחִים**(־חוֹת)

**מַאְרִיךְ**(־רִיכָה) (۱) ا.فا. از **הֶאֱרִיךְ** (۲ـ بصورت مذکر) ا.ر. گیره یا دسته (مداد) ـ دنباله

**מְאֹרָךְ** ص. [چون מְאֻכָּל] درازو کشیده، مستطیل ـ بیضی ـ مسلسل

**מַאַרְכָן**(־כָנִית) ا. شخص پرگو یا ورّاج

**מְאֹרָס** ص. نامزد (شده) ـ ج **מְאֹרָסִים** [מְאֹרָסַי] مؤنث **מְאֹרָס** = **מְאֹרָסָה** یا ־ָרֶסֶת. **נַעֲרָה מְ׳** ‖ ج **מְאֹרָסוֹת** [מְאֹרָ־]

**מְאֹרָע** ا.ر. [־רַע; ־רָעִי; ־רַעֲךָ] واقعه، رویداد ‖ ج **מְאֹרָעוֹת** [מְאֹרָ־] یا **מְאֹרָעִים** [מְאֹרָ־]

**מָאֳרָק** ص. [چون מָאֳכָל] متصل بزمین

**מְאֹרָר** ص. [چون מְבֹרָךְ] لعنت کننده ـ لعنت آمیز

**מַאֲשִׁים**(־שִׁימָה) ا. [ا.فا. از **הֶאֱשִׁים**] دادستان. [م‌ا] مقصر کننده

**מְאֻשָּׁר** [چون מְדֻבָּר] ا.فا. از **אִשֵּׁר**

**מְאֻשָּׁר** ص. [چون מְכֻבָּד] خوشبخت ـ شاد ـ تأیید شده

**מְאַת** [حالت مضاف מֵאָה]

**מָאתַיִם** [تثنیهٔ מֵאָה] دویست

**מַבְאִישׁ**(־אִישָׁה) ص. بد بو، گندیده

**מְבָאֵר** ص. [چون מְפָאֵר] توضیح دهنده، توضیحی

**מְבֹאָר** ص. [چون מְאֹהָב] توضیح داده شده

**מְבֻגָּר, מְבוּגָר** ص. [چون מְכֻבָּד] سالمند، بزرگ سال

**מְבֻדָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] روپوش دار، عایق دار ـ **مجزا**

**מַבְדֵּד** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مقرّه

**מִבְדּוֹק** ״ تعمیرگاه کشتی، حوض تعمیر

**מְבַדֵּחַ** ص. [چون מְשַׁלֵּחַ] فکاهی، سرگرم کننده

**מַבְדִּיל**(־דִּילָה) (۱) ا.فا. از **הִבְדִּיל** جدا کننده، تشخیص دهنده (۲ ـ بصورت مذکر) ا.ر. **نشان** تشخیص، علامت ممیزه

**מַבְדֵּק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] آلت آزمایش

**מִבְדָּקָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] آلت آزمایش، لولهٔ آزمایش ـ ادارهٔ سانسور

**מַבְהִיל**(־הִילָה) ص. وحشت آور

**מַבְהִיק**(־הִיקָה) ص. = **מַזְהִיר** درخشنده

**מְבֻהָל** ص. [چون מְאֹהָב] دست پاچه ـ شتاب زده، عجول ـ بی تأمل ـ وحشت زده

**מְבֻהָם** ص. [״] جانور خوی، وحشی، **فاقد** آداب معاشرت

**מְבֻהָק** ص. [چون מְרֻעָל] درخشان ـ **روشن** ـ برجسته، مبرّز ـ آزموده، مجرّب

– פַּרְסִי מ׳ ایرانی الاصل، تمام ایرانی

**מָבוֹא** ا.ر. [מְ־] مدخل، محل ورود ـ دخول ـ (محل) غروب ك ـ ∴ مقدمه، دیباچه ‖ ج **מְבוֹאִים** یا **־אוֹת**

– מ׳ לְפִיסִיקָה مبادی فیزیك، فیزیك مقدماتی

– מְבוֹא יָם بندر یا بارانداز

**מָבוֹי** ا.ر. [מְ־] جادهٔ باریك ـ کوچه ـ دالان ـ ∴ وضع ناگوار، بن بست

**מָבוֹךְ** " [چون גָּאוֹן] ماز، جای پر پیچ وخم ـ ∴ وضع یا مسئله بغرنج

**מְבוּכָה** ا.ث. پریشانی ـ گیجی

**מַבּוּל** ا.ر. طوفان ـ ∴ سیل: מ׳ שֶׁל דְּמָעוֹת سیل اشك

**מְבוּסָה** ا.ث. پایمال شدگی ـ شکست

**מַבּוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] چشمه، منبع

**מְבוּקָה** ا.ث. خلاء (*khala'*) ـ ∴ ویرانی

**מְבוּשִׁים** (ه ج) و **מְבוּשִׁים** (ه ت) ا.ر. [־שִׁי] عورت، شرمگاه

**מִבַּחוּץ←חוּץ**

**מִבְחָן** ا.ر. [چون מִפְעָל] آزمایش، امتحان ـ معیار، میزان، محك، ملاك

– עָמוֹד בְּמִבְחָן در امتحان موفق شدن

– עָמוֹד לְמִבְחָן در امتحان شرکت ك

**מַבְחֵנָה** ا.ث. لولهٔ آزمایش ‖ ج **־חֵנוֹת** [חֲ־ یا חֵ־]

**מִבְחָר** ا.ر. [چون מִפְעָל] بهترین قسمت، نخبه

**מְבֻחָר** ص. [چون מְרֻעָל] انتخاب شده، منتخب، سواکرده، اعلا

**מַבְחֵשׁ** ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] (۱) **בַּחֲשָׁה** (۲) اسباب ویژه برای زدن خامه و امثال آن

**מַבָּט** " [چون מַשָּׂא] نظر، نگاه ـ ∴ چشم داشت، امید، پشت گرمی ـ جنبه، لحاظ

– נְקֻדַּת מַבָּט نقطهٔ نظر، لحاظ

**מִבְטָא** " [چون מִקְרָא] لهجه ـ تلفظ ـ اصطلاح

– מ׳ שְׂפָתַיִם قول و نذر و امثال آنها

– כְּלִי־מ׳ = בִּטָּאוֹן

– כְּלֵי הַמִּבְטָא مخارج ادا یا تلفظ

**מִבְטָח** ا.ر. [־טַח; ־טְחֵי یا טַחֲי] اعتماد، توکل، پشت گرمی ـ امنیت ـ ‖ پناه (گاه) ـ ج **־טָחִים** [טְחֵי]

– שָׂם מִבְטָחוֹ בְּהַשֵּׁם بخدا توکل کرد

**מְבֻטָּח** " [چون מְשֻׁלָּח] ا.فا. از **בִּטַּח** بیمه گر

**מַבְטֵחַ** " [چون מַפְתֵּחַ] فیوز

**מְבֻטָּח** (־טָחַת) (۱) ص. بیمه شده (۲) ا. بیمه گذار ج ‖ **־טָחִים** (טָחוֹת)

**מְבֻטָּח(־טָחַת)** ص. اطمینان داده شده، موعود ـ مطمئن ـ تأمین شده ‖ ج **־טָחִים** (־טָחוֹת)

**מְבֻטָּחָנִי = הֲרֵינִי בָּטוּחַ** مطمئنم

– מ׳ בּוֹ باو اطمینان دارم

**מְבֻטָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] باطل، کأن لم یکن، از درجهٔ اعتبار ساقط ـ جزئی، ناچیز

**מְבֻטָּל** ص. [چون מְקֻצָּר] بیکار (شده)

**מְבֻטָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] آستر دار

**מֵבִיא (מְבִיאָה)** ا.فا. از **הֵבִיא** ‖ ج **מְבִיאִים(־אוֹת)**

**מַבִּיט (מַבִּיטָה)** ا.فا. از **הִבִּיט**

**מְבֻיָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] تمبر خورده، تمبر دار

**מְבֻיָּם** " [״] روی صحنه گذاشته شده ـ ∴ صحنه سازی شده

**מֵבִין** ص. [چون מֵאִיר] ←**הֵבִין** خبره، با اطلاع

**מְבִינוּת** ا.ث. خبرگی، تخصص

**מְבֻיָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] تخم مرغ زده ـ بیضی

**מֵבִישׁ** " [چون מֵאִיר] مایهٔ رسوائی، شرم آور

**מְבַיֵּשׁ** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **בִּיֵּשׁ←בּשׁ**

**מְבֻיָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] خجالت زده

**מַבְכִּירָה** ا.فا. از **הִבְכִּירָה←בְּכִיר**

**מְבַלְבֵּל** [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از **בִּלְבֵּל**

**מְבֻלְבָּל** ص. [چون מְעֻנְיָן] گیج ـ آشفته، پریشان ـ درهم برهم

**מְבֻלָּה** [چون מְצֻוֶּה] ا.فا. از **בִּלָּה**

**מִבְלָט** ا.ر. [چون עַכְבָּר] برجستگی، بر آمدگی

**מְבֻלָּט** ص. [چون מְקֻצָּר] برجسته، درشت

**מַבְלֵט** ا.ر. [چون מַסְמֵר] سر سکه ـ حدیده

**מִבְּלִי←בְּלִי**

**מַבְלִיג(־לִיגָה)** ص. خود داری کننده، مسلط بر اعصاب (خود)

**מַבְלִיגִית** ا.ث. تسلی ـ بشاشت ـ خود داری

**מְבֻלָּע** ص. [چون מְבֻטָּה] بطور ضمنی وارد شده
**מְבַלְעֲדֵי←בִּלְעֲדֵי**
**מְבֻלָּעָה, מְבֻלַּעַת** ا.ث. ناحیه ای از یك کشور که کشور دیگر دور آنرا گرفته باشد || ج **־לָּעוֹת** [לְ־]
**מְבֻלָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] ویران شده، ویرانه
**מִבְלְתִּי←בִּלְתִּי**
**מִבְנֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] ساختمان، ریخت، شکل ـ سبك
**מְבֻנֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] ا.مف. از **בָּנָה** کاملاً تعمیر شده، ساخته و پرداخته ـ منزه
**מְבֻסָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] مبنی بر شالودهٔ محکم، اساسی، استوار
**מַבָּע** ا.ر. اظهار ـ بیان ـ حالت: **מַבַּע עֵינָיו** ـ נָתַן מ׳ ל بیان ك، مبین (چیزی) ب
**מִבַּעַד לְ←בַּעַד**
**מִבְעוֹד←עוֹד**
**מְבֻעָר** ص. [چون מְאֻהָב] افروخته، روشن ـ نابود شده
**מַבְעֵר** ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] چراغ جوشکری ـ اجاق، چراغ (خوراك پزی): מ׳ גַּז اجاق گاز سوز
**מִבִּפְנִים←פְּנִים**
**מְבֻצָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] در پیاز خوابانده ـ پیاز دار
**מְבַצֵּעַ** ا.ر. [چون מְשַׁלֵּחַ] ا.فا. از **בִּצַּע** انجام دهنده، عملی کننده، اجراکننده
**מִבְצָע** ״ [چون אֶזְרָח] عملیات (نظامی)
**מִבְצָר** ״ [چون אֶזְרָח] شهر حصار دار ـ دژ، قلعه
**מְבֻצָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] مستحکم
**מַבְצֵרָה** ا.ث. آلت انگور چینی [شکنی
**מִבְקָע** ا.ر. [چون עַכְבָּר] شکاف، رخنه ـ صف
**מְבַקֵּר** ״ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **בִּקֵּר** دیدنی کننده ـ بازرس ـ معاینه کننده ـ انتقاد کننده
ـ מ׳ חֶשְׁבּוֹנוֹת حسابرس، بازرس محاسباتی
**מְבַקֵּשׁ** ״ [״] ا.فا. از **בִּקֵּשׁ** خواهش کننده، در خواست کننده، تقاضا کننده ـ آرزو کننده، خواهان: מְבַקְּשֵׁי רָעָתֵנוּ بد خواهان ما

**מְבֻקָּשׁ** [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از **בִּקֵּשׁ** (۱) ص. خواسته شده، مورد تقاضا ـ [ر] مطلوب (۲) ا.ر. خواهش، خواسته ـ هدف، مراد
**מֵבֵר (מְבֵרָה)** ا.فا. از **הֵבִיר** [زیر בָּרַר] ـ ج מְבֵרִים(־רוֹת)
**מְבָרֵא(ת)** [ا.فا. از **בֵּרֵא**] ـ ج מְבָרְאִים(־אוֹת)
**מִבְרָאָה** ا.ث. آسایشگاه
**מַבְרֵג** ا.ر. [چون מַסְמֵר] آچار پیچ گوشتی
**מְבָרֵג** [چون מְבָרֵךְ] ا.فا. از **בֵּרֵג**
**מַבְרֵגָה** ا.ث. قلاویز
**מַבְרֵז** ا.ر. [چون מַסְמֵר] قلاویز پیچدار یا مته ای
**מְבֻרְזָ** ص. [چون מְבֹרָךְ] شیر دار: **חָבִית מְבֻרְזֶת** || دارای خطوط پیچ پیچ
**מְבָרְזֶל** ״ [چون מְעַנְיֵן] آهن دار ـ زره پوش
**מִבְרָח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] (شخص) فراری یا آواره ـ پناه گاه
**מְבֻרָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] قاچاقی، ممنوع
**מַבְרִיא(־רִיאָה)** ص. فربه کننده ـ موجب تند رستی ـ دارای نقاهت
**מַבְרִיחַ(־רָחַת)** ا. قاچاقچی || ج **־רִיחִים(־חוֹת)**
**מַבְרִיק(־רִיקָה)** ص. برّاق، درخشان
**מְבָרֵךְ(־רֶכֶת)** ا.فا. از **בֵּרַךְ** دعا کننده ـ تبریك گوینده ـ ستایش کننده || ج מְבָרְכִים(־כוֹת)
**מְבֹרָךְ** ص. (־רֶכֶת) ا.مف. از **בֵּרַךְ** متبارك، ستوده || ج **־רָכִים(־רָכוֹת)**
**מִבְרָק** ا.ر. [چون עַכְבָּר] تلگرام، مخابرهٔ تلگرافی
**מִבְרָקָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] تلگرافخانه
**מְבָרֵר** [چون מְבָרֵךְ] ا.فا. از **בֵּרַר**
**מְבֹרָר** ص. [چون מְבֹרָךְ] ا.مف. از **בֵּרַר** سوا شده. پاك شده ـ ∴ روشن، واضح
**מְבָרֵשׁ** [چون מְבָרֵךְ] ا.فا. از **בֵּרַשׁ**
**מְבֹרָשׁ** ص. [چون מְבֹרָךְ] ا. مف. از **בֵּרַשׁ** [مجهول בֵּרֵשׁ] بروس زده، پاك شده
**מִבְרֶשֶׁת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] بروس، پاك کن: ماهوت پاك کن و مسواك و امثال آنها

– מ׳ גִּלּוּחַ فرچه
**מְבַשֵּׁל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ←בִּשֵּׁל پزنده ـ آشپز
**מְבֻשָּׁל** ص. [چون מְכֻבָּד] پخته، آب پز
**מַבְשֶׁלָה** ا.ث. فرخوراك پزی
**מִבַּשֶּׁלֶת** „ [מְבַשַּׁלְתִּי] (۱) טַבְחִית یا טַבָּחַת (۲) כִּירָה ‖ ج מִבַּשְּׁלוֹת
**מְבֻשָּׂם** ص. [چون מְכֻבָּד] عطر زده، معطر
**מִבְשָׂמָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دکان عطر فروشی
**מְבַשֵּׂר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از בִּשֵּׂר بشارت دهنده، مبشر
**מָג׳** „ (۱) مجوسی (۲) מְכַשֵּׁף
**מָג׳** [چون קָם] ف‌ل. گداخته شدن ‖ ف‌م. گداختن
– נָמוֹג [چون נָסוֹג] مج. گداخته شدن ‖ ف‌ل. تحلیل رفتن ـ زهره تراك شدن [شدن
– הִתְמוֹגֵג ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] گداختن ـ جاری
**מְגֹאָל** ص. [چون מְאֹהָב] پلید، آلوده، آغشته
**מַגֵּב** ا.ر. [در اتوموبیل] برف پاك کن
**מְגֻבָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] کپه شده ـ ∴ درهم برهم
**מִגְבָּה** ا.ر. [چون אֶזְרָח] ارتفاع، بلندی
**מַגְבֵּהַּ** „ [چون מַפְתֵּחַ] جك، خرك
**מַגְבִּיל** „ [د] فرع اسم [مانند صفت]
**מַגְבִּיר(־בִּירָה)** ا.فا. از הִגְבִּיר←גָּבַר
– מ׳־קוֹל مگافن: صدا بزرگ کن
**מַגְבִּית** ا.ث. (اقدام ودوندگی برای) جمع آوری پول
**מֻגְבָּל** ص. [چون מֻקְצָר] محدود
– בְּעֵרְבוֹן מ׳ با مسئولیت محدود
**מַגְבֵּלָה** ا.ث. ماشین گلسازی یا بتن سازی
**מִגְבָּלָה** „ [چون מוֹרָשָׁה] کار تا بیده، ریسمان چند لا ـ ∴ حدود توانائی، طاقت، میزان کارایی
**מֻגְבָּלוּת** „ محدودیت
**מְגַבֵּן** ا.ر. [چون מְדַבֵּר]=גַּבָּן
**מַגְבֵּנָה** ا.ث. کارخانهٔ پنیر سازی ـ فروشگاه پنیر
**מְגֻבָּן** ص. [چون מְעֻנָּן] خمیده، قوز
**מִגְבָּע** ا.ر. [چون אֶזְרָח] کلاه سیلندر
**מִגְבַּעַת** ا.ث. [־בַּעְתִּי] شاپو، کلاه لبه دار ـ عمامه ‖ ج ־בָּעוֹת[בְּעוֹת]

**מַגְבִּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] نیرو فزا
**מָגְבָּר** ص. [چون מָקְצָר] قوی، زیاد
**מְגֻבָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] متبلور، متراکم ـ ∴ متشکل
**מַגֶּבֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] حوله ـ قطیفه
**מָגָד** ا.ر. [چون דָּגָל] چیز خوب یا نفیس، نعمت
**מִגֵּד** [چون דִּבֵּר] و הִמְגִּיד [چون הִזְכִּיר] ف‌م. گوارا وشیرین ك
**מַגְדִּיל(־דִּילָה)** ا.فا. از הִגְדִּיל
**מַגְדִּיר(־דִּירָה)** (۱) ا.فا. از הִגְדִּיר تعریف کننده (۲ ـ بصورت مذکر) ا.ر. کتاب اصطلاحات وتعریفات
**מִגְדָּל** ا.ر. برج ـ منبر، کرسی خطابه ـ قفسه، گنجه ـ [درشطرنج] رخ ‖ ج ־דָּלִים [דְּלֵי] یا ־דָּלוֹת [דְּלוֹת]
– מִגְדַּל אוֹר=מִגְדָּלוֹר
– מִגְדַּל הַחַמָּצָה سیلو
– מִגְדַּל מַיִם منبع مرتفع یا برج آب
– מִגְדַּל־סְרִירִים قابلمهٔ ناهار خوری
**מְגַדֵּל** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از גִּדֵּל تربیت کننده، مربی ـ [م‌ا] بزرگ کننده
**מְגֻדָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] بزرگ (شده) ـ بلند، دراز، کشیده ـ بزرگسال، سالمند
**מְגֻדָּל** ص. [چون מְקֻצָּר] بزرگ شده ـ ∴ زیاد شده
**מִגְדָּלוֹר** ا.ر. فانوس دریائی، برج نور
**מִגְדֶּלֶת** ا.ث. [چون מִבְשֶׁלֶת] پرستار (بچه)
**מַגְדֵּלֶת** „ [چون אַרְנֶבֶת] ذره بین
**מִגְדָּן** ا.ر. [־דַּן] قسمی نان شیرینی ـ ∴ چیز نفیس ‖ ج ־דָּנִים [דְּנֵי] یا ־דָּנוֹת [דְּנוֹת]
**מִגְדָּנִיָּה** ا.ث. دکان قنادی [مجزا
**מְגֻדָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] محصور، دیوار دار،
**מְגֻדָּר** ص. [چون מְקֻצָּר] تعریف شده: מִלִּים מְגֻדָּרוֹת ‖ محدود، معین
**מָגֹהַּ (מְגֻהָּת)** ص. اصلاح شده، تجدید نظر شده ‖ ج מְגֻהִּים(־הוֹת)
**מַגֵּהַּ** ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] اطو، اوتو
**מְגַהֵּץ** „ [چون מְאַהֵב] اطوکش
**מְגֹהָץ** ص. [چون מְאֹהָב] اطو کشیده ـ ∴ تمیز، مرتب

מִגְהָצָה ا.ث. [چون מִלְחָמָה] محل اطوکشی

מַגּוֹב ا.ر. =מַגְרֵפָה شن کش

מְגוֹלָל ص. [چون מְעוֹלָל] غلتیده، آغشته ـ پیچیده

מְגֻוָּן ص. [چون מְכֻבָּד] رنگارنگ ـ ∴ جور بجور، متنوّع: תָּכְנִית מְגֻוָּנֶת

מָגוֹף ا.ر. [چون גָּאוֹן] شیر یا سوپاپ مکانیکی

מְגוּפָה ا.ث. توپی ـ پیچ (برای درِ بشکه)

מָגוֹר[1], מָגוּר ا.ر. [מְ־] اقامت (موقتی) ـ مسکن ـ [در صیغهٔ ج: מְגוּרִים (۱) عمر (۲) سکنی، اقامت]

– בֵּית מְגוּרִים=דִּירָה; מָעוֹן

– מְקוֹם מְגוּרִים محل اقامت، مقرّ

– רֹבַע מְגוּרִים, אֵזוֹר מ׳ ناحیهٔ مسکونی

מָגוֹר[2] ״ [چون גָּאוֹן] ترس ـ چیز وحشت ناك

מְגוֹרָה یا מְגוּרָה[1] ا.ث. =מָגוֹר[2]

מְגוּרָה[2] ״ انبار ـ منبع (آب)

– מ׳ לְמִטָּעָן صندوق عقب (اتوموبیل)

מִגְזָזִים (ه ت) ا.ر. [־זֵי] قیچی پشم چینی ـ قیچی چمن بری

מַגְזִים(־זִימָה) ا. [ا.فا. از הִגְזִים] اغراق گو

מָגְזָם ص. [چون מָקְצָר] اغراق آمیز

מִגְזָם ا.ر. [چون עַכְבָּר] اغراق ـ حکایت اغراق آمیز

מִגְזָר ״ [״] برش، تیکه

מַגְזֵרָה ا.ث. ماشین کاغذ بری

מִגְזָרָה ״ [چون מוֹרָשָׁה] الگو

מִגְזָרִים (ه ت) ا.ر. [־זֵרַי] انبر دست، میخ چین، سیم بر [=מִגְזֵרֵי תַּיִל]

מַגָּח ״ [چون מַפָּע] عمل شاخ زدن

מְגֻחָךְ ص. [چون מְכֻבָּד] مضحك

מַגִּיד (מַגִּידָה) ا. [ا.فا. از הִגִּיד] اعلام کننده ـ پیك، قاصد ـ مبشر ـ واعظ

מַגִּיהַ (מַגִּיהָה) ا. مصحح ‖ ج מַגִּיהִים(־הוֹת)

מְגֻיָּס [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از גִּיֵּס احضار شده، فرا خوانده (شده)

מַגִּיעַ [چون מַסִּיעַ] ا.فا. از הִגִּיעַ←נָגַע

מְגֻיָּץ ص. [چون מְכֻבָּד] شیار دار ـ کنگره دار، دندانه دار

מַגִּישׁ (מַגִּישָׁה) ا. [ا.فا. از הִגִּישׁ] (۱) מָלְצַר الخ (۲) کمك، کمکی

מַגָּל ا.ر. [מַגַּל] داس ‖ ج מַגָּלִים [מַגְלֵי] یا מַגָּלוֹת [מַגְ־]

מִגֵּל ف.م. [چون דִּבֵּר] در (چیزی) تولید جراحت ك

– הִתְמַגֵּל, נִתְ־ ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] تولید جراحت کردن، چرك ك

מַגְלֵב ا.ر. [چون מַסְמֵר] (ضربه) شلاق

מְגַלְגֵּל [چون מְפַרְנֵס] (۱) ا.فا. از גִּלְגֵּל (۲) وردنه، تیرك

מְגֻלְגָּל ص. [چون מְעֻנְיָן] پیچیده ـ غلتانیده ـ نیم بند یا عسلی (شده): בִּיצָה מְגֻלְגֶּלֶת

מְגֻלָּד ص. [چون מְקֻצָּר] گوشت نوبالا آورده

מְגֻלֶּה [چون מְצֻוֶּה] ا.فا. از גָּלָה

מְגֻלֶּה ص. [چون מְצֻוֶּה] برهنه ـ آشکار

מְגִלָּה ا.ث. طومار ـ جزوه

– חֲמֵשׁ מְגִלּוֹת کتابهای پنجگانه: غزل غزلها ـ روت ـ مراثی ارمیاء ـ جامعه ـ استر

מְגֻלָּה ا.ث. چرك، جراحت، فساد

מְגֻלָּח ص. [چون מְעֻנְיָן] دارای لعابِ روی

– בַּרְזֶל מ׳ آهن سفید

מַגְלֵחַ ا.ر. [־לְחוֹ] ماشینِ تراش ‖ ج ־לְחִים

מְגֻלָּחַ [چون מְשֻׁלָּחַ] ا.فا. از גִּלַּח

מְגֻלָּח ص. [چون מְבֻטָּח] تراشیده ـ ریش‌تراشیده، اصلاح کرده

מַגְלֵלָה ا.ث. متر قابدار برای اندازه گیری

מַגְלֵף ا.ر. [چون מַסְמֵר] قلم حکاکی یا گراور

מִגְלָפָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] گراور سازی ـ کارگاه گراوور سازی

מַגְלֵשָׁה ״ سرسره

מִגְלָשׁ ا.ر. [چون עַכְבָּר] اسکی ‖ ت מִגְלָשַׁיִם[־לְשַׁי]

מִגְלָתִי(ת) ص. چرکین، چرك دار

מְגַמְגֵּם ص. [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از גִּמְגֵּם الکن

מְגֻמְגָּם ص. [چون מְעֻנְיָן] غیر قطعی، نا معلوم

– תְּשׁוּבָה בִּדְבָרִים מְגֻמְגָּמִים جواب سر بالا

מְגַמָּה ا.ث. جهت ـ تمایل ـ هدف ـ مقصد

מְגֻמָּם ص. [چون מְכֻבָּד] آبله دار

**מְגֻמָּר** ص. [چون מְקֻצָּר] تمام شده
**מְגַמָּתִי(ת)** ص. مبنی بر منظور ویژه، هدف دار
**מָגֵן** ا.ر. [מָגִנִּי] سپر ـ ∴ حفاظت، حمایت ـ حامی، مدافع ـ حائل، پناه ‖ ج **מְגִנִּים**
ـ מ׳ דָּוִד "سپر داود" [نشان ملی یهود بدین شکل ✡]
**מֵגֵן** " [מְגִנּוֹ] سرباز نگهبان ـ [در فوتبال] پشتیبان ‖ ج **מְגִנִּים**
**מִגֵּן** ف‌م. [چون סִכֵּן] تسلیم کـ ـ بخشیدن ـ پشتیبانی یا حمایت کـ (از)
**מַגָּן** ا.ر. نعمت رایگان ‖ ق. برایگان
**מְגֻנָּב** ص. [چون מְקֻצָּר] دزدیده شده ـ قاچاقی
**מְגֻנְדָּר** [چون מְשֻׁחְרָר] ا.مف. از **גִּנְדֵּר**
**מְגִנָּה** ا.ث. پوشش [فقط در **מְגִנַּת־לֵב**] (۱) بار دل، اندوه، تأسف زیاد (۲) سر سختی، شقاوت]
ـ לְמְגִנַּת לִבִּי=בְּצַעֲרִי ← **צַעַר**
**מְגֻנֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] زشت، نا پسند
**מְגֻנָּר** ا.ر. آباژور
**מַגְנֵט*** " مقناطیس، آهن ربا
**מִגְנֵט** ف‌م. [چون סִרְגֵּס] به (چیزی) خاصیت مقنا طیسی دادن
**מַגְנֵטִי(ת)** ص. مقناطیسی، آهن ربائی
**מַגְנֵטִיוּת** ا.ث. خاصیت آهن ربائی
**מַגְנֶסְיָה*** " طباشیر فرنگی، جوهر تباشیر
**מָגֵס** ا.ر. [מְגִסּוֹ] کاسهٔ گود، سوپ خوری ‖ ج **מְגִסִּים**
**מַגָּע** " [מַגַּע] تماس، برخورد ـ لمس ـ ارتباط ـ دخالت ‖ ج **מַגָּעִים** یا **מַגָּעוֹת**
ـ מ׳ וּמַשָּׂא ارتباط، مذاکره
ـ בּוֹא בְּמ׳ تماس گرفتن، تماس پیدا کردن
**מְגֻעָגָע** [چون מְצֻחְצָח] ا.مف. از **גִּעְגַּע**
**מִגְעָל** ا.ر. [چون מִפְעָל] نفرت
**מִגְעֶרֶת** ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת]=**גְּעָרָה**
**מַגָּף** ا.ر. [מַגַּף] زره ساق، ساق پوش ـ چکمه ‖ ت ـ ج **מַגָּפַיִם** [מַגְּפַי]
**מַגֵּפָה** ا.ث. طاعون، بیماری همه جا گیر ـ ضربت ـ شکست ـ زخم (بد)
**מְגֻפָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] محاط ـ بسته، کیپ

**מַגְפֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] گرد افشان، سم پاش، گوگرد پاش
**מְגֻפָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] گوگرد زده، سم پاشی شده
**מַגְפְּתִי(ת)** ص. طاعونی، همه جا گیر
**מִגֵּר** ف‌م. [چون דִּגֵּר] انداختن ـ ∴ نیست کـ
**מַגֶּרְדָּה** ا.ث. قشو
**מַגֶּרֶדֶת** " [چون אַרְנֶבֶת] چاقوی خط تراش ـ قشو ـ سوهان (ناخن) ـ لیف زبر
**מְגֵרָה** " کشو ـ جعبه ـ ارّه
ـ אֲרוֹן־מְגֵרוֹת جا لباسی کشودار
**מְגָרֶה** ص. [چون מְזָרֶה] ا.فا. از **גָּרָה**[۲] تحریک کننده ـ سوزش آور
**מַגָּרָה** ا.ث. [چون מַתָּנָה]=**נַגָּרִיָּה**
**מַגְרוֹס** ا.ر. =**מַגֶּרְסָה** [کنی
**מַגֶּרְסָה** ا.ث. آسیاب بلغور سازی ـ ماشین سنگ خرد
**מְגֹרָע** ص. (־רַעַת; ־רָעָה) تو رفته، طاقچه دار ‖ ج ־רָעִים (־רָעוֹת)
**מִגְרַעַת** ا.ث. [چون מִגְבַּעַת] نقصان، عیب
**מַגֶּרֶף** ا.ر. [چون מַסְמֵר] ماله ـ شن کش
**מַגֶּרְפָּה** ا.ث. شن کش ـ قسمی ارگ قدیمی
**מְגֻרְפָּה** " [چون מוּרְשָׁה] کلوخ
**מִגְרָר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] واگن یدک
**מִגְרָרָה** ا.ث. [چون מוּרְשָׁה] درشکهٔ برفی
**מִגְרֶרֶת** " [چون מִשְׁמֶרֶת] سیب تراش، پنیر تراش
**מִגְרָשׁ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] قطعه زمین (بی حصار یا علفزار) ـ زمین ساختمانی
ـ מִגְרַשׁ חֲנָיָה پارکینگ ‖ מ׳ כַּדּוּרֶגֶל زمین فوتبال
**מַגָּשׁ** " [چون מְשֻׁגָּע] سینی
**מָגֻשׁ (מְגֻשָּׁת)** ا.مف. از **הָגַשׁ** ← **נָגַשׁ** ‖ ج **מְגֻשִּׁים(־שׁוֹת)**
**מָגֻשָּׁם** [چون מְקֻצָּר] ا.مف. از **הָגְשַׁם**
**מְגֻשָּׁם** ص. [چون מְכֻבָּד] باران خورده ـ ∴ زمخت ـ سنگین ـ مادّی
**מַגֵּשׁ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] عمق پیما، ژرفا یاب
**מַד** " [מִדּוֹ] اندازه ـ [در جمع] لباس رسمی یا متحدالشکل ـ فرش یا مسند (قضاوت) ـ ج **מִדִּים**
**מְדֻאָג** ص. [چون מְרֻעָל] غمگین ـ ناراحت

**מַדְאוֹר** ا.ر. نورسنج، روشنی سنج

**מַדְאִיב** (־אִיבָה) ص. [ا.فا. از הִדְאִיב] تألم آور

**מְדֻבְלָל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] ول ـ بی ترتیب ـ شانه نکرده، ژولیده ـ تنك (*tonok*)، کم پشت

**מִדַּבֵּק** (מְדַבֶּקֶת) ص. [ا.فا. از הִדְבִּיק] چسبنده ـ ∴ واگیر (ه) دار، مسری || ج מְדַבְּקִים(־קוֹת)

**מַדְבֵּקָה** ا.ث. اتیکتِ چسب دار

**מִדְבָּר**[1] ا.ر. [־בַּר; ־בָּרָה] بیابان || ج ־בָּרִים [בְּרֵי] و ־בָּרוֹת [בְּרוֹת]

**מִדְבָּר**[2] [־בַּר] سخن، کلام || ج ־בָּרִים [בְּרֵי]

**מְדַבֵּר**(־בֶּרֶת) ا. [ا.فا. از דִּבֵּר] صحبت کننده، حرف زننده ـ ناطق ـ [د] متکلم، شخص اول || ج מְדַבְּרִים (־רוֹת)

**מְדֻבָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از דִּבֵּר مطرح شده، موضوع بحث ـ مقرّر: הָיָה מ׳ שֶׁ قرار بود که

**מִדְבָּרִי(ת)** ص. بیابانی ـ ∴ ویرانه

**מַדְבֵּשׁ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] کوزهٔ عسل

**מְדֻבָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] کوهان دار

**מִדְגָּה** ا.ر. [چون מִקְוֶה] پرورش (گاه) ماهی

**מִדְגָּם** ״ [چون עַכְבָּר] نمونه، قالب، طرح

**מַדְגֵּרָה** ا.ث. اسباب جوجه کشی

**מְדֻגָּשׁ** ص. [چون מְקֻצָּר] نقطه دار ← דָּגֵשׁ || ∴ تأکید شده ـ برجسته

**מַדְגֶּשֶׁם** ا.ر. باران سنج || ج ־גְּשָׁמִים

**מָדַד** ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָגַר] پیمودن، اندازه گرفتن ـ سنجیدن ـ ∴ بعنوان مکافات پس دادن ـ برابر کردن، مقایسه کُ ـ قیاس کُ

ـ **נָמַד** یا **נִמְדַּד** مج. [چون נָסַב یا נִשְׁמַר] پیموده شدن، اندازه گیری شدن

ـ **מִדֵּד** [چون הִלֵּל] ف‌م. پیمودن || ف‌ل. کشیده شدن، امتداد یافتن

ـ **מוֹדֵד** ف‌م. [چون סוֹבֵב] پیمودن ـ ∴ بازدید کردن

ـ **הִתְמוֹדֵד** ف‌ل. [چوي הִתְגּוֹלֵל] دراز کشیدن ـ ∴ رقابت کُ ـ هم چشمی کُ ـ مسابقه دادن

**מֶדֶד** ا.ر. [מִדְּדוֹ] اندازه گیری، پیمایش

**מַדָּד** ״ [מַדַּד] نما، نماینده

**מִדָּה** ا.ث. اندازه، بُعد ـ مقیاس ـ اندازه گیری؛ پیمایش، سنجش ـ مدت ـ میزان، قاعده یا اصل کلی ـ واحد ـ خصلت، خو ـ اخلاق

ـ **מ׳ כְּנֶגֶד מ׳** تلافی عینی، معاملهٔ بمثل

ـ **בְּמ׳** ! هرگاه، در صورتیکه

ـ **סֶרֶט־מִדָּה** یا **סִלִּיל מ׳** متر قابدار برای اندازه گیری

ـ **קְנֵה־מִדָּה** مقیاس

ـ **מִדַּת הַדִּין** عدل مطلق، سخت گیری

ـ **מִדַּת הָרַחֲמִים** (قضاوت توأم با) ترحم و مساهله

ـ **תּוֹרַת הַמִּדּוֹת** علم اخلاق

ـ **עָמַד עַל מִדּוֹתָיו** سخت گیری کرد، یك دنده بود

ـ **הֶעֱבִיר עַל מִדּוֹתָיו** گذشت کرد

**מַדְהֵבָה** ״ زر پرستی (و فشار بر ضعفا)

**מַדְהִים**(־הִימָה) ص. [ا.فا. از הִדְהִים] مبهوت کننده ـ بیحس کننده

**מִדְהָן**(־הֶנֶת) ص. روغن زده || ج ־הָנִים (הָנוֹת)

**מָדוּד** ص. [چون בָּדוּק] پیموده ـ سنجیده

ـ **בִּצְעָדִים מְדוּדִים** با قدم های سنجیده، با متانت

**מַדְוֶה** ا.ر. [چون מַקֵּרָה] درد ـ ناخوشی

**מַדּוּחַ** ״ [چون מַפּוּחַ] چیزی که مایهٔ لغزش وگمراهی شود ـ وعدهٔ اغفال آمیز

**מָדוֹךְ** ״ [چون גָּאוֹן] دستهٔ هاون ـ سنبه

**מְדוֹכָה** ا.ث. هاون ـ زین گود یا زنانه

ـ **יָשַׁב עַל הַמְּדוֹכָה** جداً مبادرت بکاری کُ، سوار کاری شدن

**מָדוֹן** ا.ر. [מְ־] نزاع ـ موضوع منازعه || ج מְדוֹנִים

ـ **״אִישׁ מָ״** شخص نزاع طلب و جنگجو

**מַדּוּעַ** ق.پ. بچه سبب؟ برای چه؟

**מָדוֹר** ا.ر. [מְ־] قسمت، بخش، دایره ـ طبقه ـ خانه، مسکن ـ ∴ موضوع ـ شعبه، رشته || ج מְדוֹרִים یا ־רוֹת

**מְדוּרָה** ا.ث. تودهٔ هیزم مشتعل، آتش ـ مسکن

ـ **הוֹסִיף (یا יָצַק) שֶׁמֶן לַמְּדוּרָה** آتش را دامن زدن، نمك بر زخم پاشیدن

**מִדּוּשָׁה** ״ خرمن یا گندم کوبیده

**מַדְוָיוֹת** ا.ر. زاویه سنج، نقاله || ج ־וָיוֹתַיִם

**מַדְזְמַן** „ [چون זְמַן] ساعت وقت گذاری
**מַדְזֶרֶם** „ جریان سنج: کنتور ‖ ج ־זְרָמִים
**מְדֻחֶה** ص. [چون מְסֻעֶה] رانده شده ـ آواره
**מִדְחֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] لغزش ـ سقوط ـ ردّ
**מַדְחֲלָב** „ [چون חֲכָם] شیر سنج
**מַדְחֹם** „ [־חֳמוֹ] گرما سنج ـ درجه ‖ ج ־חֹמִים
**מַדְחָן** „ [چون מִסְעָד] دستگاه شاخص پارکینگ
**מַדְחֵס** „ [چون מַשְׁאֵן] ماشینِ فشار، کمپرسور
**מַדְחֵף** „ ملخ (هواپیما) ـ پروانه (کشتی)
**מַדְחֵפָה** ا.ث. (۱) מִדְחֶה (۲) דְּחִיפָה
**מַדְחַשְׁמַל** ا.ر. [چون מַחְמַד] کنتور (برق)
**מִדֵּי, מִדַּי** ←דַּי
**(מַדַּי) לְמַדַּי**←דַּי
**מְדִידָה** ا.ث. اندازه گیری، پیمایش ـ مساحی
**מְדִיוּם*** ا.ر. آلت اجرای عملیات هیپنوتیستی
**מַדְיֵחַ** „ [چون שַׂיָּח] اغوا کننده
**מִדְיָן**[1] ا.ث. قسمت شمالی عربستان
– **יוֹם מ׳** روزیکه اسرائیل بر مدیان پیروز شد
**מִדְיָן**[2] ا.ر. = מָדוֹן ‖ ج מִדְיָנִים [־יָנֵי]
– **־אִישׁ מִדְיָנִים״=אִישׁ מָדוֹן**←
**מְדִינָאוּת** ا.ث. سیاست دانی
**מְדִינַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] سیاست دان، سیاست مدار، دیپلمات
**מְדִינַאִי(ת)** ص. سیاسی، مربوط به دیپلماسی
**מְדִינָה** ا.ث. کشور ـ ایالت
**מְדִינִי(ת)** ص. کشوری ـ سیاسی
– **כַּלְכָּלָה מְדִינִית** اقتصاد سیاسی، علم ثروت
**מְדִינִיוּת** ا.ث. (علم) سیاست، سیاست مُدُن
**מְדִיצִינִי(ת)** ص. = רְפוּאִי(ת) طبی، پزشکی
**מְדַיֵּק** ا ـ ص. [چون מְדַבֵּר] ا. فا. از דִּיֵּק (شخص) دقیق
**מְדֻיָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] دقیق
**מְדִישָׁה** ا.ث. خرمن کوب
**מַדְכְּבֵד** ا.ر. هوا سنج، میزان الهواء ‖ ج ־כְּבָדִים
**מְדֻכְדָּךְ** ص. [چون מְעֻנָּן] شکسته ـ .ر مفلوك
**מַדְכֵּחַ** ا.ر. نیرو سنج ‖ ج ־כָּחִים
**מֵדֵּל** [چون מֵתֵל] ا.فا. از הֵדֵּל
**מְדַלֵּג** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از דִּלֵּג
**מְדֻלְדָּל** ص. [چون מְעֻנָּן] ول ـ کم پشت ـ.ر بینوا
**מַדְלֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] جرّ اثقال، جر ثقیل
**מִדְלֶה** „ [چون מִפְעָל] (حفره) آب گل آلود
**מַדְלֵחַ** „ فشار سنج ‖ ج ־לַחְצִים
**מַדְלִיָּה*** ا.ث. مدال
**מַדְלִיוֹן*** ا.ر. مدالیون
**מַדְלִיק(־לִיקָה)** ا.فا. از הִדְלִיק
**מִדְלָעָה** یا **מִדְלַעַת** ا.ث. [־לַעְתּוֹ] مزرعهٔ کدو ‖ ج ־לָעוֹת [לְ־]
**מְדֻמְדָּם** ص. [چون מְעֻנָּן] گیج ـ مست
**מְדַמָּה** [چون מְצַוֶּה] ا.فا. از דִּמָּה
– **הַכֹּחַ הַמְדַמֶּה** قوهٔ واهمه یا تخیل
**מְדֻמָּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] تصوّری، خیالی ـ ظاهری ـ [ر] غیر متعارفی
– **כִּמְדֻמֶּה אֵנִי** یا **כִּמְדַמֵּנִי** بنظرم میرسد
**מַדְמְהִירוּת** ا.ر. سرعت سنج ‖ ج ־רוּתִים
**מַדְמֵם** „ [־מֵם] کنتور آب ‖ ج ־מֵמִים
**מַדְמֵנָה** ا.ث. مزبله، کوددان
**מְדֻמָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] اشکبار، اشك آلود
**מַדְמַעֲלוֹת** ا.ر. = מַדְזְנִית ‖ ج ־לוֹתִים
**מְדֻנָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] موم اندود، موم گرفته
**מַדָּע** ا.ر. [מַדַּע] دانش، علم
– **אִישׁ מַדָּע** دانشمند، عالم
**מַדְעָבִי** „ [־עָבִי] قطر پیما ‖ ج ־עָבְיִים
**מַדָּעִי(ת)** ص. علمی
**מַדָּעִיוּת** ا.ث. جنبهٔ علمی ـ اصالت علم ـ تحقیق علمی
**מַדְעָמָק** ا.ر. [چون כַּתֶּל] عمق پیما
**מַדְעָן** „ [־עַן] دانشمند ‖ ج ־עָנִים [עֲנֵי یا עָנֵי]
**מַדְעָנִית** [مؤنث מַדְעָן]
**מַדָּף** ا.ر. [چون מֶשֶׁג] تخته (قفسه)، طاقچه، پایه ـ دام (طیور)
**מַדְפִּיס(־פִּיסָה)** ا.فا. از הִדְפִּיס چاپ کننده
**מְדֻפְּלָם** ص. [چون מְעֻנָּן] دیپلمه
**מִדְפָּס** ا.ر. [چون עַכְבָּר] چیز چاپ شده یا ماشین شده

**מְדֻפָּס** ص. [چون מְקֻצָּר] چاپ شده، چاپی
**מַדְפֵּסָה** ا.ث. ماشین چاپ
**מְדַקְדֵּק** ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] صرف ونحودان
**מְדֻקְדָּק** ص. [چون מְעֻנְיָן] بسیار دقیق یا مفصل
**מַדְקֵטָר** ا.ر. [چون כַּתָּל] قطر پیما
**מַדֵּקֶר** „ [چون מַסְמֵר] سوراخ کن، مته
**מַדְקֵרָה** ا.ث. ضربت یا زخم شمشیر || ج ־קֵרוֹת [קֵ־ یا קְ־]
**מְדֻרָג** ص. [چون מְבֻרָּד] پله پله، مدرَج
**מְדֻרָּג** ص. [چون מְקֻצָּר] درجه بندی شده، مدرج - متصاعد - تدریجی
**מִדְרָג** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پله یا زمین تخت در دامنهٔ کوه
**מַדְרֵגָה** ا.ث. پله - ∴ درجه - مقام || ج ־רֵגוֹת [רֵ־ یا רְ־]
– שֶׁפֶל הַמַּדְרֵגָה مقام خیلی پست
– בֵּית הַמַּדְרֵגוֹת (رشته) پلگان
**מִדְרוֹן** ا.ر. سرازیری، نشیب - سینهٔ کوه
– הִתְגַּלְגֵּל בְּמ׳ رو به انحطاط گذاردن
**מַדְרִיךְ(־רִיכָה)** ا.فا. از הִדְרִיךְ راهنما، هادی - آموزگار - [بصورت مذکر] ا.ر. کتاب راهنما
– מ׳ טֶלֶפוֹן دفتر تلفن
**מִדְרָךְ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] زیر پائی - پا تخته، رکاب
– מִדְרַךְ כַּף־רֶגֶל جای گذاردن کف پا
**מְדֻרָּךְ** ص. [چون מְקֻצָּר] هدایت شده
**מַדָּרָךְ** ا.ر. [מַדְרֵכוֹ] کیلو متر شمار || ج מַדְרִכִים
**מִדְרָכָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] پیاده رو
**מִדְרָס** ا.ر. [چون עַכְבָּר] جا پا، زیر پائی، پدال - کف، چرم یا نمد توی کفش
**מִדְרָסָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] پادری، کفش پاك کن
**מַדְרַעַד** ا.ر. [־רַעֲדוֹ] زلزله سنج || ج ־רַעֲדִים
**מַדְרַעַשׁ** „ [چون מַדְרַעַד وبهمان معنی]
**מִדְרָשׁ** „ [־רַשׁ] (۱) تفسیر آزاد وموعظه آمیز (۲) مطالعه، پژوهش (۳) בֵּית־מִדְרָשׁ ←בַּיִת || ج ־רָשִׁים [רְשֵׁי] و ־רָשׁוֹת

**מִדְרָשָׁה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] (۱) בֵּית־מִדְרָשׁ (۲) אֲקָדֶמְיָה (۳) دانشکده
**מִדְשָׁאָה** „ چمن (زار) - ج ־שָׁאוֹת [שְׁ־]
**מִדְשָׁן** ص. [چون מְכֻבָּד] چرب، فربه
– מִדְשַׁן עֹנֶג آسوده، مرفه الحال
**מַה, מָה, מֶה** (۱) ضپ. چه؟ : מָה אַתָּה רוֹצֶה؟ چه میخواهی؟ מַה זֶּה؟ این چیست؟ این یعنی چه؟ מָה עָשִׂיתָ؟ چه کردی؟ מָה הַשָּׁעָה؟ ساعت چند است؟ چه ساعتی است؟

(۲) ضپ. چگونه، چطور؟: מַה שְׁלוֹמְךָ؟ احوال شما چطور است؟

(۳) ق. چه، چقدر؟ : "מַה־טֹּבוּ אָהָלֶיךָ" || چرا= לָמָּה? || از چه لحاظ؟: "מַה־נִּשְׁתַּנָּה הַלַּיְלָה הַזֶּה מִכָּל הַלֵּילוֹת"؟

(٤) ضم. چیزی = מַשֶּׁהוּ

☜ در این طبقه بندی מָה گاهی بطور مضاف الیه با اسم آمده آنرا تبدیل باسم نکره میکند یعنی برابر با یاء نکره میشود: דְּבַר־מָה چیزی - בְּמִדַּת־מָה تا اندازه ای

(٥) ضمو. هر چه، آنچه = (כָּל) מַה שֶּׁ
– (דָּבָר שֶׁל) מַה בְּכָךְ ←כָּךְ
– מַה גַּם שֶׁ بطریق اولی - مخصوصاً که
– מַה־לִּי וָלוֹ؟ مرا با او چه کار است؟ ما با هم چه کار داریم؟
– מַה לְּךָ؟ ترا چه میشود یا چه شده است، [بزبان عامیانه فارسی] چت است = چه ات هست؟
– עַד מַה?=עַד כַּמָּה تا چه حد، چقدر؟
– מַה זֶּה עוֹשָׂה اینکار چه نتیجه یاچه معنی دارد؟
– "מַה־מִּנִּי יֵהָלֵךְ"؟ چه سودی برای من دارد؟ بمن چه ربطی دارد؟

☜ کلمهٔ مورد بحث در جلو حرف حلقی غالبا מָה یا מָה نوشته میشود: מָה עָשִׂיתָ; מָה אֱנוֹשׁ
**מַהְבִּיל(־בִּילָה)** ص. بخار دهنده - ∴ غلط انداز- یاوه سرا
**מְהֻגָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] شایسته، درست
**מְהַגֵּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] مهاجر

מַהֲדוּרָה ا.ث. چاپ: מ׳ שְׁנִיָּה

מַהְדִּיר(־דִּירָה) ا. کسیکه مواد کتابی را تنظیم وآمادهٔ چاپ میکند یا چاپ تازه ای را انتشار میدهد [م‌ش. با עוֹרֵךְ]

מְהַדֵּק ا.ر. [چون מְדַבֵּר] گیره

מְהַדֵּר ״ [״] کسیکه تشریفات وفرائض دینی را بطور کامل رعایت میکند

מְהֻדָּר ص. [چون מְכֻבָּד] مزین، زیبا، لوکس

מַהוּ (מַהִי) [مختصر מַה הוּא (מַה הִיא)] آن چیست؟

מָהוּהַ (מְהוּהָה) ص. پوسیده ـ نخ نما، فرسوده || ج מְהוּהִים(־הוֹת)

מָהוּל ص. [چون אָבוּד] آمیخته ـ مختون

מְהוּמָה ا.ث. آشفتگی، اضطراب ـ در هم بر همی

מַהוּת ״ ماهیت، چگونگی

מַהִי←מַהוּ

מְהִילָה ا.ث. (۱) עֲרֵבוּב (۲) מִילָה ختنه

מְהֵימָן(־מָנָה) ص. امین ـ موثق

מְהֵימָנוּת ا.ث. درستی، امانت ـ موثقیت

מָהִיר ص. [چون בָּהִיר] ماهر، متخصص ـ تند رو، سریع السیر ـ سریع ـ آماده

– מ׳ לְאַבֵּד کم حافظه

– מָהִיר תְּפִיסָה سریع الا نتقال

מְהִירוּת ا.ث. تندی، سرعت

– בִּמְ׳ ق. بسرعت، زود، بزودی

מָהַל ف‌م. [چون שָׁאַל] رقیق کـ ـ ممزوج کـ ـ ختنه کـ

– נִמְהַל مج. [چون נִשְׁאַל] ممزوج شدن ـ ختنه شدن

מְהַל ا.ر. [چون פְּעַל] آب میوه ـ شیره (گیاهی) ـ تراوش

מַהֲלָךְ ״ [چون מַאֲזָן] راه، سفر، مسافت ـ گردش، سیر ـ جریان ـ (سرعت) حرکت یا گردش ـ میدان یا آزادی گردش

מַהֲלָכָה ا.ث. [מַהֲלֶכֶת] تفرجگاه || ج מַהֲלָכוֹת [מַהֲלְ־]

מַהֲלְכִים [شکل دیگر מַהֲלָכִים جمع מַהֲלָךְ] ا.ر. اجازهٔ رفت وآمد یا مراجعه، آزادی عمل

– מָצָא לוֹ מַהֲלְכִים رواج یافت، طالب پیدا کرد

מַהֲלָל ا.ر. [چون מַאֲזָן] ستایش

מְהַלֵּל [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از הִלֵּל←הָלַל

מְהֻלָּל ص. [چون מְכֻבָּד] ستوده ـ قابل ستایش

מַהֲלָמָה ا.ث. ضربت (سخت)

מֵהֶם (מֵהֵן) = מִן הֵם (־הֵן) از ایشان

מְהֻמָּה ف‌م. [چون צְחֻצַח] = עִכֵּב

– הִתְמַהְמֵהַ ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגֵּעַ] تأخیر یا درنگ کـ، معطل شدن

מַהֲמוֹרָה ا.ث. گودال (عمیق)

מְהַנְדֵּס* ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] مهندس: מ׳ לִמְכוֹנוֹת مهندس مکانیك

מְהֻנֶּה ص. [چون מְצֻוֶּה] ا.فا. از הֲנָיָה لذت بخش

מַהְפֵּךְ ا.ر. [چون עַכְבָּר] مدار: מַהְפֵּךְ גְּדִי مدار رأس الجدی

מְהַפֵּךְ ص. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از הִפֵּךְ برگرداننده ـ مبدّل

מְהֻפָּךְ ص. [چون מְכֻבָּד] وارونه، واژگون

מַהְפֵּכָה ا.ث. واژگونی ـ خرابی ـ شورش، انقلاب ـ تحوّل بزرگ || ج ־פֵּכוֹת [פְּ־]

מַהְפְּכָן(־כָנִית) ا. شورش طلب، پیشوای انقلاب

מַהְפְּכָנוּת ا.ث. شورش طلبی

מַהְפְּכָנִי(ת) ص. انقلابی ـ شورش طلبانه

מַהֲפֶכֶת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] کنده [برای پا]

מְהַפְּנֵט ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] متخصص هیپنوتیسم

מְהֻפְּנָט ص. [چون מְשֻׁחְרָר] هیپنوتیسم شده

מְהֻקְצָע ص. [چون מְצֻחְצָח] رنده شده، رندیده

מָהַר ف‌م. [چون שָׁאַל] (در برابر مهریه) بنکاح خود در آوردن

– נִמְהַר مج. [چون נִשְׁאַל] شتاب کـ، عجول‌ب←נִמְהָר

– מִהֵר [چون טִהֵר] ف‌ل. عجله کـ، شتابیدن || ف‌م. زود انجام دادن ـ شتابانیدن ـ بعجله آوردن

– הִתְמַהֵר ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] با عجله انجام شدن

מַהֵר ق. زود، بزودی، تند، با عجله

מְהַר ا.ر. [چون פְּעַל] مهر، مهریه

מְהֵרָה یا בִּמְ׳ ق. بزودی، زود

– עַד מְהֵרָה بزودی (هر چه تمامتر)

**מְהָרְהָר** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] مستغرق خيال
**מְהַתֵּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] استهزاء كننده
**מַהֲתֻלָּה** ا.ث. شوخی ـ نمايش مضحك ـ مسخره
**מוּאָר** ص. [چون מוּקָם] روشن (شده)
**מוֹבָא** ا.ر. = מָבוֹא مدخل
**מוּבָא (מוּבֵאת; מוּבָאָה)** ص. [ا.مف. از הוּבָא] آورده شده، وارد شده || ج מוּבָאִים(־בָּאוֹת)
**מוּבָאָה** ا.ث. نقل قول، اقتباس
**מוֹבִיל (־בִּילָה)** ص. برنده، ناقل ـ [بصورت مذكر] ا.ر. آلت ناقله ـ ناقل: מ׳־נֵפְט كاميون نفت كش || خط لوله ـ متصدی حمل و نقل
**מוּבָן**[1] ص. [چون מוּקָם] معلوم، مفهوم، بديهی
– מ׳ מֵאֵילָיו بديهی است، پر واضح است
– כַּמּוּבָן ق. البته، بديهی است
**מוּבָן**[2] ا.ر. مفهوم، معنی ـ لحاظ || ج מוּבָנִים [מוּבָנֵי]
– בְּמִלֹּא מוּבַן הַמִּלָּה بتمام معنی
**מוּבָס** ص. [چون מוּקָם] پايمال شده ـ شكست خورده
**מוּג־לֵב (מוּגַת־לֵב)** ص. ترسو، سست دل، ضعيف النفس || ج מוּגֵי־לֵב (מוּגוֹת־)
**מוּגָן(־גָּנָה)** ص. محفوظ
**מוֹדָד** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از מָדַד زمين پيما، مساح ـ كنتور ـ شاخص، اندكس
**מוֹדָה** [چون מוֹרֶה] ا.فا. از (יָדָה): אֲנִי מ׳ לְךָ از شما سپاس گزارم
**מוֹדִיעַ** ا.ر. [چون מוֹכִיחַ] ا.فا. از הוֹדִיעַ اطلاع دهنده ـ مخبر || ج ־דִיעִים يا ־עִין°
– לִשְׁכַּת מוֹדִיעִין اداره يا دفتر اطلاعات
**מוֹדָע** ا.ر. [־דַּע] آشنا ـ منسوب [مؤنث آن = מוֹדַעַת چون תּוֹכַחַת]
**מוּדָע** ص. [چون מוּכָּח] [ا.مف. از הוֹדַע] دانسته (شده)، معلوم ـ [در جمع] معلومات
**מוֹדָעָה** ا.ث. آگهی ـ اعلام، اظهار
**מוֹדֶרְנִי*(ת)** ص. امروزی ـ جديد
**מוֹהֵל** ا.ر. [چون אוֹהֵב] خاتن، ختنه كننده
**מוֹזָאִיקָה*** ا.ث. = פְּסִיפָּס موزائيك
**מוֹזֵג** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] نوشابه فروش، صاحبِ بار
**מוֹזָה*** ا.ث. قوهٔ الهام بخش
**מוּזִיאוֹן*** ا.ر. موزه
**מוּזָל** ص. [چون מוּקָם] ارزان (شده)، نازل
**מוּזָר** ص. [چون מוּקָם] غريب ـ غيرطبيعی. گنديده، لغ
**מוּזָרוּת** ا.ث. غرابت ـ اخلاق عجيب
**מוֹחַ** [شكل ديگر מֹחַ]
**מוֹחֵק** ا.ر. [چون אוֹהֵב] = מַחַק (مداد) پاك كن
**מוּחָשׁ** ص. [چون מוּקָם] محسوس ـ واقعی ـ سريع
– שֵׁם (עֶצֶם) מ׳ اسم ذات
**מוּחָשִׁי(ת)** ص. (مربوط به چيزهای) محسوس
**מוֹט** ا.ر. لغزش ـ چوب (دستی) ـ چوبی كه برای بردن باری بر دوشها بگذارند، چان ـ [در ترازو] شاهين ـ [در عينك] شاخ يا دسته ـ ∴ يوغ (اسارت يا ستم) ـ ج מוֹטוֹת
**מוֹטָב** ق. خوب، فبها ـ چه بهتر
**מוֹטָה** ا.ث. تير يا چوب (يوغ) ـ چوبدستی ـ ∴ (يوغ) اسارت يا ستم ـ لغزش
**מוֹטִיב*** ا.ر. فكر اصلی ـ [مو] مايهٔ اصلی
**מוֹךְ** ״ (هر چيز نرم مانند) پنبه وكرك وپر نرم
**מוּכָח(־כַּחַת)** ص. [ا.مف از הוֹכִיחַ] ثابت شده، مستدل ـ تأييد شده || ج מוּכָחִים(־כָּחוֹת)
**מוֹכִיחַ(־כַּחַת; ־כִּיחָה)** [ا.فا. از הוֹכִיחַ] سرزنش كننده ـ ناصح ـ ثابت كننده || ج ־כִּיחִים(חוֹת)
**מוּכָל** ص. [چون מוּקָם] گنجا نيده شده، مشمول
**מוּכָן(־כָנָה)** ص. [ا.مف. از הוּכַן] آماده، حاضر
**מוּכְנִי(ת)** ص. ماشينی ـ خودكار
**מוּכְנִית** ق. مانند ماشين ـ خود بخود
**מוֹכֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] فروشنده: מ׳ סְפָרִים كتابفروش
**מוּכְרָה** [شكل ديگر מֻכְרָח]
**מוּל** ح‌ا. روبروی، مقابلِ ـ در پيشِ
– מִמּוּל در مقابلِ، روبروی ـ از طرفِ ـ روبرو
**מוֹלָד** ا.ر. [־לַד] (۱) تولد ـ ميلاد || ج מוֹלָדִים [מוֹלָדֵי] (۲) ماه نو، هلال || ج מוֹלָדוֹת [מוֹלְ־]
**מוֹלֶדֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] مولد ـ تولد ـ مولود، فرزند

– אֶרֶץ מ׳ میهن، وطن
**מוֹלִיד(־לִידָה)** [ا.فا. از **הוֹלִיד**] تولید کننده ـ [بصورت مذکر] ا.ر. برق زا
**מוֹלִיךְ(־לִיכָה)** ا. [ا.فا. از **הוֹלִיךְ**] برنده ـ رهبر
**מוֹלִיךְ** ا.ر. [ف] هادی
**מְוֻלָּן** ص. [چون **מְכֻבָּד**] پرده دار، پرده کشیده: **חַלּוֹן מ׳**
**מוּם** ا.ر. عیب، نقص
**(מוּם) הוּמַם** مج. [چون **הוּקַם**] معیوب یا ناقص شدن
**מוּמָר[־מַר](מָרִית)** ا. شخصی که تغییر دین داده است
**מוּמָרוּת** ا.ث. ارتداد، بر گشتگی از دین
**מוּנָּד** ص. [چون **מוּקָם**] دور (انداخته) شده
**מוּנָה** ا.ر. [چون **מוֹרֶה**] ا.فا. از **מָנָה** شمارنده ـ صورت (کسر)، برخه شمار ـ کنتور ـ دفعه، مرتبه
– **מוּנֵה־סִבּוּבִים** دور شمار، سرعت سنج
– **מוּנֵה־גַּז*** کنتورِ گاز
**מוּנוֹטוֹנִי*(ת)** ص. یك نواخت، کسل کننده
**מוּנוֹמְנְטָלִי*(ת)** ص. یادگاری ـ ما ند گار
**מוּנוֹפוֹלִי*(ת)** ص. انحصاری
**מוּנוֹפְּלָן*** ا.ر. هواپیمایی که یك جفت بال دارد
**מוּנוֹקֶל*** ״ عینك یك چشمه
**מוּנוֹתֵאִיזְם*** یا **־אִיסְם*** ״ توحید، یکتا پرستی
**מוּנוֹתֵאִיסְט (־אִיסְטִית)** ا. موحد، یکتا پرست
**מוּנָּח¹** [چون **מוּכָּח**] ا.مف. از **הוּנַּח←נָּח**
**מוּנָּח²** [شکل دیگر **מֻנָּח**]
**מוּנִיטָה*** ا.ث. سکه ـ شهرت ‖ ج **־טוֹת** یا **־טִין°**
– **יָצָא לוֹ מוּנִיטִין בָּעוֹלָם** در جهان مشهور شد
**מוּנִית** ״ تاکسی
**מוּנָּע** ص. [چون **מוּכָּח**] ا.مف. از **הוּנַּע** بحرکت در آورده شده، متحرّك
**מוֹנֵעַ** ص. [چون **אוֹרֵחַ**] جلو گیری کننده، پیش گیر
**מוֹנַרְךְ*** ا.ر. کسیکه تنها در کشوری پادشاهی میکند
**מוֹנַרְכְיָה** ا.ث. کشوری که یك نفر در آن پادشاهی میکند
**מוֹסֵב (מוֹסֶבֶת)** ا. کسیکه براتی بنام او انتقال داده میشود، انتقال گیرنده ‖ ج **־סְבִּים (סְבוֹת)**
**מוֹסֵב** ا.ر. [چون **גַּן**] پلگان مار پیچ
**מוֹסָד** ״ [**מוֹסַד; מוֹסָדוֹ; מוֹסָדְכֶם**] مؤسسه، بنگاه ـ بنیاد، اساس ‖ ج **מוֹסָדוֹת [מוֹסְ־]** یا **מוֹסָדִים [מוֹסָדֵי]**
**מוּסָּד(־סָדָה)** ص. [ا.مف. از **הוּסַּד**] محکم (پایه گذاری شده) ـ ∴ اساسی، مهم
**מוֹסִיף(־סִיפָה)** ا.فا. از **הוֹסִיף** افزاینده
**מוּסִיקַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] موسیقی دان
**מוּסִיקָה*** ا.ث. (علم) موسیقی
**מוּסִיקָלִי(ת)** ص. موسیقی
**מוֹסָךְ** ا.ر. [**מוֹסַךְ; מוֹסָכוֹ**] گاراژ ـ آشیانهٔ هواپیما ـ جایگاه لوکوموتیو یا قطار ‖ ج **מוֹסָכִים**
**מוּסָּף¹ (־סָפָה)** ص. افزوده (شده)، اضافی
**מוֹסָף²** ا.ر. [چون **עוֹלָם**] ضمیمه، متمم
**מוּסָר** ״ [چون **עוֹלָם**] تأدیب، تنبیه ـ پند ـ اخلاق
– **מוּסַר־הַשְׂכֵל** نتیجهٔ اخلاقی
**מוֹסֵר¹** ״ [چون **שׁוֹמֵר**] (۱) ا.فا. از **מָסַר** (۲) **מַלְשִׁין**
**מוֹסֵר²** ״ بند ‖ ج **מוֹסְרִים** یا **־רוֹת**
**מוּסָרִי(ת)** ص. اخلاقی
**מוּסָרִיוּת** ا.ث. رعایت اصول اخلاق
**מוּעָב** ص. [چون **מוּעָד**] ابری
**מוֹעֵד** ا.ر. [**־עֲדִךְ; ־עֲדוֹ**] وقت (معین)، موعد، موقع ـ عید ـ محل اجتماع، مجمع = **בֵּית־מ׳** ‖ ج **מוֹעֲדִים** یا **־דוֹת**
– **בְּעוֹד מ׳** تا فرصت باقی است
– **אַחַר מִן הַמ׳** دیر تر از موقع رسید، تأخیر کرد
– **מִמּוֹעֵד לְמוֹעֵד** هر چند وقت یکبار، گاه بگاه
– **מוֹעֲדִים לְשִׂמְחָה!** = **חַג שָׂמֵחַ←שָׂמֵחַ**
**מוּעָד(־עָדָת)** ص. آگاهانیده، مورد اخطار یا شهادت قرار گرفته ‖ ج **־עָדִים (עֵדוֹת)**
**מוֹעָדָה** ا.ث. جای تعیین شده ـ محل اجتماع ـ میعاد (گاه)
**מוֹעֲדוֹן** ا.ر. باشگاه، کلوب
**מוּעָט** [شکل دیگر **מֻעָט**]
**מוֹעִיל(־עִילָה)** ص. سودمند، مفید
**מוּעָם(־עָמָה)** ص. رنگ رفته، ت ‖ ج **־עָמִים (־עָמוֹת)**

**מוֹעֵן** ا.ر. [چون אוֹהֵב] فرستنده (نامه)
**מוֹעָן** „ [چون שׁוֹעָל] گیرندهٔ نامه=נְמָעָן
**מוּעָף** „ [„] خستگی ـ تاریکی
**מוֹעֵצָה** ا.ث. [מוֹעֲצַת] مشورت ـ تدبیر، اندیشه || ج מוֹעֵצוֹת [מוֹעֲ־]
**מוֹעָצָה** „ [מוֹעֶצֶת; מוֹעַצְתּוֹ] شوری، شورا: מוֹעֶצֶת הַבִּטָּחוֹן شورای امنیت || انجمن || ج מוֹעָצוֹת [מוֹעֲ־]
– בְּרִית הַמּוֹעָצוֹת اتحاد جماهیر شوروی
**מוּעַצְתִּי(ת)** ص. شوروی، مشورتی
**מוּעָקָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] بار گران ـ فشار
**מוּפָז** ص. [چون מוּסָב] خالص، ناب ـ زراندود
**מוֹפִיעַ** [چون מוֹבִיחַ] ا.فا. از הוֹפִיעַ←(יָפַע)
**מוֹפָעָה** ا.ث. [چون מוֹצָאָה] ظهور یا جلوه (در صحنهٔ نمایش)
**מוּפָר(־פָּרָה)** ص. باطل یا موقوف شده
**מוֹפֵת** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] معجزه ـ :. نمونه ـ نشانی ـ دلیل ـ چیز شگفت آمیز، نادره، اعجوبه
– אַנְשֵׁי מ׳ نوابغ یا نوادر زمان
– סִפְרֵי מ׳ شاهکارهای کتب کلاسیك
– בַּעַל מ׳ صاحب (کشف) کرامت
– נָתַן מ׳ معجزه ك، اعجاز کردن
– לְמ׳ ق. بعنوان نمونه، بطور عالی
**מוֹפְתִי(ת)** ص. نمونه ای ـ شایستهٔ تقلید، عالی
**מוֹץ, מֹץ** ا.ر. [מוֹצוֹ یا מֻצּוֹ] کاه ـ [در برنج] پوست || ج מוֹצִים یا מֻצִּים
**מוֹצָא** „ [־צָאֵךְ, ־צַאֲכֶם] خروج ـ صدور ـ طلوع ـ محل خروج، راه خروج ـ در رو، :. مفرّ، رهائی ـ (سر) چشمه، اصل، مبدأ ـ مطلع ـ معدن ـ پایان || ج מוֹצָאִים یا ־אוֹת
– מ׳ שְׂפָתַיִם قول یا نذر
– מוֹצָאֵי שַׁבָּת شبِ یکشنبه [شنبه شب]
**מוּצָא(־צֵאת)** ا.مف از הוֹצָא بیرون برده شده ـ صادر شده || ج ־צָאִים (־צָאוֹת)
**מוֹצָאָה** ا.ث. (۱) בֵּית־שִׁמּוּשׁ (۲) مبدأ، منشاء، مطلع (۳) طلوع وخروج
**מוֹצִיא(־צִיאָה)** ا ـ ص. [ا.فا. از הוֹצִיא] بیرون آورنده
– מ׳ לְאוֹר ناشر
– מ׳ לְפֹעַל عملی کننده، جامهٔ عمل پوشاننده
– הַמּוֹצִיא نام دعای پیش از خوراك
**מוּצַל(־צֵלָה)** ص. سایه دار || ج ־צֵלִים (צֵלוֹת)
**מוּצָן (־צֵנָה یا ־צֶנֶת)** ص. سرد شده، خنك شده
**מוּצָף** [چون מוּעָד] ا.مف از הוּצַף ←צָף
**מוֹצֵץ** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از מָצַץ مکنده
**מוּצָק** (۱) ص. [چون מוּקָם] ریخته (شده)، ریختگی ـ جامد، مستحکم (۲) ا.ر. [־צַק] ریخت، قالب ـ جماد ـ (جسم) جامد ـ :. تنگی، اضطرار || ج מוּצָקִים [מוּצָקֵי]
**מוּצֶקֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] (قالب) ریخته گری
**מוּצָר** ا.ر. [چون עוֹלָם] محصول، فراورده
**מוּק** „ = קַרְסֻלִּית || ج ـ ת מוּקִים [־קֵי]
**(מוּק) הֵמִיק** ف‌ل. [چون הֵפִיר] استهزاء کردن
**מוֹקֵד** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] تودهٔ هیزم (سوزنده) ـ اجاق، آتشدان ـ تنور ـ :. مرکز ـ اصل
– נְקֻדַּת הַמ׳ [ف] کانون
**מוּקָם←מוּק**
**מוֹקִיר(־קִירָה)** ا ـ ص. [ا.فا. از הוֹקִיר] تجلیل کننده
– מוֹקִירוֹ וּמְכַבְּדוֹ [در پایان نامه] با احترامات بیکران
**מוּקָם (מוּקֶמֶת; מוּקָמָה)** ص. [ا.مف. از הוּקַם] بنا شده ـ دایر شده ـ نصب شده || ج ־קָמִים (קָמוֹת)
**מוּקָע** ص. [چون מוּכָּח] ا.مف. از הוּקַע←יָקַע دار زده ـ :. رسوا شده، انگشت نما
**מוּקָף** ص. [چون מוּעָד] نسیه (برده شده): סְחוֹרָה מוּקֶפֶת
**מוֹקֵשׁ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] دام، تله ـ قلاب بینی ـ [ن] مین
– טָמוֹן מ׳ دام نهادن ـ :. اندیشهٔ بد داشتن
– הָיָה לְמוֹקֵשׁ לִי اسباب زحمت من شد
– אֳנִיַּת־מוֹקֵשׁ; א׳־מוֹקְשִׁים کشتیِ مین گذار
**מוֹקְשַׁאי** „ [چون גַּבַּאי] دام گذار ـ راهزن ـ مخرّب
**מוּקָשׁ** ص. [چون מוּקָם] مقایسه شده، مورد قیاس
**מוֹר** [شکل دیگر מֹר]
**(מוֹר) הֵמִיר** [چون הֵקִים یا הֵפִיר] ف‌م. تغییر دادن || ف‌ل. تغییر کردن

– הוּמַר مج. [چون הוּקַם] تغییر داده شدن ـ بدین دیگر در آمدن
– נְמַר ف‌ل. [چون נְבַר زیر בָּרַר] تغییر کردن
**מוֹרָא** ا.ر. [چون מוֹצָא] ترس، خوف ـ هیبت ـ حرمت ـ کار شگفت آمیز وموجب وحشت
– מ' שָׁמַיִם خدا ترسی
**מוֹרָאָה** ا.ث. ترس
**מוֹרָג** ا.ر. [מוֹרְגוֹ] گاوآهن، خیش ـ گوشت زبر ودان دان || ج מוֹרְגִים
**מוֹרָד** ״ [چون מוֹסָד] سرازیری، نشیب ـ ∴ سقوط، نزول
**מוֹרֵד** ״ [چون שׁוֹמֵר] یاغی، عاصی، متمرّد
– מוֹרְדֵי אוֹר دشمنان (نور) علم
**מוֹרֶה**[1] ا.ر. [מוֹרֵה; מוֹרִי] ا.فا. از הוֹרָה←יָרָה آموزگار، معلم ـ راهنما ـ تیر انداز || ج מוֹרִים [مؤنث آن = מוֹרָה]
– מוֹרֵה־דֶּרֶךְ (کتاب) راهنما
– מוֹרֵה־הוֹרָאָה=רַב; דַּיָּן
– מוֹרַי וְרַבּוֹתַי آقایان! حضار گرامی! [م!] آموزگاران وسروران من
**מוֹרֶה**[2] (מוֹרָה) ص. [ا.فا. از מָרָה] سرکش، نافرمان، متمرّد || ج מוֹרִים(־רוֹת)
**מוֹרָה**[1] [مؤنث מוֹרֶה]
**מוֹרָה**[2] ا.ر. تیغ
**מוֹרָה**[3] ״ = מוֹרָא ترس
**מוֹרָה**[4] ا.ث. = מַרַת־רוּחַ
**מוֹרָט(־רָטָה)** ص. صاف وبرّاق ـ بیمو
**מוֹרִיד(־רֶדֶת: ־רִידָה)** ا.فا. از הוֹרִיד پایین آورنده ـ پست کننده ـ تنزل دهنده ـ بارانده: מ' הַגֶּשֶׁם || پیاده کننده || ج ־רִידִים(־דוֹת)
**מוֹרִיר** ا.ر. [چون מוֹרִיד] آب دهان جاری کننده ـ خلط (بیرون) آورنده
**מוֹרִישׁ(־רִישָׁה)** ا.فا. از הוֹרִישׁ فقیر کننده
**מוֹרָל*** ا.ر. [מוֹרַל] روحیه ـ اخلاق
**מוּרָם** ص. [چون מוּקָם] بلند (شده)، بالا رفته ـ بالا زده ـ جدا (شده)
**מוּרְצָה** [شکل دیگر מֻרְצֶה]
**מוּרָק** ص. [چون מוּקָם] خالی (شده)، تخلیه شده
**מוֹרָשׁ** ا.ر. [־רַשׁ] تصرّف ـ میراث ـ ∴ فکری که شخص بدان دل خوش میکند، آرزو
**מוֹרָשָׁה** ا.ث. [־רָשֶׁת; ־רַשְׁתּוֹ] تصرّف ـ میراث || ج מוֹרָשׁוֹת [מוֹרְ־]
**מוּרְשָׁה** [شکل دیگر מֻרְשֶׁה]
**מוֹרַת־רוּחַ** [شکل دیگر מֹרַת־רְ']
**מוּשׁ** [امر ومصدر از מָשׁ]
**מוֹשָׁב** ا.ر. مسکن ـ جا، صندلی: מוֹשֶׁבֶת בַּעֲלַת 7 מוֹשָׁבִים تاکسی ۷ نفره || موضع، موقعیت ـ مجلس ـ جلسه ـ ساکنین، اهالی ـ آبادی کشاورزی که بر اصول تعاون اداره میشود [مختصر מוֹשַׁב עוֹבְדִים] ـ ج מוֹשָׁבִים [מוֹשְׁבֵי] یا מוֹשָׁבוֹת [מוֹשְׁבוֹת]
– בֵּית מ' خانهٔ مسکونی
– עִיר מ' شهر آباد ومسکون
– מוֹשַׁב זְקֵנִים بنگاه خیریه برای سالخوردگان
**מוֹשָׁבָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] آبادی یا دهی که اراضی آن مالکین خصوصی دارد ـ مستعمره، کلنی
**מוּשָׁג** [شکل دیگر מֻשָּׂג]
**מוֹשָׁבִי(ת)** ص. دارای (فلان قدر) جا یا صندلی: דוּ־מ' دارای دو صندلی، دو نفره
**מוֹשִׁיב(־שִׁיבָה)** ص. [ا.فا. از הוֹשִׁיב] نشاننده، ساکن کننده
**מוֹשִׁיט (־שִׁיטָה)** ا.فا. از הוֹשִׁיט
**מוֹשִׁיעַ** ا.ر. [چون מוֹכִיחַ] ا.فا. از הוֹשִׁיעַ رهاننده، نجات دهنده
**מוֹשֵׁךְ** ״ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از מָשַׁךְ کشنده ـ برات کش ـ تراکتور
**מוֹשָׁכָה** ا.ث. دسته جلو ـ افسار ـ بند
**מוֹשֵׁל** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] فرماندار ـ فرمانروا ـ مَثل زن ـ مثل نویس ـ داستان نویس
**מוֹשָׁעָה** ا.ث. [چون מְלוּכָה] = יְשׁוּעָה
**(מוּת) מֵת** ف‌ل. [מַתִּי; יָמוּת; מֵת; מוּת (מוּתִי)] ـ م. מוּת یا מוֹת; לָמוּת مردن
– הֵמִית ف‌م. [הֵמַתִּי; הֲמִתֹּם; יָמִית; מֵמִית; הָמֵת (הָמִיתִי)] ـ م. לְהָמִית کشتن

– הומַת مج. [הומַתִּי; יומַת; מומָת] ـم. הומַת ~کشته شدن
– מוֹתֵת ف‌م. [מוֹתַתִּי; יְמוֹתֵת; מְמוֹתֵת; מוֹתֵת (מוֹתְתִי)] ـم. לְמוֹתֵת کشتن [صیغهٔ تشدید]
**מוּת** [امر ومصدر از מֵת]
**מוֹת** [شکل دیگر מוּת وحالت مضاف מָוֶת]
**מָוֶת** ا.ر. [מוֹת] مرگ، موت، در گذشت، فوت || ج מוֹתִים
– אֵימַת מ׳ ترس از مرگ ـ ∴ ترس شدید
– דּוּמִיַּת מ׳; דְּמָמַת מ׳ سکوت مرگ: سکوت مطلق
– עַד מ׳ بیش از حدّ تحمل
– מַלְאַךְ הַמָּוֶת ملك الموت
– יָשַׁן הַמָּוֶת بخواب مرگ (فرو) رفت
**מוֹתָן** [شکل دیگر מַתָּן]
**מוֹתָר** ا.ر. [־תַר] فراوانی ـ چیز زائد ـ باقی ـ فضیلت، مزیت || ج מוֹתָרוֹת [מוֹתְ־] یا מוֹתָרִים [מוֹתְ־]
– מוֹתָרוֹת هزینه های غیر ضروری ـ تجملات، اشیاء لوکس یا تجملی
– לְמוֹתָר לוֹמַר שֶׁ احتیاج بگفتن نیست که...
**מוּתָר** [شکل دیگر מָתָר]
**מְוַתֵּר** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از וִתֵּר
**מוּתַשׁ(־תַשָּׁה)** ص. سست || ج ־תַשִּׁים(־תַשּׁוֹת)
**מוֹתֶת←(מוּת) מֵת**
**מִזְבֵּחַ** ا.ر. [־בַּח; ־בְּחִי; ־בַּחֲכֶם] مذبح، قربانگاه || ج מִזְבֵּחוֹת
– אָחַז בְּקַרְנוֹת הַמִּזְבֵּחַ (در اماکن مقدسه) بست نشستن یا متحصن شدن
**מִזְבָּלָה** ا.ث. [־בֶּלֶת] مزبله || ج ־בָּלוֹת [בְּלוֹת]
**מֶזֶג** ا.ر. [چون דֶּגֶל] شراب ممزوج (با ادویهٔ خوشبو) ـ مزاج، طبع ـ خُلق، حالت
– מֶזֶג־אֲוִיר (کیفیت) هوا: מ׳ הָאֲוִיר חַם هواگرم است
**מָזַג** ف‌م. [چون שָׁמַר] ممزوج ك ـ ریختن: מ׳ לִי כּוֹס תֵּה یك فنجان چای برای من ریخت
– נִמְזַג مج. [چون נִשְׁמַר] ممزوج شدن ـ ریخته شدن
– מִזֵּג ف‌م. [چون דִּבֵּר] ممزوج ك ـ ترکیب ك
– הִתְמַזֵּג ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] ائتلاف ك ـ با هم ترکیب شدن ـ هم آهنگ شدن

**מְזֻגָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] شیشه دار، شیشه انداخته
**מִזְגָּגָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] کارخانهٔ شیشه سازی، شیشه گرخانه
**מְזַגְזֵג** ص. [چون מְעַנְיֵן] منشاری، جناغی ـ منکسر: קו מ׳
**מָזֶה (מָזֵה)** ص. مکیده شده، لاغر وکاهیده شده || ج מְזִים [מָזוֹת]
**מַזֶּה**[1] = מַה זֶּה ←מַה
**מַזֶּה**[2] [چون מַכֶּה] ا.فا. از הִזָּה افشاننده، چکاننده
**מִזֶּה** ا.ث. آلت چکاندن یا پاشیدن
**מְזֻהָב** ص. [چون מְרֻעָל] زر اندود، مطلا
**מְזֻהָה** ص. (־הָה) ا.مف. از זִהָּה تشخیص داده شده، دارای هویت معلوم || ج ־הִים(הוֹת)
**מַזְהִיר(־הִירָה)** ص. درخشنده، ∴ عالی ـ اخطارکننده
**מְזֹהָם** ص. [چون מְאֹהָב] آلوده، کثیف ـ بد بو
**מָזוּג** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از מָזַג ممزوج، آمیخته ـ ریخته (شده) ـ معتدل
**מַזְגֵן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] کلاچ (اتوموبیل)
**מִזּוּג** " اختلاط، امتزاج
– מ׳ אֲוִיר تهویهٔ مطبوع
**מִזְוָד** " [چون עַכְבָּר] کوله پشتی یا توشه دان (سر باز)
**מִזְוָדָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] جامه دان، چمدان
**מִזְוָדַנְת** " [چون מִשְׁקֹלֶת] چمدان کوچك
**מְזֵוָה** ا.ر. [־וֵה] انبار (خواربار) ـ خوراك خانه || ج מְזֵוִים
**מְזֻוָּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] گوشه دار ـ نبشی: בַּרְזֶל מ׳
**מְזוּזָה** ا.ث. باهو، قائمه ـ پوستی که قسمت هائی از سفر تثنیه روی آن نوشته شده ویهودیان آنرا بر قائمهٔ راست درِ خانه نصب میکنند
**מָזוֹן** ا.ر. خوراك، غذا ـ خواربار || ج מְזוֹנוֹת
**מְזוֹנִי(ת)** ص. غذائی
**מָזוֹר** ا.ر. [מְ־] جراحت، زخم، ∴ مصیبت ـ پا نسمان ـ دام || ج מְזוֹרִים
**מְזֻנָּת** ص. [چون מְכֻבָּד] گوشه دار، زاویه دار
**מֶזַח** ا.ر. [מִזְחוֹ] (۱) اسکله (۲) חֲגוֹרָה || ج מְזָחִים [מִזְחֵי]

**מַזְחִילָה** ا.ث. آبرو شیروانی ـ ناودان
**מִזְחֶלֶת** " [چون תִּפְאֶרֶת] درشکه برفی
**מִזְיָה** " عمل ممزوج ك یا ریختن
**מִזְיַח** ا.ر. = מֵזַח; חֲגוֹרָה || ج מִזְיָחִים
**מֵזִיד** ا ـ ص. [چون מֵפִיר] ا.فا. از הֵזִיד سوء قصد کننده، متعمد در گناه
ـ בְּמֵזִיד ق. = בְּזָדוֹן قصداً، دانسته
**מְזִין** ص. [چون מְאִיר] غذائیت دار
**מְזֻיָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] مسلح ـ مجهز
ـ בֶּטוֹן מ׳ بتن آرمه béton armé
**מְזִיעַ** ص ـ ا.ر. [چون מְנִיעַ] معرّق
**מְזַיֵּף** " [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از זִיֵּף تقلید کننده، جعل کننده ـ قلب ساز
**מְזֻיָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] تقلیدی، تقلبی ـ جعلی || [مو] غلط، خارج ـ ∴ دو رو ودو رنگ
**מַזִּיק (מַזִּיקָה)** ا.فا. از הִזִּיק (۱) ص. آسیب رساننده ـ اذیت کننده ـ زیان آور (۲) ا. جنی، دیو
**מַזְכִּיר מַזְכִּירָה)** ا. دبیر، منشی
**מַזְכִּירוּת** ا.ث. دبیری ـ دبیر خانه، دفتر
**מְזַכֵּךְ** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از זִכֵּךְ (۱) ص. تصفیه کننده (۲) ا.ر. اسباب تصفیه
**מְזֻכָּךְ** ص. [چون מְכֻבָּד] تصفیه شده
**מַזְכֶּרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] یادگار(ی) ـ تذکره ـ فهرست
**מַזָּל** ا.ر. [מַזַּל] برج ـ صورت فلکی ـ ∴ بخت، اقبال || ج מַזָּלוֹת [מַזְּ־]
ـ מ׳ טוֹב ← טוֹב
ـ בִּישׁ מ׳ آدم بدبخت || ج בִּישֵׁי־מ׳
ـ בֶּן־מ׳, בַּר־מ׳ آدم خوشبخت || ج בְּנֵי־מ׳
ـ לְמַזָּלִי פָּגַשְׁתִּי אוֹתוֹ خوشبختانه او را ملاقات کردم
ـ לְרַע מַזָּלִי הָיִיתִי חוֹלֶה بدبختانه ناخوش بودم
(מָזַל) הִתְמַזֵּל ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خوشبخت شدن
**מַזְלֵג** ا.ر. [־לְגִי; ־לֶגְ] چنگال ـ تیری که چرخهای جلو وعقب ارابه را بهمدیگر می پیوندد || ج מַזְלָגוֹת یا ־לְגִים
ـ מ׳־קוֹל = מַצְלֵל
**מַזְלֵגִי(ת)** ص. دوشاخه ـ شکافته، منشق
**מְזֻלְזָל** ص. [چون מְעֻנְיָן] خوار، تحقیر شده
**מַזְלֵף** ا.ر. [چون מַסְמֵר] آب پاش ـ عطر پاش ـ سم پاش
**מִזְמָה** ا.ث. قصد ـ تدبیر ـ اندیشه (بد)
ـ בַּעַל מְזִמּוֹת شخص بداندیش
**מִזְמוּט** ا.ر. سرگرمی ـ واریته
**מִזְמוֹר** " مزمور ـ سرود
**מְזַמֵּז** ف.م. [چون פְּרֵנֵס] نرم ك، له ك
ـ הִתְמַזְמֵז ف.ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] نرم شدن
**מַזְמִין(־מִינָה)** ا. [ا.فا. از הִזְמִין] دعوت کننده ـ سفارش دهنده
**מְזֻמָּן** ← זְמַן
**מְזֻמָּן** ص. [چون מְקֻצָּר] ا.مف. از הִזְמִין دعوت شده، مدعوّ
**מְזֻמָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از זִמֵּן آماده ـ معین
ـ בִּמְזֻמָּן, בִּמְזֻמָּנִים ق. نقداً، نقد
**מְזַמֵּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از זִמֵּר سراینده ـ نوازنده
**מַזְמֵרָה** ا.ث. قیچی باغبانی || ج ־מֵרוֹת [מְ־ یا מֵ־]
**מִזְנוֹן** ا.ر. بوفه، قفسهٔ ظروف (خوراك)
**מִזְנוֹנַאי** " [چون גַּבַּאי] متصدی یا صاحب بوفه
**מְזֻנָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] متروك
**מַזְנֵק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] سر لوله یا دهانهٔ شیر (آتش نشانی)
**מְזַעְזֵעַ** ص. [چون מְצַחְצֵחַ] تکان دهنده ـ ∴ هولناك
**מְזֻעְזָע** ص. [چون מְצֻחְצָח] وحشت زده
**מִזְעָר** ق. بسیار کم
**מְזַפֵּת** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از זִפֵּת اسفالت کننده
**מְזֻפָּת, מְזוּפָּת** ص. [چون מְכֻבָּד] قیر اندود شده ـ ∴ اکبیری
**מְזֻקָּן** ص. ["] ریش دار ـ خیلی پیر [همیشه זָקֵן ומ׳]
**מִזְקָף** ا.ر. [چون עַכְבָּר] عده، دسته ـ برگ: מִזְקַף זְכוּת برگ بستانکار
**מְזֻקָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] تصفیه شده ـ خالص
**מָזַר** ف.ل. [چون שָׁמַר] گندیدن

**מַזָּר** ا.ر. [چون מַזָּל] برج، صورت فلکی
**מַזְרֵבָה** ا.ث. قرقره || ج ־רֵבוֹת [זְ־]
**מִזֵּרָה** ا.ر. [چون מִקְוֶה] آلت برای باد دادن وپاك کردن (گندم)، باد افشان
**מִזְרוֹן** „ = מִזְרָן
**מְזֹרָז** [چون מְבֹרָךְ] شتابانیده شده، سریع ـ زرنگ
**מִזְרָח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] خاور، مشرق
**(מִזְרַח) הִתְמַזְרַח** ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגֵּעַ] شرقی مآب شدن ـ جهات چهار گانهٔ خود را تعیین ك ـ. بموقعیت آشنا شدن
**מִזְרָחִי(ת)** (۱) ص. شرقی، خاوری (۲) ا. اهل خاور زمین ـ عضو دستهٔ مذهبی صهیونی ها
**מִזְרָחָן[־חָן](־חָנִית)** ا. خاور شناس، مستشرق
**מִזְרָן** ا.ر. [־רַן] تشك، دوشك
**מִזְרָע** „ [چون אֶזְרָח] کشت، مزروع ـ کشت زار، مزرعه
**מַזְרֵעָה** ا.ث. بذر افشان || ج ־רֵעוֹת [זְרָעוֹת]
**מַזְרֵק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] سرنگ، اسباب تزریق
**מִזְרָק** „ [چون עַכְבָּר] لگن ـ کاسه
**מַזְרֵקָה** ا.ث. [چون מַזְרֵעָה] فوّاره
**מִזְרָקָה** „ [چون מוֹרָשָׁה] فواره ـ سم پاش (دستی)
**מֹחַ** ا.ر. [מֹחַ; מֹחוֹ] (۱) مخ، دماغ، مغز (کله) ـ مغز. מוֹחַ עֲצָמוֹת || شیرهٔ گیاه || ج מֹחוֹת; מֹחִים, מֹחִין ◦ ـ מֹחַ הַשְּׁדָרָה مغز حرام، نخاع ـ אַל תְּבַלְבֵּל אֶת הַמֹּחַ (با حرفهای چرت وپرت) مزاحم نشو
**מֻחַ** „ بره یا گوسفند پرواری ـ .. شخص دولتمند || ج מֻחִים
**מָחָא (מְחָאָה)** ف‌م. [מָחָאתִי; יִמְחָא; מוֹחֵא; מְחָא] **(מַחֲאִי)!** ـ م. מָחֹא; לִמְחֹא زدن. מָחֹא כַּף; מ' יָד; מ' כַּפַּיִם کف زدن، دست زدن
**מְחָאָה** ا.ث. اعتراض ـ مخالفت
**מַחֲבֵא** ا.ر. [מַחֲבְאִי; מַחֲבֵאָךְ]=מַחֲבוֹא || ج מַחֲבְאִים
**מַחֲבוֹא** „ مخفی گاه
ـ (מִשְׂחַק) מַחֲבוֹאִים بازی غائب شدنك (یا قائم موشك)
**מַחְבֵּט** „ [چون מַסְמֵר] چوب یا چیز دیگری که برای تکاندن گرد قالی وغیره بکار میرود ـ [در تنیس] راکت
**מְחַבֵּל** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִבֵּל ویران کننده، مخرّب ـ روح پلید
**מַחְבֵּצָה** ا.ث. ظرف کره سازی، اسباب کره گیری
**מַחְבָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پیوند (گاه)، (محل) اتصال
**מַחְבֵּר** „ [چون מַסְמֵר] زبانه (چوب) ـ ماشین ته دوزی
**מְחַבֵּר** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִבֵּר مؤلف ـ مصنف
**מְחֻבָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] بهم پیوسته ـ افزوده شده. تألیف شده ـ [د] مرکب
**מְחֻבֶּרֶת** ا.ث. [چون מְבֻשֶּׁלֶת] (۱) [مؤنث מְחֻבָּר]. (۲) تیر اتصالی [در ساختمان]
**מַחְבֶּרֶת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] دفتر
**מַחֲבַת** „ [־בַּתִּי] تابه، ماهی تاوه || ج ־בָּתוֹת
**מַחְגֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] ضامن چرخ دنده، عایق
**מַחֲגֶרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] کمر بند، زنار
**מַחֲדֵד** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مداد تراش
**מְחַדֵּד** „ [چون מְדַבֵּר] (۱) ا.فا. از חִדֵּד (۲) מַחֲדֵד
**מְחֻדָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] تیز (کرده) ـ نوك دار ـ مخروطی ـ .. واضح ـ زیرك
**מְחֻדָּר** ص. [„] نفوذ کرده، رخنه کرده
**מַחְדֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] میل جراحی، میل مجرا
**מְחַדֵּשׁ** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִדֵּשׁ تجدید کننده. بنیاد گذار ـ محقق وکاشف چیزهای تازه
**מְחֻדָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] نو شده ـ تجدید شده، تازه
ـ חָדָשׁ מ' نو نو، تازهٔ تازه
**מָחָה[1]** ف‌م. [چون רָאָה] محو کردن، پاك ك
ـ נִמְחָה مج. [چون נִרְאָה] پاك شدن، محو شدن
ـ מִחָּה ف‌م. [چون צִוָּה ولی در صیغهٔ مؤنث מְחָתָה] پاك ك، تمیز کردن
ـ הִמְחָה ف‌م. [چون הִקְנָה ولی در صیغهٔ مؤنث הִמְחָתָה] محو کردن، .. از یاد بردن
**מָחָה[2]** ف‌ل. [„] تماس پیدا کردن، رسیدن
**מָחָה[3]** „ [„] اعتراض ك
ـ מִחָּה [چون מִחָּה زیر מָחָה[1]] = מָחָה[3]
**(מָחָה[4]) הִמְחָה** ف‌م. [چون הִמְחָה زیر מָחָה[1]] حواله ك، حواله به (کسی) دادن

– הַמְּחָה مج ـ ف‌ل. [چون הַגְלָה ولی در صیغهٔ مؤنث הַמְּחָתָה] حواله داده شدن: הַחֲנוָנִית הַמְּחָתָה עַל־יְדֵי הַקוֹנֶה دکاندار از خریدار حواله (یا چك) گرفت

(מָחָה°) הִמְּחָה ف‌م. [چون הִמְּחָה زیر מָחָה¹] متخصص دانستن

– הֻמְּחָה مج. [چون הֻמְּחָה زیر (מָחָה¹)] متخصص (شناخته) شدن ← מְמֻחֶה

– הִתְמַחָה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה ولی در صیغهٔ مؤنث הִתְמַחֲתָה] تخصص پیدا کردن

מָחוֹג ا.ر. [چون גָּאוֹן] عقربه: מְחוֹג הַשָּׁעוֹן

מְחוּגָה ا.ث. پرگار

מַחֲוֶה ا.ر. [־וֵה؛ מַחֲוֵי، מַחֲוֵךְ] (۱) پنجه: قلمی که با آن جای خواندن (تورات یا کتاب دیگر) را نشان میدهند =חַטָּר (۲) מַחֲנָן ‖ ج ־וִים

מְחָוָה ا.ث. عبارت ـ گفتار ـ ژست

מָחוֹז ا.ر. [מְ־] حوزه، ناحیه ـ برزن ـ بندرگاه، پناهگاه ‖ ج מְחוֹזוֹת یا ־זִים

– עִיר הַמָּחוֹז پا یتخت یا شهر عمده (شهرستان)

מָחוּי ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از מָחָה محوشده

מְחִי ا.ر. تنظیف ـ امحاء ـ اعتراض، پروتست، واخواهی

מָחוֹךְ „ [چون גָּאוֹן] کرست

מָחוֹל „ [מְ־] رقص (گرد) ـ ج מְחוֹלוֹת

מָחוּל ص. [چون בָּדוּק] بخشیده شده

מְחוֹלֵל ص‌ـا.ر. [چون מְסוֹבֵב] ا.فا. از חוֹלֵל ← חָל رقص کننده ـ تولید کننده ـ بوجود آورنده ـ انجام دهنده ـ برق زا

– קַו מ׳ خط مولد یا مبدأ

מַחֲנֶה ا.ر. [־נֵה] نماینده، شاخص

מְחוֹנָן ص. [چون מְעוֹלָל] با استعداد، دارای ذوق طبیعی ـ معاف

מָחוּק ص. [چون בָּדוּק] محو شده، پاك شده ـ سر راست، تخت، نه کم و نه زیاد

מְחוֹקֵק، מְחֹקֵק ا.ر. [چون מְסוֹבֵב] قانون گزار، مقنن ـ [م‌ا] نقش کننده یا مقرر دارنده

– בֵּית הַמְּחוֹקְקִים مجلس مقننه

– הָרְשׁוּת הַמְּחוֹקֶקֶת قوهٔ مقننه

מְחֻוָּר ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از חִוֵּר روشن (شده)

מֵחוּשׁ ا.ر. درد ـ ناخوشی

מָחוּשׁ „ [چون גָּאוֹן] شاخك، سرو

(מָחַז) הִמְחִיז ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] روی صحنه آوردن

מַחֲזֵאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] درام نویس، نمایش نویس

מַחֲזֶה „ رؤیا ـ نمایش، درام ـ نمایش نامه ‖ ج ־זוֹת یا ־זִים

– מַחֲזֵה שַׁעֲשׁוּעִים کمدی

– מַחֲזֵה תוּגָה تراژدی

מַחֲזוֹר ا.ر. گردش، چرخش ـ دَوران ـ دور، نوبت ـ دوره ـ سلسله، رشته ـ عدد دوری، اعشار دوری ‖ کتاب نماز اعیاد

– מ׳ זְרָעִים گردشِ زراعتی، کِشت گرد

מַחֲזוֹרִי(ת) ص. دوری ـ گردنده

מַחֲזִיָּה ا.ث. نمایش کوچك

מַחֲזִיק(־זִיקָה) ا. (نگاه) دارنده ‖ ج ־זִיקִים(־קוֹת) ـ [بصورت مذکر] پایه (لیوان یا استکان)

– כְּלִי מַחֲזִיק בְּרָכָה ← כְּלִי

מַחֲזִיר(־זִירָה) ا. [ا.فا. از הֶחֱזִיר] برگرداننده

מַחֲזִירוֹר ا.ر. آلت انعکاس نور، رفلکتور

מַחֲזִית ا.ث. = רְאִי آئینه

מְחֻזָּק (־זֶקֶת) ص. نگهداشته شده ـ محسوب ـ مطمئن ـ واقعی ‖ ج ־זָקִים (זְקוֹת)

– מְחֻזָּקְנִי = מְחֻזָּק אֲנִי مطمئنم

מְחַזֵּק [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִזֵּק

מְחַזֵּר [„] ا.فا. از חִזֵּר (۱) ص. دور زننده ـ سیار ـ دوره گرد (۲) ا.ر. خواستگار

מָחַט ف‌م. [چون שָׁאַל] پاك کردن (بینی) ـ گرفتن (گل شمع)

מַחַט ا.ث. [چون פַּחַד] سوزن: מ׳ לִתְפִירָה سوزن دوزندگی ـ מ׳ סְרִיגָה میل بافندگی

– עֲצֵי מ׳ درختان کاجی

מְחֻטָּב ص. [چون מְכֻבָּד] بریده، تراشیده، منقوش ـ خوش تراش، خوش برش

**מְחַטָּט** ص. [״] جوش دار، آبله دار
**מַחְטָנִי(ת)** ص. سوزنی ـ نوك تیز ـ [گش] کاجی
**מְחִי** ا.ر. [چون לְחִי] ضربت، ضربه
– **מ׳ לִזְבוּבִים** مگس کش
– **בְּמִחִי יָד** با یك ضربت، ∴ یکمرتبه
**מֹחִי(ת)** ص. مغزی، دماغی
**מְחִיאָה** ا.ث. عمل زدن: **מְחִיאַת כַּפַּיִם** کف زدن
**מְחַיֵּב** ص. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **חִיֵּב** اثبات کننده ـ تأیید کننده ـ الزام آور، ملزم سازنده، ایجاب کننده ـ متهم سازنده ـ بد هکار کننده
**מְחֻיָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] موظف ـ محکوم ـ واجب
**מִחְיָה** ا.ث. ابقای حیات ـ معاش، وسیلهٔ اعاشه
**מְחִיָּה** ״ عمل محو کردن یا خشك ك ـ ∴ قلع وقمع
**מְחַיֶּה** ا.ر. [چون מְצַוֶּה] زنده کننده ـ ∴ احیا کننده
– **מְחַיֵּה נְפָשׁוֹת** تازه کننده ونشاط آور
**מְחִיטָה** ا.ث. عمل پاك ك: **מְחִיטַת הָאַף**
**מְחִילָה** ״ بخشش، آمرزش ـ گذشت
– **בִּמְחִילָה (מִכְּבוֹדוֹ)** (از جنا بعالی) معذرت میخواهم
**מְחִיצָה** [شکل دیگر מְחִצָּה]
**מְחִיקָה** ا.ث. عمل پاك ك یا خط زدن، امحاء ـ قلم خوردگی
**מְחִיר** ا.ر. بها، قیمت، نرخ
– **מ׳ הַקֶּרֶן** قیمتِ تمام شده
**מְחִירוֹן, ־רָן [־רַן]** ״ صورت نرخهای اجناس، تعرفهٔ نرخها
**מְחִית** ا.ث. پوره: **מ׳ תַּפּוּחֵי־אֲדָמָה**
**מְחַכֶּה** [چون מְצַוֶּה] ا.فا. از **חִכָּה** [زیر חָכָה]
**מַחְכִּים (־כִּימָה; ־כֻּמָּת)** ا.فا. از **הֶחְכִּים** حکیم گرداننده، عاقل کننده
**מַחְכִּיר(־כִּירָה)** ا.فا. از **הֶחְכִּיר** اجاره دهنده، موجر
**מְחֻכָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] بسیار زیرك یا خردمند ـ توأم با مهارت
**מְחֻכָּר** ص. [چون מְחֻזָּק] استیجاری ـ مورد اجاره
**מָחַל** ف.ل. [چون שָׁאַל] بخشیدن، آمرزیدن [با ל] ـ صرف نظر کردن، بخشیدن [با עַל]
– **נִמְחַל** مج. [چون נִשְׁאַל] بخشیده شدن

**מַחַל** ا.ر. [چون בַּעַל] = מַחֲלָה
**מֵחֵל (מְחִלָּה)** ا.فا. از **הֵחֵל** ← חָלַל ‖ ج מְחִלִּים(־לוֹת)
**מְחַל** ا.ر. [چون פְּעַל] آب میوه، شیره
**מַחְלָבָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] لبنیات سازی، کارخانهٔ لبنیات سازی
**מָחְלָד** ص. [چون מָחְזָק] زنگ زده
**מַחֲלָה** ا.ث. ناخوشی، بیماری، مرض
**מַחֲלָה** ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] = מַחֲלָה
**מְחִלָּה** ا.ث. حفره، سوراخ ـ غار، دخمه
**מַחֲלוֹקֶת** [شکل دیگر מַחֲלֹקֶת]
**מְחֻלְחָל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] خلل وفرج دار، سوراخ سوراخ
**מָחְלָט** ص. [چون מָחְזָק] ا.مف. از **הֶחְלַט** قطعی: **תְּשׁוּבָה מָחְלָטָת** ‖ مطلق
– **מָקוֹר מָחְלָט** مصدر مطلق [چون אָכַל خوردن] ← נָטוּי
**מַחֲלִים(־לִימָה)** ص. در حال نقاهت، بهبود یا بنده
**מַחֲלִיף(־לִיפָה)** ا.فا. از **הֶחֱלִיף** [چوب
**מַחֲלִיקָה** ا.ث. لیسه ـ رنده برای نرم کردن وپرداخت
**מַחֲלִיקִים** (ת) ا.ر. [־קִי] کفش یخ بازی skate
**מְחַלֵּל** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **חִלֵּל** ← חָלַל
**מְחֻלָּל, מְחוּלָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از **חִלֵּל** بی حرمت شده ـ سوراخ شده ـ کشته شده
**מַחְלָפָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] طرهٔ گیسو
**מַחֲלֵץ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] پیچِ سر بطری، چوب پنبه کش
**מַחֲלָצוֹת** (ת ج) ا.ث. [מַחֲלָ־] لباس فاخر
**מְחַלֵּק** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **חִלֵּק** تقسیم کننده ـ جدا کننده ـ [ر] بخش یاب، مقسومٌ علیه
**מְחֻלָּק** [چون מְכֻבָּד] (۱) ص. تقسیم شده ـ تجزیه شده (۲) ا.ر. مقسوم، بخشی
**מְחֻלָּק** ص. [چون מְחֻזָּק] صاف، پرداخت شده ـ لیز
**מַחְלָקָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دسته، گروه ـ طبقه، رده ـ دایره، اداره ـ کلاس، دانشپایه ـ درجه
**מַחֲלֹקֶת** ״ [־לֹקְתּוֹ] اختلاف (عقیده) ـ مشاجره، مباحثه ‖ ج ־לֹקוֹת

**מְחֻלָּש** ص. [چون מְחֻזָּק] سست یا رقیق (شده)
**מַחַם** ا.ر. [چون מֵמַד] سماور
**מַחֲמָאָה** ا.ث. تعارف ـ تملق، سخن چرب ونرم
**מַחֲמֵאָה** „ ظرف کره، جا کره ای
**מַחְמָד, מַחֲמַד** ا.ر. [מַחְמַד; ־מַדִּי] چیز نفیس و مورد آرزو || ج ־מַחֲמַדִּים
**מַחְמִיר(־מִירָה)** ا ـ ص. [ا.فا. از הֶחֱמִיר] (کسی) که فرائض دینی را زیاد سنگین نگه میدارد
**מַחְמָל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] چیز دوست داشتنی یا مورد شفقت
**מְחַמֵּם** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִמֵּם گرم کننده ـ بخاری
**מְחֻמָּץ** ص. [چون מְחֻזָּק] ترش شده ـ .: فوت شده، از دست رفته
**מַחְמָצֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] چیز تخمیر شده، خمیر ورآمده
**מְחֻמָּש** ص. [چون מְכֻבָּד] پنج گوشه ـ پنج ضلعی ـ پنج پرّه ـ پنج برابر ـ پنج حرفی
**מַחֲמַת←חֲמָה**
**מַחֲנָאוּת** ا.ث. فن تشکیل اردو ـ زندگی اردوئی
**מַחֲנֶה** ا.م. [מַחֲנֵה; מַחֲנַי, מַחֲנָךְ, ־נֵהוּ] اردو (گاه)، خیمه گاه ـ محله ـ [ن] لشکر ـ دسته، تیم || ج ־נוֹת یا נִים || ت ־נִיּם [נִי]
– מַחֲנֵה רְכוּז باز داشت گاه
**מְחַנֵּךְ** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִנֵּךְ تربیت کننده، مربی
**מְחֻנָּךְ** ص. [چون מְכֻבָּד] تربیت شده
**מְחֻנָּן** ص. [„] بخشیده شده
– מ׳ בִּתְכוּנוֹת נַעֲלוֹת دارای صفات عالیه
**מַחֲנָק** ا.ر. [چون מַאֲזָן] اختناق ـ خفگی ـ آنژین ـ .: تنگی
**מַחֲסֶה, מַחְסֶה** „ [מַחֲסֵה; מַחֲסִי, מַחְסִי] پناه، پناه گاه، ملجأ || ج מַחֲסִים
– בֵּית מ׳ نوانخانه
– בֵּית מ׳ לִיתוֹמִים = בֵּית־יְתוֹמִים [زیر בַּיִת]
**מַחְסוֹם** „ پوزبند ـ سدّ راه، راه بند
**מַחְסוֹר** „ کمبود ـ نیازمندی
**מְחֻסָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] آب داده، سخت شده
**מַחְסָן** ا.ر. [־סָן] مخزن، انبار
**מְחֻסָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] مصون
**מַחְסָנָאוּת** ا.ث. انبار داری
**מַחְסָנַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] انبار دار، مخزن دار
**מְחֻסְפָּס** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] آجدار، دان دان، زبر
**מְחַסֵּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִסֵּר کم کننده ـ [ر] مفروق
**מְחֻסָּר** [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از חָסֵר (۱) ص. فاقد:
מְחֻסַּר עֲבוֹדָה بیکار (۲) ا.ر. کاهش یاب، مفروق منه (*mafrúghon-menh*)
**מַחֲפֶה** ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] گتر، زنگار
**מַחְפִּיר(־פִּירָה)** ص. زشت، شرم آور
**מָחְפָּצָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] محفظه، جعبه
**מַחְפֹּרֶת** „ [چون מִשְׁקֹלֶת] گودال ـ سنگر
**מְחֻפָּשׂ** ص. [چون מְכֻבָּד] مورد جستجو ـ تغییر قیافه داده ـ تغییر لباس داده
**מְחַפֵּשׂ** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از חִפֵּשׂ جستجو کننده، جوینده
**מָחַץ** ف‌م. [چون שָׁאַל] مجروح کـ ـ کوبیدن
– **נִמְחַץ** مج. [چون נִשְׁאַל] مجروح یا کوبیده شدن
**מַחַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] زخم سخت
– פְּלֻגּוֹת מ׳ (פְּלֻמַּ״ח) گروهان حمله
**מָחָץ** „ آب گردان
**מַחְצֵב** „ [چون מַסְמֵר] عمل بریدن، برش
– ״אַבְנֵי מ״ سنگ های بنا، سنگ های تراش
**מַחְצָב** „ [چون עַקְרָב] مادهٔ معدنی ـ معدن سنگ
**מַחֲצָבָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] معدن سنگ
**מֶחֱצָה** „ نیم، نصف
**מְחִצָּה** „ تیغه، جدار، حجره ـ درجه
– עָמַד בִּמְחִצָּתוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי به پایهٔ کسی رسیدن ـ در حضور کسی ب ـ با کسی رفت وآمد داشتن
**מַחֲצִית** „ نصف، نیم، نیمه ـ میان، وسط
**מַחֲצֶלֶת, מַחְ־** „ [־צַלְתּוֹ] حصیر || ج ־צָלוֹת [צְלוֹת] یا ־צְלָאוֹת

מְחִצָּה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] خلال (دندان)
מְחַצְצֵר ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] شيپور زن، ترمپت‌زن
מָחַק ف‌م. [چون שָׁאַל ـ صيغهٔ آينده יִמְחֹק يا יִמְחַק] پاك ك ـ محو كردن ـ تراشيدن ـ خُرد كردن ـ باطل ك ـ صاف يا تخت ك
– נִמְחַק مج. [چون נִשְׁאַל] محو شدن ـ تراشيده شدن
– מִחֵק ف‌م. [چون כִּחֵשׁ] = מָחַק [صيغهٔ تشديد]
– נִתְמַחֵק ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] پاك شدن، محو شدن
מַחַק ا.ر. [چون בַּעַל] (مداد) پاك كن
מְחַקָּה ״ [چون מְצַוָּה] ا.فا. از חִקָּה تقليد كننده
מְחֻקָּה ص. [چون מְצֻוָּה] مورد تقليد ـ منقوش
מְחֻקָּק ص. [چون מְכֻבָּד] مقرر شده، وضع شده
מְחֻקָּר ا.ر. [چون עַכְבָּר] تحقيق (علمی)، تعمق
– "מְחֻקְרֵי אָרֶץ" اعماق زمين
מָחָר ق. فردا ـ ∴ بعد از اين
– כְּעֵת מָ׳ يا מָ׳ כְּעֵת הַזֹּאת فردا اين موقع
מַחֲרָאָה ا.ث. = בֵּית־שִׁמּוּשׁ
מָחֳרָב ص. [چون מָאֻכָּל] خراب (شده)
מְחֻרְבָּן ص. [چون מְעֻנָּן] خراب، معيوب ـ ∴ شرمنده، سر افگنده
מָחֳרָד ص. [چون מָאֻכָּל] لرزان، متوحش
מְחֹרָז ص. [چون מְבֹרָךְ] به رشته در آمده ـ منظوم يا مسجع
מַחֲרֹזֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] رشته: מ׳ שֶׁל מַרְגְּלִיּוֹת رشته (يا شدهٔ) مرواريد ‖گردن بند ـ مجموعه ـ نظم
מַחֲרֵטָה ״ ماشين تراش يا خرّاطی
מַחֲרִיב(־רִיבָה) ا.فا. از הֶחֱרִיב
מַחֲרִיד(־רִידָה) ا.فا. از הֶחֱרִיד
מַחֲרִישׁ(־רִישָׁה) ص. خاموش، ساكت ـ كر كننده
מְחֹרָךְ ص. [چون מְבֹרָךְ] كز داده، برشته شده
מָחֳרָם ص. [چون מָאֻכָּל] توقيف شده
מַחֲרֹסֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] ظرف كمپوت يا سالاد
מַחֲרֵשָׁה ״ گاو آهن
מַחֲרֶשֶׁת ״ [چون מִשְׁמֶרֶת] (بيل يا تيغهٔ) گاو آهن
מָחָרַת ״ [־רַת] فردا (ی آنروز)، روز بعد
– לַמָּחֳרַת ق. فردای آنروز

מָחֳרָתַיִם ق. پس فردا
(מָחַשׁ) הִמְחִישׁ ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] بطريق عملی يا محسوس نشاندادن
– הִתְמַחֵשׁ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] بوقوع پيوستن، عملی شدن
מְחֻשָּׁב ص. [چون מְכֻבָּד] سنجيده
מַחֲשָׁבָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] فكر، پندار، انديشه ـ قصد، خيال ـ تدبير، نقشه، توطئه
מַחְשׁוֹף [شكل ديگر מַחְשֹׂף]
מַחְשָׁךְ ا.ر. [چون עַקְרָב] جای تاريك، تاريكی
מְחֻשָּׁךְ, מוּחְשָׁךְ ص. [چون מְחֻזָּק] تاريك
מְחֻשָּׁל ص. [چون מְכֻבָּד] چكش خورده ـ∴ متشكل، دارای شكل قطعی ـ متين و جا افتاده
מְחֻשְׁמָל ص. [چون מְשֻׁחְרָר] تحت تأثير برق قرار گرفته ـ∴ به هيجان آمده، ملتهب
מַחְשֹׂף ا.ر. عمل برهنه ك يا پوست كندن ـ برهنگی ـ جای باز و بی درخت ـ[در لباس] جای دكلته
מַחְתָּה ا.ث. مجمر، بخورسوز ـ منقل
מְחִתָּה ״ وحشت ـ پريشانی ـ ويرانی ـ هلاكت
מְחֻתָּךְ ص. [چون מְכֻבָּד] بريده، قاش شده ـ ∴ خوش اندام ـ ملفوظ، تلفظ شده
מְחֻתָּךְ ا.ر. [چون עַכְבָּר] پروفيل، نيمرخ، مقطع طولی
מַחְתֵּךְ ״ [چون מַסְמֵר] لوله‌بر ـ چاقوی كوچك جراحی
מַחְתֶּכֶת ا.ث. چاقوی نان بری و پنير بری
מְחֻתָּל ص. [چون מְכֻבָּד] قنداق شده، پيچيده
מְחֻתָּן ص ـ ا. [چون מְסֻכָּן] (با هم) وصلت كرده، خويشاوند سببی
מַחְתֶּרֶת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] نقب ـ راه زير زمينی ـ مخفی گاه ـ عمليات نهانی
מָט ف‌ل. [چون קָם] لغزش خوردن، متزلزل شدن
– נָמוֹט ف‌ل. [چون נָסוֹג] لغزيدن، تكان خوردن
– מוֹטֵט ف‌م. [چون קוֹמֵם] جنبانيدن ـ متزلزل يا خراب ك ـ[در شطرنج] مات ك
– הִתְמוֹטֵט ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] (سخت) متزلزل شدن ـ خراب شدن

– הֵמִיט ف‌م. [چون הֵקִים] انداختن ـ .: موجب شدن
הוּמַט مج. [چون הוּקַם] انداخته یا ریخته شدن ـ .: وارد آمدن
מֶטֵאורולוֹגְיָה* ا.ث. هوا شناسی
מַטְאֲטֵא ا.ر. [־אֲטָאו] جاروب || ج ־אֲטְאִים
מִטְבָּח „ [چون אֶזְרָח] آشپزخانه، مطبخ
מַטְבֵּחַ „ [چون מַפְתֵּחַ] کشتار، ذبح
מִטְבָּחוֹן „ [چون גָּאוֹן] مطبخ کوچك
מִטְבָּחַיִם (ه ت) „ [־בְּחֵי] یا בֵּית־מ׳ کشتارگاه، سلاخ خانه، مسلخ
מַטְבִּיל(־בִּילָה) ا. [ا.فا. از הִטְבִּיל] غسل دهنده ـ تعمید دهنده
מִטְבָּלָה ا.ث. [چون מִזְרָקָה] حوض ویژه برای شستن گوسفندان
מַטְבֵּעַ ا.ر. [چون מַפְתֵּחַ] سکه ـ مدال ـ نسخه
– מ׳ חוּץ ارز یا پول خارجی
– מ׳ לָשׁוֹן=נִיב اصطلاح، زبانزد
– אֵינוֹ יוֹדֵעַ צוּרַת מ׳ از جریانات دنیا بی خبر است
מִטְבָּע „ [چون אֶזְרָח] انگ، مهر کنترول، نشان
מְטֻבָּע ص. [چون מְשֻׁלָּח] غرق شده ـ حلقه دار
מְטֻבָּע ص. [چون מְבֻטָּח] منقوش ـ ذاتی
מִטְבָּעָה ا.ث. [چون מִלְחָמָה] ضرابخانه
מַטְבְּעָן[־עַן](־עָנִית) ا. سکه زن، کارگر ضرابخانه
מַטְבֵּעַת ا.ث. [چون מִגְבַּעַת] سر سکه
מְטֻגָּן ص. [چون מְסֻכָּן] سرخ کرده
– בֵּיצָה מְטֻגֶּנֶת (تخم مرغ) نیمرو
מַטֶּה ا.ر. [מַטֵּה; מַטֵּי] عصا، چوبدستی ـ شاخه ـ .: سبط ـ ستاد (ارتش) ـ ج מַטּוֹת
– שָׁבַר אֶת מַטֵּה לַחְמוֹ نان او را برید
מִטָּה ا.ث. تختخواب، تخت، بستر ـ تابوت
– כְּלֵי מ׳ رختخواب ←כְּלִי
– חֲדַר הַמִּטּוֹת = ח׳ שֵׁנָה اطاق خواب
– אַחַר מִטָּתוֹ پس از درگذشت او، بعد از مرگش
(מִטָּה) הִתְמַטָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] (روی تخت) خوابیدن
מַטָּה ق. پایین
– הֶהָתוּם מַטָּה امضا کنندهٔ زیر
– לְמַטָּה ق. پائین ـ در طبقهٔ پائین ـ بعداً ـ کمتر
– מִבֶּן עֶשְׂרִים שָׁנָה וּל׳ از بیست ساله به پائین
– מִלְּמַטָּה از پائین، از زیر
מָטֶה [چون מָכֶּה] (۱) ص. مایل، کج، خوابیده
(۲) ا.ر. قضاوت نا حق، بیعدالتی
מָטָּה ا.ث. گسترش کامل، حدّ کامل گسترش
מְטַהֵר [چون מְאַהֵב] ا.فا. از טִהֵר پاك کننده
מְטֻהָר ص. [چون מְאֻהָב] پاك (شده)
מַטְוֶה ا.ر. [־וֶה] نخ تابیده، نخ با فندگی || ج ־וִים
– מַטְוֵה הַקּוּרִים پرده یا تار عنکبوت
מִטְוָח „ [چون אֶזְרָח] میدان مشق تیر اندازی
מַטְוֶיָה ا.ث. کارگاه ریسندگی
מְטוֹלְנוֹעַ ا.ر. [־נוֹעַ] پروژکتور [در سینما] ـ ج ־נוֹעִים
מָטוֹס „ [چون גָּאוֹן] هواپیما، طیاره
מְטוֹסַאי „ [چون גַּבַּאי] [در نیروی هوائی انگلیس] درجه دار
מַטָּח „ [چون מַסָּע] شلیك چند توپ با هم
מִטַּחֲוֶה „ [چون מַעֲשֶׂה] رسائی، میدان، حیطه
מַטְחֵן „ [چون מַשְׁעֵן] آسیاب (زیتون)
מַטְחֵנָה ا.ث. آسیاب: מ׳ לְקָפֶה آسیاب قهوه ـ מ׳ לְפִלְפֵּל فلفل ساب ـ מַטְחֵנַת בָּשָׂר آسیاب یا چرخ گوشت || ج מַטְחֵנוֹת [־חֵ־]
מְטַטֶּלֶת „ [چون מְלַמֶּדֶת] فندول، پاندول ـ لنگر ـ گلولهٔ سربی [در ریسمان کار]
מֵטִיב یا מֵיטִיב(־טִיבָה) ص. [ا.فا. از הֵטִיב یا הֵי־ زیر טוֹב] احسان کننده، بانی خیر
מְטֻיָּב ص. [چون מְכֻבָּד] اصلاح شده، کود خورده، آمادهٔ کشت
מֵטִיחַ [چون מֵנִיחַ] ا.فا. از הֵטִיחַ←טָח
מְטֻיָּח ص. [چون מְכֻבָּד] اندود شده (با گل) ـ پیش نویس شده
מִטִּיל ا.ر. تیر (آهن) ـ شمش
מַטִּיל [چون מַפִּיר] ا.فا. از הֵטִיל←(טוּל)
מַטִּיל (מַטִּילָה) ا.فا. از הִטִּיל←נָטַל

**מְטַיֵּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **טִיֵּל** گردش کننده
**מְטִילָן** [־לַן] (־לָנִית) ا. بمب انداز، متخصص بمباران
**מַטִּיף (מַטִּיפָה)** ا. واعظ، ناطق
**מְטֻכָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] منظم، مرتب
**מְטֻלָּל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] وضع شده ـ محوّل
– מ׳ בְּסָפֵק مشکوك
**מְטֻלָּא** ص. [چون מְמֻלָּא] وصله دار، وصله شده
**מַטָּלָה** ا.ث. [چون מַתָּנָה] وظیفه یا کارمعین
**מְטֻלְטָל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] قابل انتقال، قابل حمل
**מְטַלְטֵל** ־(טֶלֶת) ص. قابل حمل، سفری ـ متحرك || ج ־טְלִים(טְלוֹת)
– מְטַלְטְלִים یا ־לִין° اموال منقول، دارائی نا بر جا
**מְטֻלְטֶלֶת** ا.ث. = **מטטלת**
**מַטְלִית** ״ کهنه، قاب دستمال ـ گرد گیر
**מְטֻמוּט** ا.ر. = **התמוטטות**
**מַטְמוֹן** ״ گنج، خزانهٔ مخفی ـ انبار (زیر زمینی)
**מַטְמוֹנִית** ا.ث. = **מטמון**
– מַטְמוֹנִיּוֹת הַלֵּב افکار نهان دل، مکنونات قلبی
– בְּמַטְמוֹנִיּוֹת ق. در خفاء
**מַטְמוֹרָה** ״ حفره یا انبار زیر زمینی
**מִטְמֵט** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] متزلزل یا ویران ك
– הִתְמַטְמֵט ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] متزلزل یا ویران شدن
**מְטֻמְטָם** ص. [چون מְגֻלְגָּל] کودن ـ کم عقل
**מַטְמֹנֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] گنج
**מָטְמָע, מוּטְמָע** ص. [چون מָבְטָח] آمیخته، جذب شده، مستهلك (شده)
**מְטֻנָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] خیس ـ پُر گل وشل
**מְטֻנָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] کثیف ـ ∴ مهمل
**מַטָּע** ا.ر. [מַטָּע] محل غرس ـ نهالستان ـ غرس ـ ∴ اصل، نسب، منشأ
**מַטָּעָה** ا.ث. [מַטָּעַת] غرس ـ ∴ منشأ، مبدأ || ج מַטָּעוֹת [מַטְּ־]
**מַטְעֶה(־עֶה)** ص. غلط انداز ـ فریبنده || ج ־עִים(־עוֹת)
**מְטֻעֶה(־עֶה)** ص. مغلوط، نا درست || ج ־עִים(־עוֹת)

**מַטְעָם** ا.ر. [چون עַקְרָב] خوراك لذیذ
**מִטְעָם** ״ [־עַם]=**מטעמת** || ج ־עָמִים [עֲמֵי]
**מֻטְעָם** ص. [چون מֻרְעָל] چشیده ـ ∴ تأکید شده ـ دکلا مه شده
– הַבְרָה מְטֻעֶמֶת سیلاب تکیه دار چون בּ در **מַטְבֵּעַ**
**מִטַּעַם←טַעַם**
**מַטְעֲמֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] خوراك کم برای مزه کردن، مزه
**מִטְעָן** ا.ر. [چون מִפְעָל] بار ـ بنه (مسافرت) ـ ∴ مایه
**מַטְפֵּה** ״ [چون מִקְרֶה] دستگاه آتش نشانی
**מְטֻפָּח, מְטוּפָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] پرورده (شده)
**מִטְפַּחַת** ا.ث. [־פַּחְתִּי] روسری ـ دستمال ـ اشارپ ـ بار پیچ، بقچه || ج ־פָּחוֹת [פְּ־]
– מ׳ אַף دستمال (بینی)
**מִטְפְּטֵף** ا.ر. قطره چکان || ج ־טְפִּים
**מְטַפֵּל** ״ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **טִפֵּל** توجه کننده، رسیدگی کننده ـ متصدی، مواظب
– הָרוֹפֵא הַמ׳ پزشك معالج
**מְטֻפָּל, מְטוּפָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] مشغول و گرفتار ـ عیال وار
**מְטַפֵּס** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **טִפֵּס** بالا رونده ـ گیاه پیچنده، پیچك
**מִטְפָּסִים** (ه ت) ״ [־פְּסִי] اسباب جهت بالا رفتن ازتیر
**מְטֻפָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] ابله ـ کودن، خرف
– **טִפֵּשׁ** מ׳ احمق یك پارچه
**מָטָר** ا.ر. [מְטַר] باران ـ سیل: מְטַר שְׁאֵלוֹת || ج מְטָרוֹת [מִטְ־] و מָטָרִים [מְטָרֵי]
**(מָטַר) נִמְטַר** ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] باران خوردن، از باران تر شدن
– **הִמְטִיר** ف‌م. [چون הִקְצִיר] بارانیدن ـ ∴ فرو ریختن
– **הָמְטַר** مج. [چون הָקְצַר] بارانیده شدن ـ ریخته شدن
**מֶטֶר*** ا.ر. متر || ج מֶטְרִים
**מִטְרָד** ״ [چون עַכְבָּר] مزاحمت ـ اذیت، آزار
**מַטָּרָה** ا.ث. [چون מַתָּנָה] هدف، آماج
**מַטְרוֹנָה*, ־נִית** ״ بانوی ارجمند وموقر

מֶטְרִי*(ת) ص. متری: שִׁיטָה מֶטְרִית
מַטְרִיד(־רִידָה) ا.فا. از הִטְרִיד
מִטְרִיָּה ا.ث. چتر
מָטֶרְיָלִי*(ת) = חָמְרִי(ת) مادّی
מַטְרִיצָה* ا.ث. قالب (حروف ریزی)
מְטֹרָף ص. [چون מְבֹרָךְ] = מְשֻׁגָּע دیوانه
מַטְרֵף ا.ر. [چون מַסְמֵר] اسباب جهت بهم زدن تخم مرغ وماست
מְטֻשְׁטָשׁ ص. [چون מְגֻלְגָּל] نامعلوم، از صورت اصلی خارج شده ـ گیج
מִי ض پ. که؟ کی؟: מִי אַתָּה? کی هستی، کیستی؟ ـ מִי אֵלֶּה? اینها کیستند؟
– מִי שֶׁ کسی‌که، هر که، هر کس (که): מִי שֶׁאֵין לוֹ כֶּסֶף کسی که پول ندارد
– מִי יוֹדֵעַ بسا ممکن است (یا احتمال دارد) که...
– מִי יִתֵּן←נָתַן
– מִי שֶׁהוּא یا מִישֶׁהוּ (یك) کسی، شخصی
– מִי שֶׁהָיָה מֶלֶךְ پا دشاه سابق یا پیشین
מֵי [حالت مضاف מַיִם]
מֵיאוֹן و מִיאוֹס = מֵאוֹן و מְאוֹס
מְיֹאָשׁ ص. [چون מְאֹהָב] مأیوس، نا امید
מְיֻבָּל ص. [چون מְכֻבָּד] (۱) پینه خورده، آبله دار (۲ ـ در باب کسی گفته میشود) که جشنی برایش گرفته باشند
מְיַבֵּשׁ ا.ر. [چون מְדַבֵּר] خشکاننده ـ جا ظرفی برای کشیدن آب ظروف شسته شده در آشپزخانه
מְיֻבָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] خشك (شده)
מְיֻגָּעַ ص. [چون מְשֻׁלָּחַ] خسته کننده
מְיֻגָּע ص. [چون מְשֻׁלָּח] خسته (شده)
מְיָד ق.←יָד فوراً، بیدرنگ
מִידֵי ←יָד
מְיֻדִּי(ת) ص. فوری ←דָּחוּף; מָהִיר
מְיֻדִּיוּת ا.ث. فوریت
מְיֻדָּע [چون מְשֻׁלָּח] (۱) ا.ر. آشنا، دوست (۲) ص. دارای حرف تعریف، معرفه
מִיהוּ = מִי הוּא اوکیست
מִיהוּת ا.ث. هویت، مشخصات (خصوصی)
מְיוֹן ا.ر. طبقه بندی، رده بندی، دسته بندی
מַיּוֹנִית* ا.ث. (ـسس) مایونز
מְיֻזָּם ص. [چون מְכֻבָּד] ابتکاری
מְיֻזָּן ص. [چون מְכֻבָּד] پروار شده، پرواری، فربه
מִיזַנְתְּרוֹפְּיָה* ا.ث. تنفر از انسان یا جامعهٔ بشر
מֵיזָע ا.ر. [־זַע; ־זָעַת] پولوور پشمی، عرق گیر || ج מֵיזָעִים [מֵיזְעֵי]
מְיֻזָּע ص. [چون מְשֻׁלָּח] خیس عرق
מְיֻחָד ص. [چون מְכֻבָּד] ویژه، مخصوص
– מ' בְּמִינוֹ در نوع خود بی نظیر
– בְּמְיֻחָד ق. بویژه، مخصوصاً
– שֵׁם הַמְּיֻחָד اسم خدای یگانه
מְיַחֵד ا.ر. [چون מְאַהֵב] موحد، یکتا پرست
מְיֻחָס ص. [چون מְכֻבָּד] منسوب، نسبت داده شده ـ اصیل ـ ممتاز، برجسته
מֵיט ا.ر. [چون זַיִת] = הִתְמוֹטְטוּת
מֵיטָב ״ بهترین قسمت، نخبه [صیغهٔ جمع ندارد]
– מֵיטַב אֲחוּלַיִם بهترین ادعیه، صمیمی ترین تبریکات
– עָשָׂה כְּמֵיטַב יְכָלְתּוֹ آنچه برایش مقدور بود انجام داد
– לְפִי מֵיטַב יְדִיעָתִי تا آنجا که من اطلاع دارم
מֵיטִיב [شکل دیگر מֵטִיב]
מַיְכָל ا.ر. [چون הֵיכָל] مخزن ـ ظرف
מֵיְלָא° ح‌ن. باشد! اینطور باشد!
מְיֻלָּד ا.ر. [چون מְדֻבָּר] مردی که وظیفهٔ قابلگی را انجام میدهد
מְיַלְּדוּת ا.ث. (علم) قابلگی یا مامائی
מְיֻלֶּדֶת ״ [چون מְבֻשֶּׁלֶת] ماما، قابله
מִילָה ״ ختنه ـ آلت مختون
מֵילָה ״ زبان گنجشك
מִילְיוֹן* ا.ر. میلیون، هزار هزار
מִילְיוֹנִית ا.ث. یك هزار هزارم
מִילִימֶטֶר* ا.ر. میلیمتر || ج ־מֶטְרִים
מִילְיַרְד* ״ میلیارد || ج ־יַרְדִּים

**מַיִם** (ה ج) ״ [מֵי یا מֵימֵי; מֵימָיו] آب (یا آبها)
– מ׳ שְׁלָנוּ آبِ شب مانده
– **עוֹפוֹת מ׳** پرنده های آبی
– **בָּאוּ מ׳ עַד נֶפֶשׁ** کارد به استخوان رسیده است
– **בִּרְכָּיו הָלְכוּ מ׳** از ترس در شلوار خود ادرار کرد
– **לִבּוֹ הָיָה לְמ׳** زهره ترك شد
– **נִשְׁפְּכוּ מַיִם עַל שׁוֹקָיו** (از ترس) بخود شاشید
– **מֵי (הָ)אַף** یا **מֵי חֹטֶם** آب بینی
–**מֵי־פֵּרוֹת** آب میوه ـ خوشاب، کمپوت
– **מֵי־רַגְלַיִם** پیشاب، ادرار
**מִיֵּם** ف‌م. [چون קִיֵּם] با آب آمیختن، رقیق ك
**מֵימִי(ת)** ص. آبی ـ دریایی ـ آبکی، رقیق
**מֵימָה** ا.ث. ׳قمقمه
**מִימִיקָה*** ״ تقلید، لودگی
**מִימִיקוֹן(־קוֹנִית)** ا. مقلد
**מֵימָן** ا.ر. [־מַן] ایدروژن
**מֵימְרָה** ا.ث. گفته، سخن کوتاه وپر مغز ـ مَثل
– **רָגַע כְּמ׳** بیك چشم بر هم زدن، جا بجا
**מִין** ا.ر. قِسم، جور، رقم: **כָּל מִינֵי סְחוֹרוֹת** همه جور جنس ‖گونه، نوع ـ نوع خال (در ورق) ـ [د] جنس: تذکیر وتأنیث ـ [در فرقه های مذهبی] بدعت گذار، رافضی، مرتد
– **בֶּן מִינוֹ** همجنس، همنوع
– **הַמִּין הַיָּפֶה** جنس لطیف یا زیبا، از ما بهتران
– **חַיֵּי הַמִּין** زندگی زناشوئی
– **יֶצֶר הַמִּין** تمایل جنسی
– **מַחֲלוֹת הַמִּין** ناخوشی های مقاربتی یا زُهرَوی
– **תַּאֲוַת הַמִּין** شهوت
– **כְּמִין** ح‌ا. از نوع، مانند
**מִיֵּן** ف‌م. [چون סִכֵּן] طبقه بندی ك ـ جور کردن
– **מְיֻיָּן** مج. [چون סְכֻּן] طبقه بندی شدن ـ جور کرده شدن
– **הִתְמַיֵּן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] به اقسام وانواع منقسم شدن
**מִינוּת** ا.ث. بدعت گذاری، کافر پیشگی، ارتداد
**מִינִי(ת)** ص. جنسی: **יְחָסִים מִינִיִּים**
**מִינְאָטוּרָה*** ا.ث. مینیاتور
**מִינִימוּם*** ا.ر. حدّاقل
**מִינִימָלִי*(ת)** ص. حد اقل، کمترین
**מִינִיסְטֶר*(־טְרִית)** ا. =שַׂר (שָׂרָה) وزیر ‖ ج ־טְרִים (טְרִיוֹת)
**מִינִיסְטֶרְיוֹן*** ا.ر. هیأت وزیران ـ وزارتخانه
**מֵינִיקָה** ا.ث. = מֵינֶקֶת
**מֵינִיקוּת** ״ رضاعت: عمل شیر دادن
**מֵינֶקֶת** (۱) ا.ث. [מֵינְקָתוֹ] دایه، زن شیرده (۲) ص. شیر ده ‖ ج מֵינִיקוֹת
**מִינֶרָל*** ا.ر. مادهٔ معدنی
**מִינֶרָלוֹגְיָה** ا.ث. کان شناسی
**מְיַסֵּד** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] پا یه گذار، مؤسس
**מְיֻסָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] تأسیس شده، پا یه گذاری شده
– **לֹא־מ׳** بی اساس
**מְיֻעָד** ص. [چون מְאֹהָב] معین، مقرّر، موعود ـ در نظر گرفته شده ـ خطاب شده
**מְיֻעָץ(־עָצֶת)** ا. مشاور ‖ ج ־עָצִים (־עֲצוֹת)
**מְיֻפֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] مزین ـ مجاز، مختار
– **מְיֻפֶּה־כֹּחַ** دارای وکالت یا اختیار، وکیل، مختار
**מִיפָּע** ا.ر. [چون מִיזָע] تك نوازی
**מִיץ** ״ آب (میوه) ـ شیره، عصیر
**מְיֻצָּא** ص. [چون מְמֻלָּא] صادر شده
**מְיֻצָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] تثبیت شده، ثابت
**מְיַצֵּג** ص. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از יִצֵּג نماینده
**מִיצָּה** ا.ث. بند یا گره (در ساقهٔ برخی گیاهان)
**מְיֻצָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] ساخته، عمل آمده
**מִיקָה*** ا.ث. = נְצִיץ سنگ طلق، شیشهٔ معدنی
**מִירָז׳*** ا.ر. سراب
**מְיַשֵּׁב** ״ [چون מְדַבֵּר] مأمور اسکان وآبادی، مؤسس مستعمرات
**מְיֻשָּׁב** ص. [چون מְכֻבָּד] مسکون، جمعیت دار، آباد ـ ساکن، مستقر، نشسته ـ ‖ متین ـ سنجیده ـ فیصل یا فته
– **דַּעְתּוֹ מְיֻשֶּׁבֶת עָלָיו** (خیالش) آسوده است
**מִישׁוֹר** ا.ر. دشت، جلگه ـ [ر] سطح مستوی یا هموار ـ ‖ جای امن ـ درستی، راستی

**מִישׁוֹרִי(ת)** ص. هموار، مسطح: **הַנְדָּסָה מִישׁוֹרִית** هندسهٔ مسطحه

**מְיֻשָּׁן**[1] ص. [چون **מְכֻבָּד**] (بسیار) کهنه ـ غیر متداول

**מְיֻשָּׁן**[2] [״] = **מְנֻמְנָם**

**מְיַשֵּׁר** ا.ر. [چون **מְדַבֵּר**] اصلاح کننده ـ آلت تعدیل

**מְיֻשָּׁר** ص. [چون **מְכֻבָּד**] صاف (شده)، راست (شده)، هموار (شده) ـ .: راست، مستقیم

**מֵישָׁרִים** (هج) ا.ر. راستی، هواری ـ .: درستی ـ روانی، ملایمت ـ مصالحه، قرار عادلا نه

ـ **בְּמ׳** ق. مستقیماً، سر راست ـ براستی ـ با ملایمت

ـ **מַגִּיד מ׳** واعظ، راهنمای اخلاق

**מִישֶׁרֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֶלֶת**] صحن، سکوی پهن || ج **מִישָׁרוֹת**

**מִיתָה** ״ مرگ، مردن ـ اعدام

**מִיתוֹלוֹגְיָה*** ״ تاریخ اساطیر، افسانه های تاریخی

**מְיֻתָּד** ص. [چون **מְכֻבָּד**] میخی، مخروطی

**מְיֻתָּם** ص. [״] یتیم (شده) ـ بیکس

**מְיֻתָּר** ص. [״] زائد، غیر ضروری

**מֵיתָר** ا.ر. [چون **הֵיכָל**] طناب ـ پی ـ [مو] زه، سیم: **כְּלֵי מֵיתָרִים** آلات سیمی || [هن] وتر، زه ـ [در کالبد شناسی] تار، رباط

**מָךְ**[1] ف‌ل. [چون **קָם**[1]] پست شدن ـ .: فقیر شدن

ـ **נָמוֹךְ** ف‌ل. [چون **נָסוֹג**] پست وکوتاه شدن

ـ **הֵמִיךְ** ف‌م. [چون **הֵפִיר**] پست ك

ـ **הוּמַךְ** مج. [چون **הוּקַם**] پست شدن، پائین آمدن ـ فقیر شدن

**מָךְ**[2] (**מָכָּה**) ص. تهیدست ـ پست

**מַכְאוֹב** ا.ر. درد ـ غم، مصیبت

**מַכְאִיב(ה)** (־אִיבָה) ص. دردناك، تألم آور

**מְכֻבָּד** ا.ر. [چون **מְדַבֵּר**] ا.فا. از **כִּבֵּד** احترام گزار(نده) ـ پذیره نویس

**מְכֻבָּד** (**מְכֻבֶּדֶת**) ص. [ا.مف. از **כִּבֵּד**] محترم، ارجمند || ج ־בָּדִים (־דוֹת)

**מְכֻבֶּדֶת** ا.ث. [چون **מִבְשֶׁלֶת**] میوه خوری = شیرینی خوری ـ سینی

**מַכָּבָּה** ا.ر. [چون **מַצָּוָה**] ا.فا. از **כִּבָּה** خاموش کننده

**מַכְבִּיר** (־בִּירָה) [ا.فا. از **הִכְבִּיר**] زیاد کننده

ـ **לְמ׳** ق. بفراوانی، به وفور

**מַכְבֵּנָה** ا.ث. سنجاق زینتی، پنس

**מְכַבֵּס** [چون **מְדַבֵּר**] ا.فا. از **כִּבֵּס**

**מְכֻבָּס** ص. [چون **מְכֻבָּד**] شسته، پاك شده

**מִכְבָּסָה** ا.ث. [چون **מוֹרָשָׁה**] لباس شوئی، رختشوی خانه

**מִכְבָּר** ا.ر. [چون **עַכְבָּר**] شبکه، شبکه کاری

**מַכְבֵּר** ״ [چون **מַסְמֵר**] لحاف ← **שְׂמִיכָה**

**מַכְבֵּשׁ** ״ [״] منگنه ـ ماشین فشار ـ جاده صاف کن، غلتك

ـ **מ׳ הַדְּפוּס** ماشین چاپ: **תַּחַת מ׳ הַדְּ׳** زیر چاپ

**מְכֻבָּשׁ** ص. [چون **מְכֻבָּד**] فشرده ـ ترصیع شده، نشانده

**מִכְבָּשָׁה** ا.ث. [چون **מוֹרָשָׁה**] کارخانهٔ کنسرو سازی

**מִכְדֵּי** حع. = **מִכֵּיוָן שֶׁ** چونکه، از آنجائی که

**מִכְדֵּי** حا. از اندازهٔ، ازمقدارِ ← **דַּי**

**מְכֻדָּן** ص. [چون **מְכֻבָּד**] سر نیزه دار: **רוֹבֶה מ׳** تفنگ سرنیزه دار

**מַכָּה (מַכֶּה)** ا.فا. از **הִכָּה** زننده || ج **מַכִּים (מַכּוֹת)**

**מֻכֶּה (מֻכָּה)** ص. مضروب ـ .: دچار، مبتلا || ج **מֻכִּים (מֻכּוֹת)**

**מַכָּה** ا.ث. ضربت، بلا ـ ضربه ـ زخم ـ کوفتگی ـ کشتار، تلفات (جنگی)

ـ **מַכַּת־קֹר** سرما زدگی

**מִכְוֶה** ״ جای سوختگی، داغ

**מַכּוֹלֶת** [شکل دیگر **מַכֹּלֶת**]

**מָכוֹן** ا.ر. [چون **נָאוֹן**] مکان (ثابت)، پایگاه ـ مؤسسه، بنگاه (علمی یا فرهنگی)

ـ **מְכוֹן יָפִי** سالن زیبائی

**מְכֻוָּן, מְכוּוָּן** ص. [چون **מְכֻבָּד**] نشانه گیری شده ـ [در ساعت] میزان شده ـ کوك شده ـ دقیق ـ مطابق

ـ **בְּמְכֻוָּן** ق. قصداً، عمداً، دانسته = **בְּכַוָּנָה**

**מְכַוֵּן** ا.ر. [چون **מְדַבֵּר**] ا.فا. از **כִּוֵּן** میزان کننده ـ کوك کننده ـ نشانه گیرنده

**מֻכְוָן** ص. [چون **מְקֻצָּר**] میزان (شده)، مطابق

מַכְנֵן ا.ر. [چون מַסְמֵר] آلت تعدیل =וַסָת
מִכּוּן „ عمل مکانیزه ك: מ׳ הַחַקְלָאוּת
מְכוֹנָאוּת ا.ث. مکانیك ـ ترتیب عوامل مکانیکی
מְכוֹנַאי ا.ر. [چون גַבַּאי] مکانیك (دان)، مکانیسین
מְכוֹנָה ا.ث. ماشین: מְכוֹנַת כְּתִיבָה ماشین تحریر
– מְכוֹנַת תְּפִירָה چرخ خیاطی یا دوزندگی
– מְהַנְדֵּס לִמְכוֹנוֹת مهندس مکانیك
מְכוֹנִית ا.ث. اتوموبیل
מְכוֹנֵן [چون מְקוֹמֵם] (۱) ا. فا. از כּוֹנֵן ←(כּוּן)
(۲) ا.ر. مؤسس ـ متخصص (تعمیر) ماشین، مکانیسین
– אֲסֵפָה מְכוֹנֶנֶת مجلس مؤسسان
מְכַוְנֵן [چون מְעַוְתֵן] ا.فا. از כִּוְנֵן تعدیل کننده ـ میزان کننده
מְכֻוָנָן ص. [چون מְעֻוָתָן] تعدیل شده، میزان (شده) ـ کوك (شده) ـ درست
מְכוֹנָן(־נֶנֶת; ־נָנָה) ا.مف. از כּוֹנֵן ‖ ج ־נָנִים(־נוֹת)
מְכוֹעָר = מְכֹעָר
מְכֻוָץ ص. [چون מְכֻפָּד] چوروك (شده)، منقبض
מִכְוָץ ا.ر. [چون עַכְבָּר] فشردگی ـ انقباض
מָכוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از מָכַר فروخته شده
מְכוֹרָה ا.ث. مبدأ ـ مولد، میهن
מְכוֹרֶת „ [چون מִשְׁמֶרֶת] پرورشگاه زنبور عسل
מַכּוֹשׁ ا.ر. کج بیل، بیلِ باغبانی ـ چکش یا کلنگ دو سر ـ کوبه، تخماق ـ [در پیانو] مضراب
מַכּוֹשִׁית ا.ث. [مو] قاشقك ـ قسمی سنتور چوبی
מְכַוֵּן [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از כִּוֵּן
מִכְחוֹל ا.ر. قلم مو ـ فرچه ـ میل سرمه دان
מְכַחֵשׁ „ [چون מְאַהֵב] حاشا کننده، منکر
מְכֻחָשׁ ص. [چون מְרֻעָל] تکذیب شده
מַכִּיל ص. [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵכִיל شامل
מֵכִין [چون מֵבִין] ا.فا. از הֵכִין ←(כּוּן)
מְכִינָה ا.ث. کلاس تهیه
מַכִּיר (מַכִּירָה) ا. آشنا ـ [م] شناسنده [ا.فا. از הִכִּיר]
– מ׳ טוֹבָה حق شناس، سپاس گزار
מְכִירָה ا.ث. فروش
– מ׳ כְּלָלִית هراج (فصل)
– מ׳ פֻּמְבִּית هراج، مزایده: מָכַר בִּמְכִירָה פ׳هراج ك
מָכַךְ ف‌ل. [چون חָגַג] خوار شدن ـ فقیر شدن
– נָמַךְ ف‌ل. [چون נָסַב] فرو کشیدن، خرد شدن، خراب شدن ـ از هستی ساقط شدن
– הֵמַךְ ف‌م. [چون הֵתֵל] پست ك، پائین آوردن
מְכֻבָּד ص. [چون מְכֻפָּד] ستاره دار، پر ستاره
מִכְלָאָה ا.ث. [־אַת] آغل ـ باز داشت گاه ‖ ج ־לָאוֹת [לְ־]
מִכְלָב ا.ر. [چون עַכְבָּר] کوك: دوخت موقتی و درشت
מִכְלָה[1] ا.ث. آغل
מִכְלָה[2] „ کمال، تمامیت: "מִכְלוֹת זָהָב" زر ناب، طلای خالص
מִכְלוֹל ا.ر. کمال وشکوه ـ مجموع ـ [نام صرف ونحو רד"ק]
מַכְלוֹלִים (ه ج) „ لباس های فاخر، اشیاء کامل یا با شکوه
מִכְלָל ا.ر. [چون עַכְבָּר] تمامیت، کمال ـ دائرة المعارف (*daeratol-maaref*)
מִכְלָלָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دانشگاه یا کالج
מָכְלָם ص. [چون מָקְצָר] شرمنده
מַכְלֶלֶת ا.ث. [چون בַּצֶּרֶת] خواربار ـ مغازهٔ خوار بار فروشی
מַכְמוֹר ا.ر. دام
מִכְמֵךְ ف‌م. [چون סִבֵּן] فشردن، له ك
– נִתְמַכְמֵךְ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] فشرده یا له شدن
מִכְמָן ا.ر. [چون עַכְבָּר] گنج، دفینه
מִכְמָר „ [چون עַכְבָּר] = מַכְמוֹר
מִכְמֶרֶת [چون מִשְׁמֶרֶת] و מִכְמֹרֶת [چون מִשְׁקֹלֶת] ا.ث. تور ماهی گیری
מִכֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] مکانیزه ك، ماشینی ك
– הִתְמַכֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] مکانیزه شدن
מְכַנֶּה [چون מְצַוֶּה] (۱) ا. فا. از כִּנָּה[2] (۲) ا.ر. برخه نام، مخرج
מְכֻנֶּה ص. [چون מְצֻוֶּה] کنیه دار، ملقب ـ مقید: מְסֻפָּר מ׳

**מֵכָנִי*(ת)** ص. مکانیکی ـ ماشینی ـ خودکار
**מַכְנִיס(־נִיסָה)** (۱) ا.فا. از הִכְנִיס (۲) ص. نفع دار، پر منفعت
ـ **מַכְנִיס אוֹרְחִים** مهمان نواز، مهمان پذیر
**מַכָנִיקָה*** ا.ث. (علم) مکانیك، علم جرّ اثقال
**מְכֻנָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] ←כִּנֵּס جمع شده: **בְּרַגְלַיִם מְכֻנָּסוֹת** چار زانو
**מְכֻנָּס** ا.ر. [چون עַכְבָּר] کالای موجود در انبار ـ ته تفنگ ـ [د.م.] پاچهٔ شلوار
**מִכְנָסַיִם** (ه ت) ا.ر. [מִכְנְסַי] شلوار
**מְכֻנָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] سر کوبی شده، مغلوب ـ تسلیم شده
**מְכֻנָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] بالدار ـ .: شایع
**מֶכֶס** ا.ر. [چون דֶּגֶל] گمرك: حقوق گمرکی
ـ **בֵּית־הַמ׳** گمرك (خانه)
ـ **חֵב־מֶכֶס** مشمول حقوق گمرکی
**מִכְסָה** ا.ث. شماره، مقدار، سهمیه
**מִכְסֶה** ا.ر. [־סֶה; ־סֵי] پوشش، سرپوش، در، سر ‖ ج ־סִים
**מְכַסֶּה** [چون מְצַוֶּה] (۱) [ا.فا. از כִּסָּה] (۲) ا.ر. پوشش ـ لباس
**מְכֻסֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] پوشیده ـ اندود شده ـ ملبس
**מַכְסִימוּם*** ا.ر. حدّ اکثر
**מַכְסִימָלִי(ת)** ص. حد اکثر [در مقام صفت]
**מַכְסִיף(־סִיפָה)** ص. به سفیدی زننده، مایل به سفیدی ـ .: رنگ پریده
**מְכֻסָּף** ص. [چون מְקֻצָּר] آب نقره داده، مفضض
**מְכֹעָר** ص. [چون מְאֹהָב] زشت
**מַכְפִּיל(־פִּילָה)** ص. دو برابر کننده ـ [بصورت مذکر] ا.ر. بس شمر، مضروب فیه
ـ **מְכוֹנָה מַכְפִּילָה** ماشین پلی کپی
**מְכַפֵּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] بس شمر، مضروب فیه (*mazrúbon-fih*)
**מְכֻפָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] = כָּפוּל ‖ ا.ر. مضروب، بس شمرده

**מְכֻפָּל** ص. [چون מְקֻצָּר] مضاعف ـ ضرب شده ـ پلی کپی شده
**מַכְפֵּלָה** ا.ث. حاصل ضرب ـ ماشین پلی کپی
ـ **מְעָרַת הַמ׳** "مغارهٔ دو پوشه": مدفن ابراهیم و خاندانوی
**מַכְפֶּלֶת** " [چون מִשְׁמֶרֶת] ماشین استنسیل یا پلی کپی
**מְכֻפָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] کفاره شده، آمرزیده
**מְכֻפָּשׁ** ص. [چون מְקֻצָּר] له شده، پایمال شده
**מְכַפְתֵּר** ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] چنگكِ دکمه انداز
**מְכֻפְתָּר** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] دکمه انداخته
**מָכַר** ف‌م. [چون זָכַר] فروختن: **אַל תִּמְכֹּר אֶת הַבַּיִת** خانه را نفروش ‖ .: تسلیم كـ
ـ **נִמְכַּר** مج. [چون נִזְכַּר] فروخته شدن: **הַבַּיִת לֹא יִמָּכֵר** خانه فروخته نخواهد شد
ـ **הִתְמַכֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را فروختن یا تسلیم كـ
**מֶכֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] بها ـ کالا ـ فروش
ـ **מ׳־שְׁכִירוּת** کرایهٔ چیزی بشرط آنکه کرایه کننده پس از دادن همهٔ اقساط کرایه مالك آن چیز شود
ـ **שְׁטַר־מ׳** سند بیع، قبالهٔ خرید
ـ **סֵפֶר רַב־מ׳** کتابی که فروش زیاد دارد
**מַכָּר** [מַכַּר] (מַכָּרָה) ا. آشنا
**מָכָּר** ص. [چون מָנוֹשׁ] شناخته شده ـ معروف
**מְכֻרְבָּל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] پیچیده ـ ملبس ـ شانه دار یا تاجدار: **עוֹף מ׳**
**מִכְרֶה** ا.ر. [־רֵה] حفره، گودال (در معدن) ـ ج ־רוֹת
**מִכְרָז** " [چون עַכְבָּר] آگهی مناقصه یا مزایده
**מְכֻרָז** ص. [چون מְקֻצָּר] آگهی شده، جار زده
**מְכֻרָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] مجبور، ناگزیر: **מ׳ לָלֶכֶת** مجبور به رفتن، ناگزیر از رفتن
**מַכְרִיז(־רִיזָה)** ا. جارچی، منادی ـ آگهی کننده
**מַכְרִיעַ (־רִיעָה)** ص. پائین آورنده (کفه ترازو)، .: غالب، قاطع: **דֵּעָה מַכְרִיעָה** ‖ ج ـ **רִיעִים(־עוֹת)**
ـ **בּוֹרֵר מ׳** سرداور، سرَحکم
**מְכֻרָּךְ** ص. [چون מְבֻרָּךְ] پیچیده ـ صحافی شده

מְכֻרְכָּם ص. [چون מְשֻׁחְרָר] زعفرانی
מְכֻרְסָם ص. [״] جویده یا خورده شده
מְכֻרְסֵם ا.ر ـ ص. [چون מְפֻרְנֵס] جونده (مانند موش)
מְכֻרָּע ص. [چون מְבֻטָּח] قطعی (شده) ـ شکست خورده
מִכְשׁוֹל, מִכְשֹׁל ا.ر. سنگ لغزش، مانع
– מ׳ לֵב نیش وجدان، پشیمانی
מַכְשִׁיר ״ آلت، اسباب، ابزار، افزار ـ وسیله ـ [در جمع] لوازم، آلات، وسائل
– מ׳ טֶלֶפוֹן دستگاه تلفن
– מַכְשִׁירֵי כְּתִיבָה نوشت افزار، لوازم التحریر
מַכְשִׁירָן(־רַן)(־רָנִית) ا. متصدی آلات وادوات
מָכְשָׁל ص. [چون מָקְצָר] لغزش خورده ـ .: منحرف
מַכְשֵׁלָה ا.ث. سنگ لغزش ـ واژگونی ـ پیچیدگی
מְכַשֵּׁף (מְכַשֶּׁפֶת) ا. [ا.فا. از כִּשֵּׁף] جادو (گر) ـ ج מְכַשְּׁפִים(־פוֹת)
מְכֻשָּׁף ص. [چون מְכֻבָּד] افسون شده، طلسم شده
מְכַשֵּׁפוּת ا.ث. جادو (نی)، سحر
מְכַשְּׁפָן[־פַּן](־פָנִית) ا. جادو (گر)
מָכְשָׁר ص. [چون מָקְצָר] آماده، مستعد ـ قابل، صلاحیت دار ـ حلال (خوانده شده)
מִכְתָּב ا.ر. [چون עִכְבָּר] نامه: קִבַּלְתִּי אֶת מִכְתָּבְךָ מִיּוֹם... نامهٔ مورخ.... شما رسید
– מ׳ חוֹזֵר بخش نامه، متحد المآل
– מִכְתַּב־הַמְלָצָה سفارش نامه، توصیه نامه
– מִכְתַּב־הַצָּנָה معرّفی نامه
– מִכְתַּב אַשְׁרַאי חוֹזֵר اعتبار نامه (مسافرتی)
מַכְתֵּב ا.ر. [چون מַסְמֵר] قلمِ تخته سنگ ـ قلمی که برای نوشتن روی صفحه های مومی بکار میبردند
מָכְתָּב ص. [چون מָקְצָר] دیکته شده ـ .: فرمایشی
מִכְתָּבָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] میز تحریر
מַכְתֵּבָה ״ =מִכְתָּבָה
מִכְתָּם ا.ر. [چون עִכְבָּר] گفتهٔ موجز ـ سرود یادگاری
מָכְתָּם ص. [چون מָקְצָר] لك شده ـ .: لکه دار
מָכְתָּר ص. [چون מָקְצָר] تاجدار ـ .: ملقب، متصف

מַכְתֵּשׁ ا.ر. [چون מַסְמֵר] هاون ـ حفره
מַכְתֶּשֶׁת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] هاون کوچك
מָל ف.م. [چون קָם] ختنه ك
– נִמּוֹל مج. [چون נִצּוֹד ← צָד] ختنه شدن
– הֵמִיל ف.م. [چون הֵפִיר] منقطع یا هلاك ك
מָלֵא[1] [מָלֵאתִי; מְלֵאתָם; מָלֵא; מָלְאָה (מְלֵאִי)] ـ م. מָלֹא, מָלוֹא; לְמַלֹּאת ف.ل. پر شدن، مملوّ شدن ـ .: سیر شدن ـ تمام شدن ـ منقضی یا سپری شدن || ف.م. پر کردن (از)
– מִלְּאוּ לִבּוֹ بخود جرأت داد یا تصمیم گرفت
– נִמְלָא مج. [נִמְלֵאתִי; יִמָּלֵא; נִמְלָא; הִמָּלֵא (הִמָּלְאִי)] ـ م לְהִמָּלֵא پر شدن (از) ـ سیر شدن ـ کامل شدن
– מִלֵּא [יְמַלֵּא; מְמַלֵּא; מִלֵּא (מַלְאִי)] ـ م. לְמַלֵּא (۱) ف.م. پرکردن، مملوّ کردن (از): מִלְּאָה אֶת הַכַּד (מַיִם) کوزه را (از آب) پر کرد || کوك کردن (ساعت) ـ .: کامل ك، تمام ك ـ انجام دادن ـ برآورده ك ـ سیر کردن (۲) ف.ل. لبریز شدن، طغیان ك. [با אַחֲרֵי] پیروی کامل از (کسی) ك ـ سخن (کسی) را تأیید وتکمیل ك ـ کاملاً اجرا یا رعایت ك
– מִלֵּא אֶת יָדוֹ بمن وکالت داد یا مرا مأمور کرد
– מָלֵא مج. [יִמָּלֵא; מְמֻלָּא←] ـ م. מָלוֹא ~ پر شدن، مملو شدن ـ کامل شدن ـ انجام (داده) شدن
– הִתְמַלֵּא, נִתְמַלֵּא ف.ل. [چون הִתְנַשֵּׂא] پر شدن (از): נִתְמַלְּאָה הַבַּיִת אֵדִים خانه از بخار پر شد
– נִתְמַלְּאוּ רַחֲמִים دلش رحم آمد
– נִתְמַלְּאָה הַסְּאָה پیمانه پرشد یا از حد گذشت
מָלֵא[2] (מְלֵאָה) ص. پر، مملوّ (از): בַּקְבּוּק מָלֵא מַיִם شیشهٔ پر از آب || تمام: חֹדֶשׁ מ׳ ماه سی روزه || کامل: פְּרָטִים מְלֵאִים جزئیات کامل || .: صریح، بی سوسه، روشن ـ سیر ـ مست || ج מְלֵאִים(־אוֹת)
– בְּכֶסֶף מ׳ به بهای تمام، بپول نقد، نقداً
– בְּפֶה מ׳ صریحاً، آشکارا
– יֶרַח מ׳ بدر، ماه پر
– קָרָא מ׳ אַחֲרֵי מִישֶׁהוּ با صدای بلند بکسی نا سزا گفتن
– בֵּיצָה מְלֵאָה تخم مرغ پر وتازه
– מְלֵא יָמִים سالخورده

**מָלֵא, מְלוֹא** ا.ر. پُری- تمامی، حدّ اکثر: **מ׳ חָפְנַיִם** حد اکثری که در مشت های پر کرده جا میگیرد، **مشت های پر**
– **מ׳ עַיִן** چشمرس
– **מ׳ (רֹחַב) הַסִּיט** مسافت بین شست وانگشت سبابه موقعی که کاملا از هم دور باشند [۶, ۱۸ سانتیمتر]
**מְלֵאָה** ا.ث. پری- تمامی (محصول)، محصول کامل
– **בְּמ׳** ق. کاملاً، مفصلاً
**מַלְאָה** ص. [چون מַרְאָה] ا.فا. از **הֶלְאָה** خسته کننده
**מְלֵאוּת** ا.ث. پری
**מָלַאי** ا.ر. [מְלָאוֹ; מְלַאֲכֶם] موجودی - [در گندم وجو] داسه ‖ ج **מְלָאִים**
– **אָזַל מִן הַמ׳** موجود نیست، تمام شده است [در گفتگوی از کالا]
**מַלְאָךְ** ״ [چون מִפְעָל] فرشته- رسول
– **מַלְאַךְ הַמָּוֶת** ملك الموت، عزرائیل
**מְלָאכָה** ا.ث. [מְלֶאכֶת; מְלַאכְתִּי] کار- مصنوع - شغل ‖ ج **מְלָאכוֹת** [מַלְאֲ־]
– **בַּעַל מ׳** صنعتگر، افزارمند- کار فرما
– **בֵּית־מ׳** کار گاه- **ב׳־מ׳ לְחַיָּט** خیاط خانه
– **מְלֶאכֶת יָד** کار دست، کار دستی، دستباف
**מַלְאֲכוּת** ״ مأموریت- هیأت اعزامی
**מְלָאכוּתִי(ת)** ص. ساختگی، مصنوعی- غیر طبیعی
**מָלֵא** ص. [چون מָרְעָל] ا.مف. از **הָלֵא** ملی شده
**מְלֵאת** ا.ث. (دوره یا جای) نگین
**מְלַבֵּב** [چون מְדַבֵּר] ص. دلکش، فریبنده ‖ ا.ر. کلوچه پز
**מִלְבַּד←בַּד**[2]
**מְלֻבֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] مشتعل- ملتهب- تحریك شده
**מַלְבּוּשׁ** ا.ر. لباس، پوشاك
**מַלְבִּין(־בִּינָה)** ص. سفید شونده- سفید کننده
– **מ׳ פָּנִים** کسیکه دیگران را (در ملاء عام) خجالت میدهد
**מַלְבֵּן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مربع مستطیل- قالب (آجر سازی)- چار چوب- قاب- کار گاه
**מִלְבָּנָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] کارخانهٔ آجرپزی یا آجر سازی
**מַלְבֵּנִי(ת)** ص. مستطیل
**מַלְבֵּנִית** ا.ث. چار چوب یا قاب کوچك
**מִלְבַּר←בַּר**[1]
**מְלֻבָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] ملبس، لباس پوشیده
**מָלַג** ف‌م. [چون שָׁמַר] آبرود (یا آبلود) ك- از سود (چیزی) بهره مند شدن
**מִלְוָה** ا.ث. بورس تحصیلی یا کار آموزی ‖ ج **־וֹת** یا **וָאוֹת**
**מִלְוֶה, מִלְוֵי** ق. ازداخل: **רֵבַע מ׳** یك چهارم از چهار **چهارم** ←**גו**
**מַלְוֶזֶת** ا.ر. [چون מַסְמֵר] [در کشاورزی] پنجه، شانه
**מִלָּה** ا.ث. (۱) کلمه، لغت، واژه، لفظ: **תִּרְגּוּם מ׳ בְּמִלָּה** ترجمهٔ تحت اللفظی (۲) سخن، کلام (۳- د) حرف [آنچه طبق صرف ونحوعربی نه اسم است ونه فعل مانند حرف اضافه وحرف ربط]- ج **מִלִּים** یا **מִלִּין**° یا [در اصطلاح دستور] **מִלּוֹת**
– **הָיָה לְמִלָּה** ضرب المثل شدن- سر زبان مردم افتادن
**מְלֻהָט** ص. [چون מְאֻהָב] تاب آمده، سرخ شده
**מִלּוּא, מִלֵּא** ا.ر. عمل پر کردن- پری، تمامیت: **לְבָנָה בְּמִלּוּאָהּ** ماه پر، بدر ‖ ج **מִלּוּאִים** یا **מְלֵאִים** (۱) ضمیمه [در کتاب]- (۲) دلمه یا غذاهای ״تو گرفته״ (۳) ارتش ذخیره
– **מ׳ יַד פְּלוֹנִי** اعطای اختیار یا وکالت‌بکسی
– **אֶבֶן מִלּוּאִים** (سنگ یا گوهر) نگین
– **חַיִל מִלּוּאִים** سرباز ذخیره- **חֵיל מ׳** ارتش ذخیره
**מִלּוּא** ״ =**מִבְצָר** ‖ ج **מִלּוּאִים**
**מִלּוּא←מִלֵּא**
**מִלּוּאָה, מִלֵּאָה** ا.ث. ترصیع- نگین- [برای در] تنکه (*tonokeh*)
**מִלּוּג** ا.ر. حق استفاده از منافع مال بدون دخالت در عین آن
**מָלוּג** ص. [چون בָּדוּק] آبروت (یا آبلود) شده
**מַלּוּדִי(ת)** ص. خوش آهنگ، شیرین
**מַלּוּדִיָּה*** ا.ث. آهنگ شیرین- آهنگ اصلی
**מַלּוּדְרָמָה*** ״ نمایش شور انگیزی که بخوشی انجامد
**מַלְוֶה(־וָה)** ا. [ا.فا. از **הִלְוָה**] وام دهنده، بستانکار ‖ ج **־וִים (־וות)**

**מִלְוֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] وام ـ عمل وام دادن
**מִלְוָה** ا.ث. وام، قرضه
**מְלַוֶּה** [چون מְצַוֶּה] ا.فا. از לְוָה مشایعت کننده، همراهی کننده
**מְלֻוֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] بدرقه شده، همراه
با: מ׳ מִשְׁמַר כָּבוֹד همراه با گارد احترام
**מָלוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] نمك زده، شور: דָּג מ׳
**מַלּוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] پنیرك، خبازی
**מִלּוּי** „ (۱) מִלּוּא (۲) ماده برای دوباره پر کردن چیزی که از همان ماده داشته است (۳) انجام: מ׳ חוֹבָה
ـ מ׳ מָקוֹם کفالت، انجام وظیفه دیگری در غیاب وی
**מְלוּכָה** ا.ث. پادشاهی، سلطنت
ـ עִיר מ׳=עִיר הַבִּירָה پایتخت
ـ עָשָׂה מ׳ עַל... بر ...سلطنت کرد
**מְלוּכְלָךְ**←מְלֻכְלָךְ
**מִלּוּכָן** [־כַן] (־כָנִית) ا. طرفدار حکومت پادشاهی
**מִלּוּל** ا.ر. = דִּבּוּר
**מִלּוּלִי(ת)** ص. لفظی، لغوی ـ تحت اللفظی ـ شفاهی
**מִלּוֹן*** ا.ر. خربوزه (وانواع آن)
**מָלוֹן** „ [מְ־] مسافرخانه [مختصر בֵּית־מ׳] ـ ج מְלוֹנִים یا ־נוֹת یا בָּתֵּי־מָלוֹן
**מִלּוֹן** „ فرهنگ، کتاب لغت
**מִלּוֹנַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] فرهنگ نویس
**מִלּוֹנָאוּת** ا.ث. فرهنگ نویسی
**מְלוֹנָה** „ کپر: محل نگهبانی (در جالیز) ـ لانهٔ سگ
**מָלוֹשׁ** ا.ر. [چون גָּאוֹן] تغار یا دستگاه خمیر گیری
**מִלְזָנְזָן** ص. [چون מִגְלְגָּל] دوره دار، حاشیه دار
**מֶלַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] نمك، ملح [ج املاح]
ـ מ׳ אַנְגְּלִי نمك فرنگی اصل، سولفات دومنیزی
ـ מ׳ גְּלָאוּבֶּר* نمك فرنگی مصنوعی، سولفات دوسود
ـ בְּרִית מ׳ پیمان ابدی، عهد زوال ناپذیر
ـ יָם הַמ׳ بحر میت، دریاچهٔ نمك
**מָלַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] نمك زدن
ـ נִמְלַח مج. [چون נִשְׁלַח] نمك زده شدن ـ متلاشی شدن
ـ הִמְלִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] = מָלַח
ـ הָמְלַח مج. [چون הָבְטַח] نمك زده شدن

**מַלָּח** ا.ر. [מַלַּח; מַלָּחָה] ملوان، ملاح [مؤنث آن قیاساً = מַלָּחִית]
**מָלָח** „ [מְלַח] پارچهٔ مندرس، کهنه || ج מְלָחִים [מִלְחֵי
**מָלֵחַ** ص. [چون שָׁמֵחַ] پر نمك، شور ـ شوره زار
**מְלֵחָה** ا.ث. زمین شوره زار یا ویرانه
**מַלָּחוּת** „ =סַפָּנוּת
**מְלֵחוּת** „ شوری ـ حالت زمین شوره زار
**מִלְחִי(ת)** ص. نمکین، نمك دار ـ شور
**מַלְחִין(־חִינָה)** ا. آهنگ ساز
**מִלַּחַךְ** ا.ر. [چون מְאַהֵב] لیسنده
מ׳ פִּנְכָּא کاسه لیس
**מַלְחָם** „ [چون מַשְׁעֵן] هاویه، هویه [در لحیم گری]
**מָלְחָם** ص. [چون מָרְעָל] لحیم شده
**מִלְחָמָה** ا.ث. [מִלְחֶמֶת; מִלְחַמְתּוֹ] جنگ ـ مبارزه ـ مشاجره || ج מִלְחָמוֹת [־חָ־]
ـ אִישׁ מ׳ مرد جنگی
ـ אֳנִיַּת מ׳ کشتی جنگی، ناو
ـ הַכְרָזַת מ׳ اعلان جنگ دادن
ـ אִישׁ מִלְחָמוֹת مرد جنگ آزموده
ـ מִלְחֶמֶת חוֹבָה یا מ׳ מִצְוָה جهاد
ـ מִלְחֶמֶת הַקִּיּוּם تنازع بقا
**מִלְחַמְתִּי(ת)** ص. جنگی ـ آمادهٔ جنگ، متخاصم
**מֶלְחָצַיִם** (ה ت) ا.ر. [־חָצָיו] گیره [در صنایع]
ـ מֶלְחֲצֵי־יָד گیرهٔ دستی
**מַלְחֶצֶת** ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] قید، گیرهٔ پیچدار
**מְלַחֵשׁ** ا.ر. [چون מְאַהֵב] افسونگر، ساحر
**מְלֵחַת** ا.ث. شوره || ج מְלָחוֹת [מְלֵ־]
**מַלֵּחַת** „ [چون צַלַּחַת] محل نمك گیری
**(מָלַט) נִמְלַט** ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] زود رفتن، جیم شدن ـ گریختن ـ رهائی یافتن
ـ **מִלֵּט** [چون דִּבֵּר] ف‌م. رهائی دادن || ف‌ل. [در صیغهٔ مؤنث] تخم گذاشتن یا زائیدن [در جانوران]
ـ **הִתְמַלֵּט** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] رهائی یافتن
ـ הִתּ׳ בְּעוֹר שִׁנָּיו جان مفت بدر برد
ـ **הִמְלִיט** ف‌م. [چون הִקְצִיר] رهائی دادن ـ [در صیغهٔ مؤنث] زائیدن [در جا نوران]

– הִמְלַט مج. [چون הִקְצַר] رهائی یافتن ـ زائیده شدن
**מֶלֶט** ا.ر. [چون בֶּגֶד] ملاط ـ سمنت، سیمان
**מִלֵּט** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سمنت ك، با سیمان اندودن
**מְלַטֵּף** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از לִטֵּף نوازش کننده
**מְלֻטָּש** ص. [چون מְכֻבָּד] تیز، تیز کرده: סַכִּין מְלֻטָּשֶׁת ‖صیقلی ـ .: ساخته و پرداخته
**מִלְטָשָׁה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دستگاهِ الماس تراشی
**מַלְטֶשֶׁת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] = מַשְׁחֵזָה
**מִלַּי** [شکل دیگر מִלֵּאי]
**מָלִיא** ا.ر. [چون נָבִיא] دُلمه [بیشتر در جمع: מְלִיאִים]
**מְלִיאָה** ا.ث. مجلسی که با حضور همهٔ اعضاء منعقد میشود، جلسهٔ عمومی
– מְלִיאַת לֵב جسارت، گستاخی
**מָלִיחַ**[1] (מְלִיחָה) ص. نمك زده، شور ـ نمك سود ‖ ج מְלִיחִים(־חוֹת)
**מָלִיחַ**[2] ا.ر. [מְ־] شاه ماهی، ماهی دودی ‖ ج „
**מְלִיחָה** ا.ث. عمل نمك زدن
**מְלִיחוּת** „ شوری
**מְלִיטָה** „ خروج (جانور) از تخم یا زائیده شدن آن ـ [رهائی
**מְלִיל** ا.ر. کوفتهٔ خمیر
**מְלִילָה** ا.ث. خوشه (رسیده) ـ زبانهٔ یخ ـ خرد خرد جلو بردن (توپ در فوتبال)
**מֵלִיץ** ا.ر. [מְ־] مترجم (حضوری)، دیلماج ـ مدافع، شفیع ـ ناطق یا نویسندهٔ فصیح ‖ ج מְלִיצִים [مؤنث آن = מְלִיצָה]
– מ' יָשָׁר وکیل مدافع
**מְלִיצָה** ا.ث. عبارت پردازی، انشاء شاعرانه یا فصیح و بلیغ ـ صنعت بدیعی ـ مجاز ـ کنایه
– חָכְמַת הַמ' معانی بیان
– לְתִפְאֶרֶת הַמ' برای زیبائی کلام، مجازاً
**מְלִיצִי(ת)** ص. بلیغ، معانی بیانی ـ مجازی
**מְלִיקָה** ا.ث. پیچیدن سر مرغ
**מִלִּית** „ حرف: حرف اضافه و حرف ربط و حرف ندا
**מְלִית** „ مادهٔ غذائی که در دلمه میریزند

**מֶלֶךְ** ف‌ل. [چون שֶׁמֶר] پادشاهی ك، سلطنت ك
– נִמְלַךְ ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] مشورت ك ـ تصمیم گرفتن
– נ' בְּדַעְתּוֹ در عقیدهٔ خود تجدید نظر کرد
– הִתְמַלֵּךְ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (سلطنت را غصب ك و) خود را پادشاه خواندن
– הִמְלִיךְ ف‌م. [چون הִקְצִיר] بر تخت سلطنت نشاندن
– הָמְלַךְ مج. [چون הָקְצַר] بتخت سلطنت نشانده شدن
**מֶלֶךְ** ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] پادشاه ـ [در بازی] شاه
– אֶבֶן הַמ' وزن یا سنگ شاه
– דֶּרֶךְ הַמ' شاهراه
– מַי־מ' تیزاب سلطانی
– הָיָה עֵד הַמ' شرکاء جرم و همدستان خود را لو دادن
– רַב כְּיֵד הַמ' فراوان، سبیل
**מְלֻכָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] متحد، متمرکز
**מַלְכֻּדֶת** ا.ث. [چون מַשְׁכֶּרֶת] دام، تله
**מְלֻכָּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] ورنی زده، جلا داده شده
**מַלְכָּה** ا.ث. [چون יַלְדָּה] ملکه، شهبانو ـ [در شطرنج] وزیر ـ [در ورق] بی بی
**מַלְכוּת** „ سلطنت، پادشاهی ـ کشور پادشاهی ـ ملکوت
– הוֹד מַלְכוּתוֹ (הוֹד מַלְכוּתָהּ) اعلیحضرت (علیاحضرت)
**מַלְכוּתִי(ת)** ص. سلطنتی ـ شاهانه ـ ملکوتی
**מָלְכִּית*** ا.ر. مرمر سبز
**מְלֻכְלָךְ** ص. [چون מְגֻלְגָּל] کثیف، چرك
**מְלֻכְסָן** ص. [چون מְעֻנְיָן] اُریب، مایل
**מִלְכַּתְחִלָּה←תְּחִלָּה**
**מֶלֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל] گفتار
**מְלָל** „ [چون פֶּרֶט] سجاف
**מָלַל** ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָגַג] مالیدن و خرد کردن ـ بهم زدن ـ تو گذاشتن، سجاف ك
– נִמְלַל مج. [چون נִשְׁמַר] مالیده یا بهم زده شدن
**מִלֵּל** ف‌م. [چون הִלֵּל] گفتن ـ بیان ك
– מוֹלֵל ف‌ل. [چون סוֹבֵב] بریده یا پژمرده شدن
– הִתְמַלֵּל ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] گفتگو کردن
– הִתְמוֹלֵל ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] مالیده و خرد شدن
**מַלְמָד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] سُك یا چوب گاورانی

**מְלַמֵּד** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **לִמֵּד** (۱) ص. یاددهنده، آموزنده (۲) ا.ر. آموزگار یا معلم (پائین رتبه و کم تجربه)
– **מ׳ שֶׁ** می فهماند که، یعنی
**מְלֻמָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] درس خوانده، تحصیل کرده، عالم ـ آزموده
**מְלַמְּדוּת** ا.ث. آموزگاری
**מִלְמוּל** ا.ر. من من ـ چرکی که از بهم مالیدن دست ها فراهم میشود
**מִלְמַטָּה←מַטָּה**
**מִלְמֵל** ف.ل. [چون פִּרְנֵס] من من ك ـ غرغر کردن
**מַלְמָלָה** ا.ث. [־מָלַת] ململ ـ موسلین، چیت موصلی ـ گاز، تنزیب || ج ־מָלוֹת [מְ־]
**מִלְמַעְלָה←מַעְלָה**
**מַלְנְכוֹלִי(ת)** ص. مالیخولیائی، سودائی، افسرده
**מַלְנְכוֹלְיָה*** ا.ث. مالیخولیا ـ افسردگی
**מַלְעוֹז, מִלְ־** ا.ر. بدگوئی
**מִלְעָז** ص. [چون מְאֹהָב] از بیگانه تقلید شده: **נִיב מ׳**
**מִלְעֵיל** ° ق. روی هجای ما قبل آخر: **מִלַּת ״מִלְמַעְלָה״ מְנֻגֶּנֶת מלעיל** در کلمهٔ **מלמעלה** تکیهٔ صدا روی هجای ما قبل آخر (یعنی **מַעְ**) قرار میگیرد
**מַלְפֵּן[־פַּן](־פָּנִית)** ا. رام کنندهٔ جانوران
**מִלְפָּנִים←פָּנִים**
**מְלֻפָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] پیچیده
**מְלָפְפוֹן*** ا.ر. خیار [لغت صحیح عبری آن = קִשּׁוּא]
**מְלֻפֶּפֶת** ص. [چون מְכֻבָּד] چاشنی زده، قاتق دار
**(מָלַץ) נִמְלַץ** ف.ل. [چون נִשְׁמַר] مطبوع یا شیرین‌ب ـ بلیغ‌ب
– **הִמְלִיץ** ف.ل. [چون הִקְצִיר] سفارش یا توصیه ك، تعریف یا خوشگوئی ك: **הִמְלַצְתִּי עָלָיו** (یا **בַּעֲדוֹ**) **לִפְנֵי הַמְנַהֵל** سفارش او را بمدیر کردم، از او پیش مدیر تعریف کردم
– **הֻמְלַץ** مج. [چون הֻקְצַר] توصیه شدن
**מֶלְצָר** ا.ر. [־צָרוֹ; ־צָרְכֶם] پیشخدمت، گارسن || ج ־צָרִים [مؤنث آن = מֶלְצָרִית]
**מֶלְצָרוּת** ا.ث. پیشخدمتی، گارسنی
**מָלַק** ف‌م. [چون שָׁמַר] پیچاندن (سر مرغ)
**מִלְקָה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] دائرهٔ انقلاب، مدار خورشید
**מַלְקוֹחַ** ״ [چون אֶפְרוֹחַ] غنیمت، غارت
**מַלְקוֹט** ״ توبره ای که برای گرفتن مدفوع چارپایان زیر دُم آنها می بندند
**מַלְקוֹשׁ** ״ باران آخر فصل
**מַלְקוּת** ا.ث. ضربهٔ شلاق || ج ־קָיוֹת یا ־קוֹת
**מֶלְקָחַיִם** (ه ت) ا.ر. [־קְחֵי; ־קָחַי] انبر ـ گاز انبر ـ پنس ـ کلبتین
**מֶלְקַחַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] انبر دست
**מַלְקֵט** ا.ر. [چون מַסְמֵר] = **מַלְקֶטֶת**
**מְלֻקָּט** ص. [چون מְכֻבָּד] جمع آوری شده
**מַלְקֶטֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] موچین
**מִלְרַע** ° ق. روی سیلاب آخر: **מִלַּת ״אֱמֶת״ מְנֻגֶּנֶת מ׳** در کلمهٔ **אמת** تکیه روی سیلاب آخر قرار میگیرد
**מַלְשִׁין(־שִׁינָה)** ا. سخن چین، غیبت کننده
**מַלְשִׁינוּת** ا.ث. بدگوئی، سخن چینی، غیبت
**מֶלְתָּחָה** ״ [־תַּחַת; ־תַּחְתִּי] اطاق ویژهٔ سپردن لباس، رخت کن || ج ־תָּחוֹת[תְּ־]
**מֶלְתָּחָן[־חַן](־חָנִית)** ا. متصدی اطاق نگهداری لباس، لباس دار
**מַמְאִיר (מַמְאֶרֶת)** ص. خلنده، سوراخ کننده ـ ردی، خطرناك: **מַחֲלָה מַמְאֶרֶת** || ج ־אִירִים(־רוֹת)
**מַמְגּוּרָה** ا.ث. انبار ـ جا لباسی کشو دار
**מְמֻגָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] چرکین، جراحت دار
**מֵמַד** ا.ر. [מִמַּדַּי] بُعد [ج ابعاد] ـ وسعت
– **בַּעַל מִמַּדִּים גְּדוֹלִים** وسیع، دامنه دار
**מְמֻדָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] متمدن، با تربیت
**מְמַהֵר** ص. [چون מְאַהֵב] عجله کننده: **הַשָּׁעוֹן מְמַהֵר בְּחָמֵשׁ דַּקּוֹת** ساعت پنج دقیقه جلو است
**מָמוֹן** ا.ر. (نام خدای) پول یا ثروت || ج **מָמוֹנוֹת**
**מִמּוּן** ״ تهیهٔ وجوه، تأمین بودجه
**מְמוּנַאי** ا.ر. [چون גִּבַּאי] متخصص مالیه یا دارائی
**מָמוֹנִי(ת)** ص. مالی ـ پولی
**מִמּוּשׁ** ا.ر. عملی ك [در مقام اسم]، انجام ـ **تحقق**

**מָמוֹת** „ [چون נָאוֹן] مرگ، ممات
**מְמֻזָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] ممزوج، ترکیبی - ∴ معتدل
**מִמְזָג** ا.ر. [چون עַכְבָּר] = מִמְסָךְ
**מִמְזָגָה** ا.ث. [چون מְלֻתָּחָה] = מִסְבָּאָה
**מַמְזֵר(־זֶרֶת)** ا. حرامزاده - جانور دو رگ - ∴ آدم زیرك وناقلا || ج ־זֵרִים (זְרוֹת)
**מַמְזְרוּת** ا.ث. حرامزادگی
**מַמְזֵרִי(ת)** ص. حرامزاده
**מַמְחָה (־חָה)** ا. حواله دهنده || ج ־חִים (חוֹת)
**מְמֻחֶה(־חָה)** (۱) ا. متخصص، کار شناس (۲) ص. حواله شده || ج ־חִים (חוֹת)
**מִמְחָה** ص. [چون מְצֻוֶּה] پرمغز - چرب
**מִמְחָטָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] دستمال بینی
**מִמְחִיוּת** „ تخصص
**מְמֻחָשׁ** ص. [چون מְרֻעָל] بطور عملی نشان داده شده، محسوس
**מְמֻטָּר** ص. باران خورده، سیراب شده
**מַמְטֵרָה** ا.ث. آب پاشِ فواره ای
**מִמֵּן** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] جور کننده ←ממינת
**מְמֻיָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] طبقه بندی شده - جور شده
**מְמֻיָּנוּת** ا.ث. [چون מְבֻשָּׁלוּת] (۱) ماشین جور کردن [در کشاورزی] - (۲) [مؤنث מְמֻיָּן]
**מֵמִית** ص. [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵמִית←(מוּת) کشنده، مرگبار
**מִמֵּךְ (מְמֵךְ)←מִן**
**מְמֻכָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] مکانیزه (شده)
**מִמְכָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] فروش - کالای فروخته
**מִמְכֶּרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] فروش
**מְמֻלָּא(־לָאָה)** ص. پر شده - تو گرفته [چون دلمه]: כְּרוּבִית מְמֻלֵּאת دلمهٔ کلم برگ || ج ־לָאִים (־אוֹת)
**מְמֻלָּא(־לֵאת,־לְאָה)** ا.فا. از מִלֵּא || ج מְמַלְּאִים(־אוֹת) - מ׳־מָקוֹם کفیل: מ׳ מְקוֹם הַמְּנַהֵל کفیل: جا نشین (موقتی) مدیر || ج מְמַלְּאֵי־מָקוֹם
**מְמֻלָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] در نمك خوابانده، شور - ∴ زیرك
**מַמְלָחָה** و מִמְלָחָה ا.ث. [چون מְלֻתָּחָה] نمکدان
**מַמְלִיץ(־לִיצָה)** ا. توصیه کننده، معرّف
**מַמְלָכָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] سلطنت، پادشاهی - کشور (پادشاهی) - [در تاریخ طبیعی] مولود: שְׁלֹשֶׁת הַמַּמְלָכוֹת موالید سه گانه
– עִיר הַמ׳=עִיר הַבִּירָה
**מַמְלָכוּת** „ [־לְ־] سلطنت
**מַמְלַכְתִּי(ת)** ص. سلطنتی - دولتی - کشوری
**מְמַמֵּן** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از מִמֵּן
**מְמֻמָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] بموقع اجراء در آمده
**מִמֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] بودجه (چیزی را) تأمین کردن
– מִמֵּן مج. [چون סִבֵּן] از نظر مالی تأمین شدن، دارای بودجهٔ معین شدن
**מְמֻנֶּה** ص - ا. [چون מְצֻוֶּה] متصدی، مأمور، گماشته، مباشر
**מִמֶּנּוּ¹ (מִמֶּנָּה)←מִן** از او
**מִמֶּנּוּ²** ازما ←מִן
**מְמֻנוּת** ا.ث. تصدی، مباشرت - قیمومت
**מִמֶּנִּי←מִן** ازمن
**מְמֻנָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] موتوری، موتور دار
**מֵמֵס** ا - ص. [چون מֵתֵל] (ماده) محلل
**מִמְסָךְ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] شراب ممزوج
**מְמֻסְמָס** ص. [چون מְגֻלְגָּל] گداخته، آب شده
**מְמֻסְמָר** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] میخ شده، میخکوب
**מְמַסְפֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مهرِ شماره گذاری، نمره زن
**מְמֻסְפָּר** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] شماره گذاری شده
**מְמֻסָּרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] وسیلهٔ انتقال نیرو وجنبش، دنده
**מִמְעָד** ا.ر. [چون מִפְעָל] = מְעִידָה
**מְמֻעָט** ص. [چون מְבֻעָר] کم شده، تقلیل یافته
**מַמְעִיט(־עִיטָה)** ا.فا. از הִמְעִיט
**מִמַּעַל←(מֵעַל)**
**מַמְצִיא(־צִיאָה)** ا. مخترع || ج ־צִיאִים (־אוֹת)
**מְמֻצָּע** [چون מְשֻׁלָּח] ص. متوسط، میانه || ا.ر. حدّ وسط، معدّل

– בְּמ׳ ق. بطور متوسط
מְמֻקָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] مین گذاری شده
מֻמָּר ا.ر. [چون דֻּגָּל] تلخی، ∴ محنت
מַמְרֵא, מַמְרֵה(־רָה) ص. سر سخت، خود رأی، متمرّد ‖ ج ־רִים (רות)
מִמְרָאָה ا.ث. باند فرودگاه
מַמְרוּרִים ا.ر. تجربیات تلخ، ناملایمات
מִמְרָח ״ [چون אֻזְרָח] قاتقی که روی نان بمالند
מִמְרַחַת ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] مربا = רִבָּה
מַמְרֵט ا.ر. [چون מַסְמֵר] آلت صیقل زدن
מְמֹרָט ص. [چون מְבֹרָךְ] صیقل زده ـ سائیده
מְמֹרְטָט ص. [چون מְשֻׁחְרָר] سائیده، پوسیده
מְמֹרָץ ص. [چون מְקֹצָר] تحریك شده، تشویق شده
מְמָרֵק ا.ر. [چون מְבָרֵךְ] مسهل، کار کن
מְמֹרָר ص. [چون מְבֹרָךְ] اوقات تلخ، غمگین
מַמָּשׁ (۱) ا.ر. [מַמַּשׁ] ذات، وجود محسوس یا واقعی ـ ∴ واقعیت، اساس: אֵין בִּדְבָרָיו מ׳ (۲) ق. واقعاً، بالفعل: אָכְלוּ בְּשַׂר אָדָם מ׳ واقعاً (یا راستی راستی) گوشت آدم را میخوردند ـ [در مقام قید شبیه به صفت] بمعنی واقعی کلمه: ״מִיתָה מ׳״
– דָּבָר שֶׁל מ׳ موضوع واقعی وقابل ملاحظه
מִמֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] صورت خارجی به (چیزی) دادن، عملی ك
– הִתְמַמֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] صورت واقعی پیدا کردن، تحقق پیدا کردن
מַמָּשׁוּת ا.ث. واقعیت، حقیقت، اساس ـ جسمیت، محسوسیت ـ اهمیت
מַמָּשִׁי(ת) ص. واقعی، غیر خیالی ـ ∴ حسابی، محسوس، مهم
מִמְשָׁךְ ا.ر. [چون עִכָּר] طعمه ـ حواله، برات
מְמֻשָּׁךְ ص. [چون מְכֻבָּד] قد بلند ـ ممتد، مدید ـ معوّق، زیاد طول کشیده
מְמֻשְׁכָּן ص. [چون מְעֻנָּן] گرو گذاشته شده
מִמְשָׁל ا.ر. [چون עִכָּר] تسلط ـ هیأت حاکمه ـ حکومت
מִמְשָׁל ״ [چون מִדַּבֵּר] مَثل نویس
מִמְשָׁלָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] مثل، تمثیل
מֶמְשָׁלָה ״ [״] دولت ـ هیأت دولت ـ حکومت
– מִשְׂרְדֵי הַמ׳ ادارات یا دوائر دولتی
מֶמְשַׁלְתִּי(ת) ص. دولتی
מְמֻשְׁמָע ص. [چون מְצֻחְצָח] با انضباط، حرف شنو
מִמְשָׁק ا.ر. [چون עִכָּר] خِش خش ـ اقتصاد کشاورزی
מְמֻשְׁקָף ص. [چون מְשֻׁחְרָר] عینکی، عینك زده
מִמְתָּח ا.ر. [چون אֻזְרָח] دهانهٔ پل
מִמְתָּנָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] اطاق انتظار
מַמְתָּק ا.ر. [־תַּק] شیرینی ـ شربت ـ [بیشتر بصیغهٔ جمع: מַמְתַּקִּים شیرینی (جات) وشربت آلات]
מֻמְתָּק ص. [چون מְקֻצָּר] شیرین شده
מָן ا.ر. [מַנּוֹ] من: خوراك آسمانی
מִן, מִ, מֵ ح‌ا. از: מִן הַשָּׁמַיִם; מֵאַיִן; מִפָּרַס; מִירוּשָׁלַיִם
– ״מִיָּמִים רַבִּים״ پس از مدت مدیدی
– מֵעוֹלָם ← עוֹלָם
– ״חָכָם מִדָּנִיֵּאל״ = יוֹתֵר ח׳ מדניאל عاقل تر از دانیال
– מִן הַדִּין הוּא واجب است
– (לְ)מֵאִישׁ וְעַד אִשָּׁה (اعم) از مرد وزن
– מִנַּעַר וְעַד זָקֵן از پیر تا جوان
– מִזַּן אֶל זַן همه نوع
– מִבֶּן עֶשְׂרִים שָׁנָה וָמַעְלָה از بیست ساله ببالا
– מִשֶּׁ... (از) وقتی که ـ از آنچه که
☜ מִן با ضمائر متصل بصورت های زیر در میاید: מִמֶּנִּי; מִמְּךָ (מִמֵּךְ); מִמֶּנּוּ (מִמֶּנָּה); מִמֶּנּוּ; מִכֶּם (מִכֶּן); מֵהֶם (מֵהֶן)
מְנָאָם ا.ر. [چون מִפְעָל] = נְאוּם
מְנָאֵף(־אֶפֶת) ا. زانی (زانیه) ـ ج ־אֲפִים (אֲפוֹת)
מְנֻאָץ ص. [چون מְפֻאָר] منفور، مکروه، خوار
מְנֻגָּב ص. [چون מְכֻבָּד] خشکانیده ـ ∴ عاری
מְנֻגָּד ص. [״] مقابل ـ ∴ مخالف
מַנְגּוֹ* ا.ر. (درخت) انبه ‖ ج ־גּוֹאוֹת
מַנְגִּינָה ا.ث. آهنگ ـ ∴ (آلت) مسخره
מְנַגֵּן ا.ر. [چون מְדַבֵּר] نوازنده

**מְנֻגָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] تکیه دار : הַבָּרָה מְנֻגֶּנֶת

**מַנְגָּנוֹן** ا.ر. [چون גָּאוֹן] دستگاه، جهاز ـ مکانیسم، [در ساعت] کارخانه

**מְנֻגָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] مبتلا : מ׳ בְּצָרַעַת مبتلا به برص، دچار برص

**מְנַדֵּב** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] کسیکه داوطلبانه بخششی [میکند

**מְנֻדֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] اخراج شده از جامعه، تکفیر شده، مردود

**מַנְדוֹלִינָה*** ا.ث. ماندولین

**מַנְדָּט*** ا.ر. [־דַט] قیمومت

**מַנְדָּטוֹרִי*(ת)** ص. قیم [در مقام صفت]

**מַנְדָּרִינָה*** ا.ث. نارنگی

**מָנָה¹** ف‌م. [چون קָנָה] شمردن، حساب ك ـ بالغ بر

– **נִמְנָה** مج. [چون נִגְלָה] شمرده یا محسوب شدن ـ [با עַל] آبونه شدن : נִמְנֵיתִי עַל הָעִתּוֹן

– **נִמְנוּ וְגָמְרוּ** بطور قطع تصویب کردند

– **מִנָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] تعیین ك، مقرّر داشتن ـ گماشتن ـ مهیا کردن، بوجود آوردن

– **מֻנָּה** مج. [چون צֻוָּה] گماشته شدن، مأمور یا منصوب شدن ـ در نظر گرفته شدن

– **נִתְמַנָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] گماشته شدن ـ محوّل شدن

– **הִמְנָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] امضاء از (کسی) گرفتن، جزو مشترکین در آوردن ـ گماشتن

– **הֻמְנָה** مج. [چون הֻגְלָה] آبونه شدن [با עַל]

**מָנָה²** ا.ث. سهم، بهره، قسمت، [در خوراك] پرس ـ جیره، ∴ اندازه ـ قاش : מָנַת סַפְגָּן ‖ [ر]بهر، خارج قسمت ‖ ج מָנוֹת [מְ־]

– **מ׳ הַגּוּנָה, מ׳ יָפָה** [در طعنه] تنبیه وگوشمالی

– **מָנַת בַּרְזֶל=מ׳ דְחָק←דְחָק**

– **מִשְׁלוֹחַ מָנוֹת** فرستادن هدایا (بفقراء در פּוּרִים)

**מִנְהָג** ا.ر. [چون מִפְעָל] رسم، عُرف ـ رفتار

**מִנְהָגִי(ת)** ص. مرسوم، معمول

**מַנְהִיג(־הִיָּה)** ا. رهبر، پیشوا

**מַנְהִיגוּת** ا.ث. رهبری، پیشوائی ـ مدیریت

**מְנַהֵל** ا.ر. [چون מְאַהֵב] مدیر، رئیس [مؤنث آن = מְנַהֶלֶת چون מְשַׁחֶקֶת]

– **מ׳ חֶשְׁבּוֹנוֹת** حسابدار

– **מ׳ פִּנְקָסִים, מ׳ סְפָרִים** دفتر دار

**מִנְהָל** ״ [چون מִפְעָל] (طرز) اداره

**מִנְהָלָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] اداره ـ هیأت مدیره

**מִנְהָרָה** ״ [״] شکاف (در کوه) ـ تونل

**מָנוֹד** ا.ر. [چون גָּאוֹן] تکان : מָנוֹד רֹאשׁ

**מָנוֹחַ** ״ [מְ־] قرار گاه ـ آسایش، استراحت ـ سکون، ایست ‖ ج מְנוּחִים

– **אֲבִי הַמ׳** مرحوم پدرم

– **הַנָּשִׂיא הַמ׳** رئیس جمهور فقید

**מִנּוּחַ** ״ [چون תַּפּוּחַ] وضع اصطلاحات

**מְנוּחָה** ا.ث. قرار(گاه)، آسایش، استراحت ـ آسایش خاطر

– **בֵּית־מ׳** آرامگاه

– **מְנוּחָתוֹ כָּבוֹד** مرحوم...، شادروان... [پیش از نام شخص در گذشته]

– **״מֵי מְנוּחוֹת״** آبهای ساکن

– **הָלַךְ לִמְנוּחוֹת** به آرامگاه ابد شتافت

**מָנוּי** ص. [چون בָּדוּק] شمرده (شده) ـ تعیین شده ـ آبونه (شده)

– **מ׳ וְגָמוּר** مورد موافقت قرار گرفته، محرز، قطعی

**מִנּוּי** ا.ر. تعیین، برگماری، انتصاب

– **כְּתַב־מ׳** حکم انتصاب

**מְנֻוָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] زشت ـ خوار ـ فاسد

**מִנּוֹן** ا.ر. تعیین انگاره یا مقدار dosage

**מְנֻוָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] ناقص، رشد نکرده

**מָנוֹס** ا.ر. [מְנוֹס ; מְנוּסָה] گریز، فرار ـ پناه گاه ـ ∴ چاره ‖ ج מְנוֹסִים

**מְנוּסָה** ا.ث. گریز، فرار

**מָנוֹעַ** ا.ر. [چون פָּצוּעַ] موتور engine

**מָנוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] مجبور بخودداری، پرهیز کننده : מ׳ אֲנִי מִן הָעִשּׁוּן از استعمال دخانیات پرهیز دارم، استعمال دخانیات برای من ممنوع است

**מִנּוּעַ** ا.ر. [מְנוֹעוֹ] عمل موتوریزه ك

**מְנוֹעִי(ת)** ص. موتور دار

**מָנוֹף** ا.ر. [چون גָּאוֹן] اهرُم ـ دیلم ـ ∴ عامل مؤثر

**מְנוֹפַאי** ״ [چون נַגָּאי] متصدی جرّاثقال یا اهرم
**מְנוֹרָה** ا.ث. چراغ، لامپا ـ شمعدان
– **מְנוֹרַת־לַיְלָה** چراغ خواب
**מִנְזָר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] صومعه ـ سر کرده، امیر
**מָנָח**[1] ״ [מָנַח] اصطلاح || ج **מָנָחִים** [מְנָחַי]
**מָנָח**[2] = **מוּנָח**[1]
**מִנַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] اصطلاح برای (چیزی) وضع ك
**מִנְחָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] پیشکشی، هدیه ـ باج ـ نماز عصر
– **סְעֻדַּת מ׳, אֲרֻחַת מ׳** عصرانه
– **מ׳ הִיא שְׁלוּחָה לְ...** تقدیم... گردید [در پشت کتاب تقدیمی نوشته میشود]
**מְנֻחָה(־חָה)** ص. هدایت شده || ج **־חִים** (חות)
– **טִיל מ׳, קְלִיעַ מ׳** موشکِ هدایت شونده
**מְנַחֵם** ا.ر. [چون מְאַהֵב] تسلی دهنده
– **מ׳ אָב** [کنیهٔ ماه آب←אָב[2]]
**מְנַחֵשׁ** ״ [״] افسونگر [مؤنث آن = **מְנַחֶשֶׁת** چون **מְשַׁחֶקֶת**]
**מִנְחָת** ״ [چون מִפְעָל] فرودگاه
**מַנְחֵת** ״ [چون מַשְׁעֵן] (آلت) تخفیف دهنده
– **מ׳ זְעָזוּעִים** کمك فنر
**מֶנְטָלִיוּת*** ا.ث. طرز فکر
**מִנִּי** [در سبك های قدیمی] = **מִן** از
– **מִנִּי אָז** از آنموقع ببعد
– **אֶחָד מ׳ אֶלֶף** یکی در هزار، .: کمیاب
**מְנִיָּה** ا.ث. سهم: **חֶבְרַת מְנָיוֹת** شرکت سهامی
– **בַּעַל מ׳, ב׳ מְנָיוֹת** سهمدار، صاحب سهام
**מְנִיָּה** ״ شمارش: عمل شمردن
**מַנְיַח** ص. [چون מַנִּיעַ[1]] آرام بخش
**מַנָּיַח (מַנִּיחָה)** ا ـ ص. (کار) گذارنده ـ پایه گذار || ج **מַנִּיחִים(־חות)**
**מִנַּיִן = מִן אַיִן** از کجا؟ چگونه ثابت میشود؟
**מִנְיָן** ا.ر. [چون בִּנְיָן] شماره ـ مقدار ـ حد نصاب
– **מִן הַמ׳** در جزو حساب ـ جزو عدهٔ رسمی
– **שֶׁלֹּא מִן הַמ׳** اضافه بر عدهٔ رسمی: **תַּלְמִיד שֶׁלֹּא מִן הַמ׳** مستمع آزاد در کلاس های درس
– **דָּבָר שֶׁבְּמִנְיָן** چیز شمردنی یا قابل شمارش
– **עָמְדוּ לְמִנְיָן** رأی دادند
– **הֶעֱמִיד לְמִנְיָן** رأی در بارهٔ (چیزی) گرفتن
– **רֹב מ׳** اکثریت آراء، اکثریت قاطع
**מַנִּיעַ[1] (מְנִיעָה)** ص. [ا.فا. از הֵנִיעַ] محرّك، جنباننده: **כֹּחַ מ׳** || ج **מְנִיעִים(־עוֹת)**
**מַנִּיעַ[2]** ا.ر. [מְנִיעוֹ] محرك، موتور = **מָנוֹעַ** || عامل ـ داعی || ج **מְנִיעִים**
**מְנִיעָה** ا.ث. مانع ـ ممانعت ـ جلو گیری، پیش گیری
**מַנִּיף** ا.ر. [מַ־] جك، خرك || ج **מְנִיפִים**
**מְנִיפָה** ا.ث. بادبزن (دستی)
**מָנִיפֶסְט*** ا.ر. = **מִנְשָׁר**
**מָנִיקוּר*** ״ مانیکور: آرایش وتوجه دست و ناخن
**מְנֻמְנָם** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] خواب آلود
**מְנֻמָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] مؤدب، با تربیت
**מְנֻמָּק** ص. [״] مستدل، با دلیل
**מְנֻמָּר** ص. [״] خال خال، پلنگی
**מִנֵּן** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بسته بسته کردن (دارو)
**מְנֻסֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] آزموده، مجرّب
**מְנַסֶּה** ا.ر. [چون מְצַוֶּה] آزمایش کننده
**מְנֻסָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] تهیه شده، انشاء شده
**מְנֻסָּרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] منشور، شوشه ـ کارخانهٔ ارّه کشی
**מָנַע** ف‌م. [چون שָׁלַח] باز داشتن، دریغ ك، مضایقه ك ـ مانع شدن، جلو گیری ك (از) ـ نگه داشتن ـ محروم ك
– **נִמְנַע** مج. [چون נִשְׁלַח] باز داشته شدن ـ خود داری ك، امتناع ك: **10 נִמְנְעוּ** ده نفر ممتنع بودند [از دادن رأی خودداری کردند] ←**נִמְנַע**
**מִנַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] موتوریزه ك
**מָנַע** ا.ر. [چون פָּתַח] جلو گیری، پیش گیری
– **מִלְחֶמֶת מנע** پیشدستی در جنگ
**מַנְעוּל** ״ قفل ـ چفت
**מִנְעָל** ״ [چون מִפְעָל] پای افزار، کفش ـ قفل
**מְנֻעָל** ص. [چون מְאֻהָב] کفش پوشیده
**מַנְעַמִּים** [جمع **מַנְעָם ~**] ا.ر. چیزهای لذیذ، لذائذ

**מְנַעְנַע** ״ [מְנַעֲנְעוֹ] [در ماشین تحریر و پیانو] کلید - [در جمع] سنتور چوبی بچگانه || ج ־עִנְעִים

**מְנֻעָר** ص. [چون מְאֻהָב] تکانده - ∴ عاری

**מְנֻפֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] بیخته - ∴ ساخته و پرداخته

**מְנֻפָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] باد کرده - ∴ غلنبه

**מְנֻפָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] شانه زده [در کتان]

**מְנַצֵּחַ (מְנַצַּחַת)** ا. رهبر (ارکستر) - فاتح، پیروز || ج מְנַצְּחִים(־חוֹת)

**מְנֻצָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] شکست خورده - باخته

**מְנַצֵּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] استثمار کننده - (سوء) استفاده کننده

**מְנֻצָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] مورد استفاده قرار گرفته - استثمار شده

**מְנֻקָּב** ا.ر. = מקב || ج ־קְבִים

**מְנֻקָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] سوراخ شده

**מְנַקֵּד** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از נִקֵּד نقطه گذار

**מְנֻקָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] نقطه گذاری شده، نقطه دار

**מְנֻקֶּה** ا.ر. [چون מְצַוֶּה] پاك کننده

- מְנֻקֵּה־רְחוֹבוֹת رفت گر، سپور

**מְנֻקֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] پاك شده، تمیز شده

**מְנֻקָּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] متخصص پاك کردن گوشت (طبق مقررات شرعی)

- מ' תַּפּוּחֵי אֲדָמָה سیب زمینی کن

**מְנֻשָּׁם** ״ اسبابی که از استنشاق مواد زیان آور جلو گیری می کند

**מְנֻשָּׁר** ״ [چون עֻכְבָּר] بیانیه، اعلامیه

**מְנָת** ا.ث. بخش، سهم || ج מְנָיוֹת یا מְנָאוֹת

- מ' חֶלְקוֹ سر نوشت یا قسمت او

- עַל מ' برای، بمنظور: עַל מ' לְלַמֵּד بمنظور یاد دادن

- עַל מ' שֶׁ برای اینکه، باین منظور که - بشرطی که

- עַל מ' כֵּן بدین منظور - باین شرط - با وجود این

**מְנָתָה*** ا.ث. = נַעֲנַע

**מְנַתֵּחַ (מְנַתַּחַת)** ا. جرّاح || ج מְנַתְּחִים(־חוֹת)

**מְנֻתָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] عمل شده (بدست جراح) - تجزیه شده

**מְנַתָּחוּת** ا.ث. جرّاحی

**מְנֻתָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] کنده، قطع شده

**מַס** ا.ر. [מִסִּי] (۱) مالیات: מַס הַכְנָסָה مالیات بر در آمد (۲) باج، خراج (۳) سخره، بیگار || ج מִסִּים

- הָיָה לְמַס خراج گزار شدن

- מַס חָבֵר حق عضویت (در انجمن یا حزب)

**מְסֻאָב** ص. [چون מְאֻהָב] کثیف، آلوده

**מַסַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] نویسندهٔ مقالات، مقاله نویس

**מֵסֵב (מְסִבָּה)** ا. [ا.فا. از הֵסֵב] پشت نویس، جیرو کننده - سر میز نشیننده - تکیه کننده بر پهلو، یلك بر خوابیده || ج מְסִבִּים یا מְסֻבִּים یا מְסִבִּין°(־בּוֹת)

**מֵסַב** ا.ر. [מִסְבּוֹ] محیط، دایره، [در جمع] حومه، اطراف - میز (گرد) - صندلی راحت، فتوی || ج מְסִבִּים

- מ' כַּדּוּרִיּוֹת یا מ' גְּלִים یاتاقان ساچمه ای

**מִסְבָּאָה** ا.ث. محل فروش وصرف مشروبات، بار || ج ־בָּאוֹת [בְּ־]

**מַסְבֵּב** ا.ر. [چون מַסְמֵר] قلاویز

**מְסַבֵּב** ״ [چون מְדַבֵּר] مسبب، عامل - محرّك

**מְסֻבָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] معلول: סִבָּה ומ'

**מְסִבָּה** ا.ث. مهمانی - مجلس - پلکان مارپیچ - دورزنی، طواف - وضع، [در جمع] اوضاع (واحوال)، شرایط

**מְסֻבִּיב←סָבִיב**

**מְסֻבָּךְ** ص. [چون מְכֻבָּד] در هم گیر کرده - ∴ پیچیده، غامض

**מְסֻבָּן** ص. [״] صابونی، صابون زده

**מִסְבָּנָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] کارخانهٔ صابون پزی

**מְסֻבָּר** ص. [چون מְקֻצָּר] توضیح داده شده

**מִסְגָּד** ا.ر. [چون עֶכְבָּר] مسجد

**מְסֻגָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] مستعد، آماده، قابل

**מְסֻגָּן** ص. [چون מְעֻנָּן] انشاء شده - ساخته و پرداخته

**מְסֻגְסָג** ص. [چون מְגֻלְגָּל] ترکیبی، باردار

**מְסֻגָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] بسته

– סָגוּר וּמְסָגָּר بكلى بسته ، محكم بسته
**מְסָגָּר** ص. [چون מְקֻצָּר] تسليم يا توقيف شده ـ بسته (بين دو "ويرگول" يا دو خط) ـ معترضه: מַאֲמָר מְסָגָּר جملهٔ معترضه
**מַסְגֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] كمك مكانيك، مكانيك، جزء fitter ـ قفل ساز ـ زندان
**מַסְגֵּרוּת** ا.ث. قفل سازى وكليد سازى ومانند آنها
**מַסְגֵּרִיָּה** „ دكان قفل وكليد سازى، كارگاه مكانيكى
**מִסְגֶּרֶת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] قاب: מ׳ לִתְמוּנָה قاب عكس || دوره، لبه ـ چاردیوار (ى)، چارچوب ـ ∴ حدود
**מַסָּד** ا.ر. [מַסַּד] پى، بنياد || ج מַסָּדִים [מַסְדֵי]
**מִסְדָּר** „ [چون עִכְּבָּר] سان ـ سلام نظامى ـ طبقه، رتبه
**מְסַדֵּר** „ [چون מְדַבֵּר] مرتب كننده ـ حروف چين
**מְסֻדָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] منظم، مرتب ـ چيده شده
**מִסְדְּרוֹן** ا.ر. دالان، كريدور ـ سرسرا || ج ־רוֹנִים يا ־נוֹת
**(מָסָה) הִמְסָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] آب كِ، گداختن
**מַסָּה** ا.ث. آزمايش، امتحان ـ مقاله
**מַסָּה*** „ [ف] غُند، حجم
**מִסָּה** „ اندازه يا مقدار معين
**מִסּוֹ** ا.ر. پنير مايه || ج ־אוֹת
**מְסוֹבֵב(־בֶּבֶת)** ا.فا. از סוֹבֵב گردنده || ج ־בִּבִים(־בוֹת)
**מְסֻגָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] جور كرده
**מַסְוֶה** ا.ر. [־וֵה] نقاب، ماسك ـ تور || ج ־וִים
**מְסֻוֶּה(־וָּה)** ص. تغيير قيافه داده ـ ماسك دار || ج ־וִים (וֹת)
**מָסוֹט** ا.ر. [چون גָּאוֹן] سوزن دوراهى
**מְסוֹיָם** [شكل ديگر מְסֻיָּם]
**מָסוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] آميخته، ممزوج
**מְסוּכָּה** ا.ث. حصارِ باغى، خاربست
**מָסוֹל** [مفردِ מְסוֹלַיִם]
**מְסוֹלַיִם** ا.ر. [־לָיִ] كفش سر پائى يا دم پائى
**מַסּוֹק** „ هليكوپتر
**מַסּוֹר, מַשּׂוֹר** „ ارّه
**מָסוֹר (מָסוֹרָה؟)** ا. سخن چين (خائن) ـ ج מָסוֹרוֹת
**מָסוּר** ص. [چون בָּדוּק] سپرده (شده)، تسليم شده
**מַסָּז'*** ا.ر. ماساژ ←עִסּוּי
**מֻסָּח (מְסֻחָת)** ص. برگردانده، منحرف شده || ج מֻסָּחִים(־חוֹת)
**מִסְחָב** ا.ر. [چون מִפְעָל] كشش ـ دنبالهٔ لباس
**מַסְחֵט** „ [چون מַשְׁעֵן] آبليمو گير، ليمو فشار
**מִסְחָר** „ [چون מִפְעָל] بازرگانى، كسب
– בֵּית־מ׳ ←בֵּית [زير בַּיִת]
– בֵּית־סֵפֶר לְמ׳ دبيرستان بازرگانى
**מִסְחָרִי(ת)** ص. تجارتى، بازرگانى
**מְסַחְרֵר** ص. [چون מְשַׁחְרֵר] سر سام آور، گيج كننده
**מִסְטוֹרִי; מִסְטוֹרִין** = מִסְתּוֹרִי الخ
**מִסְטִי*(ת)** ص. مرموز، سرّى ـ متصوّف
**מִסְטָר** ا.ر. [چون עִכְּבָּר] سيلى، طپانچه
**מַסִּיבִי*(ת)** ص. جسيم، بزرگ، عظيم
**מְסֻיָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] محصور ـ مجزا
**מַסִּיג (מַסִּיגָה)** ا.فا. از הִסִּיג ←נָסַג
**מְסֻיָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] سفيد شده، اندود شده
**מֵסִיחַ** [چون מֵגִיעַ׳] ا.فا. از הִסִּיחַ ←סָח
**מַסִּיחַ (מַסִּיחָה)** ا.فا. از הִסִּיחַ ←נָסַח || ج מַסִּיחִים(־חוֹת)
**מֵסִיט** [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵסִיט ←(סוּט)
**מְסִיכָה** ا.ث. عمل آميختن ـ مرهم (رقيق)
**מְסֻיָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] معين: בְּמִדָּה מְסֻיֶּמֶת تا اندازهٔ معينى، تا اندازه اى
**מְסַיֵּם** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از סִיֵּם پايان دهنده، ختم كننده
**מָסִיס** ص. [چون בָּהִיר] قابل حل، آب شدنى
**מְסִיסוּת** ا.ث. آمادگى براى آب شدن
**מַסִּיעַ** [چون מַסִּיחַ] ا.فا. از הִסִּיעַ ←נָסַע
**מְסַיֵּעַ** ص ـ ا. [چون מְשַׁלֵּחַ] كمك كننده ـ مؤيد. معاون (جرم)
**מְסֻיָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] دير رس
**מַסִּיק (מַסִּיקָה)** (۱) ا.فا. از הִסִּיק ←נָסַק (۲) ا. سوخت انداز (قطار)

**מַסִיק** [چون מַאִיר] = מַצִיק

**מְסִיק** ا.ر. [چون פְּקִיד] (موسم) چيدن زيتون - زيتونِ چيده شده

**מַסִיר** [چون מַאִיר] ا.فا. از הֵסִיר←סָר

**מְסִירָה** ا.ث. تسليم، تحويل - سخن چينى

– **מְסִירַת מוֹדָעָה** صدور اعلاميه يا اخطار

**מְסִירוּת** " صميميت وصداقت

– **בְּמ׳** صميمانه، صادقانه

– **מ׳ נֶפֶשׁ** فداكارى، سر سپردگى

**מַסִית** ا.ر. [چون מֵאִיר] گمراه كننده، تحريك كننده

**מַסִית (מַסִיתָה)** =מֵסִית الخ

**מָסַךְ** ف‌م. [چون שָׁמַר] ممزوج ك - ريختن

– **נִמְסַךְ** مج. [چون נִשְׁמַר] ممزوج شدن - ريخته شدن

**מֶסֶךְ** ا.ر. [מִסְכּוֹ] شراب ممزوج || ج **מְסָכִים** [מִסְכֵּי]

**מָסָךְ** " [מָסָךְ; מָסַכּוֹ] پرده (سينما ومانند آن) - پوشش - سر پوش || ج **מָסַכִּים**

**מַסָךְ** " [מָסַכִּי] آباژور || ج **מְסַכִּים**

**מִסֵךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پرده دار كردن - پوشيدن

– **מְסֻכָּךְ** مج. [چون אָשֵׁר] (با پرده) پوشيده شدن

**מַסֵכָה**[1] ا.ث. چيز ريخته شده [مانند مجسمه يا بت]

**מַסֵכָה**[2] " ماسك، نقاب - پرده، پوشش، ستر - تور - .: قيافه، هيأت

– **נֶשֶׁף מַסֵכוֹת** بال ماسكه

**מְסֻכָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] خلاصه شده - جمع زده شده

– **בְּמִסְכָּם** ق. جمعاً، مجموعاً

**מְסֻכָּם** ص. [چون מְקֻצָּר] مورد توافق، قرار دادى - قبول شده، متداول

**מַסְכֵּן** ص. [چون מְכֻבָּד] خطرناك: **מַחֲלָה מְסֻכֶּנֶת**

**מְסַכֵּן** ص. [چون מְדַבֵּר] بخطر اندازنده - تهديد كننده

**מִסְכֵּן** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فقير كردن

– **הִתְמַסְכֵּן, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] فقير شدن - خود را فقير نمودن

**מִסְכֵּן(־כֶּנֶת)** ا - ص. فقير، مسكين - بيچاره

**מִסְכֵּנוּת** ا.ث. فقر، تهيدستى - بيچارگى

**מְסַכְסֵךְ** ص. [چون מְפַרְנֵס] فتنه انگيز

**מְסֻכְסָךְ** ص. [چون מְגֻלְגָּל] تحريك شده (به نزاع) - پيچيده - دندانه دار - سوسه دار: **סַכִּין מְסֻכְסֶכֶת**

**מַסְכֵּרָה** ا.ث. قندان، شكر دان

**מִסְכֶּרֶת** " [چون מִשְׁמֶרֶת] = **מַסְכֵּרָה**

**מַסֶכֶת** ا.ر. [چون מַסְמֵר] گوشى [در طب]

**מַסֶכֶת** ا.ث. [מַסַּכְתּוֹ] مجموع تار هاى آماده براى بافتن - جزوه، رساله، مبحث، گفتار || ج **מַסֶּכְתּוֹת** يا **מַסָּכוֹת**

**מְסֻלָּא** ص. [چون מְמֻלָּא] برابر، هم وزن

**מְסַלֵּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] كارگر خط آهن

**מְסִלָּה** ا.ث. جاده، شاهراه - مسير، مدار - .: طريقت، طريق زندگى - راه، رخنه، نفوذ

– **מְסִלַּת בַּרְזֶל** خط آهن، راه آهن

**מַסְלוּל** ا.ر. خط سير، مسير، مدار - جاده، طريق

– **חָזַר לְמ׳** زندگانى عادى را از سر گرفتن، دوباره روى غلتك افتادن

**מְסֻלָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] نردبانى، پله پله

**מְסֻלְסָל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] فرفرى، مجعد - چين دار

**מְסֻלָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] پر از سنگ وكلوخ: **אֲדָמָה מְסֻלַּעַת** سنگلاخ

**מְסֻלָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] منحرف، نادرست

**מְסֻלָּק** ص. ["] برداشته شده - .: واريز شده، پرداخته

– **דַּעְתּוֹ מְסֻלֶּקֶת** حواسش بجا نيست، اوقاتش تلخ است

**מְסֻמָּא (מְסֻמֵּאת)** ص. كور (شده) - ج **־מָּאִים (מָּאוֹת)**

**מִסְמָךְ** ا.ر. [چون עִכְּבָר] مدرك، سند [در جمع: مدارك، اسناد]

**מְסֻמָּךְ** ص. [چون מְקֻצָּר] صلاحيت دار - واجد شرايط، پروانه دار - فارغ التحصيل، ديپلمه: **מ׳ לְהוֹרָאָה** ديپلمهٔ فن تعليم || موثق، قابل اطمينان

– **רָשׁוּת מְסֻמֶּכֶת** مرجع صلاحيت دار

**מִסְמָכִי(ת)** ص. اسنادى

– **סֶרֶט מ׳** فيلم مستند (به صحنه هاى واقعى)

**מְסֻמָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] مجسم، نمودار

**מְסֻמָּם** ص. ["] سمى، مسموم

**מְסַמֵּן** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از סִמֵּן

**מְסָמָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] نشان گذاشته، علامت دار، معین
**מְסַמֵּס** ف‌م. [چون פְּרֵנֵס] آب ك، حل ك ـ له ك، نرم ك ـ تسكين دادن، آرام ك
– **מְסֻמָּס** مج. [چون גְּלֻגָּל] آب شدن ـ نرم شدن
– **הִתְמַסְמֵס, נִתְ־** [چون הִתְגַּלְגֵּל] = **מְסֻמָּס**
**מִסְמֵר** ا.ر. [־מָרְךָ, ־מְרוֹ] ميخ ـ ∴ ركن، نكتهٔ اصلی ‖ ج **מַסְמְרִים**
☜ **מסמרות** نيز برای جمع **מסמר** آمده است
– **מ׳ בָּרְגִי** ميخ پيچ
– **חִבֵּר בְּמַסְמְרִים** ميخ زدن، با ميخ وصل ك
**מְסַמֵּר** ف‌م. [چون פְּרֵנֵס] ميخ زدن
**מְסֻמָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] ميخ زده ـ ميخ مانند، سيخ
**מַסְמֶרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] ميخ پرچ
**מְסַנְוֵר** ص. [چون מְפַרְנֵס] خيره كننده، كور كننده
**מְסֻנְוָר** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] خيره شده، كور شده ـ ∴ شيفته
**מְסֻנָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] صاف شده، تصفيه شده
**מַסְנֵן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] صافی
**מְסַנֶּנֶת** [چون מְבַשֶּׁלֶת] و **מִסְנֶנֶת** [چون מִשְׁמֶרֶת] ا.ث. صافی ـ چای صاف كن
– **מִסְנֶנֶת אֲוִיר** اسباب تصفيهٔ هوا
**מְסֻנָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] وابسته، تابع
**(מָסַס) נָמַס (נְמַסָּה)** ف‌ل. [יִמַּס; נָמֵס; הִמַּס (הִמַּסְתִּי)] ـ م. לְהָמֵס آب شدن، گداختن
– **נָמַס לִבּוֹ** زهره اش آب شد، زهره تراك شد
– **מִסֵּס** يا **מוֹסֵס** ف‌م. [چون הִלֵּל يا סוֹבֵב] آب ك، گداختن
– **הֵמֵס** ف‌م. [چون הֵתֵל←(תָּלַל)] آب ك، گداختن
– **הִתְמוֹסֵס** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] آب شدن ـ چون آب جاری شدن
– **הוּמַס** مج. [چون הוּסַב] آب شدن
**מֶסֶס** ا.ر. [چون גֶּפֶל] هزارلا
**מַסָּע, מַסַּע** ״ [מַסַּע; מַסָּעִי, מַסָּעֲךָ] (۱) مسافرت، سفر، طی منازل ـ نيزه، مزراق ـ كان سنگ ـ [ن] پيشروی ـ [در شطرنج] حركت ‖ ج **מַסָּעִים** [מַסְעֵי] يا **מַסָּעוֹת** [מַסְ־]
– **תְּעוּדַת מ׳=דַּרְכּוֹן**

**מָסָּע (מְסֻעַת)** ص. برده يا حمل شده ‖ ج **מָסָּעִים(־עוֹת)**
**מִסְעָד** ا.ر. [چون מִפְעָל] تكيه گاه: ستون يا نرده ـ پشت (صندلی) ـ ∴ پشتيبانی، تقويت
– **מִסְעַד לֵב** قوت بدن [كنايه از نان يا خوراك]
**מִסְעָדָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] رستوران
**מַסְעִיר(־עִירָה)** ص. هيجان انگيز
**מִסְעָף** ا.ر. [چون מִפְעָל] محل انشعاب، دوراهی، سه راه
**מְסֹעָף** ص. [چون מְאֹהָב] منشعب، شاخه شاخه ـ ∴ دارای چند شقِ مختلف، نامعلوم
**מְסֹעָר** ص. [״] باد برده ـ ∴ مضطرب
**מְסֻעָר** ص. [چون מְרֻעָל] طوفانی
**מַסְפֵּג** ا.ر. [چون מַסְמֵר] خشك كن
**מִסְפֵּד** ״ [־פְּדוֹ;־פְּדָךְ] سوگواری ‖ ج **מִסְפְּדִים**
– **קִשֵּׁר מ׳** نوحه سرودن، سوگواری (آغاز) ك
**מִסְפּוֹא** ״ [־פּוֹאֲךָ] علوفه ‖ ج **־פּוֹאִים**
**מִסְפּוּר** ״ شماره گذاری، نمره زنی
**מְסֻפָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] ضميمه ـ وابسته
**מִסְפָּחָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] چادر يا رو سری
**מִסְפַּחַת** ״ [چون מִטְפַּחַת] قسمی جرَب يا قوباء
**מַסְפִּיד(־פִּידָה)** ا. سوگواری كننده، صاحب عزا
**מַסְפִּיק(־פִּיקָה** يا **־פֻּקֶת)** ص. كفايت كننده، كافی: **אֵין לִי מַסְפִּיק זְמַן** وقت كافی ندارم ‖ ج **־פִּיקִים (־קוֹת)** ـ [در مقام قيد] (۱) بقدر كفايت: **יֶשְׁבְתִּי מ׳** (۲) بس است، كافی است!
**מִסְפָּנָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] كارخانهٔ كشتی سازی
**מִסְפָּק** ا.ر. [چون עַכְבָּר] گرفتاری ـ مسئلهٔ مشكوك
**מְסַפֵּק** ״ [چون מְדַבֵּר] تهيه كننده
**מְסֻפָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] مشكوك ـ تهيه شده
– **מְסֻפָּקְנִי** شك دارم
**מִסְפָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] شماره، تعداد ـ عدد، رقم ـ نمره ـ [د] افراد وجمع: **מ׳ יָחִיד** مفرد ـ **מ׳ רַבִּים** جمع
– **לְאֵין מ׳** بيشمار
– **מִסְפַּר מִלִּים** يك عده لغات، لغاتی چند
– **מִסְפַּר פְּעָמִים** يا **פ׳ מִסְפָּר** چند بار، كراراً

– ״יָמִים מִסְפָּר״ روز های معدودی، چند روزی
– ״מְתֵי מִסְפָּר״ مردمی چند، مشتی مردم
– שֵׁם מִסְפָּר اسم عدد، شماره، عدد
**מִסְפֵּר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] شماره گذاری ك
**מְסַפֵּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا. فا. از סִפֵּר حکایت کننده ـ داستان نویس
**מִסְפָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] روایت شده ـ اصلاح کرده
**מִסְפָּרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دکان سلمانی، آرایشگاه
**מִסְפָּרִי(ת)** ص. عددی، رقمی
**מִסְפָּרַיִם** (ה ת) ا.ر. [־פָּרַי] قیچی، مقراض
**מָסַק** ف‌م. [چون שָׁמַר] چیدن (زیتون)
**מַסָּק** ا.ر. [מַסַּק] پلگان متحرك یا غلتنده
**מָסָק (מְסֻקָּת)** ص. گرم شده، روشن (شده) ـ ∴ استنباط شده، منتج ‖ ج מְסָקִים(־קוֹת)
**מְסֻקָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] سنگ برچیده، صاف شده
**מַסְקָנָה** ا.ث. نتیجه (منطقی) ـ ج מַסְקָנוֹת[־קְ־]
– בָּא לִידֵי מ׳ نتیجه گرفتن
**מַסְקָנִי(ת)** ص. (ناشی از نتیجهٔ) منطقی، لازم آینده
**מִסְקָר** ا.ر. [چون עִכְבָּר] سان ـ بازدید
– עָבַר בְּמ׳ سان دادن
**מְסֻקְרָן** ص. [چون מְעֻנְיָן] کنجکاو
**מָסַר** ف‌م. [چون שָׁמַר] سپردن ـ تسلیم ك، دادن ـ ابلاغ ك، رساندن: נָא לִמְסוֹר ד״ש (=דְּרִישַׁת שָׁלוֹם) לְאִמָּא خواهشمندم بوالده سلام برسانید ‖ پیغام دادن ـ اطلاع دادن ـ چغلی (کسیرا) نزد دیگری ك
– מ׳ אֶת נַפְשׁוֹ (یا עַצְמוֹ) فدا کاری کرد، جان در کف نهاد
– מ׳ דִּין עָלַי بر من (یا علیه من) اقامهٔ دعوی کرد
– נִמְסַר مج. [چون נִשְׁמַר] سپرده یا داده شدن ـ تسلیم شدن، لو داده شدن ـ گزارش داده شدن
– הִתְמַסֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را تسلیم ك ـ خود را وقف (کاری) ك
**מַסָּר** ا.ر. [چون מַשָּׂג] =מַסּוֹר
**מְסָרַב** [چون מְבָרֵךְ] ا.فا. از סֵרַב
**מְסֹרְבָּל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] گوشتالو ـ ثقیل ـ مغلق، پیچیده
**מְסֹרָג** ص. [چون מְבֹרָךְ] یك در میان، متناوب ـ یك در میان بافته، قلابدوزی شده ـ مشبك
**מַסְרֵגָה** ا.ث. میل بافتنی
**מְסֹרְגָל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] خط کشی شده
**מָסֹרָה, מָסוֹרָה** ا.ث. شکل اصلی متن کتاب مقدّس
**מַסָּרָה** ״ [چون מַתָּנָה] کارخانهٔ ارّه کشی
**מְסֹרָט** ص. [چون מְקֻצָּר] فیلم برداری شده
**מַסְרֵט** ا.ر. [چون מַסְמֵר] قسمی قلم برای خط کشی ونشان گذاری روی چوب یا فلز
**מְסַרְטֵט** ا.ر. [چون מְשַׁחְרֵר] رسام، نقشه کش [مؤنث آن =מְסַרְטֶטֶת (چون מְבַשֶּׁלֶת)]
**מְסֹרְטָט** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] ترسیم شده: מַפָּה מְסֹרְטָטֶת
– שָׂק מ׳ چك بسته
**מַסְרֵיחַ(־רִיחָה)** ص. بدبو ‖ ج ־רִיחִים (־חוֹת)
**מַסְרִיט(־רִיטָה)** ا. فیلم بردار
**מַסְרֵךְ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] تنگ (اسب) =חֲבָק
**מְסֹרָס** ص. [چون מְבֹרָךְ] اخته (شده) ـ خایه کشیده ـ ∴ ناقص ـ وارونه، مقلوب ـ تحریف شده
**מְסָרֵף~** ا.ر. [چون מְשָׁרֵת] دائی (یا خویشاوند نزدیك دیگر)
**מַסְרֵק** ״ [چون מַסְמֵר] شانه ـ شانهٔ کتان
**מְסֹרָק** ص. [چون מְבֹרָךְ] شانه کرده ـ شانه زده
**מַסְרֵקָה** ا.ث. ماشین برای شانه زدن کتان ‖ ج ־רֵקוֹת [רְ־]
**מָסֹרֶת** ״ [מָסֹרְתּוֹ] حدیث، سُنت، اثر [در جمع: احادیث، سنن، آثار] ـ ج מָסוֹרוֹת
**מַסֹּרֶת** [شکل دیگر מַשֹּׂרֶת]
**מָסֹרְתִּי(ת)** ص. حدیثی ـ پای بند احادیث وفرائضی که تواتراً از قدیم بر جا مانده است
**מָסָת (מְסֻתָּת)** ص. اغوا شده
**מַסֵּת (מְסִתָּה)** =סַתָּת الخ ‖ ج מְסִתִּים(־תּוֹת)
**מְסֻתָּבֵר** ص. [چون מְסֻתָּדֵר] (۱) معقول: מ׳ כִּי הַצֶּדֶק עִמּוֹ چنین مینماید که حق با اوست (۲) معلوم، روشن ← הסתבר[زیر סָבַר]
**מִסְתַּגֵּף** ا.ر ـ ص. [״] مرتاض

**מִסְתַּדֵּר(־דֶּרֶת)** ا.فا. از הִסְתַּדֵּר ‖ ج ־תַּדְּרִים (־רוֹת)
**מִסְתּוֹבֵב** ص. [چون מִתְגוֹלֵל] گردنده ـ دورزننده
**מִסְתּוֹר** ا.ر. مخفی گاه ـ پناه گاه
**מִסְתּוֹרִי(ת)** ص. مرموز، سرّی، پوشیده، نا معلوم
**מִסְתּוֹרִין** ا.ر. راز، سرّ، رمز
**מַסְתּוֹרִית** ا.ث. نخ ریس، چرخك
**מִסְתַּיֵּג** ا.ر. [چون מִסְתַּדֵּר] خود داری کننده ـ ممتنع
**מִסְתַּכֵּל** ص ـ ا.ر. [״] نگاه کننده، تماشاچی، ناظر
**מִסְתַּלֵּק** ص. [״] در عُشرف موت، محتضر
**מַסְתֵּם** ا.ر. [چون מַסְמֵר] (۱) פְּקָק (۲) دکمه ای که سوراخ نی را می بندد
**מִסְתַּנֵּן** ״ [چون מִסְתַּדֵּר] ا.فا. از הִסְתַּנֵּן ‖ ∴ کسیکه قاچاقی وارد کشور میشود
**מִסְתָּעֵף** ص. [چون מִתְפָּאֵר] منشعب (شونده)
**מִסְתַּפֵּק** ص. [چون מִסְתַּדֵּר] اکتفا کننده، قانع ـ مردّد
**מִסְתַּפֵּר** [״] ا.فا. از הִסְתַּפֵּר
**מִסְתָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] مخفی گاه
**מִסְתָּר** [چون מִקְצָר] و מִסְתָּר [چون מִכְתָּב] ص. پنهان، پوشیده
**מְסַתֵּת** [چون מְדַבֵּר] = סַתָּת
**מַעְבָּד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] = פְּעָלָה
**מְעֻבָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] (استادانه) درست شده ـ عمل آورده ـ شخم زده
– אֲדָמָה לֹא־מְעֻבֶּדֶת زمین بائر
**מַעְבָּדָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] آزمایشگاه
**מַעְבְּדָן(־דָנִית)** ا. کارمند فنی آزمایشگاه
**מַעֲבֶה** ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] کلفتی، ضخامت ـ عُمق
**מְעֻבֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] غلیظ، پر مایه
**מַעְבָּטָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] بنگاه رهنی
**מַעֲבִיד(־בִידָה)** ا. کار فرما
**מַעֲבִיר(־בִירָה)** ا. انتقال دهنده ـ حامل، برنده
**מַעֲבִית** ا.ث. (قسمت انبوه) جنگل
**מַעְבָּר** ا.ر. [چون מַאֲזָן] معبر، گذر گاه ـ گردنه ـ عبور، ترانزیت ـ انتقال
– תְּקוּפַת מ׳ مرحلهٔ انتقال، برزخ
– ״אֵין מ״ عبور ممنوع است
**מַעְבֵּר** ״ [چون מַסְמֵר] = קלשון
**מְעֻבָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] کبیسه [در ماه]، سی روزه: חֹדֶשׁ מ׳ [م‌ش. با מְעֻבֶּרֶת مؤنث آن]
**מַעֲבָר←עֵבֶר**
**מַעְבָּרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] گذر گاه، گذار [در رودخانه] ـ درهٔ تنگ ـ گذر گاه تراز [در راه آهن] ـ اردو گاه موقتی برای مهاجرین تازه وارد
**מַעְבֶּרֶת** ״ [چون מִשְׁקֶלֶת] جسر، کشتی گذاره
**מְעֻבֶּרֶת** ص. آبستن ‖ ج ־בָּרוֹת
– שָׁנָה מ׳ سال کبیسه، سال سیزده ماهه
**מַעְגִילָה** ا.ث. جاده صاف کن، غلتك ـ اطوی ماشینی ـ وردنه، تیرك
**מַעְגָּל** ا.ر. [־גַל] دایره ـ حلقه ـ مدار، مسیر، ∴ طریق، جاده ـ [در جریان برق] دور تمام ‖ ج מַעְגָּלִים [־גְלֵי] یا ־גָּלוֹת [גְ־]
– מַעְגַל קְסָמִים دور وتسلسل
**מְעֻגָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] گرد (شده) ـ بی کسر، راسته، بی خرده: מִסְפָּר מ׳
**מַעְגָּלִי(ת)** ص. گرد: רְקוּד מ׳
**מְעֻגָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] افسرده، غمگین
**מַעֲגָן** ا.ر. [چون מַאֲזָן] لنگر گاه، بار انداز
**מָעַד** ف‌ل. [چون שָׁאַל] لغزیدن، متزلزل ب
– הִמְעִיד ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] لغزانیدن ـ سست ولرزان ك
**מַעַד** ا.ر. [چون בַּעַל] = מְעִידָה
**מַעְדִּיף(־דִיפָה)** ا.فا. از הֶעְדִּיף←עָדַף
**מְעֻדְכָּן** ص. [چون מְעֻנְיָן] منظم شده تا آخرین تاریخ ـ مناسب روز، جدید←עִדְכֵּן و עֻדְכַּן
**מַעֲדָן** ا.ر. [־דַן; ־דַנוֹ] ـ ج מַעֲדָנִים خوراکهای لذیذ، لذائذ ـ لذات، خوشی ها
**מַעְדֵּר** ״ [چون מַסְמֵר] بیلچهٔ وجین کاری
**מָעָה** ا.ث. [چون שָׁנָה] تخمه، هسته، دانه، حبه ـ ذره ـ نام سکهٔ قدیمی [م‌ش. با מָעוֹת جمع آن]
**מָעוֹג** ا.ر. [چون גָּאוֹן] قرص نان ـ ∴ دایره ـ خطمی درختی

**מְעוֹדָד** [چون מְסוֹבֵב] ص. تشویق آمیز || ا.ر. مشوّق

**מַעֲוָה** ا.ث. خطا کاری

**מָעוֹז** یا **מָעֻז** ا.ر. [מָעוּזִי یا מָעֻזִּי] ملجاء، پناهگاه ـ قلعه، دژ ـ .: نیرو، قوّت || ج **מָעוּזִים** یا **מָעֻזִּים**

**מָעוּט** ص. [چون בָּדוּק] کم

– **מְעוּט שֵׂכֶל** کم عقل ـ **מ' תּוֹרָה** بیدانش

– **יָדוֹ מְעוּטָה** دستش یا مشتش بسته است، خسیس است

**מִעוּט** ا.ر. مقدارکم (یا کمتر) ـ اقلیت: **הַמִּעוּט הַיְהוּדִי בְּפָרַס** اقلیت یهود(ی) در ایران || تقلیل، کاهش

– **לְפִי מ' דַּעְתִּי** بعقل ناقص من

– **מ' הַדְּמוּת** تحقیر

**מָעוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] فشرده، له شده، مچاله (شده) ـ کوبیده، فرو رفته ـ کوبیده بیضه

**מְעוּךְ** ا.ر. عمل فشردن یا له ك یا آخته ك

**מְעוֹלָל** [چون מְסוֹבֵב] (۱) ا.ر. = **עוֹלָל**[1] (۲) ا.فا. از **עוֹלֵל**

**מְעוֹלָל** (־לֶלֶת یا לָלָה) ا.مف. از **עוֹלַל** ← **עָלַל** || ج ־לִלִים (לָלוֹת)

**מֵעוֹלָם** ← **עוֹלָם**

**מָעוֹן** ا.ر. [מ־] مأوا، مکان ـ منزل ـ لانهٔ جانور درنده || ج **מְעוֹנִים** یا ־נוֹת

– **הַמָּעוֹן הַזֶּה!** باین خانهٔ قدس قسم!

**מְעוֹנָה** ا.ث. = **מָעוֹן**

– **שׁוֹכֵן מ'** ساکن افلاك: صفت باری تعالی

**מְעוֹנֵן** ا.ر. [چون מְסוֹבֵב] غیبگو، فالگیر

**מָעוּף** „ [מ־] پرواز ـ .: وسعت فکر، قوهٔ تخیل ـ تاریکی

– **מְעוּף הַצִּפּוֹר** چشم انداز هوائی

**מְעוֹפֵף** „ [چون מְסוֹבֵב] پرواز کننده ـ هوا نورد

**מָעוֹר** „ [چون גָּאוֹן] برهنگی، عورت ـ .: عیب

**מְעוֹרֵר** „ [چون מְסוֹבֵב] بیدار کننده ـ .: جلب کننده

– **שָׁעוֹן מ'** ساعت شماطه ای

**מָעוֹת** ا.ث. پول (خرد) ـ ←**מָעָה** مفرد آن

**מְעָוָת** ص. [چون מְכֻבָּד] کج ـ .: منحرف ـ مغلوط

**מָעוֹז** ← **מָעוֹז**

**מַעֲזִיבָה** ا.ث. کاه گل، اندود (بام)

**מְעִזָּה** „ موی بُز، پشم بز

– **מְעִזַּת אַנְגּוֹרָה** موی مرغوز

**מָעֵן** ا.ر. [מָעֲנוֹ] دژ، قلعه || ج **מָעֲנִים**

**מָעַט** ف‌ل. [יִמְעַט; מְעַט ←; מְעַט (מַעֲטִי)] ـ م. **מָעוּט, מָעוֹט**; לְמִעֹט کم شدن، نقصان پذیرفتن ـ کم یا ناچیز بنظر آمدن

– **נִמְעַט** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] کم شدن

– **מִעֵט** [چون טִהֵר] (۱) ف‌م. کم ك، کاستن ـ کوچك ك ـ بحساب نیاوردن (۲) ف‌ل. کم ب، کم شدن ـ [با בְּ] کاستن (از): **הָיוּ מְמַעֲטִים בְּמַאֲכָל** از خوراك میکاستند، کم میخوردند

– **מִעֲטוּ אֶת דְּמוּתוֹ** او را تحقیر کردند

– **מְעַט** مج. [چون בְּעֵר] کم شدن

**הִתְמַעֵט, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] کم شدن، کاهش یافتن

– **דּוֹר שֶׁמִּתְמַעֵט וְהוֹלֵךְ** نسلی که از حیث شمارهٔ شخصیت های بزرگ پیوسته رو به کاهش می گذارد

– **נִתְמַעֲטָה יָדוֹ** دستش تنگ شد، تهیدست شد

– **הִמְעִיט** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] کم ك، کاستن (از)

– **הֶמְעֵט** مج. [چون הֶרְעֵל] کم شدن، کاهش یافتن

**מְעַט** (۱) ا.ر. مقدار کم، (یك) کمی: **מ' מַיִם** || [در صیغهٔ ج] معدودی، عدهٔ کمی: **רַק לְמְעַטִּים יֵשׁ הִזְדַּמְּנוּת כָּזֹאת** (۲) ص. (**מְעַטָּה**) کم، اندك، قلیل || ج **מְעַטִּים** (**מְעַטּוֹת**) ـ (۳) ق. کمی، قدری: **יָצָא לְהִתְבַּדֵּר מ' – אָכַלְתִּי מ'**

– **בִּמְתֵי מְעַט** با عدهٔ قلیلی

– **מ' מ'** کم کم، خرد خرد، بتدریج

– **בִּמְעַט** ق. (بمقدار) کم: **בִּמ' אוֹ בְּהַרְבֵּה**

– **עוֹד מ' ← עוֹד**

– **כִּמ'** ق. تقریباً: **הַקָּהָל כִּמ' מָעַךְ אוֹתִי**

– **כ' שֶׁ** (۱) نزدیك بود که، چیزی نمانده بود که: **כ' שֶׁנָּפַל בַּבּוֹר** نزدیك بود در چاه بیفتد (۲) بمجرّدیکه

**מָעָט** ص. [چون מוּעָד] کم، اندك

– **מ' הַמַּחֲזִיק אֶת הַמְּרֻבֶּה** کم ومهم، کم وبا ارزش

**מָעֹט** (מְעָטָה) ص. تيز (شده) ـ ج מְעָטִים(־טוֹת)
**מַעֲטָה** ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] پوشش ـ ردا ـ شنل
**מַעֲטִיר**(־טִירָה) ص. تاجدار
**מְעֻטָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] پيچيده ـ داراى جلد كاغذى
**מַעֲטָפָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] پاكت ـ جلد كاغذى
**מַעֲטֶפֶת** ״ [چون מִשְׁמֶרֶת] ردا، جامهٔ گشاد ـ پوشش
**מְעֻטָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] تاجدار ـ مزين
**מְעִי** ا.ر. [מְעִיו] ـ ج ـ ت מֵעַיִם [מֵעֵי; מֵעָיו] روده ـ ∴ [در جمع] (۱) رحم، شكم (۲) صُلب (۳) دل [بعنوان مركز احساسات] : ״מֵעַי הָמוּ עָלָיו״ دلم بحالش سوخت
– שִׁישׁוּ בְנֵי מֵעַי! خوش بحالم!
**מְעִידָה** ا.ث. لغزش
**מְעִיכָה** ״ عمل له ك ومچاله ك
**מְעִיל** ا.ر. نيمتنه، ژاكت، ˈكت ـ پالتو [در اين معنى = מ׳ עֶלְיוֹן]
– מ׳־מַגֶּבֶת قطيفهٔ لباسى يا پالتوى
– מ׳־גֶּשֶׁם بارانى ‖ ج מְעִילֵי־גֶ׳
**מְעִילָה** ا.ث. خيانت (در امانت واموال عمومى)
**מְעִילוֹן** ا.ر. ژاكت كوتاه
**מֵעַיִם←מְעִי**
**מַעְיָן** ا.ر. [־יָן] چشمه ـ چاه : מַעְיַן נָפְט ‖ ∴ منبع ‖ ج מַעְיָנִים [־יָנֵי] و מַעְיָנוֹת [־יָנוֹת]
– מ׳ מִתְגַּבֵּר علامه ـ [م] چشمهٔ پر زور
– מ׳ נוֹבֵעַ كسيكه ميتواند بطور مسلسل حرف بزند ـ [م] چشمهٔ زاينده
־מַעְיָנִים فكر يا توجه
**מְעַיֵּן** ״ [چون מְדַבֵּר] مطالعه كننده ـ مراجعه كننده
**מְעֻיָּן**[1] ص. [چون מְכֻבָּד] تراز ـ در حال موازنه
**מְעָיָן**[2] ا.ر. [־יָן] معين، لوزى ‖ ج מְעָיָנִים [־יָנֵי]
**מֵעֵין←עַיִן**
**מְעַיֵּף** ص. [چون מְדַבֵּר] خسته كننده
**מֵעִיק** ص. [چون מֵאִיר] فشار آورنده
**מֵעִיר** ص. [״] بيدار كننده
**מָעַךְ** ف‌م. [چون שָׁאַל] له ك ـ مچاله ك
– נִמְעַךְ مج. [چون נִשְׁאַל] له شدن ـ مچاله شدن
– מְעֵךְ ف‌م. [چون טְהֵר] بشدت فشردن يا له ك
– מ׳ אֶת קוֹלוֹ صداى خود را پست كرد
– מַעַךְ مج. [چون בַּעַר] (سخت) فشرده شدن
– נִתְמַעֵךְ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] له شدن : הַתַּפּוּחַ נ׳
**מָעָךְ** ا.ر. [מֵעַךְ ; מֵעָכוֹ] فرو رفتگى يا له شدگى (در ظروف) ـ ج מְעָכִים [מַעֲכֵי]
**מְעֻכָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] معطل شده ـ عقب مانده
**מְעֻכָּל** ص. [״] هضم شده ـ سوخته
**מְעֻכָּר** ص. [״] تيره، گل آلود
**מַעֲכֶרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] آلودگى ـ ∴ گناه
**מָעַל** ف‌ل. [چون שָׁאַל] خيانت‌ك، خيانت ورزيدن: מְעַלְתֶּם בִּי بمن خيانت كرديد ‖ [با ב] اختلاس ك
**מַעַל** ا.ر. [چون בַּעַל] خيانت (در امانت). اختلاس
– אִישׁ מ׳ خائن ـ مختلس
– דִּבְרֵי נִשְׁאַרוּ מ׳ سخنان وى پوچ وبى نتيجه ماند
**(מֵעַל) מִמַּעַל** ق. (از) بالا
– מִמַּעַל ל ح‌ا. = עַל (גַּבֵּי) بالاى، روى
**מְעַל** ا.ر. [چون פְּעַל] عمل بلند كردن (دست)
**מֵעַל (לְ)←עַל**[2]
**מַעֲלָה** ا.ث. پله ـ درجه ـ ∴ مرتبه، مقام
– אָדָם הַמ׳ شخص ارجمند وبلند مرتبه
– מַעֲלוֹת רוּחַ افكار، خيالات دل
– סִיר הַמַּעֲלוֹת قابلمهٔ ناهار خورى
– מַעֲלָתוֹ, מַעֲלַת כְּבוֹדוֹ جناب آقاى...
**מַעֲלֶה**[1] ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] سربالائى، فراز ـ صحن، سكو
**מַעֲלֶה**[2] (־לָה يا ־לִית) ا.فا. از הֶעֱלָה ‖ ج ־לִים (לוֹת)
– לֹא מ׳ וְלֹא מוֹרִיד تفاوتى نميكند، مهم نيست
– מַעֲלֵה־גֵּרָה (מַעֲלַת־) نشخوار كننده ـ ∴ مكرر گو، مبتذل گو ‖ ج מַעֲלֵי־גֵ׳ (־מַעֲלוֹת־)
**מַעְלָה** ق. بالا ـ [در مقام اسم] عالم بالا
– מ׳־מַטָּה ق. چيزى بالا چيزى پائين، كمابيش، تقريباً

- וָמַעְלָה ق. (۱) ببالا: "מִשְׁכְּמוֹ וָמ׳" (۲) ببعد: "מֵהַיּוֹם הַהוּא וָמ׳"
- לְמַעְלָה ق. بالا، در طبقهٔ بالا: הֵם דָּרִים ל׳ || [در مقام اسم] הַמַּיִם יוֹרְדִים מִלְּמַעְלָה آب از بالا میریزد
- לְמַעְלָה מִן بالای ـ بیش از، متجاوز از: לִפְנֵי למ׳ מִשְּׁנָתַיִם متجاوز از دو سال قبل || علاوه بر ـ .: بالاتر از، مافوق: הַמִּפְעָל הוּא לְמ׳ מִיכָלְתִּי
- מַעֲלָה ص. [چون מְצֻוָּה] عالی ـ فوق العاده زرنگ: תַּלְמִיד מ׳ || اعلا: סְחוֹרָה מְעֻלָּה
- שֹׁכֵן מְעֹלִים ساکن اعلی علیین [از اسماء الله]
- מַעֲלִית ا.ث. اسانسور، بالابر
- מַעֲלָל ا.ر. [چون מַאֲזָן] کردار، عمل
- מְעֻלָּף ص. [چون מְכֻבָּד] پوشیده ـ اندوده ـ مرصع
- מַעֲמָד ا.ر. [־מַד؛ ־מָדוֹ] جای ایستادن ـ وضع ایستادن ـ پایه وقاب وگیره ومانند انها ـ [در نمایشنامه] مجلس ـ .: وضع، موقعیت، مقام، منصب ـ طبقه: הַמ׳ הַבֵּינוֹנִי || ج מַעֲמָדוֹת [מַעֲמָדוֹת]
- מ׳ לְמִטְרִיּוֹת محل گذاردن چترها
- בְּמַעֲמַד در حضور، با حضور
- מִלְחֶמֶת מַעֲמָדוֹת مبارزهٔ طبقاتی
- מָעָמָד " [־מַד] جای ایست، پایگاه || ج מָעָמָדִים [מָעָמְדֵי]
- מֻעֲמָד(־מֶדֶת) ا. کاندید، کاندیدا: מ׳ לְמִשְׂרַת מַזְכִּיר אִישִׁי שֶׁל הַנָּשִׂיא کاندیدای پست دبیر خصوصی رئیس جمهور || ج ־מָדִים (מָדוֹת)
- מְעֻמָּד (۱) ص. [چون מְכֻבָּד] صفحه بندی شده، آمادهٔ چاپ ـ ایستاده (۲) ق. در حال ایستاده
- מְעֻמָּדוּת ا.ث. کاندیدائی، نامزدی
- מַעֲמָדִי(ת) ص. طبقاتی
- מַעֲמִיד ا.ر. = בֵּן[۳]
- מְעַמֵּל " [چون מְדַבֵּר] آموزگار ورزش
- מְעֻמְלָן ص. [چون מְעֻנְיָן] آهار زده
- מַעֲמָס ا.ر. [چون מַאֲזָן] بار ـ ظرفیت
- מְעֻמָּס ص. [چون מְכֻבָּד] بار شده
- מַעֲמָסָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] بار (سنگین)
- מְעֻמְעָם ص. [چون מְגֻלְגָּל] تیره ـ .: مبهم
- מַעֲמָק ا.ر. [چون עֵקֶב] عمق، ژرفا ـ قعر
- מַעֲמַקֵּי הַלֵּב از صمیم قلب، از ته دل
- מַעַן " [چون בַּעַל] نشانی = כְּתֹבֶת
- לְמַעַן ح.ا. بخاطر: ל׳ הַשֵּׁם بخاطر خدا، ترا بخدا || بمنظور، برای = כְּדֵי || [با אֲשֶׁר] برای اینکه، تا اینکه
- מַעֲנֶה " [چون מַעֲשֶׂה] پاسخ ـ مقصود ـ غایت
- מַעֲנֵה לָשׁוֹן قدرت جواب گوئی ـ وراجی، روده درازی
- בְּלִי טְעָנוֹת וּמַעֲנוֹת بی چون وچرا
- מַעֲנָה ا.ث. شیار ـ کردو
- מְעֻנֶּה ص. [چون מְצֻוָּה] رنج دیده ـ روزه دار
- מְעַנְיֵן(־יֶנֶת) ص. جالب (توجه) ـ ־יְנִים (־נוֹת)
- מְעֻנְיָן(־יֶנֶת) ص. علاقه مند، دلبسته ـ ذینفع || ج ־יְנִים (־נוֹת)
- לְכָל הַמ׳ بعنوان هر کس که کاربدست او باشد ←לכל מאן דְּבָעֵי [زیر מָאן]
- מְעֻנָּן ص. [چون מְכֻבָּד] ابری: שָׁמַיִם מְעֻנָּנִים
- מַעֲנָק ا.ر. [چون מַאֲזָן] انعام ـ عیدی ـ بورس تحصیلی [مختصر מַעֲנַק לְמוּדִים]
- מְעֻסָּק ص. [چون מְאֻכָּל] استخدام شده، مشغول
- מַעְפִּיל(־פִּילָה) ا. شخص بی پروا ومخاطره جو
- מַעְפָּל ا.ر. [چون עַכְבָּר] تهوّر، بی باکی
- מְעֻפָּר ص. [چون מְכֻבָּד] خاك آلود، گرد گرفته ـ خاکی
- מַעֲפֶרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] لباس کار
- מְעֻפָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] گندیده، فاسد
- מַעֲצָב ا.ر. [چون מַאֲזָן] افسردگی، غمگینی
- מַעֲצֵבָה ا.ث. غم واندوه || ج מַעֲצֵבוֹת [מַעֲצָ־]
- מְעַצְבֵּן ص. [چون מְעַנְיֵן] عصبانی کننده
- מְעֻצְבָּן ص. [چون מְעֻנְיָן] عصبانی (شده)
- מַעֲצָה ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] قسمت چوبی افزار ـ قنداق تفنگ
- מְעֻצָּה ص. [چون מְצֻוָּה] (دارای قاب) چوبی
- מַעְצוֹר ا.ر. مانع، حائل ـ وسیلهٔ جلوگیری [چون ترمز]
- מַעֲצִיב(־צִיבָה) ص. غم انگیز، تأسف آور

**מַעֲצָמָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دولت بزرگ، کشور نیرومند
**מַעְצָר** ا.ر. [چون עֵכֶּבֶר] تسلط، اختیار- باز داشت
**מַעְצֵר** " [چون מַסְמֵר] ترمز = בֶּלֶם ‖ حائل
**מַעֲצֶרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] دستگاهِ روغن کشی
**מְעֻקָּב** (۱) ص. [چون מְכֻבָּד] جامد- مکعب: מֶטֶר מ׳ (۲) ا.ر. توان سوم، مکعب
– שֹׁרֶשׁ מ׳ ریشهٔ سوم، کعب، جذر مکعب
**מַעֲקָה** ا.ر. [چون מַעֲשָׂה] محجر- طارمی
**מַעֲקוֹף** " سکو یا پناهگاه وسط خیابان
**מַעֲקַל** " [چون מַאֲזָן] پیچ وخم
**מְעֻקָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] کج، معوّج- توقیف شده- ∴ منحرف، غیر عادلانه
**מְעַקֵּל و מְעַקֵּם** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از עִקֵּל و עִקֵּם
**מְעֻקָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] کج- پیچ دار- ∴ محیل
**מְעֻקָּף** ص. [" ] [در باب چیزی گفته میشود] که آنرا دور زنند واز وسط آن عبور نکنند
**מְעֻקָּץ** ص. [" ] نوك دار، نیشدار- نیش خورده
**מַעֲקַר** ا.ر. استریلیزاتور: اسباب گند زدائی ‖ ج מַעֲקָרִים
**מְעַקֵּר** ص. [چون מְדַבֵּר] میکروب کش- سترون کننده
**מְעֻקָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] اخته شده- گند زدائی شده، سترون
**מַעֲקָשׁ** ا.ر. [چون עַקְרָב] راه نا هموار یا پیچ وخم دار- ∴ موضوع پیچیده
**מְעֻקָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] کج- ∴ سر سخت
**מַעַר** ا.ر. [چون בַּעַל] عورت- جای برهنه، فضای باز
**מְעֹרָב** ص. [چون מְבֹרָךְ] آمیخته، مخلوط، مختلط: בֵּית־סֵפֶר מ׳ ‖ ∴ (۱) گرفتار (۲) مختلف
– מ׳ בְּדַעַת=מְטֹרָף; מְשֻׁגָּע
– מ׳ (בְּדַעַת) עִם הַבְּרִיּוֹת معاشر، قابل معا شرت، اجتماعی- خاکشیر صفت
– חִנּוּךְ מ׳ تربیت پسر ودختر با هم
– מִסְפָּר מ׳ عدد کسری
**מְעֹרָב** [چون מְבֹרָךְ] ا.فا. از עֵרַב←עָרַב[۲]

**מַעֲרָב** ا.ر. [چون מַאֲזָן] مغرب، باختر
– מִמ׳ ל در مغربِ، در باخترِ
– מַעֲרָבָה ق. سوی باختر
(מִעְרֵב) **הִתְמַעֲרֵב** ف.ل. [چون הִתְפָּרְנֵס] تمدن وآداب غرب را فرا گرفتن
**מְעֹרְבָב** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] آمیخته، مخلوط، قاطی- ∴ در هم بر هم
**מַעֲרָבִי(ת)** ص. باختری، غربی
**מְעַרְבֵּל** ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] بتن ساز
**מְעַרְבֶּלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] گرداب کوچك
**מְעֹרְגָל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] غلتانیده- بشکل ورق در آمده: גַּרְזֶל מ׳ آهن ورق ‖ گرد شده، لوله شده
**מַעֲרֶה** ا.ر. [چون מַעֲשֶׂה] جای باز یا برهنه
**מְעָרָה** ا.ث. مغاره، غار- لانهٔ جانور درنده
– מְעָרַת פְּרִיצִים پاتوق دزدان واشرار
**מַעֲרוֹךְ** ا.ر. تخته ای که خمیر را روی آن پهن میکنند- وردنه
**מַעֲרִיב** " نماز شام، نماز مغرب
– "הַמ׳ עֲרָבִים" پدید آورندهٔ غروب
**מַעֲרִיךְ(־רִיכָה)** ا. ارزیاب- [بصورت مذکر] نما، نماینده- فهرست (هزینه زندگی)
**מַעֲרִיץ(־רִיצָה)** ا. ستایش کننده، تعریف کننده
**מַעֲרָךְ** ا.ر. [چون מַאֲזָן] طرح- ترتیب- برنامه: מַעֲרַךְ זְמַנֵּי הַרַקֶּת הַתִּיבָה ‖ ∴ تدبیر، فکر
– מ׳ קְרָבִי صف آرائی
**מְעֻרָךְ** ص. [چون מְאֻכָּל] ارز یابی شده
**מַעֲרָכָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] ترتیب، نظم- ردیف- [در نمایش نامه] پرده- [ن] جبهه- صف (آرائی)- سپاه- میدان، معرکه- صورت فلکی [مختصر מַעֲרֶכֶת הַכּוֹכָבִים]
**מַעֲרְכוֹן** ا.ر. نمایش یك پرده ای
**מַעֲרֶכֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] هیأت تحریریه- دفتر (کار)، اداره- سلسله: מ׳ עֲצָבִים ‖ مجموعه، دسته- ردیف
– מ׳ רְהִיטִים (یك) دست مبل
– סַל הַמ׳ سبدی که مواد غیر قابل طبع را در آن میریزند

**מַעֲרֶכֶת** ״ [چون מִשְׁקֶלֶת] (۱) מִבְנֶה (۲) اساسنامه (۳) =חֻקָּה قانون اساسی

**מַעֲרָמִים** (הג) ا.ر. برهنگی

**מְעַרְעֵר**(־עֶרֶת) ا. معترض ـ پژوهش خواه، مستأنف || ج ־עֲרִים (־עֵרוֹת)

**מְעֻרְפָּל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] مه گرفته ـ ∴ مبهم، تاریك

**מַעֲרֶפֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] ماشینِ گردن زنی، گیوتین

**מַעַשׂ** ا.ر. = מַעֲשֶׂה || ج מַעֲשִׂים

**מְעֻשָּׂב** ص. [چون מְכֻבָּד] علفزار، سبزه زار

**מַעֲשַׂבָה** ا.ث. = עִשְׂבִיָּה

**מַעֲשֶׂה** ا.ر. [מַעֲשֵׂה; מַעֲשִׂי; מַעֲשְׂךָ; מַעֲשֵׂהוּ] کردار، عمل ـ کار ـ امر ـ ساخت، صنعت ـ مصنوع ـ حکایت، روایت ـ رویداد، واقعه ـ تراوشِ فکر ـ حاصل، محصول، ∴ نتیجه || ج מַעֲשִׂים

ـ אִישׁ מ׳ مرد عمل ـ شخص صالح ونیکو کار

ـ יְמֵי הַמ׳ روزهای کار در هفته

ـ בְּאֶפֶס מ׳ بیکار

ـ לְמ׳ ق. عملاً، در عمل

ـ הֲלָכָה לְמ׳ قاعدهٔ عملی یا تجربی، دستورا لعمل

ـ מַעֲשֵׂה מַחַט سوزندوزی ـ دوزندگی

ـ מַעֲשֵׂה פִּלּוֹנִי בְּיָדוֹ نگاهش یا چشمش بدست فلان است (از او تقلید میکند)

ـ מַעֲשִׂים בְּכָל יוֹם کار های روزمرّه، وقایع روزانه

**מְעֻשֶּׂה** (מְעֻשָּׂה) ص. مصنوعی ـ اجباری || ج מְעֻשִּׂים (־שׂוֹת)

**מַעֲשִׂי**(ת) ص. عملی ـ قابل اجرا

ـ אָדָם מ׳ کسیکه بکار های عملی دست میزند

**מַעֲשִׂיָּה** ا.ث. حکایت (کوچك)

**מַעֲשִׁיר**(־שִׁירָה) ص. دولتمند کننده

**מַעֲשָׁן** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] استعمال کنندهٔ دخانیات: מ׳ סִיגָרִיּוֹת سیگار کش

**מְעֻשָּׁן** ص. [چون מְכֻבָּד] دود داده شده، دودی ـ [در رنگ] دودی

**מַעֲשָׁנָה** ا.ث. دودکش ـ تنوره (سماور)

**מַעֲשָׂקוֹת** ״ [جمعِ מַעֲשָׂקָה] ستم، ظلم

**מַעֲשַׂר** ا.ر. [־שַׂר] عشریه || ج מַעֲשְׂרוֹת

**מְעֻשָּׂר** ا ـ ص. [چون מְכֻבָּד] (شکل) ده ضلعی

**מְעֻתָּד** ص. [״] آماده

**מַעְתִּיק**(־תִּיקָה) ا. رونویسی کننده، رونوشت بردارنده

**מָעְתָּק** ص. [چون מָחְזָק] استنساخ شده ـ انتقالی

**מַפָּאוֹת** ا.ث. ترسیم نقشه های جغرافیائی

**מַפַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] رسام نقشه های جغرافیایی

**מְפֹאָר** (־אֶרֶת) ص. با شکوه، عالی || ج ־אָרִים (־רוֹת)

**מְפֹאָר**(־אֶרֶת) ا.فا. از פֵּאֵר || ج ־אָרִים (אֲרוֹת)

**מִפְאַת←פֵּאָה**

**מְפֻגָּז** ص. [چون מְקֻצָּר] بمباران شده

**מַפְגִּיעַ**[1] [چون מַכְרִיעַ] ا.فا. از הִפְגִּיעַ ـ בְּמ׳ اکیداً، قویاً، مصرّانه

**מַפְגִּיעַ**[2] ا.ر. [־גִּיעוֹ] پشهٔ ریز || ج ־גִּיעִים

**מְפֻגָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] تقلیبی: כֹּהַל מ׳

**מִפְגָּן** ا.ر. [چون עַכְבָּר] رژه ـ تظاهرات نظامی

**מִפְגָּע** ״ [چون אֶזְרָח] مانع، سنگ لغزش ـ ∴ آماج بلا

**מְפֻגָּר** ص. [چون מְדֻבָּר] عقب مانده: תַּלְמִיד מ׳ || کند: שָׁעוֹן מ׳

**מְפֻגָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] عقب افتاده، معوّق

**מִפְגָּשׁ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] میعاد (گاه)، (محل) ملاقات ـ محل تقاطع

ـ מ׳ אֲפֵקִי گذر گاه تراز

**מִפְדֶּה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] فدیه، باز خرید

**מַפָּה*** ا.ث. نقشه (جغرافیائی)

ـ מַפַּת־קִיר نقشهٔ دیواری

**מַפָּה** ״ رومیزی ـ (پارچه) پرچم

**מַפּוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] دم [در آهنگری]

**מַפּוּחוֹן** ״ اکردئون

**מַפּוּחִית** ا.ث. ساز دهنی [مختصر מ״פֶּה]

ـ מ״־יָד قسمی ارگ دستی

**מְפֻזָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] پراکنده ـ ∴ گیج

**מַפָּח** ا.ر. جان سپاری || ج מַפָּחִים [מַפְחֵי]

ـ מַפַּח נֶפֶשׁ یأس، نومیدی

**מְפֻחָד** ص. [چون מְרֻעָל] ترسیده، وحشت زده

**מְפַחֵד** [چون מְאַהֵב] ا.فا. از פִּחֵד ←פָּחַד
**מַפְחָה** ا.ث. [چون מַלְחָמָה] کارخانهٔ آهنگری
**מְפֻחָת** ص. [چون מְרֻעָל] کم شده، تنزل کرده
**מְפֻטָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] پرواری، چاق ـ ‥ پُر، سرشار
**מְפֻיָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] (با دوده) سیاه شده
**מְפֻיָּךְ** ص. [چون מְכֻבָּד] سرمه کشیده
**מְפֻיָּס** ص. [״] آرام (گرفته) ـ راضی
**מַפִּיץ** ا.ر. [چون מֵאִיר] توزیع کننده ـ پراکنده کننده
**מַפִּיק** [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵפִיק←פָּק
**מַפִּיק** ا.ر. نقطه ایکه در ה می گذارند تا آنرا به تلفظ درآورد چنانکه در שִׁמָּה
**מֵפִיר** ص ـ ا. [چون מֵאִיר] باطل کننده
– מ׳ שְׁבִיתָה خائنِ اعتصاب، اعتصاب شکن
**מַפִּית** ا.ث. دستمال سرِ میز، سرویت serviette
**מְפֻכָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] هشیار ـ ‥ واقع بین
**מַפָּל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پس مانده، آشغال ـ قراضه ـ دم قیچی ـ افت، کاهش
– מַפַּל מַיִם=אֶשֶׁד آبشار
**מָפָל (מֻפָּלֶת)** ص. افتاده، انداخته
**מְפֻלָּא(־לָאָה)** ص. شگفت انگیز ـ عالی ـ مبرّز
**מִפְלָאָה** ا.ث. [־לֵאת] کارِ شگفت آمیز || ج ־לָאוֹת [־לְ־]
**מְפֻלָּג** ص. [چون מְקֻצָּר] جدا (شده)، دور ـ ‥ مبرّز ـ زیاد، اغراق آمیز
**מְפֻלָּג** ص. [چون מְכֻבָּד] جدا شده ـ منشعب
**מִפְלַגָּה** ا.ث. =חֵלֶק; פְּלֻגָּה
**מִפְלָגָה** ״ [چون מוֹרָשָׁה] حزب [ج. احزاب]
**מִפְלַגְתִּי(ת)** ص. حزبی
– בִּלְתִּי־מ׳ غیر حزبی ـ آزاد
**מִפְלַגְתִּיוּת** ا.ث. وابستگی حزبی ـ اصالت حزبی
**מַפָּלָה** ״ [چون אֲיָלָה] ویرانه، خرابه ـ افت، سقوط
**מַפֶּלָה** ״ = מַפָּלֶת
**מְפֻלָּה (־לָה)** ص. مشخص، نشان شده: מ׳ לְטוֹבָה || ־לִים(לוֹת)

**מְפֻלָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] قاش شده ـ پاره پاره شده. شیار شده
**מַפְלֵחַ** ا.ر. اسباب تخم مرغ بُری || ج ־לְחִים
**מִפְלָט** ״ [چون עַכְבָּר] پناه (گاه)
**מְפֻלָּט** ص. [چون מְקֻצָּר] در رفته
**מִפְלָל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] = תְּפִלָּה دعا، تضرّع
**מִפְלָס** ״ [چون עַכְבָּר] تراز ـ سطح
**מְפֻלָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] تسطیح شده ـ مسطح
**מַפְלֵסָה** ا.ث. تراز (آبی)
**מְפֻלְפָּל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] فلفل دار ـ ‥ زننده ـ زیرک
**מִפְלֶצֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] تمثال ترسناک و زشت
**מְפֻלָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] باز، دارایِ در رو
**מִפְלָשׁ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پاساژ ـ تونل
**מַפֶּלֶת** ا.ث. [چون בַּצֶּרֶת] آوار ـ خرابه ـ ویرانی
– מ׳ יָד بذرافشانی با دست
**מַפֶּלֶת** ״ [چون צַמֶּרֶת] لاشه ـ کندهٔ درخت بریده
**מִפְנֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] تغییر جهت ـ ‥ تغییر رویه
– נְקֻדַּת מ׳ مرحلهٔ تحوّل، مرحلهٔ بحرانی
**מְפֻנֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] تخلیه شده
**מְפֻנֶּה, מְפֻנָּה (־נָה)** ص. (۱) متوجه: מ׳ צְפוֹנָה متوجه شمال (۲) רַק || ج ־נִים (נוֹת)
**מִפְנֵי←פָּנִים**
**מְפֻנָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] ناز پرورده، ‥ لوس
**מְפֻסְטָר** ص. [מְשֻׁחְרָר] پاستوریزه
**מַפְסִיק(־סִיקָה)** ا. جدا کننده ـ [د] نشان دهندهٔ مکث
**מְפֻסָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] تراشیده، حجاری شده
**מַפְסֶלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] قلم درز ـ اسکنه
**מִפְסָעָה** ״ [چون מִלְחָמָה] = מִדְרָכָה
**מְפֻסְפָּס** ص. [چون מְגֻלְגָּל] با موزائیک فرش شده
**מְפֻסָּק** ص. [چون מְקֻצָּר] قطع شده
**מְפֻסָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] نقطه گذاری شده. مقطع ـ فاصله دار
**מַפְסֵק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] اسباب قطع جریان
**מִפְעָל** ״ [־עַל; ־עָלוֹ] عمل، فعل، (اقدام به) کار مهم ـ دستگاه، سازمان || ج ־עָלִים [עֲלֵי]
**מִפְעָם** ״ [چون מִכְעָס] ـ [مو] ضرب

**מְפֻעָנָח** ص. [چون מְצֻחְצָח] آشکار شده ـ استخراج شده
**מַפָּץ** ا.ر. [چون מְשָׁגּ] عمل خرد کردن ـ حصیر یا گلیم
**מַפֵּץ** „ [چون אֵלֵם] چماق یا گرز، کوپال
**מַפֶּצַח** „ [־צָחוֹ; ־צַחֵכֶם] فندق شکن || ج ־צָחִים
**מַפְצִיץ** „ بمب افگن
**מְפֻצָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] منشعب، شاخه شاخه ـ ∴ دارای چندین ماده
**מַפְצֵעַ** ا.ر. [شکل دیگر מַפְצֵחַ]
**מְפֻצָּץ** ص. [چون מְקֻצָּר] بمباران شده
**מְפֻצָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] ترکیده
**מְפֻק** ص. [چون מְנֻשׁ] استخراج شده ـ دارای מַפִּיק←
**מִפְקָד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] آمار (نفرات) ـ سرشماری ـ بازدید (واحد های) ارتش ـ امر، دستور
**מְפֻקָּד** ص. [چون מְקֻצָּר] سپرده، ودیعه گذاشته شده
**מְפַקֵּד (מְפַקֶּדֶת)** ا. [چون מְדַבֵּר (מְבַשֶּׂלֶת)] فرمانده: מְפַקֵּד רָאשִׁי فرمانده کل ـ מְפַקֵּד עֶלְיוֹן فرمانده کل قوا
ـ מ׳ שֶׁאֵינוֹ קָצִין درجه دار ←מַשָּׁק[2]
**מִפְקָדָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] ستاد فرماندهی
**מַפֵּקָה(־קָחַת)** ا. بازرس ـ بازبین || ج ־קָחִים (־קָחוֹת)
**מְפֻקָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] فهیم، زیرك، هوشیار
**מַפְקִיד(־קִידָה)** ا. سپارنده، امانت گذار
**מַפְקִיעַ** ا.ر. [چون מַצְבִּיעַ] استفاده‌چی، گرانفروش [מ׳ שְׁעָרִים یا מ׳ מְחִירִים نیز بهمین معنی است]
**מְפֻקָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] برای استفادهٔ عموم تخصیص داده (شده) ـ (فوق العاده) گران
**מְפֻקְפָּק** ص. [چون מְגֻלְגָּל] مشکوك
**מְפֻקָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] سر بسته، چوب پنبه دار
**מְפֻקָּר** ص. [چون מְקֻצָּר] هرزه، ددری ـ بی صاحب، مباح
**מְפֻרָּד** ص. [چون מְבֻרָּךְ] پراکنده ـ تجزیه شده، پیاده شده
**מְפֻרָּד** ص. [چون מְקֻצָּר] جدا شده
**מַפְרֵדָה** ا.ث. آلت خامه گیری ـ دستگاه تجزیه
**מַפָּרָה** [چون מַקָּנָה] ا.فا. از הִפְרָה
**מְפֻרָּז** ص. [چون מְקֻצָּר] اغراق آمیز
**מְפֻרָּז** ص. [چون מְבֻרָּךְ] غیر نظامی، بی حصار
**מְפֻרְזָל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] نعل دار ـ زره پوش
**מְפֻרָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] به پرواز در آمده ـ هوائی زده شده: כְּדוּר מ׳ || ∴ منتشر (شده)، شایع
**מְפֻרָּח** ص. [چون מְגֻרָּע] گلدار ـ ∴ در حال رشد
**מְפֻרָּט** ص. [چون מְבֻרָּךְ] دارای جزئیات، مفصل
ـ רִשִׁימָה מְפֻרָּטֶת صورت ریز یا مفصل
**מַפְרֵט** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مضراب
**מַפְרִיס(־רִיסָה)** ص. سُم دار
**מַפְרִיעַ** ص ـ ا. [چون מַצְבִּיעַ] مانع، مزاحم: יָכֹלְתִּי לַעֲבֹד בְּאֵין מ׳ بدون مزاحم توانستم کار کنم
**מְפֻרָּךְ** ص. [چون מְקֻצָּר] رد شده، تکذیب شده
**מְפֻרְכָּס** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] آرایش کرده
**מְפֻרְנֵס(־נֶסֶת)** ا. [ا.فا. از פִּרְנֵס] نان آور، کفیلِ خرج ـ روزی رسان || ج ־נְסִים (נְסוֹת)
**מְפֻרְסָם** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] مشهور، نامی، معروف ـ بدیهی
**מַפְרֵעַ←** تبصرهٔ לְמַפְרֵעַ
**מְפֻרָּע** ص. [چون מְגֻרָּע] برهنه ـ آشکار
**מְפֻרָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] قطع شده، دچار وقفه، نا مرتب
**מִפְרָעָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] مساعده، پیش‌پرداخت
**מִפְרָץ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] خلیج
**מְפֻרָּץ** ص. [چون מְבֻרָּךְ] دارای شکاف ورخنه، خراب شده
**מִפְרָק** ا.ر. [چون עַכְבָּר] بند، مفصل ـ پیوند گاه
**מְפָרֵק** „ [چون מְבָרֵךְ] مدیر تصفیه
**מְפֻרָּק** ص. [چون מְבֻרָּךְ] پیاده شده: מְכוֹנָה מְפֻרֶּקֶת || بر چیده یا تصفیه شده ـ فارغ ـ سبکبار
**מַפְרֶקֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] (فقرات) گردن
**מְפֻרָּר** ص. [چون מְבֻרָּךְ] خرد شده: לֶחֶם מ׳ || ∴ سقوط کرده
**מִפְרָשׂ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] بادبان، شراع ـ گسترش
ـ אֳנִיַּת מ׳, סְפִינַת מִפְרָשִׂים کشتی شراعی

– הוֹצֵא אֶת הָרוּחַ מִמִּפְרְשֵׁי פִּלוֹנִי بر کسی پیشدستی (یا دعاوی او را باطل) ك

**מִפְרָשׁ** „ [„] مقسم آب، آبر یز

**מְפָרֵשׁ**[1] „ [چون מְבָרֵךְ] مفسر: تفسیر کننده

**מְפָרֵשׁ**[2] „ [„] یا מ׳ יַמִּים=סַפָּן

**מְפֹרָשׁ** ص. [چون מְבֹרָךְ] تفسیر شده ـ روشن، واضح

– שֵׁם הַמ׳ اسم اعظم خدا (بصورت יְהוָה)

– בִּמְפֹרָשׁ ق. بطور واضح، واضحاً، صریحاً

**מְפֹרָשׁ** ص. [چون מְקֹצָר] جدا شده، تخصیص داده شده

**מִפְרָשִׁית** ا.ث. قایق شراعی

**מִפְשׁוֹל** ا.ر. = מִיָּע; סְוֵדֶר

**מְפֻשָּׁט, מָפ־** ص. [چون מְקֻצָּר] مجرّد ـ غیر عملی

– שֵׁם מ׳ اسم معنی [چون קַלּוּת و חָכְמָה]

**מְפֻשָּׁל** ص. [چون מְקֻצָּר] بالا زده، بالا انداخته

**מִפְשָׁעָה** ا.ث. [چون מֶלְחָמָה] کشالهٔ ران

**מְפֻשָּׁק** ص. [چون מְכֻבָּד] گشاد (شده)، از هم جدا

**מְפַשֵּׁר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] داور، حَکَم

**מְפֻתֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] فریفته، اغوا شده

**מִפְתְּוֹחַ** ا.ر. [چون תַּפְוּחַ] تهیهٔ فهرست

**מַפְתֵּחַ** „ [־תְּחִי]کلید ـ آچار ـ ∴ مفتاح، راه حل ـ حل المسائل ـ فهرست (آخرکتاب) ـ ج ־תְּחוֹת

– מ׳ אַנְגְּלִי یا מ׳ מִתְכַּוְנֵן آچار فرانسه

– מ׳ כְּפוֹל آچار دو سر

– דְּמֵי מ׳ سر قفلی

**מִפְתָּח** „ [چون אֶזְרָח] چاك (در لباس) ـ دهانه

– מִפְתַּח פֶּה گشودن دهان ـ ∴ برداشت سخن

**מְפַתֵּחַ** „ [מְפַתְּחוֹ] گراور ساز || ج מְפַתְּחִים [مؤنث آن ־תַּחַת || ج ־תְּחוֹת]

**מְפֻתָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] گراور شده ـ ظاهر شده: תְּמוּנָה מְפֻתַּחַת || ∴ رشد کرده ـ توسعه یافته ـ استادانه درست شده

**מַפְתִּיעַ** ص. [چون מַצְבִּיעַ] غیر منتظره، غیر مترقب، غافل گیر کننده

– בְּמ׳ ق. بطور ناگهانی ـ از روی غافل گیری

**מִפְתָּל** ا.ر. [چون עִכְּבָר] (جای پُر) پیچ وخم

**מִפְתָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] پیچ وخم دار، مارپیچ

**מִפְתָּן** ا.ر. [چون עַכְבָּר] آستانه ـ ∴ آغاز، شروع

**מִפְתָּע** „ [چون אֶוְרָח] چیز غافل گیر کننده، کار حیرت انگیز

**מְפֻתָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] غافل گیر شده ـ حیرت زده

**מץ←מוץ**

**מֵץ (מֻצָּה)** ص. =לוּחֵץ الخ

**מָצָא** ف‌م. [מָצָאתִי; יִמְצָא; מוֹצֵא; מְצָא (מְצָאִי)] ـ م. מְצֹא, מָצוֹא; לִמְצֹא پیدا کردن، یافتن ـ ∴ درك کردن، در یافتن

– מ׳ אֶת לִבּוֹ ל جرأت کرد که

– מ׳ חֵן בְּעֵינֵי←חֵן

– לֹא מ׳ אֶת יָדָיו וְרַגְלָיו دست وپای خود را گم کرد

– לֹא מָצְאָה יָדוֹ دستش نرسید، مقدورش نبود

– מְצָאוֹ אָסוֹן او را خطری رسید

– אִם תִּמְצָא לוֹמַר اگر خیال میکنی یا معتقدی

– נִמְצֵא مج. [נִמְצֵאתִי; יִמָּצֵא; נִמְצָא; הִמָּצֵא (הִמָּצְאִי)] ـ م. לְהִמָּצֵא پیدا شدن، یافت شدن ـ دیده یا کشف شدن ـ موجود بود ن ـ کفایت ك

– אִם תִּמָּצֵא לוֹמַר اگر خیال میکنی یا معتقدی

– נִמְצֵאנוּ לְמֵדִים شٌ از این مطلب چنین نتیجه میگیریم یا استنباط می کنیم که

– אֵינֶנּוּ בִּנְמְצָא موجود نیست، پیدا نمیشود

– הִתְמַצֵּא ف‌ل. [יִתְמַצֵּא; מִתְמַצֵּא; הִתְמַצֵּא (־מַצְאִי)] ـ م. לְהִתְמַצֵּא جهات چهار گانهٔ خود را تشخیص دادن ـ ∴ بموقعیت آشنا شدن

– הִמְצִיא ف‌م. [הִמְצֵאתִי; יַמְצִיא; מַמְצִיא; הַמְצֵא (־מְצִיאִי)] ـ م. לְהַמְצִיא اختراع ك ـ بوجود آوردن ـ فراهم ك، تهیه ك ـ از پیش خود در آوردن، تراشیدن، انگیختن: נָא אַל תַּמְצִיא תֵּרוּצִים خواهش دارم بهانه نیاورید

– הֻמְצָא مج. [יֻמְצָא; מֻמְצָא] ـ م. הֻמְצֵא ~ پیدا شدن ـ اختراع شدن

**מְצַאי** ا.ر. [چون תְּנַאי] موجودی: רְשִׁימַת מ׳

**מַצָּב** „ [چون מְשָׁגָּ] وضع، موقعیت، وضعیت ـ حالت، حال ـ محل ایست، قرار گاه، پایگاه

- מַצַב־רוּחַ حالت روحی یا دماغی، اوقات، خُلق، حوصله: הַיּוֹם אַתָּה בְּמַצַב־רוּחַ רָע امروز خلقت بجا نیست ‖ [د.م] بد خلقی
- חֵיל מַצָּב هنگ پادگان

**מָצָב**[1] (־צֶבֶת) ص. نصب شده، بر پا، ایستاده ‖ ج מְצָבִים(־בוֹת)

**מָצָב**[2] ا.ر. [چون מָשָׁג] پاسگاه، پست

**מִצְבָּא** „ [־בָּאוֹ] اجتماع

**מַצֵּבָה** یا **מַצֶּבֶת** ا.ث. [מַצֶּבֶת; מַצֵּבְתּוֹ] بنای یادگاری، ستون یادگار ـ بنایا سنگ قبر ـ تمثال (بت) ـ ج מַצֵּבוֹת [מַצְּ־]

**מַצָּבָה** „ [چون אֲיָלָה] پادگان ـ نیروی نفراتی ‖ ج מַצָּבוֹת [מַצְּ־]

- מ׳ לוֹחֶמֶת نیروی نظامی، افراد زیر پرچم

**מִצְבָּה** „ [„] دستگاه، ماشین ـ لوازم

**מִצְבָּה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] غدهٔ غیر طبیعی، غدهٔ مرضی

**מַצְבּוּעַ** „ [־בִּי] قلم مو ‖ ج ־עִים

**מִצְבָּטַיִם** (ה ت) „ [־בְּטַי] گازانبر ـ میخ چین، انبر دست

**מַצְבִּיא** „ [־בִּיאוֹ] فرمانده [مؤنث آن = בִּיאָה]

**מַצְבִּיאוּת** ا.ث. فرماندهی

**מַצְבִּיעַ(־בִּיעָה)** ا. رأی‌دهنده ـ اشاره کننده با انگشت ‖ ج ־בִּיעִים(־עוֹת)

**מְצֻבָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] رنگ زده ـ ماتیک زده

**מִצְבָּעָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] کارخانهٔ رنگرزی

**מַצְבֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] انباره، اکومولاتور ـ مخزن

**מִצְבָּר** „ [چون עַכְבָּר] انبار موقتی ـ توده

**מַצֶּבֶת←מַצֵּבָה**

**מַצָּג** ا.ر. [چون מָשָׁג] وضع، حالت

**מָצָג מוּצָג** „ [„] کالای نمایش دادنی ـ فکر، تصور ـ مدرک

**מַצַד** „ [מִצְדּוֹ] ضامن (تفنگ) ـ خط آهن فرعی ‖ ج מִצְדִּים

**מְצַדֵּד** „ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از צִדֵּד طرفدار

**מְצֻדָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] متوجه یك طرف

- בְּמִ׳ ق. بطور اریب ـ .: بطور غیر مستقیم

**מְצָדָה** ا.ث. ملاذ، پناهگاه در کوه ـ قلعه، دژ

**מַצְדִּיק(־דִּיקָה)** ا.فا. از הִצְדִּיק ←צָדַק

**מִצְדָּע** ا.ر. [چون אֶזְרָח] سلام نظامی

**מְצֻדָּק** ص. [چون מְקֻצָּר] تصدیق شده ـ موجه، بمورد

**מָצָה** ف‌م. [چون קָנָה] فشردن، چلاندن ـ مکیدن

- נִמְצָה مج. [چون נִגְלָה] فشرده شدن
- מְצֵה ف‌م. [چون צְוֵה] خوب فشردن ـ .: کاملاً تشریح ك
- מִצִּיתִי אֶת מְדוֹתָיו تاحد امکان مطالب را از او در کشیدم
- מָצֵה مج. [چون צָוֵה] خوب فشرده شدن ـ .: عمیقاً مورد بحث قرار گرفتن
- הִתְמַצָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] (فشرده شدن و) بیرون آمدن ـ تصفیه یا واریز شدن

**מַצָּה**[1] ا.ث. فطیر، نان ور نیامده

- חַג הַמַּצּוֹת عید فطیر ←פֶּסַח

**מַצָּה**[2] „ نزاع، مخاصمه

**מְצֻהָב** ص. [چون מְרֻעָל] برنگ زرد رنگ شده ـ طلائی

**מִצְהֲלָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] شیهه ـ فریاد خوشی

**מִצְהָר** ا.ر. [چون מִפְעָל] اظهار نامه یا صورت بار (کشتی)

**מָצוּא** [چون מָצוּי وبهمان معنی]

**מְצוּבָה** ا.ث. هرم ـ پایه، سه پایه ـ چاتمه

**מָצוֹד** ا.ر. [چون גָּאוֹן] شکار ـ تعقیب ـ قلعه یا سنگر

**מְצוֹדֵד** ص. [چون מְסוֹבֵב] شکار کننده، رباینده

**מְצוּדָה** ا.ث. قلعه، دژ ـ پناهگاه ـ دام

**מְצוֹדָה** „ دام ـ .: مانع [ج موانع]

- מְצוּדָתוֹ פְּרוּסָה בְּמָקוֹם פְּלוֹנִי فلان جا تحت نفوذ یا سلطهٔ اوست

**מִצְוָה** „ امر، حکم، فرمان: מִצְוֹת ה׳ اوامر یا احکام الهی ‖ نیکو کاری، کار خوب

- מִצְוַת עֲשֵׂה امر یا فریضهٔ مثبت

– מִצְוַת לא־תַעֲשֶׂה نهی، امر یا فریضهٔ منفی
**מְצֻוֶּה(־וָּה)** ص. مأمور، موظف ‖ ج מְצֻוִּים(־וֹת)
**מָצוּי (מְצוּיָה)** ص. موجود، سهل الحصول ـ عادی، معمولی ‖ ج מְצוּיִים(־יוֹת)
– מ׳ אֵצֶל... متبحر در...، متخصص...
– מ׳ ומַשְׁגִּיחַ حاضر و ناظر
**מְצוּי** ا.ر. عمل فشردن یا آبگیری ك
– מ׳ הַדִּין رأی قطعی
– מ׳ הַחֶשְׁבּוֹן حساب قطعی و دقیق
– מ׳ הַיּוֹם آفتاب غروب
– מ׳ הַנֶּפֶשׁ نزع، نفس آخر
**מְצוּלָה** ا.ث. ژرفا، عمق (دریا) ـ پرورشگاه ماهی
– יְוֵן מ׳ باتلاق گود، لجن یا منجلاب عمیق
**מְצוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] تعیین معدّل یا حد وسط ـ مصالحه
**מָצוֹף** „ [چون גָּאוֹן] گویه، رهنمای شناور
**מְצוּפִית** ا.ث. = מִשְׁקֶפֶת
**מְצוּפִית** „ [در نی] دهانه، لبك
**מָצוּץ** ص. [چون בָּדוּק] مکیده (شده)
– מ׳ מִן הָאֶצְבַּע بی اساس، واهی
**מָצוֹק** ا.ر. [چون גָּאוֹן] تنگی، مضیقه
**מָצוּק** „ [מְ־] ستون (ریخته شده)، ∴ رکن ‖ ج מְצוּקִים ارکان و ابرار عالم
**מְצוּק** „ انعقاد، انجماد
**מְצוּקָה** ا.ث. مضیقه
**מָצוֹר** „ [چون גָּאוֹן] محاصره ـ بارو ـ سنگر
– שִׂים מ׳ עַל محاصره ك
בּא בְּמ׳ محاصره شدن
– עִיר מ׳ شهر حصار دار
**מְצוּרָה** ا.ث. حصار، بارو
**מַצּוֹת** „ نزاع
**מֻצַּח** ا.ر. [מִצְחוֹ] پیشانی ‖ ج מְצָחוֹת [מִצְּ־]
– חֲזַק מ׳; עַז מ׳ سخت پیشانی، پُر رو، بی حیا
**מִצְחָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] آفتاب گردان ـ زرهِ ساق
**מַצְחִיק(־חִיקָה)** ص. خنده آور، مضحك
**מְצַחְצֵחַ(־צַחַת)** ا. برّاق کننده ـ واکسی [مختصر מ׳ נְעָלַיִם] ـ ج ־צָחִים(־חוֹת)
**מְצֻחְצָח(־צַחַת)** ص. واکس زده ‖ ج ־צָחִים(צָחוֹת)
**מְצֻטָּט** ص. [چون מְכֻבָּד] نقل قول شده، ذکر شده
**מִצְטַעֵר (־טַעֶרֶת)** ا.فا. از הִצְטַעֵר متأسف ‖ ج ־טַעֲרִים(־רוֹת)
**מִצְטָרֵד (־רֶדֶת یا ־רְדָה)** ا.فا. از הִצְטָרֵד ‖ ج ־טָרְדִים(־דוֹת)
**מִצְטָרֵף** [چون מִצְטָרֵד] ا.فا. از הִצְטָרֵף
**מְצִיאָה** ا.ث. عمل پیدا کردن ـ چیز پیدا شده. ∴ تشخیص ـ کشف ـ چیز ارزان بدست آمده
**מְצִיאוּת** „ هستی، وجود ـ واقعیت
**מְצִיאוּתִי(ת)** ص. دارای واقعیت، موجود بالفعل
**מְצִיאוּתִיוּת** ا.ث. واقع بینی، واقع پردازی، رآلیسم
**מַצִּיב (מַצִּיבָה)** ا.فا. از הִצִּיב ←(נָצַב)
**מַצִּיג (מַצִּיגָה)** ا. (۱) نمایش دهنده (۲) בַּמַּאי تدارکات
**מְצֻיָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] مجهز، مسلح، دارای تدارکات
**מַצִּיל (מַצִּילָה)** ا. رهاننده ـ مأمور نجات غریق
**מְצַיֵּן** ص. [چون מְדַבֵּר] مشخص کننده، نشان دهنده
**מְצֻיָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] عالی، برجسته، مشخص. نشان گذاری شده
– עַמּוּד מ׳ בְּמִסְפָּר صفحهٔ شماره دار
**מַצִּיעַ (מַצִּיעָה)** ا. پیشنهاد کننده ـ توصیه کننده ‖ ج מַצִּיעִים(־עוֹת)
**מְצֻיָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] شرابه دار، منگله دار. کاکلی
**מְצִיצָה** ا.ث. عمل مکیدن، مك
**מֵצִיק** ص. [چون מֵאִיר] ستمکار، جابر
**מְצַיֵּר** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از צִיֵּר
**מְצֻיָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] مصوّر، عکس دار. ∴ توصیف شده
**מַצִּית** ا.ر. فندك
**מֻצָּל (מְצֻלָּה)** ص. سایه دار ‖ ج מְצֻלִּים(־לוֹת)
**מָצָל** ص. [چون מָגֵשׁ] رهانیده ـ بیرون آورده
**מְצֻלָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] چلیپائی ـ متقاطع

**מְצֻלָּב** ص. [چون מְקֻצָּר] مصلوب ـ پیوندی، دو رگه
**מְצֻלָּה** ا.ث. زنگوله، زنگ
**מְצֻלּוֹל** ا.ر. ژرفا، عمق ـ شیرجه ـ آهنگ
**מְצֻלָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] کامیاب ـ موفقیت آمیز
– **בְּשָׁעָה טוֹבָה וּמְצֻלַּחַת**! انشاء الله مبارك است، موفق باشید!
**מְצֻלָּח** ا.ر. [چون אָזֻרָח] عبور از روی آب بوسیلهٔ شنا یا غیر آن
**מַצְלִיב(־לִיבָה)** ص. چلیپائی، چار پر
**מַצְלִיחַ(־לִיחָה)** ص. کامیاب، موفق ـ موفقیت آمیز || ج ־לִיחִים(־חוֹת)
**מַצְלֵל** ا.ر. [چون מַסְמֵר] دو شاخه، دیاپازون
**מְצַלֵּם** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **צִלֵּם**
**מְצֻלָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] عکس انداخته ـ فیلم برداری شده
**מַצְלֵמָה** ا.ث. دور بین عکاسی
**מְצֻלָּע** ا.ر ـ ص. [چون מְבֻטָּח] کثیر الا ضلاع، شکل چند گوشه
**מַצְלֵף** ا.ر. [چون מַסְמֵר] مگس کش
**מְצַלְצֵל** [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از **צִלְצֵל** زنگ زننده ـ تلفن کننده ـ خوش صدا، خوش آهنگ، .. درست نما، بظاهر درست
**מְצַלְצְלִים** (ه‌ج) ا.ر. پول مسکوك، مسکوکات، "جرنگی"
**מְצֻלָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] دارای اثر زخم جوش خورده
**מְצֻלְתַּיִם** (ه‌ت) ا.ر. [־תַּי] [مو] سنج
**מַצְמֵד** " [چون מַסְמֵר] اتصالی ـ کلاچ
**מַצְמוּץ** " (۱) چشمك (۲) **מְצִיצָה**
**מַצְמִיחַ** [چون מַגְבִּיהַּ] ا.فا. از **הַצְמִיחַ**
**מְצַמֵּץ** [چون פְּרֵנֵס] ف‌ل. چشمك زدن || ف‌م. مکیدن یا خرد خرد نوشیدن
– **הִתְמַצְמֵץ** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] ملچ وملوچ ك
**מְצֻמְצָם** ص. [چون מְגֻלְגָּל] محدود، کم ـ دقیق
**מְצֻמָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] خشکیده، چوروك شده
**מְצֻמָּת** ص. [چون מְכֻבָּד] پرورده (در سرکه یا آب نمك) ـ بهم پیوسته ـ پس انداز شده ـ پرهیز کار

**מַצָּנַח** ا.ر. [מַצְנְחוֹ] چتر نجات || ج ־נָחִים
**מְצַנֵּן** " مبرّد ـ کولر || ج ־נְנִים
**מְצֻנָּן** ص. [چون מְסֻכָּן] سرما خورده ـ خنك شده ـ خون سرد
**מְצֻנָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] پنهان
**מִצְנֶפֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] عمامه ـ کلاه بچگانه
**מִצַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] دو نیم ك ـ معدل از (چیزی) گرفتن
– **מְצַע** مج. [چون שְׁלַח] دو نیم شدن ← **מִמְצַע**
– **הִתְמַצַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּצֵּעַ] در وسط قرار گرفتن ـ دو نیم شدن ـ میانجی گری ك ـ دراز کشیدن
– **הִמְצִיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַּ] معدل (چیزی) را تعیین ك
**מַצָּע** ا.ر. [מַצַּע] تشك، [در صیغهٔ ج] رختخواب ـ .. مرام نامه || ج **מַצָּעוֹת** [מַצְּ־] و **מַצָּעִים** [מַצְּ־]
**מְצֻעָּה** ص. [چون מְסֻכָּה] توصیه یا پیشنهاد شده ـ گسترده
**מִצְעָד** ا.ر. [چون מִפְעָל] رژه ـ قدم
**מְצֹעָף** ص. [چون מְאֹהָב] پوشیده، نقاب زده
**מְצֻעְצָע** ص. [چون מְצֻחְצָח] بحد افراط زینت شده
**מִצְעָר** ا.ر. [چون מִפְעָל] چیز کوچك ـ [م‌ا] کوچکی یا کمی
– **לְמִ׳** اقلا = **לְפָחוֹת**
**מְצַעֵר** ص. [چون מְאַהֵב] تأسف آور، غم انگیز
**מִצְפֶּה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] برج دیدبان ـ رصد خانه
**מְצַפֶּה** " [چون מְצַוֶּה] نگهبان، قراول
**מְצֻפֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] اندوده ـ روکش دار ـ مورد انتظار
**מַצְפּוּן** ا.ر. وجدان، ضمیر ـ چیز پنهان
– **חָפְשׁ הַמ׳** آزادی عقیده
**מַצְפוּנִי(ת)** ص. وجدانی
**מַצְפֵּן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] قطب نما
**מְצֻפָּן** ص. [چون מְקֻצָּר] پوشیده، پنهان
**מְצֻפָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] فشرده: **קָהָל מ׳** جمعیت انبوه، ازدحام || تنگ هم قرار گرفته
**מָצַץ** ف‌ل. [چون חָגַג یا שָׁמַר] مکیدن

– מָצַץ מִן הָאֶצְבַּע از خود در آوردن
– נִמְצַץ مج. [چون נִשְׁמַר] مکیده یا کشیده شدن
מָצָץ ا.ر. [چون דָּגָל] گول زن
מִצֵּק ف.م. [چون דִּבֵּר] منجمد کردن
– מָצַק مج. [چون אָשַׁר] و הִתְמַצֵּק ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] منجمد شدن، بستن
מַצָּקָת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] ملاقه
מֵצַר ا.ر. [מְצָרִי] تنگی، مضیقه ـ برزخ، تنگه (خاکی) ـ ج מְצָרִים
– מ' פִים تنگه، بغاز
מָצָר „ [چون דָּגָל] حدّ
– בֵּין הַמְּצָרִים در تنگنا یا بن بست
– בְּלִי מְצָרִים بیحد، بی پایان
מָצַר ف.م. [چون שָׁמַר] حدود (چیزی) را تعیین ك
– נִמְצַר مج. [چون נִשְׁמַר] محدود (بحدود معین) شدن
מֵצַר (מְצֵרָה) ص. = מְצֻטְעָר || ج מְצֵרִים(־רוֹת)
מִצְרִי (מִצְרִית یا ־רִיָּה) ص ـ ا. مصری
מִצְרַיִם ا.ث. مصر
מִצְרָךְ ا.ر. [چون עַכְבָּר] مایحتاج، چیز مورد نیاز
– מִצְרְכֵי מָזוֹן خوار بار
מִצְרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. همسایهٔ مجاور
מִצְרָנִי(ת) ص. مجاور، هم مرز
מְצֹרָע (־רַעַת) ص. مبروص یا جذامی ـ .: خوار ومنفور || ج ־רָעִים (רָעוֹת)
מִצְרָעָה ا.ث. [چون מַלְתָּחָה] بیمارستان جذامی ها
מַצְרֵף ا.ر. [چون מַסְמֵר] بوته (زرگری)
מְצֹרָף ص. [چون מְבֹרָךְ] تصفیه شده ـ ضمیمه شده
מִצְרָפַת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] زیر پوش یك پارچه، کمبینزون
מַצָּת ا.ر. [چون מָשָׁךְ] فندك ـ [در اتوموبیل] شمع
מָצֹת ص. [چون מָשׁוֹךְ] روشن (شده)
מַק ا.ر. [چون גַּן] عفونت، گندیدگی
מַקֵּב „ [چون מָשׁוֹךְ] سوراخ کن، منگنه بُر
מְקֻבָּב ص. [چون מְכֻבָּד] محدّب، کوژ
מַקְבִּיל (۱) ا.ر. خط متوازی یا موازی (۲) ص. (־בִּילָה) متوازی ـ مقابل

מַקְבִּילוֹן ا.ر. جسم متوازی السطوح
מַקְבִּילִים (ה ת) „ [־לַיִ] پارالل [در ورزش]
מַקְבִּילִית ا.ث. متوازی الاضلاع
מְקֻבָּל ص. [چون מְכֻבָּד] مورد قبول، معمول
– מ' עַל הַבְּרִיּוֹת مورد استقبال عموم، مورد قبول عامه
מְקַבֵּל ا.ر. [چون מְדַבֵּר] دریافت کننده، گیرنده. قبول کننده ـ [بصورت مذکر] ظرف، قابله
מְקַבְּצִים „ [چون מְדַבְּרִים] جمع آوری کننده
– מ' נְדָבוֹת = קַבְּצָן
מְקֻבָּץ ص. [چون מְכֻבָּד] (با هم) جمع شده
– בְּמ' ق. یکجا، با هم
מַקֶּבֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] چکش ـ پتك ـ محل استخراج سنگ
מַקֶּבֶת „ [چون מִשְׁקֶלֶת] سوراخ کن، منگنه بُر
מַקֵּד ا.ر. [چون מַסְמֵר] بُرقو
מַקֵּדָה ا.ث. کاسه (گلی) ـ سفال ـ لگن
מַקֵּדַח ا.ر. [־דַּחוֹ] (تیغه) مته || ج ־דְּחִים
מְקֻדָּח ص. [چون מְבֻטָּח] سوخته: תַּבְשִׁיל מ' מַקְדִּים(־דִּימָה) ص. تند: הַשָּׁעוֹן מ'
מְקֻדָּם(־דֶּמֶת) ص. زود ـ [در مقام ق.]: בָּא מקדם زود آمد
– דֵּעָה מְקֻדֶּמֶת تصدیق بلا تصور یا پیش از موقع
– בְּמֻקְדָּם אוֹ בְּמְאֻחָר دیر یا زود
מְקַדֵּם ا.ر. ضریب || ج מְקַדְּמִים
מִקְדָּמָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] = מִפְרָעָה
מִקְדָּשׁ ا.ر. [־דַּשׁ; ־דָּשׁוֹ] (۱) معبد، قدس، هیکل (۲) בֵּית־הַמ' ← בַּיִת || ج ־דָּשִׁים [־דְּשִׁים] یا ־דָּשׁוֹת [דְּ־]
מְקֻדָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] تقدیس شده ـ تخصیص داده شده ـ [در صیغهٔ مؤنث] نامزد شده
מְקֻדָּשׁ ص. [چون מְקֻצָּר] تخصیص داده شده. اهداء شده ـ وقف شده
מְקֻהֶה ص. [چون מְפֻנֶּה] کند (شده)
מַקְהֵל ا.ر. [־הֵלוֹ] جماعت || ج ־הֵלִים [־הֲלֵי]
מַקְהֵלָה ا.ث. دستهٔ سرایندگان choir

**מָקוֹב** ا.ر. چکش سر باریك ـ در فش =מַרְצֵעַ
**מְקֻוֶּה**¹ „ [־וֶה] اجتماع ـ حوض (ویژهٔ غسل) ـ ج מְקֻוָּאוֹת یا ־וֹת
**מְקֻוֶּה**² „ [„] = תִּקְוָה
**מִקְוָה** ا.ث. = מִקְוֶה [معنی دوم]
**מִקּוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل چانه زدن
**מָקוֹל** „ [چون גָּאוֹן] گرامافون
**מָקוֹלִין, מְקוֹלִין*** „ = בֵּית־מִטְבָּחַיִם کشتار گاه
**מָקוֹם** „ [מְ־] جا، مکان ـ ‖ مقام، موقعیت ـ مجال، فرصت ‖ ج מְקוֹמוֹת: הַמְּקוֹמוֹת הַקְּדוֹשִׁים اماکن مقدسه
– **מִכָּל מ׳** در هر حال ـ با این حال
– **עַל הַמ׳** فی المجلس
– **אֵינוֹ מוֹצֵא לוֹ מ׳** سراسیمه یا پریشان است
– **הַמָּקוֹם** خدای لا مکان
– **מִנְהַג הַמ׳** رسم محلی
– **בִּמְקוֹם** ح‌ا. بجای، بعوض
– **אֵינָנּוּ בִּמְקוֹמוֹ** بجا نیست، بمورد نیست
– **נֶהֱרַג בַּמ׳** جا بجا کشته شد
– **מְקוֹמוֹ לֹא יַכִּירֶנּוּ פֹּה** اینجا برای او مناسب نیست
**מְקוּם** „ تعیین یا انتخاب محل
**מְקוֹמִי(ת)** ص. محلی ـ موضعی ـ بومی، اهل محل
– **תֹּאַר־הַפֹּעַל מ׳** ظرف مکان
**מְקוֹמֵם(־מֶמֶת)** ا.فا. از קוֹמֵם←קָם ‖ ج ־מִמִּים (מְמוֹת)
**מְקוֹנֵן** ا.ر. [چون מְסוֹבֵב] نوحه گر
**מְקוֹקָד** ص. [چون מְשֻׁחָרָר] خط و نقطه دار
**מָקוֹר** ا.ر. [מְ־] چشمه، منبع ـ اصل، مبدأ ـ [د] مصدر ‖ ج מְקוֹרוֹת
– **מ׳ רִאשׁוֹן** دست اول [چون کارخانهٔ سازنده]
– **מ׳ מְחֻלָּט; מ׳ נָטוּי←מְחֻלָּט וְנָטוּי**
**מַקּוֹר** „ نوك، منقار
– **מ׳־הַחֲסִידָה** شمعدانی
**מְקוֹרִי(ת)** ص. اصلی، اصل [در مقام صفت]
**מַקּוּשׁ** ا.ر. چکش در، کوبه ـ زنگ پهن، ناقوس
**מְקוּשׁ** „ مین گذاری
**מְקוּשָּׁשׁ** [چون מְסוֹבֵב] ا.فا. از קוֹשֵּׁשׁ
**מִקָּח** ا.ر. [چون מַפָּע] اخذ ـ خرید ـ کالا ـ بها
– **מִקַּח טָעוּת** معاملهٔ قابل برگشت بعلت جا زدگی جنس
– **עָמוֹד עַל הַמ׳** چانه زدن
**(מִקַּח) הִתְמַקַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] چانه زدن ـ زیاد مذاکره کِ
**מַקָּחָה** ا.ث. [چون מְלֻחָּמָה] کالا، متاع
**מְקֻטָּן** ص. [چون מְקֻצָּר] کوچك (شده)، کوچکتر: בִּקְנֵה מִדָּה מ׳ بمقیاس کوچکتر
**מְקֻטָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] بریده ـ مقطع
**מִקְטָע** ا.ر. [چون אֶזְרָח] قطعه (دایره)
**מְקֻטָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] ول، آویزان
– **יָצָא וְאָזְנָיו מְקֻטָּפוֹת** لب ولوچه اش آویزان شد، با شرمندگی بیرون رفت
**מַקְטֵפָה** ا.ث. میوه چین، اسباب میوه چینی
**מִקְטָר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] (محل) سوزاندن بخور
**מִקְטְרַג** „ [چون מְדַבֵּר] داد ستان
**מִקְטָרֶן** „ [־טָרְנוֹ] اسموکینگ ‖ ج ־טָרְנִים
**מִקְטֶרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] پیپ، چپق
**מְקִיוֹן*** (־יוֹנִית) ا. لوده، مسخره ـ [بصورت مذکر] جوکر، شوخ
**מְקִיוֹנוּת** ا.ث. لودگی
**מַקִּיז דָּם←הִקִּיז** [زیر נִקֵּז]
**מְקַיֵּם** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از קִיֵּם
**מְקֻיָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] ثابت (شده)، تحقق یافته، انجام شده، بوقوع پیوسته
**מַקִּים** [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵקִים
**מַקִּיף (מַקִּיפָה)** ص. محیط ـ جامع ـ وسیع، دامنه دار
**מֵקִיף** ا.ر. [چون מֵאִיר] نسیه دهنده
**מֵקִיץ** [„] ا.فا. از הֵקִיץ بیدار کننده
**מְקֻיָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] [در باب زمینی گفته میشود] که بته ها وخار های آنرا سوزانده باشند، تسطیح شده (از خار)
**מֵקִישׁ** [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵקִישׁ
**מַקִּישׁ (מַקִּישָׁה)** ا.فا. از הִקִּישׁ
**מַקֵּל** ا.ر. چوبدستی، عصا(ی چوپانی) ـ ج מַקְלוֹת
– **בְּמַקְלוֹ וּבְתַרְמִילוֹ** با دار وندارش، با هر چه که داشت

– בָּא עָלָיו בְּמַקְלוֹ וּבְתַרְמִילוֹ با تمام قوا با او وارد مباحثه ومجادله شد

**מַקֵּל** (מְקֵלָה) ص. ←הֵקֵל سبك كننده، مخفف

**מַקְלֵב** ا.ر. [چون מַסְמֵר] رخت آويز

**מַקְלֵה** ״ [چون מַעֲשֶׂה] اسباب برشته كردن نان

**מִקְלַחַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] دوش

– חֲדַר מ׳ اطاق يا محل گرفتن دوش

**מִקְלָט** ا.ر. [چون עִכְּבָר] ملجأ، پناهگاه

**מַקְלֵט** ״ [چون מַסְמֵר] دستگاه ضبط صوت ـ راديو

**מָקְלָט** ص. [چون מָקְצָר] ضبط شده: נְאוּם מ׳

**מִקְלָיָה** ا.ث. كار خانهٔ قهوه سائی

**מְקַלֵּל** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از קִלֵּל

**מְקֻלָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] ملعون

**מְקֻלָּס**[1] ص. [״] ستوده، پسنديده

**מְקֻלָּס**[2] ص. [״] درست بريان شده [يعنى با تمام اعضا]: גְּדִי מ׳

**מִקְלָע** ا.ر. [چون אִזְרָח] = מַקְלֵעַ

**מַקְלֵעַ** ״ [چون מַצְנֵחַ] مسلسل: מ׳ קַל; מ׳ כָּבֵד

**מִקְלַעַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] منبت، كنده كارى ـ تير وكمان بچگانه ـ چيز بافته [چون گيس يا حصير] ـ تور، توری

**מְקֻלָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] پوست كنده: בִּיצָה מְקֻלֶּפֶת

**מְקֻלְקָל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] خراب ـ گنديده، فاسد

**מִקְמוּק** ا.ر. گنديدگی

**מְקֻמָּט** ص. [چون מְכֻבָּד] چين دار ـ چوروك شده

**מְקַמֵּץ** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] شخص ممسك ـ كناس

**מְקֻמָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] گره گرده: אֲצְבָּעוֹת מְקֻמָּצוֹת

**מִקְמֵק** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فاسد كردن، گندانيدن

**מְקֻמָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] قوسی ـ محدب ـ گنبد دار

**מִקְנֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] دام، چارپايان اهلی، گله ورمه، مواشی ـ خريد ـ دارائی

– אִישׁ מ׳ دام پرور، گله دار، رمه دار

**מִקְנָה** ا.ث. خريد، مال خريده شده ـ بها

– סֵפֶר הַמ׳ سند يا قبالهٔ خريد

**מַקְנֶה**(־נֶה) ا.فا. از הִקְנָה ←קָנָה || ج ־נִים (נוֹת)

**מַקְסִים**(־סִימָה) ص. فريبنده، فريبا ـ نازنين ـ [م] سحر آميز

**מִקְסָם** ا.ر. [چون עִכְּבָר] (۱) קֶסֶם (۲) چيز فريبنده

**מְקֻסָּם** ص. [چون מְקֻצָּר] طلسم شده ـ شيفته، مفتون

**מִקְצָר** ص. [چون מְאֹהָב] كاو، مقعر

**מַקָּף** ا.ر. [چون מְשֻׁגָּע] خط پيوند [چنا نكه در בֵּית־דִּין]

**מְקֻף** ص. [چون מְגֻשָּׁשׁ] محاط ـ مجاور ـ [د] تركيبی، دارای خط پيوند (מקף) ـ نسبه (داده شده)

**מְקֻפָּא**(־פֵּאת) ص. يخ بسته ـ ∴ بلوكه: אַשְׁרַאי מ׳ || ج ־פָּאִים (פָּאוֹת)

**מִקְפָּא** ا.ر. [چون מִקְרָא] (۱) ژله، دلمه. ژلاتين

**מְקֻפָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] كوتاه شده ـ غلتانده ـ تاه شده

**מְקֻפָּד** ص. [چون מְקֻצָּר] توأم با سخت گيری، دقيق

**מִקְפָּה** ا.ث. شوربای غليظ وهليم ومانند آنها

**מִקֻּפָּה** ״ كفگير

**מְקֻפָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] از حق خود محروم شده. نا درست

**מַקְפִּיד**(־פִּידָה) ا. ←הִקְפִּיד شخص سخت گير

**מִקְפָּל** ا.ر. [چون עִכְּבָר] خم كردن بدن در ورزش

**מְקֻפָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] تاه شده

**מְקַפֵּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از קִפֵּל

**מְקַפֵּץ** ״ [״] ا.فا. از קִפֵּץ

**מַקְפֵּצָה** ا.ث. تختهٔ شيرجه وپرش

**מִקְצָב** ا.ر. [چون עִכְּבָר] وزن، بحر ـ ميزان ـ جيره

**מְקֻצָּב** ص. [چون מְקֻצָּר] اختصاصی، اختصاص داده شده

**מְקֻצֶּה**[1] ص. [چون מְפֻנֶּה] اختصاص داده شده

– מ׳ מֻחְמָת מְאוּס غير قابل لمس از بدی ـ ∴ منفور

**מְקֻצֶּה**[2] ا.ر. انبار ـ چاقوی انجير چينی ـ [ن] عده

**מַקְצֶה** ا.ث. قسمی رندهٔ باريك

**מִקְצוֹעַ** ا.ر. [־צוֹעֲךְ] حرفه، پيشه || ج ־צוֹעוֹת

**מַקְצוֹעָה** ا.ث. رنده

**מִקְצוֹעִי**(ת) ص. حرفه ای

- לא־מ׳ غیر حرفه ای ـ غیر ماهر، بی تخصص
**מִקְצוֹעִיוּת** ا.ث. تمایل بحرفه ـ تخصص حرفه ای
**מִקְצוֹעָן(־עָנִית)** ا. صاحب حرفه، صاحب صنعت
**מַקְצִיף(־צִיפָה)** ص. ←הִקְצִיף کف کننده
**מַקְצִיר(־צִירָה)** ا.فا. از הִקְצִיר
**(מִקְצַע) הִתְמַקְצַע** ف‌ل. [چون הִתְגַּנַּב] حرفه ای را دنبال ك
**מַקְצֵעָה** ا.ث. تراش یا رندهٔ ماشینی
**מִקְצֶף** ا.ر. [چون מַסְמֵר] اسباب تخم مرغ زنی
**מְקֻצָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] بریده ـ .. کاسته (شده)
**מַקְצֵצָה** ا.ث. کاه خرد کن ـ سبزی خرد کن
**מְקֻצָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] کوتاه شده ـ مختصر (شده)
**מָקְצָר(־צֶרֶת)** ص. مختصر شده || ج ־צָרִים (צָרוֹת)
**מְקַצֵּר** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از קִצֵּר
**מַקְצֵרָה** ا.ث. چمن بُر
**מִקְצָת** „ [־צַתְכֶּם] بعضی، قسمتی
- מ׳ מִן הַמ׳ مقدار بسیار کم
- **בְּמִקְצָת** ق. =קְצָת کمی، قدری، تا اندازه ای
- **לֹא מִמֶּנּוּ וְלֹא מִקְצָתוֹ** بکلی بی اساس است
**(מָקַק) נָמַק** ف‌ل. [چون נָסַב] متعفن شدن ـ گداخته شدن
- **הֵמֵק** ف‌م. [چون הֵסֵב] متعفن ساختن ـ تمام ك
- **הוּמַק** مج. [چون הוּסַב] خراب یا تمام شدن
**מֶקֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] پوسیدگی ـ غانقرایا
**מִקְרָא** „ [־רָאוֹ; ־רַאֲכֶם] قرائت، خواندن ـ (متن) کتاب مقدس یا بخشی از آن که در یك وهله خوانده شود ـ دعوت ـ محفل، اجتماع (در روز های سبت یا اعیاد) ـ ج ־רָאִים یا ־רָאוֹת [רְ־]
- מ׳ מָלֵא نصّ صریح
**מִקְרָא(־רֵאת)** ص ـ ا. (شخص) خوانده شده یا مدعوّ || ج ־רָאִים [רְאֵי] (־רָאוֹת)
**מִקְרָאָה** ا.ث. کتاب قرائت || ج ־רָאוֹת [רְ־]
**מִקְרָאִי(ת)** ص. وابسته به کتاب مقدس
**מְקֻרָב** ص. [چون מְבֻרָךְ] ا.فا. از קֵרַב نزدیك کننده
**מְקֻרָב** ص. [چون מְבֻרָךְ] نزدیك، مقرب ـ آشنا، خودمانی ـ تقریبی
**מְקֻרָב** ص. [چون מְקֻצָּר] تقدیم شده ـ وقف شده
**מִקְרֶה** ا.ر. [־רֵה; ־רֵי] اتفاق، رویداد، حادثه ـ سر نوشت ـ مورد || ج ־רִים
- **מִקְרֵה לַיְלָה** احتلام
- **בְּמִקְרֶה** ق. تصادفاً، بر حسب اتفاق ـ برای مبادا
- **בְּמִקְרֶה שֶׁ** هر گاه، در صورتیکه، احتیاطاً اگر
- **בְּמִקְרִים כְּאֵלֶּה** دراین گونه موارد
**מִקְרָה** ا.ث. (۱) מקרר (۲) سرد خانه
**מְקֻרֶה** ا.ر. [־רֵה] (تیر های) سقف || ج ־רִים
**מְקֹרֶה (־רָה)** ص. پوشیده، مسقف || ج ־רִים(רוֹת)
**מִקְרוֹסְקוֹפִי*(ת)** ص. ذره بینی، ریز
**מְקֻרָח** ص. [چون מְבֻטָּח] بیمو، طاس (شده)
**מִקְרִי(ת)** ص. اتفاقی
**מִקְרִיוּת** ا.ث. اصالت تصادف و اتفاق ـ کیفیت تصادفی
**מַקְרִין(־רִינָה)** ص. شاخدار ـ پرتو افکن ـ بوق زن
**מְקֻרָם** ص. [چون מְקֻצָּר] پوست بسته
- **חָלָב מ׳** شیری که سر شیر روی آن بسته است
**מַקְרֵן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] رادیاتور
**מְקֻרָן** ص. [چون מְקֻצָּר] متشعشع ـ منعکس (شونده)
**מְקֹרָע** ص. [چون מְגֹרָע] پاره(شده) ـ شکافته ـ پوسیده
**מְקֹרָץ** ص. [چون מְבֹרָךְ] سرشته، خمیر شده
**מִקְרָצֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] تیکه یا چانهٔ خمیر
**מְקַרְקְעֵי, ־עִין°** (هج) ا.ر. اموال غیر منقول
**מַקְרֵר** [چون מַסְמֵר] و **מְקָרֵר** [چون מְבָרֵךְ] ا.ر. یخچال (مصنوعی)
**מְקֻרָר** ص. [چون מְבֻרָךְ] سرد شده ـ چائیده
**מִקֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] مین گذاری ك (در)
- **מְקֻשׁ** مج. [چون אֻשַּׁר] مین گذاری شدن
**מִקְשָׁאָה** ا.ث. = מִקְשָׁה[1]
**מִקְשָׁאָן [־אַן] (־אָנִית)** ا. جالیز دار
**מִקְשָׁה[1]** ا.ث. جالیز، بوستان || ج ־שׁוֹת یا ־שָׁאוֹת
**מִקְשָׁה[2]** „ کار یك پارچه یا توپُر، چیزی که بوسیلهٔ چکش کاری یك پارچه ساخته شود
**מִקְשֶׁה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] عمل فر دادن مو

**מַקְשֶׁה** ص ـ ا. [چون מַקְנֶה] (شخص) اشكال تراش
**מְקֻשֶּׁה** ص. [چون מְפֻנֶּה] سخت يا سفت (شده) ـ ∴ مشكل، مبهم
**מִקְשׁוֹר** ا.ر. مجموع موضوعات مرتبط، قرائن
– **בְּמִקְשׁוֹר אֶחָד** يكجا، با هم
**מְקֻשָּׁח** ص. [چون מְבֻטָּח] سخت (شده)
**מְקֻשָּׁט** ص. [چون מְכֻבָּד] آرايش داده شده، مزين
**מְקַשֵּׁט** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] آراينده، زينت كننده
**מִקְשִׁי(ת)** ص. تو ُپر ـ يك پارچه
**מַקְשִׁיב(־שִׁיבָה)** ا.فا. از **הִקְשִׁיב** گوش دهنده
**מַקְשָׁז(־שָׁנִית)** ا. شخص اشكال تراش
**מְקַשְׁקֵשׁ** [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از **קִשְׁקֵשׁ**
**מְקֻשְׁקָשׁ** ص. [چون מְגֻלְגָּל] تو خالى، بيمعنى ـ در هم بر هم
**מְקֻשְׁקָשׁ** ص. [چون מְגֻלְגָּל] فلس دار، پولك دار
**מְקַשֵּׁר** ا.ر. [چوي מְדַבֵּר] (مأمور يا افسر) رابط
**מְקֻשָּׁר** ص. [چون מְכֻבָּד] مرتبط، متصل، پيوسته
**מְקֻשֶּׁת** ص. [چون מְכֻבָּד] قوسى، كمانى
**מַר**[1] (١) ص. [مؤنث آن מָרָה] تلخ || ج מָרִים (מָרוֹת) ـ (٢) ق. زار زار (٣) ا.ر. تلخى
– **מַר לוֹ** اوقاتش تلخ است
☜ **מַר** در تركيب =מַר (מָרַת) ـ ج מָרֵי (מָרוֹת): **מָרֵי נֶפֶשׁ** اشخاص محزون و دلشكسته
– **מַר־רוּחַ, מַר־נֶפֶשׁ** غمگين، دل شكسته
**מַר**[2] ا.ر. [מָרִי; מָרָךְ] آقا ـ [در جلو اسم] آقاى: **מַר אֶבֶן־שׁוֹשָׁן** || ← **מָרָה**[2]
– **אַבָּא מָרִי** پدر بزرگوارم
– **מָרֵה° דְּאַבְרָהָם°** خداى ابراهيم
– **וְכֵן לְמַר** [در پاسخ كسى كه دعا ميكند] خود شما همچنين
**מַר**[3] „ [מָרוֹ] قطره، چكه || ج מָרִים
– **מַר מִדְּלִי** قطره اى از دريا
**מֹר, מוֹר** „ [מָר] 'مر، مرّ مكى
– **מָר־דְּרוֹר** مر خالص
**(מָרָא) הִמְרִיא** [چون הִמְצִיא] ف‌ل. پرواز كردن || ف‌م. پرواز دادن

**מַרְאָה**[1] (־אָה) ا.فا. از **הֶרְאָה** || ج ־אִים(־אוֹת)
**מַרְאָה**[2] ا.ر. [־אֵה; ־אִי; ־אֲךָ] منظر، هيأت، چهره: **אִשָּׁה טוֹבַת מ'** يا **יְפַת מ'** زن زيبا، زن نيكومنظر || رؤيت، ديد: **מַרְאֵה עֵינַיִם** رؤيت چشم || ج ־אוֹת يا ־אִים
– **מַרְאֵה מָקוֹם** منبع اقتباس، شاهد
**מַרְאָה** ا.ث. آئينه =רְאִי
**מָרְאָה** [چون מָפְנֶה] ا.مف. از **הָרְאָה** نشان داده شده
**מַרְאִית** ا.ث. ديد، رؤيت ـ ظاهر: **מִפְּנֵי מ' הָעַיִן** براى حفظ ظاهر
– **לְמ' עַיִן** در ظاهر، در نظر مردم ـ در بادى امر
**מֵרֹאשׁ←רֹאשׁ**
**מְרַאֲשׁוֹת** (هج) ا.ث. [מַרְאֲשׁוֹת] سر تخت: جاى گذاردن سر در روى تخت
– **(לְ)מַרְאֲשׁוֹתָיו** زير سر ش
**מְרֻבָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] ده هزار برابر شده
**מַרְבַּד** ا.ر. [־בַּדּוֹ] قالى يا پارچهٔ قاليچه نما || ج ־בַּדִּים
**מַרְבֶּה** [چون מַקְנֶה] (١) ا.فا. از **הִרְבָּה** زياد كننده (٢) ا.ر. [־בֵּה] افزايش ـ توسعه (٣) ق. زياد
– **מ' לֶאֱכֹל** پر خور
– **לְמ' הַ...** علاوه بر، [م‌ا] براى زياد شدن....
**מְרֻבֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] زياد ـ چند برابر، مضاعف
**מַרְבֵּה־רַגְלַיִם** ا.ر. هزار پا || ج מַרְבֵּי־ר'
**מַרְבִּיץ(־בִּיצָה)** ا.فا. از **הִרְבִּיץ**
**מַרְבִּית** ا.ث. قسمت اعظم، اكثر ـ زيادى ـ ربا، سود
**מְרֻבָּךְ** ص. [چون מְקֻצָּר] آميخته، سرشته
**מְרֻבָּע** ص ـ ا. [چون מְשֻׁלָּח] مربع ـ چهار گوش ـ چهار ضلعى ـ [د] رباعى، چهار حرفى
– **אוֹתִיּוֹת מְרֻבָּעוֹת** حروف كتابى گو شه دار، حروف چاپى
– **שֹׁרֶשׁ מְרֻבָּע** ريشه، جذر
**מִרְבַּעַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] خوابگاه يا محل تخم كشى دام
**מַרְבֵּץ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] خوابگاه يا لانهٔ جانور. چينه، ركه

**מִרְבָּץ** " [چون עִכְבָּר] = מַרְבֵּץ [معنی اول]
**מְרֻבָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] آب پاشی شده: בַּיִת מ׳
**מְרֻבָּץ** ص. [چون מְקֻצָּר] آب پاشی شده ـ .: اشاعه یافته
**מַרְבֵּק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] (۱) محل پروار کردن دام (۲) אֲרֻוָה
ـ עֶגֶל־מ׳ گوسالهٔ پرواری
**מָרַג** ف‌م. [چون שָׁמַר] کوبیدن (خرمن)، خرد کردن
**מְרֻגָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] کلوخ دار
**מִרְגַּעַ** ا.ر. [־עִי; ־עֲכֶם] آسایش
ـ בֵּית־מ׳ = בֵּית־הַבְּרָאָה
**מְרֻגָּז** ص. [چون מְכֻבָּד] خشمگین، عصبانی
**מְרֻגָּז** ص. [چون מְקֻצָּר] خشمگین شده
**מַרְגִּיעַ** ص. [چون מַגְבִּיהַּ] آرام بخش، مسکن: תְּרוּפָה מַרְגִּיעָה
**מִרְגָּל** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] جاسوس [مؤنث آن =מִרְגֶּלֶת چون מְבַשֶּׂלֶת]
**מְרֻגָּל** ص. [چون מְקֻצָּר] معتاد، خو گرفته
**מִרְגָּלוֹת** (هج) ا.ث. پائین پا، جای پا (هنگام خوابیدن) ـ .: زیر، پائین
**מַרְגָּלִית*** " مروارید
**מַרְגֵּמָה** " خمپاره انداز ـ فلاخن، سنگ قلاب
**מַרְגָּנִית** " مسیکه، مسکیه [نام گل]
**מְרֻגָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] استراحت کرده، تازه نفس
**מַרְגֵּעָה** ا.ث. = מַרְגּוֹעַ
**מַרְגְּרִינָה*** " مارژرین، کرهٔ تقلیدی
**מְרֻגָּשׁ** ص. [چون מְקֻצָּר] محسوس
**מְרֻגָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] مملوّ از احساسات
**מְרֻגָּשׁ** [لفظ عامیانه] ا.ر. [־גַּשׁ] حالت یا وضع روحی
**מַרְגֵּשָׁה** ا.ث. سر وصدا، هیاهو، شلوق
**מָרַד** ف‌ل. [چون שָׁמַר] یاغی شدن، شوریدن
ـ מוֹרַד־אוֹר دشمن دانش
ـ הִתְמָרֵד ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] دست بشورش یا طغیان زدن
ـ הִמְרִיד ف‌م. [چون הִקְצִיר] شورانیدن، برانگیختن
ـ הֶמְרֵד مج. [چون הֶקְצֵר] شورانیده شدن
**מֶרֶד** ا.ر. [چون חֶבֶל] تمرّد، یاغی گری، شورش ـ جرم
**מְרֻדָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] کوبیده ـ پهن شده
**מַרְדֵּה** ا.ر. [־דֵּה] پاروی نانوائی ‖ ج ־דִּים
**מַרְדוּת** ا.ث. کیفر، تنبیه ـ عصیان، تمرد
**מַרְדִּים(־דִּימָה)** ص ـ ا. (داروی) خواب آور
ـ סַם מ׳ داروی بیهوشی
**מַרְדָּן(־דָּנִית)** ص. سرکش، نا فرمان، متمرّد
**מַרְדָּנוּת** ا.ث. نا فرمانی، تمرّد
**מַרְדָּנִי(ת)** ص. تمرد آمیز
**מַרְדָּעַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] پالان ـ چنبره، بالشتك
**מְרַדֵּד** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از רִדֵּד
**מְרֻדָּד** ص. [چون מְקֻצָּר] مورد تعقیب وآزار قرار گرفته
**מָרָה**[1] ف‌ل. [چون קָנָה] نا فرمانی ك ـ یاغی شدن
ـ הִמָּרֶה ف‌ل ـ م. [چون הִקָּנֶה] تمرّد کردن (از) ـ مشاجره وشرط بندی ك
**מָרָה**[2] [مؤنث מַר[2]] بانو: מָרַת אֶסְתֵּר بانو استر
**מָרָה**[3] ا.ث. زرداب، صفرا
ـ מ׳ לְבָנָה بلغم
ـ מ׳ שְׁחוֹרָה سودا ـ مالیخولیا
ـ בְּלִי מ׳ خوش قلب، با گذشت
**מָרָה**[4] [مؤنث מַר[1]]
**(מָרָה°) הִמָּרָה** ف‌م. [چون הִקָּנָה] (بزور) خورانیدن
**מָרֶה** = מֹרֶה
**מֹרָה** ا.ث. تلخی ـ מַרַת־רוּחַ اوقات تلخی، نار ضایتی
**מֹרֶה (מָרָה)** ص. (بسیار) تلخ ‖ ج מוֹרִים (מֹרוֹת)
**מְרֻהָט** ص. [چون מְאֻהָב] مُبله، دارای اثاثیه
**מַרְהִיב(־הִיבָה)** ا.فا. از הִרְהִיב
**מָרוּד** (۱) ص. [چون בָּדוּק] رانده شده یا فراری، سرگردان (۲) ا.ر. [מָרוּד] = דְּכָאוֹן
**מַרְוָה** ا.ث. سلوی Salvia
ـ מ׳ לְרִפּוּאָה مریم گلی

מָרוּחַ ص. [چون נָרוּעַ] مالیده ـ اندوده
מֵרוּחַ ا.ر. [־חוֹ] (۱) מְרִיחָה (۲) پرداخت، صیقل [خوش هوا
מְרֻוָּח ص. [چون מְשֻׁלָּח] جادار، وسیع ـ هوادار،
מְרֻוָּחַ [چون מְשֻׁלָּח] ا.فا. از רִוַּח
מִרְוָח ا.ر. [چون אֶזְרָח] فاصله ـ ∴ دوری، مسافت
מָרוּט ص. [چون בָּדוּק] کنده ـ تیز (شده)، صیقلی
מֵרוּט ا.ر. [מֵרוּטוֹ یا מְ־] عمل تیز کردن یا صیقل زدن
מָרוֹם „ [מְ־] بلندی ـ جای بلند، ∴ مقام بلند ـ [بیشتر در جمع] فلك، آسمان || ج מְרוֹמִים
– מְרוֹם עַם הָאָרֶץ اشراف
מְרוֹמָם(־מֶמֶת) ص. بلند، متعال ـ برتر، منزه ـ مجلل ـ عالی
מֵרוֹץ ا.ر. (مسابقه) دو: מ׳ סוּסִים اسب دوانی
מְרוּצָה ا.ث. دو، طرز دویدن ـ ∴ طریق (زندگی) ـ ستم
– בְּמ׳ ق. [مو] تند
– בִּמְרוּצַת הַזְּמַן بمرور زمان
– בִּמְרוּצַת הַדּוֹרוֹת در طی ادوار
מָרוּק ص. [چون בָּדוּק] صیقلی (شده)، براق
מֵרוּק ا.ر. پرداخت، برق انداختن ـ تنقیه ـ بخشایش
מָרוֹקוֹ ا.ث. مراکش
מְרוּקִים ا.ر. روغن مالی، استعمال عطریات
מְרוֹקָן(־קֶנֶת) ص. خالی (شده) ـ ج ־קָנִים (קָנוֹת)
מָרוֹקָנִי(ת) ص ـ ا. مراکشی
מָרוֹר ا.ر. [چون גָּאוֹן] گیاه تلخ ـ [در تداول عوام] ریشه خردل
מְרוֹרָה ا.ث. چیز تلخ ـ زهر ـ زهره ـ ∴ مرارت
מָרוּת „ آقائی، بزرگی، سلطه، اختیار (داری)
– מְקַבֵּל מ׳ با انضباط، فرمانبردار
מַרְזֵב ا.ر. [چون מַסְמֵר] آبرو شیروانی ـ ناودان ـ چین لباس
מַרְזֵחַ „ [־זְחוֹ] (صدای) عیاشی و میگساری || ج ־זְחִים
– בֵּית־מ׳=מסבאה
מַרְזֵחָן(־חָנִית) ا. صاحب کاباره

מָרַח ف‌م. [چون שָׁלַח] مالیدن ـ گذاردن (مرهم)
– נִמְרַח مج. [چون נִשְׁלַח] مالیده شدن
מֶרַח ا.ر. [چون פֶּתַח] روغن، مرهم ـ کرم
מֶרְחָב „ [־חַב] فضا، میدان ـ پهنا، وسعت ـ منطقه ـ رهائی، فرج || ج ־חָבִים [חֲבֵי]
– מֶרְחַב מִחְיָה (حد اقل) فضا برای زندگی
מַרְחֵב „ [چون מַשְׁעֵן] (۱) מַחְדֵּר (۲) قالب کفش
מְרֻחָב، מוּרְחָב ص. [چون מְרֻעָל] بزرگ شده ـ توسعه یا فته ـ وسیع، دامنه دار
מֶרְחָבִי(ת) ص. فضائی: הַנְדָּסָה מֶרְחָבִית هندسهٔ فضائیه
מֶרְחַבְיָה ا.ث. میدان وسیع
מִרְחָה „ [چون שִׁמְלָה] مرهم
מַרְחִיב(־חִיבָה) ا.فا. از הִרְחִיב
מַרְחִיק(־חִיקָה) ا.فا. از הִרְחִיק
מְרַחֵם [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از רִחֵם رحم کننده، رحیم
מְרֻחָם(־חֶמֶת) ص. رحمت شده ـ مرحوم: יוֹם שֶׁנִּפְטַר הַמְּרֻחָם... روزیکه مرحوم... درگذشت || ج ־חָמִים (־מוֹת)
מֶרְחָץ ا.م. [־חַץ; ־חָצוֹ] محل آب تنی یا شستشو، [در مورد آب گرم] گرمابه، حمام || ج ־חֲצָאוֹת
– בֵּית־מ׳ گرمابهٔ همگانی || ج בָּתֵּי־מ׳ یا בּ׳־מֶרְחֲצָאוֹת
– מֶרְחַץ דָּמִים کشتار یا قتل عام
מְרֻחָץ ص. [چون מְרֻחָם] شسته (شده)
מְרַחֵף [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از רִחֵף
מֶרְחָק ا.ر. [چون עֶקְרָב] مسافت ـ اندازه، بُعد ـ ∴ فرق
מְרֻחָק ص. [چون מְרֻחָם] دور شده ـ دور افتاده
מְרֻחָק ص. [چون מְרֻעָל] دور شده ـ ∴ اخراج شده
מַרְחֶשְׁוָן ا.ر. نام ماه دوم سال یهود از תִּשְׁרִי یا ماه هشتم از נִיסָן ـ دارای ۲۹ یا ۳۰ روز
מַרְחֶשֶׁת ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] ظرف کیك پزی، تابهٔ گود
מָרַט ف‌م. [چون שָׁמַר] برهنه کـ ـ کندن ـ صیقلی کـ، تیز کردن
– מָרַט אֶת עֲצַבַּי مرا عصبانی کرد

-נִמְרַט مج. [چون נִשְׁמַד] بیمو شدن، طاس شدن ـ کنده شدن
-מֵרַט فم. [چون בֵּרַךְ] بزور کندن ـ پرداخت ك
-מֹרַט مج. [چون בֹּרַךְ] صیقلی یا تیز شدن ـ ساییده شدن ـ بیموشدن
-הִתְמָרֵט فل. [چون הִתְבָּרֵךְ] طاس شدن ـ سائیده شدن ـ ریختن
מְרֻטָּט فم. [چون פְּרֻנָּס] سائیدن ـ نخ نما کردن
-מְרֻטָּט مج. [چون שְׁחֻרַר] سائیده شدن
-נִתְמַרְטֵט فل. [چون הִתְפַּרְנֵס] زیاد سائیده یا له شدن، نخ نما شدن
מְרֻטָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] خُرد، متلاشی
מְרִי ا.ر. [چون גְּדִי] تمرّد، نا فرمانی
-מ׳ שִׂיחַ شکایت، درد دل
-תְּנוּעַת מְרִי یا ת׳ מְרִי قیام برای مخالفت وطغیان
מְרִיא „ [מְרִיאוֹ] گاو یا گوسالهٔ پرواری ـ [ترجمهٔ دیگر] گاو میش ‖ ج מְרִיאִים
מְרִיב „ [چون מֵאִיר] رقیب ـ مخالف
מְרִיבָה ا.ث. مشاجره ـ نزاع
-אַדְמַת מ׳ زمین مورد نزاع یا متنازع فیه
מְרִידָה ا.ث. یاغی گری، شورش
מְרִיוֹן ا.ر. سرپیچی از اوامر
מַרְיוֹנֶטָה* ا.ث. عروسك خیمه شب بازی
מְרִיחָה „ مالیدن [در مقام اسم]: מְרִיחַת גְּבִינָה עַל לֶחֶם ‖مرهم کاری، روغن مالی ـ :. رشوه
מְרִיטָה „ کندن (مو)
-מְרִיטַת עֲצַבִּים تحریك تا درجهٔ عصبانیت
מְרִים „ مریم
מַרִים ا.ر. [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵרִים
מְרִיסָה ا.ث. عمل بهم زدن وآمیختن
מַרִיץ ا.ر. [چون מֵאִיר] دواننده ـ [در مسابقه] آغاز گر
מְרִיצָה ا.ث. چرخ دستی
מְרִיקָה „ عمل شستن یا تمیز کردن یا صیقل زدن ـ :. بخشایش
מָרִיר ص. [چون בָּהִיר] مایل به تلخی
-מְרִיר יוֹם تلخ کام
מְרִירוּת ا.ث. تلخی ـ :. تلخ کامی
מְרִירִי(ת) ص. زیاد تلخ ـ :. سخت، مهلك
מָרִישׁ ا.ر. [מְ-] لاپه [در شیروانی] ـ ج מְרִישִׁים یا -שׁוֹת
מָרִית ا.ث. مالهٔ رنگ کاری یا شیشه بُری ‖ ج מְרִיּוֹת
(מָרַךְ) הִמְרִיךְ فم. [چون הִקְצִיר] رقیق ك، نازك ك
-הֶמְרֵךְ مج. [چون הֶקְצֵר] رقیق شدن ـ سست شدن
מָרֶךְ ا.ر. [מָרְכּוֹ] سستی، ضعف
-מ׳ לֵב بز دلی، ضعف نفس
מָרְכָּאוֹת ا.ث. نام این دو نشان [" "]، گیمه، نشان نقل قول [مفرد آن =מָרְכָּה(از מָרְכָּא°)]
מֶרְכָּב ا.ر. [-כַּב; -כָּבוֹ] شاسی (ماشین) ـ جای‌نشستن در ارابه وغیر آن ـ زین ـ گردونه ـ یراق ‖ ج -כָּבִים [כְּבֵי]
מְרֻכָּב ص. [چون מְכֻבָּד] ترکیب شده ـ [ر] مرکب
מְרֻכָּב ص. [چون מְקֻצָּר] سوار شده ـ مرکب، ترکیبی ـ پیوندی ـ :. پیچیده، غامض
מֶרְכָּבָה ا.ث. [-כֶּבֶת; -כַּבְתּוֹ] ارابهٔ (جنگی) ـ درشکه ‖ ج מֶרְכָּבוֹת [מַרְכְּ-]
מָרְכָּה~ ←מָרְכָּאוֹת
מֶרְכָּז ا.ر. تعیین مرکز ـ تمرکز
-אַל-מ׳ عدم تمرکز
מַרְכּוֹז „ خرك [در ساز] ـ اسب چوبی
מָרְכָּז* „ مرکز: מ׳ מִסְחָרִי مرکز بازرگانی، تجارتخانه ‖میان، وسط ـ ادارهٔ مرکزی ‖ ج -כָּזִים [כְּזֵי]
-מֶרְכַּז הַכֹּבֶד گرانیگاه، مرکز ثقل ـ :. موضوع اصلی
מְרַכֵּז ا.ر. [چون מְדַבֵּר] تمرکز دهنده
מִרְכֵּז פ״ם. [چون פִּרְנֵס] متمرکز کردن، تمرکز دادن
מְרֻכָּז ص. [چون מְכֻבָּד] متمرکز، متوجه بیك نقطه ـ غلیظ: חָלָב מ׳ شیر عسلی ‖پر مایه: מִיץ מ׳
מֶרְכָּזִי ص. مرکزی- هم مرکز- اصلی، اساسی ـ عمده

– תַּחֲנָה מֶרְכָּזִית توقف گاه یا ایستگاه عمومی وسائط نقلیه
מֶרְכָּזִיָּה ا.ث. مرکز (تلفن ومانند آن) ـ ادارهٔ مرکزی
מֶרְכָּזִיּוּת „ مرکزیت ـ وقوع در مرکز ـ تمرکز در حکومت
מֶרְכָּזָן(־זָנִית) ا. تلفن چی
מִרְכָּזֶת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] مرکز (تلفن)
מַרְכִּיב ا.ر. جزء ترکیب کننده، جزء اصلی
– מ׳ אֲבַעְבּוּעוֹת آبله کوب
מְרַכֵּךְ ص. [چون מְדַבֵּר] نرم کننده، فرو نشاننده
מְרֻכָּךְ ص. [چون מְכֻבָּד] نرم (شده) ـ ∴ ملایم
מַרְכָּלָה ا.ث. [־כֶּלֶת] مدیریت یا هیأت مدیره =מְנַהֶלֶת
מַרְכֹּלֶת „ [چون מַשְׁכֹּרֶת] کالا ـ بازرگانی ـ بازار
מְרֻכָּן ص. [چون מְקֻצָּר] پائین انداخته، خم شده
מְרֻכָּס ص. [چون מְכֻבָּד] دکمه انداخته، بسته
מְרֻכְרָךְ ص. [چون מְגֻלְגָּל] تا اندازه ای نرم شده
מִרְמָה ا.ث. حیله، مکر، خدعه، تزویر
– אַבְנֵי מ׳ سنگ کم ـ מֹאזְנֵי מ׳ ترازوی قلب
– שִׂפְתֵי מ׳, לְשׁוֹן מ׳, פִּי מ׳ زبان دروغگو
– בְּמִרְמָה ق. بحیله، با تزویر
מְרֻמֶּה ص. [چون מְצֻוֶּה] مغبون (شده)، فریفته ـ منحرف
מְרַמֵּז ا.ر. [چون מְדַבֵּר] اشاره کننده
מְרֻמָּז ص. [چون מְכֻבָּד] اشاره شده ـ به اختصار گفته شده
מַרְמִיטָה* ا.ث. موش خرمای کوهی
– שְׁנַת מ׳ خواب خرگوشی
מַרְמֶלָדָה* „ مارمالاد، لرزانك
מִרְמָס ا.ر. [چون עִכְּבָר] لگد مالی
– הָיָה לְמ׳ لگد مال شدن، زیر گرفته شدن
(מִרְמֵר) הִתְמַרְמֵר ف.ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] اوقات تلخی کردن ـ اظهار عدم رضایت ك
מָרָן ° = מוֹרֵנוּ آقای ما ‖ ج מָרָנָן
מָרָנָן←מָרָן
מַרְס* ا.ر. مارس: ماه اروپائی ـ مرّیخ
מָרַס ف.م. [چون בֵּרַךְ] بهم زدن ـ آمیختن ـ له ك
– מֹרָס مج. [چون בֹּרַךְ] بهم زده یا مخلوط شدن ـ له شدن

– נִתְמָרַס ف.ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] متورم شدن وچرك نشستن
מַרְסָה ا.ث. کورك، دمل، ماده
מְרֻסָּן ص. [چون מְכֻבָּד] دهنه زده، افسار شده
מַרְסֵס ا.ر. [چون מַסְמֵר] عطر پاش ـ سم پاش ←מַזְלֵף
מְרֻסָּס ص. [چون מְכֻבָּד] سم پاشی شده: עֵץ מ׳ ‖ عطر پاشی شده ـ شکسته، خرد شده ـ له شده
מַרְסֵק ا.ر. [چون מַסְמֵר] اسباب برای کوبیدن سیب زمینی یا خرد کردن سبزی ومیوه
מְרֻסָּק ص. [چون מְכֻבָּד] خرد شده ـ کوبیده. له شده
מֵרֵעַ ا.ر. [מֵרֵעֵהוּ] رفیق ‖ ج מֵרֵעִים
מֵרַע (מְרֵעָה) ص. بد کار ‖ ج מְרֵעִים(־עוֹת)
מְרַע° ا.ر. = מַחֲלָה بیماری ‖ ج מַרְעִין
מְרֹעָב, מְרוֹעָב ص. [چون מְאֹהָב] گرسنه مانده، زیاد گرسنه
מְרֻעָב ص. [چون מְרֻעָל] گرسنگی کشیده، قحطی زده
מִרְעֶה ا.ر. [چون מִקְרֶה] چراگاه، مرتع
מֵרֵעוּת ا.ث. رفاقت، دوستی
מַרְעִישׁ(־עִישָׁה) ص. مرتعش کننده ـ شور انگیز
מַרְעִית ا.ث. چرا ـ چراگاه ـ گله (ای که میچرد)
– צֹאן מ׳ گروه پیروان، اغنام
מְרֻעָל(־עֻלַּת) ص. سمیّ ـ مسموم ـ زهر آلود. [در باب کسی گفته میشود] که ذهن او مشوب شده است ‖ ج ־עֻלִּים (עֻלּוֹת)
מְרַעֲנֵן ص. [چون מְעַנְיֵן] تازه کننده ـ مفرح، نشاط آور ـ نیرو بخش
מְרֻעֲנָן(־נֶנֶת) ص. تازه (نفس) شده، نیروی تازه گرفته ‖ ج ־נָנִים (נָנוֹת)
מְרֹעָף ص. [چون מְאֹהָב] (دارای سقف) سوفالی
מְרֻעָשׁ ص. [چون מְרֻעָל] لرزانیده ـ بمباران شده
מַרְפֵּא ا.ر. [־פְּאוֹ] علاج، چاره ـ [در مقام ح״ן] عافیت باشد =לִבְרִיאוּת ـ [صیغهٔ ج ندارد]
– ״מ׳ לָשׁוֹן״ زبان ملایم یا چرب ونرم
– צִמְחֵי מ׳ گیاهان داروئی یا طبی

**מְרַפֵּא** ا.ر. [מְמַלֵּא] معالج ←רוֹפֵא
**מִרְפָּאָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] مطب، محكمه
**מִרְפָּד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] (۱) מַצָּע (۲) روكش (مبل)
**מְרֻפָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] رويه كشيده: כִּסֵּא מ׳
**מִרְפָּדָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] كارگاه تشك سازى ورويه كشيدن مبل
**מַרְפֵּדִיָּה** „ =מרפדה
**מְרֻפֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] سست (شده)
**מְרֻפָּט** ص. [چون מְכֻבָּד] مندرس، پوسيده
**מִרְפָּס** [شكل ديگر מִרְפֶּשׂ]
**מִרְפֶּסֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] بالكن ـ ايوان
**מַרְפֵּק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] آرنج
– **בַּעַל מִרְפְּקִים** قلدر [به מרפקן نيز رجوع شود]
**מַרְפְּקָן(־קָנִית)** ا. كسيكه بزور راه خود را باز ميكند يا درهركاردیگر بزور متوسل ميشود، قلدر
**מִרְפָּרֶף** ص. [چون מְפֻרְנָס] ←רִפְרֵף سطحى
**מִרְפָּשׁ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] آب گل آلود (شده)
**מְרֻפָּשׁ, מְרוּפָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] گل آلود
**(מָרַץ) הִמְרִיץ** فم. [چون הִקְצִיר] وادار يا تحريك ـ نيرو دادن
– **נִמְרַץ** مج ـ فل. [چون נִשְׁמַר] سختكوش ←נִמְרָץ
**מֶרֶץ**[1] ا.ر. [چون דֶּגֶל] نيرو (ى‌فعاليت)
– **בַּעַל מ׳** جدّى، فعال
**מֶרֶץ**[2] „ [„] מַרוּץ
**מֶרֶץ** [شكل ديگر מֶרֶס در معنى‌اول]
**מַרְצֵה** ا.ر. [چون מַקְנֵה] سخنران ـ دانشيار
**מְרֻצֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] (۱) راضى (۲) רָצוּי
**מְרֻצֶּה** ص. [چون מְפֻרָּשׁ] تشريح شده، بيان شده
**מְרֻצָּה** ا.ث. ستم، ظلم
**מְרַצֵּחַ** ا.ر. [چون מְשַׁלֵּחַ] قاتل، آدم كش [مؤنث آن =מְרַצַּחַת ‖ ج ־צְּחוֹת]
**מַרְצֵעַ** „ [־צְעוֹ; ־צַעֲךָ] درفش ‖ ج ־צְעִים
– **יָצָא הַמ׳ מִן הַשַּׂק** پرده از روى كار برداشته شد، به روى آب افتاد
**מִרְצַף** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] = רַצָּף

**מְרֻצָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] فرش شده: רְצָפָה מְרֻצֶּפֶת אֲבָנִים كف (اطاق) سنگ فرش شده
**מִרְצֶפֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] زمين سنگ فرش شده ـ مصالح سنگ فرش
**מְרֻצָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] خرد شده، شكسته
**מָרַק** فم. [چون שָׁמַר] صيقل زدن ـ خوب شستن وپاك ك
– **נִמְרַק** مج. [چون נִשְׁמַר] صيقلى شدن ـ شسته يا پاك شدن
– **מֵרַק** فم. [چون בֵּרַךְ] پرداخت ك، عمليات نهائى يا تكميلى در (چيزى) انجام دادن ـ پاك ك، زدودن
– **מֹרַק** مج. [چون בֹּרַךְ] زدوده شدن ـ پاك يا بخشيده شدن
**מָרָק** ا.ر. [چون דָּבָר] سوپ: מְרַק־בָּשָׂר آبگوشت ـ מ׳־יְרָקוֹת سوپ سبزيجات ـ מ׳ פֵּרוֹת كمپوت
**מֶרֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] بطانه، زاماسكه
**מְרֻקָּב** ص. [چون מְקֻצָּר] پوسيده، فاسد شده
**מַרְקוֹעַ** „ [־עוֹ]=טַלַאי وصله، پينه ‖ ج ־עִים
– **נִתְקַלֵּף מַרְקוֹעוֹ** مشتش باز شد
**מֶרְקָח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] ادويهٔ معطر ـ گياهان خوشبو
– **בֵּית מֶרְקָחִים** دكان عطر فروشى
**מְרֻקָּח** ص. [چون מְשֻׁלָּח] عطر زده ـ ادويه زده
**מְרֻקָּחָה** ا.ث. [چون מְלֻאָּכָה] عطر يات يا ادويهٔ مخلوط ـ پاتيلچه براى تركيب كردن عطريات
– **הָעִיר הָיְתָה כַּמ׳** ولوله در شهر افتاد
**מְרֻקָּחַת** „ [چون מְטֻפַּחַת] (۱) מרקחה (۲) רִבָּה ־בֵּית־מ׳ داروخانه ‖ ج ־בָּתֵּי־מ׳
**מִרְקִית** ا.ث. = מָגֵס سوپ خورى
**מְרֻקָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] برودرى شده ـ .: نقش بندى شده
**מְרֻקָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] كوبيده، ورقه شده
**מַרְקֵקָה** ا.ث. خلط دان، تف دان
**מָרַר** يا **מַר** فل. [יֵמַר; מַר; מֹר (מְרִי)] ـ م. מָרֹר, מָרוֹר; לָמַר تلخ ب ـ تلخ شدن

– מָרָה נַפְשׁוֹ بسیار غمگین شد، اوقاتش تلخ شد
– מֵרַר ف‌م. [چون בֵּרַךְ] تلخ ك
– הִתְמָרֵר ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] تلخی کشیدن ـ تحمل محنت ك
– הֵמַר [יָמֵר; מֵמַר; הָמֵר (הָמֵרִי)] ـ م. לְהָמֵר ف‌م. تلخ ك || ف‌ل. تلخی رساندن ـ زارزار گریستن
– הִמְרִיר ف‌م. [شکل دیگر از باب הִפְעִיל چون הִכְלִיל] تلخ ك
– הָמַר مج. [چون הָכַל] تلخ شدن
מַרְשׁ* ا.ر. (سرود) مارش
מֶרְשָׁה(־שָׁה) ا. نماینده، وکیل ـ [م‌ا] مجاز، مختار || ج ־שִׁים (שׁוֹת)
– בֵּית־מֶרְשִׁים پارلمان
מַרְשָׁה ا.ر. [چون מַקְנָה] اجازه دهنده
מֶרְשׁוֹן „ =בֵּית מֶרְשִׁים پارلمان
מֻרְשָׁל ص. [چون מֻכְבָּד] بی مبالات، سهل انگار ـ نامرتب ـ سست، بیحال ـ ول، کشیده شده
מַרְשַׁל* ا.ر. مارشال || ج ־שַׁלִּים
מִרְשָׁם „ [چون עִכְּבָר] طرح، نقشهٔ ساده ـ کتابچهٔ یادداشت
מִרְשָׁמָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] دفتر ثبت
מֻרְשָׁע ص. [چون מֻבְטָח] بدکار، شریر
מֻרְשָׁע ص. [چون מֻבְטָח] محکوم، مجرم، مقصر
מִרְשַׁעַת ا.ث. [چون מִגְבַּעַת] زن بد وشریر
מֻרְשָׁשׁ ص. [چون מֻכְבָּד] فقیر (شده)
מֻרְשָׁת, מִרוּשָׁת ص. [„] مشبك، شبکه دار
מָרַת←מָרָה[2]
מֻרְתָּח ص. [چون מֻבְטָח] جوشیده ـ .: آشفته ـ در جوش وخروش
מֻרְתָּח ص. [چون מֻבְטָח] جوشیده
מִרְתָּח ا.ر. [چون אֶזְרָח]=רתיחה
מַרְתִּיק(־תִּיקָה) ا. کوبنده (در)، در زننده
מֻרְתָּךְ ص. [چون מֻכְבָּד] جوش داده
מַרְתֵּכָה ا.ث. ماشین جوشگری یا جوشکاری
מֻרְתָּע ص. [چون מֻבְטָח] رمیده، رمانیده
מַרְתֵּף ا.ر. [چون מַסְמֵר] زیر زمین، سرداب ـ جای پا ورقی در روزنامه

מְרַתֵּק ص. [چون מְדַבֵּר] دلچسب، جالب
מְרֻתָּק ص. [چون מְכֻבָּד] بسته
– מ׳ אֶל מִטָּתוֹ بستری، در بستر بیماری خوابیده
מַרַת־רוּחַ ا.ث. ←מָרָה
מָשׁ[1] [چون קָם] ف‌ل. (بیرون) رفتن ـ منتقل شدن ـ .: دور شدن، زایل شدن || ف‌م. دور کردن، رفع ك
– הֵמִישׁ [چون הֵפִיר] ف‌ل. (از جای خود) تکان خوردن ـ .: باز ماندن || ف‌م. بیرون آوردن. دور کردن
מָשׁ[2] ف‌م. [„] = מָשַׁשׁ لمس ك
– הֵמִישׁ ف‌م ـ ل. [چون הֵפִיר] لمس ك
מַשָּׂא ا.ر. [מַשָּׂאִי; מַשָּׂאֲךָ] بار ـ حمل ـ سرایش ـ وحی. مکاشفه ـ جزیه || ج מַשָּׂאוֹת [מַשְׂ־]
– מְכוֹנִית מַשָּׂא =מַשָּׂאִית
– הָיָה לְמַשָּׂא مزاحم ب، بار سنگین ب
– מַשָּׂא־נֶפֶשׁ=מַשְׂאַת־נֶפֶשׁ ←מַשָּׂאֵת
– מַשָּׂא וּמַתָּן داد وستد، معامله ـ مذاکره
– מַגָּע־וּמַשָּׂא مذاکره
מַשּׂא, מַשּׂוֹא „ باریا حمل~
– מ׳ פָּנִים طرفداری یا رو گیری
מָשָׂא „ [מָשָׂאוֹ; מַשָּׂאָכֶם] مفعول || ج מָשָׂאִים [מָשְׂאֵי]
– מ׳ יָשָׁר مفعول صریح، مفعول بیواسطه
– מ׳ עָקִיף مفعول غیر صریح، مفعول بواسطه
מַשָּׂא „ [چون מַסָּע] وام یا قرضه
מַשְׂאָב „ [چون עַקְרָב] محل آب برداشتن: سنگاب ومانند آن
מַשְׂאֵבָה ا.ث. تلمبه، پمپ || ج ־אֵבוֹת [אֲ־]
מַשָּׂאָה „ [چون מַתָּנָה] وام، قرضه
מַשָּׂאָה „ [מַשְׂאַת] ستون دود || ج מַשָּׂאוֹת [מַשְׂ־]
מַשָּׁאָה „ خرابی، ویرانی ـ ویرانه
מַשְׂאִיל(־אִילָה) ا.فا. از הִשְׂאִיל
מַשָּׂאִית ا.ث. کامیون، اتوموبیل باری
מִשְׁאָל ا.ر. [چون מִפְעָל] (۱) پرسش برای جلب نظریه (۲) בקשה
– מִשְׁאַל עַם مراجعه به آراء عمومی، رفراندوم

**מְשָׁאָל** ص. [چون מְרָעָל] مستعار ـ مجازی
**מִשְׁאָלָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] مسئلت، مراد
**מִשְׁאֶלֶת** „ [چون תִּפְאֶרֶת] = משאלה
**מַשְׁאֵף** ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] اسباب تنفس مصنوعی
**מְשָׁאָר** ص. [چون מְרָעָל] مانده، باقی مانده
**מִשְׁאֶרֶת** ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] تغار خمیر
**מַשְׁאֵת** „ [־אַת; ־אָתוֹ] عمل بلند کردن یا بر افراشتن ـ صعود یا ستون دود که بمنزلهٔ علامت باشد ـ .: بخشش ـ جزیه || ج מַשָּׂאוֹת [מַשְׂ־]
־ **מַשְׁאַת־נֶפֶשׁ** آرزو، کمال مطلوب، ایدآل
**מְשַׁב** ا.ر. [چون מְשָׁג] وزش (باد یا نسیم) ـ نفخه
**מְשֻׁבָּב** [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از שִׁבֵּב
**מְשָׁבָה←מְשׁוּבָה**
**מְשֻׁבָּח** ص. [چون מְבֻטָּח] قابل ستایش، تعریفی، عالی، ممتاز، بر گزیده ـ مرغوب: סְחוֹרָה מְשֻׁבַּחַת
**מַשְׁבִּיר(־בִּירָה)** ا. فروشندهٔ غله ـ [بصورت مذکر] فروشگاه عمده
**מְשֻׁבָּע** ص ـ ا. [چون מְבֻטָּח] (شکل) هفت گوش، هفت ضلعی
**מְשֻׁבָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] سوگند داده، قسم خورده ـ .: ثابت، راسخ
־ **שׁוֹפֵט מ׳** عضو هیأت منصفه
־ **בֵּית־דִּין שֶׁל מְשֻׁבָּעִים** هیأت منصفه
**מְשֻׁבָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] شطرنجی، پیچازی ـ مرصع، گوهر نشان: מ׳ זָהָב زر نشان || نگین دار
**מִשְׁבֶּצֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶמֶת] خانهٔ چار گوش ـ جای نگین ـ قاب
־ **נְיַר־מִשְׁבְּצוֹת** کاغذ شطرنجی
**מִשְׁבָּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] فم رحم ـ چار پایهٔ زنان زائو ـ .: بحران
־ **בּוֹא עַד מ׳** بحرانی شدن
**מִשְׁבָּר** „ [چون עַכְבָּר] شکن: موج بزرگی که بساحل خورده در هم میشکند
**מְשַׁבֵּר** [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از שִׁבֵּר
**מְשֻׁבָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] مغلوط ـ در هم بر هم ـ خراب

**מִשְׁבָּת** ا.ر. [چون עִקָּרֵב] نا بودی، خرابی
**מֶשֶׁג**[1] ا.ر. [מְשַׁג] تصوّر، فکر ـ [د.م] اطلاع، آگاهی: אֵין לִי כָּל מ׳ בָּעִנְיָן הַזֶּה || ج מְשָׁגִים [מְשָׁגֵי]
**מֻשָּׂג**[2] ص. [چون מֻגָּשׁ] قابل حصول، دسترس، .: قابل درك ـ بدست آمده
**מַשָּׂג** ا.ر. [چون מַשָּׂג] یا מַשַּׂג־יָד چیز دسترس یا قابل حصول، دسترسی
**מִשְׂגָּב** „ [چون עִקָּרֵב] جای بلند ـ قلعه ـ .: ملجاء
**מִשְׁגֶּה** „ [چون מִקֶּרֶה] سهو، اشتباه
**מִשְׁגּוֹר** „ محموله، امانت
**מַשְׁגִּיחַ** „ [چون מַגְבִּיהַּ] مباشر، سر پرست، ناظر
**מִשְׁגָּל** „ [چون עַכְבָּר] مقاربت، بغل خوابی
**מְשֻׁגָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] دیوانه
־ **בֵּית מְשֻׁגָּעִים** تیمارستان
**מְשַׂגְשֵׂג** ص. [چون מְפַרְנֵס] در حال ترقی، پیشرفت کننده
**מַשְׂדֵּדָה** ا.ث. مازو، شانهٔ زمین صاف کن
**מַשְׁדֵּר** ا.ر. [چون מַסְמֵר] دستگاه فرستنده ـ ایستگاه رادیو
**מִשְׁדָּר** „ [چون עַכְבָּר] سخن پراکنی
**מְשֻׁדָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] پخش شده (از رادیو)
**מָשָׁה** ف‌م. [چون קָנָה] (از آب) بیرون کشیدن
־ **נִמְשָׁה** مج. [چون נִגְלָה] (بیرون) کشیده شدن
־ **הִמְשָׁה** ف‌م. [چون הִקְנָה] = מָשָׁה
**מֹשֶׁה** ا.ر. موسی
**מַשֶּׁה** „ [מַשֵּׁה] یا מַשֵּׁה־יָד وام یا بستانکاری || ج מַשִּׁים
**מַשֶּׁהוּ(** = מַה שֶּׁהוּא**)** „ چیزی ـ مقدار کمی، اندی
**מַשּׁוֹא←מַשָּׂא**
**מַשּׂוֹאָה** ا.ث. آتش یا مشعل برای علامت دادن
**מַשּׁוֹאָה←מַשָּׂאָה**
**מְשׁוֹאָה** ا.ث. ویرانی
**מִשְׁוָאָה** „ معادله، همچندی
**מְשׁוּבָה** „ ارتداد
**מְשׁוּגָה** „ اشتباه، خطا، سهو
**מַשְׁוֶה** ا.ر. [چون מִקֶּרֶה] خط استوا
**מְשֻׁוֶּה** ص. [چون מְפֻנֶּה] برابر (شده)، متشابه

**מָשׁוּחַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] ا.مف. از **מָשַׁח** مسح شده، تدهین شده ـ روغن مالی شده ـ سرشته بروغن

**מָשׁוֹחַ (מָשׁוֹחָה)** ا. زمین پیما، مساح ‖ ج **מָשׁוֹחוֹת**

**מָשׁוֹט** ا.ر. [מְ־] پارو ‖ ج **מְשׁוֹטִים**

– **סִירַת מְשׁוֹטִים** کرجی پاروئی

**מְשׁוֹטַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] پارو زن

**מְשׁוֹטֵט** ص ـ ا. [چون **מְקוֹמֵם**] گردش کننده ـ سیار، دوره گرد

**מְשׁוּי** ا.ر. = **עִסּוּי** ماساژ

**מָשׁוּי** ص. [چون **בָּדוּק**] کشیده شده (از آب)

**מִשְׁוָיָה** [شکل دیگر **מִשְׁוָאָה**]

**מַשְׁוִית** ا.ث. قسمی رندهٔ دراز

**מָשׁוּךְ** ص. [چون **בָּדוּק**] کشیده شده ـ امتداد یافته

**מְשׁוּכָה** ا.ث. حصار باغی، پر چین

– **מֵרוֹץ מְשׁוּכוֹת** اسب دوانی با پرش از موانع

**מָשׁוּל** ص. [چون **בָּדוּק**] مانند، متشابه

**מְשׁוּל** ا.ر. مانند، همانند ـ قیاس

**מְשׁוּם (שֶׁ)←שׁוּם²** [ترسناك

**מְשׁוּמָם** ص. [چون **מְסוּבָּב**] مبهوت ـ ویران کننده ـ

**מַשְׁוֵנִי(ת)** ص. استوائی

**מָשׁוֹף** ا.ر. [چون **גָּאוֹן**] سوهان چوب ساب، سوهان درشت

**מְשׁוּפָה** ا.ث. سیم ظرف شوئی

**מַשּׁוֹר** ا.ر. ←**מַסּוֹר**

**מְשׁוֹרָה** ا.ث. پیمانه ـ لولهٔ مدرّج

**מְשׁוֹרָרִים←מְשׁוֹרֶרֶת**

**מַשּׁוֹרִית** [شکل دیگر **מַסּוֹרִית**]

**מְשׁוֹרֵר(־רֶרֶת)** ا. شاعر ـ خواننده ‖ ج **־רְרִים (־רוֹת)**

**מְשׁוֹרֶרֶת** ا.ث. [**־רַתּוֹ**] رکاب ‖ ج **־רוֹת** [**־רוֹת**] ـ ت **־רָרִים** [**־רֵי**]

**מְשׁוּשׁ** ا.ر. لمس ـ کور مالی ـ **חוּשׁ הַמ׳** حس لامسه یا بساوائی

**מָשׁוֹשׁ** ״ [چون **גָּאוֹן**] خوشی، شادی ـ مایهٔ مسرت

**מְשׁוֹשָׁה** ا.ث. آنتن

**מָשְׁזָר** ص. [چون **מְקֻצָּר**] تابیده

**מִשְׁזָר** ا.ر. [چون **עַכְבָּר**] عمل تابیدن ـ چیز تابیده

**מִשְׁזֶרֶת** ا.ث. کار کاه نخ بافی

**מָשַׁח¹** ف.م. [چون **שָׁלַח**] روغن مالی کـ ـ مالیدن یا گذاردن: **מָשַׁחְתִּי מִשְׁחָה עַל הַפֶּצַע** ‖ رنگ کـ. تدهین کـ، مسح کـ

– **נִמְשַׁח** مج. [چون **נִשְׁלַח**] روغن مالی شدن، مسح شدن

**מָשַׁח²** ״ [״] باریسمان اندازه گرفتن، مساحی کـ

– **נִמְשַׁח** مج. [چون **נִשְׁלַח**] اندازه گیری شدن

**מְשֻׁחָד** ص. [چون **מְרֻחָם**] رشوه گرفته ـ .: طرفدار

**מִשְׁחָה** ا.ر. [چون **מִקְרֶה**] (مسابقه) شنا

**מִשְׁחָה** ا.ث. [چون **שִׁמְלָה**] روغن، مرهم ـ واکس ـ کرم crême، خمیر ـ مسح، تدهین

**מָשְׁחָז** ص. [چون **מָרְעָל**] تیز (کرده شده)

**מִשְׁחָז** ا.ر. [چون **מִפְעָל**] تیز گری

**מַשְׁחֵז** ״ [چون **מַשְׁעֵן**] چاقو تیز کن [اسم آلت]

**מִשְׁחָזָה** ا.ث. [چون **מִלְחָמָה**] کار گاه تیز گری یا پرداخت

**מַשְׁחֵזָה** ״ ماشین یا چرخ تیز گری

**מַשְׁחֵזֶת** ״ [چون **תִּפְאֶרֶת**]=**מַשְׁחֵזָה**

**מַשְׁחִית(־חִיתָה)** (۱) ص. خراب کننده، مخرّب. مهلك ـ مسرف، ولخرج (۲ ـ بصورت مذکر) ا. هلاکت، نابودی ـ ویرانی ـ فساد ـ تاراج کننده

– **אֲנִיַּת מ׳**=**מַשְׁחֶתֶת**

– **לְמ׳** ق. با لکل، تا حد نابودی

– **נָהֲפַךְ לְמ׳** از شکل افتاد

**מָשְׁחָל** [چون **מָרְעָל**] ا.مف. از **הִשְׁחִיל** ←(**שָׁחַל**)

**מִשְׁחָלֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֶלֶת**] سنبه، لوله پاك کن

**מָשְׁחָן** ص. [چون **מָרְחָם**] بسیار گرم وخشك

**מָשְׁחָף** ص. [״] مسلول

**מְשֻׁחָק** ص. [״] سائیده: **שְׁרוּל מ׳**

**מִשְׁחָק** ا.ر. [چون **מִפְעָל**] چیزیکه سائیده وپوسیده یا تبدیل بگرد شده باشد

**מִשְׂחָק** ״ [״] بازی: **מִשְׂחַק כַּדּוּרֶגֶל** ‖ .: بازیچه، مسخره، موضوع استهزاء

– **מ׳ הוֹגֶן** معاملهٔ سر راست وجوانمردانه

– **מִשְׂחַק מִלִּים** جناس یا شبه اشتقاق

**מִשַּׂחֵק** ״ [چون **מְאַהֵב**] بازیکن ـ هنر پیشه

מְשַׂחֶקֶת [־חַקְתִּי] [مؤنث מְשַׂחֵק] ـ ج ־חֶקוֹת
מְשְׁחָר ص. [چون מְרְעָל] سیاه (شده)
מִשְׁחָר ا.ر. [چون מִפְעָל] طلوع
מְשְׁחָרָר(־רֶרֶת) ص. آزاد (شده)، مرخص ـ بخشوده، معاف ‖ ج ־רָרִים (־רָרוֹת)
מַשְׁחִית ا.ر. ویرانی، هلاکت [در اصطلاح כְּלִי מ׳ آلت مخرّب یا مهلك]
מְשְׁחָת(־חֶתֶת) ص. فاسد (شده) ـ ج ־חָתִים (־תוֹת)
מַשְׁחֶתֶת ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] ناو شکن
מִשְׁטוֹחַ ا.ر. [چون אִפְרֹחַ] جای پهن كِ
מִשְׁטָח „ [چون אֶזְרָח] (۱) מִשְׁטוֹחַ (۲) فضای باز ومسطح، میدان (۳) سطح، رویه
מְשְׁטָח ص. [چون מְשֻׁלָּח] مسطح، صاف (شده)، هموار ـ پهن شده، ورقه شده: בַּרְזֶל מ׳ آهن ورق
מַשְׁטֵחַ ا.ر. [چون מַפְתֵּחַ] جای پهن كِ وخشکانیدن میوه ـ لایه، ورقه
מִשְׁטָחָה ا.ث. [چون מֶלְתָּחָה] پوشش: روتختی ورومیزی ومانند آنها ـ فرش
מַשְׁטִין(־טִינָה) ا. متهم کننده ـ عیبجو ـ آدم شیطان صفت
מַשְׁטֵמָה ا.ث. دشمنی، بغض، کینه
מִשְׁטָף ا.ر. [چون עַכְבָּר] (جای) ظرف شویی
מִשְׁטָר „ [„] رژیم، طرز حکومت ـ (طرز) اداره ـ انضباط
מִשְׁטֵר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] انضباط دادن، خوب اداره كِ
מִשְׁטָרָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] شهربانی
ـ תַּחֲנַת מ׳ کلانتری
ـ מ׳ חֲשָׁאִית ادارهٔ آگاهی
ـ מִשְׁטֶרֶת הַתְּנוּעָה ادارهٔ راهنمائی ورانندگی
מִשְׁטַרְתִּי(ת) ص. وابسته به شهربانی، انتظامی
מָשִׁי ا.ر. [מִשְׁיִי; מָשְׁיְךָ] ابریشم: גַּרְבֵי מ׳ جوراب ابریشمی ‖ پارچهٔ ابریشمی، حریر ‖ ج מְשָׁיִים یا ־יוֹת
ـ אַבְרֵךְ מ׳ جوان یا تازه داماد خوش گذران
ـ בְּכִפָּפוֹת מ׳ به نرمی، با مساهله وگذشت
מַשִּׁיב ص. [چون מֵאִיר] ←הֵשִׁיב برگرداننده ـ پاسخ دهنده
ـ מ׳־נֶפֶשׁ (מְשִׁיבַת־נ׳) جان بخش ـ روح افزا

מַשִּׂיג (מַשִּׂיגָה یا מַשֶּׂגֶת) (۱) ا.فا. از הִשִּׂיג (۲ ـ بصورت مذکر) ا. صفت اختصاصی، خاصیت ـ مخالف، معترض ‖ ج מַשִּׂיגִים(־גוֹת)
מָשִׁיחַ (۱) ا.ر. [מְ־; מְשִׁיחוֹ; ־חֲךָ] مسیح (موعود) ـ (۲) ص. (מְשִׁיחָה) مسح شده، تدهین شده ‖ ج מְשִׁיחִים(־חוֹת)
ـ יְמוֹת הַמָּ׳ دورهٔ آخرالزمان، روزگار مسیح
מְשִׁיחָה[1] ا.ث. روغن مالی، مرهم کاری ـ واکس زدن ـ مسح، تدهین
מְשִׁיחָה[2] „ یا חוּט מ׳ ریسمان مساحی یا ماهی گیری
מְשִׁיחוּת „ مسیحیت: مسیح ب
מְשִׁיחִי(ת) ص. وابسته بمسیح ـ مسیحی
מַשִּׁיט [چون מֵאִיר] (۱) ا.فا. از הַשִּׁיט (۲) ا.ر. ناوبان
מְשִׁיִי(ת) ص. ابریشمی ـ ∴ نرم
מְשִׁיכָה ا.ث. عمل کشیدن ـ کشش، جاذبه ـ برات، چك
ـ מְשִׁיכַת חֶבֶל مسابقهٔ طناب کشی
מַשִּׁיל (מַשִּׁילָה) ا.فا. از הִשִּׁיל ←נָשַׁל
מַשִּׂים [چون מֵאִיר] ا.فا. از הֵשִׂים ←שָׂם
ـ מִבְּלִי מ׳ بدون تعمد یا توجه
מְשִׂימָה ا.ث. وظیفه، مأموریت ـ هدف، قصد
מְשִׂיפָה „ مرهم (کاری)، روغن (مالی) ـ واکس یا واکس زنی
מַשִּׁיק ا.ر. خط مماس ‖ ص. (מַשִּׁיקָה) مماس
מְשִׁיקוּת ا.ث. تماس، تلاقی
מַשִּׁיר (מַשִּׁירָה) ا.فا. از הִשִּׁיר ←נָשַׁר
מָשַׁךְ [چون שָׁמַר] (۱) ف‌م. کشیدن ـ ادامه دادن، طولانی كِ ـ دراز کردن (دست) ـ (۲) ف‌ل. کشیدن [با בְּ] ـ چك کشیدن، حواله دادن: מ׳ עַל הַבַּנְק
ـ מָשַׁךְ בְּעֵט (یا בְּשֶׁבֶט) סוֹפֵר دست به نویسندگی زدن
ـ מָשַׁךְ אֶת הַלֵּב دلکش یا دلربا بودن
ـ מָשַׁךְ תְּשׂוּמֶת־לֵב جلب توجه كِ
ـ נִמְשַׁךְ مج. [چون נִשְׁמַר] کشیده شدن ـ طول کشیدن: הַבְּקוּר יִמָּשֵׁךְ יוֹמַיִם ‖ ادامه پیدا کردن ـ دنباله داشتن ـ به تعویق افتادن ـ کشیده یا برداشت شدن ـ برده شدن

– מְשַׁךְ مج. [چون אָשַׁר] به تعویق افتادن ـ بلند یا کشیده ب
– הִתְמַשֵּׁךְ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] زیاد کشیده شدن یا امتداد یافتن
– הִמְשִׁיךְ ف‌م ـ ل. [چون הִקְצִיר] ادامه دادن (به): לַמְרוֹת קְשָׁיִים רַבִּים הִמְשַׁכְתִּי בַּפְּעֻלָּה ‖ کشیدن ـ بردن یا انتقال دادن
– הֻמְשַׁךְ مج. [چون הֻקְצַר] ادامه داده شدن ـ کشیده شدن ـ امتداد یافتن

**מֶשֶׁךְ** ا.ر. [מִשְׁכוֹ] طول (زمان)، ظرف، مدت: בְּמֶשֶׁךְ שָׁנָה ‖ عمل کشیدن یا فرا گرفتن
– מ' הַדִּירוֹת (موقع) تجدید اجاره یا انتقال بمنزل تازه
– בְּמֶשֶׁךְ הַזְּמַן بمرور زمان

**מִשְׁכָּב** ״ [چون עַכְבָּר] جای خوابیدن ـ بستر ـ مقاربت ـ .: آرامگاه (ابدی)
– חֲדַר הַמ' اطاق خواب، خوابگاه
– מִשְׁכַּב זָכוּר لواط

**מְשֻׁכָּב** ص. [چون מְקֻצָּר] خوابانیده، خوابیده

**מִשְׁכָּה** [شکل دیگر מִשּׂוּכָה]

**מַשְׁכּוּבִית** ا.ث. پیشاهنگ (گله)

**מַשְׁכּוֹן** ا.ر. گرو، رهن، وثیقه ‖ ج ־כּוֹנִים یا ־נוֹת
– בֵּית מַשְׁכּוֹנוֹת=מעבטה

**מִשְׁכּוֹן** ״ گرو گذاری

**מִשְׁכָּח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] فراموش شدگی

**מַשְׁכֵּנָה** ا.ث. قاب فلزی برای نگهداری عکس یا مو وآویختن آن از گردن

**מַשְׂכִּיל(־כִּילָה)** (۱) ا.فا. از הִשְׂכִּיל (۲) ص. فهیم، خردمند ـ روشن فکر ـ ماهر، استاد ـ موفق

**מַשְׂכִּים(־כִּימָה)** ص. [ا.فا. از הִשְׂכִּים] سحرخیز
– לַמ' ق. صبح زود

**מַשְׂכֵּם** (ه ت) ا.ر. [מַשְׂכִּי] سیم ُبر

**מַשְׂכִּיר** (־כִּירָה) ا. موجر

**מַשְׂכִּית** ا.ث. تمثال ـ تصور، خیال ـ موزائیك

**(מִשְׂכֵּל) הִתְמַשְׂכֵּל** ف‌ل. [چون הִתְפָּרְנֵס] تظاهر به دانشمندی ك، خود را فهیم نشان دادن ـ دانشمند شدن

**מְשֻׁכְלָל** ص. [چون מְכֻבָּד] متقاطع، چلیپائی: יָשַׁב עִם רַגְלַיִם מְשֻׁכְלוֹת چار زانو نشست

**מְשֻׁכְלָל** ا.ر. [چون מְקֻצָּר] تصور (عمومی)

**מִשְׂכְּלָל** ״ [چون עַכְבָּר] هوش

**מְשַׁכֶּלֶת** ا.ث. زن سقط کننده

**מְשֻׁכְלָל** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] کامل ـ [هن] منظم

**מְשַׁכֶּלֶת** ا.ث. [چون מְבַשֶּׁלֶת] سقط جنین

**מְשֻׁכָּם(־כֶּמֶת)** ص. زود، صبح زود انجام شده ‖ ج ־כָּמִים(־מוֹת)

**מִשְׁכָּן** ا.ر. [־כַּן] مسکن سیاری که موسی در بیابان بر پا کرد ـ خیمه ‖ ج ־כָּנוֹת [כְּ־] یا ־כָּנִים [כְּנֵי]

**מִשְׁכֵּן** ف‌م. [چون עִנֵּן] گرو گذاشتن ـ رهن ك از
– מְשֻׁכָּן مج. [چون עֻנַּן] گرو گذاشته شدن

**מְשֻׁכָּן** ص. [چون מְסֻכָּן] جا داده شده

**מְשַׁכְנֵעַ** ص ـ ا. [چون מְצַחְצֵחַ] متقاعد کننده

**מְשֻׁכְנָע** ص. [چون מְצֻחְצָח] متقاعد

**מַשְׂכַּנְתָּה** (از ־תָּא°) ا.ث. رهن، گرو، وثیقه. وام رهنی ‖ ج ־תּוֹת یا תָּאוֹת

**מְשַׁכֵּר** ص. [چون מְדַבֵּר] ُسکرآور، ُمسکر، مست کننده

**מְשֻׁכָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] مست (شده)
– שִׁכּוֹר מ' مست لا یعقل

**מְשֻׁכָּר** (۱) ص. [چون מְקֻצָּר] اجاره داده شده: דִּירָה מְשֻׁכֶּרֶת (۲) ا.ر. مورد اجاره

**מַשְׂכֻּרֶת** ا.ث. [־כֻּרְתּוֹ] ُمزد، اجرت ـ مواجب، حقوق ـ .: اجر، پاداش ‖ ج ־כֻּרוֹת یا ־כֻּרוֹת

**מָשַׁל**[1] ف‌ل. [چون שָׁמַר] مسلط شدن ـ حکمرانی ك
☜ מָשַׁל با ב و ל و אֶל و עַל بمفعول غیر صریح میرسد که ترجمه می شوند ״بر״
– הִמְשִׁיל ف‌م. [چون הִקְצִיר] مسلط ك (بر) ـ به حکمرانی گماشتن

**מָשַׁל**[2] ف‌م. [״] آوردن یا زدن (مثل): מ' לָנוּ מָשָׁל برای ما مثلی آورد ‖ تشبیه ك
– נִמְשַׁל مج. [چون נִשְׁמַר] مانند بودن ـ برابر شدن
– מִשֵּׁל ف‌م. [چون דִּבֵּר] آوردن یا ساختن (مثل): ״מְמַשֵּׁל מְשָׁלִים״ مثل ساز، مثل زن
– הִתְמַשֵּׁל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مانند شدن

– הַמְשִׁיל ف‌م. [چون הַקְצִיר] برابر یا مقابله ك
**מָשָׁל** ا.ر. [מְשַׁל; מְשָׁלוֹ] مَثل، ضرب المثل ـ گفتهٔ موجز ـ مثال، نمونه || ج **מְשָׁלִים** [מִשְׁלֵי] و **מְשָׁלוֹת** [מִשְׁ-]
– לְמ׳ یا דֶּרֶךְ מ׳ مثلاً، بطور مثال
– הָיָה לְמ׳ ضرب المثل یا عبرت شدن
– נָשָׂא מ׳ مثل آوردن
– מְשַׁל הֲדָיוֹט مثل مشهور
**מָשָׁל**[1] ״ [چون כְּתֶל] مِثل، مانند، نظیر
**מָשָׁל**[2] ״ [״] سلطنت یا حکمرانی
**מְשֻׁלָּב** ص. [چون מְכֻבָּד] کام وزبانه شده، بهم پیوسته ـ روی هم قرار گرفته ـ ∴ دسته جمعی
**מְשֻׁלָּבָת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] رمز حروفی، شکل رمزی
**מְשֻׁלָּג** ص. [چون מְקֻצָּר] پوشیده از برف، برفی
**מְשֻׁלָּה** ا.ث. [چون נְדֻבָּה] تمثیل، مَثل
**מְשֻׁלְהָב** ص. [چون מְשֻׁחָרָר] شعله ور ـ ∴ ملتهب
**מְשֻׁלּוֹחַ** ا.ر. [چون אֲפֻרְסַם] ارسال ـ حمل ـ محموله، امانت
– חֲדַר מ׳ دایرهٔ نامه رسانی یا ارسال مراسلات
– מ׳ יָד = מִשְׁלַחַ־יָד ← מִשְׁלָח
**מִשְׁלָח** ״ [چون אֲזָרָח] محل اعزام یا ارسال
– מִשְׁלַח יָד شغل، پیشه ـ [م‌ا] هر چه بدان دست زنند یا بدان مبادرت کنند
**מְשַׁלֵּחַ (מְשַׁלַּחַת)** ا. روانه کننده || ج **מְשַׁלְּחִים(־חוֹת)**
**מְשֻׁלָּח (מְשֻׁלַּחַת)** (۱) ص. متروك ـ [در صیغهٔ مؤنث مطلقه (۲) ا. مأمور، نماینده || ج **מְשֻׁלָּחִים(־חוֹת)**
**מְשֻׁלְחָן** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] دارای آبدان ـ مانند باد کنك
**מִשְׁלַחַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] هیأت اعزامی ـ اعزام
**מִשְׁלָט** ا.ر. [چون עֵכְבָּר] موضع سوق الجیشی مناسب
**מְשֻׁלָּט** ص. [چون מְקֻצָּר] مسلط ـ ∴ حکم فرما
**מְשָׁלִי(ת)** ص. تمثیلی ـ رمزی ـ مجازی
**מַשְׁלִיךְ(־לִיכָה)** ا.فا. از הִשְׁלִיךְ
**מַשְׁלִים(־לִימָה)** (۱)ص. مکمل (۲) ا. کسیکه در ترتیب قرائت دعای تورات پیش از **מפטיר**← یعنی ما قبل آخر قرار میگیرد

**מַשְׁלִית** ا.ث. طناب قلا بدار، چنگك با طناب
**מְשֻׁלָּךְ** ص. [چون מְקֻצָּר] انداخته (شده)، افتاده
**מְשֻׁלָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] محروم شده ـ فاقد ـ [در ترکیب מְשֻׁלַּל אֶמְצָעִים فاقد وسائل ـ מ׳ זְכוּיוֹת محروم از حقوق]
**מְשֻׁלָּם** ص. [چون מְקֻצָּר] تمام (شده)، کامل
**מְשֻׁלָּם** ا.ر. [چون מְדֻבָּר] پرداخت کننده ـ مکافات دهنده
**מְשֻׁלָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] واریز شده، تصفیه شده
**מְשֻׁלָּשׁ** [״] (۱) ص. سه گوش، مثلث ـ سه وجهی ـ سه برابر ـ سه حرفی، ثلاثی ـ سه ساله (۲) ا.ر. (شکل) سه گوش ـ [مو] مثلث
**מְשַׁלְשֵׁל** [چون מְפַרְנֵס] (۱) ا.فا. از **שִׁלְשֵׁל** (۲) ا.ر. مسهل، کار کن
**מְשֻׁלְשָׁל** ص. [چون מְגֻלְגָּל] بهم پیوسته ـ دچار اسهال ـ پیچ وخم دار ـ آویخته
**מַשְׁמְאִיל(־אִילָה)** ص. بچپ رونده ـ دست چپی
**מְשֻׁמָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] مرتد، از دین بر گشته
**מְשֻׁמָּד** ص. [چون מְקֻצָּר] نا بود شده
**מְשַׁמָּה** ا.ث. ویرانی ـ وحشت
**מַשְׁמוֹט(־מוֹטָה)** = **כַּיָּס** الخ
**מִשְׁמוּעַ** ا.ر. بر قراری انضباط
**מִשְׁמוּשׁ** ״ لمس ـ لامسه، بساوائی
– שְׁטָר מ׳ فهرست یا صورت موجودی
**מְשַׁמֵּחַ** ص. [چون מְשַׁלֵּחַ] مسرّت بخش
**מְשֻׁמָּט** ص. [چون מְקֻצָּר] حذف شده، انداخته
**מַשְׁמִים(־מִימָה)** ص. متحیر، مبهوت
**מַשְׁמִיץ(־מִיצָה)** ص. مفتضح کننده، شرم آور
**מִשְׁמָן** ا.ر. [چون עַקְרָב] فربهی ـ زمین حاصل خیز
**מַשְׁמָן** ״ [״] خوراك لذیذ [بیشتر در صیغهٔ ج]
**מְשֻׁמָּן** ص. [چون מְסֻכָּן] روغن زده ـ هشت گوش، مثمن
**מִשְׁמָע** ا.ر. [چون אֲזָרָח] عمل شنیدن ـ ∴ شنوائی
**מַשְׁמָע** ״ [״] معنی، مفهوم
**מִשְׁמַע** ف‌م. [چون צְחֻצַח] انضباط دادن
– מִשְׁמַע مج. [چون צְחֻצַח] انضباط یافتن ←מִמְשְׁמָע

**מַשְׁמָעוּת** ا.ث. معنی
**מַשְׁמָעִי(ת)** ص. دارای (یك یا چند) معنی
– דּוּ־מ׳; רַב־מ׳ دارای دو یا چند معنی
**מִשְׁמַעַת** ا.ث. [چون מִגְבַּעַת] شنوائی، اطاعت ـ انضباط
– מ׳ בַּרְזֶל انضباط سخت
– סָר אֶל מִשְׁמַעְתּוֹ گوش بفرمان او بود
**מִשְׁמַעְתִּי(ת)** ص. انضباطی، انتظامی
**מְשֻׁמָּץ** ص. [چون מְקֻצָּר] مفتضح (شده)
**מְשַׁמֵּר** ا.ر. [چون מְדַבֵּר] نگهبان، سرایدار ـ محافظه کار
**מְשֻׁמָּר** ص. [چون מְכֻבָּד] نگهداشته ـ کنسرو کرده
**מִשְׁמָר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] نگهبان، گارد: מִשְׁמַר כָּבוֹד گارد احترام ‖ قراول ـ پاسدار ـ (محل) نگهبانی، پست ـ زندان
– הַחֲלִיף מ׳ نگهبانی را تحویل گرفتن یا عوض کِ
– עָמַד עַל הַמ׳ نگهبانی کِ ـ ∴ مراقبت کِ
**מִשְׁמָרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] پاس ـ نوبت
**מְשַׁמְּרוּת** ״ محافظه کاری
**מִשְׁמֶרֶת** ״ [־מַרְתּוֹ] (محل) نگهبانی، دیدبانگاه، پُست ـ نوبت (کاری) ـ دستهٔ کار گران نوبت کار ـ وظیفه ـ امر ـ عامل جلوگیری ‖ ج ־רוֹת [מְ־]
– בֵּית־מ׳ باز داشت گاه
– הִנִּיחַ לְמ׳ ذخیره کِ
– הַמ׳ הַצְּעִירָה نسل جوان، مردان آینده
**מִשְׁמֶרֶת** ״ [چون מִשְׁקֶלֶת] نگهداری، حفاظت
**מְשַׁמֶּרֶת** ״ [چون מְבַשֶּׁלֶת] صافی، صاف کنی
**מִשְׁמֵשׁ**[1] (از عربی) ا.ر. زرد آلو ‖ ج ־מְשִׁים
**מִשְׁמֵשׁ**[2] ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] کور مالی کِ ـ [با בְּ] لمس کِ، دست زدن (به) ـ جستجو کردن ـ הָיָה מְמַשְׁמֵשׁ וּבָא کم کم یا دزدانه نزدیك میشد
– מְשֻׁמָּשׁ مج. [چون גְּלוּגָל] لمس شدن، دست زده شدن
**מְשַׁמֵּשׁ** [چون מְדַבֵּר] (۱) ا.فا. از שִׁמֵּשׁ (۲) ا. کمك، معاون (۳ ـ بصورت مذکر) = אַבְזָר
**מְשֻׁמָּשׁ** ص. [چون מְכֻבָּד] مستعمل، کار کرده
**מַשְׁמְשָׁן(־שָׁנִית)** ا. کسیکه عادةً همه چیز را با دست جستجو یا لمس میکند

**מִשַּׁנְּא** ا.ر. [چون מְמַלֵּא] = שׁוֹנֵא; אוֹיֵב
**מִשְׁנֶה** ״ [چون מִקְרֶה] دو برابر، مضاعف ـ دومین شخص (در مقام یا درجه یا سن) ـ نسخه، رونوشت ـ [در مقام صفت] مضاعف ـ دوباره، مجدد
– אַלּוּף מ׳ سرهنگ
– וַעֲדַת מ׳ سوکمیسیون، کمیسیون فرعی
– סְגָן מ׳ ستوان دوم
– מִשְׁנֵה תּוֹרָה سفر تثنیه ـ نام یك کتاب بزرگ فقهی
**מִשְׁנָה** ا.ث. میشنا: مجموعهٔ قواعد فقهی که اساس آنها تورات (شفاهی) است ـ [م‌ا] (۱) مطالعه (۲) تثنیه ‖ ج ־נָיוֹת
**מִשְׁנֶה**[2] [چون מִצְוָה] ←שָׁנָה
**מְשֻׁנֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] غریب ـ غیر طبیعی
**מִשְׁנִי(ת)** ص. ثانوی، فرعی ـ طفیلی
– סִגְנוֹן מִשְׁנִי سبك میشنائی ←מִשְׁנָה
– פֹּעַל מ׳ فعل مشتق
**מְשֻׁנָּן** ص. [چون מְסֻכָּן] دندانه دار ـ اره ای، منشاری ـ ∴ خوب یاد گرفته، ذهنی شده
**מְשֻׁנָּס** ص. [چون מְכֻבָּד] بسته (در کمر)
**מְשֻׁנָּץ** ص. [״] بسته (با بند)
**מְשֻׁנָּק** ص. [״] خفه (کرده)
**מְשֻׁנָּשָׁן** ص. [چون מְעֻנָּן] دارای دندانه های ریز
**מִשְׁסָה** ا.ث. تاراج، غارت، غنیمت
– הָיָה לְמ׳ تاراج شدن
**מְשֻׁסֶּה** ص. [چون מְצֻוֶּה] تحریك شده، تیر کرده شده
**מְשֻׁסָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] پاره شده ـ شقه شده، دونیم شده ـ دارای سُمِ شکافته ـ ∴ قطع شده، مقطع
**מְשֻׁסָּף** ص. [چون מְכֻבָּד] پاره پاره شده
**מְשַׁעְבֵּד** ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] زیر دست کننده، استثمار کننده
**מְשֻׁעְבָּד** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] وادار به بندگی شده. رهن شده
**מִשְׁעוֹל** ا.ر. جادهٔ باریك
**(מִשְׁעֵי) לְמ׳** ق. پاك، بطور کامل، خوب
**מְשַׁעֲמֵם** ص. [چون מְפַרְנֵס] کسل کننده ـ مزاحم

**מִשְׁעָן** ا.ر. [چون מִפְעָל] تکیه گاه، پایه ـ دیوار کوب ـ ∴ پشتیبان

**מַשְׁעֵן** „ [־עֲנִי]=מִשְׁעָן || ج ־עֲנִים

**מַשְׁעֶנֶה** ا.ث. (۱) מִשְׁעָן (۲) چفته (مو) ـ ج ־עֲנוֹת [עֲ־]

**מִשְׁעֶנֶת** „ [چون תִּפְאֶרֶת] عصا ـ پایه ـ بازوی صندلی ـ سه پایه (تفنگ) ـ [در اتوموبیل] پشتی

**מְשַׁעֵר** ا.ر. [چون מְאַהֵב] حدس زننده ـ تخمین زننده ـ مأمور تعیین نرخ

**מְשֹׁעָר** ص. [چون מְאֹהָב] تخمین شده ـ حدسی

**מִשְׁעָרָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] بورس

**מִשְׁעֶרֶת** „ [چون תִּפְאֶרֶת] = מִבְרֶשֶׁת

**מְשַׁעְשֵׁעַ(־שַׁעַת)** ص. لذت بخش، موجب تفریح || ج מְשַׁעְשְׁעִים(־עוֹת)

**מִשְׁפָּד** ص. [چون מִכְבָּד] نوك تیز ـ درازو باریك

**מִשְׁפֶּה** ص. [چون מִצְוֶה] رندیده، نرم شده

**מִשְׁפָּח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] ستمکاری یا خونریزی

**מִשְׁפָּחָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] خانواده ـ قوم وخویش ـ قبیله ـ ∴ قوم، ملت ـ [گ ش ـ ج ش]تیره

**מִשְׁפַּחְתִּי(ת)** ص. خانوادگی

**מִשְׁפַּחְתִּיוּת** ا.ث. روابط خانوادگی، محیط یا صمیمیت خانوادگی

**מִשְׁפָּט** ا.ر. [چون עִכְּבָר] قضا(وت)، داوری ـ دادرسی، محاکمه ـ حکم، فتوی، رأی دادگاه ـ دعوی، مرافعه ـ انصاف، داوری عادلا نه ـ قانون ـ حکم (مذهبی)، فریضه ـ حق ـ رسم ـ وظیفه، مقرری ـ [د] جمله ـ [هن] قضیه، برهان ـ [در جمع] علم حقوق

– בַּעַל מ׳ طرف دعوا، متداعی

– בֵּית־מ׳ ← בֵּית

– מ׳ קָדוּם حبّ وبغض، تعصب

– שַׂר הַמִּשְׁפָּטִים وزیر دادگستری

**מִשְׁפָּטִי(ת)** ص. حقوقی ـ قضائی

– גּוּף מ׳ شخصیت یا شخص حقوقی

**מִשְׁפָּטָן [־טַן] (־טָנִית)** ا. قانون دان

**מִשְׁפָּטָנוּת** اث. علم (تفسیر) قانون

**מַשְׁפִּיל(־פִּילָה)** ص. پست کننده

**מַשְׁפִּיעַ** ص. [چون מַגְבִּיהַּ] مؤثر ـ متنفذ

**מַשְׁפֵּךְ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] قیف

**מְשֻׁפָּל** ص. [چون מְקֻצָּר] (۱) پست شده (۲) מָכְנָע

**מַשְׁפֶּלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] ستل آشغالی

**מְשֻׁפָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] سبیل دار، سبیلو

**מְשֻׁפָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] مایل ـ سراشیب ـ اریب ـ یك بری، خوابیده: אוֹתִיּוֹת מְשֻׁפָּעוֹת || دچار گریپ ـ فراوان ـ [با ב]: מ׳ בְּנִכְסִים دارای اموال زیاد

**מְשֻׁפָּע** ص. [چون מְבֻטָּח] تحت تأثیر قرار گرفته

**מְשֻׁפָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] کاملا تعمیر شده ـ مرتب

**מְשֻׁפָּר** ص. [„] بهتر شده ـ نیکو: יְחָסִים מְשֻׁפָּרִים روابط نیکو، روابط حسنه

**מְשֻׁפְשָׁף** ص. [چون מְגֻלְגָּל] (بمنظور تمیز شدن) مالیده شده

**מְשַׁפְשֵׁפֶת** ا.ث. [چون מְבַשֶּׂלֶת] بروس ناخن

**מֶשֶׁק** ا.ر. [چون חֶבֶל] مزرعه، کشت زار ـ خانهٔ رعیتی ـ اقتصاد: מֶשֶׁק לְאֻמִּי اقتصاد ملی || دارائی ـ اداره (یا تدبیر) منزل، خانه داری

– בֶּן מ׳ הַבַּיִת ناظر یامدیر امور خانه

– מ׳ חָלָב کارخانهٔ لبنیات سازی

**מַשָּׁק**[1] „ [چون מַשָּׂא] دو، هجوم، ازدحام

**מַשָּׁק**[2] „ [„] درجه دار [حروف اختصاری מְפַקֵּד שָׁאֵינוֹ קָצִין]

**מְשָׁק** „ [מִשַּׁק] [در بنائی] درز، محل اتصال

**מִשַּׁק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] با هم جفت ك

**מְשֻׁקָּד** ص. [چون מְכֻבָּד] شبیه (شکوفه) بادام

**מַשְׁקֶה**[1] ا.ر. [־קֶה־; ־קִי] ساقی، آبدار || ج ־קִים [مؤنث آن = ־קָה (קוֹת)]

– שַׂר הַמַּשְׁקִים رئیس ساقیان ـ آبدار باشی

**מַשְׁקֶה**[2] „ [„] نوشابه، مشروب، آشامیدنی: מַשְׁקָאוֹת חֲרִיפִים مشروبات یا نوشابه‌های الکلی، مسکرات || ج ־קָאוֹת

**מְשֻׁקֶה** ص. [چون מְפֻנֶּה] آبیاری شده، آبداده

**מִשְׁקוֹל** ا.ر. = מִשְׁקָל

**מַשְׁקוֹף** „ (تیر) سر در
**מִשְׁקִי(ת)** ص. مربوط به تدبیر منزل ـ اقتصادی
**מִשְׁקִיוּת** ا.ث. اصول خانه داری ـ حسن اداره
**מַשְׁקִיעַ** [چون מַגְבִּיהַּ] ا.فا. از **הִשְׁקִיעַ**
**מַשְׁקִיף(־קִיפָה)** ا. ناظر (سیاسی)
**מִשְׁקָל** „ [־קַל] وزن، سنگینی ـ سنگ، وزنه ـ [در عروض] وزن، نمونه ـ .: ارزش، اهمیت || ج ־קָלִים [קְלֵי] یا קָלוֹת [ק־]
– מ׳ סְגֻלִּי وزن مخصوص، گرانی ویژه
– בַּעַל מ׳ سنگین ـ .: وزین، مهم، با نفوذ
– שְׁוֵה מ׳ موازنه، تعادل
– אֵין מ׳ לַדָּבָר این مطلب هیچ ارزشی ندارد ـ بی حساب است
– מִשְׁקַל מַיִם ترازِ آبی
– עָלָה בְּמִשְׁקָלוֹ وزنش زیاد شد
**מְשֻׁקָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] مسجع
**מִשְׁקֶלֶת** ا.ث. [־קָלְתִי] شاقول، تراز ـ وزن ـ [در ورزش] آلتر || ج ־קוֹלוֹת
**מִשְׁקֶלֶת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] = מִשְׁקֶלֶת
**מְשֻׁקָּם** ص. [چون מְכֻבָּד] اصلاح شده ـ تعمیر شده
**מִשְׁקָע** ا.ر. [چون אֶזְרָח] ته نشست، رسوب ـ درد
– מִשְׁקָעִים یا מִשְׁקְעֵי הָאֲוִיר ریزش (باران یا برف)، افت (شبنم)، رسوبات
– „מִשְׁקַע מַיִם“ آب زلال
**מְשֻׁקָּע** ص. [چون מְשֻׁלָּח] فرو رفته ـ کار گذاشته ـ .: مندرج ـ مقعر
**מְשֻׁקָּע** ص. [מְבֻטָּח] بکار انداخته: הוֹן מ׳
**מְשֻׁקְפַּיִם** (ه ت) ا.ر. [־קְפֵי] عینك: מִשְׁקְפֵי שֶׁמֶשׁ عینك آفتابی
– הַרְכִּיב מ׳ عینك زدن، عینك گذاشتن
– הִסְתַּכֵּל בְּמ׳ וְרֻדִים با عینك خوش بینی نگریستن
– מִשְׁקְפֵי־לַחַץ عینك دماغی، عینك فنری
– מִשְׁקְפֵי מָגֵן عینك حفاظی
**מִשְׁקֶפֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] دور بین ـ تلسکپ
– מ׳ שָׂדֶה دور بین صحرائی
**מְשֻׁקָּץ** ص. [چون מְכֻבָּד] مکروه، منفور

**מֵשָׁר** ا.ر. [מֵשַׁר] با غچه ـ کردو || ج מֵשָׁרִים [מֵשָׁרֵי]
**מְשֻׁרְבָּב** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] بیرون افتاده: לָשׁוֹן מְשֻׁרְבֶּבֶת || بغلط وارد شده
**מִשְׂרָד** ا.ر. اداره ـ وزار تخانه: מִשְׂרַד הַבְּרִיאוּת وزارت بهداری || ج ־רָדִים [רְדֵי]
– מִשְׂרְדֵי הַמֶּמְשָׁלָה دوائر دولتی
**מִשְׂרָדוּת** ا.ث. امور اداری ـ کار اداری
**מִשְׂרָדִי(ת)** ص. اداری
**מִשְׂרָדָן(־דָנִית)** ا. آدم مقرراتی یا تشریفاتی
**מִשְׂרָדָנוּת** ا.ث. رعایت تشریفات اداری بحد افراط
**מִשְׂרָה** „ سمت، شغل، پست، مأموریت ـ سلطنت
**מִשְׂרָה** „ مایعی که میوه ای را در آن خیسانده باشند، شیره
**מַשְׂרוֹקִית** „ سوت ـ فلوت
**מַשֶּׂרֶת** ا.ر. [چون מַסֵּמֵר] (۱) سوزن آبله کوبی (۲) מַסֶּרֶת
**מִשְׂרָן** ص. [چون מִצְנָן] زره پوش، .: محفوظ، بیمه شده ـ پوشش دار: תֵּיל מ׳
**מַשְׂרִית** ا.ث. ظرفی که گوشت را قبل از نمك زدن در آن آبکشی میکنند
**מַשְׂרָן** ا.ر. [־רַן] واسطهٔ القاء
**מִשְׂרֵף←מְסָרֵף**
**מִשְׂרָפָה** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] عمل سوزانیدن (عطریات وغیر آنها) ـ کورهٔ لاشه سوزی
– מִשְׂרְפוֹת יַיִן کارخانهٔ الکل سازی
**מְשֻׂרָפָה** „ [چون מְבֻשָּׁלָת] [مؤنث מְשֻׂרָף] خاله
**מִשְׂרָץ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پرورشگاه خزندگان
**מְשֻׂרָשׁ** ص. [چون מְקֻצָּר] ریشه گرفته ـ .: عمیق. بسته
**מְשֹׁרָשׁ** ص. [چون מְבֹרָךְ] ریشه کن شده
**מְשֻׁרְשָׁר** ص. [چون מְגֻלְגָּל] زنجیری، مسلسل
**מַשֶּׂרֶת** ا.ث. [־רְתוֹ=מַחֲבַת || ج ־רְתוֹת
**מְשָׁרֵת** ا.ر. [מְשָׁרְתִי; מְשָׁרֶתְךָ] خادم، نوکر←משרתת || ج מְשָׁרְתִים
**מְשָׁרֶתֶת** ا.ث. [چون מְבַשֶּׁלֶת] خادمه، خدمتگار
**מָשַׁשׁ** ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָגַג] لمس کرد

-מְשַׁשׁ [چون הֵלֵל] ف‌م. جستجو کردن || ف‌ل. کور مالی ك، کورانه راه رفتن
-הֵמִישׁ ف‌م. [چون הֵפִיר] (۱) وادار به لمس ك (۲) احساس ك
-הַמַּשׁ [چون הֵסֵב] = הֵמִישׁ
מָשָׁשׁ ا.ر. =מַמָּשׁ(וּת)
מְשֻׁשָּׁה „ [מְשֻׁשָּׁה] شش ضلعی ـ شش گوش، مسدّس || ج מְשֻׁשִּׁים
מִשְׁתַּנְּעַ(־נָּעַת) ا.فا. از הִשְׁתַּנַּע || ج ־נְּעִים (־עוֹת)
מִשְׁתַּדֵּל(־דֶּלֶת) ا.فا. از הִשְׁתַּדֵּל کوشش کننده، سعی کننده: אֲנִי מ׳ לָבֹא سعی میکنم که بیایم || ج ־תַּדְּלִים (תַּדְּלוֹת)
מִשְׁתֶּה ا.ر. [־תֵּה; ־תִּי] مهمانی، ضیافت ـ مشروب || ج ־תִּים
-בֵּית־מ׳ (۱) خانهٔ ضیافت (۲) مسبّאה
מִשְׁתּוֹבֵב [چون מִשְׁתּוֹמֵם] ا.فا. از הִשְׁתּוֹבֵב
מִשְׁתּוֹמֵם(־מֶּמֶת) متحیر || ج ־מְּמִים (מְמוֹת)
מִשְׁתַּחֲוֶה (־וֶית یا ־וָה) ا.فا. از הִשְׁתַּחֲוָה || ج ־וִים (וֹות)
מִשְׁתַּחְרֵר [چون מִשְׁתַּעְמֵם] ا.فا. از הִשְׁתַּחְרֵר
מַשְׁתִּין(־תִּינָה) ا.فا. از הִשְׁתִּין
מַשְׁתִּית ا.ث. پی، اساس ـ خاك (طبقه) زیر
מִשְׁתַּכֵּן [چون מִשְׁתַּדֵּל] ا.فا. از הִשְׁתַּכֵּן
מִשְׁתַּכֵּר [„] ا.فا. از הִשְׁתַּכֵּר
מִשְׁתַּכֵּר [„] ا.فا. از הִשְׁתַּכֵּר
מִשְׁתָּל ا.ر. [چون עַכְבָּר] محل نشای گلها یا گیاهان با دوام
מִשְׁתָּלָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] قلمستان
מִשְׁתַּלֵּם [چون מִשְׁתַּדֵּל] ا.فا. از הִשְׁתַּלֵּם
מִשְׁתַּמֵּט ا.ر. [„] ا.فا. از הִשְׁתַּמֵּט آدم طفره زن یا زیرش در رو
מִשְׁתַּמֵּשׁ [„] ا.فا. از הִשְׁתַּמֵּשׁ ←שִׁמֵּשׁ
מִשְׁתָּנָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] محل ادرار کردن
מִשְׁתַּנֶּה(־תַּנָּה) ص. متغیر، تغییر پذیر
מִשְׁתַּעְמֵם(־מֶּמֶת) ا.فا. از הִשְׁתַּעְמֵם || ج ־מְּמִים (מְמוֹת)

מִשְׁתַּעְשֵׁעַ(־שַּׁעַת) ا.فا. از הִשְׁתַּעְשֵׁע || ج ־שְׁעִים (־עוֹת)
מִשְׁתָּף ص. [چون מְכֻבָּד] مشترك ـ شراکتی
-בְּמִשְׁתָּף ق. مشترکاً
מִשְׁתַּפֵּר [چون מִשְׁתַּדֵּל] ا.فا. از הִשְׁתַּפֵּר
מִשְׁתָּק ص. [چون מְכֻבָּד] فالج ـ ∴ خوابیده، فلج شده
מִשְׁתַּקֵּעַ [چون מִתְבַּקֵּעַ] ا.فا. از הִשְׁתַּקֵּעַ
מִשְׁתָּרֵשׁ [چون מִתְבָּרֵךְ] ا.فا. از הִשְׁתָּרֵשׁ
מֻשְׁתָּת ص. [چون מֻשְׁחָת] پایه گذاری شده، مبتنی
מִשְׁתַּתֵּף ا.ر. [چون מִשְׁתַּדֵּל] شرکت کننده
מֵת[1] ف‌ل. ←(מוּת)
מֵת[2] (מֵתָה) ا.فا. از מֵת[1] (۱) ص. مرده ـ ∴ بیکار ـ فاسد، از کار افتاده (۲) ا. مرده، میت
-עוֹנָה מֵתָה فصل بیکاری یا کساد
-מֵת מִצְוָה مرده ای که دفن کننده ای ندارد
מִתְאַבֵּד ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] خود کشی کننده، انتحار کننده
מִתְאַבֵּל „ [„] عزادار، ماتم دار
מִתְאַבֵּן ص. اشتها آور || ج ־אַבְּנִים
מִתְאַבֵּק ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] کشتی گیر
מִתְאַגְרֵף „ [چون מִתְפָּרְנֵס] بوکسور
מִתְאוֹנֵן [چون מִתְקוֹמֵם] ا.فا. از הִתְאוֹנֵן شکایت کننده ـ غرغر کننده
מִתְאַחֵר ص. [چون מִתְנַהֵל] تأخیر کننده ـ کند
מַתְאִים(־אִימָה) ص. مناسب، درخور، مقتضی: אֶמְצָעִים מַתְאִימִים || شایسته، قابل: פָּקִיד מַתְאִים לְתַפְקִידוֹ || متقابل: זְוִיוֹת מַתְאִימוֹת
-לא־מ׳ نا مناسب
-סֵפֶר הַמַּתְאִימוֹת راهنمای لغات (موجوده در یك کتاب)، کشف الآیات concordance
מַתְאֵם ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] اتصالی، همگیر
מִתְאָם „ [چون מִפְעָל] تقارن ـ هم آهنگی ـ ارتباط
מֻתְאָם ص. [چون מְאֻהָב] قرینه دار، مطابق (هم)
מֻתְאָם ص. [چون מְרֻעָל] مناسب، متناسب

**מִתְאַמֵּן** ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] کار آموز ـ هنر آموز
**מְתֹאָר, מְתוֹאָר** ص. [چون מְאֹהָב] ا.مف. از **תֹּאַר**
توصیف شده ـ ترسیم شده
– שֵׁם מ׳ [د] موصوف
**מִתְאָר** ا.ر. [چون מִפְעָל] محیط مرئی
**מְתָאֵר** ״ [چون מְפָאֵר] توصیف کننده، شرح دهنده
**מִתְבּוֹדֵד** ص. [چون מִתְקוֹמֵם] کناره گیر، عزلت گزین
**מִתְבּוֹלֵל** [״] ا.فا. از **הִתְבּוֹלֵל**
**מִתְבּוֹנֵן** ص. [״] تأمل کننده، درك کننده ـ ناظر
**מִתְבּוֹשֵׁשׁ** [״] ا.فا. از **הִתְבּוֹשֵׁשׁ**
**מִתְבַּטֵּא** [چون מִתְנַשֵּׂא] ا.فا. از **הִתְבַּטֵּא**
**מִתְבַּטֵּל** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְבַּטֵּל**
**מִתְבַּיֵּשׁ** [״] ا.فا. از **הִתְבַּיֵּשׁ**
**מְתֻבָּל** ص. [چون מְכֻבָּד] چاشنی زده، ادویه زده
**מִתְבַּלְבֵּל** [چون מִתְפַּרְנֵס] ا.فا. از **הִתְבַּלְבֵּל**
**מַתְבֵּן** ا.ر. [چون מַסְמֵר] انبار کاه ـ تودهٔ کاه
**מִתְבַּקְעַ(־בַּקְעַת)** ا.فا. از **הִתְבַּקַּע** || ج **־בְּקָעִים (־עות)**
**מִתְבַּקֵּשׁ** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְבַּקֵּשׁ** ← **בִּקֵּשׁ**
**מִתְבָּרֵךְ(־רֶכֶת)** ا.فا. از **הִתְבָּרֵךְ** || ج **־בָּרְכִים (־כות)**
**מֶתֶג** ا.ر. [چون דֶּגֶל] دهنه، ‖ زمام (اختیار) ـ سویچ، کلید برق ـ باسیل، میکرب ـ خطی که تکیهٔ صدارا در تلفظ لغات نشان میدهد [چنانکه در סֵפֶר]
**מָתַג** ف‌م. [چون זָכַר] **מֶתֶג** ← در (کلمه ای) گذاشتن
– **מִתֵּג** ف‌م. [چون דִּבֵּר] دهنه زدن (به)
**מִתְגַּבֵּר** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְגַּבֵּר**
**מִתְגּוֹשֵׁשׁ** ا.ر. [چون מִתְקוֹמֵם] ا.فا. از **הִתְגּוֹשֵׁשׁ**
کشتی گیر
**מִתְגַּלֶּה (־גַּלָּה یا גַּלִּית)** ا.فا. از **הִתְגַּלָּה** || ج **־גַּלִּים (לות)**
**מִתְגַּלֵּחַ** [چون מִתְבַּקֵּעַ] ا.فا. از **הִתְגַּלַּח**
**מִתְגַּעְגֵּעַ(־גַּעְגַּעַת)** ا.فا. از **הִתְגַּעְגֵּעַ** || ج **־גַּעְגְּעִים (־עות)**
**מִתְגָּרֵשׁ** [چون מִתְפָּרֵךְ] ا.فا. از **הִתְגָּרֵשׁ**
**מִתְגַּשֵּׁם** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְגַּשֵּׁם**
**מִתְהַלֵּךְ** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְהַלֵּךְ**
**מִתְהַלֵּל** [״] ا.فا. از **הִתְהַלֵּל**
**מָתוּג** ص. [چون בָּדוּק] دارای מֶתֶג یا نشان تکیه
**מִתְוַדֶּה** [چون מִתְגַּלֶּה] ا.فا. از **הִתְוַדֶּה**
**מְתוֹדֶה*** ا.ث. = **שִׁיטָה**
**מִתְוַדַּע** [چون מִתְבַּקֵּעַ] ا.فا. از **הִתְוַדַּע**
**מִתְוָה** ا.ث. طرح، نقشهٔ ساده
**מָתְוֶה** ص. [چون מָפְנֶה] نشان گذاشته شده.
∴ تعیین شده
**מָתוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] کشیده، انداخته: **מֵיתָרִים מְתוּחִים** سیم های انداخته شده (روی ساز). گسترده ـ سفت ـ ∴ آماده ومنتظر ـ به هیجان آمده. تیره: **יְחָסִים מְתוּחִים**
**מִתּוּחַ** ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] عمل کشیدن: **מ׳ חוּטֵי הַטֶּלֶפוֹן**
**מְתַוֵּךְ** ״ [چون מְדַבֵּר] ا.فا. از **תִּוֵּךְ** واسطه، دلال
**מִתּוֹךְ** ← **תּוֹךְ**
**מִתְוַכֵּחַ** [چون מִתְבַּקֵּעַ] ا.فا. از **הִתְוַכַּח**
**מָתוּן** ص. [چون בָּדוּק] با احتیاط ـ متین، سنجیده ـ آرام
**מִתּוּן** ا.ر. (ترغیب به حفظ) متانت وخونسردی
**מְתוֹפֵף** ا.ر. [چون מְסוֹבֵב] دایره زن ـ طبال
**מָתוֹק (מְתוּקָה)** ص. شیرین ‖ ج **מְתוּקִים(־קות)**
– **שֵׁנָה מְתוּקָה** (انشاء الله) راحت بخوابید!
**מִתּוּק** ا.ر. عمل شیرین کـ ـ ∴ تخفیف
**מָתַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] کشیدن (سیم یا خط). گستردن ـ کش آوردن ـ ∴ حس کنجکاوی (کسیرا) تحریك کـ ـ سخت کـ
– **מָתוֹחַ בְּקֶרֶת עַל** مورد انتقاد (منفی) قرار دادن
– **נִמְתַּח** مج. [چون נִשְׁלַח] کشیده یا گسترده شدن. ∴ گسترش یا توسعه یافتن ـ تحریك شدن
– **נִמְתְּחָה בְּקֶרֶת עָלָיו** مورد انتقاد (منفی) قرارگرفت
– **מִתַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] سفت کشیدن
– **מִתַּח אֶת אֵבָרָיו** تمدّد اعصاب کرد
– **הִתְמַתַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] کشیده شدن. تمدد اعصاب کـ
**מֶתַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] کشش ـ [در برق] ولتاژ ـ ∴ آمادگی، تحریك شدگی، هیجان

**מִתְחַבֵּא** [چون מִתְנַשֵּׂא] ا.فا. از **הִתְחַבֵּא**
**מִתָּחָה** ص. [چون מִשָּׁלָח] خرد شده، نرم شده
**מַתְחֵנָה** ا.ث. قسمی مازو یا خیش برای نرم کردن خاك
**מִתְחַיֵּב** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְחַיֵּב**
**מַתְחִיל(־חִילָה)** ا. [ا.فا. از **הִתְחִיל**] مبتدی
**מִתְחַכֵּם** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] متظاهر به حکمت ـ مسخرگی کننده
**מִתְחַלָּה** ص. [چون מִתְגַּלָּה] تمارض کننده
**מִתְחַלֵּף** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] [هن] متبادل
**מִתְחַלֵּק** ص. [״] قابل تقسیم، بخش پذیر
**מִתְחָם** ا.ر. [چون מִפְעָל] قطعهٔ زمین معین و محدود ـ ∴ حیطه، حدود، رسائی
**מִתְחַמֵּק** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] طفره زن، گریز زن
**מִתְחַסֵּד** ص. [״] متظاهر به تقوی یا احسان
**מִתְחַפֵּשׂ** ا ـ ص. [״] تغییر قیافه دهنده ـ ماسك دار
**מִתְחָרֶה(־רָה)** ا. [ا.فا. از **הִתְחָרָה**] مسابقه دهنده ـ رقیب || ج **־חָרִים (־רוֹת)**
**מִתַּחַת←תַּחַת**
**מָתַי** ق. کی؟ چه وقت؟: **מ׳ הִגַּעְתָּ לְתֵל־אָבִיב?** [در مقام قیدبا جنبهٔ ح ع]: **נַתְחִיל מ׳ שֶׁאַתָּה רוֹצֶה** هر وقت بخواهی شروع خواهیم کرد
– **מ׳ שֶׁהוּא** یك وقتی (بالأخره)، دیر یا زود
– **לְמָתַי** (برای) کی؟
**מִתַּי←מִתִּים**
**מִתְיָאֵשׁ** ص. [چون מִתְפָּאֵר] مأیوس (شونده)
**מִתְיַוֵּן** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] ←**הִתְיַוֵּן** یونانی مآب
**מָתְיַח (מִתִּיחָה)** ص. کش دار، قابل‌ارتجاع || ج **מִתִּיחִים(־חוֹת)**
**מִתִּיחָה** ا.ث. کشش [عمل کشیدن] ـ گسترش ـ نصب (خیمه) ـ انداختن (سیم ساز)
– **מִתִּיחַת בִּקֹּרֶת** انتقاد (منفی)
– **מִתִּיחַת קַו** کشیدن خط (بمنظور ممیزی و رسیدگی)
**מִתִּיחוּת** ا.ث. خاصیت ارتجاع، قوهٔ ارتجاع، جهندگی
– **מ׳ עֲצַבִּים** (یا **עֲצָבִים**) فشار بر اعصاب، هیجان

**מִתָּיֵל** ص. [چون מְכֻבָּד] سیم دار ـ سیمکشی شده ـ سیم پیچ شده
**מִתַּיֵּלַד** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] دارای رفتار بچگانه
**מֵתִילִי*(ת)** ص. از چوب گرفته شده [فقط در **כֹּהַל מתילי** الکل چوب]
**מִתִּים** (ה׳ج) ا.ر. مردم، مردمان ـ ذکور، مردها
– **מְתֵי מִסְפָּר** عدهٔ کم
– **בִּמְתֵי מֵעַט** با عدهٔ کم
**מְתִינָה** یا **מְתִינוּת** ا.ث. متانت، آرامش ـ احتیاط، میانه رَوی، اعتدال ـ آهستگی
– **בְּמ׳** ق. آهسته ـ با احتیاط ـ با متانت
**מְתֻיָּק** ص. [چون מְכֻבָּד] با یگانی شده
**מְתִיקָה** ا.ث. شیرینی: **מִינֵי מ׳** انواع شیرینی ها
**מְתִיקוּת** ״ شیرینی: **מ׳ הַדְּבַשׁ**
**מַתִּיר (מַתִּירָה)** ص ـ ا. آزاد کننده ـ حلال کننده ـ مجاز کننده
**מִתְיָרֵא(־יָרְאָה)** ا.فا. از **הִתְיָרֵא** || ج **־יָרְאִים (־אוֹת)**
**מִתְיַשֵּׁב** ا ـ ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] ←**הִתְיַשֵּׁב** ساکن [در جمع: سکنه] ـ مستقر
– **מ׳ עַל הַדַּעַת** قابل قبول، متقاعد کننده
**מְתֻךְ** ص. [چون מְגֻשָּׁם] ذوب شده، ریخته
**מִתְכַּבֵּד** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְכַּבֵּד←כָּבֵד**[1]
**מַתְכֹּן** ا.ر. نسخه ـ دستورالعمل
**מִתְכַּוֵּן** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְכַּוֵּן**
– **בְּמ׳ و בְּלֹא מ׳←כַּוָּנָה**
**מִתְכַּוְנֵן** ص. [چون מִתְפַּרְנֵס] قابل تعدیل، درجه دار
**מִתְכּוֹנֵן** [چون מִתְקוֹמֵם] ا.فا. از **הִתְכּוֹנֵן**
**מִתְכּוֹפֵף** [״] ا.فا. از **הִתְכּוֹפֵף**
**מְתֻכְנָן** ص. [چون מְעֻנְיָן] تنظیم شده ـ برنامه دار
**מִתְכַּנֵּס** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] [هن] همگرای، متقارب
– **לֹא־מ׳** واگرا، متباعد
**מַתְכֹּנֶת** ا.ث. [چون מַשְׁכֹּרֶת] میزان، مقدار ـ [ر] تناسب ـ ∴ پایه، وضع: **בְּמַתְכֻּנְתּוֹ** یا **כְּמ׳** بمیزان خودش، بپایهٔ خودش
**מַתְכְּנָתִי(ת)** ص. متناسب، نسبی

**מַתֶּכֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] فلز: סִיר מ׳ ديگ فلزى
**מַתַּכְתִּי(ת)** ص. فلزى
**מֵתַל (מְתִלָּה)** ا.فا. از הֵתֵל←תָּלַל ‖ ج מְתִלִּים(־לוֹת)
**מַתְלָאָה** ا.ث. [چون שְׁנָה] سختى، محنت، بدبختى
**מִתְלַבֵּשׁ** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְלַבֵּשׁ←לָבַשׁ
**מַתְלֶה** ا.ر. [چون מִקְרֶה] بند يا حلقه (در بالاى يقه لباس كه كمك به آويزان كردن آن ميكند)
**מִתְלוֹנֵן** [چون מִתְקוֹמֵם] ا.فا. از הִתְלוֹנֵן←לוֹן
**מִתְלָל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پرتگاه مصنوعى، سينه يا سرازيرى خندق
**מִתְלָם** ‹س›. [چون מִכְבָּד] شياردار- چين دار
**מִתְלַמֵּד** ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] ←הִתְלַמֵּד كسيكه پيش خود چيزى را مى آموزد
**מִתְלָע** ص. [چون מִבְטָח] كرمو، كرم خورده
**מִתְלָעָה** ا.ث. دندان آسياب [در درندگان]
**מִתְלָעָה** ״ [چون מִלְחָמָה] كارخانهٔ مالت سازى
**מִתְלַתֵּל** ص. [چون מִגְלֵגֵל] فردار، مجعد
**מִתֹּם**[1] ا.ر. [چون לְאֹם] جاى بى عيب يا سالم- تندرستى
**מִתֹּם**[2] (۱) ا.ر. = מִתִּים مردم (۲) ق. = לגמרי
**מִתְמַחֶה־(חָה)** ا. كسيكه دورهٔ تخصصى را مى گذراند ‖ ج ־חִים(חוֹת)
**מָתֵמָטִי(ת)** ص. رياضى
**מָתֵמָטִיקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] = מתמטיקן
**מָתֵמָטִיקָה*** ا.ث. رياضيات
**מָתֵמָטִיקָן, ־קוֹן(־קָנִית, ־קוֹנִית)** ا. رياضى دان
**מַתְמִיד(־מִידָה يا ־מֶדֶת)** ص. [ا. فا. از הִתְמִיד] پشت كاردار، ساعى- زرنگ- دائمى: וַעֲדָה מַתְמֶדֶת ‖ [گش] با دوام
**מַתְמִיהַּ** ص. [چون מַגְבִּיהַּ] شگفت انگيز- غريب
**מִתְמָן** ص- ا. [־מַן] (شكل) هشت گوش، مثمن
**מִתְמָצֶת** ص. [چون מִשְׁחָרָר] خلاصه (شده)
**מָתְן** ا.ر. [מָתְנוֹ] كمر ‖ ج- ת מָתְנַיִם [־נַי]
– יָדַיִם לַמָּתְנַיִם! دست ها بكمر!
– מֵי מָתְנַיִם آبى كه تا كمر ميرسد

**מִתֵּן** ف.م. [چون סִבֵּן] آهسته كى، كند كردن. معتدل كى- .. از حرارت يا التهاب (كسى) كاستن
– מָתַן مج. [چون סָבַן] آهسته شدن- .. آرام شدن
– הִתְמַתֵּן ف.ل. [چون הִתְאַמֵּן] درنگ كى، كندى كى- معتدل شدن
– הִמְתִּין ف.ل. [چون הִזְקִין] صبر كردن، منتظر شدن- درنگ كى- متين ب، شتاب نكردن
**מַתָּן** ا.ر. [چون מַשָּׂג] دادن [در مقام اسم]، اعطاء- بخشش، پيشكشى
– אִישׁ מ׳ شخص بذل كننده
– מַתַּן תּוֹרָה نزول (احكام عشره) تورية در كوه طور
– מַשָּׂא־וּמַתָּן←מַשָּׂא
**מֶתֶן** ״ [چون דֶּגֶל] تكيهٔ صدا = נְגִינָה
**מִתְנַגֵּד** ص- ا. [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְנַגֵּד مخالف، ضدّ- متضادّ- مخالفت كننده
**מִתְנַגֵּד** ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְנַגֵּד داو طلب
**מַתָּנָה** ا.ث. [מַתְנַת; ־נָתוֹ] پيشكشى- هديه- بخشش ‖ ج מַתָּנוֹת [מַתְנוֹת]
**מְתֻנָּה** ص. [چون מְסֻפָּה] ا.مف. از הִתְנָּה مشروط
**מִתְנַהֵל (־הֵלֶת يا ־הָלָה)** ا.فا. از הִתְנַהֵל ‖ ج ־הֵלִים (הֵלוֹת)
**מִתְנַוֵּן** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] ←הִתְנַוֵּן فاسد شونده
**מָתְנִיָּה** ا.ث. ژاكت
**מָתְנַיִם**←מָתְן
**מַתְנֵעַ** ا.ر. [־נְעוֹ] استارت، سلف self-starter ‖ ج ־נְעִים
**מִתְנַשֵּׂא(־נַשֵּׂאת يا ־נַשְּׂאָה)** ص. [ا.فا. از הִתְנַשֵּׂא] برافراشته، بلند مرتبه، والا مقام- متعال ‖ ج ־נַשְּׂאִים (־אוֹת)
**מַתֶּנֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] كمر درد
**מִתְסַבֵּךְ, מְתוּסְבָּךְ** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] گرفتار عقده، عقده دار- آشفته
**מִתְעָב** ص. [چون מְאֹהָב] مكروه، منفور
**מִתְעָד** ص. [چون מְאֹהָב] مستند، متكى بر اسناد ومدارك

**מַתְעֶה(־עָה)** ص. [ا.فا. از הִתְעָה] گمراه کننده
**מְתֻעֶה, מוּתְעֶה** ص. گمراه (شده)، منحرف || ج ־עִים (עוֹת)
**מַתְעֵל** ا.ر. [چون מַשְׁעֵן] کانال کن
**מְתֹעָל** ص. [چون מְאֹהָב] دارای قنوات یا مجاری فاضل آب
**מִתְעַמֵּל** ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְעַמֵּל ورزشکار
**מִתְעַנְיֵן** ص. [چون מִתְפַּרְנֵס] ا.فا. از הִתְעַנְיֵן علاقه مند، دلبسته
**מִתְעַתֵּעַ** ص. [چون מְשַׁעְשֵׁעַ] ا.فا. از תִּעְתַּע گمراه کننده
**מִתְפָּאֵר(־אֶרֶת)** ا.فا. از הִתְפָּאֵר || ج ־אֲרִים (אֲרוֹת)
**מִתְפַּלֵּל** ا.ر. [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְפַּלֵּל دعا کننده ـ نماز خوان
**מִתְפָּרָה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] خیاطخانه، درزیگر خانه
**מַתְפֵּרָה** " [چون מַדְרֵגָה]=מִתְפָּרָה
**מִתְפַּרְנֵס(־נֶסֶת)** ا.فا. از הִתְפַּרְנֵס || ج ־נְסִים (נָסוֹת)
**מַתְפֶּרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] یراق، نوار
**מָתַק** [יִמְתַּק; מָתוֹק; מְתַק (מִתְקִי)] ـ م. מָתֹק, מָתוֹק; לִמְתֹּק (۱) ف‌ل. شیرین ب ـ شیرین شدن (۲)ف‌م. مکیدن
– נִמְתַּק مج ـ ف‌ل. [چون נִזְכַּר] شیرین شدن
– מְתֵּק ف‌م. [چون דַּבֵּר] شیرین ك ـ ∴ خوش مزه یا مطبوع ك
– מָתַק مج. [چون אָשַׁר] شیرین (کرده) شدن
– הִמְתִּיק [چون הִקְצִיר] ف‌م. شیرین ك ـ ∴ ملایم‌ك، تخفیف دادن ـ آهسته ك || ف‌ل. شیرین ب یا شدن
– הֻמְתַּק مج. [چون הֻקְצַר] شیرین (کرده) شدن ـ تخفیف داده شدن
**מֶתֶק** ا.ر. [چون כֶּתֶל] شیرینی
– אֵיזֶה מ׳ ! چه بچهٔ شیرینی!
**מֶתֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] شیرینی ـ مك = מְצִיצָה
– מ׳ שְׂפָתַיִם سخنان شیرین ودلاویز
**מִתְקַבֵּל** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְקַבֵּל قابل قبول
– מ׳ עַל הַדַּעַת←דַּעַת
– מ׳ עַל הַלֵּב دلنشین
**מִתְקַדֵּם** ص. ["] ا.فا. از הִתְקַדֵּם پیش رونده، مترقی، در حال توسعه: מְדִינוֹת מִתְקַדְּמוֹת || ترقی خواه
**מִתְקוֹמֵם** ا ـ ص. (־מֶמֶת)←הִתְקוֹמֵם ضدیت کننده، مخالف ـ یاغی ـ دشمن || ج ־מְמִים(מְמוֹת)
**מִתְקַיֵּם** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְקַיֵּם
**מַתְקִין(־קִינָה)** ا. کار گذارنده، سوار کننده
**מַתְקִיף(־קִיפָה)** ا. حمله کننده، مهاجم
**מִתְקִית** ا.ث. گلیسرین
**מִתְקַלְקֵל** ص. [چون מִתְפַּרְנֵס] فاسد شدنی
**מִתְקָן** ا.ر. [چون עַכְבָּר] دستگاه، تأسیسات، اسباب
**מְתַקֵּן** " [چون מְדַבֵּר] تعمیر کننده، تعمیر کار ـ اصلاح کننده ـ طرفدار اصلاحات
**מְתֻקָּן** ص. [چون מְכֻבָּד] تعمیر شده ـ اصلاح شده
**מְתֻקָּן** ص. [چون מְקֻצָּר] آماده (شده) ـ ساخته ـ وضع شده
**מְתֻקְנָן** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] استاندارد شده، موافق با نمونه یا میزان
**מִתְקָף** ا.ر. [چون עַכְבָּר] قوهٔ محرّك آنی، انگیزهٔ ناگهانی
**מִתְקַפֵּל** ص. [چون מִתְקַשֵּׁר] تاه شو، جمع شو: כִּסֵּא מ׳
**מִתְקָרֵב** ص. [چون מִתְבָּרֵךְ] نزدیك شونده
**מִתְקַשֵּׁר(־שֶׁרֶת)** ا.فا. از הִתְקַשֵּׁר || ج ־קַשְּׁרִים(־רוֹת)
**מָתָר, מוּתָר** ص. [چون מָגֵשׁ] باز، آزاد، ول ـ جایز، مجاز ـ حلال ـ شرعی، مشروع
**מְתֻרְבֶּת** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] تربیت شده، با تربیت
**מִתְרַגֵּז** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְרַגֵּז
**מְתַרְגֵּם** ا.ر. [چون מְפַרְנֵס] ←תִּרְגֵּם مترجم [مؤنث آن = ־גֶּמֶת چون מְבַשֶּׁלֶת]
**מְתֻרְגָּם** ص. [چون מְשֻׁחְרָר] ترجمه شده
**מְתֻרְגְּמָן [־מַן](־מָנִית)** ا. مترجم، دیلماج
**מִתְרַגֵּשׁ** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از הִתְרַגֵּשׁ

**מִתְרַחֵץ** [چون מִתְנַהֵל] ا.فا. از **הִתְרַחֵץ** شستشو کننده، آبتنی کننده

**מִתְרַחֵק** [״] ا.فا. از **הִתְרַחֵק** دور شونده، دوری کننده

**מִתְרַחֵשׁ** [״] (۱) ا.فا. از **הִתְרַחֵשׁ** (۲) ا.ر. رویداد، واقعه

**מַתְּרִים(־רִימָה)** ا. جمع آوری کنندهٔ وجوه (اهدائی)، تحصیلدار (خیریه)

**מִתְרַכֵּז** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְרַכֵּז**

**מִתְרָן** ص. [چون מִבְרָךְ] دگل دار

**מִתְרָס** ا.ر. [چون עַכְבָּר] سدّ یا سنگر موقتی

**מְתֻרָץ** ص. [چون מְבֹרָךְ] توجیه شده، توضیح داده شده

**מְתֻשָּׁע** [چون מְשֻׁלָּח] (۱) ص. نه‌گوش، نه ضلعی. نه برابر (۲) ا.ر. شکل نه گوش

**מַתָּת** ا.ر. [מַתַּת] بخشش، هدیه ـ نعمت [برای جمع آن از **מתנה** باید استفاده شود]

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**מוֹכָ״ז** = מוֹסֵר כְּתָב זֶה حامل، آورنده

**מוציו״ט** = מוֹצָאֵי יוֹם טוֹב

**מוצ״ש** = מוֹצָאֵי שַׁבָּת

**מ״ז** = מִסְפָּר זוּגִי

**מ״ח** = מִלַּת חִבּוּר

**מַטְכַּ״ל** = מַטֶּה כְּלָלִי (בַּצָּבָא)

**מ״י** = מִלַּת יַחַס

**מַכָּ״ם** = מַכְשִׁירֵי כִּוּוּן וּמֶרְחָק رادار

**מל״א** = מְלָכִים א׳ کتاب اول پادشاهان

**מל״ב** = מְלָכִים ב׳ کتاب دوم پادشاهان

**מ״מ** = מְמַלֵּא מָקוֹם – מְפַקֵּד מַחְלָקָה (در ارتش) ـ

**מִילִימֶטֶר** – מִכָּל מָקוֹם

**ממ״ז** = מְפַקֵּד מָחוֹז

**ממ״ע** = מִילִימֶטֶר מֶעָקָב

**ממ״ר** = מִילִימֶטֶר רָבוּעַ

**מנה״ח** = מְנַהֵל הַחֶשְׁבּוֹנוֹת

**מס׳** = מִסְפָּר

**מסה״ב** = מְסִילַת הַבַּרְזֶל

**מ״פ** = מְפַקֵּד פְּלֻגָּה (در ارتش) ـ מוֹעֶצֶת פּוֹעֲלֵי־

**מפא״י** = מִפְלֶגֶת פּוֹעֲלֵי אֶרֶץ יִשְׂרָאֵל

**מפ״ם** = מִפְלֶגֶת פּוֹעֲלִים מְאֻחֶדֶת

**מ״צ** = מִשְׁטָרָה צְבָאִית دژبانی

ג׳ شماره ۵۰ ـ ל׳ شمارهٔ ۷۰۰

**נָא**[1] ح‌ن. خواهش دارم، لطفاً، خواهشمند است: **סְלַח־נָא לִי** خواهش دارم مرا ببخشید ـ **נָא לַעֲנוֹת בַּהֶקְדֵּם הָאֶפְשָׁרִי** خواهشمند است هر چه زودتر جواب دهید

**נָא**[2] (**נָאָה**) ص. خام یا نیم پخته ‖ ج **נְאִים** (**נְאוֹת**)

**נֶאֱבַד; נֶאֱבַק; נֶאֱגַד; נֶאֱגַר**
←**אָבַד; (אָבַק); אָגַד; אָגַר**

**נֹאד** ا.ر. مشك: **־נאדות יין**

**נֶאְדָּר(־דָּרָה)** ص. جلیل، بزرگ ←(**אָדַר**)

**נָאָה**[1] ف‌ل. [**יִנְאֶה; נָאֶה←; נְאֵה** (**נְאִי**)]
م. **נָאֶה; לִנְאוֹת** برازنده یا شایسته ب
ـ **נֵאָה** ف‌م. [**יִנָּאֶה; מִנָּאֶה; נֵאֶה** (**נָאִי**)] ـ م. **לִנְאוֹת** زیبا یا زیبنده کردن، زینت دادن
ـ **הִתְנָאָה** ف‌ل. [چون **הִתְחָרָה** ولی در صیغهٔ مؤنث **־אֲתָה**] خودرا آراستن یا زیبا کردن
ـ **הִנְאָה** ف‌م. [چون **הִקְנָה** ولی در صیغهٔ مؤنث **־אֲתָה**] زیبا کردن ـ نیکو کردن

**נָאָה**[2] [مؤنث **נָאֶה**]

**נָאֶה (נָאָה)** ص. ←**נָאָה**[1] برازنده، زیبنده، شایسته ـ زیبا ‖ ج **נְאִים** (**נְאוֹת**)

ـ **לֹא־נ׳** ص. ناشایسته، نازیبا

**נֶאֱהַב←אָהַב**

**נֶאֱהָב(־הָבָה)** ص ـ ا. ←**נֶאֱהַב** محبوب (محبوبه) ـ ح **־הָבִים(הָבוֹת)**

ـ **זוג נֶאֱהָבִים** عاشق ومعشوقه، دو دلداده

**נָאוָה**[1] [فقط در ماضی واسم فاعل] ف‌ل. زیبا بودن

**נָאוָה**[2] [مؤنث **נָאוֶה**]

**נָאוֶה (נָאוָה)** ص. زیبا ـ شایسته ‖ ج **־וִים** (**וֹת**)

**נָאוֹם, נְאֻם** ا.ر. نطق ـ وحی

**נִאוּף, נְאָף** " زنا (ی محصنه)، زنا کاری

**נְאוּץ** " نا سزا

**נֵאוֹר←אוֹר**[1]

**נָאוֹר** ص. [چون **נָבוֹן**] روشن فکر ـ با شکوه ـ جلیل

**נֵאוֹת←(אוֹת ~)**

**נָאוֹת** ص. [چون **נָבוֹן**] در خور، مناسب ـ شایسته

**נָאוֹת** ا.ث. [جمع **נָאֶה ~**] مسکن ـ چراگاه
ـ **נְאוֹת מִדְבָּר** واحه، واح

**נֶאֱזַר←אָזַר**

**נֶאְזָר** ص. [چون **נֶאֱסָף**] کمر بسته

**נֶאֱחַז←אָחַז**

**נְאִיבִי*(ת)** ص. ساده، چشم وگوش بسته

**נְאִיבִיוּת** ا.ث. سادگی

**נְאִימָה** " (شیوهٔ) نطاقی

**נֶאֱכַל←אָכַל**

**נֶאֱכָל** ص. [چون **נֶאֱסָף**] خورده شده ـ قابل خوردن، حلال گوشت

**נֶאֱלַח←אָלַח**

**נֶאֱלָח(־לַחַת)** ص. آلوده، کثیف ‖ ج **־לָחִים(חוֹת)**

**נֶאֱלַם←(אָלַם)**

**נֶאֱלָם** ص. [چون **נֶאֱסָף**] خاموش، ساکت

**נֶאֱלַץ←(אָלַץ)**

**נֶאֱלָץ** ص. [چون **נֶאֱסָף**] ناگزیر، مجبور

**נָאַם** [چون **נָהַג**] ف‌ل. نطق ك‌ || ف‌م.: **נָאַם נְאֻם** نطق کرد

**נְאֻם←נְאוֹם**

**נֹאם** [شکل اصلی **נוֹאֵם**]

**נֶאֱמַד←אָמַד**

**נֶאֱמָן**[1] **(־מָנָה)** ص. امین ـ درست، موثق ـ با وفا ـ صادق ـ سخت: **מַכָּה נֶאֱמָנָה**

**נֶאֱמָן**² [־מַן](־מָנָה) ا. امین [ج امناء] ـ ج **נֶאֱמָנִים** (**נֶאֱמָנוֹת**)
– **נֶאֱמַן רוּחַ** امین ـ سرّ نگهدار، راز پوش
**נֶאֱמָנוּת** ا.ث. درستی، امانت ـ وفاداری ـ سمت امین ترکه
**נֶאֱמַר←אָמַר**
**נֶאֱמָר** [چون **נֶאֱסָף**] گفته شده، مذکور
**נֶאֱנַח** و **נֶאֱנַס←(אָנַח)** و **אָנַס**
**נֶאֱנָס** ص. [چون **נֶאֱסָף**] ا.مف. از **נֶאֱנַס**
**נֶאֱנַק** و **נֶאֱסַף←אָנַק** و **אָסַף**
**נֶאֱסָף**(־סָפָה) ا.مف. از **נֶאֱסַף** || ج ־סָפִים(־פוֹת)
**נֶאֱסַר←אָסַר**
**נֶאֱסָר** ص. [چون **נֶאֱסָף**] ا.مف. از **נֶאֱסַר**
**נָאַף** ف‌ل. [چون **שָׁאַל**] مرتکب زنا (ی محصنه) شدن
– **נִאֵף** [چون **פִּאֵר**] ف‌ل. (پیوسته) زنا کردن || ف‌م. زنا کردن با
– **הִנְאִיף** ف‌م. [چون **הִשְׁאִיל**] وادار به زنا کردن
**נֹאַף** [شکل اصلی **נוֹאֵף**]
**נֶאֱפַד←אָפַד**
**נֶאֱפָד** ص. [چون **נֶאֱסָף**] کمر بسته
**נֶאֱפָה←אָפָה**
**נֶאֱפֶה** ص. [چون **נֶהֱנֶה**] ا.مف. از **נֶאֱפֶה** پخته (شده)
**נַאֲפוּפִים** (هج) ا.ر. فسق وفجور، زنا کاری
**נָאַץ** [چون **נָהַג**] ف‌م. خوار شمردن || ف‌ل. = **כָּעַס**
– **נִאֵץ** ف‌م. [چون **פִּאֵר**] خوار شمردن ـ نا سزا گفتن به
– **הִתְנַאֵץ** ف‌ل. [چون **הִתְנַהֵל**] مورد اهانت قرار گرفتن
**נְאָצָה** ا.ث. کفر وتوهین || ج **נְאָצוֹת** [**נְאָ־**]
**נֶאֱצַל←אָצַל**
**נֶאֱצָל** ص. [چون **נֶאֱסָף**] مستفیض، تحت تأثیر قرار گرفته ـ عالی
**נֶאֱצַר←אָצַר**
**נָאַק** ف‌ل. [چون **נָהַג**] نالیدن، فریاد کردن
**נָאָק** ا.ر. [چون **בַּעַל**] = **נְאָקָה**
**נְאָקָה** ا.ث. [چون **קְצָרָה**] ناله
**(נָאַר) נִאֵר** ف‌م. [چون **פִּאֵר**] خوار شمردن

**נֵאַר←אָרַר**
**נֵאָר** (**נֵאָרָה**) ص. ملعون، نفرین شده
**נֶאֱרַג←אָרַג**
**נֶאֱשַׁם←אָשַׁם**
**נֶאְשָׁם** ص ـ ا. [چون **נֶאֱסָף**] ←**נֶאֱשַׁם** متهم
**נָב** [چون **קָם**] ف‌ل. روئیدن ـ میوه آوردن. ∴ افزایش یا فتن || ف‌م. بیرون ریختن، ∴ ادا کردن
– **נוֹבֵב** ف‌م. [چون **קוֹמֵם**] رویانیدن، خرّم کـ
– **הִתְנוֹבֵב** ف‌ل. [چون **הִתְקוֹמֵם**] شروع بگل دادن کـ ـ سبزه رویانیدن
– **הֵנִיב** ف‌م. [چون **הֵפִיר**] دادن یا آوردن (حاصل)
**נִבָּא** ف‌ل ـ م. [چون **נִשָּׂא**] نبوّت یا پیشگوئی کـ
– **נִבֵּא** [چون **מִלֵּא**] ف‌م. به پیغمبری مبعوث کـ || ف‌ل. =**נִבָּא; הִתְנַבֵּא**
– **הִתְנַבֵּא** ف‌ل. [چون **הִתְנַשֵּׂא**] نبوت یا پیشگوئی کـ
**נִבְאַשׁ←בָּאַשׁ**
**נִבְגַּר** و **נִבְדַּל←בָּגַר** و **בָּדַל**
**נִבְדָּל** ص. [چون **נִפְקָד**] جدا ـ مجزا ـ ∴ دارای امتیاز، ممتاز
**נִבְדָּלוּת** ا.ث. جدائی ـ ∴ اختلاف، عدم هم آهنگی
**נִבְדַּק←בָּדַק**
**נִבְדָּק** ا ـ ص. [چون **נִפְקָד**] (شخص یا چیز) مورد معاینه
**נִבָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] دامن زدن (آتش)، مشتعل ساختن = **לִבָּה**
**נִבְהַל←(בָּהַל)**
**נִבְהָל** ص. [چون **נִשְׁאָל**] سراسیمه، دست پاچه. هراسان ـ عجول
**נְבוּאָה** ا.ث. نبوّت، پیشگوئی
**נְבוּאִי(ת)** ص. متضمن پیشگوئی ـ مربوط به (صحف) انبیاء
**נָבוּב** ص. [چون **בָּדוּק**] توخالی، پوك، میان تهی، مجوّف
**נִבּוּחַ** ا.ر. [چون **תַּפּוּחַ**] عوعوِ پی در پی
**נָבוּט** ص. [چون **בָּדוּק**] جوانه زده، سبز شده
**נָבוֹךְ**¹ ←**(בּוֹךְ)**
**נָבוֹךְ**² ص. [چون **נָבוֹן**] سر گشته، گم کرده تدبیر. مشوّش، آشفته ـ گرفتار

**נְבוּךְ** [چون בְּדוּק] = נְבוּךְ[2]

**נְבוּל** ا.ر. از شکل افتادگی ـ پژمردگی ـ ∴ رسوائی

**ـ נ׳ פֶּה** سخن زشت و مستهجن

**נְבוֹן**[1] ← **בִּין**[1]

**נָבוֹן**[2] (**נְבוֹנָה**) ص. فهیم، بصیر، فهمیده ـ معقول، عاقلانه ‖ ج **נְבוֹנִים**(**ـנוֹת**)

**ـ לֹא־נ׳** نا معقول، غیر عاقلانه ـ بی احتیاط ـ بی تدبیر

**ـ לֵב נ׳** دل فهیم، فهم، بصیرت، تشخیص

**נְבוֹנוּת** ا.ث. فهم، بصیرت

**נְבֹז** ← **בָּזַז**

**נָבָז** (**נְבָזָה**) ا.مف. از נְבֹז ‖ ج **נְבָזִים**(**ـזוֹת**)

**נִבְזֶה** ← **בָּזָה**

**נִבְזֶה** ص. [چون נִגְלֶה] خوار، حقیر ـ زشت، پست ـ بی نزاکت

**נִבְזוּת** ا.ث. خواری ـ زشتی، کار یا سخن زشت

**נִבְזָק** ← **בָּזַק**

**נָבַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] عوعو کردن، پارس ك

**ـ נִבַּח** ف‌ل. [چون שִׁלַּח] زیاد عوعو کردن ـ ∴ ناسزا گفتن

**ـ הִתְנַבַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] شروع به پارس یا عوعو کردن

**נָבַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] و **נִבְחָה** ا.ث. = **נְבִיחָה**

**נִבְחָן** ← **בָּחַן**

**נִבְחָן** ا.ر. [چون נִשְׁאָל] امتحان دهنده، داوطلب امتحان

**נִבְחָן**[**ـחַן**](**ـחָנִית**) ا. سگ (زیاد) پارس کننده ـ چخی [سگ: در زبان کودك]

**נִבְחַר** ← **בָּחַר**

**נִבְחָר** [چون נִשְׁאָל] ص. برگزیده ـ منتخب ‖ ا.ر. شخص برگزیده یا منتخب، نماینده

**בֵּית־הַנִּבְחָרִים** = **כְּנֶסֶת** پارلمان

**נִבְחֶרֶת** ا.ث. تیم برگزیده ‖ ج **ـחָרוֹת**

**נֶבֶט** ا.ر. [چون דֶּגֶל] جوانه

**נָבַט**[3] ف‌ل. [چون זָכַר] جوانه زدن

**ـ הִנְבִּיט** ف‌م. [יַנְ־; מַנְ־; הַנְבֵּט (־בִּיטִי)] م. לְהַנְבִּיט کاشتن، رویانیدن

**(נָבַט) הִבִּיט** [چون הִפִּיל] (۱) ف‌ل. نگاه ك [با אֶל یا עַל یا ב بمفعول میرسد] ـ (۲) ف‌م. معاینه دیدن

**נִבְטַל** ← **בָּטֵל**

**נָבִיא** ا.ر. [נְ־; נְבִיאָה] پیغمبر، نبی [ج انبیاء] ـ ∴ سخنگو ‖ ج **נְבִיאִים**

**נְבִיאָה** ا.ث. نبیه: **מִרְיָם הַנ׳**

**נְבִיאוּת** ״ (مقام) نبوّت

**נְבִיבוּת** ا.ث. پوکی، خاصیت چیز تو خالی

**נְבִיחָה** ״ عوعو، پارس

**נְבִיטָה** ״ ظهور جوانه

**נְבִילָה** ״ پژمردگی، چوروك شدگی ـ ∴ فساد (نژادی)

**נְבִיעָה** ״ جوشیدن آب از چشمه

**נָבַל**[1] ف‌ل. [چون נָפַל] پژمرده شدن ـ پوسیدن ـ ∴ زیاد خسته شدن، فرو ماندن ـ ریختن، خراب شدن

**נָבַל**[2] ״ [יִנְבַּל; נָבָל; נְבֹל (נִבְלִי)] ـ م. **נְבָל, נָבוֹל; לִנְבֹּל** حماقت ك

**ـ נִבֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خوار شمردن، اهانت ك ـ رسوا کردن ـ آلوده ك

**ـ נ׳ פִּיו** سخنان زشت و مستهجن گفت

**ـ הִתְנַבֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] زشت شدن ـ رسوا شدن

**נָבָל** (**נְבָלָה**) ص ـ ا. احمق ـ (شخص) لئیم یا شریر

**נֹבֶל** [شکل اصلی **נוֹבֵל**]

**נֵבֶל**[1] ا. ر. [چون דֶּגֶל] مشك ـ کوزه یا ظرف سفالی

**נֵבֶל, נֶבֶל**[2] ״ [״] چنگ [مو]

**נְבָלָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] قباحت، زشتی ـ عمل منافی عفت

**נְבֵלָה** ״ [**נִבְלַת** یا **נִבְלַת; נִבְלָתוֹ** یا **נִבְ־**] لاشه، مردار ـ ذبح حرام یا غیر شرعی

**נִבְלָה** ← **בָּלָה**

**נִבְלֶה** ص. [چون נִגְלֶה] فرسوده، پوسیده

**נַבְלוּת** ا.ث. قباحت، رسوائی ـ پستی، لئامت

**ـ נ׳ פֶּה** = **נִבּוּל פֶּה** ← **נִבּוּל**

**נִבְלַל, נִבְלַע** ← **בָּלַל, בָּלַע**

**נִבְלָע** ص. [چون נִשְׁלָח] بلعيده ـ ادغام شده
**נִבְלַשׁ←בָּלַשׁ**
**נִבְנָה←בָּנָה**
**נִבְנֶה** [چون נִגְלֶה] ا.مف. از נִבְנָה
**נָבַע** ف‌ل. [چون נָסַע] جوشيدن، جارى شدن ـ ∴ منتج شدن
– **הֵבִיעַ** ف‌م. [چون הִסִּיעַ] جارى ك، بيرون ريختن ـ ∴ اظهار كردن: **הֵבַעְתִּי לוֹ אֶת תּוֹדָתִי** باو اظهار تشكر كردم ‖ نمايش دادن، منعكس ك
– **הֵבַע** مج. [چون הֵסַע] (از دهان) جارى شدن، اظهار شدن ـ منعكس شدن
**נִבֵּעַ** [شكل اصلى נוֹבֵעַ]
**נִבְעָה←בָּעָה**
**נִבְעֶה** ص. [چون נִרְאֶה] آشكار (شده)
**נִבְעֲלָה←בָּעַל**
**נִבְעֶלֶת** ص. [ا.مف. از נִבְעֲלָה] شوهر كرده ‖ ج ־עָלוֹת
**נִבְעַר←בָּעַר**[2]
**נִבְעָר(־עָרָה)** ص. نادان ـ وحشى ـ وحشيانه ـ غير عاقلانه
**נִבְעַת←(בָּעַת)**
**נִבְצַר←בָּצַר**
**נִבְקַע←בָּקַע**
**נָבַק←בָּקַק**
**נָבַר**[1] ف‌ل. [יִנְבַּר; נוֹבֵר; נְבֹר (נִבְרִי)] ـ م. נֶבֶר, נָבוּר; לִנְבֹּר پوز بزمين زدن ـ نوك زدن ـ پنجول زدن
**נָבַר**[2] يا **נִבְרַר←בָּרַר**
**נָבָר (נְבָרָה)** ص. پاك، پاكدل ‖ ج נְבָרִים(־רוֹת)
**נִבְרָא**[1]**←בָּרָא**
**נִבְרָא**[2] ص. [چون נִקְרָא] ا.مف. از **בָּרָא** آفريده
**נִבְרַג←בָּרַג**
**נֶבְרוֹזָה, נֶבְרַלְגִּיָּה = נורוזה** الخ
**נִבְרֶכֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] حوض كوچك
**נַבְרָן** ا.ر. [־רַן] موش صحرائى دُم كوتاه
**נִבְרֶשֶׁת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] شمعدان بزرگ ـ آويز، جار ـ چراغ برق سقفى
**נִגְאַל←גָּאַל**

**נָגַב** ف‌ل. [چون נָפַל] خشك شدن
– **נִגֵּב** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خشك ك، خشكانيدن: **נִגֵּב אוֹתוֹ בִּמַּגֶּבֶת**
– **נִגַּב** مج. [چون אִשַּׁר] خشكانيده شدن
– **הִתְנַגֵּב** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (تن) خود را خشك ك
**נֶגֶב** ا.ر. (ا ـ با حرف تعريف) قسمت جنوبى اسرائيل از بحر ميت تا بندر ايلات (۲) **דָּרוֹם**
**נִגְבַּב←גָּבַב**
**נִגְבַּל←גָּבַל**
**נָגַד** ف‌ل ـ م. [چون זָכַר] با (چيزى) مخالفت ك
– **הִגִּיד** ف‌م. [چون הִפִּיל] اعلام ك، اطلاع دادن، گفتن ـ **לְהַגִּיד שָׁלוֹם** خداحافظى ك
– **הֻגַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] اطلاع داده شدن، گفته شدن
– **הִתְנַגֵּד** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مخالف ب: **אֲנִי מִתְנַגֵּד לְדַעְתּוֹ** من با عقيدهٔ او مخالفم ‖ ضديت ك
**נֶגֶד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بر سندان كوبيدن
**נֶגֶד** ح‌ا. (در) برابرِ، (در) مقابلِ، روبرويِ ـ در حضورِ ـ (بر) ضدِ، عليهِ
– **הַתְקָפַת נ׳** حملهٔ متقابل
– **קוֹלוֹת בְּעַד וְנ׳** آراء موافق و مخالف
– **נ׳ הַשֶּׁמֶשׁ** در روز روشن، در ملاء عام
– **נ׳ חֹם** ضدّ تب
– **נ׳ טַנְקִים** ضدّ تانك
– **כְּנֶגֶד** ح‌ا. روبروىِ، (در) مقابلِ ـ مطابقِ ـ در برابرِ، ضدِ
– **לְנֶגֶד** ح‌ا. پيش (روىِ)، مقابلِ ـ در مد نظرِ
– **מִנֶּגֶד** (۱) ح‌ا. از پيشِ ـ در برابرِ ـ از برابرِ (۲) ق. در طرف مقابل
– **עָמַד מ׳** از كمك خود دارى كرد
– **מִנֶּגֶד ל׳** از پيشِ
– **הִשְׁלִיךְ אֶת נַפְשׁוֹ מִנֶּגֶד** جان خود را در خطر انداخت
– **סַם שְׁכִנֶּגֶד** داروى خنثى كننده
– **הַמִּין שְׁכִנֶּגֶד** جنس مقابل: مرد يا زن
**נַגָּד [נַגַּד] (נַגָּדִית)** ا. كسيكه (طناب) كشتى را ميكشد ـ [ن] درجه دار
**נֶגְדִּי(ת)** ص. مقابل ـ مخالف ـ متقابل

**נִגְדַּם; נִגְדַּע; נִגְדַּר; נִגְדַּשׁ←גָּדַם; גָּדַע; גָּדַר; גָּדַשׁ**

**נָגָה** ا.ر. [נְגָהוֹ] تابش، درخشندگی ـ ناهید، زهره || ج **נְגָהִים** [נְגָהֵי]

**נָגַה** ف‌ل. [چون **נָסַע**] تابیدن، درخشیدن

**ـ הִגְיַהּ** ف‌م. [چون **הִסְיַע**] غلط گیری ك، تصحیح ك

**ـ הָגַה** مج. [چون **הָסַע**] غلط گیری یا تصحیح شدن

**נְגֹהָה, נְגוֹהָה** ا.ث. روشنائی، تابش

**נָגוּב** ص. [چون **בָּדוּק**] ←**נָגֵב** خشك (كرده) ـ خشكیده

**נְגוּב** ا.ر. عمل خشك ك: **נ׳ זֶעָה בְּמִטְפַּחַת**

**נְגוּד** " تضادّ، تباین ـ فرق نمایان، اختلاف ـ مخالفت ـ عكس، وارونه، متضاد

**ـ בְּנִגּוּד ל** بر خلافِ: **נָסַע בְּנ׳ לִרְצוֹנִי**

**נְגוּדִי(ת)** ص. متضاد، مخالف

**נָגוֹז←גָּז**

**נָגוּחַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] ←**נָגַח** شاخ زده شده

**נְגִינָה** ا.ر. عمل نواختن یا زدن ـ آهنگ، مقام

**ـ כְּלִי־נ׳=כְּלִי־נְגִינָה**

**נְגִינִי(ת)** ص. موسیقی، آهنگ دار

**נָגוּס** ص. [چون **בָּדוּק**] دندان زده، گاز گرفته

**נָגוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] مبتلا، گرفتار ـ وارد ـ معلول

**נָגוּשׁ** ص. [چون **בָּדוּק**] مورد زجر وآزار، در زیر فشار

**נְגִישׁ** ا.ر. فشار، زجر وتعقیب

**נִגַּח וְנִגְזַל←גָּזַז וְגָזַל**

**נִגַּר←גָּזַר**

**נְגָר** ص. [چون **נִפְקָד**] ←**גָּזַר** بریده ـ [د] مشتق

**נָגַח** ف‌م. [چون **נָפַח**] شاخ زدن

**ـ נִגַּח** ف‌م. [چون **שִׁלַּח**] (سخت) شاخ زدن ـ ∴ بزمین زدن

**ـ נֻגַּח** مج. [چون **שֻׁלַּח**] شاخ زده شدن

**ـ הִתְנַגַּח** ف‌ل. [چون **הִתְבַּקַּע**] بهم شاخ زدن ـ ∴ با هم گلاویز شدن یا مبارزه ك

**ـ הִגְיַחּ** ف‌م. [چون **הִסְיַע**] تحریك بشاخ زدن ك

**נָגָח (נַגַּחַת)** ص. شاخ زن || ج **נַגָּחִים(־חוֹת)**

**נְגָחָן(־חָנִית)** ا ـ ص. (گاو) شاخ زن

**נְגִיבָה** ا.ث. = **נְגוּב**

**נָגִיד** ا.ر. [چون **פָּקִיד**] رئیس، امیر، حاكم، پیشوا ـ [د.م.] شخص ثروتمند ومتنفذ ـ [در جمع] امور عالی یا سخنان بزرگان

**נְגִיד** " جانور لاغر وكم ارزش

**נְגִידוּת** ا.ث. ریاست، پیشوائی ـ ثروت (مندی)

**נְגִיחָה** " عمل شاخ زدن

**נְגִינָה** " نوازندگی ـ موسیقیِ سازی ـ ∴ آلت مسخره ـ [د] تكیهٔ صدا ←**מִלְרַע** و **מִלְעֵיל**

**ـ כְּלִי־נ׳** [ج **כְּלֵי־נ׳**] آلت موسیقی [ج آلات یا ادوات موسیقی]

**נְגִינָתִי(ת)** ص. (توأم با) موسیقی

**נְגִיסָה** ا.ث. عمل دندان زدن یا گاز گرفتن

**נְגִיעָה** " لمس، دست زدن ـ تماس ـ علاقه ـ ارتباط

**נְגִיעוּת** " ابتلا به ناخوشی

**נָגִיף** ا.ر. [چون **פָּקִיד**] مادهٔ زهر آگین مرض، ویروس

**נְגִיפָה** ا.ث. ضربت ـ حملهٔ موفقیت آمیز

**נְגִירָה** " ریزش، جریان

**נָגִישׁ** ص. [چون **בָּהִיר**] قابل دسترسی، نزدیك شدنی

**נְגִישָׁה** ا.ث. فشار ـ ستم

**נְגִישָׁה** " دسترسی، (وسیله) نزدیك شدن بچیزی

**נָגַל וְנִגְלַל←גָּלַל**

**נָגָל** [چون **נָבָז**] ا.مف. از **נָגַל**

**נִגְלָה←גָּלָה**

**נִגְלֶה(־לָה)** ص. [ا.مف. از **נִגְלָה**] آشكار، پدیدار، ظاهر، معلوم || ج **־לִים (לוֹת)**

**ـ הַנִּגְלוֹת** امور مكشوف وآشكار

**נִגְמַר←גָּמַר**

**נִגֵּן** ف‌م. [چون **סִפֵּן**] زدن، نواختن ـ [در مقام ف‌ل.] **לְנַגֵּן בַּכִּנּוֹר** ویولن زدن

**ـ נֻגַּן** مج. [چون **סֻפַּן**] نواخته شدن

**ـ הִתְנַגֵּן** ف‌م. [چون **הִתְוַכַּח**] وادار به نواختن ك ـ مقام برای (سرودی) ساختن، به نُت در آوردن

**נֶגֶן** ا.ر. =**נִגּוּן** آهنگ

**ـ אֲרִיךְ־נ׳** دراز مدت [فقط در **תַּקְלִיט א׳־נ׳**]

**נַגָּן (נַגָּנִית)** ا. ساز زن یا نوازنده (حرفه ای)، خنیاگر || ج **נַגָּנִים (נַגָּנוֹת)**

**נִגְנַב←גָּנַב**

**נָגַס** ف‌م. [چون זָכַר] با دندان کندن، گاز زدن

– **נִגַּס** مج. [چون אָשַׁר] گاز زده شدن، با دندان کنده شدن

**נֶגֶס** ا.ر. [چون דֶּגֶל] تیکهٔ کنده شده با دندان

**נָגַע** [יִגַּע; נוֹגֵעַ; גַּע (גְּעִי)] ـ م. נְגִיעָה, נָגוּעַ; לִנְגֹּעַ, לָגַעַת (۱) ف‌ل. دست زدن، [با حرف اضافه] لمس ك: אַל־תִּגַּע בַּסֵּפֶר بکتاب دست نزن ـ אַל גַּעַת "دست زدن ممنوع است" || تماس پیدا کردن، خوردن ـ رسیدن، فرا رسیدن: וַיִּגַּע הַחֹדֶשׁ הַשְּׁבִיעִי || [با ל] مربوط ب: אֵינוֹ נוֹגֵעַ לִי مربوط بمن نیست || [با ב] (الف) مورد بحث قرار دادن، ذکر کردن (ب) آزار رساندن (به) ـ بر انگیختن (۲) ف‌م. لمس ك، دست زدن به ـ آزار رساندن (به) ـ دچار یا مبتلا کردن

– נָגַע בִּכְבוֹד פְּלוֹנִי بکسی توهین یا بیحرمتی ك

– נוֹגֵעַ עַד הַלֵּב مؤثر، متأثر کننده

– נוֹגֵעַ בַּדָּבָר ذینفع

– בִּנוֹגֵעַ ל در بارهٔ، راجع به، در خصوص

– **נִגַּע**[1] (باب נִפְעַל) مج. [יִנָּגַע; נִגָּע; הִנָּגַע (הִנָּגְעִי)] ـ م. לְהִנָּגַע شکست خوردن

– **נִגַּע**[2] (باب פִּעֵל) ف‌م. [چون שִׁלַּח] دچار یا مبتلا کردن

– **נֶגַע** مج. [چون שֻׁלַּח] مبتلا شدن (یا بودن)

– **הִתְנַגַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] دچار یا مبتلا شدن

– **הִגִּיעַ** [יַגִּיעַ; מַגִּיעַ; הַגַּע (הַגִּיעִי)] ـ م. לְהַגִּיעַ (۱) ف‌ل. رسیدن: מָתַי הִגַּעְתָּ לְתֵל־אָבִיב؟ || نائل آمدن ـ کفایت ك ـ رخ دادن، واقع شدن ـ تعلق گرفتن: מַגִּיעַ לוֹ باو میرسد (یا حق اوست) ـ כַּמָּה מַגִּיעַ לִי מִמְּךָ؟ چقدر از شما طلبکارم؟ (۲) ف‌م. رسانیدن ـ زدن، گذاشتن ـ مالیدن

**נִגַּע** [شکل اصلی נוֹגֵעַ]

**נֶגַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] بلا، ضربت ـ محنت، عذاب ـ (لکه یا نشان) ناخوشی

**נִגְעַל←נָעַל**

**נָגַף** ف‌م. [چون נָפַל] زدن ـ دچار یا مبتلا کردن ـ وارد آوردن

– **נִגַּף** مج. [יִנָּגֵף; נִגָּף; הִנָּגֵף (הִנָּגְפִי)] ـ م. לְהִנָּגֵף زده یا مبتلا شدن ـ مغلوب شدن

– **נֻגַּף** مج. [چون אָשַׁר] زده شدن

– **הִתְנַגֵּף** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] لغزیدن

**נִגָּף (נִגֶּפֶת)** ا.مف. از נִגַּף || ج נִגָּפִים(־פוֹת)

**נֶגֶף** ا.ر. [چون דֶּגֶל] ضربت، بلا ـ طاعون ـ لغزش: אֶבֶן נֶ׳

**נִגַּר** ف‌ل. [چون נִגַּף] ریخته یا جاری شدن ـ اشکبار بودن

– **הִגִּיר** ف‌م. [چون הִפִּיל] ریختن

– **הֻגַּר** مج. [چون אָשַׁר] ریخته شدن

**נִגַּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] نجاری ك، درود گری ك

**נִגָּר** ص. [چون נִגָּף]←**נִגַּר** مایع، آبکی

**נַגָּר [נַגַּר] (נַגָּרִית)** ا. نجار، درودگر

**נֶגֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] کلون یا کشو در

**נֶגֶר** " [چون דֶּגֶל] برکهٔ کوچك ـ جوی، آبرو

**נַגָּרוּת** ا.ث. نجاری، درودگری

**נַגָּרִיָּה** " کارگاه نجاری

**נִגַּרַם; נִגְרַס; נִגְרַע←גָּרַם; גָּרַס; גָּרַע**

**נִגַּרַף, נִגְרַר←גָּרַף, גָּרַר**

**נִגָּרָר** ص. [چون נִפְקָד]←**נִגְרַר** کشیده شده

**נִגְרַשׁ←גָּרַשׁ**

**נִגָּרָשׁ** ص. [چون נִפְקָד]←**נִגְרַשׁ** متلاطم، طوفانی

**נִגַּשׁ** ف‌ل. [יִגַּשׁ; נִגַּשׁ; גַּשׁ (גְּשִׁי)] ـ م. לָגֶשֶׁת نزدیك شدن، نزدیك آمدن ـ رسیدن ـ .: مراجعه ك

– "גַּשׁ־הָלְאָה" دور شو!

– **הִתְנַגֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] تصادف ك ـ بهم نزدیك شدن

– **הִגִּישׁ** ف‌م. [چون הִפִּיל] نزدیك ك، نزدیك آوردن ـ تقدیم ك، (پیش) آوردن ـ عرضه داشتن

– **הֻגַּשׁ** مج. [יֻגַּשׁ; מֻגָּשׁ] ـ م. הֻגָּשׁ~ نزدیك آورده شدن ـ تقدیم شدن، داده شدن

**נָגַשׂ** ف‌م. [چون נָפַל] مورد فشار یا ظلم قرار دادن ـ بزور گرفتن یا مطالبه ك از

– **נִגַּשׂ** مج. [چون נִגַּף] مورد فشار وظلم قرار گرفتن

**נַד** ا.ر. توده، انبوه

**נָד**[1] ف‌ل. [چون קָם] آواره وسرگردان ب‌ـ تار ومار شدن ـ به اینسو وآنسو جنبیدن ـ سر تکان دادن ـ همدردی نشان دادن

– **הִתְנוֹדֵד** ف‌ل. [چون הִתְגוֹלֵל] به اینسو وآنسو جنبیدن ـ تکان خوردن ـ سر تکان دادن ـ ماتم‌گرفتن

– **הֵנִיד** ف‌م. [چون הֵפִיר] تکان دادن (سر) ـ وادار بجلای وطن ك

– **הוּנַד** مج. [چون הוּקַם] دور (انداخته) شدن ـ وادار بجلای وطن شدن

**נָד**[2] (**נָדָה**) ص. ←**נָד**[1] سر گردان، آواره ـ جنبنده

**נֹד** [شکل دیگر **נוֹד**]

**נָדַב** ف‌م. [چون נָפַל] وادار یا راغب ك

– **נִדַּב** مج. [چون נִגַּף] داو طلبا نه داده شدن

– **נִדֵּב** ف‌م‌ـ‌ل. [چون דִּבֵּר] بطیب خاطر (اعانه) دادن، تبرّعاً دادن

– **הִתְנַדֵּב** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] داو طلب شدن: **הת׳ לַצָּבָא** داو طلب خدمت در ارتش شد || داو طلبانه هدیه (یا اعانه) دادن

**נְדָבָה** ا.ث. [**נִדְבַת**] داو طلبی ـ اعانه (ای که بطیب خاطر داده شود)، صدقه ـ قربانی یا هدیه تبرّعی || ج **נְדָבוֹת** [**נִדְ־**]

– **בְּנִ׳** ق. داو طلبانه، تبرعاً

– **נִדְבַת לֵב**=**נְדִבָנוּת**

**נִדְבָּךְ**° ا.ر. [چون עַכְבָּר] رگ، رگه ـ چینه

**נַדְבָן**[־בַּן](־בָּנִית) ا. شخص سخی واعانه دهنده

**נְדִבָנוּת** ا.ث. سخاوت، بخشندگی

**נַדְבָנִי(ת)** ص. با سخاوت، بخشنده ـ مقرون به سخاوت

**נָדַד** ف‌ل. [**נָדַדְתִּי** یا **נָדוֹתִי**; **יִדֹּד** یا **יֵדַד**; **נוֹדַד**; **נְדֹד** (**נְדָדִי**) یا **נֹד** (**נְדִי**)] ـ م. **נָדֹד**, **נָדוֹד**; **לִנְדֹּד** (۱) ف‌ل. آواره شدن ـ پریدن: رفتن یا دور شدن: **נָדְדָה שְׁנָתוֹ** (۲) ف‌م. بهم زدن (بال)

– **נִדֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] دور کردن

– **נוֹדַד** مج. [چون עוֹלַל] رانده یا گریزانده شدن

– **הִתְנוֹדֵד**←**נָד**[1]

– **הֵנִיד** ف‌م. [چون הֵפִיל] گریزاندن، راندن

**נֵדֶד** [شکل اصلی **נוֹדֵד**]

**נֶדֶד** ا.ر. [**נִדְדוֹ**] = **נדידה; הסתלקות**

**נְדָדִים** (هج) ״ بیخوابی ـ آوارگی، خانه بدوشی

**נִדָּה**[1] ا.ث. ناپاکی ـ قاعدگی

**נִדָּה**[2] ف‌م. [چون צִוָּה] کنار گذاشتن ـ از پیش خود راندن یا دور کردن ـ .: طرد یا تکفیر کردن، مردود دانستن

– **נִדָּה** مج. [چون צֻוָּה] رانده شدن ـ طرد یا تکفیر شدن

– **הִתְנַדָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] دور شدن ـ طرد یا تکفیر شدن

**נָדוּד** ص. [چون בָּדוּק] لغ: **שֵׁן נְדוּדָה**

**נְדוּדִים** [شکل دیگر **נְדָדִים**]

**נְדוּי** ا.ر. طرد، تکفیر، تحریم

**נָדוֹן** یا **נְדוֹן** [چون נָבוֹן یا נְצוּד] ا.مف. از **נָדוֹן** یا **נְצוּד** مورد بحث یا رسیدگی

**נְדוּנְיָה** [شکل دیگر **נְדֻנְיָה**]

**נָדוּר** ص. [چون בָּדוּק] نذر دار، نذیر

**נָדוֹשׁ**[1] ←**דָּשׁ**

**נָדוֹשׁ**[2] ص. [چون נָסוֹג] ←**נָדוֹשׁ**[1] کوبیده، پایمال (شده)

**נִדּוּת** ا.ث. ناپاکی، قاعدگی

**נָדַח** ف‌م. [**יִדַּח**; **נוֹדַח**; **דַּח** (**דְּחִי**)] ـ م. **נָדוֹחַ**, **נָדֻחַ**; **לִנְדֹּחַ** سوق دادن ـ طرد کردن، دور کردن، راندن

– **נִדַּח** مج. [چون נִטַּע] سوق داده شدن، .: فریفته یا کشیده شدن ـ طرد یا دور انداخته شدن ـ پراکنده یا آواره شدن

– **נִדַּח** مج. [چون שֻׁלַּח] رانده شدن

– **הִדִּיחַ** ف‌م. [چون הִסִּיעַ] پراکنده ك ـ راندن، طرد کردن ـ منحرف ك ـ اغوا کردن ـ اخراج یا معزول ك

– **הֻדַּח** مج. [چون הֻסַּע] رانده یا منفصل شدن ـ سقوط ك

**נִדָּח** ص. [چون נִטָּע] رانده شده ـ پراکنده، آواره، سرگردان ـ متروك ـ دور افتاده، پرت

– **נִדְחֵי יִשְׂרָאֵל** آوارگان اسرائیل

**נִדְחָה**←**דָּחָה**

**נִדְחֶה** ص. [چون נִגְלֶה] تعویق شده ـ رد شده

**נְדַחַף, נִדְחַק←דָּחַף, דָּחַק**

**נָדִיב** (۱) ص. [چون בָּהִיר] بزرگ منش، نجیب، شریف ـ سخی، بخشنده ـ خیرخواهِ عموم، نوع پرست (۲) ا.ر. [چون פָּקִיד] (مرد) شریف ـ امیر ـ راد مرد ـ شخص سخی یا خیر خواه

ـ **נְדִיב לֵב** داوطلبِ کارخیر، خوش قلب ـ سخا پیشه

**נְדִיבָה** ا.ث. شرافت، بزرگی ـ [در جمع] چیزهای شریف وبزرگ، آنچه در خور راد مردان و کریمان است

**נְדִיבוּת** „ بزرگ منشی ـ آمادگی برای اعانه، بخشندگی

**נְדִידָה** „ آوارگی، خانه بدوشی

ـ **נְדִידַת שֵׁנָה** بیخوابی، کم خوابی

**נָדִיף** ص. [چون בָּהִיר] فرّار، قابل تبخیر

**נְדִיפוּת** ا.ث. فرّاریت، قابلیت تبخیر

**נָדִיר**[1] ص. [چون בָּהִיר] کمیاب، نادر، کم وقوع

**נָדִיר**[2] ا.ر. [چون פָּקִיד] [ه] نظیرالسمت، سمت القدم ـ :. حضیض

**נְדִירוּת** ا.ث. کمیابی، ندرت

**נִדְכָּא**[1]←(דָּכָא)

**נִדְכָּא**[2] ص. [چون נִקְרָא] ا.مف. از **נִדְכָּא**[1] کوفته ـ :. افسرده ـ ذلیل

**נִדְכָּה←דָּכָה**

**נִדְכֶּה** ص. [چون נִגְלֶה]←**דָּכֶה** شکسته: **לֵב נ׳**

**נֶדֶל** ا.ر. [چون דֶּבֶר] هزار پا ـ جنس خرِ خاکی

**נִדְלָה←דָּלָה**

**נִדְלֶה** [چون נִגְלֶה] ا.مف. از **דָּלָה**

**נִדְלַח←דָּלַח**

**נִדְלַק←דָּלַק**

**נָדַם←דָּמַם**

**נִדְמָה←דָּמָה**

**נִדְמֶה** ص. [چون נִגְלֶה]←**דָּמֶה** مانند، شبیه

ـ **נ׳ לִי** بنظرم میرسد

**נֶדֶן** ا.ر. [נְדַן] نیام، غلاف

**נֶדֶן** „ [چون דֶּבֶר] = **נדניה**

**נִדְנַד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] جنبانیدن ـ بالا وپائین بردن

ـ **נִדְנַד** مج. [چون שֻׁחְרַר] جنبانیده شدن

ـ **הִתְנַדְנֵד** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] جنبیدن ـ بالا و پائین رفتن ـ تاب خوردن ـ شناور شدن ـ لغب

**נַדְנֶדָה** ا.ث. الا کلنگ ـ تاب [مختصر **נ׳ תְּלוּיָה**]

**נִדְנוּד** ا.ر. تکان (سر) ـ تاب، جنبش

ـ **נ׳ שֶׁל סֵפֶק** ذره ای تردید

ـ **נ׳ עֲבֵרָה** امکان یا احتمال گناه

**נְדִנְיָה** ا.ث. جهیزیه

**נִדְעַךְ←דָּעַךְ**

**נָדַף** [چون זָכַר یا נָפַל] ف‌م. پراکنده ك ـ تار و مار کردن (۲) ف‌ل. پهن شدن [چون بو]

ـ **נִדַּף** مج. [چون נִגַּף] پراکنده یا رانده شدن

ـ **הִתְנַדֵּף** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] بخار شدن ـ :. نابود شدن

ـ **הִדִּיף** ف‌م. [چون הִפִּיל] پراکنده کردن (بو)

**נִדְפַּס←(דָּפַס)**

**נָדַק←דָּקַק**

**נִדְקַר←דָּקַר**

**נָדַר**[1] [چون נָפַל یا נָשַׁק] (۱) ف‌م. [با **مفعول مطلق** یعنی **נֶדֶר**] نذر کردن ـ قول پرداخت دادن ـ بخود حرام ك (۲) ف‌ل. [با **מִן**] از قبول (چیزی) خود داری ك

ـ **נִדַּר** مج. [چون נִגַּף] بموجب نذر پرداخت یا تعهد شدن

ـ **הִדִּיר** ف‌م. [چون הִפִּיל] وادار به نذر کردن ـ محروم یا ممنوع ك

**(נָדַר**[2]**) הִנְדִּיר** ف‌ل. [چون הִקְצִיר] کمیاب شدن

**נֶדֶר, נֵדֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] نذر

ـ **בְּלִי נ׳** انشاء الله (فلان کار را خواهم کرد)

**נִדְרַךְ←דָּרַךְ**

**נִדְרַס←דָּרַס**

**נִדְרָס** ص. [چون נִפְקָד] ا.مف. از **נִדְרַס** پا یمال شده

ـ **אַסְקֻפָּה נִדְרֶסֶת** دیوار کوتاه ـ شخص خوار و زار شده

**נִדְרַשׁ←דָּרַשׁ**

**נָהַג**[1] [**יִנְהַג; נוֹהֵג; נָהֹג (נַהֲגִי)**] م. **נָהֹג, נָהוֹג; לִנְהֹג** ف‌م ـ ل. راندن [گاهی با **ב**] ـ بردن، رهبری ك ـ مرسوم ك، معمول داشتن ـ رفتار کردن ـ قابل اجراء بودن

– נָהַג בְּזָיוֹן ב بی احترامی یا توهین به (کسی) ك
– נָהַג כָּבוֹד ב احترام به (کسی) گذاردن
– נָהַג קַלּוּת רֹאשׁ ב ناچیز شمردن
– נָהַג אִסּוּר ב حرام ك ـ قدغن ك
– נְהֹג ف‌م. [چون טְהֹר] بردن ـ راندن ـ رهبری ك
– הִתְנַהֵג ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] رفتار کردن: הִתְנַהֵג עִמּוֹ יָפֶה با او خوش رفتاری کرد
– הִנְהִיג ف‌م. [چون הִנְחִיל] معمول یا مقرر داشتن ـ راندن، رهبری ك ـ ∴ اداره ك، گرداندن
– הִנְהִיג אֶת עַצְמוֹ رفتار کرد ـ خود را عادت داد
– הֻנְהַג مج. [چون הֻנְחַל] مقرر شدن ـ رهبری شدن
נָהָג [נָהַג] (נָהֶגֶת) ا. = נֹהֵג الخ
נֹהֵג [נָהַג] (נֹהֶגֶת) ا. راننده
נֶהָג ا.ر. [چون פֹּעַל] رویه، طرز عمل، جریان ـ معمول، رسم
נֹהֵג [شکل اصلی נוֹהֵג]
נְהָגָה←הֲגָה[1]
נְהָגוּת ا.ث. شغل رانندگی
נְהַדֵּר←הִדַּר
נֶהְדָּר ص. [چون נֶחְפָּז]←נֶהְדָּר با شکوه، زیبا ـ محترم
נָהָה ف‌ل. [چون רָאָה] شیون و زاری ك ـ اشتیاق داشتن
– נְהָה ف‌ل. [יִנְהֶה; נְנַהֵה; הִנָּהֵה(־הִי)] ـ م. לְהִנָּהוֹת دلتنگی یا ناله ك [با אַחֲרֵי برای]
נְהוֹג ا.ر. اداره (کردن) ـ رانندگی
נָהוּג ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָהַג برده یا رانده (شده) ـ معمول، متداول، مرسوم، مورد قبول عامه
נְהוֹל ا.ر. اداره، مدیریت
נְהוֹר°, נְהוֹרָא° „ =אוֹר روشنائی
נְהִי[1] [در حالت مکث נָהִי] „ [چون גְּדִי] نوحه گری
נְהִי[2] [صورت مختصر נִהְיָה آیندهٔ הָיָה]
נְהִיגָה ا.ث. رهبری ـ عمل راندن←נְהָגוּת
נְהִיָּה „ دلتنگی، اشتیاق ـ نوحه گری
נְהִיָּה[1] „ = נְהִי[1]
נִהְיָה ←הָיָה

נִהְיָה (נִהְיָה) (۱) ا.مف. از נְהִיָּה (۲) ص. انجام شده ـ حاصل شده
נְהִימָה ا.ث. = נַהַם; הֶמְיָה
נְהִיקָה „ = נְעִירָה عرعر
נָהִיר ص. [چون בָּהִיר] = בָּרוּר روشن، واضح
נְהִירָה[1] ا.ث. هجوم (کردن)
נְהִירָה[2] „ درخشندگی
נְהִירוּת „ روشنی، وضوح
נִהֵל ف‌م. [چون טִהֵר] رهبری ك، هدایت ك ـ اداره ك، گرداندن ـ نگهداری ك ـ اعاشه ك ـ استراحت دادن
– נָהַל یا נֹהַל مج. [יִנְהַל; מְנֻהָל] ـ م. נְהוֹל~ رهبری یا هدایت شدن ـ اداره شدن
– הִתְנַהֵל ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְנַהֵל (־הַלִּי)] ـ م. לְהִתְנַהֵל اداره شدن ـ جریان داشتن ـ راه پیمودن
נֹהַל ا.ر. [چون פֹּעַל] جریان، روش، طرز عمل
נַהֲלָא(־לָאָה) ص. دور افتاده، مردود || ج ־לָאִים (־אוֹת)
נַהֲלוֹל~ ا.ر. چراگاه ـ قسمی خار
נְהָלִי(ת) ص. مربوط بجریانات اداری
נָהַם ف‌ل. [יִנְהַם; נוֹהֵם; נְהֹם (נַהֲמִי)] ـ م. נְהִם, נְהוֹם; לִנְהֹם غریدن ـ نالیدن، نوحه گری ك ـ خرخر کردن
– נְהֵם ف‌ل. [چون טְהֵר] بغبغو کردن
נָהַם ا.ر. [چون בַּעַל] غرش
נְהֹם [شکل اصلی נוֹהֵם]
נַהֲמָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] غرّش ـ ولوله، فغان، ناله
נְהֶנָה←(הֲנָה)
נֶהֱנֶה(־נִית) ص. [ا.مف.از נֶהֱנָה] استفاده کننده، بهره مند (شونده) ـ ج ־נִים (נוֹת)
נַהֲפוֹךְ הוּא بر عکس است
נֶהְפַּךְ←הָפַךְ
נָהַק ف‌ل. [چون נָהַג] عرعر کردن
נָהַק ا.ر. [چون בַּעַל] عرعر
נְהָקָה ا.ث. [چون קְעָרָה] = נַהַק
נָהַר[1] ف‌ل. [چون נָהַג] روان شدن، جاری شدن ـ ∴ روانه شدن ـ هجوم آوردن

– הִנָּהִיר ف‌م. [چون הִנָּחִיל] جاری ك ـ روانه ك
נָהַר[2] ف‌ل. درخشیدن ـ ‌.. بشاش شدن
– הִנְהִיר ف‌م. [چون הִנְחִיל] روشن ك
נָהָר ا.ر. [נְהַר; נְהָרָה] رود (خانه)، نهر ـ ج נְהָרוֹת [נַהֲ־] و נְהָרִים [נַהֲרֵי] ـ ت נַהֲרִים [־רֵי]
– אֲרַם־נַהֲרַיִם بین النهرین
– הַנָּהָר (הַגָּדוֹל) نهر فرات
– נַהֲרֵי נַחֲלֵי דָּם سیلهای خون
נְהָרָה[1] ا.ث. [چون קְעָרָה] = אוֹר روشنائی
נְהָרָה[2] „ [„] نهر کوچك
נֶהֱרַס←הָרַס
נֶהֱרָס(־רָסֶת) ص. ←נֶהֱרַס ویران شده، خراب شده
(נוא) הֵנִיא ف‌م. [הֵנִיאוֹתִי; יָנִיא; מֵנִיא; הָנֵא (הָנִיאִי)] ـ م. לְהָנִיא مانع شدن ـ سرد یا افسرده ك ـ باطل یا خنثی ك
נוֹאַל←(יָאַל)
נוֹאָל ص. [چون נוֹאָשׁ] ابلهانه: הִתְנַהֲגוּת נוֹאָלֶת
נוֹאֵם ا.ر. [چون אוֹהֵב] نا طق ـ واعظ
נוֹאָף „ [„] زانی، زناکار، مرتکب زنای محصنه
נוֹאַשׁ←יָאַשׁ
נוֹאָשׁ (נוֹאֶשֶׁת) ص. نا امید، مأیوس ـ یأس آمیز ‖ ج ־אָשִׁים (־שׁוֹת)
– אָמַר נ׳ اظهار یأس یا نومیدی کرد
נוּב [امر ومصدر از נָבַב]
נוֹבֵל ص. [چون שׁוֹמֵר] پژمرده، افتنده
נוֹבֶלָה* ا.ث. نوول: رمان کوچك
נוֹבֶלֶת „ [چون דוֹחֶנֶת] خرما یا میوه دیگری که نارس از درخت بیفتد ـ ‌.. بدل: نوع پست
נוֹבֶמְבֶּר* ا.ر. نوامبر [ماه فرنگی]
נוֹבֵעַ ص. [چون נוֹסֵעַ] ا.فا. از נָבַע جاری، جوش زننده
– מֵאַיִן נ׳ הַמָּרָד؟ شورش از کجا سر چشمه میگیرد؟
– עֵט נ׳ قلم خود نویس
נוֹבֵר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از נָבַר
נוּגֶה(־גָּה) ص. غمگین ‖ ج ־גִים (גוֹת)
נוֹגֵן ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] = נַגָּן
נוֹגֵעַ [چون נוֹסֵעַ]←נָגַע
נוֹגֵשׂ ا.ر ـ ص. [چون שׁוֹמֵר] فشار آورنده، ستمکار
נוּד [امر ومصدر از נָד]
נוֹד[1], נֹד ا.ر. سر گردانی، آوارگی
– אַדְמַת נ׳ دیار غربت
נוֹד[2] = נָאוֹד
נָוֶד ا.ر. [נַוַד] شخص خانه بدوش [مؤنث آن = נְוֵדֶת چون צַמֶּרֶת]
נוֹדֵד ص. [چون שׁוֹמֵר] سر گردان، آواره ‖ مهاجر: צִפֳּרִים נוֹדְדוֹת ‖ سیار: הַעֲרוּכָה נוֹדֶדֶת
נְוָדוֹת ا.ث. خانه بدوشی
נוֹדַע←יָדַע
נוֹדָע ص. [چون נוֹכַח] ا.مف. از נוֹדַע شناخته شده، [معروف
נָוָה[1] ف‌ل. [נְוֵה; נָוֶה← ; נָוֵה (נְוִי)] ـ م. נָוֹה; לִנְוֹת زیبا یا برازنده ب
– הִתְנַוֶּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود آرائی ك
– הִנְוָה ف‌م. [چون הִקְנָה] زیبا کردن ـ ‌.. ستودن، تمجید کردن
נָוָה[2] ف‌ل. [„] ساکن شدن
נָוֶה[3] ا.ث. [נָוֹת] چراگاه ‖ ج ־וֹת
נָוֶה[4] [مؤنث נָוֶה[1] و נָוֶה[3]]
נָוֶה[1] (נָוִי) ص. ←נָוֶה[1] زیبا، برازنده ‖ ج נָוִים (נָוֹת)
נָוֶה[2] ا.ر. [נָוֶה] مسکن ـ چراگاه ‖ ج נָוֹת [נְ־]
– נְוֵה הַקֹּדֶשׁ زمین مقدس [سر زمین اسرائیل]
– נְוֵה־קַיִץ خانهٔ ییلاقی، ویلا
נָוֶה[3] (נָוֶה) ص. ←נָוֶה[2] ساکن [در ترکیب: נְוֵה (נוֹת): "נְוֵת־בַּיִת" کدبانو، زن خانه دار]
נוֹהֵג [چون אוֹהֵב] ا.فا. از נָהַג
נוֹהָל ا.ر. زشتی
נָוֹוֶן „ سستی، عجز ـ فساد
נוֹזַל [چون שׁוֹמֵר] ا.ر. مایع ‖ ص. آبکی، مایع
נוֹזְלִי(ת) ص. مایع، آبکی
נוֹזְקָנִי(ת) ص. توأم با تغیر وسرزنش
נוּחַ[1] [امر ومصدر از נָחַ[1]]
נָוֹחַ[2] ا.ر. قرار، آرام
– נוּחוֹ עֵדֶן [بعد از ذکر نام شخص متوفی] جنت مکان

– **נוֹחַ נֶפֶשׁ** مرحوم، متوفی، در گذشته

**נוֹחַ**[1] **(נוֹחָה)** ص. راحت [بمعنی "راحت بخش"]: **כְּפֵא נוֹחַ** || آسان یا سبك ـ آرام، متین ـ ملایم، **مهربان** || ج **נוֹחִים(־חוֹת)**

– **נ׳ לִכְעוֹס** زود غضب، آتش مزاج

– **נ׳ לִרְצוֹת** زود راضی شو

– **עֲמֹד נ׳!** آزاد! (در جا) راحت باش!

– **נ׳ לוֹ לְאָדָם שֶׁ...** بهتر (یا راحت تر) است برای انسان که...

– **לֹא־נוֹחַ** ناراحت

**נוֹחַ**[2] ا.ف. از **נָחַ** آرامش

**נוֹחָה** ا.ث. = **מְנוּחָה** آسایش

**נוֹחוּת** " رفاه، [در جمع] وسائل رفاه و آسایش [از قبیل آشپزخانه ومستراح]

**נוֹחִיוּת** " آسایش، اوضاع واحوال آسایش بخش

**נוֹחַל←(יָחַל)**

**נוֹחַם = נִחַם**

**נוֹט** [امر ومصدر از **נָטַ**]

**נָוֹט** [از یونانی] ا.ر. [**נַוָט**] هوا نورد یا دریا نورد [مؤنث آن = **נָוֹטֶת** چون **צַמֶּרֶת**]

**נוֹטֶה(־טָה)** ص. ←**נָטָה** مایل (بیکسو یا به پائین) ـ متمایل ـ مشرف: **נ׳ לָמוּת** مشرف بموت || ج **־טִים (טוֹת)**

– **בֵּית־דִּין נ׳** دادگاهی که شمارهٔ اعضای آن فرد است

**נָוְטוּת** ا.ث. خلبانی ـ نا خدائی

**נוֹטֵעַ** [چون **נוֹסֵעַ**] ا.فا. از **נָטַע**

**נוֹטֶף** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] پائین افتاده ـ قوشی: **חֹטֶם נ׳** کینه دل، [م] نگاه دارنده (خشم)

**נוֹטֵר** ا.ر. ["] نگهبان، پاسبان ـ [درمقام صفت]

**נוֹטָרָה** ا.ث. [چون **יוֹלֶדֶת**] [مؤنث **נוֹטֵר**]

**נוֹטְרוּת** " پاسبانی، نگهداری

**נוֹטֶרֶת** " [چون **חוֹתֶמֶת**] [مؤنث **נוֹטֵר**]

**נוֹטַרְיוֹן*** ا.ر. سر دفتر (اسناد رسمی)

**נוֹטַרְיוֹנִי(ת)** ص. ثبتی، ثبت شده (در دفتر رسمی)

**נוֹטָרִיקוֹן*** ا.ر. حروف اختصاری، حروف اول کلمات

**נוֹי** " آرایش، زینت ـ زیبائی، جمال

– **עֵצִי נ׳** درختان زینتی (بی میوه)

**נוֹכַח←(יָכַח)**

**נוֹכָח(־כֵחַת)** ص. متقاعد || ج **נוֹכְחִים(־חוֹת)**

**נוֹכֵחַ** [چون **שׁוֹלֵחַ**] ا.فا. از **נָכַח** ص. حاضر || ا.ر. صیغهٔ مخاطب یا دوم شخص

– **הַנּוֹכְחִים** حضار، حاضرین

**נוֹכְחוּת** ا.ث. حضور: **בְּנוֹכְחוּתוֹ** با حضوروی

**נוֹכְחִי(ת)** ص. فعلی، کنونی

**נוֹכֵל** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] حیله گر، مکار، گوش بر

**נוֹכְלוּת** ا.ث. حیله گری، کلاه برداری

**נוֹל** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] زشت ك

– **נָוֵל** مج. [چون **אָשַׁר**] زشت (کرده) شدن

– **הִתְנַוֵּל** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] زشت یا بد شکل شدن

**נוֹל*** ا.ر. کار گاه با فندگی

**נוֹלַד←יָלַד**

**נוֹלָד** [چون **נוֹטָד**] (۱) ص. زائیده (شده)، متولد ـ پدیدار شونده (۲) ا.ر. آینده، آخرت، عاقبت کار

**נָוְלוּת** ا.ث. زشتی ـ کار زشت

**נוֹם** [امر ومصدر از **נָמַ**]

**נוֹמָה** ا.ث. خواب، چرت

**נוֹמִינָלִי*(ת)** ص. اسمی

**נוֹמֶרָטוֹר*** ا.ر. ماشین نمره زنی ـ [در ماشین چاپ] شماره نما

**נוּן**[1] ا.ث. (۱) نام این حرف [נ یا ן] (۲ ـ درارامی) ماهی || ج **נוּנִין°**

**(נוּן**[2]**) נִנּוֹן** ف‌ل. [فعل مشکوك ـ چون **נִצּוֹד**] باروَر یا زیاد شدن

**נִוֵּן** ف‌م. [چون **סִכֵּן**] سست ك، از کار انداختن، فاسد کردن

– **הִתְנַוֵּן** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] سست شدن، فاسد شدن

**נוֹס** [امر ومصدر از **נָסַ**[1]]

**נוֹסַד←יָסַד**

**נוֹסָד(־סֶדֶת)** ص. بنیاد گذارده (شده)، تأسیس شده || ج **־סָדִים(־דוֹת)**

**נוֹסַח; נוּסְחָה = נֹסַח; נֻסְחָה**

**נוֹסֵס←נָסַ**[1]

**נוֹסֵעַ(־סַעַת)** ا.فا. از **נָסַע** مسافر: **נוֹסְעֵי הַמָּטוֹס** مسافرین هواپیما || ج **נוֹסְעִים(־עוֹת)**

– **מְכוֹנִית נוֹסְעִים** اتوموبیل مسافری (یا مسافر بری)

**נוֹסַף←יָסַף**

**נוֹסָף** ص. [چون **נוֹסָד**] اضافی، [بصورت جمع مؤنث: **נוֹסָפוֹת** چیزهای اضافی، اضافات] ـ متمم، ضمیمه

– **נ' עַל זֶה, נ' עַל כָּךְ** علاوه بر این، سوای این

**נוֹסַר←יָסַר**

**נוֹעַ** [امر ومصدر از **נָע**]

**נוֹעַ** (۱) ا.ر. [**נוֹעֲכֶם**] جنبش، حرکت (۲) ا.ف. از **נָע**

– **גַּלְגַּל נ'** قرقرهٔ آزاد یا متحرك

**נוֹעַד ו נוֹעַז←יָעַד ו (יָעַז)**

**נוֹעָז** ص. [چون **נוֹאָשׁ**] با جرأت ـ تهور آمیز

**נוֹעָזוּת** ا.ث. جرأت، بی باکی

**נוֹעַץ←יָעַץ**

**נוֹף** [امر ومصدر از **נָף**]

**נוֹף** ا.ر. دور نما، منظره (پیوسته وگردنده) ـ بلندی

– **יְפֵה־נ'** خوش منظره (هنگام نگاه کردن از بلندی)

**נוֹפֵל** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **נָפַל** افتنده

– **כּוֹכָב נ'** [ه] شهاب

– **לָשׁוֹן נ' עַל ל'←לָשׁוֹן**

**נוֹפֵף←נָף**

**נוֹפָר*** ا.ر. نیلوفر آبی

**נוֹפֵשׁ** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **נָפַשׁ** استراحت کننده

**נוֹפֶשׁ = נֹפֶשׁ**

**נוֹצָה** ا.ث. پر ـ پروبال ـ خامهٔ پر، قلم ـ پر کلاه

– **מִשְׁקַל נ'** پر وزن

**נוֹצִי(ת)** ص. پرمانند ـ فنری، سبك

**נוֹצִיוּת** ا.ث. فنریت

**נוֹצָן** ا.ر. [־צַן] دستهٔ پر برای گرد گیری، گرد گیر

**נוֹצֵץ** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **נָצַץ** درخشنده

– **הַחוּג הַנ'** طبقهٔ دولتمندان

**נוֹצַק ו נוֹצַר←יָצַק ו יָצַר**

**נוֹצֵר** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] نگهبان، دشت بان ـ دیدبان

**נוֹצְרִי(ת)** ص ـ ا. نصرانی، مسیحی ـ ناصری

**(נוק) הֵנִיקָה = הֵינִיקָה←יָנַק**

**נוֹקָאוּט*** ا.ر. ضربهٔ قطعی knockout

**נוֹקֵב** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] سوراخ کننده ـ ن. نافذ، عمیق

**נוֹקְבָנִי(ת)** ص. عمیق، نافذ

**נוֹקֵד** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **נָקַד** گله دار

**נוֹקְדָן(־דָנִית)** ا. کسیکه اصرار دارد همان قواعدی را که در کتاب یاد گرفته است بکار ببرد ـ فضل فروش ایراد گیر وافراطی

**נוֹקְדָנוּת** ا.ث. دقت زیاد در رعایت قواعد کتابی ـ فضل فروشی توأم با ایراد گیری زیاد

**נוֹקְדָנִי(ת)** ص. ملانقطی، ایرادگیر، فضل فروش ـ مبنی بر فضل فروشی

**נוֹקֵם** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **נָקַם** انتقام گیرنده

**נוֹקְמָנִי(ת)** ص. کینه جو ـ انتقام آمیز

**נוֹקַשׁ←יָקַשׁ**

**נוּר°** ا.ر. =**אֵשׁ** آتش

**נוֹרָא(־רָאָה)** ص. مهیب، سهمناك، ترسناك

– **יָמִים נוֹרָאִים** "روزهای مهیب" [**רֹאשׁ הַשָּׁנָה←** و **כִּפּוּר←**]

☜ در تداول عوام **נ'** در مقام قید و بمعنی "خیلی زیاد" بکار میرود: **נ' יָפָה**

**נוֹרָה←יָרָה**

**נוּרָה** ا.ث. لامپ [در الکتریك ورادیو]

**נֶוְרוֹזָה*** " اختلال اعصاب

**נֶוְרוֹטִי*(ת)** ص. دچار اختلال اعصاب، عصبانی

**נֶוְרוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. مبحث اعصاب

**נוּרִית** ا.ث. گل آلاله

**נֶוְרַלְגְיָה*** " درد اعصاب

**נוֹרְמָלִי(ת)** ص. طبیعی، عادی

**נוֹרְמָלִיוּת** ا.ث. حالت عادی یا طبیعی

**נוֹרַשׁ←יָרַשׁ**

**נוּשׁ** [امر ومصدر از **נָשׁ**]

**נוֹשֵׂא** (۱) ا.ر. موضوع ـ [د] مسندالیه (*mosnadon-elayh*)، مبتدا (۲) ا.فا. از **נָשָׂא** [مؤنث آن **נוֹשֵׂאת**] برنده، آورنده، بردارنده، حامل ـ ن. تحمل کننده. آمرزنده || ج **נוֹשְׂאִים(־אוֹת)**

– נ״כְלִים سلاحدار ـ .ر مرید ـ کمك، معاون
– נ״מְכָּתָבִים نامه رسان
– נוֹשֵׂאת־מְטוֹסִים کشتی هواپیما بر
– נוֹשֵׂאת־צָבָא کشتی سرباز بر
**נוֹשַׁב**←יָשַׁב
**נוֹשָׁב** ص. [چون נוֹסָד] مسکون، آباد
**נוֹשֶׁה(־שָׁה)** ا. ←נֶשֶׁה وام دهنده، بستانکار ـ رباخوار‖ ج נוֹשִׁים(־שׁוֹת)
**נוֹשְׁכָן(־כָנִית)** ا.ر. رباخوار
**נוֹשַׁן**←יָשַׁן[1]
**נוֹשָׁן** ص. [چون נוֹסָד] زیاد کهنه ـ مندرس
– נוֹשָׁנוֹת ا.ث. چیزهای کهنه ـ عقاید کهنه
**נוֹשַׁע**←(יָשַׁע)
**נוֹתֵב** ص. [چون שׁוֹמֵר] رسام: כַּדּוּר נ׳ یا קְלִיעַ נ׳
**נוֹתֵן** [״] ا.فا. از נָתַן
**נוֹתַר**←(יָתַר)
**נוֹתָר** ص. [چون נוֹסָד] باقی مانده، زیاد آمده
**נָזַד** ف‌م. [چون שָׁמַר] پختن (آش)
**נִזְדַּמֵּן** = הִזְדַּמֵּן←זְמַן
**נִזְדַּקֵּק** = הִזְדַּקֵּק←זָקַק
**נָזָה** ف‌ل. [יָזֶה; נוֹזֶה; נָזֵה (נְזִי)] ـ م. נָזֹה; לְנָזוֹת پاشیده یا ریخته شدن
– הִזָּה ف‌م. [יַזֶּה; מַזֶּה; הַזֵּה (הַזִּי)] ـ م. לְהַזּוֹת از جا پراندن، رماندن ـ پاشیدن
– הֻזָּה مج. [چون הֻכָּה زیر (נָכָה)] پاشیده شدن
**נִזְהַר**←(זָהַר)
**נִזְהָר** ص. [چون נִשְׁאָל] مواظب ـ متنبه
**נִזּוֹל** ا.ر. تبدیل بمایع
**נָזוֹן וְנִזּוֹן**←זָן
**נָזוּף** ص. [چون בָּדוּק] توبیخ شده
**נִזּוֹק** ا.مف. از נִזַּק بجای נָזַק
**נָזוֹר**[1]←זָר[2]
**נָזוֹר**[2] ص. [چون נָסוֹג] مرتد، منحرف
**נָזַח**←(זָחַח)
**נָזִיד** ا.ر. [چون פָּקִיד] آش، شوربا
**נָזִיל** ص. [چون בָּהִיר] آبکی، قابل جریان

**נְזִילָה** ا.ث. جریان، ریزش ـ چکه، تراوش
**נְזִילוּת** ״ میعان، حالت چیز مایع
**נְזִיפָה** ״ توبیخ ـ عتاب، نهیب
**נְזִיקִים, ־קִין**°← تبصرهٔ נֶזֶק
**נָזִיר (נְזִירָה)** ا. [چون פָּקִיד (פְּקִידָה)] کسیکه نذر داشت که از نوشیدن مسکرات وزدن موی سرولمس کردن مرده بپرهیزد، نذیر یا نذیره ـ زاهد گوشه نشین ـ [بصورت مذکر] تاك هرس نکرده
– בֵּית־נְזִירִים = מִנְזָר
**נְזִירוּת** ا.ث. کناره گیری از جامعه ـ نذری که شرح آن زیر נָזִיר گذشت
**נִזְכַּר**←זָכַר
**נִזְכָּר(־כֶּרֶת)** ا.مف. از נִזְכַּר←זָכַר ‖ ج ־כָּרִים(כָּרוֹת)
**נָזַל** [چون נָשַׁק] ف‌ل. جاری شدن، روان شدن، ریختن ـ چکه ك ‖ ف‌م. جاری ك
– נִזַּל ف‌م. [چون נִשַּׁק] تبدیل به مایع ك ـ جاری ساختن ـ دچار زکام ك
– נִזַּל مج. [چون נֶאֱשַׁר] دچار زکام شدن ـ تبدیل به مایع شدن
– הִזִּיל ف‌م. [چون הִפִּיל] جاری ك، روان ساختن
– הֻזַּל مج. [چون הֻגַּשׁ زیر נָגַשׁ] جاری شدن
**נִזֵּל** [شکل اصلی נוֹזֵל]
**נַזֶּלֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] زکام
**נָזַם**←זָמַם
**נֶזֶם** ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) حلقهٔ بینی (۲) עָגִיל
**נִזְמַר**←זָמַר
**נִזְנַח**←זָנַח
**נִזְעָם** ص. [چون נִשְׁאָל] خشمگین ـ عبوس
**נִזְעַף**←זָעַף
**נִזְעָף** ص. [چون נִשְׁאָל] = נִזְעָם
**נִזְעַק**←זָעַק
**נָזַף** ف‌ل. [چون נָפַל] تغیر کردن ـ توبیخ ك
– נִזַּף مج. [יִנָּזֵף; נִזָּף; הִנָּזֵף (הִנָּזְפִי)] ـ م. לְהִנָּזֵף مورد عتاب واقع شدن ـ توبیخ شدن
– הִזִּיף ف‌م. [چون הִפִּיל] مورد تغیر وسرزنش قرار دادن

נִזְפַּת←זָפַת

**נֶזֶק** ا.ر. [چون סֵפֶר] آسیب، زیان، خسارت
– דְּמֵי נ׳ غرامت، تاوان
נ׳ بشکل נְזִיקִים یا נְזִיקִין° نیز جمع بسته شده است

**נָזַק** ف‌ل. [چون נָגַר] آسیب دیدن، اذیت شدن، صدمه دیدن: הַבִּנְיָן נ׳ עַל־יְדֵי רְעִידַת אֲדָמָה ‖ خسارت کشیدن
– הִתְנַזֵּק ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] آسیب دیدن
– הִזִּיק ف‌م. [چون הִפְּיל] آزار رساندن (به)، اذیت ك
– הֻזַּק مج. [چون הֻגַּשׁ زیر נָגַשׁ] آسیب دیدن، اذیت شدن

**נְזָק** ص. [چون נְגָר] آسیب دیده، خسارت دیده

נִזְקַף←זָקַף

נִזְקַק←זָקַק

**נִזְקָק** ص. [چون נִשְׁמָר] نیازمند، محتاج

נִזְקַר←זָקַר

**נֵזֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) כֶּתֶר (۲) נְזִירוּת (۳) موی بلند (زن یا נָזִיר←)

**נָזַר** [چون נָשַׁק] ف‌ل. شرایط نذیر را تقبل ك- گوشه گیری ك ‖ ف‌م. جدا کردن، تخصیص دادن
– נ׳ עַצְמוֹ دوری کرد، پرهیز کرد
– נִזַּר ف‌ل. [چون נִגַּר] دوری ك، پرهیز کردن، دست کشیدن- خود را تخصیص دادن یا وقف ك
– הִתְנַזֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] احتراز یا دوری ك- خود را نذیر قلمداد کردن
– הִזִּיר ف‌م. [چون הִפְּיל] مجزا یا جدا کردن- وادار به نذیر شدن ك
– הִנְזִיר ف‌م. [چون הִקְצִיר] جدا کردن

נִזְרָה←זָרָה

**נִזֶּרֶה** ص. [چون נִגְלֶה] ا.مف. از זָרָה پراکنده، پاشیده

**נָחַ**[1] ف‌ل. [יָנוּחַ; נָח; נוּחַ (נוּחִי)] ـ م. נוֹחַ, נוֹחַ; לָנוּחַ استراحت ك، آرام گرفتن- قرار گرفتن- جا گرفتن، مستقر شدن- آرامش یافتن، مطمئن شدن
– נָחָה דַּעְתּוֹ راضی شد، خیالش آسوده شد
– יָנוּחַ בְּשָׁלוֹם עַל מִשְׁכָּבוֹ روحش شاد باد
– יָנוּחוּ בְּרָכוֹת עַל רֹאשׁוֹ خدا خیرش بدهد
– הֵנִיחַ ف‌م. [הֵנַחְתִּי یا הֵנִיחוֹתִי; יָנִיחַ; מֵנִיחַ; הָנַח (הָנִיחִי)] ـ م. לְהָנִיחַ آرامش دادن- رهائی دادن- پائین آوردن- قرار دادن
– הִנִּיחַ ف‌م. [יַנִּיחַ; מַנִּיחַ; הַנַּח (הַנִּיחִי)] ـ م. לְהַנִּיחַ گذاشتن- (از خود) باقی گذاردن- وضع ك- فرض ك- گمان ك- کشیدن یا گذاشتن (لوله ومانند آن)- رها کردن- ترك ك- تنها گذاردن
– הוּנַח مج. [יוּנַח; מוּנָח] ـ م. הוּנַחַ~ آرامش داده شدن

**נָח**[2] **(נָחָה)** ص. آسوده، استراحت کرده- [د] ساکن، بی حرکت
– שְׁוָא נָח صدای שְׁוָא (ְ) هنگامی که در آخر سیلاب واقع شود وحالت جزم بخود گیرد چون صدای ב در עַבְדְּךָ←נָע

**נֹחַ** ا.ر. نوح- [م] آسایش- מֵי נֹחַ طوفان نوح

נָחְבָּא[1]←(חָבָא)

**נֶחְבָּא**[2] **(־בֵּאת)** ص. پنهان- کناره گیر
– נ׳ אֶל הַכְּלִים طالب گمنامی- کناره گیری کننده از مقام، کسرو

נֶחְבָּה←חָבָה

נֶחְבַּט; נֶחְבַּל; נֶחְבַּר; נֶחְבַּשׁ; נֶחְגַּר; נֶחְדַּל ←חָבַט; חָבַל; חָבַר; חָבַשׁ; חָגַר; חָדַל

**נָחָה**[1] ف‌م. [چون רָאָה] بردن، رهبری ك
– הִנְחָה ف‌م. [چون הִקְנָה ولی در صیغهٔ مؤنث הִנְחֲתָה] بردن، رهبری ك- راهنمائی یا هدایت ك
– הֻנְחָה مج. [چون הֻגְלָה ولی در صیغهٔ مؤنث הֻנְחֲתָה] رهبری یا هدایت شدن

**נָחָה**[2] ا.ث. = מְנוּחָה

**נָחוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָחָה هدایت شده

**נְחוּל** ا.ر. عمل به ارث گذاردن، ایراث

**נֶחָם** ״ عمل تسلیت دادن- رقت، رحم

**נֶחָמִים** (هج) ״ عرض تسلیت ←תַּנְחוּמִים

**נָחוּץ** ص. [چون בָּדוּק] واجب، ضروری

**נָחוֹר** ص. [״] سوراخ شده (با چاقو یا نیزه)

**נָחוּשׁ** ص. [״] مسی یا برونزی

**נְחוּשׁ** ا.ر. حدس- غیبگوئی- تفأل

**נְחוּשָׁה** ا.ث. [در شعر] = נְחֹשֶׁת

– מֻצַח נ׳ بیشرمی، پر روئی
**נָחוּת** ص. [چون בָּדוּק] پست، پائین
– **נָחוּת־דַּרְגָּה** پائین رتبه
**נְחוּתָה** ا.ث. طَبق یا سینی برای ظروف
**נְחִיָּה** „ عمل بردن یا رهبری ك
**נָחִיל** ا.ر. [چون פָּקִיד] گروه زنبوران مهاجر- دستهٔ ماهی
**נְחִילָה** ا.ث. قبول یا تصرف: נְחִילַת יְרוּשָּׁה
**נְחִילָה~** „ = חֲלִילָה فلوت، نی
**נְחִיצָה** „ تکیه، فشار- تشویق، تحریك - فوریت
**נְחִיצוּת** „ ضرورت، لزوم حتمی، فوریت
**נָחִיר, נְחִיר** ا.ر. [נְ־] سر لوله || ج נְחִירִים ← נְחִירַיִם
**נְחִירָה**[1] ا.ث. خرناس، خرخر
**נְחִירָה**[2] „ ذبح بوسیلهٔ سوراخ کردن گلو یا شاهرگ
**נְחִירַיִם** ا.ر. [־רַי] منخرین، سوراخهای بینی [← נחיר مفرد آن]
**נְחִיתָה** ا.ث. عمل فرود آمدن - پائین آوردن (صدا)
– **נְחִיתַת־אֹנֶס** فرود (آمدن) اجباری
**נְחִיתוּת** „ پستی - حقارت - کهتری: תַּסְבִּיךְ נ׳ عقدهٔ کهتری
**נָחַל** ف‌م. [چون שָׁאַל] تصرف ك، متصرف شدن، وارث شدن - تقسیم ك، به تصرف دادن - خلع ید کردن، از تصرف محروم ك - ∴ بدست آوردن، نصیب از (چیزی) داشتن
– **נָחַל אַכְזָבָה** ناکام یا نومید شدن
– **נָחַל תְּבוּסָה** شکست خوردن
– **נִחַל** ف‌م. [چون טָהֵר] برای ملکیت تقسیم ك - متصرف ك
– **הִתְנַחֵל** ف‌م - ل. [چون הִתְנַהֵל] متصرف یا مستقرّ شدن
– **הִנְחִיל** ف‌م. [יַנְ־ ; מַנְ־ ; הַנְחֵל (הַנְחִילִי)] - م. לְהַנְחִיל بتصرف (کسی) دادن، برای ملکیت تقسیم ك (به) - به ارث گذاردن
– **הָנְחַל** مج. [יָנְחַל ; מָנְחָל] - م. הָנְחֵל ~ نصیب یا میراث بردن از
**נַחַל** ا.ر. [چون בַּעַל] رودخانه ای که در بعضی ماه های سال خشك است، رودخانهٔ سیل بر، ∴ سیل - درهٔ تنگ وسیلاب رو - میله یا چاه برای حفر معدن

**נָחָלָה** „ = נַחַל
**נַחֲלָה** ا.ث. ملك، دارائی - میراث - نصیب، سهم || ج נְחָלוֹת [נַחֲ־]
– בָּא אֶל הַמְּנוּחָה וְאֶל הַנַּ׳ مستقرشد، سر وسامان گرفت
**נַחֲלִיאֵלִי** ا.ر. دَم جنبانك، دم لرزانك
**נָחֲלַשׁ ← הָלַשׁ**
**נָחֳלָשׁ** ص. [چون נֶהֱרָס] سست (شده)، ضعیف
**נִחַם** ف‌ل. [יִנָּחֵם ; נִחַם ; הִנָּחֵם (הִנָּחֲמִי)] - م. לְהִנָּחֵם پشیمان شدن - تسلی پذیرفتن - آسوده شدن
– **נִחֵם** ف‌م. [چون טִהֵר] تسلی دادن
– **נֻחַם** مج. [چون רֻחַם] تسلی داده شدن
– **הִתְנַחֵם** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] تسلی پذیرفتن - بخود تسلی یا دلخوشی دادن - پشیمان شدن
**נֶחָם** ا.ر. [נֶחֱמוּ] پشیمانی - تسلی
**נָחַמַד ← חָמַד**
**נֶחְמָד(־מָדָה یا ־מֶדֶת)** ص. دوست داشتنی، زیبا، قشنگ
**נֶחְמָדוֹן(־דָנִית)** ص - ا. مامانی، (جان) شیرین || ج ־דוֹנִים (־נוֹת)
**נֶחְמָדוּת** ا.ث. زیبائی، فریبندگی
**נֶחָמָה** „ تسلی - آسایش، روز خوش
– **בַּעַל נֶחָמוֹת** تسلی دهندهٔ حقیقی [یعنی خدا]
– **אֶרְאֶה בְּנֵי אִם לֹא...** خیر نبینم اگر (چنین و چنان نباشد)!
**נִחֲמִים = נְחוּמִים**
**נָחְמַס ← חָמַס**
**נַחְנוּ** [شکل مختصر אֲנַחְנוּ]
**נָחֲנַט; נָחֲנַךְ; נָחְסַךְ ← חָנַט; חָנַךְ; חָסַךְ**
**נָחְסַם; נָחְסַן; נָחְסַר ← חָסַם; (חָטַן); חָסַר**
**נָחְפָּה ← חָפָה**
**נָחְפַּז ← חָפַז**
**נֶחְפָּז(־פָּזִית)** ص. عجول - عجولانه، نسنجیده || ج ־פָּזִים (־פָּזוֹת)
**נָחְפַּן; נָחְפַּר; נָחְפַּשׂ ← חָפַן; חָפַר[1]; חָפַשׂ**
**נָחַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] تأکید، فشار، فوریت
**נָחַץ** ف‌ل. [چون נָהַג] زور آوردن، فشار آوردن - شتابیدن

– נִנְחַץ مج. [چون נִשְׁאַל] مورد تاكيد واقع شدن
– נִחֵץ ف‌م. [چون טִהֵר] شتابانيدن، جلو انداختن ـ تأكيد كردن ـ با تكيه تلفظ ك
– נָחַץ مج. [چون רָחַם] شتابانده شدن ـ با تكيه تلفظ شدن
**נֶחְצַב←חָצַב**
**נֶחְצָב** ص. [چون נֶחְפָּז] تراشيده ـ كنده، منقوش
**נֶחְצָה←חָצָה**
**נֶחְקַק וְנֶחְקַר←חָקַק و חָקַר**
**נָחַר** [چون שָׁאַל] ف‌ل. خرناس كشيدن، 'خرخر كردن ـ شيهه كشيدن ‖ ف‌م. با سوراخ كردن گلوكشتن
– נִחֵר ف‌ل. [چون טִהֵר] زياد خرناس كشيدن
**נִחַר←חָרַר**[1]
**נַחַר** ا.ر. [چون בַּעַל] خرناس ـ شيهه
**נֶחֱרַב וְנֶחֱרַד←חָרַב و חָרַד**
**נֶחֱרָב** ص. [چون נֶחֱרָס] ويران، غير مسكون
**נַחֲרָה** ا.ث. [چون טַחֲנָה]= נַחַר
**נֶחֱרָה←חָרָה**
**נֶחֱרַז; נֶחֱרַט; נֶחֱרַךְ←חָרַז; חָרַט; חָרַךְ**
**נַחֲרָן**(־רָנִית) ا. خرناس كشنده (در خواب)
**נֶחֱרַף و נֶחֱרַץ←חָרַף**[2] **و חָרַץ**
**נֶחֱרָץ** ص. [چون נֶחֱרָס] قطعى ـ مقدّر
– "כָּלָה וְנֶחֱרָצָה" فناى كامل ـ .: حكم قطعى
**נֶחֱרַשׁ و נֶחֱרַת←חָרַשׁ و חָרַת**
**נִחֵשׁ** [چون טִהֵר] ف‌ل. تفأل زدن، غيبگوئى ك ـ جادو (گرى) ك ‖ ف‌م. حدس زدن ـ حل ك (معما) با حدس
**נָחַשׁ** ا.ر. [چون בַּעַל] تفأل ـ افسون (گرى)، جادو
**נָחָשׁ** „ [נְחַשׁ; נְחָשׁוֹ] مار ‖ ج נְחָשִׁים [נְחָשֵׁי]
– נ' הַקַּדְמוֹנִי مار قديم: فريب دهندهٔ حوا
– נ' שָׂרָף مار زهر دار وكشنده، [م‌ا] مار آتشين
**נֶחָשׁ** [נָחַשׁ] (נְחָשִׁית) ا. (۱) מְנַחֵשׁ (۲) مسگر
**נֶחְשַׁב; נֶחְשַׁד; נֶחְשַׁךְ**
**←חָשַׁב; חָשַׁד; חָשַׁךְ**
**נַחְשׁוֹל**[3] ا.ر. طوفان يا باد دريائى ـ .: جنبش يا نهضت بزرگ

**נַחְשׁוֹן** „ پيشقدم متهور ودل بدريازن
**נַחְשׁוֹנוּת** ا.ث. پيشقدمى در كارهاى خطرناك، تهور
**נִחְשֵׁל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] متلاطم ك
– הִתְנַחְשֵׁל ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] متلاطم وطوفانى شدن
**נֶחֱשַׁל←(חָשַׁל)**
**נֶחְשָׁל** ص. [چون נֶחְפָּז] كند، عقب مانده، ضعيف: תַּלְמִיד נ'
– פֹּעַל נ' فعل غير سالم، فعل ناقص
**נֶחְשָׁלוּת** ا.ث. عقب ماندگى، كندى ـ سستى
**נְחֹשֶׁת** „ [נְחָשְׁתּוֹ يا נְחָשְׁתּוֹ] مس ـ ظرف يا ديگ مسى
– נ' קָלָל برنج يا مس (صيقل زده)
**נְחֹשְׁתִּי(ת)** ص. مسى، داراى رنگ مس
**נְחֹשְׁתַּיִם** (ه ت) ا.ر. [־תַּיִ] زنجير برنجين يا آهنى
**נְחֹשְׁתָּן** „ [־תָּן] مار برنجينى كه موسى در بيابان ساخت ـ نشان ويژهٔ طبابت
**נָחַת** ف‌ل. [נָחַתִּי; יִנְחַת يا יֵחַת; נְחַת; נַחַת (נַחְתִּי)] ـ م. נְחֹת, נְחוֹת; לִנְחֹת فرو رفتن ـ فرود آمدن ـ پياده شدن (از كشتى يا هواپيما) ـ .: اثر كردن، نفوذ كردن
– נִחַת ف‌ل. [נִחַתִּי; יִנָּחֵת; נְחָת; הִנָּחֵת(־חָתִּי)] ـ م. לְהִנָּחֵת فرو رفتن، .: نفوذ كردن ـ شكسته شدن
– נִחֵת ف‌م. [چون אִמֵּת ولى در صيغهٔ مؤنث נִחֲתָה] پائين آوردن، پست ك ـ صاف ك
– הִנְחִית ف‌م. [چون הִשְׁחִית] فرود آوردن ـ پياده ك
**נָחַת**[1] ا.ث. [נַחְתּוֹ] آسايش، راحت ـ آهستگى، آرامى
– נ' רוּחַ خوشنودى ـ رضايت ـ آرامش خاطر ـ دلخوشى
– בְּנ' ق. آهسته، به آرامى
**נָחַת**[2] „ عمل گذاردن يا فرود آمدن يا فرود آوردن
– נ' זְרוֹעַ ضربت ـ ضرب شست
**נִחַת←נָחַת و חָתַת**
**נָחֹת (נְחֻתָּה)** ا.مف. از נִחַת ‖ ج נְחֹתִים(־תוֹת)
**נֵחַת←חָתַת**
**נָחֵת (נְחֹתָה)** ا.فا. از נָחַת ‖ ج נְחִתִים(־תוֹת)
**נַחְתּוֹם~** ا.ر. = אוֹפֶה نانوا
**נֶחְתַּךְ←חָתַךְ**

נָחְתַּם←חָתַם

נָחְתָּם ص. [چون נִחְפָּז] امضا شده ـ مهر شده ـ مختوم

נַחְתָּן(־תָּנִית) ص. آرام، ملایم، متین

נַחְתָּנוּת ا.ث. ملایمت، متانت

נָחְתַּף←חָתַף

נָחְתָּף ص. [چون נִחְפָּז] ا.مف. از נָחְתַּף ربوده

נָט ف‌ل. [چون קָם¹] متزلزل شدن

נִטְבַּח←טָבַח

נִטְבָּח ص. [چون נִשְׁלָח] ذبح شده ـ کشته شده

נִטְבַּל←טָבַל

נִטְבַּע←טָבַע

נִטְבָּע ص. [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִטְבַּע غریق ـ سکه زده شده ـ منقوش ـ مهر خورده

נִטְגַּן←טִגֵּן

נָטָה [יִטֶּה; נוֹטֶה; נְטֵה (נְטִי)] ـ م. נָטֹה; לִנְטוֹת ف‌ل. میل ك، متمایل شدن، رو کردن ـ منحرف شدن ـ رو گردانیدن ‖ ف‌م. دراز کردن (دست) ـ بر پا کردن (خیمه) ـ پیشنهاد یا طرح ك ـ خم ك ـ مایل ك ـ منحرف ك ـ صرف ك (فعل یا اسم)

– נָטָה אַחֲרֵי מִישֶׁהוּ از کسی پیروی یا به او تأسی ك

– נָטָה לָמוּת مشرف بموت شد

– נָטָה אֶת הַדִּין غیر عادلا نه قضاوت کرد

– נָטָה مج. [נָטִיתִי; יִנְטֶה; נְטֵה; הִנָּטֵה (הִנָּטִי)] ـ م. לְהִנָּטוֹת کشیده شدن، دراز شدن ـ متوجه شدن ـ [د] صرف شدن

– הִטָּה [چون הִכָּה] ف‌م. مایل ك ـ به یك سو بردن، برگرداندن، منحرف ك ـ فرا داشتن: בְּהַטּוֹתִי אָזְנִי چون گوش فرا داشتم، چون گوش کردم ‖ منحرف یا کج ك ـ [د] صرف ك ‖ ف‌ل. یك بر نشستن ـ به پهلو دراز کشیدن

– אַחֲרֵי רַבִּים לְהַטּוֹת همرنگ جماعت شدن

– הָטָה مج. [چون הָכָה] منحرف شدن، بیکسو برده شدن ـ کج شدن

נָטוֹ* [بدون اشکال صرفی] ص. خالص، ویژه: 10 גֶּרֶם נ׳

נִטְוָה←טָוָה

נִטּוֹחַ←טָחַ

נָטוּי ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָטָה دراز شده ـ گسترده ـ نصب شده ـ مایل، خمیده، شکم داده: קִיר נ׳ ‖ زوال پذیر ـ [د] صرف شده یا قابل صرف

– מָקוֹר נ׳ مصدر قابل صرف یا اسم فعل چون לִשְׁמֹר

– בִּזְרוֹעַ נְטוּיָה با دست بلند وقدرت نمائی

– נְטוּי גָּרוֹן گردنکش، متکبر

– עוֹד יָדוֹ נְטוּיָה هنوز برای ادامهٔ کار آماده است

נָטוּל [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָטַל برداشته ـ کنده شده ـ عاری ـ محروم ـ [در ترکیب נָטוּל فاقد، بی، بدون: נ׳ עֵרֶךְ بی ارزش ـ נ׳ צוּרָה فاقد شکل معین ـ נ׳ רֶגֶשׁ عاری از احساسات، بی عاطفه]

נָטוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ]←נָטַע غرس شده، نشانده

נְטוּף ا.ر. نزول چکه چکه

נָטוֹרֵי° קַרְתָּא° ״ نگهبانان شهر: فرقه کوچکی از مذهبیون افراطی که مخالف نهضت صیو نیسم هستند

נָטוּשׁ ص. [چون בָּדוּק]←נָטַשׁ متروك، واگذارده

נִטְחַן←טָחַן

נִטְחָן [چون נִטְמָן] ا.مف. از נִטְחַן

נְטִיָּה ا.ث. انحراف ـ تمایل ـ ذوق ـ [د] صرف

– יְמֵי הַנ׳ روزگار پیری یا زوال عمر

נָטִיל ص. [چون בָּהִיר] بار شده: נְטִיל־כֶּסֶף خرپول

נְטִילָה ا.ث. عمل برداشتن یا گرفتن یا زدن

– נְטִילַת יָדַיִם شستن دست پیش از خوراك وبعد از آن طبق آداب ویژهٔ فقهی

– נְטִילַת נְשָׁמָה = הֲמָתָה

– נְטִילַת צִפָּרְנַיִם گرفتن ناخن

נְטִיעַ ا.ر. [נְטִיעַ; ־עוֹ] گیاه نشانده، نهال ‖ ج נְטִיעִים

נְטִיעָה ا.ث. غرس ـ نشا ـ نهال

– קֵצֵץ בִּנְטִיעוֹת کافر یا منکر اصول دین شدن

נָטִיף ا.ر. [چون פָּקִיד] گلفهشنگ ـ کوفتهٔ خمیر آب پز شده

נְטִיפָה ا.ث. (۱) آویز مروارید (۲) נְטוּף

נְטִירָה ״ حفاظت، نگهبانی ـ ∴ کینه

נְטִישָׁה ״ ترك دارائی ومهاجرت ـ نهال پیچیده، [در تاك] پیچك

**נְטִישׁוּת** ״ واگذاردگی، متروکیت

**נָטַל** ف‌م. [יִטֹּל; נוֹטֵל; טֹל (טְלִי)] ـ م. **נְטֹל; לִטּוֹל** برداشتن ـ گرفتن ـ (برای خود) قائل شدن (حق) ـ شستن (دست قبل و بعد از غذا) ـ پیشنهاد یا تحمیل ك

– **נ׳ לְיָדָיו** در دست گرفت، عهده دار شد

– **נ׳ עֵצָה מִמֶּנּוּ** با من مشورت کرد

– **נִטַּל** مج. [چون **נִגַּף**] برداشته یا گرفته یا برده شدن ـ دور شدن

– **נִטֵּל** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] بلند کردن، برداشتن، ∴ تحمل یا نگهداری ك

– **נָטַל** مج. [چون **אָשַׁר**] برداشته یا گرفته شدن

– **הִטִּיל** ف‌م. [چون **הִפִּיל**] وضع ك، بستن: **הַטֵּל מִסִּים** || محوّل ك ـ ایجاب ك ـ دور انداختن

– **הַטֵּל אֵימָה** تولید وحشت ك

– **הַטֵּל שָׁלוֹם** صلح وصفا انداختن

– **הָטַל** مج. [چون **הָגַשׁ**] وضع شدن ـ محول شدن ـ گذارده یا انداخته شدن

**נֶטֶל** ا.ر. [چون **סֵפֶר**] بار ـ سنگینی ـ وظیفه یا مسئولیت

– **נ׳ נֶגְדִּי** وزنهٔ متقابل، پارسنگ

**נַטְלָה** ° ا.ث. [چون **יַלְדָּה**] آفتابه

**נִטְמָא←טָמֵא**[1]

**נִטְמַן←טָמַן**

**נִטְמָן(־מָנֶת)** ص. [ا.مف. از **נִטְמַן**] پنهان(شده)، مدفون || ج **־מָנִים (־נוֹת)**

**נִטְמַע←(טָמַע)**

**נָטַע** ف‌م. [چون **נָסַע**] غرس ك، نشاندن ـ ∴ بنیاد نهادن، تأسیس ك ـ ساکن ك ـ بر پا کردن (خیمه) ـ کار گذاشتن

– **נִטַּע** مج. [יִנָּטַע; נְטָע; הִנָּטַע (הִנָּטְעִי)] ـ م. **לְהִנָּטַע** غرس شدن، نشانده شدن ـ ∴ تأسیس شدن

**נָטַע (נְטוּעַת)** ص. غرس شده، نشانده ـ تأسیس شده || ج **נְטוּעִים(־עוֹת)**

**נֶטַע** ا.ر. [چون **פֶּתַח**] نهال ـ غرس ـ کشت زار

– **בֵּית־נ׳** قلمستان، نهالستان

**נַטָּע [נַטַּע] (נַטַּעַת)** ا. درختکار، بستانکار || ج **נַטָּעִים (נַטָּעוֹת)**

**נִטְעַם וְנִטְעַן←טָעַם וְטָעַן**

**נִטְעָן** ص. [چون **נִטְמָן**] بار شده ـ ∴ متهم

**נָטַף** [چون **נָפַל**] ف‌ل. چکیدن || ف‌م. چکانیدن ـ بار انیدن

– **נִטַּף** ف‌ل. [چون **דִּבֵּר**] چکه چکه آمدن (یا باریدن)

– **הִטִּיף** [چون **הִפִּיל**] ف‌م. چکانیدن ـ ∴ تعلیم دادن || ف‌ل. نبوّت ك

– **לְהַטִּיף מוּסָר ל** تأدیب ك

– **נִטּוֹף** یا **נִטַּף** مج. [יִטּוֹף یا יִנָּטֵף; נִטּוֹף یا נְטֹף; הִטּוֹף (הִטּוֹפִי) یا הִנָּטֵף (הִנָּטְפִי)] ـ م. **לְהִטּוֹף** یا **לְהִנָּטֵף** چکه چکه پر شدن

**נֶטֶף** ا.ر. [چون **סֵפֶר**] چکه، قطره = **טִפָּה**

**נָטָף** ״ [چون **דָּבָר**] میعه: قسمی صمغ خوشبو مانند مُرّ

**נָטַר** ف‌م. [چون **נָפַל**] نگه داشتن، حفاظت ك ـ ∴ کینه جوئی ك از: **״לֹא־תִטֹּר אֶת־בְּנֵי עַמֶּךָ״**

**נִטְרוּק** ا.ر. مختصر نویسی، نوشتن حروف اول کلمات

**נַטְרָנִי(ת)** ص. کینه آمیز

**נִטְרַק** ف‌م. [چون **פֹּרַנֵס**] با حروف اختصاری نوشتن

**נָטַשׁ** [چون **נָפַל**] (۱) ف‌م. واگذاردن، ترك ك ـ اجازه دادن، گذاشتن ـ پهن ك ـ ول یا آزاد گذاشتن ـ سپردن (۲) ف‌ل. در گرفتن، توسعه پیدا کردن

– **נִטַּשׁ** مج. [چون **נִגַּף**] پهن یا منتشر شدن

– **נְטַשׁ** مج. [יִנָּטֵשׁ; מִנָּטֵשׁ] ـ م. **נְטוּשׁ** ~ متروك یا ویران ماندن

**נִי~** ا.ر. = **נְהִי**

**נִיב**[1] ا.ر. اصطلاح ـ لهجه

– **נ׳ שְׂפָתַיִם** گفتار، سخن ـ تمجید وسپاس گزاری

**נִיב**[2] [از ارامی] ״ ناب یا دندان نیش در جانور

**נִיבָה** ا.ث. (۱) **נִיב**[1] (۲) **תְּנוּבָה**

**נִיבּוֹן** ا.ر. مجموعهٔ اصطلاحات

**נִיד** ״ جنبش یا حرکت مختصر

**נָיָד** (**נַיָּדֶת**) ص. سیار ـ گردنده ـ متحرك || ج **נַיָּדִים (־דוֹת)**

**נָיֵד** ° ص. منقول، نابرجا || ج **נָיְדֵי**

– נִכְסֵי דְנַיְדֵי اموال منقول، دارائی نا برجا
– נִכְסֵי דְלָא נַיְדֵי اموال غیر منقول
**נִידָה** ا.ث. = נִיד; נְדָנוּד
**נַיְדוּת** „ آوارگی، عدم ثبات
**נַיְדֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] عدهٔ گشتی، پاسدار
**נַיָּח (נַיַּחַת)** ص. ثابت، بی حرکت || ج נַיָּחִים(־חוֹת)
**נִיחָה, נְיָחָה** ا.ث. =מְנוּחָה
**נִיחוֹחַ, נִיחֹחַ** ا.ر. [נִיחֲחֵכֶם] آسایش - مطبوعیت - [در مقام صفت] مطبوع، آرام بخش || ج ־חִים
**נִיחוֹחִי(ת)** ص. خوشبو، معطر
**נִיחוּחָא** ° ا.ث. =נַחַת || בְּנ' = בְּנַחַת
**נִיטְרָלִי*(ת)** ص. بیطرف - [در شیمی] = אָדִישׁ
**נִיטְרָלִיוּת** ا.ث. بیطرفی
**נִים** ° ص. = יָשֵׁן || נ' וְלָא נ' در حال خواب و بیدار
**נִימָה** ا.ث. نخ - مو - زه، سیم - ∴ لحن، مفهوم || ج נִימִים یا ־מִין° و נִימוֹת
– בִּמְלֹא נִ' (یك) سر مو
– בְּכָל נִימֵי נַפְשׁוֹ با تمام قوا، با دل و جان
**נִימוּס*** ا.ر. ادب، نزاکت - رسم، عرف
**נִימוּסִי(ת)** ص. مؤدب، با ادب - مؤدبانه
**נִימוּסִיוּת** ا.ث. (رعایت) آداب معاشرت
**נִימִי(ת)** ص. موئی، شعری - ∴ ظریف، نازك
**נִימִיוּת** ا.ث. جاذبهٔ شعری یا موئی
**נִימְן(־מָנִית)** = נמנמן الخ
**נִימְפָה*** ا.ث. [در اساطیر یونان] حوری دریائی یا جنگلی
**נִין** ا.ر. نسل، ذریه - [امروزه] نبیره = רֵבַע
**נִינְוֵה** ا.ث. [جغ] نینوا
**נִיסָה** „ فرار، گریز
**נִיסָן** ا.ر. نیسان: ماه هفتم سال یهود از תִּשְׁרֵי: دارای ۳۰ روز
**נִיעַ** ا.ر. [چون שִׁיחַ] آب بینی، فین، چلم
**נִיעָה** ا.ث. حرکت - [در ورزش] حرکت سبك
**נִיצוֹץ** ا.ر. جرقه - ∴ جزء، ذره، نشان جزئی || ج נִיצוֹצִים یا ־צוֹת
**נְיָר** „ [נְיֵר] کاغذ - سند || ج נְיָרוֹת
–נְיָרוֹת עֵרֶךְ اوراق بهادار

**נִיר**[1] ا.ر. زمین آمادهٔ کشت
**נִיר**[2] „ چراغ ←נֵר
**נִיר**[3] „ [در بافندگی] (۱) ورد، تارکش (۲) تار
**נְיָרִי(ת)** ص. کاغذی
**נְיָרִיָּה** ا.ث. مخزن یا فروشگاه کاغذ و نوشت افزار
**נְיָרֶת** „ [چون כְּתֹבֶת] مقوا
**נָכֵא** ص. [چون צָמֵא] شکسته، کوبیده، مضروب
**(נָכָא) נְכֵא** مج. [چون נִשָּׂא] زده یا رانده شدن
**נִכְאָה ←(כָּאָה)**
**נִכְאֶה** ص. [چون נִרְאֶה] افسرده
– נִכְאֵה־לֵבָב دلشکسته
**נְכָאִים** (مج) ا.ر. افسردگی
**נְכָאוֹת** ا.ث. [چون נְאָדוֹת] کتیرا
**נִכְבַּד ←כָּבֵד**[1]
**נִכְבָּד** ص. [چون נִזְכָּר] (۱) محترم، ارجمند، گرامی: אָדוֹן נִכְבָּד (גְּבֶרֶת נִכְבָּדָה) آقای محترم (با نوی ارجمند) - (۲) پر، بار شده، سنگین
– נִכְבָּדוֹת چیزهای عالی، مطالب بزرگ - پیشنهاد عروسی
**נִכְבֶּה و נִכְבַּל ←כָּבָה و כָּבַל**
**נִכְבָּל** ص. [چون נִזְכָּר] ا.مف. از נִכְבַּל دست بند زده
**נִכְבַּר و נִכְבַּשׁ ←כָּבַר و כָּבַשׁ**
**נֶכֶד** ا.ر. [נֶכְדִּי] نوه: پسر پسر یا پسر دختر || ج נְכָדִים [נֶכְדֵי] ←נֶכְדָּה
– נִין וְנֶ' نسل و ذریه
**נֶכְדָּה** ا.ث. نوه: دختر پسر یا دختر دختر || ج נְכָדוֹת [נֶכְ־]
**(נָכָה) הִכָּה** ف‌م. [יַכֶּה; מַכֶּה; הַכֵּה (הַכִּי)] ـ م. לְהַכּוֹת زدن - انداختن - کشتن - مورد حمله قرار دادن، تسخیر کردن - شکست دادن - مبتلا کردن
– הַכֵּה גֵּלִים تولید سر وصدا یا هیجان ك
– הִכָּה אוֹתוֹ נֶפֶשׁ او را کشت
– הַכֵּה בַּלָּשׁוֹן زخم زبان زدن
– הִכָּהוּ לִבּוֹ دلش مضطرب بود، در دل پشیمان بود
– הֻכָּה مج. [יֻכֶּה; מֻכֶּה] ـ م. הֻכֵּה~ زده شدن - کشته شدن - تسخیر شدن

– נִכָּה[1] [باب נִפְעַל] مج. [چون נִטָּה] زده شدن
– נִכָּה[2] [باب פִּעֵל] ف‌م. [چون צִוָּה] کم ك، کاستن ـ اسکنت ك: הַבַּנָּק נִ' אֶת הַשְּׁטָר
– נְכֵּה مج. [چون צְוֵה] کم یا کاسته شدن ـ اسکنت شدن ـ زده شدن، آفت دیدن
נֶכֶה (נָכֶה) ص. معیوب ـ فالج || ج נְכִים(־כוֹת) [درترکیب: נֶכֵה (נְכַת): נֶכֵה־רַגְלַיִם فالج ازپا، لنگ]
– נֶכֵה־רוּחַ دلشکسته، افسرده
נֵכֶה (נֵכָה) ص. تهمت زن ـ شریر || ج נְכִים (נֵכוֹת)
נְכוֹהַ←כָּוָה
נְכֵוָה ص. [چون נִגְלֶה] سوخته، تاول زده
נְכוּי ا.ر. کسر، کاهش←נְכָיוֹן
נָכוֹן ص. [چون נָבוֹן]←(כון) درست، صحیح ـ استوار ـ معین، مقرر ـ شایسته ـ حاضر = מוּכָן
– נְכוֹן הַיּוֹם نصف النهار: נָכוֹן כִּנְכוֹן הַיּוֹם اظهر من الشمس، مانند روز روشن
– אֵין בְּפִיהוּ נְכוֹנָה حرف راست بر زبانش نیست
– מָצָאתִי לְנָכוֹן مقتضی دیدم
– אֶל נ' ق. مسلماً ـ بطور روشن
נְכוֹנוּת ا.ث. درستی، صحت ـ آمادگی ـ تمایل
נְכוּשׁ ا.ر. وجین کاری
(נְכוֹת) בֵּית־נ' ״ موزه || ج בָּתֵּי־נ'
נְכוּת, נָכוּת ا.ث. [־נְ־] علیل ـ نقص بدنی
נִכְזַב←כָּזַב
נִכְזָב ص. [چون נִפְקָד] نا امید (شده)، سر خورده ـ بی اساس، تو خالی
נֹכַח ا.ر. [נִכְחוֹ] روبرو، مقابل ـ جلو ـ [در مقام ح‌ا.] روبروی، مقابل ـ در جلو، در پیش
– לְנ' ق. راست بطرف جلو || ح‌ا. پیش، در مقابل ـ در حق ـ با در نظر گرفتن
נָכַח ف‌ل. [چون שָׁלַח] حضور داشتن، حضور یافتن، شرکت ك
נָכֹחַ, נָכוֹחַ (۱) ص. (נְכֹחָה) درست، راست ـ مستقیم ـ واضح، معلوم (۲) ا.ر. [נִכְחוֹ] درستی، راستی، استقامت
נִכְחַד←(כָּחַד)

נִכְחָד ص. [چون נִשְׁאָל] پنهان ـ دور افتاده، پرت ـ غیر مسکون
נְכֹחָה ا.ث. درستی ـ [در جمع: נְכֹחוֹת (۱) چیزهای واقعی (۲) درستی، درستکاری]
נְכֻחוֹת ״ = נוֹכְחוּת
נְכֵחִי(ת) ص. (۱) נוֹכְחִי(ת) ـ (۲) مقابل
נִכְחַשׁ←כָּחַשׁ
נְכָיוֹן ا.ر. [چون זְכָרוֹן] کسر ـ اسکنت، تنزیل
נְכִישׁ ״ [چون פָּקִיד] (فصل) وجین کاری
נִכֵּל ف‌ل. [چون דִּבֵּר] بد اندیشی ك
– הִתְנַכֵּל ف‌ل ـ م. [چون הִתְקַשֵּׁר] برای (کسی) توطئه چیدن
נֵכֶל ا.ر. [چون סֵפֶר] حیله، مکر
נֹכֶל [شکل اصلی נוֹכֵל]
נִכְלָא←כָּלָא
נַכְלוֹל ا.ر. حیلهٔ کوچك
נַכְלוֹלִיּוּת ا.ث. کار خدعه آمیز
נִכְלַל←כָּלַל
נִכְלָל [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִכְלַל
נִכְלַם←(כָּלַם)
נִכְלָם ص. [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִכְלַם شرمنده، خجالت زده
נַכְלָן(־לָנִית) ص. حیله گر، مکار
נִכְמַס و נִכְמַר←כָּמַס و כָּמַר
נִכְנַס←כָּנַס
נִכְנָס [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִכְנַס
נִכְנַע و נִכְנַף←(כָּנַע) و (כָּנַף)
נִכְנָע ص. [چون נִשְׁלָח] مغلوب ـ مطیع
נֵכֶס ا.ر. [נִכְסוֹ] مال، دولت
– נִכְסֵי דְנֵידֵי الخ ←נֵיד°
– יָצָא נָקִי (یا יָרַד) מִנְּכָסָיו از هستی ساقط شد
נִכְסָה←כָּסָה
נִכְסַף←כָּסַף
נִכְסָף ص. [چون נִפְקָד] مورد انتظار یا اشتیاق
נִכְפֶּה ص. [چون נִגְלֶה] دچار صرع، حمله ای
נִכְפוּת ا.ث. حمله، صرع

**נִכְפָּל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] مضروب، بس شمرده
**נִכְפַּף←כָּפַף**
**נִכְפָּף** ص. [چون נִזְכָּר] = כָּפִיף
**נִכַּר** ف‌ل. [چون נִגַּף] شناخته شدن
– **נִכֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] شناختن ـ اهمیت دادن
– **נָכַר** مج. [چون אָשַׁר] شناخته شدن
– **הִתְנַכֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را شناساندن، شناخته شدن
– **הִכִּיר** ف‌م. [יַכִּיר; מַכִּיר; הַכֵּר (הַכִּירִי)] ـ م. **לְהַכִּיר** شناختن: בְּבַקָּשָׁה לְהַכִּיר אֶת מַר... با آقای... آشنا شوید، آقای... را بشما معرفی میکنم‖ شناساندن، معرفی ك ـ [مانند فعل لازم با ב] (۱) برسمیت شناختن (۲) مورد توجه قرار دادن
– **הַכֵּר טוֹבָה** سپاس گزار بودن
– **הַכֵּר לְטוֹבָה** حسن نظر نسبت به (کسی) داشتن
– **הַכֵּר פָּנִים** طرفداری ك، روگیری ك
– **הָכַּר** مج. [چون הָגַשׁ] شناخته یا معلوم شدن
**נִכֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بیگانه دانستن، تحقیر کردن ـ وارونه تعبیر کردن ـ انکار کردن ـ تسلیم ك
– **הִתְנַכֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را بیگانه نشان دادن ـ متنکر شدن ـ طفره یا گریز زدن
**נָכָר (נְכֶרֶת)** ص. قابل توجه، معتنابه، نسبةً زیاد: זְמַן נָכָר‖ [م‌ا] شناخته شده ‖ ج נְכָרִים (נְכָרוֹת)
**נֵכָר** ا.ر. [נֵכַר] بیگانگی ـ چیز بیگانه ـ کشور بیگانه ـ بیگانه، اجنبی: אַדְמַת נ׳
– **אֵל נ׳** خدای بیگانه
– **בֶּן נ׳** بیگانه، غیر یهودی
**נֶכֶר**[1] " [چون דֶּגֶל] مصیبت، بلا، بدبختی
**נֶכֶר**[2] " [״] = נְכִרִיוּת
**נָכְרִי(־רִיָּה** یا **־רִית)** (۱) ص. بیگانه، اجنبی ـ غیر یهودی ـ غریب (۲) ا. بیگانه، غریبه، شخص دیگر
**נְכָרָה←כְּרָה**
**נְכְרִיוּת** ا.ث. بیگانگی ـ (احساس) غریبگی
**נִכְרַךְ←כָּרַךְ**
**נִכְרָךְ** ص. [چون נִפְקָד] پیچیده شده ـ صحافی شده
**נִכְרַת, נִכְרָת←כָּרַת**
**נִכֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] وجین ك
– **נִכַּשׁ** مج. [چون אָשַׁר] وجین شدن
**(נָכַשׁ) הִכִּישׁ** ف‌م. [چون הִפִּיל] (نیش) زدن
**נִכְשַׁל←כָּשַׁל**
**נִכְשָׁל** [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִכְשַׁל
**נִכְשַׁר←כָּשַׁר**
**נִכְתַּב←כָּתַב**
**נִכְתָּב** ص. [چون נִזְכָּר] نوشته شده
**נִכְתַּם و נִכְתַּשׁ←(כָּתַם) و כָּתַשׁ**
**נִלְבַּב←(לָבַב)**
**נִלְבָּב** ص. [چون נִזְכָּר] خوش قلب ـ دلکش ـ محبوب
**נִלְבַּט←(לָבַט)**
**נִלְהַב←לָהַב**
**נִלְהָב** ص. [چون נִשְׁאָל] ملتهب ـ هیجان انگیز
**נִלְוָה←לָוָה**
**נִלְוֶה** ص. [چون נִגְלֶה] پیوسته، همراه ـ وابسته ـ [در مقام اسم]: הַנִּלְוִים (۱) همراهان (۲) وابستگان
**נָלוֹז** (۱) ص. [چون נָסוֹג] کج ـ :. منحرف ـ کج رفتار (۲) ا. شخص کج رفتار ـ کجی، حیله گری
**נָלוֹן←(לוּן[2])**
**נָלוּשׁ←לָשׁ**
**נִלְחַךְ; נִלְחַם; נִלְחַן**
**←לָחַךְ; לָחַם[1]; לָחַן**
**נִלְיָזָה** یا **־זוּת** ا.ث. انحراف
**נִלְכַּד, נִלְמַד←לָכַד, לָמַד**
**נִלְעַג←לָעַג**
**נִלְעָג** ص. [چون נִשְׁאָל] ا.مف. از נִלְעַג مسخره آمیز، [مضحك و مضحك] ـ נִלְעַג לָשׁוֹן الکن، کند زبان
**נִלְעָגוּת** ا.ث. مسخره آمیزی ـ حرکت مسخره آمیز
**נִלְעַס←לָעַס**
**נִלְקַח; נִלְקַט; נִלְקַק←לָקַח; לָקַט; לָקַק**
**נָם**[1] ف‌ل. [چون קָם] چرت زدن، پینکی زدن
**נָם**[2] [״] = נָאַם
**נִמְאַס←מָאַס**
**נִמְאָס** ص. [چون נִשְׁאָל] منفور ـ مردود، بد

נִמְהַל و נִמְהַר←מָהַל و מָהַר

נִמְהָר ص. [چون נִשְׁאָל] عجول ـ شتاب زده ـ بی پروا، تند (خو) ـ از روی دست پاچگی انجام شده: פְּעֻלָּה נִמְהֶרֶת

נִמְהָרוּת ا.ث. شتاب زدگی، عجولی ـ بی پروائی

נָמוֹג[1]←מָגַ[2]

נָמוֹג[2] ص. [چون נָסוֹג] گداخته ـ پراکنده ـ فرّار ـ ∴ وحشت زده

נָמוֹךְ←מָךְ[1]

נָמוֹךְ، נָמוּךְ (נְמוֹכָה الخ) ص. کوتاه ـ قدکوتاه ـ پست ـ آهسته ـ نازل: מְחִיר נ׳ || پائین، کم || ج נְמוֹכִים (־כוֹת)

– נְמוּךְ רוּחַ فروتن، متواضع = צָנוּעַ

– פָּנִים נְמוּכוֹת قیافهٔ افسرده یا تیره

נְמוֹל[1]←מָל

נָמוּל[2] ص. [چون נָצוּד] ختنه شده، مختون

נְמוּס الخ = נִימוּס الخ

נִמּוּק ا.ر. (۱) داعی، دلیل (۲) הַנְמָקָה

נְמוּר „ اختلاط چند رنگ ـ خال خالی ب

נָמוּשׁ (נְמוּשָׁה) ص. سست یا عقب افتاده

נִמְחָה←מָחָה

נִמְחֶה(־חָה) ا. حواله گیر، منتقل الیه || ج ־חִים(חוֹת)

נִמְחַל; נִמְחַץ; נִמְחַק

←מָחַל; מָחַץ; מָחַק

נְמִיָּה ا.ث. آب شدگی ـ نرم شدگی ـ ∴ زوال جرأت

נְמִיָּה „ [ج ش] دله

נְמִיכוּת „ کوتاهی، پستی

נְמִיסָה „ = נְמִיָּה

נִמֵּךְ ف م. [چون דִּבֵּר] پست ك ـ پائین آوردن ـ

– נִמַּךְ مج. [چون אִשַּׁר] پست شدن

– הִנְמִיךְ ف م. [چون הִקְצִיר] کوتاه ك، پست ك ـ پائین آوردن ـ (صدای چیزی را) کم ك

– הִנְמַךְ مج. [چون הִקְצַר] کوتاه یا پست شدن

נָמֵךְ ا.ر. [נָמְכוּ] [د.م] کوتاهی، پستی: גֹּבַהּ נ׳

נִמְכָּמַךְ(־מֶכֶת) ص. قدری کوتاه یا پست || ج ־מַכִּים (מַכּוֹת)

נִמְכַּר←מָכַר

נִמְכָּר [چون נִזְכָּר] ا.مف. از נִמְכַּר

נָמָל [נִמַּל] [شکل دیگر נָמֵל] ـ ج נְמַלִּים

– נְמַל תְּעוּפָה فرودگاه (با گسرك و دیگر متعلقات آن)

נָמֵל ا.ر. [נְמֵל] بندرگاه ـ [مختصر עִיר נ׳] بندر || ج נְמֵלִים [נְמֵלֵי]

נִמְלָא←מָלֵא[1]

נְמָלָה ا.ث. [נְמַלַּת] مورچه || ج נְמָלִים [נְמֵלֵי] و נְמָלוֹת [נְמַ־]

– נ׳ לְבָנָה موریانه

נִמְלַח و נִמְלַט←מָלַח و (מָלַט)

נִמְלַךְ و נִמְלַל←מָלַךְ و מָלַל

נִמְלַץ←(מָלַץ)

נִמְלָץ ص. [چون נִשְׁמָר] ا.مف. از נִמְלַץ فصیح و بلیغ

נִמְנָה←מָנָה[1]

נִמְנֶה ص. [چون נִגְלֶה] شمرده (شده)، محسوب

נִמְנוּם ا.ر. چرت، پینکی

נִמְנֵם ف ل. [چون פִּרְנֵס] چرت زدن

– הִתְנַמְנֵם ف ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] چرت زدن ـ خواب و بیدار بودن

נַמְנְמָן(־מָנִית) ص ـ ا. چرتی، (آدم) خواب دوست

נִמְנַע←מָנַע

נִמְנָע [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִמְנַע (۱) ص. (الف) ممتنع (ب) بعید: לֹא מִן הַנ׳ بعید نیست (۲) ا. ممتنع: הַנִּמְנָעִים הָיוּ מְרוּסִיָּה ممتنعین روسی بودند

– בִּלְתִּי נ׳ غیرقابل اجتناب

נִמְנָע در ترکیب = נִמְנַע: נִמְנַע הַגִּישָׁה غیر قابل دسترسی

– נִמְנַע הַמְצִיאוּת غیر قابل حصول ـ غیر قابل اجرا

נָמַס←(מָסַס)

נָמֵס (נְמַסָּה) ص. گداخته، آب شده || ج נְמַסִּים(־סוֹת)

נִמְסַךְ و נִמְסַר←מָסַךְ و מָסַר

נִמְסָר ص. [چون נִשְׁמָר] سپرده شده ـ تسلیم شده ـ فرستاده شده ـ گزارش داده شده

נִמְעַט و נִמְעַךְ ←מָעַט و מָעַךְ

נִמְעָן(־עֶנֶת) ا. گیرنده: نامه || ج נִמְעָנִים(־נוֹת)

**נִמְצָא**[1] ←**מָצָא**

**נִמְצָא**[2] ص. [چون **נִקְרָא**] موجود

– **נ' שֶׁ** از این مطلب چنین بر می آید که

– **בָּרוּךְ הַנ'** [پاسخ بکسی که میگوید **בָּרוּךְ הַבָּא**]

– **אֵינֶנּוּ בְנ'** موجود نیست، پیدا نمیشود

**נִמְצָה**←**מָצָה**

**נִמְצַץ و נִמְצַר**←**מָצַץ و מָצַר**

**נִמַּק** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] توجیه ك، مستدل یا ثابت ك، داعی برای (چیزی) انگیختن

– **נִמַּק** مج. [چون **אִשֵּׁר**] ثابت یا مستدل شدن

**נֶמֶק** ا.ر. [چون **דֶּבֶל**] فساد یا گندیدگی عضو

**נִמַּק**←(**מָקַק**)

**נֶמֶר** ا.ر. [**נְמֵר** یا **נְמַר**] پلنگ ‖ ج **נְמֵרִים** [**נִמְרֵי**]

**נִמַּר**←(**מוּר**)

**נִמֵּר** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] پلنگی ك، خالدار کردن

**נִמֶּרֶת** ا.ث. [**נִמְרַת**] پلنگ ماده ‖ ج **נְמֵרוֹת** [**נִמְ-**]

**נִמְרַח و נִמְרַט**←**מָרַח و מָרַט**

**נִמְרִי(ת)** ص. پلنگی، پلنگ وار

– **נָמֶל נ'** شتر گاو پلنگ، زرافه ←**גָּמָל**

**נִמְרַץ**←(**מָרַץ**)

**נִמְרָץ** ص. [چون **נִשְׁמָר**] سخت، شدید

– **בְּקִצּוּר נ'** بطور خیلی مختصر، با اختصار تمام

**נִמְרָצוֹת** ق. جداً، سخت

**(נִמְרָשׁ) נִמְרֶשֶׁת** ص. آب پز، عسلی: **בֵּיצָה נ'**

**נָמָשׁ** ا.ر. [چون **דָּבָל**] ککمك، کنجد ك

**נִמֵּשׁ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] ککمك دار کردن

– **נִמַּשׁ** مج. [چون **אִשֵּׁר**] ککمك دار شدن

**נִמְשַׁח و נִמְשַׁךְ**←**מָשַׁח و מָשַׁךְ**

**נִמְשָׁךְ** [چون **נִשְׁמָר**] (۱) ص. کشیده شده ـ دنباله دار (۲) ا. برات گیر

**נִמְשַׁל**←**מָשַׁל**

**נִמְשָׁל** ا.ر. ’ممثل: **אֵין הַמָּשָׁל דּוֹמֶה לַנ'** این مثل صدق نمیکند، این چهارده شاهی غیر از آن هفتصد دینار است

**נִמְתַּח**←**מָתַח**

**נִמְתָּח** ص. [چون **נִשְׁלָח**] قابل کشش ـ کشیده شده ـ گسترده

**נִמְתַּק**←**מָתַק**

**נִנְהָה**←**נָהָה**

**נִנּוֹן**←(**נוּן**[2])

**נִנְעַשׁ**←**נָעַשׁ**[1]

**נַנָּס*** ا.ر. [**נַנֵּס**] آدم قد کوتاه، کوتوله [مؤنث آن = **נַנֶּסֶת** چون **צַמֶּרֶת**]

**נַנְסִי(ת)** ص. کوچولو، قد کوتاه ـ ∴ بی اهمیت

**נָס**[1] ف‌ل. [چون **קָם**] گریختن ـ ∴ از بین رفتن، نقصان یافتن

– **נוֹסֵס** ف‌ل. [چون **סוֹבֵב**] [با **ב**] راندن یا گریزاندن

– **הֵנִיס** ف‌م. [چون **הֵפִיר**] گریزاندن، فراری ك

– **הוּנַס** مج. [چون **הוּכַח** زیر (**יָכַח**)] گریزانده شدن

**נָס**[2] (**נָסָה**) ا.فا. از **נָס**[1]

**נֵס**[1] ا.ر. [**נִסּוֹ**] پرچم هنگ ـ پرچم ورزشکاران ـ چوب بلند ـ ∴ آیت، معجزه ـ عبرت ‖ ج **נִסִּים**

– **הֶרֵם עַל נֵס** علم ك ـ آشکارا ستودن

– **הָיָה לְנֵס** موجب عبرت شد

– **בַּעַל נֵס** صاحب کرامت یا معجزه ـ کسیکه مورد کرامتی واقع شده باشد

**נֵס**[2] ״ = **אִי** جزیره ‖ ج **נִסִּים**

**נָסַב**←**סָבַב**

**נָסָב (נְסָבָה)** ا. کسیکه سندی بنام او پشت نویسی میشود ‖ ج **נְסַבִּים (נְסַבּוֹת)**

**נְסִבָּה** ا.ث. علت یا سلسلهٔ علل، تحوّل، پیشامد

**נִסְבַּךְ و נִסְבַּל**←**סָבַךְ و סָבַל**

**נִסְבָּל** ص. [چون **נִזְכָּר**] مورد اغماض و تحمل، تحمیلی

**(נָסַג) הִסִּיג** ف‌م. [چون **הִפִּיל**] دور کردن، انتقال دادن

**נִסְגַּר; נִסְדַּק; נִסְדַּר**←**סָגַר; סָדַק; סָדַר**

**נִסָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] آزمودن، آزمایش ك، تجربه ك، امتحان ك ـ قصد (کاری) ك ـ مبادرت به (کاری) ك

– **נְסָה** مج. [چون **צְוָה**] آزموده شدن ـ امتحان شدن

– **הִתְנַסָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] مورد امتحان قرار گرفتن ـ ∴ تحمل محنت وسختی ك

**נִסּוֹג**[1]←**סָג**[1]

**נָסוֹג**[2] **(נְסוֹגָה)** ص. برگردنده ـ [ر] راجع، دوری ـ ∴ مرتد || ج **נְסוֹגִים(־גוֹת)**

**נִסּוּחַ** ا.ر. [چون **תִּפּוּחַ**] انشاء، تنظیم

**נִסּוֹט←(סוּט)**

**נִסּוּי** ا.ر. آزمایش، آزمون

**נִסּוּיִי(ת)** ص. مبنی بر آزمایش، تجربی، عملی

**נִסּוּךְ** ا.ر. عمل ریختن و اهداء کردن (آب یا شراب)

**נָסוּךְ** ص. [چون **בָּדוּק**] ریخته ـ گسترده ـ ∴ عارض شده

**נִסּוֹם←(סוּם)**

**נָסַח** ف‌م. [**יִסַּח; נוֹסֵחַ; נְסַח (נְסָחִי)**] ـ م. **נְסִיחָה, נָסוּחַ; לִנְסֹחַ** کندن ـ خراب کـ ـ بیرون کـ

– **נִסַּח**[1] مج. [**יִנָּסֵחַ; נְסָח; הִנָּסֵחַ (הִנָּסְחִי)**] ـ م. **לְהִנָּסֵחַ** کنده شدن ـ ریشه کن شدن

– **הִסִּיחַ** ف‌م. [چون **הִסִּיעַ**] کندن ـ دور کردن ـ ∴ منحرف کـ

– **הֻסַּח** مج. [چون **הֻסַּע** زیر **נָסַע**] منحرف شدن: **הֻסְּחָה דַּעְתּוֹ** حواسش بجای دیگر متوجه شد، از موضوع غافل شد

**נִסַּח**[2] ف‌م. [چون **שִׁלַּח**] تنظیم کـ، انشاء یا طرح کـ

– **נֻסַּח** مج. [چون **שֻׁלַּח**] طرح یا تنظیم شدن

**נֻסָּה** ا.ر. [**נֻסְחוֹ**] نسخه ـ متن، صورت، روایت || ج **נֻסָּחִים [נֻסְחֵי]**

– **נ׳ אַשְׁכְּנַז** آداب نماز یهودیان آلمان (و اروپای خاوری)

– **נ׳ סְפָרַד** آداب نماز یهودیان اسپانیول

**נֻסַּח** „ [**נֻסְחוֹ**] نسخه، رونوشت || ج **נֻסָּחִים [נֻסְחֵי]**

**נַסָּח [נַסַּח] (נַסָּחִית)** ا. متخصص تنظیم و انشای لوایح [یا **חָאוּת**]

**נִסְחַב←סָחַב**

**נֻסָּחָה** ا.ث. فرمول، قاعده ـ نسخه، متن || ج **־חוֹת**

**נִסְחַט←סָחַט**

**נִסְחַף←סָחַף**

**נֻסָּחְתִּי(ת)** ص. فرمولی، مختصر و دقیق

**נִסְטַר←סָטַר**

**נְסִיגָה** ا.ث. برگشت، عدول ـ عقب نشینی ـ ∴ صرف نظر، گذشت

**נַסְיוֹב**° ا.ر. آب پنیر ـ خونابه ـ سِرُم

**נִסָּיוֹן** „ [چون **זִכָּרוֹן**] تجربه، آزمودگی: **בַּעַל נ׳** آزموده، مجرّب || آزمایش، امتحان ـ کوشش، قصد

– **בּוֹא לִידֵי נ׳** مورد آزمایش یا وسوسه قرار گرفتن

– **עָמַד בַּנ׳** در امتحان موفق شد

– **עָמַד לְנ׳** برای امتحان حاضر شدن

**נִסְיוֹנִי(ת)** ص. تجربی

**נָסִיךְ**[1] **(נְסִיכָה)** ا. شهزاده ـ رئیس، سردار || ج **נְסִיכִים (־כוֹת)** [ریخته

**נָסִיךְ**[2] ا.ر. [چون **פָּקִיד**] هدیهٔ ریختنی ـ بت یا مجسمهٔ

**נְסִיכָה**[1] ا.ث. شاهزاده بانو، شاهدخت ـ زن امیر یا رئیس قوم

**נְסִיכָה**[2] „ = **נְסוּךְ**

**נְסִיכוּת** „ امارت ـ امیر نشین ـ ∴ حکومت

**נַסְיָן(־נִית)** ا. آزمایش کار، اهل آزمایش

**נִסְיֵן** ف‌م. [چون **עִנְיֵן**] آزمایش کـ

– **נֻסְיַן** مج. [چون **עֻנְיַן**] آزمایش شدن

**נְסִיעָה** ا.ث. مسافرت ـ عزیمت، حرکت

– **נ׳ טוֹבָה!** سفر بخیر! خدا بهمراه!

– **מִשְׁרָד לַנְּסִיעוֹת** بنگاه مسافر بری

**נְסִירָה** „ ارّه کشی ـ برش ـ تراش

**נָסַךְ**[1] ف‌م. [چون **נָפַל**] ریختن (شراب در مراسم مذهبی) ـ ذوب کـ، ریختن (چدن) ـ مسح کـ ـ ∴ نصب کردن

– **נִסַּךְ** مج. [چون **נִגַּף**] ریخته شدن ـ مسح شدن ـ منصوب شدن

– **נִסֵּךְ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] ریختن یا هدیه کردن (شراب) ـ حرام کردن (شراب) از طریق اهداء آن به بت

**נָסַךְ**[2] ف‌م. [„] بافتن ـ ∴ اندیشیدن ـ بستن (عهد)

**נֶסֶךְ, נָסֶךְ** ا.ر. [**נִסְכּוֹ**] هدیهٔ ریختنی، نوشابهٔ اهدائی ـ مجسمه یا بت ریخته شده || ج **נְסָכִים [נִסְכֵּי]**

– **יַיִן נ׳** شرابی که بت پرست دست زده و نوشیدن آن برای یهودی حرام است

**נִסְכַּל←סָכַל**[1]

**נִסְכַּן; נִסְכַּר; נִסְכַּת←סִכֵּן; סָכַר**[1] **; סָכַת**

**נְסַלַּח; נְסְלַל; נִסְלַק←סָלַח; סָלַל; סִלֵּק**

**נִסְמָא←סִמֵּא**

**נִסְמַךְ←סָמַךְ**

**נִסְמָךְ** ص. [چون נִשְׁמָר] متکی ـ پیوسته ـ [د] مضاف

(۱) در عبری مضاف گاهی متغیر وگاهی غیر متغیر است: רֹאשׁ הַמֶּמְשָׁלָה رئیسِ دولت (نخست وزیر) ـ יֵין קַפְרִיסִין شرابِ قبرس

(۲) در تداول امروزی برای اضافه کلمهٔ שֶׁל را نیز بکار میبرند

**נִסְמָן(־מֶנֶת)** = מְסֻמָּן ‖ ج ־מָנִים(־נוֹת)

**נָסַס** ف‌م. [چون שָׁמַר] بلند کردن یا افراشتن

**־נוֹסֵס~** ف‌ل. [چون קוֹמֵם] راندن [با ב]

**־הִתְנוֹסֵס** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] نمایانب ـ در اهتزاز بودن ـ برق زدن

**נָסַע** [יִסַּע; נוֹסֵעַ; סַע (סְעִי)] ـ م. נְסִיעָה, נְסוֹעַ; לִנְסֹעַ ف‌ل. مسافرت ك ـ حرکت یا کوچ ك

**־נִסַּע** مج. [چون נִטַּע←נָטַע] کنده شدن

**־הִסִּיעַ** ف‌م. [יַסִּיעַ; מַסִּיעַ; הִסַּע (הַסְּעִי)] ـ م. לְהַסִּיעַ کوچانیدن، حرکت دادن ـ انتقال دادن، بردن (باوسیلهٔ نقلیه) ـ بحرکت در آوردن، وزانیدن (باد) ـ ریشه کن ك ـ استخراج ك ـ منحرف ك

**־הֻסַּע** مج. [יֻסַּע; מֻסָּע] ـ م. הֻסָּעָה~ برده یا انتقال داده شدن ـ بر کنار یا مستعفی شدن

**נִסְעַד, נִסְעַר←סָעַד, סָעַר**

**נִסְעָר** ص. [چون נִשְׁאָל] مضطرب

**נִסְפַּג, נִסְפַּד←סָפַג, סָפַד**

**נִסְפָּה←סָפָה** [1]

**נִסְפֶּה** [چون נִגְלֶה] ا.مف. از נִסְפָּה

**נִסְפַּח←סָפַח**

**נִסְפָּח** ا.ر. [چون נִשְׁלָח] ضمیمه ـ وابسته: נ׳ צְבָאִי وابستهٔ نظامی

**־רֶכֶב נ׳** ساید کار side-car

**־נִסְפָּחוֹת** ضمائم

**נִסְפַּן, נִסְפַּר←סָפַן, סָפַר**

**נָסַק** ف‌ل. [چون נָשַׂק] بالا رفتن، صعود کردن

**־נִסַּק** ف‌ل. [چون נִגַּר] روشن شدن، با آتش گرم شدن

**־נְסַק [יִסּוֹק; נְסוֹק; הָסוֹק (הָסוֹקִי)]** م. לְהָסוֹק=נְסַק

**־הִסִּיק** ف‌م. [چون הִפִּיל] روشن کردن (تنور و بخاری ومانند آن) ـ گرم ك ـ .: استنباط ك، گرفتن (نتیجه)

**־הֻסַּק** مج. [چون הֻגַּשׁ] روشن شدن ـ گرم شدن ـ استنباط شدن

**נִסְקַל, נִסְקַר←סָקַל, סָקַר**

**נָסַר** ف‌م. [چون שָׁמַר] ارّه ك ـ .: نفوذ کردن

**־נִסַּר** مج. [چون נִגַּף] ارّه شدن

**־נִסַּר** [چون דִּבֵּר] ف‌م. ارّه ك ـ .: مشغول داشتن ‖ ف‌ل. غِژغِژ یا خش خش ك

**־נְסַר** مج. [چون אָשַׁר] ارّه شدن

**־הִתְנַסֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] ارّه شدن

**נֶסֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] تخته، الوار

**נִסְרַג; נִסְרַח; נִסְרַט←סָרַג; סָרַח; סָרַט** [1]

**נִסְרַךְ, נִסְרַק←(סָרַךְ) וסָרַק**

**נִסְרָת** ا.ث. [چون כִּתֹּבֶת] خاك اره

**נִסַּת←(סוֹת)**

**נִסְתַּם, נִסְתַּר←סָתַם, סָתַר**

**נִסְתָּר (נִסְתֶּרֶת)** ص. پوشیده، مستور ـ [د] غائب، سوم شخص

**־חָכְמַת הַנ׳** یا **חָכְמָה נִסְתֶּרֶת** علوم مرموز

**נָע** [1] ف‌ل. [چون נָח] جنبیدن، حرکت ك، تکان خوردن ـ پراکنده یا آواره ب ـ تلو تلو خوردن ـ [د] صدا دار یا متحرك ب←נָע [2]

**־נִנּוֹעַ** ف‌ل. [יִנּוֹעַ; נִנּוֹעַ; הִנּוֹעַ (הִנּוֹעִי)] ـ م. לְהִנּוֹעַ تکانداده یا تکانیده شدن ـ بیخته شدن

**־הִתְנוֹעַע** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְנוֹעֵעַ; הִתְנוֹעַע (־עֲעִי)] ـ م. לְהִתְנוֹעֵעַ تکان خوردن ـ از جائی بجائی منتقل شدن ـ تلو تلو خوردن ـ نوَسان داشتن

**־הֵנִיעַ** ف‌م. [יָנִיעַ; מֵנִיעַ; הָנַע (הָנִיעִי)] ـ م. לְהָנִיעַ جنبانیدن، تکان دادن ـ .: وادار یا تحریك ك ـ سر گردان ك

**־הֵנִיעַ אֶת לִבִּי** دلم را لرزانید، مرا ترسانید

**־הוּנַע** مج. [چون הוּנַח] جنبانیده شدن

**נָע** [2] **(נָעָה)** ص. متحرّك، صدادار ـ در جریان

– נָע וָנָד سر گردان، آواره
– שְׁוָא נָע صدای שְׁוָא (ְ) هنگامی که در ابتدای سیلاب واقع شود چون صدای ד در עַבְדְּךָ
**נָעֳבַד←עָבַד**
**נַעֲבָה←עָבָה**
**נָעֳבַר; נָעְגַל; נָעְגַם; נָעְדַר ←עָבַר; עָגַל; עָגַם; (עָדַר)**
**נֶעְדָּר** ص. [چون נֶחְפָּז] غایب ـ مفقود، گمشده ـ ∴ متوفی ـ فاقد: נֶעְדַּר אֶפְשָׁרוּיוֹת فاقد امکانات
**נַעֲוָה←עָוָה**
**נַעֲוֶה** ص. [چون נַעֲשֶׂה] کج، منحرف
**נָעוּל** ص. [چون בָּדוּק] قفل شده، بسته ـ کفش پوشیده
**נָעוּץ** ص. [چون בָּדוּק] فرو کرده، کوبیده ـ ∴ مشمول ـ در جزء (چیز دیگر) قرار گرفته
**נָעוּר** ص. [چون בָּדוּק] تکانیده ـ عاری، تهی
**נְעוֹר** ا.ر. عمل تکانیدن یا گرد گیری ك
**נְעוֹר←עָר** [1]
**נְעוּרוֹת, ־רֹת** ا.ث. =נְעוּרִים
**נְעוּרִים** (هج) ا.ر. (دوره) جوانی، روزگار خردی
– אַלּוּף נ׳, בַּעַל נ׳ دوست جوانی: شوهری که زن خود را از روزگار جوانی دوست داشته است
– אֵשֶׁת נ׳ زنی که مرد در جوانی خود اختیار کرده باشد
– בְּנֵי הַנְּעוּרִים خرد سالان ـ اولاد دورهٔ جوانی
**נֶעֱזַב←עָזַב**
**נֶעֱזָב** ص. [چون נֶחֱרָס] ا.مف. از נֶעֱזַב
**נֶעֱזַר וְנֶעֱטַף←עָזַר וְעָטַף**
**נֶעֱטָף** ص. [چون נֶחֱרָס] پیچیده، پوشیده
**נְעִילָה** [1] ا.ث. عمل قفل ك ـ ∴ ختم ـ نماز آخر
**נְעִילָה** [2] „ عمل (کفش) پوشیدن
**נָעִים** ص. [چون בָּהִיר] مطبوع، خوش ـ مهربان ـ دلپسند
– נ׳ מְאֹד خیلی (از آشنائی با آقا) مشعوف شدم
– הָיָה נ׳ מְאֹד خیلی خوش گذشت
– נְעִים זְמִירוֹת (خوا ننده) خوش آواز
– בְּלֵה בַּנְּעִימִים خوش باشید! انشاء الله خوش بگذرد!
**נְעִימָה** ا.ث. آهنگ، مقام ـ صدا، آواز
– הַבְלִיעַ בְּנ׳ گوشه زدن، با اشاره فهماندن
**נְעִימוּת** ا.ث. خوشی ـ مطبوعیت ـ مهربانی ـ بشاشت
**נָעִיץ** [1] ا.ر. [چون פָּקִיד] گودال ـ برش، شیار
**נָעִיץ** [2] ص. [چون בָּהִיר] قابل فرو کردن یا کار گذاشتن
**נְעִיצָה** ا.ث. عمل فرو کردن یا کوبیدن
**נְעִירָה** „ عرعر: נְעִירַת הַחֲמוֹר ‖ عمل تکاندن یا تکان دادن
**נֶעְכַּר←עָכַר**
**נֶעְכָּר** ص. [چون נֶחְפָּז] کدر، تیره ـ افسرده
**נָעַל** [1] ف‌م. [چون נָהַג] قفل ك، بستن ـ ∴ خاتمه دادن (به)
– נִנְעַל مج. [چون נִבְעַר] قفل شدن ـ پایان یافتن
**נָעַל** [2] ف‌م. [יִנְעַל یا ־עֹל; נוֹעֵל; נָעַל (נַעֲלִי)] ـ م. נָעַל, נָעוּל; לִנְעֹל پوشیدن (کفش)
– הִנְעִיל ف‌م. [چون הִנְחִיל] پوشانیدن (کفش): הִנְעַלְתִּי אֶת הַיֶּלֶד کفش پای بچه کردم
– הֻנְעַל مج. [چون הֻנְחַל] با کمك دیگری (کفش) پوشیدن
**נַעַל** ا.ث. [נַעֲלוֹ; נַעֲלְכֶם] کفش ‖ ج נַעֲלַיִם [נַעֲלַי; נְעָלָיו] و נְעָלוֹת [נַעֲ־] ـ ת נַעֲלַיִם [נַעֲלַי]
– נַעֲלֵי בַיִת کفش خانه، کفش سرپائی یا دم پائی
**נֶעֱלַב←עָלַב**
**נֶעֱלָב** ص. [נֶחֱרָס] توهین (کرده) شده
**נַעֲלָה←עָלָה**
**נַעֲלֶה(־לָה)** ص. بلندمرتبه، والامقام ـ عالی: רַעְיוֹן נַעֲלֶה ‖ ج ־לִים (לוֹת)
**נֶעֱלַם←(עָלַם)**
**נֶעְלָם (נֶעֱלָמֶת)** ص. پوشیده، پنهان ـ [در جبر] مجهول ـ ∴ تودار، دورو ‖ ج ־לָמִים (לָמוֹת)
**נֶעֱלַס←עָלַס**
**נֶעְלָס** ص. [چون נֶחֱרָס] =עַלִּיז
**נָעַם** ف‌ل. [יִנְעַם; נָעִים; נְעַם (נַעֲמִי)] ـ م. נֹעַם; נָעוֹם; לִנְעֹם (۱) خوش یا گوارا یا مطبوع ب: יִנְעַם לְךָ گوارا باشد! نوش جان! (۲) زیبا یا نازنین ب
– הִנְעִים ف‌م. [چون הִנְחִיל] مطبوع وشیرین ك ـ به'نت یا مقام در آوردن ـ محظوظ ك ـ نسبت به (کسی) مؤدب ومهربان ب
**נְעַם** ا.ر. [چون פְּעַל] خوشی ـ مطبوعیت، شیرینی

– "אִמְרֵי נ" سخنان دلاویز و پسندیده
**נַעֲמִית** ا.ث. = בַּת־יַעֲנָה
**נַעֲמָן** (־מָנָה) ص. مطبوع، دلپذیر
**נֶעֱנַד**←**עָנַד**
**נַעֲנָה**←**עָנָה**
**נַעֲנֶה** ص. [چون נַעֲשֶׂה] ذلیل ـ مصیبت زده
**נְעִנּוּעַ** ا.ث. [چون תַּפּוּחַ] عمل جنبانیدن
**נִעְנַע** ف‌م. [چون צְחֲצַח] جنبانیدن، حرکت دادن ـ [در مقام ف‌ل.]: נ' בְּרֹאשׁוֹ سرش را تکان داد [در ابراز موافقت]
– **נְעִנַּע** مج. [چون צְחֲצַח] جنبانیده شدن
– **הִתְנַעְנַע** ف‌ل. [چون הִתְנַעְנַע] خود را تکانیدن
**נַעַע** ا.ر. [چون אֶמְצַע] نعناع
**נֶעֱנַשׁ**←**עָנַשׁ**
**נָעַץ** ف‌م. [چون שָׁאַל] فرو کردن، کوبیدن: נָעֲצָה מַסְמְרִים בַּקִּיר
– **נָעַץ בִּי עֵינָיו** چشم بمن دوخت
– **נָעוּץ סַכִּין בַּגַּו** حملهٔ نا جوانمردانه از پشت ك
– **נְעִיץ** مج. [چون נְעִיר] فرو کرده یا کوبیده شدن
**נַעַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] (۱) پونز (۲) נְעִיצָה
**נֶעֱצַב**←**עָצַב**
**נַעֲצוּץ** ا.ر. بتهٔ خار ـ .: آدم شریر
**נֶעֱצַל; נֶעֱצַם; נֶעֱצַר**←(**עָצַל**); **עָצַם**[2] ; **עָצַר**
**נֶעֱצָר** ص. [چون נֶהֱרָס] بازداشت شده
**נֶעְקַד; נֶעֱקַם; נֶעֱקַף; נֶעֱקַץ; נֶעֱקַר**
←**עָקַד; עָקַם; עָקַף; עָקַץ; עָקַר**
**נֶעֱקַשׁ**←**עָקַשׁ**
**נֶעְקָשׁ** ص. [چون נֶהֱרָס] کج رفتار، کجرو
**נָעַר**[1] ف‌م. [چون שָׁאַל] تکانیدن: נָעַרְתִּי אֶת חָצְנִי دامن خود را تکانیدم، .: رفع مسئولیت از خود کردم
– **נֶעֱנַר** مج. [יִנָּעֵר; נִנְעָר; הִנָּעֵר (הִנָּעֲרִי)] ـ م. לְהִנָּעֵר تکانیده شدن ـ خود را تکان دادن ـ بیدار شدن ـ .: رهائی یافتن
– **נִעֵר** ف‌م. [چون טִהֵר] هل دادن، انداختن ـ تکانیدن ـ خالی ك ـ .: از هستی ساقط ك
– **נֶעֱנַר** مج. [چون נִבְעַר] تکانیده یا خالی شدن
– **הִתְנַעֵר** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] خود را تکانیدن
**נָעַר**[2] ف‌ل. [״] عرعر کردن ـ غرّیدن ـ نعره زدن
**נַעַר** ا.ر. [چون בַּעַל] پسر بچه (در حدود ۱۲ تا ۱۵ سال) ـ نوجوان ـ نوکر ـ سرباز (جوان)
– נ' סְפָרִים انگشت شمارند، [م‌ا] بچه هم آنها را می شمارد
**נְעַר** ״ [چون פְּעַל] خرد سالی، جوانی ـ .: خرد سالان
**נֶעֱרַב و נֶעֱרַג**←**עָרַב**[2] **و עָרַג**[2]
**נַעֲרָה**[1] ا.ث. [چون טַחֲנָה] دختر جوان ـ کلفت ـ کنیز ـ دوشیزه [←נַעַר]
**נַעֲרָה**[2]←**עֵרָה**
**נַעֲרוּת** ا.ث. (دوره) خرد سالی یا بچگی
– מַעֲשֵׂה נ' کار بچگانه ـ خود آرائی و جلفی
**נֶעֱרַךְ**←**עָרַךְ**
**נֶעֱרָךְ** ص. [چون נֶהֱרָס] چیده، مرتب ـ ترتیب داده شده، تنظیم شده ـ متشکل ـ تخمین زده ـ ارز یابی شده
**נֶעֱרַל; נֶעֱרַם; נֶעֱרַף**←**עָרַל; עָרַם; עָרַף**[1]
**נֶעֱרַץ**←**עָרַץ**
**נַעֲרָץ**(־רָצָת یا ־רָצָה) ص. بسیار ارجمند ـ مهیب
**נִעֳרֶת** ا.ث. [چون כִּתֹּבֶת] پس ماندهٔ الیاف کتان
**נֶעֱשַׂב**←**עִשֵּׂב**
**נַעֲשָׂה**←**עָשָׂה**
**נַעֲשֶׂה**(־שָׂה) ص. [ا. مف. از נַעֲשָׂה] کرده شده، انجام شده ـ ساخته شده || ج ־שִׂים (שׂוֹת)
**נֶעְשָׁן** [چون נֶאֱמָן] ا.مف. از נֶעֱשַׁן
**נֶעֱשַׁק**←**עָשַׁק**
**נֶעְשָׁק** ص. [چون נֶהֱרָס] مظلوم، ستمدیده ـ استثمار شده
**נֶעֱשַׁר**←**עָשַׁר**
**נֶעְתַּם; נֶעְתַּק; נֶעְתַּר**←(**עָתַם**); **עָתַק**[1] ; **עָתַר**[1]
**נָף** ف‌م. [چون קָם[1]] (با پاشیدن چیزی) معطر کردن
– **נוֹפֵף** ف‌م. [چون קוֹמֵם] پاشیدن ـ با تهدید بلند کردن و تکان دادن (دست) ـ جولان دادن، تاب دادن (شمشیر)
– **הִתְנוֹפֵף** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] افراشته یا بلند شدن، به اهتزاز در آمدن

– הֵנִיף ف‌م. [چون הֵקִים یا הֵפִיר] جنبانیدن، این سو وآن سو بردن ـ بیختن ـ بلند کردن (دست) ـ به اهتزاز در آوردن (پرچم) ـ گرداندن یا بلند کردن (اسلحه یا افزار)

– הוּנַף مج. [چون הוּקַם] جنبانیده شدن ـ افراشته شدن

**נִפְאַר וְנִפְגַּם←פֹּאַר וּפְגַם**

**נִפְגַּע←פָּגַע**

**נִפְגָּע** ص. [چون נִשְׁלָח] آسیب دیده، زخمی: הַנִּפְגָּעִים בַּקְּרָב آسیب دیدگان یا تلفات جنگ

**נִפְגַּר וְנִפְגַּשׁ←פָּגַר וּפָגַשׁ**

**נִפְגָּשׁ** [چون נִפְקָד] ا.مف.از נִפְגַּשׁ

**נִפְדָּה←פָּדָה**

**נִפְדֶּה** ص. [چون נִגְלָה] باز خریده (شده) ـ قابل ابتیاع

**נִפָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] بیختن، علك ك ـ ‖ وارسی ك

– נִפָּה مج. [چون צֻוָּה] بیخته شدن ـ وارسی وتنقیح شدن

**נָפָה**[1] ا.ث. علك (الك) یا غربال

**נָפָה**[2] ״ بخش، بلوك، ناحیه

**נָפוֹג←פָּג**

**נָפוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از נָפַח باد کرده، متورم ـ باد دار ـ ‖ خشمگین

**נְפוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل باد کردن یا باد زدن ـ نفخ، تورّم ـ عمل اغراق آمیز کردن

**נִפּוּי** ״ عمل بیختن ـ ‖ تصفیه، تنقیح، اصلاح

**נְפוּל**[1] ״ سقوط ـ ول شدگی ـ افتادگی

**נְפוּל**[2] یا **נָפוֹל** ״ (۱) جوجه کبوتر (۲) חֲרָגֹל

**נָפוּל** ص. [چون בָּדוּק] افتاده ـ ‖ لاغر (نما)

**נָפוּץ**[1] (**נְפוּצָה**) ص. منتشر (شده) ـ کثیر الانتشار ‖ ج נְפוּצִים(־צוֹת)

**נָפוּץ**[2] [باب נִפְעַל از פָּץ]

**נָפוּץ** ص. [چون בָּדוּק] پراکنده ←נָפֵץ

– נְפוּצוֹת پراکندگان ـ رانده شدگان

**נִפּוּץ** ا.ر. عمل شکستن ـ شانه کردن الیاف کتان

**נָפוֹשׁ←פָּשׁ**

**נָפוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] بیکار

**נִפּוּשׁ** ا.ر. احیاء

**נִפְוַל וְנִפְזַר←פָּזַל וּפִזַּר**

**נָפַח** [יִפַּח; נוֹפֵחַ; פַּח (פְּחִי)] ـ م. נָפוּחַ, נָפֻחַ; לְפַחֵת

(۱) ف‌م. دمیدن ـ بیرون ك یا دادن (جان) ـ

(۲) ف‌ل. [با בְּ] فوت ك: נָפוּחַ בְּאַשׁ

– תְּפַח נַפְשׁוֹ (یا רוּחוֹ) جانش بیرون بیاید!

– נִפַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] باد کردن، متورم ك ـ ‖ اغراق آمیز کردن

– נֻפַּח مج. [چون שֻׁלַּח] فوت کرده یا باد کرده شدن ـ اغراق آمیز شدن

– הִתְנַפַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] متورم شدن ـ ‖ باد کردن

– הִפִּיחַ ف‌م. [چون הִסִּיעַ] دمیدن ـ بیرون کردن (باد یا جان)

– הִפִּיחַ אֶת נַפְשׁוֹ جانش راگرفت ـ ‖ او را نا امید کرد

**נֶפַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] حجم، گنج ـ گنجایش

**נַפָּח** [נַפַּח] (נַפָּחִית) ا. آهنگر

**נִפְחַד←פָּחַד**

**נִפְחָד** ص. [چون נִשְׁאָל] ترسیده، وحشت زده

**נַפָּחוּת** ا.ث. آهنگری

**נַפָּחִיָּה** ״ آهنگر خانه

**נִפְחַם و נִפְחַת←פָּחַם و פָּחַת**

**נֵפְט** ا.ر. نفت

**נָפַט** ف‌م. [چون זָכַר] زدن (پشم یا پنبه)

**נָפְטַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] نفت فروش

**נִפְטַר←פָּטַר**

**נִפְטָר** ص ـ ا. [چون נִפְקָד] (۱) مرده (۲) פָּטוּר

**נְפִיחָה** ا.ث. دم، نفخه، وزش، فوت ـ عمل تیز دادن

**נְפִיחוּת** ״ باد (کردگی)، ورم، تورّم

**נָפִיל** ا.ر. [נְ־] شخص خیلی قد بلند ـ پهلوان افسانه ای وغول پیکر [فقط جمع آن נְפִילִים دیده شده است]

**נְפִילָה** ا.ث. اُفت، سقوط ـ ‖ شکست ـ تنزل ـ پستی

– חֲלִי נ׳ صرع، حمله

– נְפִילַת אַפַּיִם سجود

**נָפִיץ** ص. [چون בָּהִיר] قابل انفجار

**נְפִיצָה** ا.ث. انتشار ـ عمل خرد کردن

**נְפִיצוּת** „ (۱) תְּפוּצָה (۲) قابليت انفجار

**נְפִישָׁה** „ = נְפָשׁ

**נֶפֶךְ** ا.ر. [چون כֶּתֶל] فيروزه

**נָפַל** ف.ل. [יִפֹּל; נוֹפֵל; נָפַל (נְפָלִי) و פֹּל (פְּלִי)] ـ م. נְפֹל, נְפוֹל; לִפֹּל, לִנְפֹּל (۱) افتادن ـ ∴ (الف) حذف شدن (ب) تصادف ك (پ) كشته شدن (ت) گرفتار شدن (ث) اصابت ك (ج) شكست خوردن (چ) خود را انداختن (۲) سقوط ك (۳) تعلق گرفتن (٤) نازل شدن (٥) ساقط شدن، بحساب نيامدن (٦) بزمين ماندن: انجام نشدن (۷) رد شدن، قبول نشدن (۸) در گرفتن (آتش) ـ (۹) پيدا شدن، رخنه ك: נָפְלוּ טָעוּיוֹת בַּסֵּפֶר

– פָּנָיו נָפְלוּ قيافه اش تيره شد، اوقاتش تلخ شد ـ صورتش آثار لاغرى نشان داد

– נָפַל עַל פָּנָיו بروى در افتاد ـ سجده كرد

– נָפַל עֲלֵיהֶם פַּחַד ترس بر ايشان مستولى شد

– נָפַל לִבּוֹ دلش شروع به تپيدن كرد

– אֵיךְ נָפַל הַדָּבָר؟ آن امر بكجا انجاميد يا بچه منجر شد؟

– הִתְנַפֵּל ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] حمله يا هجوم ك ـ بروى در افتادن

– הִפִּיל ف.م. [יַפִּיל; מַפִּיל; הִפִּיל (הַפִּילִי)] ـ م. לְהַפִּיל انداختن ـ بزمين زدن ـ واژگون يا منهدم ك ـ عرضه داشتن ـ [در مقام ف.ل.]: אִשְׁתּוֹ הִפִּילָה פְּעָמַיִם زنش دو بار بچه سقط كرد

– הִפִּיל פָּנָיו בְּ مورد خشم قرار دادن

– הָפַל مج. [چون הֻגַּשׁ] انداخته يا واژگون شدن

**נֶפֶל** ا.ر. [چون סֵפֶר] بچهٔ سقط شده ـ [در مقام صفت] عقيم، بى نتيجه

**נִפְלָא**[1] ←(פָּלָא)

**נִפְלָא**[2] (־לָאָה) ص. عجيب، شگفت انگيز ـ ∴ عالى || ج ־לָאִים (לָאוֹת)

– נִפְלָאוֹת [־לָ־] كارهاى عجيب، معجزات

**נִפְלַג; נִפְלָה; נִפְלַח; נִפְלַט**
←(פָּלַג); פָּלָה يا (פָּלָה); פָּלַח; פָּלַט

**נִפְנָה**←פָּנָה

**נִפְנוּף** ا.ر. عمل جنبانيدن: נ׳ בַּיָּד تكان دادن دست

**נִפְנֵף** ف.م. [چون פִּרְנֵס] جنباندن، تكان دادن

**נִפֵּס** [شكل ديگر נִפֵּץ بمعنى زدن]

**נִפְסַד**←(פָּסַד)

**נִפְסָד** ص. [چون נִפְקָד] معيوب، نا مطلوب، زيان آور

**נִפְסַל** و **נִפְסַק**←פָּסַל و פָּסַק

**נִפְעַל**←פָּעַל

**נִפְעָל** ص. [چون נִשְׂאָל] انفعالى

**נִפְעָלוּת** ا.ث. انفعال، بى ارادگى

**נִפְעַם**←פָּעַם

**נִפְעָם** ص. [چون נִשְׂאָל] مضطرب، پر هيجان

**נִפְעַר**←פָּעַר

**נִפֵּץ** [چون נִפַּל] ف.ل. پراكنده يا متفرّق شدن || ف.م. خرد كردن ـ پراكنده ك

– נִפֵּץ ف.م. [چون דִּבֵּר] خرد يا تجزيه ك ـ در هم شكستن ـ پاره ك ـ زدن (پشم يا كتان) ـ [د.م.] براى گرد گيرى (چوب) زدن

– נִפַּץ مج. [چون אֻשַּׁר] خرد يا تجزيه شدن ـ (شانه) زده شدن ـ زده يا گرد گيرى شدن

– הִתְנַפֵּץ ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خرد شدن ـ بر باد رفتن، هيچ شدن

**נֶפֶץ** ا.ر. [چون נֶפֶל] انفجار

– חֹמֶר נ׳ مادهٔ محترقه || ج חֳמָרֵי־נ׳ مواد محترقه

**נִפַּץ** ا.ر. [נִפֵּץ] چاشنى

**נִפְצַע**←פָּצַע

**נָפַק**° ف.ل. [چون נָפַל] = יָצָא بيرون آمدن

– נִפֵּק ف.م. [چون דִּבֵּר] خواربار به (ارتش) رساندن

– הִפִּיק ف.م. [چون הִפִּיל] بيرون آوردن

**נֶפֶק** ا.ر. [چون נֶפֶל] تجهيزات و لوازم (سرباز)

**נִפְקַד**←פָּקַד

**נִפְקָד (נִפְקֶדֶת)** (۱) ص. مفقود، گمشده ـ كم ـ غايب ـ نامبرده، مذكور ـ سرشمارى‌شده (۲) ا. امانت دار || ج ־קָדִים (־קָדוֹת)

**נִפְקָדוּת** ا.ث. غيبت

**נִפְקַח** و **נִפְקַע**←פָּקַח و פָּקַע

נִפְרַד←(פָּרַד)

נִפְרָד ص. [چون נִפְקָד] جدا، جداگانه ـ [ر] فرد، طاق ـ [د] مستقل، غیر مضاف ←נִסְמָך

– בִּלְתִּי נ׳ جدا نشدنی، لاینفك

נִפְרַךְ←פָּרַךְ

נִפְרָךְ [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִפְרַךְ

נִפְרַם←פָּרַם

נִפְרָם [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִפְרַם

נִפְרַס و נִפְרַע←פָּרַס و פָּרַע

נִפְרָע [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִפְרַע

נִפְרַף و נִפְרַץ←פָּרַף و פָּרַץ

נִפְרָץ ص. [چون נִפְקָד] معمول، متداول ـ منتشر

נִפְרַק; נִפְרַשׂ; נִפְרַשׂ←פָּרַק; פָּרַשׂ; פָּרַשׂ

נִפְרָשׂ ص. [چون נִפְקָד] ا.مف. از נִפְרַשׂ پراکنده

נִפַּשׂ ف.ل. [چون נִפַּל]=נִפַּשׂ [در زیر]

– נִפַּשׂ ف.ل. [چون נִגַּף] استراحت ك

– נִפֵּשׂ ف.م. [چون דִּבֵּר] جان دادن، احیاء کردن

– הִנָּפְשׁ ف.م. [چون הִזְכִּיר] آسایش دادن، استراحت دادن

נֶפֶשׁ ا.ث. [נַפְשִׁי] جان: שָׂם נַפְשׁוֹ בְּכַפּוֹ جان در کف نهاد ‖ روح، روان، ‖ دل، طرز فکر، احساسات ـ جاندار ـ نفس (*nafs*) ـ خود، خویش: שָׁאַל אֶת נַפְשׁוֹ از خود سؤال کرد ‖ نفر، کس، شخص ـ نفس (*nafas*) ـ ‖ میل، رضایت ـ سنگ یا ستون یادگاری ـ شاهین (ترازو) ـ ج נְפָשׁוֹת [נַפְ־]

– נ׳ חַיָּה جاندار، حیوان ـ ذینفس

– נ׳ יָפָה گاوِ خوش‌علف، آنکه در خوراك ایراد نمیگیرد

– בַּעַל נ׳ شخص با احساسات

– הַכֵּה נ׳ ضربت مهلك زدن

– יְדִיד נ׳ دوست جانی یا صمیمی

– מַחֲלַת נ׳ بیماری روانی

– חוֹלֵה־נ׳ بیمار روانی

– בְּלֵב וָנֶפֶשׁ با دل وجان، بجان ودل

– תּוֹרַת הַנ׳ روان شناسی

– נְפָשׁוֹת מְשַׂחֲקוֹת هیأت هنر پیشگان

– דִּינֵי נְפָשׁוֹת قوانین جزائی

– בְּנַפְשׁוֹ بقیمت جانش

– נַפְשׁוֹ רֵיקָה شکمش خالی یا گرسنه است

– כְּנַפְשׁוֹ بمیل یا دلخواه خودش

– לְנַפְשׁוֹ تنها: עָזַבְתִּי אוֹתוֹ ל׳

– חֵי נַפְשִׁי بجان خودم←חַיִּים

– אִם יֵשׁ אֶת נַפְשְׁךָ اگر مایل باشید

– מָה נַפְשְׁךָ یا מִמַּה נ׳ هر طور بگیری ـ درهرحال

נְפַשׁ ا.ر. [چون כְּתָל] استراحت، آسایش: מַחֲנֵה נ׳

נִפְשַׁט←פָּשַׁט

נַפְשִׁי(ת) ص. روحی، روانی ـ دوستانه ـ صمیمی

נַפְשִׁיוּת ا.ث. صمیمیت، دوستی

נִפְשָׁע ص. [چون נִשְׁלָח] گناهکار، خطا کار

נִפְשַׁר←פָּשַׁר

נְפָת ا.ث. [נִפְתּוֹ] عسل روان یا آبکی ‖ ج נְפָתוֹת [נְפַ־]

נִפְתָּה; נִפְתַּח; נִפְתַּךְ←פָּתָה; פָּתַח; פָּתַךְ

נַפְתּוּלִים (هج) ا.ر. کشتی ـ تقلا

נִפְתַּל←פָּתַל

נִפְתָּל ص. [چون נִפְקָד] کج، معوج

נֵץ[1] ا.ر. [נִצּוֹ] باز، قوش ‖ ج נְצִים

נֵץ[2] " [" ] = נְצָהָה[1]

נָצָא [شکل دیگر נָצָה]

(נָצַב) נִצַּב ف.ل. ایستادن ـ برخاستن

از این فعل فقط زمان گذشته (נִצַּב) و بینوی (נָצָב) آمده است

– יְצַב ف.م. [چون יְשַׁב] تثبیت ك

– יְצַב مج. [چون יְסַד] تثبیت شدن

– הִתְיַצֵּב←(יָצַב)

– הִצִּיב ف.م. [יַצִּיב; מַצִּיב; הַצֵּב (הַצִּיבִי)] ـ م. לְהַצִּיב بر پا داشتن، نصب ك ـ واداشتن ـ کار گذاشتن ـ تعیین ك [نصب شدن

– הָצַב مج. [יָצַב; מָצָב] ـ م. הָצֵב~ واداشته شدن،

נָצָב[1] (נִצֶּבֶת) (۱) ص. ←تبصرهٔ (נָצַב) ایستاده ـ برپا ـ گماشته، موکل ـ ‖ پایدار، ثابت ـ [هن] قائم، عمودی (۲) ا. ناظر، وکیل (خرج)

נָצָב[2] ا.ر. [چون מָשָׁג] عمود، خط عمودی ـ دسته

נִצְבָא; נִצְבָה; נִצְבַע; נִצְבַר
←צָבָא[2]; צָבָה; צָבַע[1]; צָבַר

נִצְדָה و נִצְדַק←צָדָה و צָדַק

נָצָה ف‌ل. [چون נָטָה] گریختن ـ پرواز کردن ـ ویران شدن

ـ נְצָה ف‌ل. [چون נְטָה] ویران شدن ـ نزاع ك، کتك کاری ك

ـ הָצָה ف‌ل ـ م. [چون הָכָה] مجادله ك (با)

ـ נְצָה مج. [چون נְטָה] پر در آوردن

נְצָה[1] ا.ث. = נְצָן شکوفه

נְצָה[2] ←נָצָה

נִצֶּה (נִצִּית یا נְצָה) ص. [ا.مف. از נְצָה] ویران (شده) ـ ج נִצִּים (נְצוֹת)

נְצוֹד←צָד[1]

נְצִוַּח ا.ر. [چون נַפְוַח] رهبری ارکستر ـ پیروزی ـ [مناظره

נָצוּחַ (נְצוּחָה) ا. شخص بزرگ ومبرز وپیروز در هر کار ‖ ج נְצוּחוֹת

נְצוּחִי(ת) ص. جدالی، جَدلی

נְצִוִּי ا.ر. نزاع ـ ظهور پر وبال

נְצוּל " بهره برداری ـ استثمار ـ (سوء) استفاده

ـ נ' הַהִזְדַּמְּנוּת استفاده از موقعیت، اغتنام فرصت

נְצוּל (נְצוּלָה) ص. نجات یافته، رهائی یافته

נְצוֹק ا.ر. جریان [در مایعات]

נָצוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָצַר ضامن دار : אֻקְדָּח נ' ‖ محاصره شده

ـ נְצוּרוֹת چیزهای مخفی

ـ נְצוּר־לֵב (נְצוּרַת־לֵב) موذی، تودار، مکار

נָצוֹר←צָר[1]

נָצַח [چون שָׂלַח] ف‌م ـ ل. پیروز شدن (بر)

ـ נִצַּח مج. [چون נִטַּע] مغلوب شدن، شکست خوردن

ـ נִצַּח [چون שִׁלַּח] ف‌م. شکست دادن، مغلوب ك ـ مجاب یا محکوم ك ـ تجلیل یا ستایش ك ‖ ف‌ل. [با עַל] نظارت ك ـ رهبری ك [در ارکستر]

ـ נְצַח مج. [چون שָׂלַח] شکست خوردن، مغلوب شدن

ـ הִתְנַצַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] جنگیدن ـ مناظره ك

ـ הִנְצִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] مخلد یا ابدی ك

ـ הֻנְצַח مج. [چون הֻבְטַח] بیادگار ابد ماندن

נֶצַח, נֵצַח (۱) ا.ر. [چون פֶּתַח] جلال، شکوه ـ نیرو ـ مورد اعتماد ـ ابد، جاودان ـ شهرت جاویدان (۲) ق. همیشه، تا ابد

ـ נ' יִשְׂרָאֵל جلال اسرائیل [صفت باری تعالی]

ـ עַד נֵצַח, לָנֶצַח تا ابد

ـ לְנֵצַח נְצָחִים تا ابدالآباد

ـ שְׁלַח לָנֶצַח [در پایان نامه های دوستانه] ارادتمند همیشگی شما

נָצַח ص. [چون נָטַע] دائمی، ممتد ـ قاطع

נִצָּחוֹן ا.ر. [چون זְכָרוֹן] پیروزی ـ کامیابی، موفقیت

ـ זָכָה לְנ' پیروز شد ـ [در بازی] برد

ـ נִצְחוֹן פִּירוּס* پیروزی ای که بی اندازه گران تمام شود

נִצְחִי(ת) ص. ابدی، همیشگی، جاودانی

נִצְחִיּוּת ا.ث. ابدیت

נִין־חָלָב ا.ر. علف تگرگی ‖ ج נִינֵי־ח'

נַצְחָן(־חָנִית) ا ـ ص. فاتح ـ جدلی، طالب مباحثه

נַצְחָנוּת ا.ث. تمایل به جدال یا مباحثه با هدف پیروزی

נַצְחָנִי(ת) ص. جدال دوست، طالب فیروزی در مباحثه

נִצָּב ا.ر. ستون ـ وکیل ـ مأمور ـ پادگان

ـ נ' עֶלְיוֹן مأمور عالی در زمان قیمومت (فلسطین)

נִצָּבוּת ا.ث. نمایندگی، مأموریت

נַצִּיג (נְצִיגָה) ا. [נִצִּיג (נִצִּיגַת)] نماینده ‖ ج נְצִיגִים(־גוֹת)

נְצִיגוּת ا.ث. نمایندگی

נַצְיוֹנָלִיסְט* (־לִיסְטִית) ا. طرفدار استقلال ملی، هوا خواه اصول ملیت

נְצִילוּת ا.ث. کار آئی، کارکرد (ماشین)، راندمان

נְצִים [جمع נְצֶה و נִיץ[1]]

נְצִיץ ا.ر. [چون פָּקִיד] سنگ طلق، شیشهٔ معدنی

נָצַל ف‌ل. [چون נָטַל] رهائی یافتن ـ پناهنده شدن

ـ נִצֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] رهائی دادن ـ استثمار کردن ـ استفاده ك از ـ بهره برداری ك از ـ صرف ك ـ خالی ك، غارت ك

ـ נִצַּל مج. [چون אִשַּׁר] استثمار شدن ـ بهره برداری شدن

– הִתְנַצֵּל [چون הִתְקַשֵּׁר] ف‌م. از خود بیرون ك یا برداشتن || ف‌ل. خود را تبرئه ك، توجیه ك، عذر خواهی ك
– הִצִּיל ف‌م. [چون הִפִּיל] رهائی دادن، نجات دادن ـ در آوردن: "וְהִצַּלְתִּי מִפִּיו"
– הֻצַּל مج. [چون הֻגַּשׁ] رهائی داده شدن ـ بیرون آورده شدن
**נְצָל** [چون נְגָף] ا.مف. از נִצַּל
**נֶצֶל** ا.ر. [چون דֶּבֶר] گوشت گندید، گوشت مرده
**נִצְלַב** و**נִצְלַל**←**צָלַב** و**צָלַל** [1]
**נַצְלָן**(־לָנִית) ا. استثمار چی
**נַצְלָנוּת** ا.ث. استثمار، انتفاع
**נַצְלָנִי**(ת) ص. استثمار کننده ـ مقرون به استثمار
**נִצְלַע**←**צָלַע**
**נִצֶּלֶת** ا.ث. [چون בִּקֶּרֶת] پس مانده، فضولات
**נִצְמַד; נִצְמַח; נִצְמַק; נִצְמַת**
←**צָמַד; צָמַח; צָמַק; צָמַת**
**נֶצֶן** ا.ر. [נִצָּן] شکوفه، غنچه
– פְּרוּב נְצָנִים کلم دگمه ای [حلول
**נִצְנוּץ** " درخشش، تابش ـ برق، روشنائی ـ .: خطور ـ
**נִצְנַף**←**צָנַף** [1]
**נִצְנֵץ** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] درخشیدن ـ .: خطور کردن ـ حلول ك
– הִתְנַצְנֵץ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] گاه گاه درخشیدن ـ تاریك وروشن شدن
**נִצְעַק**←**צָעַק**
**נִצְפַּף**←(**צָפַף**)
**נָצַץ** ف‌ل. [יִנְצַץ یا יִנַּץ; נוֹצֵץ; נְצֹץ (נִצְצִי) یا נֹץ (נִצִּי)] ـ م. נְצֹץ, נָצוֹץ; לִנְצֹץ یا לָנֹץ درخشیدن، برق زدن ـ شکوفه آوردن
– נוֹצֵץ ف‌ل. [چون סוֹבֵב] درخشیدن، برق زدن
– הִתְנוֹצֵץ ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְ־(הִתְנוֹצְצִי)] ـ م. לְהִתְנוֹצֵץ برق زدن
– הֵנֵץ ف‌ل. [چون הֵסֵב] شکوفه آوردن ـ برق زدن
**נָצַר** ف‌م. [چون שָׁמַר یا נָפַל] نگهداشتن، رعایت ك ـ پاسبانی ك، حفظ ك ـ پنهان داشتن
– נִנְצַר مج. [چون נִשְׁמַר] نگه داشته شدن ـ قفل شدن
**נִצֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بدین نصارا در آوردن
– הִתְנַצֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مسیحی شدن
**נֶצֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] ترکه یا شاخه ای که از ریشه بروید ـ .: ذرّیه
**נִצְרַב**←**צָרַב**
**נִצְרָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ضامن [در تفنگ]
**נַצְרוּת** " مسیحیت
**נִצְרַךְ**←**צָרַךְ**
**נִצְרָךְ** ص. [چون נִשְׁמָר] نیازمند، محتاج
**נִצְרַף** و**נִצְרַר**←**צָרַף** و**צָרַר** [1]
**נַצֶּרֶת** ا.ث. [جغ] ناصره
**נִצַּת**←**יָצַת**
**נָקַב** ف‌م. [چون שָׁמַר یا נָפַל] سوراخ ك ـ تعیین ك، مشخص ك ـ لعنت ك
– נָקַב שֵׁם אֱלֹהִים کفر گفتن
– נִקַּב مج. [چون נִגַּף] سوراخ کرده شدن ـ معین یا معرفی شدن
– נִקֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] سوراخ ك
– נְקַב مج. [چون אָשַׁר] سوراخ (کرده) شدن
**נֶקֶב** ا.ر. [נִקְבּוֹ] سوراخ || ج **נְקָבִים** [נִקְבֵי]
– נְקָבִים גְּדוֹלִים قضای حاجت، تخلیهٔ امعاء
– נְקָבִים קְטַנִּים ادرار (کردن)
**נִקְבֵּב** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] سوراخ ك، منگنه ك
– נְקַבַּב مج. [چون שָׁחַרַר] منگنه شدن
**נְקֵבָה** ا.ث. ماده ـ (جنس) اناث ـ [د] مؤنث
– לְשׁוֹן נ׳, מִין נ׳ مؤنث
**נְקֻבָּה** " تونل || ج **נְקֻבוֹת** [נִקְ־]
**נַקְבוּב** ا.ر. سوراخ کوچك، منگنه
**נִקְבּוּב** " عمل منگنه ك
**נַקְבּוּבִי**(ת) ص. سوراخ سوراخ، منگنه دار ـ خلل وفرج دار
**נַקְבּוּבִיּוּת** ا.ث. کیفیت چیز سوراخ سوراخ یا خلل وفرج دار
**נַקְבּוּבִית** " سوراخ کوچك
**נַקְבוּת** " حالت زنانه، زنانگی ـ آلت اناث
**נְקֵבִי**(ת) ص. ماده

**נָקַד** [چون שָׁמַר] ف‌م ـ ل. نقطه گذاری ك ـ نقطه گذاشتن
**ـ נִנְקַד** مج. [چون נִשְׁמַר] نقطه گذاری شدن
**ـ נִקֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نقطه گذاری ك ـ نقطه چین کردن (خط)
**ـ נָקַד** مج. [چون אָשַׁר] نقطه گذاری یا نقطه چین شدن
**נָקֹד** ص. [چون צָהֹב] پیسه (دار)، خالدار
**נִקֵּד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] نقطه چین ك
**נְקֻדָּה** ا.ث. نقطه ـ [د] اعراب، نشان تلفظ صدا ـ [در حساب] ممیز، نقطهٔ اعشار ـ [در صنایع] قپه، حبه، دانه ـ ∴ نکته [ج نکات]: **נְקֻדּוֹת דִּקְדּוּקִיּוֹת** نکات دستوری ‖ درجه، مرحله ـ محل ـ [در بازی ورق] خال ـ [در مسابقه] امتیاز
**ـ נ׳ וּפְסִיק** نام این نشان (;) semicolon
**ـ נְקֻדַּת מַבָּט** یا **נ׳ רְאוּת** نقطه نظر، لحاظ
**ـ קַו נְקֻדּוֹת** خطِ نقطه چین
**נְקֻדַּה←קֻדַּה**
**נְקֻדִּים** (هج) ا.ر. نان خشك یا کفك زده
**נַקְדָּן[ـדָנִית]**(ـדָנִית) ا. (۱) متخصص نقطه گذاری (۲) **נוֹקְדָן** الخ
**נִקַּדֵּר و נִקַּדֵּשׁ←קִדַּר[1] و קִדַּשׁ**
**נְקֻדָּתַיִם** (هت) ا.ث. دو نقطه [نام این نشان (:) colon]
**נָקָה** ف‌م. [چون צִוָּה] پاك ك، تمیز کردن ـ تبرئه ك، بی گناه شمردن ـ بی مجازات گذاشتن
**ـ נָקָה** ف‌ل. [چون נִטָּה] مبرّا یا معاف شدن ـ آزاد شدن ـ بی گناه‌ب (یا ماندن) ـ ویران شدن ـ نابود شدن
**ـ הִתְנַקָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] پاك شدن ـ خود را تبرئه ك
**נְקָהָה و נְקָהַל←קָהָה و קָהַל**
**נָקוֹב** ص. [چون בָּדוֹק] سوراخ شده ـ ∴ معین (شده) ـ نا مبرده، معرفی شده ـ برجسته
**ـ צְרוֹר נ׳** کار بی برکت یا بی منفعت
**נְקוּב** ا.ر. عمل سوراخ ك ـ تأنیث
**נָקוּד** ص. [چون בָּדוֹק] نقطه دار ـ خالدار، لکه دار
**נְקוּד** ا.ر. نقطه گذاری
**נְקוּדָה = נְקֻדָּה**
**נְקוּדָתַיִם = נְקֻדָּתַיִם**
**נְקוּז** ا.ر. (احداث مجاری) زهکشی
**נָקוֹט←קָט[2]**
**נָקוּט** ص. [چون בָּדוּק]←**נָקַט** گرفته شده ـ اتخاذ شده
**נְקוּי** ا.ر. تنظیف ـ تصفیه ـ تبرئه
**ـ נ׳ יְבֵשׁ←יְבֵשׁ[2]**
**נָקוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **נָקַף**[1] زده (شده)، مضروب
**ـ בֵּיצָה נְקוּפָה** تخم مرغ ترك دار
**נְקוּף** ا.ر. عمل زدن یا مضروب ساختن ـ کوفتگی
**ـ נ׳ הַלֵּב** تپش قلب ـ ∴ دلهره، بیم یا تردید
**נְקוּר** " عمل کندن یا سوراخ ك ـ نوك زدن (مرغ بزمین) ـ گرفتن عرق النساء و پیه از گوشت
**נָקוֹר (נָקוֹרָה)** ا. متخصص تیز کردن سنگ آسیاب
**נָקוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **נָקַר** کنده، درآورده
**נִקֵּז** ف‌م. [چون דִּבֵּר] زهکشی ك
**ـ נָקַז** مج. [چون אָשַׁר] زهکشی شدن
**ـ הִקִּיז** ف‌م. [چون הִפִּיל] گرفتن (خون): **הָרוֹפֵא הִקִּיז אֶת דָּמוֹ** پزشك او را حجامت کرد یا خونش را گرفت
**ـ הָקַז** مج. [چون הָגַשׁ] گرفته شدن: **דָּמוֹ הָקַז**
**נָקַט°** ف‌م. [چون שָׁמַר] گرفتن ـ ∴ اتخاذ کردن: **נָקְטוּ אֶמְצָעִים** وسائل یا تدابیری اتخاذ کردند
**ـ נִנְקַט** مج. [چون נִשְׁמַר] گرفته یا اتخاذ شدن
**נִקְטַל; נִקְטַם; נִקְטַע; נִקְטַף; נִקְטַר ←קְטַל; קְטַם; קְטַע; קְטַף; קְטַר[2]**
**נָקִי (נְקִיָּה)** ص. پاك، تمیز ـ مبرّا ـ آزاد، معاف ـ ویژه، خالص ـ ظریف، دقیق، دشوار ـ مؤدبانه یا عفیف، غیر مستهجن: **לָשׁוֹן נְקִיָּה**
**ـ מַצְפּוּן נָקִי** وجدان پاك یا آرام
**ـ קַב וְנָקִי** کم وخوب
**ـ הָעְתֵּק נָקִי** پاکنویس
**ـ הַעְתֵּק אֶל נָקִי** پاکنویس ك
**ـ נְקִי הַדַּעַת** پاك نیت ـ صاحب احساسات لطیف
**ـ נְקִי כַּפַּיִם** پاکدست، رشوه نگیر، غیر قابل تطمیع
**ـ יָצָא נָקִי מִנְּכָסָיו** از هستی ساقط شد

**נְקִיבָה** ا.ث. = נְקוּב [تبرئه
**נְקִיוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] پاکی، نظافت ـ .: بیگناهی،
– **נְקִיוֹן כַּפַּיִם** پاکدستی، برائت از رشوه ـ درستکاری
– **נְקִיוֹן שִׁנַּיִם** قحط یا گرسنگی ـ [م] پاکی دندان
**נְקִיּוּת** ا.ث. (۱) **נְקִיוֹן** (۲ـدر زبان مؤدبانه) قضای حاجت
**נְקִיטָה** „ عمل گرفتن یا نگهداشتن ـ .: اتخاذ
– **נְקִיטַת חֵפֶץ** در دست گرفتن کتاب مقدس وسوگند خوردن با آن
**נְקִימָה** „ گرفتن انتقام
**נְקִיעָה** „ در رفتگی، جا بجا شدگی یا خلع مفصل
**נְקִיפָה** „ ضربت
– **נְקִימַת אֶצְבַּע** اقدام جزئی
– **נְקִימַת לֵב** تپش دل ـ .: دلهره، بیم یا تردید
**נָקִיק** ا.ر. [چون פָּקִיד] شکاف (صخره)
**נְקִירָה** ا.ث. عمل نوك زدن یا جای آن: "**נְקִירַת תַּרְנְגוֹלִים**"
**נְקִישָׁה** „ عمل زدن (با انگشت یا دست)
– **נְקִישַׁת כּוֹסוֹת** بهم زدن گیلاس ها
– **כְּלֵי־נְקִישָׁה** [مو] ادوات ضربی، آلاتی که با دست یا انگشت نواخته میشوند
**נָקַל**←(קָקַל)

**נָקֵל** (**נְקֵלָה**) ص. سهل ـ حقیر، سبك، قلیل || ج **נְקֵלִים** (**נְקֵלוֹת**)
– **בְּנָקֵל** ق. به آسانی، بسهولت
**נְקֵלָה**←קְלָלָה و (קְלָלוֹ)

**נְקֵלָה** ص. [چون נְגֵלָה] حقیر، پست، کم بها
**נְקֵלָה** (۱) [مؤنث נָקֵל] ـ (۲) ا.ث. امر جزئی، چیز نا قابل
– **עַל נְ'** ق. بسهولت، به آسانی ـ بطور سطحی
**נְקֵלוּת** ا.ث. پستی، ناچیزی، کم بهائی
**נַקְלִיט*** ا.ر. دیرك یا چوب تختخواب
**נָקַם** فم ـ ل. [چون נָפַל] انتقام گرفتن (از): "**לֹא־תִקֹּם... אֶת־בְּנֵי עַמֶּךָ**" از ابنای قوم خود انتقام مگیر
– **נִקַּם** مج. [چون נִגַּף] مورد انتقام قرار گرفتن، تلافی پس دادن، تنبیه شدن ـ انتقام خود را گرفتن
– **נִקֵּם** فم. [چون דִּבֵּר] انتقام گرفتن از
– **הִתְנַקֵּם** فل. [چون הִתְקַשֵּׁר] انتقام خود را کشیدن [با ב از]
– **הֻקַּם** مج. [چون הֻגַּשׁ] مورد انتقام قرار گرفتن
**נָקָם** ا.ر. [چون דָּבָר] انتقام: **הֵשִׁיב לוֹ נ'** از او انتقام گرفت، تلافی بر سر او در آورد
– **עָשָׂה נ' אֶת** [در תִּנֵּךְ] انتقام گرفتن (یا کشیدن) از
**נְקָמָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] انتقام، تلافی: "**אֶרְאֶה נִקְמָתְךָ מֵהֶם**" انتقام کشیدن ترا از ایشان به بینم
– **עָשָׂה בָּהֶם נְקָמָה** از ایشان انتقام گرفت
**נַקְמָן(־מָנִית)** ا. شخص کینه جو و انتقام گیرنده
**נַקְמָנוּת** ا.ث. کینه جوئی
**נַקְנִיק** [از لاتین] ا.ر. کالباس sausage
**נְקָנָה**←קָנָה
**נַקְנִיקָה** ا.ث. دکان کالباس فروشی
**נַקְנִיקִית** „ سوسیسون، کالباس کوچك
**נַקְנִיקָר** [־קַר] (־קָרִית) ا. کالباس فروش
**נְקָנֵס**←קָנַס
**נָקַע** فل. [יִקַּע; נוֹקַע; קַע (קְעִי)] ـ م. נָקֹעַ, נְקוֹעַ; לִנְקֹעַ در رفتن، جا بجا شدن ـ .: بیزار شدن
**נָקַע** ا.ر. [چون פָּתַח] (۱) **נְקִיעָה** (۲) **נָקִיק**
**נָקַף**[1] فم. [چون שָׁמַר] زدن ـ مضروب یا کوفته ك
– **לֹא נ' בְּאֶצְבַּע** قدمی بر نداشت
– **נָקְפוּ לִבּוֹ** دلش تپ تپ میکرد، بیمناك بود
– **נִקֵּף** فم. [چون דִּבֵּר] زدن یا تلف ك ـ تکاندن
– **הִקִּיף** فم. [چون הִפִּיל] بهم پیوستن، [د] با خط پیوند ترکیب ك←**מַקָּף** || برابر کردن
– **הֻקַּף** مج. [چون הֻגַּשׁ] بهم پیوستن، با هم ترکیب شدن
**נָקַף**[2] فل. [„] دور زدن، گردش داشتن
– **נִקַּף** مج. [چون נִגַּף] احاطه شدن ـ گرد بریده (یا تراشیده) شدن
– **הִקִּיף** [چون הִפִּיל] (۱) فم. دور زدن ـ احاطه ك، دور (کسی را) گرفتن ـ شاملب ـ محصور یا محاط ك ـ گرد زدن، دور تا دور تراشیدن ـ پُر کردن: **קוֹלוֹ הִקִּיף אֶת הָאוֹלָם** (۲) فل. دورهٔ خود را طی ك: "**הִקִּיפוּ יְמֵי הַמִּשְׁתֶּה**" || نسیه دادن

– הֲקָף مج. [چون הֲגָשׁ] احاطه شدن
נְקָף ا.ر. [چون כְּתָל] میوه تکانی
נָקָף " [چون דָּגָל] ضربت ـ کوفتگی ـ زدن، تپش: נ׳ הַלֵּב تپش دل، ∴ دلهره، بیم باطنی، پشیمانی
נְקַפָּא←קָקַפָּא
נְקִפָּה ا.ث. [چون שְׁמֻלָּה] ریسمان، طناب ـ کوفتگی (در گوشت)
נְקַפֵּל و נְקַפֵּץ←קָקַפֵּל و קָקַפֵּץ
נְקַצַּב; נְקָצָה; נְקַצֵּץ; נְקַצַּר
←קָקַצַּב; קָקָצָה[1]; קָקַצֵּץ; קָקַצַּר[1]
נָקַר [چون נָפַל یا שָׁמַר] فم. کندن، قلم زدن ـ در آوردن ـ سوراخ ك || فل. نوك زدن
– נִקַּר مج. [چون נִגַּף] کنده یا قلم زده شدن ـ در آورده شدن: עֵינָיו נִקְּרוּ
– נִקֵּר [چون דִּבֵּר] (۱) فم. در آوردن (بزور یا با اسباب) ـ پاك ك، تنظیف ك ـ گرفتن عرق النساء وپیه از (گوشت) ـ (۲) فل. نوك زدن، دان برچیدن
– הָרַעְיוֹן מְנַקֵּר בְּמֹחוֹ این فکر ذهن او را پیوسته اشغال کرده ویرا آزار میدهد
– נִקַּר مج. [چون אָשַׁר] کنده یا در آورده شدن ـ از عرق النساء وپیه پاك شدن
נֶקֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) נְקִירָה (۲) جای گاز گرفتگی
נַקָּר ا.ر. [נַקָּר] دار کوب
נְקָרָא[1]←קָקָרָא
נְקֻרָא[2] (־רָאת) ص. [ا.مف. از נְקָרָא[1]] خوانده (شده) ـ دعوت شده ـ احضار شده || ج ־רָאִים (־אוֹת)
נְקָרַב←קָקַרַב
נְקָרָה[1]←קָקָרָה[1] و (קָרָה[2])
נְקָרָה[2] ا.ث. [چون שְׁמֻלָּה] شکاف
נְקָרָה[3] " [״] خاك یا خرده سنگ
נְקֵרָה [چون נְגֻלָּה] ا.مف. از נְקָרָה[1]
נְקְרוֹלוֹג* ا.ر. شرح حال شخص متوفی
נְקַרַח و נְקַרַם←קָקַרַח و קָקַרַם
נַקְרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. خرده گیر، عیبجو

נַקְרָנוּת ا.ث. خرده گیری، عیبجوئی
נְקַרַע; נְקַרַץ; נְקַרַשׁ←קָקַרַע; קָקַרַץ; קָקַרַשׁ
נָקַשׁ [چون נָפַל] فم. زدن || فل. خوردن: "אַרְכְּבוֹתָיו זוֹ לְזוֹ נוֹקְשׁוֹת" زانوهایش بهم میخورند
– נִקַּשׁ مج. [چون נִגַּף] بدام افتادن، گرفتار شدن
– נִקֵּשׁ فل. [چون דִּבֵּר] دام گستردن
– הִתְנַקֵּשׁ فل. [چون הִתְקַשֵּׁר] سوء قصد کردن: הִתְנַקְּשׁוּ בְּחַיָּיו نسبت به (جان) او سوء قصد کردند
– הִקִּישׁ [چون הִפְעִיל] (۱) فل. زدن، نواختن [با ב]: הִקִּישׁ בַּתֹּף (۲) فم. قیاس ك، برابر کردن
נְקִשָּׁה←קָקִשָּׁה[1]
נְקִשָּׁה ص. [چون נְגֻלָּה] دچار سختی
נְקְשָׁה(־שָׁוָה) ص. سفت، سخت، آهاری ـ ∴ درشت، خشن، زمخت || ج ־שִׁים (־שׁוֹת)
נְקְשׁוּת ا.ث. خشونت، زمختی ـ سختی
נֵר ا.ر. [ج נֵרוֹת] شمع، [در قدیم] چراغ روغنی
– נֵר נְשָׁמָה چراغی که برای یاد بود شخص متوفی روشن میکنند ـ شمعِ روز כִּפּוּר←
– נֵרוֹ יָאִיר چراغش روشن (باد)! [دعا به شخص زنده]
– בֵּית־הַנֵּר (زنبق) شمعدان
נִרְאָה←רָאָה
נִרְאֶה(־אָה) ص. مرئی، پدیدار ـ معلوم، ظاهر، نمایان: נ׳ לִי שֶׁ بنظرم میرسد که || ج ־אִים (־אוֹת)
– כִּנִרְאֶה, כְּפִי הַנ׳ از قرار معلوم، ظاهراً، چنین می نماید که
נִרְבְּעָה←רָבַע
נִרְגַּז←רָגַז
נִרְגָּז ص. [چون נִרְדָּם] عصبانی، خشمگین
נַרְגִּיל* ا.ر. =אֲגוֹז־הֹדּוּ
נַרְגִּילָה* ا.ث. قلیان
נִרְגַּל←רָגַל
נִרְגָּל ص. [چون נִרְדָּם] ا.مف. از נִרְגַּל معتاد
נִרְגַּם و נִרְגַּן←רָגַם و רָגַן
נִרְגָּן ص ـ ا. [چون נִרְדָּם] (شخص) بدگو وغرغرو یا سخن چین ودو بهم زن←נרגנית

נִרְגָּנוּת ا.ث. بدگوئی ودوبهمزنی
נִרְגָּנִית [مؤنث נִרְגָּן]
נִרְגַּע←רָגַע[1]
נִרְגָּע [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִרְגַּע
נִרְגַּשׁ←רָגַשׁ
נִרְגָּשׁ ص. [چون נִרְדָּם] دستخوش احساسات، تحت تأثیر- بیش از اندازه مشعوف، ذوق زده
נַרְדְּ* ا.ر. [נִרְדִּי] سنبل هندی || ج נְרָדִים [נִרְדֵי]
נִרְדָּה←רָדָה
נִרְדַּם←(רָדַם)
נִרְדָּם(־דָּמְתּ) ص. (به) خواب رفته، مدهوش || ج ־דָּמִים(דָּמוֹת)
נִרְדַּף←רָדַף
נִרְדָּף ص. [چون נִרְדָּם] دنبال شده، تعقیب شده- مترادف، هم معنی: שֵׁמוֹת נִרְדָּפִים
נִרְדָּפוּת ا.ث. ترادُف- حالت شخص مورد آزار وتعقیب
נַרְדְּשִׁיר* ا.ر. (تخته) نرد = שֵׁשׁ־בֵּשׁ
נַרְוָד ״ [چون עַכְבָּר] = אלנקה
נִרְוַח←רָוַח
נִרְוָח ص. [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִרְוַח
נִרְחַב←רָחַב
נִרְחָב ص. [چون נִרְדָּם] جادار- وسیع
– כַּר נ׳ میدان یا امکان فعالیت، [م] مرتع وسیع
נִרְחַץ; נִרְחַק; נִרְטַב←רָחַץ; רָחַק; רָטַב
נִרְכַּב; נִרְכַּס; נִרְכַּשׁ←רָכַב; רָכַס; רָכַשׁ
נִרְמַז; נִרְמַס; נִרְעַד←רָמַז; רָמַס; רָעַד
נִרְעַץ و נִרְעַשׁ←רָעַץ و רָעַשׁ
נִרְעָשׁ ص. [چون נִשְׁאָל] متزلزل، مضطرب
נִרְעָשׁוּת ا.ث. تزلزل، اضطراب
נִרְפָּא←רָפָא
נִרְפָּה←רָפָה
נִרְפֶּה ص. [چون נִגְלֶה] ׳سست، تنبل، کاهل
נִרְפּוּת ا.ث. سستی، کاهلی، تنبلی
נִרְפַּס←רָפַס
נִרְפַּשׁ [شکل دیگر נִרְפַּס]
נִרְפָּשׁ ص. [چون נִרְדָּם] ِگل آلود
נִרְצָה←רָצָה
נִרְצֶה(־צָה) ص. مقبول، قابل قبول || ج ־צִים (צוֹת)
נִרְצַח←רָצַח
נִרְצָח ص- ا. [چون נִשְׁלָח] کشته (شده)، مقتول
נִרְצַע←רָצַע
נִרְצָע ص. [چون נִשְׁלָח] ا.مف. از נִרְצַע سوراخ شده
– עֶבֶד נ׳ بندهٔ حلقه بگوش
נִרְצָעוּת ا.ث. انقیاد، بَردگی
נִרְצַף و נִרְקַב←רָצַף و רָקַב
נִרְקָוָה* ا.ث. بیهوشی- حالت خواب
נִרְקוֹטִי*(ת) = מַרְדִּים الخ
נִרְקַח←רָקַח
נִרְקִיס* ا.ر. نرگس
נִרְקָם و נִרְקַע←רָקַם و רָקַע
נִרְשָׁה←(רָשָׁה)
נִרְשָׁה [چون נִגְלֶה] ا.مف. از נִרְשָׁה
נִרְשַׁם و נִרְתַּח←רָשַׁם و רָתַח
נַרְתִּיק* ا.ر. غلاف، نیام- جلد: נ׳ שֶׁל מִשְׁקָפַיִם || کیف- قوطی، محفظه- مهبل، باطن فرج
נַרְתִּיקָה ا.ث. = נַרְתִּיק [معنی آخر]
נִרְתַּם; נִרְתַּע; נִרְתַּק←רָתַם; (רָתַע); (רָתַק)
נָשׁ° ا.ر. = אֱנוֹשׁ←בַּרְנָשׁ
נָשָׂא [נָשָׂאתִי; יִשָּׂא; נוֹשֵׂא← ; שָׂא (שְׂאִי) یا נְשָׂא (נְשָׂאִי)]- م. נָשָׂא, נָשׂוֹא; לָשֵׂאת (۱) ف‌م. بلند کردن- بردن، حمل ك- برداشتن- گرفتن- ربودن- (بزنی) اختیار کردن- در برداشتن، شامل ب- دادن یا آوردن (محصول)- قبول ك- بدست آوردن، یافتن- ذکر کردن- متحمل شدن- نگهداری ك- بخشیدن، آمرزیدن- ترغیب ك- مغرور کردن- آوردن، تقدیم ك- جا دادن، گنجایش (چیزی را) داشتن- تکلیف یا تحمیل ك- ادا کردن، ایراد کردن (۲) ف‌ل. [با ב] متحمل شدن- [با ל] آمرزیدن
– נָשָׂא וְנָתַן داد وستد یا معامله ك- مذاکره ك
– נוֹשֵׂא פְּרָסִים جایزه دار
– נָשָׂא חֶסֶד←חָסַד[1]

– נָשָׂא יָדוֹ دست بدعا برداشت ـ دست سوگند بلند کرد، سوگند خورد ـ [با בְּ] دست روی (فلان) بلند کرد یا به او یاغی شد

– נָשָׂא אֶת נַפְשׁוֹ دل (بفلان چیز) بست یا روح خود را متوجه آن کرد [او کرد

– נָשָׂא אֶת עֵינָיו אֵלֶיהָ نگاه عاشقانه یا شهوت آمیز به

– נָשָׂא אֶת רֹאשׁ אֲנָשִׁים یا נָשָׂא מִסְפַּר אֲנָשִׁים سر شماری ك، نفوسی را شمردن

– נָשָׂא אֶת רֹאשׁוֹ او را سر افراز کرد یا بمقام اول خود برگردانید ـ او را آزاد کرد

– נָשָׂא בְשָׂרוֹ בְּשִׁנָּיו دندان روی جگر گذاشت

– נָשָׂא מָשָׁל مَثل آوردن، مثل زدن

– נָשָׂא פָּנַי از من طرفداری کرد ـ روی مرا بزمین نینداخت، خواهش مرا پذیرفت

– נָשָׂא אֶת רַגְלָיו روانه شد، عازم شد

– אֶל אֲשֶׁר יִשָּׂאוּהוּ רַגְלָיו به هر کجا که پیش آید

– נָשָׂא קִינָה مویه خواندن

– נִשָּׂא مج ـ ف‌ل. [נִשֵּׂאתִי; יִנָּשֵׂא; נָשֹׂא; הִנָּשֵׂא (הִנָּשְׂאִי)] ـ م. לְהִנָּשֵׂא بلند شدن، برخاستن ـ بر افراشته شدن ـ ∴ محترم شدن ـ بُرده یا حمل شدن ـ ربوده یا گرفته شدن ـ برداشته شدن ـ [بصیغهٔ مؤنث] بعقد نکاح (مرد) در آمدن

– נְשָׂא ف‌م. [יְנַשֵּׂא; מְנַשֵּׂא; נַשֵּׂא (נַשְּׂאִי)] ـ م. לְנַשֵּׂא بلند کردن ـ برداشتن ـ ∴ ستودن، تجلیل ك ـ یاری و اعانت ك

– נְשָׂא אֶת נַפְשׁוֹ آرزو داشت، آرزو می کرد

– הִתְנַשֵּׂא [יִתְ־; מִתְ־; הִתְנַשֵּׂא (־נַשְּׂאִי)] ـ م. לְהִתְנַשֵּׂא ف‌ل. خود را بلند کردن ـ ∴ بلند مرتبه شدن ←מִתְנַשֵּׂא ‖ بزرگی یا تکبر کردن، فخر فروختن

– הִשִּׂיא ف‌م. [הִשֵּׂאתִי; יַשִּׂיא; מַשִּׂיא; הַשֵּׂא (הַשִּׂיאִי)] ـ م. לְהַשִּׂיא موجب تحمل (چیزی) شدن ـ نائل گرداندن (به)، بهره مند کردن (از) ـ آوردن یا بردن ـ انتقال دادن ـ متوجه ك ـ دادن (مشورت)، اشاره ك ـ (بهم) سائیدن یا مالیدن ـ روشن ك ـ داماد یا عروس ك: הִשִּׂיא אֶת בְּנוֹ

– הָשָׂא مج. [הֵשֵׂאתִי; יְשָׂא; מְשָׂא] ـ م. הֵשֵׂא ~ بلند (کرده) شدن

נְשָׂא (נְשֵׂאת) ص. بلند ـ ∴ عالی ـ متعال ‖ ج נְשָׂאִים(־אוֹת)

נִשָּׂא ف‌ل. [چون נְשָׂא] فریب خوردن

– הִשִּׂיא ف‌م. [چون הִשִּׂיא←נָשָׂא] فریب دادن

נְשָׂא ا.ف. از נָשָׂא تحمل ـ לְלֹא נ׳ تحمل ناپذیر

נֹשֵׂא [شکل اصلی נוֹשֵׂא]

נִשְׁאַב و נִשְׁאָה←שָׁאַב و שָׁאָה

נִשְׁאַל←שָׁאַל

נִשְׁאָל (נִשְׁאֶלֶת) ا.مف. از נִשְׁאַל ‖ ج ־אָלִים (־לוֹת)

נִשְׁאַף و נִשְׁאַר←שָׁאַף و שָׁאַר

נִשְׁאָר ص ـ ا. [چون נִשְׁאָל] باقی (مانده) ـ باقی، ثابت

נָשַׁב ف‌ل. [چون נָפַל] وزیدن

– נִשֵּׁב [چون דִּבֵּר] ف‌ل. (سخت) وزیدن ‖ ف‌م. وزانیدن

– הִשִּׁיב ف‌م. [چون הִפִּיל] وزانیدن ـ راندن

נֶשֶׁב ا.ر. [נִשְׁבּוֹ] وزش ـ دام ‖ ج נְשָׁבִים [נִשְׁבֵי]

נִשְׁבָּה←שָׁבָה

נִשְׁבַּח و נִשְׁבַּע←שָׁבַח و (שָׁבַע)

נִשְׁבַּר←שָׁבַר

נִשְׁבָּר ص. [چون נִזְכָּר] شکسته: לֵב׳

נִשְׁבַּת←שָׁבַת

נִשְׁבֶּת ا.ث. [چون בִּקֹּרֶת] کاه، پوست

(נָשַׂג) הִשִּׂיג [יַשִּׂיג; מַשִּׂיג; הַשֵּׂג (הַשִּׂיגִי)] ـ م. לְהַשִּׂיג ف‌م. بدست آوردن، گیر آوردن ـ رسیدن یا فرا رسیدن (به)، ∴ درك ك ‖ ف‌ل. انتقاد یا اعتراض ك

– לֹא הִשִּׂיגָה יָדוֹ دستش نرسید: استطاعت نداشت

– הֻשַּׂג مج. [چون הֻגַּשׁ] بدست آمدن، گیر آمدن ـ گرفتار شدن ـ درك شدن

נִשְׂגַּב←שָׂגַב

נִשְׂגָּב(־גְּבָה) ص. بلند ـ ∴ عالی ـ ایمن، مصون

– נ׳ מִבִּינָתִי از حدود فهم من بیرون است

נַשְׁדּוּר* ا.ر. نشادر

נִשְׁדַּף←שָׁדַף

נָשָׁה[1] ف‌م. [چون נָטָה] فراموش ك ـ ترك ك

– נִשֶּׁה ف‌م. [چون צִוָּה] فراموشی دادن

– הִשָּׁה ف‌م. [چون הִכָּה] موجب فراموش کردن (چیزی) شدن ـ محروم ك از

**נָשָׂה**[2] ف‌ل. [״] وام دادن، قرضه دادن [با ב به] ـ طلبکاری ك [با ב از]

– **הִשָּׂה** ف‌ل. [چون **הִכָּה**] وام یا قرضه دادن

**נְשָׂה** [شکل اصلی **נוֹשֶׂה**]

**נָשֶׂה** ا.ر. [چون **קָנֶה**] یا **גִּיד הַנָּשֶׂה** عرق‌النساء

**נָשׂוּא**[1] (**נְשׂוּאָה**) ص. [ا.مف. از **נָשָׂא**] برده شده، حمل شده ـ آمرزیده ـ ازدواج کرده [بصیغهٔ مذکر بیشتر **נָשׂוּי** گفته میشود] ـ [در ترکیب **נְשׂוּא (נְשׂוּאַת)**] ـ ج **נְשׂוּאִים(־אוֹת)**

– **נְשׂוּא פָּנִים** ا ـ ص. (شخص) محترم و شریف

– **נְשׂוּא עָוֹן** آمرزیده

**נָשׂוּא**[2] ا.ر. [נָ־] [د] خبر، مسند: **נוֹשֵׂא וְנָשׂוּא** ‖ ج **נְשׂוּאִים**

**נְשׂוּאָה** ا ـ ص. (زن) شوهر کرده ←**נָשׂוּא**

**נְשׂוּאִי(ת)** ص. [د] مسندی

**נִשּׂוּאִים** (هج) ا.ر. عروسی، ازدواج ـ جشن عروسی

– **בָּא בִּבְרִית הַנִּשּׂוּאִים** ازدواج ك، تشریفات عروسی را انجام دادن

**נִשּׂוּאִין** [شکل ارامی **נִשּׂוּאִים**]

**נִשּׂוּב** ا.ر. = **נְשִׂיבָה** وزش

**נָשׁוּי** ص. = **נָשׂוּא** ازدواج کرده، متأهل، زن دار [م‌ش. با مؤنث آن **נְשׂוּאָה**]

**נָשׁוּךְ** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **נָשַׁךְ** گزیده (شده): **נָשׁוּךְ כֶּלֶב שׁוֹטֶה** کسیکه سگ هار او را گزیده باشد

**נְשׁוּל** ا.ر. خلع ید، اخراج

**נִשּׁוּל**←**נָשַׁל**

**נְשׁוּם** ا.ر. = **נְשִׁימָה** تنفس

**נִשּׁוֹם**←**שָׁם**[2]

**נְשׁוּף** ا.ر. = **נְשִׁיפָה**

**נְשׁוּק** ״ = **נְשִׁיקָה**

**נָשׁוּק** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **נָשַׁק**[2] مسلح

**נָשׁוּר** ص. [״] ا.مف. از **נָשַׁר** افتاده، ریخته

– **נָשׁוּר עָלִים** بی برگ (شده)

**נָשׁוֹת = נָשִׁים** [جمع **אִשָּׁה**]

**נִשְׁזַר**←**שָׁזַר**

**נִשְׁחַט וְנִשְׁחַךְ**←**שָׁחַט וְ(שָׁחַךְ)**

**נִשְׁחַק וְנִשְׁחַר**←**שָׁחַק וְשָׁחַר**[1]

**נִשְׁחַת**←(**שָׁחַת**)

**נִשְׁחָת** ص. [چون **נִשְׁאָל**] فاسد ـ پوسیده

**נִשְׁטָה; נִשְׁטַם; נִשְׁטַף**←(**שָׁטָה**); **שָׁטַם; שָׁטַף**

**נִשִּׁי** ا.ر. [چون **גִּדִּי**] بدهی، قرض =**חוֹב**

**נָשִׁי(ת)** ص. زنانه

**נָשִׂיא**[1] ا.ر. [נָ־] رئیس ‖ ج **נְשִׂיאִים**

– **נְשִׂיא הַמְּדִינָה** رئیس جمهور

**נָשִׂיא**[2] ״ [״] ابر (غلیظ) یا بخار ‖ ج ״

**נְשִׂיאָה**[1] ا.ث. حمل: بردن، انتقال

– **נְשִׂיאַת אִשָּׁה** زن گرفتن، ازدواج

– **נְשִׂיאַת כַּפַּיִם** بلند کردن دستها (در دعا)

– **נְשִׂיאַת פָּנִים** گرفتن روی اشخاص، روگیری، ملاحظه

– **נְשִׂיאַת רֹאשׁ** سر شماری

**נְשִׂיאָה**[2] ״ زن رئیس جمهور ←**נָשִׂיא**[1]

**נְשִׂיאוּת** ״ ریاست (جمهور) ـ هیأت رئیسه

– **נ׳ יָד** بلند کردن دست (در سوگند)

– **נ׳ עָוֹן** قبول مسئولیت یا مجازات جرم

**נְשִׂיבָה** ״ وزش، جریان

**נְשִׂיָּה** ״ = **שִׁכְחָה** فراموشی

– **אֶרֶץ נ׳** وادی خاموشان

**נְשִׂיוֹן** ا.ر. [چون **זִכָּרוֹן**] بلای فراموشی

**נְשִׂיוּת** ا.ث. زنانگی، حالت زنانه

**נְשִׂיכָה** ״ عمل گزیدن یا گاز گرفتن

**נְשִׂילָה** ״ = **נְשִׂירָה**

**נָשִׁים** [جمع **אִשָּׁה**]

**נְשִׁימָה** ا.ث. تنفس ـ نفس

– **בְּנ׳ אַחַת** با یك نفس، بی وقفه

– **בְּנ׳ עֲצוּרָה** نفس نفس زنان، با اشتیاق فوق العاده

**נְשִׁיפָה** ״ زفیر: دم بر آوردن

– **כְּלֵי־נ׳** سازِ بادی

**נְשִׁיקָה** ״ بوسه، بوس: **לָתֵת נ׳** بوسیدن

– **מִיתַת נ׳** مرگ راحت

**נָשִׁיר** (۱) ا.ر. [چون **פָּקִיד**] برگ ریزان ـ موقع تولك رفتن مرغ (۲) ص. [چون **בָּהִיר**] برگ ریز ـ پر ریز

**נְשִׁירָה** ا.ث. افت ـ ریزش: **נְשִׁירַת שֵׂעָר** ـ **נְשִׁירַת נוֹצוֹת** تولك رفتن یا پر ریختن

**נְשִׁית** " سیاتیك، دردِ عرق النساء

**נָשַׁךְ** ف‌م. [چون **נָפַל** یا **נָשַׂק**] گاز گرفتن ـ گزیدن ـ دندان زدن ـ .ب. با سود وام دادن

ـ **כְּפָרִים נוֹשְׁכִים** نانهائی که در تنور بهم بچسبند

ـ **נָשׁוּךְ** مج. [چون **נִגַּף**] گزیده یا گاز گرفته شدن

ـ **נִשַּׁךְ** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] سخت گزیدن یا گاز گرفتن

ـ **נִשַּׁךְ** مج. [چون **אֻשַּׁר**] سخت گزیده شدن

ـ **הִשִּׁיךְ** ف‌م. [چون **הִפְּיל**] با سود وام دادن

**נֶשֶׁךְ** ا.ر. [**נִשְׁכּוֹ**] سود، ربا ـ ج **נְשָׁכִים** [**נִשְׁכֵי**]

**נִשְׁכַּב** ← **שָׁכַב**

**נִשְׁכָּה** ا.ث. = **לִשְׁכָּה** ‖ ج **נְשָׁכוֹת** [**נִשְׁ־**]

**נִשְׁכַּח** ← **שָׁכַח**

**נִשְׁכָּח** ص. [چون **נִשְׁלָח**] فراموش شده

**נַשְׁכָּן(־כָּנִית)** ص. گاز گیرنده

**נִשְׁכַּר** ← **שָׁכַר**

**נִשְׂכָּר** ص. [چون **נִזְקָר**] ا.مف. از **נִשְׂכַּר** مزدور، اجیر شده ـ بهره مند شونده، سود برنده

**נָשַׁל** [چون **נָשַׂק**] ف‌ل. در رفتن، بیرون آمدن ـ افتادن ـ ریختن ‖ ف‌م. کندن، در آوردن، بیرون کِ ـ راندن

ـ **נָשׁוֹל** یا **נְשׁוֹל** مج. [چون **נִגַּף** یا **נִצּוֹד**] = **נָשַׂר**; **נָפַל**

ـ **נִשַּׁל** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] خلع ید یا اخراج کِ

ـ **נִשַּׁל** مج. [چون **אֻשַּׁר**] رانده یا خلع ید شدن

ـ **הִתְנַשֵּׁל** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] خود بخود افتادن

ـ **הִשִּׁיל** ف‌م. [چون **הִפְּיל**] انداختن: **הַנָּחָשׁ מַשִּׁיל אֶת עוֹרוֹ** مار پوست می اندازد

**נָשֶׁל** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] پوست انداختن (جانوران) ـ ریزش میوه پیش از موعد

**נִשְׁלַב; נִשְׁלַג; נִשְׁלָה** ← **(שָׁלַב); (שָׁלַג); שָׁלָה**

**נִשְׁלַח** ← **שָׁלַח**

**נִשְׁלָח(־לַחַת)** ا.مف. از **שָׁלַח** فرستاده شده ‖ ج **־לָחִים (לָחוֹת)**

**נִשְׁלַט; נִשְׁלַךְ; נִשְׁלַל** ← **שָׁלַט; (שָׁלַךְ); שָׁלַל**[1]

**נִשְׁלַם** ← **שָׁלַם**

**נִשְׁלָם** ص. [چون **נִשְׁמָר**] تمام، کامل، انجام شده

**נִשְׁלַח וְנִשְׁלַךְ** ← **שָׁלַח וְשָׁלַךְ**

**נָשַׁם**[1] ف‌ل. [چون **נָפַל**] نفس کشیدن ـ نفس زدن

ـ **נִשֵּׁם** ف‌ل. [چون **דִּבֵּר**] سخت نفس کشیدن

ـ **הִתְנַשֵּׁם** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] نفس نفس زدن، تند یا سخت نفس کشیدن

**נָשַׁם**[2] ← **שָׁמַם**[1]

**נָשָׁם** [چون **נָסָב**] ا.مف. از **נָשַׁם**[2]

**נֶשֶׁם** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] تنفس ـ [در شعر] = **נְשָׁמָה**

**נִשְׁמַד** ← **(שָׁמַד)**

**נְשָׁמָה** ا.ث. [چون **נְדָבָה**] روح ـ نفس ـ ذیروح

**נִשְׁמַט** ← **שָׁמַט**

**נִשְׁמַע** ← **שָׁמַע**

**נִשְׁמָע** [چون **נִשְׁלָח**] ا.مف. از **נִשְׁמַע**

**נִשְׁמַר** ← **שָׁמַר**

**נִשְׁמָר(־מֶרֶת)** ا.مف. از **נִשְׁמַר** ‖ ج **־מָרִים (־מָרוֹת)**

**נִשְׁנָא** ← **שָׁנֵא**

**נִשְׁנָה** ← **שָׁנָה**[2]

**נִשְׁנַן** ← **שָׁנַן**

**נִשַּׁס** ← **שָׁסַס**

**נִשְׁסַע; נִשְׁעַן; נִשְׁעַר; נִשְׁעַר** ← **שָׁסַע; שָׁעַן; שָׁעוֹ; שָׁעַר**

**נָשַׁף** ف‌ل. [چون **נָפַל**] دمیدن ـ فیش یا هیس کِ ـ [با **בְּ**] نواختن

ـ **נִשֵּׁף** ف‌ل. [چون **דִּבֵּר**] سخت دمیدن

ـ **הִתְנַשֵּׁף** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] سخت نفس کشیدن

**נֶשֶׁף** ا.ر. [**נִשְׁפּוֹ**] جشن (شب)، شب نشینی ‖ ج **נְשָׁפִים** [**נִשְׁפֵי**]

ـ **נ' מַסֵּכוֹת** بال ماسکه

**נִשְׁפָּה** ← **שָׁפָה**[1]

**נִשְׁפֶּה** ~ ص. [چون **נִגְלֶה**] بلند

**נִשְׁפְּיָה** ا.ث. جشن یا مهمانی مختصر

**נִשְׁפַּט; נִשְׁפַּךְ; נִשְׁפַּע; נִשְׁפַּת** ← **שָׁפַט; שָׁפַךְ; שָׁפַע; שָׁפַת**

**נִשְׁפָּת, נִשְׁוֹפֶת** ا.ث. [چون **כְּתֹבֶת**] برادهٔ (فلز) ـ خرده چوب

נִשַּׁק ف‌ل. [چون נִגַּף] در گرفتن، افروخته شدن
– הִשִּׁיק ف‌م. [چون הִפִּיל] آتش زدن، سوزاندن
נָשַׁק[1] [יִשַּׁק; נוֹשֵׁק; שַׁק (שְׁקִי)] ـ م. נָשֹׁק, נָשׁוֹק; לִנְשֹׁק ف‌ل. [با ל] بوسیدن، بوسه ك، ماچ ك: וַיִּנַּשֵּׁק נ׳ לְרָחֵל ویعقوب راحل را بوسید || بهم رسیدن، بهم پیوستن || ف‌م. بوسیدن ـ تماس پیدا کردن با
– שְׂפָתַיִם יִשַּׁק دهنش را با ید بوسید
– נִשֵּׁק ف‌م. [چون דִּבֵּר] بوسیدن [گاهی با ל چون ف‌ل.]
– נָשֵׁק مج. [چون אָשַׁר] بوسیده شدن
– הִתְנַשֵּׁק ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] یکدیگر را بوسیدن، روبوسی ك
– הִשִּׁיק [چون הִפִּיל] ف‌ل. خوردن، برخوردن، تماس داشتن || ف‌م. به آب انداختن ـ تماس دادن، نزدیك ك ـ هم سطح ك
– הֻשַּׁק مج. [چون הֻגַּשׁ] به آب انداخته شدن
נָשַׁק[2] ف‌م ـ ل. [״] مسلح شدن (به)
נֶשֶׁק ا.ر. [چون דֶּגֶל] اسلحه [بطور اسم جمع]
– בֵּית־הַנ׳ اسلحه خانه، زرّاد خانه
– נְשֹׂא נ׳ اسلحه برداشتن، سرباز شدن
– שְׁבִיתַת נ׳ متارکهٔ جنگ
נַשָּׁק [נַשַּׁק] (נַשָּׁקִית) ا. اسلحه دار ـ اسلحه ساز
נִשְׁקַד←(שָׁקַד)
נִשְׁקַל و נִשְׁקַע←שָׁקַל و שָׁקַע
נִשְׁקַף←(שָׁקַף)
נִשְׁקָף ص. [چون נִשְׁמָר] ׳مشرف ـ [م‌ا] نگاه کننده
נָשַׁר ف‌ل. [چون נָפַל] افتادن، ریختن
– נִשֵּׁר ف‌م. [چون דִּבֵּר] کندن ـ انداختن ـ ریختن
נֶשֶׁר[1] ا.ر. [چون דֶּגֶל] دال، عقاب ـ کرکس، لاشخور ـ [در افسانه] سیمرغ
נֶשֶׁר[2] ״ میوهٔ افتاده از درخت [بیشتر תַּפּוּחֵי נ׳ سیب های افتاده]
נִשְׁרַט←שָׂרַט
נִשְׁרִי(ת) ص. عقابی، قوشی: חֹטֶם נִשְׁרִי
נִשְׁרַף←שָׂרַף[1]
נִשְׂרָף ص. [چون נִשְׁמָר] سوخته ـ ∴ از هستی ساقط شده

נִשְׂרֶת ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] تریشه ـ ׳براده ـ ریزه ـ دم قیچی ـ موی قیچی شده
נַשֶּׂרֶת ״ [چون צַמֶּרֶת] ریزش مو
נָשַׁת ف‌ل. [چون כָּרַת] خشك شدن ـ ∴ زوال پذیرفتن
– נִשַּׁת ف‌ل. [נִשַּׁתִּי: יִנָּשֵׁת; נִשָּׁת; הִנָּשֵׁת (הִנָּשְׁתִּי)] ـ م. לְהִנָּשֵׁת خشك شدن
נִשְׁתָּה←שָׁתָה
נִשְׁתָּרוֹן~ (از ״نوشته״ فارسی) ا.ر. [־וֹן] نوشته ـ نامه ـ فرمان
נִשְׁתַּל; נִשְׁתַּר; נִשְׁתַּת←שָׁתַל; (שָׁתַר); (שָׁתַת)
נִתְאַם←תָּאַם
נִתְאָם ص. [چون נִשְׁאָל] ا.مف. از נִתְאַם
נָתַב ف‌م. [چون זָבַר] جاده (چیزی را) نشان دادن
נִתְבַּע←תָּבַע
נִתְבָּע ا.ر. [چون נִשְׁלָח] مدعی علیه (*moda-a-alay*-h)، [خوانده]
נִתּוּחַ ״ [چون תַּפּוּחַ] تجزیه ـ عمل (جرّاحی) ـ ∴ رسیدگی دقیق
נִתּוּחִי(ת) ص. مربوط بجراحی ـ عملی، عمل کردنی
נָתוּךְ [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָתַךְ
נָתוּן ص. [״] ا.مف. از נָתַן داده شده ـ فرض شده ـ تسلیم (به عادتی) شده، معتاد ـ در معرض (قرار گرفته): נתון לְהַשְׁנָחָה در معرض نظارت
– נְתוּנִים (هج) ا.ر. اطلاعات، سوابق ـ مفروضات
נְתוּץ ا.ر. تخریب: خراب ك
נָתוּץ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از נָתַץ خراب شده
נָתוּק ص. [״] ا.مف. از נָתַק کنده یا پاره شده ـ بیضه کشیده، اخته
נְתוּק ا.ر. عمل کندن یا پاره ك ـ قطع
נְתוּר ״ جست، پرش
נִתַּז ف‌ل. [چون נִגַּף] (دور) انداخته شدن ـ پاشیده شدن ـ چکیدن
– נִתֵּז ف‌ل. [چون דִּבֵּר] پریدن، ول شدن || ف‌م. = הִתִּיז [ریختن
– הִתְנַתֵּז ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پاشیده یا پرت شدن،
– הִתִּיז ف‌م. [چون הִפִּיל] پرت ك، ریختن، پاشیدن ـ بریدن ـ ∴ با تأکید وشمرده تلفظ ك

– נְתַז مج. [چون נְשַׂג] پاشیده شدن ـ بریده شدن
נָתָז ا.ر. [چون גָּל] تیکهٔ پرت شده ـ جهش یا چکیدن آب
נִתַּח مج ـ ف ل. [چون נִטַּע] پاره پاره شدن ـ تجزیه شدن ـ تحت عمل جراحی قرار گرفتن
– נִתַּח ف م. [چون שִׁלַּח] پاره پاره کـ ـ شقه کـ ـ عمل کـ: مورد جرّاحی قرار دادن، ∴ تجزیه کـ، دقیقاً رسیدگی کـ ـ توقیف کـ
– נִתַּח مج. [چون שֻׁלַּח] پاره پاره شدن ـ شقه شدن ـ مورد جراحی قرار گرفتن ـ تجزیه شدن ـ دقیقاً رسیدگی شدن
– הִתְנַתַּח ف ل. [چون הִתְבַּקַּע] پاره یا شقه شدن ـ مورد عمل جراحی قرار گرفتن
נָתָח ا.ر. [נְתָחוֹ] تیکه، پاره ‖ ج נְתָחִים [נְתָחַי]
נִתְחַב; נִתְחַם←תָּחַב; תָּחַם
נַתְחָן[–חַן](–תָנִית) ا. متخصص تجزیه
נִתְחָנִי(ת) ص. تجزیه ای ـ تحلیلی ـ متخصص تجزیه
נָתִיב ا.ر. [چون פָּקִיד] جاده، مسیر ـ ∴ طریق، راه
– נְתִיב הֶחְלֵב کهکشان
– נְתִיבֵי אֲוִיר خطوط هوائی ـ شرکت هوا پیمائی
נְתִיבָה ا.ث. جاده، ∴ راه، طریق
– בֵּית־הַנְּתִיבוֹת (۱) محل انشعاب راه (۲) תַּחֲנַת רַכֶּבֶת
נְתִיחָה " عمل پاشیدن یا ریختن یا پرت کـ
נָתִיךְ ا.ر. [چون פָּקִיד] سیم فیوز
נְתִיכָה ا.ث. گدازش، ذوب
נָתִין (נְתִינָה) ا. [چون פָּקִיד (פְּקִידָה)] تابع، تبعه، بومی
נְתִינָה ا.ث. اعطاء: دادن
נְתִינוּת " تابعیت
נְתִיצָה " = נְתוּץ
נָתִיק ص. [چون בָּהִיר] پاره شدنی ـ جدا شدنی
נְתִיקָה ا.ث. = נְתוּק
נְתִיקוּת " کنده شدگی ـ بریده شدگی، جدائی
נָתִיר ص. [چون בָּהִיר] باز شدنی، گشودنی
נְתִירָה ا.ث. جست، پرش
נְתִישָׁה " عمل خراب کـ یا ریشه کن کـ
נָתַךְ ف ل. [چون נָשַׂק] ریختن: بروز کردن یا نازل شدن
– נִתַּךְ ف ل. [چون נִגַּף] ریختن، جاری شدن ـ گداخته شدن ـ ∴ متلاشی شدن
– הִתִּיךְ ف م. [چون הִפִּיל] گداختن ـ ریختن ـ نرم کـ
– הֻתַּךְ مج. [چون הֻגַּשׁ] گداخته یا ریخته شدن
נָתָךְ ا.ر. [נְתָכוֹ] فلز مرکب ‖ ج נְתָכִים [נְתָכַי]
נִתְכַּן←תָּכַן
נִתְלָה; נִתְלַע; נִתְלַשׁ←תָּלָה; תִּלַּע[1]; תָּלַשׁ
נִתְמַךְ←תָּמַךְ
נָתַן ف م. [נָתַתִּי; יִתֵּן; נוֹתֵן; תֵּן (תְּנִי)] ـ م. נָתֹן, נָתוֹן; לְתֵת دادن ـ بخشیدن ـ ∴ بر آوردن، اجابت کـ ـ موجب شدن ـ گذاشتن [اجازه دادن]: לֹא נָתְנוּ לִי לְדַבֵּר نگذاشتند حرف بزنم ‖ گذاشتن: قرار دادن ـ ریختن ـ نصب کـ، تعیین کـ ـ به سمت ... گماشتن ـ پنداشتن ـ مصرف کـ، تخصیص دادن ـ جلوه دادن ـ ظاهر ساختن، نشان دادن ـ حکم کـ ـ ایجاب کـ ـ وضع کـ
– מִי יִתֵּן (וְ) ای کاش: מִי יִתֵּן וְנִזְכֶּה کاش موفق میشدیم، انشاء الله موفق شویم
– נָתַן עֵינָיו نگاه (شهوت آمیز) کرد
– נָתַן אֶת קוֹלוֹ בִּבְכִי با صدای بلند گریه کرد
– נָתַן אֶת שְׁכָבְתּוֹ ב با... هم بستر شد
– הֵיא הַנּוֹתֶנֶת عکس این باید با شد
– נִתַּן مج. [נִתַּתִּי; יִנָּתֵן; נִתָּן; הִנָּתֵן (הִנָּתְנִי)] ـ م. לְהִנָּתֵן داده شدن ـ تسلیم شدن ـ گذاشته شدن ـ بر آورده یا اجابت شدن ـ امکان پذیر بودن، قابل... بودن: אֵינוֹ נִתָּן לְהִתְנַשֵּׁם قابل اجراء نیست
– הָאֱמֶת נִתְּנָה לְהֵאָמֵר←אָמַר
– הֻתַּן مج. [فقط در زمان آینده: יֻתַּן داده خواهد شد ـ گذاشته خواهد شد ـ ریخته خواهد شد]
נֹתֵן [شکل اصلی נוֹתֵן]
נִתַּן←נָתַן
נִתָּן ص. [چون נִגָּף] ا.مف. از נִתַּן
– נ' ל قابلِ capable of: נִתָּן לְהִשָּׁבֵר قابل شکستن
נִתַּע ف ل. [چون נִטַּע] شکسته یا ویران شدن
נִתְעַב←תִּעֵב
נִתְעָב ص. [چون נִשְׁאָל] مکروه، منفور
נִתְעָה←תָּעָה

**נִתְעָה** ص. [چون נִגְלָה] گمراه (شده)، فریب خورده
**נִתְפַּס** یا **נִתְפֵּשׂ** و **נִתְפַּר**←**תָּפַס** و **תָּפַר**
**נָתַץ** ف‌م. [چون נָפַל] شکستن ـ ویران ك
– **נִתַּץ** مج. [چون נִגַּף] شکسته شدن ـ ویران شدن
– **נִתֵּץ** ف‌م. [چون דִּבֵּר]= **נָתַץ**
– **נְתַּץ** مج. [چون אָשַׁר] و **הִתַּץ** [چون הָגַשׁ]= **נִתַּץ**
**נָתַק** ف‌م. [چون נָפַל] (از جائی بجائی) کشیدن، دور کردن ـ کندن ـ کشیدن، پاره ك ـ جاری ك
– **נִתַּק** مج. [چون נִגַּף] (از جائی بجائی) کشیده شدن ـ کنده شدن ـ گسیخته شدن، قطع شدن ـ∴ خنثی شدن ـ گداخته یا نابود شدن ـ منتقل یا تبدیل شدن
– **נִתֵּק** [چون דִּבֵּר] ف‌م. گسیختن، پاره ك ـ ∴ قطع ك (روابط) ـ جدا کردن ـ کندن ـ از جای خود دور کردن ‖ ف‌ل. مخالفت یا اعتراض ك
– **נְתַּק** مج. [چون אָשַׁר] و **הִתְנַתֵּק** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] = **נִתַּק**
– **הִתִּיק** ف‌م. [چون הִפִּיל] جا بجا کردن، از جای خود منتقل ك
– **הָנְתַּק** مج. [יִנָּתֵק; מִנָּתֵק] ـ م. **הָנְתֵּק**~ از محل خود کشیده یا دور شدن
**נֶתֶק** ا.ر. [چون חֶבֶל] قسمی بیماری جلدی در سر وریش
**נִתְקַל; נִתַּקֵּן; נִתְקַע**←**(תָּקַל); תָּקַן; תָּקַע**
**נִתְקַף**←**תָּקַף**
**נִתְקָף** ص. [چون נִפְקָד] مورد حمله قرار گرفته
**נָתַר**[1] ف‌ل. [چون נָשַׁק] جستن، پریدن ـ تپیدن
– **נִתַּר** [چون נִגַּף] = **נֶעְתַּק**←**עָתַק**
– **נִתֵּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] با جست وخیز راه رفتن
– **הִתִּיר** ف‌م. [چون הִפִּיל] پراندن، جهانیدن
(**נָתַר**[2]) **הִתִּיר** ف‌م. [چون הִפִּיל] از بند رها کردن، آزاد کردن ـ گشودن، باز کردن (گره) ـ شکافتن ـ ∴ حل ك ـ حلال ك، مجاز دانستن ـ مجاز کردن، اجازه دادن (به): **הִתִּירוּ לוֹ לַעֲשׂוֹת זֹאת** باو اجازه دادند که این کار را بکند ‖ مباح ك ـ از قید نذر آزاد کردن ـ باطل کردن (قسم)
– **הָתַּר** مج. [چون הָגַשׁ] گشوده شدن ـ رها شدن، آزاد شدن ـ حل شدن ـ مجاز یا حلال شدن ←**מֻתָּר** ‖ مباح شدن ـ باطل شدن
– **נִתַּר** ف‌ل. [چون נִגַּף] آزاد یا رها شدن ـ مجاز یا حلال شدن
**נֶתֶר** ا.ر. [נִתְרוֹ] نطرون، نمك قلیای طبیعی، اشنان، سود soda
– **נ׳ מְאֻכָּל** سود محرّق caustic soda
**נַתְרָן(־רָנִית)** = קַפְּצָן الخ
**נַתְרָן** ا.ر. [־רַן] سود، سودیوم sodium
– **נ׳ פַּחֲמָתִי** کاربنات دوسود، نمك قلیا
– **נ׳ דּוּ־פַּחֲמָתִי** جوش شیرین
– **נ׳ חַנְקָתִי** نیترات دوسود
– **סוּלְפַּט*** הַנ׳ سولفات دو سود، نمك فرنگی مصنوعی
**נָתַשׁ** ف‌م. [چون נָפַל] کندن ـ ∴ ریشه کن ك
– **נִתַּשׁ** مج. [چون נִגַּף] کنده شدن ـ ریشه کن شدن
– **הִתַּשׁ** مج. [چون הָגַשׁ] (از ریشه) کنده شدن

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

נ׳ = נְקֵבָה – נֹסַח, נֻסְחָה
נ״א = נְבִיאִים אַחֲרוֹנִים – נֹסַח אַחֵר – נֹסַח אַשְׁכְּנַז
נ״ב = נִכְתַּב בַּצַּד یا נִזְכַּרְתִּי בַּסּוֹף بعدالتحریر P.S.
☜ נ״ב تقلیدی‌است از N. B. (*Nota Bene*) بمعنی ,,تبصره“
נדל״נ = נְכָסִים דְּלָא נַיְדֵי
נו״כ = נְבִיאִים וּכְתוּבִים
נו״ע = נוֹחוֹ עֵדֶן جنت مکان
נח״ל = נֹעַם חֲלוּצֵי לוֹחֲם
נ״ט = נֶגֶד טַנְקִים ضد تانك
נ״י = נַרוֹ יָאִיר
נ״ל = נִרְאֶה לִי
נ״ע = נִשְׁמָתוֹ עֵדֶן
נק׳ = נְקֵבָה
נ״ר = נְבִיאִים רִאשׁוֹנִים

# ס

ס׳ شمارهٔ ٦٠

**סַאֵב** ف‌م. [چون פֵּאֵר] كثيف ك، چرك ك

**-סַאֵב** مج. [چون פֹּאַר] كثيف (كرده) شدن

**-הִסְתָּאֵב** ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] كثيف شدن

**סְאָב** ا.ر. [چون בַּעַל] [در شعر] = סֵאָבוֹן

**סַאֲבוֹן** „ [סַאֲ-] كثافت ـ پليدى، ناپاكى || ج סַאֲבונות

**סְאָה** ا.ث. [סְאָתִי] پيمانه اى در حدود ١٣ ليتر ـ ∴ پيمانه: נִתְמַלְאָה הַסְּאָה || ج סְאִים يا סְאוֹת ـ ת סָאתַיִם

**סַאוּב** ا.ر. = לְכְלוּךְ

**סָאוּב** ص. [چون בָּדוּק] كثيف، چرك، ناپاك

**סְאוֹן~** ا.ر. = שָׁאוֹן غوغا، هايهو، آشوب

**סָאַן** ف‌ل. [چون שָׁאַל] = שָׁאַן[1]

**סָאתַיִם←סְאָה**

**סַב←סְבִּים** يا סְבִּין

**סָב** ص ـ ا. پير (مرد) ـ پدر بزرگ =(אָב) זָקֵן

**סַב[1]** = סָבַב

**סַב[2]** (סַבָּה) ا.فا. از סַב[1] || ج סַבִּים (סַבּוֹת)

**סָבָא°** = סָב; זָקֵן

**סַבָּא** ا.ر. [در زبان كودكان] پدر بزرگ

**סָבָא** ف‌م. [چون קָרָא] (زياد) نوشيدن

**-סָבָא יין** از شراب مست شدن، ميگسارى ك

**סָבָא** ا.ر. [סָבְאוֹ] مسكر، مشروب ←מַשְׁקֶה || ج סְבָאִים [סָבְאֵי]

**סַבָּא** [شكل اصلى סוֹבֵא]

**סַבְאָנִי(ת)** ص. زياد تشنه ←צָמֵא

**סָבַב** يا סַב [סָבַבְתִּי يا סַבּוֹתִי; יָסֹב يا יִסַּב يا יְסֹבֵב; סוֹבֵב يا סַב; סַב (סֹבִּי)] ـ م. סָבֹב, סָבוֹב; לְסַבֵּב يا לְסֹב (١) ف‌ل. گشتن، گردش ك ـ برگشتن ـ گرد آمدن، حلقه زدن ـ ∴ دست بدست رفتن، منتقل شدن ـ نشستن (براى خوراك) ـ [با ב] باعث شدن (٢) ف‌م. دور زدن ـ احاطه ك ـ محاصره ك

**-נָסַב** [נָסַבּוֹתִי; יִסַּב; נָסָב; הִסַּב (הִסַּבִּי)] ـ م. לְהִסֵּב ف‌ل. گرد آمدن ـ بر گشتن ـ دور زدن ـ منتقل شدن || ف‌م. احاطه ك

**-נָסַבּוּ אֶת־הַבַּיִת** يا נ׳ עַל הַבַּיִת خانه را احاطه كردند

**-סוֹבֵב** [סוֹבַבְתִּי; יְסוֹבֵב; מְסוֹבֵב; סוֹבֵב (סוֹבְבִי)] ـ م. לְסוֹבֵב ف‌ل. گردش ك || ف‌م. احاطه ك ـ گردا نيدن ـ در (محلى) گشت زدن ـ دور (كسى) رفتن يا (او را) تعقيب ك [احاطه ك

**-סִבֵּב** [چون הִלֵּל] ف‌م. تبديل ك ـ باعث شدن ـ

**-סַבֵּב עַל הַפְּתָחִים** (براى گدائى) بهر در رفتن

**-סָבַב** مج. [چون הָלַל] فراهم شدن، معلول (علتى) ب ـ احاطه شدن

**-הִסְתּוֹבֵב** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] دور زدن ـ گشتن ـ چرخيدن، حركت وضعى ك: הָאָרֶץ מִסְתּוֹבֶבֶת עַל צִירָהּ

**-הֵסֵב** [הֲסִבּוֹתִי; יָסֵב يا יַסֵּב; מֵסֵב; הָסֵב (הָסֵבִּי) يا הַסֵּב (הַסֵּבִּי)] ـ م. לְהָסֵב يا לְהַסֵּב ف‌م. دور گرداندن ـ (بر) گرداندن ـ انتقال دادن ـ عوض ك (اسم) ـ احاطه ك || ف‌ل. (سر ميز) نشستن

**-לְהַסֵּב אֶת תְּשׂוּמֶת לִבּוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי** توجه كسيرا معطوف داشتن

**-הוּסַב** مج. [הוּסַבּוֹתִי; יוּסַב; מוּסָב] ـ م. הוּסֵב~ دور گرفته شدن، (توى چيزى) نصب شدن ـ ∴ دور زدن، رجوع ك: דְּבָרָיו מוּסָבִּים עַל (בה) הַתָּכְנִית הַחֲדָשָׁה || عوض شدن (اسم)، برگردانده شدن ـ پشت نويسى يا انتقال داده شدن

**סַבֶּבֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] چرخ دندانهٔ كوچك

**סָבָה** „ [مؤنث סָב] مادر بزرگ، جدّه ـ پير زن

**סִבָּה** „ سبب، علت ـ موجب ـ پيشامد، رويداد

**-מִסִּבַּת** بعلت

**-סִבַּת הַסִּבּוֹת** علت العلل

**סִבּוּב** ا.ر. گردش، چرخش ـ دور زنی، طواف ـ پیچ ـ [در مسابقه] دور، نوبت
– **תְּנוּעַת ס׳** حرکت وضعی یا آشوبی
– **ס׳ רֹאשׁ** دوار، سر گیجه
**סִבּוּבִי(ת)** ص. دوری ـ گردنده، دوّار
– **תְּנוּעָה סִבּוּבִית** حرکت وضعی یا آشوبی
**סְבוֹךְ** ا.ر. پیچ، پیچیدگی ـ ∴ گرفتاری ـ بیماریِ ناشی از بیماری دیگر
**סָבוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **סָבַךְ** در هم پیچیده
**סַבּוֹן*** ا.ر. صابون
– **מֵי ס׳; בּוּעוֹת ס׳** آب صابونی ـ کف صابون
**סִבּוֹן** ״ عمل صابون زدن ـ صا بون سازی
**סַבּוֹנַאי** ״ [چون גַּבַּאי] صابون پز، صابون ساز
**סַבּוֹנִיָּה** ا.ث. جا صابونی
**סַבּוֹנִית** ״ گیاهی مانند چوبک
**סָבוּר** ص. [چون בָּדוּק] تصور کننده، معتقد: **הֲנִי ס׳ שֶׁהוּא יִסְכִּים** تصور می کنم یا بدین گمان هستم که موافقت خواهد کرد
– **סְבוּרֵנִי** گمان میکنم، تصور میکنم
– **סְבוּר הָיִיתִי** تصور می کردم
**סָבוֹרָאִים** ا.ر. (لقب) مروجین تلمود [جمعِ סָבוֹרָא° فکر کننده، استدلال کننده]
**סְבִיאָה** ا.ث. میگساری
**סָבִיב** (۱) ا.ر. [סְ־] ـ ج **סְבִיבִים** دور، اطراف ـ [در جمع] حومه (۲) ق. دور تا دور، از هر طرف (۳) ح‌ا. دور تا دورِ، گرداگردِ، در اطرافِ
– **ס׳ ס׳** دور تا دور، از هر طرف ـ [د.م] جمعاً
– **ס׳ לְ** دورِ ـ آنطرفِ، پشتِ
– **מִס׳** دور تا دور ـ **מִס׳ הָלַכְנוּ** دور زدیم، از پشت (جاده) رفتیم
– **מִס׳ לְ** دورِ، در اطرافِ ـ از دورِ، از دور و برِ
**סְבִיבָה** ا.ث. (۱) حومه، اطراف [بیشتر در صیغهٔ ج]: **בִּסְבִיבוֹת יְרוּשָׁלַיִם** (۲) مجاورت، همسایگی: **הוּא גָּר בַּס׳ שֶׁלָּנוּ – הַאִם יֵשׁ בַּס׳ מָלוֹן?** آیا در این نزدیکی ها (یا در این حوالی) مسافرخانه هست؟ (۳) محیط، اطرافیان

**סְבִיבוֹל** ا.ر. مُدَبر یا مفصل گردنده، حلقهٔ گردان
**סְבִיבוֹן** ״ فرفره
**סְבִיבוֹנִי(ת)** ص. فرفره ای ـ گردنده
**סָבִיךְ** ص. [چون בָּהִיר] ژولیده (شدنی)
**סְבִיכוּת** ا.ث. پیچیدگی ـ در هم بر همی
**סָבִיל** ص. [چون בָּהִיר] انفعالی ـ [د] مجهول: **בִּנְיָן ס׳** باب یا بناء مجهول [چون باب נִפְעַל]
**סְבִילוּת** ا.ث. تاب (تحمل) ـ انفعال ـ حالت فعل مجهول
**סְבִּים** یا **סְבִּין°** ا.ر. سبوس [جمع סֹב~]
**סָבִיר** ص. [چون בָּהִיר] (ظاهراً) معقول
**סָבַךְ** ف‌م. [چون זָכַר] در هم پیچیدن ـ در هم بافتن
– **נִסְבַּךְ** مج. [چون נִזְכַּר] در هم پیچیده شدن ـ گیر کردن [پیوند زدن
– **סִבֵּךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] در هم بر هم یا پیچیده ك.
– **סֻבַּךְ** مج. [چون אֻשַּׁר] در هم بافته شدن یا گیر کردن ـ ∴ پیچیده شدن
– **הִסְתַּבֵּךְ** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] گیر کردن. گرفتار شدن
– **הֻסְבַּךְ** مج. [چون הֻזְכַּר] = **הִסְתַּבֵּךְ**
**סֹבֶךְ, סֹבֶךְ** ا.ر. [סְבַךְ; סְבָכוֹ] شاخه های در هم پیچیده ـ بیشه ـ ∴ موضوع غامض || ج **סְבָכִים** [סְבָכַי]
**סֹבֶךְ** ״ [סְבָכוֹ] بیشه ـ نرمهٔ ساق پا || ج **סְבָכִים** [סְבָכַי]
**סְבָכָה** ا.ث. [چون גְּדָרָה] شبکه ـ تور (سر)
**סְבְכִי** ا.ر. بلبل جنگلی
**סָבַל** [چون זָכַר] ف‌م. حمل ك، بردن ـ ∴ تحمل ك || ف‌ل. رنج بردن، رنج کشیدن
– **סָבַל בְּזָיוֹן** خواری کشیدن
– **אֵין הַדַּעַת סוֹבַלְתּוֹ** بعقل نمی گنجد (یا نمی نشیند)
– **נִסְבַּל** مج. [چون נִזְכַּר] حمل شدن ـ تحمل (کرده) شدن
– **סֻבַּל** مج. [چون אֻשַּׁר] بار کرده شدن، بار دار یا میوه دار شدن
– **הִסְתַּבֵּל** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] (مانند بار) سنگینی ك ـ بار دار شدن

**סָבָל** [סַבַּל] (סַבָּלִית) ا. بار بر، حمال
– כָּשַׁל כּוֹחַ הַס׳ کاسهٔ صبر لبریز شد
**סֵבֶל** ا.ر. [סִבְלִי] بار- ∴ عهده، مسئولیت - مشقت || ج סְבָלוֹת [סִבְּ־]
– ס׳ הַיְרֻשָּׁה شباهت نیاگان - رسم آباء واجدادی
**סָבֶל** „ [סֻבְּלוֹ] بار = סֵבֶל || ∴ بار گران، مشقت || ج סְבָלִים [סִבְּלֵי]
**סִבְלָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] بار گران، مشقت
**סִבְלוֹן** ا.ر. بار- [بصیغهٔ جمع: סִבְּלוֹנוֹת] پیشکشی که مرد بخانهٔ نامزدش می فرستد
**סַבְלָן(־לָנִית)** ص. ׳برد بار، شکیبا، صبور
**סַבְלָנוּת** ا.ث. صبر، شکیبائی، برد باری
– בְּס׳ با صبر وشکیبائی - سرِ صبر
**סִבְלֶת*** „ [چون בִּקְרֶת] خوراکِ دسته جمعی - پیکنیک
**סִבֵּן** ف‌م. [چون סִפֵּן] صابون زدن
– סְבַּן مج. [چون סִפַּן] صابون زده شدن
– הִסְתַּבֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] بخود صابون زدن
**סָבַר** ف‌م. [چون זָכַר] گمان ك، تصور کردن، خیال ك
– סָבְרֵי° מָרָנָן° [پیش از خواندن دعای شراب] بااجازهٔ آقایان - [م‌ا] آقایان چه عقیده دارند؟ آیا عقیده دارند که من از طرف ایشان دعا بخوانم؟
– הִסְתַּבֵּר ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] روشن یا معلوم شدن - بر آمدن: استنباط شدن - معقول یا محتمل یا منطقی بنظر آمدن ←אִפְּכָא
– הִסְבִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] توضیح دادن، روشن ك
– הַסְבֵּר פָּנִים خوشروئی وقیافهٔ محبت آمیز نشان دادن
– פָּנִים מַסְבִּירוֹת خوشروئی - قیافهٔ حاکی از دوستی
– הֻסְבַּר مج. [چون הֻזְכַּר] توضیح داده شدن
**סֵבֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] امید - چهره، قیافه، سیما
– ס׳ פָּנִים سیما، قیافه - [مختصرِ ס׳ פָּנִים יָפוֹת] خوشروئی، قیافهٔ بشاش ومتبسم
– ס׳ פָּנִים רָעוֹת ترشروئی
**סַבְּרָג** ا.ر. [סַבָּרְגוֹ] آچارِ پیچ گوشتی || ج סַבָּרְגִים
**סְבָרָה** [از סְבָרָא°] ا.ث. نتیجهٔ منطقی - فرضیه - حدس

**סִבְרוֹן** ا.ر. = סֵבֶר; תְּקָוָה || ־רוֹנוֹת~
**סְבִרֵי←סָבַר**
**סְבָרְתִי(ת)** ص. فرضی، مبنی بر فرضیه یا حدس
**סַבְתָּא°** ا.ث. [در زبان کودکان] مادر بزرگ
**סִבְּתִי(ת)** ص. مبنی بر سبب - دارای علت، موجه
**סָגַ׳** ف‌ل. [چون קָם׳] برگشتن - ∴ منحرف شدن
– נָסוֹג ف‌ل. [יָסוֹג; נָסוֹג; הָסוֹג (הָסוֹגִי)] - م. לְהָסוֹג אָחוֹר عقب نشینی ك - خود را کنار کشیدن - ∴ بیوفائی ك، نارو زدن - برگشتن، ∴ مرتد شدن
– הִסִּיג و הֶסֵּג←נָסַג
**סָגַ׳** ف‌م. [چون קָם׳] محصور یا جدا کردن
**סָגַב و סָגֵב = שָׂגַב و שָׂגֵב**
**סָגַד** ف‌ل. [چون זָכַר] سجده ك
**סָגוֹ*** ا.ر. بلغورِ هندی، پنیر خرما || ج סָגוֹאוֹת
**סִגְיָי** „ بزرگی، جبروت
**סָגוֹל, סָגוֹל** „ نام این نشان (ִ) که در زیر حرف گذاشته میشود وبرابر است با „زیر“ در فارسی
**סִגּוּל** ا.ر. عمل وفق دادن یا مناسب ك - تعدیل
**סגולה = סגלה**
**סָגוֹס*** ا.ر. [چون גָּאוֹן] گلیم یا پتوی کلفت - عبا یا لباس ضخیم
**סָגוּף** ص. [چون בָּדוּק] ریاضت کشیده - رنجانیده
**סִגּוּף** ا.ر. ریاضت جسمی
**סָגוֹר** „ پوشش، پرده: ס׳ הַלֵּב پرده یا برون شامهٔ دل
– קָרַע אֶת ס׳ לִבּוֹ دل خود را خالی کرد
**סָגוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָגַר بسته:
דֶּלֶת סְגוּרָה || ناب، خالص: זָהָב סָגוּר
– אָדָם ס׳ کسیکه دیگرانرا در کار های خود وارد نمیکند وکسی از کارش سر در نمیاورد
– אֲסֵפָה סְגוּרָה جلسه ای که عدهٔ محدودی میتوانند در آن حاضر شوند
– הַבָּרָה סְגוּרָה سیلاب بسته (یعنی آنکه به حرف مصمت ساکن منتهی شود چون הַס در הַסְבִּיר [ضدّ הַבָּרָה פְּתוּחָה]
**סַגִּי°** (۱) דַּי; מַסְפִּיק (۲) רַב; גָּדוֹל
– ס׳ נְהוֹר° بسیار روشن [بطعنه: شخص کور]

– בִּלְשׁוֹן ס׳ נ׳ بطعنه
**סַגִּיב** = שַׂגִּיב
**סְגִידָה** ا.ث. سجده، سجود
**סְגֻלָּה** [از סְגֻלָּהº] ״ مسئله ـ قاعده ـ مبحث
**סָגִין** ا.ر. [چون פָּקִיד] بلوز نظامی
**סְגִירָה** ا.ث. (عمل) بستن: סְגִירַת הַדֶּלֶת || پایان
**סָגֹל** ص. [چون צָהֹב] بنفش
**סִגֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] وفق دادن ـ مناسب ك ـ اندوختن، پس انداز کردن ـ بدست آوردن
– סָגֵל مج. [چون אָשַׁר] بدست آورده شدن ـ فرا گرفته شدن ـ وفق داده شدن، تطبیق شدن ـ آماده یا مستعد شدن ← מְסֻגָּל
– הִסְתַּגֵּל ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] خود را آماده ك، آماده یا معتاد شدن
(סָגַל) הִסְגִּיל ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] بنفش شدن
**סֻגָּל** ا.ر. [چون דֻּגָּל] هیأت: ס׳ דִּפְלוֹמָטִי هیأت نمایندگان سیاسی || خزانه، گنج ـ گل بنفشه
– ס׳ שֶׁלֶשׁ־גּוֹנִי =אַמְנוֹן וְתָמָר
**סִגְלִגַּל(־גַּלָּה)** ص. بیضی، تخم مرغی || ج ־גַּלִּים [־גַּלּוֹת]
**סְגֻלָּה** ا.ث. خزانه، گنج ـ چاره، وسیله ـ [ف] خاصیت (اجسام)
– עַם ס׳ قوم بر گزیده
**סְגֻלִּי(ת)** ص. ویژه، مخصوص: מִשְׁקָל סְגֻלִּי
**סְגָן** [סְגָן یا סִגֵּן] (סְגָנִית) ا. معاون، نایب رئیس
– סְגַן אַדְמִירָל دریابان
– ס׳ אַלּוּף سرهنگ دوم
– ס׳ הַנָּשִׂיא معاون رئیس جمهور
– ס׳ יוֹשֵׁב־רֹאשׁ نایب رئیس
– ס׳ קוֹנְסוּל کنسول یار
**סֻגָּן** ״ [چون דֻּגָּל] ستوان [مؤنث آن = סְגָנִית چون שִׁמְלָה]
– ס׳ מִשְׁנֶה ستوان دوم
**סְגוֹנִי*** ״ انشاء ـ سبك، شیوه ـ پرچم، علامت || ج ־נוֹנִים یا ־נוֹת
**סִגְנוֹן** ״ انشاء، تحریر، تنظیم
**סְגוֹנִי(ת)** ص. انشائی ـ مربوط به سبك
**סְגָנוּת** ا.ث. معاونت یا نیابت ـ درجهٔ ستوانی
**סִגֵּן** ف‌م. [چون עִנֵּן] انشاء یا تنظیم ك
– סְגֵּן مج. [چون עִנֵּן] به انشاء صحیح در آمدن
**סִגְסֵג** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بار دار کردن، (با فلز دیگر) آمیختن
**סַגְסֶגֶת** ا.ث. [چون כַּחְבֶּת] فلز مرکب، آلیاژ
**סִגְסוּג** ا.ر. ترکیب با فلز دیگر، آلیاژ
**סִגֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] رنجاندن، ریاضت دادن
– סָגַף مج. [چون אָשַׁר] رنجانیده شدن (با ریاضت)
– הִסְתַּגֵּף ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] ریاضت کشیدن
**סַגְפָן(־פָנִית)** ا. مرتاض، شخص ریاضت کش
**סַגְפָנוּת** ا.ث. ریاضت و پرهیز
**סָגַר** [چون זָכַר] ف‌م. بستن ـ .: موقوف ك، خاتمه دادن || ف‌ل. بسته شدن، [با עַל] (الف) محصور کردن (ب) بستن، حبس ك
– נִסְגַּר مج. [چون נִזְכַּר] بسته یا محبوس شدن. خود را محصور کردن
– סִגֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] تسلیم ك
– סָגַר مج. [چون אָשַׁר] بسته شدن ـ محصور یا توقیف شدن
– הִסְתַּגֵּר ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] خود را حبس ك. دیگران را در افکار یا کار های خود وارد نکردن
– הִסְגִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] بستن ـ (با قرنطینه) مجزا کردن ـ توقیف ك، زندانی ك ـ تسلیم ك. در پرانطز گذاشتن
– הִסְגַּר مج. [چون הִזְכַּר] بسته یا درقرنطینه گذاشته شدن
**סֻגָּר** ا.ر. [چون דֻּגָּל] زبانه (قفل) ـ ضامن
**סַגְרִיר** ״ باران سخت وپی در پی
**סַד** ا.ر. [چون גַּן] 'کنده (برای بستن پای مقصر)
**סָד** ف‌م. [چون קָם¹] سفید کردن ـ پنبه آب زدن
**סְדוֹם** ا.ث. سدوم: شهر کنعانی نزدیك بحر میت
– גֶּפֶן ס׳ مو هرزه، قسمی مو که انگورش تلخ است
– מַעֲשֵׂה ס׳ لواط
**סָדוּק** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָדַק ترك دار، شکسته ـ شکافته

**סְדוּק** ا.ر. عمل شکستن یا شکافتن

**סָדוּר** ص. [چون בָּדוּק] = מְסֻדָּר

**סָדוֹר** ا.ر. کار گاه، میزِ کار || ج סְדוֹרוֹת

**סִדּוּר** ا.ر. تنظیم، (عمل) مرتب ك یا چیدن - تصفیه، رفع اشکالات - حروف چینی - نماز نامه، کتابِ نماز

- עֲשׂה סִדּוּרִים ترتیب کاری را دادن، وسائل تهیه ك

**סִדּוּרִי(ת)** ص. ترتیبی - [د] وصفی: מִסְפָּר סִדּוּרִי

**סָדִין** ا.ر. [چون פָּקִיד] ملافه، شمد - [در قدیم] پیراهن یا بالا پوش گشاد - کتان نازك

- ס׳ לְנָזוּב قطیفه

**סְדִיקָה** ا.ث. = סִדּוּק

**סָדִיר** ص. [چون בָּהִיר] مرتب، منظم - اسلوب دار - [ن] دائمی: צָבָא ס׳ یا כֹּחַ ס׳

**סְדִירוּת** ا.ث. نظم، وضع مرتب

**סַדָּן** ا.ر. [סַדָּן] سندان - کنده (درخت)

- סַדַּן הָאֹזֶן سندان گوش

**סַדְנָה** ا.ث. کار گاه تعمیر || ج ־נוֹת یا ־נָאוֹת

**סָדַק** ف‌م. [چون זָכַר] شکستن، شکافتن

- נִסְדַּק مج. [چون נִזְכַּר] ترك برداشتن - شکسته شدن

- סִדֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] ترك دار کردن یا شکستن [صیغهٔ تشدید]

- סֻדַּק مج. [چون אֻשַּׁר] ترك (زیاد) برداشتن

**סֶדֶק** ا.ر. [چون פֶּגֶל] ترك - شکاف، شکستگی

- ס׳ אוֹר روزنهٔ روشنائی [سوراخ

- בְּכָל הַחֹרִים וְהַסְּדָקִים در هر گوشه وکنار، در هر

**סְדָקִי(ת)** ا. خرده ریز فروش، خرازی (فروش)

**סְדָקִית** ا.ث. خرده ریز، خرازی

**סָדַר** ف‌م. [چون זָכַר] مرتب ك

- נִסְדַּר مج. [چون נִזְכַּר] مرتب شدن

- סִדֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] مرتب ك، درست ك، سر وصورت دادن - چیدن: מִי יְסַדֵּר אֶת הַצַּד הַפַּרְסִי שֶׁל הַמִּלּוֹן? - סִדַּרְתִּי אֶת הַשֻּׁלְחָן

- אֲסַדֵּר אוֹתוֹ כַּהֲלָכָה [د.م] حسابی او را سر جای خودش خواهم نشاند (یا حالیش خواهم کرد)

- סֻדַּר مج. [چون אֻשַּׁר] مرتب (کرده) شدن - چیده شدن

- הִסְתַּדֵּר ف‌ل. [יִסְ־; מִסְ־; הִסְתַּדֵּר (־דְּרִי)] - م. לְהִסְתַּדֵּר خود را مرتب ك - مرتب ایستادن، در صف ایستادن - مرتب شدن، درست شدن، سر وصورت گرفتن - مستقر شدن

- הִסְדִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] مرتب ك - سازمان دادن (به)

- הָסְדַּר مج. [چون הָזְכַּר] مرتب شدن

**סֵדֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] ترتیب، نظم - طریقه - تشریفات مذهبیِ לֵיל הַס׳ یا شب عید فصح - بخش یا جلد: שִׁשָּׁה סִדְרֵי מִשְׁנָה←

- ס׳ הַדּוֹרוֹת تاریخ، وقایع

- ס׳ עוֹלָם " تاریخ جهان

- ס׳ הַיּוֹם دستور جلسه، مواد مورد بحث

- ס׳ הַתְּפִלּוֹת = סִדּוּר کتابِ نماز، نماز نامه

- לְפִי ס׳, עַל הַס׳ به ترتیب: לְפִי ס׳ עוֹלֶה به ترتیب تصاعدی

- שָׁמוֹר עַל הַס׳ نظم و ترتیب رارعایت ك

- אִי־ס׳ بی نظمی، عدم انتظام، هرج ومرج

- בְּס׳ مرتب، منظم، درست - بچشم، بسیار خوب .O.K

- הוּא לֹא בְּס׳ سر حال نیست - (کارش یا رفتارش) منظم نیست

- קָרָא לַס׳ بحفظ انتظام دعوت ك

- כְּס׳, כְּסִדְרוֹ بطور منظم - بنحو مطلوب، به ترتیب خود

**סַדָּר [סַדַּר] (סַדָּרִית)** ا. حروفچین

**סְדָר** ا.ر. حروف چیده شده وآمادهٔ چاپ

**סִדְרָה** [از סִדְרָא°] ا.ث. [چون שִׁמְלָה] سری: ס׳ חֲדָשָׁה שֶׁל בּוּלִים || رشته - [گ‌ش - ج‌ش] راسته - بخش هفتگی تورات که روز شنبه قرائت میشود = פָּרָשָׁה

**סַדָּרוּת** ا.ث. حروفچینی

**סַדְרָן[־רַן](־רָנִית)** ا. متصدی حفظ انتظامات، راهنما یا ناظم [درجاهای عمومی] - طرفدار نظم وترتیب

**סַדְרָנוּת** ا.ث. سمت متصدی حفظ انتظامات - (علاقه به) نظم وترتیب

**סָהַד°** ف‌م. [چون טָהַר] گواهی ك (یا دادن)

**סָהוֹר** ص. [چون בָּדוֹק] مهتابی: לֵיל ס׳

**סַהַר** ا.ر. [چون בַּעַל] (گردی) ماه
– **חֲצִי ס׳** هلال، ماه نو
**סְהַר~** „ [چون פּעַל] یا **בֵּית־ס׳** زندان || ج **בָּתֵּי־ס׳**
**סַהֲרוֹן** „ هلال ـ زینت هلالی شکل ـ کلوچه هلالی
**סַהֲרוּרִי(ת)** ص ـ ا. (کسی) که در خواب راه میرود یا کار میکند
**סַהֲרוּרִיוּת** ا.ث. عمل کسی که در خواب راه میرود
**סוֹאֵן** ص. [چون אוֹהֵב] ا.فا. از **סָאַן** پر صدا
**סְוָאר** [شکل دیگر סְוָר] [دائم الخمر
**סוֹבֵא** ا.ر. [چون רוֹפֵא] ←**סָבָא** میگسار، شخص
**סוֹבֵב**[1] [چون שׁוֹמֵר] ص. [ا.فا. از **סָבַב**] دور زننده، گردنده || ا.ر. دوره (چرخ) ـ [ك‍ش] مهرهٔ محوری
**סוֹבֵב**[2] ←**סָבַב**
**סוֹבְיֶטִי*(ת)** ص. شوروی: **רוּסְיָה הַסּוֹבְיֶטִית**
**סוֹבֵל** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **סָבַל** تحمل کننده (درد) ـ نان آور، تغذیه کننده
**סוֹבְלָנוּת** ا.ث. اغماض نسبت بعقاید دیگران
**סוֹבְלָנִי(ת)** ص. اغماض کننده نسبت بعقاید واعمال دیگران
**סוּבְּסִידְיָה*** ا.ث. کمك مالی
**סוּג**[1] [امر ومصدر از **סָגַ**[1]]
**סוּג**[2] ا.ر. جنس: **הַס׳ "כֶּלֶב"** || نوع، جور: **סוּגֵי סְחוֹרוֹת** انواع کالاها || درجه
**סוּג**[3] „ **סַל; טֶנֶא**
**סוּג**[4] **(סוּגָה)** ص. منحرف، مرتد
– **סוּג לֵב** مرتد، [م‍ا] صاحب دل منحرف
**סוּג**[5] („) ص. محصور، احاطه شده
**סִוֵּג** ف‍م. [چون דִּבֵּר] جور کردن، طبقه بندی ك
– **סֻוַּג** مج. [چون אֻשַּׁר] جورکرده شدن
**סוּגָה** (۱) ا.ث. حصار (۲) [مؤنث **סוּג**[4] و **סוּג**[5]]
**סוּגִי(ת)** ص. وابسته به جنس یا طبقه، نوعی
**סוּגֶסְטִיָה*** ا.ث. تلقین، القاء
**סוּגַר** ا.ر. قفس، زندان ـ پوزبند || ج **סוּגָרִים** [סוּגְרֵי]
**סוֹגֵר** „ [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از **סָגַר** (۲) پرانطز [ت **סוֹגְרַיִם**]
– **הַדֶּלֶת וְהַס׳** مصرع اول ومصرع دوم
– **סוֹגְרִים עֲגֻלִּים** پرانطز گرد، هلالین [چون ( )]
– **סוֹגְרִים מְרֻבָּעִים** پرانطز گوشه دار [ ]
– **סוֹגְרִים צוֹמְדִים** نشان ابرو [{}]
**סוּד**[1] [امر ومصدر از **סָדַ**]
**סוּד**[2] **(סוּדָה)** ص. اندود شده (با آهك)
– **בּוֹר ס׳** چاه بی رخنه ـ :. صاحب حافظهٔ قوی
**סוֹד**[1] ا.ر. راز، سِرّ [ج ـ اسرار] ـ شورا، مجلس. مشورت، توطئه || ج **סוֹדוֹת**
– **אִישׁ־ס׳** محرم راز
– **בַּעַל־ס׳** محرم راز ـ عالم به اسرار تصوّف
– **הַמְתֵּק סוֹד** محرمانه مشورت ك
– **בְּסוֹדֵי סוֹדוֹת** خیلی محرمانه
**(סוֹד**[2]**) הִסְתּוֹדֵד** ف‍ل. [چون הִתְקוֹמֵם] (آهسته) توطئه چیدن
**סוֹדָה** ا.ث. سودا: **מֵי ס׳** soda water
**סוֹדִי(ת)** ص. محرمانه: **מִכְתָּב סוֹדִי**
**סוֹדִיּוּת** ا.ث. جنبهٔ محرمانه
**סוֹדֵר** ص. [چون שׁוֹמֵר] = **סְדוּרִי**
**סוּדָר*** ا.ر. [־דַר] اشارپ scarf ـ روسری || ج **סוּדָרִים** [סוּדְרֵי]
**סְוֶדֶר** [از sweater لفظ انگلیسی] „ پولوور ←**מֵיזָע**
**סוֹדָרָן**[1]**(־רָנִית)** ا. فقیهِ حاضر جواب
**סוֹדָרָן**[2] ا.ر. [־רַן] کلاسور classeur
**(סָוָה) הִסְוָה** ف‍م. [چون הִקְנָה] بشکل دیگر نمایاندن ـ مستور داشتن
– **הִסְוָה** مج. [چون הִגְלָה] طوردیگر نموده شدن
**סוֹהֵר** ا.ر. [چون אוֹהֵב] زندانبان
**סְווּג** ا.ر. طبقه بندی
**סוֹחַ** [امر ومصدر از فعل סָחַ]
**סוֹחָה** ا.ث. فضله، زباله
**סוֹחֵר(־חֶרֶת)** ا. بازرگان، تاجر || ج **־חֲרִים (־חֲרוֹת)**
– **אֳנִיַּת סוֹחֵר** کشتی بازرگانی
– **כֶּסֶף עוֹבֵר לַס׳** پول یا سکهٔ رایج
**סוֹחֲרָה, סֹחֲרָה** ا.ث. سپرِ گرد || ج **־חֲרוֹת**
**סוֹחֶרֶת** ا.ث. [چون פּוֹעֶלֶת] = **סוֹחֲרָה**

(סוּט) הֵסִיט פ"ם. [چون הֵפִיר] از جای خود تکان دادن

־הוּסַט مج. [چون הוּקַם] تکان داده شدن

־נְסוּט مج. [چون נְצוּד] = הוּסַט

סוֹטֶה (סוֹטָה) ص. [ا.فا. از סָטָה] منحرف ـ [بصیغهٔ مؤنث] متهم به خیانت بشوهر || ج ־טִים (־טוֹת)

סוּךְ [امر ومصدر از סָךְ[1]]

סוֹךְ ا.ر. =סוֹכָה←שׂוֹךְ

סוֹכָה " [چون מוֹרָה] تماشا کننده، نگاه کننده

סוֹכָה ا.ث. شاخهٔ بزرگ

סוּכָּה = סֻכָּה

סוֹכֵךְ [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از סָכַךְ (۲ ـ بصورت مذکر) ا.ر. چتر ـ سایبان، پرده ـ پوشش ـ [گ‌ش] آرایش چتری

סוֹכֵן " [چون שׁוֹמֵר] عامل، نماینده

־סוֹכֶנֶת הַבַּיִת زن خانه دار

סוֹכְנוּת ا.ث. نمایندگی، آژانس: הַס' הַיְהוּדִית نمایندگی جمعیت یهود دنیا (در اسرائیل)

סוּכָּר; סוּכֶּרֶת = סֻכָּר; סֻכֶּרֶת

סוֹלַד ص. [چون שׁוֹמֵר] پهن و برگشته: אַף ס' || مشمئز

סוֹלְחָן, סוֹלְחָנוּת = סַלְחָן الخ

סוֹלְיָה = סֻלְיָה

סוֹלֵל [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از סָלַל

סוֹלְלָה ا.ث. خاکریز ـ تپهٔ خاکی ـ باطری، قوه ـ سنگر ـ واحد توپخانه یا آتشبار

סוֹלֶלֶת " [چون כּוֹתֶרֶת یا חוֹתֶנֶת] باطری

סוֹלְפֶט* ا.ر. نمك جوهر گوگرد، سولفات

(סוּם) נְסוֹם [چون נְצוּד] = נְתְעַוֵּר←עִוֵּר

סוּמָא یا סוֹמֵא° (־מָה یا מֵאת) = עִוֵּר الخ

סוֹמֵךְ ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از סָמַךְ کمك کننده ـ [د] مضاف الیه (*-fon-elayh*)

־ס' לְמַסְמְרוֹת اسباب ویژهٔ ساختن میخ پرچ

סוּס " اسب (نر)←סוּסָה || خرك ِ پرش

סוּסָה ا.ث. مادیان←סוּס

סוּס־הַיְאוֹר ا.ر. اسب آبی || ج סוּסֵי־הַיְאוֹר

סוּס־הַיָּם " گراز ماهی || ج סוּסֵי־הַיָּם

סוּסוֹן " اسب کوچك

סוּסוֹן־הַיָּם کرّهٔ دریائی || ج סוּסוֹנֵי־הַיָּם

סוּסִי(ת) ص. اسبی ـ اسب مانند

סוֹעָה(־עָה) ص. شدید، حمله کننده، غرش کننده || ج ־עִים (־עוֹת)

סוֹעֵר ص. [چون אוֹהֵב] طوفانی ـ ∴ مضطرب، پریشان

סוּף[1] [امر ومصدر از סָף]

סוּף[2] ا.ر. علف بوریا ـ علف دریا ـ نیزار

־יַם־ס' دریای قلزم، بحر احمر

סוֹף " پایان، آخر ـ انتها ـ آخرت، عاقبت

־ס' אָדָם לְעָפָר عاقبت انسان خاك است

־ס'־ס' بالاخره، سر انجام ـ در هر صورت

־בַּס', לְבַס', לְס' بالاخره، سرانجام، عاقبت

־ס' כָּל ס' عاقبت الأمر ـ با اینهمه

־ס' דָּבָר ختم کلام، نتیجه

־לֹא ס' דָּבָר... אֶלָּא אֲפִילוּ نه این تنها بلکه

־סוֹף פָּסוּק نشان پایان جمله [بدین شکل (:)] ـ ∴ خلاصه کلام

־אֵין־ס', עַד אֵין־ס'←אַיִן

־בְּלִי ס' پیوسته، لا ینقطع

סוֹפֵג ص. [چون שׁוֹמֵר] جاذب، آشامنده

־נְיָר ס' خشك کن

סוֹפְגָן الخ = סְפְגָן الخ

סוֹפֵד [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از סָפַד سوگواری کننده

סוּפָה ا.ث. تند باد، طوفان

־סוּפַת שֶׁלֶג کولاك برف

־בְּסוּפָה וּבְסַעֲרָה با توپ وتشر

סוֹפִי(ת) ص. نهائی ـ آخری، قطعی ـ ∴ زوال پذیر

סוֹפִיזְם* ا.ر. سفسطه

סוֹפִיסְט*(־פִיסְטִית) ا. سوفسطائی، اهل مغالطه

סוֹפִיסְטִי(ת) ص. سفسطه آمیز

סוֹפִית[1] (۱) ا.ث. پس ِوند، پسا وند (۲) ق. بالاخره ـ بطور قطع

סוֹפִית[2] [مؤنث סוֹפִי]

**סוֹפֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] نویسنده، مصنف ـ آموزگار دبستان ـ مستنسخ کتاب مقدس ـ فقیه
– **טָעוּת ס׳** اشتباه انشائی یا قلمی
– **שְׂכַר סוֹפְרִים** حق التألیف ـ [در قدیم] حق التعلیم
**סוֹפְרוּת** ا.ث. نویسندگی (کتب مقدسه)
**סוֹפְרָזִ׳יזְם*** ا.ر. طرفداری از تساوی حقوق سیاسی مرد با زن
**סוֹצְיָ(א)לִי(ת)** ص. اجتماعی
**סוֹצְיָ(א)לִיזְם*** ا.ر. سوسیالیسم، اصالت اجتماع
**סוֹצְיָ(א)לִיסְט(־לִיסְטִית)** ا. سوسیالیست
**סוֹצְיוֹלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. جامعه شناس
**סוֹצְיוֹלוֹגְיָה** ا.ث. جامعه شناسی
**סוּר**[1] [امر ومصدر از סָר[1]]
**סוּר**[2] (۱) ا.ر. ترکه (تاك) ـ (۲) ص. (סוֹרָה) متروك، دور افتاده ـ متمرّد
**סוּר** ״ ذات، سرشت، طبیعت ـ اصل (بد)
**סְוָר** ״ توده یاکومه (چوب) ـ دسته (گنجفه)
**סַוָּר [סַוַּר] (סַוָּרִית)** ا. متصدی بار گیری وبار خالی کردن کشتی
**סוֹרֵג** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] (۱) אוֹרֵג (۲) סוֹרָג
**סוֹרָג** ״ [چون עוֹלָם] شبکه = שְׁבָכָה
**סוּרוֹגָט*** ״ = תַּחֲלִיף
**סַוָּרוּת** ا.ث. بار گیری وبار خالی کردن کشتی، بار بری در بنادر
**סוֹרֵחַ(־רָחַת)** ص. (روی زمین) کشیده شده، خوابیده: גֶּפֶן סוֹרַחַת
**סוּרִי(ת)** ص ـ ا. اهل سوریه
**סוּרְסִי(ת)** ص. سریانی، ارامی
**סוּרְסִית** ا.ث. زبان ارامی یهودیان مقیم اسرائیل
**סוֹרֵר** ص. [چون שׁוֹמֵר] سرکش، متمرّد ـ سرسخت، کله شق
**(סוּת) הֶסִּית** یا **הִסִּית** ف‌م. [יָסִית یا יַסִּית; מֵסִית یا מַסִּית; הָסֵת (הָסִיתִי) یا הַסֵּת (הַסִּיתִי)] ـ م. לְהָסִית یا לְהַסִּית اغوا کردن، وادار (بکار بد) ك
– **הוּסַת** مج. [چون הוּמַת] اغوا یا فریفته شدن
– **נִסַּת** مج. [יִסַּת; נִסָּת; הִסַּת (הִסַּתִּי)] ـ م. לְהִסַּת = הוּסַת

**סוֹתֵר** ص. [چون שׁוֹמֵר] مخرّب، بر هم زننده
**סָח**[1] ف‌م. [چون שָׁח[1]] گفتن = אָמַר
– **הֵסִיחַ** [چون הֵנִיעַ] ف‌ل ـ م. حرف زدن ـ گفتن، شرح دادن
– **הֵסִיחַ לְפִי תֻּמּוֹ** (از دهنش در رفت و) رازرا فاش کرد
**סָח**[2] **(סָחָה)** ا.فا. از סָח[1] ‖ ج **סָחִים (סָחוֹת)**
**סָחַב** ف‌م. [چون שָׁאַל] کشیدن ـ کش رفتن
– **נִסְחַב** مج. [چون נִשְׁאַל] کشیده شدن
**סְחָבָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] جامهٔ مندرس، ژنده ـ کهنه
**סַחֶבֶת** ״ [چون צַמֶּרֶת] جریان کند اداری
**סְחָה** ف‌م. [چون צְוָה] رفتن، پاك ك
**סָחוּט** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָחַט فشرده، آب گرفته ـ :. (۱) خشك (۲) وامانده، بی نیرو
**סְחוּי** ا.ر. = שְׁחִיָּה
**סָחוּס** [شکل مختصر חֲסָחוּס]
**סָחוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָחַף کشیده شده، رُفته ـ :. رانده ودر بدر
**סְחוֹר(־סְחוֹר°)** ق. دور تا دور ـ :. بطور غیر مستقیم
**סְחוֹרָה** ا.ث. کالا، جنس ـ داد وستد
**סְחוֹרַנִית** ق. بطور غیر مستقیم
**סָחַט** ف‌م. [چون שָׁאַל] فشردن، چلاندن ـ :. در کشیدن [بزور یا حیله یا تهدید]
– **נִסְחַט** مج. [چون נִשְׁאַל] فشرده یا چلانده شدن
**סַחְטָן [־טַן] (־טָנִית)** ا. کسیکه بزور وتهدید یا بحیله چیزی را از کسی میگیرد، اخاذ
**סַחְטָנוּת** ا.ث. اخاذی، تلکه
**סְחִי** ا.ر. [چون לְחִי] فضولات، زباله
– **שָׂם אוֹתִי לִסְ׳** مرا خوار وزار کرد
**סְחִיבָה** ا.ث. عمل کشیدن یا کش رفتن
**סְחִיטָה** ״ (۱) عمل چلاندن (۲) סַחְטָנוּת
**סְחִיפָה** ״ عمل شستن وبردن یا از جا کندن ـ ساییدگی
**סָחִיר** ص. [چون בָּהִיר] بهادار، قابل انتقال
**סַחְלָב** ا.ر. [چون עַכְבָּר] ثعلب

**סָחַף** ف‌م. [چون שָׁאַל] شستن وبردن
- **מָטָר סוֹחֵף** باران سیل آسا
- **נִסְחַף** مج. [چون נִשְׁאַל] شسته وبرده شدن (با سیل)
- **הִסְתַּחֵף, נִסְ־** (۱) ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] شسته وبرده شدن: **נִסְתַּחֲפָה שָׂדֵהוּ** مزرعه اش را سیل برد، ∴ خانه خراب شد

**סַחַף, סוֹחֵף** [چون אוֹהֵב] ا.فا. از **סָחַף**
**סְחַף** ا.ر. [چون בַּעַל] رسوب - آبرُفت
**סְחֶפֶת** ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] آبرفت
**סָחַר** ف‌ل. [چون שָׁאַל] داد وستد یا بازرگانی ك - [م] دور زدن
- **סְחֵר** ف‌م. [چون טְהֵר] روی (چیزی) معامله ك، انتقال دادن
- **הִסְתַּחֵר** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] داد وستد کردن

**סֹחֵר** [شکل اصلی סוֹחֵר]
**סְחַר** ا.ر. [چون פַּחַד ولی در حالت مضاف סְחַר] (۱) **מִסְחָר** (۲) **סְחוֹרָה** (۳) سود یا نفع تجارتی
- **ס״מָכָר** کسب یا تجارت (توأم با فریب وزرنگی)

**סְחוֹרָה** = סְחוֹרָה
**סְחַרְחַר(־חֶרֶת)** ص. گیج (خورنده)، چرخ زننده || ج **־חָרִים (־חָרוֹת)**
- **רֹאשִׁי (עָלַי) סְחַרְחַר** سرم گیج میخورد یا دور میزند

**סְחַרְחֳרָה** ا.ث. قسمی چرخ فلك
**סְחַרְחֹרֶת** „ [چون מִשְׁקֹלֶת] دور زنی، چرخش - سرگیجه، دوار
**סַחְרָן[־רַן](־רָנִית)** ا. بازرگانِ دوره گرد
**סַחְרָנוּת** ا.ث. بازرگانیِ سیار، دوره گردی
**סְחַרֵר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دچار سرگیجه ك
- **הִסְתַּחֵרֵר** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחֲרֵר] دور زدن: **רֹאשִׁי מִסְתַּחֵרֵר** سرم دور میزند یا گیج میخورد

**סְחֶרֶת** ا.ث. [چون פּוֹעֶלֶת] مرمر سیاه
**סֵט** ا.ر. انحراف از جادهٔ راستی
**סָטָה** ف‌ل. [چون קָנָה] منحرف شدن - [در صیغهٔ مؤنث] در زناشوئی خیانت ك
**סְטוֹאִי*(ת)** ص. رواقی: مبنی بر فلسفهٔ رواقیون
**סְטוֹאִיוּת** ا.ث. فلسفهٔ رواقیون - پرهیز کاری

**סְטוּדְיוֹ*** ا.ر. استودیو: مرکز رادیو وفیلم برداری وعکاسخانه ومانند آنها || ج **־יוֹת**
**סְטוּדֶנְט*(־דֶנְטִית)** ا. دانشجو
**סָטוּף** [چون בָּדוּק] = סָטִיף
**סְטָטוּס*** ا.ر. =מַצָּב; עֶמְדָה
- **שָׁמוֹר עַל הַסְּ׳ קְוו*** وضع فعلی را حفظ ك

**סְטָטִי*(ת)** ص. ساکن - ∴ بی تغییر، ثابت
**סְטָטִיסְט*** (סְטָטִיסְטִית) ا. [در نمایش] نعش - ∴ صاحب وظیفهٔ غیر مهم
**סְטָטִיסְטִי(ת)** ص. آماری
**סְטָטִיסְטִיקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] آمار شناس
**סְטָטִיסְטִיקָה*** ا.ث. احصائیه، آمار (شناسی)
**סְטָטִיקָה*** „ مبحث اجسام ساکن
**סְטִיָּה** „ انحراف
**סְטִיסְפַקְצְיָה*** „ (۱) פְּצוּי (۲) رضایت
**סָטִיף** ص. [چون בָּהִיר] آبله رو
**סְטִיפֻנְדְיָה*** ا.ث. بورس تحصیلی
**סְטִירָה** „ ضربت - [مختصر סְטִירַת לֶחִי] سیلی
**סָטִירָה*** „ هجو
**סָטִירִי(ת)** ص. هجائی: שִׁיר סטירי
**סָטִירִיקָן(־קָנִית)** ا. هجو نویس
**סְטַלַגְמִיט*** ا.ر. گلفهشنگ وارونه
**סְטַלַגְטִיט*** „ گلفهشنگ

**סָטַן** یا **שָׂטָן** ف‌ل - م. [چون טָמַן] دشمنی ك (با)
- **הִסְטִין** یا **הִשְׂטִין** [چون הִזְקִין] ف‌ل. شیطنت یا بد جنسی ك || ف‌م. گمراه ك

**סְטֶן*** ا.ر. قسمی مسلسل سبك Sten gun
**סְטַנְדַּרְד*** „ نمونهٔ قبول شده یا قانونی، استاندارد
**סְטַנְדַּרְטִיזַצְיָה** ا.ث. تطبیق با نمونه (های) قبول شده
**סְטֶנוֹגְרָף*** (־גְּרָפִית) = קַצְרָן الخ
**סָטַר** ف‌م - ل. [چون שָׁמַר] (سیلی) زدن
- **סָטוֹר לְאַחַר יָד** پشت دستی زدن
- **נִסְטַר** مج. [چون נִשְׁמַר] زده شدن، سیلی خوردن
- **סִטֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سخت (سیلی) زدن

**סְטֵרֵאוֹטִיפּ*** ا.ر. کلیشه
**סְטֵרֵאוֹטִיפִּי(ת)** ص. کلیشه شده - ∴ عینی

**סְטֵרֵאוֹסְקוֹפּ*** ا.ر. (قسمی) جهان نما
**סְטְרוּקְטוּרָה*** ا.ث. = מִבְנֶה
**סְטְרִי(ת)** ص. طرفی [در ترکیبات مانند חַד־ס׳ یا דוּ־ס׳ یك طرفه یا دو طرفه: רְחוֹב דוּ־ס׳]
**סְטֵרִילִי(ת)** ص. ستروَن ← מְעֻקָּר
**סְטֵרִילִיזַצְיָה*** ا.ث. ستروَن سازی
**סְטָתוֹסְקוֹפּ*** ا.ر. = מַסְבֵּת گوشی (پزشکان)
**סִיאָה** ا.ث. پودنهٔ کوهی
**סִיב** ا.ر. لیف: סִיבֵי פִּשְׁתָּן الیاف کتان
**סִיבִי(ת)** ص. لیفی، ریشه ای
**סִיבִּירִי*(ת)** ص. اهل سیبری
**סִיג** ا.ر. فلز پست، بار (در نقره ومانند آن)- تفاله، پس مانده
**סְיָג** „ جدار- حد- ∴ وسیلهٔ جلو گیری
**סִיֵּג** ف‌م. [چون דִּבֵּר] دسته بندی یا طبقه بندی ك
– סֻיַּג مج. [چون אֻשַּׁר] دسته بندی شدن
– הִסְתַּיֵּג ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] خود را کنار کشیدن
**סִינְלִיזַצְיָה*** ا.ث. = אִתּוּת
**סִינָרָה*** „ سیگار (برگ)
**סִינָרִיָּה** „ سیگارت، سیگار
**סִיד** ا.ر. آهك
– ס׳ חַי آهك آب ندیده یا زنده
– ס׳ כָּבוּי آهك آب دیده یا کشته
**סִיֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] با آهك یا گچ اندودن، سفید کردن
– סֻיַּד مج. [چون אֻשַּׁר] با آهك یا گچ اندوده شدن، سفید شدن
**סַיָּד [סַיַּד] (סַיָּדִית)** ا. سفیدکار، اندود گر- رنگ کار- آهك پز
**סַיָּדוּת** ا.ث. رنگ کاری- سفید کاری
**סִידִי(ת)** ص. آهکی
**סִידָן** ا.ر. [־דַן] کلسیوم
**סִיוּג** „ عمل حصار کشیدن- طبقه بندی
**סִיוּד** „ عمل سفید کردن یا رنگ زدن
**סִיוּט** „ بختك، کابوس
**סִיּוּם** „ پایان، خاتمه، اتمام- انتها- جزء آخر (کلمه)، [پسوند

**סִיוֹמֶת** = סִיֹּמֶת
**סִיוָן** ا.ر. حزیران: ماه نهم سال یهود از תִּשְׁרִי. دارای ۳۰ روز
**סִיוַּע** „ [چون תַּפּוּחַ] کمك: בְּס׳ با کمك
**סִיוּף** „ شمشیر بازی
**סִיוּר** „ بازدید، سیاحت
**סְיָח** „ کرهٔ اسب یا الاغ
**סְיָחָה** ا.ث. کرهٔ مادیان یا ماده الاغ
**סְיַח** [امر ومصدر از סָחַ]
**סִיחָה** [شکل دیگر שִׂיחָה]
**(סְיט) הַס׳** یا מְלֹא הַס׳ فاصلهٔ بین نوك شست ونوك انگشت نشان هنگام دور کردن آنها از یکدیگر
**סִיֵּט** ف‌م. [چون דִּבֵּר] ترسانیدن
– סֻיַּט مج. [چون אֻשַּׁר] ترسانیده شدن
**סִיטוּאַצְיָה*** ا.ث. وضع، موقعیت = מַצָּב
**סִיטוֹן*** ا.ر. گندم فروش- عمده فروش
**סִיטוֹנַאי** „ [چون גַּבַּאי] عمده فروش
**סִיטוֹנוּת** ا.ث. عمده فروشی، معاملات عمده
– בְּסִיטוֹנוּת ق. بطور عمده یا کلی- ∴ خیلی زیاد
**סִיטוֹנִי(ת)** ص. عمده: מְכִירָה סִיטוֹנִית
– מְחִירִים סִיטוֹנִיִּים قیمت های عمده فروشی
**סִיכָּה** ا.ث. گریس کاری- روغن مالی، مرهم کاری
**סִילוּאָט*** ا.ر. = צְלָלִית
**סִילוֹן*** „ لوله- مجرا- [مختصر מְטוֹס־ס׳] هوا پیمای جت- سیل: ס׳ שֶׁל גְּדוֹפִים دشنام فراوان، سیل فحش‖ ج ־לוֹנוֹת یا ־נִים
**סִיָּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (۱) تمام ك، خاتمه دادن (به)- (۲) סִמֵּן; צִיֵּן
– סֻיַּם مج. [چون אֻשַּׁר] (۱) خاتمه داده شدن (۲) סֻמַּן
– הִסְתַּיֵּם یا נִסְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (۱) خاتمه یافتن (۲) הִסְתַּמֵּן
**סִימָה** (از סִימָא°) ا.ث. = מַטְמוֹן; אוֹצָר
**סִימוּלְטָנִי*(ת)** ص. در آن واحد با هم انجام شده
– מִשְׂחַק ס׳ بازی یك نفر با چند نفر در آن واحد
**סִימֶטְרִי(ת)** ص. قرینه دار
**סִימֶטְרִיָּה*** ا.ث. قرینه- تقارن- مراعات نظیر

**סִימָן** ا.ر. [־מַן] نشان، علامت: **סִימַן שְׁאֵלָה** علامت استفهام [بدين شكل (؟)] ـ نشانی ـ دليل ـ فال ـ بند، فقره

– **בְּס׳ טוֹב** ←**טוֹב**

**סִימַנְטִיקָה*** ا.ث. علم معانی

**סִימָנִיָּה** „ چوب الف، نشان لای کتاب

**סִימָנִית** „ نشان کوچك در (عبارات) کتاب

**סִימְפּוֹזְיוֹם** یا **־יוֹן*** ا.ر. مجلس دوستانه برای اختلاط [در يونان قديم] ـ جلسهٔ علمی یا اجتماعی

**סִימְפּוֹנִי(ת)** ص. مربوط به سمفونی ـ هم آهنگ

**סִימְפּוֹנְיָה*** ا.ث. سمفونی، هم آهنگی

**סִימְפְּטוֹם*** ا.ر. علامت، نشانی

**סִימְפְּטוֹמָטִי(ת)** ص. نماینده، دال

**סִימְפָּתִי(ת)** = **סמפתי(ת)**

**סִימְפָּתִטִי*(ת)** = **סִמְפָּתִטִי(ת)**

**סִימְפַּתְיָה*** ا.ث. هم فکری، همدردی، دلسوزی، احساس دوستی وطرفداری

**סִינְט** „ [چون **בִּקְרֶת**] = **סוֹפִית**[1] پسوند

**סִין** „ چين ـ بيابان سين نزديك كوه سينا

**סִינְדִיקָט*** ا.ر. سنديكا: اتحاديهٔ چند شركت

**סִינוֹנִים*** „ كلمهٔ مترادف

**סִינוֹנִימִי(ת)** ص. مترادف، هم معنی

**סִינוּס*** ا.ر. [ر] جيب

**סִינוֹפְּסִיס*** „ = **תַּמְצִית**

**סִינוֹר, סִנוֹר** = **סְנָר**

**סִינַי** ا.ث. سينا: كوه طوريا بيابان سينا يا شبه جزيره سينا

**סִינִי(ת)** ص. چينی

**סִינִית** ا.ث. زبان چينی

**סִינְכְּרוֹנִי(ת)** ص. همزمان

**סִינְכְּרוֹנִיזְם*** ا.ر. همزمانی

**סִינָר** = **סְנָר**

**סִינְתֶּטִי(ת)** ص. تركيبی ـ مصنوعی

**סִיס** ا.ر. قسمی پرستوك

**סָיָס [סַיִס] (סָיְסִית)** ا. مهتر ـ اسب باز ـ اسب سوار

**סָיְסוּת** ا.ث. مهتری ـ اسب سواری

**סִיסְטֶמָה*** „ = **שִׁיטָה**

**סִיסְטֶמָטִי(ת)** = **שִׁיטָתִי(ת)**

**סִיסְמָה*** ا.ث. شعار ـ اسم شب || ج **־מוֹת** یا **־מָאוֹת**

**סִיסְמוֹגְרָף*** ا.ر. زلزله نگار

**סִיסְמוֹמֶטֶר*** „ زلزله سنج || ج **־מֶטְרִים**

**סִיסְמִי*(ת)** ص. زلزله ای

**סִיַּע** ف‌م ـ ل. [چون **שִׁלַּח**] كمك ك، تأييد كردن، حمايت ك (از)

– **הִסְתַּיַּע, נִסְ־** ف‌ل. [چون **הִתְבַּצַּע**] كمك كرده شدن، كمك گرفتن ـ ∴ نيك انجام یا امكان پذير شدن

**סִיָּעָה** ا.ث. دسته ـ دار ودسته، پيروان

**סִיַּעְתָּא°** „ كمك: **בְּסִיַּעְתָּא דִּשְׁמַיָּא** به تأييد آسمانی

**סִיָּעְתִי(ת)** ص. دسته ای، فرقه ای

**סַיִף** ا.ر. [چون **תַּיִשׁ**] شمشير (دكمه دار یا كند)

**סַיָּף [סַיַּף] (סַיָּפִית)** ا. شمشير زن

**סִיֵּף**[1] ف‌ل. [چون **דִּבֵּר**] شمشير زدن ـ شمشير بازی ك

– **הִסְתַּיֵּף** ف‌ل. [چون **הִסְתַּדֵּר**] با شمشير جنگيدن

**סִיֵּף**[2] ف‌م. [„] نابود كردن

**סִיפָּא°** ا.ر. بخش آخر

**סִיָּפָה** ا.ث. ميوهٔ دير رس

**סִיפּוֹן*** ا.ر. = **גִּשְׁטָה**

**סַיָּפוּת** ا.ث. شمشير زنی

**סִיפָּן** ا.ر. [־פַּן] گلايول [نام گل]

**סִיקּוּס*** „ گره [در چوب]

**סִיר** „ ديك || ج **סִירוֹת** یا **סִירִים**

– **ס׳ לַחַץ** ديگ زود پز

– **ס׳ לַיְלָה** پيشاب دان = **עֲבִיט**

– **ס׳ הַמַּעֲלוֹת** قابلمهٔ ناهار خوری

– **ס׳־פְּלָא** قالب كيك پزی

– **ס׳־רַחַץ** لگن (زير آفتابه)

– **הוּא יוֹשֵׁב עַל סִיר הַבָּשָׂר** نانش تريد روغن است

**סַיָּר [סַיַּר] (סַיָּרִית)** ا. بازديد كننده

**סִיֵּר** [چون **דִּבֵּר**] ف‌م. باز ديد كردن || ف‌ل. سياحت ك

– **סְ׳** مج. [چون **אָשַׁר**] باز ديد شدن

**סִירָה** ا.ث. كرجی، قايق ـ بتهٔ خار ـ رشكك

**סִירוֹפ*** ا.ر. شربت قند
**סַיָּרוּת** ا.ث. بازديد وسياحت
**סִירִית** „ ديگچه
**סַיֶּרֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] رزم ناو
**סָךְ**[1] ف‌م. [چون קָם] روغن زدن، گريس كارى كردن ـ تدهين ك ـ ماليدن
– **נָסוֹךְ** مج. [چون נָצוֹד] روغن مالى يا تدهين شدن
– **הֵסִיךְ** ف‌ل. [چون הֵפִיר] بخود روغن زدن
– **הוּסַךְ** مج. [چون הוּקַם] روغن مالى يا تدهين شدن
**סָךְ**[2] ف‌م. [„] محصور يا مسدود كردن
**סָךְ**[3] ا.ر. [چون תָּם] جمعيت
– **בַּסָּךְ** ق. بطور دسته جمعى، با دسته
**סַךְ**[1] „ مبلغ (معين): **סַךְ 100 לִירוֹת** مبلغ صد ليره
– **סַךְ־הַכֹּל** مبلغ كل، جمع كل
– **בְּסַךְ־הַכֹּל** جمعاً
**סַךְ**[2] „ [چون גַּן] پوشش، سايبان
**סַךְ** „ [סִכּוּ] مفتول ـ سيخ ـ ميخ كوچك || ج **סִכִּים**
**סֹךְ** „ [چون חֹב] بيشه ـ سايبان، خيمه
**סֻכָּה** ا.ث. سايبان، آلاچيق، خيمه ـ كيوسك
– **חַג הַסֻּכּוֹת** عيد سايبانها، (عيد) ميوه بندان
**סָכָה** [چون קָנָה] ف‌ل. نگاه ك || ف‌م. ديدن
**סְכָה** ا.ث. سنجاق ـ آرم سينه
–**סְכַת־בִּטָּחוֹן** سنجاق قفلى
– **סְכַת־חִבּוּר** مفتول يا سيم ته دوزى
– **סְכַת־נוֹי** سنجاق كراوات
– **סְכַת־נִקּוּי** سوزن پريموس ـ سيخى كه با آن راه پيپ ومانند آنرا باز ميكنند
– **סְכַת־רֹאשׁ; ס״־שֵׂעָר** سنجاق سر
**סָכוּי** ص. [چون בָּדוּק] نيم شفاف
**סְכוּי** ا.ر. دورنما ـ ∴ چشم داشت، اميد ـ امكان، شانس
– **בָּטֵל סְכוּיוֹ** نا اميد شد، اميدش به يأس بدل شد
**סִכּוּךְ** „ = **כִּסּוּי** عمل پوشاندن
**סָכוּךְ** [چون בָּדוּק] ا.مف. از **סָכַךְ** پوشيده
**סְכוּכִית** ا.ث. (۱) **זְכוּכִית** (۲) آباژور
**סִכּוּל** ا.ر. ابطال: باطل ك يا بر هم زدن
**סְכוּם** „ مبلغ ـ جمع
**סִכּוּם** „ عمل جمع زدن يا خلاصه ك ـ خلاصه ـ جمع كل
**סִכּוּן** „ مخاطره، ريسك (كردن)
**סָכוּף** ص. [چون בָּדוּק] رنجانده ـ افسرده ـ مأيوس
**סְכִיָּה** ا.ث. پيش بينى (دورهٔ ناخوشى)
**סְכִיכָה** ا.ر. [چون זְכִירָה] =סִכּוּי; מַבָּט
**סְכִימָה** = **סְכֵמָה**
**סַכִּין** ا.م. كارد، چاقو ـ [در گاو آهن] تيغه، بيل
– **ס״־בּוֹצַעַת** كارد نان برى
– **ס״־גִּלּוּחַ** تيغ ژيلت
– **ס״־פּוֹלֵחַ** تيغه يا بيل گاو آهن
**סַכִּינַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] چاقو كش
**סַכִּינָאוּת** ا.ث. چاقوكشى
**סְכִירָה** „ عمل بستن يا سد كردن
**סָכַךְ** ف‌م. [چون זָכַר يا חָגַר] پوشاندن ـ حائل قرار دادن ـ بهم بافتن
– **סִכֵּךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوشاندن
– **סוֹכֵךְ** ف‌ل. [چون סוֹבֵב] [با עַל] پوشاندن
– **סָכוּךְ** مج. [چون אָשַׁר] پوشانده شدن
– **הֵסֵךְ** ف‌ل. [چون הֵסֵב] [با עַל يا ל] پوشاندن، حائل‌ب، پناه دادن
**סְכָךְ** ا.ر. پوشش (با برگ وشاخه هاى درخت)، سقف موقتى
**סְכָכָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] جاى سرپوشيده ـ انبار موقتى ـ روپوش
**סָכַל**[1] ف‌ل. [יִסְכַּל; סָכֹל; סְכַל (סִכְלִי)] ـ م. **סָכֹל, סָכוֹל**; לִסְכֹּל نادان ب ـ ندانستن
– **נִסְכַּל** ف‌ل. [יִסָּכֵל; נִסְכָּל; הִסָּכֵל (הִסָּכְלִי)] ـ م. לְהִסָּכֵל نادانى ك، ابلهانه رفتار كردن
– **סִכֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تبديل به حماقت يا جهالت ك ـ خنثى ك، باطل ك
– **הִסְכִּיל** ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] ابلهانه رفتار كردن
(**סָכַל**[2]) **הִסְתַּכֵּל, נִסְ־** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] نگاه ك ـ ∴ مشاهده ك، ملاحظه ك ـ توجه ك
**סָכָל (סְכָלָה)** ص ـ ا. نادان، ابله || ج **סְכָלִים (־לוֹת)**
**סֵכֶל** ا.ر. [چون דֵּגֶל] نادانى، جهالت، ابلهى
**סִכְלוּת** ا.ث. = סֵכֶל

(סָכַם) סְכֹם ف‌م. [چون דִּבֵּר] جمع زدن ـ ∴ خلاصه ك

– סָכֻם مج. [چون אָשַׁר] جمع زده شدن ـ خلاصه شدن

– הִסְתַּכֵּם, נִסַּ֫ ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] بالغ شدن: נִסַּ֫ בְּסַךְ 1000 לִירוֹת به هزار ليره بالغ شد

– הִסְכִּים ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] موافقت ك: הִסְכַּמְתִּי לַתָּכְנִית با برنامه موافقت كردم (يا موافق بودم) – אֲנִי מַסְכִּים עִמּוֹ (يا אִתּוֹ) با او موافقم

– הֻסְכַּם مج. [چون הֻזְכַּר] مورد موافقت واقع شدن

סְכֵמָה* ا.ث. = תַּרְשִׁים طرح

סָכַן ف‌ل. [چون טָמַן] مفيد بودن ـ بدرد خوردن

– הִסְכִּין ف‌ل. [چون הִזְקִין] معتاد بودن (يا شدن) ـ آشنا شدن، انس گرفتن ـ خوب دانستن

סִכֵּן ف‌م. [סִכַּנְתִּי (ج סִכַּנּוּ) ; יְסַכֵּן; מְסַכֵּן; סַכֵּן (סַכְּנִי)] ـم. לְסַכֵּן بخطر انداختن

– נִסְכַּן مج. [چون נִטְמַן] در خطر افتادن

– סָכַן مج. [סָכַנְתִּי (ج סָכַנּוּ) ; יִסְכַּן; מִסָּכֵן] ـم. סַכָּן~ خطر ناك ب←מְסֻכָּן

– הִסְתַּכֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] خود را بخطر انداختن

סַכָּנָה ا.ث. خطر

– סַכָּנַת נְפָשׁוֹת خطر جانى ـ ∴ خطر بزرگ

סְכְסוּאָלִי*(ת) ص. = מִינִי جنسى

סִכְסוּךְ ا.ر. دعوا، مرافعه

סַכְסוֹפוֹן* ״ [مو] ساكسوفون

סְכְסְטַלְיוֹן* ״ سكستيليون

סְכְסְטַנְט* ״ قسمى زاويه‌ياب كه قوس ٦٠ درجه اى دارد

סִכְסֵךְ ف‌م ـ ل. [چون פִּרְנֵס] (فتنه) انگيختن

– סֻכְסַךְ مج. [چون גֻּלְגַּל] بر انگيخته شدن

– הִסְתַּכְסֵךְ ف‌ل. [چون הִסְתַּלְסֵל] وارد دعوا شدن، منازعه ك ـ در هم گير كردن

סִכְסָךְ ا.ر. [چون עִקְרָב] خط منكسر يا منشارى

סַכְסְכָן[־כַן](־כָנִית) ا. شخص دو بهمزن و فتنه انگيز

סַכְסְכָנוּת ا.ث. فتنه انگيزى، دو بهمزنى

סַכְסָן(־סָנִית) = מְבֻלְבָּל الخ

סָכַר[1] ف‌م. [چون זָכַר] بستن ـ بند آوردن ـ سد بندى ك

– נִסְכַּר مج. [چون נִזְכַּר] بسته شدن

– יִסָּכֵר פִּי דוֹבְרֵי שֶׁקֶר بر دروغگو لعنت!

– סִכֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] بستن ـ تسليم ك

– סֻכַּר مج. [چون אֻשַּׁר] بسته شدن

– הִסְתַּכֵּר ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] بسته شدن، از آزادى محروم شدن

סָכַר[2] [״]= שָׂכַר

סֶכֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] بند، سدّ

סֻכָּר ״ [סֻכַּר] شكر ـ قند

– ס׳ גְּבִישִׁי نبات

– סֻכַּר חֲתִיכוֹת قند (كلوخه)

– סֻכַּר גְּבִישִׁים; סֻכָּר דַּק شكر

– חֲרוּט סֻכָּר يا חָרוּט שֶׁל ס׳ يك كله قند

– סֻכַּר חָלָב لاكتوز

– סֻכַּר־רָאשִׁים قندِ كله

סִכֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] شكرى ك، شيرين ك

סֻכָּרִיָּה ا.ث. [بيشتر بصيغهٔ ج: סֻכָּרִיּוֹת] آب نبات وشيرينى هاى همانند

סֻכָּרִין* ا.ر. ساخارين

סֻכֶּרֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] مرض قند، ديابت

סָכַת ف‌م. [چون כָּרַת] گوش دادن، شنيدن = שָׁמַע

– נִסְכַּת مج ـ ف‌ل. [چون נִכְרַת]= שָׁתַק; שָׁמַע

– הִסְכִּית ف‌ل. [چون הִשְׁתִּית] خاموش‌ب، گوش دادن

סַל ا.ر. [چون גַּן] سبد: סַל לֶחֶם سبد يا ظرف نان

– סַל־נְיָרוֹת, סַל פְּסֹלֶת سبد (كاغذهاى باطل)، مكثف

– סַל־הַמְּזוֹנוֹת جيره

– סַל הַמַּצָּרְכֶת سبد براى اوراق بى ارزش وغير قابل طبع

סִלֵּא ف‌م. [چون מִלֵּא] سنجيدن، ∴ برابر كردن

– סֻלָּא ف‌ل. [چون מֻלָּא] سنجيده شدن

סָלַד ف‌ل. [چون שָׁמַר] پس جستن، بر گشتن ـ ∴ مشمئز شدن

– סִלֵּד [چون דִּבֵּר] ف‌ل. (از خوشى) جستن || ف‌م. تمجيد كردن

סֶלֶד ا.ر. [چون דֶּגֶל] = שֶׂבַע

סָלָה[1] ف‌م. [چون קָנָה] نا چيز شمردن

– סִלָּה ف‌م. [چون צִוָּה] نا چيز شمردن ـ پايمال ك

(סָלָה[2]) סְלָה [چون צְוָה] = סְלָא ← סְלֵא

**סְלוּד** ا.ر. حرمت و بیم ـ سلام نظامی

**סָלְוֹחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از סָלַח آمرزیده

**סָלוּט*** ا.ر. سلام نظامی

**סָלוּל** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָלַל صاف شده، کوبیده، شوسه: דֶּרֶךְ סְלוּלָה

**סְלוּל** ا.ر. = סְלִילָה[1]

**סְלוּלָה** ا.ث. = סְלִילָה[2]

**סָלוֹן*** ا.ر. سالن ← אוּלָם

**סָלוּף** ص. [چون בָּדוּק] خارج [مو] ـ کاذب، جعلی

**סְלוּף** ا.ر. تحریف، تغییر شکل ـ عدول ـ گناه

**סְלוּק** ״ عمل برداشتن یا جمع ك ـ عزیمت، خروج ـ تصفیه ـ ∴ در گذشت، فوت

– ס׳ דַּעַת فقدان حواس

– קֶרֶן ס׳ وجوه یا سرمایهٔ استهلاکی

– לִשְׁכַּת סְלוּקִין° مرکز تهاتر وتسویهٔ بانکی clearing-house

**סָלַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] [با ל] بخشیدن، آمرزیدن: (תְּ)סְלַח לִי אֲדֹנִי ببخشید آقا

– נִסְלַח مج. [چون נִשְׁמַר]: נִסְלַח לוֹ گناهش بخشیده شد

**סַלָּח** ص ـ ا. [סַלַּח] رحمن، بخشنده

**סַלְחָן, סַלְ־[־חָנִית]** ص. بخشنده، آمرزنده

**סַלְחָנוּת** ا.ث. بخشندگی

**סַלְחָנִי(ת)** ص. بخشنده ـ حاکی از بخشندگی

**סָלָט*** ا.ر. סָלַט سالاد

**סְלִידָה** ا.ث. تهوّع ـ تنفر

**סְלִיָּה, סוֹלְיָה*** ״ زیره، تخت (کفش)

**סְלִיחָה** ״ آمرزش، بخشش ـ [در جمع: סְלִיחוֹת مناجات ویژهٔ استغفار]

– סְלִיחָה! ببخشید، معذرت میخواهم!

**סְלִיל** ا.ر. حلقه ـ قرقره ـ سیم پیچاپیچ برق

**סְלִילָה[1]** ا.ث. تسطیح وشوسه کردن (جاده)

**סְלִילָה[2]** ״ سبد کوچك

**סְלִילִי(ת)** ص. پیچاپیچ، مارپیچ

**סָלַל** [چون שָׁמַר یا חָנַן] ف‌م. کوبیدن ـ شوسه ك‌ || ف‌ل. تسبیح خواندن

– נִסְלַל مج. [چون נִשְׁמַר] کوبیده وصاف شدن

– הִסְלִיל ف‌م. [چون הִכְלִיל] صاف‌ك ـ ∴ رهبری ك

– הִסְתּוֹלֵל ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] خود را بر افراشتن ـ مقاومت وسر سختی ك ـ فشار آوردن

**סֻלָּם** ا.ر. [סֻלַּם] نردبان ـ دامنهٔ پله پله در کوه ـ مقیاس ـ [مو] گام || ج סֻלָּמוֹת [סֻלְּמוֹת] و סֻלָּמִים [סֻלְּמֵי]

– סֻלָּם מִצְרִי نردبان کوچك

– ס׳ צוֹרִי نردبان بزرگ

– ס׳ כָּפוּל نردبان دو طرفه

– סֻלַּם־חֲבָלִים نردبان طنابی

**סַלְמוֹן*** ״ آزاد ماهی، ماهیِ آزاد

**סַלְמַנְדְּרָה*** ا.ث. سمندر ـ قسمی مارمولك

**סְלֶנְג*** ا.ر. زبان عامیانه یا غیر ادبی slang

**סִלְסוּל** ״ فر ـ [مو] تحریر ـ ∴ بزرگی ـ ستایش

– ס׳ תְּמִידִי فرِ شش ماهه

– נָהַג ס׳ בְּעַצְמוֹ خود را بزرگ جلوه داد

**סִלְסֵל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فر دادن ـ تحریر دادن. ∴ محترم داشتن

– סֻלְסַל مج. [چون גֻּלְגַּל] فر داده شدن

– הִסְתַּלְסֵל ف‌ل. [יִסְ־; מִסְ־; הִסְתַּלְסֵל (־סְלִי)]. م. לְהִסְ־ فر خوردن ـ پیچ خوردن

**סַלְסְלָה** ا.ث. سبد کوچك ـ ترکهٔ مو

**סַלְסָלָה** ״ پارچهٔ لطیف، کرپ

**סֶלַע** ا.ر. [סַלְעִי; סַלְעֵךְ] خاره، صخره ـ نام یك سکه قدیمی ـ ∴ ملجاء، پناهگاه || ج סְלָעִים [סַלְעֵי]

– ס׳ הַמַּחֲלֹקֶת موضوع دعوا

**סִלַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] تبدیل به خاره ك، سخت ك

**סַלְעִי(ת)** ص. سنگی ـ صخره دار ـ ∴ سخت

**סַלְעִיּוּת** ا.ث. خاصیت سنگی یا صخره ای، سختی

**סַלְעִית** ״ چکچکی [نام پرنده]

**סָלְעָם** ا.ر. [چون מִפְעָל] قسمی ملخِ حلال گوشت

**סִלֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] کج ك ـ ∴ تحریف یا منحرف ك

– סֻלַּף مج. [چون אֻשַּׁר] کج یا منحرف یا واژگون شدن

- הִסְתַּלֵּף ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] کج یا از صورت اصلی خارج شدن [تحریف
**סֶלֶף** ا.ر. [چون דֶּגֶל] کجی - ∴ انحراف - تقلب - تحریف - יְדִיעוֹת ס׳ اطلاعات نا درست
**סַלְפָן(־פָנִית)** ا. کسیکه مطالب وحقایق را تحریف میکند - متقلب - جاعل
**סַלְפָנוּת** ا.ث. تقلب، تمایل به قلب وتحریف
**סַלְפָנִי(ת)** ص. تقلب آمیز
**סִלֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] برداشتن، جمع ك - اخراج ك - تصفیه ك
- סֻלַּק مج. [چون אֻשַּׁר] برداشته شدن - تصفیه یا اخراج شدن
- יָדַי מְסֻלָּקוֹת מִן... من در... دخالتی ندارم
- נִסְלַק مج. [چون נִשְׁמַר] برداشته شدن - ∴ مرتفع شدن
- הִסְתַּלֵּק ,נִסְ־ ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] (از جای‌خود) بلند شدن - دور شدن - خارج شدن - [با מִן] ول ك
- נִסְתַּלֵּק (מִן הָעוֹלָם) =נִפְטַר ; מת
**סֶלֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] چقندر
**סֶלֶקְטִיבִי(ת)** ص. انتخابی
**סֶלֶקְצְיָה*** ا.ث. = בְּחִירָה
**סְלֶקְצְיָנִית** „ سوپ یا آش چقندر
**סֹלֶת** „ [סָלְתּוֹ] میده، آرد نرم ‖ ج סְלָתוֹת [סָלְ־]
**סִלֵּת** ف‌م. [چون אִמֵּת] (خوب) بیختن یا علك ك - ∴ برگزیدن
- סֻלַּת مج. [چون צֻמַּת] (خوب) بیخته شدن
**סַלָּת [סַלַּת]** (סַלְתָּת چون צַמֶּרֶת) ا. آرد بیز
**סַם** ا.ر. [چون גַּן] عطر - دارو - ادویه - زهر
- סַם שֶׁכֶנֶגֶד پاد زهر، تریاق
- סַמִּים מְשַׁכְּרִים داروهای مخدّر، مواد مخدره
**סִמֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] کور کردن - خیره ك
- נִסְמָא مج. [چون נִקְרָא] و הִסְתַּמֵּא ف‌ل. [چون הִתְנַשֵּׁא] کور شدن
**סְמָאוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] کوری
**סַמָּאֵל** „ سمائیل: لقب شیطان یا عزرائیل
**סְמִבּוֹלִי*(ת)** = סְמִלִּי(ת)
**סִמְבִּיוֹז*** ا.ر. زندگی تعاونی، همزیستی

**סַמְדַר** „ [סְמָדַר] شکوفهٔ (انگور) - ج סַמְדָּרִים
**סָמוֹבָר*** ا.ر. سماور = מַחַם
**סָמוּי** ص. [چون בָּדוּק] کور - ∴ پوشیده
**סָמוּךְ** ص. [„] ا.مف. از סָמַךְ مجاور، متصل - استوار، پایدار، ثابت - متکی - مطمئن - واجد شرائط، صلاحیت دار - [در جمع: = סְמוּכִים یا ־כִּין°] ا.ر. تفسیری که از تطبیق دو متن با یکدیگر بدست میاید - تداعی معانی - دلیل - مدرك، مجوز - [در دو معنی آخر סְמוּכִין° نیز دیده شده است]
**סָמוֹךְ** ا.ر. و סְמוֹכָה ا.ث. پایه - بازوی صندلی - پشتی - چفته (مو) - شمع، حائل ‖ ج סְמוֹכוֹת
- ס׳־יָד [در نقاشی] زیر دستی
**סְמוּכִין°** ا.ر. (۱) סְמוּכִים یا ־כִּין ←סָמוֹךְ (۲) نشان ویژهٔ مراجعه [چون شمارهٔ نامه]
**סְמוֹל** ا.ر. نشان دادن چیزی با علائم ورموز
**סָמוּם*** „ [סָ־] سموم، باد سام ‖ ج סְמוּמִים
**סְמוּם** „ عمل سم دادن - تولید مسمومیت
**סִמּוּן** „ نشان گذاری - تشخیص، تعیین
**סָמוּק** ص. [چون בָּדוּק] سرخ یا قرمز (شده)
**סְמוּר** ا.ر. میخکوبی - سیخ شدگی
**סָמוּר** ص. [چون בָּדוּק] سیخ شده
**סַמּוּר** ا.ر. سمور - راسو
**סְמָטָה** (از סְמָטָא°) ا.ث. کوچه ‖ ج ־טוֹת یا ־טָאוֹת
**סְמָטְרִי(ת)** ص. قرینه دار
**סְמָטְרִיָּה*** ا.ث. قرینه، تقارن، تناسب
**סַמְיוּת** „ = סַמָּאוֹן کوری
- ס׳ הַלֵּב = טִפְּשׁוּת
- ס׳ עֵינַיִם نا فهمی، فقدان تشخیص
**סָמִיךְ** ص. [چون בָּהִיר] غلیظ: עָנָן ס׳ ‖ پرپشت، تیپ ‖ پر مایه: מָרָק ס׳
**סְמִיכָה** ا.ث. تکیه - پشتی - اعطای گواهی یا پروانه برای تدریس واجتهاد ومانند آنها
**סְמִיכוּת** „ پیوستگی، مجاورت - غلظت - پر پشتی - پروانهٔ آموزگاری یا اجتهاد - [د] حالت اضافه، حالت مضاف
- ס׳ הַמִּצָּנִים, ס׳ הָרַעְיוֹנוֹת تداعی معانی

– ס׳ הַפָּרָשִׁיוֹת الحاق یا ارتباط چند موضوع با هم

**סֶמִינָר*, ־נַרְיוֹן*** ا.ر. کلاس شاگردان بالا رتبه وفارغ التحصیل برای تحقیقات علمی ـ دانش سرا

**סֶמִינָרִיסְט(־רִיסְטִית)** ا. دانشجوی سمینار یا دانش سرا

**סָמִיר** ص. [چون בָּהִיר] دارای موی زبر یا سیخ شده

**סָמַךְ** [چون שָׁמַר] (۱) ف‌م. تکیه دادن، مجاور یا نزدیك ك ـ گذاردن، قرار دادن ـ گواهی نامه یا پروانه به (کسی) دادن ـ تقویت ك، نگهداری ك، تغذیه ك (۲) ف‌ل. تکیه ك ـ امیدوار یا مطمئن ب، حساب ك: אֲנִי סוֹמֵךְ עַל הַבְטָחָתוֹ امیدواری من بقول اوست، روی قول او حساب میکنم || کمك دادن، تأیید کردن [با ל] ـ قرار گرفتن

– סָמַךְ יָדוֹ עַל با... موافقت کرد ـ به... اختیار یا وکالت داد

– נִסְמַךְ مج. [چون נִשְׁמַר] تکیه ك ـ دارای پروانه شدن ـ مأمور شدن ـ وصل شدن ـ غلیظ شدن ـ [د] اضافه شدن ←נִסְמָךְ [کمك ك

– סְמֵךְ ف‌م. [چون דְּבֵר] نگهداری ك ـ تکیه دادن ـ

– הִסְתַּמֵּךְ ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] تکیه ك، متکی ب: בְּהֶסְ־ עַל به استناد

– הַסְמִיךְ ف‌م. [چون הִקְצִיר] پیوستن، مربوط ساختن ـ پروانه یا گواهی نامه دادن (به) ـ غلیظ یا پر مایه ك

– הָסְמַךְ مج. [چون הָקְצַר] غلیظ شدن ـ مجاز شدن ←מְסֻמָּךְ

**סֶמֶךְ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] دستاویز، مدرك ـ (نقطهٔ) اتکاء، تکیه گاه

– בֶּן־סֶמֶךְ (مرجع) موثق یا واجد شرایط

☜ סֶמֶךְ در حالت مضاف بصورت סְמַךְ نیز آمده است

– עַל סְמַךְ به اتکاء، به استناد

**סַמְכָא°** ا.ر. = סֶמֶךְ

– בַּר ס׳ مرجع موثق [اختیار تام

**סַמְכוּת** ا.ث. صلاحیت ـ اجازه، اختیار: ס׳ מְלֵאָה

**סֶמֶל, סֵמֶל** ا.ر. [چون סֵפֶר] نشان، علامت، آرم ـ رمز، کنایه ـ نمونه ـ شکل ـ تمثال

– ס׳ מִסְחָרִי علامت بازرگانی

– הָיָה ס׳ ל... نمونهٔ... ب

**סַמָּל [סַמַּל] (סַמָּלָת)** ا. گروهبان || ج סַמָּלִים (־לוֹת)

– רַב־ס׳ گروهبان یکم

**סִמֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نمونه یاعلامت ب: מַר... ס׳ אֶת אַהֲבַת הַמּוֹלֶדֶת آقای... نمونهٔ میهن پرستی بود || با شکل یا علامت نشان دادن، کنایه ب از

**סִמְלִי(ת)** ص. رمزی ـ اسمی: שְׁכַר־דִּירָה סמלי

**סִמֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] مسموم ك، با زهر کشتن

– סָמַם مج. [چون אָשַׁר] مسموم شدن

– הִסְתַּמֵּם ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] سم خوردن

**סַמְמָן** ا.ر. [־מַן] ادویه، داروی خوشبو، عطر

**סַמָּן [סַמַּן] (סַמָּנִית)** ا. سربازی که خط صف را نشان میدهد وسربازان دیگر از او نظام میگیرند

**סִמֵּן** ف‌م. [چون סִכֵּן] نشان گذاری ك

– סָמַן مج. [چون סָכַן] نشان گذاشته شدن

– נִסְמַן مج. [چون נִטְמַן] نشان گذاشته یا معین شدن

– הִסְתַּמֵּן ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] نشان دار شدن ـ مشخص یا برجسته شدن

**סִמְפוֹזְיוֹן*** [شکل دیگر סִימְפוֹזְיוֹם]

**סִמְפוֹן*** ا.ر. متمم یا ضمیمه (قرار داد) ـ ج || ־פוֹנוֹת

**סִמְפוֹנִי; סִמְפוֹנִיָּה** = **סימפוני** الخ

**סִמְפְּטוֹם*** = **סִימְפְּטוֹם**

**סִמְפְּטוֹמָטִי** = **סִימְפְּטומטי** [علامت

**סֶמָפוֹר*** ا.ر. دستگاه مخابره یا راهنمائی بوسیلهٔ دادن

**סִמְפָּתִי(ת)** ص. جذاب: פָּנִים סִמְפָּתִיִּים قیافهٔ جذاب

**סִמְפָּתֵטִי(ת)** ص. (ناشی از عمل) مجهول

– מַעֲרֶכֶת עֲצָבִים (یا עַצַבִּים) סִמְפָּתֵטִית سلسلهٔ اعصاب مجهول یا پی های نباتی

**סִמְפַּתְיָה*** = **סימפתיה**

**(סָמַק) הִסְמִיק** ف‌ل. [چون הִקְצִיר] سرخ شدن

**סֹמֶק** ا.ر. [چون קֹמֶץ] سرخی، سرخ شدگی

**סָמַר** ف‌ل. [چون שָׁמַר] سیخ شدن، سفت شدن ـ (احساس) مور مور کردن (از ترس)

– שַׂעֲרוֹת רֹאשִׁי סָמְרוּ موبر بدنم راست شد

– סִמֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] راست یا سیخ ك ـ میخ زدن

-סְמַר مج. [چون אִשַּׁר] میخ (زده) شدن ـ سخت یا سیخ شدن
-הִסְתַּמֵּר ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] (مانند میخ) راست ایستادن
סָמָר (סְמָרָה) ص. دارای موی وِ ز کرده یا زبر || ج סְמָרִים(־רוֹת)
סְמִרוּר ا.ر. عمل پرچ ك
סְמַרְטוּט „ پارچهٔ مندرس ـ کهنه ـ قاب دستمال
סְמַרְטוּטִי(ת) ص. مندرس، پوسیده ـ .: کم بها
סְמַרְטוּטָר(־טָרִית) ا. کهنه بر چین، کهنه فروش
סְמַרְמַר ا.ر. [چون מְלִצַּר] میخ ریز
סְמְרַר ف‌م. [چون פְּרְנֵס] پرچ ك ـ سیخ ك، راست‌ك
סֵן ا.ر. [סִנּוֹ] زبانه || ج סְנַיִם
סְנָאִי „ سنجاب
סַנְגְוִינִי*(ת) ص. دلگرم، امیدوار، خوشبین
סַנֵּגוֹר, סַנֵּי־ (־גוֹרִית) ا. وکیل (مدافع)
סְנִגוּר ا.ر. دفاع از متهم
סַנֵּגוֹרְיָה ا.ث. دفاع از متهم ـ شفاعت، داد خواهی
-לְמַד ס׳ עָלָיו از حقوق او دفاع یا برایش شفاعت کرد
סְנֵגֵר ف‌ل. [چون פְּרְנֵס] دفاع ك: ס׳ עַל הַנֶּאְשָׁם از متهم دفاع کرد
סְנְדְוִיץ׳* ا.ر. ساندویچ
סְנְדִיקְט = סִינְדִיקְט
סַנְדָל* ا.ر. [چون עַכְבָּר] کفش بی رویه وبی پاشنه، سندل
סַנְדְלָר[־לַר](־לָרִית) ا. کفشدوز
סַנְדְלָרוּת ا.ث. کفش دوزی
סַנְדְלָרִיָּה „ کارگاه یا دکان کفش دوزی
סַנְדָק* ا.ر. [چون עַכְבָּר] کسیکه بچه را هنگام ختنه دردامن خود نگه میدارد
סְנֶה „ [סְנֵה; סְנֵיי, סְנֶיךָ, סְנָיו یا סְנֵהוּ] بتهٔ خار ـ تمشك جنگلی یا توت جنگلی || ج סְנָאִים یا ־יִים
סַנְהֶדְרְיָה یا ־רִין* ا.ث. دادگاه یا شورای یهود در زمان آبادی معبد دوم || ج ־רְיוֹת یا ־רָאוֹת
סְנוֹבּ* (סְנוֹבִית) ا. کسیکه میکوشد تا خود را در ردیف اعیان ومتمولین قرار دهد

סְנְוֵור ا.ر. عمل کور کردن یا خیره ساختن
סְנִנ „ تصفیه [صاف ك]، پالایش
סְנוּנִית ا.ث. چلچله، پرستو ك
- ס׳ רִאשׁוֹנָה نخستین منادی یا مبشر
סְנוֹקֶרֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] ضربت با مشت یا انگشت میان
סְנְוֵר ف‌م. [چون פְּרְנֵס] کور کردن ـ خیره ك
-סְנְוַר مج. [چون שְׁחַר] کور (کرده) شدن ـ خیره شدن
-הִסְתַּנְוֵר ف‌ل. [چون הִסְתַּלְסֵל] کور یا خیره شدن
סַנְוֵרִים (هج) ا.ر. کوری ـ خیرگی، خیره شدگی
- הֵכָּה בְּס׳ کور کردن
סֶנָט* ا.ر. مجلس سنا ـ شورای دانشگاه
סֶנָטוֹר (־טוֹרִית) ا. سناتور
סֶנָטוֹרְיוּם* „ آسایشگاه
סֶנְטִיגְרַם* „ سانتیگرم || ج ־רַמִּים
סֶנְטִימֶטֶר* „ سانتیمطر || ج ־מֶטְרִים
סֶנְטִימֶנְט* „ احساس ـ عاطفه
סֶנְטִימֶנְטָלִי(ת) ص. احساساتی
סִנְטַכְּסִיס* ا.ر. = תַּחְבִּיר نحو، ترکیب
סַנְטֵר* „ چانه
סְנִיטַצְיָה* ا.ث. = תַּבְרוּאָה
סָנִיטָר*(־טָרִית) = תַּבְרוּאָן الخ
סָנִיטָרִי(ת) = תַּבְרוּאִי(ת)
סְנִיף ا.ر. شعبه ـ ضمیمه
סְנַן ف‌م. [چون סִכֵּן] صاف ك ـ پاك ك، تصفیه ك
-סְנַן مج. [چون סֻכַּן] صاف (کرده) شدن، تصفیه شدن: מַיִם מְסֻנָּנִים
-הִסְתַּנֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] صاف شدن، تصفیه شدن ـ .: نفوذ یا رخنه ك
סֶנְסוּאָלִי(ת) ص. حسی، مربوط به حواس
סֶנְסַצְיָה* ا.ث. (بروز) احساسات ـ .: خبرشور انگیز
סֶנְסַצְיוֹנִי(ת) ص. شور انگیز، مهیج احساسات
סָנַף ف‌م. [چون שָׁמַר] ضمیمه ك
-סְנַף ف‌م. [چون דִּבֵּר] (تبدیل به) شعبه ك، بخود پیوستن

– סְנַף مج. [چون אִשֵּׁר] (تبديل به) شعبه شدن
– הִסְתַּנֵּף ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] ضميمه شدن، شعبه شدن
סְנַפִּיר ا.ر. [در ماهی] پرك، بال، پرّه
סָנַק ف‌م. [چون שָׁמַר] (در يك طرف) جمع ك
סַנְקְצְיָה* ا.ث. تصويب، تأييد ـ ضمانت اجرائی
סְנֵקֶר ف‌م ـ ل. [چون פִּרְנֵס] (ضربت) زدن
סְנָר* ا.ر. [چون מָשָׁךְ] پيش بند، پيشگير
סִנֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] پيش بند پوشانيدن
– הִסְתַּנֵּר ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] پيش بند بستن
סָס ا.ر. [چون דָּג] بيد ـ كرم، شته
סִסְגּוֹן „ رنگ آميزی زياد
סַסְגּוֹנִי(ת) ص. رنگ شده بچندين رنگ، رنگارنگ
סִסְגֵּן ف‌م. [چون עִנְיֵן] با چندين رنگ رنگ كه
סַסְקוֹלִי(ת) ص. دارای چندين صدا
סַע [امر از فعل נָסַע]
סָעַד [چون שָׁאַל] (۱) ف‌م. تقويت كه، قوّت دادن ـ كمك كه، نگهداری يا حمايت كه (از) ـ (۲) ف‌ل. غذا خوردن
– נִסְעַד مج. [چون נִשְׁאַל] كمك كرده شدن ـ تقويت شدن
– סְעֵד ف‌م. [چون טְהֵר] كمك كه
– הִסְעִיד ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] خوراندن، غذا دادن
סַעַד ا.ر. [چون בַּעַל] كمك ـ رفاه ـ مدرك
– הָבֵא ס׳ مدرك ارائهٔ دادن
סְעָדָה ا.ث. خوراك، غذا (ی معين روز) ـ ضيافت
– סְעֻדַּת הַבְּרָאָה خوراكی كه خويشان شخص عزادار برای او ميآورند
– סְעֻדַּת מִצְוָה سوری كه بمناسبت اجرای مراسم مذهبی بر پا ميشود (چون ختنه سوران)
סָעָה ف‌ل. [چون רָאָה] ←סֹעָה غرش كه
סֹעָה, סוֹעָה ص. [چون רוֹאֶה] ا.فا. از סָעָה تند، غرش كننده، شديد: רוּחַ סֹעָה
סָעוּר ص. [چون בָּדוּק] متلاطم يا متحرك
סָעִיף ا.ر. [چون פָּקִיד] شكاف ـ شاخه ـ ∴ ماده، بند
סְעִירָה ا.ث. (صدای) طوفان

סָעַף[1] ف‌م. [چون פָּאַר] (۱) بريدن (شاخه) ـ (۲ ∴) بند بند كردن
– סָעַף مج. [چون בָּעַר] بچند ماده تقسيم شدن ـ بريده شدن
– הִסְתָּעֵף ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] شاخه شاخه يا منشعب شدن ـ ∴ بند بند شدن
סֵעֵף[2] (סֵעֲפָה) ص. دودل || ج סֵעֲפִים (־פוֹת)
סָעִיף ا.ث. [סְעִיף; סְעִיפוֹ] شاخه ـ بند || ج סְעִפִּים
– פָּסַח עַל שְׁתֵּי הַסְּעִפִּים سر دو راهی گير كردن، در حيص بيص ب
סְעַפָּה ا.ث. شاخه [ ∴ مضطرب ب
סָעַר ف‌ل. [چون שָׁאַל] طوفانی يا متلاطم ب ـ
– נִסְעַר مج. [چون נִשְׁאַל] مضطرب شدن
– סֵעֵר ف‌م. [چون פֵּאֵר] راندن ـ پراكنده كه
– סֹעַר مج. [چون בֹּעַר] (از باد) رانده يا پراكنده شدن
– הִסְתָּעֵר ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] طوفانی يا متلاطم شدن ـ ∴ حمله كه
– הִסְעִיר ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] متلاطم كه، طوفانی كه ـ ∴ مضطرب كه
– הָסַעַר مج. [چون הָרַעַל] طوفانی شدن ـ پريشان يا مضطرب شدن
סַעַר ا.ر. [چون בַּעַל] طوفان، تندباد ـ ∴ اضطراب ـ خشم ـ حمله
סְעָרָה ا.ث. [چون קְעָרָה] تند باد، گرد باد ـ ∴ حمله ـ اضطراب [جزئی
– ס׳ בִּצְלוֹחִית (שֶׁל) מַיִם داد وبيداد زياد برای چيز
סֹעֵר [شكل اصلی סוֹעֵר]
סַעֲרָנִי(ת) ص. طوفانی، تند، پُر صدا
סַף[1] ا.ر. [סִפּוֹ] آستانه، كف درگاه || ج סִפִּים
– עָמַד עַל סַף... در آستانه (چيزی) ب
– שׁוֹמֵר הַסַּף دربان
סַף[2] „ [סִפּוֹ] لگن ـ پياله || ج סִפִּים
סָף ف‌ل. [چون קָם] بپايان رسيدن ـ نابود شدن
– הַסִּיף ف‌م. [چون הַפִּיר] نابود كردن
סָפַג ف‌م. [چون זָכַר] جذب كه، آشاميدن ـ خشك كه

- סְפֹג מַלְקוֹת شلاق خوردن
- נִסְפַּג مج. [چون נִזְכַּר] جذب یا آشامیده شدن
- סְפֵּג ف‌م. [چون דִּבֵּר] خشك ك
- הִסְתַּפֵּג, נִסְ־ ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] تن خود را خشك ك
- הִסְפִּיג ف‌م. [چون הִזְכִּיר] خشکانیدن، خشك ك
**סַפְגָן** ״ [־גָ־]کیك (اسفنجی)
**סַפְגָנִי(ת)** ص. (۱) סוֹפֵג (۲.) درك کننده
**סָפַד** ف‌ل. [چون זָכַר] سوگواری ك، ماتم گرفتن
- נִסְפַּד مج. [چون נִזְכַּר] مورد سوگواری قرار گرفتن
- הִסְפִּיד ف‌م. [چون הִזְכִּיר] سوگواری ك برای: הִסְפִּידוּ אֶת הֶחָכָם
- הִסְפֵּד [چون הִזְכַּר] = נִסְפַּד
**סֹפֵד** [شکل اصلی סוֹפֵד]
**סַפְדָן** [־דָן] (דָּנִית) ا. نوحه گر (مزدور)
**סָפָה**[1] [چون קָנָה] ف‌م. نابود کردن ـ از بین بردن || ف‌ل. هلاك شدن ـ منهدم شدن
- נִסְפֶּה مج. [چون נִגְלָה] هلاك شدن ـ دستگیر شدن
**סָפָה**[2] ف‌م. [״] افزودن، علاوه ك
- הִסְפָּה ف‌م. [چون הִקְנָה] جمع ك، انباشتن
**סַפָּה** ا.ث. نیمکت (مبلی)، کاناپه
**סְפוֹג*** ا.ر. اسفنج، ابر ـ چیز جذب کننده
**סָפוּג** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָפַג جذب رطوبت کرده، اشباع شده
**סְפוּגִי(ת)** ص. اسفنجی، خلل وفرج دار
**סְפוּחַ** ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] عمل ضمیمه ك، الحاق
**סָפוּן** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָפַן پوشیده ـ محفوظ، محترم
**סְפוֹן** ا.ر. سقف ـ پل یا عرشه کشتی
**סְפוֹנְטָנִי*(ת)** ص. ناشی از طیب خاطر ـ خود بخود
**סְפוֹנְטָנִיוּת** ا.ث. صرافت خود بخود ـ طیب خاطر
**סְפוֹק** ا.ر. تهیه، (عمل) رساندن یا دادن ـ توانائی ـ شك، تردید
**סְפוֹר**[1] ״ نقل، شرح ـ داستان، حکایت
**סְפוֹר**[2] ״ اصلاح یا زدن مو

**סָפוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָפַר شمرده (شده) ـ معدود، کم
**סְפוֹרָדִי*(ת)** ص. تك وتوك ـ متفرق، نا منظم
**סְפוֹרָה, סְפֹרָה** ا.ث. شماره
- לְאֵין סְפוֹרוֹת بیشمار، بیحد
**סְפוֹרְט*** ا.ر. اسپرت
**סְפוֹרְטַאי** ״ [چون גַּבַּאי] اهل اسپرت
**סְפוֹרְטִיבִי(ת)** ص. حاوی ورزش ـ ورزشی
**סְפוּרִי(ת)** ص. داستانی: סִפְּנוֹן ס׳ سبك داستان گوئی
**סָפַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] ضمیمه ك
- נִסְפַּח مج. [چون נִשְׁלַח] ضمیمه شدن، منضم یا ملحق شدن
- סִפַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] ضمیمه یا اضافه ك، ملحق ك
- סֻפַּח مج. [چون שֻׁלַּח] اضافه (کرده) شدن
- הִסְתַּפַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקֵּעַ] ضمیمه شدن ـ چسبیدن
**סִפַּח** [چون שִׁלַּח] ف‌م. دچار شوره یا جرب ك || ف‌ل. توطئه چیدن
**סֻפַּח** ا.ر. [چون פֻּתַּח] (۱) סִפִּיחַ (۲) תּוֹסֶפֶת
**סַפַּחַת** ا.ث. [چون צַלַּחַת] جرب، شوره، قوباء
**סְפְּטֶמְבֶּר*** ا.ر. سپتامبر: ماه نهم اروپائی
**סָפִיג** ص. [چون בָּהִיר] جاذب، آشامنده
**סְפִיגָה** ا.ث. جذب، آشام ـ مك
**סְפִיגוּת** ״ خاصیت جذب
**סְפִיָּה** ا.ث. عمل پرواری کردن جانوران
**סְפִיחַ** ا.ر. [סְ־] محصول خودرو ـ چین دوم || ج סְפִיחִים
**סְפִיחָה** ا.ث. التصاق ذرات جسم بسطح جسم جامد دیگر
**סְפִינָה** ״ کشتی (عرشه دار)
- סְפִינַת אֲוִיר کشتی هوائی
- סְפִינַת־גָּרָר کشتی یدك کش
- סְפִינַת־הַמִּדְבָּר (کشتی بیابان یعنی) شتر
- סְפִינַת־מִפְרָשׂ کشتی شراعی
**סְפִינְכְּס*** ا.ر. ابوالهول (*abol-howl*)
**סְפִינָּת** ا.ث. [چون תִּנְקֶת] کشتی کوچك ومحقر
**סְפִיקָה** ״ توانائی، امکان ـ فرصت ـ مقدارنیازمندی ـ [در دستگاه تهیهٔ آب یا برق] قدرت

– סְפִיקַת כַּפַּיִם دست بر دست زدن (بر اثر تأسف)
**סַפִּיר*** ا.ر. یاقوت کبود
**סָפִיר** ص. [چون בָּהִיר] قابل شمردن
**סְפִירָה** ا.ث. شمارش ـ (مبدأ) تاریخ: לִסְפִירַת הַנּוֹצְרִים میلادی، پس از میلاد
– הַסְּפִירָה (הַכְּלָלִית) مبداء تاریخ میلادی
– סְפִירַת הָעֹמֶר شمردن ایام ←עֹמֶר با تشریفات مذهبی ویژه
– עֲשֶׂר הַסְּפִירוֹת [در تصوف یهود] مظاهر دهگانهٔ خدا یا مراحل دهگانهٔ تجلی او که بوسیلهٔ آنها عالم آفریده شده است
**סְפִירוֹת** „ درج، ثبت
**סְפִירִיטוּאָלִיזְם*** ا.ر. اصالت روحانیت
**סְפִירְלִי*(ת)** = בְּרִגִי(ת)
**סֶפֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל] فنجان
**סַפְלוּל** „ [گش] زراوند
**סָפַן** ف‌م. [چون טָמַן] پوشانیدن ـ ∴ مورد توجه قرار دادن، به (کسی) اهمیت دادن یا احترام گذاردن
– נִסְפַּן مج. [چون נִטְמַן] پوشانیده شدن
**סֵפֶן** ا.ر. [چون דֶּגֶל] سِرّ، راز
**סַפָּן [סַפַּן]** (סַפָּנִית) ا. ملوان، ملاح
**סַפָּנוּת** ا.ث. ملوانی ـ دریا نوردی
**סְפִסוּף** ا.ر. میوهٔ دیر رس
**סְפִסוּר** „ = סַפְּסָרוּת
**סַפְסָל** „ [چون עַכְבָּר] نیمکت
– הוֹשִׁיב עַל סַפְסַל הַנֶּאְשָׁמִים بمحاکمه جلب شدن
**סְפֵּסְמָה*** ا.ث. = עַוִּית
**סִפֵּסְף** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] کندن یا بریدن یا چیدن
**סַפְּסָר [־סַר]** (־סָרִית) ا. کسیکه با معاملات قماری موجب ایجاد بازار سیاه میشود ـ دلال
**סִפְּסֵר** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] دلالی یا معاملات قماری ك، بازار سیاه بوجود آوردن
**סַפְּסָרוּת** ا.ث. دلالی ـ معاملات قماری، سفته بازی
**סַפְּסָרִי(ת)** ص. مربوط به دلال یا بازار سیاه: מְחִיר ס׳ قیمت بازار سیاه، بهای گزاف

**(סָפַף) הִסְתּוֹפֵף** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] بر آستانه ایستادن، دربانی ك ـ ∴ مراجعه ك یا سر زدن ـ پنا هنده شدن
**סְפָצְיָ(א)לִי*(ת)** = (۱) מְיֻחָד الخ (۲) تخصصی
**סְפָצְיָ(א)לִיסְט(־לִיסְטִית)** (۱) מְמֻחֶה الخ (۲) מְקֻצוֹעָן الخ
**סְפָצִיפִי*(ת)** (۱) סְגֻלִּי(ת) (۲) מְיֻחָד الخ
**סְפָצִיפִיקַצְיָה*** ا.ث. (تعیین) مشخصات
**סָפַק¹** ف‌ل. [چون זָכַר] کفایت ك
– סִפֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] تهیه ك، رساندن، دادن: מִי מְסַפֵּק לָכֶם חָלָב ‖ قانع ك
– סָפֵק مج. [چون אָשַׁר] تهیه شدن
– הִסְתַּפֵּק ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] اکتفا کردن، قناعت ك ـ سیر شدن
– הִסְפִּיק [چون הִזְכִּיר] ف‌م. تهیه ك، رساندن ‖ ف‌ل. رسیدن [فرصت یا امکان پیدا کردن]: לֹא הִסְפַּקְתִּי לְבַקֵּר אֶצְלוֹ ‖ از عهده بر آمدن، موفق شدن ـ کافی ب ←מַסְפִּיק
– הַסְפֵּק בְּיַד פְּלוֹנִי فرصت بکسی دادن یا وسائل برای او فراهم ك
**סָפַק²** ف‌م ـ ل. [„] (بهم) زدن: ס׳ אֶת כַּפָּיו دست بر دست زد
– ס׳ עַל יָרֵךְ دست (پشیمانی) بر ران خود زد
– סִפֵּק ف‌ل. [چون דִּבֵּר] کف زدن
– סָפֵק مج. [چون אָשַׁר] مردد بودن ـ مشکوك ب ←מְסֻפָּק
– הִסְתַּפֵּק ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] تردید داشتن، شك داشتن
**סָפֵק** ا.ر. [סְפֵק] شك، تردید ‖ ج סְפֵקוֹת
– בְּלִי ס׳ یا לְלֹא ס׳ بدون شك، بدون تردید، محققاً
– הַטֵּל ס׳ ב مورد تردید قرار دادن
– מֻטָּל בְּס׳ = מְסֻפָּק مشکوك
**סֵפֶק** „ [چون סֵפֶר] امکان ـ توانائی
**סַפָּק [סַפַּק]** [סַפֻּקַּת چون צַמֶּרֶת] ا. متصدی تدارکات ـ خواربار رسان، سورسات چی ـ کار پرداز
**סְפֵקוּלָטִיבִי*(ת)** ص. نظری ـ مبنی بر معاملات قماری
**סְפֵקוּת** ا.ث. عدم یقین

**סְפֶקְטְרוּם*** ا.ر. طيف، بيناب←תַּחֲזִית
**סְפֶקְטְרוֹסְקוֹפ*** ا.ر. طيف بين
**סַפְקָן(־קָנִית)** ا. اهل شك
**סְפֵקָנוּת** ا.ث. (۱) ترديد (۲) סְפֵקָנוּת
**סְפֵקָנוּת** " مسلك شكاكيون
**סַפְקָנִי(ת)** ص. ترديد آميز- شكاك
**סָפַר** ف‌م. [چون זָכַר] شمردن - ∴ محسوب داشتن
**- נִסְפַּר** مج. [چون נִזְכַּר] شمرده شدن
**- סִפֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌م. حكايت ك، نقل ك، شرح دادن - اعلام ك - چيدن، زدن || ف‌ل. صحبت كردن، حرف زدن
**- עָצַם מִסַּפֵּר** بيش از آن بود كه بتوان شرح داد
**- סֻפַּר** مج. [چون אֻשַּׁר] شرح داده شدن، روايت شدن - اصلاح كرده شدن
**- הִסְתַּפֵּר** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] سر خود را اصلاح ك
**סֹפֵר** [شكل اصلى סוֹפֵר]
**סְפַר** [ا.ف. از סָפַר] شمارش: לְלֹא ס׳ بيشمار
**סֵפֶר** ا.ر. [סִפְרוֹ; סִפְרְךָ] - ج סְפָרִים [סִפְרֵי] كتاب - دفتر
**- בֵּית־ס׳←בַּיִת**
**- ס׳ תּוֹרָה** (طومار حاوى اسفار خمسه) تورات
**- ס׳ הַסְּפָרִים** "كتاب كتابها": كنية תנ״ך
**- עַם־הַס׳** قوم صاحب كتاب
**- סִפְרֵי־הַקֹּדֶשׁ** كتب مقدسه
**- בֵּית־סְפָרִים** = סִפְרִיָּה
**- מְנַהֵל סְפָרִים** دفتر دار
**- סֵפֶר כְּרִיתוּת ←כריתות**
**- יוֹדֵעַ סֵפֶר** شخص با سواد، كسيكه خواندن ميداند
**- חֲנוּת־סְפָרִים** كتابفروشى
**סַפָּר [סַפַּר] (סַפָּרִית)** ا. استاد سلمانى، آرايشگر
**סְפָר** ا.ر. شمارش - سر شمارى
**סְפָר°** " مرز
**סְפָרַד** ا.ث. اسپانيا
**סִפְרֵד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] اسپانيولى مآب ك
**- הִסְתַּפְרֵד** ف‌ل. [چون הִסְתַּלְסֵל] اسپانيولى مآب شدن
**סְפָרַדִּי(ת)** ص - ا. اسپانيائى
**סְפָרַדִּית** ا.ث. زبان اسپانيولى
**סִפְרָה** " [چون שִׁמְלָה] (۱) סֵפֶר كتاب (۲) رقم
**- סְפָרוֹת הֲדִיּוֹת** يا עַרְבִיּוֹת ارقام هندسى
**- סְפָרוֹת רוֹמִיּוֹת** ارقام رومى يا حروفى[چون I, II, IV]
**סְפִרָה←סְפוֹרָה**
**סִפְרוֹן** ا.ر. كتابچه: كتاب كوچك
**סִפְרוּר** " شماره گذارى
**סַפְרוּת** ا.ث. پيشهٔ سلمانى، آرايشگرى
**סִפְרוּת** " ادبيات
**סִפְרוּתִי(ת)** ص. مربوط به ادبيات - ادبى
**סִפְרוּתִיּוּת** ا.ث. جنبهٔ ادبى
**סִפְרְטָנִי*(ת)** ص. اهل اسپارت - ساده وبردبار وبا انضباط ودلير
**סִפְרִיָּה** ا.ث. كتابخانه
**סַפְרָן [־רַן] (־רָנִית)** ا. كتابدار
**סַפְרָנוּת** ا.ث. كتابدارى، تصدى كتابخانه
**סִפְרֵר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] شماره گذارى ك
**- סֻפְרַר** مج. [چون שֻׁחְרַר] شماره گذارى شدن
**סִפְרֶת** ا.ث. [چون בִּקֶּרֶת] نثر (ادبى)
**סָפַת°** ف‌م. [چون כָּרַת] (با قاتق يا سوس يا نمك) قابل خوردن ك
**סְצֵינָה*** ا.ث. [در نمايش] مجلس، صحنه
**סְצֵינָרִיוֹם*** ا.ر. سناريو
**סַק** [شكل ديگر שַׂק]
**סַקַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] جوالدوز، پلاس دوز
**סִקֵּב°** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خراشيدن، زخم ك
**- סֻקַּב** مج. [چون אֻשַּׁר] پوست رفته يا زخم شدن
**- הִסְתַּקֵּב** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] زخم يا خراش برداشتن
**סִקּוּל** ا.ر. سنگ برچينى، تسطيح
**סִקּוּלְפְּטוּרָה*** ا.ث. = פְּסוּל; פַּסָּלוּת
**סִקּוּנְדָּרִי*(ת)** ص. ثانوى، فرعى - حائز درجه دوم
**סִקּוּר** ا.ر. (۱) הַבָּטָה (۲) סְקִירָה
**סְקָטָה*** ا.ث. = כַּת تيره، فرقه
**סֶקְטוֹר*** ا.ر. قطاع دائره - ناحيه، منطقه
**סַקַּי** [شكل ديگر סַקַּאי]
**סְקִילָה** ا.ث. عمل سنگسار كردن، رجم

סְקִיצָה* „ = מִתְוָה

סְקִירָה „ بازديد ـ شرح كلى ـ نظر (اجمالى)

סָקַל ف‌م. [چون שָׁמַר] سنگسار كردن

– נִסְקַל مج. [چون נִשְׁמַר] سنگسار شدن

– סִקֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] پاك ك (از سنگ) ـ سنگسار كردن

– סָקַל مج. [چون אָשַׁר] از سنگ پاك شدن ـ سنگسار شدن

סְקַנְדַּל* ا.ر. كار افتضاح آميز

(סָקַף) הִסְתַּקֵּף, נִסְ־ ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] رخ دادن، واقع شدن ـ بهانه جوئى ك

סְקֶפְּטִי(ת) ص. شكاك، اهل شك

סְקֶפְּטִיצִיזְם* ا.ر. مسلك شكاكيون

סָקַר ف‌م. [چون שָׁמַר] بازديد كردن ـ دوره ك، اجمالاً شرح دادن

– נִסְקַר مج. [چون נִשְׁמַר] بازديد شدن ـ دوره يا مرور شدن ـ برنگ قرمز رنگ شدن

– סִקֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] قرمز كردن ـ سرخاب زدن

סֶקֶר ا.ر. [چون סֵפֶר] بازديد، معاينه

– בְּחִינוֹת סֶקֶר امتحاناتى كه هدف آنها فهميدن ميزان اطلاعات عمومى وقوهٔ درك شاگردان است

סִקְרָה (از סִקְרָא°) ا.ث. رنگ يا جوهر قرمز ـ سرخاب

סַקְרָן(־רָנִית) ا ـ ص. (شخص) كنجكاو يا فضول

(סִקְרֵן) נִסְתַּקְרֵן ف‌ل. [چون הִסְתַּלֵּל] فضول يا كنجكاو شدن

סַקְרָנוּת ا.ث. كنجكاوى ـ فضولى

סַקְרָנִי(ת) ص. كنجكاو ـ مبنى بر كنجكاوى ـ فضولانه

סְקִירַת ا.ث. [چون בְּקִרַת] تجديد نظر يا بازديد (انتقادى)

סָר ف‌ل. [چون קָם] برگشتن ـ دور شدن ـ برداشته شدن ـ موقوف شدن ـ .: منحرف شدن

– הֵסִיר ف‌م. [چون הֵקִים] برداشتن ـ دور كردن ـ بيرون آوردن ـ بر طرف ك، موقوف يا منسوخ ك ـ معزول يا منفصل ك ـ بر گرداندن: پس گرفتن ـ باقى گذاشتن، ناكرده گذاشتن ـ بر گرداندن: رد كردن ـ منحرف ك

– הוּסַר مج. [چون הוּקַם] برداشته يا موقوف شدن ـ دور شدن

סַר־טַעַם (סָרַת־ט׳) ص. نادان، بيخرد || ج סָרֵי־ט׳ (סָרוֹת־ט׳)

סַר (סָרָה) ص. افسرده، غمگين ـ عبوس || ج סָרִים (סָרוֹת)

סֵרַב ف‌ل. [چون בֵּרַךְ] امتناع ك، از قبول چيزى خود دارى ك ـ اصرار ورزيدن، اصرار كردن

– סֵרַב לְבַּא از آمدن ابا كرد

– נִסְתָּרֵב ف‌ل. [چون הִסְתָּרֵק] در امتناع از چيزى يك دنده ب

סָרָב ا.ر. [סָרַב] (بتهٔ) خار

סֶרֶב „ [چون דֶּגֶל] = סֶרְבָּנוּת

סִרְבּוּל „ سنگينى ـ مزاحمت ـ خام دستى

סַרְבָּל° „ [چون עַכְבָּר] ردا ـ [در جمع] لباس كار

סִרְבֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] زياد پوشاندن يا پيچيدن ـ ثقيل ك

– סֹרְבַּל مج. [چون שָׁחַר] زياد پوشانده شدن ـ .: ثقيل شدن

– הִסְתָּרְבֵּל ف‌ل. [چون הִסְתַּלְסֵל] سنگين شدن

סִרְבְּלוּת ا.ث. [چون מִשְׁקָלוּת] فقدان روانى وسلاست

סָרְבָּן الخ = עַקְשָׁן الخ

סָרְבָּנוּת ا.ث. سر پيچى از انجام تقاضاى ديگران

סָרְבָּנִי(ת) ص. مبنى بر سر پيچى يا لجاجت

סָרַג ف‌م. [چون שָׁמַר] بافتن: לִסְרוֹג גַּרְבַּיִם

– נִסְרַג مج. [چون נִשְׁמַר] بافته شدن

– סֵרַג [چون בֵּרַךְ] ف‌م. يك در ميان بافتن ـ شبكه دار كردن ـ يك در ميان قرار دادن || ف‌ل. با سؤالات مختلف ومتناوب باز جوئى ك

– סֹרַג مج. [چون בֹּרַךְ] شبكه دار شدن ـ يك در ميان قرار داده شدن

– הִסְתָּרֵג ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] يك در ميان بافته يا بسته شدن

סָרָג [סָרַג] (סָרָגִית) ا. سرّاج، زين ساز ـ يراق ساز ـ شبكه ساز

סָרָג ا.ر. [چون כֹּתֶל] = סוֹרָג

**סִרְגוּל** „ خطکشی
**סַרְגִיד** „ زبانهٔ کلید
**סִרְגֵּל** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] خطکشی ك
– **סֻרְגַּל** مج. [چون **שֻׁחְרַר**] خطکشی شدن
**סַרְגֵּל** ا.ر. خطکش، سطر آرا
– **ס׳ חְשׁוּב** خطکش مهندسی
**סַרְדִּין*** „ ساردین، موتو
**סָרָה** ا.ث. تمرّد ـ ارتداد ـ جرم
– **עָנָה בּוֹ ס׳** از او بدگوئی کرد، شهادت دروغ علیه او داد
**סִרְהֵב°** ف‌ل‌ـم. [چون **פִּרְנֵס**] اصرار کردن (به)
**סִרְהוּב** ا.ر. اصرار = **הַפְצָרָה**
**סֵרוּב** „ ابا، استنکاف، امتناع، عدم قبول
**סָרוּג** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **סָרַג** بافته: **גַּרְבַּיִם סְרוּגִים מִמֶּשִׁי**
**סָרוּג** ا.ر. بافت (یك در میان) ـ شبکه (کاری)
– (בְּ)**סְרוּגִין** یا **לְסֵרוּגִין** ق. در فواصل نا معین
**סָרוּחַ¹ (סְרוּחָה)** ص. [ا.مف. از **סָרַח**] گندیده، بد بو ـ .: فاسد ـ گناهکار
**סָרוּט** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **סָרַט**
**סָרוּךְ** ص. [„] ا.مف. از **סָרַךְ** کشیده شده
**סֵרוּס** ا.ر. خایه کشی، اخته سازی ـ عمل جا بجا کردن یا پس وپیش ك ـ بی ترتیبی
– (בְּ)**סֵרוּסִין** ق. بطور نا منظم
**סָרוּק** ص ـ ا. [چون **בָּדוּק**] (پشم یا کتان) شانه زده
**סָרוֹק² (סְרוֹקָה)** ا. شانه زنندهٔ کتان ومانند آن
**סָרַח** [چون **שָׁלַח**] ف‌ل. گندیدن، فاسد شدن ـ .: (کار) بد کردن ـ متمرّد شدن ـ دراز کشیدن ـ آویزان‌ب وکشیده شدن || ف‌م. خراشیدن، کمی زخم ك
– **נִסְרַח** مج. [چون **נִשְׁלַח**] گندیدن ـ .: نابود شدن
– **הִסְתָּרַח** ف‌ل. [چون **הִתְאָרַח**] دراز کشیدن
– **הִסְרִיחַ** [چون **הִגְבִּיהַ**] ف‌م. گندانیدن || ف‌ل. گندیدن
– **הָסְרַח** مج. [چون **הָבְטַח**] گندیده شدن
**סָרֵחַ, סוֹרֵחַ(־רַחַת)** ص. [ا.فا. از **סָרַח**] کشیده شده، پهن شونده (روی زمین) ـ ج **סוֹרְחִים (־חוֹת)**

**סָרַח** ا.ر. [چون **פָּתַח**] (۱) **סִרְחוֹן** (۲) دنباله (لباس)
**סִרְחוֹן** „ [چون **חֶשְׁבּוֹן**] گند، بوی تعفن ـ .: کار زشت، گناه = **חֵטְא**
**סַרְחָן(־חָנִית)** ا. تبه کار
**סָרַט¹** ف‌م. [چون **שָׁמַר**] (با خط) نشان گذاشتن ـ پنجول زدن ـ بریدگی در (چیزی) گذاشتن
– **נִסְרַט** مج. [چون **נִשְׁמַר**] خراشیده یا بریده شدن
– **סֵרַט** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] محکم خراشیدن، مجروح ك
– **הִסְתָּרֵט** ف‌ل. [چون **הִסְתָּרֵק**] خراش یا زخم برداشتن
**(סָרַט²) הִסְרִיט** ف‌م. [چون **הִקְצִיר**] فیلم برداری از (چیزی) ك
– **הָסְרַט** مج. [چون **הָקְצַר**] فیلم برداری شدن
– **הִסְתָּרֵט** ف‌ل. [چون **הִסְתָּרֵק**] در فیلم (خوب یا بد) در آمدن
**סֶרֶט** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] روبان ـ فیلم ـ (کمر)بند ـ بر چسب، اتیکت
– **ס׳ מִדָּה, ס׳ מִדִּידָה** متر اندازه گیری
– **ס׳ נָע** غلتك، روبان گردنده (درکارخانه)
**סִרְטוּט** „ نشان گذاری ـ طرح، نمودار ـ ترسیم
– **ס׳ עֲבוֹדָה** نقشهٔ اجراء، نقشهٔ کار
– **כְּלֵי ס׳** جعبه پر گار
– **עֵט לְס׳** قلم نقشه کشی
**סִרְטוֹן** „ روبان کوچك ـ فیلم فانوس شعبده
**סִרְטֵט** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] ترسیم ك، کشیدن ـ طرح ك
– **סֻרְטַט** مج. [چون **שֻׁחְרַר**] ترسیم شدن
**סַרְטָט (סַרְטָטֶת** چون **אַרְנֶבֶת)** ا. نقشه کش، رسام
**סִרְטִיפִיקָט*** ا.ر. = **תְּעוּדָה; רִשָּׁיוֹן**
**סַרְטָן** „ [־טַן] خرچنگ ـ (بیماری) سرطان
– **חוג הַס׳** مدار رأس السرطان
**סָרִיג** „ [چون **פָּקִיד**] شبکه ـ پنجرهٔ مشبك ـ صفحهٔ مشبك
– **סָרִיג לְצַלָּחוֹת** جا ظرفی (مشبك)
**סְרִיגָה** ا.ث. (۱) عمل بافتن: **סְרִיגַת גַּרְבַּיִם** (۲) سوزن دوزی (۳) **סָרַג**

סָרְיָה* „ = סִדְרָה سری
סִרְיוֹן ا.ر. = שִׁרְיוֹן
סְרִיחָה ا.ث. (تولید) بوی تعفن
סְרִיטָה „ خراش جزئی - پنجول (زدن)
סָרִיס ا.ر. [چون פָּקִיד] خواجه - خواجه سرا
סְרִיסוּת ا.ث. خواجگی - خواجه سرائی
סָרִיק° ص. = רֵיק
סָרִיק* ا.ر. [چون פָּקִיד] قسمی کلوچهٔ نازك
סְרִיקָה ا.ث. عمل شانه ك یا شانه زدن - ∴ حلاجی - جستجو وبازرسی دقیق
(סָרַךְ) נִסְרַךְ مج - فـل. [چون נִשְׁמַר] متصل ب - کشیده شدن
– הִסְתָּרֵךְ فـل. [چون הִסְתָּרֵק] چسبیده‌ب - کشیده شدن
– הִסְרִיךְ فـم. [چون הִקְצִיר] چسباندن - متصل یا مربوط ك
סֶרֶךְ ا.ر. [סִרְכוּ] چسبیدگی یا کشیدگی - ∴ تأسی، تقلید ‖ ج סְרָכִים [סִרְכֵי]
סִרְכָה (از סִרְכָּא°) ا.ث. [چون שִׁמְלָה] چسبیدگی، التصاق - ∴ عیب
סֶרֶן ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] محورچرخ - قطب - [ن] سروان
– רַב־ס׳ سر ٔگرد
סַרְנָה [چون יַלְדָּה] [مؤنث סֶרֶן]
סְרָנוּת ا.ث. درجهٔ سروانی
– רַב־ס׳ درجهٔ سرگردی
סֵרַס فـم. [چون בֵּרַךְ] اخته ك، خواجه ك، عقیم ك - ∴ جا بجا کردن، پس وپیش ك
– סֹרַס مج. [چون בֹּרַךְ] اخته یا خواجه شدن - جا بجا یا پس وپیش شدن
– הִסְתָּרֵס, נִסְתָּרֵס فـل. [چون הִסְתָּרֵק] (خود بخود) اخته شدن - جا بجا یا پس‌و پیش شدن
סַרְסוּר(־סוּרִית) ا. دلال، واسطه ← מְתַוֵּךְ
סַרְסוּרִיָּה ا.ث. دلالی: حق دلال
סִרְסֵר [چون פִּרְנֵס] = תִּוֵּךְ
סַרְסָרוּת ا.ث. (پیشهٔ) دلالی
סַרְעַפָּה ا.ث. = סְעַפָּה

סַרְעֶפֶת „ [چون תְּפָאֶרֶת] حجاب حاجز
סְרָף = שְׁרָף
סִרְפֵּד ا.ر. [چون עִכְבָּר] گزنه، توغ، دغدغان
סִרְפֶּדֶת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] کهیر
סָרַק[1] فـم. [چون שָׁמַר] شانه زدن (کتان) - ∴ حلاجی ك
– נִסְרַק مج. [چون נִשְׁמַר] شانه (کرده) شدن
– סֵרַק فـم. [چون בֵּרַךְ] (۱) شانه ك (۲) סָרַק[1]
– סֹרַק مج. [چون בֹּרַךְ] شانه (کرده) شدن
– הִסְתָּרֵק فـل. [יִסְ־; מִסְ־; הִסְתָּרֵק (־תָּרְקִי)] - م. לְהִסְתָּרֵק سر خود را شانه ك
סָרַק[2] فـم. [„] رنگ قرمز زدن - سرخاب مالیدن
– נִסְרַק مج. [چون נִשְׁמַר] برنگ قرمز رنگ شدن
סְרָק° ا.ر. تهی ب - بی ثمری
– אִילַן־ס׳ درخت بی ثمر
– וִכּוּחַ־ס׳ مباحثهٔ بی نتیجه
– רַעְיוֹן־ס׳ خیال بیهوده وباطل
סַרְקוֹמָה* ا.ث. سلعهٔ لحمی
סַרְקַזְם یا ־קַסְם* ا.ر. سخن کنایه دار، گوشه
סַרְקַסְטִי(ת) ص. کنایه دار، طعنه آمیز
סָרַר فـل. [چون שָׁמַר] سرکش ب، متمرد بودن
סְתַגְלָן(־לָנִית) ا. ابن الوقت، پیرومقتضیات وقت
סְתַגְלָנוּת ا.ث. پیروی از مقتضیات وقت
סְתָו ا.ر. پائیز
סְתָוִי(ת) ص. پائیزی، پائیزه
סָתוּם ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָתַם بسته، ∴ پوشیده، مبهم - بن بست: מָבוֹי ס׳
סְתוּם ا.ر. (۱) סְתִימָה (۲) گفتار سر بسته یا مبهم
סְתָוִנִי(ת) ص. پائیزه
סְתָוְנִית ا.ث. سورنجان، پیاز سگ، پیاز حضرتی
סָתוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از סָתַר نا مرتب. ژولیده - خراب
סְתוֹת ا.ر. سنگتراشی، حجاری
סְתָיו = סְתָו
סְתִימָה ا.ث. عمل بستن یا ٔپر کردن: סְתִימַת פִּרְצָה ‖ پر کردگی (دندان)

– סְתִימַת הַגּוֹלֶל پوشاندن قبر پس از دفن مرده ـ ∴ پایان
**סְתִירָה** " عمل خراب كُ ـ تناقض، ضدو نقیض ـ پوشیدگی
**סָתַם** ف‌م. [چون זָכַר] بستن ـ پر کردن (دندان) ـ
∴ مخفی داشتن
– **נִסְתַּם** مج. [چون נִזְכַּר] بسته یا پوشیده شدن ـ پرشدن
– **סְתֵם** ف‌م. [چون דְּבַר] محکم بستن یا پوشانیدن
– **סָתַם** مج. [چون אָשַׁר] بسته یا مسدود شدن
– **הִסְתַּתֵּם, נִסַּ״** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] بسته یا پر شدن ـ تمام شدن
**סֵתֶם** (۱) ا.ر. مطلب یا وضع نا معلوم، چیز مبهم ـ حالت مطلق، عدم صراحت (۲) ق. بدون قید وشرط، همینطوری ـ بدون داشتن قصد معین ـ بیخود: אַל תְּדַבֵּר ס׳ بیخود حرف نزن
– **מִן הַסְּ׳** احتمالاً، ظاهراً، از قرار معلوم
**סֶתֶם** ا.ر. [چون דֶּגֶל] = מְגוּפָה; פְּקָק
**סְתָמִי(ת)** ص. نا معین ـ [در شیمی] خنثی
– **כִּנּוּי סְתָמִי** ضمیر مبهم [چون מִישֶׁהוּ کسی]
– **מִסְפָּר סְתָמִי** عدد مطلق
**סְתָמִיּוּת** ا.ث. ابهام، عدم صراحت ـ حالت مطلق
**סְתַעֲרָן(־רָנִית)** = תּוֹקְפָן الخ
**סְתַעֲרָנוּת** ا.ث. = תּוֹקְפָנוּת
**סְתַפְקָן(־קָנִית)** ا. شخص قانع
**סְתַפְקָנוּת** ا.ث. قناعت
**סָתַר**[1] ف‌م. [چون זָכַר] خراب كُ، ویران كُ ـ ∴ بر هم زدن، باطل كُ، خنثی كُ، رد کردن ـ ژولیده كُ ـ نقض كُ، الغاء کردن
– **נִסְתַּר** مج. [چون נִזְכַּר] خراب شدن
**(סָתַר[2]) נִסְתַּר** ف‌ل. [چون נִזְכַּר] پنهان شدن ـ پوشیده یا مخفی ب
– **סְתֵר** ف‌م. [چون דְּבֵר] پنهان كُ، مخفی‌كُ، پوشیده داشتن
– **סָתַר** مج. [چون אָשַׁר] پنهان (نگاهداشته) شدن
– **הִסְתַּתֵּר** ف‌ل. [چون הִסְתַּדֵּר] خود را پنهان كُ، مخفی شدن
– **הִסְתִּיר** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] پنهان كُ ـ پوشیدن
– **הִסְתַּר** مج. [چون הִזְכַּר] پنهان (کرده) شدن، پوشیده شدن
**סֵתֶר** ا.ر. [چون סֵפֶר] مخفی گاه ـ راز، رمز ـ باطن
– **בַּסְּ׳** ق. در خفاء، محرمانه
– **בֵּית־הַסְּ׳** = מחבוא
– **דְּבַר־סְ׳** راز، سرّ
– **לְשׁוֹן סְ׳** زبان غیبت کننده یا فاش کنندهٔ اسرار
– **בֵּית־הַסְּתָרִים** حفره های بدن
– **דְּיוֹ־הַסְּתָרִים** مرکب مجهول
– **כְּתָב־סְתָרִים** رمز، نوشتهٔ رمزی
– **לֶחֶם־סְתָרִים** نان دزدیده شده
**סִתְרָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] مخفی گاه، پناه گاه
**סָתַת** ف‌م. [چون כָּרַת] تراشیدن (سنگ) ـ پرداخت كُ
– **סְתֵת** ف‌م. [چون אִמֵּת] صاف كُ، تراشیدن
– **סָתַת** مج. [چون צָמַת] تراشیده یا پرداخت شدن
**סַתָּת (סַתָּתָת** چون צַמָּרֶת) ا. سنگتراش، حجار
**סַתָּתוּת** ا.ث. سنگتراشی، حجاری

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

ס׳ = סֵפֶר – סֵדֶר – סִימָן – סָעִיף
ס״ד = סוֹף דָּבָר – סוֹצְיָאל* ־דֵּמוֹקְרָטִים*
ס״ה = סַךְ הַכֹּל
סה״י = סֵדֶר הַיּוֹם
סה״כ = סַךְ הַכֹּל
סה״נ ֗ ספה״נ = סְפִירַת הַנּוֹצְרִים
סה״ק = סִפְרֵי הַקֹּדֶשׁ
סה״ת = סֵפֶר הַתּוֹרָה

ס״ט = סִימָן טוֹב
סי׳ = סִימָן
סכו״ם = סַכִּין, כַּף וּמַזְלֵג
ס״מ = סֶנְטִימֶטֶר
סמ״ק = סֶנְטִימֶטֶר מְעֻקָּב
סמ״ר = סֶנְטִימֶטֶר מְרֻבָּע
ס״ת = סֵפֶר תּוֹרָה ֗ סִפְרֵי תּוֹרָה

# ע

**ע׳** شمارهٔ ۷۰ || ←فهرست اختصارات

**עָב**[1] ا.م. [עֵב] ابر (غليظ) ـ ج עָבִים و עָבוֹת [עֲ־]

**עָב**[2] (עָבָה) = **עָבָה** الخ

**עֹב** ا.م. [چون חֹב] (۱) קוֹרָה (۲) מִפְתָּן

**עִבֵּב** [چون הִלֵּל] و **הֶעֱבִיב** [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. (با ابر) پوشانيدن، تاريك ك

**עָבַד** ف‌ل ـ م. [יַעֲבֹד; עוֹבֵד; עֲבַד (עִבְדִי)] ـ م. עָבֹד, עֲבוֹד; **לַעֲבֹד** كار كردن، خدمت ك ـ پرستش ك، عبادت ك ـ در (زمين) كشت وزرع ك ـ بجا آوردن، انجام دادن ـ تحميل ك، دادن (كار)

– **נֶעֱבַד** مج. [יֵעָבֵד; נֶעֱבָד; הֵעָבֵד (הֵעָבְדִי)] ـ م. **לְהֵעָבֵד** مورد پرستش يا خدمت واقع شدن ـ شخم (زده) شدن ـ دباغی شدن

– **עִבֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] عمل آوردن، قابل استفاده ك ـ دایر يا قابل كشت كردن (زمين)

– **עֻבַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] عمل آورده شدن ـ آمادهٔ كشت شدن، شخم زده شدن

– **הִתְעַבֵּד** يا **נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] مورد استفاده قرار گرفتن ـ آمادهٔ استعمال شدن ـ دباغی شدن ـ بندگی ك

– **הֶעֱבִיד** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] بكار يا به بندگی واداشتن، استخدام ك

– **הָעֳבַד** مج. [چون הָאֳכַל] بخدمت (يا بندگی) واداشته شدن

**עֶבֶד** ا.ر. [עַבְדִי] بنده، بَرده ـ غلام، نوكر || ج **עֲבָדִים** [עַבְדֵי]

– **בֵּית־עֲבָדִים** خانهٔ بندگی [كنايه از مصر]

**עֹבֵד** [شكل اصلی עוֹבֵד]

**עֲבֹדָה** [شكل ديگر עֲבוֹדָה]

**עֲבֹדָה, עוּבְדָה** [از עוּבְדָא° يا עוֹבָדָא°] ا.ث. امر مسلم، عمل انجام شده، حقيقت امر

– **עֲבֹדָה קָיְמָת** عمل انجام شده

**עֲבָדָה** ״ مجموع نوكرها وكلفت ها، خدم وحشم

**עֲבָדוּת** ״ بندگی، بَردگی

**עַבְדָן[־דָן]**(־דָנִית) ا. دباغ

**עַבְדְקָן** ص ـ ا.ر. (مرد) ريشو يا ريش پهن

**עֲבָדָתִי(ת)** ص. مبنی بر واقع امر، واقعی، عملی

**עָבָה** ف‌ل. [יַעֲבֶה; עָבֶה; עֲבֵה (עִבְי)] ـ م. עָבֹה; לַעֲבוֹת كلفت ب (يا شدن) ـ ∴ فربه شدن

– **נַעֲבֶה** مج. [چون נַעֲשֶׂה] كلفت يا ضخيم شدن

– **עִבָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] ضخيم ك ـ غليظ ك، پر مايه ك ـ منقبض ك

– **עֻבָּה** مج. [چون צֻוָּה] ضخيم (كرده) شدن ـ غليظ يا پر مايه (كرده) شدن

– **הִתְעַבָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] كلفت يا غليظ يا پر مايه شدن

– **הֶעֱבָה** ف‌م. [چون הֶעֱלָה] ضخيم ك ـ متراكم يا [انبوه ك

– **הָעֻבָּה** مج. [יָעֻבֶּה; מָעֻבֶּה] ـ م. הָעֻבֵּה~ كلفت شدن

**עָבֶה (עָבֹה)** ص. كلفت، ضخيم ـ فربه، تنومند || ج עָבִים (עָבוֹת)

**עִבּוּד** ا.ر. تهيه، آماده سازی ـ قابل كشت ك: ע׳ אֲדָמָה || دباغی

**עָבוּד** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָבַד آماده، كشت شده

**עֲבוֹדָה** ا.ث. كار: מְשֻׁרַת הָע׳ وزارت كار || خدمت ـ بندگی ـ عبادت، پرستش

– מְלֹאכֶת ע׳ كار پُر زحمت

– ע׳ זָרָה بت پرستی، پرستش خدايان غير

– מִפְלֶגֶת־הָע׳ حزب كارگر (ی)

– הָע׳ بخدا قسم، [م] بعبادت (خانهٔ) مقدس قسم

– עֲבוֹדַת־אֲדָמָה كارِ زمين، كشت وزرع ←חקלאות

– עֲבוֹדַת־עֶבֶד كار سخت وپست

**עִבּוֹט** ا.ر. گرو، وثيقه || ج עִבּוֹטִים و ־טוֹת

**עִבּוּי** „ عمل ضخیم ك یا غلیظ ك ـ انقباض

**עָבוּר** (۱) ا.ر. محصول (۲) ح‌ا. [مختصرِ בַּעֲבוּר]

– **בַּעֲבוּר** (۱) ح‌ا. برایِ، بخاطرِ، بعلتِ، بحقِ (۲) حع. برای اینکه، تا [בַּעֲבוּר אֲשֶׁר نیز بهمین معنی دیده شده است]

– **לְבַעֲבוּר** برایِ، بخاطرِ

– **עֲבוּר כִּי** برای اینکه =מִפְּנֵי שֶׁ

**עִבּוּר**[1] ا.ر. آبستنی ـ زمان رشد شاخه ـ افزایش (یك روز بماه یا یك ماه بسال) ـ حومه یا بناهای بیرون شهر

– **ע' דִּין** انحراف از عدالت، تجاوز از قانون

– **חֹדֶשׁ הָע'** ماه افزوده در سال کبیسه

– **פְּרָשַׁת־הָע'** ایام بحرانی، روز گار سختی

– **שְׁנַת־ע'** سال کبیسه

**עִבּוּר**[2] ا.ر. = עִבְּרוּר

**עִבּוּשׁ** „ کپك زدگی

**עָבוֹת**[1] ←עָב[1]

**עָבוֹת**[2] [شکل دیگر עָבֹת]

**עֲבוֹת, עֲבֹת** ا.م. طناب، زنجیر ـ ∴ قید || ج עֲבוֹתוֹת یا ־תִים

**עֲבוֹת** ا.ث. کلفتی، ضخامت

**עִבּוּת** ا.ر. بافتن (طناب)

**עָבַט** ف‌م. [چون עָבַד] (در برابر وام) گرو گرفتن یا گرو گذاشتن

– **הֶעֱבִיט** ف‌م. (با گرفتن گرو) قرض دادن (به)

**עֹבֶט** [چون דֹּבֶר]= עֹוֶת

**עֲבָטִיט** ا.ر. (۱) وام سنگین (۲) בֹּץ

**עֲבִי** „ [עָבְי یا עֲבִי; עָבְיוֹ] کلفتی، ضخامت ـ حجم ـ قپه ـ ∴ عمق || ج עֲבָיִים~

– **הִכְנִיס בַּעֲבִי הַקּוֹרָה** قسمت اعظم مسئولیتی را قبول ك

**עָבִיב** „ [چون אָבִיב] ابر سبك

**עָבִיד** ص. [چون אָדִיב] قابل استخراج، قابل توسعه ـ عملی

**עֲבָיָה*** ا.ث. عبا

**עָבִיט** ا.ر. [چون אָבִיב] ظرف پیشاب ـ لگن‌بیمار ـ تغار

**עָבִיט°** „ جهاز شتر ←כֶּר

**עָבִיר** ص. [چون בָּהִיר] قابل عبور یا کشتیرانی ـ قابل انتقال

**עֲבִירָה** = עֲבֵרָה

**עֲבִירָה** ا.ث. عبور ـ [مؤنث עָבִיר]

**עֲבִירוּת** „ امکان عبور ـ قابل انتقال ب

**עָבַר**[1] [چون עָבַד] (۱) ف‌ل. گذشتن، عبور کردن ـ جاری شدن ـ منقضی شدن ـ رخ دادن، واقع شدن ـ تخلف ك ـ منسوخ شدن ـ [با עַל] (الف) گذشتن یا رد شدن از (پهلویِ) ـ (ب) مرور یا مطالعه ك (پ) گذشتن یا در گذشتن از، اغماض ك (۲) ف‌م. از (چیزی) گذشتن ـ از (چیزی) تجاوز یا تخلف ك ـ از حد گذراندن ـ سبقت جستن بر ـ مرتکب شدن:

– **עָבַר עֲבֵרָה** || غلبه ك بر، مغلوب ساختن

– **בַּשָּׁנָה שֶׁעָבְרָה** در سال گذشته، پارسال

– **הוּא עָבַר לְפָנֵינוּ** او پیشاپیش ما میرفت

– **יַעֲבֹר עָלַי מָה** هر چه میشود بشود، هر چه باداباد

– **עָבַר בִּשְׁתִיקָה עַל** بسکوت بر گذار کردن

– **עָבְרָה הָרִנָּה בַּמַּחֲנֶה** شایعه در همه جا منتشر شد

– **לְשֶׁעָבַר** سابقاً ـ מֶלֶךְ ל' پادشاه سابق

– **"חֹק וְלֹא יַעֲבֹר"** قانون ثابت و نقض ناپذیر

– **עָבַר לִפְנֵי הַתֵּבָה** پیش نماز شدن یا بودن

– **לֹא עָבַר זְמַן רַב** || طولی نکشید که

– **עָבְרוּ דִּירָה** بخانهٔ تازه، سباب کشی کردند

– **נֶעֱבַר** مج. [چون נֶהֱרַס] عبور کرده شدن

– **עִבֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌م. بار دار یا حامله ك ـ حدود (شهری) را توسعه دادن ـ یك روز به (ماه) یا یك ماه به (سال) افزودن ـ شکل عبری به (چیزی) دادن || ف‌ل. با ماده جفت شدن ـ [در صیغهٔ مؤنث] بار دار شدن

– **עִבֵּר** مج. [چون אִשֵּׁר] [در صیغهٔ مؤنث] کبیسه شدن: שָׁנָה מְעֻבֶּרֶת← || بار دار شدن ـ [در صیغهٔ مذکر] سی روزه شدن←מְעֻבָּר

**הֶעֱבִיר** ف‌م. [יַעֲבִיר; מַעֲבִיר; הַעֲבֵר (הַעֲבִירִי)] ـ م. לְהַעֲבִיר گذرانیدن، عبور دادن ـ انتقال دادن، رد کردن ـ زائل ك ـ بر طرف ك، باطل ك ـ ارجاع ك ـ معزول یا منفصل ك ـ محروم یا خلع کردن ـ در گذشتن از، بخشیدن ـ نابود کردن، برانداختن ـ اختصاص دادن ـ دور کردن: در آوردن یا کندن

– הַעֲבֵר לִפְנֵי הַתֵּבָה به پیش نمازی دعوت ك
– הַעֲבֵר מִישֶׁהוּ עַל דַּעְתּוֹ کسیرا از حالت عادی خارج یا فکر او را عوض ك
– הַעֲבֵר בָּאֵשׁ از آتش گذرانیدن، سوزاندن
– הַעֲבֵר עַל מִדּוֹתָיו گذشت ك
– הַעֲבֵר הַמּוֹעֵד فرصت را از دست دادن
– הַעֲבֵר קוֹל جار زدن، ندا در دادن، اعلام ك
– הַעֲבֵר שׁוֹפָר کرنا نواختن
– הָעֲבַר مج. [چون הָאֳכַל] عبور داده شدن ـ مرخص شدن
(עָבַר[2]) הִתְעַבֵּר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] = הִתְרַגֵּז
עֹבֵר [شکل اصلی עוֹבֵר]
עָבָר ا.ر. [چون חָכָם] گذشته ـ ∴ سابقه: עֲבָרוֹ הָרַע שֶׁל הַנֶּאְשָׁם سوء سابقهٔ متهم
– זְמַן ע׳, לָשׁוֹן ע׳ زمان گذشته یا ماضی
עֵבֶר " [چون עֵדֶר] طرف = צַד || آن طرف، طرف دیگر، ماوراء: ע׳ הַיָּם آنطرف دریا، ماوراء دریا
– ע׳ הַיַּרְדֵּן " ماوراء اردن
– "ע׳ הַנָּהָר" ماورای (یا آن طرفِ) رود فرات
– מֵעֵבֶר ל ماورایِ، در آنطرفِ ـ در پشتِ، درظهرِ: מ׳ לַדַּף
– בְּנֵי־ע׳ عبرانیان ـ שְׂפַת־ע׳ زبان عبری
– מֵעֲבָרִים از اطراف، از هر سو
עֹבֶר " [چون מֶשֶׁג] جنین ـ [گ‌ش] رویان
עֲבָרָה ا.ث ـ ص. [עֲבֶרֶת] (زن) حامله یا آبستن ←מְעֻבֶּרֶת و הָרָה
עֲבָרָה " [چون עֲגָלָה] عبور ـ گذرگاه، جای قابل عبور
עֲבֵרָה " گناه ـ عمل منافی عفت ـ [در بازی] خطا
עֶבְרָה " [چون עֶגְלָה] (شدت) خشم
– יוֹם ע׳, יוֹם עֲבָרוֹת روز سختی یا مصیبت، روزبد
עִבְרוּר ا.ر. دادن شکل عبری به کلمهٔ بیگانه
עִבְרִי(־רִית) (۱) ص. عبری ـ یهودی (۲) ا. (شخص) یهودی یا اسرائیلی
עִבְרִיּוּת ا.ث. طرز فکر عبرانیان ـ کیفیت (زبان) عبری

עִבְרָן(־נִית) ا. (شخص) گناهکار ـ متخلف
עִבְרָנוּת ا.ث. گناهکاری ـ تخلف
עִבְרִית " زبان عبری
עֵבֶר־סָגֹל(־סְגֻלָּה) ص. ماوراء بنفش || ج ־סְגֻלִּים (־לות)
עִבְּרֵר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] (تبدیل به) عبری ك، بصورت عبری در آوردن ـ زبان عبری به (کسی) آموختن
– הִתְעַבְּרֵר ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] شکل عبری بخود گرفتن ـ زبان عبری آموختن
עָבַשׁ ف‌ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. עוֹבֵשׁ] چوروك شدن ـ پوسیدن ـ کفك زدن
– עִבֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] کفك زده ك، پوسانیدن
– הִתְעַבֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] پوسیدن، کفك زدن
עָבֵשׁ ص. [چون אָשֵׁם] کپك زده ـ باد زده
עֹבֶשׁ ا.ر. [چون עֹגֶן] کپك، باد زدگی، زنگ گیاهی
עִבֶּת ف‌م. [چون אִמֵּת] کج یا منحرف ك
עָבֹת ص. [چون אָדֹם] پر برگ ـ انبوه ـ در هم گیر کرده
עָגַג ف‌م. [چون קָם] کشیدن (دایره) ـ پختن (کیك)
עָגַב ف‌ل. [چون חָגַר] (از روی شهوت) عاشق شدن [با עַל به]
עֲגָבָה ا.ث. [چون אֲדָמָה] عشقبازی (شهوت آمیز)
עֲגָבוֹת (هج) " کفل ←עגבה مفرد آن
עֲגָבַיִם (ه ت) ا.ر. کفل
עֲגָבִים (هج) " = עֲגָבָה
– שִׁיר־ע׳ سرود (شیرین یا) عاشقانه
עַגְבָנוּת ا.ث. عشق ورزی (شهوت آمیز) ـ لاس
עַגְבָנִי(ת) ص. شهوانی ـ عشوه آمیز
עַגְבָנִיָּה ا.ث. گوجه فرنگی [بیشتر بشکل ج: עַגְבָנִיּוֹת]
עַגֶּבֶת " [چون צַמֶּרֶת] سفلیس
עָגָה, עֻגָה = עוּגָה
עָגָה ا.ث. زبان عامیانه وغیر ادبی slang
עִגּוֹל ا.ر. دایره ـ قرص، قالب ـ وردنه، تیرك

– ע׳ מִסְפָּרִים گرد کردن یا راسته کردن (ارقام)
– ע׳ שֶׁלֶג گلوله برف
עָגוֹל = עָגֹל
עִגּוּלִי(ת) ص. دایره وار، گرد، مدوّر
עָגוּם ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָגַם افسرده، غمگین
– לָשׁוֹן עֲגוּמָה زبان الکن
עִגּוּן ا.ر. عمل بستن یا لنگر انداختن ـ ∴ رها کردن زن بدون اینکه او را طلاق داده باشند
עָגוּן (עֲגוּנָה) ا. [ا.مف. از עָגַן] مرد یا زنی که همسرش بدون اجرای مراسم طلاق او را رها کرده وخبری از او نیست، [در مورد زن] زنده بیوه || ج עֲגוּנִים (־נוֹת)
עָגוּר ا.ر. [چون חָלוּץ] دُرنا، کلنگ
עֲגוּרָן " = מַדְלֵה جرّ اثقال
עֲגִיָּה = עוּגִיָּה
עָגִיל ا.ر. [چون אָבִיב] گوشواره
עֲגִינָה ا.ث. لنگر اندازی
עֲגִינוּת " وضع کسیکه همسرش او را بدون اجرای مراسم طلاق رها کرده است
עָגֹל ص. [چون אָדֹם] مدوّر، گرد: שֻׁלְחָן עָגֹל || راسته، بی کسر، بی خرده: מִסְפָּר עָגֹל
– עֲגַל־רֹאשׁ سر گرد: בֶּרֶג עֲגַל־רֹאשׁ
עָגַל פ‌م. [چون עָבַד] گرد یا مدور کردن ـ محاط ك
– נֶעֱגַל مج. [چون נֶחְפַּז] گرد (کرده) شدن
– עִגֵּל פ‌م. [چون דִּבֵּר] گرد کردن ـ غلتانیدن
– עָגַל مج. [چون אָשַׁר] گرد (کرده) شدن
– הִתְעַגֵּל פ‌م. [چون הִתְאַמֵּץ] گرد شدن ـ خود را گرد یا مانند گلوله ك: הַקִּפּוֹד מִתְעַגֵּל || غلتیدن
– הֶעְגִּיל פ‌م. [چون הֶחְכִּים] گرد کردن ـ غلتانیدن
עֶגֶל ا.ر. [چون עֵדֶר] گوساله (نر) ← עֶגְלָה
– ע׳ הַזָּהָב, ע׳ שֹׁמְרוֹן گوسالهٔ طلا، گوسالهٔ سامری
– מַעֲשֵׂה הָע׳ گوساله پرستی
עֹגֶל ا.ر. [چون קֹמֶץ] گردی
עֲגָלָא° " = מהירות سرعت، شتاب
– בַּע׳ = בִּמְהִירוּת بزودی، سریعاً

עֲגַלְגַּל(־גֶּלֶת) ص. کمی گرد، بیضی || ج ־גַּלִּים (גַּלּוֹת)
עֶגְלָה ا.ث. گوسالهٔ ماده || ج עֲגָלוֹת [עֶגְ־]
– "ע׳ יְפֵה־פִיָּה" زن زیبای بی شعور
עֲגָלָה " [עֶגְלַת; עֶגְלָתוֹ] عرابه، ارابه، گاری ـ درشکه ـ [ه] دُب || ج עֲגָלוֹת [עֶגְ־]
– עֶגְלַת־יָד چرخ دستی
– עֶגְלַת־יְלָדִים درشکهٔ بچگانه
– עֶגְלַת־חֶרֶף درشکهٔ برفی، سورتمه
– עֶגְלַת־תֵּה میز کوچك غلتك دار برای بردن چای یا خوراك
עֶגְלוֹן(־לוֹנִית) ا. گاریچی، ارابه ران ـ درشکه چی
עֶגְלוֹנוּת ا.ث. رانندگی گاری، باربری با گاری
עַגְלָן [־לַן] (־לָנִית) ا. گاری ساز، چرخ ساز، ارابه ساز
עָגַם ف‌ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. עוֹגֵם] غمگین ب ـ رنجیده یا متألم شدن
– נֶעֱגַם [چون נֶחְפַּז] و הִתְעַגֵּם [چون הִתְאַמֵּץ] ف‌ل. غمگین شدن
– הֶעְגִּים ف‌م ـ ل. [چون הֶאֱכִיל] متألم ك یا شدن
עֶגֶם ا.ر. [چون עֵגֶן] = עגמה
עֶגְמָה, עַגְמָה یا עֶגְמַת־נֶפֶשׁ ا.ث. اندوه، غصه، الم، تألم روحی
עַגְמוּמִי(ת) ص. افسرده
עַגְמִימוּת ا.ث. افسردگی
עָגַן ف‌ل. [چون חָגַר] لنگر انداختن
– נֶעֱגַן ف‌ل. [چون נֶעֱשַׂן] بسته شدن ـ مقید شدن ـ به وضع עָגוּן دچار شدن
– עִגֵּן ف‌م. [چون סִכֵּן] مهار کردن ـ ∴ زنده بیوه نگاه داشتن
– הִתְעַגֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] = נֶעֱגַן
הֶעֱגִין ف‌م. [چون הֶחְכִּים] بوسیلهٔ لنگر انداختن متوقف ك
עֹגֶן° ا.ر. [چون חֹדֶשׁ ولی بدون صیغهٔ تثنیه] لنگر ـ فلزی میلهٔ
– ע׳־הַצָּלָה یگانه ملجأ، چارهٔ منحصر به فرد
עִגְעֵג ف‌م. [چون פִּרְנֵס ـ درصیغه مؤنث ־עֲגָגָה] با پنجه کندن

**עַד**[1] ا.ر. ابد، ازل، ابدیت ـ زمان قدیم
– **לָעַד** ق. تا ابد ـ برای همیشه
– **עֲדֵי עַד** یا **עַד־עוֹלְמֵי עַד** تا ابدالاباد
– **עוֹלָם וָעֶד** ابدیت ـ **לְעוֹלָם וָעֶד** تا ابد
– **שֹׁכֵן עַד** ساکن ابدیت ـ ∴ خدای ازلی وابدی
**עַד**[2] (۱) ح‌ا. تا: **נָסְעוּ עַד חֵיפָה** (۲) ح‌ع. ~ تا ـ تاوقتیکه ـ تا جائی که
– **עַד כִּי** تا اینکه [بقدری که
– **עַד שֶׁ** تا که، تا اینکه ـ تا آنجا که ـ تا این حد که ـ
– **עַד לְחֶשְׁבּוֹן** علی الحساب
– **עַד לִמְאֹד** بی نهایت
☞ **עַד** با ضمائر متصل: **עָדַי; עָדֶיךָ; עָדָיו; עֲדֵיכֶם** الخ
**עַד**[3] ا.ر. [چون מַס] = שָׁלָל
**עֵד**[1] (**עֵדָה**) ا. گواه، شاهد ـ گواهی، شهادت
**עֵד**[2] „ [עִדָּה] لتهٔ حیض، کهنهٔ بی نمازی || ج **עֵדִים**
**עָדָה**[1] ف‌ل. [چون עָשָׂה] گذر کردن ـ واقع شدن
**עָדָה**[2] ف‌م. [„] با (چیزی) زینت دادن یا آراستن
– **הֶעֱדָה** ف‌م. [چون הֶעֱלָה] زینت دادن
**עֵדָה**[1] ا.ث. [עֵדַת; עֶדְתִּי] جماعت ـ دسته || ج **עֵדוֹת** [עֲדוֹת]
– **בְּתוֹךְ קָהָל וְעֵדָה** در ملاء عام
**עֵדָה**[2] [مؤنث עֵד[1]]
**עִדּוּד** ا.ر. تشویق
**עֲדוּדָה** ا.ث. جانور نخجیر شده
**עָדוּי** (**עֲדוּיָה**) ص. [ا.مف. از עָדָה[2]] آرایش کرده، بزك کرده || ج **עֲדוּיִים** (־יוֹת)
**עִדּוּן** ا.ر. تلطیف ـ ظرافت ـ تنعم ـ پرورش
– **ע׳ הַיָּדַיִם** مانیکور
**עִדּוֹר** „ عمل بیل زدن: **ע׳ הַגִּנָּה**
**עֵדוּת** ا.ث. گواهی، شهادت: **לוּחוֹת הָע׳** دو لوح شهادت: دو لوح تورات || ج **עֵדְוִיּוֹת**
**עֲדִי** ا.ر. [עֲדָיָה] زیور (آلات)، اسباب زینت ـ یراق || ج **עֲדָיִים**
**עֲדֵי** [در زبان شعر] = עַד[2]
**עִדִּי(ת)** = מְשֻׁבָּח الخ
**עֲדַיִן** ق. هنوز **ע׳ לֹא רָאִיתִי** (ندیده ام) **אוֹתוֹ**←**עוֹד**

**עָדִין** ص. [چون אָדִיב] لطیف، ظریف ـ مؤدب ـ مقرون به ادب ـ عالی ـ ناز پرورده
**עֲדִינוּת** ا.ث. ظرافت ـ لطافت ـ ادب
**עָדִיף** ص. [چون אָדִיב] مرجح، برتر، بهتر ـ مقدم
**עֲדִיפוּת** ا.ث. برتری، رجحان ـ تقدم
**עֲדִיר** ا.ر. [چون אָבִיב] موسم بیل زدن
**עֲדִירָה** ا.ث. = עִדּוּר
**עֲדִית** „ زمین یا خاك خوب ـ کالای مرغوب
**עִדְכֵּן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] آژور (à jour) کردن، تا تاریخ روز منظم ك ـ با احتیاجات روز تطبیق ك
– **עֻדְכַּן** مج. [چون עֻנְיַן] آژور شدن←**מְעֻדְכָּן**
**עַדְלַיְדַע** ا.ر. کارناوال פּוּרִים→
**עִדֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] نرم ولطیف ك ـ پرورش دادن، بهتر کردن
– **עֻדַּן** مج. [چون סֻבַּן] لطیف (کرده) شدن ـ پرورده شدن
– **הִתְעַדֵּן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] لذت بردن، متلذذ شدن ـ خوش گذراندن ـ نرم ولطیف شدن
**עֵדֶן** ا.ر. [چون עֵדֶר] عدن ـ ∴ لذت، نعمت
– **גַּן־ע׳** باغ عدن، بهشت
– **נוֹחַ ע׳, נִשְׁמָתוֹ ע׳** روحش شاد ـ [در مقام صفت] جنت مکان
– **צִפּוֹר־ע׳** مرغ بهشتی: قسمی پرنده در گینهٔ جدید
**עִדָּן**[3] „ زمان ـ دور
– **ע׳ וְעִדָּנִים** مدت مدید، زمان دراز
**עֲדַיִן, עֲדֶנָּה** ق. هنوز، تاکنون←**עֲדַיִן**
**עֲדָנָה** ا.ث. لذت یا نشاط (جوانی) ـ قاعدگی
**עָדַף** ف‌ل. [چون חָגַר] زیاد آمدن ـ کشیده شدن: „סָרַח הָעֹדֵף״ قسمتی (از پرده) که زیاد میاید یا مانند دنباله کشیده میشود || بلند تر یا بزرگ تر بودن
– **הֶעְדִּיף** ف‌م. [چون הֶחְכִּים] ترجیح دادن ـ بیش از حد لزوم انجام دادن
**עֹדֶף** ا.ر. [چون עֹנֶג] زیادتی، افزایش ـ [درپول] باقی مانده، خرده، بقیه
**עָדַר**[1] ف‌م. [چون חָגַר] بیل زدن ـ ∴ مرتب ك، آراستن
– **נֶעְדַּר** مج. [چون נֶחְפַּז] با بیل کنده یا برگردانده شدن

– עִדֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] بیل زدن، کندن
(עָדַר²)נֶעְדַּר مج. [چون נֶחְפַּז] مفقود یا غائب ب، .: مردن
– עִדֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] باقی گذاشتن، کم گذاشتن
עֶדֶר ا.ر. [עֲדָרוֹ] گله، رمه، .: جمعیت، ازدحام - آغل || ج עֲדָרִים [עֲדָרַי]
עֶדְרִי(ת) ص. گله وار - بی نظم - جمعیت دوست
עֶדְרִיּוּת ا.ر. حالت گله [تقلید و بی نظمی و بستگی به جمعیت]
עַדְרָן [־רָנִית] (־רָנִיּת) ا. کارگر کشاورزی، بیل زن
עֲדָשָׁה ا.ث. [עֲדָשָׁת; עֲדָשָׁתוֹ] عدس || ج עֲדָשִׁים [עֲדָשֵׁי] - [ف] عدسی - [در چشم] زجاجیه || ج עֲדָשׁוֹת [עַדְ־]
– נְזִיד עֲדָשִׁים آش عدس - .: چیز کم ارزش
עֲדָשִׁי(ת) ص. عدسی (شکل)
עֲדָתִי(ת) ص. جماعتی، دسته ای
עוֹב [شکل دیگر עֹב] [افسرده ك
(עוב) הֶעִיב ف‌م. در تاریکی پوشانیدن - .: تیره یا
– הוּעַב (־עֲבָה) مج. [چون הוּקַם] تاریك (کرده) شدن - .: در هم کشیده شدن: פָּנָיו הוּעֲבוּ
עוֹבֵד ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָבַד کار کننده، کارگر یا کارمند - عابد، پرستنده: ע׳ כּוֹכָבִים ستاره پرست
– ע׳ אֲדָמָה کارگر زمین، کشاورز
עוֹבְדָה = עֲבֹדָה
עוֹבֵר ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָבַר¹ عبور کننده، عابر - .: رایج - فانی، گذران، زود گذر، موقتی - [با עַל] (۱) اغماض کننده، بخشنده (۲) تجاوز کننده (از): ע׳ עַל מִצְוָה
– ע׳־אֹרַח, ע׳ דֶּרֶךְ راهگذر، رهگذر
– ע׳־וָשָׁב آمد و شد کننده - جاری: חֶשְׁבּוֹן ע׳־וָשָׁב
– ע׳ בָּטֵל از کار افتاده
– ע׳ לְ=לִפְנֵי پیش از
– ע׳ עֲבֵרָה مرتکب گناه، گناهکار
עוֹבָר = עֹבֶר
עוֹבֵשׁ = עֹבֵשׁ
עוּג [امر ومصدر از עָגַג]
עוֹג ا.ر. [چون עוֹלָם] ا. ارگ
עוֹגֵב " [چون עוֹבֵד] ←עָגַב خاطر خواه، عاشق
עוּגָבַאי " [چون גַּבַּאי] ارگ زن
עוּגְבָנִי(ת) ص. لاسی، عشوه گر
עוּגָה ا.ث. بیسکویت وکیك ومانند آنها - دایره - گودال، حفره
– עֻגַת מַצּוֹת قرص های فطیر
– "עֻגָּה בְּלִי חֲפוּכָה" نان بر نگردانده یا نیم پخته - .: چیز ناقص
עוּגִיָּה یا עוּגִית " قرص نان کوچك - نان شیرینی کوچك، کلوچه - حفرهٔ کوچك
עוּגִין [شکل دیگر עֻגָּן]
עוּגָל; עוּגָן = עֻגָּל الخ
עוֹד ق. هنوز: עוֹד לֹא קִבַּלְנוּ מִכְתָּב || دیگر: אֵין עוֹד כֶּסֶף || باز، بار دیگر - بعد از این
עוֹד با ضمائر متصل: עוֹדֶנִּי یا עוֹדִי; עוֹדְךָ (עוֹדֵךְ); עוֹדוֹ یا עוֹדֶנּוּ (עוֹדָהּ یا עוֹדָנָּה); עוֹדֵנוּ; עוֹדְכֶם (־כֶן); עוֹדָם (־דָן)
– בְּעוֹד ح‌ا. تا، در ظرف
– בְּעוֹד שֶׁ در صورتیکه، وحال آنکه - مادام که
– כָּל עוֹד مادام که، تا وقتیکه
– וְעוֹד وغیره، ومانند آن - [در حساب] بعلاوهٔ
– זֹאת וְעוֹד نه این تنها بلکه، بعلاوه
– עוֹד מְעַט بزودی، الساعه [خیلی زود]
– עוֹד מְעַט! چیزی نمانده (بود) که، نزدیك است (یا نزدیك بود) که
– עוֹד (הַ)פַּעַם دوباره، یك بار دیگر
– בְּעוֹד מוֹעֵד (۱) تا وقت باقی است (۲) بموقع
– מִבְּעוֹד יוֹם تا (روشنائی) روز باقی است
– וְלֹא עוֹד אֶלָּא نه همین وبس بلکه
(עוד) עִוֵּד ف‌م. [چون דִּבֵּר] احاطه ك، بستن
– עוֹדֵד ف‌م. [چون קוֹמֵם] تشویق ك - تقویت ك
– עוֹדַד مج. [چون עוֹלַל] تشویق شدن - تقویت شدن
– הִתְעוֹדֵד ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] خود را تشویق یا تقویت ك
– הֵעִיד ف‌م - ل. [چون הֵעִיר] گواهی یا شهادت دادن (بر - برای) - به شهادت طلبیدن، شاهد آوردن - واخواهی یا پروتست ك، اخطار کردن

☜ برای زمان گذشتهٔ این فعل הֵעִידוֹתִי و הֵעַדְתִּי هر دو آمده است
– הוּעַד مج. [چون הוּקַם] اخطار شدن ـ واخواهی شدن
עוֹדֵד و עוֹדֵד←(עוּד)
עוֹדְדוּת ا.ث. = עִדּוּד
עוֹדֵף، עֹדֵף [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָדַף
עוֹדֶף = עֹדֶף
עָוָה ف.ل. [چون עָשָׂה] گناه ك
– נַעֲוָה ف.ل. [چون נַעֲשָׂה] کج یا خم شدن، (بخود) پیچیدن
– "נַעֲוָה לֵב" کجدل
– עִוָּה ف.م. [چون צִוָּה] کج ك ـ بد شکل ك ـ واژگون ك
– ע' אֶת פָּנָיו دهن کجی کرد ـ روی در هم کشید
– הֶעֱוָה [چون הֶעֱלָה] ف.م. کج یا منحرف ك ‖ ف.ل. گناه ك
עַוָּה ا.ث. ویرانی، سرنگونی
עִוּוִי ا.ر. = עָוֹן; עִקּוּם
עִוּוּת „ عمل کج ك یا منحرف ساختن ـ تغییر شکل ـ کجی ـ انحراف
– ע' הַדִּין بیعدالتی
עז [امر ومصدر از עָזַז]
עוֹזֵב [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָזַב
עוֹזֵק [„] ا.فا. از עָזַק
עוֹזֵר [„] ا.فا. از עָזַר کمك (کننده) ـ معاون
– פּוֹעֵל ע' کارگر کمکی، شاگرد
עוֹזֶרֶת ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] [مؤنث עוֹזֵר]
– ע'־בַּיִת خادمه، زنی که برای کمك در کارهای خانه مزدور میشود
עוֹטָה←עָטָה
עוֹטֵף ا.ر. [چون שׁוֹמֵר]←עָטַף کارگری که مرکبات را در کاغذ می پیچد
עוֹטְפָן(־פַּן) „ پوشه
עִוָּיָה ا.ث. دهن کجی، ادا واصول
עוֹיֵן ص. [چون שׁוֹמֵר]←עָיַן خصمانه، خصومت آمیز
עוֹיְנוּת ا.ث. وضع خصومت آمیز ـ خصومت
עִוֵּית „ تشنج
עִוְּיתִי(ת) ص. تشنجی
עוֹכֵר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָכַר
עוּל (עוּלָה) ا. بچهٔ شیرخوار [עוּל־יָמִים (עוּלַת־יָמִים) نیز بهمین معنی است]
עוֹל [شکل دیگر עֹל]
עָוַל ف.ل ـ م. [چون דִּבֵּר] بیعدالتی ك ـ شرارت ورزیدن، بدی به (کسی) ك
– נִתְעַוֵּל ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] مورد بیعدالتی واقع شدن
עָוֶל ا.ر. [עָוֶל; עַוְלוֹ یا עַוְלוֹ] بیعدالتی ـ بد کاری
– אִישׁ עָוֶל ظالم، ستمکار
עַוָּל (עַוָּלָת چون צַמֶּרֶת) ا. (شخص) ستمکار یا بدکار ‖ ج עַוָּלִים (־לוֹת)
עוֹלֵב ص. [چون שׁוֹמֵר] توهین کننده ـ توهین آمیز
עוֹלֶה (עוֹלָה) ا ـ ص. [ا.فا. از עָלָה] بالا رونده، صعود کننده ـ مهاجر (کشور اسرائیل) ـ ج עוֹלִים (־לוֹת)
– עוֹלֵה־רֶגֶל (עוֹלַת־ר') زیارت کننده، زوار ‖ ج עוֹלֵי־ר' (עוֹלוֹת־ר')
– ע' וְיוֹרֵד بالا وپائین رونده ـ متغیر
עוֹלָה[1] ا.ث. قربانی سوختنی
עוֹלָה[2] „ = עַוְלָה ستم ـ شرارت
עַוְלָה „ بیعدالتی، بی انصافی ـ گناه
– בֶּן־ע' = עַוָּל
עוֹלֵל[1] ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] کودك = תִּינוֹק
עוֹלֵל[2] ←עָלַל
עוֹלָל ا.ر. [چون עוֹלָם] [شکل دیگر עוֹלֵל[1]]
עוֹלַל←עָלַל[1]
עוֹלֵלָה ا.ث. [چون יוֹלֶדֶת] میوهٔ کمی که پس از بهره برداری از درخت بر شاخه های آن باقی میماند ـ [در جمع] بقایا، آثار
עוֹלָם ا.ر. [־לַם; ־לָמוֹ; ־לַמְכֶם] جهان، دنیا، عالم ـ زمان قدیم ـ ازل یا ابد ـ روزگار ـ [د.م.] جمعیت ‖ ج עוֹלָמוֹת [עוֹלְ־] یا עוֹלָמִים [עוֹלְמֵי־]
– הָע' הֶחָדָשׁ برّ جدید: امریکا
– הָע' הַבָּא آخرت، عقبی (*oghba*)

– ע׳ מָלֵא تمامی جهان، "جهان و هر چه در او هست"
– מֵאֵסַר ע׳ حبس ابد
– מֵע׳ עַד עוֹלָם از ازل تا به ابد
– עַד עוֹלָם تا ابد
– ע׳ הַחַי مولود حیوانی، جهان جانوران
– ע׳ קָטָן عالم صغیر: آدم
– אָבוֹת הָע׳ بزرگان قدیم، دانشمندان گذشته
– אֻמּוֹת הָע׳ ملل غیر یهودی، "امت ها"
– בֵּית־ע׳ = בית־הקברות
– יְמוֹת ע׳ روزگار پیشین، قدیم
– חַיֵּי־ע׳ حیات جاودانی
– מְבַלַּה־ע׳ آدم ولگرد وسربار جامعه
– רִבּוֹנוֹ־שֶׁל־ע׳ یا רִבּוֹן כָּל הָעוֹלָמִים پروردگار عالم
– מִלְחֶמֶת הָע׳ הַשֵּׁנִיָּה جنگ جهانی دوم
– לְע׳ ق. تا ابد ـ همیشه ـ هرگز [با فعل آینده]
– מֵע׳ ق. هرگز [با فعل گذشته] ـ از قدیم
– שֶׁבָּעוֹלָם که در عالم بی نظیر است: שׁוֹטֶה ש׳ دیوانه ای که در عالم بی نظیر است، دیوانهٔ محض
– עוֹלָמִים عالم جاوید
– תְּשׁוּעַת ע׳ نجات جاودانی
– לְעוֹלָמִים ق. برای همیشه
– עַד עוֹלְמֵי־עַד یا לְעוֹלְמֵי עוֹלָמִים تا ابد الاباد
– בֵּין שְׁנֵי עוֹלָמוֹת در حیص بیص، سرِ دو راهی

**עוֹלָמִי(ת)** ص. جهانی ـ عالمگیر ـ ابدی
**עוֹלָמִיוּת** ا.ث. عمومیت، کلیت ـ شهرت جهانی
**עוֹלָמִית** ق. تا ابد، همیشه
**עוֹלָתָה, עוֹלָתָה** ا.ث. = עֲוֹלָה
**עוֹמֵד** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָמַד ایستنده ـ ایستاده ـ خوابیده، از کار افتاده ـ راکد: מַיִם עוֹמְדִים آب (های) راکد یا ایستاده ‖ در صدد (کردن کاری): עוֹמֵד לִנְסֹעַ در شرف عزیمت، عازم
– פֹּעַל ע׳ فعل لازم
**עָמְדָה = עֹמֶד**
**עוֹמֵם** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָמַם در شرف خاموش شدن
**עָמְסָ; עָמְקָ; עָמְרָ = עֹמֶס; עֹמֶק; עֹמֶר**

**עָוֹן, עָוֹן** ا.ر. [עֲוֹן] جرم، تقصیر ـ گناه ـ جزا، عقوبت ‖ ج עֲוֹנוֹת یا עֲוֹנִים
– בַּעֲוֹנוֹתֵינוּ הָרַבִּים بواسطهٔ گناهان زیاد ما ـ متأسفانه
**עוֹנָה**[1] ا.ث. فصل، موسم ـ وقت، هنگام ـ (موقع انجام) وظیفهٔ زناشوئی نسبت بزن
– בְּעֵת וּבְעוֹנָה אַחַת در آن واحد، با هم
– "ע׳ שֶׁל כְּלוּם" لحظه، طرفة العین (*torfatol-eyn*)
– בְּעוֹנָתוֹ بموقع، بموقع خود
**עוֹנָה**[2] " = עִנּוּי[1]
**עוֹנָה** [چون עוֹשָׂה] ا.فا. از עָנָה
**עוֹנִי = עֹנִי**
**עוֹנֵן**[1] ←(עִנֵּן)
**עוֹנֵן**[2] [چون שׁוֹמֵר] = מְעוֹנֵן
**עוֹנֶשׁ = עֹנֶשׁ**
**עוֹנָתִי(ת)** ص. موسمی، فصلی
**עוֹסֵק** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָסַק
**עוּף** [امر و مصدر از עָף]
**עוֹף** ا.ر. پرنده، مرغ ‖ ج עוֹפוֹת
– שֶׁרֶץ־הָע׳ حشره یا حشرات بالدار
**עוֹפִי, עוֹפֶל = עָפִי, עֹפֶל**
**עוֹפֶר = עֹפֶר**
**עוֹפֶרֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] سرب
**עוּץ** [امر و مصدر از עָץ]
**עוּצְבָה = עָצְבָה**
**עוֹצֶם = עֹצֶם**
**עוֹצֵר** [چون שׁוֹמֵר]←עָצַר (۱) ا.ر. نایب السلطنه (۲) ص. نگاه دارنده: ע׳־דָּם خون بند
**עוֹצָר = עֹצֶר**
**עוֹצֶרֶת** [چون חוֹתֶנֶת] [مؤنث עוֹצֵר]
**(עוּק) הֵעִיק** ف‌ل ـ م. [چون הֵעִיר] فشار آوردن، جای (چیزیرا) تنگ کردن
**עָוָק** ا.ر. [چون חָכָם] پله (نردبان)
**עוֹקֵב** ص. [چون שׁוֹמֵר]←עָקַב پی در پی، متوالی ـ تالی
**עוֹקֵד** [״] ا.فا. از עָקַד
**עוֹקְדָן** ا.ر. [־דַן] کلاسور classeur
**עוּקָה** ا.ث. چاله ـ ظرف برای روغن زائد ماشین، چاهک

עוֹקֵץ = עֹקֵץ

עוֹקֵץ ص. [چون שׁוֹמֵר] نیش زن ـ .. نیشدار ،کنایه دار

עוֹקְצָנוּת ا.ث. گوشه یا کنایهٔ زننده

עוֹקְצָנִי(ת) ص. نیش زن ـ .. کنایه دا ر ، نیشدار

עוֹקֵר [چون שׁוֹמֵר]←עָקַר

עוֹקְרָנִי(ת) ص. مخرّب ، براندازنده

עוּר [امر ومصدر از עָר[1]]

עוֹר ا.ر. پوست ، جلد ـ چرم : נַעֲלֵי ע׳ کفش های چرمی || .. جسم ، بدن || ج עוֹרוֹת

– מַחֲלַת ע׳ بیماری پوست ، مرض جلدی

– ע׳ וַעֲצָמוֹת پوست واستخوان ، نی قلیان

– מֵע׳ אֶחָד=אֶחְיד همجنس ، یکسان

עִוֵּר[1] ف‌م. [چون דִּבֵּר] کور کردن

– עִוֵּר مج. [چون אִשֵּׁר] کور (کرده) شدن

– הִתְעַוֵּר, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] کور شدن

עִוֵּר[2] (עִוֶּרֶת) ا ـ ص. کور ، نابینا ـ کورکورانه : אַהֲבָה עִוֶּרֶת || ج עִוְּרִים(־רוֹת)

– מְעִי ע׳ رودهٔ کور

– ע׳ לִצְבָעִים محروم از قوهٔ تشخیص رنگ

עוֹרֵב←עָרַב

עוֹרְבָנִי ا.ر. زاغ کبود

עוֹרָה ا.ث. پوست جانور

עִוָּרוֹן ا.ر. [چون זְכָרוֹן] کوری

– ע׳ לִצְבָעִים فقدان قوهٔ تشخیص رنگ

עִוְּרוֹת ا.ث. = עִוָּרוֹן

עוֹרִי(ת) ص. پوستی ـ چرم مانند ، سفت

עוֹרִית ا.ث. چرم تقلیدی ، کاغذ یا پارچهٔ چرم نما

עוֹרֵךְ ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָרַךְ کسیکه مواد کتابی را تنظیم وآمادهٔ چاپ میکند وحواشی لازم بدان می افزاید

– ע׳־דִּין وکیل دعاوی

עוֹרֶף = עֹרֶף

עוֹרֵק ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ׳سرخرگ ، شریان ـ [دربرگ] رگ ـ [در زمین] رگه ـ .. راه ، شاهراه

עוֹרֵר[1] [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از עָרַר

עוֹרֵר[2]←עָר

עוֹרְרָה ا.ث. = שָׁעוֹן מְעוֹרֵר ساعت شماطه ای

עִוֶּרֶת ج עִוְּרוֹת [مؤنث עִוֵּר]

עַוֶּרֶת ا.ث. = עִוָּרוֹן

עוֹשֶׂה (עוֹשָׂה) ا.فا. از עָשָׂה کننده ، انجام دهنده ـ سازنده ـ [باقی معانی را در زیر עָשָׂה جستجو کنید] ـ ج עוֹשִׂים (עוֹשׂוֹת)

עוֹשֶׁף ; עוֹשֶׁק ; עוֹשֵׁר = עֹשֶׁף ; עֹשֶׁק ; עֹשֶׁר

עִוֵּת ف‌م. [چون אִמֵּת] کج ك ـ تغییر شکل دادن ـ .. منحرف ك

– עָוֵת مج. [چون צָמֵת] کج (کرده) شدن ـ منحرف شدن

– הִתְעַוֵּת, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּת] کج شدن ـ خم شدن ـ .. منحرف شدن

עַוָּתָה ا.ث. بیعدالتی ـ ستم ، ׳ظلم

עָוַז ف‌ل. [چون קָם] پناه بردن ـ فرار کردن

– הֵעִיז [چون הֵפִיר] ف‌م. به پنا هگاه بردن || ف‌ل. فرار کردن

עַז (עַזָּה) ص. سخت ، شدید ـ مفرط ـ قوی ، زور آور ـ سخت گیر ، بیرحم || ج עַזִּים (עַזּוֹת)

– עַז־נֶפֶשׁ با جرأت ، جسور ـ حریص

– עַז־פָּנִים ׳پر رو ، بیحیا ، گستاخ

– עַז־רוּחַ با جرأت

עֹז ا.ر. [چون חֹק] قوّت ، نیرو ـ جلال ـ جرأت

– "בְּכָל־עֹז" با تمام قوا

– עֹז־פָּנִים پرروئی ، گستاخی

– עֹז־רוּחַ قوت قلب ، جرأت

– מָצָא עֹז בְּנַפְשׁוֹ بخود جرأت داد

עֵז ا.ث. [עִזִּי] ׳بزماده ←תַּיִשׁ || ج עִזִּים

– גְּדִי־עִזִּים بزغاله

– שְׂעִיר־ע׳ (یك) بزنر

– שְׂעִירַת־עִזִּים (یك) بز ماده

עֲזָאזֵל ا.ر. عزازیل ـ ׳بز طلیقه scapegoat [←باب ۱۶ سفر لاویان] ـ نام صخره ای که بز طلیقه را از بالای آن بزیر می افکندند

– לֵךְ לַע׳ برو گم شو! جهنم شو!
– שָׁעִיר לַע׳ سپر بلا
**עָזַב** ف‌م. [چون עָבַד] ترك ك ـ رها كردن، ول ك ـ جا گذاشتن ـ سپردن، تسليم ك ـ آزاد كردن
– נֶעֱזַב [چون נֶהֱרַס] و עָזַב [چون אָשַׁר] مج. واگذارده شدن، ترك (كرده) شدن
– הֶעֱזִיב ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] آزاد يا رها كردن ـ طلاق دادن
**עֹזֶב** [شكل اصلى עוֹזֵב]
**עִזְבוֹן** ا.ر. [עִזְּ־] تَرَكه، ماترك، ميراث ـ كالا (ى صادراتى) ـ .: آثار (ادبى) ـ ج עִזְבוֹנִים
– מְנַהֵל ע׳ مدير تصفيه
**עִזָּה** ا.ث. = עֵז
**עָזוּב** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָזַב واگذارده، متروك، مهجور ـ بى سرپرست ـ ولگرد ـ آزاد
**עֲזוּבָה** ا.ث. ويرانى ـ بى نظمى ـ [مؤنثِ עָזוּב]
**עֲזוּבִי(ת)** ا. بچهٔ متروك يا واگذارده
**עָזּוּז (עִזּוּזָה)** ص. قدير، توانا
**עֹזּוּז** ا.ر. قوّت ـ شدت
**עָזוֹק** " عمل كندن ـ شخم (عميق)
**עָזוּר** ص ـ ا. [چون אָבוּד] (شخص) اعانت شده
**עַזּוּת** ا.ث. سختى ـ [مختصر עַזּוּת פָּנִים يا עַזּוּת מֵצַח] پرروئى، گستاخى، توهين
**עָזַז** ف‌ل. [עַזּוֹתִי; יָעֹז; עֲזֹז; עֹז (עִזִּי)] ـ م. לָעֹז يا לַעֲזוֹז نيرومند يا زور آور بودن ـ غالب آمدن، مستولى شدن ـ قدرت نمائى ك
– הֵעֵז [הֶעֱזֹתִי يا הַעֲזוֹתִי; יָעֵז; מֵעֵז; הָעֵז (הָעֲזִי)] ـ م. לְהָעֵז ف‌م. سخت ك، قوى ك || ف‌ل. جرأت يا جسارت ك
– הֵעֵז פָּנָיו روى خود را سخت كرد، پرروئى كرد
– הִתְעַזֵּז ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] سخت وقوى شدن
**עֲזִיבָה** ا.ث. ترك، واگذارى ـ آزادى از قيود ـ سهل انگارى
**עַזִּיז (עַזִּיזָה)** ص. نيرومند، قوى
**עָזְנִיָּה** ا.ث. عقاب دريائى ـ [بعقيدهٔ ديگران] مرغ استخوان خوار

**עַזְפָּן(־פָּנִית)** ا ـ ص. (شخص) پُر رو وگستاخ
**עַזְפָּנוּת** ا.ث. پررويى، گستاخى
**עָזַק** ف‌م ـ ل. [چون עָבַד] دور تا دور (درخت را) بيل زدن
– עִזֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] بيل زدن، آمادهٔ كشت ك
– עָזַק مج. [چون אָשַׁר] بيل زده شدن
**עֹזֶק** ا.ر. [چون עֹמֶק] = תַּחְבֹּשֶׁת
**עִזְקָה** ا.ث. (١) تبعت (٢) واشر (٣) بوشن || ج עֲזָקוֹת [עִזְּ־]
**עֲזֻקָה** " زمين بيل زده
**עָזַר** ف‌م ـ ل. [چون עָבַד] كمك ك: בָּא לַעֲזֹר לִי آمد تا بمن كمك كند
– נֶעֱזַר مج. [چون נֶהֱרַס] اعانت شدن، مدد يافتن
**עֵזֶר** ا.ر. [چون עֵדֶר] كمك، اعانت ـ معاون، يار
– חֵיל־ע׳ ارتش امدادى
– סֵפֶר־ע׳ كتاب براى مطالعه در خارج
– מֶשֶׁק־ע׳ كارهاى اضافى مزرعه چون سبزيكارى ومرغدارى
**עֶזְרָה** ا.ث. كمك، مدد، اعانت: בָּא לְע׳ بكمك آمد، كمك داد
– הָעָנִי קִבֵּל ע׳ فقير اعانه گرفت
– הַגֵּשׁ ע׳; הוֹשֵׁט ע׳ كمك دادن
– ע׳ רִאשׁוֹנָה كمك هاى اوليه
– ע׳ הֲדָדִית تعاوُن
– בְּעֶזְרַת הַשֵּׁם بيارى خداوند، بعون‌الله، انشاءالله
**עֲזָרָה** " [چون עֲגָלָה] صحن، حياط، محوطهٔ خارجى (معبد)
– עֶזְרַת־נָשִׁים [در كنيسه] بالكن يا جاى ويژهٔ زنان || ج עֲזָרוֹת [עֶזְּ־]
**עָזְרָר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] خفچه، گويچ، [بعربى] زعرور
**עֶזְרַת** و **עֶזְרָתָה** [شكل هاى قديمىِ עֶזְרָה]
**עָטַט** ف‌ل. [יָעִיט (يا بصورت مختصر יַעַט); עָט; עִיט (עִיטִי)] ـ م. עִיט; לָעִיט هجوم ك ـ تشر زدن
**עֵט** ا.ر. قلم، خامه
– אַנְשֵׁי־עֵט اهل قلم، نويسندگان

**עָטָה** [יַעְטֶה; עוֹטָה; עֲטֵה (עֲטִי)] ـ م. **עָטֹה; לַעֲטוֹת** ف‌م. پوشیدن ـ بخود پیچیدن ‖ ف‌ل. خود را پوشاندن
– **הֶעֱטָה** ف‌م. [چون הֶעֱלָה] پوشانیدن
– **הֶעֱטָה עָלַי בּוּשָׁה** مرا رسوا یا خجل کرد
**עֹטֶה, עוֹטָה** [چون עוֹשֶׂה] ا.فا. از **עָטָה**←**עֹטָיָה**
**עָטוּי** ص. [چون אָבוּד]←**עָטָה** پوشیده، پیچیده
**עָטוּף**[1] ص. [״]←**עָטַף** پیچیده
**עָטוּף**[2] ص. [״]←**עָטַף** ضعف کرده، بیحال (شده)
**עִטּוּף** ا.ر. عمل پوشاندن یا پیچیدن یا جلد کردن
**עָטוּר** ص. [چون אָבוּד]←**עָטַר** مزین (بتاج یا حلقهٔ گل)
**עִטּוּר** ا.ر. تزیین (با تاج یا حلقه گل)
**עִטּוּשׁ** ״ عطسه
**עֲטִי**° ״ [چون עֲדִי] مشورت (بد)، تحریك
– **בְּעָטְיוֹ שֶׁל** به تحریكِ ـ به سببِ ـ از فرطِ
**עֹטָיָה** ص. [مؤنث עֹטֶה] پوشیده رو، عزادار ـ ولگرد (چون فاحشه)
**עֲטִיָּה** ا.ث. = **עֲטִיפָה**
**עָטִין** ا.ر. [چون אָבִיב] پستان [در جانور]
**עָטִיף** ״ [״] پوشش (گل)
**עֲטִיפָה**[1] ا.ث. عمل پوشاندن یا پیچیدن ـ دستمال یا پارچه (برای پوشاندن چیزی) ـ جلد کاغذی کتاب
– **עֲטִיפַת־בֹּקֶר** رب دوشامبر robe de chambre
**עֲטִיפָה**[2] ״ یا **עֲטִיפַת־נֶפֶשׁ** ضعف، غش
**עֲטִישָׁה** ״ عطسه
**עֲטַלֵּף** ا.ر. شبکور، خفاش، شب پره
**עָטַף**[1] ف‌م. [چون עָבַד] پیچیدن ـ پوشانیدن، جلد کردن
– **נֶעֱטַף** مج. [چون נֶהֱרַס] پیچیده یا پوشانده شدن
– **עִטֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوشاندن ـ (با کاغذ) جلد کردن
– **עָטֵף** مج. [چون אָשַׁר] پیچیده شدن ـ (با کاغذ) جلد شدن
– **הִתְעַטֵּף** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را پوشاندن یا پیچیدن

**עָטַף**[2] ف‌ل. [״] ضعف کـ ـ بیهوش شدن
– **נֶעֱטַף** [چون נֶהֱרַס] و **הִתְעַטֵּף** [چون הִתְאַמֵּץ] ف‌ل. ضعف کـ، بیهوش شدن
– **הֶעֱטִיף** ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] ضعیف یا سست شدن
**עָטַר** [چون עָבַד] ف‌م. احاطه کـ، دور (چیزی را) گرفتن ـ تاجدار کردن ‖ ف‌ل. حلقه زدن، [با אֶל] احاطه کـ
– **עִטֵּר** ف‌م ـ ل. [چون דִּבֵּר] تاجدار یا تاجگذاریکـ ـ زینت دادن ـ مصور یا عکس دار کردن
– **עָטֵר** مج. [چون אָשַׁר] زینت شدن
– **הִתְעַטֵּר, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را (با تاج) زینت دادن ـ ∴ برجسته شدن ـ محفوظ ماندن
– **הֶעֱטִיר** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] تاجدار کردن
**עֲטָרָה** ا.ث. [עֲטָרֶת; עֲטָרָתוֹ] تاج ـ نیمتاج (زنانه) ـ تاج یا حلقهٔ گل ـ نوك پستان ـ ∴ (۱) حفاظ، وسیلهٔ محافظت (۲) افتخار، احترام، مقام ‖ ج **עֲטָרוֹת** [עַטְ־]
– **הֶחֱזִיר עֲ׳ לְיָשְׁנָהּ** افتخارات اولیه را تجدید کردن
– **נָטַל עֲ׳ (לְעַצְמוֹ)** لاف میزد یا ادعا میکرد
**עִטָּרָן**° ا.ر. [־רַן] قطران، قیر
**עֲטֶרֶת** ا.ث. [چون עֲצֶרֶת] (۱) **עֲטָרָה** (۲) نشان افتخار، مدال
**עִטֶּרֶת** ״ [چون בִּקֶּרֶת] آرایش یا خطوط تزئینی
**עָטַשׁ** [چون עָבַד] و **עִטֵּשׁ** [چون דִּבֵּר] = **הִתְעַטֵּשׁ**
– **הִתְעַטֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] عطسه کـ
– **הֶעֱטִישׁ** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] به عطسه واداشتن
**עַטָּשֶׁת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] عطسهٔ زیاد
**עִי** ا.ر. [עִיּוֹ] تلّ سنگ ‖ ج **עִיִּים**
– **שָׂם לְעִיִּים** ویران کـ
**עִיּוּן** ״ مطالعه، تأمل ـ موازنه، سنجش ـ نظر، نظریه
– **סֵפֶר עֲ׳** کتاب برای مطالعه در موضوعات علمی وفلسفی
– **עֲ׳ תְּפִלָּה** تمرکز فکر ونیت در دعا ونماز
– **בְּעֲ׳** ق. با مطالعه، بدقت
**עִיּוּנִי(ת)** ص. نظری ـ عرفانی
**עִיּוּף** ا.ر. عمل خسته کـ
**עַיִט** ״ [چون זַיִת] (مرغ شکاری چون) لاشخور

- עֵיט צָבוּעַ مار خوش خط وخال

**עִיט** [امر ومصدر از עָטַט]

**(עֵיל°) לְעֵיל** ق. دربالا، فوقاً: הַנִּזְכָּר לְעֵיל مذکور فوق، مزبور، بالا گفته شده

- הַבֵּאוּר דִּלְעֵיל توضیح بالا، توضیح فوق

- מִלְעֵיל←מִלְּעֵיל (در متن)

**עַיִן**[1] ا.ث. [עֵינִי] چشم، ‖ نظر- منظر، شکل - [در سوزن] سوراخ، چشم - [در بافتنی] دانه - [در سیب زمینی] تکمه ‖ ج - ת עֵינַיִם [עֵינֵי]

- בְּעַ׳ ق. عیناً - نقداً ‖ ص. قابل تشخیص

- ע׳ בְּעַ׳ ق. بالمعاینه - دقیقاً ‖ ص. ترازِ، میزان

- ע׳ טוֹבָה حسن نیت، رضامندی

- ע׳ רָעָה, עַיִן הָרָע چشم بد - بد چشمی - سوءِ نیت

- בְּלִי ע׳ רָעָה چشم بد دور!

- כְּעַיִן ح ا. مانندِ، مثلِ - مطابقِ - بشکلِ

- עֵינֵי הָעֵדָה بزرگان جماعت، محترمین

- לְעֵינֵי در نظرِ - پیش چشمِ

- לְעֵינֵי הַשֶּׁמֶשׁ روز روشن، در ملاء عام

- עֲשֵׂה כַּטּוֹב בְּעֵינֶיךָ هر چه در نظرت خوب (یا خوش آیند) است بکن

- מֵעַיִן ح ا. مانندِ - از نوعِ

**עַיִן**[2] " چشمه ‖ ج עֲיָנוֹת [עֵינוֹת]

**עַיִן**[3] " نام این حرف: ע ‖ ج עֲיָנִין°

- ע׳ הַפֹּעַל عین الفعل: حرف دوم فعل ثلاثی

**עָיַן** ف م. [چون חָסַן] بد به (کسی) نگاه ك، با نظر خصومت آمیز نگاه ك

- עִיֵּן [چون סִפֵּן] ف ل. [با ב] مطالعه ك - ملاحظه ك - رسیدگی (دقیق) ك - مراجعه ك، رجوع ك: עַיֵּן לְהַלָּן به پائین تر (یا بمطالب زیر) رجوع کنید ‖ ف م. دقیقاً وزن (چیزی) را معین ك

- עַיִן הַיֵּטֵב تبصره، [م ا] خوب ملاحظه کن N. B. (Nota bene)

- עֲיָן مج. [چون סְפָן] تراز شدن، موازنه ك

**עֵינָא°** ا.ث. = עַיִן چشم ‖ ج עֵינִין

- בְּלָא ע׳ בִּישָׁא° چشم بد دور!

**עֵינַיִם** [تثنیه وجمعِ עַיִן[1]]

**עֵינִית** ا.ث. چشمه، شبکه - [ف] عدسی عینی

**עָיַף**[1] ف ل. [יֵעֵיַף; עָיֵף; עֲיֵף (עִיְפִי)] - م. עָיֵף, עָיוּף; לֵעָיֵף خسته شدن

- עִיֵּף ف م. [چون דִּבֵּר] خسته ك: עֲבוֹדָה זוֹ מְעַיֶּפֶת אוֹתִי

- הִתְעַיֵּף ف ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خسته شدن

**עָיֵף**[2] (עֲיֵפָה) ص. خسته - بیحال - ‖ بی آب وعلف ‖ ج עֲיֵפִים (-פוֹת)

**עַיָּף** (עַיֶּפֶת) ا. مرغدار ‖ ج עַיָּפִים (עַיָּפוֹת)

**עֲיֵפָה** (۱) ا.ث. = עֲיֵפוּת (۲) [مؤنث עָיֵף]

**עֵיפָה**~ " تاریکی - روشنائی کم

**עֲיֵפוּת** " خستگی

**עֲיָפְיָפוּת** " خستگی جزئی

**עִיר**[1] " شهر ‖ ج עָרִים

- עִיר גְּדוֹלָה לֵאלֹהִים شهر بسیار بزرگ

- עִיר הַבִּירָה پایتخت

- ע׳ וָאֵם شهر عمده

- רֹאשׁ הָעִיר شهر دار

- בֶּן עִירִי همشهری من

- עָרֵי הַשָּׂדֶה شهر های غیر از پایتخت، شهرستان (ها)

- יְרוּשָׁלַיִם וְעָרֶיהָ اورشلیم وحومه

**עִיר**[2] [حالت مضافِ עִיר]

**עִיר°** ا.ر. (فرشتهٔ) نگهبان ‖ ج עִירִין

**עֵיר** " [עִיר] کره الاغ ‖ ج עֲיָרִים [עִירֵי]

**עֲיָרָה** ا.ث. شهر کوچك، قصبه

**עִירוֹנִי(ת)** (۱) ص. شهری، متعلق بشهر: גַּז עִירוֹנִי پار ك شهر ‖ دولتی (۲) ا. شهر نشین - اهل شهرستان

**עִירִיָּה** ا.ث. شهرداری: רֹאשׁ הָע׳ شهردار

**עֵירֹם**[1] (-רֻמָּה) ص. برهنه ‖ ج -רֻמִּים (רֻמּוֹת)

**עֵירֹם**[2] ا.ر. [-רֻמּוֹ] برهنگی ‖ ج -רֻמִּים

**עֲיָרְתִי(ת)** ص. مربوط به قصبه یا شهر

**עַיִשׁ** ا.ث. [چون זַיִת] =הַדֹּב הַגָּדוֹל دبّ اکبر

- בֶּן-ע׳ = הַדֹּב הַקָּטָן دب اصغر

**עָכַב** ف م. [چون דִּבֵּר] عقب انداختن - جلو گیری ك از، مانع شدن - باطل یا ناقص ك

- עֲכַב مج. [چون אִשַּׁר] نگهداشته یا معطل شدن

– הִתְעַכֵּב, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] معطل (نگاه داشته) شدن، بمانع بر خوردن ـ درنگ ك ـ محجوب یا ممنوع شدن

**עַכָּבָה** ا.ث. مانع ـ ممانعت، جلوگیری ـ معطلی، درنگ

**עַכְבִּישׁ** ا.ر. [چون פְּקִיד] عنکبوت، کارتنه

**עַכְבִּית** ا.ث. کنگر

**עַכְבָּר** ا.ر. [־בַּר; ־בָּרוֹ] موش ‖ ج ־בָּרִים [בְּרֵי]

– עַכְבַּר־הַשָּׂדֶה موش صحرائی

**עַכְבְּרוֹן** „ [چون גָּאוֹן] موش کوچك ـ ∴ کوتوله

**עַכְבְּרוֹשׁ** „ (۱) موش بزرگ (۲) חֻלְדָּה

**עַכּוֹ** ا.ث. [جغ] عکا

**עִכּוּב** ا.ر. جلوگیری، ممانعت ـ درنگ، معطلی، تأخیر ـ وقفه

– בְּלִי ע׳, בְּלֹא ע׳ بیدرنگ ـ بلا مانع

**עַכּוּבִית, עַכּוֹ־** ا.ث. = עכבית

**עַכּוּז** ا.ر. ˈسرین، کفل

**עַכּוָּה** ا.ث. ˈقشخون، پاردˈم

**עִכּוּל** ا.ر. هضم، گوارش، هاضمه

– מַעֲרֶכֶת כְּלֵי הָע׳ دستگاه هاضمه یا گوارش

– בַּר־ע׳ قابل هضم، گوارا

– מִיץ ע׳ جوهر گوارنده

**עָכוּר** ص. ـِگل آلود، کدِر ـ تار: עֵינָיו עֲכוּרוֹת ‖ زمخت، درشت ـ ∴ غیر صمیمانه

– רוּחַ עֲכוּרָה افسردگی

– דּוּג (דָּגִים) בְּמַיִם עֲכוּרִים از آب گل آلود ماهی گرفتن، پی بازار آشفته گشتن

**עִכּוּר** ا.ر. عمل گل آلود کردن

**עֲכִירָה** ا.ث. = עִכּוּר ‖ ∴ عمل منغص ك

**עֲכִירוּת** „ کدَر، کدورت ـ ∴ افسردگی

**עָכַל** ~ ف‌م. [چون חָגַר] = שָׂרַף; אָכַל

– עִכֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] هضم ك ـ ∴ درك ك

– עָכַל مج. [چون אָשַׁר] (۱) هضم شدن (۲) נִשְׂרַף

**עִכֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] فراهم آوردن، باعث شدن

– הִתְעַכֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] پیچ خوردن

**עֶכֶס** ا.ر. [چون עֶבֶד] خلخال

**עָכָר** ف‌م. [چون חָגַר] گل آلود یا کدر کردن ـ ∴ مضطرب یا مشوّش ك

– נֶעְכַּר مج. [چون נֶחְפַּז] گل آلود یا کدر شدن: ∴ مضطرب شدن

– עִכֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] گل آلود یا کدر کردن

– הִתְעַכֵּר ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] گل آلود شدن ـ ∴ افسرده یا مضطرب شدن

**עַכְרוּרִי(ת)** ص. تا اندازه ای مکدر یا گل آلود

**עַכְרוּרִית** ا.ث. کدورت یا تیرگی (مختصر)

**עַכְשָׁו, עַכְשָׁיו** ق. حالا، اکنون ←עַתָּה

**עַכְשׁוּב** ا.ر. رˈتیل

**עַכְשָׁוִי(ת)** ص. کنونی

**עַל**[1] ح‌ا. بر، روی: שֵׁב עַל הַכִּסֵּא ‖ نزد، پیش، نزدیكِ ـ در [بمعنی "ضرب در"]: ד׳ עַל ד׳ ٤ در ٤ ‖ با [بمعنی "علیهِ"]، بر ضدِ ـ بعلتِ، بخاطرِ

– עַל שֶׁ, עַל אֲשֶׁר, עַל כִּי از این جهت که

– עַל כֵּן=לָכֵן; לְפִיכָךְ از این جهت

– עַל לֹא דָּבָר←דָּבָר

– עַל־יַד וְעַל־יְדֵי←יָד

– עַל מַה=לָמָּה; מַדּוּעַ

– עַל־פִּי طبقِ ـ بقدرِ، بیش از، متجاوز از

– מֵעַל از رویِ، از با لایِ

– מֵעַל גַּבֵּי از رویِ ـ از تویِ

– מֵעַל לְ بالایِ ـ از بالایِ

עַל با ضمائر=עָלַי; עָלֶיךָ (עָלַיִךְ); עָלָיו (עָלֶיהָ); עָלֵינוּ; עֲלֵיכֶם(־כֶן); עֲלֵיהֶם(־הֶן)

**עַל**[2] [در حالت مکث עָל] ا.ر. بالا ـ ∴ آسمان

**עֹל** ا.ر. ˈغلˈ، یوغ، ∴ بار (سنگین)

– מָשַׁךְ בְּעֹל بار مسئولیت یا وظیفه را تحمل کرد

– נָשָׂא בְּעֹל עִם חֲבֵרוֹ با رفیق یا همقطار خود کمك کرد

**עִלָּא**° „ = מַעְלָה

– לְע׳ ق. بالا (تر)

**עִלָּאוּת** ا.ث. فضیلت، تفوّق

**עִלָּאִי(ת)** ص. عالی (رتبه) ـ فوق العاده

**עַל־אֱנוֹשִׁי(ת)** ص. (ما) فوق نیروی بشر

**עָלַב** ف‌م. [چون אָבַד] توهین ك به ـ خجالت دادن

– **נֶעֱלַב** مج. [چون נֶהֱרַס] رنجیده یا خجالت زده شدن

– **הֶעֱלִיב** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] توهین یا بی احترامی به (کسی) ك ـ خجالت دادن

**עֶלְבּוֹן** ا.ر. توهین، بی احترامی = פגיעה בְּכָבוֹד

– **בִּקֵּשׁ** (یا תָּבַע) עֶלְבּוֹנוֹ ادعای شرف کرد

**עִלֵּג (עִלֶּגֶת)** ص. = מְגַמְגֵּם الخ الکن، کند زبان ـ نا شمرده، عاری از فصاحت || ج עִלְּגִים(־גוֹת)

**עִלְּגוּת** ا.ث. لکنت ـ عدم فصاحت ـ سخن نا شمرده

**עָלָה**[1] ف‌ل. [چون עָשָׂה] بالا رفتن ـ سوار شدن ـ بلند شدن، برخاستن ـ [معنی ویژه] (بکشور اسرائیل) مهاجرت ك ـ ∴ ترقی ك، زیاد شدن، افزایش پیدا کردن ـ بالغ شدن: כַּמָּה עוֹלֶה הַסֵּפֶר؟ بهای کتاب چقدر میشود (یا چند است)؟ ـ روئیدن، نمو کردن ـ پیشرفت ك ـ قیام ك، هجوم ك ـ افتادن، اصابت ك [درمورد قرعه]

– **עָלָה עַל דַּעְתּוֹ** (یا בְּדַעְתּוֹ) بخاطرش رسید (یا خطور کرد)

– **עָלָה עַל לִבּוֹ** بخاطرش آمد

– **עָלָה בָּאֵשׁ** طعمهٔ آتش شد

– **מוֹרָה לֹא־עָלָה עַל־רֹאשִׁי** تیغ برای موی من استعمال نشده است

– **עָלָה (עַמּוּד) הַשַּׁחַר** فجر طلوع کرد

– **ע׳ עַל כִּסֵּא הַמַּלְכוּת** به تخت سلطنت نشست

– **ע׳ בְּיָדוֹ** موفق شد

– **עָלְתָה חֲמָתוֹ** خشمش افروخته شد

– **עָלָה לַדּוֹכָן** جماعت را از דּוֹכָן← دعا کرد ـ پشت میز خطابه قرار گرفت

– **עָלְתָה אֲרוּכָתוֹ** شفا یافت

– **נֶעֱלָה** ف‌ل. [چون נֶעֱשָׂה] بلند مرتبه ب (یا شدن) ـ برخاستن ـ خود را کنار کشیدن، دور شدن

– **עֲלָה** ف‌م. [چون צְוָה] تجلیل وتمجید کردن

– **הִתְעַלָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] بلند ومتعال ب (یا شدن) ـ بزرگ منشی ك وبچیزهای غیر مهم اهمیت ندادن

– **הֶעֱלָה** ف‌م. [יַעֲלֶה; מַעֲלֶה; הַעֲלֵה(־לִי)] ـ م. לְהַעֲלוֹת بالا بردن ـ افزایش دادن، گران ك ـ ارتقاء رتبه دادن ـ بالا آوردن [تربیت ك] ـ بیرون آوردن ـ مهاجرت دادن، وارد (کشور اسرائیل) ك ـ (از میان) بردن ـ تقدیم ك، آوردن (پیشکشی) ـ گذرانیدن (قربانی) ـ روشن ك ـ مستولی ك، وارد آوردن ـ قرار دادن، جا دادن ـ تحریك ك، به هیجان آوردن، بر افروختن

– **הֶעֱלָה אֲרוּכָה** شفا یافت

– **הַעֲלֵה מַס** مالیات گرفتن (یا وصول ك)

– **הֶעֱלָה בָּאֵשׁ** آتش زد

– **הֶעֱלָה בְּיָדוֹ** موفق شد

– **הַעֲלֵה גֵּרָה** نشخوار کردن ـ ∴ تکرار بیهوده ك

– **הַעֲלֵה חַלְדָּה** زنگ زدن

– **הַעֲלֵה עַל הַכְּתָב** روی کاغذ آوردن، یاد داشت ك

– **לֹא מַעֲלֶה וְלֹא מוֹרִיד** تفاوتی نمیکند، بالا وپائین ندارد

– **הָעֲלָה** مج. [יֵעָלֶה; מֵעֲלֶה] ـ م. הָעֲלֵה~ برده شدن ـ ترقی داده شدن ـ تقدیم یا گذرانیده شدن [درمورد قربانی] ـ ثبت یا درج شدن

**עֲלָה**[2] ص. شیرده: פָּרוֹת עֲלוֹת

**עָלֶה** ا.ر. [עֲלֵה] برگ ـ ورق || ج עָלִים [עֲלֵי]

– **עֲלֵה־הַגָּפָה** نمونهٔ غلط گیری [در چاپخانه]

– **עֲלֵה־גְּבִיעַ** کاس برگ

– **עֲלֵה־כּוֹתֶרֶת** گلبرگ

– **עֲלֵה־תְּאֵנָה** برگ انجیر، ∴ ستر عورت ـ ثرت: تنکهٔ زنانه

**עוֹלֶה** [شکل اصلی עוֹלֵה]

**עִלָּה**[3] ا.ث. علت

**עִלָּה←עָלָה**[1]

**(עִלּוּ) הִתְעַלֵּוּ** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] با برگ پوشیده [شدن

**עָלוּב** ص. [چون אָבוּד] بیچاره، قابل ترحم ـ ∴ کم ارزش

**עֲלָוָה**[1] ا.ث. شاخ وبرگ، مجموع برگهای درخت

**עֲלָוָה**[2] [تحریف עֲוָלָה]

**עֲלוּי** ا.ر. نابغه (جوان) ـ ترقی، رفعت ـ مقام رفیع ـ فضیلت، امتیاز ـ ارج، بها ـ افزایش

**עֲלוּיוּת** ا.ث. ʿنبوغ
**עָלוּל** ص. [چون אָבוּד] محتمل، ممکن، در معرض: ע׳ לְהִכָּשֵׁל آمادهٔ شکست خوردن، در معرض مردود شدن
– עִלָּה וְעָלוּל علت و معلول
– פֹּעַל עָלוּל فعل ناقص
**עָלוּם** ص. [״] پوشیده، نا معلوم
– עֲלוּם־שֵׁם گمنام: חַיָּלִים עֲלוּמֵי־שֵׁם
**עִלּוּם** ا.ر. اخفاء، کتمان، نهان سازی
– בְּע׳ שֵׁם بطور ناشناخت، با هیأت مبدل
**עֲלוּמִים** (هج) ا.ر. جوانی ـ .: (۱) خطاهای دورهٔ جوانی (۲) نیروی جوانی
**עָלוֹן** ״ [چون אָדוֹן] اعلامیه، بولتن ـ روز نامهٔ کم ارزش
**עַלְוָנִי(ת)** ص. پر برگ، برگ دار
**עִלּוּסִים** (هج) ا.ر. عشقبازی
**עִלּוּף** ״ = התעלפות
**עֲלוּקָה** ا.ث. زالو
**עֲלוּת** ا.ف. از עָלָה[1]
– ע׳ הַשַּׁחַר طلوع فجر
**עָלַז** ف.ل. [יַעֲלֹז; עָלֵז یا עַלִּיז; עֲלֹז (עִלְזִי یا עָלְזִי)] ـ م. עָלַז, עָלוּז; לַעֲלֹז خوشی ك، پیروزمندانه شادی ك
**עָלֵז (עֲלֵזָה)** ص. شاد ـ نشاط آور ← עַלִּיז
**עֲלָזָה** ا.ث. شادی
**עֲלָטָה** ا.ث. [چون עֲטָרָה] تاریکی (غلیظ)
**עֲלִי** ا.ر. [עֲלִיוֹ] دستهٔ هاون ـ [گش] مادگی || ج עֲלָיִים
**עִלִּי(ת)** ص. بالائی، فوقانی ـ سقفی ـ ʿقدʾامی
**עֲלֵי**← [شکل قدیمی עַל[1]]
**עֲלִיבָה** ا.ث. توهین، بی احترامی
**עֲלִיבוּת** ״ (۱) עֲלִיבָה (۲) بیچارگی
**עֲלִיָּה** ״ صعود: بالا رفتن ـ ترقی ـ پیشرفت ـ طغیان (آب) ـ سربالائی ـ مهاجرت (بکشور اسرائیل) ـ اطاق زیر سقف
– ע׳ לְרֶגֶל زیارت
– ע׳ לָאֳנִיָּה ورود بکشتی، سوار شدن در کشتی
– בְּנֵי־ע׳ صاحبدلان، عرفاء، اشخاص روحانی
– אוֹטוֹבּוּס עִם ע׳ اتوبوس دو طبقه
– עֲלִיַּת נְשָׁמָה اعتلاء روحی، سیر در عالم ملکوت
**עֶלְיוֹן (־יוֹנָה)** ص. بالائی، فوقانی ـ روئی: מְעִיל עֶלְיוֹן پالتو || متعال، تعالی: אֵל ע׳ || بلند، رفیع ـ عالی ـ فوق العاده، حد اکثر: מַאֲמָץ ע׳ کوشش فوق العاده، حد اکثر کوشش || ا.ر. خداوند متعال [در این معنی حرف تعریف نمی گیرد] ـ اعلی علیین (*a'la-eliyin*) ـ [بصیغهٔ جمع] قدسیان، فرشتگان
– הָאָדָם הָע׳ فوق بشر، آدم ایدآل
– בְּחֶסֶד ע׳ بفضل الهی ـ بتمام معنی
– יָדוֹ עַל הָעֶלְיוֹנָה دست دست اوست، پیروزی با اوست
– כֹּחַ עֶלְיוֹן فرس ماژور، قوهٔ جابره
– מְפַקֵּד ע׳ ← מְפַקֵּד
**עֶלְיוֹנוּת** ا.ث. بلندی، رفعت ـ فضیلت، تفوق
**עַלִּיז (עַלִּיזָה)** ص. با نشاط ـ نشاط انگیز: שִׁיר ע׳
**עַלִּיזוּת** ا.ث. نشاط، شادابی
**עֲלִיל** ا.ر. بوته یا کورهٔ قالگری ـ عمل، واقعیت
– בְּע׳ ق. بالفعل، فی الحقیقه ـ بطور آشکار، آشکارا
**עֲלִילָה** ا.ث. عمل ـ واقعیت ـ کار زشت ـ بهانه جوئی ـ ʿبهتان ـ [در داستان] سلسلهٔ وقایع ـ [در تآتر] مجلس، صحنه
– בָּאוּ בְע׳ עָלַי تهمت ناروا بمن زدند
– שִׁיר ע׳ شعر رزمی
**עֲלִילוּת** ״ عمل ـ واقعیت
– בְּע׳ ق. عملاً، بالفعل ـ واقعاً، فی الحقیقه
**עֲלִילָיָה** ״ عمل
– רַב הָע׳ نیرومند و توانا [صفت باری تعالی]
**עֲלִילָתִי(ת)** ص. مبنی بر سلسلهٔ حوادث
**עֲלִימוּת** ا.ث. (نیروی) جوانی
**עֲלִיסָה** یا **עליצה** ״ = **עליצות**
**עֲלִיצוּת** ״ شادی، وجد
– בַּעֲלִיצוּת ق. با مسرت و شادمانی
**עִלִּית** ״ = מִבְחָר
**עָלַל[1]** ف.ل. [چون עָבַד] توجه یا رسیدگی ك

– עוֹלֵל ف‌ل. [چون סוֹבֵב] (با شدت عمل) رفتار کردن ـ بدی ك ـ [با ל] آزار دادن، رنجانیدن
– עוֹלַל مج ـ ف‌ل. [יְעוֹלַל; מְעוֹלָל] ـ م. עוּלוּל ~ عارض شدن: "מַכְאוֹבִי אֲשֶׁר עוֹלַל לִי" غمی که بر من عارض شده (یا برای من روی داده) است
– הִתְעַלֵּל ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] مشغول (کار بد) شدن ـ بیرحمانه عمل ك ـ بازیچه قرار دادن، استهزاء کردن [با ב]
– הִתְעוֹלֵל~ ف‌م. [چون הִתְגּוֹלֵל] مرتکب شدن
– הֶעֱלִיל ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] (تهمت) وارد آوردن، (بهتان) زدن
– הָעֳלַל مج. [چون הָאֳכַל]: הָעֲלִילָה שֶׁהָעֳלְלָה עַל הַיְהוּדִים تهمتی که بر یهود وارد آورده شد
(עָלַל ²) עוֹלֵל ف‌ل ـ م. [چون סוֹבֵב] خوشه چینی ك
(עָלַם) נֶעֱלַם ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] پنهان یا پوشیده شدن ـ غیب شدن، غائب شدن ـ محو شدن
– עֵלֶם [چون דֹּבֶר] = הֶעֱלִים
– עֶלֶם [چون אֹשֶׁר] = נֶעֱלַם
– הִתְעַלֵּם ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را پنهان ك ـ چشم پوشیدن
– הֶעְלִים, הֶעֱלִים ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] پنهان ك، مخفی ك
– הֶעְלִים אָזְנוֹ گوش نداد، اعتنا نکرد
– הֶעְלִים עֵינָיו چشم پوشید، غمض عین کرد
– הֶעְלִים עֵצָה از دادن مشورت (خوب) مضایقه کرد
– הָעְלַם مج. [چون הָאֳכַל] پنهان (کرده) شدن ـ غائب شدن
עֶלֶם ا.ر. [چون בֶּטֶן] جوان ← עַלְמָה
עֶלֶם یا עָלְמָא ° ا.ر. = עוֹלָם ‖ ج עָלְמִין و עָלְמַיָּא
– לְעַ' וּלְעָלְמֵי עָלְמַיָּא تا ابدالاباد
– בְּעָלְמָא ° ص. [بدون تغییرات صرفی] محض، صرف: תּוֹאֲנָה ב' بهانهٔ محض ـ לְשֵׁם נוי ב' برای زیبائی محض، صرفاً بمنظور زیبائی ‖ غیر عمدی ـ بی کردار، خشك وخالی: אֲמִירָה ב' ‖ بیهوده ـ بی اساس
– סְתָם ב' بدون قصد معین
עַלְמָה ا.ث. زن جوان (اعم از دوشیزه یا عروسی کرده) ـ ج עֲלָמוֹת [עַל־]
– עַל־עֲלָמוֹת با صدای دخترانه یا soprano
עַלְמוּת " (نیروی) جوانی
עָלַס ف‌ل. [چون עָבַד] شادی ك
– נֶעֱלַס ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] از شادی حرکت ك
עִלַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] لیسیدن یا بلعیدن
עִלְעוּל ا.ر. ورق زنی
עַלְעוֹל " برگ کوچك
עַלְעוֹל ° " = סוּפָה
עַלְעָל " [چون מִסְעָל] [گش] برگچه
עִלְעֵל ف‌م ـ ل. [چون פִּרְנֵס ولی در صیغهٔ مؤنث עִלְעֲלָה] ورق زدن
עִלֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوشاندن ـ بیحال ك
– עֻלַּף مج. [چون אֻשַּׁר] پوشانده یا روکش شدن ـ بیحال شدن، ضعف ك
– הִתְעַלֵּף ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] ضعف ك، غش ك ـ خود را پوشاندن یا پیچیدن
עִלְּפָה(־פָּה) ص. بیحال، در حال ضعف ‖ ج ־פִּים (פּוֹת)
עֶלְפּוֹן ا.ر. = התעלפות
עָלַץ ف‌ل. [چون עָבַד] وجد وشادی ك ـ فخر کردن
– הֶעֱלִיץ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] شاد کردن
עָלַק ف‌م. [چون עָבַד] مکیدن
עֹלֶשׁ ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] کاسنی (تلخ)
עַם, עָם [با حرف تعریف הָעָם] ا.ر. [עַם; עַמִּי] قوم، ملت ـ مردم، اهالی، سَکنه ـ کسان، پیروان، دار ودسته ـ جماعت ـ خویشاوندان، اقوام ـ جمعیت ـ گروه ‖ ج עַמִּים وندرةً עֲמָמִים [עַמְמֵי]
– אֲסֵפַת־עַם ← אֲסֵפָה
– נֶאֱסַף אֶל עַמָּיו در گذشت، [م‌ا] به اقوام خود یعنی برفتگان پیوست
– עַם־הָאָרֶץ (۱) اهالی، مردم (۲) عوام، مردم بیسواد
– עַם־הָאָרְצוֹת بیسوادی
– עַם עוֹלָם قوم قدیمی [یهود] ـ ملت ابدی ـ گذشتگان
– אַגָּדַת־עַם = מָסֹרֶת حدیث [م‌ش. با יֶדַע־עַם]
– בְּנֵי־הָעָם عوام الناس

**עִם** ح ا. [עִמִּי یا עִמָּדִי; עִמְּךָ (עִמָּךְ); עִמּוֹ (עִמָּהּ); עִמָּנוּ; עִמָּכֶם(־כֶן); עִמָּהֶם یا עִמָּם (עִמָּהֶן)] با: דִּבַּרְתִּי עִם יוֹסֵף با یوسف صحبت کردم ←אֵת[2] || همراهِ ـ نزدیکِ ـ نزدِ، پیشِ، درنظرِ: "טוֹב ... עִם־אֲנָשִׁים" || در برابرِ ـ مانندِ

– עִם חֲשֵׁכָה مقارن غروب

– עִם כָּל זֶה با اینهمه، با وجود این

– הָיָה עִם לְבָבוֹ در دلش بود، قصد داشت

– מֵעִם از نزدِ، از پیشِ ـ از جانبِ

**עָמַד** ف ل. [چون עָבַד] ایستادن: برخاستن، پا شدن: כָּל הָעָם עָמְדוּ || خوابیدن، از کار افتادن ـ کند شدن ـ راکد شدن ـ آرام شدن ـ پایدار یا قائم ب، بر جا ماندن ـ استقامت داشتن، پا یداری ک وگذراندن: עָמַד בְּכָל הַנִּסְיוֹנוֹת ـ עָמַד בִּבְחִינָה ←בְּחִינָה || باقی ماندن ـ مقاومت ک ـ قیام ک ـ محقق یا ثابت شدن ـ اصرار کردن: אֲנִי עוֹמֵד עַל כָּךְ שֶׁהַדָּבָר יֵעָשֶׂה اصرار دارم که این کار کرده شود || تکیه ک ـ در حق (کسی) ایستادگی ک ـ تعیین یا گماشته شدن ـ پدید آمدن ـ در صدد بودن، در شرُف (انجام کاری) ب: עוֹמֵד לִנְסוֹעַ در شرفِ عزیمت، عازم

– ע׳ בִּדְבוֹרוֹ سر قول خود ایستاد، بعهد خود وفا کرد

– ע׳ בַּדִּין بدادگاه جلب شد

– ע׳ בְּעֵינוֹ بحال خود باقی ماند

– עָמַד עַל درک ک، پی به (چیزی) بردن ـ پیدا کِردن، فهمیدن ـ بر خوردن به، ملاقات ک ـ روی (موضوعی) تکیه ک، زیاد بحث ک ـ از (چیزی) دفاع ک: עָמַד עַל נַפְשׁוֹ || در (چیزی) اصرار یا پا فشاری ک ـ در (فلان مبلغ) ایستادن، به (فلان میزان) رسیدن: שַׁעַר הַדּוֹלָר עָמַד עַל 3 לִירוֹת || نادیده گرفتن: עָמְדוּ עַל דָּמוֹ خطر جانی او را نادیده گرفتند و به کمکش نیامدند

– עָמַד עַל דַּעְתּוֹ در عقیدهٔ خود ثابت بود ـ بسن بلوغ رسید یا جا افتاده شد

– עָמַד עַל שָׁלוֹ در عقیدهٔ خود پافشاری کرد

– יַעֲמֹד עַל הַבְּרָכָה دعای خیر شامل حال او بشود!

– נֶעֱמַד ف ل. [چون נֶהֱרַס] ناگهان ایستادن

– עִמֵּד ف م. [چون דִּבֵּר] صفحه بندی ک

– עֻמַּד مج. [چون אֻשַּׁר] صفحه بندی شدن

– הֶעֱמִיד ف م. [چون הֶאֱכִיל] واداشتن، ایستاندن، بر پا داشتن ـ گماشتن ـ بر پا کردن ـ تعمیر کردن ـ نگه داشتن، از حرکت باز داشتن ـ منعقد کردن (شیر) ـ نامزد یا کاندید کردن ـ آگاهانیدن، مطلع ساختن: הֶעֱמִידוּ אוֹתוֹ עַל טָעוּתוֹ او را از اشتباهش مطلع ساختند || تربیت یا تولید کردن

– הֶעֱמִיד דָּבָר עַל אֲמִתּוּתוֹ ←אמתות

– הֶעֱמִיד לִרְשׁוּת פְּלוֹנִי در اختیار کسی گذاشتن

– הֶעֱמִיד(ف ل.) עַל מִדּוֹתָיו در عقاید خود پا فشاری کرد

– הֶעֱמִיד עַל רַגְלָיו دایر کردن، براه انداختن ـ کمک (مالی بکسی) ک، (کسیرا) قادر به ایستادن بر پای خودش ک

– הֶעֱמִיד עַצְמוֹ خود داری ک

– הֶעֱמִיד פָּנִים وضعی بخود گرفتن، وانمود کردن. [با ב] خیره خیره نگاه ک

– הֶעֱמִיד مج. [چون הֶאֱכִיל] واداشته شدن ـ گذاشته شدن ـ آگاهانیده شدن ـ نامزد شدن ←מֻעֱמָד

**עֹמֵד** [شکل اصلی עוֹמֵד]

**עֹמֶד** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] محل ایستادن، پایگاه. جا، مقام ـ پایه

**עֲמָדָה** ا.ث. [چون עֲגָלָה] محل ایستادن ـ پاسگاه، پُست ـ [ن] موضع ـ ∴ موقعیت، مقام ـ طرز تلقی. نظر ـ وضع، رویه

**עִמְּדִי** با من، همراه من ←עִם

**עֻמָּה**~ ا.ث. پیوستگی ـ الحاق [فقط در کلمهٔ לְעֻמַּת]

– לְעֻמַּת ح ا. مقابلِ، روبرویِ، در برابرِ، نسبت به: מַצְּבוֹ הַשָּׁנָה לְ׳ מַצָּבוֹ אֶשְׁתָּקֵד || در ازایِ ـ پیشِ رویِ ـ بموازاتِ، دوشادوشِ ـ از پهلویِ

– כְּלֹ׳ שֶׁ همانطور که، همچنانکه = כְּמוֹ שֶׁ

– מִלֹּ׳~ نزدیکِ، نزدِ

עַם־הָאָרֶצוֹת ←עַם

**עַמּוּד** ا.ر. ستون ـ تیر ـ میلهٔ عمودی ـ صفحه: בְּכָל דַּף שְׁנֵי עַמּוּדִים || رحل: שָׂם אֶת סִפְרוֹ עַל הָע׳ || سکو، صحن

– ע׳ הַיְמִינִי رکن مهم، قطب

- ע׳־הַשַּׁחַר طلوع صبح
- ע׳־הַשְּׁדֶרָה ستون فقرات، تيرهٔ پشت
- ע׳ הַתְּלִיָּה چوبهٔ دار
- ע׳ הַתָּוֶךְ ستون مرکزی- ‖ رکن، عضو مهم

**עַמּוּד** ا.ر. صفحه بندی

**עַמּוּדָה** ا.ث. ستون [در دفتر وکتاب وجدول]

**עָמוּם** ص. [چون אָבוּד] کمرنگ ـ کم، ضعیف ـ بم یا خفه [در صدا] ـ نیم روشن، در شرف خاموش شدن = עוֹמֵם

**עָמוּס** ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָמַס بار شده، بار کرده ـ ‖ پُر، مملوّ

- ע׳ דְּאָגוֹת اندوهگین
- ע׳ בִּלְשׁוֹנוֹ کند زبان، الکن

**עָמוֹק** = עָמֹק

**עָמוּר** ا.ر. بافه بندی، دسته بندی

**עִמּוּת** " مقابله، تطبیق

**עָמִיד** ص. [چون אָדִיב] محکم، دارای تاب مقاومت ـ مصون

**עֲמִידָה** ا.ث. عمل ایستادن ـ ‖ استحکام ـ مقاومت ـ وضع

- גִּיל הָע׳ سن متوسط
- בַּע׳ ایستاده: הִתְפַּלֵּל בַּע׳ – יֵשׁ מָקוֹם בָּאוֹטוֹבּוּס בַּע׳ جای ایستاده در اتوبوس هست
- עֲמִידַת־דֹּם حالت خبردار

**עֲמִידוּת** " دوام، استحکام ـ مصونیت

**עָמִיל**[1] ا.ر. [چون אָבִיב] عامل، حق العمل کار ـ دلال

**עָמִיל**[2] ص. [چون אָדִיב] عمل آورده، ورزیده

**עֲמִילָה** [مؤنث עָמִיל[1-2]]

**עֲמִילוּת** ا.ث. حق العمل کاری

**עֲמִילָן*** ا.ر. [־לַן] نشاسته

**עֲמִילָנִי(ת)** ص. نشاسته ای ـ آهاری

**עֲמִיסָה** ا.ث. عمل بار کردن

**עָמִיר** ا.ر. [چون אָבִיב] بافه (کوچك)

**עֲמִירָה** ا.ث. بافه بندی

**עָמִית** ا.ر. [چون אָבִיב] همقطار، همنوع

**עָמַל** ف‌ل. [چون עָבַד ولی در صیغهٔ ا.فا. עָמֵל] زحمت کشیدن، رنج بردن

- עִמֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] ورزش دادن ـ وادار به ورزش ك
- הִתְעַמֵּל ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] ورزش ك

**עָמֵל** [چون אָבֵל] (۱) ا.فا. از עָמַל (۲) ا.ر. زحمتکش، رنجبر، کارگر

**עָמָל** ا.ر. [چون חָכְמָה] زحمت، مشقت، محنت ـ آزار، اذیت ـ شرارت، شقاوت ـ دسترنج، ثمرهٔ مشقت

**עֲמֵלָה** ا.ث. زنبور کارگر ←עָמֵל

**עֲמָלָה** (از عربی) " کارمزد، حق العمل، کمیسیون

**עִמְלֵן** ف‌م. [چون עִנְּגֵן] آهار زدن

– עָמְלַן مج. [چون עָנְגַן] آهار زده شدن

**עַמְלָן(־לָנִית)** ا. کارگر، رنجبر ـ آموزگار ورزش

**עַמְלָנוּת** ا.ث. اصالت کار (در تعلیم وتربیت) ـ ترویج کار های دستی یا حِرَف وصنایع

**עַמְלָנִי(ת)** ص. مبنی بر اصالت کار ـ مشوّق صنایع (دستی)

**עָמַם** [چون עָבַד] ف‌ل. کمرنگ یا تیره شدن ـ در شرف خاموش شدن ب ‖ ف‌م. تیره یا کمرنگ ك ـ پنهان ك

- עִמֵּם ف‌م. [چون הִלֵּל] تاریك ك، باپرده پوشاندن
- עָמַם مج. [چون אָשַׁר] تاریك (کرده) شدن
- נִתְעַמֵּם ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] تیره شدن ـ کم کم خاموش شدن
- הֵעִם ف‌م. [چون הֵחֵל زیر חָלַל] تاریك ك
- הוּעַם مج. [چون הוּחַל زیر חָלַל] تیره شدن ـ زنگ زده شدن

**עַמְמוֹר** ا.ر. [در آلات نقلیه] نور کم کن

**עַמָּמִי(ת)** ص. عمومی، همگانی ـ ملی ـ متداول، معمول ـ مناسب (حال مردم): מְחִירִים עַמָּמִיִּים ‖ ساده، مردم پسند

**עַמָּמִיּוּת** ا.ث. عمومیت، تداوُل ـ تناسب (بهای کالا) با وضع مردم

**עָמַס** [چون עָבַד] ف‌ل. بار کردن ‖ ف‌م. بردن، تحمل ك، حمل ك

– הֶעֱמִיס ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] بار کردن ـ ‖ تحمیل ك

– הָעֲמַס مج. [چون הָאֲכַל] بار شدن ـ تحميل شدن
עֹמֶס ا.ر. [עִמְסוֹ] بار ‖ ج עֲמָסִים~
– מֵע' הָעֲבוֹדָה از سنگينی كار، از كار سنگين
– לְמַעְלָה מֵעֲמְסוֹ بيش از ظرفيت يا قدرتش
עִמְעוּם ا.ر. كمی (نور)، تيرگی ـ عمل تيره كَ يا كم نور ساختن ـ ترديد
עִמְעֵם [چون פִּרְנֵס ولی در صيغهٔ مؤنث ־עֲמָמָה] فم. كم نور يا تاريك كَ ‖ فل. [با עַל] نا ديده گرفتن، نقض كَ، رعايت نكردن
– עֻמְעַם مج. [چون גֻּלְגַּל ولی در صيغهٔ مؤنث ־עֲמָמָה] كم نور شدن، تاريك شدن ـ ∴ مبهم يا مشكوك ب←מְעֻמְעָם
עַמְעֲמַת ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] صدا خفه كن
עִמֵּץ فم. [چون דִּבֵּר] بستن (چشم)
– עֻמַּץ مج. [چون אֻשַּׁר] بسته شدن
עָמַק فل. [چون אָמַץ ولی بجای ا.فا. עָמֹק] گود بودن ـ ∴ عميق ب
– עִמֵּק فم. [چون דִּבֵּר] گود كردن، عميق كَ
– הִתְעַמֵּק فل. [چون הִתְאַמֵּץ] تعمق كَ
– הֶעֱמִיק [چون הֶאֱכִיל] فم. گود (تر) كَ ‖ فل. گود شدن ـ ∴ فرو رفتن، تعمق كَ ـ مبالغه كَ
– הַעֲמֵק עֵצָה شور وفكر زياد كردن، نقشهٔ عميق طرح كَ
– הַעֲמֵק לַחְשֹׁב = התעמק
– הֶעֱמַק مج. [چون הֶאֱכַל] گود (تر) شدن، عميق (تر) شدن
עָמֹק, עָמוֹק ص. [چون אָדֹם] گود: בור ע' ‖ ∴ عميق ـ صميمانه، قلبی
עֵמֶק ا.ر. [עִמְקִי] درّه، وادی ـ جلگه ‖ ج עֲמָקִים [עִמְקֵי]
– ע' הַבָּכָא جای رنج ومحنت جهان فانی
– בֹּא לְע' הַשָּׁוֶה با هم كنار آمدن يا توافق كَ
עֹמֶק " [چون אֹמֶר] گودی، عُمق ـ جای عميق يا ژرف ـ ∴ عمق، بطون، اصل
– מֵע' הַלֵּב از ته دل، از صميم قلب
עַמְקוּת ا.ث. تعمق

עַמְקָן(־קָנִית) ا. شخص متفكر يا فكور
עַמְקָנוּת ا.ث. (عادت) تعمق وتفكر
עִמֵּר فم ـ ل. [چون דִּבֵּר] (بافه) بستن ـ دسته بندی كَ
– הִתְעַמֵּר فل. [چون הִתְאַמֵּץ] بد رفتاری كَ
עֹמֶר, עוֹמֶר ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] بافه يا دستهٔ كوچك (از غله يا علف) ـ پيمانهٔ قديمی در حدود ده ليتر
– ע'־הַשְּׁכֵחָה بافهٔ جا مانده در صحرا، سهم فقرا
– סְפִירַת הָע' مراسم شرعیِ شمردنِ ۴۹ روز بين פֶּסַח← و שָׁבוּעוֹת←
עָמַשׁ [شكل ديگر עָמַס]
עִמֵּת فم. [چون אִמֵּת] مقابله كَ، برابر كردن
עָנַב فم. [چون עָבַד] گرهِ خفت زدن
– עָנַב עֲנִיבָה كراوات زدن (يا بستن)
– נֶעֱנַב مج. [چون נֶהֱרַס] گره زده شدن
עֵנָב ا.ر. [עֲנַב; עֲנָבוֹ] انگور ـ ميوهٔ انگوری يا توتی ـ حبه، دانه ‖ ج עֲנָבִים [עִנְבֵי]
– עִנְבֵי שׁוּעָל سگ انگور، سگنگور
– עִנְבֵי נֶפֶן בְּעִנְבֵי נֶפֶן وصلت جور
– עִנְבֵי נֶפֶן בְּעִנְבֵי סְנֶה وصلت ناجور يا نا متناسب
עֲנָבָה ا.ث. [עִנְבַת] دانه يا حبه [در انگور وتوت وزيتون وامثال آنها] ـ ميوهٔ انگوری ‖ ج עֲנָבוֹת [עִנְבֵי־]
– ע' שֶׁל שְׂעוֹרִים دانهٔ جو، جودانه
עִנְבִיָּה ا.ث. عنبيه (چشم)
עֲנָבִים←עֵנָב
עִנְבָּל ا.ر. [چون עַכְבָּר] (۱) زبانهٔ زنگ (۲) לְהָאָה
עַנְבָּר* " ["] كهربا ـ عنبر
עֹנֶג " [چون חֹדֶשׁ] خوشی، حظ، لذّت
– ע' שַׁבָּת لذات روحانی روز سبت: سرود ومناجات
עָנֹג ص. [چون אָדֹם] لطيف ـ ناز پرورده
עִנֵּג فم. [چون דִּבֵּר] با خوشی گذراندن ـ محظوظ كَ ـ نرم كَ
– עֻנַּג مج. [چون אֻשַּׁר] متنعم يا محظوظ شدن
– הִתְעַנֵּג فل. [چون הִתְאַמֵּץ] محظوظ شدن، لذت بردن [با ב از] ـ در نعمت ولذت زيستن

**עָנַד** ف‌م. [چون **עָבַד**] بستن یا زدن (نشان) ـ دست کردن (دستبند)
– **נֶעֱנַד** مج. [چون **נֶהֱרַס**] بسته شدن (چون نشان)

**עָנָה**[1] ف‌م ـ ل. [چون **עָשָׂה**] پاسخ دادن، جواب دادن: **הַמּוֹרֶה שׁוֹאֵל אֶת הַתַּלְמִידִים וְהֵם עוֹנִים לוֹ** آموزگار از شاگردان سؤال میکند وایشان به او جواب میدهند ‖ ∴ اجابت ك، جواب مساعد به (کسی) دادن ـ گواهی یا شهادت دادن
– **עָנָה אָמֵן** آمین گفتن
– **אֵין קוֹל וְאֵין עוֹנֶה** نه صدائی نه جوابی
– **נֶעֱנָה** مج. [چون **נֶעֱשָׂה**] جواب داده شدن ـ مستجاب شدن ـ [با **ל**] اجابت ك یا انجام دادن

**עָנָה**[2] ف‌ل. [״] خواندن، سرائیدن ـ خروشیدن
– **עִנָּה** ف‌ل. [چون **צִוָּה**] سرائیدن [صیغهٔ تشدید]

**עָנָה**[3] ف‌ل. [״] ذلیل وبیچاره شدن ـ مصیبت دیدن ـ سر فرود آوردن ـ پست شدن [در صدا]
– **נֶעֱנָה** ف‌ل. [چون **נֶעֱשָׂה**] ذلیل شدن ـ تواضع ك
– **עִנָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] ذلیل ك، رنجانیدن ـ رنجه ك ـ اذیت ك ـ دچار مصیبت ك ـ بیصورت کردن (زن) ـ به تعویق انداختن
– **עֻנָּה** مج. [چون **צֻוָּה**] رنجانده شدن ـ مصیبت دیدن
– **הִתְעַנָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] رنج دیدن، مصیبت دیدن ـ خود را پست ك، فروتنی ك ـ روزه گرفتن
– **הֶעֱנָה** ف‌م. [چون **הֶעֱלָה**] دچار مصیبت ك

**עֹנָה** [شکل دیگر **עוֹנָה**[1]]

**עָנָו** (**עֲנָוָה**) ص. حلیم، متواضع ـ بیچاره، بینوا ـ مظلوم ‖ ج **עֲנָוִים**(־וֹת)

**עָנוּב** [چون **אָבוּד**] ا.مف. از **עָנַב**

**עִנּוּב** ا.ر. عمل گره زدن (کراوات)

**עִנּוּג** ״ (۱) عمل محظوظ ك (۲) **עֹנֶג**

**עָנוּד** ص. [چون **אָבוּד**] ا.مف. از **עָנַד**
– **ע׳ אוֹת כָּבוֹד** دارایِ (یا مفتخر به) نشان افتخار

**עֲנָוָה**[1] ا.ث. [چون **אֲדָמָה**] حلم، فروتنی

**עֲנָוָה**[2] ״ [״] (۱) **עֲנָבָה** (۲) **תְּבוּאָה**

**עֲנָוָה**[3] [مؤنث **עָנִי**]

**עִנּוּי**[1] ا.ر. عمل رنجاندن یا آزردن ـ مصیبت، محنت، رنج ـ شکنجه، آزار
– **ע׳־דִּין** تعویق در صدور یا اجرای حکم دادگاه
– **ע׳־נֶפֶשׁ** ریاضت بوسیلهٔ روزه ومانند آن

**עִנּוּי**[2] ״ فریاد (سوگواری) دسته جمعی

**עָנוּק** ص. [چون **אָבוּד**] ا.مف. از **עָנַק** مزین به گلوبند

**עָנוּשׁ** ص. [چون **אָבוּד**] ا.مف. از **עָנַשׁ** محکوم بدادن جریمه، جریمه شده
– **כֶּסֶף עֲנוּשִׁים** جریمهٔ نقدی

**עֲנוּת**[1] ا.ث. لطف، مهربانی

**עֲנוּת**[2] ا.ف. از **עָנָה**

**עֲנוּת** ا.ث. مصیبت، رنج، عذاب

**עַנּוּת** ״ صدای سرود وغنا

**עַנְוְתָן**(־תָנִית) ص. فروتن، متواضع، حلیم

**עַנְוְתָנוּת** ا.ث. فروتنی، تواضع ـ بردباری

**עָנִי** (**עֲנִיָּה**) ص. مسکین، فقیر، تهیدست، بینوا ـ بیچاره، مظلوم ـ فروتن، افتاده، حلیم ‖ ج **עֲנִיִּים** (**עֲנִיּוֹת**)
– **ע׳ בְּדַעָה** بیدانش، تهی مغز
– **ע׳ מִמַּעַשׂ** فاقد اعمال نیك

**עֳנִי** ا.ر. [چون **חֳלִי**] فقر، درویشی، بیچارگی ـ مصیبت ـ [مظلومیت
– **לֶחֶם ע׳** نان محنت وذلت: کنایه از نان فطیر

**עֹנִי** = **עֳנִי** [در حالت مکث]

**עַנְיָא** ° = **עָנִי**: **״הָא לַחְמָא עַנְיָא״** اینست نان درویشی

**עֲנִיבָה** ا.ث. کراوات ـ گرهِ خفت ـ عمل گره زدن

**עֲנִידָה** ״ عمل بستن یا زدن (نشان)

**עֲנִיָּה** (۱) ا.ث. جواب گوئی (۲) [مؤنث **עָנִי**]

**עָנְיו** = **עָנָו**

**עֲנִיּוּת** ا.ث. فروتنی، تواضع ـ سادگی

**עֳנִיּוּת** ״ فقر، تهیدستی، بینوائی
– **לִפְי ע׳ דַּעְתִּי** بعقل ناقص بنده

**עִנְיָן** ا.ر. [־יַן] موضوع ـ مطلب ـ علاقه، دلبستگی: **אֵין לוֹ כָּל עִנְיָן בַּדָּבָר** هیچ علاقه باین موضوع ندارد یا در آن ذینفع نیست ‖ معنی، مفهوم ـ امر ـ مورد: **הַכֹּל לְפִי הָע׳** تا مورد چه باشد، بسته است بموضوع یا مورد ‖ کار ـ ربط، نسبت: **זֶה לֹא עִנְיָנִי** این موضوع بمن ربطی ندارد ‖ ج **עִנְיָנִים** [־יָנֵי یا ־יָנֶי]

– בְּעִנְיַן در موضوعِ، راجع به
– זֶה עִנְיָן שֶׁל דַּקָּה كاريك دقيقه است
– כְּעִנְיָן ق. موافق قاعده، چنانكه بايد، بنحوشايسته
– כְּעִנְיָן שֶׁנֶּאֱמַר = כְּמוֹ שֶׁנ׳ چنانكه گفته شده است، باين دليل كه
– מֵע׳ לְע׳ בְּאוֹתוֹ ע׳ از يك بحث به بحث ديگر ولى راجع بهمان موضوع
– עִנְיְנֵי דְיוֹמָא° موضوعات روز، امور جاريه
– דָּבָר הַלָּמֵד מֵעִנְיָנוֹ مطلبى كه از قرائن روشن ميشود
– תִּכֶן הָעִנְיָנִים فهرست موضوعات يا مندرجات
– מָה הָעִנְיָנִים؟ موضوع چيست؟ قضيه چيست؟ چه خبر است؟

**עִנְיַן** ف‌م. [עִנְיַנְתִּי; עִנְיְנוּ; יְעַנְיֵן; מְעַנְיֵן→; עַנְיֵן (עַנְיְנִי)] ـ م. לְעַנְיֵן علاقه مند كردن ـ جلب توجه (كسيرا) ك، جالب توجه براى (كسى) ب: נוֹשֵׂא הַנָּאוּם עִנְיֵן אֶת הַקָּהָל

– עִנְיֵן مج. [עִנְיַנְתִּי; עִנְיְנוּ; יְעַנְיֵן; מְעַנְיֵן→] ـ م. עִנְיוּן ~ علاقه مند شدن، دلبستگى پيدا كردن

– הִתְעַנְיֵן ف‌ل. [הִתְעַנְיַנְתִּי; הִתְעַנְיְנוּ; יִתְעַנְיֵן; מִתְעַנְיֵן; הִתְעַנְיֵן(־יְנִי)] ـ م. לְהִתְעַנְיֵן علاقه مند شدن (يا بودن)، علاقه يا دلبستگى داشتن: אֵינִי מִתְעַנְיֵן בְּמַתֵּמַטִיקָה به رياضيات علاقه اى ندارم

**עִנְיָנִי(ת)** ص. مربوط بموضوع ـ واقعى ـ عملى

**עִנְיָנִיּוּת** ا.ث. ورود مستقيم بموضوع ـ واقعيت

**עָנִיץ** [شكل ديگر אָנִיץ]

**עֲנִישָׁה** ا.ث. (۱) عمل كيفر دادن (۲) עֹנֶשׁ

**עִנֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] از ابر پوشانيدن

– עוֹנֵן ف‌ل. [چون סוֹבֵב] غيب گوئى يا جادو كردن

**עָנָן** ا.ر. [چون חָכָם] ابر

– עֲנַן בָּקָר ابر بامداد، مه خفيف ـ ∴ چيز زود گذر

**עֹנֶן** [شكل اصلى עוֹנֵן] = מְעוֹנֵן

**עֲנָנָה** ا.ث. [چون אֲדָמָה] (۱ ـ اسم جمع براى עָנָן) ابر (۲) لكهٔ ابر

**עַנְנוּת** ״ ابرى بودن هوا

**עָנָף** ا.ر. [چون חָכָם] شاخه (اى كه از ريشه بروييد) ـ ∴ شعبه، رشته

**עָנָף** ״ [چون עָבָד] مجموع شاخه هاى درخت

**עָנֵף** ص. [چون אָשֵׁם] پر شاخه ـ ∴ دامنه دار

**(עָנַף) הִתְעַנֵּף** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] شاخه شاخه يا منشعب شدن

– הֶעֱנִיף ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] شاخه در آوردن

**עָנָק**[1] **(עֲנָקָה)** ا. آدم يا جانور غول پيكر

– בִּנְיַן עֲנָק ساختمان خيلى بلند

– צַעֲדֵי ע׳ گامهاى تند و بلند

**עֲנָק**[2] ا.ر. گردن بند يا آويزهٔ آن

**עָנַק** ف‌م. [چون עָבַד] زينت گردن ك ـ ∴ احاطه ك

– הֶעֱנִיק [چون הֶאֱכִיל] ف‌ل. بخشش فراوان دادن‖ ف‌م. (۱) עָנַק (۲) اعطاء يا اهداء كردن

– הָעָנַק مج. [چون הָאָכַל] بعنوان انعام يا عيدى داده شدن ـ اعطاء شدن

**עֲנָק** ا.ر. [עַנְקוֹ] انعام ـ عيدى ‖ ج עֲנָקִים [עַנְקֵי]

**עֲנָקִי(ת)** ص. غول پيكر ـ عظيم الجثه ـ هنگفت

**עֲנָקִיּוּת** ا.ث. عظمت جثه ـ بلندى زياد

**עֹנֶשׁ** ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] جزا، كيفر، مجازات: ע׳ מַאֲסַר עוֹלָם كيفر حبس ابد ‖ [در فوتبال] تاوان

– ע׳ גוּף مجازات جسمى

– בַּר־עֹנְשִׁין° (كسى) كه به سن قابل مجازات رسيده است

– חֻקַּת־הָעֹנְשִׁין قانون كيفرى، قانون مجازات عمومى

**עָנַשׁ** ف‌م. [چون עָבַד] كيفر دادن، مجازات ك، تنبيه ك ـ جريمه ك

– נֶעֱנַשׁ مج. [چون נֶהֱרַס] تنبيه شدن، مجازات شدن، به كيفر رسيدن ـ جريمه شدن ـ ديه يا غرامت دادن

– נִתְעַנֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] = נֶעֱנַשׁ

– הֶעֱנִישׁ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] تنبيه ك، مجازات ك

**עַסַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] متخصص ماساژ

**עִסָּה**[1] ف‌م. [چون צִוָּה] خمير كردن ـ ماساژ دادن

**עִסָּה**[2] ا.ث. = בָּצֵק خمير

**עִסּוּי** ا.ر. ماساژ ـ عمل فشردن ـ آب ميوه گيرى

**עָסוּק** ص. [چون אָבוּד] مشغول: ע׳ בַּעֲבוֹדָה مشغولِ كار

**עִסּוּק** ا.ر. اشتغال ـ طرز عمل، رویه ـ عادت
**עַסְקָן(־נִית)** = **עַסַאי** الخ
**עַסְקָנוּת** ا.ث. (فن) ماساژ
**עָסִיס** ا.ر. [چون אָבִיב] آب میوه ـ شیره ـ شراب تازه
– **עֲסִיס גֶּפֶן** آبغوره
**עֲסִיסִי(ת)** ص. آبدار، پر آب ـ .ﻣ شاداب، باطراوت
**עֲסִיסִיּוּת** ا.ث. آبداری ـ .ﻣ شادابی، طراوت، تازگی
**עָסִיק** ص. [چون אָדִיב] = **מְעֻרְעָר**
**עֲסִיקָה** ا.ث. اشتغال
**עִסָּנִי(ת)** ص. خمیر مانند، چاق وچله
**עָסַס** ف‌م. [چون חָגַג] پایمال ك ـ فشردن
– **הֶעֱסִיס** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] پر آب ك، شاداب ك
– **הִתְעַסֵּס** ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] آبدار شدن ـ .ﻣ شاداب شدن
**עָסַק** ف‌ل. [چون אָבַד] (۱) مشغول شدن، سرگرم شدن: **ע׳ בְּסִדּוּר הַנְּיָרוֹת** مشغول تنظیم اوراق شد (۲) داد وستد کردن
– **הִתְעַסֵּק, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] مشغول شدن، اشتغال ورزیدن ـ دعوا یا مشاجره ك ـ [د.م] لاس زدن
– **הֶעֱסִיק** ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] بکار گماشتن، استخدام ك ـ سرگرم یا مشغول ك ـ .ﻣ اشغال کردن (ذهن)
– **הָעֳסַק** مج. [چون הָאֳכַל] بکار گماشته شدن
**עֵסֶק** ا.ر. [چون עֵמֶק] کار، شغل، کار وبار ـ امر، وضع ـ کسب، دادوستد، معامله ـ رفتار ـ تماس، دخالت
– **בֵּית־ע׳** محل کار [کارگاه، کار خانه ـ تجارتخانه]
– **ע׳ בִּישׁ°!** (امان از این) بد بیاری!
– **ע׳ הוּא ע׳** کار وکسب دوستی بر نمیدارد
– **בַּעַל־ע׳** صاحب کار، کارفرما
– **עָשָׂה ע׳ טוֹב** خوب کار کرد، در کسب فایدهٔ خوبی برد
– **עִסְקֵי בַנְק** امور بانکی، بانك داری
– **זֶה לֹא עִסְקֵךְ** این کار تو نیست، بتو ربطی ندارد
– **אִישׁ עֲסָקִים** شخص کاسب
– **עַל עִסְקֵי** در بارهٔ
**עִסְקָא°** ا.ث. (۱) **עֵסֶק** (۲) شرکتی که درآن سرمایه از یك نفر و "دست" (یعنی کار) از نفر دیگر است
– **הֶתֵּר ע׳** جواز شرعی برای حلیت گرفتن سود در مورد **עסקא**←
**עִסְקָה** (از **עסקא°**) ا.ث. دادوستد، معامله || ج **עֲסָקוֹת** [עִסְ־]
**עִסְקִי(ת)** ص. کسبی، تجارتی ـ عملی
**עַסְקָן[־קַן](־קָנִית)** ا. خدمتگزار [در کارهای عمومی یا حزبی]
**עַסְקָנִי(ת)** ص. فعال، کاری
**עָף** ف‌ل. [چون קָם] پریدن، پرواز کردن ـ .ﻣ تند رفتن ـ دور شدن ـ نابود شدن
– **עוֹפֵף** [چون קוֹמֵם] ف‌ل. پریدن || ف‌م. جلوه دادن، گرداندن، تاب دادن (شمشیر)
– **הִתְעוֹפֵף** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] (اینسو وآن سو) پریدن ـ .ﻣ نابود شدن
– **הֵעִיף** ف‌م. [چون הֵעִיר] پرانیدن ـ هوا کردن (بادبادك) ـ (بیرون) انداختن ـ پرت ك
– **לְהָעִיף עַיִן** نظر انداختن
– **הוּעַף** مج. [چون הוּקַם ولی در صیغهٔ مؤنث **הוּעֲפָה**] پرانیده شدن ـ (بیرون) انداخته شدن
**עֲפָאִים** [جمع **עֲפִי**]
**עִפּוּי** ا.ر. = **עֲיֵפוּת** خستگی
**עָפוּן** ص. [چون אָבוּד] دباغی شده
**עִפּוּץ** ا.ر. دباغی
**עָפוֹר** = **עָפָר**
**עִפּוּר** ا.ر. ریختن یا پرت کردن خاك
**עִפּוּשׁ** „ (۱) **עֹבֶשׁ** (۲) **סִרְחוֹן**
**עֲפִי** „ [**עֲפִיו**] شاخه ـ شاخ وبرگ || ج **עֲפָאִים**
**עַפְרִן** „ [־נִן] ماهی کولی
**עֲפִיפָה** ا.ث. پرواز ـ تبخیر ـ محو شدگی
**עֲפִיפוֹן** ا.ر. بادبادك
**עָפִיץ** ص. [چون אָדִיב] دبش، گس ـ دباغی شده
**עֲפִיצוּת** ا.ث. دبشی، گسی
**עָפִיר** ا.ر. [چون אָבִיב] کشت پیش از بارندگی

עָפַל مج ـ ف‌ل. [چون אָשַׁר] باد کردن ـ ∴ تکبر کردن
– הֶעְפִּיל ف‌ل. [چون הֶחְכִּים] بالا رفتن، صعود کردن ـ با جسارت وجرأت عمل کردن
עָפֶל ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] تپه (محصور) ـ دژ
– טור ע׳ برج ایفل
עִפְעוּף „ چشمك (زدن)
עַפְעַף „ [־עַפּו] پلك چشم ـ مژگان ـ ∴ چشم || ت ـ ج ־עַפָּיִם [עַפֵּי]
– ״עַפְעַפֵּי שַׁחַר״ طلوع صبح، فجر
עִפְעֵף ف‌ل. [چون פִּרְנֵס ـ در صیغهٔ مؤنث ־עִפְּפָה] چشمك زدن
עָפָץ ا.ر. [چون חָכָם] مازو
עִפֵּץ ف‌م. [چون דִּבֵּר] دباغی ك
עִפֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] خاك روی (چیزی) ریختن
– עָפַר مج. [چون אָשַׁר] خاك آلود شدن
עָפָר ا.ر. [עֲפַר; עֲפָרו] خاك || ج עֲפָרִים [עַפְרֵי] و עֲפָרוֹת [עַפְּ־]
– שָׁלוֹם לַעֲפָרוֹ طابَ ثراهُ [عربی]، روحش شاد!
עָפֹר ص. [چون אָפֹר] خاکی (رنگ) ←אָפֹר
עֹפֶר ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] آهو بچه ـ ∴ جوان زیبا وبرازنده [مؤنث آن = עֹפְרָה]
עַפְרָה ا.ث. کلوخهٔ معدنی || ج עֲפָרוֹת [עַפְּ־]
עָפְרָה „ [مؤنث עָפָר]
עִפְרוֹן ا.ر. [چون חִנָּיוֹן] مداد
– עִפְרוֹן־גִּיר قلم گچ
עָפְרוֹנִי „ غزلاغ، چکاوك
– ע׳ מְצָיָץ کاکل
עַפְרוּרִי(ת) ص. خاکی، مانند خاك
עַפְרוּרִית ا.ث. شن وخاك ـ کثافت
עֲפָרִי(ת) ص. خاکی ـ زمینی
עֹפֶרֶת = עוֹפֶרֶת
עִפֵּשׁ [چون דִּבֵּר] ف‌ل. کفك زدن || ف‌م. بدبو کردن
– עָפַשׁ مج. [چون אָשַׁר] و הִתְעַפֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] کفك زدن ـ گندیدن
עָץ ف‌ل. [چون קָם¹] = יָעַץ مشورت ك

עֵץ ا.ر. درخت = אִילָן || چوب: כְּלִי־עֵץ ظرف چوبی || هیزم ـ چوبهٔ دار ـ [در جمع] ظروف چوبی || ج עֵצִים [עֲצֵי]
עָצַב ف‌م. [چون עָבַד] رنجانیدن، محزون ك
– נֶעֱצַב مج. [چون נֶחֱרַס] غمگین شدن ـ اذیت شدن
– עִצֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] غمگین یا خشمگین ك
– הִתְעַצֵּב ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] متأسف یا خشمگین شدن [متأسف ك
– הֶעֱצִיב ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] رنجاندن، غمگین یا
עִצֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] شکل به (چیزی) دادن، تشکیل دادن، سرشتن ـ عمل آوردن
– עֻצַּב مج. [چون אֻשַּׁר] به شکل معین در آورده شدن
עֶצֶב¹ ا.ر. [چون עֶבֶד] رنج ـ غم، محنت ـ دسترنج
– לֶחֶם עֲצָבִים نانی که با مشقت تحصیل شده باشد
עֶצֶב² „ [״] بُت ـ ظرف (شکسته یا سفالین)
עֶצֶב³ „ [״] = עֶצֶב¹
עָצָב¹ „ [עֲצַב; עֲצַבּו] عصب، پی || ج עֲצָבִים: מִלְחֶמֶת עֲצָבִים جنگ اعصاب
עָצָב² „ [״] بُت || ج עֲצַבִּים
עֹצֶב¹ „ [چون חֹדֶשׁ] بُت
עֹצֶב² „ [״] رنج، الم، درد
עָצֵב ص. [چون אָשֵׁם] غمگین ـ ∴ کمتر ازمیزان لازم
עֲצֻבָּה ا.ث. زین پوش یا سفرهٔ چرمی ـ زیر پائی ـ [ن] دسته
עִצָּבוֹן ا.ر. [עִצְּ־] رنج، الم ـ محنت، مشقت || ج עִצְּבוֹנוֹת
עַצְבוּת ا.ث. غمگینی، افسردگی
עִצְבֵּן ف‌م. [چون עִנֵּן] عصبانی ك
– עֻצְבַּן مج. [چون עֻנַּן] عصبانی (کرده) شدن
– הִתְעַצְבֵּן ف‌ل. [چون הִתְעַנֵּן] عصبانی شدن
עַצְבָנוּת ا.ث. عصبانیت ـ بیقراری
עַצְבָנִי(ת) ص. عصبانی ـ ناشی از عصبانیت
עַצֶּבֶת ا.ث. [עַצֶּבֶת یا עַצֶּבֶת; עַצַּבְתּו] اندوه، غم ـ [بعقیدهٔ بعضی] بُت || ج עַצָּבוֹת [עַצְּ־]
עִצָּה ف‌م. [چون צִוָּה] تبدیل به چوب ك ـ در قاب چوبی گذاشتن

- עָצָה ג. [چون צָוָה] (مانند چوب) سخت شدن ـ در قاب چوبی گذاشته شدن

עֵצָה[1] ا.ث. [עֲצַת; עֲצָתוֹ] مشورت، پند ـ تدبیر ـ رأی ـ قصد || ج עֵצוֹת [עֲ־]

- נָטַל ע׳ מִמֶּנִּי با من مشورت کرد

- אִישׁ עֲצָתִי مشاور من

- שָׁאַל בַּעֲצַת רוֹפֵא به پزشك مراجعه کرد

- שָׂת עֵצוֹת בְּנַפְשׁוֹ پیش خود (یا با نفس خود) مشورت کرد

עֵצָה[2] " ["] مادهٔ چوب ـ درخت [بطور کلی]

עָצוּב ص. [چون אָבוּד] غمگین، محزون ـ غم انگیز

עִצּוּב ا.ر. تعیین شکل قطعی برای (چیزی)

עִצֵּב " تبدیل به چوب ـ تهیهٔ قاب چوبی برای (چیزی)

עָצוּם[1] ص. [چون אָבוּד] زور آور، نیرومند ـ کثیر، عظیم ـ [در مقام اسم وبصیغهٔ ج: עֲצוּמִים] زور آوران، جباران

עָצוּם[2] ص. ["] بسته: עֵינַיִם עֲצוּמוֹת

עֻצְמָה ا.ر. نیرومندی، عظمت ـ تحکیم ـ اصل، عین: בְּעֻצְמוֹ שֶׁל הַחֹם در عین گرما || جریمه، ضمانت اجرائی

עֲצוּמָה[1] ا.ث. دعوی، ادعا ـ دادخواست (دسته جمعی)

עֲצוּמָה[2] [مؤنث עָצוּם]

עָצוּר ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָצַר نگهداشته شده، حبس شده: נְשִׁימָה עֲצוּרָה || معطل شده، عقب مانده ـ باز داشت شده یا زندانی ـ دور، غائب ـ محدود ـ ممنوع، غیر مجاز ـ دچار یبوست

עִצּוּר ا.ر. (۱) סְחִיטָה (۲) עֲצִירוּת (۳ ـ د) حرف مصمت consonant

עֲצִי(ת) ص. چوبی، چوب مانند

עֲצִיבָה ا.ث. = עַצְבוּת

עַצִּים (עַצִּימָה) ص. متمرکز ـ شدید

- חַקְלָאוּת עַצִּימָה کشاورزی علمی، کشت تنجیده

עֲצִימָה ا.ث. بستن (چشم)

עֲצִימוּת " تمرکز (کار وفعالیت) ـ شدّت

עָצִיץ ا.ر. [چون אֲבִיב] گلدان (کوزه ای)

עָצִיר(עֲצִירָה) ا.شخص بازداشت شده || ج עֲצִירִים(־רוֹת)

עֲצִירָה ا.ث. حبس: עֲצִירַת שֶׁתֶן حبس البول، شاش بند || نگهداری، جلوگیری از حرکت: עֲצִירַת הָרַכֶּבֶת || توقف ـ عمل فشردن یا عصاره گرفتن

- עֲצִירַת נְשָׁמִים = בַּצֹּרֶת

עֲצִירוּת " یبوست، قبض

עָצֵל ص. [چون אָשֵׁם] تنبل، کاهل

(עָצַל) נֶעֱצַל ف‌ل. [چون נֶהֱרַס] تنبلی ك، کاهلی ك

- הִתְעַצֵּל ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] تنبلی ك، غفلت ك

עַצְלָה ا.ث. = עַצְלָנוּת

עַצְלוּת " تنبلی، کاهلی

עַצְלָן[1](־לָנִית) ا. (شخص) تنبل

עַצְלָן[2] ا.ر. [־לָן] [ج ش] تنبل

עַצְלָנוּת ا.ث. تنبلی

עֲצַלְתַּיִם (ه ت) ا.ر. تنبلی (زیاد) ـ بطوء (*bot'*)، کندی

- בַּע׳ ق. بکندی، آهسته

עָצַם[1] ف‌ل. [יֶעֱצַם; עָצוּם; עֶצֶם (עִצְמִי)] ـ م. עָצְמָה, עָצוּם; לַעֲצֹם زور آور شدن (یا بودن)، قوی شدن ـ زیاد شدن (یا بودن)

- עִצֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] (استخوان کسیرا) خرد کردن

- הִתְעַצֵּם ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] زور زدن، کوشش (زیاد) ك ـ قوی شدن ـ استخوانی شدن ـ سرسختی ك

- הֶעֱצִים ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] قوی ك ـ زیاد (تر) ك

עָצַם[2] ف‌م. [יַעֲצֹם; עוֹצֵם; עֶצֶם (עִצְמִי)] ـ م. עָצְמָה, עָצוּם; לַעֲצֹם بستن (چشم یا مژگان)

- נֶעֱצַם ج. [چون נֶהֱרַס] بسته شدن

- הֶעֱצִים ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] بستن (چشم)

- הִתְעַצֵּם ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] بسته شدن (چشم) ـ استخوانی یا سفت شدن

עֶצֶם ا.م. [עַצְמוֹ] استخوان ـ ماده، جسم، جرم ـ ذات، هستی ـ ه. اساس، اصل، ماهیت: עֶצֶם הַבְּעָיָה اصل موضوع، ماهیت قضیه || عین: בְּע׳ הַקַּיִץ در عین (یاچلهٔ) تابستان || ج עֲצָמוֹת [עַצְ־] و עֲצָמִים [עַצְמֵי]

☜ עֶצֶם بمعنی "استخوان" مؤنث است وجمع آن بیشتر עֲצָמוֹת میشود

- בְּע׳ יָדוֹ به دستخط (یا بخط) خودش

– ־בְּע׳ הַיּוֹם הַזֶּה״ در همین روز ـ همین امروز
– בְּע׳ ق. در واقع، در اصل
– שֵׁם־ע׳ [د] اسم
– בְּעַצְמִי; בְּעַצְמְךָ خودم، خودت
– עוֹר וַעֲצָמוֹת پوست و استخوان، نی قلیان
– בֵּינוֹ לְבֵין עַצְמֵינוּ بین خودمان باشد، بینی و بین الله
– כָּל עַצְמוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי خود فلانی شخصاً
– כְּשֶׁלְּעַצְמוֹ فی نفسه، بخودی خود
– מֵעַצְמוֹ از پیش خودش ـ خود بخود: מוּבָן מֵעַצְמוֹ [معمولاً מוּבָן מֵאֵלָיו] بدیهی (است)

עֹצֶם „ [چون חֹדֶשׁ] زور، نیرو، قوّت، توانائی
– מֵע׳ بزورِ ـ از فرطِ ـ در نتیجهٔ، بر اثرِ

עַצְמָאוּת ا.ث. استقلال
– יוֹם הָע׳ (جشن) روز استقلال، سالروز استقلال
עַצְמָאִי(ת) ص. مستقل ـ قائم با لذات ـ صاحب اراده
עָצְמָה ا.ث. نیرو، قوّه ـ شدت ـ کثرت
עַצְמָה = עֲצוּמָה
עַצְמוּת ا.ث. ماهیت، ذات
עַצְמוּתִי(ת) ص. ذاتی، اصلی
עַצְמִי(ת) ص. متعلق به خود ـ ناشی از خود ـ ذاتی ـ داخلی
– בִּטָּחוֹן עַצְמִי اتکاء بنفس
– אַהֲבָה עַצְמִית = אָנוֹכִיוּת
– חִנּוּךְ עַצְמִי تربیت در پیش خود
– כָּבוֹד עַצְמִי, הוֹקָרָה עַצְמִית شرافت یا عزت نفس
– הַכָּרָה עַצְמִית معرفت نفس، خود شناسی
– הַקְרָבָה עַצְמִית فدا کاری، از خود گذشتگی
– שְׁלִיטָה עַצְמִית تسلط بر نفس، خود داری
– שֵׁרוּת עַצְמִי [در کافه ها ورستوران ها] پذیرائی از خود یا بدست خود [نه توسط پیشخدمت]
עַצְמִיּוּת ا.ث. شخصیت

עָצַר [چون עָבַד یا חָגַר] ف‌م. نگهداشتن: אָמַרְתִּי לַנֶּהָג ״עֲצֹר בַּתַּחֲנָה הַבָּאָה״ ‖ باز داشتن، محروم ك ـ بستن ـ معطل ك ـ مانع شدن ـ توقیف یا زندانی ك ‖ ف‌ل. [با בְּ] حکمرانی ك ـ از جریان باز داشتن ـ [با בְּעַד] جلوگیری ك (از): אֵינִי יָכוֹל לַעֲצֹר בְּעַד רְגָשׁוֹתַי نمیتوانم جلو احساسات خود را بگیرم
– עָצַר בְּרוּחוֹ خود داری کرد، بر اعصاب خود مسلط شد
– עָצַר כֹּחַ طاقت یا یارای (چیزی را) داشتن
– נֶעֱצַר یا נֶעְצַר مج. [چون נֶהֱרַס یا נֶחְפַּז] نگهداشته یا باز داشته شدن ـ باز داشت یا توقیف شدن ـ موقوف شدن، دچار وقفه شدن ـ بسته شدن ـ فشرده شدن

עֶצֶר ا.ر. [چون עֶבֶד] اقتدار، سلطنت ـ ثروت ـ خشکسالی ـ عایق [در صفحهٔ شماره گیر تلفن]
– יוֹרֵשׁ־ע׳ وارث مسلم
– שְׁעוֹן־ע׳ ساعتِ وقت گذاری

עֲצָר „ [چون חֲדָשׁ] قدغن عبور ومرور یا خروج از خانه در ساعات معین ـ باز داشت، حبس ـ فشار، ستم
– הֵטִיל ע׳ عبور ومرور را قدغن ك
עַצָּר „ [עַצַר] داروی قابض
עֲצָרָה ا.ث. [چون עֲטָרָה] (۱) עצרת (۲) جماعت
עֲצֶרֶת „ [עֲצַרְתּוֹ] محفل واجتماع برای انعقاد جشن یا بحث در مسائل مهم ـ روز تعطیل یا عید [بویژه روز هشتم סְכוֹת→ وروز هفتم פֶּסַח→] ـ ج עֲצָרוֹת [עַצְּ־]
– ע׳ הַכְּלָלִית שֶׁל או״ם مجمع عمومی سازمان ملل
עָקָא° „ = צָרָה [در اصطلاح ارامی דָּא ע׳ بدی کار در اینجا است، اشکال در اینست]

עָקֵב ا.ر. [עֲקֵב] پاشنه ـ :. اثر، جا پا، ردّ پا ‖ ج עֲקֵבוֹת [עְקֵבוֹת] ـ پاشنه کفش ‖ ج עֲקֵבִים [עְקֵבֵי]
– שָׁמַר עֲקֵבָיו שֶׁל פְּלוֹנִי رد پای کسیرا گرفتن
– ע׳ בְּצַד אֲגוּדָל با قدم آهسته یا معمولی
– הַגְדִּיל ע׳ עַל با تکبر تحقیر کردن
– בְּעִקְבוֹת ح‌ا. به دنبال، در تعقیبِ ـ به تقلیدِ، از روی گردهٔ

עָקַב [چون עָבַד] (۱) ف‌م. بر (کسی) پیشدستی ك ـ جا نشین شدن، ملغی ك ـ پاشنهٔ (کسیرا) گرفتن (۲) ف‌ل. [با אַחַר یا אַחֲרֵי] دنبال ك، تعقیب ك ـ پی در پی آمدن
– עִקֵּב [چون דִּבֵּר] = עִכֵּב
עִקֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] مکعب ك، به توان سوم بردن

-עָקֵב مج. [چون אָשֵׁר] مکعب شدن ←מְעָקָב

עָקֹב ص. [چون אָדֹם] کج ـ سراشیب، دارای شیب زیاد ـ .: فریبنده، گول زن ـ نشان دار، نشان دهندهٔ آثار: עֲקֹבָה מִדָּם دارای آثار خون یا جا پای خون آلود

עֵקֶב (۱) ا.ر. [چون עֵמֶק] اثر، نتیجه، عقبه ـ پاداش، جزا (۲) ح‌ا. بخاطرِ، در ازایِ، در نتیجهٔ (۳) ح‌ع. = ע׳ אֲשֶׁר یا ע׳ כִּי چونکه، برای اینکه

עָקַב ا.ر. [עָקַב] سنقر

עֲקֻבָּה ا.ث. حیله ـ وسیله یا علت تحریک

עֲקֻבִי(ת) ص. منتج ـ ضمنی

עָקַד ف‌م. [چون עָבַד] بستن (دست و پا)

- עָקַד מִזְבֵּחַ قربانی آوردن، قربانی گذرانیدن

- נֶעֱקַד مج. [چون נֶהֱרַס] (دست و پا) بسته شدن

עֵקֶד ا.ر. [چون עֵדֶר] مجموعه ـ دورهٔ کامل

- בֵּית־ע׳ לַחֲכָמִים مجمع دانشمندان، دارالعلم

- בֵּית־ע׳ סְפָרִים = סִפְרִיָּה

עָקֹד ص. [چون אָדֹם] مخطط: כִּבְשׂוֹת עֲקֻדוֹת || راهراه

עֲקֻדָּה ا.ث. عمل دست و پا بستن ـ .: فداکاری

עָקָה " ستم، فشار

- עֲקַת־נֶפֶשׁ افسردگی

עִקּוּב[1] ا.ر. تعقیب یا توجه [با אַחֲרֵי]

עִקּוּב[2] " عمل مکعب ك یا به توان سوم بردن

עִקּוּבִי(ת) ص. = מְעָקָב

עָקוּד ص. [چون אָהוּב] ا.مف. از עָקַד دست و پا بسته ـ کلاف شده

עָקוֹד = עָקֹד

עִקּוּל[1] ا.ر. گرو کشی، توقیف، تأمین مدّعا به

עִקּוּל[2] " کجی، پیچ و خم = פְּתוּל || تاب، پیچیدگی ـ .: تحریف، تغییر شکل

עִקּוּם " عمل کج ك ـ انحناء

עָקֹם [شکل دیگر עָקֻם]

עִקּוּף ا.ر. = עקיפה

עָקוּץ ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָקַץ گزیده

עָקוּר ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָקַר کنده شده ـ .: بی خانمان (شده)، آواره

עִקּוּר ا.ر. از بیخ کندن ـ تولید فلج (بوسیلهٔ بریدن پی زانو) ـ عمل اخته ك یا خواجه ك ـ ستروَن سازی، میکرب کشی

עָקֹשׁ ص. [چون אָבוּד] کج = מְעָקָם

עִקּוּשׁ ا.ر. = עִקּוּם

עָקִיב ص. [چون אָדִיב] (منتج به ترتیب) منطقی یاطبیعی

עֲקִיבָה ا.ث. تعقیب: ע׳ אַחֲרֵי רוֹצֵחַ تعقیب قاتل

עֲקִיבוּת " مطابقت با ترتیب منطقی یا طبیعی

עֲקִידָה " عمل دست و پا بستن

עֲקִימָה " عمل کج ك یا خم ك ـ کجی

- עֲקִימַת אַף یا ע׳ חֹטֶם بی میلی یا اهانت

- עֲקִימַת פֶּה یا ע׳ שְׂפָתַיִם زیر لب حرف زدن ـ غیبت

עָקִיף ص. [چون אָדִיב] غیر مستقیم

- מְשָׁא ע׳ مفعول غیر صریح، مفعول بواسطه

עֲקִיפָה (۱) ا.ث. دور زنی ـ سبقت [در رانندگی] ـ (۲) [مؤنثِ עָקִיף]

עֲקִיפִים، ־פִין° (هج) ا.ر. دور ـ .: زرنگی، پیشدستی

- בַּע׳ ق. بطور غیر مستقیم ـ با زرنگی یا زبان بازی

עֲקִיצָה ا.ث. نیش (زدن)، .: سخن نیشدار، گوشه، کنایه ـ عمل چیدن میوه از ساقه

עֲקִירָה " عمل ریشه کن ك ـ انتقال ـ اسباب کشی

עִקֵּל[1] ف‌م. [چون דִּבֵּר] کج ك ـ منحرف ك

- עָקַל مج. [چون אָשַׁר] کج (کرده) شدن

- הִתְעַקֵּל ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] کج شدن ـ پیچ و خم پیدا کردن

עִקֵּל[2] " [“] (برای تأمین مدعابه) گرو کشیدن یا [توقیف ك

- עָקַל مج. [چون אָשַׁר] گروه کشیده یا توقیف شدن

עִקֵּל[3] (עִקֶּלֶת) ص. پا چنبری، کج پا || ج עִקְּלִים (עִקְּלוֹת)

עָקָל ا.ر. [چون חָכָם] (آب) انبار ته کشتی

עָקֹל ص. [چون אָדֹם] پیچیده، مانند S : پیچا پیچ

עֻקָּל (از عربی) ا.ر. [چون עֻמָּק] عقال ـ پیچ و تاب

עַקַלְקַל(־קֶלֶת) ص. کج، معوّج ـ غیرمستقیم || ج ־קַלְקַלִּים (־קַלְקַלוֹת)

עֲקַלְקַלָּה ا.ث. راه کج یا بیراهه ـ ∴ طریق منحرف
עֲקַלְקַלּוּת „ پیچ وخم، کجی
עֲקַלָּתוֹן (۱) ص. (עֲקַלְתוֹנָה) پیچا پیچ (۲) ا.ر. [עֲקַלְתוֹן] خط منکسر یا منشاری ـ ماز: جای پر پیچ وخم || ج עֲקַלְתוֹנִים(-נוֹת)
– בַּע׳ ق. (یا דֶּרֶךְ ע׳) بطور غیر مستقیم
עָקַם ف‌م. [چون עָבַד] کج ك، خم ك
– ע׳ אֶת חָטְמוֹ اظهار تنفر یا اهانت کرد
– נֶעֱקַם مج. [چون נֶהֱרַס] کج شدن ـ تاب برداشتن
– עִקֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] کج ك ـ دور زدن ـ ∴ (۱) تحریف ك، تغییر دادن (۲) الفاظ زائد در (چیزی) بکار بردن
– ע׳ אֶת חָטְמוֹ=עָקַם→אֶת ח׳
– עָקֹם مج. [چون אָשֵׁר] کج (کرده) شدن ـ تحریف شدن
– הִתְעַקֵּם, נִתְ״ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] پیچ خوردن ـ خم شدن ـ ∴ زرنگی یا حیله گری ك
עָקֹם ص. [چون אָדֹם] کج، منحنی ـ خمیده ـ تاب خورده، تا بدار ـ دارای خطوط منحنی
– רְאִי ע׳ آیینهٔ کج نما ـ ∴ تصویر منحرف یا مضحك
– שֵׂכֶל ע׳ عقل ناقص ـ منطق غلط
עִקֻּם ا.ر. [چون חִדֻּשׁ] کجی، انحناء، خمیدگی
עֲקֻמָּה (۱) ا.ث. نمودار، گرافیك، نمایش هندسی (۲) [مؤنث עָקֹם]
עַקְמוּמִית, עַקְמִימוּת ا.ث. (درجهٔ) کجی یا انحناء ـ جای کج یا خمیده ـ ∴ حیله (گری)
עַקְמָן(-מָנִית) ا ـ ص. (آدم) نا درست وحیله باز
עַקְמָנוּת ا.ث. نادرستی، کجی، حیله گری
עַקְמְנִי(ת) ص. کج، نادرست، متمایل به کجی وحیله گری
עָקַף [چون עָבַד] ف‌م. دور زدن ـ سبقت گرفتن بر ـ ∴ منحرف یا تحریف ك || ف‌ل. برای حیله گری بهانه بدست آوردن
– נֶעֱקַף مج. [چون נֶהֱרַס]: הַנָּהָר נעקף رودخانه را دور زدند
עָקַץ ف‌م. [״] نیش زدن ـ ∴ سخن نیشدار به (کسی) گفتن ـ چیدن (خوشه انگور ومانند آن)
– נֶעֱקַץ مج. [چون נֶהֱרַס] نیش زده شدن ـ چیده شدن
עֹקֶץ ا.ر. [עָקְצוֹ] نیش ـ نوك (سوزن) ـ [در میوه] دُم یا ساقه ـ ∴ تیزی، تندی، زنندگی (در سخن) ـ ج עֳקָצִים [עָקְצֵי]
– ע׳ הָעֲקָרָב گل آفتاب پرست
עֻקְצָה ا.ث. لطف کلام ـ [م!] نیش (سخن)
עִקְצוּץ ا.ر. احساس نیش زدگی وخارش
עַקְצָנוּת ا.ث. = עוֹקְצָנוּת
עִקְצֵץ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دچار احساس نیش زدگی وخارش ك
עָקַר ف‌م. [چون עָבַד] (از ریشه) کندن ـ کشیدن (دندان) ـ ∴ برداشتن، جمع کردن (میز) ـ ملغی یا موقوف ك
– עָקְרוּ אֶת דִּירָתָם منزل خود را عوض کردند
– עָקַר רַגְלָיו از جا حرکت کرد
– עוֹקֵר הָרִים دانشمندی که در مناظره ومباحثه زبر دست است
– נֶעֱקַר مج. [چون נֶהֱרַס] ریشه کن شدن ـ انتقال داده شدن ـ آواره شدن ـ ویران شدن
– עִקֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] ریشه کن ك ـ پی (انسان یا جانوری را) بریدن، فلج ك ـ ضدّ عفونی ك، سترون ك ـ عقیم ك
– עָקַר مج. [چون אָשֵׁר] عقیم شدن، اخته شدن ـ ضد عفونی شدن
– הִתְעַקֵּר, נִתְ״ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] کنده شدن. [در صیغهٔ مؤنث] نازا شدن
– הֶעֱקִיר ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] نازا یا عقیم ك
עָקָר ا.ر ـ ص. [چون חָכָם] (مرد یا جانور) عقیم ـ ∴ بی ثمر، بیحاصل ـ بیهوده [←עקרה]
עִקָּר° ا.ر. [עִקֵּר] ریشه، اصل: ״ג עִקְּרִים اصول سیزده گانهٔ دین یهود ـ עִקְּרֵי הַהַנְדָּסָה اصول یا مبادی هندسه || شرط اصلی، لازمه ـ جوهر، ذات
– ע׳ חָסֵר מִן הַסֵּפֶר همه چیز در آن هست جز چیز اصلی
– כָּל ע׳ به هیچوجه، ابداً
– בְּע׳ ق. بطور کلی، بیشتر، مخصوصاً

– כּוֹפֵר בָּע׳ منکر اصول دین، کافر مطلق ـ ∴ بکلی منکر
– הָע׳ הוּא שֶׁ اصل (کار) اینست که
– בְּעִקָּרוֹ שֶׁל דָּבָר در اصل، اصولاً
– מֵעִקָּרוֹ از اصل، از بیخ
**עֵקֶר** ״ [چون עֵדֶר] = זֶרַע; צֶאֱצָא
**עִקָּרָא**° ״ = עִקָּרוֹ
– מֵע׳ ق. از اصل، اساساً ـ از ابتداء
**עַקְרָב** ״ [־רַב; ־רַבּוֹ] کژدُم، عقرب ـ قسمی تازیانه که شاخه های تیزی دارد ‖ ج ־רַבִּים
**עַקְרַבּוּת** ״ قسمی رتیل یا عنکبوت عقرب نما
**עֲקָרָה** (۱) ا.ث. [چون עֲטָרָה] زن یا جانور نازا (۲) ص. [مؤنث עָקָר]
– עֲקֶרֶת־הַבַּיִת زن خانه دار
**עִקָּרוֹן** ا.ر. [چون חִנָּיוֹן] اصل [ج اصول] ـ قاعدهٔ کلی ـ مسلك، مرام (اخلاقی) ـ ج עִקָּרוֹנוֹת
– חֲסַר עקרונות, בְּלֹא ע׳ بی مسلك
**עִקָּרוֹנִי(ת)** ص. اصولی، کلی، اساسی ـ مسلکی
– בְּאֹרַח עִקָּרוֹנִי اصولاً ـ از لحاظ قیود اخلاقی
**עִקָּרוֹנִית** ق. اصولاً
**עֲקָרוּת** ا.ث. نازائی ـ فقدان نیروی‌تولید ـ ستروَنی
**עִקָּרִי(ת)** ص. اصلی، اساسی، عمده ـ ضروری
– מִשְׁפָּט עקרי [د] قضیهٔ اصلی
**עָקַשׁ** ف‌م. [چون עָבַד یا חָגַר] کج یا منحرف ك ـ کج رفتار شمردن
– נֶעֱקַשׁ مج. [چون נֶהֱרַס] کج (رفتار) شدن
– עִקֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] = עִקֵּם
– הִתְעַקֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] سر سختی ك، لج ك
**עִקֵּשׁ (עִקֶּשֶׁת)** ص. (۱) کج، منحرف (۲) עַקְשָׁן الخ ‖ ج עִקְּשִׁים(־שׁוֹת)
– ע׳־דְּרָכִים کج رو، کج رفتار
– ע׳־שְׂפָתַיִם=רַמַּאי; כּוֹזֵב
**עִקְּשׁוּת** ا.ث. (۱) کجی (۲) עַקְשָׁנוּת
**עַקְשָׁן(־שָׁנִית)** ص. سرسخت، کله شق، لجوج ـچموش
**עַקְשָׁנוּת** ا.ث. سرسختی، کله شقی، لجاجت ـ چموشی
**עַקְשָׁנִי(ת)** ص. یك دنده ومصرّ در عقیدهٔ خود

**עָר**[1] ف‌ل. [יָעוּר; עֵר; עוּר (עוּרִי)] ـ م. עוּר; לָעוּר = הִתְעוֹרֵר بیدار شدن
– נֵעוֹר ف‌ل. [יֵעוֹר; נֵעוֹר; הֵעוֹר (הֵעוֹרִי)] ـ م. לְהֵעוֹר = הִתְעוֹרֵר بیدار شدن
– עוֹרֵר ف‌م. [چون קוֹמֵם] بیدار کردن ـ انگیختن، تحریك ك ـ تاب دادن (شمشیر ومانند آن)
– הִתְעוֹרֵר ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] بیدار یا برانگیخته شدن ـ ∴ پیش آمدن: וְעַתָּה מִתְעוֹרֶרֶת הַשְּׁאֵלָה... واکنون این سوال پیش می آید
– הִתְעוֹרְרוּ לִפְעֻלָּה شروع به فعالیت کردند
– הֵעִיר ف‌م. [הֵעִירוֹתִי; יָעִיר; מֵעִיר; הָעֵר (הָעִירִי)] ـ م. לְהָעִיר بیدار کردن ـ ∴ تحریك (به فعالیت) ك، برانگیختن ـ آگاهانیدن
– הוּעַר مج. [چون הוּקַם ولی در صیغهٔ مؤنث הוּעֲרָה] (تذکر) داده شدن ـ آگاهانیده شدن
**עָר**[2] ا.ر. [עַר] دشمن
**עָר**[3] ״ [״] = דַּפְנָה غار
**עֵר (עֵרָה)** ص. بیدار ـ ∴ زرنگ ـ فعال ـ مواظب
**עַרְאַי** (۱) ا.ر. امر اتفاقی یا موقتی (۲) ق. بطور موقت یا اتفاقی
– סְעוּדַת ע׳ خوراك مختصر وسرپائی [ساندویچ]
– שְׁנַת ע׳ خواب موقتی، چُرت
**עַרְאִי(ת)** ص. موقتی ـ تصادفی، اتفاقی
**עַרְאִיוּת** ا.ث. کیفیت موقتی یا تصادفی
**עָרַב**[1] ف‌ل. [چون עָבַד] غروب ك ـ تاریك یا تیره شدن
– הֶעֱרִיב ف‌ل. [چون הֶאֱכִיל] در غروب (یا پس از غروب) کار کردن ـ غروب ك ـ سوی مغرب رفتن ـ [در مقام ف‌م.]: מַעֲרִיב עֲרָבִים پدید آرندهٔ غروب
– הַשְׁכֵּם וְהַעֲרֵב از صبح (زود) تا شام، پیوسته
**עָרַב**[2] [چون עָבַד ولی در صیغهٔ ا.فا. עָרֵב یا עוֹרֵב] ف‌ل. ضمانت ك، ضامن شدن ‖ ف‌م. گرو گذاشتن ـ مبادله ك [در بازرگانی]
– ע׳ אֶת לִבּוֹ جرأت کرد
– נֶעֱרַב مج. [چون נֶהֱרַס] تضمین شدن

– עֵרַב ف‌م. [چون בֵּרַךְ] = עִרְבֵּב
– עָרַב مج. [چون בָּרַךְ] آميخته يا مخلوط شدن
– הִתְעָרֵב ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] شرط بستن، شرط بندى ك ـ آميزش ك، مخلوط شدن ـ شركت ك ـ دخالت ك
**עָרַב** [3] ف‌ل. [יֶעֱרַב; עָרֵב; עֲרַב (עִרְבִי)] ـ م. עָרֹב, עָרוֹב; לְעֵרֹב خوش آيند يا پسنديده ب ـ گوارا يا لذيذ يا شيرين ب
– יֶעֱרַב לְךָ گوارای وجود! نوش جان!
– הֶעֱרִיב ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] خوش آيند يا پسنديده ك ـ گوارا يا شيرين ك
**עָרֵב** [1] ص. [چون אָשֵׁם] شيرين، خوش آيند ـ لذيذ
**עָרֵב** [2] ا‌ص. [״] ضامن، پايندان، مسئول = אַחֲרַאי
– ע׳־קִבְּלָן ضامن دست بكيسه
**עֶרֶב** ا‌ر. [چون עֶבֶד] غروب، شام ـ شب ـ روز پيش از سبت يا عيد، شب (عيد) ـ شب جشن
– ע׳ שַׁבָּת روز آدينه يا جمعه
– אֲרוּחַת ע׳ شام
– הָעֶרֶב امروز غروب، امشب
– בֵּית־סֵפֶר ע׳ آموزشگاه شبانه
– ע׳ הַבְּחִירוֹת درآستانهٔ انتخابات
**עֵרֶב** ا‌ر. [چون עֵדֶר] مخلوط، تركيب ـ عناصر ناجور، گروه مختلف ـ [در بافندگی] پود: שְׁתִי וָעֵרֶב
– ע׳־רַב שֶׁל כְּלֵי רֶכֶב همه جور آلات نقليه
– שְׁתִי וָעֵרֶב نشان صليب ـ [در مقام قيد] از درازا وپهنا
– חֲקִירַת שְׁתִי־וָעֵרֶב بازپرسی دقيق: روبرو كردن شهود وتحقيق از آنها
**עֹרֵב, עוֹרֵב** ا‌ر. [چون שׁוֹמֵר] كلاغ (سياه)
– ע׳ לָבָן آدم عجيب وغريب
**עֵרֹב** ״ گروه حشرات گزنده يا جانوران درنده: بلای چهارم از بلاهای دهگانه مصريان
☜ ע׳ اسم جمع است وقابل صرف نيست
**עֲרָב** ا‌ث. عربستان || ا‌ر. عرب، اعراب [در اين معنی = עֲרָבִים يا עַרְ־]
**עִרְבֵּב** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] آميختن، مخلوط ك ـ بر هم زدن، مغشوش ك ـ ∴ منغص ك

– עֲרְבַּב مج. [چون שֻׁחְרַר] آميخته شدن ـ در هم و برهم شدن
– נִתְעָרְבֵּב ف‌ل. [چون הִתְפָּרְנֵס] در هم برهم شدن، بهم خوردن ـ در هم آميختن، مخلوط شدن
**עֲרָבָה** [1] ا‌ث. [چون אֲדָמָה] صحرا، جلگهٔ پهن وبی آب وعلف
– יָם הָע׳=יָם הַמֶּלַח
**עֲרָבָה** [2] ״ [עַרְבַת; ־בָתוֹ] (شاخهٔ) بيد || ج עֲרָבִים [עַרְבֵי] و עֲרָבוֹת [עַרְ־]
☜ روز هفتم عيد سايبانها را نيز بمناسبت مراسم تكاندن شاخه های بيد روز ערבה ميناميد
**עֲרֵבָה** [1] ״ تغار ـ طشت گود ـ كرجی باری
**עַרְבָה** [2] [مؤنث עֵרֵב]
**עֲרֻבָּה** ا‌ث. ضمانت، تضمين ـ وثيقه، گرو ـ شرط
**עִרְבּוּב** ا‌ر. عمل آميختن يا مخلوط ك ـ تركيب ـ مخلوط ـ در هم بر همی، بی نظمی ـ تقديم وتأخير
**עִרְבּוּבְיָה** ا‌ث. در هم بر همی، بی نظمی ـ شلوق
**עִרְבּוֹל** ا‌ر. (۱) עִרְבּוּב (۲) عمل سرشتن يا خمير كردن يا ساختن ملاط وبتن ومانند آنها
**עֵרָבוֹן** ״ [עֲרֻבּוֹן] گرو، وثيقه ـ پيش بها، بيعانه ـ مسئوليت، ضمانت: בְּע׳ מֻגְבָּל با مسئوليت محدود || ج עֵרְבוֹנוֹת
**עֲרֵבוּת** [1] ا‌ث. = נְעִימוּת
**עֲרֵבוּת** [2] يا עַרְ־ ״ ضمانت
**עֲרָבוֹת** (هج) ״ نام فلك هفتم ←עֲרָבָה [1]
– רוֹכֵב ע׳ ساكن افلاك [از اسماء الله]
**עַרְבִי(ת), עֲרָבִי(ת)** (۱) ا‌. (مرد يا زن) عرب، اعرابی [زن عرب را עַרְבִיָּה نيز ميگويند]. (۲) ص. عربی: דִּקְדּוּק ערבי
**עַרְבַּיִם** (هت) ا‌ر. بين الطلوعين ←مفرد آن עֶרֶב
– בֵּין הָע׳ در بين الطلوعين ـ در وقت عصر
**עֲרָבִית** يا **עַרְבִית** [1] ا‌ث. زبان عربی
**עַרְבִית** [2] ״ (نماز) شام ـ [در مقام قيد] شامگاهان، هنگام غروب
**עִרְבֵּל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] سرشتن يا ساختن (بتن ومانندآن). مخلوط ك ـ چرخاندن ـ ∴ در هم برهم ك، آشفته ك

-עֵרְבֵּל مج. [چون שִׁחְרֵר] مخلوط (کرده) شدن ـ پیچانیده شدن ـ در هم بر هم شدن ـ آشفتن
-הִתְעָרְבֵּל ف‌ل. [چون הִתְפָּרְנֵס] سرشته یا مخلوط شدن ـ .: آشفته شدن
עַרְבָּל ا.ر. بتن ساز [ماشین یا دستگاه] ـ گرداب کوچك ـ گرد باد مختصر
עַרְבְּלָן(־לָנִית) ا. (کارگر) بتن ساز
עַרְבֶּלֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] گردباد کوچك
עָרַג[1] ف‌ل. [چون עָבַד] اشتیاق (شدید) داشتن ـ ناله ك
עָרַג[2] ف‌م. [״] باغچه بندی ك
-נֶעֱרַג مج. [چون נֶעֱבַד] باغچه بندی شدن
עֲרָגָה ا.ث. = כְּסוּפִים اشتیاق (شدید)
עַרְגּוֹל ا.ر. عملی که بوسیلهٔ آن آهن را بشکل لوله یا اشکال معین دیگر در می آورند: ע׳ צִנּוֹרוֹת لوله سازی
עֵרָגוֹן ״ [עֲרַ־] اشتیاق ‖ ج עֲרָגוֹנוֹת
עִרְגֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بشکل لوله یا ورقه یا اشکال معین دیگر در آوردن، غلتك یا استوانه زدن
עֲרָגְנִי(ת) ص. مشتاق ـ حاکی از اشتیاق
עָרַד ف‌م. [چون עָבַד] راندن، طرد کردن
עַרְדָּל ا.ر. [־דַּל] گالش ـ کفش نمدی پاشنه دار ‖ ج ـ ת עַרְדָּלִים [עַרְדְּלֵי]
עֵרָה ف‌م. [چون זֵרָה] برهنه یا مکشوف ك ـ خالی ك ـ ظرف بظرف ك ـ خراب ك ـ تلف ك
-נֶעֱרָה مج. [چون נֶעֱשָׂה] (بیرون) ریخته شدن، .: افاضه شدن
-הֶעֱרָה ف‌م. [چون הֶעֱלָה] مکشوف ساختن ـ (بیرون) ریختن
-הִתְעָרָה ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] برهنه ماندن ـ به اوضاع واحوال (محلی) عادت ك، مستقر شدن ـ ریشه دواندن
עֲרוּב ا.ر. عمل آمیختن ـ مخلوط، ترکیب ـ در هم بر همی ـ مراسمی که بموجب آن بعضی عملیات تحریم شدهٔ در روز سبت یا عید را مجاز میکنند
-ע׳ פָּרָשִׁיּוֹת [ترتیبی] جا بجا شدگی عبارات یا آیات ـ .: بی
עָרוּג ص. [چون אָבוּד] ←עָרַג[2] باغچه بندی شده
עֲרוּג ا.ر. باغچه بندی ـ کردو سازی
עֲרוּגָה ا.ث. باغچه ـ کردو
עָרוֹד ا.ر. [עֲ־] گورخر ‖ ج עֲרוֹדוֹת یا ־דִּים
עֶרְוָה ا.ث. [־וַת] عورت، شرمگاه ـ برهنگی ـ .: زنا یا کار نا شایسته دیگر ‖ ج עֲרָיוֹת [עֲרָ־]
- גִּלָּה ע׳ (با محارم) زنا کردن
- עֶרְוַת דָּבָר چیز بد، کار ناشایسته
- דְּבַר־עֶרְוָה عیب ـ عمل شرم آور یا منافی عفت
- גִּלּוּי עֲרָיוֹת زنا (با محارم)
עֲרוּי ا.ر. تخلیه یا ظرف بظرف ك
- ע׳ דָּם انتقال خون
עָרוּךְ ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָרַךְ چیده، آراسته، مرتب ـ تنظیم شده، آماده (چاپ) ـ صف بسته
- שֻׁלְחָן ע׳ میز آراسته: نام یك کتاب بزرگ فقهی
עָרוֹם = עָרֹם
עָרוּם ص. [چون אָבוּד] زیرك ـ حیله گر
עֲרוּם ا.ر. عمل توده ك یا کپه ك
עֲרוּעֵר←עַרְעָר
עָרוּף ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָרַף گردن زده
עָרוּץ ا.ر. [چون חָלוּץ] =חָרִיץ; נָקִיק
עֲרוּת ا.ث. زرنگی، چابکی ـ فعالیت ـ جنبش
עִרְטוּל ا.ر. عمل برهنه ك یا در معرض گذاشتن
עַרְטִילָאוּת ا.ث. برهنگی
עַרְטִילַאי°(־לָאִית) ص. برهنه ـ .: مجرّد
- נְשָׁמוֹת עַרְטִילָאִיוֹת ارواح مجرد یا سرگردان
עִרְטֵל° ف‌م. [چون פִּרְנֵס] برهنه ك ـ آشکار کردن
עֲרַי = עֲרַאי
עֲרִי ا.ر. [עֲרִיוֹ] کلوخ کوب ‖ ج עֲרָיִים یا עֲרָיִין°
עֲרִיבָה ا.ث. افول یا غروب
עֲרִיגָה ״ = עֲרָגָה; כְּסוּפִים
עֲרִיָּה ״ برهنگی یا عورت ‖ ج עֲרָיוֹת
- עֵרֹם וְעֲרִיָּה لخت عور، بکلی برهنه
עֵרְיוֹן ا.ر. [עֲרַ־] برهنگی ‖ ج עֲרְיוֹנוֹת
עֲרָיוֹת←עֶרְוָה و עֲרִיָּה
עֲרִיכָה ا.ث. عمل مرتب ك یا چیدن: עֲרִיכַת הַשֻּׁלְחָן ‖ تنظیم وآماده کردن چیزی برای چاپ

– עֲרִיכַת־דִּין وكالت (دعاوی) ←עוֹרַךְ־דִּין
– עֲרִיכַת שְׂפָתַיִם تلفظ صحيح
עָרִים [עָרֵי] ←עִיר [1]
עָרִיס [1] ا.ر. [چون פָּקִיד] چفتهٔ مو
עָרִיס [2] [شكل ديگر אָרִיס]
עֲרִיסָה [1] ا.ث. تختخواب بچگانه ـ گهواره
עֲרִיסָה [2] „ خمير ـ تغار ـ بلغور يا آرد درشت
עֲרִיסַנְת „ [چون גְּלוֹלֶת] تختخواب بچگانهٔ كوچك
עָרִיף ا.ر. [עֲ־] = עָנָן ‖ ج עֲרִיפִים
עֲרִיפָה [1] ا.ث. عمل گردن زدن
עֲרִיפָה [2] „ = טפטוף
עָרִיץ (עָרִיצָה) ا. شخص ستمكار يا مستبد
עָרִיצוּת ا.ث. ستمگری، بيرحمی
עָרִיק [־עֲ־] (עֲרִיקָה [1]) ا. سرباز فراری ‖ ج עֲרִיקִים (־קוֹת)
עֲרִיקָה [2] ا.ث. گريز، فرار (از سربازی)
עֲרִיקוּת „ (۱) עריקה [2] (۲ ∴ ) ترك وظيفه
עֲרִירָה „ ويرانی، خرابی
עֲרִירוּת „ بی فرزندی
עֲרִירִי(ת) ص. بی اولاد، بی فرزند
עָרַךְ [چون עָבַד] ف‌م. چيدن، نهادن: עָרְכוּ אֶת הַשֻּׁלְחָן ‖ مرتب ك، پشت هم انداختن ـ تهيه ك ـ ترتيب يا تشكيل دادن ـ منعقد كردن ـ تنظيم وآمادهٔ چاپ ك ـ برابر كردن، مقايسه ك ‖ ف‌ل. برابر شدن، قابل مقايسه ب
– עָרַךְ מִכְתָּב نامه ای را انشاء يا تنظيم ك
– עָרַךְ מִלְחָמָה صف آرائی ك، آمادهٔ جنگ شدن
– נֶעֱרַךְ مج. [چون נֶעֱבַד] چيده يا مرتب شدن ـ درست شدن ـ تنظيم شدن ـ ارز يابی شدن، تخمين زده شدن ـ آمادهٔ چاپ شدن
– הֶעֱרִיךְ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] ارزش (چيزی را) تعيين ك، ارز يابی ك [با ב]: הֶעֱרִיכוּ אֶת הַדִּירָה בְּאַלְפַּיִם דּוֹלָר ‖ با ارزش دانستن، قدر دانی ك از
– הָעֲרַךְ مج. [چون הָאֱכַל] ارز يابی شدن ـ تخمين زده شدن ـ مورد قدر دانی يا تقريظ واقع شدن
עֵרֶךְ [ا.ف. از עָרַךְ→]
– אֵין עֵרֶךְ אֶל (يا ל)... قابل مقايسه با... نيست
– לְאֵין עֵרֶךְ بطور غير قابل مقايسه
עֵרֶךְ ا.ر. [עֲרָכוֹ] ترتيب ـ ارزش، اهميت ـ بر آورد ـ نرخ، بها ـ [ر] نسبت ـ [در صفت] درجه ـ [در فرهنگ يا قاموس] ماده [ج مواد]، وارده [ج واردات] ـ اسباب، لوازم كار، دستگاه ‖ ج עֲרָכִים [עֲרָכֶי]
– עֵרֶךְ בְּגָדִים (يك) دست لباس ←חליפה
– עֵרֶךְ מְשֻׁלָּשׁ قاعدهٔ اربعهٔ متناسبه
– בְּעֵרֶךְ ق. تقريباً، درحدود: בְּעֵרֶךְ חֲדָשַׁיִם يا חֲדָשַׁיִם בְּעֵרֶךְ
– לְפִי הֶעֵרֶךְ از روی بها ad valorem
– בְּעֵרְכֵּךְ تخميناً، بطور تخمين
עַרְכָּאָה ا.ث. مرحله، وهله: בֵּית־דִּין לְעֵרְאשׁוֹנָה دادگاه شهرستان، محكمهٔ بدايت
עֶרְכּוּת يا ־כִּיוּת „ [در شيمی] ظرفيت، قلاب
עֶרְכִּי(ת) ص. [در شيمی] دارای (فلان قدر) ظرفيت: חַד־עֵרְכִּי يك ظرفيتی
עָרַל ف‌م. [چون עָבַד] از خوردن (ميوه درختی) خود داری ك، [م] نا مختون دانستن
– נֶעֱרַל مج. [چون נֶעֱבַד] نا مختون شمرده شدن ـ ∴ عورت خود را مكشوف ساختن
– נִתְעָרֵל ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] سنگين شدن: אָזְנָיו נִתְעָרְלוּ ‖ خرف شدن، كند شدن
עָרֵל ص. [چون אָבֵל] نا مختون، قلفه دار ـ ∴ كند: עָרֵל שְׂפָתַיִם كند زبان ‖ سنگين: אָזְנָיִם עֲרֵלוֹת ‖ خرف، كند: עָרֵל־לֵב يا עֲרַל־לֵב كودن يا نادان يا بی عاطفه
עָרְלָה ا.ث. قلفه، پوست ختنه گاه ـ ميوهٔ درخت در سه سال اول غرس آن كه خوردن آن حرام شده بود ‖ ج עֲרָלוֹת [עָרְ־]
– עָרְלַת לֵב نادانی ـ بی عاطفگی ـ سر سختی
עֲרֵלוּת „ نا مختونی
עֲרֵלִית „ = גּוֹיָה زن غير يهودی
עָרַם ف‌م. [چون עָבַד] خرمن ك، توده ك، روی هم چيدن
– נֶעֱרַם مج. [چون נֶעֱבַד] توده شدن، روی هم جمع شدن

– הֶעֱרִים [چون הֶאֱכִיל] ف‌ل. حیله زدن ـ طفره زدن ـ زیرکانه رفتار کردن ‖ ف‌م. آگاهانیدن
עָרֹם ص. [چون אָדֹם] برهنه، لخت
עֵרֹם [شکل دیگر עֵירֹם]
עָרְמָה ا.ث. مکر، حیله ـ زیرکی
עֲרֵמָה ״ توده ـ بافه های توده شده
– עֲרֵמַת חֲבִילוֹת بسته های پستی که جمع شده و باید فرستاده شوند
עַרְמוּמִי(ת) ص. حیله گر ـ زیرک ـ حاکی از حیله گری
עַרְמוּמִיוּת یا ־מִית ا.ث. =עָרְמָה
עַרְמוֹן ا.ر. شاه بلوط
עַרְמוֹנִי(ת) ص. شاه بلوطی ـ کرنگ
עַרְמִימוּת ا.ث. برهنگی
עֲרָנוּת ״ هوشیاری، بیداری، مراقبت
עֵרָנִי(ת) ص. هوشیار، مراقب، بیدار، زرنگ
עֶרֶס [شکل دیگر עֶרֶשׂ]
עֵרַס ف‌م. [چون בֵּרַךְ] روی چفته انداختن ـ (چانه) درست ك
עַרְסָל ا.ر. [چون עַכְבָּר] ننو
עַרְסָן ״ [־סַן] خوراك بلغور [هلیم و مانند آن]
עִרְעוּר[1] ״ اعتراض ـ واخواهی ـ استیناف، پژوهش ـ عمل متزلزل ك یا ویران ساختن
– כְּתַב־ע׳ عرضحال پژوهش یا استیناف
– בֵּית־דִּין לְעִרְעוּרִים دادگاه استان، دادگاه استیناف
עִרְעוּר[2] ״ = גִּרְגוּר
עִרְעֵר[1] ف‌ل. [چون פִּרְנֵס ولی در صیغهٔ مؤنث ־עֵרָה] اعتراض ك، عرضحال واخواست دادن: ע׳ עַל פְּסַק־הַדִּין به رأی دادگاه اعتراض کرد
– עֻרְעַר مج. [چون גֻּלְגַּל ولی در صیغهٔ مؤنث ־עֵרָה] متزلزل یا ویران شدن ـ مورد واخواهی واقع شدن
– הִתְעַרְעֵר, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל ولی در صیغهٔ مؤنث ־עֵרָה] متزلزل یا ویران شدن
עִרְעֵר[2] (از عربی) ف‌م. [״] = גִּרְגֵּר غرغره ك
עַרְעָר[1] ا.ر. [چون מִפְעָל] اردج، عرعر
עַרְעָר[2] (־עָרָה) ص. عاری، برهنه ـ مسکین، دلتنگ
עַרְעָר[3] ا.ر. = עִרְעוּר

עַרְעָרוּת ا.ث. (۱) עֲרִירוּת (۲) تنهائی یا دلتنگی
עָרַף[1] ف‌م. [چون עָבַד] گردن زدن ـ.. = הָרַס
– נֶעֱרַף مج. [چون נֶעֱבַד] و נִתְעָרֵף ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] گردن زده شدن
עָרַף[2] ف‌ل ـ م. [״] چکه چکه باریدن یا بارانیدن
– הֶעֱרִיף [چون הֶאֱכִיל] ف‌م. چکه چکه بارانیدن ‖ ف‌ل. پشت کردن، فرار کردن
עֹרֶף ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] (۱) پشتِ گردن، قفا: הָפַךְ ע׳ לִפְנֵי הָאוֹיֵב از پیش دشمن پشت گردانید (یعنی فرار کرد) ـ (۲) پسِ سر، قمحدوه
– הִקְשָׁה אֶת עָרְפּוֹ سر سختی یا کله شقی کرد
עַרְפָּד ا.ر. [چون עַכְבָּר] شبکور افسانه ای که خون انسان خوابیده را میمکد ـ.. شخص گوش بر و بیرحم
עִרְפּוּל ״ تیرگی ـ.. عدم صراحت، ابهام
עָרְפִּי(ת) ص. قفائی ـ پشت جبهه ای
עֲרָפֶל ا.ر. [עַרְפֶּל; ־פְּלוּ] مه ـ ابر غلیظ ـ ظلمت ـ .. ابهام، نامعلومی، بی تکلیفی ‖ ج עֲרָפְלִים
עִרְפֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] مه دار کردن ـ .. تیره یا مبهم ك
– הִתְעַרְפֵּל ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] مه دار شدن ـ .. مبهم شدن
עַרְפִּלִי(ת) ص. مانند مه ـ مه دار ـ .. مبهم
עַרְפִּלִּיוּת ا.ث. تیرگی ـ ابهام
עָרַץ [چون עָבַד] ف‌م. ترسانیدن ‖ ف‌ل. ترسیدن
– נֶעֱרַץ مج. [چون נֶהֱרַס] مورد هیبت وحرمت ب
– הֶעֱרִיץ ف‌م. [چون הֶאֱכִיל] ترسیدن از ـ مورد هیبت وحرمت قرار دادن ـ ترسانیدن
– הֶעָרֵץ مج. [چون הֶאָכֵל] مورد احترام وستایش قرار گرفتن
עֶרֶץ ا.ر. [چون עֶבֶד] (۱) עז (۲) (بلندی) آسمان، عرش
עַרְצָב ״ [چون עַכְבָּר] آب دزدك [نام جانور]
עַרְצוֹן ״ [עָרְ־] سائیدگی ‖ ج עֲרָצוֹנוֹת
עָרַק ف‌ل. [چون עָבַד] (از خدمت) فرار کردن
עֹרֵק، עוֹרֵק [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از עָרַק (۲) עָרִיק
עֲרָק ا.ر. سبد جگنی
עַרְקָה ا.ث. تسمهٔ چرمی ‖ ج עֲרָקוֹת [עֲרָ־]
עַרְקוּם ا.ر. بجول، استخوان قوزك

עַרְקָתָא° ا.ث. بند= שְׂרוֹךְ
– ע׳ דְּמָסָאנָא° بند كفش ـ.: چيز كم ارزش
עָרַר ف.ل. [چون עָבַד] = עִרְעֵר اعتراض ك
– עֵרֵר يا עוֹרֵר ف.م. [چون קוֹמֵם] برهنه ك ـ ويران ك
עֲרָר ا.ر. = עִרְעוּר اعتراض
– קָרָא ע׳ עַל מִישֶׁהוּ بكسى اعتراض ك
עֶרֶשׂ ا.ث. [چون אֶרֶץ] تختخواب، بستر: ע׳־דְּוַי بستر بيمارى || گهواره، .: مهد: ע׳ תַּרְבּוּת مهد تمدن
– שִׁיר ע׳ لالائى
עָשׂ[1] ا.ر. [עַשׁ] بيد || ج עָשִׂים [עֲשָׁשִׁי]
עָשׂ[2] [شكل ديگر עַיִשׁ]
עֵשֶׂב ا.ر. [עָשְׂבוֹ] گياه، علف، سبزى ـ سبزه، چمن || ج עֲשָׂבִים [עִשְׂבֵי يا עָשְׂבֵי] و עֲשָׂבוֹת [עִשְׂ־]
– ע׳ רַע; ע׳ שׂוֹטָה علف هرزه
– יֶרֶק־ע׳ سبزى (خوردنى)
– עִשְׂבֵי בְּשָׂמִים گياهان خوشبو
עִשֵּׂב ف.م. [چون דִּבֵּר] با دست كندن، وجين ك
– עָשַׂב مج. [چون אָשַׁר] وجين شدن
– נֶעֱשַׂב مج. [چون נֶהֱרַס] از علف يا سبزه پوشانيده شدن
– הֶעֱשִׂיב ف.ل. [چون הֶאֱכִיל] سبزه يا علف در آوردن
עָשְׂבוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] گياه فروش
עָשְׂבוֹנִי(ת) ص. گياهى، علف مانند
עִשְׂבִּיָּה ا.ث. مجموعهٔ گياهان خشك ـ مجموع گياهان يك منطقه
עָשָׂה [עָשִׂיתִי; יַעֲשֶׂה; עוֹשֶׂה; עֲשֵׂה (עֲשִׂי)] ـ م. עָשׂוֹת; לַעֲשׂוֹת (۱) ف.م. كردن، انجام دادن: מָה אַתֶּם עוֹשִׂים چه مى كنيد؟ ـ מַה־לַּעֲשׂוֹת چه بايد كرد؟ || بجا آوردن ـ مرتكب شدن ـ ساختن ـ دادن، (ببار) آوردن (ميوه) ـ حاضر يا تهيه ك ـ آراستن، درست ك: עָשְׂתָה שֵׂעָרֹתֶיהָ || گرفتن وتميز كردن (ناخن) ـ نشان دادن (به تظاهر): עָשְׂתָה עַצְמָהּ כְּחוֹלָה تمارض كرد، خود را بناخوشى زد (۲) ف.ل. كار كردن ـ عمل كردن ـ اقامت داشتن، بسر بردن: מַר... הָעוֹשֶׂה עַתָּה בִּירוּשָׁלַיִם آقاى... كه فعلاً در اورشليم اقامت دارد || رسيدگى ك، رسيدن: "מֻתַּי אֶעֱשֶׂה לְבֵיתִי" كى بخانه وزندگى خودم برسم؟

(۱) עָשָׂה مانند "كردن" در فارسى با خيلى از اسامى آمده تشكيل فعل ميدهد: (الف) עָשָׂה מַאֲמָץ كوشش ك = הִתְאַמֵּץ (ب) עָשָׂה טָעוּת اشتباه كرد= טָעָה
(۲) صورت مختصر יַעֲשֶׂה יַעַשׂ است كه با ! تبديل بزمان گذشته ميشود: וַיַּעַשׂ وساخت، وآفريد
– עָשׂוּ חַג عيد گرفتند، جشن گرفتند
– עָשָׂה מִשְׁפָּט عدالت را اجرا كرد
עֲשׂוּיִי ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָשָׂה ساخته شده: ע׳ זָהָב ساخته شده از طلا، طلائى || كرده شده ـ تهيه شده ـ اجرا شده ـ .: (۱) معتاد (۲) آماده، مستعد، محتمل
עֲשׂוּן ا.ر. استعمال (دخانيات) ـ گند زدايى (با دود گوگرد وامثال آن) ـ عمل بخور سوزاندن
עָשׁוּק ص. [چون אָבוּד] ا.مف. از עָשַׁק مظلوم، ستمديده
עָשׁוֹק (עָשׁוּקָה) ا. ستمكار، ظالم ـ اجحاف گر
עָשׂוֹר ا.ر. [چون אָדוֹן] دهه: مدت ده روز ـ دورهٔ ده ساله ـ روز دهم ـ دهمين سالگرد (يا سالروز) ـ ساز ده سيمه
– צוֹם הָע׳ صوم روز دهم תִּשְׁרִי← ، روزهٔ כִּפּוּר←
עֲשׂוֹר " (دادن) عشريه يا ده يك از محصول زمين
עֲשׂוֹרִי(ת) ص. مبنى بر اعشار يا واحدهاى ده تائى: הַשִּׁיטָה הָעֲשׂוֹרִית سيستم عدد نويسى بر پايهٔ آحاد و عشرات ومآت (يگان، دهگان، صدگان)
עֲשׂוֹת [ا.ف. از עָשָׂה]
עָשׂוּת (עֲשׂוּתָה) ص. ساخته وپرداخته، داراى شكل معين: בַּרְזֶל ע׳

עֲשִׂיָּה ا.ث. ساخت [ساختن] ـ عمل، كردار
– עֲשִׂיַּת צְרָכִים قضای حاجت
עָשִׁיר (עֲשִׁירָה) ص. دولتمند، توانگر، غنی، متموّل، چیزدار ـ.: فصیح وبلیغ: סְגְנוֹן עָשִׁיר || وسیع، دامنه دار: סְפִרוּת עֲשִׁירָה
עֲשִׁירוּת ا.ث. دولت (مندی)، توانگری، ثروت
עֲשִׁירִי(ת) ص. دهم، دهمی
– עֲשִׂירִי לְמִנְיָן "نفر مکمل": کسیکه به نه نفر دیگر ملحق میشود تا حد نصاب لازم برای نماز خواندن فراهم شود
– חֹדֶשׁ הָעֲשִׂירִי ماه دهم از ماه נִיסָן← : טבת
עֲשִׂירִיָּה ا.ث. (۱) עֲשִׂירִית (۲) עֲשָׂרָת; עָשׂוֹר
עֲשִׂירִית ا.ث. یك دهم، ده یك، ʿعشر
עָשִׂית ص. [چون אָדִיב] بی حرکت، ثابت
עָשַׁן ف.ل. [יְעַשֵּׁן; עָשֵׁן; עֲשֵׁן (עַשְׁנִי)] ـ م. עָשָׁן, עָשׁוֹן; לְעַשֵּׁן دود کردن، دود بیرون دادن ـ آتش فشانی شدن ـ.: آتشی یا خشمگین شدن ـ بر افروخته شدن
– עִשֵּׁן [چون סִבֵּן] ف.م. کشیدن: הוּא מְעַשֵּׁן סִיגָרוֹת || (با گوگرد) دودی ك || ف.ل. دخانیات استعمال ك: "אָסוּר לְעַשֵּׁן" استعمال دخانیات ممنوع است
– עֻשַּׁן مج. [چون סֻבַּן] دودی کرده شدن ـ (با دود) گند زدائی شدن
– הִתְעַשֵּׁן ف.ل. [چون הִתְאַמֵּן] دودی شدن ـ دود خوردن
עָשֵׁן ص. [چون אָשֵׁם] دود گرفته، ʿپردود، دودی ـ دود کننده
עָשָׁן ا.ر. [עָשָׁן یا עֵשֶׁן; עֲשָׁנִי] دود || ج עֲשָׁנִים [עֲשָׁנֵי]
– עָלָה עשן בְּאַפּוֹ خشمگین شد
עָשֹׁן ص. [چون אָדֹם] دودی
עַשְׁנָן[1] (־נָנִית) ا. شخص معتاد به استعمال دخانیات
עַשְׁנָן[2] ا.ر. [־נַן] شاه تره
עָשֶׁף „ [עָשְׁפוֹ] سرِ کلنگی [در تیشهٔ دو سر] ـ ج עֲשָׁפִים [עָשְׁפֵי]
עָשַׁק ف.م. [چون עָבַד] اجحاف ك، بر (کسی) ستم ك
– נֶעֱשַׁק مج. [چون נֶהֱרַס] مورد ظلم یا استثمار واقع شدن
– עֻשַּׁק مج. [چون אֻשַּׁר] مورد ظلم واقع شدن
עֹשֶׁק ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] ستم، ظلم، اجحاف
עָשָׁק [شکل دیگر עָסַק]
– הִתְעַשֵּׁק [شکل دیگر הִתְעַסֵּק] منازعه ك
עֵשֶׂק ا.ر. نزاع←עֵסֶק
עַשְׁקָן(־קָנִית) ا. شخص اجحاف‌گر یا استثمارچی
עַשְׁקָנוּת ا.ث. اجحاف، ستمگری، استثمار
עָשַׂר ف.ل. [چون חָכַם ولی بجای ا.فا. עָשִׁיר] دولتمند شدن (یا بودن)
– נֶעֱשַׂר ف.ل. [چون נֶהֱרַס] دولتمند شدن
– עִשֵּׁר ف.م. [چون דִּבֵּר] دولتمند کردن
– הִתְעַשֵּׁר ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] دولتمند شدن، ثروت بهم زدن ـ خود را دولتمند نشان دادن
– הֶעֱשִׁיר [چون הֶאֱכִיל] ف.م. دولتمند یا غنی ك || ف.ل. دولتمند شدن
עֹשֶׁר ا.ر. [چون חֹדֶשׁ] دولت، ثروت ـ.: فراوانی
עָשַׂר ف.م. [چون עָבַד] عشریه از (چیزی) گرفتن
– עִשֵּׂר ف.م. [چون דִּבֵּר] ده یك (چیزی را) دادن ـ ده برابر کردن
– עָשַׂר مج. [چون אָשַׁר] و הִתְעַשֵּׂר ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] مشمول پرداخت عشریه شدن: תְּבוּאָה מְעֻשֶּׂרֶת محصولی که عشریهٔ آن داده شده است
– הֶעֱשִׁיר ف.م. [چون הֶאֱכִיל] عشریه (از چیزی) گرفتن
עֶשֶׂר ش. ده [در جلو اسم مؤنث]: ע׳ מַכּוֹת – בְּע׳ אֶצְבְּעוֹתָיו با دست خود ن، بدون کمك دیگران
עָשָׂר (עֶשְׂרֵה) [فقط در شماره های ۱۱ تا ۱۹]: אַחַד־ע׳ (אַחַת־עֶשְׂרֵה) یازده ـ שְׁנֵים־עָשָׂר (שְׁתֵּים־עֶשְׂרֵה) دوازده ـ שְׁלֹשָׁה־עָשָׂר (שְׁלֹשׁ־עֶשְׂרֵה) سیزده ـ אַרְבָּעָה־עָשָׂר (אַרְבַּע־עֶשְׂרֵה) چهارده ـ חֲמִשָּׁה־עָשָׂר (חֲמֵשׁ־עֶשְׂרֵה) پانزده ـ שִׁשָּׁה־עָשָׂר (שֵׁשׁ־עֶשְׂרֵה) شانزده ـ שִׁבְעָה־עָשָׂר (שִׁבַּע־עֶשְׂרֵה) هفده ـ שְׁמוֹנָה־עָשָׂר (שְׁמוֹנֶה־עֶשְׂרֵה) هجده ـ תִּשְׁעָה־עָשָׂר (תִּשַּׁע־עֶשְׂרֵה) نوزده
עֲשָׂרָה ش. ده [در جلو اسم مذکر]: ע׳ חֲדָשִׁים – [در حالت اضافه: עֲשֶׂרֶת]
– עֲשֶׂרֶת הַדִּבְּרוֹת یا ע׳ הַדְּבָרִים احکام عشره، ده فرمان ـ ע׳ אֲלָפִים ده هزار || ج עֲשָׂרוֹת אלפים ده ها هزار

עֶשְׂרוֹן ا.ر. [עֶשְׂ-] (۱) עֶשִׂירִית (۲) مقام اعشاری || ج עֶשְׂרוֹנִים یا -נוֹת

עֶשְׂרוֹנִי(ת) ص. اعشاری: שֶׁבֶר ע׳

– מֹאזְנַיִם עֶשְׂרוֹנִיִּים ترازو یا قپان ده بر یك

– שִׁיטָה עֶשְׂרוֹנִית سیستم متری

עֶשְׂרִים ش. [برای مذکر ومؤنث] بیست: ע׳ בָּקָר ۲۰ رأس گاو ـ ע׳ אֶלֶף بیست هزار || [با הָ] بیستم، بیستمی: הַתַּלְמִיד הָע׳

עֶשְׂרִימוֹן ا.ر. جسم ۲۰ وجهی

עֶשְׂרֶת ا.ث. مجموعهٔ ده تایی، [ر] عشره [ج عشرات یا دهگان] ـ ج עֲשָׂרוֹת [עַשְׂ-] ←עֲשָׂרָה

עָשַׁשׁ ف‌ل. [چون אָמַץ ولی بجای ا.فا. עָשֵׁשׁ←] کاهیده یا پوسیده شدن

עָשֵׁשׁ ص. [چون אָשֵׁם] ←עָשַׁשׁ کاهیده ـ پوسیده

עֲשָׁשִׁית[1] ا.ث. لامپا، چراغ نفتی (یا روغنی)

עֲשָׁשִׁית[2] „ شمش: ע׳ שֶׁל בַּרְזֶל

עֲשֶׁשֶׁת „ [چون עֲצֶרֶת] پوسیدگی استخوان یا کرم خوردگی دندان

עָשַׂת ف‌ل. [יֶעֱשַׂת; עָשׂוֹת←; עֲשֹׂת (עֲשִׂי)] ـ م. עָשׂוֹת, עֲשׂוֹת; לַעֲשׂוֹת کلفت یا فربه شدن ـ محکم شدن

– הִתְעַשֵּׂת ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] (تفضلاً) فکر کردن

עֶשֶׂת ا.ر. [چون אֶרֶץ] فولاد = פְּלָדָה

עֶשְׂתּוֹן „ فکر [بیشتر در جمع: -תּוֹנוֹת یا -נִים افکار یا مشاعر: אָבְדוּ עֶשְׂתּוֹנוֹתָיו مشاعر خود را از دست داد، گیج شد]

עַשְׂתּוּת ا.ث. (۱) עֶשְׂתּוֹן (۲) אָסוֹן

עַשְׂתֵּי (از آسوری) = אֶחָד یا אַחַת یك [فقط در ע׳-עָשָׂר = אַחַד-עָשָׂר و ע׳-עֶשְׂרֵה = אַחַת-עֶשְׂרֵה یازده]

עַשְׁתֹּרֶת ا.ث. [چون בַּצֶּרֶת] نام الههٔ وفور وتوالد وتناسل در نزد فنیقی‌ها و کنعانیان ـ [در جمع] بچه ها یا نتاج (گله)

עֵת „ [עִתּוֹ] وقت، زمان: לְעֵת בּוֹא הַשֶּׁמֶשׁ در وقت (یا هنگام) غروب آفتاب ـ בְּכָל-עֵת (در) همه وقت || وقت معین ـ اجل ـ موقعیت || ج עִתִּים و עִתּוֹת [עִתּוֹת یا עִתּוֹתַי]

עֵת ندرةً در مقام ا.ر. بکار رفته است

– כְּעֵת ق. فعلاً

– כְּעֵת חַיָּה←חַי[1]

– כְּעֵת מָחָר فردا این وقت، در چنین وقتی فردا

– לְעֵת ح‌ا. در وقتِ، هنگامِ

– לְעֵת-עַתָּה موقتاً، عجالةً

– לְעִתִּים=לִפְעָמִים گاهگاهی

– לְעִתִּים מְזֻמָּנוֹת, בְּעִתִּים מ׳ در اوقات معین

– לְעִתִּים קְרוֹבוֹת اغلب اوقات، بارها

– לְעִתִּים רְחוֹקוֹת بندرت، ندرةً، احیاناً

– בְּעִתּוֹ بموقع (خود)

– בְּלֹא עֵת, בְּלֹא עִתּוֹ بیوقت، نابهنگام، پیش از اجل

– כְּתַב-עֵת, כְּתַב-עֵת نشریه، روزنامه یا مجله ای که در اوقات معین منتشر میشود

– מֵעֵת לְעֵת در تمام روز، پیوسته، همه وقت

– יְדִעֵי הָעִתִּים وقت شناسان: نجوم بینان

עָתַד ف‌م. [چون דָּבַר] قبلاً تهیه ك، آماده ك

– עָתַד مج. [چون אָשַׁר] آماده شدن، تهیه شدن

– הִתְעַתֵּד ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּץ] خود را آماده ك، حاضر شدن یا بودن ـ مستعد بودن ـ قصد داشتن

עַתָּה ق. اکنون، حالا = עכשיו

– וְע׳ واینك ـ پس اینك، پس حالا دیگر

– זֶה ע׳←זֶה

– כִּי ע׳ (۱) هر آینه [در جزای شرط] ـ (۲) زیرا در آن صورت (۳) چه در غیر این صورت

– מֵע׳ וְעַד עוֹלָם از حال تا به ابد

– אֱמֹר מֵע׳ بنا بر این، در این صورت

עָתוּד ا.ر. بزنر = תַּיִשׁ || پیش آهنگ (گله) ـ ∴ پیشوا

עִתּוּד „ عمل آماده ك، تهیه

עֲתוּדַאי „ [چون גַּבַּאי] سرباز ذخیره یا احتیاط

עֲתוּדוֹת (هج) ا.ث. ذخائر ـ ارتش ذخیره یا احتیاط

עִתּוֹן ا.ر. روزنامه، جریده

– ע׳ חַי یا ע׳ שֶׁבְּעַל-פֶּה روزنامهٔ گویا

עִתּוֹנָאוּת ا.ث. روزنامه نگاری

עִתּוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] روزنامه نگار، روزنامه نویس

עִתּוֹנָאִי(ת) ص. روزنامه ای

**עִתּוֹן** ا.ر. روزنامهٔ کوچك ←עָלוֹן

**עִתּוֹנוּת** ا.ث. جرائد، مطبوعات

– **חָפְשׁ ע׳** آزادی مطبوعات

**עִתּוּק** ا.ر. (۱) העתקה (۲) تغییر خط (واگن)، مانوور

– **נְיָר ע׳=נ׳ העתקה** یا **נ׳ פְּחָם**

**עִתּוּת** ا.ث. وقت گذاری، تعیین وقت یا سرعت

**עִתִּי(ת)** ص. منتشر شونده در اوقات معین، نوبت دار: **כְּתָב־עִתִּי=כְּתָב־עֵת←עֵת** || حاضر، آمادهٔ (انجام خدمت)

**עָתִיד** (۱) ص. [چون **אָדִיב**] آماده، مهیا ـ مستعد، ماهر ـ معین، مقرّر ـ [د] آینده: **זְמַן ע׳** (۲) ا.ر. آینده، آتیه، عاقبت ـ زمان آینده

– **עֲתִידוֹת** چیزهای آینده یا قریب الوقوع، قضاهای مقدر

– **לְע׳ לָבוֹא** از این ببعد، از این پس، درآینده ـ در آخر الزمان

– **הוּא ע׳ לָבוֹא** او خواهد آمد

زمان آینده برای بنای صیغهٔ نهی یا "امر منفی" نیز بکار میرود: **אַל תִּשְׁכַּח** فراموش نکن

**עָתִיק** ص. [چون **אָדִיב**] عالی ـ فاخر

**עַתִּיק** (**עַתִּיקָה**) ص. قدیم، باستانی ـ کهنه، قدیمی

– **עַתִּיק־יוֹמִין°** قدیم، عتیق ـ قدیم الایام، (خدای) ازلی

**עַתִּיקוּת** ا.ث. قِدمت، کهنگی

**עֲתִיקוֹת** (ה׳ج) " یا **דְּבָרֵי ע׳** عتیقات، اشیاء عتیقه

– **בֵּית־ע׳** موزه (اشیاء باستانی)

**עֲתִירָה** ا.ث. درخواست، عرضحال ـ استغاثه

**(עָתַם) נֶעְתַּם** (از عربی) ف‌ل. [چون **נֶעֱבַד**] تاریك شدن

**עָתַק**[1] ف‌ل. [چون **חָכַם** ولی در صیغهٔ ا.فا. **עוֹתֵק**] منتقل یا از جا کنده شدن

– **נֶעְתַּק** ف‌ل. [چون **נֶחְפַּז**] منتقل شدن ـ از جای خود تکان داده شدن ـ رونویسی شدن: **הַמְּלוֹן נ׳ אֶל נָקִי** فرهنگ پاکنویس شد || ترجمه شدن

– **הִתְעַתֵּק** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] انتقال یافتن

– **הֶעְתִּיק** [چون **הֶחְכִּים**] (۱) ف‌م. انتقال دادن ـ رونویس ك، استنساخ ك ـ ترجمه ك ـ با حروف زبان دیگر نمایش دادن (۲) ف‌ل. نقل مکان ك، کوچ ك ـ دور شدن، منقطع شدن

– **הַעְתֵּק אֶל נָקִי** پاکنویس ك

– **הָעְתַּק** مج. [چون **הָאֻכַּל**] انتقال داده شدن ـ رونویس شدن ـ ترجمه شدن

**עָתַק**[2] " [چون **חָכַם** ولی بجای ا.فا. **עָתֵק**] ترقی ك ـ قوی شدن

**עָתָק** ا.ر. [چون **חָכָם**] سخن تکبر آمیز، حرف درشت

**עָתֵק** ص. [چون **אָשֵׁם**] سرشار، زیاد ـ روز افزون

**עֹתֶק**[1] ا.ر. [چون **חֹדֶשׁ**] سختی

– **ע׳ צַוָּאר** گردنکشی

**עֹתֶק**[2] " [״] نسخه [م‌ش. با **טֹפֶס**]

**עַתָּק** (**עַתָּקִית**) ا. متصدی مانوور [در خط آهن]

**עָתַר**[1] ف‌ل. [چون **חָכַם** ولی در صیغهٔ ا.فا. **עוֹתֵר**] دعا کردن، استغاثه ك

– **נֶעְתַּר** ف‌ل. [چون **נֶחְפַּז**] [با **ל**] اجابت ك، مستجاب ك

– **הֶעְתִּיר** ف‌ل. [چون **הֶחְכִּים**] = **עָתַר**[1]

**(עָתַר**[2]**) נֶעְתַּר** ف‌ل. [چون **נֶחְפַּז**] فراوان ب

– **הֶעְתִּיר** ف‌م. [چون **הֶחְכִּים**]= **הִרְבָּה** زیاد کردن

**עָתָר**° ا.ر. [چون **חָכָם**] دود = **עָשָׁן** || بوی بخور

**עָתָר** [״] = **עָתָר**[1]

**עֵתָר**[1] " [چون **עֵבֶד**] شن کش یا پنجهٔ چهار شاخه

**עֵתָר**[2] " [״] = **עתירה**

**עַתָּרָה** ا.ث. [چون **עַטָּרָה**] = **עֲתִירָה**

**עַתֶּרֶת** " [چون **עַצֶּרֶת**] وفور، فراوانی ـ ثروت

ע׳ = עַיִן – עַמוּד – עֵרֶךְ

ע״א = עֲבוֹדַת אֱלִילִים – עוֹבֵד אֱלִילִים – עַל אוֹדוֹת – עַמוּד א׳

עאכו״כ = עַל אַחַת כַּמָּה וְכַמָּה

ע״ב = עַמוּד ב׳

עב״ג = עִם בֶּן גִּילָהּ – עִם בַּת גִּילוֹ [در آگهی های مربوط به ازدواج]

עבה״י = עֵבֶר הַיַּרְדֵּן

עב״ל = עִם בְּחִיר לִבָּהּ – עִם בְּחִירַת לִבּוֹ

[در آگهی های مربوط به ازدواج]

ע״ד = עוֹרֵךְ־דִּין

עד״מ = עַל דֶּרֶךְ מָשָׁל بطور مثل، مثلاً

ע״ה = עָלָיו הַשָּׁלוֹם – עַם הָאָרֶץ

עה״ח = עַל הֶחָתוּם

עה״ק = עִיר הַקֹּדֶשׁ

עה״ש = עָלָיו הַשָּׁלוֹם

עו״ד = עוֹרֵךְ־דִּין

עו״ש = עוֹבֵר וָשָׁב [در حساب] جاری

ע״ח = עַל חֶשְׁבּוֹן

ע״י = עַיִן

ע״י = עַל יְדֵי – עַל יַד

עיה״ק = עִיר הַקֹּדֶשׁ

עיו״ט = עֶרֶב יוֹם־טוֹב

עיו״כ = עֶרֶב יוֹם־כִּפּוּר

ע״ש = עַיִן שָׁם

ע״כ = עַד כָּאן – עַל כֵּן – עַל כָּרְחוֹ

עַכו״ם = עוֹבְדֵי כּוֹכָבִים וּמַזָּלוֹת

עכ״פ = עַל כָּל פָּנִים

עמ׳ = עַמוּד(ים)

ע״ש = עַיִן שָׁם – עֶרֶב שַׁבָּת

עש״ק = עֶרֶב שַׁבָּת קוֹדֶשׁ

ע״ת = עַל תְּנַאי

# פּ, פ, ף

**פּ, פ** [در آخر کلمه فقط ף] هفدهمین حرف الفبای عبری برابر با (پ) یا (ف)

**פּ** برای این شکل [פּ, פ] صفت כְּפוּפָה بکار می برند یعنی "خمیده" اما این شکل (ף) با صفت סוֹפִית "نهائی" یا פְּשׁוּטָה "کشیده" مشخص میشود

**פּ׳** شمارهٔ ۸۰ || **ף׳** شمارهٔ ۸۰۰

**(פָּאָה) הִפְאָה** ف‌م. [הִפְאַתָּה; יַפְאֶה; מַפְאֶה; הַפְאֵה (הַפְאִי)] ـم. לְהַפְאוֹת (۱) بر باد دادن، پراکنده کردن (۲) הִפְנָה

**פֵּאָה** ا.ث. [פְּאַת; פְּאָתוֹ] کنج، گوشه ـ طرف، سمت ـ دنبالهٔ موی سر بین شقیقه وگوش که فرقه ای از یهود آنرا بلند کرده در دو طرف صورت می آویزند ـ [مج] وجه، رو: שֵׁשֶׁת פֵּאוֹת הַקִּבְּיָה وجوه ششگانهٔ جسم مکعب || ج פֵּאוֹת [פְּ־ یا פַּאֲתֵי] اطراف، اکناف: פַּאֲתֵי מִזְרָח

- **פּ׳ נְכְרִית** موی مصنوعی، کلاه گیس
- **פְּאַת זָקָן** گوشهٔ ریش در نزدیکی شقیقه (ودر چانه)
- **מִפְּאַת** ح‌ا. از لحاظِ ـ بعلتِ

**פַּאוֹדָלִי*** (ת) ص. ملوك الطوایفی

**פַּאוֹדָלִיוּת** ا.ث. یا ־דָלִיזְם ا.ر. اصول ملوك الطوایفی

**פָּאוֹן** ا.ر. [פְּ־] جسم چند وجهی، کثیر الوجوه || ج פָּאוֹנִים

**פָּאוּנָה*** ا.ث. همهٔ جانوران یك سر زمین

**פֵּאֵר** ف‌م. [פֵּאַרְתִּי; פֵּאֲרָה; יְפָאֵר; מְפָאֵר; פְּאֵר (פְּאֵרִי)] ـم. לְפָאֵר زیبا کردن ـ زینت دادن ـ (با خواندن تسبیح) جلال دادن

- **פֹּאַר** مج. [פֹּאַרְתִּי; פֹּאֲרָה; יְפֹאַר; מְפֹאָר←] = م. **פְּאוֹר** ~ زیبا (کرده) شدن، تزئین شدن
- **נִפְאַר** مج. [چون נִשְׁאַל] = פֹּאַר

- **הִתְפָּאֵר** ف‌ل. [הִתְפָּאַרְתִּי; ־אֲרָה; יִתְפָּאֵר; מִתְ־; הִתְפָּאֵר(־אֲרִי)] ـم. לְהִתְפָּאֵר فخر کردن ـ مورد تمجید قرار گرفتن ـ افتخار کردن ـ افتخار داشتن

**פְּאֵר** ا.ر. [פְּאֵרָה] پوشش تزئینی برای سر ـ [برای زن] روسری آرایشی ـ.: افتخار ـ جلال، شکوه || ج פְּאֵרִים [פְּאֵרֵי و פַּאֲרֵי]

- **כֹּהֵן פְּאֵר** ←כֹּהֵן
- **מְכוֹנִית־פְּאֵר** اتوموبیل لوکس ومجلل

**פַּאֲתֵי** ←**פֵּאָה**

**פֶּבְרוּאָר*** ا.ر. فوریه: ماه دوم اروپائی

**פִּבְּרִין*** " مادهٔ لیفی

**פַּבְּרִיקַצְיָה*** ا.ث. ساخت: عمل ساختن ـ.: جعل

**פִּבְּרֵק** (مصدر جعلی) ف‌م. [چون פִּרְנֵס] جعل ك

- **פֻּבְּרַק** مج. [چون שֻׁחְרַר] جعل شدن

**פָּג** ف‌ل. [چون קָם¹] ضعف ك ـ بیحس یا بیحرکت شدن

- **פָּג תָּקְפּוֹ** مدت اعتبارش منقضی شد
- **נָפוֹג** ف‌ل. [چون נָסוֹג] بیحس شدن
- **הִתְפּוֹגֵג** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] = פָּג
- **הֵפִיג** ف‌م. [چون הֵפִיר] از دست دادن ـ سست یا برطرف ك ـ دور کردن ـ رفع ك، تسکین دادن
- **הוּפַג** مج. [چون הוּקַם] دور شدن ـ برطرف شدن

**פֵּג** ا.ر. [چون גֵּן] میوه (بویژه انجیر) نارس ـ بچهٔ نارس ←**פִּגָּה**

**פִּגָּה** ا.ث. میوهٔ نارس ـ.: دختر نا بالغ

**פָּגוֹדָה*** " بتکده یا معبدبزرگ در هندوچین وژاپن

**פָּגוּז** ا.ر. = פָּגָז || ج פָּגוּזוֹת

**פִּגּוּל** " چیز تنفر آور ونجس ـ کراهت ـ قربانی مردود

**פִּגּוּם** " چوب بست، دار بست ـ کبوتر خان

**פָּגוּם** ص. [چون פָּדוּק] معیوب ـ ناقص ـ سوسه دار: סַכִּין פְּגוּמָה || دیوانه ـ دندان موشی، بریده بریده

– פ׳ בְּאָזְנוֹ سنگین گوش

**פָּגוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ←**פָּגַע** (۱) مبتلا (۲) مُتَرَفّ

**פְּגוּר** ا.ر. عقب ماندگی، عقب افتادگی، کندی ـ تأخیر، تعلل ـ [د.م] پس افت، [در جمع] بقایا

**פָּגוֹשׁ** ״ سنگ فلاخن ـ کمك فنر || ج **פָּגוֹשׁוֹת**

**פָּגָז** (از פָּגוֹזָא°) ا.ر. [چون דָּבָר] نارنجك یا بمب یا گلوله (توپ)

(פָּגַז) **הִפְגִּיז** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] زیرآتش گرفتن

– **הֻפְגַז** مج. [چون הֻזְכַּר] زیر آتش گرفته شدن

**פִּגְיוֹן*** ا.ر. خنجر || ج **־יוֹנוֹת**

**פְּגִימָה** ا.ث. عیب، نقص ـ دندانه ـ [در کارد] سوسه ـ [در ماه] محاق

**פְּגִימוּת** ״ نقص، ناتمامی ـ دندانه ـ سوسه

**פְּגִינָה** ״ = **צְעָקָה**

**פְּגִינַצְיָה*** ״ شماره گذاری در صفحات

**פָּגִיעַ** (**פְּגִיעָה**) ص. زخم بردار ـ در معرض (خطر)

– **לא־פ׳** یا **בִּלְתִּי־פ׳** زخم ناپذیر ـ شکست ناپذیر

**פְּגִיעָה** ا.ث. برخورد، تلاقی، تماس ـ :. حمله ـ صدمه، اذیت ـ خسارت، زیان ـ درخواست (بمنظور شفاعت)، لابه ـ توهین

– **פ׳ בִּכְבוֹד מִשֶּׁהוּ** توهین یا اهانت بکسی

– **פ׳ בַּמַּטָּרָה** اصابت به هدف

**פְּגִיעוּת** ״ وضع چیزی که در معرض خطر است

**פְּגִירָה** ״ (۱) موت (جانور)، [در مورد آدم بد] سَقط شدگی، وصول به دَرَك (۲) **פֶּגֶר**

**פְּגִישָׁה** ״ ملاقات ـ تماس ـ اجتماع ـ پذیرائی

**פָּגַל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] فاسد یا خراب كِ، تقلیب کردن (الکل) ـ مردود کردن ـ مکروه دانستن

– **פֻּגַל** مج. [چون אֻשַּׁר] فاسد شدن ـ تقلیب شدن: **כֹּהַל מְפֻגָּל** الکل تقلیبی || مردود یا مکروه شدن

– **הִתְפַּגֵּל** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مردود یا مکروه شدن

**פָּגַם** ف‌م. [چون זָכַר] معیوب یا سوسه دار کردن ـ ناقص كِ ـ کم كِ، کاستن ـ مردود یا فاقد شرایط دانستن ـ از درجهٔ اعتبار ساقط كِ ـ لکه دار کردن

– **פָּגַם כְּבוֹד פְּלוֹנִי** بفلان توهین کرد

– **נִפְגַּם** مج. [چون נִזְכַּר] و **נִתְפַּגֵּם** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] معیوب شدن، صدمه دیدن ـ فاسد شدن ـ سوسه دار شدن

– **נִפְגְּמָה אָזְנוֹ** گوشش بدهکار نبود، مایل بشنیدن نبود

**פְּגָם** ا.ر. عیب ـ فساد ـ نقصان، نقص ـ ننگ، رسوائی ـ تنزل ـ هتك‌شرف ـ غرامت‌هتك‌ناموس

– **דִּבְרֵי פ׳** سخنان توهین آمیز، انتقاد موهن

– **טַעַם לִפְגָם** چیزی که از ارزش چیز دیگر میکاهد. استدلال غلط

(פָּגַן) **הִפְגִּין** [چون הִזְקִין] ف‌م. در معرض نمایش گذاشتن ـ ابراز داشتن || ف‌ل. تظاهر کردن: وارد تظاهرات (یا دستهٔ تظاهر کنندگان) شدن ـ فریاد کردن

– **הֻפְגַן** مج. [چون הֻזְמַן] در معرض نمایش گذاشته شدن ـ مورد تظاهر قرار گرفتن

**פָּגָן*** (**פְּגָנִית**) ا. مشرِك ـ شخص عامی

**פְּגָנִיוּת** ا.ث. شِرك

**פָּגַע** [چون שָׁלַח] (۱) ف‌م. به (چیزی) برخوردن. تصادفاً یافتن ـ دچار یا مبتلا کردن (۲) ف‌ل. اصرار یا التماس كِ ـ رسیدن، وارد شدن، نزول كِ ـ زدن: **פָּגַע בַּמַּטָּרָה** بهدف زد، :. بهدف خود نائل شد || مورد حمله قرار دادن [با ב] ـ برخوردن: **דְּבָרִיךְ פָּגְעוּ בּוֹ** سخنان تو باو برخورد || توهین كِ، رنجاندن [با ב]: **פָּגַעְתָּ בּוֹ** (یا **בִּכְבוֹדוֹ**) به او توهین کردی، او را دلخور کردی

– **נִפְגַּע** مج. [چون נִשְׁלַח] زده شدن، آسیب دیدن. رنجیده (خاطر) شدن، دلخورشدن

– **הִפְגִּיעַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. وادار به التماس كِ. قرار دادن، نهادن || ف‌ل. اصرار یا التماس كِ. شفاعت كِ

– **בְּמַפְגִּיעַ** ق. قویاً، اکیداً، جداً

**פֶּגַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] حادثه، سانحه، رویداد، اتفاق ـ بلا، گرفتاری، بدبختی

– **פ׳ רַע** شیطان ـ جنی ـ :. شخص مزاحم

**פָּגַר** ف‌ل. [چون רָכַב] سَقط شدن، مردن

– **נִפְגַּר** ف‌ل. [چون נִפְקַד] سقط شدن، مردن. [در مورد آدم بد] به درَك واصل شدن

– פִּגֵּר [چون דִּבֵּר] ف‌ل. واماندن، سست شدن: عقب ماندن ـ تأخیر یا تعلل كـ کند یا عقب ب: הַשָּׁעוֹן מְפַגֵּר בְּעֶשֶׂר דַּקּוֹת ساعت ده دقیقه عقب است || سقط شدن، مردن || ف‌م. نابود یا ویران كـ

– הִתְפַּגֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] سقط شدن ـ بشکل مرده در آمدن

פֶּגֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] لاشه، جسد

פְּגָרָה (از פֶּגֶרא°) ا.ث. مرخصی ـ تعطیل (دادگاه)

פְּגָרוֹן ا.ر. [چون זְכָרוֹן] = פִּגּוּר عقب افتادگی

פַּגְרָן(־רָנִית) ص. عقب مانده: תַּלְמִיד פגרן || کاهل

פַּגְרָנוּת ا.ث. عقب افتادگی، عقب ماندگی

פָּגַשׁ ف‌م. [چون זָכַר] ملاقات كـ: פָּגַשְׁתִּי אוֹתוֹ בְּמִסְעָדָה || مواجه (یا روبرو) شدن با

– נִפְגַּשׁ ف‌ل. [چون נִפְקַד] ملاقات كـ: הוּא רוֹצֶה לְהִפָּגֵשׁ עִם הַמְנַהֵל میخواهد با مدیر (یا مدیر را) ملاقات کند || بهم رسیدن

– פִּגֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] = פָּגַשׁ

– הִפְגִּישׁ ف‌م. [چون הִפְקִיד] روبرو کردن، ملاقات (دو نفر را) فراهم كـ

– הִפָּגֵשׁ مج. [چون הִזְכִּיר] (با هم) روبرو یا مواجه شدن

פַּדָּגוֹג* (־גוֹגִית) ا. متخصص تعلیم و تربیت یا علم تعلیم ـ آموزگار ـ له

פַּדָּגוֹגִי(ת) ص. مربوط بفن آموزش یا تعلیم وتربیت

פַּדָּגוֹגְיָה ا.ث. فن تعلیم یا آموزش

פָּדָה ف‌م. [چون קָנָה] باز خریدن، فدیه (برای چیزی) دادن ـ از گرو در آوردن ـ (با دادن فدیه) آزاد کردن، ∴ نجات دادن

– פ׳ 20 לִירוֹת [د.م] ۲۰ لیره فروش کرد

– נִפְדָּה مج. [چون נִגְלָה] باز خریده شدن، با فدیه آزاد شدن ـ نجات یافتن

פָּדוּי ص. [چون בָּדוּק] بازخریده (شده) ـ ∴ نجات یافته

פַּדוֹלוֹגְיָה* ا.ث. بررسی در حالات کودکان (وبهداشت آنها)

פְּדוּת " باز خرید، فدیه، ∴ نجات ـ فرق، جدائی

פִּדְחַת " [چون צִלְחַת] استخوان پیشانی ـ قسمت پهن چکش

פִּדִיאָטוֹר* (טוּרִית) ا. متخصص بیماریهای کودکان

פִּדִיאַטְרִיָה* ا.ث. علم امراض کودکان

פִּדְיָה " = גְּאֻלָּה; פְּדוּת

פִּדְיוֹם ا.ر. فدیه، باز خرید

פִּדְיוֹן " فدیه، باز خرید ـ دیه ـ فك (رهن یا گرو) ـ ∴ نجات ـ (عایدات حاصله از) فروش || ج ־יוֹנוֹת

– פ׳ הַבֵּן آیین مذهبی که بموجب آن نخست زادهٔ ذکور هر شخص در روز سی ام ولادتش در برابر پنج مثقال نقره از کاهن باز خریده میشود

– פ׳ חֶפְשָׁה حقوق (پرداختی) بجای مرخصی

פִּדִיקוּר* (־קוּרִית) ا. پزشك (دست و) پا

פִּדַּנְט* (פִּדַּנְטִית) ا. = נוֹקְדָן الخ

פִּדַּנְטִיוּת ا.ث. = נוֹקְדָנוּת

פִּדֶּרָטִיבִי(ת) ص. اتحادی [اتحادی

פִּדֶּרָלִי(ת) ص. مربوط به اتحاد چند ایالت یا کشور ـ

פִּדֶּרָלִיזְם* ا.ر. اصول تشکیل چند کشور متحد با یك حکومت مرکزی، فدرالیسم

פִּדֶּרָלִיסְט(־לִיסְטִית) ا. طرفدار فدرالیسم

פִּדֶּרַצְיָה ا.ث. فدراسیون، پیمان اتحاد

פֶּה ا.ر. [פִּי; פִּיו یا פִּיהוּ] دهان، ∴ کلام یا فرمان ـ منقار ـ دهانه، دهنه ـ مدخل ـ شکاف، سوراخ ـ لبه ـ کرانه، ساحل || ج פִּיוֹת یا פִּיפִיוֹת

– פֶּה אֶחָד متفقاً، به اتفاق آراء

– אֶחָד בְּפֶה וְאֶחָד בַּלֵּב دو رو ودو رنگ

– פֶּה אֶל פֶּה روبرو، بالمشافهه، مستقیماً

– בְּכָל פֶּה با اشتهای کامل

– מִפֶּה אֶל פֶּה یا מִפֶּה לְפֶה از این سر تا آن سر، از کران تا کران

– בְּעַל פֶּה ق. از بر، از حفظ ـ زبانی

– בְּחִינָה בְּעַל־פֶּה امتحان شفاهی

– תּוֹרָה שֶׁבְּעַל־פֶּה تورات شفاهی: احادیثی که اکثریت یهود معتقدند تواتراً از موسی بر جا مانده است

– יָד לְפֶה خاموش! [م‌ا] دست بر دهان بگذار

– הָיָה לְפֶה לִפְלוֹנִי سخنگو یا مدافع کسی ب

– מִפִּי از زبانِ، از قولِ [בְּפִי نیز بهمین معنی است]
– כְּפִיו כֵּן לִבּוֹ دل وزبانش یکیست، "دلش با زبان یکیست"
– פִּי־הַבּשֶׁת فرج
– פִּי הַמְּזֻלָּף سرِ آبپاش
– כְּפִי یا לְפִי ح.ا. طبقِ، بر حسبِ، بنابر، موافق - بقدرِ، باندزهٔ، به نسبتِ
– לְפִי דֵּעָתִי بعقیدهٔ من، بنظر من
– כְּפִי אֲשֶׁר [در بیان علت] بهمان اندازه که، بدلیلی که
– לְפִי שֶׁ=מִפְּנֵי שֶׁ از آنرو که
– לְפִי שָׁעָה عجالةً، فعلاً
– עַל־פִּי=כְּפִי; לְפִי
– עַל־פִּי־רֹב←רֹב
– אַף־עַל־פִּי (־שֶׁ) و אַף־עַל־פִּי־כֵן←אַף
– פִּי שְׁנַיִם دو برابر
– "חֶרֶב פִּיּוֹת" شمشیر دو دم
– מַפְתֵּחַ פִּיפִיּוֹת آچار دو سر
**פֹּה** ق. اینجا: שֵׁב פֹּה
– אֵי־פֹּה... אֵי־שָׁם (یك) جائی
– פֹּה וָשָׁם اینجا وآنجا، همه جا [ول گشتن
**פָּהָה** ف‌ل. [چون רָאָה] بکارهای بیهوده مشغول‌ب،
**פְּהוּק** ا.ر. و **פְּהִיקָה** ا.ث. دهن دره، خمیازه
**פָּהַק** ف‌ل. [چون שָׁאַל] = פִּהֵק
– פִּהֵק ف‌ل. [چون כִּחֵשׁ] دهن دره‌ك، خمیازه کشیدن ـ.: بیکار نشستن، مگس پراندن
**פַּהֲקָן(־קָנִית)** ا. آدم بیکار وولگرد، مگس پران
**פּוֹאָה** ا.ث. روناس
**פּוֹאֵמָה*** „ = שִׁיר; פִּיּוּט (قطعهٔ) شعر
**פּוּבְּלִיצִיסְט*(־צִיסְטִית)** ا. نویسندهٔ مقالات سیاسی واجتماعی
**פּוּג** [امر و مصدر از פָּג]
**פּוּגָה** ا.ث. مکث، وقفه
**פּוֹגֵעַ** [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از פָּגַע
**פּוֹגְרוֹם*** ا.ر. قتل عام منظم
**פּוֹדַגְרָה*** ا.ث. نقرس پا
**פּוּדִינְג*** ا.ر. پودینگ

**פּוּדְרָה*** ا.ث. پودر←אבקה
**פּוּדְרִיָּה*** „ پودر دان
**פּוֹזָה*** „ پز، وضع ـ قیافه، ژست ـ.: تظاهر
**פּוֹזִיטִיבִי*(ת)** ص. مثبت
**פּוֹזִיצִיָּה*** ا.ث. [ن] موضع ـ [مو] وضع (دست یا انگشت)
**פּוֹזֶל** ص. [چون שׁוֹמֵר] لوچ، چپ ـ چپ چشم
**פּוֹזְלָנִי(ת)** ص. چپ چشم، لوچ ـ چپ، کج
**פּוֹזְמָק** = פֻּזְמָק
**פּוֹחַ** [امر ومصدر از פָּחַ]
**פּוֹחֵז** ص. [چون אוֹהֵב]←פָּחַז لاابالی ـ سبك منز
**פּוֹחֵחַ** ص. [چون שׁוֹלֵחַ] ژنده پوش، نیم برهنه
**פּוֹחֵת** [چون אוֹהֵב] ا.فا. از פָּחַת کم شونده
**פּוֹטוֹגֵנִי*(ת)** ص. [درباب کسی گفته میشود] که در عکس خوب می افتد یا عکسش خوب در میاید
**פּוֹטוֹגְרָפִי(ת)** ص. عکسی ـ مربوط به عکاسی
**פּוֹטוֹגְרַפְיָה** ا.ث. (۱) צִלּוּם (۲) תַּצְלוּם
**פּוֹטוֹמֶטֶר*** ا.ر. نور سنج || ج ־מֶטְרִים
**פּוֹטוֹמֶטְרִיָּה** ا.ث. نور سنجی، سنجش شدت روشنائی
**פּוֹטֶנְצִיָאלִי*(ת)** ص. دارای نیرو یا استعداد نهانی، عامل بالقوه
**פּוֹטֶנְצִיָּה** ا.ث. نیرو، قوّه ـ.: استعداد
– בְּפוֹ' ق. بالقوه
**פּוֹטָשׁ*** ا.ر. = אשלג
**פּוּךְ** „ (سنگ) سُرمه
**פּוֹל** „ باقلا
**פּוֹלוֹ*** „ چوگان بازی
**פּוֹלֵחַ** [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از פָּלַח
**פּוֹלֵט** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּלַט
**פּוֹלְיאֶדֶר*** ا.ر. = פֵּאוֹן || ج ־אֶדְרִים
**פּוֹלִיגוֹן*** „ = מְצָלָע
**פּוֹלִיגְלוֹט*(־לוֹטִית)** ا. = בַּלְשָׁן(־שָׁנִית)
**פּוֹלִיגַמְיָה*** ا.ث. تعدّد زوجات
**פּוֹלִיטִי(ת)** ص. سیاسی←מְדִינִי
**פּוֹלִיטַיקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] = מְדִינַאי
**פּוֹלִיטִיקָה*** ا.ث. = מְדִינִיוּת

**פוליטיקן(־קנית)** ا. سياست باز ـ دسيسه كار
**פוליטיקנות** ا.ث. سياست بازى ـ دسيسه كارى
**פוליטכניון*** ا.ر. دارالفنون
**פולין*** ا.ث. لهستان
**פולינום*** ا.ر. = רב־איבר [زير רב¹]
**פוליסה*** ا.ث. بيمه نامه، سندِ بيمه
**פוליפ** يا **פוליפוס*** ا.ر. پوليپ، بواسير لحمى
**פוליפוני*(ת)** ص. بسيار صدا، نمايندهٔ چندين صدا
**פוליתאיזם*** ا.ر. شرك
**פוליתאיסט(־איסטית)** ا. مشرك
**פולמוס** = פלמוס
**פולני(ת)** ص ـ ا. لهستانى
**פולקה*** ا.ث. قسمى رقص دو نفرى با ضرب دو وچهار
**פולקלור*** ا.ر. = ידע־עם عقايد ورسوم وافسانه هاى باستانى يك ملت ـ توده شناسى
**פולקרי(ת)** = קטבי(ת)
**פולש** [چون שומר] ا.فا. از פלש
**פום** يا **פומא°** ا.ر. = פה دهان ـ دهانه، دهنه
ـ **לפום** = לפי بر حسبِ، بقدرِ ـ **לפום כן** = לפיכך
**פומבי** الخ = פמבי الخ
**פומיה** ا.ث. = נקב
**פומית** " سرِ نى قليان وامثال آن ـ [در نى وامثال آن] لبك، دهنى
**פומלו*** ا.ر. دارابى || ج ־לות
**פון** [امر ومصدر از פוּן¹]
**פונדה; פונדק** = פנדה الخ
**פונה** [چون קונה] (۱) ا.فا. از פנה (۲) ا.ر. = פנה
**פונולוגיה*** ا.ث. صدا شناسى
**פונטי(ת)** ص. مربوط بصدا شناسى يا فنتيك
**פונטיקה*** ا.ث. صدا شناسى
**פונקציה*** " (۱) תפקיד (۲ ـ ر) تابع
**פונקציונלי(ת)** ص. مربوط بوظائف اعضاء ـ مناسب انجام وظيفه
**פוסטולט*** ا.ر. شرط اصلى، لازمه، فرض مسلم
**פוספור*** " = זרחן

**פוסק** ا.ر. [چون שומר] ا.فا. از פסק فيصل دهنده، داور ـ [هن] درازا، طول
ـ (ספרי) **פוסקים** كتابهاى فقهى يهود
**(פוע) הפיע** [چون הניע] = הפיח ← נפח
**פועל** ا.ر. [چون אוהב] ا.فا. از פעל كارگر ـ [د] فاعل، كننده
ـ **ועד הפ'** هيأت عامله، كميتهٔ مجريه [عمله
ـ **פ' פשוט** و **פ' שחור** كارگر ساده (يا بى تخصص)،
ـ **בינוני פ'** ← בינוני
**פועלי(ת)** ص. مربوط به كارگران
**פועלת** ا.ث. [־עלתו] [مؤنث פועל] || ج ־עלות
**פוער** [چون שואל] ا.فا. از פער
**פופולרי*(ת)** ص. (داراى وجههٔ) ملى، محبوب ـ مناسب (حال مردم)، ساده: **סגנון פ'** || مردم پسند، عمومى، متداول
**פופולריות** ا.ث. محبوبيت، وجههٔ(ملى)، شهرت ـ سادگى
**פופולריזציה** ا.ث. توضيح موضوعات علمى بزبان ساده
**פוץ** [امر ومصدر از פץ]
**פוצה** [چون קונה] ا.فا. از פצה
**פוצץ** [چون שומר] ا.فا. از פצץ
ـ **הגה פ'** مصمتى كه در تلفظ آن مخرج صدا بسته وبعد از آن هوا يك مرتبه خارج ميشود چون פ
**פוק** [امر ومصدر از פק]
**פוקד** [چون שומר] ا.فا. از פקד
**פוקה** ا.ث. سنگ لغزش، مانع ـ ∴ ناراحتى وجدانى
**פוקר** [چون שומר] ا.فا. از פקר (شخص) بيدين
**פור¹** ا.ر. قرعه، پشك: **הפיל פ'** قرعه انداخت
**(פור²) הפיר** ف م. [יפיר; מפיר; הפר (הפירי)]
م. **להפיר** = **הפר** [زير פרר] [مى فشارند
**פורה** ا.ث. چرخشت ـ ظرفى كه انگور را در آن
**פורה** (**פורה** يا **פוריה**) ص. [ا.فا. از פרה] باروَر، ثمردار ـ حاصل خيز ـ ∴ فراوان ـ دامنه دار || ج ־רים (רות)
**פורום*** ا.ر. [در روم باستان] ميدان ـ ديوانخانه ـ [∴ مجمع
**פורח** ص. [چون שולח] ا.فا. از פרח شكوفه كننده ـ پرواز كننده ـ ∴ در حال توسعه

– נְשִׁיקָה פּוֹרַחַת بوسه ای که (از دور) پرتاب کنند
**פּוֹרְחוֹת** (هج) ا.ث. ابر رقیق ونازك که مانند است به طرّه های مو یا پشم
**פּוֹרְיָה** [شکل دیگر פּוֹרָה مؤنثِ פּוֹרֶה]
**פּוֹרִיוּת** ا.ث. حاصل خیزی ـ.: قوهٔ تولید ـ سودمندی
**פּוּרִיזְם** یا **־רִיסְם*** ا.ر. اصالت پاکی زبان، عقیدهٔ افراطی به ترك استعمال لغات واصطلاحات بیگانه
**פּוּרִים** (هج) ״ پوریم: عید چهاردهم ماه אדר بمناسبت رهائی قوم یهود از قتل عامی که هامان نقشهٔ آنرا طرح کرده بود ـ [م‌ا] قرعه ها ← کتاب استر
– פּ׳ קָטָן روز چهاردهم אדר ראשון
– פּ׳־שׁוּשָׁן جشن پوریم در روز پانزدهم אדר در شهرهائی که محصور بوده اند
**פּוּרִיסְט*(־רִיסְטִית)** ا. طرفدار פּוּרִיזְם←
**פּוֹרְמוּלָה*** ا.ث. = נֻסְחָה فرمول، قاعده
**פּוֹרְמָלִי*(ת)** ص. رسمی ـ تشریفاتی ـ صوری
**פּוֹרְמָלִיוּת** ا.ث. رعایت تشریفات (رسمی) ـ رسمیت
**פּוֹרְמַצְיָה*** ا.ث. (۱) תְּצוּרָה (۲ ـ ن) = עֻצְבָּה
**פּוֹרְנוֹגְרָפִי(ת)** ص. مستهجن
**פּוֹרְנוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. هزلیات ـ (عکس های) الفیه وشلفیه
**פּוֹרֵס** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּרַס پاره کننده ـ بُرنده: סַכִּין פּוֹרֶסֶת کارد نان بری
**פּוֹרֵעַ(־רַעַת)** ا. [ا.فا. از פָּרַע] آشوب گر ـ قلدر || ج פּוֹרְעִים(־עוֹת)
**פּוֹרְעָנוּת** = פֻּרְעָנוּת
**פּוֹרְצָנִי(ת)** ص. رخنه کننده ـ مخرّب
**פּוֹרֵק** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּרַק
**פּוֹרְקָן** = פֻּרְקָן
**פּוֹרֶקֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶמֶת] کرجیِ بار خالی کنی
**פּוֹרֵשׁ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּרַשׁ کسیکه خود را از جماعت جدا و با عقیدهٔ عمومی مخالفت میکند
**פּוֹרָת** = פֹּרָת
**פּוּרְתָּא°** ا.ث. مقدار کم ـ [در مقام صفت] جزئی
**פּוּשׁ** [امر ومصدر از פָּשַׁשׁ]
**פּוֹשֵׁט** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּשַׁט کننده ـ دور کننده ـ دراز کننده
– פּ׳־יָד گدا، سائل ـ [م‌ا] دست دراز کن
– פּ׳־עוֹר پوست کن ـ.: اجحاف گر، گوش بُر
– פּ׳־רֶגֶל ورشکست، ورشکسته
**פּוֹשֵׁעַ** ا.ر. [چون פּוֹרֵעַ] مجرم، مقصر ـ جانی ـ [در مقام صفت] توأم با تقصیر: רְשָׁלָנוּת פּוֹשַׁעַת
– פּ׳־יִשְׂרָאֵל کافر نسبت بدین یهود
– פּ׳־מִלְחָמָה جنایت کار جنگ
**פּוֹשֵׁק** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּשַׁק
**פּוֹשָׁר** ص. [״] ولرم، ملول، نیم گرم ـ.: بی علاقه. سرد، غیر صمیمانه
**פּוֹשְׁרִים** یا **־רִין°** (هج) ا.ر. آب نیم گرم
**פּוֹתֶה, פֹּתֶה(־תָה)** ص. [ا.فا. از פָּתָה] ساده لوح، ابله || ج ־תִים (תוֹת)
**פּוֹתָה** ا.ث. پاشنه (در) ـ لولا ـ یاتاقان
**פּוֹתֵחַ** ا.ر. [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از פָּתַח باز کننده، گشاینده ـ دهانه
**פּוֹתְחָן** ״ [־חַן] درِ قوطی باز کن ـ پاکت بُر، نامه‌گشا
**פּוֹתֶחֶת** ا.ث. [־תַּחְתּוֹ] اسبابِ قفل گشائی ـ کلید قفل های گوناگون || ج פּוֹתְחוֹת
**פּוֹתֵל** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از פָּתַל
**פּוֹתֵק** [״] ا.فا. از פָּתַק
**פּוֹתֵר** ا.ر. [״] حل کننده ـ تعبیر کننده، معبر
**פָּז** ״ [چون פָּם] زرِ ناب، طلای خالص
**פָּזֶה*** ا.ث. [در برق] فاز
**פִּזּוּז** ا.ر. (۱) כִּרְכּוּר (۲) רְקוּד
**פִּזּוּל** ״ لوچی
**פִּזּוּם** ״ زمزمه = זִמְזוּם
**פָּזוּר** ص. [چون פָּדוּק] پراکنده
– פְּזוּר־נֶפֶשׁ پریشان، گیج
**פִּזּוּר** ا.ر. عمل پراکنده ك یا پاشیدن یا جدا کردن. عمل متفرق ك یا مرخص ك یا بستن
– פּ׳־נֶפֶשׁ پریشانی حواس، گیجی
**פִּזּוֹרָה** ا.ث. =תְּפוּצָה; הִתְפַּזְּרוּת
**פָּזַז**[1] ف‌ل. [چون חָגַג] چابك شدن، تند حرکت ك
– **פִּזֵּז** ف‌ل. [چون הִלֵּל] جست وخیز کردن

(פָּזַז ²) הוּפַז ف‌ل. [چون הוּסַב] تصفیه شدن
←מוּפָז ‖طلائی رنگ ب
– הֻפַז ف‌م. [چون הֻתַל] طلائی رنگ ك
פָּזִיז ص. [چون בָּהִיר] عجول ـ شتابکارانه
פְּזִיזוּת ا.ث. شتاب زدگی، دست پاچگی ـ سبك مغزی
פְּזִילָה „ (۱) פְּזִיל (۲ .) نگاه زیر چشمی به اطراف
פְּזִימָה „ = פְּזוּם
פָּזַל ف‌ل. [چون פָּקַד] لوچ ب ـ چپ یا زیر چشمی
– נִפְזַל ف‌ل. [چون נִפְקַד] لوچ شدن
– הִפְזִיל ف‌م. [چون הִפְקִיד] چپ ك، بیکسو انداختن (نگاه)
פַּזְלָן(־לָנִית) ا. آدم لوچ یا چپ چشم، احول
פַּזְלָנוּת ا.ث. نگاه چپ
פַּזְלָנִי(ת) ص. چپ، لوچ: עַיִן פַּזְלָנִית
פַּזֶּלֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] لوچی، چپ چشمی
פִּזֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] زمزمه ك، آهسته خواندن
– פֻּזַּם مج. [چون אֻשַּׁר] با زمزمه سروده شدن
פִּזְמוֹן ا.ر. تصنیف، ترانه ـ برگردان، بندِ گردان
פִּזְמוֹנָאוּת ا.ث. ترانه سازی
פִּזְמוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] سرود ساز ـ ترانه ساز ـ سراینده
פִּזֵּם ف‌م. [چون פִּרֵנֵס] سرودن یا خواندن (شعر یا ترانه)
פֻּזְמָק* ا.ر. [־מַק] جوراب ساقه بلند ‖ج ־מָקָאוֹת
פִּזֵּמֵק ف‌م. [چون פִּרֵנֵס] جوراب پوشانیدن
פִּזֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] پراکنده ك، متفرق ك:
פַּזֵּר אֶת הַקָּהָל ‖ پاشیدن ـ مرخص ك ـ بستن (پارلمان) ـ تلف ك، بیهوده خرج ك
– פִּזֵּר אֶת דַּעְתִּי مرا از فکر یا دلتنگی در آورد
– פֻּזַּר مج. [چون אֻשַּׁר] پراکنده یا متفرق شدن ـ مرخص شدن
– נִפְזַר مج. [چون נִפְקַד] پراکنده شدن
– הִתְפַּזֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پراکنده شدن ـ کوشش خود را در چند جهت بکار بردن
פִּזּוּר ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] پراکندگی
– פִּזּוּר־נֶפֶשׁ گیجی، پریشانی، عدم تمرکز
פַּזְרָן(־רָנִית) ا. شخص مبذّر یا ولخرج
פַּזְרָנוּת ا.ث. تبذیر، ولخرجی
פַּזְרָנִי(ת) ص. مبذّر، ولخرج ـ اسراف آمیز
פַּח ¹ ا.ر. دام، تله: יָקוּשׁ פַּח دام نهادن
פַּח ² „ صفحه، ورقه ـ پیت، حلب ـ قوطی
– פַּח אַשְׁפָּה خاکروبه دان، ظرف زباله
– פַּח לָבָן حلب ورق، آهن سفید، حلبی
– פַּח פְּלָדָה (אָבוּץ) تنکهٔ آهن سفید
פָּח ف‌ل. [چون קָם¹] وزیدن = נָשַׁב ‖ ف‌م. :
פָּח אֶת נַפְשִׁי مرا دلسرد یا نومید کرد
– הֵפִיחַ [چون הֵנִיעַ] ف‌م. وزیدن بر ـ از دهن در آوردن یا منتشر کردن ـ آشوب در (محلی) بر پا کردن ‖ف‌ل. دمیدن، وزیدن ـ آه کشیدن ـ پیف ك، [با ב] بهیچ شمردن
פָּחַד ف‌ل. [چون שָׁאַל] ترسیدن ـ لرزیدن
– נִפְחַד ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] ترسیدن، وحشت داشتن
– פִּחֵד [چون כִּחֵשׁ] ف‌م. ترسیدن ‖ف‌م. ترساندن
– הִתְפַּחֵד ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] وحشت ك
– הִפְחִיד ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] ترسانیدن
– הֻפְחַד مج. [چون הֻרְעַל] ترسانده شدن
פַּחַד ا.ر. [פַּחְדִי] ترس، خوف: פ׳ אֱלֹהִים خدا ترسی، ترس از خدا ‖ آنچه مایهٔ ترس یا مورد پرستش باشد ‖ ج פְּחָדִים [פַּחֲדֵי]
– אַל פ׳! نترس، جای ترس نیست!
– הַפ׳ עֵינָיו גְּדוֹלוֹת ترس (یا ترسو) همه چیز را بزرگ می بیند
פַּחְדָּה ا.ث. [چون יַלְדָּה] = פַּחַד
פַּחְדָן(־דָנִית) ا ـ ص. (آدم) ترسو
פַּחְדָנוּת ا.ث. ترسوئی، بزدلی
פַּחְדָנִי(ת) ص. ترسو، بز دل ـ ناشی از ترس، خائفانه
פָּחָה ا.ر. [פַּחַת; פָּחָתוֹ] والی ـ پاشا ‖ ج פַּחוֹת
פָּחוּד ص. [چون בָּדוֹק] ترسیده، ترسان، وحشت زده
פַּחֲוָה ا.ث. قلمروِ والی یا پاشا، پاشا نشین
פָּחוּז ص. [چون בָּדוֹק] = נִחְפָּז شتابزده
פַּחוֹן ا.ر. خانهٔ موقتی که دیوار های حلبی دارد
פָּחוּס ص. [چون בָּדוֹק] پهن شده ـ له شده ـ شلجمی، پیازی

**פָּחוּת** ص. [״] کم ـ کمتر = **פָּחוֹת** ‖ بدتر = **גָּרוּעַ**
**פָּחוֹת** ق ـ ص. کمتر
– **פ׳ אוֹ יוֹתֵר** کم یا بیش، کمابیش، بیش وکم
– **לַפ׳, לְפָחוֹת** یا **לְכָל הַפ׳** اقلاً، دست کم
– **תֵּשַׁע פ׳ רֻבַּע = רֻבַּע לְתֵשַׁע** یك ربع مانده به ۹
**פְּחוּת** ا.ر. کاهش (نرخ رسمی پول)
**פָּחַז** ف‌ل. [چون **שָׂאַל**] ابلهی ك ـ مغرور یا از خود راضی ب
– **פִּחֵז** [چون **כִּחֵשׁ**] = **פָּחַז**
– **הִתְפַּחֵז** ف‌ل. [چون **הִתְנַהֵל**] سبکسری ك ـ دست پاچگی ك، عجول ب
– **הִפְחִיז** ف‌م. [چون **הִשְׁאִיל**] مغرور یا از خود راضی ك
**פַּחַז** ا.ر. [چون **פַּחַד**] عدم متانت ـ شتاب زدگی ـ لاابالی گری
**פַּחֲזוּת, ־זָנוּת** ا.ث. = **פַּחַז; פְּזִיזוּת**
**פַּחֲזָן(־זָנִית)** ا. آدم عجول یا لاابالی وسبکسر
**פַּחֲזָנִי(ת)** ص. شتاب زده، عجول ـ سبکسر، لاابالی
**(פָּחַח) הֵפַח** ف‌م. [چون **הֵרַע←רָעַע**] بدام انداختن
**פֶּחָח** ا.ر. [**פַּחָח**] حلبی ساز، آهن ساز
**פֶּחָחוּת** ا.ث. آهن سازی، پیت سازی، حلب سازی
**פֶּחָחִיָּה** ״ کارگاه حلب سازی یا آهن سازی
**פְּחִי־נֶפֶשׁ** ا.ر. یأس، نومیدی، سرخوردگی
**פְּחִיסָה** ا.ث. عمل له ك
**פַּחִית** ״ حلب یا پیت کوچك ـ صفحهٔ فلزی کوچك
**פְּחִיתָה** ״ کاهش، تقلیل
**פְּחִיתוּת** ״ کاهش، کم شدگی
– **פ׳ כָּבוֹד** کسر شأن، توهین
**פְּחָלִין** ا.ر. گالهٔ (کاه) که چشمه های گشاد دارد [مفرد آن **פְּחַל** مصرف نمیشود]
**פְּחָלָץ** ״ [چون **עַכְבָּר**] چار پا یا مرغ پر کرده، خیك
**פִּחְלֵץ** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] پر کردن (پوست جانور)
**פִּחֵם** ف‌م. [چون **כִּחֵשׁ**] با زغال سیاه ك ـ (تبدیل به) زغال ك
– **פֻּחַם** مج. [چون **רֻחַם**] با زغال سیاه شدن ـ زغال شدن
– **הִתְפַּחֵם** ف‌ل. [چون **הִתְנַהֵל**] (مانند) زغال شدن ـ برق زده شدن

**פֶּחָם** ا.ر. [**פַּחַם**] زغال (چوب) ـ ج **פֶּחָמִים** [**פַּחֲמֵי**]
– **נוֹרַת־פ׳** لامپ الکتریکی
– **נְיָר פ׳** کاغذ واگیر(ه) = **נ׳ עִתּוּק**
– **פַּחַם־אֶבֶן** زغال سنگ ‖ ج **פַּחֲמֵי־אֶבֶן**
**פַּחְמָה** ا.ث. نمك اسید کربنیك، کاربنات
– **פַּחְמַת־הָאַשְׁלָגָן** کاربنات دوپوطاس
**פִּחְמוּן** ا.ر. عمل کاربن زدن یا تبدیل به کاربن ك
**פֶּחָמִי(ת)** ا. زغال ساز، زغال گیر
**פַּחֲמֵימָה** ا.ث. ایدرات دوکاربن
**פַּחְמֵימָן** ا.ر. [־מַן] ایدروکار بور
**פַּחְמָן** ״ [״] کاربن
**פַּחְמָנִי(ת)** ص. کاربن دار، کاربنیك
– **חֻמְצָה פַּחְמָנִית** اسید کربنیك
**פַּחֶמֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] شاربن، سیاه زخم
**פַּחְמָתִי(ת)** ص. دارای کاربن: **סִידָן פ׳** کاربنات دو کلسیوم
**פָּחַס** ف‌م. [چون **שָׂאַל**] له ك، پهن ك ـ بهم زدن
– **נִפְחַס** مج. [چون **נִשְׁאַל**] له شدن، پهن شدن
**פַּחַר** ا.ر. [چون **בַּעַל**] = **כְּלִי־חֶרֶס** سفال، سفالینه
**פָּחַת** [**פָּחַתִּי; יִפְחַת** (یا اگر متعدی باشد **יִפְחֹת**); **פּוֹחֵת; פְּחַת** (**פַּחֲתִי**)] ـ م. **פָּחוֹת, פָּחֹת; לִפְחוֹת** (۱) ف‌م. کم ك، کاستن (از) ـ (۲) ف‌ل. کم شدن، تخفیف یافتن
– **נִפְחַת(־חָתָה)** مج. [**יִפָּחֵת; נִפְחָת; הִפָּחֵת** (**הִפְחַתִּי**)] ـ م. **לְהִפָּחֵת** کم شدن، کاهش یافتن، پائین آمدن: **עֶרֶךְ הַדּוֹלָר נִפְחַת**
– **הִפְחִית** [چون **הִשְׁחִית**] ف‌م. کم ك، تفریق ك ‖ ف‌ل. معیوب شدن ـ کم شدن
– **הֻפְחַת** مج. [چون **הֻשְׁחַת**] کاسته شدن، تقلیل یافتن ـ تنزل ك
**פְּחָת** ا.ر. کاهش ـ کسر ـ ضایعات ـ استهلاك
**פַּחַת** ا.م. [چون **פַּחַד**] چاله، حفره
– **בְּעִבְרֵי פִי־פַּחַת** در لب چاه
**פְּחֻתָּת** ا.ث. خوره ـ تو رفتگی ‖ ج **פְּחָתוֹת (פַּחֲ־)**
**פִּטְדָה** ״ [چون **שִׁמְלָה**] یاقوت زرد، زبرجد هندی

**פְּטוֹטֶרֶת** ״ [چون כּוֹתֶרֶת] برگدم ـ ساقه یا دم میوه
**פְּטוּם** ا.ر. ترکیب، تهیه ـ عمل پروار ساختن یا پُر کردن
– **פְּטוּמֵי מִלִּים** یاوه سرائی، وعده های پوچ
**פָּטוּם** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **פָּטַם** پرواری، پروار شده ـ ترکیب یا ساخته شده ـ پر (شده)
**פָּטוּר** ص. [״] ا.مف. از **פָּטַר** بخشوده، معاف ـ آزاد، مرخص ـ مبرّا
**פְּטוּר, פִּטּוּר** ا.ر. بخشودگی، معافیت
**פִּטּוּר** ״ عمل مرخص کُ یا بخشودن ـ [بصیغهٔ ج] بخشودگی، معافیت ـ بر کناری ـ رهائی، طلاق
– **גֵּט פִּטּוּרִין**° = **סֵפֶר כְּרִיתוּת**
**פִּטֵּט** ف‌ل. [چون הִלֵּל] = **פִּטְפֵּט**
**פַּטָּט (פַּטָּטָת)** و **פַּטִּיט (פַּטִּיטָה)** = **פַּטְפְּטָן(־טָנִית)**
**פְּטִיצָה*** ا.ث. دادخواست (دسته جمعی) ← **עצומה**
**פְּטִירָה** ״ جدائی ـ در گذشت، رحلت
**פַּטִּישׁ** ا.ر. چکش ـ پُتک
– **בֶּן־פ׳** چکش دستی، چکش کوچک
– **פ׳ הַחָזָק** پتک نیرومند: لقب دانشمندان بزرگ واهل کلام
– **בֵּין הַפ׳ וּבֵין הַסַּדָּן** بین دو محظور (واقع شده)
**פַּטִּישׁוֹן** ا.ر. چکش کوچک
**פֶּטֶל** ״ [چون דֶּגֶל] تمشک
**פָּטָלִי(ת)** ص. جبری ـ معتقد بجبر وتفویض
**פָּטָלִיוּת** ا.ث. یا **פָּטָלִיזְם*** ا.ر. کیش جبری
**פָּטָלִיסְט(־לִיסְטִית)** ا. پیرو کیش جبر وتفویض
**פִּטֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پروار کردن ـ ترکیب کُ ـ پُر کردن
– **פִּטֵּם אֶת הַתַּלְמִידִים בִּידִיעוֹת** معلومات را درمغز شاگردان چپانیدن (یا بزور فرو کردن)
– **פֻּטַּם** [چون אֹשַׁר] پروار یا پرورده شدن ـ چپانیده شدن
– **הִתְפַּטֵּם** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پر خوردن، خود را [پروراندن
**פִּטָּם** ا.ر. گاو پرواری
**פֶּטֶם** ״ [چون דֶּגֶל] اجزای بخور، ادویه
**פְּטֶם** ״ [פִּטֵּם] دکمه یا بر آمدگی (در سر انار)
**פִּטְמָה** ا.ث. نوک پستان ـ سر پستانک ـ دکمه، برآمدگی
**פָּטֶנְט*** ا.ر. پروانهٔ استفاده انحصاری از اختراع
**פִּטְפוּט**[1] ״ یاوه (گوئی)، وَراجی ـ پچ پچ
**פִּטְפוּט**[2]**, פַּטְ־** ״ پایه ـ زیر اطوئی
**פִּטְפֵּט** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] وَرّاجی کُ ـ فضولی کُ
– **פ׳ בְּיִצְרוֹ** بر فکر یا غریزهٔ خود غلبه کرد
**פַּטְפְּטָן(־טָנִית)** ا ـ ص. (آدم) وراج ویاوه گو
**פַּטְפְּטָנוּת** ا.ث. وراجی، یاوه گوئی، یاوه سرائی
**פַּטְפְּטָנִי(ת)** ص. وراج ـ مبنی بر یاوه سرائی
**פָּטַר** [چون שָׁמַר] ف‌م. مرخص کُ ـ بخشودن، معاف کُ ـ رها کردن، طلاق دادن ـ جریان (چیزی) را آزاد گذاشتن ‖ ف‌ل. خود را کنار کشیدن، گریختن
– **בָּרוּךְ שֶׁפְּטָרַנִי** یك سر خر کم، از شرش خلاص شدم
– **נִפְטַר** مج. [چون נִפְקַד] آزاد یا فارغ شدن ـ بخشوده یا معاف شدن ـ در گذشتن، رحلت کُ
– **פִּטֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] منفصل یا اخراج کُ ـ مرخص یا روانه کُ ـ بخشودن، معاف کُ
– **פֻּטַּר** مج. [چون אֹשַׁר] منفصل یا مرخص شدن ـ بخشوده شدن
– **הִתְפַּטֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] استعفا کردن، استعفا دادن، کناره گیری کُ ـ آزاد شدن ـ رهائی یافتن
– **הִפְטִיר** [چون הִקְצִיר] ف‌م. مرخص یا منفصل کُ ‖ ف‌ل. سوگواری کُ
– **הַפְטָרָה בְּנָבִיא** ״هفطارا״ خواندن ← **הפטרה**
– **הַפְטֵר בְּשָׂפָה** دهن (به فحاشی یا استهزاء) گشودن
**פֶּטֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] بچه ای که برای نخستین بار رحم را باز کند، نخست زادهٔ مادر (اعم از انسان یا جانور) ← **בְּכוֹר**
**פִּטְרָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] = **פֶּטֶר**
**פַּטְרוֹל*** ا.ر. دستهٔ گشتی
**פֶּטְרוֹל*** ״ بنزین
**פֶּטְרוֹלוֹג*** (־לוֹגִית) ا. سنگ شناس
**פֶּטְרוֹלוֹגְיָה** ا.ث. سنگ شناسی
**פֶּטְרוֹלְיאוּם*** ا.ر. نفت

**פַּטְרוֹן*(־רוֹנָה)** ا. مشوّق، حامی
**פַּטְרוֹנוּת** ا.ث. حمایت ـ تشویق
**פֶּטְרוֹסִילְיוֹן** یا **־סֶלִינוֹן*** ا.ر. جعفری
**פַּטְרִיאַרְךְ*** „ رئیس طایفه ـ اسقف بزرگ کلیسای یونانی
**פִּטְרִיָּה** ا.ث. قارچ، سماروغ
**פַּטְרִיוֹט*(־רִיוֹטִית)** ا. (شخص) میهن پرست
**פַּטְרִיוֹטִי(ת)** ص. میهن پرستانه ـ میهن پرست
**פַּטְרִיוֹטִיוּת** ا.ث. میهن پرستی
**פִּטְרָת** „ [چون בִּקְרָת] طفره، بهانه
**פִּי←פֶּה**
**פִּיאָה = פֵּאָה**
**פִּיגָ'מָה*** ا.ث. پیجامه
**פִּיד** ا.ر. بلا، مصیبت
**פִּיָּה** ا.ث. = פּוּמִית
**פִּיוּט** ا.ر. شعر ←שִׁיר و שִׁירָה
**פִּיוּטִי(ת)** ص. شعری ـ חֵרוּת פִּיוּטִית ضرورت شعری
**פִּיוּס**[1] ا.ر. دلجوئی، استمالت ـ اصلاح (ذات البین)
**פִּיוּס**[2] „ = הַגְרָלָה
**פִּיוֹת** [جمع פֶּה و פִּיָּה]
**פִּיחַ** ا.ر. [چون שִׂיחַ] دوده
**פִּיַּח** ف‌م. [چون שִׂיַּח] (با دوده) سیاه ك
**פִּיחָה** ا.ث. باد یا گازی که از شکم خارج شود
**פִּיחוֹן** ا.ر. مرکب چین
**פִּיַּט** ف‌م ـ ل. [چون קִיַּם] (شعر) ساختن (یا گفتن)، بنظم در آوردن
**פִּיּוּט** ا.ر. [چون זִיּוּת] شعر (ویژه در بعضی نماز ها)
**פַּיָּט (פַּיָּטָן)** = פיטן الخ ‖ ج פַּיָּטִים (פַּיָּטוֹת)
**פִּיְטָן [־טַן] (־טָנִית)** ا. شاعر (اشعار نمازی) ←פִּיַּט
**פִּיֵּךְ** ف‌م. [چون קִיֵּם] سرمه کشیدن
– **פֻּיַּךְ** مج. [چون קֻיַּם] سرمه کشیده شدن: עֵינַיִם מְפֻיָּכוֹת چشمان سرمه کشیده یا سرمه دار
**פִּיל (פִּילָה)** ا. پیل، فیل
**פִּילֶגֶשׁ** ا.ث. [פִּילַגְשׁוֹ] صیغه ـ ، مترس ‖ ج **־לַגְשִׁים**
**פִּילְהַרְמוֹנִי*(ת)** ص. عاشق موسیقی ـ فیلارمونی
**פִּילוֹלוֹג(־לוֹגִית)** ا. زبان شناس
**פִּילוֹלוֹגִי(ת)** ص. مربوط به زبان شناسی
**פִּילוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. زبان شناسی، علم زبان
**פִּילוֹן** ا.ر. بچه فیل
**פִּילוֹסוֹף*(־סוֹפִית)** ا. فیلسوف
**פִּילוֹסוֹפִי(ת)** ص. فلسفی
**פִּילוֹסוֹפְיָה** ا.ث. فلسفه
**פִּילֶטֶלְיָה*** „ = בוּלָאוֹת جمع آوری تمبر
**פִּילֶטֶלִיסְט*(־לִיסְטִית)** ا. تمبر جمع کن
**פִּילְמַאי*** ا.ر. [چون גַּבַּאי] فیلم بردار
**פִּילַנְתְּרוֹפ*(־תְּרוֹפִית)** ا. (شخص) نوع پرست یا بشر دوست
**פִּילַנְתְּרוֹפִי(ת)** ص. مبنی بر بشر دوستی ـ نوع پرست
**פִּילַנְתְּרוֹפְיָה** ا.ث. بشر دوستی، نوع دوستی
**פִּימָה** ا.ث. غبغب
**פִּין** ا.ر. میله ـ زبانه، دندانه
**פִּינְגְוִין*** „ قسمی مرغ که بالهای پره داری برای شنا کردن زیر آب دارد
**פִּינִי*(ת)** ص. فنلاندی
**פִּינַנְסִים*** (هج) ا.ر. وضع مالی
**פִּינָּךְ** (از פִּנְכָּא°)„ [چون הֵיכָל] یغلا(وی)
**פִּיַּס**[1] ف‌م. [چون קִיַּם] دلجوئی ك، استمالت ك ـ آرام ك
– **פֻּיַּס** مج. [چون קֻיַּם] مورد استمالت قرار گرفتن ـ راضی یا آرام شدن ←מְפֻיָּס
– **הִתְפַּיֵּס** ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] راضی یا آرام شدن
– **הֵפִיס** ف‌م. [چون הֵקִים] آرام ك، راضی ك، متقاعد کردن ـ سوراخ ك یا فشردن (دمل) ـ فیصل دادن ـ تشخیص دادن
– **הֵפִיס דַּעְתּוֹ** او را آرام یا متقاعد کرد
**פִּיַּס**[2] [„] ف‌ل. قرعه کشیدن ‖ ف‌م. با قرعه تقسیم ك
**פַּיִס** ا.ر. [פִּיס]=גּוֹרָל قرعه (کشی) ـ ج **פְּיָסוֹת** [פַּי־] و **פְּיָסִים** [פַּיְסֵי]
**פִּיסִי*(ת)** ص. جسمی ـ طبیعی ـ فیزیکی
**פִּיסִיוֹנוֹמְיָה*** ا.ث. سیما (شناسی)، قیافه (شناسی)
**פִּיסִיוֹלוֹג(־לוֹגִית)** ا. فیزیولوژی دان

**פִּיסִיוֹלוֹגִי(ת)** ص. مربوط به فیزیولوژی
**פִּיסִיוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. فیزیولوژی، علم وظائف الاعضاء
**פִּיסִיקַאי** ا. [چون גִּבַּאי] متخصص فیزیك
**פִּיסִיקָה*** ا.ث. فیزیك
**פִּיסִיקָלִי(ת)** ص. فیزیکی، مربوط بعلم فیزیك
**פַּיָּסָן(־סָנִית)** ا. (شخص) مصلح، آشتی دهنده
**פַּיָּסָנוּת** ا.ث. اصلاح ذات البین ـ رویهٔ مسالمت آمیز
**פַּיָּסָנִי(ת)** ص. صلح طلبانه، صلح جویانه
**פִּיף** ا.ر. = גְּדִיל شرابه، ریشه
**פִּיפָה** ا.ث. لبه، دم [در شمشیر] ـ دهانه
**פִּיפִיוֹן** ا.ر. ِسسك حرامزاده
**פִּיפִית** ا.ث. نیچه (برای جا بجا کردن مایعات)
**פִּיצוּץ, פְּצוּץ** ا.ر. عمل ترکاندن یا منفجر ساختن
**פִּיק** " لرزش ـ تکان
**פִּיקָה*** ا.ث. جوز سرو ـ کاسه یا قاب (زانو) ـ قبه، دکمه (در نوك شمشیر) ـ [در تفنگ] چاشنی
ـ **פִּיקַת הַגָּרוֹן** بر آمدگی گلو، سیب حضرت آدم، جوزك
**פִּיקָנִיק, פִּקְ־*** ا.ر. پیکنیك
**פִּיקְצְיָה*** ا.ث. افسانه ـ جعل
**פִּירוֹטֶכְנִיקָה*** " (فن) آتش بازی
**פִּירָט*** ا.ر. = שׁוֹדֵד־יָם
**פִּירְמָה*** ا.ث. شرکت ـ تجارتخانه
**פִּירָמִידָה*** " ِهرم [ج اهرام]
**פִּיתוֹן*** ا.ر. قسمی اژدرمار
**פַּךְ** " [چون גַּן] کوزه ـ ٔتنگ ـ شیر خوری ـ دبه
ـ **פַּכִּים קְטַנִּים** چیزهای کوچك، موضوعات ناچیز
**פְּכָה** [چون צְוָה] ف‌ل ـ م. (قطره قطره) جاری شدن یا جاری ك
**פָּכוּר** ص. [چون בָּדוּק] در هم فشرده: יָדַיִם פְּכוּרוֹת
**פְּכַח** ° ف‌م. [چون שְׁלַח] هشیار کردن ـ .: دور کردن ـ تخفیف دادن
ـ **פִּכֵּחַ** مج. [چون שִׁלַּח] هشیار شدن ـ .: از حرارت افتادن
ـ **הִתְפַּכֵּחַ** ف‌ل. [چون הִתְבַּקֵּעַ] هوشیار شدن ـ .: بخود آمدن
**פִּכֵּחַ (פִּכֶּחֶת)** ص. هوشیار ـ .: بیدار ـ واقع بین ـ متین ـ دارای استقلال فکر || ج פִּכְּחִים(־חוֹת)

**פִּכָּחוֹן** ا.ر. [פִּכְּ־] هشیاری ـ .: متانت ـ واقع بینی || ج פִּכְּחוֹנוֹת
**פִּכְּחוּת** ا.ث. هوشیاری ← פִּכָּחוֹן
**פַּכִּית** " کوزه یا تنگ کوچك ـ شیرخوری ـ حلب کوچك
**פַּכְּסָם*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] = צְנִים
**פִּכְפּוּךְ** " جوشیدن وجاری شدن مایعات
**פִּכְפֵּךְ** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] جوشیدن وجاری شدن
**פָּכַר** ° ف‌م. [چون זָכַר] (۱) שָׁבַר (۲) درهم انداختن (دست ها یا انگشتان)
ـ **פִּכֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] با فشار در هم انداختن (دست ها)
**פֶּלָא** ا.ر. [פִּלְאִי] شگفتی ـ چیز شگفت انگیز یا عجیب ـ کار خارق العاده یا عجیب، معجزه ـ [در مقام صفت]: **בְּאֹרַח פֶּלָא** بطور عجیب || ج **פְּלָאִים** [פִּלְאֵי] یا **פְּלָאוֹת** [פִּלְ־]: **פִּלְאֵי הַטֶּבַע** عجایب طبیعت
ـ **פ׳ עַל כָּל פ׳** چیز خیلی فوق العاده و شگفت انگیز
ـ **פִּלְאֵי פְּלָאִים** بزرگترین عجایب ـ [در مقام حرف ندا] فوق العاده عجیب است!
**(פָּלָא) נִפְלָא** ف‌ل. [چون נִקְרָא] عجیب ب، شگفت انگیز بودن ـ فوق العاده بنظر آمدن ـ (زیاد) دشوار بودن ـ متحیر شدن
ـ **פִּלֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] وفا کردن (به): "לְפַלֵּא־נֶדֶר"
ـ **הִתְפַּלֵּא** ف‌ل. [چون הִתְנַשֵּׂא] تعجب ك، متحیرشدن
ـ **הִפְלִיא** ف‌م. [چون הִמְצִיא] متعجب ساختن ـ بطور عجیب انجام دادن یا وارد آوردن ـ [با فعل دیگر]: "הִפְלִיא לְהֵעָזֵר" بطور عجیبی مدد یافت یا کمك گرفت
ـ **לְהַפְלִיא!** (بطور) عجیب!
ـ **הֻפְלָא** مج. [چون הֻמְצָא] عجیب ب یا بطور عجیب انجام گرفتن ← מְפֻלָּא
**פִּלֵאוֹגְרָף(־רָפִית)** ا. متخصص خواندن خطوط باستانی
**פִּלֵאוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. مطالعه وشناسائی نوشته های کهن
**פִּלֵאוֹנְטוֹלוֹג(־לוֹגִית)** ا. دیرین شناس
**פִּלֵאוֹנְטוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. دیرین شناسی
**פִּלְאִי(ת)** ص. عجیب، شگفت انگیز ـ مرموز
**פְּלָאִים** ق. به نحو شگفت انگیز [← פֶּלָא مفرد آن]

**פְּלְבּוֹל** ا.ر. گرداندن چشم
**פִּלְבֵּל** ف‌م ـ ل. [چون פִּרְנֵס] دور گرداندن (چشم)
**פִּלְבְּסְצִיט*** ا.ر. ←מִשְׁאַל־עַם آراء عمومی، رأی عموم اهالی
(פָּלַג) **נִפְלַג** مج. [چون נִפְקַד] منقسم شدن ـ اختلاف (عقیده) پیدا کردن
– **פִּלֵּג** ف‌م. [چون דִּבֵּר] از هم جدا کردن ـ تفرقه در (چیزی) انداختن ـ متشتت ك ـ جدا جدا ترتیب دادن [شقاق داشتن
– **פֻּלַּג** مج. [چون אֻשַּׁר] منقسم شدن ـ اختلاف یا
– **הִתְפַּלֵּג** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] منقسم شدن ـ تفرقه یا شقاق پیدا کردن
– **הִפְלִיג** [چون הִפְקִיד] ف‌ل. افراط ك یا اغراق گفتن ـ خود را کنار کشیدن، دور شدن ـ دست کشیدن ـ حرکت ك یا به آب زدن [در مورد کشتی] ـ با کشتی مسافرت ك ـ [با ל] ناچیز شمردن || ف‌م. اغراق آمیز کردن ـ جدا کردن، دور کردن ـ منحرف ك [واکردن
– **הַפְלֵג בְּדָבָרִים** جواب سربالا دادن، از سر خود
– **הֶפְלֵג** مج. [چون הֶקְצֵר] بیك سو رفتن (یا منحرف شدن) ـ دور یا جدا شدن ـ ∴ اغراق آمیز شدن ←מֻפְלָג
**פֶּלֶג** ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] نهر، جو، ∴ سیل (اشك) ـ جزء، بخش ـ نیم، نصف ـ دسته، فراکسیون
* در معنی "جزء" یا "نیم" برای حالت مضاف آن פֶּלֶג نیز آمده است: **פֶּלֶג־גּוּף** نصف تن [یعنی زن]
– **מִשְׁקָל פֶּלֶג־בֵּינוֹנִי** خروس وزن
– **פֶּלֶג־אִי=חֲצִי־אִי**
– **פֶּלֶג־שְׁמָלָה=חֲצָאִית**
**פְּלָג** " [چون כְּתֶל] = צְלָחָה
**פַּלָּג** ا.ر. [چون חַיָּט] = פְּלַצָּר [مؤنث آن = פַּלֶּגֶת (چون צַמֶּרֶת)]
**פְּלַגָּה** ا.ث. نهر ـ فرقه، شعبه ـ دسته، عده
**פְּלֻגָּה** " دسته ـ فرقه ـ [ن] گروهان
– **פְּלֻגַּת דְּבָרִים** مباحثه
**פְּלַגְיָאט*** ا.ر. انتحال، دزدی ادبی
**פְּלַגְיָאטוֹר(־טוֹרִית)** ا. دزد ادبی، منتحل

**פְּלַגְלָג** ا.ر. [چون עַכְבָּר] نهر کوچك، جویبار
**פְּלֶגְמָטִי*(ת)** ص. بلغمی (مزاج) ـ ∴ خونسرد یا بیحال
**פְּלֶגְמָטִיוּת** ا.ث. مزاج بلغمی ـ ∴ خونسردی، بیحالی
**פַּלְגָן(־נִית)** ا. شخص فتنه انگیز یا تفرقه انداز
**פַּלְגָנוּת** ا.ث. دو بهمزنی، تولید نفاق
**פַּלְגָנִי(ת)** ص. فتنه انگیز، دو بهمزن، تفرقه انداز
**פִּלְגֵשׁ = פִּילֶגֶשׁ**
**פְּלַגְתָּה** (از פְּלַגְתָּא°) ا.ث. اختلاف، مشاجره ـ تفرقه ـ فرقه
– **בַּר־פְּ׳** (طرف) مخالف
**פְּלַגְתִּי(ת)** ص. مربوط به گروهان ـ دسته ای، فرقه‌ای
**פֶּלֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] = פְּלָדָה
**פְּלָדָה** ا.ث. پولاد ـ شعله
– **פ׳ יְצוּקָה** خشکه
– **צָמָר־פ׳** سیم ظرف شوئی
**פְּלָדִי(ת)** ص. فولادی (رنگ) ـ ∴ سخت
**פָּלָה**[1] ف‌م. [چون קָנָה] از شپش پاك ك
– **נִפְלָה** مج. [چون נִגְלָה] از شپش پاك شدن
– **פִּלָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] (۱) פָּלָה[1] (۲ ∴) ضمن جستجو گند (چیزی را) در آوردن
(**פָּלָה**[2]) **נִפְלָה** ف‌ل. [چون נִגְלָה] تشخیص داده‌شدن
– **הִפְלָה** [چون הִקְנָה] (۱) ف‌ل. فرق گذاشتن: **אֵין לְהַפְלוֹת בֵּין דָּת לְדָת** بین ادیان نباید تبعیض قائل شد (۲) ف‌م. جدا کردن، امتیاز برای (چیزی) قائل شدن
– **הֻפְלָה** مج. [چون הֻגְלָה] جدا یا مشخص شدن
**פְּלוּג** ا.ر. تجزیه ـ تقسیم ـ توزیع
**פִּלּוּחַ** " [چون תִּפּוּחַ] عمل قاش ك یا شکافتن
**פְּלוּט** [چون בְּדוּק] ا.مف. از פָּלַט
**פְּלוּטוֹקְרַטְיָה*** ا.ث. حکومت توانگران ـ وضع و نفوذ دولتمندان
**פְּלוּי** ا.ر. پاك کردن لباس از کیك وشپش
**פְּלוּל** " = תְּפִלָּה
**פְּלוּמָה*** ا.ث. پَرِ نرم ـ کرك
**פְּלוֹנִי** یا **פְּלֹנִי(ת)** (۱) ص. فلان [در جلو اسم فارسی]: **מָקוֹם פ׳** فلان جا (۲) ا. فلانی، فلان کس، فلان: **אֲנִי פ׳ בֶּן פ׳** این جانب فلان بن فلان

– פְּלוּנִי אַלְמוֹנִי ← אַלְמוֹנִי

**פְּלוּס** ا.ر. سنجش ـ تراز گیری ـ تسطیح

**פְּלוּס*** (۱) ح‌ا. = וְעוֹד بعلاوهٔ: חָמֵשׁ פ׳ שְׁתַּיִם (۲) ا.ر. نشان "بعلاوه" (+) ـ.: برتری، فضیلت

**פְּלוּרָה*** ا.ث. همهٔ گیاهان یك سرزمین

**פְּלוּשׁ** ا.ر. [چون בָּרִיחַ] حیاط جلو یا سرسرای کنیسه ومدرسه

**פְּלוּשׁ** " راهرو یا دالانی که از دو سر باز باشد

**פָּלַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] شیار کردن ـ زراعت ك ـ عبادت ك

– נִפְלַח مج. [چون נִשְׁלַח] شیار یا زراعت شدن

– פִּלַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] قاش ك ـ خرد کردن ـ سوراخ ك ـ از رحم در آوردن، زائیدن = יָלַד || شیارکردن ـ.: شکستن

– פֻּלַּח مج. [چون שֻׁלַּח] قاش (کرده) شدن ـ شکافته شدن ـ شیار شدن

– הִתְפַּלַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] پاره شدن، قاش‌شدن ـ شکافته شدن

**פֶּלַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] قاش، برش ـ سنگ آسیاب

– פ׳ רֶכֶב سنگ روئی آسیاب

– פ׳ תַּחְתִּית سنگ زیرین آسیاب

**פֶּלָּח*** [פַּלַּחַת] (פַּלָּחִית) ا. = אֹרֶז الخ کشاورز، فلاح

**פַּלָּחָה** ا.ث. کشاورزی، فلاحت [در گندم وجو]

**פֻּלְחָן** ا.ر. [־חַן] (آداب) عبادت ـ پرستش

**פָּלַט** [چون פָּקַד] ف‌ل. جان بدر بردن، رهائی جستن، گریختن || ف‌م. خارج ك ـ قی ك، استفراغ ك

– פ׳ נִשְׁמָתוֹ جان سپرد [میکند

– כְּבוֹלְעוֹ כָּךְ פּוֹלְטוֹ بمجردی که فرا میگیرد فرا موش

– נִפְלַט مج. [چون נִפְקַד] خارج (کرده) شدن ـ برگردانده یا قی کرده شدن ـ در رفتن

– פִּלֵּט [چون דִּבֵּר] (۱) ف‌م. رهائی یا نجات دادن ـ انداختن [زائیدن] ـ (۲) ف‌ل. رهائی یافتن

– הִתְפַּלֵּט ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] رهائی یافتن

– הִפְלִיט ف‌م. [چون הִפְקִיד] رهائی دادن ـ برگرداندن، قی ك ـ (بی اختیار از دهن) در آوردن: הפליט אֶת הַסּוֹד מִפִּיו

– הֻפְלַט مج. [چون הֻקְצַר] (بی اختیار) دررفتن

**פֶּלֶט** [چون בֶּדֶל] = פְּלִיט الخ

**פְּלֵטָה** ا.ث. بقیة السیف (*baghi y ato s eyf*) باقی مانده: שְׁאֵרִית הַפ׳ بقیهٔ رهائی یا فتگان

– עָשָׂה פ׳ [د.م] (۱) נָס (۲) ورشکست شد

**פְּלָטוֹנִי*** = אפלטוני

**פְּלָטִינָה*** ا.ث. پلاطین

**פְּלַטְפוֹרְמָה*** " سکو، صحن ـ.: خط مشی، مرام

**פְּלִיאָה** " چیز عجیب یا مرموز ـ شگفت، تعجب ـ [در مقام صفت] عجیب یا مرموز ـ دشوار یا غیر قابل فهم

**פְּלִיגָה** " اختلاف عقیده ـ مشاجره

**פְּלִין°** ا.ر. برنج [نام فلز]

**פְּלִיחָה** ا.ث. عمل شخم زدن یا کشت وزرع

**פָּלִיט** [פְּ־] (פְּלִיטָה) ا. فراری، شخص رهائی یا فته || ج פְּלִיטִים(־טוֹת)

– פְּלִיטִים עֲרָבִיִּים پناهندگان یا آوارگان عرب

**פְּלִיטָה** ا.ث. عمل بیرون انداختن یا قی ك

– צִנּוֹר פ׳ لوله اگزاست، لولهٔ دررو exhaust pipe

– פְּלִיטַת־פֶּה سخنی که بدون نیت گوینده از دهان در آید ـ لغزش زبان، اشتباه لپی

– פְּלִיטַת־קָלָמוֹס سهو قلم

**פְּלֵיטָה** ← פְּלֵטָה

**פְּלִיטוֹן*** ا.ر. پاورقی

**פְּלִיטוֹנִיסְט(־נִיסְטִית)** ا. پاورقی نویس

**פְּלִיל** ا.ر. [چون פְּקִיד] = שׁוֹפֵט ← פְּלִילָה

**פְּלִילָה** (۱) ا.ث. دادرسی ـ عدالت ـ امر قضائی ـ حکم، رأی (۲) [مؤنث פְּלִיל]

**פְּלִילוּת** ا.ث. محاجه ـ (طرح) دعوی یا ادعا

**פְּלִילִי(ת)** ص. جنائی: בֵּית־דִּין פ׳

**פְּלִילִיָּה** ا.ث. داد رسی، قضاوت ـ (صدور) حکم یا رأی

**פְּלִילִיוּת** " (کیفیت وسنگینی) جرم یا جنایت

**פְּלִישָׁה** " تهاجم، تاخت وتاز ـ دخول بزور

**פֶּלֶךְ** ا.ر. [פִּלְכוּ] دوك ـ بلوك، بخش، منطقه ـ عصا || ج פְּלָכִים [פִּלְכֵי]

– ־תְּפִסָה פ׳ שְׁתִיקָה־ راه سکوت پیش گرفت

**פְּלֵל** [چون הִלֵּל] ف‌م. داوری یا محاکمه ك ـ محکوم ك ـ باور کردن، گمان بردن، انتظار داشتن || ف‌ل. وساطت یا شفاعت ك

– **פְּלַל** مج. [چون אָשַׁר] مورد انتظار بودن

– **הִתְפַּלֵּל** [چون הִתְהַלֵּל] ف‌ل. دعا یا استغاثه ك ـ شفاعت ك [با **בְּעַד** و **עַל** و **ל** در حق، برای] ـ نماز گزاردن || ف‌م. خواندن: **הִתְפַּלֵּל תְּפִלָּה קְצָרָה**

**פֶּלֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל] = **תְּפִלָּה**

**פִּלְמוֹס*** „ مناظره یا مباحثهٔ شدید، جدال

**פִּלְמוֹסָן(־סָנִית)** = **וַכְחָן** الخ

**פִּלְמוֹסָנוּת** ا.ث. = **וַכְחָנוּת**

**פִּלְמִינְגוֹ*** ا.ر. پاخلان، مرغ آتشی || ج **־גִּים**

**פִּלֵנוּם*** „ – **מְלִיאָה**

**פִּלָנִימֶטֶר*** „ پهنه سنج، سطح پیما || ج **־מֶטְרִים**

**פִּלָנִימֶטְרִיָה** ا.ث. پهنه سنجی، سطح پیمایی

**פִּלָנִית** (از "فلانل" کلمهٔ فرانسه) ا.ث. فلانل نخی

**פִּלֵנָרִי*(ת)** ص. (منعقد شده) با حضور تمام اعضاء، عمومی: **יְשִׁיבָה פִּלֵנָרִית**

**פִּלֵס** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سنجیدن ـ هموار یا صاف ك

– **פְּלַס** مج. [چون אָשַׁר] هموار یا تسطیح شدن

**פֶּלֶס** ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) **מאזנים** (۲) ترازِ: **פ׳־מַיִם** ترازِ آبی

**פְּלַסְטִי(ת)** ص. شکل پذیر، خمیری، پلاستیك ـ قالبی

– **נְתוּחַ פ׳** جراحی ترمیمی، جراحی پلاستیك

– **אָמָנִיוֹת פְּלַסְטִיוֹת** صنایع پلاستیکی

**פְּלַסְטִיוּת** ا.ث. شکل پذیری، نرمی، قوهٔ متمدّده و متشکله

**פְּלַסְטִיקָה*** „ صنعت پلاستیك

**פְּלַסְתֵּר** یا **־טֵר*** ا.ر. جعل ـ فریب

– **כְּתָב־פ׳** هجونامه ـ **כּוֹתֵב פ׳** هجو نویس

**פִּלְפּוּל** ا.ر. بحث و تعمق ـ∴ خرده بینی، موشکافی

**פִּלְפֵּל**[1] ف‌ل. [چون דִּבֵּר] جستجو یا تلاش ك ـ بحث (زیاد) ك

– **הִתְפַּלְפֵּל** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] مداقه ك ـ ∴ موشکافی ك، مته به خشخاش گذاشتن

**פִּלְפֵּל**[2] ا.ر. [־פִּלּוֹ] فلفل || ج **־פִּלִּים**

– **פ׳ אָדֹם** فلفل فرنگی

**פִּלְפֵּל**[3] ف‌م. [چون דִּרְדֵּס] فلفل زدن: **פ׳ אֶת הַבָּשָׂר** بگوشت فلفل زد

**פִּלְפְּלוֹן** ا.ر. درخت فلفل

**פַּלְפְּלָן(־לָנִית)** = **וַכְחָן** الخ

**פַּלְפְּלָנוּת** ا.ث. = **וַכְחָנוּת**

**פְּלָפֶּלֶת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] فلفل قرمز، فلفل هندی

**(פָּלַץ) הִתְפַּלֵּץ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] لرزیدن، متزلزل شدن

– **הִפְלִיץ** ف‌م. [چون הִפְקִיד] متزلزل ك

**פֶּלֶץ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] [در شعر] =**פַּלָּצוּת**

**פְּלָצוֹר** „ کمند، خفت

**פַּלָּצוּת** ا.ث. وحشت، تزلزل

**פִּלְצֵר** ف‌م. [چون דִּרְדֵּס] با کمند صید کردن

**פְּלָצֶת*** ا.ر. (۱) **כְּרָזָה** (۲) لوحه یا صفحهٔ مقوائی

**פָּלַשׁ** ف‌ل. [چون דָּמַד] ، خنه ك، نفوذ کردن. بزور داخل شدن ـ تجاوز یا تهاجم ك

– **פִּלֵּשׁ** ف‌ل ـ م. [چون דִּבֵּר] راه در (چیزی) باز کردن ـ جستجو کردن ـ [با **אַחַר**] تا آخر تعقیب ك ـ افراط (در چیزی) ك

– **פָּלַשׁ** مج. [چون אָשַׁר] باز شدن، دارای در رو شدن ← **מְפֻלָּשׁ**

– **הִתְפַּלֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] غلتیدن

– **הִפְלִישׁ** ف‌م. [چون הִפְקִיד] بزور داخل کردن

**פְּלִשְׁתִּי(ת)** ا ـ ص. فلسطینی

**פֻּמְבֵּי*** ا.ث. جلوه، تظاهر ـ انتشار، شهرت

– **בְּפֻמְבֵּי** ق. آشکارا، علناً، در ملاء عام

**פֻּמְבֵּי(ת)** ص. = **גָּלוּי** آشکار، علنی: **אֲסֵפָה פֻּמְבִּית**

**פֻּמְבִּיוּת** ا.ث. جلوه، تظاهر

**פֻּמּוֹט** ا.ر. شمعدان ـ چراغ برق دیواری || ج **פֻּמּוֹטוֹת**

**פֻּמִּית** = **פּוּמִית**

**פַּמַלְיָא*, ־יָה** ا.ث. ملتزمین ـ دار و دسته

– **פ׳ שֶׁל מַעְלָה** ملاء اعلی: فرشتگان

**פַּמְפֵּיָה** „ = **מְגֵרֶת**

**פַּמְפְּלֶט*** ا.ر. جزوه، رساله = **חוֹבֶרֶת**

**פֶּן־** ح ع. مبادا

**פְּנַאי** ا.ر. [چون תְּנַאי] (۱) فرصت، مجال، فراغت (۲) ریکنوت

**פְּנִדָּה*** ا.ث. حمایل یا جای فشنگ

**פַּנְדוֹרָה*** „ نی چوپانی

**פְּנְדָּק*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] کاروانسرا، مسافر خانه

**פְּנְדָּקַאי** „ [چون גַּבַּאי] صاحب مسافر خانه یا مهمانخانه، مهمانخانه دار

**פְּנְדָּקִי(ת)** = **פנדקאי** الخ

**פָּנָה** ف‌ل. [چون קָנָה] رو کردن یا توجه ك، ∴ پناه بردن [با אַחֲרֵי] ـ مراجعه ك، رجوع ك: פ׳ אֶל הַמִּשְׁרָד ‖ فارغ شدن، دست کشیدن ـ زائل شدن ـ نزدیك بغروب شدن: פָּנָה הַיּוֹם

ـ פ׳ עֹרֶף پشت گرداند، پشت کرد، اعتنانکرد

ـ פְּנֵה שְׂמֹאלָה به پیچ دست چپ!

ـ לִפְנוֹת עֶרֶב مقارن غروب، تنگ غروب

ـ נִפְנָה ف‌ل. [چون נִגְלָה] رو کردن ـ فرصت پیدا کردن: "לְכָשֶׁאֶפָּנֶה אֶשָּׁנֶה" هر وقت فرصت پیدا کردم تحصیل خواهم کرد ‖ قضای حاجت ك ـ رحلت ك

ـ נ׳ אַחֲרָיו از او پیروی کرد

ـ פְּנָה ف‌م. [چون צִוָּה] خالی ك، تخلیه ك ـ دور کردن، (از میان) برداشتن ـ مهیا کردن، باز کردن: "פַּנּוּ דֶּרֶךְ" راه را باز کنید ‖ متوجه یا متمایل ك: פָּנָה אֶת לִבּוֹ לְלִמּוּדִים دل بتحصیل داد

ـ פְּנָה مج. [چون צִוָּה] تخلیه شدن ـ آزاد شدن (از موانع)

ـ הִתְפַּנָּה یا נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] فراغت پیدا کردن، فارغ شدن ـ دست کشیدن ـ آزاد شدن ـ خالی شدن

ـ הִפְנָה [יַפְנֶה; מַפְנֶה; הַפְנֵה(־נִי)] ـ م. לְהַפְנוֹת ف‌م. برگرداندن ـ ارجاع ك، فرستادن ـ متوجه ساختن ‖ ف‌ل. روی تافتن، روی گرداندن ـ ∴ اعتنا یا توجه ك

ـ הָפְנָה, הֻפְנָה مج. [چون הָגְלָה] برگردانده شدن ـ ارجاع گردیدن، فرستاده شدن ـ متوجه (چیزی) ب ـ روی گردانیدن

**פִּנָּה**[1] ا.ث. کنج، گوشه، زاویه ـ نبش ـ برج ـ ∴ رکن

ـ רֹאשׁ־פִּנָּה׳ سنگ زاویه ـ ∴ اسّ اساس

ـ "מִמֶּנּוּ פִּנָּה׳ מִמֶּנּוּ יָתֵד" او رکن اصلی است

**פִּנָּה**[2] باب פִּעֵל از פָּנָה

**פָּנוּי** ص. [چون בָּדוּק] خالی: דִּירָה פְּנוּיָה ‖ فارغ، بیکار ـ بلا متصدی: מִשְׂרָה פְּנוּיָה ‖ عزب، ازدواج نکرده ـ آزاد [در تلفن]: הַקָּו פָּנוּי

**פְּנוּי** ا.ر فضای خالی ـ خلاء (*khala'*) ‖ ج פְּנוּיִים

**פִּנּוּי** „ تخلیه: צַו פ׳ ‖ ازاله

**פִּנּוּמֵן*** „ پدیده ـ ∴ نادره، شخص فوق العاده

**פִּנּוּמֶנָלִי(ת)** ص. فوق العاده، شگفت انگیز، نادر

**פִּנּוּק** ا.ر. پرورش (در ناز ونعمت) ـ تنعم

**פָּנוֹרָמָה*** ا.ث. دور نمای مسلسل، منظرهٔ پیوسته

**פַּנְטוֹמִימָה** ا.ث. نمایش گنگ، لال بازی

**פָּנָטִי*(ת)** ص. متعصب ـ تعصب آمیز

**פָּנָטִיוּת** ا.ث. تعصب

**פַּנְטַסְט(־טַסְטִית)** ا. آدم بوالهوس ورؤیا بین

**פַּנְטַסְטִי(ת)** ص. خیالی، رؤیائی، خیلی عالی ـ غیر عملی

**פַּנְטַסְיָה*** ا.ث. خیال ـ وهم، هوس، نقشهٔ خیالی

**פָּנַי** = **פְּנַאי**

**פְּנִיָּה** ا.ث. میل، تمایل، توجه ـ غرض: פְּנִיּוֹת אִישִׁיּוֹת اغراض شخصی ‖ مراجعه، توسل

**פָּנִיכְּס** یا **פָּנִיקְס*** ا.ر. ابوالهول

**פָּנִים** (هج) ا.ر. یا ا.ث. [פָּנַי; פָּנֶיךָ, פָּנָיו, פָּנֶיכֶם] رو، صورت: הֵיטִיב רוּחַ אֶת פָּנָיו ‖ ∴ سیما، قیافه: פָּנִים רָעִים یا פ׳ זְעוּמוֹת سیمای غمناك، قیافهٔ افسرده، ترشروئی ‖ رویه، رو، سطح: פְּנֵי־הַיָּם ‖ جلو، نما ـ جبهه ـ حضور، پیش ← לִפְנֵי ‖ صورت (ظاهر) ـ حالت، وضع ـ خشم یا ترشروئی ـ زمان پیشین، قدیم

ـ פ׳ אֶל פ׳ یا פ׳ בְּפָנִים روبرو، حضوراً

ـ פ׳ וְאָחוֹר پشت ورو، در هر دو طرف (کاغذ)

ـ אֵין לִי פָּנִים לִרְאוֹת אוֹתוֹ روی دیدن او را ندارم

ـ פ׳ חֲדָשׁוֹת شخص یا اشخاص تازه (وارد)

ـ פ׳ שֶׁל מַטָּה شرمگاه، عورت

– עַל כָּל פ׳ بهر حال
– בְּשׁוּם פ׳ به هیچوجه
– לֶחֶם הַפ׳ "نان تقدمه" [در تورات]
– לְפָנִים ق. سابقاً ـ پیش از این
– מִלְּפָנִים ق. از قبل، قبلاً
– לַפָּנִים ق. بظاهر، بر حسب ظاهر
– "אֶל־פָּנַי" ح‌ا. بحضورِ، پیشِ ـ پیشِ روی ـ سوی
– אֶת־פָּנַי ح‌ا. در حضورِ ـ در مقابلِ، در جلوِ
– מֵאֵת־פָּנַי ح‌ا. از پیشِ، از حضورِ
– פְּנֵי הָעִיר وجوه اهالی شهر
– בְּפָנַי ح‌ا. در رویِ ـ در حضورِ ـ در برابرِ ـ در جلوِ ـ در نظرِ: בְּפָנָיו در حضوروی، در جلو رویش
– פְּסַק־דִּין שֶׁלֹּא בְּפָנָיו حکم غیابی
– בִּפְנֵי עַצְמוֹ (۱) در نظر خودش (۲) לְבַדּוֹ
– לִפְנֵי ح‌ا. (۱) پیش از، قبل از ـ ל׳ שָׁלֹשׁ שָׁנִים سه سال پیش، سه سال قبل ـ חָמֵשׁ דַּקּוֹת ל׳ שֵׁשׁ پنج دقیقه به شش (مانده)، شش پنج دقیقه کم ـ ל׳ שָׁנִים רַבּוֹת چندین سال پیش ‖ در جلوِ ـ درِ حضورِ، زیر نظرِ ـ در نظرِ، بنظرِ ـ درزمرهٔ
– לִפְנֵי שֶׁ پیش از آنکه، قبل از آنکه
– מִלִּפְנֵי ح‌ا. از پیشِ، از حضورِ
– יְהִי רָצוֹן מִלְּפָנֶיךָ←רָצוֹן
– מִפְּנֵי ح‌ا. از پیشِ: בָּרְחוּ מִפָּנָיו ‖ بعلتِ، به سببِ، بخاطرِ ـ درجلوِ، از پیش (پای): "מ׳ שַׁיָּבָה תָּקוּם" ‖ از ترسِ
– מִפְּנֵי מַה از چه رو؟
– מִפְּנֵי שֶׁ زیرا (که)، برای اینکه، چون
– עַל־פְּנֵי ح‌ا. بر رویِ ـ در پیشِ ـ درجلوِ ـ در نظرِ ـ در حیاتِ ـ در برابرِ، در مقابلِ، پیش رویِ، سوایِ ـ علاوه بر، بر: "פֶּרֶץ עַל־פְּנֵי־פֶּרֶץ" زخم بر زخم، زخم بالای زخم
– מֵעַל פְּנֵי ح‌ا. از پیشِ ـ از رویِ
**פְּנִים** ا.ر. [اسم غیر قابل صرف] داخل، درون، تو، قسمت داخلی: עֲבוֹדַת פ׳ בַּבַּיִת کارهای داخلی ساختمان ‖ متن
– מִשְׂרַד הַפ׳ وزارت کشور ـ שַׂר הַפ׳ وزیر کشور
– בִּפְנִים ق. تو، بداخل ـ :. محرمانه ‖ ح‌ا. درونِ: בּ׳ הָאָרֶץ در درون کشور، دوراز مرز
– מִבִּפְנִים ق. از درون
– לִפְנִים ق. تو، بداخل = פְּנִימָה
– לִפְנִים מִשּׁוּרַת הַדִּין با ارفاق وگذشت
– לִפְנֵי וְלִפְנִים دردورترین قسمت داخلی ـ :. دربطون امر
– מִלִּפְנִים ق. از درون ـ در داخل
– פְּנִימָה [=פְּנִים + ָה←] ق. بداخل، به اندرون، تو: תִּכָּנֵס פ׳ بفرمائید تو
**פְּנִימַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] کسیکه دربنگاهی ساکن باشد
**פְּנִימָה←פְּנִים**
**פְּנִימִי(ת)** ص. درونی، توئی، داخلی: מַחֲלוֹת פְּנִימִיוֹת ‖ :. محرمانه یا خودمانی ـ ذاتی، باطنی ـ مرموز، اسرار آمیز
– מָנוֹעַ בִּשְׂרֵפָה פְּנִימִית موتور درون سوز
**פְּנִימִיָּה** ا.ث. پانسیون (دانش آموزان)
– תַּלְמִיד פ׳ شاگرد شبانه روزی
**פְּנִימִית** „ قسمت درونی، اندرون ـ لاستیك توئی
**פְּנִינָה** „ مرجان ـ مروارید = מַרְגָּלִית ‖ گوهر ‖ ج־ נִים
– גְּרִיסֵי־פ׳ بلغور جوِ پوست کنده
**פְּנִינִי(ת)** ص. مرجانی
**פְּנִינִיָּה** ا.ث. مرغ شاخدار
**פְּנִיקָה*** „ هراس بی جهت وناگهانی، هو
**פְּנֻכָּה*** „ [چون שְׁמֻלָּה] کاسه: מְלַחֵךְ פ׳ کاسه لیس
(פָּנִים) **הַפְנִים** ف‌م. [چون הַפְקִיד] متمایل بدرون ك، :. در دل نگهداشتن
**פָּנָס*** ا.ر. [פָּנַס] فانوس ـ چراغ اتوموبیل ودوچرخه ‖ ج פָּנָסִים
– פָּנַס־כִּיס چراغ قوه ای
– פָּנַס־סְעָרָה چراغ بادی
– פָּנַס־קֶסֶם فانوس شعبده
**פָּנְסִיָּה*** ا.ث. حقوق باز نشستگی←קִצְבָּה
**פָּנְסְיוֹן*** ا.ر. پانسیون، مهمانخانهٔ شبانه روزی
**פָּנְסְיוֹנֶר(־נָרִית)** ا. باز نشسته ـ مقیم پانسیون
**פִּנֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (بناز) پروردن، لوس ك
– פֻּנַּק مج. [چون אֻשַּׁר] (بناز) پرورانده شدن

– הִתְפַּנֵּק פ‌ל. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را پروراندن ولوس ك، ناز پرورده ولوس شدن

**פִּנְקָס*** ا.ر. [چون עֵכְבָּר] دفتر، دفتر حساب - (دفترچه) یاد داشت

– פִּנְקַס הַזְמָנוֹת دفتر ثبت سفارشات

– פִּנְקַס־זְהוּי = תְּעוּדַת־זֶהוּת شناسنامه

– הַנְהָלַת פִּנְקָסִים دفتر داری

– מְנַהֵל פִּנְקָסִים دفتردار

**פִּנְקֵס** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] وارد (دفتر) ك، ثبت ك

– **פִּנְקַס** مج. [چون שִׁחְרַר] (در دفتر) ثبت شدن

**פִּנְקָסָן** [־סַן] (־סָנִית) ا. دفتردار

**פִּנְקָסָנוּת** ا.ث. دفترداری

**פֶּנֶת** „ [פַּנְתּוֹ] رویهٔ کفش || ج פָּנָתוֹת [פַּנְ־]

**פַּנְתֵּאוֹן*** ا.ر. معبد عمومی خدایان [در رُم باستان] - مقبرهٔ مردان برجسته - موزهٔ آثار صنعتی وفرهنگی

**פַּנְתֵּאִיזְם*** „ وحدت وجود

**פַּנְתֵּאִיסְט*** (־אִיסְטִית) ا. وحدت وجودی

**פַּנְתֵּר*** ا.ر. پلنگ (آسیائی) - ج ־תֵּרִים [תְּרִי]

**פַּס** „ قطعهٔ باریکی از فلز یا چوب - توفال - خط یا راه [در پارچهٔ راهراه] - انتهای دست یا پا || ج פַּסִּים

– פַּסֵּי בַּרְזֶל یا פ' הָרַכֶּבֶת ریل، خط آهن

– כְּתֹנֶת פַּסִּים جامهٔ بلندی که تا مچ پا میرسید - [بعقیدهٔ بعضی] پیراهن راه راه ورنگارنگ

**פָּסַג** ف‌ل. [چون פָּקַד] به اوج رسیدن

– **פִּסֵּג** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (از هم) جدا کردن، گشاد کردن - هرس ك - بزرگ ك

**פִּסְגָּה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] قله، اوج

– וְעִידַת פ' کنفرانس سران

**(פָּסַד) נִפְסַד** ف‌ل. [چون נִפְקַד] (۱) הִפְסִיד (۲) معیوب شدن

– **הִפְסִיד** ف‌م - ل. [چون הִפְקִיד] زیان ك، ضرر کردن - باختن || ف‌م. موجب خسارت و هلاکت شدن || ف‌ل. محکوم شدن

– **הָפְסַד** مج. [چون הָקְצַר] ضرر خوردن، مورد خسارت واقع شدن

**פָּסֵד** ص. [چون בָּדֵל] فاسد

**פְּסָה** [شکل دیگر פְּשָׂה]

**פְּסָה**[1] ا.ث. انتهای دست یا پا: **פְּסַת־יָד** کف دست یا انگشتان || تیکه، پاره: **פְּסַת־נְיָר** یك تیکه کاغذ، کاغذ پاره، سند بی ارزش

– **פְּסַת־מָקוֹם** جای تنگ

**פְּסָה**[2] „ فراوانی: "פְּסַת־בַּר" گندم فراوان

**פְּסוּג** ا.ر. هرس (کردن)

**פְּסוּל** „ مجسمه سازی - تراش (شاخه های خشك)

**פָּסוּל** ص. [چون בָּדוּק] مردود، غیر قابل قبول، فاقد شرایط لازمه: **פְּסוּל־כְּהֻנָּה** فاقد شرائط کهانت || باطل - معیوب - ناقص

**פְּסוּל** ا.ر. نقص، عیب

**פְּסוֹלֶת = פְּסֹלֶת**

**פָּסוּק**[1] ا.ر. [פְּ־] آیه: שְׁנֵי פְּסוּקִים מִמִּקְרָא || گفته، مَثل - [هن] عرض

– בַּעַל־פֶּה متخصص کتاب مقدس

**פָּסוּק**[2] ص. [چون בָּדוּק] قطعی

**פְּסוּק** ا.ر. نقطه گذاری - عمل گشاد کردن

**פְּסוֹקֶת = פְּסֹקֶת**

**פַּסָּו'*** ا.ر. = מִפְלָשׁ پاساژ

**פָּסַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] (۱) جستن، درگذشتن: "פ' עַל־בָּתֵּי בְּנֵי יִשְׂרָאֵל" از خانه های بنی اسرائیل در گذشت (از آنها چشم پوشید) - (۲) דָּלֶג (۳) عید فصح را نگاه داشتن

– פָּסַח עַל שְׁתֵּי הַסְּעִפִּים سر دو راهی گیر کردن، در حیص بیص ب

– **נִפְסַח** ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] لنگ شدن

– **פִּסֵּח** ف‌ل. [چون שִׁלַּח] جست وخیز کردن

**פֶּסַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] قربانی فصح - (عید) فصح، عید فطیر

– פ' שֵׁנִי یا פ' קָטָן فصح ثانی یا فصح اصغر در روز چهاردهم אָדָר برای اشخاصی که نتوانسته باشند فصح عادی را بموقع خود نگاه دارند

**פִּסֵּחַ** ص - ا. [چون פִּקֵּחַ] لنگ، شل

**פַּסְחָא°** ا.ر. عید مسیحی که به انگلیسی Easter وبه فرانسه Paque نام دارد

**פְּסָחוֹן** „ [چون זְכָרוֹן] لنگی
**פִּסְחוּת** ا.ث. لنگی
**פַּסְחָן(־חָנִית)** ا. شخص دو دل یا بی عزم
**פַּסְחָנוּת** ا.ث. دو دلی، بی ارادگی
**פִּסְטוּר** ا.ر. عمل پاستوریزه ك
**פֶּסְטִיבָל*** „ = תְּחִנָּה فستیوال
**פַּסְטֶל*** „ (نقاشی با) مداد رنگی ‖ ج ־טֶלִים
**פִּסְטֵר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] پاستوریزه ك
– **פִּסְטַר** مج. [چون שֻׁחְרַר] پاستوریزه شدن ← מְפֻסְטָר
**פַּסִיבִי*(ת)** ص. انفعالی، بی اراده ـ بی فرع: חוֹב פ׳ ‖ [د] = סְבִיל
– **הִתְנַגְּדוּת פַּסִיבִית** مقاومت منفی
**פַּסִיבִיוּת** ا.ث. = סְבִילוּת
**פְּסִיג** ا.ر. [گ‌ش] لپه، نخستین برگ جوانه
**פְּסִיגָה**[1] ا.ث. [ه] تکبد
**פְּסִיגָה**[2] „ شاخهٔ مو
**פְּסִיגִי(ת)** ص. لپه دار: חַד־פ׳ אוֹ דוּ־פ׳ تك لپه یا دو لپه
**פְּסִיוֹן** ا.ر. انبساط، اتساع، پهن شدگی
**פַּסְיוֹן*** „ قرقاول
**פְּסִיחָה** ا.ث. جست ـ حذف
**פְּסִיכוֹאֶנָלִיזָה*** „ روان کاوی
**פְּסִיכוֹלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. روان شناس
**פְּסִיכוֹלוֹגִי(ת)** ص. روانی، وابسته به روانشناسی
**פְּסִיכוֹלוֹגְיָה** ا.ث. روان شناسی ـ حالت روحی یا روانی
**פְּסִיכִי*(ת)** ص. روانی، روحی
**פְּסִיכִיאָטוֹר(־טוֹרִית)** ا. پزشك بیماریهای روانی
**פְּסִיכִיאַטְרִיָה** ا.ث. معالجهٔ بیماریهای روانی یا دماغی
**פְּסִילָה**[1] „ مردودیت ـ عمل مردود خواندن یا حرام دانستن
**פְּסִילָה**[2] „ قلم درز، قلم حجاری ـ مجسمه سازی
**פְּסִימִי(ת)** ص. بدبین ـ ناشی از بد بینی
**פְּסִימִיוּת** ا.ث. یا **פְּסִימִיזְם*** ا.ر. بد بینی
**פְּסִימִיסְט(־מִיסְטִית)** ا. (شخص) بد بین
**פְּסִיסָה** ا.ث. = פסיפס
**פְּסִיעָה** „ = צַעַד قدم، گام
– **פָּסַע פְּסִיעָה גְּסָה** شلنگ برداشتن

**פְּסִיפָּס*** ا.ر. [־פַּס] موزائیك ـ (سنگ) سنگ فرش
**פְּסִיפְּסִי(ת)** ص. موزائیکی
**פְּסִיק** ا.ر. نشان مکث کوتاه بدین شکل (׳)
**פְּסִיקָה** (از פְּסִיקָא°) ا.ث. قطع ـ وجه یا بودجهٔ اختصاصی
**פְּסִיקְיָה*** „ کمر بند یا پستان بند ـ مچ پیچ
**פָּסַל** ف‌م. [چون פָּקַד] تراشیدن (مجسمه) ـ مردود یا غیر قابل قبول دانستن ـ حرام ك ـ فاقد شرایط دانستن ـ معیوب دانستن
– **נִפְסַל** مج. [چون נִפְקַד] تراشیده شدن ـ مردود یا غیر قابل استفاده یا حرام شناخته شدن ـ فاقد شرایط شناخته شدن ـ از رواج افتادن
– **פִּסֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تراشیدن (مجسمه)
– **פֻּסַּל** مج. [چون אֻשַּׁר] تراشیده شدن
– **הִפְסִיל** ف‌م. [چون הִפְקִיד] مردود یا حرام یا معیوب دانستن
**פֶּסֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל ولی جمع آن در תנך = פְּסִילִים] مجسمه، تمثال ـ بُت، صنم [ج اصنام]
**פַּסָּל** „ [פַּסָּל] مجسمه ساز ‖ ج פַּסָּלִים [مؤنث آن = פַּסָּלֶת چون צַמֶּרֶת]
**פִּסְלוֹן** „ مجسمهٔ کوچك
**פַּסָּלוּת** ا.ث. مجسمه سازی
**פְּסֹלֶת** „ عیب ـ مردودیت، فقدان شرایط قابل قبول
**פַּסְלָן(־לָנִית)** ا. کسیکه عادةً روی هر چیزی عیب میگذارد
**פַּסְלָנוּת** ا.ث. عادت عیبجوئی
**פְּסֹלֶת** „ [چون כְּתֹבֶת] آشغال، پس مانده ـ نُخاله ـ ∴ چیز بی ارزش
**פְּסַנְתֵּר*** ا.ر. پیانو ‖ ج ־תֵּרִים[תֵּרֵי]
**פְּסַנְתְּרָן [־רַן] (־רָנִית)** ا. پیانو زن
**פְּסַנְתְּרָנוּת** ا.ث. تخصص در نواختن پیانو
**פָּסַס**[1] ف‌ل. [יִפַּס; פַּס; פֹּס (פְּסִי)] ـ م. פָּסֹס, פָּסוּס; לְפֹס نایاب یا نابود شدن
**פָּסַס**[2] ف‌م. [چون פָּקַד] خرد کردن ـ جدا کردن
**פָּסַע** [چون שָׁלַח] ف‌ل. قدم زدن، گام برداشتن ‖ ف‌م. (با قدم) پیمودن

– פָּסַע עַל רֹאשׁ פְּלוֹנִי با تكبر نسبت بكسى رفتار كردن

**פְּסִפּוּס** ا.ر. عمل پاره ك يا جدا كردن يا پراكنده ساختن

**פִּסְפֵּס** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] از هم جدا كردن (با انگشت) ـ كز دادن

– **פִּסְפֵּס** مج. [چون גִּלְגֵּל] راهراه يا رنگارنگ شدن ـ با موزائيك فرش شدن ← **מפספס**

**פָּסַק** [چون פָּקַד] ف‌ل. ايستادن، موقوف شدن ـ قطع شدن، پاره شدن ـ دست كشيدن ـ نابود شدن || ف‌م. بريدن، پاره ك ـ .: فيصل دادن ـ صادر كردن (حكم) ـ مقرر داشتن ـ اختصاص دادن، وعدهٔ پرداخت (چيزيرا) دادن

– **פָּסַק לִי פְּסוּקָךְ** آيه اى را كه ياد گرفته اى بخوان ـ .: عقيدهٔ خود را اظهار كن

– **נִפְסַק** مج. [چون נִפְקַד] موقوف شدن، تعطيل شدن ـ دچار وقفه شدن ـ بريده يا پاره شدن ـ فيصل داده شدن ـ صادر شدن [گذارى ك

– **פִּסֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نقطه گذارى ك ـ فاصله

– **פֻּסַּק** مج. [چون אֻשַּׁר] نقطه گذارى شدن ـ فاصله گذارى شدن

– **הִתְפַּסֵּק** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پاره يا جدا شدن ـ فيصل يافتن

– **הִפְסִיק** [چون הִקְצִיר] (۱) ف‌م. تعطيل ك، موقوف ك ـ دچار وقفه ك ـ از صحبت باز داشتن: **אַל תַּפְסִיקוּ אֶת הַנּוֹאֲם** || جدا كردن، قطع ك (۲) ف‌ل. مكث ك، ايستادن ـ بس ك ـ جدائى انداختن

– **הֻפְסַק** مج. [چون הֻקְצַר] دچار وقفه شدن ـ جدا شدن، قطع شدن ـ بند آمدن

**פֶּסֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] پاره، تيكه ـ قاش، برش ـ فسخ، قطع ـ فاصله

– **פְּסִקֵי־טְעָמִים** نشانهاى ويژهٔ نقطه گذارى در تورية

**פְּסַק־דִּין** ا.ر. حكم، رأى (دادگاه) ـ ج **פְּסִקֵי־דִּין**

**פְּסָקָה** (از **פְּסָקָא**°) ا.ث. قسمتى از آيه ـ بند، فقره ـ [د] قضيهٔ كامل

**פַּסְקָן(־קָנִית)** ا. كسيكه در حلّ و فصل مسائل قضائى يا شرعى رأى قطعى اظهار ميدارد

**פַּסְקָנִי(ת)** ص. قطعى

**פְּסֶקֶת** ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] فرق (در موى سر)

**פִּסְתֵּק*** ا.ر. [چون עִכְבֵּר] پسته

**פָּעָה** ف‌ل. [چون רָאָה] نعره زدن ـ ماغ كشيدن ـ بع بع ك

– **פִּעָה** ف‌ل. [چون צִוָּה ولى در صيغهٔ مؤنث **פִּעֲתָה**] = **פָּעָה** [بصيغهٔ تشديد]

**פָּעוֹט** ا.ر. كودك || ج **פָּעוֹטוֹת**

**פָּעוּט** ص. [چون בָּדוּק] خرد، صغير، .: ناچيز

**פָּעוּל** (۱) ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **פָּעַל** كرده شده ـ آفريده (۲) ا.ر. مخلوق .: ـ [د] مفعول: **יַחַס הַפ׳** حالت مفعوليت

– **בֵּינוֹנִי פ׳** اسم مفعول

**פְּעוּלָה = פְּעֻלָּה**

**פָּעוּר** ص. [چون בָּדוּק] باز، گشاد: **בְּפֶה פ׳** با دهن باز، .: با اشتياق وعلاقه مندى

**פְּעוּר** ا.ر. برهنه ساختن بدن

**(פָּעַט) נִפְעַט** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] كم (ارزش) شدن

**פְּעִי** ا.ر. [פְּעָיוֹ] و **פְּעִיָּה** ا.ث. نعره ـ ماغ ـ بع بع

**פְּעִיטוּת** ا.ث. كوچكى، خردى ـ .: ناچيزى

**פָּעִיל** ص. [چون בָּהִיר] فعال، جدّى ـ [در كوه آتش فشان] كارى ـ روشن [د] معلوم. **בניז פ׳** بناء معلوم

**פְּעִילוּת** ا.ث. فعاليت ـ جدّيت

**פְּעִימָה** " ضربان: **פְּעִימַת הַלֵּב** ضربان قلب، .: تپش دل، دلهره، بيم، ترديد

**פְּעִירָה** " (۱) گشايش: **פְּעִירַת הַפֶּה** (۲) **פְּעוּר**

**פָּעַל** [چون שָׁאַל] (۱) ف‌م. كردن ـ ساختن ـ پديد آوردن، موجب شدن (۲) ف‌ل. كار كردن ـ اثر كردن ـ فعاليت ك ـ [با **עַל**] تحت تأثير يا نفوذ خود در آوردن

– **בִּנְיַן פ׳** [د] باب سه حرفى يا ثلاثى مجرد چون **אָכַל** "خورد"

– **נִפְעַל** مج. [چون נִשְׁאַל] كرده شدن، انجام گرفتن

– **בִּנְיַן נ׳** با بى كه اصولا باب **פָּעַל** را در صورت متعدى بودن مجهول ميكند چون **נֶאֱכַל** "خورده

– פְּעַל [فقط در בִּנְיַן פ׳ بابی که باب פָּעַל را اکثراً تبدیل به متعدی میکند چون לִמֵּד "یاد داد" از לָמַד "یاد گرفت"]

باب פְּעַל گاهی از حیث معنی با باب פָּעַל مساوی میشود واحیاناً موجب تشدید عمل میگردد مثال: שָׁבַר "شکست" ـ שִׁבֵּר "سخت شکست" یا "خرد کرد"

– פֻּעַל مج. [فقط در בִּנְיַן פ׳ بابی که باب פְּעַל را در صورت متعدی بودن بصیغهٔ مجهول در می آورد چون פֻּסַּל " تراشیده شد" از פִּסֵּל " تراشید" و שֻׁחְרַר "آزاد شد" از שִׁחְרֵר "آزاد کرد"]

– הִתְפָּעֵל ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] در شگفت شدن [از چیز خوب]، تحسین ك

– בִּנְיַן הִתְפָּעֵל باب ثلاثی مزید که دلالت بر برگشت یا انعکاس عمل بفاعل میکند و در نتیجه غالباً متعدی را مبدل بلازم میسازد چون הִתְלַבֵּשׁ "خود را پوشاند" یا "لباس پوشید" از לָבַשׁ

این باب در زمان گذشته در بعضی افعال بصورت נתפעל میاید وگاهی نیز در یك فعل هر دو صورت دیده میشوند: הִתְפָּרֵק یا נִתְּ־

– הִפְעִיל ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] وادار بکردن کاری ك ـ بکار انداختن

– בִּנְיַן הִפְעִיל باب ثلاثی مزید که اصولا برای ساختن فعل متعدی "سببی" causative بکار میرود چون הִלְבִּישׁ "پوشانید" از לָבַשׁ و הֶאֱכִיל "خورانید" از אָכַל

باب הִפְעִיל برای ف‌ل. نیز بکار رفته است چون הֶאֱזִין "گوش داد" و در بعضی موارد گاهی لازم وگاهی متعدی است چون הִבְרִיק←

– הָפְעַל یا הֻפְעַל مج. [چون הָרְעַל] بکارانداخته شدن

– בִּנְיַן הָפְעַל باب ثلاثی مزید که باب הִפְעִיל را مجهول میسازد چون הָאֳכַל "خورانیده شد" از הֶאֱכִיל

פֹּעַל ا.ر. [פָּעֳלוֹ یا פְּעָלוֹ] فعل، عمل، کار- دستمزد ‖ ج פְּעָלִים [פָּעֳלֵי]

– פ׳ יוֹצֵא; פ׳ עוֹמֵד ←יוֹצֵא و עוֹמֵד

– שֵׁם־הַפ׳ اسم فعل که بطور مصدر قابل صرف بکار میرود چون שָׁבַת در בְּשָׁבְתְּךָ "هنگام نشستن تو" یا אֳכֹל در "יָשַׁבְתִּי לֶאֱכֹל" نشستم برای غذا خوردن (یا نشستم که بخورم)

– בְּפֹעַל ق. بالفعل: בְּפ׳ וּבְכֹחַ بالفعل وبالقوه

– מְנַהֵל־בְּפ׳ کفیل، قائم مقام رئیس یا مدیر ـ רֹאשׁ־הָעִיר בְּפ׳ کفیل شهر داری

– הוֹצֵא לַפ׳, הוֹצֵא אֶל הַפ׳ (از قوه) بفعل آوردن، بموقع اجرا گذاشتن

– יָצָא לַפ׳, יָצָא אֶל הַפ׳ بموقع اجرا در آمدن، جامهٔ عمل پوشیدن

– רַב פְּעָלִים (آدم) فعال وجدی

פֹּעַל [شکل اصلی פּוֹעֵל]

פְּעֻלָּה ا.ث. کار، عمل ـ فعالیت ـ مزد، دستمزد ـ اثر، خاصیت ـ راه، طریقه

– אַרְבַּע פְּעֻלוֹת הַחֶשְׁבּוֹן چهار عمل اصلی

פְּעֻלְתָּן(־תָּנִית) ا. شخص فعال وجدی

פְּעֻלְתָּנוּת ا.ث. (اصالت) فعالیت

פָּעַם ف‌ل. [چون שָׁאַל] = דָּפַק ; زدن، ضربان داشتن

– נִפְעַם ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] مضطرب شدن

– שִׁעֵם ف‌م. [چون כִּהֵשׁ] برانگیختن

– הִתְפָּעֵם ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] = נִפְעַם

– הִפְעִים ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] به ضربان انداختن ـ :. مضطرب ساختن

פַּעַם ا.ث. (۱) بار، دفعه، مرتبه: שָׁלֹשׁ פְּעָמִים בַּשָּׁנָה سالی سه بار (۲) صدای پا یا عرابه، پا، قدم (۳) پایه، قائمه ‖ ج פְּעָמִים [פַּעֲמֵי] ـ ت פַּעֲמַיִם دوبار، دو دفعه

– פ׳... פ׳... یك وقت... یك وقت...، گاهی... گاهی...

– פ׳ אַחַת [در شروع روایات] یك وقتی، روزی

– פ׳ (אוֹ) פַּעֲמַיִם یکی دو بار

– מִדֵּי פ׳ בְּפַעַם گاه گاه، هر چند وقت یکبار

– עוֹד פ׳ یك بار دیگر، دفعهٔ دیگر

– אֵי־פַּעַם ←אֵי

- בְּפַעַם אַחַת در يك دفعه، در يك وهله
- הַפַּעַם ق. اين مرتبه ـ در اين مورد
- אַךְ הַפַּעַם همين يك مرتبه
- כְּפַעַם בְּפַעַם مانند پيش، مثل دفعات قبل
- מִפַּעַם לְפַעַם هر چند وقت يك بار
- פְּעָמִים=לִפְעָמִים
- פְּעָמִים פ׳ بتدريج، خرد خرد
- פְּעָמִים רַבּוֹת بارها، بكرات
- לִפְעָמִים ق. گاهی، بعضی اوقات

**פַּעֲמוֹן** ا.ر. زنگ: פ׳ חַשְׁמַלִי

**פַּעֲמוֹנִית** ا.ث. گل استكان

**פְּעֻנּוֹחַ** ا.ر. استخراج، كشف رمز ـ كشف اسرار

**פִּעְנַח** ف‌م. [چون צִחְצַח] استخراج ك، از صورت رمز در آوردن ـ بطور روشن يا كامل نوشتن

- פֹּעְנַח مج. [چون צָחְצַח] از صورت رمز خارج شدن ـ كشف شدن
- הִתְפַּעְנַח ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] آشكار شدن، از پرده بيرون افتادن

**פְּעֻפּוּחַ** ا.ر. نفوذ ـ تراوش ـ جوشش ـ گسترش

**פִּעְפַּע** ف‌ل. [چون צִחְצַח] نفوذ يا تراوش ك ـ گسترده يا پخش شدن ـ جوشيدن و بالا آمدن

**פָּעַר** [چون שָׁאַל] ف‌م. كاملاً باز كردن، گشاد كردن ـ برهنه ك ‖ ف‌ل. قضای حاجت ك

- נִפְעַר مج. [چون נִשְׁאַל] كاملا باز شدن، گشاد شدن

**פֶּעֶר** ا.ر. [چون בַּעַל] فاصله، شكاف ـ‌ـ فرق نمايان

**פַּפִּירוֹס*** „ بردی، پاپيروس

**פָּץ** ف‌ل. [چون קָם¹] پراكنده شدن ـ‌ـ اشاعه يافتن

- נָפוּץ ف‌ل. [چون נָסוֹג] پراكنده شدن ـ‌ـ منتشرشدن
- הִתְפּוֹצֵץ ←(פָּצַץ)

- הֵפִיץ [چون הֵפִיר] ف‌م. پراكنده ك ـ منتشر كردن ‖ ف‌ل. پراكنده شدن
- הוּפַץ مج. [چون הוּקַם] پراكنده شدن ـ منتشر شدن

**פָּצָה** ف‌م. [چون קָנָה] باز كردن (دهان) ـ رها كردن

- פְּצָה ف‌م. [چون צָוָה] تاوان دادن، غرامت دادن: פִּצִּיתִי אֶת הַנֶּזֶק به آسيب ديده تاوان (يا غرامت) دادم ‖ دلجوئی يا استمالت ك

- פְּצָיָה مج. [چون צָוָה] غرامت دريافت ك، راضی شدن

**פִּצּוּחַ** ا.ر. (عمل) شكستن: פ׳ גַּרְעִינִים تخمه شكستن

**פִּצּוּי** „ عمل تاوان دادن ـ غرامت، خسارت [بيشتر بصيغهٔ ج: פִּצּוּיִם: תָּבַע פ׳ ادعای خسارت كرد]

**פְּצוּל** „ (۱) كلوخ (۲) הִתְחַלְּקוּת (۳.) تجزيه

**פָּצוּם** [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּצַם

**פָּצוּעַ (פְּצוּעָה)** ص. [ا.مف. از פָּצַע] مجروح، زخمی ـ كوبيده، خرد شده ‖ ج פְּצוּעִים(־עוֹת)

**פְּצוּץ** ا.ر. عمل منفجر ساختن

**פָּצוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּצַר دندانه دار ـ سوهان زده

**פָּצַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] (ناگهان) شروع بخواندن كردن، زير آواز زدن

- פִּצַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] شكستن: פִּצַּח שְׁקָדִים
- פָּצוּחַ مج. [چون שָׁלוּחַ] شكسته شدن
- נִתְפַּצַּח ف‌ل. [چون נִתְבַּקַּע] شكسته شدن

**פְּצָחָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] (آواز) شادمانی

**פַּצְחָן [־חָן] (־חָנִית)** ا. [ج‌ش] (جنس) سهره و سينه سرخ

**פְּצִיחָה** ا.ث. (۱) פְּצָחָה (۲) פְּצוּחַ

**פַּצִּים** ا.ر. باهو، قائمه ـ تير ـ تخته

**פַּצְיֶנְט*(־יֶנְטִית)** ا. بيمار (تحت معالجه)

**פְּצִיעָה** ا.ث. (۱) عمل زخم زدن يا مجروح ك (۲) פְּצוּחַ

**פְּצִיפְיזְם*** ا.ر. صلح طلبی

**פְּצִיפִיסְט(־פִיסְטִית)** ا. آدم صلح طلب

**פְּצִיפִיסְטִי(ת)** ص. صلح طلب ـ صلح طلبانه

**פְּצִיץ** ا.ر. = רְסִיס

**פְּצִירָה** ا.ث. سوهان ـ سوهان زدن ـ التماس

**פִּצֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوست كندن ـ شكستن، شكافتن ـ‌ـ تجزيه ك، بچند ماده تقسيم ك

- פֻּצַּל مج. [چون אֻשַּׁר] منشعب يا جدا جدا شدن
- הִפְצִיל ف‌ل. [چون הִפְקִיד] منشعب شدن

**פְּצָלָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] جای سفيد (در درخت پوست كنده)

**פַּצֶּלֶת** „ [چون צַמֶּרֶת] فلد سپار [نام ماده معدنی]

**פְּצַם** ف‌م. [چون פָּקַד] شکافتن ـ شکستن

**פָּצַע** ف‌م. [چون שָׁלַח] زخمی ك، مجروح ك ـ کوبیدن ـ شکستن

– **נִפְצַע** مج. [چون נִשְׁלַח] مجروح یا زخمی شدن ـ شکسته شدن

– **פִּצַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] شکستن ـ کوبیدن

– **הִתְפַּצַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] شکسته شدن ـ پاره شدن

– **הִפְצִיעַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. شکستن یا شکافتن || ف‌ل. منشعب شدن ـ پخش شدن

**פֶּצַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] زخم، جراحت

**פִּצְפֵּץ** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] ʼخرد کردن

– **נִתְפַּצְפֵּץ** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] خرد شدن

**(פָּצַץ) פּוֹצֵץ** ف‌م. [چون סוֹבֵב] ترکانیدن، منفجر ساختن ـ.. بهم زدن، منحل ساختن

– **פּוֹצַץ** مج. [چون עוֹלַל] ترکانیده شدن

– **הִתְפּוֹצֵץ** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] ترکیدن، منفجر شدن ـ ویران شدن ـ.. از هم پاشیدن

– **הִתְפּוֹצַצְתִּי מִצְּחוֹק** از خنده روده ʼبر شدم

– **הִפְצִיץ** ف‌م. [چون הִכְלִיל] بمباران ك

– **הָפְצַץ** مج. [چون הָכְלַל] بمباران شدن

**פַּצָּץ** ا.ر. [פַּצַּץ] = **נַפָּץ** چاشنی

**פְּצָצָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] بمب: **פְּצִצַת־שָׁעוֹן** بمب ساعتی یا ساعت دار

**פָּצַר**[1] ف‌ل. [יִפְצַר; פּוֹצֵר; פְּצַר (פְּצָרִי)] ـ م. **פְּצוֹר**, **פְּצוֹר**; **לִפְצֹר** فشار آوردن ـ اصرار کردن

– **נִתְפַּצֵּר** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] در نتیجهٔ اصرار راضی شدن

– **הִפְצִיר** ف‌ل. [چون הִפְקִיד] اصرار کردن: **אַל תַּפְצִיר בִּי לָלֶכֶת** (بمن) اصرار نکن که بروم

**פָּצַר**[2] ف‌م. [יִפְצֹר; פּוֹצֵר; פְּצֹר (פְּצָרִי)] ـ م. **פְּצוֹר**, **פְּצוֹר**; **לִפְצֹר** سوهان زدن [خوردن

– **נִפְצַר** مج. [چون נִפְקַד] سوهان زده شدن، سوهان خوردن

**פַּצְרָן(־רָנִית)** ا. شخص سمج یا مصر

**פָּק**[1] ف‌ل. [چون קָם] تلو تلو خوردن ـ لغزش خوردن

– **הֵפִיק** ف‌ل. [چون הֵפִיר] لغزش خوردن ـ تکان خوردن

(**פָּק**[2]) **הֵפִיק** ف‌م. [چون הֵפִיר] بدست آوردن، تحصیل ك: **הֵפִיק תּוֹעֶלֶת** نتیجه گرفت || حاصل ك، جلب ك: **צָרִיךְ לְהָפִיק אֶת רְצוֹנוֹ** باید جلب رضایت او را کرد || (بیرون آوردن و) دادن ـ بیرون ریختن، پاشیدن ـ به نتیجه رساندن

– **הוּפַק** مج. [چون הוּקַם] بیرون آورده شدن، استخراج شدن ـ.. عاید شدن ـ به نتیجه رسیدن، انجام شدن

**פָּקַד** [יִפְקֹד; פּוֹקֵד; פְּקֹד (פְּקֻדִי)] ـ م. **פְּקֹד**, **פְּקוּד**; **לִפְקֹד** (۱) ف‌م. تفقد کردن (از)، یاد کردن ـ مورد توجه یا رسیدگی قرار دادن ـ مورد عقوبت قرار دادن، انتقام (چیزی را) کشیدن ـ جستجو کردن، طلبیدن ـ گم ك، کسر داشتن ـ بازدید کردن، سان دیدن، شمردن ـ از (کسی) دیدنی ك ـ تعیین ك، نصب ك، گماشتن (۲) ف‌ل. عقوبت یا زیان رساندن [با **עַל** به ـ بر] ـ امر فرمودن: **פָּקַד עָלַי** بمن امر فرمود یا مرا مأمور کرد

– **נִפְקַד** مج. [יִפָּקֵד; נִפְקָד; הִפָּקֵד (הִפָּקְדִי)] ـ م. **לְהִפָּקֵד** مورد تفقد قرار گرفتن، یاد کرده شدن، طلبیده شدن ـ در معرض (چیزی) واقع شدن ـ گماشته شدن، منصوب شدن ـ گم یا مفقود شدن

– **פִּקֵּד** [چون דִּבֵּר] ف‌م. فرماندهی ك بر ← **מְפַקֵּד** || بازدید کردن ـ فرمان دادن || ف‌ل. فرمان دهی ك

– **פֻּקַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] بازدید شدن ـ شمرده شدن

– **הִתְפַּקֵּד** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] شمرده یا سان دیده شدن

– **הִפְקִיד** ف‌م. [יַפְקִיד; מַפְקִיד; הַפְקֵד(־קִידִי)] ـ م. **לְהַפְקִיד** سپردن، ودیعه گذاشتن: **הַפְקֵד כֶּסֶף בַּבַּנְק** ||گذاشتن (در زندان و مانند آن) ـ گماشتن

– **הָפְקַד** [چون הָכְלַם زیر (כָּלַם)] یا **הָפְקַד** [چون הָקְצַר] مج. سپرده شدن، (بطور سپرده یا) ودیعه گذاشته شدن ـ گماشته یا منصوب شدن

**פִּקֵּד** [شکل اصلی פּוֹקֵד]

**פָּקֻד** ا.ر. [פַּקַּד] مأمور سرشماری [مؤنث آن = **פְּקֻדָּה** چون צַמֶּרֶת]

**פְּקֻדָּה** ا.ث. فرمان، امر، دستور ـ عقوبت ـ توجه، عنایت ـ نظارت ـ عهده (داری)، وظیفه، منصب ـ شمارش یا بازدید

– לְפִקָדַת... [در چك های بانك] به حواله كرد ...
– פִּקְדַת הַיּוֹם = סֵדֶר הַיּוֹם
– בֵּית־הַפִּקָדוֹת = ב׳־סֹהַר
– לְפִקָדְתְךָ! برای انجام اوامر حاضرم

**פִּקָדוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] سپرده، وديعه، امانت ـ وثيقه، گرو ـ ياد بود ـ ذخيره
– בַּעַל פ׳ (۱) מַפְקִיד (۲) נִפְקָד امانت دار

**פִּקּוּד** ا.ر. فرماندهی ـ فريضه، امر

**פָּקוּד** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּקַד شمرده شده ـ سپرده شده ـ گماشته شده، مأمور

**פְּקוּדָה** = פְּקֻדָּה

**פְּקוּדִי(ת)** ص. مربوط به فرماندهی: דַּרְגָּה פְּקוּדִית رتبهٔ فرماندهی

**פְּקוּדִים** (هج) ا.ر. شمارش، حساب

**פָּקוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از פָּקַח باز = פָּתוּחַ.
עֵינַיִם פְּקוּחוֹת

**פִּקּוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] بازرسی ـ نظارت، كنترل، مواظبت، سرپرستی ـ ديد، نگاه، مشاهده
– פ׳ נֶפֶשׁ نجات كسی از مرگ

**פְּקוּלְטָה*** ا.ث. فاكولته، دانشكده

**פָּקוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ←פָּקַע شكافته ـ پاره (شده)

**פְּקוּעָה** ا.ث. جانور ذبح شده در آبستنی
– בֶּן־פ׳ جانوری كه پس از ذبح مادرش زنده بيرون آيد

**פַּקּוּעָה** „ هندوانهٔ ابوجهل [گاهی אֲבַטִּיחַ הַפ׳]

**פָּקוּק** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּקַק سر بسته، در بسته

**פְּקוּק** ا.ر. عمل بستن (با چوب پنبه) ـ.: خرد شدگی

**פְּקוּקֶלֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] انشعاب (اعصاب)

**פָּקַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] گشودن (چشم يا گوش)
– פְּקַח עֵינֶיךָ چشمت را باز كن ـ.: هشيار باش
– נִפְקַח مج. [چون נִשְׁלַח] باز شدن، گشوده شدن
– פִּקַּח [چون שִׁלַּח] ف‌ل. نظارت ك، بازرسی ك [با עַל] ـ كاوش ك [گاهی با בְּ] ـ ف‌م. باز كردن ـ انبساط دادن

– פֻּקַּח مج. [چون שֻׁלַּח] مورد نظارت يا كاوش قرار گرفتن، بازرسی شدن ـ باز شدن ـ.: هوشيار شدن، فهميدن
– הִתְפַּקֵּחַ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְבַּקֵּעַ] شنوا يا بينا شدن ـ.: هوشيار شدن
– הִפְקִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] بيدار يا هوشيار كردن

**פִּקֵּחַ (פִּקַּחַת)** ص. بينا ـ شنوا ـ هوشيار ـ دارای حواس سالم ـ.: فهميده، دانا، عاقل || ج פִּקְּחִים(־חוֹת)

**פַּקֵּחַ [פַּקַּח] (פַּקֵּחִית)** ا. ناظر، بازرس، بازبين

**פִּקַּח־כֹּחַ** ا.ر. تجديد قوا ـ تندرستی = בְּרִיאוּת

**פִּקַּח־קוֹחַ** „ = שִׁחְרוּר آزادی

**פִּקֵּחוֹן** „ [چون זִכָּרוֹן] بينائی، ديد

**פִּקְּחוּת** ا.ث. هوشياری، زيركی، بينش، خردمندی

**פַּקֵּחוּת** „ نظارت، بازرسی، كنترول

**פִּקְּחִי(ת)** ص. ناشی از زيركی وهوشياری، عاقلانه

**פַּקְטוֹרָה*** ا.ث. سياهه، فاكتور ←חֶשְׁבּוֹן

**פִּקְטִיבִי*(ת)** ص. موهوم = דִּמְיוֹנִי(ת)

**פָּקִיד [פְּ־]** ا.ر. كارمند (دفتری) ـ ج פְּקִידִים [مؤنث آن = פְּקִידָה]

**פְּקִידָה** (۱) [مؤنثِ פָּקִיד] ـ (۲) ا.ث. معاينه ـ تفقد، ياد آوری ـ مشيت الهی ـ شمارش
– מִפ׳ לִפְ׳ گاه گاه (در اوقات معين)

**פְּקִידוֹן(־דָנִית)** ا. كارمند پائين رتبه || ج ־דוֹנִים(־נוֹת)

**פְּקִידוּת** ا.ث. كارمندی (اداری) ـ سمت (*semat*)

**פְּקִיחָה** „ = פְּתִיחָה

**פָּקִיל** ص. [چون בָּהִיר] [در باب چيزی گفته ميشود] كه پوست آن زود كنده شود

**פְּקִיעָה** ا.ث. تركيدگی، شكستگی ـ.: سلب، ابطال
– פְּקִיעַת סַבְלָנוּת بی حوصله شدن

**פְּקִיקָה** „ بستن (دهانه بطری ومانند آن)

**פָּקִיר*** ا.ر. درويش ـ مرتاض هندی

**פִּקֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوست كندن (پياز)

**פִּקַּם** ف‌م. [چون פִּקַּד] دهنه زدن ـ بجهت معينی سوق دادن (كشتی بادی) برای استفاده از حد اكثر نيروی باد

**פָּקַס** ف‌م. [״] سرخاب زدن ـ رنگ زدن (موی سر)
**פַּקְסִימִילָה*** ا.ر. رونوشت عین، تقلید || ج **־לִים**
**פָּקַע** ف‌ل. [چون שָׁלַח] شکافتن ـ شکستن ـ ترکیدن ـ پاره شدن ـ.: ملغی یا موقوف شدن ـ تمام شدن: פָּקְעָה סַבְלָנוּתִי صبرم تمام شد ـ פָּקַע תָּקְפּוֹ مدت اعتبارش منقضی شد || سلب شدن، باطل شدن (حق یا اختیار) [منقضی شدن
– נִפְקַע ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] باطل یا موقوف شدن ـ
– פִּקַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] شکستن، ترکاندن
– הִתְפַּקַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] ترکیدن = הִתְפּוֹצֵץ
– הִתְפַּקַּע מִצְּחוֹק از خنده روده بر شد
– הִפְקִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] ترکانیدن ـ شکستن ـ پاره کـ ـ بریدن ـ.: لغو یا فسخ کـ، باطل کـ ـ سلب کـ (حق) ـ از تصرف (کسی) خارج کـ، خلع ید کردن ـ بنفع عموم مصادره کـ
– הִפְקִיעוּ אֶת הַשְּׁעָרִים بهای اجناس را (بمنظور سوء استفاده) بالا بردند، بازار سیاه بوجود آوردند
– הֻפְקַע مج. [چون הֻבְטַח] باطل شدن ـ سلب شدن ـ برای استفادهٔ عموم مصادره شدن ـ گران (کرده) شدن
**פֶּקַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] غنچه ـ دکمه [درسیب زمینی] ـ ترکیدگی، ترک ـ فتق = שֶׁבֶר
**פְּקַעַת** ا.ث. [פִּקְעָתוֹ] گلوله (نخ) ـ غدّه ـ ساقهٔ زیر زمینی [چون سیب زمینی] ـ ج פְּקָעוֹת [פִּקְ־]
– פ׳ שֶׁל עֲצַבִּים آدم خیلی عصبانی
**פִּקְפּוּק** ا.ر. تردید، دودلی ـ جنبش
– בְּלֹא פ׳ بدون تردید یا تأمل
**פִּקְפֵּק** [چون פִּרְנֵס] ف‌ل. تردید داشتن، دودل ب ـ ـ.: اشکال کـ || ف‌م. شُل کـ ـ.: متزلزل کـ
– פֻּקְפַּק مج. [چون גֻּלְגַּל] متزلزل یا مشکوک ب
**פַּקְפָּקָן(־קָנִית)** ا. آدم بی اراده یا شکاک
**פַּקְפָּקָנוּת** ا.ث. بی ارادگی، دو دلی، شکاکی
**פַּקְפָּקָנִי(ת)** ص. مشکوک ـ متزلزل
**פִּקְצִיָּה*** یا **־צְיָה*** ا.ث. داستان موهوم ـ ـ.: صحنه سازی
**פָּקַק**[1] ف‌م. [چون פָּקַד یا חָנַק] با چوب پنبه ومانند آن بستن ـ رخنه (چیزی را) گرفتن
**פָּקַק**[2] ف‌ل. [چون פָּקַד] لرزیدن، متزلزل شدن
– הִתְפַּקֵּק ف‌ل. [چون הִתְחַלֵּל] متزلزل شدن
**פְּקָק** ا.ر. سرِ بطری، چوب پنبه ـ دربشکه ـ توپی ـ گره چوب
**פֻּקָּק** ״ [چون גֻּלָּל] = פְּקָק
**פָּקַר** ف‌ل. [چون פָּקַד] خود را از قید دین رها کردن
– הִתְפַּקֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (۱) פָּקַר (۲) הִתְחַצֵּף
– הִפְקִיר ف‌م. [چون הִפְקִיד] دست کشیدن از ـ تسلیم کـ ـ بی صاحب دانستن، مباح اعلام کـ
– הֻפְקַר مج. [چون הֻקְצַר] متروک ماندن ـ مباح یا بی صاحب اعلام شدن
**פַּר** ا.ر. [פַּר; פָּרוֹ; פָּרְכֶם || ج פָּרִים] گاو نر [مؤنث آن = פָּרָה ماده گاو]
– פַּר בֶּן־בָּקָר گاو نر جوان (تا سه ساله)
**(פָּרָא) הִפְרִיא** ف‌ل ـ م. [چون הִמְצִיא] (میوه) دادن
– הִתְפָּרֵא ف‌ل. [چون הִתְיָרֵא] وحشی شدن
**פֶּרֶא** ا.ر. [چون פֶּלֶא] (۱) עָרוֹד (۲) פ׳־אָדָם
– פ׳־אָדָם آدم وحشی یا بی تربیت || ج פִּרְאֵי־אָדָם
– גְּדוֹלֵי פ׳ گیاهان وحشی یا خود رو
**פִּרְאוּת** ا.ث. وحشیگری
**פִּרְאִי(ת)** ص. وحشی، بی تمدن ـ.: بی تربیت ـ طبیعی، خود رو
**פָּרַבּוֹלָה*** ا.ث. شکل شلجمی ـ تمثیل یا مَثل اخلاقی
**פָּרַבּוֹלוֹאִיד*** ا.ر. جسم شلجمی
**פָּרַבֻּלוֹם*** ״ پارابلوم
**פְּרֶבֶנְטִיבִי*(ת)** ص. جلو گیری کننده: פְּעֻלָּה פְּרֶבֶנְטִיבִית پیشگیری، جلو گیری ←מוֹנֵעַ
**פַּרְבָּר** [شکل دیگر פַּרְוָר]
**פָּרַג** [چون דָּבַר] و **פֶּרֶג** [چون דֶּגֶל] ا.ر. خشخاش
**פַּרְגוֹד*** ״ پرده ـ جدار ـ پاراوان ـ.: پردهٔ غیب
– מֵאֲחוֹרֵי הַפ׳ بطور محرمانه یا غیر رسمی
**פַּרְגוֹל*** ״ = שׁוֹט شلاق
**פִּרְגוּל** ״ عمل شلاق زدن
**פַּרְגִּית*** ا.ث. مرغ نیمچه←תַּרְנְגֹלֶת
**פַּרְגֹּל*** ا.ر. پرگار بازودار || ج **־גְּלִים** [גְּלֵי]
**פִּרְגֵּל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] شلاق زدن

**פְּרַגְמָטִי*(ת)** ص. = **מַעֲשִׂי(ת)** عملی

**פְּרַגְמָטִיוּת** ا.ر. اصالت عمل یا جنبهٔ عملی هر چیزی

**(פְּרַד) נִפְרַד** مج. [چون **נִפְקַד**] جدا شدن ـ دور شدن ـ ازهم جدا شدن [ازطریق طلاق] ـ منشعب یا متفرق شدن

**ـ פֵּרַד** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] جدا کردن (از پوست) ـ دانه دانه کردن (انار) ـ تجزیه ك

**ـ פְּרַד** مج. [چون **בְּרַךְ**] متفرق شدن ← **מְפֹרָד**

**ـ הִתְפָּרֵד** ف‌ل. [چون **הִתְבָּרֵךְ**] پراکنده شدن ـ بهم خوردن ـ از هم جدا شدن (یا گسیختن) ـ دانه دانه شدن

**ـ הִפְרִיד** [چون **הִקְצִיר**] ف‌م. جدا کردن ـ تجزیه ك || ف‌ل. جدائی انداختن

**ـ הֻפְרַד** مج. [چون **הֻקְצַר**](ازهم) جدا شدن ـ تجزیه شدن

**פֶּרֶד**[1] ا.ر. [چون **פֶּגֶל**] استر، قاطر ← **פִּרְדָּה**

**פֶּרֶד**[2] " [بدون صیغهٔ جمع] نار دان (خشك)

**פֶּרֶד**[3] " (از "فرد" در عربی) فرد، طاق: **זוג או פ׳**

**פִּרְדָּה** ا.ث. [چون **שִׁמְלָה**] استر یا قاطر ماده ← **פֶּרֶד**[1]

**פִּרְדָּה = פְּרוּדָה**

**פְּרֵדָה** ا.ث. جدائی ـ تودیع، خداحافظی: **נְשֹׁף פ׳**

**פְּרָדוֹכְּס*** ا.ر. عقیدهٔ مخالف با عقیدهٔ عمومی ـ گفتهٔ مهمل نما

**פְּרָדוֹכְּסָלִי(ת)** ص. مخالف عقاید عمومی، در ظاهر مهمل (ودر واقع درست)

**פִּרְדָנִית** ا.ث. = **יַצְאָנִית** زن ددری

**פַּרְדֵּס*** ا.ر. باغ میوه [بویژه باغ مرکبات] ـ تفرجگاه || ج **־דֵּסִים [דְּסֵי]**

**פַּרְדְּסָן(־סָנִית)** ا. صاحب باغ مرکبات

**פַּרְדְּסָנוּת** ا.ث. (اشتغال به) تربیت در ختان مرکبات

**פָּרָה**[1] ف‌ل. [چون **קָנָה**] شگفتن، جوانه زدن ـ ثمر دادن ـ.: بار وَر یا کثیر شدن: **"פְּרוּ וּרְבוּ"**

**ـ הִפְרָה** ف‌م. [**יַפְרֶה; מַפְרֶה; הַפְרֵה(־רִי)**] ـ م. **לְהַפְרוֹת** باروَر کردن ـ آبستن ك ـ حاصل خیز کردن، آباد یا دایر کردن (زمین)

**ـ הֻפְרָה** مج. [چون **הֻגְלָה**] با روَر شدن ـ حاصل خیز یا آباد شدن ـ [در صیغهٔ مؤنث: **הֻפְרְתָה**] آبستن شدن

**פָּרָה**[2] ا.ث. ماده گاو ← **פַּר** و **שׁוֹר**

**ـ פ׳ חוֹלֶבֶת** گاوِ شیر ده ـ.: منبع استفاده ـ نان دانی

**פֹּרֶה** [شکل اصلی **פּוֹרֶה**]

**פִּרְהֵס** [چون **פִּרְנֵס** ولی در صیغهٔ مؤنث **־הֵסָה**] = **פִּרְסֵם**

**פַּרְהֶסְיָה** یا **־יָא°** ا.ث. ملاء عام ← **פֻּמְבֵּי**

**ـ בְּפ׳** ق. در ملاء عام، در انظارمردم

**פְּרוֹבוֹקָטִיבִי(ת)** ص. موجب تحریك یا اغضاب

**פְּרוֹבוֹקַצְיָה*** ا.ث. تحریك ـ موشك دوانی

**פְּרוֹבִיזוֹרִי*(ת)** = **עַרְאִי(ת)**

**פְּרוֹבִינְצְיָה*** ا.ث. (۱) شهرستان (۲) **מָחוֹז; נָפָה**[2]

**פְּרוֹבִינְצְיָלִי(ת)** = **קַרְתָּנִי(ת)**

**פְּרוֹבְּלֶמָה*** ا.ث. = **בְּעָיָה**

**פְּרוֹבְּלֶמָתִי(ת)** ص. نامعلوم، مشکوك

**פְּרוֹגְרֶס*** ا.ر. = **הִתְקַדְּמוּת** پیشرفت، ترقی

**פְּרוֹגְרֶסִיבִי(ת)** ص. ترقی خواه ـ فرایاز، متصاعد ـ تصاعدی: **מִסִּים פְּרוֹגְרֶסִיבִיִּים**

**פְּרוּד** ا.ر. تجزیه، تقسیم ـ جدائی ـ دوری

**פָּרוּד** ص. [چون **בָּדוּק**] جدا (از هم) ← **נִפְרָד** || متناوب

**פְּרוּדָה, פִּרְדָּה** ا.ث. دانه، تخم ـ ذره، مولکول

**פְּרוֹדוּקְטִיבִי*(ת)** ص. سودمند ـ بار آور، حاصل خیز

**פָּרוֹדִי(ת)** ص. تقلیدی ومسخره آمیز: **שִׁיר פ׳**

**פָּרוֹדְיָה*** ا.ث. تقلید سبك دیگری بطور اغراق آمیز وبمنظور تمسخر

**פַּרְוָה** " پوست خز

**ـ פַּרְוַת כַּפַּיִם** سر دست خز

**ـ פַּרְוַת לָשׁוֹן** بار زبان

**פָּרוּז** ص. [چون **בָּדוּק**] = **מְפֹרָז** بی حصار یا غیر نظامی

**פְּרוּז** ا.ر. اعلام غیر نظامی بودن محلی وبیرون بردن نیروی نظامی از آنجا

**פְּרוֹזָאִי*(ת)** ص. منثور [به شکل نثر] ـ.: عاری از لطافت، کسل کننده ـ عامی

**פְּרוֹזָאִיקָן(־קָנִית)** ا. نثر نویس

**פְּרוֹזְדוֹר*** ا.ر. دالان ـ راهرو، کریدور

**פְּרוֹזָה*** ا.ث. نثر ـ.: سخن یا موضوع عاری از لطافت

**פְּרוּט** ا.ر. خرد کردن (پول) ـ تبدیل یا تحویل (بواحدهای کوچك تر) ـ تجزیه ـ شرح (جزئیات یا مشخصات)

**פְּרוּטָה** ا.ث. پروطا: واحد پول اسرائیل برابر با یك هزارم لیره ـ .: دینار، پول

**פְּרוֹטוֹקוֹל*** ا.ر. صورت مجلس ـ پیوندنامه، مقاوله نامه

**פְּרוֹטֶקְצְיָה*** „ = מְחָאָה; עַרְעוּר

**פְּרוֹטֶסְטַנְט*(־טַנְטִית)** ا. پروتستان

**פְּרוֹטֶקְטוֹרָט*** ا.ر. قیمومت ـ کشور تحت الحمایه

**פְּרוֹטֶקְצְיָה*** ا.ث. پارتی

**פְּרוֹטֶקְצְיוֹנִיזְם*** ا.ر. اصل تشویق صنایع داخلی از طریق بستن گمرك سنگین روی واردات

**פְּרוֹטָרוֹט** „ پول خرد ـ خردهٔ پول ـ تفصیل، جزئیات

– **בְּפ׳** ق. بتفصیل، جزء بجزء

**פְּרוּי** „ = פְּרִיָּה; פְּרִיוֹן

**פְּרוּיֶקְט*** „ (۱) הַצָּעָה (۲) تمرین برای پرورش قوه فکری وعملی دانش آموزان

**פְּרוּיֶקְצְיָה*** ا.ث. [هن] = הֶטֵּל

**פְּרוּךְ** ا.ر. شکستگی ـ عمل خرد کردن

**פָּרוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּרַךְ خرد شده، شکسته

**פָּרוֹל*** ا.ر. = סִיסְמָה اسم شب

**פְּרוֹלוֹג*** „ = פְּתִיחָה; הַקְדָּמָה

**פְּרוֹלֶטָרִי(ת)** ص. مربوط به کار گران ورنجبران

**פְּרוֹמֵינָדָה*** ا.ث. = טַיֶּלֶת [پوست دوز

**פַּרְוָן [־וַן] (־וָנִית)** ا. خز فروش ـ پوست فروش ـ

**פַּרְוָנוּת** ا.ث. خز فروشی ـ پوست دوزی

**פְּרוֹס←פָּרוּשׂ**

**פְּרוֹסָה** ا.ث. تیکه، لقمه←חֲתִיכָה و פֵּת

**פְּרוֹסוֹדְיָה*** „ عروض

**פְּרוֹספֶּקְט*** ا.ر. اطلاع نامه

**פָּרוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از פָּרַע تباه، فاسد ـ افسار گسیخته، ول ـ هرج ومرج، در هم بر هم ـ ژولیده، شانه نکرده ـ برهنه ـ تصفیه شده، پرداخته

– **פְּרוּעַ־רֹאשׁ (פְּרוּעַת־רֹאשׁ)** سر برهنه

**פְּרוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] برهنگی ـ برهنه شدن

**פָּרוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּרַף=מְרֻפָּס

**פְּרוֹפָּגַנְדָה*** ا.ث. = תַּעֲמוּלָה تبلیغات، پروپاگاند

**פְּרוֹפּוֹרְצְיָה*** ا.ث. تناسب، نسبت

**פְּרוֹפּוֹרְצְיוֹנָלִי(ת)** ص. نسبی ـ تناسبی

**פְּרוֹפִיל*** ا.ر. نیمرخ ـ مقطع طولی

**פְּרוֹפִילַקְטִי(ת)** ص. پیشگیر، جلوگیری کننده، دافع

**פְּרוֹפִילַקְטִיקָה*** ا.ث. پیشگیری (ناخوشی)

**פְּרוֹפֶסוֹר*(־פֶּסוֹרִית)** ا. استاد، پروفسور

**פְּרוֹפֶסוּרָה** ا.ث. (درجه) استادی

**פְּרוֹפֶּסְיוֹנָלִי*(ת)** ص. = מְקְצוֹעִי(ת) حرفه ای

**פָּרוּץ** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּרַץ رخنه دار، خراب (شده) ـ دارای عشق مفرط (بچیزی) ـ هرزه، افسار گسیخته

**פְּרוֹצֶדוּרָה*** ا.ث. جریان، طرز عمل ـ مرحله

**פְּרוֹצֶנְט*** ا.ر. = (אָחוּז) לְמֵאָה در صد، صدی چند

**פְּרוֹצֶס*** „ جریان (کار دادگاه) ←תַּהֲלִיךְ

**פְּרוּק** „ عمل پیاده کردن (ماشین) ـ انحلال ـ تخلیه. .: حل، تفسیر یا تعبیر

– **פ׳ הַנֶּשֶׁק** خلع سلاح

**פָּרוּק** ص. [چون בָּדוּק] بار نشده، خالی

**פְּרוֹקְלָמַצְיָה*** ا.ث. (۱) פְּרוּז (۲) הַצְהָרָה

**פָּרוּר** ا.ر. دیگ = סִיר; קְדֵרָה

**פְּרוּר** „ خرده، ریزه ـ قطعه ـ تجزیه

– **פְּרוּרֵי יְדִיעוֹת** خبرهای مختصر (از اینجا وآنجا)، خبرهای پراکنده

**פַּרְוָר** „ [چون עַכְבָּר] حومه

**פֵּרוּשׁ** „ تفسیر: **פ׳ לַמִּקְרָא** تفسیرکتاب مقدس || توضیح

– **בְּפ׳** ق. بطور واضح وروشن، صریحاً

– **מַה פ׳ הַמִּלָּה?** معنی آن کلمه چیست، آن کلمه یعنی چه؟

– **פ׳ הַדָּבָר...** این مطلب یعنی...

**פָּרוּשׁ**[1] (۱) ص. [چون בָּדוּק] پارسا منش، پرهیزکار (۲) ا. [چون בָּרוּךְ] فریسی: عضوفرقهٔ مذهبی در دوران آبادی معبد دوم ـ پارسا، شخص پرهیز کار ومقدس

**פָּרוּשׁ**² ا.ر. [چون בָּרוּךְ] سِهره

**פָּרוּשׁ, פָּרוּס** ص. [چون בָּדוּק] گسترده ـ کشیده (شده) ـ باز شده ـ قاش شده ـ.: منتشر شده

**פְּרוֹת** [جمعِ פְּרִי]

**פְּרוֹתֶזָה*** ا.ث. اندام مصنوعی

**פָּרַז** ف‌م. [چون בָּרַךְ] بی دفاع اعلام ك، از نیروی نظامی خالی ك

ـ **פֹּרַז** مج. [چون בֹּרַךְ] بی دفاع اعلام شدن ← מְפֹרָז

(פָּרַז) **הִפְרִיז** [چون הִפְקִיד] ف‌م. اغراق آمیز کردن‖ ف‌ل. اغراق گفتن ـ افراط ك ـ [با עַל] تجاوز کردن از

ـ **הָפְרַז** مج. [چون הָקְצַר] اغراق آمیز شدن ← מְפֻרָז

**פְּרָזָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] جای بی حصار یا بیدفاع

**פְּרָזָה*** „ عبارت ـ اصطلاح ـ گفته = מֵימְרָה

**פְּרָזוֹל** ا.ر. کار گذاشتن قسمتهای فلزی در ساختمان ـ نعلبندی

**פְּרָזוֹן** „ [פְּרָ־] محل بی حصار یا سکنهٔ آن‖ ج פְּרָזוֹנוֹת

**פְּרָזוֹת** ق. بدون حصار

**פְּרָזִי(ת)** ا ـ ص. (ساکن جاهای) بی حصار، دهاتی

**פְּרָזִיט*** ا.ر. = טַפִּיל

**פִּרְזֵל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] آهن کاری (ساختمانی را) انجام دادن ـ نعل زدن

ـ **פֻּרְזַל** مج. [چون שֻׁחְרַר] دارای آهن الات لازم شدن ـ نعل زده شدن ← מְפֻרְזָל

**פַּרְזֶל** ا.ر. [چون עַכְבָּר] نعلبند [مؤنث آن פַּרְזֶלִית]

**פָּרַח** [چون שָׁלַח] ف‌ل. جوانه زدن ـ غنچه دادن، شکوفه ك ـ رشد کردن ـ .: ترقی ك ـ سبز وخرم شدن ـ [در ناخوشی] بروز کردن یا پهن شدن ـ پریدن ـ باز وبسته شدن [در چشم] ـ بیهوش یا مبهوت شدن‖ ف‌م. بیرون ریختن

ـ **הִפְרִיחַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌ل. شگفتن، شکوفه آوردن ‖ف‌م. باروَر کردن ـ پرانیدن ـ هوا کردن (باد بادك) ـ .: انتشار دادن

ـ **הֻפְרַח** مج. [چون הֻבְטַח] پرانیده شدن ـ .: منتشر شدن

**פֶּרַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] گل: חֲנוּת פְּרָחִים دکان گل فروشی

ـ פִּרְחֵי בָּר گلهای خود رو

ـ פִּרְחֵי כְּהֻנָּה کاهنان جوان یا تازه کار

ـ פִּרְחֵי קְצִינִים افسران جوان، دانش آموزان‌دانشکدهٔ افسری

**פִּרְחָח[־חַח]** ا.ر. بچه (ولگرد وبی تربیت) ـ تودهٔ عوام‖ ج ־חָחִים [חֲחֵי] [مؤنثِ פִּרְחָח = פִּרְחָחִית]

(פִּרְחַח) **הִתְפַּרְחַח** [چون הִתְגַּעְגַּע ولی در صیغهٔ مؤنث ־חָחָה] ف‌ل. ابلهانه رفتار کردن

**פִּרְחָחוּת** ا.ث. لا ا'بالی‌گری وعدم توجه به مسئولیت

**פָּרַט** [چون פָּקַד] ف‌م. 'خرد کردن (پول) ـ تشریح ك، به تفصیل شرح دادن ـ تصریح ك‖ ف‌ل. [با בְּ] (۱) دان دان ك، دانه ك (۲) سرائیدن ـ [با עַל] نواختن: הוּא פּוֹרֵט עַל הַגִּיטָרָה او گیتار می نوازد (یا میزند)

ـ **נִפְרַט** مج. [چون נִפְקַד] خرد شدن ـ دان دان شدن ـ .: به تفصیل تشریح شدن، جزء بجزء ارائه (داده)شدن

ـ **פֻּרַט** ف‌م. [چون בֻּרַךְ] به تفصیل شرح دادن ـ تجزیه ك [←מְפֹרָט]

ـ **פֹּרַט** مج. [چون בֹּרַךְ] به تفصیل شرح داده شدن

ـ **הִתְפָּרֵט** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] تجزیه یا منشعب‌شدن

**פֶּרֶט** ا.ر. [چون דֶּגֶל] خوشهٔ ریخته شده (در انگور) ـ دانه (انار) ـ پول خرد ـ شمارهٔ فرد یا طاق ←פֶּרֶד³‖ صورت ریز

**פְּרָט** „ جزء [ج اجزاء]: מִן הַפְּרָטִים אֶל הַכְּלָל ‖فرد [ج افراد] ـ مطلب جزئی، [در جمع] جزئیات، خصوصیات ـ صراحت، نکتهٔ تصریح شده

ـ **פְּרָטִ׳** جز، بجز، باستثنایِ = חוּץ מִן

ـ לְכָל פְּרָטָיו (וּדְקְדּוּקָיו) جزء بجزء، کاملاً

ـ בִּפְרָט ق. بویژه، مخصوصاً

ـ עַל כָּל פְּרָטֵי־הַפְּרָטִים جزء بجزء، موبمو

ـ פְּרָטֵי־כֹל = (شکل عبریِ) פְּרוֹטוֹקוֹל

**פְּרָטָה** (از פרטא°) ا.ث. صورت ریز (موجودی) ←מְצַאי

**פְּרָטוּת** „ تفصیل

– בְּפ׳ ق. بتفصيل، جزء بجزء
פְּרָטִי(ת) ص. انفرادی- خصوصی، شخصی-مخصوص
– שֵׁם פְּרָטִי اسم شخصی، اسم کوچك
– שֵׁם עֶצֶם פְּרָטִי [د] اسم خاص
פְּרָטִיוּת ا.ث. خصوصیت - حالت ویژه، حالت انفرادی
פַּרְטִיזָן*(־זָנִית) ا. پارتیزان، هوا خواه
פַּרְטִיזָנִי(ת) ص. ناشی از طرفداری- دسته ای، حزبی
פַּרְטִיזָנִיוּת ا.ث. طرفداری، حمایت، غیرت کشی
פְּרִי ا.ر. [פְּרָיַי; פֶּרְיְךָ (פִּרְיֵךְ); פִּרְיוֹ(־יָהּ); פִּרְיֵנוּ; פִּרְיְכֶם یا פְּרֵי־(־כֶן); פִּרְיָם یا פִּרְיהֶם(־ָן یا ־הֶן)
میوه - محصول - ∴ ثمره، نتیجه - سود، بهره ‖ ج פֵּרוֹת
– פְּרִי־בֶטֶן میوه یا بار رحم: فرزند
– פְּרִי־הִלּוּלִים نتیجهٔ رضایت بخش، نتیجهٔ مطلوبه
– פְּרִי־כַפַּיִם دسترنج، ثمرهٔ زحمت
– פְּרִי עֵט اثرِ خامه، نوشته
– נָשָׂא یا עָשָׂה פְּרִי مثمرِ ثمر شد، ثمرداد، نتیجهٔ رضایت بخش داد
– עֵץ פ׳ درخت میوه (دار)
פְּרִיבִילֶגְיָה* ا.ث. حق ویژه، امتیاز
פְּרִיג ا.ر. [چون פְּקִיד] کلوچهٔ خشخاشی
פְּרִידָה ا.ث. جدائی، فراق←פָּרַד ‖ دانه یا حبه (انگور) - برش یا قاش (انار)
פְּרִיָּה, פְּרִיָה „ بارور شدن [در مقام اسم]
– פ׳ וּרְבִיָּה توالد وتناسل، تولید مثل - مقاربت
פֹּרִיָּה [شکل اصلی פּוֹרִיָּה]
פְּרִידְסְטוֹרִי(ת) = טְרוֹם־הִסְטוֹרִי(ת)←טְרוֹם
פְּרִיוֹדִי*(ת) = עִתִּי(ת)
פְּרִיוֹדִיוּת ا.ث. کیفیت چیز نوبتی - گردش، دور
פְּרִיוֹן ا.ر. (۱) פּוֹרִיוּת (۲) محصول
פְּרִיזְמָה* ا.ث. = מְנָסָרָה منشور، شوشه
פְּרִיחָה[1] „ عمل شکوفه دادن، ∴ ترقی - دانه، جوش
– בְּעָצֶם פְּרִיחָתוֹ در بحبوحهٔ جوانی وی
פְּרִיחָה[2] „ = תְּעוּפָה پرواز
פְּרִיט ا.ر. [چون פְּקִיד] قلم: פְּרִיטֵי הַהַזְמָנָה اقلام آن سفارش

פְּרִיטָה[1] ا.ث. مبادله (پول) بواحدهای کوچك تر
פְּרִיטָה[2] „ عمل نواختن ساز های سیمی
– כְּלֵי־פ׳ سازهای سیمی
פְּרִיטֵטִי*(ת) ص. – וַעֲדָה פריטטית کمیسیونی که نمایندگان دو طرف مخالف به تعداد مساوی در آن شرکت کنند
פְּרִיךְ ص. [چون בָּהִיר] ترد - شکننده
פְּרִיכָה (۱) ا.ث. عمل خرد کردن یا مورد ستم قرار دادن (۲) [مؤنث פְּרִיךְ]
פְּרִיכוּת ا.ث. تردی، شکنندگی
פְּרִימָה „ عمل شکافتن یا چاك زدن
פְּרִימֶטֶר* ا.ر. = הֶקֵּף پیرامون، محیط ‖ ج ־מֶטְרִים
פְּרִימִיטִיבִי*(ת) ص. بَدَوی، توسعه نیافته - قدیمی - اولیه
פְּרִימִיטִיבִיוּת ا.ث. بدویت - سادگی
פְּרִינְצִיפּ* ا.ر. اصل [ج اصول] = עִקָּרוֹן ‖ مسلك، مرام
– בְּפ׳ ق. = עִקְרוֹנִית
פָּרִיס ص. [چون בָּהִיר] قابل قاش ك یا خرد کردن
פָּרִיסָאִי(ת) ص. پاریسی
פְּרִיסָה[1], פְּרִישָׂה ا.ث. گسترش، عمل پهن ك: פְּרִיסַת מַפָּה עַל הַשֻּׁלְחָן ‖ ابلاغ: פְּרִיסַת־שָׁלוֹם = דְּרִישַׁת־שָׁלוֹם
פְּרִיסָה[2] „ عمل پاره ك یا قاش ك
פְּרִיעָה „ بزرگ کردن موی سر (از غفلت) - عمل برهنه ك - پرداخت، تصفیه، واریزی- تولید بلوا وآشوب بوسیلهٔ قتل وغارت - [در ختنه] برهنه کردن حشفه بوسیلهٔ برگرداندن پوست داخلی آلت
פְּרִיפָה* „ = סְפַת־בִּטָּחוֹן سنجاق قفلی
פֶּרִיפֶּרְיָה* „ پیرامون = הֶקֵּף ‖ حومه = סְבִיבָה
פָּרִיץ (פְּרִיצָה) ا. شخص شریر یا جانی - شخص افسار گسیخته - کنیه ای که یهودیان به ملاکین ومالك رقابان لهستانی میدادند ‖ ج פְּרִיצִים [פְּרִיצֵי] (פְּרִיצוֹת) ودر معنی آخر פְּרִיצִים الخ
פְּרִיצָה ا.ث. عمل خراب ك یا شکستن یا رخنه ك در چیزی - طغیان، تمرّد - [مؤنث פָּרִיץ]

**פְּרִיצוּת** ״ افسار گسیختگی ـ بی حیائی

**פָּרִיק** ص. [چون בָּהִיר] قابل تجزیه، قابل انحلال، متلاشی شدنی ـ قابل پیاده ك: **מַכְשִׁירִים פְּרִיקִים** ـ **מִסְפָּר פ׳** عدد غیر اول

**פְּרִיקָה** (۱) ا.ث. تخلیه (بار) ـ سبکبار کردن (جاندار بارکش) ـ پیاده ك وجمع کردن (خیمه) ـ (۲) [مؤنث **פָּרִיק**]

ـ **פְּרִיקַת עֹל** (۱) הֶפְקֵרוּת (۲) طغیان، تمرد

**פְּרִיקוּת** ا.ث. قابلیت تجزیه یا انحلال

**פָּרִיר** ص. [چون בָּהִיר] خرد شونده، ترد

**פְּרִירוּת** ا.ث. تردی، قابلیت خرد شدن

**פָּרִישׁ** ص. [چون בָּהִיר] قابل گسترش ← **פָּרִיס**

**פָּרִישׁ** ا.ر. [چون פָּקִיד] = **חַבּוּשׁ** به

**פְּרִישָׁה** [شکل دیگر **פְּרִיסָה**]

**פְּרִישָׁה** ا.ث. جدا شدگی ـ کناره گیری

**פְּרִישׁוּת** ״ قابلیت گسترش

**פְּרִישׁוּת** ״ پرهیز کاری ـ خود داری ـ جدائی

ـ **פ׳ דֶּרֶךְ אֶרֶץ** برکناری از روابط زناشوئی

**פָּרִית** ״ آبله گاوی

**פָּרַךְ** ف‌م. [چون פָּקַד] خرد کردن ـ له ك ـ ∴ بکار سخت گماشتن

ـ **נִפְרַךְ** مج. [چون נִפְקַד] خرد شدن (بر اثر زحمت)

ـ **פֵּרַךְ** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] خرد کردن ـ ∴ بر هم زدن، رد یا باطل ك [باطل شدن

ـ **הִתְפָּרֵךְ** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] خرد شدن ـ رد شدن،

ـ **הִפְרִיךְ** ف‌م. [چون הִפְקִיד] خرد کردن ـ رد کردن

ـ **הָפְרַךְ** مج. [چون הָקְצַר] رد شدن، تکذیب شدن

**פֶּרֶךְ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] سختی، ستم (کاری)

ـ **אֱגוֹז־פ׳** گردوئی که به آسانی شکسته شود، گردوی کاغذی

ـ **עֲבוֹדוֹת־פ׳** کارهای سخت ـ اعمال شاقه

**פִּרְכוּס**[1] ا.ر. آرایش، بزك ـ ∴ صورت بازار، رنگ

**פִּרְכוּס**[2] ״ = **פִּרְפוּר**

**פַּרְכִּיל** ״ شاخهٔ انگور دار

**פִּרְכֵּס**[1] ف‌م. [چون פִּרְנֵס] آرایش دادن ـ سرخاب زدن

ـ **פֻּרְכַּס** مج. [چون שֻׁחְרַר] آرایش شدن، بزك شدن

**פִּרְכֵּס**[2] ف‌ل. [״] تکان تکان خوردن ـ دست وپا زدن ـ ∴ دو دل ب

**פָּרְכֶת** ا.ث. [פָּרָכְתּוֹ] پردهٔ جلو قدس الاقداس ‖ ج **פָּרוֹכוֹת** یا **פָּרוֹכִיּוֹת**

**פַּרְלוּדְיָה*** ״ در آمد، پیش در آمد ـ ∴ مقدمه = **פְּתִיחָה**

**פַּרְלִימִינָרִי*(ת)** ص. مقدماتی

**פַּרְלֶלוֹגְרַם*** ا.ر. = **מַקְבִּילִית** ‖ ج **־גְּרַמִּים**

**פָּרַלֶּלִי*(ת)** ص. = **מַקְבִּיל** الخ متوازی

**פַּרְלָמֶנְט*** ا.ر. = **בֵּית־הַנִּבְחָרִים; כְּנֶסֶת**

**פַּרְלָמֶנְטָרִי(ת)** ص. پارلمانی

**פָּרַם** [چون פָּקַד] و **פֵּרַם** [چون בֵּרַךְ] ف‌م. چاك زدن، دریدن ـ شکافتن: **לְפָרוֹם בְּגָדִים יְשָׁנִים** ‖ خرد کردن [شکافته شدن

ـ **נִפְרַם** [چون נִפְקַד] و **פֹּרַם** [چون בֹּרַךְ] مج.

ـ **הִתְפָּרֵם** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] (خود بخود) شکافته شدن

**פִּרְמָיָה*** ا.ث. (۱) **פְּרָס** (۲) דְּמֵי בְּטוּחַ ←

**פִּרְמָנֶנְטִי*(ת)** ص. = **תְּמִידִי(ת)** دائمی، همیشگی

ـ **סִלְסוּל פ׳** فر ششماهه [باز است

**פָּרָן** ا.ر. [פָּרַן] عمارتی که پاساژ زیر آن از دو طرف

**(פָּרַן) הִפְרִין** ف‌م. [چون הִזְקִין] جهیزیه به (دختر) دادن

**פִּרְנוּס** ا.ر. نگهداری، تغذیه = **כִּלְכּוּל**

**פִּרְנֵס** ف‌م. [יְפַרְנֵס; מְפַרְנֵס; פִּרְנֵס(־נְסִי)] ـ م. **לְפַרְנֵס** نگهداری یا تغذیه ك: **הָאִשָּׁה פִּרְנְסָה אֶת הַמִּשְׁפָּחָה** ‖ [درمورد خدا] روزی دادن (به) ـ تهیه ك، تدارك دیدن

ـ **הִתְפַּרְנֵס** ف‌ل. [יִתְפַּרְנֵס; מִתְפַּרְנֵס; הִתְפַּרְנֵס(־פַּרְנְסִי)] ـ م. **לְהִתְפַּרְנֵס** ارتزاق ك، گذران ك، روزی بردن، از خود نگهداری ك

**פַּרְנָס** ا.ر. [چون עַכְבָּר] پیشوا، رئیس [مؤنث آن = **פַּרְנָסִית**]

**פַּרְנָסָה** ا.ث. اعاشه، معاش، مایحتاج زندگی ـ روزی، رزق ـ تدارکات، لوازم ـ کار یا پیشه (برای تأمین معاش)

**פִּרְנֵק** [چون פִּרְנֵס] = **פִּנֵּק; עִדֵּן**

**פְּרַנְקוֹלִין*** ا.ر. دُراج

**פָּרַס, פָּרַשׂ** [چون פָּקַד] ف‌م. پاره كـ، جدا يا تقسيم كـ ـ گستردن، پهن كـ ‖ ف‌ل. نان پاره كـ ودعای سفره خواندن

– **פָּרַס מְצוּדָתוֹ עֲלֵיהֶם** دام برای آنها گسترد، ∴ آنها را تحت نفوذ يا سلطهٔ خود در آورد

– **פָּרַס בְּשָׁלוֹם פְּלוֹנִי** از سلامتی کسی جويا شدن، احوال پرسی از (کسی) كـ

– **פָּרְסָה נִדָּה** قاعده شد

– **בְּפָרַס הֶחָג** با حلول يا نزديك شدن عيد، چند روزی بعيد مانده

– **בְּפָרַס שְׁנַת התשכ״ו** بمناسبتِ (يا با حلولِ) سال ٥٧٢٦

– **נִפְרַס** مج. [چون נִפְקַד] پاره شدن ـ جدا شدن ـ گسترده شدن = נִפְרַשׂ

– **פֵּרַס** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] (١) פָּרַשׂ (٢) הֵפִיץ

– **הִתְפָּרֵס** ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] (از هم) باز شدن ـ پهن يا گسترده شدن

– **הִפְרִיס** [چون הִפְקִיד] ف‌م. شكافتن ‖ ف‌ل. [با עַל] بااُسمَ خود پايمال كردن←מַפְרִיס

– **״מַפְרֶסֶת פָּרְסָה״** (جانور) سم شكافته

**פֶּרֶס**[١] ا.ر. مرغ استخوان خوار ‖ ج פָּרְסִים [פַּרְסֵי]

**פֶּרֶס**[٢] ״ =פָּרְסָה سم ‖ ج ״ [←רֶשֶׁת

**פֶּרֶס**[٣] ״ [چون פֶּגֶל] (١) שָׁטִיחַ (٢) دامِ گسترده

**פְּרָס**° ا.ر. جايزه ـ پاداش ـ نصف قرص نان ـ نوعی سکهٔ قديمی

**פָּרַס** ا.ث. پارس، فارس ـ ايران

**פַּרְסָה** ״ [چون יַלְדָּה] اُسم ـ [مختصر פַּרְסַת בַּרְזֶל] نعل

– **מַגֶּפֶת־פ׳** يا פ׳ **מַגֶּפֶת** آهن ربای نعلی

**פַּרְסָה*** ״ نمايش مضحك، تقليد ـ ∴ مسخره

**פִּרְסוּם** ا.ر. انتشار ـ شهرت ـ آگهی

**פִּרְסוֹנָל*** ״ كاركنان، پرسنل

**פִּרְסְטִיז׳ה*** ا.ث. = יוֹקְרָה حيثيت

**פַּרְסִי(ת)** ص. ايرانی ـ فارسی ‖ **פַּרְסִיָּה** زن ايرانی

**פִּרְסִימוֹן*** ا.ر. خرمالو

**פַּרְסִית** ا.ث. زبان فارسی

**פִּרְסֵם** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] انتشار دادن ـ آگهی كـ ـ چاپ يا طبع كـ ـ شهرت دادن، مشهور كردن ـ آشكار يا علنی كـ ـ اعلام كـ

– **פֻּרְסַם** مج. [چون שֻׁחְרַר] انتشار داده شدن ـ آگهی شدن ـ چاپ شدن ـ شهرت يافتن، مشهور شدن ←**מְפֻרְסָם** ‖ آشكار يا اعلام شدن

– **הִתְפַּרְסֵם, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] منتشر يا مشهور شدن ـ برملا شدن

**פִּרְסְמָת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] ركلام، تبليغ تجارتی

**פַּרְסָנִית** ״ زن ددری = יַצְאָנִית

**פֶּרְסְפֶּקְטִיבָה*** ״ مناظر ومرايا ـ چشم انداز، دور نما ـ∴ (١) סְכוּי (٢) جنبه، لحاظ

**פָּרַע** [چون שָׁלַח] (١) ف‌م. برهنه كـ ـ بحال خود گذاشتن، بی لگام نگاه داشتن←**פָּרוּעַ** ‖ ژوليده نگاه داشتن (موی سر) ـ رد يا ترك كـ ـ پرداختن، واريز يا تصفيه كـ ـ (بلوا يا قتل وغارت) راه انداختن (٢) ف‌ل. منصرف شدن، دست كشيدن ـ [با בְּ] زجر وآزار كردن، قتل وغارت كـ ـ تصفيه حساب كـ، ∴ تلافی در آوردن، انتقام كشيدن

– **נִפְרַע** مج. [چون נִשְׁלַח] ول شدن، افسار گسيخته شدن ـ برهنه شدن ـ ژوليده يا درهم شدن ـ پرداخته يا تصفيه شدن ـ انتقام كشيدن

– **פֵּרַע** ف‌م. [چون גֵּרַע] برهنه كـ

– **פֻּרַע** مج. [چون גֻּרַע] برهنه يا آشكار شدن [تنها در מְפֻרָּע← ا.مف.]

– **הִתְפָּרַע** ف‌ل. [چون הִתְאָרַח] ول وهرزه شدن، بی تربيت بار آمدن ـ انتقام كشيدن

– **הִפְרִיעַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. مزاحم شدن: **אַל תַּפְרִיעַ אוֹתִי** مزاحم من نشو ‖ بر هم زدن، مخلّ شدن: **הָרַעַשׁ מַפְרִיעַ אֶת מְנוּחָתִי** صدا مخل آسايش من است ‖ ف‌ل.: **הַאִם אֲנִי מַפְרִיעַ לְךָ?** آيا من مزاحم شما هستم؟

– **בְּאֵין מַפְרִיעַ←מַפְרִיעַ**

– **הֻפְרַע** مج. [چون הֻבְטַח] باز داشته شدن ـ موقوف يا باطل شدن

**פֶּרַע** ا.ر. (طرهٔ) گیسو- هرج ومرج، بی نظمی- سنگ بیرون آمده از دیوار- شاخهٔ خارج از ردیف || ج **פְּרָעוֹת** [פַּרְ־]

**פֶּרָעוֹן** „ [چون **גֶּרָעוֹן**] پرداخت

- **אִי־פ׳** عدم پرداخت || **בַּר־פ׳** قابل پرداخت

**פַּרְעוֹשׁ, פַּרְעֹשׁ** „ کیك، کك [حشرهٔ معروف]

**פְּרָעוֹת** (هج) ا.ث. هرج ومرج- قتل وغارت

**פְּרָעָנוּת** „ مکافات، عقوبت، عذاب، بلا

- **מִדַּת פְּרָעָנוּת** اجرای قانون شداد وغلاظ در مورد عدالت

**פְּרָעָנִי(ת)** ص. بلاخیز- اسف آور

**פָּרַף** ف‌م. [چون **פָּקַד**] گره زدن، سنجاق زدن

- **נִפְרַף** مج. [چون **נִפְקַד**] با سنجاق ومانند آن بسته شدن

**פִּרְפוּמֶרְיָה*** ا.ث. (۱) **מִבְשָׂמָה** (۲) عطریات

**פִּרְפוּר** ا.ر. تپش، تکان تند: **פ׳ הַדָּג**

- **פִּרְפוּרֵי גְסִיסָה** حالت نزع، سکرات موت

**פִּרְפִּיכְס*** „ = **תַּחְלִית**

**פָּרָפִין*** „ پارافین- نفت چراغ

**פַּרְפַּר** „ پروانه || ج **־פָּרִים** [־פְּרֵי]

- **עֲנִיבַת־פ׳** پا پیون، کراوات پروانه ای ← **עֲנִיבָה**

**פִּרְפֵּר**[1] [چون **פִּרְנֵס**] ف‌ل. تند تند تکان خوردن- تقلا کردن- پر پر زدن || ف‌م. خرد کردن = **פּוֹרֵר**

**פִּרְפֵּר**[2] ف‌م. [„] با دسر dessert خاتمه دادن

**פַּרְפֶּרֶת** ا.ث. [**פַּרְפַּרְתּוֹ**] خوراك فرعی: سالاد یا اردور hors-d'oeuvre یا دسر || ج **פַּרְפְּרָאוֹת**

**פָּרַץ** [چون **פָּקַד**] (۱) ف‌ل. رخنه ك: **פָּרְצוּ אֶל הָעִיר** در شهر رخنه کردند || زیاد شدن، منتشر شدن- شایع شدن- بروز کردن، در گرفتن: **פָּרְצָה מִלְחָמָה** || اصرار کردن (۲) ف‌م. منهدم یا خراب ك- مورد حمله قرار دادن- پراکنده ك

- **פָּרַץ גָּדֵר** ← **גָּדֵר**

- **פָּרַץ בִּצְחוֹק** زد زیر خنده

- **נִפְרַץ** مج. [چون **נִפְקַד**] شکافته یا خراب شدن- فراوان ب- زیاد مایل ب، افراط ك- بحد افراط رسیدن

- **פֵּרֵץ** ف‌م. [چون **בֵּרֵךְ**] منهدم ك، خراب ك

- **פֹּרַץ** مج. [چون **בֹּרַךְ**] منهدم شدن

- **הִתְפָּרֵץ** ف‌ل. [چون **הִתְבָּרֵךְ**] بزور داخل شدن (یا رخنه ك)- ناگهان وارد شدن- (در حال تمرد) گریختن- ||. ول و هرزه شدن

- **הַפּוֹעֵל הִתְפָּרֵץ בִּצְעָקָה** کارگر ناگهان فریاد زد

- **הִפְרִיץ** [چون **הִפְקִיד**] ف‌ل. زیاد شدن، افزایش یافتن- جسارت وتحمل بخرج دادن || ف‌م. زیادکردن

**פֶּרֶץ** ا.ر. [چون **בֶּטֶל**] رخنه، شکاف- دیوار شکسته- جریان یا خروج (آب) -||. (۱) بروز ناگهانی (۲) شقاق (۳) هجوم

- **עָמַד בַּפ׳** در خطر ایستادگی کرد، دفاع کرد

- **הַר־פְּרָצִים = הַר גַּעַשׁ**

- **רוּחַ פְּרָצִים** کوران courant، هوائی که از یکطرف بطرف مقابل جریان میکند

**פִּרְצֶדֶנְט*** „ = **תַּקְדִּים** سابقه

**פִּרְצָה** ا.ث. [چون **שִׁמְלָה**] رخنه، شکاف- عیب- بلا، عذاب

- **פ׳ בְּזִכָּרוֹן** نقصان حافظه

**פַּרְצוּף*** ا.ر. شکل، صورت- منظر- سیما، قیافه-

- **חָכְמַת־הַפ׳** قیافه شناسی

- **עָשָׂה פַּרְצוּפִים** ادا واصول (یا شکلك) در آورد

**פִּרְצוּף** „ توصیف وترسیم قیافه

**פַּרְצוּפִי(ת)** ص. دارای شکل یا سیمای معین

- **דּוּ־פ׳** دارای دو شکل- ||. دو رو

**פִּרְצֵף** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] خو یا قیافه (کسی) را شرح دادن

**פָּרַק** ف‌م. [چون **פָּקַד**] برداشتن، باز کردن- خالی ك- ||. آزاد کردن

- **נִפְרַק** مج. [چون **נִפְקַד**] برداشته شدن- خالی شدن- در رفتن: **נִפְרְקָה רַגְלוֹ** ← **נָקַע**

- **פֵּרַק** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] در آوردن، کندن- سبکبار کردن- خالی کردن (با طری)- تجزیه ك- پیاده کردن (ماشین)- منحل ك- شکافتن، شکستن

- **פ׳ אֶת נִשְׁקָם** آنها را خلع اسلحه کرد

- **פֵּרַק לְגוֹרְמִים** [ر] فاکتور گیری ك

- **פֹּרַק** مج. [چون **בֹּרַךְ**] سبکبار شدن، بارگیری شدن- تجزیه یا منحل شدن- کنده یادرآورده شدن

– הִתְפָּרֵק, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] سبکبار شدن: הִתְ־ מִנְשָׁקוֹ اسلحه را زمین گذاشت، جنگ را متارکه کرد ‖ تجزیه یا پیاده شدن ـ زائل شدن، دور شدن: נִתְ־ יֵינוֹ מֵעָלָיו اثر شراب از او زائل شد، هوشیار شد ‖ فارغ یا آسوده شدن، راحت ك

**פֶּרֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] باب، فصل، [در کتاب مقدس] بند، قسمت ـ مفصل، بند: **פִּרְקֵי הָאֶצְבָּעוֹת** ‖ قطعه، جزء ـ عصر، زمان ـ فصل، موسم = **עוֹנָה** ‖ سن بلوغ

– יָדַע פ׳ خوب وارد بودن، تبحر داشتن

– לִמַּדְתִּי אוֹתוֹ פ׳ درس خوبی (یعنی گوشمالی) باو دادم

– עָמַד עַל הַפ׳ جزو دستور گذاشته شد

– **פִּרְקוֹ נָאֶה** اخلاقاً آراسته است، مردی با شخصیت است

– **כְּלִי שֶׁל פְּרָקִים** اسباب قابل تجزیه یا تاه شو

– **רָאשֵׁי־פְּרָקִים** رئوس مطالب، خلاصه

– **לִפְרָקִים** ق. گاه گاهی = **לִפְעָמִים**

**פַּרְק*** ״ پارك، تفرجگاه

**פִּרְקָא°** ״ = **פֶּרֶק** ‖ ج **פִּרְקֵי**

**פִּרְקֵד*** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بر پشت خواباندن

– הִתְפַּרְקֵד ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] بر پشت خوابیدن

**פִּרְקֵדָן(־דָּנִית)** ص. بر پشت خوابیده ـ طاق باز

**פִּרְקוֹן** ا.ر. = **פִּדְיוֹן**

**פַּרְקֶט*** ״ فرش کف اطاق با چوبهای جور بجور

**פַּרְקְטִי(ת)** ص. (۱) **מַעֲשִׂי(ת)** (۲) **שְׁמוּשִׁי(ת)**

**פַּרְקְטִיקָה*** ا.ث. عمل، تجربه = **נִסָּיוֹן**

**פַּרְקְלִיט*** (־לִיטִית)ا. ←**עוֹרֵךְ־דִּין; סַנֵּגוֹר** وکیل (مدافع) [رهائی

**פִּרְקָן، פּוּרְקָן°** ا.ر. [־קָן] گشایش، فرجه ـ نجات،

**פִּרְקֵן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] راحت بخشیدن، تفریح دادن

– הִתְפַּרְקֵן ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] تفریح ك، راحت شدن

**(פָּרַר) הֵפֵר** ف‌م. [چون הֵבִיר←בָּרַר] باطل ك ـ بی اثر یا خنثی ك ـ شکستن، نقض ك ـ برهم زدن، منغص ك

– **הוּפַר** مج. [יוּפַר; מוּפָר] ـ م. **הוּפֵר** ~ باطل یاخنثی شدن

– פֵּרֵר [چون בֵּרַךְ] یا **פּוֹרֵר** [چون סוֹבֵב] ف‌م. خرد کردن، ریز ریز کردن ـ شکافتن ـ از هم پاشیدن، بهم زدن

– **פּוֹרַר** مج. [چون בֹּרַךְ] خرد (کرده) شدن

– הִתְפָּרֵר [چون הִתְבָּרֵךְ] یا **הִתְפּוֹרֵר** [چون הִתְגּוֹלֵל] ف‌ل. از هم پاشیدن، مثلا شی شدن ـ منقرض شدن

**פְּרֵרוֹגָטִיבָה*** ا.ث. حق یا امتیاز ویژه

**פָּרַשׂ** ف‌م. [چون פָּקַד] پهن ك، گستردن ـ بلند کردن (دست) ـ نهادن یا گستردن (دام) ـ گشودن (بادبان) ـ دراز کردن (دست کمك) ـ منتشر یا آشکار کردن ـ [بمعنی פָּרַס] پاره ك ودادن (نان)

– **נִפְרַשׂ** مج. [چون נִפְקַד] گسترده یا پهن شدن ـ بلند کرده یا بر افراشته شدن ـ پراکنده شدن

– **פֵּרַשׂ** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] پهن ك، گستردن ـ دراز کردن ـ پراکنده ك ـ بلند کردن (دست در دعا)

– הִתְפָּרֵשׂ ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] به اطراف پراکنده یا پخش شدن

**פָּרַשׁ** [چون פָּקַד] ف‌ل. جدا شدن، خود را کنار کشیدن ـ باز نشسته شدن ـ (به آب) زدن، عبور کردن ←**הפליג** ‖ معلوم شدن، روشن شدن ‖ ف‌م. کنار کشیدن، جدا کردن ـ بصراحت گفتن، روشن ك

– **נִפְרַשׁ** مج ـ ف‌ل. [چون נִפְקַד] پراکنده شدن ـ جدا شدن، دور شدن

– **פֵּרַשׁ** [چون בֵּרַךְ] ف‌م. توضیح دادن، تفسیر کردن ـ بصراحت تلفظ ك ـ جدا کردن ‖ ف‌ل. دور شدن، جدا شدن، کناره گیری ك ـ سفر دریا کردن

– **פֹּרַשׁ** مج. [چون בֹּרַךְ] تفسیر شدن ـ توضیح داده شدن ـ بطور واضح یا بصراحت تلفظ شدن ←**מְפֹרָשׁ**

– הִתְפָּרֵשׁ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] تصریح شدن، (بصراحت) ذکر شدن ـ تفسیر شدن، روشن شدن

– **הִפְרִישׁ** [چون הִפְקִיד] ف‌م. جدا کردن ـ تخصیص دادن ـ فرق گذاشتن، تشخیص دادن ‖ ف‌ل. (در دریا) سفر کردن

– **הֻפְרַשׁ** مج. [چون הֻקְצַר] جدا (کرده) شدن ـ اختصاص داده شدن ـ تراوش ك، دفع شدن

**פֶּרֶשׁ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] سرگین، مدفوع = **צוֹאָה**

**פָּרָשׁ** ״ [פָּרַשׂ] اسب سوار ـ سرباز سواره نظام ـ شوالیه = **אַבִּיר** ‖ [در شطرنج] اسب

– **חֵיל פָּרָשִׁים** سواره نظام

פ׳ بمعنی "اسب" (סוס) نیز آمده است

**פָּרָשָׁה** ا.ث. شرح، تفصیل ـ موضوع، مطلب ـ مقدار، مبلغ، کمیت ـ بخش هفتگی تورات که روز شنبه قرائت میشود || ج **פָּרָשׁוֹת** یا **־שִׁיּוֹת**

– **פָּרָשַׁת דְּרָכִים** سه راه وچهار راه ومانند آنها

– **פָּרָשַׁת מַיִם** مقسمِ آب، آب پخشان

**פָּרְשׁוּט*** ا.ر. = **מַצְנֵחַ**

**פָּרָשׁוּת** ا.ث. اسب سواری

**פַּרְשָׁן** [־שָׁן] (־שָׁנִית) ا. مفسر ←**מְפָרֵשׁ**

**פַּרְשָׁנוּת** ا.ث. تفسیر (بطور کلی)، تفاسیر

**פַּרְשָׁנִי(ת)** ص. تفسیری، مربوط به تفسیر

**פְּרָת** ا.ر. (یا **נְהַר פ׳**) رود فرات

**פְּרָת, פּוֹרָת** [شکل دیگری از **פְּרָה** مؤنث **פֶּרֶה** یا **פּוֹרֶה** ا.فا. از **פָּרָה**[1]] باروَر (شونده)، میوه دهنده: **בֵּן פ׳** شاخهٔ بارور

– **בֵּן פ׳ יוֹסֵף** [در اصطلاح یهودیان اسپانیا وخاور] ماشاء الله، آفرین، چشم بد دور!

**פְּרַת־יָם** ا.ث. گاو دریائی || ج **פָּרוֹת־יָם**

**פָּרַת־מֹשֶׁה־רַבֵּנוּ** " کفشدوزك، پینه دوز || ج **פָּרוֹת־מ׳־ר׳**

**פְּרִתְּמִים~** ا.ر. اُمرا، اعیان، نُجبا [مفرد آن قیاساً = **פַּרְתֵּם**]

**פָּשׁ** ف.ل. [چون **קָם**[1]] (۱) **קָפַץ** (۲) **נָפַשׁ**

– **נָפוּשׁ** ف.ل. [چون **נָסוּג**] = **נָפוּץ** پراکنده شدن

**פָּשָׂה** ف.ل. [**יִפְשֶׂה; פּוֹשֶׂה; פָּשׂוּי (פְּשִׂי)**] ـ م. **פְּשׂוֹת**; **לִפְשׂוֹת** پهن شدن ـ توسعه یافتن ـ .: متداول شدن، شایع شدن

**פָּשׁוּט** (۱) ص. [چون **בָּדוּק**] ساده ـ بسیط ـ عاری از لطافت ـ پهن ـ دراز شده ـ [در سال] عادی، غیرکبیسه (۲) ق. بسادگی، بطور ساده ـ صرفاً، فقط

– **אוֹת פְּשׁוּטָה** حرف کشیده [چون **ץ** در برابر **צ** که برای آن صفت **כְּפוּפָה** یعنی "خمیده" بکار میبرند]

– **פְּשׁוּטֵי־עָם** تودهٔ مردم، عوام الناس

**פְּשׁוּט** ا.ر. معنی لغوی یا لفظی: **פְּשׁוּטוֹ כְּמַשְׁמָעוֹ** معنی آن همان است که از ظاهر یا لفظ آن بر می آید

**פְּשׁוּט** " عمل ساده کردن، تسهیل ـ بسط، توسعه ـ دراز کردن یا پهن کردن (دست وپا در تعظیم یا سجود)

**פְּשׁוּק** " عمل گشاد کردن یا از هم باز کردن

**פְּשׁוּר** " اصلاح ذات البین

**פָּשַׁט** [چون **פָּקַד**] (۱) ف.م. کندن، در آوردن (لباس) ـ دراز کردن (دست) ـ تفسیر کردن ـ صاف یا مستقیم کردن ـ مورد حمله قرار دادن (۲) ف.ل. هجوم کردن، تاخت کردن ـ منتشر شدن

– **פָּשַׁט עוֹר** پوست کندن، .: اجحاف کردن، گوش بریدن

– **פָּשַׁט אֶת הָרֶגֶל** ورشکست شد

– **פּוֹשֵׁט־רֶגֶל** ورشکست، شخص ورشکسته

– **נִפְשַׁט** مج. [چون **נִפְקַד**] کنده شدن [در مورد لباس یا پوست] ـ دراز (کرده) شدن

– **פִּשֵּׁט** ف.م. [چون **דִּבֵּר**] برهنه کردن، .: غارت کردن ـ دراز کردن (دست) ـ صاف ومستقیم کردن ـ بسط دادن، ساده کردن ـ [ف] منبسط کردن

– **פֻּשַּׁט** مج. [چون **אֻשַּׁר**] دراز (کرده) شدن ـ ساده شدن، بسط داده شدن

– **הִתְפַּשֵּׁט, נִתְ־** ف.ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] لباس کندن ـ منتشر یا شایع شدن ـ [ف] منبسط شدن

– **הִפְשִׁיט** ف.م. [چون **הִפְקִיד**] کندن ـ برهنه کردن ـ انداختن: **הַנָּחָשׁ מַפְשִׁיט אֶת עוֹרוֹ** مار پوست می اندازد || دراز کردن ـ .: بطور مجرد جلوه دادن

– **הֻפְשַׁט** مج. [چون **הֻקְצַר**] کنده شدن ـ لخت (کرده) شدن ـ مجرد شدن ←**מֻפְשָׁט**

**פְּשָׁט** ا.ر. معنی لغوی وساده || ج **פְּשָׁטוֹת** یا **־טִים**

**פַּשְׁטוּת** ا.ث. سادگی ـ **בְּפ׳** ق. بسادگی، بطور ساده

**פַּשְׁטִידָה*** " قسمی کیك گوشت پیچ یا میوه دار، قسمی پودینگ

**פַּשְׁטָן** [־טָן] (־טָנִית) ا. متخصص تفسیر لغوی وساده ـ کسیکه با عبارات ساده سخنرانی میکند

**פַּשְׁטָנוּת** ا.ث. تفسیر لغوی ـ سخنرانی ساده

**פְּשִׁיחָה** ا.ث. شکاف، درز

**פָּשִׁיט (פַּשִּׁיטָה)** ص. ناظر به وسعت (زمین): **חֲקָלָאוּת פַּשִּׁיטָה** کشت گسترده، کشاورزی غیر محدود [م ش. با **עֲצִים**]

**פְּשִׁיטָה** ا.ث. عمل کندن (لباس) یا دراز کردن (دست یا پا) ←**פְּשַׁט** || هجوم، حمله

– פְּשִׁיטַת־יָד گدائی، گرفتن اعانه
– פְּשִׁיטַת־רֶגֶל ورشکستگی
– פְּשִׁיטַת־עוֹר پوست کنی ـ ∴ گوش بُری، اجحاف
**פְּשִׁיטוּת** „ = פַּשְׁטוּת
**פְּשִׁיעָה** „ غفلت (تا درجهٔ جرم)
**פְּשִׁירָה** „ ولرمی، نیم گرمی ـ کاهش گرما
**(פָּשַׁל) הִפְשִׁיל** ف‌م. [چون הִפְקִיד] پشت سر انداختن ـ بالا زدن (آستین) ـ تا بیدن (فتیله)
– הָפְשַׁל مج. [چون הָקְצַר] پشت سر انداخته شدن ـ بالا زده شدن
– הִתְפַּשֵּׁל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] از پشت آویخته‌شدن
**פָּשַׁע** ف‌ل. [چون שָׁלַח] (جسورانه) پا گذاشتن یا قدم زدن ←פָּסַע
**פֶּשַׁע** ا.ر. [چون פֶּתַח] گام، قدم: כְּפִי בֵּינוֹ וּבֵין הַמָּוֶת بین او ومرگ یك قدم است، ∴ در خطر مرگ است
**פָּשַׁע** ف‌ل. [چون שָׁלַח] تقصیر کردن، گناه كـ ـ یاغی شدن ـ غفلت كـ
– הִפְשִׁיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] گناهکار کردن‌ـمتهمك
**פֶּשַׁע** ا.ر. [چون פֶּתַח] گناه، تقصیر ـ عصیان، طغیان ـ خیانت ـ عقوبت گناه
– "פָּשַׁע שְׂפָתַיִם" = לְשׁוֹן־הָרָע بد گوئی
**פִּשְׁפּוּשׁ** „ = בְּדִיקָה; חִפּוּשׂ
**פִּשְׁפֵּשׁ** „ جنس ساس || ج ־פְּשִׁים
– פ׳־הַמִּטָּה ساس
**פִּשְׁפֵּשׁ** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] خوب جستجو کردن
**פִּשְׁפֵּשׁ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] در بچه ـ درِ نصفه
**פָּשַׁק** ف‌م. [چون פָּקַד] زیاد باز کردن، گشاد کردن
– פּוֹשֵׁק שְׂפָתַיִם شخص وراج ویاوه گو
– פִּשֵּׁק ف‌م. [چون דִּבֵּר] از هم باز کردن (پاها)
– פֻּשַּׁק مج. [چون אֻשַּׁר] از هم باز (کرده) شدن
– הִתְפַּשֵּׁק ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (از هم) باز شدن، گشاد شدن
**פָּשַׁר** ف‌ل. [چون פָּקַד] آب شدن ـ ولرم شدن
– נִפְשַׁר [چون נִפְקַד] = פָּשַׁר
– פִּשֵּׁר [چون דִּבֵּר] ف‌م. جدا کردن || ف‌ل. داوری یا میانجی گری كـ
– הִתְפַּשֵּׁר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مصالحه كـ، سازش‌كـ
– הִפְשִׁיר [چون הִקְצִיר] ف‌م. گداختن، آب كـ ـ ملول كـ، نیم گرم كـ || ف‌ل. آب شدن، ذوب شدن، گداختن
– הָפְשַׁר مج. [چون הָקְצַר] ملول یا نیم گرم شدن
**פֶּשֶׁר** ا.ر. [چون סֵפֶר] تفسیر ـ تعبیر
**פְּשָׁרָה** ا.ث. مصالحه، سازش، توافق: בָּאוּ לִידֵי פ׳ با هم مصالحه یا توافق کردند
**פִּשְׁרוֹן** ا.ر. = פֶּשֶׁר
**פַּשְׁרָן(־רָנִית)** ا. شخص مصالحه جو وبا گذشت
**פַּשְׁרָנוּת** ا.ث. تمایل به مصالحه وگذشت
**פַּשְׁרָנִי(ת)** ص. مبنی بر مصالحه
**פֶּשֶׁת** یا **פֶּשֶׁת** ا.ث. [פִּשְׁתִּי] بذرك، درخت کتان ـ کتان = פִּשְׁתָּן || ج פִּשְׁתִּים
**פִּשְׁתָּה** „ [־תִּי] بذرك، کتان ـ فتیله || ج־ תִּים
**פִּשְׁתָּן** ا.ر. [־תַּן] کتان ـ בַּדֵּי פ׳ پارچه های کتانی
– פִּשְׁתַּן־אֲדָמָה قسمی پنبهٔ ناسوز
**פִּשְׁתָּנִי(ת)** ا. کتان باف ـ کتان فروش || ص. موبور
**פִּשְׁתָּנִית** ا.ث. گل کتانی
**פַּת** „ [פִּתִּי] لقمه ـ پاره، ریزه ـ ∴ = אֲרֻחָה || ج פִּתִּים
– פִּתּוֹ אֲפוּיָה نانش پخته است، ∴ وسائل آسایش برای او فراهم است
**פֹּת** „ (۱) فرج، کس (۲) פּוֹתָה || ج פֹּתוֹת
**פְּתָאִים, פְּתָאִים**←**פֶּתִי**
**פְּתָאֹם** ق. ناگهان، بی خبر [غفلةً]
– בְּפִתְאֹם פ׳ و לְפִתְאֹם פְּתָאֹם (بطور خیلی) ناگهانی،
**פִּתְאֹמִי(ת)** ص. ناگهانی: שִׁמְחָה פִּתְאֹמִית
**פִּתְגָם** (از "پیغام" فارسی) ا.ر. مثل، ضرب المثل = מָשָׁל
**פִּתְגָמוֹן** „ مثل نامه، کتاب امثال
**פָּתָה** [چون פָּשָׁה] ف‌ل. ساده‌ب، فریفته شدن || ف‌م. باز یا گشاد کردن
– נִפְתָּה مج. [چون נִגְלָה] فریفته شدن
– פִּתָּה ف‌م. [چون צִוָּה] فریفتن، گول زدن
– פֻּתָּה مج. [چون צֻוָּה] فریفته شدن، اغوا شدن
– הִתְפַּתָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] گول خوردن، فریفته شدن

– הִפְתָּה ف‌ل. [چون הִקְנָה] وسعت دادن [با ל]
**פִּתָּה** [شکل اصلی פּוֹתָה]
**פִּתָּה** (از פִּתָּא°) ا.ث. نان تافتان گرد وکوچك
**פְּתוּחַ**[1] ص. [ا.مف. از פָּתַח] باز، گشوده:
סֵפֶר פָּתוּחַ – دِلّت פְּתוּחָה ‖ قاش کرده، پاره کرده ـ
∴ آزاد برای عموم: אֲסֵפָה פְּתוּחָה ‖ قابل بحث ـ
روشن، واضح ‖ ج פְּתוּחִים(־חוֹת)
– הֲבָרָה פְּתוּחָה سیلابِ باز: سیلابی که بصدا
منتهی شود
– יָד פְּתוּחָה دستِ باز، سخاوت
– לֵב פָּתוּחַ صمیمیت
– מֵם פְּתוּחָה میم باز [چون מ در برابر ם که آنرا
מֵם סְתוּמָה مینامند]
– פְּצַע פָּתוּחַ مسئلهٔ دشوار یا لا ینحل
**פָּתוּחַ**[2] (פְּתוּחָה) ص. مفتوح، دارای صدایِ פַּתַח
[چون בַּ] ـ ج פְּתוּחִים(־חוֹת)
**פְּתִיחַ**[1] ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] توسعه ـ ظاهر کردن
(عکس)، ظهور
**פְּתִיחַ**[2] ״ [״] نقش، گراوور ـ آرایش ساختمانی
**פְּתוּי** ״ اغوا، فریب
**פָּתוּי** [چون בָּדוּק] = פָּחוּס
**פָּתוּךְ** ص. [״] = מָזוּג; מְעֹרָב
**פְּתוּךְ** ا.ر. عمل آمیختن، ترکیب [بسته
**פָּתוּל** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از פָּתַל پیچیده،
**פְּתוֹל** ا.ر. پیچ وخم، ∴ کجی ـ تابیدن (فتیله)
**פְּתוֹלוֹגִי(ת)** ص. وابسته بمرض شناسی
**פְּתוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. مرض شناسی
**פְּתוֹלָנִי(ת)** ص. پر پیچ وخم
**פְּתוֹת** ا.ر. [פְּ־] ریزه، خرده ـ لقمه ‖ ج פְּתוֹתִים
**פָּתַח** [چون שָׁלַח] ف‌م. باز کردن، گشودن ـ
افتتاح ك ـ آغاز یا شروع ك ‖ ف‌ل. شروع به
صحبت ك ـ کمك یا را هنمائی ك ـ باز شدن
– פ׳ אֶת לִבּוֹ بدل او انداخت
– פ׳ יָדוֹ לָאֶבְיוֹן دست کمك سوی فقیر دراز میکرد
– פ׳ אֶת רַחְמָהּ رحم او را گشود: (خدا) او را
باردار یا بچه دار کرد

– פָּתַח פֶּה לְאִלֵּם از شخص گنگ دفاع ك
– נִפְתַּח مج. [چون נִשְׁלַח] باز (کرده) شدن،
گشوده شدن ـ شروع شدن ـ افتتاح شدن
– פִּתַּח [چون שִׁלַּח] ف‌م. باز کردن، گشودن ـ
∴ آباد کردن ـ توسعه دادن ـ سطح معلومات (کسی)
را بالا بردن ـ ظاهر کردن (عکس) ـ گراوور کردن ‖
ف‌ل. باز شدن ـ شگفتن
– פֻּתַּח مج. [שֻׁלַּח] توسعه داده شدن، ترقی ك ـ
گراوور شدن
– הִתְפַּתֵּחַ, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְבַּקֵּעַ] توسعه یافتن ـ
ترقی ك، پیشرفت ك ـ بینا شدن
**פֶּתַח** ا.ر. [פִּתְחֵי,־חֵךְ(־חֵךְ)] محل دخول یا خروج،
مدخل یا مخرج، در [بمعنی جای در یا درگاه] ـ
دروازه ـ دهنه ـ ∴ راه گریز، بهانه ‖ ج פְּתָחִים [פִּתְחֵי]
– פִּתְחֵי לוֹ פֶּתַח امکانات یا وسائل برای او
فراهم کردم
**פֵּתַח** ״ [چون פֶּתַח] = תְּחִלָּה; פְּתִיחָה
– פ׳ דָּבָר=הַקְדָּמָה; פְּתִיחָה
**פַּתָּח**[1] [פַּתַּח] (פַּתָּחִית) ا. حکاك، گراوور ساز ـ
قلم زن
**פַּתָּח**[2] = פַּתַּח
**פַּתַּח, פַּתָּח** ا.ر. [פַּתַּח] نام صدائی که در زیر ב در אָבַד
گذاشته شده است، زیر، فتحه ‖ ج פַּתָּחִין°
**פְּתֻחַ** (פְּתֻחָה) ا ـ ص. (شخص) بینا ‖ ج פְּתֻחִים(־חוֹת)
**פְּתִיחָה** ا.ث. دهانه ـ روزنهٔ کشتی
**פְּתִיחוֹן** ا.ر. عمل گشودن یا باز کردن [تنها در
פְּתִיחוֹן־פֶּה قوهٔ تکلم، جرأت یا حق تکلم، عذر،
بهانه، دستاویز]
**פְּתִיטִי*(ת)** ص. احساساتی
**פֶּתִי** (פְּתָיָה) ص ـ ا. (شخص) ساده لوح یا ابله ‖
ج פְּתָאִים, פְּתָאִים یا פְּתָיִים (פְּתָיוֹת)
**פִּתִּי** [در حالت مکث פֶּתִי] ا.ر. ساده لوحی،
ابلهی ‖ ج ״
**פְּתִיגִיל** ~ ״ قسمی لباس فاخر زنانه
**פְּתָיָה** [مؤنثِ פֶּתִי]
**פִּתְיוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] طعمه ـ ∴ وسیلهٔ اغوا وفریب

**פְּתַיּוּת** ا.ث. ساده لوحی، ابلهی
**פְּתִיחַ** ا.ر. [פְּ־] زمین شخم زده ‖ ج **פְּתִיחִים**
**פְּתִיחָה** ا.ث. عمل باز کردن یا گشودن ـ شروع، آغاز ـ افتتاح، گشایش ـ دیباچه، سر آغاز ـ شمشیر برهنه یا کشیده
– **נְאוּם פ׳** نطق افتتاحی
**פְּתִיכָה** „ عمل آمیختن: **פְּתִיכַת צְבָעִים** رنگ آمیزی
**פְּתִיל** ا.ر. ریسمان تابیده ـ رشته
**פָּתִיל** ص. [چون **פָּהִיר**] تابیده ـ بسته، گره زده
**פְּתִילָה** ا.ث. فتیله ـ شیاف ـ عمل تابیدن
**פְּתִילִיָּה** „ چراغ خوراک پزی فتیله ای
**פְּתִין** ا.ر. [چون **פְּקִיד**] (تیر) حمال، شاه تیر
**פְּתִיעָה** ا.ث. =**הַפְּתָעָה** [قابل تعبیر
**פָּתִיר** ص. [چون **פָּהִיר**] حل شدنی، قابل حل ـ
**פְּתִירָה** ا.ث. حل ـ تعبیر
**פְּתִירוּת** „ قابلیت حل
**פְּתִית** ا.ر. [چون **פְּקִיד**] پاره یا ریزه (نان) ـ [در جمع] گلوله های خمیر
**פְּתִיתָה** ا.ث. عمل ریز ریز کردن: **פְּתִיתַת לֶחֶם**
**פָּתַךְ** ف‌م. [چون **פָּקַד**] آمیختن، مخلوط ك
– **נִפְתַּךְ** مج. [چون **נִפְקַד**] آمیخته شدن
**פָּתַל** ف‌م. [چون **פָּקַד**] تابیدن ـ بافتن
– **נִפְתַּל** مج‌ـ ف‌ل. [چون **נִפְקַד**] تابیده شدن ‖ گلاویز شدن، کشتی گرفتن ـ کج شدن، کجی ك
– **פִּתֵּל** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] کج ك، پیچ دادن ـ منحرف ك
– **פֻּתַּל** مج. [چون **אֻשַּׁר**] پیچ داده شدن ←**מְפֻתָּל**
– **הִתְפַּתֵּל** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] پیچ وخم پیدا کردن، پیچ خوردن ـ ‖ (۱) تقلا کردن (۲) حیله ك (۳) حاشیه رفتن: جواب غیر مستقیم دادن
**פַּתְלָן** (־לָנִית) ا ـ ص. (شخص) دمدمی یا متلوّن ـ کسیکه پیچیده حرف میزند

**פַּתְלָנוּת** ا.ث. دمدمی مزاجی ـ پیچیده گوئی
**פִּתַּלְתֹּל**(־תֹּלֶת) ص. کج، ‖ منحرف، فاسد ‖ ج ־תֹּלִים(תֹּלוֹת)
**פֶּתֶן** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] مار عینکی، کبرا cobra
**פֶּתַע** ق. =**פִּתְאֹם**
– **לְפ׳** (**פִּתְאֹם**) یا **בְּפ׳ פתאם** غفلةً
– **הַתְקָפַת־פ׳** حملهٔ ناگهانی
**(פָּתַע) הִפְתִּיעַ** ف‌م. [چون **הִגְבִּיהַ**] غافل گیر کردن، با امر غیر مترقب متعجب ساختن: **הַמַּתָּנָה הִפְתִּיעָה אֶת בַּעַל־הַבַּיִת** ←**במפתיע** [زیر **מפתיע**]
– **הָפְתַּע** مج. [چون **הָבְטַח**] غافل گیر شدن ـ با امر غیرمترقب متعجب شدن
**פִּתְפוּת** ا.ر. عمل خرد کردن یا ریز ریز کردن
– **פִּתְפוּתֵי בֵיצִים** تخم مرغ بهم زده ـ ‖ خلط چند چیز با هم
**פָּתַק** ف‌م. [چون **פָּקַד**] باز کردن (راه آب)
– **נִפְתַּק** مج. [چون **נִפְקַד**] باز شدن، جریان داده شدن
– **פִּתֵּק** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] باز کردن یا برگرداندن (مجرای آب)
**(פָּתַק) פִּתֵּק** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] (روی برگه یا فیش) یاد داشت ك
**פֶּתֶק*** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] برگه، ورقه، فیش ـ یاد داشت، برچسب
**פִּתְקָה** ا.ث. یاد داشت ـ کاغذ یاد داشتی ‖ ج (۱) **פִּתְקוֹת** یا **פִּתְקָאוֹת** (۲) **פִּתְקוֹת** (**פִּתְ־**)
**פָּתַר** ف‌م. [چون **פָּקַד**] تعبیر کردن ـ حل ك: **פ׳ אֶת הַחִידָה**
– **נִפְתַּר** مج. [چون **נִפְקַד**] تعبیر شدن ـ حل شدن
**פִּתְרוֹן** ا.ر. تعبیر: **פ׳ חֲלוֹמוֹת** ‖ حل ‖ ج **־רוֹנִים**‌ی‌**־נוֹת**
**פַּתְשֶׁגֶן** „ [چون **דֶּגֶל**] (۱) **הָעְתֵּק** (۲) **תַּמְצִית**
**פָּתַת** ف‌م. [چون **חָנַן** یا **פָּקַד**] =**פּוֹרֵר** خرد کردن

פ׳ = פָּסוּק – פָּרָשָׁה – פֶּרֶק – פִּסְקָה – פַּעַם

פ״א = פַּעַם אַחַת–פֶּה אֶחָד–פֶּרֶק וְ פָּסוּק א׳–פָּרָשָׁה אַחַת

פָּאגִ״י = פּוֹעֲלֵי אֲגֻדַּת יִשְׂרָאֵל

פב״ד = פְּסַק בֵּית־דִּין

פב״פ = פְּלוֹנִי בֶּן פְּלוֹנִי

פה״פ = פֵּא הַפֹּעַל

פו״ב = free on board חָפְשִׁי עַד הָאֳנִיָּה תחویل در [بندر صدور

פ(וע)״צ = פּוֹעֲלֵי צִיּוֹן

פי׳ = פֵּרוּשׁ

פי״י = פֹּעַל יוֹצֵא

פֵּלְמַ״ח = פְּלֻגּוֹת מַחַץ

פ״נ = פֹּה נִטְמַן

פס״ד = פְּסַק דִּין

פ״ע = פֹּעַל עוֹמֵד

פעו״י = פֹּעַל עוֹמֵד וְיוֹצֵא

פר׳ = פְּרוּטָה – פָּרָשָׁה – פֶּרֶק

פרופ׳ = פְּרוֹפֶסוֹר

# צ, ץ

**צ** [در آخر کلمه **ץ**] هجدهمین حرف الفبای عبری

☜(۱) تلفظ صحیح **צ** برابر است با "تص" مثلا **אָץ** تلفظ میشود "آتص" (۲) **צ** را **צְדִי כְּפוּפָה** (خمیده) و **ץ** را **צְדִי סוֹפִית** (نهائی) یا **פְּשׁוּטָה** (کشیده) مینامند (۳) حرف (چ) را که الفبای عبری فاقد آنست با **צ׳** نشان میدهند: **צ׳רצ׳יל** چرچیل

**צ׳** شمارهٔ ۹۰: **צ״ב**= ۹۲

**ץ׳** شمارهٔ ۹۰۰

**צֵא(צְאִי)** [امر از فعل **יָצָא**]

**צֵאָה** (צֵאָתָה) ف‌م. [צֵאִיתִי; יְצָאָה; מְ־; צֵאֵה (צְאִי)]
م. לְצֵאוֹת=טִנֵּף; נִבֵּל

**צֵאָה** و **צוֹאָה** ا.ث. = **צוֹאָה**

**צָאוּי** [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **צָאָה**=מְלֻכְלָךְ

**צֹאִי(ת)** = **צוֹאִי(ת)**

**צְאֵל** ا.ر. [צָאֲלוּ] درخت کنار || ج **צְאָלִים**

**צֹאן** ا.ث. [بدون صیغهٔ ج] گله (گوسفند و بز) - ∴ گروه، جمعیت
- "בֶּן־צֹאן"=כֶּבֶשׂ
- **נִכְסֵי צֹאן־בַּרְזֶל** مالی که زن بخانهٔ شوهر میآورد وهنگام مرگ شوهر یا طلاق زن باید معادل آن تمام وکمال بزن مسترد شود

**צֶאֱצָא** ا.ر. محصول - ذریه، اولاد، نواده

**צֵאת** [ا.ف. از **יָצָא**] خروج، بیرون آمدن

**צַב**[1] ا.ر. [چون **תָּם**] یا **צַב הַשִּׁרְיוֹן** لاک پشت
- **בְּצַעֲדֵי צָב** با گامهای بسیار آهسته

**צָב**[2] " ["] تخت روان - ارابهٔ سر پوشیده

**צָבָא**[1] " [צְבָא; צְבָאָךְ] ارتش - سپاه، لشکر - نظام - خدمت وظیفه - ∴ جنگ - وقت معین || ج **צְבָאוֹת** [צִבְ־]
- **יְצָא צ׳** سربازی که بجنگ میرود - مشمول خدمت وظیفه
- **אַנְשֵׁי הַצ׳** مردان جنگی، سربازان
- **שַׂר צ׳** [ن] فرمانده
- **שַׂר־צְבָא ה׳** سردار لشکر خداوند [لقب فرشته]
- **צְבָא הַגָּנָה לְיִשְׂרָאֵל** [با حروف اختصاری=צַה״ל] ارتش دفاعی اسرائیل
- **צְבָא הַמָּרוֹם** یا **צ׳ הַשָּׁמַיִם** سپاه آسمان: (۱) فرشتگان (۲) افلاك، ماه وخورشید وستارگان
- **צְבָא כִּבּוּשׁ** عدهٔ اشغالی
- **ה׳ צְבָאוֹת, ה׳ אֱלֹהֵי הַצְּבָאוֹת** خداوند لشکرها(ی آسمانی یعنی افلاك)

**צָבָא**[2] ف‌ل. [چون **קָרָא**] جنگ‌ك، جنگیدن - اجتماع ك، گرد آمدن - خدمت ك، انجام وظیفه ك
- **נִצְבָּא** مج. [چون **נִקְרָא**] =**הָצְבָּא** [زیر **הִצְבִּיא**]
- **הִצְבִּיא** ف‌م. [چون **הִמְצִיא**] بخدمت سربازی فرا خواندن، جمع آوری کردن (افراد) = سان دیدن ←**מַצְבִּיא** [دیده شدن
- **הָצְבָּא** مج. [چون **הָמְצָא**] جمع آوری شدن، سان

**צְבָאוֹת** [جمعِ **צְבִיָּה** و **צָבָא**[1]]

**צִבְאִי(ת)** ص. ارتشی - نظامی: **דַּרְגָּה צִבְאִית**
- **שׁוֹטֵר צִבְאִי** دژبان

**צִבְאִיוּת** ا.ث. روح نظامی

**צְבָאִים** [جمعِ **צְבִי**] [باد کردن

**צָבָה** ف‌ل. [چون **קָנָה** ولی در صیغهٔ ا.فا. **צָבָּה**]
- **נִצְבָּה** ف‌ل. [چون **נִגְלָה**] باد کردن
- **הִצְבָּה** ف‌م. [چون **הִקְנָה**] متورم ك

**צָבֶה** ص. [چون **עָבֶה**] ←**צָבָה** باد کرده =**תָּפוּחַ**

**צוֹבָה** [شکل اصلی **צוֹבָה**]

**צָבוּט** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **צָבַט** فشرده

**צִבּוּי** ا.ر. =**הִתְנַפְּחוּת** تورم - نفخ

**צָבוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] ا.مف. از **צָבַע** رنگ کرده - رنگا رنگ - ∴ دورو، ریاکار

**צָבוּעַ** ا.ر. [צָ־] کفتار (*kaf-*) ـ ج **צְבוּעִים**
**צָבוּר** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **צָבַר** انباشته، روی هم گذاشته
**צִבּוּר** ا.ر. توده ـ.: جمعیت، جماعت، جامعه
– **אֵימַת הַצ׳** ترس یا خجالت در حضور جمعیت
– **שִׁירָה בְּצ׳** سرود دسته جمعی
– **תְּפִלָּה בְּצ׳** نماز جماعت
**צִבּוּרָא** ° ״ =**צִבּוּר**
– **אֵימְתָא** ° **דְצ׳**=**אֵימַת הַצִּבּוּר** [زیر **צִבּוּר**]
**צִבּוּרִי(ת)** ص. عمومی، همگانی ـ دسته جمعی، جماعتی، اجتماعی
– **גַּן צִבּוּרִי** باغ عمومی یا ملی، پارك شهر
**צִבּוּרִיוּת** ا.ث. امور اجتماعی یا عمومی
**צָבוּת** ص. [چون **בָּדוּק**] (۱) **תָּפוּס** (۲) **לָחוּץ**
**צְבוֹת** ا.ث. =**תְּפִיחָה** ورم، آماس، تورم
**צָבַט** ف‌م. [چون **זָכַר**] نیشگان (نشگون) گرفتن ـ محکم گرفتن ـ فشردن ـ جلو بردن، تعارف كـ
– **נִצְבַּט** مج. [چون **נִזְכַּר**] نیشگان گرفته شدن
– **לְבוֹנ׳** متأثر یا منقلب شد
**צְבִי**[1] ا.ر. [**צִבְיִי**; **צִבְיָה**] آهو، غزال || ج **צְבָאִים** یا **־ִים** [←مؤنث آن **צְבִיָּה**]
– **צ׳ הַסְּלָעִים** بز کوهی
– **הִנִּיחַ מְעוֹתָיו עַל קֶרֶן הַצ׳** پول خود را در معرض مخاطره گذاشت
**צְבִי**[2] ״ [״] زیبائی ـ شکوه ـ جلال ـ فخر، افتخار
**צְבִיָּה** ا.ث. آهوی ماده ـ.: زن زیبا || ج **צְבָאוֹת** یا **צְבִיּוֹת**
**צְבִיּוֹן** ا.ر. [چون **חֶשְׁבּוֹן**] (۱) شکل، رنگ [معنی مجازی] ـ (۲) **רָצוֹן**
**צְבִיטָה** ا.ث. نیشگان، نشگون
**צְבִיעָה**[1] ״ =**צְבִיטָה**
**צְבִיעָה**[2] ״ رنگ کاری ـ رنگ زنی ـ رنگرزی
– **צְבִיעַת הַשְּׂפָתַיִם בְּאָדֹם** ماتیك بلب زدن
**צְבִיעוּת** ״ ریا کاری، دو روئی
**צְבִירָה** ״ جمع آوری: **צְבִירַת עֹשֶׁר** اندوختن ثروت
**צָבַע**[1] ف‌م. [چون **שָׁלַח**] رنگ كـ، رنگ زدن
– **צָבַע בְּאָדֹם** سرخاب یا ماتیك زدن
– **נִצְבַּע** مج. [چون **נִשְׁלַח**] رنگ (زده) شدن
– **צִבַּע** ف‌م. [چون **שִׁלַּח**] رنگ زدن، رنگ كـ
– **צֻבַּע** مج. [چون **שֻׁלַּח**] رنگ (زده) شدن
– **אִשָּׁה מְצֻבַּעַת** زن توالت کرده
– **הִצְטַבַּע** ف‌ل. [چون **הִתְבַּקַּע**] توالت كـ، بزك كـ [با ماتیك و پودر و مانند آنها] ـ.: ریا کاری كـ
**צָבַע**[2] ״ [״] با انگشت گرفتن
– **הִצְבִּיעַ** ف‌ل. [چون **הִגְבִּיהַ**] انگشت یا دست بلند کردن ـ رأی دادن ـ (با انگشت) اشاره كـ
– **הָצְבַּע** مج. [چون **הָבְטַח**] به اخذ آراء واگذار شدن
**צֶבַע** ا.ر. [چون **פֶּתַח**] رنگ ـ مادهٔ رنگی ـ جامهٔ رنگارنگ
– **צִיּוּר בִּצְבָעֵי מַיִם** نقاشی آبرنگی
– **צֶבַע יְסוֹד** رنگ اول، آستر
– **צֶבַע־מָגֵן** رنگ حفاظی یا دفاعی (بعضی جانوران)
**צָבְעַ** = **צָבוּעַ**
**צַבָּע [צַבַּע]** (**צַבָּעִית**) ا. رنگ کار، نقاش ـ رنگرز
**צִבְעוֹן** ا.ر. رنگ، مادهٔ رنگی
**צִבְעוֹנִי** ״ گل لاله
**צִבְעוֹנִי(ת)** ص. رنگارنگ
**צַבָּעוּת** ا.ث. رنگ کاری، نقاشی ـ رنگرزی
**צִבְעָן** ا.ر. [־עַן] مادهٔ رنگی
**צָבַר** ف‌م. [چون **זָכַר**] اندوختن، انباشتن ـ ذخیره كـ
– **נִצְבַּר** مج. [چون **נִזְכַּר**] جمع آوری شدن ـ ذخیره شدن
– **הִצְטַבֵּר** ف‌ل. [چون **הִצְטַדֵּק**] جمع شدن، انباشته شدن ـ روی هم رفتن، زیاد شدن
– **הָצְבַּר** مج. [چون **הָזְכַּר**] =**נִצְבַּר**
**צֶבֶר** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] توده
**צָבָר** (۱) ا.ر. [چوی **דָּבָר**] کاکتوس، انجیر هندی (۲ ـ د.م) =**צַבָּר**
**צַבָּר [צַבַּר]** (**צַבָּרִית**) ا. بومی اسرائیل
**צְבָר** ا.ر. [چون **כְּתָל**] (۱) **צֶבֶר** (۲) حجم
– **נֶפֶט בְּצ׳** نفت بی ظرف
**צֶבֶת**[1] ا.ر. [צִבְתּוֹ] دسته، بافهٔ کوچك، بغل: **צ׳ שִׁבֳּלִים** یك بغل خوشهٔ گندم || ج **צְבָתִים** [צִבְתֵּי]

צֶבֶת[2] ا.ث. [״] انبرك ‖ ج צְבָתוֹת [צִבְ־]

צְבָת ״ گاز انبر وانبر دست ودم پهن ومیخ چین ومانند آنها ‖ ج צְבָתוֹת یا ־תִים

– צ׳ לְסֶכֶר قند گیر

– צ׳ שְׁטוּחָה دم پهن

– צ׳־תִּיוּל میخ چین

צַבְתָּן ا.ر. [־תָּן] گوش خزك، گوش خیزك

צַג [چون קָם[1]] =נִצַּב [زیر (נָצַב)]

צַד ا.ر. [צִדּוֹ] طرف، سو: צַד שְׂמֹאל ‖ پهلو ـ کنار ـ آغوش ـ طرف مخالف یا مقابل: שְׁנֵי הַצְּדָדִים طرفین ‖ ∴ لحاظ، جهت ـ جنبه ـ طرز، وجه ‖ ج צְדָדִים یا צְדִדִים

– הַצְּדָה! کنار (به ایستید)! راه را باز کنید!

– מִן הַצַּד بطور غیر مستقیم ـ از راه غیر عادی

– עַל הַצַּד הַטּוֹב בְּיוֹתֵר به بهترین وجه

– עָמַד מִן הַצַּד کنار ایستادن، دخالت نکردن ـ بی طرفی اختیار کردن

– מִצַּד ح‌ا. از طرفِ، از جانبِ ـ از پهلویِ

– זֶה בְּצַד זֶה در کنار یکدیگر

– מִצַּד אֶחָד, מִצַּד שֵׁנִי از یك طرف، از طرف دیگر

– צַד בְּצַד دوشادوش، با هم

– הַצַּד שֶׁכְּנֶגֶד طرف مخالف

– הַצַּד הַשָּׁוֶה وجه مشترك

– צַד זָכַאי ستون بستانکار

– לְצַד שֵׁנִי تفسیر دیگر

– צַד שְׁלִישִׁי شخص ثالث

– נָטָה לְצַד מִישֶׁהוּ طرفداری از کسی ك

– בְּצִדֵּי דְּרָכִים با تواضع، بدون شاط وشوط

– לִצְדָדִים ق. بهر سو، به اطراف ـ به اشکال مختلف

– בְּכָל צִדֵּי צְדָדָיו از کلیه جهات، با توجه بکلیه اطراف وجوانب

צָד ف‌م. [چون קָם[1]] صید کردن، شکار کردن ـ ∴ بدام انداختن

– צָד אֶת דַּעְתִּי عقل مرا دزدید، مرا اغفال کرد

– נָצוֹד مج. [נִצַּדְתִּי; יִצּוֹד; נָצוֹד; הָצוֹד (הִצּוֹדִי)] ـ م. לְהִצּוֹד صید (کرده) شدن، شکار (کرده) شدن

– צוֹדֵד ف‌م. [چون קוֹמֵם] صید کردن ـ ∴ ربودن، شیفتن

צִדֵּד [چون הִלֵּל] ف‌م. بیك طرف متوجه ساختن ‖ ف‌ل. کج نگاه ك ـ ∴ طرفداری ك: צִדַּדְתִּי בִּזְכוּתוֹ از او طرف داری کردم

– צֻדַּד مج. [چون אֻשַּׁר] بیك طرف یا بطور اریب متوجه شدن [خودرا کنار کشیدن

– הִצְטַדֵּד ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] بیك طرف رفتن ـ

– הִצְדִּיד ف‌م. [چون הִכְלִיל] بیك سو متوجه ك

צִדְדִי(ת) ص. فرعی ـ کناری ـ ضلعی، پهلوئی

– תַּרְשִׁים צִדְדִי نیمرخ، پروفیل

– מִשְׁפָּט צִדְדִי [د] قضیهٔ تبعی

צִדְדִיּוּת ا.ث. =טְפֵלוּת بی اهمیتی

צִדְדִים←צַד

צָדָה[1] ف‌ل ـ م. [יִצְדֶּה; צוֹדֶה; צְדֵה (צְדִי)] ـ م. צְדִיָּה; לִצְדוֹת قصد (بد) داشتن ـ کمین ك ـ در کمین...ب

צָדָה[2] ف‌ل. [״] ویرانه‌ب

– נִצְדָּה ف‌ل. [چون נִגְלָה] ویرانه شدن

צֵדָה = צֵידָה

צְדוּד ا.ر. متمایل کردن (چیزی) بیك سو

– צִ׳ בִּזְכוּתוֹ שֶׁל מִישֶׁהוּ طرفداری از کسی

צְדוּדִית ا.ث. نیمرخ، مقطع طولی، برش عمودی، پروفیل

צְדוּק ا.ر. تصدیق (حقانیت) ـ تأیید ـ توجیه

צְדוֹקִי(ת) ا. صدوقی: عضو فرقهٔ صدوقیان در دوران آبادی معبد دوم که منکر تورات شفاهی بودند

צִדִּי(ת) ص. پهلوئی ـ ضلعی

צְדִיָּה ا.ث. (سوء) قصد ـ کمین

– בְּצִ׳ ق. قصداً، با سوء نیت

צַדִּיק (צַדֶּקֶת) ص. عادل ـ خدا ترس، پرهیز گار ـ دیندار ـ ذیحق، محق ‖ ج צַדִּיקִים(־קוֹת)

– צ׳ עוֹלָמִים یا צַדִּיקוֹ שֶׁל עוֹלָם دادگر عالم یا عالم ها [صفت باری تعالی]

צַדִּיקוּת ا.ث. عدالت ـ پرهیز گاری ـ درستی

(צָדַע) הִצְדִּיעַ ف‌ل. [چون הִגְבִּיהַ] سلام (نظامی) دادن

צֶדַע ا.ر. [צִדְעִי] =רַקָּה شقیقه ‖ ج צְדָעִים [צִדְעֵי] ـ ت צְדָעַיִם [צִדְעֵי]

**צֶדֶף** (از عربی) ״ [צְדָפוֹ] صدف ‖ ج **צְדָפִים** [צִדְפֵי]
**צִדְפָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] (حیوان) صدف
– **צִדְפַת הַפְּנִינִים** صدف مروارید
**צִדְפִּי(ת)** ص. صدف دار
**צָדַק** ف‌ل. [چون רָכַב] حق داشتن، ذیحق ب: **הוּא צוֹדֵק** حق با اوست، او راست میگوید ‖ عادل یا بیگناه ب ـ مبرّا شدن، تبرئه شدن ـ مقرون به عدالت ب، برحق ب
– **נִצְדַּק** مج. [چون נִזְכַּר] تبرئه شدن، پاك شدن
– **צִדֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] تبرئه ك ـ صادق دانستن
– **צִדֵּק עָלָיו אֶת הַדִּין** بقضای آسمانی تن در داد
– **הִצְטַדֵּק** ف‌ل. [יִצְ־; מִצְ־; הִצְטַדֵּק (־טַדְּקִי)] ـ م. **לְהִצְטַדֵּק** در تبرئه خود کوشیدن، از خود دفاع ك، عذر آوردن
– **הִצְדִּיק** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] تبرئه ك ـ ذیحق دانستن ـ عادل شمردن ـ براه عدالت رهبری ك ـ تصدیق ك، صحیح دانستن ـ [با עַל] داد خواهی از (کسی) ك
– **הִצְדִּיק עָלָיו אֶת הַדִּין** = **צִדֵּק עָלָיו אֶת הַדִּין** ←**צִדֵּק**
– **הָצְדַּק** مج. [چون הָזְכַּר] تبرئه شدن ـ مورد تصدیق واقع شدن
**צֶדֶק**[1] ا.ر. [چون כֶּבֶל] عدل، عدالت، انصاف ـ درستی، راستی، صداقت ـ حقانیت، حق: **הַצֶּדֶק עִמּוֹ** (یا אִתּוֹ) حق با اوست
– **בְּצֶדֶק** ق. عادلانه، منصفانه، به انصاف
– **אַבְנֵי צֶדֶק** سنگهای تمام، وزنه های درست
– **בֵּית־הַדִּין הַגָּבֹהַּ לְצֶדֶק** دادگاه عالی انصاف (که بشکایات مردم علیه دوائر ومؤسسات دولتی رسیدگی میکند)
– **מֹאזְנֵי צֶדֶק** ترازوی عدل
**צֶדֶק**[2] ״ [ه] برجیس، مشتری
**צְדָקָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] عدالت ـ صداقت ـ احسان، نیکوکاری ـ اعانه بفقراء، صدقه، خیرات ـ حقانیت
– **בַּעַל צְדָקָה** صدقه دهنده، خیر (*khayer*)
– **"הֲלֹךְ צְדָקוֹת"** آنکه بعدالت سالك باشد
**צְדָקוּת** ״ افراط در عدالت ـ زهد مفرط، ریا
**צִדְקָן(־קָנִית)** = **צַדִּיק** الخ
**צַדֶּקֶת** [مؤنث צַדִּיק] ـ ج **צַדִּיקוֹת**
**צַדָּרָה** ا.ث. [چون יַלְדָּה] برزنت
**צָהַב**[1] ف‌ل. [چون שָׁאַל] زرد یا طلائی رنگ شدن ـ برق زدن ـ :. بشاش شدن
– **הִצְטַהֵב** ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] زرد یا طلائی شدن
– **הִצְהִיב** [چون הִשְׁאִיל] ف‌ل. درخشیدن ‖ ف‌م. زرد یا طلائی ك
– **הָצְהַב** مج. [چون הָרְעַל] برنگ طلائی رنگ شدن
**צָהַב**[2] ״ [״] ستیزه ودعوا کردن، داد زدن
**צָהֹב (צְהֻבָּה)** ص. زرد ‖ ج **צְהֻבִּים(־בּוֹת)**
– **עִתּוֹנוּת צְהֻבָּה** جرائد ومطبوعات کم ارزش
– **פָּנִים צְהֻבִּים** چهرهٔ بشاش
**צְהַב** ا.ر. [چون סְעַל] زردی
**צְהַבְהַב(־הֶבֶת)** ص. مایل بزردی ‖ ج **־הַבִּים (הַבּוֹת)**
**צַהֶבֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] زردیان
**צְהוּב** ا.ر. زرد شدگی ـ زرد شدن
**צְהוֹר** ״ آفتاب دادن (میوه)
**צְהֻבָה** ا.ث. = **רֵיב**
**צְהִיבוּת** ״ = **צְהַב**
**צָהַל** ف‌ل. [چون שָׁאַל] شیهه کشیدن ـ :. (از شادی) [فریاد زدن
– **הִצְהִיל** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] وادار به فریاد وشیهه زدن ك ـ براق یا بشاش ك
– **הִצְטַהֵל, נִצְ־** ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] سرخوش وبشاش ب
**צַהַל** ا.ر. [چون בַּעַל] = **צָהֳלָה**
**צָהֳלָה** ا.ث. فریاد شادی
**צַהֲלָה** ״ [چون טַחֲנָה] شیهه
**צָהַר** ف‌ل. [چون שָׁאַל] روشن ب
– **צִהֵר** ف‌م. [چون טִהֵר] (۱) **הִצְהִיר** (۲) آفتاب دادن (میوه)
– **צָהַר** مج. [چون טָהַר] در آفتاب گذاشته شدن
– **הִצְטַהֵר** ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] روشن شدن
– **הִצְהִיר** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] براق ك ـ روشن ك ـ :. اعلام ك ـ اظهار کردن (کالا در گمرك)
– **הָצְהַר** مج. [چون הָרְעַל] اعلام شدن ـ اظهارکرده شدن

**צָהַר** ا.ر. [چون פַּעַל] روزنه ـ روشنی = **בהירות** ‖ [ه] سمت الرأس، اوج

**צָהֹר (צְהָרָה)** = **בָּהִיר** الخ ‖ ج **צְהוֹרִים (־רוֹת)**

**צָהֳרַיִם** (ه ت) ا.ر. [־רֵי] ظهر: **לִפְנֵי הַצ׳** پيش از ظهر ـ **אַחֲרֵי הַצ׳** بعد از ظهر

**צַו**[1] ״ [چون גַּן] حكم يا فرمان (كتبى) ـ فريضه

**צַו**[2] [صورت مختصرِ **צַוֵּה ← צַוָּה**]

**צוֹאָה** ا.ث. فضله، مدفوع ـ كثافت، چرك

**צַוָּאָה** ״ وصيت ـ امر، فرمان

– **צַוַּאת שְׁכִיב־מְרַע** وصيت بيمار محتضر

**צוֹאִי(ת)** ص. چرك، كثيف، پليد ← **מְלֻכְלָךְ**

**צַוָּאר** ا.ر. گردن: **עָלַי וְעַל צַוָּארִי** بگردن من، بمسئوليت من ‖ ج **צַוָּארוֹת** [צַוְּארוֹת] و **צַוָּארִים** [צַוְּארֵי] ـ ت **צַוָּארֶיהָ** [צַוְּארֶיהָ]

– **צַוַּאר־הַבַּקְבּוּק** گردن بطرى ـ.: معبر تنگ و باريك

**צַוָּארוֹן** = **צַוָּרוֹן**

**צוֹבָה** [چون קוֹנֶה] ا.فا. از **צָבָה**

**צוֹבֵט** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **צָבַט**

**צוֹבֵעַ** [چون שׁוֹלֵחַ] = **צַבָּע**

**צוּג** [امر ومصدر از **צָגַ**]

**צוּד** [امر ومصدر از **צָדַ**]

**צוֹדֵק** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از **צָדַק** (۲) ص. درست، صحيح

**צִוָּה** [**צִוִּיתִי; יְצַוֶּה; צַוֵּה (צַוִּי)**] ـ م. **לְצַוּוֹת** (۱) ف‌م. فرمودن، امر كردن ـ توصيه ك، دستور (لازم) دادن، سفارش ك ـ گماشتن، تعيين ك ـ اعزام داشتن ـ مقرر يا نازل ك (۲) ف‌ل. وصيت ك ـ امر (صادر) ك

– **צ׳ לְבֵיתוֹ** (امور) خانه خود را مرتب كرد ـ.: بخانوادهٔ خود وصيت كرد

– **צֻוָּה** مج. [**יְצֻוֶּה; מְצֻוֶּה**] ـ م. **צֻוֶּה ~** مأمور شدن، دستور داده شدن، فريضه داشتن: **עָשִׂיתִי כַּאֲשֶׁר צֻוֵּיתִי** يا **ע׳ כַּמְצֻוֶּה** بطوريكه بمن دستور داده شده بود عمل كردم

– **נִצְטַוָּה** [چون נִתְגַּלָּה] = **צֻוָּה**

**צוֹהֵל** [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از **צָהַל** = **עַלִּיז**

**צִוְּוֹר** = **צֹהַר**

**צִוּוִי** ا.ر. [د] امر

☜ ۱) گاهى ا.ف. يا مصدر را بجاى امر بكار مى برند چنانكه بجاى **שֵׁב** ميگويند (**בְּבַקָּשָׁה**) **לָשֶׁבֶת** (خواهشمندم) بفرمائيد (يعنى بنشينيد)

۲) نهى يا ״امر منفى״ با استفاده از صيغهٔ آينده ساخته ميشود كه در جلو آن **אַל** در ميآورند: **אַל־תֵּלֵךְ** نرو

**צָוַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] فرياد زدن ـ نهيب دادن،

– **צִוַּח** [چون שִׁלַּח] [صيغهٔ تشديد] = **צָוַח**

– **הִצְוִיחַ** [چون הִגְבִּיהַ] = **צָוַח**

– **הִצְטַוַּח** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] دست بفرياد گذاشتن

**צֶוַח** [در اشعار] ا.ر. [چون פֶּתַח] = **צְוָחָה**

**צְוָחָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] فرياد، صيحه

**צַוְחָן, צַוְחָנוּת, צַוְחָנִי** = **צעקן** الخ

**צוֹחֵק** [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از **צָחַק**

**צְוִיחָה** ا.ث. = **צוחה**

**צְוִיץ** ا.ر. چهچه

**צוּל** ا.ر. يا **צוֹלָה** ا.ث. = **מְצוּלָה** [متقاطع

**צוֹלֵב** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **צָלַב** چليپائى،

**צוֹלֵל** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از **צָלַל** فرو رونده، غوطه ورشونده (۲) ا.ر. **אמודאי**

**צוֹלֶלֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] زير دريائى

**צוֹלֵעַ** ص. [چون שׁוֹלֵחַ] ← **צלע** لنگ ـ.: ناقص، نادرست ـ نامناسب ـ [در شعر] سكته دار

**צוֹלְפָנִי(ת)** ص. زننده، شلاق وار ـ.: سخت

**צוּם** [امر ومصدر از **צָמ**]

**צוֹם** ا.ر. روزه، صوم ‖ ج **צוֹמוֹת**

– **הַצ׳** روزهٔ بزرگ، روزهٔ **כִּפּוּר ←**

**צוֹמֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **צָמַד**

– **סוֹגֵר צ׳** پرانتز ابرويى بدين شكل [ { ]، ابرو

**צוֹמֵחַ** [چون שׁוֹלֵחַ] (۱) ا.فا. از **צָמַח** رونده (۲) ا.ر. گياه: همهٔ گياهان يك سرزمين

**צוֹמֵק** ص. [چون שׁוֹמֵר] ← **צָמַק** خشك، چوروكيده

**צוֹמֶת** = **צֹמֶת**

**צוֹנֵם** ا.ر. [چون עוֹלָם] = **סְלַע**

**צוֹנֵן** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از צָנַן (۱) ص. خنك (۲) ا.ر. آب سرد: בֶּרֶז לְצוֹנְנִים شیر آب سرد
**צוֹעֵד** [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از צָעַד
**צוֹעָה** [چون רוֹאָה] ا.فا. از צָעָה
**צוֹעֵן** [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از צָעַן
**צוֹעֲנִי(ת)** ا. کولی، قبطی، خانه بدوش
**צוֹעֵק** [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از צָעַק
**צוֹעֵר** [״] ا.ر. پادو، نوکر- شاگرد، کار آموز
**צוּף**[1] ״ شهد گیاهی - شان عسل - شربت
**צוּף**[2] [امر ومصدر از צָף] [پیشاهنگ
**צוֹפָה** ا.ر. [چون קוֹנֶה] [ا.فا. از צָפָה] دیدبان - **צוֹפָה** ا.ث. [مؤنثِ צוֹפֶה] دختر پیشاهنگ
**צוֹפִי (ת)** ص. وابسته به پیشاهنگی
**צוֹפִיָּה** ← تبصرهٔ צָפָה[1]
**צוֹפִיוּת** ا.ث. اصول پیشاهنگی
**צוֹפָר** ا.ر. [چون עוֹלָם] سوت (خطر)-بوق الکتریکی
**צִוֵּץ** ف.ل. [چون דִּבֵּר] =צִיֵּץ[1]
**צוֹצֶל** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] قمری یا کبوتر جنگلی [مؤنث آن = צוֹצֶלֶת چون חוֹחֶנֶת]
**צוֹק** ا.ر. تنگی، مضیقه، اضطرار
**צוּק**[1] ״ پرتگاه (در کوه)
**צוּק**[2] [امر ومصدر از צָקַ[1]]
**צוּקָה** ا.ث. =מְצוּקָה
**צוּר**[1] ا.ر. خاره، صخره، کمر- سنگ - (صخرهٔ پناه یعنی) پروردگار
– **צ׳ מַחֲצַבְתּוֹ** اصل ونژاد وی
**צוּר**[2] [امر ومصدر از צָרַ[1]]
**צוֹר** = צֹר
**צָוָר** [شکل دیگر צָוְאר]
**צוֹרֵב** ص. [چون שׁוֹמֵר] ←צָרַב سوزاننده -:. زننده، توهین آور
**צוּרָה** ا.ث. (۱) شکل: בְּצוּרַת צְנוֹר بشکل لوله، لوله ای - צוּרוֹת הַנְּדָסִיּוֹת اشکال هندسی (۲) صورت، تصویر (۳) ترکیب، هیأت، قیافه
– **לָבַשׁ צ׳** شکلی بخود گرفتن
– **אָדָם שֶׁל צ׳** یا **בַּעַל צ׳** شخص با وقار ومتنفذ
– **חֹמֶר וְצ׳** جوهر وعرض
**צָוָרוֹן** ا.ر. [צָוְ־] یقه، یخه - گردن بند || ج צָוְרוֹנִים
**צָוְרוֹנִית** ا.ث. کاشکل - اشارپ
– **צ׳ שֶׁל צֶמֶר** شال گردن
**צוֹרֵךְ** = צֹרֵךְ
**צוֹרֵם** [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از צָרַם (۲) ص. **צוֹרְמָנִי(ת)** ص. گوش خراش: קוֹל צורמני
**צוּרָנִי(ת)** ص. صوری، ظاهری
**צוֹרֵף** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از צָרַף زرگر
**צוֹרְפוּת** ا.ث. زرگری
**צוֹרֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←צָרַר[2] دشمن
**צוּרָתִי(ת)** = צוּרָנִי(ת)
**צָוַת** [چون כָּרַת] و **הִצְטַוֵּת** [چون הִצְטַדֵּק] ف.ل. پیوستن
**צֶוֶת** ا.ر. [چون דֶּרֶךְ] کادر، دسته: צ׳ הַמַּלָּחִים جاشویان، کارکنان کشتی - צ׳ אֲוִיר سرنشینان یا کارکنان هواپیما
**צַוְתָּא** ° ״ =צֶוֶת
– **בְּצ׳** ق. با هم، دسته جمعی
**(צות) צוֹתֵת** ف.ل. [צוֹתַתִּי; יְצוֹתֵת; מְ־; צוֹתֵת(־תְּתִי)]- م. לְצוֹתֵת (۱) گوش دادن (با تلفن یا بیسیم بسخن دیگران) - (۲) דָּרַשׁ; חָקַר
**צַח**[1] (צָחָה یا צַחָה) ص. صاف، پاك - زلال: מַיִם צַחִים || :. (۱) فصیح (۲) صحیح، خالص: לָשׁוֹן צָחָה || ج צָחִים یا צַחִים (צָחוֹת یا צַחוֹת)
**צָחֶה (צְחָה)** ص. خشك || ج צְחִים (צְחוֹת)
– **צְחֵה צָמָא** خشك از تشنگی
**צָחוֹן** ص. [چون בָּדוֹק] =מַבְאִישׁ
**צְחוֹק** ا.ر. خنده - شوخی
– **הָיָה לִצ׳** مایهٔ خنده یا مورد مسخره واقع شد
– **שָׂמוּ אוֹתוֹ לִצ׳** او را مسخره یا استهزا کردند
**צָחוֹר** = צָחֹר
**צָחוֹר** ا.ر. سفیدی، پاکی [فصاحت
**צַחוּת** ا.ث. پاکی، صافی -:. وضوح، روشنی،
– **צ׳ הַלָּשׁוֹן** استعمال لغات درست ومصطلح
**צַחוֹת** [در حالت مکث צָחוֹת] ق. بطور واضح یا فصیح

**צָחַח** یا **צַח** ف‌ل. [چون דָּלַל یا דַּל] صاف وپاك ب‌ـ سفید بودن
– **הִצְחִיחַ** ف‌ل. [چون הִגְבִּיהַ] خشك شدن
**צְחָיוֹן** ا.ر. [چون זְקָרוֹן] خشکی، بی آبی
**צָחִיחַ (צְחִיחָה)** ص. خشك، بی آب || ج **צְחִיחִים** (־חוֹת) [خشك
**צְחִיחַ** ا.ر. || ج **צְחִיחִים** خشکی، بی آبی‌ـ جای
– **צ׳ סְלָע** صخرهٔ صاف‌ـ جای بی آب وعلف
**צְחִיחָה** ا.ث. زمین خشك ولم یزرع
**צְחִיחוּת** ״ خشکی، بی آبی
**צָחַן** ف‌ل. [چون טָעַן] =הִבְאִישׁ ف‌ل.
**צַחַן** ا.ر. [چون בַּעַל] =צַחֲנָה[1]
**צַחֲנָה**[1] ا.ث. [چون טַחֲנָה] =סְרְחוֹן گند، تعفن
**צַחֲנָה**[2] ״ [״] ماهی (های) ریز
**צִחְצוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل واکس زدن یا برق انداختن‌ـ پرداخت، صیقل‌ـ دست کاری یا عملیات تکمیلی‌ـ پاکی [مبارزه
– **צ׳ חֲרָבוֹת** صیقل زدن شمشیرها‌ـ .: (آمادگی برای)
– **צ׳ מִלִּים** مباحثه (شدید)
**צַחְצוֹחַ** ״ [״] قطره =טִפָּה
**צִחֵצַח** ف‌م. [יְצַחְצַח; מְצַחְצֵחַ; צַחְצַח (צַחְצְחִי)] ـ م. לְצַחְצֵחַ پرداخت ك، برق انداختن، صیقل زدن‌ـ واکس زدن (کفش) [شدن
– **צַחְצֵחַ חֲרָבוֹת** شمشیرها را تیز کردن، آمادهٔ مبارزه
– **צִחְצַח לְשׁוֹנוֹ** با فصاحت صحبت کرد
– **צָחְצַח** مج. [יְצֻחְצַח; מְצֻחְצָח] ـ م. צְחְצוֹחַ ~ واکس زده شدن‌ـ پرداخت شدن
– **הִצְטַחְצַח** ف‌ل. [יִצְ־; מִצְטַחְצֵחַ; הִצְטַחְצַח (־צְחִי)] ـ م. לְהִצְטַחְצֵחַ خود را آرایش دادن‌ـ برق افتادن
**צָחַק** ف‌ل. [چون שָׂאַל] خندیدن، خنده ك‌ـ مسخره ك، استهزاء کردن [با ב یا ל یا עַל]
– **צִחֵק** ف‌ل. [چون טִהֵר] بازی ك =שִׂחֵק || شوخی یا مسخره ك
– **הִצְחִיק** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] خنداندن، (به) خنده انداختن
– **הָצְחַק** مج. [چون הָרְעַל] خندانده شدن

**צַחְצָן(־קָנִית)** ا‌ـ ص. (شخص) پر خنده
**צַחְצָנוּת** ا.ث. (آمادگی برای) خنده، حالت خنده
**צַחְצָנִי(ת)** ص. مسخره آمیز، طعنه آمیز‌ـ خنده دار
**צִחְצַק** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] آهسته یا با دهان بسته خندیدن
**צָחֹר** ص. [چون צָהֹר] =לָבָן
**צַחַר** ا.ر. [چون בַּעַל] سفیدی
**צָחַר** [چون שָׁאַל] =הִלְבִּין ف‌ل.
– **צִחֵר** [چون טִהֵר] =הִלְבִּין ف‌م. [شدن
– **הִצְחִיר** ف‌م‌ـ ل. [چون הִשְׁאִיל] سفید کردن یا
**צַחֲרַחַר(־חֶרֶת)** ص. مایل به سفیدی || ج ־חָרִים(־רוֹת)
**צִטֵּט** ف‌م. [چون הִלֵּל] نقل (قول) ك، ذکر کردن
– **צָטַט** مج. [چون כָּבַד] نقل قول شدن، ذکر شدن
**צִי**[1] ا.ر. [צִיִּי] ناوگان ـ .: دسته، گروه: **צִי מְכוֹנִיּוֹת** قطار یا کاروان اتوموبیل‌ها || ج **צִיִּים** یا **צִים** [צִיִּי]
– **צִי־סַחַר** مجموع کشتی های بازرگانی
**צִי**[2] ״ وحش یا شخص صحرا نشین || ج **צִיִּים**
**צִיב** ״ (۱) סִיב (۲ ـ در جمع) گیاه دم کردنی
**צִיבִילִי*(ת)** = אֶזְרָחִי(ת)
**צִיבִילִיזַצְיָה*** ا.ث. تمدن ←תַּרְבוּת
**צִיבִית** ״ سلولوئید
**צַיִד** ا.ر. [چون זַיִת] (۱) صید، شکار، .: جستجو (۲) צֵידָה
– **כֶּלֶב צ׳** توله یا سگ شکاری
**צִיֵּד** ف‌م. [چون קִיֵּם] مجهز کردن، [با ב] دادن: הַמּוֹסָד צ׳ אוֹתָנוּ בְּכָל הַדְּרוּשׁ לַטִּיּוּל || آماده ك
– **צָיַד** مج. [چون קָיַם] (با تدارکات ولوازم) مجهز شدن
– **הִצְטַיֵּד** ف‌ل. [چون הִתְטַהֵר] خود را آماده یا مجهز کردن، آماده شدن‌ـ توشه با خود برداشتن
**צַיָּד** ا.ر. [צַיָּד] شکارچی، صیاد
[مؤنث آن =צַיָּדֶת چون צַמֶּרֶת]
**צֵידָה** ا.ث. توشه، زاد: צ׳ לַדָּרֶךְ توشهٔ راه
**צִידָה** ״ صید: عمل شکار کردن
**צַיָּדוּת** ״ (فن) شکار
**צַיְדָנִי(ת)** = חַנְפָּן الخ

**צִיָּה** ا.ث. خشکی، بی آبی ـ بیابان بی آب وعلف [אֶרֶץ צִ׳ نیز بهمین معنی است]

**צִיּוּד** ا.ر. تجهیز ـ تدارکات، تجهیزات ـ اثاثه، لوازم ـ تهیهٔ توشه یا خواربار

**צָיוֹן** " [چون נָאוֹן] =צִיָּה

**צִיּוֹן** " صیون، صهیون: نام مقرّ داود وکوهی که اورشلیم بر آن بنا شد وکنیهٔ (معبد) اورشلیم وهمچنین کنیهٔ کشور اسرائیل یا قوم یهود

**צִיּוּן** " نشان، علامت ـ نمره: קִבַּלְתִּי צִיּוּנִים טוֹבִים نمرات خوب گرفتم ‖ سنگ قبر ـ نشان گذاری، تشخیص ـ [ر] نما، نماینده

ـ חֵץ־צ׳ نشان مراجعه [بدین شکل ( ←)]

ـ צ׳ לְשֶׁבַח←שֶׁבַח

**צִיּוֹנוּת** ا.ث. نهضت صهیونی، صیونیسم

**צִיּוֹנִי(ת)** (۱) ص. مربوط به צִיּוֹן←(۲) ا. صهیونی، طرفدار مرام صیونیسم

**צִיּוֹנִיּוּת** ا.ث. صیونیسم: تأسیس کشوری برای اسرائیل وتمرکز دادن یهودیان پراکنده در آن

**צִיּוּץ** ا.ر. چهچه

**צִיּוּר** " ترسیم ـ نقاشی ـ تصویر، تمثال ـ .: توصیف، شرح ـ تصور =מְשָׁגָה

**צִיּוּרִי(ת)** ص. توصیفی ـ قابل عکس برداری ـ مجازی

**צִיּוּת** ا.ر. فرمانبرداری، شنوائی، انضباط

**צִיטָטָה*** ا.ث. نقل قول =מוּבָאָה

**צִיטְרוּס*** ا.ر. جنس مرکبات

**צִילִינְדֶר*** ا.ر. (۱) =גְּלִיל استوانه (۲) מִגְבָּע ‖ ج ־דְּרִים

**צִיֵּן** ف‌م. [چون סִפֵּן] نشان ك (با علامت) ـ متذکر شدن، خاطر نشان ك ـ مشخص یا برجسته ك ـ توجه ك (به)، ملاحظه ك

ـ צֻיַּן مج. [چون סֻפַּן] نشان گذاشته شدن ـ معلوم یا مشخص ب ـ خاطر نشان شدن ـ .: برجسته ب←מְצֻיָּן

ـ הִצְטַיֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] برجسته یا ممتاز شدن ـ تشخیص داده شدن

**צִינוֹק**[1] ا.ر. دسته (سبزی)

**צִינוֹק**[2]**, צִינֹק** " زندان تنگ وتاریك، سیاه چال

**צִינִי*(ת)** ص. منکر آداب واخلاق

**צִינִיָּה*** ا.ث. گل آهار

**צִינִיּוּת** " بد بینی نسبت باخلاق وآداب بشر

**צִינִיקָן*(־קָנִית)** ا. فیلسوف کلبی ـ منکر آداب واخلاق

**צִינֹק*** ا.ر. =אָבָץ [میکند

**צִינְקוֹגְרָף(־רָפִית)** ا. کسیکه با روی گراوور

**צִינְקוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. گراوور با روی

**צִיף** ا.ر. پشم شانه زده

**צִיפָּה**[1] ا.ث. گوشت یا مغز میوه

**צִיפָּה**[2] " شناوری: כֹּשֶׁר צ׳ خاصیت شناوری، خاصیت جسم شناور

**צִיץ**[1] [امر ومصدر از צָץ]

**צִיץ**[2] ا.ر. گل (مصنوعی) ـ آرایش گل مانند

**צִיֵּץ**[1] ف‌ل. [چون קִיֵּם] چهچه زدن

ـ הִצְטַיֵּץ ف‌ل. [چون הִצְטַיֵּד] بنای چهچه را گذاشتن

**צִיֵּץ**[2] ف‌م. [״] دارای شرابه یا منگله ك

ـ צֻיַּץ مج. [چون קֻיַּם] دارای شرابه یا ریشه شدن ←מְצֻיָּץ

**צִיצָה** ا.ث. گل ـ دستهٔ پر یا مو ـ کاکل ـ منگله، شرابه، ریشه ـ پر پودر زنی

**צִיצִית** " ریشه، منگله، شرابه ـ موی پیشانی، کاکل ـ [در اصطلاح یهودیان ایران] =טַלִּית

**צִיק** ا.ر. [معمولاً بصیغهٔ ج: צִיקֵי קְדֵרָה] روغن وشراب وادویه که در دیگ خوراك میریزند

**צִיקְלוֹן*** " گرد باد ـ تند باد

**צַיָּקָן(־קָנִית)** = כִּילַי یا קמצן الخ

**צַיָּקָנוּת** ا.ث. =קמצנות

**צִיר**[1] ا.ر. نماینده ـ وزیر مختار

**צִיר**[2] " لولا یا پاشنه ـ محور ـ قطب

**צִיר**[3] " درد (زائیمان)

**צִיר**[4] " شیرهٔ گوشت وماهی ـ آب نمك یا ترشی که سبزی ومیوه را در آن می پرورند

**צִיֵּר** ف‌م. [چون קִיֵּם] تصویر کردن، کشیدن ـ طرح ك، طراحی ك ـ .: توصیف یا تشریح ك

– צָיַר مج. [چون קַיַם] کشیده شدن، تصویر شدن ـ ∴ (۱) قابل تصور بودن (۲) توصیف یا تشریح شدن
**צַיָר** ا.ر. [צַיַר] مصوّر، صورتگر، نقاش ـ طراح [مؤنث آن =צַיֶרֶת چون צַמֶרֶת]
**צֵירוּף** = צֵרוּף
**צִירוּת** ا.ث. نمایندگی سیاسی
**צִירִי(ת)** ص. محوری ـ قطبی
**צִירְקוּלַצְיָה*** ا.ث. =מחזור گردش، دَوَران
**צִיֶּרֶת** „ [چون בִּקֶרֶת] طرح
**צִיֵּת** ف‌ل. [چون אִמֵּת] اطاعت ك [با ל]
**צַיְתָן(־תָנִית)** ص. (۱) فرمانبردار (۲) סקרן الخ
**צַיְתָנוּת** ا.ث. فرمانبرداری [انضباط
**צַיְתָנִי(ת)** ص. حاکی از فرمانبرداری ـ توأم با
**צִיתֵּר*** ا.ر. [چون עִכֵּב] قسمی قانون
**צֵל** „ [צִלּוֹ] سایه ـ ∴ پناه، ظل (حمایت) ـ ذره: צֵל שֶׁל סְפֵק ذره ای تردید ‖ جنبهٔ بد یا تاریك ‖ ج צְלָלִים [צִלְלֵי]
– הֶעֱמִיד אוֹתוֹ בְּצֵל آنرا تحت الشعاع قرار داد
– הָטֵל צֵל עַל مورد سوء ظن قرار دادن
– רָאָה אֶת צֵל הֶהָרִים כְּהָרִים موئی را طناب ك
– קַבִּינֶט* צְלָלִים کابینهٔ منتظرالوزاره های اقلیت
**צָלַב** ف‌م. [چون שָׁמַר] مصلوب ك، چار میخ ك
– נִצְלַב مج. [چون נִשְׁמַר] مصلوب شدن
– צִלֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] نشان صلیب روی (کسی) کشیدن
– הִצְטַלֵּב ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] نشان صلیب بر خود کشیدن ـ یکدیگر را قطع ك [زدن
– הִצְלִיב ف‌م. [چون הִקְצִיר] با جنس دیگر پیوند
– הֻצְלַב مج. [چون הֻקְצַר] با جنس دیگر پیوند شدن
**צְלָב** ا.ر. نشان خاج یا صلیب
– מַסַּע־הַצְ׳ جنگ صلیبی
**צַלְבָּן[־בַּן](־בָּנִית)** ا. سرباز جنگ صلیبی
**צָלָה** ف‌م. [چون קָנָה] کباب ك
– נִצְלָה مج. [چون נִגְלָה] کباب (کرده) شدن
**צְלָה** ا.ث. سایه، جای سایه دار ـ ∴ جنبهٔ منفی
**צֶ׳לוֹ*** [مختصر וִיאוֹלוֹנְצֶ׳לוֹ] ا.ر. ویولن سل ‖ ج צֶ׳לוֹאוֹת
**צָלוּב** „ صلیب [(شده)
**צָלוּב** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از צָלַב مصلوب
**צְלוּחִית** ا.ث. کوزه یا شیشه (کوچك) دهن گشاد
**צָלוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از צָלָה کباب شده، برشته
**צָלוּל** ص. [„] ا.مف. از צָלַל[1] صاف (کرده)، زلال، ∴ روشن، واضح ـ [در صدا] صاف، بدون گیر
**צְלוּל**[1] ا.ر. تصفیه: صاف یا زلال ك
**צְלוּל**[2] „ صدای عظیم، غرّش
**צֶלוּלוֹזָה*** ا.ث. سلولوز
**צְלוּם** ا.ر. عکاسی ـ عکس ـ فیلم برداری
**צְלוֹפָח** „ [چون אָזְרָח] مار ماهی
**צָלוּק** [چون בָּדוּק] =מְצֻלָק
**צָלַח**[1] [چون שָׁלַח] ف‌م. شکافتن، عبور کردن از: צָלְחוּ אֶת הַכִּנֶּרֶת از دریاچه طبریه عبور کردند ‖ ف‌ل. در گرفتن، افروخته شدن: مستولی یا مستقر شدن
**צָלַח**[2] ف‌ل. [چون שָׁלַח ولی در صیغهٔ ا.فا. צָלֵחַ] موفق شدن، کامیاب شدن ـ نیك انجام شدن ـ سودمند بودن ـ شایستگی پیدا کردن
– לֹא־יִצְלַח بد بخت ـ بی عُرضه ـ بی مصرف
– הִצְלִיחַ [چون הִגְבִּיהַ] (۱) ف‌ل. نیك انجام شدن، قرین موفقیت ب ـ پیروز یا کامیاب شدن ـ سعادت بخشیدن (۲) ف‌م. موفق یا کامیاب ك ـ قرین موفقیت کردن ـ راست آوردن
– הָצְלַח مج. [چون הָבְטַח] موفقیت آمیز شدن، منجر به خیر شدن ـ موفق یا کامیاب شدن
– אִישׁ לֹא־יִצְלַח کسیکه در کارهایش موفق نمی شود، آدم بدبخت
**צָלֵחַ (צְלֵחָה)** ص. کامیاب، موفق ـ موفقیت آمیز ←מצליח ‖ ج צְלֵחִים(־חוֹת)
– דֶּרֶךְ צלחה←דֶּרֶךְ
**צֵלָחָה** ا.ث. =צלחת
**צִלְחָה** „ درد نصف سر، میگرن
**צַלְחִית** „ بشقاب یا کاسهٔ کوچك
**צַלַּחַת** „ [צַלַּחְתִּי] (۱) بشقاب (۲) קְעָרָה ‖ ج צַלָּחוֹת [צַלְּ־]

– טָמַן יָדוֹ בַּצַּ׳ بیکار نشست [ج צְלִיִּים]
**צָלִי** ا.ر. [צְלִי] کباب، گوشت کباب کرده ‖
**צְלִיָּה** ا.ث. عمل مصلوب ك
**צְלִיָּה** ״ عمل کباب ك
**צָלִיחַ (צְלִיחָה)** ص. قابل عبور ‖ ج צְלִיחִים(־חוֹת)
**צְלִיחָה** ا.ث. عبور (از رودخانه یا دریا)
**צְלִיל**[1] ا.ر. گردهٔ نان، قرص نان
**צְלִיל**[2] ״ (۱) צְלוּל[2] (۲) صدای موسیقی، آهنگ
**צְלִילָה** ا.ث. شنای زیر آبی ـ شیرجه ـ ته نشینی، رسوب ـ فرود عمودی (هواپیما) ـ انعکاس صدا
**צְלִילוּת** ״ پاکی ـ صافی، روشنی: צ׳ הַקּוֹל
– צ׳ הַדַּעַת فکر سنجیده، متانت
**צְלִילִי(ת)** ص. دارای صدای روشن
**צַלְיָן [־יָן] (־נִית)** ا. نماز خوان ـ زوار غیریهودی
**צָ׳לִיסְט*** (צֶ׳לִיסְטִית) ا. نوازندهٔ ویولن سل
**צְלִיעָה** ا.ث. لنگی ـ.: شکست، عدم موفقیت ـ نقص
**צְלִיפָה** ״ ضربت ـ تصادم ـ تیر اندازی (دقیق) از کمینگاه
**צְלִית** ״ =צֶלְלִית

**צָלַל**[1] ف‌ل. [چون שָׁמַר] زیر آب شنا کردن ـ شیرجه رفتن ـ [در مورد هواپیما] بطور عمودی فرود آمدن ـ زلال شدن، صاف شدن
– נִצְלַל یا נָצַל ف‌ل. [چون נִשְׁמַר یا נָסַב] زلال شدن، لافتادن ـ ته نشین شدن
– צִלֵּל ف‌م. [چون הִלֵּל] زلال ك، صاف ك
– הִצְטַלֵּל ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] فرورفتن ـ زلال شدن
– הַצְלִיל ف‌م. [چون הִכְלִיל] فرو بردن (در آب)ـ غرق ك ـ صاف ك، زلال ك
– הֻצְלַל مج. [چون הֻכְלַל] فرو برده شدن، غرق شدن ـ صاف شدن
**צָלַל**[2] ״ [چون שָׁמַר یا חָגַג] صدا کردن، طنین [انداختن
– הַצְלִיל ف‌م. [چون הִכְלִיל] آهنگ برای (چیزی) ساختن، به نت در آوردن ـ در صفحه ضبط ك
– הֻצְלַל مج. [چون הֻכְלַל] به نت در آمدن ـ ضبط شدن

**צָלַל**[3] ״ [״] سایه دار یا تاریك شدن
– הֵצֵל ف‌م. [چون הֵתֵל] سایه بر (چیزی) گستردن
– הוּצַל مج. [چون הוּסַב] سایه دار شدن ـ.: پوشیده شدن
**צְלָלִים** [جمع צֵל]
**צְלָלִית** ا.ث. محیط مرئی
**צֶלֶם** ا.ر. [צַלְמוֹ] شکل، صورت ـ تصویر ـ نقش ـ تمثال، بت ـ.: چیز پوچ ـ خیال ‖ ج צְלָמִים [צַלְמֵי]
**צִלֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] عکس برداشتن از: צִלַּמְתִּי אוֹתָם از آنها عکس برداشتم
– צָלַם مج. [چون אָשַׁר] عکس برداری شدن ←מְצֻלָּם
– הִצְטַלֵּם ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] عکس (خود را) انداختن
**צַלָּם** ا.ر. [צַלַּם] عکاس [مؤنث آن = צַלֶּמֶת چون צַמֶּרֶת]
**צַלְמוֹן** ״ (۱) צלמות (۲ ـ.) גֵּיהִנֹּם
**צַלְמָוֶת** (۱) ا.ث. [־מוֹת] ظلمات (۲) ا.ر. =צַל־מָוֶת سایهٔ مرگ
**צַלְמָנוֹעַ** ا.ر. [چون פָּצוּעַ] دوربین فیلم برداری
**צַלְמָנִיָּה** ا.ث. عکاسخانه، استودیوی عکاسی
**צָלַע** ف‌ل. [چون שָׁלַח] لنگیدن ـ.: [در شعر] سکته داشتن
– נִצְלַע ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] لنگ شدن
– הִצְטַלַּע, נִצְ־ ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] لنگ شدن ـ خود را به لنگی زدن
**צֵלָע** ا.ث. [צֶלַע; צַלְעוֹ] دنده ـ ضلع، پهلو ـ جناح، طرف ـ قسمت الحاقی (در ساختمان) ـ تخته، الوار ـ لنگه (در) ـ دامنه (کوه) ـ [در شعر] نصف بند یا دوبیتی ـ.: اندرون، دل ‖ ج צְלָעוֹת [צַלְ־] و צְלָעִים [צַלְעֵי]
**צֶלַע** ا.ر. [چون סֶלַע] لغزش، سقوط، شکست
**צוֹלֵעַ** [شکل اصلی צוֹלֵעַ]
**צַלְעָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] = צליעה
**צַלְעָה** ״ [چون יַלְדָּה] (۱) צֶלַע (۲ ـ.) همسر، زن
**צַלְעוֹן** ا.ر. شکل چند گوشه، کثیرالا ضلاع
**צְלָעִית** ا.ث. گوشتی که یك دنده در آن باشد، کتلت

**צַלְעִית** ״ مصراع

**צָלַף** ف‌ل. [چون שָׁמַר] از کمینگاه تیر اندازی ك

– **הִצְלִיף** ف‌ل‌ـم. [چون הִקְצִיר] (شلاق) زدن، مانند شلاق تکان دادن ـ بشدت (بچیزی) خوردن

**צַלָּף [צַלָּפִית]** (**צַלָּפִית**) ا. تیر انداز ماهر

**צַלָּפוּת** ا.ث. مهارت در تیر اندازی

**צִלְצוּל** ا.ر. عمل زنگ زدن یا تلفن ك ـ آهنگ موسیقی

– צ׳ לְהַפְסָקָה زنگ تنفس

**צִלְצַל** ״ [צִלְצֵל; ־צַלוּ] جیرجیرك، زنجره ‖ ج **צִלְצְלִים**

**צֶלְצֶל [־צַל]** یا **צְלִצַל[־צַל]** ا.ر. سنج ‖ ج **צֶלְצְלִים [צִלְצְלֵי]**

**צִלְצָל**[1] ״ [چون עַכְבָּר] نیزهٔ بلند که بطناب بسته بطرف بال whale پرت می کنند

**צִלְצָל**[2] ״ [״] پر״: صدای پرواز پرنده ـ وز: صدای بال حشره

**צִלְצֵל** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] زنگ زدن: **הַשָּׁעוֹן מְצַלְצֵל** ‖ [د.م.] تلفن زدن = **טִלְפֵּן** ‖ جرنگ جرنگ ك ـ خوش صدا بودن، ∴ درست بنظر رسیدن: **מִלָּה זוֹ אֵינָהּ מְצַלְצֶלֶת** [تلفن زدن

– **הִצְטַלְצֵל** ف‌ل. [چون הִצְטַמְצֵם] به همدیگر

**צַלְצָלָנִי(ת)** ص. پر صدا

**צָלַק** ف‌م. [چون דָּבַר] جای زخم در روی (چیزی) باقی گذاشتن

– **צָלַק** مج. [چون אָשַׁר] دارای اثر زخم ب← **מְצֻלָּק**

– **הִצְטַלֵּק** ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] جوش خوردن واثر باقی گذاشتن [در مورد زخم]

**צַלֶּקֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] اثر زخم ـ [گ‌ش] گلاله

**צָם** ف‌ل. [چون קָם[1]] روزه گرفتن

**צָמֵא**[1] ف‌ل. [צָמֵאתִי; יִצְמָא; צְמֵא; צְמָא (צִמְאִי)] ـ م. **צָמֹא, צָמוֹא; לִצְמֹא** تشنه ب، ∴ اشتیاق داشتن، مشتاق ب

– **הִצְמִיא** ف‌م. [چون הִמְצִיא] تشنه ك ـ تشنه گذاشتن

– **הִצְמָא** مج. [چون הִמְצָא] تشنه شدن ـ تشنه ماندن

**צָמֵא**[2] (**צְמֵאָה**) ص. تشنه ـ ∴ مشتاق ـ [در مقام اسم] زمین تشنه وخشك = **אֲדָמָה צְמֵאָה** ‖ ج **צְמֵאִים(־אוֹת)**

– **צְמֵא־דָם (צְמֵאַת־דָּם)** تشنه بخون، خونخوار

**צָמָא** ا.ر. [چون צָבָא] تشنگی ـ ∴ اشتیاق

– **בְּצ׳** ق. با حالت تشنگی ـ ∴ مشتاقانه

**צִמְאָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] = **צָמָא**

**צִמָּאוֹן** ا.ر. [چون זִקָּרוֹן] تشنگی، ∴ اشتیاق ـ زمین خشك وتشنه [لا ستیك

**צֶמֶג** (از ״صمغ״ عربی) ״ [چون דֶּגֶל] = **גֻּמִּי**

**צָמֹג** ص. [چون צָהֹב] چسبنده، چسبناك

**צָמַד** ف‌م. [چون שָׁמַר] جفت ك، پیوستن ـ چسباندن [چسبیدن

– **נִצְמַד** مج. [چون נִשְׁמַר] پیوستن، ملحق شدن ـ

– **צִמֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پیوستن، ملحق ك ـ جفت ك ـ چسباندن ـ بستن (شمشیر)

– **הִצְמִיד** ف‌م. [چون הִקְצִיר] چسباندن ـ جفت ك، متصل ك، اتصال دادن ـ ∴ جفت ك: جور کردن، اختراع ك [بسته شدن

– **הֻצְמַד** مج. [چون הֻקְצַר] جفت (کرده) شدن ـ

**צֶמֶד** ا.ر. [צִמְדוֹ] جفت = زوج یوغ جفتی ‖ ج **צְמָדִים [צְמָדֵי]**

– **צ׳־שָׂדֶה** (یا **צֶמֶד**) مساحتی از زمین که یك جفت گاو در یك روز میتوانند شخم بزنند

– **צ׳־חֳמֶד** دو یار دلداده یا موافق

**צַמָּה** ا.ث. گیسِ بافته

**צָמוּד** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **צִמֵּד** پیوسته، متصل، (بهم) چسبیده ـ [هن] مجاور [اتصال

**צִמּוּד** ا.ر. عمل جفت ك یا جفت گذاردن ـ الحاق ـ

**צִמּוּחַ** ״ [چون תַּפּוּחַ] = **צמיחה**

**צָמוּק** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **צָמַק** چوروك (شده)، چین دار

**צִמּוּק** ا.ر. کشمش ـ عمل خشك ك یا چوروك ك

**צָמַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] سبز شدن، جوانه زدن ـ روئیدن ـ در آمدن: **שִׂנָּיו צוֹמְחוֹת** ‖ ∴ بوجود آمدن، پدیدار یا ظاهر شدن ـ ناشی شدن [روئیدن

– **נִצְמַח** ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] شروع به روئیدن ك ـ

– **צִמַּח** ف‌ل. [چون שִׁלַּח] رشد کردن، در آمدن [درمورد مو]

– הִצְמִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] رویانیدن ـ حاصل خیز کردن ـ.: بوجود آوردن، ظاهر ساختن
צֶמַח ا.ر. [چون פֶּתַח] گیاه، نبات ـ جوانه ـ نهال
– אִישׁ־צ׳ مرد خود ساخته
צִמְחוֹן „ گیاه، رُستنی
צִמְחוֹנוּת ا.ث. گیاه خواری
צִמְחוֹנִי(ת) ص ـ ا. (آدم) گیاه خوار
– מִסְעָדָה צִמְחוֹנִית یا
צִמְחוֹנִיָּה ا.ث. رستوران غذاهای گیاهی
צִמְחִי(ת) ص. گیاهی، نباتی
צִמְחֵי ا.ر. کیسه تن ‖ ج ־חַיִּים
צִמְחִיָּה ا.ث. گیا: همهٔ گیاهان یك سرزمین
צָמִיג[1] ا.ر. [چون פָּקִיד] لاستیك چرخ، دوره
צָמִיג[2] ص. [چون בָּהִיר] = דָּבִיק چسبناك
צְמִיגוּת ا.ث. چسبندگی
צָמִיד[1] ا.ر. [چون פָּקִיד] دستبند ـ سرپوش
צָמִיד[2] ص. [چون בָּהִיר] = צָמוּד
צְמִידָה (۱) ا.ث. سرپوش (۲) [مؤنثِ צָמִיד[2]]
צְמִידוּת „ پیوستگی ـ بستگی ـ.: ارتباط
צְמִיחָה „ عمل جوانه زدن یا سبز شدن ـ رشد
צָמִיר ص. [چون בָּהִיר] پشمالو
צָמִית ص. [„] (مقید به بندگی وخدمت) دائمی
צְמִיתוּת ا.ث. قطعیت ـ ابدیت
– לִצ׳ ق. بطور قطعی ـ برای همیشه
צֶמֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] انجیر رسیده ـ.: دختر بالغ
צֶמֶנֶט* ا.ر. سمنت، سیمان
צִמְּנֵט ف‌م. [چون פִּרְנֵס] با سمنت چسباندن، سیمانکاری ك
צִמְצוּם ا.ر. عمل فشردن یا کم ك ـ اکتفا بحدّ اقل، قناعت ـ محدودیت ـ تنگی، مضیقه [ومخرج
– צ׳ שְׁבָרִים تحویل کسر به کوچك ترین صورت
– בְּצ׳ ق. با احتیاط وبدون زیاده روی، با امساك
צִמְצֵם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بحد اقل رسانیدن، محدود کردن ـ منقبض ك ـ خلاصه ك ـ کوچك کردن (کسر) [منقبض شدن
– צֻמְצַם مج. [چون גֻּלְגַּל] محدود شدن ـ فشرده یا
– הִצְטַמְצֵם ف‌ل. [יִצְ־; מִצְ־; הִצְטַמְצֵם(־צְמִי)] م. לְהִצְטַמְצֵם خود را در فشار گذاشتن ـ قناعت ك ـ جمع تر نشستن
צָמַק ف‌ل. [چون שָׁמַר] خشکیدن ـ چوروك شدن
– נִצְמַק ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] خشك وچوروك شدن
– צִמֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] خشك کردن (میوه) ـ چوروك ك
– צָמֵק مج. [چون אָשַׁר] خشکانیده یا چوروك شدن
– הִצְטַמֵּק ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] خشك و چوروك شدن
צֶמֶק ا.ر. [چون דֶּגֶל] میوهٔ خشکانیده
צֶמֶר „ [צַמְרוֹ] پشم ـ لیف موئی ‖ ج צְמָרִים [צַמְרֵי]
– צ׳־גֶּפֶן „ پنبه ← כְּתָנָה
– צ׳־גּוֹפֶר پنبهٔ هیدروفیل
– צ׳־פְּלָדָה سیم ظرف شوئی
צַמָּר [צַמַּר] (צַמָּרִית) ا. پشم فروش ـ کارگری که با پشم کار میکند
צַמְרוֹן ا.ر. قسمی سگ پشمالو
צַמְרִי(ת) ص. پشم مانند ـ پشمالو ـ مجعد، فِردار
צִמְרֵר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دچار لرز کردن
– נִצְטַמְרֵר ف‌ل. [چون הִצְטַמְצֵם] دچار لرز یا مور مور شدن
צַמֶּרֶת ا.ث. [צַמַּרְתּוֹ] (شاخ وبرگ های) سر درخت ـ ∴ وجوه، سران: צ׳ הַמַּפְלָגָה ‖ ج צַמָּרוֹת [צַמְּ־]
צָמַת [چون כָּרַת] ف‌م. نابود کردن ـ فشردن ـ تحلیل بردن ‖ ف‌ل. فشرده یا چوروك شدن
– נִצְמַת مج. [چون נִכְרַת] منقطع یا نابود شدن ـ منقبض یا چوروك شدن
– צִמֵּת ف‌م. [چون אִמֵּת] نابود کردن ـ جمع ك، گرد کردن ـ در سرکه یا آب نمك پروردن
– צָמֵת مج. [צָמַתִּי; יִצְמַת; מִצְמָת] ـ م. צְמוּת ~ نیست (کرده) شدن ـ در آب نمك یا سرکه پرورده شدن
– הִצְמִית ف‌م. [چون הִשְׁחִית] نابود کردن
– הָצְמַת مج. [چون הָשְׁחַת] نابود شدن
צֹמֶת ا.ر. [چون פֹּתֶל] محل اتصال یا انشعاب: צ׳־דְּרָכִים سه راه وچهار راه ومانند آنها

– צ׳ רַכֶּבוּת ایستگاه راه آهن
**צֶן** ا.ر. [צִנּוּ] خار = קוֹץ || ج **צִנִּים**
**צִנָּא** [צִנַּאֲכֶם] و **צִנָּה** [چون מוֹרָה[1]] „ = **צֹאן**
[این دو کلمه هم ما نند **צֹאן** صیغهٔ جمع ندارند]
**צִנָּה**[1] ا.ث. سردی- سرما || ج **צִנּוֹת** و **צִנִּים**
– **צִנִּים פַּחִים** سرما یا باد سرد شدید - [در زبور]
خارها ودامها
**צִנָּה**[2] „ سپر بزرگ - دیوار حائل
**צִנּוֹבָּר** ا.ر. [چون עַכְבָּר] صنوبر- جوز کلاغ
**צָנוּם** ص. [چون בָּדוּק] خشك، پژمرده
**צָנוּן** ص. [„] (۱) מְצֻנָּן (۲ ׳׳.) خونسرد = **אָדִישׁ**
**צִנּוּן** ا.ر. عمل سرد کردن - ׳׳. فرو کش، تخفیف
**צִנּוֹן** „ ׳ترُب
**צִנּוֹנִית** ا.ث. ׳ترُب چه
**צָנוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ] متواضع، فروتن - باحیاء، عفیف - کوچك، جزئی - پوشیده، مستور
**צָנוּעֲתָן(־תָנִית)** ص. زیاده از حد فروتن
**צְנוּעֲתָנוּת** ا.ث. تواضع زیاده از حد
**צָנוּף** ص. [چون בָּדוּק] پیچیده [چون عمامه]
**צִנּוֹר** ا.ر. [ج **צִנּוֹרוֹת** یا **־רִים**] لوله، تنبوشه - ׳׳. مجرا، وسیله: דֶּרֶךְ הַצִּנּוֹרוֹת הָרִשְׁמִיִּים از مجاری رسمی
– הַנָּחַת צִנּוֹרוֹת لوله کشی
**צִנּוֹרָה, צִנּוֹרִית** ا.ث. میل بافتنی - قلاب
**צִנּוֹרִי(ת)** ص. لوله ای
**צֶנְזוֹר*(־זוֹרִית)** ا. سانسور ← מְבַקֵּר و בּוֹדֵק
**צֶנְזוּרָה** ا.ث. سانسور = בִּקֹּרֶת || ادارهٔ سانسور
**צָנַח** ف.ل. [چون שָׁלַח] پیاده شدن - با چتر پائین آمدن [پائین ریختن
– הִצְנִיחַ ف.م. [چون הִגְבִּיהַ] فرود آوردن - با چتر
– הָצְנַח مج. [چون הָבְטַח] با چتر پائین ریخته شدن
**צַנְחָן [־חַן] (־חָנִית)** ا. چتر باز
**צַנְחָנוּת** ا.ث. چتر بازی- فرود (آمدن) با چتر
**צֶנְטְרִיפּוּגָלִי*(ת)** ص. گریزنده از مرکز: כֹּחַ צנטריפוגלי قوهٔ گریز از مرکز
**צֶנְטְרִיפֶּטָלִי*(ת)** ص. مرکز جو، مایل بمرکز
**צֶנְטְרָלִיזְם*** ا.ر. تمرکز در حکومت
**צֶנְטְרָלִיזַצְיָה** ا.ث. تمرکز
**צְנִיחָה** „ افت، سقوط - نزول - فرود (با چتر)
**צְנִים** ا.ر. [چون פְּקִיד] نان برشته، ׳تست
**צָנִין** „ [„] = קוֹץ خار، تیغ
**צְנִינוּת** ا.ث. (خون) سردی
**צְנִיעוּת** „ افتادگی، فروتنی، تواضع، شکسته نفسی - سادگی - عفت، نجابت، محجوبیت
– בְּצִנְעָה ق. با تواضع
**צָנִיף** ا.ر. [چون פְּקִיד] عمامه ← **מצנפת**
**צְנִיפָה**[1] ا.ث. پیچیدن (عمامه ومانند آن)
**צְנִיפָה**[2] „ = צַהֲלָה شیهه
**צְנִירָה** „ بافندگی با میل
**צְנִית** „ نقرس (شست) پا
**צְנֻמָּה** „ سنگ سخت: خارا ومانند آن
**צִנְמוֹן** ا.ر. [چون זִקְרוֹן] خشکی - لاغری
**(צָנַם) הִצְנִים** ف.ل. [چون הִקְצִיר] لاغر وچوروکیده شدن - سخت یا سفت شدن
**צָנַן** ف.ل. [چون חָנַג یا דָּלַל] سرد بودن (یا شدن)
– צִנֵּן ف.م. [چون סִכֵּן] سرد یا خنك ك - سرما دادن، چایا نیدن - ׳׳. کم ك - خوابانیدن
– צֻנַּן مج. [چون סֻכַּן] سرد (کرده) شدن - چائیدن، سرما خوردن - کاسته شدن، خوابیدن: צִנְּנָה הִתְלַהֲבוּתוֹ حرارتش خوابید [سرد شدن
– הִצְטַנֵּן ف.ل. [چون הִתְאַמֵּן] سرما خوردن - خنك ك
– הֵצֵן [چون הֵחֵל] ف.م. سرد یا خنك ك || ف.ل. سرد یا خنك شدن
– הִצְנִין ف.م. [چون הִזְקִין] خنك ك
– הוֹצַן مج. [چون הוּחַל] سرد (کرده) شدن
**צִנַּע** ف.م. [چون שִׁלַּח] پنهان ك - سلب آزادی از (کسی) ك
– הִצְטַנַּע ف.ل. [چون הִתְבַּקַּע] حالت تواضع بخود دادن - خود را پنهان ك [گذاشتن
– הִצְנִיעַ ف.م. [چون הִגְבִּיהַ] پنهان ك، کنار
– "הִצְנִיעַ לֶכֶת" با فروتنی رفتار کرد
– הָצְנַע مج. [چون הָבְטַח] پنهان (کرده) شدن

**צָנַע** ا.ر. [چون פָּתַח] قناعت ـ حذف هزینه های غیر ضروری

**צְנוּעָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] = סֵתֶר پنهانی

– **בְּצ׳** ق. در خفا، محرمانه = בַּחֲשַׁאי

– **דְּבָרִים שֶׁבְּצ׳** چیز ها یا امور محرمانه وخصوصی

**צָנַף**[1] ف‌م. [چون שָׁמַר] پیچیدن ـ در نوردیدن

– **נִצְנַף** مج. [چون נִשְׁמַר] پیچیده شدن ـ در نوردیده شدن

– **הִצְטַנֵּף** ف‌ل. [چون הִצְטַדֵּק] خود را پیچیدن یا جمع ك

– **הִצְנִיף** [چون הִקְצִיר] = צָנַף

– **הָצְנַף** مج. [چون הָקְצַר] پیچیده یا ملبس شدن

**צָנַף**[2] ف‌ل. [״] شیهه کشیدن = צָהַל

**צְנֵפָה** ا.ث. عمل غلتانیدن یا پیچیدن

**צְנָפָה** ״ [چون נְדָבָה] = צניפה[2]

**צִנְצֶנֶת** ״ [چون מִשְׁמֶרֶת] شیشه (دهن گشاد)

**צַנָּר [צַנַּר] (צַנָּרִית)** ا. لوله کش ـ لوله ساز

**צַנֶּרֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] لوله کشی (ساختمان)

**צָעַד** ف‌ل. [چون שָׁאַל] قدم زدن ـ [ن] مارش ك

– **הִצְעִיד** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] (قدم بقدم) پیش بردن، با قدم نظامی بردن ـ راندن ـ ‥ جلو انداختن، ترقی دادن

– **הָצְעַד** مج. [چون הָרְעַל] (پیش) برده شدن

**צָעַד** ا.ر. [چون בַּעַל] گام، قدم

– **צ׳ צ׳** قدم بقدم، بتدریج

– **צַעֲדֵי אוֹן** قد مهای بزرگ، شلنگ

– **נָקַט צְעָדִים** اقدامات بعمل آوردن

**צְעָדָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] قدم (زدن) ـ خلخال

**צָעָה** ف‌ل. [چون רָאָה] خرامیدن ـ (زیر بار) خوابیدن [خالی ك

– **צֵעָה** ف‌م. [چون זֵרָה] کج کردن (ظرف)،

**צְעוּדָה** ا.ث. سرود مارش = שִׁיר־לֶכֶת

**צָעוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از צָעַף پیچیده یا پوشیده

**צְעִידָה** ا.ث. قدم (زدن) ـ مارش [پرده

**צָעִיף** ا.ر. [چون פָּקִיד] تور صورت ـ اشارپ ـ

**צָעִיר (צְעִירָה)** (۱) ص. جوان، خرد سال، کوچك ـ ‥ حقیر، ناچیز (۲) ا. جوان: مرد یا زن جوان ـ ‥ شخص حقیر وزیر دست ‖ ج צְעִירִים (־רוֹת)

**צְעִירָה** (۱) ا.ث. = צְעִירוּת (۲) [مؤنثِ צָעִיר]

**צְעִירוֹן** ا. مرد خردسال [در مقام تحقیر] ـ [مؤنث آن = צְעִירִנְיָת چون מִשְׁקֹלֶת]

**צְעִירוּת** ا.ث. جوانی

**צָעַן** ف‌ل. [چون טָעַן] کوچ ك ←נָדַד

**צֵעַף** ف‌م. [צֵעֲפָה; יְצָעֵף; מְצָעֵף; צָעוּף (צַעֲפִי)] م. לְצָעֵף (با تور یا نقاب) پوشاندن

– **צָעַף** مج. [چون בָּעַר] پوشیده ب (یا شدن)

– **הִצְטַעֵף** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] خود را پوشاندن

– **הִצְעִיף** [چون הִשְׁאִיל] = צֵעַף

**צַעֲצוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] اسباب بازی

**צִעֲצַע** ف‌م. [چون שִׁעֲשַׁע] = קִשֵּׁט آرایش دادن

– **צֻעֲצַע** مج. [چون צֻחְצַח] آراسته شدن

– **הִצְטַעֲצַע** ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] خود نمائی یا خود آرائی ك ـ وررفتن

**צָעַק** ف‌ل. [چون שָׁאַל] فریاد زدن ـ استغاثه ك [با ל یا אֶל به، بدرگاهِ، نزدِ] ـ تشر زدن، نهیب دادن ـ گریه وناله ك [جمع شدن

– **נִצְעַק** ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] فرا خوانده شدن ـ

– **צִעֵק** ف‌ل. [چون טִהֵר] فریاد زدن

– **נִצְטַעֵק** ف‌ل. [יִצְ־; מִצְ־; הִצְטַעֵק (־עֲקִי)] م. לְהִצְטַעֵק بنای فریاد را گذاشتن

– **הִצְעִיק** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] فرا خواندن، جمع ك

**צְעָקָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] فریاد ـ ناله ـ استغاثه

– **הַכְּכַצְעָקָתָהּ؟** آیا وضعیت باین سختی است، آیا حقیقةً اینطور است (یا این خبرها است)؟

**צַעֲקָן(־קָנִית)** ا. کسیکه عادةً فریاد میزند

**צַעֲקָנוּת** ا.ث. های وهوی (راه انداختن)

**צַעֲקָנִי(ת)** ص. بلند، پر صدا ـ مهیج احساسات

**צָעַר** ف‌ل. [چون שָׁאַל] حقیر وناچیز بودن (یا شدن)، پست ب

– הִצְעִיר [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. کم ك، کوچك ك ـ جوان ك ‖ ف‌ل. جوان بنظر آمدن، جوان (نما) شدن
– הָצְעַר مج. [چون הָרְעַל] کم شدن، کوچك شدن
צַעַר ا.ر. [چون בַּעַל] زحمت، عذاب ـ درد، رنج، آزار ـ آسیب، زیان
– חֶבְרַת צ׳ בַּעֲלֵי חַיִּים انجمن حمایت جانوران
– לְצַעֲרִי (הָרַב) (خیلی) متأسفم که
צָעֵר ف‌م. [چون טָהֵר] معذب یا غمگین ك
– הִצְטַעֵר ف‌ل. [چون נִצְטַעֵק] متأسف شدن (یا بودن): מִצְטַעֵר אֲנִי שֶׁ... متاسفم که ‖ غمگین شدن (یا بودن)
קָף[1] ف‌ل. [چون קָם[1]] شناور شدن ـ لبریز شدن
– צָפוּ מַיִם עַל־רֹאשִׁי آب از سرم گذشت
– הֶצְיף ف‌م. [چون הֵפִיר] پوشاندن یا فرا گرفتن (با آب) ـ شناور ساختن ـ.. پُر کردن: הָצַף אֶת הַשּׁוּק בְּפֵרוֹת بازار را از میوه پر کردن
– הוּצַף مج. [چون הוּקַם] شناور شدن ـ پوشیده شدن (از آب) ـ.. پر شدن
צָף[2] ا.ر. (۱) מָצוֹף (۲) جسم شناور
צָף[3] ص. [چون קָם[2]] ا.فا. از צָף[1] شناور ـ .. متغیر، کم وزیاد شونده ـ متحرك
צָפַד [چون זָכַר] ف‌ل. چوروك شدن ـ چسبیدن ‖ ف‌م. چوروك ك، منقبض ك
צַפְדִינָה ا.ث. بیماری ناشی از کمی ویتامین C
צַפֶּדֶת ״ [چون צַמֶּרֶת] کزاز
צָפָה[1] ف‌م ـ ل. [چون קָנָה ـ در آینده יִצְפֶּה] نگاه ك، مراقب ب←צוֹפֶה ـ ناظر وشاهد بودن ـ مشرف ب (به) ـ ف‌ل. کمین ك [آمده است
צוֹפֶה مؤنث צוֹפָה درمعنی ״مراقب״ بشکل צוֹפִיָּה
– צְפָה ف‌ل ـ م. [چون צִוָּה] مراقب ب، بدقت نگاه ك ـ انتظار داشتن
– צָפוּי مج. [چون צָוּי] مورد انتظار بودن
צָפָה[2] ف‌م. [״] پوشاندن یا گستردن~ : ״צָפָה הַצְּפִית״←צְפִית
– צִפָּה ف‌م. [چون צִוָּה] اندودن، روکش ك ـ مرصع یا جواهر نشان ك
– צְפָה مج. [چون צִוָּה] اندوده یا روکش شدن
צִפָּה [شکل اصلی צוֹפָה]
צְפָה ا.ث. رویه، روپوش، متیل: צ׳ שֶׁל כַּר
צָפוּד ص. [چون בָּדוּק] چوروك، خشکیده
צָפוּי ص. [״] ا.مف. از צָפָה مورد انتظار ـ پیش بینی شده ـ سزاوار
– בְּאֹרַח בִּלְתִּי־צָפוּי بطور غیر منتظره یا غیر مترقبه
– צְפוּיָה לוֹ סַכָּנַת מָוֶת خطر مرگ در انتظار اوست
צְפוּי ا.ر. اندود ـ روکش ـ پوشش ـ روکش کاری
– צ׳ זָהָב آب طلا ـ צ׳ כֶּסֶף آب نقره
צָפוֹן ا.ر. [چون גָּאוֹן] شمال ـ باد شمال
– צָפוֹנָה بسوی شمال
– מִצָּפוֹן לְ یا מִצְּפוֹן לְ در شمال، در طرف شمالی
צָפוּן ص. [چون בָּדוּק] پنهان ـ ذخیره (شده) ـ [درمقام اسم و درصیغهٔ ج: צְפוּנוֹת رازها، اسرار]
צְפוֹנִי(ת) ص. شمالی: הַקֹּטֶב הַצְּפוֹנִי قطب شمال
– צְפוֹנִית־מִזְרָחִית شمال شرق
– צְפוֹנִית־מַעֲרָבִית شمال غرب
צָפוּף ص. [چون בָּדוּק] تنگ هم ـ چپیده ـ شلوق ـ تنگ ـ [در مو] پر پشت ـ [ف] چگال، غلیظ
צְפוֹף ا.ر. عمل بهم فشردن یا تنگ هم قرار دادن
צִפּוֹר ا.ث. (وندرةً ا.ر.) پرنده (یا پرندگان) کوچك مانند گنجشك وچلچله ـ حباب ‖ ج צִפֳּרִים
– צ׳־עֵדֶן مرغ بهشتی ‖ ج צִפֳּרֵי־ע׳
– צ׳־הַנֶּפֶשׁ خرخره، حنجره ـ نقطهٔ حساس بدن
צְפוֹרָה ا.ث. مرغك، پرندهٔ کوچك
צִפּוֹרֶן، צִפּוֹרֶת←צִפָּרֶן الخ
צְפִיחָה ا.ث. [چون שְׁמִלָּה] تخته سنگ
– לוּחַ־צ׳ لوح سنگ، تخته سنگ
צַפַּחַת ״ [چون צַלַּחַת] سبو، کوزهٔ دهن گشاد
צָפִיד ص. [چون בָּהִיר] غیرقابل انحناء
צְפִיָּה ا.ث. (۱) انتظار، چشم داشت (۲) צְפִית
צְפִיָּה ״ نگاه، مشاهده
צַפִּיחִית ״ (۱) قسمی بیسکویت پهن (۲) אפיפית
צָפִיעַ ا.ر. [צְ־] سرگین، مدفوع [بیشتر در جمع: צְפִיעִים]

**צְפִיפוּת** ا.ث. تراكم، بهم فشردگی - پر پشتی، انبوهی - [ف] چگالی، غلظت

**צָפִיר** ا.ر. [چون פָּקִיד] بز نر (جوان) [צְפִיר עִזִּים نیز بهمین معنی است] ←תַּיִשׁ

**צְפִירָה**[1] ا.ث. سوت بلند وکشیده - بوق ماشین

**צְפִירָה**[2] " تاج~ - پیچ - ∴ دور، نوبت، اجل

**צָפִית** " (۱) روپوش، سفره (۲) תַּצְפִּית

**צְפִית** " روپوش، رویه، متیل، روکش

**צֶפְלִין*** ا.ر. زپلین [نشستن

**צָפַן** [چون טָמַן] ف‌م. پنهان ك || ف‌ل. در کمین

- **נִצְפַּן** مج. [چون נִטְמַן] پنهان کرده شدن

**צֶפֶן** ا.ر. [چون כֶּתֶל] کتاب رمز

**צָפַע** " [چون פָּתַח] افعی ←אפעה

**צְפָעוֹנִי** " =צֶפַע

**(צָפַף) נִצְפַּף** ف‌ل. [چون נִזְכַּר] در فشار قرار گرفتن - بهم زور آوردن

- **צוֹפֵף** ف‌م. [چون סוֹבֵב] تنگ هم قرار دادن

- **צִפֵּף** [چون הִלֵּל] =צוֹפֵף

- **צֻפַּף** مج. [چون כֻּבַּד] تنگ هم قرار گرفتن ←מְצֻפָּף

- **הִצְטוֹפֵף, נִצְ~** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] بهم فشار آوردن [فشردن

- **הִצְפִּיף** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] تنگ هم قرار دادن،

**צְפְצוּף** ا.ر. جیك جیك، چهچه (تیز وبلند) - سوت - فریاد

**צִפְצֵף**[1] ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] جیك جیك ك، چهچه زدن - جیغ کشیدن، فریاد زدن - ∴ ناچیز دانستن، مسخره ك [با עַל]

**צִפְצֵף**[2] " فشار آوردن - تقلا کردن

**צְפְצָפָה** ا.ث. [چون אַיָּלָה] درخت تبریزی

- **צ' רַעֲדָנִית** سپیدار، سفیدار

**צַפְצֵפָה** " سوت کوچك دستی || ج ־צֵפוֹת [צְ־]

**צֶפֶק** ا.ر. [چون דֶּגֶל] صفاق

**צַפֶּקֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] ورم صفاق

**צָפַר**[1] ف‌ل. [چون זָכַר] سوت زدن - بوق زدن

**צָפַר**[2] " ["] (صبح) زود روانه شدن

**צֶפֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] [در زبان شعر] =בֹּקֶר

**צַפָּר [צַפַּר] (צַפָּרִית)** ا. متصدی پرندگان [در باغ وحش] - کسیکه به پرورش پرندگان اشتغال دارد

**צַפְרָא°** ا.ر. =בֹּקֶר صبح

- **צ' טָבָא°**=בֹּקֶר טוֹב صبح بخیر

**צְפַרְדֵּעַ** ا.ر. [- דְּעוֹ] وزغ، قورباغه || ج ־דְּעִים

**צִפָּרוּת** ا.ث. پرورش پرنده، مرغداری

**צִפְרִיר** ا.ر. نسیم بامداد

**צִפָּרֶן** ا.ث. [צִפָּרְנוֹ] ناخن، [در جانور] پنجه، چنگال - سر یا نوك (قلم) - عایق، گیره - گل میخك || ج [در معنی ناخن] צִפָּרְנַיִם [־נֵי] و [در سایر معانی] צִפָּרְנִים

- **נָטַל (יָ עָשָׂה) אֶת צִפָּרְנָיו** ناخن خود را گرفت

- **נֶאֱחַז בּוֹ בְּצִפָּרְנָיו** با تمام قوا آنرا نگاه داشت

- **צִפָּרְנֵי־הֶחָתוּל** ا.ر. گل اشرفی

**צִפָּרְנַיִם←צִפָּרֶן**

**צִפֳּרֶת־כְּרָמִים** ا.ث. (۱) مرغ مگس خوار (۲) פַּרְפַּר || ج צִפֳּרוֹת־כ'

**צֶפֶת** " [צִפְתּוֹ]=כּוֹתֶרֶת تاج ستون، سرستون || ج צְפָתוֹת [צִפֵּ־]

**צָץ**[1] ف‌ل. [چون שָׂם] شکوفه دادن - برق زدن، درخشیدن - ∴ نشو ونما یا ترقی ك - خطور کردن

- **הֵצִיץ** ف‌م. [چون הֵפִיר] ببار آوردن، دادن (شکوفه)

- **הוּצַץ** مج. [چون הוּקַם] =צָץ[1]

**(צָץ[2]) הֵצִיץ** ف‌ل. [چون הֵפִיר] نگاه ك (از روزن)

**צָק**[1] ف‌م. [چون קָם[1]] ریختن - ∴ ادا کردن (از دهن) - گداختن

**(צָק[2]) הֵצִיק** ف‌م - ل. [چون הֵקִים] از فرط اصرار به تنگ آوردن [گاهی با ל] - وارد آوردن (تنگی وسختی)

**צִקְלוֹן** ا.ر. =תַּרְמִיל || ج צִקְלוֹנוֹת

**צֶקֶת** ا.ف. از יָצַק

**צַר**[1] **(צָרָה)** ص. تنگ: בְּגָדִים צָרִים || باریك || ج צָרִים (צָרוֹת)

☜ **צַר** در مقام اسم وبمعنی "تنگی یا اضطرار" نیز آمده است

– צַר־אֲפָקִים یا צַר־מֹחַ کوته فکر
– צַר־עַיִן بد چشم ـ نظر تنگ، خسیس
– צַר לִי שׁ متأسفم که

**צַר**[2] (**צָרָה**) ا. دشمن ـ [در صیغهٔ مؤنث] هوو (*havú*) ـ ج **צָרִים** (**צָרוֹת**)

**צַר**[3] ا.ر. =**צֹר**; **חַלָמִישׁ** ‖ ج **צָרִים**

**צָר**[1] [چون **קָם**[1]] ف‌م. بستن ـ محکم نگاه داشتن ‖ ف‌ل. [با **עַל** یا **אֶל**] محاصره ك ـ با (چیزی) پوشاندن
– **נָצוֹר** مج. [چون **נָסוֹג**] محاصره شدن

**צָר**[2] ف‌م. [״] دشمنی با (کسی) ك ـ مورد حمله یا اذیت قرار دادن

**צָר**[3] ف‌م. [״] نقش ك، بشکل معینی در آوردن

**צֹר** ا.ر. سنگ سخت: چخماق یا خارا ‖ ج **צֹרִים** یا **צָרִים**

**צָרַב** ف‌م. [چون **שָׁמַר**] سوزاندن ـ داغ ك ـ قلم زدن، نقش ك ـ تولید سوزش یا خارش در (چیزی) ك
– **נִצְרַב** مج. [چون **נִשְׁמַר**] سوزانده شدن
– **הִצְטָרֵב, נִצְ־** ف‌ل. [چون **הִתְבָּרֵךְ**] سوختن ـ داغ شدن

**צֶרֶבוֹן** ا.ر. [**צֶרֶ־**] سوختگی برگ ‖ ج **צְרֶבוֹנוֹת**

**צָרֶבֶת** ا.ث. [**צָרַבְתּוֹ**] سوختگی ـ اثر زخم ـ سوزشی که بواسطهٔ تخمه یا ترشی در نزدیکی قلب احساس میشود ‖ ج **צָרֶבוֹת** (**צְרָבוֹת**)

**(צָרַד) הִצְטָרֵד** ف‌ل. [**יִצְ־; מִצְ־; הִצְטָרֵד(־טָרְדִי)**]
م. **לְהִצְטָרֵד** گرفتن، خرخری شدن: קוֹלוֹ **הִצְטָרֵד** ‖ دارای صدای گرفته ب

– **הִצְרִיד** [چون **הִקְצִיר**] ف‌م ـ ل. [در صدا] خرخری ك یا شدن

**צְרֵדָה** ا.ث. انگشت میان
– **הַכֵּה בְּאֶצְבַּע צ׳** با انگشت میان بشکن زدن

**צָרֶדֶת** ا.ث. [**צָרַדְתּוֹ**] گرفتگی صدا یا سینه ‖ ج **צָרֶדוֹת** (**צְרָדוֹת**)

**צָרָה**[1] ״ تنگی، سختی ـ زحمت، عذاب، مصیبت ـ بلا ـ گرفتاری، درد سر
– **צָרַת־נֶפֶשׁ** اندوه زیاد

**צָרָה**[2] ا.ث. ← **צַר**[2] هوو (*havú*)

**צָרוּב** ص. [چون **בָּדוּק**] ← **צָרַב** سوخته، داغ شده

**צָרוּד** ص. [״] گرفته، خرخری: קוֹל צ׳ ‖ دارای صدای گرفته (از سرما خوردگی)

**צָרוּם** ص. [״] ← **צָרַם** مجروح ـ خراشیده

**צָרוּעַ** ص. [چون **בָּרוּעַ**] مبروص یا جذامی

**צָרוּף** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **צָרַף** تصفیه شده، مصفی

**צֵרוּף** ا.ر. الحاق، انضمام ـ ضمیمه ـ ترکیب ـ مبادلهٔ پول خرد بپول درشت تر ـ تصفیه، قال گذاشتن
– **צֵרוּפֵי־לָשׁוֹן** اصطلاحات ← **נִיב** ‖ تعبیرات
– **בְּצֵרוּף** بضمیمهٔ، به انضمام

**צָרוּר** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **צָרַר** بسته (شده) ـ محبوس ـ [در صیغهٔ مؤنث] زنده بیوه، محروم از شوهر کردن ـ.. سخت و بزرگ

**צְרוֹר**[2] ا.ر. بسته ـ دسته (کلید) ـ کیسه (پول) ـ گره =**קֶשֶׁר** ‖ ج **צְרוֹרוֹת**
– **צ׳ יְרֵיוֹת** یا **יְרֵכָה בְּצְרוֹרוֹת** شلیك دسته جمعی
– **צ׳ הַחַיִּים** زندگی جاوید، حیات جاودانی

**צְרוֹר**[2] ״ ریگ، سنگ ریزه ـ.. دانه ‖ ج ״

**צָרוֹת** ا.ث. تنگی
– **צ׳־אֹפֶק** کوته فکری
– **צ׳־עַיִן** بد چشمی ـ حسادت ـ نظر تنگی

**צָרַח** ف‌ل. [چون **שָׁלַח**] فریاد زدن ـ جیغ زدن
– **הִצְרִיחַ** [چون **הִגְבִּיהַ**] ف‌ل. نعره زدن، فریاد زدن ‖ ف‌م. با صدای بلند گفتن یا امر دادن

**צְרָחָה** ا.ث. [چون **נְדָבָה**] =**צְעָקָה** فریاد، جیغ

**צַרְחָן(־חָנִית)** ا. آدم جیغ وداد کن

**צַרְחָנוּת** ا.ث. (عادت) جیغ وداد کردن

**צַרְחָנִי(ת)** ص. گوش خراش: קוֹל צ׳

**צַ׳רְטָר*** ا.ر. منشور: **הַצ׳ הָאַטְלַנְטִי** ‖ فرمان

**צְרִי** [در حالت مکث **צְרִי**] ״ [**צְרִי; צְרָיִי**] بلسان ـ مرهم ـ رزین، صمغ کاج ‖ ج **צְרָיִים**

**צְרִי** [شکل دیگر **צְרִי**]

**צְרִיבָה** ا.ث. عمل داغ ك ـ گراوور شیمیائی ـ حس [سوزش]

**צָרִיד** ص. [چون **בָּהִיר**] خشك، بی آب

**צְרִידוּת** ا.ث. خشکی یا گرفتگی (صدا)

**צְרִיחַ** ا.ر. برج - [در شطرنج] رخ || ج **צְרִיחִים**

**צְרִיחָה** ا.ث. فریاد - غار غار

**צָרִיךְ** ص. [چون **בָּהִיר**] ا.فا. از **צָרַךְ** (ا - با ذکر فاعل) باید: **אֲנִי צָרִיךְ (צְרִיכָה) לְמַהֵר** من باید عجله کنم (۲ - بدون ذکر فاعل) لازم: **צ' לְתַקֵּן אֶת הַסֵּפֶר** کتاب لازم است (یا باید) تصحیح شود، باید کتابرا تصحیح کرد (۳) نیازمند (به)

**צְרִיכָה** (۱) ا.ث. مصرف (۲) [مؤنثِ **צָרִיךְ**]

**צְרִימָה** ا.ث. ناجوری، عدم هم آهنگی

**צְרִיף** ا.ر. خانهٔ موقتی، کلبه - [در ورزش] پیرامید

**צָרִיף** " [چون **פָּקִיד**] زاج سفید

**צְרִיפָה** ا.ث. قال، تصفیه

**צְרִיפוֹן** ا.ر. خانهٔ موقتی کوچك، کلبه

**צְרִיר** " ناجوری یا تنافر اصوات

**צָרַךְ** ف‌م. [**יִצְרַךְ; צוֹרֵךְ** یا **צָרִיךְ**← ; **צְרַךְ (צִרְכִי)**] م. **צָרְךָ, צָרוֹךְ; לִצְרַךְ** لازم داشتن، نیازمند بودن به، احتیاج به (چیزی) داشتن - مصرف ك

- **נִצְרַךְ** مج. [چون **נִשְׁמַר**] نیازمند یا محتاج شدن - مورد احتیاج ب
- **נ' לִנְקְבָיו** احتیاج به قضای حاجت پیدا کرد
- **הִצְטָרֵךְ** ف‌ل. [چون **הִצְטָרֵד**] محتاج یا نیازمند شدن، احتیاج پیدا کردن
- **הִצְרִיךְ** ف‌م. [چون **הִקְצִיר**] محتاج ك، نیازمند کردن - مجبور کردن - مستلزم ب، ایجاب ك
- **הֻצְרַךְ** مج. [چون **הֻקְצַר**] مجبور شدن - واجب شدن

**אֹרֶךְ** ا.ر. لزوم، احتیاج: **אֵין צ' לְהַטְרִיחַ אוֹתוֹ** لزومی ندارد او را بزحمت بیندازیم || [در جمع: **צְרָכִים**] چیزهای مورد نیاز، مایحتاج، لوازم: **צְרְכֵי צִבּוּר** احتیاجات عموم، کارهای عمومی

- **לְצָרְךְ חוֹוָה זֶה** از لحاظ این قرار داد
- **לְפִי הַצ'** بر حسب احتیاج - در موقع لزوم
- **לְלֹא־צ'** یا **שֶׁלֹּא לְצ'** بدون منظور یا مصرف معینی، بی جهت

- **כָּל צָרְכּוֹ (כָּל צָרְכָהּ)** بقدر لزوم - چنانکه باید، بنحوشایسته، کما هوَ حقه
- **צְרָכִים גְּדוֹלִים** قضای حاجت، ادرار بزرگ
- **צְרָכִים קְטַנִּים** ادرار
- **עָשָׂה (یا פָּנָה) צְרָכָיו** (۱) قضای حاجت کرد (۲) ارضای نفس یا دفع شهوت کرد

**צַרְכָּן [־כַּן] (־כָנִית)** ا. مصرف کننده

**צַרְכָנוּת** ا.ث. مصرف - فروش مایحتاج - گروهِ مصرف کنندگان

**צַרְכָנִי(ת)** ص. مربوط بمصرف: **קוֹאוֹפֵּרַצְיָה צַרְכָנִית** شرکت تعاونی مصرف

**צַרְכָנִיָּה** ا.ث. فروشگاه شرکت تعاونی مصرف

**צָרַם** ف‌م. [چون **שָׁמַר**] مجروح ك - خراشیدن یا اذیت ك: **הַשִּׂירָה צוֹרֶמֶת אֶת אָזְנַי**

**צֶרֶמוֹנְיָה*** ا.ث. تشریفات، آداب، مراسم، آیین

**צִרְעָה** " زنبور سرخ، زنبور درشت || ج **צִרְעוֹת** [צִר־] و **צִרְעִים** [צִרְעֵי]

**צָרַעַת** " [צָרַעְתּוֹ] برص - جذام - ∴ بلا || ج **צָרָעוֹת** [צָרַ־]

**צָרַף** ف‌م. [چون **שָׁמַר**] (۱) تصفیه ك، قال ك، ∴ آزمودن (۲) **שָׁרַף**

- **נִצְרַף** مج. [چون **נִשְׁמַר**] (۱) تصفیه شدن، قال گذاشته شدن، مصفی یا آزموده شدن (۲) در کوره پخته یا سخت شدن
- **צֵרַף** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] قال ك، آزمودن - ترکیب ك، لحیم ك - ضمیمه ك - به پول درشت تر مبادله ك
- **צֹרַף** مج. [چون **בֹּרַךְ**] تصفیه یا قال شدن - ضمیمه شدن - ترکیب شدن
- **הִצְטָרֵף** ف‌ل. [چون **הִצְטָרֵד**] تصفیه شدن - ملحق شدن، پیوستن - ضمیمه شدن

**צָרְפַת** ا.ث. کشور فرانسه

**צָרְפָתִי(ת)** ص - ا. فرانسوی

**צָרְפָתִיָּה** ا - ص. (زن) فرانسوی

**צָרְפָתִית** ا.ث. زبان فرانسه

**צַרְצוּר** ا.ر. (۱) کوزه =**כַּד** (۲) **צְרָצַר**

**צִרְצוּר** „ صدای جیرجیرك، چرچر، جیرجیر
**צִרְצֵר** „ [צִרְ־] جیر جیرك دشتی، زنجره || ج **צִרְצָרִים**
**צִרְצֵר** ف‌ل. [چون **פִּרְנֵס**] چرچر یا جیر جیر کردن
**צָרַר**[1] [יִצְרֹר یا יִצֹּר; צָרַר یا צוֹרֵר; צְרֹר یا **צֹר** یا **צוֹר** (צְרִי)] ـ م. **צָרוֹר, צְרוֹר; לִצְרֹר** یا **לָצוֹר** ف‌م. بستن ـ پیچیدن || ف‌ل. تنگ وکوچك ب (یا شدن) ـ.: تنگی و پریشانی فراهم شدن
ـ **נִצְרַר** مج. [چون **נִשְׁמַר**] بسته یا پیچیده شدن ـ [در خون] منعقد یا بسته شدن
ـ **צֹרַר** مج. [چون **עוֹלַל**] بسته یا تعمیر شدن
ـ **הִצְטָרֵר** ف‌ل. [چون **הִצְטָרֵד**] تنگ یا کوچك (تر) شدن

ـ **הֵצַר** [چون **הֵבֵר←בָּרַר**] ف‌م. تنگ (تر) ك ـ .: مورد فشار یا زجر قرار دادن || ف‌ل. فشار وارد آمدن ـ غمگین ب
ـ **הֵצַר אֶת צְעָדָיו** مانع پیشرفت او شد
ـ **הוּצַר** مج. [יוּצַר; מוּצָר] ـ م. **הוּצַר~** تنگ (تر) شدن
**צָרַר**[2] ف‌م ـ ل. [יִצְרֹר یا יָצֹר; צָרַר یا צוֹרֵר; צְרֹר یا **צֹר** (צְרִי)] ـ م. **צָרוֹר, צְרוֹר; לִצְרֹר** یا **לָצוֹר** ف‌م. دشمنی (با کسی) ورزیدن
(**צָרַר**[3]) **הֵצַר** ف‌ل. [چون **הֵבֵר← בָּרַר**] درد زه کشیدن، درد بردن
**צִתּוּת** ا.ر. استراق سمع
**צַתָּרָה** ا.ث. پودنهٔ کوهی

---

# רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**צ׳ = צַד**
**צבע״ח = צַעַר בַּעֲלֵי חַיִּים←צַעַר**
**צַהַ״ל = צְבָא־הַגָּנָה־לְיִשְׂרָאֵל**
**צ״ל = צָרִיךְ לִהְיוֹת – צָרִיךְ לוֹמַר – צָרִיךְ לִקְרֹא**
**צמ״ז = צָפוֹן־מִזְרָח – צְפוֹנִית־מִזְרָחִית**
**צמ״ע = צָפוֹן־מַעֲרָב – צְפוֹנִית־מַעֲרָבִית**
**צ״ע = צָרִיךְ עִיּוּן** احتیاج بمطالعه دارد، باید رسیدگی شود

# ק

ק׳ شمارهٔ ۱۰۰

קָא ا.ر. [קָאוֹ] قی: چیز استفراغ شده || ج קָאִים

קָא ف‌م. [קָקִיא; קָא; קִיא (קִיאִי)] ـ م. קִיא; לְקִיא قی ك، برگرداندن

– הֵקִיא ف‌م. [چون הֵבִיא] قی ك، استفراغ ك

– הוּקָא مج. [چون הוּבָא] قی کرده شدن، برگردانده شدن

קָאוֹלִין* ا.ر. خاك چینی

קָאוּצ׳וּק* ״ کائوچو

קָאָק* ״ [קָאַק] زاغچه، زاغی || ج קָאָקִים [קָאָקֵי]

קָאָת, קָאַת ا.ث. [קָאַת] مرغ سقا || ج קָאָתוֹת [קָאֲ־] یا קָאוֹת [קָ־]

קַב[1] ا.ر. [קַבּוֹ] پیمانه ای در حدود ۲٫۲ لیتر || ∴ مقدار کم || ج קַבִּים

קַב[2] ״ [״] چوب زیر بغل ـ پای مصنوعی ـ چوب پا: چوب بلند که در بازی با آن راه میروند || ج ـت קַבַּיִם [קַבֵּי]

– בַּעַל קַבַּיִם لنگ، کسیکه با چوب زیر بغل راه میرود

קָבַב یا קַב ف‌م. [קַבּוֹתִי; יִקּוֹב; קַב; קֹב (קִבִּי)] ـ م. קֵבֶב, קִבּוּב; לְקַלֵּב لعنت ك، نفرین ك

קֵבָה ا.ث. معده، شکم

קֶבָה ״ [קֶבָהּ] رحم، زهدان ـ شکم

קִבָּה ف‌م. [چون צִוָּה] بر چوب زیر بغل تکیه [دادن

קְבָה ا.ث. قبه ـ خیمه ـ سایبان ـ فاحشه خانه

קִבּוּל ا.ر. عمل گرفتن ـ قبول، پذیرش ـ ظرفیت

– בֵּית־ק׳ ←בַּיִת

– כְּלִי־ק׳ ظرف

קִבּוֹלֶת = קִבֻּלֶת

קָבוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از קָבַע تعیین شده، معین ـ ثابت ـ دائمی ـ مرتب ـ کار گذاشته

קִבּוּעַ ا.ر. =קְבִיעָה

קִבּוּץ ״ جمع آوری ـ اجتماع، جماعت ـ[در اسرائیل] کیبوتص: آبادی کشاورزی که کلیه عملیات تولید وخرید ومصرف بطور مساوی واشتراکاً انجام میگیرد وهر کس در آنجا بر حسب توانائی کار میکند وبه تناسب احتیاج بهره میبرد

– שֵׁם־ק׳ یا שֵׁם קִבּוּצִי [د] اسم جمع

קִבּוּצָה ا.ث. مجموعه ـ دسته، گروه ـ [در بازی] تیم team ـ [در اسرائیل] کیبوتص کوچك ←קִבּוּץ

קִבּוּצִי(ת) ص. دسته جمعی ـ اشتراکی ـ اجتماعی

– שֵׁם קִבּוּצִי [د] اسم جمع

קִבּוּצִיוּת ا.ث. کیفیت اجتماعی یا مالکیت اشتراکی

קִבּוּצָתִי(ת) ص. وابسته به קִבּוּצָה → || اجتماعی ـ اشتراکی [شده

קָבוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָבַר مدفون، قبر

קְבוּרָה ا.ث. دفن ـ قبر، گور =קֶבֶר

– שְׂדֵה־קְ׳ قبرستان، گورستان

– קְבוּרַת־חֲמוֹר دفن افتضاح آمیز

קֻבְיָה* ״ جسم مکعب ـ طاس (تخته نرد)، مهره

קִבִּיזֶם, קִבִּיסֶם* ا.ر. کوبیسم [دفتر کار

קַבִּינֶט* ״ کابینه، هیأت (وزیران) ـ اطاق دفتر،

קְבִיעָה ا.ث. (۱) تعیین (۲) اعلام: קְבִיעַת הַחֹדֶשׁ اعلام رؤیت ماه نو (۳) نصب، کارگذاری (٤) קְבִיעוּת

– קְבִיעַת מַסְמְרוֹת میخکوبی: قطعی کردن چیزی

קְבִיעוּת ״ وضع ثابت ودائمی ـ ثبات ـ قطعیت

– בְּק׳ ق. مرتباً، دائماً

קְבִיצָה ״ =אֲסִיפָה

קְבִירָה ״ (۱) دفن (۲) גְּנִיזָה

קָבַל ف‌ل. [چون שָׁמַר] شکایت ك، عرضحال دادن

– קוֹבְלָנִי=אֲנִי קוֹבֵל شکایت دارم

**קִבֵּל** פ‌م. [چون דִּבֵּר] دریافت ك، گرفتن: קִבַּלְתִּי אֶת הַכֶּסֶף ‖ پذیرفتن، قبول ك ـ استقبال ك ـ اجاره ك ـ دچار شدن به، گرفتن (بیماری)

– קִבֵּל אֶת פְּנֵי מִישֶׁהוּ از (کسی) استقبال ك، به پیشواز (کسی) رفتن

– קִבֵּל עָלָיו یا ק׳ עַל עַצְמוֹ تعهد کرد، بر ذمه گرفت، عهده دار شد [شدن

– קִבֵּל مج. [چون אִשֵּׁר] دریافت شدن ـ پذیرفته یا قبول

– הִתְקַבֵּל, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] دریافت شدن ـ پذیرفته شدن، قبول شدن ـ مقبول یا مستجاب شدن

– אֵינוֹ מִתְקַבֵּל עַל הַדַּעַת بعقل باور نمی آید

– מִתְקַבֵּל עַל הַלֵּב دلنشین، مورد پسند، مورد قبول

– הִקְבִּיל [چون הִזְכִּיר] (۱) ف‌ل. مقابل قرار گرفتن، قرینه ب ـ موازی یا متوازی‌ب ←מַקְבִּיל (۲) ف‌م. (با هم) مقابله یا مقایسه ك

– הֻקְבַּל مج. [چون הֻזְכַּר] مقابله یا مقایسه شدن

**קַבָּל** ا.ر. [קַבַּל] حجرهٔ انقباض

**קִבֵּל־עָם** ق. در پیش روی مردم، در ملاء عام [קִבֵּל עַם וְעֵדָה نیز بهمین معنی است] ←פרהסיה

**קַבָּלָה** ا.ث. دریافت، وصول ـ رسید، قبض رسید ـ پذیرائی: שְׁעוֹת הַק׳ ‖ حدیث ـ قبالا: تصوف (یهودی)

– קַבָּלַת עֵדוּת اصغاء گواهی شهود

– קַבָּלַת פָּנִים پذیرائی ـ استقبال

– קַבָּלַת שַׁבָּת استقبال از سبت (وسرودهای ویژه آن)

**קִבָּלָה** ״ شکایت، اعتراض ←תְּלוּנָה

**קַבָּלוּת** ״ مقاطعه کاری =קַבְּלָנוּת ‖ کار مقاطعه

**קַבְּלָן** [־לַן] (־לָנִית) ا. مقاطعه کار

**קִבְּלָנָה** (از ־נָא°) ا.ث. =תלונה; טענה

**קַבְּלָנוּת** ״ مقاطعه کاری

**קַבְּלָנִי(ת)** ص. مقاطعه ای

– חֶבְרָה קַבְּלָנִית شرکت مقاطعه کاری

**קִבֻּלֶת** ا.ث. [چون בִּקֻּרֶת] کار مقاطعه

**קִבֵּס** ف‌م. [چون דִּבֵּר] بحال تهوع آوردن

**קֶבֶס** ا.ر. [چون דֶּגֶל] نفرت (زیاد) ـ حال تهوع

**קַבַּסְתָּן(־תָּנִית)** ا. شخص مزاحم ولوس ←טַרְחָן

**קִבֵּעַ**[1] [چون שִׁלַּח] (۱) ف‌م. کوبیدن ـ فرو کردن ـ میخکوب ك ـ نصب ك، کار گذاشتن ـ ∴ تعیین ك، معین ك: קִבְּעוּ זְמַן לַפְּגִישָׁה ‖ مقرر داشتن

– קִבַּע מַסְמְרוֹת בְּ قطعی ك، [م‌ا] میخکوب ك

– קוֹבֵעַ בְּרָכָה לְעַצְמוֹ فی نفسه مهم وشایان توجه

– נִקְבַּע مج. [چون נִשְׁלַח] نصب شدن، کار گذاشته یا کوبیده شدن ـ معین شدن ـ مقرر گردیدن

– קֻבַּע مج. [چون שֻׁלַּח] (با گوهر) آراسته شدن

– הַקְבִּיעַ ف‌م. [چون הַגְבִּיהַ] نشاندن، قرار دادن ـ نصب ك

– הֻקְבַּע مج. [چون הֻבְטַח] معین (کرده) شدن

**קִבֵּע**[2] ف‌م. [״] غارت ك ـ مانع شدن

**קֶבַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] قرار، ثبات ـ چیز معین ـ وقت معین ـ کار مرتب یا عادت همیشگی

– דִּירַת ק׳ منزل یا مقر دائمی

– צְבָא־הַק׳ ارتش ثابت

**קְבָעוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] کیفیت چیز یا کار همیشگی

**קְבַעַת** ~ ا.ث. [چون טַבַּעַת] پیاله یا جام بزرگ ـ دُرد

**קִבֵּץ** ف‌م. [چون זִכֵּר] جمع (آوری) ك، فرا خواندن ـ [در مورد پول] اندوختن، گرد کردن

– נִקְבַּץ [چون נִזְכַּר] ف‌ل ـ مج. جمع (آوری) شدن

– קִבֵּץ ف‌م. [چون דִּבֵּר] جمع آوری ك ـ گرد آوردن ـ جمع ك: چین دادن

– קֻבַּץ مج. [چون אֻשַּׁר] جمع کرده شدن ـ چین داده شدن [آمدن

– הִתְקַבֵּץ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جمع شدن، گرد

**קֹבֶץ** ا.ر. [چون כֹּתֶל] مجموعه، ׳جنگ ←אֹסֶף

**קֶבֶץ** ״ [چون דֶּגֶל] =פֶּרֶק بند، مفصل

**קִבְצָה = קבוצה**

**קַבְּצָן** [־צַן] (־צָנִית) ا. گدا، [م‌ا] گیرنده (اعانات)

**קַבְּצָנוּת** ا.ث. گدایی، اعانه گیری

**קַבְּצָנִי(ת)** ص. حاکی از گدائی

**קֻבְּקָב** ا.ر. کفش چوبی ‖ ج־קַבְּקָבִים ـ ت קַבְּקָבִים [קַבְּקָבִי]

**קָבַר** ف‌م. [چون זָכַר] دفن ك، قبر کردن، بخاك سپردن [شدن

– נִקְבַּר مج. [چون נִזְכַּר] دفن شدن، بخاك سپرده

– קִבֵּר [چون דִּבֵּר] =קִבַּר
– קִבַּר [چون אִשֵּׁר] =נִקְבַּר
קֶבֶר ا.ر. [קִבְרִי] گور، قبر ـ ستون یا سنگ قبر ـ ∴ رحم، زهدان || ج קְבָרוֹת [קִבְּ־] و קְבָרִים [קִבְרֵי]
– בֵּית־הַקְּבָרוֹת گورستان، قبرستان
קִבַּר [קִבַּר] (קִבְּרִית) = קִבְּרָן الخ
קִבָּרָה = קבורה
קִבְּרָט* ا.ر. کاباره
קִבְּרָן [־רַן] (־רָנִית) ا. قبرکن
קִבְּרָנִיט* ا.ر. [در کشتی] ناخدا یا سکان گیر ـ [در هواپیما] خلبان ـ ∴ رهبر
קִבְּרֶת ا.ث. [چون בִּקְרֶת] عضله یا ماهیچهٔ دوسر
קָדַד[1] یا קַד ف.ل. [چون קָבַב] خم شدن، کرنش ك: "וַיִּקֹּד הָאִישׁ וַיִּשְׁתַּחוּ"
קָדַד[2] ف.م. [چون זָכַר] (از وسط چیزی) بریدن
– נִקְדַּד مج. [چون נִזְכַּר] بریده یا در آورده شدن
– קִדֵּד ف.م. [چون הִלֵּל] ٭برقو زدن
– קְדַּד مج. [چون כְּבַד] با برقو سوراخ شدن
קֶדֶד ا.ر. [چون גֶּבֶל] گون (*gavan*)
קִדָּה[1] ا.ث. عمل خم شدن (برای احترام)، کرنش
קִדָּה[2] „ سلیخه
קָדָה ف.ل. [چون קָנָה] =קָדַד[1]
קָדוּד ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָדַד[2] بریده ـ سوراخ شده
קָדוּחַ ص. [چون גָּרוּעַ] سوراخ شده ـ حفر شده
קִדּוּחַ ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] عمل سوراخ ك (با مته)
קָדוֹם ص. [چون בָּדוּק] پیشین، باستانی، قدیم: פָּרַס הַקְּדוּמָה ایران باستان || کهنه، قدیمی
– מִשְׁפָּט קָדוֹם یا דֵּעָה קְדוּמָה تعصب، حب وبغض
קִדּוּם ا.ر. (۱) عمل جلو انداختن یا پیشگیری ك (۲) הִתְקַדְּמוּת
– ק׳ פְּנֵי אוֹרֵחַ استقبال وپذیرائی از مهمان
– ק׳ פְּנֵי מַחֲלָה (اقدام احتیاطی برای) جلوگیری از بیماری
קְדוּמִים (هج) „ روزگار قدیم
קְדוּמַנִּי(ת) = קִדְמִי(ת)
קִדְוֹרַנִּי(ת) ص. = קוֹדֵר الخ
קִדְוֹרַנִּית ق. با حالت محزون یا افسرده
קָדוֹשׁ[1] (קְדוֹשָׁה) ص. مقدس ـ روحانی ـ خاص، موقوف
– הָאָרֶץ הַקְּדוֹשָׁה زمین مقدس [ارض موعود]
קָדוֹשׁ[2] ا.ر. [ק־] خدای قدوس ـ فرشته ـ مکان مقدس ـ [در جمع] (الف) قدسیان، فرشتگان (ب) مقدسان: قوم مقدس (پ) شهداء
– הַק׳־בָּרוּךְ־הוּא [با حروف اختصاری הקב״ה] خدای قدوس
– עַם־קְדוֹשִׁים قوم مقدس: کنایه از بنی اسرائیل
– קְדוֹשׁוֹת مقدسات، چیزهای مقدس
קִדּוּשׁ ا.ر. تقدیس ـ تطهیر (بوسیلهٔ غسل) ـ دعای ویژهٔ شراب در روزهای سبت واعیاد ـ (دعا ومراسم) عقد ـ عقد کنان
– ק׳־הַחֹדֶשׁ اعلام رؤیت ماه نو
– ק׳־הַשֵּׁם تقدیس واعلای مرتبهٔ دین حتی بقیمت در کف نهادن جان، فداکاری در راه مذهب
קִדּוֹשָׁה = קְדֻשָּׁה
קִדּוּשִׁים, קִדּוּשִׁין ٥ (هج) ا.ر. (مراسم) عقد
קָדַח[1] [چون שָׁלַח] ف.ل. افروخته شدن || ف.م. افروختن، روشن شدن
– נִקְדַּח مج ـ ف.ل. [چون נִשְׁלַח] سوختن ـ تب ك
– הִקְדִּיחַ ف.م. [چون הִגְבִּיהַ] سوزاندن (غذای پخته)، خراب یا معیوب ك ـ تب دار کردن
– הָקְדַּח مج. [چون הָבְטַח] سوخته یا خراب شدن
קָדַח[2] ف.م. [„] سوراخ ك (با مته)، حفر کردن
– נִקְדַּח مج. [چون נִשְׁלַח] سوراخ یا حفر شدن
– קִדַּח ف.م. [چون שִׁלַּח] (پی در پی) سوراخ ك یا کندن
קַדָּח [קַדַּח] (קַדָּחִית) ا. متخصص حفر چاه، چاه کن
קֶדַח[1] ا.ر. [چون פֶּתַח] (۱) אבעבועה (۲) דלקת (۳) אֲדָמָה
קֶדַח[2] „ [„] قطر (لوله)
קְדַחְדַּח „ متهٔ کوچك || ج ־דָּחִים [דְּחִי]
קַדַּחַת ا.ث. [چون צַלַּחַת] مالاریا [ק׳ הַבְּצוֹת نیز بهمین معنی است] ـ تب=חֹם || ∴ التهاب، هیجان

קַדַּחְתָּנוּת „ شور، التهاب

קְדִידָה „ عمل برقو زدن ـ برش

קְדִיחָה[1] „ حفر (با مته)

קְדִיחָה[2] „ (دچاری به) تب

קָדִים ا.ر. [چون פֶּקִיד] خاور ـ باد مشرق

– קְדִימָה ق. سوی خاور ـ (رو به) جلو، به پیش:
ק׳ צְעוֹד! قدم به پیش!

קְדִימָה ا.ث. تقدم، پیشی

– דִּין ק׳, זְכוּת ק׳ حق تقدم

– דְּמֵי־ק׳ پیش بها، بیعانه

קְדִירָה „ = קַדְרוּת

קַדִּישׁ ◦ (קַדִּישָׁא) ص. =קדוש الخ || ج קַדִּישִׁין || [در مقام اسم] قدیش: دعای آمیخته به ارامی که در بین نمازهای روزانه برای تجلیل وتقدیس (نام) خدا یا استغفار جهت مرد گان خوانده میشود

– חֶבְרָא קַדִּישָׁא [گاهی חֶבְרָה ק׳] انجمن متوفیات

קָדַם [چون רָכַב] ف‌ل. جلو تر بودن، مقدم ب ـ (حق) تقدم داشتن || ف‌م. پیشدستی ك بر

– מִכְתָּבְךָ הַקּוֹדֵם نامهٔ قبلی شما

– קִדֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] جلو انداختن ـ جلو تر بودن از ـ پیشدستی ك بر ـ استقبال ك ـ با (کسی) روبرو شدن یا ضدیت ك ـ [با פָּנִים] (الف) پیش روی (کسی) ب (یا رفتن): "חֶסֶד וֶאֱמֶת יְקַדְּמוּ פָּנֶיךָ" (ب) استقبال ك (پ) از جلو (کسی) در آمدن (ت) جلو گیری ك از

– הִתְקַדֵּם ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پیش رفتن ـ جلو (تر) رفتن ـ پیشرفت ك، ترقی ك ـ ترقی خواه ب

– הֶקְדִּים [چون הִזְכִּיר] (۱) ف‌م. جلو تر قرار دادن، زود تر انجام دادن: הוּא הֶקְדִּים לִי שָׁלוֹם او زودتر بمن سلام کرد || (بطور) مساعده دادن، قبلاً پرداخت ك ـ مقدم دانستن ـ استقبال ك، به پیشواز (کسی) آمدن ـ از پیش مهیا کردن ـ مقدّمه یا دیباچه بر (کتابی) نوشتن (۲) ف‌ل. پیشدستی ك ـ بموقع اقدام ك ـ عجله ك ـ پیش آمدن

– הֻקְדַּם مج. [چون הֻזְכַּר] زودتر قرار داده یا انجام شدن، جلو انداخته شدن، مقدم (فرض) شدن

קֶדֶם (۱) ا.ر. (الف) جلو (ب) خاور =מִזְרָח (پ) روزگار قدیم، عهد باستان (ت) ازل (۲) ق. از قدیم (۳) ح‌ا. پیش از

– בְּנֵי־ק׳ سکنهٔ عربستان وسرزمین های خاور کنعان

– יְמֵי־ק׳ (زمان) قدیم

– מִק׳ לְ در خاور، در مشرق

– הָרְרֵי ק׳ کوه های بلند

– קִדְמָה ق. سوی خاور، بجانب مشرق

קֹדֶם (۱) ا.ر. پیش، قبل: מִק׳ [د.م] قبلاً (۲) ق. قبلاً، مقدماً

– ק׳ כֹּל قبل از هر چیز، مقدماً

– ק׳ לָכֵן پیش ازاین، سابقاً =לְפָנֵי־כֵן

– קִדְמִי, קִדְמְךָ پیش از من، پیش از تو

קִדַּם־ پ. ماقبل: ק׳־הִיסְטוֹרִי

קִדְמָה←קֶדֶם

קַדְמָה ا.ث. قدمت ـ وضع سابق، حالت پیشین

– מִקַּדְמַת דְּנָה ◦ از زمان قدیم، خیلی پیش

קִדְמָה „ پیشرفت ـ توسعه ـ جانب شرقی

קַדְמוֹן(־מוֹנָה) ص. قدیمی، پیشین: יָמִים קַדְמוֹנִים || خاوری، شرقی ـ [بصورت مذکر] ا. (الف) خدای ازلی (ب ـ در جمع) پیشینیان، قدماء، متقدمین

קַדְמוֹנוּת ا.ث. قدمت، کهنگی

קַדְמוֹנִי(ת) ص. پیشین، قدیمی، کهنه، باستانی ـ خاوری، شرقی

– מְשַׁל הַקדמוני مثل قدماء، ضرب المثل قدیمی

– הַיָּם הַק׳ =יָם הַמֶּלַח

– נָחָשׁ הַק׳ مار قدیمی: ماری که حوا را فریفت ـ ∴ (منبع) گناه قدیمی

– חֲקִירַת קַדְמוֹנִיּוֹת باستان شناسی

קַדְמוּת ا.ث. قدمت ـ حالت پیشین

קִדְמִי(ת) ص. جلوی، قدّامی

קִדְמֶת ا.ث. [چون בִּכּוּרֶת] =תחלית

קְדַקְד ا.ر. [קְדָקְדוֹ] فرق سر ـ جمجمه، ∴ اوج ـ [هن] تارك، رأس (زاویه) ـ ج קְדָקְדִים

– הֵפֵה עַל ק׳ דָּבָר مطلبی را رد کردن

– עֶצֶם הַק׳ آهیا نه

קְדַקֵּד ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] غدغد کردن

קָדְקָדִי(ת) ص. متقابل به رأس: זָוִית קָדְקָדִית

קִדְקוּד ا.ر. غدغد

קָדַר[1] ف‌ل. [چون כָּבַד] سیاه‌ب (یا شدن) - تیره ب (یا شدن) -. غمگین یا ناراحت ب

- נִקְדַּר ف‌ل. [چون נִזְכַּר] سیاه (کرده) شدن

- הִתְקַדֵּר ف‌ل - مج [چون הִתְקַשֵּׁר] تیره یا سیاه شدن

- הִקְדִּיר [چون הִזְכִּיר] ف‌م. تیره یا سیاه ك - افسرده یا غمگین ك || ف‌ل. سیاه شدن - افسرده شدن

- הָקְדַּר مج. [چون הָזְכַּר] سیاه یا تیره شدن

קָדַר[2] [״] =קָדַד[2]

קַדָּר [קַדַּר] (קַדָּרִית) ا. سفال گر، کوزه گر

קְדֵרָה ا.ث. [چون בְּרֵכָה] دیگ

- בַּק׳ שֶׁבִּשֵּׁל בָּהּ נִתְבַּשֵּׁל هردستی داد همانرا گرفت

קַדָּרוּת ״ سفال سازی، کوزه گری

קַדְרוּת ״ تیرگی -. افسردگی

קִדְרַנִּית = קדורנית

קָדַשׁ ف‌ل. [יִקְדַּשׁ; קָדוֹשׁ; קְדַשׁ (קִדְּשִׁי)] - م. קֹדֶשׁ, קָדוֹשׁ; לְקַדֵּשׁ تقدیس شدن - از حالت عام بحالت خاص در آمدن - مقدس ب - وقف شدن - مورد تحریم واقع شدن

- נִקְדַּשׁ ف‌ل. [چون נִזְכַּר] تقدیس شدن - مقدس شدن

- קִדֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] تقدیس ك - از حالت عام بحالت خاص در آوردن - اختصاص بخدا دادن - تجلیل ك - تطهیر کردن، پاك ك - عقد کردن - تحریم یا ممنوع ك - (رؤیت ماه نو را) اعلام ك - تدارك دیدن (جنگ) - [در مقام ف‌ل.] دعای ویژهٔ شراب را خواندن

- קְדַּשׁ مج. [چون אִשֵּׁר] تقدیس (کرده) شدن - تخصیص داده شدن - [در صیغهٔ مؤنث] عقد (کرده) شدن

- הִתְקַדֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خود را مقدس یا پاك ك - تقدیس شدن - مورد تجلیل واقع شدن - خود را آماده ك - ممنوع یا تحریم شدن - [با ל] بعقد (کسی) در آمدن - [در مورد عید] گرفته شدن

- הִקְדִּישׁ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] وقف ك، اختصاص دادن - اهداء کردن (کتاب) - تقدیس ك، مقدس خواندن

- הָקְדַּשׁ مج. [چون הָזְכַּר] وقف شدن - اختصاص داده شدن - اهداء شدن

קֹדֶשׁ ا.ر. [קָדְשׁוֹ] قدوسیت -. چیز مقدس - مکان مقدس، قدس - موقوفه || ج קָדָשִׁים [קָדְשֵׁי]

☜ קֹדֶשׁ غالباً در مقام صفت و بمعنی ״مقدس یا قدوس״ آمده است بویژه با ה׳: שַׁבַּת־ק׳ سبت مقدس - עִיר הַק׳ شهر مقدس - אַנְשֵׁי ק׳ مردمان مقدس - רוּחַ קָדְשׁוֹ روح مقدس او - רוּחַ הַק׳ روح القدس - הֵיכַל קָדְשֶׁךָ هیکل مقدس تو - כִּתְבֵי־הַק׳ نوشته های مقدس یعنی کتب مقدسه - לְשׁוֹן־הַק׳ زبان مقدس یعنی عبری =עִבְרִית

- ק׳ קָדָשִׁים (چیز) فوق العاده مقدس [قدس

- קֹדֶשׁ הַקָּדָשִׁים قدس الاقداس: قسمت درونی خانه

- כְּדַרְכּוֹ בַּקֹּדֶשׁ بعادت همیشگی خود

קָדֵשׁ (קְדֵשָׁה) ا. فاجر یا فاجره ای که اجرت حاصله از زنا کاری را به עשתרת خدای صیدونی اهداء میکرد، مأبون یا فاحشه || ج קְדֵשִׁים(־שׁוֹת)

קְדֻשָּׁא ° בְּרִיךְ ° הוּא ا.ر =הַקָּדוֹשׁ בָּרוּךְ הוּא ← קָדוֹשׁ

קְדֻשָּׁה ا.ث قدوسیت - بخشی از نماز که به اعلام قدوسیت ذات باری تعالی اختصاص دارد

- הוֹרָתוֹ וְלֵדָתוֹ בְּק׳ در قدوسیت متولد شده یعنی مادرش پیش از حاملگی یهودی شده است

- הוֹד קְדֻשָּׁתוֹ مقام مقدس [عنوان روحانیون]

קָהָה ف‌ل. [چون רָאָה] کند شدن (یا بودن): קָהוּ שִׁנָּיו - הַחֶרֶב קָהֲתָה

- נַפְשׁוֹ קוֹהָה לֶאֱכֹל احساس گرسنگی زیاد میکند

- נִקְהָה ف‌ل. [چون נִרְאָה] کند شدن - بی قوت شدن

- קֵהָה ف‌ل. [چون זֵרָה] کند شدن (یا بودن)

- נִתְקַהָה ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] کند شدن

- נִתְ׳ עָלָיו با او سخت گیری کرد، بر او سخت گرفت

- הִקְהָה ف‌م. [چون הִקְנָה ولی در صیغهٔ مؤنث הִקְהֲתָה] کند کردن

- הַקְהֵה אֶת שִׁנָּיו جواب دندان شکن باو بده

קֵהֶה (קֵהָה) ص. کند: שִׁנַּיִם קֵהוֹת || کنندهٔ دندان: ترش یا نارس - .کودن - مشکوك یا مبهم - دشوار یا لاینحل - باز، منفرجه: זָוִית קֵהָה || ج קֵהִים (קֵהוֹת

– קְהֵה־פָּנִים باز گوشه، دارای زاویهٔ منفرجه
קָהוּי ص. [چون בָּדוּק] کند، کودن، فاقد رشد فکری
קְהוּת ا.ث. کندی ـ :. کودنی
קְהָיוֹן ا.ر. [קְהֵה־] =קְהוּת
קָהִיר ا.ث. [جغ] قاهره
קָהַל ف‌م. [چون טָהַר] جمع کردن (مردم)
– נִקְהַל ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] جمع (کرده) شدن
– הִתְקַהֵל ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] از دحام ك، جمع شدن [دعوت ك
– הַקְהִיל ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] جمع ك ـ فرا خواندن،
– הָקְהַל مج. [چون הָרְעַל] جمع آوری شدن، فرا خوانده شدن
קָהָל ا.ر. [קְהַל; קְהָלוֹ] جماعت، گروه ـ عموم، عامهٔ مردم ـ اجتماع || ج קְהָלִים [קַהֲלֵי]
– בַּקָ׳ در میان جماعت ـ در ملاء عام
קְהִלָּה ا.ث. جماعت ـ جمعیت
– וַעַד הַקָ׳ انجمن محلی یهود
קְהִלְיָה ״ جمهوری
קֹהֶלֶת ״ (۱) واعظ: کنیهٔ سلیمان پادشاه بعنوان مؤلف کتاب جامعه (۲) کتاب جامعه
קְהִלָּתִי(ת) ص. جماعتی، عمومی، اجتماعی
קַו ا.ر. [چون גַּן] خط: בְּקַו יָשָׁר بخط مستقیم ـ קַוֵּי הַטֶּלֶפוֹן خطوط تلفنی || ریسمان ـ رشته ـ :. جهت
– בְּקַו הַבְּרִיאוּת تندرست، سالم
– קַו לָקָו پله پله ـ جزء بجزء
– קַוִּים כְּלָלִיִּים کلیات
קוֹאוֹפֶּרָטִיב* ا.ر. شرکت تعاونی
קוֹאוֹפֶּרָטִיבִי(ת) ص. تعاونی
קוֹאוֹפֶּרַצְיָה* ا.ث. توحید مساعی، همکاری ـ تعاون
קוֹאוֹרְדִינַצְיָה* ״ תֵּאוּם هم آهنگی
קוֹאָלִיצְיָה* ״ ائتلاف
קוֹאָלִיצְיוֹנִי(ת) ص. ائتلافی
קוֹאֵפִיצְיֶנְט* ا.ر. = מְקַדֵּם ضریب
קוּבְיָה; קוּבִּיזֵם = קֻבְיָה الخ
קוּבְלָנָה = קֻבְלָנָה
קוּבְלָנִי(ת) ص. شکایت آمیز، توأم با اعتراض وغرغر [قاطع
קוֹבֵעַ ص. [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از קָבַע تعیین کننده ـ
קוֹבַע ا.ر. [קוֹבַע; קוֹבָּעוֹ] خود (*khúd*)، کلاه خود ـ کلاه سربازی || ج קוֹבָּעִים [קוֹבְּעֵי]
קוֹבֵץ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָבַץ
קוֹדֵד ف‌م. [چون קוֹמֵם] رمز کردن [کهنه
קוֹדֶכְּס* ا.ر. مجمع القوانین ـ (کتاب مقدس) دست نوشتهٔ
קוֹדֵם ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָדַם قبلی، پیشی: בַּפַּעַם הַקּוֹדֶמֶת در دفعهٔ پیش، در آخرین دفعه || مقدم ـ اساسی، ضروری [غمگین
קוֹדֵר ص. [״] ا.فا. از קָדַר تیره ـ :. افسرده،
קוֹדֶרְלִיוֹן* ا.ر. کادریلیون
קוֹדְרַנְט* ״ ربع (محیط) دایره
קוֹדֶשׁ = קֹדֶשׁ
קוָּה ف‌م ـ ل. [چون צִוָּה] امیدوار بودن: אֲנִי מְקַוֶּה שֶׁהוּא יַצְלִיחַ امیدوارم (که) موفق شود
– קֻוָּה مج. [چون צֻוָּה] مورد انتظار بودن [بیشتر در صیغهٔ ا.مف.: מְקֻוֶּה مورد انتظار]
קָוָה ف‌م. [چون קָנָה] = קִבֵּץ جمع ك
– נִקְוָה مج. [چون נִגְלָה] جمع (کرده) شدن
– הִתְקַוָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] جمع شدن
– הִקְוָה ف‌م. [چون הִקְנָה] = קִבֵּץ جمع ك
קִוֶּה (קִוָּה) ا ـ ص. امیدوار، منتظر، متوکل || ج קִוִּים (קִוּוֹת)
קִוּוֹטָה* ا.ث. = מִכְסָה سهمیه
קְוִוּי [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָוָה جمع شده
קִוּוִי ا.ر. انتظار = צִפִּיָּה || امید = תִּקְוָה
קִוּוּץ ״ خار کنی
קָוּוּץ ص. [چون בָּדוּק] خاردار ـ چوروك شده
קִוּוּרוֹם* ا.ر. = מִנְיָן حد نصاب
קוֹזָזָה ا.ث. [چون שָׁנָה] کلوخ
קוֹט [امرو مصدر از קָט[2]]
קוֹטֶב = קֹטֶב
קוֹטְבִי الخ = קָטְבִּי الخ
קוֹטֵל [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָטַל

– ק׳ קָנִים آدم بی ارزش وبی عرضه
**קוֹטֶן** = קַטָן
**קוֹטַנְגֶנְס*** ا.ر. ظلّ ٔمماس
**קוֹטֵף** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָטַף چیننده
**קַוִּי(ת)** ص. خطی ـ خط دار
**קַוְיָה** ا.ث. = תִּקְוָה
**קַוִּים** (ه ת) ا.ر. نشان تساوی بدین شکل (=) که خوانده میشود שָׁוֶה (مساوی است با)
**קְוִינְטִלְיוֹן*** ״ کنتیلیون
**קוֹל** ״ صدا، صوت، آواز ـ .: رأی [ج آراء] ـ امر، سخن، حرف ـ عبرت، درس، نتیجه (اخلاقی) ـ آوازه، شایعه || ج קוֹלוֹת
– ק׳ אֶחָד بیك زبان، متفقاً، به اتفاق
– ק׳ קוֹרֵא = כְּרוּז
– בְּק׳ ق. (با صدای) بلند
– הֶעֱבִירוּ קוֹל ندا در دادند، جار زدند
– קוֹלוֹת וּבְרָקִים (صدای) رعد وبرق ـ .: داد وفریاد
– הֵרִים (יָ נָתַן) קוֹלוֹ صدای خود را بلند کرد
– שָׁמַע בְּקוֹלִי (יָ לְקוֹלִי) حرف مرا گوش کرد، مرا اطاعت کرد
– קוֹלִי־קוֹלוֹת صدای فوق العاده بلند
**קוֹלָב** (از ״قلاب״ عربی) ״ چوب رخت ـ جالباسی ـ زیر حوله ای
**קוֹלֶ׳ג*** ا.ر. کالج، دانشکده
**קוֹלוֹנֶל*** ״ = אַלּוּף־מִשְׁנֶה سرهنگ || ج ־נֶלִים
**קוֹלוֹסָלִי*(ת)** ص. عظیم الجثه ← עֲנָקִי
**קוֹלָח** ا.ر. [چون אֶזְרָח] شیلنگ: لولهٔ لاستیکی برای آب پاشی ومانند آن
**קוֹלֵט** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָלַט جاذب، [آشامنده
**קוֹלְטִיבָטוֹר*** ا.ر. ماشین شخم
**קוֹלִי(ת)** ص. صدائی، صوتی، آوازی
**קְוָלִיפִיקַצְיָה*** ا.ث. شرایط لازم (تخصصی)
**קוֹלְמוֹס** = קָלְמוֹס
**קוֹלָן*** ا.ر. [־לַן] = דֶּבֶק سریش، چسب
**קוֹלָן** ״ [״] (۱) רַמְקוֹל (۲) מַצְלֵל
**קוֹלְנוֹעַ** ״ سینما || ج בָּתֵּי־ק׳
**קוֹלְנוֹעִי(ת)** ص. سینمائی
**קוֹלָנִי(ת)** ص. بلند ـ بلند حرف زن
**קוֹלָס*** ا.ر. [چون עוֹלָם] = גִּבְעוֹל ساقه
**קוֹלֵעַ(־לַעַת)** (۱) ا. فلاخن انداز (۲) ص. اصابت کننده به هدف ـ .: بموقع، مناسب || ج קוֹלְעִים(־עוֹת)
**קוֹלֶקְטִיבִי*(ת)** ص. دسته جمعی، اشتراکی
**קוֹלֶקְטִיבִיוּת** ا.ث. اصالت زندگی دسته جمعی
**קוֹלֶקְצְיָה*** ״ = אֹסֶף مجموعه، کلکسیون
**קוֹלָר*** ا.ر. [چون עַכְבָּר] زنجیر (گردن) ـ گردن بند
– הַק׳ תָּלוּי בְּצַוָּארוֹ مسئولیت متوجه اوست
– הֵכְנִיס רֹאשׁוֹ בְּק׳ פָּנוּי بی جهت خود را در آن کار (نا مطلوب) آلوده کرد
**קוֹם**[1] [امر ومصدر از קָם[1]]
**קוּם**[2] ا.ر. قیام ـ تأسیس
**קוֹם** ا.ف. از קָם[1]
**קוֹמְבַּיִן*** ا.ر. ماشین درو وخرمن کوبی
**קוֹמְבִּינַצְיָה*** ا.ث. ترکیب ـ تدبیر
**קוֹמֶדְיָה*** ״ کمدی
**קוֹמָה** ״ بلندی، ارتفاع ـ قامت، قد ـ آشکوب، طبقه
– אִישׁ ק׳ شخص بزرگ وبرجسته
– בַּעַל ק׳ יָ גְּבַהּ־ק׳ (قد) بلند
– שְׁעוּר־ק׳ اهمیت، ارزش
– בְּק׳ זְקוּפָה با سر بلندی، [م!] با قامت راست
– קוֹמַת הַקַּרְקַע طبقهٔ محاذی زمین، هم کف
**קוֹמוּטָטוֹר*** ا.ر. کموتاتور: آلت تغییر جهت برق
**קוֹמוּנָה*** ا.ث. زندگی اشتراکی
**קוֹמוּנִיזְם, ־נִיסְם** ا.ر. کمونیسم، اصول اشتراکی
**קוֹמוּנִיסְט(־נִיסְטִית)** ا. کمونیست
**קוֹמוּנִיסְטִי(ת)** ص. کمونیستی، اشتراکی
**קוֹמוּנִיקָט*** ا.ر. ابلاغیه
**קוֹמוּנִיקַצְיָה*** ا.ث. ارتباط ـ مخابره
**קוֹמִי*(ת)** ص. (۱) מצחיק (۲) مربوط به کمدی
**קוֹמִיקָן[־קַן](־קָנִית)** ا. هنر پیشهٔ کمدی
**קוֹמֵם** ← קָם[1]
**קוֹמְמִיוּת** (۱) ق. با سرافرازی، با سر بلندی، [م!] با قامت افراشته (۲) ا.ث. استقلال، احیای سیاسی

**קוֹמַנְדוֹ*** ا.ر. || ج ־דוֹאוֹת(؟) عده يا دسته (گماشته)، کماندو
**קוֹמְנִית** ا.ث. = עֹבֶשׁ کپك، کفك
**קוֹמְפוֹזִיטוֹר*** (־טוֹרִית) ا. آهنگ ساز
**קוֹמְפוֹזִיצְיָה*** ا.ث. آهنگ سازی ـ آهنگ ـ انشاء
**קוֹמְפוֹנֶנְט*** ا.ر. جزء ترکیب کننده [ج اجزاء]
**קוֹמְפוֹסְט*** „ کود (گیاهی)
**קוֹמְפֶּלֶט*** „ سری کامل ← סִדְרָה
**קוֹמְפְּלִימֶנְט*** „ خوشگوئی، تعریف، تعارف
**קוֹמְפְּלִיקַצְיָה*** ا.ث. = סִבּוּךְ; תִּסְבֹּכֶת
**קוֹמְפְּלֶכְס*** ا.ر. = תִּסְבִּיךְ عقده
**קוֹמְפְּרוֹמִיס*** „ = פְּשָׁרָה
**קוֹמְפְּרֶסוֹר*** „ = מַדְחֵס
**קוֹמֶץ** = קֹמֶץ
**קוֹמְקוֹם** = קֻמְקוֹם
**קַנַּן** [קַנַּן] (קַנָּנִית) ا. بازرس یا متصدی خط آهن ـ [سیمکش هوائی]
**קוֹנְבֶּנְצְיוֹנָלִי*** (ת) ص. قراردادی
**קוֹנְגְלוֹמֶרָט*** ا.ر. شفتهٔ طبیعی، جوشسنگ
**קוֹנְגְּרֶס*** „ کنگره || ج ־רֶסִים
**קוֹנְדִיטוֹרְיָה*** ا.ث. = מִגְדָּנְיָה
**קוֹנֶה** (קוֹנָה) ا. [קוֹנֵה(־נַת)] ← קָנֶה خریدار، ابتیاع کننده، مشتری = לָקוֹחַ || ج קוֹנִים(־נוֹת)
**קוֹנוֹאִיד*** ا.ر. شبه مخروط
**קוֹנוּס*** ا.ر. = חָרוּט مخروط [هوائی]
**קַנְנוּת** ا.ث. تصدی یا بازرسی خط آهن ـ سیمکشی
**קוֹנְטֶכְסְט*** ا.ر. قرینه [ج قرائن]
**קוֹנְטַקְט*** „ (۱) מַגָּע (۲ ..) קֶשֶׁר
**קוֹנָם** „ [چون מוֹסָד] (کلمه) سوگند یا نذر
**קוֹנֵן** ف‌ل. [چون קוֹמֵם] نوحه گری ك
**קוֹנְסוּל*** (־סוּלִית) ا. کنسول [کردن
**קוֹנְסוֹלִידַצְיָה*** ا.ث. تحکیم، تثبیت ـ عمل یك کاسه
**קוֹנְסוֹלְיָה*** „ کنسولگری
**קוֹנְסוֹלְטַצְיָה** „ = הִתְיַעֲצוּת مشاوره
**קוֹנְסוּלָרִי*** (ת) ص. کنسولی
**קוֹנְסוֹרְצְיוֹן*** ا.ر. کنسرسیوم
**קוֹנְסְטֶלַצְיָה*** ا.ث. صورت فلکی، برج

**קוֹנְסְטְרוּקְטִיבִי*** (ת) ص. بنا کننده ـ مثبت
**קוֹנְסִילְיוּם*** ا.ر. مشاورهٔ طبی
**קוֹנְספִּירַצְיָה*** ا.ث. (۱) توطئه، عملیات نهانی (۲) = סֵתֶר خفاء
**קוֹנְספֶּקְט*** ا.ر. = תַּקְצִיר [موسیقی
**קוֹנְסֶרְבָּטוֹרְיוֹן*** „ هنرستان: ק׳ לְמוּסִיקָה هنرستان
**קוֹנְסֶרְבָּטִיבִי*** (ת) ص. = שַׁמְרָנִי(ת)
**קוֹנְסֶרְבָּטִיבִיוּת** ا.ث. = שַׁמְרָנוּת
**קוֹנְסֶרְבִּים** (ה־) ا.ر. = שְׁמוּרִים کنسرو
**קוֹנְפֶדֶרַצְיָה*** ا.ث. هم پیمانی
**קוֹנְפִּלִיקְט*** ا.ر. = סִכְסוּךְ
**קוֹנְפֶקְצְיָה*** ا.ث. لباسهای دوخته
**קוֹנְפֶרַנְסְיָה*** ا.ر. کنفرانسیه، گویندهٔ برنامه
**קוֹנְצֶנְטְרִי*** (ת) ص. هم مرکز، متحدالمرکز
**קוֹנְצֶסְיָה*** ا.ث. = זְכָיוֹן امتیاز
**קוֹנְצֶפְצְיָה*** „ درك، تصور ← תְּפִיסָה || نظریه
**קוֹנְצֶרְט*** ا.ر. کنسرت
**קוֹנְצֶרְטִינָה*** ا.ث. ارگ دستی کوچك ← מַפּוּחִית־יָד
**קוֹנְצֶרְן*** ا.ر. اتحادیهٔ چند شرکت یا بنگاه
**קוֹנְקוֹרְדַנְצְיָה*** ا.ث. فهرست کشف اللغات یا کشف آلایات
**קוֹנְקוּרֶנְצְיָה** „ = הִתְחָרוּת رقابت
**קוֹנְקוּרְס*** ا.ر. کنکور، مسابقه
**קוֹנְקְרֵטִי*** = מוּחָשׁ; מַמָּשׁ
**קוֹסִינוּס*** ا.ر. [ر] جیب تمام
**קוֹסֵם** [چون שׁוֹמֵר] (۱) מְכַשֵּׁף (۲) له‌تو‌تن [مؤنث آن = קוֹסֶמֶת چون חוֹתֶנֶת]
**קוֹסְמוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. فلسفهٔ انتظام گیتی
**קוֹסְמוֹס*** ا.ر. جهان هستی ← יְקוּם [میداند
**קוֹסְמוֹפוֹלִיט*** (־לִיטִית) ا. کسیکه جهانرا میهن خود
**קוֹסְמֵטִי*** (ת) ص. زیبائی بخش
**קוֹסְמֵטִיקָה** ا.ث. روغن مو و پوست
**קוֹסְמִי*** (ת) = עוֹלָמִי(ת)

**קוֹף** ا.ر. میمون، بوزینه || ج קוֹפִים و קוֹפוֹת ـ מַעֲשֵׂה־ק׳ تقلید، میمون صفتی
**קוֹף**[1] ا.ر. سوراخ یا چشم سوزن ـ سوراخ چکش

(קוּף ²) הֲקִיף ف‌م. [چون הֵפִיר] نسیه دادن
קוֹפֵא [چون קוֹרֵא¹] ا.فا. از קָפָא
קוֹפֵאי; קוֹפָה = קֹפֵאי; קָפָה
קוֹפִי(ת) ص. مانند میمون، بوزینه وار
קוֹפִיץ* ا.ر. ساطور [میشود
קוֹפֶל " [چون עוֹלָם] قفل: از نوعی‌که بدر آویخته
קוֹפְסָה = קֹפְסָה
קוֹפֵץ [چون זוֹכֵר] ا.فا. از קָפַץ
קוּץ [امر ومصدر از קָץ]
קוֹץ ف‌م. [چون שָׁמַר] خار در راه (کسی) گذاشتن
– קוֹץ ف‌م. [چون דִּבֵּר] از خار وخاشاك پاك ك
קוֹץ ا.ر. خار، تیغ ـ کنگر [کوچك
– קוֹצוֹ שֶׁל יוֹד ׳دم حرف י ـ.. نکته یا چیز خیلی
– אַלְיָה וְק׳ בָּהּ کشمش چوب دار، گل با خار، نیش ونوش
קוֹצֵץ [קוֹצֵץ] (קוֹצֶצֶת چون צַמֶּרֶת) ا. کسیکه محلی را از خار پاك میکند
קוֹצֵץ (קוֹצֶצֶת) ص. مو ِفرفری، دارای موی مجعد || ج קוֹצִים(־צוֹת)
קוֹצָה ا.ث. کافیشه، کاجیره
קוֹצָה ا.ث. طرهٔ مو
קוֹצִי(ת), קוֹצָנִי (ת) ص. خار دار
קוֹצֵץ ص ـ ا. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָצַץ ׳برنده ـ .: مخرّب ـ شریر
– אָץ ק׳ انشاء پیچیده وتصنعی
קוֹצֵר ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָצַר دروگر
קוֹצֶר = קֹצֶר
קוֹקֵד ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دارای خط ونقطه ك
קוֹקֵו " ["] هاشور کردن: با خطوط متوازی سایه زدن
קוֹקוּד ا.ر. خط ونقطه گذاری
קוֹקוּו " هاشور [بفرانسه hachure ـ به انگلیسی hatching]
קוֹקוֹס* " = אֱגוֹז־הֹדּוּ
קוֹקִיָּה ا.ث. کوکو [نام پرنده] [اعتماد
קוֹר¹ ا.ر. تار عنکبوت ـ .: چیز سست و غیر قابل

קוֹר² [امر ومصدر از קָר]
קוֹר = קֹר
קוֹרֵא¹ (קוֹרֵאת یا קוֹרְאָה) ا.فا. از קָרָא (۱) قرائت کننده (۲) קָרְנָן الخ || ج קוֹרְאִים(־אוֹת)
קוֹרֵא² ا.ر. [چون רוֹפֵא] کبك (*kabk*)
קוֹרְבָּה = קָרְבָּה
קוֹרָה¹ ا.ث. تیر ـ لایهٔ شیروانی
– בָּאתִי בְּצֵל קוֹרָתוֹ به (سقف) خانه او پناه بردم
– קוֹרַת־גַּג منزل (موقتی)، پناهگاه
קוֹרָה² = קֹרָה
קוֹרָה [چون קוֹנֶה] ا.فا. از קָרָה واقع شونده
קוֹרוֹפְּצִיָּה* ا.ث. =שְׁחִיתוֹת
קוֹרוֹת [جمع ِ קוֹרָה مؤنث ِ קוֹרֶה] وقایع، رویدادها، سرگذشت، تاریخ
קוֹרְטוֹ* ا.ث ـ ص. [بدون اشکال صرفی] (قطع) ربعی یا خشتی [در کاغذ]
קוֹרְטוֹרְיוֹן* ا.ر. هیأت نظار وامنای دانشگاه
קוֹרִיוֹז* " رویداد جالب توجه
קוֹרֵלַצְיָה* ا.ث. همبستگی
קוֹרֵן ص. [چون שׁוֹמֵר] ←קָרַן درخشنده ـ .: بشاش
קוֹרְנִית ا.ث. اَویشن
קוֹרְס* ا.ر. دوره، رشته، کورس ـ نرخ ارز
קוֹרְסִיב* = כְּתָב רָהוּט←
קוֹרֶסְפּוֹנְדֶנְט*(־דֶנְטִית) ا. خبر نگار ←כַּתָּב
קוֹרֶסְפּוֹנְדֶנְצְיָה ا.ث. (۱) התכתבות (۲) مطالبی که خبر نگار برای روز نامه می فرستد
קוֹרֵעַ [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از קָרַע
קוֹרְפּוּס* ا.ر. = סֶגֶל هیأت: ק׳ דִּיפְּלוֹמָטִי* کردیپلوماتیك، هیأت نمایندگان سیاسی
קוֹרְצָה* ا.ث. بلور کوهی، درّ کوهی
קוֹרַת־רוּחַ←קוֹרָה¹
קוֹשׁ [امر ومصدر از קָשַׁשׁ]
קוֹשִׁי; קוֹשְׁיָה = קֹשִׁי; קָשְׁיָה
קוֹשָׁן (کلمهٔ ترکی) ا.ر. سند مالکیت
קוֹשֵׁר [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از קָשַׁר=מוֹרֵד
קָוואִיסְטִיקָה* ا.ث. [د.م] مباحثهٔ سفسطه آمیز

קְזָה " مبلغی که برای بدست آوردن موازنه به بستانکار حساب می گذارند
קְזוּז ا.ر. موازنهٔ حساب بوسیلهٔ گذاردن مبلغی به بستانکار حساب
קְזֵז° ف‌م. [چون הִלֵּל] بحالت موازنه در آوردن
קַח [صیغهٔ امر از فعل לָקַח]
קַחְנָן* ا.ر. [־נָן] بابونه
קְחַת ا.ف. از לָקַח
קָט[1] [مختصر קָטָן وفقط در صیغهٔ مفرد مذکر]
– כְּמְעַט קָט ~ ق. (۱) עוֹד מְעַט ← עוֹד (۲) خیلی کم
קָט[2] ف‌ل. [چون קָם] بیزار شدن
– נָקוֹט مج ـ ف‌ل. [יָקֹט; נָקוֹט; הִקּוֹט (הִקּוֹטִי)] ـ م. לְהִקּוֹט مکروه شدن
– הִתְקוֹטֵט ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] دعوا یا نزاع ك
קָטָב ا.ر. [چون דָּגָל] طاعون ـ هلاکت
קֹטֶב[1] " [چون חֹדֶשׁ] قطب ـ .: مدار، محور
קְטֹב[2] " ["] =קָטָב هلاکت
קָטֶב[3] " ["] چرخشت کوچك
קָטְבִּי(ת) ص. قطبی ـ .: درست وارونه یا متضاد
קָטֵגוֹר, קַטֵּ־* (־גוֹרִית) ا. دادستان ← מַאֲשִׁים
קָטֵגוֹרִי(ת) = מכריע و מְחֻלָּט الخ
קָטֵגוֹרְיָה ا.ث. تعقیب، پی کرد ـ مقوله: עֶשֶׂר הַקָּטֵגוֹרִיוֹת שֶׁל אֲרִיסְטוֹ ‖ طبقه، دسته =סוג
קְטוּב ا.ر. استقطاب
קָטוּם ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָטַם بریده ـ [هن] ناقص
קָטוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از קָטַע بریده، مقطوع ـ .: مقطع
קְטוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] قطع
קָטוּף ص. [چون בָּדוּק] ← קָטַף چیده ـ .: مرخم
קְטוּף ا.ر. میوه چینی
קָטוּר° ص. [چون בָּדוּק] ← קָטַר (بهم) بسته
קְטוּר ا.ر. عمل بخور سوزاندن یا کشیدن (چیزی) در پیپ ومانند آن
קְטוֹרָה ا.ث. =קטרת
קְטוֹרֶת [شکل دیگر קְטֹרֶת]
קָטַט ف‌ل. [چون חָגַג] منقطع شدن
– נָקוֹט ف‌ل. [נָקוֹטוֹתִי; יִקּוֹט; נָקוֹט; הִקּוֹט (הִקּוֹטִי)] ـ م. לְהִקּוֹט مکروه نمودن
קְטָטָה ا.ث. دعوا، زدوخورد، کتك کاری
קְטִיגוֹר الخ =קָטֵגוֹר الخ
קְטִימָה ا.ث. عمل بریدن یا چیدن
קְטִינָא° ص. =קָטָן; פָּעוּט
קְטִיעָה ا.ث. =גדיעה قطع
קַטִּין (קַטִּינָה) ا. صغیر [در برابر قانون]
קַטִּינוּת ا.ث. صغر سن (*seghare-sen*)
קְטִיף ا.ر. [چون פְּקִיד] (فصل) میوه چینی
קְטִיפָה[1] ا.ث. چین: عمل چیدن
קְטִיפָה[2] (از عربی) " مخمل ـ لفاف مخملی
קְטִיפָנִי(ת) یا ־פָּתִי(ת) ص. مخملی، لطیف، نرم
קָטַל [چون שָׁמַר] =הָרַג
– נִקְטַל [چون נִשְׁמַר] =נֶהֱרַג
קֶטֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] =הֶרֶג قتل، کشتار
– שְׂדֵה־ק׳ میدان جنگ، نبردگاه
קִטְלֵג (فعل جعلی از קָטָלוֹג) ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فهرست ك
קַטְלָה* ا.ث. (زنجیر) گردن بند یا کلیه
קָטָלוֹג* ا.ر. کاتالوگ
קִטְלוּג " درج در کاتالوگ
קַטְלָן(־לָנִית) = רוֹצֵחַ الخ [زیاد
קַטְלָנִי(ת) ص. کشنده، مهلك ـ .: توأم با سخت گیری
קָטַם[1] ف‌م. [چون שָׁמַר] (نوك چیزیرا) چیدن ـ کندن
– נִקְטַם مج. [چون נִשְׁמַר] چیده شدن ـ کنده شدن
– קְטֹם [چون דְּבֹר] =קְצֹץ
קָטַם[2] " ["] با خاکستر پوشاندن (آتش)
– נִקְטַם مج. [چون נִשְׁמַר] با خاکستر پوشانده شدن
קָטָן ف‌ل. [יִקְטַן; קָטָן→; קַטֵּן (קַטְנִי)] ـ م. קָטֹן, קָטוֹן; לְקַטֵּן کوچك ب، حقیر ونالایق ب ـ کمتر یا کوچك تر بودن ـ کم (تر) شدن ـ کوچك شدن
– הִתְקַטֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] کم (تر) شدن، کاهش یافتن

– הִקְטִין פ‌م. [چون הִזְקִין] کوچك ك: הִקְטִין אֶת עַצְמוֹ خود را کوچك کرد، فروتنی کرد ‖ کم ك
– הֶקְטֵן مج. [چون הֶזְמֵן] کم شدن ـ کوچك (کرده) شدن
קָטָן (קְטַנָּה) ص. کوچك، خردسال ـ کم ـ ∴ حقیر ـ بی عرضه ‖ ج קְטַנִּים (קְטַנּוֹת)
– אַסְיָה הַקְּטַנָּה آسیای صغیر
– הַדֹּב הַקָּטָן [ه] دب اصغر
– גְּדוֹלִים וּקְטַנִּים بزرگ سالان و خرد سالان
– (צָרְכִים) קְטַנִּים ادرار (کردن)
– קְטַנָּה אוֹ גְּדוֹלָה کار کوچك یا کار بزرگ
– בְּאֶצְבַּע קְטַנָּה به اندازه یك سر انگشت
קֶטֶן ص. [چون בֶּדֶל] (پیوسته) کوچك شونده، رو به کاهش گذارنده
קֶטֶן ا.ر. [קִטְנִי یا קִטְנִי; קִטְנוֹ] کوچکی، خردی ـ انگشت کوچك ‖ ج קְטָנִים (קִטְנֵי یا קִטְנֵי)
קְטַן־אֱמוּנָה (קְטַנַּת־א׳) ص. کم ایمان، سست اعتقاد، شکاك ـ بدبین ‖ ج קְטַנֵּי־א׳ (קְטַנּוֹת־א׳)
קִטְנוּנִי(ת) ص. (۱) [در باب کسی گفته میشود] که به چیزهای کوچك اهمیت میدهد، کوته فکر (۲) بچگانه، کوچك [اهمیت
קִטְנוּנִיּוּת ا.ث. خرده گیری زیاد در چیزهای بی
קִטְנוֹעַ ا.ر. [־נוֹעוֹ] موتور سیکلت کوچك وسبك، وسپا ‖ ج ־נוֹעִים
קִטְנוּת ا.ث. کوچکی، ∴ خردی ـ کوته فکری
קְטַנְטַן(־טַנָּה) ص. بسیار کوچك، کوچولو ‖ ج ־טַנִּים (טַנּוֹת)
קְטָנִים (ه‌ج) ا.ر. ادرار (کردن) ←קָטָן
קִטְנִית ا.ث. نخود ولوبیا وامثال آنها [در جمع: קִטְנִיּוֹת حبوبات، بُن شن]
קָטַסְטְרוֹפָה* ״ بلا یا فاجعه (ناگهانی) ←שׁוֹאָה
קָטַע ف‌م. [چون שָׁלַח] قطع ك، بریدن
– נִקְטַע مج. [چون נִשְׁלַח] قطع (کرده) یا بریده شدن
– קִטַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] قطعه قطعه ك، بچند بخش تقسیم ك
– קָטוּעַ مج. [چون שָׁלוּחַ] بریده (بریده) شدن
– הִתְקַטַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] بریده شدن
קִטֵּעַ (קִטַּעַת) ص. دست بریده یا پا بریده، چلاق ‖ ج קִטְּעִים(־עוֹת)
קְטַע ا.ر. [چون פֶּתַח] قطعه ـ [هن] قطاع دایره
קָטַף ف‌م. [چون שָׁמַר] چیدن (میوه)
– נִקְטַף مج. [چون נִשְׁמַר] چیده شدن
– הִתְקַטֵּף ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] چیده شدن
קֶטֶף (از קָטַף°) ا.ر. (۱) צֶרִי (۲) درخت بلسان
קוֹטֶף [شکل اصلی קוֹטֵף]
קָטַר[1] ف‌ل. [چون שָׁמַר] دود کردن، دود شدن
– נִקְטַר مج. [چون נִשְׁמַר] مانند بخور سوخته شدن
– קִטֵּר ف‌م ـ ل. [چون דִּבֵּר] (بخور) سوزاندن
– הִקְטִיר ف‌ل ـ م. [چون הִקְצִיר] (بخور) سوزاندن
– הֻקְטַר مج. [چون הֻקְצַר] در بخور سوخته شدن
קָטַר[2] [״] =חִבֵּר
קַטָּר ا.ر. [קַטָּר] لوکوموتیو
קִטֵּר ״ [چون אִלֵּם ص.] اجزای بخور
קֶטֶר ״ [چون כֶּתֶל] قطر (دایره)
– חֲצִי־ק׳ شعاع دایره، پرتوه
קַטָּרַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] لوکوموتیو ران
קִטְרֵב ״ [چون עִכְבֵּר] میلهٔ اتصالی
קִטְרֵג [چون פִּרְנֵס] ف‌ل. [با עַל] متهم ك
קִטְרוּג ا.ر. اعلام جرم، ایراد تهمت [سوختنی
קְטֹרֶת ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] بخور ـ دود قربانی
קִיא[1] [امر ومصدر از קָאָה]
קִיא[2] ا.ر. [קִיאוֹ] قی، چیز استفراغ شده
קֵיבָה; קִידָּה = קֵבָה; קִדָּה
קִיוִית ا.ث. مرغ زیبا [نوعی پرنده]
קִיּוּם ا.ر. تأیید ـ بقا: מִלְחֶמֶת ק׳ تنازع بقا ‖ وجود ـ مدت (اعتبار) ـ اجرا، رعایت
קִיוֹסְק* ״ =סֹכָה [معنی دوم]
קֵיט ״ [چون זַיִת] استراحت تا بستانی ـ فصل ییلاق
קֵיֵט ف‌ل. [چون קַיֵּם] تابستان را بسر بردن

**קִיטוֹן*** ا.ر. =חֲדַר־שֵׁנָה اطاق خواب
**קִיטוֹר** „ بخار: כְּפִינַת (یا אֲנִיַּת) ק׳ کشتی بخار
**קַיְטָן(־טָנִית)** ا. کسیکه تابستان را در ییلاق بسر میبرد
**קַיְטָנָה** ا.ث. محل ییلاقی، ییلاق
**קַיְטָנוּת** „ اقامت در ییلاق ـ تهیهٔ ییلاق
**קִיכְלִי** ا.ر. =טֶרֶד باسترك [نوعی پرنده]
**קִילוֹגְרַם*** „ کیلوگرم || ج ־גְּרַמִּים
**קִילוֹלִיטֶר*** „ کیلولیطر= ۱۰۰۰ لیطر || ج ־לִיטְרִים
**קִילוֹמֶטֶר*** „ کیلومتر || ج ־מֶטְרִים
**קִים** ←קָם[1]
**קַיָּם** (קַיֶּמֶת) ص. قائم، پایدار، پاینده، ثابت، باقی، ماندگار ـ موجود، زنده ـ معتبر ـ برقرار، آباد || ج קַיָּמִים (קַיָּמוֹת)
– הַקֶּרֶן הַקַּיֶּמֶת לְיִשְׂרָאֵל „سرمایهٔ ملی یهود“
– הַמַּצָּב הַקַּיָּם وضع فعلی یا کنونی status quo
**קָיָם** (از קָיְמָא°)ا.ر. =קִיּוּם; יְצִיבוּת
**קִיָּמָה** ا.ث. (۱) عمل برخاستن یا ایستادن (۲) קִיּוּם
**קִימוּם** = קְמוּם
**קַיָּמוּת** ا.ث. دوام، پایندگی، ثبات، استقامت
**קִין** ا.ر. [چون זַיִת] سر یا تیغهٔ نیزه
**קִינָה** ا.ث. مویه، نوحه
**קִינוּחַ*** ا.ر. چارچوب پشه بند || ج ־נוּחִים یا ־חִין°
**קִינֵטִי(ת)** ص. [ف] جنبشی
**קִינֵטִיקָה*** ا.ث. علم جنبش و نیرو
**קִיסוֹס*** ا.ر. پاپیتال، پیچك
**קַיְסָם** „ [چون הֵיכָל] خرده (چوب)، تریشه
**קַיְסָר** „ [„] قیصر، سزار
**קַיְסָרוּת** ا.ث. امپرا طوری وسیع ـ سلطنت مطلقه
**קַיְסָרִי(ת)** ص. قیصری
– נִתּוּחַ ק׳ عمل سزارین Caesarean operation
**קַיְסָרִית** ا.ث. [مؤنث קַיְסָר]
**קִיפָּה** = קְפָּה
**קִיפּוֹן*** ا.ر. یا ־פוֹנִית ا.ث. قسمی ماهی سفید
**קִיץ** ا.ر. [چون זַיִת] تا بستان ـ میوهٔ تا بستانی
– בֵּית־ק׳ خانهٔ ییلاقی ←קיטנה
**קוֹץ** [امر و مصدر از קָצַץ[3]]

**קַיָּץ** [קַיִץ] (קַיָּצָת چون צַמֶּרֶת) ا. متصدی چیدن انجیر
**קַיְצָה** ا.ث. میوه های تا بستانی
**קִיצָה**[1] „ = יְקִיצָה
**קִיצָה**[2] „ = קְצִיצָה
**קַיְצוֹן(־צוֹנִית)** ص. تابستا نی
**קִיצוֹן(־צוֹנָה)** ص. واقع در دور ترین قسمت بیرونی
**קִיצוֹנִי(ת)** ص. واقع در منتها الیه، دورترین ـ
∴ افراطی: הַשְׁקָפוֹת קִיצוֹנִיוֹת
– בְּמִדָּה קִיצוֹנִית به منتها درجه، بغایت، بی نهایت
**קִיצוֹנִיוּת** ا.ث. عقیدهٔ افراطی
**קַיְצִי(ת)** ص. تا بستانی
**קִיק**[1] ا.ر. = קָאָת
**קִיק**[2] „ کرچك: שֶׁמֶן ק׳ [ج קִיקָיוֹנִים
**קִיקָיוֹן** „ [קִיק־] درخت بیدانجیر یا کرچك ||
**קִיקָיוֹנִי(ת)** ص. بی دوام، زود گذر ـ موقتی
**קִיקָלוֹן** ا.ر. [קִיק־] رسوائی || ج קִיקָלוֹנוֹת
**קִיר** „ دیوار || ج קִירוֹת
– ק׳־אָטוּם بن بست، مضیقه
– מַפַּת־ק׳ نقشهٔ دیواری ـ שָׁעוֹן ק׳ ساعت دیواری
– עֲלִיַּת־ק׳ بالا خانه
– קִירוֹת־הַלֵּב پرده های دل ـ ∴ اعماق قلب
**קִישׁ** „ = קִשְׁקוּשׁ
(קִישׁ) הֵקִישׁ ف‌م. [چون הֵפִיר] مقایسه ك: לְהָקִישׁ דָּבָר לְדָבָר چیزی را با چیز دیگر مقایسه ك
– הוּקַשׁ مج. [چون הוּקַם] مقایسه شدن
**קִיתוֹן*** ا.ر. = כַּד کوزه || ج ־תוֹנוֹת
– שָׁפַךְ ק׳ שֶׁל בּוּז עַל מִישֶׁהוּ خواری بر سر کسی در آوردن
**קַל**[1] (קַלָּה) ص. سبك: נָשָׁק קַל || آسان، سهل: עֲבוֹדָה קַלָּה || کم ـ بی اهمیت ـ چابك، تند رو، سبك پا =קַל־רַגְלַיִם (קַלַּת־ר׳) ـ تیز پرواز || ج קַלִּים (קַלּוֹת)
– קַל־דַּעַת, קַל־רֹאשׁ (آدم) سبك مغز یا بی فکر
– קַל־עֵרֶךְ کم ارزش، ناچیز
– קַל־תְּפִיסָה سریع الانتقال
– בְּלֵב קַל با فراغت بال

– אֲרוּחָה קַלָּה خوراك سبك يا سر پائی
– בִּנְיָן קַל [د] باب سبك مانند שָׁמַר در برابر שִׁמֵּר كه آنرا باب سنگين (בִּנְיָן כָּבֵד) مينا مند
– מַשְׁקָה קַל نوشابهٔ غير الكلی
– מִשְׁקָל קַל سبك وزن
– שָׁעָה קַלָּה مدت كوتاه
– קַל־וָחֹמֶר ← חֹמֶר
– יָמִים קַלִּים مدت كوتاه [تمامتر
– מְהֵרָה קַל یا קַל מ׳ خيلی زود، بسرعت هر چه
קַל ² ← (קָלַל)

קַלַּאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] كسيكه قهوه وگندم وساير حبوبات را بو ميدهد
קָלֶב „ [چون חֹדֶשׁ] = קוֹלֶב
קָלָה ف‌م. [چون קָנָה] بو دادن: קָלִינוּ גַּרְעִינִים || تست كِ، برشته كردن (نان) ـ سوزاندن
– נִקְלָה مج. [چون נִגְלָה] بو داده شدن ـ تست شدن
(קָלָה) נִקְלָה مج‌ـ ف‌ل. [چون נִגְלָה] خوار يا محقر شدن ← נִקְלֶה
– הִקְלָה ف‌م. [چون הִקְנָה] = בִּזָּה خوار كردن، خفيف كِ
קַלּוּחַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] جريان (تند)، جهش
קָלוּט ص. [چون בָּדוּק] ← קָלַט گرفته شده ـ جذب شده ـ پيوسته
– ק׳ מִן הָאֲוִיר بی اساس، واهی
קָלוּי ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָלָה بو داده (شده) ـ برشته، تست كرده: לֶחֶם קָלוּי
קלומית [شكل ديگر קרומית]
קָלוֹן ا.ر. [קְ־] رسوائی ـ فحشا || ج קְלוֹנִים
– בֵּית־ק׳ = בֵּית־זוֹנוֹת ← בַּיִת
קְלוּס* „ = שֶׁבַח
קָלוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از קָלַע بافته
– כִּסֵּא ק׳ صندلی حصيری
קְלוּף ا.ر. (عمل) پوست كندن: ק׳ בְּצָלִים
קָלוּף ص. [چون בָּדוּק] ← קָלַף پوست كنده، پوست گرفته
קְלוּפָה ا.ث. پوست (گياهان خوشبو)
קְלוּפִית „ پوست نازك (كالباس)
קָלוּקָל(־קָלָה) ص. سبك وپست، بی ارزش || ج קְלוּקְלִים(־לוֹת)
קָלוֹרְיָה* ا.ث. كالری: واحد سنجش گرما
קָלוֹרִימֶטֶר* ا.ر. گرما سنج || ج ־מֶטְרִים
קָלוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָלַשׁ رقيق ـ كم پشت ـ فاصله دار، گشاد گشاد ـ.: سطحی، سست، بی مايه
קַלּוּת ا.ث. سبكی ـ آسانی، سهولت
– ק׳־דַּעַת سبك مغزی، بی فكری ـ شتاب زدگی
– ק׳־רֹאשׁ (۱) ק׳־דַּעַת (۲) لاقيدی، لاابالی گری
קַלּוֹת ق. به آسانی، بسهولت
קָלַח ف‌ل. [چون שָׁלַח] جاری شدن ـ.: جريان داشتن
– קִלַּח [چون שִׁלַּח] ف‌م. جريان دادن ـ زير دوش شستن || ف‌ل. بسرعت جاری شدن، جهيدن
– קָלַח مج. [چون שָׁלַח] تند جاری شدن ـ زير دوش شسته شدن
– הִתְקַלַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] دوش گرفتن، زير دوش آبتنی كِ
קָלַח ا.ر. [چون פֶּתַח] ساقه
– כְּרוּב הַק׳ كلم قمری [.: پيچيدگی
קַלַּחַת ا.ث. [چون צַלַּחַת] پاتيل ـ ماهی تابه (گود) ـ
קָלַט [چون שָׁמַר] ف‌م. جذب كِ ـ نگهداشتن ـ برداشتن، جمع كِ ـ.: جذب يا درك كِ || ف‌ل. ريشه گرفتن
– נִקְלַט مج. [چون נִשְׁמַר] جذب شدن ـ ريشه گرفتن
– הִקְלִיט ف‌م. [چون הִקְצִיר] ضبط كِ (در دستگاه ضبط صوت)
– הֻקְלַט مج. [چون הֻקְצַר] ضبط شدن
קֶלֶט ا.ر. [چون דֶּגֶל] (۱) آماد گاه קליטה (۲ ـ ن)
קַלַּטְקוֹל „ = רַשַּׁמְקוֹל
קָלִי „ [קְלִי; קְלִיָּי, קְלִיךְ] غلهٔ برشته، گندم بو داده ـ تخمهٔ بو داده || ج קְלָיוֹת يا קְלִיּוֹת
קָלִיבֶּר* „ قطر داخلی، كاليبر || ج קְלִיבְּרִים
קַלִּיגְרַפְיָה* ا.ث. خوش نويسی ـ مشق خط

קְלִיד ا.ر. [چون פְּקִיד] [در پيانو] مضراب - [در ماشين تحرير] كليد، جا انگشتى
קְלִיָּה ا.ث. عمل بو دادن و برشته ك يا تست ك
קְלִיחָה „ جريان سريع، جهش [درك
קְלִיטָה „ جذب - ريشه گيرى، ∴ سكونت دائمى -
קַל (קַלִּילָה) ص. بسيار سبك يا آسان
קַלִּילוּת ا.ث. سبكى يا سهولت زياد
קְלִינֶט* (קְלִינֶטִית) ا. ارباب رجوع، موكل
קְלִינִי(ת) ص. بالينى [در طب]
קְלִינִיקָה* ا.ث. در مانگاه - مطب = מִרְפָּאָה
קְלִיעַ ا.ر. [ק־ ; קְלִיעוֹ] گلوله - موشك || ج קְלִיעִים
קְלִיעָה[1] ا.ث. بافت: عمل بافتن - چيز بافته
קְלִיעָה[2] „ پرتاب چيزى بسوى هدف - هدف گيرى
קָלִיף ص. [چون בָּהִיר] [در باب چيزى گفته ميشود] كه پوست آن به آسانى كنده شود
קְלִיפָּה ا.ث. (١) קְלִיף (٢) קְלִפָּה
קְלִישָׁה „ ترقيق: رقيق ك
קְלִישׁוּת „ كيفيت چيز رقيق، كم مايگى - ∴ سستى
(קָלַל) קַל ف‌ل. [קַלּוֹתַי; יֵקַל; קַל→ ; קַל (קַלִּי)] - م. קָלוֹל, קַל; קָקַל سبك ب (يا شدن) - كم شدن - چابك شدن، تند رفتن - ∴ حقير وكوچك شدن
- נָקַל [יֵקַל; נָקֵל; הֵקֵל (הַקַּלִּי)] - م. לְהָקֵל خود را پست ك - سهل ب - آسان بنظر آمدن - تند رو شدن
- קִלֵּל [چون הִלֵּל] ف‌م. نفرين ك، لعنت ك - دشنام دادن || ف‌ل. لعنت فرستادن - كفر گفتن
- קֻלַּל مج. [چون כֻּבַּד] نفرين كرده شدن، لعنت شدن
- הִתְקַלֵּל, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] ملعون يا نفرت كرده شدن
- הֵקֵל [چون הֵסֵב] ف‌م. سبك ك - تخفيف دادن - آسان ك - حقير شمردن، اهانت ك || ف‌ل. بار (خود) را سبك ك - سخت گيرى نكردن، آسان گرفتن
- הֵקֵל אֶת רֹאשׁוֹ سبكى يا بى ادبى كرد
- הוּקַל مج. [چون הוּסַב] سبك يا آسان (كرده) شدن - تخفيف يافتن
- הוּקַל לִי كارم (يا بارم) سبك شد

קֶלֶל ا.ر. [چون דֶּבֶר] چيز براق چون فلز - נְחֹשֶׁת ק׳ (١) مس صيقل زده (٢) برنج يا برونز
קְלָלָה ا.ث. [چون נְדָבָה] لعنت، نفرين - اهانت
- הָיָה לְק׳ مورد لعنت ب
- קִלְלַת הַשֵּׁם كفر (به خدا)
קַלְלָן(־לָנִית) ا. آدم بد دهن وفحاش
קַלְמוֹס* ا.ر. قلم نى
- בְּמִשְׁכַּת־ק׳ با يك اشارهٔ قلم
קְלֶמֶנְטִינָה* ا.ث. كلمانتين: نوعى نارنگى
קַלְמִית „ نى چوپانى
קַלְמָר* ا.ر. [چون עַכְבָּר] قلمدان
קַלְנִי [مختصر אֲנִי קַל] سنگين وخسته هستم - [م!] سبك هستم [بطعنه]
קֵלֵס[1] ف‌م - ل. [چون דִּבֵּר] مسخره ك
- הִתְקַלֵּס ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] مسخره ك [با ב]
קָלַס[2] ف‌ل. [„] ستودن [با ב]
- הִתְקַלֵּס [چون הִתְקַשֵּׁר] = הִתְהַלֵּל
קֶלֶס ا.ر. [چون דֶּגֶל] = לַעַג سخريه
קַלָּסָה ا.ث. = קֶלֶס
קְלַסִּי*(ת) ص. كلاسيك - وابسته به ادبيات باستانى يونانى ولاتين - نمونه [بطور صفت]
קְלַסִּיפִיקַצְיָה* ا.ث. = מִיוּן
קְלַסְתֵּר ا.ر. سيما، قيافه [ק׳ פָּנִים و אַרְשֶׁת פ׳ نيز بهمين معنى است] - روشنى - شكوه || ج ־תֵּרִין°
קָלַע[1] ف‌م. [چون שָׁלַח] پرتاب ك، انداختن:
קָלַע בָּאֶבֶן (بافلاخن) سنگ پرتاب ك
- קָלַע אֶל הַמַּטָּרָה بهدف خود نائل شد [آمدن
- נִקְלַע مج. [چون נִשְׁלַח] پرتاب شدن - ∴ تصادفاً
- קִלַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] پرتاب ك (سوى هدف)
- קֻלַּע مج. [چون שֻׁלַּח] پرتاب شدن
קָלַע[2] „ [„] (١) بافتن (گيس وحصير) يا بستن (دسته گل) - (٢) גָּלַף يا קָלַף
- קִלַּע [چون שִׁלַּח] = קָלַע[2]
קַלָּע [קַלַּע] (קַלָּעִית) ا. فلاخن انداز - تير انداز
קַלַּע[1] ا.ر. [چون סַלַּע] فلاخن، سنگ قلاب - گلوله [قسمتى از فشنگ كه پرتاب ميشود]
קַלַּע[2] „ [„] (١) מָסָךְ; וִילוֹן (٢) מִפְרָשׂ

– מֵאֲחוֹרֵי הַקְּלָעִים در پشت پرده ـ .: در خفاء
– נַפְשׁוֹ נְתוּנָה בְּתוֹךְ כַּף־הַקֶּלַע در حیص بیص است، دودل است
קָלַף ف‌م. [چون שָׁמַר] پوست کندن
– נִקְלַף مج. [چون נִשְׁמַר] پوست کنده شدن ـ [در گفتگوی از پوست] کنده شدن
– קַלֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] پوست کندن: לְקַלֵּף תַּפּוּזִים
– קֻלַּף مج. [چون אֻשַּׁר] پوست کنده شدن
– הִתְקַלֵּף ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] پوست کنده شدن ـ ور آمدن
– הִקְלִיף ف‌م. [چون הִקְצִיר] پوست کندن
קְלָף ا.ر. پوست، رِق ـ برگ، ورق
– הַק' הָאַחֲרוֹן آخرین چاره یا وسیله
– מִשְׂחַק קְלָפִים بازی ورق، گنجفه
– גִּלָּה אֶת קְלָפָיו دست خود را نشان داد ـ .: نیت خود را فاش کرد [معامله ك
– לְשַׂחֵק בְּקְלָפִים גְּלוּיִים راست حسینی حرف زدن یا
קְלִפָּה ا.ث. پوست: קְלִפַּת הַתַּפּוּחַ || .: زن بد
– כְּקְלִיפַּת הַשּׁוּם بی ارزش ـ [م] مانند پوست سیر
קְלָפְּטוֹמַנְיָה* " جنون دزدی
קַלְפִּי* " صندوق آراء || ج ־פִּיוֹת
– הָלַךְ לַק' در انتخابات شرکت کرد، رأی داد
קַלְפָּן[־פַּן](־פָּנִית) ا. ورق بازی کن
קַלְפָּנוּת ا.ث. اشتغال (دائمی) به بازی ورق
קְלְצְיוּם* ا.ر. کلسیوم
קִלְקוּל " خرابی، عیب، اختلال ـ تبه سازی ـ فساد
– ק' הַדִּין انحراف در داوری، بیعدالتی
קִלְקוּלַצְיָה* ا.ث. احتساب یا پیش بینی از قبل
קִלְקֵל[1] [چون פִּרְנֵס] ف‌م. معیوب یا خراب ك ـ .: بهم زدن ـ منحرف ك || ف‌ل. تبه کاری ك، عمل منافی عفت ك
– קֻלְקַל مج. [چون גֻּלְגַּל] خراب (کرده) شدن، معیوب شدن ـ فاسد شدن
– הִתְקַלְקֵל, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] معیوب شدن ـ فاسد شدن ـ (از ترس) زیر جامهٔ خود را کثیف ك
קִלְקֵל[2] ف‌م. [" ] صیقل زدن
קִלְקָלָה ا.ث. تباهی، فساد ـ تبه کاری ـ رسوائی
– רָאוּ אוֹתוֹ בְּקִלְקָלְתוֹ او را در عین ارتکاب عمل گیر آوردند [قره نی
קְלָרִינֶט* ا.ر. یا (شکل عبری آن) קְלַרְנִית ا.ث.
קְלֶרִיקַל*(־קָלִית) ا. طرفدار نفوذ روحانیون
קָלַשׁ [چون שָׁמַר] و קֵלֵשׁ [چون דִּבֵּר] ف‌م. رقیق ك ـ کم پشت ك [کم پشت شدن
– נִקְלַשׁ مج. [چون נִשְׁמַר] رقیق (کرده) شدن ـ
– נִתְקַלֵּשׁ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] رقیق یا کم پشت شدن
– הִקְלִישׁ [چون הִקְצִיר] = קָלַשׁ
– הֶקְלַשׁ [چون הֶקְצַר] = נִקְלַשׁ
קִלְשׁוֹן ا.ر. چنگال سه شاخه (یا بیشتر) در کشاورزی || ج ־שׁוֹנוֹת یا ־נִים
קֶלֶת* ا.ث. [קַלְתּוֹ] = سَل سبد || ج קְלָתוֹת [קַלְ־]
קָם[1] ف‌ل. [קַמְתִּי; יָקוּם; קָם; קוּם (קוּמִי)] ـ م. קוּם یا קוֹם; לָקוּם برخاستن، بر پا ایستادن: "מִפְּנֵי שֵׂיבָה תָּקוּם" پیش پای ریش سفید بر خیز || قیام ك ـ قد علم ك، خود را بر افراشتن ـ ظهور کردن ـ رخ دادن، واقع شدن، انجام گرفتن ـ محقق یا ثابت شدن ـ تأسیس یا استوار شدن ـ مقاومت یا مخالفت ك ـ (بقوت خود) باقی ماندن
– קִיֵּם ف‌م. [קִיַּמְתִּי; יְקַיֵּם; מְקַיֵּם; קַיֵּם (קַיְּמִי)] ـ م. לְקַיֵּם تأیید یا اثبات ك ـ گواهی یا تصدیق ك ـ به (عهد خود) وفا کردن ـ زنده نگاه داشتن: "וְקַיְּמָנוּ וְהַגִּיעָנוּ לַזְּמַן הַזֶּה" || نجات دادن، زنده ك ـ استوار یا پاینده داشتن ـ مقرر داشتن ـ فرض یا واجب ك ـ توضیح دادن ـ منعقد کردن ـ ترتیب دادن
– קַיֵּם مج. [יְקֻיַּם; מְקֻיָּם] ـ م. קִיּוּם ~ انجام داده شدن ـ تأیید شدن ـ ترتیب داده شدن ـ منعقد شدن
– קוֹמֵם ف‌م. [קוֹמַמְתִּי; יְקוֹמֵם; מְקוֹמֵם; קוֹמֵם(קוֹמְמִי)] ـ م. לְקוֹמֵם بر پاداشتن ـ تعمیر کردن ـ بر گرداندن ـ برانگیختن
– הִתְקַיֵּם, נִתְ־ ف‌ل. [הִתְקַיַּמְתִּי; יִתְקַיֵּם; מִתְ־; הִתְקַיֵּם (־קַיְּמִי)] ـ م. לְהִתְקַיֵּם انجام گرفتن، راست آمدن: הַנְּבוּאָה נִתְקַיְּמָה || به ثبوت رسیدن، اثبات شدن ـ منعقد شدن: בְּאֵיזוֹ שָׁעָה תִּתְקַיֵּם הָאֲסֵפָה? || معتبر بودن، به قوّت خود باقی ب ـ ثابت یا پایدار ماندن ـ زنده ماندن ـ [با עַל] حمایت یا محافظت ك

– הִתְקוֹמֵם ف‌ل. [הִתְקוֹמַמְתִּי; יִתְקוֹמֵם; מִתְ־; הִתְקוֹמֵם (־מְמִי)] ـ م. לְהִתְקוֹמֵם بضد (کسی) برخاستن، قیام ك، مخالفت ك

– הֵקִים ف‌م. [הֲקִימוֹתִי; יָקִים; מֵקִים; הָקֵם (הָקִימִי)] ـ م. לְהָקִים واداشتن، نصب ك ـ بلند کردن، بر خیزانیدن ـ بر پا کردن، بنا کردن ـ تعیین ك، گماشتن، مبعوث ك ـ انجام دادن، به (عهد خود) وفا کردن

– הוּקַם مج. [יוּקַם; מוּקָם] ـ م. הוּקַם ~ بلند کرده شدن ـ نصب شدن ـ بر پا شدن ـ انجام داده شدن

קָם ² (קָמָה) (۱) ا.فا. از קָם ¹ (۲ ـ معنی ویژه) مقاومت کننده || ج קָמִים (קָמוֹת)

קַמָּאוּת ا.ث. = קַדְמוֹנוּת

קַמָּאִי(ת) ص. اولی، پیشین ـ قدیمی

קָמָה ا.ث. محصول درو نشده

קְמִיחַ ا.ر. عمل آرد پاشیدن یا آرد (به خوراك) زدن

קָמוּט ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קִמֵּט چوروك شده، مچاله شده

קְמוּט ا.ر. عمل چوروك ك یا مچاله ك

קָמוּל ص. [چون בָּדוּק] پژمرده ـ خشکیده

קְמוּם ا.ر. تعمیر، تجدید ساختمان

קָמוּץ ص. [چون בָּדוּק]←קִמֵּץ محکم بسته، گره زده: יָד קְמוּצָה לְאֶגְרוֹף مشت گره کرده

קְמוּץ ا.ر. صرفه جوئی [هلالی

קָמוּר ص. [چون בָּדוּק] محدب، کوژ ـ گرده ماهی ـ

קְמוּר ا.ر. عمل محدب ك یا گرده ماهی ك

קְמוֹשׁ یا קְמוּשׁ „ خسك

קֶמַח „ [چون פֶּתַח] آرد ـ.: خوراك ـ معاش

קִמַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] آرد روی (چیزی) پاشیدن یا به (چیزی) افزودن

– קֻמַּח مج. [چون שֻׁלַּח] با آرد آمیخته شدن

– נִתְקַמַּח ف‌ل. [چون הִתְוַכַּח←(יָכַח)] آردی شدن ـ کثیف شدن [افزودن

– הִקְמִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] آرد به (چیزی)

קְמָחוֹן ا.ر. [چون זְקָרוֹן] کپك (در روی شراب)

קִמְחִי(ת) ص. آردی ـ آرد مانند ـ دارای طعم آرد

קָמַט ف‌م. [چون שָׁמַר] محکم گرفتن ـ چروك ك

– נִקְמַט مج. [چون נִשְׁמַר] چوروك شدن، جمع شدن

– קִמֵּט ف‌م. [چون דִּבֵּר] مچاله کردن (کاغذ) ـ درهم کشیدن: ק׳ אֶת מִצְחוֹ جبین درهم کشید

– קְמַט مج. [چون אָשַׁר] مچاله شدن ـ چوروك یا چین دار شدن

– הִתְקַמֵּט ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] چوروك برداشتن ـ چین خوردن [چوروك

קֶמֶט [چون דֶּגֶל] و קֶמֶט [چون כֶּתֶל] ا.ر. چین، קִמְטוּט „ چین کوچك

קַמְטָר °* „ [چون עַכְבָּר] گنجه، جا لباسی. קְמִיז و קְמִיזוּת = גְּמִישׁ و גְּמִישׁוּת

קְמִיחַ ص. [چون טְמִיעַ] دارای طعم آرد، خشك

קְמִיחוּת ا.ث. حالت یا طعم آرد، خشکی [شو

קְמִיט ص. [چون בְּהִיר] چوروك بردار، چوروك

קְמִיטָה ا.ث. = קְמוּט

קְמִיטוּת „ چین خوردگی، چوروك

קְמִילָה „ پژمردگی، خشکی

קְמִין* ا.ر. بخاری تو دیواری

קְמִיעַ „ [ק־] تعویذ || ج קְמִיעִים یا ־עוֹת

קְמִיצָה ا.ث. بنصر: انگشت چهارم ـ عمل مشت ك

קְמִירוּת „ تحدب، کوژی

קָמַל ف‌ل. [چون קָרַב] پژمرده شدن

– הִקְמִיל ف‌م. [چون הִקְצִיר] پژمرده ك

קָמֵל ص. [چون בָּדֵל] پژمرده

קָמְלָיָה* ا.ث. کاملیا [قسمی گل]

קָמַע ف‌م. [چون שָׁלַח] = קָשַׁר بستن

– נִקְמַע مج. [چون נִשְׁלַח] بسته شدن

קְמָעָה ° ق. = מְעַט کم: ק׳ ק׳ خرد خرد

קְמְעוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] (دکاندار) خرده فروش

קְמְעוֹנָאוּת یا ־נוּת ا.ث. خرده فروشی

קְמְעוֹנִי(ת) ص. خرده فروش: חֲנוּת קְמְעוֹנִית

– מְכִירָה קְמְעוֹנִית خرده فروشی

קַמְפּוֹר* ا.ر. کافور

קָמַץ ¹ ف‌م. [چون שָׁמַר] با انگشتان برداشتن ـ بستن، گره ك: ק׳ אֶת יָדוֹ לְאֶגְרוֹף مشت خود را گره کرد

– נִקְמַץ مج. [چون נִשְׁמַר] با انگشتان برداشته شدن ـ بسته شدن
– קִמֵּץ فم. [چون דִּבֵּר] (۱) קָמַץ[1] (۲) קִבֵּץ (۳ ∴) صرفه جوئی ك
– הִתְקַמֵּץ فل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جمع شدن ـ گره شدن ـ ∴ صرفه جوئی شدن

קָמַץ[2] یا קֶמֶץ ا.ر. نام این صدا (ָ) که برابر است با صدای الف ـ ِته: چیزیکه شبیه به T باشد || ج קְמָצִין°

קֶמֶץ ا.ر. [קֶמֶצִי] وضع دست در صورتیکه سه انگشت وسط را بطرف مچ بخوابانند، [معنی تقریبی] مُشت: ק׳ נְגָבִים مشتی دزد || ج קְמָצִים[קֶמֶצִי]
קְמָצוּץ " مقدار کم از چیزی که با سر انگشتان بردارند: ק׳ שֶׁל מֶלַח یك انگشت نمك
קַמְצָן(־צָנִית) ا ـ ص. (آدم) خسیس یا جوکی
קַמְצָנוּת ا.ث. خست
קַמְצָנִי(ת) ص. مقرون به خست وتنگ چشمی
קַמְקוּם* ا.ر. کتلی ـ قوری = תֵּיוֹן
קָמַר فم. [چون שָׁמַר] طاق زدن
– נִקְמַר مج. [چون נִשְׁמַר] طاق دار شدن
– הִתְקַמֵּר فل. [چون הִתְקַשֵּׁר] محدب شدن، خمیدن
קְמָרוֹן ا.ر. طاق مدور، گنبد
קְמָרֶת ا.ث. [چون בְּקָרֶת] کیفیت چیز گنبد نما یا محدب، ِگردی، تحدب
קְמָשׁוֹן یا ־שׁוֹן ا.ر. = קְמוֹשׁ
קֵן " [קַן־; קִנּוֹ] آشیانه، ∴ کانون خانوادگی، پناهگاه ـ خوابگاه کوچك || ج קִנִּים
קִנֵּא فل ـ م. [چون מִלֵּא] حسد بردن (به): הָיוּ מְקַנְּאִים זֶה אֶת זֶה به یکدیگر حسد میبردند || غیرت ورزیدن، غیور بودن ـ سوء ظن پیدا کردن (به): "קִנֵּא לְאִשְׁתּוֹ" یا "ק׳ אֶת אִשְׁתּוֹ"
– הִתְקַנֵּא فل. [چون הִתְנַשֵּׂא] حسد بردن، حسادت ورزیدن
– הִקְנִיא فم. [چون הִמְצִיא] به غیرت آوردن
קַנָּא یا קַנּוֹא [صفتی که فقط برای خدا استعمال شده وصیغهٔ منحصر بفرد خود میباشد] غیور: אֵל ק׳

קִנְאָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] حسادت ـ رقابت ـ تعصب ـ خشم
קַנְאוּת " غیرت کشی، تعصب وسر سپردگی
קַנַּאי (קַנְאִית) ص. حسود ـ غیرت کش ـ متعصب
קַנְאִי(ת) ص. (۱) קַנַּאי الخ (۲) حسادت آمیز (۳) غیورانه (٤) تعصب آمیز
קַנְאָן(־אָנִית) ص ـ ا. (شخص) حسود یا غیور
קַנְאַתָּן(־תָּנִית) ص. حسود وغیور
קַנְאַתָּנוּת ا.ث. حسادت
קַנְאַתָּנִי(ת) ص. حسادت آمیز
קִנֵּב° فم. [چون דִּבֵּר] از برگ های زیادی پاك ك
קַנְבוֹס* ا.ر. بتهٔ شاهدانه، کنف [سبزیجات
קִנְבָּת ا.ث. [چون כִּתְבָּת] برگهای زیادی در
קֶנְגּוּרוּ یا קֶנְגָּרוּ* ا.ر. کانگورو || ج ־רִים
קָנָדִי(ת) ص. کانادائی
קִנְדָּס* ا.ر. [چون עַכְבָּר] تیر، دیرك، پایه
קִנְדֵּס* " بچهٔ شیطان وبی تربیت || ج ־דְּסִים
קִנְדְּסוּת ا.ث. شیطنت ـ بی تربیتی
קָנָה فم. [יִקְנֶה; קוֹנֶה; קְנֵה (קְנִי)] ـ م. קָנוֹת; לִקְנוֹת خریدن، خریداری ك، ابتیاع ك ـ بدست آوردن، تحصیل ك، به تصرف در آوردن
– קָנָה עוֹלָמוֹ بهدف خود رسید ـ پشت خودش را بست
– נִקְנָה مج. [چون נִגְלָה] خریده شدن ـ بدست آورده شدن ـ [در صیغهٔ مؤنث] بعقد یا تصرف در آمدن
– הִקְנָה فم. [הִקְנֵיתִי; יַקְנֶה; מַקְ־; הַקְנֵה(־נִי)] ـ م. לְהַקְנוֹת به تصرف دادن، انتقال دادن ـ دارا کردن، دادن: הִקְנָה לִי יְדִיעוֹת חֲשׁוּבוֹת
– הָקְנָה مج. [چون הָגְלָה] برای فروش عرضه شدن ـ بدست آورده شدن

קָנֶה ا.ر. [קְנֵה; קְנֵי] ساقه (گیاه) ـ نی ـ استخوان ساق، [در دست] زند اسفل ـ نای، قصبة الریه ـ لوله ـ گز یا نی: واحد پیمایش ـ پایه (شمعدان) ـ شاخه، بازو ـ شاهین (ترازو) ـ میله، چوب || ج קָנִים [קְנֵי]
– הַק׳ הַגָּדוֹל=שׁוֹקָה درشت نی، قصبهٔ کبری
– הַק׳ הַקָּטָן=שׁוֹקִית نازك نی، قصبهٔ صغری
– דָּחָה אוֹתִי בְּק׳←דָּחָה

– אֵינָם עוֹלִים בְּק׳ אֶחָד با هم وفق نميدهند يا تطبيق نمی کنند
– הַקְּדִים ק׳ לְוֵשֶׁט خردهٔ غذا بيخ گلويش جست يعنی بجای مری وارد نای شد
– קוֹטֵל קָנִים آدم بی ارزش وبی وجود
– קְנֵה־סֹפֶר نيشکر
– קְנֵה־מִדָּה مقياس
קִנָּה [شکل اصلی קוֹנָה]
קִנָּה ا.ث. =קֵן [زيادی
קִנּוּב ا.ر. عمل پاك کردن سبزيجات از برگهای
קִנּוּחַ „ عمل پاك ك: ק׳ הָאַף
– ק׳־סְעֻדָּה دسر dessert [.. اکتسابی
קָנוּי ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָנָה خريده شده ـ
קִנּוּי ا.ر. ابراز سوء ظن نسبت به عفت زن
קִנּוּן „ آشيان بندی، لانه سازی
קָנוֹן „ [چون מָאוֹר] سبدی که از نی بسازند
קִנּוּנִיָּה* ا.ث. توطئه، دوز وکلك، تبانی
קִנּוֹקָנֶת „ [چون כּוֹתֶרֶת] پيچك [در تاك]
קִנַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] پاك ك: ק׳ אֶת אַפּוֹ
– קֻנַּח مج. [چون שֻׁלַּח] پاك شدن
– הִתְקַנַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקֵּעַ] خود را پاك ك، طهارت گرفتن [عصبانی ك
(קָנַט) הֶקְנִיט ف‌م. [چون הֶקְצִיר] خشمگين يا
– הֻקְנַט مج. [چون הֻקְצַר] خشمگين يا عصبانی شدن
קָנֵט ص. [چون בָּדֵל] =בָּזוּי
קִנְטוּר ا.ر. =הקנטה [سرباز خانه
קַנְטִינָה* ا.ث. فروشگاه نوشابه وخواربار در
קִנְטֵר (از ريشهٔ يونانی) ف‌م. [چون פִּרְנֵס]
(۱) הקניט←(קָנַט) ـ (۲) سرزنش ك
קַנְטָר* ا.ر. [چون עַכְבָּר] ديلم
קַנְטְרָן(־רָנִית) ا ـ ص. =סכסכן الخ
– אֶגוֹז ק׳ گردوی سخت پوست
קַנְטְרָנוּת ا.ث. =סכסכנות [گوشه دار
קַנְטְרָנִי(ת) ص. (۱) מַרְגִּיז الخ (۲) کنايه دار،
קִנְטֵרֵס*, קוּנְ־ ا.ر. جزوه ‖ ج ־רֵסִים [רְסִי]
קְנִיבָה ا.ث. =קִנּוּב

קְנִיבָל*(־בָּלִית) ا. آدم خوار [دارائی
קִנְיָה ا.ث. خريد، ابتياع ـ تحصيل، اکتساب ـ
קִנְיוֹן* ا.ر. درهٔ گود وباريك
קִנְיָן ا.ر. [چون בִּנְיָן] مال، دارائی ـ (حق) مالکيت ـ آئين شرعی انتقال ـ .. مخلوق [دارائی آفريدگار]
– כִּנּוּי־הַק׳ [د] ضمير متصل ملکی [چون ו در שְׁמוֹ]
קְנִיסָה ا.ث. عمل جريمه ك
קָנֹם ص. [چون צָהֹב] قهوه ای کمرنگ
קִנָּמוֹן* ا.ر. [קִנְמָן] دارچينی، دارچين ‖ ج קִנָּמוֹנִים
קִנֵּן ف‌ل. [چون סִכֵּן] آشيان گرفتن، .. غنودن ـ رخنه ك
– קֻנַּן مج. [چون סֻכַּן] دارای آشيانه شدن، منزل ك
– הִתְקַנֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] مستقر شدن
קִנַּס ف‌م. [چون שִׁמַּר] جريمه ك
– נִקְנַס مج. [چون נִשְׁמַר] جريمه شدن
קְנָס* ا.ر. جريمه، مجازات نقدی ‖ ج קְנָסוֹת
קַנְקַן „ [چون גַּלְגַּל] ظرف (روغن يا شراب)
קִנְרֵס* „ =חַרְשָׁף ‖ ج ־רֵסִים [רְסִי]
קְנָת ا.ث. [קִנְתּוֹ] دسته، دستگيره ‖ ج קְנָתוֹת [קַנְ־
קִנְתֵּר; קַנְתְּרָן; קַנְתְּרָנוּת = קנטר الخ
קַסְדָּה* ا.ث. [چون יַלְדָּה] کلاه آتش‌نشانان و سربازان
קַסְוָה „ (۱) קשׁוה (۲ ـ در ماشين) بوش bush
קִסּוּם ا.ر. =כְּשׁוּף [روپوش
קַסְיָה ا.ث. [چون יַלְדָּה] دستکش حفاظی ـ پوشش،
קְסִימָה „ =קִסּוּם
קָסַם ف‌ل. [چون שָׁמַר] غيبگوئی ك، فالگيری ك. فريبنده يا دلربا بودن
– קִסֵּם ف‌ل ـ م. [چون דִּבֵּר] غيبگوئی ك، فالگيری ك
– הִקְסִים ف‌م. [چون הִקְצִיר] فريفتن، مفتون ك
– הֻקְסַם مج. [چون הֻקְצַר] فريفته يا مفتون شدن
קֶסֶם ا.ر. [چون דֶּגֶל] غيبگوئی، فالگيری ـ شعبده ـ آلت غيبگوئی
קִסֵּם [چون אִלֵּם] يا קָסַם =קִיסֵּם
קַסָּם ا.ر. [קַסֵּם] غيبگو، فالگير [مؤنث آن =קַסָּמִת (چون צַמֶּרֶת)]

**קְסָמִית** ا.ث. =קִיסָם
**קָסַס** ف.ل. [چون שָׁמַר] لب ترش شدن، شروع به [ترشیدن ك
**– קוֹסֵס** ف.م. [چون סוֹבֵב] =קְלְקֵל
**קְסָסָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] =קוֹוָזָה
**קַסָּר; קַסָּרוּת** =קִיסָּר الخ
**קְסַרְקְטִין*** ا.ر. سربازخانه
**קֶסֶת** ا.ث. [چون קֶנֶת] دوات
**קֶסֶת** " [קֶסְתּוֹ]=כְּפָה; כְּסוּי || ج קְסָתוֹת [קְסָ־]
**קָעוּר** ص. [چون בָּדוּק] تو گود، کاو، مقعر
**קְעוּר** ا.ر. =קְעִירוּת
**קְעִירוּת** ا.ث. تقعر، کاوی
**קְעָקוּעַ**[1] ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] (۱) خال کوبی (۲) הֲרִיסָה
**קְעָקוּעַ**[2] " ["] =קְרָקוּר[1]; שָׁאוֹן
**קַעֲקַע** " [چون אֶמְצַע] خالِ سوزنی، کبودی
**קִעֲקַע**[1] ف.م. [چون שִׁעֲשַׁע] خال کوبی ك، کبودی زدن
**– ק׳ אֶת בֵּיצָתָם** آنها را نا بود یا ریشه کن کرد
**– קְעָקַע** مج. [چون צָחְצַח] خال کوبی شدن
**– הִתְקַעְקַע** ف.ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] ریشه کن شدن
**קָעְקַע**[2] ف.ل. ["] =קְרֵקֵר
**קִעֵר** ف.م. [چون טִהֵר] گود کردن، مقعر کردن
**– קֹעַר** مج. [چون בֹּעַר] گود (کرده) شدن، مقعر شدن [افتادن
**– הִתְקַעֵר** ف.ل. [چون הִתְנַהֵל] مقعر شدن، گود
**קְעַר** ا.ر. [چون פְּעַל] =קעירות
**קְעָרָה** ا.ث. [קַעֲרַת; קַעֲרָתִי] کاسه، قدح ـ دیس ـ لگن ـ دست شوئی || ج קְעָרוֹת [קַעֲ־]
**קַעֲרוֹן** ا.ر. [קַעֲ־] گودی، کاوی || ج קַעֲרוֹנִים
**קַעֲרוּרִי(ת)** =קָעוּר الخ
**קַעֲרוּרִית** ا.ث. گودی ـ جای گود ـ سطح مقعر
**קַעֲרִית** " کاسه یا ظرف کوچك ـ دیس یا بشقاب کوچك
**– ק׳ לְסַבּוֹן** زیر صابونی
**קָפָא** ف.ل. [چون קָרָא] منجمد شدن: הַמַּיִם קָפְאוּ آب منجمد شد، آب یخ زد || ه. سفت شدن
**– אֲנִי קוֹפֵא מִקֹּר** از سرما (دارم) یخ میکنم
**– נִקְפָּא** مج. [چون נִקְרָא] منجمد شدن ـ بسته یا منعقد شدن
**– הִקְפִּיא** ف.م. [چون הִמְצִיא] منجمد ساختن ـ منعقد کردن، بستن ـ ه. بلوکه کردن (پول) ـ بیك پا یه نگاه داشتن: הִקְפִּיאוּ אֶת הַמַּשְׂכּוֹרוֹת
**– הָקְפָּא** مج. [چون הָמְצָא] منجمد شدن، یخ بستن ـ بسته شدن ـ بلوکه شدن
**קִפָּאוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] انجماد ـ انعقاد ـ ه. رکود، کساد، کسادی [غلط مشهور]
**קִפַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] تحویلدار ـ متصدی باجه
**קִפֵּד** ف.م. [چون דִּבֵּר] در نوردیدن ـ ه. کوتاه یا تمام ك [شدن
**– קֻפַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] پیچیده شدن، در نوردیده
**– הִקְפִּיד** [چون הִזְכִּיר] ف.ل. سخت گیری ك، زیاد دقیق ب ـ از جا در رفتن || ف.م. خشمگین ك
**קַפְּדָן** ص. [چون בַּדְלָן] سخت گیر، زیاد دقیق
**קִפֹּד** = קִפּוֹד
**קִפְּדָה** ~ ا.ر. هلاکت ـ لرزه
**קַפְּדָן(־דָנִית)** ص ـ ا. (آدم) سخت گیر یا بی حوصله وعصبانی [تند خوئی
**קַפְּדָנוּת** ا.ث. سخت گیری (زیاد) ـ بی حوصلگی،
**קַפְּדָנִי(ת)** ص. مبنی بر سخت گیری (زیاد)
**קָפֶה*** ا.ر. قهوه
**– ק׳ הָפוּךְ** ←הָפוּךְ
**– ק׳ קָפוּא** ←קָפוּא
**– ק׳ שָׁחוֹר** قهوهٔ بی شیر
**– בֵּית־ק׳** کافه، [م] قهوه خانه || ج בָּתֵּי־ק׳
**קִפָּה** ف.م. [چون צִוָּה] کف (چیزیرا) گرفتن
**– קֻפָּה** مج. [چون צֻוָּה] کف گرفته شدن
**קֻפָּה** ا.ث. باجه، گیشه ـ صندوق ـ سبد
**– קֻפַּת צְדָקָה** صندوق اعانات ـ بنگاه خیریه
**– צַו ק׳** حوالهٔ صندوق
**– ק׳ שֶׁל שְׂרָצִים תְּלוּיָה לוֹ מֵאֲחוֹרָיו** بد سابقه است
**– קֻפַּת־חוֹלִים** بهداری برای استفادهٔ اشخاصی که در آن عضویت دارند

קָפוּא (קְפוּאָה) ص. [ا.مف. از קָפָא] يخ زده، منجمد ـ بسته ـ ‖ افسرده
– קָפֶה קָפוּא كافه گلسه café glacé
קִפּוֹד ا.ر. جوجه تيغى
קִפּוֹז „ (۱) تيرمار (۲) [شكل ديگر קִפּוֹד]
קִפּוּחַ „ [چون תַּפּוּחַ] اجحاف ـ تضييع (حق) ـ كاهش، كسر ـ قطع
קִפּוּי „ كف، سر جوش ـ كف گيرى
קָפוּי [چون בָּדוּק] =קָפוּא
קִפּוּל ا.ر. (۱) عمل تاه كَ يا پيچيدن (۲) קֶפֶל
קִפּוּץ ا.ر. =קפיצה
קָפוּץ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָפַץ بسته، گره كرده: יָדַיִם קְפוּצוֹת مشت هاى گره كرده
קָפַח ف‌ل ـ م. [چون שָׁלַח] زدن، خوردن (به): הַחַמָּה קָפְחָה עַל רֹאשׁוֹ آفتاب زد بسرش
– קִפַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] اجحاف كَ ـ چاپيدن ـ پايمال يا تضييع كردن (حق) ـ از پا در آوردن ـ فاسد يا منحرف كَ ـ خانه خراب كَ
– קִפַּח אֶת שׁוֹקָיו او را سخت گوشمالى داد يا جريمه كرد
– קֻפַּח مج. [چون שֻׁלַּח] اجحاف شدن، از حق خود محروم شدن
קִפֵּחַ (קִפַּחַת) ا. آدم خيلى قد بلند ‖ ج קִפֵּחִים(־חוֹת)
קְפִיאָה ا.ث. انجماد ـ حالت چيز بسته يا دَلمه شده
קְפִידָה „ =הקפדה سخت گيرى
קְפִיחָה „ عملِ زدن =הכאה ‖ آفتاب زدگى
קִפִּיטוּלַצְיָה* „ تسليم ـ [بصيغهٔ ج] پيمان اعطاى حقوق و اختيارات ويژه به كنسول هاى يك دولت بيگانه
קִפִּיטָלִיזְם* ا.ر. =רכושנות
קִפִּילָרִי*(ת) ص. =נימי(ת) موئى، شَعرى
קְפִיץ ا.ر. [چون פְּקִיד] (۱) فنر (۲) פֶּרֶק
☜ اين كلمه بصورت קְפִיץ نيز آمده است
– קְ׳ דְּפוּק فنر اتوموبيل
– קְפִיץ־עֵזֶר كمك فنر
קְפִיצָה ا.ث. جست، پرش ـ عمل بستن (סגירה) يا گره كَ: קְפִיצַת יָד
– קְ׳ לְגֹבַהּ يا קְפִיצַת גֹּבַהּ پرش به ارتفاع
– קְ׳ לְרֹחַק يا קְפִיצַת רֹחַק پرش بطول
קְפִיצִי(ת) ص. فنرى ـ قابل ارتجاع
קְפִיצִיוּת ا.ث. جهندگى، خاصيت فنرى، قوهٔ ارتجاع
קָפַל [چون זָכַר] =קִפֵּל [در زير]
– נִקְפַּל مج. [چون נִזְכַּר] تاه شدن، دولا شدن
– קִפֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] تاه كَ ـ پيچيدن ـ (نيمه نيمه) روى يكديگر قرار دادن ـ پس زدن (پرده) ـ بستن (چاقو)
– קֻפַּל مج. [چون אֻשַּׁר] تاه شدن ـ جمع شدن
– הִתְקַפֵּל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] قابل تاه شدن ب
קֶפֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] تاه، تا: קֶפֶל לִשְׁלֹשָׁה קְפָלִים سه‌لا كردن ‖ چين [در لباس]
קַפְלֵט* „ =פֶּאָה נָכְרִית ‖ ج ־לֵטִים [לְטֵי]
קַפַּנְדְּרִיָּה يا קַפְּנַדְּרְיָא* ا.ث. راه ميان بُر
קַפְסָה ، קַפְסָא* ا.ث. (۱) قوطى: קַפְסַת־גַּפְרוּרִים قوطى گبريت ـ קַפְסַת סִיגָרִיוֹת قوطى سيگار ـ קַפְסַת תֵּה چاى دان، قوطى چاى (۲) جعبه، صندوق كوچك، صندوقچه ‖ ج ־סוֹת يا ־סָאוֹת
– כְּמַנָּח בְּקְ׳ زير سر، در جاى مطمئن
קַפְסִית ا.ث. جعبهٔ كوچك، قوطى
קַפְסֻלֶת* „ [چون מִשְׁקֶלֶת] كپسول
קָפַץ [چون זָכַר] (۱) ف‌ل. جستن، پريدن ـ ∴ غفلةً وارد شدن ـ مستولى شدن: זִקְנָה קָפְצָה עָלָיו پيرى زود بر او مستولى گشت ‖ رو دست بردن [با עַל]: קָפְצוּ עַל הַסְּחוֹרָה הַטּוֹבָה (۲) ف‌م. بستن ـ ∴ دريغ كَ، مضايقه كَ
– קְ׳ כְּתָפָה دو كلاس را يك كلاس كرد يا در يك سال [طى كرد
– נִקְפַּץ مج. [چون נִזְכַּר] بسته شدن ـ خود را جمع كَ ـ كوتاه (كرده) شدن، ميان بُر شدن
– קִפֵּץ [چون דִּבֵּר] ف‌ل. جست زدن ‖ ف‌م. ناگهان آوردن يا مستولى گرداندن
– הִתְקַפֵּץ، נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جمع شدن، كوتاه شدن
– הִקְפִּיץ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] جهانيدن، وادار به پرش كَ ـ ∴ ترفيع يا ترقى ناگهانى دادن ـ مستولى گرداندن
– הֻקְפַּץ مج. [چون הֻזְכַּר] جهانيده شدن ـ بالا [برده شدن

קִפְּצָן(־צָנִית) ا. شخص ورزیده در پرش - ∴ آدم بی ملاحظه وعجول

קִפְּרִיָּה* ا.ث. هوس، بوالهوسی، تلوّن مزاج

קִפְּרִיזִי(ת) ص. بوالهوس، متلون

קִפְּרִיסִי(ת) ص - ا. قبرسی

קִפְּרִיסִין ا.ث. (جزیرهٔ) قبرس

קִפֵּשׁ [چون זִכֵּר] =חָטַף [ج קִצִּים

קֵץ ا.ر. [קִצּוֹ] پایان، انتها - حد - اجل - وقت معین || - מִקֵּץ یا לְקֵץ در انقضایِ، بعد از انقضایِ - אֵין קֵץ לַדָּבָר این رشته سرِ دراز دارد - שָׂם קֵץ לַדָּבָר موضوع را خاتمه داد - כָּלוּ כָּל הַקְּצִים دیگر جای امید یا انتظار نیست

קָץ[1] ف‌ل. [چون קָם[1]] متنفر یا بیزار بودن - احتراز کردن

קָץ[2] " [" ] =הֵקִיץ ف‌ل.

- הֵקִיץ [הֶקְצוֹתִי یا הֵ־ یا הַקְצֵתִי; יָקִיץ; מֵקִיץ; הָקֵץ (הָקִיצִי)] - م. לְהָקִיץ ف‌ل. بیدار شدن =התעורר || ∴ هوشیار شدن || ف‌م. بیدار کردن =הֵעִיר

קָץ[3] " [چون שָׂם] تابستانرا بسر بردن

קִצֵּב ف‌م. [چون שִׁמֵּר] بریدن - ∴ تعیین ك

- נִקְצַב مج. [چون נִשְׁמַר] تعیین شدن - جیره بندی شدن

- קִצֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] بریدن - خرد کردن - تعیین ك - جیره بندی ك

- הִקְצִיב ف‌م. [چون הִקְצִיר] اختصاص دادن، در نظر گرفتن، تعیین ك

- הָקְצַב مج. [چون הָקְצַר] اختصاص داده شدن، در نظر گرفته شدن

קַצָּב [קַצַּב] (קַצָּבִית یا קַצֶּבֶת چون צַמֶּרֶת) ا. گوشت فروش، قصاب

קָצָב ا.ر. [چون גָּבָל] وزن، بحر - میزان - ضرب - ∴ اندازه، مقدار - انتها

- בְּק׳ מָהִיר با ضرب تند - ∴ به سرعت

קְצָבָה, קִצְבָּה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] اندازه (معین)، جیره، مقرری - (تعیین) حد یا اندازه - سالواره یا حقوق تقاعد

- ק׳ לִימֵי הַחַיִּים عمراء، سالوارهٔ دائمی

- ק׳ שְׁנָתִית سالواره

- בַּעַל ק׳ شخص باز نشسته ومستمری بگیر

- בַּר־ק׳ مشمول باز نشستگی

- קִצְבַּת זִקְנָה حقوق باز نشستگی (پیری)

קִצְבָּה " [چون נִדְבָּה] وزن، میزان

קִצְבָּה " فوق العاده: קִצְבַּת שָׂדֶה فوق العادهٔ خارج از مرکز

קַצָּבוּת " گوشت فروشی، قصابی

קָצָה[1] ف‌م. [چون קָנָה] چیدن، برداشتن (محصول میوه) - جدا کردن - ∴ منقطع ك

- נִקְצָה مج. [چون נִגְלָה] بپایان رسیدن

- קְצָה ف‌ل. [چون צִוָּה] منقطع ك [با ב]

- הִקְצָה ف‌م. [چون הִקְנָה] تراشیدن، خراشیدن، پاك ك - جدا کردن، اختصاص دادن

- הָקְצָה مج. [چون הָגְלָה] اختصاص داده شدن

קָצָה[2] ا.ث. [קְצַת]=קָצֶה || ج קְצָוֹת [קְצוֹת]

קָצֶה ا.ر. [קִצֵּה; קִצֵּי] منتها الیه، نوك، سر - حد، طرف - کرانه - پایان، انقضاء - جمله، عده، زمره || ج קְצָוֹת [קְצוֹת یا קְצָוֵי] و קְצִים [קְצֵי]

- מִן הַק׳ אֶל הַק׳ از زمین تا آسمان

- הָלַךְ עַל קְצוֹת אֶצְבְּעוֹתָיו با نوك پنجه راه رفت

קָצֶה ا.ر. [קִצֵּי, קִצֵּיהּ]=קֵץ پایان، انتها || ج קְצָיִם [קְצֵיי]

קְצָה ا.ث. (۱) קְצִיעָה (۲) קְצִבָּה

קְצָו ا.ر. کران، انتها || ج קְצָוֹת [קְצָוות] و קְצָוִים [קְצָוֵי]: "קְצְוֵי אָרֶץ" اقصای جهان

קָצוּב ص. [ا.مف. از קִצֵּב] معین - موزون

קְצוּב ا.ر. جیره بندی

קְצוּבָה (۱) קְצָבָה (۲) [مؤنث קָצוּב]

קְצוּי ا.ر. عمل بریدن یا تراشیدن یا رنده ك

קְצָוִי(ת) = קִיצוֹנִי(ת)

קְצוּנָה = קְצָנָה

קְצוֹעַ (קְצוֹעָה) ا. درخت بُر، چوب بُر || ج קְצוּעוֹת

קְצִיעַ ا.ر. [چون תְּפִיחַ] عمل تراشیدن یا بریدن - تیکه، برش

קָצוּף ص. [چون בָּדוּק] ←קָצַף=מְרֻגָּז; נָזוּף

קָצוּץ ص. [״]←קָצַץ خرد شده ـ قیمه شده ـ بریده، زده، تراشیده

קִצּוּץ ا.ر. تراش، قطع ـ چیدن ـ کاهش، تقلیل

קָצוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָצַר بریده، درو شده

קִצּוּר ا.ر. عمل کوتاه ك ـ اختصار ـ مختصر، خلاصه

– ק׳ יָמִים کوتاهی عمر، عمر کوتاه

– בְּק׳ ق. به اختصار، مختصراً ـ خلاصه اینکه

– קִצּוּרוֹ שֶׁל דָּבָר مختصر کلام (اینکه)، خلاصه (اینکه)

קְצָוֹת←קְצָו و קְצָת

קְצַח ا.ر. [چون פְּתַח] زیرهٔ سیاه

קְצִין [ק־] (קְצִינָה) ا. افسر ‖ ج קְצִינִים(־נוֹת)

קְצִינוּת ا.ث. افسری

קְצִיעָה[1] ״ سلیخه

קְצִיעָה[2] ״ چیدن و بسته بندی (انجیر) ـ انجیر خشك

קְצִיף ص. [چون בָּהִיר] کف دار، کف کننده

קְצִיפָה ا.ث. (۱) כַּעַס (۲) קצפת

קְצִיצָה ״ عمل بریدن یا چیدن ـ میوهٔ چیده

– קְצִיצוֹת בָּשָׂר کتلت، گوشت چرخ کرده وسرخ شده

קְצִיר ا.ر. [چون פְּקִיד] (فصل) درو ـ خرمن ـ حاصل

קְצִירָה ا.ث. درو: عمل درو کردن

(קִצֵּן) הִקְצִין ف‌م. [چون הִזְקִין] رتبهٔ افسری به (کسی) دادن، افسر کردن

קְצָנָה ا.ث. کادر افسران ارتش

קָצַע ف‌م. [چون שָׁלַח] خراشیدن یا تراشیدن (دیوار) ـ چیدن وخشکانیدن وبسته بندی کردن (انجیر)

– קִצַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] بریدن ـ تراشیدن

– קֻצַּע مج. [چون שֻׁלַּח] تراشیده شدن

– הִקְצִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] رنده ك ـ کندن پوسته (دیوار)

– הָקְצַע مج. [چون הָבְטַח] رنده شدن

קָצַף ف‌ل. [چون שָׁמַר] خشمگین یا غضبناك شدن

– הִתְקַצֵּף ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خشمگین شدن

– הִקְצִיף [چون הִקְצִיר] ف‌م. خشمگین ك ـ زدن وکف آوردن ‖ ف‌ل. کف ك

– הָקְצַף مج. [چون הָקְצַר] زده شدن، بکف آمدن

קֶצֶף ا.ر. [קִצְפּוֹ] خشم، غضب ـ کف (صابون) ـ ج קְצָפִים [קִצְפֵּי]

– וּכְדַי בְּזָיוֹן וָק׳ آه از این افتضاح ورسوائی!

קְצָפָה ا.ث. [چون נְדָבָה] خشم

קִצָּפוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן]=קֶצֶף; כַּעַס

קְצָפַת ا.ث. [קִצְפָּתוֹ] خامه ای که با سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط وزده شود ‖ ج קְצָפוֹת

קָצַץ ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָנַן] بریدن، قطع ك ـ خرد کردن ـ ساطوری یا ریز ریز کردن (گوشت) ـ .ت اختصاص دادن، تعیین ك

– ק׳ אֶת הָעָנָף מִתַּחְתָּיו تیشه بریشهٔ خود زد

– נִקְצַץ مج. [چون נִשְׁמַר] بریده شدن ـ .ت تعیین شدن

– קִצֵּץ ف‌م. [چون הִלֵּל] بریدن ـ خرد کردن ـ .ت کم ك

– קִצְצוּ אֶת כְּנָפָיו نوك او را چیدند، بادش را [خواباندند

– קֻצַּץ مج. [چون כֻּבַּד] بریده شدن، کم (کرده) شدن

– נִתְקַצֵּץ ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] خرد شدن، ساطوری شدن ـ .ت کم شدن

קָצָץ ا.ر. [چون דָּגָל] چوب یا شاخهٔ بریده

קַצָּץ [קַצַּץ] (קַצָּצָת چون צַמֶּרֶת) ا. چوب بر، درخت انداز [در جنگل

קְצָצָה ا.ث. [چون נְדָבָה] درخت های انداختنی

קְצָצָת ״ [چون כְּתֹבֶת] پاره های فلز، فلز قراضه

קָצַר[1] ف‌م. [چون שָׁמַר] درو کردن ـ .ت از (چیزی) بهره مند شدن

– נִקְצַר مج. [چون נִשְׁמַר] درو (کرده) شدن

קָצַר[2] ف‌ل. [יִקְצַר; קָצֹר; קָצַר (קִצְרִי)] ـ م. קָצוֹר, קְצוֹר; לְקַצֵּר کوتاه ب ـ قاصر یا عاجز شدن، عاجز ماندن ـ تنگ شدن [در مورد نفس] ـ به تنگ آمدن

– קָצַר שִׂכְלוֹ عقلش نرسید (یا قاصر بود)

– קִצֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] کوتاه ك ـ مختصر کردن

– קֻצַּר مج. [چون אֻשַּׁר] کوتاه (کرده) شدن←מְקֻצָּר

– הִתְקַצֵּר ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] کوتاه شدن

– הִקְצִיר [יַק־; מַק־; הַקְצֵר(־צִירִי)] ـ م. לְהַקְצִיר ف‌م. کوتاه ك ـ .ت کم ك ‖ ف‌ل. کوتاه شدن

– הֶקְצַר مج. [יֶקְ־; מְקְצָר] ـم. הֶקְצֵר ~ کوتاه (کرده) شدن

קָצָר (קְצָרָה) ص. کوتاه ـ مختصر ـ کم ـ قاصر، عاجز || ج קְצָרִים(־רוֹת) ـ [در ترکیب קְצַר (קְצָרַת) ـ ج קְצָרֵי(־רוֹת)]

– קְצַר־אַפַּיִם و ק׳־רוּחַ بی حوصله ـ زود غضب

– קְצַר־יָד عاجز، نا توان ـ ∴ فاقد اعمال نیك

– קְצַר־יָמִים کوته عمر، کم عمر ـ زود گذر

– קְצַר־קוֹמָה قد کوتاه

– קְצַר־רְאוּת یا ק׳־רְאִיָּה نزدیك بین ـ ∴ کوته نظر

– טְוַח־זְמַן קָצָר اخطار کم مدت

– סִפּוּר קָצָר داستان کوتاه، نوول

– בְּקִצְרָה ق. = בְּקִצּוּר به اختصار

– קְצָרוֹת سخنان کوتاه ـ موضوعات نا چیز

– אַרְכּוֹת וּקְצָרוֹת از همه جا، از هر در

קֹצֶר ا.ر. [چون כֹּתֶל] کوتاهی ـ اختصار ـ ∴ کمی یا فقدان

– ק׳־דֵּעָה بیدانشی ـ ק׳־רוּחַ بی حوصلگی، بی صبری ـ ק׳־יָד عجز، ناتوانی

– קְצוּרוֹ שֶׁל דָּבָר = קִצּוּרוֹ שֶׁל דָּבָר ← קִצּוּר

קֶצֶר " [چون דֶּגֶל] اتصالی [در برق]

קַצְרָן[־רָן](־רָנִית) ا. تند نویس ـ ∴ آدم کم حرف

קַצְרָנוּת ا.ث. تند نویسی

קַצְרָנִי(ת) ص. مربوط به تند نویسی ـ تند نویسی شده

קַצְרַצַר(־צָרָה یا ־צֶרֶת) ص. بسیار کوتاه یا مختصر || ج ־צָרִים (צָרוֹת)

קַצֶּרֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] تنگه نفس، نفس تنگه

קָצָת (۱) ق. تااندازه ای، کمی، قدری: הוּא דּוֹמֶה קְצָתָם לְקוֹף (۲) ا.ث. بعضی یا قسمتی (از): קְצָתָם מִתְנַגְּדִים || ج קְצָוֹת یا קְצָוֹת [קְצֻ־]

קָקָאוֹ* ا.ر. کاکائو ـ סוּגֵי ק׳ اقسام کاکائو

קָקָדוּ* " طوطی کاکل دار || ج קָקָדִים

קָקְטוּס* " کاکتوس، انجیر هندی =צָבָר

קַר ف‌ل ـ م. [چون קָם¹] (حفره) زدن، (چاه) کندن

– הֵקִיר ف‌م. [چون הֵפִיר] با جوش خارج کـ

קַר(קָרָה) ص. سرد: מַיִם קָרִים آب سرد || ∴ غیر صمیمانه

– קַר לִי سردم است، احساس سرما میکنم

– הָאֲוִיר הַקַּר منطقهٔ منجمده

– קַר־מֶזֶג خونسرد

– קַר־רוּחַ خونسرد، مسلط بر احساسات

קֹר ا.ر. سردی ـ سرما || ج קָרוֹת

– קֹר־רוּחַ خونسردی ـ تسلط بر احساسات

– אַרְצוֹת הַקֹּר کشورها یا مناطق قطبی

קָרָא¹ [קָרָאתִי; יִקְרָא; קוֹרֵא; קְרָא (קִרְאִי)] ـم. קְרֹא; לִקְרֹא ف‌م. خواندن، قرائت کـ: קרא אֶת הָעִתּוֹן روزنامه را خواند [وگاهی با حرف اضافه: הוּא קוֹרֵא בַּסֵּפֶר او (از روی) کتاب میخواند] ـ طلبیدن، دعوت کـ، صدا کردن ـ ندا کردن، صدا زدن ـ موسوم کـ، نامیدن ـ خواندن [طلب کـ] ـ اعلام کـ || ف‌ل. فریاد زدن، فریاد بر آوردن ـ [با ל یا אֶל] (الف) دعوت کـ (ب) نامیدن: אֵיךְ קוֹרְאִים לְךָ = מַה שִּׁמְךָ اسم تو چیست؟ (پ) صدا زدن، خواندن

– לִקְרֹא שֵׁם مشهور شدن

– לִקְרֹא בְּשֵׁם نام بردن، ذکر کردن، تصریح کـ

– נִקְרָא مج. [נִקְרֵאתִי; יִקָּרֵא; נִקְרָא; הִקָּרֵא (הִקָּרְאִי)] ـم. לְהִקָּרֵא خوانده یا قرائت شدن ـ نامیده شدن، موسوم گردیدن ـ احضار شدن، فرا خوانده شدن ـ مشهور شدن ـ خوانده (یعنی محسوب) شدن ـ ذکر شدن

– הִקְרִיא ف‌م. [چون הִמְצִיא] وادار به خواندن کـ ـ بلند وشمرده خواندن ـ دیکته کـ

קָרָא² [" ] = קָרָה [فقط در לִקְרַאת (الف) به استقبال (ب) ازملاقات: שָׂמַחְתִּי לִקְרָאתוֹ ازملاقات وی شادمان شدم (پ) برای مقابله با: "רְדוּ לִקְרַאת מִדְיָן" (ت) در جستجوی، عقب، در پی]

– נִקְרָא ف‌ل. [چون נִקְרָא زیر קָרָא¹] = נִקְרָה [زیر קָרָה]

– הִקְרִיא ف‌م. [چون הִמְצִיא] وارد آوردن

קָרָא° ا.ر. کدوی قلیانی یا کدوی تنبل || ج קְרָאִים [קִרְאֵי] یا קְרָאוֹת [קִרְ־]

קֹרֵא [شکل اصلی קוֹרֵא]

קָרָאִים ا.ر. فرقهٔ مذهبی که معتقد به نص صریح תנך هستند وتورات شفاهی را قبول ندارند ـ [م] قرائت کنندگان (تورات)

☜ مفرد این کلمه = קָרָאִי

קָרַב ف‌ل. [چون דָּבַק ـ درصیغهٔ آینده יִקְרַב] نزدیك ب (یا شدن) ـ مقاربت ك ـ [در گفتگوی از قربانی] تقدیم شدن

– קָרְבוּ יָמָיו آفتاب عمرش بلب بام رسید

– נִקְרַב مج. [چون נִשְׁמַר] (نزدیك) آورده شدن، تقدیم شدن

– קֵרֵב ف‌م. [چون בֵּרֵךְ] نزدیك آوردن، نزدیك ك، ∴ پیش آوردن، مطرح ك ـ مقرب ك

– קֹרַב مج. [چون בֹּרַךְ] نزدیك آورده شدن ـ مقرب شدن

– הִתְקָרֵב ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] نزدیك شدن: הַפֶּסַח מִתְקָרֵב ‖ تقدیم شدن

– הִקְרִיב [چون הִקְצִיר] ف‌م. نزدیك ك ـ اهداء یا تقدیم ك، گذرانیدن (قربانی) ـ فدا کردن ـ مجاور یا متصل ك ‖ ف‌ل. نزدیك شدن: הִקְרִיבָה לָלֶדֶת نزدیك به زائیدن شد

– הָקְרַב مج. [چون הָקְצַר] نزدیك آورده شدن ـ تقدیم شدن ـ فدا شدن

קָרֵב [چون דָּבֵק] ا.فا. از קָרַב نزدیك شونده

קָרָב ا.ر. نبرد (*nabard*) ـ ج קְרָבוֹת

– אֳנִיַּת־ק׳ کشتی جنگی، ناو

– דוּ־ק׳ جنگ تن بتن

– סַיֶּרֶת־ק׳ نبرد ناو

– שְׂדֵה־ק׳ میدان جنگ، نبردگاه، رزمگاه

קֶרֶב „ [קִרְבּוֹ] میان: אֹרַח נִכְבָּד בְּקִרְבֵּנוּ ‖ شکم ـ احشاء ـ ∴ اندرون، دل ـ عین، شدت ‖ ج קִרְבִּים ـ ت קִרְבַּיִם [קִרְבֵּי برای هردو]

– מִק׳ לֵב از ته دل، از صمیم قلب

קִרְבָה ا.ث. تقرب ـ قرابت، خویشی، نسبت ـ نزدیکی، مجاورت: בְּקִרְבַת ح‌ا. (۱) در مجاورتِ (۲) جنبِ

קִרְבָה „ تماس نزدیك ـ نسبت، خویشاوندی ـ تقرب

קַרְבּוֹל* ا.ر. ـــــ

– חֻמְצַת ק׳ یا חֻמְצָה קַרְבּוֹלִית اسید فنیك

קַרְבּוּנְקוֹל* „ = גַּחֶלֶת

קַרְבּוּרָטוֹר* „ کاربوراتور، سوخت آما

קִרְבוּת ا.ث. خویشاوندی، نسبت، وابستگی ـ قرابت

קָרְבִי(ת) ص. جنگی، نبردی

קַרְבִּיד* ا.ر. کاربور

קָרְבָּן „ [־בַּן؛ ־בָּנִי] تقدیمی ـ قربانی ـ طعمه ـ سپر بلا. فداکاری، از خودگذشتگی ‖ ج ־בָּנוֹת [בְּנוֹת]

– נָפַל ק׳ לְשַׁאֲפָנוּתוֹ قربانی جاه طلبی خود شد

קַרְד [چون בֶּרֶד ]=קְרֻצֶף؛ גֶּרֶד

קֶרֶד ا.ر. [چون דֶּגֶל] =אבנית

קַרְדָּה ا.ث. [چون יַלְדָּה] خارشتر ـ بتهٔ خار ـ کنگر اوتی

קַרְדִּיט* ا.ر. =אַשְׁרַאי؛ הַקָּפָה

קַרְדִּיטוֹרִי(ת) ص. بستانکار: חֶשְׁבּוֹן קרדיטורי [یا ־דְּמִים]

קַרְדִּינָל* ا.ر. =חַשְׁמָן

קַרְדִּינָלִי(ת) = עקרי(ת)

קַרְדֹּם ا.ر. [־דְּמִי] تبر (*tabar*) یا تیشه ‖ ج ־דְּמוֹת

– עָשָׂה אֶת הַדָּבָר ק׳ לַחְפֹּר בּוֹ آنرا وسیلهٔ استفادهٔ مادی (یا نان دانی) قرار داد

קִרְדֵּם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] (با تیشه) تراشیدن

קָרָה[1] [چون קָנָה] ف‌ل. رخ دادن، اتفاق افتادن، واقع شدن: מַה ק׳ چه اتفاق افتاده یا چه شده است؟ ‖ ف‌م. مواجه شدن با، مقابله ك با

– נִקְרָה ف‌ل. [چون נִגְלָה] ملاقات ك ـ اتفاقاً حضور داشتن: נִקְרֵיתִי בַּמָּקוֹם مرا در آن محل گذر افتاد

– הִקְרָה ف‌م. [چون הִקְנָה] موجب اتفاق افتادن (چیزی) شدن ـ تعیین ك، بر گزیدن

(קָרָה[2]) נִקְרָה [چون נִגְלָה] و הִקְרָה [چون הָגְלָה] ف‌ل. محتلم شدن

קָרָה[3] ا.ث. سرمای سخت، زمهریر

קֵרָה ف‌م. [چون זֵרָה] با تیر پوشاندن

– קֹרָה مج. [چون זֹרָה] با تیر پوشانده شدن

קְרָה ا.ث. سردی [در ترکیب]: קֵרַת־נֶפֶשׁ, ק׳־רוּחַ آرامش خاطر، رضایت

קָרוּא (קְרוּאָה) ا.مف. از קָרָא[1] خوانده شده، طلبیده، دعوت شده || ج קְרוּאִים(־אוֹת) دعوت شدگان، مدعوین

קָרוֹב (קְרוֹבָה) (۱) ص. نزدیك ـ ∴ قریب الوقوع ـ مقرب (۲) ا. بسته، منسوب، خویشاوند || ج קְרוֹבִים(־בוֹת)

– הַק' אֶצְלִי آنچه محتمل یا معقول بنظر میرسد

– ק' ל نزدیك به ـ تقریباً، قریبِ

– בְּק' ق. بزودی، عنقریب

– מִק' ق. اخیراً، بتازگی ـ بزودی، عنقریب

קִרוּב ا.ر. نزدیکی ـ مجاورت ـ تماس ـ عمل نزدیك ك

– בְּק' ق. تقریباً، بطور تقریب

– "ק' פָּנִים" حسن تلقی، خوشروئی

קְרוֹבָה (۱) ا.ث. شعر ومناجات در ضمن نماز [بیشتر بصیغهٔ ج] ـ (۲) [مؤنثِ קָרוֹב]

קִרוּד ا.ر. عمل قشو زدن

קְרוּיָה ا.ث. کدوی قلیانی ونیز کوزه ای که از آن درست میکردند

קְרוּם ا.ر. پوست، قشر، پوسته ـ غشاء، شامه، پرده

– ק' הַתֹּף (בָּאוֹן) پردهٔ صماخ یا طبل گوش

– ק' שְׁחִיָּה پردهٔ بین پنجه های اردك

קְרוּמִי(ת) ص. قشری ـ نازك ـ غشائی ـ پرده دار

קְרוּמִית ا.ث. پوستهٔ نازك ـ غشاء، شامه ـ دیا فرام

קְרוֹן* ا.م. [בְּק־] (۱) واگن: קְרוֹן שֵׁנָה واگن تختخواب دار (۲) עֲגָלָה || ج קְרוֹנוֹת

קְרוֹנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] متصدی واگن ـ ارابه ران

קְרוֹנוֹעַ " واگن موتور دار || ج ־נוֹעִים

קְרוֹנִית ا.ث. چرخ دستی ـ واگن کوچك

קָרוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] [ا.مف. از קָרַע] پاره (شده)، دریده ـ ∴ در جوش وخروش، در تپش

– קְרוּעִים וּבְלוּיִים مردمان ژنده پوش وآسمان جُل

קָרוּץ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف از קָרַץ درست شده، سرشته (شده)

קִרוּר ا.ر. عمل سرد کردن

– בֵּית־ק' سرد خانه

קָרוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קָרַשׁ بسته، منعقد

קִרְזוּל ا.ر. عملِ فر دادن ← סִלְסוּל

קִרְזֵל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فر دادن ـ گرد وگلوله ك

קָרַח ف‌م. [چون שָׁלַח] طاس ك، از ته تراشیدن

– נִקְרַח مج. [چون נִשְׁלַח] بیمو یا طاس شدن ـ لخت و بی گیاه شدن

– הִתְקָרַח ف‌ل. [چون הִתְאָרַח] طاس شدن

– הִקְרִיחַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. [با קָרְחָה که مفعول مطلق است] سر خود را طاس ك ـ لخت وبی گیاه ك || ف‌ل. طاس یا لخت شدن

– הֶקְרַח مج. [چون הֶבְטַח] بی مو یا طاس (کرده) شدن ـ لخت شدن

קֵרֵחַ (קֵרַחַת) ص. طاس، بیمو ـ ∴ لخت، بی گیاه || ج קֵרְחִים(־חוֹת)

– ק' מִכָּאן וּמִכָּאן از اینجا رانده از آنجا مانده، محروم از دو جهت

קָרַח[1] ا.ر. [چون סָלַע] (۱) یخ (۲ ~) =קֹר

– אֲרוֹן ק' (۱) جایخی، یخدان (۲) מַקְרֵר

– בָּקַע אֶת הַק' راه مذاکرات را باز کردن، از بن بست بیرون آمدن

קָרַח[2] " [״] =קָרְחָה

קָרְחָה ا.ث. طاسی ـ جای بیمو ـ ∴ جای بی آب وعلف

קַרְחוֹן ا.ر. تودهٔ یخ شناور

קַרְחוּת ا.ث. طاسی

קַרְחִי(ת) ص. یخ مانند ـ ∴ شفاف

קַרְחָן[1](־חָנִית) = קֵרֵחַ الخ

קַרְחָן[2] [־חַן] (־חָנִית) ا. کارگر یخ سازی یا یخ فروشی

קָרְחַת ا.ث. [چون צַלַּחַת] طاسی (پشت سر) ـ جای رفته یا نخ نما شده (در پارچه) ـ جای لخت وبی درخت

קֵרַחַת [مؤنثِ קֵרֵחַ]

קֶרֶט ا.ر. [چون כֶּתֶל] خرده، ذره

קֶרֶט* " قیراط ـ سکهٔ کوچك قدیمی || ج קְרָטִים

קִרְטוֹב " پیمانهٔ کوچك قدیمی || ج ־טוֹבִין°

– ק' שֶׁל אֱמֶת ذره ای حقیقت

קַרְטוֹגְרָף(־רָפִית) ا. نقشه نگار

קַרְטוֹגְרַפְיָה* ا.ث. نقشه نگاری
קַרְטוּט ا.ر. ذره، ریزه
קִרְטוּם „ تراش شاخه ها یا برگهای فوقانی
קִרְטוֹן* „ (قلم) گچ
קִרְטֵם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] نوك (چیزیرا) چیدن
קִרְטֵס „ [چون פִּרְנֵס] خراشیدن یا پرداخت ك
קִרְטַע ف‌ل. [چون צִחְצַח] جست وخیز کردن
קִרְי ا.ر. [چون גִּדִּי] مخالفت ـ احتلام
קִרְי در حالت مکث קְרִי میشود
– בַּעַל־ק׳ محتلم
– רָאָה ק׳ محتلم شد
קְרִי° „ شکلی که کلمه باید خوانده شود [در برابر כְּתִיב شکلی که نوشته شده است] ـ ج קְרִיין
קָרִיא (קְרִיאָה) ص. مدعوّ، خوانده شده ـَ خوانا : כְּתָב קָרִיא || ج קְרִיאִים(־אוֹת)
קְרִיאָה ا.ث. قرائت ـ دعوت ـ ندا ـ بانگ ـ فریاد ـ نعره ـ شور : ק׳ שְׁנִיָּה שֶׁל הַצָּעַת הַחֹק شور دوم لایحه
– חֲדַר־ק׳ قرائت خانه
– סִימַן ק׳ علامت ندا یا تعجب [بدین شکل (!)]
– קְרִיאַת־בֵּינַיִם صحبت وسر وصدا در وسط سخنرانی شخص دیگر، پارازیت
קְרִיבָה „ =התקרבות
קְרִיבוּת „ نزدیکی، خویشاوندی
קָרִיד ص. [چون בָּהִיר] جرم گرفته
קִרְיָה ا.ث. (حومه) شهر ـ [با ה] مرکز دوائر دولتی ومقرّ دولت || ج קִרְיוֹת یا קְרָיוֹת [קְרִ־]
קְרִיחָה „ کندن موی سر [در مقام اسم]
קְרִיטִי*(ת) ص. بحرانی
קְרִיטֶרְיוֹן* ا.ر. محك، معیار
קְרִימָה ا.ث. تشکیل پوسته، پوست بستن
קְרִימִינָלִי*(ת) =פלילי (ת)
קַרְיָן [־יָן] (יָנִית) ا. گوینده [در رادیو] ـ کتاب خوان
קְרִינָה ا.ث. پرتو افکنی، تشعشع
קַרְיָנוּת „ گویندگی (در رادیو)
קְרִיסָה „ خم کردن زانو ـ رکوع
קְרִיעָה „ عمل پاره ك یا شکافتن ـ پارگی
– קְרִיעַת יַם־סוּף شق القمر، کار حضرت فیل
קְרִיצָה „ اشاره با چشم یا لب
קְרִיקָטוּרָה* „ کاریکاتور
קָרִיר ص. [چون בָּהִיר] خنك ـ ∴ سرد، غیر صمیمی
קַרְיֵרָה* ا.ث. کاریر ـ (حسن) سابقه carrière
קְרִירוּת „ خنکی ـ ∴ عدم صمیمیت
קַרְיֵרִיסְט*(־רִיסְטִית) ا. طالب کاریر وحسن سابقه
קָרִישׁ ا.ر. [چون פָּקִיד] دلمه، ژله
קְרִישׁוּת ا.ث. حالت چیز دلمه شده، بستگی ـ انعقاد
קָרַם [چون שָׁמַר ولی در آینده יִקְרַם] ف‌م. گسترانیدن، کشیدن || ف‌ل. پوست بستن
– נִקְרַם مج ـ ل. [چون נִשְׁמַר] (با پوست) پوشانده شدن
– הִתְקָרֵם ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] پوست بستن
– הֶקְרִים [چون הֶקְצִיר] ف‌ل. پوست بستن || ف‌م. با پوست پوشانیدن ـ منعقد یا منجمد کردن
קְרֶמָטוֹרְיוֹם* ا.ر. کورهٔ لاشه سوزی
קָרֶמִיקָה* ا.ث. سفال سازی
קֶרֶמֶת „ [چون צֶמֶרֶת] =אסכרה
קָרַן ف‌ل. [چون טָעַן] پرتوافکن ب ـ ∴ بشاش ب
– הִתְקָרֵן ف‌ل. [יִתְ־ ; מִתְ־ ; הִתְקָרֵן (־קָרְנִי)] م. לְהִתְקָרֵן شاخی یا استخوانی شدن، سخت شدن
– הִקְרִין [چون הִזְקִין] ف‌م. پخش یا افاضه ك ـ تابانیدن || ف‌ل. درخشیدن ـ شاخدار بودن
– הָקְרַן مج. [چون הָזְמַן] تابانیده شدن ـ شاخدار شدن
קֶרֶן[1] ا.ث. [קַרְנוֹ] (۱) شاخ، ∴ نیرو یا افتخار یا تکبر (۲) پرتو، شعاع، [هن] ضلع، پهلو، بر (۳) کنج، گوشه، ∴ پناه گاه || ج ـت קַרְנַיִם [קַרְנֵי]
– ק׳־אוּמָן (۱) شاخ حجامت (۲) بادکش
– ק׳־זָוִית نبش، کنج ـ ∴ گوشهٔ گمنامی
– לְגַדֵּעַ ק׳ פְּלוֹנִי پر وبال کسیرا چیدن
– קַרְנֵי רָנְטְגֶן* پرتو مجهول، اشعهٔ مجهول
קֶרֶן[2] „ [„] سرمایه، صندوق، تنخواه ـ مایه، اصل پول || ج קְרָנוֹת [קַרְ־]
קַרְנָבָל* ا.ر. کارناوال، کاروان شادی ـ کلوخ اندازان
קַרְנָזוֹל° „ =אלכסון
קָרַנְטִין* „ =הסגר [معنی دوم]

קַרְנִי(ת) ص. شاخی
קַרְנִית ا.ث. قرنیه
קַרְנָן ا.ر. [־נַן] جانور شاخدار ـ سندان دو کرّه
קַרְנָס* „ [چون עַכְבָּר] پتك
קַרְנַף „ [־נַפּוֹ] کرگدن || ج ־נַפִּים
קָרַס ف.ل. [چون שָׁמַר] خم شدن یا خوابیدن (زیر بار)
– הִקְרִיס ف.ل. [چون הִקְצִיר] ترك خوردن ـ لب ترش شدن
קֶרֶס ا.ر. [קַרְסוֹ] میخ سر کج، قلاب || ج קְרָסִים [קַרְסֵי]
– צְלַב־הַק׳ صلیب شکسته
קַרְסוֹל = קַרְסֹל || קִרְסוּם = כִּרְסוּם
קַרְסֹל ا.ر. [־סְלִי] مچ پا ـ قوزك || ج ־סְלַיִם [־סְלֵי] و ־סְלוֹת [نمیشود]
– אֵינוֹ מַגִּיעַ עַד קַרְסֳלֵי אָבִיו او ناخن چیده پدر ش‌هم
קַרְסָלִית ا.ث. زنگار، گتر guêtre
קִרְסֵם; קִרְסַם = כִּרְסֵם الخ
קָרַע ف.م. [چون שָׁלַח] پاره ك، دریدن ـ شکافتن ـ ∴ منتزع ك ـ باطل ك، موقوف ك ـ خراشیدن: קוֹרֵעַ לֵב دلخراش
– ק׳ חַלּוֹן בַּקִּיר پنجره ای در دیوار باز کرد
– נִקְרַע مج. [چون נִשְׁלַח] پاره یا دریده شدن ـ چاك داده شدن ـ ∴ موقوف شدن ـ آزرده یا خراشیده شدن
– קֻרַע ف.م. [چون גֻּרַע] چاك دادن، پاره ك ـ شکافتن
– קֹרַע مج. [چون גֹּרַע] =נִקְרַע
– הִתְקָרַע, נִתְ־ ف.ل. [چون הִתְאָרַח] پاره شدن [خود بخود یا بر اثر حادثه]
קֶרַע ا.ر. [چون פֶּתַח] پاره، [در جمع] ژنده، جامهٔ پاره ـ لکه ـ چاك، دریدگی، پارگی
קֹרַע [شکل اصلی קוֹרֵעַ]
קַרְפָּדָה ا.ث. [چون אַיָּלָה] قسمی وزغ که فقط هنگام تخم ریزی در آب میرود
קַרְפִּיוֹן* ا.ر. ماهی گول، ماهی قنات
קַרְפִּיף „ محوطه ـ انبار
קִרְפֵּף ف.م. [چون פִּרְנֵס] حصار کشیدن، محصور [کردن

קָרָק [چون שָׁמַר] ف.ل. اشاره ك (با چشم): ק׳ לִי בְּעֵינָיו با چشم بمن اشاره کرد، بمن چشمك زد || ف.م. بر هم زدن (چشم) ـ گزیدن یا جنبانیدن (لب) ـ چاك دادن، بریدن ـ سرشتن، ساختن
– נִקְרַץ مج. [چون נִשְׁמַר] بریده یا چیده شدن
– קֹרַץ مج. [چون בֹּרַר] سرشته یا ساخته شدن
קֶרֶץ ا.ر. [چون חֶגֶל] تیکه (خمیر)، چانه ـ هلاکت
קְרָצָה ا.ث. تیکه خمیر [فقط در اصطلاح زیر]
– אָכַל קְרָצָתוֹ ازاو چغلی یا سخن چینی کرد
קִרְצוּף ا.ر. عمل خراشیدن (با چیز زبر)
קַרְצִית ا.ث. کنه
קִרְצֵף ف.م. [چون פִּרְנֵס] (با چیز زبر) خراشیدن ـ
– קֹרַצַף مج. [چون שֻׁחַרַר] قشو (کرده) شدن
קִרְקְבָן ا.ر. [־בַּן] چینه دان، حوصله
קָרְקוֹל* „ پوست قره کل
קִרְקוּר ¹ „ صدای وزغ ـ غدغد ـ غار غار ـ غرغر شکم
קִרְקוּר ² „ =נְפוּץ; עִרְעוּר¹
קִרְקֵט ف.م. [چون פִּרְנֵס] کاریکاتور وار نمایش دادن
קִרְקֵס* ا.ر. [־קַס] سیرك || ج ־קְסִים [קְסֵי]
קַרְקַע [־קְעִי, ־קָעֶהָ, ־קַעֲכֶם] (ا ـ ا.م.) زمین (۲ ـ ا.ر.) کف، ته، ∴ اساس، زمینه || ج ־קָעוֹת [־קְ־]
– קוֹמַת־קַרְקַע طبقهٔ هم کف (یا محاذی کف زمین)
– כָּבַשׁ פָּנָיו וּבַק׳ سرش را پائین انداخت
קַרְקָעִי(ת) ص. زمینی، ملکی: רְכוּשׁ קרקעי
– תַּת־ק׳ زیر زمینی، تحت الارضی
קַרְקָעִית ا.ث. ته، کف
קִרְקֵף ف.م. [چون פִּרְנֵס] سر بریدن ـ پوست سر (کسیرا) کندن
קַרְקַפְּת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] (فرق) سر ـ جمجمه
קִרְקֵר [چون פִּרְנֵס] ف.ل. غار وغور کردن ـ غار غار کردن ـ غدغد کردن ـ ∴ داد وفریاد کردن || ف.م. خراب ك
קִרְקְרָן[־רַן](־רָנִית) ا. (۱) צעקן الخ (۲ ـ در صینعهٔ مؤنث) مرغی که زیاد غدغد میکند

קַרְקֶרֶת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] ته (ظرف)
קִרְקֵשׁ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] [در مورد زنگ یا جغجغه] بصدا در آوردن
קַרְקָשׁ ا.ر. [چون עַכְבָּר] زنگوله ـ جغجغه ـ متهٔ
קֵרֵר ف‌م. [چون בֵּרֵךְ] سرد کردن، ∴ از حرارت انداختن ـ کم ك، تخفیف دادن
– קֹרֵר مج. [چون בָּרֵךְ] سرد (کرده) شدن
– הִתְקָרֵר, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] سرد شدن ـ سرما خوردن
– נִתְקָרְרָה דַּעְתִּי آرام شدم، راضی شدم
– הֵקֵר ف‌م. [چون הֵבֵר] سرد یا خنك ك ـ خنك یا تازه نگاه داشتن
– הוּקַר مج. [چون הוּסַב] خنك شدن
קָרַשׁ ف‌ل. [چون קָרַב ولی در صیغهٔ آینده יִקְרַשׁ] بسته یا سفت شدن ـ منعقد شدن
– נִקְרַשׁ [چون נִשְׁמַר] و הִתְקָרֵשׁ [چون הִתְבָּרֵךְ] ف‌ل. بسته یا منعقد شدن
– הִקְרִישׁ ف‌م. [چون הִקְצִיר] منجمد کردن ـ بستن
– הֻקְרַשׁ مج. [چون הֻקְצַר] منجمد یا منعقد شدن
קֶרֶשׁ[1] ا.ر. [קַרְשׁוֹ] تخته || ج קְרָשִׁים [קַרְשֵׁי]
– ק׳־קְפִיצָה تختهٔ شیرجه
קֶרֶשׁ[2] ״ [چون דֶּגֶל] اسب افسانه ای که شاخی در وسط پیشانی دارد
קֶרֶת ا.ث. [קַרְתּוֹ] = עִיר شهر || ج קְרָתוֹת [קַרְ־]
– ״עַל־גַּפֵּי מְרוֹמֵי ק׳״ در محترم ترین مقام شهر
קִרְיַת־רוּחַ←קִרְיָה
קִרְיָתָן[־תַּן](־תָּנִית) ا. شهر ستانی، روستائی ـ ∴ آدم [کوته فکر
קִרְיָתָנוּת ا.ث. آداب وطرز فکر روستائی یا شهرستانی
קִרְיָתָנִי(ת) ص. شهرستانی ـ ∴ روستائی، کوته فکر
קָשׁ ف‌ل. [چون קָם[1] ـ در آینده יָקֹשׁ] دام گستردن
קַשׁ ا.ر. [چون גֵּן] خاشاك، کاهبن ـ کاه
– כּוֹבַע קַשׁ کلاه حصیری
קִשָּׁא←קִשּׁוּא
(קָשַׁב) הִקְשִׁיב ف‌ل ـ م. [چون הִקְצִיר] گوش دادن (به) ـ شنیدن ـ توجه ك ـ הקשיב אֹזֶן گوش فرا داشت
– הַקְשֵׁב! [ن] خبر دار! حاضر باش!

קֶשֶׁב ا.ر. [چون דֶּגֶל] توجه، شنوائی
– לְהַקְשִׁיב רַב־ק׳ خوب گوش دادن یا توجه ك
– אֵין קוֹל וְאֵין קֶשֶׁב نه صدائی است ونه ندائی، سکوت مطلق حکم فرما است
קַשָּׁב (קַשֶּׁבֶת) ص. متوجه، شنوا || ج קַשָּׁבִים(־בוֹת)
קִשָּׁבוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] = קֶשֶׁב
קָשָׁה[1] ف‌ل. [چون קָנָה ولی در صیغهٔ ا.فا. קָשֶׁה] سخت یا سفت ب ـ ∴ مشکل ب ـ سخت یا بد بنظر آمدن ـ سنگین شدن
– נִקְשָׁה ف‌ل. [چون נִגְלָה] دچار سختی شدن
– קְשָׁה [چون צְוָה] ف‌ل. سختی کشیدن || ف‌م. سخت ك: ״קִשִּׁינוּ עֹרֶף״ گردن شقی یا سر سختی کردیم
– קִשְׁתָּה בְּלִדְתָּהּ سخت زائی کرد
– הִתְקַשָּׁה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] سفت شدن ـ دچار اشکال شدن، گیر کردن ـ سخت گیری ك ـ سخت کوشیدن ـ سخت زائی ك ـ سوگواری زیاد کردن
– הִקְשָׁה [چون הִקְנָה] ف‌م. سخت ك، مشکل ك ـ سنگین ك || ف‌ل. سخت یا سفت شدن ـ سخت گیری ك ـ اشکال ك ـ سختی کشیدن، تقلا کردن: הִקְשְׁתָה לָלֶדֶת سخت زائی کرد || سر سختی ك، مقاومت ك
– הִקְשָׁה אֶת עָרְפּוֹ سر سختی یا کله شقی کرد
– הֻקְשָׁה مج. [چون הֻגְלָה] سخت یا سفت (کرده) شدن ـ دشوار شدن ـ دشوار بنظر آمدن
קָשָׁה[2] [مؤنث קָשֶׁה]
קָשֶׁה (קָשָׁה) ص. سخت، دشوار، مشکل ـ سفت ـ سفت پز: בֵּיצָה קָשָׁה || آهاری، آهار زده ـ سخت، قسی ـ سخت گیر، بی گذشت ـ صعب العلاج ـ وخیم، سخت: מַצָּב קָשֶׁה || شدید: רוּחַ קָשָׁה || تند، درشت: לָשׁוֹן ק׳ || ج קָשִׁים (קָשׁוֹת)
– קְשֵׁה־הֲבָנָה بطی الا نتقال، کند ـ پیچیده، مغلق
– קְשֵׁה־יוֹם پریشان روزگار، بیچاره
– קְשֵׁה־כְּנָפַיִם [ج ش] قاب بال
– קְשֵׁה־לֵב (۱) سخت دل (۲) עקשן
– קְשֵׁה־עֹרֶף سر سخت، کله شق، گردن شق
– קְשֵׁה־פָּנִים=עַז־פָּנִים

- קְשֵׁה־רוּחַ افسرده دل
- קְשֵׁה־קְלִיפָּה [ج ش] سخت پوست، کاسه دار
- קְשֵׁה־תְּפִיסָה بطی الا نتقال، کند ذهن
- יָד קָשָׁה سخت گیری
- מַטְבֵּעַ־קָשֶׁה پول نقد ـ پول ثابت که رواج بین المللی دارد [صابون زد
- מַיִם קָשִׁים آب نمك دار که نتوان در آن رخت را
- קָשֶׁה לִכְעוֹס دیر غضب
- קָשֶׁה לִרְצוֹת ← רָצָה

**קִשּׁוּא, קִשָּׁא** ا.ر. [קִשּׁוּאוֹ; ־אֲךָ] خیار ← מלפפון || [غ‌م.] کدوی مسمائی || ج קִשּׁוּאִים

**קַשּׁוּב (קַשּׁוּבָה)** = קַשָּׁב الخ

**קָשׁוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] سخت [در ترکیب קָשׁוּחַ (קְשׁוּחָת)]: קְשׁוּחַ־לֵב سخت دل، سنگدل

**קִשּׁוּט** ا.ر. آرایش، تزئین

**קִשּׁוּי** „ عمل سخت کـ ـ سخت زائی

**קָשׁוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از קִשֵּׁר بسته، گره زده، گره خورده، ∴ وابسته، مربوط ـ دلبسته ـ خوش بنیه

**קְשׁוֹר** ا.ر. عمل گره زدن یا بستن ـ روبان، بند ـ اتصال، ارتباط
- ק' עֲבִים تراکم ابرها

**קְשׁוּת** ا.ث. = קְשׁוֹא || ج קְשׁוּאִים

**קָשׁוֹת** ق. به درشتی، سخت ـ [م‌ا] سخنان سخت

**(קָשַׁח) הִקְשִׁיחַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] سخت کـ ـ با (کسی) سختی کـ

**קָשֶׁחַ (קְשָׁחָה)** ص. سخت (دل) ـ ج קְשֵׁחִים(־חוֹת)

**קִשְׁטְ~** ا.ر. [קִשְׁטוֹ] = אֱמֶת درستی، راستی

**קִשֵּׁט**[1] ف‌م. [چون שִׁמַּר] = קִשֵּׁט

**־קִשֵּׁט** ف‌م. [چون דִּבֵּר] آرایش دادن، زینت کـ ـ ∴ مهذب کـ

**־קֻשַּׁט** مج. [چون אֻשַּׁר] آرایش (داده) شدن

**־הִתְקַשֵּׁט** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] (خود را) آرایش کـ

**קָשַׁט**[2] ف‌ل. تیر انداختن (از کمان)

**קַשָּׁט**[1] [קַשַּׁט] (קַשָּׁטֶת چون צַמֶּרֶת) = קַשְׁטָן الخ

**קַשָּׁט**[2] [„] („) = קַשָּׁת الخ

**קַשְׁטָן(־טָנִית)** ا. دکوراتور decorator

**קַשְׁטָנוּת** ا.ث. فن دکوراسیون یا آرایش داخلی ساختمانها

**קֹשִׁי** ا.ر. [קִשְׁיוֹ; קָשְׁיָו یا קָשְׁיוֹ] (۱) سختی، دشواری، اشکال (۲) עקשנות || ج קָשְׁיִים
- בְּק' ق. بسختی، با اشکال، بزحمت
- קְשִׁי־לֵב سخت دلی، قساوت قلب
- קְשִׁי־עֹרֶף = עקשנות

**קְשָׁיָה** ا.ث. ایراد (منطقی)، اشکال ـ مسئله

**קַשְׁיוּת** „ سختی ـ سفتی ـ سر سختی ـ سخت گیری
- ק'־עֹרֶף = קְשִׁי־עֹרֶף یا עקשנות

**קָשְׁיָח (קְשִׁיחָה)** ص. سخت ـ سفت || ج קְשִׁיחִים(־חוֹת)

**קְשִׁיחוּת** ا.ث. سختی ـ ק'־לֵב سخت دلی

**קְשִׁירָה** ا.ث. عمل گره زدن یا بستن ـ ∴ بستگی، ارتباط
- קְשִׁירַת הֶסְפֵּד مویه خوانی، نوحه گری
- קְשִׁירַת כְּתָרִים ستایش وتجلیل زیاد

**קַשְׁיש** ا.ر. = גְּשִׁישׁ; קְשִׁשָׁת

**קָשִׁישׁ°** ص. [چون בָּהִיר] پیر (تر)، مسن (تر)

**קְשִׁישׁוּת** ا.ث. پیری ـ ارشدیت

**קַשִּׁית** „ نی (برای مکیدن مایعات)

**קִשְׁקוּשׁ** ا.ر. جلنگ جلنگ یا جغ جغ یا تلغ تلغ، ∴ یاوه سرائی، وراجی ـ عمل بیل زدن دور درخت

**קִשְׁקֵשׁ** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] جلنگ جلنگ یاجغ جغ کـ، ∴ وراجی کـ، یاوه سرائی کـ ـ خط خطی کـ

**־הִתְקַשְׁקֵשׁ** ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] جغ جغ کـ

**קַשְׁקַשׁ** ا.ر. [چون גַּלְגַּל] (۱) تیکهٔ کاه (۲) קַשִּׁישׁ

**קְשַׁקַּשׁ** „ [„] = קשקשת

**קַשְׁקְשָׁן(־שָׁנִית)** = פטפטן الخ

**קַשְׁקְשָׁנוּת** ا.ث. = פטפטנות

**קַשְׁקֶשֶׁת** „ [چون אַרְנֶבֶת] فلس ـ حلقه (زره) ـ [شورهٔ سر

**קִשֵּׁר** [چون שִׁמַּר] ف‌م. گره زدن، بستن ـ بر قرار کردن (روابط) ـ انگیختن || ف‌ل. فتنه انگیختن، توطئه چیدن
- ק' שִׂנְאָה עָלַי با من دشمنی ورزید

**־נִקְשַׁר** مج. [چون נִשְׁמַר] بسته شدن ـ گره خوردن ـ بهم پیوستن ـ منعقد یا سفت شدن

– קִשֵּׁר פ‌م. [چون דִּבֵּר] بستن، گره زدن ـ ∴ ارتباط دادن، متصل ك، بهم پيوستن
– קֻשַּׁר مج. [چون אֻשַּׁר] بسته يا گره زده شدن ـ ارتباط داده شدن، پيوسته شدن
– הִתְקַשֵּׁר, נִתְ־ ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְקַשֵּׁר(־קַשְׁרִי)] ـ م. לְהִתְקַשֵּׁר تماس گرفتن ـ ارتباط پيدا كردن ـ متراكم شدن ـ فتنه انگيختن، توطئه چيدن
– הֻקְשַׁר مج ـ ف‌ل. [چون הֻקְצַר] به يكديگر پيوستن، متحد شدن
קֶשֶׁר ا.ر. [چون דֶּגֶל] گره ـ ∴ ارتباط، رابطه، تماس: קְשָׁרִים מִסְחָרִיִּים روابط يا مناسبات تجارتى ‖ قيد ـ بند، مفصل ـ فتنه، توطئه، خيانت
– ק׳ גוֹרְדִי* مشكل يا عقدهٔ لا ينحل
– ק׳ יַמִּי ميل دريايى [برابر با ۱٫۸۵۳ كيلو متر]
– בְּק׳ ל نسبت به، در زمينهٔ، راجع به
– עָמַד בְּקְשָׁרִים روابط داشتن [در معاملات وغير آنها]
קַשָּׁר [קִשֵּׁר] (קַשָּׁרִית) ا. رابط، مأمور ارتباطات، متخصص مخابرات، متصدى علائم
קַשְׁרָנוּת ا.ث. تصدى ارتباطات يا مخابرات
קְשִׁישׁ [چون שָׁמֵר يا חָגַר] = קוֹשֵׁשׁ [در سطر بعد]
– קוֹשֵׁשׁ ف‌م. [چون סוֹבֵב] جمع ك، بر چيدن
– הִתְקוֹשֵׁשׁ ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] جمع شدن ـ ∴ (حواس) خود را جمع ك ـ خود را اصلاح يا تهذيب ك
קְשִׁשָּׁת ا.ث. [چون בְּקִרַּת] تختهٔ شكسته بندى ـ نى براى مكيدن مايعات
קֶשֶׁת „ [קַשְׁתִּי] كمان ـ [هنـ ه] قوس ـ آرشه (ويولن)ـ قوس قزح ‖ ج קְשָׁתוֹת [קַשְׁ־]
– בֶּן־ק׳=חֵץ تير
– כְּלֵי־ק׳ [مو] ادوات كمان دار [چون ويولن]
קַשָּׁת [קַשַּׁת] (קַשָּׁתִית) ا. تير انداز ـ [ه] برج قوس
קְשׁוּת (קְשָׁתָה) ص. كمانى ‖ ج קְשָׁתִים (קְשָׁתוֹת)
קַשְׁתִּי(ת) ص. كمانى، منحنى ـ [در بينى] قوشى
קַשְׁתִּית ا.ث. ارهٔ منبت كارى ـ عنبيه (چشم)
קַשְׁתָּנִית „ مته كمان ـ كمان (ويولن)
קַת „ [چون גַּג] دسته يا دستگيره ـ قنداق (تفنگ)
קָתֶדְרָה* „ فوتوى ـ [در دانشگاه] كرسى ‖ ج ־רוֹת يا קָאוֹת
קָתוֹלִי*(ת) ص. كاتوليك
קָתוֹלִיוּת ا.ث. اصول كاتوليكى
קָתֶל ا.ر. [چون כֶּתֶל] (۱) כֶּתֶל (۲) قطعهٔ ضخيم وچرب (از گوشت خوك)
קִתְרוֹס* „ گيتار، [در قديم] قسمى قانون

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

קב׳ = קְבוּצָה – קִבּוּץ
קב״ה = קָדוֹשׁ בָּרִיךְ הוּא
ק״ג = קִילוֹגְרַם*
קה״י یا קהי״ס = קֶרֶן הַיְסוֹד سرمايهٔ اساسى يهود
קה״ק = קֶרֶן הַקַּיֶּמֶת – קֹדֶשׁ הַקָּדָשִׁים
קהק״ל = קֶרֶן הַקַּיֶּמֶת לְיִשְׂרָאֵל
קה״ת = קְרִיאַת הַתּוֹרָה
קו(פ)״ח = קֻפַּת־חוֹלִים
קו״ק = קוֹל קוֹרֵא (כְּרוּז)
ק״ל = קִילוֹלִיטֶר* – קַל לְהָבִין
ק״מ = קִילוֹמֶטֶר*
קמ״ר = קִילוֹמֶטֶר מְרֻבָּע (رُبوع)
קצה״ע = קְצִין הָעִיר
ק״ק = קְהִלָּה קְדוֹשָׁה

# ר

ר׳ شمارهٔ ۲۰۰

**רָאָה** [יִרְאֶה; רוֹאֶה; רְאֵה (רְאִי)] ـ م. רָאוֹת; לְרָאוֹת ف‌م. دیدن: רָאִיתִי אֶת גַּן־הַחַיּוֹת ‖ درك ك ـ نظر کردن بر ـ جویا شدن از: "רְאֵה אֶת־שְׁלוֹם אַחֶיךָ" ‖ پیدا کردن، در نظر گرفتن ـ بر گزیدن، انتخاب ك ـ مهیا کردن ‖ ف‌ل. نگاه ك ـ نظر کردن ـ [با ב] تماشا کردن

– **נִרְאָה** مج. [נִרְאֵיתִי; יֵרָאֶה; נִרְאָה; הֵרָאֵה(־אִי)] ـ م. לְהֵרָאוֹת دیده شدن ـ نمودار یا ظاهر شدن ←נִרְאָה

– **הִתְרָאָה** ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] به یکدیگر نگاه ك، همدیگر را (دوباره) دیدن

– **לְהִתְרָאוֹת!** به امید تجدید دیدار (خدا نگهدار)!

– **לְהִתְרָאוֹת פָּנִים** با هم مواجه شدن یا مقابله ك

– **הֶרְאָה** ف‌م. [יַרְאֶה; מַרְאֶה; הַרְאֵה(־אִי)] ـ م. לְהַרְאוֹת نشان دادن: הֶרְאֵיתִי לוֹ אֶת הַדֶּרֶךְ ‖ نمایاندن

– **לְהַרְאוֹת פָּנִים** خود را (طوری) نشان دادن، (چنان) وانمود کردن

– **הָרְאָה** مج. [چون הָגְלָה] نشان داده شدن

**רֹאֶה** [شکل اصلی רוֹאֶה]

**רַאָה** ا.ث. شش، ریه، جگر سفید ‖ ج רֵאוֹת ریتین (*riateyn*)

**רַאֲוָה** ″ دید، تماشا ـ نمایش: לְהַצִּיג לְר׳ در معرض نمایش گذاشتن

– **אֲרוֹנִית ר׳** جعبه آئینه ـ חֲלוֹן ר׳ ویترین

**רָאוּי** ص. [چون בָּדוּק] شایسته، قابل، مناسب ـ برگزیده

– **ר׳ לְשִׁמּוּשׁ** قابل استعمال، بدرد خورنده، مفید

– **כָּר׳** ق. بنحو شایسته، چنانکه باید و شاید

**רְאוּת** ا.ف. از רָאָה

**רְאוּת** ا.ث. دید، بینائی ←רְאִיָּה

– **קְצַר־ר׳** نزدیك بین ـ קְצַר־ר׳ نزدیك بینی

– **רְחוֹק־ר׳** دور بین ـ רְחַק־ר׳ دور بینی

– **כִּרְאוֹת עֵינָיו** هر طور بنظرش برسد یا تشخیص دهد

**רַאֲוְתָן(־תָנִית)** ا. کسیکه میل مفرط به خود نمائی با بدن لخت دارد

**רַאֲוְתָנוּת** ا.ث. (جنون) خود نمائی با بدن لخت

**רְאִי** ا.ر. [רַאֲיוֹ] آئینه ـ ∴ جنبه، ماهیت ‖ ج רְאָיִים

– **ר׳ לְאֹזֶן** گوش بین [اسباب طبی]

– **לֹא ר׳ זֶה כְּר׳ זֶה** این کجا و آن کجا؟

**רֵאִי** [در حالت مکث רְאִי] ″ دید ـ منظر (ه)

**רְאִיָּה** ا.ث. دید(ن)، رؤیت ـ بینائی، باصره

– **זְוִית־ר׳** زاویهٔ رؤیت ـ ∴ (نقطه) نظر، لحاظ

– **קְצַר־ר׳** نزدیك بین ـ קְצַר־ר׳ نزدیك بینی

– **רְחוֹק־ר׳** دور بین ـ רְחַק־ר׳ دور بینی

– **רְאִית הַנּוֹלָד** پیش بینی، عاقبت اندیشی

– **רְאִית־פָּנִים** زیارت

**רְאָיָה** ″ دلیل، مدرك

**רַאָיוֹן** ا.ر. [רַאֲ־] مصاحبه ـ ملاقات ‖ ج רַאֲיוֹנוֹת

**רְאִיוּת** ا.ث. مجال دید، روشنی (هوا)

**רְאֵים** [شکل دیگر רְאֵם]

**רְאֵיין** ف‌م. [چون עִנְיֵן] با (کسی) مصاحبه ك

– **רְאֵיין** مج. [چون עִנְיָן]: הִשְׂר׳ עַל־יְדֵי הָעִתּוֹנָאִים روزنامه نگاران با وزیر مصاحبه کردند

**רְאִינוֹעַ** ا.ر. سینماتوگراف ‖ ج ־נוֹעִים

**רֵאָלִי*(ת)** ص. (۱) מַמָּשִׁי(ת) (۲) מַעֲשִׂי(ת)

**רֵאָלִיוּת** ا.ث. (۱) واقعیت (۲) רֵאָלִיּוֹם

**רֵאָלִיּוֹם*** ا.ر. واقع بینی، واقع پردازی

**רֵאָלִיסְט(־לִיסְטִית)** ا. واقع بین

**רְאֵם** ا.ر. گاو وحشی

רֵאַקְצְיָה* ا.ث. (۱) תגובה (۲) ارتجاع
רֵאַקְצְיוֹנֵר(־נֶרִית) ا. مرتجع
רֹאשׁ[1] ا.ر. سر- ∴ رئیس - ابتدا، اول: ר׳ הַשָּׁנָה || نوك، قله: ר׳ הָהָר || [هن] رأس، تارك || ج רָאשִׁים
– ר׳ חֹדֶשׁ غرهٔ ماه، اول ماه
– ר׳ הַמִּשְׁפָּחָה رئیس (یا بزرگتر) خانواده
– ר׳ הַנָּשָׁר انتهای خط پیشروی در مرز دشمن
– ר׳־הַמֶּמְשָׁלָה نخست وزیر
– יָשַׁב ר׳ در صدر نشست، مقام ریاست را احراز کرد
– יוֹשֵׁב־ר׳ رئیس (جلسه)، صدر
– מִכַּף רֶגֶל וְעַד ר׳ از سر تا پا، سراسر، تماماً
– בְּר׳ וְרִאשׁוֹנָה پیش از هر چیز
– לְר׳ גֶּבֶר برای هر مرد یا نفر
– מֵר׳ قبلاً - از ابتدا
– ר׳ בְּר׳ سر بسر، بی کم وزیاد
– רָאשֵׁי הַצָּבָא سران سپاه
– רָאשֵׁי־תֵבוֹת اختصارات، حروف اختصاری
רֹאשׁ[2] (רֹאשָׁה) ص. (۱) עֶלְיוֹן (۲ ∴) بزرگ
רֹאשׁ[3] یا רוֹשׁ ا.ر. حنظل - [بعقیده بعضی] افیون
– מֵי־ר׳ آبهای تلخ - עִנְּבֵי־ר׳ انگورهای تلخ یا سمی
רִאשׁוֹן (־שׁוֹנָה) - ج ־שׁוֹנִים (שׁוֹנוֹת) (۱) ص. نخست، اول: בַּשָּׁנָה הָרִאשׁוֹנָה || اولین، نخستین: בְּהִזְדַּמְּנוּת הָרִאשׁוֹנָה || پیشین (۲) ا. اولی [با ה] - روز اول
– רִאשׁוֹן ר׳ یکی پس از دیگری، به نوبت
– ר׳ בְּר׳ خویشاوند درجه اول [چون برادر وخواهر]
– יוֹם ר׳ روز یکشنبه
– ר׳ לְצִיּוֹן (۱) لقب حاخام باشی یهودیان سفاردیم (←ספרדי) - (۲ - ا.ث.) نام شهری در اسرائیل
– מַיִם רִאשׁוֹנִים آبدست پیش از غذا خوردن
– הָרִאשׁוֹנִים پیشینیان، متقدمین، قدما
רִאשׁוֹנָה (۱) [مؤنث רִאשׁוֹן] (۲) ق. اول، زودتر- در مقام اول (۳) ا. [در نمونه های زیر]
– בָּר׳ در ابتداء - قبلاً، سابقاً
– כְּבָרִאשׁוֹנָה مانند سابق، مثل اول
– כְּרִאשׁוֹנָה مانند دفعه اول
– לָר׳ در ابتداء - برای نخستین بار

רִאשׁוֹנוּת ا.ث. قدمت - حق تقدم
רִאשׁוֹנִי(ת) ص. اول - اولی یا اولیه: חֻמָּרִים רִאשׁוֹנִיִּים || اساسی، اصلی
– מִסְפָּר רִאשׁוֹנִי عدد اول
רִאשׁוֹנִיּוּת ا.ث. قدمت - اصلیت، اصالت
רָאשׁוּת „ ریاست: ר׳ הָעִירִיָּה
– ר׳ הַמֶּמְשָׁלָה ریاست دولت، مقام نخست وزیری
רָאשִׁי(ת) ص. عمده، اصلی
– רַב ר׳ „راو“ کل، رئیس روحانیون ←רַב[2]
– מַאֲמָר רָאשִׁי سر مقاله || מִשְׁפָּט ר׳ [د] قضیهٔ اصل
רֵאשִׁית (۱) ا.ث. آغاز، ابتداء - ∴ نوبر، نخبه- ∴ اصل، مایه (۲) ق. اولاً، اول آنکه
– ר׳ כָּל پیش از هر چیز، قبلاً
– בְּר׳ ق. در آغاز امر، در ابتداء
– אַנְשֵׁי בְּר׳ قدما، پیشینیان - پیش قدمان
– סֵפֶר בְּר׳ سفر تکوین یا پیدایش
– מַעֲשֵׂה בְר׳ (کیفیت) آفرینش جهان
– שֵׁשֶׁת יְמֵי בְּר׳ شش روز آفرینش، ∴ عهد دقیانوس
– מִבְּר׳ از ابتدا، از اول
רֵאשִׁיתִי(ת) ص. بدوی، ابتدائی، ساده
רֵאשִׁיתִיּוּת ا.ث. بدویت، سادگی
רֹאשָׁן ا.ر. [־שַׁן] بچه وزغ
רַב[1] (רַבָּה) (۱) ص. [ج רַבִּים (רַבּוֹת)] بسیار، زیاد، فراوان: יָמִים רַבִּים ایام بسیار، مدت زیاد- שָׁלוֹם רַב سلام زیاد، درود فراوان - [در مقام صفت توصیفی] بزرگ، عظیم - سخت (۲) ا. عدهٔ کثیر - [در جمع مؤنث] خیلی چیزها (۳) ق. بسیار، فراوان (٤) ح ن. بس است، کافی است! [=דַּי לְךָ]
– תּוֹדָה רַבָּה, רַב תּוֹדוֹת ←תּוֹדָה
☜ רַב در صفات مرکب רַב (רַבַּת) ودر جمع רַבֵּי (רַבּוֹת) میشود
– רַב־אֵיבָר [در جبر] چند جمله ای
– „רַב־חֶסֶד“ کثیر الاحسان
– „רַב־כֹּחַ“ =חָזָק; גִּבּוֹר
– רַב־לְשׁוֹנִי چند زبان دان - چند زبانه
– רַב־עָלִים پر برگ

- רַב־פְּעָלִים فعال ـ صاحب كارهای عظیم
- רַב־צוּרָתִי یا רַב־צוּרוֹת دارای چندین شکل
- רַב־קוֹלִי مرکب از چندین صدا
- רַב־רֶגֶל بسیار پا ـ بس پا یك
- רַב־שְׁנָתִי [گش] با دوام

**רַב**² ا.ر. [רַבּוֹ] (۱) رئیس || ج רַבִּים (۲) مالك، صاحب، ارباب || ج רַבּוֹת (۳) آموزگار || ج רַבּוֹת (٤) پیشوای روحانی یا مذهبی || ج רַבָּנִים (٥) راو: لقب علماء وروحانیون یهودی که در فقه وتفاسیر تلمودی تخصص دارند || ج רַבּוֹת (٦ ـ ن) کلمه ای که دلالت بر درجه بالاتر میکند || ج רַבִּים [← רַב־חוֹבֵל; רַב־טוּראי; רַב־סַמַל; רַב־סַרָן در زیر جزء دوم هر کدام]

- מֹשֶׁה רַבֵּנוּ עָלָיו הַשָּׁלוֹם موسی علیه السلام مولای ما
- רַבּוֹתַי! آقایان (من)!

**רַב**³ (רַבָּה) ا. [רַבּוֹ (רַבָּתּוֹ)] =קַשָּׁת الخ

**רָב**¹ [چون שָׂם] ف‌ل ـ م. نزاع كـ ـ محاجه كـ ـ شکایت كـ || ف‌م. با (کسی) نزاع كـ ـ انتقام (چیزیرا) کشیدن ـ حمایت كـ (از)

- הֵרִיב [چون הֵקִים] ف‌م ـ ل. مخاصمه با (کسی) كـ

**רָב**² [چون קָם²] ا.فا. از רָב¹ نزاع کننده ـ مخاصمه کننده

**רָב**³ [حالت مکث یا شکل دیگر רַב²]

**רֹב**¹ یا **רוֹב** ا.ر. [چون חֹב و با خط پیوند רָב־] بسیاری، کثرت، زیادی ـ اکثر (یت)

- זָכוּ בְּרֹב קוֹלוֹת حائز اکثریت شدند
- לָרֹב (۱) ق. اکثراً ـ بی نهایت ـ مدت زیادی (۲) ص. بیشمار، خیلی زیاد
- מֵרוֹב שׁ از بسکه
- עַל־פִּי־רֹב یا עַל הָרֹב اکثراً، بطور کلی
- רֻבּוֹ כְּכֻלּוֹ اکثریت قریب به اتفاق یا تقریباً تمامی آن
- רֹאשׁוֹ וְרֻבּוֹ سر تا پا، با تمام قوا

**רַבָּא, רַבָּה**° ص. = גָּדוֹל

**רַבְאַנְפִּינִי(ת)** ص. اغراق آمیز ـ دارای چندین شکل

**רָבַב**¹, **רַב** ف‌ل. [יִרְבֶּה; רַב; רְבֵה (רְבִי)] ـ م. לָרֹב زیاد شدن

- רְבַב ف‌م. [چون הִלֵּל] ده هزار برابر کردن
- רְבַב مج. [چون כְּבַד] ده هزار برابر شدن

**רָבַב**² ف‌ل ـ م. [چون חָגַג] (تیر) انداختن

**רִבֵּב** ف‌م. [چون הִלֵּל] از باران سیراب كـ ـ روغن مالی كـ

- רְבַב مج. [چون כְּבַד] با روغن چرب شدن ـ لك شدن

**רְבָב** ا.ر. (۱) שָׁמֶן (۲) لکهٔ چربی

**רְבָבָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] بیور، ده هزار

**רְבָבִית** " یك ده هزارم

**רָבֹג (רְבָגָה)** ص. روی هم انباشته، توده شده || ج רְבָגִים (רְבָגוֹת)

**רַבְגוֹנִי(ת)** ص. رنگارنگ ـ .: گوناگون، متنوع

**רַבְגוֹנִיּוּת** ا.ث. تنوع، گوناگونی

**רָבַד** ف‌م. [چون זָכַר] پوشاندن، با پوشش تزئین كـ

**רְבָד** ا.ر. [רָבְדוֹ] چینه، طبقه ـ جادهٔ (سنگ) فرش شده ـ صحن ـ رف || ج רְבָדִים [רְבָדֵי]

**רִבָּד** " [רִבַּד] لکه یا ورقهٔ چربی

**רָבָה** ف‌ل. [چون קָנָה ـ درصیغهٔ آینده יִרְבֶּה] زیاد شدن (یا بودن): יִרְבּוּ כָּמוֹךָ (انشاء الله) امثال تو زیاد شوند || طولانی شدن (یا بودن) ـ رشد کردن

- רִבָּה [چون צִוָּה] ف‌م. زیاد کردن ـ چند برابر کردن ـ افزودن ـ گنجانیدن ـ پروردن، تربیت كـ ـ [د] جمع بستن || ف‌ل. سود یا بهره گرفتن ـ نفع بردن
- לְרַבּוֹת ح‌ا. به انضمام، منجمله

**רְבָּה** مج. [چون צִוָּה] زیاد (کرده) شدن، چند برابر شدن

- הִתְרַבָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] زیاد یا فراوان شدن ـ گنجانیده شدن ـ [د] جمع بسته شدن
- הִרְבָּה ف‌م. [چون הִקְנָה] زیادکردن، کثیر کردن ـ وسعت دادن ـ بزرگ گرداندن
- הִרְבָּה לְדַבֵּר [سبك תנך] زیاد صحبت کرد، پر حرف زد، [م‌ا] حرف زدن را زیادکرد

**רַבָּה** (۱) [مؤنث רַב] (۲)=רַבָּא

**רֹבֶה** = רוֹבֶה¹

**רִבָּה**¹ ا.ث. مربا

**רִבָּה**² [باب פִּעֵל از רָבָה←]

**רְבוֹ(א)** ا.ث. =**רבבה** بیور ‖ ج **רְבוֹת** یا **רְבוֹאוֹת** ـ ت **רְבוֹתַיִם** بیست هزار

**רְבוּבָה** „ (۱) **חָלָל; שֶׁקַע** (۲) رباب

**רִבּוּד** ا.ر. تشکیل طبقات

**רִבּוּי** „ زیادی، کثرت، وفور ـ پرورش ـ [د] جمع

– ר׳ זוּגִי تثنیه [چون **שְׁבוּעַיִם** دو هفته (از **שָׁבוּעַ**) و **שְׁנָתַיִם** دو سال (از **שָׁנָה**)]

**רִבּוּלוּצְיָה*** ا.ث. = **מַהְפֵּכָה** شورش، انقلاب

**רִבּוּלוּצְיוֹנֶר(־נֶרִית)** ا. = **מַהְפְּכָן** الخ

**רִבּוֹן** ا.ر. آقا، مولی (یا مولا)، خداوند= **אָדוֹן**

ר׳ بیشتر در اصطلاحات زیر یا مشابه آنها که اسامی یا صفات باری تعالی هستند بکار میرود ومؤنث ندارد: **ר׳ הָעוֹלָמִים** رب العالمین ـ **ר׳ כָּל הַמַּעֲשִׂים** خداوند همهٔ مخلوقات ـ **רִבּוֹנוֹ שֶׁל עוֹלָם** پروردگار عالم

**רִבּוֹנוּת** ا.ث. حاکمیت

**רִבּוֹנִי(ת)** ص. دارای حق حاکمیت ـ ربانی، الهی

**רָבוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] چارگوش، مربع

**רִבּוּעַ** ا.ر. [چون **תַּפּוּחַ**] (شکل) مربع یا چارگوش ـ توان دوم، مجذور

**רִבּוּעִי(ת)** ص. [د] وابسته به درجه دوم

– **מִשְׁוָאָה רִבּוּעִית** معادله درجه دوم

**רָבוּץ** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **רָבַץ** = **שָׁכוּב** خوابیده

**רִבּוּץ** ا.ر. آب پاشی

**רִבּוּתָה** ا.ث. فضیلت ـ چیز تازه یا شگفت انگیز

**רַבָּט*** ا.ر. تخفیف (در معاملات بزرگ) ←**הֲנָחָה**

**רַבִּי** „ ربی: لقب دانشمندان یا علمای دینی یهود [در جلو اسم خاص مانند „آقای“ یا „جناب“]: **ר׳ יְהוּדָה**

**רְבִיבִים** (هج) „ رگبار [مفرد آن **רְבִיב** دیده نشده است]

**רָבִיד** „ [چون **פָּקִיד**] طوق = **עֲנָק**

**רְבִיָּה**[1] ا.ث. = **יְרִיָּה**

**רְבִיָּה**[2] „ از دیاد، پرورش

**רִבְיוֹן** ا.ر. = **רְבִיָּה**[2]

**רַבִּים** [جمع **רַב**[1]] ا.ر. (ا ـ د) جمع، صیغهٔ جمع (۲) جمع (کثیر)، (اکثریت) مردم

– **בָּ׳** ق. در ملاء عام ـ در بین مردم

**רְבִיעַ** „ [**רְבִיעוֹ**] (۱) **רֶבַע** (۲ ـ هن) ربع (محیط) دایره ‖ ج **רְבִיעִים**

**רְבִיעָה** ا.ث. (فصل) بارندگی ـ جفت گیری (بهائم)

**רְבִיעִי(ת)** ص. چهارم، چهارمی

– **יוֹם רביעי** روز چهارشنبه

– „**בְּנֵי רְבִיעִים**“ پشت چهارم، نسل چهارم

**רְבִיעִיָּה** ا.ث. قطعهٔ موسیقی برای چهار تن ـ گروه چهار چیز

**רְבִיעִית**[1] (۱) ا.ث. = **רֶבַע** ربع، (یك) چهارم: **שָׁלֹשׁ רְבִיעִיּוֹת** سه چهارم (۲) [مؤنث **רְבִיעִי**]

**רְבִיעִית**[2] ا.ث. فصل بارندگی

**רְבִיצָה** „ عمل خوابیدن [در مورد جانور]

**רִבִּית** „ (۱) سود، بهره، فرع: **בְּר׳ שֶׁל** 10% با بهرهٔ صدی ده (۲) ربا

– **מַלְוֶה בְּר׳** ربا خوار

– **ר׳ דְּרִבִּית** ربح مرکب، بهرهٔ مرکب

**(רָבַךְ) הֻרְבַּךְ** مج. [چون **הֻזְכַּר**] در روغن سرشته شدن

**רַבָּן** ا.ر. [**רַבַּן**] (۱) ربان: لقبی که به علمای تراز اول یهود وبویژه به رؤسای دانشکده های مذهبی داده میشد [مؤنث آن = **רַבָּנִית**] ـ (۲ ـ در مسابقات) **אַלּוּף**

**רַבָּנוּת** ا.ث. سمت پیشوای روحانی ومذهبی ـ مقام، ریاست

**רַבָּנִי(ת)** (۱) ص. معتقد به تورات شفاهی ـ مبنی بر تورات شفاهی، تلمودی (۲) ا. ربانی: لقب علمای مذهبی در گذشته

**רִבָּנִי(ת)** ص. مبنی بر اکثریت (آراء)

**רַבָּנָן°** پیشوایان ما [لقب روحانی]

– **דְּרַבָּנָן** متعلق به علمای دینی ـ مبنی بر تورات شفاهی

– **מִדְּרַבָּנָן** مأخوذ از تورات شفاهی

**רִבָּס** ا.ر. [**רִבֵּס**] ریواس

**רָבַע** فم. [چون **שָׁלַח**]: **הַחֲמוֹר ר׳ אֶת הָאָתוֹן** خر نر با ماده الاغ جفت گیری کرد

-נִרְבָּעָה مج. [תֵּרָבַע; נִרְבַּעַת; תֵּרָבְעִי] ـ م. לְהֵרָבֵעַ (با نر) جفت شدن
-הִרְבִּיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] جفت کردن (حیوان نر را با ماده) ـ.: بار وَر یا حاصل خیز کردن
-הֻרְבָּעָה مج. [תֻּרְבַּע; מֻרְבַּעַת]: הָאָתוֹן הרבעה עַל־יְדֵי הַחֲמוֹר الاغ نر با ماده الاغ جفت گیری کرد
רִבַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] چار گوش ك ـ به قوهٔ دو بردن
-רֻבַּע مج. [چون שֻׁלַּח] چار گوش شدن ←מְרֻבָּע
רָבַע[1] ا.ر. [چون פָּתַח] ربع، (یك) چهارم: ר׳ לְאַרְבַּע یك ربع مانده به چهار || طرف، بر [در چهار گوش] ـ وجه [در جسم چهار سطحی]
רָבַע[2] „ [„] = רביעה بارندگی
רָבַע[3] „ [„] = מִשְׁכָּב; מִרְבָּץ خوابگاه
-אָרְחוֹ וְרִבְעוֹ حرکات وسکنات او، کلیه رفتار او
רُבַע „ [چون אַרַח] ربع، یك چهارم ـ محله، برزن
רִבֵּעַ (רִבֵּעָה) (۱) ا. نبیره [پشت چهارم] ـ ج רִבְּעִים (־עוֹת) (۲) ص.: אָב רִבֵּעַ جد اعلا، پدر پدر بزرگ
רִבְעָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ربع دینار
רִבְעָה „ [چون נִדְבָּה] مجموع ٤ چیز ـ ردیف ٤ نفری
רִבְעוֹן ا.ر. مجلهٔ سه ماهه
רִבְעִי(ת) ص. متعلق به سال چهارم: כֶּרֶם רבעי
רִבְעִית ا.ث. قطعهٔ موسیقی چهار نفری
רָבַץ ف‌ل. [چون רָכַב] خوابیدن [در مورد جانوران] ـ.: وقت را ببطالت گذرانیدن ـ در کمین ب ـ وارد آمدن، نازل شدن
-הִרְבִּיץ [چون הִזְכִּיר] ف‌م. خوابانیدن ـ کار گذاشتن، نشاندن ـ آب پاشی ك (در) ـ آبیاری ك ـ .: منتشر کردن || ف‌ل. (کتك) زدن [با ל یا ב] ـ آب پاشی ك
-הֻרְבַּץ مج. [چون הֻזְכַּר] خوابانده شدن ـ آب پاشی شدن
רָבֶץ ا.ر. [چون סֶפֶר] = מִרְבָּץ
רַבְצְדִי(ת) ص. جامع الاطراف
רִבְצָל ا.ر. [چون עִכְבָּר] عنبرچه، کیسهٔ عطر ـ آمپول
רַבְצַלְעוֹן „ کثیر الاضلاع، شکل چند گوشه
רַבְצָן(־צָנִית) ا. جانوری که عادةً زیربار میخوابد
רִבְקָה* ا.ث. [רִבְקַת]=רִבְקָה || ج רִבְקוֹת [רִבְ־]

רִבְקָה „ [چون שִׁמְלָה] چند حیوان که با هم بسته شوند و نیز تسمه ای که برای این کار مصرف میشود
רִבְרֵב ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بزرگ گرداندن
-הִתְרַבְרֵב ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] خود را بزرگ ك ـ فخر فروختن
רַבְרְבָן(־בָנִית) ص. خود فروش، باد در سر
רַבְרְבָנוּת ا.ث. خود فروشی، تکبر
רַבְרְבָנִי(ת) ص. مبنی بر خود فروشی، تکبر آمیز
רַבַּת[1] ← تبصرهٔ רַב[1]
רַבַּת[2] ق. بارها، چه بسیار
רַבָּתִי° ص. = גְּדוֹלָה بزرگ
-לֹא בְּאֶלֶף ר׳נה! نه خیر! [با لحن تأکید]
-חֵיפָה ר׳ حیفای بزرگ [شهر حیفا با حومه]
רֶגֶב ا.ر. [چون דֶּגֶל] کلوخ
-יִמְתְּקוּ לוֹ רְגָבֵי עֲפָרוֹ طابَ ثراهُ [عربی]، روحش [شاد!
רָגַב ف‌ل. [چون אָשַׁר] کلوخ دار بودن ←מְרֻגָּב
רִגּוּז ا.ر. = התרגזות
רָגוּז ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָגַז خشمگین
רִגּוּל ا.ر. جاسوسی
רָגוּל ص. [چون בָּדוּק] پا بسته: גָּמַל ר׳
רֶגוּלָטוֹר* ا.ر. = וַסָּת
רֶגוּלַצְיָה* ا.ث. = וִסּוּת
רֶגוּלָרִי*(ת) ص. منظم = סָדִיר || معین = קְבוּעַ
רִגּוּם ا.ر. عمل خمپاره انداختن
רִגּוּן „ غرغر واظهار نا رضایتی
רָגוּעַ[1] ص. [چون גָּרוּעַ] تازه نفس
רָגוּעַ[2] ص. [„] طوفانی ـ .: خشمگین
רִגּוּשׁ ا.ر. ابراز احساسات وهیجان
רָגוּשׁ [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָגַשׁ = נִרְגָּשׁ
רִגּוּשִׁי(ת) ص. توأم با احساسات، شور انگیز
רָגַז ف‌ل. [چون רָכַב] لرزیدن، مرتعش یا متزلزل شدن ـ غمگین یا خشمگین شدن ـ مضطرب شدن
-נִרְגַּז ف‌ل. [چون נִרְדַּם] خشمگین یا اوقات تلخ یا عصبانی شدن
-הִתְרַגֵּז ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] خشمگین یا عصبانی شدن ـ اوقات تلخ شدن

– הִרְגִּיז פ‌م. [چون הִזְכִּיר] خشمگین یا عصبانی ك ـ مضطرب ك ـ مرتعش یا متزلزل ك

– הֶרְגֵּז مج. [چون הֻזְכַּר] خشمگین شدن، عصبانی (کرده) شدن

רַגְּז (רַגֶּזֶת) ص. لرزان، ترسو || ج רַגְּזִים(־זוֹת)

רֶגֶז ا.ر. [چون כֶּתֶל] خشم، غضب ـ سختی، زحمت

– הֵם בְּרֶגֶז با هم قهر هستند

רָגְזָה ا.ث. اضطراب، دل واپسی

רַגְזָן(־זָנִית) ا. شخص آتش مزاج وتند خو

רַגְזָנוּת ا.ث. آتش مزاجی، بد خلقی

רַגְזָנִי(ת) ص. خشم آلود، توأم با خشم وعصبانیت

רָגִיז ص. [چون בָּהִיר] آتش مزاج، تند، زود غضب

רְגִיזָה ا.ث. خشم، عصبانیت

רְגִיזוּת „ آتش مزاجی، تند خوئی

רָגִיל ص. [چون בָּהִיר] عادی: מַצָּב ר׳ || معتاد، آموخته: ר׳ לְדַבֵּר בִּצְבוּר || آزموده

– בְּר׳ ق. بطور کلی، عموماً، معمولا

– כְּר׳ ق. مطابق معمول، مانند همیشه، قاعدةً

– לֹא־ר׳ غیر عادی ـ غیر معتاد

רְגִילָה (۱) ا.ث. = רְגוּל (۲) [مؤنثِ רָגִיל]

רְגִילוּת ا.ث. اعتیاد، عادت ـ فراوانی

רְגִימָה „ عمل سنگسار کردن ـ خمپاره اندازی

רְגִינָה „ = רְגוֹן; תְּלָנָה

רְגִיעָה[1] „ استراحت، آسایش = מְנוּחָה || توافق = הִסְכֵּם

רְגִיעָה[2] „ = הִתְקַמְּטוּת [نسبت بسرما

רָגִישׁ ص. [چون בָּהִיר] حساس: ר׳ לְקֹר حساس

רְגִישָׁה ا.ث. = הִתְרַגְּשׁוּת

רְגִישׁוּת ا.ث. حساسیت

רָגַל ف‌ل. [چون רָכַב] غیبت ك، بدگوئی ك

– נִרְגַּל ف‌ل. [چون נִרְדַּם] معتاد بودن، خو گرفتن

– רִגֵּל [چون דִּבֵּר] ف‌م. جاسوسی ك (در) ـ پا بپا بردن، رهبری ك || ف‌ل. بدگوئی ك

– הִתְרַגֵּל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] عادت ك، معتاد بودن (یا شدن): לֹא הִתְרַגַּלְתִּי לָעֲשׂוֹן || خو گرفتن

– הִרְגִּיל [چون הִזְכִּיר] ف‌م. عادت دادن || ف‌ل. عادت ك

– הֶרְגֵּל مج. [چون הֻזְכַּר] معتاد شدن، عادت ك

רֶגֶל[1] ا.ث. [רַגְלַיִם] ج ـ ت רַגְלַיִם [רַגְלֵי] پا ـ پایه: רַגְלֵי הַכִּסֵּא || دامنه یا ته (کوه) ـ پی، پا، foot: واحد درازا ـ .ס (۱) رکن: רַגְלֵי הָעוֹלָם ارکان عالم (۲) قدم: רֶגֶל טוֹבָה הָיְתָה לוֹ قدمش خوب بود (۳) مناسبت، خاطر، علت: לְרֶגֶל יוֹם הוֹלַדְתּוֹ بمناسبت روز تولد او (٤) دنبال، عقب (٥ ـ درجمع) اساس: אֵין רַגְלַיִם לַדָּבָר

– בָּר׳ ق. پیاده پا، با پا (ی پیاده)

– לְר׳ ح‌ا. (۱) بمناسبتِ ـ بخاطرِ ـ بقدرِ، بر حسب – פְּשִׁיטַת־ר׳ ← פְּשִׁיטָה

– עַל ר׳ אַחַת خیلی زود، [م‌ا] در ظرف مدتی که میتوان روی یك پا ایستاد

– מֵי־רַגְלַיִם ← מַיִם

רֶגֶל[2] „ ج רְגָלִים [רַגְלֵי] دفعه، بار ـ عیدی که در آن زیارت اورشلیم واجب میشد [چون פֶּסַח← و שָׁבוּעוֹת← و סֻכּוֹת←]

– עָלָה לְר׳ به زیارت رفتن ـ עֲלִיָּה לְר׳ زیارت. עוֹלֵה־ר׳ زوّار

רְגֶלָה „ خرفه

רַגְלִי[1](ת) ص ـ ا. (سرباز) پیاده

– חֵיל־רַגְלִים پیاده نظام

רַגְלִי[2] ق. = בָּרֶגֶל پیاده

רָגַם ف‌م. [چون זָכַר] سنگسار کردن ـ (سنگ) پرت ك

– נִרְגַּם مج. [چون נִרְדַּם] سنگسار شدن

– רִגֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] (۱) רָגַם (۲) با خمپاره بمباران ك

– רֻגַּם مج. [چون אֻשַּׁר] (۱) נִרְגַּם (۲) با خمپاره بمباران شدن

רַגָּם [רַגַּם] (רַגֶּמֶת چون צַמֶּרֶת) ا. (سرباز) خمپاره انداز

רִגְמָה ا.ث. تودهٔ سنگ ـ تودهٔ مردم

רָגַן ف‌ل. [چون טָמַן] و נִרְגַּן ف‌ل. [יָרְגַן; נִרְגָּן; הֶרְגֵּן (הֶרְגְּנִי)] ـ م. לְהֶרְגֵּן غرغر واظهار نا رضایتی ك، بنای تمرد را گذاشتن

– רִגֵּן ف‌م. [چون סִכֵּן] با لحن مخالفت گفتن: רִגֵּן דְּבָרִים עַל (یا אַחַר) מִישֶׁהוּ از کسی بدگوئی ك

**רֶגֶט*** ا.ر. = **עוֹצֶר** [معنی اول]

**רֶגֶרְצִיָה*** ا.ث. تجدید (حیات)

**רָגַע**[1] ف‌ل. [چون **שָׁלַח** ـ در صیغهٔ آینده **יִרְגַּע**] آرام شدن ـ استراحت ك

– **נִרְגַּע** ف‌ل. [**יֵרָגַע; נִרְגָּע; הֵרָגַע (הֶרְגִּיעַ)**] ـ م. **לְהֵרָגַע** آرام گرفتن ـ ساکت شدن

– **הִרְגִּיעַ** [چون **הִגְבִּיהַ**] ف‌م. آرام ك، تسکین دادن || ف‌ل. آرمیدن، استراحت ك

– **הֻרְגַּע** مج. [چون **הֻבְטַח**] آرام شدن، ساکت شدن

**רָגַע**[2] [״] ف‌م. متلاطم ك || ف‌ل. ترك خوردن ـ چوروك شدن

– **הִרְגִּיעַ** ف‌ل. [چون **הִגְבִּיהַ**] چشم بر هم زدن

– **״עַד אַרְגִּיעָה״** تا چشم بر هم بزنم، در یك لحظه

**רָגֵעַ (רְגֵעָה)** ص. آسوده، آرام || ج **רְגֵעִים(־עוֹת)**

این کلمه در حالت ترکیب **רְגַע (רִגְעַת)** [درصیغهٔ ج **רִגְעֵי (רִגְעוֹת)**] میشود

**רֶגַע** ا.ر. [چون **פֶּתַח**] لحظه، آن ـ [د.م] دقیقه

– **ר׳ (אֶחָד)** ! یك لحظه صبر کن یا نگهدار !

– **ר׳ קָט** یك لحظه

– **בְּר׳** ق. در یك لحظه، آناً

– **בָּר׳** ق. فعلاً، عجالةً

– **״ר׳... ר׳...״** در یك موقع... در موقع دیگر...

– **בְּעֶבֶר רֶגַע** پس از لحظه ای

– **בּוֹ בָּרֶגַע שֶׁ** بمحض اینکه

– **בְּן ר׳** در یك لحظه، آناً

– **לְרָגָעִים** ق. لحظه به لحظه، دم بدم

**רְגַע״** [**רִגְעוֹ**] سکوت، آرامش || ج **רְגָעִים [רְגָעֵי]**

**רְגָעִי(ת)** ص. آنی ـ موقتی، زود گذر

**רֶגֶרֶס*** ا.ر. برگشت، سیر قهقرائی

**רֶגֶרְסִיבִי(ת)** ص. بر گشت کننده، قهقرائی

**רָגַשׁ** ف‌ل. [چون **רָכַב**] خروشیدن ـ از دحام ك

– **נִרְגַּשׁ** ف‌ل. [چون **נִרְדַּם**] تحت احساسات قرار گرفتن ← **נִרְגָּשׁ**

– **הִתְרַגֵּשׁ** ف‌ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] (۱) تحت تأثیر قرار گرفتن ـ ابراز احساسات ك ـ هجوم یا ازدحام ك

– **הִרְגִּישׁ** [چون **הִזְכִּיר**] ف‌م ـ ل. (حال خود را) احساس ك: (۱) **אֵיךְ מַרְגִּישׁ הַחוֹלֶה?** حال بیمار چطور است؟ (۲) **אֲנִי מַרְגִּישׁ בְּטוֹב** (یا **בְּרָע**) حالم خوب (یا بد) است || ف‌م. احساس ك، ملتفت شدن ـ به هیجان آوردن ـ تحت احساسات قرار دادن [← **מְרֻגָּשׁ**]

– **הֻרְגַּשׁ** مج. [چون **הֻזְכַּר**] محسوس ب، درك شدن

**רֶגֶשׁ** ا.ر. [**רִגְשׁוֹ**] احساس، حس: **ר׳ שְׁנְאָה** || عاطفه، احساسات ـ اضطراب، هیجان ـ جمعیت، شلوغی || ج **רְגָשׁוֹת** [**רִגְ־**] و **רְגָשִׁים** [**רִגְשֵׁי**]

– **בַּעַל־ר׳** با عاطفه ـ احساساتی

– **חֲסַר־ר׳** عاری از احساسات، بی عاطفه

– **רִגְשֵׁי נְחִיתוּת** یا **רֶגֶשׁ נ׳** حس حقارت

– **בְּר׳** ق. با هیجان ـ دسته جمعی، با جمعیت

– **בִּרְגְשֵׁי כָּבוֹד** با تقدیم احترامات

**רַגָּשׁ (רַגֶּשֶׁת)** ص. حساس || ج **רַגָּשִׁים(־שׁוֹת)**

**רִגְשָׁה** ا.ث. ازدحام، هنگامه، همهمه

**רִגְשִׁי(ת)** ص. توأم با احساسات ـ شور انگیز

**רִגְשִׁיוּת** ا.ث. کیفیت چیزی که توأم با احساسات باشد

**רַגְשָׁן(־שָׁנִית)** ص. احساساتی

**רַגְשָׁנוּת** ا.ث. احساساتی ب ـ ابراز احساسات

**רַגְשָׁנִי(ת)** ص. مبنی بر احساسات ـ احساساتی

**רֵד** [امر از فعل **יָרַד**]

**רַדַּאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] کسیکه نان را از تنور یا عسل را از کندو بیرون میآورد

**רָדַד** ف‌م. [چون **חָנַג**] مطیع ك، سر کوبی ك

– **רִדֵּד** ف‌م. [چون **הִלֵּל**] کوبیدن (آهن)، ورقه ك

– **רַדַּד** مج. [چون **כֻּבַּד**] پهن شدن، ورقه شدن

– **הִתְרַדֵּד** ف‌ل. [چون **הִתְהַלֵּל**] پهن وکشیده شدن

**רָדָד** ا.ر. [چون **דָּגָל**] قسمتی از پرده (خیمه) که روی زمین می افتد

**רָדָה** [چون **קָנָה** ـ در آینده **יִרְדֶּה**] ف‌ل. حکمرانی ك ـ گردن کشی ك || ف‌م. مطیع یا سر کوبی یا تنبیه ك ـ از تنور یا کندو در آوردن

– **נִרְדָּה** مج. [چون **נִגְלָה** ـ در آینده **יֵרָדֶה**] (۱) **נֶעֱנַשׁ** (۲) کشیده شدن (از تنور)

– רְדָה ف‌م. [چون צְוָה] فرو نشاندن ـ مطیع ك
רְדֶה, רוֹדֶה [چون קוֹנֶה] ا.فا. از רָדָה
רְדוּד ا.ر. عمل کوبیدن وورق کردن
רָדוּד ص. [چون בָּדוּק] ورقه شده، کوبیده ـ کم عمق
רְדוּי ا.ر. (۱) כְּבוּשׁ (۲) עִנּוּשׁ
רָדוּם ص. [چون בָּדוּק] (۱) נִרְדָּם (۲ .:) بیحال وخسته
רָדוּף ص. [״] (۱) حریص ومعتاد (۲) נִרְדָּף
רְדוּף ا.ر. دو، تاخت
רְדִיד یا רָדִיד ا.ر. [רְ־] برقع یا چادر ←צָעִיף ‖ ردا
רְדִיָּה ا.ث. (۱) שליטה (۲) عمل بیرون آوردن نان از تنور یا عسل از کندو
רַדְיוֹ* ا.ر. رادیو ـ بیسیم ‖ ج [برای معنی اول] מַכְשִׁירֵי ר׳
רַדְיוֹם* ״ رادیوم
רַדְיוֹס* ״ [هن] پرتوه، شعاع
רַדְיָטוֹר* ״ رادیاتور
רָדִים ص. [چون בָּהִיר] = נִרְדָּם
רַדְיָן* ا.ر. [־יָן] [ر] رادیان
רְדִיפָה ا.ث. دو ـ تعقیب [با אַחֲרֵי]: ר׳ אַחֲרֵי הָרוֹצֵחַ ‖ جفا وآزار
– ר׳ אַחֲרֵי כָּבוֹד آرزوی کسب احترام، جاه طلبی
רְדִיפוּת ״ حالت کسیکه مورد تعقیب وآزار است
רָדִיקַל* ا.ر. ریشگی، رادیکال ـ طرفدار اصلاحات اساسی [مؤنث آن = רָדִיקָלִית]
רָדִיקָלִי(ת) ص. (طرفدار اصلاحات) اساسی
רָדִיקָלִיוּת ا.ث. یا רָדִיקָלִיזְם* ا.ر. اصالت اصلاحات اساسی
(רָדַם) נִרְדַּם ف‌ل. [יֵרָדֵם; נִרְדָּם; הֵרָדֵם (הֵרָדְמִי)] ـ م. לְהֵרָדֵם بخواب (سنگین) فرو رفتن ـ مدهوش شدن
– הִרְדִּים ف‌م. [چون הִזְכִּיר] خوابانیدن ←מַרְדִּים ‖ بیهوش یا مدهوش ك
– הָרְדַּם مج. [چون הָזְכַּר] خوابانده یا بیهوش (کرده) شدن
רָדֶם ا.ر. [چون דֶּגֶל] = תרדמה
רַדָּם ״ [רַדַּם] داروی بیهوشی
רַדָּמֶת ا.ث. [چون אִלֶּמֶת] ’سبات ـ حالت خواب

רָדַף [چون זָכַר] (۱) ف‌م. دنبال ك، تعاقب ك ـ پاپی شدن، مورد زجر وآزار قرار دادن ـ ∴ جستجو کردن، طالب ب: רוֹדֵף שָׁלוֹם صلح طلب، کسیکه میکوشد تا مردم را با یکدیگر آشتی دهد (۲) ف‌ل. (الف ـ با אַחַר یا אַחֲרֵי) تعاقب یا دنبال ك ـ جستجو کردن، طالب ب ـ پیروی ك: ״רְדָפוּ אַחֲרַי״ از عقب من بیائید (ب) جفا کردن
– נִרְדַּף مج. [چون נִרְדַּם] دنبال کرده شدن، مورد تعقیب واقع شدن ←נִרְדָּף
– רְדֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] سخت تعقیب یا دنبال ك ـ پیروی ك (از) ـ استیفا (ی حق) ك
– רָדַף مج. [چون אָשַׁר] رانده شدن
רֹדֵף [شکل اصلی רוֹדֵף]
רָדֶת ا.ف. از יָרַד [فروختن
רָהַב ف‌ل. [چون שָׁאַל] متکبر انه رفتار کردن، فخر
– הִרְהִיב ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] بر انگیختن ـ تقویت قلب دادن ـ تجلیل ك ـ تولید هیبت یا شگفتی در (کسی) ك
– הִרְהִיב עֹז בְּנַפְשׁוֹ بخود جرأت داد
– מַרְהִיב עַיִן یا מ׳ עֵינַיִם شگفت آور
רָהַב ا.ر. [چون בַּעַל] (۱) גַּאֲוָה (۲) פַּחַד (۳) نام رئیس دریا، جانور افسانه ای که کنیهٔ مصر است
– דִּבְרֵי ר׳, ד׳ רְהָבִים لاف وگزاف
רָהַב ״ [چون רָחַב] چیزیکه مایهٔ فخر باشد
רַהֲבִילִיטַצְיָה* ا.ث. اعادهٔ حیثیت یا اعتبار ـ تجدیدقوا
רְהַבְתָנִי(ת) ص. تکبر آمیز
רַהָה (רָהָה) ص. بیمناك، دو دل ‖ ج רַהִים (רַהוֹת)
רָהוּט ص. [چون בָּדוּק] متداول ـ روان، سلیس: עִבְרִית רְהוּטָה ‖ تند، شکسته: כְּתָב רָהוּט
רְהוּט[1] ا.ر. (تهیه) مبل واثاثه
רְהוּט[2] ״ سلاست، روانی
רָהוּי ص. [چون בָּדוּק] حاکی از دو دلی ـ سست =רָפֶה
רְהֵט ف‌م. [چون טְהֵר] مبله ك: רִהַטְתִּי אֶת הַחֶדֶר
– רָהַט مج. [چون רָחַם] مبله شدن: חֶדֶר מְרֹהָט اطاق مبله

- הִתְרַהֵט ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] سلیس ب
- הִרְהִיט ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] سلیس ك - تیر در (بنا) بکار بردن

**רָהַט** ا.ر. [چون בַּעַל] سنگاب، آبشخور - طرهٔ گیسو

**רָהִיט** " تیر سقف - لاپهٔ شیروانی - [در جمع یعنی רָהִיטִים] مبل، اثاثه [سلاست

**רָהִיטָה** یا **רְהִיטוּת** ا.ث. تندی - عجله - روانی،

- בִּרְהִיטוּת ق. تند، با عجله

**רָהִיטָן** [־טַן] (־טָנִית) ا. مبل ساز - مبل فروش

**רָהִיטָנוּת** ا.ث. مبل سازی - مبل فروشی

**(רָהַן) הִרְהִין** ف‌م. [چون הִזְקִין] گرو گذاشتن، به رهن دادن

- הָרְהַן مج. [چون הָזְמַן - در صیغهٔ مؤنث ־הָנָה] گرو گذاشته شدن

**רוֹאֶה(־אָה)** ا.فا. از רָאָה بیننده - تماشاچی - رائی: کنیهٔ قدیمی بمعنی "نبی یا پیغمبر" || ج **רוֹאִים(־אוֹת)**

- רֹאֵה־חֶשְׁבּוֹן حسابدار (مجاز)، حسابرس

**רוֹאוֹת** ا.ث. [جمعِ רוֹאָה مؤنثِ רוֹאֶה] بینندگان [کنایه از دو چشم]

**רוֹב←רֹב**[1]

**רוֹבָאוּת** ا.ث. تیر اندازی با تفنگ

**רוֹבַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] تفنگدار

**רוֹבֶד = רֹבֶד**

**רוֹבָה**[1] ا.ر. [چون מוֹרָה] تفنگ - רוֹבֵה־צַיִד تفنگ شکاری

**רוֹבָה**[2] " ["] (مرد) جوان [مؤنث آن = רִיבָה]

**רוֹבוֹט*** " آدم مصنوعیِ خودکار - آلت

**רוֹבֵעַ** [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از רָבַע

**רוֹבַע = רֹבַע** [دراز کشیده

**רוֹבֵץ** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָבַץ خوابیده،

**רוֹגֶז** ص. ["] ا.فا. از רָגַז خشمگین، اوقات تلخ - غضب آلود: מַבָּט רֹ׳

**רוֹגֶז = רֹגֶז**

**רוֹגְזָה = רֻגְזָה**

**רוֹגְזָנִי(ת)** ص. خشم آلود، غضب آلود

**רוֹגְלָנִי(ת)** ص. مقرون به جاسوسی، حاکی از جاسوسی

**רוֹגֵן** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָגַן غرغر کننده

**רוֹדֶה** ا.ر. [چون מוֹרֶה] پهنهٔ پاروی نانوائی

**רוֹדָן [־דַן] (־דָנִית)** ا. دیکتاتور

**רוֹדָנוּת** ا.ث. دیکتاتوری

**רוֹדָנִי(ת)** ص. دیکتاتور وار، آمرانه

**רוֹדֵף** ا.فا. از רָדַף [چون שׁוֹמֵר] دنبال کننده - تعقیب کننده - جویا

**רָוָה** [چون קָנָה - در صیغهٔ ا.فا. רָוֶה] ف‌ل. سیراب شدن || ف‌م. از (چیزی) سیر شدن یا لذت بردن

- רִוָּה [چون צִוָּה] ف‌م. سیر(اب) ك - شاداب ك || ف‌ل. سیراب شدن - محظوظ شدن

- הִתְרַוָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] سیراب یا اشباع شدن - خرم شدن

- הִרְוָה ف‌م. [چون הִקְנָה] سیراب ك - سیر یا مست ك

**רָוֶה (רָוָה)** ص. ←רָוָה سیراب، آبیاری شده || ج רָוִים (רָוּוֹת)

**רָוּחַ (רְוּוָחָה)** ص. ←רָוַח جادار، وسیع - راحت از حیث جا یا فضا || ج רְוּוָחִים(־חוֹת)

**רוֹוֵחַ** ص. [چون אוֹרֵחַ] ا.فا. از רָוַח متداول، مشهور

**רָוּוִי** ص. [چون בָּדוּק] ←רָוָה سیراب (شده) - اشباع شده

**רִוּוִי** ا.ر. عمل سیراب ك، اسقا

**רוֹזֵן** " [چون שׁוֹמֵר] امیر، شخص مقتدر - [امروزه] مارکی marquis

**רוֹזְנוּת** ا.ث. رتبه یا قلمرو مارکی

**רוֹזֶנֶת** " [چون חוֹתֶנֶת] مارکیز marquise

**רָוַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] جادار یا وسیع ب - منتشر شدن، رواج یافتن، متداول ب، مورد قبول عامه ب

- רֹ׳ לוֹ احساس راحت کرد

- נִרְוַח ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] راحت ب - فرجه داشتن

- רִוַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] وسیع ك، بزرگ ك - هوا دادن

- רָוַח مج. [چون שָׁלַח] (۱) وسیع یا خوش هوا (کرده) شدن

- הִתְרַוַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] راحت ب (از حیث جا یا فضا) - دارای وضع بهتری شدن

– הִרְוַיַּח [چون הִגְבִּיהַּ] (۱) ف‌م. سود بردن، منفعت ك: הִרְוַחְתִּי עֶשְׂרִים לִירוֹת ‖ آسوده ك، [با ל] راحت بخشیدن (۲) ف‌ل. آسوده شدن ـ بهبود یافتن
– לְהַרְוִיחַ זְמַן دفع الوقت ك، استفاده از تأخیر کردن

**רָוַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] فاصله ـ ∴ گشایش، فرج (*faraj*) ـ فرجه ـ راحت ـ سود، منفعت ـ [در صیغهٔ ج یعنی רְוָחִים] بهره، فرع

**רוּחַ** ا.ث. وگاهی ا.ر. [רוּחִי; רוּחֲךָ] باد ـ جوّ ـ نفس، نفخه ـ جهت [ج جهات] ـ روح [ج ارواح] ـ ∴ جرأت، نیرو ـ جوهر، اصل، اُس ـ خُلق، حالت، اوقات ـ حالت روانی ‖ ج רוּחוֹת و רוּחִין°

ا ר' הַקֹּדֶשׁ روح القدس (*rúhol-ghodos*)
– ר' פְּרָצִים ← פֶּרֶץ
– אִישׁ־ר' نبی ـ دانشمند ـ فیلسوف ـ شخص فکور
– ר' הַחֹק روح قانون [نیت اصلی آن]
– מַרַת־ר' (اسباب) اوقات تلخی یا نا رضایتی ← מָרָה
– דִּבְרֵי־ר' سخنان بیهوده و باطل، حرفهای پوچ
– הֲנָחַת־ר' = נַחַת־ר'
– חֲמַת־ר' (۱) רֹגֶז (۲) דְּכָאוֹן
– יְקַר־ר' = יֶקֶר; נֶאֱמָן
– כְּלִי־ר' = כ' נְשִׁיפָה ساز بادی
– מַדְעֵי־הָרוּחַ علوم ادبی
– מַחֲלַת־רוּחַ بیماری روانی
– ר' רָעָה روح خبیث یا پلید ـ ∴ پریشانی ـ بد خلقی
– לְכָל הָרוּחוֹת! برود گم شود!
– יִכָּנֵס הָרוּחַ בַּאֲבִי אָבִיו! بر پدر پدرش لعنت!

**רוֹחַב** = רֹחַב

**רְוָחָה** ا.ث. [רַוְחַת; רַוְחָתִי] آسایش ـ گشایش، فرَج
– לְר' کاملاً، خوب، از هر طرف: פְּתַח אֶת פִּיךָ לְר' دهنت را خوب باز کن
– בֵּית פְּתוּחַ לְר' خانه ای که برای پذیرفتن مهمان همیشه باز است

**רַוְחָן** [־חַן] (־חָנִית) ا. استفاده چی

**רוּחָנִי**(ת) ص. روحانی ـ معنوی

**רוּחָנִיוּת** ا.ث. روحانیت

**רוֹטֵב** = רֹטֶב

**רוֹטטוֹר*** ا.ر. قسمت گردندهٔ ماشین ـ قسمی ماشین پلی کپی

**רוּטִינָה*** ا.ث. جریان عادی ـ روش عادی، عادت

**רוֹטֶל*** ا.ر. رطل = ۱۲ آونس ‖ ج רוֹטְלִים

**רוֹטְנָנִי**(ת) ص. غُرغُر کننده، غرغرو

**רוֹטַצְיוֹנִי***(ת) ص. دور گرد، گردنده

**רְוָיָה**[1] ا.ث. اشباع، پُری
– לְר' ق. بحد اشباع ‖ ح‌ن. نوش جان!

**רְוָיָה**[2] ص. = רָוֶה [مؤنث רָוֶה] سیراب ـ لبریز

**רוֹכֵב** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] سوار ـ پیوند: כַּנָּה וְר'

**רוֹכֵל** " ["] (۱) دوره گرد (۲~) = סוֹחֵר
– מָנָה כְּר' ~ به تفصیل شمردن یا معرفی ك

**רוֹכְלוּת** ا.ث. دوره گردی ـ دست فروشی

**רוֹכְסָן** ا.ر. [־סַן] زیپ zip-fastener

**רוּם**[1] [امر ومصدر از רָם]

**רוּם**[2] ا.ر. بلندی، ارتفاع ـ اوج ـ ∴ بزرگی، کبر
– ר'־לֵב و ר'־עֵינַיִם = גַּאֲוָה
– ר' מַעֲלָתוֹ جنابِ، حضرتِ
– רוּמוֹ שֶׁל עוֹלָם (۱) שָׁמַיִם (۲) بزرگترین درجه اهمیت

**רוֹם** " بلندی ـ [در مقام قید] سوی بالا

**רוֹמָא*** ا.ث. [جغ] رُم

**רוֹמָאִי***(ת) ص ـ ا. رومی، اهل رم

**רוֹמְבּוֹאִיד*** ا.ر. شبه معین

**רוֹמְבּוּס*** = מְעָיָן[2]

**רוֹמָה** [چون קוֹנָה] ا.فا. از רָמָה پرت کننده

**רוֹמֵז** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָמַז

**רוֹמִי***(ת) ا ـ ص. رومی، اهل رم ـ کاتولیکی

**רוֹמִית*** ا.ث. زبان رومی

**רוֹמֵם**[1](־מֵמָה) ص. متعال، بلند مرتبه

**רוֹמֵם**[2] ← רָם[1]

**רוֹמֶם** ا.ر. تجلیل ـ تسبیح با صدای بلند ‖ ج רוֹמְמוֹת

**רוֹמֵמָה, רוֹמֵמוּת** ا.ث. [רוֹמְמוּת] افراشتگی ـ خویشتن افرازی ‖ ج רוֹמֵמוֹת [־מְמוֹת]
– הוֹד רוֹמְמוּתוֹ جنابِ اشرف

**רוֹמְמִיוּת** ق. (با) دست بلند ـ با اطمینان

**רוֹמֵנִי**(ת) ا ـ ص. اهلِ רוֹמֵנְיָה یا رمانی

**רוֹמַנְטִי**(ת) ص. رمانی، احساساتی ـ عاشقانه

**רוֹמַנְטִיזְם*** ا.ر. يا ־טִיקָה* ا.ث. اصالت رمان ـ اصالت تصور واحساسات وخيال بافى

**רוֹמַנְיסְט*(־נִיסְטִית)** ا. رمان نويس

**רוֹמַנְס*** ا.ر. رمان عاشقانه يا ماجراجويانه - قطعهٔ موسيقى كه نمايندهٔ احساساتى باشد

**רוֹמֵס** ا ـ ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָמַס پايمال كننده ـ ستمكار

**רוֹמֶשׂ** " ["] ا.فا. از רָמַשׂ جنبنده، خزنده

**רוֹעֲנִי(ת)** ص. غرغرو

**רוּסִי(ת)** ص ـ ا. روسى، اهل روسيه

**רוּסִית** ا.ث. زبان روسى

**רוֹעַ = רֹעַ**

**(רוֹעַ) הֵרִיעַ** ف‌ل. [چون הֵנִיעַ←נָע] فرياد يا نعره زدن ـ كرنا نواختن ـ [در پيروزى] هلهله ك

**– רוֹעַע [יְרוֹעֵעַ; מְרוֹעָע]** ـ [بدون فاعل معين]: **"בַּכְּרָמִים...לֹא יְרֹעָע"** درتاكستانها فرياد شادى شنيده نميشود

**– הִתְרוֹעַע** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְ־; הִתְרוֹעַע (־עֲעִי)] ـ م. לְהִתְרוֹעֵעַ] فرياد (شادى يا افتخار آميز) بر آوردن ـ با هم رفاقت ك

**רוֹעֵד** ص. [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از רָעַד لرزنده

**רוֹעָה** ا.ر. [רוֹעֵה; רוֹעִי, רוֹעֲךָ] شبان، چوپان || ←רָעָה¹ || ج רוֹעִים

**مؤنث רוֹעָה = רוֹעָה**

**– כֶּלֶב רוֹעִים** سگ گله

**רוֹעִית** ا.ث. شعر چوپانى

**רוֹעֵם** ص. [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از רָעַם رعد آسا ـ بلند وتيز: קוֹל רוֹעֵם || در هم كشيده، تيره: פָּנִים רוֹעֲמִים

**רוֹעֵץ** ا.ر. ["] مانع، سنگ لغزش

**רוֹעֵשׁ** ص. ["] ا.فا. از רָעַשׁ متزلزل ـ پر صدا، شلوق: רְחוֹבוֹת רוֹעֲשִׁים || تند: צָבַע רוֹעֵשׁ

**רוֹפֵא** ا.ر. [רוֹפְאִי; רוֹפְאֲךָ] ا.فا. از רָפָא پزشك، طبيب: ר' עֵינַיִם چشم پزشك، كحال ـ ר' שִׁנַּיִם دندان پزشك ـ ר' בְּהֵמוֹת دام پزشك || ج רוֹפְאִים [←רוֹפְאָה]

**רוֹפְאָה** ا.ث. [רוֹפֵאת] بانو پزشك

**רוֹפֵס** ص. [چون שׁוֹמֵר] ←רָפַס (۱) רַךְ (۲) חָלוּשׁ

**רוֹפֵף**¹ ف‌م. ←רָפַף

**רוֹפֵף**² ص. [چون שׁוֹמֵר] متحرك، غير ثابت ـ نرم ـ.: مشكوك، غير قطعى

**רוּץ** [امر ومصدر از רָץ]

**רוֹצֵחַ(־צַחַת)** ا. [چون אוֹרֵחַ الخ] قاتل، آدم كش

**רוֹצְחָן; רוֹצְעָן** = רַצְחָן; רַצְעָן

**רוֹצֵץ**¹ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָצַץ

**רוֹצֵץ**² = רְצֵץ←רָצַץ

**רוֹק = רֹק**

**רוּק** [ريشهٔ הֵרִיק←רִיק¹]

**רַוָּק** ا.ر ـ ص. (مرد) عزب يا مجرد←רַוָּקָה

**רוֹקֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָקַד

**רַוָּקָה** ا.ث ـ ص. (زن) بى شوهر يا مجرد، (دختر) عزب

**רַוָּקוּת** ا.ث. زندگى مجرد، بى زنى يا بى شوهرى، [عزوبت

**רוֹקֵחַ(־קַחַת)** ا. [چون אוֹרֵחַ الخ] دارو ساز يا عطر فروش

**רוֹקְחוּת** ا.ث. داروسازى [برودرى

**רוֹקֵם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←רָקַם استاد گلدوزى و

**רוֹקֵן** ف‌م. [יְ־; מְ־; רוֹקֵן (רוֹקְנִי)] ـ م. לְרוֹקֵן = הֵרִיק خالى ك [شدن

**– רוֹקַן** مج. [יְ־; מְרוֹקָן] ـ م. רוֹקוֹן~ خالى كرده

**– נִתְרוֹקֵן** ف‌ل. [چون הִתְבּוֹנֵן] خالى شدن ـ منتقل شدن

**– נ' מִשְּׁכְרוּתוֹ** هشيار شد، مستى از سرش پريد

**רוֹקֵעַ(־קַעַת)** [چون אוֹרֵחַ الخ] ا.فا. از רָקַע

**רוֹשׁ←רֹאשׁ**³

**רוֹשֶׁם = רֹשֶׁם**

**רוֹשֵׁם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָשַׁם ثبت كننده ـ ياد داشت كننده

**– ר'־גֶּשֶׁם** باران سنج = מַד־גִּ'

**רוֹשֵׁשׁ←(רָשַׁשׁ)**

**רוֹתֵחַ(־תַּחַת)** ص. جوشنده: מַיִם רוֹתְחִים آب جوش، آبجوش || مضطرب، در جوش وخروش || ج רוֹתְחִים يا ־חִין° (־חוֹת)

– דָּן אוֹתוֹ בְּרוֹתְחִין پوستش را کند، سخت او را تنبیه کرد

**רוֹתֵם** = **רֹתֶם**

**רוֹתֵת** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از רָתַת=**רוֹעֵד**

**רָז** (از آرامی که آنهم از فارسی است) ا.ر. =**סוֹד** راز

**רָזָה** ف‌ل. [چون קָנָה ـ در صیغهٔ ا.فا. רָזֶה] لاغر شدن (یا بودن)

– **נִרְזֶה** مج. [چون נִגְלָה ـ در صیغهٔ سوم شخص יִרְזֶה] لاغر شدن [لاغر شدن

– **הִרְזָה** [چون הִקְנָה] ف‌م. لاغر کردن‖ ف‌ل.

**רָזֶה (רָזָה)** ص. [ا.فا. از רָזָה] لاغر ـ کم حاصل ـ چربی گرفته

**רָזוֹן** ا.ر. [چون גָּאוֹן] لاغری ـ ∴ کمی

**רִזּוּן** ״ عمل لاغر کردن

**רָזִי**[1] ح‌ن. =**אוֹי** وای: ר׳ לִי وای بر من

**רָזִי**[2]**(ת)** ص. = **סוֹדִי(ת)** سرّی، مرموز

**רְזִיָּה** ا.ث. لاغر شدگی

**רְזִימָה** ״ = **רמיזה**

**רָזַם** ف‌م‌ل. [چون שָׁמַר] (با چشم) اشاره ك

**רֶזֶרְבָה*** ا.ث. ذخیره ـ [ن] = **עֲתוּדוֹת**

**רֶזֶרְבִיסְט* (־בִיסְטִית)** = **עתודאי** الخ

**רָחַב** ف‌ل. [چون שָׁאַל ـ در صیغهٔ ا.فا. רָחָב] وسیع ب (یا شدن)، گشاد شدن (یا بودن)، پهن شدن (یا بودن)، بزرگ ب (یا شدن) ـ انبساط یافتن

– **נִרְחַב** ف‌ل. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث נִרְחֲבָה] وسیع شدن

– **הִתְרַחֵב** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] گشاد (تر) شدن ـ بزرگ (تر) شدن

– **הִרְחִיב** [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. وسیع ك، بزرگ (تر) ك ـ پهن ك، گستردن ـ گشاد کردن ـ ∴ بسط دادن، مفصل ك ـ توسعه دادن‖ ف‌ل. وسیع شدن، وسعت یافتن ـ زیاد شدن، توسعه یافتن ـ [با ל] رهائی دادن

– **הִרְחִיב אֶת לִבִּי** وسعت فکر بمن داد

– **הִרְחִיבוּ עָלַי פִּיהֶם** دهان بر من گشودند [بر من فخر فروختند، مرا سرزنش کردند]

– **נְאוּמוֹ הִרְחִיב אֶת דַּעְתִּי** نطق او انبساط خاطر برای من ایجاد کرد

– **הֶרְחֵב** مج. [چون הֶרְעֵל] وسیع (تر) شدن، بزرگ یا گشاد (کرده) شدن ـ توسعه یافتن

– **לִכְשֶׁיִּרְחַב** هر وقت گشایشی دست دهد یعنی بنیهٔ مالی پیدا شود

**רָחָב (רְחָבָה)** ص. پهن، وسیع ـ گشاد ـ ∴ دامنه دار‖ ج רְחָבִים(־בוֹת)

☜ این صفت در ترکیب بصورت רְחַב (רַחֲבַת) ـ ج רַחֲבֵי(־בוֹת) در می آید

– **רְחַב־אֹפֶק** دارای افق فکری وسیع

– **רְחַב־יָד** دست باز، سخی

– **רְחַב־יָדַיִם** وسیع الاطراف، قابل توسعه از هر طرف

– **רְחַב־לֵבָב** متکبر ـ دارای اطلاعات وسیع

– **בְּיָד רְחָבָה** با دستِ باز، سخاوتمندانه

– **״נֶפֶשׁ רְחָבָה״** حرص ـ جاه طلبی

**רֹחַב** ا.ر. [רָחְבּוֹ] (۱) پهنا، عرض ـ ∴ وسعت، بزرگی‖ ج רְחָבִים [רָחֲבֵי]

– **חֲתַךְ לָרֹחַב** برش عرضی

– **קַו־רֹחַב** عرض جغرافیائی ـ مدار یومیه

– **רֹחַב־לֵב** (۱) وسعت فکر یا دانش (۲) **נדיבות**

**רֶחַב** ״ [چون בַּעַל] پهنا، وسعت، [در جمع] اکناف، اطراف: רַחֲבֵי הָאָרֶץ‖ جای وسیع

**רְחָבָה** ا.ث. [چون קְעָרָה] جای وسیع، میدان

**רַחֲבוּת** ״ وسعت ـ فراوانی ـ سخاوت

**רָחְבִי(ת)** ص. عرضی: חֲתַךְ רחבי

**רְחוֹב** ا.ر. خیابان ـ کوچه‖ ج **רְחוֹבוֹת**

**רַחוּם** [صفت منحصر بخدا وفاقد اشکال صرفی] رحیم

**רָחוּם** ص. [چون בָּדוֹק] محبوب

**רְחוּמִים** (هج) ا.ر. = חִבָּה; אַהֲבָה

**רָחוּץ** ص. [چون בָּדוֹק] ا.مف. از רָחַץ شسته شده: יֶלֶד רְחוּץ יָדַיִם וּפָנִים بچهٔ دست ورو شسته

**רְחוּץ** ا.ر. = **רחיצה**

**רָחוֹק (רְחוֹקָה)** ص. دور ـ ∴ بعید، غیر معقول. بالاتر، مافوق ـ گرانتر‖ ج רְחוֹקִים(־קוֹת)

– **מֵרָחוֹק** از (جای) دور ـ از زمان خیلی پیش~

– לְמֵרָחוֹק از دور ـ از زمان قدیم ـ در آیندهٔ دور
– לְעִתִּים רְחוֹקוֹת ← עֵת
– קְרוֹבִים נַעֲשׂוּ רְחוֹקִים خویشاوندان بیگانه شدند
**רְחוֹק** ا.ر. عمل دور ساختن ـ تعویق ـ دوری، بُعد
– בְּרֹ׳ מָקוֹם (در جای) دور
**רָחוּשׁ** „ [چون נָאוֹן] زینتی که بشکل مار باشد
**רָחוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] (۱) נִרְגָּשׁ (۲) لرزان
**רְחוּשׁ** ا.ر. حرکت خفیف ـ جنب و جوش (خزندگان)
**רַחַיִם** (ה ت) „ [רֵחַי] آسیاب دستی ← טַחֲנָה
مفرد این کلمه (רֶחֶה) که ظاهراً بمعنی "هر یك از دو سنگ آسیاب" است استعمال نمیشود ← רֶכֶב و שֶׁכֶב
**רְחִיפָה** ا.ث. = מעוף; טיסה
**רָחִיץ** ص. [چون בָּהִיר] قابل شستن، شسته شدنی
**רְחִיצָה** ا.ث. شستشو، غُسل
**רְחִיקוּת** „ دوری، بُعد
**רְחִישָׁה** „ = רְחוּשׁ
– רְחִישַׁת־הַלֵּב احساس درونی
**רָחֵל** ا.ث. [רְחֵל] میش بزرگ سال || ج רְחֵלִים
**רְחֵלָה** „ = רָחֵל
**רָחַם~** ف‌م. [چون שָׁאַל] = אָהַב
– רִחֵם [יְרַחֵם; מְרַחֵם; רַחֵם (רַחֲמִי)] ـ م. לְרַחֵם ف‌ل. رحم ك، ترحم ك || ف‌م. مورد شفقت قرار دادن
– הַשֵּׁם יְרַחֵם خدا رحم خواهد کرد، خدا بزرگ است
– רָחַם مج. [יְרֻחַם; מְרֻחָם←] ـ م. רָחוּם~ مورد شفقت قرار گرفتن، بخشیده شدن
– הִתְרַחֵם ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] رحم ك
**רַחַם** ا.ر. [چون פַּחַד] = רֶחֶם
**רֶחֶם** „ [רַחֲמָה] رحم (*rahem*)، زِهدان || ج רְחָמִים [רַחֲמֵי]
**רֶחֶם** „ [רְחַם] رَحَم: قسمی لاشخور || ج „
**רַחֲמִים** (ה‌ج) ا.ر. [־מֵי; ־מָיו] رحم، شفقت
– אַב הָר׳, בַּעַל הָר׳ خداوند رحمن و رحیم
– אֵין ר׳ בַּדִּין عدالت رحم و شفقت نمی شناسد
– נָתוּן לְרַחֲמֵי... در اختیارِ، دتخوشِ...
**רַחֲמָן** (־מָנִית یا ־מָנִיָּה) ص. رحیم، رؤوف
– הָרַחֲמָן خدای رحمن و رحیم
– אָחוֹת רַחֲמָנִיָּה (زن) پرستار [در بیمارستان]
**רַחֲמָנָא°** ا.ر. خدای رحمن و رحیم
– ר׳ לִצְלָן° خدا نکند! از ما بدور!
**רַחֲמָנוּת** ا.ث. حسّ رحم، عاطفه
**רַחֲמָנִי(ת)** ص. رحیم، رحم دل ـ شفقت آمیز
**רַחֶמֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] آماس زهدان، التهاب رحم
**רַחֲמָתַיִם** „ [صیغهٔ تثنیه از רַחֲמָה~ = רַחַם]
– "רַחַם רחמתים" یکی دو دختر، یکی دو کنیز
**רָחַף** ف‌ل. [چون שָׁאַל] = רָעַד
– רִחֵף ف‌ل. [چون רִחֵם] در جا پر زدن، پر و بال را تکان دادن ـ .: قریب‌الوقوع ب
**רַחֶפֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] راه آهن کوهستانی که واگن های آن با کابل کشیده میشوند
**רָחַץ** [چون שָׁאַל] ف‌م. شستن || ف‌ل. شستشو یا آبتنی ك [شسته شدن
– נִרְחַץ مج. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث ־חֲצָה]
– רִחֵץ ف‌م. [چون רִחֵם] شستن و پاك ك
– רָחַץ مج. [چون רָחַם] شسته شدن، پاك شدن
– הִתְרַחֵץ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] شستشو کردن، خود را شستن
**רַחַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] شستشو، استحمام
– ר׳־שֶׁמֶשׁ حمام آفتابی، استحمام در آفتاب
– סִיר־ר׳=אַמְבָּט [معنی دوم]
**רָחְצָה** ا.ث. = רחיצה
**רַחְצָה** „ شستشو ـ حوض شستشو (برای دام) ـ محل آبتنی در رودخانه
– חֲדַר־ר׳ اطاق شستشو، اطاق وان دار
**רָחַק** ف‌ل. [چون שָׁאַל ولی بجای ا.فا. רָחוֹק←]
دور بودن ـ دور شدن ـ .: دوری یا اجتناب ك
– נִרְחַק مج. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث ־חֲקָה]
دور شدن
– רִחֵק ف‌م. [چون רִחֵם] دور کردن
– רָחַק مج. [چون רָחַם] دور (کرده) شدن
– הִתְרַחֵק ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] دور شدن، دوری گزیدن ـ .: اختلاف پیدا کردن

– הִרְחִיק [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. دور کردن ـ جدا کردن ـ ∴ زائل ك ‖ ف‌ل. دور شدن ـ دوری ك
– הַרְחֵק (לָ)לֶכֶת دور رفتن ـ ∴ زیاد دور شدن، افراط ك
– הֻרְחַק مج. [چون הֻרְעַל] دور (کرده) شدن ـ معزول شدن

**רְחֹק** ا.ف. از רָחַק دور بودن

**רָחַק** ا.ر. [چون בַּעַל] = רֹחַק

**רָחֵק** ص. [چون דָּבֵק] دور شونده ـ ترك کننده

**רְחַק** ا.ر. [چون רֹחַב] دوری ـ مسافت ـ فاصله

**רַחֲקוּת** ا.ث. دوری

**רִחְרוּחַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] پی بردن بچیزی با شامه

**רִחֵרַח** ف‌م. [چون צִחְצַח] با شامه به (چیزی) پی بردن

**רָחַשׁ** [چون שָׁאַל] ف‌ل. جنبیدن ـ لرزیدن ـ هجوم ك، جوشیدن ‖ ف‌م. به نجوا گفتن ـ احساس ك
– רָחַשׁ לִי כָּבוֹד احترام برای من قائل شد
– רִחֵשׁ [چون רִחֵם] ف‌ل. جنبیدن ـ خزیدن ـ هجوم کردن، لولیدن ‖ ف‌م. = הִרְחִישׁ ف‌م.
– רֻחַשׁ مج. [چون רֻחַם] شرح داده شدن
– הִתְרַחֵשׁ ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] رخ دادن، گذشتن: מַה מִּתְרַחֵשׁ שָׁם? آنجاچه خبراست یا چه میگذرد؟
– הִרְחִישׁ [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. جنباندن (لب) ـ بیرون ریختن، زیاد تولید کردن ـ بیان ك ‖ ف‌ل. هجوم ك، لولیدن ـ تولید جانور کردن ـ اندیشه ك

**רָחַשׁ** ا.ر. [چون בַּעַל] نجوا ـ احساس ـ فکر ـ اظهار

**רַחֲשׁוּשׁ** „ تکان (مختصر) ـ ∴ احساس یا فکر

**רָחַת** ا.ث. [چون פַּחַד] اوچوم: آلت برای باد دادن گندم ـ [در تنیس] راکت

**רָטַב** ف‌ل. [יִרְטַב; רְטֹב← ; רְטַב (רְטָבִי)] ـ م. רָטֹב, רָטוּב; לְרָטֹב تر شدن ـ تر بودن ـ سبز وخرم ب
– נִרְטַב ف‌ل. [יֵרָטֵב; נִרְטַב; הֵרָטֵב (הֵרָטְבִי)] ـ م. לְהֵרָטֵב تر شدن، خیس شدن: נִרְטַבְתִּי בַּגֶּשֶׁם
– הִתְרַטֵּב ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] تر شدن
– הִרְטִיב [چون הִקְצִיר] ف‌م. تر کردن، خیس ك ‖ ف‌ل. تر شدن ـ شاداب شدن ـ [د.م] جای خود را تر کردن

– הֻרְטַב مج. [چون הֻקְצַר] تر شدن

**רָטֹב** ص. [چون כָּחֹל] تر، خیس ـ ∴ سبز وخرم

**רֹטֶב** ا.ر. [چون כֹּחֶל] شیره (گوشت) ـ آب (میوه) ـ رُطب

**רִטְבּוֹן** „ [چون זִכָּרוֹן] = רְטִיבוּת

**רָטָה** ف‌م. [چون קָנָה] تسلیم ك ـ فشردن، چلاندن
– הִרְטָה ف‌م. [چون הִקְנָה] ضماد یا مشمع روی (چیزی) گذاشتن

**רַטּוֹב** ا.ر. دام سبدی، سبد مرغ گیری

**רְטוּן** „ غرغر زیر لب

**רִטּוּרִי(ת)** ص. معانی بیانی ـ فصیح وبلیغ

**רֵטוֹרִיקָה*** ا.ث. معانی بیان (وبدیع)

**רָטוּשׁ** ص. [چون כָּדוּק] خرد شده، متلاشی

**רִטּוּשׁ**[1] ا.ر. = שִׁסּוּעַ; בְּקוּעַ

**רִטּוּשׁ**[2] „ رتوش retouche

**רִטֵּט** ف‌ل. [چون הִלֵּל] لرزیدن = רָעַד
– הִרְטִיט [چون הִכְלִיל] ف‌م. لرزیدن ‖ ف‌م. لرزانیدن ـ به تپش انداختن

**רָטָט** ا.ر. [چون דָּגָל] (۱) רַעַד (۲) وحشت (بی اساس)

**רַטָּט** „ [רַטֵּט] ویبراتور vibrator

**רְטִיבוּת** ا.ث. تری ـ رطوبت ـ [د.م] پیشاب، ادرار

**רִטְיָה** „ ضماد ـ کمپرس

**רָטִיט**[1] ا.ر. [چون פָּקִיד] سفیدار

**רָטִיט**[2] ص. [چون כָּהִיר] قابل ارتعاش، لرزنده

**רָטִיפִיקַצְיָה*** ا.ث. تصویب، تأیید ←אִשּׁוּר

**רָטַן** ف‌ل. [چون זָקַן ـ در صیغهٔ ا.فا. רוֹטֵן] غ غر یا مِن من ك
– רִטֵּן ف‌م. [چون סִכֵּן] با غرغر گفتن

**רָטָן**° ا.ر. [רָטַן] پیك، چاپار

**רֶטֶן** „ [چون דֶּגֶל] غرغر ـ نا رضایتی

**רַטְנָן(־נָנִית)** ا ـ ص. (شخص) ناراضی وغرغرو

**רִטְנֵן** ف‌ل. [چون עִנְיֵן] (آهسته) غرغر کردن

**רַטְנָנִי(ת)** ص. حاکی از نارضایتی، توأم با غرغر

**רֶטְרוֹאַקְטִיבִי*(ת)** ص. عطف به ماسبق کننده

**רֶטְרוֹסְפֶּקְטִיבִי*(ת)** ص. ناظر به گذشته

**רִטֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خرد یا متلاشی ك
**–רִטֵּשׁ** مج. [چون אִשֵּׁר] خرد ومتلاشی شدن
**רִטֵּשׁ*** ״ [״] رتوش کردن ←רְטוּשׁ[2]
**–רִטֵּשׁ** مج. [چون אִשֵּׁר] رتوش شدن: תַּצְלוּם מְרֻטָּשׁ
**רַיאָה** = רֵאָה
**ריאלי** الخ = ראלי الخ
**רִיב**[1] [امرومصدر از רָב[1]] [یا רִיבִים
**רִיב**[2] ا.ر. نزاع ـ دعوا، مرافعه ـ مخاصمه || ج רִיבוֹת
**–״אִישׁ ר׳״** طرف دعوا ـ متخاصم ـ مرد فتنه جو
**–בָּא בְּר׳** وارد نزاع شد
**רִיבָה** ا.ث. = נערה دختر جوان ←רוֹבָה[2]
**רֵיחַ** ا.ر. [רֵיחוֹ, רֵיחֵךְ] بو، رایحه ـ بویایی، شامه ـ ∴ ذره، خرده ـ کوچك ترین شباهت ـ شهرت، نام || ج רֵיחוֹת
**(רֵיחַ) הֵרֵיחַ** ف‌م ـ ل. [הֵרִיחוֹתִי یا הֵרַחְתִּי; יָרֵיחַ; מֵרִיחַ; הָרַח (הָרִיחִי)] ـ م. לְהָרִיחַ بو کردن، استشمام ك ـ ∴ پی به (چیزی) بردن، پیش بینی ك ـ احساس ك، بو بردن
**רֵיחָה** ا.ث. = הֲרָחָה بویایی، شامه ـ استشمام
**–טַבַּק־ר׳** انفیه
**רֵיחַיִם** = רֵחַיִם
**רֵיחָן** ا.ر. [־חַן] گیاه خوشبو ـ ریحان
**רֵיחָנִי(ת)** ص. خوشبو، معطر
**–אֲסוּנָה רֵיחָנִית** عطر شاهی
**רֵיחָנִיוּת** ا.ث. خوشبوئی، بوی خوش
**רִיטוּאָל*** ا.ر. مراسم (عبادت)
**רֵים** = רְאֵם
**רִיס**[1] ا.ر. مژه، مژگان
**רִיס**[2] ״ = אֶרֶס [میل
**רִיס**[3] ״ اسپریس ـ واحد قدیمی برابر با دو پانزدهم
**רִיסָה** ا.ث. [بیشتر در جمع: רִיפוֹת] بلغور
**רִיצָה** ״ دو: عمل دویدن ـ مسابقهٔ دو
**(רִיק[1]) הֵרִיק** ف‌م. [چون הֵפִיר یا הֵקִים] خالی ك، تهی ك ـ بیرون آوردن (شمشیر) ـ (بجنگ) فرا خواندن ـ ∴ ریختن، بارانیدن
**–הֵרִיק מִכְלִי אֶל כְּלִי** بزبان دیگر منتقل ك، ترجمه ك
**–הוֹרִיק** مج. [چون הוֹקִם] خالی شدن ـ ظرف بظرف شدن ـ منتقل شدن ـ ریخته شدن
**–נָרוֹק** مج. [יֵרוֹק; נָרוֹק; הֵרוֹק (הֵרוֹקִי)] ـ م. לְהֵרוֹק ریخته یا خالی شدن
**ריק**[2] (۱) ا.ر. بطالت، پوچی ـ چیز باطل ـ خلاء vacuum (*khala'*) (۲) ق. عبث، بیهوده
**–לְר׳, לָר׳, בְּדֵי ר׳** ق. عبث، بیهوده
**רֵיק (רֵיקָה)** ص. تهی، خالی ـ ∴ بی مغز، پوك ـ باطل ـ مهمل، بی عرضه، بی وجود
**–נַפְשׁוֹ רֵיקָה** شکمش خالی است
**–מְרַדֵּף רֵיקִים** آدم سفیه یا مهمل
**–לֹא דָבָר רֵיק הוּא** موضوع باین سادگی نیست
**רֵיקָא** یا **רֵיקָה*** ص. ابله ومهمل
**רֵיקוּת** ا.ث. حالت چیز خالی ـ ∴ بیهودگی، پوچی
**רֵיקָם** ق. دست خالی، بدون اخذ نتیجه ـ عبث
**רֵיקָן(־קָנִית)** ص. خالی، تهی، ∴ نادان ـ بی قاتق
**–עַל לֵב ר׳** با شکم خالی
**רֵיקָנוּת** ا.ث. حالت چیز خالی ـ ∴ پوچی، بطالت
**רִיקְשָׁה*** ״ دوچرخهٔ باری که آدم آنرا میکشد
**רִיר**[1] ا.ر. آب دهان، خیو، 'تف
**–ר׳ חַלָּמוּת** مایع لزج [چون سفیدهٔ تخم مرغ]
**רִיר**[2] [امر ومصدر از רָר]
**רִירִי(ת)** ص. لزج، 'مخاطی
**רִירִיוּת** ا.ث. لزوجت ـ مخاطیت
**רִישׁ**[1] [امر ومصدر از רָשׁ[1]]
**רִישׁ**[2] یا **רֵישׁ** ا.ر. = דַּלוּת فقر
**רִישׁוּת** ا.ث. = דַּלוּת فقر
**רַךְ[1] (רַכָּה)** ص. نرم ـ لطیف ـ نازك ـ ملایم ـ ضعیف || ج רַכִּים (רַכּוֹת)
**–גִּיל רַךְ** سن کودکی
**–הַחֵךְ הָרַךְ** شراع الحنك، کام گوشتی
**–בְּפֶה רַךְ** با زبان چرب ونرم
**–רַךְ בַּשָּׁנִים** خرد سال، جوان
**–רַךְ־אַפַּיִם** نرم، ضعیف النفس
**–רַךְ־לֵבָב** 'بز دل، ترسو = פחדן
**–רַכּוּת** سخنان ملایم ونرم

**רַךְ** ² ←**רָכַךְ**

**רַךְ** ا.ر. [چون **חֵב**] نرمی ـ نازکی ـ لطافت
– **רַךְ־הַלֵּב** بزدلی

**רָכַב** ف.ل. [**יִרְכַּב**; **רוֹכֵב**; **רְכֵב** (**רִכְבִי**)] ـ م. **רָכֹב**, **רְכוֹב**; **לִרְכֹּב** سوار شدن (یا بودن): **רָכַבְתִּי עַל הַסּוּס** بر اسب سوار شدم، سوارِ اسب شدم
– "**רֹכֵב שָׁמַיִם**" سوار آسمانها [صفت باری تعالی]
– **נִרְכַּב** ف.ل ـ مج. [چون **נִרְדַּם**] سواری دادن
– **רִכֵּב** ف.م. [چون **דִּבֵּר**] ترکیب ك [در شیمی]
– **רֻכַּב** مج. [چون **אֻשַּׁר**] ترکیب شدن
– **הִתְרַכֵּב** ف.ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] ترکیب شدن
– **הִרְכִּיב** ف.م. [چون **הִזְכִּיר**] سوار کردن ـ تشکیل دادن (کابینه) ـ پیوند زدن ـ ترکیب ك [در شیمی] ـ تلقیح ك: **לְהַרְכִּיב לַיְלָדִים נְסִיוּב חְסוּן נֶגֶד אֲבַעְבּוּעוֹת** آبلهٔ اطفال را کوبیدن، کودکان را بر ضد آبله تلقیح ك
– **הִרְכִּיב מִשְׁקָפַיִם עַל אַפּוֹ** عینك زد
– **הֻרְכַּב** مج. [چون **הֻזְכַּר**] سوار کرده شدن ـ تشکیل (داده) شدن ـ پیوند (زده) شدن ـ ترکیب شدن ـ تلقیح شدن

**רֶכֶב** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] وسیلهٔ نقلیه، گردونه، [در قدیم] عرابه، ارابه ـ سوار ـ سنگ بالائی آسیاب ـ پیوند
– **ר' צִדִּי** سایدکار side-car
– **כְּלֵי־ר'** وسائط نقلیه، وسائل نقلیه

**רַכָּב** [**רַכַּב**] (**רַכָּבִית**) ا. ارابه ران ـ اسب سوار

**רִכְבָּה** ا.ث. = רכיבה

**רְכֻבָּה** ״ = **אַרְכּוּב**

**רַכֶּבֶת** ״ [چون **צַמֶּרֶת**] قطار (راه آهن)
– **תַּחֲנַת ר'** ایستگاه راه آهن

**רְכוּב** ا.ر. مرکب ـ عرابه ـ وسائط نقلیه

**רָכוּב** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **רָכַב** سوار (شده)
– **סוּס ר'** اسبی که سوار آن شده اند
– **מִשְׁטָרָה רְכוּבָה** پلیس سوار (ه)

**רְכוּבָה** ا.ث. = ארכובה زانو (ئی)

**רְכוּז** ا.ر. تمرکز ـ مرکز، موضع
– **מַחֲנֵה־ר'** باز داشت گاه

**רְכוּךְ** ا.ر. عمل نرم ك یا نازك ك یا سست ك

**רָכוּן** ص. [چون **בָּדוּק**] = **כָּפוּף** خمیده، دولا

**רָכוּס** ص. [״] ا.مف. از **רָכַס** دکمه انداخته

**רְכוּשׁ** ا.ر. مال، اموال، دولت، دارائی: **מַס ר'** مالیات بر دارائی ‖ سرمایه = **הוֹן**

**רְכוּשָׁן[־שַׁן](־שָׁנִית)** ا. سرمایه دار

**רְכוּשָׁנוּת** ا.ث. سرمایه داری

**רְכוּשָׁנִי(ת)** ص. مبنی بر سر مایه داری

**רַכּוּת** ا.ث. نرمی ـ نازکی ـ :. سستی
– **ר'־לֵב** (۱) **פחדנות** (۲) رقت قلب

**רִכֵּז** ف.م. [چون **דִּבֵּר**] تمرکز دادن، متمرکز کردن: **אֵינִי יָכוֹל לְרַכֵּז אֶת תְּשׂוּמֶת־הַלֵּב** نمیتوانم حواس خود را جمع کنم ‖ غلیظ ك [←**מָרְכָּז**]
– **רֻכַּז** مج. [چون **אֻשַּׁר**] تمرکز داده شدن ـ غلیظ شدن
– **הִתְרַכֵּז** ف.ل. [چون **הִתְקַשֵּׁר**] متمرکز شدن ـ حواس خود را جمع ك

**רַכֶּזֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] صفحه کلید ـ صفحهٔ [تقسیم برق]

**רְכִיב** ا.ر. جزء (ترکیب کننده) [ج اجزاء]

**רְכִיבָה** ا.ث. عمل سوار شدن، سواری
– **בַּר'** ق. سواره

**רָכִיךְ** ° ص. [چون **בָּהִיר**] تا اندازه ای نرم یانازك

**רַכִּיכָה** ا.ث. جانور نرم تن

**רַכִּיכוּת** ״ = **רְכִיכוּת**

**רְכִיכוּת** ״ نرمی مختصر

**רָכִיל** ا.ر. [چون **פָּקִיד**] بد گوئی، غیبت، نمامی، [سخن چینی]
– **אִישׁ ר'** یا **הוֹלֵךְ ר'** سخن چین، نمام
– **הָלַךְ ר'** غیبت یا سخن چینی ك

**רְכִילַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] سخن چین، نمام

**רְכִילוּת** ا.ث. بد گوئی، غیبت، سخن چینی، نمامی

**רָכִין** ص. [چون **בָּהִיר**] خم شو، کج شو: **מַשְׁאִית רְכִינָה** کامیون کمپرسی (که خم شده با رخودراخالی میکند)

**רְכִיסָה** ا.ث. بستن چیزی با دکمه یا قلاب←**כפתור**

**רְכִישָׁה** ״ حصول، تحصیل ـ تصرف، خرید

**רַכִּית** ״ نرمی یا ملاست استخوان

(רָכַךְ) רַךְ ف‌ل. [چون (קָלַל) קַל] نرم شدن ـ ∴ رقت پیدا کردن ـ چرب ونرم ب (یا شدن) ـ ضعیف شدن

– רַכּוּ פָּנָיו روی آنرا نداشت که...، خجالت کشید

– רַכֵּךְ ف‌م. [چون הִלֵּל] نرم ك ـ التیام دادن ـ رقیق ك ـ سست یا ضعیف ك [یافتن

– רָכַךְ مج. [چون אָשַׁר] نرم (کرده) شدن ـ التیام

– הִתְרַכֵּךְ ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] نرم شدن

– הֵרַךְ ف‌م. [הֵרִיכוֹתִי یا הֵרַכְתִּי; יָרֵךְ; מֵרַךְ; הָרֵךְ (הָרִיכִי)] ـ م. לְהָרֵךְ نرم ك ـ نازك ك ـ ضعیف ك

– הוּרַךְ مج. [چون הוּסַב] نرم (کرده) شدن: הוּרַךְ לִבּוֹ دلش نرم شد، رقت پیدا کرد

רַכֶּכֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] = רַכִּית

רָכַל ف‌ل. [چون זָכַר] خرده فروشی کردن، دوره گردی ك

– הִרְכִּיל ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] بدگوئی یا سخن چینی ك

רָכֶל ا.ر. [چون דָּגֶל] = רְכִילוּת

רַכְלָה ا.ث. (۱) سحورة (۲) מִסְחָר

רִכְלֵל ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] [د.م] بدگوئی کردن، سخن چینی ك

רַכְלָן(־לָנִית) ا ـ ص. سخن چین، نمام

רַכְלָנוּת, ־לְתָנוּת ا.ث. انتشار سخنان غیبت آمیز

רִכֵּן ف‌م. [چون סִבֵּן] پائین آوردن، خم ك

– הִרְכִּין ف‌م. [چون הִזְקִין] خم ك

– לְהַרְכִּין אֹזֶן گوش فرا داشتن

– הָרְכַּן مج. [چون הָזְמַן] خم کرده شدن

רָכַס ف‌م. [چون זָכַר] بستن (با دکمه یا قلاب)

– נִרְכַּס مج. [چون נִרְדַּם] با دکمه یا قلاب بسته شدن

– רִכֵּס [چون דִּבֵּר] = רָכַס

– רָכַּס مج. [چون אָשַׁר] بسته یا متصل شدن

רֹכֶס ا.ر. [چون קֹמֶץ] (۱) حیله یا کجی (۲) = רֶכֶס[1]

רֶכֶס[1] " [چون דֶּגֶל] سلسله: ר׳ הָרִים

רֶכֶס[2] " [רִכְסוֹ] دکمه یا قزن برای بستن سر آستین || ج רְכָסִים ـ ت רִכְסֵיִם [רִכְסֵי برای هردو]

רַכְרוּכִי(ת) ص. تا اندازه ای نرم ـ ∴ بی ثبات

רַכְרוּכִית ا.ث. نرمی کم ـ ∴ عدم ثبات، سستی

רַכְרַךְ(־רַכָּה) ص. نرم ـ لطیف ـ ملایم || ج ־רַכִּים (־רַכּוֹת)

רִכְרֵךְ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] کمی نرم ك ـ رساندن (دمل)

– רָכְרַךְ مج. [چون גָּלְגַּל] کمی نرم شدن

רַכְרֻכוּת ا.ث. نرمیِ مختصر

רָכַשׁ ف‌م. [چون זָכַר] بدست آوردن، تحصیل ك ـ تصرف ك، خریداری ك [شدن

– נִרְכַּשׁ مج. [چون נִזְכַּר] بدست آورده شدن، تصرف

– הִרְכִּישׁ ف‌م. [چون הִזְכִּיר] به تصرف (کسی) در آوردن [کسب شدن

– הָרְכַּשׁ مج. [چون הָזְכַּר] بدست آورده شدن،

רֶכֶשׁ ا.ر. [چون דֶּגֶל] اسب (تند رو) ـ [ن] تدارکات

רֶלָטִיבִי*(ת) = יַחֲסִי(ת)

רֶלָטִיבִיוּת ا.ث. = יחס(י)ות

רָם[1] ف‌ل. [چون קָם] بلند بودن (یا شدن) ـ مرتفع شدن ـ ∴ عالی وبلند مرتبه ب ـ فخر فروختن ـ مغرور یا منحرف شدن

– רוּם הוֹדוֹ جلّ جلاله

– רָמָה יָדוֹ دست او بلند شد: نیرومند یا پیروز شد

– רָם רֹאשׁוֹ سر بلند یا سر افراز شد

– נָרוֹם ف‌ل. [ירום; נָרוֹם; הֵרוֹם (הֲרוֹמִי)] ـ م. לְהֵרוֹם بلند شدن، صعود کردن ـ جدا شدن، دور شدن

– רוֹמֵם ف‌م. [چون קוֹמֵם] بلند کردن، ∴ بر افراشتن، تجلیل ك ـ پروردن، رشد دادن، بزرگ ك ـ بنا یا تعمیر کردن

– רוֹמַם مج. [יְרוֹמַם; מְרוֹמָם←] بلند (کرده) شدن ـ برتر یا منزه ب

– הִתְרוֹמֵם ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] بلند شدن ـ متصاعد شدن ـ ∴ گردن افراختن

– הֵרִים ف‌م. [چون הֵקִים یا הֵפִיר] بلند کردن: אַל תָּרִים אֶת יָדְךָ עָלָיו دست روی او بلند نکن || برداشتن ـ بر پا کردن، نصب ك ـ ∴ جدا یا ممتاز کردن ـ سر افراز یا بزرگ گرداندن ـ دادن (هدیه)، تخصیص دادن

– הוּרַם مج. [چون הוּקַם] بلند (کرده) شدن ـ برداشته یا جدا شدن

**רָם**[2] (רָמָה) ص. [ا.فا. از רָם[1]] بلند، مرتفع ـ ∴ متعال ـ حاکی از غرور، مغرور: עֵינַיִם רָמוֹת ـ [در ترکیب רָם (רַמַּת) ـ ج רָמֵי (רָמוֹת)]

– (בְּ)קוֹל רָם (با صدای) بلند

– רָם־הַמַּעֲלָה بلند مرتبه، والا مقام

– רָם־לֵבָב یا רָם־עֵינַיִם = גאותן

– רָם־קוֹמָה = גְּבַהּ־ק׳ بلند قد

– בְּיָד רָמָה (با) دست بلند ـ جسورانه

**רַמָּאוּת** ا.ث. فریب، حیله (گری)

**רַמַּאי** (רַמָּאִית) ص. حیله‌گر، مکار || ج רַמָּאִים(־אוֹת)

**רָמָה**[1] ف‌م. [چون קָנָה] انداختن، پرت ك

**רָמָה**[2] [مؤنث רָם[2]]

(רָמָה[3]) **רִמָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] فریب دادن ـ لو دادن [خوردن

– רָמָה مج. [چون צָוָה] فریب داده شدن، فریب

**רָמָה**[4] ا.ث. فلات، جلگهٔ مرتفع ـ ∴ تراز، سطح: רָמַת הַחַיִּים سطح زندگی

**רִמָּה**[1] „ کِرم

**רִמָּה**[2] ← (רָמָה[3])

**רָמוּז** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָמַז اشاره شده

**רְמוּז** ا.ر. (تکلم با) اشاره

**רִמּוֹן** „ انار ـ نارنجك ـ زینت اناری شکل

– ר׳־יָד نارنجك دستی [پایمال شده

**רָמוּס** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָמַס لگد شده،

**רָמוּת** ا.ث. بلندی (قامت) ـ [ترجمه دیگر] لاشه

– ר׳־רוּחַ (۱) تکبر (۲) سرِ خلق‌ب

**רָמַז** ف‌ل. [چون שָׁמַר] اشاره ك [فهمیدن

– נִרְמַז ف‌ل. [چون נִרְדַּם] اشاره شدن ـ با اشاره

– רְמֹז ف‌ل. [چون דִּבֵּר] اشاره ك، چشمك زدن

– רָמַז مج. [چون אָשַׁר] اشاره شدن

**רֶמֶז** ا.ر. [چون דֶּגֶל] اشاره ـ تفسیر از طریق کنایه

– ר׳ לְחָכָם דַּי عاقلا نرا اشاره ای (کافی است)

**רֹמֶז** [شکل اصلیِ רוֹמֵז]

**רַמְזוּר** „ چراغ راهنما

**רַמַּח** „ [רָמְחוֹ] نیزه || ج רְמָחִים [רָמְחֵי]

**רַמַּי** = רַמַּאי

**רְמִיָּה** ا.ث. فریب ـ خیانت ـ عمل پرت ك ـ سستی،

– קֶשֶׁת ר׳ چوب خمیده ای که پس از پرت شدن بجای اول بر میگردد boomerang

**רְמִיָּא**[5] ا.ر. و רְמִיָּה ا.ث. = רֶמֶז اشاره

**רְמִיסָה** ا.ث. = דריסה

**רְמִישָׁה** „ عمل خزیدن [پوسیدن

**רָמַם** [چون חָגַג] ف‌م. تولید (کرم) ك || ف‌ل.

**רַמָּן** [רַמַּן] (רַמָּנִית) ا. نارنجك انداز

**רָמַס** ف‌م. [چون שָׁמַר] پایمال ك، لگد کردن

– נִרְמַס مج. [چون נִרְדַּם] پایمال شدن، لگد شدن

– רְמֹס ف‌م. [چون דִּבֵּר] پایمال ك

**רֶמֶץ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] خاکستر گرم، اخگر

**רַמְקוֹל** „ بلندگو

**רָמַשׂ** [چون שָׁמַר] ف‌ل. خزیدن || ف‌م. تولید (جانور) ك

**רְמֹשׂ** [شکل اصلیِ רוֹמֵשׂ]

**רֶמֶשׂ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] جانور (ان) خزنده یا جنبنده

**רָמֶשׂ** „ [רַמְשׁוֹ] = עֶרֶב [بمعنی شام یا شب]

**רֹן** ا.ر. [רָנִּי] سرود، ترنم || ج רָנִּים [רָנֵּי یا רָנֵּי]

**רָנָה** ف‌ل. [چون קָנָה] چکاچاك ك ـ جغ جغ ك

**רִנָּה** ا.ث. فریاد ـ ترنم ـ شادی ـ ندا

**רִנּוֹן** ا.ر. (۱) רִנָּה; זִמְרָה (۲) غرغر و بدگوئی

**רֶנְטַבִּילִי*** (ת) ص. در آمد دار، نفع دار

**רֶנְטְגֶן*** ا.ر. رنتگن: نام کاشف پرتو مجهول

– קַרְנֵי ר׳ پرتو مجهول، ریون ایکس

**רֶנְטָה*** ا.ث. در آمد معین [چون سالواره وسود سهام]

(רָנַן) **רַן** ف‌ل. [רַנּוֹתִי; יָרֹן || ج יָרֹנּוּ; רַן یا רוֹנֵן; רֹן (רֹנִּי یا רָנִּי)] ـ م. רָנוֹן یا רֹן [در ترکیب רָן־]; לָרֹן ترنم ك، سرودن ـ فریاد بر آوردن، ندا در دادن

– רִנֵּן ف‌ل. [چون סִבֵּן] ترنم ك ـ غرغر و بدگوئی ك

– הִתְרוֹנֵן ف‌ل. [چون הִתְבּוֹנֵן] از خوشی فریاد زدن ـ (بر اثر مستی) خروشیدن

– הִרְנִין [چون הִזְקִין] ف‌م. شادمان ك || ف‌ل. ترنم كردن ـ خوشی ك

**רְנָנָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] ترنم ـ سرود ـ غرغر

**רְנָנִים** (هج) ا.ر. ترنم ـ سرود

**רֶנֶסַנְס*** ״ (دوره) تجدد ـ رستاخیز علمی وادبی

**רִסּוּן** ״ عمل دهنه زدن ـ .: جلوگیری

**רִסּוּס** ״ سایش، سحق ـ سم پاشی ـ چیز خرد شده

**רִסּוּק** ״ عمل خرد کردن یا سائیدن یا آسیب زدن

**רָסוּק** ص. [چون כָּדוּק] خرد شده، شکسته = שָׁבוּר || له شده، کوبیده

**רִסִּיס** یا **רָסִיס** ا.ر. [רְ־] تیکه، پاره، خرده ـ قطره ـ ترشح ـ دانه (برف)

**רָסָן** ا.ر. [چون כֶּבֶל] افسار ـ .: لگام، زمام

– **שִׁלַּח רְ׳ מִפָּנָיו** جلوش ول شد، افسار گسیخته شد

**רִסֵּן** ف‌م. [چون כִּבֵּן] افسار کردن ـ .: جلوگیری کردن، فرو نشاندن، کشتن (نفس)

– **רָסַן** مج. [چون כָּבַן] افسار شدن ـ فرو نشانده شدن

– **הִתְרַסֵּן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] خود داری ك، مسك نفس ك

**רָסַס** ف‌م. [چون חָגַג] پاشیدن (بر) ـ مرطوب ك

– **רִסֵּס** ف‌م. [چون הִלֵּל] ׳خرد کردن ـ آبپاشی یا سم پاشی ك

– **רָסַס** مج. [چون אָשַׁר] خرد شدن ـ سم پاشی شدن

– **הִתְרוֹסֵס** ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] خرد شدن

**רֶסֶס** ا.ر. [چون כֶּבֶל] ساچمه

**רִסֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] له ك، ׳خرد کردن

– **רָסַק** مج. [چون אָשַׁר] کوبیده یا شکسته شدن

– **הִתְרַסֵּק** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] له شدن

**רֶסֶק** ا.ر. [چون כֶּבֶל] چیز خرد شده یاله شده، پوره purée || **רְ׳ תַּפּוּחִים** سیب رنده شده

**רַע**[1]**, רָע (רָעָה)** ص. بد، نا مطبوع، نا پسند، زشت ـ زیان آور، مضر ـ بد کار، شریر ـ سخت: **חוֹלָאִים רָעִים** || افسرده: **פָּנִים רָעִים** || وحشی، درنده ـ کشنده، مهلك ـ [در ترکیب **רַע (רָעַת)** ـ ج **רָעִי (רָעוֹת)**]: **רַע־לֵב** بد قلب یا بی عاطفه ـ **רַע־מַעֲלָלִים** بدکردار ـ **רַע־עַיִן** بد چشم، حسود

**רַע**[2]**, רָע** ا.ر. بدی ـ حرف بد، شرارت ـ آسیب ـ مصیبت، بلا ـ ناخوشی، کسالت: **הוּא מַרְגִּישׁ אֶת עַצְמוֹ בְּרָע** حالش خوب نیست

– **אַנְשֵׁי רָע** مردمان بد یا شریر

– **יוֹם רָע** روز بد: بدبختی

– **בְּכָל רָע** در وضع بسیار بد وخطر ناك

**רַע**[3]**←(רָעַע)**

**רְעַ**[1] ا.ر. [چون כְּחַ] بدی

– **רַע־לֵב, רַע־לֵבָב** شرارت قلب ـ بد طینتی، قصدسوء

– **רַע־מַעֲלָלִים** بدکرداری

– **רַע פָּנִים** قیافهٔ افسرده وملول، افسردگی

– **לְרַע מַזָּלִי** از بخت بد من، بد بختانه

**רְעַ**[2] [صیغهٔ امر از (רָעַע[2])]

**רֵעַ**[1] ا.ر. [רֵעוּ] رفیق ـ همسایه، همنوع: ״וְאָהַבְתָּ לְרֵעֲךָ כָּמוֹךָ״ همنوع خود را مانند خود دوست داشته باش || قرینه، جفت || ج **רֵעִים**

مؤنث **רֵעָה** و **רֵעוֹת**

– **אִישׁ רֵעִים** شخص معاشر وخوش مشرب

– **אִישׁ ... רֵעֵהוּ (אִשָּׁה ... רֵעוּתָהּ)** یکدیگر، همدیگر

– **אִישׁ אֶל־רֵעֵהוּ** به یکدیگر

– **אִישׁ אֶת רֵעֵהוּ** یکدیگر را، همدیگر را

**רֵעַ**[2] ״ [רֵעוּ]=**רעיון**

**רָעַב** ف‌ل. [יִרְעַב; רָעֵב→; רְעַב (רַעֲבִי)] ـ م. **רָעָב, רָעוֹב; לִרְעֹב** گرسنه ب (یا شدن) ـ دچار قحط شدن ـ .: اشتیاق داشتن

– **רִעֵב** [چون טִהֵר] و **הִרְעִיב** [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. گرسنه ك، گرسنه نگاه داشتن

– **הִתְרַעֵב** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] گرسنه شدن

**רָעֵב (רְעֵבָה)** ص. گرسنه ـ .: مشتاق || ج **רְעֵבִים(־בוֹת)**

**רָעָב** ا.ر. [چون נָהָר] (۱) گرسنگی: **מִיתַת רְ׳** از گرسنگی مردن || .: اشتیاق شدید، تشنگی (۲) قحطی، قحط

– **שִׁבְיַת־רְ׳** اعتصاب غذا

**רְעָבוֹן** ״ [רַעַ־] گرسنگی ـ قحط || ج **רַעֲבוֹנוֹת**

**רַעַבְתָּן(־תָּנִית)** ا ـ ص. شکم پرست، پرخور

**רַעַבְתָּנוּת, רַעֲבָנוּת** ا.ث. شکم پرستی، .: حرص

רַעַבְתָּנִי(ת) ص. شکم پرست، پر خور، ∴ حریص
רָעַד ف‌ل. [چون שָׁאַל] لرزیدن
– נִרְעַד ف‌ل. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث נִרְעֲדָה] شروع به لرزیدن ك
– נִתְרַעֵד [چون הִתְנַהֵל] = נִרְעַד
– הִרְעִיד [چون הִשְׁאִיל] ف‌م. لرزانیدن ـ تکاندن (درخت) ـ ف‌ل. لرزیدن
– הָרְעַד مج. [چون הָרְעַל] لرزانده شدن
רָעַד ا.ر. [چون בַּעַל] لرز، لرزه
רְעָדָה ا.ث. [چون קְעָרָה] لرز، لرزه ـ مور مور
רָעָה[1] [יִרְעֶה; רוֹעֶה→; רְעֵה (רְעִי)] ـ م. רָעוֹת; לִרְעוֹת ف‌م. چرانیدن ـ ∴ رهبری یا نگهداری ك ‖ ف‌ل. چریدن
– הִרְעָה ف‌م. [چون הִקְנָה ـ در صیغهٔ مؤنث הִרְעֲתָה] چرانیدن [دنبال ك
רָעָה[2] ف‌م. [״] معاشرت یا رفاقت با (کسی) ك، دوست
– רֵעָה ف‌ل. [چون זֵרָה] دوست (صمیمی) ب
הִתְרָעָה ف‌م ـ ل. [چون הִתְחָרָה] با (کسی) معاشرت ك
רָעָה[3] ״ [״] (۱) (רָעַע[2]); שָׁבַר (۲) ویران یا لخت کردن (۳) راندن [آسیب، بلا
רָעָה[4] ا.ث. بدی ـ شرارت ـ بد بختی، محنت ـ
רָעָה[5] [مؤنثِ רַע[1]]
רֵעָה ا.ث. [مؤنثِ רֵעַ[1]] رفیقه، ندیمه
רֵעָה~ ا.ر. دوست، ندیم ←רֵעַ[1] ‖ ج רֵעִים
רֹעָה [شکل اصلیِ רוֹעָה]
רֹעָה [مؤنثِ רֹעֶה]
רָעוּד ص. [چون בָּדוּק] لرزان
רָעוּל ص. [״] پوشیده رو، نقاب زده
רָעוּעַ ص. [چون גָּרוּעַ] لغ، شکسته
רְעוּעַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل لغ ك یا شکستن
רָעוּף ص. [چون בָּדוּק] سوفالی، پوشیده از سوفال
רְעוּף ا.ر. سوفال کاری در بام
רֵעוּת ا.ث. دوستی، رفاقت ـ ∴ ارتباط
רְעוּת[1] ״ [مؤنثِ רֵעַ[1]] دیگری، همنوع، همسایه
רְעוּת[2] ״ کوشش، تلاش [در ר״רוּחַ کوشش بیهوده]

רְעִי[1] ا.ر. [چون גְּדִי] = מִרְעֶה چراگاه
רְעִי[2] ״ [רְעִיו]=צוֹאָה مدفوع
רָעְיָא یا רַעְיָא° ا.ر. = רוֹעֶה شبان
– ר׳ מְהֵימְנָא° شبان امین [لقب موسی]
רְעִידָה ا.ث. لرزه: רְעִידַת־אֲדָמָה زمین لرزه، زلزله
רַעְיָה ״ [چون טַחֲנָה] محبوبه ـ همسر: زنِ شوهردار
רְעִיָּה ״ گله چرانی، شبانی ـ عمل چریدن، چرا
רַעְיוֹן ا.ر. فکر، نظر، ایده idée ‖ ج רַעְיוֹנוֹת
– ר״רוּחַ خیال خام
רַעְיוֹנִי(ת) ص. فکری، خیالی ـ ایدآل
רְעִימָה ا.ث. صدای تَغ تغ یا پت پت گاز در ماشین
רְעִיעוּת ״ (۱) لغی، شکستگی (۲) גריעות
רְעִיפָה ״ جریانِ چکه چکه
רְעִישָׁה ״ (تولید) صدا و غوغا
רְעִישׁוּת ״ =רַעַשׁ
(רָעַל) הִרְעִיל ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] مسموم ك ـ زهر آلود کردن ـ زهر دادن ـ ∴ مشوب یا فاسد کردن
– הָרְעַל مج. [יֵרָעֵל; מֻרְעָל] ـ م. הָרְעֵל ~ مسموم شدن ـ ∴ دارای ذهن مشوب شدن
רַעַל ا.ر. [چون בַּעַל] زهر، سم، ∴ ذهن مشوب.
רַעֲלָה ا.ث. [چون קַעֲרָה] نقاب، پیچه
רַעֲלָן ا.ر. [־לָן] زهرابه
רַעֲלַת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] مسمومیت خون
רָעַם ف‌ل. [چون שָׁאַל] غرش ك [چون رعد]
– רָעֲמוּ פָּנָיו مضطرب یا متغیر شد [کردن
– הִתְרַעֵם ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] متغیر شدن ـ غرغر
– הִרְעִים [چون הִשְׁאִיל] ف‌ل. تولید رعد کردن ـ ∴ تغیر و اوقات تلخی ك، تشر زدن ‖ ف‌م. رنجاندن. متغیر کردن، خشم (کسیرا) بر انگیختن
– הָרְעַם مج. [چون הָרְעַל] متغیر یا خشمگین شدن
רַעַם ا.ر. [چون בַּעַל] رعد، آسمان غرغره ـ ∴ غرش (توپ) ـ قاه قاه (خنده) ـ تظاهر، جلوه
– ר׳ הַמַּמְנִי بیچاره شدم!
– הֲלוּם־ר׳ صاعقه زده ـ ∴ مبهوت [صدا کرد
– הַשְׁמוּעָה יָרְדָה כְּר׳ בְּיוֹם בָּהִיר آن شایعه مثل توپ

**רַעְמָה** ا.ث. [چون טַחֲנָה] یال: רַעְמַת סוּס

**רְעֲנַן** ف‌م. [יְרַעֲנַן; מְ־; רַעֲנַן(־נְנִי)] ـ م. לְרַעֲנַן تر وتازه ك ـ ∴ تازه (نفس) ك

– **ר' אֶת יְדִיעוֹתָיו** اطلاعات فراموش شدهٔ خود را در ذهن تجدید کرد

– **הִתְרַעֲנַן** ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] تازه (نفس) شدن

**רַעֲנָן(־נָנָה)** ص. خرّم، سبز، ترو تازه، شاداب ـ ∴ تازه نفس ‖ ج ־נָנִים (נָנוֹת)

**רַעֲנָנוּת** ا.ث. خرمی، تازگی ـ نیروی تازه

**(רָעַע ١) רַע** ف‌ل. [יֵרַע; רַע; רַע (רָעִי)] ـ م. רָעוֹעַ; לָרֹעַ بد بودن، نا پسند بنظر آمدن ـ آسیب یا ضرر رساندن ـ آزرده شدن

– **הֵרַע** [הֶרַעוֹתִי; יָרַע; מֵרַע; הָרַע (הָרַעִי)] م. לְהָרַע [مصدر مطلق =הָרַע] ف‌ل. بدی ك، زیان رساندن ‖ ف‌م. (چیزی را) بد کردن، با شرارت توأم ك

– **הוּרַע** مج. [יוּרַע; מוּרָע] ـ م. הוּרָעַ~ بد (تر) شدن

**(רָעַע ٢) רַע** ف‌م. [יָרֹעַ; רַע; רֹעַ (רְעִי)] ـ م. רָעוֹעַ; לָרֹעַ شکستن

– **רוֹעַע** ف‌ل. [יְרוֹעַע; מְרֹעֵעַ; רוֹעַע (רוֹעֲעִי)] ـ م. לְרוֹעֵעַ خرد کردن ـ ∴ خراب ك

– **נָרַע** مج. [יֵרוֹעַ; נָרַע; הֵרוֹעַ (הֵרוֹעִי)] ـ م. לְהֵרוֹעַ شکسته شدن

– **הִתְרוֹעַע** ف‌ل. [יִתְ־; מִתְרוֹעֵעַ; הִתְרוֹעַע(־עֲעִי)] ـ م. לְהִתְרוֹעֵעַ لغ یا شکسته شدن، ∴ هلاك شدن ـ خراب یا معیوب شدن

**רָעַף** ف‌م. [چون שָׁאַל] چکانیدن، چکه چکه [بارانیدن

– **הִרְעִיף** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] چکه چکه بارانیدن ـ ∴ بحدّوفور دادن یا ریختن ـ تلقین ك ـ تحت تأثیر قرار دادن

**רַעַף** ف‌م. [چون טִהֵר] با سوفال یا آجر کاشی پوشاندن

**רַעַף** ا.ر. [چون בַּעַל] سوفال وآجر کاشی ومانند آنها که در سقف بکار می برند

**רָעַץ** ف‌م. [چون שָׁאַל] خرد کردن

– **נִרְעַץ** مج. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث ־עֲצָה] شکسته شدن

**רָעַץ** ف‌ل. [چون צָחַצַח] شکسته ب ـ متزلزل ب

**רָעַשׁ** ف‌ل. [چون שָׁאַל] لرزیدن، متزلزل شدن ـ غریدن، شورش ك ـ هیاهویا غوغا بپا کردن ـ شلوق ك

– **נִרְעַשׁ** ف‌ل. [چون נִרְדַּם ـ در صیغهٔ مؤنث ־עֲשָׁה] (١) **רָעַשׁ** (٢ ∴) مضطرب یا هراسان شدن

– **הִרְעִישׁ** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] مرتعش یا متزلزل ك ـ زیرآتش گرفتن ـ ∴ به هیجان آوردن، مضطرب ك

– **הֻרְעַשׁ** مج. [چون הֻרְעַל] زیر آتش گرفته شدن

**רַעַשׁ** ا.ر. [چون בַּעַל] صدا ـ همهمه ـ ارتعاش ـ زلزله، زمین لرزه

**רַעֲשִׁי(ת)** ص. زلزله ای ـ زلزله خیز

**רַעֲשָׁן ١[־שַׁן](־שָׁנִית)** ا. آدم جنجال کن وجیغ جیغو

**רַעֲשָׁן ٢** ا.ر. [״] جغجغه

**רַעֲשָׁנוּת** ا.ث. (تولید) صدا وهایهو ـ سرو صدا

**רַעֲשָׁנִי(ת)** ص. توأم با سر وصدا وجنجال ـ شور انگیز

**רָפָא** ف‌م. [چون קָרָא ١] شفا دادن ـ ∴ التیام دادن

– **נִרְפָּא** مج. [יֵרָפֵא; נִרְפָּא; הֵרָפֵא (הֵרָפְאִי)] ـ م. לְהֵרָפֵא شفا داده شدن

– **רִפֵּא** ف‌م. [چون מִלֵּא] شفا دادن، درمان ك، معا لجه ك: הָרוֹפֵא רִפֵּא אֶת הַחוֹלֶה

– **הִתְרַפֵּא** ف‌ل. [چون הִתְנַשֵּׂא] شفا یافتن ـ (خود را) معالجه ك

**רוֹפֵא** [شکل اصلی רוֹפֵא]

**רְפָאוּת** ا.ث. = מַרְפֵּא

**רְפָאִים** (هج) ا.ر. (ارواح) مردگان ـ نام طایفه ای از پهلوانان کنعانی

**רָפַד~** ف‌م. [چون רָכַב] پهن ك، گستردن

– **רִפֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] رویه کشیدن وفنر گذاشتن به (مبل) ـ گستردن ـ تقویت دادن

– **רֻפַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] (١) دارای رویه (وفنر) شدن ← מְרֻפָּד (٢) گسترده شدن

**רָפָד** ا.ر. [چون דָּגָל] رویه یا پوشش (مبل) ـ منزل

**רַפָּד [רַפַּד] (רַפָּדֶת** چون צַמֶּרֶת) ا. کسیکه مبل وتشك وامثال آنها را رویه میکشد وفنر میگذارد، مبل ساز، تشك ساز

**רָפָה** ف‌ل. [יִרְפֶּה; רָפֶה←; רְפֵה (רְפִי)] ـ م. لِرْفوت سست شدن ـ فرو نشستن ـ دست برداشتن ـ رو به زوال رفتن، نزدیك (به غروب) شدن

– **נִרְפָּה** ف‌ل. [יֵרָפֶה; נִרְפֶּה; הֵרָפֵה(־פִי)] ـ م. لِהֵרָפֵה سستی یا کاهلی ك

– **רִפָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] سست ك ـ شل ك ـ پائین انداختن ـ آهسته سرد کردن وآب دادن (فولاد) ـ [د] مانند حرف بی דָּגֵשׁ← تلفظ ك

– **רָפֶה** مج. [چون צָוֶּה] سست (کرده) شدن، شل شدن

– **הִתְרַפֶּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] سست شدن ـ .: کاهلی ك

– **הִרְפָּה** [چون הִקְנָה] ف‌ل. [با ל] واگذاشتن، ول ك ـ [با מִן] دست از (کسی) برداشتن || ف‌م. سست کردن (دست) ـ واگذاردن، ترك ك ـ ول ك، رها کردن

**רָפֶה (רָפָה)** ص. سست ـ شل ـ [د] بدون דָּגֵשׁ← || ج רָפִים (רָפוֹת) ـ [در ترکیب רְפֵה (רְפַת) ـ ج רְפֵי (רְפוֹת): רְפֵה־יָדַיִם سست دست، ضعیف]

– **בְּשָׂפָה רָפָה** بدون خلوص نیت، غیر صمیمانه

– **מֵעַיִם רָפִים** لینت

**רְפוּא** [شکل دیگر רְפוּי]

**רְפוּאָה** ا.ث. درمان، علاج، .: چاره ـ دارو، دوا

– **חָכְמַת הָרֹ׳** یا **תּוֹרַת הָרֹ׳** علم پزشکی یا طب

– **בֵּית־סֵפֶר לִרֹ׳** دانشکدهٔ پزشکی

– **רֹ׳ וְחַיִּים!** نوش جان!

– **לִרֹ׳!** انشاء الله دوای دردتان باشد!

– **קְצִין רֹ׳** سر پزشك

**רְפוּאִי(ת)** ص. طبی، پزشکی: **בְּדִיקָה רפואית**

**רֶפּוּבְּלִיקָה*** ا.ث. = קְהִלְיָה جمهوری

**רֶפּוּבְּלִיקָנִי(ת)** ص. جمهوری خواه ـ وابسته به جمهوری

**רְפוּד** ا.ر. عمل رویه کشیدن مبل وتشك وغیر آنها وفنر گذاشتن در آنها ـ رویه یا پوشش

**רֶפּוּטַצְיָה*** ا.ث. شهرت، آبرو

**רִפּוּי**[1] ا.ر. معالجه ـ בַּר־רֹ׳ = רָפְיָא

**רִפּוּי**[2] „ سستی ـ شلی ـ تضعیف

– **רֹ׳ יָדַיִם** (تولید) یأس وسر خوردگی

– **ר׳ פְּלָדָה** آب دادن پولاد

**רָפוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָפָה سست ـ ول ـ فاقد דָּגֵשׁ←

– **רִפּוּי־שֵׂכֶל** کودن (در تعقل)

– **קֵיבָה רְפוּיָה** لینت

**רָפוּף** [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָפַף=רָפָה سست

**רַפּוֹרְט*** ا.ر. گزارش (خلاف های رانندگی)

**רֶפּוֹרְטָז׳ה*** ا.ث. رپورتاژ

**רֶפּוֹרְמָה*** „ اصلاح، اصلاحات←תִּקּוּן و שִׁכְלוּל

**רֶפּוֹרְמָטוֹר(־טוֹרִית)** ا. پیشوای اصلاحات

**רֶפּוֹרְמִי(ת)** ص. طرفدار اصلاحات ـ توأم با اصلاحات

**רֶפּוֹרְמִיזְם** یا **־מִיסְם** ا.ر. جنبش برای اصلاحات

**רֶפּוֹרְמַצְיָה*** ا.ث. اصلاح (اساسی) ـ جنبش، نهضت

**רָפוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] پر از لجن، باتلاقی

**רָפוּת** ا.ث. سستی ـ [د] فقدان דָּגֵשׁ← در حرف

**רִפֵּט** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پاره یا فرسوده ك

– **רָפַט** مج. [چون אָשַׁר] فرسوده (کرده) شدن

– **הִתְרַפֵּט** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] فرسوده یا مندرس شدن

**רְפִיא (רְפִיאָה)** ص. || ج רְפִיאִים(־אוֹת) درمان پذیر

**רְפִיאוּת** ا.ث. درمان پذیری، امکان معالجه

**רְפִיד** ا.ر. صفحهٔ مانع اصطکاك [رویه

**רְפִידָה** ا.ث. (۱) מַצָּע (۲) پشتی (۳) پوشش،

**רְפִיָּה** „ (۱) (ا ـ د) רָפוּת (۲) بیصدائی، گنگی

**רְפִיוֹן** ا.ر. سستی ـ ضعف، بی بنیگی ـ عدم ثبات

– **ר׳־רוּחַ** فقدان روحیه، دلسردی

**רְפִיפוּת** ا.ث. عدم ثبات ـ سستی

**רְפִיסוּת** „ (۱) רַכּוּת (۲) רפיפות

**רֶפְלֶקְטוֹר*** ا.ر. = מַחֲזִירוֹר

**רֶפְלֶקְס*** „ عمل غیر ارادی ـ انعکاس، عکس العمل

**רָפַס** [چون זָכַר] ف‌م. گل آلود کردن ـ پامال ك، لگد کردن || ف‌ل. نرم ب، سست ب

– **נִרְפַּס** مج. [چون נִרְדַּם] لگد شدن ـ گل آلود شدن

– **הִתְרַפֵּס** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] فروتنی ك ـ گردن نهادن ـ خود شیرینی ك

**רִפֵּס** [چون פִּרֵנֵס] ف‌م ـ ل. (با) کلك بردن

**רַפְסוֹדַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] كلك ران
**רַפְסוֹדָה** ا.ث. كلك، جاله ـ زير پائى
**רַפְסוֹדִיָּה*** ״ [مو] قطعهٔ شور انگيز ومشوش
**רָפַף** ف‌ل. [چون זָכַר] (۱) سست يا متزلزل ب، ∴ دو دل ب (۲) רִפֵּרֵף
– **רוֹפֵף** ف‌م. [چون סוֹבֵב] سست ك، متزلزل ك
– **רוֹפַף** مج. [چون עוֹלֵל] سست كرده شدن
– **הִתְרוֹפֵף, נִתְ־** ف‌ل. [چون הִתְגוֹלֵל] متزلزل يا مختل شدن
**רַפָּף** ا.ر. [רַפַּף] دارو‌ى ملين
**רִפָּפָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] تختهٔ نازك در پنجرهٔ كركره اى
**רִפֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] نگهداشتن ـ بزور بازو [باز كردن
– **הִתְרַפֵּק** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] با ناز تكيه ك
**רִפְרוּדוּקְצְיָה*** ا.ث. چاپ تازه (عكس)
**רִפְרוּף** ا.ر. (۱) רְחוּף (۲) بر هم زدن (چشم)
– **בְּרִ׳** ق. بطور اجمالى يا سطحى [موقر
**רִפְרֶזֶנְטָטִיבִי*(ת)** ص. قابل نمايندگى، ∴ وجهه دار،
**רִפְרֶזֶנְטַצְיָה*** ا.ث. =נְצִיגוּת; יְצוּג
**רִפְרְטוּאָר*** ا.ر. صورت موجودى آثار هنرى
**רְפֵּר(י)ן*** ״ برگردان، بند راجع
**רֵפֶרֶנְדוּם*** ״ مراجعه به آراء عمومى ←מִשְׁאַל־עָם
**רִפֵּרֵף** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] پرپر زدن ـ ∴ نگاه اجمالى ك
**רַפְרָף** ا.ر. [چون עַכְבָּר] نوعى پروانهٔ بزرگ
**רַפְרְפָנִי(ת)** ص. سطحى تلقى كننده
**רַפְרֶפֶת** ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] خوراك نشاسته اى يا آردى كه با شكر ووانيل يا كاكائو درست ميكنند
**רָפַשׁ** ف‌م. [شكل ديگر רָפַס] گل آلود كردن
**רָפַשׁ** ״ [چون זָכַר] پايمال ك
**רִפֵּשׁ** ״ [چون דִּבֵּר] گل آلود كردن
– **רָפַשׁ** مج. [چون אָשַׁר] گل آلود شدن
**רֶפֶשׁ** ا.ر. [چون דֶּגֶל] گل، لجن
**רֶפֶת** ا.ث. [רִפְתּוֹ] گاو سرا، گاودان ‖ ج רְפָתִים [רִפְתֵי] و רְפָתוֹת [רִפְ־]
**רַפְתָן[־תַן](־תָנִית)** ا. گاودار

**רַפְתָנוּת** ا.ث. گاو دارى
**רָץ**[1] ف‌ل. [چون קָם[1]] دويدن: רַצְתִּי אַחֲרָיו בַּגַּן
– **רוֹצֵץ** ف‌ل. [چون קוֹמֵם] تند دويدن (بهر طرف)
– **הִתְרוֹצֵץ** ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] به اين سو وآن سو دويدن ـ ∴ دوندگى ك
– **הֵרִיץ** ف‌م. [چون הֵקִים] دوانيدن ـ با وسائل سريع فرستادن، مخابره كردن (تلگراف) ـ بكار انداختن (امعاء) [شدن
– **הוּרַץ** مج. [چون הוּקַם] دوانيده شدن ـ زود ارسال
**רָץ**[2] ا.ر. [چون קָם[2]] ا.فا. از רָץ[1] دونده ـ پيك، چاپار ـ [در فوتبال] نگهبان ـ [در شطرنج] فيل
**רַץ** ״ [چون גַּן] شمش ـ قطعه، پاره
**רִצֵּד~** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] مترصد بودن يا با نظر حسادت آميز نگاه ك ـ ورجه فروجه ك [جستن
– **נִתְרַצֵּד** ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] اين سو وآن سو
**רָצָה** ف‌م. [چون קָנָה] خواستن، اراده ك: אֲנִי רוֹצֶה לְטַיֵּל ميخواهم گردش كنم ـ רָצִיתִי לְדַבֵּר אִתּוֹ (مى) خواستم با او صحبت كنم ‖ خوشنود يا راضى ب از
– **אִם יִרְצֶה הַשֵּׁם** اگر خدا بخواهد، انشاء الله
– **כְּפִי שֶׁתִּרְצֶה** هر طور مايل باشيد
– **רוֹצֶה לוֹמַר** يعنى، [م‌ا] مى خواهد بگويد
– **נוֹחַ לִרְצוֹת** زود راضى شو، باگذشت ←נוֹחַ
– **קָשֶׁה לִרְצוֹת** سخت راضى شو، بى گذشت
– **נִרְצֶה** مج ـ ف‌ل. [چون נִגְלֶה ـ در آينده יֵרָצֶה] مقبول (واقع) شدن ـ راضى (كرده) شدن
– **רְצֶה** ف‌م. [چون צְוֵה] استمالت ك، راضى ك، آرام ك
– **רֻצֶּה** مج. [چون צֻוֶּה] راضى شدن (يا بودن) ←מְרֻצֶּה
– **הִתְרַצֶּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלֶּה] رضايت دادن ـ آرام شدن ـ صلح ك
– **הִרְצֶה** [چون הִקְנָה] ف‌ل. سخنرانى ك ‖ ف‌م. ايراد كردن (نطق) [تشريح شدن
– **הָרְצֶה** مج. [چون הָגְלָה] مقبول (واقع) شدن ـ
**רָצוֹא** [ا.ف. از רָצָא كه ديده نشده است]
– **ר׳ וָשׁוֹב** اينسو وآنسو دويدن؛ رفتن وبرگشتن

**רְצוּד** ا.ر. حرکت رقص نما، ورجه فروجه

**רָצוּחַ** ص. [چون **רָצוּעַ**] ا.مف. از **רָצַח**] کشته شده، مقتول

**רָצוּי** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **רָצָה** مطلوب ـ مناسب، مقتضی ـ لازم ـ مساعد ـ مقبول، محبوب

– **אוֹרֵחַ ר׳** مهمانی که آمدنش مایهٔ شادما نی باشد

– **לא־ר׳** نامطلوب، نا مساعد

**רְצוּי** ا.ر. = **פְּיוּס**[1]

**רָצוֹן** ا.ر. [ָ־] رضا، میل، خواهش، آرزو: **עָשִׂיתִי כִּרְצוֹנוֹ** طبق میل او عمل کردم || اراده ـ التفات || ج **רְצוֹנוֹת**

– **ר׳ טוֹב** طیب خاطر، رضا ورغبت

– **בְּר׳** ق. یا **בְּר׳ רָב** باکمال میل

– **לְר׳** ق. بمیل خود، بطیب خاطر ـ عمداً

– **שֶׁלֹּא לְר׳** بدون رضایت، اکراهاً

– **יְהִי ר׳** ← **הָיָה**

– **עֵת ר׳** وقت اجابت (دعا)

– **רְצוֹנִי לְהַגִּיד לְךָ** میخواهم (یا مایلم) بشما بگویم

**רְצוֹנִי(ת)** ص. ارادی ـ **בִּלְתִּי ר׳** غیر ارادی

**רָצוּעַ (רְצוּעָה)** ص. [ا.مف. از **רָצַע**] سوراخ شده (در گوش) ـ ج **רְצוּעִים(־עוֹת)**

**רְצוּעָה** ا.ث. تسمه ـ نوار ـ رکاب (کفش) ـ بند (رکاب) ـ قطعهٔ باریك (از آب یا خشکی)، باریکه ـ (ضربه) شلاق

– **רְצוּעַת הַשְּׁחָזָה** چرم تیز کنی

**רָצוּף** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **רָצַף** پی در پی، متوالی ـ ضمیمه (شده)، منضم: **הַהַמְחָאָה רְצוּפָה לַמִּכְתָּב** || تنگ هم چیده ـ فرش شده: **רָצוּף בָּאֲבָנִים** سنگ فرش شده || پیوسته، متصل

– **ר׳ בָּזֶה, ר׳ פֹּה** بضمیمه، پیوسته باین نامه، لفاً

**רִצּוּף** ا.ر. عمل فرش ك (با سنگ یا آجر)

**רָצוּץ** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **רָצַץ** خرد شده، شکسته ـ :. کوفته ـ ستم دیده، مظلوم

**רִצּוּץ** ا.ر. عمل خرد کردن ـ :. ستمکاری

**רָצַח** [چون **שָׁלַח**] ف.ل. قتل ك || ف.م. کشتن، بقتل رساندن

– **נִרְצַח** مج. [چون **נִרְגַּע**] کشته شدن، بقتل رسیدن

– **רִצַּח** [صیغهٔ تشدید از **רָצַח**] ف.م. [چون **שִׁלַּח**] بقتل رساندن

– **הִתְרַצַּח** ف.ل. [چون **הִתְבַּקֵּעַ**] خودکشی ك

**רֹצֵחַ** [شکل اصلی **רוֹצֵחַ**]

**רָצַח** ا.ر. [چون **פָּתַח**] (۱) آدم کشی، قتل (۲) **צְרָחָה**

– **מַכּוֹת ר׳** ضربات سخت و کشنده

**רַצְחָן[־חַן](־חָנִית)** ا. آدم کش، قاتل

**רַצְחָנוּת** ا.ث. آدم کشی

**רַצְחָנִי(ת)** ص. قاتلانه، توأم با خونریزی

**רִצְרִיב*** ا.ر. تکرار جرم

**רַצְיוֹנָלִי(ת)** ص. عقلی، معقول ـ [ر] گویا، منطق

**רַצְיוֹנָלִיזְם** یا **־לִיסְם*** ا.ر. اصالت عقل، مسلك عقلیون

**רַצְיוֹנָלִיסְט(־לִיסְטִית)** ا. پیرو مسلك عقلیون

**רְצִיחָה** ا.ث. آدم کشی ـ اعدام ـ :. خشم عظیم

**רְצִינָה** „ شپشه ـ شته

**רְצִינוּת** „ جنبهٔ جدّی ـ سختی، وخامت

– **בְּר׳** ق. جداً

**רְצִינִי(ת)** ص. جدّی ـ سخت، وخیم

**רְצִיעָה** ا.ث. عمل (گوش) سوراخ ك

**רָצִיף**[1] ا.ر. [چون **פָּקִיד**] صحن (فرش شده) ـ گردشگاه ساحلی

**רָצִיף**[2] ص. [چون **בָּהִיר**] پیوسته، متصل ـ پی در [پی

**רְצִיפוּת** ا.ث. توالی ـ تسلسل ـ پیوستگی

– **בְּר׳** ق. پی در پی، متوالیاً

**רְצִיצָה** „ عمل خرد کردن ـ دوندگی

**רָצַם** [چون **שָׁמַר**] (۱) **מָעַד** (۲) پهن ك

**(רָצַן) הִרְצִין** [چون **הִזְקִין**] ف.ل. جدّی شدن ـ سخت یا وخیم شدن || ف.م. جدی ك

**רָצַע** ف.م. [چون **שָׁלַח**] سوراخ ك ـ شلاق زدن

– **נִרְצַע** مج. [چون **נִרְגַּע**] سوراخ (کرده) شدن

– **רִצַּע** ف.م. [چون **שִׁלַּח**] شلاق زدن

– **רָצַע** مج. [چون **שָׁלַח**] به قطعات با ریك بریده شدن ـ سوراخ شدن

- הִתְרַצַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] شلاق خوردن
רַצְעָן[־עַן](־עָנִית) ا. سرّاج، زین ساز
רַצְעָנוּת ا.ث. زین سازی، سراجی
רַצְעָנִיָּה " دکان یا کارگاه سراجی
רָצַף ف‌م. [چون שָׁמַר] (۱) پهلوی هم چیدن، با هم جفت ك (۲) רִצֵּף (۳) له ك [فرش شدن
- נִרְצַף مج. [چون נִרְדַּם] (با سنگ وغیر آن) فرش شدن
- רִצֵּף ف‌م. [چون דִּבֵּר] فرش ك
- לְרַצֵּף בָּאֲבָנִים سنگ فرش ك [فرش شدن
- רֻצַּף مج. [چون אֻשַּׁר] (با سنگ وغیر آن) فرش شدن
רַצָּף [רַצַּף] (רַצָּפֶת چون צַמֶּרֶת) ا. بنای (سنگ) فرش کن، متخصص سنگ فرش
רָצָף[1] ا.ر. [چون דָּגָל] (۱) سنگ یا ریگ داغ (۲) نخلت
רָצָף[2] " [״] پیوستگی ـ توالی ـ رشته، سلسله
רִצְפָּה[1] ا.ث. کف زمین، کف اطاق، فرش ـ سنگ فرش، صحن ‖ ج רִצְפוֹת [רִצְפֹּת]
רִצְפָּה[2] " = نخلت اخگر ‖ ج רִצְפִּים [רִצְפֵּי]
רַצְפוּת " سنگفرش سازی
רָצַץ ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָנַן] خرد کردن ـ له ك ـ .. بر (کسی) ستم ك
- נִרְצַץ یا נָרֹץ مج. [יֵרָצֵץ یا יֵרֹץ؛ נָרֹץ یا נִרְצָץ؛ הֵרָצֵץ (הֵרָצְצִי) یا הֵרֹץ (הֵרֹצִי)] ـ م. לְהֵרָצֵץ یا לְהֵרוֹץ خرد شدن
- רִצֵּץ یا רוֹצֵץ ف‌م. [چون הִלֵּל یا סוֹבֵב] خرد کردن، داغان ك ـ .. (زیاد) ستم ك بر
- הִתְרוֹצֵץ ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] بهم زور دادن، منازعه ك [به רָץ[1] نیز رجوع شود]
- הֵרֵץ ف‌م. [چون הֵסֵב] خرد کردن
רְצָרֵץ [چون פְּרֻנֵּס] = רְשָׁרֵשׁ
רַק[1] (۱) ق. فقط، تنها ـ مسلماً، هر آینه (۲) ح‌ا. جز، مگر
- אַךְ וְרַק فقط وفقط
רַק[2] (רַקָּה) ص. (۱) דַּק (דַּקָּה) ـ (۲) רָזֶה (רָזָה) [دهانم آب افتاد
רַק←רַיְרִיק
רֹק ا.ر. [چون חֹב] آب دهان، بزاق: רֹקִי נָזַל בְּפִי

רָקַב ف‌ل. [יִרְקַב؛ רוֹקֵב؛ רָקַב (רָקְבִי)] ـ م. רָקֹב، רָקוֹב؛ לְרָקֵב پوسیدن، فاسد شدن، کرم خوردن
- נִרְקַב [چون נִרְדַּם] = רָקַב
- הִתְרַקֵּב ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] شروع به فاسد شدن ك
- הִרְקִיב [چون הִקְצִיר] ف‌ل. پوسیدن، گندیدن ‖ ف‌م. پوساندن، گندیده ك
רָקָב ا.ر. [چون דָּבָר] پوسیدگی ـ کرم خوردگی
רֶקֶב " آفت پوسیدگی یا کرم خوردگی
רַקְבוּבִית ا.ث. (۱) گیاخاك، خاك گیاه دار (۲) רִקָּבוֹן [مواد پوسیده
רִקָּבוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] پوسیدگی، گندیدگی ـ
רַקֶּבֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] آفت کرم زنبور عسل
רָקַד ف‌ل. [چون שָׁמַר] رقصیدن، رقص ك
- רָקַד לְפִי חֲלִילוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי بساز کسی رقصیدن
- רִקֵּד [چون דִּבֵּר] ف‌ل. رقصیدن ـ جست وخیز کردن ‖ ف‌م. بیختن
- הִרְקִיד ف‌م. [چون הִקְצִיר] رقصانیدن ـ به جست وخیز واداشتن ـ بیختن
- הֻרְקַד مج. [چون הֻקְצַר] رقصانیده شدن ـ بیخته
רַקְדָן[־דָּן](־דָּנִית) ا. رقاص (رقاصه)
רַקָּה ا.ث. شقیقه
רָקוּב ص. [چون בָּדוּק] پوسیده ـ فاسد
רְקוּד ا.ر. رقص: בֵּית־סֵפֶר לִרְקוּדִים هنرستان
רְקוּחַ " [چون תְּפוּחַ] عطریات
רְקוּם " برودری ـ تکوّن، نقش بندی
רְקוּן " = הָרָקָה
רֶקוֹנְסְטְרוּקְצְיָה* ا.ث. تجدید ساختمان ← שִׁחְזוּר
רְקִיעַ ا.ر. [چون תְּפוּחַ] عمل ورق ك یا پهن ك ـ ورقه، ورق، صفحه، تنکه
רֶקוֹרְד* " = שִׁיא؛ פִּסְגָּה ‖ ج ־דִּים
רָקַח ف‌م. [چون שָׁלַח] ترکیب ك، آمیختن
- נִרְקַח مج. [چون נִרְגַּע] ترکیب (کرده) شدن
- רִקַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] ترکیب ك، ساختن
- רֻקַּח مج. [چون שֻׁלַּח] ترکیب شدن ـ آمیخته شدن ـ حنوط شدن
- הִרְקִיחַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] به (چیزی) عطر یا ادویه [زدن

רֶקַח ا.ر. [چون פֶּתַח] ادویه ـ (ترکیب) عطر
רְקַח „ [چون אֹרַח] (۱) בֹּשֶׂם عطر (۲) רֶקַח
רִקְמַי [شکل اصلیِ רוֹקֵחַ]
רַקָּח ا.ر. [רַקַּח] عطر ساز ـ عطر فروش [مؤنث آن רַקָּחַת چون צַלַּחַת]
רֶקֶטָה* ا.ث. فیش فیشه ـ موشك
רֶקֶטָה* „ = רַחַת [در تنیس] راکت [دانشکده
רֶקְטוֹר*(־טוֹרִית) ا. رئیس (رئیسهٔ) دانشگاه یا
רֶקְטִיפִיקַצְיָה* ا.ث. اصلاح = תִּקּוּן ‖ تقطیر، تصفیه
רָקִיב ص. [چون בָּהִיר] فاسد شدنی
רְקִיבוּת ا.ث. آمادگی برای فاسد شدن
רְקִידָה „ جست وخیز ـ رقص = רְקוּד
רְקִימָה „ سوزن دوزی ـ برودری ـ ∴ تکوّن
רָקִיעַ[1] ا.ر. [רָ־] طبقه (آسمان)، فلك ‖ ج רְקִיעִים
רָקִיעַ[2] (רְקִיעָה) ص. قابل انبساط، چکش خور ‖ ج רְקִיעִים(־עוֹת)
רְקִיעָה ا.ث. عمل پا به زمین زدن
רְקִיעוּת „ قابلیت انبساط [در فلزات]
רָקִיק[1] ا.ر. [چون פְּקִיד] کلوچهٔ نازك ـ نان بستنی
רָקִיק[2] ص. [چون בָּהִיר] = דַּקִּיק
רְקִיקָה ا.ث. = יְרִיקָה
רֶקְלָמָה* „ = פִּרְסֹמֶת
רָקַם ف.م. [چون שָׁמַר] نقش بندی یا برودری ك ـ ∴ تعبیه ك، طرح ك ـ شکل دادن ـ ایجاد کردن
– נִרְקַם مج. [چون נִרְדַּם] برودری شدن ـ تعبیه شدن ـ ایجاد شدن
– הִתְרַקֵּם ف.ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] نقش بستن، متکوّن شدن، شکل گرفتن ـ ایجاد شدن
רֶקֶם [چون דֶּגֶל] و רָקֶם [چون דָּבָר] ا.ر. = רְקִמָה
רְקִמָה ا.ث. [چون שְׁמִלָה] برودری، گلدوزی، قلاب دوزی ـ سنگ رنگارنگ ـ نسج، بافت
רְקִמָתַיִם ا.ر. [تثنیهٔ רְקִמָה] برودری وقلابدوزی‌دورو
רֵקֵן ف.م. [چون סִפֵּן] = רוֹקֵן; הֵרִיק خالی ك
– רֵקַן مج. [چون סֻפַּן] خالی کرده شدن
רָקַע [چون שָׁלַח] ف.م. پایمال ك ـ گستردن، پهن ك ‖ ف.ل. : ר׳ בְּרַגְלוֹ پا بزمین زد
– נִרְקַע مج. [چون נִרְגַּע] کوبیده یا پهن شدن
– רִקַּע ف.م. [چون שִׁלַּח] کوبیدن، ورقه ك ـ روکش ك
– רֻקַּע مج. [چون שֻׁלַּח] کوبیده یا ورقه شدن
– הִתְרַקַּע ف.ل. [چون הִתְבַּקַּע] گسترده یا ورقه شدن
– הִרְקִיעַ [چون הִגְבִּיהַ] ف.م. گستردن ‖ ف.ل. پرواز کردن
– הַרְקַעַ לִשְׁחָקִים به آسمان صعود کردن ـ ∴ خیالات
רֶקַע ا.ر. [چون פֶּתַח] زمینه، دور نما [در عکس] ـ ∴ طرح (اساسی) ـ [در برگ] پهنه
רַקָּפַת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] پنجه مریم، بخور مریم
רָקַק ف.ل. [چون חָגַג یا שָׁמַר] آب دهان انداختن
– רִקֵּק ف.ل. [چون הִלֵּל] 'تف انداختن، آب دهان انداختن
רָקָק ا.ر. 'مرداب: דִּגֵּ־ר' ماهی های ریز مردابی
רָקָק „ [چون דָּגָל] = רָקַק
רְקָקִית ا.ث. تف دان، خلط دان
רָר ف.م. [چون שָׂם] جاری ساختن
רָשׁ[1] ف.ل. [„] بی نوا شدن
רָשׁ[2] (רָשָׁה) ص. = דַּל דַּלָּה) بینوا، فقیر
רַשַּׁאי ص. [چون רַמַּאי] 'مجاز، ذیحق
(רָשָׁה) הִרְשָׁה ف.م ـ ل. [چون הִקְנָה] اجازه دادن (به): הַרְשֵׁה לִי לְהַזְכִּירְךָ اجازه دهید شما را یاد آوری کنم ‖ اختیار دادن (به)
– הֻרְשָׁה مج. [چون הֻגְלָה] 'مجاز گردیدن، دارای اختیار شدن: הֻרְשֵׁיתִי לְדַבֵּר بمن اجازه داده شد که صحبت کنم
– נִרְשָׁה مج. [יֵרָשֶׁה; נִרְשֶׁה; הֵרָשֵׁה(־שִׁי)] ـ م. לְהֵרָשׁוֹת مجاز بودن (یا شدن)
רָשׁוּי ص. [چون בָּדוּק] مجاز، پروانه دار
רִשּׁוּי ا.ر. (اعطای) اجازه
רִשּׁוּל „ کاهلی ـ سستی ـ غفلت [اثر، نشان
רִשּׁוּם „ ثبت ـ یاد داشت ـ ترسیم گرافیك یا نمودار ـ
רָשׁוּם ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از רָשַׁם ثبت شده ـ یاد داشت شده ـ نام نویسی شده: תַּלְמִיד רָשׁוּם לְבֵית־הַסֵּפֶר ‖ سفارشی: מִכְתָּב רָשׁוּם
רְשׁוּמוֹת (هج) ا.ث. مجلهٔ رسمی

– דּוֹרְשֵׁי ר׳ علمای باستان شناسی یا تاریخ

**רְשׁוּף~** ا.ر. پخش شعله

**רְשׁוּשׁ** „ = רָשָׁשׁ

**רָשׁוּת**[1] ا.ث. ریاست ـ اختیار، سلطه ـ قوه ـ مقام (دولتی): רָשׁוּיוֹת מְסֻמָּכוֹת مقامات صالحه

– אֱמוּנָה בִּשְׁתֵּי רָשֻׁיוֹת ثنویت، اعتقاد به وجود دو خدا

**רָשׁוּת**[2] „ = דַּלּוּת فقر، افلاس

**רְשׁוּת** „ اجازه ـ آزادی عمل، اختیار ـ تصرف: הַבַּיִת נִמְצָא בִּרְשׁוּתִי خانه در اختیار (یا در تصرف) من است || ملك، مال ـ عمل مستحب

– עָמַד בִּר׳ עַצְמוֹ مستقل ب، آقای خود بودن

**רְשׁוּת** ا.ر. تهیه یا ایجاد شبکه

**רִשְׁיוֹן** یا **רִשָּׁיוֹן**[רְשֵׁ־] „ پروانه، جواز

**רְשִׁימָה** ا.ث. صورت، فهرست ـ ثبت، درج ـ یاد داشت، شرح (کوتاه)، رپورتاژ

– ר׳ שְׁחוֹרָה ← שָׁחַר

– רְשִׁימַת מְחִירִים = מְחִירוֹן

**רְשִׁינָה*** „ رزین

**רָשִׁישׁ** [چون בָּהִיר] = רָפֶה; חַלָּשׁ [خراب ك

**רִשֵּׁל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] سست ك ـ∴ روحیه (کسیرا)

– רָשַׁל مج. [چون אָשַׁר] سست (کرده) شدن ـ مورد غفلت واقع شدن، نا مرتب ب

– הִתְרַשֵּׁל ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] سستی یا غفلت ك

**רִשְׁלָן(־לָנִית)** ا ـ ص. (شخص) کاهل یا لا ابالی وبی قید ـ (آدم) نا مرتب و شلخته

**רִשְׁלָנוּת** ا.ت. کاهلی ـ بی نظمی، شلختگی

**רִשְׁלָנִי(ת)** ص. لاابالی ـ نا مرتب ـ ناشی از لاقیدی

**רָשַׁם** ف‌م. [چون שָׁמַר] ثبت ك ـ یاد داشت ك ـ نام نویسی ك ـ فهرست ك ـ (در دفتر) وارد کردن ـ ترسیم ك

– נִרְשַׁם مج. [چون נִרְדַּם] ثبت شدن، یاد داشت شدن، وارد شدن ـ ترسیم شدن ـ منقوش شدن

– רִשֵּׁם ف‌م. [چون דִּבֵּר] ترسیم ك، طرح یا طراحی ك

– רָשַׁם مج. [چون אָשַׁר] ترسیم شدن ـ طرح شدن

– הִתְרַשֵּׁם, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] تحت تأثیر قرار گرفتن ـ نقش بستن، منقوش شدن

– הִרְשִׁים ف‌م. [چون הִקְצִיר] تحت تأثیر قرار دادن

**רֶשֶׁם** ا.ر. [چون כֶּתֶל] اثر، نشان ـ ∴ تأثیر: עָשָׂה ר׳ טוֹב تأثیر خوبی داشت، اثر خوبی (باقی) گذاشت

– יֵשׁ לִי הָר׳ שֶׁ بر این عقیده هستم که، این اثر در ذهن من گذاشته شده است که

– רַב־רֶשֶׁם(רַבַּת־רֶשֶׁם) دارای قوهٔ تأثیر، مؤثر

**רַשָּׁם** [רַשֶּׁמֶת (רַשָּׁמִית چون צַמָּרֶת)] ا. ثبات

**רִשְׁמִי(ת)** ص. رسمی ـ לֹא ר׳ یا בִּלְתִּי ר׳ غیر رسمی

– בְּאֹרַח רִשְׁמִי بطور رسمی، رسماً

**רִשְׁמִיּוּת** ا.ث. جنبهٔ رسمی ـ رعایت آداب وفرمالیته

**רִשְׁמִית** ق. رسماً

**רִשְׁמְקוֹל** ا.ر. (دستگاه) ضبط صوت

**רְשֶׁמֶת** ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] مشخصات

**רָשַׁע** ف‌ل. [چون שָׁלַח ـ در صیغهٔ ا.فا. רָשָׁע] شرارت ورزیدن، گناه ك ـ [با מ] نافرمانی به (کسی) ك، روی از (کسی) گرداندن

– רָשַׁע مج. [چون שָׁלַח] آلوده به شرارت شدن

– הִתְרַשַּׁע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] فاسد شدن، شریر شدن

– הִרְשִׁיעַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. محکوم ك ـ نقض ك || ف‌ل. شرارت ورزیدن

– הָרְשַׁע مج. [چون הָבְטַח] محکوم شدن

**רָשָׁע** ا.ر ـ ص. شریر یاگناهکار یا ظالم [ضدِ צַדִּיק] ـ محکوم، مقصر || ج רְשָׁעִים [רִשְׁעֵי]

☜ مؤنثِ רָשָׁע = רְשָׁעָה [چون נְדָבָה] و רְשָׁעִית

**רֶשַׁע** ا.ر. [چون פֶּתַח] شرارت، گناه ـ ستم ـ ∴ شریر

– אַנְשֵׁי־ר׳ مردمان شریر، اشرار

– "מְאֹזְנֵי־ר" ترازوی قلب یا نادرست

**רִשְׁעָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] شرارت، گناهکاری

**רְשָׁעָה** ← تبصرهٔ רָשָׁע

**רִשְׁעוּת** ا.ث. = רֶשַׁע

**רִשְׁעִית** ← تبصرهٔ רָשָׁע

**רֶשֶׁף** ا.ر. [רִשְׁפּוֹ] شعله ـ صاعقه ـ نوعی دال (؟)

– "בְּנֵי ר׳" شراره، جرقه

**רָשַׁף** ف‌م ـ ل. [چون שָׁמַר] (شراره) پاشیدن

– הִרְשִׁיף ف‌م. [چون הִקְצִיר] پاشیدن (شراره)

רִשְׁרוּשׁ ا.ر. = אִוְשָׁה [معنی اول]
רִשְׁרֵשׁ ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] خش خش ك
(רָשַׁשׁ) רוֹשֵׁשׁ ف‌م. [چون סוֹבֵב] (۱) خانه خراب ك (۲) דִּלְדֵּל
– רֵשַׁשׁ مج. [چون אֵשַׁר] ویران شدن
– הִתְרוֹשֵׁשׁ ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] فقیر شدن ـ تظاهر به فقر کردن
רָשָׁשׁ ا.ر. [چون דָּגָל] کلوخ سفت
רֶשֶׁת[1] ا.ث. [רְשָׁתוֹת] دام ـ تور سیمی ـ تور (تنیس) ـ شبکه || ج רְשָׁתוֹת [רִשְׁ־]
– עוֹר הָר׳ = רִשְׁתִּית
רֶשֶׁת[2] [רִשְׁתּוֹ] ا.ف. از יָרַשׁ
רִשֵּׁת ف‌م. [چون דִּבֵּר] مشبك ك ـ پیچازی ك ـ شبکه لوله کشی وغیرآن در (محلی) احداث ك
– רֻשַּׁת مج. [چون אֻשַּׁר] مشبك یا دارای شبکه شدن
רָשֹׁת (רְשָׁתָה) ص. مشبك ـ شطرنجی || ج רְשָׁתִים (רְשָׁתוֹת)
רִשְׁתִּי(ת) = רָשֹׁת الخ
רִשְׁתִּית ا.ث. شبکیه (چشم)
רִתָּה ف‌ل. [چون צִוָּה] مدارا یا مساهله ك ـ شفقت ك
רָתוּחַ ص. [چون גָּרוּעַ] جوشیده: מַיִם רְתוּחִים
רִתּוּחַ ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل جوشاندن
רָתוּי ص. [چون בָּדוּק] راحت ـ ملایم ـ بهتر
רִתּוּי ا.ر. گذشت، ملایمت
רִתּוּךְ ״ جوشکاری
רָתוּם ص. [چون בָּדוּק] یراق شده یا بسته: סוּס ר׳
רִתּוּם ا.ر. = רְתִימָה
רִתּוּק ״ عمل بستن یا توقیف ك
– ר׳ הָעֵינַיִם دوختن چشم (بچیزی)
– ר׳ לְמִטָּה بستری ك (یا بودن)
רַתּוֹק ״ = שלשלת زنجیر
רְתוּקָה یا רַתּוּקָה ا.ث. = רַתּוֹק
רִתּוּת ا.ر. لرز = רָטֹט
רָתַח ف‌ل. [چون שָׁלַח] جوشیدن ← רוֹתֵחַ || ׳׃ جوش زدن
– נִרְתַּח ف‌ل. [چون נִרְגַּע] (به) جوش آمدن
– רִתַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] زیاد جوش آوردن ـ ׳׃ تهییج ك
– רֻתַּח مج. [چون שֻׁלַּח] جوشانده یا تهییج شدن
– נִתְרַתַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] جوش زدن، عصبانی شدن
– הִרְתִּיחַ [چون הִגְבִּיהַּ] ف‌م. جوشاندن ـ ׳׃ بجوش (وخروش) آوردن ـ عصبانی ك || ف‌ل. بجوش آمدن، جوشیدن
– הָרְתַּח مج. [چون הָגְבַּהּ] جوشانده یا خشمگین شدن
רָתַח ا.ر. [چون פָּתַח] (۱) گوشت پخته (۲) רתיחה
רִתְחָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] =רְתִיחָה – רֹגֶז
רַתְחָן(–חָנִית) = כַּעְסָן الخ
רַתְחָנוּת ا.ث. آتش مزاجی
רַתְחָנִי(ת) ص. توأم با عصبانیت ـ عصبانی
רְתִיוֹן ا.ر. بخشش، گذشت || ج ־יוֹנוֹת
רְתִיחָה ا.ث. جوش [جوشیدن] ـ ׳׃ جوش وخروش
רְתִיחוּת ״ هیجان، جوش وخروش
רָתִיחַ یا רַתְּיָךְ (רְתִיכָה یا רַתִּיכָה) ص. جوش خور
רַתִּיכוּת، רְתִי־ ا.ث. آمادگی برای جوش خوردن
רְתִימָה ״ عمل یراق ك یا بستن حیوان بار کش
רַתְיָן(־יָנִית) ص. با گذشت ←וַתְּרָן
רְתִיעָה ا.ث. حرکت قهقرائی ـ [در تفنگ] لگد (زدن)
רִתֵּךְ ف‌م. [چون דִּבֵּר] جوش دادن (فلز)
– רֻתַּךְ مج. [چون אֻשַּׁר] جوش داده شدن
– הִתְרַתֵּךְ ف‌ل. [چون הִתְקַשֵּׁר] جوش خوردن
רַתָּךְ ا.ر. [רַתַּךְ] جوشگر، جوشکار [مؤنث آن רַתֶּכֶת (چون צַמֶּרֶת) یا רַתָּכִית]
רַתָּכוּת ا.ث. جوشگری، جوشکاری
רָתַם ف‌م. [چون זָכַר] یراق ك ـ (به ارابه) بستن
– נִרְתַּם مج. [چون נִרְדַּם] یراق شدن ـ بسته شدن
רֹתֶם ا.ر. [چون כֹּתֶל] رَتَمَ [گ ش]
רִתְמָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] یراق، ستام
רִתְמוּס* ا.ر. = מִקְצָב وزن، بحر
רִתְמִי(ת) ص. موزون
(רָתַע) נִרְתַּע ف‌ل. [چون נִרְגַּע] پس جستن، رم ك ـ عقب کشیدن، خود داری ك ـ [در تفنگ] لگد زدن

– הִרְתִּיעַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. رم دادن، رماندن، ∴ وادار بخود داری ك، پشیمان ك، سرجای خود نشا ندن ـ لرزاندن || ف‌ل. فیش ك

רָתַע ا.ر. [چون פָּתַח] = רתיעה

– אַל־ר׳, לְלֹא־ר׳ [در تفنگ] بی لگد

רִתֵּךְ ف‌م. [چون דִּבֵּר] در سرداب نگاه داشتن

– רְתַּךְ مج. [چون אָשַׁר] در سرداب نگاه داشته شدن

רָתַק ف‌م. [چون זָכַר] = דָּפַק

– רִתֵּק ف‌م. [چون דִּבֵּר] بستن، كلاف كردن (پای جانور) ـ ∴ كشیدن، جلب ك

– ר׳ אותו אֶל מִטָּתוֹ اورا بستری كرد

– רָתַק مج. [چون אָשַׁר] بسته شدن ـ در یك جا نگاه داشته شدن ـ ∴ مجذوب یا شیفته شدن

(רָתַק) נִרְתַּק ف‌ل. [چون נִרְדַּם] گسیخته شدن

רָתַת ف‌ل. [چون פָּחַת] = רָעַד لرزیدن

– נִרְתַּת ف‌ل. [چون נִכְרַת ـ در صیغهٔ آینده יֵרָתֵת] بخود لرزیدن

– רִתֵּת ف‌م. [چون אִמֵּת] لرزاندن، وحشت زده ك

רִתֵּת ا.ر. = רָטֵט لرزه

# רָאשֵׁי־תֵבוֹת

ר׳ = רְאֵה – רַב; רַבִּי – רְחוֹב – רַבִּים; רִבּוּי

ראל״צ = רְאשׁוֹן לְצִיּוֹן

רבש״ע = רִבּוֹנוֹ־שֶׁל־עוֹלָם

ר״ש = רֹאשׁ הַשָּׁנָה

רה״ע = רֹאשׁ הָעִיר; ר׳ הָעִירִיָּה – רִבּוֹן הָעוֹלָמִים

רוה״פ = רֻוַח וְהֶפְסֵד

רוה״ק = רוּחַ הַקֹּדֶשׁ

רַז״ל = רַבּוֹתֵינוּ זִכְרוֹנָם לִבְרָכָה

ר״ח = רֹאשׁ חֹדֶשׁ

רח׳ = רְחוֹב

רַח״ש = רַב, חַזָּן, שַׁמָּשׁ

ר״ל = רוֹצֶה לוֹמַר

רַמַטְכַ״ל = רֹאשׁ הַמַּטֶּה הַכְּלָלִי

רצ״ב = רָצוּף בָּזֶה

ר״פ = רָצוּף פֹּה

רצ(ו)״פ = רָצוּף פֹּה

ר״ת = רָאשֵׁי־תֵבוֹת

שׁ׳ شمارهٔ ۳۰۰

שׁ (۱) ض مو. که: הָאִישׁ שֶׁלִּמֵּד אוֹתָנוּ עִבְרִית
(۲) حرع. که: אָמַרְתִּי לוֹ שֶׁהַדָּבָר בִּלְתִּי אֶפְשָׁרִי
(۳) آنکه، کسی که
– בְּשׁ یا בְּשֶׁ از آن جهت که = בַּאֲשֶׁר
– כְּשׁ (۱) = כַּאֲשֶׁר همانطور که (۲) چون، وقتی که، همینکه: כְּשֶׁנִּסַּעְתִּי לְלוֹנְדוֹן [שֶׁנִּית
– לִכְשׁ بعد از آنکه ـ هر وقت که: לִכְשֶׁאֶרְאֶה אוֹתוֹ
– מִשׁ از اینکه، تا اینکه ـ از وقتی که
– מִכְּשׁ همینکه، از وقتی که

שָׂא [امر از فعل נָשָׂא]

שָׂאַב ف‌م ـ ل. [چون שָׂאַל] (آب) کشیدن، تلمبه زدن ـ ∴ استخراج ك، بدست آوردن ـ جذب یا جلب ك
– נִשְׂאַב مج. [چون נִשְׁאַל] کشیده یا استخراج شدن
– שֵׂאֵב ف‌م. [چون פֵּאֵר] = שָׂאַב
– נִשְׂתָּאֵב ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] (بکلی) کشیده شدن
– הִשְׂאִיב ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] پر کردن ـ سیراب ك
שׂוֹאֵב [شکل اصلیِ שׁוֹאֵב]

שַׂאבָּק ا.ر. [چون מַאֲכָל] جاروب برقی یا مکانیکی
שָׂאַג ف‌ل. [چون שָׂאַל] غریدن ـ ∴ نعره زدن
– הִשְׂתָּאֵג ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] نعره زدن ـ غریدن
שַׂאַג ا.ر. [چون בַּעַל] = שְׂאָגָה

שְׂאָגָה ا.ث. [چون קְעָרָה] غرش (شیر) ـ ∴ نعره
שָׂאָה ف‌ل. [چون רָאָה] ویران شدن
– נִשְׂאָה ف‌ل. [چون נִרְאָה ـ در صیغهٔ آینده יִשָּׂאֶה] ویران شدن
– הִשְׂתָּאָה ف‌ل. [چون הִתְחָרָה] با تعجب نگریستن
– הִשְׂאָה ف‌م. [چون הִקְנָה] ویران ك
שְׂאֵה [شکل دیگرِ סְאֵה]

שָׂאוּב ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂאַב کشیده شده ـ ∴ استخراج شده
שְׂאוֹב ا.ر. دلو = דְּלִי ‖ آبشخور ‖ ج שְׂאוֹבוֹת
שְׂאוֹל ا.م. جهان مردگان ـ هاویه، درك (اسفل) ـ ∴ مرگ، فنا
שָׂאוּל ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂאַל عاریه شده ـ ∴ اقتباس شده: נִיב שָׂאוּל מִן הַמִּקְרָא
שְׂאוֹן ا.ر. [چون גְּאוֹן] ولوله ـ آشوب ـ غرش ـ هایهو ـ هلاکت
שְׂאוֹר „ خمیر مایه
– שׂ׳ שְׂבְעָה هستهٔ مرکزی، مایهٔ اصلی ـ ∴ فکر شیطانی
שְׂאָט ا.ر. خواری، اهانت ـ کینهٔ قلبی [שִׂנְאָה نیز بهمین معنی است]
שָׂאַט ف‌م. [چون שָׂאַל ـ در صیغهٔ ا.فا. שָׂאט یا שׂוֹאֵט] خوار شمردن
שְׂאִיבָה ا.ث. عمل آب کشیدن (یا تلمبه زدن) ـ جذب، آشام ـ ∴ استخراج، تحصیل: שְׂאִיבַת יְדִיעוֹת
שְׂאִיָּה „ هلاکت ـ ویرانی
שְׂאִילָה „ عاریه (گرفتن)، ∴ اقتباس ـ پرسش
– שְׂאִילַת שָׁלוֹם = דְּרִישַׁת־שָׁלוֹם ← דְּרִישָׁה
שְׂאִילְתָּה „ استیضاح [هدف
שְׂאִיפָה „ استنشاق، فرو بردن نفس ـ ∴ آرزو،
שְׂאִיר ا.ر. [چون פְּקִיד] باز مانده، وارث [در بیمه یا ارث]

שָׂאַל [יִשְׁאַל; שׁוֹאֵל; שְׂאַל (שַׁאֲלִי)] ـ م. שְׂאָל, שָׂאוֹל; לִשְׁאוֹל ف‌م. پرسیدن، سؤال ك (از): שָׁאַלְתִּי אוֹתוֹ שְׁאֵלוֹת קָשׁוֹת سؤالات سختی از او پرسیدم ‖ خواستن، طلب ك ـ قرض گرفتن، عاریه ك ‖ ف‌ل. جویا شدن، استفسار کردن ـ سؤال یا گدائی ك ـ مشورت خواستن

– שָׁאַל אֶת נַפְשׁוֹ לָמוּת مرگ (از خدا) خواست
– נִשְׁאַל مج. [יִשָּׁאֵל; נִשְׁאָל; הִשָּׁאֵל (הִשָּׁאֲלִי)] ـ م. לְהִשָּׁאֵל پرسیده شدن ـ مورد پرسش قرار گرفتن ـ خواهش ك ـ اجازه (مرخصی) خواستن
– שִׁאֵל ف‌ل. [יְשָׁאֵל; מְ־; שָׁאֵל (שָׁאֲלִי)] ـ م. לְשָׁאֵל جویا شدن، استفسار کردن ـ گدائی ك، سؤال ك
– הִשְׁאִיל ف‌م. [יַשְׁאִיל; מַשְׁ־; הַשְׁאֵל(־אִילִי)] ـ م. לְהַשְׁאִיל (بطور) عاریه دادن ـ واگذار کردن، تحویل دادن ـ تسلیم یا وقف ك ـ بطور استعاره یا مجاز بکار بردن
– הָשְׁאַל مج. [چون הָרְעַל] عاریه داده شدن ـ مجازاً استعمال شدن
**שְׁאֵל** [شکل اصلیِ שׁוֹאֵל]
**שְׁאֵלָה** ا.ث. پرسش، سؤال ـ خواهش، مسئلت ـ مسئله ـ امر مهم ـ استفتاء، سؤال شرعی یا فقهی ـ عاریه
– הֲ הַשׁ׳ هاء استفهامی ← הֲ
– סִימַן־שׁ׳ نشان پرسش یا استفهام (? یا ؟)
– וְכִי מָה הַשׁ׳? جای تردید و پرسش نیست، پر واضح است
**שְׁאֵלוֹן** ا.ر. پرسش نامه
**שְׁאֵלְתָּה** ا.ث. (از ־תָּא°) = שאילתה
**שָׁאַן**[1] ف‌ل. [چون טָעַן] فریاد زدن، داد وبیداد کردن
(**שָׁאַן**[2]) **שַׁאֲנַן** ف‌ل. [فقط در زمان گذشته: שַׁאֲנַנְתִּי; שַׁאֲנַנּוּ الخ وصیغهٔ ا.فا. שַׁאֲנָן دیده شده است] آسوده ب ـ امنیت داشتن
– שְׁאֵנַן ف‌م. [שְׁאַנַנְתִּי; יְשַׁאֲנַן; מְשַׁ־; שַׁאֲנַן(־נְנִי)] ـ م. לְשַׁאֲנַן آسوده ك، مرفه (الحال) ك
– הִשְׁתַּאֲנַן ف‌ل. [יִשְׁ־; מִשְׁ־; הִשְׁתַּאֲנַן(־נְנִי)] ـ م. לְהִשְׁתַּאֲנַן آسوده شدن
**שַׁאֲנָן(־נָנָה)** ص. ‖ ج ־נָנִים(נָנוֹת) آسوده، ایمن
**שַׁאֲנַנּוּת** ا.ث. آسایش، فراغت بال
**שָׁאַף** [چون שָׁאַל] ف‌م. استنشاق ك ـ پایمال ك ‖ ف‌ل. نفس نفس زدن ـ :. مشتاقانه انتظار کشیدن
– שָׁאַף רוּחַ نفس راحت کشیدن
– נִשְׁאַף مج. [چون נִשְׁאַל] استنشاق شدن ـ جذب شدن
– הִשְׁאִיף ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] به تنفس واداشتن
**שַׁאַף** [در زبان شعر] ا.ر. [چون בַּעַל] = שאיפה
**שַׁאֲפָן(־פָנִית)** ص. جاه طلب ـ حریص
**שַׁאֲפָנוּת** ا.ث. جاه طلبی ـ حرص
**שַׁאֲפָנִי(ת)** ص. جاه طلبانه ـ مبنی بر حرص
**שְׁאַפְתָּן(־תָּנִית)** ا. شخص جاه طلب یا حریص
**שְׁאַפְתָּנוּת** ا.ث. = שאפנות
**שְׁאַפְתָּנִי(ת)** = שאפני(ת)
**שָׁאַר** ف‌ل. [چون שָׁאַל] = נִשְׁאַר
– נִשְׁאַר ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] ماندن ـ باقی ماندن
– הִשְׁתָּאֵר ف‌ل. [چون הִתְפָּאֵר] باقی ماندن، زیاد آمدن
– הִשְׁאִיר ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] (باقی) گذاردن: הִשְׁאַרְתִּי לוֹ פְּתָק یاد داشت برای او گذاردم ‖ زیاد آوردن [ماندن
– הִשְׁאַר مج. [چون הִרְעַל] باقی گذارده شدن، باقی ماندن
**שְׁאָר** ا.ر. (صیغهٔ جندارد) باقی (مانده)، بقیه ـ سایر، دیگر: שׁ׳ הַמְּדִינוֹת کشورهای دیگر، سایر کشورها ‖ اثر، بقیه [بمعنی "اعقاب و ذریه"] [سبزی
– שׁ׳ יְרָקוֹת مخلفات ـ [م!] سبزیهای دیگر، همه جور
– שׁ׳ רוּחַ فضیلت روحی، روح بلند، علوّ فکر
– בֵּין הַשׁ׳ ضمناً، در جزء، ضمن سایر مطالب
**שְׁאֵר** " گوشت، :. بدن یا نیروی جسمی ـ خوراك ـ خویش (یا خویشاوند) نزدیك [در این معنی مؤنث آن = שַׁאֲרָה]
– שׁ׳ בָּשָׂר خویشاوند نزدیك
**שַׁאַר** ف‌م. [چون פַּאַר] تخمیر کردن، ترش ك (با خمیر مایه)
– שַׁאַר مج. [چون פַּאַר] تخمیر شدن، ترش شدن
**שַׁאֲרָה** ا.ث. [چون טַחֲנָה] (۱) خویشاوندی یا قرابت نزدیك (۲) [مؤنث שְׁאֵר (در معنی آخر)]
**שַׁאֲרוּת** " [گ‌ش ـ ج‌ش] قرابت، هم جنسی
**שְׁאֵרִית** " باقی (مانده)، بقیه ـ [ر] باقی مانده (غیر قابل تقسیم) ـ اعقاب، ذریه: "שֵׁם וּשׁ׳" اسم و اعقاب، نام و نشان

– הַשׁ׳ מִן הַחָרֵב بقية السيف (*baghiyatoseyf*)
– שְׁאֵרִיוֹת סְחוֹרָה كالای باقی مانده، سلد solde، ته دكان، ته بساط

**שְׁאֵת**[1] [بیشتر بصورت שֹׁאת: לָשֹׁאת] ا.ف. از נָשָׂא

**שְׁאֵת**[2] ا.ث. بلندی، رفعت ـ بزرگی ـ آماس (جلدی) ـ .: آمرزش || ج שְׁאֵתוֹת

**שָׁב**←(שִׁיב)

**שָׁב** [שַׁבְתִּי; יָשׁוּב; שָׁב; שׁוּב] (ودر مقام نصیحت یا ترغیب שׁוּבָה (שׁוּבִי)] ـ م. שׁוּב یا שׁוֹב; לָשׁוּב (۱) ف‌ل. برگشتن، مراجعت ك = חָזַר || رجوع ك ـ تغییر رویه دادن ـ بحال نخستین برگشتن ـ فرو نشستن ـ مبدل شدن (۲) ف‌م. (بحال نخستین) برگرداندن

– הָלוֹךְ וְשׁוֹב←הָלַךְ
–חֶשְׁבּוֹן עוֹבֵר־וָשָׁב حساب جاری←עוֹבֵר
– שׁוֹבֵב ف‌م. [چون קוֹמֵם] برگرداندن ـ تعمیر یا صاف ك ـ .: گمراه ك ـ مرتد یا منحرف ك
– הִשְׁתּוֹבֵב ف‌ل. [چون הִתְקוֹמֵם] شیطنت یا شرارت ك ـ مرتد شدن
– הֵשִׁיב ف‌م. [הֵשִׁיבוֹתִי یا הֵשַׁבְתִּי; יָשִׁיב; מֵשִׁיב; הָשֵׁב (הָשִׁיבִי)] ـ م. לְהָשִׁיב برگرداندن = החזיר || پس گرفتن ـ پس دادن ـ پاسخ دادن، جواب دادن ـ رد کردن، نقض ك، باطل ك ـ فرو نشاندن (خشم)
– רָצָה לְהָשִׁיב רוּחוֹ خواست نفسی تازه کند یا نفس راحتی بکشد
– הֵשִׁיב רוּחוֹ אֶל אֵל جان به جان بخش تسلیم کرد
– הֵשִׁיב רָעָה תַּחַת טוֹבָה خوبی را ببدی تلافی کرد
– הוּשַׁב مج. [چون הוּקַם] برگردانده شدن ـ مسترد شدن

**שֵׁב** [امر از فعل יָשַׁב]

**שַׁבַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] کسیکه شخصی را به اسیری میبرد ـ نگهبان اسراء

**שִׁבֵּב** ف‌م. [چون הִלֵּל] رنده ك ـ بریدن (با اسکنه) ـ خرد کردن ـ .: تأدیب ك ـ ذلیل ومطیع ك ـ فرو نشاندن
– שֻׁבַּב مج. [چون אֻשַּׁר] رنده شدن

**שְׁבָבִים** ا.ر. [שִׁבְבֵי] خرده، ریزه (چوب)، تریشه، خراشه ـ [در فلز] بُراده

**שְׁבָה** [چون קָנָה ـ در صیغهٔ آینده יִשְׁבֶּה] اسیر کردن، (به اسیری) بردن ـ به تاراج بردن ـ .: ربودن، شیفته ك
– נִשְׁבָּה مج. [چون נִגְלָה] به اسیری برده شدن
– תִּינוֹק שֶׁנִּ׳ شخصی که او را مجبور میکنند بر خلاف میل خود مرتکب کاری (نا درست) شود
– הִשְׁבָּה ف‌م. [چون הִקְנָה] موجب اسارت (کسی) شدن ـ اسیر کردن

**שִׁבּוֹ** ا.ر. [שִׁבּוּאִי; ־אֲךָ] عقیق || ج שִׁבּוּאִים

**שָׁבוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שְׁבָה اسیر شده

**שִׁבּוּלֶת = שִׁבֹּלֶת**

**שָׁבוּעַ**[1] ا.ر. [שָׁ־] هفته ـ مدت هفت ساله || ج שָׁבוּעוֹת [שָׁ־] و שָׁבוּעִים [שְׁבוּעֵי]
– הַשׁ׳ این هفته
– שׁ׳ מֵהַיּוֹם یك هفته از امروز، هفتهٔ دیگر چنین
– חַג הַשָּׁבוּעוֹת "عید هفته ها": عید ششم سیوان که مصادف است با روز نزول احکام دهگانه، [در اصطلاح یهودیان ایرانی] عید گلریزان
– שְׁבוּעַ הַבֵּן روز ختنه (سوران)

**שָׁבוּעַ**[2] ص. [چون גָּרוּעַ] قسم خورده، سوگند خورده، قسم داده شده

**שְׁבוּעָה** ا.ث. سوگند، قسم (*ghasam*) ـ لعنت
– שְׁבוּעַת אֱמוּנִים سوگند وفاداری
– שְׁבוּעַת שֶׁקֶר سوگند دروغ
– בַּעַל שְׁבוּעָה هم قسم، هم پیمان

**שָׁבוּעוֹן** ا.ر. [שָׁ־] مجلهٔ هفتگی || ج שְׁבוּעוֹנִים
– דּוּ־שׁ׳ مجلهٔ دو هفتگی

**שָׁבוּעוֹת** [مختصرِ חַג הַשָּׁבוּעוֹת]←שָׁבוּעַ[1]

**שָׁבוּעִי(ת)** ص. هفتگی ـ هفته وار
– דּוּ־שָׁבוּעִי(ת) دو هفتگی، دو هفته یك بار

**שִׁבּוּץ** ا.ر. عمل نشاندن (جواهر)، ترصیع ـ بافت چیزی با نقشهٔ برودری یا بطور شطرنجی ـ .: جا دادن کسی در منصب یا شغلی

**שָׁבוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁבַר شکسته، منکسر ـ کسری، خرد ـ .: (۱) شکسته: לֵב שׁ׳ دلِ شکسته، دلشکستگی (۲) خسته ومانده

- שְׁבוּרֵי־לֵב شکسته دلان، دلشکستگان

**שִׁבּוּר** ا.ر. و **שְׁבוֹר** ا.ف. از **שָׁבַר** (عمل) شکستن

**שִׁבּוּשׁ** „ پس و پیش شدگی، تحریف ـ اشتباه

- שִׁ׳ הַדְּרָכִים خرابی جاده ها یا راه ها

**שְׁבוּת**[1] ا.ث. اسارت، ∴ اسراء ـ برگشت (بوضع نخستین)

- חֹק הַשִּׁ׳ [در قانون اساسی] حق برگشت یهودیان به کشور اسرائیل

**שְׁבוּת**[2] „ تعطیل کار ـ کاری که فقهای یهود کردن آنرا در روز سبت یا عید قدغن کرده اند

**שָׁבַח** ف‌ل. [چون שָׁלַח] بهتر شدن ـ ترقی ك (درقیمت)

- נִשְׁבַּח [چون נִשְׁלַח] = שָׁבַח

- שִׁבַּח ف‌م ـ ل. [چون שִׁלַּח] ستایش ك، مدح ك، تعریف ك ـ حمد خواندن، تسبیح خواندن

- שֻׁבַּח مج. [چون שֻׁלַּח] ستوده شدن، مورد تمجید قرار گرفتن

- הִשְׁתַּבַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] فخر کردن ـ مورد تمجید قرار گرفتن ـ بهتر شدن، بهبود یافتن

- הִשְׁבִּיחַ [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. بهتر کردن ـ ترقی دادن، آباد کردن ـ ساکت ك ‖ ف‌ل. بهتر شدن، بهبود یافتن

- הֻשְׁבַּח مج. [چون הֻבְטַח] بهتر شدن

**שֶׁבַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] تعریف، ستایش، تجلیل ـ تسبیح، حمد: שׁ׳ לָאֵל الحمدلله، خدا را شکر ‖ فضیلت ـ افزایش (بها)، ترقی: מַס שֶׁבַח מְקַרְקְעִין مالیات اراضی (بمناسبت ترقی بهای آنها)

- שׁ׳ הוּא לוֹ به او می برازد

- צִיּוּן לְשֶׁבַח تقریظ، تقدیر

**שְׁבָחָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] = שֶׁבַח

**שָׁבַט** ف‌م. [چون זָכַר] [در بافندگی] با زدن چوب محکم ك

**שֵׁבֶט** ا.ر. [چون סֵפֶר] چوبدستی، عصا ـ گرز، عصای سلطنت ـ نیزه ـ ∴ تأدیب، تنبیه ـ سِبط [ج اسباط]

- שׁ׳ סוֹפֵר قلم نویسنده

**שְׁבָט** „ شباط: ماه پنجم یهود از תִּשְׁרֵי ـ دارای ۳۰ روز

**שְׁבִי** „ [چون גְּדִי ـ در حالت مکث שֶׁבִי] اسارت، اسیری: "הָלְכוּ שְׁבִי" یا "הָלְכוּ בַשֶּׁבִי" به اسارت رفتند ‖ اسیر، [ج] اسراء ـ غنیمت [ج غنائم]

☜ مؤنثِ שׁ׳ بمعنی "اسیر" = שְׁבִיָּה

**שָׁבִיב** „ [چون פָּקִיד] شعله کوچك ـ جرقه

**שִׁבְיָה** ا.ث. اسارت ـ ∴ اسراء

**שְׁבִיָּה** „ (۱) שִׁבְיָה (۲) [مؤنثِ שְׁבִי "اسیر"]

**שָׁבִיט**° ا.ر. [چون פָּקִיד] یا כוֹכַב שׁ׳ ستارهٔ دنباله دار، ذوذنب

**שְׁבִיל** „ جاده (ناصاف) ـ مسیر، مدار

- שׁ׳־הַזָּהָב میانه رَوی، برکناری از افراط وتفریط

- שׁ׳־הֶחָלָב کهکشان

- בִּשְׁבִיל ح‌ا. برایِ، بجهتِ ـ بخاطرِ، برای خاطرِ ـ [م‌ا] در راه

- בִּשׁ׳ ל [با مصدر] = כְּדֵי ל

- בִּשׁ׳ שֶׁ=כְּדֵי שֶׁ

**שְׁבִילָה** ا.ث. = פְּסֹקֶת

**שֶׁבִיס** ا.ر. [چون פָּקִיד] زینت پیشانی که بشکل خورشید درست میکنند ـ قسمی توری سر یا پیشانی بند

**שְׁבִיעָה** ا.ث. سیری

- שִׂבְיעַת־רָצוֹן رضایت: הִבַּעְתִּי אֶת שִׂבְיעַת־רְצוֹנִי מֵעֲבוֹדָתוֹ از کار او اظهار رضایت کردم

- לְשִׂבְיעַת־רְצוֹנוֹ موافق دلخواه او، طبق رضایت او

**שְׁבִיעוּת** „ = שְׁבִיעָה

**שְׁבִיעִי(ת)** ص. هفتم: הַיּוֹם הַשׁ׳ روز هفتم، روز [سبت

- צוֹם הַשׁ׳ روزهٔ ماه هفتم: مصادف با سومِ תִּשְׁרֵי

**שְׁבִיעִיָּה** ا.ث. مجموعهٔ هفت چیز، سبعه ـ گروه هفت نفر، هفت تن ـ [مو] قطعهٔ هفت نفری

**שְׁבִיעִית** „ یك هفتم ـ سال שְׁמִטָּה ‖ [مؤنثِ שְׁבִיעִי]

**שָׁבִיר** ص. [چون בָּהִיר] شکستنی ـ בִּלְתִּי שׁ׳ نشکن

**שְׁבִירָה** (۱) ا.ث. عمل شکستن (۲) [مؤنث שָׁבִיר]

**שְׁבִירוּת** „ شکنندگی

**שְׁבִית** „ ←שְׁבוּת[1]

**שְׁבִיתָה** „ اعتصاب ـ استراحت (در روز سبت) ـ گذراندن روز سبت در محل معین ـ استقرار

– שְׁבִיתַת נֶשֶׁק←נֶשֶׁק
– שְׁבִיתַת־רָעָב اعتصاب غذا
– שְׁבִיתַת שֶׁבֶת اعتصاب از طریق نشستن در محل کار
**שְׂבָךְ** ا.ر. [چون כֹּתֶל] پیچید گی شاخه های درخت
**שְׂבָךְ** „ = **שׂוֹבָךְ** [دام، تله
**שְׂבָכָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] شبکه ـ پنجرهٔ مشبك ـ
– הִתְהַלֵּךְ עַל שְׂ׳ روی تله راه رفتن، ∴ در معرض خطر بودن
**שֹׂבֶל** ا.ر. [چون כֹּתֶל] دامن یا دنباله (لباس)
**(שִׂבֵּל) הִשְׂתַּבֵּל** [چون הִשְׂתַּמֵּר] و **הִשְׂבִּיל** [چون הִזְכִּיר] ف‌ل. خوشه دادن
**שַׂבְּלוּל** ا.ر. راب، حلزون بی صدف
– שׂ׳ הָאֹזֶן صدف یا حلزون گوش
**שַׂבְּלוּלִי(ת)** ص. حلزونی، پیچاپیچ [عادی
**שַׂבְּלוֹנָה*** ا.ث. قالب، نمونه ـ ∴ عادت، جریان
**שַׂבְּלוֹנִי(ת)** = שָׁגוּר الخ
**שִׂבֹּלֶת** ا.ث. [گ‌ش] سنبلك (*sombolak*)
**שִׁבֹּלֶת**[1] „ [שִׁבֳּלְתּוֹ] خوشه، سنبله ‖ ج **שִׁבֳּלִים**
– שׂ׳־הַזָּקָן گوشه یا نوك ریش ـ ریشِ بزی
– שׂ׳ שׁוּעָל جو دو سر، جو برهنه
**שִׁבֹּלֶת**[2] „ [„] جریان تند آب ـ گرداب کوچك ‖ ج **שִׁבּוֹלוֹת**
**שָׂבַע** [چون שָׁלַח ـ بجای ا.فا. **שָׂבֵעַ**] ف‌ل. سیر شدن ـ سیراب شدن ـ ∴ بیزار شدن ‖ ف‌م. سیر (یا سیر اب) شدن از
– **שִׂבַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] سیر کردن
– **שְׂבַע** مج. [چون שָׂלַח] سیر (کرده) شدن
– **הִשְׂתַּבַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] سیر شدن
– **הִשְׂבִּיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] سیر کردن ـ ∴ بر آورده ك، انجام دادن ـ اشباع ك ـ بیزار کردن
– הִשְׂבִּיעַנִי אֶת רְצוֹנוֹ رضایت (خاطر) او را فراهم کردم
**שָׂבֵעַ (שְׂבֵעָה)** ص. سیر ـ ∴ مملوّ، اشباع شده ـ بیزار ‖ ج **שְׂבֵעִים(־עוֹת)**
– שְׂבַע־יָמִים سالخورده، [م‌ا] سیر از عمر
– שְׂבַע־רָצוֹן راضی
**שָׂבָע** ا.ر. [שִׂבַּע] فراوانی ـ سیری ـ ∴ وفور
**שִׂבַּע** „ [چون אֹרַח] سیری ـ ∴ کمال
– לָשׂ׳ تا حد سیری، بحد اشباع
– אָכַל לָשׂ׳ یا אָכַל כִּדֵי שָׂבְעוֹ سیر خورد
**(שָׁבַע) נִשְׁבַּע** [چون נִשְׁלַח] ف‌ل. سوگند خوردن، قسم خوردن: נ׳ לַשָּׁקֶר سوگند دروغ خورد ‖ ف‌م.: נ׳ שְׁבוּעַת אֱמוּנִים سوگند وفاداری خورد
– **הִשְׁבִּיעַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] قسم دادن، سوگند دادن
– **הָשְׁבַּע** مج. [چون הָבְטַח] قسم داده شدن، مراسم تحلیف بجا آوردن: שׁוֹפְטִים מָשְׁבָּעִים دادرسان یا قضات سوگند خورده
**שִׁבַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] هفت برابر کردن ـ در هفت
– **שְׁבַּע** مج. [چون שָׁלַח] هفت برابر شدن
**שֶׁבַע** ش. هفت [در جلو اسم مؤنث]: שׁ׳ שָׁנִים ←**שִׁבְעָה** ـ [در ترکیب = שִׁבַּע: שִׁבַּע־מֵאוֹת هفتصد]
– **שִׁבַּע־עֶשְׂרֵה** [در جلو اسم مؤنث] هفده
– בְּשִׁבַּע עֵינַיִם چهار چشمه
**שִׁבְעָה** ش. هفت [در جلو اسم مذکر]: שׁ׳ סְפָרִים ←**שִׁבַּע** ـ [در ترکیب = שִׁבְעַת: שׁ׳ אֲלָפִים هفت هزار]
– **שׁ׳־עָשָׂר** [در جلو اسم مذکر] هفده: בְּשׁ׳־עָשָׂר יוֹם לַחֹדֶשׁ در روز هفدهم ماه
– **שִׁבְעָתָם(־תָּן)** هر هفت تای آنها، هر هفت نفر
**שָׁבְעָה** ا.ث. سیری: אָכַל לְשׂ׳ سیر خورد
**שִׁבְעִים** ش. هفتاد [برای مذکر و مؤنث]: שׁ שָׁנָה ۷۰ سال
– **תַּרְגוּם הַשׁ׳** ترجمهٔ هفتاد نفری: نخستین ترجمهٔ تورات که از عبری به یونانی توسط ۷۲ نفر از یهودیان به امر بطلمیوس انجام گرفت Septuagint
**שִׁבְעִית** ا.ث. ارکستر هفت نفری
**שִׁבְעַת←שִׁבְעָה**
**שִׁבְעָתַיִם** ق. هفت چندان ـ هفت مرتبه
**שִׁבֵּץ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] خانه خانه ك ـ نشاندن (نگین)، ترصیع ك ـ رتبه (کسی را) تعیین ك ـ جا دادن، گنجانیدن
– **שָׁבַץ** مج. [چون אָשַׁר] خانه خانه شدن ـ ترصیع شدن ـ ∴ درجه بندی شدن

- הִשְׁתַּבֵּץ פ‌ל. [چون הִשְׁתַּמֵּר] نشانده یا ترصیع شدن ـ ∴ تعیین شدن، قرار گرفتن
- הִשְׁבִּיץ פ‌م. [چون הִזְכִּיר] گماشتن، قرار دادن
- הָשְׁבַּץ مج. [چون הָזְכַּר] جا داده شدن

**שֶׁבָץ** ا‌ر. [چون דֶּבֶר] پریشانی ـ گیجی ـ تشنج
- **שִׁבַּץ־הַלֵּב** سکتهٔ قلبی

**שִׁבְצִי(ת)** ص. سکته ای ـ دچار سکته

**שָׁבַק** ف‌م. [چون זָכַר] = **זָנַח** ترك گفتن
- **שׁ֣ חַיִּים לְכָל חַי** دار فانی را وداع گفت

**שָׁבַר** ف‌ل. [با בּ] معاینه یا ملاحظه ك

- **שִׁבֵּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] انتظار داشتن، امیدوار بودن ـ صبر کردن = **חִכָּה**

**שֵׁבֶר** ا‌ر. [چون סֵפֶר] = **סֵבֶר; תִּקְוָה** امید

**שָׁבַר**[1] ف‌م. [چون זָכַר] شکستن ـ ∴ فرو نشاندن (عطش) ـ سرنگون ك ـ پست ك ـ رد کردن ـ قطع ك
- **שָׁבְרוּ אֶת הַקְּפָאוֹן** از بن بست بیرون آمدند
- **שָׁבַר אֶת לִבּוֹ** (۱) دل او را شکست (۲) کینه را از دل او بیرون کرد
- **שָׁבַר אֶת רֹאשׁוֹ** بمغز خود فشار آورد

- **נִשְׁבַּר** مج. [چون נִזְכַּר] شکسته شدن، شکستن ـ شل یا چلاق یا ناقص شدن ـ ∴ سرنگون شدن ـ در هم شکسته شدن [خرد کردن

- **שִׁבֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (سخت) شکستن،
- **שִׁבַּר אֶת הָאֹזֶן** سخن را مطابق درك شنونده گفتن

- **שָׁבַר** مج. [چون אָשַׁר] شکسته شدن، خرد شدن
- **הִשְׁתַּבֵּר, נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] شکسته شدن ـ [ف] منکسر شدن

- **הִשְׁבִּיר** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] به فم رحم رساندن
- **הָשְׁבַּר** مج. [چون הָזְכַּר] شکسته یا مجروح شدن

**שָׁבַר**[2] ״ خریدن یا فروختن (غله)
- **הִשְׁבִּיר** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] فروختن (غله)

**שֶׁבֶר**[1] ا‌ر. [چون דֶּגֶל] شکستگی، ∴ (الف) شکست، سرنگونی (ب) مصیبت (ت) ضربت، جراحت ـ [طب] فتق ـ عمل شکستن ـ خرده، پاره، ∴ (۱) کسر، برخه (۲) چیز اقتباس شده ـ [در جمع یعنی **שְׁבָרִים**] صدای شکسته یا مقطع

- **שׁ֣־כְּלִי** (پاره) ظرف شکسته ـ ∴ آدم علیل
- **שׁ֣־לֵב; שׁ֣־רוּחַ** دل شکستگی
- **שׁ֣־עָנָן** ابر غلیظ بارش دار
- **קַו שְׁבָרִים** خط منکسر یا شکسته

**שֶׁבֶר**[2] ״ [״] غله = **בָּר**[1]

**שֶׁבֶר**[3] ״ [״] تعبیر (خواب) [ ∴ تألم شدید

**שִׁבָּרוֹן** ״ [چون זִכָּרוֹן] هلاکت ـ شکستگی ـ
- **שִׁבְּרוֹן־לֵב** دل شکستگی

**שִׁבָּרוֹן** ״ خرید وفروش غله یا خوار بار

**שַׁבְרִיר** ״ پاره، تیکه [حلول کند
- **שַׁבְרִירֵי הַשֶּׁמֶשׁ** اشعهٔ خورشید که در جای تاریکی

**שִׁבֵּשׁ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] غلط یا پس وپیش نوشتن، مغلوط ك، تحریف ك ـ خراب ك
- **שָׁבַשׁ** مج. [چون אָשַׁר] خراب شدن ـ مغلوط یا اشتباهاً نوشته شدن
- **הִשְׁתַּבֵּשׁ, נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] خراب یا معیوب شدن ـ دچار اشتباه شدن

**שַׁבְשֶׁבֶת** ا‌ث. [چون אַרְנֶבֶת] شاخهٔ چسب دار (محضوص گرفتار کردن پرندگان) ـ باد نما

**שַׁבְשָׁן[־שַׁן](־שָׁנִית)** ا. شخصی که معمولاً در گفتن یا نوشتن دچار اشتباه میشود

**שַׁבְשְׁתָּא**[o] ا‌ث. = **שִׁבּוּשׁ** اشتباه

**שָׁבַת** ف‌ل. [چون כָּרַת ـ در صیغهٔ آینده יִשְׁבֹּת] استراحت ك، آرام گرفتن ـ اعتصاب ك ـ نابود یا موقوف شدن ـ باز ماندن، فرو ماندن ـ آیش ماندن (زمین) ـ روز سبت را بسر بردن: **שָׁבַתִּי בַּכְּפָר**
- **נִשְׁבַּת** ف‌ل. [چون נִכְרַת] نابود شدن ـ موقوف شدن

- **הִשְׁבִּית** ف‌م. [چون הִשְׁחִית] باطل یا موقوف ك ـ نابود کردن ـ بیکار کردن
- **לְהַשְׁבִּית רֶגֶל מִמָּקוֹם** ورود به محلی را قدغن ك

- **הָשְׁבַּת** مج. [چون הָשְׁחַת ـ در صیغهٔ مؤنث הָשְׁבְּתָה] بیکار شدن: **הַפּוֹעֲלִים הָשְׁבְּתוּ עַל־יְדֵי הַמַּעֲבִיד** کار فرما در کارخانه را به روی کارگران بست || باطل یا موقوف شدن

**שֶׁבֶת**[1] ا‌ف. از **יָשַׁב** (عمل) نشستن: **בְּבַקָּשָׁה לָשֶׁבֶת** خواهش میکنم بفرمائید (یعنی بنشینید)

שֶׁבֶת[2] ا.ث. [שִׁבְתּוֹ] عمل دست كشيدن يا دورى ك- خسارت بيكارى

שֶׁבֶת[3] „ = שְׁמִיר[3] شود (*sheved*) - ج שְׁבָתוֹת

שַׁבָּת „ [שַׁבַּת] - ج שַׁבָּתוֹת [שַׁבָּ־] سبت، شنبه - سال هفتم درهر دورهٔ هفت ساله، سال آيش يا استراحت زمين

- אֶחָד בְּשַׁ׳ يكشنبه؛ שְׁנֵי בְּשַׁבָּת دوشنبه

שַׁבְּתַאי ا.ر. كيوان، زحل

שִׁבְתָּה (از שִׁבְתָּא°) ا.ث. آماس اغشيهٔ مُخ

שַׁבָּתוֹן ا.ر. [שַׁבָּ־] آرامش يا استراحت (كامل)

שַׁבַּתִּי(ת) ص. ويژهٔ روز سبت: תִּלְבֹּשֶׁת שַׁבַּתִּית

שַׁבַּתְּנִי(־נְיִת) ا. عضو فرقهٔ شنبه نگهداران مسيحى Adventist

שָׁגָא [چون קָרָא] يا שָׁגָה [چون קָנָה] ف‌ل. = גָּדַל بزرگ شدن، نموّ كردن

- הִשְׁגִּיא ف‌ل-م. [چون הִמְצִיא] بزرگ ك [با ל] - ∴ تكبير يا تجليل ك

- הִשְׁגָּה ف‌م. [چون הִקְנָה] زياد كردن، افزودن

שְׁגָא ا.ر. [چون פְּלָא] = שֶׁגֶב

שָׁגַב ف‌ل. [چون רָכַב] بلند (تر از دسترس) ب

- נִשְׂגַּב ف‌ل. [چون נִזְכַּר] بلند يا متعال ب - بلند تر (از دسترس) ب، برتر (از ادراك وقياس) ب

- שִׂגֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] در جاى بلند وايمن قرار دادن، بيرون از دسترس (كسى) قرار دادن - ∴ بر افراشتن يا مسلط ك

- שֻׂגַּב مج. [چون אֻשַּׁר] بلند وسر افراز شدن

- הִשְׂתַּגֵּב ف‌ل-م. [چون הִזְכִּיר] (خود را بواسطهٔ اعمال خود) بر افراشتن

- הֻשְׂגַּב مج. [چون הֻזְכַּר] متعال وبرافرا شته شدن

שֶׁגֶב ا.ر. [چون דֶּגֶל] بلندى، برترى

שָׁגַג ف‌ل. [چون זָכַר يا חָגַג] اشتباه ك - سهواً مرتكب گناه شدن

שְׁגָגָה ا.ث. [چون נְדָבָה] اشتباه، سهو - בְּשׁ׳ ق. سهواً

שָׁגָה← שָׁגָא

שָׁגָה ف‌ل. [چون קָנָה] سهواً مرتكب گناه شدن - سهو يا اشتباه ك - گمراه يا آواره شدن - اين سو وآن سو رفتن - شيفته شدن

- הִשְׁגָּה ف‌م. [چون הִקְנָה] گمراه ك

שִׁגּוּב ا.ر. علوّ مقام

שִׁגּוּי „ = שִׁגּוּב

שִׁגְעוֹן „ [چون תַּפּוּחַ] ديوانه ك [در مقام اسم]

שָׁגוּר ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁגַר متداول، مشهور: טָעוּת שְׁגוּרָה غلط مشهور ‖ روان، سليس

שִׁגּוּר ا.ر. اعزام - ارسال

שִׁגּוּשׁ „ وحشت - آشوب

(שָׂגַח) הִשְׁגִּיחַ ف‌ل. نگاه ك، چشم دوختن - نظارت كردن، مباشرت ك - توجه ك

- מָצוּי וּמַשְׁגִּיחַ حاضر وناظر

- הֻשְׁגַּח مج. [چون הֻבְטַח] تحت نظارت يا مورد توجه واقع شدن

שַׁגִּיא (שַׁגִּיאָה) ص. متعال، بلند مرتبه - عالى - عظيم

שְׁגִיאָה ا.ث. اشتباه، غلط - سهو

שַׁגִּיאוּת „ عظمت، بزرگى

שַׁגִּיב (שַׁגִּיבָה) ص. عظيم، بزرگ

שַׁגִּיבוּת ا.ث. = שַׁגִּיאוּת

שְׁגִיגָה „ = מְשֻׁגָּה

שְׁגִיָּה „ شيفتگى

שִׁגָּיוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] (۱) سرود ناشى از نشئه و التهاب (۲) فكر ثابت وتعصب آميز كه به جنون نزديك ميشود idée fixe (۳) תַּחְבִּיב [باشد

- אִישׁ שִׁגְיוֹנוֹת ديوانهٔ فكرى كه در مغز جاى گزين شده

שִׁגִּירוּת ا.ث. روانى - تداوُل: متداول ب

שָׂגַל ف‌م. [چون רָכַב] تجاوز به عصمت (زنى) ك

- נִשְׂגָּלָה مج. [چون נִזְכְּרָה مؤنثِ נִזְכַּר] بى عصمت شدن، مورد تجاوز واقع شدن

- שְׂגָלָה [چون אֶשְׁרָה مؤنثِ אָשַׁר] = נִשְׂגָּלָה

שֶׁגֶל ا.ث. [چون לֶבֶב] همسر (پادشاه) - صيغه

שִׁגְלוֹנָה „ صيغه يا مِترس

שִׁגֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] كام وزبانه ك

- שֻׁגַּם مج. [چون אֻשַּׁר] كام وزبانه شدن

שֶׁגֶם ا.ر. [چون דֶּגֶל] = מַחְבֵּר زبانه

שִׁגַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] ديوانه ك - ∴ مبهوت ك

- שֻׁגַּע مج. [چون אֻשַּׁר] ديوانه شدن ← מְשֻׁגָּע

– הִשְׁתַּגַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] دیوانه شدن ـ دیوانگی ك
שִׁגָּעוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] (۱) دیوانگی (۲) حماقت (۳) שִׁגָּיוֹן [معنی دوم]
שִׁגְעוֹנִי(ת) ص. جنون آمیز ـ سرسام آور
שָׁגַר [چون זָכַר] = שִׁגֵּר [عادت دادن
– שִׁגֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] اعزام ك، فرستادن ـ
– שָׁגַר مج. [چون אָשַׁר] اعزام شدن
– נִשְׁתַּגֵּר ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] متداول شدن
– הִשְׁגִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] ذهنی ك، (بطور عادت) یاد دادن
– הָשְׁגַּר مج. [چون הָזְכַּר] عادی یا متداول شدن
שֶׁגֶר ا.ر. [שִׁגַּר] [در جانور] (۱) نتاج، بچه یا بچه ها (۲) بچه ای که قبل از موعد طبیعی زائیده شده یا شد ‖ ج שְׁגָרִים [שִׁגְרֵי]
שִׁגְרָה ا.ث. روانی، سلاست ـ ترتیب عادی، جریان عادی یا اداری routine
שִׁגָּרוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] روماتیسم
שַׁגְרִיר(־רִירָה) ا. سفیر (کبیر) ـ نماینده
שַׁגְרִירוּת ا.ث. سفارت کبری ـ نمایندگی [مکاتبات
שַׁגְרָן[־רָן](־רָנִית) ا. متصدی حمل کالا یا ارسال
שִׁגְרָתִי(ת) ص. عادی، جاری
שִׁגְרָתָן(־תָנִית) ا. شخص مقرراتی وتابع جریان عادی اداری
שִׁגְרָתָנוּת ا.ث. پیروی از جریانات عادی
שִׁגְשֵׁג ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] رشد کردن، در کمال رشد یا ترقی ب [منشعب شدن
– הִשְׁתַּגְשֵׁג ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] شا خه شاخه یا
שִׁגְשׁוּג ا.ر. رشد (سریع) ـ ∴ ترقی ـ کامیابی
שַׁד[1], שֵׁד ״ [שַׁד; שָׁדָה] پستان ‖ ج ـ ת שָׁדַיִם [שְׁדֵי]
– יוֹנֵק שָׁדַיִם بچهٔ شیر خوار
שָׁד[2] ف‌م. [چون קָם] = שָׁדַד غارت ك
שֵׁד ا.ر. جنی [ج اجنه ـ اسم ج جن] ـ دیو ← שֵׁדָה
– מְחוֹל־שֵׁדִים هرکه هرکه، خربازار، هرج ومرج
שַׁד[1] ״ [چون חֹב] تاراج ـ غصب ـ خرابی، ویرانی
– שַׁד וָשֶׁבֶר! وای وواویلا!

שַׁד[2] ״ [״] (۱) שָׁד[1] (۲) شیرِ پستان
שָׁד [شکل دیگرِ סָד]
שַׁדְבָּר* ا.ر. شاهکار chef-d'oeuvre
שַׁדְאוּת ا.ث. عملیات صحرائی
שָׁדַד ف‌م. [چون הִלַּל] (کلوخ های زمین را) خرد کردن، مازو کشیدن (زمین)، هموار کردن
– שִׁדֵּד مج. [چون אִשַּׁר] با مازو یا کلوخ شکن هموار شدن
שָׁדַד ف‌م. [چون שָׁמַר یا חָגַג ـ در صیغهٔ ا.فا. שׁוֹדֵד و שַׁד] ویران ك ـ غارت ك ـ دریدن ـ هلاك ك
– נִשְׁדַּד یا נָשַׁד مج. [چون נִשְׁמַר یا נָסַב] نابود شدن ـ غارت شدن
– שִׁדֵּד ف‌م. [چون הִלַּל] ویران ك ـ ∴ بهم زدن
– שָׁדַד مج. [چون אָשַׁר] ویران شدن ـ سرنگون شدن
– שׁוֹדֵד ف‌م. [چون סוֹבֵב] منهدم یا سرنگون ك
– הוּשַׁד [چون הוּסַב] = נִשְׁדַּד
שָׂדֶה ا.ر. [שְׂדֵה; שָׂדְךָ, שָׂדֵהוּ] کشت زار، مزرعه ـ صحرا ـ زمین بازی ـ میدان ـ ∴ حوزه: שָׂדֶה מַגְנֵטִי ‖ رشته: שְׂדֵה הַסְּפָרוּת ‖ ج שָׂדוֹת و שְׂדֵי
– שְׂדֵה־אִילָן زمین زراعتی مشجر
– שְׂדֵה־בוּר زمین بائر
– שְׂדֵה־בַּעַל دیم زار
– שְׂדֵה־זֶרַע زمین مزروعی ـ زمین حاصل خیز
– שְׂדֵה־לָבָן زمین مزروعی بی (بی درخت)
– שְׂדֵה־קְרָב, שְׂדֵה־קְטָל میدان جنگ، نبرد گاه
– שְׂדֵה־רְאִיָּה [در تلسکپ] میدان یا حوزهٔ دید
– שְׂדֵה־תְּעוּפָה ← תעופה
שֵׂדָה ا.ث. [مؤنثِ שֵׁד] پری: جنیِ ماده ـ دیو ماده
שִׂדָּה ״ جا لباسیِ کشو دار ← מְגֵרָה
שָׂדוּד [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁדַד
שִׁדּוּד ا.ر. عمل غارت ك یا بر هم زدن
– שׁ' מַעֲרָכוֹת اصلاحات اساسی
שִׁדּוּד ״ کلوخ شکنی (با מְשַׁדֵּדָה ←)
שִׁדּוּךְ ״ نا مزدی ـ ∴ پیمان، قرار داد
שִׁדּוּל ״ اغوا، فریب
שֵׁדוֹן (שֵׁדוֹנִית چون בִּקּוֹרֶת) ا. جنی کوچك ـ ∴ بچهٔ [شیطان

**שָׁדוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **שָׁדַף** باد زده، پژمرده ـ ∴ تو خالی [ارسال

**שִׁדּוּר** ا.ر. انتشار، پخش (در رادیو) ـ اعزام،

**שַׁדַּי** ص ـ ا. (خدای) قادر مطلق

א״ש قابل صرف نیست

**שֵׁדִי(ת)** ص. جنی ـ شیطانی

**שְׁדִידָה** ا.ث. (۱) غارت (۲) גְּזֵלָה

**שָׁדִיר** ص. [چون בָּהִיר] قابل پخش (در رادیو)

**שִׁדֵּךְ** ف‌م. [چون דִּבֵּר] مقدمات نامزدی (کسی) را فراهم ك ـ ∴ با هم مرتبط ك [شدن

– **שֻׁדַּךְ** مج. [چون אֻשַּׁר] نامزد یا حاضر به نامزدی

– **הִשְׁתַּדֵּךְ** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] نامزد شدن ـ وصلت ك

**שַׁדְכָן[־כַּן](־כָנִית)** ا. دلال امر خیر، رابط ازدواج

**שַׁדְכָנוּת** ا.ث. دلالی ازدواج

**שִׁדֵּל** ف‌م. [چون דִּבֵּר] اغوا یا راضی ك، فریفتن

– **שֻׁדַּל** مج. [چون אֻשַּׁר] اغوا شدن

– **הִשְׁתַּדֵּל** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] کوشیدن، کوشش ك، سعی ك ـ [با לִפְנֵי یا אֵצֶל] جلب رضایت (کسی را) ك

**שְׁדֵמָה** ا.ث. [שַׂדְמַת] مزرعه یا تاکستان ‖ ج **שְׁדֵמוֹת** [שַׂדְ־] [سیاه ك

**שָׁדַף** ف‌م. [چون זָכַר] باد زده یا زنگ زده ك،

– **נִשְׁדַּף** مج. [چون נִזְכַּר] باد زده شدن، زنگ زدن

– **שִׁדֵּף** [چون דִּבֵּר] = **שָׁדַף** [سیاه شدن

– **הִשְׁתַּדֵּף**, **נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] زنگ زدن،

**שְׁדֵפָה** ا.ث. (۱) **שְׁדָפוֹן** (۲) محصول زنگ زده

**שְׁדָפוֹן** ا.ر. [چون זְכָרוֹן] باد زدگی، زنگ گیاهی

**שָׁדַר** ف‌م. [چون זָכַר] = **שָׁלַח**

– **שִׁדֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پخش ك: **שִׁדְּרוּ חֲדָשׁוֹת** ‖ منتشر کردن

– **שֻׁדַּר** مج. [چون אֻשַּׁר] پخش شدن ـ منتشر شدن

**שַׁדָּר** ا.ر. [שַׁדַּר] غان، توس، غوشه

**שִׁדְרָה** (از **שִׁדְרָא**°) ا.ث. تیرهٔ پشت، ستون فقرات ←**עַמּוּד** ‖ ج **־רוֹת** یا **־רָאוֹת**

**שְׁדֵרָה** ״ ردیف، صف، ستون ـ [در صیغهٔ ج] بولوار، خیابان مشجر ـ ∴ طبقه ـ محفل [ج محافل]

**שַׁדְרַת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] ملاست استخوان در ستون فقرات

**שֶׂה** ا.م. [שֵׂה; שֵׂי, שֵׂיךָ, שֵׂיו یا שֵׂיהוּ] (۱) (یك رأس) گوسفند یا بز (۲) بره ‖ ج **שִׂים** یا **שִׂיוֹת**

**שָׂהָה** ف‌ل. [چون רָאָה] موقتاً اقامت ك، توقف ك ـ مکث ك [متوقف ك

– **שְׁהָה** ف‌م. [چون צְוָה] نگه داشتن ـ معطل ك ـ

– **הִשְׁתַּהָה**, **נִשְׁ־** ف‌ل. [יִשְׁתַּהֶה; מִשְׁ־; הִשְׁתַּהֵה(־תַּהִי)] ـ م. לְהִשְׁתַּהוֹת درنگ ك ـ معوق ماندن

– **הִשְׁהָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] به تعویق (یا تأخیر) انداختن: **הִשְׁהֵיתִי אֶת הִשּׁוּבָתִי לְמִכְתָּבוֹ**

– **הָשְׁהָה** مج. [چون הָגְלָה ـ در صیغهٔ مؤنث הָשְׁהָתָה] به تعویق اند اخته شدن

**שָׁהוּא (שָׁהְיָא)**←**כָּל** [زیر כֹּל]

**שָׁהוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **שָׁהָה** معوق، تأخیر شده

**שִׁהוּי** ا.ر. تأخیر، درنگ: **לְלֹא שִׁ׳** بیدرنگ، فوراً

**שִׁהוּק** ״ سکسکه، فواق ـ هکهك

**שָׁהוּת** ا.ث. فرصت ـ مهلت ـ درنگ

**שְׁהִיָּה** ״ درنگ، تأخیر

**שִׁהַם** ا.ر. [چون פִּעַל] سنگ جزع، عقیق سلیمانی، سنگ با با قوری

**שִׁהֵק** ف‌ل. [چون טִהֵר] سکسکه ك ـ هکهك ك

– **נִשְׁתַּהֵק** ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] (پی در پی) سکسکه ك

**שַׁהַק** ا.ر. [چون בַּעַל] سکسکهٔ پی در پی

**שַׁהַר** [شکل دیگرِ סַהַר]

**שַׁהֲרוֹן** [شکل دیگرِ סהרון]

**שָׁוְא** (۱) ا.ر. [שׁוְאִי, שׁוְאָה] بیهودگی، بطالت ـ سخن بیهوده یا دروغ ـ شکایت بی اساس ـ کار بیهوده ‖ ج **שָׁוְאִים** (۲) ق. بیهوده، عبث (۳) ص. باطل، بیهوده

– **הֶסֵּק־שִׁ׳** سفسطه، برهان غلط

– **לַשִּׁ׳** ق. بیهوده، به باطل، بی جهت

א״**שָׁוְא** بیشتر در مقام مضاف الیه بکار رفته ولی معنی صفت از آن مستفاد میشود: **מִנְחַת־שִׁ׳** هدیهٔ باطل

**שְׁוָא** ا.ر. نام این دونقطه (:) چنانکه در **אַבְרָהָם** [جاذب
←**נָח**[2] و **נָע**[2]
**שׁוֹאֵב** ص. [چون **אוֹהֵב**] ا.فا. از **שָׁאַב** کشنده ـ
– **אֶבֶן־שׁוֹאֶבֶת** سنگی که خاصیت جاذبه دارد
**שׁוֹאָה** ا.ث. ویرانی ـ فاجعه، بلا
**שְׁוָאִ־(ת)** ص. دارای صدای **שְׁוָא**←
**שׁוֹאֵל(־אֶלֶת)** ا.فا. از **שָׁאַל** سؤال کننده، پرسش کننده ـ عاریه کننده || ج **־אֵלִים(־לוֹת)**
**שׁוּב**[1] [امر ومصدر از **שָׁב**]
**שׁוּב**[2] ق. دوباره، باز ـ از این پس [مرتد
**שׁוֹבָב (שׁוֹבֵבָה)** ص. بی تربیت ـ بد ذات، شیطان ـ
**שׁוֹבֵב←שָׁב**
**שׁוֹבְבוּת** ا.ث. بد ذاتی، شیطنت ـ افسار گسیختگی
**שׁוֹבָבִי(ת)** ص. ناشی از بی تربیتی یا شیطنت
**שׁוּבָה** ا.ث. آرامش
**שׁוֹבָה, שִׁבָּה** ا.ر. [چون **קוֹנֶה**]←**שֶׁבָה** اسیرکننده
**שׁוֹבִינִיסְם*** ا.ر. میهن پرستی بحدافراط وجنون
**שׁוֹבִינִיסְט(־נִיסְטִית)** ا. میهن پرست افراطی
**שׁוֹבֶךְ** = **שִׁבֶּךְ**
**שׁוֹבָךְ** ا.ر. [**־בַךְ**; **־בַכּוֹ**] کبوتر خان || **־בַכִּים**
**שׁוֹבֶל** = **שִׁבֹּל**
**שׁוֹבֵר** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] مفاصا (نامه)، رسید
– **שׁ׳ נְגִדִי** سوش، ته چك
**שׁוֹבַר־גַּלִּים** „ موج شکن || ج **שׁוֹבְרֵי־גַ׳**
**שׁוֹבַר־רוּחַ** „ جداری از درخت وحصیر ومانند آنها که از وزش باد بدرختان ضعیف جلو گیری میکند || ج **שׁוֹבְרֵי־רַ׳**
**שׁוֹבֵת** „ [چون **שׁוֹמֵר**] اعتصاب کننده
**שׁוּג; נָשׁוֹג = סוּג**[1] **; נָסוֹג**
**שׁוֹגֵג** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁגַג** سهو کننده
– **בְּשׁ׳** ق. سهواً، اشتباهاً
**שׁוּד** [امر ومصدر از **שָׁד**[2]]
**שׁוֹדֵד** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁדַד** غارتگر
– **שׁ׳־יָם** یا **שׁ׳־יַמִּי** دزد دریائی
**שְׁוֵדִי(ת)** ص ـ ا. سوئدی
**שְׁוֵדִיָה*** ا.ث. [جغ] سوئد

**שָׁוֶה** [چون **קָנֶה** ـ در صیغهٔ ا.فا. **שׁוֶה** یا **שָׁוֶה**]
ف ل. برابر بودن، برابری ك ـ مانند بودن (یا شدن) ـ شایسته یا مناسب ب || ف م. ارزش داشتن، ارزیدن: **אֵינוֹ שָׁוֶה כָּל הַטִּרָחָה** به اینهمه زحمت نمی ارزد || برابر بودن با، مساوی‌ب به: **2 כָּפוֹל 4 שָׁוֶה 8** دو چهار تا مساوی است به هشت تا
– **נִשְׁוָה** مج. [چون **נִגְלָה**] همانند بودن ـ برابر (قرار داده) شدن
– **שִׁוָּה** ف م. [چون **צִוָּה**] برابر یا مانند کردن: **לְשַׁוּוֹת הָאֵל כָּאֱלִילִים** خدارا با بُت برابر کردن || قرار دادن، گذاشتن ـ .: آرام ك ـ تصور یا قیاس ك
– **הִשְׁתַּוָּה, נִשְׁ־** ف ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] برابر یا مطابق ب، تطبیق ك ـ موازنه ك ـ .: توافق ك
– **הִשְׁוָה** ف م. [چون **הִקְנָה**] مقایسه ك: **אֵין לְהַשְׁוֹת זֶה לָזֶה** این دو چیز را نمیتوان با هم مقایسه کرد || برابر کردن، مساوی قرار دادن ـ بحال موازنه در آوردن ـ هموار کردن
– **הִשָּׁוָה** مج. [چون **הִגָּלָה**] برابر (قرار داده) شدن، مساوی شدن ـ بحال موازنه در آمدن ـ مقایسه شدن
**שָׁוֶה (שָׁוָה)** ص. [ا.فا. از **שָׁוָה**] برابر، مساوی ـ ارزنده ـ مشترك: **צַד שָׁוֶה** وجه مشترك || مناسب: **מְחִירִים שָׁוִים לְכָל נֶפֶשׁ** || ج **שָׁוִים (שָׁווֹת)** ـ [در ترکیب **שָׁוֵה (שָׁוֵת)** ـ ج **שָׁוֵי (שָׁוות)** .: **שָׁוֵה־זְכָיוֹת** مساوی الحقوق]
– **שָׁוֵה־נֶפֶשׁ** خونسرد ـ بی علاقه
– **שָׁוֵה־עֵרֶךְ** معادل، همچند
– **שָׁוֵה־צְלָעוֹת** متساوی الا ضلاع
– **שָׁוֵה־שׁוֹקַיִם** دو ساق یکی، متساوی الساقین
– **מִלִּים שָׁווֹת־צוּרוֹת** کلمات هم شکل که از حیث معنی با هم متفاوت هستند
– **בָּאוּ לְעֵמֶק הַשָּׁוֶה** با هم توافق یا اصلاح کردند
– **גְּזֵרָה שָׁוָה** قیاس، [م ا] حکم متشابه [در مسائل فقهی]
– **לֹא־שָׁוֶה** نا مساوی
– **שָׁוֶה כֶּסֶף** چیز ارزش دار [در برابر پول نقد]
– **שָׁוֶה בְּשָׁוֶה** (بطور) مساوی یا سر بسر

**שִׁוּוּי** ا.ر. برابری، تساوی: **שׁ׳ זְכֻיּוֹת** تساوی حقوق || مقایسه ـ برابر سازی ـ ارزش
– **שׁ׳־מִשְׁקָל** موازنه ـ تعادل
**שׁוּוּק** ا.ر. عرضه (کالا) ببازار، فروش
**שׁוֹזֵר** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁזַר**
**שׁוֹחַ** [امر ومصدر از **שָׁחָה**]
**שׁוֹחֵד** = **שַׁחַד**
**שׁוֹחֶה** [چون **קוֹנֶה**] ا.فا. از **שָׁחָה** شناکننده
**שׁוּחָה** ا.ث. گودال، حفره
**שׁוֹחֵחַ←שָׁחָה**
**שׁוֹחֵט** ا.ر. [چون **אוֹהֵב**] ذبح کننده (موافق قواعد شرعی)، ذابح مجاز
**שׂוֹחֵק** ص. [چون **אוֹהֵב**] ا.فا. از **שָׂחַק** خندان، متبسم: **פָּנִים שׂוֹחֲקוֹת** || ‖. کمی بیش از اندازهٔ مقرر، چرب، با برکت
**שׁוֹחֵר** ا.ر. [״] دوستدار ـ طالب، خواهان، جویا: **שׁוֹחֵר חֵרוּת** آزادیخواه [مؤنث **שׁוֹחֵר = שׁוֹחֶרֶת** چون **פּוֹעֶלֶת**]
**שׁוֹט** [امر ومصدر از **שָׁטַט**]
**שׁוֹט**[1] [امر ومصدر از **שָׁטַט**]
**שׁוֹט**[2] ا.ف. از **שָׁטַט** سیر، گردش، تردد
**שׁוֹט** ا.ر. شلاق، تازیانه
– **שׁ׳־לָשׁוֹן** زخم زبان و بدگوئی ومانند آنها
**שׁוֹטֶה(־טָה)** ص. دیوانه ـ احمق، نادان ـ بی تربیت
– **כַּדּוּר שׁ׳=כ׳ תּוֹעֶה←**
– **כֶּלֶב שׁ׳** سگ هار
– **שׁ׳ שֶׁבָּעוֹלָם!** عجب احمقی هستی!
– **חֲסִיד שׁ׳** خر مقدس
**שׁוֹטֵחַ** [چون **אוֹרֵחַ**] ا.فا. از **שָׁטַח**
**שׁוֹטֵט**[1]**←שָׁטַט**
**שׁוֹטֵט**[2]**, שׁוֹטֵט** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] = **שׁוֹט**
**שׁוֹטְטוּת** ا.ث. گردش (بی مقصد)، ولگردی، آوارگی←**נדידה**
**שׁוֹטִית** ״ ترکه راست که برای شلاق درست کردن مناسب باشد
**שׂוֹטִית** ״ کرجی پاروئی برای مسابقه

**שׁוֹטֵף** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁטַף** جاری ـ ریزنده ـ سیل آسا: **נָשִׁם שׁוֹטֵף** || دونده، حمله کننده
**שׁוֹטֵר** ا.ر. [״] پاسبان ـ [در قدیم] مأمور (اجرای قانون) ـ سرکار، ناظر ـ بزرگتر، رئیس
– **שׁ׳־חֶרֶשׁ←חֶרֶשׁ**[1]
– **שׁ׳ צְבָאִי** دژبان
– **שׁ׳־תְּנוּעָה** پاسبان راهنمائی ورانندگی
**שָׁוֶה** ״ [שְׁוִי; שָׁוְיוּ] ارزش ـ نرخ عادلهٔ پول یا سهام || ج **שָׁוִים**
– **לְפִי הַשׁ׳** یا **בְּשָׁוְיוֹ** به بهای اسمی، بی صرف
– **מֵעַל לַשׁ׳** با صرف ـ **מִתַּחַת לַשׁ׳** با کسر
**שָׁוִיוֹן** ״ برابری، تساوی ـ موازنه
– **שׁ׳־נֶפֶשׁ** خونسردی ـ بی علاقگی
– **אִי־שׁ׳** عدم تساوی، نا برابری
– **סִימַן שׁ׳** نشان تساوی [=]
**שְׁוִיץ*** ا.ر. [زبان عامیانه] شاط وشوط، تظاهر، پز←**הִשְׁוִיץ**
**שְׁוַיִץ*** یا **שְׁוֵיצַרְיָה*** ا.ث. [جغ] سویس
**שְׁוֵיצִי(ת)** ص. سویسی
**שׁוּךְ** [امر ومصدر از **שָׁךְ**]
**שׁוֹךְ** ا.ر. شاخهٔ تیغ دار [کشیده
**שׁוֹכֵב** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁכַב** خوابیده، دراز
**שׁוֹכָה** ا.ث. = **שׁוֹךְ**
**שׁוֹכֵחַ** [چون **שׁוֹלֵחַ**] ا.فا. از **שָׁכַח**
**שׁוֹכְחָן** الخ = **שַׁכְחָן** الخ
**שׁוֹכֵךְ←שָׁךְ**
**שׁוֹכֵן** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁכַן** ساکن
– **שׁוֹכְנֵי עָפָר** ساکنین خاك، رفتگان، مردگان
**שׁוֹכֵר** ״ [״] ا.فا. از **שָׂכַר** اجاره کننده، مستأجر
**שׁוֹלָה** [چون **קוֹנֶה**] ا.فا. از **שָׁלָה** بیرون کشنده
– **שׁוֹלַת־מוֹקְשִׁים** یا **מְבַעֶרֶת־מוקשים** ا.ث. مین روب، مین جمع کن || ج **שׁוֹלוֹת־מוקשים**
**שׁוֹלֵחַ(־לַחַת)** ا.فا. از **שָׁלַח** فرستنده || ج **שׁוֹלְחִים(־חוֹת)**
**שׁוֹלְחָן; שולחני = שלחן** الخ
**שׁוֹלְטָנִי(ת)** ص. سلطه طلب
**שׁוֹלְיָה** ا.ر. (از **שְׁוַלְיָא**°) شاگرد، نو آموز

**שוּלַיִם** (ה ת) و **שׁוּלִים** (هج) ا.ر. دامن ـ حاشیه: **שׁוּלֵי הַסֵּפֶר** ‖ پایه یا ته (ظرف) ـ دوره، زهوار ـ لبه، کنار ـ شکم یا مقعد

– **בְּשׁוּלֵי** ح ا. در پایانِ ـ در ته ـ در ضمنِ

– **כְּשׁוּלֵי קְדֵרָה** (چون ته دیگ) سیاه

– **כּוֹבַע רְחַב־שׁוּלַיִם** کلاهِ لبه پهن

– **הֶעָרוֹת שׁוּלַיִם** حواشی، یاد داشت در حاشیه (کتاب) [(٤) **שׁוֹטֶה**

**שׁוֹלָל** ص. (١) غارت زده (٢) **עָרֹם** (٣) **יָחֵף**

– **הָלַךְ שׁ׳** اغفال شد ـ گمراه شد

**שׁוֹלֵל** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **שָׁלַל** غارت کننده ـ صاحب رأی منفی، مخالف ـ سلب کننده، سالب ـ منفی باف

**שׁוֹלְלוּת** ا.ث. نفی، رد ـ مخالفت

**שׁוֹלְלָן(־לָנִית)** ا. منفی گوی، منفی باف ـ انکاری

**שׁוֹלֵם** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ←**שָׁלֵם** خیر اندیش، صلح طلب

**שׁוֹלֵף** [چون **שׁוֹמֵר**] ا. فا. از **שָׁלַף**

**שׁוֹלַת־מוֹקְשִׁים**←**שׁוֹלֶה**

**שׁוֹם** ا.ف. واسم مفعول از **שָׂם**

**שׁוֹם** ا.ر. سیر

– **שׁ׳ בַּעַל־בֶּכִי** قسمی سیر (اشك آور)

**שׁוֹם**° (١) ا.ر. خاطر ـ عنوان، نام ـ سِمت (٢) صم. چیزی، هیچ [با قرائن منفی]: **לֹא מָצָאתִי שׁ׳ דָּבָר** هیچ (چیز) پیدا نکردم

– **בְּשׁ׳ אֹפֶן** یا **בְּשׁ׳ פָּנִים** به هیچوجه

– **לְשׁ׳ שָׁמַיִם** محضاً لله (*mahzan-lelah*)

– **מִשּׁ׳** ح ا. بعلتِ، بواسطهٔ ـ بمناسبتِ ـ از طرفِ، بنامِ، از قولِ ـ نوعی: **יֵשׁ בַּפְּעֻלָּה זוֹ מִשּׁ׳ תּוֹעֶלֶת לַצִּבּוּר**

– **מִשּׁ׳ מָה** بچه جهت، بچه علت، بچه مناسبت، برای چه ←**לָמָּה** و **מַדּוּעַ** ‖ [در غیر موارد استفهام] بعلتی [زیرا که

– **מִשּׁ׳ שֶׁ** یا **עַל שׁ׳ שֶׁ** بعلت اینکه، بواسطهٔ اینکه،

– **עַל שׁ׳ מָה** برای چه، بچه علت

**שׁוּם** یا **שׁוֹם** ا.ر. ارز یابی، تقویم = **אמדנה**

– **אִגֶּרֶת־שׁ׳** گواهی نامهٔ ارزیابی ـ حکم تأمین مدّعا به

**שׁוּמָה** ص. واجب، فرض: **שׁ׳ עָלַי לְ...** بر من فرض است که

**שׁוּמָה**[1] ا.ث. ارز یابی = **אמדנה** ‖ توافق

**שׁוּמָה**[2] „ خال ـ بر آمدگی کوچك جلدی

**שׁוֹמֵם(־מָמָה)** ص. [ا.فا. از **שָׁמַם**] پریشان (حال) ـ دلتنگ ـ بیکس ـ ویران ـ [در مقام اسم] ویرانه، ویرانی = **שְׁמָמָה** ‖ ج **שׁוֹמֵמִים (שׁוֹמֵמוֹת** یا **־מָמוֹת)**

**שׁוֹמְמוּת** ا.ث. = **שְׁמָמָה**

**שׁוֹמֶן; שׁוּמָן** = **שֹׁמֶן; שָׁמָן**

**שׁוֹמֵעַ** [چون **שׁוֹלֵחַ**] ا.فا. از **שָׁמַע** شنونده

**שׁוֹמֵר** ا.ر. [**שׁוֹמְרִי; שׁוֹמֶרֶת**] ا.فا. از **שָׁמַר** نگهدار، نگهدار نده، حافظ ـ نگهبان، مستحفظ، کشیك چی ‖ ج **שׁוֹמְרִים**

– **שׁ׳ הַסַּף** دربان وراهنما

– **שׁ׳ חִנָּם** و **שׁ׳ שָׂכָר** امانت نگهدار بی مزد و مزد بگیر

– **שׁ׳ אֱמוּנִים** (شخص) با وفا

☜ [مؤنثِ **שׁוֹמֵר** = **שׁוֹמֶרֶת** چون **חוֹתֶנֶת**]

**שׁוּמָר** یا **שֻׁמָּר** ا.ر. [چون **מֻשָּׁג**] رازیانه

**שׁוֹמֵרָה** ا.ث. کپر (*kapar*): محل توقف نگهبان

**שׁוּמְשׁוּם** = **שֻׁמְשֻׁם**

**שׁוֹנֵא** ا.ر. [چون **רוֹפֵא**] ا.فا. از **שָׂנֵא** تنفر دارنده، متنفر ـ ∴ دشمن = **אוֹיֵב**

**שׂוֹנֵאת** یا **שׂוֹנְאָה** [**שׂוֹנֵאת**] [مؤنثِ **שׂוֹנֵא**] ـ ج **שׂוֹנְאוֹת**

**שׁוֹנֶה**[1] **(שׁוֹנָה)** ص. [ا.فا. از **שָׁנָה**[3]] متفاوت، دارای فرق یا تفاوت: **הוּא שׁוֹנֶה מִכָּל הַתַּלְמִידִים** او با همهٔ شاگردان فرق دارد ‖ [در صیغهٔ ج] مختلف، گوناگون: **דָּתוֹת שׁוֹנוֹת**

– **שׁוֹנִים** ~ اشخاص بدعت گذار یا متلون یا مفسد

**שׁוֹנֶה**[2] [چون **קוֹנֶה**] ا.فا. از **שָׁנָה**[2]

**שׁוֹנוּת** ا.ث. = **הֶבְדֵּל**

**שׁוֹנִי** = **שֹׁנִי**

**שׁוֹנִית** = **שֹׁנִית**

**שׁוֹנְרָה** (از **שׁוֹנְרָא**°) ا.ث. گربهٔ وحشی، گربهٔ دشتی

**שׁוֹעַ** ا.ر. [چون **שִׂיחַ**] (ا) **שַׁוְעָה** (٢) تو انگری

**שׁוּעַ (שׁוּעָה)** ا ـ ص. (شخص) اصيل وسخى ـ [م] = עָשִׁיר || ج שׁוּעִים(־עוֹת)

**שָׁוַע** ا.ر. [چون סָלַע] = שַׁוְעָה

**שִׁוַּע** ف.ل. [چون שִׁלַּח] = צָעַק فرياد زدن

– **נִשְׁתַּוַּע** [چون הִתְבַּקַּע] = נצטעק←צָעַק

**שַׁוְעָה** ا.ث. [چون יַלְדָּה] فرياد استعانت

**שׁוּעָל** ا.ر. [־עַל] روباه || ج ־עָלִים [עֲלֵי]

**שׁוֹעֵר** „ [چون אוֹהֵב] دربان ـ دروازه بان [در فوتبال وغير آن] ـ [مؤنث آن = שׁוֹעֶרֶת چون פּוֹעֶלֶת]

**שׁוֹף**[1] [امر ومصدر از שָׁף]

**שׁוֹף**[2] (**שׁוֹפָה**) ص. صيقلى

**שׁוֹפֵט** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] داد رس، قاضى [ج ־قضات]، [داور

– **ש׳־חוֹקֵר** باز پرس، مستنطق

– **ש׳־שָׁלוֹם** رئيس دادگاه بخش، امين صلح

**שׁוֹפְטוּת** ا.ث. داد رسى، قضاوت، داورى

**שׁוֹפִין** (از שׁוֹפִינָא°) ا.ر. سوهان

**שׁוֹפֵךְ** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از שָׁפַךְ ريزنده: **ש׳ דָּמִים** خونريز، قاتل

**שׁוֹפְכִים, שׁוֹפְכִין** = שָׁפְכִים الخ

**שׁוֹפֵעַ** ص. [چون שׁוֹלֵחַ] ا.فا. از שָׁפַע كج، سرازير ـ جارى، جوش زننده

**שׁוֹפָר** ا.ر. [־פַר] كرنا ـ بوق ـ .: = בִּטָּאוֹן || ج שׁוֹפָרוֹת [שׁוֹפְ־] و שׁוֹפָרִים [שׁוֹפְרֵי]

**שׁוֹפָרָא** يا **שָׁפְרָא** „ = שָׁפָר־יְפִי־מֵיטָב

**שׁוֹק** ا.ر. ساق پا ـ [هن] ساق ـ [در پرگار] بازو || ج ـت שׁוֹקַיִם [שׁוֹקֵי]

– **בֵּית־ש׳** = שׁוֹקִית [معنى دوم]

**(שׁוֹק[1]) שׁוֹקֵק** ف‌م. [چون קוֹמֵם] سيراب كن

– **הֵשִׁיק** ف‌م ـ ل. [چون הֵפִיר] لبريز شدن (از)

**שׁוּק**[2] ا.ر. بازار || ج שְׁוָקִים [שׁוּקֵי]

– **אָדָם־מִן־הַש׳** شخص عامى يا بازارى

– **לְשׁוֹן־הַש׳** زبان عاميانه يا بازارى

**שׁוּק**[3] „ = תְּשׁוּקָה

**שָׁוַק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] به بازار عرضه كن

– **שֻׁוַּק** مج. [چون אֻשַּׁר] به بازار عرضه شدن: **סְחוֹרָה מְשֻׁוֶּקֶת** كالايى كه به بازار عرضه شده است

**שׁוֹקַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] كاسب بازارى

**שׁוֹקֵד** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از שָׁקַד

**שׁוֹקָה** ا.ث. درشت نى، قصبهٔ كبرى

**שׁוֹקוֹלָדָה*** „ شكلات يا آشاميدنى گرمى كه با آن درست كنند

**שׁוּקִי(ת)** ص. بازارى ـ .: عاميانه، عوامانه

**שׁוֹקִית** ا.ث. نازك نى، قصبهٔ صغرى ـ زنگار يا ساق چكمه

**שׁוֹקֵל** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] (۱) ا.فا. از שָׁקַל (۲) خريدار שָׁקַל←

**שׁוֹקֵק**[1] ص. [چون שׁוֹמֵר]←שָׁקַק مشتاق، تشنه ـ شلوق، پر صدا

**שׁוֹקֵק**[2]←(שׁוֹק[1])

**שׁוֹר** [امر ومصدر از שָׁר]

**שׁוֹר**[1] [امر ومصدر از שָׁר[3]]

**שׁוֹר**[2] ا.ر. = חוֹמָה حصار، ديوار

**שׁוֹר**[3] „ = שׁוֹרֵר[1]

**שׁוֹר** „ گاو نر ـ [ه] ثور || ج שְׁוָרִים [שׁוֹרֵי]

– **שׁוֹר הַבָּר** گاو كوهان دار

– **כִּלְחֹךְ הַש׳** مانند ليسيدن گاو سبزهٔ صحرا را، .: تماماً، بالكل

**שָׁוָר** ° [שַׁוַּר] (**שַׁוָּרִית**) ا. بند باز = לולין الخ

**שׁוּרָה** ا.ث. رديف ـ سطر ـ صف ـ .: رشته، سلسله: **שׁוּרַת הַרְצָאוֹת** (يك) سلسله سخنرانى

– **כַּש׳** ق. موافق قاعده، چنانكه بايد، مرتباً

– **אָדָם מִן הַש׳** شخص عادى

– **שׁוּרַת הַדִּין** مر ـ قانون، نص ـ قانون

**שׁוּרוֹן** ا.ر. كاغذ (خشك كن) خطكشى شده كه هنگام نوشتن زير كاغذ ميگذارند

**שׁוֹרֵף** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از שָׂרַף

**שׁוֹרֵץ** [„] ا.فا. از שָׁרַץ

**שׁוֹרֵק** ا.ر. قسمى تاك اصيل يا انگور مرغوب || ج שׁוֹרְקִים

**שׁוּרֶק** „ نام اين صدا (וּ) كه برابر است با صداى "واو" چنا نكه در בּוּר || ج ־רְקִים

**שׁוֹרֶקָה** ا.ث. [چون יוֹלֶדָה]=שׁוֹרֵק

**שׁוֹרֵר** ص. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از שָׂרַר حکم فرما
**שׁוֹרֵר** [1] ا.ر. [چون שׁוֹמֵר]=אוֹיֵב دشمن || [م!] کسیکه با نگاه خیانت آمیز مراقب دیگری است
**שׁוֹרֵר** [2]←שָׂר [1]
**שׁוֹרֵשׁ** = שֹׂרֶשׁ
**שׁוּשׁ** [ریشهٔ שָׁשׁ = שִׁישׁ]
**שׁוּשׁ** (از שׁוּשָׁא°) ا.ر. شیرین بیان، سوس
**שׁוּשְׁבִין**(־בִּינָה) ا. ساقدوش داماد (ساقدوش عروس)
**שׁוּשֶׁלֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] شجره نامه، شجره، نسب نامه
**שׁוֹשַׁן, שׁוֹשָׁן** ا.ر. [־שַׁן] سوسن ـ قسمی آلت موسیقی قدیمی || ج שׁוֹשַׁנִּים
**שׁוּשַׁן** ا.ث. [جغ] شوش [بود
– שׁ׳ הַבִּירָה شهری که مقرّ زمستانی پادشاهان هخامنشی
**שׁוֹשַׁנָּה** ا.ث. گل سرخ ـ سوسن = שׁוֹשַׁן || با دسرخ || ج ־שַׁנּוֹת یا שַׁנִּים
– שׁוֹשַׁנַּת הָעֲמָקִים سوسن
– שׁוֹשַׁנַּת הַמֶּלֶךְ = כַּלָּנִית
– שׁוֹשַׁנַּת־הָרוּחוֹת گلباد
– שׁוֹשַׁנַּת־יָם شقایق بحری، شقایق دریایی
– שׁוֹשַׁנַּת־יְרִיחוֹ قسمی رز rose ـ قسمی بیماری (سخت) جلدی مانند سالك
**שׁוֹתָה** [چون קוֹנֶה] ا.فا. از שָׁתָה
**שׁוֹתֵף** الخ = שָׁתָף الخ
**שׁוֹתֵק** [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از שָׁתַק [שְׁוּתִּים
**שָׁוֵף** ص. [چون בָּדוּק] سوخته، سیاه شده: פָּנִים
**שְׁוּף** ا.ر. = שְׁוִיפָה
**שָׁוּר** ص. [چون בָּדוּק] تابیده ـ بافته ـ ∴ آمیخته
**שָׁוִיף*, שְׁ־** ا.ر. [שְׁ־] آلو [بیشتر بصیغهٔ ج: שְׁוִיפִים]
– שׁ׳ יָרֹק گوجه
– שׁ׳ מְיֻבָּשׁ, שׁ׳ צָמוּק آلوی خشك
**שְׁוִיפָה** ا.ث. عمل برونزه ك یا سوخته ك
**שְׁוִירָה** ״ عمل تابیدن (نخ)
**שָׁזַף** ف‌م. [چون שָׁמַר] سوخته یا تیره ك، برونزه ك
**־נִשְׁזַף** [چون נִשְׁמַר] مج. و הִשְׁתַּזֵּף [چون הִשְׁתַּמֵּר] ف‌ل. سوخته یا برونزه شدن

**שִׁזָּפוֹן** ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] سوختگی از آفتاب ـ [در میوه] آفتاب زدگی
**שָׁזַר** ف‌م. [چون שָׁמַר] تابیدن ـ ∴ آمیختن
– נִשְׁזַר مج. [چون נִשְׁמַר] تابیده شدن ـ آمیخته شدن
– שָׁזַר [چون אָשַׁר] تابیده شدن
– הִשְׁתַּזֵּר ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بهم تابیده شدن
– הָשְׁזַר [چون הָכְלַם] تابیده شدن←מָשְׁזָר
**שַׁזִּר** ا.ر. [چون הַיָּט] نخ تاب ـ زهتاب [مؤنث آن = שַׁזֶּרֶת چون צַמֶּרֶת]
**שִׁחַ** ״ [שִׂחוּ] = שִׂיחָה || ج שִׂחִים
**שָׂח** ف‌ل. [יָשִׂיחַ; שָׂח; שִׂיחַ (שִׂיחִי)] ـ م. לָשִׂיחַ گفتگو یا صحبت ك ـ تفکر کردن
– שׂוֹחַח [יְשׂוֹחֵחַ; מְשׂוֹחֵחַ; שׂוֹחַח (שׂוֹחֲחִי)] ـ م. לְשׂוֹחֵחַ ف‌ل. گفتگو کردن، صحبت ك ـ تفکر کردن ||ف‌م. تفکر کردن در
– הֵשִׂיחַ ف‌ل ـ م. [چون הֵנִיעַ←נָע [1]] (وادار به) صحبت ك [فرو رفتن
**שָׂח** ف‌ل. [چون נָח] خم شدن ـ افسرده شدن ـ
**שַׂח** [1]←שָׂחַח
**שַׂח** [2] (שָׂחָה) ص. پست ـ خمیده || ج שְׂחִים (שָׂחוֹת)
– שַׂח־קוֹמָה خمیده قامت
**שַׁח*** (۱) ا.ر. شاه ـ [در بازی] (الف) شاه (ب)
שַׁחְמָט (۲) ح‌ن. کیش! [در شطرنج]
**שָׁחַד** [چون שָׁאַל] و שִׁחֵד [چون טִהֵר] ف‌م. رشوه دادن (به)
– שְׁחַד مج. [چون רְחַם] رشوه قبول ك
**שֹׁחַד** ا.ر. [چون פַּעַל] رشوه (*reshveh*)
**שָׂחָה** ف‌ل. [چون רָאָה] شنا کردن: שָׂחִינוּ בַּיָּם || ∴ تعمق ك
– הִשְׂחָה ف‌م. [چون הִקְנָה ـ در صیغهٔ مؤنث הִשְׂחָתָה] وادار به شنا کردن ـ ∴ غرق ك، خیس ك
**שְׂחָה** ״ [״] خم شدن، دولا شدن [کوفته ك
– הִשְׂחָה ف‌م. [چون הִשְׁחָה] خم ك ـ ∴ شکسته یا
– הִשְׁתַּחֲוָה(־חֲוָתָה) ف‌ل. [־חֲוִיתִי; יִשְׁתַּחֲוֶה (و بطور مختصر יִשְׁתַּחוּ); מִשְׁתַּחֲוֶה; הִשְׁתַּחֲוֵה (־וִי)] ؛ م. לְהִשְׁתַּחֲוֹת تعظیم ك، سجده ك

שָׁחוּ ا.ر. [چون אָחוּ] = שְׁחִיָּה شنا [تنها در عبارت "מֵי־שָׁחוּ" آبی که بتوان با شنا از آن عبور کرد]
שְׁחוּד „ عمل رشوه دادن، تطمیع
שָׁחוּז ص. [چون בָּדוּק] تیز کرده ـ [در صیغهٔ مؤنث] آماده برای جفت گیری: רָחֵל שְׁחוּזָה
שְׁחוּחַ ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از שָׁחַח خمیده
שְׁחוֹחַ ق. با قامت خمیده، دولا دولا
שָׁחוּט ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁחַט ذبح کرده ـ ∴ تیز کرده ـ کوبیده، چکشی: זָהָב שָׁחוּט
שָׁחוּל[1] ص. [چون בָּדוּק] خلع مفصل شده
שָׁחוּל[2] ص. [„] رد شده از سوراخ (سوزن)
שָׁחוּם ص. [„] (۱) שָׁחַם (۲) مانند (سنگ) خارا
שָׁחוּן ص. [„] گرم (وخشك): שָׁנָה שְׁחוּנָה
שָׁחוּף ص. [„] مسلول: בֵּית־חוֹלִים לִשְׁחוּפִים آسایشگاه مسلولین
שָׁחוּץ ص. [„] (۱) יָהִיר (۲) חָצוּף
שְׂחוֹק (۱) ا.ف. از שָׂחַק خندیدن ـ بازی یا تقلید در آوردن (۲) ا.ر. خنده ←צְחוֹק
שָׂחוּק ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂחַק سائیده، کوبیده ـ ∴ رفته، پوسیده: בֶּגֶד שָׂחוּק ← בָּלוּי
שְׁחוֹר = שָׁחֹר
שְׁחוֹר ا.ر. سیاهی
שְׁחוּר „ جستجوی مشتاقانه
– שׁ׳ פְּנֵי פְּלוֹנִי تقاضا وخواهش جدّی از کسی
שְׁחוֹרִי(ת) ص. سودایی، مالیخولیائی
שְׁחוּת ا.ث. = שַׁחַת; בּוֹר حفره
שַׁחוּת „ = שִׁפְלוּת پستی
שְׁחוּת ا.ر. عمل فاسد کردن
(שָׁחַז) הִשְׁחִיז ف.م. [چون הִשְׁאִיל] تیز کردن: הִשְׁחִיז אֶת הַסַּכִּין
– הָשְׁחַז مج. [چون הָרְעַל] تیز کرده شدن
– הִשְׁתַּחֵז ف.ل. [چون הִתְנַהֵל] تیز شدن
שִׁחְזוּר ا.ر. تجدید عمران وآبادی
שִׁחְזֵר ف.م. [چون פִּרְנֵס] دوباره بنا کردن
– שֻׁחְזַר مج. [چون שֻׁחְרַר] دوباره بنا شدن
– הִשְׁתַּחְזֵר ف.ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] دوباره بنا شدن، بصورت نخستین برگشتن

שָׁחַח یا שַׁח ف.ل. [שַׁחוֹתִי; יָשַׁח; שַׁח; שַׁח (שַׁחִי)] ـ م. שָׁחוֹחַ, שָׁחֹחַ; לָשְׁחַ خم شدن ـ ∴ پست یا ذلیل شدن
– נָשַׁח مج. [چون נָסַב] پست وذلیل شدن ـ آهسته شدن
– הִשְׁתּוֹחַח ف.ل. [יִשְׁ־; מִשְׁתּוֹחֵחַ; הִשְׁתּוֹחַח(־חִי)] ـ م. לְהִשְׁתּוֹחֵחַ خمیده یا منحنی شدن ـ افسرده شدن
– הִשְׁחִיחַ [چون הִגְבִּיהַ] = הֵשַׁח خم کـ ـ پست کـ
– הֵשַׁח ف.م. [הַשִּׁיחוֹתִי یا הֵשַׁחְתִּי; יָשַׁח; מֵשִׁחַ; הָשַׁח (הָשִׁחִי)] ـ م. לְהָשִׁחַ خم کـ ـ پست کـ
– הוּשַׁח مج. [چون הוּסַב] پست (کرده) شدن ـ خم شدن
שָׁחַט الخ = סָחַט الخ
שָׁחַט ف.م. [چون שָׁאַל] ذبح کـ ـ کشتن
– נִשְׁחַט مج. [چون נִשְׁאַל] ذبح شدن ـ کشته شدن
שׁוֹחֵט [شکل اصلی]
שְׁחִי, שֶׁחִי ا.ر. [چون לְחִי, לֶחִי] زیر بغل [בֵּית־הַשׁ׳ نیز بهمین معنی است]
שְׁחִיָּה ا.ث. شنا
שְׁחִיָּה „ عمل خم شدن
שְׁחִיטָה „ ذبح ـ کشتار
שְׁחִין ا.ر. دمل
שַׁחְיָן[־נִית](־נָיִת) ا. شناگر
שַׁחְיָנוּת ا.ث. شناگری
שְׁחִיף ا.ر. [چون פְּקִיד] (تنکهٔ چوب برای) روکوبی یا ازاره [שְׁחִיף־עֵץ نیز بهمین معنی است]
שְׁחִיקָה ا.ث. = צְחוֹק خنده
שְׁחִיקָה „ سایش [عمل سائیدن]، سحق ـ گرد
שְׁחִית „ = שַׁחַת; בּוֹר || ج שְׁחִיתוֹת
שְׁחִיתָה „ تباهی ـ تباه سازی
שַׁחַל ا.ر. [چون בַּעַל] شیر [در زبان شعر]=אריה
(שָׁחַל) הִשְׁחִיל ف.م. [چون הִשְׁאִיל] از سوراخ (سوزن) رد کردن: הִשְׁחַלְתִּי אֶת הַחוּט בְּמַחַט نخ را از سوزن رد کردم، سوزن را نخ کردم || سرانیدن، ∴ رد کردن، گذرانیدن
– הָשְׁחַל مج. [چون הָרְעַל] رد شدن: חוּט מָשְׁחָל בְּמַחַט نخی که از سوزن رد شده باشد
שַׁחְלָב [شکل دیگر סַחְלָב] [خزانه]
שַׁחֲלָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] تخمدان ـ [در تفنگ]
שַׁחֲלִים (ه ت) ا.ر. [־לֵי] تره تیزك، شاهی

**שְׁחֶלֶת** ا.ث. [שְׁחֶלְתּוֹ]=צִפֹּרֶן [معنی آخر] - ج שְׁחָלוֹת
**שְׁחֶלֶת** " [چون כְּתֹבֶת] = נְשֹׁפֶת; גְּרֶדֶת 'براده
**שַׁחַם** ا.ر. [چون בַּעַל] سنگ خارا
**שָׁחֹם** ص. [چون כָּחֹל] قهوه ای، سوخته - برونزه
**(שָׁחַם) הִשְׁחִים** [چون הִשְׁאִיל] فم. قهوه ای یا برونزه ك || فل. = הִשְׁתַּחֵם
- **הִשְׁתַּחֵם** فل. [چون הִתְנַהֵל] قهوه ای یا سوخته یا برونزه شدن
**שְׁחַמְחַם(־חֻמָּה)** ص. کمی قهوه ای یا سوخته || ج ־חַמִּים (חֻמּוֹת)
**שַׁחְמָט** (از "شهمات" فارسی) ا.ر. شطرنج
**שַׁחְמַטַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] شطرنج باز
**שְׁחַמְתִּי(ת)** ص. مایل به رنگ قهوه ای
**(שָׁחַן) הִשְׁחִין** فم. [چون הִזְקִין] = חִמֵּם گرم ك
**שַׁחַף** ا.ر. [چون בַּעַל] مرغ نوروزی، یاعو
**שָׁחֹף** [چون כָּחֹל] = אָפֹר
**(שָׁחַף) נִשְׁחַף** فل. مسلول شدن
- **שְׁחִיף** فم. [چون טְהִר] لاغر یا مسلول ك
- **שְׁחַף** مج. [چون רְחַם] مسلول شدن ←מְשֻׁחָף
**שַׁחְפָן(־פָנִית)** ا. شخص مسلول
**שַׁחֶפֶת** ا.ث. دچاری به سل - بروز علائم سل
**שַׁחְפָנִי(ת)** ص. مسلول - حاکی از سل
**שַׁחֶפֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سل، بیماری سل
**שָׁחַץ** [چون שָׁאַל] و **הִשְׁתַּחֵץ** [چون הִתְנַהֵל] فل. لاف زدن
**שַׁחַץ** ا.ر. [چون בַּעַל] بزرگی، کبر = גַּאֲוָה
- **אִישׁ־שׁ'**=**שַׁחְצָן**
**שָׁחֻץ (שָׁחֻצִית)** = שחצן الخ
**שַׁחְצָן(־צָנִית)** ا - ص. (شخص) خود فروش و متکبر
**שְׁחִצֵן** فم. [چون עִנִּיֵן] ـــــ
- **לְשַׁחְצֵן לָשׁוֹן** سخنان تکبر آمیز گفتن
**שַׁחְצָנוּת** ا.ث. کبر، خود فروشی = יהירות
**שַׁחְצָנִי(ת)** ص. حاکی از کبر یا خود فروشی، متکبرانه
**שָׂחַק** فل. [چون שָׁאַל] خندیدن = צָחַק || استهزاء یا مسخره ك [با עַל و ל و ב]: שָׂחֲקוּ בִּי (یا עָלַי) مرا مسخره یا استهزاء کردند || بازی در آوردن
- **שִׂחֵק** [چون טְהֵר] (۱) فل. بازی ك - بازی در آوردن، مسخرگی ك - لبخند زدن: שִׂחֵק לוֹ מַזָּלוֹ بخت بر او لبخند زد || شوخی ك - نوازندگی ك - [با ב] (الف) استهزاء ك (ب) = נִגֵּן (۲) فم. بازی کردن: אֵיזֶה מִשְׂחָק שִׂחַקְתֶּם چه بازی ای کردید؟ || نقش (کسی را) ایفا کردن
- **הִשְׁחִיק** فل - م. [چون הִשְׁאִיל] (۱) استهزاء کردن (۲) הִצְחִיק
**שְׂחַק** فم. [چون שְׂאַל] سائیدن، نرم کوبیدن
- **נִשְׂחַק** مج. [چون נִשְׂאַל] سائیده یا نرم شدن
- **שְׂחִיק** فم. [چون טְהִר] نرم کوبیدن، خوب سائیدن
- **שָׂחַק** مج. [چون רְחַם] سائیده شدن ←מְשֻׂחָק
- **הִשְׂתַּחֵק, נִשְׂ־** فل. [چون הִתְנַהֵל] پوسیده یاسائیده شدن
- **הִשְׂחִיק** فم. [چون הִשְׁאִיל] سائیدن، پوساندن
**שַׂחַק** ا.ر. [چون בַּעַל] غبار - ∴ افلاك [بیشتر שְׂחָקִים]
**שׂוֹחֵק** [شکل اصلی שׂוֹחֵק]
**שַׂחֲקָה** ا.ث. [چون טַחֲנָה] = בֵּת־צְחוֹק
**שְׂחָקִים** (۱) ←שַׂחַק (۲) لباس مندرس [با زیکن
**שַׂחֲקָן[־קָן](־קָנִית)** ا. هنر پیشه، آکتر (آکتریس)
**שַׂחֲקָנוּת** ا.ث. هنر پیشگی
**שָׂחַר**[1] فل. [چون שָׂאַל] سیاه ب (یا شدن)
- **נִשְׂחַר** [چون נִשְׂאַל] و **נִשְׂתַּחַר** [چون הִתְנַהֵל] فل. سیاه شدن
- **הִשְׂחִיר** فم - ل. [چون הִשְׁאִיל] سیاه ك یا شدن
- **הֶשְׂחַר** مج. [چون הֶרְעַל] سیاه (کرده) شدن
**שָׂחַר**[2] فم. [چون שָׂאַל] طالب ب، دوست داشتن ←שׂוֹחֵר [یا طلبیدن
- **שִׂחֵר** فم. [چون טְהֵר] مشتاقانه جستجو کردن
- **שַׂחֵר אֶת פְּנֵי פְּלוֹנִי** به استقبال کسی رفتن (و چیزی از او تقاضا کردن)
- **הִשְׂחִיר** فل. [چون הִשְׁאִיל] برای انجام کاری (سحر خیزی یعنی) شتاب ك
**שָׁחֹר, שָׁחוֹר (שְׁחֹרָה** الخ) ص. سیاه || ج שְׁחוֹרִים(־רוֹת)
- **שְׁחוֹרֵי־עוֹר** سیاه پوستان
- **יוֹם שׁ'** روز سیاه، بد بختی
- **עֲבוֹדָה שְׁחוֹרָה** کار ساده و غیر تخصصی، عملگی

– פּוֹעֵל שָׁחוֹר کارگر غیر ماهر، کارگر ساده
– שׁ׳ עַל גַּבֵּי לָבָן خیلی واضح وروشن
– שׁ׳־לָבָן سایه روشن
– רְשִׁימָה שְׁחוֹרָה صورت اشخاص مظنون یا اشیاء ممنوعه black list
– רוֹאֶה שְׁחוֹרוֹת (آدم) بد بین

**שַׁחַר** ا.ر. [چون **בַּעַל**] فجر، سحر: **בַּעֲלוֹת הַשַּׁ׳** در طلوع فجر || صبح زود ـ ∴ روشنائی ـ مبدأ، علت اصلی ـ اساس، حقیقت ـ معنی یا مورد

**שִׁחְרוּר** ا.ر. (اعطای) آزادی ـ مرخصی ـ بخشودگی، معافیت ـ فك رهن

**שַׁחֲרוּר(־רוּרִית)** ا. ترقه، توکا

**שַׁחֲרוּרִית** ا.ث. = **שְׁחוֹר** سیاهی

– חָזַר לְשַׁחֲרוּרִיתוֹ برگشت به پلهٔ اول (در بدی)

**שַׁחֲרוּת** „ سیاهی ـ ∴ روزگار جوانی

**שְׁחַרְחַר(־חֶרֶת)** ص. مایل به سیاهی، سیه فام || ج **־חָרִים (חָרוֹת)**

**שְׁחַרְחֹר(־חֹרֶת)** ص. سیه فام، سیه چرده ـ سبزه || ج **־חֹרִים(־חֹרוֹת)**

**שַׁחֲרִית** ا.ث. (نماز) بامداد ـ سه آنس یا جلسهٔ پیش [از ظهر

**שִׁחְרֵר** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] آزاد کردن ـ بخشودن، معاف ك: **שִׁחְרְרוּ אוֹתִי מִגִּיּוּס** || مرخص ك ـ فك ك، (از گرو) در آوردن

– **שֻׁחְרַר** مج. [**יְשֻׁחְרַר; מְשֻׁחְרָר**] ـ م. **שִׁחְרוּר** ~ آزاد (کرده) شدن ـ بخشوده شدن ـ مرخص شدن ـ از رهن در آمدن

– **הִשְׁתַּחְרֵר, נִשְׁ־** ف‌ل. [**־רַרְתִּי; יִשְׁתַּחְרֵר; מִשְׁ־; הִשְׁתַּחְרֵר(־רְרִי)**] ـ م. **לְהִשְׁתַּחְרֵר** خود را آزاد کردن، آزاد شدن ـ بخشوده شدن

**(שָׁחַת) נִשְׁחַת** ف‌ل. [چون **נִכְרַת** ـ در صیغهٔ مؤنث **נִשְׁחֲתָה**] خراب یا ضایع شدن ـ پوسیدن ـ ∴ فاسد یا تبه کار شدن ـ ویران شدن

– **שְׁחֵת** [چون **אֵמֶת** ـ در صیغهٔ مؤنث **שְׁחֵתָה**] ف‌م. معیوب یا خراب ك ـ ∴ هلاك ك ـ ویران ك ـ زیر پا گذاشتن، فرو نشاندن ـ باطل یا نقض ك ـ بر باد دادن || ف‌ل. فاسد شدن

– **הִשְׁחִית** [**יַשְׁ־; מַשְׁ־; הִשְׁחֵת(־חִיתִי)**] ـ م. **לְהַשְׁחִית** ف‌م. فاسد کردن، تباه ك ـ خراب ك، تلف ك ـ زدن یا از بین بردن (مو) ـ هلاك ك || ف‌ل. فاسد شدن
– **הָשְׁחַת** مج. [**יָשְׁחַת; מָשְׁחָת←**] ـ م. **הָשְׁחֵת** ~ فاسد یا خراب شدن

**שַׁחַת**[1] ا.ث. [**שַׁחְתָּם**] حفره (برای گرفتار کردن جانوران) ـ ∴ (۱) هلاکت (۲) **שְׁאוֹל** || ج **שְׁחָתוֹת [שַׁחֲ־]**

– **שַׁד מְשׁ׳** ناقلا، حرامزاده [در زبان شوخی]

**שַׁחַת**[2] ا.ر. علوفه، یونجه یا علف خشك

**שׁוֹט~ (שׁוֹטָה)** ا. عاصی، شورشی

**שָׁט** ف‌ل. [چون **קָם**[1]] منحرف یا مرتد شدن

**שָׁט** [״] ف‌ل. گردش ك، سیر کردن، تردد کردن ـ شناور شدن || ف‌م. (بوسیلهٔ پارو زدن) روی آب بردن [رسیدگی ك

– **שׁוֹטֵט** ف‌ل. [چون **קוֹמֵם**] تردد یا گردش ك ـ
– **הִתְשׁוֹטֵט** ف‌ل. [چون **הִתְקוֹמֵם**] این سو وآن سو رفتن، دوندگی ك
– **הֵשִׁיט** ف‌م. [چون **הֵפִיר**] شناور ساختن ـ شنا به (کسی) یاد دادن
– **הוּשַׁט** مج. [چون **הוּקַם**] شناور شدن ـ با کشتی یا کرجی مسافرت ك

**שָׁטָה** [شکل دیگر **סָטָה**]

**(שָׁטָה) נִשְׁטָה** ف‌ل. [چون **נִגְלָה**] دیوانه شدن
– **שִׁטָּה** ف‌ل. [چون **צִוָּה**] مسخره ك، استهزاء کردن [با **ב**]
– **הִשְׁתַּטָּה** ف‌ل. [چون **הִתְגַּלָּה**] دیوانگی ك

**שִׁטָּה**[1] ا.ث. اقاقیا، سنط || ج **שִׁטִּים**

**שִׁטָּה**[2]←**(שָׁטָה)**

**שִׁטָּה**[3] [شکل دیگر **שִׁיטָה**]

**שָׁטוּחַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] ا.مف. از **שָׁטַח** پهن شده، گسترده ـ دراز کشیده ـ پهن، مسطح: **גַּג שָׁטוּחַ**
– **רֶגֶל שְׁטוּחָה** [در طب] پای تخت، کف پای پهن
– **שְׁטוּחַ־רֶגֶל** پا پهن، دارای پای تخت

**שִׁטּוּחַ** ا.ر. [چون **תִּפּוּחַ**] گسترش: گستردن، پهن کردن ـ عمل کوبیدن

**שְׁטוּט** ا.ر. ولگردی
**שִׁטּוּי** „ = לִגְלוּג [داشته شده
**שָׁטוּם** ص. [چون בָּדוּק] ← שָׁטַם منفور، دشمن
**שָׁטוּף** ص. [„] ← שָׁטַף آب کشیده، خیس - ∴ معتاد - مشتاق
– שׁ׳ בִּזְמָה یا שְׁטוּף־זִמָּה غرق در فسق و فجور
**שִׁטּוּף** ا.ر. = שִׁטִּיפָה
**שִׁטּוּר** „ عملیات پلیسی، حفظ انتظامات
**שְׁטוּת** ا.ث. حماقت، نادانی || ج שְׁטֻיּוֹת
– שְׁטֻיּוֹת! چه مزخرفاتی! چه حرفهای چرندی!
**שְׁטוּתִי(ת)** ص. ابلهانه: מַעֲשִׂים שְׁטוּתִיִּים
**שָׁטַח** ف‌م. [چون שָׁלַח] پهن ك، گستردن - پراکنده کردن - عرضه داشتن: שָׁטַח אֶת בַּקָּשָׁתוֹ לִפְנֵי הַנָּשִׂיא
– שִׁטַּח ف‌م. [چون שִׁלַּח] پهن ك - گستردن - ورق ك
– שָׁטַח مج. [چون שָׁלַח] پهن (کرده) شدن - ورق شدن ← מְשֻׁטָּח کشیدن
– הִשְׁתַּטַּח ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] پهن شدن - دراز
**שֶׁטַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] سطح، رویه - مساحت - قطعه: שׁ׳ אֲדָמָה || ∴ حدود، میدان - حوزه، منطقه
**שִׁטַּח** [شکل اصلیِ שִׁוּטַּח]
**שִׁטְחִי(ת)** ص. سطحی - ∴ کم عمق، جزئی
**שִׁטְחִיּוּת** ا.ث. سطحی ب - بیمایگی
**שַׁטָּט** ا.ر. [שַׁטַּט] گشتی - گردش کننده، راه پیما - جانور شبگرد [مؤنث آن = שַׁטָּטִית یا שַׁטָּטֶת چون צַמֶּרֶת]
**שַׁטְיוּת** ا.ث. دیوانگی - حماقت
**שִׁטְיָה** ا.ر. [שִׁ־; שִׁטִּיחָה] قالی، فرش || ج שִׁטִּיחִים
**שִׁטְיָה** ا.ث. گسترش [پهن ك] - ∴ اشاعه، پخش
**שִׁטְיוֹן** ا.ر. قالیچه
**שִׁטְיחוּת** ا.ث. پهن شدگی، گستردگی - پهنی
**שִׁטִּים** ← **שִׁטָּה** [1]
**שִׁטְיָמָה** ا.ث. = שִׁנְאָה
**שִׁטִּיפָה** „ آبکشی: שִׁטִּיפַת כֵּלִים || شستشو
**שִׁטִּיפוּת** „ میل مفرط [ورزیدن
**שָׁטַם** ف‌م. [چون שָׁמַר] کینه یا بغض به (کسی)
– נִשְׁטַם مج. [چون נִשְׁמַר] مورد کینه واقع شدن

**שִׁטְמָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] کینه یا دشمنی
**שָׂטָן** ا.ر. [چون דָּבָר] شیطان - ∴ دشمن - شخص دوبهمزن
– בְּכוֹר־שׂ׳ شیطان، حرامزاده [در زبان شوخی]
– מַעֲשֵׂה־שׂ׳ کار شیطان - [در مقام قید] بدبختانه
– הִתְיַצֵּב לְשׂ׳ לִי یا הָיָה לִי לְשׂ׳ در کار من اخلال یا شیطنت کرد - با من مقاومت کرد
– נָתַן אָצְבַּע לַשׂ׳ کمی از راه راست منحرف شد
– יִגְעַר הַשֵּׂם בְּךָ הַשׂ׳! لعنت خدا بر (دل سیاه) شیطان! [م‌ا] ای شیطان خداوند ترا نهیب کند
– הַשׂ׳ מְרַקֵּד בֵּינֵיהֶם (به تحریك شیطان) خودشان با خودشان نزاع میکنند
**שָׂטַן** ف‌م. [چون טָמַן] دشمنی به (کسی) ورزیدن
– הִשְׂטִין ف‌ل - م. [چون הִזְקִין] متهم ك - شیطنت ك، اخلال ك: "וְאַל יַשְׂטִין עָלֵינוּ" تا در کار ما اخلال نکند
**שִׂטְנָה** ا.ث. [چون שִׂמְלָה] اتهام، شکایت - شیطنت
**שִׂטְנִי(ת)** ص. شیطانی، اهریمنی - ∴ بیرحمانه، سخت
**שָׁטַף** [چون שָׁמַר] ف‌م. آب کشیدن - غسل دادن - شستن - (با سیل) پوشاندن - شستن و بردن || ف‌ل. جاری شدن - حمله ك - شتاب ك
– נִשְׁטַף مج. [چون נִשְׁמַר] آب کشی شدن - شسته شدن - رُفته و برده شدن
– שָׁטַף مج. [چون אָשַׁר] شسته یا آبکشی شدن
– הִשְׁתַּטֵּף, נִשְׁ־ ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] = הִתְקַלַּח
– הִשְׁטִיף ف‌م. [چون הִקְצִיר] آب (در کشت زار و غیر آن) انداختن، آبیاری ك
– הֻשְׁטַף مج [چون הֻקְצַר] ازآب پوشانده شدن
**שֶׁטֶף** ا.ر. [چون דֶּגֶל] جریان - سیل - شستشو - سرعت، روانی
**שִׁטָּפוֹן** „ [چون זִכָּרוֹן] سیل (زدگی) - ∴ وفور، [پر شدگی
**שְׁטָר** „ سند || ج שְׁטָרוֹת [שְׁטָרֵי یا שִׁטְרֵי]
– שְׁטָר־כֶּסֶף یا שׂ׳־מְדִינָה اسکناس
– שׂ׳ מְכִירָה = שׂ׳־מֶכֶר →
– שִׁטְרֵי־עֵרֶךְ = נְיָרוֹת־ע׳ اوراق بها دار
**שָׁטַר** [چون שָׁמַר] = עָנַשׁ
**שִׁטֵּר** [شکل اصلیِ שִׁוּטֵּר]

**שִׁטָתִי(ת)** = **שִׁיטָתִי(ת)**

**שַׁי** ا.ر. [שַׁיְי] پیشکشی، تقدیمی، هدیه ـ انعام || ج **שַׁיִים**

**שִׂיא** „ بلندی (مقام)، رفعت ـ ∴ اوج ـ رکورد: **הוּא עָבַר** [د.م. **שָׁבַר**] **אֶת הַשִּׂיא** رکورد را شکست || ج **שִׂיאִים**

**(שִׂיב) שָׂב** ف‌ل. [چون **שָׂם**] مو سفید شدن

**שֵׂיב** ا.ر. سفیدی (مو)

**שֵׂיבָה** ا.ث. سفیدی (مو)، پیری: **"בְּשֵׂ' טוֹבָה"** با عمر پر، در کمال شیخوخیت || ∴ ریش سفید

– **אִישׁ שֵׂ'** سپید مو، ریش سفید

**שִׁיבָה** „ برگشت ـ توقف، اقامت = **שְׁהִיָּה**

**שִׂיג** ا.ر. خروج وکناره گیری (برای قضای حاجت)

**שִׂיד** = **סִיד**

**שִׁיוּט** ا.ر. پارو زنی، کرجی رانی

**שִׁיוּךְ** „ وابستگی: **מַה הַשֵּׂ' הַחֵילִי שֶׁלְּךְ?** در کدام لشکر یا هنگ خدمت میکنی؟

**שִׁיוּף** „ سوهان کاری ← **שִׁפשׁוּף**

**שִׁיוּר** „ = **שְׁאֵרִית** باقی مانده

**שִׁיזָף** „ [چون **הֵיכָל**] عناب، شیلان

**שִׁיחַ** [1] [امر ومصدر از **שָׂח**]

**שִׂיחַ** [2] ا.ر. [**שִׂיחִי, שִׂיחֲךָ**] ناله، شکایت ـ تفکر ـ احساسات قلبی ـ غصه، اندوه ـ صحبت، گفتگو = **שִׂיחָה** || ج **שִׂיחִים**

– **שִׂיחַ־וְשִׂיג** کار وبار، بده وبستان، معامله ← **עֵסֶק**

– **דוּ־שֵׂ'** گفتگوی دو نفری || ج **דוּ־שִׂיחִים**

**שִׂיחַ** [3] „ [چون **שִׂיחַ**[2]] بته (گل)

**שִׂיחַ** „ [„] حفره ـ [در سرازیری کوه] پله

**שִׂיחָה** ا.ث. گفتگو، صحبت، مذاکره ـ تفکر ـ سخنرانی کوتاه

– **אִישׁ שֵׂ'** آدم خوش صحبت

– **שִׂיחַת רֵעִים** گفتگوی دوستانه

**שִׁיחָה** „ = **שׂוּחָה**

**שִׁיחוֹן** ا.ر. کتاب (تعلیم) محاوره

**שֵׂיט** „ [چون **זַיִת**] کرجی رانی، پارو زنی: **אֲנִי־שֵׂ'** کرجی پاروئی

**שַׁיִט [שַׁיִט]** (**שַׁיָּטֶת** چون **צַמֶּרֶת**) ا. کرجی ران، [پارو زن

**שִׁיטָה** ا.ث. سطر، ردیف = **שׁוּרָה** ∴ رَوش، طریقه، قاعده، اسلوب ـ مکتب، پیروان ـ سیستم، سلسله: **הַשֵּׂ' הַמֶּטְרִית**

☜ جمع **שֵׂ'** بمعنی "سطر" **שִׁיטִין** هم آمده است

– **שֵׂ' מְקֻבָּצֶת** گلچین یا منتخبات (تفاسیر تلمودی)

– **לִקְרֹא בֵּין הַשִּׁיטִין** معنی پوشیدهٔ نوشته ای را درک ك

**שַׁיָּטֶת** „ [چون **צַמֶּרֶת**] (۱) ناوگان (۲) ← **שַׁיָּט**

**שִׁיטָתִי(ת)** ص. اسلوب دار، مبنی بر روش معین

**שִׁיטָתִיוּת** ا.ث. پیروی از روش یا اسلوب معین

**שִׁיךְ°** ف‌م. [چون **קִים**] نسبت دادن، اِسناد کردن ـ منوط یا مربوط ساختن

– **שֻׁיַּךְ** مج. [چون **קַיָּם**] نسبت داده شدن: **הַסֵּפֶר מְשֻׁיָּךְ** (منسوب است) **לְרַבִּי שִׁמְעוֹן** || مربوط شدن

– **הִשְׁתַּיֵּךְ** ف‌ل. [چون **הִתְקַיֵּם**] خود را منتسب یا مربوط ساختن ـ منوط یا مربوط شدن

**שַׁיָּךְ (שַׁיֶּכֶת)** ص. متعلق ـ مربوط ـ منسوب، وابسته || ج **שַׁיָּכִים(־כוֹת)**

**שַׁיָּכוּת** ا.ث. تعلق، مالکیت ـ وابستگی، ارتباط

**שִׁים** [امر واسم فعل واسم مفعول از **שָׂם**]

**שִׁימָה** ا.ث. عمل قرار دادن ـ تعیین، نصب، برگماری

– **שִׁימַת־לֵב** = **תְּשׂוּמֶת־לֵב**

– **שִׁימַת־עַיִן** = **הַשְׁגָּחָה** نظارت

**שִׁמָּה** „ = **שׁוּמָה**[1] ارز یابی

**שַׁיִן** ا.ر. [چون **זַיִת**] = **מֵי־רַגְלַיִם** پیشاب، ادرار

**שִׁיעַ** ا.ر. [چون **שִׂיחַ**[2]] = **מֶלֶט**

**שִׁיף** ف‌م. [چون **קִים**] سوهان زدن ـ صیقل زدن

– **שֻׁיַּף** مج. [چون **קַיָּם**] سوهان زده شدن

**שִׁיף (שִׁיפָה)** ص. صیقل زده، سوهان زده، براق

**שִׁיפָה** [1] ا.ث. = **שִׁפשׁוּף**

**שִׁיפָה** [2] „ [گ ش] آوند آبکش

**שִׁיפּוֹן*** ا.ر. گندم سیاه، چاودار

**שִׁיר** [1] „ سرود ـ شعر: **שִׁיר גִּבּוֹרִים** شعر رزمی

– **"שִׁיר הַשִּׁירִים"** غزل غزلهای سلیمان

– **בַּת־הַשִּׁיר** قوهٔ الهام بخش ـ مرغ خوش الحان [ج **בְּזוֹת־הַשִּׁיר**]

**שִׁיר**[2] [امرو مصدر از שָׁר[1]]
**שִׁיר** ف‌م. [چون קִיֵּם] = הִשְׁאִיר ← שָׁאַר
– הִשְׁתַּיֵּר, נִשְׁ־ ف‌ل. [چون הִתְקַיֵּם] = נִשְׁאַר
**שִׁיר** ا.ر. زنجیری که بگردن حیوان میبندند
**שְׁיָר** ״ [بیشتر بصیغهٔ ج: שְׁיָרִים] باقی مانده
**שַׁיָּר**[שַׁיָּרִית](שַׁיָּרִית) ا. کاروانی، اهل قافله
**שִׁירָה** ا.ث. شعر، نظم ـ شاعری: תּוֹרַת הַשִּׁ׳ فن شاعری ‖ سرود = שִׁיר ‖ سرایندگی
– שִׁ׳ אֶפִּית حماسه، شعر رزمی
– שִׁ׳ לִירִית اشعار غنائی یا غزلیات
– בַּת־הַשִּׁ׳ قوهٔ الهام بخش ‖ ج בְּנוֹת־הַשִּׁ׳ [آخر
– שִׁירַת הַבַּרְבּוּר آخرین اثر شاعریا نویسنده، غزل
– שִׁירַת־הַיָּם سرود پیروزی که موسی وبنی اسرائیل پس از عبور از دریای قلزم سرائیدند
**שִׁיָּרָה** یا **שַׁיָּרָה** [چون אַיָּלָה] ״ کاروان، قافله
**שִׁירוֹן** ا.ر. کتابِ سرود، سرود نامه [مسجع
**שִׁירִי(ת)** ص. شعری، منظوم ـ شاعرانه ـ موزون،
**שְׁיֵרֶת** ا.ث. [چون בְּקֵרֶת] = שִׁיוּר
**שִׁישׁ** ا.ر. [چون זַיִת] و אֶבֶן שׁ׳ سنگ مرمر
**שִׁישׁ** [امر ومصدر از שָׁשׁ]
**שִׁישָׁה** ا.ث. = שָׁשׁוֹן
**שֵׁישִׁי(ת)** ص. مرمری
**שִׁית**[1] [امر ومصدر از שָׁת[1]]
**שִׁית**[2] ا.ر. (۱) לְבוּשׁ (۲) יְסוֹד; בָּסִיס
**שִׁית**[3] [حالت مضافِ שַׁיִת]
**שַׁיִת** ا.ر. [שִׁית] بتهٔ خار ـ جای خارو خس
**שִׁיתָה** ا.ث. = שִׁימָה عمل گذاشتن
**שָׁךְ** [چون קָם[1]] ف‌م. محصور کردن ‖ ف‌ل. [با בְּעַד] دور (کسی) حصار کشیدن، محفوظ داشتن [یا محفوظ ك
– שׂוֹכֵךְ ف‌م. [چون סוֹבֵב] در هم بافتن ـ محصور
**שַׁךְ** ← שָׂכַךְ
**שַׁךְ** ← שָׂכַךְ
**שַׁךְ** ا.ر. [שְׁכִי] تیغ، خار = קוֹץ ‖ ج שְׁכִים
**שָׁךְ** ״ [چون חֹב] سایبان، غرفه
**שַׁךְ** ا.ف. از שָׂכַךְ

**שָׂכַב** ف‌ل. [چون רָכַב ـ ا.ف. לְשַׂכֵּב, בְּשָׁכְבוֹ, בִּשְׁכִבְתָּהּ] خوابیدن، دراز کشیدن ـ پائین افتادن ـ آرام گرفتن ـ هم بستر شدن، مقاربت ك
– שׁ׳ עִם אֲבוֹתָיו در گذشت، به رفتگان پیوست
– נִשְׂכַּב [چون נִזְכַּר] و שָׁכַב [چون אָשַׁר] مج‌ـف‌ل. خوابانده شدن (برای مقاربت)، بی عصمت شدن
– הִשְׁכִּיב ف‌م. [چون הִזְכִּיר] خوابانیدن
**שׂוֹכֵב** [شکل اصلیِ שׁוֹכֵב] [רֹכֵב
**שֶׁכֶב** ا.ر. [چون דֶּגֶל] سنگ زیرین آسیاب: ضدّ
**שִׁכְבָה** [چون שִׁמְלָה] و **שָׁכָבָה** [چون נְדָבָה] ا.ث. طبقه: שִׁכְבוֹת הָאוִיר طبقات جوّ ‖ ورقه ـ لایه، چینه: שִׁכְבוֹת אֲדָמָה
– שִׁכְבַת־זֶרַע (مقاربت با) انزال
**שִׁכְבָת** ״ [چون חִטָּה] مقاربت (جنسی)، جماع
**שָׁכוּב** ص. [چون בָּדוּק] خوابیده، دراز کشیده
**שָׁכוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از שָׁכַח فراموش شده
**שָׁכְוִי** ا.ر. [שָׁכְוִיוֹ] دل: (مرکز) عقل یا فکر ـ خروس = תַּרְנְגוֹל ‖ ج שָׁכְוִים
**שָׁכוּךְ** ص. [چون בָּדוּק] ← שָׁכַךְ پوشیده
**שְׁכוּךְ** ا.ر. = הַרְגָּעָה
**שָׁכוֹל** ״ داغ فرزند، بی اولادی ـ ∴ بیکسی
**שָׁכוּל** [چون בָּדוּק] = שַׁכּוּל [شده
**שַׁכּוּל (שַׁכּוּלָה)** ص. داغ فرزند دیده، بی اولاد
**שִׁכּוּל** ا.ر. قلب: پس وپیش ك
– שׁ׳ יָדַיִם دست روی دست گذاردن
**שִׁכּוּל** ״ = שָׁכוֹל
**שָׁכוֹן** ص. [چون בָּדוּק] ساکن
**שִׁכּוּן** ا.ر. تهیهٔ مسکن، خانه سازی ـ مجموع خانه های متحدالشکل که برای طبقهٔ معینی از اهالی تهیه میشود
**שִׁכּוּנָה** ا.ث. برزن، محله ـ حومه ـ سکونت، استقرار
**שָׂכוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂכַר (۱) اجاره شده، استیجاری: דִּירָה שְׂכוּרָה (۲) שָׁכִיר
**שִׁכּוֹר (שִׁכּוֹרָה)** ا ـ ص. مست
**שָׁכוּר** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁכַר مست (شده) ← שִׁכּוֹר

שָׁכַח פ‌م. [יִשְׁכַּח; שׁוֹכֵחַ; שָׁכֹחַ (שִׁכְחִי)] ـ م. שָׁכְחָה, שָׁכוֹחַ; לִשְׁכֹּחַ فراموش ك : אַל תִּשְׁכַּח לְדַבֵּר אִתּוֹ فراموش نكن كه با او صحبت كنى

– ש׳ אֶת עַצְמוֹ از جا در رفت ـ تسلط بر اعصاب را از دست داد

– נִשְׁכַּח مج. [چون נִשְׁלַח] فراموش (كرده) شدن

– שִׁכַּח فم. [چون שִׁלַּח] بدست فراموشى سپردن

– שְׁכַח [چون שְׁלַח] = נִשְׁכַּח

– הִשְׁתַּכַּח, נִשְׁ־ فل. [چون הִתְבַּקַּע] فراموش شدن

– הִשְׁכִּיחַ فم. [چون הִגְבִּיהַ] بفراموش ك واداشتن

– הֻשְׁכַּח مج. [چون הֻבְטַח] از ياد برده شدن

שְׁכֵחַ (שְׁכֵחָה) ص. فراموش كننده ـ فراموش كار || ج שְׁכֵחִים(־חוֹת)

שִׁכֵּחַ [شكل اصلى שׁוֹכֵחַ]

שִׁכְחָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] فراموشى ـ چيز فراموش شده

שִׁכְחוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] فراموشى

שַׁכְחָן(־חָנִית) ا ـ ص. (آدم) فراموش كار

שַׁכְחָנוּת ا.ث. فراموشكارى، كم حافظگى

שִׁכִּיבָה " (١) عمل خوابيدن (٢) שְׁכִבָּת

שִׁכִּיבָה~ " تمثال (؟) ـ منظر (؟)

– "שִׁכְיוֹת הַחָמְדָה" چيزهاى بسيار زيبا يا گرانبها

שָׁכִיחַ (שְׁכִיחָה) ص. متداول، فراوان، عادى || ج שְׁכִיחִים(־חוֹת)

שְׁכִיחָה ا.ث. فراموش كارى

שְׁכִיחוּת " كثرت وقوع، تكرر ـ فراوانى

שָׁכִיךְ ص. [چون בָּהִיר] آسوده، آرام

שְׁכִינָה ا.ث. (حضور يا جلال) خدا، روح القدس

שָׂכִיר (١) ص. [چون בָּהִיר] مزدور، اجير : פּוֹעֵל שָׂכִיר ||كرايه شده ـ اجاره شده (٢) ا. [چون פָּקִיד] (كارگر) مزدور

– שְׂכִיר יוֹם كارگر روز مزد

– שְׂכִיר־עֵט كسيكه اجير ميشود تا بر خلاف مسلك خود مقاله بنويسد

שְׂכִירָה ا.ث. اجاره (كردن): שְׂכִירַת דִּירָה || اجير يا مزدور كردن ـ [مؤنثِ שָׂכִיר]

שְׂכִירוּת ا.ث. اجاره ـ مال الاجاره، كرايه ـ دستمزد

שָׂכָךְ، שַׂךְ فم. [چون חָגַר] بطور پوشش قرار دادن، حائل ك

שָׂכַךְ فل. [چون חָגַר ـ در صيغهٔ ا.فا. שַׂךְ و שׁוֹכֵךְ] فرو نشستن ـ فرو كش ك

– שִׁכֵּךְ فم. [چون הִלֵּל] فرو نشاندن، ساكت ك

– לְשַׁכֵּךְ אֶת הָאָזֶן مطلبى را قابل درك ك

– שָׁכַךְ مج. [چون אָשַׁר] فرو نشانده شدن، ساكت شدن

– נִשְׁתַּכֵּךְ [چون הִשְׁתַּמֵּר] فل. ساكت يا آرام شدن

– הֻשַּׁךְ فم. [چون הֻסַּב] ساكت ك، رفع ك

שָׂכַל فل. [چون רָכַב يا זָכַר] عاقلانه رفتار كردن

– הִשְׂכִּיל [چون הִזְהִיר] (١) فل. تعقل ك ـ فهميم شدن ـ تأمل ك ـ ملاحظه (كسى را) ك، رعايت ك [با אֶל] ـ عاقلانه رفتار كردن ـ كامياب يا موفق شدن = הצליח (٢) فم. فهميدن، درك ك ـ عاقل ك ـ فهماندن [تعقل ب

– הֻשְׂכַּל مج. [چون הֻזְהַר] فهميم شدن ـ مقرون به قرار دادن

שִׂכֵּל فم. [چون דִּבֵּר] بطور متقاطع يا روى هم قرار دادن

– שָׂכַל مج. [چون אָשַׁר] متقاطع شدن، اين روى آن وآن روى اين قرار گرفتن

שֵׂכֶל، שֶׂכֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] خرد (*kherad*)، عقل ـ فهم، بصيرت ـ زيركى

– טוֹב־שׂ׳ فهيم، عاقل، خردمند

– חַשׂ׳ הַיֶּשֶׁר حس مشترك، شعور، عقل سليم

שָׁכַל [چون קָטַן] فل. بى اولاد شدن || فم. داغ (فرزند) ديدن، محروم شدن از (اولاد)

– שִׁכֵּל [چون דִּבֵּר] فم. بى اولاد كردن || فل. (بچه) سقط ك ـ .: بى حاصل ب

– שָׁכַל مج. [چون אָשַׁר] بى اولاد (كرده) شدن

– הִשְׁכִּיל فل. [چون הִזְהִיר] (بچه) سقط ك

שִׂכְלוּל ا.ر. تكميل

שִׂכְלוּת [شكل ديگرِ סכלות]

שִׂכְלִי(ת) ص. عقل، عقلانى ـ معقول، منطقى

שִׂכְלִיוּת ا.ث. مطابقت با عقل و منطق، معقوليت

שִׁכֻּלִים (هج) ا.ر. بى فرزندى ـ محروميت از فرزند

שִׁכְלֵל فم. [چون פִּרְנֵס] تكميل ك

- שְׁכְלַל مج. [چون שְׁחְרַר] تکمیل (کرده) شدن ← מְשֻׁכְלָל
- הִשְׁתַּכְלֵל ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] تکمیل شدن
**שִׂכְלְתָן(־תָנִית)** ا. طرفدار اصالت عقل
**שִׂכְלְתָנוּת** ا.ث. (اعتقاد به) اصالت عقل
**(שָׂכַם) הִשְׁכִּים** ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] زود بر خاستن، سحر خیزی ك
- הִשְׁכִּים וְעָשָׂה زود و پیوسته انجام دادن
**שְׁכֶם** [در حالت مکث שֶׁכֶם] ا.ر. [שְׁכֶם; שְׁכֶמוֹ] پشت ـ کتف، دوش، شانه ـ حصه (زمین) ـ ج שְׁכָמִים [שִׁכְמֵי]
- שְׁכֶם אֶחָד با یك دل، مانند یك نفر
**שִׁכְמָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] استخوان کتف
**שִׁכְמִיָּה** „ شنل
**שָׁכַן** ف‌ل. [چون טָמַן] ساکن شدن، سکونت داشتن ـ آرام گرفتن ـ قرار گرفتن، ماندن ـ مسکون ب
- **שִׁכֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] ساکن ك، مستقر کردن ـ جا دادن، منزل دادن ـ بر پا کردن
- שֻׁכַּן مج. [چون סֻבַּן] جا داده شدن، مستقر شدن، ساکن شدن [سکنی گرفتن
- **הִשְׁתַּכֵּן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] مستقر شدن،
- **הִשְׁכִּין** ف‌م. [چون הִזְקִין] ساکن گرداندن، مسکن دادن ـ قرار دادن، گذاشتن ـ بر پا کردن (خیمه) ـ بر قرار کردن: מַשְׁכִּין שָׁלוֹם برقرار کنندهٔ صلح، آشتی دهنده
- הֻשְׁכַּן مج. [چون הֻזְמַן] مسکن داده شدن
**שֶׁכֶן** ا.ر. [چون דֶּגֶל] مسکن، بود باش، سکنی
**שָׁכֵן** „ [چون זָקֵן] همسایه ـ مستأجر = דַּיָּר [← שְׁכֵנָה مؤنث آن]
**שְׁכֵן** [شکل اصلی שׁוֹכֵן]
**שְׁכֵנָה** [שְׁכֵנֶת; שְׁכֵנְתָּהּ] [مؤنث שָׁכֵן]
**שִׁכְנוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] عمل متقاعد ساختن
**שְׁכֵנוּת** ا.ث. همسایگی، مجاورت
**שִׁכְנֵעַ** ف‌م. [چون צִחְצֵחַ] متقاعد ساختن
- שֻׁכְנַע مج. [چون צֻחְצַח] متقاعد (کرده) شدن ← מְשֻׁכְנָע
- הִשְׁתַּכְנֵעַ ف‌ل. [چون הִשְׁתַּעְשֵׁעַ] متقاعد شدن

**שַׂכָּף [שַׂכַּח] (שַׂכָּפִית)** = אֶשְׁכָּף یا רַצְעָן الخ
**שִׁכְפוּל** ا.ر. عمل پلی کپی یا استنسیل ك
**שִׁכְפֵּל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] پلی کپی یا استنسیل ك
- שֻׁכְפַּל مج. [چون שֻׁחְרַר] پلی کپی شدن
**שַׁכְפְּלָה** ا.ث. ماشین پلی کپی یا استنسیل
**שָׂכַר** ف‌م. [چون זָכַר] اجیر یا مزدور کردن: שׂ׳ פּוֹעֵל ‖ کرایه ك، اجاره ك: שׂ׳ דִּירָה
- נִשְׂכַּר مج. [چون נִזְכַּר] مزدور شدن ـ اجاره کرده شدن ـ مزد گرفتن ـ سود بردن، استفاده ك
- הִשְׁתַּכֵּר [چون הִשְׁתַּמֵּר] ف‌ل. مزدور شدن ـ سود بردن ‖ ف‌م. تحصیل ك، بدست آوردن
- הִשְׁתַּכֵּר אֶל צְרוֹר נָקוּב زیان دیدن، سود نبردن
- הִשְׂכִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] اجاره دادن، به اجاره واگذار کردن ـ اجیر کردن، مزدور کردن
- "דִּירָה לְהַשְׂכִּיר" خانهٔ اجاره ای [در آگهی ها]
- הֻשְׂכַּר مج. [چون הֻזְכַּר] به اجاره واگذار شدن ـ اجیر یا مزدور شدن
**שָׂכָר** ا.ر. [שְׂכַר; שְׂכָרוֹ] مزد، دستمزد، اجرت ـ پاداش، اجر ـ کرایه، اجاره: שְׂכַר־דִּירָה
- שְׂכַר־לִמּוּד חֳדָשִׁי شهریه، (حق التعلیم) ماهانه
- שְׂכַר־הוֹבָלָה کرایه، حق بار کشی
- שְׂכַר עוֹרֵךְ־דִּין حق الوکاله

**שָׂכָר** در صیغهٔ جمع دیده نشده است
- בָּא עַל שְׂכָרוֹ بمزد خود رسیدن، اجرت خود را دریافت ك
- בִּשְׂכַר بخاطر، بحق، بپاس، در سایهٔ، از دولت سر
**שָׁכָר** „ [چون דָּגָל] مزد، اجرت ـ [بعقیدهٔ دیگران] = סָכָר
- עֲשֵׂה־שׂ׳ „ مزدور
- טִיסַת שׂ׳ پرواز با هواپیمای در بست
**שָׁכַר** ف‌ل. [چون זָכַר] مست ب (یا شدن)
- שִׁכֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] مست ك ← מְשַׁכֵּר
- הִשְׁתַּכֵּר ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] مست شدن، مستی ك
- הִשְׁכִּיר ف‌م. [چون הִזְכִּיר] مست ك ـ ∴ سیراب ك
**שֵׁכָר** ا.ر. [چون לֵבָב] (۱) مسکر، نوشابهٔ سکرآور، [در مقام اسم ج] مسکرات (۲) = בִּירָה آبجو

שִׁכָּרוֹן ״ [چون זִכָּרוֹן] مستی ـ [گش] بنگ دانه، بذرالبنگ، سیکران
שִׁכְּרוּת ا.ث. مستی
שִׁכְשׁוּךְ ا.ر. عمل تکاندادن یا دست و پا زدن (در آب)
שִׁכְשֵׁךְ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] آبکشی ك ـ تکان دادن (در آب)
– הִשְׁתַּכְשֵׁךְ ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] آب بازی ك، (در آب) دست و پا زدن
שַׁל [صیغهٔ امر از נָשַׁל]
שֶׁל (۱) ح‌ا. [برابر با of در انگلیسی یا علامت ״زیر״ در فارسی که برای اضافه کردن اسمی به اسم دیگر بکار میرود]: גַּן־הַחַיּוֹת שֶׁל לוֹנְדוֹן باغ وحشِ لندن (۲ ـ در مقام اسم یا ضمیر) مال: ״אָכַלְנוּ מִשֶּׁלּוֹ״ از مال (یا سفرهٔ) او خوردیم ـ הַסֵּפֶר שֶׁלִּי کتاب مال من است
– ״בְּשֶׁל״ ح‌ا. (۱) بخاطرِ = בִּגְלַל: בְּשֶׁלִּי بخاطر من ـ בְּשֶׁלְמִי بخاطر که؟ (۲) بعلتِ، بواسطهٔ
שֹׁל [امر و مصدر از שָׁלַל[1]]
(שָׁלַב) נִשְׁלַב مج. [چون נִשְׁמַר] بهم جفت شدن
– שִׁלֵּב ف‌م. [چون דִּבֵּר] در هم جا انداختن، کام و زبانه ك ـ با هم جور یا جفت ك ـ ∴ گنجانیدن ـ درج ك
– שָׁלַב مج. [چون אָשַׁר] (۱) در هم جا افتادن، کام و زبانه شدن، روی یکدیگر گذاشته شدن: עָמַד וְיָדָיו מְשֻׁלָּבוֹת עַל הֶחָזֶה دست بسینه ایستاد (۲) با هم ترکیب یا جفت (کرده) شدن
– הִשְׁתַּלֵּב ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بهم پیوستن ـ بهم آمدن (یا خوردن)، باهم مناسبت داشتن
שֶׁלֶב ا.ر. [שִׁלַּב; שִׁלַּבּוֹ] پله (نردبان)، ∴ مرحله، درجه ـ تخته یا چوبی که زبانهٔ چیز دیگر در کام آن قرار میگیرد ‖ ج שִׁלַּבִּים
שֶׁלֶג ا.ر. [چون דֶּגֶל] برف
– הָיָה כְּשֶׁל שֶׁל אֶשְׁתָּקַד رفت و کمترین اثری از آن بر جای نماند
(שָׁלַג) הִשְׁלִיג [چون הִקְצִיר] ف‌ل. برف باریدن ‖ ف‌م. با برف پوشاندن
– נִשְׁלַג مج. [چون נִשְׁמַר] چون برف سفید شدن
שִׁלְגוֹן ا.ر. بهمن
שִׁלְגִיָּה ا.ث. گل بهمن، گل حسرت
שִׁלְגִית ״ سورتمه، درشکهٔ برفی
שֶׁלֶד ا.م. [שִׁלְדּוֹ] استخوان بندی، اسکلت ـ سفت کاری ـ چارچوب، شاسی ـ ∴ (۱) پوست و استخوان، نی قلیان (۲) طرح کلی یا اساسی ‖ ج שִׁלְדִים [שִׁלְדֵי] یا שִׁלְדוֹת [שִׁלְ־]
שָׁלָה[1] ف‌ل. [שָׁלִיתִי; יִשְׁלֶה; שָׁלֶה; שְׁלֵה (שְׁלִי)] ـ م. שָׁלֵה; לִשְׁלוֹת آسوده ب، فارغ البال ب
– נִשְׁלָה ف‌ل. [چون נִגְלָה] سهل انگاری ك، کاهلی ك
– הִשְׁתַּלָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] خود را گول زدن
– הִשְׁלָה ف‌م. [چون הִקְנָה] بدروغ امیدوار کردن
– הָשְׁלָה مج. [چون הָגְלָה] به دروغ امیدوار شدن
שָׁלָה[2] ف‌م. [چون קָנָה] بیرون کشیدن (ماهی) ـ گرفتن
– נִשְׁלָה مج. [چون נִגְלָה] کشیده یا بیرون آورده شدن
– שְׁלָה ف‌م. [چون צְוָה] بیرون کشیدن
שָׁלֶה (שָׁלָה) ا.فا. از שָׁלָה[1] ‖ ج שָׁלִים (שָׁלוֹת)
שֶׁלָּה [مختصر שֶׁאֵלָה←]
שִׁלְהֵב ف‌م. [چون פִּרְנֵס ـ در صیغهٔ مؤنث הֶבָּה] مشتعل ساختن، آتش زدن ـ ∴ ملتهب ساختن
– שָׁלְהַב مج. [چون שָׁחַר ـ در صیغهٔ مؤنث הֶבָּה] آتش زده شدن ـ ملتهب شدن
– הִשְׁתַּלְהֵב ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] مشتعل شدن
שַׁלְהֶבִית ا.ث. فلوکس [نام گل] phlox
שַׁלְהֶבֶת ״ [چون תִּפְאֶרֶת] شعله [خدائی]
– שַׁלְהֶבְתְּיָה = שלהבת יה شعلهٔ پر زور، [م‌ا] شعلهٔ
שָׁלְוָה ا.ر. [שָׁלַו] بلدر چین، کرك، بدبده، سلوی (*salva*). ج שַׁלְוִים
שָׁלַו [چون דָּבַק ـ در آینده יִשְׁלַו] = שָׁלָה[1]
– נִשְׁלַו [چون נִשְׁמַר] = נִשְׁלָה←שָׁלָה[1] [ایمن]
שָׁלֵו ص. [چون בָּדֵל] آسوده، مرفه، فارغ البال ـ
שָׁלְוָה ا.ر. [چون דָּרְךְ ـ با ضمیر שַׁלְוִי] = שַׁלְוָה
שָׁלוּב ص. [چون בָּדוּק] جفت شده، در هم انداخته
– שְׁלוּבֵי־זְרוֹעַ دست در دست یکدیگر (انداخته)
– כֵּלִים שְׁלוּבִים ظروف مرتبطه
– שְׁלוּב־רַגְלַיִם چار زانو

**שִׁלּוּב** ا.ر. عمل جفت ك یا با یکدیگر تطبیق و هم آهنگ ك ـ وضع دو چیز که بطور متقاطع روی هم قرار گیرند

**שַׁלְוָה** ا.ث. آسایش، رفاه ـ صلح وصفا

**שָׁלוּחַ** (۱) ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از **שָׁלַח** فرستاده یا آزاد شده ـ دراز شده ـ باریك ـ فرز، تند رو (۲) ا.ر. [چون פָּצוּעַ] = **שְׁלִיחַ**

**שִׁלּוּחַ** ا.ر. عمل روانه ك یا فرستادن ـ ترخیص ـ اخراج

– **שׁ׳־יָד** ضربت (دست) ـ دست درازی، تجاوز

**שִׁלּוּחָה** ا.ث. (۱) شاخه ای که روی زمین بخوابد وریشه بزند (۲) רֶכֶס[1]

**שִׁלּוּחִים** (هج) ا.ر. عمل روانه ك (۲) **נדניה**

**שִׁלּוּט**[1] „ = **אחיזה; תפיסה**

**שִׁלּוּט**[2] „ نصب تابلو ـ مجموع تابلو ها وعلائم

**שָׁלוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **שָׁלָה**[2]

**שִׁלּוּךְ** ا.ر. عمل انداختن

**שָׁלוּל** ص. [چون בָּדוּק] ←**שָׁלַל** زنجیر شده ـ به غنیمت برده شده

**שְׁלוּלִית** ا.ث. گودالی که آب باران در آن جمع شده باشد، آبگیر ـ جزر، فرو کش ـ آبرفت

**שָׁלוֹם** (۱) ا.ر. [שְׁ־] سلامت، تندرستی، صحت ـ صلح، آشتی || ج **שְׁלוֹמִים** و **שְׁלוֹמוֹת** (۲) ص. [بدون تغییرات صرفی] سالم، تندرست ـ ایمن (۳ ـ در مقام حرف ندا) (الف) سلام! (ب) خدا حافظ! خدا نگهدار! [**שָׁלוֹם וּבְרָכָה** یا **שׁ׳ רַב** نیز گفته میشود ـ ضمناً **שׁ׳ רַב** در پایان نامه ها نیز بکار میرود]

– **שׁ׳ עֲלֵיכֶם!** سلام علیکم! [پاسخ آن = **עֲלֵיכֶם שׁ׳** علیکم السلام (*alaykom-asalam*)]

– **הַחְזִיר שׁ׳** جواب سلام دادن [د.م. **עָנָה שׁ׳**]

– **בּוֹאֲךָ לְשׁ׳!** رسیدن بخیر!

– **מִפְּנֵי דַרְכֵי שׁ׳** بمنظور حفظ صلح یا روابط حسنه

– **בֵּית־מִשְׁפָּט הַשׁ׳** دادگاه بخش

– **דִּבֵּר שׁ׳** گفتگوی مسالمت آمیز کردن

– **שׁוֹפֵט שׁ׳** رئیس دادگاه بخش، امین صلح

– **עָלָיו הַשׁ׳** علیه السلام

– **עָשָׂה שׁ׳** آشتی کردند

– **עָשָׂה שׁ׳ בֵּינֵינוּ** ما را با هم آشتی داد

– **צֵאתְךָ לְשׁ׳!** بسلامت! سفر بخیر!

– **שַׁבַּת־שׁ׳** سبت شما بخیر! [سلام روز سبت که در پاسخ آن گفته میشود **שַׁבַּת שׁ׳ וּמְבֹרָךְ**]

– **שְׁלוֹם־בַּיִת** صلح وصفا در خانواده ـ .ن صلح داخلی

– **שְׁלוֹם־קָבַע** صلح پایدار

– **דָּרוֹשׁ בִּשְׁלוֹם מִישֶׁהוּ** بکسی سلام رساندن (واز سلامت او جویا شدن)

– **מַה שְׁלוֹמְךָ (שְׁלוֹמֵךְ)?** احوال شما چطور است؟

– **שְׁלוֹמֵינוּ טוֹב** حال ما خوب است

**שָׁלוֹם** ص. [چون בָּדוֹק] کامل [در اصطلاح **שְׁלוֹמֵי אֱמוּנֵי יִשְׂרָאֵל** مؤمنین کامل العیار یهود]

**שְׁלוֹם** ا.ر. مکافات ـ پاداش ـ رشوه = **שֹׁחַד** || [در جمع: **שְׁלוֹמִים**] غرامت = **פִּצּוּיִים**

**שְׁלוֹמָה** ا.ث. = **שְׁלוֹם** پاداش

**שְׁלוֹמִיאֵל** ا.ر. (کنیه) آدم بیکار(ه) وبی عرضه

**שְׁלוֹמִים** (۱) ا.ر. (هج) = **שָׁלוֹם** (۲) ق. = **לְגַמְרֵי**

**שָׁלוּף** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **שָׁלַף** از غلاف در آمده، برهنه: **חֶרֶב שְׁלוּפָה** || بیرون آمده

**שָׁלוּק** ص. [„] ←**שָׁלַק** آب پز: **בֵּיצָה שְׁלוּקָה**

**שָׁלוֹשׁ; שְׁלוֹשָׁה** ←**שָׁלֹשׁ; שְׁלֹשָׁה**

**שִׁלּוּשׁ** ا.ر. (۱) عمل سه برابر کردن (۲) تثلیث

**שְׁלוֹשִׁים** ←**שְׁלֹשִׁים**

**שָׁלַח** ف.م. [יִשְׁלַח; שׁוֹלֵחַ; שְׁלַח (שִׁלְחִי)] ـ م. **שָׁלוּחַ, שְׁלוּחַ; לִשְׁלוֹחַ** فرستادن ـ روانه ك ـ مأمور یا اعزام کردن، [در مورد پیغمبر] مبعوث ك ـ دراز کردن (دست)

– **נִשְׁלַח** مج. [יִשָּׁלַח; נִשְׁלָח; הִשָּׁלַח (הִשָּׁלְחִי)] ـ م. **לְהִשָּׁלֵחַ** فرستاده شدن، ارسال شدن ـ روانه شدن ـ اعزام یا مأمور یا مبعوث شدن ـ دراز (کرده) شدن

– **שִׁלַּח** ف.م. [יְשַׁלַּח; מְשַׁלֵּחַ; שַׁלַּח (שַׁלְּחִי)] ـ م. **לְשַׁלֵּחַ** روانه ك، مرخص ك، بیرون ك ـ رها کردن، طلاق دادن ـ آزاد کردن ـ بیرون ك: شوهر دادن ـ مشایعت ك ـ ول ك، تسلیم ك ـ دراز کردن (دست) ـ دور انداختن، برداشتن ـ گستردن، پهن ك ـ انداختن (تیر)

– שׁ׳ אותו בָּאֵשׁ = שָׂרַף אותו آنرا سوزاند
– שָׁלַח مج. [יִשְׁלַח; מְשֻׁלָּח] ـ م. שִׁלּוּחַ ~ روانه شدن، فرستاده شدن ـ مأمور یا مبعوث شدن ـ طلاق داده شدن ـ متروك شدن [دراز شدن
– הִשְׁתַּלַּח ف ل. [چون הִתְבַּקַּע] فرستاده شدن ـ
– שָׁעִיר הַמִּשְׁתַּלֵּחַ بز طلیقه ـ ∴ سپر بلا
**שֶׁלַח**[1] ا.ر. [چون פֶּתַח] اسلحه (سرد) ـ نهال
**שֶׁלַח**[2] " [״] نهر یا کاریز برای آبیاری [جمع آن بصورت שְׁלָחִין° نیز آمده است]
– אַדְמַת־שְׁלָחִין یا שְׂדֵה־שׁ׳ زراعت بوسیلهٔ آبیاری [בֵּית־שְׁלָחִים نیز بهمین معنی است]
**שֶׁלַח**[3] " [״] شب بوی هراتی ـ منداب
**שֶׁלַח**[4] " [״] (۱) רֹחַב (۲) پوست تازه کنده شده
**שִׁלְחַ, שִׁלּוּחַ** ا.ف. از שָׁלַח
**שַׁלְחוּפָה** ا.ث. = צַב[1] لاك پشت
**שַׁלְחוּפִית** [شکل دیگرِ שלפוחית]
**שֻׁלְחָן** ا.ر. [־חַן; ־חָנוֹ] میز ـ ∴ سفره || ج ־חָנוֹת [חֲ־]
– וְעִידַת שׁ׳ עָגֹל کنفرانس میز گرد
– הֵנִיחַ עַל הַשׁ׳ مطرح ك
– שֻׁלְחַן־הַמִּטָּה میز پا تختی
– שֻׁלְחַן־כְּתִיבָה میز تحریر = מכתבה [خوراك
– שֻׁלְחַן־מַגָּשׁ یا שׁ׳־שַׁמָּשׁ میز غلتك دار برای بردن
**שֻׁלְחָנוֹת** ا.ث. = חַלְפָנוֹת
**שֻׁלְחָנִי(ת)** = חַלְפָן(־פָנִית)
**שֻׁלְחָנִיָּה** ا.ث. صرافخانه، مرکز مبادلات و اسعار
**שָׁלַט** ف ل. [יִשְׁלֹט و יִשְׁלַט ~ ; שׁוֹלֵט; שָׁלוֹט (שִׁלְטִי)] ـ م. שָׁלֹט, שָׁלוּט; לִשְׁלֹט مسلط شدن (یا بودن): הַצָּבָא שׁוֹלֵט בַּמַּצָּב ارتش بر اوضاع مسلط است
– שׁ׳ בְּרוּחוֹ خود داری کرد، بر اعصاب خود مسلط شد
– נִשְׁלַט مج. [چون נִשְׁמַר] تحت تسلط (کسی) قرار گرفتن
– שִׁלֵּט[1] [چون דִּבֵּר] = שָׁלַט
– הִשְׁתַּלֵּט ف ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] مسلط شدن ـ ∴ اختیار داری ك
– הִשְׁלִיט ف م. [چون הִקְצִיר] مسلط ك ـ بر یاست یا فرماندهی گماشتن ـ ∴ با جرأت ك ـ وضع ك، مقرر داشتن

– הָשְׁלַט مج. [چون הָקְצַר] مسلط شدن ـ (به فرماندهی) منصوب شدن
**שֶׁלֶט** ا.ر. [چون דֶּגֶל] تابلو، لوحه ـ پلاك (شماره)
**שִׁלֵּט**[2] ف م. [چون דִּבֵּר] تابلو در (محلی) نصب ك
– שֻׁלַּט مج. [چون אֻשַּׁר] دارای تابلو شدن
**שֻׁלְטָן*** ا.ر. سلطان و امیر و شیخ نشین و امثال آنها
**שִׁלְטוֹן** " سلطه، اقتدار ـ حکومت، فرمانداری ـ [در صیغهٔ ج یعنی שִׁלְטוֹנוֹת] اولیای امور، مقامات: שלטונות צְבָאִיִּים
**שַׁלָּטוּת** ا.ث. [שַׁלַּטְתָּנוֹ] زن تحکم کننده، سلیطه [←שַׁלִּיט مذکر آن] ـ ج שַׁלִּיטוֹת
**שְׁלִי~** [در حالت مکث שֶׁלִּי] ا.ر. [چون גְּדִי] =שִׁקְמָה آرامی
**שִׁלְיָבָה** ا.ث. (۱) שִׁלּוּב (۲) שֶׁלֶב پلهٔ نردبان
**שִׁלְיָגָה** " باریدن برف، نزول برف
**שִׁלְיָה** " [چون שִׁמְלָה] جفت جنین، مشیمه
**שִׁלְיָה** " کشش یا اخراج چیزی (از آب)
**שָׁלִיחַ (שְׁלִיחָה)** ا. فرستاده، نماینده، مأمور ـ وکیل ـ قاصد، پیك ـ رسول، حواری || ج שְׁלִיחִים(־חוֹת)
– שׁ׳ לְהוֹלָכָה وکیل مرد در تسلیم طلاق نامه به زن
– שׁ׳ לְקַבָּלָה وکیل زن در گرفتن طلاق نامه
– שְׁלִיחַ־צִבּוּר کسیکه نیابةً از طرف جماعتی نماز میخواند، پیشنماز ←חַזָּן || ∴ خدمتگزار جامعه
– מֵרוֹץ שְׁלִיחִים دورِ امدادی
**שִׁלּוּחַ** ا.ث. (۱) ارسال (۲) [مؤنثِ שָׁלִיחַ]
**שִׁלּוּחוֹת** " مأموریت ـ پیغام
– שׁ׳־יָד اختلاس، خیانت در امانت
**שַׁלִּיט** (۱) ا.ر. (شخص مقتدر چون) حاکم و رئیس و مانند آنها (۲) [←שלטת مؤنث آن]
**שִׁלְטָה** ا.ث. اقتدار ـ اختیار، فرمان ـ ∴ تسلط، تبحر
– שׁ׳ עַצְמִית خود داری، مسك نفس
**שְׁלִיל, שָׁלִיל** ا.ر. [שְׁ־] جنین || ج שְׁלִילִים
**שְׁלִילָה** ا.ث. نفی: שׁ׳ כְּפוּלָה יוֹצֶרֶת חִיּוּב نفی در نفی موجب اثبات است || سلب: שְׁלִילַת זְכִיּוֹת || عیب، نقص
– עָנָה בְּשׁ׳ پاسخ منفی داد
**שְׁלִילִי(ת)** ص. منفی ـ معکوس ـ نا مطلوب
**שְׁלִילִיּוּת** ا.ث. کیفیت چیز منفی ـ نا مطلوبی

**שְׁלִילָנוּת** ״ منفی بافی
**שֶׁלִיף** ا.ر. [چون פְּקִיד] خرجین، توبره
**שְׁלִיפָה** ا.ث. عمل در آوردن: **שְׁלִיפַת חֶרֶב** شمشیر کشیدن || **שְׁלִיפַת מַסְמֵר** کندن و در آوردن میخ
**שְׁלִיקָה** ״ عمل آب پز کردن: **שְׁלִיקַת בֵּיצִים**
**שָׁלִישׁ**[1] ا.ر. شخص ثالث، امین ـ داور، سر حکم
**שָׁלִישׁ**[2] ״ آجودان، معین
**שָׁלִישׁ**[3] ״ [مو] مثلث = **מְשֻׁלָּשׁ** || قسمی ساز سه سیمه
**שָׁלִישׁ**[4] ״ [چون פְּקִיד] = **סְאָה**
– **דִּמְעוֹת ש׳** ״ اشك فراوان
**שְׁלִישׁ** ״ (یك) سوم، ثلث
**שְׁלִישׁוּת**[1] ا.ث. رتبهٔ آجودانی [میسپارند
**שְׁלִישׁוּת**[2] ״ امانتی که دو نفر بدست شخص ثالث
**שְׁלִישִׁי** (**שְׁלִישִׁית** یا **־שִׁיָּה**) ص. سوم، سومین
– **יוֹם שלישי** روز سه شنبه
– **גוּף שלישי** [د] سوم شخص، غائب
– **שְׁלִישִׁים** ״ اطاقهای طبقهٔ سوم
**שְׁלִישִׁיָּה** ا.ث. شخص سوم (در رتبه) ـ سه قولو ـ [مو] قطعهٔ سه نفری ـ [مؤنث **שְׁלִישִׁי**]
**שְׁלִישִׁית** (۱) ا.ث. یك سوم (۲) [مؤنث **שְׁלִישִׁי**]
(**שָׁלַח**) **הִשְׁלִיךְ** ف‌م. [چون **הִקְצִיר**] انداختن، پرت ك ـ ریختن، پاشیدن ـ ∴ دور انداختن، راندن ـ سپردن، تسلیم ك
– **הִשְׁלִיךְ נַפְשׁוֹ מִנֶּגֶד** دلیرانه جان در کف نهاد
– **הָשְׁלַךְ, הָשְׁלַךְ** مج. [چون **הָקְצַר**] انداخته یا پرت شدن
– **הָשְׁלַךְ הַס** سکوت محض حکم فرما شد
– **נִשְׁלַךְ** مج. [چون **נִשְׁמַר**] = **הָשְׁלַךְ**
**שָׁלָךְ** ا.ر. [چون דָּבָר] قره قاز
**שַׁלֶּכֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] برگ ریزان: **אֵינוֹ עוֹמֵד בְּשׁ׳** (آن درخت) خزان ندارد، برگهایش در زمستان نمی ریزد
**שָׁלַל**[1] ف‌م. [در دو معنی اول چون **שָׁמַר** یا **חָגַג** ـ در سایر معانی چون **שָׁמַר**] غارت ك ـ (بیرون) کشیدن ـ ∴ نفی ك ـ منکر شدن ـ سلب ك: **שָׁלְלוּ מִמֶּנִּי אֶת הַזְּכוּת** آن حق را از من سلب کردند || گرفتن: **שָׁלְלוּ מִמֶּנּוּ אֶת דַּרְגָּתוֹ**
– **נִשְׁלַל** مج. [چون **נִשְׁמַר**] غارت شدن ـ نفی یا سلب شدن
– **שׁוֹלַל** یا **שָׁלַל** مج. [چون **עוֹלַל** یا **כָּבַד**] سلب شدن ـ دور شدن ← **מְשֻׁלָּל**
– **הִשְׁתּוֹלֵל** ف‌ل. [چون **הִתְגּוֹלֵל**] فاقد یا محروم شدن ـ ∴ گیج یا مبهوت شدن، دست و پای خود را گم ك ـ دیوانگی ك
**שָׁלַל**[2] ف‌م. [چون **שָׁמַר**] کوك زدن، بطور موقت شلال ك ـ زنجیر کردن
**שָׁלָל** ا.ر. [چون דָּבָר] غنیمت [ج غنائم] ـ ∴ چیز باز یافته ـ سود
– **״שְׁלַל צְבָעִים״** (رنگ آمیزی با) رنگهای گوناگون
**שֶׁלֶל** ״ [چون בֵּיצָה] کیسه (تخم)، تخمدان (مرغ)
**שָׁלַם** ف‌ل. [**יִשְׁלַם; שָׁלֵם; שְׁלַם (שִׁלְמִי)**] ـ م. **שָׁלֵם, שָׁלוֹם; לְשַׁלֵּם** تمام ب (یا شدن)، کامل ب (یا شدن) ـ کامیاب شدن ـ سالم ماندن
– **נִשְׁלַם** مج ـ ف‌ل. [چون **נִשְׁמַר**] تمام شدن، خاتمه [یافتن
– **תַּם וְנִ׳** ״تمام شد (بعون الله تعالی)״، پایان
– **שִׁלֵּם** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پرداختن، دادن: **שִׁלַּמְתִּי אֶת שְׂכַר־הַדִּירָה** || مسترد داشتن ـ به اتمام رساندن ـ وفا کردن، انجام دادن ـ پاداش دادن، عوض دادن
– **שִׁלֵּם בְּאוֹתוֹ מַטְבֵּעַ** معاملهٔ بمثل ك
– **שִׁלֵּם גְּמוּל** مکافات دادن (یا رساندن)
– **שָׁלַם** مج. [چون **אָשַׁר**] پرداخته شدن ـ پاداش داده شدن، ثواب یافتن ـ وفا شدن، انجام شدن
– **הִשְׁתַּלֵּם** ف‌ل. [چون **הִשְׁתַּמֵּר**] پرداخته یا تصفیه شدن ـ معلومات خود را تکمیل ك ـ ∴ صرف ك، با صرفه ب، منفعت داشتن
– **הִשְׁלִים** [چون **הִקְצִיר**] ف‌م. به اتمام رساندن، تکمیل ك ـ انجام دادن ـ وادار بصلح ك ـ نابود یا تمام ك || ف‌ل. آشتی ك، صلح ك [با **עִם** یا **אֶת**] ـ آشتی دادن [با **בֵּין**]: **הִשְׁלַמְתִּי בֵּין הַזּוּג** زن و شوهر را با یکدیگر آشتی دادم || ساختن: سازش ك
– **הָשְׁלַם** مج. [چون **הָקְצַר**] یا **הָשְׁלַם** [چون **הָכְלַם**] پایان پذیرفتن ـ صلح داده شدن ـ آشتی ك

**שָׁלֵם** ص. [چون בָּדֵל]←**שָׁלַם** تمام، كامل: **מַשְׁכֹּרֶת שְׁלֵמָה** ‖ تمام: **אֶבֶן שלמה** ‖ سالم [بى خطر] - خير انديش - [ر] صحيح: **מִסְפָּר שָׁלֵם** ‖ [در فعل] سالم [چون שָׁמַר]

– **בְּלֵבָב שׁ׳** با دل پاك، با خلوص نيت

– **רְפוּאָה שְׁלֵמָה** بهبود كامل - [بطور دعا] خداوند شفاى كامل عطا فرمايد

**שְׁלָם** ا.ر. [بيشتر بصيغهٔ ج: **שְׁלָמִים (שַׁלְמֵי)**] قربانى "سلامتى يا صلح" كه خوردن گوشت آن براى همه كس جايز بود

**שַׁלָּם** „ [שַׁלַּם] مأمور پرداخت (حقوق)

☜مؤنث آن قياساً = **שַׁלֶּמֶת** چون **צַמֶּרֶת**

**שִׁלֵּם**[1] ا.ر. [چون אִלֵּם] جزا

**שִׁלֵּם**[2]←**שָׁלַם**

**שִׁלְמָא**[ס] ا.ر. = **שָׁלוֹם** سلامت، تندرستى - صلح

– **בְּשׁ׳** فرضاً چنين باشد

**שַׂלְמָה** ا.ث. [چون יַלְדָּה] لباس (گشاد)، ردا

**שַׁלְמָה~** = **שְׁלָמָה** براى اينكه چرا [يعنى "مبادا"]

**שְׁלֹמֹה** ا.ر. سليمان

**שַׁלְמוֹן** „ (يا جمع آن **שַׁלְמוֹנִים**) پيشكشى

**שְׁלֵמוּת** ا.ث. تماميت، كمال - درستى، بى عيبى

– **בְּשׁ׳** ق. تماماً، تمام وكمال

**שָׁלַף** ف‌م. [چون שָׁמַר] كشيدن، (از غلاف) در آوردن - كندن (كفش) - چيدن

– **נִשְׁלַף** مج. [چون נִשְׁמַר] بيرون آورده يا كنده شدن

– **הִשְׁתַּלֵּף, נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] كنده شدن - در آمدن، ور آمدن

**שֶׁלֶף** ا.ر. [שִׁלְפוֹ] زمينى كه پس از درو آيش گذاشته ميشود - ∴ آخر موسم - آخرين آثار ‖ ج **שְׁלָפִים** [שִׁלְפֵי]

**שַׁלְפוּחִית** ا.ث. آبدان، مثانه - باد كنك - حباب - [زهدان، رحم]

**שָׁלַק** ف‌م. [چون שָׁמַר] آب پز كردن←**שָׁלוּק**

– **נִשְׁלַק** مج. [چون נִשְׁמַר] آب پز (كرده) شدن

– **שִׁלֵּק** ف‌م. [چون דִּבֵּר] (۱) **שָׁלַק** (۲) صاف كه

– **שָׁלַק** مج. [چون אָשַׁר] صاف شدن

– **הִשְׁתַּלֵּק, נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] آب پز شدن

**שֶׁלֶק** ا.ر. [שִׁלְקוֹ] سبزى ومىوهٔ آب پز شده ‖ ج **שִׁלְקוֹת** [שִׁלְ־]

**שָׁלֹשׁ, שָׁלוֹשׁ** ش. سه [در جلو اسم مؤنث]: **שׁ׳ בָּנוֹת**←**שְׁלֹשָׁה**

– **פַּעֲמַיִם שׁ׳** دو سه بار

☜ **שׁ׳** در تركيب **שָׁלֹשׁ** يا **שְׁלֹשׁ** ميشود: **שְׁלֹשׁ־עֶשְׂרֵה** سيزده [در جلو اسم مؤنث]

– **שְׁלוֹשׁ־מֵאוֹת** سيصد

**שִׁלֵּשׁ**[1] ف‌م. [چون דִּבֵּר] سه برابر كردن - سه قسمت كه - سه لا كردن - دفعه سوم انجام دادن

– **שֻׁלַּשׁ** مج. [چون אֻשַּׁר] سه برابر شدن - سه لا شدن - سه قسمت شدن←**מְשֻׁלָּשׁ**

– **הִשְׁתַּלֵּשׁ** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] دفعه سوم تكرار كردن [با **ב**] - سه قسمت شدن - بعنوان شخص ثالث تعيين شدن [سپردن]

– **הִשְׁלִישׁ** ف‌م. [چون הִקְצִיר] بدست شخص ثالث

– **הָשְׁלַשׁ** مج. [چون הָקְצַר] بدست شخص ثالث سپرده شدن

**שְׁלִשׁ**[2] (**שְׁלִשָּׁה**) ا. پشت سوم، نتيجه: **שְׁלִשִּׁים וְרִבֵּעִים** پشت سوم وچهارم

– **אָב שְׁלִשׁ** جدّ اعلا، پدر جد

**שְׁלֻשָׁה** ا.ث. مجموع سه چيز - رديف سه نفرى

**שְׁלֹשָׁה, שְׁלוֹשָׁה** ش. سه [در جلو اسم مذكر]: **שׁ׳ סְפָרִים** سه كتاب←**שָׁלֹשׁ**

– **שְׁלֹשָׁה־עָשָׂר** سيزده [در جلو اسم مذكر]

☜**שְׁלֹשָׁה** در تركيب **שְׁלֹשֶׁת** ميشود: **שְׁלֹשֶׁת־אֲלָפִים** سه هزار - **שְׁלֹשֶׁת יָמִים** مدت سه روزه

– **שְׁלָשְׁתָּם(־תָּן)** هر سه تاى آنها

**שִׁלְשׁוֹל**[1] ا.ر. كرم خاكى

**שִׁלְשׁוֹל**[2] „ اسهال - عمل انداختن يا پائين بردن

**שִׁלְשׁוֹם** ق. پريروز

– **תְּמוֹל שׁ׳** سابقاً، پيش از اين، تا كنون - [در مقام اسم]: **מִתּ׳ שׁ׳** از روزگار پيش، سابقاً

**שִׁלְשׁוֹן** ا.ر. [چون זִקְרוֹן] لولهٔ سه راه [ثلاثى]

**שְׁלִשִׁי(ת)** ص. سه ساله - سه جزئى - [د] سه حرفى،

**שְׁלֹשִׁים, שְׁלוֹשִׁים** ش. سى [براى مذكر ومؤنث]: **שׁ׳ יוֹם** سى روز - **שׁ׳ מַחְבָּרוֹת** سى دفتر

**שְׁלְשֵׁל** [چون פְּרְנֵס] ف‌م. پائین آوردن ـ انداختن: ש׳ מִכְתָּב בְּתֵבַת־הַדֹּאַר ‖ بکار انداختن (امعاء) ـ مسلسل ك ‖ ف‌ل. پائین افتادن، آویزان شدن

– **שְׁלְשַׁל** مج. [چون גְּלְגַּל] فرود آورده یا انداخته شدن ـ بهم پیوسته ب

– **הִשְׁתַּלְשֵׁל** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] ول شدن، پائین افتادن ـ .: بسط یافتن، توسعه یافتن ـ باز شدن

**שַׁלְשֶׁלֶת** ا.ث. [שַׁלְשְׁלוֹתָו] زنجیر ـ .: سلسله، تسلسل ـ بسط، توسعه، تکامل ‖ ج **שַׁלְשְׁלָאוֹת** وگاهی **שַׁלְשֶׁלוֹת** [שַׁלְשְׁלוֹת]

– **ש׳־יְחֻסִין** یا **ש׳ הָאָבוֹת** = שושלת

**שַׁלְשַׁלְתִּי(ת)** ص. زنجیری ـ پیچاپیچ

**שִׁלְשֹׁם** = **שִׁלְשׁוֹם**

**שְׁלֹשְׁתַּיִם** ق. سه برابر

**שָׂם** ف‌م. [יָשִׂים; שָׂם; שִׂים (שִׂימִי)] ـ م. שִׂים; לָשִׂים گذاشتن: שִׂים אֶת הַסֵּפֶר עַל הַשֻּׁלְחָן کتاب را روی میز بگذار ‖ در بر کردن، پوشیدن ـ پوشاندن ـ منصوب داشتن ـ گماشتن ـ نامیدن: "שָׂם שְׁמוֹ יִשְׂרָאֵל" او را اسرائیل نامید، اسم او را اسرائیل گذاشت ‖ تعیین ك ـ بر قرار کردن ـ قرار دادن، وضع ك ـ منعقد کردن ـ ساختن ـ بر پا کردن، نصب ك ـ غرس ك، نشاندن ـ تسلیم ك، سپردن ـ متوجه ساختن ـ [در مقام ف‌ل.] توجه یا التفات ك

– **שִׂים בְּאָזְנֵי פְּלוֹנִי** بسمع کسی رساندن

– **שִׂים יָדוֹ בְּפְלוֹנִי** دست روی کسی پائین آوردن

– **שִׂים לֵב** توجه ك، دل دادن

– **בְּשִׂים לֵב ל** با توجه به، با در نظر گرفتنِ

– **שִׂים קֵץ ל** پایان دادن (به)

– **הֻשַּׂם** [چون הֻקַּם یا הֻפַּר] ف‌م. گذاشتن، قرار دادن ـ تعیین ك ‖ ف‌ل. آراسته شدن ـ توجه ك

– **הוּשַּׂם** مج. [چون הוּקַם] گذاشته شدن

**שֵׁם** ا.ر. [שְׁמִי, שִׁמְךָ] نام، اسم [ج اسامی ـ اسماء] ـ [د] اسم یا موصوف ـ .: نام، شهرت: **שֵׁם טוֹב** نام نیك، نیکنامی ‖ عنوان ـ عبرت ‖ ج **שֵׁמוֹת** [שְׁ־]

– **אִישׁ־שֵׁם, בַּעַל־שֵׁם** شخص نامی یا مشهور

– **בְּשֵׁם** بنامِ، به اسمِ ـ از قول ـ از طرفِ

– **שֵׁם** (اسم اعظم) خدا [خواهد کرد

– **הַשֵּׁם יְרַחֵם** خدا بزرگ است، [م‌ا] خدا رحم

– **הַשֵּׁם יְרַחֲמֵנוּ** حاشا! استغفرالله! خدا بدور!

– **כְּשֵׁם שֶׁ** همانطور که

– **לְשֵׁם** بمنظورِ، بخاطرِ، محض خاطرِ

– **מִשֵּׁם** یا **מִשְּׁמוֹ שֶׁל** از قولِ

– **עַל שֵׁם** بمناسبتِ ـ بخاطرِ ـ برایِ ـ بیادگارِ

– **הָיָה לְשֵׁם־דָּבָר** مشهور شد

– **שֵׁם עוֹלָם** اسم جاودانی ـ شهرت جهانی

– **שֵׁם־עֶצֶם** [د] اسم، موصوف

– **יִמַּח שְׁמוֹ!** نامش محو (یعنی ذکرش نا بود) شود!

– **עָשָׂה לוֹ שֵׁם** اسم یا شهرتی برای خود بدست آورد

– **כִּשְׁמוֹ כֵּן הוּא** اسمش دلالت بر حالتش میکند

**שָׁם**[1] ق. آنجا: (۱) در آنجا (۲) به آنجا

**שָׁם**[2] [چون קָם] = **הֶעֱרִיךְ** ارز یابی ك

– **נְשׁוֹם** مج. [چون נְצוֹד] ارز یابی یا تقویم شدن

**שֹׁם** [امر از فعل שָׂמַם]

**שְׁמָא** ق. مبادا = **פֶּן** ‖ نکند که، شاید = **אוּלַי** ‖ [در مقام اسم] بیم، احتمال، شك = **סָפֵק**

**שַׁמָּאוּת** ا.ث. ارز یابی

**שַׁמַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] ارز یاب

**שְׂמֹאל** ״ سمت چپ، طرف چپ: **לֵךְ שְׂמֹאלָה** بطرف چپ (یا دست چپ) برو ‖ دست چپ ـ شمال = **צָפוֹן** ‖ [در مقام صفت]: **יַד ש׳** دست چپ

**(שָׁמַאל) הִשְׁמְאִיל** یا **הִשְׂמִיל** ف‌ل. [הִשְׁמַ(א)לְתִּי یا **־מְאַלְתִּי; יַשְׁמְאִיל** یا **־מִיל; מַשְׁמְאִיל** یا **־מִיל; הִשְׁמַ(א)ל (הַשְׁמְאִילִי** یا **־מִילִי)] ـ م. לְהַשְׁמְאִיל** یا **־מִיל** بسمت چپ رفتن ـ دست چپ را بکار بردن ـ متمایل به حزب دست چپ شدن

**שְׂמָאלוּת** ا.ث. چپ دستی

**שְׂמָאלִי(ת)** ص. چپ: واقع در سمت چپ ـ چپ دست ←**אִטֵּר** ‖ .: دست چپی

**(שָׁמַד) נִשְׁמַד** ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] [ویران شدن نا بود شدن ـ

– **הִשְׁתַּמֵּד, נִשְׁ־** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] نابود شدن

– **הִשְׁמִיד** ف‌م. [چون הִקְצִיר] نابود کردن ـ ویران ك

– **הָשְׁמַד** مج. [چون הָקְצַר] نابود (کرده) شدن

**שִׁמֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] وادار به تغییر مذهب ك
– **שֻׁמַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] وادار به تغییر مذهب شدن
– **נִשְׁתַּמֵּד** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] تغییر مذهب دادن
**שְׁמָד** ا.ر. زجر وآزار برای وادار کردن مردم به تغییر مذهب || ج **שְׁמָדוֹת**
**שָׁמָּה** ق. (به) آنجا: הָלַכְתִּי שׁ׳ || در آنجا
**שַׁמָּה** ا.ث. ویرانی، خرابی = **שְׁמָמָה**
**שְׁמוּאֵל** ا.ر. سموئیل (پیغمبر)
**שִׁמּוּחַ** „ ایجاد مسرّت
**שָׁמוּט** ص. [چون בָּדוּק] ← **שָׁמַט** دراز وکشیده ـ ول شده، در رفته ـ بیلك سو افتاده ـ آیش مانده
**שְׁמוּט** ا.ر. (۱) **שְׁלִיפָה** (۲) آیش گذاشتن (زمین)
**שֵׁמוֹן** „ فهرست الفبائی اسامی
**שִׁמּוֹן** „ گریس کاری = **סִיכָה**
**שְׁמוֹנָה** ش. هشت [در جلو اسم مذکر]: **שׁ׳ יְלָדִים** ـ **שְׁמוֹנַת יְמֵי הַחֲנֻכָּה** (عید) هشت روزهٔ **חנכה**←
– **שׁ׳־עָשָׂר** هجده [با اسم مذکر]
**שְׁמוֹנֶה** ش. هشت [در جلو اسم مؤنث]: **שׁ׳ יְלָדוֹת**
– **שׁ׳־עֶשְׂרֵה** هجده [با اسم مؤنث]
**שְׁמוֹנִים** ش. هشتاد [برای مذکر یا مؤنث]: **בֶּן שׁ׳ שָׁנָה** (مرد) هشتاد ساله ـ **שׁ׳ אֲלָף** هشتاد هزار
**שְׁמוֹנָתַיִם** ق. هشت برابر
**שָׁמוּעַ**[1] [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از **שָׁמַע** شنیده (شده)
**שָׁמוּעַ**[2] ا.ر. [שְׁ־ا־מַשְׁמָע معنی] || ج **שְׁמוּעִים**
**שְׁמוּעַ** „ [چون תַּפּוּחַ] = **הודעה** اعلام، آگهی
**שְׁמוּעָה** ا.ث. شایعه ـ خبر ـ حدیث
– **שׁ׳ בְּעָלְמָא**° شایعهٔ محض یا بی اساس
– **שׁ׳ קְרוֹבָה** خبر در گذشت خویشاوند که در ظرف سی روز پس از در گذشت وی برسد [در صورت دیر تر رسیدن **שׁ׳ רְחוֹקָה** گفته میشود]
– **מִפִּי הַשׁ׳** از افواه، بطور شایعه
– **בַּעַל שְׁמוּעוֹת** کسیکه احادیث زیادی را در مسائل فقهی میداند ـ کسیکه دوست دارد شایعات را منتشر کند
**שָׁמוּר** ص. [ا.مف. از **שָׁמַר**] نگهداشته شده ـ محفوظ: **כָּל הַזְּכֻיוֹת שְׁמוּרוֹת** هر گونه حقی محفوظ است || ذخیره شده: **כַּרְטִיסִים שְׁמוּרִים** || محرمانه
– **קֶרֶן שְׁמוּרָה** سرمایهٔ ذخیره
– **דֹּאַר שָׁמוּר** پست رستانت poste restante
**שִׁמּוּר** ا.ر. نگهداری، ابقاء ـ عمل کنسرو کردن
←**שְׁמוּרִים** || تصفیه، پالایش
**שְׁמוּרָה** ا.ث. مژه یا پلك چشم ـ ضامن (تفنگ). [مؤنثِ **שָׁמוּר**]
**שְׁמוּרִים** (هج) ا.ر. کنسرو: **שְׁמוּרֵי פֵּרוֹת**
– **לֵיל־שׁ׳** شبِ نگاه داشتنی ـ شبِ احیاء
**שִׁמּוּשׁ** „ استعمال: **שׁ׳ כְּלִים לְוַעֲזוֹת** || استفاده: **שׁ׳ בְּמַכְשִׁירִים** استفاده از آلات || خدمت، ملازمت، صحبت: **שׁ׳ חֲכָמִים** حضور در خدمت دانشمندان، استفاده از محضر علماء || مصرف، مورد استفاده: **מִלָּה זוֹ אֵינָהּ עוֹד בְּשׁ׳** این کلمه دیگر استعمال نمیشود یا متداول نیست
– **שׁ׳־הַלָּשׁוֹן** (قاعدهٔ) ترکیب لغات و جمله سازی
– **אוֹתִיּוֹת־הַשׁ׳** حروفی که درسر ریشهٔ کلمات در می‌آیند چون حروف **איתן** که برای ساختن زمان آینده بکار میروند: **אָבוֹא, יָבוֹא, תָּבוֹא, נָבוֹא**
– **בֵּית־שׁ׳** مستراح، دست شوئی
– **נְיַר־שׁ׳** کاغذ توالت یا نظافت
**שִׁמּוּשִׁי(ת)** ص. عملی ـ قابل استفاده، سهل الاستعمال: **מִלּוֹן שִׁמּוּשִׁי**
**שִׁמּוּשִׁיוּת** ا.ث. چگونگی چیزی که عملی واستفادهٔ از آن آسان باشد
**שֵׁמוֹת** [جمع **שֵׁם**]
**שְׁמוֹת** [مختصر **סֵפֶר שׁ׳**] سفر خروج
**שָׁמַח** ف‌ل. [יִשְׂמַח; שְׂמַח→; שָׂמֵחַ (שְׂמֵחִי)] ـ م. **שָׂמֵחַ, שְׂמוּחַ**; **לְשִׂמְחַת** شادی ك ـ خوشحال ب (یا شدن) ـ راضی یا قانع ب [یا مشعوف ك]
– **שִׂמַּח** ف‌م. [چون שִׁלַּח] خوشحال ك، مسرور
– **שָׂמֵחַ** مج. [چون שָׁלֵחַ] خوشحال شدن، شادمان (کرده) شدن
– **הִשְׂמִיחַ** ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] خوشنود یا خوشحال ك
**שָׂמֵחַ (שְׂמֵחָה)** ص. خوشحال، شاد (مان)، مسرور ـ نشاط انگیز: **שִׁירָה שְׂמֵחָה** || [بدون فاعل معین] **הָיָה שָׂמֵחַ** خوش گذشت || ج **שְׂמֵחִים(־חוֹת)**

– חַג שׂ'! عید شما مبارك (باد)!
– שֻׂמַח בְּחֶלְקוֹ قانع (بسهم یا نصیب خود)
**שִׂמְחָה** ا.ث. خوشی، خوشحالی، شادمانی، سرور ـ جشن: **שִׂמְחַת זָכָר** جشن بمناسبت تولد فرزند ذکور || ج **שִׂמָחוֹת** [שִׂמְ־]
– שׂ' לְאֵיד شادمانی در مصیبت دیگران
– בַּעַל־שׂ' کسیکه به خوشی او جشنی بر پا میشود
– בְּשׂ'! با کمال میل (یا مسرت)!
– **שִׂמְחַת־תּוֹרָה** جشن "ختم تورات"
**שָׂמַט** [چون **שָׁמַר**] ف‌م. انداختن، ول‌ك، ∴ واگذاشتن، ترك‌ك ـ آیش گذاشتن (زمین) ـ صرف نظر کردن از، مطالبه نکردن ـ بیرون آوردن، کشیدن || ف‌ل. لغزیدن ـ لگد زدن
– **שָׂמְטוּ אֶת הַכַּר מִתַּחְתָּיו** ~ او را از بزرگی انداختند
– **נִשְׂמַט** مج. [چون **נִשְׁמַר**] انداخته یا پرت شدن ـ افتادن، حذف شدن ـ لغزیدن، سُر خوردن، وِل شدن ـ بیرون آمدن، در رفتن
– **נִשְׂמְטָה הַקַּרְקַע מִתַּחַת רַגְלָיו** کارش خراب شد
– **שִׁמֵּט** [چون **דִּבֵּר**] ف‌م. منفك‌ك، فسخ یا باطل‌ك ـ آیش گذاردن (زمین) ـ بیرون کشیدن || ف‌ل. آیش ماندن ـ باطل یا فسخ شدن
– **הִשְׁתַּמֵּט** ف‌ل. [چون **הִשְׁתַּמֵּר**] طفره زدن، گریز زدن ـ جواب سر بالا دادن ـ سُر خوردن ـ کنده شدن
– **הִשְׁמִיט** ف‌م. [چون **הִקְצִיר**] انداختن، حذف‌ك، بیرون آوردن ـ کم‌ك ـ برداشتن، کشیدن (دست از چیزی)
– **הֻשְׁמַט** مج. [چون **הֻקְצַר**] انداخته یا حذف شدن
**שְׁמִטָּה** ا.ث. سال انفکاك: سال هفتم از هر دورهٔ هفت ساله که زمین را باید آیش گذاشت و از مطالبهٔ وامها صرف نظر کرد
– **קָרָא שׂ'** اعلام کرد که سال انفکاك رسیده است ـ [د.م] = **פָּשַׁט אֶת הָרֶגֶל** ورشکست شد
**שַׁמְטָן(־טָנִית)** ا. = **פּוֹשֵׁט־רֶגֶל** الخ شخص ورشکسته
**שֵׁמִי**[1](ת) ص. اسمی
**שֵׁמִי**[2](ת) ص. سامی: منسوب به سام بن نوح

**שְׁמֵי** [حالت مضاف **שָׁמַיִם**]
**שְׁמַיָּא°** ا.ر. = **שָׁמַיִם** آسمان: **סַיְעָתָא° דִשְׁ'°** تأیید آسمانی
**שְׁמִיכָה** ا.ث. پتو: **שְׁמִיכַת צֶמֶר** پتوی پشمی
**שָׁמַיִם** (ه‌ت) ا.ر. [**שְׁמֵי; שָׁמָיו, שְׁמֵיכֶם**] آسمان (ها): **אֲבִינוּ שֶׁבַּשׂ'** پدر آسمانی ما
– **יִרְאַת שׂ'** خدا ترسی
– **לְשֵׁם שׂ'** برای خاطر خدا ـ برای یك هدف مقدس
– **הַשׂ'!** بخدا قسم!
– **שְׁמֵי־הַשׂ'** فلك الافلاك، اعلی علیین
– **שְׁמֵי־קוֹרָה = תִּקְרָה**
– **מִתַּחַת הַשׂ'** از زیر آسمان، از صفحهٔ زمین
– **עַד בִּלְתִּי שׂ'** تا دنیا باقی است، تا ابد
– **תַּחַת כִּפַּת הַשׂ'** در هوای آزاد، ∴ در ملاء عام
– **נָפַל מִשׂ'** از جریانات (دنیا) آگاه نیست
– **הַשָּׁמַיְמָה** (به) سوی آسمان
**שְׁמֵימִי** یا **שָׁמַיְמִי(ת)** ص. آسمانی ـ ∴ عالی
**שְׁמִינִי(ת)** ص. هشتم، هشتمین
– **שְׁמִינִי־עֲצֶרֶת ← עצרת** [اکتاو
**שְׁמִינִיָּה** ا.ث. گروه هشت نفر یا هشت چیز ـ [مو]
**שְׁמִינִית** " (یك) هشتم ـ [مو] ساز هشت سیمه
– **שׂ' שֶׁבַּשׂ'** یك جزئی، مقدار خیلی کم ـ [م‌ا] یك هشتم یك هشتم یا یك شصت و چهارم
**שָׁמִיעַ** ص. [چون **שָׁלִיחַ**] رسا: **קוֹל שָׁמִיעַ**
**שְׁמִיעָה**[1] ا.ر. عمل شنیدن یا گوش دادن ـ شنوائی، سامعه: **חוּשׁ הַשׂ'** ||گوش [استعداد درك صدا]: **שׂ' מוּסִיקָלִית**
– **עֵד שׂ'** (۱) گواهی که وقوع واقعه ای را از دیگری شنیده است (۲) گواهی که هنگام نزاع اشخاص سخنان آنها یا صداهائی را شنیده است
**שְׁמִיעָה**[2] [مؤنث **שָׁמִיעַ**]
**שְׁמִיעוּת** ا.ث. رسائی (صدا)
**שְׁמִיעָתִי(ת)** ص. سمعی
**שָׁמִיר**[1] ا.ر. [چون **פָּקִיד**] سنباده ـ چخماق و خارا و مانند آنها ~ ـ کرم افسانه ای که بوسیلهٔ آن سلیمان پادشاه هنگام ساختن معبد سنگ هارا میبرید

– גַּלְגַּל ש׳ چرخ سنباده
– גַּד־ש׳ یا נְיַר־ש׳ کاغذ سنباده
שְׁמִיר[2] ״ [״] شبت، شود (*sheved*) ـ قسمی بتهٔ خار
שְׁמִירָה ا.ث. نگهداری ـ رعایت، اجراء ـ نگهبانی، پاسداری، کشیك
שָׁמַל = (שָׁמַאל)
שִׂמְלָה ا.ث. لباس (زنانه) ـ ج שִׂמְלוֹת [שִׂמְ־]
שִׂמְלָנִית ״ دامن زنانه = חצאית
שָׁמֵם[1] ف‌ل. [חָגַג یا קָבַב] متحیر شدن، وحشت زده شدن ـ پریشان ب (یا شدن) ـ ویران شدن ـ متروك ماندن
– נָשַׁם ف‌ل. [چون נָסַב] ویران شدن ـ مبهوت شدن
– שִׁמֵּם ف‌م. [چون הִלֵּל] مبهوت ك ـ وحشت زده ك
– שׁוֹמֵם ف‌م ـ ل. [چون סוֹבֵב] مبهوت ك (یا شدن) ـ وحشت زده ك
– הִשְׁתּוֹמֵם ف‌ل. [چون הִתְגּוֹלֵל] متحیر ماندن ـ وحشت زده شدن ـ با حیرت نگریستن ـ خود را هلاك ك ـ ویران شدن
– הֵשִׁם یا הִשִּׁים ف‌م. [چون הֵסֵב یا הִכְלִיל] تباه یا ویران ك ـ وحشت زده ك
– הוּשַׁם مج. [چون הוּסַב] ویران شدن، متروك ماندن
שָׁמֵם[2] ص. [چون בָּדֵד] ویران یا بائر: אֲדָמָה שְׁמֵמָה
שִׁמֵּם[1] (שְׁמֶמֶת) ص. دیوانه = מְשֻׁגָּע ‖ مبهوت = נִדְהָם ‖ ج שִׁמְמִים(־מות)
שִׁמֵּם[2] ← שָׁמֵם[1]
שִׁמֵּם [شکل اصلی שׁוֹמֵם]
שְׁמָמָה ا.ث. [چون נְדָבָה] ویرانه ـ زمین بائر ـ ویرانی ـ حیرت و وحشت
שִׁמָּמָה ״ [چون שִׂמְלָה] = שְׁמָמָה ویرانه ـ ویرانی
שִׁמָּמוֹן ا.ر. [چون זִכָּרוֹן] دلتنگی، افسردگی
שִׁמְמִית ا.ث. چلپاسه ـ [د.م. وادبیات] = עַכְבִּישׁ
שָׁמַן ف‌ل. [چون זָקַן] فربه شدن، چاق شدن
– שִׁמֵּן ف‌م. [چون סִכֵּן] روغن زدن، گریس کاری ك
– שָׁמֵן مج. [چون סָכַן] گریس کاری شدن ← מְשֻׁמָּן
– הִשְׁתַּמֵּן ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] گریس کاری شدن ـ بهتر شدن
– הִשְׁמִין [چون הִזְקִין] ف‌م. فربه ك، چاق ك ـ ∴ بی عاطفه ك ‖ ف‌ل. فربه شدن، چاق شدن
שִׁמֵּן[1] ← שָׁמַן
שִׁמֵּן[2] [چون סִכֵּן] = אָמַד [ضخیم
שָׁמֵן ص. [چون בָּדֵל] فربه، چاق ـ چرب ـ ∴ تنومند ـ
שֶׁמֶן ا.ر. [שַׁמְנוּ] (۱) روغن، چربی، ∴ فربهی (۲) روغن زیتون = שׁ׳ זַיִת ‖ ج שְׁמָנִים [שַׁמְנֵי]
– שׁ־אֲדָמָה (روغن معدنی یعنی) نفت
– עֵץ־ש׳ درخت زیتون [زندگی میکند
– טוֹבֵל בַּש׳ רַגְלוֹ نانش ترید روغن است، در رفاه
– נְיַר־ש׳ چربه: کاغذ نقشه کشی
– שְׂדֵה־ש׳ منطقهٔ نفت خیز
– ״מִשְׁתֵּה שְׁמָנִים״ ضیافت لذائذ، مهمانی مجلل
– מְסֻלְתָּה וּמְשֻׁמֶּנֶת שֶׁל הָעִיר از وجوه اهالی شهر
שָׁמֵן ״ [چون כָּתֵל] چربی، ∴ فربهی
שָׁמֵן, שׁוּמָן ״ [שֶׁמֶן, שׁוּמַן] چربی ـ ∴ شیره، طراوت
– בּוֹר־ש׳ شغل پر در آمد
שַׁמָּן [שַׁמָּאי] (שַׁמָּנִית) ا. روغن فروش
שְׁמֻנָּה; שְׁמֹנִים = שמונה; שמונים
שַׁמְנוּנִית ا.ث. (مادهٔ) چربی
שַׁמְנִי(ת) ص. چرب، روغن دار، روغنی
שֶׁמֶנִי(ת) ص. [د] اسمی: מִשְׁפָּט ש׳ قضیهٔ اسمی، جمله ای که خبر آن اسم یا صفت باشد
שְׁמַנְמַן(־מֶנֶת) ص. کمی چاق یا فربه ‖ ج ־מַנִּים (מַנּוֹת)
שַׁמֶּנֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] خامه (تخمیر شده)
שָׁמַע ف‌م ـ ل. [چون שָׁלַח] شنیدن ـ ∴ اجابت ك ـ گوش دادن (به): پیروی ك از [با בְּ یا לְ] ـ راضی شدن، موافقت ك، قبول ك ـ باور کردن ـ رسیدگی ك
– ש׳ בְּקוֹל אָבִיו پدر را اطاعت کرد، حرف پدر خود را گوش کرد [לְקוֹל نیز بجای בְּק׳ آمده است]
– שָׁמְעֵנִי یا ־עֵנִי = שׁוֹמֵעַ אֵנִי میشنوم ـ می فهمم
– נִשְׁמַע مج. [چون נִשְׁלַח] شنیده شدن ـ پذیرفته یا مورد قبول واقع شدن ـ [با לְ] شنوائی داشتن از، اطاعت ك ـ [با בְּ] مستجاب شدن
– מַה נִּשְׁמַע? خبر تازه چه دارید؟ حال و احوال چطور است؟

– שְׁמַע ف‌م. [چون שְׁלַח] فرا خواندن، جمع ك
– הִשְׁתַּמַּע ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] مفهوم شدن ـ مفهوم داشتن ـ صدای یکدیگر را شنیدن
– לְהִשְׁתַּמַּע! (۱) تا برنامهٔ آینده خدا نگهدار! [خدا حافظی در رادیو] ـ (۲) انشاء الله باز صدای شما را بشنویم!
– הִשְׁמִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַ] شنوانیدن ـ بصدا در آوردن ـ بسمع (کسی) رسانیدن، اطلاع دادن (به) ـ فرا خواندن، جمع ك
– הֻשְׁמַע مج. [چون הֻבְטַח] شنوانیده شدن ـ اعلام شدن
שֵׁמַע ا.ر. [چون פֶּתַח] صدا، صوت
– "צִלְצְלֵי ש'" سنج های پر صدا
שְׁמַע " ["] خبر ـ شایعه ـ آوازه، شهرت ـ شنیدن
– חוּשׁ־הַש'=חוּשׁ־הַשְׁמִיעָה ← שמיעה[1]
– קְנֵה־ש'=מַסְכֶּת گوشی [در طب]
שְׁמַע " [چون אֹרַח] آوازه، شهرت
שִׁמְעַ [شکل اصلیِ שׁוֹמֵעַ]
שְׁמוּעַ ا.ف. از שָׁמַע
שְׁמַע [کلمهٔ اول آیهٔ توحید یعنی ש' יִשְׂרָאֵל ה' אֱלֹהֵינוּ ה' אֶחָד]
– קְרִיאַת ש' خواندن آیهٔ توحید با چند آیهٔ دیگر که از تورات اقتباس کرده اند
שְׁמִעָה ا.ث. عمل شنیدن یا گوش دادن
שִׁמְעִי(ת) ص. سمعی، مربوط به شنوائی ـ تعبدی
שִׁמְפַּנְזֶה* ا.ر. قسمی میمون آدم وار || ج ־זִים
שַׁמְפַּנְיָה* ا.ث. یا יֵין ש' شامپانی
שְׁמֶץ ا.ر. [چون דֶּגֶל] بیم، ترس ـ صدای خفیف (؟) ـ ذره، مقدار خیلی کم: ש' סְפֵק ذره ای تردید || عیب
שִׁמֵּץ [چون דִּבֵּר] = הִשְׁמִיץ
– הִשְׁתַּמֵּץ ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بد نام یا رسوا شدن
– הִשְׁמִיץ ف‌م. [چون הִקְצִיר] بدگوئی از (کسی) کردن، بد نام ك
שִׁמְצָה ا.ث. [چون שִׁמְלָה] رسوائی، بد نامی
– יָדוּעַ לְש' مشهور ببدی
– פָּרוּעַ לְש' افسار گسیخته، فاسد

שַׁמְצָן[־צַן](־צָנִית) ا. کسیکه معتاد به رسوا کردن دیگران است
שָׁמַר [יִשְׁמֹר; שׁוֹמֵר; שְׁמֹר (שִׁמְרִי)] ـ م. שָׁמֹר, שָׁמוֹר; לִשְׁמֹר (۱) ف‌م. نگه داشتن، نگاه داشتن ـ حفظ ك، نگهداری ك (از): נָתַן לִי אֶת הַשֶּׂטֶר לִשְׁמֹר || جلو (چیزی را) نگاه داشتن: "שָׁמַר פִּיו וּלְשׁוֹנוֹ" || رعایت ك، محترم داشتن ـ وفا کردن (به): שָׁמַר אֶת הַבְּטָחתוֹ به عهد خود وفا کرد، سرِ قول خود ایستاد || ذخیره ك ـ مواظب یا متوجه (چیزی) ب (۲) ف‌ل. [با עַל] رعایت ك، مراعات ك: בְּבַקָּשָׁה לִשְׁמֹר עַל הַשֶּׁקֶט خواهشمند است سکوت را رعایت فرمائید || [با לְ] منتظر (کسی) شدن ـ امیدوار بودن~ ـ حذر کردن~
– שָׁמוֹר אֱמוּנִים با وفا بودن
– נִשְׁמַר مج. [יִשָּׁמֵר; נִשְׁמָר; הִשָּׁמֵר(־תַּמְרִי)] ـ م. לְהִשָּׁמֵר نگه داشته شدن، نگهداری شدن ـ محافظت شدن ـ خود را حفظ ك، پرهیز یا دوری ك ـ احتیاط ك، با حذر بودن
– שִׁמֵּר [چون דִּבֵּר] ف‌م. منظور داشتن، محترم داشتن، توجه به (چیزی) داشتن ـ رعایت ك یا نگاه داشتن (سبت ومانند آن) ـ باز داشت ك، کنسرو کردن (میوه) ـ پالودن، صاف ك ||ف‌ل. کشیك دادن، پاس داشتن ـ محافظه کار بودن
– שֻׁמַּר مج. [چون אֻשַּׁר] نگه داشته شدن ||کنسرو شدن ـ تصفیه شدن
– הִשְׁתַּמֵּר ف‌ل. [יִשְׁ־; מִשְׁ־; הִשְׁתַּמֵּר(־תַּמְרִי)] ـ م. לְהִשְׁתַּמֵּר خود داری ك، پرهیز کردن ـ احتیاط کردن، با حذر بودن ـ نگاه داشته یا رعایت شدن ـ ماندن، محصور یا محفوظ ب
שִׁמֵּר [شکل اصلیِ שׁוֹמֵר]
שְׁמִרָה ا.ث. (وسیلهٔ) جلو گیری یا نگهداری
שֹׁמְרוֹן ا.ث. سامره ـ עֵגֶל ש' گوسالهٔ سامری
שֹׁמְרוֹנִי(ת) ص ـ ا. سامری
שְׁמַרְחֹם ا.ر. [چون קַרְסֹל] ترمس، قمقمه
שְׁמָרִים (هج) " دُرد: שִׁמְרֵי יַיִן || خمیر ترش، مایه
– קָפָא עַל שְׁמָרָיו فارغ البال یا محافظه کار بود

**שַׁמְרָן(־רָנִית)** ا ـ ص. (شخص) محافظه كار
**שַׁמְרָנוּת** ا.ث. محافظه كارى [كارانه
**שַׁמְרָנִי(ת)** ص. مبنى بر محافظه كارى، محافظه
**שְׁמַרְקַע** ا.ر. [چون אֶמְצַע] دنبلان
**שִׁמֵּשׁ** [چون דִּבֵּר] ف ل. انجام وظيفه ك، خدمت ك ـ بكار رفتن، مورد استفاده قرار گرفتن: **הִתְאַר מְשַׁמֵּשׁ כְּנָשׁוּא** صفت بطور خبر بكار ميرود ـ **הַסֵּפֶר מְ׳ לִקְרִיאָה** كتاب براى خواندن بكار ميرود || نزديكى يا مقاربت ك || ف م. خدمت (كسى را) ك ـ بجاى (چيزى) بكار رفتن يا مورد استفاده قرار گرفتن: **רַק הַחַלּוֹן שִׁמֵּשׁ יְצִיאָה** فقط آن پنجره بجاى درِ خروجى مورد استفاده قرار گرفته بود
– **שׁ׳ אֶת מִטָּתוֹ** وظيفهٔ زنا شوئى را (نسبت بزن خود) انجام داد
– **שִׁמְּשָׁה אֶת בֵּיתָהּ** وظيفهٔ زنا شوئى را (نسبت بشوهر خود) انجام داد
– **שֻׁמַּשׁ** مج. [چون אֻשַּׁר] استعمال شدن ← **מְשֻׁמָּשׁ**
– **הִשְׁתַּמֵּשׁ** ف ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بكار بردن، استعمال ك، استفاده ك از [با ב]: **בְּאֵיזֶה מִלּוֹן אַתָּה מִשְׁתַּמֵּשׁ?** كدام فرهنگ را بكار ميبرى؟

**שַׁמָּשׁ [שַׁמַּשׁ] (שַׁמָּשִׁית)** ا. خادم، نوكر
**שֶׁמֶשׁ** ا.م. [שִׁמְשׁוֹ] خورشيد، آفتاب، شمس ـ ∴ مناره ـ كنگره || ج **שְׁמָשׁוֹת [שִׁמְּ־]**
– **מַכַּת־שׁ׳** آفتاب زدگى ـ **מֻכֵּה־שׁ׳** آفتاب زده
– **עִם שׁ׳** تا آفتاب باقى است ـ هنگام طلوع خورشيد
– **רָאָה שׁ׳** چشم بدنيا گشود
– **לְעֵינֵי הַשׁ׳, נֶגֶד הַשׁ׳** آشكارا، در ملاء عام
– **תַּחַת הַשׁ׳** در روى زمين
– **בֵּין־הַשְׁמָשׁוֹת** بين الطلوعين

**שִׁמְשָׁה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] شيشه يا جام (پنجره)
– **שִׁמְשַׁת־מָגֵן** شيشهٔ جلو اتوموبيل وامثال آن

**שַׁמָּשׁוּת** ا.ث. خدمتگزارى، نوكرى
**שִׁמְשִׁי(ת)** ص. خورشيدى، شمسى
**שִׁמְשִׁיָּה** ا.ث. چتر آفتابى
**שִׁמְשָׁם** ا.ر. [بيشتر بصورت جمع آرامى: שִׁמְשִׁמִּין] كنجد (*konjed*)

**שִׁמְשְׁמָנִי(ת)** ص. مانند دانهٔ كنجد، ريز
**שִׁמְשְׁמָנִית** ا.ث. كلوچهٔ كنجدى
**שִׁמֵּת** ف م. [چون אִמֵּת] تكفير كردن ـ تحريم ك
– **שְׁמַת** مج. [چون צְמַת] تكفير يا تحريم شدن
**שֵׁן** ا.ث. [שֵׁן يا שֶׁן; שִׁנּוֹ] ـ ج **שִׁנַּיִם [שִׁנֵּי]** دندان ـ عاج ـ دندانه: **גַּלְגַּל שִׁנַּיִם** چرخ دندانه || زبانه (كليد)
– **שֶׁן־בִּינָה** دندان عقل
– **שֶׁן־סֶלַע** صخرهٔ تيز [مفت بدر برد
– **יָצָא בְּשֵׁן וְעַיִן** با زيان فراوان رهائى يافت، جان
– **כְּרֻסָּה בֵּין שִׁנֶּיהָ** روزهاى آخر حاملگى را ميگذراند
– **שֶׁן־הָאֲרִי** گل زرد كوچكى كه تخم آنرا قاصد ميناميد || ج **שִׁנֵּי־הָאֲרִי**

**שָׂנֵא** ف م. [چون צָמֵא[1]] دشمنى نسبت به (كسى) داشتن: **שָׂנֵאתִי אוֹתוֹ** با او دشمنى داشتم، او را دشمن داشتم || متنفر بودن از، تنفر داشتن از
– **נִשְׂנָא** مج. [چون נִקְרָא] منفور (واقع) شدن، مورد بغض يا دشمنى قرار گرفتن
– **שִׂנֵּא** ف م. [چون מִלֵּא] دشمن داشتن، نفرت ك از
– **הִשְׂנִיא** ف م. [چون הִמְצִיא] مورد دشمنى يا نفرت قرار دادن، دشمن ك: **הִשְׂנִיא אֶת עַצְמוֹ עַל חֲבֵרָיו** رفقاى خود را دشمن خود كرد
– **הִשָּׂנְאָה** مج. [چون הִמָּצְאָה] مورد بغض يا نفرت قرار گرفتن [نفرت

**שִׂנְאָה** ا.ث. [چون שִׂמְלָה] دشمنى، بغض، كينه ـ تنفر، نفاق
– **שִׂנְאַת חִנָּם** دشمنى بى جهت، نفاق
– **שִׂנְאַת חָמָס** ~ كينهٔ سخت ياتلخ

**שַׂנַּאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] مبدّل، ترانسفورماتور
**שִׁנְאָן** „ [־אַן] تكرار يا ضرب عددى در خودش (چندين بار): **״אַלְפֵּי־שׁ״** هزار (ها) هزار ـ [بعقيدهٔ بعضى از مفسرين] فرشته يا دسته اى از فرشتگان ويژه || ج **שִׁנְאָנִים [־אָנִי]** يا **־אָנִים [אָנֵי]**

**שִׂנְאָתָנִי(ת)** ص. خصومت آميز
**שָׁנָה**[1] ا.ث. [שְׁנַת; שְׁנָתִי] سال، سنه || ج **שָׁנִים [שְׁנֵי** يا **שְׁנוֹת]** ـ ت **שְׁנָתַיִם**
– **שׁ׳ טוֹבָה** ← **טוֹב**[1]
– **הַשׁ׳** امسال

– בַּשׁ׳ שֶׁעָבְרָה در سال گذشته، پار سال
– יוֹם הַשׁ׳ سالگرد، سالگردش، سالروز
– מִדֵּי שׁ׳ בְּשׁ׳ یا בְּכָל שׁ׳ (וְשׁ׳) سال بسال، همه ساله
– שׁ׳ שׁ׳ همه ساله، سال دوازده ماه، همیشه
– "שָׁלֹשׁ שָׁנִים שָׁנָה אַחֲרֵי שָׁנָה" سه سال پی در پی
– בְּשָׁנָה הַבָּאָה در سال آینده
– אֶלֶף לִירוֹת לְשָׁנָה سالی هزار لیره
– בֶּן־שָׁנָה یك ساله ـ כִּבְשָׂה בַּת־שְׁנָתָהּ میش یکساله
– "בֶּן־שָׁנָה בְּמָלְכוֹ" در سال اول سلطنت او

**שָׁנָה**[2] [چون קָנָה] ف‌م. (۱) לָמַד (۲) לִמֵּד ‖ ف‌ل. درس خواندن، تحصیل یا مطالعه ك
– נִשְׁנָה مج. [چون נִגְלָה] =נִלְמַד←לָמַד

**שָׁנָה**[3] ف‌ل. [چون קָנָה] تغییر کردن ـ فرق داشتن: שְׁתֵּי הַדָּתוֹת שׁוֹנוֹת זוֹ מִזּוֹ آن دو مذهب با هم فرق دارند ـ מִמְּקוֹרוֹת שׁוֹנִים از منابع مختلف
– שִׁנָּה [چون צִוָּה] ف‌م. تغییر دادن ـ انتقال دادن، جا بجا کردن ـ ∴ منحرف ك ‖ ف‌ل. منحرف شدن
– שׁ׳ לְטוֹב تبدیل به احسن کرد
– שׁ׳ אֶת טַעְמוֹ تغییر رویه یا عقیده داد ـ خود را به دیوانگی زد~
– מַה זֶּה מְשַׁנֶּה؟ چه فرق میکند؟
– שִׁנָּה مج. [چون צִוָּה] تغییر داده شدن
– הִשְׁתַּנָּה ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] (۱) تغییر کردن، فرق داشتن: "מַה נִּשְׁתַּנָּה הַלַּיְלָה הַזֶּה מִכָּל הַלֵּילוֹת"؟ امشب با شب های دیگر چه فرق دارد؟ (۲) تغییر قیافه یا هیأت دادن، صورت خود را مبدل ك

**שָׁנָה**[4] ["] ف‌م. مکرر کردن، دوباره انجام دادن ‖ ف‌ل. [با ב] تکرار کردن، ادامه دادن (به)
– נִשְׁנָה مج. [چون נִגְלָה] تکرار شدن ـ عود کردن
**שֵׁנָה** ا.ث. [שְׁנַת] خواب: הִתְעוֹרֵר מִשְּׁנָתוֹ ‖ ج שֵׁנוֹת [שְׁ־]
– שְׁנַת יְשָׁרִים خواب آرام وشیرین
– שְׁנַת עוֹלָם خواب ابدی، خواب مرگ
– לֹא נָתַן שֵׁנָה לְעֵינָיו خواب (را) بچشمان خود راه نداد

**שֶׁנְהָב** ا.ر. [چون עֶקְרָב] عاج، دندان فیل ـ שַׁנְהֶבֶת ا.ث. [چون תִּפְאֶרֶת] پیلپای، داء الفیل

**שָׁנוּא** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂנֵא منفور، مبغوض، مورد نفرت: שׂ׳ עַל הַבְּרִיּוֹת مورد نفرت مردم

**שָׁנוּי** [شکل دیگرِ שָׁנוּא]

**שָׁנוּי** [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁנָה[3]
– שׁ׳ בְּמַחֲלֹקֶת مورد اختلاف

**שִׁנּוּי** ا.ر. تغییر، عمل تغییردادن: שׁ׳ מָקוֹם تغییرمکان

**שָׁנוּן** ص. [چون בָּדוּק] ←שָׁנַן تیز کرده
– בְּדִיחָה שְׁנוּנָה لطیفه یا شوخیِ بجا و نیشدار
– בַּעַל שֵׂכֶל שׁ׳ زیرك

**שִׁנּוּן** ا.ر. (۱) عمل دوره ك یا مرور کردن (۲) השחזה

**שְׁנוּנִית** ا.ث. پرتگاه (کنار دریا)

**שִׁנּוּס** ا.ر. = חֲגִירָה [معنی اول]

**שִׁנּוּק** " عمل خفه ك یا بند آوردن جریان آب وگاز

**שִׁנּוֵּר** ف‌ل. [יִשׁ־; מִשׁ־; שִׁנּוֵּר(־דְּרִי)] ـ م. לְשַׁנּוֵּר گدایی ك [از یك لفظ آلمانی بمعنی "گدا"]

**שִׁנּוְּרוּת** ا.ث. = קַבְּצָנוּת

**שְׁנוּת** ا.ر. درجه گذاری، درجه بندی

**שָׁנִי** " [שְׁנִי] قرمز [رنگ قرمز دانه] ـ جامهٔ قرمز یا ارغوان ‖ ج שָׁנִים [שְׁנִי]
– חוּט הַשׁ׳ نخ قرمز یا ارغوان
– תּוֹלַעַת שָׁנִי قرمز دانه

**שֵׁנִי** (שֵׁנִית یا שְׁנִיָּה) ص. دوم، دومین، ثانی
– יוֹם שֵׁנִי روز دو شنبه
– רָכַשְׁתִּי אֶת הַיְדִיעָה מִכְּלִי שֵׁנִי آن خبر از دست دوم (بطور غیر مستقیم) بمن رسید
– כָּל שֵׁנִי וַחֲמִישִׁי در فواصل نزدیك، زود بزود

**שְׁנִי** ا.ر. [چون קשׁי] = הֶבְדֵּל فرق، تفاوت

**שִׁנֵּי**[1] [حالت مضافِ שִׁנַּיִם]

**שִׁנֵּי**[2] [حالت مضافِ שָׁנִים جمع שָׁנָה[1] و שָׁנִי]

**שָׁנִיא** [چون בָּרִיא] = שָׁנוּא

**שְׁנִיָּה** (۱) ا.ث. (۱) ثانیه: מְחוֹג הַשְּׁנִיּוֹת عقربك ثانیه شمار (۲) [مؤنث שֵׁנִי] ـ (۳) ق. = שֵׁנִית

**שְׁנִיּוֹן** ا.ر. = שְׁנִי; הֶבְדֵּל

**שְׁנִיּוֹנִי(ת)** ص. ثانوی، فرعی ـ واقع در درجهٔ دوم

**שְׁנִיּוּת** ا.ث. ثنويت (*sanaviyat*) ـ دو تائی: دو تا بودن ـ دو روئی، ریا
**שְׁנִיִּי(ת)** = **שְׁנִיּוֹנִי(ת)**
**שְׁנִיִּים** ا.ر. (اطاقهای) طبقهٔ دوم ‖ ق. در صف دوم
**שְׁנַיִם** [در جلو اسم **שְׁנֵי**] ش. [برای مذکر] دو: **שְׁנֵי סְפָרִים** دوکتاب ـ **שְׁנַיִם שְׁלוֹשָׁה יְלָדִים** دوسه بچه ـ **שְׁנֵיהֶם הָלְכוּ** هر دوی ایشان رفتند ـ **רַק שְׁנַיִם בָּאוּ** فقط دو نفر آمدند
ـ **שְׁנֵים־עָשָׂר** دوازده [با اسم مذکر]: **שׁ׳־עָשָׂר חֳדָשִׁים**
**שָׁנִים** [جمع **שָׁנָה**[1] و **שֵׁנִי**]
**שִׁנַּיִם** [جمع ِ **שֵׁן**]
**שִׁנָּיִן** ا.ر. [چون **בִּנָּיָן**] = **הֶבְדֵּל**
**שִׁנִּינָה** ا.ث. سخریه، سرزنش، زخم زبان
**שִׁנִּינוּת** ״ تیزی (هوش)
**שִׁנִּית** (۱) ق. دوباره (۲) [مؤنث ِ **שֵׁנִי**]
**שְׁנִית** ا.ث. مخملك
**שְׁנִית** ״ تپهٔ دریایی، جزیره نما ـ پرتگاه کنار دریا
**שִׁנֵּן** ف‌م. [چون **טִמֵּן** یا **חִגֵּר**] تیز کردن (شمشیر)
ـ **שֻׁנַּן** ف‌م. [چون **סֻכַּן**] تیز کردن ـ ∴ روان ك ـ خوب یاد دادن، تلقین ك [∴ ذهنی شدن
ـ **שָׁנֵן** مج. [چون **סָכַן**] تیز یا دندانه دار شدن ـ
ـ **הִשְׁתּוֹנֵן** ف‌ل. [چون **הִתְבּוֹנֵן**] جریحه دار شدن
ـ **הִשְׁתַּנֵּן** [چون **הִתְאַמֵּן**] = **הִתְחַדֵּד** ← **חָדַד**
**שְׁנָן** ا.ر. [چون **דָּבָר**] پرتگاه (کنار دریا)
**שִׁנְּנָן**[**שִׁנַּנִּית**](**שִׁנְּנִית**) ا. دندان ساز ← **רוֹפֵא שִׁנַּיִם**
**שִׁנְּנָה** ا.ث. [چون **נְדָבָה**] نوكِ نیزه
**שִׁנֵּס** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] (کمر) بستن
ـ **שׁ׳ אֶת מָתְנָיו** خود را تقویت کرد وآمادهٔ کار شد
**שְׁנַף** ا.ر. [چون **דָּגָל**] وانیل
**שְׁנָץ** ״ بند = **שְׁרוֹךְ** ‖ ج **שְׁנָצִים** [**שְׁנָצֵי**] یا **שְׁנָצוֹת** [**שְׁנָ־**]
**שָׁנַץ** ف‌م. [چون **שָׁמַר**] بستن، سفت ك
ـ **נִשְׁנַץ** مج. [چون **נִשְׁמַר**] بسته شدن
**שִׁנֵּק**° ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] (۱) **חָנַק** (۲) از جریان باز داشتن [باز ماندن
ـ **שֻׁנַּק** مج. [چون **אֻשַּׁר**] (۱) **נֶחְנַק** (۲) از جریان
**שְׁנָרָה** = **שׁוּנְרָה**

**שְׁנָת** ا.ث. [چون **קְרָב**] = **שְׁנָה**
**שְׁנֶת** ״ [چون **שְׁמֶשׁ**] بریدگی یا خط در پیمانهٔ مدرج
**שִׁנֵּת** ف‌م. [چون **אִמֵּת**] خط دار یا درجه بندی ك
ـ **שְׁנֵּת** مج. [چون **צְמֵּת**] درجه بندی شدن
**שְׁנָתוֹן** ا.ر. سالنامه ـ طبقهٔ متولدین (فلان) سال
**שְׁנָתִי(ת)** ص. سالانه، سالیانه: **מַשְׂכֹּרֶת שְׁנָתִית**
ـ **חַד־שׁ׳** یکساله ـ **חֲצִי־שׁ׳** ششماهه
ـ **דוּ־שׁ׳** (۱) دو ساله: **צֶמַח דוּ־שְׁנָתִי** (۲) دو سال یك بار رخ دهنده
**שְׁנָתַיִם** [تثنیهٔ **שָׁנָה**[1]]
**שְׁנָתִית** ق. سالانه، برای یك سال
**שַׁסַּאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] دو بهمزن، آشوبگر
**שָׁסָה** ف‌م. [چون **קָנָה**] = **שָׁלַל** تاراج ك
**שִׁסָּה** ف‌م. [چون **צִוָּה**] تحریك ك ـ کیش (کیش) کردن (سگ)
ـ **שֻׁסָּה** مج. [چون **צֻוָּה**] تحریك شدن
**שָׁסוּי** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **שָׁסָה** تاراج شده
**שִׁסּוּי** ا.ر. تحریك، اغوا ـ عمل کیش کردن (سگ)
**שָׁסוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] ا.مف. از **שָׁסַע** شکافته
ـ **שְׁסוּעַ פַּרְסָה** سُم شکافته، شکافته سم
ـ **בַּעַל שָׂפָה שְׁסוּעָה** لب شکری (*lab-shekari*)
**שִׁסּוּעַ** ا.ر. عمل شکافتن یا شقه ك ـ ∴ تولید وقفه
**שָׁסַס** ف‌م. [چون **סָבַב**] = **שָׁלַל** غارت ك
ـ **נְשַׁס** مج. [چون **נָסַב**] غارت شدن
**שָׁסַע** ف‌م. [چون **שָׁלַח**] شکافتن ← **שָׁסוּעַ**
ـ **נִשְׁסַע** مج. [چون **נִשְׁלַח**] شکافته شدن
ـ **שִׁסַּע** ف‌م. [چون **שִׁלַּח**] شکافتن ـ دریدن، شقه ك ـ تولید وقفه در (چیزی) ك ـ جلو گیری از (چیزی) ك
ـ **שֻׁסַּע** مج. [چون **שֻׁלַּח**] شکافته شدن ـ دریده یا شقه شدن ـ دچار وقفه شدن، قطع شدن
ـ **הִשְׁתַּסַּע** ف‌ل. [چون **הִתְבַּקַּע**] شکافته یا دو نیم شدن
**שֶׁסַע** ا.ر. [چون **פֶּתַח**] شکاف [در سُم] ـ چاك [درلباس]
**שִׁסַּף** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] پاره پاره ك
ـ **שֻׁסַּף** مج. [چون **אֻשַּׁר**] پاره پاره شدن
**שֶׁסֶק** ا.ر. [چون **דָּגָל**] قسمی میوه که بیشتر بنام خارجی آن "אֶסְפְּדִינְיָא" شناخته میشود

**שַׂסְתּוֹם** ,, دریچه، سوپاپ [کلمهٔ فرانسه]، [به انگلیسی valve]

– **ש׳־בְּטִיחוּת** دریچهٔ اطمینان

**שַׂסְתּוֹמִי(ת)** ص. سوپاپ دار ـ **בָּרָז שַׂסְתּוֹמִי** شیر فلکه ای

**שִׁעְבֵּד** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] به َبردگی واداشتن ـ گرو گذاشتن

– **שֻׁעְבַּד** مج. [چون **שֻׁחְרַר**] به بردگی واداشته شدن ـ گرو گذاشته شدن

– **הִשְׁתַּעְבֵּד** ف‌ل. [چون **הִשְׁתַּחְרֵר**] زیر دست یا َبرده شدن ـ به گرو رفتن ـ [با **ב**] به بردگی گرفتن

**שִׁעְבּוּד** ا.ر. بندگی، َبردگی ـ رهن، گرو

**שִׁעְבֵּר** [چون **פִּרְנֵס**] = **עִבְּרֵר**

**שָׁעָה**[1] ا.ث. [**שְׁעַת; שְׁעָתִי**] ساعت ـ ∴ (۱) وقت، هنگام: **בְּשְׁעַת הַדְּחָק** هنگام اضطرار (۲) زمان کوتاه || ج **שָׁעוֹת** [**שְׁ־**]

– **בְּאֵיזוֹ שׁ׳?** در چه ساعتی؟

– **מָה הַשׁ׳?** چه ساعتی است؟ ساعتِ چند است؟

– **בְּשׁ׳ טוֹבָה!** [به کسیکه بکار تازه ای دست میزند] با موفقیت! مبارك باشد!

– **חַיֵּי שׁ׳** زندگی فانی، حیات فانی وزود گذر

– **לְפִי שׁ׳** عجالة (*ejalatan*)

– **נִלְוֶה בְּשָׁעוֹת** وقت گذراندن

– **הִגִּיעָה שָׁעָתוֹ** نوبت (خوشبختی) او فرا رسیده است

– **עָבְרָה שָׁעָתוֹ** آفتاب (خوشبختی) او غروب کرد

– **שְׂחָקָה לוֹ הַשׁ׳** بخت باو لبخند زد

**שָׁעָה**[2] ف‌ل. [چون **רָאָה**] (خیره) نگاه ك ـ اعتنا کردن ـ روی گردانیدن

– **הִשְׁתָּעָה** ف‌ل. [چون **הִתְחָרָה** ـ در صیغهٔ آینده **יִשְׁתָּעֶה**] بهر سو نگاه ك ـ با تشویش وتحیر نگریستن

– **הִשְׁעָה** ف‌م. [چون **הִקְנָה**] معلق ك (از خدمت)

– **הֻשְׁעָה** مج. [چون **הֻגְלָה** ـ در صیغهٔ مؤنث **הֻשְׁעֲתָה**] معلق شدن

**שַׁעֲוָה** ا.ث. [چون **טַחֲנָה**] = **דּוֹנַג** موم: **נֵר שׁ׳** [شمع مومی]

**שַׁעֲוִית** ,, (صفحه) استنسیل

**שְׁעוֹל** ا.ر. ُسرفه

**שָׁעוֹן** ,, [**שְׁ־**] ساعت ـ [د.م.] کنتور || ج **שְׁעוֹנִים**

– **שְׁעוֹן־יָד** ساعت مچی ـ **שְׁעוֹן־כִּיס** ساعت جیبی ـ **שְׁעוֹן חוֹל** ساعت ریگی ـ **שְׁעוֹן־עֶצֶר** ساعت وقت گذاری ـ **שְׁעוֹן־קִיר** ساعت دیواری ـ **שְׁעוֹן שֶׁמֶשׁ** ساعت آفتابی

– **בְּדִיּוּק הַשָּׁעוֹן** با دقت کامل، دقیقاً

**שָׁעוּן** ص. [چون **בָּדוּק**] ا.مف. از **שָׁעַן** متکی، ∴ متوکل

**שַׁעֲוָנִיָּה** ا.ث. استنسیل

**שַׁעֲוָנִית** ,, مشمع، پارچهٔ مشمعی

**שְׁעוֹנִית** ,, گلِ ساعت

**שְׁעוּעִית** ,, لوبیا || ج **־עִים**

**שִׁעוּר** ا.ر. اندازه، مقدار ـ میزان، نرخ ـ نسبت ـ درس [ج دروس]: **שׁ׳ אַנְגְּלִית** || قسط: **לְשִׁעוּרִים** یا **לְשִׁעוּרִין°** به اقساط || تخمین ـ حدس ـ معنی ـ [هن] مختصه [ج مختصات]

– **שׁ׳־בַּיִת** کار یا تکلیف خانه

– **לְאֵין שׁ׳** بیحد، بمراتب

**שְׁעוֹרָה** ا.ث. (۱) جو (*jow*): **לֶחֶם שְׁעוֹרִים** نان جو (۲) گل مژه، سنده سلام

**שְׁעוֹרִי(ת)** ص. [هن] تحلیلی

**שָׁעַט** ف‌ل. [چون **שָׁאַל**] ُسم یا پا به زمین زدن

**שְׁעָטָה** ا.ث. [چون **קְרָרָה**] عمل سم بزمین زدن ـ صدای سم

**שַׁעֲטְנֵז** ا.ر. [چون **אַבְנֵט**] پارچهٔ پشم وکتان

**שִׁעְטְנֵז** ف‌م. [**יְשַׁעְ־; מְ־; שַׁעְטְנֵז(־נְזִי)** ـ م. **לְשַׁעְטְנֵז** بطور ناجور با هم آمیختن ـ ∴ سبك (چیزیرا) تغییر دادن

**שְׁעִינָה** ا.ث. تکیه

**שָׁעִיעַ°** (**שְׁעִיעָה**) ص. ج **שְׁעִיעִים(־עוֹת)** صاف، بیمو

**שָׁעִיר**[1] ا.ر. [چون **פָּקִיד**] ُبز نر = **תַּיִשׁ**

– **שְׁעִיר־עִזִּים** بز نر (جوان)

**שָׂעִיר**[2] ص. [چون **בָּהִיר**] پر مو، پشمالو

**שְׂעִירָה** ا.ث. بز ماده ← **עֵז**

**שְׂעִירוּת** ,, پر موئی، پشمالوئی

**שְׂעִירִים** (هج) ا.ر. قطرات باران

**שַׁעַל** ,, [چون **פַּעַל**] گودی کف دست ـ مشت

**שַׁעַל** ,, [چون **בַּעַל**] = **צַעַד** قدم

– עַל כָּל צַעַד וְשׁ׳ در هر گوشه وكنار
(שָׁעַל) הִשְׁתַּעֵל ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] سرفه ك ← שעול
שַׁעֲלוּל ا.ر. بچه روباه
שַׁעֶלֶת ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] سياه سرفه
שַׁעַם ا.ر. [چون בַּעַל] چوب پنبهٔ خام كه از אַלוֹן שׁ׳ (بلوط چوب پنبه) ميگيرند
שִׁעְמֵם ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تعميد دادن، مسيحى ك
– שֻׁעְמַם مج. [چون שֻׁחְרַר] تعميد داده شدن
שִׁעֲמוּם ا.ر. افسردگى، دلتنگى، كسالت (روحى)
שִׁעֲמוּמִי(ת) ص. كسل (*kasel*)، بيروح - [در چشم] بيحالت
שִׁעְמֵם ف‌م. [יְשַׁעֲמֵם; מְ־; שַׁעֲמֵם(־מְמִי)] ـ م. לְשַׁעֲמֵם كسل ك، افسرده ك، دلتنگ ك
– שֻׁעְמַם مج. [יְשׁ־; מְשֻׁעְמָם] ـ م. שֻׁעְמַם ~ دلتنگ وكسالت ك [يا كسل شدن
– הִשְׁתַּעְמֵם ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] احساس دلتنگى
שַׁעֲמָנִית ا.ث. مشمع فرشى
(שָׁעַן) נִשְׁעַן ف‌ل. [چون נִטְמַן] تكيه ك ـ . . (۱) اعتماد كردن (۲) مجاور يا نزديك ب
– הִשְׁעִין ف‌م. [چون הִזְקִין] تكيه دادن: הִשְׁעַנְתִּי אֶת הַסֻּלָּם אֶל הַקִּיר
שָׁעָן [שָׁעַן] (שְׁעָנִית) ا. ساعت ساز || ج שְׁעָנִים (־נִיוֹת)
שָׁעֵף ا.ر. [שְׁעִפּוֹ] فكر - نگرانى || ج שְׁעָפִים
שָׁעַר [چون שָׁאַל] ف‌ل. = סָעַר || ف‌م. با باد يا طوفان بردن، رُفتن
– נִשְׁעַר ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] طوفانى ب
– שִׁעֵר ف‌م. [چون טִהֵר] با طوفان بردن
– הִשְׁתָּעֵר ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] (چون گرد باد) حمله ك
שַׁעַר ا.ر. [چون בַּעַל] (۱) סַעַר (۲) חֲרָדָה
שַׁעַר ا.ر. [שְׁעַר و שַׁעַר ~; שְׁעָרוֹ] مو: שְׁעַר רֹאשׁ שְׁחוֹר || ج שְׂעָרוֹת [שַׁעַ־]
– "אַדֶּרֶת שׂ׳" خرقهٔ موئى يا پشمين
שָׁעַר~ ف‌ل. [چون שָׁאַל] فكر كردن، تصور كردن
– נִשְׁעַר [چون נִשְׁאַל] = נֶעֱרַךְ
– שִׁעֵר ف‌م. [چون טִהֵר] تخمين زدن - حدس زدن - تصور كردن [كرده شدن
– שֻׁעַר مج. [چون בֻּעַר] تخمين زده شدن - تصور
שַׁעַר[1] ا.ر. [چون בַּעַל] دروازه - درِ بزرگ - [در فوتبال] دروازه - [در كتاب] (الف) سر صفحه (ب) فصل - ∴ در، باب - (اهالى) شهر
– שׁ׳ נִצָּחוֹן يا שׁ׳ כָּבוֹד طاق پيروزى، طاق نصرت
– הַבְקָעַ שׁ׳ گل ك [در فوتبال]
– הֵשִׁיב מִלְחָמָה שַׁעֲרָה حملهٔ دشمن را دفع ك
שַׁעַר[2] " ["] اندازه - نرخ
שַׁעַר (שַׁעֲרַת) ص. نفرت انگيز || ج שַׁעֲרִים(־רוֹת)
שַׂעֲרָה [شكل ديگرِ סַעֲרָה]
שַׂעֲרָה ا.ث. [چون טַחֲנָה] (تار) مو
– דַּקְדֵּק כְּחוּט הַשׂ׳ مو بمو دقت وسخت گيرى ك
שַׂעֲרוֹנִית ا.ث. كرم انگلِ گوشت‌خوك، تريشين
שַׂעֲרוּרָה " = שַׁעֲרוּרִיָּה
שַׁעֲרוּרִיָּה يا ־רִית " امر هولناك - عمل افتضاح آميز
שַׁעֲרוּרָן(־רָנִית) ا. مرتكب كارهاى افتضاح آميز
שַׁעֲרוֹת־שׁוּלַמִּית ا.ث. پر سياوش
שִׁעֲרֵר ف‌ل. יְשַׁעֲרֵר; מְ־; שַׁעֲרֵר(־רְרִי)] ـ م. לְשַׁעֲרֵר كار افتضاح آميز كردن، هرزگى ك
שַׁעֲשׁוּעַ ا.ر. (مايهٔ) خوشى - اسباب بازى || ج ־שׁוּעִים
– יֶלֶד שַׁעֲשׁוּעִים بچهٔ شيرين يا دوست داشتنى - ∴ نور چشمى
שִׁעְשַׁע [יְשַׁעְשַׁע; מְשַׁעְשַׁע; שַׁעְשַׁע (שַׁעְשְׁעִי)] ـ م. לְשַׁעְשַׁע ف‌م. نوازش ك - شاد كردن - لذت بردن از || ف‌ل. بازى ك، خود را مشغول ك
– שֻׁעְשַׁע مج. [יְשֻׁעְשַׁע; מְשֻׁעְשָׁע] ـ م. שֻׁעְשׁוּעַ ~ نوازش (كرده) شدن، ناز پرورده شدن
– הִשְׁתַּעְשַׁע ف‌ل. [יְשׁ־; מִשְׁתַּעְשֵׁעַ; הִשְׁתַּעְשַׁע(־עַשְׁעִי)] ـ م. לְהִשְׁתַּעְשֵׁעַ لذت بردن
שַׁעֲשְׁעָנִי(ת) ص. نشاط انگيز
שָׁף [چون קָם[1]] ف‌م. كوبيدن، سائيدن - پرداخت ك - پوشاندن، احاطه ك || ف‌ل. = הִתְחַכֵּךְ ← חִכֵּךְ
– נְשׁוּף مج. [چون נִצּוֹד] سائيده يا كوبيده شدن
שְׁפָאִים (هـ ج) ا.ر. = שְׁבָבִים

**שִׁפֵּד** [چون דִּבֵּר] ف‌م. سوراخ ك ـ (نوك) تيز كردن
– **שֻׁפַּד** مج. [چون אֻשַּׁר] سوراخ (كرده) شدن ـ نوك تيز شدن

**שָׂפָה** ا.ث. [שְׂפַת; שְׂפָתוֹ] لب ـ ∴ زبان: **הַשָּׂפָה הָעִבְרִית** ‖ سخن، حرف: **שְׂפַת אֱמֶת** حرف راست ‖ كنار، ساحل (دريا) ـ حد، مرز ‖ ج [بمعنى "لب"] **שְׂפָתַיִם** [שִׂפְתֵי] ـ [بمعنى "زبان"] **שְׂפוֹת** [שְׂ־] ـ ت [بمعنى "لب"] **שִׂפְתַיִם** [שִׂפְתֵי]
– **בְּשָׂפָה בְּרוּרָה** بطور واضح، صريحاً
– **אֱוִיל שִׂפְתַיִם** (نادان) ياوه گو
– **אִישׁ שִׂפְתַיִם** شخص پر حرف

**שָׂפָה**[1] ف‌م. [چون קָנָה] صاف ك ـ كج ك، مايل ك
– **נִשְׂפָּה** مج. [چون נִגְלָה] خشك و بى سبزه ب
– **שִׁפָּה** ف‌م. [چون צִוָּה] صاف ك ـ پيراستن، (سر شاخه) زدن ـ غرامت دادن [برهنه شدن
– **שָׂפָה** مج. [چون צָוָה] صاف يا رنده شدن ـ

**שָׂפָה**[2] ف‌ل. [¨] آسوده شدن، آرام گرفتن
– **הִשְׁתַּפָּה** ف‌ل. [چون הִתְגַּלָּה] (از ديوانگى) شفا يافتن

**(שָׂפָה)**[3] ا.ث. ج **שְׂפוֹת** شيرِ بسته
– **שְׂפוֹת־בָּקָר** ~ = **גבינה**

**שַׂפּוּד** ا.ر. (۱) سيخ (كباب) ـ (۲) **מַסְרֵגָה**
**שִׁפּוּד** " نوك چيزى را تيز كردن [در مقام اسم]
**שִׁפּוּט** " قصاص، كيفر ‖ ج **שִׁפּוּטִים**
**שִׁפּוּט** " داورى، قضاوت ـ حوزه، قلمرو، صلاحيت

**שָׁפוּי** ص. [چون בָּדוּק] صاف ـ برهنه ـ ∴ (داراى حواس) سالم ـ آرام ـ افتاده، فروتن
**שִׁפּוּי** ا.ر. (۱) **נִסְרָת** (۲) سرازيرى يا شيب
**שָׁפוּךְ** ص. [ا.مف. از **שָׁפַךְ**] ريخته (شده) ـ ∴ شديد
**שִׁפּוּךְ** [با خط پيوند **שִׁפְכֵי־**] ا.ف. از **שָׁפַךְ**
**שִׁפּוּלִים** (هج) ا.ر. قسمت زيرين ـ انتها ـ دامن
**שָׁפוֹן** يا **סָפוֹן** ص. [چون בָּדוּק] نهفته ـ ذخيره شده
**שִׁפּוֹעַ** ا.ر. [چون תִּפּוּחַ] سرازيرى، تمايل ـ نشيب ـ شيب ـ زيادتى
**שָׁפוּף** ص. [چون בָּדוּק] سائيده، ماليده ـ دولا شده، 'چندك زده ـ ∴ خرد، ضعيف، قابل ترحم

**שִׁפּוֹפֶרֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] لوله ـ شيشه يا قوطى (دراز) ـ گوشى (تلفن) ـ پوست (تخم مرغ) ـ پيچ يا دكمه (راديو)
**שִׁפּוּר** ا.ر. اصلاح، تكميل ـ بهبود
**שָׁפוּת** ص. [چون בָּדוּק] ← **שָׁפַת** (روى آتش) گذاشته شده: **קְדֵרָה שְׁפוּתָה עַל הָאֵשׁ**

**שִׁפְחָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] كنيز [← **עֶבֶד** مذكر آن]
**שִׁפְחוּת** " كنيزى

**שָׁפַט** ف‌ل ـ م. [چون זָכַר] داورى ك، قضاوت ك ـ حكم ك، فتوى دادن، فيصل دادن ـ داد خواهى در حق (كسى) ك ـ (محاكمه ك و) به كيفر رساندن ـ حكومت ك بر
– **נִשְׁפַּט** مج. [چون נִזְכַּר] مورد قضاوت قرار گرفتن ـ محاكمه شدن ـ وارد محاكمه يا داورى شدن

**שֶׁפֶט** ا.ر. [چون דֶּגֶל] كيفر، قصاص ـ داورى، حكم
– **עָשָׂה שְׁפָטִים ב** به كيفر رساندن

**שֹׁפֵט** [شكل اصلىِ **שׁוֹפֵט**]
**שִׁפּוּט** [ا.ف. از **שָׁפַט**] داورى، حكومت

**שִׁפְעִי** ا.ر. [چون גִּדְעִי ـ در حالت مكث **שִׁפְעִי**] جاى بلند و بى گياه، تپهٔ لخت
**שִׁפְעִי** " [چون קִשְׁעִי] (۱) سرِ استخوان ران (۲) **נַחַת**
**שָׁפִיד** [چون בָּהִיר] = **מְשֻׁפָּד** [مايع آن
**שְׁפִיָּה** ا.ث. كج كردن ظرف وآهسته خالى كردن
**שִׁפְיוֹן** ا.ر. = **מַרְגּוֹעַ** آسايش
– **שׁ־הַדַּעַת** قضاوت سنجيده و متين
**שִׁפְיוּת** ا.ث. = **פְּשָׁרָה**
**שְׁפִיטָה** " قضاوت، داورى ـ رسيدگى
**שְׁפִיכָה** " عمل (دور) ريختن
– **שְׁפִיכַת־דָּמִים** = **שְׁפִיכוּת־דָּ׳**
**שְׁפִיכוּת** " عمل ريختن، ريزش
– **שׁ׳־דָּמִים** قتل نفس [خجالت داد
– **גָּרַם לוֹ שׁ׳־ד׳** خون او را ريخت، او را در ميان جمع
**שְׁפִיעָה** " جريان زياد ـ شيب ـ عمل شيب دادن
**שְׁפִיפָה** " (۱) **שְׁפִשׁוּף** (۲) عمل دولا شدن يا خميدن
**שִׁפְיפוֹן** ا.ر. مار شاخدار
**שָׁפִיר** " [چون פָּקִיד] مشيمه

**שַׁפִּיר (שַׁפִּירָא)** ° = יָפֶה (יָפָה)
**שַׁפִּירִית** ا.ث. سنجاقك
**שְׁפִיטָה** „ عمل گذاردن ديگ روی بار
**שָׁפַךְ** ف‌م. [چون זָכַר] ريختن ـ .: خالی كردن
– **שׁ׳ דָּם** خون ريخت، قتل كرد [خجالت داد
– **שׁ׳ דָּמָיו** خون او را ريخت، او را در ميان جمع
– **שׁ׳ מְרֵרָתוֹ** خود را بيش از حد توانائی خسته كرد
– **שׁ׳ נַפְשׁוֹ** دل خود را خالی كرد
– **שׁ׳ שִׂיחוֹ** درد دل كرد، ناله كرد
– **נִשְׁפַּךְ** مج. [چون נִזְכַּר] ريخته شدن، ريختن
– **שָׁפֵךְ** مج. [چون אָשֵׁר] ريخته شدن، .: پراكنده يا پاشيده شدن
– **הִשְׁתַּפֵּךְ** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] (بيرون) ريختن ـ .: لبريز شدن ـ ناله يا درد دل ك
**שֶׁפֶךְ** ا.ر. [چون זֶכֶר] مصب (رود) ـ توده
**שֹׁפֵךְ** [شكل اصلیِ שׁוֹפֵךְ]
**שָׁפְכָה** ا.ث. مجرای پيشاب، ميزه راه ـ آلت ذكور
**שְׁפָכִים، שְׁפָכִין** ° (هج) ا.ر. [שְׁפָכֵי] آبی كه چيزی در آن شسته شده است ـ (مجموع مجاری) فاضل آب ـ فضولات
– **בּוֹר שְׁפָכִים** چاه مستراح يا فاضل آب
**שְׁפָכָן** ا.ر. [־כַּן] حالب، ميزه نای
**שְׁפָכָנִי(ת)** ص. روغن دار، شيره دار
**שָׁפַל** ف‌ل. [שָׁפַלְתִּי; יִשְׁפַּל; שְׁפָל یا שָׁפֵל; שְׁפַל (שִׁפְלִי)] ـ م. שָׁפֵל، שָׁפוּל; לְהִשָּׁפֵל پست ب (يا شدن)
– **הִשְׁתַּפֵּל** ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּד] پست شدن ـ سستی ك
– **הִשְׁפִּיל** [چون הִזְכִּיר] ف‌م. پست ك ـ خوار كردن || ف‌ل. پست شدن
– **הַשְׁפֵּל דַּעְתּוֹ** خود را كم گرفتن
– **הָשְׁפַּל** مج. [چون הָזְכַּר] پست (كرده) شدن ـ شرمسار شدن
**שָׁפָל (שְׁפָלָה)** ص. پست ـ كوتاه ـ گود ـ .: خوار ـ فروتن ـ سست، كاهل || ج שְׁפָלִים(־לוֹת)
☜ اين صفت در تركيب = שְׁפַל (שִׁפְלַת) ـ ج שִׁפְלֵי (־לוֹת)
– **שְׁפַל־יָדַיִם** كاهل، سست دست
– **שְׁפַל־קוֹמָה** پست قد، (قد) كوتاه
– **שְׁפַל־רוּחַ** = עָנָו; צָנוּעַ فروتن، متواضع
– **נֶפֶשׁ שְׁפָלָה** فروتنی ـ [د.م.] فساد اخلاقی
**שֵׁפֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל] مقام پست ـ .: مذلت ـ انحطاط ـ حد اقل
– **גְּאוּת שְׁ׳** جزر ومد (*jazromad*)
– **בְּשֵׁפֶל הַמַּדְרֵגָה** در منتها درجهٔ سختی يا بدی
**שִׁפְלָה** ا.ث. زمين پست، هامون، جلگه
– **אֶרֶץ הַשְׁ׳** (كنيه كشور) هلند
**שִׁפְלָה** „ [چون שִׁמְלָה] زمين پست ـ .: پستی
**שִׁפְלוּת** „ پستی ـ انحطاط اخلاقی
– **שׁ׳־יָדַיִם** سستی دست: كاهلی يا غفلت
**שֹׁפֶם** ا.ر. [چون דֹּבֶר] سبيل
**שָׁפַם** ف‌ل. [چون אָשַׁר] سبيل گذاشتن ←מְשֻׁפָּם
**שְׁפַמּוֹן** ا.ر. [שְׁפַ־] سبيلِ كم، ته سبيل
**שְׁפַמְנוּן** „ ماهیِ سبيلو، گربه ماهی
**שְׁפַמְפָּם** „ [چون עַכְבָּר] = שְׁפַמּוֹן
**שָׁפָן** „ [چون נָמֵל] خرگوش خانگی [مؤنث آن = שְׁפַנָּה]
**שְׁפַנְיָה** ا.ث. جای ويژهٔ خرگوش
**שָׁפַע** [چون שָׁלַח] ف‌ل. جاری شدن (بحد وفور) ـ .: صادر شدن ـ سرازير بودن، شيب داشتن
– **נִשְׁפַּע** ف‌ل. [נִשְׁלַח] جاری شدن ـ .: صادر يا ناشی شدن
– **שִׁפַּע** ف‌م. [چون שִׁלַּח] شيب دار كردن
– **שְׁפַע** مج ـ ف‌ل. [چون שָׁלַח] فراوان داشتن ـ مفصل ب ـ شيب دار شدن ـ اريب ب
– **הִשְׁתַּפַּע** ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] سرازير شدن، شيب پيدا كردن
– **הִשְׁפִּיעַ** [چون הִגְבִּיהַ] ف‌م. (بحد وفور) دادن يا بخشيدن || ف‌ل. تأثير كردن ـ اعمال نفوذ كردن: **לֹא יָכְלְתִּי לְהַשְׁפִּיעַ עָלָיו** نتوانستم در او اعمال نفوذ كنم (يا اورا تحت تأثير قراردهم)، حريف او نشدم
– **הָשְׁפַּע** مج. [چون הָבְטַח] تحت تأثير قرار گرفتن
**שֶׁפַע** ا.ر. [چون פֶּתַח] فراوانی، وفور: **שׁ׳ בְּרָכוֹת** ادعيه يا درود فراوان || تجلی، نشئه

– בְּשׂ׳ ق. بحد وفور، فراوان: סְחוֹרָה זוֹ נִמְצֵאת בְּשׂ׳ این کالا فراوان است

**שִׁפְעָה, שִׁפְעַת** ا.ث. فراوانی، وفور ـ گروه، جمعیت

**שַׁפְעַת** " [چون טַבַּעַת] آنفلوآنزا، گریپ

**שָׁפַק** ف‌ل. [چون זָכַר] = סָפַק کفایت کردن ـ کفایت ك

**שֶׁפֶק, שֵׁפֶק~** ا.ر. [چون דֶּגֶל] کفایت، فراوانی

**שָׁפַר** ف‌ل. [چون שָׁמַר] نیکو و مطبوع ب ـ زیبا بودن

– נִשְׁפַּר [چون נִזְכַּר] = התקשט [زیبا کردن

– שִׁפֵּר ف‌م. [چون דִּבֵּר] اصلاح یا تکمیل ك ـ

– שִׁפַּר مج. [چون אִשַּׁר] اصلاح یا نیکو شدن ـ زیبا شدن

– הִשְׁתַּפֵּר ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بهبود یافتن، [بهتر شدن

**שֶׁפֶר** ا.ر. [چون דֶּגֶל] نیکوئی، مطبوعیت ـ زیبائی

– "אִמְרֵי שׂ׳" سخنان نیکو

**שַׁפָּר [שַׁפַּר]** (שַׁפְרִית) ا. متخصص تزئینات (داخلی ساختمانها)

**שִׁפְרָה** ا.ث. روشنی ـ زیبائی

**שַׁפְרִיר** ا.ر. زیبائی وشکوه ـ .: تخت (روان) ـ آسمانه ـ گنبد

**שִׁפְשׁוּף** " مالش ـ سایش ـ پرداخت

**שִׁפְשֵׁף** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] پرداخت ك، مالش دادن ـ سائیدن، زدودن ـ خراشیدن ـ .: بکار زیاد واداشتن

– שְׁפְשַׁף مج. [چون גְּלְגַּל] مالیده یا پرداخت شدن ـ سائیده یا زدوده شدن، پاك شدن [شدن

– הִשְׁתַּפְשֵׁף ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] (زیاد) سائیده

**שַׁפְשֶׁפֶת** ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] پا دری، کفش پاك کن

**שָׁפַת** ف‌م. [چون כָּרַת] روی آتش گذاشتن، سرِ بار گذاشتن (دیگ) ـ .: تعیین ك ـ مقرر داشتن

– נִשְׁפַּת مج. [چون נִכְרַת] (روی آتش) گذاشته شدن

**שְׂפָתוֹן** ا.ر. [שְׂפָ־] ماتیك لب ‖ ج שְׂפָתוֹנִים

**שְׂפָתַיִם←שָׂפָה**

**שִׁפְתַּיִם** (ه ت) ا.ر. میخ (سر کج)، قلاب

**שִׂפְתָנִי(ת)** ص. لب مانند، لبی، شفهی

**שֶׁצֶף** ا.ر. [چون דֶּגֶל] = שֶׁטֶף جریان ـ سیل

– שׁ׳ קָצֶף شدت خشم، منتهای عصبانیت

**שָׁצַף** [چون שָׁמַר] = כָּעַס; הִתְרַגֵּז

**שַׂק** ا.ر. [שַׂקּוֹ] کیسه ـ جوال ـ پلاس ‖ ج שַׂקִּים [שַׂקֵּי] ـ ت שַׂקִּים [שַׂקֵּי]

**שֶׂק*** ا.ر. چك ←המחאה

**שַׂק** [صیغهٔ امر از נָשַׂק]

**(שָׂקַד) נִשְׂקַד~** ف‌ل. [چون נִשְׁמַר] بسته شدن

**שָׂקַד** ف‌ل. [چون שָׁמַר] دیدبانی ك، مراقبت یا پاسبانی ك ـ کوشا یا ساعی ب، پشت کار داشتن

– הִשְׁתַּקֵּד, נִשְׂ־ ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] ساعی ب

**שָׁקֵד** ا.ر. [שְׁקֵדָה] بادام ـ لوزه ‖ ج שְׁקֵדִים

– דַּלֶּקֶת הַשְּׁקֵדִים ورم لوزتین

**שְׁקֵדִי(ת)** ص. بادامی (شکل)

**שְׁקֵדִיָּה** ا.ث. درخت بادام

**שַׁקְדָן(־דָנִית)** ص. کوشا، ساعی، پشت کار دار

**שַׁקְדָנוּת** ا.ث. سعی وکوشش، پشت کار

**(שָׁקָה) הִשְׁקָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] نوشانیدن ـ آبیاری ك، سیراب ك

– הָשְׁקָה مج. [چون הָגְלָה] نوشانیده یا سیراب شدن

– שְׁקָה مج. [چون צְוָה] = הָשְׁקָה

**שָׁקוּד** ص. [چون בָּדוֹק] ساعی ـ زرنگ، چابك

**שְׁקוּי** ا.ر. آشامیدنی (مفرح)، شربت

**שָׁקוּי** ص. [چون בָּדוֹק] سیراب ـ .: پُر، مملو

**שִׁקּוּל** ا.ر. سنجش، توزین ـ .: علت، ملاحظه ـ [مختصرِ שִׁ־דַּעַת] مقایسه، قضاوت

**שָׁקוּל** ص. [چون בָּדוֹק] ا.مف. از שָׁקַל کشیده شده، وزن شده ـ .: هم ارز، معادل، برابر ـ سنجیده ـ غیر قطعی، مشکوك

– בֵּית־דִּין שׁ׳ دادگاهی که شمارهٔ اعضای آن جفت است

**שִׁקּוּם** ا.ر. اعاده به وضع نخستین ـ تجدید (قوا) ـ اصلاح

**שִׁקּוּעַ** " [چون תַּפּוּחַ] عمل فرو بردن یا غسل دادن ـ عمل کوبیدن یا فرو کردن ـ نشست، فرو رفتگی

**שָׁקוּעַ** ص. [چون גָּרוּעַ]←שָׁקַע فرو رفته ـ .: مستغرق

**שִׁקּוּף** ا.ر. عکس برداری با پرتو مجهول، رادیوگرافی

**שָׁקוּף** (۱) ص. [چون בָּדוֹק] شفاف ـ .: روشن، واضح (۲) ا.ر. [چون בָּרוּחַ] آلت عرضی [در پنجرهٔ مشبك]

– נְיָר שׁ׳ چربه، کاغذ نقشه برداری

שָׁקוֹף ا.ر. تیرِ سر در || ج שָׁקוֹפוֹת
שְׁקוּפִית ا.ث. شیشهٔ فانوس شعبده
שִׁקּוּץ ا.ر. کار مکروه ـ چیز یا خوراك نجس
– הִשְׁלִיכוּ שִׁקּוּצִים עָלָיו خواری بسر او در آوردند
שְׁקוֹק „ صدای ویژهٔ خرس، خرخر
שְׁקוֹר „ اشاره با چشم، غمزه
שְׁקוֹר „ دروغگوئی
שָׁקַט ف‌ل. [چون שָׁמַר] ساکت شدن ـ آسوده ب (یا شدن) ـ آرام گرفتن
– שׁוֹקֵט אֶל שְׁמָרָיו آسوده وفارغ البال
– הִשְׁקִיט [چون הִקְצִיר] ف‌م. ساکت ك، آرام ك ـ فرو نشاندن، خواباندن || ف‌ل. ساکت شدن، آرام ب، آرام شدن ـ [با ל] راحت بخشیدن
שֶׁקֶט ا.ر. آرامش، راحت ـ سکوت: לִשְׁמוֹר עַל הַשׁ׳ سکوت را رعایت ك
שָׁקֵט ص. [چون בָּדֵל] ساکت، آرام ـ ملایم ـ بی سر وصدا
שְׁקִידָה ا.ث. سعی وکوشش، پشت کار
שְׁקִיטָה „ آسودگی، آرامش
שְׁקִיטָן ا.ر. [־טַן] مرغ آتشی، پاخلان
שְׁקִילָה ا.ث. توزین، سنجش
שְׁקִילוּת „ هم ارزی، برابری
שַׁקִּים←שַׁק
שְׁקִיעָה ا.ث. ته نشینی ـ فرو رفتن [در مقام اسم] ـ ∴ تعمق ـ انحطاط
– שְׁקִיעַת־דָּם (آزمایش) سرعت ته نشینی خون
– שְׁקִיעַת חַמָּה آفتاب غروب
שָׁקִיף ا.ر. [چون פָּקִיד] خاره، کمر ـ مقرّ سر نیزه
שְׁקִיפָה ا.ث. عمل زدن = הַכָּאָה; חֲבָטָה
שְׁקִיפוּת „ شفافیت ـ روشنی
שַׁקִּיק ا.ر. کیسهٔ کوچك، پاکت: שׁ׳ לְסֹכֶּר
שְׁקִיקָה ا.ث. = שְׁקוֹק
שְׁקִיקוּת „ = תְּשׁוּקָה
שַׁקִּית „ کیسهٔ کوچك، پاکت ـ چنته
שָׁקַל ف‌م. [چون שָׁמַר] کشیدن، وزن ك، سنجیدن ـ ∴ مورد تأمل قرار دادن ـ خریدن (שָׁקַל←)
– נִשְׁקַל مج. [چون נִשְׁמַר] سنجیده یا کشیده شدن
– שִׁקֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] خوب سنجیدن
– הִשְׁתַּקֵּל ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] خود را وزن ك
– הִשְׁקִיל ف‌م. [چون הִקְצִיר] مورد سنجش قرار دادن
שֶׁקֶל ا.ر. [چون דֶּגֶל] نام وزنهٔ قدیمی تقریباً برابر با ۷٫۲ گرم ـ نیز سکهٔ قدیمی تقریباً برابر با ۲۵۰ פרוטה ـ ورقه ای که در برابر پرداخت معین سالیانه بنفع تشکیلات صیونیت جهانی به پرداخت کننده داده میشود واو را دارای حق رأی در انتخابات کنگرهٔ صیونیت مینماید
– ש׳־הַקֹּדֶשׁ سکه ای که دو برابرِ שֶׁקֶל معمولی ارزش داشت
שִׁקֵּם ف‌م. [چون דִּבֵּר] به وضع نخستین برگردانیدن ـ [تعمیر کردن
– שֻׁקַּם مج. [چون אֻשַּׁר] به وضع نخستین برگردانده شدن، تعمیر شدن
– הִשְׁתַּקֵּם ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] بحالت اول [برگشتن
שִׁקְמָה ا.ث. چنار فرنگی، توت انجیر || ج ־מִים یا ־מוֹת
שַׁקְנַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] مرغ سقا
שָׁקַע ف‌ل. [چون שָׁלַח] فرو رفتن ـ غرق شدن ـ ته نشین شدن، رسوب ك ـ نشست ك ـ خاموش شدن ـ غروب ك ـ ∴ غرق یا مستغرق شدن ـ تعمق ك
– נִשְׁקַע ف‌ل. [چون נִשְׁלַח] فرو نشستن، فرو رفتن
– שִׁקַּע ف‌م. [چون שִׁלַּח] فرو کردن، کوبیدن ـ فرو بردن، غرق ك ـ ∴ گذاشتن (سرمایه) ـ صرف کردن (نیرو)
– שָׁקוּעַ مج. [چون שָׁלוּחַ] کوبیده یا کار گذاشته شدن ـ ∴ درج شدن ـ صرف شدن ـ مستغرق شدن
– הִשְׁתַּקַּע, נִשְׁ־ ف‌ل. [چون הִתְבַּקַּע] فرو رفتن ـ ∴ مستقر شدن ـ محو یا فراموش شدن ـ فرو رفتن: غرق شدن، سخت مشغول شدن
– הִשְׁקִיעַ ف‌م. [چون הִגְבִּיהַּ] گذاردن، بکار انداختن (سرمایه) ـ پائین آوردن، فرو بردن ـ فشردن یا محکم بستن [صرف شدن
– הֻשְׁקַע مج. [چون הֻבְטַח] بکار انداخته شدن ـ

שֶׁקַע ا.ر. [چون פֶּתַח] فرو رفتگی ـ [در برق] پریز [م ش. با תֶּקַע]

שְׁקַעֲרוּרָה ا.ث. فرو رفتگی، گودی

שְׁקַעֲרוּרִי(ת) = קָעוּר الخ

שְׁקַעֲרוּרִית ا.ث. سطح مقعر

(שָׁקַף) נִשְׁקַף ف.ل. [چون נִשְׁמַר] نگریستن (بسوی پائین) ـ مُشرف ب

– הַסְּכָנָה הַנִּשְׁקֶפֶת לָנוּ خطری که متوجه ما است

– שְׁקֵף ف.م. [چون דְּבֵר] نمایان ك، نشان دادن ـ ∴ منعکس ك، درست نشان دادن

– הִשְׁתַּקֵּף ف.ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] نمایان ب (یا شدن) ـ منعکس شدن

– הַשְׁקִיף ف.ل. [چون הַקְצִיר] نگریستن، نظر انداختن [با בְּ یا אֶל به ـ با עַל بر ـ با בְּעַד از] ـ ∴ تأمل ك ـ ناظر (اوضاع) ب← מַשְׁקִיף

שֶׁקֶף ا.ر. [چون דֶּגֶל] آلت یا چار چوب پنجره ـ چشم انداز، منظره

שִׁקֵּף ف.م. [چون פִּרְנֵס] شفاف ك

שִׁקֵּץ ف.م. [چون דִּבֵּר] مکروه داشتن ـ نفرت داشتن از ـ ناپاك ك

– שָׁקֵץ مج. [چون אָשַׁר] مکروه (کرده) شدن

– הִשְׁתַּקֵּץ, נִשְׁ־ [چون הִשְׁתַּמֵּר] مکروه شدن

שֶׁקֶץ ا.ر. [چون דֶּגֶל] چیز یا جانور مکروه ـ ∴ بچهٔ بد ذات

שָׁקַק ف.ل. [چون שָׁמַר یا חָגַג] بهرسو دویدن ـ حمله ك ـ پرسه زدن ـ خُرخر کردن (چون خرس) ـ ∴ مشتاق ب

– הִשְׁתּוֹקֵק ف.ل. [چون הִתְקוֹמֵם] اشتیاق داشتن

שְׁקָק ا.ر. میدان یا بازار کوچك

שְׁקָקָה ا.ث. [چون נְדָבָה] از دحام، شلوق

שִׁקֵּר ف.ل ـ م. [چون דִּבֵּר] (۱) קָרַץ (۲) סִקֵּר

שָׁקַר ف.ل. [چون שָׁמַר] = שִׁקֵּר

– שִׁקֵּר ف.ل. [چون דִּבֵּר] دروغ گفتن

– הִשְׁתַּקֵּר, נִשְׁ־ ف.ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] دروغ (گو) در آمدن

שֶׁקֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] دروغ، کذب ـ فریب ـ [بصورت مضاف الیه ودر مقام صفت]: עֵד שֶׁ׳ شاهد یا شهادت دروغ ـ דְּבַר שֶׁ׳ (سخن) دروغ، کذب ـ מְשִׁיחַ שֶׁ׳ مسیح کاذب، مسیح دروغی ـ לֶחֶם שֶׁ׳ نانی که از راه تقلب بدست آید

– לַשֶׁ׳ ق. عبث، بیهوده ـ נִשְׁבַּע לַשֶׁ׳ قسم دروغ خورد

שַׁקְרָן[־רַן](־רָנִית) ا. (آدم) دروغگو

שַׁקְרָנוּת ا.ث. دروغگوئی

שִׁקְשׁוּק ا.ر. خش خش ـ شلپ شلپ: صدای آب ـ چغ چغ: صدای چرخ

שִׁקְשֵׁק~ ف.ل. [چون פִּרְנֵס] خش خش یا چغ چغ یا شلپ شلپ ك

שִׁקֻּת ا.ث. [שִׁקֻּתּוֹ] سنگاب، آبخور ـ ظرف شوئی [در آشپزخانه] ـ ج שִׁקֻּתוֹת [שִׁקּ־ یا שִׁקַּ־]

– חָזַר אֶל הַשׁ׳ הַשְּׁבוּרָה دوباره دچار وضع وخیم شد

שַׂר ا.ر. [چون פַּר] وزیر: שַׂר הַחוּץ وزیر خارجه ـ [معانی قدیمی] رئیس، سردار، حاکم، امیر، سلطان [←שָׂרָה مؤنث آن]

שַׂר־צָבָא=מַצְבִּיא; מְפַקֵּד

שָׂר[1] ف.م. [چون קָם[1]] = נִסַּר اره ك

שָׂר[2] [شکل دیگر סָר[1]] دور شدن ـ [بعقیدهٔ دیگران] = שָׂרַר

שָׂר[3]~ [چون קָם[1]] مجاهده ك ـ کشتی گرفتن

שָׁר[1] ف.م ـ ل. [چون שָׂם[1]] سرائیدن، خواندن: שִׁירוּ לָנוּ שִׁיר חָדָשׁ ‖ ساختن (ترانه) ـ آواز خواندن

– שׁוֹרֵר [שׁוֹרַרְתִּי; יְשׁוֹרֵר; מְ־; שׁוֹרֵר (שׁוֹרְרִי)] م. לְשׁוֹרֵר ف.ل. خواندن ـ شعر گفتن ←מְשׁוֹרֵר ‖ ف.م. سرودن (شعر)

– הוּשַׁר مج. [چون הוּקַם] سروده شدن، خوانده شدن

שָׁר[2] (שָׁרָה) ا.فا. از שָׁר[1]

שָׁר[3]~ ف.م ـ ل. [چون קָם[1]] نگریستن ـ توجه ك ـ منظور داشتن ـ کمین ك

שָׁר[4]~ ف.ل. [״] سفر کردن، سیر کردن

שֹׁר~ ا.ر. [שָׁרָיו] (بند) ناف [جمع آن قیاساً = שָׁרִים]

שֵׁר ״ =שִׁיר←שרשרת

שָׁרָב ״ [چون דָּבָר] گرمای خشك وسوزان، خمسین ـ سراب

(שָׁרַב) הִשְׁתָּרֵב ف‌ل. [چون הִשְׁתָּרֵשׁ] آفتاب زده یا کلافه شدن

שִׁרְבֵּב ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دراز کردن (زبان) ـ [عوضی گذاشتن

– נְשֻׁרְבַּב مج. [چون נִגְלָה] عوضی گذاشته شدن

– הִשְׁתַּרְבֵּב ف‌ل. [چون הִשְׁתַּחְרֵר] کشیده یا از جای خود خارج شدن ـ عوضی گذاشته شدن

שִׁרְבּוּב ا.ر. تطویل ـ گذاردن چیزی اشتباهاً بجای چیز دیگر

שִׁרְבּוּט ״ عمل خط خط ك [کشیدن خطوط بی شکل]

שִׁרְבֵּט ف‌م. [چون פִּרְנֵס] خطوط بی شکل روی (چیزی) کشیدن

שִׁרְבִּי(ת) ص. همراه با باد خمسین، زیاد گرم

שַׁרְבִּיט ا.ر. چوگان، گرز، عصای سلطنتی ـ ترکه ـ [مو] چوب میزانه

–שׁ׳ נְקִיּוּ لوله پاك کن (تفنگ)

שַׁרְבִּיטַאי ״ [چون גַּבַּאי] رهبر موزیك نظامی

שַׁרְבְּרָב ״ [چون עַכְבָּר] لوله کش (خانگی)، کمك مکانیك، فیتر fitter

שָׁרַג; שׁוֹרֵג; הִשְׁתָּרֵג = סָרַג; סוֹרֵג; הִסְתָּרֵג

שִׁרְגָּא ° ا.ر. = נֵר; منوره

שָׁרַד ف‌ل. [چون כָּבַד ـ در صیغهٔ آینده יִשְׁרַד] رهائی یافتن، باقی ماندن

– שִׁרַּד ف‌م. [چون בֵּרַךְ] باقی گذاردن

שְׁרָד~ ا.ر. = שְׁרוּת

– בִּגְדֵי־שׁ׳ لباس متحد الشکل ـ لباس رسمی کاهن

שֶׁרֶד ״ [چون דֶּגֶל] قلم فلزی، قلم حکاکی = חֶרֶט

שָׂרָה[1] ا.ث. [مؤنث שַׂר] وزیر: שָׂרַת הַחוּץ || [معانی قدیمی] شهبانو، ملکه: "שָׂרָתִי בַּמְּדִינוֹת" ملکهٔ کشورها || بانوی اصیل

שָׂרָה[2] ف‌ل. [چون קָנָה] مجاهده یا پافشاری ك

שָׁרָה [״] ف‌م. خیساندن ـ آزاد کردن، روانه ك || ف‌ل. قرار گرفتن ـ .: حکم فرما بودن

– נְשָׁרָה مج. [چون נִגְלָה] خیسانده شدن

– שִׁרָּה ف‌م. [چون זָרָה] رها کردن

– הִשְׁתָּרָה ف‌ل. [יִשְׁ־; מִשְׁ־; הִשְׁתָּרֵה(־רִי)] م. לְהִשְׁתָּרוֹת قرار گرفتن [معنی مجازی]

– הִשְׁרָה ف‌م. [چون הִקְנָה] خیساندن، [ف] القاء کردن ـ قرار دادن ـ ساکن گرداندن ـ نفقه دادن (به) ـ .: باقی گذاردن، بوجود آوردن: הִשְׁ־רוּחַ שִׂמְחָה בַּמִּסְבָּה روح شادی در مجلس (پدید) آورد

– הָשְׁרָה مج. [چون הָגְלָה] خیسانده شدن ـ القاء شدن ـ [قرار داده شدن

שַׁרְה~ ا.ث. = צָמִיד دستبند [آستین

שַׁרְוול ا.ر. || ج שַׁרְווּלִים ـ ت ־לַיִם [برای هردو ־לַי]

שַׁרְווּלִית ا.ث. سر آستین، سر دست

שַׁרְוול־רוּחַ ا.ر. کیسهٔ باد که در فرودگاه برای راهنمائی هواپیماها بکار میرود || ج שַׁרְווּלֵי־רוּחַ

שָׁרוּט [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂרַט

שָׁרוּי ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׁרָה خیسانده ـ .: ساکن ـ قرار گرفته ـ حاضر

– שָׁרוּי בְּאֵבֶל در حال سوگواری، گرفتار ماتم

שָׁרוֹךְ ا.ر. بند: שׁ׳ נַעַל

שָׁרוֹנִי ״ مرغ باران

שִׁרְוַעַ ״ [چون תַּפּוּחַ] (حدود) توسعه یا امتداد

שָׁרְוַעַ ص. [چون גָּרוּעַ] گسترده [گ ش]

שָׁרוּף ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از שָׂרַף سوزانده یا پخته (شده)

שִׁרּוּץ ا.ر. کثرت زاد وولد [در جانوران]

שִׁרּוּשׁ ״ قلع وقمع ـ [ر] ریشه گیری

שֵׁרוּת ״ خدمت (عمومی) ـ کمك ـ سرویس

– שׁ׳ צְבָאִי, שׁ׳ חוֹבָה خدمت وظیفه

– שׁ׳־שֶׁל־דֹּב دوستی خاله خرسه

שַׁרְז׳* ״ نمایش اغراق آمیز، کاریکاتور

שָׂרַט ف‌م. [چون שָׁמַר] خراشیدن، پنجول زدن

– שׁ׳ שָׂרְטָה בְּבְשָׂרוֹ بدن خود را زخمی کرد

– נִשְׂרַט مج. [چون נִשְׁמַר] خراشیده یا مجروح شدن

– שִׁרַּט [چون בֵּרַךְ] = שָׂרַט

– שׁוֹרַט [چون בּוֹרַךְ] = נִשְׂרַט

**שֶׂרֶט** ا.ر. [چون דֶּגֶל] بريدگی يا خراش
**שִׂרטוּט** „ خطکشی - ترسيم - ∴ تشريح
**שִׂרטוֹן** „ تپهٔ زير آبی ‖ ج ־טונות
– עָלָה עַל שׂ׳ بمانع بر خورد
**שִׂרטֵט** ف‌م. [چون פִּרנֵס] خطکشی ك - ∴ شرح دادن
– שֻׂרטַט مج. [چون שֻׁחרַר] خطکشی يا ترسيم شدن - تشريح شدن
**שַׂרטָט** ا.ر. [־טַט] نقشه کش، طراح [مؤنث آن שַׂרטָטִית چون אַרנֶבֶת]
**שָׂרטָת** ا.ث. [שַׂרטָתוֹ] بريدگی ←שָׂרַט ‖ ج שָׂרטוֹת [שָׂרְ־]
**שָׂרִיג** ا.ر. شاخه - پيچك، ترکه (تاك)
**שְׂרִיגָה** [شکل ديگرِ סריגה]
**שָׂרִיד** ا.ر. [چون פָּקִיד] (شخص) باقی مانده يا رهائی يافته [باقی نماند
– "עַד בִּלְתִּי הִשְׁאִיר לוֹ שׂ׳" بحدی که کسی برايش
– שְׂרִידֵי חֶרֶב بقية السيف (*baghiyatoseyf*)
**שְׂרִיָה** ا.ث. عمل خيساندن - ∴ استقرار، برقراری
**שִׂרְיוֹן** ا.ر. زره - نيروی زرهی ‖ ج ־יוֹנִים يا ־נוֹת
– אֳנִיַּת שׂ׳ کشتی زره پوش
**שִׂרְיוֹן** „ عمل زره پوش ك - ∴ تأمين
**שִׂרְיוֹנַאי** „ [چون גַּבַּאי] سرباز هنگ زره پوش
**שִׂרְיוֹנִית** ا.ث. اتوموبيل زره پوش
**שְׂרִיטָה** „ بريدگی - شيار - (صدای) خراشيدن
**שִׂרְיָן** ا.ر. [־יָן]=שִׂרְיוֹן زره
**שִׂרְיֵן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] زره پوش ك - ∴ تأمين ك
– שֻׂרְיַן مج. [چون עֻנְיַן] زره پوش شدن ←מְשֻׂרְיָן ‖ تأمين شدن
– הִשְׁתַּרְיֵן, נִשְׁ־ ف‌ل. [چون הִתְעַנְיֵן] زره پوش شدن - ∴ خودرا محفوظ داشتن
**שַׂרְיָן[־יָן](־יָנִית)** ا. رهبر نغمه سرائی دسته جمعی
**שָׂרִיף*** ا.ر. شريف (مکه) - اولاد پيغمبر [در اسلام]
**שָׂרִיף** ص. [چون פָּקִיר] سوزا، قابل سوختن
**שְׂרִיף** ا.ر. = שָׂרָף
**שְׂרִיפָה** [شکل ديگرِ שְׂרֵפָה]
**שָׂרִיק** ص. [چون פָּקִיר] [در الياف کتان] شانه زده

**שְׂרִיקָה** ا.ث. سوت، صفير - عمل سوت زدن
**שָׂרִיר**[1] ا.ر. [چون פָּקִיד] ما هيچه، عضله
**שָׂרִיר**[2] ص. [چون פָּקִיר] محکم، قوی - سخت - ∴ صحيح، معتبر
– שְׂרִיר־לֵב (שְׂרִירַת־לֵב) خود سر، خود رأی، مستبد
**שְׂרִירוּת** ا.ث. خود سری - (سر) سختی
– מִתּוֹךְ שׂ׳־לֵב خود سرانه، مستبدانه
**שְׂרִירוּתִי(ת)** ص. ناشی از خود سری، خود سرانه
**שְׂרִירִי(ת)** ص. عضلانی
**שָׂרִית** ا.ث. = שָׂרָה[1]
**שָׂרִית** ا.ر. [چون פָּקִיד] کارمند (خدمات دولتی يا عمومی) [پيوستن
**שָׂרַךְ** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] پيچيده يا کج ك - بهم
– שׂ׳ דַּרְכָּיו از راه راست منحرف شد
– שׂ׳ דַּרְכּוֹ (يا נְתִיבוֹ) لِك ولك ميکرد، آهسته ميرفت
– הִשְׁתָּרֵךְ ف‌ل. [چون הִשְׁתָּרֵשׁ] خود را کشيدن، لك ولك ك (*lekolek-*)
**שָׂרָךְ°** ا.ر. [שְׂרַךְ] سرخس ‖ ج שְׂרָכִים(שַׂרְכֵי)
**שַׂרְלָטָן***(־טָנִית) ا. شارلاتان، چاچول باز، زبان باز
**שַׂרְלָטָנִיוּת** ا.ث. شارلاتانی
**(שָׂרַע) הִשְׁתָּרַע** ف‌ل. [چون הִתְאָרַח] دراز شدن - دراز کشيدن - توسعه يا فتن
**שַׂרְעָף** ا.ر. [چون עַקְרָב]=מחשבה; הרהור
**שָׂרַף** ف‌م. [چون שָׁמַר] سوزاندن - ∴ بر باد دادن - قطع ك [قطع کرد
– שׂ׳ אֶת הַגְּשָׂרִים מֵאֲחוֹרָיו روابط خود را با مردم
– נִשְׂרַף مج. [چون נִשְׁמַר] سوزانده شدن
– שֵׂרַף [چون בֵּרַךְ] = שָׂרַף
– שׂרַף [چون בֹּרַךְ] = נִשְׂרַף
**(שָׂרַף) שֵׂרַף** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] با رزين اندودن
**שָׂרָף** ا.ر. [שְׂרַף] مار آتشی - فرشتهٔ شش باله ‖ ج שְׂרָפִים [שַׂרְפֵי]
**שְׂרָף** ا.ر. رزين، صمغ کاج - شيره - ∴ طمث
**שְׂרֵפָה** ا.ث. عمل سوزاندن - آتش سوزی، حريق
– הַר שׂ׳=הַר־גַּעַשׁ→
– מָנוֹעַ בִּשׂ׳ פְּנִימִית موتور درون سوز

שְׂרָפִי(ת) ص. رزینی، رزین دار

שִׂרְפְּרָף ا.ر. [چون גַּן] عسلی، کرسی زیر پا

שָׂרַץ ف‌ل. [چون שָׁמַר] هجوم ك، ازدحام ك ـ جنبیدن، خزیدن ـ باروَر شدن، زیاد شدن

– נִשְׂרַץ مج. [چون נִשְׁמַר] زیاد شدن ـ هجوم یا ازدحام ك [یافتن

– הִשְׂרִיץ ف‌ل. [چون הִקְצִיר] زیاد شدن، پرورش

שֶׁרֶץ ا.ر. [چون דֶּגֶל] جنبندگان، خزندگان ـ حشرات

– שׁ״הָעוֹף حشرات بالدار

שָׂרֹק ص. [چون צָהֹב] کرند، کرنگ: סוס שָׂרֹק

שָׂרָק ا.ر. [چون דָּבָר] سرخاب یا ماتیك

שָׂרַק ف‌ل. [چون שָׁמַר] سوت زدن

שְׂרֵקָה ا.ث. سوت، صفیر (استهزاء آمیز)

שַׂרְקוּקִית „ سوت چوپانی

שַׂרְקָן[־קַן](־קָנִית) ا. سوت زن

שַׂרְקָנוּת ا.ث. فن سوت زدن

שִׂרְקֵק ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] سوت زدن

שְׂרַקְרַק ا.ر. [چون גַּן] مرغ زنبور خوار

שָׂרַר ف‌ل. [چون בָּרַר یا שָׁמַר] حکمرانی ك ـ مسلط ب ـ غالب آمدن ـ .: حکم فرما بودن: בָּאוּלָם שָׂרְרָה דְּמָמָה [فرما بودن

– הִשְׂתָּרֵר ف‌ل. [چون הִשְׂתָּרֵשׂ] حکمرانی ك ـ حکم

שָׂרָר ا.ر. [چون כֹּתֶל] = טַבּוּר ناف

שָׂרָרָה ا.ث. سلطه، حکمرانی، مقام ـ [در اصطلاح یهودیان גָּלוּת] مقامات دولتی (محلی)

– הַגְּבָהַּ שׂ׳, נָהַג שׂ׳ مسلط شدن

שְׂרָרוּת „ = שָׂרָרָה [پیدا کردن

שִׂרֵשׂ ف‌م. [چون בֵּרַךְ] ریشه کن ك ـ ریشه (عددی را)

– שֹׂרַשׂ مج. [چون בֹּרַךְ] از ریشه کنده شدن ـ ریشه گرفتن

– הִשְׂתָּרֵשׂ ف‌ل. [יִשַּׁר־; מִשַּׁר־; הִשְׂתָּרֵשׂ(־תָּרְשִׂי)] ـ م. לְהִשְׂתָּרֵשׂ ریشه گرفتن، .: مستقر شدن و عادت ك ـ ریشه کن شدن

– הִשְׂרִישׂ [چون הִקְצִיר] ف‌ل. ریشه گرفتن ـ مستقر شدن ‖ف‌م. نشاندن، جای گزین ك

– הֻשְׂרַשׂ مج. [چون הֻקְצַר] نشانده یا جای گزین شدن

שֹׂרֶשׂ ا.ر. [שָׂרְשׁוֹ] ریشه، بیخ ـ [ر] ریشه، جذر: שׂ׳ מְעֻקָּב جذر مکعب، ریشهٔ سوم، کعب ‖ ج שָׂרָשִׁים [שָׂרְשֵׁי]

– הוֹצִיא שׂ׳ ریشه گیری ك [بومی شدن

– הַכָּה שׂ׳ ریشه زدن، ریشه دوانیدن ـ .: مستقر یا

– עַד שָׂרְשֵׁי שַׁעֲרוֹתָיו تا مغز استخوان

– שׂ׳ הַיָּד مچ دست

שַׂרְשָׁה ا.ث. [چون יַלְדָּה] = שרשרת

שָׂרְשׁוֹן ا.ر. ریشهٔ کوچك، ریشه چه

שַׂרְשׁוּר „ کرم کدو

שָׂרְשִׁי(ת) ص. ریشه ای ـ .: اصلی، اساسی

– בְּטוּי שָׂרְשִׁי [ر] ریشگی [قرار دادن

שִׂרְשֵׂר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] با زنجیر بستن ـ در حلقه

– הִשְׂתַּרְשֵׂר [چون הִשְׂתַּחְרֵר] = השתלשל

שַׂרְשֶׂרֶת ا.ث. [שַׂרְשַׂרְתּוֹ] زنجیر (کوچك) ـ .: رشته، سلسله ـ حلقهٔ محاصره ‖ ج שַׂרְשְׂרוֹת

– שׂ׳ אֵינְסוֹפִית زنجیر مدوَر یا بی سر و ته

שָׂרַת ف‌م ـ ل. [שָׂרַתִּי; יְשָׂרֵת; מְשָׂרֵת→; שָׂרֵת (שָׂרְתִי)] ـ م. לְשָׂרֵת خدمت ك (به) ـ انجام وظیفه ك

שָׂרֵת ا.ر. [چون מְשָׂרֵת] خدمت

– כְּלֵי־שׂ׳ آلت، وسیله ـ آلت (دست)

– מַלְאֲכֵי הַשׂ׳ فرشتگان خدمتگزار

שָׁשׁ ف‌ل. [چون שָׂם[1] یا קָם[1]] شادی ك، وجد کردن

– הֵשִׂישׂ ف‌م. [چون הֵפִיר] شاد کردن

שֵׁשׁ[1] ش. شش [در جلو اسم مؤنث]: שֵׁשׁ שָׁנִים←שִׁשָּׁה [در ترکیب שָׁשׁ یا שֵׁשׁ: שֵׁשׁ־מֵאוֹת ششصد]

– שֵׁשׁ־עֶשְׂרֵה شانزده [در جلو اسم مؤنث]: שֵׁשׁ־עֶשְׂרֵה שָׁנָה

שֵׁשׁ[2] ا.ر. (۱) שַׁיִשׁ (۲) کتان نازك

שִׁשָּׁא [چون מִלֵּא] (۱) שִׁפָּה←(שָׁפָה) ـ (۲) הִרְעִים ←רָעַם (۳) גִּרָּה[2]

שִׁשָּׁה[1] ش. شش [در جلو اسم مذکر]: שׂ׳ בָּנִים←שֵׁשׁ[1]

– שׂ׳־עָשָׂר شانزده [در جلو اسم مذکر]

☜ שִׁשָּׁה در ترکیب = שֵׁשֶׁת: שׂ׳ אֲלָפִים ششهزار

– שִׁשְׁתָּם(־תָּן) هر شش تای آنها، هر شش نفر

**שִׁשָּׁה**[2] ف‌م. [چون צִוָּה] شش بخش‌ك ـ شش برابر كردن [برابر شدن
– **שְׁשָׁה** مج. [چون צֻוָּה] شش قسمت يا شش
**שָׁשׂוֹן** ا.ر. [چون גָּאוֹן] خوشی، شادی
– **שֶׁמֶן שׂ׳** روغنی كه در جشن ها به مهمانان زده ميشد
**שִׁשִּׁי(ת)** ص. ششم، ششمين ـ **יוֹם שִׁשִּׁי** روز آدينه يا جمعه
**שִׁשִּׁיָּה** ا.ث. گروه شش چيز
**שִׁשִּׁים** ش. شصت [برای مذكر ومؤنث]
– **אֶחָד מִשׁ׳** يك شصتم، ∴ مقدار ناچيز
**שִׁשִּׁית** (۱) ا.ث. يك ششم (۲) [مؤنث **שִׁשִּׁי**]
**שְׁשֶׁלֶת** ا.ث. = **שׁוֹשֶׁלֶת**
**שָׁשַׁר** ا.ر. [שָׁשָׂרִי] شنگرف، شنجرف || **שָׁשָׂרִים**
**שִׁשְׁתַּיִם** ق. شش برابر
**שָׁת**[1] [שַׁתִּי; שָׁתוּ يا שַׁתּוּ; יָשִׁית; שָׁת; שִׁית (שִׁיתִי)] ـ م. **שִׁית; לָשִׁית = שָׂם**[1] ف‌م. قرار دادن، گذاشتن ـ تعيين كـ ـ مستولی كـ ـ پديد آوردن ـ گماشتن || ف‌ل. دست برداشتن ـ صف بستن ـ حد قرار دادن
– **שָׁת יָדוֹ** همدست يا همداستان شد
– **שִׁית לֵב ל** (يا אֶל) توجه كـ به ـ بدل گرفتن
– **הֻשַּׁת** ف‌م. [چون הֻפַּר ـ در گذشته הֻשַּׁתִּי] = **שָׂם; עָשָׂה** [تعيين شدن
– **הוּשַׁת** مج. [چون הוּקַם ـ در گذشته הוּשַׁתִּי]
**שֶׁת**[2] ا.ر. پی، پايه، رُكن || ج **שָׁתוֹת**
**שֵׁת** ا.ر. سُرين، كفل || ج **שֵׁתוֹת**
**שַׁתָּא°** ا.ث. = **שָׁנָה** سال ـ **הָשַׁתָּא°** = **הַשָּׁנָה** امسال
**שְׁתַדְלָן(־לָנִית)** ا. شفيع، وساطت كننده
**שְׁתַדְלָנוּת** ا.ث. شفاعت، وساطت
**שְׁתַדְלָנִי(ת)** ص. شفاعت آميز
**שָׁתָה** ف‌م. [چون קָנָה] نوشيدن، آشاميدن
– **נִשְׁתֶּה** مج. [چون נִגְלָה] نوشيده يا آشاميده شدن
**שָׁתוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **שָׁתָה** نوشابه خورده
**שָׁתוּל** ص. [چون בָּדוּק]←**שָׁתַל** نشانده ـ نشا كرده
**שָׁתוּם~** ص. [چون בָּדוּק] = **פָּתוּחַ** باز←**שָׁתַם**
– **שְׁתוּם־הָעַיִן** دارای چشمان باز، ∴ روشن بين

**שִׁתּוּף** ا.ر. شراكت ـ ∴ وجه مشترك، شباهت
– **שׁ׳ פְּעֻלָּה** همكاری، توحيد مساعی
– **שׁ׳ רַעְיוֹנוֹת, שׁ׳ אִידֵאוֹת** تداعی معانی
– **אֱמוּנַת הַשׁ׳** شِرك
**שִׁתּוּפָה** ا.ث. شراكت ـ شركت [تعاونی
**שִׁתּוּפִי(ת)** ص. دسته جمعی ـ **אַגָּדָה שִׁתּוּפִית** شركت
**שִׁתּוּק** ا.ر. فلج ـ ∴ سكوت يا از كار افتادگی
**שִׁתִּי**[1] [در حالت مكث שֶׁתִּי] ا.ر. [שְׁתִיוֹ] تار [در بافندگی] ـ ج **שְׁתָיִים** يا **שִׁתִּיִּים**
– **שׁ׳־וְעֵרֶב** تار و پود ـ شبكه ـ چليپا، صليب
**שְׁתִי**[2] „ [שְׁתִיוֹ] = **שְׁתִיָּה** || ج **שִׁתִּיִּים**
**שִׁתֵּי←שְׁתַּיִם**
**שְׁתִיָּה**[1] ا.ث. عمل نوشيدن يا آشاميدن، نُشرب
**שְׁתִיָּה**[2] „ = **יְסוֹד; בָּסִיס** بنياد، پی، اساس
– **אֶבֶן־שׁ׳** سنگ برجسته ای كه در وسط مسجد عمر واقع شده است ـ ∴ سنگ بنياد، پی، اساس
**שָׁתִיל** ا.ر. [چون פָּקִיד] نشا ـ قلمه
**שְׁתִילָה** ا.ث. عمل نشا كردن ـ غرس نهال
**שְׁתַּיִם** ش. دو [برای مؤنث ـ بصورت مضاف שִׁתֵּי]: **שִׁתֵּי מַחְבָּרוֹת** "دو دفتر" اما **עֶשְׂרִים וּשְׁתַּיִם מחברות** "بيست ودو دفتر" ـ **כַּמָּה בָּנוֹת יֵשׁ לְךָ?–שְׁתַּיִם** چند دختر داريد؟ ـ دو تا ←**שְׁנַיִם** || [در مقام اسم]: **שְׁתֵּיהֶן הָלְכוּ** هر دوی آن (زن) ها رفتند
– **שְׁתֵּים־עֶשְׂרֵה** دوازده [با اسم مؤنث]: **שׁ׳־ע׳ שָׁנָה** دوازده سال
**שְׁתִימָה** ا.ث. عمل باز كردن (چليك ومانند آن)
**שַׁתְיָן[־יָן](־יָנִית)** ا. مشروب خور، دائم الخمر، ميگسار
**שְׁתִיקָה** ا.ث. سكوت، خاموشی [ماندن
– **עָבַר בִּשׁ׳ (עַל)** به سكوت برگذار كردن ـ ساكت
**שְׁתִיתָה** „ = **נְזִילָה** [زنگ زدن
**שִׁתֵּךְ** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] تدريجاً فاسد شدن،
**שָׁתַל** ف‌م. [چون זָכַר] نشا كردن [م‌ش. با נָטַע]
– **נִשְׁתַּל** مج. [چون נִזְכַּר] نشا (كرده) شدن
– **הִשְׁתִּיל** ف‌ل. [چون הִזְכִּיר] ريشه گرفتن
**שֶׁתֶל** ا.ر. [چون דֶּגֶל] = **שָׁתִיל**

שַׁתָּל [שַׁתַּל] (שַׁתָּלִית چون צַמֶּרֶת) = שַׁתְלָן الخ ‖ ج שַׁתָּלִים(־לוֹת)

שְׁתַלְטָן(־טָנִית) ا. کسیکه میکوشد تا میل وعقیدهٔ خود را بر دیگران تحمیل کند [قلمه کار

שַׁתְלָן[־לַן](־לָנִית) ا. کارگر یا متصدی قلمستان، שַׁתְלָנוּת ا.ث. غرس نهال، قلمه کاری

שָׁתַם ف.م. [چون זָכַר] باز کردن (چلیك ومانند آن)

שְׁתַמְטָן(־טָנִית) ا. کسیکه از زیر کار در میرود שְׁתַמְטָנוּת ا.ث. طفره وگریز از کار وخدمت

(שָׁתַן) הִשְׁתִּין ف.ل. [چون הִזְקִין] ادرار کردن

שֶׁתֶן ا.ر. [چون דֶּגֶל] پیشاب، ادرار

שִׁתְנִי(ת) ص. پیشابی

שִׁתֵּף ف.م. [چون דִּבֵּר] بهم پیوستن، ترکیب کٔ - شریك کٔ: שׁ׳ אוֹתִי בַּפְּעֻלָּה הַמְּקֻצוֹעִית

- שִׁתְּפוּ פְּעֻלָּה توحید مساعی کردند، همکاری کردند

- שֻׁתַּף مج. [چون אֻשַּׁר] شریك شدن ← מְשֻׁתָּף

- הִשְׁתַּתֵּף ف.ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] شرکت کٔ

שֻׁתָּף [שֻׁתַּף] (שֻׁתָּפָה) ا. شریك [ج شرکاء]، انباز ‖ ج שֻׁתָּפִים (שֻׁתָּפוֹת)

שֻׁתָּפוּת ا.ث. شراکت، شرکت

שַׁתְּפָן(־פָנִית) ا. سوسیالیست

שַׁתְּפָנוּת ا.ث. سوسیالیسم

שַׁתְּפָנִי(ת) ص. سوسیالیستی

שׁ׳ = שְׁנַת – שָׁעָה – שׁוּרָה

שבע״פ = שֶׁבְּעַל פֶּה ← פֶּה

שַׁבָּ״י פֶּהַ״י = שַׁבָּת הַיּוֹם; פֶּסַח הַיּוֹם ∴ بهانه، طفره

שה״ל = שְׁמוּשׁ הַלָּשׁוֹן

שה״פ = שֵׁם הַפֹּעַל

שה״ש = שִׁיר הַשִּׁירִים

שוה״ש = שׁוֹפֵט הַשָּׁלוֹם

ש״ז = שָׁנָה זוֹ – שֵׁם זָכָר

ש״ח = שְׁטָר חוֹב

שַׁטְלַ״ג = שְׁטָרוֹת לְגוּבְיָנָא برَوات وصولی

שַׁטְלַ״פ = שְׁטָרוֹת לְפֵרָעוֹן بروات پرداختی

שָׁתַק ف.ل. [چون זָכַר] سکوت کٔ، ساکت یا خاموش ب - آرام شدن - فرو نشستن، خوابیدن

- שִׁתֵּק ف.م. [چون דִּבֵּר] ساکت کٔ، خاموش کٔ، ∴ تسکین دادن - فالج کٔ، ∴ فلج کٔ، از کار انداختن

- שֻׁתַּק مج. [چون אֻשַּׁר] ساکت (کرده) شدن - فالج شدن، از حرکت افتادن، فلج (کرده) شدن

- הִשְׁתַּתֵּק, נִשְׁ״ ف.ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] ساکت شدن - آرام گرفتن - موقوف شدن

- הִשְׁתִּיק ف.م. [چون הִזְכִּיר] ساکت کٔ - پوشاندن

- הֻשְׁתַּק مج. [چون הֻזְכַּר] ساکت (کرده) شدن - پوشانده شدن

שַׁתְקָן(־קָנִית) ا. آدم ساکت وکم حرف

שַׁתְקָנוּת ا.ث. (عادت) سکوت وکم حرفی

שַׁתֶּקֶת „ [چون צַמֶּרֶת] فلج (*falaj*)

(שָׁתַר) נִשְׁתַּר ف.ل. [چون נִזְכַּר] بیرون ریختن، [در ناخوشی] بروز کردن

שָׁתַת[1] ف.م. [چون קָבַב] = שָׁת[1] [تأسیس کٔ

- הִשְׁתִּית ف.م. [چون הִשְׁחִית] پایه گذاری کٔ،

- הֻשְׁתַּת مج. [چون הֻשְׁחַת] پایه گذاری شدن

שָׁתַת[2] ف.ل - م. [چون זָכַר] ریختن: جاری ب (یا کردن): כִּלּוּ שׁוֹתֶת דָּם خون از سر تا پایش جاری است

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

שְׁלִיטָ״א = שֶׁיִּהְיֶה לְאֹרֶךְ יָמִים טוֹבִים אָמֵן [پس از ذکر نام شخص بزرگ وخیر خواه]

שנ״ל = שֶׁנִּזְכַּר לְעֵיל – שְׁנַת לְמוּד

ש״נ = שֵׁם נְקֵבָה

ש״ס = שִׁשָּׁה סְדָרִים شش جلد مִשְׁנָה ←

ש״ע = שֵׁם־עֶצֶם

שע״פ = שֵׁם עֶצֶם פְּרָטִי

ש״ץ = שְׁלִיחַ־צִבּוּר – שׁוֹטֵר צְבָאִי

שֶׁקַ״ם = שֵׁרוּת, קַנְטִינוֹת וּמִזְנוֹנִים فروشگاه خوار بار ونوشابه در سرباز خانه

ש״ת = שֵׁם תֹּאַר – שִׁמְחַת תּוֹרָה

# ת

**ת'** شمارهٔ ۴۰۰: תשכ״ו=726

**תָּא** ا.ر. [תָּאִי; תָּאֵךְ] حجره، کوپه، غرفه ـ لژ [در تماشاخانه] ـ خوابگاه (کشتی) ـ زندان تکی ـ یاخته، سلول ـ ‖ بخش، قسمت ‖ ج **תָּאִים** یا **תָּאוֹת**

– **תָּא־הַטֶּלֶפוֹן** جایگاه تلفن عمومی

– **תָּא־הַטַּיָּס** جای ویژهٔ خلبان

**תָּאַב** ف‌ل ـ م. [چون שָׂאַל ـ در صیغهٔ ا.فا. תָּאֵב] اشتیاق داشتن ـ هوس ك

– **הִתְאִיב** ف‌م. [چون הִשְׂאִיל] مشتاق ك، ترغیب ك

– **תַּאֵב**[1] [چون פֵּאֵר] = תָּאַב

**תַּאֵב**[2] ف‌م. [چون פֵּאֵר] از (چیزی) نفرت داشتن

**תָּאֵב** ص. [چون בָּדֵל]←תָּאַב آرزومند، مشتاق

**תְּאַבְדְּעַ(־דֵּעָה)** ص. کنجکاو ‖ ج ־דֵּעִים (דֵּעוֹת)

**תַּאֲבָה** [شکل دیگرِ תַּאֲוָה]

**תַּאֲבוֹן** ا.ر. [תַּאֲ־] اشتها ‖ ج תַּאֲבוֹנוֹת~

– **בְּתֵ'!** انشاء الله گوارا باشد [بفرانسه bon appétit]

**תַּאֲה** ف‌م. [چون זֵרָה←זָרָה] نشان (گذاری) ك

– **הִתְאָה** = הִתְוָה←תְּוָה

**תְּאוֹ** ا.ر. [תְּאוֹי] گاو میش ‖ ج תְּאוֹים یا תְּאוֹיִם

**תַּאוֹדוֹלִיט*** ״ زاویه سنج مهندسی

**תַּאֲוָה** ا.ث. آرزو، مراد ـ خواهش، مسئلت ـ شهوت [مختصر ת' מִינִית] ـ حد، خط مرزی ـ :. لذت

– **בַּעַל־ת'** (آدم) شهوت پرست یا حریص

– **מַאֲכַל־ת'** خوراك لذیذ

– **״ת' לָעַיִן״** چیز خوش نما

– **תַּאֲוַת־בְּשָׂרִים** شهوت، میل نفسانی

– **תַּאֲוַת־נֶפֶשׁ** اشتیاق شدید

**תֵּאוֹלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. حکیم الهی، عالم بعلم دین

**תֵּאוֹלוֹגִי(ת)** ص. مربوط به علم دین

**תֵּאוֹלוֹגְיָה** ا.ث. الهیات، علم دین

**תֵּאוּם** ا.ر. هم آهنگی، مطابقت ـ تطبیق

**תְּאוֹם (תְּאוֹמָה)** ا. بچهٔ دو قولو، جفت ـ [در مقام صفت] שְׁתֵּי אֲחָיוֹת תְּאוֹמוֹת دو خواهر دو قولو ‖ [در جمع] دو قولو، توأمان

**תָּאוֹם** ص. [چون בָּדוֹק] قرینه دار ـ متناسب ـ

**תַּאֲנָן** الخ = תאותן الخ

**תְּאוֹן** ا.ر. [چون גְּאוֹן] سلول کوچك ـ جا تخم مرغی

**תְּאוּנָה** ا.ث. سانحه، رویداد (بد)

– **תְּאוּנַת דְּרָכִים** تصادف [در عبور ومرور]

**תַּאֲוָנוּת** و **תַּאֲוָנִי** = תאותנות و תאותני

**תְּאוּצָה** ا.ث. [ف] شتاب: ת' שְׁלִילִית

**תֵּאוּקְרַטְיָה*** ا.ث. حکومت روحانیون

**תֵּאוּר** ا.ر. توصیف، شرح

– **ת' גְּרָפִי*** نمودار، نمایش هندسی

**תְּאוּרָה** ا.ث. چراغانی

**תֵּאוּרִי(ת)** ص. توصیفی ـ ترسیمی: הַנְדָּסָה תֵּאוּרִית

**תֵּאוֹרֵטִי(ת)** ص. مبنی بر فرضیهٔ علمی، نظری

**תֵּאוֹרֵטִיקָן[־קַן](־קָנִית)** ا. متخصص علوم نظری

**תֵּאוֹרְיָה*** ا.ث. تئوری، فرضیهٔ علمی، اصول نظری

**תֵּאוֹרֶמָה*** ״ [هن] قضیه، برهان

**תַּאֲוְתָן(־תָּנִית)** ص. شهوت پرست، هوسران

**תַּאֲוְתָנוּת** ا.ث. شهوت پرستی ـ :. اشتیاق شدید

**תַּאֲוְתָנִי(ת)** ص. شهوانی

**תַּאֲחוּז** ا.ر. نسبت صدی چند، در صد

**תַּאֲחִיזָה** ا.ث. التصاق یا قوهٔ جاذبهٔ ذرات

**תֵּאַטְרוֹן*** ا.ر. تماشاخانه، تآتر ‖ ج ־רוֹנִים یا ־רָאוֹת

**תֵּאַטְרוֹנִי(ת)** ص. مربوط به تآتر یا هنر پیشگی

**תָּאִי(ת)** ص. یاخته ای ـ دارای سلول ـ خانه خانه

– **חַד־תָּאִי** تك یاخته، یك سلولی

**תְּאִימוּת** ا.ث. (۱) התאמה (۲) قرینه، تناسب

תָּאִית „ سلولوز
תַּאֲלָה „ = קְלָלָה; אָלָה [بودن
תָּאַם ف‌ل. [چون שָׁאַל] جفت ب ـ مطابق یا همانند
– נִתְאַם ف‌ل. [چون נִשְׁאַל] مطابق ب (یا شدن)
– תֵּאֵם ف‌م. [چون פֵּאֵר] مطابق ك ـ هم آهنگ ك
– תֹּאַם مج. [چون פֹּאַר] مطابق یا هم آهنگ شدن ← מְתֹאָם
– הִתְאִים [چون הִשְׁאִיל] (۱) ف‌ل. مناسب ب، جور بودن، آمدن: הַנַּעֲלַיִם מַתְאִימוֹת לַשִּׂמְלָה کفش ها ولباس با هم (یا بهم) می آیند ‖ هم آهنگی داشتن ـ دو قولو یا توأم زائیدن [فقط در صیغهٔ مؤنث] ـ (۲) ف‌م. مطابق ك، وفق دادن
– הֻתְאַם مج. [چون הֻרְעַל] مناسب یا زیبنده ب، آمدن ـ به اندازه ب: שִׂמְלָה זוֹ אֵינָהּ מֻתְאֶמֶת לַנַּעֲרָה این لباس به آن دختر نمی آید یا اندازهٔ او نیست
תְּאַם ا.ر. [چون פְּעַל] = תְּאִימוּת
תְּאֵנָה ا.ث. (۱) انجیر ‖ ج תְּאֵנִים (وگاهی תְּאֵנוֹת) ـ (۲) درخت انجیر ‖ ج תְּאֵנוֹת (وگاهی תְּאֵנִים)
תַּאֲנָה „ موقع مستی وفحل آمدن جانور
תְּאָנָה = תּוֹאנָה ‖ תְּאֶנָה = תַּאֲוָנָה
תַּאֲנִיָּה ا.ث. سوگواری، ماتم
תְּאָנִים~ (هج) ا.ر. مشقت
תָּאַר~ ف‌ل. [چون שָׁאַל] دور تا دور کشیده شدن
– תֵּאֵר ف‌م. [چون פֵּאֵר] طرح یا ترسیم ك ـ نشان ك ـ ∴ شرح دادن، توصیف ك
– תָּאֵר לְעַצְמְךָ, ת׳ בְּנַפְשְׁךָ تصورکن
– תֹּאַר مج. [چون פֹּאַר] ترسیم یا کشیده شدن ـ تشریح یا توصیف شدن ← מְתֹאָר
תֹּאַר ا.ر. [תָּאֳרוֹ] صورت ـ لقب ـ درجه ـ [د] صفت [שֵׁם־ת׳ نیز بهمین معنی است] ـ ج תְּאָרִים [תְּאָרֵי]
– ת׳ כָּבוֹד لقب
– ת׳־פָּנִים سیما، قیافه
– טוֹב־ת׳ خوش صورت ـ خوش اندام
– ת׳־הַפֹּעַל قید، ظرف (زمان یا مکان) adverb
תַּאֲרֹגֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] بافت ـ ∴ ترکیب
תַּאֲרִיךְ (از عربی) ا.ر. تاریخ: אֵיזֶה ת׳ הַיּוֹם? تاریخ امروز چیست؟
תַּאֲרִיכוֹן „ مهر تاریخ (زنی) [تاریخ گذاشتن
תַּאֲרֵךְ ف‌م. [יְתַאֲרֵךְ; מְ־; תַּאֲרֵךְ(־רִיכִי)] ـ م. לְתַאֲרֵךְ
– תָּאֳרַךְ مج. [יְתֹאֲרַךְ; מְתֹאָרָךְ] ـ م. תָּאֳרוֹךְ~ تاریخ دار شدن
תְּאַשּׁוּר ا.ر. شمشاد ـ [بعقیدهٔ گروهی] شربین
תֵּבָה ا.ث. صندوق ـ جعبه ـ کلمه ـ [هن] مکعب مستطیل ـ [در تورات] (۱) کشتی (نوح) ـ (۲) دولابچهٔ تورات ← ארון ـ [در کنیسهٔ یهود] میزی که تورات را هنگام قرائت روی آن میگذارند [دادن
– יָרַד (یا עָבַר) לִפְנֵי הַת׳ وظیفهٔ پیشنمازی را انجام
– רָאשֵׁי־תֵּבוֹת اختصارات abbreviations
– תֵּבַת־דֹּאַר صندوق پست ـ صندوق پستی
– תֵּבַת־הֶלּוּכִים جعبه دنده، گیر بوکس gear-box
– תֵּבַת־הִסְתָּעֲפוּת جعبه تقسیم
תְּבוּאָה „ محصول، حاصل، غله ـ ∴ نتیجه، سود
תְּבוּל ا.ر. عمل چاشنی زدن ـ ∴ افزایشی که موجب جالب کردن کلام شود
תְּבוּנָה ا.ث. بصیرت، فهم ـ خرد، عقل
– תְּבוּנַת כַּפַּיִם صنعت دست ـ مهارت، فن
– אִישׁ תְּבוּנָה شخص بصیر یا صاحب فطانت
תְּבוּנָתִי(ת) ص. عقلی، منطقی
תְּבוּסָה ا.ث. (۱) מְבוּסָה (۲) هلاکت
תְּבוּסָן[־סַן](־סָנִית) ا. کسیکه امیدوار به پیروزی نیست
תְּבוּסָנוּת ا.ث. نومیدی از پیروزی
תַּבְחִין ا.ر. = מִבְחָן; בחינה
תְּבִיעָה ا.ث. مطالبه ـ ادعا
– עֵד־ת׳ گواه داد ستان
תֵּבֵל ا.ث. گیتی، رُبع مسکون، اقلیم
ת׳ حرف تعریف نمیگیرد واشکال صرفی ندارد
תָּבָל[1] ا.ر. [چون דָּגָל] عملی که نوامیس طبیعی را بر هم زند، فجور
תֶּבֶל[2] „ [תִּבְלוֹ] چاشنی، ادویه ‖ ج תְּבָלִים یا תְּבָלִין [תְּבָלַי]
תִּבֵּל ف‌م. [چون דִּבֵּר] چاشنی زدن، ادویه زدن
– תֻּבַּל مج. [چون אֻשַּׁר] چاشنی زده شدن ← מְתֻבָּל

– הִתַּבֵּל, נִתְבַּל פ‌ל. [چون הִדַּבֵּק] چاشنی دار شدن‌
∴ با فسق وفجور آلوده شدن
**תַּבְלִיט** ا.ر. برجستگی ـ برجسته کاری، برجسته
– מַפַּת־ת׳ نقشهٔ بر جسته نما
**תַּבְלִית** ا.ث. فنا
**תִּבַּלֻּל** ا.ر. قسمی بیماری چشم که در اثر آن سفیدی وسیاهی بهم آمیخته میشوند
**תֶּבֶן** ا.ر. [چون דֶּגֶל] کاه: מְעַרְבְּבִים ת׳ בְּטִיט
**תִּבֵּן** ف‌م. [چون סִבֵּן] با کاه مخلوط ك
**תַּבְנִית** ا.ث. شکل، ترکیب، ساختمان ـ نمونه، وزن [در فعل] ـ قطع (کاغذ یا کتاب) ـ قالب (کیك پزی وبتن ریزی)
**תָּבַע** [יִתְבַּע; תּוֹבֵעַ; תְּבַע (תִּבְעִי)] ـ م. תָּבְעַ, תָּבוּעַ: לְתְבֹּעַ ف‌م. مطالبه ك ـ ادعا کردن ـ تقاضا یا جستجو کردن ‖ ف‌ل. اقامهٔ دعوی ك
– תָּבְעוּ אוֹתוֹ לְדִין اقامهٔ دعوی علیه او کرده او را بدادگاه کشیدند
– נִתְבַּע مج. [יִתְבַּע; נִתְבָּע; הִתָּבַע (הִתָּבְעִי)] ـ م. לְהִתָּבֵעַ مورد تقاضا یا مطالبه واقع شدن ـ فرا خوانده شدن (بدادگاه)
**תַּבְעָן(־עָנִית)** ص. پر توقع ـ صاحب ادعای زیاد
**תַּבְעָנוּת** ا.ث. توقع زیاد ـ ادعای زیاد
**תַּבְעָנִי(ת)** ص. ناشی از توقع یا ادعای زیاد
**תַּבְעֵרָה** ا.ث. آتش سوزی ـ ∴ (آتش یا شعله) جنگ
**תִּבְרֵג** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] موجی ك، دارای خطوط برجسته ا׳
**תִּבְרֹגֶת** ا.ث. [چون כִּתֹּבֶת] = תבריג
**תַּבְרוּאָה** „ تأمین بهداشت همگانی
**תַּבְרוּאִי(ת)** ص. بهداشتی، صحی
**תַּבְרוּאָן[־אַן](־אָנִית)** ا. متخصص بهداشت عمومی
**תִּבְרוּג** ا.ر. عمل موجدار کردن (پیچ ومهره)
**תַּבְרוֹג** „ حدیده
**תַּבְרִיג** „ خطوط موجی (پیچ ومهره) ـ پیچ
**תַּבְשִׁיל** „ خوراك پخته ـ בֵּית־ת׳=מסעדה
– הִקְדִּימַ תַּבְשִׁילוֹ בָּרַבִּים خود را رسوای عام کرد
**תָּג** „ [תַּג] خط تزئینی در بالای حروف ـ ∴ همزه یا نقطه

**תִּגְבֹּרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] نیروی امدادی ـ
∴ غلبه، طغیان [تقویت ك
**תִּגְבֵּר** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] (با نیروی امدادی)
**תַּגְהוּת** ا.ث. = גֵּהוּת بهداشت
**תְּגוּבָה** „ واکنش، عکس العمل، انعکاس ـ ∴ اقدام متقابل، پاسخ
**תְּגוֹר** ا.ر. (۱) רִיב (۲) מְקוֹחַ
**תִּגְלַחַת** ا.ث. [چون מִטְפַּחַת] عمل تراشیدن (با تیغ)
**תַּגְלִיף** ا.ر. تمثال گراوور شده، گراوور
**תַּגְלִית** ا.ث. اکتشاف
**תַּגְמוּל** ا.ر. تلافی (عمل نیك)، عمل متقابل ـ احسان
– קֻפַּת תַּגְמוּלִים صندوق باز نشستگی یا احتیاط
**תַּגְמִיד** „ دست کاری تکمیلی، عملیات نهائی
**תִּגֵּר** [چون דִּבֵּר] ف‌ل. چانه زدن ـ معامله ك ‖ ف‌م. = שָׂכַר
**תַּגָּר** ° [תַּגָּר] (תַּגָּרִית) ا. سوداگر ـ بازرگان
**תְּגָר** ° ا.ر. شکایت از بیعدالتی [تنها در اصطلاح زیر]
– קָרָא ת׳ شکایت (از بیعدالتی) ك
**תְּגָר** „ دعوت یا تحریك به جنگ
**תִּגָּרָה** ا.ث. نزاع، دعوا، زد وخورد
**תִּגְרַלְתּ** „ [چون מִשְׁקֹלֶת] قرعه کشی
**תַּגְרָן[־רָן](־רָנִית)** ا. سوداگر یا کاسب (چانه زن)
**תַּגְרָנוּת** ا.ث. کاسبی (در بازار) ـ چانه (زنی)
**תַּדְגִּים** ا.ر. نمایش چیزی برای نمونه ـ نمونه، چیز مورد نمایش
**תִּדְגֹּרֶת** ا.ث. [چون בִּקֹּרֶת] دورهٔ کمون یا نهفتگی
**תַּדְהֵמָה** „ تکان یا وحشت زیاد، شك
**תִּדְהָר** ا.ر. [־הַר] [کلمه ای که معنی صحیح آن میان کاج وناروَن وافرا مورد اختلاف است] ـ ج ־הָרִים [הֲרֵי]
**תַּדְחִית** ا.ث. مهلت قانونی
**תִּדְחֹקֶת** „ [چون מִשְׁקֹלֶת] ازدحام، چپیدگی
**תָּדִיר** ص. [چون בָּהִיר] متداول، فراوان ‖ ق. غالباً
**תְּדִירוּת** ا.ث. کثرت وقوع ـ [ف] بسامد

– בת' ق. بیشتر اوقات، غالباً
תִּדְלוּק ا.ر. سوخت گیری
תַּדְמִית ا.ث. = שבלונה قالب، نمونه
תַּדְפִּיס ا.ر. چاپ مجدد یا جداگانه
תֶּדֶר „ [چون חֶגֶל] بسامد [ف]
תִּדְרוּךְ „ دادن (دستور عمل یا جزئیات امر بوکیل برای راهنمائی)
תַּדְרִיךְ „ راهنمائی، دستور (بوکیل) ـ دستور دقیق راجع به جزئیات عملیات نظامی
תִּדְרֵךְ ف‌م. [چون פִּרְנֵס] دستور دادن، راهنمائی ك
תֵּה* ا.ر. [תֵּיוֹ] چای، چائی
תָּהָה ف‌ل. [چون רָאָה] مبهوت شدن ـ پشیمان شدن
– תָּהָה עַל קַנְקַנּוֹ שֶׁל מִישֶׁהוּ قابلیت کسیرا سنجیدن، ته وتوی کسیرا در آوردن
תְּהוּ ا.ر. [תָּהֳוּ] بی شکلی ـ هرج ومرج ـ خلاء (*khala'*) ـ ویرانه، بیابان ـ چیز باطل وپوچ || ج תְּהוֹת– [درمقام قید] بیهوده، عبث
– ת' וָבֹהוּ هرج ومرج، هر که هر که ـ [در مقام صفت] ویرانه ودر هم برهم
– אֲנָשִׁים־שֶׁל־ת' مردم بی وجود یا تهی مغز
– עָלָה בַּת' با شکست مواجه شد
תְּהוּדָה ا.ث. پیچش صدا، تموّج یا انعکاس صدا
תָּהוּי ص. [چون בָּדוּק] = מַתְמִיהַ
תְּהוֹם ا.م. لجه، اعماق دریا ـ .: سیل ـ موج ـ هاویه || ج תְּהוֹמוֹת
– "עַד הַת'"=עַד אֵין־סוֹף الی غیر النهایه
– מֵי־ת' آبهای زیر زمینی
תְּהוֹמִי(ת) ص. ژرف، بی انتها
תָּהוּת ا.ث. = חֲרָטָה پشیمانی
תְּהִיָּה „ (۱) השתוממות (۲) תהות
תְּהִלָּה „ (۱) הֲתוּלִים (۲) הוֹלֵלוּת (۳) מִכְשׁוֹל
תְּהִלָּה „ تسبیح، مدح ـ سرود تمجید آمیز، مزمور ـ (موجود مورد) ستایش یا تمجید ـ مایهٔ افتخار ـ شکوه ـ سپاس ـ شهرت، نام || ج תְּהִלּוֹת←תְּהִלִּים
תַּהֲלוּכָה „ دسته، حرکت دسته جمعی (در جشن ها وتظاهرات)

תַּהֲלִיךְ ا.ر. جریان، سیر ـ طرز عمل
תְּהִלִּים „ (کتاب) مزامیر، زبور داود
תַּהְפוּכָה ا.ث. حیله (گری) ـ گردنکشی
תַּהְפוּכָן(־כָנִית) ا. شخص حیله گر یا دمدمی مزاج
תָּו ا.ر. [چون דָּג] نشان~ ـ [مو] 'نت
תּוֹ° ق. =עוֹד; וְיוֹתֵר – וְתוֹ לֹא همین وبس
תּוֹאֵם ص. [چون שׁוֹאֵל] ا.فا. از תָּאַם مناسب ـ برابر، مانند
תּוֹאֲנָה ا.ث. = אֲמַתְלָה بهانه
תּוֹבָלָה „ (وسائط) نقلیه یا بار کشی، حمل ونقل
תּוֹבֵעַ(־בַּעַת) ا. مدعی، خواهان: ת' וְנִתְבָּע || ج תּוֹבְעִים(־עוֹת)
– תּוֹבֵעַ כְּלָלִי دادستان
תּוֹבְעָנִי(ת) ص. متوقع، طلب کننده: מַבָּט תּוֹבְעָנִי نگاه حاکی از توقع
תּוֹבָר ا.ر. [־בַּר] مادگی، گرهِ خفت ـ لیف (تنبان) ـ ج תּוֹבָרוֹת [תּוֹבְ־]
תּוּגָה ا.ث. غصه ـ מַחֲזֵה־ת' تراژدی
תּוֹדָה „ سپاس گزاری، شکر (گزاری)، تشکر: ת' לָאֵל خدا را شکر || اعتراف [شما زیاد
– ת' רַבָּה یا רַב־תּוֹדוֹת خیلی متشکرم، مرحمت
– שִׁיר־ת' مدیحه، قصیده
– בְּת' מֵרֹאשׁ [در پایان نامه] با تشکر قبلی
– תּוֹדוֹת לְ در سایهٔ، از برکتِ [وافکار
תּוֹדָעָה „ حس (خود) آگاهی ـ مجموع احساسات
תּוֹדַעְתִּי(ת) ص. ناشی از حس اگاهی، آگاهانه
תְּוָה [چون צִוָּה] ف‌ل. خط کشیدن || ف‌م. طرح ك
– הִתְוָה ف‌م. [چون הִקְנָה] نشان در (چیزی) گذاشتن ـ رئوس مطالب (چیزی) را یاد داشت ك
תּוֹהֶה ص. [چون רֹאֶה] ا.فا. از תָּהָה مبهوت
תְּוִוי ا.ر. تهیه (طرح)
תְּוָוךְ „ میانجی گری، پا درمیانی ـ دلالی
תְּוָוֹל „ کشیدن سیم خار دار
תּוֹחֶלֶת, תִּחֶלֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] امید یا انتظار ←תקוה
תָּוֵי ا.ر. [תְּוָיוֹ] مسیر || ج תְּוָיִים

תַּוְוִין[־יִן](־יָנִית) ا. متخصص ُنت نویسی ←תָּוו

תָּוִית ا.ث. بر چسب، اتیکت

תָּוֶךְ ا.ر. [תּוֹךְ← ; תּוֹכוֹ, תּוֹכָם] میان، وسط ـ تو، درون، داخل ـ ∴ معنی باطنی، بطون || ج תּוֹכוֹת ـ עַמּוּד הַתָּוֶךְ رکن اصلی، اُس ِ اساس ـ [م‌ا] ستون وسطی

ـ תּוֹכוֹ כְּבָרוֹ←בָּר¹

ـ בְּתוֹךְ ح‌ا. در میان ِ، در وسط ـ (در) توی ِ ـ از میان ِ ـ در ظرف ِ [در این معنی بیشتر תּוֹךְ گفته میشود]: תּוֹךְ שְׁבוּעַיִם

ـ בְּתוֹךְ תּוֹכוֹ با طناً، از ته دل

ـ מִתּוֹךְ از میان ِ ـ از روی ِ: מִת׳ אַהֲבָה

ـ תּוֹךְ כְּדֵי←דַּי

ـ בְּתוֹכְכִי~ [شکل قدیمی ِ בְּתוֹכֵךְ] در میان تو

תּוֹךְ ح‌ا. در ظرف ِ (مدت ِ)← תָּוֶךְ و בְּתוֹךְ

תִּוֵּךְ ف‌ل. [چون דִּבֵּר] میانجی گری ك ـ دلالی ك

תָּוֵךְ ا.ر. [תַּוֵּךְ] ر‌له: اسباب تقویت جریان در رادیو وتلگراف

תּוֹכֵחָה ا.ث. [־כַּחַת; ־כַּחְתּוֹ] سرزنش ـ عقوبت ـ تنبیه || نام چند فصل از تورات که عقابهای آینده (در صورت تخلف از اوامر خدا) در آنها تشریح شده است، لعنت نامه || ج תּוֹכָחוֹת [תּוֹכְ־]

תּוֹכָחָה „ [چون מְלָאכָה] = תּוֹכַחַת

תּוֹכַחַת „ [־כַּחְתִּי] تأدیب، تنبیه ـ نکوهش، توبیخ || ج תּוֹכָחוֹת [תּוֹכְ־] [نکوهش باشد

ـ "אִישׁ תּוֹכָחוֹת" (۱) עַקְשָׁן (۲) کسیکه سزاوار

תּוֹכִי(ת) ص. باطنی

תּוֹכֵן ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] هیأت دان، منجم

תָּוֶן = תָּכֶן

תּוֹלְדָה یا תּוֹלֶדֶת ا.ث. [תּוֹלֶדֶת] ـ ج תּוֹלְדוֹת [תּוֹלְ־] (شرح) متولدات ـ تاریخچهٔ خانواده ـ ∴ چیز طفیلی ـ قضیهٔ فرعی ـ نتیجه (منطقی) ـ [در صیغهٔ ج] تاریخ (تکوین): תּוֹלְדוֹת עַמִּים تاریخ (پیدایش) ملل

תּוֹלְדִי(ת) ص. تاریخی

תּוֹלֶה [چون קוֹנֶה] ا.فا. از תָּלָה

תּוֹלֵל~ ا.ر. [چون עוֹלָם] ستمگر ـ غارتگر

תּוֹלָע „ [תּוֹלַע] کرم: אֲכוֹל־תּוֹלָעִים←אָכוֹל || لباس ارغوان ـ رنگ قرمز || ج תּוֹלָעִים[תּוֹלְעֵי]

תּוֹלֵעָה ا.ث. [תּוֹלַעַת]=תּוֹלָע کرم [برای جمع آن از جمع תּוֹלָע استفاده میشود]

תּוֹלַעְנָה ا.ث. چوب ماهون یا ماغون

תּוֹלַעַת „ [־לַעְתּוֹ]=תּוֹלָע کرم: תּוֹלַעַת מְשִׁי || شته: ת׳ הַגֶּפֶן || ارغوان ـ قرمز [برای جمع آن از جمع תּוֹלָע استفاده میشود]

ـ ת׳ הַגֶּשֶׁם کرم خاکی

ـ ת׳ הַסָּרֶט=שַׁרְשׁוּר

תּוֹלַעְתִּי(ת) ص. کرم مانند

תּוֹלֵשׁ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از תָּלַשׁ

תּוֹם [شکل دیگر ِ תֹּם]

תּוֹמֵךְ ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ←תָּמַךְ نگهدارنده، ∴ نان آور، کفیل خرج

תּוֹסֵס ص. [چون שׁוֹמֵר]←תָּסַס جوش زننده، در حال تخمیر ـ ∴ با حرارت ـ در هیجان

תּוֹסֶפֶת ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] افزایش، اضافه ـ مواد اضافی، ضمیمه، متمم ـ فوق العاده: ת׳ יֹקֶר فوق العاده (بابت) گرانی معیشت

תּוֹסְפְתָן ا.ر. [־תָן] آویزه، ضمیمهٔ اعوَر، آپاندیس

תּוֹעֵב „ [چون שׁוֹאֵל] شخص شریر ومکروه

תּוֹעֵבָה ا.ث. چیز یا شخص مکروه ـ خوراك ناپاك ـ کار زشت ـ [در مقام صفت] ناپسند، غیر قابل قبول

תּוֹעָה „ گمراهی ـ در هم برهمی ـ آزار، مزاحمت

תּוֹעֶה ص. [چون רוֹאֶה] ا.فا. از תָּעָה سرگردان ـ ∴ گمراه

ـ כַּדּוּר ת׳ گلولهٔ بی هدف

תּוֹעֲלִיּוֹת ا.ث. نتایج عملی واخلاقی ←תּוֹעֶלֶת مفرد آن

תּוֹעֶלֶת „ [־עַלְתּוֹ] نتیجه، فایده، منفعت || ج תּוֹעָלוֹת [־עֲ־] یا תּוֹעֲלִיּוֹת

תּוֹעַלְתִּי(ת) ص. سودمند، مفید ـ عملی

תּוֹעַלְתִּיּוּת ا.ث. (اصالت) سودمندی یا مفیدیت

תּוֹעַלְתָן(־תָנִית) ا. کسیکه معتقد به جنبهٔ عملی وسودمند هر چیزی است

תּוֹעַמְלָן [شکل دیگر ِ תַּעְמְלָן]

**תוֹעָפָה** ا.ث. [چون מִלְחָמָה] فراز، بلندی - نیرو، توانائی - ∴ توانگری || ج **תוֹעָפוֹת** [-עֲ-]
- הון תוֹעָפוֹת ثروت هنگفت

☞ بعضی مفرد **תוֹעָפוֹת** را **תוֹעֶפֶת** [چون תִּפְאֶרֶת] گرفته اند

**תוֹף** [شکل دیگر **תֹּף**]

**תוּפִין, תֻּפִּין** ا.ر. [بیشتر در صیغهٔ ج: **תּוּפִינִים**] بیسکویت - کلوچه [حلقه

**תּוֹפֵס** ״ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **תָּפַס** گیرنده - گیره یا

**תּוֹפֶעָה** ا.ث. [چون מְלֶחָמָה] پدیده

**תּוֹפֶסֶת**[1] ״ [چون כּוֹתֶרֶת] بازیِ گرگم بهوا

**תּוֹפֶסֶת**[2] [مؤنثِ **תּוֹפֵס**]

**תּוֹפֵף**[1]←**תָּפַף** [طبال

**תּוֹפֵף**[2] ا.ر. [چون זוֹכֵר] ا.فا. از **תָּפַף** دف زن -

**תּוֹפֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **תָּפַר** دوزنده، درزی (گر)، خیاط = חַיָּט←**תופרת**

**תּוֹפֶרֶת** ا.ث. [چون חוֹתֶנֶת] (زن) زنانه دوز، خیاط لباس زنانه یا بچگانه [نگاه دارنده

**תּוֹפֵשׂ** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **תָּפַשׂ** گیرنده،
- ת' הֶהָגֶה = הגאי - ת' מָשׁוֹט = **משוטאי**

**תּוֹצָאָה** ا.ث. [־צֵאת یا ־צָאֵת] نتیجه - انتها - حومه - ∴ مفرّ، راه نجات - سرچشمه، منبع || ج **תּוֹצָאוֹת** [תּוֹצְ-]
- כְּת' מ... در نتیجهٔ - כְּת' מִכָּךְ با لنتیجه، در نتیجه

**תּוֹצָר** ا.ر. [چون עוֹלָם] = מוּצָר [مصنوع

**תּוֹצֶרֶת** ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] محصول، فراورده،
- ת' בַּיִת (کالای) ساخت میهن
- ת' הָאָרֶץ ות' חוּץ مصنوعات داخلی و خارجی

**תּוֹקֵעַ** ا.ر. [چون שׁוֹלֵחַ]←**תָּקַע** کرنا زن - شیپورزن

**תּוֹקֵף** ״ [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **תָּקַף** حمله کننده، مهاجم

**תּוֹקֶף** = **תְּקֶף**

**תּוֹקְפָן(־פָנִית)** ا. (شخص) مهاجم یا متجاوز

**תּוֹקְפָנוּת** ا.ث. تجاوز، تهاجم

**תּוֹקְפָנִי(ת)** ص. تجاوزکار، مهاجم - تجاوزکارانه

**תּוּר** [امر و مصدر از **תָּר**]

**תּוֹר**[1] ا.ر. نوبت - صف: הִגִּיעַ לְרֹאשׁ הַת' به سر صف رسید || رشتهٔ جواهر یا شدهٔ مروارید - عنوان، سمت - בְּת' به سمتِ - درنقشِ
- ת'־הַזָּהָב عصر طلائی

**תּוֹר**[2]، **תֹּר** ا.ث. (وندرةً ا.ر.) قمری، فاخته

**תּוֹרָה** ا.ث. قانون - شریعت: תּוֹרַת מֹשֶׁה شریعت موسی، تورات || دستور، قاعده - علم: תּוֹרַת הַחַי (علم) جانور شناسی || فن - نظر یا فرضیهٔ علمی، تئوری - رسم
- ת' שֶׁבִּכְתָב; ת' שֶׁבְּעַל־פֶּה←כְּתָב; פֶּה
- סֵפֶר־ת' (طومار دست نوشتهٔ) تورات
- בְּתוֹרַת به سمتِ، به عنوانِ - از لحاظِ

**תּוֹרֵם** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] ا.فا. از **תָּרַם** کسیکه کمك مالی به امور عام المنفعه میکند

**תּוּרְכִי(ת)** ص. ترك، ترکی

**תּוּרְמוֹס** = **תֻּרְמוֹס**

**תּוֹרְמִית** ا.ث. = חֲבוּרָה; קבוצה دسته، گروه

**תּוֹרֶן** = **תֹּרֶן**

**תּוֹרָן(־רָנִית)** ا - ص. (کارمند یا کارگر) نوبت کار

**תּוֹרָנוּת** ا.ث. نوبت کاری

**תּוֹרָנִי(ת)**[1] ص. نوبتی - نوبت کار

**תּוֹרָנִי(ת)**[2] ص. مربوط به تورات - دینی، مذهبی

**תּוֹרֵס** ص. [چون שׁוֹמֵר] حائل، پناه دهنده

**תּוֹרְעָמְנִי(ת)** ص. توأم با غرغر، شکایت آمیز

**תּוֹרְעָנִי(ת)** ص. پر سرو صدا

**תּוֹרֶף** = **תֹּרֶף**

**תּוֹרְפָה** = **תֻּרְפָּה**

**תּוֹרָשָׁה** ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] شباهت نیاگان - برگشت بخوی نیاگان

**תּוֹרַשְׁתִּי(ת)** ص. موروثی: מַחֲלָה תּוֹרַשְׁתִּית

**תּוֹשָׁב**[1][־שַׁב] (־שָׁבֶת) ا. مقیم، ساکن: תּוֹשְׁבֵי חֵיפָה سکنه یا اهالی حیفا || ج ־שָׁבִים (שָׁבוֹת)
- גֵּר־ת' مقیم کشور بیگانه که تابعیت قبول نکرده باشد
- ת' אַרְעִי مقیم موقتی در کشور بیگانه
- ת'־חוּץ مقیم کشوری که پس از مسافرت بخارج بمحل اقامت خود بر میگردد

– אֶבֶן־תּוֹשָׁבֶת سنگ بزرگی که در زمین فرو رفته باشد
תּוֹשָׁב²(־שָׁבֶת) ص. ثابت || ج ־שָׁבִים(שָׁבוֹת)
תּוֹשָׁבֶת¹ ا.ث. [چون כּוֹתֶרֶת] پایه ـ [در هواپیما] اراده ـ [هن] قاعده ـ [در ساختمان] ازاره
תּוֹשָׁבֶת² [مؤنثِ תּוֹשָׁב]
תּוּשִׁיָּה ا.ث. حکمت (عملی وسودمند یا حقیقی و کامل) ـ کار سودمند وموفقیت آمیز ـ هستی = יְשׁוּת
תּוּת ا.ر. توت، تود ـ ת׳־שָׂדֶה, ת׳־גִּנָּה توت فرنگی
תּוֹתָב " [چون עוֹלָם] بوش bush ـ جای فنر
תּוֹתָב° (תּוֹתֶבֶת) ص. کار گذاشته، مصنوعی : שֵׁן תּוֹתֶבֶת || ج תּוֹתָבִים(תּוֹתָבוֹת)
תּוֹתָח ا.ر. [چون אֶזְרָח] توپ: ת׳ נֶגֶד־טַנְקִים توپ ضد تانك ـ תּוֹתַח שָׂדֶה توپ صحرائی
– תּוֹתְחֵי הַשָּׂדֶה آتشبار یا توپخانهٔ صحرائی
– מַכֶּכֶת (לְ)תּוֹתָחִים, אֲרַד־ת׳, בְּרוֹנְזַת־ת׳ مفرغ
תּוֹתְחָן[־חָן](־חָנִית) ا. سرباز آتشبار، توپچی
תּוֹתְחָנוּת ا.ث. علم توپخانه یا آتشبار
תַּזְנִיג ا.ر. مینا ـ لعاب شیشه
תִּזָּה* ا.ث. پایان نامه، تز، رسالهٔ دکترا
תִּזְמָה " جنبش یا انتقال مختصر
תִּזּוֹנָה " (علم) تغذیه
תִּזּוֹנָתִי(ת) ص. مربوط به تغذیه ـ غذائی
(תָּזַז) הֵתֵז ف‌م. [چون הֵסֵב] بریدن ـ دور انداختن
(תְּזָזִית) ا.ث. – רוּחַ ת׳ اضطراب، التهاب ـ دیوانگی
תַּזְכִּיר ا.ر. یاد داشت ـ ת׳ הִתְאַגְּדוּת شرکت نامه
תִּזְכֹּרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] تذکاریه
תַּזְמוֹר ا.ر. قطعه ای که برای ارکستر ساخته میشود
תִּזְמֵר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بشکل ارکستر در آوردن
תִּזְמֹרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] ارکستر
תִּזְמָרְתִּי(ת) ص. مناسب ارکستر
תַּזְנוּת ا.ث. فحشاء، زناکاری
תַּזְקִיף ا.ر. حساب بستانکار یابدهکار
תַּזְקִיק " مایع مقطر، مواد تقطیر شده
תַּזְרִיק * مادهٔ تزریق کردنی
תָּחַב ف‌م. [چون שָׁאַל] فرو کردن
– ת׳ אֶת אַפּוֹ לְעִנְיָנַי (فضولانه) در کارمن دخالت کرد
– נִתְחַב مج. [چون נִשְׁאַל] فرو (کرده) شدن
תַּחְבּוּלָה ا.ث. تدبیر، حیله ـ حسن تدبیر
תַּחְבּוּרָה " ارتباط ـ وسیلهٔ ارتباط: نقلیه وپست وتلگراف ومانند آنها
– מִשְׂרַד הַת׳ وزارت راه
תַּחְבִּיב ا.ر. مشغولیت تفریحی، کار ذوقی hobby
תַּחְבִּיר " ترکیب، نحو (*nahv*)
תַּחְבִּירִי(ת) ص. نحوی، ترکیبی
תִּחְבֵּל ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تدبیر کردن، (چاره) اندیشیدن
תַּחְבְּלָן[־לָן](־לָנִית) ا. شخص با تدبیر ـ حیله گر
תַּחְבְּלָנוּת ا.ث. اعمال ناشی از تدبیر ـ دسیسه کاری
תַּחְבֹּשֶׁת " [چون מִשְׁקֹלֶת] پانسمان، پارچهٔ روی زخم، باند
תַּחֲגָה " جشن واره، فستیوال، جشن هنری همگانی
תָּחוּב (۱) ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از תָּחַב فرو رفته ـ چپانده (۲) ا.ر. [תְּ־]=יְחוּר قلمه || ج תְּחוּבִים
תָּחוּחַ ص. [چون גָּרוּעַ] نرم (شده) ـ خرد شده
תְּחוּלָה ا.ث. تاریخ قابل اجرا شدن (قانون)
תְּחוּם ا.ر. حد، مرز ـ ج. حدود، رسایی، میدان، حوزه، قلمرو، منطقه ـ رشته
– ת׳ שַׁבָּת حدود روز سبت که طبق قوانین فقه تا شعاع دو هزار ذراع از محل سکونت معین شده ودور تر رفتن از آن ممنوع است
תְּחוּם ا.ر. تعیین حدود || קַו הַת׳ خط فاصل
תְּחוּשָׁה ا.ث. احساس، حس ـ درك
תְּחוּשָׁתִי(ת) ص. مربوط به احساس
תַּחְזוּקָה ا.ث. نگهداری (وتعمیر) maintenance
תַּחֲזִית " (۱) پیش بینی: ת׳ מֶזֶג הָאֲוִיר (۲ ـ ف) طیف، بیناب
תַּחֲזֹרֶת " [چون מִשְׁקֹלֶת] چیزی که مجدداً از روی حدس وگمان طبق شکل اول خود ساخته یا تهیه شود
תִּחַח [چون שִׁלַּח]=פּוֹרֵר←(פָּרַר)
– תָּחַח [چون שָׁלַח] = פָּרַר

**תְּחִיבָה** ا.ث. عمل فرو كردن يا كوبيدن يا چپانيدن
**תְּחִיָּה** " بر گشت بزندگی ـ .: تجديد، احياء
– קָם לִת' زنده شد، .: احياء شد
– תְּחִיַּת הַמֵּתִים رستاخيز يا قيامت مردگان
**תחילה; תחילית** = **תְּחִלָּה** الخ
**תְּחִימָה** ا.ث. تعيين حدود
**תחינה; תחיקה** = **תְּחִנָּה** الخ
(תָּחַל) **הִתְחִיל** [چون **הִשְׁאִיל**] ف‌م. شروع ك، آغاز كردن : **הת' לְדַבֵּר** شروع كرد بحرف زدن ‖ ف‌ل. شروع شدن
**תֶּחֶל** ا.ر. [**תַּחְלוֹ**] چاشنی ‖ ج **תְּחָלִים** [**תַּחֲלֵי**]
**תְּחִלָּה** ا.ث. آغاز، ابتدا: **מִת' וְעַד סוֹף** از ابتدا تا انتها ‖ [در مقام ق.] در ابتدا ـ قبلاً
– **בַּת'** ق. در ابتدا ـ قبلا ـ اول، پيش از هر كس
– **לְכַת'** ق. در ابتدا، از اول، باقصد قبلی
– **מִלְּכַת'** ق. از ابتدا، قبلا
**תַּחֲלוּאָה** ا.ث. (ميزان شيوع) بيماری
**תַּחֲלוּאִים** (هج) ا.ر. بيماری = **מַחֲלָה**
**תַּחֲלִיב** ا.ر. مستحلب [چون شيرهٔ بادام]
**תַּחֲלִיף** " بدَل، جانشين
**תְּחִלִּית** ا.ث. پيشوند، پيشاوند prefix
**תַּחֲלֻפֶת** " [چون **מִשְׁקֹלֶת**] عوض [درنگهبانی]
**תָּחַם** ف‌م. [چون **שָׁאַל**] حدود (چيزی را) تعيين ك
– **נִתְחַם** مج. [چون **נִשְׁאַל**] تعيين حدود شدن، محدود شدن
**תַּחְמִיץ** ا.ر. قصيل انبار شده (يا عمل انبار كردن قصيل) در سيلو
**תַּחְמָס** " [چون **עַכְבָּר**] باز، قوش (؟) ـ كوكو (؟)
**תַּחְמֹצֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] اكسيد oxide
**תַּחְמֹשֶׁת** " [" ] مهمات (جنگی)
**תַּחַן** (در سبك شاعرانه) ا.ر. [چون **בַּעַל**] = **תְּחִנָּה**
**תְּחִנָּה** ا.ث. تضرع، استغاثه، مناجات ـ رحمت، بخشش
**תַּחֲנָה** " ايستگاه: **תַּחֲנַת הָרַכֶּבֶת** ‖ مركز، جايگاه: **תַּחֲנַת דֶּלֶק** جايگاه بنزين ‖ اردو گاه
– **תחנה מֶרְכָּזִית** ايستگاه مركزی (اتوبوسها)
– **תַּחֲנַת־כֹּחַ** كارخانهٔ برق
– **תַּחֲנַת מִשְׁטָרָה** كلانتری
**תַּחֲנוּנִים** ا.ر. [مفرد آن كم استعمال است] = **תְּחִנָּה**
**תְּחִפֵּשׂ** ف‌م. [چون **פִּרְנֵס**] تغيير قيافه دادن (به)
– **תְּחִפַּשׂ** مج. [چون **שְׁחֻרַר**] تغيير قيافه داده شدن
**תַּחְפֹּשֶׂת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] لباس وقيافهٔ مبدل
**תַּחֲצָה** " پياده رو خط چين، گذرگاه عرضی
**תְּחִקָּה, תְּחֻקָּה** " قانون گزاری
**תְּחֻקָּתִי(ת)** ص. وابسته به قانون گزاری، تقنينی
**תִּחֵר** ف‌ل. [چون **טִהֵר**] = **הִתְחָרָה** مسابقه دادن (يا گذاشتن)
**תַּחְרָא** ا.ث. [־**רַת**] = **שְׁרִיוֹן** زره ‖ ج ־**רוֹת**
**תַּחֲרָה** " = **קְטָטָה; רִגְּזוּ**
**תַּחֲרוּת** " مسابقه، رقابت = **התחרות**
**תַּחְרִיט** ا.ر. سياه قلم
**תַּחְרִים** (از عربی) " گلابتون ـ برودری
**תַּחַשׁ** " [چون **בַּעַל**] (پوست) قسمی پستاندار دريائی
**תַּחְשִׁיב** " احتساب، محاسبه
**תַּחַת** (۱) ا.ر. [**תַּחְתַּי; תַּחְתֶּיהָ**] زير، پائين (۲) ح‌ا. زيرِ، در زيرِ: **ת' הָעֵץ** ‖ پائينِ، در پايِ: "**תַּחַת הָהָר**" ‖ بجايِ، به عوضِ ـ بخاطرِ، به سببِ (۳) ق. (در) پائين
– **ת' אֲשֶׁר** بعوض اينكه، بخاطری كه
– **מִת'** ل در زيرِ، زير
– **ת' יָדְךָ** در دست خودت، .: در اختيار خودت
**תְּחְתּוּחַ** ا.ر. [چون **תַּפּוּחַ**] تغ تغ
**תַּחְתּוֹן(־תּוֹנָה)** ص. پائينی، زيری، تحتانی: **קוֹמָה תַּחְתּוֹנָה** ‖ .: دنيوی (*don-yavi*)، اين جهانی
– **הַבַּיִת הַתַּחְתּוֹן** ← **בַּיִת**
– **הָעוֹלָם הַתַּחְתּוֹן** طبقهٔ پست وفاسد اجتماع
– **זְרוֹעַ תַּחְתּוֹנָה** ارش، ساعد [موفق نيست
– **יָדוֹ עַל הַתַּחְתּוֹנָה** ادعايش وارد نيست، عقب است،
**תַּחְתּוֹנִיּוֹת** ا.ث. بيماريهای معده وروده
**תַּחְתּוֹנִים** (هج) ا.ر. زير شلواری، شرت
**תַּחְתּוֹנִית** ا.ث. ژوپن، دامن زير
**תִּחְתַּח** ف‌ل. [چون **צִחְצַח**] تغ تغ صدا كردن

**תַּחְתִּי(תַּחְתִּית)** ص. زیری، تحتانی ـ زیر زمینی
– **רַכֶּבֶת תַּחְתִּית** راه آهن زیر زمینی، مترو
– **שְׁאוֹל תַּחְתִּית, ש' תַּחְתִּיָּה** درك اسفل، اسفل السافلین
**תַּחְתִּית** ا.ث. نعلبکی، بشقاب کوچك ـ زیر، پائین:
**בְּת' הָהָר** ‖راه آهن زیر زمینی، مترو
**תִּיאַטְרוֹן = תֵּאַטְרוֹן**
**תִּיבָה = תֵּבָה**
**תִּיג** ف‌م. [چون **קִים**] خط تزئینی در بالای (حرف)
گذاشتن←**תָּג** [**אוֹת מְתֻיֶּגֶת**]
– **תִּיג** مج. [چون **קִים**] با خط تزئینی (**תָּג**) نشان شدن:
**תִּיוּג** ا.ر. گذاردن **תָּג**← یا خط تزئینی در بالای حروف
**תִּיוּל** „ سیمکشی
**תְּיוֹמָה, תְּיוֹמֶת** ° [چون **כְּתֹבֶת**] ا.ث. خواهر دو قولو
**תִּיוֹן** ا.ر. قوری←**קמקום**
**תִּיוּק** „ بایگانی، ضبط
**תִּיוּר** „ سیاحت←**סיור**
**תִּיכוֹן(־כוֹנָה)** ص. میانی، وسطی ـ میانه: **הַמִּזְרָח הַתִּיכוֹן** ‖متوسط: **בֵּית־סֵפֶר תִּיכוֹן** دبیرستان، مدرسهٔ متوسطه
– **הַיָּם הַתִּיכוֹן** دریای مدیترانه، بحر متوسط
**תִּיכוֹנִי(ת)** ص. میانی، وسطی، مرکزی ـ متوسط
**תִּיכֶף = תֵּכֶף**
**תִּיל** ا.ر. [چون **תַּיִשׁ**] سیم: **תִּילֵי טֶלֶגְרָף**
– **ת' דּוֹקְרָנִי** سیم خار دار
– **רֶשֶׁת־ת'** تور سیمی ـ **גָּדֵר ת'** شبکهٔ سیم خاردار
**תִּיל** ف‌م. [چون **קִים**] سیمکشی ك
– **תִּיל** مج. [چون **קִים**] سیمکشی شدن←**מְתֻיָּל**
**תִּימוֹרָה, תְּמוֹרָה** ا.ث. زینت نخلی ‖ج **־רִים**یا **־רוֹת**
**תֵּימָן** „ [جغ] یمن (*yaman*) ـ ا.ر. جنوب
**תֵּימָנִי(ת)** ص ـ ا. یمنی ـ جنوبی
**תִּימְרָה** ا.ث. [**תִּימְרַת**] ستون دود وغیر آن که سر آن مانند سر نخل گسترده میشود ‖ج **תִּימָרוֹת** [**תִּימְ־**]
**תִּינוֹק** ا.ر. بچه (شیر خوار) ـ **תִּינוֹקוֹת** [←**תינקת**]
– **תִּינוֹקוֹת שֶׁל בֵּית רַבָּן** شاگردان دبستان
**תִּינוֹקִי(ת)** ص. بچگانه، کودکانه
**תִּינוֹקִיוּת** ا.ث. رفتار کودکانه

**תִּינֹקֶת** „ [תִּינְקְתִי] ـ ج **־נוֹקוֹת** [مؤنث **תִּינוֹק**]
**תִּיק** (از لفظ یونانی) ا.ر. کیف ـ پوشه ـ پروَنده ـ جلد، محفظه، غلاف ـ ‌.ز (پست) وزارت
– **שַׂר לְלֹא ת'** وزیر مشاور
**תִּיֵּק** ف‌م. [چون **קִיֵּם**] بایگانی ك
– **תִּיֵּק** مج. [چون **קִיֵּם**] بایگانی شدن
**תַּיָּק [תַּיַּק]** (**תַּיֶּקֶת** چون **צַמֶּרֶת**) ا. بایگان، ضباط
**תִּיקוּ°** ا.ر. [بدون اشکال صرفی] وضع مسابقه یا بازی که برد و باختی را برای هیچیك از طرفین نشان ندهد: **הַמִּשְׂחָק נִסְתַּיֵּם בְּתִיקוּ** بازی با برد و باخت مساوی ختم شد (یا نتیجه ای به نفع هیچیك از طرفین نداشت)
**תִּיקִיָּה** ا.ث. جعبهٔ کشودار برای نگهداری پرونده ها
**תִּיקָן** ا.ر. [־קַן] سوسك حمام
**תִּיר°** „ بیداری ـ [درمقام صفت] بیدار
**תַּיָּר [תַּיַּר]** (**תַּיֶּרֶת** چون **צַמֶּרֶת**) ا. سیاح، جهانگرد، توریست
**תִּיֵּר** ف‌ل. [چون **קִיֵּם**] سیاحت ك
**תִּירוֹשׁ** ا.ر. آب انگورِ تازه در خُم کرده
**תַּיָּרוּת** ا.ث. سیاحت، جهانگردی، دستگاه توریستی
**תִּירָס** ا.ر. [־רַס] ذرت (*zorat*)
**תַּיִשׁ** „ [תַּיִשׁ] بز نر ‖ج **תְּיָשִׁים** [תַּיְשֵׁי]←**עֵז** و **תֵּישָׁה**
– **זְקַן־ת'** ریش بزی
**תֵּישָׁה** ا.ث. = **עֵז** بز ماده ←**תַּיִשׁ**
**תֹּךְ** ا.ر. [תֹּכוֹ] ـ ج **תְּכָכִים** [תְּכֵכֵי]=**חָמָס** جور، ستم
– **"אִישׁ תְּכָכִים"** ستمگر، ظالم
**תַּךְ** „ [תַּכּוֹ] بخیه، دوخت ‖ج **תַּכִּים**
**תִּכְבֹּסֶת** ا.ث. [چون **מִשְׂקֹלֶת**] رخت شوئی، لباس شوئی
**(תָּכָה) תָּכָה** مج ـ ف‌ل. [چون **צָוָה**] کوبیده یا مقهور شدن
**תְּכוֹל** ا.ر. = **תְּכֵלֶת**
**תְּכוּלָה** ا.ث. گنجایش، ظرفیت ـ محتویات
**תְּכוֹן** ا.ر. = **תְּכוּנוֹן**
**תְּכוּנָה** ا.ث. صفت، [ف] خاصیت [ج خواص] ـ کیفیت، چگونگی ـ وضع ـ علم هیأت ـ تدارك ـ تدارکات ـ اندوختهٔ سیم وزر یا نفائس~

**תָּכוּף** ص. [چون בָּדוּק] پی در پی ـ تنگ هم قرار گرفته
– **לְעִתִּים תְּכוּפוֹת** یا **תְּכוּפוֹת** ق. زود بزود
**תְּכִי** ا.ر. [תְּכִיוֹ] طوطی || ج **תְּכִיִּים** || **כְּתִ׳** طوطی وار
**תְּכִינָה** ا.ث. = **תִּכְנוּן**
**תְּכִיפָה** „ توالی ـ فوریت ـ دوخت، بخیه
**תְּכִיפוּת** „ توالی، پیوستگی ـ کثرت وقوع، تکرّر
**תְּכָכִים←תֹּךְ**
**תַּכְכָן[־כַן](־כָנִית)** ا. شخص فتنه انگیز
**תַּכְכָנוּת** ا.ث. فتنه انگیزی
**תָּכֹל** ص. [چون פָּחֹל] لاجوردی، آسمانی
**תְּכֶל** (در سبك شاعرانه) ا.ر. [بدون صیغهٔ ج] = **תַּכְלִית**
**תִּכְלָה** ا.ث. کمال ـ حد ـ انتها ـ اندازه ـ هدف، آرزو
**תַּכְלִית** „ انتها، پایان ـ حد، کران ـ کنه (*kon*-h) ـ کمال، منتها درجه ـ کمال مطلوب، هدف
– **בְּתִ׳** ق. مطلقا، کاملاً
– **בַּעַל תִּ׳** شخص عاقبت اندیش و دارای هدف در زندگی
– **בִּלְתִּי־בַעַל־תִּ׳** بی انتها، ابدی ـ برتر از قیاس
**תַּכְלִיתִי(ת)** ص. ناظر به هدف معین ـ عملی
**תַּכְלִיתִיּוּת** ا.ث. توجه به هدف معین یا علت غائی
**תְּכַלְכַּל(־כֶּלֶת)** ص. مایل به آبی || ج **־כְּלִים (כְּלוֹת)**
**תְּכֶלֶת** ا.ث. [תְּכֶלְתּוֹ] رنگ لاجورد ـ جامهٔ لاجورد [ج **בִּגְדֵי תְּ׳**]
**תְּכֶלְתִּי(ת)** ص. لاجوردی، آسمانی
**תָּכַן** ف‌م. [יִתְכֹּן: תּוֹכֵן; תְּכֹן (תְּכָנִי)] ـ م. **תְּכֹן, תָּכוֹן; לִתְכֹּן** آزمودن ـ سنجیدن ـ میزان ك
– **נִתְכַּן** مج. [יִתָּכֵן; נִתְכָּן; הִתָּכֵן (הִתָּכְנִי)] ـ م. **לְהִתָּכֵן** موزون شدن، درست ب (یا شدن) ـ سنجیده شدن ـ [در سوم شخص مفرد آینده] ممکن است، احتمال دارد: **יִתָּכֵן שֶׁהוּא יִבְקַר אֶצְלֵנוּ** [יִתָּכֵן וְ ו יִתָּכֵן כִּי نیز بهمین معنی است] ـ **לֹא יִתָּכֵן** ممکن نیست، نمیشود
– **הֲיִתָּכֵן؟** آیا (چنین چیزی) ممکن است؟ آیا میشود؟
– **תְּכֵן** ف‌م. [چون סְבֵּן] پیمودن، اندازه گیری ك ـ سنجیدن، آزمودن ـ برنامه برای (کاری) تنظیم ك ـ بر قرار کردن
– **תָּכֵן** مج. [چون סָבַן] سنجیده یا شمرده شدن ـ (طبق برنامه) تهیه شدن
**תָּכֶן** ا.ر. [چون כָּתֶל] اندازه ـ حساب ـ محتویات ـ فهرست: **תּ׳ הָעִנְיָנִים** فهرست مندرجات || مفاد، موضوع
**תְּכָנָה** = **תְּכוּנָה**
**תִּכְנוּן** ا.ر. تهیهٔ برنامه ـ طرح
**תָּכְנִיָּה** ا.ث. برنامه (چاپی)
**תָּכְנִית** „ برنامه ـ طرح ـ اندازه (کامل)
**תָּכְנִיתִי(ת)** ص. برنامه دار [تنظیم ك
**תִּכְנֵן** ف‌م ـ ل. [چون עִנְיֵן] برنامه برای (کاری)
– **תְּכֻנַּן** مج. [چون עִנְיָן] دارای برنامه شدن
**←מְתֻכְנָן** || تنظیم یا تهیه شدن
**תכסיס, תכסיסן** = **טכסיס** الخ
**תָּכַף** [چون זָכַר] ف‌ل. پی در پی آمدن || ف‌م. پیوستن ـ پشت سر هم قرار دادن ـ کوك زدن
– **תִּכֵּף** ف‌م. [چون דִּבֵּר] پی در پی قرار دادن ـ مکرر کردن [قرار دادن
– **הִתְכִּיף** ف‌م. [چون הִזְכִּיר] پیوستن ـ پشت سر هم
**תֻּכָּף** ق. فوراً، بیدرنگ [برای تأکید گاهی **תּ׳ וּמִיָּד**]
**תֻּכָּף** ا.ر. [چون דֻּגָּל] = **תְּדִירוּת**
**תַּכְרִיךְ** „ ردا ـ بسته، بقچه ـ طومار
– **תַּכְרִיכִים** کفن
**תַּכְשִׁיט** „ زینت (آلات) ـ جواهر (آلات) ـ بچهٔ تخس و شیطان
**תַּכְשִׁיר** „ مادهٔ حیوانی یا گیاهی که (برای مطالعه وآزمایش) در آزمایشگاه تهیه شود ـ ترکیب داروئی
**תִּכְתֹּבֶת** ا.ث. [چون כְּתֹבֶת] مکاتبه = **הִתְכַּתְּבוּת**
**תַּכְתִּיב** ا.ر. دیکته: مواد دیکته شده
**תֵּל** „ [תִּלּוֹ] تل یا تپه (مصنوعی) ـ توده ـ خرابه، آثار || ج **תִּלִּים**
– **תִּלֵּי תִּלִּים (שֶׁל)** خروارها، هزارها، توده ها
**תָּלָא** ف‌م. [چون קָרָא] = **תָּלָה** بدار آویختن ـ
**←תָּלוּא** ا.مف. [دراسرائیل
**תֵּל־אָבִיב** ا.ث. تل‌آویو: نام بندر وشهر بزرگ
**תֵּל־אָבִיבִי(ת)** ص ـ ا. اهل تل آویو

**תְּלָאָה** ا.ث. مشقت، سختی ـ گرفتاری
**תַּלְאוּבָה, תַּלְאֻבָה** „ سوختگی یا خشکیدگی (زمین) ـ گرمای سوزان
**תְּלַאי** ا.ر. [چون תְּנַאי] دسته ـ قلاب (چوب رخت)
**תִּלְבֹּשֶׁת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] لباس (مخصوص): ת׳ עֶרֶב لباس شب
**תֵּל־גֵּב** ا.ر. سنگر || ج תֵּלֵי־גֵּב
**תַּלְבִּיד** „ تخته چند لا
**תָּלָה** ف‌م. [چون קָנָה] آویزان ك ـ بدار آویختن ـ ‖. نسبت دادن ـ موکول ك
– ת׳ עַצְמוֹ בְּאִילָן גָּדוֹל به شخص مهمی تکیه کرد
– ת׳ בִּטְחוֹנוֹ בֵּאלֹהִים بخدا توکل کرد
– ת׳ אֶת הַקּוֹלָר בְּצַוָּארִי مسئولیت را بگردن من گذاشت، گناه را بگردن من انداخت
– ת׳ עֵינָיו چشم انداخت، نظر افکند
– תָּלִיתִי בּוֹ תִּקְווֹת רַבּוֹת امیدها به او داشتم
– נִתְלָה مج. [چون נִגְלָה] (بدار) آویخته شدن
– יָתֵד לְהִתָּלוֹת בָּהּ شخص مورد اتکاء یا مایهٔ افتخار
– תְּלָה ف‌م. [چون צִוָּה] آویزان ك
**תָּלוּא (תְּלוּאָה)** ص. معلق، بی تکلیف، بیمناك ـ متمایل || ج תְּלוּאִים(־אוֹת)
**תְּלוּדָה** ا.ث. = ילודה

**תָּלוּי** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از תְּלָה آویزان، آویخته ـ معلق ـ دار زده ـ ‖. (وا)بسته، مربوط: "הַכֹּל ת׳ בְּמַזָּל" همه چیز بسته به اقبال است || موکول ـ امیدوار، متکی
– ת׳ וְעוֹמֵד معلق، مشکوك، نامعلوم
**תְּלוּי** ا.ر. بلند کردن (سر) ـ دفع، تعویق
**תָּלוּל** ص. [چون בָּדוּק] تند، دارای شیب زیاد ـ بلند
**תְּלוּל** ا.ر. ریختن تودهٔ خاك گرداگرد گیاه
**תְּלוּלִית** ا.ث. یا **תִּלּוֹן** ا.ر. پشته، تپهٔ کوچك
**תְּלוּם** ا.ر. کردو سازی
**תְּלוּנָה** ا.ث. شکایت، ناله ـ غرغر
**תְּלוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] کشتن کرم یا شتهٔ درختان
**תָּלוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از תָּלַשׁ کنده شده، جدا شده ـ چیده ـ ‖. دور (افتاده)، بی خبر

– ת׳ מִן הַמְּצִיאוּת خیال باف ـ غیرواقعی، خیالی
**תְּלוּשׁ** ا.ر. کوپن، برش
**תְּלוּת** ا.ث. وابستگی، ارتباط
**תֵּל־חָזֶה** ا.ر. سنگر (سرباز) ایستاده || ج תֵּלֵי־ח׳
**תְּלִי** „ [چون גְּדִי] ترکش = אַשְׁפָּה || چوب رخت = קֹלֶב
**תְּלִיָּה** .ث. عمل آویزان ك ـ اعدام بوسیلهٔ دار ـ معلق یا مشکوك گذاردن چیزی
**תְּלִיוֹן** ا.ر. مدالیون ـ آویز، زیور آویخته
**תְּלִילוּת** ا.ث. شیب زیاد، تندی
**תִּלִּים** [جمع תֵּל]
**תַּלְיָן[־יָן](־יָנִית)** ا. دار زن، جلاد ـ ‖. شخص بیرحم
**תַּלְיָנוּת** ا.ث. پیشهٔ متصدی دار (زدن) ـ بیرحمی
**תָּלִישׁ**[1] ا.ر. [چون פָּקִיד] عمل کندن وجمع ك ـ چیز کنده شده
**תָּלִישׁ**[2] ص. [چون בָּהִיר] کنده شدنی، ور آمدنی
**תְּלִישָׁה** ا.ث. عمل کندن یا چیدن یا جمع ك
**תְּלִישׁוּת** „ کنده شدگی ـ کیفیت چیزی که بتوان آنرا کند یا پاره کرد ـ ‖. دوری، دور افتادگی: ת׳ מֵחַיֵּי הַחֶבְרָה
**תַּלְכִּיד** ا.ر. التصاق ذرات وتشکیل جسم واحد
**(תָּלַל) הֻתַּל** ف‌ل. [הֻתַּלְתִּי; הֻתַּל (הֻתְּלָה); יָתֻל; מֻתָּל; הָתֻל (הָתְלִי)] ـ م. לְהָתֵל: הַתַּלְתָּ בִּי مرا مسخره کردی یا فریب دادی
– הוּתַל مج. [چون הוּסַב] فریب داده شدن
**תִּלֵּל** ف‌م. [چون הִלֵּל] دور (درخت را) با خاك بلند کردن
– **תִּלַּל** مج. [יְתֻלַּל; מְתֻלָּל] ـ م. תִּלּוּל ~ : הַגֶּפֶן תִּלְּלָה دور تا دور درخت مو کپهٔ خاك ریختند
**תֶּלֶם** ا.ر. [תַּלְמוֹ] شیار ـ کردو ـ مرز || ج תְּלָמִים [תַּלְמֵי]
– הָלַךְ בַּת׳ در خط مستقیم رفتن، طبق دستور عمل ك
**תִּלֵּם** [چون דִּבֵּר] و **הִתְלִים** [چون הִפְקִיד] ف‌م. شیار دار کردن
**תַּלְמוּד** ا.ر. مطالعه وتحصیل (علم تورات) ـ تلمود: کتاب بزرگ فقهی که حاوی גְּמָרָא← یا تفاسیر מִשְׁנָה← میباشد

– ת׳ לומַר از این آیه چنین استنباط میشود [دینی
– ת׳ תוֹרָה مطالعه و تحصیل علم (تورات) ـ مدرسهٔ
**תַּלְמִיד(־מִידָה)** ا. دانش آموز، شاگرد ـ مرید
– ת׳־חָכָם دانشجو، طلبه ـ دانشمند، عالم
**תַּלְמִית** ا.ث. شیار وکردوی کوچك
**תִּלְנָה** [شکل دیگر ـ **תְּלוּנָה**]
**תְּלַע** ف‌م. [چون שְׁלַח] از کرم پاك ك ـ قرمز کردن ـ قرمز پوش ك
– **תְּלַע** مج. [چون שְׁלַח] از کرم پاك شدن ـ پر از کرم شدن ← **מְתֻלָּע** ‖ قرمز (پوش) شدن
– **נִתְלַע** مج‌ـف‌ل. [چون נִשְׁלַח] کرم گرفتن، کرم خوردن [∴ جوانه زدن
– **הִתְלִיעַ** ف‌ل. [چون הִגְבִּיהַ] تولید کرم ك ـ
**(תַּלְפִּיָּה) תַּלְפִּיוֹת** ا.ث. برجِ اسلحه، اسلحه خانه
**תַּלְקִיט** ا.ر. جوشسنگ، شفتهٔ طبیعی
**תָּלַשׁ** ف‌م. [چون פָּקַד] کندن: ת׳ פְּרִי מִן הָעֵץ [م‌ش. با קָטַף چیدن] ـ کندن [جدا کردن]: ת׳ דַּף מִן הַלּוּחַ ‖ ∴ از جای کندن، بیرون ك
– **נִתְלַשׁ** مج. [چون נִפְקַד] (از جای) کنده شدن
– **תִּלֵּשׁ** [چون דִּבֵּר] = **תָּלַשׁ**
**תְּלָת°** ش. = שָׁלוֹשׁ سه [در ترکیب תְּלַת]:
**תְּלַת־אֵיבָר** سه جمله ای ـ **תְּלַת־אוֹפַן** سه چرخه ـ **תְּלַת־מִישׁוֹר** سه وجهی، سه رویه ـ **תְּלַת־צִבְעִי** سه رنگ ـ **תְּלַת־צְדָדִי** سه جانبه ـ **תְּלַת־צַלְעִי** سه ضلعی، سه بر ـ **תְּלַת־שְׁנָתִי** سه ساله
**תִּלְתוּל** ا.ر. فر = סלסול ‖ عمل فر دادن (مو)
**תַּלְתַּל** „ [־תַּלְתָּה] شاخهٔ آویخته، ∴ موی فر دار یا مجعد ـ تل، پشته ـ توده ‖ ج ־תַּלְתַּלִּים
**תִּלְתֵּל** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] فر دادن = סִלְסֵל
– **תְּלַתַּל** مج. [چون גְּלַגַּל] فر داده شدن ← **מְתֻלְתָּל**
**תִּלְתָּן** ا.ر. [־תַּן] شبدر
**תִּלְתָּנִי(ת)** ص. دارای سه برگچه ـ ∴ سه جزئی
**תַּם** ← (תָּמֵם)
**תָּם (תַּמָּה)** ص. کامل، بی عیب ـ ساده (لوح) ـ بی تزویر ‖ ج תַּמִּים (תַּמּוֹת)
– **כְּתִיבָה תַּמָּה** خوشنویسی، مشق خط

**תֹּם**[1] [در ترکیب תֻּם־] ا.ر. تمامیت، کمال ـ صحت عمل ـ تندرستی ـ سادگی ـ انقضاء [← صیغهٔ جمع آن תְּמִים زیر אוּר]
– **בְּתֹם־לֵבָב, בְּתֹם לֵב** ازروی ساده دلی، بیغرضانه
– **לְפִי תֻמּוֹ** از سادگی خود
**תֹּם**[2] ا.ف. از תָּמַם تمام شدن
**תֶּמֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] شراب پست که از ثفل وهسته های انگور درست شود ـ قسمی سکنجبین
**(תָּמַד) הִתְמִיד** ف‌ل. [چون הִפְקִיד] پشت کار داشتن، ساعی ب [ماندن
– **הֶתְמֵד** مج‌ـف‌ل. [چون הֶקְצֵר] دوام داشتن، ثابت
**תָּמַהּ** ف‌ل. [יִתְמַהּ; תָּמֵהַּ; תְּמַהּ (תִּמְהִי)] ـ م. תָּמוּהַּ, תְּמוּהַּ; לִתְמֹהַּ متحیر شدن [یا شدن
– **הִתְמִיהַּ** ف‌م‌ـ‌ل. [چون הִגְבִּיהַּ] متحیر کردن
**תֶּמַהּ** ا.ر. شگفتی ـ چیز شگفت انگیز ‖ ج תְּמָהִים [תְּמָהַּי]
**תָּמֵהַּ (תְּמֵהָּה)** ص. در شگفت، متعجب ‖ ج תְּמֵהִים (־הוֹת)
– **תָּמֵהַּנִי** یا **תְּמֵהַּנִי** (=תָּמֵהַּ אֲנִי) در حیرتم
**תְּמָהּ** ا.ث. کاملیت، درستی
**תַּמָּה** [مؤنث תָּם]
**תַּמְהַאי** ا.ر. [چون גַּבַּאי] آدم عجیب وغریب
**תַּמְהוֹן** „ [چون זִקְרוֹן] حیرت ـ [مختصر תִּמְהוֹן לֵבָב] پریشانی، آشفتگی
**תִּמְהוֹנִי(ת)** ص. حیرت آور ـ غریب وعجیب
**תָּמוּהַּ** ص. [چون גָּרוּעַ] غریب ـ غیر قابل فهمیدن
**תְּמוּהָה** ا.ث. = פליאה; תמיהה
**תַּמּוּז** ا.ر. تموز: ماه دهم سال از תִּשְׁרִי. دارای ۲۹ روز
**תְּמוּטָה** ا.ث. لغزش ـ فروریختگی ـ اضمحلال
**תָּמוֹל** = אתמול [← שלשום]
**תְּמוּנָה** ا.ث. عکس ـ شکل، صورت، تمثال ـ [هن] تصویر ـ [در اصطلاح نمایش] صحنه، مجلس ـ ∴ شرح
**תְּמוּנוֹן** ا.ر. آلبوم عکس
**תָּמוֹר** „ صعود (دود ومانند آن) ـ طلوع (آفتاب)

**תְּמוּרָה** ا.ث. عوض ـ معادل، بها ـ پاداش ـ تبديل يا تعويض ـ قلب، تقديم وتأخير ـ [د] بدل
– **תְּמוּרַת** ح‌ا. بعوضِ ـ در مقابلِ، در برابرِ
**תַּמּוּת** ا.ث. تماميت، درستى، صحت ـ بى عيبى
**תְּמוּתָה** „ مرگ ومير: **שְׁעוּר ת׳**
– **בֶּן־ת׳** (انسان) فانى
**תִּמְזֹנֶת** „ [چون **מִשְׁקֹלֶת**] مزاج: حالت جسمى يا روانى ـ تركيب
**תַּמְחוּי** ا.ر. سينىِ خانه خانه براى تقسيم خوراك
– **בֵּית־ת׳** محل تقسيم خوراك به بى نوايان
**תַּמְחִיר** ا.ر. تعيينِ نرخ، نرخ بندى
**תַּמְחִירָן[־רַן](־רָנִית)** ا. متخصص نرخ بندى
**תַּמְחִית** ا.ث. = **מְחִית**
**תָּמִיד** (۱) ق. هميشه (۲) ا.ر. [چون **פָּקִיד**] قربانى سوختنى دائمى
– **נֵר ת׳** چراغى كه دائماً در معبد روشن بود ـ [امروزه] چراغى كه در كنيسه هنگام نماز در جلو **אָרוֹן**← روشن ميكنند
– **אַחַת וְלִתָּמִיד** يك دفعه براى هميشه
**תְּמִידוּת** ا.ث. پيوستگى، هميشگى ـ دوام، بقا
– **בְּת׳** ق. هميشه، پيوسته [ششماهه
**תְּמִידִי(ת)** ص. دائمى، هميشگى ـ **סִלְסוּל תמידי** فر
**תְּמִיהָה** ا.ث. حيرت، شگفتى
**תְּמִיהוּת** „ غرابت
**תְּמִיכָה** „ كمك: **ת׳ כַּסְפִּית** ‖ نگهدارى، پشتيبانى
**תָּמִים** ص. [چون **בָּהִיר**] كامل ـ بى عيب ـ تندرست ـ تمام: **שָׁנָה תְּמִימָה** ‖ عادل، درست كار ـ ساده لوح ـ [در مقام اسم] شخص كامل ـ حرف راست ـ درستى ـ [در مقام قيد]: "**הוֹלֵךְ תָּמִים**" آنكه بدرستى سلوك نمايد
– **תְּמִים דֵּעִים, ת׳ דֵּעוֹת** هم عقيده، موافق
**תְּמִים** [جمعِ **תֹּם**]←**אוּרִים** [زير **אוּר**]
**תְּמִימוּת** ا.ث. تماميت ـ درستى ـ سادگى
– **בְּת׳** ق. بدرستى
**תְּמִיסָה** = **תְּמִסָּה**
**תָּמִיר** ص. [چون **בָּהִיר**] كشيده قامت

**תָּמַךְ** [چون **פָּקַד**] ف‌م. گرفتن، نگهداشتن، به (چيزى) متمسك شدن ـ نائل به (چيزى) شدن ‖ ف‌ل. [با **ב**] نگهدارى يا دستگيرى ك (از) ـ تأييد يا تقويت ك، با (چيزى) موافقت ك
– **תָּמַךְ יְתֵדוֹתָיו ב** به... تمسك يا تكيه كرد
– **נִתְמַךְ** مج. [چون **נִפְקַד**] گرفته يا گرفتار شدن ـ نگهدارى يا دستگيرى شدن ـ تكيه ك
**תַּמְלוּג** ا.ر. حق الامتياز
**תַּמְלוּחִית** ا.ث. چيزى كه نمك سود يا در نمك خوابانده شده باشد
**תִּמְלַחַת** „ [چون **מִטְפַּחַת**] محلول نمك
**תַּמְלִיל** ا.ر. (متن) كلماتى كه براى آهنگ (اپرا) ميسازند
**(תָּמַם)תַּם** ف‌ل. [**תַּמּוֹתִי; יִתֹּם וְיִתַּם; תַּם; תֹּם (תִּמִּי)**] ـ م. **תָּמֵם, תָּמוּם; לָתֹם** تمام شدن، به پايان رسيدن ـ منقضى يا سپرى شدن ـ نابود يا تلف شدن ـ كامل شدن
– **תַּם וְלֹא נִשְׁלַם** تمام شد ولى (در جلد يا جلدهاى بعد) ادامه دارد
– **תִּמֵּם** [چون **הִלֵּל**] = **סִיֵּם; הִשְׁלִים**
– **הִתַּמֵּם** ف‌ل. [چون **הִדַּבֵּק**] به درستى رفتار كردن ـ خود را عادل نمودن
– **הֵתֵּם** ف‌م. [چون **הֵסֵב**] تمام ك ـ كامل ك ـ بطور كامل تهيه ك ـ تمام يا برطرف ك
– **הִתְמִים** ف‌م. [چون **הִכְלִיל**] تكميل ك ـ (اخلاقاً) كامل ك
**תְּמָנוֹן** ا.ر. چرتنه، هشت پا يك، اختپوت
**תִּמְנוֹעַ** „ [چون **תַּפּוּחַ**] پيش گيرى: **פְּעֻלּוֹת ת׳** اقدامات براى جلو گيرى از ناخوشى
**תְּמָנִיוֹן** „ جسم هشت وجهى
**תִּמְנָעָה** ا.ث. [چون **מִלְחָמָה**] بنگاه پيشگيرى سل در كودكان مستعد
**תִּמְנָעִי(ת)** ص. پيشگيرى كننده از بيمارى، احتياطى
**תֶּמֶס** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] گدازش ـ تجزيه، فساد
– **הָלַךְ ת׳** پيوسته تحليل رفتن يا لاغر شدن
**תִּמְסָה** ا.ث. محلول [تمساح، نهنگ
**תִּמְסָח** (از عربى) ا.ر. [چون **אִזְרָח**] = **תַּנִּין**

**תַּמְסִיר** „ اطلاعیه ای که برای انتشار به روز نامه میدهند

**תִּמְסֹרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] (۱) (میزان) انتقال حرکت (۲) שִׁדּוּר

**תַּמְצִית** „ شیره ـ .: جوهر، اصل ـ خلاصه

– **דַּם הַת׳** خونی که با فشردن خارج شود ـ .: آخرین کوشش، زورآخر

**תַּמְצִיתִי(ת)** ص. فشرده، مختصر

**תִּמְצֵת** ف‌م. [چون פִּרְנֵס ـ در صیغهٔ اول شخص תִּמְצַתִּי] خلاصه ك، بطور خلاصه یاد داشت ك

– **תֻּמְצַת** مج. [چون שֻׁחְרַר ـ در صیغهٔ اول شخص תֻּמְצַתִּי] خلاصه شدن

**תָּמָר** ا.ر. [چون דָּבָר] خرما ـ نخل

**תֹּמֶר** „ [چون כֹּחַל] نخل ـ .: ستون ـ مترسك

**תִּמֵּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] راست بالا رفتن: הֶעֱשַׁן ת׳

**תִּמָּרָה** ا.ث. [چون נְדָבָה] = תָּמָר

**תַּמְרוּט** ا.ر. لاك الكل [.: تدبیر

**תִּמְרוֹן** (از عربی) „ تمرین = תַּרְגִּיל ‖ مانور ـ

**תַּמְרוּק** [بیشتر بصیغهٔ ج: תַּמְרוּקִים] „ لوازم آرایش چون روغن وكرم وعطریات ـ وسائل تطهیر وتدهین

**תַּמְרוּקִיָּה** ا.ث. فروشگاه لوازم آرایش وعطریات

**תַּמְרוּר** ا.ر. تیر راهنما، نشانگاه [سخت

(**תַּמְרוּר**) **תַּמְרוּרִים** „ تلخی ـ [در مقام قید] به تلخی،

**תִּמְרוּר** „ نصب تیر های راهنما

**תִּמֵּרֵן** ف‌م. [چون עִנֵּיֵן] تمرین دادن ـ مانور دادن

**תַּמְשִׁיחַ** ا.ر. [־שִׁיחוֹ] كتیبه در روی سنگ یا چوب ‖ ج ־שִׁיחִים

**תַּן** „ [چون גַּן] شغال [مؤنث آن = תַּנָּה]

**תֵּן** [امر از فعل נָתַן]

**תְּנַאי** ا.ر. [תְּנָאִי; ־אֲךָ] شرط، قید، ماده: בִּתְנָאִים שָׁוִים با شرایط مساوی ‖ [در صیغهٔ ج] قرار داد مقدماتی عروسی

– **בִּתְנַאי שֶׁ** بشرطی كه، مشروط بر اینكه

– **בִּתְנָאִים קָשִׁים** در شرایط سخت، با اوضاع واحوال دشوار

– **עַל־תְּנַאי** مشروط، موكول ـ **יוֹרֵשׁ עַל־ת׳** ← **יוֹרֵשׁ**

– **כְּנִיעָה לְלֹא תְּנָאִים** تسلیم بلاشرط

**תַּנָּאִים** „ مؤلفین מִשְׁנָה ← [جمع תַּנָּא° معلم]

**תְּנַגְּדוּת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] مقاومت

**תְּנִגּוּן** ا.ر. اجرای آهنگ در ساز های ارکستر

**תִּנְגֵּן** ف‌م. [چون עִנְיֵן] در ساز در آوردن یا اجرا كردن [منعقد كردن

**תָּנָה**[1] ف‌ل. [چون קָנָה] معامله ك، قرار داد

– **הִתְנָה** ف‌م. [چون הִקְנָה] قید وشرط ك، تصریح ك

– **הֻתְנָה** مج. [چون הֻגְלָה] شرط شدن، قید شدن ← **מֻתְנֶה**

**תָּנָה**[2] ف‌م. = שָׁנָה[1] تكرار كردن

– **תְּנָה** [چون צְוָה] ف‌م. بیان ك ‖ ف‌ل. سوگواری بر پا كردن

**תָּנָה**[3] = שָׁנָה[2] .: **תָּנוּ רַבָּנָן** علمای ما چنین آموختند كه...

**תַּנָּה** [مؤنث תַּן] شغال ماده

**תְּנוּאָה** ا.ث. (بهانه برای) مخالفت ودشمنی

**תְּנוּבָה** „ محصول ـ میوه ـ .: دسترنج ـ شركت تعاونی پخش محصولات كشاورزی [در اسرائیل]

**תְּנוּדָה** „ نوسان، تاب ـ .: ترقی وتنزل ـ سرگردانی

**תְּנוּחָה** „ وضع ـ قرار گاه ـ [مو] وضع انگشت

**תְּנוּי** ا.ر. = סִפּוּר نقل، شرح

**תְּנוּךְ** „ نرمه (گوش)

**תְּנוּמָה** ا.ث. چرت، پینكی

**תְּנוּעָה** „ جنبش، حركت، .: نهضت ـ عبور ومرور: **שׁוֹטֵר ת׳** پلیس راهنمائی ‖ [د] صدا vowel

– **ת׳ גְּדוֹלָה** صدای كشیده [چون חִירִיק در סִיר]

– **ת׳ קְטַנָּה** صدای كوتاه [چون סָגוֹל در מֶלֶךְ]

**תְּנוּפָה** ا.ث. عمل جنباندن ـ [در تورات] هدیهٔ "جنباندنی"

– **גַּלְגַּל־ת׳** چرخ طیار

– **מִלְחֶמֶת־ת׳** جنگ تهاجمی، تهاجم [كوره

**תַּנּוּר** ا.ر. بخاری ـ چراغ خوراك پزی، فر ـ تنور

**תַּנּוּרָן[־רַן](־רָנִית)** ا. متصدی كوره [در كارخانه ها]

**תַּנְחוּם** ا.ر. [بیشتر بصیغهٔ ج: תַּנְחוּמִים] تسلیت: **הִבַּעְנוּ אֶת תַּנְחוּמֵינוּ לְמִשְׁפַּחַת הַנִּפְטָר** بخانوادهٔ متوفی تسلیت گفتیم

**תְּנִי** [شکل دیگرِ **תְּנֵאי**]
**תְּנֻיָה** ا.ث. ماده، شرط
**תַּנִּים** (۱) [جمعِ **תַּן**] ـ (۲) = **תַּנִּין**
**תַּנִּין** ا.ر. نهنگ، تمساح ـ [در افسانه] اژدها
**תַּנַ"ךְ** [حروف اختصاریِ **תּוֹרָה, נְבִיאִים, כְּתוּבִים**] کتاب مقدس (یهود)
**תַּנָ"כִּי(ת)** ص. وابسته به **תנ"ך** ـ کتابی، نقلی
**(תְּנַע) הִתְנִיעַ** ف‌م. [چون **הִגְבִּיהַ**] بکار انداختن (ماشین)
ـ **הֻתְנַע** مج. [چون **הֻבְטַח**] حرکت داده شدن، بکار انداخته شدن
**תִּנְפֶּן*** ا.ر. [چون **עִכְבָּר**] ضرب یا طبلی که در موزیك جاز بکار میبرند
**תִּנְפְּנַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] جاز زن ـ دهل زن
**תִּנְשֶׁמֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁמֶרֶת**] (۱) جغد شاخدار (۲) قسمی جانور از تیرهٔ سوسمار که بعضی آنرا همان **זִקִּית→** میدانند
**תְּסִבָּה** " حرکت دوری، گردش، چرخش
**תַּסְבִּיךְ** ا.ر. عقده: **ת' נְחִיתוּת→** || پیچیدگی
**תִּסְבֹּכֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] پیچ، گیر ـ مسئلهٔ غامض
**תְּסוּגָה** " عقب نشینی (عمدی یا اختیاری)
**תָּסוּס** ص. [چون **בָּדוּק**] تخمیر شده، مخمر
**תָּסִיס** (۱) ص. [چون **בָּהִיר**] قابل تخمیر (۲) ا.ر. [چون **פָּקִיד**] = **שמפניה**
**תְּסִיסָה** ا.ث. تخمیر ـ ∴ جوش، خروش، هیجان
**תַּסְכִּית** " نمایش رادیوئی
**תִּסְמֹנֶת** " [چون **מִשְׁקֹלֶת**] مجموع علائم یك بیماری
**תַּסְנִין** ا.ر. مایع تصفیه شده
**תָּסַס** ف‌ل. [چون **פָּקַד**] تخمیر شدن ـ ∴ جوش زدن
ـ **הִתְסִיס** ف‌م. [چون **הִכְלִיל**] تخمیر کردن ـ به هیجان آوردن [ومانند آن
**תֶּסֶס** ا.ر. [چون **כֶּתֶל**] مادهٔ مخمر: خمیر مایه
**תִּסְפֹּרֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] اصلاح (سر)
**תַּסְקוֹף** [بیشتر بصیغهٔ ج: **תַּסְקוֹפִים**] ا.ر. تهمت ـ بهانه

**תִּסְקֹרֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] نمایش انتقادی دارای صحنه های پراکنده از جریانات روز
**תַּסְרִיט** ا.ر. سناریو: طرح فیلم (وصحنه های آن)
**תִּסְרֹקֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] سبك اصلاح (موی سر)
**תְּעֵב** ف‌م. [چون **טָהֵר**] مکروه داشتن ـ دشمن
ـ **תֹּעֵב** مج. [چون **בֹּעֵר**] منفور یا مکروه شدن ←**מְתֹעָב**
ـ **נִתְעַב** مج. [چون **נִשְׁאַל**] منفور یا مکروه شدن
ـ **הִתְעִיב** ف‌ل. [چون **הִשְׁאִיל**] مرتکب کار زشت شدن
**תַּעַב** ا.ر. [چون **בַּעַל**] کار زشت
**תַּעֲבוּרָה** ا.ث. عبور ومرور
**תְּעֵד** ف‌م. [چون **טָהֵר**] مستند بر اسناد ومدارك
ـ **תֹּעֵד** مج. [چون **בֹּעֵר**] مستند شدن، متکی بر اسناد ومدارك شدن ←**מְתֹעָד**
**תָּעָה** ف‌ل. [چون **רָאָה**] سرگردان شدن ـ گمراه یا منحرف شدن ـ تلو تلو خوردن ـ تپیدن
ـ **נִתְעָה** ف‌ل. [چون **נִגְלָה** ـ مؤنث آن **נִתְעֲתָה**] فریب خوردن، اشتباه ـ گمراه شدن ـ گیج خوردن، تلو تلو خوردن
ـ **הִתְעָה** [چون **הִקְנָה** ـ مؤنث آن **הִתְעֲתָה**] ف‌م. سرگردان ـ گمراه ـ گیج || ف‌ل. گمراه شدن
ـ **הָתְעָה** مج. [چون **הָגְלָה** ـ مؤنث آن **הָתְעֲתָה**] گمراه (کرده) شدن
**תְּעוּב** ا.ر. نفرت ـ مکروهیت
**תַּעֲוּגָה** ا.ث. فن تنظیم بالت
**תְּעוּד** ا.ر. ارائهٔ مدارك ـ جمع آوری اسناد
**תְּעוּדָה** ا.ث. گواهی نامه ـ سند، مدرك ـ عادت، سنت ـ قانون ـ حکم، فریضه ـ مأموریت ـ هدف
ـ **זאת לְת' כִּי** بدین وسیله گواهی میشود که
ـ **תְּעוּדַת בֵּגְרוּת** دیپلم یا گواهی نامهٔ دبیرستان
ـ **תְּעוּדַת זֶהוּת** یا **ת' זְהוּי** شناسنامه
**תְּעוּדָתִי(ת)** ص. اسنادی
**תְּעוּל** ا.ر. احداث (شبکه) قنوات ومجاری فاضل آب
**תְּעוּפָה** ا.ث. پرواز

– חֶבְרַת הַת׳ شرکت هواپیمائی
– חֵיל הַת׳ = חֵיל־הָאֲוִיר نیروی هوائی
– שְׂדֵה־ת׳ فرودگاه (هواپیما)
**תְּעוּקָה** ا.ث. فشار ← לַחַץ
– תְּעוּקַת הֶחָזֶה یا ת׳־הַלֵּב حملهٔ قلبی
**תְּעוּרָה** ״ بیداری یا بیدار شدگی
**תְּעִיָּה** ״ سرگردانی
(תָּעַל ۱) **תְּעֵל** ف‌م. [چون טהֵר] قنوات یا مجاری فاضل آب در (محلی) احداث ك
– תְּעַל مج. [چون בְּעַר] دارای مجاری فاضل آب یا قنوات شدن
(תָּעַל ۲) **הִתְעִיל** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] سودمند بودن (برای)، علاج ك
**תְּעָלָה** ۱ ا.ث. قنات ـ آبرو (*abrow*) ـ ترعه، کانال ـ گنداب رو، فاضل آب ـ خندق
**תְּעָלָה** ۲ ״ علاج = רְפוּאָה ‖ التیام
**תַּעֲלוּל** ا.ر. کار بچگانه، شیطنت ـ لا ابالی گری ـ مصیبت
**תַּעֲלוּמָה** ا.ث. امر پوشیده، راز ـ رمز ـ معما
**תְּעָלִית** ״ قنات یا آبرو یا ترعهٔ کوچك
**תַּעֲמוּלָה** ״ تبلیغ: תַּעֲמוּלוֹת מְפְלַגְתִּיוֹת تبلیغات حزبی
**תַּעֲמוּלָתִי(ת)** ص. تبلیغاتی
**תַּעֲמְלָן[־לַן](־לָנִית)** ا. عامل تبلیغات یا تحریکات
**תַּעֲנוּג** ا.ر. عیش، خوشی، لذت ‖ ج ־נוּגוֹת یا ־גִּים
**תַּעֲנִית** ا.ث. ریاضت جسمی یا بدنی ـ روزه = צוֹם
**תַּעֲסוּקָה** ״ ارجاع کار ـ مقدار نسبی مشاغل موجود
**תַּעֲצוּמָה** ״ = כֹּחַ; עָצְמָה
**תַּעֲצֻמֶת** ״ [چون מִשְׁקֹלֶת] سازند استخوانی، دستگاه استخوانی بدن
**תַּעַר** ا.ر. [چون בַּעַל] (۱) تیغ، استره = סַכִּין גִּלּוּחַ (۲) נֶדֶן; נַרְתִּיק
**תַּעֲרֹבֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] مخلوط ـ عمل آمیختن یا ترکیب ك ـ اختلاط وامتزاج ـ ∴ چیز در هم وبرهم
– בֶּן־תַּעֲרוֹבוֹת انسان یا جانور دو رگه
**תַּעֲרוּבָה** ״ = עֵרָבוֹן گرو (*gerow*)، وثیقه
– בֶּן־תַּעֲרוּבוֹת شخص گروی، گروگان

**תַּעֲרוּכָה** ״ نمایش ـ نمایشگاه
**תַּעֲרִיף** (از عربی) ا.ر. تعرفه
**תִּעֵשׂ** ف‌م. [چون טהֵר] صنعتی ك، دارای کارخانه ك
– תֵּעָשׂ مج. [چون בֵּעַר] صنعتی شدن
**תַּעֲשִׂיָּה** ا.ث. صنعت، صناعت، پیشه وهنر: תַּעֲשִׂיוֹת כְּבֵדוֹת صنایع سنگین ‖ ساخت، تهیه
**תַּעֲשְׂיָן[־שִׂיִן](־שִׂנִית)** ا. صاحب کارخانه، اهل صنعت
**תַּעֲשִׂיָתִי(ת)** ص. صنعتی
**תַּעְתּוּעַ** ا.ر. [چون תַּפּוּחַ] فریب، اغفال ـ مسخره
**תַּעְתִּיק** ״ (نمایش) تلفظ به حروف زبان دیگر
**תִּעְתַּע** ف‌م. [چون שִׁעְשַׁע] فریب دادن، گمراه ك
– הִתַּעְתַּע ف‌ل. [چون הִתְגַּעְגַּע] استهزاء کردن [با ב]
**תִּעְתֵּק** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تلفظ (لغتی) را با حروف زبان دیگر نشان دادن
**תֹּף** ا.ر. [תֻּפּוֹ] دایره، دف [در این معنی תֹּף־מְרִיָם نیز گفته میشود] ـ طبل ‖ ج תֻּפִּים
– תֹּף הָאֹזֶן پردهٔ صماخ، طبل گوش
– תֹּף־הַבֶּלֶם کاسه ترمز
**תִּפְאוּר** ״ دکر سازی، آرایش صحنه
**תַּפְאוּרָה** ا.ث. دکر décor: آرایش صحنه
**תַּפְאוּרָן[־רַן](־רָנִית)** ا. متخصص دکر یا صحنه عوض ك
**תִּפְאָרָה** یا **תִּפְאֶרֶת** ا.ث. [־אַרְתּוֹ] شکوه، جلال ـ بزرگی، شرافت، افتخار ـ زیبائی ـ زینت ‖ ج תִּפְאָרוֹת [־אֲ־]
**תַּפּוּז** [مختصر תַּפּוּחַ־זָהָב] ا.ر. پرتقال
**תַּפּוּחַ** ״ [תַּפּוּחִי; ־חָח] سیب ـ ∴ توده ـ تپه ـ برآمدگی ‖ ج תַּפּוּחִים
– ת׳ אָדָם הָרִאשׁוֹן سیب حضرت آدم، جوزك، برآمدگی گلو
– ת׳־אֲדָמָה سیب زمینی ‖ ج תַּפּוּחֵי־א׳
– ת׳־זָהָב ← תַּפּוּז
**תָּפוּחַ** ص. [چون גָּרוּעַ] ا.مف. از תָּפַח باد کرده، متورم ـ گندیده ورطوبت گرفته ـ ضعیف ولاغر شده
**תְּפוּנָה** ا.ث. = פְּקָפוּק; סָפֵק

**תָּפוּס** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **תָּפַס** اشغال شده، گرفته شده، [در تلفن] مشغول - ∴ مستغرق: **תָּפוּס הִרְהוּרִים** مستغرق فکر ‖ [در صیغهٔ مؤنث] به عنف مورد تجاوز واقع شده

**תְּפוּס** ا.ر. دستگیره = **יָדִית** ‖ قاش زین

**תְּפוּסָה** ا.ث. (۱) **תפיסה** (۲) ظرفیت (کشتی)

**תְּפוּצָה** „ انتشار - تیراژ (کتاب یا روز نامه) - پخش، توزیع - پراکندگی - ∴ = **גָּלוּת**

**תְּפוּקָה** „ راندمان، بازده، کارکرد

**תָּפוּשׁ** ص. [چون בָּדוּק] ا.مف. از **תָּפַשׂ** (۱) **תָּפוּס** (۲) پوشیده (شده)، اندوده: "**תָּפוּשׁ זָהָב**" زراندود (۳) مستغرق، فرو رفته

**תָּפֻּז** ص. [چون כָּחֹל] پرتقالی، نارنجی

**תְּפֻזָּרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] کیفیت کالای بی ظرف که روی هم انباشته میشود: **חִטָּה בְּת׳** گندم بی ظرف

**תָּפַח** ف.ل. [چون שָׁלַח] باد کردن - ورآمدن: **הַבָּצֵק ת׳** ‖ متورم شدن - آب افتاده وفاسد شدن - گندیدن [بالا آوردن

- **הִתְפִּיחַ** ف.م. [چون הִזְבִּיחַ] متورم ساختن -

**תֶּפַח** ا.ر. [چون פֶּתַח] (۱) **תפיחה** (۲) چیز باد کرده

**תַּפְטִיר** „ هاگ یا تخم قارچ

**תְּפִי(ת)** ص. طبلی - گردنده

- **אֶקְדָּח תְּפִי** رولور revolver

**תְּפִי** [شکل دیگرِ **טְפִי**]

**תְּפִיחָה** ا.ث. تورَم، ورم

**תְּפִיחוּת** „ باد کردگی، تورم

**תְּפִילָה; תְּפִילִין** = **תְּפִלָּה** الخ [∴ درک

**תְּפִיסָה** ا.ث. اخذ، قبض - تصرف - ضبط - تسخیر

- **תְּפִיסַת הַבַּיִת** اثاثهٔ خانه (پیش از تقسیم به ورثه)

- **תְּפִיסַת־יָד** قبضه - تصرف - تهیهٔ چیزی با دست

- **תְּפִיסַת־עוֹלָם** = **הַשְׁקָפַת־ע׳** ← **השקפה**

**תְּפִיפָה** „ = **הַקָּשָׁה; נקישה**

**תְּפִירָה** „ (۱) دوزندگی، خیاطی: **מְכוֹנַת־ת׳** ماشین دوزندگی، چرخ خیاطی (۲) دوخت

- **תְּפִירַת־יָד** دست دوری

**תְּפִישָׁה** [شکل دیگرِ **תפיסה**]

**תַּפִּית** [شکل دیگرِ **טַפִּיט**]

**תְּפִית** ا.ث. پوست طبل ودایره - دیافرام

**תָּפַל** ف.م. [چون זָכַר] مالیدن، اندودن

- **ת׳ דִּבְרֵי תְּפִלּוּת עָלָיו** از او بدگوئی کرد

- **הִתְפַּל** ف.ل. [چون הִדַּבֵּק] سر سختی یا مخالفت ك

- **הִתְפִּיל** ف.م. [چون הִזְכִּיר] بیمزه ك - بی نمك یا شیرین کردن (آب)

**תָּפֵל**[1] ص. [چون בָּדֵל] بی مزه، بی نمك - ∴ باطل، مزخرف - موهوم: **אֱמוּנוֹת תְּפֵלוֹת** موهومات، خرافات

**תָּפֵל**[2] ا.ر. [**תְּפֵלוֹ**] گل یا ملاط - [ترجمهٔ دیگر] پنبه آب ‖ ج **תְּפֵלִים**

**תִּפְלָה** ا.ث. بیمزگی - ∴ بی مغزی - حماقت - عمل نادرست

**תְּפִלָּה** „ دعا، نماز - مزمور ~ - [مفردِ **תְּפִלִּין**]

- **אֲנִי ת׳** دعا میکنم، انشاء الله

- **בֵּית־ת׳** عبادت گاه، معبد

- **בַּעַל־ת׳** (۱) **חַזָּן** (۲) پیش نماز غیر حرفه ای

**תְּפֵלוּת** „ چیز بیهوده یا زشت

- **דִּבְרֵי ת׳** سخنان بیهوده یا زشت

**תִּפְלוּת** „ بیمزگی، بی نمکی - ∴ پوچی، بطالت

**תַּפְלִיט** ا.ر. مایع ترشح شده [چون عرق بدن]

**תְּפִלִּין**° (هج) ا.ث. نام دو حقهٔ چرمی کوچك که آیات ویژه ای از تورات را روی پوست نوشته توی آن میگذارند ودر روزهای عادی (یعنی نه سبت ونه عید) هنگام نماز با مداد با بند های چرمی باریك به پیشانی وبازوی چپ می بندند

**תִּפְלֻצֶת** „ [چون מִשְׁמֶרֶת] بیم آمیخته با تنفر

**תַּפְנוּק** ا.ر. = **פִּנּוּק; עִנּוּג**

**תָּפַס** ف.م. [چون זָכַר] (۱) گرفتن، دستگیر یا تصرف ك - گیرآوردن - اشغال ك یا گرفتن (جا) - احراز کردن، در دست گرفتن - درك ك

- **נִתְפַּס** مج. [چون נִזְכַּר] گرفته یا دستگیر شدن - تسخیر شدن - ∴ تحت تأثیر قرار گرفتن

– **הִתְפִּיס** פ‌م. [چون **הִזְכִּיר**] گرفتار کردن، موجب گرفتن (چیزی) شدن، دستور توقیف (چیزی را) دادن

**תֶּפֶס** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] حائل، گیره

**תָּפַף** [چون **זָכַר**] و **תּוֹפֵף** [چون **סוֹבֵב**] ف‌ل. نواختن، زدن [با **עַל**]: **תָּפוּף עַל הַתֹּף** دایره یا طبل زدن

**תַּפָּף [תַּפַּף]** (**תַּפָּפִית**) ا. طبل زن ـ جاز زن ـ دایره‌زن

**תֶּפֶף** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] صدای کوس

**תִּפְקֵד** ف‌ل. [چون **פִּרְנֵס**] انجام وظیفه ك

**תִּפְקוּדִי(ת)** ص. وابسته به وظائف اعضاء

**תַּפְקִיד** ا.ر. وظیفه، تکلیف ـ مأموریت، خدمت ـ نقش، رُل ـ دستور [مأموریت رفت

– **נָסַע בְּת׳** برای انجام مأموریت مسافرت کرد، به

**תָּפַר** ف‌م. [چون **זָכַר**] دوختن: **מָה אַתָּה תּוֹפֵר؟** چه میدوزی؟

– **נִתְפַּר** مج. [چون **נִזְכַּר**] دوخته شدن

– **תִּפֵּר** ف‌م. [چون **דִּבֵּר**] دوختن: **ת׳ אֶת הַפָּנָה**

– **הִתְפִּיר** ف‌م. [چون **הִזְכִּיר**] از نو دوختن، پشت رو کردن

– **הֻתְפַּר** مج. [چون **הֻזְכַּר**] از نو دوخته شدن

**תֶּפֶר** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] دوخت ـ بخیه، درز

**תַּפָּר [תַּפַּר]** (**תַּפָּרִית**) ا. دوزندهٔ رویهٔ کفش، روه دوز

**תַּפָּרוּת** ا.ث. رویه دوزی

**תִּפְרַחַת** „ [چون **מִטְפַּחַת**] گل آذین، آرایشِ گل

**תַּפְרִיט** ا.ر. صورت غذا، منو menu

**תַּפְרִיטוֹן** „ فهرست (کتبی) خوراکها، منو

**תַּפְרִישׁ** „ ترشح، تراوش

**תָּפַשׁ** [شکل دیگرِ **תָּפַס**]

**תֶּפֶשׁ** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] = **תְּפִיסָה; אֲחִיזָה**

**תַּפְשׁוּעָה** ا.ث. بزهکاری، مجرمیت

**תְּפָת**[1] ا.ث. [چون **סֹלֶת**] آب دهان = **רֹק**

**תֹּפֶת**[2] ا.ر. [„] نام آتشگاه تاریخی در **הִנֹּם** (دره ای در جنوب اورشلیم) ـ .: دوزخ

**תָּפְתִּי(ת)** ص. دوزخی، جهنمی

**תִּצְבֹּרֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] توده، کلوخه

**תְּצוּגָה** „ نمایش (کالا)

**תְּצוּרָה** „ سازند: وضع یا شکل عمومی [دورگ

**תִּצְלֹבֶת** „ [چون **מִשְׁקֹלֶת**] گیاه پیوندی ـ جانور

**תַּצְלוּם** ا.ر. عکس

**תַּצְלִיל** „ نت های هم آهنگ، هم آهنگی

**תַּצְפִּית** ا.ث. مشاهده ـ دیدبانی

**תִּצְרֹכֶת** „ [چون **מִשְׁקֹלֶת**] مصرف: **ת׳ פְּנִימִית**

**תַּקְבּוּל** ا.ر. وجه دریافتی یا وصولی

**תִּקְבֹּלֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֹלֶת**] ترادف عبارات

**תַּקְדִּים** ا.ر. سابقه ـ **לְלֹא ת׳** بی سابقه

**תְּקוּנָה** ا.ث. اُمید ـ ریسمان، بند

– **אֲנִי ת׳=אֲנִי מְקַוֶּה (מְקֻוָּה)** امیدوارم

– **הַתִּקְוָה** هتیقوا: نام سرود ملی اسرائیل

**תְּקוּמָה** „ قیام، احیاء ـ (تاب) مقاومت

**תִּקּוּן** ا.ر. اصلاح ـ تعمیر ـ .: تهذیب، تزکیه

– **כְּתִקּוּנוֹ=כְּתִקְּנוֹ←תִּקֵּן**

**תְּקוֹעַ** „ [**תְּקוֹעוֹ**] کرنا (وآلات مانند آن) ـ ج **תְּקוֹעוֹת**

**תָּקוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**]←**תָּקַע** کوبیده، فرو رفته ـ .: مستقر

**תְּקוּפָה** ا.ث. مدت ـ دوره ـ روزگار، عصر ـ تحویل سال یا فصل ـ مدار ـ دور، گردش

– **תְּקוּפַת נִיסָן** تحویل زمستان به بهار

**תְּקוּפָתִי(ת)** ص. دوری (*dowri*)، نوبتی

**תָּקִין** ص. [چون **בָּהִיר**] عادی ـ **לֹא ת׳** غیر عادی

**תְּקִינָה** ا.ث. = **תִּקּוּן**

**תְּקִינוּת** „ کیفیت چیز عادی، عادی‌ب

**תְּקִיעָה** „ نواختن کرنا (بطور صاف وکشیده) ـ عمل فرو کردن

– **תְּקִיעַת־כַּף** دست دادن (بمنظور ایجاد اطمینان)

– **תְּקִיעַת סַכִּין בַּגַּב** حملهٔ خائنانه یا ناجوانمردانه

**תָּקִיף** ص. [چون **בָּהִיר**] معتبر، دارای قوت قانونی

**תַּקִּיף (תַּקְפָּה)** ص. نیرومند ـ سخت

**תְּקִיפָה** ا.ث. = **התקפה**

**תַּקִּיפוּת** „ نیرومندی ـ سختی ـ رسوخ

**(תָּקַל ◦) נִתְקַל** ف‌ل. [چون **נִפְקַד**] مواجه یا روبرو شدن: **נִתְקַלְתִּי בְּקֻשְׁיִים רַבִּים** با اشکالات زیادی روبرو شدم ‖ .: بر خوردن، تصادفاً دیدن

- הִתְקִיל ف‌م. [چون הִפְקִיד] دچار لغزش ك
**תַּקָּלָה** ا.ث. سنگ لغزش، مانع - [در زمین شناسی] گسله، جابجا شدگی
**תִּקְלַחַת** „ [چون מִטְפַּחַת] آبتنی بوسیلهٔ دوش
**תַּקְלִיט** ا.ر. صفحه (گرامافون)
**תַּקְלִיטִיָּה** ا.ث. مجموعهٔ صفحات، کلکسیون صفحه
**תָּקַן** ف‌ل. [چون טָמַן] راست شدن - درست شدن
- **תִּקֵּן** ف‌م. [چون סִפֵּן] راست ك - ∴ اصلاح ك - غلط گیری ك - تعمیر کردن - تنظیم ك - مقرر داشتن، معمول ك
- **תֻּקַּן** مج. [چون סֻפַּן] راست شدن - اصلاح شدن - تعمیر شدن - مرتب یا تنظیم شدن - معمول شدن
- **נִתְקַן** ف‌ل. [چون הִתְאַמֵּן] اصلاح یا تعمیر شدن
- **הִתְקִין** ف‌م. [چون הִזְקִין] آماده ك - آراستن، مرتب ك، تنظیم ك - مقرر داشتن، تعیین ك
- **הֻתְקַן** مج. [چون הֻזְמַן] آماده یا تنظیم یا مقرر شدن
**תֶּקֶן** ا.ر. [چون דֶּגֶל] نمونه (قبول شده یا مقرر)، قاعده، میزان، استاندارد standard
- **כְּתִקְנוֹ** بطور صحیح، به نحو شایسته
**תַּקָּנָה** ا.ث. اصلاح - چاره، درمان - دستور، قاعده، [در جمع] مقررات، آئین نامه
**תִּקּוּן** ا.ر. تعیین نمونه و استاندارد - وضع قاعدهٔ کلی
**תַּקָּנוֹן** „ [چون זְכָרוֹן] آئین نامه - اساس نامه
**תִּקְנִי**(ת) ص. مطابق با نمونه یا استاندارد
**תִּקְנֵן** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] استاندارد کردن
- **תֻּקְנַן** مج. [چون שֻׁחְרַר] استاندارد شدن
**תָּקַע** ف‌م. [چون שָׁלַח] نواختن - زدن (دست) - (سیلی یا مشت) زدن - فرو کردن - کوبیدن - آویختن - [در مقام ف‌ل.]: **תָּקַע בַּשּׁוֹפָר** کرنا نواخت
- **ת' אֹהֶל** خیمه زد
- **נִתְקַע** مج. [چون נִשְׁלַח] نواخته شدن - فرو برده یا کوبیده شدن
**תֶּקַע** ا.ر. [چون מִצַּח] صدا یا آواز (کرنا)
**תֶּקַע** „ [چون פֶּתַח] دو شاخه یا سه شاخه (برق)، کلید [م‌ش. با שֶׁקַע]
- **בֵּית־ת'=שֶׁקַע** [معنی دوم]

**תָּקַף** [چون פָּקַד] ف‌م. مورد حمله قرار دادن - مغلوب ك - گرفتن، ربودن ‖ ف‌ل. (زیاده از حد) سخت ب ∴ دچار شدن
- **נִתְקַף** مج. [چون נִפְקַד] مورد حمله قرار گرفتن
- **הִתְקִיף** ف‌م. [چون הִפְקִיד] مورد حمله قرار دادن
- **הֻתְקַף** مج. [چون הֻקְצַר] مورد حمله قرار گرفتن
**תֹּקֶף** ا.ر. [چون כֹּחַ] قوّت، نیرو - اعتبار، قوت قانونی [خود باقی
- **בַּר־ת'** دارای اعتبار یا قوت قانونی، بقوت
- **בְּת' הַמִּשְׁרָה** از لحاظ سمت [تأمین ك
**תִּקְצֵב** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] بودجه (چیزی را)
- **תֻּקְצַב** مج. [چون שֻׁחְרַר] در بودجه گذاشته شدن
**תִּקְצוּב** ا.ر. تعیین یا تخصیص بودجه
**תַּקְצִיב** „ بودجه budget
**תַּקְצִיבִי**(ת) ص. بودجه ای
**תַּקְצִיר** ا.ر. خلاصه
**תָּקָר** „ [چون דֶּגֶל] سوراخ (در لاستیك اتوموبیل)، پنچر (از puncture واژهٔ انگلیسی)
**תִּקְרֹבֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] خوردنی یا آشامیدنی که پیش مهمان بگذارند، وسائل پذیرائی - قربانی
**תִּקְרָה** „ سقف - ∴ اوج، منتها درجه
**תַּקְרִית** „ رویداد، واقعه [ظاهری
**תִּקְשֹׁרֶת** „ [چون מִשְׁקֹלֶת] تزئینات خارجی یا
**תַּקְשִׁיט** ا.ر. لوازم صحنه - دکر décor
**תַּקְשִׁיר** „ آئین نامهٔ کارگزینی یا استخدام
**תִּקְשֹׁרֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] (وسائل) ارتباط
**תִּקְתּוּק** ا.ر. تیك تیك (ساعت) - عمل ماشین ك با ماشین تحریر [ماشین ك
**תִּקְתֵּק** [چون פִּרְנֵס] ف‌ل. تیك تیك ك ‖ ف‌م.
**תֹּר** [شکل دیگر תּוֹר]
**תָּר**[1] [چون קָם[1]] ف‌م. بازدید کردن، پی گردی کردن، سیاحت ك - مورد جاسوسی قرار دادن - طلب ك ‖ ف‌ل. پژوهش ك، غور کردن - (به این سو و آن سو) متمایل یا منحرف شدن
- **הֵתִיר** ف‌م. [چون הֵפִיר] مورد بازدید یا جاسوسی قرار دادن

**תָּר**² [چون چَم] ←**תָּר**¹ سیاحت کننده ـ سیار
**תַּרְבוּעַ** ا.ر. [چون تَفوتَح] تربیع
**תַּרְבוּשׁ** (از عربی) 〃 فینه
**תַּרְבוּת** ا.ث. فرهنگ: **מִשְׂרַד הַחִנּוּךְ וְהַת׳** وزارت فرهنگ ‖ تمدن ـ معرفت ـ پرورش، توسعه ـ اخلاق، رفتار
– **ת׳ רָעָה** بی تربیتی ـ بد اخلاقی
– **יָצָא לְת׳ רָעָה** فاسد شدن ـ مرتد شدن
– **בֶּן־ת׳** (۱) **תרבותי** (۲) **בֵּיתִי**
– **צֶמַח־ת׳** گلی که عمل آورده یا تربیت کرده باشند
**תִּרְבוּת** 〃 تربیت: عمل تربیت ك ـ کشت (میکرب)
**תַּרְבוּתִי(ת)** ص. فرهنگی ـ تربیت شده ـ متمدن
**תַּרְבוּתִיוּת** ا.ث. حالت یا رفتار حاکی از فرهنگ و تمدن
**תַּרְבוּתָן[־תַן](־תָּנִית)** ا. متصدی امور فرهنگی
**תַּרְבִּיךְ** ا.ر. راگو ragout
**תַּרְבִּית** ا.ث. (۱) רְבִית (۲) پرورش، کشت: **ת׳ (שֶׁל) חַיְדַּקִּים**
**תַּרְבֵּץ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] حیاط یا با غچه ـ دارالعلم ~
**תִּרְבֵּת** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تربیت ك ـ رام ك، اهلی ك
– **תְּרֻבַּת** مج. [چون שְׁחֻרַר] تربیت شدن ـ رام یا اهلی شدن ← **מִתְרַבֶּת**
**תָּרֹג** ص. [چون כָּחֹל] لیمویی (رنگ)
**(תָּרַג) הִתְרִיג** ف‌م. [چون הִפְקִיד] روشن ك (در رنگ)
**תִּרְגוּל** ا.ر. عمل تمرین دادن
**תִּרְגוּם** 〃 ترجمه [عمل ترجمه ك]
**תַּרְגּוּם** 〃 ترجمه ـ [معنی ویژه] ترجمهٔ آرامی تورات
**תַּרְגִּיל** 〃 تمرین، مشق
**תַּרְגִּישׁ** 〃 [در روان شناسی] احساس
**תִּרְגֵּל** [چون פִּרְנֵס] ف‌م. تمرین دادن ‖ ف‌ل. تمرین ك، مشق ك
**תִּרְגֻּלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֻלֶת] سلسلهٔ تمرینات
**תִּרְגֵּם** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] ترجمه ك ـ تفسیر کردن
– **תֻּרְגַּם** مج. [چون שֻׁחְרַר] ترجمه شدن
– **נִתְרַגֵּם** ف‌ل. [יִתְרֵ־; מִתְרֵ־; **הִתְרַגֵּם** (־גְּמִי)] ـ م. **לְהִתְרַגֵּם** ترجمه شدن ـ قابل ترجمه ب

**תִּרְגְּמָן[־מַן](־מָנִית)** = מְתַרְגֵּם الخ
**תֶּרֶד** ا.ر. [چون דֶּגֶל] اسفناج
**תַּרְדֵּמָה** ا.ث. خواب سنگین ـ سستی، خدر
**(תָּרָה) הִתְרָה** ف‌ل. [چون הִקְנָה] = הִזְהִיר اخطار کردن
– **הֻתְרָה** مج. [چون הֻגְלָה] مورد اخطار قرار گرفتن
**תִּרְהֻטַּת** ا.ث. [چون מִשְׁקֻלֶת] (یك دست) مبل
**תִּרּוֹג** ا.ر. رنگ لیموئی
**תַּרְוָד** 〃 [־וַד] ملاقه ←**בַּחֲשָׁה** و **מַצָּקֶת** ‖ ج ־וָדוֹת [וְדוֹת] یا ־וָדִים [וְדֵי]
**תְּרוּמָה** ا.ث. هدیه، پیشکشی ـ اعانه ـ کمك، سهم در کمك کردن به امر (عمومی): **תְּרוּמַת עֵט** کمك قلمی ‖ "هدیهٔ افراشتنی": قسمتی از قربانی که کاهن بر بالای دست نگاه میداشت وبخود او اختصاص داده میشد
**תְּרוּמִי(ת)** ص. برگزیده، عالی = נַעֲלֶה; מְצֻיָּן
**תְּרוּעָה** ا.ث. صدای بلند وتیز و لرزش دار [در کرنا ومانند آن] ـ نعره (جنگ) ـ آژیر ـ فریاد (خوشی)
**תְּרוּפָה** 〃 علاج، درمان ـ دارو ←**רְפוּאָה**
**תֵּרוּץ** ا.ر. بهانه، عذر ـ توجیه
**תִּרְזָה** ا.ث. [چون שִׁמְלָה] ـ [گ‌ش] نمدار، زیرفون ـ [ترجمهٔ دیگر] بلوط سبز
**תַּרְחִיץ** ا.ر. آب داروئی برای شستشو lotion
**תַּרְטִיט** 〃 [مو] ارتعاش
**תְּרֵי°** ش. = שְׁנַיִם دو ‖ ـ **ת׳־עֲשַׂר°** = שְׁנֵים־עָשָׂר [دوازده]
**תְּרִיס*** ا.ر. پنجرهٔ کرکره ای، پشت پنجره ای ـ ∴ سپر، حائل
– **בַּלּוּטַת הַת׳** = תְּרִיסְיָה
**תְּרִיסְיָה** ا.ث. غدهٔ درقی
**תְּרֵיסַר°** ا.ر. دوجین ‖ ج **תְּרֵיסָרִים [תְּרֵיסְרֵי]**
**תְּרֵיסָרוֹן** 〃 جسم دوازده وجهی
**תְּרֵיסַרְיוֹן** 〃 دوازدهه، رودهٔ اثناعشر
**תִּרְכֻּבֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֻלֶת] جسم مرکب، ترکیب
**תִּרְכִּיב** ا.ر. تلقیح، مایه کوبی
**תַּרְכּוֹס** 〃 چمدان بزرگ

**תִּרְכָּזוּת** ا.ث. [چون מִשְׁקָלוּת] (درجه) غلظت

**תַּרְכִּיב** ا.ر. سرم serum ـ مایه

**תַּרְכִּיז** " مادهٔ غلیظی که از تبخیر مایع همان ماده بدست می آید: ת׳ שֶׁל חָלָב [= חָלָב מְרֻכָּז] شیر غلیظ، شیر عسلی

**תָּרַם** ف‌ل. [چون פָּקַד] کمك ك، سهم داشتن، شرکت ك ـ اعانه دادن

ـ **נִתְרַם** مج. [چون נִפְקַד] بطور اعانه داده شدن

ـ **הִתְרִים** [چون הִפְקִיד] ف‌م. بدادن اعانه وادار کردن ‖ ف‌ل. کمك دادن

ـ **הֻתְרַם** مج. [چون הֻקְצַר] (۱) بدادن اعانه وادار شدن (۲) **נִתְרַם**

**תָּרְמָה~** ا.ث. = מִרְמָה; תרמית

**תֶּרְמוֹמֶטֶר*** ا.ر. = מַדְחֹם ‖ ج ־מֶטְרִים

**תֶּרְמוֹס*** " = שְׁמַרְחֹם

**תֶּרְמוֹס** " باقلای مصری

**תֶּרְמוֹסְטָט*** " دماپای، آلت تعدیل گرما

**תֶּרְמוֹסְקוֹפ*** " گرمابین، گرمایاب

**תֶּרְמִי(ת)*** ص. گرمائی، مبنی بر گرما یا حرارت

**תַּרְמִיל** ا.ر. کیسه ـ کیف ـ چنته ـ پوکه (فشنگ) ـ [گش] نیام

ـ **ת׳ גַּב** کوله پشتی

**תַּרְמִילוֹן** " کیسه یا کیف کوچك ـ تخمدان (در لوبیا)

**תַּרְמִית** ا.ث. = מִרְמָה فریب ـ מַעֲשֵׂה ת׳ حیله گری

**תִּרְמֵל** ف‌ل. [چون פִּרְנֵס] نیام بستن

ـ **תֻּרְמַל** مج. [چون שֻׁחְרַר] نیام دار شدن

**תֶּרֶן** ا.ر. [چون כֶּתֶל] دگل (کشتی) ـ .: دیلاق

ـ **דֶּגֶל תָּלוּי בַּחֲצִי־הַת׳** پرچم نیمه افراشته

ـ **הוֹרִיד הַדֶּגֶל עַד חֲצִי הַת׳** پرچم را نیمه افراشتن

**תַּרְנְגוֹל** ا.ر. خروس ← תרנגלת

ـ **ת׳־הֹדּוּ** بوقلمون (نر) = תרנהוד

ـ **מִשְׁקַל־ת׳** خروس وزن

**תַּרְנְגוֹלְנִי(ת)** ا. مرغ فروش

**תַּרְנְגֹלֶת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] مرغ (خانگی)، ماکیان ← תרנגול

ـ **ת׳־הֹדּוּ** بوقلمون ماده = תרנהודית

ـ **עַל כַּרְעֵי ת׳** ← כְּרַע

**תַּרְנְהוֹד(תַּרְנְהוֹדִית)** ا. بوقلمون

**תָּרְנִית** ا.ث. چوبی که چرخ جلو ارابه را با چرخ عقب متصل میکند

**(תָּרַס) הִתְרִיס** ف‌ل. [چون הִפְקִיד] مناظره ك ـ مبارزه یا مجاهده ك ـ اعتراض ك

**תַּרְסִים** ا.ر. سم پاشیدنی بر گیاه

**תְּרֵסִית** ا.ث. = רְצוּעָה قیش (*gheysh*)، بند

**(תָּרַע) הִתְרִיעַ** ف‌ل. [چون הִגְבִּיהַּ] شیپور (آژیر) نواختن ـ .: سخت اعتراض ك ـ [با עַל] برحذر کردن یا آگاها نیدن

ـ **הֻתְרַע** مج. [چون הֻבְטַח] [واقع شدن مورد اعتراض سخت

**(תָּרַע°) אִתְרַע°** ف‌ل. =נִשְׁבַּר شکست [تنها در عبارت אִתְרַע מַזָּלוֹ بختش برگشت]

**תַּרְעֵבָה** ا.ث. لاغری بدن در نتیجهٔ نرسیدن بعضی از مواد غذائی ـ دچاری به گرسنگی

**תַּרְעוּמָן(־מָנִית)** ا. [غرغرو کسیکه عادةً غرغر میکند، آدم

**תַּרְעֵלָה** ا.ث. زهر، سم = רַעַל ‖ گیجی، سرگیجه

ـ **שָׁתָה אֶת כּוֹס הַת׳** محنت فراوان کشیدن

**תַּרְעֻמֶת** " [چون מִשְׁקֹלֶת] شکایت نهفته ـ کینه

**תֶּרֶף** ا.ر. [چون כֶּתֶל] قسمت قابل تغییر در اسناد ـ برهنگی، عورت ـ .: نقطهٔ ضعف یا قسمت حساس

**(תָּרַף) הִתְרִיף** [چون הִפְקִיד] ف‌م. نرم ك ‖ ف‌ل. نرم شدن ـ پوسیدن

**תְּרֻפָּה** ا.ث. سستی، ضعف = חֻלְשָׁה

ـ **בֵּית־הַת׳** عورت

ـ **מְקוֹם הַתְּרֻפָּה, נְקֻדַּת הַת׳, צַד הַת׳** جای باز وغیر محفوظ ـ .: نقطهٔ ضعف

**תַּרְפוּת** " بت پرستی

**תְּרָפִים** (هج) ا.ر. [תַּרְפִּי] خدایان خانواده که بشکل آدمی ساخته میشدند وقدماء آنها را بعنوان مستحفظ خانه یا برای تفأل نگاه میداشتند

**תֵּרֵץ°** ف‌م. [چون בֵּרַךְ] توجیه ك، جواب دادن

ـ **תֻּרַץ** مج. [چون בֹּרַךְ] توجیه شدن، توضیح داده شدن

**תַּרְצָן[־צַן](־צָנִית)** ا. کسیکه در توجیه یا دادن پاسخ به سؤالات دشوار مهارت دارد

תַּרְקִיעַ ا.ر. [־קִיעוֹ] تنکه (فلز) ـ ج ־קִיעִים
תַּרְשִׁים „ طرح، نقشهٔ ساده
תַּרְשִׁישׁ „ زبر جد ـ [بعقیدهٔ دیگران] زمرد کبود فام
תִּרְשֹׁמֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] یاد داشت (مشخصات)
תַּרְתֵּי ° = שְׁתַּיִם دو
– ת׳ דְּסָתְרֵי ° دو چیز متضاد، ضدین (*zedeyn*)، ضدان
– ת׳ מַשְׁמָע دارای ایهام، دو پهلو
תִּרְתֵּר ف‌م. [چون פִּרְנֵס] = פִּזֵּר پاشیدن
תַּשׁ←תָּשַׁשׁ
תְּשָׁאָה [شکل دیگرِ תשואה]
תִּשְׁבָּחָה ا.ث. [چون מִלְחָמָה] ستایش، تمجید
תַּשְׁבֵּץ ا.ر. [چون מַסְמֵר] جدول (معمائی)
– כְּתֹנֶת ת׳ پیراهن مطرّز به نقشه پیچازی یا خانه خانه
תִּשְׁבֹּרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] مبحث کسور، حساب کسور
תִּשְׁדֹּרֶת „ [״] گزارش یا دستور بیسیم [در نظام]
(תְּשׁוּאָה) תְּשׁוּאוֹת „ غوغا ـ هلهله، فریاد
תְּשׁוּבָה „ (۱) پاسخ، جواب: בת׳ לְמִכְתָּבְךָ در پاسخ نامهٔ شما (۲) توبه، بازگشت
– בַּעַל ת׳ تائب، توبه کار
– חָזַר בת׳ (یا עָשָׂה ת׳) توبه کرد
תְּשׁוּמָה „ [־מֶת] عمل گذاشتن [دردو اصطلاح زیر]: (۱) תְּשׁוּמַת־יָד وام یا چیز دیگری که در کسب بدست کسی بسپارند (۲) תְּשׁוּמַת־לֵב توجه: לְמִשְׁךְ ת׳־לֵב جلب توجه ك
תִּשְׁוַע ا.ر. [چون תַּפְוַח] (یك) نهم ـ عمل نه برابر کردن، ضرب در ۹
תְּשׁוּעָה ا.ث. نجات، رهائی
תְּשׁוּקָה „ اشتیاق
תְּשׁוּרָה „ پیشکشی، هدیه←מתנה و מִנְחָה
תָּשׁוּשׁ ص. [چون בָּדוּק] = חַלָּשׁ سست، ضعیف
תַּשׁוּת ا.ث. = חֻלְשָׁה سستی
תִּשְׁזֹרֶת „ [چون מִשְׁקֹלֶת] چیز بافته یا بهم پیچیده، [رشته
תַּשְׁחִיק ا.ر. مادهٔ ساییده یا صلایه شده، گرد
תִּשְׁחֹרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] روزگار جوانی ـ سربازگیری یا بیگاری
– בְּנֵי־ת׳ طبقهٔ جوان
תַּשְׁטִיף ا.ر. (داروی) غرغره
תֶּשֵׁי~ [شکل دیگرِ תִּשָּׁה از فعل נָשָׁה[1]]
תְּשִׁיעִי(ת) ص. نهم، نهمی
תְּשִׁיעִית ا.ث. یك نهم
תְּשִׁישׁוּת „ سستی، ضعف = חֻלְשָׁה
תִּשְׁכֹּרֶת „ [چون מִשְׁקֹלֶת] = מַשְׂכֹּרֶת مزد یا مواجب
תִּשְׁלֹבֶת „ [״] مجموع دنده های ماشین یا طرز کار کردن آنها
תַּשְׁלוּם ا.ر. پرداخت ـ تکمیل = השלמה
– אִי־יְכוֹלֶת הַת׳ توقف یا اعسار
– בְּתַשְׁלוּמִים (לְשֵׁעוּרִים یا לְשֵׁעוּרִין °) به اقساط
תַּשְׁמִישׁ „ (۱) שִׁמּוּשׁ (۲) מַכְשִׁיר
– ת׳ הַמִּטָּה آمیزش جنسی، مقاربت
תַּשְׁנוּן „ رپتیسیون، تمرین
תַּשְׁנוּק، ־נִיק „ خفگی، اختناق
תֵּשַׁע ش. نه [در جلو اسم مؤنث]: ת׳ דִּירוֹת [در ترکیب תֵּשַׁע: ת׳־מֵאוֹת نهصد] ←תְּשַׁע
– תֵּשַׁע־עֶשְׂרֵה نوزده [در جلو اسم مؤنث]
תִּשַּׁע ف‌م. [چون שִׁלַּח] نه برابر کردن
– תֵּשַׁע مج. [چون שָׁלַח] نه برابر شدن
תְּשַׁעָה ش. نه [در جلو اسم مذکر]: ת׳ סְפָרִים نه کتاب [در ترکیب תִּשְׁעַת: ת׳ אֲלָפִים نه هزار] ←תֵּשַׁע
– ת׳־עָשָׂר نوزده [در جلو اسم مذکر]
תִּשְׁעִים ش. نود [برای مذکر ومؤنث]: ת׳ שָׁנָה نود سال
תִּשְׁעָתַיִם ق. نه برابر، نه چندان
תִּשְׁפֹּכֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] = שפיכות
תַּשְׁקִיף ا.ر. پیش بینی = תחזית ‖ شرح قبلی (کتاب پیش از انتشار آن)
– מַרְאַת־ת׳ آئینهٔ اتوموبیل
תֶּשֶׁר „ [چون דֶּגֶל] [در سبك های شاعرانه] =תְּשׁוּרָה
תִּשְׁרֵי „ نخستین ماه سال تقویمی یهود: دارای سی روز
תַּשְׁרִיט [شکل دیگرِ תַּסְרִיט]
תִּשְׁרֹרֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] دستگاه عضلاتی

**תָּשַׁשׁ** یا **תַּשׁ** ف‌ل. [چون דָּלַל یا דַּל] سست شدن
– **הֵתֵשׁ** یا **הִתִּישׁ** ف‌م. [چون הֵסֵב یا הִפִּיל] سست ك
**תַּשְׁתִּית** ا.ث. خاكِ زیر، زیر خاك، زیر سازی
**תֵּת** ا.ف. از **נָתַן**: תְּתִי دادن من
**תַּת°** = **תַּחַת** [پیشوند بمعنی "زیر" یا "کمتر از"]
**תַּת־אַדְמִירָל** ا.ر. دریا دار
**תַּחְתָּאָה°** ص. = **תַּחְתּוֹן** زیرین، تحتانی، اسفل
**תַּת־הַכָּרָה** ا.ث. ضمیر نیمه آگاه یا نیمه هشیار
**תַּת־הַכָּרָתִי(ת)** ص. نیمه آگاه
**תַּתּוֹן־הַמֹּחַ** ا.ر. غدهٔ صنوبری || ج **תַּתּוֹנֵי־הַמֹּחַ**
**תְּתוֹרָה** ا.ث. لبه = **שׁוּלַיִם**
**תַּת־יֶדַע** ا.ر. = **תַּת־הַכָּרָה**

**תַּת־יַמִּי(ת)** ص. زیر دریائی
**תַּת־מִבְנֶה** ا.ر. زیر سازی ← **מִבְנֶה**
**תַּת־מֵימִי(ת)** ص. زیر آبی
**תִּתְמַכְּת** ا.ث. [چون מִשְׁקֹלֶת] مجموع شمع ها یا پایه های حائل
**תַּת־מַקְלֵעַ** ا.ر. [چون מַצְנֵחַ] مسلسل سبك
**תַּת־עוֹרִי(ת)** ص. زیر پوستی، تحت الجلدی
**תַּת־קַרְקָעִי(ת)** ص. زیر زمینی، تحت الارضی
**תַּתְרָן(־רָנִית)** ص. فاقد حس بویایی، بی شامه
**תַּתְרָנוּת** ا.ث. فقدان حس شامه یا قوهٔ تشخیص
– **ת׳ פּוֹלִיטִית** فقدان شمّ سیاسی
**תַּת־תּוֹדַעְתִּי(ת)** = **תַּת־הַכָּרָתִי(ת)**

# רָאשֵׁי־תֵּיבוֹת

**ת׳** = **תֹּאַר** – **תַּרְגּוּם**
**ת״א** = **תֵּל־אָבִיב** – **תַּרְגּוּם אוּנְקְלוֹס**
**ת״ב** = **תְּשָׁעָה בְּאָב** – **תַּלְמוּד בַּבְלִי**
**ת״ג** = **תְּנוּעָה גְּדוֹלָה**
**ת.ד.** یا **ת״ד** = **תֵּבַת־דֹּאַר**
**תה״פ** = **תֹּאַר הַפֹּעַל**
**תה״ש** = **תֹּאַר הַשֵּׁם**
**ת״ו** = **תַּם וְנִשְׁלַם**
**תושב״כ** = **תּוֹרָה שֶׁבִּכְתָב**
**ת(ו)שבע״פ** = **תּוֹרָה שֶׁבְּעַל־פֶּה**
**תושלב״ע** = **תַּם וְנִשְׁלַם, שֶׁבַח לָאֵל בּוֹרֵא עוֹלָם**
پایان یافت، آفریدگار جهانرا سپاس
**ת.ז.** = **תְּעוּדַת זֶהוּת**
**ת״ל** = **תְּהִלָּה לָאֵל**
**תַּנַ״ךְ, תַּנַךְ** [← متن فرهنگ]
**תַּנְצֵב״ה** = **תְּהִי נַפְשׁוֹ** (یا **נִשְׁמָתוֹ**) **צְרוּרָה בִּצְרוֹר הַחַיִּים**
**ת״ק** – **תְּנוּעָה קְטַנָּה**

# מִלּוּאִים اضـافـات

[درجلو يك معنى يا اصطلاح يا چيزديگرى كه با يد افزوده شود نشان بعلاوه (+) گذ اشته شده است]

## א

**אָב**¹ – +**אַב־מָזוֹן** مادهٔ غذائى اوليه

**אָבַד** – +**כַּאֲשֶׁר אָבַדְתִּי אָבָדְתִּי** هر چه باداباد

**אָבְדִין**° ا.ر. گمشدگان ـ در گذشتگان: **חֲבָל עַל דְּאָ׳** افسوس از اين ضايعهٔ جبران ناپذير!

**אֲבוֹלוּצְיָה*** ا.ث. تكامل (تدريجى)

**אֲבוֹקָדוֹ*** ا.ر. اوكادو [قسمى ميوهٔ شبيه به گلابى بزرگ] ـ ج **־דוֹת** يا **־דִּים** [؟]

**אַבְחָם** " [چون **קַרְסָל**] كلرى: واحد سنجش گرما || ج **־חָמִים**

**אַבְטָחָה** – +**אַבְטָחוֹת** كار هاى تأمينى

**אֲבִי** [حالت مضاف **אָב**¹]

**אֲבִיוֹנָה** ا.ث. شهوت ـ اشتها

**אֹבֶךְ** +ج **אֲבָכִים**[**אֲבֻכִּי**]

**אֶבֶן־אֶוֶל** ا.ث. سنگ كيلومتر شمار || ج **אַבְנֵי־אוֹל**

**אָבָק** – +**אֲבַק־זֶרַע** [گش] گرده

**אַבְקָן** ا.ر. [**־קוֹן**] پرچم [گش]

**אַגָּן** – +**אַגַּן־הַסַּהַר** كاسهٔ مدوّر ـ .: قرص ماه

**אִגְּרָא**° ا.ر. = **גַּג** [ذلت

– **מֵא׳ רָמָא° לְבֵירָא° עֲמִיקְתָּא°** ازاوج رفعت به‌حضيض

**אַגְרוֹנוֹם*** (**־נוֹמִית**) ا. مهندس كشاورزى

**אַגְרוֹנוֹמְיָה** ا.ث. مهندسى يا اقتصاد كشاورزى

**אַגְרְסִיבִי*(ת)** = **תּוֹקְפָנִי(ת)**

**אִגֶּרֶת** +ج **אִגְּרוֹת**

– **אִגֶּרֶת־שׁוּם** – +گواهى نامهٔ ارزيابى

**אָדָם־הַיַּעַר** ا.ر. اورانگوتانگ || ج **אַדְנֵי־הַיְעָר**

**אֲהוּבָה** ا.ث. محبوبه، معشوقه ← **אָהוּב**

**אוֹבְּיֶקְטִיב*** ا.ر. عدسى دوربين

**אוֹגֵד** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] [د] رابط

**אוֹטוֹאֶמַנְסִיפַּצְיָה*** ا.ث. = **שִׁחְרוּר עַצְמִי** آزادى بدست خود

**אוֹטוֹבּוּס*** ا.ر. اتوبوس

**אוֹטוֹנוֹמְיָה*** ا.ث. استقلال داخلى، خود مختارى

**אוֹטוֹקְרָט*** (**־רָטִית**) ا. فرمانروا ى مطلق

**אַוִּיר** – +**מְגַדְּלִים פּוֹרְחִים בָּא׳** خيالات خام

**אוּלְטִימָטוּם*** ا.ر. اولتيماتوم ← **אַתְרָאָה** [در "اضافات"]

**אוֹסֵף** [چون **שׁוֹמֵר**] ا.فا. از **אָסַף** جمع كننده: **אוֹסֵף בּוּלִים** تمبر جمع كن

**אוֹפּוֹזִיצְיָה*** ا.ث. اقليت (حزبى)

**אוֹפּוֹרְטוּנִיסְט*(נִיסְטִית)** = **סתגלן** الخ

**אוֹפְּרָה*** ا.ث. اپرا || **אוֹפֶרֶטָה*** ا.ث. اپرت

**אוֹצַר בְּלוּם, א׳ בְּלוּס** گنج دانش، دريای علم

**אוֹרְקוֹלִי(ת)** ص. سمعى بصرى

**אָזְלַת־יָד** ا.ث. يا **אֲזַל־יָד** ا.ر. ناتوانى، سستى

**אֹזֶן** – +**עָשָׂה אָזְנַיִם לְדָבָר** چيزى را قابل استفاده يا براى استعمال آماده ك

**אָח**¹ – +: نظير

**אָחוֹר** – +**אֵינוֹ מַבִּיט לְאָ׳** عطف به ماسبق نميكند

**אֲחַשְׁדַּרְפָּן** يا **־פַּן** ا.ر. ساتراپ، والى || ج **־פָּנִים**

**אָטוֹם*** ا.ر. [**אֲ־**] اتم || ج **אֲטוֹמִים**

**אֲטוֹמִי(ת)** ص. اتمى

**אֲטִימוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. علم اشتقاق ـ شناسائى اقسام كلمه

**אַטְלַנְטִי*(ת)** ص. اتلانتيك: **אוֹקְיָנוֹס אטלנטי** اقيانوس اطلس

**אִי**° – +**אִי־נְעִימוּת** ناراحتى || **אִי־סֵדֶר** بى نظمى

**אִי־אֶפְשִׁי** ← **אֶפְשׁ** [در "اضافات"]

**אִיזוֹלַצְיָה*** ا.ث. = **בְּדִידוּת** عايق كارى

**אִיטַלְקִי*(ת)** ص. ايتاليائى

**אִיטַלְקִית** ا.ث. زبان ایتالیائی
**אִינֶרצְיָה*** „ [ف] = כֹּחַ־הַהִתְמָדָה←התמדה
**אֵירוֹנוֹטִיקָה*** „ علم هوا نوردی
**אֵיתָן**² – +אֵיתְנֵי הַטֶּבַע قوای طبیعت
– אֵיתְנֵי עוֹלָם ارکان عالم
**אֶכְמָנִית** ا.ث. توت کوهی، توت جنگلی
**אֶכְפָּן** +[مؤنث آن = אֶכְפָּנִית]
**אֶכְסְטֶרְן*** (־טֶרְנִית) = תלמיד(ה) חיצוני(ת)←חיצוני
**אֶלְגֶּבִישׁ** +ج ־גְּבִישִׁים
ﻫ بمعنی تگرگ یا سنگ آسمانی فقط אֶבֶן אלגביש [ج אַבְנֵי אלגביש] می آید
**אַלְגָּם** +[־גָּמוֹ]
**אַלּוּף־מִשְׁנֶה** +ج אַלּוּפֵי־מ׳
**אַלְמֹג** +[־מָגוֹ]
**אֵלֶם(אִלֶּמֶת)** – +[אִלֶּמֶת با ضمیر אִלַּמְתּוֹ میشود]
**אָמוֹן** +[مؤنث آن = אֲמוֹנָה ولی دیده نشده است]
**אֲמוֹרְטִיזַצְיָה*** ا.ث. استهلاك ←בְּלַאי
**אֶמַנְסִיפַּצְיָה*** „ = שחרור
**אֶן** – +עַד אָן = עַד מָתַי تا کی؟
**אַנְגִינָה*** ا.ث. آنژین
– א׳ פֶּקְטוֹרִיס* = תעוקת החזה←תְּעוּקָה
– אַנְגִינַת הַשְּׁקֵדִים = דַּלֶּקֶת הַש׳←שְׁקֵד
**אַנְדֶּכְס** – +[درمقایسهٔ قیمت ها و امثال آنها] شاخص مقایسه، نمایندهٔ نسبت = מַדָּד
**אַנְדְרוֹלְמוֹסְיָה*** ا.ث. هرج ومرج، بگیر بگیر، دیوان بلخ ـ طاعون
**אֲנוֹנָה*** „ انونا: قسمی میوه شبیه به جوز کلاغ
**אַנְטִיפָּתִי*(ת)** ص. تنفر آور = נִמְאָס الخ
**אַנְטִיפַּתְיָה** ا.ث. تنفر طبیعی
**אֲנָנָס*** ا.ر. آناناس pineapple
**אַנְתְּרוֹפּוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. انسان شناسی
**אַנְתְּרָצִיט*** ا.ر. زغال سنگ خشك یا خالص
**אַסוֹצִיאַצְיָה*** ا.ث. (۱) התחברות; אִגּוּד (۲) تداعی معانی
**אִסִּיִּים** (هج) ا.ر. سینیون: فرقهٔ مذهبی یهود پیش [از میلاد
**אַסִּימִילַצְיָה*** ا.ث. = התבוללות

**אַסְקֻפָּה** „ = מִפְתָּן; סַף¹ آستانه ←נִדְרָס
**אֶפִּיגְרָם*** ا.ر. مضمون یا گفتهٔ موجز || ج ־גְּרָמִים
**אֶפִּיזוֹדָה*** ا.ث. رویداد ضمنی یا جزئی
**אֶפִּילוֹג*** ا.ر. شعر یا نطق در پایان نمایش ـ آخرین بخش داستان
**אֶפֶקְטִיבִי*(ת)** ص. مؤثر ←מַשְׁפִּיעַ; יָעִיל
**אֵפֶשׁ** ا.ر. [چون עֵדֶר] = רָצוֹן میل
– אֵי אֶפְשִׁי میل ندارم، نمی خواهم
**אַפַּתְיָה*** ا.ث. = אדישות
**אַקוּסְטִיקָה*** „ علم اصوات
**אַקְוָרֶל*** ا.ر. نقاشی آبرنگی
**אַקְטוּאָר*(־אָרִית)** ا. آمار گر
**אַקְטִיב*** ا.ر. [در بازرگانی] دارائی
**אֲרֻבָּה** – +אֲרֻבַּת־הָעַיִן کاسهٔ چشم، چشمخانه
**אַרְדִּיכָל** +[مؤنث آن = ־כָּלִית]
**אָרְחֵי־פָּרְחֵי** ° =אוֹרְחִים פּוֹרְחִים←אוֹרֵחַ
**אֲרִיסְטוֹקְרָט*(־רָטִית)** ا. عضو طبقهٔ اشراف
**אֲרִיסְטוֹקְרַטְיָה** ا.ث. (وضع) طبقهٔ اشراف
**אַרְכָּה** „ تمدید مدت، مهلت
**אַרְכִיטֶקְט*** +[مؤنث آن = ־טֶקְטִית]
**אֶרֶץ** – +הָלַךְ בְּדֶרֶךְ כָּל הָאָרֶץ=מֵת; נִפְטַר
**אֶשְׁכּוֹל סוֹכֵךְ** [گش] دیهیم
**אַשְׁכִּית** ا.ث. بیضه بند
**אַשְׁלָגָן** ا.ر. [־גַּן] پوطاسیوم
– נְפְרַת א׳ سولفات دوپطاس
**אַשְׁלָיָה** ا.ث. وعدهٔ اغفال آمیز ـ امید باطل←השליה
**אִשְׁפֵּז** ف‌م. [چون פְּרֵנֵס] جا دادن [در بیمارستان]
**אֶשְׁפִּיז** ا.ر. = אוֹרֵחַ مهمان، تازه وارد
**אַשְׁפָּר** +[مؤنث آن = אַשְׁפֶּרֶת چون אַרְנֶבֶת]
**אַשְׁפַּתּוֹן** ا.ر. زباله دان، ستل یا ظرف آشغال
**אַשְׁפְּתָן[־תַּן](־תָּנִית)** ا. رُفت گر، سپور
**(אֲשֶׁר) מֵאֲשֶׁר** – + تا: זֶה יוֹתֵר מַדָּעִי מאשר אָמָנוּתִי بیشتر علمی است تا صنعتی
**אַתּוּנָה** یا **אֲתוּנָה** ا.ث. [جغ] آتن
**אֶתִּיקָה*** „ علم اخلاق
**אַתְלֵט** +[مؤنث آن =־לֵטִית]

**אִתֵּר** ف‌م. [چون דִּבֵּר] از توسعه (چیزی) جلوگیری ك ـ دریك موضع نگهد اشتن ـ محل (چیزی) راتعیین ك
– **אֶתַּר** مج. [چون אָשַׁר]: **הַסְּפָרִים אֻתְּרוּ** معلوم شد که کتا بها کجاا ست، کتا بها پیدا شد [موضع ماندن
– **הִתְאַתֵּר** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] نفوذ نکردن، دریك
**אַתְרָאָה** ا.ث. اخطاریه ـ [مختصر **א׳ אַחֲרוֹנָה**] اولتیماتوم
**אַתָּת [אַתַּת] (אַתָּתִית)** ا. متخصص مخابرات

## ב

**בָּא**[2] – +**בָּאֵי עוֹלָם** نفوس دنیا، خلق عالم
– **הַבָּאוֹת** وقایع آینده
**בַּבּוֹנָג*** ا.ر. [־נַג] بابونه ‖ ج **בַּבּוֹנָגִים [בַּבּוֹנְגֵי]**
**בַּבְלִי(ת)** ص. بابلی، منسوب بشهر **בָּבֶל**
**בִּבְלִיָּה*** ا.ث. کتاب مقدس
**בִּבְלִיוֹפִיל*(־פִילִית)** ا. کتاب دوست، عاشقِ کتاب
**בֶּגֶד־יָם** ا.ر. مایو: جامهٔ مخصوص آبتنی ‖ ج **בִּגְדֵי־יָם**
**בְּגוֹנְיָה*** ا.ث. گل شیپوری
**בְּגַפּוֹ←גַּף**
**בְּדַי** ا.ر. چیز موهوم، وهم ‖ ج **דִּבְרֵי ב׳**
**בְּדִיל°** ح‌ا. = **לְמַעַן** بخاطرِ
**בְּהֶקְדֵּם** ق. زود، عاجلاً ←**הֶקְדֵּם**
**בְּהִתְאֵם ל←הִתְאֵם**
**בְּוַדַּאי** ق. یقیناً، بدون شك ←**וַדַּאי**
**בּוֹטַחַת** [مؤنثِ **בּוֹטֵחַ**] **(בּוֹטַחְתִּי)** ـ ج **בּוֹטְחוֹת**
**בּוּלְדּוֹג*** ا.ر. بولداگ: قسمی سگ
**בּוּלֶטִין*** + [عبری‌آن **יְדִיעוֹן** است]
**בּוּנְקֶר*** ا.ر. پناهگاه زیر زمینی
**בּוּצִינָא°, בּוֹ־** „ چراغ = **מָאוֹר; נֵר** ‖ ج **־נַיָּא**
– **בּוּצִינָא° קַדִּישָׁא°** چراغ مقدس ـ .: پیشوای روحانی
**בָּז** – +[مانند فعل لازم نیز آمده است: **אַל תָּבוּז לְרֵעֲךָ**] [کردن
**בָּזֶה←זֶה**
**בְּטוּי** – +**כְּלִי ב׳** مخرج تلفظ ـ **נָתַן ב׳ ל** ادا یا اظهار
**בְּטִיחוּת** ا.ث. بیخطری ـ قابل اطمینان ب
**בִּיגוֹנְיָה** یا **בְּגוֹנְיָה*** „ بگونیا [قسمی گل]
**בִּיגְמִיָּה*** „ زندگی با دو همسر
**בִּיוֵּדַע, בִּיוְדָעִים←יוֵּדַע**
**בִּימָה** – +**הַעֲלָה עַל הַב׳** روی صحنه گذاشتن، نمایش دادن
**בַּיִת** – +**בֵּית־אוֹצָר** مخزن ـ خزانه ‖ **בֵּית־בַּעַל** زراعت دیم ‖ **בֵּית־גְּלָעִין** میوهٔ آلوئی، شفت ‖ **בֵּית־וַעַד** میعاد (گاه)، باشگاه ←**מוֹעֲדוֹן** ‖ **בֵּית־הַחֻפְשִׁית** بیمارستان ناخوشی های واگیره دار ‖ **בֵּית־יָד** دستکش ـ دسته ‖ **בֵּית־יוֹצֵר** کوزه گر خانه ـ .: پرورشگاه ‖ **בֵּית־יַעֲקֹב** خاندان یعقوب: بنی اسرائیل ‖ **בֵּית־מִדְרָשׁ לְמוֹרִים** دانش سرا ‖ **בֵּית־רֹאשׁ** باشلق ‖ **בֵּית־שׁוֹק = שׁוֹקִית** [معنی دوم] ـ **בֵּית־שְׁחִי** زیر بغل ‖ **בֵּית־שְׁלָחִים←שָׁלַח**[3] ‖ **בֵּית־תִּינוֹקוֹת** شیرخوارگاه ‖ **בֵּית־תַּפְלָה = בֵּית־כְּנֶסֶת**

☞ لغات مرکب بالا اکثراً طبق دو نمونهٔ زیر جمع بسته میشوند: **בָּתֵּי־בַּעַל – בָּתֵּי־רֹאשׁ**

**בְּכוֹר שׁוֹטֶה** نخست زادهٔ مادر ـ .: آدم دیوانه
**בָּכִיר** ا.ر. [چون **עַכְבָּר**] ماکو
**בְּכִירוּת** ا.ث. ارشدیت ـ قدمت خدمت
**בָּלְבּוֹס*** ا.ر. (۱) پیاز گل (۲) **תַּפּוּחַ־אֲדָמָה**
**בִּלְבֻּלֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֻלֶת**] بی نظمی کامل
**בַּלְדָּר** – +[مؤنث آن = **בַּלְדָּרִית**] – [معنی ویژهٔ آن] پیك سیاسی courier
**בְּלוּעָה** ا.ث. گرداب، ورطه
**בְּלוּשׁ** ا.ر. تحقیق توسط ادارهٔ آگاهی
**בָּלְמוֹס*** „ (آرزوی مفرط تا سرحد) جنون
**בַּלֶּרִינָה*** ا.ث. رقاصهٔ بالت
**בְּמֶהֳרָה←מְהֵרָה**
**בְּמֵיָּחַד←מְיֻחָד**
**בְּמִפְרָשׁ←מִפְרָשׁ**
**בְּמָקוֹם←מָקוֹם**
**בְּמִקְרֶה←מִקְרֶה**
**בֵּן** +ج **בָּנִים [בְּנֵי]**
– **בֶּן־בְּרִית** هم پیمان ـ یهودی ‖ **בֶּן־בַּטִּישׁ←בַּטִּישׁ** ‖ **בֶּן־שִׁיחַ** بته
**בְּנוֹגֵעַ ל←נָגַע**

בַּסּוֹף ← סוֹף

בַּעֲבוּר ← עֲבוּר

בְּעַל כָּרְחוֹ ← כֹּרַח

בְּעוּר חָמֵץ نا بود کردن חמץ ← پیش از رسیدن عید

פֶּסַח ـ ∴ تصفیه

בַּעֲקִיפִין ← עֲקִיפִין

**בְּצִבּוּץ** ا.ر. ظهور (ناگهانی) ـ تراوش

**בְּצוּעַ** — +בַּר־בְּצוּעַ عملی، انجام پذیر، قابل اجرا

**בַּצָּרָת** ‖ ج בְּצָרוֹת +[בַּצָּרוֹת]

**בַּקְטֶרְיוֹלוֹגְיָה*** ا.ث. میکرب شناسی

**בָּקָר** +[مؤنث آن = בַּקָּרִית]

**בְּקֶשֶׁר ל ← קֶשֶׁר**

**בַּר°** — +בַּר־חֲלִיפִין° قابل مبادله، بهادار

**בְּרֵאשִׁית ← רֵאשִׁית**

**בְּרֶגֶל ← רֶגֶל**

**בַּרְוָזוֹן** ا.ر. [چون גְּאוֹן] جوجه اردك

**בַּרְוָזִיָּה** ا.ث. پرورشگاه مرغابی

**בָּרוֹן*** (בָּרוֹנִית) ا. بارن: لقب انگلیسی

**בַּרְזֶל יְצִיקָה** چدن ‖ ב׳־עֲשׂוֹת = פְּלָדָה

**בְּרִיו** (עַל ב׳) ← בְּרִי

**בְּרִיוֹן** +[مؤنث آن = בְּרִיוֹנִית]

**בְּרִיטַנְיָה** ا.ث. برطانی ـ ב׳ הַגְּדוֹלָה برطانی کبیر

**בְּרֵירָה** [شکل دیگر בְּרֵרָה]

**בֶּרֶךְ** — +מֵי בְּרֵכַיִם آبی که تا زانو میرسد

**בַּר־מִצְוָה** +ج בְּנֵי־מ׳

**בְּרִצְינוּת ← רְצִינוּת**

**בְּשׂוּם** ا.ر. عمل معطر کردن ـ خوشبوئی

**בָּשָׂר** — + תַּאֲוַת בְּשָׂרִים گناه جسم: شهوت رانی

**בְּתוֹר ← תּוֹר**

## ג

**גֵּאוֹדֶסְיָה*** ا.ث. مساحی کرهٔ زمین

**גֵּאוֹלוֹג*** (־לוֹגִית) ا. زمین شناس

**גָּאוֹן** +[مؤنث آن = גְּאוֹנִית]

**גֶּבָא** ا.ر. [چون פֶּלָא] حوض یا حفره آب در کوه

**גֶּבֶב** " توده ـ דִּבְרֵי ג׳ سخنان تو خالی وبیهوده

**גָּבָה** — הִגְבִּיהַ — +מַגְבִּיהַ לָשֶׁבֶת حائز مقام رفیع

**גָּבֹהַּ** +[در ترکیب גְּבַהּ چون גְּבַהּ־קוֹמָה بلند قد]

**גְּבוֹן*** ا.ر. میمون دراز دست

**גַּבְרִיאֵל** " جبرئیل

**גָּדוֹל** — +גְּדַל־כֹּחַ نیرومند

**גְּדִי** — +חוּג הַגְּדִי مدار رأس الجدی

**גָּדַר** — +چیدن (خرما)

**גֶּהָץ** (גַּהֲצָת چون צַמֶּרֶת) ا. اطوکش

**גּוֹדֵר** ا.ر. [چون שׁוֹמֵר] چینه ساز، حصار کش

**גּוּף** — +אֲנִי גּוּפִי = אני בעצמי من خودم

**גּוּר**[1] +[مؤنث آن = גּוּרִית یا ־רָה]

**גּוֹר** +[مؤنث آن = גּוֹרָה]

**גָּזִיר** ا.ر. [چون פָּקִיד] کنده (چوب)

(גָּחַל) **הִגָּחֵל** ف‌ل. [چون הִשָּׁאֵיל] تابیدن، افروختن

**גַּחֶלֶת** — +נִכְוָה בְּגַחֶלְתִּי به آتش من سوخت

**גִּינֶקוֹלוֹג*** (־לוֹגִית) ا. متخصص بیماریهای زنانه

**גֶּלֶד** — +גִּלְדֵי שְׁמָן پوست یا گوشت مرغ قیمه شده وسرخ کرده

**גְּלוֹבּוּס*** ا.ر. کره: گوی نقشه دار

**גְּלוֹמָה** ا.ث. [گش] پوشه

**גֶּלָטִינָה*** " ژلاتین

**גְּלִישָׁה** — +פֶּתַח ג׳ [در ماشین] لولهٔ خبر

**גָּלַל** — בִּגְלַל +[با ضمائر = בִּגְלָלִי، ־לָלֶךָ (לָלֵךְ)، ־לָלוֹ (לָלֵהּ)، ־לֵנוּ، ־לֵכֶם (כֶן)، ־לָם (לָלָן)]

**גִּלְמֵד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] تنها وبیکس ك

— **הִתְגַּלְמֵד** ف‌ل. [چون הִתְפַּרְנֵס] تنها وبیکس شدن

**גַּלְמִי(ת)** ص. سنگین، کند ـ خام دست

**גַּלָּשׁ** +[مؤنث آن = גַּלָּשֶׁת چون צַמֶּרֶת]

**גִּמֵּד** ف‌م. [چون דִּבֵּר] کوتاه وکوچك ك ـ جمع ك

**גֶּמֶד** ا.ر. [چون כֶּתֶל] واحد درازا در حدود یك ذراع (אַמָּה) ـ [مختصر עֶצֶם ג׳] زند اسفل

**גַּמָּל** +[مؤنث آن = גַּמָּלִית]

☜ وزن دیگر صیغهٔ مؤنث גַּמָּלֶת است ولی این کلمه را بمعنی "کاروان شتر" آورده اند

**גְּמַר חֲתִימָה טוֹבָה** [جملهٔ نمونه برای تبریك سال نو از بعد از רֹאשׁ הַשָּׁנָה]

– בְּחִינוֹת ג׳ امتحانات نهائی
גְּנֵב – +הַגְנֵב مج. [چون הַקְצֵר] مخفیانه وارد شدن
גְּנֵבָה סִפְרוּתִית انتحال، سرقت ادبی
גְּנֶרְטוֹר* ا.ر. برق زا، دینام
גֶּנֶרָל*(–רָלִית) ا. سرکرده، ژنرال
גַּס – +לִבּוֹ גַּס עָלָיו خیلی با او خودمانی است
גָּפְרָה ا.ث. نمك جوهر گوگرد، سولفات
– גָּפְרַת אַשְׁלָגָן سولفات دو پُطاس
גָּרוּם ص. [چون בָּדוּק] درشت استخوان ـ .: بزرگتر از اندازهٔ عادی
(גָּרַז) נִגְרַז مج ـ ف ل. [چون נִפְקַד] منقطع یا رانده شدن
גָּרַע – +לֹא גָּ מִמֶּנּוּ עַיִן چشم از او بر نمید اشت
גַּרְעִין – +هستهٔ اتم، مغز اتم

## ד

דָּא ° = זֹאת
(דָּבַב) דִּבֵּב ف ل. [چون הִלֵּל] ورّاجی کرد
דִּבָּה – +הֵבִיא דִּבָּתוֹ (רָעָה) از او بدگوئی کرد، چغلیِ او را کرد ـ اورا بهتان زد
דִּבְיוֹנִים (هج) ا.ر. چلغوزه، فضلهٔ کبوتر
דִּבַּשׁ וְחָלָב תַּחַת לְשׁוֹנוֹ زبان چرب ونرمی دارد
– מֵי דְּבַשׁ شهداب، نوشابهٔ انگبینی
דִּנֶּרֶצְיָה* ا.ث. فساد تدریجی یا نژادی
דּוּ* – +דּוּ־אוֹפַן ا.ر. (ارابه) دو چرخه ‖ ج ־אוֹפַנִּים ‖ דּוּ־אוֹפַנִּי ص. دو چرخه: دارای دو چرخ ‖ דּוּ־אֵיבָרִי ص. دو جمله ای ‖ דּוּ־טוּרִי ص. دوطرف دکمه خور ‖ דּוּ־מַתְכָּתִי ص. مبنی بر اصل دو فلزی کردن پول ‖ דּוּ־סְטְרִי ص. دو طرفه: רְחוֹב דּוּ־סִ׳ ‖ דּוּ־פְּסִיגִי ص. دو لپه: צֶמַח דּוּ־פִּ׳
דָּוֶה – +נִדְוֶה ف ل. [چون נִגְלָה] بیمار یا بیحال شدن
דּוֹקֵר ص. [چون שׁוֹמֵר] ←דָּקַר سوراخ کننده ـ .: تیر کشنده: כְּאֵב דִּ׳
דּוּקְרָב +ج דּוּקְרָבוֹת
דֹּחַס ا.ر. [چون בַּעַל] درد ناخن، داخس
דִּיבִיזְיָה یا דִּיבִּיזְיָה* ا.ث. لشکر
דִּידִי, דִּידָךְ ° الخ = שֶׁלִּי, שֶׁלְּךָ الخ [خودم
– לְדִידִי تا آنجا که مربوط بمن است، از سهم
דִּילֶטוֹר*(–טוֹרִית) ا. سخن چین، بدگو ←מלשין
דִּילֶטוֹרְיָה ا.ث. = מלשינות
דִּילֶטַנְט*(–טַנְטִית) = חוֹבְבָן الخ [بطریق اولی
דִּין – +אֵינוֹ דִּין שֶׁ آیا چنین نتیجه گرفته نمیشود که؟
דִּיפֶרֶנְצִיָלִי*(ת) ص. تفاضلی
– חֶשְׁבּוֹן דִּיפֶרֶנְצִיָלִי حساب فاضله
דַּלְדֵּל – +הִדַּלְדֵּל ف ل. [יִדַּל־; מְדַלֵּל־; הִדַּלְדֵּל (־דְּלִי)] ـ م. לְהִדַּלְדֵּל فقیر شدن ـ ول شدن ـ لغ ب
דִּלְקַמָּן ←לְקַמָּן [عصبانی
דָּם – +בְּדָם קַר با خونسردی وتعمد، بدون حالت
– תַּפּוּחַ־דָּם پرتقال توقرمز
דִּמּוֹרְלִיזַצְיָה* ا.ث. تضعیف (یا ضعیف شدن) روحیه
דַּמֶּשֶׂק ״ دمشق – דַּמַּשְׂקִי(ת) ص ـ ا. دمشقی
דָּנְיָה* یا דָּנְמַרְק* ״ دانمارك
דָּנָן ° = זֶה
דִּסֶּרְטַצְיָה* یا דִּיסֶּרְ־ ا.ث. پایان نامه، رسالهٔ دکترا
דַּעַת – +עָמַד עַל דַּעְתּוֹ در عقیدهٔ خود پا فشاری کرد
דָּפַן ف م. [چون טָמַן] چپاندن ـ .: در فشار گذاشتن
דָּקָדָה* ا.ث. دهه ـ مدت ده ساله
דִּקְדֵּק – +דִּקְדֵּק مج. [چون גִּלְגֵּל] مورد دقت واقع شدن ←מְדֻקְדָּק ‖ بدقت وارسی شدن
דֶּקֶן +[مؤنث آن = דֶּקְנִית]
דַּרְבָּנִית ا.ث. گلِ زبان در قفا، گل زبان پس قفا
דֵּרַג – +דִּרַג مج. [چون בֵּרַךְ] پله پله شدن ـ درجه بندی شدن
– הִתְדַּרֵג ف ل. [چون הִתְבָּרֵךְ] درجه بندی شدن ـ ترفیع رتبه گرفتن
– הִדְרִיג ف م. [چون הִפְקִיד] درجه بندی ك ـ پله پله ك ـ بتدریج انجام دادن
– הֻדְרַג مج. [چون הֻזְכַּר] درجه بندی شدن
דַּרְעוֹן ا.ر. [چون אַפְרוֹחַ] پلگان متحرك
דָּרְיָוֶשׁ ا.ر. داریوش ـ دارا
דֶּרֶךְ אֶרֶץ – + آمیزش جنسی
דַּרְכְּמוֹן* ا.ر. درهم ـ واحد پول یونان ‖ ج ־מוֹנִים یا ־נוֹת

# ה

**הָאֱטִים** ←**אָטַם**

**הָאֱלֹהִים** ←**אלהים**

**הַאֲמָרָה** ا.ث. تمجيد، ستايش

**הֶאֱסְפוּת** „ (۱) הקהלות (۲) شفا (يافتگی)

– **האספותו אֶל אֲבוֹתָיו** در گذشت او

**הַאֲרָכָה** – +**הַאֲרַכַּת לָשׁוֹן** بد گوئی ـ [م!] زبان درازی

**הֲבָאָה** – +**הֲבָאַת שָׁלוֹם** اصلاح : آشتی دادن

**הִבְכִּירָה** ←**בְּכֵר**

**הֶבֶל** – +**הַבְלֵי שָׁוְא** موهومات، خرافات

**הָבְנִית** ا.ث. لاستيك گوگرد زده يا آپارات شده

**הֶנָּאֲלוּת** „ (۱) رهائی (۲) آلودگی

**הַנְדָּשָׁה** „ پر كردن چيزی تالب

**הֲגִינוּת** „ شايستگی ـ درستی

**הַגְלָדָה** „ انعقاد ـ انجماد

**הַגְלָיָה** „ تبعيد، جلای وطن

**הַגְמָשָׁה** „ عمل نرم‌كردن يا مرتجع ساختن

**הֶגְנָזוּת** „ پوشيدگی، اختفاء

**הֶגְשֵׁם** ا.ر. تحقق

**הִדְהֲמוּת** ا.ث. حيرت، بهت

**הָדוּק** ص. [چون **אָבוּד**] بهم بسته ـ محكم

**הַדַּיִת**←**דַּיִת**

**הַדְמָמָה** ا.ث. ايجاد سكوت يا وقفه

**הוֹגֶן** [شكل ديگر **הָגֵן**]

**הוּחַל**←**חָלַל**

**הוֹמוֹנִים*** ا.ر. كلمه ای كه از حيث تلفظ با كلمهٔ ديگر يكسان ولی از حيث معنی با آن متفاوت است

**הוֹנָקָה** ا.ث. شير دادن با پستان

**הִוָּצְרוּת** „ پيدايش، تكوين

**הוֹקוֹס־פּוֹקוֹס*** ا.ر. چشم بندی، حقه بازی

**הוֹרָקָה** ا.ث. رنگ زنی برنگ سبز ـ سبز شدگی

**הִזְדַּהֲמוּת** „ چركی، آلودگی

**הַזָּזָה** „ عمل تكان دادن ـ انتقال

**הַזְרָמָה** „ توليد جريان ـ ريزش

**הַחְלָמָה** – +نقاهت

**הֶחְלָקוּת** ا.ث. شقاق، اختلاف ـ تقسيم

**הֶחְשְׁבוּת** „ محسوب شدگی

**הַחְשָׁדָה** „ توليد سوء ظن (در بارهٔ كسی)

**הֶחְשְׁדוּת** „ مورد سوء ظن قرار گرفتن، اتهام

**הֵחֵת**←**חָתַת**

**הִטָּהֲרוּת** ا.ث. پاك شدگی ـ :. تهذيب

**הִטַּלְטֵל**←**טִלְטֵל**

**הִטַּפֵּשׁ**←**טִפֵּשׁ**

**הַיְמָנָה** ا.ث. تمايل به (حزب) دست راست

**הֵינִיקָה** [شكل ديگر **הניקה**←**יָנַק**]

**הִיסְטֶרְיָה*** ا.ث. ابراز احساسات شديد وبی مورد

**הִיֵּרָרְכִיָּה*** „ سلسلهٔ مراتب (روحانيون)

**הֵכְאַב**←**כְּאַב**

**הֵכְבַּד**←**כָּבֵד**[1]

**הִכַּבְּדוּת** ا.ث. حرمت

**הַכְהָיָה** „ عمل تيره‌كـ تيره شدگی

**הִכָּוּוּת** „ سوخته شدگی، سوختگی

**הֶכְחֵשׁ** ا.ر. انكار، تكذيب ـ نفی

**הִכָּנְסוּת** ا.ث. ورود، دخول [گذاری

**הַכְנָסִי(ת)** ص. در آمد دار، دارای ارزش سرمايه

**הֶכְרֵחַ** – +**מִן הַהכרח** ناچار، اضطرارا

**הֵכְרַח**←**(כְּרַח)**

**הִכָּרְתוּת** ا.ث. بريده شدگی ـ عقد (پيمان)

**הֵכְשֵׁר**←**כְּשֵׁר**

**הַלָּז** = **הַהוּא** يا **הַהִיא** آن

**הֲלָךְ־רוּחַ** ا.ر. حالت دماغی يا روحی، خلق || ج **הֲלָכִי־רוּחַ**

**הֲלָךְ־נֶפֶשׁ** +ج **הֲלָכִי־נֶפֶשׁ**

**הָלַל** – +**הֵלַל** مج. [**יְהַלֵּל; מְהַלֵּל**] ـ م. **הֵלוּל**~ ستوده شدن ـ سزاوار ستايش ب ←**מְהֻלָּל** || مشهور شدن

**הַלְעָבָה** ا.ث. = **לִגְלוּג**

**הַמְאָסָה** „ توليد منفوريت

**הִמָּאֲסוּת** „ خواری، منفوريت

**הִמּוּר** ا.ر. شرط بندی

**הִמָּלְטוּת** ا.ث. رهائی

**הִמְּעַכּוּת** ״ له شدگی، مچالگی
**הִמֵּר** ف‌ل. [چون דִּבֵּר] شرط بندی ك
**הִמְּרָה ← מָרָה**
**הַמְרָכָה** – + הַמְּרַכַּת הַלֵּב بزدلی، ترسوئی
**הֶמְשֵׁךְ ← מָשַׁךְ**
**הַמְשָׁלָה** ا.ث. تشبیه ـ اعطای اقتدار
**הַמְתָּקָה** – + הַמְתָּקַת סוֹד توطئه
**הִנָּעוּת** ا.ث. ابتلا از طریق سرایت
**הִנֵּה** +☜ הִנֵּה با ضمائر متصل نیز می آید چون הִנְנִי، הִנָּךְ الخ
– הִנְנִי [در حال مکث הִנֵּנִי] حاضر! حاضرم! لبیك!
**הֲנָחַת** ا.ر. عمل پیاده ك یا بخشکی آوردن
**הֵנִיא ← (נוּא)**
**הִנָּפְשׁוּת** ا.ث. استراحت
**הִנָּקְמוּת** ״ کینه جوئی، انتقام
**הֶסְכֵּם** و **הֶסְמֵךְ** ← (סָכַם) و סָמַךְ
**הַסְּנִי(ת)** ص. دودل ـ ناشی از بی ارادگی
**הַסָּעָה** ا.ث. انتقال ـ حرکت
**הֶסֵּק** ا.ر. (۱) הַסָּקָה (۲) نتیجه
**הֶסֵּק ← נָסַק**
**הַסְרָחָה** ا.ث. تولید عفونت [کار گران
**הִסְתַּדְּרוּת** – +[در اسرائیل] فدراسیون یا اتحادیهٔ
**הִסְתַּוּוּת** ا.ث. تغییر قیافه، استتار [הָעוֹרְקִים
**הִסְתַּיְּדוּת** ״ تبدیل به آهك ـ تحجر ـ تصلب: הִסְ־
**הִסְתַּמֵּר ← סָמַר**
**הִסְתַּפְּרֵד ← סִפְּרֵד**
**הִסְתַּקְּרְנוּת** ا.ث. (پیدایش حس) کنجکاوی
**הִסְתַּר ← סָתַר**
**הִסְתָּרֵג ← סָרַג**
**הֶעָטְפוּת** ا.ث. سست شدگی، سستی، بیحالی
**הֶעְלֵם** – + בְּהֹ׳ אֶחָד یکجا، با هم، در یك وهله
**הֶעָנוּת** ا.ث. قبول، موافقت
**הֲעָפָה** ״ عمل پرواز دادن || הֲעָפַת עַיִן = הֲרָף עַיִן
**הַעְצָמָה** ״ تقویت ـ با عظمت ك [در مقام اسم]
**הַפְגָּזָה** ״ گلوله با ران یا بمبا ران، زیرآتش گرفتن [م ش. با **הפצצה**]

**הֲפָגָה** ا.ر. انتشار، تبلیغ
**הַפְכְפָּכָנוּת، הַפַּכְפָּכוּת** ا.ث. تلوّن مزاج
**הֲפְסֵד** – +יָצָא הֶפְסֵדוֹ בִּשְׂכָרוֹ سودش زیانش را جبران کرد
**הִפְעֲמוּת** ا.ث. یا הִפְּ־רוּחַ تکان (قلب)، هیجان یا اضطراب ناگهانی
**הַפְצָעָה** ״ نفوذ، حلول ـ طلوع
**הַפְקָדָה** ״ تودیع: سپردن ـ تعیین، نصب ـ تکلیف: کاردرسی درخانه
**הֲפָחָה** ا.ر. [چون הֲכָרָחָה] تلاشی، تجزیه، انحلال
**הִצְטַחֵק ← צָחַק** [در ״اضافات״]
**הִצְטַיֵּר ← צִיֵּר** [در ״اضافات״]
**הֲצָף** ا.ر. فروش کالا در کشور دیگر به بهای کمتر از بهای محلی dumping [قلعه رفتن
**הַצְרָחָה** ا.ث. عمل فریاد زدن ـ [در شطرنج]
**הֲקְדֵּם** – +בְּהֹ׳ زود، عاجلاً
**הַקְהָיָה** ا.ث. عمل کند کردن یا سِر کردن
**הֶקְצֵר ← קָצַר**
**הֲרוֹאִי*(ת)** ص. قهرمانانه، دلاورانه
**הַרְחָבָה** – +הַרְחָבַת שֶׁבֶר بزرگ کردن صورت ومخرج کسر
**הַרְעָבָה** ا.ث. گرسنگی دادن [در مقام اسم]
**הַרְתָּעָה** ״ [←הִרְתִּיעַ] ارعاب، عملی که موجب شود تا دیگری ازاقدام بکاری منصرف شود وسرِ جای خود بنشیند
**הַשָּׂגָה** – +تحصیل: بدست آوردن
**הַשְׁמָאָלָה** ا.ث. تمایل به (حزب) دست چپ
**הַשְׁעָיָה** ״ تعلیق
**הַשְׁעָנָה** ״ عمل تکیه دادن، پشتیبانی
**הִשְׁתָּאוּת** ״ = הִשְׁתּוֹמְמוּת
**הִשְׁתַּגְּרוּת** ״ تداوُل: متداول شدن
**הִשְׁתַּהוּת** ״ درنگ، تأخیر
**הִשְׁתּוֹחֲחוּת** ״ افسردگی
**הִשְׁתַּחֲצוּת** ״ نخوت، خود بینی
**הִשְׁתַּטְּפוּת** ״ آبتنی
**הִשְׁתַּיֵּר ← שִׁיֵּר**

**הִשְׁתַּכְּחוּת** ا.ث. فراموش شدگی
**הִשְׁתַּמְּרוּת** „ بقا، ثبات ـ احتیاط، احتراز
**הִשְׁתַּפּוּת** „ بهبود (حالت روحی)
**הִשְׁתַּפְּצוּת** „ تعمیر (شدگی)، بهبود
**הִשְׁתַּקְּעוּת** „ استقرار، سکونت (دائمی)
**הִתְאַכְּסֵן ←אִכְסֵן**
**הִתְאַמֵּר ←אָמַר**
**הִתְאָרְעוּת** ا.ث. (وقوع) حادثه
**הִתְאָרֵר ←אָרַר**
**הִתְבַּדְּרוּת** ا.ث. (۱) سرگرمی (۲) **הִתְפַּזְרוּת**
**הִתְבּוֹסְסוּת** „ آغشتگی، غلتیدگی
**הִתְבַּלּוּת** „ فرسودگی، کهنگی
**הִתְבַּלַּע ←בָּלַע**
**הִתְבַּצְּרוּת** ا.ث. تأمین وضع مستحکم برای خود
**הִתְגָּאֵל ←גָּאַל**[2]
**הִתְגָּאֲלוּת** ا.ث. آلودگی، پلید شدگی
**הִתְגַּבֵּן ←גִּבֵּן**[2]
**הִתְגַּדְּרוּת** ا.ث. تفاخر ـ غرور ـ برجستگی، امتیاز
**הִתְגַּעֲלוּת** „ کثافت، وضع نفرت انگیز
**הִתְהַלְּלוּת** „ خود ستائی، لاف
**הִתְוָה ←תִּוָּה** [در "اضافات"]
**הִתְחַלְּלוּת** ا.ث. بیحرمتی به مقدسات
**הִתְחַמֵּד ←חָמַד**
**הַתְחָמָה** ا.ث. تعیین حدود
**הִתְיַוֵּן ←יִוֵּן**
**הִתְיַוְּנוּת** ا.ث. پیروی از آداب وفرهنگ یونانی
**הִתְיַלְּדוּת** „ رفتار بچگانه ـ نسب ـ تولد ـ تکوّن
**הִתְיַמְּרוּת** „ لاف زنی
**הִתְיַפְּחוּת** „ ناله وزاری
**הִתְיֵשׁ = הֵתֵשׁ** [زیر **תָּשַׁשׁ**]
**הִתְכַּתְּשׁוּת** ا.ث. زد وخورد یا کشتی
**הָתֵל** ا.ف. از **הֵתֵל** فریب ـ ریشخند
**הִתְלִיעַ ←תָּלַע**
**הִתְלַעְלַע ←(לְעַלַּע)**
**הִתְלַקְלְקוּת** ا.ث. ملچ وملوچ
**הִתְנָאָה ←נָאָה**[1]

**הִתְנַבֵּל ←נָבַל**[2]
**הִתְנַגְּפוּת** ا.ث. لغزش، گیر کردن پا بچیزی
**הִתְנוֹסֵס ←נָסַס**
**הִתְעוֹדְדוּת** ا.ث. (تقویت در اثر) تشویق
**הִתְעַמֵּל ←עָמַל**
**הַתְפָּלָה** ا.ث. عمل بیمزه ك
– **הַתְפָּלַת מֵי הַיָּם** شیرین کردن آب دریا
**הִתְפַּקְּרוּת** „ افسار گسیختگی ـ بیدینی
**הִתְרַחֲשׁוּת** „ وقوع ـ.. اوضاع واحوال

## ו

**וודֶביל*** ا.ر. واریته vaudeville; variety
**וִירְטוּאוֹז* (־אוֹזִית)** ا. کسی‌که ذوق هنری یا مکانیکی دارد
**וֶלְקָנִי*(ת)** ص. آتش فشانی
**וָלֶרִינָה*** ا.ث. والرین، سنبل الطیب
**וסות** – +**גַּלְגַּל ו׳** رقاص ساعت
**וְעוֹד ←עוֹד**
**וֶרְבֵּנָה*** ا.ث. گلِ شاه پسند
**וֶרֶד** – +**מֵי־וָרְדִים** گلاب
**וַרְדִינָה** ا.ث. بتهٔ گل سرخ
**וֶרֶדֶת** „ [چون **צַמֶּרֶת**] باد سرخ
**וֶרְקוֹ*** ا.ر. مالیات اموال غیر منقول || ج **־אות**
**וָתֶק** „ [چون **דֶּגֶל**] (۱) سابقهٔ خدمت (۲) **ותיקות**

## ז

**זַבָּד** ا.ر. [**זַבַּד**] 'زباد، 'مشك زباد
– **חֲתוּל־הַזּ׳** یا **חַיַּת הַזּ׳** گربهٔ زباد
**זֶבוּ** „ گاوِ کوهان دار || ج **זְבִים**
**זְבוּב־הַסּוּס** „ مگسِ اسب ـ خر مگس || ج **זְבוּבֵי־**
**זִבּוּחַ** „ [چون **תַּפּוּחַ**] ذبح
**זָבוֹן (זְבוֹנָה)** ا. خریدار ـ طرف معامله || ج **זְבוֹנוֹת**
**זָהֳבִיָּה** ا.ث. مرغ انجیر خور، پری شاهرخ
**(זָהַר) נִזְהַר** – +**הִזָּהֵר מִמַּשֶּׁהוּ** از چیزی احتراز کردن

**זְוֵג** – +**הִזְוִיג** ف‌م. [چون **הִקְצִיר**] گرفتن (کلاچ اتوموبیل) [سینه مال بردن

**זָחַל** – +**הִזְחִיל** ف‌م. [چون **הִשְׁאִיל**] آهسته جاری ك ـ

**זִכְרָה** ا.ث. [چون **שִׁמְלָה**] تداعی معانی

**זַלְזַל** ا.ر. [־זַלָּה] نهال یا پیچك [در درخت مو] ـ ج ־זַלִּים

**זְמַן** – +**מְשׁוֹרְרֵי זְמַנֵּנוּ** شعرای معاصر

**זֶמֶשׁ** ا.ر. [זְמָשׁוֹ] جیر [برای جمع با ید گفت **בַּדֵּי זׄ**]

**זָקַר** – +**הִזְדַּקֵּר** یا **נִזַּ־** ف‌ل. [چون **הִזְדַּקֵּף**] پرت یا سرازیرشدن ـ .: غفلة (یا بطور برجسته) نمودار شدن ـ حلول ك

**רָאשֵׁי־תֵבוֹת**

**זַבְלָ״א** = **זֶה בּוֹרֵר לוֹ אֶחָד**

– **בּוֹרְרוּת זבל״א** حکمیت، داوری

## ח

**חִבּוּט עֲרָבָה** مراسم بزمین زدن شاخه های بید در روز **הושענא רבה**

**חֲבָל עַל הַזְּמַן** حیف از وقت ـ **ח׳ שֶׁלֹּא קָנִיתִי אוֹתוֹ** افسوس که آنرا نخریدم

**חֶבֶל** – +**תָּפַס חַ׳ בִּשְׁנֵי רָאשִׁים** با یك دست دو هندوانه بلند کردن ـ هم خدا وهم خرما را خواستن

**חִבֵּץ** ف‌م ـ ل. [چون **דִּבֵּר**] کره (از شیر) گرفتن

**חָדִיר** ص. [چون **אָדִיב**] غیرمانع نفوذ، رطوبت پذیر

**חִוּוֵר־דָּם** ا.ر. کثرت گویچه های سفید خون، کم خونی

**חוֹזֵר** – +**כִּנּוּי ח׳** ضمیر مشترك، ضمیر راجع بخود [چون (בְּ)**עַצְמִי** خودم]

– **פֹּעַל ח׳** فعلی که بفاعل منعکس میشود

**חוּט** – +**מוֹשֵׁךְ הַחוּטִים** کارگردان پشت پرده ـ .: گربه رقصان

**חֲוָיָה** – +خاطرهٔ عمیق

**חֲוָיָתִי(ת)** ص. مبنی برسرگذشت یا خاطرهٔ عمیق ـ موجب احساس شدید

**חוֹמֵץ** ص. [چون **שׁוֹמֵר**] بیرحم

**חֲוַרְוַר(־וֶרֶת)** ص. کمی رنگ پریده ‖ ج ־וָרִים (וָרוֹת)

**חַוְרִירִי(ת)** ص. سفید پوست

**חוֹתֶל** ا.ر. [־תֵל] = **חוֹתֶלֶת** ‖ ج **חוֹתָלוֹת** [חוֹתְ־]

**חוֹתֶלֶת** ا.ث. [چون **כּוֹתֶרֶת**] پوشش ولفاف پیزری یا جگنی ـ سبد میوه~ ـ [در صیغهٔ ج یعنی **חוֹתָלוֹת**] مچ پیچ یا زنگار یا ساق چکمه

**חַזַאי** ا.ر. [چون **גַּבַּאי**] متخصص پیش بینی هوا

**חֲזָקָה עָלָיו שֶׁיָּכוֹל לַעֲמוֹד בַּבְּחִינָה** بطن قوی از عهدهٔ آن امتحان بر خواهد آمد

**חַטְפָן(־פַּן)(־פָנִית)** ا. کسیکه جوانان یهودی را ربوده تحویل ارتش روسیه میداد [دیگران **חַי נוֹשֵׂא אֶת עַצְמוֹ** موجود قائم بالذات یا بی نیاز از

**חָיָה** – +ف‌م. : **אֲנִי חַי אֶת זֶה** (۱) من انیرا قویا احساس میکنم (۲) با زندگی من توأم است، پیوسته درزندگی‌خود با آن سروکاردا رم

**חַיִּים** – +**לַעֲשׂוֹת ח׳** [د.م.] کیف ك، خوش گذراندن

**חִיצוֹנִי** – +**תַּלְמִיד ח׳** کسیکه در خارج از آموزشگاه تحصیل کرده برای امتحانات رسمی حاضر میشود

**חֵירוּת** [شکل دیگر **חֵרוּת**]

**חַיְתּוֹ** [حالت مضاف **חַיָּה**¹ =**חַיַּת**]

**חָכְיוֹן** ا.ر. [چون **חָזְיוֹן**] چشم براهی، انتظار

**חֵכֶךְ** ״ [חַכְכוֹ] خارش ـ جرب ـ .: محنت ‖ ج **חֲכָכִים** (חַכְכֵי)

**חֲכָכִית** ا.ث. خارش، جرب، سودا

**חָכַר** – +**הֶחְכַּר** مج. [چون **הֶחְזִיק**] اجاره داده شدن

**חָלָב** – +**עֵדֶן הֶח׳ בֵּין שִׁנָּיו** دهنش بوی شیر میدهد

– **מָשַׁךְ נִימָה מֵח׳** موئی را از ماست کشیدن

**חַלּוֹנִית** ا.ث. روزنه (تهویه)

**חִלּוּף זְרָעִים** گردش زراعتی، تغییر نوبت تخم کاری

**חָלוּץ (חֲלוּצָה)** – +مرد یا زنی که عمل **חליצה** در بارهٔ او اجرا میشود [←**חליצה** در ״اضافات״]

**חָלַט** – +**הֶחְלַט** مج. [יָחְ־ ; מָחְלָט یا מָחְ־] ـ م. **הֶחְלֵט**~ طبق تصمیم مقرر شدن، قطعی شدن←**מָחְלָט**

**חֲלִי** = **חָלִי** [در حالت مکث]

**חֲלִיטָה** ا.ث. ریختن آب جوش روی آرد یا چای. .: (اخذ) تصمیم

**חֲלִיצָה** – +عمل شرعی زنی که شوهرش از او اولاد نداشته ودر گذشته وبرادر شوهرش از ازدواج با او استنکاف میورزد وعمل مزبور بدین شرح است که زن در محضر شرع کفش برادر شوهر خود را از پای او در آورده آب دهان به روی او می اندازد

**חָלָל**² – +טִיל הֶחלל موشك فضاپیما

**חֲלָלִית** ا.ث. سفینهٔ فضائی

**חָלַף** – +הֶחְלַף مج. [چون הֶחְזִיק] عوض (کرده) شدن

**חֶלְקִיק** ا.ر. خرده، ریزه

**חֶלְקִית** ق. تا اندازه ای، جزءً (*joz-an*)

**חָמֻד** – +[در مقام صفت]: יֶלֶד ח׳ بچهٔ نا زنین

**חָמוּם** – +חֲמוּם־מִזַּג دیوانه یا آتش مزاج

**חָמוּץ** – +ستمد یده، مظلوم

**חָמוּץ**¹ (חָמוּצָה) ص. بیرحم، ستمکار ←עָשׁוּק

**חָמוּץ**² (״) ص. = חָמוּץ ستمد یده

**חֲמוּקִים** (ه ت) ا.ر. شرت، تنکه

חֲמוֹר חֲמוֹרָתַיִם خرِ یك پارچه، دیوانهٔ محض

**חֲמִית, חֲמִיָּה** ا.ث. کالری: واحد سنجش گرما

**חָמַם** – +חֲמַם مج. [چون אָשַׁר] گرم (کرده) شدن

**חֻמָּץ** (از عربی) ا.ر. قسمی خوراك که با نخود درست میشود

**חֲמַקְמָקִים** (هج) ״ [חֲמַקְמְקֵי] راه های گریز وطفره

**חֹמֶר הַדִּין** مر قانون (*moré-*)

**חָנוּן** ص. [چون אָבוּד] مورد ترحم ـ محبوب

**חָנַךְ** – +חֻנַּךְ مج. [چون אָשַׁר] تربیت شدن

**חַנְקָה** ا.ث. نمك تیزاب

– חַנְקַת הָאַשְׁלָג نیترات دو پطاس

**חָסַל** – + חֻסַּל مج. [چون אָשַׁר] تصفیه شدن ـ خاتمه یافتن [آجدار شدن

**חִסְפֵּס** – + חֻסְפַּס مج. [چون שָׁחְרַר] دان دان یا

**חָסַר** – + חֲסֵרִים לָנוּ אֶמְצָעִים فاقد وسائل هستیم

**חֻפָּה**¹ – + חֻפַּת הַמָּנוֹעַ کاپوت (اتوموبیل)

**חַפּוּת** ا.ث. بیگناهی، پاکی

**חָפַף** – + חִפֵּף ف.م. [چون הִלֵּל] خوب شستن

**חֲצָאִיוּת** ا.ث. کار نصفه یا نا تمام

**חֲצוֹצְרַת קַרְנַיִת** [مو] ترمپت ـ ח׳ תְּרוּעָה ترمبون

**חֲצִי־כַּדּוּר** ا.ر. نیم کره ‖ ج חֲצָאֵי־כ׳

**חציה** – מַעֲבַר ח׳ گذر گاه وسط خیابان

**חֲצָצָה** ا.ث. (افراز بوسیله) تیغه یا جدار

**חֲקָק** ا.ر. گودی، جای قلمزده

**חָרַב**¹ – +הֶחֱרַב مج. [چون הֶאֱכַל] ویران شدن

**חִרְבֵּן** – +הִתְחַרְבֵּן ف.ل. [چون הִתְפָּרְנֵס] [د.م.] بور شدن

**חַרְדָּק** ا.ر. [چون עַקְרָב] چار پاره

**חֲרוּם** – +בַּלָּם לִשְׁעַת ח׳ ترمز خطر

**חֲרוּמַף** +[مؤنث آن = ־מַפִּית]

**חָרַט** +[مؤنث آن = חָרֶטֶת چون צַמֶּרֶת]

**חֲרִיזָה** ا.ث. قافیه سازی ـ [م] برشته در آوردن

**חָרַם** +[مؤنث آن = חָרֶמֶת چون צַמֶּרֶת]

**חָרַס** +[مؤنث آن = חָרֶסֶת چون צַמֶּרֶת]

**חָרַשׁ** +[مؤنث آن = חָרֶשֶׁת چون צַמֶּרֶת]

**חַרְשָׁף** +ج ־שָׁפִים [־שְׁפֵי]

**חָשַׁב** – +חֻשַּׁב مج. [چون אָשַׁר] مورد سنجش وتأمل قرار گرفتن

**חַשָּׁב** +[مؤنث آن = חַשָּׁבִית] [سندان

**חְשׁוּל** ا.ر. چکش کاری، شکل دادن بچیزی روی

**חָשַׁף** – +נֶחְשַׁף مج ـ ف.ل. [چون נֶחְפַּז] موقوف یا نگاه داشته شدن

**חְשֹׁכוֹן** ا.ر. [چون חִזָּיוֹן] تاریکی ـ کم سوئی (چشم)

**חָשַׁף** – +הִתְחַשֵּׁף ف.ل. [چون הִתְאַמֵּץ] لخت شدن

חִתּוּךְ הַדִּין حکم یا رأی (دادگاه)

חָתוּל שָׁחוֹר עָבַר בֵּינֵיהֶם میانهٔ آنها بهم خورد

**חַתָּם** +[مؤنث آن = חַתֶּמֶת چون צַמֶּרֶת]

## ט

**טָב** یا **טָבָא**° ص. = **טוֹב** ‖ ج טָבִין [טָבֵי]

– טָבֵי־דוֹלָר سهامی که پشتوانهٔ آنها دلار است

**טַבָּח** +[برای مؤنث آن بیشتر טַבָּחִית گفته میشود]

**טַבְלִיָּה** ا.ث. قرص (دارو)

**טָבַע** – +הָטְבַּע یا הָט־ مج. [چون הָבְטַח] غرق شدن ـ نهاده شدن (شالوده) ـ نقش بسته شدن

**טָבַע** – +תּוֹלְדוֹת הַט׳ تاریخ طبیعی
**טִבְּרְיָנִי(ת)** ص. اهل طبریه یا منسوب به آن
**טִגֵּן אֶת מֵעַי** جگرم را کباب کرد، مرا آتش زد
**טַהֲרָן(־רָנִית)** ا. طرفدار افراطی تصفیهٔ زبان
**טוֹטָלִיטָרִית*** صفت کشوری که در آن یك نفر یا یك هیأت حاکمه اختیار کلیه امور را در دست میگیرد
**טוֹפּוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. نقشه برداری موضعی، شرح کیفیات یك محل
**טוֹפְּנִי(ת)** ص. عشوه آمیز
**טוּר** – +[ر] تصاعد، فرایازی
**טוֹרְנָדוֹ*** ا.ر. گرد باد سخت || ج ־דוֹת
**טוֹרְסוֹ*** „ بدنهٔ مجسمه ـ ∴ کار ناقص || ج ־סוֹת
**(טָחַב) הִטְחִיב** ف‌م. [چون הִשְׁאִיל] مرطوب ساختن
**טִיל הֶחָלָל** موشك فضا پیما
**טִירָדָה*** ا.ث. سخنرانی مطوّل و شدید اللحن
**טִירוֹן** +[مؤنث آن = טִירוֹנִית]
**טָכוּס** ص. [چون בָּדוּק]←טָכַס آراسته
**טֶכְנוֹלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. فن شناس
**טֶכְנוֹלוֹגְיָה** ا.ث. فن شناسی، علم صنعت
**טֶכְסְט*** ا.ر. متن، نص ـ روایت←גִּרְסָה
**טֶכְסְטִיל*** ا.ر. = אָרִיג
**טֶלֶגְרָפִי*(ת)** ص. تلگرافی || טלגרפית ق. باتلگراف
**טֶלֶסְקוֹפ** ا.ر. تلسکپ: دور بین نجومی
**טַנְבּוּרִית** ا.ث. دایرهٔ زنگی
**טַנְגֶּנְס*** ا.ر. [هن] تلاقی، تماس، برخورد
**טֶנְדֶּנְצְיָה*** ا.ث. تمایل←נְטִיָּה
**טֶנְדֶּר*** ا.ر. تندر: قسمی وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری
**טָעָה** – +הֶטְעָה مج. [چون הֶגְלָה ـ در صیغهٔ مؤنث הִטְעֲתָה] گمراه شدن ـ به اشتباه افتادن
**טַעַם** – +הֶטְעֵם مج. [יִטַּ־; מְטַעֲם] ـ م. הִטְעִים~ چشانیده شدن ـ خوش مزه شدن ـ مورد تأکید واقع شدن ـ [د] با تکیه تلفظ شدن: הַבָּרָה מְטַעֲמֶת←מְטַעֲם
**טִפֵּס** – +ט׳ וְעָלָה بالارفت ـ ט׳ וְיָרַד پائین آمد
־הֶטְפֵּס مج. [چون הֶזְכִּיר] استنساخ شدن
**טְרַגֶּדְיָה*** ا.ث. = מַחֲזֵה־תוּגָה تراژدی
**טְרַגִּיקוֹן*(־קוֹנִית)** ا. هنر پیشهٔ تراژدی ـ تراژدی نویس

**טִרָנִיָּה*** ا.ث. حکومت مستبده ـ سخت گیری
**טָרוּף** – +בֵּיצָה טְרוּפָה خاگینه با شیر یا چیزدیگر
**טָרַח** – +הֶטְרַח مج. [چون הֶבְטִיחַ] زحمت داده شدن
**טֹרַח** +ج טְרָחִים [טְרָחֵי]
**טְרֶמְפּ*** ا.ر. عملِ טְרֶמְפִּיסְט (־פִּיסְטִית) یعنی کسی که در کنار جاده ایستاده از رانندگان تقاضای سوار شدن خود را میکند
**טְרַפֵּד** ف‌م. [چون פִּרְנֵס] با اژدر خراب یا سوراخ کـ
**טְרַקְטוֹר*** ا.ر. تراکتور

## י

**יָאָה** – +הִתְיָאָה ف‌ل. [چون הִתְחָרָה ـ در صیغهٔ مؤنث הִתְיָאֲתָה] خود را برازنده نشان دادن ـ زیبا و برازنده ب
**יִבֵּב** – +הִתְיַבֵּב ف‌ل. [چون הִתְהַלֵּל] ناله کـ
**(יָבַל) הוֹבִיל** – +לְאָן מוֹבִיל הַכְּבִישׁ הַזֶּה؟ این جاده بکجا میرود؟
**יָהֲרָן(־רָנִית)** ا. شخص متکبر
**יוֹנֵק־הַדְּבַשׁ** ا.ر. مرغِ مگس خوار || ج יוֹנְקֵי־
**יַחְדָנִי(ת)** ص. در یك زمان انجام شده ـ همزمان
**יַלֶּפֶת** ا.ث. [چون צַמֶּרֶת] عارضهٔ جلدی مانند جرب
**יַמָּאוּת** „ کار دریایی: ملوانی و ماهی گیری
**יְמָרָנִי(ת)** ص. پر مدعا، لاف زن
**יְנוֹן** ا.ر. یکی از القاب مسیح موعود
**יָפוֹ(א)** ا.ث. [جغ] یافا
**יָפוֹאִי(ת)** ص ـ ا. یافائی، اهل یافا
**(יָצַע) הִצִּיעַ** – +הֻצַּע مج. [چون שֻׁלַּח] گسترده شدن: پیشنهاد شدن ـ عرضه شدن
**יְרִיעָה** – +יְרִיעַת הַגָּהָה نمونهٔ چاپی صفحه بندی نشده
**יֶשׁ**; יֶשְׁכֶם; יֶשְׁנוֹ; יֶשְׁנָם ←יֵשׁ²
**יִתּוּשׁ שֶׁל טִיטוֹס** فکری که پیوسته ذهن شخص را اشغال میکند

# כ

**כְּ** یا **כְּמוֹ** – +מֵאֵין כָּמוֹהוּ, מאין כָּמוֹךָ الخ
بی مانند، بی نظیر
**כְּאֶחָד ← אֶחָד** || **כַּאֲשֶׁר ← אֲשֶׁר**
**כְּבוּל בִּשְׁבוּעָה** مقید با قسم، سوگند خورده
**כְּבִילוּת** ا.ث. قید، محدودیت
**כְּדָאִיוּת** ״ ارزندگی ـ شایستگی، مناسبت
**כְּהֻנָּה ← הֻנָּה**
**כּוֹלֶלְנִי(ת)** ص. کلی، جامع
**כֻּחִית** ا.ث. دینامیت
**כָּחַשׁ** – +הִכְחִישׁ مج. [چون הֶרְעִיל] تکذیب شدن ـ دروغگو در آمدن [کردن
**(כָּבַב) הִכְכִּיב** ف‌م. [چون הִפְקִיד] ستاره دار
**כְּלַבְלָבָת** [چون אַרְנֶבֶת] [مؤنث כְּלַבְלָב]
**כְּלוֹרְחִיס*** ا.ر. سبز رنگی دختران کم خون
**כְּלוֹרוֹפִיל*** ״ سبزینه: مادهٔ سبز گیاهی
**כְּלִיל הָהָר** اکلیل الجبل، اکلیل کوهی
**כְּלִיל הַחֹרֶשׁ** درخت ارغوان
**כְּלִיל הַמֶּלֶךְ** ناخنک، اکلیل
**כֶּלֶךְ** ا.ر. [چون בֶּגֶד] تیرهٔ انقوزه و باریجه
**כְּלָל** – +כְּלָלוֹ שֶׁל דָּבָר نتیجه (یا خلاصهٔ کلام) اینکه
**כֶּנֶף** [چون בֶּדֶל] صفت کسی که از اجتماع کناره گیری میکند وکسی سر از کارش در نمی آورد
**כִּנּוֹר*** ا.ر. سنتور پیانوئی
**כֶּסֶף** ״ [چون דֶּגֶל] بند رکاب
**כְּפָה** – +נִכְפָּה مج. [چون נִגְלָה] واژگون شدن ـ دچار صرع شدن
**כַּף־הַמְּנוּעוּל** دستگیره قفل (در)
**כְּפִיתוּת** ا.ث. دست وپا بستگی ـ .: انقیاد
**כָּפַל** – +נִכְפַּל مج. [چون נִזְכַּר] دو برابر یا دولا شدن ـ ضرب شدن [شدن
**ـ הִכְפִּיל** مج. [چون הִזְכִּיר] (۱) **נִכְפֵּל** (۲) پلی کپی
**כֵּפֶל** [شکل دیگرِ כִּפֵּל] ضرب، بس شماری
**כַּפְתּוֹר הַקְּנֶה** سیب حضرت آدم، جوزك
**כַּפְתּוֹר וָפֶרַח!** به به! گل گلاب! جلّ الخالق!
**כָּרָב** ا.ر. آیش [غربال شدن
**כִּרְבֵּל** – +כִּרְבֵּל מج. [چون שִׁחְרֵר] پیچیده شدن ـ
**כְּרוֹנוֹלוֹגִי*(ת)** ص. مبنی بر زمان وتاریخ: **בְּסֵדֶר כְּרוֹנוֹלוֹגִי** به ترتیب زمان وتاریخ
**כַּרְמֶלִית** ا.ث. راه آهن زیرزمینی (کرمل)
**כַּרְסֹם** ا.ر. [چون קַרְסֹל] چرخ دندانه دار برای کنگره دار کردن اشیاء
**כָּשִׁיר** ص. [چون בָּהִיר] واجد شرایط
**כְּשִׁירוּת** ا.ث. واجد شرایط ب، قابلیت
**כַּתָּבָה** – +رِپُرتاژ [اخته
**כָּתוּת** ص. [چون בָּדוּק] له شده ـ کوبیده بیضه،
**כְּתִיב** – +כְּ׳ חָסֵר املای مختصر [چون כְּפַר] ـ כְּ׳ מָלֵא املای کامل [چون כּוֹפֵר]

# ל

**(לָאַם)** – +הִלְאַם مج. [چون הִרְעִיל] ملی شدن
**לְבִי (לִבְיָה)** = **לָבִיא (לִבְיָאָה)** ـ ج **לְבָאִים (־אוֹת)**
**לְבַנְבַן(־בֶּנֶת)** ص. مایل به سفیدی || ج **־בַּנִּים (־בַּנּוֹת)**
**לְבָנוֹן** ا.ث. لبنان ـ **אֶרֶז לְ׳** ارز، درخت سلیمان
**לַבְנִית, לִבְ־** ״ سفیدهٔ چشم، صلبیه
**לְבַסּוֹף ← סוֹף**
**לֹג** ا.ر. [چون תֹּף] پیمانه قدیمی در حدود نیم لیتر
**לֵגִיסְלָטִיבִי*(ת)** ص. قانون گزار: **מוֹעֶצָה** (یا **וַעֲדָה**) **לגיסלטיבית** هیأت مقننه
**לְהָטִים** [شکل دیگر לָ(א)טִים ← לָט[2]]
**ـ מַעֲשֵׂי לְ׳** افسو نگری، سحر
**לוּחַ** ا.ر. جدول بندی ـ تبدیل چیزی به ورقه های نازك با اره
**לוּחַ זְמַנִּים** برنامه ساعات (یا اوقات)
**לֵוִי (לְוִיָּה)** ا. لاوی: کسیکه از ذریه لاوی باشد ولی کاهن نباشد || ج **לְוִיִּים (לְוִיּוֹת)**
**לְחִי** – +[در گیره های دو طرفه] دَم
**לֶחֶם** – + **שָׁבַר אֶת מַטֵּה לַחְמִי** نان مرا برید، روزی مرا ار دستم گرفت

לִילִיפוּט*(־פוּטִית) ו. = גַּמָּד(גַּמָּדָת)
לִירִיוּת ו.ת. جنبهٔ غنائی یا غزلی ـ التهاب
לְכוֹד ו.ר. پیوستگی، اتحاد ـ تمرکز
לָמוּת ו.ת. علت (غائی)
לָמַד – +לָמַד בְּעַל פֶּה ازبرکردن، حفظ ك
לְמַכְבִּיר ← מַכְבִּיר
לְמִשְׁעִי ق. پاك، کاملاً
לָעַע [יָלְעַע; לוֹעֲעַע; לְעַע (לְעִי)] ـ م. לָעַע ف‌م. غورت دادن ـ .. با عجله گفتن || ف‌ل. بیهوده سخن گفتن
לִקֵּשׁ ف‌م. [چون דִּבֵּר] (محصول دیر رس را) خوشه چینی ك
– הִלְקִישׁ ف‌م. [چون הִקְצִיר] دیر انجام دادن

## מ

מְאַגֶּדֶת ו.ث. [چون מְבַשֶּׁלֶת] ماشین علوفه بندی
מַאֲהִיל(־הִילָה) ص. حائل، سایه افکن ← הֶאֱהִיל
מַאֲוַי ו.ر. [־וַיּוֹ] آرزو(ی نهفته) ـ [جمع آن یعنی מַאֲוַיִּים نیز بهمین معنی است]
מַאֲוֵר ״ مفرّ دود یا گاز || ج מַאֲוֵרִים [מַאֲוֵרֵי]
מְאוֹנַיִם עֶשְׂרוֹנַיִּים قپان یك بر ده، قپان ده بر یك
מְאַיֵּד ו.ر. [چون מְדַבֵּר] ← אִיֵּד کاربوراتور، سوخت آما [سر نشین
מְאֻיָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] دارای نفرات ـ حامل
מְאָכָף [״] ← אָכַף [زیر אָכַף]
מְאַלֶּמֶת ו.ث. [מְאַלֶּמְתּוֹ] ماشین درو کردن و بستن || ج מְאַלְּמוֹת
מַאֲמָץ – +[در مکانیك] زور
מַאֲמָר – +עֲשָׂרָה מַאֲמָרוֹת ده مقوله (ارسطو)
מַאֲפֵלָה ו.ث. [در دستگاه عکاسی] فانوس
מְאֻקְלָם ص. [چون מְעֻנְיָן] معتاد به آب و هوای تازه
מְבֻדָּח ص. [چون מְשֻׂלָּח] خوش، شوخ
מַבְדֵּל ו.ر. [چون מַסְמֵר] دیفرانسیل [در ماشین]
מְבֻדָּל ص. [چون מְקֻצָּר] جدا شده، مجزا
מִבְדָּק ו.ر. [چون עַכְבָּר] آلت آزمون [در آزمایشگاه]

מַבְסוּט(־סוּטָה یا סוּטִית) (ازعربی) ص. خوشنود، راضی، قانع = מְרֻצֶּה الخ
מִבְעֶרֶת־מוֹקְשִׁים ו.ث. مین روب || ج מִבְעֲרוֹת־
מְבֻקָּע ص. [چون מְשֻׁלָּח] شکافته شده ـ עִיר מבקָעָה شهری که دشمن در آن رخنه کرده است
מַגָּב ו.ر. = מַגֵּב || ج מַגָּבִים [מַגְבֵּי]
מָגִיסְטֶר* ״ صاحب رتبهٔ دانشگاهی پائین تر از دکترا || ج ־טְרִים
מִגְמֵג ف‌م. [چون פִּרְנֵס] = בָּחַשׁ
– הִתְמַגְמֵג, נִתְ־ ف‌ل. [چون הִתְגַּלְגֵּל] آب شدن، نرم شدن
מַגֶּרֶד ו.ر. [چون מַסְמֵר] لیسه
מַדְגֵּשׁ ״ [״] قلم ویژه برای نقطه کاری فلز
מַדָּד – +اندکس indexe، شاخص [در مقایسهٔ قیمت ها و امثال آنها]
מְדוּזָה* ו.ث. ستارهٔ دریایی
מָדוֹנָה* ״ (۱) גְּבֶרֶת (۲) تصویر مریم باکره
מָדַי ״ ماد: قسمتی از ایران باستان
מְדִידָה – +מְחוּגַת מדידה پرگار تقسیم
מַדְכֵּהַל ו.ر. الکل سنج || ج ־כְּהָלִים
מַדְלַחוֹת ״ نم سنج || ج ־חוֹתִים
מַדְלֶקֶת ו.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] چراغ الکلی یا گازی
מַדְמְחִיר ו.ر. مسافت نما، تاکسیمتر
מַדְעֵךְ ״ [چون מַשְׁעֵן] دستگاه آتش نشان (یا آتش نشانی)، خاموش کن
(מָדַר) הִמְדִּיר ف‌م. [چون הִזְהִיר] کج ك، مایل ك
מַדְרוּחַ ו.ر. [چون תַּפּוּחַ] باد سنج
מִדְרָשׁ – +בֵּית־מ׳ לְמוֹרִים دانش سرا
מַדְשֵׁטַח ו.ر. [־שִׁטְחוֹ] پهنه سنج، سطح پیما || ج ־שִׁטְחִים
מַהֲוֶה ״ [چون מִקְרֶה] جریان، رَوش
מְהוֹלָל ص. [چون מְעוֹלָל] ← הוֹלַל دیوانه
מוּבָאת ق. = בְּדִיּוּק درست، عیناً
מוֹבִּלִיזַצְיָה* ו.ث. = גִּיוּס بسیج، تجهیز
מוּגָן(־גָּנָה) +ج ־גָּנִים (־גָּנוֹת)
מוֹדֶרְנִיוּת ו.ث. مطابقت با سبك های امروزی
מוֹדֶרְנִיסְט*(־נִיסְטִית) ا. هوا خواه سبك های جدید

**מוֹטוֹ*** ا.ر. شعار ـ سخن زبده ←**מֵימְרָה** || ج **מוֹטוֹת**
**מוּכְנַאי** ״ [چون **גַּבַּאי**] سربازِ مسلسل دار
**מוֹלִיךְ טוֹב** [ف] هادی کامل || **מ׳ גָּרוּעַ** هادی ناقص
**מוֹלָקוֹלָה*** ا.ث. = **פְּרוּדָה** [معنی آخر]
**מוּמָס** ص. [چون **מוּקָם**] گداخته، آب شده
**מוֹנוֹגַמְיָה** ا.ث. زندگی با یك همسر فقط
**מוֹנוֹלִית*** ا.ر. ستون سنگی یك پارچه
**מוֹנוֹפוֹלִיסְט*(־לִיסְטִית)** ا. صاحب امتیاز انحصاری
**מוֹצִיא לָאוֹר** [با حروف اختصاری **מו״ל**] ناشر
**(מוּת) מֵת** – +**מֵת בְּלֹא יָמָיו** جوانمرگ شد || **מֵת לִבּוֹ בְּקִרְבּוֹ** (از ترس) خون در عروقش منجمد شد
**מְזָאֲטָט(־טֶטֶת)** ص. کوچولو، ریز || ج **־טָטִים(־טָטוֹת)**
**מִזְרָחִיוּת** ا.ث. خاور شناسی [صغیر
**מֹחַ** – +**הַמֹּחַ הַגָּדוֹל** جرم مخ ـ **הַמֹּחַ הַקָּטָן** پس مخ، دماغ
**מַחְבֵּטָה** ا.ث. آلت خرمن کوبی
**מַחֲבַת חִטּוּי** استریلیزاتور sterilizer
**מַחְשֵׁן** – +**לוּחַ הַמ׳** داشبورد dashboard
**מֶחוֹשׁ** – +**בֵּית מ׳** جای تردید
**מַחַט שֶׁל סַקְאִים** جوالدوز، سوزن جوالدوزی
**מַחֲטָף** ا.ر. [چون **מַאֲזָן**] ربوده شدگی، دزدیده شدگی [مبدل
**מַחְלֵף** ״ [چون **מַסְמֵר**] [در دستگاه های خودکار]
**מַחֲמַד בֶּטֶן** میوهٔ بطن، فرزند عزیز ـ **מַחֲמַדַּי** عزیزم
**מַחֲמֶשֶׁת** ا.ث. [چون **מִשְׁקֶלֶת**] حامل [مو]
**מֹחָן (מֹחָנִית)** ص. باکله، زیرك
**מַחֲנָק** – +**מַחֲנַק הַלֵּב** = **תְּעוּקַת הֶחָזֶה** ←**תעוקה**
**מְחֻסָּל** ص. [چون **מְכֻבָּד**] ا.مف. از **חִסֵּל** تصفیه شده ـ خاتمه یافته
**מַחְסָנִית** ا.ث. جعبه خزانه
– **רוֹבֶה מ׳** تفنگ خزانه دار
**מַחְפֵּה** ا.ر. [־פֵּה] موضع دفاعی || ج **־פִּים**
**מַחְפֵּר** ״ [چون **מַסְמֵר**] بیل مکانیکی
**מְחֻצָּף** ص. [چون **מְכֻבָּד**] پررو، گستاخ، جسور
**מֶחְקָר** – +**תַּלְמִיד מ׳** کسیکه رسالهٔ دکترا تهیه میکند
**מַחֲרָטָה** ا.ث. [چون **מוֹרָשָׁה**] کارگاه تراش کاری یا خراطی

**מַחֲשָׁבִי(ת)** ص. فکری: **הַכֹּחַ הַמַּחְשָׁבִי** قوهٔ تخیل و تفکر
**מַחֲשֶׁבֶת** ا.ث. [چون **מִשְׁמֶרֶת**] صنعت، هنر ـ اختراع
**מַחְשַׁבְתִּי(ת)** ص. فکری
**מֶטָאוֹרוֹלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. هوا شناس
**מֶטַבּוֹלִיסְם*(یا ־לִיזְם)** ا.ر. سوخت وساخت
**מַטְבֵּעַ זָר** ارز
**מַטְבֵּעִי(ת)** ص. سکه مانند ـ ∴ رایج، متداول
**מֶטָמוֹרְפוֹזָה*** ا.ث. (۱) مسخ (۲) تحول (۳) **גִּלְגּוּל**
**מְטֻרְזָן** ص. [چون **מְעֻנְיָן**] خود نما و جلف ـ عشوه آمیز
**מְיַבֵּא** [چون **מְמַלֵּא**] ا.فا. از **יִבֵּא** وارد کننده
**מְיֻבָּא** [چون **מְמֻלָּא**] ا.مف. از **יֻבָּא** وارد شده
**מִיזָם** ا.ر. [چون **הִיכָּל**] اقدام ابتکاری
**מִיכָאֵל** ״ میکائیل [نام فرشته]
**מֵיכַל** – +**מֵיכַל הַדֶּלֶק** [در ماشین] باك
**מִילִיטָרִיסְם*** ا.ر. اصالت (داشتن) روح نظامی
**מֵים** – +**מֵימָיו שֶׁל הֶחָכָם אָגוּ שׁוֹתִים** از منبع فیض آن حکیم ما مستفیض میشویم
**מִימוֹסָה*** ا.ث. (جنس) گل ابریشم وگل ناز وگل فتنه
**מְיֻמָּן** ص. [چون **מְכֻבָּד**] زبر دست ـ مستلزم مهارت
**מֵימֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] استسقاء، آب آوردگی
**מִין** – +**אַרְבָּעָה מִינִים שֶׁבְּלוּלָב** لوازم چهار گانه برای اجرای مراسم عید ״سایبان ها״: اترج وبرگ نخل ومورد (*múrd*) وبید
– **שִׁבְעַת מִינִים** محصولات هفتگانهٔ کشور اسرائیل: گندم وجو وانجیر وانار وانگور وزیتون وعسل (یا خرما)
**מִינוּס*** ح ا. منها، منهایِ || ا.ر. نشان منها ـ کمیت منها (دار) ـ ∴ نقص، عیب
**מִינָרֶט*** ا.ر. مناره
**מִינָרָלוֹג*(־לוֹגִית)** ا. کان شناس، معدن شناس
**מְיֻתָּר לְצַיֵּן** احتیاج به تذکر نیست
**מַכַּבִּיָּה** ا.ث. مسابقات جهانی مکابی دراسرائیل، ״مکابیاد״
**מַכָּה** – +**מַכַּת־שֶׁמֶשׁ** آفتاب زدگی

מְכֵּה תְּמָהוֹן حیرت زده || מ׳ סַנְוֵרִים مبتلا بکوری
– מַיִם מְכִּים آبِ آلوده وزیان آور
מָכַךְ – +הוּמַךְ [יו־; מוּמָךְ] ـ م. הוּמַךְ~پست شدن
מְכַלְכֵּל [چون מְפַרְנֵס] ا.فا. از כִּלְכֵּל←כָּל
מְכַנֶּה מְשֻׁתָּף مخرج مشترك ـ .: اصل یا هدف مشترك
מְכֻנָּס – +הוּא מ׳ בְּתוֹךְ עַצְמוֹ کسی از کارش سر درنمی آورد
מְכַסֵּי־זֶרַע ا.ر. [گ ش] نهان دانگان
מִלְבָּדָה ا.ث. کارخانهٔ تخته سه لا یا نمد سازی
מַלְעָן ا.ر. [־עַן] داسه [گ ش]
מַמְטֶרֶת ا.ث. [چون מַשְׁכֶּרֶת] بارانی (لاستیکی وپارچه ای)
מִמְצָא ا.ر. [چون מִקְרָא] کیفیت موجود (در نتیجهٔ معاینه)
מָמְצָא [־צֵאת; ־צָאָה] ص. [ا.مف. از הֻמְצָא] پیدا شده ـ اختراع شده || ج ־צְאִים (־אוֹת)
מַמְרוּרִים – +הִשְׁבִּיעַ אוֹתִי מ׳ زندگی مرا تلخ کرد
מַמְרֵק ا.ر. [چون מַסְמֵר] مالهٔ رنگ ـ مرهم کش
מִנְבָּג ״ [چون עַכְבָּר] هاگدان [گ ش]
מִנְבָּטָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] زاپاس یا خزانه [در اصطلاح باغبانی]
מְנֻמָּס ص. [چون מְכֻבָּד] دندان زده، گاز گرفته
מַנְחָה(־חָה) ص. راهنما، هادی: קַו מנחה || ج ־חִים (חוֹת)
מֶנְטָלִיוּת* ا.ث. طرز فکر
מַנְטֵסָה* ״ اعشاری لوگاریتم
מַנְטֵף ا.ر. [چون מַסְמֵר] روغن دان، روغن زن
מְנֻטָּשׁ ص. [چون מְכֻבָּד] متروك، ویران
מְנֻסָּר ص. [چون מְכֻבָּד] ا.مف. از נְסַר ارّه شده
מַנְקִין* ا.ر. [در لباس فروشی] (۱) نمونهٔ کالبد انسان (۲) דְּגְמָנִית [جاده
מִסְבָּךְ ״ [چون עַכְבָּר] مادر شاخ ـ ترکه ـ پیچیدگی
מַסּוֹרִית ا.ث. ارهٔ فلز بری یا منبت کاری
מִסְטָה ا.ر. [چون מִקְרֶה] چیز خلاف قاعده ـ کلمهٔ بیقاعده
מְסֻלָּק – +יָדוֹ מְסֻלֶּקֶת מִן... از... دست کشیده است

מֶסֶר ا.ر. [چون דֶּגֶל] پیغام
מִסְתַּגֵּר ص ـ ا. [چون מִסְתַּדֵּר] (کسی) که دیگرانرا بکارها وافکار خود وارد نمیکند، گوشه گیر
מַעְבָּדְתִּי(ת) ص. آزمایشگاهی ـ ساخت آزمایشگاه
מִעְבֶּה ا.ث. [چون מְצֻוֶּה] حجرهٔ انقباض
מַעְגִּילָה – +ماله کش [کامل
מְעֻדָּן ص. [چون מְכֻבָּד] درنعمت پرورده ـ لطیف ـ
מְעֻדָּף(־דֶּפֶת) ص. ترجیح داده شده || ج ־דָּפִים (־דָּפוֹת)
– הָאֻמָּה הַמְעֻדֶּפֶת בְּיוֹתֵר دولت کاملة الوداد
מִעֵּן ف‌م. [چون סִפֵּן ـ در صیغهٔ مؤنث מְעַנָּה] به نشانهٔ معینی فرستادن (نامه)
מַעֲקָב ا.ر. [چون מַאֲזָן] تعقیب، ردگیری
מְעֻרְבָּל ص. [چون מְשֻׁחְרָר] ا.مف. از עֵרְבֵּל سرشته، مخلوط شده ـ چرخ خورنده (مانندگرداب). .: در هم بر هم
מְעֻרְגֶּלֶת ا.ث. [چون מִשְׁקֶלֶת] ماشین لوله سازی وآهن ورق سازی
מַעֲרוּפְיָה (از عربی) ״ مشتریان وارباب رجوع
מַעֲרָךְ – +جبههٔ ائتلافی برای نیل بهدف مشترك
מַעֲרֶמֶת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] ماشین درو وبافه بندی
מַעֲשֶׂה שֶׁהָיָה כָּךְ הָיָה شرح داستان از اینقرار است، جریان از این قرار بوده است
מַפְגִּין(־גִּינָה) ا.فا. از הִפְגִּין تظاهر کننده
מַפְלִיא(־לִיאָה) ص. [ا.فا.از הִפְלִיא] عجیب، شگفت آور [.: مهیج
מְפוֹצֵץ ص. [چون מְסוֹבֵב] ا.فا. از פּוֹצֵץ ترکاننده ـ
מִפְסָמָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] محل پروار کردن چارپایان یا مرغان
מַפְלֵג ا.ر. [چون מַסְמֵר] دلکو [در ماشین]
מְפֻלָּל [چون מְהֻלָּל] ا.مف. از פִּלֵּל مورد انتظار: לְמַעְלָה מִן הַמ׳ بیش از آنچه انتظار میرفت
מַפְסֶלֶת עֲגָלָה לְמַחֲצָה ׳مغار
מַפְצֶלֶת ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] رندهٔ تیغه باریك
מִפְצָר ا.ر. [چون עַכְבָּר] = בַּקָּשָׁה; הַפְצָרָה

**מִפְקָחָה** ا.ث. [چون מְלִפְתָחָה] ادارهٔ بازرسی
**מִפְקָרוּת** " افسار گسیختگی، هرزگی
**מִפְרָד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] جدائی
**מִפְרָט** " ["] دستور (العمل) ـ نسخه
**מַפְרִיד(־רִידָה)** ا.فا. از **הִפְרִיד** جدا کننده ـ تجزیه کننده‖**קַו מפריד** نام این خط (ـ): بفرانسه "تیره"، به انگلیسی dash
**מְפָרֵךְ** ص. [چون מְבָרֵךְ] ُخرد کننده، کمر شکن
**מַפְרֵךְ** ا.ر. [چون מַסְמֵר] (قلاب) دکمه انداز
**מַפְתְּחָן[־חַן](־חָנִית)** ا. کلید ساز ـ فهرست ساز
**מִפְתָּע** – +غیر مترقب، پیش بینی نشده
**מִצַּד** – +[ر] مقدار معلوم غیر مشخص، پارامتر
**מַצְהִיל(־הִילָה)** ص. بشاش، درخشان
**מְצַוֶּה(־וָה)** ا.فا. از **צִוָּה**‖ج **־וִים (־וֹת)** حکم فرما
**מִצְחִית** ا.ث. آفتاب گردان
**מִצְחָף** ا.ر. [چون מִפְעָל] کتاب خطی
**מְצֻטְלָב** ص. [چون מְצֻטְדָק] متقاطع
**מַצְמֶדֶת** ا.ث. [چون מִשְׁמֶרֶת] مهره ماسوره
**מַצְמֶצֶת** " [چون אַרְנֶבֶת] گول زن [برای بچه]
**מַצָּעִית** " [گ ش] نهنج، َطبق
**מַצְעֵרֶת** " [چون תִּפְאֶרֶת] دریچهٔ بازدید یا مراقبت
**מַצְפֵּן** – +לוּחַ הַמ׳ گلباد
**מָצָר** – +בַּר מ׳ همسایه، هم مرز ـ ∴ دارای حق تقدَم یا حق ُشفعه
**מַקְבִּיל** – +معادل، برابر
**מִקְבָּץ** ا.ر. [چون עַכְבָּר] اجتماع ـ محل اجتماع
**מַקְדֵּחָה** ا.ث. متهٔ (پیچدار)، منگنهٔ مته دار
**מְקֻוֶּה** [چون מְצֻוֶּה] ا.مف. از **קִוָּה** مورد انتظار یا امید
**מְקֻנָּז** ص. [چون מְכֻבָּד] دارای طرَه یا کاکل
**מְקֻטָּע** – +לְמְקֻטָּעִין بریده بریده
**מַקָּץ** ا.ر. [מַקְצוֹ] ساطور ‖ ج **מַקָּצִים**
**מִקְרָאָה** – +قطعات گزیده (برای خواندن)
**מַרְדֵּעַ** ا.ر. [־דְּעִי] ُسك، سیخ گاورانی‖ ج־דְּעִים
**מָרוּג** ص. [چون בָּדוּק] خرد شده ـ دان دان ـ بریده بریده
**מְרוֹמָם** – +**מַצַּב רוּחַ מרומם** حالت روحی خوب، خلق خوش، نشاط
**מַרְכִּיב** – +ص. [ا.فا. از **הִרְכִּיב**] تشکیل دهنده ـ [ترکیب کننده
**מִרְקָד** ا.ر. [چون עַכְבָּר] رقص ـ جست وخیز
**מְרֵרָה** ا.ث. = **מָרָה** زهره، مراره، زرداب
– **נִשְׁפְּכָה לָאָרֶץ מְרֵרָתוֹ** مرارت یا محنت زیاد کشید
**מַשְׁאוֹב** ا.ر. ستل ←**דְּלִי**
**מַשָּׁאוֹן** " [چون זְכָרוֹן] تزویر، حیله
**מִשְׁגָּב לַדָּךְ** پناهگاه بینوایان [چون بیمارستان و پرورشگاه یتیمان]
**מַשְׁדֵּדָה** – +کلوخ ُخرد کن، کلوخ شکن
**מַשֶּׁה** – +**בַּעַל מַשֵּׁה־יָד** رباخوار
**מְשׁוֹטָט** +[مؤنث آن = **מְשׁוֹטֶטֶת** چون **חוֹתֶנֶת**]
**מַשְׁמִין(־מִינָה)** ص. فربه کننده
**מַשְׁמָע** – +**פְּשׁוּטוֹ כְּמַשְׁמָעוֹ** معنی آن همان است که از لفظ آن بر می آید
**מַשְׁנֵק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] سوپاپ کنترول ـ [گاز دستی
**מַשְׁתּוֹקִית** ا.ث. و **מַשְׁתֵּק** ا.ر. [چون מַסְמֵר] صدا کر کن
**מְשַׁתֵּן** ص. [چون מְדַבֵּר] مدر (*moder*)
**מְתוֹדִי(ת)** ص. اسلوب دار ←**מְתוֹדָה**
**מִתְיַחֵס** [چون מִתְנַהֵל] ا.فا. از **הִתְיַחֵס**←**יִחֵס**
**מִתְיָעֵץ** ["] ا.فا. از **הִתְיָעֵץ**
**מִתְכַּבֵּס** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְכַּבֵּס**←(**כִּבֵּס**)
**מִתְלוֹצֵץ** [چون מִתְקוֹמֵם] ا.فا. از **הִתְלוֹצֵץ**
**מִתְנַהֵג** [چون מִתְנַהֵל] ا.فا. از **הִתְנַהֵג**
**מִתְעַטֵּשׁ** [چون מִתְקַשֵּׁר] ا.فا. از **הִתְעַטֵּשׁ**
**מִתְעַלֵּף** ["] ا.فا. از **הִתְעַלֵּף**
**מִתְפַּלְסֵף** ا.ر. [چون מִתְפַּרְנֵס] شخص فیلسوف مآب
**מִתְרַמֵּל** ص. [چون מְשֻׁחָרָר] نیام دار [گ ش]

## רָאשֵׁי־תֵבוֹת

**מו״ל** = **מוֹצִיא לָאוֹר** ناشر (کتاب)

## נ

**נֶאֱרָג** [چون נֶאֱסָף] ا.مف. از **נֶאֱרַג** بافته شده

**נָבוּב** – + **נְבוּב־לֵב** تهی مغز ـ بی عاطفه
**נְבוֹל עֵט** درج مواد مستهجن
**נֶבֶךְ** ا.ر. [נִבְפּוֹ] ـ ج **נְבָכִים** [נִבְכֵי] چشمه (دریا) ـ
∴ مخفی گاه ـ [ه] سمت القدم
– **נִבְכֵי לִבָּם** اعماق قلب او
**נִבְצָר** ص. [چون **נִפְקָד**] ممتنع (*momtana'*)
**נֶגֶדִית** ا.ث. شیشه یا فیلم عکاسی
**נִגְדָּר** ص. [چون **נִזְכָּר**] محصور ـ مجزا
**נִגְעָל** ص. [چون **נִשְׁאָל**] مردود، دور انداخته
**נִדְהָם** ص. [״] ←(**נָדַהַם**) **נִדְהַם** مبهوت
**נַהֲגָת** [چون **מְשַׁחֶקֶת**] [مؤنث **נֶהָג**]
**נֶהֱנָתָן(־תָּנִית)** ا. آدم خوش گذران
**נוֹשָׁן** – + **נוֹשָׁנוֹת** چیزهای کهنه ـ عقاید کهنه
**נוֹשָׁע** ص. [چون **נוֹכָח**] ا.مف. از **נוֹשַׁע**←(**יָשַׁע**)
نجات یا فته ـ پیروز
**(נָחַח) נוֹחַח** ف‌م ـ ل. [**יְנוֹחַח; מְנוֹחָח; נוֹחַח (נוֹחֲחִי)**] ـ
م. **לְנוֹחֵחַ** (بوی خوش) دادن
**נַחַת**[1] – + **לֹא רָוָה נ׳** آب خوش از گلویش پائین نرفت
**נָטוּרָלִיסְם*** ا.ر. (اصالت) فلسفه یا مذهب طبیعیون
**נָטוּשׁ (נְטוּשָׁה)** ا. کسیکه جای معین خود را ترك وبجای دیگر مهاجرت میکند
**נְיָרֶת** ا.ث. [چون **צַמֶּרֶת**] یا **עֲבוֹדַת נְיָרוֹת** قرطاس بازی
**נְלִיזָה, נְלִיזוּת** ״ انحراف [دور شدن
**(נָסַג) הִסִּיג** – +**הָסַג** مج. [چون **הִגִּישׁ**] انتقال داده شدن،
**נְעֶבָּר** ا.ر. [چون **נֶהֱרָס**] منتقل الیه (*montaghelon-elayh*)
**נְפוּחִי(ת)** ص. باد دار، بادی: **כַּר נְפוּחִי**
**נִפְסָדוּת** ا.ث. معیوبی، بدی، خرابی ـ فساد
**נִפְתָּח** ص. [چون **נִשְׁלָח**] ا.مف. از **פָּתַח** شگفته ـ [گ‌ش] شکوفا
**נִצְבָּה** ا.ث. ثبات، دوام
**נָקוּעַ** ص. [چون **גָּרוּעַ**] در رفته: **רֶגֶל נְקוּעָה** ‖ ∴ = **תָּלוּשׁ**
**נִקְרָה** ص. [چون **נִשְׁלָח**] لخت، بی گیاه ـ [م‌ا] طاس (شده)
**נֵר** – +**חִפֵּשׂ בְּנֵרוֹת** با دقت جستجو کردن
**נִרְאָה** – +**אֹפֶק נ׳** افق مرئی

## ס

**סְבוּב עַל הַפְּתָחִים** گدایی (بر درِ خانه ها)، دریوزه
**סָבוּר** – +**סָבוּרְנִי** = **סְבוּרַנִי**
**סְבִיבָה** – +**בְּסְבִיבוֹת שְׁתַּיִם־עֶשְׂרֵה** در حدود ساعت ۱۲
**סֶדֶק** – +**הַרְכָּבַת ס׳** پیوند اسکنه ای
**סוֹגֶסְטִיבִי*(ת)** ص. تلقینی، القائی
**סוֹחֵף** [چون **אוֹהֵב**]←**סָחַף**
**סוֹכְכִי(ת)** ص. [گ‌ش] چتری
**סוֹלִידָרִיוּת*** ا.ث. وحدت منافع
**סוּמָא** – +**כְּס׳** ق. کور کورانه
**סוּמָא** یا **סוֹמֵא°** (־מָה یا מֵאת) +ج ־מִים (מות)
**סַחֶרֶת** ا.ث. سپرِ گرد
**סֵט** – +دستهٔ افزار
**סְטֵאָרִין*** ا.ر. مادهٔ اصلی پیه ‖ **נֵר ס׳** شمع گچی
**סְטוֹאִקָן*(־קָנִית)** ا. فیلسوف رواقی
**סְטָרָא°** ا.ر. = **צַד** طرف
– **ס׳ אַחֲרָא°** طرف دیگر ـ ∴ طرف شیطان
**סְטְרִיכְנִין*** ا.ر. جوهر کوچوله، استریکنین
**סִיֵּד** – +**הִסְתַּיֵּד** ف‌ل. [چون **הִסְתַּדֵּר**] (۱) آهکی شدن، تصلب پیدا کردن (۲) **הִסְתּוֹדֵד**←(**סוֹד**[2])
**סִיר** – +خار = **קוֹץ** ‖ قلاب ماهی گیری
**סַלָּח** +[مؤنث آن = **סַלְחִית**]
**סִנְטֶטִי*(ת)** ص. نحوی، ترکیبی
**סַנְסָן** ا.ر. [סַנְסָנוֹ] خوشه یا ساقهٔ خرما ‖ ج **סַנְסָנִים**
**סָרוֹק (סָרוֹקָה)** +ج **סָרוֹקוֹת**

## ע

**עֲבוֹר** ا.ف. از **עָבַר**[1]
– **כַּע׳ שָׁעָה** پس ازساعتی، چون ساعتی گذ شت
**עֵד הַמֻּלָּךְ** کسیکه شرکاء جرم وهمدستان خود را لو میدهد

**עֵדוּת** ا.ث. [جمعِ **עֵדָה** که دیده نشده است] فرائض: دسته ای از احکام تورات که شهادت بر سابقه وتاریخ قوم یهود میدهند چون خوردن فطیر در عید فصح ونشستن در سایبانها در عید **סֻכּוֹת**

**עָדִיף** – +**בָּרִי וְשָׁמָא** – **בָּרִי ע׳** (امر) مسلم مقدم بر (امر) مشکوك است

**עֲדָשִׁי(ת)** ص. عدسی (شکل)

**עוֹד** – +**בְּעוֹדִי** تازنده هستم‖ **וְע׳ אֵיךְ**...چه جورهم!

**עוֹקֵר הָרִים** ←**עָקַר**

**עַוְתָן(־תָנִית)** ا ـ ص. (۱) ستمکار (۲) **זָדוֹן** الخ

**עוֹתֵר** ا.ر. [چون **שׁוֹמֵר**] ←**עָתַר** عرضحال دهنده

**עָיִן** – +**הִתְעַיֵּן** [چون **הִתְאַמֵּן**] = **התאון**

**עֹלֶב** ا.ر. [چون **חֹדֶשׁ**] = **עלבון**

**עֲלִילִיָּה** – +شعر رزمی

**עִלִּית־הָעוֹר** ا.ث. پوست برونی، فوق الجلد، بشره

**עָלַס** – +**הִתְעַלֵּס** [چون **הִתְאַמֵּץ**] = **הִתְעַנֵּג**

**עֶלֶץ** [چون **עֶבֶד**] و **עֶלְצוֹן** ا.ر. = **שִׂמְחָה**

**עִמֵּץ** – +**הִתְעַמֵּץ** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּץ**] (خود بخود) بسته شدن

(**עִנֵּו**) **הִתְעַנֵּו** ״ [״] (تظاهر به) حلم وتواضع ك

**עִנֵּן** – +**עָנַן** مج. [چون **סָכַן**] و **הִתְעַנֵּן** ف‌ل. [چون **הִתְאַמֵּן**] ابری شدن ←**מְעֻנָּן**

**עוֹנֶשׁ** – +**בָּא עַל עָנְשׁוֹ** به کیفر خود رسید

**עִפֵּץ** – +**עָפַץ** مج. [چون **אָשַׁר**] دباغی شدن

**עָץ** – +[درمقام ف‌م.] دادن (مشورت)

☜ **עָץ** فقط در صیغهٔ امر بکار میرود: **עוּצוּ עֵצָה**

**עִצָּה** – +**הִתְעַצָּה** ف‌ل. [چون **הִתְנַגָּה**] تبدیل بچوب شدن

**עֲצֶרֶת** و **עֲצָרֶת** – +میتینگ meeting

– **עֲצֶרֶת אַזְכָּרָה** مجلس تذکر یا یاد بود برای شخص درگذشته

**עֵרַד** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] خرد کردن (کلوخه خاك)

**עָרוֹם** – +حیله آمیز: **קְרִיצַת עֵינַיִם עֲרוּמָה**

(**עָרַם**²) – +**עֵרַם** ف‌م. [چون **בֵּרַךְ**] برهنه ك

**עִרְפֵּל** – +**עָרְפַּל** مج. [چون **שָׁחַר**] مه دار شدن ←**מְעֻרְפָּל**

**עֲשָׁבָה** ا.ث. کلوخ چمنی turf

**עָשַׁשׁ** – +**הֶעֱשִׁישׁ** ف‌م. [چون **הֶאֱכִיל**] کاهیده ك ـ پوسیده ك

**עֵת** – +**לְעִתּוֹתֵי עֶרֶב** مقارن غروب یا پیش از غروب

(**עָתַם**) – +**הֶעְתִּים** ف‌م. [چون **הֶאֱכִיל**] تیره یا تاریك ك

## פ

**פַּגְעָן(־עָנִית)** ص. بی پروا، دل بدریا زن

**פּוֹלִיטוּרָה*** ا.ث. = **תַּמְרוּט**

**פּוֹסְפָּט*** ا.ر. فسفات ـ کان املاح اسید فسفریك

**פּוֹצֵץ** +[باب **פִּעֵל** از (**פָּצַץ**)]

**פּוֹרְמָלִיסְט*(־לִיסְטִית)** ا. تشریفات دوست

**פּוֹרֵר** ←(**פָּרַר**)

**פַּח** – +**מִן הַפַּח אֶל הַפַּחַת** از چاه بچاله

**פָּחָה** +[مؤنث آن **פַּחֲחַת** چون **צַמֶּרֶת** یا **פָּחְחִית**]

**פִּחוּם** ا.ر. تبدیل بزغال ـ با زغال سیاه ك

**פְּטִיפוֹן** یا **פֶּטֶפוֹן*** ״ = **מָקוֹל** گرامافن

**פִּילֶה*** ״ فیله: گوشت راسته وبی استخوان‖ ج **־לִים**

**פְּלוּמִית** ا.ث. پر پودر زنی ←**פְּלוּמָה**

**פְּלֵיָדָה*** ״ (ا ـ ه) **כִּימָה** (۲ .) هیأت، جمعیت

(**פִּלֵּס**) **הִתְפַּלְמֵס** [چون **הִתְפַּרְנֵס**] = **הִתְוַכֵּח**

(**פִּלְסֵף**) **הִתְפַּלְסֵף** ف‌ل. [״] فیلسوفی ك ـ فلسفه بافتن

**פַּנְטוֹגְרָף*(־רָפִית)** ا. نقشه سوار کن

**פִּנְקָס** – +**פִּנְקַס כִּיס** دفتر بغلی یا جیبی

**פִּסְבְּדוֹנִים*** ا.ر. نام مستعار

**פְּסִיכוֹזָה*** ا.ث. بیماری روانی ـ پیدایش ضعف در روحیه

**פְּצָה*** ا.ث. قسمی کیك مانند **פַּשְׁטִידָה**←

**פַּקֶּקֶת** ״ [چون **צַמֶּרֶת**] خون بستگی [در طب]

**פְּרוֹקְרָסְיָה*** ״ = **טור** تصاعد، فرایازی

**פְּרוֹטוֹפְלַסְמָה*** ״ سفیدهٔ یاخته

**פְּרָזְאוֹלוֹגְיָה*** ״ عبارت سازی ـ عبارات واصطلاحات

**פְּרִי** – +**פֵּרֵי פֵּרוֹת** نفعی که از نفع سرمایهٔ مشترك بدست آمده باشد

**פְּרִימָדוֹנָה*** ا.ث. [در اپرا] سردستهٔ زنهای خواننده

**פִּרְכָּה** (از **פרכא**°) ״ تکذیب، رد ـ اعتراض

**פִּרֵנוֹלוֹגְיָה*** ״ علم براهین جمجمه

**פַּרְעֹה** ا.ر. فرعون

**פַּרְפְּרָזָה*** ا.ث. تأویل

**פָּשַׁח** ف‌م. [چون **פָּקַד**] شکافتن ـ شکستن

**פְּשִׁיחָה** – +**הַרְכָּבַת פ׳** پیوند اسکنه ای

**פְּתָאֹם** – +**מַה פ׳** چه عجب؟ یعنی چه؟ برای چه؟

**פַּתְבֵּג** ا.ر. [چون **מָלְצַר**] خوراك لذیذ یا شاهانه

## צ

**צְיוּת** – +**אִי־צ׳** نافرمانی، تمرد

**צִיֵּר** – +**הִצְטַיֵּר, נִצַּ־** ف‌ل. [چون **הִצְטַדֵּק**] (۱) = **צַיֵּר** کشیده یا تصویر شدن (۲) در خاطر نقش بستن (۳) خود را نماینده قلمداد کردن

**צַיָּרְנִי(ת)** ص. آراسته به توصیف یا صنایع بدیعی

**צַמִּים** (هج) ا.ر. دام = **פַּח** || کمند

**צַנְתָּר** ״ [־**תֵּר**] لوله ای که سوخت را به انبار چراغ میرساند || ج ־**תָּרוֹת** [**תְּרוֹת**] [وارجمند

– **צַנְתְּרָא**° **דְּדַהֲבָא**° لولهٔ زرین ـ ∴ شخص برجسته

**צְעִידָה פְּרוּסִית*** مارش یا رژهٔ آلمانی (با بدن راست وبدون خم کردن زانو)

(**צָפַף**) – **הִצְטוֹפֵף** – +ازدحام ك

**צַר*** (**צָרִית**) ا. تزار: قیصر روس || ج **צָרִים** (**צָרִיוֹת**)

**צֶרְכְּ~** ا.ر. مصرف یا چیز مورد احتیاج

## ק

**קְבוּלִית** ا.ث. حلب نفتی یا بنزینی که دهانهٔ آن مانند دهانهٔ چلیك است

**קֵדָר** ا.ر. نام یکی از پسران حضرت اسمعیل ـ لقب قوم عرب

**קְדֵרִיָּה** ا.ث. دیگچه

**קְהִילָתִיוּת** ״ تمایل بسازمانهای عمومی یا جماعتی

**קוֹבַלְט*** ا.ر. کبالت: فلز لاجورد

**קוֹלוֹנְיָה*** ا.ث. مستعمره، مهاجر نشین ←**מוֹשָׁבָה**

**קוֹלוֹנִיזַצְיָה** ״ تأسیس مستعمره، اسکان مهاجرین

**קוֹלָס*** – +**כְּרוּב הַק׳** کلم پیچ

**קוֹמָתַיִם** [تثنیهٔ **קוֹמָה**]

**קוֹנוֹטַצְיָה*** ا.ث. اشارهٔ ضمنی، دلالت ضمنی

**קוֹנְטְרַסְט*** ا.ر. = **נִגּוּד**

**קוֹנְכִיָּה*** ا.ث. پوست حلزون یا نرم تن دیگر

**קוֹנֶץ*** ا.ر. تدبیر حیله آمیز، حقه بازی ←**תַּחְבּוּלָה**

**קוֹפֵחַ** ص. [چون **שׁוֹלֵחַ**] ←**קָפַח** تابان، گرم

**קוּקַד** – +**קָוַקַד** مج. [چون **שָׁחַרַר**] دارای خط و نقطه شدن ←**מְקוֻקָּד**

**קְנֵה־שֶׁמַע** ا.ر. گوشی [در طب] ـ ج **קְנֵי־שׁ׳**

**קָפֶשׁ** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] = **שִׂכְמִיָּה**

**קָרָא**[1] – +**הֶקְרָא** مج. [چون **הֶמְצָא**] بلند خوانده شدن ـ دیکته شدن

**קִרּוּי** ا.ر. سقف سازی ـ پوشش سقف

**קָרוּי** ص. [چون **בָּדוּק**] ←**קָרָא**[1] خوانده شده، موسوم

**קְרִיסְטַלוֹגְרַפְיָה*** ا.ث. بلور شناسی

**קֶרֶם*** ا.ر. (۱) **קְצָפֶת** (۲) کرم، خمیر || ج **קְרֵמִים**

**קָשִׁיר** ص. [چون **בָּהִיר**] قابل التصاق ـ گره خوردنی

**קָתוֹד*** ا.ر. یا **קָתוֹדָה*** ا.ث. [ف] فرود، قطب منفی

## ר

**רָאָה** – +**אֲנִי רוֹאֶה בָּזֶה כְּעֵין שְׁחוֹק** من اینرا نوعی شوخی میدانم

**רָאוּי** – +**בְּר׳ אוֹ בְּמֻחְזָק** بالاستحقاق یا بالفعل

**רְאִיקוֹלִי(ת)** ص. بصری سمعی، دیدنی وشنیدنی با هم

**רַב**[1] – +״**רַבְּתִי־עָם**״ پر جمعیت

**רַב**[2] – +**רַבּוֹתֵינוּ** پیشوایان روحانی ما

– **רַבּוֹתַי!** آقایان!

**רֶבֶד** ا.ر. [چون **דֶּגֶל**] = **מַרְבַּד**

**רִבִּי** [در اسپانیا وخاور زمین] = **רַבִּי**

רֶבִיזְיָה* ا.ث. بررسی = בדיקה ‖ تجدید نظر
רֵבֶץ ف‌م. [چون דֵּבֶר] (۱) הִרְבִּיץ (۲) اشاعه ك
רַבְּתִי [صورت کشیدهٔ רַבַּת مؤنثِ רַבָּה←רַב[1]]
רַגְבּוּבִית ا.ث. کلوخ کوچك
רֶגֶל־אַוָּז ا.ر. قاز اياغی ‖ ج רַגְלֵי־אַ׳
רֶגֶל־זְאֵב „ پنجه گرگی، نبات کبریت ‖ ج רַגְלֵי־ז׳
רֶגֶלֶן* „ رگلان: دوخت آستین سرِ خود
רָד ص. [چون קָם[2]] سرگردان
רוֹדְנִי – + מִשְׁטָר ר׳ رژیم دیکتاتوری
רִיזִיקוֹ* ا.ر. = סִכּוּן مخاطره، ریسك
רַךְ – + בֵּיצָה רַכָּה تخم مرغ عسلی یا نیم بند
רֶמִינִיסְצֶנְצְיָה* ا.ث. خاطره، ذکر←זֵכֶר
רֶסִיטָל* ا.ر. تك نوازی
רַעֲוָא° „ = רָצוֹן: יְהִי רעוא = יְהִי רצון
רֶצֶפְט* „ مَتْكُون؛ مِرَشَم
רֶצֶץ „ [چون דֶּגֶל] پاره (چیز شکسته)
רֶקוֹמֶנְדַצְיָה* ا.ث. = המלצה توصیه

## ש

שְׁבוּת ا.ف. از שְׁבָה اسیر کردن یا بتاراج بردن
שְׁבַטְבַּט ا.ر. [چون גַּלְגַּל] دُم اسب [گ ش]
שָׁהֲדוּתָא° ا.ث. = עֵדוּת گواهی، شهادت
שׁוּדָא° (ا.ر.) דִּדַּנְיָ° تصمیم یا نظر قضاة
שׁוּחֲטוּת ا.ث. حرفهٔ שׁוֹחֵט←
שְׁוִיסְק* ا.ر. [چون הֵיכָל] گوشت بی شیره، تفالهٔ گوشت
שׁוּפְכָן ا.ر. [־כַּן] = מַשְׁאִית רְכִינָה←רָכִין
שֶׁזֶף [چون כֹּתֶל] و שֶׁזֶף [چون דֶּגֶל] تیرگی، سوختگی
שַׁיָּח [שַׁיַּח] (שַׁיָּחִית) = שַׁחְיָן الخ
שִׁיחָנִית ا.ث. قسمی چکاوك
שְׁכִיב־מְרַע° ا.ر. بیمار سخت یا محتضر
שַׁלְבֶּקֶת ا.ث. [چون אַרְנֶבֶת] دانه ـ تبخال
שָׁלְחָן – +שָׁלְחַן־חוֹל نقشهٔ برجسته که با ریگ درست می کنند
שַׁלְמוֹנִית ا.ث. مناجات منظوم
שְׁנָאִי(ת) ص. دو حرفی
שִׁנּוּי(ת) ص. دندانی، تلفظ شده از (مخرج) دندان
שִׁנֵּק – +הִשְׁתַּנֵּק ف‌ل. [چون הִשְׁתַּמֵּר] = נֶחֱנַק خفه شدن
(שָׁעַע) הֵשַׁע ف‌م. [چون הֵרַע←רָעַע] تار کردن یا بستن (چشم)
שָׁעַר~ – +הִשְׁתַּעֵר ف‌ل. [چون הִתְנַהֵל] اندازه گیری شدن ـ تخمین زده شدن
שֵׁרוּת עַצְמִי سلف سرویس self-service ←עַצְמִי
שָׂרַת [שָׁרַת] (שָׂרֶתֶת چون צָמֶרֶת) ا. خادم، کمك، پادو
שִׁשִּׁים – +בָּטֵל בְּשִׁ׳ یك شصتم هر چیز که در برابر ۵۹ قسمت دیگر بلااثر است
(שָׁתָה) הִשְׁתָּה [چون הִקְנָה] = אָרַג
– הָשְׁתָּה [چون הָגְלָה] = נֶאֱרַג
שְׁתוּךְ ا.ر. تولید زنگ (در فلز)، فساد تدریجی
שַׁתָּם [שַׁתַּם] (שַׁתֶּמֶת چون צַמֶּרֶת) ا. چلیك بُر، چلیك سوراخ کن، شراب دزد

## ת

תָּא לְמִטָּעָן صندوق عقب اتوموبیل
– תָּא מִקְלַחַת اطاق ویژهٔ دوش
תַּאַב ا.ر. [چون בַּעַל] תאבה; תַּאֲוָה
תֵּאוּם פְּעֻלָּה هم آهنگی
תַּאַוְתָנִי(ת) ص. شهوانی
תְּאִימָה ا.ث. = התאמה
תָּאִיר ص. [چون בָּהִיר] گوشه دار [مو]
תֵּבָה – +תֵּבַת נֹחַ جای شلوقی که همه جور آدم یا جانور در آن یافت میشود
תְּבוּנִיוּת ا.ث. (اعتقاد به) اصالت عقل
תַּבְלִין [در تداول عوام] = תָּבְלִין←תָּבֶל[2]
תְּוָה – +הֶתְוָה مج. [چون הָגְלָה] دررئوس مطالب یادداشت شدن
תּוֹכִיוּת ا.ث. جنبهٔ باطنی ـ معنی باطنی
תּוֹלָעִי(ת) ص. کرم مانند

– דְּפֶק תּוֹלָעִי (یا תּוֹלַעְתִּי) نبض نملی، نبض کند
תּוֹסֶפְתָּן – +דַּלֶּקֶת הַת׳ ورم ضمیمهٔ اعور، آپاندیسیت
תּוֹעָה – +כְּלִיָּה תּוֹעָה [طب] کلیهٔ متحرك
תּוֹשָׁבָה ا.ث. [چون מוֹרָשָׁה] = מוֹשָׁבָה [معنی دوم]
תְּזְמוּר ا.ر. ساختن قطعات مناسب برای ارکستر
תְּחֵזֵר ف‌م. [چون פְּרֵנֵס] دو باره تصویر کردن (چیزی) طبق صورت اولیه آن ـ ∴ جزئیات (واقعه ای را) حدس زدن
תַּחְכְּמָנִי~ (־נִיָּה یا ־נִית) ا. مشیر باتدبیر وخردمند
תְּחֻלֵּב ف‌م. [چون פְּרֻנֵּס] قابل جذب کردن (چربی) ـ تبدیل به شیر کردن
תַּחְמִיץ – + מִגְדַּל ת׳ سیلو silo
תְּחָרָה ف‌ل‌ـم. [יְתַחֶרֶה; מְ־; תַּחֲרֵה (־רִי)] ـ م. לְתַחֲרוֹת برابری ك ـ مسابقه دادن
תֵּילִי(ת) ص. سیمی ـ سیم دار
תֵּךְ ا.ر. [הֵכוּ] نخِ تابیده ‖ ج תְּכִים

תְּכוּפוֹת ق. پی در پی ـ زود بزود
(תָּלַל) – +הִתְלִיל ف‌م. [چون הִכְלִיל] بلند یا سر افراز کردن
תְּמוּר ح‌ا. =תְּמוּרַת←תְּמוּרָה
תְּמֵר – + הִתְמֵר [چون הִדְבֵּק] = הִתְנַשֵּׂא
תַּנָּ״כִי(ת) ص. وابسته به תנ״ך ـ کتابی، نقلی
תַּסְרִיטַאי ا.ر. [چون גַּבַּאי] سناریو نویس
תְּעוּשׂ „ صنعتی کردن (محلی) بوسیله احداث کارخانجات
תַּעַל „ [چون בַּעַל] = תְּעָלָה²
תַּעֲקוֹב „ حجم پیمائی
תְּפוּר „ دوزندگی (رویه کفش)
תִּפְקוּד „ انجام وظیفه
תַּצְמִיד „ ترکیب، بهم پیوستگی
(תָּרַז) הִתְרִיז ف‌ل. [چون הִפְקִיד] دچار اسهال شدن
תָּשַׁר ف‌م. [چون פָּקַד] پیشکش ك

# פִּתְגָּמִים עִבְרִיִּים הַשְּׁגוּרִים בְּיוֹתֵר معروف ترین مثل های عبری

[نشان "ضرب در" (x) میرساند که جمله یا عبارت فارسی فقط ترجمه است ودر زمرهٔ امثال فارسی محسوب نیست]

**אַדֶּרֶת** – אוֹתָהּ הַגְּבֶרֶת בְּשִׁנּוּי הָאַדֶּרֶת خر همان خر است پالانش عوض شده است

**אֲוִיר** – גָּמָל פּוֹרֵחַ בָּאֲוִיר دروغ شاخدار

– מִגְדָּלִים פּוֹרְחִים בָּאֲוִיר خیالات خام

**אֹזֶן** – אָזְנַיִם לַכֹּתֶל دیوار (موش وموش) گوش دارد

– יָצָא וְאָזְנָיו מְקֻטָּפוֹת لب و لوچه اش آویزان شد (با شرمندگی بیرون رفت) x

**אַחֲרוֹן אַחֲרוֹן חָבִיב** آخر از حیث ترتیب نه از حیث اهمیت x

**אַחֲרֵי מוֹת קְדוֹשִׁים אֱמֹר** آدمی پس از مرگ مورد تجلیل واقع میشود x

**אַחֲרִית** – טוֹב א׳ דָּבָר מֵרֵאשִׁיתוֹ شاهنامه آخرش خوش است

**אָטוּם** – עָמַד מוּל קִיר א׳ بادرِ بسته مواجه شدن (فریادرس نداشتن) x

**אִילָן** – אִילָנִי סָרָק קוֹלָם הוֹלֵךְ (۱) میمونی که زشت تر است ادایش بیشتر است (۲) طبل میان تهی زیاد صدا میکند x

**אֵיפָה וְאֵיפָה** یك بام ودو هوا

**אַצְטְלָה** – אַל תִּתְעַטֵּף בְּאַצְטְלָה דְּרַבָּנָן تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف

– הוּא רָאוּי לְאַצְטְלָה זוֹ این لباس را بقامت او دوخته اند

**אֶרֶז** – אִם בָּאֲרָזִים נָפְלָה שַׁלְהֶבֶת מַה יַּעֲשׂוּ אֱזוֹבֵי קִיר؟ جائی که عقاب پر بریزد از پشهٔ بینوا چه خیزد؟

**בּוֹר שֶׁשָּׁתִיתָ מִמֶּנּוּ אַל תִּזְרֹק בּוֹ אֶבֶן** جایی که نمك خوری نمکدان مشکن

**בֵּיצָה** – מִקַּרְנֵי רְאֵמִים וְעַד בֵּיצֵי כִנִּים از سر سیر تا ته پیاز

**בָּר** – אֵין בָּר בְּלִי תֶּבֶן کل بی خار نیست، بی عیب خدا است

**גַּלְגַּל חוֹזֵר בָּעוֹלָם** دنیا پستی وبلندی دارد

**גָּר** – הָאֶחָד בָּא לָגוּר וַיִּשְׁפֹּט שָׁפוֹט یکیرا توی ده راه نمیدادند میپرسید خانهٔ کدخدا کجا است

**גָּרוֹן** – עָמַד כְּעֶצֶם בִּגְרוֹנוֹ خار راه اوشد

**דֹּב** – שֵׂרוּת דֹּב دوستی خاله خرسه

– לֹא דֻּבִּים וְלֹא יַעַר چنین چیزی وجود خارجی ندارد x، چه کشکی چه پشمی!

**דְּבַשׁ** – לֹא מִדְּבְשֵׁךְ וְלֹא מֵעָקְצֵךְ نه شیر شتر نه دیدار عرب

**דָּחָה** – שְׂמֹאל דּוֹחָה וְיָמִין מְקָרֶבֶת از پا پس میزند با دست پیش میکشد

**דִּין; דַּיָּן** – לֵית דִּין וְלֵית דַּיָּן شهر هرت است، دیوان بلخ است

**דֶּרֶךְ הָאֱמֶת הִיא הַקְּצָרָה בְּיוֹתֵר** بار کج به منزل نمی رسد

**הָר** – הַר בְּהַר לֹא פָּגַע, אָדָם בְּאָדָם פָּגַע کوه بکوه نمیرسد آدم به آدم میرسد

**הֲרֵי** – לֹא הֲרֵי זֶה כַּהֲרֵי זֶה این چهارده شاهی غیر از آن هفتصد دینار است

**זְאֵב בְּעוֹר כֶּבֶשׂ** گرگ در لباس میش

**זוּז** – זוּזִים זְוִים מִזֶּה וְנִתָּנִים לָזֶה پول قحبهٔ روزگار است

**זִיל** – הַזּוֹל סוֹפוֹ יִקָּר גָּדוֹל ارزان خری انبان خری (است)

**זַרְזִיר** – לֹא לְחִנָּם הָלַךְ זרזיר אֵצֶל עוֹרֵב אֶלָּא מִפְּנֵי שֶׁהוּא בֶּן מִינוֹ کند همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

**זָרַע** – זוֹרֵעַ עַוְלָה יִקְצֹר אָוֶן هر که ظلم بکارد بلاخواهد درو ید x

זָרַק – זְרֹק מַטֶּה לָאֲוִיר לְעִקָּרוֹ נוֹפֵל (۱) باز گردد باصل خود هر چیز (۲) اصل بد نیکو نگردد (زانکه بنیادش بد است)

חוּט – מִחוּט וְעַד שְׂרוֹךְ נַעַל از سر سیر تا ته پیاز (همه چیز از کوچك وبزرگ)

חָטָא – חָם חטא וּכְנַעַן נִתְקַלֵּל گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

חוֹלָנִי – הַחוֹלָנִים מַאֲרִיכִים יָמִים بادنجان بد آفت ندارد

חַם – הַנְּכוֹנָה בְּחַמִּים נוֹשֵׁב בְּפוֹשָׁרִים (یا בְּצוֹנְנִים) مار گزیده از ریسمان سیاه (وسفید) میترسد

חִסֵּר – חַסֵּר מִבִּטְנְךָ וְתֵן עַל גַּבֶּךָ از شکم واگیر وبه پشت بیفزا x [از خوراك کم کن ودر فکر لباست باش] [دوبار میکند

חְפָזוֹן – הַחפזון אֲבִי רָזוֹן آدم دست پاچه کاررا

חֵצִי – צָרַת רַבִּים חֲצִי נֶחָמָה ظلم بالسویه عدل است، بلاچو عام شود دلکش است ومستحسن

חָשַׁב – הָאָדָם חוֹשֵׁב וְהָאֱלֹהִים קוֹצֵב هرچه دلم خواست نه آن شد هرچه خدا خواست همان شد

חִשֵּׁל – חַשֵּׁל אֶת הַבֵּרְזֶל וְכוּ ←נִגֵּד

יָגַע – לא יָגַעְתָּ לא מָצָאתָ نا برده رنج گنج میسرنمی شود

יוֹם – בָּרוּךְ ה׳ יוֹם יוֹם چو فردا رسد فکرفردا کنیم، فردا هم خدا بزرگ است

יָסַף – כָּל הַמּוֹסִיף גּוֹרֵעַ آمد زیر ابرویش را بردارد چشمش را هم کور کرد

יְרִיָּה – הָמֵת שְׁתֵּי אַרְנָבוֹת (یا צִפֳּרִים) בִּירִיָּה אַחַת با یك تیر دونشان زدن

יָשָׁן – וְישן מִפְּנֵי חָדָשׁ תּוֹצִיאוּ نو که آمد به بازار کهنه شود لاله زار، تازه به تازه نو بنو

כּוּשִׁי – הַיַּהֲפֹךְ כושי עורו? خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست، (که) زنگی به شستن نگردد سفید

כֶּלֶב נִבְחָן אֵינוֹ נִשְׁכָּן ازآن نترس که هایهو دارد ازآن بترس که سر بتو دارد

כֶּתֶר – אֵין שְׁנֵי מְלָכִים מִשְׁתַּמְּשִׁים בְּכֶתֶר אֶחָד ده درویش در گلیمی بخسبند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند

לָגִינָא – אִסְתָּרָא בְּלֹ׳ קִישׁ קִישׁ קָרְיָא [مثل آرامی] طبل میان تهی زیاد صدا میکند x

לְפוּם צַעֲרָא אַגְרָא [مثل آرامی] نابرده رنج گنج میسر نمیشود، هر چه پول میدهی آش میخوری

לָשׁוֹן – מָוֶת וְחַיִּים בְּיַד לָשׁוֹן زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد، زبان پاسبان سر است

– שׁוֹמֵר פִּיו וּלְשׁוֹנוֹ שׁוֹמֵר מִצָּרוֹת נַפְשׁוֹ زبان پا سبان سراست

מְאֻחָר – טוֹב מאחר מֵאֶפֶס یا טוֹב בְּמאחר מִלֹּא כָּל־עִקָּר دیر آی ودرست آی

מָדַד; מִדָּה – בְּמדה שֶׁאָדָם מוֹדֵד בָּהּ מוֹדְדִין לוֹ از هر دست بدهی (از همان دست) پس میگیری

מִדְרָשׁ – לֹא הַמדרש עִקָּר אֶלָּא הַמַּעֲשֶׂה دو صد گفته چون نیم کردار نیست

מַזָּל – הַכֹּל תָּלוּי בְּמזל بخت چون وارون شود پالوده دندان بشکند

– מְשַׁנֶּה מָקוֹם משנה מזל تغییر محل موجب تغییر بخت میشود x

מָחָר – אַל תֵּצֵר צָרַת מחר غم فردا نشاید خوردن امروز، چو فردا رسد فکر فردا کنیم

מִין – מָצָא מין אֶת מִינוֹ یا כָּל עוֹף לְמִינוֹ (יִשְׁכֹּן וּבֶן אָדָם לְדוֹמֶה לוֹ) کند همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز ←זרזיר

מַכָּה – הַשֵּׁם מַקְדִּים רְפוּאָה לְמַכּוֹת خدا درمان را پیش از درد میدهد x، خدا درد را داده درمانش را هم داده است

מְמַהֵר – סוֹף הַמְּמהר לְאַחֵר آدم دست پاچه کار را دوبار میکند ←חְפָזוֹן

מָנָה – תֵּן לוֹ מנה וּבַקֵּשׁ מָאתַיִם گدا را که رو دادی صاحبخانه میشود

מִנְהָג – אַל יְשַׁנֶּה אָדָם מִנְהַג הַבְּרִיּוֹת خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

מִסְכֵּן – חָכְמַת הַמִּסכן בְּזוּיָה آستین فقیر کهنه است، حکمت شخص فقیر خوار شمرده میشود x

מַסְמֵר חוֹלֵץ מַסְמֵר غم جدید غم کهنه را برد از یاد

מַעֲשֶׂה – סוף מעשה בְּמַחְשָׁבָה תְּחִלָּה ذرع نکرده پاره نکن، بی گدار به آب نزن

מְפֻרְסָם – הַמְּפֻרְסָמוֹת אֵינָן צְרִיכוֹת רְאָיָה آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟

מְפַתֵּחַ – אַל יְתַהֵלֵל חוֹגֵר כְּמְפַתֵּחַ جوجه را در پائیز (یا آخر پائیز) می شمارند

מַצָּע – הִשְׁתָּרֵעַ לְפִי הַמַּצָּע (یا הַמַּסֵּכָה) پا را بقدر گلیمت دراز کن

מְקֻלַּחַת – קִבֵּל מקלחת קָרָה بورشد، لب ولوچه اش آویزان شد

מַרְצֵעַ – יָצָא הַמרצע מִן הַשַּׂק پته روی آب افتاد، پرده از روی کار برداشته شد

נֶגֶד – נֶגֶד (یا חֶשֶׁל) אֶת הַבַּרְזֶל בְּעוֹדְנוֹ חַם تا تنور گرم است باید نان پخت

נֶחָמָה – עַד שֶׁתָּבֹא הַנחמה תֵּצֵא הַנְּשָׁמָה تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده باشد، تا ترا آرند مرا برند

נַחְתּוֹם – אֵין נחתום מֵעִיד עַל עִסָּתוֹ کس نگوید که دوغ من ترش است

– עֲלוּבָה הִיא הָעִסָּה שֶׁנַּחְתּוֹמָהּ מֵעִיד עָלֶיהָ שֶׁהִיא רָעָה وای بحال مرده ای که مرده شور برایش گریه کند

(נָטָה) הִטָּה – אַחֲרֵי רַבִּים לְהַטּוֹת خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

נָמֵר – הֲיַהֲפֹךְ נמר חֲבַרְבְּרוֹתָיו؟ ←ضرب المثل مربوط به כּוּשִׁי

נֵס – לֹא בְּכָל יוֹם מִתְרַחֵשׁ נס همیشه خر خرما نمی رسد، هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی

נַעֲשֶׂה – הַנַּעֲשֶׂה אֵין לְהָשִׁיב آب رفته بجوی بر نمیگردد، روغن ریخته جمع نمیشود

נָקַל – הַמַּשִּׂיג דָּבָר בְּנִ' יְאַבְּדֵנוּ باد آورده راباد می‌برد

סוֹף טוֹב הַכֹּל טוֹב شاهنامه آخرش خوش است

סְיָג לַחָכְמָה שְׁתִיקָה تا مرد سخن نگفته باشد عیب وهنرش نهفته باشد

סִיר – הוּא יוֹשֵׁב עַל סִיר הַבָּשָׂר نانش ترید روغن است، دماغش چاق است

סָלָם – הַשִּׁפְלוּת סָלַם הַכָּבוֹד آدم تا کوچکی نکند به بزرگی نمیرسد

סַנְדְּלָר – הַסּ' הוֹלֵךְ יָחֵף ←مثل زیر עָרֹם

סְנוּנִית – אֵין סנונית אַחַת מְבִיאָה אֶת הָאָבִיב בִּכְנָפֶיהָ از یك گل بهار نمیشود

עִדָּן – תַּעֲלָא בְּעִדָּנֵהּ סְגִיד לֵהּ [مثل آرامی] وقتی است که باید به روباه هم تعظیم کردx، از درد لاعلاجی به گربه میگویند خانم باجی

עַיִן – רָחוֹק מִן הָעין רחוק מִן הַלֵּב از دل برود هر آنکه از دیده برفت

עָכוּר – דוג (דָּגִים) בְּמַיִם עֲכוּרִים از آب گل آلود ماهی گرفتن، پی بازار آشفته گشتن

עָנָה – הַכֶּסֶף יַעֲנֶה אֶת־הַכֹּל پول حلال مشکلات است

עֵסֶק – אֵין מְעָרְבִין יְדִידוּת בְּעִסְקֵי מָמוֹנוֹת برادری بجا بزغاله یکی هفتصد دینار، حساب حساب است کاکا برادر

עֵץ – דַּבֵּר אֶל הָעֵצִים چه بر من زن چه بر انبان، چه بمن گوچه بدر گو چه بخر گو

– מֵרֹב עֵצִים לֹא יֵרָאֶה הַיַּעַר آنقدر سمن است که یاسمن پیدا نیست

עָרֵב – דִּבּוּרִים עֲרֵבִים, הַיִּתְנוּ לֶחֶם לָרְעֵבִים؟ ازحلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود

עָרֹם – כָּל חַיָּט הוֹלֵךְ ערם کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد←סַנְדְּלָר

עָשִׁיר – אֵיזֶהוּ עשיר? הַשָּׂמֵחַ בְּחֶלְקוֹ قناعت توانگر کند مرد را

עָשָׁן – אֵין עשן בְּלִי אֵשׁ تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها

– הָעשן מְרֻבֶּה עַל הַצָּלִי فرعش از اصل زیاد تر است، آفتابه لگن هفت دست شام وناهار هیچ

פּוּרִים – לֹא בְּכָל יוֹם פּ' ←مثل زیر נֵס

פַּחַת – מִן הַפּ' אֶל הַפַּח←שַׁחַת

פָּנִים – אוֹתָם הַיְּנִים בְּשִׁנּוּי הַפנים ←ضرب المثل مربوط به אדרת

פְּרוּטָה – אֵין לוֹ פרוטה לְפָרְטָהּ آه ندارد که با ناله سودا کند

פִּרְצָה קוֹרַאת לַגָּנָּב دزد فرصت میخواهد x ،
دزد پی بازار آشفته میگردد

צֶבַע – הֶחֱלִיף צִבְעוֹ אֲבָל לֹא טִבְעוֹ اعمال ظاهرش
عوض شده است نه خوی باطنی او x

צָעַק – אֵין צוֹעֲקִים עַל שֶׁעָבַר بر گذشته حسرت
آوردن خطا است، آب رفته بجوی بر نمیگردد

צָרָה – דַּיָּהּ לְצָרָה בְּשַׁעְתָּהּ غم فردا نشاید خوردن
امروز، چو فردا رسد فکر فردا کنیم

קְדָרָא – קדרא דְּבֵי שָׁתְפֵי לָא חֲמִימָא וְלָא קְרִירָא
[مثل آرامی] دیگ شراکت جوش نمی آید،
شریك اگر خوب بود خدا هم میگرفت

קְדֵרָה – בַּקדרה שֶׁבִּשֵּׁל בָּהּ נִתְבַּשֵּׁל هر دستی داد
همانرا گرفت [بسزای خود رسید]

קָרוֹב – מֻרְחָק נִרְאֶה אַךְ זִיו, מִקרוֹב הַכֹּל מַכְזִיב
ازدور می برد دل ونزدیك زهره را

קֶמֶץ – אֵין הַקֶּמֶץ מַשְׂבִּיעַ אֶת הָאֲרִי کفاف کی دهد
این باده ها بمستی ما؟ فیل وفنجان؟

רֹב – בְּרֹב יָדַיִם יִתְקַלְקֵל הָעֵסֶק ماما چه که دوتا شد
سربچه کج در می آید

רוּחַ – הוּא הוֹלֵךְ עַל אֲשֶׁר יִהְיֶה שָׁם הָרוּחַ بوجار لنجان
است، از هر کجا که باد میاید بادش میدهد

רוֹפֵא, רַפֵּא עַצְמְךָ کل اگر طبیب بودی سر خود
دوا نمودی

רְמֹז לְחָכָם דַּי عاقلا نرا اشاره ای [از مثل آرامی (דַּי) לְחַכִּימָא בִּרְמִיזָא]

רָעֵב – הַשָּׂבֵעַ לֹא יַרְגִּישׁ בְּצַעַר הָרָעֵב سیر از گرسنه
خبر ندارد

רַעַם – אֵין רְעָמִים שֶׁאֵין אַחֲרֵיהֶם מָטָר از پی هر
گریه آخر خنده ایست

רָצוֹן – אֵין לְךָ דָּבָר הָעוֹמֵד בִּפְנֵי הָרָצוֹן خواستن
توانستن است

רָקַד – רָקַד לְפִי חֲלִילוֹ שֶׁל פְּלוֹנִי بساز کسی رقصیدن
– רָקַד בִּשְׁתֵּי חֲתֻנּוֹת (۱) نوکر دو ارباب بودن
(۲) با یك دست دو هندوانه برداشتن

רָקַק – כָּל הָרוֹקֵק לְמַעְלָה עַל פָּנָיו נוֹפֵל تف سر بالا
به صورت (یا ریش) خود شخص بر میگردد

רָקָק – לְוְיָתָן בְּחַכָּה הַעֲלֵה, מַה יַּעֲשׂוּ דְּגֵי־רקק?
[همان مثل که زیر אֶרֶז داده شد]

שֵׂד – אֵין הַשֵּׂד נוֹרָא כְּמוֹ שְׁמִתָּאֲרִים אוֹתוֹ ابلیس هم
باین زشتی که میگویند نیست x، قلم در کف
دشمن است

שׁוֹמֵעַ – לֹא דוֹמֶה שׁוֹמֵעַ לִרְוֹאֶה [همان مثل که زیر
שמיעה آمده است]

שׁוֹשַׁנָּה – אֵין שׁוֹשַׁנָּה בְּלִי קוֹצִים (یا חוֹחִים) گل بی
خار نیست

שַׁחַת – מִן הַפַּחַת אֶל הַשּׁ׳ از چاه بچاله
– קְצוֹר אֶת הַשּׁ׳ בְּעוֹד הַשֶּׁמֶשׁ זוֹרַחַת تا تنور
گرم است باید نان پخت

שָׂכָר – שְׂכַר הַמִּשְׂחָק יוֹצֵא בְּהֶפְסֵד הַנִּרוֹת آفتابه خرج
لحیم است

שֵׁם – טוֹב שֵׁם מִשֶּׁמֶן טוֹב نام بلند به از بام بلند،
نام نیکو گر بماند زادمی
به کزو ماند سرای زرنگار

שְׁמִיעָה – אֵינָהּ דּוֹמָה שְׁמִיעָה לִרְאִיָּה شنیدن کی بود
مانند دیدن

שֶׁמֶן – טוֹבֵל בַּשֶּׁמֶן רַגְלוֹ نانش ترید روغن است

שַׁקְרָן – הַשּׁ׳ חַיָּב לִהְיוֹת זַכְרָן آدم دروغگو
کم حافظه است

שֹׁרֶשׁ דָּבָר נִמְצָא בּוֹ کرم از خود درخت است،
از ماست که بر ما است

שְׁתִיקָה כְּמַרְאָה דָּמְיָא [مثل آرامی] سکوت موجب
رضا است

– שְׁתִיקָתְךָ יָפָה מִדִּבּוּרְךָ خامشی از کلام بیهده به

– יָפָה שתיקה לַחֲכָמִים, קַל וָחֹמֶר לִטְפָּשִׁים خاموشی
زیور خردمندان است تا چه رسد به ابلهان

תֶּבֶן – הַכְנֵס תבן לַעֲפָרִים زیره بکرمان بردن

תַּפּוּחַ – הַת׳ אֵינוֹ נוֹפֵל רָחוֹק מֵהָעֵץ تره به تخمش
میرود حسنی به بابا ش

תָּפַס – תָּפַסְתָּ מְרֻבֶּה לֹא תָפַסְתָּ (۱) با یك دست
دو هندوانه نمیتوان برداشت (۲) یك جا همه جا،
همه جا هیچ جا

– אֵין אָדָם נִתְפָּס בִּשְׁעַת צַעֲרוֹ هر که دست از جان
بشوید هر چه در دل دارد بگوید

# תִּקּוּנִים اصلاحات

אָדָן; אָדָק; אָדָר [چون אָבָן نه چون עָבָד]
אַדְרַבָּה – پهلوی آن ق. گذاشته شود
אַחֵר [چون טָהֵר نه چون כָּחֵשׁ]
אַחָה – הִתְאַחָה [در صیغهٔ مؤنث הִתְאַחֲתָה نه ־אַחַתָּה]
אָחֵז; אָחֵל [چون טָהֵר نه چون כָּחֵשׁ]
אָחֵז; אָטֵם [چون אָבָן نه چون עָבָד]
אַיֵּךְ – چگونگی (بجای چگونگی)
אֶכֶּרֶת باید אִכָּרָה باشد
אַמָּה – [*vosta* باید *vosta* باشد]
אִמֵּת – הִתְאַמֵּת [הִתְאַמַּתִּי نه ־אַמַּתִּי]
אֲנִי [چون חָלְיִי←חֳלְיִי در "اضافات"]
אֶפְיִי [چون חָלְיִי←חֳלְיִי در "اضافات"]
אֵת[2] به شرکتِ [نه به شرکت]
בָּטוּחַ – בְּטוּחֲנִי [نه בְּטוּחַנִי]
בִּכֵּר – הִבְכִּירָה بچه اول: را زائیدن [دو نقطه را از وسط عبارت پاك کنید]
בַּלְדָּר از حیث صرف وترجمه بدین صورت اصلاح شود: בַּלְדָּר[־דַּר](־דָּרִית) ا. پیك سیاسی courier
בַּלָּשׁוּת ا.ث. بازرسی نهانی [نه نهائی]
בְּבַקָּשָׁה [صفحه ٣٤] باید בְּבַקָּשָׁה باشد
גָּזֵל [در حالت مضاف = גְּזֵל نه גֶּזֶל]
גִּלְגּוֹל چرخش [نه چرخشی]
הִבְקִיעַ و [صفحه ٨٧] ـ حرف واو زائد است
הִגַּשׁ [صفحه ٨٨]←נִגַּשׁ [نه נָגַשׁ]
הִלְשִׁין←לָשַׁן [نه לִשֵּׁן]
זַקָּק [مؤنث آن = זַקָּקִית نه זַקָּקֶת]
חָדַל – عبارت "با מִן" که در پرانطزاست حذف شود
חַיִל – מַח' אֶל ח' [بجای "موفقیت" گذاشته شود "موفقیت های"]
חֹלֶד ‖ ج חֳלָדִים [חֳלְדֵי بجای חֳלְדֵי]
חֳלִי بدین صورت اصلاح شود: חֳלִי یا חֹלִי [در حالت مضاف חֳלִי ـ در حالت مکث חֹלִי]
חֳלִירָע[1] חוֹלִירָע [باید اینطور باشد: חֳלִירָע[1]، חוֹ־]

חָלַשׁ – بحث این فعل از لحاظ صرف ومعانی به ترتیب زیر اصلاح شود: חָלַשׁ ف.ل. [چون אָמַץ ولی در صیغهٔ ا.فا. חוֹלֵשׁ] سست شدن ـ از پا در آمدن ـ (احساس) ضعف ك ـ مسلط یا مشرف ب: הַגְּבָעָה חוֹלֶשֶׁת עַל כָּל הַסְּבִיבָה ‖ ف.م. [چون עָבַד] سست ك، ضعیف ك ـ تار ومار کردن، منهزم ساختن
חָמֵץ[2] – بعد از חֲמֵצִים خط گذاشته شود
יוֹמַן חֲדָשׁוֹת [بجای "رُپرتاژ" گذاشته شود "رپرتاژ (را دیویی) از وقایع مهم"]
כ ح ا. ־شماره (١) زائد است. آنرا پاك کنید وضمناً معنی "بر طبقِ" یا "موافقِ" را بمعانی بیفزائید: כַּכָּתוּב בַּתּוֹרָה چنانکه در تورات مکتوب است
כֵּן כֵּן باید כֵּן[3]، כֵּן باشد
כָּתָב ا.ر. [כַּתַּב] ا. باید כַּתַּב ا.ر. [כַּתַּב] باشد
לְבִיבָה – بجای "کلوچه آردی" گذاشته شود "کلوچه ای که از آرد یا سیب زمینی درست میشود"
לַבְלָר ‖ ج ־לָרִים [לָרֵי بجای לְרֵי]
מְאֹרָגָן – כִּמ' باید בִּמ' باشد
מִבַּעַד ל←בְּעַד نه בַּעַד
מְסֻלָּע – אֲדָמָה מְסֻלַּעַת [بجای מְסֻלָּעֶת]
מַרְבַּד +ج ־בַּדִּים [بجای ־בַּדִּים]
מִשְׁזָרָה کارگاه نخ تابی [نه نخ بافی]
נִגַּר – הֻגַּר [چون הֻגַּשׁ در صفحه ٣١٨ نه چون אֻשַּׁר]
נסוג [صفحه ٣٣٥] باید נָסוֹג باشد
נִשְׁבָּר – לֵב נ' [بجای לֵבנ']
סָלָט – סָלַט باید در پرانطز گوشه دار باشد
סַפָּק– סַפֶּקֶת باید در این پرانطز ( ) باشد
עֹגֶן میلهٔ فلزی [بجای "فلزی میله"]
עָצָם – בֵּינֵנוּ לְבֵין עַצְמֵינוּ اولاً ازحیث املاء בֵּינֵנוּ باید בֵּינֵינוּ وעַצְמֵינוּ باید עַצְמֵנוּ باشد، ثانیاً از حیث معنی "خودمانیم" بجای "بین خودمان باشد" گذاشته شود
סָרוֹק[2] باید סָרוֹק باشد
שְׂדֵה־לָבָן زمین مزروعی بی (بی درخت) ـ کلمهٔ "بی" تکراری است ـ اولی باید حذف شود

I'm smaller than to be mentioned with this great work...but i leave a heart here for you! :) Solaymanhaim@gmail.com